# فرهنگ ادبیات جهان

نوشته زهرای خانلری

# فرهنگ ادبیات جهان

زیر نظر زهرا خانلری

۸/۰۵۰ ک ت
۱/۵

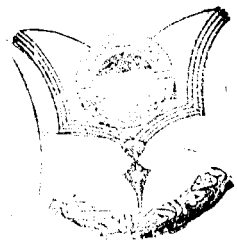

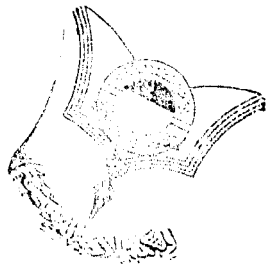

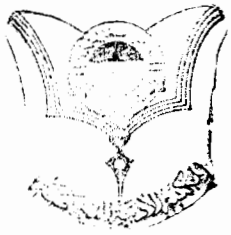

# فرهنگ
# ادبیات جهان

تألیف زهرای خانلری

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

زهرای خانلری
**فرهنگ ادبیات جهان**
چاپ اول: اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۵ ه. ش. - تهران
حروفچینی: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
چاپ: چاپخانهٔ نیل
صحافی: حقیقت
تعداد: ۵۵۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و تکثیر و انتشار مخصوص شرکت سهامی (خاص)
انتشارات خوارزمی است.

## پیشگفتار سرویراستار

تنظیم و تهیهٔ مجموعه‌های راهنما یا فرهنگ (چون فرهنگهای مختلف لغت، فرهنگ دانشهای فنی یا علمی، دایرةالمعارفها و...)، مجموعه‌هایی که تألیف آنها تخصصهایی چند می‌طلبد، در جهان امروز معمولاً کاری است گروهی، و کمتر، بتنهایی کسی بدان می‌پردازد. اغلب یك یا چند سرویراستار تعهد امور عمومی را می‌کنند و اعضای هیأتی که به‌این کار می‌پردازند هر یك رشتهٔ تخصصی خود را تقبل می‌کند. این روش، هم از اشتباهها می‌کاهد، و هم کار را زودتر به‌نتیجه می‌رساند. خانم دکتر زهرای خانلری ـ که یادش بخیر باد ـ یك‌تنه کمر همت بست و این کار بزرگ را خود بتنهایی بانجام‌رساند؛ شاید برداشتن این سنگ بزرگ برای منفك‌شدن از داغ فرزند بود، پسری که «فلك لوح مکتب» به‌دستش نداده سنگ لحد بالینش ساخت. پوشش سیاه، که این مادر فرزانه از آن پس از تن بدر نکرد پاسخگوی این اندوه نبود، ناگزیر همهٔ مجال خود را طی سالیان دراز وقف کاری کرد کارستان. جا دارد بر عزم بلندش حرمت نهیم و پاس این گام اول را، آنهم بدین خوبی، برای همیشه بداریم. تذکر چند نکته در این یادداشت به‌هیچ روی از ارج کار ایشان نمی‌کاهد چرا که تألیف چنین فرهنگی اگر دسته‌جمعی صورت بگیرد، باز در آن لغزش دیده‌می‌شود، چه رسد به این کتاب که مؤلف یك‌تنه به‌میدان تاخته‌است؛ باید گفت که اگر لغزشی در این مجموعه رفته بوده‌است عذر ایشان نه تنها پذیرفته‌است، بلکه دست‌پرورد ایشان را باید بر چشم نهاد و منت‌پذیرشان بود.

در سال ۱۳۵۵ آنچه فراهم کرده‌بودند نزد من آوردند و پس از بررسی، صورت کنونی کتاب اختیار گردید و قرارشد فرهنگهای انگلیسی بسیاری که همه در موضوع این کتاب بود در اختیارشان گذاشته‌شود؛ حاصل این گردید که بر منابع فرانسوی بسنده نکردند و فرهنگهای انگلیسی را نیز پیش روی داشتند. کار رو به‌پایان بود که ایشان کسی را پیشنهاد کردند که ویراستار و کمك ایشان در مرحلهٔ تنظیم، حروفچینی و انجام‌دادن دیگر کارها باشد. در آغاز قسمتهایی از آنچه حروفچینی شده‌بود مقابله گردید و این نتیجه گرفته‌شد که کار ویراستار و مؤلف از دقت خالی نیست. تا اینکه حروفچینی کتاب تمام شد. در بررسی مجدد

آشکار گردید که ویراستار آنچنان که در آغاز عمل کرده‌بود در بقیهٔ کتاب دقت لازم نکرده‌است و کار را بدان پایه رسانده که در الفبایی‌کردن مدخلها نیز دچار لغزش شده‌است، چه رسد به‌دقت در اعلام یعنی اسامی و ترجمهٔ نام کتابها و... از این‌رو بناچار کتاب حروفچینی‌شده مورد ویرایش مجدد قرارگرفت. در این مرحله آقای احمد بیرشك، آقای رضا سیدحسینی و آقای محمود مصاحب ویراستاری کتاب را بنوبت عهده‌دار شدند، که جا دارد سپاس فراوان خود را ازین خدمت محض که نه کسب نام است و نه نان، تقدیم حضورشان کنم چون امر پرزحمت ویراستاری خدمت فرهنگی ناب است و هر کس که بواقع بدین کار می‌پردازد عاشق فرهنگ. این کار چندین سال بطول‌انجامید، زیرا علاوه بر دقت در درستی و اصلاح مطلب می‌بایست عبارت چنان تنظیم شود که در قالب کتاب حروفچینی‌شده ـ یعنی در جای محدودی که با چسباندن حروفچینی مجدد اصلاح صورت می‌پذیرفت ـ بگنجد. گاه چندین بار حروفچینی تجدید می‌شد و در بعضی موارد در عمل آشکار می‌گردید که عبارت در قالب مجدد، همچنان نارساست و چاره‌ای نمی‌ماند جز آنکه چندین جمله یا سطر عوض شود تا جملهٔ مورد نظر، بیانی مفهوم بیابد. با شکیبایی چندساله این مرحله نیز از سرگذرانده‌شد. اعلام یکدست گردید، و عنوان کتابها تا آنجا که میسر بود اصلاح شد و آنچه از ترتیب الفبایی خارج شده‌بود با زحمت بسیار و با جابجاکردن صفحاتی چند و گاه حروفچینی چندین صفحه، به‌جای خود بازآورده‌شد. بی‌شك پس از این زحمتها آنچه حاصل شده‌است به‌هیچ روی دست‌کمی از فرهنگی ندارد که هم‌اکنون با جمعی از ویراستاران آزموده تنظیم گردد. با اینهمه از همهٔ ارباب فضل که بدین کتاب مراجعه می‌کنند، خواهشمند است از هیچ نکته چشم نپوشند و از کوچکترین لغزش، ناشر را مطلع سازند، زیرا تنها از همین راه است که به‌فرهنگی جامع دسترسی می‌یابیم.

منبع اساسی نام کتابهای به‌فارسی ترجمه شده، **فهرست کتابهای چاپی فارسی** خانبابای مشار (تهران ۱۳۵۰ ه. ش) است و **کتابشناسی موضوعی ایران؛ ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۲** آقای حسین بنی‌آدم (سه جلد، چاپ سالهای ۱۳۴۴-۴۶ و ۵۲ ه. ش ـ تهران). در مورد نام این دسته از کتابها نیز هر اطلاعی که خوانندگان در هر مورد بدهند بر دیدهٔ منت می‌نهیم و سپاسگزار توجه و قدردانی آنها می‌شویم. پس از پایان ویراستاری کتاب و آماده‌سازی آن، قصهٔ پرغصهٔ کاغذ درخورد چنین کتابی، روزهای ما را سیاه کرد و خلاصه آنچه به‌دست شما رسیده‌است حاصل تحمل شکنجه‌ایست چندین ساله.

در اینجا از خانمها نجمهٔ تجدد و مریم بیجاربنه که در غلط‌گیری (یعنی

چسباندن غلطهای اصلاح‌شدهٔ) این کتاب و جابجاکردن قسمتها و مقابلهٔ آنها نهایت حوصله و بردباری را بخرج‌داده‌اند، خاصه خانم تجدد که در مرحلهٔ لیتوگرافی هم بدین دقت و توجه ادامه داده‌است، سپاسگزارم؛ همچنین از آقای احد آگنج که شخصاً چاپ تمیز این کتاب را بعهده گرفتند.

امید آنکه حاصل این رنج سالیان دراز مقبول نظر ارباب معرفت افتد و با توجه و اصلاح لغزشها، علاقمندی خود را به‌زحمت مؤلف و ویراستاران نمایان سازند و با توجه خود پاداش رنج آنان را بدهند تا دیگران نیز به‌این‌گونه فرهنگها روی آورند و کتابهای راهنما در هر چاپ ویراسته‌تر و از لغزش پیراسته‌تر گردد، نه اینکه در تجدید چاپها همچنان غلطهای چاپ اول بیادگار حفظ گردد.

در پایان بار دیگر کوشش دکتر زهرای خانلری، استاد درگذشتهٔ دانشگاه تهران را می‌ستاییم و یاد آن بانوی فرهیخته را زنده می‌سازیم؛ بی‌شك کار ارزندهٔ ایشان سرآغاز رشته‌ای از تحقیق و تألیف است که امیدواریم سرمشق علاقمندان جوان قرارگیرد و نشر اینگونه کتابهای راهنما، دیگران را به‌سرچشمه‌های فرهنگی رهنمون شود.

**علیرضا حیدری**

همکاری رومان هفت‌تارچنگ *Les Sept Cordes de la Lyre* را در ۱۸۳۹ نوشت که رومانی اجتماعی و مذهبی است. رابطهٔ عاشقانهٔ ژورژ سان با شوپن Chopin از ۱۸۳۸ آغاز شد و در مصاحبت این آهنگساز بزرگ لهستانی، دورهٔ اقامت زمستانی را در جزایر بالئارو Balearo شروع کرد. از آن پس زندگی خصوصی ژورژسان صورت عاقلانه‌تری به خود گرفت و همخانگیش با شوپن تقریباً ده سال بطول انجامید. ژورژ سان از نظر فکری و معنوی سخت شیفتهٔ روسو بود و تأثیر کتاب قراردادهای اجتماعی و نوول هلوئیز اثر روسو در کتابهائی مانند زرگران واجدی صنفی به دور فرانسه *Les Compagnons du Tour de France* (۱۸۴۰) نمایان است. دراین کتاب، ژورژسان جامعه را محکوم می‌کند، جامعه‌ای را که مسؤول همهٔ معایب و بدیهای فرد می‌داند. از نظر ژورژ سان تنها عشق قادر است که جامعه را تغییر دهد و دیوارهای طبقات اجتماعی را فرو ریزد و برابری جهانی برقرار کند. داستان کونسولو *Consuelo* (۱۸۴۲) سرگذشت دختر آوازخوانی است از ونیز که نامزدش به‌پیروزی او حسادت می‌ورزد و دختر سرخورده و ناامید ونیز را ترک می‌کند و با ماجراهای تازه روبرو می‌شود. در این رومان نشانه‌ای از ارتباط ژورژ سان و شوپن دیده می‌شود. ژورژسان دراین زمان بامجلهٔ روود دوموند La Revue des Deux Mondes (مجلهٔ دو جهان) که سالها داستانهایش را انتشار می‌داد، قطع رابطه کرد و خود مجلهٔ دوراندپاندانت *La Revue Indépendante* (مجلهٔ مستقل) را بنیان گذارد که نوشته‌های خود را در آن بچاپ می‌رساند. در ۱۸۴۸ خود را برای انقلاب آماده کرد و به محض سقوط لوئی فیلیپ روزنامهٔ تازه‌ای منتشر ساخت، اما از شورش ماه ژوئن دچار وحشت شد و از سیاست دست کشید و به نوهان پناهنده شد. در دیباچهٔ فادت کوچولو *La Petite Fadette* یادآور می‌شود که از آن پس می‌خواهد نسبت به‌همهٔ وقایع سیاسی بی‌اعتنا بماند و تنها عالم آرامش و رؤیا را برگزیند. داستان فادت کوچولو داستان شاعرانه‌ای بود که درعین‌حال باواقعیت هماهنگی داشت و در آن پردهٔ نقاشی ظریف و زیبائی از طبیعت پیش چشم گذارده می‌شد و قهرمانان آن، حتی پست ترینشان از طراوت و جاذبهٔ عشقی ساده برخوردار بودند. این اثر پیروزی فراوان و پایداری بدست آورد. مرداب شیطان *La Mare au Diable* (۱۸۴۶) از بهترین آثار ژورژ سان بشمار آمد. وی همچنین دراین دوره به خلق یک سلسله داستان روستائی دست‌زد که اگرچه درآنها شخصیت

(۱۸۲۵)، اشعار ضیا پاشا (انتشار ۱۸۸۱)، خرابات *Harabat* منتخباتی از اشعار ترک و عرب و ایران (۱۸۷۳).

**ضیاء گوکالپ** Ziya Gökalp شاعر و جامعه‌شناس ترک (۱۸۷۵ - ۱۹۲۴) گوکالپ در دیار بکر زاده شد، پدرش از کارمندان روشنفکر دولت بود، به پسرش تعلیم و تربیتی کامل داد و اولین شعله‌های آتش آزادیخواهی را در وجود او برافروخت. گوکالپ برای ادامهٔ تحصیلات به استانبول رفت. زبان فرانسوی آموخت و از این راه به اندیشه و فرهنگ غرب راه یافت. در استانبول به‌نهضت انقلابی جوانان ترک پیوست و با آنان برضد حکومت سلطان عبدالحمید فعالیت کرد و به همین سبب به زندان افتاد و به شهر خود تبعید گشت. به هنگام جنگ بالکان گوکالپ که سمت استادی جامعه شناسی دانشگاه استانبول را داشت، در رأس سازمانهای میهن پرستانه قرار گرفت و در مبارزه‌های استقلال طلبانه به رهبری کمال آتاترک شرکت جست و به وسیلهٔ آثار منظوم و منثور خویش بر راه تحقق بخشیدن به اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود تلاش پایداری را دنبال کرد. در ۱۹۱۴ منظومهٔ سیب سرخ *Kizil Elma* را در قسطنطنیه انتشار داد که منظومه‌ای استعاری بود برمبنای افسانه‌های شرقی. سیب زرین با سیب سرخ ظاهراً مظهر امپراتوری و قدرت بوده و در دست شاهان و امپراتوران جای داشته و مردم ترکیه پیوسته رؤیای بدست آوردن آن را در سر می‌پرورانده‌اند. ضیاء گوکالپ این موضوع افسانه‌ای را با ادراکی جدید پرورش داده و در شعر سیب سرخ سرگذشت دختر ترک ثروتمندی را شرح می‌دهد که از خانه و خانواده جدا می‌شود و برای دست یافتن به سیب زرین رؤیائی، پهنهٔ جهان را زیر پا می‌گذارد و هنگامی که هیچ جا نشانه‌ای از آن نمی‌یابد، به کشور بازمی‌گردد و به این نکته پی می‌برد که این مظهر پیروزی که از قرنها پیش، دست ملت ترک به سویش دراز بوده، در واقع در وجود خود آنان جای دارد که همان کمال مطلوبشان است در خلق حکومتی آزاد و نیرومند، با فرهنگی جلی و نوین و آنان برای بدست آوردنش باید همت بگمارند. از منظومه‌های دیگر ضیاء گوکالپ زندگی نوین *Yeni Hayat* در ۱۹۱۸ و [illegible] طلائی *Altin Isik* در ۱۹۲۳ انتشار یافت. گوکالپ در اشعار خود زبانی ساده بکار برد که از شعر عامیانهٔ کشورش مایه گرفته است.



همچنین برای رسوخ دادن اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی خود به میان مردم، در آثار منثور و نوشته‌های تحقیقی و فلسفی از زبانی روشن و قابل فهم عامهٔ مردم استفاده کرده است. از جمله آثار تحقیقی گوکالپ این آثار است: [illegible] *Türklesmek, Islâmlaşmak* [illegible] (۱۹۱۸)، تاریخ تمدن قوم ترک *Türk Medeniyeti Tarihi* (۱۹۲۵)، رسوم و آداب قوم ترک *Türk Türesi* (۱۹۲۳).

گوکالپ از نفوذ عظیمی برشاعران، نویسندگان و دانشجویان نسل جوان برخوردار بود و مجله‌اش به نام [illegible] جدید *Yeni Mecmuna*، در زمینهٔ ملی گرداندن ادبیات ترک و پاک کردن آن از قالب اشعار و کلمه‌های خارجی (عرب و ایرانی و غرب)، دوستداران فراوان یافت.

# دیباچه

آندره موروا نویسندهٔ فرانسوی در دیباچهٔ «فرهنگنامهٔ آثار» *Dictionnaire des oeuvres* به‌زبان فرانسوی، چاپ ۱۹۵۸ چنین نوشته‌است:

«بیشك زمانی بود که انسان بافرهنگ می‌توانست همهٔ آثار ادبی و تاریخی و علمی تمدنی را که بدان تعلق داشت، بشناسد. رشته‌های فرهنگ بسیار محدود و معدود بود و تعداد کتابها کمتر. می‌توان محقق معاصر سیسرون Cicéron را تصور کرد که همهٔ آثار مهم یونان و روم را خوانده‌باشد، اما پس از چند قرن آثار فکری چنان بسرعت رو به‌افزایش گذارد که حتی یك عمر خواندن نیز کافی نیست تا بتوان به‌مهمترین آثار دست‌یافت. دنیای غرب دامنه‌اش به‌امریکا کشیده‌شده؛ و دنیای شرق خود بنیادی اساسی در فرهنگ کامل بشمارآمده‌است. نه تنها دیگر ممکن نیست که انسان همه چیز را بخواند، بلکه قدم‌گذاردن در این راه نیز جز دیوانگی نیست. پول والری گفته‌است: 'یافتن چیز مهمی نیست، دشواری در آن است که هر چه را می‌یابیم بر وجودمان چیزی بیفزاید.' برای آنکه بر وجود معنوی خود چیزی بیفزاییم و میان آنچه می‌خوانیم رابطه برقرارکنیم، باید کمتر بخوانیم. هر کس باید کتابخانه‌ای محدود اما مورد علاقه برای خود بسازد که در واقع غذای روح و فکر او را تأمین کند. در هر حال اگر هر یك از ما در میان تعداد معدود آثاری بسرمی‌برد که می‌شناسد، برایش ضروری است که از کتابهایی که هرگز نخوانده‌است نیز اطلاعاتی بدست‌آورد و این از آن جهت است که بتواند برای مطالعهٔ آینده‌اش کتابی را انتخاب کند. اکنون باید دید که این کتابهای مورد علاقه چگونه فراهم می‌شود؟ گاه عنوان اثری همراه با تحسین در برابر ما بر زبان کسی می‌آید، گاه اشاره‌ای از طرف منتقدی که مورد احترام و اعتماد است نویسنده‌ای را به‌ما معرفی می‌کند، گاه خواندن کتابی یا حتی عبارتی از نویسنده‌ای شوق بیشترشناختن آثار او را در ما برمی‌انگیزد. اینجاست که پای فرهنگنامهٔ آثار ادبی به‌میان کشیده‌می‌شود که ما را نه تنها با عنوان کتابها، بلکه با تجزیه و تحلیل آثار مهم آشنا می‌کند... در این عصر که همه چیز عمومیت یافته و جهانی شده‌است، بافرهنگترین اشخاص

نه می‌توانند همه چیز را بدانند، و نه می‌توانند آنچه را می‌دانند به‌خاطر بسپارند، چنانکه به‌هنگام گفت و گو دربارهٔ آثار نویسنده‌ای انسان ناگهان همهٔ آثار او را پیش چشم می‌آورد، اما متوجه می‌شود که مطالب آنها از خاطرش محو شده‌است و این موجب سرافکندگی نیست، بعکس راه عاقلانه آن است که پیوسته حافظه را تر و تازه و شاداب نگه‌داریم و اندیشه را روشن، و این کار به‌وسیلهٔ منتقدان ... انجام گرفته‌است. انسان هر چه هم مطلع باشد، در هر لحظه نمی‌تواند کاری را که در طی قرنها صورت گرفته از نو انجام‌دهد، پس به‌منابع تحقیق نیاز دارد تا بهتر بتواند قوای ذهنی و فکری خود را بکاراندازد و فرهنگنامه‌ها ابزار این کار است.»

این بود شمه‌ای از نوشتهٔ آندره موروا در معرفی فرهنگنامهٔ عظیمی که نتیجهٔ همکاری و کوشش و تلاش گروهی از محققان فرانسوی-ایتالیایی طی سالیان دراز بوده‌است و آثار مؤلفان علم و ادب و فلسفه و هنر را در سراسر جهان و قرون و اعصار در برمی‌گیرد تا عصر حاضر. اما «فرهنگ ادبیات جهان» که اینك در برابر خوانندگان است هرگز این ادعا را ندارد که قادر است حتی نیمی از نیازهای مراجعه‌کنندگان مطلع ایرانی را برآورد و در برابر دنیای پهناور ادب که مرزی نمی‌شناسد، خدمتی بسزا انجام‌دهد. در این زمینهٔ گسترده تنها به‌معرفی شاعران و نویسندگانی اکتفا شده که شهرتی جهانی داشته یا در کشور خود مقام ممتازی بدست‌آورده و نفوذ قابل توجهی بر جای گذارده‌اند، از عهد باستان تا زمان حال. اما دربارهٔ ادبیات شرق که خود دنیای پهناوری است و به‌تألیفی جداگانه نیازمند، به‌کوتاهی پرداخته و تنها چند تن از نویسندگان نامی را معرفی کرده‌است.

طرح مطالب و شیوهٔ کار در فرهنگنامه‌های ادبی بسیار گوناگون است. بعضی از آنها در زیر هر عنوان ابتدا به‌شرح حال کوتاهی از نویسنده پرداخته، سپس بی هیچ تفسیری آثار مهم او را برشمرده‌اند. در بعضی دیگر پس از ذکر زندگینامهٔ مختصر و سپس نام آثار، نقد و تحلیل کوتاهی از آثار بعمل‌آمده‌است و در بعضی دیگر زندگی نویسنده به‌صورت وقایع‌نگاری از دورهٔ کودکی و جوانی همراه با خلق آثار تا پایان عمر بر حسب جریان زمان پیش رفته‌است و کمتر به‌شرح و بسط دربارهٔ موضوع یا تجزیه و تحلیل اثر پرداخته شده‌است. فرهنگنامه‌هایی نیز مانند آن که آندره موروا بر آن دیباچه نوشته وجود دارد که در چندین جلد انتشار یافته و در آن یك بخش به‌معرفی زندگی بزرگان علم و ادب و هنر اختصاص یافته‌است و بخشی به‌آثار آنان.

مؤلف پس از مطالعهٔ مجموع این فرهنگنامه‌ها شیوهٔ وقایع‌نگاری را

برگزیده و در زیر هر مدخل علاوه بر شرح حال و وقایع زندگی و خلق آثار بر حسب جریان زمان، به‌مفاد آثار مهم نیز اشاره کرده و تحلیل و تفسیر مختصری از آنها بعمل‌آورده‌است، اما در تألیف چنین فرهنگی به‌زبان فارسی دشواریهای خاصی وجود دارد:

۱ـ ضبط نامهای خاص اعم از نام نویسنده یا اثر، دشواریی‌که در فرهنگنامه‌های زبانهای لاتینی وجود ندارد، زیرا به‌سبب یکسانی حروف الفبا در آنها کلمه عیناً به‌صورت اصلی نقل می‌شود و مراجعه‌کننده بر حسب ضبط، آن را به‌زبان خود تلفظ می‌کند. به‌طور مثال حرف « J » در کلمه‌ای به‌زبانهای اسپانیایی «خ»، به‌زبان انگلیسی «ج»، به‌زبان فرانسوی «ژ» و به‌زبان آلمانی «ی» خوانده‌می‌شود، اما در زبان فارسی با الفبای بکلی متفاوت و رسم‌الخط جداگانه، بناچار این حرف باید بر حسب تلفظ در زبان اصلی ضبط گردد و این کار مستلزم آشنایی با مراجع و الفباهاست. همین دشواری در ضبط سایر کلمه‌های خاص در زبانهای اسلاوی یا زبانهای شرق آسیا مانند زبان و الفبای ژاپونی یا چینی و امثال آن وجود دارد. مؤلف تا آنجا که امکان داشته‌است از فرهنگنامه‌های مختلف یا کسانی که به‌زبان خاصی وارد بوده‌اند، یا آن زبان زبان مادریشان بوده، یاری جسته که از همهٔ آنان سپاسگزار است. در مواردی که هیچگونه وسیله‌ای برای شناخت بعضی از کلمه‌ها بدست‌نیاورده از صورت ضبط آنها در فرهنگنامه‌ها استفاده کرده‌است، با این حال اطمینان دارد که در این راه نقایصی بچشم‌می‌خورد که از مراجعه‌کنندگان پوزش می‌طلبد و از هرگونه راهنمایی در رفع این نقایص کمال تشکر را دارد.

۲ـ مخارج حروف چه مصوت چه صامت و تلفظی که از ترکیب آنها پدید می‌آید متفاوت است، بنا بر این ضبط تلفظها به‌صورت اصلی در زبان فارسی اگر غیرممکن نباشد بسیار دشوار است. در این مورد نیز مؤلف به‌ضبط صورت واحد و بر مبنای سهولت در زبان فارسی تا جایی که امکان داشته توجه کرده‌است، به‌طور مثال حرف « S » در ابتدای کلمات خارجی و پیش از حرف صامت به‌صورت ساکن تلفظ می‌شود، اما به‌سبب آنکه در زبان فارسی ابتدا به ساکن وجود ندارد، این قبیل کلمه‌ها به‌صورت «اس» ضبط شده و در ردیف «الف» آمده‌است، مثلاً به‌جای «ستاندال» «استاندال» و به‌جای «سپنسر» «اسپنسر» آمده‌است. یا ترکیب « on » در آخر کلمات انگلیسی بسیار دقیق و ظریف تلفظ می‌شود که برای فارسی‌زبان تلفظ به‌صورت اصلی دشوار است، پس برای هماهنگ‌کردن این گونه کلمات در این فرهنگ همه جا به‌صورت «ون» ضبط شده‌است مانند «امرسون» به‌جای «امرسن» و روی‌هم‌رفته حرکت ضمه «اُ» در

آغاز کلمات خارجی به‌صورت «او» آمده‌است مانند «اورلئان» به‌جای «ارلئان»، «اوکتبر» به‌جای «اکتبر».

۳ـ دربارهٔ ضبط نامها در زبانهایی که الفبای خاص دارند چون چینی، ژاپونی، روسی و مانند آن در این فرهنگ صورت نقل آن به‌انگلیسی ضبط شده‌است مگر در جایی که صورت انگلیسی در دست نبوده و ضبط فرانسوی آن بکاررفته‌است.

۴ـ دربارهٔ برگرداندن عنوان آثار نیز روش فرهنگها، گوناگون است. در دسته‌ای از آنها عنوان به‌زبان اصلی آورده‌شده بدون صورت ترجمه‌ای آن که به‌نظر مؤلف نام اثر برای کسانی که به‌زبان اصلی آشنایی ندارند بکلی نامفهوم می‌ماند. در دستهٔ دیگر تنها به‌ذکر ترجمهٔ عنوانها اکتفا شده، در این صورت نیز مراجعه‌کننده از نام اصلی اثر بیخبر می‌ماند. فرهنگهایی نیز وجود دارد که در آنها نام آثار به‌صورت اصلی و به‌صورت ترجمه هر دو ضبط گردیده‌است و مؤلف در این فرهنگ روش اخیر را برگزیده‌است، به‌این طریق که عنوان آثار هم به‌زبان اصلی ضبط شده‌است و هم به‌زبان فارسی؛ اما در این شیوه، کار دشوار می‌گردد به‌این معنی که غالب این عنوانها ممکن است در معنی مجازی بکاررفته‌باشد و نویسندهٔ اصلی به‌مناسبت موضوع کتاب آن را انتخاب کرده‌باشد، یا در آن به نکته‌ای مذهبی یا ملی یا محلی اشاره رفته‌باشد یا خود کنایه‌ای به‌حکم و امثال خاص زبان نویسنده باشد که در هر حال ترجمهٔ آنها به‌زبانی دیگر مفهوم روشنی در بر نخواهدداشت، ازین رو دیده شده‌است که غالب این عنوانها از زبانی به‌زبان دیگر بکلی تغییر یافته و با روح زبان ترجمه‌شده متناسب گردیده‌است. همین اشکال در این فرهنگنامه نیز وجود دارد، زیرا مراجعه‌کنندهٔ فارسی‌زبان گاه ممکن است با عنوانی تحت‌اللفظی سر و کار پیدا کند که در زبان فارسی نامفهوم باشد یا با عنوانی تقریبی که از روی ترجمه به‌زبانهای دیگر به آنها داده‌شده‌است که جای ایراد باقی می‌گذارد. از این روست که مؤلف از مراجعه‌کنندگان دانشمند و آشنا به‌زبانهای خارجی بسیار متشکر خواهدشد که اگر به‌ذهنشان عنوان دقیقتری از آنچه در این فرهنگنامه بکاررفته‌است خطور کرد، از راهنمایی و تذکر دریغ نفرمایند.

۵ـ اگر در مواردی تنها به‌ذکر صورت ترجمهٔ عنوان آثار اکتفا شده، به‌دلیل آن بوده که به‌عنوان اصلی اثر دسترسی نبوده و از زبانی ثانوی به‌فارسی ترجمه شده‌است.

۶ـ به‌طور کلی در این فرهنگنامه به‌سبب آنکه علاوه بر شرح حال و زندگی نویسنده و ذکر آثار و اشاره به‌موضوع کتاب، تحلیل کوتاهی از بعضی از

آثارش بعمل‌آمده‌است و ارزش و مقامی که آن آثار در میان سایر آثار نویسنده یا شاعر دارد تعیین گردیده، ناچار عبارتها و جمله‌ها از حالت ایجاز و قالب خاص فرهنگنامه‌ای خارج شده شکل مبسوطتری از نظر جمله‌بندی پیدا کرده‌است که تا حدی به‌کتاب جنبهٔ آموزشی داده‌است.

۷ـ در این فرهنگنامه تا جائی‌که امکان داشته‌است در پایان هر مقاله نام آثاری ذکر گردیده‌است که به‌زبان فارسی ترجمه شده،اما محتاج به‌یادآوری است که نام ترجمه‌های سالهای اخیر در دسترس نبوده و تنها از فهرست کتابهای انتشاریافته استفاده شده‌است. امیدوار است که در چاپهای آینده این نقص برطرف شود.

۸ـ در پایان فرهنگنامه تعدادی از اصطلاحات و اشارات تاریخی که در متن با علامت «*» ضبط گشته تعریف شده‌است، همچنین فهرست نامها به‌صورت اصلی تنظیم یافته تا برای کسانی که بر حسب املای اصلی نیاز به‌مراجعه دارند، سهولت بیشتری فراهم شده‌باشد.

۹ـ دربارهٔ حروف کتاب، دو نوع از حروف بکاررفته‌است. در کلمات فارسی یا خارجی حروف یا به‌صورت راست است یا کج (در اصطلاح ایرانیك‌ـ ایتالیك). آنجا که آثار نویسندهٔ مورد بحث مطرح است حروف کج بکاررفته و جایی که از اثر نویسنده یا شاعر دیگر ذکری به‌میان می‌آید حروف راست بکاربرده شده‌است.

در اینجا لازم می‌دانم از راهنمایی‌های آقای علیرضا حیدری مدیر عامل شرکت سهامی انتشارات خوارزمی‌که با وجود دشواریهای فراوان همت به‌نشر این فرهنگ گماشتند و طی سالها کمال کوشش و همکاری را در این راه مبذول داشتند و ازین رو مرا مرهون زحمات خود ساختند، سپاسگزاری کنم.

همچنین از آقای سید مهدی سیاهپوش که در تصحیح نمونه‌های چاپی که خود کاری بس دشوار بوده‌است و نیز از زحمات آقای بیژن نمکچیان سرپرست حروفچینی که با بردباری فراوان کار خود را به‌شایستگی تمام انجام داده‌اند تشکر و قدردانی فراوان دارم.

**زهرای خانلری (کیا)**
اول تیرماه ۱۳۶۰

# آ

**آپولینر، گیوم** Apollinaire, Guillaume نام مستعار، ( نام واقعی ویلهلم دو کوستروویتسکی Wilhelm de Kostrowitzky ) شاعر فرانسوی (۱۸۸۰ — ۱۹۱۸) آپولینر در شهر رم زاده شد. مادرش از اشرافزادگان لهستان و پدرش ایتالیائی فرانسوی زبان‌بود. آپولینر نزد مادر پرورش یافت و درمدارس مذهبی نیس Nice و موناکو Monaco و پاریس تحصیلات درخشانی انجام داد و معرفتی وسیع در زبان و ادبیات یونانی و لاتینی کسب کرد. ابتدا با عنوان سرپرست همراه خانواده‌ای به‌آلمان رفت، پس‌از آن پیاده به‌نواحی مختلف از جمله به‌هلند سفر کرد. سه سال زندگی درآوارگی، در روح شاعر تأثیر فراوانی برجای گذاشت و مایه‌های‌ارزنده و نقشهای تازهٔ ذهنی برای شعر و داستانهایش فراهم‌آورد. در بازگشت به‌پاریس به‌کارکوچکی دربانك‌اشتغال یافت‌که به‌سبب ورشکستگی بانك‌آن را از دست داد. آپولینرکار ادبی را از ۱۹۰۲ آغازکرد، درمجله‌های گوناگون بکارپرداخت وقصه‌ها و شعرهای خود را منتشرکرد. در ۱۹۰۳ با همکاری اندره سالمون André Salmon مجلهٔ لو فستن دزوپ *Le Festin d'Esope* را تأسیس‌کرد و با پیشروان هنر، مانند ماکس ژاکوب، پیکاسو و براك‌آشنائی یافت. در ۱۹۰۹ داستان جادوگر پوسیدنی *L' Enchanteur Pourrissant* را در نثر آمیخته با شعر انتشار داد. موضوع داستان از افسانه‌های اساطیری و جادوگری گرفته شده و سرگذشت غم‌انگیز جاودان بشری‌است‌که فدای سرنوشت و زندانی تنهائی خویش‌گشته است. در واقع آپولینر خود را در وجود قهرمان داستان می‌بیند، انسانی‌که بینشی قویتر از دیگران دارد وآنچه را می‌بیند و درك می‌کند ، دیگران از دیدن و درکش عاجزند. پس شاعر و پیامبر، تنها و جدا از دیگران باقی می‌ماند. در ۱۹۱۰ مجموعه داستان مرتد و شرکا *L' Hérésiarque et Cie* را انتشار داد. در این قصه‌ها نفوذ هوفمان، نروال، ویلیه دو لیل آدام و ادگار پو دیده‌می‌شود و قصه‌هایی است از صور ذهنی، کابوسها،

و امـور خارق‌العاده و کارهـای اهریمنی و کفروالحاد کـه پیش چشم مستان و تبهکاران و کافران و ملحدان و کیمیاگران ظاهر می‌شود. این اثر در سبکی کمال‌یافته و بی‌نقص نوشته شده و بیشك شاهکار نثر آپولینر بشمار می‌آید. آپولینر در ۱۹۱۱ به‌اتهام شرکت درسرقت مجسمه‌ای از موزهٔ لوور به زندان افتاد وبعضی‌از اشعار دیوان الکل *Alcools* را در زندان سرود. دیوان الکل در۱۹۱۳ او را به‌شهرت رساند. در نظر آپولینر نغمه‌های روان و سیال که ناخواسته از ذهن آدمی تراوش می‌کند مانند نغمهٔ پرندگان طبیعی است و گاه در قالب موجهای زندگی ریخته می‌شود و برحسب پیچ وخمها و جنبشها، به وزن و آهنگ تبدیل می‌گـردد. از معروفترین اشعار دیوان الکل قطعهٔ پل میرابو *Le Pont Mirabeau* است کـه زیبائی تأثرانگیز و منقلب‌کننده‌ای دارد، نهانی‌ترین و غم‌انگیزترین احساس شاعر را بـا آهنگی دلنشین می‌نمایاند و او را در حالی نشان می‌دهدکه بر رودخانهٔ سن Seine خم شده و عشق گذشته را بخاطر می‌آورد، عشقی‌که چون رود درگذر است. قطعهٔ پل میرابو از عشق آپـولینر به‌ماری لورانسن Marie Laurencin الهام گرفته است. آپـولینر در اشعار خود نقطه‌گذاری معمول راکنارگذارده و شعر را تابـع صوری ذهنی ساخته‌کـه به‌دست الفاظ سپرده شده است. بیشك هیچ اثـری در عصر شاعـر نفوذی مشابه‌کتاب الکل بر سراسر شعر فرانسه در نیمهٔ اول قـرن بیستم نـداشته است. همهٔ‌کسانی‌که از خشکی مکتب پارناس و رنگ ابهام‌آمیز مکتب سمبولیسم خسته شده بودند، درکتاب الکل مجموعه‌ای از خیال‌انگیزی و فریبندگی و تندی و نـرمی نغمه‌های عامیانه و تفنن پـرجاذبهٔ شاعری را یافتندکه با احساسی غالباً غم‌انگیز همراه بـوده است وآپولینر با قراردادن تعبیرهای تازه و غیـر معمول و تصویرهای ذهنی‌کاملاً نو درکنار جناسها و استعاره‌های سبك سنتی و قـراردادی خواسته است نشان بدهدکه چگونه می‌توان زندگی‌گذشته را با زندگی نـو تلفیق کرد. آپولینر درجنگ جهانی اول داوطلبانه شرکت‌کرد، ابتدا درقسمت توپخانه، سپس بـه‌درخواست خود، در پیاده نظام بخدمت پرداخت و در ۱۹۱۶ از ناحیهٔ سر بسختی مجروح گشت. او را به‌پاریس بردند و تحت عمل جـراحی قـرار دادنـد. بار دیگر به‌زندگی سابق بازگشت و همکاری خود را با مجله‌ها از سرگرفت و به سبب‌آنکـه براثر عملهای جـراحی و زخمهای التیام‌ناپذیر بسیار رنجور و ضعیف گشته بـود، پس از ابتلای به‌گریپ شایع ناگهان از پا درآمد و در پائیـز ۱۹۱۸

درگـذشت. آپولینر از دورهٔ جنگ اشعاری به‌همراه‌آوردکـه در دیـوان او به‌نام کالیگرام (خطاطی) *Calligrammes* در۱۹۱۸ پس‌از مرگش انتشار یافت. این دیوان شامـل اشعار بسیار زیبای قبل از جنگ و زمان جنگ است با رسم‌الخطی خاص. آپولینر از میان تازه‌جوئیهای عجیبی‌که داشت، بدعتی‌آورد، در طرز نوشتن اشعار و خطاطی تصویری‌که نام دیوان ازآن‌گرفته شده‌بود، به‌این معنی‌که به‌جای قرار گرفتن منظم بیتها در زیرهم، سطرها وکلمه‌ها طوری چیده می‌شدکه نمودارتصویر اشیا بود، چنانکه در شعر باران می‌بارد *Il Pleut* حروف طوری برصفحه چیده‌شده بودکه‌گوئی قطره‌های باران از بالا به‌پائین سرازیر است، یا شکل مرغی‌را نمایان می‌سازدکه در فارسی مطیّر خوانند. اشعار این دیوان نیز غالباً از زیبائی وگیرائی بیان شاعرانه برخورداراست. کتاب شاعر مقتول *Le Poëte assassiné* در ۱۹۱۶ بچاپ رسید و بار دیگـر در ۱۹۲۷ به‌وسیلهٔ‌گروه نـویسندگان سوررئالیست تجدید چاپ شد. این اثر داستانی و خیالپردازانه‌بـا زمینـهٔ هجـوآمیز، در دورهٔ بحرانی ادبی که سمبولیسم را از سوررئالیسم جدا می‌کرد، اثری مهم بشمارآمد. ازآثاری کـه پس‌ازمرگ‌آپولینرمنتشرشد، داستان زن نشسته *La Femme assise* است در۱۹۲۰. این اثربه‌هنگام جنگ نوشته شده و نشان می‌دهدکه چگونه سربازی در لحظه‌های کوتاه مرخصی تنها به‌فکرآن است‌که دم را غنیمت بشمارد و آنچه دلخواه اوست بدست‌آورد و به‌وصف لحظه‌های شیرین زندگی بپردازد. کتاب زن نشسته شاهکاری پراکنده و آشفته است‌که اگرچه نوشتن‌آن برای آپولینر به‌هنگام جنگ سرگرمی و تفننی بشمارمی‌آمده، از سبکی دقیق برخوردار است،خاصه توصیف جاندار وگویائی که‌درآن از محلهٔ مونپارناس قبل از جنگ بعمل‌آمده، اثر را بسیارگیرا و تاریخی ساخته است. آپولینر در نمایشنامه‌نویسی نیز کـوششی بکار بـرده است. نمایشنامهٔ پستانهای تیرزیاس *Les Mamelles de Tirésias* در ۱۹۱۶ منتشر شد کـه نـویسنده خودآن را دارام سوررئالیست *Drame Surréaliste* خواند و اولین‌بار این‌کلمه را بکار برد تا باآن دری به‌سوی دنیای غیرعقلانی بگشاید و دنیای واقعی برتر را نشان دهد. از این نمایشنامه اوپرائی عالی ساخته شد. آپولینر نه تنها در شعر، بلکه در راه ابداع و تازگی هنـر نقاشی نیز پیوسته مبارزه مـی‌کرد و از صاحبنظران سبک کوبیسم بشمار می‌آمد و دراین زمینه‌کتاب نقاشان کوبیست *Les Peintres Cubistes* را در۱۹۱۳ انتشاردادکه درآن هدف این سبک را روشن ساخت وآئینهای قراردادی

و فنی علم مناظر و مرایا را لغو کرد. در شعر نیز همین اصل را بکار برد و در پی آن شد، که جهات مختلف اشیا را پیش چشم بگذارد. شعر درنظر آپولینر مکاشفه‌ای است از روی نامرئی امور واقعی و شاعر کسی است که نگاه شگفتی زده‌اش را به‌دنیای نامرئی که در ورای عالم محسوس است، نفوذ بدهد.
آپولینر بزرگترین شاعر فرانسه در نیمهٔ اول قرن بیستم و پیشرو شاعران نسل خویش‌است وتأثیرش بر هنر جدید فرانسه درنیم‌قرن اخیر بسیار عمیق وانکارپذیر.

**آتوی، تامس** Otway, Thomas نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۶۵۲ ــ ۱۶۸۵)
آتوی از خانواده‌ای روحانی بود و تحصیلات خود را ابتدا در کالج وینچستر Winchester سپس درکالج مذهبی آکسفرد انجام داد و پس‌از مرگ پدر در۱۶۷۲، بی‌آنکه مدرك دانشگاهی بدست‌آورد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و به‌لندن رفت. در لندن به‌بازیگری در تئاتر پرداخت و اگرچه کارش با پیروزی همراه نبود، تجربه‌های بسیار برای نوشتن‌آثار نمایشی کسب‌کرد. اولین تراژدی‌آتوی به‌نام آلکیبیادس *Alcibiades* در ۱۶۷۵ با پیروزی برصحنه آمد و موجب عشق شدید وی به‌هنرپیشهٔ آن، خانم باری Mrs Barry گشت. تراژدی منظوم دون کارلوس *Don Carlos* در ۱۶۷۶ در پنج پرده بنمایش گذارده شدکه پیروزی فراوان بدست آورد: شاه با الیزابت دو فرانس ازدواج می‌کند، اما به همسر جوان و پسرش دون‌کارلوس سوءظن می‌یابد وآنان را به‌خیانت متهم می‌سازد. آتش این سوءظن که از طرف بعضی از درباریان شعله‌ور می‌گردد، موجب قتل الیزابت زیبا و پسر جوانش می‌شود، اما شاه انتقامجو همینکه به‌بیگناهی‌آن دو پی می‌برد، در برابر جسد زن جوان به‌زانو می‌افتد و از حسادت خود و تحریك درباریان شکوه آغاز می‌کند. این تراژدی که ضعف بشر و نتیجهٔ شوم حسادت شدید را نشان می‌دهد، با اوتلو اثر شکسپیر مقایسه می‌شود. آتوی سپس‌ازآثار مولیر و راسین اقتباسهائی بعمل آورد و در ۱۶۷۸ کمدی دلنشینی بنمایش گذارد به‌نام دوستی باب‌روز *Friendship in Fashion* و در همین سال برای دورشدن از خانم باری Barry که معشوقهٔ لرد راچیستر Rochester شده‌بود، همراه اردوی نظامی به‌هلند عزیمت‌کرد. چیزی نگذشت که به‌وطن‌بازگشت وکار تئاترازسر گرفت. نمایشنامهٔ یتیم *The Orphan* به‌صورت شعرآزاد در ۱۶۸۰ بنمایش گذارده شدکه مشهورترین و پر ارزشترین‌آثار

شاعر بشمارآمد و موضوع آن عشق دو برادر است به‌دختر یتیمی‌که در خانهٔ آنان بسرمی‌برد. حوادث غم‌انگیزی‌که دراین سرگذشت پیش‌می‌آید، منجر به‌کشته شدن دو برادر به‌دست یکدیگر و مسموم‌گشتن دختر می‌شود. این اثر به‌طورکامل جنبهٔ دردناك‌آثارآتوی راکه از ظرافت احساس برخوردار است،آشکار مـی‌سازد. کمدی طالـع سرباز *The Soldier's Fortune* در ۱۶۸۱ و بهترین تراژدی‌آتوی به‌نام نجات دنیز *Venice Preserved* در ۱۶۸۲ درپنج پرده به‌صورت شعرآزاد به‌اجرا درآمد. اثر اخیرکه شاهکارآتوی بشمارمی‌آید، پیروزی عظیمی‌بدست‌آورد وپس‌ازآثار شکسپیر بیش از همهٔ‌آثار نمایشی دیگر در قرن هفدهم و هجدهم برصحنه ماند.آتوی دراین اثر نمونهٔ‌کامل و هیجان‌انگیزی از احساس دردناك خود را عرضه می‌کند وبه‌قول والتراسکات برای دختر قهرمان این‌نمایش بیش‌از قهرمانان‌آثار شکسپیرمانند ژولیت و دزدمونا اشك ریخته شد. آتـوی در ۱۶۸۰ سرپرست دختـر چارلز دوم پـادشاه انگلستان‌گشت‌که پس از یك سال این شغل را از دست داد و سالهای آخر زندگی را در فقر بسربرد و سرانجـام از محرومیت و گرسنگی در مهمانسرائی درگذشت. آتوی شاعری بسیار ظریف طبع و تا حد بیمارگونه حساس بـود. چندین منظومـه ساخت‌که‌ازهمه معروفترشکوهٔ شاعر از الههٔ شعرش *The Poet's complaint of his Muse* است.آثارکامل آتوی در ۱۹۳۲ انتشار یافت.

ولتـر دربـارهٔ وی نوشته‌است: «اگر شکسپیر را برکورنی ترجیح می‌دهند، اکنون اقرار می‌کنیم‌که راسین نیز درمقایسهٔ با آتوی، این شاعر لطیف طبع وشیرین‌بیان جلوه‌ای نـداشته است و برای اثبات این نکته‌کافی است‌کـه به‌تراژدی‌کـوچك و و شیوای او به‌نام یتیم نگاهی بیفکنیم».

**آدام، پول** Adam, Paul داستان‌نـویس فـرانـسوی (۱۸۶۲ ــ ۱۹۲۰) پول آدام در پـاریس زاده شد و کار نـویسندگی را در بیست سالگی با انتشار اولین رومان خود به‌نام گوشت نرم *Chair molle* آغازکرد که موجب اقامهٔ دعوا بر ضد اوگردید و سرانجام به‌برائتش انجامید. این رومان به‌سبك ناتورالیسم و در پیروی از امیل زولا نوشته شده است. در ۱۸۸۶ دومین رومان‌آدام با عنوان خویشتن *Soi* منتشر شدکه تحلیلی روانی است از ازدواج نامتناسب و برخلاف رومان نخستین‌بااصول سمبولیسم توافق دارد.آدام سپس با همکاری مورآس Moréas مجموعه داستانهـای

چای در خانهٔ میراندا *Thé Chez Miranda* را در ۱۸۸۶ منتشر کرد و پس از آن به نهضت سمبولیسم پیوست ودر روزنامه و مجله‌های پیشرو این نهضت بکارپرداخت. پول‌آدام‌که به‌زوایای پنهانی روح علاقه‌مند شده بود، تجربه‌های خودرا درکتاب هستی *L'Être* (۱۸۹۱) عرضه کرد و از آن پس بر فعالیت ادبی خود افزود و پیاپی‌آثاری انتشار داد، از آن جمله‌است: داهای سرخ *Robes rouges* (۱۸۹۱) در بارهٔ فرمانروایان شهرستانها. داز توده‌ها *Le Mystère des foules* (۱۸۹۵)دربارهٔ مسائل پیچیدهٔ جامعه. باذیل و سوفیا *Basile et Sophia* (۱۸۹۹) که نفوذ داستان سالامبو *Salammbô* اثرفلوبر Flaubert درآن دیده می‌شود. پول‌آدام‌پس‌ازتجربه‌های گوناگون در رومان‌نویسی، سرانجام راه خود را یافت وسلسله رومان بزرگ‌حماسی خود را به‌نام زمان و زندگی *Le Temps et la Vie* منتشر کرد، شامل این داستانها: قدرت *La Force* (۱۸۹۹)که سرگذشت حماسی خانوادهٔ اریکور Héricourt و در واقع سرگذشت خانوادهٔ نویسنده است در زمان امپراتوری اول. پول‌آدام در این اثر قدرت مرموز و تباه‌نشدنی نژادی را عرضه می‌کند. اثر از ابهام و تیرگی شیوهٔ سمبولیسم‌که درآثار دیگر نویسنده دیده می‌شود، بکلی دور است و نوعی نوآوری در رومان تاریخی بشمار می‌آیدکه درآن تحلیل عمیق روانی به‌حوادث سیاسی و نظامی می‌آمیزد. فرزند اوسترلیتز *L' Enfant d' Austerlitz* (۱۹۰۱) که توصیفی است از عصر ناپلئون، آمیخته با بینشی فلسفی. حوادث این داستان در محیط پرتحرك زمان جنگ جریان می‌یابد. خدعه *La Ruse* (۱۹۰۳)که تناقض و نوسان مداوم روحی را میان تمایل به‌قهرمانی، احساس ترس،آزادی در سیاست، زندگی‌آسوده، صداقت وپاکی دورهٔ جوانی و دسیسه‌های جامعهٔ مذهبی را با قلمی ستایش‌آمیز وصف می‌کند. داآفتاب ماه ژوییه *Au Soleil de Juillet* (۱۹۰۳) آخرین داستان از سلسله رومان بزرگ پول آدام‌که درآن حوادث بیشماری را که برای اشخاص داستان وکشور فرانسه پیش‌می‌آید، نقل می‌کند. پول‌آدام به‌وسیلهٔ تحلیل روانی عمیق، به‌قهرمانان بیشمار رومان حماسی خود زندگی و دوام می‌بخشد و از دورهٔ جوانی تا زمان پختگی وحتی پیری درمصاحبت‌آنان بسرمی‌برد. انتشار این اثر بزرگ در زندگی پول آدام تاریخ مهمی بشمار می‌آید، زیرا از نویسندهٔ جوان‌آشوب‌طلب شخصیتی ساخته است‌که شهامت و فداکاری و افتخارات نظامی را می‌ستاید.

پول‌آدام‌آثار دیگری دارد مـانند خاطرات سفر، نـوشته‌های انتقادی و مقامه‌های گوناگون. مجموع‌آثار او به‌شصت جلد می‌رسدکه امروزه تنها تعدادکمی از آنها خواننده دارد.

**آدام، ژولیت لامبر** Adam, Juliette Lamber بانوی نویسندهٔ فـرانسوی (۱۸۳۶ ــ ۱۹۳۶) ژولیت درخانوادهٔ لامبر که افرادش همه شیفتهٔ سیاست بودند، زاده‌شد. از نوجوانی به‌جمهوریخواهـی علاقهٔ پرشوری ابراز داشت و نوشته‌های فراوانی در زمینهٔ سیاست و آزادیخواهـی و عقایـد ضد کلیسائـی انتشار داد. در ۱۸۶۰ کتاب *دهکدهٔ من Mon Village* را منتشرکردکه تصویری بـود از طبیعت، آمیخته با انـدیشه‌هـای فلسفی. پس از آن *ماندارن Le Mandarin* را در ۱۸۶۲ و سپس *قصه‌های زنی دوستانی Les Récits d' une Paysanne* را انتشارداد.ژولیت در۱۸۷۷ با سناتورجمهوریخواه ادمون آدام Edmond Adam ازدواج‌کرد وخانه‌اش را محفل سیاستمداران جناح چپ و اهل ادب ساخت‌که از محافل پرنفوذ آخر قرن نوزدهم بشمار می‌آمد. در ۱۸۷۹ مجلهٔ نوول *Nouvelle Revue* (مجلهٔ جدید) را تأسیس کرد و نوشته‌های تحقیقی و اجتماعی و ادبی خود را درآن منتشر ساخت. ژولیت آدام در ۱۹۱۹ از طـرف کلمانسو Clemenceau نخست وزیر وقت معروف به«ببر فرانسه» دعوت‌شد تا درامضای عهدنامهٔ صلح ورسای‌حضوریابد واین‌خود پیروزی بزرگی برای وی بشمار می‌آمد، اما با همهٔ مشغلهٔ سیاسی، هرگز از فعالیت ادبی دست باز نـداشت. سه جلدکتـاب او به‌نام *خاطرات من Mes Souvenirs* در ۱۹۰۴ انتشار یافت‌که مجموعهٔ گرانبهائی بود از وضع سیاسی فرانسه در تاریخ جمهوری سوم. ژولیت در۱۸۸۳ با انتشار *زن ملحد Païenne* رسوائی بزرگی ببار آورد، اما سی‌سال بعد، در ۱۹۱۳ کتاب *زن مؤمن Chrétienne* را انتشار دادکه تحول روحـی او را در جهت اخلاق و مذهب نشان می‌داد.

**آراگون، لوئی** Aragon, Louis شاعر و رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۹۷ ــ ۱۹۸۲) آراگون در پاریس و در خانواده‌ای متوسط زاده شد،کودکی‌گستاخ و خارق‌العاده بود و در جوانی‌غرابت ذاتی اورا به‌نهضت پرهیاهوی دادائیسم Dadaïsme کشاند که ثمرهٔ ناامیدی و هرج و مرج‌طلبی ناشی از جنگ جهانی اول بود.آراگون پس

از شکست دادائیسم از بنیانگذاران مکتب سوررئالیسم Surréalisme گشت که به طور رسمی در ۱۹۲۳ تشکیل شد و بیانیهٔ آن در ۱۹۲۴ انتشار یافت. مکتب سوررئالیسم براساس تجلی ضمیر ناهشیار و نگارش خودبخود و عدم پایبندی به قیود اخلاقی و زیبائی‌شناسی نهاده شده بود. آراگون در ۱۹۲۴ کتاب موجی از رؤیاها *Une Vague de Rêves* را انتشار دادکه درآن به‌جستجوی غرابت رفته وهمه چیز را به‌سرحد شگفتی و خلاف عادات و رسوم‌کشانده بود. کتاب دهقان پاریسی *Le Paysan de Paris* (۱۹۲۶) گزارشی است از دو چشم‌انداز شهر: یکی محلهٔ قدیم اوپرا Opéra و دیگر بوت شومون Buttes - Chaumont که توصیف مناظر این دو محله، از دنیای هیجان‌انگیز و افسارگسیختهٔ خیال بیرون جهیده است.قلم نیرومندآراگون به‌همهٔ مناظر رنگ تازه بخشیده و آن را به‌صورت واقعیتی برتر از معمول درآورده است. در ۱۹۲۸ رسالهٔ در بارهٔ شیوهٔ نگارش *Traité du Style* را انتشار داد. لحن‌آراگون درآثار این دوره گستاخانه‌تر و طنزآمیزتر از گذشته است و نسبت به‌امور واقعی زندگی عصیان‌آمیزتر.آنچه به‌شیوهٔ عقلانی و اخلاقی نوشته شده، درآثار این دوره مورد حملهٔ شدیدآراگون قرار گرفته است. آراگون در ۱۹۳۰ به‌شوروی سفرکرد تا درکنگرهٔ نویسندگان‌که در شهر خارکوف برپا می‌شد، شرکت‌کند. در بازگشت به‌پاریس با صراحت بسیارخود را طرفدارکمونیسم و علاقه‌مند به مسائل مربوط به‌انقلاب روسیه معرفی کرد و هرنوع ادعای «تغییر مشی زندگی» را تنها از این راه مورد تأیید قرارداد. پس‌از آن، از دوستان سوررئالیست گسیخت و به شیوهٔ تفکر خود واگذاردشان. در شعر هورا لورال! *Hourrah L' Oural* حماسهٔ صنعتی روسیهٔ شوروی را ستود. اشعار آراگون در سبک سوررئالیست در دیوانهای آتش شادی *Feu de Joie* (۱۹۱۹) و نهضت مداوم *Mouvement perpétuel* (۱۹۲۱ - ۱۹۲۴) فراهم آمده است. رومان ناقوسهای شهر بال *Les Cloches de Bâle* در۱۹۳۴ انتشار یافت ومحله‌های زیبا *Les Beaux Quartiers* در ۱۹۳۶ که رومان اخیر تصویری بود از زندگی درشهر پاریس. آراگون در این کتابهاکه در زمینهٔ مخالفت با سیاست فرانسهٔ قبل ازجنگ جهانی اول نوشته شده است، همه چیز را از نقطهٔ نظر عقاید مارکسیستی مورد توجه قرارداده، از فساد طبقهٔ سرمایه‌دار سخن‌گفته و سرنوشت فرد را مطیع حوادث غم‌انگیز تاریخ‌دانسته است. داستان مسافران دلیجان *Les voyageurs de l' Impériale* (۱۹۴۲)، خاطراتی

از دورهٔ کودکی آراگون را دربردارد. در دورهٔ اشغال فرانسه به‌وسیلهٔ ارتش هیتلر، احساس میهن‌پرستی درآراگون جای همه‌چیز راگرفت، پس به‌نهضت مقاومت پیوست و به‌مبارزه‌های زیرزمینی پرداخت. ازآن پس اشعار سوررئالیستی آراگون به‌فنون نئوکلاسیکی نزدیك و ازقافیه ونکته‌های معانی وبیان برخوردارشد وبه‌منابع اشعار سنتی قرون وسطائی و عامه‌پسند بازگشت. شعر شکسته دل *Le Crève - Coeur* (۱۹۴۱)، گاه احساس درونی او وگاه رنجها و امیدهای مشترك انسانی‌واجتماعی و میهن پرستانه را بیان می‌کند. اشعار میهنی آراگون با عنوان موزهٔ گرون *Le Musée Grévin* و دیان فرانسوی *La Diane française* میان‌سالهای ۱۹۴۲و۱۹۴۴ پیامی‌بود، از پشت‌پرده به‌هنگام نهضت مقاومت. پس‌ازآن‌آراگون یك‌سلسله اشعار به‌نام همسر شاعر رومان‌نویسش السا تریوله Elsa Triolet انتشاردادکه رنگ‌تغزل داشت از آن جمله است: چشمان السا *Les yeux d' Elsa* (۱۹۴۲)، السا *Elsa* (۱۹۵۹) و دیوانهٔ السا *Le fou d' Elsa* (۱۹۶۳). وجود السا الهام‌بخش او دراشعار دیگر نیز بوده‌است مانند: چشمان وخاطره *Les yeux et la mémoire* ، قافله‌های من *Mes Caravanes* (۱۹۵۴)، رومان ناتمام *Le Roman inachevé* (۱۹۵۶) و شاعران *Les Poètes* (۱۹۶۰). آراگون از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱ چندین کتاب باعنوان کمونیستها *Communistes* انتشارداده و درآثار این‌دوره به‌دنیای واقعی واشتراك منافع انسانی بازگشته است، چه در خط سیر انقلابی، چه در افکار و الهامات عاشقانه.
آثار منثورآراگون نیز بیشتر حالت شعر دارد مانند رومان ناتمام که نوعی نغمهٔ عاشقانه است

ترجمه به‌فارسی: یادگار شهیدان ــ سودای گابریل پری.

**آرتو، آنتونن** Artaud, Antonin شاعر ونمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۹۶ــ۱۹۴۸)
آرتو درشهر مارسی Marseille از پدر فرانسوی ومادریونانی زاده شد، تحصیلاتش را درکالج ساکره‌کور Sacré - Coeur انجام داد و از نوجوانی شوق خود را به‌شعر نمایان ساخت. آنتونن‌که از فکری نیرومند برخوردار بود، از شانزده سالگی دچار عدم تعادل روانی گردید، در مارس ۱۹۱۴ در بیمارستان بستری شد و در جنگ جهانی اول ازخدمت در ارتش معاف گشت. پس از بهبود در ۱۹۲۰ به‌پاریس‌رفت، در حالی‌که ازآتش شوق ادبی می‌سوخت. ابتدا در مجلهٔ دومن (فردا) *Demain* بکار

پرداخت، در ۱۹۲۳ منتخباتی از اشعارش را منتشر کرد و سال بعد اولین دیوان‌را با عنوان تخته‌نرد آسمان *Trictrac du Ciel* انتشارداد. پس باآندره برتون آشنائی یافت، به‌نهضت سوررئالیسم پیوست و در مجلهٔ معروف رووولوسیون سوررئالیست Révolution Surréaliste با وی همکاری کرد. در ۱۹۲۵ دیوانی به‌نام مرکز دوایر *L' Ombilic des Limbes* شامل پنج قطعه شعر و نثر منتشر کرد که از عمیق‌ترین رنجهای درون اوسرچشمه گرفته‌بود. ویتراك Vitrac در بارهٔ این دیوان گفته است: «هرگزهیچگونه تعبیر فکری تا این حد به‌قلهٔ خود نرسیده و هرگز جسم انسان در استقصای ذهن تا این حد به‌دوردست راه نیافته است.» خودآنتونن می‌نویسد: «من از این موضوع رنج می‌برم‌که مبادا در زندگی روح نباشد و در روح زندگی.» قطعه‌های مختلف این دیوان شخصیت و روح آرتو را با لحنهای متفاوت نمودار می‌سازد. دو اثر دیگر نیز به‌نام عصب سنج *Le Pèse - Nerfs* (۱۹۲۷) و مکاتبات با ژاك ریویر *Correspondance avec Jacques Rivière* (۱۹۲۷) که آرتو در آنها اضطرابهای درونی خود راآشکار ساخته است، وی را به‌مردم شناساند. آرتو در ۱۹۲۸ باگروه سوررئالیست قطع‌رابطه‌کرد. آنچه درشیوهٔ نویسندگان سوررئالیست مستلزم تمرین واستقرار روح بود وآنچه موجب عصیان‌آدمی برضد همهٔ چیزهای مرسوم و عادی می‌گشت، درآرتو چیزی بسیار طبیعی بود. حال جسمی و روحی وی‌که با ناهشیاری همراه بود وگاه او را تا سرحد جنون می‌کشاند، بیشتر به‌عدم حضور ذهنی او ارتباط داشت تا به‌تمرینهای خاص روحی و فکری سوررئالیسم. در واقع‌آرتو اعمال و احوال روح بیمار خویش را ثبت می‌کرد و تنهاکوششی که بکار می‌برد در راه ادراك درست و ممکن این بیماری بود. آرتو از ۱۹۲۲ برای امرار معاش به‌گروه بازیگران تئاتر پیوست و در این راه استعداد فراوان نشان داد، چنانکه تا ۱۹۳۵ در این حرفه باقی ماند و باکارگردانانی چون لوئی ژووه Jouvet و پی‌تویف Pitoëff کارکرد وهنر تئاتر به‌او امکان دادکه به‌عالم سینما نیز راه یابد. معروفترین شخصیتی‌راکه معرفی‌کرد، مارا *Marat* بود در نمایش ناپلئون *Napoléon* اثرآبل‌گانس Abel Gance.پس ازآن با همکاری ویتراك در ۱۹۲۶ تئاتر آلفرد ژاری Alfred Jarry را بنیان‌گذاردکه درآن نمایشهای متعددی برصحنه‌آورد و به فکر طرح نوسازی تئاتر براساس‌کهنه‌ترین نمایشنامه‌های شرق افتاد و این نظریه را به‌سال ۱۹۳۲ دربیانیهٔ تئاترخشونت *Manifeste du Théâtre de la Cruauté*

مدلل ساخت و نمایش را به‌رنجهای اساسی بشر ارتباط داد. آرتو می‌خواست بابکار گرفتن جادو به تئاتر فرانسه صورت نمایشی هنر شرق دور را ببخشد و در ذهن مردم تجربه‌های وحشت‌انگیز را جان دهد، تئاتر را چون فاجعه و مصیبتی عظیم جلوه‌گر سازد وبه‌احساسهائی‌که تئاترباید به‌مردم القاکند، نمای ظاهری‌وجسمانی دهد. برای اجرای مقصود خود در ۱۹۳۵ تراژدی «خانوادهٔ سنسی» Les Cenci راکه اقتباسی بود از نمایشنامهٔ شلی و استاندال برصحنه‌آورد. این نمایش‌که سرشار از روح اهریمنی بود، با شکست روبروگردید، و موجب شدکه‌آرتو از تئاتربکلی دست بکشد، پس در ۱۹۳۶ با سرخوردگی از فرهنگ غرب به مکزیك سفر کرد، چندی در میان قبایل بومی بسربرد و به‌مناسبت حال نامساعد روحی به‌انگلستان رفت، در بازگشت ازانگلستان درکشتی دچار حملهٔ سخت جنون شد ودرتیمارستان بستری‌گردید ودورهٔ درمان دردناکی راگذراند. آرتوکه سراسر دورهٔ اشغال‌فرانسه به‌وسیلهٔ ارتش‌آلمان در تیمارستان مانده بود، پس از بهبود و بازگشت به‌پاریس ناگهان خود را مرد نامداری یافت. در واقع پس از بحران روحی سال ۱۹۳۷، آثارآرتو به‌وسیلهٔ دوستانش انتشار یافت ونوشته‌هایش دربارهٔ تئاتر با عنوان تئاتر و نسخهٔ بدلش *Le Théâtre et son double* ، منتشر شدکه اثری پیروزمندانه‌بود. در ۱۹۴۶ انتشار نامه‌های «رودز» *Lettres de Rodez* براعتبار و شهرت آرتو افزود و هنگامی‌که او خودرا مورد محبت دوستان دید، آرامشی یافت و به‌انتشار یک‌رشته آثار تقریباً هذیان‌آمیز دست زد که مهمترین آنها «وان گوگ یا کشتهٔ جامعه» *Van Gogh ou le Suicidé de la Société* در ۱۹۴۷ انتشار یافت. مجموعهٔ کامل آثار آرتو در هفت جلد میان سالهای ۱۹۵۶ و ۱۹۶۷ منتشر شد و موجب کشمکش دوستان با خانواده‌اش گشت.

آرتو به ظاهر مخالف فصاحت زبان بود. وی اعتقاد داشت که بیان همیشه به‌اندیشه خیانت می‌کند.

**آرنلد، مثیو**، رجوع شود به **آرنولد مائیو**.

**آرنولد، مائیو** Arnold, Matthew شاعر و منتقد انگلیسی (۱۸۲۲ ــ ۱۸۸۸) پدر آرنولد مدیر یکی از مدارس بزرگ شهر رگبی Rugby بود. آرنولد در محیطی

با فرهنگ پرورش یافت و در مدارس رگبی و آکسفرد به‌معرفتی وسیع و عالی دست یافت وادبیات عهدباستان را فراگرفت. در ۱۸۵۱ به‌سمت بازرس تعلیماتی برگزیده شد و تا سی‌و پنج سال، یعنی دوسال پیش از مرگش در این سمت باقی ماند. همین شغل‌که برای‌آرنولد سفرهای بیشماری را به‌کشورهای اروپائی ایجاب می‌کرد، سبب توسعهٔ فکر و بدست‌آوردن تجربهٔ فراوان گشت. مطالعات و مشاهدات ماثیو آرنولد در بارهٔ فرهنگهای گوناگون مبنای‌آثار تحقیقی و انتقادی و اشعارش قرار گرفت. آرنولدآرزو داشت‌که‌آنچه دیده به‌هموطنانش عرضه‌کند ومردم انگلستان را از فرهنگ محدود و محلی خود بیرون بیاورد و اهمیت تأثیر فرهنگ‌کهن جنوب اروپا و برتری‌آن را برفرهنگ رومانتیك و خیالپردازانهٔ شمال برایشان به‌اثبات برساند. این اندیشه‌های گوناگون‌که برمبنای تصویرهای عالی ذهنی قرار داشت، موجب شدکه‌آرنولد باوجود مشغلهٔ فراوان به‌انتشارآثار مختلفی دست زند و در طی‌ده‌سال.پنج‌دیوان منتشرکند. اولین دیوان‌آرنولد در ۱۸۴۹ با عنوان خوشگذران آواره و شعرهای دیگر *The Strayed Reveller and Other Poems* منتشر شد. آرنولد در بعضی از اشعاراین دیوان، خواسته‌است میان غوغای زندگی وآرامش طبیعت، کار و استراحت و همهمه و سکوت، سازشی برقرارکند و در منظومه‌ای‌که نام‌آن به‌دیوان داده شده است، ما را به‌دنیای درخشان یونان باستان بکشاند و میان الهامات شاعرانه و توجه به‌اندیشه‌های عمیق تلفیق دهد. این دو عامل اصلی در شعرهای دوران پختگی وکمال شاعر پرورش بیشتری می‌یابد. در ۱۸۵۲ آرنولد دومین دیوان را منتشر کرد به نام امپدوکلس برفراز کوه اتنا و شعرهای دیگر *Empedocles on Etna and Other Poems*. منظومهٔ امپدوکلس سرگذشت این فیلسوف است‌که‌بنابرروایتی خودرا به‌دهانهٔ کوه‌آتشفشان اتنا افکند. منظومهٔ مروپ *Mérope* (۱۸۵۸)، کوشش‌آرنولد را در قلمرو منظومه‌های نمایشی نشان‌می‌دهد. آرنولدکه طرفدار بازگشت هنر یونان باستان است، تنها به‌ترجمهٔ شاهکارهای آن قناعت نمی‌کند، بلکه از نمایشنامه‌های آن نیز اقتباس می‌کند و تغییراتی در آنها پدید می‌آورد. در دو اثر اخیرآرنولد به‌موضوع اخلاق و مذهب توجه عمیقی نشان می‌دهد. آرنولد در ۱۸۵۳ اولین‌بار اشعار خود را با عنوان‌کلی اشعار *Poems* به نام خود انتشار داد و چندین شعر از جمله منظومهٔ امپدوکلس برفراز کوه اتنا را از دیوان حذف‌کرد و بعضی شعرهای تازه برآن افزود. از برجسته‌ترین اشعار این

دیوان‌منظومهٔ حماسی‌سهراب ودستم *Sohrab and Rustum* است‌که ازشاهنامهٔ‌فردوسی شاعر بـزرگ و حماسه‌سرای ایران گـرفته شده است و منظومهٔ تریستان و ایزولت *Tristan and Iseult* داستانی، که پیوسته مورد توجه شاعران رومانتیك قرار داشته وآرنولد درآن تغییراتی داده و شکل تازه‌ای به‌آن بخشیده است. قهرمان داستان دیگـر ایزولت زرینه‌مو نیست، بلکه ایزولت سپید دست، زن تریستان و مادر دو فرزند است. بهترین اشعار آرنولد مرثیه‌ها *Elegies* است کـه از آن میان شعرهای کولی دانشپژوه *Scholar - Gipsy* و تیرسیس *Thyrsis* کـه در یادبود مـرگ یکی از دوستانش سروده مقامی خاص دارد و خوشاهنگ‌ترین اشعار آرنولد بشمار می‌آید. اشعار آرنولد در وزنها و قالبهای گوناگون ساخته شده، که‌گاه با قافیه‌های نامنظم است وگاه بدون قافیه وگاه بی‌وزن و قافیه وبه‌صورت شعرآزاد. با این حال سبك و لحن و ترکیب و مفاهیم‌آن معرف ذوق شخصی و خاص شاعـر است. مهمترین اشعارآرنولد، پیش از چهل و پنج‌سالگی ساخته شده است. وی در ۱۸۵۷ کـرسی شعر را در دانشگاه آکسفـرد اشغـال و پس از چندی رهـا کـرد، دست از سرودن شعر برداشت و وقت خودرا به‌تعمق در بارهٔ فلسفه و انـدیشه‌های انتقادی و نشر نوشته‌های تحقیقی در بارهٔ ادبیات، الهیات و تعلیم و تربیت صرف‌کـرد. از جمله آثار او در این دوره سلسله سخنرانیهائی بود در دانشگـاه آکسفرد باعنوان در بارهٔ ترجمهٔ آثار هومر *On Translating Homer*، دیگر گزارشی از شغلی تربیتی با عنوان تربیت عمومی در کشور فرانسه *The Popular education of France*. اولین نوشته‌های انتقادی آرنـولد در ۱۸۶۵ به‌نام مقامه‌هائی در آئین انتقاد *Essays in Criticism* منتشرشد. مقامه دربارهٔ مطالعهٔادبیات قوم سلت *On The Study of Celtic Literature* در ۱۸۶۷ انتشار یافت. آگاهی وسیع‌آرنولد در قلمرو تعلیم و تـربیت و سیاست و اصلاح جامعه موجب نشرآثاری دراین زمینه‌ها گشت. از نظرآرنولد طبقهٔ‌اشراف به‌سبب حس شدید مالکیت وآزمندی فراوان، غیرقابل نفوذ و اصلاح است. طبقهٔ متوسط با ابتذال و هوش‌کم سروکار دارد و طبقهٔ پائین با اندکی پس‌انداز به‌دنبال قمار و میخوارگی وکامرانی می‌رود. امید آرنولد در این میان تنها به‌طبقهٔ متوسط بسته‌است وهمّ خودرا در اصلاح این‌طبقه بکار می‌اندازد. کتاب فرهنگ و هرج ومرج *Culture and Anarchy* در۱۸۶۹ انتشار یافت‌که نویسنده درآن دربارهٔ فرهنگ وتعلیم وتربیت پیشنهادهائی عرضه‌کرده، فرهنگ را بزرگترین کمك درحل دشواریهای‌قرن

دانسته و دربرابر هرج ومرجی که نظام‌اجتماعی را برهم می‌زند، فرهنگی سرشار از لطف و روشنی قرارداده است که خود قدم اصلی به‌سوی تکامل‌است. آرنولد عقیده داردکه ازنظر عمل و اندیشه باید به‌فرهنگ یونان باستان بازگشت، یعنی بنابرگفتهٔ خود او «معرفت دربارهٔ بهترین‌اندیشه‌ها وبهترین گفته‌های دنیای گذشته.» دومجموعه از سخنرانیهای آرنولد در امریکا به‌این نامها منتشرشد: مجموعهٔ خطابه‌ها دراامریکا *Discourses in America* وتمدن در ایالات‌متحد *Civilisation in the United States*. در بارهٔ مذهب، آرنولد معتقد است که باید از مسائل ماوراءالطبیعه دست‌کشید، اما اساطیردین یهودی ومسیحی را درشعر نگه‌داشت. از جمله‌آثار او درمسائل مذهبی این‌آثار است: سن‌پول و مذهب پروتستان *Saint Paul and Protestantism* (۱۸۷۰)، ادبیات و اصول‌قاطع‌مذهبی *Literature and Dogma* (۱۸۷۳). آثارآرنولد از فرهنگی وسیع برخوردار است که درنثری تکامل یافته، روشن وفصیح‌آمیخته با طنزی‌لطیف و دلنشین نوشته شده‌است. آرنولد به‌عنوان منتقد شهرت فراوان دارد، در زمینهٔ نقد تا حدی تحت نفوذ سنت - بوو Sainte Beuve منتقد معروف فرانسوی قرار گرفته است. از نظر شاعری از شاعران برجستهٔ عصر ویکتوریا بشمار می‌آید. و زندگی خویش راکه میان عقل و منطق و الهامات سرشار از درد و رنج شاعرانه قرارداد در اشعارش منعکس می‌سازد و نشان می‌دهدکه چگونه درآرزوی رسیدن به‌دنیای بی‌غل و غش و سعادت ابدی بسرمی‌برد، اما عده‌ای از منتقدان وسعت فرهنگ بیش ازحد او را موجب خفگی ذوق والهامات واقعی شاعرانه‌اش دانسته‌اند.

ترجمه به‌فارسی: رستم و سهراب.

**آرول، جورج** Orwell, George نام‌مستعار، (نام‌واقعی اریك‌آرثربلر Eric Arthur Blair رومان نویس انگلیسی (۱۹۰۳ — ۱۹۵۰) آرول در هندوستان از خانواده‌ای «انگلیسی - هندی» زاده شد. پدرش کارمند ادارهٔ کشف قاچاق بود. جورج تحصیلات خود را درکالج ایتون Eton در انگلستان انجام داد. در ۱۹۲۲ پس از خروج از کالج در دستگاه مستعمراتی بیرمانی در هندوچین به‌کار اشتغال یافت. در۱۹۲۸، ازشغل خود استعفا داد تا به‌کار ادبی بپردازد. در دورهٔ کناره‌گیری‌آثار نویسندگانی چون جیمزجویس، ت. س. الیوت و د. ه. لارنس را مطالعه‌کردکه دراو نفوذ بسیار باقی‌گذاشت. دربازگشت به‌اروپا مدتی درفرانسه ولندن با فقر

و دشواری زیست. خاطـرات ایـن سفر را درکتاب تـهیدستی در پـاریس و لنـدن *Down and out in Paris and London* (۱۹۳۳) وصف کرده‌است. درهمین‌سال داستان روزهای برمه *Burmese Days* را منتشر کرد، داستانی‌خیال‌انگیز از کشمکشهای‌نژادی درآسیا. آرول در۱۹۳۶ به‌روزنامه‌نگاری پرداخت، سپس درجنگهای داخلی اسپانیا، در ارتش انقلابی شرکت‌کرد و بسختی مجروح گشت و هنگامی‌که قتل عام مردم را به‌دست کمونیستها که با استبـداد مطلق قدرت را بدست‌گرفته بودند، مشاهده‌کرد، بسیار نگران گشت و ادراك خـود را از سوسیالیسم در کتـاب به‌یـاد کاتـالونیـا *Homage to Catalonia* در ۱۹۳۸ وصف‌کرد. از آن پس ایمان و عقاید سیاسی وی تزلزل یافت و تحـول روحیش درآثار این‌دوره منعکس‌گشت ازآن جمله‌است: قلعهٔ حیوانات *Animal Farm* (۱۹۴۵)، داستانی‌خیال‌انگیز و استعاری باهجوی بسیار تند و شدید دربارهٔ استبداد. هزار ونهصد وهشتادوچهار *Ninteen-Eighty Four* (۱۹۴۹) که سرخوردگی نویسنده و رؤیای غم‌انگیز وپیشگوئی‌وحشتناکی را از دموکراسی‌آینده پیش‌چشم می‌گذارد. آرول در۱۹۳۹ کتاب به‌دنبال هوا *Coming up for Air* را انتشار داد که به‌زندگی واقعی وتحول روحی او و دوره‌ای‌که دردستگاه شهربانی خدمت مـی‌کرد، بستگی نزدیك دارد. شیر و اونیکورن *The Lion and the Unicorn* (۱۹۴۱) مقاله‌ای است دربـارهٔ سوسیالیسم وتوصیف کشور انگلستان در دورهٔ کشمکشها. دختر کشیش *The Clergyman's Daughter* (۱۹۳۴) و جـاده بـه‌سوی اسکلهٔ ویگان *The Road to Wigan Pier* (۱۹۳۷) ومانندآن. آرول درطـی جنگ جهانـی دوم با بنگاه سخنپراکنی بریتانیا B B C و از ۱۹۴۳ با روزنامه‌های کارگری مانند تریبون Tribune و آبزرور Observer همکاری کـرد. در ۱۹۴۹ بکلی از جامعه کناره‌گرفت و در انزوای‌کامل بسربرد وسرانجام ازبیماری سل در لندن درگذشت. مقاله‌های آرول عبارت است از: مقاله‌های انتقادی *Critical Essays* (۱۹۴۵) و انگلستان، انگلستان شما *England, your England* کـه در ۱۹۵۳ پس ازمرگش انتشار یافت. در شکـار فیـل و مقاله‌هـای دیگـر *Shooting an Elephant and Other Essays* (۱۹۵۰) نقل می‌کندکه چگونه روستائیان بیرمانی‌جوانی‌کارمند را، وادار به‌کشتن فیلی می‌کنند وجوان به‌این فکر می‌افتدکه چه وظیفهٔ سنگینی دراین قتل غم‌انگیز داشته است.

آرول چنانکه خود می‌گوید از شغل خویش در بیرمـانی اگرچه مهم نبود، تجربهٔ

فراوان بدست‌آورد وبرای محکوم‌ساختن شیوهٔ حکومت‌استعماری از هرنکتهٔ کوچك سودبرد. درنظر آرول رومان‌نویس عالم علم اخلاق است و ازاینروست که او خود راه سیاسی‌خویش‌را یافت، راه طغیان برضد بیرحمیها وسنگدلیهای‌طرفداران فرانکو واستالین را. اقدام آرول درمیان نـویسندگان نسل خود نظیرنـداشت. وی نسل خودرا وامی‌داشت که ابتدا دربـارهٔ مسائل به‌طورعمیق بیندیشند، پس ازآن به‌نقد ادبی وسیاسی بپردازند.

ترجمه.به‌فارسی: قلعهٔ‌حیوانات ـ هزارونهصدوهشتادوچهار ـ پرندهٔ آبی ـ به‌یاد کاتالونیا.

**آریستوفان(آریستوفانس)** Aristophanes شاعر وکمدی‌نویس‌یونان (درحدود ۴۴۵ــ؟ ۳۸۵ پیش ازمسیح) آریستوفان در دوره‌ای می‌زیست‌که قدرت و آزادی مـردم آتن به وسیلهٔ مردم اسپارت از میان رفته بود. پس برضد جنگ و دموکراسی‌عقب‌ـ مانده آثاری نوشت‌که تعدادآن به‌چهل وچهار می‌رسیده وتنها یازده‌کمدی ازآنها باقی مانده است. کمدی مهمانان *Daitales* از اولین‌آثار آریستوفان است‌که درآن روش تعلیم‌وتربیت رایج زمان‌را به‌سخره‌گرفته است. بابلیها در۴۲۶پیش ازمسیح بنمایش‌گذاشته شدکه ضعف دستگاه حکومت‌آتن را نشان می‌دهد. کمدی‌آخارنه‌ایها *Acharnians* از قدیمترین آثار آریستوفان است وبا آنکه ترکیبی ناپخته دارد و اثر دورهٔ جوانی اوست، قریحه ونبوغش را در هجو دنیای معاصر نشان می‌دهد و در عین هزل ومطایبه ازادراك جدی اوحکایت دارد. آریستوفان‌دراین اثربه‌طرفداران جنگ حمله مـی‌کند و جنگ اسپارتیها را به صورت مسخره آمیزی در می‌آورد. نمایشنامهٔ سواره‌نظامها در ۴۲۴ پیش ازمسیح برصحنه‌آمد و داستانش بهانه‌ای‌بود برای حملهٔ تند وتلخ به دموکراسی وکلئون Cleon رهبر عوام‌فریب وپرقدرت‌آن. کمدیهای عهد باستان‌که بیشتر برضد افراد خاص نوشته می‌شد، به صورت آوازها و سرودهای دسته‌جمعی اجرا می‌گشت وبیشتر به‌سبب‌گستاخی و ناسزاهای‌صریح که دربرداشت،موجب‌کینه‌ورزیها می‌شد. گروه هماوازان Chorus به‌لباس حیوانات و به شکل مقلدان درمی‌آمد وامور واقعی روز را با هزلی‌آمیخته با صنایع لفظی و به صورتی خنده‌آور و رسواکننده و مضحکه‌ای زننده در می‌آورد. آریستوفان نیز در قالب‌کمدی، دموکراسی عقب‌مانده وهرگونه تمایل به تازه‌جوئی را درمذهب و فلسفه وتعلیم وتربیت و ادبیات تحقیر می‌کرد و به‌وسیلهٔ آمیختن واقعیت باتفنن

وتصویرهای ذهنی هنر خودرا در نوشتن کمدی به اثبات می‌رساند. درکمدی سوا‌ه نظامها همهٔ مردم آتن‌را به صورت یك فردنشان می‌دهد. فردی‌که نامش ملت‌است وبه شکل پیرمردی است‌که به‌حال‌کودکی افتاده و عنان اختیار خودرا به خادمان حیله‌گر سپرده است تا اورا بدلخواه به‌این‌سو وآن‌سو ببرند. کلئون در این کمدی به‌صورت یکی‌از غلامان وخادمان ظاهرمی‌شود. کمدی مشهور ابرها که آریستوفان آن‌را شاهکارکمدیهای خود می‌داند، در ۴۲۳ برصحنه‌آمد، علت شهرت این کمدی آن است‌که یکی از اشخاص نمایش معرف شخصیت سقراط است که در مناظره‌ای میان طرفداران تربیت قدیم وتربیت جدید شرکت دارد. آریستوفان در این‌کمدی سفسطه و زبان‌بازی را مسخره می‌کند ونشان می‌دهدکه در نظر این‌گروه، الوهیت اساطیری وجود ندارد، تنها الوهیتی‌که می‌شناسند، ابرها می‌باشد. گروه هماوازان که‌تجسم‌دهندهٔ ابرهایند، به‌لباس زنان درمی‌آیند، بادماغ درازوپیچیده درچادرهای خاکستری. کمدی زنبورها در۴۲۲ پیش ازمسیح برصحنه‌آمد ومانند سایرنمایشنامه‌های آریستوفان هجوی بود از آداب و حکومت زمان، این‌بار مربوط به‌قضاوت و محاکمه که‌خصوصیت مشترك مردم‌آتن‌را تشکیل می‌داد. این‌نمایشنامهٔ خنده‌آوروزیبا مورد پسند راسین، نمایشنامه‌نویس‌فرانسوی، قرارگرفت والهام‌بخش اودرنمایشنامهٔ **اصحاب مرافعه** *Les Plaideurs* گشت. کمدی صلح در ۴۲۱ اجرا شدکه مخالفت آریستوفان را با جنگ نشان می‌داد. کمدی پرندگان در ۴۱۴ بنمایش‌گذاشته شد و کشوری خیالی را نشان می‌دادکه به‌کمك پرندگان میان زمین وآسمان ساخته‌شده است. آریستوفان به سبب عشق خود به طبیعت و حیوانات، در این نمایشنامه پرندگان‌را با بیانی بسیارلطیف می‌ستاید و زیباترین نغمه‌ها را می‌سراید. آریستوفان درهیچ یك از نمایشنامه‌هایش به لطافت نمایش پرندگان نرسیده است. نمایشنامهٔ لی‌سیس تراتا *Lysistrata* در ۴۱۱ پیش از مسیح برصحنه آمد و اعتراضی بود به جنگ. در این نمایشنامه برقراری صلح به لی‌سیستراٰ زن خانه‌داری از مردم آتن سپرده شده‌است ونویسنده درآن می‌خواهد نشان بدهدکه حکومت مردان به‌ناامیدی کشیده شده وهمه چیز در زمان اقتدار آنان به فساد انجامیده است. پس تنها درمان درد تیره‌روزی یونان درآن است‌که ابتکار به‌دست زنان سپرده شود. کمدی زنان‌در تسموفوریا *Thesmophoriazousai* در ۴۱۱ پ. م برصحنه‌آمد وهجوی دلنشین بود از تراژدیهای اوریپید. کمدی غوکان در ۴۰۵اجرا شد. اوریپیدکه پیوسته موردمسخرهٔ

آریستوفان قرارداشته، سال‌قبل ازاجرای این‌نمایشنامه درگذشته است. آریستوفان دراین نمایشنامه تصور می‌کندکه خدای تراژدی به‌غم مرگ این نویسندهٔ بزرگ گرفتار شده است، پس به قعر زمین می‌رود تا شاعر را از تاریکی گور به روشنائی بازگرداند. آریستوفان خواسته‌است نشان بدهدکه‌آثار بزرگ اوریپید بانویسنده‌اش از میان رفته است‌که البته نظر درستی نبود، زیرا نفوذ اوریپید در ادبیات نسلهای بعد انکارناپذیر مانده است. کمدی **شورای زنان** *Ecclesiazousai* در۳۹۲ پیش‌از مسیح اجرا شد. در این کمدی زنان خانه‌دار نشان داده می‌شوند که بر اثر دسیسه‌ای لباس شوهران را دربر می‌کنند، در مجلس شورای آتن حضور مـی‌یابند و قانونی را به تصویب می‌رسانندکه به‌موجب‌آن حکومت به‌دست زنان سپرده می‌شود. آریستوفان در میان نتایج خنده‌آور این نمایشنامه وسوسهٔ تازه‌جوئی راکه در آتن موجب شر و فساد می‌شود، مسخره می‌کند. درقسمت دوم نمایشنامه جوانی‌را نشان می‌دهدکه برای اطاعت ازقانون ناچار می‌شود بیشتر در ارضای خاطر پیر زنان بکوشد تا زنان جوان. آخرین نمایشنامهٔ موجود آریستوفان **پلوتوس** *Ploutos* در۳۸۸ پیش ازمسیح برصحنه آمد. پلوتوس خدای ثروت است وآریستوفان در این نمایشنامه به تقسیم ناعادلانهٔ ثـروت تاخته است. سال مـرگ آریستوفان بـه درستی معلوم نیست و زندگینامه‌نویسان اطلاعات مشکوك و ناقصی چه دربارهٔ مـرگ، چه دربارهٔ تاریخ نمایش‌کمدیهای او داشته‌اند.

آریستوفان دارای شخصیتی گوناگون و آمیخته است : از سوئی طرفدار اعتقاد و ایمان قدیم‌است و ازسوئی خدایان را به شکلی مسخره‌آمیز نشان می‌دهد. ازسوئی طرفدار اخلاق است و نوشته‌هایش‌را درخدمت هدفی بزرگ قرار می‌دهد، از سوی دیگر ازمعایب ونقائص اخلاقی با بی‌اعتنائی مسرت‌باری سخن می‌گوید. موضوع سیاست‌که به‌وسیلهٔ آن‌می‌خواهد از روی صحنه‌های نمایش مردم‌را هدایت‌کند، غالباً به مسخرهٔ همه‌کس وهمه‌چیز می‌انجامد. وی درعین حال لطیفه‌گو و طنزنویس و دارای اندیشه‌های بلند است. آریستوفان آخرین شاعربزرگ یونان باستان درقرن پنجم پیش از مسیح بشمار می‌رود.

**آریوستو، لودوویکو** Ariosto, Ludovico شاعـر ایتالیائـی (۱۴۷۴ ــ ۱۵۳۳) لودوویکو فرزند بزرگتر ازده فـرزند خانواده و پدرش افسر عالیمقام شهر فـرارا

Ferrara بود، پس‌از سالها سفر به‌همراهی‌پدر، تحصیلات واقعی را درفرارا انجام‌داد و رشتهٔ حقوق راکه پدربرایش تعیین‌کرده بود، رهاکرد و بدلخواه تحصیل دررشتهٔ زبان وادبیات باستانی‌را برگزید، به‌قرائت اشعارلاتینی پرداخت وخود نیز به‌زبان لاتینی شعر سرود. چیزی نگذشت‌که به سبب مرگ پدر، ناچارگشت ادارهٔ امـور خانواده‌را برعهده‌گیرد، به‌این منظورمنشی رجال معروف شهرگشت وهرچه شهرت ادبیش‌گسترده‌ترمی‌شد، وضع اجتماعیش بیشترورنق می‌یافت، تاآنکه مورد حمایت خانواده استه Este قرارگرفت‌که مدتها برفرارا فرمانروائی داشتند. در ۱۵۲۷ بـا آلساندرا بنوچـی Alessandra Benucci کـه در زیبائـی شهرت فراوان داشت و وی سالها به‌او دل بسته بود، ازدواج‌کرد. در ۱۵۲۲ فرماندار یکی ازایالتهاگردید و در حالی‌که این شغل باروح شاعرانه‌اش منافات داشت، به سبب نیاز مالی آن را پذیرفت و با جدیت وقدرت ودقت بسیار برشهرحکومت‌کرد، چنانکه در۱۵۲۵ ودر پایان‌کار موفق شده بود تاحد بسیار به‌شهر بینظم و غارت شده سرو سامانی بخشد ورنجهای مردم بینوا وفراموش‌شده‌را تخفیف دهد. پس ازآن شغلی نپذیرفت و به فرارا بازگشت وارثیهٔ خانوادگی را میان برادران تقسیم‌کرد ودر میان خانواده و فرزندانش زندگـی سعادتمندانه‌ای را در صلح و آرامش پیش‌گرفت. آریوستو آثار فراوان دارد. اشعار تغزلی وی که به زبان لاتینی میان سالهای ۱۴۹۳ و ۱۵۰۳ سروده‌شد، شامل بهترین اشعارجوانی شاعراست‌که درآنها باصداقت فراوان عشقها وشادیها ولذت زیستن‌را درمنظومه‌های بسیارلطیف وزیبابیان‌کرده است. هجویات *Satire* که تعدادش به هفت می‌رسد و میان سالهای ۱۵۱۷ و ۱۵۲۵ ساخته شده ، پس ازمرگ شاعر در ۱۵۳۴ انتشار یافت. این اشعار چهرهٔ واقعی شاعر،خواستها ورنجهای درونی اورا نشان می‌دهد و سرگذشت هنرمند وانسان وجامعهٔ زمان را با سبکی بسیارگویا و صادقانه بیان می‌کند. آریوستو پنج‌کمدی نـوشته است، از جمله‌کمدی صندوقچه *La Cassaria* درپنج‌پرده (۱۵۰۸) که اگرچه شاعر در دیباچهٔ آن‌گفته است‌که دراین اثرازتقلید تئاتر یونانی ولاتینی دست بازداشته، روح‌نمایش واشخاص آن مانند پیرمردان، خدمتکاران، جوانان، اربابان و غلامان، یـادآور صحنه‌های تئاتر عهدکهن است. کمدی احضارکنندهٔ ارواح *Il Negromante* در ۱۵۲۰ ساخته شد و در ۱۵۳۰ برصحنه آمدکه با وجود موضوع پـرهیجان و هجوآمیز ، پایانی سرد وبیشور دارد. نویسندگان قرن شانزدهم‌که دارای فرهنگی بسیارظریف

بودند وذهنشان پیوسته به استعاره و مجازکشیده می‌شد به زندگی واقعی دسترسی نمی‌یافتند وتنها واقعیت را در وجود قهرمانان ذهنی خود می‌دیدند، در حالی‌که آریوستو درکمدیهای‌خود به‌زندگی‌واقعی نزدیك شده و با نکته‌بینی فراوان‌اشخاص نمایش را موردمطالعه قرارداده است، درکمدی لنا *Lena* که در پنج پرده در۱۵۲۹ بنمایش درآمد وبهترین‌کمدی آریوستو شناخته شد، شاعر تصویری از شهری‌که در آن می‌زیسته وفسادی راکه در جامعهٔ قرن شانزدهم رواج داشته، به سبکی‌گویاو پرهیجان پیش‌چشم می‌گذارد. واقع‌بینی در این نمایشنامه، در تئاتر ایتالیا بیسابقه بوده است. نوشتن نمایشنامهٔ دانشپژوهان *I Studenti* در ۱۵۱۸ آغاز شدکه ناتمام ماند، به‌وسیلهٔ پسرشاعر بپایان رسید و پس از مرگش انتشار یافت. کمدیهای آریوستو غالباً در دربار شهر فرارا با تجمل و شکوه فراوان بر صحنه می‌آمد، اما شاهکار جاودان آریوستو منظومهٔ قهرمانی اورلاندوی خشمگین (رولان خشمگین) *Orlando furioso* است در۴۶ قطعه‌که سرودن‌آن‌از ۱۵۰۲ آغاز شد، قسمتی‌ازآن در ۱۵۱۶ انتشار یافت وچاپ‌کاملش در ۱۵۳۲ انجام‌گرفت. نام واقعی‌که می‌توان به این شاهکار داد خشمهای اورلاندو است‌که بر زمینهٔ حماسه‌هائی‌که درسراسر اروپای جنوبی رواج داشته، ساخته شده است. در اثر آریوستو سه موضوع اساسی وجود دارد: جنگهای شارلمانی ودو موضوع عاشقانه یکی دیوانگیهای رولان‌که‌ازعشقی سرخورده و ناکام پدید آمده ودیگر عشقهای روجرو *Roger* و براداماانته *Bradamante* زن جنگجو. نکته‌ای‌که این اثررا بدیع ویگانه می‌سازد، قدرت و تسلطی است که شاعر در تسلسل وقایع ونظم داستان بکاربرده. در واقع هیچ اثری تا این حد از تصویرهای واقعی عالم انسانی و در عین حال از خیال‌انگیزی و طنز ولطف شعر برخوردارنیست. درابتدا چنین بنظرمی‌آیدکه شاعرعنان خودرا به دست‌تصویرهای ذهنی وروح خلاقه سپرده است، اما به سبب استادی درهنر وچیرگی نبوغ، بادقت و نازك‌بینی فراوان توانسته است همه‌جا تعادل را حفظ کند و از هر عنصری به اندازهٔ لازم بکاربرد ودرمجموع، از چهل وشش قطعه، بنائی از شعری بسیارلطیف وخوشاهنگ وعظیم برپاکند. نسلهای بعدکمدی الهی اثر دانته را اثری سرشاراز غنا وعمق معنی دانسته، اماکمتر توانسته‌اند آن‌را بخوانند و با آن آشنائی‌کامل ونزدیك یابند، درحالی‌که رولان دیوانه پیوسته باشوق و علاقهٔ بسیار خوانده شده است. غنای فکر و لحن رنگارنگش همه جلوه‌های دورهٔ رونسانس ایتالیا را منعکس

کرده و گذشت قرنها هرگز از درخشندگی آن نکاسته است.
آریوستو سالهای آخر زندگی‌را به گلکاری ودرختکاری درباغ خود وبه تجدیدنظر واصلاح دیوان اشعارش‌که در ۱۵۳۲ منتشر شد، گذراند. وی در۱۵۳۳درگذشت، بی‌آنکه مقامات عالیرتبهٔ دستگاه حکومتی یامذهبی ارزش نبوغ اورا چنانکه شایسته بود، بشناسند.

**آستروفسکی، آلکساندر نیکالایویچ** Ostrovskiy Aleksandr Nikolayevich نمایشنامه‌نویس روسی (۱۸۲۳ — ۱۸۸۶) آستروفسکی در مسکو زاده شد. تحصیلات خود را در رشته حقوق انجام داد، و مدتی در دادگاهها، از جمله دادگاه بازرگانی، بکار پرداخت وبدین طریق امکان یافت‌که از نزدیك دربارهٔ محیط زندگی بازرگانان وخصوصیات اخلاقی‌طبقهٔ تاجر مطالعاتی‌انجام دهد ومایهٔ بسیار برای‌آثارآینده‌اش فراهم آورد. آستروفسکی در ۱۸۴۷ قطعه‌ای از یك‌کمدی خودرا به نام ورشکسته *Bankrot* انتشاردادکه توجه مردم‌را جلب‌کرد و موجب شدکه با علاقهٔ فراوان در انتظار نمایشنامه‌های واقع‌بینانهٔ او بمانند. کمدی ورشکسته سه سال بعدکامل شد و با عنوان تازهٔ همه‌چیز میان خویشان دوباره است . *Svot Lyudi Sochtiomsya* انتشار یافت و با آنکه ازنخستین آثارآستروفسکی بود، ازبهترین آنها نیز بشمارآمد. این کمدی توصیف‌گویائی است از زندگی بازرگانان، خصوصیتهای اخلاقی واجحاف برزیردستان وخشونت واستبداد بی‌حد وحصرشان که‌به‌اتهام عرضه‌کردن‌تقلب‌آشکار این طبقه و سستی دستگاه حکومت در نادیده گرفتن معاملات آنان، از نمایشش جلوگیری شد و نویسنده مدتی تحت نظر دستگاه انتظامی قرارگرفت. اولین اثری از آستروفسکی که دستگاه حکومت اجازهٔ نمایش آن را صادرکرد نمایشنامهٔ نامزد فقیر *Bédnaya névesta* بودکه ابتدا درمجلهٔ مسکویتیانین *Moskvityanin* بچاپ رسید و پس از آن در ۱۸۵۳ بر صحنه آمد. این مجله دو اثر دیگر از بهترین آثار آستروفسکی را نیز منتشرکرد به‌نام «سوءتفاهم دیگری منشین یا هرکس به‌جای خود *Né v svot sani né sadis* (۱۸۵۳) و فقر عار نیست *Bednost' ne porok* (۱۸۵۴) که نمایشی بود درسه‌پرده درردیف‌کمدیهای دیگرآستروفسکی و درمعرفی زندگی طبقهٔ بازرگان. نویسنده دراین‌نمایشنامه جاه‌طلبی وخودنمائی بازرگانانی را نشان‌می‌دهد که می‌خواهند از طبقهٔ خود بیرون‌آیند. آستروفسکی تا آخر عمر هرسال یك‌کمدی

انتشار داد وپس از سالهاکار وکوشش به شهرت رسید و به مدیریت نمایشنامه‌های تئاتر سلطنتی مسکو منصوب گشت که مقامی درخور اهمیت بود، اما از نظر وضع مالی پیوسته با دشواری روبرو بود. آستروفسکی در ۱۸۵۷ کمدی مقامی پر سود *Dokhodnoye mesto* را منتشرکرد که در ۱۸۶۳ در پنج پرده بر صحنه آمد. این نمایشنامه مانند سایرآثار اوبه مظاهر تازهٔ اجتماع ارتباط می‌یابد وگرداب عمیقی که تحصیلات دبیرستانی میان نسل جوان ونسل گذشته پدید آورده، نشان می‌دهد وکشمکشها و جدال این دونسل را پیش‌چشم می‌گذارد. این اثر پرشور ومهیج تا امروز ارزش خود را حفظ کرده است. به دنبال این نمایشنامه کمدی دختر خوانده *Vospitannitsa* وتوفان *Groza* در ۱۸۶۰ بنمایش گذارده شد. نمایشنامهٔ توفان شاهکار آستروفسکی است که پیروزیش به‌خارج از مرزهای کشور روسیه کشیده شد. نویسنده در این اثر ازآداب ورسوم جامعه تجزیه وتحلیلی دقیق بعمل می‌آورد وآن را به حد تراژدی می‌رساند. دختری از طبقهٔ متوسط که درشهرکوچکی در منطقهٔ ولگا بسرمی‌برد، به سبب جاه‌طلبی مادر به ازدواج اجباری تن در می‌دهد ، سپس به جوانی که ازمسکو رسیده دل می‌بندد، وپس ازکشمکشهای درونی وکوشش فراوان در سرکوبی احساس تازه، در لحظه‌ای از ناامیدی خودرا به رود ولگا می‌افکند. آستروفسکی از ۱۸۶۲ نوشتن یك سلسله نمایشنامهٔ تاریخی را آغاز کردکه اولین آن کازمامی‌نین *Kozmaminin* نام دارد ودر پی آن نمایشنامه‌های دیگر انتشار داد. مانند: دمیتری غاصب *Dmitriy samozvanec* (۱۸۶۷) وصف جامعه‌ای آشفته، در قالب حوادث تاریخ که ازآثار برجستهٔ آستروفسکی بشمار می‌آید. آستروفسکی به موازات تاریخ گذشته، به موضوع وتاریخ معاصر خود نیز توجه خاص داشته ودر این زمینه آثاری منتشرکرده، ازآن جمله است: چه‌کسی را بدبختی دراماناست؟ *Grekh da beda na kogo né zhivet?* و روزهای سخت *Tyazhelye dni* . موضوع در نمایشنامه‌های آستروفسکی پیوسته روبه گسترش می‌رود وعلاوه برطبقهٔ بازرگانان طبقه‌های دیگر جامعه را نیز دربر می‌گیرد مانند مالکان، خرده مالکان، ثروتمندان تصنعی که از راه قرض و وسائل دیگر امرار معاش می‌کنند و دلالان یا هنرپیشگان تئاتر شهرستانها که نویسنده‌ازنزدیك بامحیطشان آشنائی‌داشته‌است. ازنمایشنامه‌های معروف آستروفسکی جنگل *Les* است که در ۱۸۷۱ در پنج پرده با پیروزی فراوان برصحنه‌آمد. دراین نمایشنامه نجابت طبع وعلوهمت گروهی از هنرپیشگان دربرابر

حرص وآز و چشمداشت بیش از حد گـروه دیگر قرار مـی‌گیرد. اثر بسیار بـدیع آستروفسکی که از قالب کمدی آداب و رسوم و نمایشنامه‌های تاریخی تجاوزکرده است، نمایشنامهٔ خیال‌انگیز ومنظوم **دختر برفی** *Snegurochka* است که اولین بار در سن‌پترزبورگ در ۱۸۷۲ برصحنه آمد. این اثرکه از قصه‌های لطیف عامیانه گرفته شده، از نظر خیال‌انگیزی و روح شاعـرانه مقامی بکلی خاص و جداگانه دارد ، چایکوفسکی در ۱۸۷۳ برای ایـن نمایشنامه آهنگ ساخت و ریمسکی‌کورساکوف اوپرائی در چهارپرده که در ۱۸۸۲ در سن‌پترزبورگ بنمایش گذارده شد. نمایشنامهٔ گـرگـها و میشهـا *Volki i ovtsy* در ۱۸۷۵ تباهـی و ستمگـری را وصف مـی‌کند. آستروفسکی نقاش دقیق جامعهٔ عصرخود بود. بینش نیرومند وتازگی طبع وصحت عمل او درتبدیل واقعیتهای زندگی به‌شاهکارهائی چون توفان، جنگل، دختر برفی، موجب شده است که شخصیتی استثنائی یابد و نفوذش در تاریخ تئاتر وهمچنین در ادبیات آداب و رسوم روسیه به حد اعلا برسد. «تئاترکـوچك» مسکوکه به سبب شخصیت آستروفسکی راه مشخصی را پیش گرفت «خانهٔ آستروفسکی» خوانده شد. آستروفسکی بزرگترین نمایشنامـه‌نویس روسیه در دورهٔ رئالیسم و عامـل اصلـی تغییرات مهم درتئاتر این کشور بشمارآمده است.

**آستروفسکی، نیکلای آلکسی‌یویـچ** Ostrovskiy, Nikolay Alekseyevich داستان‌نویس شوروی (۱۹۰۴-۱۹۳۶) آستروفسکی درخانوادهٔ فقیری از مردم اوکراین زاده شد، کودکی را به‌چوپـانی گـذراند و دریازده سالگـی درغذاخوری ایستگاه راه‌آهن بکارپرداخت. از ده تا دوازده ساعـت در روزکارمی‌کرد وغالباً وقت ناهار خوردن را نیز به‌خواندن روزنامه ومجله در دکهٔ روزنامه‌فروشی‌ایستگاه می‌گذراند. درپانزده سالگی به‌ارتش سرخ وارد شد وبه‌سبب شهـامتهائی که ازخود بروز داد، مورد تحسین مقامات رسمی قرارگرفت. در۱۹۲۰ به‌هنگام جنگ ازناحیهٔ سروشکم جراحت سخت برداشت که درمانش یك سال بطول انجامیـد و درضمن بینائی چشم راست را ازدست داد وازبینائی چشم چپش نیزکاسته شد. در۱۹۲۴ به‌عضویت‌حزب کمونیست‌درآمد وهمهٔ وقت خودرا دربخش‌جوانان حزب صرف‌کرد، درپایان همین سال افلیج وزمینگیرشد وبه‌ناچار ازهمهٔ کوششها دست بازداشت، اما روح فعال‌او به‌بیکاری سر فرود نیاورد، به رومان‌نویسی پرداخت وسرگذشت خود را به‌صورت

داستان درآوردکه ابتدا به‌شکل پاورقی بچاپ رسید وپس ازآن در ۱۹۳۵ به‌نام چگونه فولاد آبدیده شد *Kak Zakalyalas' Stal'* انتشار یافت‌که پیروزی عظیمی بدست‌آورد. داستان، حوادث زندگی جوان‌کمونیستی را نشان می‌دهدکه بیمار و تقریباً نابیناست وبرای پیروزی سوسیالیسم تاحد جان مبارزه می‌کند. این داستان تقریباً به‌همهٔ زبانهای اروپائی ترجمه شد و تا ۱۹۵۰ فروش آن به شش میلیون نسخه رسید. آستروفسکی‌که ازاین پیروزی به‌شوق آمده بود، در۱۹۳۴ داستان دیگری را آغازکردکه جلد اول آن با عنوان فرزند توفان *Rozhdënnye burey* در ۱۹۳۷ منتشرشد. داستان دربارهٔ حوادثی است‌که میان سالهای ۱۹۲۰و۱۹۲۳ در لهستان ضد بلشویسم می‌گذرد. رومان فرزند توفان برخلاف رومانهای قبل‌از انقلاب‌که شامل قهرمانانی بدبین با عقاید انکارکننده و منفی بود، شخصیتهای خوشبین وامیدوار را معرفی‌کرده‌که مظهر مردم روسیهٔ شوروی است. ازین‌رو بیش‌ازآنکه ازجنبهٔ هنری دارای ارزش خاصی باشد، ازجنبهٔ اجتماعی وموافقت با حکومت‌کمونیسم، پیروزی درخشانی بدست‌آورد وزمینه‌ای برای توسعهٔ رومان ـ نویسی در روسیهٔ شوروی گردید. کمیتهٔ ادبی حزب‌کمونیست‌که مجذوب تازگی اصول عقاید آستروفسکی شده بود، تصمیم‌گرفت‌که از او نویسنده‌ای برجسته بسازد وبه‌اوکمك‌کند تا جلد دوم رومان خود را به‌اتمام برساند، اما عمر نویسنده‌کفاف نداد و رومان ناتمام ماند.

ترجمه به‌فارسی: فولادآبدیده.

**آستوریاس، میگل‌انخل** Asturias, Miguel Angel شاعر و نویسندهٔ گواتمالائی (۱۸۹۹-۱۹۷۴) آستوریاس درگواتمالاسیتی Guatemala City در خانواده‌ای بازرگان زاده شد. تحصیلات دانشگاه را در رشتهٔ حقوق انجام داد و به‌دریافت درجهٔ دکتری نائل‌آمد. در۱۹۲۴ به‌لندن وسپس به پاریس سفرکرد و در دانشگاه سوربون Sorbonne در رشتهٔ نژادشناسی به‌تحصیل ادامه داد و در ادیان قدیم امریکای مرکزی تخصص یافت. در۱۹۳۰ درشهرمادریدکتاب افسانه‌های گواتمالا *Leyendas de Guatemala* را انتشارداد وکشور زادگاه خودرا درخلال افسانه‌های کودکی به‌مردم شناساند. کتاب به‌محض انتشار یکی ازآثار بدیع ادبیات جوان امریکای لاتین بشمارآمد و پول والری برآن مقدمه نوشت. آستوریاس پس‌ازآن در

۱۹۴۴ کتاب آقای رئیس جمهور *El Señor Presidente* را نوشت که شاهکار وی بشمارآمد و از انتشارش در گواتمالا جلوگیری شد. کتاب تصویری است زنده از حکومت استرادا کابررا Estrada Cabrera، رئیس جمهوری که از ۱۸۹۸ تا ۱۹۲۰ با استبدادی بیرحمانه برکشور گواتمالا فرمانروائی داشت. آستوریاس دراین کتاب واقعیت زندگی را با سبکی شاعرانه می‌آمیزد ورفتار غیرانسانی دستگاه حکومت را باطبقهٔ پائین اجتماع وبومیها، و رذالت اقویا وبیرحمی آنان‌را نسبت به‌ضعیفان وستمدیدگان و درضمن سنن وآداب مردم گواتمالا را با بیانی جالب توجه و زیبا وصف می‌کند. کتاب آقای رئیس جمهور در۱۹۴۶ درمکزیك وسپس درآرژانتین و سرانجام درفرانسه بچاپ رسید ودر۱۹۵۲ جایزهٔ ادبی بهترین رومان خارجی را دریافت‌کرد و ازآن‌پس توجه جهانیان را به‌نویسنده‌اش معطوف داشت. داستان دیگر آستوریاس به‌نام مردان ذرت *Hombres de Maiz* در ۱۹۴۹ منتشر شد. نویسنده دراین داستان، افسانه‌های خیال‌انگیز کشورش را با زندگی روزمرهٔ دهقانان درتپه‌ها وکوهستانها می‌آمیزد. دهقانان که ذرت برایشان غذائی آسمانی و مقدس است، مورد غارت‌کسانی قرار می‌گیرندکه به ذرت تنها ازنظرغذائی عادی وقابل استثمار وپرسود می‌نگرند. سرانجام دهقانان برضد این‌مردم غارتگر شورش می‌کنند و در جنگل به‌وسیلهٔ جادوگران نابودشان می‌سازند. کتاب مردان ذرت سرشار ازشعری شگفت‌انگیز و خارق‌العاده است و درعین حال وصفی صادقانه و رنگین از عادتها واعتقادهای مردم گواتمالا، که از غنا ودلنشینی خاصی‌برخوردار است‌وما را ازعادتهای بدوی وایمان به‌سحر وجادوی مردمی که هنوزتابع عناصر طبیعی‌اند، آگاه می‌سازد. آستوریاس سالها سردبیری یکی از روزنامه‌های ادبی را برعهده داشت و در ۱۹۴۲ به‌نمایندگی مجلس‌شورا انتخاب شد و پس از آن مأموریتهائی سیاسی یافت. در این دوره مجموعهٔ سه‌داستان به‌نام گردباد *Viento fuerte* و پاپ سبز *El Papa verde* و چشمان دفن شدگان *Los Ojos de l'os enterrados* را منتشر کردکه هرسه از مهمترین آثار او بشمار می‌آید و درآنها عصیان دهقانان در برابر محتکران وصف شده‌است. آستوریاس در ۱۹۴۶ به‌سمت وابستهٔ فرهنگی درسفارت بلژیك منصوب شد، سپس با همین سمت بـه‌آرژانتین وفـرانسه رفت. در آرژانتین داستان تعطیلات‌گواتمالا *Week-end en Guatemala* را در۱۹۵۶ نوشت. در ۱۹۶۱ داستان برکهٔ گدا *El Alhajadito* و در ۱۹۶۳ داستان زنی دودگه *Mulata de Tal*

را انتشارداد کـه هـردو از سنن و آداب و رسوم‌کشورش الهام‌گـرفته است. در ۱۹۶۶ سفیرکشورش درپاریس شد وجایزهٔ صلح لنین را دریافت‌کـرد. آستوریـاس چندین دیوان نیز منتشرکـرده‌که به‌سبب خیال‌انگیزی ودرخشندگی وبیان خاص، آثـاری بسیـار شگفـت‌آور بشمـارآمـده، ازآن جمله است «وشینهٔ «رخشان بهار» *Clarivigilia Primaveral*. آستوریاس در۱۹۶۷ به‌دریافت جایزهٔ نوبل درادبیات‌نائل آمد و در۱۹۶۸ درپاریس نمایشگاهی از «هنر قوم مایا» ترتیب داد، در۱۹۷۰ از سفارت‌کناره‌گیری‌کرد و درهمین‌سال به‌ریاست‌هیأت داوران درجشنوارهٔ کان‌برگزیده شد. داستان جیب‌بر خدانشناس *Maladrón* را در ۱۹۷۰ انتشار داد. شیوهٔ نگارش آستوریاس خاص‌خود اوست ومی‌توان‌آن‌را «واقع‌نویسی جادوگرانه» نامید. ریشهٔ خیال‌انگیزی درآثارآستوریـاس در واقعیتهـای روزانـه‌کشورش جـایگزین است. اعتقادهای آبا واجدادی و خرافه‌پرستی، علاقه وایمان به‌سحر و جادو از سوئی و فقر وبینوائی ازسوی دیگر، درزمینهٔ زیبائـی طبیعت وسرسبزی منطقهٔ استوائی با قلمی سحار وشاعرانه عرضه شده‌است. آخرین رومان‌آستوریاس پیش ازمرگ به‌نام جمعهٔ آلام *Viernes de Dolores* در ۱۹۷۲ در بـوئنوس آیرس Buenos Aires انتشار یـافت. چنـدین مقـامه ازآستوریاس باقـی است مـانند: مسائل اجتماعی بومیها *El Problema social del indio* (۱۹۲۳)، «رمانی امروز» *Rumania, su nueva imagen* (۱۹۶۴) ومانند آن.

ترجمه به‌فارسی: آقای رئیس جمهور- توروتومبو-آئینهٔ لیداسال - پاپ سبز.

**آشار، مارسل** Achard, Marcel نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۹۹-۱۹۷۴) آشار در شهر لیون Lyon زاده شد و نمایشنامـه نویسی را از ۱۹۲۲ آغاز کـرد. اولین نمایشنامـهٔ او کسی که «رگ خود زیست *Celui qui vivait sa mort* نام دارد، امـا اولین‌پیروزی درخشان او در۱۹۲۴ با نمایشنامهٔ می‌خـواهی با من بـازی کنی؟ *Voulez-vous jouer avec moâ?* بدست‌آمدکه‌نمایشنامه‌ای‌بود خیال‌انگیز ومسخره‌آمیز وبسیار بدیع ازمیدان سیرك. پس‌ازآن نمایشنامهٔ تاریخی وتفننی‌او به‌نام مـالبروه به‌جنگ می‌رود *Marlborough s'en va-t-en guerre* باهمان پیروزی برصحنه‌آمد. آشار درحدود سی‌کمدی نوشت‌که همه باپیروزی همراه‌بود ازآن‌جمله‌است: من ترا «وست نـدارم *Je ne vous aime pas* (۱۹۲۶)، زندگـی زیباست *La vie est belle* (۱۹۲۸)،

زن خاموش *La Femme silencieuse* که اقتباسی بود از نمایشنامهٔ بن جانسون، ژان ماه‌زده *Jean de la Lune* (۱۹۲۹)، دومینو *Domino* (۱۹۳۱)، ما به والپاره‌زو می‌رویم *Nous irons à Valparaiso* (۱۹۴۸) ومانندآن.

آثار درنمایشنامه‌هایش نکته‌های بسیار دقیق زندگی راکه‌گاه نیزبسیار تلخ است، مورد توجه قرار می‌دهد و درتصویر وتوصیف محیطهای گوناگون وآداب ورسوم بیشترجنبهٔ تفننی وخیال‌انگیزی وهجو را درنظرمی‌گیرد تاواقع‌بینی. نمایشنامه‌های آثارآمیخته‌ای است ازکمدیهای سرگرم‌کننده ونمایشهای مسخره‌آمیز و صامت با جاذبه‌ای غیرمنتظر. موضوع مورد علاقهٔآثار دربیشترنمایشنامه‌ها بیوفائی زنان و دیوانگی وشیفتگی دلدادگان است‌که ازهمه‌گیراتر نمایشنامهٔ ژان ماه‌زده است.

**آشیل(اخیلس)، تاتیوس** Achilles, Tatius داستان‌نویس یونانی (قرن دوم میلادی) مدتها گمان می‌رفت‌که‌آشیل از قدیمترین رومان‌نویسان یونان است، اما کشف یك نسخهٔ خطی در شهر میلان، متعلق به‌آخرقرن دوم و اوائل قرن سوم میلادی، به اثبات رساندکه‌آشیل درقرن‌دوم پس‌از مسیح می‌زیسته‌است. آشیل دراسکندریه زاده شده‌که‌آن را در پنجمین قسمت از داستان معروف خود ستوده است. در اسکندریه دانش زمان راآموخت و علم معانی و بیان، قواعد صرف و نحو، تاریخ و علوم‌را فراگرفت، باآنکه درآثارش نشانه‌هائی از شرك وجود دارد، گفته می‌شودکه به‌دین مسیح گروید و حتی مقامی مذهبی یافت. آثارآشیل شامل‌کتابهائی است در علم اشتقاق، تاریخ و اثری مهم در علم نجوم‌که ازآن جز قطعه‌های پراکنده در دست نیست. مهمترین اثر آشیل رومان عشقی او در هشت جلد است به‌نام **سرگذشت عشقهای لئوکیپه و کلیتوفون. کلیتوفون Clitophon** جوان نوزده ساله دلباختهٔ دختر عمویش **لئوکیپه Leucippe** است و همینکه می‌شنودکه دختر ناچار است به ازدواج مرد دیگری درآید، با او می‌گریزد تا به‌اسکندریه برود. دو دلداده در دریا گرفتار حوادث پی در پی مانند توفان، غرق‌کشتی، دزدان دریائی ومانندآن می‌شوند واز یکدیگر جدا می‌مانند و سرانجام پس از یك سلسله پیشامدهای دشوار و ناگوارکه نویسنده به‌طور مشروح‌آنها را نقل می‌کند، به‌یکدیگرمی‌رسند. این رومان‌ازطرفی به‌سبب‌آنکه جنبهٔ شهوی داشت و برخلاف ادب و نزاکت رایج زمان بود، مورد انتقاد ناقدان قرارگرفت و از طرفی به‌علت فصاحت و سبك روان آن ستوده شد،

در هرحال موضوع پراحساس و عاشقانهٔ‌آن مورد پسند عامهٔ مردم قرارگرفت و در رومان‌نویسی جدید اروپا نفوذ فراوان باقی‌گذاشت.

**آلفیری، ویتوریو** Alfieri, Vittorio شاعر وتراژدی‌نویس‌ایتالیائی (۱۷۴۹ــ۱۸۰۳) آلفیری در یك سالگی پدر را از دست داد، تحصیلات خود را درمدرسهٔ شبانروزی نظامی تورن Turin که ازبهترین مدارس اروپا بشمار می‌آمد، انجام داد. به‌هنگام خروج ازآکادمی نظامی، نشانه‌هائی از هیجان و نگرانی خاص رومانتیك در طبع وی‌آشکار شد. به‌سفرهای طولانی دست زد، ابتدا از شهرهای ایتالیا دیدن کرد، پس ازآن برای شناخت‌کشورهای اروپائی به‌پاریس، وین، پروس، روسیه و لندن سفرکرد و طی‌آن روح ضد استبداد و ستمگری به‌طور شدید در او پدیدآمد. ازآن پس مردم درنظر وی به‌دوگروه حقارت‌آمیز تقسیم شدند: گروه غلامان تیره‌روز، گروه فرمانروایان مستبد. تنها انگلستان به‌چشم او مأمن آزادی‌آمد. آلفیری در ۱۷۷۳ از سفر بازگشت و وقت خود را به اسب سواری، خوشگذرانی و مطالعه مصروف داشت و اولین‌تراژدی‌خود کلئوپاتر\ *Cleopatra* را در ۱۷۷۵ برصحنه‌آورد. پیروزی این اثر آلفیری را واداشت که از جامعهٔ خوشگذران کناره‌گیرد و انزوا برگزیند. پس با شور و شوق فراوان به‌مطالعهٔ آثار کلاسیك ایتالیائی و لاتینی و نوشتن تراژدی پرداخت. تراژدیهای‌آلفیری‌که میان سالهای ۱۷۷۴ و ۱۷۸۷ منتشر شد از دوچیز الهام می‌گرفت: آثار اساطیری عهدکهن و احساس انساندوستی و ضد ستمگری. اما رؤیای بشردوستانه وآزادیخواهانهٔ وی که با خبرهای مربوط به‌انقلاب فرانسه جان گرفته بود، پس از دیدن افراط‌کاریهای انقلابیان‌که به‌هنگام اقامتش در فرانسه از نزدیك شاهدآن بود، بکلی نابود شد. آلفیری سرخوردگی خود را در اثری هجوآمیز به نام **میزوگالو** *Misogallo* که به‌معنی «ضد فرانسویها»ست در ۱۷۹۸ بیان کرده است. این اثر شامل مقاله و تعداد بسیاری اشعار هجوآمیز است‌که تحقیری زننده و اضطرابی عمیق برسراسر آن حکمفرماست و شاعر درآن سرخوردگی خود را از انقلاب فرانسه و آرزوی آزادی را با لحنی انتقامجویانه وکینه‌توزانه بیان می‌کند، بی‌آنکه با مخالفان انقلاب نیز هماهنگی داشته باشد یا به‌پیروزی‌آنان تمایلی نشان دهد، تنها خواسته است به‌وسیلهٔ آن، انزوای سیاسی خود را عرضه کند. از آن پس آلفیری همهٔ

کوشش خـود را صرف تراژدی‌نویسی کـرد. قهرمانان این تراژدیها مـوجودهای اساطیری و فوق بشری بودند کـه بـه‌جنگها و اعمال و افعال پست خاکـی دست می‌زدند. آلفیری به‌وسیلهٔ هنر تراژدی امکان یافت‌که دو اصل متضاد یعنی‌آرزوی عظمت را در برابر ابتذال دنیوی قرار دهد و به‌عظمتی‌که در زندگی واقعی وجود نداشت، تنها در صحنهٔ نمایش تحقق بخشد. از نظر زندگی احساسی، عشق‌آلفیری به‌کنتس‌آلبانی، از عشقهای بسیار معروف رومانتیك است‌کـه الهـام‌بخش وی در سرودن اشعار تغزلی و خلق بزرگترین تراژدیها گشت.آلفیری جـز آثار نمایشی، اثر بزرگی منتشرکردکه زندگینامهٔ وی بشمار می‌آید. این اثر به‌نام زندگی *Vita* در ۱۷۹۰ در پاریس نوشته شد، تا ۱۸۰۳ قسمتهائی برآن افزوده‌گشت وسرانجام در ۱۸۰۴ پس از مـرگش انتشار یافت. هدف نـویسنده در ایـن اثر بـزرگ بیان سرگذشت معنوی و فکری خود بوده است‌که درآن باکمال دقت‌گذشتهٔ خـویش را بررسی می‌کند و به دوره‌های چهارگانهٔ زندگی یعنی‌کودکی، نوجوانی، جوانی و دورهٔ‌پختگی وکهولت جانی تازه می‌بخشد.سه‌دورهٔ نخستین دورهٔ بروز استعدادها، قریحه‌ها، تردیدها و تناقض‌گوئیهای شاعری است‌که هنوز در جستجوی راه‌خویش است و سرانجام تسلیم هنر خـویش می‌گردد. در دورهٔ پختگی فکـرش پیوستگی و انسجام می‌یابد و از وحدت و هماهنگی و شیوهٔ بدیع برخوردار مـی‌شود. آلفیری در ضمن توصیفها و تصویرهای برجسته و رنگین‌کتاب، از دنیای درون و عواطف و دردهـا و هیجانهای روحـی خـود پرده برمی‌دارد. کتاب زندگی به‌محض انتشار پیروزی قابل توجهی بدست‌آورد وشاهکاری بشمارآمد.آلفیری از ۱۸۰۰تا۱۸۰۳ شش‌کمدی نوشت، درتمایلات سیاسی و درقالب تاریخی یاخیالی.تنهاکمدی طلاق *Il Divorzio* کمدی‌آداب و رسوم است. اشعار هجوآمیزآلفیری به‌هفده قطعه می‌رسد که میان سالهای ۱۷۷۷ و ۱۷۹۷ در هجو سیاسی و اجتماعی با لحنی تند وگزنده ساخته شده‌است. اشعار تغزلی اوشامل‌سیصد قطعه است‌که طنینی صادقانه‌ومستقیم است از زنـدگی عاشقانه، غمها و نگـرانیها، نومیدیهـا و امیدهای نـویسنده‌ای پـریشانحال. با همهٔ اینها و بیش از هـرچیز، آلفیری نویسندهٔ بزرگ و بـرجستهٔ تراژدی بشمارمی‌آید. درسالهای ۱۷۸۷ - ۱۷۸۹ نوزده تراژدی به فرانسه نوشت که تعدادی ازآنها پس ازمرگش انتشار یافت. این تراژدیها از نظر قالب در سبك کلاسیك است و ازنظرموضوع جنبهٔ رومانتیك برآنها غلبه دارد. تراژدیهابرحسب

موضوع به‌چند دسته تقسیم و بیشتر آنها از تاریخ و افسانه‌های اساطیری اقتباس شده است مانند: آنتیگونه *Antigone* ، ویرجینیا *Virginia*، آگاممنونه *Agamennone* اورستس *Oreste* بروتو *Bruto* میرا *Mirra* و امثال‌آن. بعضی از آنها از تورات گرفته شده است مانند سائول (شائول) Saul که شاهکار وی بشمار می‌آید. تعدادی نیز از تاریخ قرون وسطا و جدید اقتباس شده است مانند فیلیپو *Filippo* ماریا استوارد (ماری استوارت) *Maria Stuarda* و دون گارسیا *Don Garzia* و امثال‌آن.

آلفیری علاوه براین‌آثارمتون مختلفی داردکه نظریهٔ نویسنده واصول اندیشه‌های وی را درزیبائی شناسی نشان می‌دهد. آلفیری دراشعار خود قدرتی استثنائی بکار برده و در تراژدیها با دقت فراوان همهٔ نکته‌های لازم را در نظر گرفته است: ابتدا تخیل‌دربارهٔ موضوع سپس‌تقسیم نمایش‌به‌پرده‌هاوصحنه‌ها که همه درقالب نثر گسترده می‌شود،آنگاه اندیشه به‌صورت موجز و استوار به‌قالب شعر درمی‌آید. آلفیری با کوششی‌خستگی‌ناپذیر جزئی‌ترین‌شرح وبسطرا دربیان ازنظردورنمی‌دارد ودراجرای نمایش نیز مراقبت‌کافی بکار می‌برد. آثار نمایشی آلفیری شخصیت اورا در ورای چهرهٔ اشخاص نمایش نمودار می‌سازد و خصوصیتهای مشترك او و آثارش را می‌شناساند.آثارآلفیری برنویسندگان پس‌ازاوتأثیرفراوان برجای‌گذارده است.

**آلکساندری، واسیله** Alecsandri, Vasile شاعر رومانیائی (۱۸۲۱ — ۱۸۹۰) الکساندری درمولداویا Moldavia در خانواده‌ای مرفه زاده شد. در ۱۸۴۵ پس‌از پایان تحصیلات خود درکالج فرانسوی شهر یاسی Iassy برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت اما مدرکی دریافت نکرد، سپس مدت‌کوتاهی در ایتالیا ماند که محیط آن‌الهام بخش اولین اشعارش شد وپس‌از بازگشت به‌وطن مدیریت تئاتر ملی یاسی را برعهده‌گرفت وهمانجا بودکه عشقی پرشور به‌هنرپیشه النا نگری Elena Negri یافت و با او به ونیز و سیسیل سفر کرد؛ النا در راه سفر درگذشت و الکساندری یك رشته ازاشعار تغزلی خودرا به‌او هدیه‌کرد. الکساندری سپس با شور وحرارت بسیار در انقلاب سال ۱۸۵۸ کشورش شرکت‌کرد، پس از شکست انقلاب درپاریس مستقر شد و با یکی دو تن از دوستان مجلهٔ آیندهٔ رومانی România Viitoare راتأسیس‌کرد و دربازگشت به‌رومانی مدیریت مجلهٔ ادبیات رومانی رومانیالیتیرارا România Litirara را در۱۸۵۳ برعهده‌گرفت.در۱۸۵۵ کشور را ترك‌کرد تا درجنگ

کریمه شرکت کند. در پاریس اولین دیوان بالاد *Ballade* را به زبان فرانسوی انتشار داد و در مونپلیه Montpellier به‌سبب انتشار ترانه‌های مردم لاتین *Cântecul ginteie Latine* به دریافت تاج افتخار نائل‌آمد و شعرش به‌وسیلهٔ میسترال Mistral به‌زبان پرووانسی ترجمه شد. ارزش واقعی الکساندری در فراهم آوردن و انتشار سلسله ترانه‌های عامیانه وشبانی *Poezü populari pasteluri* است که انتشارش تا ۱۸۷۵ ادامه یافت وشامل نغمه‌های عاشقانه، اشعار اندوهبار، میهنی یاافسانه‌های دلپذیرعامیانه است. ازآثاردیگرالکساندری افسانه‌های گوناگون *Legende - Varii* میان سالهای ۱۸۶۲ و ۱۸۶۷ انتشار یافت، برزمینهٔ چشم‌اندازهای زیبا وپرشکوه اروپای شرقی. الکساندری در تئاتر نیزآثاری انتشاردادکه از نظر اجتماعی‌آثاری پرارزش بشمار می‌آید مانندکمدی نجیب‌زادگان و نوکیسه‌ها *Boieri si Ciocoi* که در ۱۸۷۴ برصحنه آمد. این‌کمدی پردهٔ نقاشی رنگینی است از جامعهٔ رومانی عصر نویسنده که از طرفی نوکیسه‌ها درآن به‌قصد کامروائی، بر احساسهای میهنی، خانوادگی و پر شرافت پا می‌گذارند و از طرف دیگر نجیب‌زادگان شرافتمند می‌کوشند که سنتهای ملی را از خطر نابودی نجات بخشند. زبان نمایشنامه و دو قهرمان‌کمدی‌که نمایندهٔ دوگروه‌اند، بسیار جالب توجه است. نمایشنامهٔ چشمهٔ بلاندوزی *Fântânâ Blândusiei* نمایشنامهٔ منظومی است در سه قسمت که در ۱۸۸۴ برصحنه‌آمد و پیروزی‌کم‌نظیری بدست آورد. الکساندری در این نمایشنامه از موضوعی‌کاملا باستانی الهام‌گرفته است و با واردکردن‌آن در تئاترکشورش اصل لاتینی مردم رومانی را به‌یادشان می‌آورد.

الکساندری بر ادبیات و سیاست‌کشورش نفوذ قاطعی داشت. این مرد سیاست که برای وحدت و سربلندی‌کشور پیوسته در مبارزه بود و برای معرفی میهن دائم در سفر بسرمی‌برد، هرگز شعر وشاعری را ازیاد نبرد. منظومه‌ها وکمدیهای‌انتقادیش بر هموطنان تأثیر بسزائی برجای‌گذارد و چون نویسنده‌ای‌که همهٔ زندگی‌را وقف افتخارات رسمی‌کشورش‌کرده است، هرگز از ارزش او وآثارش‌کاسته نشد.

**آلکسی، پول** Alexis, Paul نمایشنامه‌نویس و رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۴۷-۱۹۰۱)

پول‌آلکسی ازجوانی درپاریس اقامت‌کرد، با امیل‌زولا آشنائی یافت واز وهلهٔ‌اول خودرا مدافع سرسخت مکتب ناتورالیسم نشان داد. کار ادبی را با انتشار داستان

کوتاه پس از جنگ *Après la bataille* آغاز کرد که در مجموعهٔ داستانهای شبهای مدان *Les Soirées de Médan* (رجوع شودبه‌زولا) بچاپ رسید. قهرمان داستان‌پس از جنگ کشیش جوانی است که درجنگ مجروح می‌شود و در راه بازگشت به‌خانه به‌وسیلهٔ بیوهٔ گریانی که جسد شوهررا درارابه‌ای به زادگاهش منتقل می‌کند،مورد مراقبت و پرستاری قرار می‌گیرد ، در طول راه میان آن دو همدردی و همبستگی بوجود می‌آیدکه هرآن شدیدترمی‌شود تاجائی که زن درکنار تابوت شوهر به‌آغوش کشیش مجروح فرو می‌رود. غـرابت موضوع سبب می‌شود کـه وضع، از صورت حزن‌انگیز و مرگبار بیرون آید و قدرت‌آلکسی درنقل داستان موجب می‌گرددکه خصوصیتهای روحی و اخلاقی دو قهرمان بسیار ساده و طبیعی جلوه‌کند. داستان پس‌از جنگ نمونـه‌ای از مکتب ناتورالیسم است. در همان سال آلکسی رومـان یادداشتهای روزانهٔ آقای مور *Le Journal de M. Mure* را منتشرکـرد و پس از آن پایان کار لوسی پلگرن *La Fin de Lucie Pellegrin* راکه ازآن‌نمایشنامه‌ای نیزاقتباس شد و در ژوئـن ۱۸۸۸ بـرصحنه آمـد. در ۱۸۸۵ داستان نیاز بـه دوست داشتن *Le Besoin d'aimer* و در ۱۸۹۰ مادام موریو *Madame Meuriot* انتشار یافت. آلکسی به‌تئاتر نیز تمایل یافت وچندین نمایشنامه نوشت، ازآن‌جمله دختری که‌کسی با او ازدواج نمی‌کند. *Celle qu'on n'épouse pas* درسپتامبر۱۸۷۹ بنمایش گذارده شد.
آلکسی که شاگرد متعصب زولا بود، در ۱۸۸۲ اثری زیبا دربارهٔ او منتشرکـرد بـا عنـوان امیل زولا، یـادداشتهای دوستی بـه ضمیمهٔ اشعـار چـاپ‌نشدهٔ زولا *Emile Zola,notes d'un ami,avec des vers inédits d'Emile Zola*.

**آلم کویست، کارل یوناس لووه** Almquist, Carl Jonas Love نویسنده وشاعر سوئدی (۱۷۹۳ — ۱۸۶۶) آلم کویست ازطرف مادر به‌خانواده‌های سرشناس‌سوئدتعلق داشت، تحصیلات عالی را در دانشگاه اوپسالا Uppsala انجام داد، سپس به‌مشاغل گوناگون دردستگاه اداری پایتخت اشتغال یافت، اما روح‌عصیانگر وی که‌طرفدار عقیدهٔ ژان ژاك‌روسو دربارهٔ زندگی‌آزادانه و ساده در دل طبیعت بود، موجب‌شد که در۱۸۲۳ ازجامعهٔ قراردادی و رسمی پایتخت‌که خودرا درآن زندانی‌می‌یافت، روی برتابد و در محیط آزاد روستاها سکونت گـزیند . در آنجا بود که با دختری روستائی ازدواج‌کرد وبه‌کشت وزرع پرداخت. پس از یك‌سال از زندگی بدوی و

طبیعی ملول گشت وراه استکهلم را پیش‌گرفت. در پایتخت به وسیلهٔ دوستانش به شغل آموزشی گماشته شد، اما عقاید آزادیخواهانه و انتشار داستان «این مناسب است» *Det går an* در ۱۸۴۰، که داستانی جنجال آفرین بود، او را به ترك محیط آموزشی واداشت. آلم‌کویست دراین داستان برجسته‌که از پیروزمندانه‌ترین آثار اوست، به ازدواج قراردادی و مذهبی حمله‌کرده و از عشق آزادکه در عصر او هنوز مسألهٔ مورد بحث نبود، دفاع کرده است. پس‌ازآن آلم‌کویست به‌فکر افتادکه از راه نویسندگی امرار معاش‌کند، پس وقت خودرا به‌روزنامه‌نگاری صرف‌کرد و از همکاران برجستهٔ روزنامهٔ آزادیخواه آفتانبلادت (روزنامه عصر) Aftonbladet گشت، اما وضع مالی او همچنان در تزلزل بود تا آنجاکه ناچار شد به‌سبب شکایت طلبکاران راه فرار پیش‌گیرد. پس به ایالات متحدگریخت، زندگی فقیرانه‌ای پیش گرفت وبا صاحب شبانروزیی‌که درآن می‌زیست، ازدواج‌کرد. در ۱۸۶۵ به‌اروپا بازگشت و درآلمان بی آنکه‌کشورش را ببیند، درگمنامی درگذشت. آثار عظیم و پرحجم وبی‌نظم‌آلم‌کویست‌ارزشهای متفاوت دارد وتوجه اورا به‌رشته‌های مختلف نویسندگی نشان می‌دهد. از طرفی پیرو ژان ژاك روسو است و خود را مصلح اجتماعی می‌داند. از طرف دیگر از اندیشه‌های عرفانی سودنبورگ Swedenborg پیروی می‌کند و در عین حال‌که نویسنده‌ای پرشور و خیالپرور و رومانتیك است، قصه‌هائی واقع‌بینانه دارد. آلم‌کویست تقریباً همهٔ آثار خودرا در مجموعهٔ بزرگ کتاب نسترن *Törnrosens bok* در سیزده جلد فراهم آوردکه میان سالهای ۱۸۳۲ و ۱۸۳۵ و سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۴۰ انتشار یافت. طرح این اثر در شبهائی ریخته شدکه در قصر شکار عالیجناب هوگو Hugo که حامی شعر و ادب بود، بسرمی‌برد و در مجمع نویسندگان و شاعران شرکت می‌کرد و مانند سایر اعضای این‌انجمن داستانها یا مقامه‌های خود را می‌خواند. از معروفترین داستانهای کتاب نسترن داستان تاریخی و طولانی تاج ملکه *Drottningens Juvelsmycke* است. در این داستان، تاج‌ملکه به‌وسیلهٔ رقاصه‌ای دلربا ربوده می‌شودکه می‌توان خصوصیتهای اورا با اسمرالدا قهرمان کتاب ویکتور هوگو و سرافیتا Séraphîta قهرمان کتاب بالزاك مشابه دانست. مجموعهٔکتاب نسترن شامل نمایشنامه‌هائی‌است مانند «امیدو مارینسکو» *Ramido Marinesco* که داستان عجیب و غریب پسر دون‌ژوان است. همچنین نوشته‌هائی انتقادی و اجتماعی و داستانهائی به صورت نامه‌نگاری مانند

آرمینتا می *Arminta May* وقصه‌های عجیبی چون صندوق وقصر *Urnan och Palatset* که درآن ارزش سوگند و ایفای عهد مورد انکار قرار می‌گیرد، و داستانهای کوتاه و واقع‌بینانه و قصه‌هائی دهقانی مانند آسیاب اسکالنورا *Skällnora* و سرانجام منظومه‌هائی شگفت‌انگیز و تغزلی مانند رؤیاها *Songes* که سرشار از شور عارفانه است ودرعین سادگی باآهنگهای موسیقی مهیجی همراه‌که نویسنده خود تحت تأثیر آهنگهای عامیانه ساخته است. این اثررنگارنگ منعکس‌کنندهٔ اصول عقاید سیاسی و فلسفی نویسنده نیز می‌باشد.
آلم‌کویست شخصیتی کاملاً متضاد دارد. نویسنده‌ای رومانتیك، رآلیست، متفکری عارف و مصلحی اجتماعی، عصیانگری پرشور و شاعری نکته‌پرداز است.

**آلن ـ فورنیه** Alain - Fournier نام مستعار،(نام واقعی هانری ـ آلن فورنیه Henri - Alain Fournier) شاعر و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۶ — ۱۹۱۴)
آلن فورنیه از خانوادهٔ دهقانان بود و در سراسر زندگی تحت تأثیر خاطرات دورهٔ کودکی و محیط زادگاهش باقی ماند. وی برای ادامهٔ تحصیل به پاریس رفت تا خودرا برای شرکت در امتحانات ورودی دانشسرای عالی آماده‌کند. درکلاسهای مقدماتی‌بودکه با ژاك ریویر Jacques Rivière آشناشد ومیان‌آنان دوستی‌صمیمانه‌ای برقرارگشت که با وجود تفاوت ذوق و سلیقهٔ آن‌دو، تا آخر عمر ادامه یافت. افکار و تمایلات این دو دوست را می‌توان از مکاتبات *Correspondance* طولانی که سالها میان آنان برقرار بود، شناخت. آلن ـ فورنیه پس از شکست در امتحانات ورودی دانشسرای عالی دنبالهٔ تحصیل را رهاکرد و به‌خدمت نظام رفت. سپس‌به روزنامه‌نویسی پرداخت. از طرفی تحصیل فلسفه درکلاسهای مقدماتی دانشسرای عالی، روح ساده وروستائی اورا به‌سیر عالم نامتناهی‌کشاند و ازطرف دیگر او را به مکتب سمبولیسم متمایل ساخت. تحت نفوذ ژول لافورگ Jules Laforgue منظومه‌هائی ساخت که پس از مرگش در ۱۹۲۴ در دیوانی با عنوان معجزه‌ها *Miracles* انتشار یافت. ژاك ریویر در مقدمهٔ این دیوان شخصیت عجیب دوست شاعر خودرا معرفی‌کرده است. اشعارکتاب معجزه‌ها غالباً قصه‌ها و حکایتهائی‌است سرشار ازحساسیت و نمودار علاقهٔ شاعر به‌طبیعت و سادگی زندگی روستائی ودر عین حال‌کوشش خاص او برای شناساندن دنیای پر اسرارش، در بیانی ساده، و به

طورکلی معرف روح اوست که واقعیت دنیای خارج را جز به‌وسیلهٔ آنچه در درون حس می‌کند نمی‌پذیرد. او خود می‌گوید: «من میل دارم که چهرهٔ واقعی خویش را نشان دهم. می‌خواهم درحین زیستن به‌شگفت انگیزترین جنبه‌های درونی خویش دست یابم.» اما جنگ جهانی اول به‌همه چیز پایان داد و آلن ـ فورنیه که در آغاز جنگ (سپتامبر ۱۹۱۴) کشته شد، نتوانست پیروزی عظیم رومان مولن بزرگ *Le Grand Meaulnes* را که در ۱۹۱۳ نوشته بود بچشم ببیند. رومان مولن بزرگ اثر مهم وی بشمار آمد ومقامی والا یافت. ازنظر شیوهٔ نگارش بلیغ و پخته و از نظر ساختمان داستان کامل بود ودرعین حال سرشار از رؤیاهای جوانی و آرزوی نیکبختی مطلق ونیاز خستگی‌ناپذیر به‌عالم اسرار ودنیای غیر واقعی. این اثر که رنگی سمبولیست داشت، با غنای فراوان تضاد میان رؤیاهای نامتناهی و سادگی و صراحت دنیای عینی را نمایان می‌ساخت. قهرمان رومان اوگوستن مولن *Augustin Meaulnes* که سرگذشت رؤیاآمیزش نقل می‌شود، جوانی روستائی وشیفتهٔ امور غیر عادی و خارق‌العاده است و چهرهٔ نویسنده را منعکس می‌کند که پیوسته زندانی دنیای اسرارآمیز خویش است. نفوذ این رومان در ادبیات معاصر فرانسه قابل توجه بوده وچه بسیار رومانها که از آن مایه گرفته است.

ترجمه به فارسی: مولن بزرگ.

**آلن، مارسل** Allain, Marcel رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۵-۱۹۶۹) مارسل‌آلن درپاریس زاده شد و با همکاری پیر سووستر Pierre Souvestre قهرمان خیالی **فانتوماس** *Fantômas* را خلق کرد، شخصی فریبکار ونادرست که هزاران جنایت انجام می‌دهد و ازمجازات وزندان می‌گریزد. آلن ازناشر سفارشی برای نوشتن پنج رومان تخیلی دریافت کرد، اما درطی سی‌ودوماه، سی و دوجلد از رومان **فانتوماس** راانتشارداد. داستان با معرفی شخص مرموزی دریکی ازضیافتها آغازمی‌شودکه همه‌اورا مسبب قتل بلتام Beltham می‌دانند، اما جرأت برزبان‌آوردن نامش را ندارند. این دشمن شمارهٔ یك مقامات انتظامی کیست؟ ازآن پس حوادث نامطلوب وناپدید شدن افراد سرشناس پیش می‌آیدکه به‌وسیلهٔ کارآگاه ژوو Juve دنبال می‌شود. مارسل‌آلن مردی پرکار ودارای استعدادی استثنائی در ایجاد وحشت وترس است. قهرمان کتابش درانواع فنون جنایت تخصص دارد، همه‌جا هست وهیچ‌جا نیست، عاشق

حرفهٔ خویش است وآدمکشی درنظرش تمرینی ورزشی است. ازکتابهای بیشمار فانتوماس یازده فیلم ساخته شده که جزو اولین فیلمهای کارآگاهی بشمارمی‌آید. چهرهٔ فانتوماس توجه بسیاری از شاعران و نویسندگان را به‌خود جلب کرد، از جمله ژان کوکتو، آنتونن‌آرتووآپولینر که مارسل‌آلن‌را «سلطان سوررئالیستها» خواند و دربارهٔ اثرش چنین نوشت: «گمان می‌کنم سلسلهٔ کتاب فانتوماس تنها اثری‌است که‌بارغبت همه‌را خوانده‌ام و به‌هرکس نیز برخورده‌ام، ازاین‌نظر، بامن هم‌سلیقه بوده‌است.» مارسل‌آلن همچنین یکی ازاولین رومانهای رادیوئی را نوشت به‌نام *مرد با سر بریده* *L'Homme à la tête Coupée*. گرچه امروزه، نوشتن رومان کارآگاهی بسیار رایج شده‌است، نمی‌توان انکارکردکه‌آلن باخلق فانتوماس اثری جالب‌توجه‌ازخود باقی‌گذارده‌است.

**آناکرئون** Anacreon شاعرغنائی یونانی (درحدود ۵۷۰ - ۴۸۵ پیش از مسیح) آناکرئون درشهرتئوس Teos درساحل شرقی دریای‌اژه زاده‌شد. هنگامی که‌ایرانیها بر تئوس وسایرشهرهای یونان تسلط یافتند، آناکرئون جوان‌که به‌شاعری شهرت یافته بود با عده‌ای دیگر مهاجرت‌کرد، اما نتوانست مدتی درشهر تازه‌که شهری متعارف و بی‌فرهنگ بود و با طبع ظریف او سازگار نمی‌آمد، بماند، پس دعوت پولوکراتس Polycrates را که بر ساموس Samos حکمرانی می‌کرد، پذیرفت وچندی در دربارو بسربرد. آناکرئون دراین‌شهرکه زندگی‌درمیان جشنهای‌باشکوه وتجمل بینظیر می‌گذشت، محیط دلخواه خود را یافت و به سرودن شعر دربارهٔ ضیافتها و جشنها ولذتها وعشقهای فرمانروای ساموس پرداخت واین هنررا باظرافتی‌فراوان ولطفی شهوت‌انگیزآمیخت. فرمانروای ساموس با آناکرئون جوانمردانه رفتار می‌کرد واورا دوست نزدیك خودمی‌خواند وپس‌ازآنکه به‌دست سربازان هخامنشی کشته شد، شاعر بناچار دعوت هیپارخوس Hipparchus را که حامی شاعران بود، پذیرفت و به دربار آتن رفت. در آتن آناکرئون شهرت ومحبوبیت فراوان یافت، چنانکه خانواده‌های اشرافی‌آتن در دعوت این مهمان محبوب بریکدیگر سبقت می‌جستند و او به‌این وسیله با برجسته‌ترین افراد خانواده‌های سرشناس‌آتن ارتباط یافت. پس‌ازآنکه هیپارخوس نیزبه‌دست دشمنان به‌قتل رسید، آتن‌را ترك‌کرد، چندی نیز درتسالی Thessaly بسربرد وشاعر دربارجدید گشت. ازآخرین سالهای زندگی

شاعر اطلاع چندانی دردست نیست وچنین بنظرمی‌آیدکه به زادگاه خود بازگشته و همانجا درگذشته است.
ازآناکرئون پنج‌کتاب شعر شامل سرودهای‌عروسی، سرودهای روحانی ونغمه‌های عاشقانه باقی ماندکه امروزه جز نغمه‌های عاشقانه وچند قصیده دردست نیست‌که شاعر درآنها با لطف وظرافت وروانی بسیار درکلامی آهنگین و موزون به‌بیان عشق وسرمستی وامیال نفسانی وشهوانی ولذتهای زودگذر وحوادث دلپذیر و اوصاف معشوقه‌های خود وتأسف‌ازبی‌ثباتی زندگی‌پرداخته‌است. شهرت‌ومحبوبیت آناکرئون قرنها پس‌ازمرگش دوام یافت. هوراس بیشترشعرهای او را ازبرداشت و از آنها تقلید می‌کرد. سبك خاص آناکرئون پیروان بسیار یافت، و شاعران اوایل دورهٔ مسیحیت قطعه‌هائی به‌تقلید او سرودندکه تشخیص‌آنها از اشعار آناکرئون دشوار بود.

ترجمه به‌فارسی: نغمه‌های یونانی (آناکرئون ـ سافو).

**آندریف، لئونید نیکلایویچ** Andreyev, Leonid Nikolayevich نویسندهٔ روسی (۱۸۷۱-۱۹۱۹) آندریف تحصیلات خودرا در دانشگاه مسکو انجام داد و در ۱۸۹۷ به‌دریافت دیپلم‌دکتری دررشتهٔ حقوق نایل‌آمد وهنگامی‌که ماکسیم‌گورکی به‌اولین پیروزیهایش درنویسندگی دست یافته بود، با اوآشنا شد. در۱۸۹۸چندین داستان‌کوتاه درمجله‌های ادبی انتشارداد وچیزی نگذشت‌که میان دوجریان بزرگ ادبی یعنی رئالیسم‌که‌گورکی نمایندهٔ برجستهٔ‌آن بود وسمبولیسم‌که‌درآن دوره بر دنیای ادب روسیه تسلط یافته بود، مقامی خاص یافت. زندگی آندریف‌که به‌طور کامل وقف ادبیات شده بود، ازنظرحوادث وماجراهای عادی نکتهٔ جالب توجهی دربرندارد جزآنکه هنگام دانشجوئی به‌دنبال شکستی درعشق یك‌بار بـه‌خودکشی دست زده‌است. آندریف طرفدارنهضت انقلابی بود وحتی درخانهٔ خود جلسه‌های پنهانی تشکیل‌می‌داد. اگرچه مردم‌اورا به‌وسیلهٔ داستانهای‌کوتاهی‌که‌درروزنامه‌ها ومجله‌ها منتشرمی‌کرد می‌شناختند، شهرت واقعیش در ۱۹۰۳ پس از انتشار داستانهای کوتاه مغاك *Bezdna* و در هوای مه‌آلود *V Tumane* انجام‌گرفت. آندریف دراین داستانها خواسته‌است نیروی شدید غرایز انسانی راکه حتی بر پاکترین ومنزه‌ترین افراد تسلط می‌یابد، نشان دهد وجامعهٔ خرافی ومذهبی راکه

توجه به مسائل غریزی وشهوی را ممنوع می‌دارد، جامعه‌ای زیانبخش معرفی کند. با آنکه عده‌ای دربارهٔ منافی اخلاق بودن داستان‌مغاك و بی‌پروائی نویسنده درتوصیف صحنه‌های تند وزننده لب به‌انتقادگشودند، این‌اثر ازبهترین داستانهای آندریف بشمارآمد. جنگهای روس وژاپون الهام‌بخش آندریف درخلق اثر مهیجی شد به‌نام تبسم سرخ *Krasny smekh* که در۱۹۰۴ انتشاریافت. ازسال۱۹۰۲آندریف به‌نمایشنامه‌نویسی پرداخت و اولین‌بار نمایشنامهٔ اندیشه *Mysl'* را درسه پرده، در ۱۹۰۲ برصحنه‌آورد. قهرمان نمایشنامه جوانی‌است‌که بدلخواه‌خود به‌نویسندگی می‌پردازد، اماهرگزنوشته‌های خودرا انتشارنمی‌دهد. پیوسته به‌فکرخویش می‌نازد وخودرا آزاد وخوشبخت احساس می‌کند وبرای‌آنکه ازقدرت روحی خود معیاری بدست‌آورد، به‌این فکر می‌افتدکه به‌عالم‌جنون گذری‌کند وآزار وشکنجه‌های‌آن‌را بیازماید. پس به‌بازی خطرناکی دست می‌زند وبه‌گمان‌آنکه می‌تواند ازاین مهلکه سالم بجهد، خودرا به‌دیوانگی‌می‌زند وشوهرزن محبوب خودرا می‌کشد ودرنتیجه به‌زندان می‌افتد. در زندان بـه‌این تردید دچـار می‌شودکـه واقعاً دیوانه‌است یـا به‌دیوانگی تظاهرمی‌کند واین موضوع را با دیگران درمیان می‌گذارد. همه او را دیوانه می‌دانند وادعایش را مبنی برجنون ساختگی رد می‌کنند. نمایشنامهٔ اندیشه باوجود استعاری بـودن مطلـق، مشخص‌ترین بیـانـی است از اصول نی‌هی‌لیسم *Nihilisme* یا انکار همهٔ امور معنـوی واخلاقی. درنظرآندریف نه دردرون آدمـی چیزی جزاندیشهٔ فردی‌وشخصی وجود دارد ونه درخارج‌ازآن وهمین اندیشه‌است که انسان را درعزلت وحشت‌انگیزخود زندانی می‌سازد. از نمایشنامه‌هـای دیگر آندریف دراین دوره به‌سوی ستارگان *K Zvëzdam* است‌که‌در۱۹۰۵ به‌اجرا درآمد. نمایشنامهٔ زندگی بشر *Žhizn' Cheloveka* در۱۹۰۷ انتشاریافت وبه‌زبانهای خارجی ترجمه شد ونام‌آندریف را درخارج‌ازکشور روسیه برزبانها انداخت‌وتحسین عموم رابرانگیخت. نقابهای سیاه *Chërnye maski* در۱۹۰۹ واقیانوس *Okean* در۱۹۱۱ منتشرشد. داستان کوتاه هفت بدار آویخته *Rasskaz o semi Poveshennykh* کـه در ۱۹۰۸ پس ازکشتارانقلابیان درسال ۱۹۰۵ منتشرشد، بهترتوانسته است تمایلات اجتماعی‌نویسنده را منعکس سازد. این‌نمایشنامه شرح‌حال روحی پنج زندانی‌سیاسی و دوجانی در زندان‌است‌که درانتظار حکم دادگاه بسرمی‌برند وهریك روحیهٔ‌خاصی از خود نشان می‌دهد، اما درآخرین لحظه، به‌هنگامی‌که باید به‌جایگاه اعدام برده

شوند، نسبت‌به‌یکدیگر احساس برادری می‌کنند و باآرامشی سعادتمندانه به‌جانب مرگ پیش می‌روند، چنانکه گوئی دراین لحظهٔ غریب و والا به‌سوی نور وزیبائی می‌شتابند. دراین بخش احساس تیره و غم‌انگیزی که‌آندریف به‌انسان القا می‌کند، با نغمه‌ای از امید و هیجان می‌آمیزد. مردمی در کنارفاجعه‌ای قراردارند، اما در برابرخود جزروشنائی وشفافیت نمی‌بینند.آندریف دراین‌نمایشنامه مخالفت خودرا بامجازات اعدام‌نشان‌می‌دهد.واقع‌بینی که دراین‌نمایشنامه دیده می‌شود درنمایشنامهٔ دیگر آندریف به نام آنفی‌سا *Anfisa* نیز دیده می‌شود. این نمایشنامه در چهار پرده در۱۹۰۹ برصحنه‌آمد واز معروفترین‌آثار نمایشی‌نویسنده شناخته‌شد وبیش ازسایر نمایشنامه‌های او درتئاترهای اروپائی به‌اجرا درآمد.آخرین‌نمایشنامه‌های آندریف نیز غالباً با پیروزی همراه گشت. نمایشنامه یکاترینا‌ایوانوونا *Yekaterina Ivanovna* در چهـار پـرده در ۱۹۱۲ انتشار یـافت و در همین سال، پـروفسور استوریتسین *Professor Storitsyn* درچهارپرده منتشرشد. این‌نمایشنامه محیط روشنفکران روسیه را کمی قبل‌ازانقلاب ۱۹۰۵ نشان می‌دهد.آندریف دراین نمایشنامه خواسته است نیروی غرایزجنسی‌را درطبقهٔ بافرهنگ‌وتحصیل‌کرده‌ای نشان‌دهدکه همهٔ‌جنبه‌های واقعی جسمی‌را انکار می‌کنند و سرانجام قربان آن مـی‌شوند. استادی که سرگرم خلق‌آثارخویش است و ازستایشگران وشاگردان وپیروان بسیار احاطه شده‌است، بکلی نسبت به‌محیط منظم خـانواده و دیوانگیها وسرکشیهـای افرادآن بی‌اعتنـا می‌ماند، تا روزی‌که باشاگردش لودمیلا Ludmila دختری هوشمندارتباط می‌یابد، با او به‌گردش می‌رود وپس‌ازچندبارکه به غرایزسرکش خود مهارمی‌زند، سرانجام با دختر می‌گریزد و درحالی‌که مغلوب قوای شهوانی خودگشته‌است، درحین‌ارضای غـرایز خویش به سبب هیجان بیحد به سکتهٔ قلبی دچار می‌شود و از پا درمی‌آید. آندریف دراین نمایشنامه اختلاط عجیب خیالپروری را با واقع‌بینی عرضه می‌کند وازاین‌راه به‌نمایشنامه‌نویسی‌رنگ‌تازه وبدیعی می‌بخشدکه‌هم‌آن موجب پیروزیش مـی‌گردد. نمایشنامـهٔ کسی که سیلی می‌خورد *Tot kto Poluchaet Poshchechiny* درچهارپرده در۱۹۱۷ برصحنه‌آمدکه نمایشنامه‌ای مسخره‌آمیزبود. گوئی آندریف خواسته‌است با خنداندن وبمسخره‌گرفتن خود و دیگـران از تیره‌روزی وبینوائی مداوم زندگی انتقام بستاند. دراین نمایشنامه نیز آمیختگی جنبه‌های استعاری و واقعی از تعادل خاص برخوردار است و مکالمه‌ها لحن تغـزلی و مؤثری می‌یابد.

آندریف که ظهور جمهوریت را می‌ستود، در کودتای بالشویك سرخوردگی یافت و به‌فنلاند مهاجرت کرد وهمانجا درعزلت درگذشت.
آندریف ازنظر داستانپردازی ونمایشنامه‌نویسی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان آخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بشمارمی‌آید.

ترجمه به‌فارسی: به دارآویختگان.

**آنوی، ژان** Anouilh, Jean نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۹۱۰ — ) آنوی در شهر بوردو Bordeaux ازپدری خیاط ومادری ویولون‌نواز زاده شد، تحصیلات دانشگاهی را در سوربون Sorbonne انجام داد وازنوجوانی استعداد وذوق خویش را در تئاترآشکارکرد. وی‌که بنابرگفتهٔ خود «سرگذشتی ندارد» مدتی منشی لوئی ژووه Louis Jouvet کارگردان معروف تئاتر بود وکار نویسندگی را با نمایشنامهٔ سمور *Hermine* آغاز کرد که در ۱۹۳۲ بر صحنه آمد. نمایشنامهٔ لاماندارین *La Mandarine* در ۱۹۳۳ با شکست روبرو شد و نمایشنامهٔ یك زندانی وجود داشت *Y avait un Prisonnier* در ۱۹۳۵ نیز پیروزی بزرگی بدست نیاورد، اما نمایشنامهٔ مسافر بی‌توشه *Le Voyageur sans bagages* در ۱۹۳۷ با پیروزی بسیار همراه گشت. این نمایشنامه جوانی‌را نشان می‌دهدکه به‌هنگام جنگ حافظه‌اش‌را از دست داده به‌دنبال گذشتهٔ خویش است. نمایشنامهٔ زن وحشی *La Sauvage* دربارهٔ عشقی ناممکن در ۱۹۳۸ به‌اجرا درآمدکه‌آن نیز پیروزی فراوان بدست‌آورد. در همین سال کمدی مجلس رقص دزدان *Le Bal des Voleurs* بنمایش گذارده شد که مورد توجه بسیار قرارگرفت. از آن پس‌آنوی بلاانقطاع به‌خلق نمایشنامه‌هائی با ارزشهای متفاوت پرداخت. موضوع تعدادی از نمایشنامه‌های آنوی از اساطیر باستانی یونان گرفته شده‌که اگر چه به‌صورت نوینی عرضه گشته، از استحکام تراژدیهای باستانی برخوردار است. دستهٔ دیگر از نمایشنامه‌های‌آنوی از دنیای محض خیال الهام گرفته است. آنوی‌آثار نمایشی خود را برحسب آنکه جنبه‌های روشن یا تاریك زندگی را نشان می‌دهد، به‌چند مجموعه تقسیم‌کرده است که در واقع نمایشنامه‌های مطبوع یا نامطبوع بشمار می‌آید. مجموعهٔ نمایشنامه‌های سرخ *Pièces Roses* در ۱۹۴۳ منتشر شد و شامل این نمایشنامه‌هاست: مجلس رقص دزدان (۱۹۳۲)، میعاد در سانلیس *Le Rendez-vous de Senlis* (۱۹۴۱)،

لئوکادیا *Léocadia* (۱۹۳۹). مجموعهٔ نمایشنامه‌های سیاه *Pièces noires* (۱۹۴۶) جز نمایشنامه‌های سمود، زن وحشی و مسافر بی‌توشه، شامل این نمایشنامه‌هاست: اوریدیس *Eurydice* (۱۹۴۱)، آنتیگون *Antigone* (۱۹۴۴)، رومئو و ژانت *Roméo et Jeannette* (۱۹۴۶)، مده *Médée* (۱۹۵۳). آنوی مجموعهٔ دیگری به‌نام نمایشنامه‌های درخشان *Pièces brillantes* دارد که در ۱۹۵۱ منتشر شد و شامل این نمایشنامه‌هاست: کولومب *Colombe* (۱۹۵۱)، دعوت به‌قصر *L' Invitation au Château* (۱۹۴۷)، تمرین یا عشق مجازات دیده *La Répétition ou l' Amour puni* (۱۹۵۰)، سسیل یا مکتب پدران *Cécile ou l' École des pères* (۱۹۵۴) و مانند آن. آنوی همچنین یك سلسله‌آثار تاریخی انتشارداد، ازآن جمله‌است بکت *Béckett* (۱۹۵۹) که شاهکار او، و بکت قهرمانش از درخشانترین شخصیتهای نمایشی او بشمار می‌آید. نمایشنامه‌های مطبوع ژان‌آنوی از مزهٔ تلخ و شیرین زندگی برخوردار است و عشقهای رومانتیك آن همه پایان خوش دارد، در حالی‌که نمایشنامه‌های نامطبوع از بدبینی سرشار است و اگر چه در نفی و انکار همه چیز نیست، لااقل ارزش چشم‌پوشی از شادیهای بی‌ثبات‌را نشان می‌دهد. مهمترین نکته‌ای‌که دراین نمایشنامه‌ها بچشم می‌خورد صفا و خلوصی است که با فقر و سرنوشت تلخ منافات دارد، یا دورهٔ کودکی‌که تمایلات پاك‌آن با الزامهای اجتماعی و سیاسی مغایر است، یا خاطرات گذشته‌که از موضوعهای اصلی نمایشنامه‌ها بشمار می‌آید ورنگ نمایشنامه‌های پیراندلّو Pirandello نمایشنامه‌نویس ایتالیائی را بخود می‌گیرد یعنی تئاتر در تئاتر. در نظر آنوی بشر به وسیلهٔ خاطرات خود، چه به صورتی ارادی، چه غیرارادی، به‌گذشته می‌پیوندد وهرگز نمی‌تواند ازچنگ‌آن رهائی یابد. مسألهٔ زناشوئی نیز موضوع دیگر این نمایشنامه‌هاست‌که درآنها پیوند معنوی دو انسان که هریك به‌گذشتهٔ خاص‌خود وابسته‌است، محال می‌نماید. بشر از برابرسرنوشتی که به‌صورتهای گوناگون پیش چشم اوظاهر می‌شود، راه‌گریز ندارد، مگربه‌وسیلهٔ قوهٔ تخیل و عالم رؤیا و مسخرگی در عالم بیهودگی و پوچی. عالم بیهودگی تنها پناهگاهی است در برابر سرنوشت.

ژان‌آنوی به‌سبب زندگی بارور وآثارفراوان بزرگترین نویسندهٔ‌آثار نمایشی نسل خود بشمارمی‌آید وشهرت اوخاصه درخارج ازکشورفرانسه قابل توجه است.

ترجمه به‌فارسی: بکت ـ آنتیگون ـ مده ـ مسافر بی‌توشه.

# الف

**ارنبورگ، ایلیا** Ehrenburg Ilya, رومان نویس و شاعر روسی (۱۸۹۱ — ۱۹۶۷) ارنبورگ در مسکو ودر خانواده‌ای یهودی و ازطبقهٔ متوسط زاده شد. تحصیلات خود را در مسکو انجام داد، دانشجوئی انقلابی بود که در حوادث ۱۹۰۵ شرکت کرد و در ۱۹۰۷ در شانزده‌سالگی به‌زندان افتاد. از ۱۹۰۸ به‌خارج ازکشور سفر کرد و سالها در فرانسه بسر برد. در پاریس با نویسندگان و شاعران سمبولیست آشنا شد و با شیفتگی آثار فرانسوا ویون Villon را ترجمه کرد و خود نیز اولین اشعار را در ۱۹۱۰ انتشار داد ودر جنگ جهانی اول ازطرف یکی‌از روزنامه‌های مهم سن‌پترزبورگ سمت خبرنگار جنگی یافت. ارنبورگ درانقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، طرفدار روس سفیدکه مخالف‌انقلاب بود، باقی ماند وچندی در اوکراین، گرجستان و کریمه که در تصرف روس سفید بود، بسر برد. در ۱۹۲۱ در زمان پیروزی‌ارتش سرخ توقیف شد، سپس به‌انقلاب پیوست وبه‌عضویت حزب بالشویك در آمد. در ۱۹۲۲ به‌پاریس بازگشت و رومان حوادث شگفت‌انگیز خولیو خورنیتو و پیروانش *Neobychnye Pokhozhdeniya Julio Jurenito i ego Uchenikov* را منتشر کردکه ازبهترین‌آثارداستانی وی بشمارآمد. قهرمان‌کتاب مردی است اهل مکزیك که زندگی خود را در جهانگردی وآوارگی می‌گذراند وپیوسته در پی آن است‌که ریاکاری و فساد جامعه‌ها را درزندگی جدید وصف‌کند. ارنبورگ به‌وسیلهٔ قهرمان داستان بدبینی خودرا به‌زندگی عصرخویش‌آشکارمی‌سازد. ارنبورگ میان سالهای ۱۹۲۰و۱۹۳۰ یك رشته‌آثارمربوط به‌جنگ وجوامع وملل انتشار دادکه‌بعضی از آنهااز ارزش ادبی بسیاربرخوردار است، از جمله: **پول‌پرست** *Rvach* (۱۹۲۵)، **دومین‌دوره خلقت** *Den' vtoroy* (۱۹۳۳)، **بدون‌نفس‌تازه‌کردن** *Ne perevodya dykhanya* (۱۹۳۵). نویسنده در همهٔ این آثار سوسیالیسم را می‌ستاید و از تحول عمیق در تعلیم و تربیت و وضع خانواده حمایت می‌کند. ارنبورگ در ۱۹۴۰ به وطن

بازگشت و با وجود جنگ جهانی دوم محیط‌آن را سالم و پاك یافت، پس خود را موظف دید که در راه اعتلای میهن و تحرك جامعه قدمهای سودمندی بردارد، ازین‌رو به کار روزنامه‌نگاری و تبلیغات پرداخت و خودرا نویسنده‌ای متعهد به امور میهن معرفی‌کرد و بسیار مورد توجه دستگاه حکومت قرارگرفت. ازآثار این دوره است داستانهای سقوط پاریس *Padenie Parizha* (۱۹۴۱) که پردهٔ نقاشی تند و روشنی است از انحطاط جامعهٔ فرانسوی سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۰. داستان توفان *Burya* (۱۹۴۸) که واقع‌بینانه‌ترین گزارشی است به‌صورت داستان از دورهٔ جنگ درفرانسه وشوروی واتحاد شوروی با متحدان غرب و درضمن نمودار احساس ضد امریکائی بعد از جنگ در روسیه. نهمین موج *Devyaty Val* (۱۹۵۱) که نویسنده پس از سفر به‌امریکا نوشت و دارای موضوعی ضد امریکائی است. پس از مرگ استالین، جوانان روشنفکر شوروی، ارنبورگ را به‌مناسبت سازش با محیط و سکوت طولانیش دربارهٔ خطاهای استالین در دوران حکومت، سرزنش‌کردند و او برای جبران سکوت خود قسمت اول داستان یخگشاد *Ottepel'* را در ۱۹۵۴ منتشر کرد و به‌جهانیان خبردادکه دورهٔ تازه وبرجسته‌ای درتاریخ شوروی‌آغازشده‌است. درقسمت دوم‌که در۱۹۵۶منتشرشد، تردیدهائی که‌گاه درقسمت‌اول‌بچشم می‌خورد، از میان رفته و کتاب لحنی کاملاً خوش‌بینانه به خودگرفته است. شرح وقایع و خاطرات گذشته ارنبورگ به‌نام انسان، سالها، زندگی *Lyudi, gody, zhizn'* به‌طور تدریجی درمجلهٔ ادبی دنیای جدید میان سالهای۱۹۶۱و ۱۹۶۵انتشاریافت.

ارنبورگ تنها نویسندهٔ شوروی زمان خویش است‌که دربارهٔ زندگی وفرهنگ غرب آگاهی وسیع دارد و با ادراك عمیق و لحن انتقاد آمیز در بارهٔ آن بحث می‌کند. مقاله‌های بیشمار وی پیوسته مورد پسند عامهٔ مردم قرارداشته و درمقاومت مردم شوروی دربرابرارتش‌آلمان نفوذ فراوان داشته‌است. ارنبورگ دروصف وصراحت بیان استادی و نیرومندی خاص دارد. مجموع آثارش‌که حاکی از احساس پرشور برادری و همبستگی افراد بشر با یکدیگر و نمودار ادبیات زمان جنگ است، در خارج ازکشور روسیه محبوبیت عام یافته وبه‌زبانهای متعدد ترجمه شده است.

ترجمه به‌فارسی: اندیشه‌هائی دربارهٔ آینده ـ بازگشت از اتازونسی ـ حکایات جنگی درآن سوی‌رودخانه ـ سقوط پاریس ـ شیر درمیدان ـ صلح ـ کارنویسنده ـ نورنبرگ (دادرسی جنایتکاران جنگ).

**ارنست، پاول** Ernst, Paul رومان‌نویس ونمایشنامه‌نویس آلمانی (۱۸۶۶—۱۹۳۳) پدر ارنست پاول کارگرمعدن بود، وی نیزدرآغاز مانند پدر به‌کار درمعدن پرداخت چنانکه در کتاب خاطرات جوانی *Jügender Rinerungen* (۱۹۳۰) و در سالهای نوجوانی *Jünglingsjahren*(۱۹۳۱) از این دورهٔ زندگی یادکرده است. ارنست پاول تحصیلات دانشگاهی را در رشتهٔ علوم الهی در دانشگاه توبینگن Tübingen وسپس در رشتهٔ فلسفه و تاریخ و اقتصاد سیاسی در دانشگاه برلین انجام داد و در ۱۸۹۷ به‌دریافت درجهٔ دکتری در فلسفه نایل‌آمد و اولین کتاب خود را در بارهٔ تولستوی و رومان‌اسلاوی *Tolstoy und der slawische Roman* در۱۸۸۹ انتشارداد.وی درآغاز طرفدارکارل مارکس بود و برای روزنامه‌های سوسیال دموکرات مقاله می‌نوشت، اما بتدریج درفکرش تحولی پدیدآمد و به‌سوسیالیسم ضدمارکسیستی گرایید وکتاب اصول جامعهٔ نوین *Grundlagen der neuen Gesellschaft* را در ۱۹۳۰ منتشرکرد که درمجامع ناسیونال سوسیالیست‌آلمان نفوذ فراوان یافت. در۱۸۹۷ دیوانی به‌سبك ناتورالیسم انتشار داد به‌نام پولی‌متر *Polymeter* و پس ازآنکه در ۱۹۰۰ ازسفری به‌ایتالیا بازگشت، در شیوهٔ ادبی خود تحولی پدیدآورد و با چند تن از دوستان، نهضت «نئو کلاسیك» را بنیان گذارد و در این زمینه‌کتاب راهی به‌سوی قالب *Der Weg zur Form* را (۱۹۰۶) در دوسلدورف Düsseldorf انتشار دادکه نظر ضد ناتورالیستی اورا منعکس می‌کرد. ازآن‌پس ارنست چندین‌نمایشنامه انتشارداد مانند دمتریوس *Demetrios* (۱۹۰۵) و برونهیلد *Brunhild*(۱۹۰۹) که درتئاتر دوسلدورف برصحنه‌آمد. نمایشنامهٔ برونهیلد مانند نمایشنامه‌های سبك‌کلاسیك از وحدت زمان و مکان برخوردار بوده و ارنست به‌وسیلهٔ‌آن قصد داشته است مکتب کلاسی‌سیسم را در نمایشنامه به‌صورتی نو عرضه کند. از ۱۹۱۲ ارنست یك رشته نمایشنامه باعنوان نمایشنامه‌های‌رستگاری *Erlösungs dramen* نوشت که‌غلبهٔ‌قهرمان را بردرد ورنج‌نشان‌می‌دهد،ازآن‌جمله‌است:آریادنه‌در ناکسوس *Ariadne auf Naxos* (۱۹۱۲)، کاساندر *Kassander* (۱۹۱۵)، یورك *York* (۱۹۱۷) ومانندآن. ارنست درمدت‌اقامت در ایتالیا ترجمه‌ای از مجموعه داستانهای قدیم ایتالیائی *Altitalienische Novellen* را در۱۹۰۲ انتشار دادکه شامل چهل و چهار داستان است وخود برآن مقدمه‌ای نوشت در رد مکتب ناتورالیسم و بازگرداندن قالب کلاسیك که تحول وی را در شیوهٔ ادبی نشان می‌دهد. رومان شاهزاده خانم شرق *Die Prinzessin des Ostens*

دراین قالب انتشاریافت وتسلط مطلق سرنوشت را بر زندگی‌آدمی نشان می‌داد. از آثاربرجستهٔ ارنست داستان «باریک به‌سوی‌خوشبختی» *Der Schmale weg zum Glück* است در ۱۹۰۳. قهرمان داستان جوانی است به‌نام هانس Hans و سرگذشت او از دوران‌کودکی تا نوجوانی وجوانی وحوادث‌گوناگون درفضا ومحیطهای مختلف. رومان‌که به‌شیوهٔ‌کلاسی‌سیسم است، به‌سبب توصیف بسیار مشروح و قراردادن قطعه‌های ضمنی‌که از موضوع داستان اصلی دور می‌شود، به‌نظر مبهم و مغشوش می‌آید. داستان خوشبختی لاتوتنتال *Das Glück von Lautenthal* (۱۹۳۲) محیط دورهٔ‌کودکی نویسنده و منطقهٔ زندگی‌کارگران معدن را تصویر می‌کند. حوادث این داستان در اواخر قرن هفده می‌گذردکه در ضمن‌آن جنگهای سی‌ساله و مذلت آلمان در ۱۹۱۸ شرح داده می‌شود. این داستان از چشم‌اندازهای جالب توجه، گیرائی و دقت وموشکافی فراوان برخورداراست. ارنست‌از جنبهٔ نمایشنامه‌نویسی مدتها ناشناخته ماند تا در۱۹۳۲، اندکی پس‌ازمرگش‌که دستگاه حکومت ناسیونال سوسیالیست مقام او را به‌مردم شناساند، در مسائل معنوی و فکری الهام‌بخش خود خواند و شخصیتش را مورد احترام فراوان قرار داد.
نمایشنامه‌های ارنست غالباً به‌علت سردی وفقدان جاذبه درمکالمه‌ها، مورد انتقاد قرارگرفته و رومانها و داستانهای‌کوتاهش برآن رجحان یافته است.

**اروینگ،** رجوع شود به **ایروینگ.**

**ازوپ (آیسوپوس)** Aesopos فابل‌نویس یونانی (حدود ۶۲۰ — ۵۶۰ پیش از مسیح) زندگی‌ازوپ بیشترجنبهٔ داستانی دارد تا تاریخی، از محل تولدش‌اطلاعی دردست نیست، هرودوت مورخ یونانی اوراغلامی ازجزیرهٔ ساموس Samos دانسته است. چنین بنظر می‌رسدکه ازوپ، پس ازآزادی ازطرف ارباب خود به‌مصروبابل سفرکرده است، سپس به آسیای صغیر رفته، مدتی در دربار کرزوس پادشاه لیدی بسربرده وازطرف وی به‌یونان فرستاده شده‌است. دراین هنگام‌آتن تحت فرماندهی پیسیستراتوس Pisistrate بوده وازوپ به این مناسبت افسانه وافغها شاه می‌خواهند را نوشته است تا یونانیان را به تغییر فرمانده خود برانگیزد. ازوپ سپس از طرف کرزوس به‌شهر دلفی Delphes که معبد آپولون در آن قرار داشت رفته و در این

شهر ازطرف مردم به اتهام ناروای هتك‌احترام مقامات مقدس به‌طرز فجیعی کشته شده است. افسانه‌هائی‌کـه به ازوپ نسبت داده شده، شامـل قصه‌هائی است کـه سرچشمهٔ‌آنها به‌قرنهای قبل ازوی می‌رسیده است. این افسانه‌ها اولین‌بار به‌وسیلهٔ دمتریوس فالرومی Demetrius de Phalerum درقرن چهارم پیش ازمسیح به‌نثرجمع‌آوری شد، بعدها مجموعهٔ دیگری به‌صورت شعر به وسیلهٔ باربیوس Barbius فراهم آمدکه منبع شاعران یونانی ولاتینی قرنهای بعدقرارگرفت، اما در مجموعه‌ای‌که به‌نام افسانه‌های ازوپ منتشرشد وشامل درحدود سیصد وپنجاه افسانه است،قطعاً تعدادکمی ازآن به ازوپ تعلق دارد، بقیه به‌آن افزوده شده یا درطی قرنها تغییر شکل یافته است. قهرمان بیشتر افسانه‌های ازوپ کـه به دست مـا رسیده است ، حیواناتند. گاه حیوانات آشنا مانند عقاب، کرکس، کبوتر، مار، گوزن و روباه و گاه حیوانات ناآشنا مانندکروکودیل ومانندآن. بعضی از افسانه‌ها هم‌قهرمانان‌انسانی داردکه یا ازمیان مردم پست جامعه برگزیده شده‌اند یا از مردم نامی یـا شخصیتی خدائی دارند. تعدادی نیز در بارهٔ موضوعهای ذهنی است مانند خوبی و بدی یـا موضوعهای‌اساطیری. همهٔ این داستانهابسیارکوتاه است وبیشتر نمودارکنندهٔصفات بشری، چنانکه شیرمظهر عظمت وروباه مظهر مکر وحیله معرفی شده است. شیوهٔ نقل افسانه‌ها بسیار ساده و به زبان محاوره است و هدف ازوپ نیزگوشزد ساختن نکته‌های اخلاقی و تربیتی به‌عامهٔ مردم است‌که بیشتر فاقد جنبهٔ هنری است، اما شاعرانی‌که از این افسانه‌ها اقتباس‌کردند، به آن جنبهٔ هنری بخشیدند.
دربارهٔ ازوپ‌کتابهائی نوشته شده است. از جمله‌کتاب زندگی به وسیلهٔ‌کشیشی از مردم قسطنطنیه و «ازوپ دزبان محاوره‌ای به‌وسیلهٔ ناشناسی ایتالیائی، امـا آنچه دربارهٔ زندگی ازوپ نوشته شده فاقد ارزش تاریخی است.

**اسا ده کئی‌روز، ژوزه ماریا** Eça De Queiroz, José Maria رومان نویس پرتغالی (۱۸۴۵ — ۱۹۰۰) پدر اسا ده کئی روز قـاضی دادگستری بود و او تحصیلات دانشگاهی‌را در رشتهٔ حقوق انجام داد، پس‌ازآن به‌گروه جوانان ترقیخواه‌پیوست وبه روزنامه‌نگاری پرداخت. مقاله‌هایش به‌سبب بینش واقعی وقدرت انتقاد بسیار جلب توجه‌کرد. مجموعه مقاله‌های اودر ۱۹۰۵ پس ازمرگش باعنوان‌نوشته‌های خشونت‌بار *Prosas Bàrbaras* منتشرشد. در۱۸۷۰ با یکی از دوستانش سلسله‌رومان

کارآگاهی *O Mistério da Estrada de Sintra* را نوشت و در ۱۸۷۱ با همکاری همین دوست مجلهٔ آس فارپاس (پیکانها) *As Farpas* را تأسیس کرد و مقاله‌های طنزآلود و گزندهٔ خود را در آن انتشار داد. چیزی نگذشت که از روزنامه‌نگاری ملول گشت و به سیاست وارد شد و با سمت قنسولی از ۱۸۷۳ تا ۱۹۰۰ در کشورهای خارج مانند کوبا، انگلستان و فرانسه بسر برد، سرانجام نیز در پاریس درگذشت. اسا ده کئی‌روز در ۱۸۷۳ داستان شگفتیهای دختر موبور *Singolaridades duma rapariga loira* را در روزنامه انتشار داد که در ۱۹۰۳ پس‌از مرگ، درمجموعهٔ آثارش بچاپ‌رسید. این داستان اولین‌تمایل‌نویسنده را به‌رئالیسم نشان می‌دهد. در ۱۸۷۵ اسا ده کئی‌روز نخستین‌اثرمهم خودرا به‌نام جنایت‌آمارو، پدر روحانی *O Crime do Padre Amaro* انتشار داد. این اثرنخستین رومان ناتورالیسم کشور پرتغال بشمار می‌آید که تحت نفوذ زولا قرار داشته و موضوع آن برای پیروان مکتب‌ناتورالیسم بسیارجالب‌توجه بوده است. موضوع داستان محرومیت کشیشها ومقامات روحانی از ازدواج و نتایج ناشی ازآن است. کشیش جوانی به شهرستانی می‌رود تا وظیفهٔ دینی را انجام دهد. پس در میان خانواده‌ای سکونت می‌گزیند وبه دختر زیبای صاحبخانه دل می‌بندد و لحظه‌های عاشقانه‌ای را با او می‌گذراند ودر دل ازوحشت‌گناهی‌که مرتکب می‌شود رنج می‌برد، از طرف دیگر دخترکه آبستن می‌شود، از خانه می‌گریزد و در شهر دیگر و نزدکشیش دیگر به وسیلهٔ اعتراف به خطا بارگناه را سبك می‌کند، اماکشیش عاشق اورا می‌یابد و در کنارش می‌ماند وهمینکه زن جوان به‌هنگام وضع‌حمل می‌میرد، کشیش به‌وسیلهٔ‌زنی مزدور نوزاد را از میان برمی‌دارد وازآن پس لحظه‌های وحشتناکی را می‌گذراند وبه ضعف ارادهٔ بشر دربرابر قدرت امیال جسمانی پی‌می‌برد، عشق‌را چیزی‌طبیعی و قانونی بشمار می‌آورد و قوانین‌کلیسا را محکوم می‌کند. داستان‌که تمایل ضد کلیسائی‌زمان‌را منعکس می‌کند، ازنظر تحلیل جسم وروح و ارتباط نزدیك این‌دو با یکدیگر بسیار غنی است و نویسنده درآن از تجربه‌های شخصی و از زندگی‌در شهرستانها سود برده است. استادی اسا ده کئی‌روز در نقل داستان اورا در خارج از کشور پرتغال نیز به شهرت رساند. اسا ده کئی‌روز به هنگام زندگی در کشورهای خارج، زندگی هموطنانش را به صورتی تازه پیش چشم آورد و بینش عمیق او از اجتماع میدان تازه و وسیعی یافت‌که در رومانهای این دوره نمایان‌گشت، از آن

جمله است: پسر عمو باذیلیو *O Primo Bazilio* (۱۸۷۸) که نویسنده در آن زندگی آمیخته با فساد و ریاکاری طبقهٔ کاسبکار پولدار عصر خود را در لیسبون نشان می‌دهد. خانوادهٔ مایاس *Os Maias* (۱۸۸۰) از جهاتی زیباترین اثر نویسنده بشمار می‌آید؛ در این اثر ادراك شخصی نویسنده از وضع نامطلوب طبقهٔ ثروتمند بیان شده است ودر عین حال ازتفنن وخیالپردازی پرجاذبه‌ای برخوردار است. در داستان ماندارین *O Mandarim* وبعضی دیگر از داستانهای کوتاه شوق نویسنده به چیزهای عجیب وغریب برتمایل او به‌ناتورالیسم که از مشخصات آثار اولیه‌اش بود، غلبه یافته است، در داستان ماندارین سرگذشت کارمند حقیری نقل می‌شود که درکتابی خوانده است که اگرفلان زنگ به‌صدا درآید، مرد چینی ثروتمندی‌ناگهان درمی‌گذرد وثروت‌عظیمش به‌کسی که‌زنگ‌را به‌صدا درآورده است، تعلق می‌گیرد. کارمند درعالم رؤیا تصور می‌کندکه زنگ‌را به‌صدا درآورده، صاحب ثروت‌سرشار گردیده و به‌وسیلهٔ آن از انواع لذتها و کامرانیها بهره‌مندگشته است، اما در قعر وجودش گرفتار پشیمانی است و به‌خیال می‌افتدکه به‌کشور چین برود وبقیهٔ ثروت را به خانوادهٔ بینوای مقتول واگذارد. پس با قافله‌ای براه می‌افتد، با حوادث بیشماری روبرو می‌گردد، از بیابانها می‌گذرد و ناگهان گرفتار دزدان می‌شودکه اموال اورا به غارت می‌برند وبه‌سوی او تیراندازی می‌کنند. رؤیا دراینجا پایان می‌گیرد واو به زندگی حقیر و واقعی خود باز می‌گردد. دراین اثر خیالپردازی افسارگسیخته‌ای آمیخته باطنزی سرگرم‌کننده دیده می‌شود وبه‌گفتهٔ خودنویسنده «ردای شفاف خیال بردوش واقعیت محض وناگوار افکنده می‌شود.» داستان رلیکیه *A Reliquia* (۱۸۸۷) بدیع‌تر ومبتکرانه‌تر ازسایر داستانهای کئی‌روز است. نویسنده در این‌کتاب به‌وسیلهٔ رؤیا و خیال‌انگیزی خواسته است داستان تاریخی بسیار رنگینی باجنبهٔ انتقادی بسازد وطبقهٔ سرمایه‌دار لیسبون راکه هنوز به سنتهای دیرین پایبند است، معرفی‌کند. اما داستان بیشتر لحنی مسخره‌آمیز و خنده‌آور به خود می‌گیرد. سبك‌کتاب به نوشته‌های آناتول‌فرانس نزدیك است. آثار انتقادی کئی‌روزکه باصراحت معایب وفساد جامعه را پیش چشم می‌آورد، از طرفی اساس پیروزی عظیم وی را درسراسر جهان بنانهاد وازطرف دیگر مورد سرزنش عده‌ای از منتقدان هموطنش قرارگرفت‌که این‌آثار را ضد میهنی خواندند، اما نویسنده در آثار خود ریاکاری وتعصب خشك مذهبی وفسادرا به‌طورکلی مورد مسخره قرار

می‌دهد و کشورش را باعشقی صمیمانه دوست می‌دارد و این نکته‌را درآثار دورهٔ بعدش به‌اثبات می‌رساند. ازجمله داستان قضیهٔ مشهود «امیرس» *A Illustre casa de Ramires* در ۱۹۰۰ است که در واقع شاهکار نویسنده بشمار می‌آید. این اثر سرشار از عشق به میهن است، حتی در قسمتهای انتقادی که گاه بسیار شدید می‌شود، قهرمانیها، شجاعتها و جوانمردیهای مردم کشور پرتغال پیش چشم گذارده می‌شود و نویسنده که درآثار قبلی بالحن طنزآمیز آداب و رسوم مردم کشورش را بمسخره می‌کشید، دراین داستان کوششی در راه سازندگی و اصلاح جامعه بکار برده است. داستان شهر و کوهستانها *A Cidade e as serras* در ۱۹۰۱ پس‌از مرگ کئی‌روز انتشار یافت که سرودی واقعی به افتخار کشورپرتغال است. نویسنده دراین اثر راه‌سلامت را درباز گشت به‌طبیعت ودربسربردن میان مردم‌سادهٔ روستاها می‌داند. دومجموعهٔ دیگر ازآثار او با عنوان «نامه‌هائی از انگلستان» و «نامه‌هائی خانوادگی و مراسله‌هائی ازپاریس» به‌صورت گزارشی ازسفر انتشار یافت.
اساده کئی‌روز، استاد مسلم رومان‌نویسی عصرخویش است. شیوهٔ استادانه و روان او درنویسندگی به سبکهای خطابی و پرطمطراق گذشته پایان داد و بسیاری از آثارش به دهها زبان ترجمه شد.

**اسپنسر، ادموند** Spenser, Edmund شاعر انگلیسی (۱۵۵۲—۱۵۹۹) اسپنسر در لندن زاده شد وبا وجود داشتن اصل وتباری کوچك، تحصیلات عمیق ودرخشانی انجام داد. در ۱۵۷۸ منشی اسقف راچیستر Rochester شد وپس ازآن در ۱۵۷۹ به خدمت کنت لستر Leicester درآمد و کار ادبی را با ترجمه‌هائی از آثار پترارك Pétrarque آغاز کرد. اولین‌دیوان مهمش دردسامبر ۱۵۷۹ با عنوان گاهنامهٔ شبانان *The Shepheardes Calender* منتشر شد شامل دوازده شعر شبانی به سبك تئوکریتوس و ویرژیل و با وزنی که تازگیش موجب شگفتی معاصران شد. این منظومه مکالمه‌هائی است میان‌شبانان و کولین کلاوت *Colin Clout*. قهرمان‌آن در واقع خود شاعر است و اگرچه موضوع اشعار تازگی ندارد و اسپنسر قهرمان خود را از اثر جان‌اسکلتون گرفته است، تغییر وتبدیلی دلپذیر به آن داده است. پیروزی فراوان این اثر اسپنسر را تشویق کردکه درکار ادبی به طرحهای متعدد و تازه دست زند. پس قصهٔ ننه هیوبرد *Mother Hubberd' s Tale* را به صورت نسخه‌های دستنویس‌میان

مردم منتشر کردکه در واقع هجوی بود از ملکهٔ الیزابت و اطرافیانش و موجب برانگیختن کینه‌های فراوان گشت، تاحدی‌که اسپنسر به سال ۱۵۸۰ ناچار به ترك انگلستان شد. پس به‌ایرلند رفت، منشی لردگری Grey نایب‌السلطنهٔ ایرلندگشت و حتی پس از ترك شغل همانجا ماند وسرودن منظومهٔ بزرگی را به‌نام ملکهٔپریان *The Faerie Queene* آغازکردکه مدت بیست سال برسر آن کارکرد. منظومه شامل دوازده‌کتاب و هرکتاب شامل دوازده بند بود، اما تنها شش‌کتاب و قطعه‌هائی از هفتمین باقی مانده است. اولین‌کتاب در ۱۵۹۰ و آخرین در ۱۵۹۶ منتشر شد. این حماسه بنای معظم و باشکوه شاعرانه‌ای است‌که درتاریخ ادب انگلستان‌نقطهٔ عطفی بشمار می‌آید ودرآن، عهد باستان وخدایان یونان قدیم به‌طور استعاره‌بکار گرفته شده است. خدایان اولمپ، خدایان‌کشتزارها وجنگلها باشوالیه‌ها وارباباں وصاحبان ملك وزمین به‌هم آمیخته وحوادث مختلط افسانه‌ای و استعاری بوجود آورده‌اند که گاه به‌هم می‌پیوندد وگاه ازهم می‌گسلد. جلد اول به ملکهٔالیزابت که در واقع ملکهٔ پریان است، تقدیم شده و درآن قهرمان صلیب سرخ‌که گرفتار اژدها می‌شود، پیوسته در صدد فرار است، اما فرار ازدام ریا و سالوس. قهرمان دومین‌کتاب تجسم‌دهندهٔ اعتدال وقهرمان سومین تجسم‌دهندهٔ پاکدامنی وچهارمین دوستی، و پنجمین عدالت و ششمین ادب و نزاکت است . منظومه از غنای خارق‌العاده در مفاهیم و توصیفهای درخشان و رنگین برخوردار است‌که همراه با موسیقی دلنشین‌کلام و خوشاهنگی فراوان حماسه‌ای بزرگ و اثری پر جاذبه و خارق‌العاده پدید آورده و موجب شده است‌که به اسپنسر لقب «شاعر شاعران» داده شود.لرد رالی Raleigh هنگامی‌که در ۱۵۸۹ اسپنسر را در ایرلند ملاقات‌کرد و اثر را خواند، بسیار زود به‌اهمیت آن پی برد وشاعر را باخود به انگلستان‌برد تا منظومهٔ خودرا به ملکهٔ الیزابت عرضه‌کند. انتشار دوجلد اول این منظومه به سال۱۵۹۰ بلادرنگ اسپنسررا شاعربزرگ حماسی معرفی‌کرد وباآنکه به‌افتخارش جشنها برپاکردند، کینه‌های گذشته فراموش نشد و اسپنسر با وجود پیروزی، مستمری ناچیزی دریافت‌کرد و با سرخوردگی به‌ایرلند بازگشت. در۱۵۹۱ دیوان دادخواهیها *Complaints* را انتشار دادکه اشعارش سرشار از اندوه عمیق و بدبینی کامل است و شاعر درآنها نجابت اخلاقی را نابود شده وپستی را رایج می‌بیند و در قالب عرفان یااستعاره یا هجو از سوءاستفادهٔ‌کلیسا وآداب دربار انتقاد شدیدی

بعمل می‌آورد. اسپنسر پس ازآن به ساختن منظومهٔ شبانی **کولین کلاوت به وطن بازگرد** *Colin Clout, Come Home Again* پرداخت که در ۱۵۹۵ منتشر و به کنت رالی اهدا شد. شاعر دراین منظومه سفر خودرا با دوستانش، کنت رالی و سیدنی Sidney به‌لندن شرح می‌دهد. اسپنسر در اواخر ۱۵۹۲ عاشق الیزابت بویل Boyle شد و نامزدی خودرا در اشعار بسیار لطیفی به‌نام سرود عشق *Amoretti* بیان کرد، همچنین به‌مناسبت ازدواجش که در ۱۵۹۴ انجام گرفت سرود عروسی *Epithalamion* را ساخت. این منظومه اگرچه موضوعی غیرعادی ندارد از سبکی روان و آهنگین و بیان احساسهای لطیف وکمال زیبائی شعر برخوردار است. دو منظومهٔ اخیر در ۱۵۹۵ با هم منتشر شد. در اواخر همین سال اسپنسر به لندن بازگشت تا در چاپ سه جلد از کتاب ملکهٔ پریان، نظارت کند. در ۱۵۹۶ نگاهی به وضع کنونی ایرلند *A View of the Present State of Ireland* را نوشت که در ۱۶۳۳ منتشر شد. این کتاب که دارای نثری بسیاردلنشین‌است، مسأله‌ای جدی را دربارهٔ علل شورش در ایرلند و راههای اصلاحات مطرح کرده است وخاصه ازاین نظرکه نشان دهندهٔ زندگی خود شاعر است، بسیار جالب توجه می‌باشد. درسپتامبر ۱۵۹۸ خانه و املاك اسپنسر به‌وسیلهٔ شورشیان ایرلندی منهدم گشت وشاعرکه همه‌چیز خودرا از دست‌داده‌بود، به‌لندن گریخت و براثر ناتوانی و رنجوری درگذشت، در نمازخانهٔ وستمینستر به خاك سپرده شد وجمع کثیری از نجبای شهر در مراسم تدفین او شرکت کردند و شاعران نامدار در مرثیه‌اش شعرها سرودند.
اسپنسر از استادان بزرگ شعر انگلیسی بشمار می‌آید.

**اسپیتلر، کارل** Spitteler, Karl شاعرومقاله‌نویس‌سوئیسی آلمانی‌زبان (۱۸۴۵-۱۹۲۴)
اسپیتلر ازخانواده‌ای متوسط بود، تحصیلات خود را درشهر بال Bâle و زوریخ و در دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg در رشتهٔ حقوق والهیات انجام داد. درآغاز به شغل‌آموزشی پرداخت ومدت هشت سال باسمت معلمی درپترزبورگ اقامت کرد. در ۱۸۸۰ به‌سوئیس بازگشت و دربرن به‌تدریس وروزنامه‌نگاری اشتغال یافت و پس ازدست یافتن به‌ارثیهٔ قابل‌توجهی به‌کارمستقل نویسندگی روی‌آورد. طرز تفکر وساختمان روحی اسپیتلر به نیچه، فیلسوف‌آلمانی‌شباهت بسیار دارد وظاهراً میان‌آن‌دو دوستی نزدیکی وجود داشت، چنانکه خود دراثرش به‌نام «رابطهٔ من با

نیچه *Meine Beziehungen zu Nietzsche* که در ۱۹۰۸ انتشارداده، ازاین دوستی سخن گفته‌است. اسپیتلر در ۱۸۸۱ **پرومتئوس و اپیمتئوس** *Prometheus und Epimetheus* را منتشر کرد که حماسه‌ای بود در نثری آهنگین و کتاب چنین گفت زردشت اثر نیچه را بیاد می‌آورد، اگرچه از لحاظ تاریخ انتشار برآن تقدم دارد. اسپیتلر با آنکه میل داشت که قبل‌از هرچیز شاعر حماسه‌های بزرگ باشد و به‌آثار تغزلی خود به‌چشم‌آثار درجهٔ دوم می‌نگریست، اشعارتغزلی دلنشین وجاذبی‌سرود مانند پروانه‌ها *Schmetterlinge* (۱۸۸۹) و بالادها *Balladen* (۱۸۹۶). در ۱۸۹۸ مقامه‌های ادبی خودرا به‌نام حقایق خندان *Lachende Wahrheiten* منتشرکردکه جنبهٔ هجوآمیز داشت. اسپیتلر درداستان‌نویسی به‌مکتب ناتورالیسم بستگی داشت واولین رومان خود را به‌نام ستوان کونراد *Konrad der Leutnant* در ۱۸۹۸ انتشار داد. نویسنده دراین داستان پدر سودجو ومستبدی‌راکه صاحب مهمانسرائی است دربرابرکونراد، پسرش‌که جوانی روشنفکر ودارای طبعی‌ظریفتراست، قرارمی‌دهد ومبارزهٔ دائمی‌آنان را درتغییر وضع مهمانخانه نشان می‌دهد. حوادث چنان است که پسرغالب می‌شود وپدرکنارمی‌کشد وادارهٔ مهمانسرارا به‌پسر وامی‌گذارد،اما چیزی نمی‌گذردکه به‌هنگام غروب‌آفتاب دهقانانی‌که در مهمانسرا به‌نزاع سختی پرداخته بودند، بازمی‌گردند وکونراد را می‌کشند. غروب‌آفتاب نقطهٔ‌اصلی‌داستان راتشکیل می‌دهد وتوجه‌نویسنده‌را به‌زیبائی‌آشکارمی‌سازد. اثربسیاربدیع‌ومبتکرانهٔ اسپیتلر در۱۹۰۶ باعنوان ایماگو *Imago* منتشرشدکه‌درواقع زندگینامهٔ‌نویسنده‌است ودرآن حملهٔ بسیارتندی به‌جامعه وسنتهای طبقهٔ‌کاسب پولدار شده‌است.این اثر به سبب تحقیقات وسیع در روانکاوی، خاصه قسمتی‌که به‌عالم رؤیا بستگی می‌یابد، از اهمیت بسیار برخوردار است. اسپیتلر پس‌از این اثر در۱۹۰۶ **نغمه‌های ناقوس** *Glockenlieder* را ساخت‌که خود دربارهٔ آن‌گفته است: «پس ازعذاب دوزخی‌که در نوشتن‌کتاب ایماگو تحمل‌کرده‌ام،این‌منظومه برایم‌راه‌نجاتی محسوب‌می‌شدوگوئی مرا به‌فضای لاجوردین پروازمی‌داد.» اثری‌که موجب شهرت اسپیتلردرسراسراروپا شدکتاب بهار اولمپ *Olympischer Frühling* است‌که منظومه‌ای است در پنج بخش وسی‌وچهار بند. اولین‌چاپ این منظومه درچهار جلد میان سالهای ۱۹۰۰و۱۹۰۶ وچاپ‌کامل‌آن در۱۹۱۰ انجام‌گرفت. قهرمانان منظومه خدایان‌اساطیری یونان‌اند که اسپیتلر به‌آنان چهره‌ای‌کاملا تازه بخشیده‌است.چشم‌اندازهابیشترطبیعت‌سوئیس

را نشان‌می‌دهد تایونان عهد باستان را وهمین‌اختلاط سوئیس باافسانه‌های اساطیری یونان به‌منظومه شکلی‌دلپذیر داده‌است. بهاد اولمپ همهٔ جنبه‌های هنری اسپیتلر را دربردارد مانند جنبهٔحماسی،تغزلی وطنز.این‌اثر بسیاربدیع وپرقدرت وخیال‌انگیز، ایلیاد قرن‌بیستم بشمار می‌آیدکه خدایان ومردم‌آن هموطن سوئیسی‌هایند. پیروزی اسپیتلر به‌وسیلهٔ انتشاردومین‌منظومه‌اش به‌نام پرومتئوس شکیبا *Prometheus der Dulder* استوار گشت. این منظومه در دوقسمت وهشت بند در ۱۹۲۴ انتشار یافت واثری بزرگ و ممتاز بشمارآمدکه ازخوشاهنگی و ساختمان کامل و تخیل قوی وزیبائی برخوردار بود. نکتهٔ قابل توجه این است که اسپیتلر با وجود نفوذی‌که از آلمان ونیچه فیلسوف آلمانی پذیرفته، نسبت به‌این‌کشور نظر خوشی ابراز نداشته‌است و این‌احساس را درطی جنگ جهانی‌اول دربحث پرسرو صدایش باعنوان نقطه‌نظر ما سوئیسیها نشان داده و درآنها اصول بیطرفی دولتها را عرضه کرده است.
اسپیتلر در۱۹۱۹ به‌دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نائل‌آمد.

**استال، مادام ژرمن نکر دو** Staël, Madame Germaine Necker de بانوی داستان‌نویس ومقاله‌نویس فرانسوی (۱۷۶۶—۱۸۱۷) مادام دواستال از خانواده‌ای سوئیسی درپاریس زاده شد. پدرش نکر Necker وزیر دارائی لوئی شانزده بود. ژرمن‌کودکی را درمحیطی پررفت وآمد وسرشار ازجاه‌طلبی و روشنفکری گذراند. ازجوانی دربحثهای ادبی وفلسفی شرکت می‌جست وتوجه ادیبان وهنرمندانی‌را که به‌محفل ادبی مادرش رفت وآمد داشتند، جلب می‌کرد. کار نویسندگی‌را با نوشتن داستانهای کوتاه آغاز کرد. در ۱۷۸۶ داستان سوفی یا احساسهای نهفته *Sophie ou les sentiments secrets* را منتشرکردکه اگرچه دارای نقائصی بود، تصویرهای ذهنی وبرجسته وجانداری دربرداشت، ژرمن‌دربیست سالگی با بارون دواستال هولشتاین Staël Holstein سفیر سوئد دردربار فرانسه‌که هفده سال از او بزرگتربود، ازدواج‌کرد وبه‌نوبهٔ خود محفلی ادبی ترتیب دادکه درآغاز تنها مجمع ادیبان وروشنفکران بود وبتدریج رنگ سیاسی بخودگرفت. مادام دواستال پیرو ژان‌ژاك روسو بود ودرآثارش ازاندیشه‌های اوالهام می‌گرفت. اولین‌اثرمهم را در۱۷۸۸ دربارهٔ روسو نوشت با عنوان نامه‌هائی دربارهٔ خصال ونوشته‌های ژان ژاك روسو *Lettres sur le catactère et les écrits de J. J. Rousseau* که در آن

ستایش عمیق خودرا دربارهٔ استادش منعکس کرده‌بود. مادام دواستال به‌امورسیاسی علاقهٔ فراوان داشت وبا شادی بسیار ازانقلاب فرانسه استقبال کرد و امیدواربود که درجریان انقلاب نفوذ مهمی بدست‌آورد. پس طرحی برای فرار شاه پیشنهاد کرد وبا نفوذ خویش تالران Talleyrand را به‌مقام وزارت خارجه رساند، اما تالران بسیار حق‌ناشناسی کرد و مادام دواستال اورا به‌صورت زن پیر خشك و خودخواهی دراثرش‌به‌نام دلفین *Delphine* درآورد وبدین‌طریق انتقام خودرا گرفت. باوجود این وضع مادام دواستال ازنظرسیاسی رضایت‌بخش نبود ومورد بی‌اعتنائی جمهوریخواهان وهدف‌کنایه ونیشخند طبقهٔ نجبا قرارگرفت وبه سبب وحشتی‌که از قتل عام در سپتامبر ۱۷۹۲ یافته بود، با شوهر پاریس را ترك کرد و به‌سوئد و از آنجا به ملك پدرش کوپه Coppet در کنار دریاچهٔ ژنو رفت. در ۱۷۹۴ که از حکومت اعتدالی فرانسه اطمینان خاطر یافت به پاریس بازگشت، شخصیت خود را بازیافت و به راه شهرت قدم گذارد ولوای‌آزادیخواهی برافراشت تا در ۱۷۹۹ که ناپلئون به‌روی‌کارآمد و در صحنهٔ تازهٔ سیاست دیگر مقامی برای زنان باقی نماند، مادام دواستال نفوذ خودرا از دست داد و محفل او میعادگاه اشخاص ناراضی شد. درنتیجه بوناپارت به‌او بدگمان‌گشت و دستگاه حکومت از او نگرانی یافت، مادام دواستال بی‌اعتنا ماند و همچنان به نوشتن کتابی که در دست داشت ادامه داد. این کتاب دربارهٔ ادبیات از لحاظ ارتباط با سازمانهای اجتماعی *De la littérature considérée dans ses rapports avec les institutions sociales* نام‌داشت که‌در ۱۸۰۰ انتشاریافت‌ومورد انتقادشدید قرارگرفت. تنها شاتوبریان‌ازآن‌دفاع‌کرد وهمین امرموجب‌شدکه میان‌آن دو رشتهٔ دوستی برقرارگردد. کتاب ارتباط ادبیات با سازمانهای اجتماعی در تاریخ رومانتیسم فرانسه اثر مهمی بشمارآمد. مادام دواستال در این اثر اصول زیبائی را درهنر، تابع تحولات اجتماعی‌دانسته، به‌طور صریح با ادبیات کلاسیك که برمبنای تقلید مستقیم یا غیرمستقیم از ادبیات یونان و لاتین‌گذاشته شده به‌مخالفت برخاسته واز نفوذ ادبیات انگلستان وآلمان وحتی ایتالیابه فرانسه حمایت کرده است. سال ۱۸۰۲ برای مادام دواستال تاریخ مهمی بود، سالی که شوهرش درگذشت و رومان دلفین منتشرشد. رومان دلفین در شیوهٔ نامه‌نگاری وسرگذشت بیوه‌زن حساس و برجسته‌ای است که میل دارد زندگی را به‌دلخواه بگذراند و به‌قضاوت دیگران بی‌اعتنا ماند. این اثر که با زندگی شخصی

مادام دواستال ارتباط نزدیك داشت، ازاولین زندگینامه‌های زنانه در ادبیات فرانسه بود که از نظر ادبی و تاریخی و انسانی بسیار جلب توجه کرد و به‌محض انتشار موجد مشاجره و مباحثه وتفسیرهای فراوان گشت و اثری پیشرو معرفی شد که اعلامیهٔ ماقبل رومانتیسم بشمارآمد. مادام دواستال دراین اثرادبیات را شخصی‌تر وخصوصی‌تر دانسته وبستگی بیشتر هنر را با زندگی عرضه کرده‌است.اصول عقاید آزادیخواهی در این اثر برنگرانی دستگاه حکومت افزود و انتشار اثر پدرش نکر نیز به‌نام‌آخرین نظرهای سیاسی ومالی *Dernières vues de politique et de finance* که همکاری مادام دواستال در آن حدس زده می‌شد، بهانه‌ای بدست داد که به فرمان ناپلئون از پاریس تبعید شود و همین‌امر موجب شهرت قاطع و جلب علاقه وهمدردی مردم‌به‌وی گردد. مادام‌دواستال که‌راه تبعید پیش‌گرفته بود، ابتدا به‌آلمان وایتالیا ودر۱۸۰۴ به‌سبب مرگ پدر به‌سوئیس رفت ودرقصرکوپه اقامت گزید و نوعی دربار تشکیل دادکه شهرت فراوان یافت وموجب نگرانی تازهٔ بوناپارت گردید تاآنجاکه عده‌ای را برگماشت تا از رومان کورین یا ایتالیا *Corinne ou l'Italie* که مادام دواستال در ۱۸۰۷ منتشرکرد، انتقاد سختی بعمل آورند. رومان کورین‌که ازعشق نویسنده به‌سیاستمدارجوانی‌الهام‌گرفته‌بود، برای نسل احساساتی وپرشور زمان رومانی عاشقانه وکمال مطلوب بشمارآمد. دراین سرگذشت زن دلداده‌ای فدای قوانین‌خشك اجتماع می‌شود ودرکشمکشی‌جاودانی میان عشق و وظیفه گرفتار می‌ماند. مادام دواستال‌که درقصرکوپه نیز احساس امنیت نمی‌کرد، در۱۸۰۸ به‌آلمان بازگشت وبرای اتمام اثردیگری‌که در دست داشت، تحقیقات وسیعی را آغازکرد و ازآثارنویسندگان ومتفکران‌آلمانی ومحیط اجتماعیشان استفاده برد وکتاب «دربارهٔ آلمان» *De l'Allemagne* را نوشت وبرای انتشارآن به‌طور ناشناس به‌پاریس رفت، اما به‌محض انتشار، همهٔ نسخه‌های آن ازطرف امپراتور نابودگشت وتنها دونسخه باقی ماند. مادام دواستال به‌سبب سختگیری شدید دستگاه حکومت، دورهٔ جانفرسائی را گذراند، سنش بالا رفت و او که ازپیری‌نفرت داشت، همه‌چیزدرنظرش تلخ وناگوارآمد، باوجود این در۱۸۱۱ با افسرجوانی به‌نام آلبردوروکا Albert de Rocca ازدواج کرد و در۱۸۱۲ به‌روسیه‌و سوئد وانگلستان رفت. درانگلستان به‌عنوان نویسندهٔ مخالف حکومت ناپلئون با گرمی بسیار روبروشد. در۱۸۱۳ درلندن چاپ تازه‌ای ازکتاب «دربارهٔ آلمان» بعمل

آورد و با لوئی هیجده، شاه‌آینده ملاقات‌کرد. پس ازسقوط ناپلئون و بازگشت سلطنت، مادام دواستال به‌فرانسه بازگشت ودربرابر خواستهای متناقض گروههای مختلف وعقاید متضاد اطرافیان روش محتاطانه ومعتدلی پیش‌گرفت و ازتوجه به‌این نکته‌که چگونه رشتهٔ دوستیها ازهم‌گسیخته می‌شود، سرخوردگی عمیق یافت. پس در۱۸۱۶ به پیز Pise رفت تا ازشوهرش‌که دربستر بیماری افتاده بود، مراقبت‌کند. خود اونیز به‌دردی درمان ناپذیرمبتلاشد. به‌پاریس برگشت وهمانجا درگذشت. ازآثار دیگر مادام دواستال‌کتاب دربارهٔ خصال آقای نکر و زندگی خصوصی او *Du Caractère de Mr. Necker et de sa vie privée* در۱۸۰۴ است‌که‌کتاب سودمندی بود دربارهٔ پدرش. کتاب ده‌سال در تبعید *Dix Années d'exil*، در سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۳ نوشته و در۱۸۲۱ منتشرشد وشامل نظرهائی بود دربارهٔ سیاست عصر. مادام دواستال علاوه‌برنوشته‌های اخلاقی وسیاسی‌وانتقادی نمایشنامه‌هائی نیز داردکه برای نمایش درقصرکوپه نوشته شده‌بود وپس ازمرگش در۱۸۲۱ با عنوان مقامه‌های نمایشی *Essais Dramatiques* منتشرشد.

مادام دواستال ازنویسندگان ماقبل رومانتیسم بشمار می‌آید ومکتب رومانتیسم تاحدزیادی به‌اومدیون‌است، نه‌ازنظر ارائهٔ سبك ونمونه‌های‌تازه مانند شاتوبریان، بلکه به‌سبب اندیشه‌های تازه‌ای‌که درآثارش عرضه شده‌است.

ناپلئون با همهٔ دشمنی دربارهٔ مادام دواستال‌گفته است: «ازهمه چیزگذشته وی زنی است، صاحب هنر واستعداد فراوان، بسیاربرجسته وبا اندیشه وادراکی‌قوی، نام او باقی خواهد ماند.»

**استاندال** Stendhal نام مستعار، (نام واقعی ماری هانری بیل Marie - Henri Beyle) رومان‌نویس ومقامه‌نویس فرانسوی (۱۷۸۳ — ۱۸۴۲) هانری‌بیل درشهرگرنوبل Grenoble در خانواده‌ای متوسط و مرفه زاده شد. در هفت سالگی مادر را که مورد علاقهٔ شدیدش بود، از دست داد. از آن پس به‌پدر و نزدیکان‌که می‌خواستند جای مادر او را بگیرند، کینهٔ شدید یافت. همین محرومیت موجب سرخوردگی وطغیان روحش‌گشت، چنانکه محیط شهرستان وطبقات مختلف جامعه ومذهب وسیاست، همه مورد نفرت وکینه‌ورزی او قرارگرفت، حتی برخلاف پدر که طرفدار سلطنت بود، به‌جمهوریخواهی وتعصب شدید میهن‌پرستی‌گروید و در خفا از اعدام شاه و حتی

از توقیف پدرش لذت برد. هانری در ۱۷۹۶ درگرنوبل به‌تحصیل ریاضی پرداخت و در۱۷۹۹ در این رشته پیروزی درخشانی بدست آورد و به دریافت جایزه نایل آمد. پس به‌پاریس رفت تا در مسابقهٔ ورودی مدرسهٔ پولی‌تکنیك شرکت کند، اما محیط پـاریس در آغـاز امـر او را افسرده و بیمار ساخت و از شرکت در مسابقه بازداشت. در۱۸۰۰ به‌وسیلهٔ پسرعمو و سرپرستش پیر دارو Pierre Daru که عضو عالیرتبهٔ وزارت جنگ بود، بـه‌ارتش وارد شد و با درجهٔ ستوان دومـی در صنف سوارنظام به‌اسپانیا و شهر میلان فرستاده شد. در میلان مجذوب مـوسیقی وآداب و رسوم و مناظر طبیعی شهر گشت و چنان شیفته شدکه‌آنجا را وطن معنوی خـود خواند. مدتی نیز در سمت‌آجودانی یکی از ژنرالهای ارتش به‌شهرهای ایتالیا سفر کرد، اما از این‌کار ملول شد، دردسامبر ۱۸۰۱ اجازهٔ مرخصی گرفت و به‌گرنوبل و از آنجا بـه‌پاریس رفت. پس از ارتش استعفا داد و در پاریس زندگـی آزادانـه و بی‌هدفی پیش‌گرفت، به‌محافل ادبی رفت وآمدکرد، خاصه به‌تئاتر علاقهٔ فراوان یافت وآرزوکردکه روزی بتواند مانندمولیر نمایشنامه بنویسد. درضمن‌این رفت و آمدها عاشق هنرپیشهٔ جـوانی به‌نام ملانی‌گیلبر Mélanie Guilbert شد و با او بـه مارسی رفت،کاری پیش‌گرفت و مدتی با دلدار به‌خوشی بسربرد. در ۱۸۰۶ ملانی مارسی را ترك‌کرد و این امربه‌قطع رابطهٔ‌آنان انجامید. استاندال به‌پاریس‌بازگشت و باز بـه‌وسیلهٔ پسرعمویش در ادارهٔ مباشرت ارتش بـه کار اشتغال یافت و همراه ناپلئون به‌آلمان رفت، از این شهر وآن شهر دیدن‌کرد و امکان‌آن را یافت‌کـه از زندگی مردم تجربهٔ فراوان بدست‌آورد و شاهد جنگ و پیروزی امپراتـور باشد. در ۱۸۰۸ به‌پاریس احضار شد و زیر فـرمان دارو بـه‌استراسبورگ ووین ولینتس Linz رفت، در۱۸۱۰ به‌پاریس بازگشت و درخشانترین سالهای زندگی راآغازکرد. به‌کارهای مهم‌گماشته شد و عضو شورای عالـی دولتی‌گشت و از حیث رفتـار و پوشیدن لباسهای فاخر و سخن‌گفتن دلنشین توجه همه‌را جلب‌کرد، به‌محافل ادبی وتئاترهای باب‌روز رفت وآمدکرد و با دختری به‌نام‌آنژلین بریته‌Angeline Beryter آشنا شدکه تا سقوط امپراتوری معشوقهٔ وی باقی‌ماند. استاندال پس‌از سفری‌کوتاه به‌شهرهای ایتالیا در ۱۸۱۲ به‌پاریس بازگشت و با ارتش نـاپلئون به‌روسیه رفت، مدتی در مسکو ماند و در بازگشت به‌پاریس از شهرهای مختلف آلمان عبورکرد. پس‌ازسقوط‌ناپلئون وبازگشت خانوادهٔ سلطنتی‌بوربون در۱۸۱۴،استاندال‌از پاریس

به‌میلان رفت، هفت‌سال آنجا ماند وزندگی سعادتمندانه را پیش گرفت، اما از لحاظ زندگی عاطفی و احساسی بحرانهای تازه‌ای برایش پدیدآمد. در اواخر ۱۸۱۵ از آنژلین جدا شد وبه‌عشق ناکام دختری به‌نام متیلده دمبووسکی Métilde Dembowski گرفتار آمد. شیفتگی استاندال به زندگی ایتالیائی و علاقهٔ پرشورش بـه موسیقی او را به کار ادبی برانگیخت و اگر چـه از هیجده‌سالگی از نوشتن دست برنداشته بـود، در ۱۸۱۴ اولین اثر خود را بـا عنوان **زندگی هایدن، موتسارت و متاستاز** *Les Vies de Haydn, de Mozart et de Métastase* بانام مستعار منتشر کردکه مطالب آن را از منابع گوناگون دربارهٔ این هنرمندان استخراج کرده و درضمن عشق خود را به ایتالیا و هنرمندانش‌نشان داده بود. در ۱۸۱۷ کتاب **تاریخ نقاشی در ایتالیا** *L'Histoire de la peinture en Italie* را نیز با نام مستعار انتشار داد. در همین سال کتاب **رم، ناپل و فلورانس** *Rome, Naples et Florence* را به‌نام‌استاندال انتشاردادکه برخلاف دوکتاب نخستین‌که مستخرج ازکتابهای دیگر بود، اولین نوشتهٔ تحقیقی شخصی اوبشمار می‌آمد و با خطسیری‌که وی درسفر به‌شهرهای میلان، فلورانس، ناپل، ونیز و رم پیموده بود، ارتباط داشت. این شهرهـا در نظـر استاندال مـرکز ذوق و قریحه و مکان‌آزادی بیان و میدان فعالیت نقاشان و موسیقی‌دانان و زنان زیبا جلوه‌کرده بود. شکوه هنری و جامعهٔ پر از شور زندگی ایتالیا او را واداشته بودکه درتمدن ایتالیائی تفحص‌کند وقصه‌ها وعادات مردم‌آن را شرح دهد.استاندال بعدهـا نظر خـود را دربارهٔ ایتالیا در کتاب **گردش در رم** *Promenades dans Rome* تکمیل کـرد. کتاب **گردش در رم** در دو جلد نوشته شده و در واقـع نوعـی راهنما برای مردم بشمار مـی‌آمدکه فروش بسیار داشت و برای امرار معاش او سودمند افتاد. این کتاب به‌سبب صحت مشاهدات، خاصه احساس مستقیم نویسنده یکی از بدیع‌ترین وگـویاترین‌آثار شناخته شد. عشق ناکام استاندال به‌متیلده‌الهام‌بخش او در خلق اولین اثـر مهمش بـه‌نام **دربارهٔ عشق** *De L' Amour* گشت‌کـه در ۱۸۲۲ انتشار یافت، شامل تجزیه و تحلیل مشروح و دقیق در بارهٔ مجموع احساسهائی که عشق را تشکیل می‌دهد. در قسمت اول تـولد عشق و مشخصات طبیعی مثبت و منفی‌آن مورد مطالعه قرارگرفته است و در قسمت دوم ارتباط عشق با زنـدگی اجتماعی‌که استاندال فرضیهٔ مشهور خود تبلور *Cristallisation* را درآن مطرح‌کرده بود وآن تکاملی است‌که ذهن برحسب میل شخصی به‌شیء مورد علاقهٔ خود می‌دهد.

استانـدال شاخهٔ خشکی را مثال مـی‌زندکه در معدن نمك انـداخته شود. پس از مدتها، وقتی‌آن را بیرون بیاوریم می‌بینیم کـه با ذرات متبلورآغشته شده و چنان تغییر شکل داده‌کـه بزحمت شناخته می‌شود. عشق هم چنین حـالتی دارد، از بدو تولد با مزاجهای مختلف انسان و برحسب وضع‌آداب و رسوم اجتماعی و سیاسی تغییرات‌گـوناگون و اشکال متنوع می‌یابد. در نظر استاندال عشق درآغـاز بسیار خـالص است، اما به‌وسیلهٔ تخیل و امیال قلبی به‌صورت خیال و رؤیا درمـی‌آید. استاندال‌که از طـرف حکومت اتریش به‌جاسوسی متهم شده و امید بـه‌پیروزی در عشق را نیز از دست داده بود، بناچار میلان را ترك‌کرد، پس از توقفی‌کـوتاه در لندن بـه‌پاریس بازگشت و برای امرار معاش با مجله‌های انگلیسی همکاری‌کـرد. در۱۸۲۳ قسمت‌اول‌کتاب «راسین وشکسپیر *Racine et Shakespeare*» را انتشار دادکه درآن بحثی میان سبك‌کلاسیك و رومانتیسم مطرح‌کرده بود و مورد توجه فراوان قـرارگرفت. پس به‌ایتالیا رفت. چندی در رم اقامت‌کرد و به‌پاریس بازگشت و به کنتس‌کـوریال Curial دل بست. در ۱۸۲۵ دومین قسمت‌کتاب «راسین و شکسپیر» را انتشار داد. در مـاه مه‌از مرگ متیلده آگـاه شد و در ۱۸۲۶ باکنتس‌کـوریال قطع رابطه‌کـرد و به‌انگلستان رفت و شاید بـرای تسکین خاطر به‌نوشتن اولین رومان خود «آرمانس *Armance*» پرداخت‌که در ۱۸۲۷ انتشار یافت. حوادث این رومان در محیط اشرافی بـه‌هنگام بازگشت سلطنت مـی‌گذرد و تجزیه و تحلیل رنگارنگ و گـزنده‌ای است از جامعهٔ اشرافـی زمان. استاندال پس از انتشار رومان «آرمانس» به‌ایتالیا رفت، در فلورانس لامارتین را ملاقات‌کـرد و در میلان از طـرف دستگاه انتظامی بـه‌فرانسه بازگـردانده شد. در پاریس بـه‌سبب دشواری وضع مالـی در کتابخانهٔ سلطنتی به‌کار اشتغال یافت و در ۱۸۲۹ به‌جنوب فرانسه رفت وبه‌نوشتن رومان سرخ و سیاه *Le Rouge et le Noir* پرداخت و چند داستان‌کوتاه بـرای مجلهٔ روو دوپاری Revue de Paris فـرستاد. در ۱۸۳۰ از طـرف دربـار به‌سمت قنسول فرانسه در تریست Trieste و سپس چیویتا وکیا Civita vecchia ، بندری درنزدیکی شهر رم، منصوب شد و تا آخر عمر در ایـن سمت باقی ماند. رومان سرخ و سیاه اولین شاهکار استانـدال در ۱۸۳۱ سرگـذشت جـوانی است بـه‌نام ژولیـن سورل *Julien Sorel* از طبقهٔ متـوسط‌کـه پس از اتمام تحصیل در جـامعهٔ مـذهبی، در خانه‌ای اشرافی سرپرست‌کودکان می‌گردد و به مادر شاگردان خود دل می‌بندد و

از خانه رانده می‌شود. پس سرگردان و خشمگین از فکر این‌که میان این طبقه جز به‌چشم مستخدم به‌او نگاه نمی‌کنند، خیال انتقام در سر مـی‌پروراند و درکلیسای شهر با تپانچه بـه معشوقهٔ خود حمله‌ور می‌شود و به‌سبب اقدام به‌قتل محکوم به مرگ می‌گردد. نام‌کتاب‌که در مبارزهٔ طبقاتی‌است، تفسیری‌است از دورنگ خاص لباس مورد توجه مردم. یکی رنگ لباس ارتش و دیگر رنگ قبای کشیشی. استاندال در ایـن کتاب‌که شاهکار واقعی اوست در پروراندن موضوع و اندیشه‌های تازه به حد اعلای قدرت و کمال رسیده و بزرگترین و نبوغ‌آمیزترین رومان فرانسه را در قرن نوزده پدیدآورده است. با وجود این، کتاب به‌سبب باریک‌بینی بسیار وتازگی و تندی و قلم گزنده و هجو جامعه و صفات استثنائی خاصه صفات مذهبی قهرمان داستان، حتی درنظرکسانی‌که رومان را می‌ستودند نگران‌کننده‌آمد و موجب شدکه استاندال‌نویسنده‌ای خطرناك معرفی‌شود. استاندال درطی‌سالهای ۱۸۳۱ و ۱۸۳۲ غالباً به‌رم مـی‌رفت و از منابع تاریخی بـرای نوشتن‌کتابی در بارهٔ ایتالیا استفاده می‌کرد. این‌کتاب به‌نام وقایع تاریخی ایتالیا *Chroniques Italiennes* منتشرشد. وی درضمن کارقنسولگری تا می‌توانست از مرخصی استفاده می‌کرد ولذت وخوشبختی خـود را در نـوشتن مـی‌دانست. کتاب خاطرات اگوتیسم *Souvenirs d'Egotisme* که پس از مـرگش در ۱۸۹۲ منتشر شد، خاطرات استانـدال را از زنـدگی پاریس نشان می‌دهدکه با وجود ناتمام ماندن، تصویری بسیارگویا از شخصیت نویسنده پیش چشم مـی‌گذارد. کلمهٔ اگوتیسم کـه در عنوان کتاب بکار برده شده کلمهٔ نادر و تازه‌ای است کـه بسیار صریـح نقشی از استاندال را طـرح مـی‌کند و شایـد بـه معنی اعتماد به نفس باشد. رومـان دیگری کـه در این دوره نـوشت لوسین لوون *Lucien Leuwen* نام داردکه در سه جلد پس از مـرگش به‌سال ۱۷۹۴ انتشار یافت وآن داستانی است عشقی و سیاسی با لحنی طنزآمیزتر و تندی و تلخی کمتر از رومان سرخ و سیاه. در سرگذشت اخلاقی و روحی جامعه در عصر نویسنده‌کـه ازنظر تحلیل روانی، غنا وتازگی قابل ستایشی دارد و درضمن روش رومان‌نویسی استاندال و وسواس و دقت او را درکار و وجدان نویسندگی و روح انتقاد راکـه هـرگز ازآثارش جـدا نمانده نشان مـی‌دهد و روی هم رفته شخصیت عجیب این نویسنده را به‌ما می‌شناساند. زندگی هانری برولار *La Vie de Henry Brulard* در واقع زنـدگینامهٔ استاندال است‌که پس از مرگش در ۱۸۹۰ انتشار یافت و سندی بسیار

کامل از زندگی این مرد خارق‌العاده بدست می‌دهد و به‌وسیلهٔ آن نه‌تنها می‌توانیم به‌منابع قصه‌ها و حکایتها و اصول افکار و عقایدی که در رومانهایش وجود دارد پی ببریم، بلکه به‌قلب و روح و فکر او نیز دست می‌یابیم. این کتاب در ردیف پرشورترین و پرجاذبه‌ترین کتابهای استاندال قرار دارد. استاندال در ۱۸۳۷ به پاریس رفت و زندگی پر رفت وآمد خود را به‌محافل ادبی و تئاتر از سرگرفت و چندین اثر انتشار داد و به‌شهرهای فرانسه سفرکرد تا سفرنامه‌ای تهیه‌کند و پولی بدست‌آورد، پس کتاب خاطرات یك جهانگرد *Les Mémoires d'un Touriste* را نوشت که در ۱۸۳۸ انتشار یافت و پردهٔ نقاشی جالب توجهی از روحیه و اخلاق مردم منطقه‌ای از فرانسه را پیش چشم گذارد. این کتاب ارزنده وپرجاذبه چهرهٔ استاندال راکه رو به‌پیری می‌رفت، نمایان می‌سازد. استاندال در ۱۸۳۹ شاهکار دیگری انتشار دادکه نوعی اعترافات شاعرانه است وصومعهٔ پادم *La Chartreuse de Parme* نامیده می‌شود. نویسنده در این اثر همهٔ امیدها وآرزوهای هنری و قدرت وعلاقهٔ به‌حادثه‌جوئی و عشق عمیق به‌ایتالیای معاصر و ایتالیای دورهٔ رونسانس را گنجانده است. لحن استاندال در سنین کهولت از خلال داستان نمودار است و حوادث زندگی قهرمان‌آن با نوعی افسردگی و درد غربت همراه. تجزیه وتحلیلها بسیار ظریف و نظرهای فلسفی، اخلاقی و روحی همه در رؤیائی تغزلی قرارگرفته که به‌داستان حال منظومه‌ای غنائی وآهنگین بخشیده است. این شاهکار در زمان خود چندان جلب توجه نکرد. استاندال در ماه اوت همین سال به‌ایتالیا رفت و آخرین رومان خود را به‌نام لامیل *Lamiel* آغازکردکه گرچه ناتمام ماند، تصویر گویائی‌است از اجتماع، ادعانامه‌ای برضد ریاکاری وابلهی وگواهی شگفت‌انگیز بر استعداد خارق‌العادهٔ استاندال. دراین زمان سلامت استاندال رو به‌کاهش نهاد و در ۱۵ مارس ۱۸۴۱ دچار سکتهٔ قلبی شد. در نوامبر بسیار خسته به‌پاریس رسید و در بیست و دوم مارس درکوچه به‌حملهٔ قلبی دیگری دچار شد و درگذشت و جسد او در قبرستان مونمارتر Montmartre به‌خاك سپرده شد. بسیاری از آثار استاندال پس از مرگش منتشر شد. از جمله یادداشتهای روزانه *Journal* که سالهای ۱۸۰۱ - ۱۸۲۳ را در بر می‌گیرد، همچنین مکاتبات *Correspondance*. از اواخر قرن نوزدهم مسلکی به‌نام او پدیدآمد که طرفداران مؤمنی بدست‌آورد. کلمهٔ بیلیسم *Beylisme* مافوق ستایشی ادبی و حال روحی و طریقهٔ زندگی خاص را

نمودار می‌سازد. بالزاك گفته‌است: «آقای بیل ازمردان برتر از زمان ماست.»
ترجمه به‌فارسی: سرخ و سیاه ـ راهبهٔ گاسترو.

**استاین**، رجوع شود به **اشتاین**.

**استاین‌بک**، رجوع شود به **اشتاین‌بک**.

**استریندبرگ، یوهان آوگوست** Strindberg, Johan August نمایشنامه‌نویس، داستان‌نویس وشاعر سوئدی (۱۸۴۹ ـ ۱۹۱۲) استریندبرگ دراستکهلم ازپدری بازرگان و مادری خدمتکار زاده شد و اگر چه به‌خانوادهٔ سرمایه‌دار تعلق داشت، در سراسر زندگی خود را به طبقهٔ پائین جامعه منسوب می‌کرد. بسیار زود تضاد میان طبقهٔ بالا و طبقهٔ پائین اجتماع را دریافت و زندگینامهٔ خود را با عنوان پسر خدمتکار *Tjänstekvinnans Son* در ۱۸۸۶ انتشار داد. استریندبرگ دورهٔ کودکی غم‌انگیز وتیره‌ای را گذراند. پسری محجوب وبیدست و پا بود، از سیزده سالگی که مادر را از دست داد، بسختی توانست وجود زن پدر و استبداد و بیمهری پدر را تحمل کند. وضع نامساعد خانوادگی از نوجوانی خوی سرکش و ناسازگاری را در او پدید آورد، چنانکه در احساس مذهبی نیز که به وسیلهٔ مادر و زن‌پدر در او جایگیر شده بود، سرخوردگی یافت و به‌عصیان گرایید. در نظر استریندبرگ محیط خانه حالت مسافرخانه‌ای را یافت‌که تنها درآن می‌خورند و می‌خوابند. در جائی می‌نویسد: «ای خانواده! توکانون همهٔ معایب هستی! تو آسایشگاه زنان تنبل، زندان توأم با اعمال شاقهٔ مردان و دوزخ کودکانی!» استریندبرگ در میان بحرانهای روحی و نگرانیهای دورهٔ نوجوانی دبیرستان را بپایان رساند و در ۱۸۶۷ برای تحصیل در رشتهٔ پزشکی به‌دانشگاه اوپسالا Uppsala وارد شدکه بدون اخذ نتیجه‌آن را ترك‌کرد. برای امرار معاش چندی به‌تدریس اشتغال یافت ومدتی نیز در تئاتر سلطنتی به‌بازیگری پرداخت‌که‌کارش با شکست روبرو شد. در این هنگام به‌ارثیهٔ مختصری دست یافت و به‌دانشگاه اوپسالا بازگشت تا در رشتهٔ زیبائی‌شناسی و زبانهای خارجی به‌تحصیل پردازد. در این دوره بودکه پس از سالها سرگشتگی به‌استعداد واقعی خود درنمایشنامه‌نویسی پی برد و دورهٔ پرثمری را در نویسندگی‌آغازکرد. از جمله‌آثار این دوره نمایشنامهٔ لامذهب *Fritänkaren*

در ۱۸۸۰، در *A Rome* و تبعیدی *Uberlañd* است که از اندیشه‌های فلسفی و زیبائی‌شناسی زمان تأثیر پذیرفته است. استریندبرگ که پیوسته دچار ناپایداری روحی بود، بار دیگر دانشگاه را ترک کرد و به‌روزنامه‌نگاری پرداخت. در ۱۸۷۴ کتابدار کتابخانهٔ سلطنتی در استکهلم شد و تا ۱۸۸۲ در این سمت باقی ماند. در ۱۸۷۶ با کنت ورانگل Wrangel آشنا شد و به‌همسر او سیری Siri دل بست و ماجرای عاشقانهٔ پرجنجالی پدیدآورد که به‌طلاق سیری از شوهر و ازدواجش با استریندبرگ انجامید. این ازدواج که با عشق آغاز شد، درنخستین سالهای زناشوئی با خوشبختی همراه بود، اما بتدریج رو به‌تیرگی نهاد. اختلافها ظاهر گشت و روابط به‌سردی گرایید. استریندبرگ وضع آشفتهٔ خود را در نمایشنامهٔ *زن آقای بنگت Herr Bengts hustru* منعکس کرده است. اولین نمایشنامهٔ تاریخی و شاهکار استریندبرگ *استاد اولوف Mäster Olof* نام دارد که ابتدا به صورت نثر در ۱۸۷۲ و چهار سال بعد به‌صورت نمایشنامهٔ منظوم انتشار یافت، اما هیچ تئاتری حاضر نشد که این نمایشنامهٔ مهم را به‌سبب لحن زننده‌ای که داشت، برصحنه بیاورد. اثری که موجب شهرت استریندبرگ شد، رومان *اتاق کار سرخ Röda Rummet* است که در ۱۸۷۹ انتشار یافت و با پیروزی فراوان روبرو گشت. استریندبرگ دراین اثرمردم و محیطهای گوناگون جامعهٔ سوئدی عصر خودرا با لحن نیشداری توصیف کرده و با تلخی و اندوه، نابودی عادات و آداب گوناگون را نشان داده است. رومان *اتاق کار سرخ* از رومانهای برجستهٔ ادبیات جدید سوئد بشمار می‌آید. استریندبرگ پس از آن به انتشار قصه‌های تاریخی که به گذشتهٔ ملت سوئد ارتباط می‌یابد، دست زد و آنها را با عنوان *ملت سوئد و سرگذشتش Svenska öden och Äventyr* انتشارداد. درنظر استریندبرگ تاریخ سوئد باتاریخ مردم طبقهٔ پائین جامعه که رنجها و فداکاریهایش هرگز نباید فراموش شود، درهم آمیخته است. این کتاب مورد انتقاد فراوان قرارگرفت و استریندبرگ در جواب انتقادها کتاب *حکومت تازه Det nya Riket* را انتشار داد که در آن سخت به‌منتقدان خود تاخته وجامعهٔ سوئدی عصر خود وسازمانهای تازه را به‌سخره گرفته‌بود. کتاب سر و صدای فراوان بپاکرد و موجب شد که استریندبرگ تعادل عصبی خود را از دست بدهد و به‌حساسیت شدید دچار شود و با خانوادهٔ خود سوئد را ترک کند. دوری او از وطن در ۱۸۸۳ آغاز شد و تا شش‌سال ادامه یافت، ابتدا به‌فرانسه رفت ودر

میان عده‌ای از هنرمندان مهاجر سوئدی بسر برد و برای درك محیط فکری و معنوی فرانسه به‌آموختن زبان فرانسوی پرداخت و مقاله‌هائی انتشار داد. پس از آن به‌سوئیس رفت و در ۱۸۸۴ مجموعه داستانهای کوتاهی با عنوان مردان متأهل *Giftas* منتشر کرد. محرك استریندبرگ در نوشتن این داستانها، انتشار نمایشنامهٔ خانهٔ عروسك اثر ایبسن بودکه درآن از حقوق زن حمایت شده بود. استریندبرگ برضد نظر ایبسن بپا خاست و خودرا مخالف سرسخت حقوق زن معرفی‌کرد و در بارهٔ نمایشنامهٔ ایبسن چنین نوشت: «اثری زیبا و رومانتیك، اما از نظر اصول عقاید سرشار از ضعف و سستی‌است.» استریندبرگ ازدواج را ویران‌کنندهٔپایه‌های عشق و تنها مقام مادری را موجب تبرئه زن می‌داند. این داستانها به‌سبب ناسزاگوئی و عقاید توهین‌آمیز توفانی برپاکرد و نویسنده به‌سبب لحن‌آمیخته با بی‌احترامی دربارهٔ فرقهٔ مذهبی لوتر تحت تعقیب قرارگرفت و به‌دادگاه احضارشد که درنتیجهٔ دفاع استوار و منطقی‌خود تبرئه‌گشت، اماجنجال این‌کار ودشواریهای خانوادگی تعادل عصبی او را برهم زد. ازآن پس تحولی در فکر خود یافت و از طرفداران‌اصلاحات اساسی‌در همهٔ شؤون‌اجتماعی واز معتقدان به‌مبانی‌علمی‌گشت.

در همین زمان بود که به پیروی از ژان ژاك‌روسو نویسندهٔ فرانسوی که به‌طور عمیقی اورا می‌ستود، اعترافات خودرا به‌نام پسر خدمتکار انتشار داد. استریندبرگ در فرانسه‌کتاب در میان دهقانان فرانسوی *Au milieu des paysans français* را در ۱۸۸۹ منتشرکرد، اماهرلحظه حال روحیش ناپایدارتر می‌شد و پیوسته مکان خود را تغییر می‌داد. دریکی‌از سفرها درد غربت اورا به‌نوشتن یکی‌ازبهترین رومانهایش برانگیخت. این اثر به‌نام ساکنان همسو *Hemsöborna* در ۱۸۸۷ انتشار یافت. نمایشنامه پدر *Fadren* نیز دراین سال منتشر شد که از عقیدهٔ نویسنده در بارهٔ تضاد میان زن و مرد سرچشمه‌گرفته بود. در این نمایشنامه اختلاف نظر زن و شوهری در بارهٔ تربیت فرزندشان نشان داده شده است و در واقع منعکس‌کنندهٔ حال روحی و وسوسه‌های استریندبرگ است‌که پیوسته در ترس بسر می‌برد وگمان می‌کردکه زنش او را به‌همهٔ نزدیکان، بیمار و دیوانه معرفی‌کرده و شایستگی تربیت فرزند را از او سلب‌کرده است. نویسنده در این نمایشنامه مشاجره و مبارزهٔ دائمی و وحشیانهٔ دو طبیعت خودخواه را نشان می‌دهد و پیروزی را نصیب آن‌کس می‌کندکه بدتراست. نمایشنامهٔ پدر مورد ستایش نیچه قرارگرفت وموجب برقراری

یك رشته مکاتبات میان آن دو گشت. استریندبرگ زن و فرزندان را پیوسته به آوارگی می‌کشاند وآنان را در زندگی بی‌ثبات خود شریك می‌داشت و به‌سبب اظهار عقاید تند و ضد زن برروح همسرش ضربه‌هائی وارد می‌آورد و خود نیز در نوعی بحران روحی بسر می‌برد. از اطرافیان زنش نفرت داشت، خاصه یکی از آنان‌که درنظرش تجسم شومی از زن بود، الهام‌بخش او در نوشتن رومان رفیقان *Kamraterna* گشت که در ۱۸۸۸ منتشرشد. بدگمانی استریندبرگ به‌زنش و محیط بدبینانه‌ای‌که او را فراگرفته بود، موجب خلق شاهکارهائی شد مانند نمایشنامهٔ مادموازل ژولی *Fröken Julie* در ۱۸۸۸ که از پیروزمندانه‌ترین‌آثارش بشمارآمد. تراژدی‌ـکمدی طلبکاران *Fodrnings ägare* در ۱۸۹۰ نوشته شد. دراین نمایشنامه استریندبرگ به‌موضوع مورد توجه دائمی خود یعنی جدال میان زن و مرد می پردازد و حسابگری و بیرحمی و مکر زن را برای احراز مقامی مساوی با مرد، همچنین مبارزهٔ رایج و مداوم ضعفا و اقویا را بیان می‌کند. هیچ نویسنده‌ای چون استریندبرگ تا این حد در قعر احساس‌آمیخته با بیرحمی و وحشیانه‌که برای‌کسب خوشبختی یا انتقام‌گرفتن در باطن‌آدمی نهفته، نفوذ نکرده است. استریندبرگ از پائیز ۱۸۸۷ تا بهار ۱۸۸۹ درکوپنهاگ سکونت‌گزید وکوشیدکه در پایتخت دانمارك تئاتر تازه‌ای بوجود آورد؛ سپس به سوئد بازگشت و در استکهلم ماند. زنش‌که سالهاکوشیده بود تاکانون خانوادگی را برپا نگهدارد، از سوءظن شدید شوهر و فقر و تغییرمکان مداوم بتنگ‌آمد و از شوهر جدا شد. مراسم طلاق در ۱۸۹۱ انجام گرفت. استریندبرگ که با اندوهی دلخراش از فرزندانش جدا مانده بود، به‌کناره‌گیری روی‌آورد و محیط غم‌انگیز خود را در این دوره در رومان در کنار دریای پهناور *I Havsbandet* (۱۸۹۰) منعکس کرد که در آن نشانه‌های روح اصلاح‌طلبی و اصول عقیدهٔ نیچه در بارهٔ «ابرمرد» دیده می‌شود. کتاب از ارزش هنری فراوان برخوردار است. استریندبرگ در ۱۸۹۲ به‌برلن رفت و پیروزیهائی بدست‌آورد، نمایشنامه طلبکاران او هفتادبار برصحنه‌آمد، اما اعصاب مختل او موجب ناسازگاریش با دوستان و آشنایان شد و زندگی خصوصیش آشفته‌گشت. در این هنگام به‌دختر روزنامه‌نگار بیست‌ویکسالهٔ اتریشی دل بست و در تابستان ۱۸۹۳ با او ازدواج کرد، اما چیزی نگذشت‌که دشواریها پدید آمد و زندگی زناشوئی بسیار مصیبت‌بارتر از ازدواج نخستین‌گشت. یك‌بار برای دیدار پدر و

مادر زنش به‌اتریش رفت، باآنان نیز نساخت. خانه‌شان را ترک‌کرد و به‌تنگدستی دچار شد. این مضیقه را در نمایشنامهٔ به سوی دمشق *Till Damaskus* نشان داده است‌که قهرمان واقعی‌آن ناشناش نامیده می‌شود وکسی جز نویسنده نیست‌که پس‌از بحرانی شدید تشنهٔ‌آرامش است. نفرت استریندبرگ از زن در این اثر بخوبی‌آشکار می‌شود. استریندبرگ در اوت ۱۸۹۴ به پاریس سفر می‌کند و به تحقیقات تاریخ طبیعی می‌پردازد، خاصه به‌کیمیاگری و به‌علوم اسرار وخفیات علاقهٔ بسیار می‌یابد و چندین رسالهٔ علمی به‌زبان فرانسه انتشار می‌دهد. رومان ادعانامهٔ یك دیوانه *Le Plaidoyer d'un fou* را ابتدا به‌زبان فرانسوی منتشر می‌کند، سپس خود به‌آلمانی ترجمه می‌کند. در این‌کتاب نیز زندگی استریندبرگ در دورهٔ‌آشنائی و زندگی با همسر اولش منعکس می‌شود. نکتهٔ قابل تأسف اینکه به‌طور مبالغه‌آمیزی به‌زنی که سالها همسر محبوب و مادر فرزندانش بوده است، می‌تازد. گستاخی وناخویشتن‌داری در بارهٔ خود نویسنده و در بارهٔ دیگران،کتاب را به‌صورت سند تأثرانگیزی درآورده است. کتاب دوزخ *Inferno* نیز به‌زبان فرانسوی نوشته شدکه در ۱۸۹۷ انتشار یافت. این اثر نیز بحرانهای وحشتناك روحی و فکری نویسنده را میان سالهای ۱۸۹۵ و ۱۸۹۷ پس از رهائی از قید دومین ازدواج نشان می‌دهد و عجیب‌ترین مدرك در تحلیل روحی او است. کتاب افسانه‌ها *Légendes* که ابتدا به زبان فرانسوی نوشته شده به‌نحوی دنبالهٔ‌کتاب دوزخ است‌که در ۱۸۹۸ منتشر شد. احساس مذهبی خاص استریندبرگ دراین دوره، یعنی جنبهٔ عرفانی او وتوجه به‌عالم اسرار در نمایشنامهٔ ظهور مسیح *Advent* منعکس است. این نمایشنامه درپنج پرده و دارای صحنه‌هائی دوزخی است با اشباح و تلقینهای روحی و چیزهای نفرت‌انگیز. دو پیرمردکه به‌اعمال شر علاقه دارند و جز دربدی لذتی نمی‌یابند و ازکمترین صفای وجدان محرومند، پس از رنج فراوان به‌کیفر می‌رسند، تطهیر می‌شوند، مسیح بر آنان ظاهر می‌گردد و موجب تسکین‌آلامشان می‌شود. استریندبرگ در ۱۸۹۹ پس از بهبود و بدست آوردن آرامش روحی در استکهلم مستقر می‌شود و جز چند سفرکوتاه تاآخر عمر در این شهر می‌ماند. نمایشنامهٔ رقص مرگ *Dödsdansen* در ۱۹۰۱ بازگشتی است به‌تئاتر ناتورالیست و سرگذشت ابدی زن و شوهری‌که رشته‌های عشق و در عین‌حال‌کینه، زندگی‌آن دو را به‌هم پیوسته و جز رنج‌کشیدن‌کاری از دستشان ساخته نیست و خلاصه موضوعی‌که

استریندبرگ هرگز در زندگی دنبالهٔ آن را رها نکرده است. پس از آن استریندبرگ یك سلسله نمایشنامهٔ تاریخی خلق می‌کند که در همهٔ آنها موضوع استغفار و ندامت از گناه وجود دارد. خدا و انسان الهام‌بخش این سلسله آثار تاریخی است. نمایشنامهٔ **گوستاف واسا** *Gustaf Vasa* در پنج پرده است که به‌سلسلهٔ Vasa ارتباط می‌یابد و از تأثیر قابل تـوجه نمایشی برخوردار است. نمایشنامهٔ **گـوستاو** آدولف در ۱۹۰۰ پـردهٔ نقاشی وسیعی است که قسمتهائی از لشکرکشی گوستاو آدولف را در ۱۶۳۱ ترسیم می‌کند. کریستینا *Kristina* در ۱۹۰۳ بیشتر بـه‌کمدی نو نزدیك است تا بـه نمایشنامهٔ تـاریخی. نمایشنامهٔ رؤیا *Drömspelet* در ۱۹۰۲ نمایشنامه‌ای استعاری است که موضوعش رجحان رؤیا برواقعیت است. در نظر استریندبرگ خـوشبختی هرگز بدست نمی‌آید، زیرا بشر خود پیوسته مسبب تیره‌روزی خـویش است و در این دنیا همه‌چیز تابع رؤیاست. واقعی‌ترین تصویرهای ذهنی در رؤیا حل می‌شود و باآن ترکیب می‌گردد. این نمایشنامه از شاهکارهای استریندبرگ است. احساس نویسنده دربارهٔ غیرواقعی بودن زندگی به‌صورت بسیار عجیبی در نمایشنامهٔ شارل دوازدهم *Charles XII* (۱۹۰۱) دیده می‌شود. کتاب آبی *Blåa Böcker* در سه جلـد در سالهـای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ انتشار یـافت و مجموعـه‌ای است از اندیشه‌هـا و طرحهای گوناگون در بارهٔ مسائل ادبی، مذهبی، علوم طبیعی و زبانشناسی ومانند آن. استریندبرگ در این دوره در تنهائی مطلق فرو رفت و حال روحی خود را در زندگینامهٔ دیگـری به‌نام تنها *Ensam* در ۱۹۰۳ منتشرکـرد. بار دیگر دورهٔ پرثمر آثار استریندبرگ آغاز شد و نمایشنامه‌های بسیار انتشار داد، از آن جمله است: تـوفان *Ovädер*، خانهٔ آتش گـرفته *Brända tomten*، پلیکان *Pelikanen* سونات شبح *Spöksonaten* در ۱۹۰۷ که از مشهورترین و رؤیاانگیزترین آثار استریندبرگ بشمار رفت. مکاتبات استریندبرگ بسیار وسیع و اعجاب‌آور است. مقاله‌های او در یك جلد با عنوان مکالمه با مردم سوئد در ۱۹۱۰ انتشار یافت و وی را در نظـر نسل جوان، نویسنده‌ای ممتاز وجالب توجه معرفی کرد. استریندبرگ به‌بیماری سرطان مبتلا شد، دربرابر مرض شهامت بسیار از خود نشان داد و سرانجام با زمزمهٔ این جمله «همه چیز تمام شد» درگذشت. مردم سوئد مراسم سوگواری او را با احترامی فراوان برگزارکردند و او را قهرمان‌آزادی فکر شناختند.

استریندبرگ در حـدود پنجاه‌وهشت نمایشنامه و هشت رومان بـزرگ و در حدود

دوازده مجموعه داستان‌کوتاه و نوشته‌های بسیار در تحقیقات تاریخی و علمی منتشر کرد و مقاله‌های فراوان در روزنامه‌ها انتشار دادکه با وجود تنوع از وحدت فراوان برخوردار است. آثار درجهٔ اول استریندبرگ بیشتر اعترافات اوست و نمی‌توان میان‌آثار داستانی و زندگینامه‌های او تفاوتی قائل شد. در داستانهایش همه‌جا وقایع، عشقها و احساسهائی دیده می‌شودکه‌کم و بیش از احساسها و هیجانهای خود او حکایت می‌کند. در مرکز هر اثر شخصیت استریندبرگ دیده می‌شودکه قربانی مصیبتی بزرگ یا کوچك شده و در هرلحظه موردآزار قرارگرفته و درکشمکش دائمی بسر می‌برد. استریندبرگ در همهٔ انواع ادبی راههای تازه‌ای گشود. نثرش به‌طور اعجاب‌آور استوار، مؤثر و صریح وگزنده است و اورا استاد زبان معرفی می‌کند، اما بیشك‌آثار نمایشی اوست‌که بسیار بدیع و جاودانی است و نه تنها در سوئد وآلمان، بلکه درسراسر اروپا نفوذکرده است. می‌توان‌گفت پس ازگوته، استریندبرگ بیش از همهٔ نویسندگان اروپائی مورد تحسین جهانی قرار گرفته است.

ترجمه به‌فارسی: پدر.

**استوو، هریت بیچر** Stowe, Harriet Beecher بانوی داستان‌نویس امریکائی (۱۸۱۱ - ۱۸۹۶) استوو دخترکشیشی پروتستان بود و در محیط تعصب‌آمیز و خشك مذهبی پرورش یافت. در ۱۸۳۲ با پدرش که رئیس مدرسهٔ الهیات بود به سین‌سیناتی رفت و به‌تدریس پرداخت و در ۱۸۳۶ با یکی از استادان و روحانیان همکار پدرش به‌نام‌کالوین استوو Calvin Stowe ازدواج‌کرد و صاحب شش فرزند شد. تجربه‌های خود را دراین سفر درکتاب **گل پامچال** *The Mayflower* در ۱۸۴۳ انتشار داد. هریت استووکه شاهد زندگی مشقت‌بار دهقانان برده درکشتزارها بود و قانون سخت و ظالمانهٔ ۱۸۵۰ در بارهٔ غلامان فراری نیز بیش از پیش نفرت او را برانگیخته بود، برآن شد تا احساس همدردی و شفقت و عقیدهٔ ضد بردگی خود را به صورت‌کتابی عرضه‌کند. پس **کلبهٔ عموتوم** *Uncle Tom's Cabin* را ابتدا به صورت پاورقی و پس از آن در ۱۸۵۲ به صورت کتاب انتشار داد که جنجال فراوان بر پا کرد. در این داستان، فرار غم‌انگیز و پیروزمندانهٔ زن جوان دورگه‌ای باکودکش، شخصیت عموتوم که نمونهٔ بارز تیره‌روزی غلامان بود،

ترس و تشویش او از جدائی از خانواده‌ای کـه سالها به آنان خدمت کـرده و به سبب ورشکستگی به‌دلال خرید و فروش غلامان سپرده شده بود، از ایـن خانواده بـه‌آن خانواده رفتن و به‌دست ارباب ستمکاری افتادن کـه او را زیر شلاق به‌حال مرگ مـی‌انداخت و همهٔ حوادث دیگر بـه‌طور مشروح نقل شده است که، گـرچه اربابانی راکه با غلامان خود رفتاری انسانی داشتند بخشم‌آورد، در جامعه نفـوذ فـراوان یافت. قدرت خلاقیت و نقل و استعداد تنظیم وقایع داستان، خـاصه حس انسان‌دوستی کـه در سراسر کتاب بچشم مـی‌خورد، مـوجب پیدایش جنبشهای ضد بردگی شد و نویسندگان را برآن داشت تا به‌پیروی از هـریت استووکه اولین‌بار جرأت مطرح ساختن چنین موضوعی یافته بود، کتابهائی بنویسند. انتشارکتاب **کلبهٔ عمو توم** در تاریخ رومان‌نویسی امریکا واقعهٔ مهمی بشمارآمـد و خانـم استوو را مشهورتریـن رومان‌نـویس زمان ساخت. کتاب به بیست و سه زبان ترجمه شد و میلیونها نسخه ازآن بفروش رسید و نمایشنامه‌هائی ازآن اقتباس شدکه با پیروزی بسیار در همهٔ ایالتهای امریکا و در تئاترهای بزرگ وکوچك مدتها برصحنه ماند. هـریت استوو پس از انتشارکتاب **کلبهٔ عمو توم** دو سفر پیروزمندانه به‌اروپاکـرد و رساله‌هائی در جواب منتقدان‌کتاب خود نوشت، همچنین به‌انتشارکتابهای تـربیتی دست زد. از جمله در ۱۸۷۰ کتابی در بارهٔ لـرد بایرون‌کـه به‌روابط نامشروع با نزدیکان متهم شده بود، کتـابی به نـام **انتقـام خانم بایرون** *Lady Byron vindicated* انتشار داد. استوو در ۱۸۵۶ رومان دیگری دربارهٔ بردگان به‌نام *Dred* منتشر کردکه اگر چه درآن با دقت بسیار از مدارك و اسناد استفاده‌کرده بـود، محبوبیت داستان **کلبهٔ عمو توم** را بدست نیاورد. کتاب **مردم شهر قدیم** *Oldtown Folks* (۱۸۶۹) برمبنای خاطرات‌کودکی شوهر هریت در ماساچوست قرارگرفته بود. هریت‌استوو کتابهائی نیز در بارهٔ جامعهٔ بزرگ و جامعهٔ روحانـی و متعصب نیوانگلند انتشار دادکه بینش دقیق و وصف هـوشیارانهٔ او را نشان می‌دهد. ازکتابهای معروف او کتاب **خواستگاری کشیش** *The Minister's Wooing* است در ۱۸۵۹. هریت استوو پس از جنگهای داخلی در فلوریدا اقامت‌کرد و دورهٔ پیری طولانی خود را دراین شهر گذراند. کتاب **مردم پوگانوك** *Poganuc People* در ۱۸۷۸ در این شهر منتشر شد که خاطرات‌کودکی نویسنده را دربر داشت.

ترجمه به‌فارسی: کلبهٔ عموتوم.

**استیفتر، آدالبرت** Stifter, Adalbert داستان‌نویس اتریشی (۱۸۰۵-۱۸۶۸) استیفتر در منطقهٔ بوهم Bohemia که در زمان نویسنده جزو کشور اتریش بود، زاده شد. وکودکی را در دل جنگلها و کوهستانهای بوهم گذراند که زمینهٔ پرنقش آثار آینده‌اش قرار گرفت. استیفتر در مدرسهٔ مذهبی تعلیم و تربیتی عالی یافت، پس به وین رفت تا تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق ادامه بدهد، اما به‌تاریخ طبیعی و ریاضی و نقاشی علاقه‌مند شد. خاصه نقاشی در سراسر زندگی، هنر مورد علاقه و یگانه صورت بیان اندیشه‌های هنریش گشت. پس از دوران دانشجوئی برای امرار معاش به‌تدریس خصوصی پرداخت و استعداد فراوانش در این زمینه موجب شد که درهای خانواده‌های اشرافی شهر وین و انجمنهای فرهنگی به‌رویش گشوده گردد. استیفتر گرچه بسیار دیر و در سی‌سالگی به‌استعداد نویسندگی خود پی برد، پس از انتشار نخستین آثار، نویسنده‌ای زبردست معرفی شد. اولین قصه‌های او در طی سالهای ۱۸۴۴-۱۸۵۰ در مجموعه‌ای شامل شش جلد با عنوان مطالعه‌ها *Studien* انتشار یافت. قصه‌های این مجموعه گاه تحت نفوذ نویسندگانی چون هوفمان قرار داشت، اما بسیار زود سبك شخصی نویسنده بر هر نفوذی غلبه یافت. توصیفهای شاعرانه از چشم‌اندازهای طبیعت و زندگی مردم، علاقهٔ شدید به‌عواطف انسانی و دقت در وصف، نمودار سبك شخصی نویسنده و تسلط او در هنر نقاشی است که همه‌جا به‌وسیلهٔ تجزیه وتحلیل احساسها، رنگی قوی و جاندار می‌گیرد. عشق در شکلهای گوناگون پایهٔ قصه‌ها قرار دارد، شیوهٔ نگارش روشن و شفاف و از خوشاهنگی و دلنشینی خاص برخوردار است. از معروفترین قصه‌های این مجموعه آبدیاس *Abdias* است که درآن استادی نویسنده درتجسم بخشیدن و زنده‌گرداندن جنگلها و کوهستانهای بوهم‌آمیخته با حوادث فراوانی از سرزمین افریقا یا خرابه‌های شهر قدیم رم بچشم می‌خورد. آبدیاس قهرمان‌کتاب، جوانی است که برای امرار معاش از خانواده دور می‌شود و پس از سالها کار وکوشش و فراهم‌آوردن سرمایه با خوشبختی کامل به‌وطن بازمی‌گردد که ناگهان با تیره‌روزیهای گوناگون روبرو می‌شود. دیگر داستان بریگیتا *Brigitta* است که از حیث دسیسه و پیچ و خم حوادث گوناگون بسیار غنی و در عین سادگی از شور فراوان برخوردار است. داستان مرد مجرد *Der Halgestolz* از قصه‌های دیگر این مجموعه است که زیبائی شاعرانه‌ای دارد. مجموعهٔ مطالعه‌ها استیفتر را ناگهان به‌شهرت

رساند و از زیباترین کتابهای منثور ادبیات آلمانی بشمارآمـد. نهضتهای ۱۸۴۸ اتریش نویسنده را سخت منقلب ساخت وهرگز نتوانست به‌آزادی معنوی که‌آرزوی دائمیش بود، دست یابد. در این زمان با سمت بازرس آموزشی به‌شهر لینتس Linz رفت، تاآخر عمرآنجا ماند و بهترین‌آثارش را خلق کرد. مجموعه داستان سنگهای رنگارنگ *Bunte Steine* در ۱۸۵۳ در دو جلد انتشار یافت‌که از بهتریـن قصه‌های عامیانه تقلید شده و در واقع برای‌کودکان نوشته شده بود. در داستان سنگ بلور که از بهترین داستانهای این مجموعه است، نویسنده حادثهٔ غم‌انگیز دو کودك را شرح می‌دهدکه در میان برف راه‌گم‌کرده، سرگردان مانده و ناچار شده‌اندکه شب عید نـوئل را تنها در یخبندان بسر برند. استیفتر در مقدمهٔ ایـن مجموعـه اصول اندیشهٔ خود را دربارهٔ طبیعت و نظام و تعادلی‌که در مظاهر و جلوه‌های گوناگون آن وجـود دارد، بیان می‌کند و علاقهٔ خـود را به‌دنیائی منظم و زنـدگی دور از هر نـوع انقـلاب و ویرانگـری نشان می‌دهـد. در ۱۸۵۷ کتـاب عشق واپسین *Der Nachsommer (Indian Summer)* در سه جلد منتشر شدکه شهرت نویسنده را به خارج ازکشورش‌کشاند و توجه نیچه فیلسوف‌آلمانی را به‌خود جلب‌کرد و نثرآن را با نثرگوته قابل سنجش دانست. کتـاب عشق واپسین کـه شاهکار استیفتر بشمار می‌آمد، دنبالهٔ نوع سنتی رومان تربیتی است و شکل پذیرفتن روح جـوانی را از آغاز زندگی تا دوران پختگی نشان می‌دهدکه در نظام دقیق و قـوانین عمیق دنیا رو به‌تکامل می‌رود.این رومان‌که بدون نام‌قهرمان‌است، در اول شخص مفرد نوشته شده. رومان ویتی‌کو *Witiko* نیز همین موضوع را به‌صورت داستانی تاریخی عرضه می‌کند. این رومان در سه جلد میان سالهای ۱۸۶۵ و ۱۸۶۹ منتشر شده و پردهٔ نقاشی‌گسترده‌ای است ازتاریخ بوهم درقرون وسطا. ویتی‌کو از بهترین رومانهای تاریخی ادبیات‌آلمان بشمار می‌آید. استیفتر به‌دنبال یك سلسله مصیبت خانوادگی و ابتلای به‌بیماری دردناك و درمان ناپذیر خودکشی‌کرد.

در آثـار استیفتر سبك کلاسیك آلمان و آرزوهای بشردوستانه که ولفگانگ گوته بزرگترین نمایندهٔ آن بود، بخوبی آشکار است. هنـر استیفتر از خیـالپردازی بدور است. وی تنها به‌روابط مداوم افراد با یکدیگر و روابط انسان با طبیعت تـوجه دارد. در هنر نویسندگی او زیبائی و حقیقت با هـم می‌آمیزد و ستایش از زندگی ساده و احساس عمیق دور از هرگـونـه جار و جنجـال در بیشتر آثـارش نمودار

است. آدالبرت استیفتر دور از کشمکش و مشاجره به‌تربیت و پرورش هموطنانش همت می‌گمارد. اندیشه‌ها و آرزوهایش بیشتر رنگ اعتدال دارد تا رنگ انقلابی و هرج و مرج طلبی.

**استیونسون، رابرت لویس بلفور** Stevenson, Robert Louis Balfour شاعر و رومان‌نویس انگلیسی (۱۸۵۰ - ۱۸۹۴) استیونسون در ادینبورگ زاده شد، از کودکی مزاجی رنجور داشت و همین امر سبب شدکه نتواند تحصیل خود را در رشتهٔ مهندسی که با شوق فراوان آغاز کرده بود، بپایان برساند. در ۱۸۷۱ در رشتهٔ حقوق به‌تحصیل پرداخت و به‌وکالت دعاوی رسید. این‌شغل نیز مورد پسندش قرارنگرفت و به‌راه نویسندگی افتاد. در ۱۸۷۵ نوشته‌ای با عنوان *Appel to the Clergy of the Church of Scotland* خطاب به‌هیأت کشیشان کلیسای اسکاتلند انتشار داد و به دنبال آن یك سلسله مقامه به‌سبکی بدیع منتشر کرد که مورد توجه قرار گرفت. استیونسون برای مراقبت از مزاج رنجور، سراسر زندگی را درسفر و دور از وطن گذراند. خاطرات سفر را در کتابهائی مانند **سفری در داخل کشور** *An Inland Voyage* (۱۸۷۸) و **سفرهائی با الاغ به سون** *Travels with a Donkey in the Cevennes* در (۱۸۷۹) شرح داده‌است، سپس به‌دنبال دختری که به‌او دل بسته بود، به‌امریکا سفر کرد و پس از ازدواج در ۱۸۸۰ با همسر خود به‌اسکاتلند بازگشت. در ۱۸۸۲ **مطالعاتی آشنا در بارهٔ مردان و کتابها** *Familiar Studies of Men and Books* و داستان **هزار و یکشب جدید** *New, Arabian Nights* را در دو جلد انتشار داد که به‌رغم عنوانش رنگ شرقی ندارد و قصه‌هایش بیشتر به‌داستانهای کارآگاهی شبیه است که حوادث آن در محیطی اسرارآمیز و خارق‌العاده جریان می‌یابد و با قدرت شگرف نویسنده بسیار جاندار و گویا می‌گردد. استیونسون براثر فشار بیماری به سواحل مدیترانه سفرکرد و سالی را در آنجا به استراحت گذراند. انتشارکتاب **جزیرهٔ گنج** *Treasure Island* در ۱۸۸۳ استیونسون را ناگهان به‌شهرت رساند. این‌کتاب سرگذشت پرماجرای گروهی از مردانی است‌که به جستجوی گنج به‌جزیره‌ای می‌روند و در طی سفر با حوادث گوناگونی روبرو می‌شوندکه اگر چه داستان را از مسیر طبیعی دور می‌کند، به‌سبب هنرمندی نویسنده از شور و جاذبهٔ فراوانی برخوردار می‌گردد. کتاب به‌محض انتشار در

ردیف رومانهای کلاسیك پرحادثهٔ انگلیسی قرار گرفت. استیونسون درصدد خلق آثار تازه‌ای بودکه بیماریش شدت یافت و جسم و روحش درمانده شد، پس به‌انگلستان بازگشت و در شهر ساحلی بورنمث Bournemouth اقامت گزید و تا ۱۸۸۷ آنجا ماند. این دوره با وجود بیماری از پرثمرترین دوره‌های زندگی استیونسون بشمار می‌آید. در ۱۸۸۵ گلستانی از شعر برای کودکان *A Child's Garden of Verses* و شاهزاده اوتو *Prince Otto* را انتشار داد. ماجرای شگفت‌انگیز دکتر جکیل و مستر هاید *The Strange Case of Dr Jekyll and Mr Hyde* در ۱۸۸۶ که در کنار دریا نوشته شده بود، از کابوسی الهام گرفته است که نویسنده در شب تابستان به آن دچار گشته بود. این رومان سرگذشت مردی را به نام دکتر جکیل شرح می‌دهدکه در وجود هرکس دو شخصیت متضاد خوب و بد می‌بیند و معتقد است که می‌توان به‌نوعی این دو شخصیت را حتی به‌صورت ظاهر نشان داد، پس به وسیلهٔ ماده‌ای شیمیائی که به‌صورت قرص درمی‌آورد، قادر می‌شودکه بنابر میل خودگاه به این وگاه به‌آن صورت درآید و این‌کار را با چنان احتیاطی انجام می‌دهدکه حتی نزدیکان به‌رازش پی نبرند. پس دکتر جکیل، مرد نامی و عالیقدر با ظاهر دلسپند خود در بعضی ساعتها به‌صورت دیوی زشت و منفور به‌نام مستر هاید درمی‌آیدکه در محله‌های کثیف به‌کودکان و پیران حمله می‌کند و به‌کارهای شرم‌آور دست می‌زند. سرانجام رازش نزد دفترداری فاش می‌شودکه میان خط دکتر جکیل و مستر هاید شباهتی می‌بیند، اما دکتر جکیل دیگر نمی‌تواند صورت طبیعی خود را بازیابد، زیرا قرص خاصیت خود را از دست داده است و او در صورت وحشت‌انگیز خود باقی می‌ماند و تنها راه‌کار را در مرگ و خودکشی می‌بیند. این داستان پیروزی عظیمی بدست‌آورد. نمایشنامه‌هائی از آن‌اقتباس گردید و پیوسته به‌صورت شاهکار رومانهای وحشت‌انگیز و پرحادثه باقی ماند. از آثار دیگراستیونسون فرزند ربوده شده *Kidnapped* (۱۸۸۶) و تیر سیاه *The Black Arrow* (۱۸۸۷) است. استیونسون در ۱۸۸۷ به‌امریکا سفرکرد و در منطقه‌ای کوهستانی در شمال شرقی ایالات متحد زندگی آرام و پرثمری پیش گرفت. کتاب ارباب بالانتری *The Master of Ballantrae* را در ۱۸۸۹ انتشار دادکه از شاهکارهای او بشمارآمد و مانند رومانهای پرحادثهٔ دیگر وی، از محبوبیت عام برخوردار شد. در ۱۸۸۸ در مجمع‌الجزایر ساموآ Samoas اقامت گزید و سالهای آخر زندگی

را در کلبه‌ای چوبی مشرف بـه‌دریا بسر برد و چند اثر برجسته انتشارداد، از آن جمله است صندوق عوضی *The Wrong Box*.
جاذبهٔ شخصی و زندگی پرآشوب و نابسامان و پشتکار ومقاومت دربرابربیماری، استیونسون‌را چون‌قهرمانی درنظر مردم‌جلوه‌گر ساخت. وی ازطرفی یکی‌از زیباترین نثرها را در زبان انگلیسی بوجودآورد و از طرف دیگر در اشعار غنائی، خاصه در بیان احساس و درد غربت، شاعری برجسته بشمارآمد. مقامه‌هایش ازغنا وآزادگی و شخصیت بذله‌گوی او نشان دارد و انتقادهایش بسیار نافذ و دلنشین است.

ترجمه به‌فارسی: تیر سیاه ـ جزیرهٔ گنج ـ فرزند ربوده شده ـ دکتر جکیل و مستر هاید.

**اسخندل، آرتور فان** Schendel, Arthur Van داستان‌نویس هلندی (۱۸۷۴ ـ ۱۹۴۶)
اسخندل در باتاویا Batavia (جاکارتای‌کنونی) زاده شد و درکودکی انـدونزی را ترک‌کرد. چندی در هلند به‌تدریس زبان انگلیسی پرداخت، سپس وقت خـود را به ادبیات مصروف داشت، مدتی درانگلستان و پاریس بسر برد و پس ازجنگ جهانی اول در ایتالیا اقـامت گـزید و تا پایان جنگ جهانی دوم در ایـن کشور مانـد. داستانهـای اسخندل را مـی‌تـوان در چند دوره مشخص‌کـرد. از همان‌آغـازکـار نویسندگی اسخندل سبك ناتـورالیسم و رئالیسم را کـه نـویسندگان پیش از او و معـاصر او بـکار مـی‌بردند کنار گـذارد و بـه هنر نئورومانتیك Neo Romantique روی‌آورد. مـوضوع اولین داستانهای اسخندل از محیط قـرون وسطائـی سرچشمه داشت و دارای قهرمانانـی بـود، با روحیه‌ای متفکر و متمایـل بـه‌تنهائی‌کـه در اوضاع زمانـی و مکانی مبهم می‌زیستند. ازآثار این دوره «دخون» *Drogon* بـود در ۱۸۹۶ کـه اولین رومـان اسخندل بشمارآمد؛ سرگـذشت نجیب‌زادهٔ جوانی‌کـه در قرون وسطا می‌زیست و تقدیر او را به‌کارهای ناپسندکشاند. اندیشهٔ کهن در بـارهٔ تقدیـر اجتناب ناپذیـر و تسلط آن بـرزنـدگـی بشر در همهٔ آثـار اسخندل بچشم مـی‌خورد: گاه‌آشکارا وگاه نامحسوس. از آثار دیگر این دوره رومان ولگرد عاشق *Een Zwerver Verliefd* (۱۹۰۴) و ولگرد سرگشته *Een Zwerver Verdwaald* (۱۹۰۷) است. همچنین کتاب در شرح حـال شکسپیر *Shakespeare* (۱۹۱۰) و مـرد نـاصری *De Mensch van Nazareth* (۱۹۱۶) بـه‌این دوره تعلق دارد. آثـار اسخندل در دورهٔ اقامتش در ایتالیا تغییر شکل مـی‌دهد و موضوعهای قرون وسطائی جای خـود را

به‌آثار مربوط به‌دورهٔ رونسانس ایتالیا می‌سپارد. داستانهای این‌دوره ساده‌تر است، از آن جمله است: تریستان و ایزولده *Tristan en Isolde* (۱۹۲۰)، گلهای عشق *Der Liefde Bloesems* (۱۹۲۱) و چند داستان کوتاه که با پیروزی همراه بود، مانند آنجولینو و فصل بهار *Angiolino en de Lente* (۱۹۲۳)، شرح حال ورلن *Verlaine* (۱۹۲۷) و مانندآن. دورهٔ آثار ایتالیائی اسخندل درحدود ۱۹۳۰ پایان می‌گیرد و دورهٔ آثار هلندی آغاز می‌شود. موضوع داستانها دراین‌دوره ازکشورهلند الهام گرفته وحماسهٔ واقعی جدیدی بشمار می‌آیدکه از اهمیت فراوان برخوردار است. آثار این دوره عبارت است از: کشتی یوهانا ـ ماریا *Het Fregatschip Johanna Maria* (۱۹۳۰) که قهرمان اصلی آن بیشتر خودکشتی بشمار می‌آید تا ناخدا. مرد آب *De Waterman* (۱۹۳۳) سرگذشت جوانی است که درکودکی شاهد قتل مردی بوده که جسدش به‌رودخانه افکنده شد و ازآن پس پسرك با رشته‌های مرموز و شومی با رودخانه پیوند یافت و راز شریك جرم بودن در وجودش ثابت ماند، از سرزمین و خانهٔ خویش جدا شد و از مردم روی خاك در خود نفرتی احساس‌کرد، پس به سوی آب کشیده شد وحتی پس از ازدواج، با زن وفرزند برقایقی که درخانه‌های هلند می‌گشت، منزل کرد و سالهای سعادتمندانه‌ای را برروی آب گذراند، تاآنکه فرزندش درآب غرق شد و همسرش از بیم رودخانه به‌خاك بازگشت. مرد تنها ماند و پس از جدائی از زن زندگی دشواری را گذراند تاآب خشمگین او را نیز در ربود. این داستان غم‌انگیز یکی از پرهیجانترین داستانها در ادبیات جدید هلند است. روح مرموزآب و مرد با خوشبختی در هم حل شدند و مرد تصویر امید جاودانی را در رودخانه‌ای می‌دیدکه‌آسمان رنگارنگ درآن منعکس می‌شد. دام هلندی *Een Hollandsch Drama* (۱۹۳۵) اوج قدرت هنری اسخندل را نشان می‌دهدکه از نظر ساختمان و هماهنگی داستان و صفای سبك، شاهکار نثر در ادبیات هلندی بشمارآمد و اولین جلد از اثر سه‌بخشی اسخندل است که دو دیگرآن به‌نام مرد ثروتمند *De Rijke Man* (۱۹۳۶) و پرندگان خاکستری *De grauwe Vogels* (۱۹۳۷) انتشار یافت و موضوع اصلی آن قضا و قدر است که در قالب مذهب پروتستان و مؤمنان و فضیلتشان جای گرفته است. غمی که داستانها را در بردارد و محیط اختناق‌آوری که براشخاص آن حکمفرماست، همه درشیوهٔ نگارشی استادانه و سلیس بیان می‌گرددکه از نظرایجاز و فصاحت وزیبائی و قدرت به‌حدتراژدیهای

یونان می‌رسد، اگر چه اشخاص داستانها از خانواده‌های کسبه و اهل حرفهٔ کم‌سرمایهٔ هلند در قرن نوزدهم انتخاب شده‌اند. از ۱۹۳۸ محیط تیره‌ای که برآثار هلندی اسخندل سایه افکنده بود و به‌آن جاذبه می‌بخشید، جای خود را به‌لحنی شادتر داد، چنانکه در دنیا، (قصی شادمانه *De Wereld.een Dansfeest* (۱۹۳۸) و هفت باغ *De Zeven Tuinen* (۱۹۳۹) و مانندآن دیده می‌شودکه نویسنده در آنها حوادث زمان خود را مطرح کرده است. تعدادی ازآثار اسخندل پس ازمرگش بچاپ رسید. وی نمایشنامه‌ای نیز به‌نام پاندورا *Pandorra* در ۱۹۱۰ انتشار داد و در اواخر زندگی شعرهائی در قالب‌آزاد سرود.

خصوصیت انسانی و ادبی اسخندل موجب شده است که آثارش از بهترین آثار نثر جدید هلند بشمار آید، آثار پیروزمندانه‌ای که در عین حال به‌سبب تغزلی بودنش رنگ رومانتیك داشت و به‌سبب بینش دقیق و والایش در بارهٔ وضع بشری، رنگی کلاسیك.

**اسکات، سر والتر** Scott, Sir Walter شاعر و رومان‌نویس انگلیسی (۱۷۷۱-۱۸۳۲) والتر اسکات در ادینبورگ Edinburgh و در خانواده‌ای اصیل زاده شد. درکودکی براثرابتلای به‌بیماری فلج اطفال لنگ شد. تحصیلات خودرا در ادینبورگ انجام داد و مانند پدر به‌وکالت دعاوی پرداخت و ازنوجوانی به‌شعر و تاریخ وقصه‌های خیال‌انگیز شوق فراوان یافت. در ۱۷۹۷ ازدواج کرد و با همسر خود در خانهٔ کوچکی در زادگاهش بسر برد. وی غالب اوقات برای دیدار خانواده‌اش به‌مرز انگلستان و اسکاتلند سفرمی‌کرد، همین دیدارها موجب گشت که اسکات به‌زیبائیهای طبیعت و چشم‌اندازهای شاعرانه و ترانه‌های عامیانه و افسانه‌های‌آن نواحی که به‌وقایع مهم تاریخ اسکاتلند بستگی می‌یافت، علاقه‌مند شود. در این دوره اسکات به‌آموختن زبان‌آلمانی پرداخت وآثاری از بورگر Bürger شاعرآلمانی وگوته به انگلیسی ترجمه کرد. از ۱۷۹۲ در ضمن سیاحت از دورترین منطقهٔ سرحدی انگلستان و اسکاتلند، به‌فراهم‌آوردن ترانه‌های عامیانه و غزلهای مرزی که به وسیلهٔ دهقانان از بر خوانده می‌شد، دست زد و در ۱۸۰۳ درسه جلد منتشر کرد و بدین طریق پیشوای گروهی از شاعران گشت که بعدها به‌جمع‌آوری اشعار عامیانه پرداختند. اسکات حتی در اشعاری که خود می‌سرود نیز از این

ترانه‌ها الهام گرفت . در ۱۸۰۴ چاپ قصهٔ منظوم قدیم را به نام سر تریسترم *Sir Tristrem* برعهده گرفت و این نخستین اقدامی بود در بارهٔ چاپ سلسله‌آثاری که بعدها انجام دادکه از همه معروفترآثار درایدن Dryden (۱۸۰۸) و سویفت Swift (۱۸۱۴) است. اولین اثر بدیع و مهم اسکات در ۱۸۰۵ با عنوان ترانهٔ آخرین خنیاگر *The Lay of the Last Minstrel* انتشار یافت‌که محبوبیت فراوان یافت. در ۱۸۰۶ بالادها و قطعه‌هائی در تغزل *Ballads and Lyrical Pieces* و در ۱۸۰۸ مارمیون *Marmion* را انتشار داد. بانوی دریاچه *The Lady of the Lake* (۱۸۱۰) از نظر بسیاری از ناقدان بهترین اثر منظوم اسکات بشمارآمد. این منظومه درشش بند است و عنوانش از نام شخصیتی اساطیری از افسانهٔ شاه‌آرثر Arthur گرفته شده و از زیبائی طبیعی شرق اسکاتلند الهام پذیرفته است . اسکات در این منظومه خواننده را با خود به‌ماجراها و وقایع غیرمنتظر می‌کشاندکه در ضمن‌آن ازآداب و رسوم منطقهٔ کوهستانی و مناظر باشکوه وصفی دقیق بعمل‌آورده است. منظومهٔ بانوی دریاچه پیروزی فراوان بدست‌آورد و الهام بخش روسینی، آهنگساز نامی، درساختن اوپراگشت. ازآثار منظوم دیگر اسکات این‌آثار است: رؤیای دون رودریك *The Vision of Don Roderick* (۱۸۱۱)، راکبی *Rokeby* (۱۸۱۳)، عروسی تریرمن *The Bridal of Triermain* (۱۸۱۲)، لرد جزایر *The Lord of the Isles* (۱۸۱۵) و مانندآن. والتر اسکات در همهٔ این منظومه‌ها وصف‌آداب و رسوم و ترسیم مناظر باشکوه منطقهٔ غرب اسکاتلند و جزایر را با وقایع تاریخی می‌آمیزد، خاصه در دو منظومهٔ اخیرکه تصویر دقیق خصوصیتهای اخلاقی و روحی مردم، پیچ و خمهای حوادث و غم‌انگیز بودن داستان،آشکارا از ظهور نویسنده‌ای‌که استاد و خالق رومان تاریخی است، خبر می‌دهد و اگرچه کولریج Coleridge ، شاعر انگلیسی به سبب قالبهای نامأنوس و بیان تصنعی اشعار اسکات، در بارهٔ اوگفته است: «پس از مرگ اسکات حتی بیست شعر از او باقی نخواهد ماند» این اشعار اسکات را به شهرت رساند. اسکات در ۱۷۹۹ به سمت فرمانداری سلکرك شر Selkirkshire منصوب‌گشت و باآنکه سالها در این سمت باقی ماند، هرگز از نویسندگی دست باز نداشت. اما ظهور بایرون وپیروزی اشعارش، محبوبیت اسکات را تحت‌الشعاع قرارداد، پس شعر و شاعری راکنارگذارد و به‌رومان‌نویسی پرداخت و داستان ویورلی *Waverley* راکه در ۱۸۰۵ آغازکرده بود، در ۱۸۱۴ بپایان رساند و با نام

مستعار انتشار داد. اسکات در این رومان تاریخی شیوهٔ خاصی بکار برده بودکه در سایر داستانهایش نیز مراعات گشت. پیروزی بزرگ رومان **ویورلی** اسکات را به خلق یك سلسله رومان در زمینهٔ محیط اسکاتلند برانگیخت که درآنها تنها به‌زنده‌کردن اشخاص تاریخ اکتفا نمی‌کرد، بلکه می‌کوشید تا محیط تاریخی را از نوخلق کند، ازآن جمله است این داستانها: **گای مانرینگ** *Guy Mannering* (۱۸۱۵) که حوادثش درقرن هیجده می‌گذرد. **عتیقه‌شناس** *Antiquary* در ۱۸۱۶ که‌ازبرجسته‌ترین وگویاترین رومانهای اسکات بشمارآمد. عتیقه‌شناس پردهٔ نقاشی زنده‌ای است از عادات و خصال مردم اسکاتلند در بعضی از دوره‌ها. این‌کتاب نزد اسکات نیز بسیار عزیز بوده است، زیرا قهرمان اصلی‌آن، محقق پیر و نیکوکار،نقشی از صفات نویسنده را در بردارد. کتاب شامل دسیسه‌ها و پیچ و خمهای جالب توجه و جاندار است و بهانه‌ای است برای تنظیم یك سلسله وقایع هیجان‌انگیز. سلسله داستانهای **قصه‌های صاحبخانهٔ من** *Tales of My Landlord* درچهار جلد منتشر شدکه همه محیطی اسکاتلندی داشت و اسکات پس‌ازآن در ۱۸۱۹ با انتشار رومان **ایوانهو** *Ivanhoe* محیط اسکاتلند را در رومانهای خود رهاکرد تا به عصر دیگر و منطقهٔ دیگر بپردازد وآن انگلستان در عصر ریچارد اول Richard I بود، اما با انتخاب این دوره از تاریخ نسبت به‌اصولی‌که بیشتر در رومانهای نخستین بکار می‌برد، همچنان پایبند باقی‌ماند، به‌این معنی که دوره‌ای را انتخاب می‌کردکه درآن تضاد عمیق طبقاتی وجود داشت و مردم‌کشور را به‌دسته‌های‌گوناگون تقسیم می‌کرد. انتشار **ایوانهو** اسکات را به‌اوج شهرت و محبوبیت رساند وگرچه مطالب‌آن از جنبهٔ تاریخی با اسناد و مدارك مطابقت‌کامل ندارد و نویسنده درآن تنها رنگ تاریخی عصر را حفظ و به این نکته اکتفا کرده است که در رومان چیزی خلاف حقایق تاریخی وارد نکند و در انتخاب وقایع‌آزادی داشته باشد، برروی هم سبکی باطراوت پدید آورده‌که ازنفوذی‌کم نظیر درمیان مردم برخوردارگشته و شهرتی جهانی یافته است. از آن پس **ایوانهو** الهام بخش بسیاری از آثار ادبی، ازجمله نوتردام دوپاری اثر ویکتورهوگوگشت. اسکات در۱۸۲۰ درعداد نجیب‌زادگان درآمد و زندگی مجللی پیش‌گرفت با مخارجی‌گزاف. در ۱۸۲۱ رومان **کنیلورث** *Kenilworth* را انتشار دادکه درآن عصر ملکه الیزابت وصف شده‌است و در ۱۸۲۳ **کونتین دارورد** *Quentin Durward* را که حوادث‌آن درکشور فرانسه، در

قرن پانزدهم می‌گذرد وهدف نویسنده نشان دادن واژگونگی معیارهای اجتماعی است. سالها این رومان از محبوبترین آثار اسکات بشمار می‌آمد و ازتازگی انکار ـ ناپذیری برخوردار بود. در۱۸۲۵ طلسم *The Talisman* انتشار یافت که حوادث آن درعصر جنگهای صلیبی می‌گذرد، ایـن داستان نیز از بهترین آثار اسکات شناخته شد، با آنکه تنوع وتازگی آثار اخیر نیز مانند ایوانهو بسیار مورد پسند مردم قرار گرفت، خوانندگان عصرجدید رومانهای اورا دراوصاف از زندگی منطقهٔ سرحدی اسکاتلند ترجیح دادند، واسکات در۱۸۲۴ با انتشار داستان ردگـانتلت *Redgauntlet* باردیگر به‌منطقهٔ اسکاتلند بازگشت و رومانی انتشاردادکه قابل مقایسه با رومانهای نخستین‌وی‌بود. اسکات باهمهٔ پیروزیها باوضع مالی دشواری روبروگشت، سازمان انتشاراتیش ورشکسته شد و باآنکه سلامت مـزاج را نیز از دست داده بود، ناچار گشت‌که شب و روزکارکند تا از درآمد نـوشته‌هایش وامهائـی راکـه به‌او تنها اختصاص نداشت، بپردازد. علاوه بـر داستان وودستاك *Woodstock* (۱۸۲۶) و زندگی ناپلئون *The Life of Napoleon* (۱۸۲۷) قصه‌های دیگری نوشت‌که بعضی ازآنها از بهترین قصه‌هایش بشمارمی‌آمد. همچنین مقاله‌هائی برای مجلهٔ کوارترلی ریویو *Quarterly Review* که بنابرگفته‌ای خود او در۱۸۰۹ تأسیس کرده‌بود. مقداری از وقت خودرا نیز به‌چاپهای تازه‌ای از آثارش اختصاص داد. یادداشتهای روزانهٔ والتر اسکات بهترین گـواه خصایـل، شهـامت و احساس او در سالـهـای ضعف و خستگی است‌که در۱۸۹۰ بچاپ رسید. اسکات در ۱۸۳۰ به‌اولین حملهٔ سکتهٔ قلبی دچارشد، اما موفق گشت‌که کارش‌را ادامه دهد وهمهٔ وامهایش‌را بپردازد وبه‌منظور بدست‌آوردن سلامت مزاج به‌خارج ازکشور سفرکـردکه نتیجه‌ای بدست نیاورد و اندکی پس ازبازگشت به‌وطن درگذشت. والتراسکات دراشعارکهن وقصاید اسکاتلند وترانه‌های عامیانه آگاهی فراوان داشت و از راه فراهم‌آوردن این اشعار خدمتی بزرگ به‌فرهنگ میهنش انجـام داد. اگرچه درمنظومـه‌های داستانی والتر اسکات زبانی تصنعـی و مبالغه‌آمیز و وزنی یکنـواخت بکار رفته، استادی او در نقل و داستانپردازی و ادراکش از عالم انسانـی این نقص را جبران مـی‌کند. در قلمرو رومان‌تاریخی اسکات نویسنده‌ای بی‌رقیب‌بود، کمترنویسنده‌ای چنین‌نفوذگسترده‌ای بر زندگی هنری زمان‌خود داشته‌است، نفوذی‌که تنهابرشاعران ورومان نویسانی، مانندکارلایل Carlyle محدود نمی‌گشت ودامنهٔ‌آن به‌نمایشنامه‌نویسان، آهنگسازان

وطراحان ونقاشان نیزکشیده می‌شد.
گوته دربارهٔ اسکات می‌گوید: «درآثار والتر اسکات پیوسته اعتماد و اعتبار وعمق عظیم در ادراك وجود دارد. آثاراو ازمعرفت وسیعی ازعالم واقعی برخورداراست، معرفتی‌که نویسنده در سراسر زندگی براثر مشاهدهٔ دقیق و توجه بسیار به مسائل دشوار زندگی به‌آن دست یافته‌است.»

ترجمه به‌فارسی: آیوانهو ـ انگلیس در هشت قرن پیش ـ سرباز اسکاتلندی ـ عشق و فداکاری ـ کونتین دارارد ـ طلسم.

**اسکارون، پول** Scarron, Paul شاعر ونمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۶۱۰ ـ ۱۶۶۰)
اسکارون درپاریس زاده شد، درهفت سالگی مادر را از دست داد و دوران‌کودکی و نوجوانی مشقت باری را درکنارنامادری سختگیر ومستبدگذراند. در سیزده‌سالگی ازطرف پدر نزد یکی از خویشان فرستاده شد و برای آینده‌اش شغل‌کشیشی تعیین گشت. اسکارون‌که شیفتهٔ شور ولذت زندگی بود، ابتدا به‌این شغل تن درنمی‌داد وپس از مقاومت بسیار بناچار آن‌را پذیرفت، لباس روحانی پوشید و ازمدد معاش برخوردارشد. هفت سال درکنار اسقف مان Mans گذراند، با وی به‌ایتالیا سفرکرد و دربازگشت مشاور رسمی‌کلیسا شناخته‌شد ـ سمتی‌که مانع رفت‌وآمد او درجامعه نمی‌شد. بدین طریق اسکارون زندگی مطبوعی را درشهرستان می‌گذراند، با بازیگران معاشرت و درمحافل شهر وسرگرمیهایش شرکت می‌کرد. در۱۶۳۸پس‌از شرکت درکارناوال شهر، ناگهان افلیج شد و تا آخرعمر با بدن درهم پیچیده بر صندلی بیحرکت باقی‌ماند. خوشبختانه اسکارون ازچنان خوی خوش وقدرت‌روحی برخوردار بودکه نه‌تنها هرگز خودرا نباخت، بلکه درخندیدن به‌خود از دیگران پیشی می‌گرفت وکار را به‌جائی می‌رساندکه همه‌چیز را به‌مسخره می‌کشاند. در ۱۶۴۰به‌پاریس رفت وبه‌محافل ادبی‌راه یافت. همه جا با استقبال روبرو شد و ازطرف دربار به‌دریافت مستمری نایل‌آمد. اسکارون ازآغاز انتشار اولین‌آثارش نوشته‌های خنده‌آور ومسخره‌آمیزرا باب‌روز کرد. ابتدا اشعارکوتاهی‌ساخت‌که‌دراین مجموعه‌هافراهم‌آمد: مجموعهٔ چندشعر هزل‌آمیز *Recueil de quelques vers burlesques*، دنبالهٔ آثار هزل‌آمیز *La Suite des oeuvres burlesques* که اولین و دومین‌قسمت‌آن‌در ۱۶۴۷ وسومین‌قسمت در۱۶۵۱ انتشاریافت. در۱۶۴۴منظومه‌ای بزرگ واساطیری

ساخت به‌نام تیفون یا جنگ غولها با خدایان *Le Typhon ou la Gigantomachie* که به‌مازارن Mazarin اهدا شده‌بود. اسکارون در ۱۶۴۵ نوشته‌های مسخره‌آمیز خودرا به‌عالم تئاتر کشاند و کمدی منظوم ژودله یا ارباب ـ نوکر *Jodelet ou le Maitre-Valet* را در پنج‌پرده درتئاتر هتل دوبورگونی Bourgogne بر صحنه آورد، این کمدی که تقلیدی بود ازاثری اسپانیائی پیروزی بزرگی بدست‌آورد. سال بعد نمایشنامهٔ هوسهای ناگهانی کاپیتن ماتامور *Les Boutades du capitaine Matamore* را برصحنه آورد. در ۱۶۴۸ انتشار اثرمعروف خود ویرژیل دلباس مبدل *Virgile travesti* را آغازکردکه تا ۱۶۵۲ ادامه یافت ویکی ازآثارممتاز ادبیات هزل‌آمیز قرن هفدهم بشمارآمد. این اثر هنر اسکارون را درلطافت مفاهیم شاعرانه وقدرت تجسم وطبع بذله‌گوی و استعداد طنزنویسی نشان می‌دهد. ویرژیل در لباس مبدل با پیروزی بزرگی روبروگشت. در ۱۶۵۲ شاهکار اسکارون به‌نام دون ژافهٔ ارمنستانی *Don Japhet d'Arménie* برصحنه‌آمد، که ازنمایشنامه‌ای اسپانیائی مایه‌گرفته وواقعاً مسخره‌آمیز وخنده‌آور بود. اسکارون در چهل ودوسالگی با دختر جوان وفقیر و بی‌سرپرستی به‌نام فرانسواز دوبینیه Françoise d'Aubigné ازدواج کردکه پس از مرگ اسکارون سرپرست فرزندان لوئی چهاردهشد وپنهانی در ۱۶۸۴ باشاه ازدواج کرد و به مادام دومنتنون Mme de Maintenon معروف گشت وپس از فوت شاه مؤسسهٔ سن‌سیر Saint-Cyr را برای تربیت دختران‌جوان تأسیس کرد. اسکارون پس‌از نوشتن چند نمایشنامه ازجمله دانش‌آموز سالامانکا *L'Écolier de Salamanque* در ۱۶۵۴ نوعی رومان منتشرکردکه بیش‌از اشعار وحتی بیش‌از آثار نمایشی موجب شهرتش‌گشت. در ۱۶۵۱ اولین قسمت از رومان کمیك *Roman Comique* را انتشار داد و در ۱۶۵۷ دومین قسمت‌آن‌را. این رومان سرگذشت یك‌گروه بازیگراست‌که اسکارون به‌هنگام اقامت در مان با آنان رفت وآمد داشت. رومان کمیك یکی‌ازچند اثر رئالیستی عصر وی بشمارآمد وبابهترین رومانهای پرماجرای ادبیات‌اسپانیائی برابری‌کرد، حتی امروز نیزیکی از شاهکارهای نوع خود درادبیات فرانسه محسوب می‌شود. اسکارون به‌نمایشنامه نویسی بازگشت و یك سلسله تراژی ـ کمیك Tragi - Comique را میان سالهای ۱۶۵۵-۱۶۵۷ انتشار دادکه یکی ازآنها به‌نام احتیاط بیفایده *La Précaution inutile* الهام بخش مولیر در نمایشنامهٔ مکتب زنان L' École des Femmes گشت. و ریاکاران *Les Hypocrites* او الهام بخش وی در

نمایشنامهٔ تارتوف Tartuffe . نفوذ اسکارون درتئاتر تنها ازراه اقتباس نمایشنامه‌هایش نبود، بلکه تند وتیزی وطبیعی بودن مکالمه درنمایشنامه راه را برای مولیر گشود. با آنکه شهرت نمایشهای مسخره‌آمیز بتدریج رو بـه‌ضعف نهاد، اسکارون پیوسته ازاحترام ومحبوبیت عام برخورداربود وآثار خنده‌آورش‌که برپایهٔ آثارطنز-آمیز اسپانیائی گذارده شده بود، او را استاد مطلق ادبیات هزل‌آمیزمعرفی‌کرد.
آخرین سخنان اسکارون پیش‌ازمرگ خطاب به‌اطرافیان این‌بود: «هرگز پس‌ازمرگم شمارا آنقدر نخواهم‌گریاندکه درزندگی خنداندەام.»

**اسکلتون، جان** Skelton, John شاعـر انگلـیسی ( ۱۴۶۰ - ۱۵۲۹ ) اسکلتـون تحصیلات خودرا در دانشگاه آکسفرد وکمبریج انجام داد و به‌عنوان شاعرمداح به‌خدمت هنری هفتم Henry VII درآمد. اولین اشعار مهم اسکلتون دومرثیه است درمرگ ادوارد چهارم وکنت هنری‌پرسی Henry Percy . وی در۱۴۹۵مربی شاهزاده هنری گشت‌که بعدها با عنوان هنری هشتم به‌سلطنت رسید، تا ۱۵۰۴ مداح رسمی دربار بود و درعین حال به‌مقامات عالـی روحانی‌ارتقا یافت. هجویات وهـزلیات اسکلتون درمیان فرقه‌های مذهبی دشمن فراوان‌برایش بوجودآورد، حتی یك‌بار از جـانب اسقـف اعظـم از مقـام خـود عـزل شد. منظومـهٔ دیزه خوادان دەبادی *The Bowge of Court* درحدود سال ۱۵۰۹ ساخته‌شدکه هجوی است از دربار هنری هفتم. منظومهٔ فیلیپ‌اسپادو *Phyllyp Sparowe* مرثیه‌ای دراز وهزل‌آمیز ودربعضی قسمتها مضحکه‌آمیز است دربارهٔ مرگ گنجشك محبوب دختری‌کـه در دیر تربیت یافته وگربه‌ای‌که در این‌کار ناپسند مقصر شناخته شده‌است. اسکلتون پس از بیان ناامیدی دخترجوان ولعن‌گربه به‌وسیلهٔ پرندگان، تشریفات عزاداری برپا می‌کند تا همه برای روح گنجشك مرحوم دعاکنند. شاعر دراین منظومه مراسم عزاداری کشیشان را به‌صورتی استعاری به‌مسخره مـی‌گیرد. بکاربردن‌کلمه‌هـای لاتینی و فرانسوی به‌طور وفور درمیان متن انگلیسی واختلاط بیان‌غیرمعمول و دانشمندانه با بیان محاوره‌ای، به‌شعر حالتی خنده‌آور می‌بخشد. اثـر دیگـر اسکلتون کولین کلات *Colin Clout* در۱۵۱۹ منتشرشد و شاعر درآن از زبان دهقانی ساده وعامی معایب جامعهٔ روحانی کلیسا را نشان می‌دهد وهمهٔ نقایص اجتماعـی را به‌گردن اسقفها می‌اندازدکه به‌جای راهنمائی پیروان خویش به‌فکرمقام، افتخار وجاه‌طلبی

وزندگی پرتجمل‌اند، به‌شکار مـی‌رونـد، از انواع سرگـرمیها لذت مـی‌برند، در قصرهای بزرگ زندگی می‌کنند، مقبره‌های باشکوه برای خود می‌سازند و اموال متبرک کلیسا وعوایدکشیشان زیردست را حیف ومیل مـی‌کنند. لحن شاعر در این شعر بسیار تند وگـزنده است وهمچنان پیش مـی‌رود تا به‌صحنه‌هائـی ازفساد عام می‌رسد. سبك خاص اسکلتون دراشعارکوتاه با قافیه‌های گوناگون برتحرك وتأثیر منظومه می‌افزاید. اسکلتون نمایشنامهٔ شکوه و عظمت *Magnyfycence* را در ۱۵۱۶ ساخت‌که نمونه‌ای ازاصول اخلاقی بود و شاهزادهٔ جوانمردی را نشان می‌دادکه به‌سبب اشتباه دربخشش و به‌وسیلهٔ مشاور بد روزگارش به‌تباهی کشیده شده‌است. دیوان *Poetical Works* اسکلتون در دوجلد در۱۸۴۳ و حکایتهای مطایبه‌آمیزش در مجموع قصه‌های شادی‌بخش *The Merry Tales* در۱۵۶۶ منتشرشد.
اسکلتون معـروفترین شاعر زمـان خـود بـود، امـا ارزشیابی شعر وی به‌سبب خصوصیتهای‌آن‌که درعین حال قرون وسطائی و جدید است، دشوار بنظرمی‌رسد. شیوهٔ ابتکاری اسکلتون درشعر به‌نام «وزن اسکلتونی» معروف شده‌است.

**اسکودری، ژورژ دو** Scudéry, Georges de نمایشنامه‌نویس و رومان‌نویس فرانسوی (۱۶۰۱-۱۶۶۷) درشهر لو هاور Havre زاده شد، مدتها افسرارتش بود. در۱۶۳۹ به‌پاریس رفت وسالها با خواهرش مادلن دواسکودری زندگی‌کرد. ژورژ از۱۶۳۱ کار خودرا درقلمرو ادبی آغازکرد، ابتدا به‌عنوان شاعرغنائی شناخته شد و دیوان خودرا در۱۶۴۶ انتشارداد، پس ازآن به‌نمایشنامه‌نویسی پرداخت و دوکمدی بـه نامهای فریبکار مجازات‌دیده *Le Trompeur Puni* در ۱۶۳۳ و کمـدی بـاذیگران *La Comédie des Comédiens* در ۱۶۳۵ بـرصحنه آورد، پس ازآن در ۱۶۳۶ پنـج تراژدی-کمدی ساخت‌کـه همه با پیروزی همراه بـود. معروفترین‌آنها مرگ سزار *La Mort de César* است‌که باآنکه بـا نمایشنامهٔ لوسید Le Cid اثرکورنی در یـك زمان برصحنه‌آمد، ازپیروزی بسیار برخوردارشد وشش بار بچاپ رسید. هنگامـی که اسکودری مانند نویسندگان دیگرتحت‌الشعاع شهرت‌کورنی قرارگرفت و اورا رقیب خطرناکی دید، درنوشته‌هایش به‌او حمله‌کرد ونظرهای انتقادآمیز خودرا در ملاحظاتی دربارهٔ لوسید *Observations sur le Cid* در۱۶۳۷ انتشار داد. کارمشاجره ومباحثه دربارهٔ کورنی به‌جائی‌رسیدکه امربه‌آکادمی ارجاع‌شد، اماکاردینال ریشلیو

Richelieu که ازطرف اسکودری مدایحی دریافت‌کرده بود، ازاو حمایت‌کرد و در ۱۶۳۹ در نمایش عشق ظالمانه *L'Amour tyrannique* حضور یافت وآن‌را همپایهٔ سید خواند. اسکودری علاوه بر تئاتر به‌فعالیت دیگر ادبی نیز دست زد و حماسهٔ آلاریك یا دوم شکست‌خورده *Alaric, ou Rome vaincue* را در ۱۶۵۴ انتشار داد که شامل یازده هزاربیت‌بود وچندین‌بار بچاپ رسید و اسکودری‌را شاعری حماسه‌سرا معرفی‌کرد. دراین هنگام اسکودری از استعداد رومان‌نویسی خواهرش سود برد و با او درخلق یك‌رشتهٔ عظیم رومان همکاری‌کرد، ازجمله رومان ابراهیم یا پاشای نامدار *Ibrahim ou l'Illustre Bassa* و کودش کبیر *Le Grand Cyrus* که موجب شهرت تازهٔ اوگشت، اما بدرستی معلوم نیست‌که درنوشتن این رومانها تا چه حد سهیم بوده‌است. ژورژ اسکودری پس از آن به نورماندی رفت و با مارتن‌واست Martinvast ، دختری ممتاز وبافراست،ازدواج‌کرد.پس‌از چندسال به‌پاریس‌بازگشت وهمانجا درگذشت.

نمایشنامه‌های ژورژ دواسکودری به‌سبب قدرت خیال‌انگیزی و افراط در صنایع لفظی وشمول حوادث خارق‌العاده مقامی ممتاز یافت و باوجود سهل‌انگاری و معایبی‌که درساختمان داستانها وجود داشته و باوجود سطحی وبی‌عمق بودن تحلیلهای روانی، پیوسته ازپیروزی بسیار برخوردار بوده‌است.

**اسکودری، مادلن دو** Scudéry, Madeleine de بانوی رومان نویس فرانسوی (۱۶۰۷ - ۱۷۰۱) مادلن درشهر لو هاور Le Havre زاده، و ازتعلیم و تربیتی‌کامل برخوردار شد. زبانهای مختلف آموخت و مطالعات فراوان انجام داد. در ۱۶۳۹ به‌پاریس‌نزد برادرش‌که شهرت فراوان یافته بود، رفت و با افراد ممتاز جامعهٔ‌ادب پاریس آشنا شد. در ۱۶۴۱ کار نویسندگی را آغازکرد و رومان ابراهیم یا پاشای نامدار *Ibrahim ou l'Illustre Bassa* را به‌نام برادرش انتشار دادکه داستان آن از تاریخ کشور عثمانی گرفته شده بود. سپس کتاب بزرگ کودش کبیر *Le Grand Cyrus* را میان سالهای ۱۶۴۹و۱۶۵۳ انتشاردادکه شامل ده جلد و درحدود سیزده هزار صفحه بود. این‌کتاب نیز به‌نام برادرش انتشار یافت‌که شاید با وی همکاری داشته است. کتاب‌پیروزی خارق‌العاده بدست‌آورد وشهرتش درسراسر نیمهٔ دوم‌قرن هفدهم ادامه یافت. این پیروزی از طرفی به‌خصوصیت افسانه‌ای‌کتاب بستگی داشت و از

طرف دیگر به‌سبب شباهت فراوان قهرمانان آراسته و مبادی آداب آن باشخصیتهای برجسته و مورد تـوجه عصر. ویکتور کوزن Victor Cousin اولین کسی بود که این شباهت را کشف کرد، مثلاً کورش را به‌پرنس کنـده Condé شبیه دانست که ازخانوادهٔ بوربونها و سردار بـزرگ لوئـی چهارده بود، همچنین زنان بـزرگ درباری که هریك با نام تـاریخی عهدکهن ایران ظاهر شده بـودند. مکالمه‌های قهـرمانان در جاهای مختلف داستان مانند زنـدان، میدان جنگ، در بارهٔ مسائلی چون مـرگ تعلیم‌وتربیت دختران، آداب اجتماع همه‌ازلطف فکر وظرافت روح برخورداراست. مجموعهٔ مکالمه‌های معروف ایـن‌کتاب جداگانه بچاپ رسید و در جامعهٔ اشرافـی دست بـه‌دست گشت، اما خواندن مجموع این اثر به‌سبب یکنواختی و طـول‌کلام دشوار بود. خلق حوادث بی‌انتها وکشاندن قهرمانان از این حادثه بـه‌آن حادثـه تا آخرین جلد کتاب، بیشتر به کتاب حالت پاورقی داده که وقایع در آن به دنبال تخیل و تفنن ذهن نـویسنده پیش می‌رفته است. مادلن دو اسکودری پس ازکتـاب کوچك کبیر، رومـان کلهلی، تاریخ رومی *Clélie, histoire romaine* را میان سالهـای ۱۶۵۴و۱۶۶۰ در ده جلد و در حـدود هفت هزار صفحه با نام خـود انتشار داد. این‌رومان براساس سرگذشت دخترجوانی اهل رم است‌که نویسنده‌آن‌را با حوادث بسیار متنوع و عجیب آمیخته است. در ایـن رومـان نیـز مکالمه‌هـا، جـریان و خصوصیتهای زندگـی، همه آن چیزهائی است کـه در محافل ادبی قـرن هفدهم فرانسه بچشم مـی‌خورده و معرف شخصیتهای گوناگون طبقهٔ اشراف فرانسوی بوده است و مانند رومان کوچك کبیر تغییر شکلی از آداب و رسوم عهد کهن کـه نـویسنده به‌بهانهٔ‌آن همهٔ نکته‌های باریك زنـدگی و خـواستها و خـوشبختیها و نگرانیهای مردم زمان خود را بیان‌کرده است. صحنه‌های جنگ‌که قسمتهای اصلی داستان را پدید مـی‌آورد، به‌نویسنده امکان می‌دهد تا قطعه‌های سرشار از صنایـع لفظی و وصفهای تکلف‌آمیزی را که موردتوجه مردم عصر بوده درکتاب واردکند. رومـان آلماهیدا *Almahida* در میان سالهای ۱۶۶۰ و ۱۶۶۳ در متجاوز از شش هـزار صفحه و در هشت جلد انتشار یافت. ازآثار دیگر مادلن دو اسکودری ایـن کتابهاست: سلینت *Célinte* (۱۶۶۱)، ماتیلد *Mathilde* (۱۶۶۷)، گردش ورسای *La Promenade de Versailles* (۱۶۶۹). پس از آنکه نویسندگانـی چون مـولیر و بـوالـو ظهور کـردند، اسکودری دست از رومـان نویسی بـرداشت و بـه انتشار

نوشته‌هائی در مسائل اخلاقی پرداخت. از آن جمله: بحثهائی در بارهٔ مسائل گوناگون *Conversations sur divers sujets* (۱۶۸۰) و بحثهای اخلاقی *Les Conversations Morales* (۱۶۸۶) که درهمهٔ آنها تحلیل روانی باقدرت وظرافت بسیار انجام گرفته است. مادلن دو اسکودری در نودوچهارسالگی درگذشت.
مادلن دو اسکودری از بینشی قوی و فراست و هوش بسیار برخوردار بود. رومانهایش که معرف جامعهٔ ممتاز فرانسوی عصر او بود، درسراسر اروپا باپیروزی عظیم روبروگشت و به زبانهای مختلف ترجمه شد. سبك انشای او، خاصه در مکالمه‌ها بسیار پرطمطراق است، وی علاوه برکسب پیروزی به‌وسیلهٔ آثارش، به‌سبب برپاکردن محفل ادبی نیز شهرت بسیار یافت. انجمن روزهای شنبهٔ او رونق فراوان داشت و نویسندگانی چون لاروشفوکو و کنتس دولافایت، مادام دو سوینیه و دیگران درآن رفت وآمد داشتند.

**اسلوواتسکی، یولیوش** Slowacki, Juliusz شاعر و نمایشنامه‌نویس لهستانی (۱۸۰۹-۱۸۴۹) یولیوش در خانواده‌ای با فرهنگ زاده شد، پدرش استاد ادبیات و مادرش زنی روشنفکر بود. یولیوش‌ازکودکی هوش واستعدادی خارق‌العاده ازخود نشان داد و نوجوانی را درآرزوی شاعری و افتخارگذراند و در بیست سالگی شاعری بزرگ گشت. در هفده سالگی شعر مرثیهٔ اوکراین *Duma Ukrainska* را سرود که تحت‌نفوذ اشعار بایرون قرارداشت. اسلوواتسکی جوانی رنجور و رؤیائی بود. ابراز عطوفت شدید مادر حساسش، دوستی رفیقی که خودکشی کرد و عشق ناکام به دختر یکی از دانشمندان زمان، در او حساسیتی شدید و تفکری عمیق پدید آورد که سراسر آثارش را با تلخی و اندوه همراه ساخته است. منظومهٔ ساعتهای تفکر *Godzina mysli* در ۱۸۸۳ شاهکار اسلوواتسکی بشمار می‌آید و عشق ناکام دورهٔ جوانی وحال روحی شاعر را بیان می‌کند. اسلوواتسکی در نتیجهٔ اندوه و نامرادی به عقیدهٔ کفرآمیز گرایید و به‌مسائل فلسفی که به‌ذات هستی ارتباط می‌یابد، تمایل یافت و به‌تکامل مداوم روح بشر در خلال بازگشت به‌عالم دنیوی معتقد شد. اسلوواتسکی در ۱۸۲۹ پس از پایان تحصیلات در رشتهٔ حقوق به وزارت دارائی واردگشت و نمایشنامه‌های میندوو *Mindowe* و ماریا استوارت *Maria Stuart* را انتشار داد. نمایشنامهٔ میندوو که اولین اثر نمایشی اسلوواتسکی است و بر زمینهٔ

جنگ میان مردم لیتوانی و قوم توتون قرار دارد، ادراك هنری و قدرت نمایشی شاعر را نشان می‌دهد و مادی استوادت که برمبنای یکی از مهمترین و سنتی‌ترین سرگذشتِ تاریخی ساخته شده است، مهمترین آثار ادبی لهستان بشمار می‌آید. شاعر در این نمایشنامهٔ منظوم به‌تاریخ رنگ افسانه داده و با نیروی خیال‌انگیزی خود به اشخاص داستان چهره‌ای تازه و برجسته بخشیده است. این اثر اسلوواتسکی را شاعری بزرگ معرفی کرد. اسلوواتسکی تازه در ورشو مستقر شده بود که انقلاب لهستان آغاز گشت، پس با شیفتگی فراوان انقلاب را پذیرفت و از طرف دستگاه حکومت ملی به انگلستان فرستاده شد. در این زمان ورشو تسخیر شد و او نیز مانند میتسکیه‌ویچ Mickiewicz شاعر بزرگ لهستان در تبعید باقی ماند. در ۱۸۳۲ مقیم پاریس گشت و فعالیت ادبی را دنبال کرد. ازآثار او در این دوره منظومهٔ ماد *Zmija* و یان بیلتسکی *Jan Bielecki* و هوگو *Hugo* است. یان بیلتسکی منظومهٔ کوتاه رومانتیکی است که سرگذشت نجیب‌زاده‌ای واقعی راکه به‌دین اسلام درآمده و بعدها در رأس تاتارها به‌مبارزهٔ با طبقهٔ اشراف لهستان پرداخته، وصف می‌کند. این اثر نیز تحت تأثیر اشعار بایرون قرار دارد. هوگو نیز از سبك رومانتیسم الهام گرفته و دارای مشخصات سبك بایرون است. اسلوواتسکی در۱۸۳۲ منظومه لامبرو *Lambro* را می‌سازدکه موضوعش از شورش یونان برضد ترکها گرفته شده است. لامبرو، قهرمان رستاخیز یونان، جوانی است که از دنیا نفرت دارد و می‌خواهد خود را در راه میهن فداکند، اما به‌عدم توانائی خود در این راه پی می‌برد. این منظومه‌که در بارهٔ استقلال‌طلبی مردم یونان سروده شده در واقع احساس میهن‌پرستانهٔ شاعر را نشان می‌دهد و از بدبینی و ناامیدی سرشار است. اسلوواتسکی در ۱۸۳۳ در ژنو اقامت می‌کند و در ۱۸۳۴ منظومهٔ کوردیان *Kordian* را منتشر می‌سازد. در این منظومه مرد آزاده‌ای‌که از غم میهن در رنج است، مصمم می‌شودکه تزارنیکولا راکه امپراتوری مستبد است بقتل رساند؛ اما همینکه به‌اتاق خواب نیکولاوارد می‌شود، در خود احساس سستی می‌کند و ازکشتن او عاجز می‌ماند، پس به‌دست نگهبانان گرفتار می‌شود و دیوانه می‌گردد و به‌تیمارستان فرستاده می‌شود. این اثر قدرت بیان و زیبائی وصف و الهامات نبوغ‌آمیز شاعر را به‌اثبات می‌رساند. اسلوواتسکی در سوئیس با محیط روشنفکران و ادب دوستان معاشرت‌کرد و با جریانهای فکری زمان آشنا شد.

منظومهٔ «سوئیس» *W. Szwajcarii* از آثار این دوره است. پس‌ازآن سفری طولانی به‌شرق انجام داد و ازکشورهای مصر و یونان و فلسطین دیدن‌کرد و منظومهٔ سفر به سرزمین مقدس *Podróż do Ziemi Swietej* را ساخت و در بازگشت به پاریس در ۱۸۳۸ منظومهٔ آن‌هلی *Anhelli* را منتشر کردکه منظومهٔ‌بزرگ واستعاری‌بود دربارهٔ شکست انقلاب لهستان و زندگی شکنجه‌بار محکومان. دیگر تراژدی بئاتریکس سنسی *Beatryks Cenci* در ۱۸۳۹ است‌که یکی از خیال‌انگیزترین آثار رومانتیك و از بهترین‌آثار ادبی اسلوواتسکی‌بشمارمی‌آید. اسلوواتسکی دراین‌دوره منظومه‌هائی انتشار دادکه توجه او را به‌پیوند دادن اوضاع معاصر لهستان با حوادث تـاریخی ملی نشان مـی‌دهد. آخـرین نمایشنامهٔ او به‌نام لیلاوندا *Lilla Weneda* در ۱۸۴۱ سرنوشت مردم لهستان را در زمان شکست نشان می‌دهد و دوشیزه لیلا قهـرمان اسیر و در زنجیر، تجسم‌دهندهٔ سرنوشت وطن او لهستان‌است. این‌اثر بیشك شاهکار شاعر و ازبهترین نمایشنامه‌های رومانتیك اروپاست، چه‌ازنظر قدرت اسلوواتسکی درشیوهٔ انشا، چه ازنظر برجستگی خصوصیتهای قهرمانان. اسلوواتسکی در ژوییهٔ ۱۸۴۲درپاریس با تووپانسکی Towianski آشنا شدکه ازنظر عقیدهٔ مذهبی وفلسفی و بازگشت روح بر او و آثار این دوره‌اش نفوذ فراوان برجای‌گذاشت. ازآن پس اسلوواتسکی به‌گذشته‌های دور تاریخ بازگشت تا به‌منابع مستدل دربارهٔ بازگشت ارواح به‌عالم هستی دست‌یابد. دو اثر از اودراین دوره منتشر شد: «اصل خلقت روح» *Genesis Z Ducha* (۱۸۴۴)، «روح فرمانروا» *Król duch* (۱۸۴۷) که حماسه‌ای بزرگ است برمبنای بازگشت روح و موضوع آن از افسانه‌های یونان و کتاب جمهوریت افلاطون گرفته شده است. اسلوواتسکی معتقداست‌که روح فرمانروا به‌طور توالی در شخصیتهای مختلف سیاسی حلول می‌کند و قادر است‌که ملت لهستان‌را به‌سوی سرنوشتی افتخـارآمیز سوق دهـد. در ۱۸۴۸ بیماری سل در اسلوواتسکی شدت یافت. چندی نزد مادر بسر برد وکمی پس از بازگشت به‌پاریس درگذشت. پس از مرگ مجموعه‌ای ازآثارش درچهار جلد در ۱۸۶۲ و پس ازآن آثار چاپ نشده‌اش در سه جلد در ۱۸۶۶ منتشر شد.

اشعار اسلوواتسکی غالباً از طنزی تند وحساسیتی دردناك برخوردار است، گرچه دربعضی‌آثارش تحت نفوذ نویسندگان بزرگ قرار دارد، روش بدیع و غیرمتعارف خـود را پیوسته حفظ مـی‌کند. اشعار تغزلی او خـود شاهکاری بشمار مـی‌آید.

موسیقی کلام، غنای تصویرهای ذهنی او را در مقامی مافوق بسیاری از شاعران قرار داده و در ردیف میتسکیه‌ویچ شاعر بزرگ زمان او جای داده است. حتی عده‌ای معتقدندکه اشعار اسلوواتسکی از نظر قالب شعر هنرمندانه‌تر از اشعار میتسکیه‌ویچ است. آثار اسلوواتسکی سرمشق شاعران جوان لهستانی ونسل پس از او قرارگرفت.

**اسووو، ایتالو** Svevo, Italo رومان‌نویس و منتقد ایتالیائی (۱۸۶۱ - ۱۹۲۸) اسووو در شهر تریست Trieste از پدرآلمانی و مادر ایتالیائی زاده شد، تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود بپایان رساند و در دوازده سالگی به‌کالجی نزدیك شهر باویر Bavière فرستاده شد. پنج‌سال در آلمان اقامت‌کرد، به‌زبان و ادبیات آلمانی علاقهٔ بسیار یافت و از ادبیات ایتالیائی عصر خود دور شد. ورشکستگی مالی خانواده موجب گشت‌که اسووو به‌تریست بازگردد و به‌شغلهای‌کوچك تن دردهد و از محیط ادبی جدا ماند. در ۱۸۸۰ به‌عنوان‌کارمند ساده در بانك شروع به کار کرد و هجده سال در این شغل باقی ماند. اولین رومان او به‌نام **یك زندگی** *Una Vita* در ۱۸۹۲ انتشار یافت‌که سرگذشت شخصی او و داستان شکست در زندگی است. جوانی شهرستانی برای پیداکردن‌کار به‌شهر می‌رود و در بانکی استخدام می‌شود، زندگی یکنواخت و ملال‌آمیزی پیش می‌گیرد و روزها را در انتظاری پوچ می‌گذراند، تا آنکه عاشق دختر رئیس ثروتمند خود می‌گرددکه اگر چه خودرا تسلیم می‌کند، او را جدی نمی‌گیرد. جوان‌که از زندگی پرشکنجه خسته می‌شود، به‌خودکشی دست می‌زند تا از غمها و خیانتها و بیعدالتیها رهائی یابد. این رومان توفیقی بدست نیاورد. اسووو به‌انتشار مقاله‌هائی در زمینهٔ نقد ادبی و هنری و موسیقی پرداخت و به‌انجمن ادبی و هنری شهر رفت وآمد یافت. در ۱۸۹۶ ازدواج‌کرد ودر ۱۸۹۸ رومان دیگری به‌نام **ضعف پیری** *Senilità* انتشار دادکه آن نیز مورد توجه منتقدان قرار نگرفت. اسووو‌که از عدم توجه ناقدان آزرده‌خاطر شده بود، دنبالهٔ نوشتن را رهاکرد و در حدود بیست و پنج سال چیزی انتشار نداد. در ۱۸۹۹ کار بانك را ترك کرد و مدیریت مؤسسه‌ای صنعتی را که متعلق به‌خانوادهٔ همسرش بود، برعهده گرفت و سفرهائی به‌فرانسه، انگلستان و اتریش انجام داد. در ۱۹۰۳ با جیمزجویس‌که در مدرسهٔ برلیتز Berlitz شهرتریست

به‌تدریس زبان انگلیسی اشتغال داشت، آشنا شد و دوستی صمیمانه‌ای میان آن‌دو برقرار گشت. اسووو در جریان اولین جنگ جهانی به‌مطالعهٔ آثار فروید پرداخت و کتاب رؤیای اورا ترجمه کرد و بشدت به‌مسائل مربوط به‌روانکاوی علاقه یافت. نفوذ فروید و اندیشه‌های او در سومین رومانی که شاهکار وی بشمار می‌آید، آشکار است. این رومان به نام **وجدان تسنو** *La Coscienza di Zeno* در ۱۹۲۳ انتشار یافت. پزشکی از بیمار خود تسنو که مردی مالیخولیائی و متلون‌المزاج است می‌خواهد تا گذشتهٔ خود را برای او شرح دهد. بیمار حوادث زندگی راکه غالباً با عدم تعادل روحی و شکست همراه‌بوده به‌صورت اعترافات بیان می‌کند. این رومان که بیشتر در تحلیل روانی و درمان روحی است و با عمق و دقتی فراوان نوشته شده در زمانی که ادبیات اروپائی به هنر تحلیلی و درونی بیشتر روی‌آورده بود، ناگهان موجب کشف مقام اسووو و شهرت او گشت و ظهورش موجب پیدایش مباحثه‌ها و نقدهای فراوان در صحنهٔ ادبیات جهانی گردید. اسووو بر اثر حادثهٔ اتومبیل درگذشت و پس از مرگش چند اثر از وی انتشار یافت، از آن جمله مجموعه داستانهای کوتاه به نام داستان پیرمرد خوب و دختر زیبا *La Novella del buon vecchio e la bella fanciulla* (۱۹۲۹) و مجموعه داستانها و قصه‌ها با عنوان سفرکوتاه احساسی و قصه‌های دیگر چاپ نشده *Corto Viaggiosentimentale e altri racconti inediti* (۱۹۴۹)، مکاتبات *Corrispondenza* اسووو بانویسندگانی **چون** والری لاربو نویسندهٔ فرانسوی در ۱۹۵۳ انتشار یافت. جیمزجویس درکشف شخصیت و آثار اسووو سهم بسزائی داشت و هم او بود که وی‌را به‌نویسندگان ومنتقدان شناساند. والری لاربوآثار او را ستود و دراعتلای مقامش کوشید.

**ترجمه به‌فارسی : وجدان زنو.**

**اشپیتلر،** رجوع شود به **اسپیتلر.**

**اشتاین، گرترود** Stein, Gertrude بانوی رمان‌نویس امریکائی (۱۸۷۴ - ۱۹۴۶) گرترود اشتاین در پنسیلوانیا و در خانوادهٔ یهودی مرفهی زاده شد، دورهٔ کودکی را در وین و پاریس گذراند ونوجوانی را در امریکا. تحصیلات را درکالج رادکلیف

Radcliffe انجام داد و تحت نفوذ استاد فلسفهٔ خـود، ویلیام جیمز William James قرارگرفت و در رشتهٔ روانشناسی تخصص یافت. در۱۹۰۳ به‌پاریس رفت وهمانجا مقیم شد. در پاریس باگروه نقاشان پیشرو مانند پیکاسو، ماتیس و براك وشاعرانی چون آپـولینر آشنائی و معاشرت یافت. به‌نقاشی علاقـهٔ فـراوان نشان داد و با برادرش لئوLéoکه بعدها منتقد معروف هنری گشت، مجموعهٔ ممتازی ازتابلوهای نقاشی جدید فراهم آورد و خانه‌اش درپاریس مرکـز تجمع هنرمندان نسل جـوان امریکا گشت که‌آن را «نسل گمشده» می‌خواند. گرترود پس از نقاشی به‌نویسندگی پرداخت. اولین کتابش به‌نام سه زندگی *Three Lives* در ۱۹۰۹ تحت تأثیر فلوبر نویسندهٔ رئالیست فـرانسوی تهیـه شد و او را از نخستین نویسندگان عصرنوین امریکا معرفی کرد، چه از نظر فکری، چه از نظر ادبی. گرترود اشتایـن پس از آن ناگهان در شیوهٔ نگارش خود تحولی پدید آورد و معتقد شدکه آنچه به‌ذهن آدمی مـی‌گذرد، بدون دخالت عقل و منطق یا تأثیر مکان و زمان باید به‌صورت الفاظ درآید. سبك نامأنوس و جدید او مورد بحث و جدل قرارگـرفت، چنانکه سینکلـر لویس Sinclair Lewis نویسندهٔ همعصر او این سؤال را در باره‌اش مطرح کـردکه: «آیا این زن دیوانه شده یا ما را مسخره‌کرده است؟» از مختصات سبك او تکـرار سماجت‌آمیزکلمه‌ها و قـراردادن آنها در جمله بدون هیچ منطق است مانند «گل سرخ گل سرخ است، گل سرخ است» و همینگوی آن را با تمسخر درکتاب خـود به‌این صورت درآورده است: «گل سرخ گل سرخ است، پیاز است.» گرترود زمانی درامریکا بشهرت رسیدکه خاطرات خود را با عنوان زندگینامهٔ آلیس بی. تاکلاس *The Autobiography of Alice B. Toklas* در۱۹۳۳منتشر کرد. آلیس تاکلاس دوست ومنشی گرترود اشتاین‌بود ونویسنده از زبان او زندگی شخصی خودرا شرح داده و سالهائی راکه در کشورهای مختلف گذرانده، خاصه زندگی درپاریس را پس‌ازجنگ جهانی‌اول‌به‌طور مشروح بیان‌کرده‌است. این کتاب یگانه سند زنده‌ای است‌از زندگی هنری وادبی پاریس قبل وبعداز جنگ جهانی ۱۹۱۴. شیوهٔ نگارش‌کتاب ساده‌تر و منطقی‌تر و استادانه‌تر از آثار دیگر این نویسنده است وبه‌حدی جلب توجه‌کردکه از پرفروشترین کتابهای سال بشمارآمد. گرترود اشتاین در ۱۹۳۴ به‌مناسبت اولین شب نمایش اوپرایش بـه نام چهارتن از اولیا دسه پرده *Four Saints in Three Acts* به‌امریکا بازگشت و در ۱۹۳۵ احساس خود را در برابر زندگی ومردم‌کشورش در

کتاب سرگذشت همه *Everyone's autobiography* بیان کرد.
گرترود اشتاین از نویسندگانی‌است‌که سر رشتهٔ ادبیات امریکائی قرن بیستم را در دست داشته‌اند، زیرا از طرفی مدت سی‌سال همهٔ هنرمندان با ارزش امریکائی مانند همینگوی و دیگران در محفل ادبیش گرد هم جمع می‌شدند و از طرف دیگر شیوهٔ نگارش او ویران‌کنندهٔ سدهای گذشته بود. وی قواعد جمله‌سازی را درهم ریخت، زبان محاوره وعامیانه را بکار برد و سبکی راکه در نقاشی، کوبیسم نامیده می‌شد، در نثر رایج‌کرد و رئالیسم نو را بنیان نهاد. از این‌رو درنویسندگان جوان بسیار نفوذکرد، اما بتدریج شهرت وپیروزی نویسندگانی چون جیمز جویس و همینگوی از شهرت ونفوذ اوکاست. از جمله‌آثار دیگر اشتاین این‌آثاراست: ترکیب وساختمان امریکائیها *The Making of Americains* (۱۹۳۴)، چگونه باید نوشت *How to Write* (۱۹۳۲)، ماتیس، پیکاسو و گرترود اشتاین *Matisse, Picasso and Gertrude Stein* (۱۹۳۳)، چهار تن در امریکا *Four in America* (۱۹۴۷) و مانندآن.

**اشتاین‌بك، جان** Steinbeck, John داستان‌نویس امریکائی (۱۹۰۲ - ۱۹۶۸)
اشتاین‌بك در کالیفرنیا و در خانواده‌ای از تبار ایرلندی زاده شد. تحصیلات خود را ابتدا در زادگاهش انجام داد، سپس آن را در دانشگاه ستنفرد Stanford در رشتهٔ زیست‌شناسی ادامه داد و بی‌آنکه به‌دریافت مدرکی نایل آید، دانشگاه را ترك‌کرد و برای امرار معاش به‌کارهای کوچك اشتغال یافت. مدتی نیز خبرنگاری مطبوعات را برعهده‌گرفت‌که درآن توفیقی بدست نیاورد. درطی این سالها بودکه به‌نوشتن پرداخت و اولین رومان خودرا به‌نام جام زرین *Cup of Gold* در ۱۹۲۹ و سپس مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه را با عنوان چمنزارهای بهشت *The Pastures of Heaven* در۱۹۳۲ منتشرکرد. در۱۹۳۵ انتشار رومان **تورتیلا فلت** *Tortilla Flat* او را به‌شهرت وپول رساند. این‌رومان شرح زندگی‌افراد رنگارنگ و جالب توجهی است از سرخپوستها، اسپانیائیها و سفیدپوستها که با روحی شاد و بی‌هیچگونه قید اخلاقی در کلبه‌های چوبی جنوب کالیفرنیا در میان فقر و دشواری بسرمی‌برند. واقع‌بینی که دراین‌داستان بکاررفته‌موافق‌طبع‌مردمی‌افتادکه‌از داستانهای رومانتیك خسته شده بودند. اشتاین‌بك پس از آن یك سلسله رومان اجتماعی با تمایل به‌ناتورالیسم انتشارداد مانند در نبردی مشکوك *In Dubious Battle* (۱۹۳۶) که

سرگذشت اعتصاب کارگران کشاورز مزارع کالیفرنیا بود. اشتاین‌بك در این سال به اروپا سفر کرد، از کشورهای اسکاندیناوی و روسیه دیدن کرد وقدرت ادبی خودرا تکامل بخشید. ثمرهٔ این سفر یادداشتهائی بود به‌نام یادداشتهای روسیه *A Russian Journal* که احساس نویسنده را دربارهٔ شهر مسکو وبه‌طور کلی کشور شوروی نشان می‌دهد. اشتاین‌بك درباز گشت به‌امریکا با قدرت بیشتر به نویسندگی پرداخت. کتاب **موشها و آدمها** *Of Mice and Men* را در ۱۹۳۷ انتشاردادکه شهرتی واقعی وعمیق برای نویسنده به‌همراه‌آورد. کتاب داستان عجیبی است از دوکشاورزکه یکی باوجود داشتن نیروی جسمانی فراوان دارای مغزضعیفی‌است‌که پیوسته اورا تحت حمایت دیگری قرار می‌دهد. دراین داستان اشتاین‌بك همدردی خودرا با مردم محروم، با شیوه‌ای درخشان بیان‌می‌کند. داستان موشها و آدمها در اروپا و امریکا به‌صورت نمایشنامه‌برصحنه‌آورده‌شد وپیروزی فراوان‌بدست‌آورد واشتاین‌بك‌را برجسته‌ترین رومان نویس عصر معرفی‌کرد. پس از آن مجموعه داستان کوتاه دشت طویل *The Long Valley* در ۱۹۳۸ انتشار یافت و در۱۹۳۹ مهمترین رومان اشتاین بك به‌نام خوشه‌های خشم *The Grapes of Wrath* منتشرشدکه وصفی‌هیجان‌انگیز ومؤثر است ازخانواده‌ای‌آواره وتیره‌روز و شرح عصیان کارگران محروم. نویسنده دراین اثر، امورعینی وذهنی، سختی ونرمی را درهم آمیخته وشاهکاری پدیدآورده است که اورا درصف اول رومان‌نویسان معاصر امریکا قرارداده وجایزه پولیتزر Pulitzer را نصیبش‌کرده‌است. ازآن پس‌آثار اشتاین‌بك درسراشیب‌افتاد وچنانکه مردم‌انتظار داشتند امیدشان را برنیاورد. رومان ماه پنهان است *The Moon is Down* در ۱۹۴۲ و رومانهای دیگری‌که دراین دوره انتشار یافت، هیچ‌یك پیروزی بدست نیاورد. جان اشتاین‌بك در ۱۹۴۳ درجنگ دوم جهانی با سمت خبرنگار جنگی از طرف روزنامهٔ هرالد تریبیون به‌انگلستان وازآنجا به‌جبههٔ جنگ درمنطقهٔ مدیترانه فرستاده شد. پس‌ازبازگشت‌به‌امریکا داستان دلستهٔ کنسردسازی *Cannery Row* را در ۱۹۴۵ منتشرکردکه نموداری ازآثار خیال‌انگیز ورومانتیك دورهٔ‌اول نویسندگیش بود و در ۱۹۴۷ رومان اتوبوس سرگردان *The Wayward Bus* را. داستان مروارید *The Pearl* در ۱۹۴۷ منتشرشدکه‌اثر برجسته‌ای بشمارآمد. داستان‌آمیخته‌ای‌است ازحقیقت وافسانه وسرگذشت صیادی است‌که به‌صید مروارید درشتی‌که همهٔ مردم ازآن گفتگو می‌کنند، دست می‌یابد و دوباره آن‌را ازدست می‌دهد. داستان درنظر

خواننده ازجاذبهٔ فراوان برخـوردار است. وصف شهر ومردم وتنوع حوادث‌کـه با آهنگها ونغمه‌های‌مختلف ازقبیل نغمهٔ‌خوشبختی، نغمهٔ مروارید، نغمهٔ خانواده ونغمهٔ دشمنی ودرپایان نغمهٔ بدبختی همراه‌است، سراسر دلنشین وتأثرآور وحاکی ازلطافت ذوق است. اشتاین‌بك یکی دیگر ازسفرنامه‌های خودرا با عنوان یك‌بار جنگی رخ داد *Once there was a War* در ۱۹۵۸ منتشر کرد.

اشتاین‌بك در ۱۹۶۲ به‌دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل‌آمد. وی نویسنده‌ای است کناره‌گیر وبی‌اعتنا به‌شهرت‌که درسالهای‌آخر زندگی اثرجالب‌توجهی منتشرنکرد. آثار نخستین‌وی‌از ادراکی‌کامل دربارهٔ زندگی ونظری بلند و وسیع دربارهٔ مسائل انسانی وسلامت‌روح برخورداراست‌که باروشی تغزلی، حماسی یا طنزآمیز و لحنی واقع‌بینانه بیان شده و درادبیات معاصر امریکا مقامی عالی بدست‌آورده‌است.

ترجمه به‌فارسی: اتوبوس سرگردان ـ جام زرین ـ چمنزارهای بهشت ـ درهٔ دراز ـ راستهٔ کنسروسازان ـ موشهاوآدمها ـ مرگ وزندگی ـ مروارید ـ به‌خدائی‌ناشناخته ـ خوشه‌های خشم ـ آتش درخشان ـ اسب سرخ ـ بابابزرگ ـ تورتیلافلت ـ ماه‌پنهان‌است ـ ولگردان ـ لهیب لرزان.

**اشتیفتر**، رجوع شود به **استیفتر**.

**اِشیل، (آیسخولوس)** Aeschylus شاعر تراژدی نویس یونانی (۵۲۵ ـ ۴۵۶ پیش‌از مسیح) اشیل در الئوسیس Eleusis نزدیك‌آتن زاده‌شد. وی بنیانگذار تراژدی‌یونان است‌که پاره‌ای ازآثارش بجا مانده. از زندگی او اطلاع فراوانی در دست نیست، چنانچه از آثارش پیداست به‌خانواده‌ای اشرافی تعلق‌دارد و درچهل‌وپنج سالگـی درجنگ با ایرانیها شرکت‌کرده‌است. اشیل گرچه پیش‌ازچهل‌سالگی‌چندین‌تراژدی نوشته، اولین پیروزی خودرا در۴۸۴ پیش‌ازمسیح‌بدست‌آورده‌است. قدما درحدود هشتاد تراژدی به‌اشیل نسبت داده‌اندکه ازآنها تنها هفت تراژدی باقی مانده‌است که از بهتریـن آثار ادبی یـونان بشمار می‌آید. کهن‌ترین تـراژدی موجود اشیل ملتمسان است‌که تاریخ قطعی‌آن معلوم نیست. تراژدی ایرانیان در بهارسال ۴۷۲ پیش ازمسیح درحضور فرمانروای شهر سیراکـوز به‌اجرا درآمد. این اثرکه جزو اثری سه‌بخشی است، تنها تراژدی تاریخی‌است‌که ازنمایشنامه‌های یونان به‌دست

ما رسیده وحوادث‌آن‌که جنگ با ایرانیان است درزمان شاعر بوقوع پیوسته‌است. دراین اثر واقعی‌ترین امور تاریخی به‌شاعرانه‌ترین صورت درآمده و به‌عالیترین درجهٔ اساطیری دست یافته‌است. تراژدی **پرومتئوس** در زنجیر *Prometheus* درحدود ۴۶۵ برصحنه‌آمد و باشکوهترین و باعظمت‌ترین نمایشنامه‌ای است‌که دربارهٔ شکنجهٔ پرومته (خدای‌آتش) نوشته شده وجزو نمایشنامه‌ای سه‌بخشی بوده‌که دو بخش دیگرش ازمیان رفته‌است. **پرومتئوس** اثر اشیل مایهٔ‌کار بسیاری از شاعران وهنرمندان قرنهای بعد تا عصرحاضر قرارگرفته است. اشیل در۴۶۸ پیش ازمسیح درمسابقهٔ بزرگ تراژدی‌که هردوسال یك‌بار انجام می‌گرفت شرکت‌کرد وتراژدی سه‌بخشی او پیروزی درخشانی یافت‌که نمایشنامهٔ **مخالفان هفتگانهٔ تب (تبس)** *Thebes* جزوآن است. این‌نمایشنامه دربارهٔ دشمنیها وجنگهای دوپسر اودیپ‌است که هردو درجنگ ازپای درآمدند. نمایشنامهٔ **اورستیا** *Oresteia* در بهار ۴۵۸ پیش ازمسیح به‌اجرا درآمد وپیروزی قابل توجهی بدست‌آورد وتنها اثرسه‌بخشی‌اشیل است‌که به‌طورکامل بجامانده وشامل این‌نمایشنامه‌هاست: **آگاممنون** *Agamemnon* دربارهٔ قتل آگاممنون به‌دست کلوتایمنسترا Clytemnestra؛ **خوئفوروئه** *Choephori* (حمل‌کنندگان شراب نذری) دربارهٔ قتل کلوتایمنسترا به‌دست اورستس Orestes؛ و **ائومنیدس** *Eumenides* دربارهٔ محاکمهٔ اورستس در آتن. اثر اخیر چه از نظر تأثیر نمایشی، چه از نظر عمق موضوع کاملترین تراژدی اشیل وشاهکار او بشمارمی‌آید. اشیل پس ازاین پیروزی به‌سیسیل سفرکرد و همانجا درشصت و نه سالگی درگذشت. در زمان اشیل تئاتر ازنظر ظاهر ومعنی بسیارمحدود ومنحصر به‌گروه هماوازان می‌شدکه قطعه شعرهای غنائی یا حماسی را به‌آواز می‌خواندند و بازیگر یامکالمه درصحنه وجود نداشت. اشیل درنمایش تحولی ایجادکرد، ازطرفی‌تعداد هماوازان را افزایش داد، آنان را به‌لباسهای عجیب وغریب ملبس‌کرد وکفشها و نقابها را تغییرداد و ازطرف دیگر بازیگر ومکالمه راکه بعدها مبنای نمایش قرارگرفت، به صحنه افزود. به‌تصویرها نیرومندی و درخشندگی داد و افسانه و عالم طبیعت را جاندار وگویا ساخت. اشیل درخلال موضوعهای مذهبی و اساطیری‌که در صحنه قرار می‌داد، درسهائی از عالیترین سجایای اخلاقی و انسانی به هموطنانش می‌داد و پیوسته بشر را در حال مبارزه با سرنوشت نمودار می‌ساخت و از این‌رو درشمار متفکران قرارگرفت و به‌سبب زبان خاص و مفاهیم شاعرانه‌ای که بکار می‌برد،

از بزرگترین شاعران غنائی یونان بشمار آمد و از نظر نمایشنامه‌نویسی «پدر تراژدی یونان» خوانده شد.

ترجمه به‌فارسی: ایرانیان ـ پرومته در زنجیر.

**السکان، ماکس** Elskamp, Max شاعر بلژیکی فرانسوی زبان (۱۸۶۲ ـ ۱۹۳۱) السکان در آنورس Anvers درخانواده‌ای متوسط و کاتولیك مذهب و بسیار متدین زاده شد وکودکی را میان طنینها وصداهای لالائی‌وار ناقوسهای کلیسای سن‌پول گذراند. از نوجوانی شیفتهٔ فرهنگ عامهٔ کشورش شد و از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۶ قطعه‌های منظومی درنسخه‌های معدود بچاپ رساندکه بعضی ازآنها به‌وسیلهٔ دوستان یا خود شاعر به‌صورت نقاشی روی چوب مصور می‌شد. مجموع این اشعار در ۱۸۹۸ در دیوان **ستایش زندگی** *La Louange de la vie* انتشاریافت‌که اشعارش بیشترجنبهٔ مذهبی داشت. در همین سال دیوان **تذهیب کاری** *Enluminures* را انتشار داد با نشانه‌هائی از سمبولیسم. اشعار السکان یارنگ آداب و رسوم مذهبی‌قرون وسطائی دارد یا رنگ محلی و وصف شهرآنورس و شطها وکوچه‌ها و خانهٔ پدری شاعر در کوچهٔ سن پول و درکنار کلیسا. در این اشعار غوغای ناقوسها، تلألؤ زیورهای قرون وسطائی کلیسا، گرد و غبار ناشی از عبور گروه اورادخوانان و در ضمن آن زندگی مردم فقیر منعکس است. در منظومه‌های مذهبی که گاه به صورت ترانه‌های عامیانه سروده شده، صداقت و سادگی آداب و رسوم عامهٔ مردم دیده می‌شود. در دیوانهای السکان از نظر قالب یا لحن بیان تفاوتی بچشم نمی‌خورد، جز در اشعاری که شاعر پس از جنگ و اشغال کشورش به وسیلهٔ ارتش آلمان سروده و به‌آن رنگ تیره و ملال‌آمیز ناشی از جنگ را داده است، مانند دیوان **در سراپرده‌های غربت** *Sous les tentes de l'exode* (۱۹۲۱). دیگر از اشعار او، منظومهٔ **ترانهٔ کوچه سن‌پول** *Chanson de la rue Saint-Paul* است در ۱۹۲۲.

السکان نقاشی است‌که با ادراك‌کامل و درکمال فراغت به‌سیاحت آسمان زادگاهش می‌پردازد و ابرهائی را تماشا می‌کندکه‌گوئی با پرهای فرشتگان لباس مریم عذرا را نقش می‌زنند. وی افسانه‌های الهام‌بخش شهر خود را به‌صورت اشعاری لطیف و زیبا وگاه متصنع درمی‌آورد و ازشهر و منطقهٔ زندگیش نقشی‌آمیخته با رؤیاهای عجیب و غریب پیش چشم می‌گذارد. خود اوگفته است: «جز آنچه با روح سنتی

مردم کشور سروکار دارد، کمتر چیزی در من تأثیر عمیق برجای گذارده‌است.» در واقع اشعار السکان تلفیقی است از بینش واقعی مذهبی و ظـرافت صنعتگری. وی برجسته‌ترین شاعر بلژیك عصر خود شناخته شده و اشعارش از بدیع‌تریـن اشعار زمان خویش بشمار آمده است.

**الوار، پول** Eluard, Paul نام مستعار، (نـام واقعی اوژن گرنـدل Eugène Grindel شاعر فرانسوی (۱۸۹۵-۱۹۵۲) الوار در خانواده‌ای متوسط زاده‌شد، تحصیلات را در دبیرستان کولبر Colbert انجام داد و در ۱۹۱۱ بر اثـر ابتلای بـه بیماری سخت دنبالهٔ آن را رها کرد و برای استراحت به کوهستانهای سوئیس رفت و یك سال و نیم آنجا ماند. پس از بهبود و بازگشت به پاریس به شعر دلبستگی یافت و به انتشار اولین اشعار خود پـرداخت. در ۱۹۱۴ به خدمت نظام احضار شد و در بخش پرستاری انجام وظیفه کرد. در ۱۹۱۷ اولین دیوان خود را به نام **وظیفه و نگرانی** *Le Devoir et l'Inquiétude* انتشار داد و در ۱۹۱۸ دیـوان دیگری به نام **اشعار برای صلح** *Poèmes pour la Paix*. الوار پس از پایان جنگ با آندره برتون، لوئی‌آراگون وفیلیپ سوپو آشنا شد و با شرکت‌آنان بیانیه‌های مکتب سوررئالیسم را انتشار داد. وی از اولین‌کسانی‌بودکه از مزایای شعر ناهشیارانه و تفاوت آن با اشعار هشیارانه و ارادی سخن گفت و شعر را ناشی از حالت خودکار مغزآمیخته با اوهام دانست. از جمله‌آثار او دراین زمینه، شعرکوچکی است به‌نام **الزامات زندگی یا نتایج رؤیاهـا** *Les Nécessités la vie ou les Conséquences des rêves* (۱۹۲۱). الوار از شاعران ردیف اول مکتب سوررئالیسم بود، در این راه چهرهٔ تازه‌ای از خود نشان‌داد و سبك نگارش مؤثری بکاربرد کـه او را از دوستانش مشخص ساخت و شاعری والا بشمارآورد، با ایـن حال در ۱۹۲۴ که همسر اولش از او جدا شد، دست از همه‌چیز برداشت و سفری را به‌دور دنیا آغاز کـرد. در بـازگشت آثاری انتشار داد کـه همه از لحنی هیجان‌انگیز و پرشور برخوردار بـود. از آن جملـه است: **مـرگ از نـمـردن** *Mourir de ne pas mourir* (۱۹۲۴)، **پـایتخت انـدوه** *Capitale de la Douleur* (۱۹۲۶)، **عشق، شعـر** *L'Amour, la poésie* (۱۹۲۹)، **چشمان پرثمر** *Les Yeux fertiles* (۱۹۳۶)، **برگزیدهٔ اشعار** *Choix de Poèmes* (۱۹۴۱) و مانند آن. الوار در جنگهای داخلی اسپانیا شرکت‌کرد و به طرفداران جمهوری

پیوست و هنگام اشغال فرانسه، به دستور ارتش آلمان، حق خروج از پاریس نداشت. در ۱۹۴۲ به عضویت حزب کمونیست درآمد و از شاعران پیشوای نهضت مقاومت گشت و اشعار بسیاری در تقویت روح مقاومت سرود، از جمله این اشعار: **شعر و حقیقت** *Poésie et vérité* (۱۹۴۲) و **در معیادگاه آلمانی** *Au Rendez-vous allemand* (۱۹۴۴). پس از پایان جنگ، اشعار الوار بیشتر به‌محیط اجتماعی به‌طور کلی گرایش یافت و کمتر از اصول عقاید کمونیسم پیروی کرد. اشعار این دوره عبارت است از: **اشعار سیاسی** *Poèmes politiques* (۱۹۴۸)، **درسی از اخلاق** *Uue leçon de Morale* (۱۹۴۹). الوار همچنین منتخبات شعری باعنوان **شعرگذشته** *La poésie du passé* منتشر کرد. **دورهٔ کامل آثار** *Oeuvres Complètes* الوار در ۱۹۶۲ به چاپ رسید.

پول الوار در شعر به رهایی ذهن از قیود و محدودیت قوانین زیبایی‌شناسی و اخلاق پایبند است و شعر را بدون دخالت خواست شاعر و تفکر او به راه آزاد و الهام محض می‌کشاند و موضوع آن را برمبنای عصیان دربارهٔ وضع کنونی بشر می‌نهد و خود را شاعری پرمسؤولیت و متعهد می‌داند. وی اگر چه به مکتب سوررئالیسم تعلق داشته و زبان‌استعاری و موجز و گاه نامفهوم بکاربرده، استادانه از این عناصر استفاده‌کرده‌است. مسائل مورد بحث الوار به زمان معین بستگی ندارد؛ وی مرکزیت را نفی می‌کند، اشیا را از میان برمی‌دارد و در شعرش تنها آدمی باقی می‌ماند و بس؛ موضوع شعر در نظر الوار کشف واقعیت است. صدای الوار پر طنین، اما بلیغ است و لحن تغزلی در سراسر آثارش دیده‌می‌شود. الوار با آنکه از سیر و سلوك و عرفان دور است، حتی نفی مسائل ماوراءالطبیعه می‌کند، چیزی از مذهب در شعرش دیده می‌شود. بنا بر گفتهٔ او شاعر کسی نیست که چیزی به او الهام شود، بلکه خود آن کسی است که الهام می‌کند. الوار گرچه استاد شعر سوررئالیست است، در شعر غنایی فرانسه مقامی والا دارد.

**الیوت، تامس سترنز** Eliot, Thomas Stearns شاعر و نمایشنامه‌نویس و منتقد امریکایی ـ انگلیسی (۱۸۸۸-۱۹۶۵) الیوت در ایالت میسوری (امریکا) و در خانواده‌ای از مردم نیوانگلند زاده شد. تحصیلات خود را در فلسفه در دانشگاههای هاروارد، سوربون و آکسفرد انجام داد. به‌آثار جویس و براونینگ

و دانته علاقهٔ بسیار یافت، اما بیش ازهمه تحت نفوذ نویسندگان سمبولیست فرانسه مانند لافورگ، کلودل و بودلر قرارگرفت. الیوت از ۱۹۱۵ در انگلستان مقیم گشت، همانجا ازدواج کرد و به‌تابعیت انگلستان درآمد؛ در ۱۹۱۸ به روزنامه ـ نگاری پرداخت، با مجلهٔ **اگوئیست** *The Egoist* همکاری کرد و مدیریت مؤسسهٔ انتشارات فیبر اند فیبر Faber and Faber را بر عهده گرفت؛ پس از آن مصمم گشت که زندگی خود را وقف شعر و ادب کند. اولین اثر شاعرانهٔ الیوت به‌نام **پروفراك و ملاحظات دیگر** *Prufrock and Other Observations* در ۱۹۱۷ انتشار یافت که نفوذ شاعران فرانسوی در آن آشکار است. این نفوذ همچنین در **دیوان** *Poems* (۱۹۱۹) دیده‌می‌شود. سپس با ازرا پاوند Ezra Pound، که از سلسله جنبانان مهم نهضتهای ادبی در لندن بشمارمی‌آمد و مورد توجه شاعران جوان بود، آشنایی و دوستی یافت و تحت نفوذ او قرارگرفت. الیوت پس از جنگ جهانی اول که مظاهر بی‌نظمی سراسر جامعه را فراگرفته‌بود، راه مشخص خویش را برگزید و یکی از مهمترین اشعار خود را که نشانهٔ شخصیت تازهٔ او بود به‌نام **سرزمین بیحاصل** *The Waste Land* منتشر کرد. این اثر که قدرت شاعری الیوت را نشان می‌داد، انقلابی واقعی در شعر نو انگلستان پدید آورد. الیوت از آن پس برضد رومانتیسم بپاخاست، از اوزان سهل و ساده و بیان احساسهای درونی و فردی روی برتافت و به «شعر دشوار» روی‌آورد. از نظر وی شاعر باید از واقعیت و صراحت گریزان باشد و بیشتر به اشاره‌هایی غیرمستقیم بپردازد. در شعر **سرزمین بیحاصل** پوچی و سخافت عالم هستی هنگامی که شخص از ایمان و ثباتی درونی بی‌بهره است، نشان داده می‌شود؛ تنها مرگ دست‌یافتن به زندگی واقعی بشمار می‌آید. الیوت از زمانی‌که تابعیت انگلستان را پذیرفت، به اعمال مذهبی پایبند گشت و به مسألهٔ ارتباط ظواهر عالم خلقت و واقعیت معنوی بیشتر توجه کرد؛ این امر الهام‌بخش او در شعر **چهارشنبهٔ خاکستر** *Ash-Wednesday* (۱۹۳۰) گشت (چهارشنبهٔ خاکستر اولین روز ایام روزه در دین مسیحی است که بنا بر رسمی قدیم در این روز مؤمنین بر پیشانی خود خاکستر می‌نهند، و این خاکستر از نخلهایی که سال پیش متبرك شده بود، بدست می‌آید)؛ همچنین نمایشنامهٔ **جمع خانوادگی** *The Family Réunion* (۱۹۳۹) که درآنها موضوع رستگاری وآرامش روح و نجات از نگرانی و شك و ارتباط عرفانی با خداوند دیده‌می‌شود. اشعار **چهار کوارتت**

*Four Quartets* (۱۹۴۳) از شاهکارهای الیوت بشمار می‌آید. در این اثر نکتهٔ اصلی اندیشهٔ او یعنی مداومت تجربه در زمان و در ماورای زمان عرضه شده‌است. از نظر الیوت شعر تجمع پاره‌هایی ازخاطرات گذشته و تجربه‌هاست که در وجود آدمی ثابت مانده و به تجربه‌های زمان حال می‌پیوندد: گذشته، حال را می‌سازد و حال آینده را. الیوت برای بیان این اندیشه زبان خاصی بکارمی‌برد که هم با زبان افراد نسل او تناسب دارد هم با ادبیات سنتی، منتها با بینش و احساسی تازه. در شعر چهار کوارتت ابتذال و نامطبوعی عالم مادی با القای افکاری از واقعیت معنوی عرضه می‌شود و بدین ترتیب شعر در قالب اندیشه‌ها، سنتی بنظر می‌آید و در تصویر و نقشی بسیار تازه. الیوت از ۱۹۳۲ به خلق آثار نمایشی منظوم روی آورد در وزنی سریع و مقطع و عصبی. از آن جمله است نمایشنامهٔ آلام سوینی *Sweeney Agonistes* (۱۹۳۲). الیوت در ۱۹۳۴ تجربهٔ تازه‌ای بکاربرد و نمایشنامهٔ صخره *The Rock* را انتشار داد که نمایشی مذهبی بود؛ و در ۱۹۳۵ قتل در کلیسا *Murder in the Cathedral* را در کلیسای کنتربری Canterbury بر صحنه آورد. موضوع این نمایشنامه قتلی است که در همین کلیسا روی‌داده‌بود. نمایشنامه پیروزی پیش‌بینی نشده‌ای بدست‌آورد. می‌توان گفت چهارشنبهٔ خاکستر جستجویی است در بارهٔ سرنوشت بشر، و قتل در کلیسا تسلیم به‌این سرنوشت است. قهرمانان دسته‌ای از نمایشنامه‌های الیوت مردمی مبتذل و فاسدند که نه می‌توان به برائتشان رأی داد و نه آنان را محکوم کرد. آنان کسانیند که در تیره‌روزی، ابتذال، جنایت و بینظمی و اغتشاش بسرمی‌برند، اما رنج می‌کشند و آرزوی رهایی از ملالتهای زندگی عصر جدید را در دل‌دارند. در بن‌بست گرفتارند و قادر نیستند که خود را از سرگشتگی غم‌انگیز نجات بخشند، حتی قدرت ندارند از وجود خود بیرون آیند یا با دیگران از روی تفاهم و حسن‌نیت رابطه برقرارکنند. قهرمانان دستهٔ دیگر از آثار الیوت به تسلیم و رضا و همدردی مشترك با دیگران دست‌می‌یابند، چنانکه در نمایشنامهٔ کوکتل پارتی *The Cocktail Party* دیده‌می‌شود که در ۱۹۴۹ برصحنه آمد و در نمایشنامهٔ گماشتهٔ راز *The Confidential Clerk* به‌سال ۱۹۵۳ که گذر از مرحلهٔ اول به مرحلهٔ دوم نشان داده‌می‌شود. الیوت حتی در نمایشنامهٔ زاهد پیشین *The Elder Statesman* که در ۱۹۵۸ به‌اجرا درآمد، بشر را در دورهٔ کناره‌گیری و بازنشستگی به‌مقامی برتر می‌رساند و او را تشنهٔ تجربه‌های معنوی و

روحی و خواستار گریز از صدای انسانی و دست یافتن به لحظه‌های پرنور معرفی می‌کند. در قهرمانان آثار آخرین الیوت، تمایل به عالم عرفان، هر چند که در محدودیت زندگی واقعی باشد، بیشتر نمودار است. سبك شاعرانهٔ الیوت ظاهر مقطع و نامرتب و غیرمنتظری دارد که نمودار مبارزهٔ شاعر است با تصویرهای ذهنی، همچنین نارسایی در بیان موضوعهای مبهم و مختلط. الیوت تصویرهای شکسته و خرد شده را برمی‌گزیند تا بهتر بتواند به وسیلهٔ آنها نمای مقطعی را که دنیا از ورای آن بر او ظاهر می‌شود، نشان دهد. الیوت همچنین شیوهٔ سمبولیسم خاصی پدیدآورده‌است. استعاره‌ها و تمثیلهای بسیار غنی که در آثار او گسترش می‌یابد، حال شاعرانه‌ای که در آن مفهوم و وزن به‌طور مداوم به هم می‌پیوندد، لحن سنگینی که به وسیلهٔ آن اوضاع و احوال بشر در برابر عالم هستی و عالم ابدی عرضه می‌شود، همه موجب شده‌است که به ت. س. الیوت عنوان «شاعر ماوراءالطبیعهٔ عصر جدید» داده شود. الیوت در نقد و تتبع، میزان و معیار را سلیقهٔ شخصی می‌داند. از جمله آثار او در نقد این آثار است: **مقاله‌های قدیم و جدید** *Essays Ancient and Modern* (۱۹۳۶)، **برگزیده‌ای از مقاله‌ها** *Selected Essays* (۱۹۳۳)، **دربارهٔ شعر و شاعران** *On Poetry and Poets* (۱۹۵۷).

ت. س. الیوت در ۱۹۴۸ به‌دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. آثار الیوت از شعر و نقد ادبی، به طور عمیق در نسل جوان قرن بیستم نفوذ کرده و نمایشنامه‌هایش پیوسته با پیروزی بسیار بر صحنه آمده‌است.

ترجمه به فارسی: چهار کوارتت ـ دیدگاههای نقد ادبی ـ سرزمین بیحاصل.

**الیوت، جورج** Eliot, George نام مستعار، (نام واقعی مری ان اونز Mary Ann Evans) بانوی داستان‌نویس و شاعر انگلیسی و یکی از بزرگترین داستان‌نویسان عصر ویکتوریا (۱۸۱۹ ـ ۱۸۸۰) در شانزده‌سالگی مدرسه را رها کرد و به ادارهٔ خانه و املاك پدر پرداخت، زبانهای یونانی و لاتینی و آلمانی و ایتالیایی را فراگرفت و به فرهنگ خویش وسعت بخشید. در بیست سالگی ایمان مذهبیش تزلزل یافت و از انجام فرایض دینی دست بازداشت. وی اولین زن عصر خود بود که مبانی عقل و منطق را در مذهب پذیرفت، اما هرگز ریشه‌های عمیق اخلاقی در وجودش سستی نیافت. الیوت کار ادبی را با ترجمهٔ **زندگی مسیح** *Life of Jesus* اثر داوید شتراوس

David Strauss آغاز کرد که بدون نام مترجم در ۱۸۴۶ انتشار یافت، پس از آن عضو هیأت تحریریهٔ وستمینستر ریویو Westminster Review شد وهمکاری با آن را تا ۱۸۵۴ ادامه داد. در این زمان با هنری لویس Lewes آشنا شد و تا زمان مرگ وی در ۱۸۷۸ با او بسربرد. لویس در الیوت نفوذ فراوان داشت و پیوسته او را به نوشتن ترغیب می‌کرد. کار اصلی الیوت با نوشتن رومان صحنه‌هایی از زندگی روحانیان *Scenes of Clerical Life* آغاز شد که شامل سه داستان بود و در ۱۸۵۸ در دو جلد انتشار یافت. این اثر استعداد الیوت را در داستان‌نویسی و قدرت بینش واستادی او را درتحلیل روانی آشکارکرد. در ۱۸۵۹ داستان آدام بید *Adam Beed* در سه جلد از بهترین آثار او بشمارآمد که تجزیه وتحلیلی‌بود از روحی گمراه و نادم وقوانین خشك وانعطاف‌ناپذیر مذهب. داستان‌آسیای‌روی‌نهر *The Mill on the Floss* در سه جلد در ۱۸۶۰ تفاوت اخلاقی و روحی فرزندان آسیابانی را نشان می‌دهد. در واقع این داستان بر مبنای خاطرات کودکی نویسنده و برادر مورد علاقه‌اش قرار دارد. مجموع داستان با وجود داشتن نکته‌های طنزآمیز، بسیار باشکوه است و از سبکی‌خوشاهنگ و روشن برخوردار. داستان سایلاس مارنر *Silas Marner* در ۱۸۶۰ منتشر شد. الیوت دراین داستان به‌اثبات این نکته می‌پردازد که بشر به هنگام رنج بردن، تنها از راه دوست‌داشتن و بذل محبت و کمك به دیگران می‌تواند دردهای خود را تسکین بخشد. توصیف رنگین، صحنه‌های واقعی روستایی این داستان را از دلپذیری و گویایی فراوان برخوردار ساخته‌است. الیوت در ۱۸۶۰ به ایتالیا رفت، از فلورانس دیدن کرد وزمینهٔ اصلی کتاب رامله *Romola* را فراهم‌آورد. این داستان تاریخی که دربارهٔ رونسانس و نهضت اصلاح‌طلبانهٔ فلورانس بود، ابتدا به صورت پاورقی، سپس در ۱۸۶۶ در سه جلد انتشار یافت و پیروزی بدست نیاورد. الیوت پس ازآن به موضوعهای مربوط به محیط جدید انگلستان بازگشت وداستان فیلیکس هولت *Felix Holt* را در ۱۸۶۸ انتشار داد. سپس داستان میدل مارچ، مطالعه‌ای در زندگی شهرستان *Middlemarch, a Study of Provincial Life* را در چهار جلد در ۱۸۷۱-۱۸۷۲ منتشر کرد. حوادث این رومان در روستا می‌گذرد و قهرمان اصلی آن دختر جوان و خیالپردازی است که نقشی از خصوصیتهای اخلاقی نویسنده را دربر دارد. وصف محیط شهرستان و زندگی مردم آن وعمق بینش نویسنده موجب شده‌است که این کتاب شاهکار الیوت بشمارآید. الیوت در ۱۸۶۷ به اسپانیا سفر کرد

و منظومهٔ کولی اسپانیایی *The Spanish Gipsy* را سرود که تنها اثر منظوم جالب توجه اوست. آخرین رومان الیوت دنیل دیراندا *Daniel Deronda* در ۱۸۷۶ منتشر شد. جورج الیوت پس از مرگ لویس در ۱۸۷۸ با یکی از دوستان قدیم خود ازدواج کرد که بعدها خاطرات او را انتشار داد، اما الیوت در همان سال ازدواج درگذشت.

الیوت در داستانهای خود همدردی صمیمانه‌ای با مردم تیره‌روز ابراز می‌کند، زندگی، بحرانهای روحی و عذابهای وجدانی آنان را شرح می‌دهد و از راه واقع‌بینی وتحلیل دقیق خصوصیتهای اخلاقی مردم شهرستان وطبقه‌هایی که با زبان و افکارشان از نزدیك آشناست در بیانی طنزآلود و پرجاذبه، به داستان‌نویسی در انگلستان غنای فراوان می‌بخشد. در واقع جورج الیوت را می‌توان راهگشای داستان‌نویسی جدید در انگلستان بشمارآورد.

**امرسون، رلف والدو** Emerson, Ralph Waldo شاعر و نویسندهٔ امریکایی (۱۸۰۳-۱۸۸۲) امرسون در شهر باستن Boston در خانواده‌ای روحانی زاده شد، تحصیلات خود را در دانشگاه هاروارد انجام داد و برای امرار معاش به تدریس پرداخت، پس به سلك روحانیان درآمد، اما قواعد خشك مذهبی نتوانست تردیدها و شکاکیت ذاتی او را از میان بردارد. در ۱۸۳۲ از کشیشی کناره گرفت، کرسی وعظ و خطابه را ترك کرد وآزادی فکر را برگزید و پس‌ازجدایی از اولین همسرش، در سی‌سالگی با مزاجی رنجور به اروپا سفرکرد. درمدت اقامت در اروپا با افکار دانشمندان و نویسندگان اروپایی‌آشنایی یافت وپس از یك سال با فکرتوسعه‌یافته وسلامت‌کامل به‌وطن بازگشت و برای ایراد خطابه دربارهٔ فلسفهٔ زندگی به سراسر امریکا سفرکرد. در ۱۸۴۵ در قریهٔ کانکرد Concord که اجدادش آن را بنا کرده‌بودند، اقامت گزید، دوباره ازدواج‌کرد و خانه‌اش را محفل اهل علم و ادب ساخت و افکار فلسفی خویش را که برمبانی سیر و سلوك گذارده شده و از حکمای شرق الهام گرفته‌بود، عرضه کرد. در ۱۸۳۶ رسالهٔ طبیعت *The Nature* را منتشر کرد که درآن عقیدهٔ خود را در مخالفت بافلسفهٔ مادی بیان کرد، وعالم طبیعت‌را مظهری ازعالم معنوی و روحانی دانسته‌است. امرسون خدا را واقعیت مطلق می‌داند که از عالم هستی جدا نیست. در کتاب دانشپژوه امریکایی *The American Scholar* که در ۱۸۳۷ انتشار یافت،

امرسون شعار خود را درآزادی اندیشه وهنر اعلام وتوجه گروهی را به خود جلب کرد، چنانکه پس‌از انتشار دو جلد **مقاله‌ها** *Essays* (۱۸۴۱-۱۸۴۴) درمیان معتقدان به **مذهب وجود برترین** *Transcendentalism** مقام بزرگی بدست آورد و انـدیشه‌اش سرچشمهٔ فکـر تازه بشمارآمد. یك رشته از سخنرانیهای امرسون در کتابـی بـه نام **مردان برجسته** *Representative Men* در ۱۸۵۰ منتشرشد، که درآن با تعمق بسیارمقام مردان بزرگ سنجیده شده‌بود. امرسون بار دیگر به اروپا سفرکرد و در ۱۸۵۶ کتاب **خصوصیات انگلیسی** *English Traits* را انتشار داد که تجزیه و تحلیلی بود ازجامعهٔ انگلستان. نقد اجتماعی امرسون در کتاب **راه زندگی** *The Conduct of Life* که در ۱۸۶۰ منتشر شد، از قدرت بیشتری برخوردار بود. آخرین نوشته‌های امرسون در کتاب **اجتماع و انزوا** *Society and Solitude* در ۱۸۷۰ فراهم‌آمد. درقطعه‌ای که‌عنوان کتاب را دارد، سرگشتگی بشر در انتخاب زندگی یا انزوا درجامعه نشان‌داده شده است. در نظر امرسون راه حل اصلی را باید در وجود خویش جستجو کرد. اشعار امرسون که رنگی عارفانه دارد وغالباً با حکمت و پند و اندرز آمیخته‌است در۱۸۴۷ در **دیوان** *Poems* او انتشار یافت و **منتخبات شعر** *Selected Poems* او در۱۸۷۶ منتشر شد. سخنرانیهای امـرسون در دانشگـاه هـاروارد در مجموعهٔ **تاریخ طبیعی فهم** *The Natural History of The Intellect* به سال ۱۸۹۳ فراهم‌آمد. امرسون هنگامی که احساس کرد قدرت کارش‌رو به‌کاهش گذارده‌است، از زندگی اجتماعی دست کشید و انزوا اختیار کـرد. **یادداشتهای روزانهٔ** *Journal* او سرشار از بینشی دقیق دربـارهٔ افراد، آثار، اعمال و مکالمه‌های درونی است.

امرسون با شعر و نوشته‌های فلسفی خود جنبشی آشکار در افکار ملی امریـکا پدید آورد، درمیان ادیبان امریکایی قـرن نوزدهم مقام ممتازی کسب کـرد و پیشوای رونسانس امریکایی بشمارآمد. **آثار کامل** *The Complete Works* امرسون در دوازده جلد در ۱۹۰۴ انتشار یافت.

ترجمه به فارسی: اتکای به‌نفس ـ عشق یعنی چه؟

**امه، مارسل** Aymé, Marcel داستان‌نویس فـرانسوی (۱۹۰۲ ـ ۱۹۶۷) مارسل از طبقهٔ پایین اجتماع برخـاست و پیش از آنکه منحصراً به ادبیات بپردازد به وسیلهٔ مطالعهٔ فراوان فکر خود را وسعت بخشید. ابتدا به مشاغل گونـاگون مانند دلالی

بیمه، فروشندگی و روزنامه‌نگاری پرداخت. کار نویسندگی را با وصف زندگی دهقانان شرق فرانسه آغاز کرد. در ۱۹۲۸ داستان **رفت و برگشت** *Aller Retour* و در ۱۹۳۳ **مادیان سبز** *La Jument verte* را منتشر کرد. در **مادیان سبز** که موجب شهرت مارسل امه شد، آداب زندگی دشت‌نشینان با تصویرهای بدیع و تیزبینی بسیار و با سبکی پرجاذبه وصف شده‌است. در آثار مارسل امه از طرفی ذوق خیال‌انگیزی تا حد وهم و رؤیا دیده‌می‌شود، چنانکه در قصه‌های سرگرم‌کننده و پر جاذبهٔ کودکان به‌نام **قصه‌های گربهٔ نشسته** *Contes du chat perché* وجود دارد که میان سالهای ۱۹۳۴ و ۱۹۶۳ انتشار می‌یافت، یا در داستان **ره به‌عقب** *En arrière* در ۱۹۵۰ و مانند آن. از طرف دیگر تندی و خشونت در هجو و انتقاد مشاهده می‌شود که گاه رنگ سیاسی و اجتماعی به‌خود می‌گیرد، مانند این داستانها: **راه دانش آموزان** *Le Chemin des écoliers* (۱۹۴۶)، **اورانوس** *Uranus* (۱۹۴۸) و نمایشنامه‌هایی چون **لوسین و بوشه** *Lucienne et le Boucher* (۱۹۴۷)، **پرندگان ماه** *Les Oiseaux de lune* (۱۹۵۶)، **کلهٔ دیگران** *La Tête des autres* (۱۹۵۲) و **مگس آبی** *La Mouche bleue* (۱۹۵۷). آثار مارسل امه به صورت طنزی است تند از بعضی از ظواهر تمدن با استادی در فن نویسندگی و طنز و لحن خشونت‌آمیز در تجزیه و تحلیل و واقع‌بینی، که در داستانهای کوتاه او نیز مانند **دیوار گذر** *Le Passe-Muraille* (۱۹۴۳) دیده‌می‌شود.

ترجمه به فارسی: بیگناهان در زیر گیوتین.

**امینسکو، میهائیل** Eminescu, Mihail شاعر و نویسندهٔ رومانیایی (۱۸۵۰ - ۱۸۸۹) امینسکو دوران کودکی را درمنطقهٔ سرسبز مولداویا (مولداوی)Moldovia گذراند و از چشم‌اندازهای زیبا و منابع فرهنگ مردم آن برای سرودن شعر بهره گرفت. از هنگام تحصیل در دبیرستان شعر سرود و در مجلهٔ فامیلیا Familia انتشار داد. پیوسته از مدرسه می‌گریخت و یك‌بار پیاده به ترانسیلوانیا Transylvania سفر کرد و زندگی آمیخته با سرگردانی و بیقیدی پیش گرفت؛ پدرش در بخارست او را یافت و به‌دانشگاه وین فرستاد. در آنجا امینسکو نزد استادان دانشمند به تحصیل در رشتهٔ فلسفه و زبانشناسی پرداخت و با وجود تحصیلات کاملاً جدی، نتوانست مدرکی بدست بیاورد. در ۱۸۷۱ در یاسی Jassy با دختری شاعر به نام ورونیکا میکله

Veronica Micle آشنا شد و به او دل بست. این دختر بعدها بزرگترین منبع الهام شعری او گشت. امینسکو در ۱۸۷۲ به برلن رفت و تحصیلات خود را در رشتهٔ فلسفه ادامه داد و در بازگشت به وطن در ۱۸۷۷، پس از اشتغال به چند شغل کوچك، به روزنامه‌نگاری پرداخت و در بخارست با روزنامهٔ تیمپول Timpul، وابسته به حزب محافظه‌کار همکاری کرد و امکان یافت که اندیشه و هنر خود را وسعت بخشد و به واقعیتهای اجتماع نظری دقیق بیندازد. در ۱۸۸۳ به اختلال فکری دچار شد و در حومهٔ شهر وین درآسایشگاه روانی مورد مراقبت قرار گرفت. پس از بهبود به میهن بازگشت و دوره‌های متناوب سلامت و جنون را طی کرد تا سرانجام زندگی غم‌انگیزش به دست دیوانه‌ای دیگر پایان یافت. امینسکو در حدود شصت قطعه شعر و چندین داستان و تعداد فراوانی مقالهٔ ادبی، فلسفی، اقتصادی و چند اثر نمایشی دارد. **دیوان** *Poezii* او کمی قبل از مرگش در ۱۸۸۳ به صورت منتخبات منتشر شد و چاپهای متعدد و برجسته و کامل دیگری از آن در ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ بعمل آمد. اشعار امینسکو در شیوهٔ رومانتیسم آلمان در آغاز قرن نوزدهم است و از دنیایی خیالی سرچشمه می گیرد، حتی اشعار عاشقانه‌ای که برای دلدار خود ورونیکا ساخته به موجودی غیر واقعی که در عین‌حال فرشته و اهریمن است، بستگی می‌یابد مانند شعر **فرشتهٔ نگهبان** *Inger de Paza* و **ونوس و مادونا** *Venerea si Madona* در ۱۸۷۰ که موجب شهرت شاعر گشت و تحسین همه را برانگیخت. اشعارغنایی امینسکو سرشار از بدبینی عمیق و تیرگی روح شاعری است که نسبت به‌دنیا و مظاهر آن بیگانه است، همهٔ عواطف در دلش خاموش مانده و تنها مرگ است کـه بر اشعارش سنگینی می کند. وی گاه می کوشد که خود را از این تیرگی بیرون آورد، پس نگاه استفهام‌آمیزی به طبیعت می‌اندازد و هنگامی که جوابی نمی‌شنود، به دنیای تنهایی محض باز می گردد، حتی برای رهایی از این تاریکی به تاریخ متوسل می‌شود، گذشتهٔ کشورش را می‌شکافد و به دورهٔ افسانه‌ای قرون وسطایی آن راه می‌یابد. گاه اشعاری در عشق به میهن می سراید که زیباترین آن **دوئینا** *Doina* است که کمی پیش از دیوانگی سروده‌است و تندی احساس و ایجاز و فصاحت، آن را به صورت اثر عالی هنری درآورده است. در شعر **نسلهای دوم** *Epigonii* ، شاعر نویسندگان پیشین را با هنرمندان جدیدی می‌سنجد که مردمی سرد و بیروح و شکاکند و به هیچ‌چیز اعتقاد ندارند. این شعر نیز بسیار جلب توجه کرد. داستان **دیونیس بینوا** *Sărmánul Dionis* (۱۸۷۲) جوانـی خیالپرور و

سودایی را نشان می‌دهد که عاشق رؤیاست و پیوسته در قلمرو اندیشه سرگردان. در عالم خیال به سیارات دیگر سفر می کند و به‌زمین بازمی گردد، دلدار خود را می‌یابد و با او به‌کرهٔ ماه می‌رود و چنان خود را نیکبخت می‌بیند که گمان می کند به مقام خدایی رسیده‌است و براثر همین‌تصور کفرآمیز به مجازات می‌رسد و به‌زمین سرنگون می‌شود و به عالم واقعی بازمی گردد. این داستان که با سبکی شاعرانه ساخته شده تحت تأثیر افسانه‌های عامیانهٔ رومانی قرارگرفته‌است و امینسکو در آن با ذهنی فلسفی زمان و مکان را درهم می‌ریزد، چنانکه سفر به کرهٔ ماه را هم امکان‌پذیر می‌سازد. داستان **شاهزادهٔ اشك ژاد** *Făt Frumos din Lacrimă* (۱۸۷۰) داستان خیالپردازانه‌ای است که از فرهنگ عامهٔ رومانی الهام گرفته و از لطف فراوان برخوردار است. امینسکو در فاصلهٔ دوبحران عصبی زبان سانسکریت آموخت و یك جلد گرامر زبان سانسکریت انتشار داد، همچنین اثری از کانت Kant ترجمه کرد. امینسکو شاعر بزرگ رومانی و صنعتگر زبان است. اشعارش که از اشعار عامیانه تأثیر پذیرفته‌است، از غنا و خوشاهنگی و تازگی و جادوی کلام و اعتلای اندیشه برخوردار است. امینسکو بنیانگذار شعر جدید در تاریخ ادبیات رومانی بشمار می‌آید و اشعارش به زبانهای مختلف ترجمه شده‌است. در ۱۹۵۰ که یکصدمین سالروز تولد او جشن گرفته‌شد، اشعارش در قلمرو وسیعتری عرضه گشت. وی همچنین در نثر اصیل رومانی مقامی والا دارد.

**اندرسن، (آنرسن) هانس کریستیان** Andersen, Hans Christian شاعر و قصه‌پرداز و نمایش‌نویس دانمارکی (۱۸۰۵ - ۱۸۷۵) پدر هانس‌کریستیان، کفاش بود و مادرش زنی خرافی. هانس کودکی را در فقر گذراند و جوانی متفکر و حساس گشت. در چهارده‌سالگی پدر را از دست داد و پس از ازدواج دوبارهٔ مادر به کوپنهاگ رفت تا بازیگر شود و اگر چه در این راه توفیقی نیافت، در ۱۸۲۲ به حمایت یکی از مدیران تئاتر که به شوق او پی‌برده‌بود، توانست بتحصیل منظم بپردازد و در ۱۸۲۸ به دریافت دیپلم دبیرستان نایل گردد. پس از آن آندرسن در زمینهٔ تئاتر و اپرا کوششی بکار برد که بی‌نتیجه ماند، اما قطعه‌های کوتاه منظوم هجوآمیز یا شاعرانه‌ای ساخت که پیروزیهایی بدست‌آورد، مانند این اشعار: **عشق بر برج نیکولا** *Kjaerlighed paa Nicolai Taarn*، **اشعار خیال‌انگیز وطرحها** *Phantasier og Skizzer*،

دو مدت تابستان *I Sommeren* و سلسله اشعار دوازده ماه سال *Arets 12 Maanader*. در ۱۸۳۱ نخستین دیوان *Digte* آندرسن انتشاریافت. در ۱۸۳۳ وی به سفر پرداخت و از کشورهای فرانسه و ایتالیا دیدن کرد و مایه‌های لازم را برای خلق داستان معروفش به نام **بدیهه‌گو** *Improvisatoren* فراهم آورد که در ۱۸۳۶ انتشار یافت. قهرمان این داستان که از مشهورترین داستانهای آندرسن است، جوانی است ایتالیایی که به وسیلهٔ بدیهه‌گویی خاص توجه دیگران را جلب می‌کند و با کمك مردم از تنگدستی بیرون می‌آید و بتحصیل می‌پردازد، سپس با حوادث گوناگون از جمله حوادث عاشقانه و افسانه‌ای روبرو می‌گردد؛ داستان **بدیهه‌گو** در واقع سرگذشت شخصی آندرسن است و حتی عنوان آن از لقبی گرفته‌شده که به خود او داده‌بودند. داستان سرشار از تصویرهای ذهنی است که بهتر از بسیاری از آثار نویسندگان رومانتیك توانسته‌است ایتالیای ویران‌شده از آتشفشان و راهزنان و میخانه‌های مملو از میگساران را پیش چشم بگذارد. داستان **بدیهه‌گو**، آندرسن را بشهرت رساند. در زیر آفتاب گرم ایتالیا بود که گلهای شگفت‌انگیز قصه‌های پریان شکفته‌شد و آندرسن در آنها دو جنبه از استعداد خود را به هم پیوست: عشق به امور خارق‌العاده و طنزنویسی. پس اولین مجموعه را به نام **قصه برای کودکان** *Eventyr fortalte for Born* در ۱۸۳۵ انتشار داد و پیروزی پرهیاهویی بدست آورد. پس از آن تا ۱۸۸۲ هر سال یك مجموعه قصه منتشر ساخت که تعداد آنها به صدو شصت وهشت رسید. از معروفترین این قصه‌ها **جوجه اردك زشت**، **پری آبی**، **درخت صنوبر** و **کفشهای قرمز** است. سرچشمهٔ دسته‌ای از این‌افسانه‌ها قصه‌های مردم دانمارك است که آندرسن در کودکی خود آنها را شنیده و با لحنی مستقیم و سبکی آراسته و پاکیزه نقل کرده‌است، دسته‌ای دیگر از حکایتها و افسانه‌های قدیم کشورهای اسکاندیناوی و همچنین از تاریخ اقتباس شده، و تعدادی نیز از منابع ادبی گرفته شده‌است؛ اما بیشتر آنها مخلوق ذهن آندرسن است که در آنها مایه‌های جهانی را به قصه‌های قدیم کشورش افزوده‌است. قهرمانان اصلی این قصه‌ها یا از گلها و گیاهان گرفته شده‌است، مانند قصهٔ **آخرین رؤیای کاج پیر** یا از حیوانات مانند **قناری کوچك شرود** یا از اشیا مانند **آسیای بادی**. آندرسن به شیوهٔ خاص قصه‌نویسی به همهٔ قهرمانها جان می‌دهد، آدمی‌وار به‌آنها قوهٔ تکلم می‌بخشد و آنها را مظهری از مردم گمنام می‌سازد که در زندگی روزمره با واقعیتها روبرو می‌شوند، **مجموعهٔ**

**قصه‌ها** پیروزمندترین و مردم‌پسندترین آثار آندرسن است و اگرچه داستان **بدیهه‌گو** او را به شهرت رساند، **مجموعهٔ قصه‌ها** نام او را جاویدان ساخت و در سراسر جهان، در میان خانواده‌ها رسوخ داد. پس از آن آندرسن که به شهرت رسیده‌بود، زندگی خودرا در سفر واقامت درکنار دوستان متنفذ مانند شاهان، شاهزادگان و نویسندگان گذراند وهرلحظه دنیای خیال‌خودرا وسعت وغنا بخشید. آندرسن جزقصه‌ها که نامش را جاودان ساخت، آثار دیگری نیز انتشار داد، از آن جمله است: **کمانچه‌زن مزدور** *Kun eu Spillemand* (۱۸۳۷)، **کتاب تصاویر بی تصاویر** *Billedbog uden Billeder* (۱۸۴۰)، **بودن یا نبودن** *At Vaere ikke Vaere* (۱۸۵۷)، **پیر خوشبخت** *Lykke Peer* (۱۸۷۰) و مانند آن که کم و بیش سرگذشت نویسنده است؛ خاطرات سفر مانند: **د اسپانیا** *i Spanien* (۱۸۶۳)، **دیداری از پرتغال** *Et Besog i Portugal* (۱۸۶۶) و از این قبیل. آندرسن زندگی واقعی خود را به صورت قصه‌ای زیبا درآورده که ابتدا با عنوان **کتاب زندگی من** *Levnedsbogen* در ۱۸۳۳ و سپس به نام **قصهٔ زندگی من** *Mit livs Historie* انتشار داده‌است. در این کتاب زندگی کامل شاعر و ماجراهایی که خود شاهد آنها بوده وصف شده و حال قصه‌ای را یافته که گویی در کشور پریان و در شهر کوچك و محیط غم‌انگیزی جریان یافته‌است. از زمان کودکی، مرگ زودرس پدر، از هم گسیختگی رشتهٔ خانوادگی، تحصیلات دشوار و مسائلی که نشان می‌دهد این نویسندهٔ بزرگ چه دورهٔ تیره و تاری را در آغاز زندگی و در نوجوانی گذرانده است و با این حال هرگز جز نیکیها، مهربانیها و حمایتها چیزی در خاطرش نمانده است، سپس سفرها و جاذبه‌های کشورهای اروپایی، تئاترها، موزه‌ها و مردان بزرگ وصف می‌شود. بخش دوم نوعی راهنمایی‌است از اروپا در عصر رومانتیك. آندرسن از پاریس و ایتالیا، آلمان و انگلیس همه پرده‌های رنگین و زیبا و با شکوهی ساخته همراه با تحلیل روانی خاص، و از نویسندگان و هنرمندانی که در هرکشور با آنان برخورد کرده، سخن گفته‌است. در واقع کتاب ارتباط نزدیکی میان زندگی واقعی و خیال‌انگیز شاعرانه برقرارمی‌کند. آندرسن خود گفته است: «زندگی من قصهٔ زیبایی است. هنگامی که هنوز کودکی فقیر و تنها بودم در راه سفر به پری نیرومندی برخوردم که گفت: راه آیندهٔ خود را برگزین ببین می‌خواهی چه بشوی. من اندرزهای خود را از تو دریغ نمی‌کنم و در همه‌جا راهنمایت خواهم‌بود. اکنون کتاب قصهٔ زندگی من آنچه را پری به من آموخت

به مردم عرضه می‌کند.»
آندرسن نه تنها از بزرگترین نویسندگان دانمارك، بلکه از بزرگترین داستانپردازان جهان بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: پری دریائی ـ هزار داستان ـ بلبل ـ قصه‌ها ـ باغ‌بهشت ـ داستانهای دلپذیر ـ صندوق پرنده ـ فندك جادو ـ شاهزاده خانم و نخود و داستانهای دیگر ـ دختر دریا ـ قوهای وحشی ـ عروس گلها.

**اوبلیگادو، رافائل** Obligado, Rafael شاعر آرژانتینی (۱۸۵۱ ـ ۱۹۲۰) اوبلیگادو در بوئنوس آیرس Buenos Aires در خانواده‌ای اشرافی و بافرهنگ زاده شد. اشعار غنایی اوبلیگادو با روح عامهٔ مردم ارتباط نزدیك دارد و موضوعهای میهنی و ملی اشعار او موجب شده‌است که او را به چشم شاعر ملی بنگرند. اوبلیگادو شاید تنها شاعری در سراسر امریکای جنوبی باشد که شیفتهٔ تمدن اروپایی نشده و تنها سرزمین و مردم کشورش را زمینهٔ آثار خود قرارداده است. در منظومهٔ مشهور خود به‌نام **سانتوس وگا** *Santos Vega* حسرت می‌خورد که شعرهای سنتی و زیبا که به‌جلگه‌های سرسبز و پهناور امریکای جنوبی بستگی نزدیك دارد، به زندگی صنعتی دنیای تازه و متمدن آلوده گشته‌است.
اوبلیگادو از بنیانگذاران دانشکدهٔ ادبیات و فلسفهٔ دانشگاه بوئنوس آیرس است و در همین رشته به دریافت دکتری افتخاری نایل آمده‌است. او شاعری است با ذوق بسیار لطیف که در قلمرو شعر رومانتیك آرژانتین مقام برجسته‌ای بدست آورده‌است. از آثار او **اشعار کودکانه** *Versos infantiles* است در ۱۸۸۳ و **دیوان** *Poesias* در ۱۸۸۵.

**اورخان ولی قانیق** Orhan Veli Kanik شاعر ترك (۱۹۱۴ ـ ۱۹۵۱) اورخان ولی، در شهر استانبول زاده شد. تحصیلات خود را در آنکارا انجام داد و با دو تن از شاعران ترك به نام ملیح جودت و اوکتای رفعت، بنای تازه‌ای در شعر معاصر گذارد و با همکاری آنان دیوان **غریب** *Garib* را انتشار داد. در این دیوان که به صورت شعر آزاد و با سبکی ساده و زیبا ساخته‌شده، به طورکلی چه از نظر مفاهیم، چه از نظر سبك بیان با شعر قدیم و سنتی قطع رابطه شده و مکتبی انقلابی عرضه

گشته است و استعارات و تشبیهات جـای خود را به زبانـی ساده و معمول داده. اورخان ولی، زندگی جاری را در همهٔ مظاهرش به شعر وارد کـرد، خاصه پس از جنگ جهانی دوم، موضوعهای اجتماعی جای تازه‌ای در شعر وی بـدست آورد. شعر اورخان ولی در مقایسه با دو همکار شاعرش بیشتر با حکمت سر و کار دارد و تأسف وی را در برابر مرگ زودرس و دلبستگی پرشور به عالـم هستی و انسان و طبیعت و اشیا نشان می‌دهد. اورخان در روش شاعرانه سبکی خیال‌انگیز بکار برده کـه از اشعار عامیانـهٔ بسیار غنی مـردم ترکیه مایه گـرفته است. از این شاعـر که در جوانی در گذشته، اشعار فراوانی باقـی مانده‌است، از آن جمله: **چیزی که نمی‌توانم از سر آن بگذرم** *Vaz geçemedigim* (۱۹۴۵). **داستان مـانند** *Destan Gibi* (۱۹۴۶)، **جـدیـدش** *Yenisi* (۱۹۴۷)، **دوبـرد** *Karsi* (۱۹۴۹)، **داستـانـهـای ملا نصرالدین** *Nasreddin Hoca Hikâyeleri* (۱۹۴۹). اشعار اورخان ولی پس از مرگ در مجموعهٔ **اشعار کامل** *Bütüm Siirleri* فراهم آمد.

اورخان ولی علاوه بر سرودن شعر از آثار شاعران و نویسندگانی چون لافونتن، آلفرد دوموسه، پول الوار، ژان‌آنوی و ژان‌پول سارتر، ترجمه‌هایی بعمل آورد.

**اورول**، رجوع شود به **آرول**.

**اوریانی، آلفردو** Oriani, Alfredo شاعر و رمان‌نویس ایتالیایی (۱۸۵۲-۱۹۰۹) آلفردو پس از پایان تحصیلات خود در رشتهٔ قضایـی، با وجود تمایـل پـدر، از وکالت دعـاوی سر بـاز زد و همهٔ وقت را بـه ادبیات اختصاص داد و در ۱۸۷۶ اولین رومان را به نام **خاطرات بیهوده** *Memorie Inutili* با نام مستعار انتشار داد. نویسنده در این کتاب که تا حدی مبهم بنظر می‌آید، کوشیده‌است کـه از کنه ذات خویش تصویری بدست دهد. اوریانی پس از آن آثار دیگری انتشار داد از این قرار: **آن سوتر** *Al di là* (۱۸۷۷)، توصیف گستاخانـه‌ای از عشق غیرعـادی دو زن به یکدیگر که برای اجتناب از عشق مرد، با هم می‌گریزند. داستان کوتاه **علف هرز** *Gramigne* (۱۸۷۹) و اشعـاری با نـام **یکنواختیها** *Monotonie* (۱۸۷۸) و **نه** *No* (۱۸۸۱). اوریانی در ایـن آثار که نوشته‌هایـی است از لحاظ قالب بـا یکدیگر متفاوت و از نظر موضوع درهم وآشفته، حالت دایمی انسانی گوشه‌گیر و عصیانزده

و مخالف همه‌گونه مظاهر زمان را با جدالی ناامیدانه و فریادهایی بی‌ثمر نشان می‌دهد. در کتاب چهارپاره‌ای *Quartetto* در ۱۸۸۳ اوریانی به ادبیات و سیاست زمان بشدت حمله می‌کند و با آنکه خود از جامعه کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به‌مسائل جاری کشور بی‌اعتنا بماند. در ۱۸۹۲ پس از چهار سال کار مداوم، مهمترین اثر خود را به نام مبارزهٔ سیاسی در ایتالیا *La lotta politica in Italia* انتشار داد. زمینهٔ اصلی آثار اوریانی عشق و احساس است که در آثار دورهٔ جوانی به صورت ادبیات شهوی و هیجانهای جسمی عرضه می‌شود، پس از آن رنگ معتدلتری به خود گرفت و روابط بشری از جنبهٔ شاعرانه‌تر و احساسی‌تر مورد توجهش قرار گرفت. چنانکه در داستانهای دشمن *Il Nemico* (۱۸۹۴)، حسادت *Gelosia* (۱۸۹۴)، شکست *La Disfatta* (۱۸۹۶) دیده می‌شود که در داستان اخیر احساس جانگداز مرگ فرزند که همهٔ رشته‌های عشق و امید پدر و مادر را می‌گسلد، بیان می‌گردد. در ۱۸۹۹ رومان گردباد *Vortice* انتشار یافت که ازوسوسهٔ دایمی مرگ مایه گرفته و از بهترین آثار اوریانی بشمارمی‌آید. نویسنده در این داستان با استادی کامل و قدرتی توصیفی و گویا آخرین روز زندگی مردی را قبل از خودکشی شرح می‌دهد. در ۱۹۰۲ مجموعه‌ای از نوشته‌های مختلف اوریانی انتشاریافت به‌نام سایهٔ شفق *Ombre di Occaso* و داستان قربان *Olocausto* ؛ مجموعه داستانهای کوتاه طلا، عود و مر *Oro, Incenso e Mirra* در ۱۹۰۴ منتشر شد. شوق سیاست در اوریانی هرگز از میان نرفت و الهام‌بخش او در کتاب سیاسی دیگری به‌نام شورش کمال مطلوب *La Rivolta ideale* گشت که در ۱۹۰۸ انتشار یافت و در واقع وصیتنامهٔ سیاسی و فلسفی او بشمار آمد.

اوریانی در این زمان به بیماری قلب و پیری زودرس دچار شد و بیش از پیش از عالم هستی بیزاری یافت و با قدمی سریع به سوی مرگ شتافت. آثار او مدتها نامفهوم و ناشناخته ماند تا در ۱۹۰۸ که مقاله‌ای دربارهٔ وی در نشریهٔ نقد انتشار یافت و ارزش نوشته‌های او را بر مردم روشن ساخت. در دوران حکومت فاشیست، اهمیت اوریانی تا حد مبالغه‌آمیزی بالا رفت که در آخرین ماههای زندگی موجب شادی و لذت او گشت و توانست ناظر بر چاپ کامل آثار خود گردد. آثار فراوان اوریانی کمتر تابع نظم و سبك معین و هنرمندی خاص است و در غالب آنها نویسنده نتوانسته‌است شخصیت خود را از اثرش دور نگه دارد و

به‌اشخاص داستانها تنوع بخشد.

**اوریپید، (اوریپیدس)** Euripides شاعر تراژدی‌نویس یونانی (۴۸۵-۴۰۶ پیش از مسیح) اوریپید در آتن زاده‌شد. در جوانی به تحصیل فلسفه پرداخت و با اندیشهٔ فیلسوفان و متفکران پیش از خود آشنایی کامل یافت. پس از آن به نمایشنامه‌نویسی روی آورد و انزوا پیش گرفت. می‌گویند که بیشتر وقت خود را در غاری به تفکر و نوشتن می‌گذراند و به لزوم انزوا برای مرد خردمند اعتقاد داشت. از زندگی اوریپید اطلاع بسیار در دست نیست، جز آنکه یك بار از آتن خارج شد و در ۴۰۸ پیش از مسیح به دربار شاه مقدونیه رفت و به روایتی در مقدونیه به وسیلهٔ سگها دریده‌شد. سوفوکل پس از آگاهی از مرگ رقیبش در نمایش تراژدی خود با بازیگران و گروه هماوازان با لباس سیاه ظاهر شد. اوریپید متجاوز از هشتاد تراژدی ساخته که تنها نوزده تراژدی به دست ما رسیده‌است و مهمترین آنها از این قرار است: **آلکستیس** *Alcestis* اولین نمایشنامهٔ موجود اوریپید، در ۴۳۸ پیش از مسیح بر صحنه آمد. **مده** *Medea* (۴۳۱) شاهکار اوریپید. **هی‌پولوتوس** *Hippolytus* (۴۲۸)، **زنان تروا** *Troya* (۴۱۵)، **هکابه** *Hecuba* (۴۲۴)، **آندرومالك** *Andromache* (۴۲۳)، **هراکلیدا** *Heracleidae* (۴۳۰)، **سیکوپها** *Cyclops* (۴۱۴)، **الکترا** *Electra* (۴۱۳)، **اورستس** *Orestes* (۴۰۸) و غیره. اوریپید با آنکه غالب موضوع تراژدیهای خود را از نویسندگان پیش از خود اقتباس کرده، آثاری کاملاً بدیع ساخته‌است. به موضوع رنگ تازه بخشیده و به اشخاص داستان تعبیر شکلهایی داده تا بتوان از آنها معنی و مفهوم تازه‌ای بدست آورد. در آثار اوریپید، الوهیت با بشریت آمیخته و دموکراسی قرن پنجم پیش از مسیح در وجود سیاستمداران و دهقانان ظاهر گشته‌است. در آثار اوریپید ایمان مذهبی جای خود را به شکاکیت فلسفی می‌دهد. اوریپید به رب‌النوعها از نظر دیگری می‌نگرد، در بکارگرفتن آنها از آزادی بیشتری استفاده می‌جوید و به آثار خود تنوع بیشتری می‌بخشد، اما از نظر احساس شاعرانه، شاعری بدبین است و از تیره‌روزی بشر که تابع سرنوشتی اسرارآمیز است، رنج می‌برد. او هرگز نتواسته‌است قهرمانانی بیافریند که در برابر سرنوشت از خود قدرتی نشان دهند، بعکس اشخاص تراژدیهای او، فاقد عظمتی هستند که در افسانه‌های سنتی آنان وجود داشته‌است. اوریپید دارای

خصال قهرمانی نیست، بلکه شاعر احساسهای لطیف و عطوفت‌آمیز است. از نظر نمایشنامه‌نویسی هنرمند کامل بشمار نمی‌آید و در زمان حیاتش نیز شهرتی بدست نیاورد، اما به سبب گنجاندن حوادث گوناگون در تراژدیها و تغییراتی که در سرنوشت قهرمانان پدیدمی‌آورد و ابداع نمایشنامه‌های آمیخته از تراژدی و کمدی و واردکردن امور واقعی و مأنوس زندگی در نمایشنامه و بکاربردن قطعه‌های طنزآمیز، بیش از دو تراژدی‌نویس بزرگ معاصر خود، اشیل و سوفوکل، مورد تقلید نویسندگان پس از خود قرار گرفته‌است.

اوریپید که در سراسر زندگی تنها چهار پیروزی به‌هنگام عرضه‌کردن نمایشنامه‌هایش بدست آورد، پس از مرگ محبوب‌ترین نمایشنامه‌نویس یونان گشت. کسانی چون شیلر و گوته آثارش را ستودند و نمایشنامه‌نویسانی چون راسین از آثارش اقتباس کردند.

ترجمه به فارسی: هلن ـ هیپولیت ـ آلسست ـ مدیا، هکابه.

**اوژشکووا**، رجوع شود به **اوشژ شکووا**.

**اوژیه، امیل** Augier, Emile شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۲۰ ـ ۱۸۸۹) اوژیه در ۱۸۲۸ با خانواده‌اش در پاریس اقامت گزید و در دبیرستان هانری چهارم بتحصیل پرداخت و به‌سبب تیزهوشی فراوان، بسیار زود توجه همه را جلب کرد. پس از بپایان رساندن رشتهٔ حقوق، مدتی نزد یکی از وکلای دعاوی بکارپرداخت و طولی نکشید که راه ادب و شعر را برگزید. در این هنگام پیروزی نمایش **لوکرس** *Lucrèce* اثر پونسار Ponsard او را برانگیخت تا به قلمرو تئاتر وارد شود. پس چندین نمایشنامهٔ منظوم بر صحنه آورد، از جمله: **شوکران** *La Cigüe* (۱۸۴۴) که پیروزی بسیار کسب کرد. **نیکوکار** *L'Homme de bien* از نوع کمدی جدید است که در ۱۸۴۵ برصحنه آمد و با شکست روبرو شد. **ژن ماجراجو** *L'Aventurière* در ۱۸۴۸ پیروزی بسیار بدست‌آورد. ژن‌ماجراجو چه ازنظر مفهوم، چه ازنظر بیان نمایشی ضد رومانتیك و برخلاف روش خیالپردازانه و رؤیایی آن بشمارآمد و اوژیه رانویسندهٔ طبقهٔ کاسبکار پولدار و کسی که اولین نمونهٔ «مکتب ذوق سلیم École de Bon Sens را عرضه کرده‌است، به‌مردم شناساند. بنیانگذاران «مکتب ذوق سلیم» که اولین آنها پونسار بود، برضد تمایل رومانتیك چه درعالم‌هنر، چه در زندگی قیام کردند. درآغاز

نوشته‌هایشان بازگشتی بود به سبك كلاسیك چه به صورت تئاتر جدید، چه به صورت نمایشنامه‌هایی در سبك راسین. مردم طبقهٔ متوسط نیز كه از مبالغه و شگفت‌انگیزی رومانتیسم خسته شده‌بودند، این مكتب را سخنگوی خود دانستند. نمایشنامهٔ دیان *Diane* در ۱۸۵۳ توفیقی بدست نیاورد. اوژیه در ۱۸۴۹ با همكاری آلفرد دو موسه نمایشنامهٔ جامهٔ سبز *L'Habit vert* را نوشت. پس از آن از نمایشنامهٔ منظوم دست كشید و آثار نمایشی خود را به صورت نثر عرضه كرد كه میان آنها داماد آقای پوآیه *Le Gendre de M. Poirier* مقام مهمی بدست‌آورد و در واقع شاهكار نمایشی اوژیه بشمارآمد. این نمایشنامه پردهٔ نقاشی گویایی از محیط فرانسه را در ۱۸۵۰ پیش چشم می‌گذارد و جدال طبقهٔ نجبا را با طبقهٔ نوكیسه بیان می‌كند، در ضمن از نكته‌پردازیهای هوشیارانه و طنزهای بسیار لطیف و دلنشین برخوردار است. پس از این نمایشنامه نفوذ عظیم اوژیه بر مردم آشكار گشت و مدتها پایدار ماند. در سال ۱۸۵۵ كمدی منثور ازدواج اولمپ *Le Mariage d'Olympe* را درسه‌پرده‌برصحنه‌آورد. اوژیه‌كه خودرا مدافع‌حقوق خانواده می‌داند، دراین نمایشنامه به‌دوستش آلكساندر دوما (پسر) كه سه سال پیش از آن نمایشنامهٔ لادام او كاملیا *La Dame Aux Camélias* را برصحنه آورده‌بود، پاسخ می‌دهد. نمایشنامهٔ لادام او كاملیا از احساس پرشور و سبك رومانتیسم سرشار بود و زنی گمراه را نشان می‌داد كه به‌قدرت عشق به راه راست كشیده‌شد. اوژیه در ازدواج اولمپ خواسته‌است ثابت كندكه زن گمراه هرگز به وسیلهٔ ازدواج راه خویش را تغییر نمی‌دهد و دیر یا زود به فساد بازمی‌گردد. در همین‌سال نمایشنامهٔ كمربند طلایی *La Ceinture dorée* نیز بنمایش گذارده شد. اوژیه پس از آن چند كمدی آداب و رسوم منتشر كرد، از آن جمله است: ماده شیران بینوا *Lionnes Pauvres* در ۱۸۵۸ كه اوژیه در آن با كمال صراحت آداب و رسوم جامعهٔ پاریسی را وصف می‌كند و فسادی را كه تجمل‌پرستی و بیكارگی درخانواده‌های بسیار مرفه بوجود آورده‌است، پیش چشم می‌گذارد. در واقع اولین بار بود كه موضوع فحشا در طبقهٔ مرفه بر صحنه كشیده شد و عنوان «ماده شیر» به زنانی اطلاق گردید كه به دنیای كامجویی و لذت تعلق داشتند. این نمایشنامه از صحنه‌های بسیار مؤثر و پرجاذبه برخوردار بود. كمدی مردم بیشرم *Les Effrontés* در ۱۸۶۱ برصحنه آمد و اوژیه در آن بار دیگر با صراحت فراوان چهرهٔ زشت پول‌پرستی را نمایان ساخت. نمایشنامهٔ مردم بیشرم نقطهٔ عطفی در تاریخ كمدی اجتماعی فرانسه بشمارآمدكه مردم

گرچه بظاهر از نکته‌پردازیهای ظریف و انتقادها و هجوهای دلنشین آن خندیدند، سخت تحت تأثیر واقعیتی قرار گرفتند که درعمق نمایشنامه وجود داشت. نمایشنامهٔ **پسر ژیبوایه** *Fils de Giboyer* (۱۸۶۲) با آنکه خشم حزب رادیکال را برانگیخت، پیروزی شایانی بدست آورد. نمایشنامهٔ **سرایت** *Contagion* در ۱۸۶۶ و **شیرها و روباهها** *Lions et Renards* در ۱۸۷۰ بر صحنه آمد. اوژیه پس از چند شکست، نمایشنامه‌نویسی را کنار گذارد و با صحنه وداع کرد.

امیل اوژیه از نمایشنامه‌نویسان نیرومند قرن نوزده بشمار می‌آید، او توانسته‌است به کمدی‌حالت جدی‌لازم‌را برگرداند. بینش وی ازهرنوع تلخی و گزندگی برکنار و حتی درهجو وانتقاد نیز از گرمی وعطوفت انسانی برخوردار است. اوژیه در۱۸۵۳ به عضویت آکادمی‌فرانسه درآمد و باآنکه نویسنده‌ای واقعی‌بود، پس‌از امپراتوری دوم از سکوی افتخاری که طبقهٔ سرمایه‌دار بر آن جایش داده‌بود، فروافتاد.

**اوستاین، پائول‌وان** Ostaijen, Paul Van شاعرومقامه‌نویس‌فلاندری(۱۸۹۶-۱۹۲۷)

اوستاین هفتمین فرزند از پدری هلندی و مادری بلژیکی بود که در آنورس Anvers زاده شد. پس‌از اعلام جنگ و حملهٔ آلمان، اوستاین که کارمند کوچکی درشهرداری بود، به صف تجزیه‌طلبان منطقهٔ فلاندر پیوست. در نوامبر ۱۹۱۸ به آلمان پناهنده شد، با مکتب دادائیسم آشنا گشت و در پیروی از آن اشعاری سرود که در این مجموعه‌ها منتشر شد: **جشنهائی از ترس و رنج** *Feesten van Angst en Pijn*، **شهر اشغال شده** *Bezette Stād* (۱۹۲۱). اوستاین در۱۹۲۱از محیط آلمان ملول گشت و پنهانی به آنورس بازگشت، کمی بعد بخشوده‌شد و زندگی غیرنظامی پیش گرفت. بیشتر آثار دورهٔ جوانی را نفی کرد و از مدافعان اصلی مکتب اکسپرسیونیسم در فلاندر گشت و احساس بشردوستانه وضد فردپرستی را در قالب شعر آزاد و با لحنی مؤثر بیان کرد. اوستاین در شعر برای درك بهتر ازحس باصره کمك گرفته و در واقع همان شیوهٔ نگارشی را بکار برده که آپولینر در **کالیگرام** *Calligrammes*(خطاطی)، به این طریق که باپراکندن حروف کوچك و بزرگ برکاغذ کلمه‌هایی می‌آورد که معنی خاصی را القا می‌کند. اوستاین بنای شعر را بر الفاظ می‌نهد، دور از هر نوع ارتباط نحوی وترکیب کلام. درنظر او تداعی معانی تنها به وسیلهٔ اصوات انجام می‌گیرد. اوستاین در سلسله کتاب **اولین کتاب اسخمول** *Het eerste Boek van Schmoll* و در

دیوان *Gedichten* که پس ازمرگش منتشر شد، به اوج قدرت هنری خود رسیده است. آثارمنثور اوستاین شامل مقامه‌های تحقیقی و انتقادی و زیبایی‌شناسی وقصه‌هاست، از آن جمله: نقدهای منثود *Krities Proza* (۱۹۲۹) در دو جلد، دفاع از خود *Self-defense* (۱۹۳۳) شامل اندیشه‌های نویسنده در زیبایی‌شناسی. داستان دسته‌بندی وطن‌پرستانه *De Trust der Vaderlandsliefde* (۱۹۲۵) و مانند آن. در ۱۹۲۳ اوستاین مادر و برادران وخواهران خودرا از دست داد وسلامتیش بیش‌ازپیش بخطر افتاد و سالهای آخر زندگی را در وضعی غم‌انگیز گذراند و چند هفته پس از آنکه مجلهٔ آوونتود *Avontuur* را تأسیس کرد در آسایشگاهی درگذشت. آثاد کامل *Verzameld Werk* او در چهار جلد میان سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ انتشار یافت.
اوستاین نیرومندترین و برجسته‌ترین شخصیت ادبی در نهضت اکسپرسیونیسم فلاندری، در فاصلهٔ دو جنگ جهانی است. وی زندگی و تمدن جدید را در شعر وارد کرد و آن را از احساس بشردوستانه وموسیقی‌کلام برخوردار ساخت. اوستاین در بعضی از آثارش به سبب شباهت در تجزیه و تحلیل و ایجاد محیطی پرتشویش با کافکا سنجیده می‌شود، حتی گاه از او عصبی‌تر و خیالپرورتر معرفی می‌گردد.

**اوستن، جین** Austen, Jane بانوی داستان‌نویس انگلیسی (۱۷۷۵ - ۱۸۱۷) پدر جین کشیش بود و با خانوادهٔ خود در شهرستانهای مختلف اقامت می‌کرد و سرانجام در وینچستر Winchester درگذشت. پس از مرگ پدر، معاشرت خانواده از گذشته نیز محدودتر گشت. جین زندگی را میان افراد خانوادهٔ پراولاد خود و دوستان شهرستانی و در محیطی محدود و یکنواخت می‌گذراند. همین محیط کوچك بعدها زمینهٔ بسیاری‌از داستانهایش قرارگرفت. جین‌ابتدا برای‌سرگرم‌کردن فرزندان و افراد خانواده به خلق داستانها و صحنه‌های نمایشی خنده‌آور می‌پرداخت که آثار نخستین دورهٔ نویسندگیش را تشکیل می‌داد. اولین داستانهایش درمجموعه‌ای به‌نام عشق و دوستی *Love and Friendship* فراهم‌آمد که پس از تجدید نظر با عنوان شعور و حس تشخیص *Sens and Sensibility* در ۱۸۱۱ منتشر شد. داستان غرور و تعصب *Pride and Prejudice* (۱۸۱۳) پیروزی بسیار بدست‌آورد. این داستان زندگی زنی سبکسر و کوته فکر را نشان می‌دهد که با رفتاری بر خلاف آداب و رسوم زمان می خواهد دختران خود را شوهر دهد و جین در آن، رؤیا را در برابر واقعیت زندگی

روزانه قرارمی‌دهد و با لحنی گیرا و طنزآمیز عدم تشخیص امور متناسب را از نامتناسب بیان می‌کند. داستان غرور و تعصب مورد پسند عامه قرار گرفت و در نظر بیشتر ناقدان، شاهکار اوستن بشمار آمد. داستان پارك منسفیلد *Mansfield Park* در ۱۸۱۴ و داستان اما *Emma* در ۱۸۱۶ انتشار یافت. داستان اما شیوهٔ نویسندگی اوستن را بهتر از گذشته می‌نمایاند. در این داستان تعبیرات غلط قهرمان داستان از بدیهیات زندگی و شناختن احساس درونی خویش بر حسب تصادف و در نتیجهٔ سرخوردگی شدیدش، بسیار هنرمندانه ترسیم شده‌است. آخرین داستان اوستن اغوا *Persuasion* نام دارد که پس ازمرگش در ۱۸۱۸ منتشر شد. اوستن در این داستان نیز خطوط اصلی هنر داستان‌نویسی خود را آشکار می‌کند و به روابط میان افراد و عکس‌العملهای روحیشان در برابر اعمال یکدیگر بیشتر تکیه می‌کند تا به ترسیم روح فردی. کتاب لیدی سوزان *Lady Susan* به صورت قطعه‌های جداگانه از اوستن باقی ماند که به وسیلهٔ برادرزاده‌اش در ۱۸۲۵ بچاپ رسید. حال اوستن که به بیماری سل دچار بود، رو به وخامت نهاد و در مارس ۱۸۱۷ برای معالجه با خواهر خود به وینچستر رفت و همانجا درگذشت.

پیروزی اوستن در زمان حیات قابل توجه نبود، تنها در اواخر زندگیش بود که نقدهایی آمیخته با ستایش از آثار او بعمل آمد و هنر نویسندگی و سبك انشای دلپذیرش بر مردم انگلستان آشکار گشت. آثار جین اوستن و زندگی او دو خط موازی را تشکیل می‌دهد که هر دو به طبقهٔ متوسط و محیط محدود شهرستان تعلق دارد. اشخاص داستانهای اوستن از میان مردم عادی برگزیده می‌شوند نه از افراد برجسته؛ و جین با همین مردم آشنا و معمولی، دنیایی رنگارنگ و غنی می‌سازد و از کوچکترین اعمال و رفتار، عمیقترین معانی را بیرون می‌کشد، شکست و ناکامی در عشق، فریب و اغوا، دروغ و نادرستی، ابتذال و امیدهای واهی، همه جا در برابر اعتدال و حد و اندازهٔ معقول قرارمی‌گیرد. تجزیه و تحلیل درست، وصف زنده و گویا، بینش دقیق، ظرافت فکر، ذوق طنز و هنر نویسندگی موجب می‌شود که اوستن در شمار معروفترین داستان نویسان انگلیس قرار گیرد.

ترجمه به فارسی: غرور و تعصب.

**اوشژکووا، الیزا** Orzeszkowa, Eliza بانوی رومان‌نویس لهستانی (۱۸۴۱-۱۹۱۰)

اوشژکووا ازمردم لیتوانی بود. تحصیلات خود را در ورشو انجام داد و در شانزده‌سالگی ازدواج کرد، اما زندگی سعادتمندی نداشت و سالهای غم‌انگیزی را با سختی گذراند. شوهرش در شورش نافرجام ۱۸۶۳ به سیبری تبعید شد و هرگز بازنگشت. انقلاب در روح و زندگی الیزا اثری شدید برجای گذاشت. هنگامی که دهقانان برده آزادی یافتند و نظام اجتماعی لهستان دگرگون گشت، الیزا با ادراکی عمیقاً انسانی و صادقانه از این اقدام پشتیبانی کرد، طبع پرشور او به راه میهن‌پرستی آمیخته با خیالپروری کشیده‌شد، زندگی خود را از جان و دل وقف تعلیم و تربیت اجتماع کرد و راه تعدیل وضع اقتصادی و اجتماعی را بـه مردم نشان داد. مـوضوع غالب داستانهای او بامسائل کشورش ارتباط می‌یابد. اولین اثرش در این زمینه **تصویری از سالهای قحطی** *Obrazek Z lot Glodowych* نام دارد که حاکی ازعشق و همدردی با مردم ستمدیده و رنج‌کشیده‌است. این اثر توجه مردم را به نویسنده جلب‌کرد. الیزا به عنوان متخصص در مسائل یهود و دهقان شناخته شده‌است. در کتاب **الی ماکوور** *Eli Makower* در ۱۸۷۵ از نقطهٔ نظر تجانس و تشابه به این نژاد نگریسته‌است و در رومـان **می‌یر ازوفوویچ** *Meir Ezofowicz* از نظر تحقیرشدن و شکنجه‌دیدن به این قوم توجه نشان داده‌است. در مسائل دهقانان اوشژکووا در ۱۸۸۹ رومان **دهقان** *Cham* را منتشر کرد که شاهکار او بشمارآمد و پیروزی بسیار یافت. این کتاب که از نظر محتوا داستانی بسیار ساده و از نظر حجم داستانی کوچك است، تصویری کامل از حـس انسانـدوستی نـویسنده پیش چشـم مـی‌گـذارد. کتاب **بر روی رود نیمن** *Nad Niemnen* در سه جلـد بـه سال ۱۸۸۷ منتشر شد و داستان **گلوریا ویکتیس** *Gloria Victis* ، خاطرات شورش ۱۸۶۳ را بیان مـی‌کند کـه شب قبل از مـرگش انتشار یافت. الیزا به وضع زندگی زنان نیز بسیار تـوجه داشت. در کتاب **مارتا، آخرین عشق** *Marta e Ostania milosé* ازآزادی زن و رهاییش ازقیمومت مردپشتیبانی کرده‌است. داستان **صدفها** *Argonauci* (۱۸۹۷) که از بهترین آثار او بشمار می‌آید، وصف خانواده‌ای ورشکسته است که هرگونه وسیلهٔ خوشبختی را در اختیار دارد، اما به سبب نداشتن راهنما همه را از دست می‌دهد و فدای ثروت و ظاهرسازی و خودپرستی می‌شود. اوشژکووا که به سبب رومانهای اجتماعیش در خارج از مرز لهستان شهرت یافته‌بود، در این اثر به مسائل تربیتی و اخلاقی کـه از مختصات آثار نخستینش بود، بازمی‌گردد.

اوشژکووا واقعیتهای زندگی را با بینشی عمیق می‌نگرد و بر آن نوری ازعشق و امید می‌تاباند. وی از نظر اصول عقاید و اندیشه، در ردیف نویسندگان درجهٔ اول کشور قرارداد، اما سبك نوشته‌اش بی‌جاذبه است. در سراسر لهستان پنجاهمین سالروز زندگی ادبی او را جشن گرفتند و از روح بزرگ و آثارش تجلیل کردند.

**اولبراخت، ایوان** Olbracht, Ivan داستان‌نویس چك (۱۸۸۲ - ۱۹۵۲) پدر اولبراخت نویسنده بود. ایوان نیز نویسندگی را قبل از جنگ جهانی اول با روزنامه‌نگاری آغاز کرد. اولین مجموعهٔ قصه‌های او تحلیلی بود از روح افراد مختلف و کسانی که در حاشیهٔ اجتماع بسرمی‌برند، مانند فروشندگان سیار یا ولگردان و مانند آنان. اولین شاهکار اولبراخت در ۱۹۱۹ به‌نام **دوستی عجیب یسه‌نیای بازیگر** *Podivné Prátelstvi herce Jesenia* انتشار یافت که در آن جامعهٔ چك و موضوع جنگ زمینهٔ اصلی را تشکیل می‌دهد و چهرهٔ یسه‌نیای بازیگر در آن برجستگی می‌یابد. اولبراخت که روزنامه‌نگاری سوسیال دموکرات بود، پس از استقلال چك در ۱۹۱۸ قلم خود را در خدمت روزنامه‌های طرفدار حزب کمونیست بکار انداخت و گزارش جالب توجهی از روسیهٔ معاصر انتشار داد و در ۱۹۲۸ داستان **آنا، کارگر دنجبر** *Anna Proletárka* را منتشر کرد که اعتراضی بود به شیوهٔ حکومت سابق. این داستان پس از ۱۹۴۸ موضوع فیلمنامه و نمایشنامه قرار گرفت و در آن مرام اشتراکی با سرگذشت خدمتکار زحمتکشی که به انقلاب می پیوندد، ارتباط می‌یابد. اولبراخت مانند عدهٔ دیگری از نویسندگان پیش از خود از حزب اخراج شد و به روش سابق در نویسندگی بازگشت و داستانهایی انتشار داد که در همهٔ آنها نسبت به مردم طبقهٔ پایین اظهار شفقت و همدردی شده‌بود. اولبراخت در ۱۹۳۳ زیباترین اثر خود را که دومین شاهکار او بشمار می‌آمد به نام **نیکولا شوهائی راهزن** *Nikola Suhaj Loupeznik* انتشارداد که سرگذشت عیّاری است از قهرمانان ملی ادبیات چك، عیاری عاصی و متواری که از ثروتمندان می‌رباید و به مستمندان می‌بخشد و در برابر مقامات مقتدر کشور و ژاندارمها مقاومت می‌کند. داستان به‌سبب ترسیم زندگی غم‌انگیز ملتی فقیر و ازیادرفته، همچنین به سبب نثراستادانه یکی ازچند اثرداستانی‌است که‌نظیرش درادبیات قرن‌بیستم کشور چك بسیار کم دیده می‌شود. داستان کوتاه **گولت دد دده** *Golet v Údoli* را در ۱۹۳۷

انتشار داد و چندین کتاب برای کودکان نوشت که غالب آنها از افسانه‌های چک مایه گرفته بود. پس از آن اولبراخت داستان بزرگی نوشت به نام **فاتح** با اشاره‌های فراوان به حوادث کشورش در زمان اشغال.
اولبراخت در تجزیه و تحلیل روح آدمی استعداد فراوان داشته و از بینشی نیرومند و ادراکی شاعرانه و استثنایی برخوردار بوده است. وی در ۱۹۴۷ هنرمند ملی کشورش شناخته شد و از بزرگترین نویسندگان و نثرنویسان چك در فاصلهٔ دو جنگ جهانی بشمار آمد.

ترجمه به فارسی: قاضی عادل ـ تاریکترین زندان یا خورهٔ روح آدمی.

**اولمدو، خوزه خواکین** Olmedo, José Joaquin شاعر اکوادوری (۱۷۸۰-۱۸۴۷)
اولمدو تحصیلات خود را در کیتو Quito پایتخت اکوادور و لیما پایتخت کشور پرو انجام داد و به وکالت دعاوی پرداخت. سپس با همکاری سیمون بولیوار Bolivar، میهن‌پرست نامی، برای استقلال امریکای جنوبی از تسلط کشور اسپانیا به مبارزهٔ شدید دست زد و هنگامی که بولیوار استقلال اکوادور را اعلام کرد، با سمت وزیر مختاری به لندن رفت و در بازگشت به وطن یکی از رجال مهم سیاسی کشورش شد. در ۱۸۴۵ خود را نامزد ریاست جمهوری کرد که پیروزی نیافت و مدتها در سمت معاونت ریاست جمهوری انجام وظیفه کرد. اولمدو قریحهٔ شاعری را در خدمت به کشور و ملت اکوادر بکار انداخت و شاعر ملی جنگ استقلال و از بنیانگذاران حکومت جمهوری اکوادر بشمار رفت. منظومهٔ معروف اولمدو به نام **سرود بولیوار** *Canto a Bolivar* در ۱۸۲۵ انتشار یافت، شامل متجاوز از هزار بیت در مدح بولیوار و پیروزی او بر اسپانیا. شاعر در خیال خود فرشتهٔ نگهبان میهن‌را تصور می‌کند که ازآسمان به‌زمین می‌آید، خودرا به میدان جنگ می‌اندازد، به سپاهیان استقلال‌طلب می‌پیوندد و با کمك آنان پیروز می‌گردد و انتقام کشور را از مردم اسپانیا می‌ستاند. این منظومهٔ طولانی در لحنی باشکوه و خطابه‌ای ساخته شده که از قالب شعر کلاسیك و احساس رومانتیك برخوردار است و نمونهٔ قابل ستایشی از شعر ملی بشمار می‌آید. **مقاله‌ای در باب انسان** *Ensayo sobre el Hombre* (۱۸۲۳) ترجمه‌ای بود از مقامهٔ الگزاندر پوپ به همین نام.
اولمدو از بزرگترین شاعران نئوکلاسیك امریکای لاتین و وطنپرستی پرشور

بشمار مـی‌آیـد کـه در استقلال کشورش سهم بسزایـی داشته است. آثار منظوم *Obras Poéticas* اولمدو در ۱۷۴۸ انتشار یافت.

**اولیویرا، آلبرتو د** Oliveira Alberto de شاعر برزیلی (۱۸۵۹-۱۹۳۷) اولیویـرا در ریود ژانیرو زاده شد، تحصیلات دانشگاهی را ابتدا در رشتهٔ پزشکی و پس از آن در رشتهٔ حقوق بپایان رساند و بـه شغل سیاسی وارد شد، پس از چندی استاد زبان و ادبیات پرتغالی گشت. وی از بنیانگذاران آکادمی ادب کشور برزیل بود و از طرف آکادمی علوم مأموریتی به‌لیسبون پایتخت کشور پرتغال یافت. اولیویرا در ۱۸۷۸ اولین دیوان خود را به عنوان غزلهای رومانتیك *Canções romanticas* انتشار داد که از رومانتیسم خالص الهام گرفته‌بـود. چیزی نگذشت که به مکتب پارناسی فرانسه روی‌آورد و در ۱۸۴۴ دیوان اشعار جنوبی *Meridionais* را انتشار داد کـه با طبع پـرشورش منافـات داشت. در همین سبك دیـوان سونه‌ها و اشعار *Sonetos e Poemas* را در ۱۸۸۵ منتشر کرد. این دیوان اگـر چه بـه شیوهٔ مکتب پارناسی است، طبع برزیلی شاعر را نمودار می‌سازد. در چند شعر از این دیـوان زندگی نباتی و حیوانی دیـده‌می‌شود، مانند شعر درخت یا سه مورچه که سرگذشت غم‌انگیز حشرات محکوم بـه مـرگ است. در بعضی اشعار نیز اعتقاد بـه حکمت اشراق و وحدت مطلق دیده می‌شود، مانند شعر روح و خورشید. به‌دنبال این‌دیوانها آثاردیگری از وی انتشار یافت، ازآن جمله‌است: مصراعها و قوافی *Versos e Rimas* (۱۸۸۵)، دیوان *Poesias completas* (۱۹۰۰) و چند سلسله شعر *Poesias* (۱۹۱۱-۱۹۱۳ - ۱۹۲۷) و منتخبات اشعار *Poesias escolhidas* (۱۹۳۳). اولیویرا چندین مقالهٔ برجسته دارد مانند قالب شعر در برزیل (۱۹۱۶) و سونه در برزیل (۱۹۲۰). اولیویرا از هنرمندترین شاعران قرن نوزدهم برزیل است.

**اونامونو، میگل د** Unamuno Miguel de شـاعـر و نـویسندهٔ اسپانیایـی (۱۸۶۴ - ۱۹۳۶) اونامونو در شهر بیلبائو Bilbao زاده شد، تحصیلات اولیه را در زادگاه خود انجام داد و در ۱۸۸۰ بـه دانشگـاه مادریـد وارد شد تـا در رشتهٔ فلسفه و ادبیات به تحصیل ادامه دهد، زبان یونانی، لاتینی، عبری و ادبیات و تاریخ‌آموخت و در ۱۸۸۴ به دریافت درجهٔ دکتری نایل آمد. پس از آن در مدارس مختلف اسپانیا

بتدریس پرداخت و با روزنامه‌های سوسیالیستی همکاری کرد. در ۱۸۹۱ کرسی زبان یونانی‌را در دانشگاه سالامانکا Salamanca اشغال کرد و در۱۸۹۹ کرسی ادبیات یونانی و دوسال بعدکرسی زبانشناسی تطبیقی (لاتینی- اسپانیایی) را برعهده گرفت، ودر۱۹۰۰ به‌ریاست دانشگاه منصوب شده. روش تدریس اونامونو با روش معمول استادان قدیم متفاوت بود، به این معنی که با شاگردان روابط صمیمانه‌ای برقرار کرد و در تدریس شیوه‌ای بکاربرد که برای مردم زمان قابل قبول نبود. وی نظر خودرا دربارهٔ آموزش و پرورش درکتابی به‌نام **عشق وتعلیم تربیت** *Amor Y Pedagogia* بیان کرد. اونامونو در سمت ریاست دانشگاه به هنگام اغتشاش قدرت فراوانی نشان داد و برای ملاقات با مقامات آموزش و پرورش و ایراد سخنرانی به مادرید رفت. در جنگ ۱۹۱۴ که اسپانیا بیطرفی خود را اعلام کرد، وی عقیدهٔ خود را در چنین عبارتهایی به گوش مردم اسپانیا رساند: «بیطرفی نفرت‌انگیز» و «این سستی به من حال تهوع می‌دهد.» در همین سال از مقام ریاست دانشگاه خلع شد، اما نه تنها نفوذش‌همچنان باقی‌ماند، بلکه برآن افزوده گشت. اونامونوکه به‌وسیلهٔ سخنرانیها و مقاله‌های بیشمار پیوسته برای ساختن اسپانیایی نوین مبارزه کرد، ازکشور اخراج شد و از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰ در تبعید باقی ماند و پس از اعتراض نویسندگانی چون رومن رولان، دانونتسیو و نویسندگان دیگر مورد عفو قرار گرفت و آزادی یافت که به هر جا می‌خواهد برود. اونامونو به پاریس رفت و در آنجا اشعاری سرود که در مجموعهٔ **منظومه‌های دوران تبعید** *Romancero del Destierro* فراهم آمد. اونامونو در ۱۹۲۵ در منطقهٔ باسك مستقر شد و پس از سقوط حکومت دیکتاتوری اسپانیا در ۱۹۳۰ به کشورش بازگشت، بار دیگرکرسی تدریس زبان وادبیات یونانی‌را برعهده گرفت، و به طرفداران جمهوری پیوست؛ در این زمان به ریاست دانشگاه رسید. در ۱۹۳۴همسرش درگذشت و درهمین سال درهفتاد سالگی به‌لقب «همشهری افتخاری جمهوری» مفتخر شد و مقام حکومت افتخاری شهر سالامانکا را بدست‌آورد و در ۱۹۳۵ نامزد دریافت جایزهٔ نوبل شد. در ۱۹۳۶ هنگام قیام فرانکو از او طرفداری کرد، اما سخنرانیهای بسیاری ایراد می‌کرد که بعضی از عبارتهای آن دهان به دهان می‌گشت. یك بار که پس از ایراد سخنرانی مؤثر و تحریك‌آمیزی به خانه رفت، همانجا زندانی گشت و دیگر از خانه بیرون نیامد تا در سی و یکم دسامبر همان سال درگذشت و پیش از مرگ کتابخانه و یادداشتهایش را به دانشگاه

سالامانکا بخشید. اونامونو آثار بیشماری دارد که می‌توان آنها را به سه دسته تقسیم کرد. ۱ـ مقامه‌ها و مقاله‌های تحقیقی که شامل هفت جلد است و معروفترین آنها عبارت است از **مفهوم غم‌انگیز زندگی** *Del sentimiento trágico de la vida* (۱۹۱۴)، اثر مهمی شامل نگرانیها و تردیدهای دنیای جدید دربارهٔ مذهب. اونامونو در این مقامه‌ها بهیچ‌وجه مسائل عادی مربوط به‌مذهب و عالم مافوق‌الطبیعه را مطرح نمی‌کند، وی همه چیز را از روح و قلب آدمی نـاشی می‌داند کـه تابـع جهشی درونی است نه فکری و منطقی. اونامونو از نیازهای بشر گفتگو می‌کند، از بشری که نمی‌خواهد بمیرد و روح و جسم، و آرزوهـایش به‌نـوع ادراك وی از عـالـم خلقت بستگی دارد، چنانکـه در زنـدگـی دون کیشوت قهرمـان کتاب سروانتس دیده‌می‌شود. اونامونو ایـن اندیشه را در کتاب **زندگـی دون کیخوتـه و سانچو** *Vida de Don Quijote y Sancho* (۱۹۰۵) عرضـه کـرده‌است. کتاب **مبارزهٔ مسیحیت** *La agonia del Cristianismo* ابتدا در ترجمهٔ فرانسوی آن در پاریس در ۱۹۲۴ بچاپ رسید، سپس در ۱۹۳۲ در اسپانیا منتشر شد. کلمهٔ آگونیا Agonia در عنوان ایـن کتاب به معنی اصلی آن یعنی مبارزه بکار رفته‌است و در آن یکی از موضوعهای اساسی اندیشهٔ اونامونو مطرح شده است. مسیحی بودن دست زدن به‌مبارزهٔ دایمی است در هر لحظه از زندگی؛ مبارزه میان ایمان و وضع گوناگون زندگی؛ رکـود نوعی انکار مسیحیت است؛ مبارزه و فداکاری است که مسیحی را بـه اساس ایمان نزدیك می‌کند. کتاب **چگونه رمان می‌نویسند** *Como se hace una novela* در ۱۹۲۸ منتشر شد. ۲ـ دستهٔ دیگر از آثار اونامونو رومان و داستان کوتاه و قصه است که آن نیز شامل هفت جلد است از این قرار: داستان **مه** *Niebla* (۱۹۱۴)، **آبل سانچس، داستانی از عشق و عاطفه** *Abel Sánchez, una historia de pasion* (۱۹۱۷)، **سه‌داستان کوتاه نمونه و یك مقدمه** *Tres Novelas ejemplares y un Prólogo*، (۱۹۲۰) داستان **خاله تولا** *La tia Tula* (۱۹۲۱) که از معروفترین داستانهای اونامونو است. تولا با جوانی به نام رامیرو Ramiro آشناست و رؤیای ازدواج او را در سر می‌پروراند، اما به این نکته پی می‌برد که جوان به خواهر او روزا، کـه زیباتر از وی است عشق می‌ورزد، پس به هر کاری دست می‌زند تا موجبات ازدواج خواهر را با رامیرو فراهم آورد. تولا به‌ظاهـر تسلیم سرنوشت است، اما در درون خود به‌هیجانی وحشتناك دچار می‌گردد، مصمم می‌شود که درخانهٔ خواهر و در کنار اوسکونت گزیند و زوجهٔ

معنوی محبوب خود و مادرخواندهٔ فرزندانش گردد. روزا هنگامی که درشرف مرگ است از خواهر می‌خواهد که مادر فرزندان و همسر شوهرش گردد، اما تولا درخواست آخرین را نمی‌پذیرد و همچنان در سمت مادری در کنار خواهر زاده‌ها بسرمی‌برد و رامیرو را که به فریب‌دادن دختر یتیمی پرداخته، به ازدواج با او تحریك می‌کند و همچنان در سمت مادرخوانده به‌مراقبت خواهرزاده‌ها و فرزندان جدید می‌پردازد تا روزی که رامیرو به هنگام مرگ اقرار می‌کند که علاقه‌اش به همسر اولی و دومی جز بستگی جسمانی نبوده وعشق واقعی را به‌او داشته‌است. همین امر تولا را برمی‌انگیزد که تا آخرین دم بر زندگی و پرورش فرزندان رامیرو نظارت کند. داستان خاله تولا که درظاهر حال و وضعی غیرواقعی و تصنعی را نشان می‌دهد، به سبب قدرت نویسندگی اونامونو که چهرهٔ قهرمان کتاب یعنی خاله تولا را تجسمی از رسالت خالص و پاك مادری نشان می‌دهد، بسیار پرجاذبه می‌گردد. اونامونو در داستانهای خود بیشتر به خصوصیتهای اخلاقی قهرمانان کتاب توجه دارد تا به‌حوادث و ماجراهای داستان. دیگر داستان صلح درجنگ *Paz en la guerra* (۱۸۹۷) و داستان درسرزمین اسپانیا و پرتغال *Por tierras de Portugal y Espana* (۱۹۱۱) است. ۳-دستهٔ سوم ازآثار اونامونوآثار منظوم است مانند: دیوان *Poesías* (۱۹۰۷)، منظومهٔمسیح ولاسکس *El Cristo de Velázquez* (۱۹۲۰) که‌شاهکارشعری اونامونو بشمارآمده و از هیجان و شور و حرارت فراوان برخوردار است. شاعری در برابر مسیح مصلوب زانو می‌زند و نیایشی عارفانه انجام می‌دهد و احساس درون خود را آمیخته با نوعی تفکر از خلال شعری دلنشین منعکس می‌سازد. مجموعهٔ نغمه‌های روزانهٔ شاعرانه *Cancionero Diario Poético* شامل‌اشعاری‌است که‌درسالهای ۱۹۲۸-۱۹۳۶ سروده شده و پس از مرگ شاعر در ۱۹۵۳ انتشار یافته است.

اونامونو در مدت چهل سال درخشانترین و پرقدرت‌ترین شخصیت ادبی عصر خود بوده، نفوذ فراوانی در نسل خود داشته و از افتخارات اسپانیا و جهان در قرن بیستم بشمار رفته است، چه از نظر شخصیت انسانی، چه از لحاظ نویسندگی، چه از حیث اندیشه و هنر و نفوذ برطرز تفکر اروپائی.

**اوندست (اونست)، سیگرید** Undset, Sigrid بانوی رومان‌نویس نروژی (۱۸۸۲ - ۱۹۴۹) پدر سیگرید باستانشناس معروف نروژی و مادرش اهل دانمارك بود.

در یازده سالگی‌پدر را از دست داد وجوانی را بسختی گذراند، پس‌ازپایان‌تحصیلات در مدرسهٔ بازرگانی اوسلو Oslo به کار اداری پرداخت و با وجود مشغلهٔ بسیار از مطالعه ونوشتن غافل نماند وآثاری پدیدآورد که از مشاهدات مستقیم وی درمحیط کار و از زندگی در شهر اوسلو مایه گرفته‌بود. اولین رومان سیگرید در ۱۹۰۷ با عنوان بانو مارتا اولی *Fru Martha Oulie* انتشار یافت که نشان دهندهٔ آداب و رسوم زمان و واکنشی بود برضد عشقهای رومانتیك. رومان به‌صورت یادداشتهای روزانه تنظیم شده و حوادث عاشقانهٔ زنی شوهردار را بیان می‌کند. داستان کوتاه سن سعادت‌آمیز *Den Lykkelige alder* (۱۹۰۸) سرگذشت دخترجوانی است که می خواهد نویسنده شود و با عشق و مسائل پیچیدهٔ آن برخورد می‌کند. سرگذشت ویگالیوت و واگدیس *Fortaellingen om Viga-Ljot og Vagdis* نوشته‌ای تحقیقی است درطرز تفکر و اعتقاد مذهبی پیش ازمسیحیت. اوندست در ۱۹۰۹ با دریافت کمك خرج به ایتالیا سفر کرد و اولین پیروزی بزرگ ادبی را با انتشار داستان جنی *Jenny* بدست‌آورد که خاطراتی بود از این سفر و به سبب آنکه تا حدی به سرگذشت خود او بستگی می‌یافت، بسیار جلب توجه کرد. سیگرید در این کتاب عشق خود را به سوارستاد Svarstad نقاش وصف می‌کند، مردی که وی در ۱۹۱۲ با او ازدواج کرد وهمراهش سفرهایی به‌انگلستان و رم و اوسلو انجام داد. آثار این دوره عبارت است از: سرنوشتهای تیره *Fattige Skjaebner* (۱۹۱۲) شامل قسمتهایی از زندگی نویسنده. داستان بهار *Vaaren* (۱۹۱۴) وصف‌سرگذشت‌غم‌انگیزفرزندان‌خانواده‌ای که در تربیت آنان اهمال بکاررفته و هر یك با حوادثی عاشقانه ونامناسب روبرو می‌شود و سرانجام دختر خانواده به‌زندگی طبیعی و مراعات نکته‌های اخلاقی پایبند می‌گردد. داستان بهار از بهترین آثار اوندست بشمار می‌آید. داستان کوتاه تابش آینهٔ سحرآمیز *Splinten av Troldsilet* (۱۹۱۷) که در آن احساس مذهبی برای کسانی که خواهان عشقی پایدارند اصلی مهم و لازم شمرده شده‌است و داستان باکره‌های عاقل *De Kloge Jomfruer* (۱۹۱۸). این آثار که از نظر ارزش هنری با یکدیگر متفاوت است، غالباً دربارهٔ زن وغمها ورنجها وضعفها وخواستها ووظایف اوست که باتحلیل عمیق روانی بیان شده‌است. پس ازآن اوندست به مذهب کاتولیك گروید و رومانهایی‌انتشارداد‌که درآنها گذشتهٔ تاریك کشورش‌را ازنظر مذهب مورد تعمق قرارداده و تحول روح شرك و کفرآمیز را به روح مسیحیت نشان داده‌است.

ازمعروفترین‌رومانهای این‌دوره داستان کریستین‌لاودانس‌دائر *Kristin Lavransdatter* است که میان سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۲ انتشار یافت و شامل سه رومان است به‌نام تاج *Kransen*، زن *Huetru* و صلیب *Korset*. حوادث این داستانها در اواسط قرن چهاردهم‌آغاز می‌شود و به طور طبیعی و با سادگی کامل محیط مذهبی قرون وسطای نروژ را نشان می‌دهد و آداب ورسوم اشخاص و روابطشان با یکدیگر و کشمکشها وخطاها ورنجها وسرنوشتهایشان را به‌طور گویا وزنده ترسیم می‌کند. این اثر که شاهکار نویسنده بشمار می‌آید، به‌بیشتر زبانهای اروپایی ترجمه شده‌است. این اثر چنان پیروزیی بدست‌آورد که موجب اعطای جایزهٔ نوبل سال ۱۹۲۸ به اوندست گشت. یکی دیگر از معروفترین رومانهای این دوره داستان اولاف آودونسون *Olav Audunssoen* در ۱۹۲۵ است ـ داستانی بلند و تاریخی در چهار جلد که حوادث آن در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم نروژ می‌گذرد، هنگامی که کشور دچار کشمکشهای مشرکان و مسیحیان شده‌بود. اوندست پس از مطالعات دربارهٔ قرون وسطا به عصر جدید روی می‌آورد و این رومانها را انتشارمی‌دهد: اورکیده‌های سفید *Gymnadenia* (۱۹۲۹)، خارهای سوزان *Den broendende Busk* (۱۹۳۰) در دو جلد و زن باوفا *Den Trofaste hustru* (۱۹۳۶) که فاقد ارزش رومانهای قبل است. در این داستانها روح مذهبی غلبه دارد، به فلسفهٔ مادیگری اعتراض شده و از اجتماع انتقادهایی بعمل آمده‌است. رومان یازده سال *Elleve aar* (۱۹۳۴) خاطراتی ازکودکی نویسنده و نکته‌هایی از خانواده و ساختمان روحی و تربیتی او را دربردارد. اوندست بار دیگر به رومانهای تاریخی باز می‌گردد و دربارهٔ زندگی اولیای دین‌آثاری انتشار می‌دهد، مانند اولاف مقدس *Hellig Olav* ومانندآن که‌ازاعتبارخاص‌برخورداراست. در آثار نخستین سیگرید ضدیت با تساوی حقوق زن بخوبی دیده می‌شود. وی با عقیدهٔ کسانی که در راه استقلال زن می‌کوشند و برای او حقوقی مساوی مرد را طلب می‌کنند، بکلی مخالف است. او خودکه پیوسته به‌طور مستقل زیسته، معتقد است که زندگی زن اگر به کانون خانوادگی منتهی نشود بسیار تهی است و با آنکه هیچ‌کس چون وی محرومیتها وضعفهای زن را درك نکرده‌است، دربارهٔ حقوق او تعصب نمی‌ورزد. از نظر مذهبی اوندست به اسرار و روح مذهب توجه ندارد و به مذهبی روی می‌آورد که با واقعیتهای زندگی همراه است. در جایی که از قدیسه بریجت سخن می‌گوید می‌نویسد: «او زندگی را با دیدگان گشوده می‌نگریست،

می‌دانست چگونه زندگی کند، چگونه کار کند وچگونه در برابر امیال و جاه‌طلبیها مبارزه کند.» عقاید سیاسی‌اوندست ضدسوسیالیست‌است. وی هنگام اشغال کشورش به‌دست ارتش آلمان، ترك وطن کرد، ابتدا به سوئد پناهنده شد، سپس به امریکا رفت و به وسیلهٔ نوشته‌هایش از نهضت مقاومت جوانان در نروژ حمایت کرد. در پایان جنگ به نروژ بازگشت و در سالروز شصت و پنج سالگی به دریافت نشان صلیب مفتخر شد.

اوندست و کنوت هامسون هر دو از بزرگترین نویسندگان قرن معاصر نروژند.

**اونیل، یوجین گلادستون** O'Neill, Eugene Gladstone نمایشنامه‌نویس امریکایی (۱۸۸۸-۱۹۵۳) اونیل در نیویورك و در خانواده‌ای بازیگر زاده شد. مادرش نوازنده بود و پدرش بازیگر تئاتر سیار. یوجین تا هفت سالگی با گروه نمایشی پدر به‌گرد شهرها می‌گشت، سپس تحصیلات نامرتبی در مدارس مختلف انجام داد و در ۱۹۰۶ به‌دانشگاه پرینستون Princeton وارد شد که پس از یك سال آن را ترك کرد و سالها درزندگی بی‌هدفی بسر برد و به شغلهای گوناگون اشتغال یافت. درنیو یورك کارمند اداره شد، سپس در جستجوی طلا به هندوراس رفت و در بازگشت به کار نمایش پرداخت. سپس به دریانوردی روی‌آورد. ابتدا در خط باستن ـ بوئنوس آیرس، پس از آن نیو یورك ـ ساوثمتن رفت و آمد کرد و نخستین نمایشنامه‌ها را بر زمینهٔ دریانوردی قرارداد. چندی نیز در شرکت تئاتر پدرش بکار پرداخت، سپس به سردبیری روزنامهٔ کوچکی رسید. همهٔ این‌شغلها تجربهٔ کافی‌برایش فراهم‌آورد که در اولین آثارش بکار رفت. در این زمان آثار بیماری سل در او ظاهر گشت، شش ماه در آسایشگاه بسر برد، وقت خود را به‌مطالعه و تفکر گذراند وسرانجام مصمم شد که راه‌نمایشنامه‌نویسی‌را برگزیند. پس‌ازبهبود، مدتی‌در کلاسهای‌فن‌نمایش،دردانشگاه هاروارد حضوریافت.سپس درقریهٔ گرینیچ Greenwich مستقرشدودرمحیط‌دلپذیرآنجا اولین‌آثار نمایشی تك‌پرده‌ای خود را ساخت وبه‌گروهی ازبازیگران جوان‌پیوست‌که ابتدا درپرینستون وبعداً درنیو یورك نمایشنامه‌های او را که بعدها تعدادش به چهل رسید برصحنه‌آوردند. ازجمله نمایشنامه‌های تك‌پرده‌ای اونیل این نمایشنامه‌هاست: **به سوی مشرق به‌قصد کاردیف** *Bound East for Cardiff* (۱۹۱۶)، **ماه کارائیب و شش نمایشنامهٔ دیگر دریا** *The Moon of the Caribbees and Six Other Plays of the Sea*

(۱۹۱۹)، سفر دور و دراز به وطن *The Long Voyage Home* (۱۹۲۳) و مانند آن. این نمایشنامه‌ها ازتجربه‌های سفرهای دریائی و مطالعاتی‌که اونیل درصفات‌آدمی انجام داده مایه‌گرفته و درضمن ازآثار برناردشا نیز تأثیر پذیرفته است. اونیل در ۱۹۲۰ نمایش آن سوی افق *Beyond the Horizon* را در سه پرده با پیروزی عظیم برصحنه آوردکه شهرت بسیار وجایزهٔ پولیتزر را نصیبش‌کرد. درهمین‌سال نمایشنامهٔ امپراتور جونز *The Emperor Jones* و در ۱۹۲۲ عنتر پشم‌آلود *The Hairy Ape* را بنمایش گذارد. از آن پس اونیل از نفوذ نمایشنامه نویسان دیگر از جمله ایبسن دورگشت ونمایشنامهٔ آناکریستی *Anna Christie* را برمبنای تئاتر تجربی قرار داد کـه از اصول عقـاید جـدید وی سرچشمه می‌گرفت. هوس در زیر درختان نارون *Desire under the Elms* (۱۹۲۴) تمایل نویسنده را به تحلیل روانی نشان می‌دهد و خدای بزرگ براون *The Great God Brown* (۱۹۲۶) رنگی از سمبولیسم و روح شاعرانه دارد. نمایشنـامهٔ وقفهٔ عجیب *Strange Interlude* (۱۹۲۸) از حـد معمول نمایشنامه طولانیتر و درنظر منتقـدان برای رومان منـاسبتر بود. نمایشنامه‌که در نه‌پرده ساخته شده، تنهائـی درمان ناپذیرکسی را نشان مـی‌دهدکه دربرابر دنیای پرغوغا، زندانی خیـال بـاطل خـویش است. نمایشنامهٔ دینامو *Dynamo* (۱۹۲۸) عناصری از تحلیل‌روانی دربر دارد. نمایشنامهٔ سه‌بخشی سوگواری زیبندهٔ الکترااست *Mourning Becomes Electra* در۱۹۳۱ به‌اجرا درآمد وپیروزی بزرگی‌بدست‌آورد. درایـن نمایشنامه مفهـوم سرنوشت و اعمـال آدمـی به یکدیگر بستگی می‌یابد. اونیل در ۱۹۴۶ به سبب بیماری شدیـد، از فعالیت ادبـی بازمانـد. از آخـرین آثارش‌که در واقع زندگینامهٔ شخصی وی بشمار می‌آید، نمایشنامهٔ سیر روز در شب *Long Day's Journey into Night* است که بنا بـر میل شخصی او در زمـان حیاتش بـر صحنه نیامد و در ۱۹۵۶ پس از مـرگش بـه‌مرحلهٔ اجـرا در آمـد. اونیل در این نمایشنامهٔ غم‌انگیز وپرهیجان، رفتار مشقت باری را کـه ازجـانب نزدیکانش تحمل‌کرده بود، به‌صورت داستانی نمایشی عرضه‌کرده‌است. او دربارهٔ زندگی‌گفته است‌که سرنوشت در درون‌آدمی جای دارد، نه درخارج از وجود او. مجموع‌آثار اونیل به‌سبب تجربه‌های فراوان و برخورد با خصوصیتهای اخلاقی افراد مختلف و درعین حال آمیختگی با روح شاعـرانهٔ نویسنده از تنوع بسیار برخوردار است و درهمهٔ آنها فکر و روح و حس انساندوستیش که با خواستها و جریان عصر او

تناسب داشت، منعکس است.
اونیل درتئاتر امریکا سهم بزرگی‌دارد وبه‌سبب استادیش درفنون نمایشی وبصیرت در کنه روح بشر امروزی وتازگی بیان، یکی از بزرگترین نمـایشنامه‌نـویسان قرن بیستم بشمار می‌آید. اونیل سه‌بار به‌دریافت جـایزهٔ پولیتزر و در ۱۹۳۶ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل‌آمد وشهرتی جهانی یافت.

ترجمه به‌فارسی: آنا کریستی ـ سیر روز درشب ـ سفر دور ودرازبه‌وطن ـ پیش ازشناسائی.

**اووید** Ovid (**پوبلیوس اووید‌یوس ناسو** Publius Ovidius Naso) شاعر لاتینی (۴۳ پیش ازمسیح ـ ۱۷ بعداز مسیح) اووید ازخانوادهٔ سلحشوران بود، از طرف پدر برای تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات به‌رم فرستاده شد و درعلم معانی و بیان و قواعد صرف ونحوآموزش درخشانی یافت. بسیار زود به‌شعر روی‌آورد. درهیجده سالگی به‌یونان رفت و در فرهنگ وزبان یونانی نیز تبحریافت. دراین سفر دریا، مناظرطبیعی وهنریونان اووید را سخـت شیفتهٔ خـود ساخت. پس ازآن از آسیای صغیر و سیسیل دیدن کرد و دربازگشت به رم به زندگی اشرافی‌که خواست پدر او بود وارد شد. دراین هنگام وضع سیاسی‌کشور درحال تغییر وتحول بود. جنگهای داخلی به حکومت جمهوری روم پایان داده و اوکتاویانـوس آوگوستوس پیروز گشته بود. نظم وصلح برقرار وحکومت امپراتوری پدیدآمده و همهٔ قوای مادی ومعنوی درخدمت نوگرداندن جامعه وافکارمردم به‌کارگرفته‌شده‌بودند.اووید نیز ناچار به‌قبول شغل قضاوت وبازرسی‌گردید، امـا جزدربارهٔ شعر نمـی‌اندیشید و پیوسته درانجمنی ادبی‌که درخانهٔ فرماندار رم تشکیل می‌شد، شرکت می‌کرد. در آنجا بودکه با هوراس، ویرژیل وشاعران دیگرآشنائی یافت وسروده‌های خود را قرائت‌کرد. اولین بار درهیجده سالگی اشعار خودرا درحضور مردم خواند وچیزی نگذشت‌که با انتشار دیوان عشق *Amores* پیروزی بزرگی بدست‌آورد. این دیوان در سه‌کتـاب تنظیم یافته وعشق اووید را به‌دختری به‌نـام کورینا Corinna وصف می‌کند، در واقع‌کتاب سرگذشت شاعرنیست، بلکه ستایش عشقی است رؤیائی بـا اشعاری پراحساس وشهوی‌آمیخته با هجو ومطایبه وگویا زنی به‌نام‌کورینا اصلاً در زندگی او وجود نداشته است. پیروزی دیوان عشق اووید را برانگیخت تا در قلمرو شعری جدی وبکلی متفاوت با اشعار پیشین قدم بگذارد. پس تراژدی مده‌آ

*Medea* را ساخت‌که امروزه تنها قسمتهائی ازآن در دست است ونمونه‌ای از عالیترین درجهٔ شعر تأثرانگیز را بدست می‌دهد. در این ضمن مجموعهٔ هرونیدس *Heroides* راکه مدتی‌ازآغاز آن می‌گذشت بپایان رساند، شامل نامه‌های عاشقانهٔ الهه‌های اساطیری یونان به دلبران خود وپاسخ بعضی ازآنها. عشقهای اساطیری با قریحهٔ شاعرانه و بیان لطیف اووید در این مجموعه از نو زندگی یافته است و الهه‌ها در آن به صورت بانوان متشخص و آراستهٔ درباری در آمده‌اند. اووید پس ازآن منظومهٔ هنر عشقبازی *Ars Amatoria* را سرودکه جنجال و رسوائی برپاکرد. این منظومه در سه‌بند است وشاعر درآن زندگی هوسبار وآمیخته با عیش ونوش را وصف‌کرده و رموز دلبری را مانند درس جبر وگیاه شناسی‌آموخته است وحتی ازجاهائی‌که زنان باید خودرا درآنها به‌مردان نشان بدهند، نام برده مانند تئاتر، معبد، حمام ودریا. اووید با آنکه دراین اشعار تنها به‌وصف عشق‌جسمانی وشهوی پرداخته، از سقوط به بیشرمی مصون مانده و هنرمندیش اثر را از ابتذال دورنگه داشته است. این اثر موجب شهرت قاطع‌اوویدگشت. اثر دیگر او دربارهٔ زنان «روش مراقبت از چهرهٔ زن» *De Medicamina Faciei Femineae* نام داردکه درآن اندرزهائی دربارهٔ افزودن بر زیبائی چهرهٔ زن، داده شده‌است. ازاین اثر جز قطعه‌هائی در دست نیست. پس ازآن منظومهٔ «داروهای عشق» *Remedia Amoris* را با لحنی‌گاه مسخره‌آمیز وگاه شیطنت بار وگاه هوسناك ساخته‌که درآن مثالهائی نیز از اساطیر یونانی بکار برده است. دراین زمان شعر وثروت و شهرت اووید به‌اوج خود رسید. درخانه‌اش‌گروه درخشان وبرجسته‌ای‌گردآمدند و او در سومین ازدواجش به‌عشق واقعی وقدرت دست یافت. همسرش‌که با خانوادهٔ امپراتوری ارتباط داشت، موجب شد که اووید به امپراتور آوگوستوس نزدیك شود، پس از آن اشعار اووید و موضوعهایش تغییر شکل یافت. کتاب مسخ *Metamorphoses* او که‌کتابی است حماسی درقالب شش هجائی، عمیقترین و پرمعنی‌ترین اثر ادبی روم قدیم بشمار می‌آید. این‌کتاب شامل پانزده جلد وبیش ازچهارده هزاربیت ودویست وچهل وشش داستان است‌که اووید درآن با لیاقت واستادی قصه‌های سنتی و اساطیری یونان را در زمینه‌ای رنگارنگ وپرتلألؤ دسته‌بندی‌کرده‌است. از میان انبوه این قصه‌ها قهرمانانی برجسته با چهره‌ای بسیار زنده نمایان می‌شوند که به قلم او جاودان می‌گردند. منظومهٔ گاهنامه *Fasti* در دوازده جلد ساخته شدکه

تنها شش جلد اول آن در دست است. ایـن منظومه در جـدول بـرنامهٔ اصلاحات مذهبی روم جای گرفت. گاهنامه تقویمی است که به‌وسیلهٔ مدرسهٔ روحانی رواج‌یافته است و وقایع روزهای مسعود، روزهای عـزا، روزهای صوم و روزهای پرحادثهٔ تاریخ روم را نشان می‌دهد. اووید این تقویـم را به‌نظم کشید، اما سرنوشت در عین نیکبختی ضربهٔ سختی بر اووید واردآورد، توضیح‌آنکه اووید درنوامبـر سال هشتم میلادی مورد غضب امپراتور قرارگرفت و فرمان تبعیدش به‌سواحل دریای سیاه صادرشد. علت تبعید معلوم نیست. خود اووید اشاره‌هائـی مبهم به‌این تبعید دارد وعلت‌آن را انتشارکتاب هنر عشقبازی دانسته‌کـه تنها بهـانه‌ای برای تبعید بوده است، اما بظاهـر خاموش می‌ماند و برای گـریز از خطر به سکوتی سنگین تن در می‌دهد. علت هرچه باشد، تبعید از روم وجدائی از دوستان وخانواده به‌طرز جانگدازی دل شاعر را شکسته است. همسرش در روم می‌ماند تا با اقدامات خود بتواند ازشوهر اعادهٔ حیثیت و ازمصادرهٔاموالش جلوگیری کند. اووید بقیهٔ عمر را درکنارهٔ دریای سیاه گذراند وهمانجا درگذشت. در دورهٔ تبعید الهـامات شاعرانهٔ وی تغییر شکل یافت و رنگ غم وملال به‌خودگرفت ومنحصر شد به توصیف سفر وتیره روزیهای زمان تبعیدکـه آن‌را بسیار سرد وشوم وصف مـی‌کند، پیوسته در انتظار عفو بسر می‌برد وبه‌طور خستگی‌ناپذیر تقاضای‌بخشایش می‌کند و به‌دوستان فشار می‌آورد تا اورا ازآن محیط دورافتـاده وملال‌انگیز نجـات دهند. اووید در دوران‌تبعید دیوانی‌تربیتی واخلاقی‌دربارهٔ گناه به‌نام هالی‌یوتیکا *Halieutica* ساخت در ۶۴۴ بیت‌که ازآن جز صدوسی وچهار بیت باقی نیست و هجونامه‌ای است در بارهٔ دوستی‌که بـه وی خیانت‌کـرده است. دیـوان دیگری در پنج جلد با عنوان غمگینان *Tristia* و اثـری چهارجلـدی به‌نام نامه‌های منظوم *Epistulae ex Ponto* ساخته‌که درآنها حال روحی خویش وملال و اندوه محیطی راکه درآن می‌زیسته، شرح داده و ازخاطرات زیبای زندگی سعادتمندانهٔ گذشته یادکرده‌است. این دواثر شامل یادداشتهای روزانـه است، ازآغـاز سفر وسراسر دورهٔ تبعیدکـه از ارزش فراوان برخوردار است. غصهٔ مـرگ درتبعید سراپـای اووید راگـرفته بود، وی پیوسته احساس می‌کردکه بیش‌ازپیش مطرود ومتروك مانده‌است،اما هیچ نشانه‌ای از مرگش‌که احتمالاً در آخر سال هفده میلادی به‌وقوع پیوست، در دست نیست. اووید شاعری بودکه با اعتقادکامل به‌موضوع «هنر بـرای هنر» بستگـی داشت.

اشعارش هم مورد تحسین قرارگرفت و هم سرزنش. اووید شاعر عواطف عاشقانه و استاد بیان احساسها وعشقهاست، نرمی ولطافت بینهایت اشعار وسهولت وروانی وخوشاهنگی کلامش موجب شده‌است که وی شاعری با استعدادی شگرف شناخته شود و از خوش قریحه‌ترین شاعران عهد باستان بشمارآید.

**اوهلن شلگر، آدام گوتلوب** Oehlenschläger, Adam Gottlob شاعر و نمایشنامه‌نویس دانمارکی (۱۷۷۹-۱۸۵۰) اوهلن شلگر در یکی از مناطق نزدیک کپنهاگ زاده شد، پدرش کارگردان نمایشهای قصر سلطنتی بود و آدام کودکی خود را در محیط با شکوه و شاعرانهٔ قصر شاهانه گذراند. در دوازده سالگی هوش سرشارش مورد توجه معلم زبانشناسی قرارگرفت و به تشویق وحمایت او به‌تحصیلات جدی پرداخت، اما بسیار زود دنبالهٔ آن را رها کرد و به تئاتر که از کودکی شیفتهٔ آن بود، روی آورد و به بازیگری کشانده شد. اولین بار در ۱۷۹۷ بر صحنهٔ تئاتر سلطنتی ظاهر گشت و توفیقی نیافت، پس بازی راکنارگذارد وبی‌هیچ ذوق خاصی به‌تحصیلاتش در رشتهٔ حقوق ادامه داد. دراین دوره اشعارپراکنده‌ای می‌سرود، اما قریحهٔ شاعرانه‌اش پس از آشنائی با هنریك استفنس Henrik Steffens در۱۸۰۲ تأییدگشت. استفنس استاد جوان که به‌تازگی از سفرآلمان بازگشته بود، برای دانشجویان دانشگاه کپنهاگ سخنرانیهای مفصلی در بارهٔ رومانتیسم آلمان ترتیب دادکه درآن گوته و شیلّر را به‌نسل جوان دانمارك شناساند و بدین ترتیب مکتب رومانتیسم را در دانمارك معرفی کرد. اوهلن شلگر به دنبال مکالمه‌ای شانزده ساعته بااین استاد، اولین اثرمهم خودرا به‌نام شاخهای طلائی *Guldhornene* در ۱۸۰۲ انتشار داد که موجب شهرتش گشت. شاعر در این اثر دورهٔ باستانی کشورهای شمالی اروپا را دوره‌ای طلائی خوانده و از میان رفتن آن را کیفری الهی دانسته‌است. اوهلن شلگر بااین منظومه راه آینده خود را یافت و درهای رومانتیسم را در ادبیات دانمارك گشود و به‌فکر نوگرداندن ادبیات کشورش افتاد و خواست تا در ضمن پیروی از آثار نویسندگان آلمانی، رومانتیسمی ملی پدید آورد، از آن پس پیاپی به نشرآثار تازه پرداخت، ازآن جمله حماسه‌ای ملی است که از افسانه‌های اساطیری کشورهای شمالی اروپاگرفته شده‌بود. این منظومهٔ حماسی سفر تور به‌سوی یوتونهایم *Thors reise til Jötunheim* نام داردکه در سالهای ۱۸۰۳-۱۸۰۴ انتشار

یافت. سفر لانگلند *Langelands reisen* (۱۸۰۵) توصیفی شاعرانه است از طبیعت، ساگای وائولوندور *Vaulundurs Saga* (۱۸۱۲) اقتباسی است از نوشته‌ای قدیم متعلق به کشورهای شمالی و از همه مشهورتر داستان خیال انگیز علاءالدین یا چراغ جادو *Aladdin eller den forunderlige Lampe* (۱۸۰۴) است. موضوع این داستان ازکتاب هزار و یك شب گرفته شده و شاعر جز اشخاص اصلی داستان، گروهی از مردم معمولی کوپنهاگ را نیز درآن وارد و بنحوی خنده‌آور تصویر کرده است. شعر از طنز وتغزلی لطیف و رنگارنگ برخوردار است و از آثار درخشان رومانتیك نویسنده بشمار می‌آید. در ۱۸۰۵ آثارگوناگون شاعر در دو جلد با عنوان نوشته‌های منظوم *Poetiske Skrifter* انتشار یافت. اوهلن شلگر در همین سال برای کسب تجربه به سفری طولانی پرداخت و ازآلمان آغازکرد. در آلمان با فیخته Fichte، تیك Tieck و گوته Goethe آشنا شد و تحت نفوذ گوته و شیلّر در وایمار Weimar دو نمایشنامه از بهترین نمایشنامه‌هایش را انتشار داد به نام: بالدور مهربان *Baldur hin Gode* و هاکون یارل *Hakon Jarl* که موضوع هردو از افسانه‌ها یا تاریخ کشورهای شمالی گرفته شده است. اوهلن شلگر به‌سفر خود ادامه داد و به پاریس رفت، یك سال آنجا ماند و تراژدی پالناتوك *Palnatoke* و منظومه‌های شمالی *Nordiske Digte* را ساخت که در۱۸۰۷منتشرشد. سپس نمایشنامه آکسل و والبورگ *Axel og Valborg* را آغازکردکه در سوئیس بپایان رساند. این تراژدی در پنج پرده و سرگذشت دو دلداده است‌که درست در لحظهٔ ازدواج در کلیسا، درمی‌یابند که برادر و خواهرخواندهٔ یکدیگرند و از نظرکلیسا ازدواجشان مقدور نیست و در صحنه‌ای بسیار غم‌انگیز به وسیلهٔ مقامات روحانی از یکدیگر جدا می‌شوند. اوهلن شلگر از سوئیس به‌ایتالیا رفت. چشم‌اندازهای هنری ایتالیا الهام‌بخش وی در تراژدی کورگیو *Correggio* شدکه در ۱۸۰۹ ابتدا به‌زبان‌آلمانی نوشته و در۱۸۱۱ به‌وسیلهٔ خود نویسنده به‌زبان دانمارکی برگردانده شد. دراین‌اثر روحی شرافتمند و والا نشان داده می‌شودکه قربانی مکر و حیله وعدم تفاهم مردم گشته است. نویسنده در این تراژدی، میان هنر و مذهب رابطه برقرار می‌کند و پلی میان زمین وآسمان می‌بندد. ادراك تقدس هنری دراین‌اثر از روح رومانتیسمی سرچشمه می‌گیرد که اوهلن شلگر از بنیانگذاران آن در دانمارك بود. اوهلن شلگر پس از پنج سال دوری از وطن در ۱۸۱۰ به دانمارك بازگشت و نمایشنامهٔ

آکسل و والبورگ را با پیروزی بسیار برصحنه آورد. پس از آن با نامزد خود که سالها در انتظار وی بسر می‌برد، ازدواج کرد. درهمین سال کرسی علم‌الجمال را در دانشگاه کوپنهاگ اشغال کرد و پیاپی به نشر آثار تازه پرداخت و لحظه‌ای از شهرت و افتخارش کاسته نشد. از آثار این دوره منظومهٔ حماسی هلگه *Helge* (۱۸۱۴) است که از یکی از افسانه‌های غم‌انگیز و اساطیری کشورهای شمالی گرفته شده واز شاهکارهای اوهلن شلگر بشمار آمده‌است. دیگر خدایان شمال *Nordens Guder* در ۱۸۱۹ و هرولف کراکه *Hrolf Krake* در۱۸۲۸ که منظومه‌ای قهرمانی است در دوازده قطعه. از جمله آثار نمایشی اوهلن شلگر این آثار است: ایرسا *Yrsa* (۱۸۱۵) تحت نفوذ سوفوکل Sophocle، ایریک و آبل *Erik og Abel* (۱۸۲۰)، ملکهٔ مارگرتا *Dronning Margareta* (۱۸۳۳)، دینا *Dina* (۱۸۴۲) و مانند آن. اوهلن شلگر با آنکه مورد انتقاد ناقدان قرارگرفت که او را به‌گریز از واقع‌بینی متهم کردند و اینکه از افسانه‌ها و اساطیر چنانکه باید نتایج سودمند اخلاقی بدست نیاورده است، سهم درخشانی در ادبیات رومانتیك دانمارك داشته است. معاصران روشنفکر به نبوغ شاعرانه‌اش پی بردند، اشعارش را از نظر زیبائی و غنای موضوع و نمایشنامه‌هایش را از نظر استادی در فن خاص نمایش بینظیر دانستند. اوهلن شلگر در ۱۸۲۹ درضمن سفری به سوئد، به‌طرز با شکوهی تاج ملك‌الشعرائی کشورهای شمالی را بر سرگذاشت و سالروز هفتاد سالگیش در دانمارك به‌صورت جشنی ملی برگزار شد. در روز مرگش همهٔ تماشاخانه‌ها بسته و شادی ملت قدغن گشت. ولیعهد دانمارك در مراسم تدفینش شرکت‌کرد و شش ماه صندلی او درتئاتر بزرگ شهر در زیر پوشش عزا جای گرفت.
گوته در بارهٔ وی گفته است: «اوهلن شلگر در شعر، هنرمندی انکار ناپذیربود.»

**او هنری** O'Henry نام‌مستعار،(نام واقعی ویلیام سیدنی پورتر William Sydney Porter) نویسندهٔ امریکائی (۱۸۶۲-۱۹۱۰) او هنری فرزند پزشکی بود ساکن کارولینای شمالی. در پانزده سالگی مدرسه را ترك‌کرد و مدت پنج سال در درمانگاه پدر و داروخانهٔ عمویش به‌کار اشتغال یافت و از نوجوانی استعداد خودرا درهنرنویسندگی آشکارکرد. در۱۸۸۲ به تکزاس رفت، دوسال در مزرعه‌ای بسربرد و کمی زبان فرانسوی وآلمانی و اسپانیائی آموخت وکار نوشتن را آغازکرد. از ۱۸۸۵ تا

۱۸۹۴ به‌شغلهای گوناگون مانند حسابداری و صندوقداری بانك اشتغال یافت، سپس با روزنامهٔ فری پرس Free Presse که در دیترویت Detroit انتشار می‌یافت، همکاری کرد و داستانهای خود را درآن انتشار داد. در ۱۸۹۵ به هیوستن رفت و در روزنامهٔ دیلی پست Daily Post ستون وقایع را به عهده گرفت و در ۱۸۹۶ به اتهام سرقت از بانکی که درآن کار می‌کرد، به دادگاه احضار شد. ظاهراً از این اتهام تبرئه می‌شد، اما به سبب هراسی که یافته بود، به‌امریکای جنوبی گریخت و تا ۱۸۹۸ درآنجا ماند وهمینکه به علت بیماری همسر به‌میهن بازگشت، به‌دادگاه احضار شد. این بار به پنج سال زندان محکوم گشت که به سبب رفتار پسندیده‌اش به سه سال ونیم تقلیل یافت. او هنری در زندان داستانهای مختلفی با نامهای مستعار انتشار داد وپس از آزادی در ۱۹۰۲ در نیویورك ساکن شد و داستانهای متعددی که غالب آنها از مشاهدات وتجربه‌های او دراین شهر بزرگ مایه گرفته‌بود، انتشار دادکه او را به‌شهرت رساند. او هنری درحدود ششصد داستان کوتاه نوشت که ابتدا در مجله‌های گوناگون منتشر می‌شد و هرسال تا هنگام مرگ یك یا دو جلد از مجموعهٔ آنها را انتشار می‌داد. چهارجلد نیز پس از مرگش بچاپ رسید. اولین مجموعه داستانهای کوتاه او هنری مجموعهٔ چهار میلیون *The Four Million* در ۱۸۹۹ منتشر شدکه از مشهورترین مجموعه داستانهای او بشمارآمد ومقصود چهار میلیون مردم ساکن شهر نیویورك است در پنجاه سال قبل. در داستانهای این مجموعه روابط خانوادگی زن و شوهرها به صورتهای گوناگون وصف شده است و از همه تأثرانگیزتر داستان هدیهٔ شب عید است. زن و شوهر جوانی در شب عید عزیزترین چیزها را از دست می‌دهند تا برای یکدیگر هدیه‌ای بخرند، زن گیسوان زیبای خود را می‌فروشد تا زنجیری برای ساعت شوهر بخرد و شوهر ساعت را می‌فروشد تا برای گیسوان زیبای زن خود شانه فراهم کند. بعضی از داستانها نیزکشمکشهای مداوم زن وشوهر را نشان می‌دهد وبعضی حالت شاعرانهٔ زیبائی را نمودار می‌سازد. مجموعه داستان چراغ آراسته *The Trimmed Lamp* (۱۹۰۲) به‌طور کامل استعداد طنزنویسی او هنری را آشکار ساخت. دل باختر *Heart of the West* (۱۹۱۲) بیشك بهترین مجموعه داستان او هنری بشمار می‌آید که در آن قریحهٔ طنزنویسی، احساس وگویائی، همراه با نبوغ و قدرت ابداع، اثری دلنشین و پرجاذبه پدید آورده است که گوشه‌هائی نیز از زندگی شخصی

او را آشکار می‌سازد. او هنری بعضی‌از موضوعهای خانوادگی را دراین داستانها به‌مسخره‌کشیده و با طنزی‌بدیع وبنحوی صادقانه لحن‌گفتگوی مردم امریکارا قبل ازجنگ نشان داده‌است. از مجموعه داستانهای دیگر او هنری این مجموعه‌هاست: کلمها و شاهان *Cabbages and Kings* (۱۹۰۴)، صدای شهر *The Voice of the City* (۱۹۰۸)، جاده‌های سرنوشت *Roads of Destiny* (۱۹۰۹)، ششها و هفتها *Sixes and Sevens* (۱۹۱۱) و مانند آن. در ۱۹۳۷ آثار کامل او هنری *The Complete Works of O.H.* و در ۱۹۴۵ بهترین داستانهای کوتاه او هنری *Best Short Stories of O.H.* بچاپ رسید. او هنری از بیماری سل در بیمارستان درگذشت. وی در ادبیات امریکا نوعی داستان‌کوتاه واردکردکه درآنها گره‌ها و دسیسه‌ها در پایان داستان بطرزی غافلگیرانه وغیر منتظرگشوده می‌شود. در داستانهای او هنری مطایبه، طنز، مزاح و خوش طبعی و پایان رندانه بر زمینهٔ احساس و مهر و عطوفت قرارگرفته است با تجزیه و تحلیلی دقیق از قلبها و با لطفی شاعرانه.

او هنری نیز مانند بسیاری از طنزنویسان بزرگ، حزن وملال خود را درنقابی‌از نکته‌سنجی وبذله‌گوئی می‌پوشاند، در حالی‌که اشخاص داستانهایش از بشر واقعی حکایت می‌کنند، در لفاف قصه‌های رؤیائی و خیال‌انگیز پیچیده می‌شوند. انجمن علم وهنر، جایزه‌ای به نام او هنری برقرارکرد که هرسال به بهترین داستانهای کوتاه امریکائی تعلق می‌گیرد. ازبسیاری از داستانهای وی فیلم سینمائی ساخته شده است.

**ایبسن، هنریك** Ibsen, Henrik شاعر و نمایشنامه‌نویس نروژی (۱۸۲۸ - ۱۹۰۶)

ایبسن دوران‌کودکی را بسختی‌گذراند، پدرکه‌کار تجاریش به‌ورشکستگی انجامیده بود، به‌میخوارگی روی‌آورد و مادر به‌عالم زهد و مذهب، و در نتیجه ازیکدیگر جداگشتند. در این میان ایبسن از پدر و مادر خوی نامتعادلی را به‌ارث برد. در شانزده‌سالگی نزد دوا فروشی به‌شاگردی وکارآموزی پرداخت و با عوایدی‌که از این راه بدست‌آورد، توانست تحصیلات دبیرستان را بپایان برساند و باآنکه مصمم بودکه به‌رشتهٔ پزشکی وارد شود، استعداد در شعر و نمایشنامه‌نویسی اورا به راه شعر و ادب کشاند. انقلاب ۱۸۴۸ اروپا او را به نوشتن تراژدی منظوم

کاتیلینا *Catilina* برانگیخت که در ۱۸۵۰ با نام مستعار انتشار یافت. کاتیلینا قهرمان نمایشنامه نمونهٔ فردی عصیانگر است. ایبسن در ورای موضوعی تاریخی نظر تندی دربارهٔ لزوم اصلاحات اجتماعی بیان کرده‌بود وهمین امر موجب شد که تئاتر پایتخت از نمایش کاتیلینا خودداری کند. ایبسن پس از آن چون شاعری غنائی با مجله‌های ادبی همکاری کرد وبتدریج تراژدیهائی تاریخی انتشار دادکه از روح ملی سرچشمه می‌گرفت. نمایشنامهٔ تپهٔ جنگجویان *Kjoempehøien* را در ۱۸۵۰ بر صحنه‌آورد. در ۱۸۵۱ در تئاتر دولتی برگن Bergen در سمت معاونت وکارگردانی و نمایشنامه‌نویسی بکار پرداخت و پس از چندی برای مطالعه به‌تئاتر سلطنتی کوپنهاگ اعزام شد. در کوپنهاگ در بارهٔ هنر نمایشی آلمان و انگلستان و فرانسه مطالعهٔ سودمندی انجام داد. پس ازآن پیاپی نمایشنامه‌هائی برصحنه آورد، از آن جمله‌است: بانو اینگر تیل اوستراد *Fru Inger til Østerâd* که در ۱۸۵۵ بنمایش گذارده شد و توفیقی نیافت. جشن در سولهوگ *Gildet på Solhaug* در ۱۸۵۶ بر صحنه آمد و با پیروزی همراه گشت. پس از آن ایبسن، برگن را ترك کرد و در کریستیانیا Christiania (اوسلوکنونی) پایتخت نروژ اقامت گزید و تا ۱۸۶۴ آنجا ماند و دورهٔ آسوده‌ای را گذراند. ازکار تئاتر درآمد قابل توجهی بدست‌آورد و با نامزد خود ازدواج کرد. ایبسن درکریستیانیا نمایشنامهٔ جنگجویان در هلگلند *Hoermoendene paa Helgeland* را در ۱۸۵۸ برصحنه آورد که موضوع آن را از افسانه‌های قدیم کشورهای اسکاندیناوی گرفته بود. در ۱۸۶۲ نمایشنامهٔ منظوم کمدی عشق *Kjoerlighedens Komedie* به اجرا درآمدکه نمایشنامه‌ای بود هجوآمیز و جالب توجه دربارهٔ عدم تحقق رؤیا در زندگی زناشوئی. نمایشنامهٔ مدعیان تاج و تخت *Kongsemnerne* در ۱۸۶۴ بر صحنه آمد و موجب شهرت فراوان ایبسن گشت. حوادث این نمایشنامه در قرن سیزدهم می‌گذرد، در دوره‌ای که نروژ براثر جنگهای داخلی وضع ناگواری یافته بود. نمایشنامه از نظر حس انساندوستی بسیار غنی است و صحنه‌های تاریخی آن حاکی از تخیل نیرومند ایبسن است. ایبسن تئاتر نروژ را که به ورشکستگی گراییده بود، رهاکرد و پس از چندی ناامیدی و گرفتاری با دریافت کمك خرج به خارج از کشور سفرکرد وبیست وپنج سال جزبرای اقامتهای کوتاه وگذراندن تعطیلات به‌نروژ بازنگشت. ابتدا درکوپنهاگ اقامت کرد و پس از بازدیدی از برلن و وین در رم سکونت گزید

و همسر و پسرش بـه‌او پیوستند. ایبسن گـرچه بـه‌سبب محیط خفقان‌آور و وضع ناگوار اخلاقی کشورش از نروژ دور شده بود، پیوسته در اندیشهٔ میهن بسرمی‌برد و در میان هنـرمندان و نویسندگان کشورهای اسکاندیناوی مـی‌زیست. در دوران غربت منظومهٔ حماسی براند *Brand* را ساخت که در ۱۸۶۶ آن را به‌صورت نمایشنامه درآورد. براند قهـرمان نمـایشنامه چهـرهٔ کمـال مطلوب و پـر عظمت انسان را مـی‌نمایاندکـه فردی با اراده وآشتی‌ناپذیر است و در منزلتی بس عالی و دور از هرنوع‌حقارت زمان جای دارد. نمایشنامهٔ **پرگونت** *Peer Gynt* در ۱۸۶۷ برخلاف براند ضعفهای اخلاقی مردم نروژ را منعکس می‌کند. **پرگونت** ازقصه‌های عامیانهٔ نروژی گرفته شده و نمایشنامه‌ای خیال‌انگیز و شاعرانه است. **پرگونت** قهـرمان نمایشنامه مردی بسیار معمولی است که از عشق زنی با وفاگریخته و ایبسن همهٔ تحولات روحی او را در سالهای سیر وسیاحت تا زمان بازگشت با لحنی هجوآمیز و طنزآلود وصف‌کرده است، از طرفی فـرهنگ غنی عامه و خاطراتی از کـودکی ایبسن زمینهٔ پر نقش و نگاری برای نمایشنامه ساخته و از طرف دیگر قدرت تخیل و نیـروی احساس و عمق افکار ایبسن‌آن را بـه‌صورت اثری فیلسوفانه درآورده است. این نمایشنامه پس از مخالفت شدید در ۱۸۷۶ در تئاتر کریستیانیا بر صحنه آمد. نمایشنامهٔ **پرگونت** در کشورهای اسکاندیناوی همان مقام را یافت که فاوست در آلمان و دون‌کیشوت در اسپانیا. ایبسن در ۱۸۶۹ نمایشنامهٔ **پیمـان جوانـی** *De unges Forbund* را نوشت که‌کمدی سرگرم‌کننده‌ای بود در بارهٔ زنـدگی سیاسی نـروژ و چهـره‌هائـی از سیاستمداران محلی. پس از ۱۸۷۵ دنبالـهٔ نمـایشنامـهٔ منظوم را رها کـرد تا به مکالمه‌ها لحنی واقعیتر بخشد. نمـایشنامهٔ **ارکان جامعه** *Samfundets Støtter* در ۱۸۷۷ ساخته شد که سرآغـاز یـك سلسله نمایشنامه‌هـای بـزرگ اجتماعی بود. ایـن نمایشنامه لحظه‌های دردناکـی ازکشمکشهای فرد با اجتماع را دربردارد و چون اعلامیه‌ای در طرفداری از حقوق زن بشمار می‌آید. ایبسن ازآغاز ۱۸۷۹ در رم عقیدهٔ خودرا دربارهٔ حمایت از زن‌اعلام‌کرد ونمایشنامهٔ **خانهٔ عروسك** *Et Dukkehjem* را در همین سال انتشار دادکه در سراسر اروپا شهرت عظیمی بـدست‌آورد. در نمایشنامهٔ خانه عروسك نورا Nora زن جـوان و زیبا که زندگی را وقف شوهر و فرزندان‌کرده است، ناگهان درمی‌یابد که گردابی معنوی میان او و شوهرش فاصله انداخته است و اگر قوانین او را مقصر می‌داند، به‌این

دلیل است که این قوانین به دست خود مردها وضع شده و او را در زندگی زناشوئی جز عروسکی نساخته است، پس به‌فکر می‌افتدکه خانهٔ شوهر و فرزندان را رهاکند تاکمی به خود بیندیشد و به شخصیت واقعیش پی برد. نمایشنامهٔ «اشباح» *Gengangere* (۱۸۸۱) در برابر خانهٔ عروسك روی دیگر سکه بشمار می‌آید و زنی را نشان می‌دهدکه به‌قراردادهای اجتماعی پایبند است، با مردی فاسد بسرمی‌برد و در حالی‌که زندگیش در دروغ محض می‌گذرد، شوهر را رها نمی‌کند و زندگی بسیار غم‌انگیزی را می‌گذراند. نمایشنامهٔ «اشباح» آغاز یك سلسله اثر پرارزشی است‌که ایبسن در آنها مسألهٔ توارث را پیش می‌کشد و قدرت وحشتناك گذشته را در زندگی کنونی فرد عرضه می‌کند و این امر را از جنبهٔ زیست‌شناسی مورد توجه قرار می‌دهد. نکتهٔ اصلی دراین نمایشنامه‌آن است‌که گناهان پدران بردوش فرزندان می‌افتد. بعضی از صحنه‌های نمایشنامه‌که با جنبهٔ اخلاقی و مسیحیت مغایرت داشت، موجب برانگیختن جدالهای تلخی شد. نمایشنامهٔ «دشمن مردم» *En Folkefiende* (۱۸۸۲) مبارزهٔ فردی درستکار و منزوی را با نیروی فشردهٔ جمع نشان می‌دهد و بدبینی نویسنده را به‌جامعه آشکار می‌سازد. ایبسن پس‌ازآن در نمایشنامه‌هایش تجزیه و تحلیل روح را جانشین مسائل اجتماعی عصر می‌سازد. در نمایشنامهٔ «مرغابی وحشی» *Vildanden* که در ۱۸۸۴ بنمایش گذارده شد، ایبسن به این نتیجه رسیده است‌که حقیقتی‌که به‌وسیلهٔ مردم خیالپرور و کند ذهن بکار می‌رود، بسیار خطرناکتر ازدروغ یا پندار و وهم است. این اثرکه ازبدبینی عمیق ایبسن سرچشمه گرفته است، ابتدا در نظر مردم مبهم‌آمد، اما بعدها در همهٔ کشورها مورد ستایش فراوان قرار گرفت و از شاهکارهای ایبسن بشمارآمد. ایبسن در ۱۸۸۶ نمایشنامهٔ «روسمرس هولم» *Rosmersholm* را پس از اقامتی کوتاه در نروژ نوشت که یکی از نمایشنامه‌های کُنائی و بسیار تأثرآور او است و در آن سنگینی جنایت گذشته و وسوسه‌اش هرلحظه زن و شوهری را به‌جانب مرگ سوق می‌دهد. موضوع مورد توجه ایبسن یعنی زندگی غیر ارادی بشر درنمایشنامهٔ «بانوئی از دریا» *Fruen fra havet* (۱۸۸۸) نیرومندتر عرضه شده است. این نمایشنامهٔ اسرارآمیز دلباختگی شوم زن شوهرداری را به‌ملاحی ناشناس نشان می‌دهد که وسوسهٔ‌آن در وجود زن همواره با فکر دریای واقعی آمیخته است. تنها هنگامی زن می‌تواند از این وسوسه رهائی یابدکه شخصیت والای شوهر که هرگونه استدلال را بی‌نتیجه

می‌بیند، او راآزاد و به‌حال خود وامی‌گذارد. نمایشنامهٔ هدا گابلر *Hedda Gabler* (۱۸۹۰) مطالعه‌ای است در بارهٔ زنی‌آشفته حال و ناامیدکه برای اطمینان یافتن از قدرت خویش، موجب نابودی اطرافیان و نزدیکان مـی‌شود و سرانجام کارش به‌خودکشی می‌رسد. ایبسن در ۱۸۹۱ مونیخ را ترك‌کرد و به‌نروژ بازگشت و تـا آخـر عمر در پایتخت اقامت‌گزید. ورود ایبسن بـه‌وطن با استقبال پرشور مـردم روبرو شد. نمایشنامهٔ سولنس، استاد معمار *Bygmester Solness* در۱۸۹۲ اجرا شد. ایبسن در این نمایشنامه نشان می‌دهد کـه چگونه نبوغ و قدرت غیرعادی ممکن است برای شخص و نزدیکانش خطرناك باشد. نمایشنامهٔ ایلوف کوچك *Lille Eyolf* (۱۸۹۴) اعترافـی است به‌تقصیر، و ایبسن در آن تحول روحـی کسی را نشان می‌دهدکه می‌خواهد خود را پاك سازد و به‌زندگی جدید روی‌آورد. نمایشنامه از قدرت بیانی شگفت‌انگیز برخوردار است، خاصه در صحنهٔ اعترافات مشترك زن و شوهـر. ایبسن در سالروز هفتاد سالگی در افتخار و احترام غـرق بـود، با اینهمه خود را خـوشبخت نمی‌یافت و احساس می‌کردکـه نیازی بـه‌خودشناسی و تحلیل روحی دارد و سرانجام به‌این نتیجه رسیدکه بدست‌آوردن شهرت و افتخار در واقع هم خود اورا نابودکرده و هم سعادت نزدیکانش را. اثر این دوره تراژدی هنگامی کـه بـا چشمان باز می‌میریم *Naar vi dode Vaagner* است در ۱۸۹۹. ایبسن در این سال بـه‌اولین حملهٔ قلبی دچار شد و قسمتی از بدنش ازکار افتاد، باوجود ایـن در فکر خلق‌آثار تازه بودکـه در ۱۹۰۱ براثر حملهٔ دیگر، از هرنوع فعالیت بازماند و دیگر نتوانست بستر را ترك‌کند تا سرانجام در ۱۳ مه ۱۹۰۶ درگذشت. ایبسن باوجودگام برداشتن بـه‌موازات عصر خویش، بیشتر به‌شخصیت و الهامات عمیق درون خـود بستگی دارد. در آثار نمایشی ایبسن همه‌جا «انسان» است‌کـه بچشم می‌خورد. ایبسن به‌زندگی فردی‌که به‌سبب عدم سازش با محیط و فشار خردکنندهٔ آن تنها می‌ماند، توجه خاص دارد و ایـن چنین‌کسان را افرادی قویتر می‌داند و همه‌جا ازآن در برابر جامعه دفاع می‌کند.

ایبسن بـزرگترین نمایشنامه‌نویس نروژ و یکی از برجسته‌ترین شخصیتهای تاریخ تئاتر است . نفوذ وی در زمان حیات و پس از مرگ عظیم بوده و آثار نمایشیش مدت نیم قرن برمحیط نمایشنامه‌نویسی تسلط کامل داشته است.

ترجمه به‌فارسی: استاد معمار ـ خانهٔ عروسك و اشباح ـ دشمن ملت.

**ایروینگ، واشینگتون** Irving, Washington داستان‌نویس ومورخ امریکائی (۱۷۸۳-۱۸۵۹) واشینگتون ایروینگ در نیویورك و در خانواده‌ای از بازرگانان اسکاتلندی و پایبند به‌سنتهای مذهبی زاده شد. در جوانی وکالت دعاوی و سوداگری و سربازی پیشه کرد و در ۱۸۰۶ به‌قلمرو ادب قدم گذارد. اولین کتاب خود را در ۱۸۰۹ با عنوان *تاریخ نیویورك به وسیله دیدریش نیکرباکر* *A History of New York by Diedrich Knickerbocker* انتشار دادکه پیروزی عظیم بدست‌آورد. ایروینگ در این اثر تاریخ مسخره‌آمیزی از شهر نیویورك ساخته و سنتها و آداب و رسوم محلی این منطقه و چشم‌اندازها و مکانهای آشنای آن را از نو زنده‌کرده است. وی این اثر را به‌شخص مجهولی به‌نام نیکرباکر نسبت داده‌که از نظر او نمونهٔ اولین ساکنان شهر نیویورك بوده است. ایروینگ پس از جنگ استقلال‌طلبان به‌اروپا سفر کرد، هفده‌سال در انگلستان اقامت گزید و از نزدیك دشتها و روستاهائی راکه درکتاب پدرش وصف شده بود، به‌چشم دید. پس به‌تنظیم کتاب *طرحها* *The Sketch Book* پرداخت‌که به‌صورت جزوه‌های جداگانه برای ناشر می‌فرستاد. کتاب در۱۸۱۹-۱۸۲۰ در لندن ونیویورك انتشاریافت و در هردو شهر با پیروزی درخشانی روبرو شد. ایروینگ دراین مجموعه داستان آداب و رسوم گوناگون و بناهای تاریخی و مکانهای ناآشنائی را که ذوق رؤیائی او را برمی‌انگیخت، ترسیم کرده‌است. کتاب *طرحها* ایروینگ را اولین مرد ادب جمهوری امریکا معرفی کرد. از داستانهای برجستهٔ این مجموعه داستان *ریپ ون وینکل* *Rip Wan Winkle* است که خود شاهکارکوچکی بشمار می‌آید و هنوز خوانندهٔ فراوان دارد. ایروینگ در مدت اقامت در فرانسه داستانهای دیگری انتشار داد که چندان جلب توجه نکرد و موجب دلسردی نویسنده شد. در این زمان ایروینگ وابستهٔ سفارت امریکا دراسپانیا گشت و امکان‌آن را یافت‌که دربارهٔ فرهنگ و تمدن و سنتهای اسپانیا و مناطق باستانی‌آن مطالعاتی انجام دهد و مدارکی در بارهٔ کریستوف کلمب و فتح غرناطه بدست آورد که به تدوین آثار تازه منجر شد، از آن جمله است: *تاریخچهٔ زندگی و سفرهای کریستوف کلمب* *A History of the life and voyages of Christopher Columbus* (۱۸۲۸) و *ثبت وقایعی از فتح غرناطه* *A Chronicle of the Conquest of Granada* (۱۸۲۹). ایروینگ در ۱۸۳۱ از قصر الحمرا Alhambra، قصر شاهان اندلس دیدن کرد. داستانهائی دربارهٔ

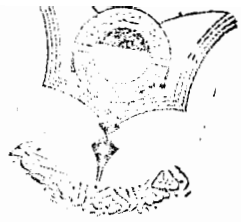



قصر فراهم آوردکه به‌صورت کتاب افسانه‌های قصر الحمرا *Tales of the Alhambra* در ۱۸۳۲ منتشرشد. این افسانه‌ها که نقشی از تاریخ وفرهنگ عامهٔ سرزمینهای کهن اسپانیا را در بردارد، از ظرافت و خیال‌انگیزی دلپذیری برخوردار است. مجموعهٔ افسانه‌های الحمرا در امریکا محبوبیت فراوان بدست‌آورد و مردم‌آن سرزمین را به‌دیدارکشور اسپانیا برانگیخت. ایروینگ پس از بازگشت به امریکا سفرهائی در داخل کشورش انجام داد و مایه‌های لازم را برای سلسله داستان جدیدی فراهم آورد. در ۱۸۴۲ سفیر امریکا در اسپانیا گشت و در بازگشت به وطن در ۱۸۴۶ زندگی محدودی پیش‌گرفت و سالهای آخر عمر را در ملکی کنار رودخانهٔ هادسن Hudson و در میان افراد خانواده‌اش بسر برد و وقت خود را به تألیف زندگینامه‌های اشخاص مهم مصروف داشت، از آن جمله است: زندگی آلیور گولدسمیث *The Life of Oliver Goldsmith* (۱۸۴۹)، زندگی محمد و جانشینانش *Mahomet and his Successors* (۱۸۵۰) و زندگی جورج واشینگتون *The Life of George Washington* (۱۸۵۵).

ایروینگ با ثبت خاطرات غنی خود دربارهٔ تئاتر انگلستان و در بارهٔ والتر اسکات و بایرون و مانندآن توانسته است نمائی‌کامل از ادبیات اروپا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم پیش چشم بگذارد. وی تا آخر عمر نه‌تنها چون نویسنده‌ای بزرگ، بلکه چون شخصیتی برجسته مورد تجلیل قرار داشت.

ترجمه به‌فارسی: الحمرا.

**ایساکس، خورخه** Isaacs, Jorge شاعر و رومان نویس‌کولومبیائی(۱۸۳۷-۱۸۹۵)

ایساکس در خانواده‌ای نیمه‌کاتولیك ونیمه یهودی زاده شد، تحصیلاتش را در بوگوتا Bogota پایتخت‌کولومبیا انجام داد و به‌رشتهٔ پزشکی وارد شد، اما موانع و حوادث‌گوناگون وغیر منتظر او را از تحصیل بازداشت و بر اثر وضع دشوار مالی ناچار شد بکار پردازد. ایساکس طبعی ناآرام ومضطرب داشت و در شانزده سالگی به‌گروه شورشیان پیوست. در نوزده سالگی ازدواج و در جنگهای داخلی‌کشورشرکت‌کرد وپس ازمرگ پدر، به‌شغلهای مختلف مانند روزنامه‌نگاری و معلمی اشتغال یافت وسرانجام فرمانروای ایالت آنتیوکیا Antioquia گردید، اما هرگز رضایتی مداوم نیافت، چنانکه سرخوردگی و ناکامی همراه با طبع حساس و

شاعرانه پیوسته در اشعارش نمایان گشته است. ایساکس در ۱۸۶۷ داستان ماریا *Maria* را منتشر کرد که از آثار نویسندگان رومانتیك فرانسه تأثیر پذیرفته بود و سرگذشت عشق ناکام دانشجوی دانشکدهٔ پزشکی و دخترعموی یتیمش را که در خانهٔ او می‌زیست نشان می‌دهد. دختر به بیماری ارثی مبتلا می‌شود و بی‌آنکه بتواند دلدار خود را که در خارج از کشور به‌تحصیل اشتغال دارد در آغوش گیرد، جان می‌سپارد. دراین داستان که کم و بیش سرگذشت نویسنده‌است، خصوصیتهای قهرمان با روشنی بسیار و تغزلی تأثرانگیز وصف می‌شود وآداب و رسوم وچشم‌اندازهای طبیعت باقلمی‌زنده وگویا ترسیم می‌گردد و دیدهٔ هموطنان نویسنده را برزیبائیهای کشورشان می‌گشاید. داستان ماریا درامریکای جنوبی همان مقام را می‌یابد که کتاب پول و ویرژینی اثر برناردن دوسن - پیر درکشور فرانسه بدست‌آورد. دیوان *Poesias* ایساکس (۱۸۶۴) باپیروزی فراوان همراه گشت وبه‌غالب زبانها ترجمه‌شد. دیگر از آثار منظوم وی انقلاب اساسی در آنتیوکیا *La Revolución radical en Antioquia* و منظومهٔ سائولو *Saülo* (۱۸۸۱) است.

**ایستراتی، پانائیت** Istrati, Panaït داستان نویس رومانیائی (۱۸۸۴ - ۱۹۳۵) پدر ایستراتی قاچاق فروشی یونانی و مادرش رختشوئی اهل رومانی‌بود. ایستراتی از دوازده سالگی خانه را ترك کرد و زندگی بیهدفی پیش گرفت و برای امرار معاش به‌پیشه‌های کوچکی دست‌زد. دربیست سالگی در روزنامهٔ «رومانی کارگری» بکار پرداخت و به‌مسائل اجتماعی علاقه‌مند شد. پس‌ازآن منشی‌سندیکای کارگران گشت، سپس به‌جهانگردی پرداخت و ازسواحل دریای مدیترانه وافریقای جنوبی دیدن کرد، گاه پنهانی به‌کشتی سوار می‌شدکه در اولین توقف پیاده‌اش می‌کردند. گاه به صورت پیشخدمت وگاه به صورت عکاس سیار سفر می‌کرد و بدین‌طریق از مشاهدات دقیق خود تجربه‌های‌فراوان بدست می‌آوردکه بعدها باسبکی واقع‌بینانه وبدیع درآثارش بکار می‌برد. در ژانویهٔ ۱۹۲۱رومن رولان از بیمارستان شهرنیس نامه‌ای دریافت‌کرد از جوانی‌که به‌وسیلهٔ قطع‌کردن رگ‌گردن، دست به‌خودکشی زده‌بود. رولان چنان تحت تأثیر این خبرقرارگرفت‌که بلافاصله به‌کمك وی شتافت و او را از مرگ نجات داد و درجریان‌آشنائی با این جوان‌که همان ایستراتی بود به استعداد داستان نویسی وی پی برد و او را به نوشتن تشویق کرد و ایستراتی

پس ازبهبود، اولین داستان خود را به زبان فرانسوی نوشت. این داستان‌که به‌نام کی‌را کی‌رالینا *Kyra Kyralina* در ۱۹۳۳ با مقدمه‌ای از رومن رولان منتشر شد، با پیروزی فراوان روبروگشت ونویسندهٔ هنرمندی را به جامعه معرفی‌کردکه نقاش تیره روزیهای بشر بود. ایستراتی در این کتاب تصویری از جامعهٔ رومانی زمان خود را به صورت داستانی دلپذیر پیش چشم می‌گذارد و اشخاص داستان چون قاچاقچیها ، بازرگانان دغلکار و ثروتمندان شهوت‌پرست را با نقشی زیبا ترسیم می‌کند. این اولین داستان از مجموعه سه داستان معروف ایستراتی است به‌نام **قصه‌های آدرین زوگرافی** *Les Récits d'Adrien Zograffi* (۱۹۲۵ - ۱۹۲۶). ایستراتی با آنکه غالب داستانهای خود را به زبان فرانسوی می‌نوشت، موضوع آنها را از کشور خود رومانی می‌گرفت و رسوم و آداب و سنتهای شرقی و دست نخورده‌اش را نشان می‌داد. در ۱۹۲۸ رومان خار و خس منطقهٔ باراگان *Les Chardons du Baragan* انتشاریافت‌که عصیان دهقانان رومانی را در ۱۹۰۷ و دورهٔ تاریك تشنجات اجتماعی‌را نشان می‌دهد، و در ضمن تصویری زیبا از منطقهٔ وسیع باراگان که درمصب رود دانوب قراردارد باطبیعت بدویش‌پیش‌چشم می‌گذارد. ایستراتی زبان فرانسوی راکه به‌هنگام سفرهای آمیخته باسرگردانی آموخته بود، در آثارش‌بااستحکام‌بسیار بکارمی‌برد و با غریزهٔ دهقانی خویش رنگی بدیع‌به‌آن می‌بخشد که به‌سرزمینهای دور وناشناخته تعلق دارد. وی داستانهائی راکه به‌زبان فرانسوی می‌نوشت به‌زبان مادری ترجمه می‌کرد وگاه نیزمستقیماً به‌زبان مادری می‌نوشت، ازآن جمله داستان **گذشته و آینده** *Trecut si Viitor* (۱۹۲۵) که سرگذشت شخصی اوست. دیگر داستان **اعترافات مردی شکست خورده** *Spovedania unui Invins* است. ایستراتی‌که درآغازکمونیستی مؤمن بود، پس ازسفری به شوروی تغییر عقیده داد و احساس خود را از این سفر در دو جلدکتاب به نام **به سوی شعلهٔ دیگر** *Vers l'autre flamme* بیان‌کردکه در ۱۹۲۹ درفرانسه انتشار یافت.

رومن رولان ایستراتی را «ماکسیم گورکی منطقهٔ بالکان» خوانده است.

ترجمه به فارسی: دنیا ومردم ـ گریزپا.

**ایشی‌کاوا، گابو** Ishikawa, Gabô شاعر و داستان نویس ژاپونی (۱۷۵۳ - ۱۸۳۰) ایشی‌کاوا چندین نام مستعار داشت‌که در آثارش بکار می‌برد. پدرش نقاشی معروف

بود که از پدرزنش مهمانسرائی بـه ارث برده بود. ایشی‌کاوا پس از مرگ پدر به زندگی بی‌هدف خود پایان داد و به‌آموختن شعر وادب پرداخت. در ۱۷۹۱ متهم به پذیرفتن افراد مشکوك و مخالف حکومت درمهمانسرای خـویش گشت، بناچار شهر را ترك‌کرد و مدتها در تبعید بسر برد. درحدود سال ۱۸۰۴ بـودکـه آثارش با پیروزی همراه‌گشت و او را به شهرت رساند. سبك شعر ایشی‌کاوا دارای زیبائی کلاسیك است و از هماهنگی و صنعت سهل ممتنع برخوردار. وی با آنکه مردی ناسازگار بود و دشمنان بسیارداشت، ازنفوذ بسیار بهره‌مند بود ودرنظرشاگردانش مردی شرافتمند و بسیار دقیق و نکته‌بین بشمار می‌آمد. ایشی‌کاوا در حدود چهل اثر منتشرکـرد کـه شامل داستـان، منظـومهٔ انتقادی و طنزآمیـز است و از آن جملـه: داستان هیدای پیشهود *Hida no takumi monogatari* (۱۸۰۸)، داستانهای ایـالت اومـی *Omi-agata monogatari* (۱۸۰۸)، داستـان خـانهٔ مـوریـانه خـورده *Shimi no sumika monogatari* (۱۸۳۱) . از آثار مهم ایشی‌کاوا کتاب لغتی است به نام چشم اندازی به زبان کلاسیك *Gagen Shüran* در بیست وشش جلدکه انتشار آن از ۱۸۲۶ آغاز شد وآخرین جلدهایش در ۱۸۸۷ پس‌ازمرگ مؤلف بچاپ‌رسید. این فرهنگنامه نتیجهٔ مطالعات وتحقیقات طولانی نـویسنده است و از عظیمترین و مهمترین آثار لغوی ژاپونی بشمار می‌آید . هـدف ایشی‌کاوا در این‌کتـاب عظیم تنها بدست دادن معنی‌لغت نیست،بلکه بیشتر به موارد استعمال‌کلمه و ذکرشواهدی که از ادبیات ژاپونی در دوره‌ای طولانی استخراج‌کرده، پرداخته‌است.
ایشی‌کاوا ازبزرگترین ادیبان وبرجسته‌ترین شاعران هجوپرداز وطنزگوی ژاپونی بشمار می‌آید.

**ایکاسا کورونل، خورخه** Icaza Coronel, Jorge داستان نویس اکوادوری (۱۹۰۶-
) ایکاسا در کیتو Quito و درخانواده‌ای فقیر زاده شد، بسیار زود پدر را از دست داد و از مادرکه دوبـاره ازدواج‌کرد، جـدا ماند. مدتها در ملك یکـی از عموهایش بسر برد و از نزدیك شاهد زندگی رقت بار بومیـان‌گشت. پس از پایان تحصیلات دبیرستان، به دانشکدهٔ پـزشکی وارد شد، و در پی مرگ مـادر و پدر- خوانده بناچار دنبالهٔ تحصیل را رهاکرد و برای امرارمعـاش به پیشه‌های مختلف اشتغال یافت. بسیار زود توجهش به‌تئاتر جلب شد، نمایشنامه‌هائی ازنویسندگان

فرانسوی ترجمه‌کرد و به بازیگری روی‌آورد و با هنرپیشه‌ای ازدواج‌کرد، سپس مدیر انجمن تئاتر دولتی شد و به داستان نویسی پرداخت. اولین اثر ایکاسا به نام متجاوز *El Instruso* در ۱۹۲۵ انتشار یافت، پس از آن در۱۹۳۳ داستان باتلاق سیرا *Barro de la Sierra* را انتشار دادکه توجه عامه را جلب‌کرد-دراین داستان وضع ناگوار طبقهٔ دهقانان و بومیان‌که هستهٔ مرکزی آثار او را تشکیل می‌دهد، وصف شده‌است. در۱۹۳۴ داستان معروف حفرهٔ بومیان *Huasipungo* را انتشار داد. مقصود از حفرهٔ بومیان قطعهٔ بسیارکوچك زمینی است‌که مالکان برای زندگی به دهقانان بومی وا می‌گذارند. ایکاسا در این داستان به شیوه‌ای واقع‌بینانه ودردناك آداب و رسوم‌کشورش راکه‌گاه بسیار بیرحمانه وخشونت‌آمیزاست، وصف می‌کند، خاصه تیره‌روزی طبقهٔ محروم سرخپوستان کوهستانها، سیاهپوستان بندرها و دو رگه‌های جزیره را . کتاب حفرهٔ بومیان بیشك دردناکترین کتابی است در وصف بردگی غم‌انگیز سرخپوستهاکه مطیع و منقاد هوسهای مالکان و شهر نشینانی‌اند که از خرافه پرستی و جهالت آنان، برای تصرف زمینهایشان استفاده می‌کنند. چه بسیار بومیانی تیره روزکه به هنگام ساختن جاده برای سفید پوستان به قعر مردابها سرنگون می‌شوند و زمانی‌که این طبقهٔ ستمدیده به عصیان دست می‌زنند، به‌طور بیرحمانه‌ای قتل عام می‌گردند.کتاب حفرهٔ بومیها با رنگهای تند و لحن جانگداز و انتقامجویانه در سراسر امریکا انعکاس و شهرتی عظیم یافت و به بسیاری از زبانها ترجمه شد و شاهکار ادبیات امریکای لاتین بشمارآمد. از آثار دیگر ایکاسا این کتابهاست: در کوچه‌ها *En las calles* (۱۹۳۵)، کولوس *Cholos* (۱۹۳۷)، تزلزل در محیط ژیست *Media vida deslumbrados* (۱۹۴۲) و مانند آن. ایکاسا چندین سفر به ایالات متحده وکشورهای امریکای لاتین انجام داد. در ۱۹۴۱ در اولین‌کنگره مربوط به مسائل بومیان درمکزیك شرکت‌کرد و در ۱۹۶۱ به‌چین و اروپا سفرکرد. پس ازآن در زادگاهش کیتو مدیرکتابخانهٔ ملی شد.

ایکاسا کورونل از معروفترین نویسندگانی است که قلم خود را در حمایت طبقهٔ سرخپوستها بکار برده و اگر امروزه تعدیلی دروضع بومیان‌کشورش پدیدآمده‌باشد، بیشك براثر نفوذ آثار او بوده‌است.

**ایوانوف، ویاچسلاو ایوانوویچ** Ivanov, Vyacheslav Ivanovich شاعر ونویسندهٔروسی

(۱۸۶۶-۱۹۴۹) ایوانوف درمسکو و درخانواده‌ای از مردم عادی وکم درآمد زاده شد، تحصیلات را ابتدا در رشتهٔ تاریخ در دانشگاه مسکو، سپس دررشتهٔ فلسفه در دانشگاه برلن انجام‌داد. وسخت تحت نفوذ افکار نیچه قرارگرفت. سالها درپاریس و رم بسر برد و در۱۹۰۳ اولین دیوان را به‌نام ستارگان راهنما *Kormchie zvězdy* انتشار داد و پس‌از بازگشت به روسیه در سن‌پترزبورگ اقامت‌کرد و خانه‌اش راکه «برج» خوانده می‌شد، مرکز تجمع روشنفکران و شاعران سمبولیست قرار داد، با «انجمن مذهبی وفلسفی» ارتباط یافت و بامجله‌های ادبی‌همکاری‌کرد وتعداد فراوانی شعر ومقاله منتشر ساخت. ایوانوف پس از مرگ همسر روسیه را ترک‌کرد وچندی درایتالیا مقیم شد و به‌مذهب‌کاتولیک‌گروید و دربازگشت به‌وطن در مسکو اقامت گزید. اشعار این دوره ازکاملترین اشعار ایوانوف بشمار می‌آید، ازآن جمله است: کور آتشین *Cor Ardens* در دوجلد قطورکه مهمترین اثر شاعرانهٔ ایوانوف بشمارآمد و درسالهای۱۹۱۱-۱۹۱۲انتشاریافت. دراین اثر ایوانوف استادی فراوان درفنون مختلف شعری بکار برده‌که تا حدی سنگین می‌نماید. انواع قالبهای شعر از جمله غزل فارسی دراین مجموعه دیده می‌شود و دربرابر شعرسنتی‌روسی بیگانه وتصنعی جلوه می‌کند. از آثار منظوم دیگر ایوانوف این‌اشعار است: شفافیت *Prozrachnost* (۱۹۰۴)، راز مطبوع *Nezhnaya taĭna* (۱۹۱۲). ازمقامه‌های تحقیقی و انتقادی او شیارها و پرچینها *Borozdy i Mezhi* (۱۹۱۶) است، و اسرار مربوط به وطن و عالم خلقت *Rodnoê i vselenskoyé* (۱۹۱۷). این‌آثار به سبب سنگینی قالب و موضوع بیشتر مورد تحسین طبقهٔ روشنفکر قرارگرفت تا عامهٔ مردم. ازمشخصات آثار ایوانوف تلفیقی است از اصول عقیدهٔ فردی واشتراکی، چنانکه برای ازمیان بردن جنبه‌های انفرادی درهنر غالباً کلمه «ما» را بکار می‌بردکه برگروه نامعین افراد انسانی اطلاق می‌شود. انقلاب ۱۹۱۷ الهام‌بخش ایوانوف در یکی از زیباترین دیوان‌هایش گشت به نام سونه‌های زمستان که در ۱۹۲۰ انتشار یافت و بدیع‌ترین و انسانی‌ترین اثری‌است‌که مبارزهٔ با زندگی‌را در دوران سخت سرما وقحطی ناشی از جنگ وصف می‌کند. یکی‌دیگر ازآثار برجستهٔ ایوانوف‌که‌از دوران جنگ مایه گرفته است، مکاتبه از کنجی به کنج دیگر *Perepiska iz dvukh uglov* نام دارد و اثری است به صورت نامه‌نگاری‌که میان ایوانوف و یکی ازمورخانی‌که با او در آسایشگاه نویسندگان مسکو بسر می‌برد، رد و بدل شده‌است. نمایشنامهٔ پرومته

*Prometei* (۱۹۱۹) ازبهترین‌آثار شاعرانهٔ او بشمار می‌آید، وی همچنین مقامه‌هائی دربارهٔ داستایفسکی نوشته وآثاری از اشیل، دانته، بایرون و نیچه به زبان روسی ترجمه‌کرده است. ایوانوف در۱۹۲۱ استاد دانشگاه باکو شد و با شغلی رسمی به ایتالیارفت، در رم به تدریس وانتشار مقالات وتجدید چاپ‌آثارش اشتغال یافت وهمانجا درگذشت.

ایوانوف به‌شعر رنگ مذهب بخشیده، اشعارش ازشکوه تغزل و سرودهای مذهبی برخوردارگشته و در تاریخ ادب روسیه به عنوان بنیانگذار مکتب سمبولیسم شناخته شده‌است.

**ایهارا، سایکاکو** Ihara, Saikaku شاعر و نویسندهٔ ژاپونی (۱۶۴۲ - ۱۶۹۳) ایهارا در شهر اوزاکا Osaka، مرکز تجارت کشور ژاپون و در خانوادهٔ بازرگان مرفهی زاده شد و پس از مرگ همسر و فرزندش دچار اندوهی عمیق گشت، چنانکه امور بازرگانی را به معتمدی واگذاشت و به سفر پرداخت و دوره‌ای طولانی را در شهرهای ژاپون گذراند. از ۱۸۵۶ به آموختن شعر هایکو Haiku پرداخت و اولین اشعار خود را در این نوع انتشار داد که اگر چه از حیث تعداد فراوان بود، چندان ارزشی نیافت. ایهارا در ۱۶۸۲ دنبالهٔ شعر را رهاکرد و به نوشتن داستانهای عامه‌پسند پرداخت، شاید به این سبب که به وسیلهٔ نثر بهتر می‌توانست احساس و روح لطیف ودقیق خود، همچنین مشاهدات فراوان وحوادث عاشقانهٔ دوران سفر را توصیف‌کند. اولین رومان را درچهل سالگی به‌نام **زندگی مردی خوشگذران** *Köshoku ichidai otoko* انتشارداد که پیروزی عظیم یافت وهمین امر موجب شدکه ایهارا در یازده سال باقی ماندهٔ عمر بیست و یك داستان منتشر کند و در آنها تصویری از زندگی طبقهٔ مرفه و سرمایه‌دار ژاپون را با هوسهای افراط‌آمیز، تجمل و پول‌پرستیشان پیش چشم گذارد. داستان **زندگی دختری دوسپی** *Köshoku ichidai onna* و **زندگی پنج زن دوسپی** *Köshoku gonin onna* را در ۱۶۸۶ منتشر کرد که هردو از رومانهای درجهٔ یك و شاهکار نویسنده بشمارآمد. ایهارا در آخرین سالهای زندگی نوع داستانهای شهوی را کنار گذارد و به‌نوشتن داستانهای اخلاقی وآموزشی پرداخت و این موضوع را مطرح ساخت که برای رسیدن به ثروت چه بایدکرد و چگونه در جامعهٔ معاصر کار به‌خودی

خود فاقد هر گونه ارزش‌است وتنها بدست‌آوردن پول هدف اصلی همهٔ تلاشها بشمار می‌آید. داستان ثروت جاودانی *Nihon eitaigura* (۱۶۸۸) در این زمینه و مولود عادات جامعهٔ عصر ایهارا است‌که پس از یك سلسله جنگهای داخلی و طولانی در ژاپون پدید آمده و علاقهٔ به پول، تجمل‌پرستی و خوشگذرانی افراط‌آمیز برطبقهٔ متوسط فرمانروائی یافته و توجه نویسندگان را به خود جلب کرده است. ایهارا با قلمی آزاد و بی‌پروا صحنه‌های واقعی و مسائل شهوی افراطی را وصف می‌کند و از ایجاد ادبیات منافی عفت و طرح مسائل مربوط به زندگی روسپیگری باك ندارد. ایهارا رومانهای قهرمانی و خیال‌انگیزی نیز انتشار داده که موضوع آنها را از افسانه‌های مناطق مختلف ژاپون گرفته است. داستانهای ایهارا بسیار زنده و گویاست، وصفها با تیزبینی و موشکافی و لحنی طنزآمیز همراه و از صراحت و رنگارنگی غیرقابل تقلیدی برخوردار است. سبك نوشتهٔ او آمیخته از تعبیرات کهنه و زبان محاوره‌ای و خالص مردم ژاپون است.

ایهارا را می‌توان شاعر و نویسندهٔ عامه‌پسند و بنیانگذار رومان‌آداب و رسوم ژاپون بشمارآورد.

# ب

**بابل، ایساآک امانوئیلوویچ** Babel, Isaak Emanuilovich داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس روسی (۱۸۹۴ - ۱۹۴۱) بابل در اودسا Odessa در خانواده‌ای از بازرگانان یهودی زاده شدکه به‌سنن وآداب خود سخت دلبستگی داشتند. تحصیلات خود را در مدرسهٔ بازرگانی انجام داد و در ضمن با عشق فراوان به‌مطالعه پرداخت، زبان عبری‌آموخت و به‌ادبیات فرانسوی، خاصه به‌آثار فلوبر، رابله و موپاسان علاقهٔ شدید یافت. از شانزده سالگی نوشتن آغازکرد و اولین داستانهای کوتاه را به‌زبان فرانسوی نوشت. در ۱۹۱۱ به‌دانشکدهٔ اقتصاد شهر کیف Kiev وارد شد و در ۱۹۱۵ به‌سن پترزبورك رفت تا به‌تحصیل خود ادامه دهد و کار نویسندگی را دنبال کند. در ۱۹۱۶ چند داستان در مجلهٔ لتاپیس Letopis (وقایع) متعلق به ماکسیم‌گورکی انتشار دادکه دستگاه قضائی‌آنها را داستانهائی شهوی و منافی اخلاق تشخیص داد و ادعانامه‌ای برضد نویسنده تنظیم‌کردکه به‌سبب انقلاب روسیه به‌جریان نیفتاد. بابل داوطلبانه در جنگهای داخلی شرکت‌کرد و به‌سربازان بالشویك پیوست. ابتدا به جبههٔ رومانی، سپس به‌عنوان خبرنگار جنگی به هنگ سواره نظام‌که با لهستان می‌جنگید، فرستاده شد. در این جبهه به‌بیماری تنگ‌نفس دچار شدکه سالها ازآن رنج می‌برد. در ۱۹۲۳ به‌اودسا بازگشت و به انتشار داستانهای‌کوتاهی از جنگ پرداخت. این داستانها در ۱۹۲۶ درمجموعه‌ای به نام سواره نظام سرخ *Konarmiya* انتشار یافت‌که ناگهان بابل را به‌شهرت رساند و او را از بزرگترین و درخشانترین نویسندگان نسل خود معرفی‌کرد، در عین حال به سبب‌آنکه دراین داستانها لحظه‌های دردناکی را از جبههٔ جنگ پیش چشم خواننده می‌گذارد و به‌حوادث ساده لحنی حماسی آمیخته با طنز می‌بخشید، سخت مورد حملهٔ منتقدان مدافع سوسیالیسم قرارگرفت، تنها شخصیت واعتبار ماکسیم‌گورکی که پیوسته او را تحت حمایت خود داشت، توانست از انتقادهای شدید جلوگیری

کند. قصه‌های اودسا *Odesskie Rasskazy* در ۱۹۳۱ انتشار یافت کـه بیشتر جنبهٔ زندگینامهٔ نویسنده را دارد و ایام‌کودکی او را آمیخته با جنبشهـای سیاسی نشان مـی‌دهد و در ضمن زندگـی یهودیان را پیش از انقلاب به‌شیوه‌ای جالب توجـه وصف مـی‌کند. نمایشنامـهٔ شامگاه *Zakat* در ۱۹۱۸ نیز به نوعـی دیگـر این زندگی را نشان می‌دهد. از نمایشنامه‌های دیگر بابل ماریا *Mariya* در۱۹۳۵است. سرگذشت کبوترخان من *Istoriya moey golubyatni* زندگینامهٔ بابل است به صورتی داستانی. بابل در۱۹۳۵ به‌پیشنهاد و وساطت بعضی محافل ادبی فرانسه درکنگرهٔ جهانی فرهنگ درپاریس شرکت‌کرد. وی‌که بسرعت راه شهرت را پیموده بود، در عصر استالین و به هنگام تصفیهٔ بزرگ مورد خشم قرارگرفت و چندی در زندگی آمیخته با نگرانی بسر برد، تا آنکه در ۱۹۳۹ توقیف گشت. از آن پس هیچگونه خبری از او در دست نیست و ظاهراً در ۱۹۴۱ درگذشته یاکشته شده است.
در سال ۱۹۵۴ از بابل اعادهٔ حیثیت شد.

**باتلر، سمیوئل** Butler, Samuel شاعر انگلیسی (۱۶۱۲-۱۶۸۰) باتلرپسرکشاورز مرفهی بود، تحصیلات دبیرستانی را در زادگاه خود انجام داد و دنبالهٔ آن را رها کـرد. در ۱۶۲۸ به‌خدمت‌کنتس‌کنت Kent درآمـد و امکان یافت‌کـه با اشراف و بزرگان ادب‌آشنا شود. پس ازآن در خدمت نجبا و مقامات برجستهٔ دیگر بسر برد و سفرهائی به‌فرانسه و هلند انجام داد. سمیوئل باتلر با انتشار منظومهٔ **هیودیبرس** *Hudibras* به‌شهرت رسید. دراین‌منظومهٔ پهلوانی هزل‌آمیزکه درسه بخش درسالهای ۱۶۶۳، ۱۶۶۴ و ۱۶۷۸ منتشر شد، شاعـر تحت نفوذ کتـاب دون کیشوت اثـر سروانتس حـوادث‌گوناگون سر هیودیبرس و مهترش را نقل می‌کند و خواننده را در جـریان بذله‌گـوئیها و مـکالمه‌های هـزل‌آمیز آن دو قرار می‌دهـد. منظومه به‌سبب بیانی‌بدیع واستثنائی وهجوی تند ومضحکه‌ای عظیم وتبحری شگفت‌انگیز، شاهـکار باتلر بشمارآمد و چنان پیروزئی بدست‌آورد کـه از طرف دربار مستمری برای شاعـر برقـرارگشت، با وجـود این باتلر در فقر و بینوائـی درگذشت. از آثـار دیگـر باتلـر منظومهٔ هجـوآمیز فیل در کرهٔ ماه *The Elephant in the Moon* است. آثـار منظوم و منثور او در مجموعـه‌ای بـا عنوان آثار معتبر به نظم و نثر *Genuine Remains in Verse and Prose* در ۱۷۵۹ بچاپ رسید.

**باتلر، سمیوئل** Butler Samuel رومان‌نویس و طنزنویس انگلیسی (۱۸۳۵-۱۹۰۲)
باتلر نوادهٔ دکتر سمیوئل باتلر رئیس یکی از مدارس معروف و اسقف یکی از شهرستانهای انگلستان بود، تحصیلات خود را ابتدا در زادگاه خویش و سپس در کمبریج انجام داد و از مقام روحانیت که سنت خانوادگی بود، چشم پوشید. در ۱۸۵۹ به زلندجدید رفت، چهار سال را درآنجا به‌دامداری گذراند و در ۱۸۶۴ به انگلستان بازگشت. درلندن نقاشی وآهنگسازی‌آموخت و به‌نویسندگی روی‌آورد و آثاری منتشرکرد که درآنها از سنتهای مذهبی و اخلاقی جامعهٔ عصر ویکتوریا هجوهای‌تند و زننده‌ای‌بعمل‌آورده‌بود. باتلر در۱۸۷۲رومان هجوآمیز وخیال‌انگیز ارِیون *Erewhon* را انتشار داد که برنخستین آثار برنارد شا اثر گذاشت. داستان ارِیون سرگذشت جوانی ازخانواده‌های متوسط‌انگلیسی است‌که برای بدست‌آوردن ثروت به‌سفر می‌پردازد و از روی‌کنجکاوی به ماورای سلسله‌کوه مرتفعی‌که هرگز کسی ازآن عبور نکرده، راه می‌یابد. داستان از نوع «سفرنامهٔ گالیور» است‌که در آن توصیف تمدنی خیالی، وسیله‌ای برای هجو جامعه به دست نویسنده می‌دهد، اگر چه شیوهٔ نگارش در این‌کتاب خشك و عاری از هیجان و زیبائی است، ازنظر تحلیل روانی اثری جالب توجه بشمارمی‌آید. داستان بهشت ذیبا *The fair Heaven* (۱۸۷۳) طنزی مذهبی بود. پس ازآن باتلر یك سلسله اثر علمی و فلسفی وبحث‌انگیز منتشرکرد، ازآن جمله است: زندگی وعادت *Life and Habit* (۱۸۷۷)، تحول کهنه و نو *Evolution Old and New* (۱۸۷۹)، خدا وجودی شناخته و خدا وجودی ناشناخته *God the Known and God the Unknown* (۱۸۷۹)، بخت یا حیله‌گری؟ *Luck or Cunning?* (۱۸۸۷)، وقفه در داروینیسم *The Deadlock in Darwinism* و مانند آن. این‌آثارکه شامل مسائل زیست‌شناسی و فلسفه است، اعتراض باتلر را به فرضیهٔ انقلابی داروین، درکنارگذاردن اصل فکر و روح از عالم خلقت نشان می‌دهد و نظر نویسنده را به‌انتقال عادات و خصال از راه توارث عرضه می‌کند. باتلر مردی منظم و آراسته بود، هرگز ازدواج نکرد و به سفر بسیار پرداخت، خاصه به ایتالیا علاقهٔ فراوان یافت و کتاب آلپ و محرابهای پیمون *Alps and Sanctuaries of Piedmont* را در ۱۸۸۱ دربارهٔ این‌کشور منتشرکرد با وصفی گویا و زنده از دورهٔ اقامت خود در ایتالیا و با طنزی دلنشین و دور ازآن تلخی وگزندگی‌که درآثار دیگرش دیده می‌شد. باتلر دراین‌کتاب مانند نویسندگان دیگر

به‌ستایش آثار باستانی و هنری ایتالیا نپرداخته، بلکه زندگی در کوهها و قریه‌های محقر مورد علاقهٔ خود را توصیف کرده است. در ۱۸۹۶ کتاب **زندگی و نامه‌های دکتر سمیوئل باتلر** *Life and Letters of Dr Samuel Butler* را دربارهٔ پدربزرگش منتشر کرد. دراین دوره باتلر علاقهٔ مفرطی به‌آثار هومر نشان داد، کتاب ایلیاد و اودیسه را با نثری شیوا ومتین ترجمه کرد واولین‌بار این‌فرضیه را که نویسندهٔ اودیسه زنی ازمردم سیسیل است، درکتاب **بانوی نویسندهٔ اودیسه** *The Authoress of the Odyssey* به‌سال ۱۸۹۷ مطرح کرد. باتلردر ۱۹۰۱ رومان **دیدار مجدد ارِیون** *Erewhon Revisited* را منتشرکردکه دنبالهٔ رومان **ارِیون** است. در این اثرکه باکتاب نخستین سی‌سال فاصله دارد، بدبینی جای خود را به‌بینش عمیق زندگی داده و هجو تند و نیشدار به‌لحن ملایمی تبدیل گشته است. رومان دیگری که صورت زندگینامهٔ باتلررا دارد با عنوان **راه و رسم آدمی** *The way of all Flesh* پس از مرگش در ۱۹۰۳ انتشار یافت که حملهٔ تندی است به‌استبداد و ستمگری خانواده با تحلیل عمیق و ناشی از تجربه‌های شخصی. این‌اثر ازبهترین‌آثار باتلرشناخته شد. منتخباتی از یادداشتهای باتلر، با عنوان **دفترهای یادداشت سمیوئل باتلر** *The Note-book's of Samuel Butler* در ۱۹۱۲ انتشار یافت. باتلر در جهان موسیقی ستایندهٔ هندل Handel بود و آهنگهائی به‌سبك او ساخت.

باتلر اگرچه از نظر معاصرانش شخصیتی متفنن معرفی شدکه در انواع نوشته‌ها مانند نوشته‌های فلسفی، طنزآمیز، رومان، زیست‌شناسی و انواع هنرمانند نقاشی و موسیقی‌آثاری انتشار داده است، در مبارزهٔ برضد سستی اندیشه و سدی‌که مانع تجلی هرنوع برجستگی و امتیاز فکری می‌شد و در مبارزهٔ برضد ریا و قراردادهای رایج جامعه، شخصیتی پیشرو و ارزنده بشمار می‌آمد.

**بارس، موریس** Barrès, Maurice رومان‌نویس و روزنامه‌نگار فرانسوی (۱۸۶۲ - ۱۹۲۳) موریس بارس در لورن Lorraine و در خانواده‌ای متوسط و مرفه زاده شد و درکنار مادر مهربان و پرعطوفتی پرورش یافت. دو واقعه در زندگی بارس و درآثارش تأثیر عمیق برجای‌گذاشت. یکی هیجان شدید ناشی از جنگ ۱۸۷۰ و تصرف منطقهٔ لورن به‌وسیلهٔ‌آلمانیها و دیگر زندگی در شبانروزی شهر نانسی Nancy و دوری از مادر و بسر بردن با رفیقان تازه و ناشناس وکینهٔ عمیق نسبت

به‌استاد فلسفه‌که بعدها چهرهٔ او را در یکی ازآثار خـود ترسیم کـرده است. بارس در ۱۸۸۳ به‌پاریس رفت تا تحصیلات خود را در دانشکدهٔ حقوق ادامه دهـد، اما علاقهٔ به‌ادبیات او را به‌راه نویسندگی کشاند و در ۱۸۸۴ مجلهٔ کوچکی با عنـوان لەتاش دانکر (لکه‌های جـوهر) *Les Taches d'encre* انتشار دادکـه جلد سرخ آن بسیار زود توجه همه را جلب کرد. بارس شیفتهٔ آثار بودلر، گوتیه و فلوبر بـود و غالباً به‌دیدن استادان و بزرگان ادب مـی‌رفت. در خانهٔ لوکنت دولیل با ویکتور هوگو، تن Taine و رنان Renan ملاقات کرد و در ۱۸۸۴ دو رسالهٔ کـوچك انتشار داد با عنوان یك هفته در خدمت آقای رنان *Huit jours chez M. Renan* و آقای تن در سفر *M. Taine en voyage* کـه به‌سبب لحن مسخره‌آمیز و جسورانـه‌ای کـه در آنها بکار رفته بود، موجب سر و صدای فراوان گشت. بارس‌که از طرفداران ژنرال بولانژه Boulanger بود، در ۱۸۸۹ به نمایندگی مجلس شورا از شهر نانسی انتخاب شد و بـه‌جناح چپ افـراطی پیوست و تجربه‌های این دوره را در داستان چهره‌هاشان *Leurs Figures* منعکس کرد. این کتاب پردهٔ نقاشی وسیعی است ازآداب و وضع پارلمان‌آخر قرن به‌صورتی مسخره‌آمیز و کاریکاتوری. کار مهم ادبی بارس از ۱۸۸۸ آغاز شد. در این سال داستان زیر نظر وحشی‌ها *Sous l'Oeil des Barbares* را انتشار داد کـه با داستـان مـردی آزاد *Un Homme libre* (۱۸۸۹) و بـاغ برنیس *Le Jardin de Bérénice* (۱۸۹۱) رومـان سه بـخشی آئیـن ستـایش خـویشتن *Le Culte du Moi* را تشکیل می‌دهد. قهرمان رومان جوان حساسی‌است درجستجوی شناخت واقعی دنیـای درون خود تا بتواند در برابر محیط پـرتضاد و پـر ابتذال اطراف خویش به‌دفاع پردازد و از اختناق روحی جلوگیری‌کند. ایـن اثر کـه در واقع سرگذشت معنوی نویسنده و مطالعهٔ روح است به‌وسیلهٔ روح، شهرت بسیار یافت و بارس را نویسندهٔ مدافع زندگی معنوی فرد معرفی‌کرد. بارس پس‌از سفری بـه اسپـانیـا و ایتـالیـا در ۱۸۹۴ رومـان در بـادهٔ خـون، شهـوت و مـرگ *Du Sang, de la Volupté et de la Mort* را انتشار دادکه درآن مانند آثـار پیشین به مسائل درون پرداخته و خـواسته است میان روح و اشیای خارج هماهنگی پـدید آورد. این اثرشامل قسمتهای بسیار زیبائی است در بارهٔ عشق و شهوت وآزمایش وجدان و رابطهٔ شهوت و تقوا،که در خلال آن طبیعت پرشکوه اسپانیا و ایتـالیا با زیبائی و درخشندگی فراوان وصف شده است. از این پس درآثار بارس، مسائل

درونی جای خود را به‌مسائل سیاسی می‌دهد. در ۱۸۹۷ داستان **مستأصلها** *Les Déracinés* انتشار یافت که بخش اول از رومان سه بخشی است با عنوان **سرگذشت نیروی ملی** *Le Roman de l'Énergie Nationale*، و دو بخش دیگر آن به نام **احضار سرباز** *L'Appel au Soldat* و **چهره‌هاشان میان سالهای ۱۸۹۷ و ۱۹۰۲** منتشر شد. بارس در رومان **مستأصلها** اصل غرور ملی را مورد توجه قرار داده و خطر گسیختگی از سنتهای طبقاتی و اجتماعی را عرضه می‌کند، چیزی که با عقیدهٔ فردپرستی پیشین او آشکارا مغایرت دارد. بارس برای تأیید غرورملی خود مدیریت مجلهٔ آکسیون فرانسز L'Action Française را برعهده گرفت که در ۱۹۰۶ به‌صورت روزنامه منتشر شد و درآن کوشیدکه طبقهٔ روشنفکر فرانسه را در برابر تهدید خارجی متحد سازد. بارس در ۱۹۰۶ به‌عضویت آکادمی فرانسه درآمد و در همین سال باردیگر به‌نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و تا آخرعمر در این سمت باقی ماند. در ۱۹۰۹ داستان کولت بودوش *Colette Baudoche* را منتشرکردکه به‌سبب ارزش سیاسی و احساس میهن‌پرستانه از معروفترین‌آثار او بشمارآمد. در این اثر بارس نشان می‌دهدکه اهالی لورن چگونه مدت پنج سال به هنگام اشغال سرزمینشان به‌وسیلهٔ ارتش‌آلمان در سکوت مطلق رنج بردند وهرگز غرور ملی خود را فراموش نکردند و چگونه کولت بودوش، دختر جوان، عشق خود را به‌استاد جوان آلمانی، در راه میهن نادیده‌گرفت. بارس در ۱۹۱۳ در داستان **تپهٔ الهام گرفته** *La Colline inspirée* از مکانهائی‌که روح انسان درآنها رنج می‌برد، سخن می‌گوید و داستان سه برادرکشیشی را نقل می‌کندکه در طی قرن نوزدهم کوشیده‌اند تا به زندگی مذهبی منطقه‌شان رنگ تازه‌ای بخشند، گاه نیز پیروزیهائی بدست‌آورده، اما پیوسته با مخالفت مقامات عالی مذهبی روبرو گشته‌اند. این اثر که مبارزهٔ سیاسی را براساس مسائل مذهبی نشان می‌دهد، از مؤثرترین آثار بارس بشمار می‌آید. بارس ازآغاز جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ به طور مرتب مقاله‌هائی به‌طرفداری از خدمت در ارتش منتشر می‌کردکه مجموعهٔ چهارده جلدی **واقعهٔ جنگ بزرگ** *Chronique de la Grande Guerre* را تشکیل می‌داد. پس ازآن در ۱۹۱۸ هنگامی‌که از متفق ساختن ملت فرانسه ناامید شد، بیش از پیش به انزوا روی‌آورد و به دنیای درون خود بازگشت. گویاترین اثر بارس کتاب **دفترهای من** *Mes Cahiers* است که پس از مرگش میان سالهای

۱۹۲۹ و ۱۹۵۷ انتشار یافت. این مجموعه شامل در حدود شصت دفتر است که خاطرات معنوی بارس و جریانهای فکری یك ربع قرن و اندیشه‌های روزانه و اصول عقاید دنیای غنی روح اورا با صداقت بسیار منعکس می‌کند. در وجود بارس تضاد و اختلاطی آشکار دیده می‌شود، از سوئی اعتقاد به‌زندگی احساسی و معنوی فرد و از سوی دیکر پایبندی عمیق به‌ریشه‌های اجتماعی و جغرافیائی و اخلاقی که فرد را به‌خانوادهٔ بشری و به سرزمینها پیوند می‌دهد. بارس برخلاف اصالت فکر که تن و رنان به‌آن معتقد بودند، به بستگی میان فکر و احساس فردی با مبانی وراثت اعتقاد داشت. شیوهٔ بیان بارس توأم با هنرمندی و استادی است و از موسیقی کلام و دربعضی ازآثار از تغزلی زیبا برخوردار. خود وی اقرارکرده است که به‌هنگام نوشتن پیوسته در جستجوی کلامی سحرآمیز بوده است.
بارس با سبك‌آراسته وبیان افسونگر خود نفوذ فراوانی برنویسندگان جوان‌اوایل قرن بیستم داشته است.

**باروخا ای نسی، پیو** Baroja Y Nessi, Pio رومان‌نویس‌اسپانیائی(۱۸۷۲-۱۹۵۶) باروخا درسان سباستیان San Sebastian زاده‌شد، پدرش‌اهل باسك Basque ومادرش ایتالیائی بود. پیوکودکی را به مناسبت شغل پدر که مهندس معدن بود در شهرها و نواحی مختلف گذراند و امکان یافت که با چشم‌اندازهای مختلف و حالتهای گوناگون مردم اسپانیا آشنا شود. در۱۸۷۹ همراه پدر و خانواده‌اش در مادرید مقیم شد و بتحصیل پرداخت. تحصیل را در شهر والانس از سر گرفت و سرانجام در ۱۸۹۳ در مادرید به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ پزشکی نائل آمد. پس از همکاری با چند مجله و روزنامه، ازطرف شهرداری شغلی پزشکی یافت و چندی در قریه‌ها به طبابت پرداخت وهمین امر ارتباط روزانهٔ او را با مردم فقیرنزدیکتر و رشته‌های همدردی وشفقت فطری را نسبت به هم میهنانش استوارترکرد، اما زندگی یکنواخت روستائی با رؤیاهای جوانی او سازگار نیامد، پس از یك‌سال و نیم استعفا داد ومدتی نیز در زادگاه خود به‌طور خصوصی به‌درمان بیماران‌پرداخت وبه‌سبب دشواری مالی نتوانست مطبی دائرکند، پس به مادرید بازگشت وبناچار بابرادرش در ادارهٔ دکان نانوائی که متعلق به یکی‌از عمه‌هایش‌بود، همکاری کردکه تاهفت سال بطول انجامید و در انتخاب راه آینده‌اش تأثیر مهمی برجای گذاشت.

درواقع باروخا درضمن شغل خود، با کارگران مادریدی رفت وآمد یافت وبه‌بینوائی وفقرشهرهای‌بزرگ‌پی‌برد و دراثرش‌به‌نام پیکار برای‌زندگی *La Lucha por la Vida* از تجربهٔ این دوره مایه‌گرفت و عصیان فکری خود را نسبت به وضع رقت‌بار مردمی‌که ناگزیر به زندگی دنیای جدید تن در داده‌اند،آشکار ساخت. این عصیان زمینهٔ اصلی همهٔ آثار باروخا قرارگرفت.باروخا پس‌از نانوائی به‌چند شغل تجاری دیگردست زدکه توفیقی نیافت. دراین دوره مقاله‌هائی انتشاردادکه روح پرخاشگر و مسلك ضد روحانیت و نفی و انکار او را در بر داشت و موافق طبع روشنفکران برجستهٔ زمان قرارنگرفت و دشمنانی برایش بوجودآورد.باروخا سفرهائی به‌داخل کشور اسپانیا انجام داد و در۱۸۹۹ به پاریس رفت، سپس ازایتالیا، سوئیس،آلمان وهلند دیدن‌کرد و دربازگشت به مادرید عزم‌کردکه زندگی را به‌طورکامل وقف ادبیات‌کند. پس با محیطهای‌گوناگون رفت وآمد یافت، با نویسندگان آشنا شد و در اجتماعات ادبی‌که درکافه‌ها تشکیل می‌شد، شرکت‌کرد وهمهٔ این تجربه‌ها را درآثار خود منعکس ساخت.کم‌کم از همه‌گسیخت و درنظر مردم مردی‌کناره‌گیر و بدبین و تندخو معرفی شد، این نظریه در رومانهایش نیز به‌اثبات رسید. در۱۹۰۰ دیوانی به نام زندگیها در سایه *Vidas Sombrias* انتشار داد. باروخا نسبت به مکتبهای ادبی باب روز بی‌اعتنا بود و جز دورهٔ‌کوتاهی‌که به حزب جمهوریخواه پیوست، به سیاست نیز علاقه‌ای نشان نداد، اما آزادیخواهی مطلق او در همهٔ آثارش دیده می‌شد. باروخا زمستانها را در مادرید و تابستانها را درخانه‌ای قدیم درمنطقهٔ باسك و درمیان خانواده‌اش می‌گذراند. چند بار به‌پاریس سفرکرد وپس‌از آن به‌طورکامل ازجامعه‌کناره‌گرفت وآثار بیشمار خود را انتشار داد. آثار عظیم باروخاکه به‌صدها اثر می‌رسد وبیشتر به‌دسته‌های سه‌بخشی‌با نامی‌کلی تقسیم‌بندی می‌شود، به بسیاری از زبانها ترجمه شده است. وی‌که عاشق زاد بوم خود، منطقهٔ باسك بوده، تعداد فراوانی ازآثار خودرا به‌وصف این منطقه اختصاص داده و دربسیاری‌از رومانها دنبالهٔ داستانهای سنتی‌کشورش را دربارهٔ‌گروه ماجراجویان و راهزنان گرفته و به آن تازگی بخشیده است. از میان همهٔ قهرمانان آثار او، قهرمان انقلابی و ماجراجوی قرن اخیر است که باروخا زندگی پرحادثهٔ او را در ادوارمختلف‌در رومان خاطرات مردی‌کوشا *Memorias de un hombre de acción* شرح داده است. این رومان بزرگ در بیست و دو جلد و درمیان سالهای۱۹۱۳و

۱۹۳۵ نوشته شدکه پردهٔ نقاشی بزرگی از افکارآزادیخواهی وزندگی مردم اسپانیا درقرن نوزدهم پیش چشم می‌گسترد. علاقه به‌واقع‌بینی موجب شده‌است‌که باروخا در این اثر تنها به تاریخ‌گذشته و زنده‌گرداندن وقایع اکتفا نکند و ذهن خودرا به زمان حال وآیندهٔ‌کشورش نیز معطوف دارد. قهرمان‌کتاب‌که فردی واقعی است و باروخا آن را درخلال قصه‌های خانوادگی یافته است، مرد عمل وشخصیتی مورد علاقهٔ نویسنده است، قهرمانی‌که بیش از هرچیز به‌لزوم‌کار وکوشش پی برده و در عین حال عصیانگری پرشور و واقعی است. باروخاکه درکمال اکراه در دنیائی پوچ وبدون‌واقعهٔ‌جالب توجهی بسرمی‌برد، باشرح خاطرات این‌قهرمان‌برای‌روح پریشان خود تسکینی می‌یابد. درداستان **ثالاکائین ماجراجو** *Zalacaín el aventurero* در ۱۹۱۰، منطقهٔ باسك قالب اصلی قرار دارد، حوادث‌آن مربوط به عصر جنگهای داخلی است و قهرمانش جوان درستکار و با شهامتی است که بیشتر وقت خود را به ماجراجوئی وتلاش فراوان می‌گذراند. باروخا در این داستان به وصف سنتها وعادات طبقهٔ فتنه‌جویان و اشرار پرداخته و با سبك موجز و صریح ولحن گزندهٔ خود شاهکاری پدیدآورده است. باروخا چندین جلد مقامه و نوشتهٔ انتقادی دارد، از آن جمله است : **جوانی و خودپرستی** *Juventud égolatria* (۱۹۰۷) که باروخا را زنده‌تر و صریحتر و با لحنی نیشدارتر از گذشته نشان می‌دهد و موجب می‌شودکه او را «داستایفسکی اسپانیا» بنامند. باروخا با هزل فراوان، از اسپانیای درحال تحول نماهائی پیش چشم می‌گذاردکه تا آن زمان‌کسی به فکر توصیف آن نیفتاده بود. در این اثر واقع‌بینی با خیالپروری و مباحثه‌ها و نظریه‌های تازه با حوادث زندگی‌آمیخته است. **ساعتهای تنهائی** *Las Horas solitarias* (۱۹۱۸) و **غار هزل** *La Caverna del humorismo* (۱۹۱۹)، سه جلد خاطرات باروخا باصداقتی آمیخته با تلخی به‌نام **پس از آخرین پیچ جاده** *Desde la última vuelta del camino* میان سالهای ۱۹۴۴و۱۹۴۹ و **آثار کامل** *Obras Completas* در هفت جلد در سال‌های ۱۹۴۷-۱۹۴۸ به‌چاپ رسید. باروخا درمادرید درگذشت، درحالی‌که همچنان در بی‌ایمانی باقی بود و از اجرای‌آخرین مراسم مذهبی امتناع‌کرد، ازین‌رو تدفین او به صورت غیرمذهبی انجام‌گرفت. آثار بیشمار باروخا با آنکه از خصوصیتهای ملی اسپانیائی برخوردار است، رنگ شخصی دارد و با بینشی عمیق همراه است و ازآغاز تا پایان به‌همه چیزهائی‌که وسائل محدودیت انسان را فراهم می‌کند مانند

مذهب، قراردادهای اجتماعی و تعهدات سیاسی بسختی می‌تازد. باروخا مانند استادش داستایفسکی درواقع از بینوائی بشر، عنصری خدائی می‌سازد. تیره‌روزی وحقارت، درنظر او اصل مهمی بشمار می‌آیدکه انسان می‌تواند دربارهٔآن بیندیشد ومسائل مهمی ازآن بیرون بکشد، اما برخلاف داستایفسکی هرگز به فضیلت و مزیت نجات دهندهٔ بشر از تیره روزی معتقد نیست. بینوائی و تیره روزی در نظر باروخا یگانه عاملی است‌که افرادرا سخت‌کوشتر ومبارزتر می‌سازد. درواقع کوشش وتلاش تنها چیزی است‌که باروخا درآثار خود برای‌آن ارزش قائل است. خود او می‌نویسد: «تلاش برای تلاش،کمال مطلوب انسان سالم ونیرومند است.» درآثار باروخا عمل وحرکت مداوم غالباً با حادثه و حتی فتنه‌جوئی می‌آمیزد. نیرو و سرعت عمل‌وجنبش خستگی‌ناپذیر، رازهنر وخصوصیت‌اصلی‌رومانهای باروخاست. تجربهٔ وسیع درجریان سالهای‌کارآموزی، در اسپانیا به باروخا امکان داده است که صدها قهرمان رنگارنگ و تماشائی بیافریند و آنان را در محیطهای اجتماعی و چشم‌اندازها و در دوره‌های گوناگون زمان به گردش درآورد و از خواننده مسافری بسازدکه در سفرهای نامحدود و متنوع ومیان مردان و زنان‌کشورها او را همراهی‌کنند.

باروخا با آنکه در نظر عده‌ای به زیبائی زبان وبیان توجه نداشته و تنها به فکر بیان اندیشه‌ها وهیجانهای خود بوده‌است، درکنه ذهن خویش به شیوهٔ نگارش بی‌اعتنا نمانده است، چنانکه خود می‌گوید: «به‌گمان من، نوشتن مانند راه رفتن است، حرکتی موزون و متناسب با آهنگی درونی. هرچه آهنگ متوازن‌تر باشد، بیشتر مورد پسند قرار می‌گیرد.» باروخا از افراد برجستهٔ نسل معروف به «نسل ۱۸۹۸» است و در نوگرداندن ادبیات اسپانیا وبخشیدن ادراك تازه‌ای از زندگی، به مردم‌کشورش سهم بسزائی داشته است.

**باسبوم ـ توسن، خئرترویدا** Bosboom-Toussaint, Geertruida بانوی رومان‌نویس هلندی (۱۸۱۲-۱۸۸۶) باسبوم‌ـ توسن دختر داروفروشی بود و پس از آنکه دورهٔ جوانی‌را درتنهائی وچندی درشغل معلمی گذراند، به‌کار ادبی پرداخت و در بیست وپنج سالگی اولین‌داستان‌کوتاه خودرا به‌نام آلماخرو *Almagro* انتشار دادکه تحت نفوذ شیلّر قرار داشت. پس از آن تحت تأثیر والتر اسکات یك سلسله

رومان تاریخی منتشرکرد. ازجمله داستان **گراف وان دونشر** *Graaf van Devonshire* (۱۸۳۸). پس‌ازآن بسرعت در راه نوساختن ادبیات هلند پیش‌رفت و مقامی بزرگ بدست‌آورد. در ۱۸۴۰ شاهکار خود را به‌نام خانهٔ لاوئرنس *Het Huis Lauernesse* انتشار داد که موجب شهرتش گشت. باسبوم توسن در این داستان به طور تحسین‌آمیزی جدال اندیشه واحساس را در دورهٔ اصلاحات یعنی دوره‌ای‌که به‌آن نام «بیداری» داده شده‌بود،ترسیم می‌کند و بادقت بسیارعمق روحها را می‌شکافد. از رومانهای دیگر باسبوم توسن داستان انگلیسها در رم *Engleschen te Rome* (۱۸۴۰)است و داستان **گراف وان لستر درهلند** *De Graaf van Leicester in Nederland* (۱۸۴۵ - ۱۸۴۶) در سه جلد که نویسنده در آنها تحت تأثیر احساس ملی و مذهبی خود قرارگرفته و بر اثر همین احساس و عقیده کتاب جادوگر دلفت *De Delftsche Wonderdokter* را در ۱۸۷۰ در سه جلد انتشار داده است. در۱۸۵۱ با یان باسبوم Jan Bosboom نقاش رومانتیك ازدواج‌کرد. پس‌از آن از نوشتن رومانهای تاریخی دست برداشت و در ۱۸۷۴ رومان سرگرد فرانس *Majoor Frans* را انتشارداد به‌صورت نامه‌نگاری‌که حوادث آن درقرن نوزدهم می‌گذرد و دربارهٔ خروج زن است از قیمومت مرد و در ضمن توصیفی روشن وگویا از آداب ورسوم زمان.کتاب سرگرد فرانس پیروزی فراوان بدست‌آورد.

رومانهای وی نمونهٔ بهترین رومان تاریخی هلند است. گرچه طولانی بودن وصفها ومکالمه‌ها گاه ملال‌آمیز می‌شود، ازنظر تحلیل روانی وانتخاب تأثرانگیزترین لحظه‌های تاریخ ملی هلند و هنر نویسنده در نشان دادن خصال قهرمانان، نفوذ فراوانی برمردم عصرخود یافته است.

**باك، پرل** Buck, Pearl بانوی رومان نویس امریکائی (۱۸۹۲-۱۹۷۳) پرل در پنج ماهگی همراه پدرکه مبلغ مذهبی بود، به چین رفت و با خانواده‌اش در آنجا مقیم شد. خواندن و نوشتن را نزد مادر آموخت، در هفت سالگی آثار دیکنز را خواند وبسیار زود نوشتن‌آغازکرد. درپانزده‌سالگی به‌مدرسهٔ شبانروزی شانگهای فرستاده شد و از نزدیك با زندگی مردم چین‌آشنا گشت، سپس برای ادامهٔ تحصیل روانهٔ امریکا شد وپس ازبازگشت در دانشگاه نانکینگ Nanking به تدریس زبان انگلیسی پرداخت و ده سال در سمت استادی باقی ماند. در ۱۹۱۷ با جوانی

امریکائی به نام جان لاسینك باك John Lossing Buck ازدواج کرد و طی پنج سال به همراه او از مناطق شمالی کشور چین که مردمش از قحطی و تهدید شورشیان در رنج بودند، دیدن کرد. پرل باك کـه دورهٔ کـودکـی را تحت سرپـرستی زنی چینی گذرانده و نوجوانی را در شبانروزی بسر برده بود، پس از بـازگشت از امـریکا، پیوسته در ذهن خود میان تمدن غرب وشیوهٔ زندگی آسیائی سنجشی بعمل می‌آورد. همین امر موجب شدکه زندگی وتمدن چین که مورد علاقهٔ فـراوانش بود، زمینهٔ داستانهایش قرار گیرد. اولین اثر پرل باك که بسیار جلب توجه کرد و اورا به‌شهرت رساند، کتاب خاك خوب *The Good Earth* (۱۹۳۱) است کـه برای نویسنده جایزهٔ پولیتزر Pulitzer به همراه‌آورد. آثار دیگر پرل‌باك یا دربارهٔ مبارزه‌های غم‌انگیز مردم چین معاصر است، مانند نسل اژدها *Dragon Seed* (۱۹۴۲) یا در توصیف آداب وسنن محیط جامعهٔ چینی، مانند سراپردهٔ زنان *Pavilion of Women* (۱۹۴۶). پرل‌باك در رومان عجیب و درخشان خود به‌نام گل صد تومانی *Peony* (۱۹۴۸) صد سال در تاریخ چین به عقب برمی‌گردد تا بتواند زندگی یهودیان چین را در این عصر توصیف کند. وی علاوه‌بر داستانهای مربوط به‌سرزمین چین چندین داستان نیزمنتشر کردکه موضوعهای آن به‌سرزمین امریکا ارتباط می‌یابد. آثاری نیز ازنوع زندگینامه انتشار داده است مـانـنـد کودکی کـه هرگز بزرگ نشد *The Child Who Never Grew* (۱۹۵۱) کـه تقریباً سرگـذشت دختر اوست و دنیاهای من *My Several Worlds* (۱۹۵۴) و پلی برای عبور *A Bridge for Passing* (۱۹۶۲). پرل‌باك برای کودکان نیزکتابهای فراوان انتشار داده‌است. وی دربیشترآثـار خودکوشیده است که روح وفکر مردم چین را که میان سنن کشور خود وتمایل به‌دنیای جدید در نوسان‌است، توصیف کند. شیوهٔ نوشتهٔ پرل‌باك بسیار زنده وگویا، اما عاری از ابتکار و تازگی است. وی به سبب شناساندن زندگی شرق به دنیای غرب وتفاهمی کـه میان دو تمدن کاملاً متفـاوت پدید آورده، در ۱۹۳۸ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمده است.

ترجمه به فارسی: خاك خوب ـ جمجمهٔ مقدس ـ قصر اشبـاح ـ مادر ـ نامه از پکن ـ نسل اژدها.

**باکین، کیوکوتی** Bakin Kyokutei نویسندهٔ ژاپونی (۱۷۶۷-۱۸۴۸) باکین در

شهر یدو Yedo (توکیوکنونی) زاده شد و در همان شهر بتحصیل پرداخت، پس از مرگ پدر مدرسه را رهاکرد و به راههای گوناگون قدم‌گذارد تا سرانجام بر اثر شوق و استعداد فراوان به راه ادبیات کشیده شد. پس به آموختن شعر هایکو Haiku* وبه مطالعهٔ آثارکلاسیك چینی و ژاپونی پرداخت و خود نیز آثاری انتشار دادکه جلب توجه‌کرد. در۱۷۹۰ شاگردی کیودن Kyoden ، مشهورترین رومان‌نویس زمان را پذیرفت، در خانهٔ او بسر برد و از راهنمائیهایش در رومان نویسی سود فراوان برد. در۱۷۹۱ اولین داستان‌کوتاه را با نام مستعار انتشار دادکه اقتباسی بود از نمایشنامه‌ای‌که با پیروزی فراوان درمعبد بودائی شهر یدو به نمایش گذارده شده بود وچندان توفیقی نیافت. باکین پس از این شکست خانهٔ استاد را ترك‌کرد وبه‌سفر پرداخت. مدتها ازراه معلمی امرارمعاش‌کرد و به‌انتشار داستانهائی با نام مستعار دست‌زد که غالباً با پیروزی همراه بود. در ۱۷۹۳ با بیوهٔ سی سالهٔ کارخانه‌داری ازدواج‌کرد و توانست بدین‌طریق دشواریهای مالی خود را ازمیان بردارد و بی‌دغدغهٔ خاطر به نویسندگی پردازد، اما او که طبعاً برای تجارت ساخته نشده بود، سالها بعدکار را به دامادش سپرد و پس از مرگ همسر و فرزند از شغل خود دست کشید و تنها با عوایدی‌که از راه نویسندگی بدست می‌آورد امرارمعاش‌کرد و وقت خودرا به نوشتن وتربیت نواده‌اش مصروف داشت. در ۱۸۳۷ به مناسبت هفتاد سالگیش بنا برسفارش ناشر، انجمنی تشکیل دادکه درآن نقاشان ونویسندگان حضور می‌یافتند وآثار خود را به خواستاران هنر عرضه می‌کردند، باکین عوایدی راکه از این راه بدست می‌آورد، به‌چاپ‌آثار فراوانش اختصاص می‌داد. وی در آستانهٔ پیری نابینا گشت، اما هرگز از نوشتن باز نایستاد.مهمترین‌اثر باکین‌که شاهکار اوبشمارمی‌آید،رومان **هشت سگ ساتومی** *Nansö Satomi Hakkenden* نام داردکه در صد وشش جلد و به‌مدت بیست و هشت سال نوشته شد و باکین با وجود نابینائی‌آن را بپایان رساند. داستان از این قرار است‌که شاهزاده ساتومی Satomi در قصرش، از طرف یکی از دوستان‌که از مدتها پیش توطئه‌ای برضد او طرح‌کرده بود، محاصره می‌شود وهنگامی‌که همه چیز را نابود شده می‌بیند، در لحظهٔ ناامیدی عهد می‌کندکه اگر سگش یاتسوبوسا Yatsubusa موفق شودکه سر دشمن را برای او بیاورد و خطر بکلی رفع شود، دخترش را به ازدواج او درآورد. سگ به طور شگفت‌انگیز رسالت خود را انجام

می‌دهد وقصر وخانوادهٔ اربابش را نجات می‌بخشد. شاهزاده همینکه امن وسلامت را بازمی‌یابد و خطر را مرتفع می‌بیند، به‌یاد عهد نامناسب خود می‌افتد و مصمم می‌شودکه سگ باوفا را بکشد. دراین‌هنگام دختر دخالت می‌کند وخود را به‌دست سرنوشت می‌سپارد و ازپدر می‌خواهدکه به پیمان خود پایدار بماند. سگ شاهزاده خانم را به‌کوه تویاما Toyama می‌برد. چندی‌بعد خواستگار پیشین شاهزاده خانم خود را به‌کوه می‌رساند، سگ را می‌کشد و شاهـزاده خانم نیز از شدت ناامیدی خودکشی می‌کند. پس ازمرگ شاهزاده خانم، از تسبیح صد وهشت دانه‌ای او که هدیهٔ مردی روحانی بود، هشت دانه جدا می‌شودکه مظهر هشت فضیلت اخـلاقی کنفوسیوس بـود یعنی انسانیت ، درستکاری ، ادب، خـرد، صداقت، وفـاداری، مهرورزی وعشق برادری. چیزی نمی‌گذردکه درخانواده‌های مختلف و درمناطق دور ازهم هشت‌کودك متولد می‌شوندکـه تجسم دهندهٔ هشت فضیلت‌اند و در نـام هریك حرفی ازکلمهٔ سگ دیده می‌شودکه نشان دهندهٔ اصل و نژادآنان است. این کودکان‌که خود پهلوانان ومردان مبارزی می‌گردند، سالهابرای دفاع ازشاهزاده و قصرش می‌جنگند و سرانجام درخلال یك رشته حوادث عجیب وپایان‌ناپذیر به یکدیگر ملحق می‌شوند و به سبب حلقه‌ای‌که در انگشت دارند و بر روی‌آن نـام یکی از فضیلتهای اخلاقی تسبیح اعجازآمیز حك شده‌است، یکدیگر را می‌شناسند. رومان میان سالهای ۱۸۱۴و۱۸۴۱ به خرج نویسنده بچاپ رسید و از طرف مردم باشیفتگی فراوان روبرو شد ودر ردیف رومانهای‌سرگرم‌کننده وپرخواننده درآمد. باکین ظاهراً در این داستان تحت نفوذ رومانهای چینی‌که درآن زمـان در ژاپون شهرت داشت، قرارگرفته بود. رومان هشت سگ ساتومی با وجود تجمع حوادث بیشمار وبیمعنی و غیر واقعی‌که دوهزار صفحه را پر می‌کند وقرائت آن را ملال‌آمیز وغیرقابل تحمل می‌سازد، از شیوهٔ انشائی بسیار خـوشاهنگ وبلیـغ وگـاه درخشان برخوردار است. از رومانهای معروف دیگر باکین شین ست سو یومی - هادی - ذوکی *Shinsetsu Yumi - hari - zuki* است شامـل سی جلدکـه میان سالهـای ۱۸۰۶و ۱۸۱۰ انتشار یـافت و سرگذشت جـوان نجیب‌زاده مینامونو تامتومو Minamoto Tametomo است. قهرمان‌کتاب‌که درجنگهای داخلی‌ژاپون به‌طرفداری از امپراتور سابق بپا می‌خیزد، پس از شکست او به جزیره‌ای تبعید می‌شود و به سبب قدرت خارق‌العاده ومهارت در تیراندازی شهرت ومحبـوبیت فراوان بدست

می‌آورد وزندگی پرحادثه‌ای را پیش می‌گیرد، به سرزمینهای گوناگون سفر مـی کند و پس از شرکت در مبارزه‌ها وجنگهای وحشت‌انگیز باخائنان، سرانجام موفق می‌شود بر سراسر جزیره‌ای‌که درآن سکونت دارد، حکومت‌کند و فرزندان او نیز بر نسلهای بعد فرمانروائی داشته باشند. باکین با آنکه همهٔ سرزمینها را به چشم ندیده است، دربارهٔآنها اطلاعات فراوان بدست می‌آورد و با قدرت تخیل خارق‌العاده به قهرمانش زندگی پـرتلاشی مـی‌بخشد. در این داستان نیز مـانند سایر داستانهایش بر روح وفکر طبقهٔ نجبا وبرجنبهٔاخلاقی وفضیلتها وقوانین‌کنفوسیوس تکیه می‌کند. باکین در هشتاد و دوسالگی درگذشت و درگورستان معبد بـودائی توکیو به‌خاك سپرده شد.

باکین از پرکارترین و پراثرترین داستانپردازان ژاپونی است. متجاوز از سیصداثر درهزاران جلد انتشار داده‌است. رومـانهایش غالباً دارای حجم بسیار است و بـا آنکه درآنها فقدان بینش صحیح و وقایـع طبیعی و امـور واقعی بچشم می‌خورد، و با آنکه مخلوقات ذهنی‌که نمودار خیالپروری نویسنده‌اند در دنیای مجردات و ذهنیات عجیب وغریب بسر می‌برند، از ساختمان و ترکیبی بسیار دقیق وشایسته و مزین و ازبرجسته‌ترین شیوهٔ بیان در زبان چینی و ژاپونی و از احساسی عالی و گیرندگـی خاصی برخوردار است‌کـه همان مـوجب پیروزی و محبـوبیت آنها گشته است.

**باگریانا، الیـزاوتا** Bagriana, Elisaveta بانـوی شاعـر بلغـاری (۱۸۹۳ - )
باگریانا درصوفیه زاده‌شد، پس‌از پایان تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی در رشتهٔ فلسفهٔ اسلاوی، به‌تدریس درشهرستانها اشتغال یافت. و پس‌از استقلال بلغارستان عهده‌دار چندین شغل رسمی در دستگاه حکـومت گشت. وی بـه‌سفرهـای بسیار پـرداخت، از کشورهای اروپائی دیدن‌کرد و از حوادث گوناگون برای سرودن شعرمایه گرفت. نخستین دیوان را به نام ابدیت و قـدیسـه *Vechnata i Svyatata* در ۱۹۲۷ انتشار دادکه او را به‌جامعه شناساند و موجب شهرتش‌گردید. اشعار ایـن دیوان‌کـه رنگی از احساس لطیف و دلپذیر زنانه دارد، شاهکارهای کـوچکی بشمارآمد، عطش زندگی ودوست داشتن، شادی وآزادی دورهٔ جوانی، میل شدید به‌گریز، همراه با خوشاهنگی استثنائی و تنوع عجیب وزن، موجب شدکـه یك

نسل کامل بلغاری اشعار این دیوان را از بر داشته باشد. چندین شعر ازاین دیوان که از نغمه‌های عامیانه مایه گرفته است دلنشینی خاصی دارد و تعدادی نیز به سبب خاطرات دردناك عشقی بزرگ، از هیجان و شور فراوان برخوردار است. باگریانا پس‌از آن دو دیوان انتشار داد: ستارهٔ دریائی *Zvezda na Moryaka* (۱۹۳۲) که از سفری درکشتی باری فرانسوی الهام‌گرفته و بهترین اشعار دربارهٔ دریا به زبان بلغاری بشمار می‌آید و قلب انسانی *Sardse Choveshko* (۱۹۳۶). این دو دیوان از نظر سرچشمهٔ ذوق هنری و اندیشه‌های لطیف شاعرانه نسبت به نخستین دیوان دامنهٔ وسیعتری یافته بودکه پیروزی وشهرت باگریانا را تثبیت کرد. در ۱۹۵۳ دیوان پنج ستاره *Pet Zvezdi* به‌سبب موضوعهای مربوط به سوسیالیسم رایج زمان، پیروزی کمتری بدست‌آورد. دیوان اناین کران تا آن کران *Ot Brgag na Brgag* (۱۹۶۳) همان طنین آمیخته با درد غربت و شور و حالی را داردکه در دیوان نخستین وجود داشت. از خصوصیتهای اشعار باگریانا طرزبیان اندیشه‌های اوست در شیوهٔ رومانتیسمی جدید. در این اشعار رنگی از فلسفهٔ اشراقی و تنهائی درونی و ادراك مداومت عالم هستی دیده می‌شود. از نظر باگریانا، زمان حال ابدیت است و زمان گذشته زمان حال. بشر در نظر شاعر در رشته‌های پیچیده‌ای‌که او را به‌دیگران و طبیعت می‌پیوندد، گرفتار است. بشر چیست؟ بشر از حرکتی مداوم ساخته شده‌که توقفش مرگ است: «توقف نکن! توقف مرگ است.»

باگریانا اولین زن شاعر بلغاری و آثارش آثار زنانه است. احساسهائی که در اشعارش نمایان است، کلمه‌هائی‌که بکار می‌برد، وزنهائی‌که کلمه‌ها را به هم می‌پیوندد، همه رنگ زنانه دارد. رنگارنگی زندگی شخصی شاعر نیز در تنوع بخشیدن به‌اشعارش تأثیر فراوان داشته است. وی برجسته‌ترین شاعر معاصربلغار است و نفوذ فراوانش در شاعران معاصرکشور بلغاری انکارناپذیر.

**بالزاك، اونوره‌دو** Balzac, Honoré de رمان‌نویس فرانسوی (۱۷۹۹ - ۱۸۵۰)

بالزاك در شهر تور Tours در غرب فرانسهٔ مرکزی زاده شد، کودکی را در شبانروزی و دور از مادرگذراند و از این‌رو بسیار رنج برد. بعدها این دوره را درکتاب لوئی لامبر *Louis Lambert* وصف‌کرده است. از ۱۸۱۴ تحصیلات خودرا

در پاریس ادامه داد و به‌دانشکدهٔ حقوق وارد شد، چندی نزد وکیل دعاوی و محضرداری به‌کارآموزی پرداخت، سپس به‌راه نویسندگی افتاد. در میان سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۵ تعدادی رومان مردم‌پسند با نامهای مستعار انتشار دادکه هرگز حاضر نشد نام خود را برآنها بگذارد. در این دوره برای دست یافتن به‌ثروت با سرمایهٔ خانوادگی چاپخانه‌ای تأسیس کردکه کارآن به‌ورشکستگی انجامید و بالزاك تاآخر عمر هرگز از زیر بار قرض رهائی نیافت. در ۱۸۲۹ کتاب **شوانها** (یاغیان شمال فرانسه در جمهوری اول) *Les Chouans* را منتشرکرد. حوادث داستان در دوره‌ای می‌گذردکه اهالی بروتانی Bretagne به‌طرفداری از حکومت گذشته برضد حکومت انقلابی بپاخاستند. این داستان که با تصویرهای بدیع، به‌صورتی کاملاً جدید و واقع‌بینانه عرضه شده بود، دورهٔ باروری نویسندگی بالزاك را اعلام‌کرد. ازآن پس سالهای زندگی بالزاك بلاانقطاع به نوشتن گذشت. در حدود نود و پنج داستان طولانی وکوتاه انتشار دادکه اگر چه مافوق قدرت یك انسان است، هرگز او را از زندگی پرتلاش اجتماعی و سفرهای طولانی و ماجراهای عشقی وکوشش در زمینهٔ سیاست و تجارت باز نداشت . بتدریج درهای محافل ادبی و دفتر روزنامه‌های پاریس به‌روی بالزاك باز شد و با نویسندگان و بازیگران تئاتر آمد و شد یافت. درآغاز سال ۱۸۳۰ مجموعهٔ شش داستان‌کوتاه به‌نام **صحنه‌هائی از زندگی خصوصی** *Scènes de la Vie privée* را منتشرکردکه بیش از پیش او را به شهرت رساند. بالزاك در مقدمهٔ این مجموعه مکتب رومانتیسم راکهنه و فرسوده خواند و خود را مورخ‌آداب و رسوم زمان معرفی‌کرد. بدین‌طریق ازطرفی آثارش مورد نقد یا سانسور شدید قرار گرفت و از طرف دیگر میان عامهٔ مردم خوانندهٔ فراوان یافت. داستان **چرم ساغری** *La peau de Chagrin* (۱۸۳۱) بر شهرت بالزاك افزود. **چرم ساغری** قصه‌ای تخیلی‌است آمیخته با نکته‌هائی فلسفی. جوان فقیر و ناامیدی به‌وسیلهٔ عتیقه‌فروشی به چرمی سحرآمیز دست می‌یابدکه قادر است همهٔ آرزوهای او را برآورد، اما بتدریج براثر استعمال سطح‌آن سائیده می‌شود. هرچه سائیدگی بیشتر شود، عمر صاحبش‌کاهش می‌یابد تا جائی‌که در عین لذت و قدرت و نیکبختی عمرش با عمر چرم پایان می‌یابد. بالزاك در این داستان تضاد میان ارادهٔ بشر و قدرت سرنوشت را نشان می‌دهد و با استادی شگفت‌انگیز در نقل و بیانی پرجاذبه خواننده را پیوسته در شور و هیجان نگه می‌دارد. بالزاك‌که از

پیروزی و شهرت سرمست شده بود، به‌زندگی پرتجمل روی‌آورد، کالسکه خرید، اسب نگه داشت، پیشخدمتهای متعدد بکار گماشت و عصای دسته نقره‌ای بدست گرفت، خانهٔ شخصی تهیه کرد، اثاث گرانبها فراهم‌آورد، در اوپرا جایگاهی را به خود اختصاص‌داد وبرای تأمین‌هزینهٔ سنگین زندگی سراسرشب را درلباس‌بلند سفید از پارچهٔ کشمیر و درکنار قهوه‌جوش معروف خود، بکارپرداخت. داستان کشیش شهر تور *Le Curé de Tours* و سرهنگ شابر *Le Colonel Chabert* در ۱۸۳۲ منتشر شد. داستان سرهنگ شابر ازآثاربرجستهٔ بالزاك است، سرهنگ شابرکه خبرکشته شدنش در یکی از جنگها به طور رسمی اعلام شده است، بر حسب اتفاق از جراحت مرگبار نجات می‌یابد، به‌وسیلهٔ دهقانی مورد مراقبت قرار می‌گیرد و پس‌از بهبود، به‌فرانسه باز می‌گردد، اماکسی ادعای او را نمی‌پذیرد و همسرش نیزکه صاحب ثروت اوگشته و از نو ازدواج کرده است، او را دیوانه می‌خواند و سرانجام برای جلوگیری از رسوائی مقداری از اموال خود را به‌او وامی‌گذارد و هرگز حاضر نمی‌شود زندگی سعادتمندانهٔ خود را برهم زند و سرهنگ که اقدام خودخواهانهٔ زن را توهینی به خود تلقی می‌کند، از همه چیز دست می‌کشد و به آوارگی و تیره‌روزی تن در می‌دهد و سرانجام در نوانخانه‌ها در می‌گذرد. نبوغ خلاقهٔ بالزاك دراین داستان قهرمانانی آفریده‌است‌که حتی‌از دنیای واقعی واقعیترند و شیوهٔ نگارش جالب توجه و پرنقش و قدرتی‌که در وصف عواطف انسانی بکار برده، کتاب را به‌صورت شاهکاری درآورده است. در اوائل ۱۸۳۳ داستان طبیب دهکده *Le Medecin de Campagne* ودراواخرهمین‌سال اوژنی گرانده *Eugénie Grandet* را منتشر کرد. اوژنی گرانده از بزرگترین آثار بالزاك بشمار می‌آید و قدرت خارق‌العادهٔ هنری او را به‌اثبات می‌رساند. اوژنی دختر زیبا و لطیف طبع وپدرش آقای گرانده برجسته‌ترین چهره‌هائی‌اندکه بالزاك با قلم سحار خود در شیوه‌ای بسیار هیجان‌انگیز و نافذ تصویرکرده است. بالزاك درآثار این دوره محیطهای اشرافی وطبقهٔ کاسبکار پاریس وشهرستانها را وصف وموضوعهای سیاسی واجتماعی را در خلال پیچ و خمهای پرحادثه و افسانه‌آمیز تشریح کرده است. بالزاك در آخر ۱۸۳۲ نامه‌ای بی‌امضا از کشور لهستان دریافت‌کرد، حاکی از شیفتگی فراوان زنی‌به‌آثار او. بالزاك بااین دوست ناشناس‌که اورا «زن بیگانه» می‌خواند مکاتبه‌ای طولانی برقرارکرد تا سرانجام او را شناخت. این زن، کنتسی لهستانی

به‌نام هانسکا Hanska بود که بالزاك نخستین‌بار در ۱۸۳۳ او را با شوهرش در سوئیس ملاقات‌کرد و در اوائل ۱۹۳۴ چند هفته‌ای با او در ژنو بسر برد، پس از آن به‌پاریس بازگشت و به زندگی اجتماعی خود ادامه و کتاب باباگوریو *Le Père Goriot* را بپایان رساند و با این‌کتاب نقشهٔ اثر عظیم خود را به‌نام کمدی انسانی *Comédie humaine* ترسیم‌کرد و داستان باباگوریو را هستهٔ اصلی رومانهائی قرار دادکه قهرمانانش سلسله‌وار در داستانها جای می‌گرفتند. داستان باباگوریو شرح زندگی خصوصی افراد نیست، بلکه‌کانونی است‌که درآن اشخاص‌گوناگون با زندگیهای مختلف پیوسته با یکدیگر درحال تلاقی‌اند. باباگوریو پیرمردی است که بتدریج همهٔ ثروت خود را در راه تجمل‌پرستی دو دخترش صرف می‌کند و سرانجام ورشکسته و تهیدست و مطرود می‌ماند و در تنهائی جان می‌سپارد. بالزاك در این‌کتاب دوگروه از مردم جامعه را وصف‌کرده است. گروهی‌که مانند باباگوریو از احساس شریف و عاری از سودجوئی برخوردارند و گروهی که پیوسته به‌یکدیگردروغ می‌گویند و خیانت می‌ورزند، اماگروه شریف نیزسرنوشت بهتری ازگروه دیگر ندارد و این خود برهم زنندهٔ نظم اجتماع است. بالزاك در ۱۸۳۵ برای دیدار کنتس هانسکا به‌وین رفت و در بازگشت در ایتالیا داستان ذنبق دره *Le Lys dans la Vallée* را منتشر کرد. در همین حال مجلهٔ کرونیك دوپاری Chronique de Paris (وقایع پاریس) را تأسیس‌کردکه برایش بسیارگران تمام شد و وضع مالیش را دشوار ساخت. از آن پس پیوسته مورد تعقیب ناشرانی قرار می‌گرفت‌که حق‌التألیف‌کتابهای وی را از پیش پرداخته بودند و نوشته‌ای به دستشان نرسیده بود. بالزاك از طلبکاران رو پنهان می‌کرد، در به‌روی خود می‌بست و شتابزده به‌نوشتن می‌پرداخت و دوازده تا چهارده ساعت در شبانروزکار می‌کرد. داستان سزار بیروتو *César Birotteau* (۱۸۳۷) داستان مؤثر ومسخره‌آمیزی بود،آمیخته با واقعیت و نشان دهندهٔ صحنه‌هائی از زندگی در پاریس. این داستان در ۱۹۱۰ به‌صورت نمایشنامه به‌اجرا درآمد. پیر دختر *La Vieille fille* (۱۸۳۶) پردهٔ نقاشی جالب توجهی است از زندگی در شهرستان وکشمکشهای مالی و سیاسی و طبقاتی مردم‌آن. بالزاك دراواخر ۱۸۴۱ نقشهٔ عظیم‌کتاب کمدی‌انسانی را به‌مرحلهٔ عمل درآورد و قراردادی با چهار ناشر امضاکردکه با شرکت یکدیگر آثارکامل او را به‌این نام منتشرکنند. بالزاك در مقدمهٔ این مجموعه اندیشهٔ کلی

خودرا چنین بیان می‌کند: عالم انسانی به‌انواع مختلف اجتماعی تقسیم شده است که هریك خطوط مشخصی را داراست وانسان مولود این اجتماعات پیوسته درحال تحول است. تنها منافع شخصی و سودجوئی است‌که محرك اصلی همهٔ اعمال و رفتار او بشمار می‌آید. رومانهائی‌که در مجموعهٔ کمدی انسانی جای‌گرفته است از نظر ارتباط با یکدیگر به‌چند دسته تقسیم می‌شود: دستهٔ اول: مطالعات آداب و رسوم *Études de moeurs*. دستهٔ دوم: مطالعات فلسفی *Études philosophiques*. دستهٔ سوم: مطالعات تحلیلی *Études analytiques*. بالزاك خود به مادام هانسکا دربارهٔ این‌کتاب نوشته‌است: «من خواسته‌ام‌که جامعه را بتمامی در مغز خود جای دهم.» و در جای دیگر می‌نویسد: «زندگی هرنسل، همچون نمایشنامه‌ای است با چهار و پنج‌هزار قهرمان برجسته، این نمایشنامه‌کتاب من است.» کمدی انسانی بنائی معظم و با شکوه است با دورنمائی از جامعهٔ فرانسوی و از زندگی واقعی افراد آن. آقای هانسکی در ۱۸۴۱ درگذشت، ازآن پس بالزاك تنها یك فکر در سر داشت وآن ازدواج با خانم هانسکا بود، پس به‌کار خود افزود تا زندگی مناسبی درخوراین زن فراهم‌آورد. در ۱۸۴۶ خانه‌ای اجاره‌کرد و قیمت‌گرانی برای اثاث آن پرداخت. دراین دوره رومانهای دختر عمو بت *La Cousine Bette* و پسر عمو پون *Le Cousin Pons* را بپایان رساندکه آخرین کتابهای درخور توجه او بود و در سالهای ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ انتشار یافت. پس ازآن بیمار و فرسوده‌گشت و ازقدرت خلاقه‌اش‌کاسته شد. در اوائل ۱۸۵۰ به‌کیف Kiev سفرکرد و با خانم هانسکا به پاریس بازگشت و باآنکه درطی سفر می‌کوشیدکه از خستگی شدید اجتناب‌کند، به محض ورود به‌خانه در بستر بیماری افتاد و هرگز ازآن برنخاست و فقط چند ماه پیش از مرگ توانست با خانم هانسکا ازدواج‌کند. مرگ بالزاك در ماه اوت ۱۸۵۰ اتفاق افتاد و در آخرین لحظهٔ زندگی، ویکتور هوگو بر بالینش حضور داشت.

زندگی بالزاك از سی‌سال‌کار در سکوت و هیجده سال خلاقیت پرشور و هیجان در محیطی پر از نگرانی و تشویش و سرگرمیهای گوناگون و سه سال در سراشیب تشکیل شده‌است. زندگی بالزاك کاملاً مشابه زندگی‌قهرمانان برجستهٔ آثارش بود که باقدرت تخیل شگفت‌انگیزش می‌آمیخت. صفت بارز بسیاری‌از قهرمانان داستان بالزاك تلاش فراوان در جستجوی ثروت و فراهم‌آوردن زندگی پر تجمل است‌که

با پیروزیها، شکستها وناکامیها روبرو می‌شود. بالزاك معتقد بودکه برای استفاده بردن از مزایا و لـذتهای زندگی بایـد از حداکثر قوای حیاتی و مغزی و فکری سود جست و خود نیز با بی‌احتیاطی فراوان این نیروی عظیم را بکار انـداخت و سخاوتمندانه از این منبع سرشار در خلق‌آثار و در راه‌کامرانی و لذت استفاده‌برد. در میان پراکندگی وگوناگونی عجیب زندگی در یك چیز پایدار بود وآن‌کاربود، کاری تب‌آلودکه‌گاه با سرعتی باور نکردنی انجام می‌گرفت، چنانکه داستان بابا گوریو را تنها در سه شبانروز نوشت، اما در تجدید نظر و اصلاح‌آثـار خود چنان وسواس و دقت نشان می‌دادکه با وجودکهنگی دنیائی‌که وصف کرده، داستانهایش هنوز زنده و گویاست. بالزاك در این آثار کـه مجموع آن شامـل پانزده تا بیست هزار صفحه است، نقاش و مفسر جامعه‌ای است‌که درآن حالت جنگ مداوم میان گروههای مختلف هرگز پایان نمی‌یابد. در نظر بالزاك جنگ و مبـارزه از خصال طبیعی بشر است و تنها از این راه است‌که بشر می‌تواند در دنیای ثروت وشهرت جائی را اشغال‌کنـد یا برخرافات و عـادات کهنه چیـره شود و محیطی سرشار از نیکوکاری و شفقت پدیدآورد. بالزاك باآثار خود به‌مکتب رومـانتیسم پایان داد وپیروزی واقعیت را براحساس و رؤیا اعلام‌کرد. وی‌گرچه در اندیشهٔ‌آن نبودکه مکتبی تـازه بنیان‌گذارد، با واقع‌بینی عمیق، جامعه را با همهٔ مشخصاتش وصف می‌کند و حوادث و امورکوچك را با قدرت خلاقهٔ خـود بـرجستگی مـی‌بخشد و قهرمانان دلخـواه را از میان مـردم برمـی‌گـزیند و نمونهٔ کمال مطلوب واقعـی خویش را می‌آفریند. بالزاك در واقـع پیشوای بزرگ نویسندگان رئالیست بشمار می‌آید.

ترجمهٔ به‌فارسی: کمدی انسانی ـ باباگوریو ـ اوژنی‌گرانده ـ دختر زرین چشم ـ در تماشاخانهٔ شیطان ـ زن سی‌ساله ـ سرهنگ شابر ـ پیردختر ـ چرم ساغری ـ زنبق دره ـ دخترعمو بت ـ کشیش‌دهکده ـ در اوج‌قدرت ـ آرزوهای‌گمشده ـ شوانها ـ شاهکارگمنام ـ شبهای شورانگیز صحرا ـ خداحافظ ـ کوچه مهتابی ـ مجلس اشراف.

**بایرون، جورج‌گوردون نوئل** Byron, George Gordon Noel معروف به لردبایرون شاعر انگلیسی(۱۷۸۸-۱۸۲۴) بایرون درلندن و درخانواده‌ای اصیل‌زاده‌شد. پسر سروان جان بایرون بودکه به‌سبب زندگی‌بی‌انضباط درهنگ خود به «جَك دیوانه»

معروف بود . مادرش اسکاتلندی و دومین همسر پدر و زنی ناراضی و تندخو بود، تا حدی‌که پیوسته پسر را ازنقص پا شماتت می‌کرد. جورج هرگز نتوانست با این مادر ستیزه‌جو ومستبد تفاهم داشته‌باشد. محیط خانوادگی پرماجرا وعنان‌گسسته، لنگیدن، وتندخوئی مادر اورا بسیار حساس وپرخاشجو ونسبت بـه همهٔ قـوانین عصیانگر ساخت. در انواع ورزش تمرین مـی‌کرد تـا خـود را چالاك نشان دهد و نقص پا را جبران‌کند. جورج گوردون پس از مرگ عمو عنوان لردی و املاکـی وسیع را به ارث برد وششمین لرد بایرون خانواده‌گشت. تحصیلات دانشگاهی را درهرو Harrow وکمبریج انجام داد و ازطبع عجیب و پرخاشجوی خود در آنجا خاطراتی باقی‌گذاشت. نخستین دیوان بایرون در ۱۸۰۷ به‌نـام ساعتهای بطالت *Hours of Idleness* منتشر شد، شامل بیشتر اشعاری‌کـه پیش ازآن با نام مستعـار انتشار یافته بود، همچنین ترجمه‌هائی از آثار شاعـران عهـد باستان. این دیوان مورد استقبال فراوان منتقدان قرارگرفت، اما به سبب تعبیرات ضد اخلاقی مورد انتقاد شدید ادینبورگ ریویو (مجلهٔادینبورگ) Edinburgh Review واقع‌شد. بایرون در ۱۸۰۹ در منظومهٔ هجوآمیزتندی با عنوان منظومه سرایان انگلیسی ومنتقدان اسکاتلندی *English Bards and Scottish Reviewers* به‌این مجله تاخت ومناظرهٔ ادبی همچنان ادامه یافت که در ضمن آن استعداد شاعـری و سبك زیبای بیان و ذوق هجاگوئی بایرون برهمه آشکارگشت. بایرون در ۱۸۰۹ به عضویت مجلس لردها درآمد، او نیز مانند سایر افراد خانواده‌های اشرافـی بـه سفر مطالعاتی خارج از کشور پرداخت. از اسپانیا، پرتغال ویونان دیـدن‌کرد و بروسعت وپختگـی طبع خـود افـزود. شرح این سفر را در دوقسمت از منظومـهٔ زیارتهای چایلد هـرلد (پهلوان هـر لد) *Childe Harold's Pilgrimage* منتشرکردکـه شهرتی عظیم بـدست آورد. چایلد هرلد قهرمان منظومه، فردی عصیانگر،بدبین،خوش سیما وسرمست ازهمهٔ لذتهاست‌که در جستجوی سرگرمی و لذت تازه به سرزمینهای دور وبیگانه سفر می‌کند. در دو بند نخستین‌که در ۱۸۱۲ انتشار یافت، کشورهای بازدید شدهٔ چایلد هـر لد مانند پرتغال، اسپانیا، آلبانی ویونان توصیف می‌شود و به شکوه و شکایتی دربارهٔ بردگی در یونان پایان می‌پذیرد. سومین بند در۱۸۱۶ چایلد هـرلـد را درکشور بلژیك وسواحل رود رن Rhin وجبال‌آلپ نشان مـی‌دهد. توصیف هر مکان برای شاعر بهانه‌ای در یادآوری وقایع تاریخی مانند جنگ واترلو یا جنگ

اسپانیا بدست می‌دهد. چهارمین بند در ۱۸۱۸ به ایتالیا اختصاص داردکه بایرون درضمن آن از ونیز، فلورانس و رم وبزرگان این شهرها سخن می‌گوید. منظومهٔ زیارتهای چایلد هرلد نوعی راهنمای احساسی‌است‌که اندوه عمیق شاعررا نشان می‌دهد و شخصیت اورا دروجود قهرمان‌آن تجسم می‌بخشد و درد قرن را نمودار می‌سازد. بایرون هنگام سفرآثار منظوم دیگری ساخت که بر شهرتش افزود، ازآن جمله است: عروس ابیدوس *The Bride of Abydos* (۱۸۱۳) و راهزن دریائی *The Corsair* (۱۸۱۴). منظومهٔ راهزن دریائی که در سه بند و با لحنی پهلوانی ساخته شده بود، پیروزی عظیمی بدست‌آورد و به چندین زبان ترجمه شد. قهرمان این منظومه کنراد Conrad سردستهٔ راهزنان، عیّاری است با معایب بسیار و در عین حال با جوانمردی بینظیرکه در سفرهای دریائی خود با حوادث گوناگون روبرو می‌شود. منظومهٔ لارا *Lara* نیز منظومه‌ای است پهلوانی که کنراد، سردستهٔ راهزنان، را نشان می‌دهدکه با نام مستعار لارا به سرزمین خود باز می‌گردد، از راهزنی دست برمی‌دارد و در انزوا زندگی شرافتمندانه‌ای پیش می‌گیردکه ناگهان شناخته می‌شود و ازنو به مبارزه می‌پردازد و به‌طور مرگباری زخمی می‌گردد. این منظومه اگرچه طبع نیرومند و رومانتیك بایرون رانشان می‌دهد، به سبب رنگ اهریمنی وشباهتی‌که میان شاعر وقهرمان منظومه به ذهن خواننده القا می کند و به‌علت رسوائیهائی‌که در زندگی خصوصی بایرون پدید می‌آید مانند جدائی همسرش از او به‌علت رفتار زشت وغریزهٔ جنسی انحراف‌آمیز و ارتباط عاشقانه با خواهرش و اعمال منافی اخلاق دیگر، مردم انگلیس را سخت برضد او می‌شوراند و او را مطرود جامعه می‌سازد، تا جائی‌که بایرون در ۱۸۱۶ بناچار انگلستان را ترك می‌کند و هرگز به‌آن باز نمی‌گردد. بایرون در ایتالیا با شلی Shelley آشنامی‌شود وزندگی عاشقانهٔ تازه‌ای پیش می‌گیرد، به‌خواهر شلی دل می‌بندد و از او دختری پیدا می‌کندکه بسیار به او علاقه‌مند می‌شود. شرح این دوره از زندگی عاشقانهٔ بایرون درنامه‌هائی‌که‌تامس‌مور Thomas Moor در۱۸۳۰ باعنوان‌زندگی، نامه‌ها و خاطرات روزانهٔ لرد بایرون *The Life, Letters and Journals of Lord Byron* انتشار داده، بیان شده‌است. جلای وطن وسفر به‌حال بایرون سازگارشد، دوستان بیشمار یافت و از شهرت عظیم برخوردارگشت و آثار بسیاری خلق‌کرد، از جمله منظومهٔ بسیار مشهور محبوس شیلان *The Prisoner of Chillon* که در ۱۸۱۶منتشر

شد و از دورهٔ زندانی بودن فرانسوا بونیوار Bonnivard در قصر شیلان الهام گرفته بود. این شخص کسی است که با همشهریان خود برضد بردگی منطقهٔ ساووا Savoie قیام کرده و دوبار زندانی شده بود. منظومه صورت تفکرات یك زندانی را داردکه به صورت اول شخص مفرد بیان می‌شود. در ۱۸۱۷ منظومهٔ نمایشی مانفرد *Manferd* منتشر شدکه بایرون در سرودن آن از فاوست اثر گوته الهام گرفته و درنظر بعضی از ناقدان اشاره‌ای به ارتباط عاشقانهٔ شاعر باخواهرش دربر داشته است. مانفردکه ازکشتن معشوقه دچار ندامت شده، تنها و ملعون به جبال آلپ پناهنده می‌شود، اما تلاش او برای فراموشی به‌جائی نمی‌رسد، پیوسته شبح دلدار را پیش چشم می‌بیند و با او گفتگو می‌کند وسرانجام در شکنجهٔ روحی می‌میرد. تصویر شوم وعشق تباه‌کننده‌که همه‌جا با فریادهای عصیان و ناامیدی همراه‌است، از موضوعهای مورد توجه مکتب رومانتیسم است. بایرون در همین سال قطعهٔ مصیبت تاسو *The Lament of Tasso* را منتشر کرد. این‌منظومه شکوه‌های تاسو شاعر ایتالیائی را در زندان منعکس می‌کند . زندگی هیجان‌انگیز و غمزدهٔ تاسو و عشق افسانه‌ایش به الئونورا Eléonora خواهر دوك فرارا Ferrara از موضوعهای مورد توجه شاعران رومانتیك است ومنظومهٔ بایرون از مشهورترین منظومه‌ها در این زمینه‌است. بایرون در۱۸۱۸منظومهٔ بپو، سرگذشتی ونیزی *Beppo, a Venetian Story* را منتشر کردکه اولین کوشش او را درساختن شعر مسخره‌آمیز به سبك ایتالیائی نشان می‌دهد. بایرون پس‌ازآن سرودن زیباترین ومعروفترین منظومهٔ داستانی‌خود یعنی دون ژوان، حماسه‌ای هجوآمیز *Don Juan, an Epic satire* را آغاز کردکه در شانزده بند میان سالهای (۱۸۱۹و ۱۸۲۴) منتشر شد. دون ژوان قهرمان اثر بایرون شخصیتی اهریمنی نیست، بلکه فردی است قربانی فساد جامعه و منعکس‌کنندهٔ سخت‌ترین انتقاد بایرون از زندگی. خصوصیتهای اخلاقی و حوادث‌زندگی دون ژوان به بایرون امکان می‌دهدکه هجو تند و ریشخند و هزل و توصیف شاعرانهٔ عشق وامید، گیرائی و شکوه پهلوانی و واقع‌نویسی مسخره‌آمیز را در میدان وسیعتری عرضه‌کند. بایرون به‌وسیلهٔ منظومهٔ داستانی دون ژوان به هجو‌پردازان قرن هیجده نزدیك می‌شود. بیشتر منتقدان منظومهٔ دون ژوان را شاهکار بایرون بشمار می‌آورند. در ۱۸۱۹ منظومهٔ مازپا *Mazeppa* براساس تاریخ شارل دوازدهم اثر ولترگذارده شده بود. مازپا جوانی لهستانی وشریف است که

در ارتش شارل دوازدهم می‌جنگد و پس از شکست، حوادث دورهٔ جوانی خود را نقل می‌کند. این داستان پیروزی عظیم بدست‌آورد و نقاشان و نمایشنامه‌نویسان ازآن در آثار هنری خود مایه گرفتند. سال ۱۸۲۱ از پرثمرترین سالهای زندگی بایرون است. دراین سال درشهر پیزا Pisa ساکن شد، مجلهٔ استقلال The Liberal را منتشر کردکه دوامی نیافت، پس به‌نوشتن نمایشنامه پرداخت، ازجمله: **مارینو فالیرو** *Marino Faliero* در ۱۸۲۱، نمایشنامه‌ای منظوم در پنج پرده‌که به‌گوته تقدیم شده بود. تراژدی **قابیل** *Gain* (۱۸۲۱) به‌سبب ملاحظات مذهبی چنان مورد لعن‌وطعن قرارگرفت‌که بایرون خود آن را «واترلوی من» نامیدکه اشاره به شکست‌آن بود و شاید برای جبران خشم مردم بودکه در ۱۸۲۳ نمایشنامهٔ **آسمان و زمین** *Heaven and Earth* را ساخت که از افسانهٔ مذهبی پیوند فرشتگان و دختران آدمی الهام‌گرفته بود. گوته این‌اثر را بسیار ستود و سبك‌آن را بدیع و درخشان خواند. اثردیگر بایرون دراین دوره نمایشنامهٔ **بدقواره مسخ‌شده** *The Deformed Transformed* تحت نفوذ فاوست اثرگوته نوشته شده‌است. بایرون به سبب علاقه‌ای‌که به‌ایتالیا داشت‌کتاب **رسالت دانته** *The prophecy of Dante* را نوشت‌که تحت تأثیر **کمدی الهی** او قرارگرفته‌بود. شیفتگی بایرون به‌مسائلی‌که به‌روح استقلال‌طلبانه بستگی داشت، اورا نمونهٔ برجسته وقابل احترامی درمبارزه‌های سیاسی ساخت. در۱۸۲۳ عضوکمیتهٔ یونانیان استقلال طلب گشت و به‌گروه مبارزان پیوست تا به‌وسیلهٔ پول و نفوذ شخصیت خویش، از استقلال خواهان بر ضد تسلط ترکها حمایت کند، اما براثر ابتلای به‌تب مالاریا یا به‌قولی مننژیت در۱۹ آوریل ۱۸۲۴ درگذشت.

بایرون مشهورترین شاعر وبرجسته‌ترین شخصیت عصر رومانتیك است. با آنکه انگلستان به سبب رفتار ضد اخلاقی وعصیانش برضد آداب و رسوم او را طردکرد، باید دانست‌که بدون وجود بایرون هرگزچنان تکاملی درادبیات رومانتیك انگلستان که سراسر اروپا را فراگرفت پدید نمی‌آمد. گوته دربارهٔ او می‌گوید: «هنرمند بزرگ بالفطره بود و دارای چنان قدرت شاعری‌که هرگز درکسی ندیده‌ام. ازنظر ادراك عالم خارج واستعداد تعمق در امورگذشته به عظمت شکسپیر است.»

ترجمه به فارسی: زیباترین اشعار بایرون ـ محبوس شیلان.

**بدیه، ژوزف** Bédier, Joseph رمان‌نویس و ادیب فرانسوی (۱۸۶۴ ــ ۱۹۳۸)

بدیه در پاریس زاده شد، پس ازپایان تحصیلات دبیرستانی در ۱۸۸۳ به‌دانشسرای عالی وارد شد ودر۱۸۸۶ ازآن فارغ‌التحصیل گشت. چندی در یکی ازدانشگاههای سوئیس بتدریس پرداخت ، سپس در ۱۹۰۳ در کـولژ دوفرانس Collège de France به‌جانشینی‌استاد خودکرسی ادبیات فرانسه را در قرون وسطا اشغال‌کرد وتا۱۹۳۶ در این سمت باقی ماند. بدیه در ۱۹۰۰ با نوشتن رومان معروف تریستان و ایزوت *Tristan et Iseut* شهرت فراوان یافت. داستان تریستان و ایزوت داستـان منظومـی است از زبانهای‌کهن و سرگذشت دو دلداده که دست تقدیر عشق شومی را برای آن دو پیش‌آوردکه سرانجامی جز ناکامی و مرگ نداشت. این افسانه قرنها الهام‌بخش شاعران و نقاشان وآهنگسازان از جمله واگنر بود. قدیمترین اثر منظوم از ایـن افسانه، اثـر برول Beroul به ۱۱۵۰ میلادی تعلق دارد و منبع اصلی‌کار ژوزف بدیه قرارگـرفته است. بدیه همچنین از اثـر شاعـران دیگـر در این زمینه استفاده کرده است ، اما از مجموع روایتها اثری پدید آورده است با سبك انشائی آمیخته از اسلوب قدیم و جدید و هنرمندانه و پرجاذبه. بدیه پس‌از آن به تحقیق مهمـی در بارهٔ پیدایش منظومه‌های قهـرمانـی قرون وسطا دست زد کـه موضوع درس دانشگاهی او بود وبه‌نام افسانه‌های حماسی *Les Légendes épiques* در چهار جلد میان سالهای ۱۹۰۸ و ۱۹۱۵ انتشار یافت. این اثر از برجسته‌ترین آثار در زبان‌شناسی جدید بشمار آمد که بدیه در آن فرضیه‌های گذشته را باطـل کـرده و خـود نظری نو ارائه داده است. بدیه بـا انتشار این اثر به شهرت جهانـی دست یافت. پس باهمکاری پول آزار Paul Hazard به‌نشرکتاب بزرگ تاریخ مصور ادبیات فرانسه *Histoire illustrée de la Littérature française* پرداخت.

ژوزف بدیه در سوم نـوامبر ۱۹۲۱ به‌عضویت‌آکادمی فرانسه درآمد و در ۱۹۲۹ به‌ریاست کولژ دو فرانس منصوب‌گشت و در ۱۹۳۶ بازنشسته شد.

ترجمه به‌فارسی: تریستان و ایزوت.

**بـرانـتـه**، **شارلـوت** Charlotte Brontë (۱۸۱۶ - ۱۸۵۵) ، **امیلـی** Emily (۱۸۱۸ - ۱۸۴۸)، **ان** Anne (۱۸۲۰-۱۸۴۹) برانته نام خانواده‌ای‌انگلیسی است‌که سه دختر شاعر ونویسنده ازآن برخاسته‌اند. پدر خانواده‌کشیش فقیردهکده بود و مادر که شش فرزند بدنیا آورد، کمی پس از تولد«ان» درگذشت. پدر پس از

مـرگ همسر رفتاری مستبدانه وخوئـی خشونت‌آمیز پیش‌گـرفت و ادارهٔ خانه را به‌خواهـر زن خود واگـذارد و چهار دختر را به‌شبانروزی مخصوص دختران روحـانیان سپرد. وضع شبانـروزی چنان بد و رقت‌بار بود کـه ماری و الیزابت دو دختر بـزرگتر براثرکمبود تغذیه و عدم بهداشت از بیماری سل درگـذشتند. امیلی و شارلوت شبانـروزی را تـرك کردند و به خانه بازگشتند. گـرچه وضع زندگـی در خانوادهٔ برانته از شبانروزی بهتر نبود، کـودکان لااقل از آزادی بیشتری برخوردار بودند و مـی‌توانستند برعلفزارها و دشتها بـروند و بنشینند و منطقهٔ زیست خـود را زمینهٔ آثار آینده سازنـد. خواهـران سالها بـه‌وسیلهٔ پـدر آموزش مختصری یافتند، بعد به‌حال خود رها شدند. در همین سالهـا بود کـه با همکاری یکدیگر سرگذشتهای خیال‌انگیز و قصه‌های معروف به افسانه‌های انگریا *Legends of Angria* را نـوشتند. دورهٔ جوانی سه خواهر براثـر محـروم ماندن از محبت و دلسوزی مادرانـه با حساسیت شدید تـوأم بود وآنان را بـه‌خیالپروری سوق مـی‌داد. شارلوت و امیلی مصمم شدندکه از راه‌کارکـردن زنـدگی مستقلی برای خود ترتیب دهند و تنها راه امـرار معاش را در شغل معلمی دانستند، پس در ۱۸۴۲ برای تکمیل زبان فرانسوی به‌بروکسل سفرکـردند و پس از چندی به سبب مرگ خاله‌شان به‌خانه بازگشتند، تنها شارلوت مدتی به‌تدریس درشبانروزی اشتغال داشت و از محیط آن مـواد لازم را بـرای رومـان خـود بـه نـام استاد *The Professor* فراهم‌آورد. خواهران پس ازآنکه به‌تأسیس مدرسه‌ای اقدام کـردند که سرانجامی نیافت، به‌راه شعر و نویسندگی افتادند کـه هرسه در آن استعداد و ذوق بسیار داشتند و در ۱۸۴۶ با همکاری یکدیگر و با نام مستعار دیوانی منتشر کردندکه توفیقی نیافت. پس به رومان نویسی روی‌آوردند و هریك جـداگانه بـه نام خـود داستانهائی انتشار دادند. شارلوت‌کتاب استاد را در دوجلد نوشت‌که از طرف ناشر رد شد و پس از مرگش در ۱۸۵۷ انتشار یافت.کتـاب بلندیهای بادگیر *Wuthering Heights* اثر امیلی (۱۸۴۷)که مورد قبول ناشر قرار گـرفت، داستانی عجیب و پـرشور بـود تحت تأثیر منطقهٔ وحشی و دور افتادهٔ محل سکونتشان و سرگذشت مسافری از زبان خود او که در کودکی از طرف پدر و مادرکولی خود رها شده، به‌وسیلهٔ مرد دیگری پرورش یافته وپیوسته مورد اهانت برادر وخواهر-خواندهٔ خود قرارگرفته است و هنگامی‌که به‌سن رشد می‌رسد، برای جبران گذشته

و اعادهٔ شرافت خویش خانه را ترك می‌کند، به‌سفری طولانی مـی‌پردازد و پس از تلاش بسیار با ثروت فراوان باز می‌گردد و در صدد انتقام ازکسانی برمی‌آیدکـه او را تحقیرکـرده بودند. کتاب اگـر چه درآغاز چندان پیروزی بدست نیاورد، به سبب قدرت وصف و لطافت شاعرانه و تازگی موضوع، شهرت جهانی‌کسب‌کـرد و به‌زبانهای دیگر ترجمه شد و در نسل بعد در ردیف بهترین رومانهای انگلیسی قرارگرفت. سوینبرن Swinburne در بارهٔ ایـن کتاب گفته است: «بلندیهای بادگیر بهترین رومانی است‌کـه زنی تا بـه حال نوشته است.» شارلوت کـه بـه استعداد نویسندگی خود واقف بود، از اولین شکست ناامید نشد و در سال ۱۸۴۷ داستان دیگری به نام جین ایر *Jane Eyre* با نام مستعار منتشرکردکه پیروزی بـرق‌آسائی بدست‌آورد. کتاب سرگذشت دختر یتیمی است‌که‌کودکی را در پرورشگاه‌گذرانده و پس ازآن به‌عنوان‌کدبانو در خانه‌ای استخدام می‌شود و مورد توجه ارباب خـود که زن دیوانه‌اش را پنهان‌کرده بود، قـرار می‌گیرد. دختر هنگامی‌کـه تصمیم به ازدواج با او مـی‌گیرد، از همه چیز آگـاه مـی‌شود، از خانـه مـی‌گـریزد و با حوادثی تازه روبرو می‌گردد. داستان غم‌انگیز جین ایر نام شارلـوت را برزبانها انداخت و کتاب اگنیس گری *Agnes Grey* را که خواهرش «ان» نوشته ومنتشرکرده بـود، تحت‌الشعاع قـرار داد. «ان» کتاب دیگری به نـام مستأجر وایلدفل هـال *The Tenant of Wildfell Hall* درسه جلد در ۱۸۴۸ انتشار داد وسال بعد درگذشت. شارلوت در حین پیروزی، زنـدگی دردناکی راآغازکرد. مدت دو سال با مـرگ برادر و خواهران روبرو شد و بکلی تنها ماند و برای تسکین درد بـه‌کار شدیـد روی‌آورد. در ۱۸۴۹ کتـاب شرلی *Shirley* را در سه جلد انتشار دادکـه گـرچه از داستان جین ایر پیروزی‌کمتری بدست‌آورد، بسیار جالب توجه بـود و جنبه‌های دیگری از شخصیت نویسنده راآشکار می‌ساخت. کتاب در زمینهٔ حادثـهٔ پرغوغای عصیان کارگـران نساجی یورکشایر Yorkshire، داستان عشقی پـرجاذبه را نقل مـی‌کند. شارلوت پس ازآن به‌داستانهائی روی‌آوردکـه جنبهٔ زنـدگینامهٔ شخصی داشت، از جمله داستان ویلت *Villette* در سه جلد به‌سال ۱۸۵۳ که خاطراتی است از سفر او به بروکسل و شاهکار وی بشمار می‌آید. شارلوت در ۱۸۵۴ با معاون پدر ازدواج‌کرد و پس از یك سال براثر بیماری سل درگذشت.

ازشارلوت ترجمه‌به‌فارسی: جین‌ایر-یتیم. از امیلی: بلندیهای‌بادگیر (عشق‌هرگز نمی‌میرد).

**براونینگ، الیزابت برت** Browning, Elizabeth Barrett بانوی شاعر انگلیسی (۱۸۰۶ - ۱۸۶۱) الیزابت‌آخرین فرزند خانواده‌ای پراولاد و ثروتمند بود. دورهٔ کودکی را در رنجوری و زیر نفوذ خوی مستبدانهٔ پدر گذراند، سپس به لندن رفت و از چهارده سالگی استعداد خودرا در سرودن شعر و نویسندگی آشکارساخت وآثاری از ادبیات کلاسیك یونان به‌زبان انگلیسی ترجمه کرد. در ۱۸۲۶ مقاله‌ای در بارهٔ اندیشه و سایر اشعار *An Essay on Mind and Other Poems* را منتشر ساخت ودر ۱۸۳۸ دیوان سرافیم و اشعار دیگر *Seraphim and Other Poems* را، همچنین دیوانی با عنوان اشعار به‌وسیلهٔ ا. برت برت *Poems by E. Barrett Barrett* در ۱۸۴۲ انتشار دادکه معروفترین قطعهٔ آن شیون کودکان *The Cry of the Children* نام دارد. دراین قطعه شکوه و فریادکودکان از وضع دردناك و خستگی شدید و شکنجه‌هائی که از کار نامتناسب با سنشان برآنان تحمیل می‌شود، به‌گوش می‌رسد. این منظومه که موجب شهرت الیزابت گشت، درعین فصاحت و روانی سند قاطعی بود از ستمی که از راه کار اجباری برکودکان وارد می‌آمد و می‌توان گفت که در وضع قانون محدودیت کار اطفال در ۱۸۴۳ در انگلستان تأثیر فراوان داشته است. الیزابت در ۱۸۴۶ برخلاف سنن خانوادگی ومیل پدر، پنهانی با رابرت براونینگ شاعر ازدواج کرد، با اوبه‌ایتالیا رفت وهمانجا مقیم شد وتاآخر عمر درفلورانس زندگی سعادتمندانه‌ای را درکنار شوهر و پسر گذراند و به‌طرفداری از استقلال‌طلبی مردم ایتالیا اشعاری سرود، از جمله پنجره‌های کازا گوئیدی *Casa Guidi Windows* که عنوانش از نام خانهٔ او اقتباس شده و از وقایع سیاسی ایتالیا مایه‌گرفته بود. دیوان غزلهای پرتغالی *Sonnets from the Portuguese* (۱۸۵۰) شامل چهل و سه قطعه است که از احساسهای عاشقانهٔ الیزابت به‌شوهرش الهام‌گرفته و مهمترین دیوان او و نمونهٔ بهترین اشعار عاشقانه بشمار می‌آید. الیزابت در ۱۸۵۷ رومانسی به‌صورت شعر آزاد به‌نام آورورا لی *Aurora Leigh* منتشر کرد، درسرگذشت دختری یتیم وازدواجش با پسر عمهٔ ثروتمند و خودخواه خویش که کارش به تیره‌روزی و نابینائی کشیده است. این اثر بسیار غنی و شامل امور واقعی و جاری زندگی و مکالمه‌های فلسفی است و اگر چه اثری ناهماهنگ است و از خیالپردازی خاص عصر او برخوردار، گواهی است بر اندیشه‌های نویسنده‌ای با ادراك که خود را در قالب قهرمان داستان قرار داده است. ازآثار دیگر منظوم الیزابت این‌آثار است: اشعار

قبل از کنگره *Poems Before Congress* (۱۸۶۰)، آخرین اشعار *Last Poems* (۱۸۶۲) که هردو از اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان او مایه دارد.
الیزابت در زمان حیات از شوهرش مشهورتر شد و بزرگترین بانوی شاعر زمان خود گشت، شاعری که توانسته است احساسهای عمیق زنانه را بسیار زیبا و لطیف بیان کند.

**براونینگ، رابرت** Browning,Robert شاعر انگلیسی (۱۸۱۲-۱۸۸۹) پدر رابرت کارمند بانك بود و دارای قریحهٔ شاعری، چنانکه برای تسهیل کار پسرش در آموزش، گرامر لاتینی را به شعر تنظیم کرد. رابرت نیز قریحهٔ شاعری را از پدر به‌ارث‌برد. درمدرسه چندین نمایشنامه نوشت که به‌وسیلهٔ رفقایش بازی شد و اولین دیوان شعر را در دوازده سالگی ساخت که مورد توجه بعضی دوستان شاعرش قرار گرفت، اما بعدها خودآن را از میان برد. نخستین منظومه‌ای که از او بچاپ رسید **پولین** *Pauline* نام داشت که در بیست ویك سالگی پس از اقامتی در سن‌پترزبورگ ساخته بود. این اثرتوفیقی بدست نیاورد. پس‌از آن منظومهٔ **پرسلسس** *Paracelsus* را در ۱۸۳۵ انتشار دادکه مورد توجه قرارگرفت و موجب‌آشنائی براونینگ با بزرگان شعر و ادب مانند دیکنز، کارلایل و وردزورث شد. این منظومه از زندگی فیلسوف، کیمیاگر و منجمی سوئیسی که خود را برتر از ابن‌سینا می‌دانست، مایه گرفته است که به‌دنبال کشف اسرار عالم خلقت به‌سفرهای دور می‌پردازد، با اشخاص گوناگون برخورد می‌کندکه همه اورا از نتیجهٔ تفحص مأیوس می‌کنند. پس از چندی که به‌سوئیس باز می‌گردد، به‌عنوان مردی گزافه‌گو معرفی می‌شود و مطرود می‌گردد و پیش از مرگ اعلام می‌کندکه ازآن جهت به‌هدف نرسیده است که به‌عالم انسانیت توجه نکرده و رنجها و امیال شریف‌آدمی را نادیده گرفته است. این اثر از نظر ادراك و عمق مطلب بسیار غنی است، اما افراط دراستدلال و ملاحظات فلسفی‌آن را ملال‌انگیز ساخته است. اولین تراژدی براونینگ به‌نام **سترفرد** *Strafford* در ۱۸۳۷ بنمایش گذارده شد و تنها پنج‌بار بر صحنه‌آمد. براونینگ در ۱۸۴۰ منظومهٔ ساردلو *Sordello* را انتشار دادکه اثری مبهم ودور از فهم خواننده بود. میان سالهای ۱۸۴۱ و ۱۸۴۶ هشت منظومه از او انتشار یافت که دردیوان زنگها و اناردها *Bells and Pomegranates* فراهم‌آمد. براونینگ

در ۱۸۴۶ با الیزابت برت Barrett که اشعارش مورد توجه او قرار گرفته بود، پنهانی ازدواج کرد، با او به ایتالیا مهاجرت کرد و در فلورانس اقامت گزید. در ۱۸۴۹ اولین چاپ ازآثارش در دو جلد در لندن بعمل آمد و در ۱۸۵۰ منظومهٔ **شب عید میلاد مسیح و عید فصح** *Christmas Eve and Easter Day* منتشر شد. براونینگ در ۱۸۴۹ از مرگ مادر که به‌او سخت دلبستگی داشت، آگاه شد، مدتها در اندوه بسر برد و به یاد او اشعاری سرود که در ۱۸۵۵ با عنوان **مردان و زنان** *Men and Women* در دو جلد و در پنج قطعه انتشار یافت. این مجموعه که شامل گفتارهای غم‌انگیز و عاشقانه بود، از نظر قدرت بیان در درجه‌ای قرار داشت که براونینگ را از بزرگترین شاعران انگلیسی معرفی کرد. براونینگ در حالی که وجود خود را در قالب بیشتر قهرمانان جای می‌دهد، تحلیلی عمیق و پرشور از روح آدمی بعمل می‌آورد و مبارزهٔ شدیدش را برای دست یافتن به‌تعالی و اوج زندگی و هنر نشان می‌دهد. براونینگ پس از مرگ همسر در ۱۸۶۱ عزلت گزید، کسی را نپذیرفت و شعری نسرود، اما ناگهان اندوه مبالغه‌آمیز خود را احساسی بیمارانه تلقی کرد، پس به‌سفر پرداخت و زندگی را گاه درلندن و گاه درپاریس گذراند و بار دیگر به سرودن شعر پرداخت و در ۱۸۶۴ دیوان **شخصیتهای نمایشی** *Dramatis Personae* را منتشر کردکه درآن بصورتی بدیع و شاعرانه شخصیتهای مهم عصر گذشته را از نو خلق کرده، به‌قهرمانان زندگی واقعی و در عین حال شاعرانه و انسانی بخشیده و عقاید سیاسی و مذهبی خود را به‌وسیلهٔ آنان منعکس ساخته است. براونینگ در ۱۸۶۸ دیوانی در چهار جلد منتشر کردکه می‌توان آن را شاهکار وی و شاهکار ادبیات انگلیس در قرن نوزدهم دانست. این اثر معروف **انگشتری و کتاب** *The Ring and the Book* نام دارد و درآن سبك و فن خاصی بکار رفته‌که در هیچ یك ازآثار شاعران دیگر دیده نشده است و موضوع آن از کتابی گرفته شده است که براونینگ در فلورانس خریده و داستان جنایتی را که در ۱۶۹۸ در رم اتفاق افتاده بود، بیان می‌کرد. در این زمان بودکه مردم انگلستان به آثار براونینگ علاقه‌مند شدند و او را شاعر محبوب خود بشمار آوردند. وی پس از انتشارکتاب **چکامه‌های نمایشی** *Dramatic Idyls* شهرتی جهانی یافت. در ۱۸۸۴ از دانشگاه ادنبورگ به‌دریافت درجهٔ دکتری افتخاری نائل شد و در ۱۸۸۶ به‌عضویت آکادمی سلطنتی درآمد. براونینگ در ۱۸۸۹ به‌سبب ابتلای

پیاپی به‌ذات‌الریه در ونیز درگذشت و جسدش در نمازخانهٔ وستمینستر در لندن به خاك سپرده شد. در ونیز مراسم سوگواری عظیمی برای او انجام‌گرفت و در روز مرگش‌آخرین دیوان شعر غنائی او به‌نام *اسولاندو Asolando* در لندن منتشر شد. این دیوان شامل قطعه‌هائی ازبهترین اشعاربراونینگ است. اشعار براونینگ بسیار تدریجی شناخته شد. موضوعهای دشوار و مبهم‌که تلاش ذهنی خواننده را ایجاب می‌کرد و استادی در فنون کلام و محاوره های نمایشی آن مردم را ملول می‌ساخت، اما شاهکارهای اوکه بسادگی و صراحت نزدیکتر بود، براونینگ را بزرگترین شاعر انگلستان در قرن نوزدهم بشمار آورد.

اسکار وایلد در بارهٔ براونینگ گفته است: «حوادث و وقایع از نظر او اموری غیرواقعی و بیمعنی می‌آید. تنها روح‌آدمی است که عامل وقایع و تراژدیهای زندگی محسوب می‌شود.»

ترجمه به‌فارسی: نی‌زن پاره‌پوش.

**برتون، آندره** Breton, André شاعر ونویسندهٔ فرانسوی (۱۸۹۶-۱۹۶۷) آندره برتون تحصیلات خودرا در دانشکدهٔ پزشکی وخدمت وظیفه را درمرکز بیماریهای روانی واعصاب انجام‌داد، سپس به مطالعهٔ فرضیه‌های فروید در روانکاوی پرداخت. چیزی نگذشت که بالوتره‌آمون Lautréamont و آپولینرآشنائی یافت و نهضت سوررئالیسم را بنا نهاد. اولین اثر ادبی را در ۱۹۱۹ به‌نام *بانك کارگشایی Mont de Piété* انتشارداد ومجلهٔ لیتراتور Littérature راتأسیس‌کرد وباهمکاری فیلیپ سوپومیدانهای مغناطیسی *Les Champs magnétiques* را در۱۹۲۰ منتشرساخت‌که می توان‌آن را آغاز شیوهٔ نگارش سوررئالیستی دانست. ازآن پس زندگی برتون از یك سو باکنارگذاردن سبك دادائیسم‌که دچارآشفتگی وهرج ومرج‌گشته بود واز سوی دیگر با پایه‌گذاری و توسعهٔ مکتب سوررئالیسم درآمیخت. اصول اندیشهٔ شخصی برتون درمجموعه‌ای به‌نام بیانیه‌های سوررئالیسم *Les Manifestes du Surréalisme* که شامل سه بیانیه است، انتشار یافت. این مجموعه در شرح وتفسیر وتکمیل و توضیح مقاله‌ها ورساله‌های تحقیقی او بود که بعدها درمجموعه‌هائی به نام گامهای از میان رفته *Les Pas Perdus* (۱۹۲۴)، سحرگاه *Point du Jour* (۱۹۳۴)، سوررئالیسم و نقاشی *Le Surréalisme et la Peinture* (۱۹۲۸) ومانندآن فراهم‌آمد.

آثار برتون با شیوهٔ خاص نگارش‌که جنبهٔ تصویـری‌آن غلبه دارد، مشخص مـی گردد، چنانکه درکتاب ماهی حل شدنی *Poisson soluble* دیده می‌شودکه به‌وسیلهٔ نقش وخط ناهشیارانه و باکمك چشم صور ذهنی را به‌خواننده القا می‌کند. درآثار برتون، داستان، تجزیه وتحلیل و هذیان و اوهام در هم‌می‌آمیزد و نظریهٔ ژرار دو نروال‌که بسط و نفوذ رؤیا درعالم واقع و تجلـی ضمیر پنهان را عـرضه می‌کند، صورتهای گوناگون ومفاهیم مختلف می‌یابد. ازآن جمله دراین آثار: عشق جنون‌آمیز *L'Amour fou* (۱۹۳۷)، چـراغ دد ساعت دیوادی *La Lampe dans l'Horloge* (۱۹۴۸) و ناجا *Nadja* (۱۹۲۸). برتون در داستان ناجا می‌کـوشدکه مرز میان عقل وجنون را از میان بردارد و این سؤال را مطرح می‌کندکه دیوانگی چیست و حد ومرزش‌کدام است؟ برتون در ۱۹۲۷ به حزب‌کمونیست پیوست و در ۱۹۳۵ ازآن‌گسیخت. در ۱۹۴۰ به امریکا سفرکرد و پس‌از رهائی کشورش از سلطهٔ هیتلر، به وطن بازگشت. تـوجه فراوان برتون به امـور غیرمعمـول و شگفت‌انگیز و کنجکاوی او دربارهٔ عمق روح وتحلیل فعالیت ناهشیارانهٔ مغز، سبك سوررئالیسم اورا نشان می‌دهد.از آثارمنظوم برتون این اشعار است: روشنی زمین *Clair de Terre* (۱۹۲۳)، تپـانچـهٔ موسـفـیـد *Le Revolver à Cheveux blancs* (۱۹۳۲)، هوای‌آب *L'Air de l'eau* (۱۹۳۴)، قصر پرستاره *Le Chateau étoilé* (۱۹۳۷) کـه از نظرزبان صورتی غیرمعمول دارد. شعرآزاد برتون ازقوانین عروضی پیروی نمی‌کند وچون نثری است دور از هرگونه پیوستگی منطقی وتنها به وسیلهٔ کشش و جـاذبهٔ کلمات است‌که هیجان فکری را نشان می‌دهد و در عین حـال از استحکام و قـدرت القائی بینظیر برخوردار است.

برتون از بنیانگذاران نهضت سوررئالیسم و شاعر القاکنندهٔ اوهـام و صـور آزاد ذهنی وجادوی‌کلام تصویری وعینی است.

**برشت، برتولت** Brecht, Bertolt نمایشنامه نویس و شاعر آلمانی (۱۸۹۸-۱۹۵۶) برشت در خانواده‌ای سرشناس و مـرفه درشهر آوگسبورگ Augsburg در جنـوب آلمان زاده شد. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در زادگاه خود، در ۱۹۱۷ به مونیخ رفت و در رشتهٔ پزشکـی به تحصیل ادامه دادکـه به سبب جریـان جنگ جهانی اول ناتمام ماند. برشت درجنگ به عنوان پرستار در بیمارستانهای ارتش

خدمت کرد و از مشاهدهٔ وضع تأثرانگیز و محیط خفقان‌آور بیمارستانهای صحرائی تجربهٔ تلخی بدست آورد و هرگونه احساس میهن پرستانه را نادرست و دروغین خواند و روحی پرخاشگر یافت. در ۱۹۱۹ هنگام بازگشت به مونیخ در انقلاب دموکراتیك شرکت کرد که آن نیز با شکست مواجه شد. شکست این نهضت و پریشانی محیط پس از جنگ به برشت خشونت‌کلام و نیشخند ولحن تند و زننده‌ای بخشید که در اولین اشعارش نمایان گشت. دراین زمان به سرودن شعر پرداخت و اشعار خود را همراه با نواختن گیتار می‌خواند. این اشعار بعدها در اولین دیوان تغزلی برشت با عنوان کتاب دعای خانگی *Die Hauspostille* فراهم آمد، شامل پنجاه موعظه که در ۱۹۲۷ انتشار یافت و به سبب بی‌پروائی رسوائی بزرگی بر پا کرد. پس از آن برشت به نمایشنامه نویسی روی آورد که آنها نیز زائیدهٔ روح اضطراب‌آمیز و سرشار از انکار وعصیان او بود. در بیست‌سالگی نمایشنامهٔ معروف خود بعل *Baal* را نوشت. بعل خدای اساطیری شرقی بود و مظهر قساوت که بعضی از صفات نویسنده را چون بی‌اعتنائی به قراردادهای کهنهٔ اخلاقی و اجتماعی نمودار می‌ساخت. دومین نمایشنامهٔ برشت آوای طبلها در شب *Trommeln in der Nacht* در ۱۹۱۹ نوشته شد، سرگذشت غم‌انگیز سربازی که از جنگ بازگشته وپی می‌برد که همسرش از مرد دیگری باردار است. برشت دراین نمایشنامه پردهٔ نقاشی وسیعی از محیط بعد از جنگ آلمان و روحیهٔ سربازان از جنگ برگشته، پیش چشم می‌گسترد. آوای طبلها در شب در ۱۹۲۲ درمونیخ برصحنه‌آمد و به‌دریافت جایزهٔ‌کلایست Kleist نائل شد. نمایشنامهٔ در جنگل شهرها *Im Dickicht der Städte* در ۱۹۲۳ در مونیخ به اجرا درآمد. موضوع آن تلاش دوانسان است برای نزدیك شدن به یکدیگر، تلاشی چون پیکاری سخت‌که نتیجهٔ آن نابودی دوطرف است. برشت در ۱۹۲۴ در برلین اقامت‌گزید و در همهٔ زمینه‌های هنری مانند تئاتر، اوپرا، شعر، داستان‌کوتاه، مقامه ونقد هنری به‌فعالیت پرداخت ودر تئاترآلمان Deutsches Theater به‌عنوان مشاور ادبی اشتغال یافت. با فلسفهٔ مارکس آشنا شد و دربارهٔ تئاتر سیاسی تجربه‌هائی بدست‌آورد و با موسیقی‌دانانی چون‌کورت وایل Kurt Weill همکاری مداومی را آغازکرد. نمایشنامهٔ آدم آدم است *Mann ist Mann* را در ۱۹۲۶ برصحنه‌آورد که درآن نخستین‌بار موضوع تغییروتحول بشر را مطرح‌کرده‌بود، تحول شخصیت

آدمی. برشت معتقد است که همه چیز درجهان دگرگون می‌شود و هیچ شخصیتی ثابت باقی‌نمی‌ماند. آدم آدم است نخستین نمایشنامه‌ای‌است‌که برشت به‌وسیلهٔ آن مستقیماً با تماشاگر ارتباط برقرار می‌کند. برشت در این نمایشنامه از حکومتهای امپراتوری و جامعهٔ سرمایه‌داری هجو تندی ساخته است. در ۱۹۲۶ اپـرای سه‌پولی *Die Dreigroschenoper* در برلین بر صحنه آمد که وایل آهنگ آن را ساخته بود. نمایشنامه که اقتباسی بود از «اوپرای‌گدا» اثر جان گی John Gay پیروزی بزرگی در آلمان و خارج ازآن بدست‌آورد و موجب شهرت جهانی برشت‌گشت. قهرمان نمایشنامه مردی است به‌نام مکی مسر Mackie Messer که برای توفیق در هرکار، اگرچه‌کارهای ناشایست باشد، هشیاری و تیزبینی را شرط اصلی مـی‌داند. پس با بزرگان می‌نشیند، بزرگـی می‌آموزد و خودرا از هر جهت آماده می‌سازد، آنگاه با موقع شناسی و زیرکی به دزدی و جنایت دست مـی‌زند، بـی‌آنکه هرگز درحین عمل دیده شود، سرانجام نیزکه‌گرفتار می‌شود ومحکوم به‌اعدام می‌گردد، درآخرین لحظه ازطرف ملکهٔ انگلستان بخشوده می‌شود. برشت دراین اوپرا تحت تأثیر فرانسوا ویون شاعرفرانسوی قرارگرفته وموسیقی‌نیز درتوفیق‌آن سهم‌بسزائی داشته‌است. در۱۹۲۷ برشت و وایل درجشنوارهٔ بادن‌بادن‌کمدی موزیکال‌ماهاگونی *Mahagonny* را عرضه‌کردند و در ۱۹۳۰ آن‌را توسعه داده و در سه پرده با عنوان عظمت و انحطاط شهر ماهاگونی *Aufstieg und Fall der Stadt Mahagonny* برصحنه آوردند. این نمایشنامه بحران اقتصادی اروپارا درآن زمان وقدرت اهریمنی پول را نشان می‌دهد. برشت در۱۹۲۸ با هلنه وایگل Helene Weigel، هنرپیشهٔ اتریشی ازدواج‌کردکه پیوسته برای اوهمسری دلسوز وفداکار باقی‌ماند. از ۱۹۲۹ برشت به نهضت مـارکسیست نـزدیك شد و ازآن بـرای خلق یك رشته نمـایشنامه‌های آموزشی و ارشادی الهام‌گرفت. این نمایشنامه‌ها غالباً کوتاه و تك پـرده‌ای بود و برحسب سن شاگردان مورد نظر نویسنده تغییر می‌کرد، شاگردانی که برحسب تصادف ممکن بود جزو بازیگران یا تماشاگران باشند. برشت پس ازآنِ با همکاری دوستان وهمسرش‌گروهی‌نمایشی تشکیل‌دادکه هدفش‌به‌اجرا درآوردن آثارشخصی او بدلخواه بود و او خود می‌توانست در عین حال نویسنده وکارگردان و مربـی گروه باشد. اولین بار از داستان «مادر» اثر ماکسیم گورکی اقتباسی‌آزاد بعمل‌آورد که نمایش‌آن چندین بار ازطرف مقامات سانسور قطع‌گردید. برشت به‌سبب روش

ضد نازی و ضد هیتلری در ۱۹۳۳، بناچار ترك وطن کرد. آثارش درآلمان سوزانده شد و تابعیت آلمانی از او سلب گردید. در این میان برشت بهترین آثارش را در یك رشته مجموعهٔ نمایشی با عنوان کلی **تحقیقات** *Versuche* بچاپ رساند. بعد از ترك آلمان، ابتدا به فرانسه رفت و در آنجا نمایشنامهٔ **تفنگهای خانم کارار** *Die Gewehre der Frau Carrar* را نوشت که نمایشنامه‌ای بود تك پرده‌ای برای داوطلبان آلمانی جنگ اسپانیا. پس از فرانسه، برشت به دانمارك رفت و زندگی فعالانه‌ای در سیاست پیش گرفت، با مهاجران آلمانی رابطه برقرار کرد و از وضع داخلی کشورش اطلاعاتی بدست آورد. نمایشنامهٔ **کله‌های گرد وکله‌های نوك تیز** *Die Rundköpfe und die Spitzköpfe* را بنمایش درآورد که اثری ضد هیتلری بود. برشت از دانمارك به سوئد و ازآنجا به فنلاند رفت. در فنلاند نمایشنامهٔ **ارباب پونتیلا و خدمتکارش ماتی** *Herr Puntila und sein Knecht Matti* را نوشت که از قصه‌های نویسنده‌ای محلی الهام گرفته بود، سپس در روسیه در شب نمایش **اپرای سه‌پولی** حضور یافت. سرانجام در ۱۹۴۱ به امریکا رفت و تا ۱۹۴۶ در آنجا ماند و چندین نمایشنامه نوشت. ازآن جمله است: **ترس و نکبت رایش سوم** *Furcht und Elend des Dritten Reiches*، **زندگی گالیله** *Leben des Galilei* که پیروزی بسیاربدست‌آورد و نمایشنامهٔ **ننه‌دلاور وفرزندانش** *Mutter Courage und ihre Kinder* که از قدرت کم نظیری برخوردار بود و در ۱۹۵۴ در پاریس به دریافت جایزهٔ جشنوارهٔ ملی نایل‌آمد. برشت پس‌از پایان جنگ به اروپا بازگشت. ابتدا در زوریخ و در ۱۹۴۸ درآلمان شرقی اقامت‌کرد. حکومت دموکراتیك آلمان شرقی همه نوع وسیله دراختیارش گذارد و او توانست با همکاری همسر و یارانش گروه تئاتر برلینر انسامبل Berliner Ensemble را تأسیس کند و بیشتر شاهکارهایش را برصحنه‌آورد. ازجمله نمایشنامهٔ **دایرهٔ گچی قفقازی** *Der Kaukasische Kreide Kreis* که در۱۹۴۵ نوشته شده‌بود. برشت درآخرین سالهای زندگی جایزهٔ صلح استالین را بدست‌آورد و به‌عضویت کنگرهٔ صلح برگزیده شد، با گروه تئاتر خود به پاریس رفت ونمایشنامه‌هائی به اجرا درآوردکه همه باپیروزی فراوان همراه بود. دیوان **ترانه‌ها، منظومه‌ها و تصنیفهای هماوازان** *Leider, Gedichte, Chöre* در ۱۹۳۴ انتشار یافت. با وجود شهرت فراوان، هنوزآثار برشت، چنانکه باید شناخته نشده است. روی هم‌رفته این‌آثار را برحسب تحولاتی که یافته می‌توان به سه دوره تقسیم

کرد: در دورهٔ اول آثار برشت پرجلوه و سرشار از واقعیت بود و از حیث قالب به‌طور خارق‌العاده غنی، مانند ترانه‌ها، منظومه‌ها، حکایتها، تفسیرها و حرکات نمایشی به معنی خاص. در دورهٔ دوم، دههٔ سی، برشت به نمایشنامه‌های آموزشی روی‌آوردکه حالتی‌جدی وخشکتر داشت، باعمق‌بسیار دراصول عقاید واندیشه‌ها. دورهٔ سوم، دورهٔ تلفیق نظریه‌ها و فرضیه‌هاست که در شاهکارهای بزرگش نمودار می‌گردد، شاهکارهائی‌که بیشتر درکشورهای اسکاندیناوی‌بپایان رسید. تئاتر برشت تئاتر مبارزه است وجنبهٔ اصولی و ارشادی‌آن برجنبهٔ تفریحی غلبه دارد. برشت تئاتر حماسی را جانشین تئاتر دراماتیك وسنتی‌کرده‌که هدفش برانگیختن قوهٔ خیال تماشاگر و افسون او بوده است. برشت رابطهٔ خود را با قوهٔ افسونگری نمایش قطع می‌کند تا بتواند روح قضاوت و نقد را درتماشاگر بکار اندازد. درنظربرشت بهترین نمایشنامه آن نیست‌که پیچ وخم فراوان داشته و صحنه‌ها فقط برای آن ساخته شده باشدکه در حین بازی‌گره بکاربیندازد وسرانجام‌گره‌گشائی‌کند، بهترین صحنه‌ها آن است‌که بخودی خود وجداگانه دارای ارزش باشد. از اینجاست‌که برشت فنون خاصی را درنمایش بکار می‌بردکه برزمینهٔ تأثیر تغییر محیط قرارگرفته باشد وبه‌طور مداوم قوهٔ خیال تماشاگر را ازکار بیندازد. برشت تودهٔ مردم و تماشاگر را درنمایش سهیم می‌کند و ازآنان مردمی منتقد ونکته‌بین می‌سازد، دور از هرگونه صحنه‌آرائی‌فریبنده. ازنظر برشت تودهٔ وسیع مردم خود واقعیت‌زندگی اجتماعی و سیاسی است‌که در تئاتر وارد می‌شود وناچار است شعور و ادراك خود را بکار اندازد، اما بایدگفت‌که برشت هرجا نمایش‌را درمعرض خطرموعظهٔ سیاسی یا اجتماعی می‌بیند، بلافاصله به‌آن رنگی واقع‌بینانه و طبیعی و ساده می‌بخشد و این قدرت ناشی از ادراك خاص او در پرداخت وفنون بازی وصحنه است‌که وقتی با نبوغ نویسندگی او می‌آمیزد، او را بزرگترین نمایشنامه‌نویس معاصر آلمان می‌سازد.

ازمقاله‌های برشت نوشته‌هائی دربارهٔ تئاتر *Schriften Zum Theatre* است‌که پس از مرگش در ۱۹۶۷ بچاپ رسید، همچنین نوشته‌هائی در بارهٔ سیاست، اجتماع، هنر، انقلاب، رئالیسم و سینماکه در ۱۹۷۶ در مجموعه‌ای فراهم‌آمد.

ترجمه به‌فارسی: ارباب پونتیلا و نوکرش ماتی ـ داستان سه‌پولی ـ کریولانوس ـ (مصاحبه، نمایشنامه ـ داستان ـ شعر)ـ در انبوه شهرـ آدم‌آدم است و دو نمایشنامهٔ

دیگر ـ ترس ونکبت رایش سوم ـ زندگی گالیله ـ عظمت وانحطاط شهر ماهاگونی ـ توراندخت ـ من برتولت برشت (برگزیدهٔ اشعاربرشت) ـ دورهٔ آثار برشت

**برگمان، هیالمار** Bergman, Hjalmar رمان‌نویس سوئدی (۱۸۸۳ ــ ۱۹۳۱) برگمان پسر بانکدار ثروتمندی بود و در دورهٔ جوانی غم امور مالی نداشت. تحصیلات خود را در اوپسالا Uppsala انجام داد. پس ازآن استعداد نویسندگی او را به راه ادبیات‌کشاند. نخستین نمایشنامه را در ۱۹۰۵ به‌نام *مادیا، مادر مسیح* *Maria Jesu Moder* انتشار داد و نخستین رومان را به نام *سولیورو* *Solivro* در ۱۹۰۶ که هردو تحت نفوذ مترلینگ وآناتول فرانس قرار داشت. در ۱۹۰۸ با استینا لیندبرگ Stina Lindberg ازدواج‌کرد و با خانوادهٔ اوکه در هنر تئاتر شهرت داشتند، ارتباط نزدیك یافت. پس به‌سفر پرداخت و دو سال در ایتالیا اقامت گزید و بعد از ورشکستگی پدر، ناچارگشت که از راه قلم امرار معاش‌کند و در ضمن ترجیح دادکه قلمش را در خدمت مردمی بکار اندازدکه مدتهاست از یاد رفته‌اند. دراین زمینه، برگمان به‌خلق‌آثار فراوان دست زد. از ۱۹۱۹ باکارگردان معروف سوئدی، سیوستروم Syöstrom همکاری‌کردکه تا۱۹۲۳زمانی‌که سیوستروم به‌امریکا سفرکرد، ادامه داشت. برگمان به‌دنبال‌کارگردان سوئدی به‌هالیوود رفت و پس‌از چند ماه با سرخوردگی عمیق بازگشت. برگمان پرکارترین رمان‌نویس و آثارش از بدیع‌ترین‌آثارادبی سوئد است. پس ازآنکه درآثار نخستین تحت نفوذ سمبولیسم مترلینگ قرارگرفت، راه تازه‌ای پیش‌گرفت که بیشتر به شیوهٔ دیکنز، بالزاك یا داستایفسکی شباهت داشت و از آداب و رسوم و فرهنگ عامهٔ‌کشورش سرچشمه گرفته بود. داستان *وصیتنامهٔ حضرت والا* *Hans nads testamente* (۱۹۱۰) اثری است‌آمیخته با شوخ‌طبعی و لحنی مسخره‌آمیز که قدرت برگمان را درنویسندگی آشکار می‌سازد. در ۱۹۱۳ سرگذشت *لاون* *Loewenhistorier* و در ۱۹۱۴ *کمدیهای برگسلاگن* *Komedier i Bergslagen* انتشار یافت‌که نویسنده در صحنه‌های مضحك و در وجود اشخاص عجیب و غریب‌آن‌که بظاهر شاد و بیغم و سرگرم‌کننده‌اند، بدبینی عمیقی را منعکس می‌سازد. برگمان درخاطرات *یك مرده* *En döds memoarer* افراد ضعیفی را نشان می‌دهدکه در برابر ناشایستها باتلخی به عجز خود اعتراف می‌کنند و در داستان *مارکورل* *Markurell* (۱۹۱۹) می‌خواهد به‌اثبات برساندکه نقطهٔ اصلی

در روابط میان پدر و مادر و فرزند بهیچ‌وجه رابطهٔ خونی نیست، بلکه نوعی تفاهم عاطفی است. مارکورل قهرمان داستان همهٔ عمر را در تلاش فراوان بسر می‌برد تا برای یگانه پسرش یوهان اندوخته‌ای برجای گذارد و همینکه پی می‌برد که وی فرزند واقعی او نیست وثمرهٔ رابطهٔ نامشروع همسرش با کنت ورشکسته‌ای است، دچار خشمی شدید می‌شود که برگمان در حین وصف واکنشهای روحی او پس ازآگاهی از خیانت همسر، او را چنانکه هست به‌خواننده می‌شناساند، یعنی مردی عادی و کوته‌فکر و حریص و پایبند مال و منال. در این میان یوهان در مدرسه با پسر اصلی کنت به زد و خورد می‌پردازدکه در اثنای‌آن، پسر کنت پدر او را تحقیر می‌کند و پیر رباخوار می‌خواندش. یوهان که به‌غرورش لطمه واردآمده است، سخت به‌دفاع از پدرکه گمان می‌کند پدرواقعی اوست، می‌پردازد. مارکورل پس ازآگاهی از این دفاع بسیار منقلب می‌شود و به‌این نکته پی می‌برد که آن محبت حقیقی راکه همهٔ عمر درآرزویش بوده، اکنون در وجود این پسرکه فرزندش نیست یافته است و همه چیز به حال عادی باز می‌گردد. این رومان و کمدئی که نویسنده در ۱۹۲۹ ازآن استخراج‌کرد، پیروزی بسیار بدست‌آورد و بهترین آثار برگمان و حتی اثر قابل توجهی در ادبیات معاصر سوئد بشمارآمد. برگمان در داستان بانو اینگه بورگ، مدیر مدرسه *Chefen fru Ingeborg* (۱۹۲۴) ضعف اراده و عقل بشر را در برابر بازی عواطف و غریزه نشان می‌دهد. برگمان به سبك بالزاك داستانهای خود را به‌زنجیری‌کشیده‌که درآن قهرمانان از داستانی به‌داستان دیگر برده می‌شوند و نویسنده برای خلق شهری تخیلی که زمینهٔ این داستانها قرار گیرد، از زادگاه خود الهام می‌پذیرد. از این سلسله داستان سرگذشت مشروح یاك دلقك *Clownen Jac* در ۱۹۳۰، تاریخچهٔ زندگی دلقکی است با اعصاب رنجور که نمودارکنندهٔ زندگی شخصی نویسنده وخاطرات‌کودکی اوست. از نمایشنامه‌های معروف برگمان عروسکهای خیمه شب‌بازی *Marionettspel* (۱۹۱۷) و مردم پست *Patrasket* (۱۹۲۸) است.

ادراك نیرومند در تحلیل روانی، احساسها و خاطرات دوران‌کودکی، شوخ طبعی و استعداد قصه‌پردازی به‌برگمان امکان داده است‌که به‌اشخاص داستانهایش زندگی پردامنه وگسترده‌ای ببخشدکه غالباً با وجود چهره‌های مسخره‌آمیز و کاریکاتوری بیان‌کنندهٔ غم و تشویشی عمیق‌اند.

**برنار، پول-تریستان** Bernard, Paul-Tristan نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۶ - ۱۹۴۷) تریستان در شهر بزانسون Besançon زاده شد. پدرش مهندس معمار بود و برای امور مربوط به‌شغلش به‌پاریس منتقل شد. تریستان در پاریس به‌تحصیلات خود در رشتهٔ حقوق ادامه داد و پس از گذراندن خدمت نظام وظیفه مدیر کارخانهٔ ظروف آلومینیوم شد و پس‌از اشتغال به‌مشاغل گوناگون دیگر به‌کار ادبی پرداخت. در ۱۸۹۱ مقاله‌ای در روو بلانش (مجلهٔ سفید) Revue Blanche منتشر کرد و از آن تاریخ نام‌کوچك پول را از اسم خود حذف‌کرد و نوشته‌های خود را با نام تریستان انتشار داد. نخستین‌بار مجموعه قصه‌هائی به‌نام **حسابی برایم تعریف می‌کنی** *Vous m'en direz tant* در ۱۸۹۴ منتشر کرد و سال بعد نمایشنامهٔ **پاهای نیکلی** *Les Pieds nickelès* راکه با پیروزی فراوان روبرو شد. برنار ازآن پس استعداد خود را در نوشتن‌کمدی بکار انداخت وآثاری دراین‌زمینه منتشرکردکه همه بااستقبال‌بینظیر مردم روبروشد، ازآن جمله‌است: **انگلیسی چنانکه حرف می‌زنند** *L'Anglais tel qu' on le Parle*، نمایشنامه‌ای هزل‌آمیز در یك پرده‌که در ۱۸۹۹ برصحنه آمد. **تریپلوپات** *Triplepatte* در نوامبر ۱۹۰۵ اجرا شد و پیروزی بزرگی بدست‌آورد. **کافهٔ کوچك** *Le Petit Café* در سه پرده در ۱۹۱۱ در پاریس برصحنه‌آمد و در ۱۹۱۲ جداگانه انتشار یافت. حوادثی‌که درکافهٔ کوچکی پیش می‌آید، بهانه‌ای است تا برنار بتواند اشخاص گوناگون و سرگرم کننده و غیرمعمول را به‌صحنه بکشاند. طنزی‌که در این نمایشنامه بکار رفته از استادی و جاذبه‌ای برخوردار است‌که خاص تریستان برنار است. **جنس قوی** *Le Sex fort* (۱۹۱۷) کمدی در سه پرده، مشهورترین اثر و در واقع شاهکار برنار بشمار آمد که نویسنده در خلال روح مسخره‌آمیز آن نظری فلسفی را جای داده است. مکالمهٔ قهرمانان نیز موجب گیرائی و پیروزی نمایشنامه گشته است. **ژول، ژولیت و ژولین** *Jules, Juliette et Julien* در ۱۹۲۹ به اجرا درآمد. رومانهای طنزآمیز و آمیخته با بذله‌گوئی ومزاح برنار نیز مانندکمدیهایش ازپیروزی بسیار برخوردارشد، ازآن‌جمله: **خاطرات جوان سربه‌راه** *Les Mémoires d'un Jeune homme bien rangé* (۱۸۹۹)، **دلدادگان و دزدان** *Amants et Voleurs* (۱۹۰۵)، **کودك ولگرد وذینه** *L' Enfant prodigue du Vésinet* (۱۹۲۱) و مانندآن.

برنار از محبوبترین چهره‌ها در عالم ادب و در جامعهٔ زمان خویش است.

نمایشنامه‌های کوتاه و فراوان و خنده‌آور او هم سرگرم‌کننده است و هم تجزیه و تحلیلی است از زندگی جاری طبقهٔ کاسبکارکه با طنزی هوشیارانه و هجوی دلپذیر پیش چشم بیننده گذارده می‌شود.

**برناردن دوسن ـ پیر ، ژاك ـ هانری** Bernardin de Saint-Pierre, Jacques-Henri نویسندهٔ فرانسوی (۱۷۳۷ - ۱۸۱۴) برناردن دوسن پیر تحصیلات خود را در کالج مذهبی یسوعیان انجام‌داد و در ریاضیات به‌دریافت جایزه نائل‌آمد، اما طبع ناآرام اوپیوسته به‌زندگی ماجراجویانه‌کشیده می‌شد و در سالهای ۱۷۶۱-۱۷۶۶ به‌هلند،آلمان، روسیه و لهستان سفرکرد و در بازگشت به‌فرانسه درمقام مهندسی مأموریتی به‌ایل دوفرانس L'Ile de France یافت و تا ۱۷۷۰ در این جزیره‌اقامت کرد. در ۱۷۷۳ کتاب سفر به ایل دوفرانس *Voyage à L'Ile de France* را به صورت نامه‌نگاری منتشرکرد و درآن هنر برجستهٔ خود را در وصف طبیعت نشان داد. برناردن دوسن-پیر دراین اثر زبان وبیانی بکار برده‌که با توصیف مناظرگوناگون و مظاهر طبیعت سرزمینهای ناآشنا تناسب خاص دارد و از لحنی گویا و مؤثر برخوردار است، چنانکه‌گوئی به‌وسیلهٔ تصویر طبیعت به‌چشم‌اندازها از نو جان بخشیده است. برناردن دوسن-پیر در پاریس با ژان ژاك روسوآشنا شد و ازپیروان اوگشت ومانند او برتری احساس را بر عقل پذیرفت و بیش از پیش به عالم طبیعت بستگی یافت و در ۱۷۸۴ کتاب **مطالعه‌هائی** در بارهٔ عالم طبیعت *Études de la nature* را انتشار داد که ناگهان او را به شهرت و محبوبیت عام رساند. این اثرکه نویسنده درآن عالم طبیعت را دلیلی بر وجود خدا دانسته،اگر چه فاقد استدلال منطقی بود، در روحهای حساس تأثیر فراوانی برجای‌گذاشت و به‌سبب توصیف‌گویا و تجسم مناظر طبیعت بسیار جلب توجه‌کرد و نویسنده‌اش از طرف لوئی شانزده به‌ریاست باغ نباتات سلطنتی منصوب شد. در ۱۷۸۷ کتاب پل و ویرژینی *Paul et Virginie* انتشار یافت‌که شاهکار برناردن دوسن-پیربشمار آمد. پول و ویرژینی داستانی عاشقانه است‌که خاصه از طرف زنها مورد استقبال فراوان قرارگرفت، از خواندن‌آن اشك ریختند و چنان شیفته‌اش‌گشتندکه بعضی از صحنه‌های‌کتاب را بر سنجاق سینه یا دستبند خود نقش‌کردند وگیسوان خود را مانند ویرژینی‌آراستند. کمترکتابی درجهان این‌چنین هیجان ایجادکرد، به‌همهٔ زبانها

ترجمه شد و تاآخر قرن نوزده چندین اقتباس هنری در اوپرا و نمایش و نقاشی و موسیقی ازآن بعمل آمد. برناردن دوسن-پیر هنگام اقامت در ایل دوفرانس ازسوئی سرگذشت غـرق یك کشتی فرانسوی را شنیده کـه تخته پاره‌هایش به صخره‌های اطراف جزیره کشانده شده و زن و مردی ازآن در حین توفان ناپدید گشته بودند و از سوئی دیگر بنا برگفتهٔ خود او در حین گردش در جـزیره به دو کلبهٔ کـوچك مخروبه در سرزمینی سرسبز برخورده‌که توجه او را به‌خود جلب کـرده است و از دهان پیرمردی شریف و ساده‌دل سرگذشت دوخانواده‌ای را شنیده‌که دراین کلبه‌ها بسرمی‌برده‌اند وکودکانشان پل و ویرژینی چون برادر و خواهری درکناریکدیگر بزرگ می‌شدند، پس ازآن این دو چنان دلبستگی به‌هم می‌یابندکه‌آنی از هم دور نمی‌مانند و در دل پاکشان عشقی ساده رشد می‌کند، تا روزی‌که ویـرژینی بناچار همراه مادر به‌سفر می‌رود و از دلدار دور می‌شود. پل نیز باگـردش در جاهائی که با دلدار بسر می‌برده و با خاطرهٔ او غم خویش را تسکین می‌دهد و زمانی فرا می‌رسدکه دختر در نامه‌ای بازگشت خود را به‌اطلاع او می‌رساند. پل از شادی سر از پا نمی‌شناسد و درساحل به‌انتظار دلدار به‌دریا چشم می‌دوزد، اما سرنوشت چنین‌مقدر می‌کندکه هنگامی‌که کشتی از دور نمایان می‌شود، دچار توفانی سهمگین می‌گردد، در دل آبها فرو می‌رود و در لحظه‌ای‌که دو دلداده خوشبختی را بچشم می‌بینند، ویرژینی به‌دست امواج سپرده می‌شود و پل از ناامیدی خود را به آب می‌افکند. برناردن دوسن-پیرپس‌از شنیدن داستان به‌فکرمی‌افتدکه با خلق دوقهرمان جوان، سادگی روح وپاکی‌اخلاق جامعهٔ‌کوچك و زیستن‌درمیان تقوا را درمجاورت طبیعت زیبا نشان دهد وسرزمینهای ناآشنا را زمینهٔ عشقی سازد که با آن متناسب باشد. بدین‌طریق داستان **پـل و ویرژینی** نوعی رومان تازه را درادبیات فرانسه پدید آوردکه‌آمیخته‌ای بود از زیبائیهای طبیعت و وصف سرزمینهای غریب و دلپذیـر با عشقی‌کودکانه و با شکوه. این اثر مورد توجه و تقلید شاتو بریان قرارگرفت. **کلبهٔ‌هندی** *La Chaumière indienne* (۱۷۹۰) ماجرای سفرعجیب دانشمندی‌انگلیسی است در جستجوی حقیقت‌کـه همهٔ‌کشورها را زیر پا می‌گذارد، همهٔ‌کتابخانه‌ها را می‌بیند، بسیاری از متـون علمی را مـی‌خواند و با دانشمندان گفتگو مـی‌کند و سرانجام در هندوستان برحسب تصادف در جریان توفانی به‌کلبهٔ هندوئـی پناهنده می‌شود. هندو به‌پرسشهای اوجوابهائی می‌دهدکه به‌نظرش عاقلانه‌تر ازپاسخهای

دیگران می‌آید. او می‌گوید روحی‌که پیوسته دستخوش نگرانی است و به‌دنبال قدرت و مقام و ثروت، هرگز به‌حقیقت دست نمی‌یابد، حقیقت تنها در دلهائی رخنه می‌کندکه ساده و عاری از خودخواهی باشندو در مجاورت طبیعت از صفای کامل برخوردار.نویسنده درکتاب **هماهنگی** «**عالم طبیعت** ***Harmonies de la Nature*** (۱۷۹۶) نمونه‌ای‌کامل از عالم خلقت بدست می‌دهد و به‌اثبات می‌رساند که همه‌چیز در عالم طبیعت از تناسب‌کامل بهره‌مند است. این اثرکه با سبکی دلپذیر نوشته شده بود، برروحهای حساس تأثیر بسیار گذاشت. برناردن دوسن پیر در بارهٔ روسو اثری انتشار داد با عنوان «**زندگی و آثار ژان ژاك روسو** ***La Vie et les ouvrages de J. J. Rousseau*** .

برناردن دوسن پیر در آثار خودکمتر از بشر سخن‌گفته، تنها در بارهٔ یك چیز اندیشیده است وآن عظمت و جلال وزیبائی طبیعت است‌که در این راه نیزبه‌سبب زیبائی بیان و استادی وصف، به‌پیروزی‌کامل دست یافته است.

ترجمه به‌فارسی: پل و ویرژینی ـ خوشبختی چیست ـ عشق و اندرز ـ کلبهٔ هندی.

**برنانوس، ژورژ** Bernanos, Georges نویسندهٔ فرانسوی(۱۸۸۸-۱۹۴۸) برنانوس در پاریس و درخانواده‌ای مرفه زاده شد، تحصیلات دبیرستانی‌را درمدارس مذهبی بپایان رساند وتحصیلات دانشگاهی‌را در رشتهٔ ادب وحقوق انجام داد وبسیار زود به فعالیت سیاسی ومطبوعاتی پرداخت. در۱۹۱۳ روزنامه‌ای هفتگی درطرفداری از سلطنت انتشار داد و در جنگ جهانی ۱۹۱۴ داوطلبانه درصف سواره نظام بخدمت پرداخت، مجروح شد و به‌دریافت نشان افتخار نایل‌آمد. پس‌از بازگشت ازجنگ ازدواج‌کرد و درشرکت بیمه با عنوان‌بازرس به‌کار اشتغال یافت وبه‌هنگام کار درقطار راه‌آهن وناهارخوری ایستگاه اولین رومان خود را نوشت. این رومان در ۱۹۲۶ به‌نام **زیر آفتاب شیطان** ***Sous le soleil de Satan*** انتشاریافت وپیروزی درخشانی بدست‌آورد. قهرمان داستان‌کشیشی است با روحی‌آشفته‌که پیوسته میان تمایلات اهریمنی و ندای آسمانی در مبارزه است. در ۱۹۲۷ رومان خدعه ***L'Imposture*** و در ۱۹۲۹ رومان شادی ***La Joie*** را انتشار دادکه به دریافت جایزهٔ فمینا Fémina نایل‌آمد ومانند اولین اثرش، سرگذشت‌کشیشی است‌که ایمان خودرا ازدست می‌دهد و با آنکه راه نافرمانی وعصیان انتخاب می‌کند و از خدا

دور می‌شود، به مقام پست تنزل نمی‌یابد وهرگز به‌وسوسهٔ نفس تن در نمی‌دهد. این دو داستان درواقع تحقیق وتجسس است دربحرانهای روحی بشرکه‌گاه درکش برای خواننده دشوار می‌نماید. برنانوس پس از آن بسفر پرداخت و درضمن دورهٔ پرثمرکار ادبی را آغازکرد. داستان یك جنایت *Un Crime* در ۱۹۳۵، سرگذشت تازهٔ موشت *Nouvelle Histoire de Mouchette* در ۱۹۳۷ وبعدها داستان آقای کین *Monsieur Quine* در ۱۹۴۳ در برزیل منتشرگشت، همه با موضوعهای مشترك و حوادث پیچیده‌که رومانهای کارآگاهی را بیاد می‌آورد وداستان خواب بد *Un Mauvais rêve* که پس‌ازمرگ نویسنده انتشاریافت. شاهکار برنانوس یادداشتهای روزانهٔ کشیش دهکده *Le Journal d'un Curé de Campagne* ( ۱۹۳۶ ) است‌که به دریافت جایزهٔ بزرگ رومان از آکادمی فرانسه نایل آمد و بیش از آثار دیگر برنانوس محبوبیت یافت. کتاب، یادداشتهای‌کشیش جوانی است‌که در برابر بی‌اعتنائی وابتذال مردم زمان خود تنها تسکین خاطررا دراعترافات خویش می‌یابد. برنانوس درضمن این یادداشتها ودرطی بیان حوادث و اندیشه‌ها اشخاص گوناگون را با حالات روحی مختلف نشان می‌دهد. برنانوس در ۱۹۳۶ در جنگهای داخلی اسپانیا ازطرفداران فرانکو حمایت‌کرد، اما به سبب فشار و ستمگریهای میهن‌پرستانهٔ افراطی، خاصه ازجانب روحانیان،سرخورده ونفرت‌زده به فرانسه بازگشت و کتاب بزرگ انتقامجویانهٔ خود را به نام گورستانهای بزرگ زیر نور ماه *Les Grands Cimetières sous la Lune* در ۱۹۳۸ انتشار داد و درآن جنگ اسپانیا را رسوائی بزرگ خواند ومقامات‌کلیسائی را مسؤول‌این رسوائی‌دانست. برنانوس در همین سال با خانوادهٔ خود به برزیل سفرکرد، تا ۱۹۴۵ درآنجا بسر برد و از دور با علاقهٔ فراوان در جریان وقایع تأثرانگیزی قرارگرفت‌که درکشورش حادث می‌شد. دراین دوره‌آثار خودرا به‌وقایع جنگ اختصاص داد، ازآن جمله است‌این داستانها: رسوائی‌حقیقت *Scandale de la Vérité*، ما فرانسویان *Nous autres Français* و نامه به‌انگلیسیها *Lettre aux Anglais*، همچنین مقالات بیشمارکه در روزنامه‌های برزیلی‌انتشاریافت. کتاب کودکان تحقیرشده *Les Enfants humiliés* شامل‌یادداشتهای روزانهٔ سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۰ است و از زیباترین آثار برنانوس بشمار می‌آیدکه می‌توان آن را قوهٔ محرکی درنهضت مقاومت فرانسه دانست. برنانوس پس از آزادی فرانسه در۱۹۴۵ به‌کشورش بازگشت تا در فرانسهٔ استقلال یافته دنبالهٔ

مبارزهٔ خویش را بگیرد. نوشته‌ها ومقاله‌های وی درمطبوعات و سخنرانیهایش در دورهٔ تحول پس از جنگ بر مردم فرانسه بسیار اثر گذاشت. برنانوس دوسال آخر زندگی را در تونس گذراند وبه بیماری درمان ناپذیری مبتلا گشت. در این زمان بودکه آخرین شاهکار خود، نمایشنامهٔ گفتگوهای راهبه‌های کرملی *Dialogues des Carmélites* را نوشت که پس ازمرگش در۱۹۴۹ انتشار یافت و به سبب قدرت نمایشی فراوان دربیشتر تئاترهای جهان بنمایش گذارده شد. دختری از اشرافزادگان به‌نام بلانش دو لافورس Blanche de la Force در ۱۷۸۹ و در پانزده سالگی به فرقهٔ کرملی می‌پیوندد و با دوستان خود، از طرف انقلابیان به‌وسیلهٔ گیوتین اعدام می‌شود. این اثر با تحلیل روانی عمیق توانسته است معراج مذهبی روحی شریف وپاك‌را نشان دهد. پس ازآن برنانوس به‌فرانسه برده شد ودر بیمارستان امریکائی پاریس درگذشت.

آثار پرقدرت وبدیع برنانوس به نوع رومان مذهبی و سنتی فرانسه رنگ تازه بخشید. وی از نویسندگانی است‌که وصف بحرانهای روحهای آشفته را غرض اصلی رومان نویسی دانسته‌است. برنانوس از برجسته‌ترین چهره‌های ادب فرانسه بشمار می‌آیدکه شهرتش در سالهای اخیر روزافزون بوده است.

**برنتانو، کلمنس ماریا** Brentano, Clemens Maria نویسنده وشاعر آلمانی(۱۷۷۸-۱۸۴۲) کلمنس فرزند بازرگان ثروتمندی اهل فرانکفورت بود. مادرش ماکسیمیلیان دلاروش‌زنی بودکه‌گوته درجوانی به او دل بسته‌بود. برنتانوکودکی حساس و در جوانی دارای روحی ناپایدار و ذهنی خیالپرداز بود. تحصیلات دانشگاهی را درشهر ینا Yena انجام داد و با برادران شلگل Schlegel که پیشروان مکتب رومانتیسم بودند،آشنائی یافت. در ۱۸۰۰ رومان گودوی یا مجسمهٔ سنگی *Godwi oder das Steinerne Bilder* را انتشارداد. این اثرکه ازسه بخش ساخته شده، اثر ناهماهنگی بشمار می‌آیدکه شامل نامه‌ها، یادداشتهای خصوصی وشعر وداستان است و در واقع نقشی از زندگی نویسنده را دربر دارد که گاه با لحنی طنزآمیز همراه است. قهرمان کتاب مردی بی‌ثبات است و میان عشق الهی ولذت جسمانی، یأس و ایمان، رؤیا و واقعیت سرگردان. این اثر با وجود ناهماهنگی در بعضی قسمتها زیباترین نوشته‌های زبان آلمانی را دربر دارد. نمایشنامه پونثه د لئون

*Ponce de Leon* در ۱۸۰۱ کمدئی بود در سه پرده و برنتانو آن را برای شرکت در مسابقه‌ای که به وسیلهٔ گوته و شیلر ترتیب یافته بود، به هیأت داوران فرستادکه به سبب آنکه با شرایط مسابقه مطابقت نداشت، رد شد. نمایشنامه از شادی و درخشندگی دورهٔ جوانی برخوردار و برای خواندن نیز بسیار دلپذیر بود. برنتانو در ۱۸۰۳ با زنی نویسنده و مسن‌تر از خود ازدواج کرد، اما خوشبختی زندگی خانوادگیش بسیار زود سپری شد و به‌سبب مرگ سه‌کودکش بلافاصله پس ازتولد وهمچنین همسرش درآخرین زا با تیره‌بختی همراه گشت. پس ازآن برنتانو از نظر فعالیت ادبی دورهٔ پرثمری را در هایدلبرگ آغازکرد و با همکاری آرنیم Arnim دوست و شوهرخواهرش مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانهٔ‌آلمانی فراهم‌آوردکه با عنوان بوق سحری بچه‌ها *Des Knaben Wunderhorn* در سه جلد از ۱۸۰۶ تا ۱۸۰۸ انتشار یافت. این اثرکه به فرهنگ عامه جانی تازه بخشیده بود، پیروزی بسیار بدست‌آورد ومنبع الهام شاعران غنائی و رومانتیسم‌آلمان و جهان مانند هاینه، لانگفلّو وموسیقی دانانی چون، شوبرت وشومان گشت. برنتانو که به‌فرهنگ قرون وسطای‌آلمان علاقهٔ بسیار داشت، مقاله‌های فراوانی در این زمینه منتشرکرد. داستان یك مسافرت دانش‌آموز *Chronika eines Fahren den Schülers* که به صورت قطعه‌های جداگانه از ۱۸۰۲ تا ۱۸۱۰ بتدریج انتشار یافت، توجه برنتانو را به سادگی قصه‌های قرون وسطائی نشان می‌دهد. برنتانو در برلین زیباترین وشگفت‌انگیزترین‌داستانهای‌کوتاه را انتشارداد، ازآن‌جمله داستان‌کاسپرل ملاود و آنرل‌زیبا *Geschichte vom braven Kasperl und dem schönen Annerl* (۱۸۱۶) براساس قصه‌ای عامیانه. کاسپرل و آنرل دو دلداده‌اندکه قربانی تعصب و ناموس‌پرستی محیط می‌شوند. آنرل به وسیلهٔ افسر نجیب‌زاده‌ای فریب می‌خورد و به‌سبب‌آنکه‌کودك خود راکه ثمرهٔ گناه بود، می‌کشد، به مرگ محکوم می‌گردد. کاسپرل نیزکه ازشرم نمی‌تواند دربرابر دیگران سر برآورد، خود را می‌کشد وعقاید عامهٔ مردم چون تقدیری شوم بر وجودآن دو ضربه‌ای مرگبار وارد می‌کند، حتی افسر اغواکنندهٔ آنرل‌که بموقع نتوانسته است دلدار خود را نجات دهد، از شدت ندامت دست به خودکشی می‌زند. این داستان‌که جنبهٔ حماسی و عاشقانه را درهم آمیخته است، از بهترین آثار برنتانو بشمار می‌آید. برنتانو برای‌کودکان نیز قصه‌های بسیار نوشت‌که در دومجموعه فراهم‌آمد، یکی قصه برای کودکان *Kinder märchen* ودیگر

قصه‌های «دو راین» *Rhein märchen* است. قصه‌های این دو مجموعه از صور ذهنی لطیف و ظرافت شاعرانه وطنز برخوردار است وغالباً پایانی غم‌انگیزدارد. برنتانو پس‌از ناکامی در ازدواج دوم، بکلی‌از زندگی ناامیدگشت ودیگر چیزی نتوانست اندوهش را تسکین دهد، حتی‌آثار شاعرانه‌اش،و ازآن پس شخصیت خیالپرور و نااستوار وی تنها راه تعادل روحی را در بازگشت به مذهب یافت‌که در کودکی به‌آن پایبند بود. ازین‌رو درسالهای آخر زندگی هنر خودرا وقف مذهب‌کرد وشش سال تمام را در کنار کاتارینا امه‌ریش Katharina Emmerich راهبه‌ای گذراند که در عالم رؤیا و دنیای ذهنی خود غرق بود و القاهای ذهنی خود را برای برنتانو نقل می‌کرد و وی به آنها شکل می‌بخشید که همه در کتاب «رنجهای تلخ مسیح» *Das bittere Leiden unseres Jesu Christi* در ۱۸۳۳ منتشرگشت و اثری بسیار غنی و صادقانه بشمارآمد. سالهائی را که برنتانو در کنار این راهبه گذراند سالهای آرامش بود در زندگی سرگشته‌اش. برنتانو برحسب تفکرات کاتارینا کتاب «زندگی مریم عذرا» را نیز منتشرکرد. پس‌ازآن جز سرود مذهبی شعری نساخت، گوئی بدین‌طریق می‌خواست آنچه را در نظرش خطاهای دورهٔ جوانی بشمار می‌آمد، جبران کند.

برنتانو از با استعدادترین و خیالپردازترین شاعران نسل دوم رومانتیك آلمان است. حتی ساده‌ترین آثارش اضطرابها و آشفتگیهای روحی مداوم او را آشکار می‌سازد.

**برونك، روپرت** Brooke, Rupert شاعر انگلیسی (۱۸۸۷-۱۹۱۵) برونك در رگبی Rugby زاده شد، تحصیلات درخشانی در این شهر و درکمبریج انجام‌داد، به‌هنگام تحصیل به دریافت جایزه درشعر نایل آمد و در دانشگاه‌کمبریج در تئاتر عصر الیزابت تخصص یافت. در جوانی بسیار سفرکرد و پس‌از بازگشت به وطن اولین دیوان *Poems* خودرا در ۱۹۱۱ انتشار داد. برونك در۱۹۱۳ به امریکای شمالی سفرکرد و احساس خود را ازاین سفر در «نامه‌هائی از امریکا» *Letters from America* وصف‌کردکه هنری جیمز برآن مقدمه نوشت. برونك درجنگ جهانی اول درنیروی دریائی سلطنتی خدمت‌کرد و درحین سفری به جنوب اروپا، درجزیره‌ای یونانی از عفونت خون درگذشت، در حالی که دومین دیوان شعر او با عنوان ۱۹۱۴ و

اشعار دیگر *1914 and Other Poems* انتشار یافت. اشعار این دیوان از وقایع جنگ مایه‌گرفته و احساس میهن‌پرستی و آرزوی پیروزی را منعکس می‌کرد. از بروك پس از مرگش در ۱۹۱۶ دو مقاله *Essay* دربارهٔ نویسندگان عصر الیزابت منتشر شد. مجموعهٔ کامل اشعار *Collected Poems* بروك در ۱۹۱۸ بچاپ رسید.
مرگ غم‌انگیز ونابهنگام، زیبائی مردانه و جاذبهٔ فراوان بروك در سخن گفتن، از وی چهره‌ای افسانه‌ای در ادبیات انگلیسی ساخته است. اشعار او مربوط به دوران جنگ پیروزی عظیمی بدست‌آورد، خاصه به‌سبب توصیف برگزیدگان نسل جوان انگلیسی، بسیار مورد پسند مردم قرار گرفت.

**برومفیلد، لویس** Bromfield, Louis رومان نویس امریکائی (۱۸۹۶ - ۱۹۵۶)
برومفیلد فرزندکشاورزی بود از مردم اهایو Ohio تحصیلات خود را با پیروزی بسیار در دانشگاه کورنل Cornell و کولومبیا بپایان رساند. در جنگ جهانی اول خدمت نظام را درکشور فرانسه درسمت رانندگی‌آمبولانس یا مترجمی انجام داد و به دریافت نشان صلیب مفتخرشد. درباز گشت به‌امریکا به‌روزنامه‌نگاری پرداخت. اولین داستان خودرا به‌نام درخت سبز مورد *The Green Bay Tree* در ۱۹۲۴ ودومین را به‌نام تصرف *Emprise* در۱۹۲۵ انتشارداد. داستان خزان زود رس *Early Autumn* (۱۹۲۶)جایزهٔ پولیتزر بدست‌آورد وآغاز درخشانی در نویسندگی برومفیلد بشمار آمد. از مهمترین آثار برومفیلد این داستانهاست: بیست و چهار ساعت *Twenty-Four Hours* (۱۹۳۰)که نویسنده درآن هفت مهمان را در ضیافت شامی، از خلال زندگی خصوصیشان معرفی و وقایع غم‌انگیز، سستیها وشکستهایشان را وصف می‌کند، فصل بارندگی فرا رسید *The Rains Came* (۱۹۳۷) که به‌سبب فیلم سینمائی جالب توجهی‌که با عنوان موسون Mousson از آن ساخته شد، در اروپا محبوبیت فراوان بدست‌آورد، داستان شب در بمبئی *Night in Bombay* (۱۹۴۰)که موضوع آن به‌هند جدید بستگی می‌یابد، داستان خانم پارکینگتون *Mrs Parkington* (۱۹۴۳) که قهرمان اصلی آن بیوه زن فعالی است با شوهری که تاراجگر بزرگ صنعت بشمار می‌آمد، چه برسر آنا بولتون آمد *What Became of Anna Bolton* ومانند آن. برومفیلد مانند بسیاری از رومان نویسان امریکا تحت تأثیر جنگهای داخلی، آثاری انتشار داده ومحیط وفضای این جنگها را درنیواورلئان در رومان دودخانهٔ

وحشی *Wild is the River* از نو زنده کرده است. بعضی از داستانهای کوتاه برومفیلد زندگینامهٔ شخصی اوست، مانند: دهٔ مطبوع *Pleasant Valley* (۱۹۴۵). از داستانهای کوتاه دیگر برومفیلد مزرعهٔ مالابار *Malabar Farm* (۱۹۴۸) و بیرون از زمین *Out of the Earth* (۱۹۵۰) است. برومفیلد پس از سالها اقامت درکشور فرانسه، در اوهایو مقیم گشت و درکنار زادگاهش مزرعه‌ای خرید. وی در آثار خود زندگی طبقهٔ متوسط امریکائی و طبقه‌هائی را که از نزدیك می‌شناخت، مانند کارگران جاده‌سازی ومردان‌کار ، توصیف‌کرده وخاصه به‌زندگی‌کشاورزی علاقهٔ بسیار نشان داده است. برومفیلد درساختن پیچ و خمهای داستانی وجهشهای غیر منتظر ذوق فراوانی بکار برده وآثارش چه در امریکا، چه در خارج ازکشورش، از محبوبیت بزرگی برخوردار بوده است.

**برونته**، رجوع شود به **برانته**.

**بریو، اوژن** Brieux, Eugène نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۵۸ - ۱۹۳۲) اوژن در پاریس زاده شد، پدرش کارگر مبلساز بود و خودش چندی مستخدم تجارتخانه. بعداً به‌روزنامه‌نگاری پرداخت و به‌سبب علاقهٔ فراوان به‌تئاتر به‌نمایشنامه‌نویسی روی‌آورد. در بیست سالگی نخستین نمایشنامهٔ منظوم را در یك پرده به‌نام برنار پالیسی *Bernard Palissy* برصحنه‌آورد و در ۱۸۹۰ اولین‌کمدی معروف خود را، به نام *کانونهای خانوادگی هنرمندان Ménages d'artistes*، اما نمایشنامه بلانشت *Blanchette* (۱۸۹۲) موجب شهرتش گشت. بلانشت دختر مهمانسرادار روستا به‌سبب پرورش یافتن در شبانروزی منظم و انجام دادن تحصیلات قابل توجه، به وضع خانوادگی خود سرفرود نمی‌آورد و سودای ازدواج با مالك ثروتمند قریه را در سر می‌پروراند و پدر را به تبدیل مهمانسرای محقر به کافهٔ پر تجمل برمی‌انگیزد و همینکه پدر با تمایل او مخالفت می‌کند، خانه را ترك می‌کند و سالها درشهر به‌کارهای مختلف اشتغال می‌ورزد، سرانجام به‌روستا بازمی‌گردد و با جوانی روستائی‌که قبلاً خواستگاریش را ردکرده بود، ازدواج می‌کند. بریو در این نمایشنامه نظر خود را دربارهٔ خطرهائی‌که آموزش عامه برای مردم در بر دارد، ابراز می‌کند و تحصیل دختری چون بلانشت را با وضع خانوادگی و درجهٔ

شعور پدر ومادرش بی‌تناسب می‌داند. محیط نمایشنامه بسیار واقع‌بینانه‌است واگر چه هدف‌آن با روح دموکراسی زمان سازگارنبود، ازبهترین تئاترهای ناتورالیست بشمار آمد. نمایشنامهٔ سه دختر آقای دوپون *Les Trois Filles de M. Dupont* (۱۸۹۶) و زن تنها *La Femme seule* (۱۹۱۲)، حقوق دختران جوان و زنان را در برابر خانواده و جامعه نشان می‌دهد. بریو در نمایشنامهٔ گهواره *Berceau* که در ۱۸۹۸ برصحنه‌آمد، خطرهائی‌که خانواده‌های فرانسوی را در اواخر قرن نوزده تهدید می‌کرد، نشان می‌دهد، فرجام زشت طلاق را یادآور می‌شود وکودك را رشتهٔ استواری می‌داندکه باید زن وشوهر را تا ابد به‌هم بپیوندد. درنمایشنامهٔ ردای سرخ *La Robe rouge* (۱۹۰۰)که اشاره به‌لباس قضاوت است، انتقادی شدید از مقام قضا بعمل‌آورده و به‌قضاتی تاخته است‌که جاه‌طلبی و عشق به‌مقام از اجرای عدالت واقعی بازشان می‌دارد. نمایشنامهٔ ردای سرخ بزرگترین پیروزی را بدست‌آورد. نمایشنامه‌های بریو بیشترکمدی اجتماعی و خانوادگی است‌که در آن مسأله‌ای طرح می‌شود و راه حلش ارائه می‌گردد. بریو که اصلاح‌طلب و طرفدار سنن اخلاقی بود، در نمایشنامه‌هایش بیشتر به‌ارشاد بیننده و واداشتن او به‌تفکر در بارهٔ مسائل زمان توجه دارد تا به‌مجذوب ساختن او و می‌کوشد که مردم را به‌فضیلت و تقوا و سنن اخلاقی پایبند سازد و با فصاحت و استدلال متین «تئاتر ارشادی» به‌معنی واقعی کلمه پدید آورد، نقص نمایشنامه‌های بریو فقدان شور و حرارت در زندگی قهرمانان است.

بریو در هشتم مارس ۱۹۱۰ به‌عضویت‌آکادمی فرانسه درآمد.

**بکت، سمیوئل** Beckett, Samuel رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس ایرلندی (۱۹۰۶ - )

بکت در دابلین Dublin زاده شد، در۱۹۲۸ برای تحصیل به‌پاریس رفت و همانجا اقامت‌گزید. وی دوست و منشی جیمز جویس James Joyces بود وآثارش تحت نفوذ فراوان آثار او وکافکا و نویسندگان سوررئالیست قرارگرفت. بکت‌آثار خود راکه شامل رومان، نمایشنامه و مقامه بود به‌دو زبان انگلیسی و فرانسوی می‌نوشت. اولین رومان بکت، مرفی *Murphy* (۱۹۳۸) ابتدا در انگلستان و بعد به‌زبان فرانسوی در فرانسه انتشار یافت. بکت در این رومان از ملال زیستن سخن می‌گوید و ملال هستی را جانشین خود هستی می‌سازد. مرفی

قهرمان اثر پیوسته از هستی خویش رنج می‌برد. اشخاص نمایشنامه‌های بکت نیز مانند مـرفی و حتی بیش از او از زنـدگی مـلول و دلتنگند وکمتـر از او دارای هدف. داستان دیگر بکت به‌نام مولوی *Molloy* در۱۹۵۱ ابتدا به‌زبان فرانسوی و در ۱۹۵۵ به زبان انگلیسی انتشار یافت. بکت با انتشار دو نمایشنامـه به‌شهرت رسید: در انتظار گودو *En Attendant Godot* (۱۹۵۲)؛ *(Waiting for Godot)*(۱۹۵۴) که تجسم اندیشه‌های بکت است ازسرنوشت بشری و می‌توان‌آن را نمایشنامه‌ای فلسفی خواند و پایان بازی *(End-game) Fin de Partie* (۱۹۵۷). پیروزی جهانی این دو نمایشنامه موجب شدکه رومانهای بکت نیز مورد توجه قرارگیرد. بکت نوشتن‌آثار داستانی خودرا با ابتکار وتازگی پرقدرتی دنبال‌کرد. قهرمان داستانهای بکت کـه تقریباً همه‌جا شخصیت واحدی است با نامهای گـوناگون، بـه‌صفات و روحیهٔ مشخص یا فضای معین یا زمان معینی بستگی نـدارد. نثر داستانهای بکت فاقد نشانه‌هائی است‌که برای ساختمان و ترکیب جمله ضرورت دارد و بدین‌طریق خواندن را دشوار می‌سازد، موضوعها نیز پایبند هیچگونه پیچ و خـم یا ساختمان معمول داستان نیست، با ایـن حال بکت کـه به‌ظواهـر خارجی و ساختمان سنتی داستان پشت‌کرده، توانسته است به‌وسیلهٔ قهرمانان خود، چنان چهره‌ای ازبینوائی و تیره‌روزی بشر پیش چشم بگذارد کـه به‌تصور درنمی‌آید. تـرس بیجا از دنیـا، تـزلـزل در همه‌چیز، پوچی عشق وکینه، شك و تردید عمیق دربارهٔ گذشته، همهٔ این مسائل ناشی از هیجان فـردی و درونی است‌که از نظر بکت تنها رشته‌هائـی است‌که‌آدمی را به‌زندگی می‌پیوندد. رومان سه‌بخشی بکت شامل مولوی، داستان مالون‌می‌میرد *Malone meurt (Malone dies)* و نگفتنی *Innommable (The Unnameable)* میان سالهای۱۹۵۱ تا۱۹۵۸ انتشاریافت. نمایشنامه‌های دیگر بکت عبارت‌است از: همـهٔ افـتـادگـان *Tous ceux qui tombent. (All that fall)* (۱۹۵۷)، بازی‌بدون حرف *Acte sans paroles*(۱۹۶۳)، چه روزهای خوشی \ *Happy) Oh! Les beaux Iours Days* (۱۹۶۳)؛ آخـریـن نـوار کـراپ *La Dernière bande (Krapp's last tape)* و خلوت *Cendres (Embers)* هر دو (۱۹۵۸)؛ نمایشنامه *Comédie (Play)* (۱۹۶۴) و مانند آن. بکت پیشوای مکتب پوچی در تئاتر است کـه هـدفش بنمایش گذاردن موقعیتهای خاص‌است، بی‌آنکه قصد سرگرم‌کردن تماشاگر را داشته باشد یا هدف نقل داستانی با دسیسه‌ها وپیچ وخمهای گوناگون. بیهودگی درآثار بکت به‌وسیلهٔ

تبـاهی، پستی وکوچکی، ضعف و شکست در همه چیز تجلی می‌کند و این حال را در اشخاص نمایشنامـه به‌وسیلهٔ فرسودگی غم‌انگیز جسمانـی، بـی‌ارتباطی و از هم‌گسیختگی مکالمه‌ها، فقدان هرنوع نتیجه‌گیری ولحن خسته وآمیخته با نیشخند نشان مـی‌دهد. در نمایشنامه‌های بکت رابطهٔ اشخاص با یکدیگر رابطهٔ معنوی و روانی است.آنان نیمی از یك شخصیت‌اندکه یکدیگر را تکمیل می‌کنند و در عین اختلاف بنوعی به یکدیگر بستگی دارند، مانند زن و شوهرها که با وجود داشتن اختلافهای شدید فکری به‌سبب بستگی نـاچار از زنـدگی با یکدیگرند. بکت در ۱۹۳۱ مقامـه‌ای تحقیقی و انتقادی دربارهٔ پـروست Proust انتشار داد. بکت از هرنوع شهرت‌طلبی بیزار است، حتی هنگامی که در ۱۹۶۹ به‌جایزهٔ ادبـی نـوبل دست یافت، از سر و صدا براه انداختن و خودنمائی پرهیزکرد.

ترجمه به‌فارسی: نمایشنامه‌های بکت (دوجلد).

**بلاسکو-ایبانیث، ویثنته** Blasco-Ibanez, Vicente رومان‌نویس اسپانیائی (۱۸۶۷ - ۱۹۲۸) ویثنته فرزند بازرگان‌کم بضاعتی بود. تحصیلات اولیه را در والانس Valencia زادگاهش انجـام داد و به‌سبب هوش و استعداد زود رس و مبارزه‌های پرشورآزادیخواهی بسیار جلب توجه‌کرد. در شانزده سالگی خانهٔ پـدری را ترك کرد و به‌مادرید رفت تا از راه نویسندگی امرار معاش‌کند، چیزی نگذشت‌که مادر باکمك مقامات شهربانـی او را به والانس بازگرداند. پس تحصیلات خـود را در رشتهٔ حقوق بپایان رساند و همینکه به‌سن بلوغ رسید به‌دنبال افکار جمهوریخواهی رفت، در چنـد نهضت انقلابـی وارد شد و در تـوطئه‌هـای متعدد سیاسی شرکت کرد کـه بر اثر آن ناچار شد اسپانیا را ترك کند. چندی در پاریس اقامت گزید و نـوشته‌هائی بـه صورت جزوه منتشر کرد کـه مجموع آنهـا تاریخ انقلاب اسپانیا *Historia de la revolución Española* را تشکیل داد. در ۱۸۹۱ بـه هنگـام صدور فـرمان عفو عمومی بـه‌وطن بـازگشت و روزنامهٔ ال پوئبلو *El Pueblo* (خلق) را تأسیس‌کردکه مدت ده سال تقریباً به‌تنهائی‌آن را اداره‌کرد و بسیاری ازداستانهای خود را به‌صورت پاورقـی درآن بچاپ رساند. در ۱۸۹۲ از والانس به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و پس از شهرت یـافتن در عالم سیاست، بـه‌دنبال شهرت ادبـی رفت و سلسله رومانهای منطقه‌ای دربارهٔ والانس انتشار داد، از آن جمله

است: برنج و کشتی بادبانی *Arroz y Tartana* (۱۸۹۴)، گل ماه مه *Flor de Mayo* (۱۸۹۵). در داستان گل ماه مه بهترین و گویاترین توصیفی از چشم‌اندازهای منطقهٔ مدیترانه و زندگی ماهیگیران بعمل آمده است. کلبهٔ چوبی *La Barraca* (۱۸۹۹) وصف کشتزاری است حاصلخیز که درآن جنایتی رخ می‌دهد و از طرف دهقانان، شوم و نفرین‌زده شناخته می‌شود وسکونت درآن ممنوع می‌گردد. مردی کوشا وبا شهامت همراه خانوادهٔ خود درکلبهٔ کشتزار سکونت می‌گزیند وبه‌زراعت می‌پردازد و از زمینهائی که مدتی دست نخورده باقی مانده، حاصل فراوان بر می‌دارد. دهقانان کینهٔ مرد را به‌دل می‌گیرند و با او می‌ستیزند وآسایشش را برهم می‌زنند وسرانجام کشتزارش را به‌آتش می‌کشند. رومان از شاهکارهای مکتب ناتورالیست بشمار می‌آید. داستان در میان نارنجستان *Entre Naranjos* (۱۹۰۰) هجوی است ازآداب ورسوم با زمینه‌ای طنزآمیز. نی و گل و لای *Cañas y Barro* (۱۹۰۲) داستان عشقی عجیب است که حوادث آن در باتلاقهای والانس و در میان مردم بدوی و ماهیگیر و شالی‌کار می‌گذرد و از پرقدرت‌ترین داستانهای بلاسکو-ایبانیث محسوب می‌شود. وی درحین فعالیت ادبی دنبالهٔ مبارزه‌های انقلابی را رها نکرد. در ۱۸۹۸ بار دیگر به‌زندان افتاد و پس از رهائی به‌فکر افتادکه به آثارش تازگی بخشد، پس‌یك سلسله رومان اجتماعی انتشار داد، ازآن جمله‌است: کلیسا *La Catedral* (۱۹۰۳)، مزاحم *El Intruso* (۱۹۰۴)، چادرنشینان *Los Horda* (۱۹۱۲). در رومان اخیر نویسنده با استادی تمام پردهٔ نقاشی گویائی از طبقهٔ ولگردان، راهزنان و قاچاقچیهای مادرید پیش چشم می‌گذاردکه بعضی ازصحنه‌های آن رومان «نوتردام دوپاری» اثر ویکتور هوگو را بیاد می‌آورد. حوادث و دسیسه‌ها بسیار ساده است، تنها واقعهٔ برجسته‌ای‌که از آغاز تا پایان همچنان به قوت خود باقی می‌ماند، فقر و بینوائی و تیره‌روزی است‌که به‌وجود قهرمان‌کتاب و اطرافیانش پیوسته است. رومان خون و شن *Sangre y Arena* در ۱۹۰۸ محبوبیت فراوان یافت. جوان گاوبازی در جنگ باگاو وکشتن او چنان ظرافت و استادی نشان می‌دهدکه بت محبوب عامهٔ مردم می‌گردد و به‌شهرت و ثروت می‌رسد، پس از زندگی با زن جوانش ملول می‌گردد و مورد توجه زنی اشرافی و شهوی قرار می‌گیرد و مدتی را با او می‌گذراند تا زن شهوت‌پرست از او نیز خسته می‌شود و از خود می‌راندش. جوان که در جنگی باگاو زخمی می‌شود، بناچار مدتی کنار

می‌رود، اما همچنان در فکر عشق دلدار و بدست‌آوردن دل و بازگشت به‌سوی او است و می‌کوشد تا بار دیگر با نشان دادن قدرت و شهامت نظر او را جلب کند، اما هنگامی‌که وارد میدان می‌شود، احساس می‌کند کـه ظرافت و چابکی سابق را از دست داده است، همین وسوسه او را بـه‌ضعف دچار مـی‌کند و بناچـار از برابر حملهٔ گاو می‌گریزدکه زبان طعن مردم و نگاه بی‌اعتنای دلدار به‌خشمی غیرعادی مـی‌کشاندش، تاآنجاکـه بلااراده خود را به‌روی گاو مـی‌اندازد، قدرت سابق را بازمی‌یابد و موفق می‌شود که‌گاو را بکشد، خود او نیز براثر ضربهٔ شاخ‌گاو از پا درمی‌افتد و هردو برروی شنها درمی‌غلتند. ویئنته کمی پس از انتشار این رومان دنبالهٔ سیاست را رهـا کـرد و بـه‌امریکای لاتین رفت، از کشورهـای مختلف آن دیدن کرد و مایه‌های لازم را بـرای آثار بعدش فراهم آورد. رومان سرزمین همه *La Tierra de Todas* را در ۱۹۱۲ و صدفهـا *Los Argonautas* را در ۱۹۱۴ و داستانهای‌کوتاه دیگری راکه همه از قدرت بینظیری برخوردار بود، بتدریج انتشار داد. ویئنته درطی جنگ جهانی‌اول به‌اروپا بازگشت و درپاریس مقیم‌شد ومدافع سرسخت فرانسه و متفق آن گشت. در فرانسه رمان سه‌بخشی خود را به‌نام چهار اسب سوار مکاشفات *Los Cuatro Jinetes del Apocalipsis* (آپوکالیپس یا مکاشفات یوحنا؛ آخـرین‌کتاب عهد جدید) در ۱۹۱۶ منتشرکردکه پیروزی عظیم یافت و به چندین زبان ترجمه شد. موضوع داستان ازدواج دو دختر ثروتمند امریکای جنوبی است با دوجوان فرانسوی وآلمانی‌که پس‌از مرگ پدر و تصاحب اموال موروثی به اروپا مهاجرت می‌کنند، خانواده‌ای در برلن و خانوادهٔ دیگر در پـاریس اقامت مـی‌گزینند. ویئنته بـه‌شیوهٔ ناتورالیستی، این دوخانـواده و فـرزندانشان را با خصوصیتهای ملی جداگانه و تضادها ومقابله‌ها با دو تمدن مختلف پس ازجنگ، وصف مـی‌کند. شهرت و پیروزی عجیب این رومان در ایـالات متحد ویئنته را به‌امریکا کشاند. درامریکا سخنرانیهائی ترتیب داد و از دانشگاه جورج واشینگتون به دریافت دکتـرای افتخاری نایل آمـد، پس به مکزیك رفت و ازآنجا به اسپانیا بازگشت. در اسپانیا با حکومت دیکتاتوری زمان خود مخالفت‌کرد و باز ناچار به ترك‌کشورش‌گشت، در جنوب فرانسه اقامت‌گزید و رومانهای تازه‌ای نوشت‌کـه بعضی از آنها پس از مرگش انتشار یافت، از آن جمله در جستجوی خان‌بزرگ *En Busca del gran Khan* است‌که در ۱۹۲۹ منتشرگشت. ویئنته آثـاری از زولا،

تولستوی، رمبو و نویسندگان دیگر به‌زبان اسپانیائی ترجمه‌کرد. آثار نخستین ویشنته تحت نفوذآثار امیل زولاکه او را استاد خود می‌دانست، قرار داشت. در داستانهای اونشانه‌ای از نوجوئی دیده نمی‌شود و اگر چه همهٔ‌آنها جنبهٔ رئالیسم یا ناتورالیسم دارد، رنگ رومانتیسم را نیز حفظ کرده است. وی که قصد داشت نویسندهٔ عامهٔ مردم باشد وآثارش درمیان همهٔ طبقات اجتماع خواننده داشته باشد، به‌دنبال سبك دقیق و مشخصی نرفت.

شهرت ویشنته در خارج ازکشورش بسیار وسیعتر از نویسندگان معاصر او بود، اما در اسپانیا غالباً مورد انتقاد قرار می‌گرفت. رومانهای وی به‌سبب رنگارنگی و گویائی وصف و طرز تفکر جهانی او به‌بیشتر زبانها، خاصه به‌زبان فرانسوی ترجمه شده و از غالب‌آنها فیلم سینمائی یا نمایشنامه ساخته شده است.

ترجمه به‌فارسی: خون و شن ـ نی‌زن (ضمیمهٔ ده داستان دیگر) ـ عبرت بودا.

**بلکمور، ریچارد دادریج** Blackmore, Richard Doddridge شاعر و نویسندهٔ انگلیسی (۱۸۲۵-۱۹۰۰) بلکمور فرزندکشیش بود و پس از اتمام تحصیلات خود در آکسفرد به سال ۱۸۵۲ به وکالت دعاوی پرداخت، سپس به شغل معلمی اشتغال یافت تا زمانی‌که ارثیهٔ قابل توجهی بدست‌آورد، ازکارکناره‌گرفت و بقیهٔ عمر را به نوشتن وگلکاری در باغ خودگذراند. وی‌که شیفتهٔ شعر بود دو دیوان منتشرکردکه توفیقی نیافت، پس به رومان نویسی روی‌آورد. داستان کلارا واثون *Clara Vaughan* (۱۸۶۴) و گرادوك نوول *Gradock Nowell* (۱۸۶۶) او را به‌مردم شناساند وپس‌از انتشار داستان لورنا دون *Lorna Doone* (۱۸۶۹) به شهرت‌رسید. حوادث این رومان درعصرچارلز دوم و جیمز دوم شاهان انگلستان می‌گذرد و بر زمینهٔ تاریخی‌که از نوشته‌های خطی یا روایتهای شفاهی بدست‌آمده قرارگرفته است. بلکمور با این رومان سنت رومان تاریخی را که پس از والتر اسکات از میان رفته بود، زنده کرد، به‌آن تغییراتی داد و حالت افسانه‌ای آن را قویتر گرداند.

بلکمور بیش از دوازده جلد رومان انتشار داد که از همه معروفتر داستان خدمتکار اسکر *The Maid of Sker* (۱۸۷۲) و اسپرینگ هیون، قصه‌ای از جنگ بزرگ *Springhaven, a tale of the great war* (۱۸۷۷) است، داستانی دلپذیر از

وقایعی‌که در بندرکوچکی در جنوب انگلستان به هنگام جنگهای ناپلئون می‌گذرد و درآن ولینگتون Wellington وناپلئون و جورج سوم ظاهر می‌شوند. سبك نوشتهٔ بلکمـور بسیار ساده و دلنشین است.

ترجمه به‌فارسی: لورنا دون.

**بلوا، لئون** Bloy Léon داستان نـویس و مقامه نویس فـرانسوی (۱۸۴۶ - ۱۹۱۷) بلوا کودکی را در فقر شدید گذراند و بـا آنکه از استعداد فراوان برخوردار بود، به‌سبب شدت بینوائی چنان به‌مردم وجامعهٔ عصر خودکینه ورزیدکه نمی‌توانست خـود را در میان آنان جـای دهد. ازین‌رو آثارش بسیار دیر وحتی پس از مـرگ خوانندهٔ فراوان یافت. در نوجوانی علاقهٔ به نقاشی اورا به پاریس‌کشاند و پس‌از مدتی سرگردانی به‌راه نویسندگی افتاد. درآغاز از مقاله نویسی امرارمعاش‌کرد، و به علت لحن تلخ و نیشدارش از روزنامه‌ها رانده شد و درشرکت راه‌آهن شمال با سمت‌کارمندی ساده بکار پرداخت. در دفاتر همین شرکت بودکه اولین اثرش را که مقامه‌ای تاریخی بود به نام **بانوی شهسوار مرگ** *La Chevalière de la mort* در ۱۸۷۷ انتشار دادکه درآن سرنوشت ماری آنتوانت را به صورتی استعـاری شرح داده و درخلال آن عظمت رنج را بیان‌کـرده‌است، چیزی‌که در بیشتر مقـامه‌های تاریخیش دیده مـی‌شود. پس از انتشار مجمـوعهٔ مقالات **تدبیر مقاطعه کار تخریب** *Propos d'un entrepreneur de démolitions* (۱۸۸۴) به عنـوان نـویسنده‌ای بزرگ معرفی شد. این مجموعه شامل سی مقاله است‌که قبلاً در مجله‌ها منتشرشده بود. لئون بلوا خود را مقاطعه‌کار تخریب وصف می‌کرد و در بیشتر این مقاله‌ها لحن‌تند و هجوآمیز بکار می‌برد وکسی را از نیش قلم معاف نمی‌داشت. مقاله‌ها، پیروزی بزرگی بدست‌آورد. سالها بعد ناشری مجموعه مقالات دیگـری از بلوا منتشرکرد که با این جمله آغاز می‌شد: «من مدتها درجستجوی وسیله‌ای بودم‌که مرا تحمل‌ناپذیر سازد.» با این حال این نوشته‌ها استعـداد درخشان بلوا را در نویسندگـی نشان می‌داد. بلوا در ۱۸۸۶ اولین رومـان را به نام ناامید *Le Désespéré* منتشر کردکه درواقع زندگینامهٔ داستانی نویسنده بشمار مـی‌آمد و تفکرات شاعرانه یـا مذهبیش را عرضه مـی‌کرد و درقالب قهرمان ناامید داستـان نشانش مـی‌داد. در خلال این داستان چهره‌های منفوری بانام مستعار وصف می‌شدکه خواننده بخوبی

می‌توانست موپاسان، آلفونس دوده، بورژه را درمیان‌آنها ببیند، همین امر سبب جار وجنجال بسیار شد، اما بلوا استعداد عجیبی در رومان نویسی بکار برده وبیش از حوادث و دسیسه‌ها به روح اندوهگین ومسائل درونی و بیان فقر و درد ورنج و سرگذشت غم‌انگیز انسان توجه نشان داده بود. داستان ناامید در عصر رواج کامل ناتورالیسم، نتوانست خـوانندهٔ واقعی بـدست‌آورد، اما سالهـا بعد مفاهیم بزرگ ومعرفتهای دقیق‌آن با شیوهٔ نگارش درخشان‌که تاآن زمان درفرانسه دیده نشده بود، مورد ستایش قرارگرفت. بلوا در۱۸۹۰با دختری دانمارکی، پس‌ازآنکه مذهب‌کاتولیك را پذیرفت، ازدواج‌کـردکه تـا آخر عمر در سرنوشت دردنـاك او سهیم مـاند. در ۱۸۹۳ مجموعهٔ قصهٔ عرق خون *Sueur de Sang* و پس از آن در ۱۸۹۴ مجموعهٔ داستانهای حق ناشناسانه *Histoires désobligeantes* را منتشر کرد که هردو ازجنگ۱۸۷۰ الهام‌گرفته‌بود. بلوا نه‌تنها به‌وضع جامعه وفقدان عدالت سخت تاخته بود، بلکه بعضی ازحقایق مذهبی را برملاکرده و مشابهتی میان پول وخون مردم بینوا ایجادکرده بود،که رسوائی فراوانی برانگیخت. در۱۸۹۷شاهکار بلوا به‌نام زن بینوا *La Femme pauvre* انتشاریافت‌که بخش بزرگی‌ازآن، سرگذشت خود او بود وبخشی وقایع عصرش. بلوا دراین اثر وقایع حقیقـی و اشخاص زنده را با سرگذشتی خیالی می‌آمیزد، سرگذشت چند نویسنده ویکی از دوستان‌راکه به طور غـم‌انگیزی در گذشته بود و بعضی از دشمنان شخصی را بصورتی استعاری در داستان وارد می‌کند. رومان زن بینوا بیشتر بـه دنیای درون و ایمان مـذهبی ارتباط دارد و نویسنده از زن فقیر تصویری مقـدس ساخته است‌که از طرفی او را به بهشت زمینی و ازطرف دیگر به روح‌القدس تشبیه می‌کند وهنگامی به‌روشنائی واقعی دست می‌یابدکه در بینوائی مطلق وتنهائی محض بسر می‌برد. آخرین جملهٔ کتاب راز زندگی وآثار بلوا را آشکار می‌سازد: «تنها یك اندوه وجود دارد و آن این‌که انسان جـزو قـدیسان نبـاشد.» داستان زن بینوا مـورد تحسین بسیاری از نویسندگان قرارگرفت. موریس مترلینك نامه‌ای برای بلوا فرستادکه درآن نوشته بود: «تنها اثری است‌که در این روزها انتشار می‌یابد و درآن نشانه‌های بارزی‌از نبوغ دیده مـی‌شود.» تنگدستی مـوجب شدکـه بلوا به‌کشور همسرش دانمـارك مهاجرت‌کند،اما اوکه کاتولیکـی متعصب بـود، نتوانست میـان پروتستانهـای دانمـارك بسر بـرد. خـود ایـن مـوضـوع را در کتـاب هفـده مـاه در دانمارك

*Dix-sept mois en Danemark* منعکس می‌کند. درباز گشت به‌پاریس کتاب خود را متهم می‌کنم *Je m'accuse* را در ۱۹۰۰ منتشرکردکه نوشته‌ای هجوآمیز بود برضد امیل زولا ونمودارکینهٔ او به مکتب ناتورالیسم. خاطرات بلوا با نامهای مختلف در هشت جلد انتشار یافت، ازجمله یادداشتهای روزانه‌ام *Mon Journal* (۱۹۰۴) که دومین دفتر خاطرات‌اوست و ابتدا در روزنامه‌ها منتشرشد وچندین‌بار ازآن تجدید چاپ بعمل‌آمد. این اثر نیز خاطرات اورا درمدت اقامت در دانمارك و حتی سه سال پیش‌ازآن شرح می‌دهد و چنین می‌نویسد: «پایان تبعید ما سعادت‌آمیز وآخرین ساعتهای ما درقطاری‌که ما را به‌سوی‌آلمان می‌برد، چه باشکوه بود! شبی زیبا و روشن از تابستان اسکاندیناوی، حتی آسمان برای نظارت ما نور می‌افشاند. پس‌از این ما درفرانسه رنج خواهیم برد.» لئون بلواکه خودرا فرزند فرمانبردار کلیسا می‌نامید، در واقع فرزند ناخلف و ازشفقت و اغماض بسیار دور بود، گذشته از استادان خود، نژاد انسان را به منتها درجه تحقیر وکلیسای کاتولیك را به پول‌پرستی متهم می‌کرد. بلوا پول را چون میکروب وبا می‌دانست و ترقیات جهان را نشانهٔ پایان عالم خلقت. نیروی تحقیرکردن در بلوا وزنه‌ای بودکه به خشمش در برابر بدبختی تعادل می‌بخشید.

بلوا در درجهٔ اعلای نویسندگی قرارگرفته و غنای‌کلمات، تصویرهای‌ذهنی، تعبیرها و استعارات زیبا و الفاظ تراشیده و سنجیده، اورا از استادان نثر زبان فرانسوی درعصر خود ساخته است.

**بلوك، آلکساندر آلکساندروویچ** Blok, Aleksandr Aleksandrovich شاعر روسی (۱۸۸۰-۱۹۲۱) بلوك در سن پترزبورگ و درخانواده‌ای از تبارآلمانی‌که افرادش همه استادان دانشگاه بودند، زاده شد و پس از جدائی پدر و مادر از یکدیگر که‌کمی‌بعد ازتولد اوانجام گرفت، نزد پدربزرگ مادری، رئیس‌دانشگاه‌سن‌پترزبورگ رفت و دراملاك وسیع وخانهٔ بزرگ او پرورش یافت. تحصیلات دانشگاهی را در رشتهٔ حقوق آغازکرد و پس از سه سال به رشتهٔ ادبیات وارد شدکه در ۱۹۰۶ آن را بپایان رساند. بنا برگفتهٔ خود او، شعر سرودن را از زمانی شروع کرد که قادر به نوشتن شد، اما زمان فعالیت واقعی او در شعر و شاعری به‌دورهٔ دانشگاهی می‌رسد. نخستین بار اشعار بلوك در ۱۹۰۳ در مجلهٔ نودی پوت *Novyi Put* در

سن‌پترزبورگ منتشرشد. درهمین سال با لیوبوف Liyubov، دختر مندلیف، شیمیدان معروف روسی،ازدواج‌کرد. در ۱۹۰۵ نخستین دیوان‌را با عنوان اشعار **خانم زیبا** *Stikhi o prekrasnsnoi Dame* انتشار داد. بانوی زیبا تمثیلی است مذهبی از مریم عذرا و زن جاودانی که شاعر در حین توصیف واقعی ازحالات این زن، عشق خود را به لیوبوف منعکس می‌کند. این دیوان درانجمن نویسندگان وهنرمندان‌پیشرو روسیه باگرمی بسیار استقبال شد، اما شهرت ومحبوبیت عام بلوك پس از اجرای نمایشنامهٔ عروسکی او به‌نام **دکهٔ هفته** یا *Balaganchik* در۱۹۰۶ و انتشاردومین دیوان با عنوان **شادی غیرمنتظر** *Nechayannaya radost'* در۱۹۰۷ بدست‌آمد. تااین تاریخ آثار بلوك تحت تأثیر ژوکوفسکی و شاعران رومانتیك آلمان قرار داشت و پس‌از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه‌که بلوك عمیقاً شیفتهٔ‌آن شده بود، خیالپردازی و افکار رومانتیك در اشعار او جای خودرا به واقع‌بینی پرخاشگرانه داد. اما بعد از عقیم ماندن انقلاب، ناامیدی و تردید براشعارش چیره‌گشت. اشعار این دوره در دیوان **نقاب برفی** *Snezhnaya maska* (۱۹۰۷) انتشار یافت. سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ در آثار منظوم بلوك نقطهٔ عطفی بشمار می‌آید، به این معنی‌که بلوك در این سالها آرزو وکمال مطلوب خود را یافته است وآن اعتلای وطنش، روسیه،است. تصویر روسیهٔ نیرومند وتصویر آزادی در ذهن او آینده‌ای از کشورش را مجسم می‌سازد که درتاریخ بشریت مقامی والا احراز خواهدکرد. پس عزم‌آن‌کردکه زندگی وآثار خود را در راه ارتقا واعتلای‌کشورش وقف‌کند. منظومهٔ **در میدان جنگ کولیکوود** *Na Pole Kulikovom* (۱۹۱۰) راه تازهٔ بلوك را نشان می‌دهد. نمایشنامهٔ عاشقانهٔ **گل سرخ و صلیب** *Rosa i Krest* (۱۹۱۵) در چهار پرده در وصف عشقی قهرمانی است به‌شیوهٔ تفکر اروپای غربی، خاصه‌کشور فرانسه‌که درآن سنتها وآداب و رسوم درباری برجستگی‌خاص دارد. این نمایشنامه رنگ سمبولیك داشت وزیبائی اشعار و تغزل لطیفش موجب پیروزی درخشان آن درمحیط ادبی گشت. انقلاب ۱۹۱۷ بلوك را سخت مجذوب ساخت وشغلی در دستگاه جدید پذیرفت و درسازمانی شرکت کرد که کارش تحقیق دربارهٔ فعالیت وزیران سابق امپراتوری روسیه بود. بلوك در ژانویهٔ۱۹۱۸منظومهٔ **قوم سکائی** *Skify* ومنظومهٔ **دوازده تن** *Dvenadtsat* را منتشر کردکه شاهکارواقعی‌او بشمارآمد. درمنظومهٔ قوم سکائی اعلام‌کنندهٔ انقلاب ومدافع پرشور وطن و بالشویسم درحال پیدایش است وروسیه‌ای را ترسیم می‌کندکه‌آفرینندهٔ

صلح وتلاش مداوم ودنیای کارگری است. وزن این اثر نیز مانند مفاهیمش پرقدرت و استوار و هیجان‌انگیز است. چیزی ازانتشارش نگذشته بود که همهٔ مردم روسیه آن را از بر مـی‌خواندند. در منظومهٔ دوازده تن واقعیت انقلاب بیان مـی‌شود. مقصود از دوازده تن، دوازده عضو گارد سرخ‌اند که شبها در کـوچه‌های پـایتخت مـی‌گردند تا هرجاکسی مخالف انقلاب یافتند بیرحمانه بقتل بـرسانند. شاعر در این منظومه قطعه‌ای را مـی‌گنجاند که کاملاً رنگ احساس شخصی دارد. یکی از دوازده تن دختری را مـی‌کشد و بلافاصله در اندوه عمیق و ندامت فـرو می‌رود، اما همکارانش او را سرزنش مـی‌کنند و یادآور می‌شوند کـه اکنون زمان احساس شخصی نیست. در لحظه‌های سخت باید به‌احساس جمع پیوست. دوازده تن عضو گارد سرخ کنایه‌ای نیز از دوازده حواری عیسی در بردارد. آخرین نمایشنامهٔ بلوك راهسس *Ramses* که به توصیهٔ گورکی نوشته شد، کمی پیش از مرگ شاعر بپایان رسید و در ۱۹۲۱ برصحنه آمد. نمایشنامه شامل صحنه‌هائی از زندگی مردم مصر در دورهٔ حکومت فراعنه است و بلوك در زمینهٔ تاریخی موضوعهائی از عصر خود، چون کشمکشهای مربوط به‌کار وکارگری و اعتصابها را قرار داده است. نامه‌های آ. بلوك *Pisma A. Bloka* در دوجـلد در لنین‌گـراد (سن پترزبـورگ)، درسالهای ۱۹۲۷ - ۱۹۳۲ بچاپ رسید و یادداشتهای روزانه *Dnevnik* در ۱۹۲۸ منتشر شد. بلوك تعداد فـراوانی مقاله انتشار داد کـه در آنها همهٔ نویسندگان را به‌پیوستن به‌نهضت انقلاب دعوت کرده بود.

بلوك در دوره‌ای‌که وضع روسیه به‌جنگهای داخلی و بیرحمی و خشونت گرایید، خـوشبینی و ایمان خـود را از دست داد، بتدریج دست از نـوشتن برداشت و در حال ناامیدی وسرخوردگی در۱۹۲۱ بسختی بیمارگشت و درهمین سال درگذشت. مـرگ او با پاشیدگی نهضت سمبولیسم روسیه مصادف شد. آثـار بلـوك بیش از هرچیز وضع غم‌انگیز انسانی را نشان می‌دهدکه زندگیش همواره با نگرانی وتشویش همراه بوده‌است. آثار ادبیش بیشتر جنبهٔ اعترافات شخصی دارد وپستیها وبلندیهای روح او را نشان می‌دهد که از نظر هنر شاعری در درجه‌ای عالی قرار دارد. بلوك بزرگترین نمایندهٔ نهضت سمبولیسم روسیه ومشهورترین شاعر دورهٔ انقلاب است.

**بلیك، ویلیام** Blake, William شاعر و نقاش انگلیسی (۱۷۵۷ - ۱۸۲۷) ویلیـام

در لنـدن زاده شد. در چهارده سالگی مدرسه را رهاکرد و درکارگاه گراوور سازی بکار پرداخت. در ۱۸۷۰ با فلکسمن Flaxman مجسمه‌ساز نئوکلاسیك آشنا شدکه طرحها ونقشهای دلپذیر اورا پسندید ودرکار وی تأثیر بسیار برجای گذاشت. بلیك پس از آن به‌آموختن هنر یونانی پرداخت و از نمازخانهٔ وستمینستر Westminster و دیگر کلیساهای قـدیم در نقاشی خود الهام‌گرفت و تحت نفوذکارهـای رافائل و میکل‌آنژ و استادان دیگر واقع شد. در۱۷۸۲ با زنی هنرمند و فداکار ازدواج‌کرد کـه سراسر زنـدگـی بـا او همکاری داشت. بلیك در ۱۷۸۳ طرحهای شاعرانه *Poetical Sketches* را انتشاردادکه‌تکامل‌کار او را نشان می‌داد، در۱۷۸۷ با شرکت یکی از دوستان‌کارگاه‌گراوور سازی تأسیس‌کـرد و به‌مصورکـردن و نقاشی کتاب پرداخت، خاصه با مصورکردن تفکرات شبانـه اثر یانگ Young و انتشار ابداعها در کتاب ایوب *Inventions on the Book of Job* کـه شاهکار او در ایـن زمینه بشمار می‌رفت و همچنین به وسیلهٔ تصویرهائی که برای کمدی الهی اثـر دانته، ساخته بود، خود را به مردم شناساند. بلیك از ۱۷۶۸ به سرودن شعر پرداخت و با آنکه تحصیلات مرتب مدرسه‌ای نداشت، تورات و آثـار میلتون و شکسپیر را مطالعه کـرد. سبك ساده و روشن بعضی از شاعـران قرن هجدهم را رد کـرد و از پیروی مکتب مشخصی سر باز زد و هنگامی کـه برای چاپ اشعارش ناشری نیافت، خود طریقهٔ خاصی برای انتشار آنها برگزید. بدین‌طریق که متون اشعار را بر مس بـا طرح بسیار عالی و برجسته حکاکی می‌کرد، آنگاه همه را رنگ می‌زد وصفحه‌های فلزی حکاکی شدهٔ شعر را برای دوستان مـی‌فرستاد. از ایـن راه میان شعر و هنر طراحی وحکاکی رابطهٔ نزدیك برقرار ساخت. نخستین دیوان بلیك در ۱۷۸۹ به‌نام نغمه‌های بیگناهی *Songs of Innocence* منتشر شد کـه از فکر عـرفانی و مـذهبی خاص او مایه گرفته بود و معروفترین شعرآن بره *The Lambe* نام دارد. در۱۷۹۴ دیـوان دیگـری با عنوان نغمه‌های تجربه *Songs of Exprience* انتشار داد کـه معروفترین شعر آن ببر *The Tiger* است. این دیوانهـا ابتدا جداگانه، سپس در یك جلد منتشر شد که بنا برگفتهٔ شاعر دو نمای مختلف روح آدمی را نشان می‌دهد. اشعار کوتاه این مجموعه کـه بلیك در آنها علاوه بـر تعبیرات و استعارات زیبا، کلمه‌ها و وزنهای خوشاهنگ و تصویرهای دلپذیر بکار برده بود، در ردیف اشعار تغزلی عهد الیزابت وکاملترین اشعـار غنائـی زبـان انگلیسی شناخته شد. دیوان

دیگر بلیك به **نوشته‌های پیامبرگونه** *The Prophetic Writings* معروف است، در سبکی استعاری و مبهم. بلیك که با اصول علمی و عقلانی عصر خود مخالف بود و آن را در معرفت حقایق نارسا می‌دانست، در این نوشته‌ها تنها راه دست یافتن به حقیقت را روی آوردن به باطن و عالم کشف و شهود می‌داند. بلیك در کتاب **پیوند بهشت و دوزخ** *The Marriage of Heaven and Hell* (۱۷۹۰)، خوبی و بدی و عشق و کینه را برای زندگی انسان لازم می‌شمارد. در نظر او بدون پیوستگی عناصر متضاد هیچگونه پیشرفتی حاصل نمی‌شود. نیکی بهشت است و بدی دوزخ که هر دو برای تکامل بشر کمال لزوم را دارد. این کتاب به وسیلهٔ آندره ژید به زبان فرانسوی ترجمه شد. بلیك از سوی دیگر به مسائل اجتماعی و سیاسی نیز دلبستگی دارد، به طور عجیبی تحت تأثیر انقلاب فرانسه و امریکا قرار گرفته و کتابهائی دراین زمینه انتشار داده‌است، مانند **انقلاب فرانسه** *The French Revolution* (۱۷۹۱) و **امریکا** *America* (۱۷۹۳) و مانند آن. کتاب **میلتون** *Milton* و **اورشلیم** *Jerusalem* (۱۹۰۴) در دوره‌ای نوشته شده که بلیك با مسیحیت آشتی کرده است. بلیك به دنیای عرفان تعلق دارد و در نوشته‌هایش شیوه‌ای استعاری و مبهم بکار می‌برد که فهم مضامین آثارش را دشوار می‌سازد، حتی در تصاویر و حکاکیش نیز پایبند همین خصوصیتهاست. وی همه جا عالم محسوس را انکار می‌کند و اشیا را چنانکه در ظاهر نمودار می‌شود، نمی‌بیند و تنها در باطن آنهاست که خصوصیت جاودانی بودن‌را تشخیص می‌دهد. بلیك از راه‌کشف و شهود می‌خواهد استعدادهای نهفته را واقعیت بخشد و همه جا بیحاصلی عقل و منطق را به اثبات رساند. ازین‌رو آثار او را در زمان حیات چون آثار دیوانگان می‌پنداشتند، اما پس از مرگ رفته رفته به شخصیت استثنائیش پی بردند و زیبائی و قدرت آثارش را شناختند، چه در شعر، چه در هنر حکاکی و نقاشی.

**بلینسکی، ویساریون گریگوریویچ** Belinskiy, Vissarion Grigoryevich نویسنده و منتقد روسی (۱۸۱۰-۱۸۴۸) بلینسکی فرزند پزشك فقیر روستا بود. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در ۱۸۲۹ به دانشگاه مسکو وارد شد و از اعضای فعال انجمنهای ادبی گشت که دانشجویان به آنها رفت و آمد داشتند. در اواخر ۱۸۳۰ تراژدی **دمیتری کالینین** *Dmitry Kalinin* را که از راهزنان اثر شیلر تأثیر

پذیرفته بود، منتشرکرد. این تراژدی، اگرچه از نظر ادبی جلب توجه نکرد، به سبب عرضه کردن افکار پر شور نویسنده بر ضد بردگی جنجال شدیدی ببار آورد که منجر به اخراج او از دانشگاه مسکو گشت. بلینسکی برای امرار معاش به روزنامه نگاری روی آورد و در مجلهٔ تلسکوپ بکار پرداخت. در همین مجله بود که به سال ۱۸۳۴ مقالهٔ مشهور خود را به نام خواب و خیال ادبی *Literaturnye mechtaniya* منتشرکرد که اولین بار استعداد درخشان او را در نقد ادبی شناساند و نامش را در سراسر روسیه بر زبانها انداخت. مقالهٔ خواب و خیال ادبی تحت نفوذ فرهنگ آلمان و فلاسفهٔ رومانتیك و خیالپرداز آن آغاز شده و به تحسین و تقدیر پوشکین پایان یافته بود؛ از نظر بلینسکی پوشکین اولین نویسنده‌ای است‌که ادبیات ملی روسیه را پدید آورده است. بلینسکی در ۱۸۴۰ مسکو را ترك کرد و در سن پترزبورگ اقامت گزید و مقاله‌های فراوانی در نقد ادبی در مجلهٔ سالنامهٔ وطن انتشار داد. در سن پترزبورگ افکار بلینسکی تحول یافت و به‌فلسفهٔ مادیگری گرایید. موضوع هنر برای هنر را طرد کرد ونظریهٔ وارد کردن ادبیات غرب را در ادبیات روسیه مطرح ساخت، خود را طرفدار اصلاحات عمیق اجتماعی معرفی کرد و پیشرفت مداوم را در همهٔ شئون اجتماعی ضروری دانست و نوشت، «شعر حقیقی عصر ما شعر واقع‌بینانه است، شعر زندگی، شعر واقعیتهاست.» گوگول در نظر بلینسکی نمونهٔ بارز پیروزی رئالیسم برورمانتیسم آمد،اما بعدها نظرش دربارهٔ او تغییر یافت. بلینسکی در۱۸۴۳ با آموزگار جوانی ازدواج کرد و در ۱۸۴۴ کتاب زندگی کالتسوف شاعر *Zhizn, poeta Kol'tsova* را منتشرکرد. در این دوره منتقد ادبی مجلهٔ معاصر Sovremennik گشت که به وسیلهٔ پوشکین تأسیس شده‌بود. دراین مجله با شوق فراوان به دفاع ازمکتب ناتورالیسم پرداخت و در مقاله‌هایش‌که مورد علاقهٔ فراوان روشنفکران و جوانان دانشگاهی واقع گشت، از ثمره‌های نامطلوب بردگی سخن گفت، نسبت به وضع زن در خانواده ابراز دلسوزی و شفقت کرد، به لاقیدی و سهل‌انگاری مردم روسیه و یکنواختی امور اداری حمله کرد و فقدان فرهنگ و فضیلت و شرافت انسانی و حس میهن‌پرستی را مورد نکوهش قرار داد. بلینسکی در ۱۸۴۷ به بیماری سل دچار شد و برای تغییر آب و هوا به خارج از کشور سفر کرد. در پروس دور از نظر مقامات سانسور روسیه نوشته‌های تازه انتشار داد. از جمله نامه به گوگول

*Pismo K Gogol'yu* که مدتی بعد در لندن انتشار یافت . ایـن نامهٔ سرگشاده سرو صدای بسیار برانگیخت و در روسیه هزاران نسخهٔ دستنویس آن میان نسل جوان توزیع گردید و مقامات سانسور اجازهٔ نشرکامل آن را نداد، حتی در ۱۹۰۵، پنجاه و هشت سال بعد، داستایفسکی جوان به سبب قرائت آن در میـان دوستان مقصر شنـاخته شد. **نامه به گوگول** انتقـاد هجـو آمیـزی بـود از **منتخبـاتـی از مکاتبات من با دوستانم**،اثر گوگول. بلینسکی در این نامه با شور فراوان بر ضد بردگی، سانسور، شیوهٔ نادرست قضاوت بپا می‌خیزد و همهٔ دردهائی را که روسیه را رنج می‌دهد، محکوم می‌کند و گوگول را که در مکاتبهٔ با دوستان از طرح این مسائل نگران کننده اجتناب ورزیده است، مرتجع و متعصب می‌خواند و وظایف نویسندهٔ روسی را به او گوشزد می‌کند. بلینسکـی در این اثر سرشار از صداقت، شخصیت برجسته و استثنائی خودرا نشان می‌دهد و نویسندگان روسیه را دربرابر استبداد حکومت تنها راهنما و مدافع و منجی کشور معرفی مـی‌کند. بلینسکی در ۱۸۴۸ به روسیه بازگشت وکمی بعد درگذشت.

**بناونته، خاثینتو** Benavente, Jacinto نمایشنامه‌نویس، اسپانیائی (۱۸۶۶-۱۹۵۴) بناونته در مادرید زاده شد و پس از پـایان تحصیلات دبیرستانـی در رشتهٔ حقوق بتحصیل پرداخت. در ۱۸۸۵ به سبب مـرگ پدر که پـزشك معروفی بود، دنبالهٔ آن را رهاکرد و با گروه سیرك‌بازان به سفر رفت، چندی مدیریت سیرك را برعهده گرفت و در چندین نمایش رنگارنگ (واریته) بازی‌کرد. پس از بازگشت به مادرید به ادبیات و نمایشنامه‌نویسی روی آورد. اولین اثر او به نام **نمایشهای خیال - انگیز** *Teatro fantástico* منتشر شد که مجموعه‌ای بود از هشت نمـایشنامهٔ کوچك برای خیمه شب‌بازی یا نمایش صامت . پس از آن در ۱۸۹۳ **دیوان** *Versos* و در ۱۹۰۵ مجموعه قصه **اشیای سفالین** *Figulinas* را انتشار داد. چندی به روزنامه‌نگاری پرداخت و ادارهٔ چند مجله را برعهده گرفت، یك بار نیز به سیاست نزدیك شد، اما دراین راه پایداری نکرد. شهرت بناونته به‌عنوان نویسندهٔ آثار نمایشی از ۱۸۹۴ پس‌از انتشار نمایشنامهٔ **آشیانهٔ دیگران** *El Nido ajeno* آغازگشت که پیوسته رو به فزونی نهاد. نمایشنامهٔ **سودهای پدید آمده** *Los Intereses creados* (۱۹۰۷) شاهکار نویسنده و از پیروزمندانه‌ترین نوع نمایش کمدیا دلارته بشمارآمد، هجوی

ظریف ودلنشین ازصفات انسانی. نمایشنامهٔ بدی مولد پسند *La Malquerida* (۱۹۱۳) نمایشنامه‌ای عاطفی بود، پس از آن گل سرخ پائیز *Rosas de otoño* در ۱۹۰۶ و لبخند ژوکوند *La Sonrisa de la Gioconde* در ۱۹۰۷ انتشار یافت. بناونته بسیار سفر می‌کرد، از امریکای جنوبی، خاورمیانه، روسیهٔ شوروی و فرانسه دیدن کرد، اما هرگز دست از نوشتن برنداشت، چنانکه سراسر زندگی را با پیروزی مداوم به نمایشنامه‌نویسی صرف کرد. از آثار دورهٔ آخر زندگی او این نمایشنامه‌هاست: باور نکردنی *Lo increible* (۱۹۴۰)، بانوی شریف *La Infanzona* (۱۹۴۵)، تی‌تانیا *Titania* (۱۹۴۶) و مانند آن. تعداد آثار بناونته به متجاوز از صد اثر می‌رسد، هرسال سه یا چهار نمایشنامه از او بر صحنه می‌آمد که با داشتن ارزشهای مختلف از پیروزی کامل برخوردار بود. بناونته همچنین تعداد فراوانی از آثار نمایشنامه‌نویسان خارجی مانند مولیر و شکسپیر را ترجمه یا اقتباس کرده و برای کودکان نمایشنامه‌های بسیار انتشار داده است. عشق او به تئاتر موجب می‌شد که غالباً خود او بعضی از نقشهای نمایشهایش را برعهده گیرد. بناونته در ۱۹۱۲ به عضویت آکادمی اسپانیا برگزیده شد و در ۱۹۲۴ به مناسبت پنجاهمین سال انتشار نمایشنامهٔ آشیانهٔ دیگران در شهرداری مادرید به وسیلهٔ آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانیا به دریافت نشان مفتخر گشت و در ۱۹۲۲ جایزهٔ ادبی نوبل به او تعلق گرفت. آثار کامل *Obras completas* بناونته در هشت جلد در ۱۹۴۵-۱۹۴۷ انتشار یافت.

امروزه از میان آثار فراوان بناونته، نمایشنامه‌هائی که پردهٔ نقاشی گویائی از آداب و رسوم جامعهٔ اسپانیائی اوایل قرن بیستم پیش چشم می‌گذارد، بیشتر تازگی و جاذبهٔ خود را حفظ کرده است، تا نمایشنامه‌های احساسی وعاطفی او.

**بنت، آرنولد** Bennett, Arnold نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس انگلیسی (۱۸۶۷ - ۱۹۳۱) پدر بنت در آغاز به شغل سفالگری و سپس به آموزگاری اشتغال داشت و مادرش از خانوادهٔ پیشه‌ور بود. بنت در محیطی کم‌درآمد و آمیخته با اعتقاد شدید مذهبی پرورش یافت و تربیتی محلی پیداکرد. در ۱۸۸۹ به‌لندن رفت و در رشتهٔ حقوق بتحصیل پرداخت و در ۱۸۹۳ دنبالهٔ تحصیل را رها کرد تا به روزنامه‌نگاری بپردازد. ابتدا سردبیر و سپس مدیر روزنامهٔ وومن (زن) Woman

شد و از ۱۹۰۰ زندگی را به ادبیات وقف کرد. پس به پاریس رفت، هشت سال در آنجا بسربرد، با هنرپیشه‌ای فرانسوی ازدواج کرد که در ۱۹۲۱ از او جدا شد. بنت درفرانسه تحت تأثیرنویسندگان رئالیست و ناتورالیست قرارگرفت. نخستین داستان بنت در ۱۸۹۸ به نام مردی از اهالی شمال *A Man from the North* منتشر شد و پس از آن مدت سی سال، هشتاد و پنج اثر در زمینه‌های مختلف ادبی مانند رومان، نمایشنامه، داستانهای کوتاه و مقالات انتقادی از وی انتشار یافت. بنت داستان آنای پنج شهر *Anna of the Five Towns* را در ۱۹۰۲ منتشر کرد که توصیفی بود از محیط فقیرانهٔ زادگاهش، موضوعی که زمینهٔ اصلی بیشتر آثارش قرارگرفته است. بنت دراین‌آثار کشمکش میان زندگی کهنه و نو را منعکس می‌کند. از بهترین آثار او قصهٔ زنان سالخورده *The Old Wives's Tale* (۱۹۰۸) است، سرگذشت دو خواهر شهرستانی که از نظر جسم و روح کاملاً با یکدیگر متفاوتند، جداگانه به دنبال سرنوشت خویش می‌روند و سرانجام به هنگام پیری یکدیگر را باز می‌یابند. داستان پلکان رایسی‌من *Riceyman Steps* (۱۹۲۳) قصهٔ تهیدستی و بینوائی فروشندهٔ کتابهای کهنه‌ای است که نه‌تنها خوداز گرسنگی‌رو به‌مرگ می‌رود، زن تیره‌روزش را نیز به علت صرفه‌جوئی شدید به‌جانب مرگ می‌کشاند. بنت یك رشته داستان مؤثر ومطایبه‌آمیزدارد مانند: هتل بزرگ بابل *The Grand Babylon Hotel* (۱۹۰۲)، عشق مقدس و عشق ناپاك *Sacred and Profane Love* (۱۹۰۵)، زنده به‌گور *Buried Alive* (۱۹۰۸)، بانوی زیبا *The Pretty Lady* (۱۹۱۸) و از چندین داستان خود نمایشنامه‌هائی اقتباس کرده، همچنین کمدیهائی نوشته است از آن جمله: آنچه مردم می‌خواهند *What the Public Wants* (۱۹۰۹)، ماه‌عسل *Honeymoon* (۱۹۱۱)، حادثهٔ بزرگ *The Great Adventure* (۱۹۱۳). غالب داستانهای بنت رنگ محلی و شهرستانی دارد و با آنکه نفوذ نویسندگانی چون داستایفسکی و نفوذ ناتورالیسم در آثارش دیده می‌شود، از سنت رومان‌نویسان انگلیسی پیروی می‌کند.

**بنویل، تئودور دو** Banville, Théodore de شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۲۳-۱۸۹۱) بنویل دورهٔ کودکی دلپذیری را در شهرستان گذراند، از هفت سالگی درپاریس مقیم شد وبسیار زود شیفتهٔ محیط هنری ومجذوب مناظر کوچه‌ها،

تئاتر، سیرك ونمایش صامت گشت و به سرودن شعر پـرداخت. در شعر به‌قالب و زیبائی‌کلام علاقهٔ خاص یافت. نخستین دیـوان خـود را در ۱۸۴۲ به نام آدمکها *Les Cariatides* منتشر کرد که توجه او را به شعر زینتی و هنر آرایشی‌کلام نشان می‌داد، امـا در واقـع بنویل در این اولین دیوان، تحت تأثیر مکتب رومانتیسم، خاصه اشعار آلفرد دوموسه قرار داشت وهنوز به شخصیت حقیقی خود شکل خاص نبخشیده‌بود. با وجود این بنویل جوان بااین دیوان درمحیط ادبی‌فرانسه شناخته شد. دومین دیوان بنویل با عنوان استالاکتیتها *Les Stalactites* (۱۸۴۶) بر شهرتش افزود. این دیوان توجه شاعر را به قـالب شعر بیش از دیـوان نخستین نمـایان ساخت. بنویل در شعر همان دقت وظرافت را بکارمی‌بردکه مجسمه‌ساز درتراشیدن سنگ برای خلق اثری زیبا وجاودانی. بنویل در ۱۸۴۲ با بودلر آشنا شد. ایـن آشنائی به سبب تجانس عمیق فکری به دوستی صمیمانـه‌ای انجامید، چنانکه‌کار سومین چاپ دیوان گلهای‌رنج اثر بودلر را برعهده‌گرفت. بنویل در ۱۸۵۰ منتقد آثار نمایشی مجـلهٔ پوووار Pouvoir (قـدرت) و سپس مجـلهٔ ناسیونال (ملـی) National گشت ونشان دادکه در نثر نیز چـون شعر نویسنده‌ای چیره دست است. شهـرت واقـعـی بـنـویـل پس از انتشار دیـوان قـصـائـد شـگـفـت *Les Ödes Funambulesques* (۱۸۵۷) بدست‌آمدکه نقطهٔ عطفی در شعر فرانسه در قرن نوزدهم بشمار می‌آید. بنویل دراین دیوان توجه به وزن و قافیه را در درجهٔ اول اهمیت قرار داده و به تکامل قالب شعر توأم با حسن سلیقه‌کوشیده وخواسته است چون بندبازی باشد که جهش فنر زیرپا او را بـه سوی ستارگان مـی‌فرستد، یعنی فضائی که زیبائی بر آن فرمانرواست. در نظر بنویل شعر وسیله‌ای است‌کـه انسان را از تماس نامطبوع زندگی دور می‌کند، با این حال دراین دیوان ادراکی لطیفتر وخیال‌انگیزتر از دو دیوان نخست دیده می‌شود. چهارمین دیوان لعل‌کبود *Améthyste* (۱۸۶۱) ظرافت‌کار زرگـری دقیق را در تـراش دادن سنگهای قیمتی نشان مـی‌دهد و در عین حال بیان‌کنندهٔ احساس شاعر است. دیوان تبعید شدگان *Les Exilés* بار اول در ۱۸۶۷ وپس از اصلاح و افـزودن نـوزده قطعه شعر به‌آن در ۱۸۷۸ بار دیگر بچاپ رسید. ایـن دیوان شامل مـوضوعهـای عمیقتر است و شخصیت شاعر را بیش ازپیش نمـایان مـی‌سازد. خود شاعـر در دیباچهٔ چاپ دوم نوشته است: «دراین دیوان بیش ازآثار دیگر ذات خودرا گنجانـده‌ام و اگرکتابی

ازمن باقی بماند، همین‌کتاب است، اما این بلندپروازی است، زیرا ما در زمـانی زندگی می‌کنیم که‌کمتر کسی به‌فکر قدرت وزن شعر وکمال قالب و روشی است‌که در اشعار این دیوان وجـود دارد.» پیروزی پیاپی بنویل او را از پیشروان شعر جدید ساخت و درانجمن روزهای پنج‌شنبه وپس‌ازآن یکشنبه‌که درخانه‌اش تشکیل می‌شد، گروه شاعران جـوان به‌گردش جمع مـی‌آمدند. ازدیوانهای دیگرشعرش ترانه‌های غربی *Les Occidentales* (۱۸۶۹)، گلهای سرخ نوئل *Roses de Noël* (۱۸۷۵) ومانند آن است. بنویل نمایشنامه‌های متعدد نوشت که از همه معروفتر گرینگوار *Gringoire* اولین بار در۱۸۶۶ برصحنه‌آمد. این‌کمدی تاریخی به ویکتور هوگو اهدا شده، زیرا بنویل قهرمان نمایشنامهٔ خودرا از کتاب نوتردام دوپاری اقتباس‌کرده است. بنویل از زندگی قهرمان اثر خود کـه شاعری است با زنـدگی کولی‌وار و عشقی افلاطونی، نه تنهاکمدی عاشقانه‌ای ساخته، بلکه خواسته‌است به‌وسیلهٔ او نفوذ شاعر را درجامعه نشان دهد. نمـایشنامهٔ گرینگوار با مکالمه‌های درخشان ازنمایشنامه‌های رایجی شدکه هنوزتازگی خود را حفظ‌کرده‌است. ازآثار تحقیقـی بنویـل رسالهٔ کوچك دربارهٔ شعر فرانسوی *Petit traité de poésie française* (۱۸۷۲) است کـه رساله‌ای هوشمندانه است و شاعر در آن اندیشه‌های خود را دربارهٔ شعربیان‌کرده‌است: دربارهٔ لزوم قالب بی‌نقص درشعرکه بتواند تصویرهای ذهنی را به صورتی هنرمندانه عرضه‌کند، دربـارهٔ هنر به‌طورکلی‌که تنها فایدهٔ آن زیبا ساختن زندگی است، دربارهٔ قافیه‌که نشانهٔ استعـداد طبیعی و علامت بستگی به هنر است و مانند آن. در نظر بنویل زمانی‌که شاعر اندیشه‌های واقعی خود را بیان می‌کند، قافیهٔ بهتری بکار می‌برد، همینکه فکرش دچـار سرگشتگـی شد، قافیه نیز سرگشته می‌شود و رو به‌ضعف و ابتذال می‌گذارد. بنویل قافیه را جزو جدا-نشدنی فکر می‌داند. این رسالهٔ‌کوچك‌که درآن تحلیل قابل ستایشی از قالب خاص شعر فـرانسه بعمـل آمـده، بسیـار بـا ارزش است. مجمـوعـهٔ خـاطـرات مـن *Mes Souvevirs* (۱۸۸۲) مجموعهٔ مباحثه‌هـا و سخنرانیهای درخشان بنویل است. نقدها *Critiques* شامل مقاله‌های نقد ادبی است که پس از مرگ بنویل منتشرشد. مادام دوبر *Modame Robert* (۱۸۸۷) مجموعه قصه‌ای است سرشار ازطنز. بنویل درصنعت شعر چون حکاك و زرگری استاد است و با این حال اشعـارش از لطافت تغزلی و ازآمیختگی احساس وطنز برخوردار.

بنویل آخـرین شاعـر رومانتیك و اولین شاعـر مکتب پارناسی و از بنیانگذاران این مکتب بشمار مـی‌آیـد. نفوذ فـراوان وی تـا ظهور سمبـولیسم ادامه یافت. مالارمه دربارهٔ بنویل گفته است: «شاعـر من، تئودور بنویل آسمانی است. او بشر نیست. آهنگ ناب چنگ است.»

**بوالو-دپرئو، نیکولا** Boileau-Despréaux, Nicolas شاعر و منتقد فرانسوی (۱۶۳۶ -۱۷۱۱) بوالو در پاریس زاده شد، در رشتهٔ حقوق بتحصیل پرداخت وبه‌وکالت دعاوی اشتغال یافت، اما بزودی از این شغل ملول گشت و پس از مـرگ پدر و دست یافتن بـه ارثیهٔ قابل توجه، برحسب ذوق و استعداد خـویش راه ادبیات را پیش گرفت و به سرودن شعر و نقد هنری و هجو پرداخت و با صراحت به ابتذال در ادبیات و به‌تصنع درشعر تاخت و مولیر را ستودکه به‌نویسندگان بی‌استعدادی که راه را بر نسل جوان بسته بودند، حمله می‌کرد. بوالو ذوقهای پست ومتصنع و تحمیلی را کـه از اسپانیا به فـرانسه راه یافته بود، مـردود شمرد و با وجـود مخالفت محافل ادبی و حتی آکادمی فرانسه، راه سادگی و طبیعی را ارائـه داد. در ۱۶۶۶ اولین هجویات *Satires* را منتشر کرد. بوالو دوازده هجویه ساخته کـه نخستین آنها در آغـاز کار ادبی و آخرینشان در سال مـرگش انتشار یـافت. وی قبل از این هجویات اشعار متوسطی انتشار داد و در ۱۶۶۰ بودکه راه اصلی خود را یافت و مدت هفت سال جز هجویات نسرود کـه در نتیجه هجوپردازی زبردست و گستاخ معرفی شد و پـه شهـرت رسید. بوالو در ایـن هجویات با روشی منظم و طنزی لطیف و نقدی بیشائبه در بارهٔ شاعـران مورد تـوجه عصر بـه قضاوت پرداخت و نظـر مـردم را به خود جلب کـرد و بـه محافل ادبی راه یافت. در ۱۶۷۴ کتاب فن شعر *L' Art Poétique* را انتشار داد کـه اثری سودمند و آموزنده بود در چهار منظومه. شاعر در اولین منظومه از فن شعر به طور کلی سخن گفته و در بارهٔ آنچه مـربوط بـه استعداد شخصی و آگاهـی از دستور زبـان و تنوع لحن و آموزش بی‌وقفه است. در منظومهٔ دوم انواع کوچك شعر را مانند مدیحه، شعر شبانی، قصیده، لطیفه و مانند آن مـورد بحث قرار داده و در منظومـهٔ سوم انـواع مهمتر شعر را مانند تـراژدی، کمـدی و حماسه. در چهارمین منظومـه به شخصیت شاعر بازگشته و در چگونگی آداب نـویسندگی و ذوق و سلیقه در

سرودن شعر و اجتناب از تظاهر و متصف بودن به فضیلت و تقوا بحث کرده است. پس از آن بوالو به انتشار «قعه‌ها» *Épitres* پرداخت شامل دوازده رقعه، که نه (۹) رقعهٔ اول از ۱۶۶۹ تا ۱۶۷۷ منتشر شد و سه (۳) رقعهٔ آخر در ۱۶۹۵. اولین رقعه را به شاه تقدیم کرد که درآن از صلح طرفداری شده بود، و همین منظومه موجب راه یافتن شاعر به دربار و برخورداری از مستمری گردید. بعضی از رقعه‌ها مدایح استادانهٔ درباریان است، برخی جنبهٔ اخلاقی دارد و از همه جالب‌توجه‌تر و گویاتر رقعه‌هائی است‌که شاعر در آنها به طور صریح از خود، از اشتغالات، از سلیقه و ذوق، از پریشانی خاطر وعشق و زندگی ساده و دوستیهایش سخن می‌گوید و مفاهیم مأنوس ساده را به فصاحت و دلپذیری کلام می‌افزاید. بوالو سپس لوترن *Lutrin* یا حماسه‌های طنزآمیز را انتشار داد شامل شش منظومه. چهار منظومه از ۱۶۷۲ تا ۱۶۷۴ منتشر شد و دو منظومهٔ آخرین در ۱۶۸۳ که در فاصلهٔ آن، آثار دیگری نیز انتشار داد. بوالو در این اثر انتقادی، بسیاری از آثار ملال‌آور عصر خود را به سخریه کشیده است با شیوهٔ بیان قابل تحسینی که از استادی در زبان و سهولت و روانی کلام برخوردار است. در ۱۶۷۷ با همکاری راسین،وقایع‌نگار و تاریخ‌نویس لوئی چهارده پادشاه فرانسه شد و در دربار مقامی والا بدست آورد. کار تاریخ‌نویسی موجب قطع فعالیتهای ادبیش شد، و پس ازسکوتی طولانی از ۱۶۹۳ که مبارزهٔ میان طرفداران سبك قدیم و جدید ادبی درگرفت، به فعالیت ادبی بازگشت و کتاب قصیده در فتح نامور *Ode sur la prise de Namur* را انتشار داد که در مقدمهٔ مفصل و جالب توجه آن با عنوان بحث *Discours* اندیشه‌های ادبی خودرا بیان کرده بود. بوالو سالهای آخر زندگی را در خانه‌ای که از طرف شاه برایش خریده شده بود، گذراند و دوستان ادیب خود را در آنجا پذیرفت، اما از وضع نامساعد کشور و انحطاط ذوق مردم پیوسته در رنج بود.

بوالو با وجود سرسختی مخالفان، تنها با پشتیبانی شاه در ۱۶۸۴ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد. بوالو با خلق آثار متعدد و سودمند یکی ازبزرگترین مردان ادب فرانسه در قرن هفدهم بشمار می‌آید که ادب زمان خود را پیراسته کرد، در شعر هر عنصری را به جای خود نشاند و آن را از حالت تصنعی رایج زمان بیرون آورد، به ادبیات عصر انتظامی بخشید و ذوق و سلیقهٔ خاصی پدید

آورد. بـوالو واضع ادبیات کلاسیك فـرانسه شناخته شد و نفوذش اگـر چـه در معاصرانش قابل توجه نبود، در قرن هیجدهم گسترش یافت.

**بـودلر، شارل پیر** Baudelaire, Charles Pierre شاعـر فـرانسوی (۱۸۲۱ - ۱۸۶۷)
بودلر در پاریس زاده شد، پدرش ژوزف فرانسوا بودلر نقاش و هنـردوست بـود و ذوق هنـری را از کـودکی در پسر ایجاد کرد، عدم تناسب سنی و اختلاف عقیدهٔ مذهبی پدر و مادر در روح حساس شارل تأثیر نامطلوبی برجای گذاشت. در شش سالـگی پـدر را از دست داد و دیـری نـگذشت کـه مـادرش بـا سرهنگ اوپیك Jacques Aupick که بعدها به درجهٔ ژنرالی رسید، ازدواج کرد. این واقعه پس از مرگ پدر بزرگترین ضربه را بر روح شارل وارد آورد، وی به چشم مـی‌دید کـه بیگانه‌ای به کانون خانوادگی‌شان راه یافته و تنها محبتی را که برای او مانده از دستش ربوده است. همین عوامل ممکن است علت اصلی طبع ناسازگار و عاصی و هیجانهای زیاده از حـد بودلر باشد که گاه گسترش مـی‌یافت و به مرز دیـوانگی می‌رسید. بودلر پس از ازدواج مادر به مدرسهٔ شبانروزی در شهر لیون فرستاده و به زنـدگی ملال‌آمیز و اندوهبار دور از مادر سپرده شد. مادر سالها بعد، از دور کـردن پسر اظهار ندامت کـرد و گفت: «شاید این جدائی علت همهٔ آشفتگیها و بیسر و سامانیهائی باشد کـه شارل را در بر گرفته است،» و ایـن مـوضوع صحت داشت، زیرا سرنوشت شارل چنین بود که ابتدا با حساسیت زودرس خود از سختی و خشونت ناپدری کـه می‌خواست هـرکس در برابرش سر فرود آورد، رنج ببرد و پس از آن در شبانـروزی با تنهائـی و بدون هیچ اتکائی دمساز گـردد. خـود او اقرار می‌کند که میل عجیبی به کارهای ناشایست در او پدید آمد. بودلر از لیون به پـاریس رفت و بـه دانشکدهٔ حقوق وارد شد، با هنـرمندان جوان رفت و آمد یافت، به عالـم شعر و ادب قدم گذارد و ذوق و استعداد هنری خـود را پرورش داد. ناپدری برای انصراف او از تعقیب راه هنر و دورکردنش از محیط بی‌بند و بار پاریس در ۱۸۴۱ او را با کشتی تجاری به هند فرستاد، اما در نقشه‌اش مـوفق نشد. شارل سفر را ناتمام‌گذارد و به‌پاریس بازگشت. این سفر ده ماهه با آنکه از جهتی درنظرش بی‌جاذبه و بی‌هدف جلوه‌کرد، تصویرهای ذهنی وشاعرانهٔ او را از دریا و کشتی بسیار غنی ساخت و الهام‌بخش او در چندین قطعه شعر گشت که در

آغاز با نام مستعار انتشار می‌یافت. بودلر در پاریس به ثروت پدری دست یافت و بـه زندگی تفنن‌آمیز روی آورد. کتاب بسیار خرید، تابلوهای نقاشی گـرانقیمت تهیه کـرد. بـا هنـرپیشهٔ تئاتـر ژان دووال Jeanne Duval کـه او را بـه اسراف برمی‌انگیخت، ارتباط یافت و از برپا کردن هیچگونه رسوائی دریغ نکرد. در ایـن زمـان ناپدری کسی را بـرگماشت تـا بر ارثیه‌اش نظارت کند و شارل را با ایـن اقدام بسیار آزرده خاطـر ساخت. نامه‌های بودلر حاکی از بیان شکنجه هائی است کـه از طرف نـاپدری بر او اعمال می‌شد. عایدی کم بـودلر را با دشواری وضع مالی روبرو کرد، در اتاقهای تاریك و کوچك بسر برد، تحت فشار طلبکاران قرار گـرفت و سلامتش مختل شد. با اینهمه و به رغم فقر و رنـج و سختی اشعار زیبا و با شکوهـی آفرید. بودلر از ۱۸۴۵ عزم خـود را در انتشار دیوان **گلهای رنج** *Les Fleurs du Mal* جزم‌کرد، اما مدتها ناشر دلخواهی نیافت تا ۱۸۵۷ که موفق به انتشار آن شد. چاپ این دیوان که شامل تقریباً همهٔ اشعار بـودلر تـا ۱۸۴۰ بود، پنج ماه طول کشید و شاعـر با وسواس و دقت فراوان برآن نظارت کـرد و او و ناشرش بـه پیروزی و شهرت اثر بسیار امیدوار بـودند و افتخار و ثـروت فراوانی را پیش‌بینی می‌کردند که ناگهان با جنجال و ورشکستگی روبرو شدند و بودلر به اتهام ضد اخلاقی بودن اشعار مورد تعقیب قانونی قرار گـرفت ، چیزی که بهیچ‌وجه انتظار نداشت و او را در بهت و حیرتی عمیق فرو برد. خـود او در یکی ازجلسه‌های دادگاه حضور یافت و به دوستش نوشت: «پنجشنبهٔ گذشته قضات دادگاه را دیدم، نمی‌گویم کـه زیبا نبودند ، بلکه بـه طور نفرت‌انگیز زشت بنظر مـی‌آمدند، ظاهراً روحشان نیـز با جسمشان شباهت داشت.» در ۲۵ اوت ۱۸۵۷ به فلوبر Flaubert نوشت: «کمدی روز پنجشنبه به اجرا درآمد، مدتها طول‌کشید، سرانجام به پرداخت سیصد فرانك جریمه و دویست فرانك خسارت ناشر و حـذف قطعه‌های ۲۰، ۳۰، ۳۹، ۸۰، ۸۱، ۸۷ کتـاب محکـوم گشتم.» بـودلـر ابتـدا مـی‌خواست از رأی دادگاه تقاضای استیناف کند، امـا به او گوشزد شد که اگـر بیدرنگ قطعه‌های مذکور را حذف کند، از پرداخت جریمه معاف خواهد شد، پس بـرخلاف میل خود به این کار تن در داد، اما شکست روحی برناتوانی جسمی او افزود که با سنگینی بار قرض وضع او را به صورتی رقت‌بار درآورد، چنانکه‌راهی جز خودکشی یا فرار برایش نماند، بارها به خودکشی روی آورد، اما از فکر ایـن

که کارهایش بی سر و سامان بماند، فرار را ترجیح داد و در ۲۴ آوریل ۱۸۶۴ به بلژیك پناه برد تا با نشر مقاله‌ها و ایراد سخنرانیها در بارهٔ هنر به زندگیش سر و سامانی بخشد. دوسال دربروکسل اقامت گزید و برای ایراد سخنرانی به‌شهرهای دیگر بلژیك سفر کرد تا در بروکسل به بیماری فلج دچار شد و نیمی از بدنش از کار افتاد. اولین‌بار سکوت را شکست و به‌دوستی نوشت: «دیگر نمی‌توانم حرکت کنم، قرض بسیار دارم، خواهش می‌کنم به مادرم بگوئید که من بیمارم، اما از شرح جزئیات حال و وضعم خودداری‌کنید.» پس او را به پاریس بازگرداندند، یك سال با بیماری در مبارزه بود، تا سرانجام در ۱۳ آوریل ۱۸۶۷ درگذشت. بودلر جز دیوان **گلهای‌رنج** دیوان دیگری دربروکسل انتشار داد به نام **خرده‌ریزها** *Les Épaves* که شامل بیست و سه قطعه شعر است و شش شعر حذف شده در **گلهای‌رنج** نیز در آن گنجانده شده است. آثار دیگر بودلر عبارت است از: **لافانفارلو** *La Fanfarlo*، نوشته‌ای تحقیقی به نام **بهشتهای مصنوعی** *Les poèmes artificiels* در بارهٔ تأثیر مواد مخدر مانند حشیش و تریاك. **شعرهای کوتاه منثور** *Les Petits Poèmes en prose* که به‌نام **ملال پاریس** *Le Spleen de Paris* درمجله‌های ادبی منتشرمی‌شد. مقاله‌هائی درنقد هنری و زیبائی شناسی (ادبیات، موسیقی، هنر تجسمی) که پس از مرگش در سلسله آثار **کامل** *Oeuvres complètes* در ۱۸۶۹ بچاپ رسید. ترجمهٔ **داستانهای عجیب** *Histoires extraordinaires* اثر ادگار پو Poe. سراسر زندگی بودلر با عصیان نسبت به قراردادهای جامعه همراه بود، از اوان جوانی تمایلات شدید وسرکوفته‌ای داشت‌که او را به قدرت جهانی شر معتقد ساخته بود، در نظر او نیروی شر چون سرنوشتی تغییر ناپذیر بر بشر حکمفرمائی می‌کند و در قلب آدمی دوزخی جای می‌دهد که او را به راه بدی می‌کشاند. این تقدیر غم‌انگیز بر سراسر زندگی و اشعار بودلر سایه‌ای اهریمنی افکنده است. بودلر جنبشی تازه در عالم شعر پدید آورد و به آن زیبائی خاصی بخشید بکلی متفاوت با زیبائیهای گذشته. او میان رنگ و بو و صدا ارتباطی پنهانی دریافته بود، پیوسته در جستجوی موسیقی کلام بود که با قدرت ابداع و نیروی بیان توانست به آن دست یابد. بودلر در یك جمله و گاه در یك کلمه دنیائی از شور و هیجان و آرزو و اشتیاق به خواننده القا می‌کند. انتشار کتاب **گلهای‌رنج** که یگانه اثر مهم بودلر است، حس کنجکاوی مردم را برانگیخت، اما

کسی به اهمیت واقعی آن پی نبرد و آن را ثمرهٔ طبع ظریف شاعـری نفرت‌زده و بیزار از همه چیز دانست. سنت بوو Sainte-Beuve آن را «جنون بودلری» خواند، حتی گوتیه که بودلر کتاب خود را به او تقدیم کرده است، از این هدیـه احساس افتخار نکرد و بـر سر مزار شاعر آن را «دسته گل زهـرآلود» نامید. تنها بنویل Banville بـود که به عمق اثر بودلر و روح لطیف او پـی برد و از جادوی کلام شاعـر و نبوغ هنری او خیره ماند و شك نکرد که روزی بودلر شاعر مهم قـرن خـود شناخته خواهد شد. طـرفداران متعصب بـودلر نیز او را نابغه‌ای بـا طبع استثنائی و انسانی غیرطبیعی دانستند که خاموش خواهد شد، بی‌آنکه اثرش زنـده بماند. آنان در اشعار بودلر شکوه غروب آفتاب را می‌دیدند، در حالی کـه شکوه سپیده دم داشت. بودلـر الهـام‌بخش بسیاری از استادان شعر مانند ورلن، رمبو و مـالارمـه گشت. نهضت سمبولیسم از او سرچشمه گـرفت و هـرروز نفوذش در فرانسه و خارج از آن گسترش یافت، بی‌آنکه ذره‌ای از آن کاسته شود.
بودلر بیشك مهمترین شاعر قرن اخیر بشمار می‌آید.
ترجمه به فارسی: گلهای رنج ـ ملال پاریس و برگزیده‌ای از گلهای بدی.

**بوردو، هانری** Bordeaux Henry رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۷۰-۱۹۶۳) هانری بوردو در منطقهٔ ساووا Savoie زاده شد. پدرش وکیل دعاوی بود. وی نیز برای تحصیل در رشتهٔ حقوق و ادامهٔ شغل پدر به پاریس رفت، اما رشتهٔ حقوق را رها کرد و به‌کار ادبی پرداخت. در محافل ادبی رفت وآمدکرد و بـا نشر مقـاله‌های انتقادی خود را به مردم شناساند. در ۱۹۰۰ بودکـه‌کار اصلی یعنی رمان‌نویسی را آغازکرد. هانری بوردو درحدود هفتاد اثر انتشارداد شامل رومان، نوشته‌های انتقادی ونمایشنامه. رومان خانوادهٔ دوکویار *Les Roquevillard* (۱۹۰۶)سرگذشت خانوادهٔ سرمایه‌داری شهرستانی وپایبند سنت است. پسرخانواده دست به‌کاری می زندکه به شرافت خانوادگی لطمه وارد می‌آورد و پـدر کـه وکیل دعاوی است، حاضر است همهٔ ثروت خود را ازدست بدهد تاشرافت خانواده را حفظ کند. هانری بوردو در این رومان مسؤولیت مشترك خانوادگـی را در برابر بدبختیهائی نشان می‌دهدکه ازطرف یکـی از افراد خـانـواده بر سر همه فرود مـی‌آیـد. جامهٔ پشمین *La Robe de laine* (۱۹۱۰) سرگذشت دختر سادهٔ شهرستانی‌است اسیرچنگال بیرحم

زندگی متظاهرانه وشوهری خودخواه که پیوسته اورا از این‌که همسری اجتماعی و باب روز نیست، سرزنش می‌کند و سرانجام برای دختر راهی جز خودکشی نمی ماند. رومان برف برگامها *La Neige sur les pas* در۱۹۱۲ محبوبترین رومان بوردو بشمارآمدکه مطالعه‌ای است عمیق ومؤثر در بارهٔ روح واحساس یك زن وشوهر. داستان ترس از زیستن *La Peur de vivre* در۱۹۲۱ وصف جامعهٔ شهرستانی متظاهر است و دختری را نشان می‌دهدکه عشق خود را فدای خودخواهی مادر کرده است. ازآثار دیگر هانری بوردو رومان خانه *La Maison* در ۱۹۱۳ و نمایشنامهٔ لوح خرد شده *L'Écran brisé* است که در ژوئن ۱۹۰۸ در تالارکمدی فرانسز بر صحنه آمد. هانری بوردو در جنگ ۱۹۱۴-۱۹۱۸ شرکت کرد و به دریافت نشان نائل آمد و در ۱۹۱۹ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد.

بیشتر رومانهای بوردو دربارهٔ مسائل‌خانوادگی‌طبقهٔ متوسط است درقالب شهرستان زادگاهش. وی طرفدارجدی اخلاق بشمار می‌آید وبرضد بی‌نظمیهای جامعه مبارزه می‌کند. بوردو مخالف سرسخت سوسیالیسم درعالم سیاست وناتورالیسم درعالم‌ادب است. منقدان از آثار او با لحنی استهزاآمیز یاد می‌کنند و از نظر اخلاقی آنها را مبتذل می‌شمارند، با این حال رومانهایش در محیط خانواده‌های متوسط سنت‌پرست خوانندهٔ فراوان داشته و ازبیشتر داستانهایش فیلم سینمائی ساخته شده‌است.

ترجمه به فارسی: ترس از زندگی- جامهٔ پشمین - خاکسترگرم - دیوار ناپایداراست- مطرب - معجزهٔ سرما وگرما - جمیله -کبوتران سفید و یازده داستان- جنگل شوم.

**بورژه، پول** Bourget, Paul رومان‌نویس، شاعر و مقاله‌نویس فرانسوی (۱۸۵۲ - ۱۹۳۵) پول فرزند ژوستن بورژه Justin Bourget ریاضیدان معروف و رئیس آکادمی شهر اکس Aix بود. از نوجوانی به مطالعه شوق فراوان نشان داد، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی به پاریس رفت و در ۱۸۷۴ در رشتهٔ ادبیات به اخذ لیسانس نائل آمد. با آنکه به نقدنویسی تمایل یافت، کار ادبی را با سرودن شعر آغاز کرد و سه دیوان زیر را انتشار داد: زندگی پر تشویش *La Vie inquiète* (۱۸۷۴)، ادل *Edel* (۱۸۷۸) و اعترافات *Les Aveux*(۱۸۸۲). چیزی نگذشت‌که با انتشارکتاب مقاله‌ها در روانشناسی عصرحاضر *Essais de psychologie contemporaine* و مقاله‌های تازه *Nouveaux essais* (۱۸۸۵) استادی خود را در تحلیل دقیق

روانی به اثبات رساند. بورژه دراین اثر تسلط دنیای درون و ارزشهای اخلاقی و مذهبی و اجتماعی را در برابر اعتقاد به حقایق علمی و حکمفرمائی دانش و عقل بر عالم ادبیات قرار داده و در بارهٔ نویسندگان گذشته مانند بودلر، رنان، فلوبر، لوکنت دولیل، برادران گونکور تورگنیف و دیگران تحقیقاتی انجام داده و از آثارشان ارزشیابی تازه‌ای بعمل آورده است. این اثر در میان بحران و انحطاط مکتب ناتورالیسم، اثری بسیار برجسته و قابل بحث بشمار آمد و بر نسل جوان تأثیر فراوان برجای گذاشت. بورژه پس از انتشار چندکتاب دیگر در زمینهٔ تحلیل روانی، به رومان‌نویسی روی آورد و یك سلسله رومان اجتماعی منتشر کرد که در همهٔ آنها حالات روحی و بحرانهای درون آدمی را مورد بررسی قرار داده، خاصه زندگی طبقهٔ سرمایه‌دار را که خود از نزدیك با آن آشنا بوده، تصویر کرده است. داستان معمای دردناك *Cruelle Énigme* را در ۱۸۸۵ و جنایتی از عشق *Un Crime d'amour* را در ۱۸۸۶ انتشارداد. داستان آندره کورنلیس *André Cornélis* (۱۸۸۷) سرگذشت جوانی است که در کودکی پدرش بقتل رسیده و قاتل دستگیر نشده است. خاطرات این جنایت که پیوسته افکار او را متشنج ساخته، فکر انتقامجوئی را در مغزش می‌پروراند تا سرانجام به ناپدریش بدگمان می‌شود، در مکالمه‌ای سنگین با او به بحث می‌پردازد و به خونخواهی پدر او را می‌کشد و پیش از کشتن او را وا می‌دارد که به همسرش نامه بنویسد و مرگ خود را براثر خودکشی ناشی از بیماری بیدرمانی اعلام کند. این داستان کمی مبهم و سنگین است، اما در تحلیل روانی اشخاص داستان تعمق بسیار بکار رفته است. داستان دروغها *Mensonges* (۱۸۸۷) زندگی پر تزویر و ریای زنی را به نام سوزان وصف می‌کند که مورد اعتماد شوهر است و در ضمن معشوقهٔ بارون، مردی ثروتمند و در عین حال عاشق شاعری جوان. دروغ و تقلب مدتها ادامه می‌یابد، تا روزی که همه چیز آشکار می‌شود. بارون که خود تجربهٔ بسیار دارد، به این امر بی‌اعتنا می‌ماند، اما شاعر جوان بر اثر سرخوردگی به خودکشی روی می‌آورد. غالب این رومانها شاهکار پول بورژه شناخته شد و موجب شهرت ناگهانی و پیروزی درخشانش گشت. از همه معروفتر رومان مرید *Le Disciple* (۱۸۸۹) است که در آن مبارزهٔ روحی شخصی نشان داده شده است که مظاهر عالم درونی و اخلاقی را چیزی جز ثمرهٔ واقعی دنیای جسمانی نمی‌داند، اما از عشق دختری چنان

آشفته می‌گردد و در وجودش چنان مبارزه‌ای میان این دوگانگی در می‌گیرد که به بحرانهای سخت روحی دچار می‌شود، چنانکه هرگز موفق نمی‌گردد میان دنیای تجربی و علمی و دنیای احساس و درون خود سازشی برقرار کند. این اثر که از رومانهای تحلیلی بورژه است و نفوذ خطرناك طرفداران علوم مادی وکفرآمیز را نشان می‌دهد، بسیار جلب توجه کرد و افکار زمان را به مسائل درون متوجه ساخت. بورژه پس از آن یك رشته داستان در بارهٔ مذهب، اخلاق و علم اجتماع انتشار داد. از آن جمله است: قلبی زنانه *Un Coeur de femme* (۱۸۹۰)، ارض موعود *Terre Promise* (۱۸۹۲) و جهان وطنی *Cosmopolis* (۱۸۹۲)، تصویری از شهر رم و جامعهٔ پر تجمل و فاسد آن که جهانگردان از گوشه و کنار جهان در آن جمع شده‌اند. بورژه به سبك نوشته‌های بالزاك چهرهٔ اشخاص مختلف را تصویر می‌کند و در ضمن مسألهٔ وراثت را مورد توجه قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه هریك از جهانگردان تابع خصال ملت وطبقهٔ خاص خویش است. داستان مرحله *L'Étape* (۱۹۰۲) از عمیق‌ترین رومانهای اجتماعی بورژه بشمار آمد. بورژه داستان طلاق *Un Divorce* را در ۱۹۰۴ پس از پذیرفتن مذهب کاتولیك رم انتشار داد و درآن مخالفت خود را با طلاق اعلام کرد.

پول بورژه با آنکه در نوشتن رومانهای تحلیلی و روانی استاد است، بیشتر عالم علم اخلاق بشمار می‌آید تا عالم روانشناس. سبك انشای پول بورژه سنگین و به صورت وعظ و خطابه است که پس از جنگ جهانی اول تمایلات نسل جوان را قانع نمی‌کرد و موافق سلیقهٔ آنان نبود. وی در ۱۸۹۴ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

ترجمه به فارسی: به یاد من باش ـ دیسیپل (مرید) ـ گناهکار عشق.

**بوسوئه، ژاك بنینی** Bossuet, Jacques Bénigne نویسنده و خطیب فرانسوی(۱۶۲۷-۱۷۰۴) بوسوئه در دیژون Dijon ، در خانواده‌ای مذهبی و سنت‌پرست و طرفدار سلطنت زاده شد و از طرف پدر برای کسب مقامات روحانی به مدرسهٔ مذهبی یسوعیان فرستاده شد. بوسوئه درپانزده سالگی به‌تحصیل الهیات پرداخت، اما این امر مانع ورود او به اجتماع نشد، غالباً به تئاتر می‌رفت ونمایشنامه‌های کورنی را تماشا می‌کرد. اشعار ویرژیل را بخاطر می‌سپرد وکتابهای مذهبی وآثار

کشیشهای گذشته را مطالعه می‌کرد و بدین وسیله استعداد نویسندگی و فصاحت را در خود پرورش می‌داد. بوسوئه در ۱۶۵۲ در رشتهٔ الهیات به دریافت درجهٔ دکتری نائل آمد و به وعظ و خطابه پرداخت. اولین موعظه از مواعظ *Sermons* را در شانزده سالگی انجام داد که قدرت و استعداد زودرس و شگفت‌انگیز او را در فصاحت آشکار ساخت. بوسوئه در ۱۶۶۰ به پاریس رفت و واعظ باب روز معرفی شد. خاصه موعظه در بارهٔ مرگ *Sermon sur la mort* او را به اوج فصاحت و به قلهٔ پیشرفت در تعلیمات مذهبی رساند. بوسوئه خود این مواعظ را انتشار نداد، زیرا از نظر او سخنانی بود که در موارد مختلف و برای شنوندگان مختلف ایراد شده بود. پس از مرگش دستخطهای او به برادر زاده‌اش رسید و تعداد فراوانی از آنها پراکنده یا مفقود گشت و در قرن هیجده به وسیلهٔ دو تن از روحانیان جمع‌آوری شد ومیان سالهای ۱۷۷۲و ۱۷۷۸درنوزده جلد انتشاریافت. بوسوئه در۱۶۷۰ مربی ولیعهد شد و نه سال دراین سمت باقی ماند وبرای شاگرد خویش کتاب گفتار در تاریخ عمومی *Discours sur l'Histoire Universelle* را نوشت که در ۱۶۸۱ منتشر شد. این تاریخ شامل وقایعی است از بدو عالم خلقت تا سلطنت شارلمانی و به سه بخش تقسیم می‌شود، بدین‌طریق: بخش اول اعصار *Les Époques*، بخش دوم سیر مذهب *La Suite de la religion*، بخش سوم امپراتوریها *Les Empires*. بوسوئه به همهٔ این وقایع از یك نقطهٔ نظر می‌نگرد وآن مشیت الهی است. این تاریخ نه تنها بوسوئه را بزرگترین نثرنویس فرانسه معرفی کرد، بلکه غنای موضوع و تجزیه و تحلیل امور و تعمق در مسائل، بر وسعت معرفت او گواهی می‌داد. بوسوئه که از دسیسه‌ها و مخالفت درباریان آزرده گشته بود، خودرا کنار کشید، بیشتر وقت را به آموزش مسائل دینی گذراند، متون کتاب مقدس را تدریس کرد و بدین‌طریق مقام مهمی درجامعهٔ روحانی بدست آورد. در ۱۶۸۱ اسقف مو Meaux گشت و به «عقاب مو» L' Aigle de Meaux معروف شد و برای ایراد وعظ و خطابه غالباً به ورسای و پاریس رفت وآمدکرد. یك رشته رساله *Traité* نوشت که پس از مرگش انتشار یافت و از درخشانترین‌آثار دورهٔ پختگی او بشمار آمد. مرثیه‌ها و خطبه‌های مذهبی *Oraisons funèbres* بر شهرت بوسوئه افزود و می‌توان گفت که او مرثیه را از نو خلق کرد. زندگی هر متوفائی در نظر بوسوئه بهانه‌ای بود برای عرضه کردن تفکر و اعتقاد مذهبی

خویش. یازده مرثیه ایراد کرد و شش مرثیهٔ آخرین را در مجموعه مرثیه‌ها و خطبه‌های مذهبی *Recueil d' Oraisons funèbres* در ۱۶۷۲ منتشر کرد که از همه معروفتر خطبه‌ای بود در رثا و مدیحهٔ ملکه آن دوتریش که در نمازخانهٔ سلطنتی و در حضور شاه ایراد کرد. دیگر خطبه در رثای ملکهٔ انگلستان که در شانزدهم نوامبر ۱۶۶۹ در حضور شاهزاده کنده Condé و ملکه ماری ترز ایراد کرد و در آن به کمال قدرت در فصاحت و هنر وعظ و خطابه دست یافته بود. تنها فصاحت و کلام پرطمطراق نبود که بوسوئه را خطیبی معروف ساخت، بلکه مرثیه‌ها و مدیحه‌های او تعلیماتی در بارهٔ زندگی و عظمت مقام در بر داشت. بوسوئه عقیده داشت که مسیحیت سازندهٔ بشر است و همه چیز در دنیا دامی است در پیش پای فرد مسیحی، فصاحت تنها وسیلهٔ عرضه کردن این اندیشه‌ها بود که وی در حد کمال از آن بهره می‌گرفت. در ۱۶۷۱ خطبه‌ای در بارهٔ مبانی ایمان کاتولیك *Exposition de la doctrine catholique* ایراد کرد که جنبهٔ رسمی یافت و از پر فروش‌ترین آثارش بشمار آمد. در ۱۶۸۹ تاریخ تغییر و تحول کلیساهای پروتستانی *Histoire des variations des Églises protestantes* را منتشر کرد. یکی از هدفهای بوسوئه در آغاز زندگی روحانی او، مبارزهٔ با دشمنان دین و وحدت بخشیدن به جامعهٔ برادران روحانی و از میان بردن سوء تفاهمها بود. در این کتاب لزوم قبول کلیسای واحدی را یادآور شده است و به سبب آنکه قصد داشته تا به پروتستانها ثابت کند که روح کلیسا را خوب درك نکرده‌اند، از لحن پرخاشگرانه و حملهٔ مستقیم خودداری کرده است. کتاب تاریخ تغییر وتحول کلیساهای پروتستانی به محض انتشار از طرفی پیروزی عظیم بدست‌آورد و از طرف دیگر با ابطال و انکار روبرو شد و بوسوئه مدتها به همهٔ اعتراضها با بیغرضی پاسخ می‌گفت. شیوهٔ نگارش کتاب گاه با فصاحت وصناعت کلام همراه است و گاه بسیار مأنوس و آشنا می‌نماید و در هرحال ازمنطقی ستایش‌انگیز برخوردار است. بوسوئه در ۱۶۹۴ اصول و اندیشه‌هائی دربارهٔ کمدی *Les Maximes et reflexions sur la comédie* و در ۱۶۹۷ تعلیماتی در بارهٔ شکوه و جلال فن خطابه *L'Instruction sur les éclats d'oraison* را منتشر کرد که فنلون Fénélon به آن پاسخ گفت. فنلون از رقیبان سرسخت بوسوئه بشمار می‌آمد و پیوسته میان آن دو مبارزهٔ فکری جریان داشت، تا جائی که کارشان به قضاوت رسمی کشیده شد و بوسوئه با منطق و سخریه و با

پشتیبانی شاه توانست فنلون را مغلوب کند. از مهمترین مواعظ بوسوئه تفکرات در بارهٔ انجیل *Les Méditations sur l'Évangile* (۱۶۹۵) است که وی در آن با کمال صراحت روحانیان را به تفکر و مطالعه دربارهٔ انجیل دعوت کرده بود. تفکرات تفسیرهائی بود از سخنان مسیح. مکاتبه‌هائی که بوسوئه از ۱۶۹۳ با چند راهبه انجام داد، عقاید و احساسهای مذهبی و انسانی او را نشان می‌دهد.
بوسوئه در نوع وعظ و خطابه و مرثیه و مدیحه تحولی ایجاد کرد و وظیفهٔ راهنمائی و تعلیماتی را در اخلاق و مذهب بر عهده گرفت و همهٔ کوشش خود را بکار برد که از وجود شاه، انسانی شرافتمند و خبیر بسازد. بوسوئه از طرف دیگر استاد نثر کلاسیك فرانسه بشمار می‌آید. او به خوشاهنگی و موسیقی کلام و معانی دقیق الفاظ توجه خاص نشان می‌داد و مسائل بزرگ دینی و انسانی را با لحن شاعرانه بیان می‌کرد و در ۱۶۷۱ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد.

**بوکاتچو، جووانی** Boccacio Giovanni شاعر و نویسندهٔ ایتالیائی(۱۳۱۳-۱۳۷۵)
بوکاتچو از پدری ایتالیائی و مادری فرانسوی در چرتالدو Certaldo نزدیك فلورانس زاده شد، تحصیلات خود را ابتدا در فلورانس انجام داد و در دوازده سالگی از جانب پدر به ناپل فرستاده شد تا در بانك مهم باردی Bardi که خود مأمور معاملات آن بود، کارآموزی‌کند. جووانی در ناپل به‌دربار آنژون Anjou راه یافت و کم‌کم شیفتهٔ زندگی معنوی و فکری آن گشت و زیر نظر استادان متبحر دربار به‌آموختن زبان لاتینی پرداخت و به‌آثار ویرژیل و پترارك علاقه‌مند گشت و برخلاف میل پدر، به راه شعر و ادب‌کشیده شد و در ضمن به خوشگذرانی و عیاشی روی آورد و به فیامتا Fiammetta دختری زیبا از خانواده‌های اشرافی دل بست که الهام‌بخش او در همهٔ آثار ادبی گشت و همان مقام را نزد او یافت که بئاتریچه Beatrice در آثار دانته و لائورا Laura در آثار پترارك بدست آورده بودند. بلندپروازیهای بوکاتچو در عالم ادب به علاوهٔ تجربه‌هائی که از زندگی عاشقانه یافته بود، موجب پیدایش یك سلسله آثار دورهٔ جوانی او گشت. از آن جمله است: شکار دیانا *La Caccia di Diana* (۱۳۳۴) منظومه‌ای توصیفی در هیجده بند که اولین اثر شاعرانهٔ بوکاتچو بشمار می‌آید و وصف صحنهٔ شکاری است در فصل بهار که بانوان درباری و اشرافزادهٔ ناپل به رهبری دیانا الههٔ شکار یونان

باستان، انجام می‌دهند و بوکاتچو درآن عناصر اساطیری را به جنبه‌های استعاری شعر می‌افزاید. اثر در مجموع اشاره‌ای طنزآمیز به زندگی در دربار ناپل است و بانوان درباری که همه مظهر جوانی و زیبائی و طراوتند، بظاهر از تقوا و پاکدامنی بهره‌مند، اما ناتوان از خودداری در برابر هوس و عشق و دلدادگی. **فیلوکولو** *Filocolo* در هفت جلد، بنا بر درخواست فیامتا و در سالهای آخر اقامت بوکاتچو در ناپل میان سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۴۰ نوشته و پس از قطع رابطهٔ او با فیامتا ناتمام مانده و دنباله‌اش در فلورانس گرفته شده است. این اثر در واقع سرگذشت دلدادگی نویسنده به فیامتاست. **فیلوستراتو** *Filostrato* (۱۳۳۸) منظومه‌ای است در نه بخش که موضوع آن از داستان تروا Troie گرفته شده و با سرگذشت عاشقانهٔ خود بوکاتچو آمیخته است و غم شاعر را پس از دوری از فیامتا نشان می‌دهد. **تزئیدا** *Teseida* (۱۳۳۹) منظومه‌ای است در دوازده بند و چون منظومهٔ قبل عاشقانه و افسانه‌ای. **آمه‌تو** *Ameto* (۱۳۴۱) قصه‌ای روستائی و استعاری است. **رؤیای عاشقانه** *Amorosa Visione* (۱۳۴۲) به فیامتا اهدا شده و شاعر هجران کشیده‌ای را نشان می‌دهدکه همهٔ وجودش به دلدار بستگی دارد و درعالم رؤیا خود را در جاهای دور افتاده سرگشته در بیابانها، با دختری زیبا و پس از آن با حوادثی بیشمار روبرو می‌بیند. **فیامتا** *Fiammetta* (۱۳۴۲) مدیحه‌ای است منثور و عاشقانه که در آن قهرمان داستان عشقهای خود و عشقهای ناکام مانده و افسانه‌ای دیگران را نقل می‌کند. اثری که پایه‌های شهرت و افتخار بوکاتچو را استوار ساخت، داستان **دکامرون** *Decamerone* است که نویسنده در آن از طاعون هولناکی که شهر فلورانس را فرا گرفته بود، الهام‌گرفته است. در جریان طاعون هفت زن و سه مرد جوان در گوشه‌ای بر کنار از بیماری مهلك، یکدیگر را می یابند و مصمم می‌شوند که برای وقت گذرانی به نقل داستان بپردازند. کتاب شامل صد داستان است که در مدت ده روز به وسیلهٔ این ده نفر نقل شده است. بنابراین‌کتاب به ده روز تقسیم می‌شود و اولین روزآن به وصف طاعونی اختصاص می‌یابد که در ۱۳۴۸ فلورانس را منهدم ساخته است. تنوع خارق‌العادهٔ موضوعها، قهرمانان، خصیصه‌ها، مکانها و زمانها از طرفی، و شیوهٔ نگارش و اندیشه‌ها از طرف دیگر کتاب دکامرون را اثری بینظیر ساخته و موجب شده است که در طی قرنها ترجمه‌ها و تفسیرهای گوناگون در بارهٔ خصوصیتها و ادراکهای عمیق این

شاهکار ادبی بعمل آید. ورشکستگی شرکت باردی بوکاتچو را ناگزیر کرد که به فلورانس بازگردد و بر حسب نوشته‌های خود او با کشمکشها و اغتشاشهای محیط روبرو شود، اما رویاروئی با ضرورتهای زندگی اجتماعی و جنبه‌های واقعی و عینی امور، درهای تجربهٔ تازه‌ای را از زندگی، خاصه از محیط بازرگانان سودجو و حیله‌گر که او خود به آن تعلق داشت، بر او گشود. بوکاتچو چندین سال در شهرهای مختلف ایتالیا و در دربار امیران و فرمانروایان اقامتهای کوتاهی داشت و در ۱۳۴۸ به هنگام شیوع طاعون به فلورانس بازگشت. در ۱۳۵۰ اولین بار با پترارك آشنائی یافت و میان آن دو دوستی صمیمانه‌ای برقرار شد هر دو به مطالعهٔ ادبیات یونان و روم باستان پرداختند و بوکاتچو در تحقیقات دربارهٔ متون قدیم با پترارك همکاری کرد. روز بروز بر شهرتش افزوده گشت و به چندین مأموریت سیاسی و اداری فرستاده شد، اما هرگز عشق او به زبان یونانی کاهش نیافت و از متون مهمی که تا آن زمان ناشناخته مانده، یا به صورتی نادرست انتشار یافته بود، چاپهای دقیقی بعمل‌آورد. بوکاتچو پس از ورشکستگی کار تجاری پدر، وضع مالی دشواری یافت و در جستجوی تأمین معاش به ونیز و ناپل سفر کرد که با سرخوردگی و ناکامی به زادگاهش بازگشت و وقت خود را به مطالعهٔ متون قدیم صرف کرد. از نقطهٔ نظر ادبی و مذهبی، در این دوره تحولی عمیق در روح بوکاتچو پدید آمد، چنانکه همهٔ آثارش را که به زبان ایتالیائی نوشته بود، همچون آثاری گناه‌آلود طرد کرد و یك بار نیز به سوزاندن آنها اندیشید که پترارك او را از این کار بازداشت و به روحش استواری بخشید. این تغییر حال درآخرین کتاب او به زبان ایتالیائی به نام **کورباتچو** *Corbaccio* (۱۳۵۴) دیده می‌شود که اثری هجوآمیز است دربارهٔ زنان و در آن عاشق پیری را نشان می‌دهد که خود را هدف تحقیر و تمسخر دلدار خویش می‌بیند و نسبت به عواطف زنان دچار شکست و تردید می‌شود و معایب آنان را در نوعی پرتو الهی برجسته و روشن پیش چشم مجسم می‌یابد. همین تحول روحی در نامهٔ تسلیت‌آمیز به پینو دو روسی *Lettera consolatoria a Pino de' Rossi* در ۱۳۶۳ تأیید می‌شود که پس از ملاقاتی با پترارك نوشته شده و پر ثمرترین ملاقات آن دو بوده است. بوکاتچو و پترارك جز ملاقاتهای معدودی که با یکدیگر داشتند، همهٔ عمر رابطهٔ خود را به وسیلهٔ نامه‌نگاری و رد و بدل کردن کتاب و اخبار ادبی

حفظ کردند و چنان به یکدیگر نزدیك شدند که بنا بـه گفتهٔ پترارك «یك روح در دو بدن» بودند. پس از ۱۳۶۰ خانهٔ بوکاتچو یکی از مراکز علوم و ادب باستانی گشت که از آنجا اخبار تازه وکشفیات ادبی به سراسر ایتالیا و اروپا پخش می‌شد. این شوق و توجه شدید به علوم ادبی عهدکهن، همهٔ آثار دورهٔ میانسالی بوکاتچو را در بـر مـی‌گیـرد کـه عبـارت است از: نسب‌نـامـهٔ خـدایـان دودهٔ شرك *De Genealogiis deorum gentilium* رساله‌ای اساطیـری بـه زبان لاتینی در پانزده جلد که میان سالهای ۱۳۵۰و ۱۳۶۰ نوشته شده و تذکره‌ای است از همهٔ افسانه‌های مذهبی عهد باستان با تفسیرهای نقد آمیز. این کتاب از طرفی ذهن پوینده و مشتاق بوکاتچو را نشان می‌دهد و از طرف دیگر بنا بر نظریهٔ بسیاری از نـاقدان عصر او، تحقیقی استثنائی و برجسته است در زمینهٔ اساطیر یونان. همچنین از نظر استقصای در علوم ادبی و صرف و نحو با پیروزی بزرگی همراه گشت که مستقیم و غیر مستقیم مأخذ کار بسیاری از شاعـران قـرار گرفت، چه به صورت اقتباس افسانه‌هـا، چـه بـه صورت اشاره و کنـایه بـه مطـالب آن. ترانه‌های شبانی *Bucolicum carmen* میان سالهای ۱۳۵۱و ۱۳۶۶ ساخته شده و بیشتر آنها اشاره به وقایع سیاسی زمان و تعدادی نیز مربوط به حوادث و اعمال زندگی شاعر است. دربارهٔ زنان نامی *De Claris mulieribus* شامل صد و چهـار سرگـذشت از زنـان نامدار همهٔ اعصار است، چه از نظر فضائل،چه ازنظر معایب و مفاسد، و درمجموع تلفیقی‌است ازتحقیقات تاریخی و افسانه‌ای زنان نامی که از توفیق بسیاربرخوردار شد، بارها ترجمه‌گشت یا مورد تقلید قـرار گـرفت. کتاب دربارهٔ کوهها، جنگلها، چشمه‌ها، دریاچه‌ها، شطها و..... *De Montibus, silvis, fontibus, lacubus, fluminibus* فرهنگنامه‌ای است از نامهای جغرافیائـی‌کـه در متون قـدیم یافت می‌شد و بـه سهولت قرائت آثار کلاسیك کمك مـی‌کـرد، ازین‌رو متممی برای کتاب نسب‌نامهٔ خدایان دودهٔ شرك بشمار آمد. بوکاتچو تحت تأثیر پترارك، همهٔ انحرافات روحی و تردیدهای مذهبی دورهٔ جوانی را کنارگذاشت و به ایمانی قوی گرایید . همچنین با شیفتگی بیش از حد به آئین دانته روی آورد وکتاب رساله‌ای در سرودهای دانته *Trattatello in laude di Dante* را میـان سالهـای ۱۳۵۷-۱۳۶۲ انتشار داد کـه ستایشی از دانته و ستایشی از شعر است. بوکاتچو در این زمان از طرف دستگـاه حکومت فلورانس مأمور شد که در کلیسا و در حضور عـامهٔ مردم از کمدی الهی

اثر دانته شرح و تفسیر بعمل آورد، اما سخنرانیهای او چه به سبب رنجوری، چه به سبب آنکه نمی‌خواست اندیشه‌های والای دانته را به صورتی عامه پسند در آورد، ناتمام ماند. از طرف دیگر مرگ پترارك در این هنگام در دل او خلأی پدید آورد که با هیچ چیز نتوانست آن را پر کند و نوشته‌هایش پس از آن چیزی جز ناله و زاری در مرگ دوست بزرگوارش نبود.

آثار بوکاتچو بسیار گوناگون است و از چنان قدرت خلاقیت و دقت در هنر برخوردار که مقام او را به دانته که چهل و هشت سال پیش از او و پترارك که نه سال پیش از او زاده شده بودند، نزدیك می‌کند. شخصیت بدیع بوکاتچو در آن است که واقعیتهای عصر خویش را به موضوعهای عهد باستان می‌پیوندد، چنانکه نمی‌توان افسانه‌های قدیم را از سرگذشتهای واقعی عصر او تشخیص داد. کتاب دکامرون او کمدی الهی واقعی است با هزاران رنگارنگی و گوناگونی در تجسم حالتهای خاص گروهها و افراد بشری. بوکاتچو به معنی واقعی متبحر در فرهنگ باستان Humaniste بود و کسی که قدرت داشت فرهنگ وسیع خود را با فرهنگ یونان و روم قدیم متجانس گرداند.

ترجمه به فارسی: دکامرون.

**بولور-لیتن** ، رجوع شود به **لیتون.**

**بومارشه ، پیر اوگوستن کارون دو** Beaumarchais, Pierre Augustin Caron de نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۷۳۲ - ۱۷۹۹) بومارشه درپاریس زاده شد. پدرش ساعتساز معروفی بود که از ذوق هنری بهره داشت و خانوادهٔ خود را به موسیقی و تئاتر وشعر علاقه‌مند ساخت. پیر نیز آموزشی عمیق یافت. در نوجوانی به‌پیشهٔ پدر روی آورد و به رهبری او چنان از رموز کار آگاه شد که در بیست سالگی روش خاصی در ساعتسازی اختراع کرد و هنگامی که رقیب معروف وی خواست به ناحق آن را در انحصار خود درآورد، بومارشه شرحی در دفاع از ابداعش به آکادمی علوم تقدیم کرد که به محکومیت ساعتساز رقیب انجامید و استعداد او را در بکار بردن نثر سلیس و منطق قوی آشکار ساخت، نامش را برزبانها انداخت و موجب شد که به سمت ساعتسازی دربار منصوب شود. بومارشه برای خانوادهٔ سلطنتی ساعتهای زیبا ساخت، ازجمله برای مارکیز دوپومپادور معشوقهٔ

لوئی پانزده ساعتی در نگین انگشتری کار گذارد. بومارشه به موسیقی نیز بسیار علاقه‌مند بود و درتکامل چنگ (هارپ) کوشید و استاد چنگ دختران لوئی پانزده شد و مجالس موسیقی در دربار تشکیل داد. در ۱۷۵۶ با بیوهٔ زیبا و ثروتمند یکی از درباریان ازدواج کرد که پس از یك سال درگذشت و بومارشه نتوانست ثروت او را تصاحب کند. وی با وجود مقامی که داشت، از نظر مالی پیوسته با دشواری روبرو بود، تا آنکه با بانکدار معروف پاری دوورنی Paris-Duverney آشنا شد و به سبب آنکه نظر شاه را به مدرسهٔ نظامی که او تأسیس کرده بود جلب کرد، مورد حمایتش قرار گرفت، در امور مالی با وی شریك شد و به‌ثروتی سرشار دست یافت، درهای جامعهٔ اشرافی به رویش گشوده شد و با پرداخت پول منشی شاه گشت‌که در ردیف مقام نجیب‌زادگی بود. بومارشه در ۱۷۶۴ به‌منظور انجام بعضی امور تجاری و همچنین کمك به‌خواهرش که در زندگی بادشواریهائی روبرو شده بود، به اسپانیا سفر کرد و مورد پذیرائی مقامات عالی قرار گرفت و به محافل سرشناس و دنیای پرتجمل راه یافت و دربارهٔ عادات و سنن آن سرزمین مطالعاتی انجام داد که در نمایشنامه‌هایش از آنها استفاده کرد. پس از یك سال اقامت در مادرید به پاریس بازگشت و در ۱۷۶۷ نمایشنامهٔ اوژنی *Eugenie* را برصحنه آورد، که موضوع آن را از سرگذشت خواهرش اقتباس کرده و بعدها شرح مفصل آن را در خاطرات *Mémoires* آورده است. نمایشنامهٔ اوژنی که بومارشه درآن خود را مدافع اخلاق نشان داده بود، پیروزی عظیمی بدست‌آورد. در ۱۷۷۰ نمایشنامهٔ دیگر بومارشه به نام دو دوست *Les Deux amis* در کمدی فرانسز Comedie Française اجرا شد که توفیقی بدست نیاورد و پس از ده اجرا از برنامه حذف شد. پس از آن بومارشه گرد نمایشنامه‌های اخلاقی نگشت و به نوشتن کمدی روی آورد و در این میان از نظر امور مالی و شغلی گرفتار پیشامد تازه‌ای شد. توضیح آنکه حامی و شریکش درگذشت، در حالی که سهم فراوانی از ارث خود را برای وی باقی گذاشت، اما برادرزادهٔ بانکدار،بومارشه را به اتهام تقلب مورد تعقیب قانونی قرار داد که سالها طول کشید و دادگاه یك‌بار او را محکوم ساخت و اموالش را ضبط کرد. بومارشه که پس از پرداخت رشوهٔ فراوان خود را ورشکسته و رسوا دید، چهار بخش خاطرات مبنی بر دفاع خود و شرح محاکمات و اتهامات انتشار داد که شاهکاری بود از استدلال و

نیشخند و در آن دشمنان خود را به مسخره کشیده و از متهم کـه خود او بـود، شخصیتی محبوب و پیروزمند ساخته بود. این اثر بسیار جلب توجه کرد، همه‌کس آن را خواند . ولتـر گفت: «هرگز از نوشته‌ای آنقدر لذت نبرده‌ام.» و برناردن دوسن-پیر نویسندهٔ آن را با مولیر برابر دانست. ده هزار نسخه از چهارمین بخش خاطرات بفروش رفت، کـم کـم نظرها تغییر کـرد و بـومارشه در واقع پیـروز گشت و مورد حمایت دربار قرار گرفت و با مأموریتی مخفی به انگلستان فرستاده شد. خاطرات چهاربخشی بـومارشه امروز سند گـرانبهائـی است کـه بـا منطقی استادانه و لحنی تند و بی‌پروا، عمق جامعهٔ زمان را پیش چشم خواننده می‌گذارد. بومارشه در ۱۷۷۲اوپراکمیکی‌نوشت به‌نام (دیش‌تراش‌اشبیلیه *Le Barbier de Séville* که موسیقی آن را خـود ساخته بود، سپس آن را به صورت کمدی منثور در چهار پرده درآورد که در ۲۳ فوریهٔ ۱۷۷۵ در کمدی فرانسز برصحنه آمد و با پیروزی درخشانـی روبرو گشت. در زمان بومارشه کمدی به معنی واقعی بسیار ضعیف و کهنه گشته بـود، بـومارشه آن را زنده کـرد و تـازگی غیرقابل انکاری بـه آن بخشید. با آنکه موضوع (دیش‌تراش اشبیلیه موضوعی‌ساده‌است،به‌سبب قدرت تخیل و نیـروی قلم بومارشه اثری جالب تـوجه بشمار آمد. کنت آلماویوا Almaviva نجیب‌زادهٔ جوان اسپانیائی عاشق روزین Rosine دختر زیبائی می‌شود که به وسیلهٔ سرپرست پیرش بارتولو Bartolo که خیال ازدواج با او را دارد، در خـانه زندانی است. کنت به پیشخدمت سابق خود، فیگارو Figaro که به کار آرایشگری پرداخته برمی‌خورد. فیگارو به ارباب سابق خود قول کمك می‌دهد و با تیزهوشی و چابکی بکار مـی‌پردازد و بارها با کنت در لباس مبدل به خانهٔ روزین راه مـی‌یابد. و پس از اطمینان یافتن از عشق روزین به کنت، به دسیسه‌های گوناگون و ظریف دست می‌زند، تا سرانجام به وسیلهٔ عاقدی کـه برای عقد ازدواج بارتولو و روزیـن به خانـهٔ او دعـوت شده بود، دختر به ازدواج کنت در می‌آید . بارتولو هنگامی از دسیسه‌آگاه می‌شودکه کار ازکار گذشته است. (دیش‌تـراش اشبـیـلیـه الهام‌بخش بسیاری از آهنگسازان گشت و پیوسته تازه و مـورد توجه باقی مـاند. بومارشه با وجـود پیروزی شایان در امـور مالی و بدست آوردن ثـروت سرشار، هـرگز دشواریهـای مالـی نمایشنامه‌نویسان را از نظر دور نکرد و در ۱۷۷۷ با زحمت بسیار انجمن نـویسندگان را تأسیس کـرد تا حقوق این گروه را تأمین کنـد. در

۱۷۷۸ خود را به کار عظیم ادبی انداخت و آن انتشار آثار کامل ولتـر بود کـه تازه درگذشته و انتشار آثارش در فرانسه قدغن شده بود. بومارشه به‌امید اغماض مقامات دولتی در ایـن سرمایه‌گذاری ادبی قدم نهاد. نسخه‌های منتشر نشدهٔ آثار ولتـر را خـرید. حروف تازه برای چاپخانه فراهم کرد، کاغذ خـرید و سرانجام مـوفق شد کـه آثار ولتـر را منتشر سازد، اما از این راه تنها قسمتی از سرمایـهٔ خود را بـدست آورد. در ۱۷۷۸ بـومارشه به نوشتن شاهکار دیگـری دست زد و نمایشنامهٔ عروسی فیگارو *Le Mariage de Figaro* را نوشت که دنبالهٔ ریش‌تراش اشبیلیه بشمار می‌آید، اما از نمایش آن جلوگیری شد و شاه آن را «نفرت‌انگیز و غیرقابل نمایش» خواند. بومارشه از آن پس به طور خصوصی این نمایشنامه را به دوستان عـرضه کـرد و در خانـهٔ یکی از رجال بنمایش گذارد، یکی از اعضای آکادمـی فرانسه پس از دیدن نمایش آن را «عالی» وصف کرد. این پیروزی نظر شاه را نیز تغییر داد و عروسی فیگارو در پنج پـرده در ۱۷۸۴ اولین‌بـار در کمـدی فـرانسز بـر صحنه آمد کـه با پیروزی عجیبی روبرو شد و بر شهرت و ثـروت بـومارشه افزود. تنها در ۱۷۸۴ شصت و هفت بار به اجرا درآمد و هرگز از اعتبارش کاسته نشد. بـومارشه در ۱۷۸۵ این نمایشنامه را با دیباچه‌ای طولانی بچاپ رساند. در ۱۷۹۲ نمایشنامهٔ منثور مادر مقصر *La Mère coupable* در پنج پرده برصحنه آمد که آخرین بخش از اثر سه بخشی بومارشه (ریش‌تراش اشبیلیه ـ عروسی‌فیگارو ـ مادر مقصر) است. نـویسنده قصد داشت کـه چهارمین را نیـز بـه نـام عـروسی لئون *Le Mariage de Léon* برآن بیفزاید که مرگش فرا رسید و به این هدف دست نیافت. نمایشنامـهٔ مادر مقصر توفیق بسیار یافت و تـا ۱۸۵۰ در فهـرست نمایشنامه‌های کمدی فـرانسز باقی ماند. بومارشه در زمان انقلاب چندین بار بـه علل سیاسی و تجاری و مناقشه‌های مالی به زندان افتاد و به هلند و لندن سفر کرد. سرانجام در ۱۷۹۶ به پاریس بازگشت و خاطراتی مبنی بر تأیید کارهای خود منتشر کـرد بـه عنوان شش دورهٔ زندگانی *Six époques* که چندان جلب توجه نکـرد و سنت بوو منتقد معروف دربارهٔ آن نوشت: «بومارشه دیگر ملال‌انگیز شده است.» درهجدهم ماه مه ۱۷۹۹ بومارشه را در بسترش مرده یافتند. او به علت سکتهٔ قلبی درگذشته بود.

بومارشه شخصیتی فعال و ذهنی تابناک داشت. دربارهٔ همهٔ امور اندیشه‌های تازه

عرضه می‌کرد، از بیشتر هنرها بهره‌مند بود. شهرتش بیشتر به دو کمدی او بستگی دارد که در نوع خود بینظیر بود که نه از چیزی تقلید شده و نه کسی توانست از آنها تقلید کند. خاطرات او نیز تحسین عموم را برانگیخت و او را در ردیف نویسندگان طراز اول قرار داد. بومارشه خود گفته است که ادبیات برایش تنها تفننی بشمار می‌آمده، اما دستنویس آثارش ثابت می‌کند که وی نویسنده‌ای بینهایت دقیق بوده و در نوشته‌هایش تیز هوشی و زیرکی بسیار بکار می‌برده است.

ترجمه به فارسی: ریش‌تراش اشبیلیه (سویل) - عروسی فیگارو.

**بومانت، فرانسیس** Beaumont Francis نمایشنامه‌نویس انگلیسی(۱۵۸۴ - ۱۶۱۶) پدر بومانت قاضی و از اشرافزادگان انگلستان بود. فرانسیس در شانزده سالگی خانهٔ پدری را ترك کرد و به آکسفرد رفت و بی‌آنکه مدرکی بدست آورد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و مصمم گشت که زندگی را به شعر و تئاتر اختصاص دهد. وی از ستایندگان بن جانسون Ben Jonson بود و به سفارش او برای چندین نمایشنامه‌اش شعر ساخت و در خانهٔ او بود که با جان فلچر John Fletcher آشنائی یافت و میان آن دو دوستی بسیار نزدیکی برقرار شد، چنانکه زندگی مشترکی پیش گرفتند، در یك خانه بسر بردند و در نویسندگی همکاری صمیمانه‌ای را آغاز کردند. این همکاری که از ۱۶۰۸ شروع شده بود، در ۱۶۱۳ پس از ازدواج بومانت پایان یافت. نمایشنامهٔ دشمن زن *Woman-Hater* (۱۶۰۷) که به روایتی به وسیلهٔ بومانت بتنهائی نوشته شده تحت تأثیر آثار بن جانسون و برمبنای مضحکه و مسخره قرار گرفته و آمیخته‌ای از شعر و نثر است. نمایشنامهٔ **شهسوار دسته هاون داغ** *The Knight of the Burning Pestle* که اولین‌بار در ۱۶۰۷ برصحنه آمد، نمایشنامه‌ای است هجوآمیز و به صورت منظومه‌های شهسواری که درآن هم بازیگر شرکت داشت و هم تماشاگر و بعضی از صحنه‌های آن از زیبائی فراوان برخوردار بود، مانند صحنه‌ای که درآن یکی از شهسواران زبان شهسواری، یعنی زبانی را که باید در برابر درباریان و بانوان متشخص و دخترخانمهای زیبا بکار برد، به دیگری می‌آموزد، به طور کلی این نمایشنامه شاهکار واقعی بومانت بشمار می‌آید. در نمایشنامهٔ **فیلاستر** *Philaster* (۱۶۲۰) که با همکاری فلچر ساخته

شده مانند سایر آثار این دوره، تأثیر آثار شکسپیر آشکار است کـه گاه نمایشنامهٔ اوتلّو و گاه هملت را بیاد می‌آورد. فیلاستر اولین پیروزی درخشان را بـرای دو نویسندهٔ جوان به همراه آورد که به سبب زیبائی سبك انشا دوام یافت. در ۱۶۱۱ نمایشنامـهٔ شاهی که شاه نیست *A King and No King* برصحنه آمـد و شاهـکار دو نویسنده شناخته شد. در نمایشنامهٔ تراژدی خدمتکار *The Maid's Tragedy* نیز که با همکاری دو نویسنده در۱۶۱۹ انتشار یافت، نفوذ شکسپیر بچشم می‌خورد، بی‌آنکه با تعمق در تحلیل روانی همراه باشد. اشخاص نمایشنامه چون عروسکهای خیمه‌شب‌بازی جالب توجهی‌اند که با مهارت کامل میان یك سلسله وقایع دردناك که به‌مصیبت می‌انجامد، کشیده می‌شوند، بااین‌حال بهترین اثر از هفت تراژدی بشمار آمدکه از همکاری بومانت و فلچر پدید آمده و درآن شرح وبسطهای زیبا، سخنان دردنـاك و مکالمه‌های تأثرانگیز و سؤال و جوابهای پـرهیجان و اشعـار لطیف، فقر مـوضوع را جبران کرده است. دشوار است کـه بتوان سهم هریك از ایـن دو نویسنده را درخلق آثار مشترك نمایشی مشخص ساخت. قدرت ساختمان و ترکیب مطلب و مطایبه‌گـوئی و خلـق پیچ و خمهای جالب تـوجه داستانی با قـدرت ابتکار و ابـداع و بیان پرجاذبه با هـم آمیخته و آثـار دلنشینی بوجـود آورده است. بومانت وفلچر بیشك بنیانگذار «کمدی پردسیسه» درانگلستان بشمارمی‌آیند که واقع‌بینی وقدرت بیان نمایشی درآثارشان با خوشاهنگی ومحیطی رؤیائی شبیه قصه‌های پریان آمیخته است.

درایـدن در بارهٔ بـومانت مـی‌نویسد: «بومانت در داوری نمایشنامـه از دقت و تیزبینی و درستکاری خاصی بهره‌مند بود، چنانکـه بن جانسون بیشتر نـوشته‌های خـود را بـرای اظهارنظر به او مـی‌سپرد و قضاوت او را در تصحیح آثـارش به آسانی می‌پذیرفت.»

**بونین، ایوان آلکسیویچ** Bunin, Ivan Alekseyevich شاعـر و رومان‌نویس روسی (۱۸۷۰ - ۱۹۵۳) بـونین از اشرافـزادگان فقیر شدهٔ روسی بـود. کـودکی و قسمت اعظم جـوانی را در املاك پـدری گذراند، اگر چه در زمـان او قـانـون بـردگی دهقانان لغو شده بود، هنوز محیط اطرافش سرشار از خـاطرات بـردگی بود. شناخت دقیق روستاها و طبیعت برآثار بونین نفوذ بسیار بـرجای گـذاشت.

خود او نوشته: «از هفت سالگی زندگی من به کشتزارها و دهقانان بستگی یافته است.» علاقهٔ بونین به موسیقی و نقاشی نیز در آثارش منعکس است. بونین اولین شعر را در هشت سالگی سرود، در پانزده سالگی مدرسه را رها کرد و در هفده سالگی اشعار خود را در مجلهٔ هفتگی وطن انتشار داد. دو سال بعد به خارکوف و شهرهای دیگر روسیه سفر کرد و در مجله‌ها و روزنامه‌ها به کار اشتغال یافت. مدتی نیز در اودسا بسر برد و در انجمن هنرمندان جنوب روسیه شرکت کرد. در ۱۸۹۴ با تولستوی ملاقات کرد و سال بعد به سن پترزبورگ رفت، اولین داستانهای خود را در مجلهٔ **غنای روسی** منتشر کرد و دیوانهائی به نام بی‌پیرایهٔ جلد اول، جلد دوم، جلد سوم انتشار داد و در ۱۹۰۱ به دریافت جایزهٔ پوشکین در ادبیات نائل آمد. در ۱۹۰۹ اولین رومان بونین به نام **روستا** *Derevnya* انتشار یافت، از سلسله رومانهائی که نویسنده در آنها با واقع‌بینی و لحنی گزنده، فقر مادی و فرهنگی، جهل و نادانی و غم و ناامیدی مردم روستاها را در آغاز قرن بیستم توصیف کرده است. در رومان دهکده حادثه و پیچ و خم داستانی کمتر مورد توجه نویسنده قرار گرفته تا صفات و خصایص مردم روستا و محیط زندگی آنان. رومان دهکده در روسیه هیجانی شدید پدید آورد و بونین در همین سال به عضویت آکادمی علوم روسیه درآمد و در کنار تولستوی جای گرفت. در ۱۹۱۲ داستان **وادی خشک** *Sukhodol* انتشار یافت که از شاهکارهای نثر روسیهٔ جدید بشمار آمد. بونین در سالهای قبل از جنگ، به عثمانی، خاور نزدیک، یونان و اروپا سفر کرد و از این سفرها قصه‌های بسیار گویا و توصیفی به همراه آورد که از همه معروفتر **آقایی از سانفرانسیسکو** *Gospodin iz San Francisco* (۱۹۱۵) است. این داستان که شاهکار بونین بشمار می‌رود، تحت تأثیر کتاب **مرگ ایوان ایلییچ** اثر تولستوی قرار دارد. قهرمان کتاب ثروتمندی بی‌نام از مردم امریکاست که پس از زندگی پر تلاش و جمع مال فراوان، در آستانهٔ پنجاه سالگی به فکر لذت بردن از زندگی می‌افتد و قصد دارد به اروپا که آنهمه در بارهٔ هنر و جوامع گوناگونش چیزها شنیده، سفر کند و از ثروت خود بهره برگیرد. پس به کشتی بخار می نشیند و غلامان تیره‌روز در انبار کشتی او را به سوی خوشبختی پیش می‌برند. موضوع اصلی کتاب همین سفر است که بونین درآن با قدرت بسیار از سوئی زندگی پرتجمل این مسافر خود خواه را در کشتی وصف می‌کند و از سوی دیگر وضع مشقت‌بار

مردانی کـه در برابر دیگ دهان گشادهٔ بخار برای حمل این خـانوادهٔ کامروا در شکنجه بسر مـی‌برند. رؤیاهای خوشبختی و کامرانـی ارباب ثروتمند امریکائـی بسیار واقع‌بینانه و دقیق ترسیم شده است، اما خواننده در پایان کتـاب ناگهان با نتیجه‌ای غیر منتظر روبرو می‌شود و درمی‌یابد که همه‌چیز سراب است، جز مرگ که واقعیتی قاطع است. درواقع آقایی ازسانفرانسیسکو پس‌ازگام نهادن به‌بندرهای اروپائی به سکتهٔ قلبی دچار می‌شود و درمی‌گذرد . در این داستان همهٔ هنر بونین در نشان دادن پوچی و تهی بودن زندگی و رؤیاها بکار گرفته شده تـا آنجـا کـه حتی نام قهرمان داستان ذکر نشده است. بـونین به هنگام انقلاب روسیه، مسکـو را ترک‌کرد، ابتدا به جنوب و مرکز روسهای سفید رفت، سپس از ۱۹۲۰ به‌بعد در فرانسه اقامت گزید و در سالهای دوری از وطن آثار متعددی منتشر کرد، از آن جمله‌است: داستان **جیرجیرکها** *Cikady* که در ۱۹۲۵ به زبان روسی و در ۱۹۲۹ بـه زبان فـرانسوی انتشار یافت. سراسر داستان از عالـم خلسه و تفکـری سرچشمه می‌گیرد کـه صداهای یکنواخت و مداوم جیرجیرکها در یك شب زنـده‌داری به نویسنده القا می‌کند. این داستان شاهکار کوچکی بشمار می‌آید که نـور تازه‌ای از حکمت شرق بروجود بونین تابانده است. در ۱۹۲۵ داستان کـوتاه **عشق میتیـا** *Mityina Lyubov'* منتشر شد. داستـان وصف تحـولات روحـی میتیـا دانشجـوی دانشگاه مسکو است‌که به دختری دل می‌بندد‌که از اوگریزان است وپسر به سبب عشق و حسادت شدید کارش به خودکشی می‌انجامد. عشق در ایـن قصه چهره‌ای شیطانی بخود می‌گیرد کـه تنها پس از نابودی و از پا در افکندن شخص، رهایش می‌کند. رومان **زندگی آرسه‌نیف** *Zhizn' Arsenyeva* در واقع زندگینامـهٔ داستانی نویسنده است در دو جلد: جلد اول به نام **هبده ایام** *Istók Dneiy* (۱۹۳۵)، شکفتگی کند و تدریجی روح و مراحل غیرمحسوس ادراك کودکی را از عالـم خلقت بیان مـی‌کند. دورهٔ کـودکی از نظـر بونین دورهٔ غم‌انگیزی است آمیخته با حساسیت شدید و احساس تنهائی در محیط روستا یا خانه‌ای کهنه یا طبیعتی کـه بر وجـود شخص تسلط دارد. این داستان‌که خالی از حادثه و دسیسهٔ قابل توجه‌است، از نظر تحلیل روانی بسیار غنی است و با سبکی زیبا و صیقلی نوشته شده کـه از بهترین نثرهای ادبیات روسیه بشمار می‌آید . درجلد دوم **لیکا** *Lika* (۱۹۳۹)، آرسه‌نیف قهرمان کتاب به رغم مخالفت پدر با لیکا ازدواج می‌کند، اما ملال او از زندگی

در همسرش نیز اثر می‌گذارد و او را به ترك خانه برمی‌انگیزد، پس از چندی که یکدیگر را باز می‌یابند، به اوکراین می‌روند تا زندگی ساده‌ای را آغاز کنند. لیکا کـه زنی جاه‌طلب است و نمی‌تواند به زنـدگی تازه تن در دهد، از شوهر جـدا مـی‌شود و آرسه‌نیف پس از مـرگ لیکا بر اثر بیماری ریـوی ، زنـدگی را وقف ادبیات مـی‌کند و در سراسر عمر از وجـود لیکا در آثار خود الهام مـی‌گیرد. این قسمت نیز مانند قسمت اول توصیفی تغزلی است از حالات روحی فرد.

بونین با آنکه سالها از وطن گسیخته بود، هرگز خاطرات گرانبها و زنـدهٔ آن را از یـاد نبـرد و آثـارش در بـارهٔ روسیهٔ قبل از انقـلاب، از بینش خـارق‌العـاده‌ای برخوردار بود. از سوی دیگر عشق عمیق او به کشورش هرگز مانع آن نشد کـه بینوائـی ملت روسیه، رسوائیها و خطاها، فضائل و رذائل، سایه‌ها و روشنیهایش را نشان دهد. بونین اگر چه اشعار تغزلی زیبائی دارد، بیشتر در آثار منثور است که قدرتش نمایان می‌گردد و در ردیف داستایفسکی، تولستوی و تـورگنیف قـرار مـی‌گیرد . سبك انشای بـونین کاملترین نمـونـهٔ نثر روسی است کـه استادی او را در هنر نویسندگی عصر خـود به اثبات می‌رساند . بونین تنها نـویسندهٔ مهاجـر روسی است که آثارش مورد تحسین روسیهٔ شوروی قرار گرفته و خـوانندهٔ بسیار یافته است و به سبب خصوصیت جهانی و بشردوستانهٔ این آثار است کـه جـایزهٔ ادبی نوبل در ۱۹۳۳ به او تعلق گرفت. بونین اولین نویسندهٔ روسی است که به این افتخار نایل آمده است.

**بووار، سیمون دو** Beauvoir, Simone de بانوی نویسندهٔ فرانسوی(۱۹۰۸-۱۹۸۶)

سیمون دو بووار در خـانوادهٔ متـوسط و مـرفهـی زاده شد و از حیث هـوش و حساسیت دختری زودرس بشمار آمد، تحصیلات خود را در دانشسرای عـالی در رشتهٔ ادبیات و فلسفه انجام داد و در حـدود پـانـزده سال بـه تـدریس اشتغال یـافت. وی دوران کـودکـی و جـوانی خود را در کتاب خاطرات دختری منظم *Mémoires d'une jeune fille rangée* (۱۹۵۸) منعکس کرده است. پس از آن از همین دوره در کتاب نیروی عصر *La Force de l'âge* یاد می‌کند. سومین جلد خاطرات او بـه نـام نیروی اشیا *La Force des choses* (۱۹۶۳) بـه دوران آزادی پـاریس و برقراری صلح در الجزایر اختصاص یـافته است. اولین داستان سیمون دو بووار

مهمان *L' Invitée* (۱۹۴۳) تحقیق و مطالعهٔ تلخ و نیشداری بود در بارهٔ حالات روحی زن. پس از آن دو رومان نیمه‌فلسفی انتشار داد به نام خون دیگران *Le Sang des autres* (۱۹۴۴) که در آن مسأله‌ای اخلاقی را که از جنگ الهام گرفته بود، مطرح کرده است و همهٔ مردان فانی‌اند *Tous les hommes sont mortels* (۱۹۴۷). کتاب تحقیقی و مهم در دو جلد به‌نام دومین جنس *le Deuxième Sexe* (۱۹۴۹) در بارهٔ وضع زن، اثری بدیع است که در آن موضوع زیردستی زن محکوم گشته . از نظر سیمون دوبووار مسألهٔ زیردستی زن چیزی است که بر حسب قراردادها و سنتها در ذهن مردم جای گرفته و کم و بیش از روی اراده بر آنان تحمیل شده است. از کتابهای معروف سیمون دوبووار کتاب ماندارنها *Les Mandarins* است که در ۱۹۵۴ به‌اخذ جایزهٔ گونکور Goncourt نایل‌آمد. دراین کتاب زندگی نویسندگان و روشنفکران دست چپ که نویسنده خود مدتی درمیان آنان بسر برده‌است، نشان داده شده و درکمال قدرت وصداقت موجبات انتخاب راه سیاسی‌آنان بیان گردیده‌است. ازآثار معروف دیگر سیمون دوبووار این‌کتابهاست: اگزیستانسیالیسم و خردمندی ملتها *L' Existentialisme et la Sagesse des nations* (۱۹۱۴) ، امریکای دوزمره *L' Amérique au Jour le Jour* (۱۹۴۸) ، مرگی بسیار ملایم *Une mort très douce* (۱۹۶۴) که تصویری است از مرگ مادر نویسنده بر اثر بیماری سرطان، تصاویر زیبا *Les Belles Images* (۱۹۶۶)، پیری *La Vieillesse* (۱۹۶۹) و مانند آن.

نام سیمون دوبووار پیوسته با نام ژان پول سارتر Sartre همراه است، خاصه در دوره‌ای میان سالهای ۱۹۴۳و۱۹۵۰ که مکتب اگزیستانسیالیسم بر ادبیات نفوذ قابل توجهی داشت.

ترجمه به فارسی: ماندارن ـ رنجها و نبردهای جمیله بوپاشا.

**بیورنسون، بیورنستیرنه** Bjørnson, Bjørnstjerne شاعر و نمایشنامه‌نویس نروژی (۱۸۳۲-۱۹۱۰) بیورنسون فرزند کشیش روستا بود، تحصیلات دبیرستانی را در شهر مولده Molde انجام داد و با ولع بسیار به خواندن افسانه‌های قدیم شاهان نروژ و قصه‌های عامیانه و رومانهای والتر اسکات و دیگر نویسندگان بزرگ پرداخت. از نظر سیاست جمهوریخواهی پرشور بود و در۱۸۴۸ به نهضت

جمهوریخواهی پیوست. در ۱۸۵۰ برای ادامهٔ تحصیل دانشگاهی به کریستیانیا Christiania پایتخت نروژ (اوسلو کنونی) رفت، اما چیزی نگذشت که دانشگاه را ترك کرد تا زندگی را به ادبیات و نقد و تئاتر مصروف دارد، پس به کوپنهاگ سفر کرد و با پیشروان ادب روز آشنائی یافت. از ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۹ مدیریت تئاتر برگن Bergen را بر عهده گرفت ـ کاری که پیش از او ایبسن برعهده داشت. در ۱۸۵۸ با هنرپیشهٔ معروفی ازدواج کرد و از کانون گرم خانوادگی برخوردار شد. بیورنسون از ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۷ مدیر تئاتر کریستیانیا بود و چندی نیز تئاتر شخصی خود را اداره کرد، سپس به سفرهای طولانی پرداخت و مدتی در ایتالیا، اتریش، اتازونی، فرانسه و آلمان اقامت کرد. در آثار بیورنسون که شامل قصه، رومان، داستان کوتاه، نمایشنامه و شعر غنائی است، دو دورهٔ مشخص دیده می شود. دورهٔ اول دورهٔ رومانتیك ملی است که بیورنسون در آن از سرچشمه‌های فرهنگ ملی و قصه‌های روستائی مایه گرفته، اشعار میهنی سروده و سرود ملی کشورش را ساخته است. رومان سی‌نوده سولباکن *Synnøve Solbakken* (۱۸۵۷) قصهٔ عشق دو دلداده است که از کودکی به یکدیگر دل بسته بودند و تحولاتی که در زندگی آن دو پدید آمده و موانعی که بر سر راه عشقشان قرار گرفته و سرانجام ازدواج سعادتمندانه‌شان. نویسنده به منظور زنده و پرهیجان ساختن دورهٔ جوانی افسانه‌ها و نغمه‌های عامیانه و کودکانهٔ سرزمین خود را در داستان وارد می‌کند و قهرمانان را در زمینهٔ طبیعتی رنگین و گویا قرار می‌دهد و به عشق پاك دو دلداده، لطافت شعر محض می‌بخشد، این اثر شهرت فراوان یافت و حتی اهمیت سیاسی بدست آورد. نمایشنامهٔ تك پرده‌ای میان جنگها *Mellem Slagene* (۱۸۵۷) اولین اثر نمایشی شاعر است و حوادث آن در نروژ قرون وسطائی می گذرد. نمایشنامه درپیروی از قواعد رایج و سنتی تئاتر ساخته شده است. بیورنسون دومین سلسله از قصه‌های روستائی را به نام آرنه *Arne* انتشار داد، سپس به نمایشنامه‌های تاریخی روی آورد. از آن جمله است: شاه اسوره *Kong Sverre* (۱۸۶۱) و سیگورد اسلمبه *Sigurd Slembe* (۱۸۶۲). نمایشنامهٔ اخیر شاهکار بیورنسون بشمار می‌آید که نمایشنامه‌ای تحلیلی است و در عین حال از تأثیر نمایشی فراوان برخوردار است. قهرمان اثر می‌خواهد حس جاه‌طلبی خود را از راه آدمکشی ارضا کند، اما تخلف از قوانین اخلاقی سبب نابودی خود او می

گردد. در نمایشنامهٔ مادی استوارت در اسکاتلند *Marie Stuart i Skotland* (۱۸۶۴) نفوذ شکسپیر دیده می‌شود. نمایشنامهٔ زوج تازه *De Nygifte* (۱۸۶۵) کشمکشها، قهرها و آشتیهای زن و شوهر جوانی را نشان می‌دهد و قصهٔ دختر ماهیگیر *Fiskerjenten* (۱۸۶۸) سرگذشت دختر و مادری ماهیگیر است که هردو به سبب درشتی اندام و نیرومندی و نفوذ معنوی بر منطقهٔ خود فرمانروائی می‌کنند. نویسنده در ضمن سرگذشت دختر و مادر محیطهای گوناگون نروژ را توصیف می‌کند. آثار دورهٔ دوم بیورنسون از ۱۸۷۴ آغاز می‌گردد، دوره‌ای که نویسنده موضوع آثارش را از مسائل زمان خود بر می‌گزیند و رئالیسم را جانشین رومانتیسم و بشردوستی و اخلاق جدا از مذهب را جانشین احساسهای شاعرانهٔ دورهٔ جوانی می‌سازد. نمایشنامهٔ سردبیر *Redaktøren* (۱۸۷۴) انعکاسی است از جدالی ملی که مدیر یکی از روزنامه‌ها مسبب آن بوده است. ورشکسته *En fallit* (۱۸۷۵) نمایشنامهٔ آداب و رسوم است که بر زمینهٔ تغییر مذهب تاجری قرار گرفته که گمان می‌کند به وسیلهٔ ریاکاری می‌تواند خود را از ورشکستگی نجات دهد. این نمایشنامه رنگ مذهبی دارد. نمایشنامهٔ شاه *Kongen* (۱۸۷۷) و شیوهٔ حکومت جدید *Det ny System* (۱۸۷۹) حمله‌ای است بر حکومت سلطنتی و کلیسای دولتی. حوادث رومان کاپیتن مانسانا *Koptejn Mansana* (۱۸۷۵)، در ایتالیا می‌گذرد. این رومان توفیقی بدست نیاورد. نمایشنامهٔ لئونارد *Leonarda* (۱۸۷۹) در چهار پرده انتشار یافت که نویسنده درآن به ریاکاری طبقهٔ سرمایه‌دار تاخته است. نمایشنامهٔ خارج از قدرت *Over Aevne* (۱۸۸۳) شاهکار نویسنده است. بیورنسون دربارهٔ معجزه که مفهومی مذهبی است، مدتها اندیشیده و سرانجام به‌آن شکل فلسفهٔ مادی بخشیده است و سرگشتگی مذهبی که بشر را از حال و وضع طبیعی زندگی بیرون می‌کشاند و به اضطراب و نگرانی پرمخاطره‌ای دچار می‌سازد، نشان داده است. لنگه دستکش *En Handske* (۱۸۸۳) نمایشنامه‌ای است که در آن فکر تازه‌ای عرضه شده است. بیورنسون در طرفداری از حقوق زن می‌گوید همچنانکه در ازدواج مرد از زن پاکی و عفاف توقع دارد، زن نیز باید از مرد همین انتظار را داشته باشد. این نمایشنامه بحث پرشوری برپا کرد، طرفداران حقوق زن از آن حمایت کردند و گروه دیگر به مخالفت برخاستند. شاهکار این دوره داستان هیجان‌انگیز پائول لانگه و تورا پارسبرگ

*Paul Lange og Tora Parsberg* (۱۸۹۸) است کـه بیورنسون از واقعهٔ خـودکشی ریشتر Richter، نویسنده و نقاش آلمانی که او را سخت آشفتـه ساخته بود، الهام گرفته و از نظر هنری و تحلیل روانی اثـری مهم پدید آورده است. کمدی دقتی که تاك گل می‌دهد، *Naar den ny vin blomstrer* (۱۹۰۹) آخـرین اثـر معـروف بیورنسون و در بـارهٔ عشق پیرمردان بـه دختـران جـوان است. بیـورنسون در پاریس درگذشت و به مناسبت مرگش در کشور نروژ عزای ملی اعلام شد.

بیورنسون از نظر نمایشنامه‌نویسی پس از ایبسن در درجهٔ اول قرار دارد . شهرت و محبوبیت او از نظر نویسندگی، روزنامه‌نگاری و فن خطابه چنان بود که به او لقب «شاه بی تاج وتخت» داده بودند. بیورنسون در ۱۹۰۳ به دریـافت جـایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. وی علاوه بر آثار ادبی از نظـر سیاسی نیز قهـرمان بزرگ استقلال نروژ بشمار می‌رفت . بیان آرام و روش منطقی او در حـل مسالمت‌آمیز جدالها و سرودن اشعار مؤثر میهنی در استقلال سیاسی کشور نـروژ کـه به طور رسمی در ۱۹۰۵ به تصویب رسید، خالی از تأثیر نبوده است.

# پ

**پاپینی، جووانی** Papini Giovanni رومان‌نویس وشاعر ایتالیائی (۱۸۸۱ - ۱۹۵۶) پدر پاپینی مبل‌فروش کم بضاعت حومهٔ شهر و مردی فاقد ایمان مذهبی بود. جووانی دورهٔ کودکی و جوانی را با تیره‌روزی گذراند، اما شیفتگیش در کسب معلومات موجب شد که بسیار زود به کتابخانه‌های عمومی روی آورد و بردانش خویش بیفزاید و بتدریج استعداد خود را در ادبیات آشکار سازد. پاپینی در حین تحصیل به انتشار روزنامه‌های خطی و داستانهائی به سبك ژول ورن و ادگار پو دست زد، تحصیل خود را در دانشسرای عالی آغاز کرد، اما آن را ناتمام گذارد و به شغل آموزگاری پرداخت. وی جوانی بود رنگ پریده و لاغر و به حد اعلا نزدیك‌بین با دانش و معرفتی وسیع و زودرس . در بیست و دو سالگی با همکاری چند تن از دوستان مجلهٔ هفتگی و پیشرو لئوناردو Leonardo را انتشار داد که دو سال دوام یافت. پس از آن ادارهٔ مجلهٔ لاووچه (صدا) La Voce را برعهده گرفت و نویسندگان جوان و پیشرو را گرد خود جمع کرد. چندی نیز سردبیر مجلهٔ ملی فلورانسی ایل رنیو Il Regno گشت و در ۱۹۱۳ با گروهی از یاران مجلهٔ لاچربا Lacerba را تأسیس‌کرد. پاپینی در ۱۹۱۲ داستان **مردی زوال یافته** *Un uomo finito* را انتشار داد که زندگینامهٔ او بود و در آن بی‌اعتقادی به مذهب و آشفتگیهای روحیش را منعکس کرده بود. این اثر که شاهکار دورهٔ اول نویسندگی پاپینی بشمار آمد، استعدادش را در داستان‌نویسی آشکار ساخت. پس‌از جنگ جهانی اول براثر اغتشاشی که جهان را فرا گرفته بود، در روح او انقلاب و تحولی عظیم پدیدار شد و احساس کرد که بعد از طغیانها و عقاید تند ضد کلیسائی، تمایلی عمیق به ایمان در وجودش راه یافته است. پس در ۱۹۲۰ به مذهب کاتولیك گروید و آثاری در زمینهٔ مذهب انتشار داد، از جمله کتاب **زندگی مسیح** *La Storia di Cristo* (۱۹۲۱) که پیروزی درخشانی بدست آورد. به غالب

زبانها ترجمه شد و شهرتی جهانی و غیرقابل بحث نصیب نویسنده کـرد. پاپینی قریحهٔ شاعری خـود را با انتشار دیوانهای **صد صفحه شعر** *Cento pagine di poesia* (۱۹۱۵) و **اولین اثر** *Opera prima* (۱۹۱۷) به مـردم شناسانـد و از آن پس بـه دورهٔ خلاقیت پـرارزشی گام نهاد و پی در پی به انتشار آثار تازه دست زد، از آن جمله است: **فرهنگنامهٔ بشر وحشی** *Dizionario dell'omo salvatico* (۱۹۲۳) که تنها یك جلد آن منتشر شد. **گوگ** *Gog* (۱۹۳۱) که اثری هجوآمیز و انتقادی است، **سانت آگوستینو** *Sant' Agostino* (۱۹۳۰)، **دانته زنده** *Dante vivo* (۱۹۳۳) و **تاریخ ادبیات ایتالیا** *Storia della letteratura Italiana* (۱۹۳۷) که ناتمام ماند و اثـری است از نظـر تحقیق بسیار قـوی، اما بیشتر جنبهٔ هنـرمندانه دارد تـا انتقـادی. پاپینی در زمـان حکـومت فاشیستها عضو آکادمـی ایتالیا شد و چندیـن سازمـان فـرهنگی را زیر نظر گـرفت. در ۱۹۴۰ مجموعـهٔ منثوری منتشر کـرد بـه نـام **چهره‌های انسانی** *Figure umane*. آثار وی در دورهٔ پس از جنگ دوم عبارت است از: **نامه‌های پاپ کلستینوس ششم** *Lettere di Papa Celestino VI* (۱۹۴۶) که پیام صلح و برادری بـود بـه صورت تصورات شاعـرانهٔ کشیشی فرضی. **زندگی میکل آنجولو** (میکل آنـژ) *Vita di Michelangiolo* کـه پس از سالها اندیشه در بارهٔ آن سرانجام در ۱۹۴۹ منتشر شد. کتـاب **شیطان** *Il Diavolo* (۱۹۵۳) کـه مـوجب گفتگـو و مشاجـره‌های فراوان شد و به سبب نـزدیکی آن بـه کفر و الحاد، از انتشارش جلـوگیـری بعمل آمـد و **جاسوس دنیا** *Spia del mondo* (۱۹۵۵) کـه مجموعـه‌ای است از انـدیشه‌های گـوناگـون پاپینی. پاپینی همچنین مقامـه‌ها و کتابهائـی محتوی خاطرات انتشار داد، مانند **گذشتهٔ دور** *Passato remoto* (۱۹۴۸) و **نمایشگاه مجسمه‌های نیم تنه** *La Loggia dei busti* (۱۹۵۵). پاپینی در آخـرین سالهـای زنـدگی بـه بیماری شدیدی دچار شد و با وضع غم‌انگیزی کـه داشت، احساسهای خود را به وسیلهٔ خواهرزاده‌اش ثبت می‌کرد.

آثار پاپینی که به غالب زبانها ترجمه شده است، در نیمهٔ اول قرن بیستم شهرتی جهانی بـدست آورد و او را در ردیف بـزرگترین نـویسندگان ایتالیا قـرار داد. مجموعه‌ای کـه پس از مـرگش در ۱۹۵۶ انتشار یافت **سعادت موجودی تیره روز** *La Felicitá dell'infelice* نـام دارد و شامل دنبالهٔ خاطرات اوست از آغاز ۱۹۵۵ تا هنگام مرگ.

**پارینی، جوزپه** Parini, Giuseppe شاعر و نویسندهٔ ایتالیائی ( ۱۷۲۹ - ۱۷۹۹ ) پدر پارینی دلال معاملات بازرگانی و مادرش خواهر کشیش قریه بود. پارینی برای تحصیلات به شهر میلان فرستاده شد و خانواده که برای پسر شغل کشیشی را در نظر گرفته بود، با او به میلان رفت و زندگی فقیرانه‌ای پیش‌گرفت. پارینی در میان فقر و دشواری تحصیلات خود را بپایان رساند، طبعی آزاد یافت و استعداد شاعری و ذوق معلمی خود را آشکار کرد. در بیست و سه سالگی اولین دیوان را به نام شعرهائی از دی‌پانو اوپیلینو *Alcune poesie di Ripano Eupilino* منتشر کرد که نام او را بر زبانها انداخت و درهای مجامع ادبی و آکادمی را به روی اوگشود. پارینی در ۱۷۵۴ به سلك روحانیت درآمد، با درایت و تیز هوشی در چندین بحث ادبی شرکت کرد و از این راه اندیشه و ذهن شاعرانهٔ خود را غنای بسیار بخشید. منظومه‌هائی توصیفی انتشار داد و مدت هشت سال به عنوان سرپرست در خانهٔ دوك سربلونی Serbelloni بخدمت پرداخت و از این دوره تجربه‌های بسیار اندوخت و در ۱۷۶۲ بر اثر اختلافی خانه را ترك کرد. در ۱۷۶۹ به سردبیری گازتا دی میلانو Gazetta di Milano برگزیده شد و پس‌از یك سال کرسی علوم ادبی را در مدارس مذهبی فرقهٔ یسوعیان اشغال کرد و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند. پارینی مجموع درسها و سخنرانیهای خود را در کتابی منتشر ساخت که از آثار مهم وی بشمار آمد. این کتاب به نام اصول اساسی و کلی علوم ادبی *Principi fondamentali e generali di Belle Lettere* پس از مرگ نویسنده انتشار یافت و شامل مقاله‌های مختلف و مباحث ادبی و چند اثر در معانی و بیان و علل انحطاط شیوهٔ نگارش در ایتالیا و خطابه در بارهٔ شعر است و همچنین نظر شخصی پارینی را در بارهٔ هنر و قضاوتهایش را در بارهٔ نویسندگان ایتالیائی و لاتینی عرضه می‌کند. پارینی در۱۷۹۶ هنگامی که فرانسویها به ایتالیا وارد شدند به مشاغل گوناگون دولتی منصوب شد ، اما به سبب وطن‌پرستی افراطی و مخالفت با تعدیها و اجحافها، از طرف فرانسویها برکنارگشت. پارینی با انتشار دیوان اودها *Odi* میان سالهای ۱۷۵۷و ۱۷۹۵ کمال قریحه و هنر شاعری خود را آشکار ساخت. تعداد اشعار این دیوان به نوزده قطعه می‌رسد، از آن جمله است: زندگی روستائی *La vita rustica* (۱۷۵۸)، سلامت و صحت هوا *La Salubrità dell'aria* (۱۷۵۹) و دغل باز *L'Impostura* (۱۷۶۱). شاعر در این اشعار زندگی روستائی

و کشاورزی را ستوده و لطف و صفای آن را در برابر محیط غمزده و پر از فساد شهر قرار داده است. رنگارنگی موضوع و لحن شاعرانهٔ پارینی و بیان آرزوهایش با خوشاهنگی و وحدت کامل همراه است. پارینی پس از آن منظومه‌ای طولانی به صورت شعر آزاد منتشر کرد. این منظومه که «Il Giorno» نام دارد از چند بخش ساخته شده است: صبح *Mattino* (۱۷۶۳)، ظهر *Mezzogiorno* (۱۷۶۵)، شامگاه *La Sera* که بعدها به دو قسمت آغاز شب *Vespero* و شب *Notte* تقسیم شد و پس از مرگ شاعر در ۱۸۰۱ انتشار یافت. پارینی در منظومهٔ «هجوی واقعی از جامعهٔ ایتالیا بعمل آورده و با لحنی‌آمیخته با نیشخند و مسخره، پوچی وبیهودگی و بیکارگی زندگی اشرافی و فساد این طبقه را توصیف کرده است. قهرمان اصلی اثر، جوانی ثروتمند است که شاعر در ضمن نقل سرگذشت او نشان می‌دهد چگونه لحظه‌های زندگی و روز و شب این جوان به بیهودگی وکامجوئی و شهوترانی می‌گذرد و چگونه تقوا، اخلاق و وظیفه در نظرش‌کلمه‌هائی بیمقدار و بیمعنی می‌آید. این اثر به سبك نئوکلاسیك که رایج عصر شاعر بود ساخته شده و اثری بدیع بشمار آمده است. از آثار دیگر پارینی نمایشنامه‌ای آهنگین است به نام آسکانیو در آلبا *Ascanio in Alba* که در ۱۷۷۱ همراه با آهنگی که موتسارت در پانزده سالگی برای آن ساخته بود، اجرا شد.
پارینی در ادبیات و شعر ایتالیائی مقام ممتازی بدست آورد.

**پاسترناك، باریس لئونیدوویچ** Pasternak, Boris Léonidovich رومان‌نویس و شاعر روسی (۱۸۹۰ - ۱۹۶۰). پدر پاسترناك نقاشی معروف و مادرش موسیقیدانی هنرمند بود. ازین‌رو جوانی باریس در محیطی استثنائی و درمیان فعالیتهای هنری گذشت. در آغاز به موسیقی روی آورد، اما دنبالهٔ آن را رها کرد و تحصیلات را در رشتهٔ فلسفه در دانشگاه مسکو و در آلمان ادامه داد، با شاعرانی چون راینرماریا ریلکه، مایاکوفسکی و یسه‌نین دوستی یافت. اولین اشعار را در ۱۹۱۳ منتشر کرد و دردورهٔ انقلاب همچنان به انتشار آثار تازه پرداخت. نخستین دیوان پاسترناك به‌نام «پیکر در تیره ابر» *Bliznec v tuchakh* در ۱۹۱۴ و دومین به نام «برفراز سدها» *Poverkh baryerov* در ۱۹۱۷ منتشر شد که هردو با پیروزی قاطع همراه بود و پاسترناك را به عنوان شاعری هنرمند و با قریحه به مردم شناساند.

در ۱۹۲۳ دیوان شعر غنائی خواهرم، زندگی *Sestra moya zhizn'* انتشار یافت که در آن کوششی برای سازش دادن روح شاعر با جامعه بکار رفته بود. این دیوان موجب شهرت پاسترناك گشت و اورا پیشرو شاعران جوان ساخت. منظومهٔ سال ۱۹۰۵ *Devyat'sot Pyatyi god* در ۱۹۲۷ حماسه‌ای عجیب بود و سر و صدای فراوان برپا کرد. پس از آن ستوان اشمیت *Leitenant Schmidt* منتشر شد. هردو اثر در بارهٔ نهضت انقلاب روسیه بود، اما در شعر پاسترناك معمولاً جنبهٔ غنائی و جنبهٔ انقلابی با یکدیگر ارتباط نزدیك می‌یابد. اشعار دیوان تولدی دیگر *Vtoroye rozhdenie* در ۱۹۳۲ از محیط قفقاز و چشم‌اندازهای باشکوه آن مایه گرفته بود که گاه اشعار لرمانتوف را بیاد می‌آورد. پاسترناك براثر انتقادهای شدیدی که ازآثار او بعمل‌آمد، مدت ده سال شعری نسرود وهمهٔ وقت را به‌ترجمهٔ آثار گرانبهائی ازنویسندگان بزرگ مانند شکسپیر، ریلکه، گوته و ورلن مصروف کردکه همهٔ آنها از بهترین ترجمه‌ها به‌زبان روسی بشمار می‌آید، پس سکوت خود را درشعر شکست و دو دیوان بدیع انتشار داد که از دوران جنگ‌مایه گرفته بود، به نامهای اولین قطار بامدادی *Na rannikh poyezdakh* (۱۹۴۳) و وسعت زمین *Zemnoy prostor* (۱۹۴۵) که درقیاس با نخستین دیوانهای او، از سادگی بیشتر و ابهام وپیچیدگی کمتر برخوردار است. نثر پاسترناك نیز ادامهٔ شعر اوست با همان خصوصیتها وهمان تصویرهای ذهنی ناآشنا. در۱۹۲۵ مجموعهٔ داستانها *Rasskazy* انتشاریافت که‌شامل داستان کودکی لیوورس *Detstvo Luvers* بود. این داستان که شاهکار نثر او بشمار می‌آید، از نظر تحلیل زوایای وجود آدمی با آثار مارسل پروست سنجیده می‌شود. از داستانهای دیگر این مجموعه راههای هوائی *Vozdushnye Puti* است دربارهٔ انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و درآن ناتوانی پدری درنجات پسر نامشروعش شرح داده می‌شود که به سبب شرکت در توطئهٔ ضد انقلابی بازداشت شده بود. از داستانهای مهم پاسترناك جواز عبور *Okhrannaya gramota* در ۱۹۳۱ است که در واقع زندگینامهٔ نویسنده بشمار می‌آید و در آن حوادثی را که در مسکو شاهد بوده است، نقل می‌کند. آنچه در این داستان بیشتر مورد توجه پاسترناك قرار داشته، زندگی خصوصی و احساسی و پیشرفت افکار خود او بوده تا تجزیه و تحلیل عینی از مبارزه‌های انقلابی. داستان جواز عبور با آنکه حمله‌های تندی در بر داشت، ارزش ادبیش هرگز مورد انکار قرار نگرفت. در۱۹۵۶ ناشری در ایتالیا

از نمایندهٔ خود در مسکو دستنوشتهٔ کتاب دکتر ژیواگو *Doktor Zhivago* اثرپاسترناك را دریافت کرد و به انتشارش همت گماشت و با آنکه پاسترناك در ۱۹۵۷ استرداد کتاب را خـواستار شد، در پایان همـان سال دکتر ژیواگو در ایتالیا انتشار یافت و موجب برانگیختن بحثهای شدید در شوروی و کشورهای دیگر گشت. پـاسترناك از طرف انجمن نویسندگان شوروی مورد سرزنش قرار گرفت که در برابر وقـایع مهمی که کشورش را زیر و رو کرده است، بی‌اعتنا مانده و ارزش واقعی انقلاب را نادیده گـرفته است. در ۱۹۵۸ جایزهٔ ادبـی نوبل بـه کتاب دکتر ژیواگو تعلق گرفت که کار را از صورت ادبی خارج کرد و به شکل مسألهٔ حاد سیاسی درآورد. توضیح آنکه پاسترناك براثر فشار دستگاه حکومت در ضمن نامـه‌ای جـایزهٔ نـوبل را رد کرد و همین امر موجب شد که به او آزادی داده شود که بنا بر میل خـود کشورش را ترك کند، اما پاسترناك هرگز نخواست از میهن خارج شود. پاسترناك در ۱۹۵۷ زنـدگینامهٔ دیگری انتشار داد با عنـوان مقامه‌ای در سرگذشت شخصی *Autobiograficheskiy ocherk*. سالهای آخر زنـدگی پاسترناك با درد و رنـج همراه بـود. از سوئـی بیماری سرطان و از سوی دیگر اندوه ناشی از انتقادهـای تند و خشونت‌بار دوستان او را از پا درافکند.

پاسترناك شاعری است درون‌گرا و فردپرست که پیوسته در انزوای شعر خود بسر می‌برد و در اشعار خویش می‌خواهد به درون دنیای محسوس و مرئی نفوذ کند و تا آنجا پیش رود که به کشف اسرار راه یابد. در نظر پاسترناك شعر در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد و پس از آن وجـود شاعر. انقلاب روسیه در چشم او واقعه‌ای بینهایت مهم بود، مانند قطعه شعری تازه که به روسیه اهدا شده باشد. سبك شعر پاسترناك پیچیده است و معانی در بیانی استتارآمیز جای دارد، آمیخته با استعاره و کنایه‌های دور از ذهن و در عین حال از طراوت و تازگی برخوردار. ساده‌ترین مناظر و ابتدائی‌ترین عناصر طبیعی مانند بـاران، توفان، فصلها، هنگامی که از صافـی بینش او مـی‌گذرد، زندگـی تازه و غیر معمول مـی‌گیرد، گـوئـی همه چیز از نو خلق شده است. اشعـار پاسترناك از مـوسیقی کلام و دلنشینی خاص و جاذبه‌ای نامعمول برخوردار است، چنانکه گوش نیز مـانند چشم قادر می‌شود که به تصویرهای ذهنی پرشکوه آن راه یابد. قدرت شاعری پاسترناك بیشتر در اشعار غنائی او دیده می‌شود. اگرچه پیچیدگی و ابهام آثار و درون نگری و توجه شدید

پاسترناك به مسألهٔ فردی، پیوسته مورد حملهٔ شدید منتقدان شوروی قرارگرفته، وی از پیشروان شاعران زمان خود بشمار آمده و نفوذش بر نسل جوان شاعر انکارناپذیر مانده است. پاسترناك را در ردیف شاعرانی چون الیوت ، هاپکینز و ریلکه قرار داده‌اند.

ترجمه به فارسی: دکتر ژیواگو.

**پاسکولی، جووانی** Pascoli, Giovanni شاعر ایتالیائی ( ۱۸۵۵ - ۱۹۱۲ ) پاسکولی درکودکی به سبب قتل فجیع پدر و مرگ مادر و خواهر بزرگتر، دوران غم‌انگیزی را گذراند و مصائب و فقر شدید در وجودش عصیانی پدید آورد که نزدیك بود کارش را به خودکشی منجر سازد. با آنکه به وسیلهٔ کمك خرجی که دریافت می‌کرد، در دانشگاه بولونیا Bologna تحصیلات درخشانی را آغاز کرد، به سوی نهضتهای تازهٔ سیاسی کشیده شد و چند ماهی به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان به سبب احساس عطوفت شدید و مسؤولیت خانوادگی تعادل خود را باز یافت و تحصیل خود را بپایان رساند و از ۱۸۸۲ در دبیرستانهای مختلف به تدریس پرداخت. در همین دوره اولین اشعار غنائی را سرود که در ۱۸۹۱ در دیوان میریکا *Myricae* که نامش را از اشعار ویرژیل اقتباس کرده بود، فراهم آورد. اشعار این دیوان منظومه‌های کوتاه روستائی بود که غالب آنها تحت نفوذ اشعارکاردوتچی Carducci قرار داشت و در خلال تصویر مناظر طبیعت، شخصیت خود شاعر را نمودار می‌ساخت و حال درونی و غم‌انگیز او را که از مقابلهٔ با مرگ سرچشمه می‌گرفت و ماتمهای پیاپی پوششی از اندوه و ملال برآن کشیده بود، آشکار می‌کرد. پاسکولی در سرودن شعر به زبان لاتینی استادی بسیار داشت و همهٔ عمر با درخشندگی بسیار در مسابقه‌های شعر لاتینی که درآمستردام برگزار می‌شد، شرکت می‌جست. در ۱۸۹۵ در دانشگاه بولونیا به تدریس زبانهای یونانی و لاتینی اشتغال یافت و از ۱۸۹۷ کرسی ادبیات لاتینی را در دانشگاه مسینا Messina اشغال کرد، پس از آن وقت شاعر در دانشگاه یا در خانهٔ کوچکی که در کنار کشتزارها خریده بود، می‌گذشت. پاسکولی نخستین دیوان *Primi Poemetti* را در ۱۸۹۷ انتشار داد که جلد اول از دیوان *Poemetti* بشمار می‌آمد و توصیفی بود تغزلی از زندگی در کشتزارها. جلد دوم به عنوان

دیوان تازه *Nuovi poemetti* در ۱۹۰۰ منتشر شدکه پاسکولی در زمینهٔ چشم‌اندازی از گرجستان عشق دو دلداده را وصف می‌کند وآن را بهانه‌ای در توصیف مناظر گوناگون روستاها و هماهنگی فصلها و نقاشی درختان و گیاهها قرار می‌دهد. در این اشعار نزدیکی دانش بشر با طبیعت و ستارگان بـه مجموعه رنگی انسانی و مذهبی می‌بخشد. پاسکولی در دورهٔ اقامت در مسینا چندین جلد کتاب در نقد آثار دانته انتشار داد، ازآن جمله است: مینرو تاریك *Minerva oscura*، (۱۸۹۸)، زیر چادر *Sotto il velame* (۱۹۰۰) و بینشی ستودنی *La mirabile visione* (۱۹۰۲). پاسکولی از ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۶ به استادی دانشگاه پیزا Pisa منصوب شد و در این شهر دیوان دیگری به نام نغمه‌های کاستلوکیو *Canti di Castelvecchio* انتشار داد که اگرچه دنباله‌ای از دیوان میریکاست، با خوشبینی بیشتری،همراه است وشاعر را در میان طبیعت محبوبش خوشبخت‌تر ازگذشته نشان می‌دهد. در ۱۹۰۴ دیوان اشعار ضیافتی *Poemi conviali* را انتشار داد کـه از مهمتریـن آثـار منظـوم وی بشمار می‌آید و از جالب توجه‌ترین انواع ادبیات جدید است کـه از ادبیات عهد کهن مایه‌گرفته است. در این دیوان دنیای باستانی موضوع شعر قرارگرفته با همهٔ تحولاتی که از زمان هومر تا ظهور مسیح داشته است. عنوان از آنجا ناشی شده است‌که در نظر پاسکولی، شعر ملی در یـونان، از مجالس ضیافت و جشن بر مـی خاسته است. غالب اشعار این دیوان، ضیافتها و جشنهائـی را بیاد می‌آورد کـه خواننده‌ای در آنها، اشعار شاعرانی را مانند سافو در بارهٔ عشق یا در بـارهٔ مرگ می‌خواند. پاسکولی در سراسر دیوان دو موضوع عشق و مرگ را به هم‌آمیخته، به خدایان اساطیری صورت بشری داده و از آمیزش هنر و بشر دوستی بـا بینشی بسیار وسیع و درستی‌که بکار برده، بهترین نتیجه را بدست آورده است. در۱۹۰۶ پاسکولی به جای‌کاردوتچی، کرسی ادبیات ایتالیائی را در دانشگاه بولونیا اشغال کرد. ازآن پس توجهش از اشعار روستائی به جانب اشعار تاریخی معطوف‌گشت. دیـوان اودها و سرودها *Ôdi e inni* را در ۱۹۰۶ انتشار داد کـه در ۱۹۱۳ بـا افزودن قطعه‌های تازه و تجدید نظر بار دیگر بچاپ رسید. پـاسکولـی در سرودن اشعار تاریخی از اوج قلهٔ روح به تاریخ نظر می‌افکند و مـی‌توان گفت در ایـن اشعار نسبت به اشعار روستائی و نقاشی منـاظر و زندگـی ساده و شفاف پیروزی کمتری بدست آورده است. نغمه‌های شاه انتسیو *Canzoni di re Enzio* (۱۹۰۹) و

اشعار ایتالیائی *Poemi italici* (۱۹۱۱) برخلاف سایر آثار پاسکولی، به سبب یکنواختی و مفاهیم سنگین تحلیلی و تربیتی از جاذبهٔ کمتری برخوردار است. پاسکولی که بر زبان لاتینی تسلط کامل داشته، اشعارش به این زبان در درجهٔ عالی قرارگرفته است مانند دیوان غزلهای لاتینی *Carmi latini*، اشعار مسیحیت *Poemata Cristiana* و تالوسا *Thallusa* که آخرین اثر شاعر است و از برجستگی خاص برخوردار.

بهترین اشعار پاسکولی اشعاری است که از سلامت و تازگی روح، مولود هوای صاف و محیط شفاف روستا، بهره‌مند است که خود نشانه‌ای از سادگی و صفای زندگی شاعر است. پاسکولی از حال کودکی و شیفتگی طبیعت، زبان و بیان شاعرانه‌ای پدید آورده‌که بسیار نادر و گرانبهاست. گرچه یکنواختی بعضی اشعار و وصفهای درجهٔ دوم شاعر مورد انتقاد قرارگرفته ، میهن‌پرستی، انساندوستی و سازش عمیق با روح مردم متوسط و خوشاهنگی و غنای کلام موجب شده است که اشعار پاسکولی میان عامهٔ مردم محبوبیت فراوان بدست آورد و نفوذ بسیاری بر شعر ایتالیا در قرن بیستم برجای گذارد.

**پا کین** Pa Chin نام مستعار ، (نام واقعی **لی‌فیکان** Li Feikan) داستان نویس چینی (۱۹۰۴- ) پا کین از خانواده‌های بزرگ و ملاك چین بود، کودکی و نوجوانی را بر اثر مرگ مادر و خواهر و پدر در اندوه و مصیبت گذراند. در ۱۹۳۷ برادر بزرگش نیز پس‌از آنکه نامه‌ای برای او فرستاد و خود را قربانی خانوادهٔ مهم خویش خواند، خودکشی‌کرد. پا کین به شانگهای رفت و پس ازآن در ۱۹۲۷ به پاریس سفر کرد و دو سال در این شهر ماند. اولین رومان او به نام انهدام *Mieh-Wang* در ۱۹۲۹ منتشر شد که پیروزی فراوان بدست‌آورد. قهرمان این داستان به سبب شرکت درفعالیتهای انقلابی‌کشته می‌شود. پا کین در بازگشت به وطن در ۱۹۲۹ در شانگهای اقامت گزید و همهٔ وقت را به ادبیات مصروف داشت. اثر سه بخشی پا کین شامل داستانهای مه ، باران و برق در۱۹۳۱ انتشار یافت‌که نویسنده درآن محیط روشنفکران جوان انقلابی و داستانهای عاشقانه‌شان را وصف‌کرده است. پا کین پس ازآن‌کتاب سه بخشی دیگری منتشرکردکه مهمترین اثر وی بشمارآمد. این‌کتاب سرگذشت خانوادهٔ کائو Kao است و شامل داستانهای

خانواده، بهار و خزان که بتدریج تا ۱۹۴۰ انتشار یافت. نویسنده در این اثر سه بخشی، نسل سابق خانواده را که نسلی فاسد و مزاحم است، در برابر نسل جوان قرار می‌دهد که غالبشان خرد و نابود شده‌اند و تنها عدهٔ معدودی از آنان به سبب افکار و آرزوهای انقلابی توانسته‌اند خود را از محیط فاسد و از نابودی رهائی بخشند. پا کین داستانهای کوتاه متعددی نیز انتشار داده است، مانند داستان کارگران معدن *Kuang-ming* در ۱۹۳۲ در بارهٔ وضع نکبت بار کارگران معدن. داستان سگ *Kou* سرگذشت گدائی اهل شانگهای است که آرزو می‌کند به صورت سگ زن سفیدپوستی درآید. داستان باغ لذت در ۱۹۴۴ سرنوشت دو مردی است که بنوبت ملکی را تصاحب می‌کنند. داستان چهارمین تالار بیمارستان در ۱۹۴۶ منتشر شد و موضوعش دردها و رنجهای جسمانی بشر است.

پا کین پس از استقلال چین، گزارشی در بارهٔ جنگ کره نوشت به نام ژیستن در میان قهرمانان که در۱۹۵۳ منتشر شد. پا کین نویسنده‌ای است که بیشترین نفوذ را در نسل جوان معاصر داشته است. چه بسا کسانی که بر اثر قرائت رومانهای او به گروه انقلابی پیوستند. آثار پا کین خاصه به سبب تجسم خانواده‌های قدیم چین و نقل سرگذشت غم‌انگیز جوانانی که کوشیده‌اند تا خود را از قید سنتهای خانوادگی برهانند، بسیار جالب توجه است. پا کین علاوه بر رومانها و داستان‌های کوتاه، آثار نویسندگان بزرگی را مانند پوشکین، تورگنیف، گورکی و تولستوی به زبان چینی ترجمه کرده است.

**پالاسیو والدس، آرماندو** Palacio Valdés, Armando رومان نویس اسپانیائی (۱۸۵۳-۱۹۳۸) پالاسیو تحصیلات دانشگاهی را در رشتهٔ حقوق در مادرید بپایان رساند و به روزنامه‌نگاری پرداخت، با روزنامه و مجله‌های گوناگون همکاری کرد و چندی مدیریت رویستا اروپا Revista europea را برعهده گرفت و به وسیلهٔ لطافت در شیوهٔ نگارش و ادراك عمیق در بارهٔ مسائلی که اسپانیا را در زمان او آشفته ساخته بود، خود را به مردم شناساند و در ۱۸۸۳ پس از انتشار رومان مارتا و ماریا *Marta y Maria* بشهرت رسید. نویسنده در این داستان افراط و تعصب در مسائل مذهبی را به عنوان سرگرمی زندگی افراد وصف می‌کند و صفات دو خواهر را به نام ماریا و مارتا نشان می‌دهد که نمونهٔ خصوصیتهای

اخلاقی بکلی متضادند. ماریا، خواهر بزرگتر از روح خیالپرورانه و تعصبی مذهبی برخوردار است و مارتا خواهرکوچکتر از شادی و نشاط زندگی سرشار. سرانجام مارتا که به نامزد خواهر خود ریچارد دل بسته است، موفق می‌شود که با طبع پرشور و زنانهٔ خود توجه او را به خود جلب و با او ازدواج کند. پالاسیو پس ازآن رومان خوزه *José* را در ۱۸۸۵ و خواهر دوحانی سان سولپی‌سیو *La Hermana San Sulpicio* را در ۱۸۸۹ انتشار داد که شاهکار نویسنده بشمارآمد و محبوبیت عام یافت. داستان ایمان *La Fe* در ۱۸۹۲ هجو تندی است در بارهٔ تعصب شدید مذهبی که نویسنده در آن تحت نفوذ ناتورالیسم زولا قرارگرفته است. رومان انهدام دوستا *La aldea Perdida* در ۱۹۰۳ فساد و تباهی زندگی سادهٔ روستائی را به وسیلهٔ تمدن شهری نشان می‌دهد. رومان تریستان یا بدگمانی *Tristán o el pesimismo* در ۱۹۰۶ در بارهٔ آداب و رسوم عصر نویسنده است و پالاسیو در آن از ناتورالیسم دور می‌شود و به خیالپردازی نزدیك می‌گردد. تریستان قهرمان کتاب که از همه چیز ملول و خسته است، مقهور احساسهای تاریك درون خویش است و هرگز قدرت غلبه بر آنها را نمی‌یابد. داستان تریستان که نمونه‌ای از بینوائیهای بشر است، اثر ممتاز پالاسیو بشمار می‌آید. کتاب دومان یك دومان‌نویس *Novela de un novelista* در ۱۹۲۱ در واقع خاطرات کودکی نویسنده است که از همان صفحه‌های اول برجستگی روح و ابتکار او را نشان می‌دهد، پالاسیو در ضمن نقل خاطرات اعتراف کرده است که نه کودکی زودرس بوده و نه دارای خصال استثنائی و غیرمعمول، و با فروتنی آمیخته با لحنی طنزآمیز بر همکاران نویسندهٔ خود درود می‌فرستد که در کتاب خاطراتشان خود را کودکی خارق‌العاده و با خصائصی ناشناخته معرفی کرده‌اند. نکتهٔ دیگری که در این کتاب جالب توجه است، نقاشی رنگین و گویا از زندگی در روستاها و شهرهای کوچك شمال اسپانیاست. پالاسیو با بذله‌گوئی و شوخ‌طبعی همه‌جا، نکته‌های مضحکه آمیز زندگی را بیرون می‌کشد، بی‌آنکه معایب ناامید کنندهٔ آن را برجسته سازد.

پالاسیو دارای روحی ملایم و حساس است، مسؤولیت مشترك انسانی را بخوبی درك می‌کند و در آثار خود زندگی طبقهٔ پائین و فقیر اجتماع و مبارزهٔ روزانه و دائمی این طبقه را برضد فقر و بینوائی و مرگ توصیف می‌کند و از خصوصیتهای

اخلاقی و عادات و رفتار مردم اسپانیا تصویری دلپذیر می‌سازد. آثار بسیار متنوع پالاسیو، با سبك بسیار روان و روشن و مطایبه‌آمیز، برای وی پیروزی بـزرگی در اسپانیا و خارج از آن فـراهم آورد. آثار کامل *Obras completas* او در ۱۹۴۵ انتشار یافت. پالاسیو در ۱۹۰۶ به عضویت آکادمی سلطنتی اسپانیا انتخاب شد.

**پالاماس، کوستس** Palamàs, Kostes شاعر و نویسندهٔ یونان جدید (۱۸۵۹-۱۹۴۳)
پالاماس در کودکی پدر را از دست داد و دورهٔ نوجوانی رؤیائی و پر احساسی را در مناطق کنار دریا گـذراند. در ۱۸۷۶ به آتن رفت و در رشتهٔ حقوق بتحصیل پرداخت، اما بزودی دنبالهٔ آن را رها کـرد و به ادبیـات روی آورد. در ۱۸۸۶ ازدواج کرد و مدت سی سال از ۱۸۹۷ تا ۱۹۲۷ ریاست دبیرخـانهٔ دانشگاه آتن را بر عهده داشت. در ۱۹۲۷ کـه آکادمـی آتن تأسیس یـافت، پالاماس از اولین اعضای آن گردید و در ۱۹۳۰ به ریاست آن برگزیده شد. پالاماس آثـار فراوان و گوناگون به نظم و نثر انتشار داد که با وجود تنـوع از هماهنگـی و وحـدت برخوردار و در سراسر اشعارش میان موضوع و بیان شعر تعـادل و تـوازن کامل برقرار است. دیوان او با عنوان یامبها و آناپستها *Iamboi kai Anapaestoi* (*Iambe*) در ۱۸۹۷ انتشار یافت که شامل منظومه‌های بسیار کـوتاه، ساده یـا با شکوه و اخلاقی یا تغزلی است که در واقع هستهٔ مرکزی همهٔ آثـار آیندهٔ شاعر را تشکیل می‌دهد . در نظر عده‌ای از ناقدان ادبی، ایـن دیـوان شاهکار فناناپذیر پالامـاس بشمار مـی‌آید. دیـوان زندگی تغییر ناپذیر *Asalefte Zoē* در ۱۹۰۴ شامل اشعـار تغزلی بسیار عمیقی است که زندگی درونی شاعر را منعکس می‌سازد ـ زندگیی که شاعر به میل خود سراپا در آن غرق گشته است. برجستگی و ارزش این دیـوان در زبان بینظیر شاعرانه‌ای است که بر وزنها و آهنگهای خـوش و فاضلانه متکی است و روی هم از زیبائی فراوان بیـان و غنای کلام برخـوردار است. دیـوان کوچك گود *O Taphos* در ۱۸۹۸ چون آثار دیگـر شاعـر بسیار جـالب تـوجه و دلنشین است و شامل اشعاری در رثای پسر پنج سالـه‌اش. اثـر بزرگ پالاماس به نـام دوازده گفتار کولی *Dodecalogos tou Gyphtou* در ۱۹۰۷ شامـل دوازده بند است که بر مبنای افسانهٔ حماسی ـ تغزلی سرگذشت کـولیها قرار دارد. پالاماس در ۱۹۱۰ منظـومهٔ حمـاسی ـ تغـزلی دیگـری انتشار داد بـه نـام نی سلطان

*Flogera tou Vasilia* که از عشق عمیق او به‌کشورش مایه گرفته است. شاعر که می‌بیند همه چیز در کشورش نابود شده است، خانواده‌ها بیشمر مانده‌اند، شعله‌های کار و هنر خامـوش گشته و قلب مـردم یـخ بسته است، او کـه مـی‌بیند چگونه خمودگی و بندگی و دروغ بر سرزمین با شکوهش که مالامال از خاطرات افتخار-آمیز گذشته است، حکومت مـی‌کند، با لحنی پـرشکوه و میهن‌پرستانه از آتشی خبر می‌دهد که از زیر خاکسترها زبانه خواهد کشید و نویـددهندهٔ رستاخیز ملی و تحقق‌بخشندهٔ رؤیاهای او خواهد بود. پالاماس با شیفتگی و جذبهٔ خاص بـرای میهنش آینده‌ای را آرزو می‌کند که از نو سلطنت خـود را در عالـم هنر و ادب بدست‌آورد. دیوان نی سلطان را نظیر افسانهٔ قرون اثر ویکتور هوگو دانسته‌اند. گرچه زندگـی پالاماس از حوادث و وقایع ظاهری تهـی است، زندگـی درونیش بسیار غنی و اشعارش چون آینه‌ای صادق منعکس کنندهٔ این دنیـای پرشور و پر احساس است. آثـار منثور پالاماس نیز مقـامی والا دارد. داستـان مرگ پالیکاریو *Thanatos Pallikariou* در ۱۹۱۰ نوعی نثر شاعـرانه است و از زیبائـی داستان و صفای بیان برخوردار. کلمهٔ پالیکاریو در اصل به‌معنی قهرمان ملی است و امروزه در یونان به مردان زیبا و نیرومند و پر شهامت اطلاق مـی‌شود. پالاماس در این داستان ایمان و عقیدهٔ خود را به زیبائـی بیان کـرده است، نه تنها زیبائی روح، بلکه زیبائی محسوس و ملموس و هیجان‌انگیز جسم. در نظر پـالاماس زنـدگی هنگامی از تناسب برخوردار می‌شود که توأم با زیبائی باشد و مرگ بر زنـدگی بدون زیبائی ترجیح دارد. اساس فلسفهٔ او پرستش طبیعت و زیبائـی و روشنائـی است. نمایشنامهٔ تریزوینی *Trisevjeni* در چهار پرده به سال ۱۹۰۳ بر صحنه آمد. قهرمانان زن این نمایشنامه فرشتگانیند کـه در عین حـال جنبهٔ اهـریمنی دارند. این نمایشنامه با وجود تغزل افراطی و طول نمایش، در تئاتر یونان نوین پیروزی بسیار بدست آورد. پالاماس علاوه بر آثار شاعـرانه و داستانی، نقد فـراوان نیز دارد و قضاوت و نظر وی در بارهٔ آثار ادبی یونان نوین بسیار باارزش است.

پالاماس را می‌توان بزرگترین شاعـر یونـان جـدید دانست. شخصیت او از نظر شاعری، نقد ادبی و اصالت فکر و بشردوستی بیش از نیم قرن بر سراسر زنـدگی معنوی یونان سلطهٔ کامل داشته است. جشن پنجاه سالگی آغاز فعالیت ادبی او در ۱۹۳۶ به طرز باشکوهی در آتن برگزار شد و نشان داد کـه وی تا چه حـد از

شهرت و محبوبیت برخوردار بوده است. همچنین احترامات باشکوهی که در مراسم تشییع جنازهٔ او بعمل آمد، او را وجودی خارق‌العاده معرفی کرد.

**پالما، ریکاردو** Palma, Ricardo شاعر و نویسنده پروئی (۱۸۳۳ - ۱۹۱۹) پالما در شهر لیما زاده شد. از جوانی طبعی حساس داشت و در هیجده سالگی پس از انتشار نمایشنامهٔ «رودیل» *Rodil* به شهرت رسید. از زمان جوانی شیفتهٔ نهضت آزادیخواهی شد و پس از شکست شورشیان به شیلی تبعید گشت، از آنجا به اروپا رفت و از فرانسه، ایتالیا و انگلستان دیدن کرد. پس از آن از ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۲ در حکومت خوزه بالتا Jose Balta به وزارت و پس از آن به سناتوری رسید. از ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۲ کتابخانهٔ ملی شهر لیما را اداره کرد و تا هنگام مرگ همهٔ وقت خود را به فعالیت ادبی مصروف داشت. از کارهای مهم پالما انتشار یك سلسله داستان است که از تاریخ و فرهنگ کشورش اقتباس و با عنوان **فرهنگ عامه و سنتی کشور پرو** *Tradiciónes Peruanas* در ده جلد میان سالهای ۱۸۷۲ و ۱۹۱۵ منتشر شده و شامل مجموعهٔ بینظیری است از تاریخ ملی آمیخته با افسانه و داستان. او خود در مقدمهٔ آن می‌نویسد: «می‌پسندم که موضوعهای غم‌انگیز را با مضحکه،و تاریخ را با افسانه بیامیزم.» هوش و دقت سرشار این نویسنده در جمع‌آوری مدارك و تنظیم زیبای آن موجب پیدایش اثر گرانبها و پراعتبار و در عین حال شاعرانه‌ای گشت با سبکی کاملاً خاص که در محیط ادبی امریکای جنوبی شهرت فراوان بدست آورد و به چندین زبان ترجمه گردید. از نظر شعر پالما شاعری متوسط بشمار می‌آید، منظومه‌های او عبارت است از: **هارمونیها** *Armonias* (۱۸۶۵)، **گلهای ساعت** *Pasionarias* (۱۸۷۰) و **خاطرات اسپانیا** *Recuerdos de España* (۱۸۹۹). از نوشته‌های دیگر او یادداشتها برای **تاریخ کتابخانهٔ لیما** *Apuntes Para la historia de la Biblioteca de Lima* است در ۱۹۱۲. سبك نوشتهٔ پالما با لطیفه و بذله‌گوئی و هجو فراوان آمیخته است و رنگ پراحساسی دارد. پالما شکل تازه‌ای از نوشتهٔ تخیلی را در کشور پرو بوجودآورد و میان افسانه‌های ملی و تاریخ واقعی ارتباط برقرار کرد.

**پانیول، مارسل** Pagnol, Marcel داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۹۵-

۱۹۷۴) پانیول در حوالی شهر مارسی زاده شد. پدرش معلم بود، او نیز پس از پایان تحصیلات بـه شغل دبیری و استادی اشتغال یافت و در شانزده سالگی بـه تـأسیس مجلهٔ ادبی فورتونیو Fortunio پرداخت. اولین نمایشنامهٔ پانیول بـه نـام سوداگران افتخار *Les marchands de gloire* در ۱۹۲۶ او را به مردم شناساند. این نمایشنامـه هجو تلخ و نیشداری بـود در بارهٔ کسانی که از اوضاع جنگ از نظـر اخلاقی و روحـی سود بسیار جستند. پس از آن در ۱۹۲۷ نمایشنامهٔ ژاز *Jazz* در چهار پرده و در ۱۹۳۱ نمایشنامه توپاز *Topaze* در چهار پرده برصحنه آمدکـه دو سال پیاپی بـرصحنهٔ نمایش باقی ماند و پانیول را در صف اول نمـایشنامه‌نویسان فـرانسه قـرار داد. نویسنده در این نمایشنامه با لحنی مسخره‌آمیز و هجوی تند، تباهی مردم شرافتمندی را نشان می‌دهد که در برابر پول دچار پریشانی و اختلال وجدان می‌شوند. نمایش سرشت واقعی بشر، طبع مسخره‌آمیز پانیول، گفتگوهای طبیعی و مؤثر، موجب شد که کمدی توپاز از شاهکارهای آثار نمایشی بشمارآید. پیروزی و شهرت پـانیول پس از نوشتن نمایشنامهٔ ماریوس *Marius* در ۱۹۳۱ باز هم افزایش یافت. ماریوس در واقع نمایشگاهی بود از پرده‌های نقاشی بسیار زنده و پرجاذبه از شهر قدیم مارسی و مردمش که در ورای رنگ محلی آنان زمینه‌ای انسانـی نهفته بـود. کمدیهای فانی *Fanny* در ۱۹۳۲ و سزار *César* در ۱۹۳۷ بر شیوهٔ پراحساس‌تـری متکی است. پانیول در عـالم سینما فعالیت بسیار گسترده‌ای را پیش گرفت و از غالب نمایشنامه‌ها و آثار دیگرش فیلمنامه‌های بسیار استخراج کـرد کـه بیشتر با پیـروزی همراه بود. فیلم زن نانوا *La Femme du boulanger* در ۱۹۳۸ دارای صحنه‌های بسیار هیجان‌انگیز و در عین حال ساده است. پـانیول در نمایشنامهٔ یهودا *Judas* در ۱۹۵۵ مـوضوع کهنه‌ای را پیش کشیده است ، امـا بـا تعبیر و تفسیرهای شخصی رنگ تازه‌ای به آن بخشیده و جنبهٔ بشری فراوانی به آن داده است. از میان داستانهـای مارسل پانیول، آنها کـه دوران کـودکیش را مجسم مـی‌کند، بهترین داستانها بشمار مـی‌آید، از آن جمله است: افتخار پدرم *La Gloire de mon père* (۱۹۵۷)، قصر مادرم *Le Château de ma mère* (۱۹۵۸) و عصر رازها *Le Temps des secrets* (۱۹۶۰). در پایان کتاب اخیر پانیول از کتاب دیگـری خبر داد کـه دنبالهٔ خاطرات گذشته بود به نام عصر عشقها ایـن اثر کـه پانیول را در اوج قدرت ادبی نشان می‌دهد، پس از مرگش بچاپ رسید.

مارسل پانیول در ۱۹۴۶ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و بنیانگذار مکتب نئورئالیسم فرانسه بشمار آمد. آثار کامل *Oeuvres complètes* پانیول در دوازده جلد به سال ۱۹۷۰ انتشار یافت.

ترجمه به فارسی: زن نانوا.

**پاوند، ازرا** Pound, Ezra شاعر و مقاله‌نویس امریکائی (۱۸۸۵ - ۱۹۷۲) ازرا پاوند در آیداهو Idaho زاده شد و با خانوادهٔ خود در پنسیلوانیا Pennsylvania مستقر گشت. دو سال به عنوان شاگرد مستمع آزاد در دانشگاه این شهر رفت و و آمد کرد، در ۱۹۰۳ به نیویورك رفت و از کالج هامیلتون Hamilton به دریافت دیپلم نایل آمد. در ۱۹۰۵ تحصیلات خود را در دانشگاه پنسیلوانیا ادامه داد و درجهٔ دکتری بدست آورد. سال بعد به اسپانیا، ایتالیا و فرانسه سفر کرد و در صدد دست یافتن به مدارکی برآمد تا در بارهٔ لوپه د وگا اثری تهیه کند. در پائیز ۱۹۰۷ به امریکا بازگشت و در یکی از کالجهای ایندیانا بتدریس پرداخت، اما به سبب مخالفتش با روش تدریس معمول در مدارس و به اتهام داشتن تمایل افراطی به فرهنگ اروپائی، ناچار گشت که از شغل خود دست بردارد. از نو به اروپا سفر کرد و پس از اقامت کوتاهی در ایتالیا، در انگلستان مقیم گشت. پاوند در انگلستان به فعالیت ادبی پرداخت، گروهی از شاعران جوان را گرد خود جمع آورد و نهضت ایماژیسم Imagism را بنیان نهاد که نهضتی بود برضد سنتهای رومانتیك و ادبیات عصر ویکتوریا. پاوند در ایجاد این نهضت تحت تأثیر زیبائی‌شناسی هیوم T.E. Hulme وشاعران سمبولیست فرانسوی ونویسندگان باستانی یونان و دانته و شاعران چینی و ژاپونی قرار گرفته بود، وی به شاعران جوان قدرت تازه بخشید و ذوق شعرچینی را در آنان ایجاد کرد و انقلابی در شعر پدید آورد. در انتخاب موضوع شعر آزادی مطلق را جایز شمرد و در زبان شعر به بیان متداول و کلمه‌های ساده و صحیح و بکار بردن اوزان نو و بیان احساس به وسیلهٔ تصویرهای عینی تکیه کرد. پاوند تا ۱۹۱۲ با مجله پوئتری Poetry همکاری کرد و عقاید خود را در بارهٔ شعر در این مجله انتشار داد. از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ بامجلهٔ لیتل ریویو Little Riview همکاری کرد و به وسیلهٔ آن نویسندگان جوانی را مانند جیمز جویس و الیوت و ییتس Yeats که هنوز شهرتی نیافته بودند، به جامعه

شناساند و کتاب **یولیسیز** *ulysses* اثر جویس را به صورت پاورقی در این مجله منتشر کرد. پاوند پس از آن از نهضت ایماژیسم دست کشید و مجلهٔ بلاست Blast را تأسیس کرد. در ۱۹۲۰ از انگلستان به فرانسه رفت و چهار سال در پاریس اقامت گزید. در ۱۹۲۴ به ایتالیا سفر کرد و در ۱۹۳۹ پس از سالها دوری از وطن به امریکا بازگشت. در امریکا برای مبادلهٔ فرهنگ اروپا و امریکا کوشش فراوانی بکار برد. پاوند مقامه‌های تحقیقی بسیار مهم انتشارداد، ازآن جمله است: **روح ادبیات و زبانهای لاتینی** *The Spirit of Romance* در ۱۹۱۰ که پاوند در آن عده‌ای از شاعران بزرگ را معرفی کرده و در بارهٔ آثارشان نقد کاملی بعمل آورده است. پاوند به سبب بهره‌مندی از فرهنگ وسیع و آشنائی با زبانهای مختلف توانست ادبیات گوناگون را در عصرهای مختلف و آثار شاعران یونانی، لاتینی، چینی، ژاپونی، انگلوساکسون و ایتالیائی را مورد نقد و بررسی قرار دهد و با نویسندگان و شاعران قدیم رابطه‌ای متفاوت با رابطهٔ معمول پدید آورد. در نظر پاوند، این نویسندگان داروئی بودند که عالم انسانیت را از بیماری حماقت شایع نجات می‌دادند. پاوند در ادبیات امریکا، روش تازه‌ای در نقد بوجود آورد و شیوهٔ معمول و رایج را که شیوه‌ای بسیار محدود بود، مطرود شناخت. از آثار وی دراین زمینه‌نوشته‌های زیر است: **چگونه باید خواند** *How to read* (۱۹۳۱)، **الفبای اقتصاد** *A,B,C, of Economics* (۱۹۳۳)، **الفبای خواندن** *A,B,C, of Reading* (۱۹۳۴)، **نوگرداندن** *Make it New* (۱۹۳۴) و **راهنمای فرهنگ** *Guide to Kulchur* (۱۹۳۸) که در عنوان این اثر، رسم‌الخط لغت کولتور Culture را تغییر داده است. منتخبات مقامه‌های پاوند در بارهٔ نقد ادبی که به وسیلهٔ الیوت با عنوان **مقامه‌های ادبی اذرا پاوند** *Literary essays of Ezra Pound* در ۱۹۵۴ انتشار یافت، فعالیت او را در نقد ادبی نشان می‌دهد. پاوند همچنین در بارهٔ هنر شعر سرودن مقامه‌های پرارزشی منتشر کرد و در نوگرداندن شعر پیروزیهائی بدست آورد، خاصه توجه او بیشتر به مسائل فنی شعر بود تا مسائل فکری ومعنوی. دیوانهای غنائی پاوند به نام ذات خویش *Personae* و شادمانیها *Exultations* در ۱۹۰۹ به سبب قدرت شاعر در نو ساختن وزن شعر جلب توجه فراوان کرد و چندین‌بار از آن تجدید چاپ بعمل آمد. این دیوانها علاوه بر اشعار دورهٔ جوانی شاعر، ترجمه‌هائی کم و بیش آزاد از اشعار شاعران لاتینی و قرون وسطای ایتالیا دربر

دارد و به طـور کلی تجـربه‌های شاعر بـاذوق و بـافـرهنگی را نشان مـی‌دهد. مهمترین اثر شاعرانهٔ پاوند ترانه‌ها *Cantos* است کـه در مـوارد مختلف بـه زبان ایتالیائـی سروده شد و هشتاد و چهار قطعه از آن در ۱۹۴۹ در دیـوانی بـه نام ترانهٔ پیزائـی *Pisan Cantos* فـراهم آمـده کـه نـوعـی شعـر حماسی آزاد است، همچنین زندگینامهٔ فکری و روحی شاعر را در بردارد. در این اثر مهم، نـه پیچ و خم داستانی وجـود دارد، نه تحرکی، نه ارتباطی منطقی، نه تـوصیفی یا معیاری از زنـدگی. پاوند خـود آن را «داستان قبائل» نامیده است، شامل همهٔ تـاریخ و همهٔ اساطیر کـه نمای آن در خلال قرون پیوسته در حال تغییر بـوده است. این اشعار از طرفی نوعی یادداشتهای معنوی و فکری است و از طرف دیگر سراشیبی به سوی تمدن دوزخی عصر جدید. پاوند معایب عصر خـودرا کـه در آن آدمی بردهٔ پول گشته است، مورد تحلیل قرار می‌دهد. از حیث بیان، پاوند از تجریـد و انتزاع در عـالم شعر هـراس دارد و به دنبال روشنی و صراحت و بیانـی عینی و محسوس می‌رود. اوزان ترانه‌ها تازه و نامتساوی است. پاوند در طـی جنگ دوم جهانی بـه طرفداری از موسولینی و فاشیسم سخنرانیهائی از رادیـو ایراد کـرد. تبلیغات ضد امـریکائی او موجب شد کـه در ۱۹۴۵ از طـرف مقامات امـریکائی توقیف و زندانی گردد. دادگاه واشینگتون پاوند را به‌اختلال روانی منسوب و به بیمارستان امراض روحی در حوالی واشینگتون روانه کرد. سالها از عمر پاوند در ایـن بیمارستان گذشت تا سال ۱۹۵۸ کـه به کمك دوستان آزاد شد و بـه ایتالیا بازگشت. آثار پاوند مدتها مورد بحث و جدل قرار گرفت. وی تنها شاعری است که اشعارش همه با جنجال همراه بوده است، با این حال نمی‌توان نفوذ فراوان او را بر شاعران عصرش انکارکرد. پاوند، ییتس و الیوت بزرگترین شاعران انگلیسی-زبان قرن بیستم بشمار می‌آیند.

الیوت دربارهٔ پاوند نوشته است: «در میان کسانی کـه به لزوم تغییر در قالب و زبان شعر معتقد بودند، تنها پاوند بود که می‌دانست شعر چه راهی را باید درپیش گیرد.»

**پتـــرارك (پترارکا)، فـرانچسکو** Petrarca, Francesco شاعر و ادیب ایتالیائـی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۴) پترارك از خانواده‌های اصیل توسکانا Toscana بود با سنتهای

عمیق فـرهنگی؛ پدرش مشاور حقوقی بـود کـه در ۱۳۰۲ از فلورانس تبعید شد. فرانچسکو تحصیلات خود را بنا بر میل پدر در رشتهٔ حقوق در بـولونیا Bologna آغـاز کـرد، اما دنبالهٔ آن را نگرفت و همهٔ وقت را بـه ادبیات مصروف داشت. چیزی نگذشت کـه به سبب هوش سرشار، فرهنگ وسیع، آدابدانی و ظـرافت در رفتـار، تـوجه مقامات حکومتی و مذهبی را به خـود جلب کـرد و تحت حمایت کاردینال کولونا Colonna قرار گرفت و مدتها چون فرزندی عزیز نزد او بسر برد و براثر پشتیبانی او بـه ریاست مدرسه‌ای بزرگ منصوب گشت. سپس در سمتهای رسمی به کشورهای اروپائی و افریقای شمالی سفر کرد و سرانجام نـزدیك آوینیون Avignon اقامت گـزید و با مطالعهٔ فراوان معلومات هنری و فکری را بر وسعت تجربه افزود. این دوره در متشکل ساختن ذهن پترارك دورهٔ مهمی بشمار می‌آید، همچنین از نظر زندگی عاطفی و احساسی. در ۱۳۲۷ بود که در کلیسای آوینیون به لائورا Laura برخورد و سخت به او دل باخت. این عشق الهام‌بخش پترارك در بسیاری از اشعارش شد که نام لائورا را جاودان ساخت. پترارك در طی تشریفات باشکوهی در۱۳۴۱ نشان افتخار شاعران ایتالیا را دریافت‌کرد و با سمت رسمی در رم، شهـر مورد علاقه‌اش، بکار پرداخت و در۱۳۴۸ پس‌از دریافت خبر مرگ لائورا به سفرهای گـوناگون اقدام کرد و در ضمن به تنظیم آثار فراوان ادبی دست زد، سرانجام در میلان اقامت گزید و زندگی آرامی پیش گـرفت. عشق بـه لائورا و مـرگ او مـوجب پیدایش دیوان غنائی **نغمه‌ها** *Canzoniere* گشت کـه در ورای سخن عشق اندوه بزرگی را کـه راز شخصیت شاعر است، بیان می‌کند. در واقـع پتـرارك بـه طور کامل از شادیهای عالم زمینی احساس رضایت نمی‌کند. وسوسهٔ ناپایداری بشر و نگرانی در بارهٔ از دست دادن عزیزان، او را از همهٔ لـذتها باز می‌دارد و غمی جاودان در درونش جـای می‌دهد. کمال سبك و سادگـی و روانی و خـوشاهنگی و هنرمندی در شعر، دیوان **نغمه‌ها** را فناناپذیر ساخته است. آثـار پترارك در سی و پنج سالگی او را به شهرت رساند و در سراسر اروپا از احترام و ستایش بزرگان ادب برخوردارش ساخت. این آثار به دو زبـان ساخته شده است: لاتینی و ایتالیائی. خود پترارك، آثار لاتینی را موجب شهرتش می‌داند و دیگران آثار ایتالیائی او را سبب افتخارش می‌شمارند. در پترارك عشق به فرهنگ و ادب کهن یونان و روم که بر مبانی انسانی قرار داشت، بسیار شدید بود. مطالعات او

را در ایـن زمینه نمـی‌توان مطالعات مـردی محقق یا گـردآورنده دانست، بلکه کوشش فاضل و ادیبی است کـه قصد دارد جهان از دست رفته‌ای را دوباره زنـده کند. ازین‌رو درآثار لاتینی به نویسندگان و شاعران عهد باستان نزدیك می‌شود و آثاری به سبك ویرژیل و سیسرون بوجود می‌آورد. از آثار پترارك به زبان لاتینی زندگی در انزوا *De Vita solitaria* است در دو جلد که نوشتن آن از ۱۳۴۶ آغـاز شد و تا ده سال ادامه یافت. این اثر شامل ستایشی است از زندگی در عالم انزوا کـه به بشر امکان می‌دهد تا قوای معنوی و اخلاقی خود را تکامل بخشد. شاعـر زنـدگی در انزوا را در برابر زندگی پرمشغله و پـراضطراب قرار می‌دهد کـه به سبب جـاه‌طلبی و هـوای نفس پیوسته دچار آشفتگی است . زنـدگی در تنهائـی انسان را به تفکرات مذهبی که بیشتر جنبهٔ فلسفی دارد، همچنین به لذت بردن از طبیعت وامی‌دارد. پترارك در این اثر همه‌جا از شخصیتهای بزرگ یـونان و روم باستان یاد می‌کند. از آثار دیگر پترارك این آثار است: بدون نام *Sine nomine* که میـان سالـهـای ۱۳۵۶و ۱۳۶۴ تنظیم گشته است، داروهائی برضد این یا آن اتفاق *Dei Rimedi dell' una e dell' altra fortunae* (۱۳۵۴ - ۱۳۶۶). پترارك در ایـن اثر بـه مردم در موارد مختلف زنـدگی راه نشان می‌دهد- راههائی کـه بـر نمونه‌هائـی از زندگـی بـزرگان علـم و ادب متکـی است. ادبیات و زندگـی ، از نـظـر پترارك در زمینهٔ بشردوستی با یکـدیگـر تلفیق مـی‌یـابد. پترارك در سال ۱۳۴۰ اثـر مهـم منثوری بـه زبـان لاتینی نـوشت بـه نـام مردان نامی *De viris illustribus* کـه به تاریخ روم و بـزرگترین شخصیتهای رومی اختصاص دارد و کاملتـرین آنها، شرح زندگی ژول سزار است. پترارك در وجود بـزرگان تاریخ، روحی از زندگی خود دمیده و فضائل انسانی و حتی اندوههائی را که در وجود خود او نهفته به‌وسیلهٔ آنان نشان داده‌است.کتاب مردان نامی باآنکه ناتمام مانده است، از اهمیت بسیار برخوردار است. منظومهٔ افریقا *Africa* به زبان لاتینی در نـه جلد میان سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۴۲ ساخته شده و منظومه‌ای است حماسی در بـارهٔ جنگهای کارتاژ و وصف پیروزی تمدن روم بر توحش کارتاژیها و اثبات عظمت روم. ایـن منظومه از آثار مهم پترارك است که برشهرت او افـزود. اثـر معروف دیگر پترارك سر *Secretum* در واقع نوعی اعترافات است کـه از بحران و شکنجه‌هـای درون شاعـر حکایت مـی‌کند. دیـوان پیروزی *I Trionfi* بـه زبان

ایتالیائی در سالهای ۱۳۵۲ ـ ۱۳۷۰ ساخته شده که خاطرات عشق لائورا را منعکس کرده است. پترارك در این دیوان از پیروزی شش ماهیت سخن گفته‌است: اول ـ عشق که بر بشر پیروز می‌شود. در این بخش شاعر از عاشقان نامدار نام می‌برد. دوم ـ پاکدامنی که با عظمتش برعشق پیروز می‌شود. سوم ـ مرگ که برهمه چیز پیروز می‌شود. چهارم ـ شهرت که بر مرگ غلبه می‌کند. پنجم ـ زمان که برشهرت پیروز می‌شود. ششم ـ الوهیت. پترارك در این پیروزیها مراحل تدریجی تعالی روح بشر را که به الوهیت می‌انجامد، نشان می‌دهد. از آثار مهم دیگر پترارك قطعه شعرهای دوستائی *Bucolicum carmen* است که به زبان لاتینی میان سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۴۷ ساخته شد و در ۱۳۵۷ در آن تجدید نظر و اصلاح بعمل آمد. این دیوان شامل دوازده قطعه است که شاعر در کلامی استعاری و کُنائی قسمتهائی از زندگی معنوی و روحی و مباحثه‌ها و مناظره‌های خود را دربارهٔ مسائل گوناگون مذهبی منعکس می‌سازد. از آثار منثور پترارك نامه‌ها *Epistolae* است، شامل نامه‌هائی با عنوانهای مختلف که از همه مهمتر نامه‌های خانوادگی و خصوصی *Rerum familiarium* است در بیست وچهار جلد. این نامه‌ها مدارك بسیار پر ارزشی در تاریخ فرهنگ اروپا بشمار می‌آید.

پترارك از نظر تبحر در علوم ادبی و پیروی از زبان و ادبیات باستانی یونان و روم پیشوای نهضتی فرهنگی است که سراسر جهان را فرا گرفت. از نظر شعر پترارك قالب غنائی و سنتی شعر را تکمیل کرد. سونه‌های پترارك *Sonetto* در اروپا مورد پسند مردم قرار گرفت و بعدها در انگلستان رواج یافت. پترارك قدرتی بلامنازع در فرهنگ و ادب عصر خود بشمار آمده و به نحو قاطعی در تعیین راه ذوق وسلیقهٔ زندگی‌معنوی دورهٔ رونسانس‌نفوذ داشته‌است. پترارکیسم Petrarquisme تمایل شاعرانه‌ای است در پیروی از اشعار پترارك که ابتدا در ایتالیا سپس در اروپا تا قرن شانزده رواج یافته است.

**پتوفی، شاندور** Petöfi, Sándor شاعر مجارستانی(۱۸۲۳-۱۸۴۹) پدر پتوفی قصاب و مادرش خدمتکار و زندگی خانوادگیش پیوسته با فقر همراه بود. با آنکه پدر اصلاً اهل سلوواکی بود، در بارهٔ زادگاه خود مجارستان تعصب شدیدی نشان می داد. پسر نیز غرور ملی و میهن‌پرستی افراطی را از پدر به ارث برد. تحصیلات

خود را در شهرستانهای مختلف گذراند و در شانزده سالگی مدرسه را ترك کرد و به زندگی آزاد روی آورد، به‌کارهای گوناگون مانند سربازی و بازیگری و امثال آن اشتغال ورزید و در ضمن از زندگی توأم با سرگردانی، تجربه‌های فراوان اندوخت و از مظاهر گوناگون جامعهٔ مجاری بینشی عمیق یافت. بسیار زود به ادبیات روی آورد و اشعاری را که در فرصتهای مناسب سروده بود جمع کرد و به بزرگترین شخصیت ادبی زمان وورشمارتی Vörösmartyعرضه کرد و به وسیلهٔ او به ارزش اشعار خود پی برد و به کمك او اولین دیوان را به نام چکش قریه *A helység kalapácsa* در ۱۸۴۴ انتشار داد. این دیوان پهلوانی ـ کمیك که از سادگی بسیار برخوردار بود و از تصنع شعری بدور، موجب شگفتی فراوان گردید و مردم را از وجود شاعری بزرگ و بدیع‌آگاه ساخت. تا آن زمان هیچ‌کس موضوعهای گوناگونی را که پتوفی در این اشعار وارد کرده بود، سزاوار زبان شعر نمی‌دانست. پتوفی پس از این دیوان، ترانه‌های عامیانه و قصهٔ یانوش پهلوان *János vitéz* را منتشر کرد که مجموعه‌ای بود با زبان ساده و بی‌پیرایه، با عطر گلهای صحرائی و دنیائی خیال‌انگیز و پر احساس که روح رؤیائی او را نشان می‌داد و سخت توجه منتقدان را به خود جلب کرد. انتشار چهار دیوان دیگر موجب شهرت روزافزون پتوفی شد . این دیوانها که شامل کاملترین بیان تغزلی و عاشقانه و با قالبی تازه بود، همه را شیفتهٔ خودکرد و پتوفی را در بیست و سه سالگی پیشوای گروه شاعران نسل جوان ساخت. پتوفی پس از اشعار تغزلی به شعر حماسی روی آورد و شاعری انقلابی و سیاسی گشت. از آن پس عشق پرشور به میهن و استقلال‌طلبی و کینهٔ شدید به ستم و استبداد مایهٔ همهٔ اشعار او قرارگرفت. پتوفی بیش از هرچیز به مردم ستمدیدهٔ کشورش بستگی داشت و بر ضد استبدادی که مردم مجارستان را رنج می‌داد، عصیان کرد و بر سر آن بود که ریشهٔ عدم تساوی و بیعدالتی را از بن براندازد و در راه این آرزو با خوشبینی کامل قدم بر می‌داشت. منظومهٔ ایشتوك دیوانه *Bolond Istók* که در ۱۸۴۷ منتشر شد ، حاکی از این خوشبینی است و سرگذشت پسرك گیج و کند‌ذهنی را شرح می‌دهد که در جلگهٔ پهناوری اسیر توفان گشته است ، اما خود را نمی‌بازد و شادی و خوشبینی فطری خود را از دست نمی‌دهد، پس به خانهٔ دهقانی پناه می‌برد و به زندگی دهقان سعادت و خوشی می‌بخشد. پتوفی در ۱۸۴۷

زیباترین اثر تغزلی خود را به نام آخر سپتامبر *Szeptember végén* انتشار داد که نوعی ترانهٔ عامیانه است با تصویرهای ذهنی بسیار جاذب و دلپذیر. شاعر دراین اثر با آنکه جوان بوده مرگ نزدیك خود را پیش‌بینی کرده است. در۱۸۴۸ داستان منظوم حوادی *Az apostol* را در شعر آزاد منتشر کرد که بهترین اثر پتوفی بشمار می‌آید. این منظومه از فکر انقلابی شاعر مایه گرفته و سرگذشت پسر معصوم و پاکی است که به سبب آرزوی آزادی و عشق به استقلال میهن اعدام می‌شود. قهرمان این داستان از ورای خود، چهرهٔ شاعر را منعکس می‌کند که به‌هنگام شکست نهضت استقلال‌طلبانه و درلحظه‌های ناامیدی منظومه را سروده است. وقایع ۱۸۴۹ همهٔ آرزوهای سیاسی پتوفی را بخاك سپرد،آخرین نغمه‌هایش نغمهٔ جنگجویان بود. در همین سال پتوفی در بیست و شش سالگی سلاح به دست در جنگ استقلال‌طلبانهٔ کشورش کشته‌شد وچیزی نگذشت‌که هاله‌ای ازافسانه چهره شاعرانهٔ اورا فراگرفت و تا آخر قرن این شایعه بر زبانها بود که اوکشته نشده و بزودی باز می‌گردد. مجموع آثار پتوفی در واقع زندگینامهٔ اوست در رنگی افسانه‌ای و حماسی، شعر و زندگیش از هم جدا نیست. پتوفی نقاش بزرگ چشم اندازهاست. دشت آلفولد Alföld که منطقه‌ای غنی و بارور است، به وسیلهٔ اشعار او به مردم شناسانده شده و مناظر دل انگیز و رنگین و عطرکشتزارهای این منطقه که در نظر شاعر بهشت موعود است، در زیباترین پردهٔ نقاشی به جلوه درآمده است. اشعار عاشقانهٔ پتوفی جاذبه‌ای مقاومت‌ناپذیر دارد و از زیباترین بیان و زبان شعری برخوردار است . آثار پتوفی‌از طرفی مورد قبول وپسند عامهٔ ملت قرارگرفت و از طرف دیگر موجد بحثهای شدید در محیط روشنفکران و منتقدان گشت. کمتر شاعر مجار چون او در زمان حیات با آن همه ستایش و آن همه مخالفت روبرو شده است. عده‌ای از ناقدان سادگی و ابتذال وعدم ظرافت شعری او را مورد نکوهش قرار داده‌اند، اما پتوفی در واقع شعر مجار را در دسترس عامهٔ مردم گذاشت و به زبان قابل فهم مردم نوشت و شعر خود را بر ضد ادبیات اشرافی پسند مجارستان بکار برد. پتوفی را می‌توان از بزرگترین شاعران غنائی مجارستان دانست.

ترجمه به فارسی: زندگی و اشعار.

**پرس‌گالدوس، بنیتو** Pérez Galdós, Benito رومان‌نویس اسپانیائی(۱۸۴۳-۱۹۲۰)

بنیتو فرزند افسری عالیمقام بود، تحصیلات خود را ابتدا در مدرسهٔ انگلیسی شهر خود انجام داد، سپس در ۱۸۶۴ به مادرید رفت تا در رشتهٔ حقوق به تحصیل ادامه دهد. بنیتو درحین تحصیل به‌مطالعهٔ آثار نویسندگان بزرگ مانند سروانتس، آلکساندر دوما و ویکتور هوگو می‌پرداخت و درنقاشی نیز استعداد فراوان ازخود نشان می‌داد. همچنین مقاله‌هائی در روزنامه‌های محلی منتشر می‌کرد. در ۱۸۶۸ نمایشنامهٔ منظومی نوشت با عنوان اخراج قوم هود *La Expulsión de los Moriscos* که هرگز به اجرا در نیامد. پرس‌گالدوس برای بازدید از نمایشگاه جهانی نقاشی به پاریس سفر کرد و بر اثر مطالعهٔ آثار بالزاك به رومان‌نویسی شوق بسیار یافت ونخستین رومان را به‌نام چشمهٔ طلائی *La Fontana de oro* در ۱۸۶۸ انتشارداد. در ۱۸۶۹ پس از پایان تحصیلات دانشگاهی به روزنامه‌نگاری پرداخت و با چند روزنامه‌همکاری کرد. لارویستا داسپانیا (مجلهٔ اسپانیا) La Revista de España را انتشار داد. در ۱۸۷۰ رومان‌کوتاهی از او به‌نام سایه *La Sombra* منتشرشد. پرس‌گالدوس از ۱۸۷۳ همهٔ اشتغالات خود را رها کرد و با شور و شوق فراوان به نوشتن اثر بزرگ خود که رومانی تاریخی بود، دست زد. این اثر عظیم وقایع ملی *Episodios nacionales* نام دارد که در چهل وشش جلد و پنج بخش میان سالهای ۱۸۷۳ و ۱۹۱۲ انتشار یافت. نویسنده در بخشهای نخستین کتاب تاریخ اسپانیا را از جنگ ترافالگار Trafalgar تا پایان قرن نوزدهم شرح داده است و در خلال آن عشق صادقانه‌ای به سرزمین اجدادی و مردم آن آشکار ساخته و زندگی مشقت‌بار و سرخوردگیهای تلخ هموطنانش را همراه با احساس شدید میهن‌پرستانه، به ساده‌ترین و صمیمانه‌ترین شکل بیان کرده است . پرس گالدوس در شرح وقایع از هیچ نظریهٔ سیاسی دفاع نکرده و جانب هیچ طرفی را نگرفته است، بلکه تنها زندگی قهرمانانی که بیشترشان نیز خیالی و فرضی‌اند، مورد توجه قرار داده و به آنان و زندگیشان، صفات و خصوصیتهای اشخاص واقعی و تاریخی را بخشیده و بدین‌طریق وقایع تاریخی را تکمیل کرده است. او خود در این باره گفته است: «این رومان تاریخی به منزلهٔ رومان آداب و رسوم است.» پرس گالدوس در بخشهای دیگر کتاب به تجزیه و تحلیل روح و عواطفی که با تمایلات عصر او تناسب داشت، پرداخته و با سبکی عمیق و وسیع به نوع رومانهای تحلیلی گراییده است. پرس گالدوس بتدریج همکاران مطبوعاتی را ترك

کرد و با دقت بسیار و نکته‌بینی خاص به مطالعهٔ زندگی مردم پایتخت پرداخت و بسیار خوب توانست محیط زندگی و خصوصیتهای اخلاقی مردم مادرید را درك و در رومانهای خود توصیف کند. از جملهٔ این رومانها فورتوناتا و خاسینتا *Fortunata y Jacinta* شاهکار او است در ۱۸۸۷ در وصف زندگی دو زن رقیب یکدیگر. خاسینتا همسر خوانیتا و فورتوناتا معشوقهٔ اوست. زن که نازاست در آتش حسرت فرزند بسر می‌برد و معشوقه در تب عشق می‌سوزد و تا حد فداکاری پیش می‌رود. نویسنده صحنه‌های جالب توجه و زنده‌ای از زندگی این دو رقیب پیش چشم می‌گذارد و با تحلیل روانی و وصف عمیقی که از روح و صفات اخلاقی این دو زن بعمل آورده است و پردهٔ نقاشی رنگارنگی که ساخته، خواننده را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد. رومان رحمت *Misericordia* در ۱۸۹۷ در مادرید منتشر شد که بهترین اثر آخرین دورهٔ زندگی پرس‌گالدوس بشمار می‌آید وسند زنده و هولناکی است از جامعهٔ مادرید در اواخر قرن نوزده با صحنه‌های بسیار گیرا.

پرس‌گالدوس که از ۱۸۸۳ به محبوبیت و شهرت کامل دست یافته بود، به‌فعالیت در احزاب سیاسی دعوت شد و به نمایندگی مجلس شورا رسید و به سفرهای بسیار درخارج و داخل کشور پرداخت، خاصه شهر تولدو Toledo بسیار مورد توجه او واقع شد و آن را زمینهٔ یکی از زیباترین رومانهایش به نام انخل‌گرا *Angel Guerra* قرار داد که در ۱۸۹۱ منتشرشد. پرس‌گالدوس در ۱۸۹۲ به درخواست مدیر تئاتر کمدی، نمایشنامهٔ واقعیت *Realidad* را نوشت، سپس نمایشنامهٔ الکترا *Electra* را در ۱۹۰۱ برصحنه‌آوردکه پیروزی بسیارکسب کرد و به‌گفتهٔ خود نویسنده بیش‌از همهٔ آثارش برای او پول به همراه آورد. درضمن در امور سیاست به‌فعالیت گسترده‌ای دست زد، چنانکه در ۱۹۰۷ از طرف جمهوریخواهان از نو به نمایندگی مجلس انتخاب شد و کوشش بسیاری در ائتلاف دو حزب جمهوریخواه و سوسیالیست بکار برد.

پرس گالدوس در آخرین سالهای زندگی بر اثر بیماریی ارثی بینائی خود را از دست داد. گالدوس از بزرگترین رومان نویسان و نمایشنامه نویسان اسپانیا در قرن بیستم بشمار می‌آید. فعالیت ادبی او بسیار شدید و متنوع است. جز رومان بزرگ تاریخی، سی رومان و بیست و پنج نمایشنامه و تعداد فراوانی مقامه از خود باقی گذاشت. وی نویسنده‌ای رئالیست و نقاشی ماهر بودکه خاصه از زندگی

طبقه‌های متوسط و خصوصیتهای فردی و اشتغالات روزانهٔ این طبقه پرده‌های رنگارنگی پیش چشم گذارده است. آثار کامل *Obras Completas* او در شش جلد در سالهای ۱۹۴۲-۱۹۴۵ بچاپ رسید. پرس گالدوس در ۱۸۸۹ به عضویت آکادمی سلطنتی درآمد، او را در ردیف نویسندگانی چون دیکنز، بالزاك و تولستوی قرار می‌دهند و کتاب عظیم وقایع ملی او را با کمدی انسانی بالزاك می‌سنجند.

**پرو، شارل** Perrault, Charles شاعر، نویسنده و منتقد فرانسوی (۱۶۲۸-۱۷۰۳) پرو کوچکترین برادر از چهار برادر خانواده است که همه مردانی لایق و هنرمند گشتند. از نوجوانی علاقهٔ پرشوری به ادبیات یافت و هنگامی‌که هنوز به تحصیل اشتغال داشت، اثری به نام *انئید در لباس مبدل Énéide travestie* انتشار داد که مورد پسند قرار گرفت. از ۱۶۵۱ به وکالت دعاوی پرداخت و پس‌ازآن به مشاغل گوناگون اداری دست زد، بازرس کل ساختمانهای سلطنتی و عضو کمیتهٔ تنظیم کتیبه برای بناهای عمومی گشت، در ضمن به محافل ادبی رفت و آمد یافت و با هوشمندی و نیك محضری جلب توجه کرد. در این زمان منظومه‌هائی انتشار داد، مانند: آینه یا مسخ اورانت *Le Miroir ou la métamorphose d'Orante* و دادگاه عشق *La Chambre de justice d'amour*. پرو در ۱۶۷۱ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و چیزی نگذشت که از اعضای برجسته و مشاوران عالی‌آن بشمار آمد و از نظر ادبی نفوذ فراوان بدست آورد و از طرف کولبر Colbert، وزیر لوئی چهارده و حامی خانوادهٔ پرو، مأمور گشت‌که نفوذ ادبی خود را برای افزایش اعتبار سیاسی و توسعه بخشیدن به قدرت سلطنت بکار اندازد. پرو در سازمان آکادمی فرانسه اصلاحاتی بعمل آورد و از ۱۶۷۲ جلسه‌های آکادمی را عمومی اعلام کرد، اما کوشش فراوان و اصلاح‌طلبی او مورد کینهٔ گروه مخالف و طرفداران بوالو Boileau قرار گرفت. مبارزه بر ضد وی هنگامی شدت یافت که در ۲۷ ژانویهٔ ۱۶۸۷ منظومه‌ای در آکادمی قرائت کرد با عنوان *قرن لوئی کبیر Le Siècle de Louis le Grand*. پرو دراین منظومه‌که از نظر تاریخ ادبی بسیار مهم است، میان نویسندگان قدیم و جدید مقایسه‌ای بعمل آورده و لوئی چهارده را در هنرپروری و اشاعهٔ ادب و کشورداری نظیر آوگوستوس امپراتور روم دانسته است. پرو پس‌از آنکه علوم و ادبیات و نویسندگان عصر جدید را بر قدیم رجحان

می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که در سایهٔ حمایت لوئی چهاردهم (پادشاه آفتاب) شاعران و دانشمندان و هنرمندان بسیار پرورش یافته و بـرای افتخارات قـرنهای آینـده کوشش فراوان بکار برده‌اند. این اثر سر و صدای بسیار برپا کرد و اگرچه موافق طبع عامهٔ مردم بود، مورد مخالفت نـویسندگان طرفـدار ادبیات کلاسیك مـانند بوالو و دیگـران قـرار گـرفت و نوشته‌هائی در انتقاد از آن انتشار یافت کـه از نویسندگان گذشته دفاع کرده بود. پرو طرح و نظر خود را در نوشتهٔ دیگری با عنوان قیاسی میان نویسندگان قدیم و جدید *Parallèle des Anciens et des Modernes* به طور مشروح در چهار جلد میان سالهای ۱۶۸۸و ۱۶۹۷ انتشار داد. این کتاب به صورت گفتگو و مباحثه میان سه شخصیت مهـم یعنی کشیش، شهسوار وقاضی در بارهٔ نویسندگان قدیم و جدید تنظیم یافته است و با لحنی قوی و گویـا مبین این عقیده است که ادبیات و هنر هیچگاه از تکامل بـاز نمی‌ایستد. کتـاب از نظر تاریخ ادبی دارای ارزش بسیار است. بوالو که در این زمان قهرمان نویسندگان گذشته و مدافع عقاید دوستان حاضر بـود، بشدت از عقاید پرو انتقاد کرد و پرو در اثر دیگری به نام مدیحهٔ زنان *L'Apologie des Femmes* در ۱۶۹۴ بـه سخنان نیشدار و کنـایه‌آمیز بوالو پـاسخ داد. مشاجـرهٔ قلمـی میان پرو و بوالو حتی پس از صلـح و آشتـی شان در ۱۷۰۰ همچنـان ادامـه یـافت. پـرو میـان سالهای ۱۶۹۶و ۱۷۰۰ کتابی در چهار جلد منتشر کرد بـه نام مردان نامداری که در طی ایـن قرن در فرانسه ظهـور کـردند بـا چهرهٔ طبیعـی‌شان *Les hommes illustres qui ont paru en France pendant ce siècle avec leurs portraits en nature*، این اثـر زندگینامهٔ مـردان بـزرگ است بـا تصویرهـای گـوناگـون و زیبا. شهرت واقعـی و مـداوم پرو بـر اثـر کتـابی تثبیت شد کـه در ۱۶۹۷ انتشار داد بـه نـام قصص یـا داستانهـای ایـام گـذشته بـا نکته‌هـای اخـلاقـی *Histoires et contes du temps passé avec des moralités*. این اثر به قصه‌های مادرم لوا *Contes de ma mère l'oye* نیز معـروف است. پرو بـه ملاحظهٔ آن کـه مبادا انتشار کتاب که شامل قصه‌های دایگان بود از شأن ادبی او، که مـردی جـدی بود، بکاهد، کتـاب را بـه نام پسرش منتشر کـرد. کتـاب قصه‌ها به محض انتشار پیروزی درخشانی بدست آورد که هرگز از آن کاسته نشد. پرو هیچیك از قصه‌ها را خود ابداع نکرده است. بلکه به افسانه‌های عامیانه که غالباً بسیار زیبا بوده و

ریشهٔ آنها را باید در زمانهای بسیار دور جستجو کرد، صراحت و شکل هنری بخشیده و بدین وسیله نوع ادبیات عامه را که تا آن روز مرسوم نبود و نوع افسانه‌های پریان را بوجود آورد که بسیار زود رواج یافت. غالب قصه‌های این کتاب مانند دختر خاکسترنشین *Cendrillon* و ریش آبی *Barbe - Bleue* و دختر زیبا در جنگل آرام *La Belle au Bois dormant* و کلاه قرمزی *Le Petit chaperon rouge* با تغییر و تبدیلهائی مورد استفادهٔ نویسندگان دیگر قرار گرفته و برای آنها آهنگ ساخته شده است. پرو همچنین کمدی کوچکی در سه پرده ساخت به نام فراموشکار *Oublieux* که در ۱۸۴۸ منتشر شد. خاطرات *Mémoires* پرو که در ۱۷۵۵ انتشار یافت، شامل اطلاعات فراوانی است در بارهٔ کولبر.

ترجمه به فارسی: زیبای خفته ـ پسرك بند انگشتی

**پرور، ژاك** Prévert, Jacques شاعرفرانسوی (۱۹۰۰ - ۱۹۷۶) پرور از طرفداران گروه سوسیالیست بود و با انتشار نوشتهٔ هجوآمیز و انتقادی با عنوان مبادرت به توصیف شامی مهم در پاریس *Tentative de description d'un dîner de têtes à Paris* در ۱۹۳۱ خود را به مردم معرفی کرد. پرور در این نوشته با مهارتی کامل زبان را به ریشخند و استهزا گرفته و به نحوی مخرب آن را در هم ریخته است، جناسها را وارونه، کلمه‌ها را اشتباهی، ضرب‌المثلها را واژگونه و عبارتها را سرنگون بکار برده است. اولین اشعار پرور در مجلهٔ آوان گارد Avant - garde (پیشرو) منتشر شد که در ۱۹۴۵ در دیوان گفتارها *Les Paroles* فراهم آمد. پرور در اشعار خود به طور ارادی بینظمی و اغتشاش را انتخاب کرده و آن را با حساسیت و سادگی شاعری که متعلق به تودهٔ مردم است، درهم‌آمیخته. دیوانهای دیگر بتدریج منتشر شد ازآن جمله: تاریخها *Histoires* (۱۹۴۶)، نمایش تماشائی *Spectacle* (۱۹۵۳)، باران و هوای آفتابی *La Pluie et le beau temps* (۱۹۶۵)، مجلس باشکوه رقص بهاره *Le Grand Bal du printemps* (۱۹۶۵) و مانند آن. پرور اگر چه شعر آزاد می‌سروده، به طور غریزی اشعارش از وزن و معیار خوب زبان بهره‌مند است و نمی‌توان هنر شاعریش را هنری ساده و ابتدائی بشمارآورد، بلکه این اشعار ابداع و آفرینشی مداوم است. کلمه‌ها در اشعار پرور از خاصیت آهنربائی و جاذبهٔ دوجانبه بهره دارد، چنانکه گوئی فرمان نظم و معنی را صادر

می‌کند و پیرو منطقی عمیق است، منطقی که ناشی از هیجانهای روح است، صور ناگهانی ذهن از میان پیکر کلمه‌ها بیرون می‌جهد و معنی خاصی را القا مـی‌کند. بیشتر مردم پرور را به عنوان شاعر پذیرفتند. دیوانهای گفتارها و نمایش تماشائی با قیمتی ارزان همه‌جا در دسترس عامهٔ مردم قرار گرفت و خواننده بی‌آنکه قبلاً آمادگی ذهنی داشته باشد، به این نکته پی برد که شعر بـه زبان مکالمهٔ او ساخته شده و به وسیلهٔ آن به ادراك جدیدی از شعر دست یافته است، از ایـن‌رو بـرای این اشعار ارزشی قائل شد و آن را ستود. ژاك پـرور تفنن و خیال‌انگیزی ناآشنا را با خـوی مسخرگی و ریشخند عامیانه در هم آمیخته و در نظم و نثر نقد را با طنز توأم ساخته است.

ژاك پرور همچنین به سبب نوشتن فیلمنامه‌های متعدد شهرت فراوان بـدست آورد و نوشته‌های او در این زمینه پیوسته با پیروزی بسیار همراه گشت. از جمله این فیلمنامه‌هاست: کودکان بهشت *Les enfants du paradis*، دلام خنده‌دار *Drôle de drame*، مهمانان شب *Les Visiteurs du soir* و مانند آن.

**پروست، مارسل** Proust, Marcel رمان‌نـویس و مقاله‌نـویس فـرانسوی (۱۸۷۱ - ۱۹۲۲) مارسل پـروست در پاریس و در منطقهٔ اوتوی Auteuil در خانواده‌ای سرمایه‌دار و مرفه زاده شد، پـدرش پزشك کاتولیك و مادرش یهودی اهل آلزاس بـود. خانـواده از مدتها پیش در قـریه‌ای در حـوالی شارتر Chartres مقیم شد، جائی که پروست بعدهـا در آثارش از آن بـه نام کـومبره Combray یاد کـرده است. مارسل کوچك در محیطی با فرهنگ و دانش پرورش یافت. از آغاز کودکی، نحیف و رنجور بود و مراقبت مداوم و توجه شدید نزدیکان مـوجب شد کـه وی همیشه خود را به عطوفت و مهربانی نیازمند ببیند و در برابر عدم تـوجه افـراد، نفرت نشان دهد. در نـه سالگی بـه بحران نفس تنگی دچار شد که همهٔ عمر با او بـود، خاصه در فصل بهار او را از گردش در دل طبیعت و زیبائیهای آن محروم می‌ساخت. بدین‌طریق مارسل ناچار بود در خانه و در کنار مادر بسر برد و خوئی انزواجو و بیش از حد حساس یابد و از دردهای دیگران آگاه گردد. پروست روز بروز بـه مادر بیشتر علاقـه می‌یافت. چنانکه در دفتر خاطرات دختر جـوانی، در جواب این پرسش «برای شما بزرگترین بدبختی کدام است؟» نوشته بود: «جدائی

از مامان» عشق به مادر در آثار پروست همه‌جا به صورت مادری یا مادر بـزرگی جلوه‌کرده است. پروست با وجود مزاج علیل، تحصیلاتی جدی در مدرسهٔ کوندورسه Condorcet انجـام داد، از درس فلسفه و استاد دانشمند آن استفادهٔ بسیار برد، که بعدها در آثار ادبیش تأثیر فراوان برجای گذارد. در ۱۸۸۹ در اورلئان بـه نظام وظیفه رفت و در صنف پیاده، بخـدمت پـرداخت و بعدهـا در دانشگاه سوربـون Sorbonne بـه رشتهٔ علوم سیاسی وارد شد. در آغاز به شغل سیاسی متمایل بـود، اما بعد مصمم شد که همهٔ وقت را به ادبیات مصروف دارد. پروست در ۱۸۹۲ با همکاری چند تن از دوستان مجلهٔ بـانکه (ضیافت) Banquet را تأسیس کـرد، سپس با رووبلانش (مجلهٔ سفید) Revue Blanche همکاری کرد. پروست در ایـن دوره به محافل اشرافی و ادبی رفت و آمد یافت و با نویسندگانی چون سنت‌بوو وبرادران گونکور و آناتول فـرانس و شارل مورا آشنا شد و با آنکـه از ایـن محافل سود بسیار بـرد و با بینش خاص خود به تحلیل اخـلاق و روح اشخاص گـونـاگـون پـرداخت، از سرگـرمیهایش چنـدان خشنود نبود و و آن را بیثمر مـی‌خوانـد و خـوشبختی را تنها در عالم هنر و کار جستجو می‌کرد. مارسل پروست در ۱۸۹۶ در بیست و پنج سالگـی اولیـن اثر خود را با چاپی زیبا بـه نام لـذتهـا و روزهـا *Les Plaisirs et les jours* منتشر کـرد. ایـن کتاب مصور و زیبا شامل قطعه‌هـای گوناگونی از نوشته‌های پروست بود که به طور پراکنده و با خصوصیتهائی کاملاً متفاوت در مجله‌های بـانکه و رووبلانش منتشر شده بود. نویسنده در این قطعه‌ها بـر از دست رفتن یا تضعیف شادیهـای کودکی و صفای زنـدگی در کـوهستان و زیبـائیهای طبیعت و خشك شدن سرچشمه‌هـای احساس و بـر از دست رفتن روح پـاك گذشته بـه وسیلهٔ لذتهای بیهدف در محافل خـوشگذرانی، تأسف و حسرت خورده است. معروفترین نویسندهٔ عصر یعنی آناتول فرانس براین کتاب مقدمه‌ای نوشت و کتـاب را «زیبائیِ بیمارانه و عجیب» خواند. کتاب لذتها و روزها مـورد انتقاد عده‌ای از نـاقدان قـرار گرفت کـه پروست بعضی از آنها را توهین‌آمیز و کینه‌ورزانه تلقی‌کرد و منقد گستاخی را به دوئل خواند که در آن بـه هیچ‌یك از طرفین آسیبی نرسید. پروست در سالهای ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۵ به آثار راسکین Ruskin که بیشتر مربوط به زیبائی‌شناسی بود، علاقه یافت. او میان خود و راسکین وجوه مشترکی مـی‌دید و به وسیلهٔ او به درك آثار هنری دسترسی پیدا می‌کرد. دو اثـر

از راسکین را ترجمه کرد و در ضمن در اندیشهٔ خلق اثر بزرگی بسر برد که بعدها خط سیر فکری و روحی او را آشکار می‌کرد. پس از مدتها کار به یکی از دوستان نوشت: «از مدتها پیش برسر اثری کار می‌کنم که وقت زیاد لازم دارد و هنوز نتوانسته‌ام آن را به‌جائی برسانم.» دراین زمان رومان ژان سانتوی *Jean Santeuil* را نوشت که پس از مرگش در ۱۹۵۲ انتشار یافت. این رومان طویل هزار صفحه‌ای از نظر پروست اثر مهمی بشمار می‌آمد که زمینه‌های اصلی اثر بزرگ وی بود و نشانه‌هائی از تبدیل کودکی عصبی و ناتوان به هنرمندی برجسته را در بر داشت. رومان ژان سانتوی ملاقات دو جوان را با رومان‌نویسی مشهور به هنگام مرگ نشان می‌دهد که دستنوشتهٔ اثر خود را برای انتشار به آنان می‌سپارد. کتاب نخستین نشانه از استعداد پروست و نمودار رسالت هنری اوست و جستجوی مداوم او را دربارهٔ جوهر اشیا وحفظ آن را در حافظه وسپس بیان آن را نشان می‌دهد. مرگ پدر و پس از آن مرگ مادر، تنهائی پروست را به‌حد اعلا رساند. دیگر در محافل حضور نمی‌یافت و در انزوا با روشن‌بینی و واقع‌گرائی تا حدی جانگداز به خلق اثر پرارزش خود پرداخت و آن را تنها تکیه‌گاه خود ساخت. اولین شاهکار پروست «از جانب خانهٔ سوان» *Du côté de chez Swann* نام داشت که نخستین بخش از اثر بزرگ او به نام «در جستجوی زمان از دست رفته» *A la recherche du temps perdu* را تشکیل می‌داد و در دسامبر ۱۹۱۳، قبل از آغاز اولین جنگ‌جهانی، منتشر شد. در واقع پروست طرح اصلی رومان بزرگ خود را در این زمان در هفت بخش تنظیم کرده بود که به این ترتیب انتشار یافت: «از جانب خانهٔ سوان (۱۹۱۳)»، «در سایهٔ دختران نوشکفته» *A L'ombre des jeunes filles en fleur* (۱۹۱۸)، «جانب خانهٔ خانوادهٔ گرمانت» *Le côté de Guermantes* (۱۹۲۰-۱۹۲۱)، «سدوم و عموره» *Sodome et Gomorrhe* (۱۹۲۱-۱۹۳۲)، «ژن زندانی» *La Prisonnière* (۱۹۲۳)، «آلبرتین» *Albertine* (۱۹۲۵) و «زمان بازیافته» *Le Temps retrouvé* (۱۹۲۷). درحدود دو سوم این اثر بزرگ در زمان حیات پروست و به وسیلهٔ بنگاه انتشارات گالیمار بچاپ رسید و بقیهٔ آن پس از مرگش انتشار یافت و بتدریج بر خوانندگانش افزوده شد. کتاب «در جستجوی زمان از دست رفته» سرگذشت استعداد واقعی پروست است، استعدادی که سالیان دراز ناشناخته و معوق مانده بود. پروست که با چهرهٔ پرجاذبه و حرکات نرم و

ملایم و آراستگی ظاهر پیوسته توجه دیگران را به خود جلب می‌کرد، سالیان دراز، شور و نگرانی درون خود را پنهان نگاه می‌داشت و با بینشی عمیق به مطالعهٔ جامعهٔ اشرافی و تحلیل روانی و خصوصیتهای اخلاقی آن می‌پرداخت و با بردباری و گذشت زمان زمینهٔ خلق اثر بزرگ خود را فراهم می‌آورد، تا سرانجام میل به این کار به صورت وظیفه‌ای سنگین و عشقی عمیق و پرشور بر همهٔ وجودش چیره گشت، چنانکه دیگر وجود او از اثرش جدا نماند. زندگی، رنجها، تلخیها، سرخوردگیها، پریشانی جنگ، با آنکه به سبب بیماری از آن برکنار ماند، همه به کارش غنای فراوان و طنینی تازه بخشید. کتاب با وجود وسعت غیر منتظر موضوع و اختلاطها و ترکیب اجزا از نظمی خاص برخوردار است که به طور اعجاب‌آور تا پایان کتاب حفظ شده است، پروست خاطرات جوانی را با سبکی هیجان‌انگیز پیش چشم خواننده تجسم می‌دهد و این نکته را یادآور می‌شود که هنرمند هیچ چیز را خلق نمی‌کند، بلکه کار او تنها مکاشفه است. هنر، هرچیز را که در زنجیر لحظه‌ها محبوس است، آزاد می‌سازد و از سرنگون شدن آن در عدم ثانوی جلوگیری می‌کند. مبارزهٔ ضد فراموشی با کوششی مداوم و آمیخته با ولع، موضوع اصلی اثر پروست را تشکیل می‌دهد. پروست آن قدرت را داشت که احساسهای بسیار دقیق و ظریف و پیچیده را تشخیص دهد و با قلم توانا آنها را به بند کشد و تحلیل روانی را درداستان‌نویسی وارد کند. اگر چه فکر نوشتن و خلق این اثر پس از مرگ مادر، تنها تکیه‌گاه پروست گشته بود، لازم می‌دید که گهگاه با دنیای خارج نیز تماس داشته باشد تا بتواند اثر خود را عرضه کند، چنانکه در ۱۹۱۹ هنگامی که به دریافت جایزهٔ گونکور نایل آمد، ناچار شد دربرابر بعضی ناقدان از اثر خود دفاع کند. پروست سراسر روز در اتاق تاریك می‌خوابید و همهٔ شب بیدار می‌ماند و در اواخر عمر خود را ملامت می‌کرد که چرا همهٔ زندگی را صرف به‌ظهور رساندن استعدادهایش نکرده است.

پروست در سپتامبر ۱۹۲۲ به ذات‌الریهٔ شدیدی مبتلا شد و اگر در استراحت بسر می‌برد و دستورهای پزشك را اجرا می‌کرد و خود را با کار شدید فرسوده نمی‌ساخت، قطعاً بهبود می‌یافت، اما در حالی که از نفس تنگی رنج می‌برد و در تب شدید می‌سوخت، دست از کار نمی‌کشید. او میل نداشت خانواده، دوستان و

حتی پـزشك خـود را بپذیرد. تنها دوبار ژاك ریویر Jacques Rivière را پذیرفت و دربـارهٔ انتشار قسمتهائی از کتابش با او سخن گفت . سرانجام در هیجده نـوامبر در حضور برادرش جان سپرد، در حالی که شهرت بزرگ جهانیش در حال پیدایش و نفوذش در حال افزایش بـود. ژاك ریویر در بارهٔ پروست نوشته است: «پروست و فروید راه جدیدی در بحث مربوط به ادراك و وجدان گشوده‌اند. هردو تعریف احساس درون را کنار گـذارده‌اند و دیگر نمی‌خواهند فقط در عالـم احساس بسر برند ، بلکه به جای انتظار کشیدن و در کمین خود احساس بودن، دربارهٔ اثـرات و نتایج آن مـی‌اندیشند و تنها به وسیلهٔ علائم خـارجی مـی‌خواهند احساسها را دریابند. اولین‌بار به وسیلهٔ آنان، عالـم درون چـون عالـم جسم مـورد مطالعه قرار گرفته است. از نظر پروست و فروید، نمی‌توان دربارهٔ ساختمان درون آدمی آگاهی بـدست آورد، مگـر از طریق عکس‌العملهائی کـه در عالم خـارج از آن پدیدار می‌شود.»

**پروو دگزیل، آنتوان ـ فرانسوا** معروف به **آبه پروو** Prévost d'Exiles, Antoine-François abbé رومان‌نویس فرانسوی (۱۶۹۷ - ۱۷۶۳) پدر پروو کشیش ووکیل دربار بود و زندگی آسوده‌ای داشت. آنتوان در مدرسهٔ مذهبی یسوعیان تحصیلات درخشانـی انجام داد و بـه سلك روحانیان درآمـد، اما خـوی نـاپایدار و طبـع ماجراجوی او باعث شد کـه چندبار شغل خود را تغییر دهد، گاه زندگی مـذهبی و گاه زندگـی نظامی پیش گیرد. چندی داوطلبانه در ارتش سلطنتی بـه خـدمت پرداخت، سپس آن را ترك کرد. وی که به زندگی اجتماعی و ظاهر آراسته و جلب تـوجه زنها و زنـدگی پرلذت، شوق فراوان داشت، مدتی نیز زندگی افـراط‌آمیز پیش گـرفت، اما به سبب ناکامی در عشق بـه جامعهٔ مذهبی شهـر روان Rouen پیوست و به مقام استادی در وعظ و خطابه رسید، موعظه‌های آمیخته بـا فصاحت و بلاغتش استعداد و لیاقت او را در این زمینه آشکار کرد، این بار نیز از زنـدگی خشك و تعصب‌آمیز سرخوردگی یافت و از مؤسسهٔ خود گریخت، حتی از فرانسه خارج شد و بـه انگلستان رفت. در انگلستان زبان انگلیسی را به طور عمیق فرا گرفت و به مطالعهٔ آثار شاعران و فیلسوفان پرداخت، از منطقه‌های خارج شهر دیدن کـرد، با مردم عادی درآمیخت و از زندگیشان تجربهٔ فراوان بدست آورد.

سپس مـربی فرزند خانوادهٔ ثروتمندی گشت و همراه شاگردش در مجامع اشرافی انگلستان رفت و آمد کرد، سرانجام به سبب مسأله‌ای عاطفی و عشقی ناچار بـه ترك شغل خـود شد. در ۱۷۲۹ از انگلستان به هلند رفت و در آمستردام اقـامت گزید و بـه علت قطع رابطه با خانواده دچار مضیقهٔ مالی گشت. از ایـن زمـان زندگی ادبی را آغاز کـرد، از راه نوشتن به وضع خود سر و سامانی بخشید و از خاطرات و تجربه‌های گـذشته برای خلق اثری بـزرگ سود جست. این اثـر بـه نام خـاطـرات و مـاجـراهـای مـردی صاحب ذوق و هنر کـه انزوا برگزیـد . *Mémoires et aventures d'un homme de qualité qui s'est retiré du monde* در ۱۷۳۱ پایان پذیرفت و اولین رومان بزرگ پروو بشمار آمـد کـه در هشت جـلد انتشار یافت. آخرین وهشتمین جلد این رومان پرحجم شامل سرگذشت معروف مانون لسکو *Manon Lescaut* است که ابتدا در هلند و سپس در ۱۷۳۳ در پاریس انتشار یافت و مـوجب جنجال فراوان گـردید. مقامات مذهبی و طرفداران اخلاق آن را ننگین خواندند، با این حال تجدید چاپهای پیاپی و ترجمه‌هائی که از مانون لسکو بعمل آمد، موجب شد کـه از اعتراضها و سروصداها کاسته شود و کم‌کم با اصلاحاتی کـه در آن انجام گرفت، کتاب به صورت شاهکاری درآید. داستان که نشانه‌هائی از زنـدگی پروو در بر دارد، به سبب جاذبهٔ موضوع، لحن عاطفی و نقشهائی از واقعیت، خـوانندگان را مسحور خود ساخت و در عصر رومـانتیسم بـا عنایت و تـوجه خاص استقبال گردید- عصری که مسائل عشقی باب روز بـود. در سراسر قرن نوزده از مانون لسکو بلاانقطاع تجدید چاپ بعمل آمد با مقدمه‌هائی مدیحه‌آمیز از نویسندگان بزرگ مانند سنت-بوو در ۱۸۳۹، الکساندر دومـا پسر در ۱۸۷۵، آناتـول فـرانس در ۱۸۷۸ و مـوپاسان در ۱۸۸۵ و دیگـران کـه همه کتاب را شاهکاری در تاریخ رومان فـرانسه بشمار آوردند. مانون لسکو داستانی جانگداز است، سرشار از عشقها، ناامیدیها، تهدیدها، بحرانهای روحی، عصیانها، ناکامیها و مبـارزه‌های دو دلداده در بـرابـر تحریمهای خـانوادگی و مـذهب و نظـام اجتماعی و تقدیر و نقاشی دقیقی از آداب و رسوم زمان که هنوز تازگی خـود را حفظ کرده است. پروو در هلند با دختر ماجراجوئی روابط عاشقانه یـافت و با او بـه انگلستان رفت و به انتشار یادداشتهائی با سلیقه‌ای تازه دست زد. هدف ایـن یـادداشتها با عنـوان موافق و مخالف *Le pour et le contre* انتشار نـوشته‌هائـی

بیطرفانه و بیغرضانه بود که بعدها در بیست جلد و در هفت هزار صفحه منتشر شد. پروو در این مجموعه با لحنی دلپذیر و دور از هرگونه فضل‌فروشی، احساسها و عکس‌العملهای شخصی را در برابر مشاهدات و برخوردها نشان می‌دهد و با آگاهی و بینشی قابل توجه در بارهٔ ادبیات، آداب و رسوم در انگلستان مطالب سودمندی عرضه می‌کند. پروو با آنکه همهٔ وقت خود را به نویسندگی می‌گذراند، از زندگی در تبعید ملول شد و به فکر وطن افتاد و براثر حمایت پرنس دو کنده Condé در ۱۷۳۴ به فرانسه بازگشت و کشیش مخصوص او گشت و در ضمن به کار شدید ادبی خود ادامه داد. داستان عاشقانهٔ سرگذشت آقای کلیولند *Histoire de M. Cleveland* را که در انگلستان آغاز کرده بود، دنبال کرد و به نوشتن رومان پیر صومعهٔ کیلرین *Le Doyen de Killerine* پرداخت. این رومان بزرگ در شش جلد تنظیم شد که نویسنده در آن از خاطرات خانوادهٔ مشهوری در ایرلند مایه گرفته بود. کتاب سرگذشت مردی را نشان می‌دهد با ایمان راسخ و صحت عمل و درستکاری که در سفرهای خود، در برابر پیشامدهای دشوار زندگی اجتماعی قرار می‌گیرد، شیطان همه‌جا به صورت زن در او وسوسه می‌کند و او را به نادیده گرفتن ندای وجدان برمی‌انگیزد. داستان از نظر نقل خاطرات و ماجراها بسیار غنی است و قدرت نویسنده را در وصف آداب و رسوم و نیروی تخیل او در بیان حوادث نشان می‌دهد که، سهل‌انگاریش را در سبك انشا جبران می‌کند. پروو با وجود کار زیاد موفق نشد که به وضع مالی خود سر و سامانی بخشد و قرض سنگین، زندگی او را در معرض مخاطرهٔ زندان افکند. پس در ۱۷۴۱ به فرانکفورت گریخت و هشت ماه در تبعید بسر برد و پس از یك سال در بازگشت به پاریس ناگهان خود را رومان‌نویسی مشهور یافت و به آسانی توانست زندگی کند و آثاری تازه انتشار دهد از آن جمله است: خاطرات برای بکار بردن در تاریخ مالت *Mémoires pour servir à l'histoire de Malte* در ۱۷۴۱، خاطرات و ماجراهای مردی شرافتمند *Mémoires et aventures d'un honnête homme* در ۱۷۴۶ و مانند آن. پروو از ۱۷۴۶ از نوشتن رومان دست کشید و وقت خود را به ترجمهٔ کتابهای مهم و معروف صرف کرد ازآن جمله است: زندگی سیسرون *La vie de Cicéron* اثرمیدلتون Middleton، تاریخ انگلستان *L'Histoire d'Angleterre* اثر هیوم Hume، کلاریسا هارلو *Clarissa Harlowe* شاهکار ریچاردسون Richardson

و مانند آن کـه پروو به وسیلهٔ آنها مـردم فرانسه را با ادبیـات و خصوصیتهای مردم انگلستان آشنامی کرد. تدوین تاریخ عمومی سفرها *Histoire générale des Voyages* در پانزده جلد میان سالهای ۱۷۴۵ و ۱۷۷۰ انجام گرفت.

پروو در حـدود ۱۷۶۰ خانه‌ای ییلاقی خرید و در آنجا از نو به زندگی مـذهبی روی آورد و در طی گردشی، ناگهان از سکتهٔ قلبی درگذشت. آبه پروو در حدود دویست جلـد کتاب انتشار داد که پنجاه جلد آن ترجمهٔ آثار دیگران است. آثـار پروو با وجـود تعداد فراوان فاقد ارزش هنری است. چیزی کـه در داستانها بیش از هرچیز توجه او را به خود معطوف می‌داشته، عشق و عواطف است. ولتـر در بارهٔ او می‌نویسد: «در نظر من زبان عشق، زبان طبیعی پروو بوده است.»

ترجمه به فارسی: مانون لسکو.

**پریستلی، جان بوینتون** Priestley, John Boynton رومـان‌نویس، نمـایشنامه‌نویس و منتقد انگلیسی (۱۸۹۴- ) پریستلی در بردفرد **Bardford**، شهر صنعتی، زاده شد، پدرش معلمی سوسیالیست بود و پریستلی در محیطی سرشار از صداقت و آزادیخواهی پرورش یافت و خوئی سلحشور و بذله‌گو یافت که در آثارش نمودار است. پریستلی پس از پـایـان تحصیلات دبیرستانـی در شهر زادگـاهش، در دفتر کارخانهٔ بافندگی بکار پـرداخت و پس از مـاهها خدمت در صنف پیـادهٔ ارتش بـا دریافت کمك خرج توانست به تحصیلات خود در رشتهٔ ادبیات انگلیسی درآکسفرد ادامه دهد . کار ادبی را از روزنامه‌نگاری آغازکرد و به وسیلهٔ نوشتن مقاله‌های متعدد دربارهٔ موضوعهای گوناگون خـود را به عامهٔ مـردم شناساند و در چهـار رشتهٔ نویسندگـی یعنی داستان‌نویسی، نمایشنامه‌نـویسی، مقـامه‌نویسی و نقد، آثـاری انتشار داد. شهـرت پـریستلـی پس از انتشار رومـان **مصاحبین خوب** *The Good companions* در ۱۹۲۱ بدست آمد که او را در ردیف اول نویسندگان زمان جای داد، پس از آن در حدود بیست رومـان منتشرکرد از آن جمله است: آدام در مهتـاب *Adam in moonshine* (۱۹۲۷)، جادهٔ **فـرشتـه** *Angel pavement* (۱۹۳۰)، روز درخـشـان *Bright Day* (۱۹۴۶)، سی و یکم مـاه جـون *The Thirty-first of June* (۱۹۶۱) و مـانند آن. پـریستلـی همچنین در حـدود سی نمایشنامه منتشرکرد که گاه فن نویسندگی چخوف را بیاد مـی‌آورد مـانند درخت

لیندن *Linden tree* در ۱۹۴۷ که می‌توان آن را اثری ناتورالیست خواند. گاه ساختمان رومانهای کارآگاهی دارد مانند: گوشهٔ خطرناك *Dangerous Corner* (۱۹۳۲) و بازدس دعوت می‌کند *An Inspector Calls* در ۱۹۴۷. تعدادی از نمایشنامه‌هایش نیز ادراك مافوق‌الطبیعه‌ای از زمان را نشان می‌دهد مانند: من قبلاً اینجا بوده‌ام *I Have Been Here Before* (۱۹۳۸) و بعضی از آنها در بارهٔ موضوعهای اجتماعی یا سیاسی است مانند: رؤیای دوز تابستانی *Summer day's Dream* (۱۹۴۹). پریستلی همچنین مقاله‌های فراوان منتشر کرد از آن جمله است: خوی مضحکه‌آمیز انگلیسی *English comic characters* (۱۹۲۵) و در تحقیق و نقد ادبی. جورج مردیث *George Meredith* (۱۹۲۶)، ویلیام هزلیت *William Hazlith* (۱۹۶۰)، ادبیات و انسان غربی *Literature and western man* (۱۹۶۰) و مانند آن. پریستلی برای رادیو و تلویزیون و سینما نیز آثاری نوشت. از آن جمله فیلمنامهٔ آخرین تعطیل *Last Holiday* (۱۹۵۰).

آثار پریستلی از وحدت کامل برخوردار نیست و تنوع فراوان، طبقه‌بندی آثارش را دشوار می‌سازد. اشخاص داستانهایش متعلق به همهٔ طبقات است از طبقهٔ فقیر، متوسط، بازرگان، صنعتگر و مانند آن،و حوادث داستان به طور کلی ساده و فاقد دسیسه و تحرك است و از جملهٔ رومانهای آداب و رسوم بشمار می‌آید. پریستلی در رومان‌نویسی از هنر تصویرکردن چهرهٔ قهرمانان و طنز برخوردار است و گاه رومانهای او آثار دیکنز را بیاد می‌آورد. سبك انشایش ساده و روشن و در خور فهم عامه است. از این رو منتقدان که شیفتهٔ نثرهای متصنع‌اند، به آثار او با بی‌اعتنائی نگریسته‌اند. پریستلی به سبب سفرهای بسیاری که انجام داده، توانسته است یك رشته آثار شامل خاطرات سفر، یادداشتها و زندگینامهٔ شخصی انتشار دهد، که احساس خویش را در ضمن توصیفها نشان می‌دهد و در خلال آنها خود را طرفدار اخلاق وپشتیبان مسؤولیتهای مشترك اجتماعی معرفی می‌کند. شخصیت پریستلی، عقاید فلسفی و اجتماعی و هنریش از خلال نوشته‌های سیاسی او نیز نمودار می‌گردد. پریستلی نقاش هنرمند محیط کارمندان جزء لندن است. داستانهائی از او که به وصف محیط لندن اختصاص دارد، امروز مانند آثار نویسندگان کلاسیك شناخته شده است . هیچ داستان‌نویس معاصری چون پریستلی نتوانسته است وجود خود را با حالتها و خصوصیتها و اندیشه‌های مردم عادی

انگلیسی بیامیزد و بی پرده و با خوشروئی و بذله‌گوئی و طنز روحیهٔ مردم زمان را وصف کند. پریستلی در فـن نمایش مهارت دارد و صحنهٔ تئاتر را میدانی برای عرضه‌کردن فلسفهٔ عامه پسند می‌سازد.

**پریه، اودیلون ـ ژان** Périer, Odilon-Jean شاعر بلـژیکی فرانسوی زبان (۱۹۰۱-۱۹۲۸) پریه از خانوادهٔ ثروتمند و مرفه بود و مادرش از هرحیث زنی برجسته بشمار می‌آمد. پریه با آنکه مزاجی ناسالم و رنجور داشت، تحصیلات دبیرستانی را به بهترین وجـه انجام داد و بـه دانشگاه بروکسل وارد شد، در ضمن تحصیل بودکه پی برد به رشتهٔ حقوق علاقـه‌ای ندارد و بیشتر به جانب شعر کشیده مـی شود، به راه ادبیات افتاد و در۱۹۲۰ در نوزده سالگی منظومهٔ *Combat de la neige et du poète* را به صورت شعر آزاد انتشار داد کـه بعـدها آن را نفی کرد. سال بعد یعنی در ۱۹۲۱ دیـوانـی انتشار داد کـه قـریحه و استادی او را در شعـر بـه اثبـات رساند. ایـن دیـوان فضیلـت و تقـوا بـه وسیلـهٔ تـرانـه *La vertu par le chant* نـام داشت و چند مـاه پس از آن دیـوان دیگـری با عنوان مادر ما، شهر *Notre mère, la ville* در ۱۹۲۲ منتشر کردکه پیروزی بیشتری یافت. پریه در همین سال با چند تن از دوستان مجلهٔ دفترهای ادبی، فـرانسوی، بلژیکی را به‌نام لودیسك ور (صفحهٔ سبز) Le Disque vert تأسیس‌کرد که توجه ژاك ریویر Jacques Rivière نویسندهٔ فرانسوی را جلب‌کرد و درهای مجلهٔ نوول روو فرانسز Nouvelle Revue Française را بـه روی او گشود. پریه کـه در زبان و بیان شعر استادی با ذوق بـود و در راه شعر بـه پیروزیهای فـراوان دست یافته بـود، در ۱۹۲۴ منـظـومـه‌ای طـویـل انتشار داد بـه نام شهـر نشیـن *Le Citadin* یا مدح بـروکسل *L Éloge de Bruxelles* کـه بیش از پیش تسلـط او را بـر زبـان شعر بـه اثبات رساند. پریه همچنین نسبت به تئاتر شیفتگـی بسیـار یـافت و کمدیی به نثر نـوشت بـه نـام اشخـاص بـی اعتنـا یـا هـرکس بنحـوی خـود را سرگـرم می کنـد *Les Indifferents ou l'on s'amuse comme on peut* که در۱۹۲۵ بـرصحنه آمد. در ۱۹۲۴ نمایشنامهٔ سنگ یـا هیزم شکنان *Pierre ou les bûcherons* را انتشار داد. از آثـار دیگر پـریه داستـان منثـور معبر فرشتگان *Le Passage des anges* (۱۹۲۶) و آخرین دیوانش به نـام گردش کننده *Promeneur* (۱۹۲۸) است. پـریه در بیست و

هفت سالگی درگذشت و مجموعهٔ کامل اشعارش پس از مرگ در ۱۹۵۲ به وسیلهٔ انتشارات گالیمار بچاپ رسید.

پریه در اشعار خود از طرفی دربارهٔ عناصر طبیعت ، فصلها، میوه‌ها و مظاهر مختلف عالم خلقت سخن گفته است و از طرف دیگر حالات روحی و بیمها و نگرانیهای خود را بیان می‌کند و رازهای زندگیش را به صورت اعترافات فاش می‌سازد و در حقیقت آثار پریه تفسیر واقعی زندگی شخصی اوست. وی با آنکه در زبان شعر بسیار دقیق و نکته سنج است و به بیان شعر توجه خاص دارد، هرگز مایه‌های شعری و مفاهیم را فدای لفظ نمی‌سازد، پریه گوئی مرگ خود را از پیش احساس کرده است که در بیشتر آثارش نشانهٔ مرگ دیده می‌شود. در جائی می‌گوید: «کسی که به شعر من گوش فرا دارد، مرا در برابر مرگ حفظ کرده است.» پریه که در عین جوانی درگذشته، در صف بزرگترین شاعران بلژیك قرار گرفته است.

**پشیبیشفسکی، ستانیسلاوس** Przybyszewski،Stanislaw نویسندهٔ لهستانی (۱۸۶۷-۱۹۲۷) پدر پشیبیشفسکی استاد دانشگاه و مادرش موسیقی‌شناس بود، ستانیسلاوس استعداد موسیقی را از مادر به ارث برد، در نواختن پیانو زبردستی یافت و در سراسر آثار و زندگیش این شوق را منعکس ساخت. در برلن به تحصیل معماری و طب و روانشناسی پرداخت. دربارهٔ آثار شوپن و نیچه مطالعات بسیار انجام داد و به حزب سوسیالیست پیوست. سپس به نروژ، فرانسه و اسپانیا سفرکرد و آثاری از قبیل رومان، نمایشنامه و مقامه‌هائی در روانشناسی به زبان آلمانی منتشر کرد. در ۱۸۹۷ به لهستان بازگشت و سردبیری مجلهٔ زندگی Zycie را به عهده گرفت و به وسیلهٔ این مجله پایهٔ تازه‌ای در ادبیات لهستان بنا نهاد و آئین «هنر برای هنر» را عرضه کرد و در جنبش افکار جوانان کوشید. در این دوره همهٔ آثارش را که به زبان آلمانی نوشته و در آلمان او را به شهرت رسانده بود، از نو به زبان لهستانی نوشت از آن جمله: نماز مردگان *Msza Zmarych-Totenmess* ، دریا *Nad Morzem-Am Meere* که شعری منثور است و شاهکار پشیبیشفسکی بشمار می‌آید و مانند آن.پشیبیشفسکی نه تنها به وسیلهٔ این آثار هنر نویسندگی خود را آشکارکرد، بلکه با خلق آثار نمایشی،

ادراك عمیق خود را در فن تئاتر نیز به اثبات رساند. از آثار نمایشی او این آثار است: رقص عشق و مرگ *Taniec milósci Ismierci*، مارتا *Martha*، برای خوشبختی *Dla szczescia* وخاصه اثر برجسته‌اش به‌نام برف *Snieg*. پشیبیشفسکی رومانی سه بخشی به نام هومو ساپینز *Homo Sapiens* در ۱۸۹۹ انتشار داد که در آن نیز مانند سایر آثارش، حال روحی قهرمانان داستان را ترسیم می‌کند و بیماریهای روانی، صور ذهنی مغشوش و رؤیاهائی را که غالباً با اعمال و افعال زندگی واقعی‌شان آمیخته است، وصف می‌کند. موضوع «شهوت» چیزی است که بر سراسر آثارش حکمفرماست. عشق جسمانی در نظر این نویسنده قدرت کورکننده و اسرارآمیزی است که مانند همهٔ قدرتهای طبیعت بر نیروی اخلاقی غلبه می‌کند و شخصیتهای داستانش خود را کورکورانه در اختیار این نیروی نهانی وا می‌گذارند، بی آنکه هیچگونه تعهد یا مسؤولیت اخلاقی را بپذیرند. در این رومان، بعضی از خصوصیتهای ادبیات آلمانی و اسکاندیناوی دیده می‌شود که با مایه‌های تازه‌ای آمیخته است. همچنین نکته‌هائی از تحلیل روانی به سبك فروید در آن دیده می شود، اما عشق در آن تنها به عشق جسمانی بستگی ندارد. درنظر پشیبیشفسکی روح و جسم از وحدت غیر قابل انفکاکی برخوردارند. تحلیل دقیق زوایا و پیچ و خمهای نهانی روح بشر و وحدت عواطف و نکته‌بینی خاص به این اثر ارزش فراوان بخشیده و به‌هنگام انتشار آن را یکی از انقلابی‌ترین و بی‌پرواترین آثار ادبیات لهستان ساخته است. پشیبیشفسکی در آثار خود، غالباً تحت تأثیر هویسمان و استریندبرگ قرار دارد. او در صدد است که قهرمانانی بیافریند خارج از محدودهٔ نیکی و بدی و«ابر مردانی» به سبك نیچه. شوق به امور خارق‌العاده و بیمارانه و تمایل به افراط و شهوت و عشق روحانی، از خصوصیتهای اشخاص داستانی اوست. پشیبیشفسکی پیوسته در صدد یافتن بیان تازه‌ای است که به‌وسیلهٔ آن بتواند ضمیر ناخودآگاه و زوایای مکتوم و کنه روح را که از هر نوع اجبار و قرارداد اجتماعی آزاد است، عرضه کند. این آثار که در زبان آلمانی ازشهرت بیشتری برخوردار بود و بر ادبیات نسل جوان چك و روسیه نفوذ فراوان برجای گذارد، پس از مرگ نویسنده به فراموشی سپرده شد.

یکی از نویسندگان آلمانی معاصر پشیبیشفسکی دربارهٔ او گفته است: «تقدیر چنین بوده است که این لهستانی با نامی چنین دشوار بیاید و به ما نشان دهد که

چگونه باید به زبان آلمانی نوشت. پس از نیچه هیچ نویسنده‌ای به زبان آلمانی چون او ننوشته است.»

**پگی، شارل** Péguy, Charles شاعر و مقاله‌نویس فرانسوی (۱۸۷۳ - ۱۹۱۴)
شارل پگی در اورلئان Orléans زاده شد، پدرش از خانوادهٔ دهقانان و باغداران بود که چند ماه پس از تولد شارل درگذشت. شارل که در مدرسهٔ محلی مورد توجه قرارگرفته‌بود، توانست با دریافت‌کمك خرج در دبیرستان اورلئان به‌تحصیل جدی در ادبیات بپردازد. پس از آن در ۱۸۹۱ به پاریس رفت تا در امتحانات ورودی دانشسرای عالی شرکت کند. شکست در امتحان موجب شدکه پگی به خدمت‌نظام برود. پس‌از سه سال بار دیگر در امتحان شرکت‌کرد و موفق شدکه در ۱۸۹۴ به دانشسرای عالی وارد شود. در این دوره شارل از مذهب روی برتافت و به سوسیالیزم توجه یافت و طبع آزادیخواهش به مقررات خشك دانشگاهی تن در نداد. پس به اورلئان نزد مادرش رفت و انجمن دانشجویان سوسیالیست را تأسیس و در ۱۸۹۶ بی‌آنکه مدرکی بدست بیاورد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد. پگی پس از دو سال کار مداوم‌اثر خود به نام ژاندارك *Jeanne d'Arc* را در ۱۸۹۷ انتشار داد. سرگذشت ژاندارك که از افکار نوجوانی او و از ایمان مذهبیش مایه‌گرفته بود، رنگ سوسیالیسم و انسانیت به خود گرفت و کتاب به کسانی اهدا شد که زندگی را وقف درمان دردهای بشر کرده و عمر را در راه برقراری سوسیالیسم جهانی سپری کرده‌اند. پگی با خواهر یکی از دوستانش ازدواج کرد و توانست در ۱۸۹۸ با جهیزنش و با شرکت چند تن از دوستان، کتابفروشی سوسیالیستی در کارتیه لاتن پاریس دایر کند. اما بعدها با همکارانش اختلاف پیدا کرد. این اختلاف بر سر موضوع دریفوس (رجوع شود به زولا) افسر فرانسوی بودکه محاکمه‌اش به‌اتهام جاسوسی سروصدای فراوان برپاکرد وجوانان فرانسوی را در دو جبههٔ موافق و مخالف قرار داد. پگی در ۱۹۰۰ نشریهٔ **دفترهای دو هفتگی** *Cahiers de la Quinzaine* را بنیان گذارد که انتشار آن تا زمان مرگش‌که درجنگ و درجبههٔ مارن Marne اتفاق‌افتاد، ادامه داشت. این‌نشریه از بیسابقه‌ترین نشریه‌های ادبی فرانسه در نوع خود بود. مطالبش از دورهٔ سمبولیسم آغاز می‌شود و به زمان نویسنده می‌رسد و شامل اندیشه‌های مختلف و مباحث گوناگون

در قلمرو افکار است با بینشی صریح و روشن. قدرت خستگی ناپذیر پگی در القای فکر و پرخاشگری و حساسیت فراوان و همچنین نظریه‌هایش همه در سلسله نوشته‌های این دفتر آشکار می‌گردد. پگی در واقع موجد روش تازه‌ای است در ادراك مختلط ادبیات و سیاست و مذهب. وی برای ادراك عمق و عظمت عالم انسانی و عالم هنر، هم با اشارات و کنایات سمبولیسم مخالف است و هم با صراحت ناتورالیسم. در ۱۹۰۵ واقعهٔ شوم و ناگهانی که در طنجه Tanger رخ داد، وضع فکری ونظر سیاسی پگی را دگرگون ساخت. وی‌که تا آن زمان طرفدار صلح و روش مسالمت‌آمیز روابط جهانی بشری بود، ناگهان در برابر تهدید ارتش آلمان حقیقت وطنپرستی و بستگی خاص خود را به کشور فرانسه احساس کرد و فقدان تعصب و غرور ملی را در گروه روشنفکران دست چپ چون نقصی بزرگ تلقی کرد. پس از آن در سراسر زندگی از بقا و مداومت سنتهای ملی و امور معنوی کشورش چون امری حیاتی دفاع کرد و کتاب میهن ما *Notre Patrie* را در ۱۹۰۵ انتشار داد که نقطهٔ آغاز تحول روحی و فکری او بود به سوی میهن‌پرستی و تعصب ملی. پگی از ۱۹۰۸ به مذهب گرایید، اما به سبب طرفداریش از آزادی مذهب و ازدواجش برحسب قوانین عرف، نه شرع، درهای کلیسا جز در شب مرگ به رویش باز نشد. مذهب پگی نوعی مذهب شاعرانه بود بدون قید و مستقل از هرنوع قانون خشك مذهبی. مسائل مربوط به خدا در وجود پگی با نوعی عرفان آمیخته بود. جوانی ما *Notre jeunesse* در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ در یازدهمین دفتر از سلسله دفترهای دو هفتگی انتشار یافت و از مهمترین نوشته‌های او دربارهٔ مشاجره‌های مربوط به دریفوس بشمار آمد. اثر پگی به نام ژاندارك که در زمان انتشار رنگ سوسیالیسم داشت، در ۱۹۱۰ و پس از تحول روح مذهبی او تغییر اساسی یافت و با عنوان سر دحمت ژاندارك *Le Mystère de la charité de Jeanne d'Arc* منتشر شد. دفترهای دو هفتگی نیز از سوسیالیسم گذشته به سوی مذهب جدید و محافظه‌کارانهٔ پگی سوق داده شد که از طرف مخالفان مورد حملهٔ شدید قرار گرفت و موجب شد که پگی در فرصتی مناسب، به طور وضوح از مذهب به صورت کلیسائی آن و از مقامات کلیسائی که در نظر او مسؤول سلب ایمان و اعتقاد تودهٔ مردم از مسیحیت می‌شود، در اثر خود به نام حکیم الهی جدید *Un Nouveau théologien* (۱۹۱۲) انتقاد شدید

بعمل‌آورد. پول *L'Argent* در ۱۹۱۳ ششمین دفتر از دفترهای دو هفتگی را تشکیل می‌دهد، که تنها یك بخش آن با عنوان نوشته مناسبت دارد و در بقیه، مسائل مختلف دیگر مطرح شده است. کلی‌یو *Clio* در ۱۹۱۷ پس از مرگ پگی در جلد هشتم آثار کاملش بچاپ رسید. کتاب کلی‌یو در واقع وصیتنامهٔ پگی است که افکار ملال‌آمیز نویسنده را در بارهٔ پیری و خستگی ناشی از آن نشان می‌دهد. جهش تغزلی در آثار پگی از ۱۹۰۹ شروع شد که خود نشانه‌ای از برهم خوردن تعادل درون او بشمار می‌آمد. پگی به رغم ایمان بازیافته، احساس ضعف می‌کرد و پیشرفت اجتماعی در نظر او چون دانه‌ای فریبنده می‌آمد که برای به دام انداختن صید گسترده شده و عرفان، آن قلمرو شاعرانه و زیبا، جای خود را به سیاست و مشاجره‌های فکری و مادی عصر داده است. پگی دیگر احساس می‌کرد که باید برای خود زندگی کند و در مسائل الهی و اخلاقی مشترکاً مستغرق شود. کتاب دهلیز اسرار دومین فضیلت *Le Porche du Mystère de la Deuxième Vertu* در ۱۹۱۱ به عنوان چهارمین دفتر از سیزدهمین سلسله دفترهای دو هفتگی انتشار یافت و مقصود از دومین فضیلت «امید» است. به گفتهٔ رومن رولان این اثر از نظر موضوع شاهکاری بیهمتا در ادبیات همهٔ اعصار است. از آثار شاعرانهٔ پگی بافته‌ها *Les Tapisseries*، حوا *Ève* و رباعیات *Quatrains* است که شامل تفکرات و نیایشهای پگی است. پگی همچنین در فرصتهای مناسب نوشته‌های تحقیقی قابل توجهی دربارهٔ آثار ادبی وفلسفی انتشار داده ازآن جمله است: ویکتور ماری، کنت هوگو *Victor-Marie, Comte Hugo* (۱۹۱۰) دردفاع ازاستادش برگسون، یادداشتی در بارهٔ آقای برگسون وفلسفهٔ برگسونی *Note sur M. Bergson et la philosophie bergsonienne* (۱۹۱۴) و مانند آن‌که در همهٔ این نوشته‌ها دنبالهٔ مبارزه‌های او در دو جبهه گرفته شده است، هریك از نظری خاص. از طرفی مبارزه با استادان روشنفکر و دست چپی دانشگاه سوربون که قصد داشتند معلومات مدرسه‌ای خود را از راه علومی مانند جامعه‌شناسی به شاگردان تحمیل کنند، از طرف دیگر مبارزه با محافظه‌کاران و کاتولیکهای دست راستی. آثار کامل *Oeuvres complètes* پگی در پانزده جلد میان سالهای ۱۹۱۷و۱۹۳۴ بچاپ رسید و آثار کامل منظوم وی در ۱۹۴۱ منتشر شد.

شارل پگی از طرف نویسندگان بزرگ عصر خود به استثنای بارس Barrès مورد

تحقیر قرار می‌گرفت، اما بعدها پیشرو گروهی از نسل جوان گشت و آثارش از مهمترین آثار در طول نیم قرن بشمار آمد، حتی مقامات دانشگاهی و کلیسائی آن را ستودند. شیوهٔ نگارش شارل پگی چنان است که دست یافتن به اندیشه‌هایش را دشوار می‌سازد، نثرش همراه با تکرار خستگی‌ناپذیری است که تازگی و ابتکار فکری او را از چشم عامهٔ مردم دور نگه می‌دارد.

**پلاوتوس، تیتوس ماکیوس** Plautus, Titus Maccius شاعر کمدی‌نویس رومی (۲۵۱ - ۱۸۴ پیش از مسیح) از زندگی پلاوتوس اطلاع دقیقی در دست نیست، آنچه آشکار است این‌که وی پس از اندوختن مال از راه تئاتر، به تجارت روی آورد و بعد از ورشکستگی، نزد آسیابانی بکار پرداخت و در ضمن به نمایشنامه‌نویسی علاقه یافت. اولین کمدیهای او با استقبال مردم روبرو شد. پلاوتوس در حدود صد و سی کمدی نوشته است که تنها بیست و یك کمدی به دست ما رسیده و بیشتر آنها از نمایشنامه‌های یونان عصر او اقتباس شده است از آن جمله: استیکوس *Stichus* که تحت تأثیر کمدی منائدر Menander، به نام برادران قرار داشت. استیکوس نام شخصیت برجستهٔ نمایش نیست، بلکه نام شخصیتی ساده و بی‌اهمیت است، غلامی که تنها در پایان نمایش ظاهر می‌شود. قهرمانان اصلی دو برادر جوانند که پس از هدر دادن مال و مکنت به دنبال ثروت، به سفری طولانی می‌پردازند و تا سه سال از همسران خود جدا می‌مانند و پس از بازگشت، خادم آنان استیکوس به‌افتخارشان جشنی برپا می‌کند. تنها درپایان نمایش است که برای دعوت اربابان خود به‌شادمانی، برصحنه ظاهر می‌شود. این کمدی پیروزی درخشانی بدست‌آورد. قالب سادهٔ نمایشنامه ومکالمه‌ها از ذوق وقریحهٔ شاعر حکایت می‌کند و توصیف صفات زنان از لطف بسیار برخوردار است. کمدی صندوقچه *Cistellaria* که اثری ناتمام است، نیز از آثار منائدر تأثیر پذیرفته‌است. همچنین کمدی باکیدس *Bacchides* که سرگذشت دو خواهر است که از حیث سن و نام و شکل و اندام با یکدیگر مشابهت کامل دارند و مورد عشق و علاقهٔ دو دوست قرار می‌گیرند و هرکدام با ماجراهائی روبرو می‌گردند. کمدیهای تاجر *Mercator* و سه سکهٔ نقره *Trinummus* از آثار فیلمون Philemon تأثیر پذیرفته‌است. کمدی پسودولوس *Pseudolus* نمایشنامه‌ای است از نظر پیچ و خم داستانی بسیار غنی و از نظر موضوع پرجاذبه.

پسودولوس نام غلامی است که با همهٔ قوا می‌کوشد تا به ارباب جـوان خود در مسأله‌ای عشقی کمك کند. این شخصیت پس از تقریباً هیجده قرن در آثار مـولیر در شخصیت اسکاپن Scapin ظاهر می‌شود. مولیر همچنین از نمایشنامهٔ پلاوتوس به نـام اولولاریا *Aulularia* در نمـایشنامـهٔ خسیس الهام گـرفته است. کمدی سربـاز پرطمطراق *Miles glorius* از جنگی مایه‌گرفته است‌که در آن رومیها برسردار رشید خـود سکیپیـو Scipio امید بسته بودند. پلاوتوس در نمایشنامهٔ خـود قهرمانی آفریـد کـه میـان او و سردار رومی شباهتهائـی وجـود داشت، خـاصه از نظـر گزافه‌گوئی. لحن مسخره‌آمیز و پرمضحکهٔ این اثـر پیروزی فراوان بدست آورد. کمدی «ردنس *Rudens*» یا سیم مربوط به سیمی است کـه بـه چمدانـی وصل است. چمدان بـه شکل معجزه‌آسا در ساحل بدست می‌آید و شامل اشیائی است کـه بـه شناسائـی صاحبش کمك مـی‌کند. در ایـن کمدی محیط دریا و ذوق ماجراجوئی حکمفرماست و نمایشی است که از جنگ میان روم و کارتاژ بر سرتسلط بردریای مدیترانه مایه گرفته است.

پلاوتوس شاعر عامهٔ مردم بود. کسان بسیار از او تقلید کردند و بارها کمدیهای ساختگی به او نسبت داده شده است. پلاوتوس برخلاف شاعران زمان خود، تنها در یك رشتهٔ ادبی فعالیت داشت و آن کمدی بود و اگر چه بیشتر آنها ازکمدیهای یونان اقتباس شده است، خصوصیتهای هنـری و ذوق فطری پـلاوتوس بـه ایـن کمدیها رنگ تازه و بدیعی بخشیده است. اشخاص نمایشنامه‌های پـلاوتوس کمتر صفات فردی را نشان می‌دهند و تقریباً همیشه گروهی از مردم را معرفی می‌کنند: جوانی عاشق‌پیشه و دست و دل باز، پیرمردی عیاش کـه بـه معلم اخلاق تغییر ماهیت داده و وجودی بدخو و مسخره‌آمیز گشته، بوالفضولی کـه پیوسته در کار دیگران دخالت می‌کند، سورچران و انگلی حریص، متملقی‌آزمند، بانوی متشخصی ولخرج و بدخلق، دخترجوانی زود رنج و تودار، غلام کارآمدی با انواع مکر و حیله و مانند آن. قریحهٔ مضحکه و طبع بذله‌گوی از صفات بارز پلاوتوس است. استعداد دلقکی ولحن مسخره‌آمیز درمکالمه و لفاظی‌که‌گاه با خشونت وگاه با لطف همراه است، چنان با استادی عرضه می‌شودکه‌کمتر نویسندهٔ‌کمدی توانسته است با آن برابری کند، اما شاهکار پـلاوتوس بیان غیرقابل تقلید اوست. زبانـی خالص، غنی، گویا، رنگارنگ و نزدیك به زبان محاوره. این زبان به او امکان می‌دهدکه

دور از هرگونه ابتذال بتواند افکار مردم عادی را بیان کند. یکی از فاضلان دربارهٔ زبان و بیان در کمدیهای پلاوتوس نوشته است: «اگر فرشتگان الهام‌بخش شعر می‌خواستند به‌زبان لاتینی حرف‌بزنند، قطعاً زبان پلاوتوس را بکار می‌بردند.» پلاوتوس که در دوران کلاسیك کمتر مورد تقدیر و تحسین قرار گرفته، امروزه نیرومندترین خالق کمدی ادبیات اروپائی بشمار می‌آید که آثارش مورد تقلید و اقتباس نمایشنامه‌نویسان بزرگی مانند آریوستو، شکسپیر و مولیر قرار گرفته است.

**پلیکو، سیلویو** Silvio Pellico، نویسندهٔ ایتالیائی (۱۷۸۹-۱۸۵۴) پلیکو تحصیلات‌اولیه را درشهر تورینو Torino انجام داد و پس از آنکه پدرش به سبب ورشکستگی در امر تجارت دارو درمیلان مستقر شد، سیلویو را به‌فرانسه فرستاد. پلیکو در فرانسه به فرهنگ فرانسوی آشنائی کامل یافت و در بازگشت به میلان با نویسندگان و شاعران مشهور ایتالیا مانند فوسکولو Foscolo و مانتسونی Manzoni آشنا شد. ابتدا در سبك کلاسیك آثاری منتشر کرد، سپس به رومانتیسم متمایل گشت و در ۱۸۱۴ تراژدی «فرانچسکا دا ریمینی *Francesca da Rimini*» را که دارای اشاره‌های میهن‌پرستانه بود، انتشار داد. سرگذشت غم‌انگیز و عاشقانهٔ فرانچسکا اولین بار به وسیلهٔ دانته جاودانی گشت و بعدها مورد توجه شاعران و نویسندگان رومانتیسم قرار گرفت، تراژدی پلیکو در پنج پرده به شعر آزاد در ۱۸۱۵ بر صحنه آمد. پلیکو اولین کسی است که به اثر دانته رنگ رومانتیك داد و اگر چه در اصل داستان دانته تغییر محسوسی نداده از نظرصفات روحی قهرمانان و از نظر نکته‌های عاطفی و اخلاقی میان آنها تفاوتهائی دیده می‌شود. فوسکولو این اثر را نپسندید، اما تراژدی سخت مورد توجه بایرون قرارگرفت و آن را به انگلیسی ترجمه کرد، همچنین مورد استقبال و علاقهٔ عامهٔ مردم واقع شد و شهرت فراوان بدست آورد. پلیکو در میلان به تدریس زبان فرانسوی اشتغال یافت و باگروهی از شاعران رومانتیك روزنامهٔ «ایل کونسیلیاتوره *Il Conciliatore*» را تأسیس کرد، با شور و شوق فراوان همهٔ وقت خود را صرف‌آن کرد و مقاله‌های سیاسی و ادبی بسیار در آن انتشار داد. مقامات اتریشی که در آن زمان بر ایتالیا تسلط داشتند در۱۸۱۹ از انتشار این روزنامه جلوگیری بعمل آوردند. پلیکو کم‌کم به نهضتهای آزادیخواهی و میهن‌پرستانهٔ ضد اتریشی کشیده

شد و در اکتبر ۱۸۲۰ به اتهام ضدیت با حکومت اتریش توقیف و در ۱۸۲۱ به مرگ محکوم گشت که حکم دادگاه به پانزده سال زندان تبدیل شد. پلیکو رنج زندان را با شکیبائی تحمل کرد و از طریق ایمان مذهبی به آرامش و صفای درون دست یافت. او که پیش از به زندان افتادن، به حکمت عقلانی و عقیدهٔ ضد مذهبی که در اواخر قرن هیجده رواج داشت، متمایل بود، به هنگام خروج از زندان که مدت آن به سبب بخشودگی به ده سال کاهش یافت، نه تنها با مذهب آشتی کرد، بلکه از همهٔ افکار و اعمال دنیوی گسیخت. حال روحی او در ایام زندان در کتاب **زندان‌های من** *Le mie Prigioni* (۱۸۳۲) منعکس است. پلیکو این کتاب را که زندگینامهٔ زندان اوست در حالی نوشته که روحش بکلی از سیاست دور افتاده است. خود او یادآور می‌شود که هرگز سرشت او برای محیط سیاسی مساعد نبوده است ، با وجود این نمی‌توانسته میهن‌پرستان ایتالیائی را از بکار بردن آثارش چون سلاحی تبلیغاتی برضد اتریشیها، باز دارد. بازگشت به خدا، صفای درون و ایثار نفس در پناه کلیسا، مسائلی بود که بر سراسر کتاب تسلط داشت و خواننده را به این نکته متوجه می‌ساخت که پلیکو به نابودکردن همهٔ کشمکشهای سیاسی اعتقاد یافته و تنها خدا را قاضی عادل می‌داند. کتاب در عین حال از صحنه‌های لطیف و مؤثر برخوردار است مانند بخش اولین ملاقات نویسنده با شیلر شاعر آلمانی. کتاب **زندان‌های من** از نظر میهن‌پرستان که در انتظار یافتن روحی مبارز بودند و در آن جز تسلیم و رضا چیزی نیافتند، مورد انتقاد قرارگرفت، اما پلیکو را در نظر عامهٔ مردم آزادیخواه و میهن‌پرستی معرفی کرد که شهید راه استبداد حکومت خارجی گشته است. کتاب شهرتی عظیم یافت و به غالب زبانها ترجمه شد. ترجمهٔ فرانسوی کتاب ده فصل چاپ‌نشده دربر داشت که نویسنده مستقیماً برای مترجم فرستاده بود و پس از آن به ایتالیائی ترجمه شد.

پلیکو پس از آزادی از زندان در ۱۸۳۰ به تورینو نزد خانواده‌اش رفت و با سمت کتابداری در کتابخانهٔ مارکیز دو بارولو Barolo که زنی محافظه‌کار بود، بخدمت پرداخت و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند. کتاب **وظایف افراد انسان** *I Doveri degli uomini* (۱۸۳۴) دنبالهٔ همان نظریه و همان خوی مسالمت‌آمیز و صلحجوئی است که در کتاب **زندان‌های من** دیده می‌شود. این کتاب نیز شهرت فراوان یافت. پلیکو تراژدیهای دیگری انتشار داد از آن جمله است:

هرودیاده *Herodiade* در پنج پرده، درشعر تغزلی‌آزاد و یازده هجائی. چهرهٔ هرودیاده زن سخت دل و عجیب کـه در انجیل با هالـه‌ای از گنـاه معرفی شده، در آثار رومانتیك از جمله اثر پلیکو در لفاف عشق تیره‌ای پیچیده شده کـه بـه لـذتهای اهـریمنی تغییر شکـل داده است. دیگر توماسو مورو *Tomaso Moro* و سرودهـائی چون مرگ دانته *Morte di Dante*، تانکردی *Tancrédi* و مـانند آن. پلیکو همچنین اشعار گوناگون و غنائی و داستانهای منظومی دارد که قهرمانان قرون وسطا را بیاد می‌آورد.

**پو، ادگار الن** Poe, Edgar Allan شاعر و داستان‌نـویس و منتقد ادبـی امـریکائی (۱۸۰۹-۱۸۴۹) پو در بـاستن Boston و درخانواده‌ای پروتستان و اسکاتلندی زاده شد. پدر و مادرش هنرپیشهٔ سیار بودند. پو، پس از آنکه پـدر خانوادهٔ خود را ترك کرد و مادر براثر بیماری سل درگذشت، از طرف تاجر ثروتمند اسکاتلندی مقیم ریـچمند Richemond به نام جان آلن John Allan به فرزندی پـذیرفته شد. جان آلن در ۱۸۱۵ برای انجام دادن امور تجاری با خانوادهٔ خود به زادگاهش، اسکاتلند سفرکرد و ادگـار در آنجـا بتحصیل پـرداخت و پس از پایان تحصیلات دبیرستـانـی در ۱۸۲۶ بـه دانشگـاه ویرجینیـا وارد شد و از آزادی بیشتـری برخوردارگشت. از همین زمان به الکل و قمار روی آورد و براثر مقروض شدن و تعهدات مالی، میان او و پدرخوانده‌اش مشاجره‌ها و اختلافاتی پـدید آمد، پو در ۱۸۲۶ تحصیلات دانشگاهی را نـاتمام گـذارد و به شعر و ادب که استعداد فراوان خود را در آن کشف‌کرده بود، روی‌آورد و از طرف پدر و مادرخوانده‌اش به سهل انگاری و تنبلی متهم گشت. پس آنان را ترك کرد و به امریکا گریخت. در بـاستن با درآمدی که از کار بـدست آورد، اولین دیوان خود را به نام تیمور لنگ و اشعار دیگر *Tamerlane and Other Poems* انتشار داد. پـو در قطعـهٔ تیمور لنگ که مهمترین شعر این دیوان است، اعتـرافات تیمور خونخوار را در شبی از زندگی شرح می‌دهد که در طی آن اسرار قلب خسته از غرور و خالی از فضائل انسانی خود را فاش می‌سازد و نقل می‌کند کـه چگـونه میل به جهانگیری در او پدید آمد و چگونه عشق به دختری او را برآن داشت که به فتح کشورها بپردازد تا بتواند سرانجام عشق و مقام و پیروزی را یك جا به بانوی خود تقدیم‌کند. پو

در ۱۸۲۷ به ارتش وارد شد و در باستن ابتدا در زرادخانه بخدمت پرداخت، پس از آن با سمت تازه‌ای به جزیرهٔ سالیوان واقع در کارولینای جنوبی اعزام گشت. این جزیره را در قصهٔ سوسک طلائی *The Gold Bug* وصف کرده است. پو در ضمن خدمت در ارتش اوقات فراغت را به سرودن شعری طولانی با عنوان الاعراف *Al Aaraaf* صرف کرد. این منظومه از ستاره‌ای که به همین نام کشف شده و چندی در آسمان درخشیده و ناپدید گشته بود، مایه گرفته و در آن پدید آمدن ستارهٔ زیبا و درخشان وصف گردیده است. این شعر دورهٔ جوانی پو از جاذبه‌های فراوان و تغزلی زیبا و خیال‌انگیز برخوردار است. پو در ۱۸۲۹ به دیدار مادر خواندهٔ خودکه بر بستر مرگ افتاده بود، شتافت و هنگامی رسید که مراسم تدفین انجام گرفته بود و براثر تجدید دیدار با جان آلن آشتی کرد و به آکادمی نظامی وست پوینت West-pont فرستاده شد که به سبب کثرت داوطلب او را نپذیرفتند. پس به بالتیمور نزد عمه‌اش خانم کلم Clemm رفت و همانجا ماند و دیوان تازهٔ تیمور، الاعراف و اشعار دیگر را بچاپ رساند که منتقدان در بارهٔ آن مقاله‌های تقریظ آمیزی نوشتند و به این وسیله پو را به مردم شناساندند. پو در این هنگام رابطهٔ خود را با پدرخوانده بکلی قطع کرد و از ارث او محروم ماند. در تابستان این سال، یکی از روزنامه‌های فیلادلفیا مسابقه‌ای از بهترین داستان ترتیب داد و پو که دربالتیمور و نزد عمهٔ خود بسرمی‌برد، نوشتن چندین داستان‌را آغازکرد ازآن جمله‌است: دستخطی مکشوف دریك تنگ *Manuscript found in a Bottle* (۱۸۳۳)، قصه‌های فولیوکلاب *Tales of the Folio Club*، افتاده از نفس *Loss of Breath* و مانند آن‌که از میان آنها داستان دستخط مکشوف در یك تنگ برندهٔ جایزهٔ مسابقهٔ روزنامهٔ فیلادلفیا گشت و توجه کندی J. P. Kennedy بنیانگذار انجمن ادبی را به خود جلب کرد و مدیریت مجلهٔ ساترن لیتری مسنجر Southern Literary Messenger را که در ریچمند منتشر می‌شد به او واگذارد. پو همکاری نزدیکی را با این مجله آغاز کرد و تنها در یك سال سی و هفت مقالهٔ تحقیقی در بارهٔ کتابهای امریکائی یا خارجی و نه داستان و چهارمنظومه و تعداد فراوانی نقد ادبی درآن انتشار داد. خود او در بارهٔ این نقدها گفته است: «من در نقد بی‌پروا و نیرومند هستم، چه مربوط به دوستانم باشد، چه دشمنانم.» براثر همکاری پو تعداد نسخه‌های این مجله به طور ناگهانی افزایش یافت. پو در۱۸۳۶

با ویرجینیا کلم Virginia Clemm دختر عمهٔ سیزده سالهٔ خود، ازدواج کرد و در همین دوره بودکه راه میخانه‌های ریـچمند را پیش‌گرفت و به‌حدی در الکل غرق شدکه مدیر مجله با وجود پیروزی نشریه، او را اخراج‌کرد. از آغاز۱۸۳۸ پو با همسر و مادر او در نیویورك اقامت گزید و درآنجا داستان بـزرگ سرگذشت آرتور گـاردن پیم اهل نـانتـاکـت *The Narrative of Arthur Gordon Pym of Nantucket* راکه درمجلهٔ مسنجر به صورت پاورقی منتشر می‌شد، بپایان رساند و آن داستـانی است ماجراجویانه و پرحادثه با صحنه‌های وحشت‌انگیز و خیالی‌کـه تحت نفـوذ رومان ژول ورن قرارگرفته و پو با بکار بردن روش علمی ـ تخیلی خواسته است به‌آن رنگی واقعی بخشد. پو در ۱۸۳۹ در فیلادلفیا بـا مجلهٔ جنتلمنز مـاگازین Gentleman's Magazine همکاری‌کرد. درهمین‌سال مجموعهٔ داستانهایش‌را با عنوان قصه‌هـای عجیب و غـریب و خیـال‌انـگیز *Tales of the Grotesque and Arabesque* انتشار داد. این مجموعه که به وسیلهٔ بودلر شاعر فرانسوی ترجمه و کمی پس از مرگ پو منتشر شد، پو را به‌شهرت جهانی رساند. پو در مقدمهٔ مجموعهٔ داستانها از خود دفاع کرده و عقیدهٔ کسانی را که داستانهای او را تقلیدی ازآثار هوفمان دانسته‌اند، رد کرده است. از این تاریخ پو، چندین مجلهٔ ادبی را اداره کرد و در ۱۸۴۵ آخرین دیوان را، کـلاغ سیاه و اشعار دیگر *The Raven and other poems*، انتشار داد که از معروفترین آثار او بشمار آمد و شهـرت فراوانی بـرایش حاصل کرد. زندگی خانوادگی پو بر اثر ابتلای همسرش به بیماری سل دگرگون شد و او در مدت بیماری ویرجینیا بر اثر زجر بسیار بیش از پیش به الکل پناهنده شد و چند قصه از جـانگدازترین قصه‌هـا را منتشر کـرد، از آن جمله نقاب مرگ سرخ *The Masque of the Red Death*، گـربهٔ سیـاه *The Black Cat* و قـلب قصه گـو *The Tell-Tale Heart* و مـانند آن کـه بر داستـان‌نـویسان فـرانسوی، روسی و انگلیسی نفوذ فراوان بر جای‌گذاشت و در واقع مبنای داستان کوتاه جـدید قرار گرفت. سرانجام ویرجینیا در ژانویهٔ ۱۸۴۷ در بیست و پنج سالگی درگذشت. پو در آخرین سالهای زندگی منظومـه‌های بسیـار زیبائی سرود، از آن جمله اولالوم *Ulalume*، ناقوس *The Bell*، الدورادو *Eldorado*، آنابل لی *Annabel Lee* ومانند آن. این سالها همچنین با انتشار مقامه‌ای مهم باعنوان یوریکا *Eureka* از برجستگی و اعتبار خاص برخوردار بود. این اثر که نام دیگرش مقامه‌ای در بارهٔ عالم مادی

و معنوی *An Essay on the Material and Spiritual Universe* است در ۱۸۴۸ منتشر شد که شاعر درآن از عالم مادی و ماوراءالطبیعه و اصل خلقت وسرنوشت سخن گفته است. ادگار پو شاعر مرگ و مستغرق در عدم، در این اثر با فلسفهٔ شور-انگیزش، ادراکی خوشبینانه از زندگی عرضه می‌کند. مقامهٔ یورکا به وسیلهٔ شارل بودلر به زبان فرانسوی ترجمه شد. بینظمی و آشفتگی زندگی پو از طرفی و زیبائی و غرابت آثارش از طرف دیگر حس کنجکاوی و توجه عامهٔ مردم را به او جلب کرد، تا جائی که در جلسه‌های سخنرانی او در بارهٔ فلسفهٔ سرودن شعر Philosophy of Composition یا مبانی شعر The Poetic Principle حضور می‌یافتند. این خطابه‌ها به وسیلهٔ بودلر شاعرفرانسوی ترجمه شد و پس از مرگ پو در ۱۸۵۰ انتشار یافت. روزهای آخر زندگی پو بر اثر اعتیاد به‌الکل، اختلال عصبی وفقر، با تیره‌روزی و بینوائی اندوهباری همراه بود و سرانجام پس از چندی بستری شدن در بیمارستان واشینگتون به دنبال بحرانی آمیخته با تشنج از پای درآمد. آثار کامل *Complete Works* پو در هفده جلد در ۱۹۰۲ بچاپ رسید. آثار شاعرانهٔ پو جنبهٔ تغزلی و شاعرانه دارد و درد غربت و ملال و اضطراب واقعی را به خواننده القا می‌کند، اما شهرت و پیروزی پو در زمان حیات بیشتر از راه داستانهایش بدست آمد. داستانهای کوتاه پو از محیطی سنگین و اسرارآمیز مایه گرفته است. قصه‌ها غالباً وحشت انگیز، جانگداز و خیالی است و از وسوسهٔ مرگبار نویسنده سرچشمه می‌گیرد. این داستانها را می‌توان اساس رومان‌کارآگاهی دانست که بعد از او رایج گشت. ترجمهٔ آثار پو به وسیلهٔ بودلر و نفوذش بر شاعرانی چون والری، مالارمه و رمبو به او شخصیتی جهانی بخشید و برنهضت سمبولیسم فرانسه تأثیر فراوان گذارد.

بودلر در بارهٔ ادگار پو گفته است: «نیرومندترین نویسندهٔ این عصر. من ادگار پوی دائم‌الخمر، فقیر، زجرکشیده و مطرود را بیشتر می‌پسندم تا گوته یا والتر اسکات آرام و با تقوا را.»

**پوپ، الگزاندر** Pope, Alexander شاعر انگلیسی (۱۶۸۸-۱۷۴۴) پوپ در لندن و در خانواده‌ای از بازرگانان ثروتمند و کاتولیك زاده شد. پدر و مادرش در خارج از شهر، در وینزر فارست Windsor Forest خانه‌ای خریدند و بدین‌طریق

توانستند الگزاندر را که قامتی نازیبا و قدی تا حد غیر معمول کوتاه داشت، از طعن و شماتت محیط خشونت‌بار شهر برکنار دارند و وسائل تحصیلات جدی را برایش فراهم‌آورند. الگزاندر در دوازده سالگی زبان یونانی و لاتینی و در پانزده سالگی زبان فرانسوی و ایتالیائی آموخت، اما کار شدید و افراطی به مزاج رنجورش لطمهٔ بیشتری واردآورد و پشتش را خمیده‌تر ساخت و همین امر موجب شد که بعدها دشمنانش با لحن نیشدار از نقص جسمی او سخن گویند. پوپ در ۱۷۱۱ منظومه‌ای علمی و تحقیقی با عنوان **مقاله‌ای در نقد ادبی** *An Essay on Criticism* بدون ذکر نام شاعر انتشار داد که هدفش فراهم آوردن زمینه‌ای منطقی بود در نقد هنر به صورتی سالم و مستدل. پوپ در این اثر تحت تأثیر **«فن شعر»** اثر بوالو نویسندهٔ فرانسوی قرارگرفته بود. آنچه بوالو در اثر خود به شاعران توصیه کرده بود، پوپ به منتقدان پیشنهاد کرد و آن حسن نیت در نقد، همراه با خوی مسالمت‌آمیز بود. مخالفان با لحنی تند به این اثر تاختند و همین امر عکس‌العملهای کینه‌توزانه در پوپ پدید آورد که پیش از آن در طبعش وجود نداشت. منظومهٔ روستائی **جنگل وینزر** *Windsor Forest* (۱۷۱۳) شامل توصیفی است از مناظر و دشتهای انگلستان و زندگی حیوانات و در ضمن اشاره‌هائی به بعضی وقایع سیاسی عصر. پوپ این منظومه را تحت تأثیر اشعار روستائی ویرژیل ساخته، اما زیبائی ولطف بیان ومفاهیم شعر به‌آن رنگ انگلیسی داده است. پوپ به‌هنگام اقامت در وینزر فارست با دوخواهر به‌نام ترزا و مارتا بلانت Blount دوستی یافت که در زندگیش اهمیت فراوان پیدا کرد. در نیمهٔ دوم سال ۱۷۱۱ پوپ دور از شهر به ساختن شاهکار خود پرداخت به نام دستان **به حلقهٔ گیسو** *The Rape of the Lock*. این منظومه ابتدا در دو بند و در حدود ششصد بیت در ۱۷۱۲ منتشر شد، سپس در ۱۷۱۴ دو بند دیگر بر آن افزوده گشت. لرد پیتر Lord Peter نجیب زادهٔ جوانی حلقه‌ای ازگیسوی دلدار خود، میس آرابلا فرمر Miss Arabella Fermor می‌رباید که موجب برانگیختن رسوائی بزرگی می‌گردد. پوپ آن را زمینهٔ منظومهٔ طنزآمیز خود قرار می‌دهد و با افسانه‌های اساطیری می‌آمیزد و به نوبت خواننده را با خود به تالار پذیرائی پر-تجمل زنی زیبا و زورقی که الهه‌های اساطیری و زیبارویان را به میان امواج شط بگردش در می‌آورد و همچنین به اتاقی که در آن خوبرویان سرگرم گفتگو و

قهـوه نوشیدن و بازیند، مـی‌کشاند. در همین اتـاق است کـه عاشق مشتاق بـه هنگامی که دلدارش سرگرم بازی است، حلقه‌ای از جعد او را می‌رباید. پوپ در منظومهٔ خود حلقهٔ مو را به آسمان بالا می‌برد و به ستارهٔ جدیدی مبدل می‌سازد. این حماسه در افراد دو خانواده که چهره‌هایشان به صورتی طنزآمیز در داستـان ترسیم شده است، خشمی شدید نسبت به شاعر پدید می‌آورد، تا آنجا کـه بعضی از اشخاص واقعی داستان، اندیشهٔ کشتن او را در سر می‌پرورانند. ایـن منظومهٔ مطایبه‌آمیز بـه سبب شیوهٔ بیان زیبا و پرجاذبهٔ پوپ از حد سرگرمی سادهٔ محافل ادبی فراتر رفت ومنعکس‌کننده سلیقهٔ زمان ونشان دهندهٔ پوچی و بی‌ثباتی زندگی عصر او بشمار آمد. پوپ در اواخر ۱۷۱۳ در حالـی‌کـه به توسعهٔ ایـن منظومه اشتغال داشت، کار ترجمهٔ **ایلیاد** اثر هـومر را نیز بـرعهـده گـرفت که او را از مشهورترین شاعران انگلستان ساخت و سود سرشاری نصیبش‌کرد که تا آن زمان میان اهل ادب بیسابقه بود. اولین جلد **ایلیاد** در۱۷۱۵ منتشر شد و سایر جلدهای آن در ۱۷۲۰ پایان یافت. پوپ پس ازآن از ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۷ ترجمهٔ **اودیسه** را نیز انتشار داد. درطی این سالها به محافل ادبی و مجامع بانوان رفت وآمد یافت و با دقت در روحیهٔ زنها و غمها و نگرانیها و اضطرابهایشان تعمق‌کرد وتوانست از آنان تحلیل روانی‌کاملی بعمل آورد، اما ستایش و طرفداری از زنان درموردی که به عشق ارتباط می‌یافت، به سبب نـامطبوع بودن و عـدم تناسب جسمانی و نقص اندام پوپ بی‌نتیجه می‌ماند وهمین خود احساس حقارتی در او پدید می‌آورد که موضوع اصلی دوشعر عاشقانه و غم‌انگیز او قرارگرفت، با این نامها: **شعر بـه یادبود بانوئی تیره‌روز** *Verse to the Memory of an Unfortunate Lady* و نامه‌هـای منظوم از **الـوئیز به آبلار** *Eloisa to Abelard*. رفاه مالی پوپ‌که در نتیجهٔ ترجمهٔ آثار هومر بدست آمده بود، بـه او امکان داد کـه در ۱۷۱۹ در ویلای تـویکنم Twickenham اقامت گزیند و تا آخـر عمر درآن بسر بـرد و خود را به‌گلکاری و تزئین خانه سرگرم کند، خاصه به تزئین غار معروفی که از سنگهای معدنی زینت یافته بود. گاهگاه نیز با جامعهٔ اشرافی رفت وآمد می‌کرد. پوپ غالباً به دوستانش نامه‌هائی می‌نوشت‌که بیشتر آنها از حیث زیبائـی بیان شاهکاری بشمار مـی‌آمد. این طرز زندگی، کمبود عواطف و احساسهای عـاشقانهٔ پـوپ را جبران می‌کرد. دومین دوره از زندگی ادبی پوپ به سرودن اشعار اخلاقی یا هجوآمیز صرف مـی

شد. منظومهٔ هجوآمیز دانسید *The Dunciad* را در چهار جلد، در این دوره سرود که سه جلد اول، بدون نام مؤلف، در ۱۷۲۸ منتشر شد و جلد چهارم به نام دانسید جدید *The New Dunciad* در ۱۷۴۲ و چاپ کامل آن در ۱۷۴۳ انتشار یافت. قهرمان اصلی این منظومه ابتدا لویس ثیوبالد Lewis Theabald نویسنده بودکه از چاپ یکی از آثار شکسپیر که به وسیلهٔ پوپ عرضه شده، انتقادکرده بود. در چاپ آخرین کالی سیبر Colley Cibber جای لویس‌را گرفت. پوپ دراین منظومه عقاید خود را برضد نویسندگان درجهٔ متوسط و عادی و حتی برضد نویسندگان مورد احترام جامعه بیان می‌کند و به طور کلی معایب و نقائص اهل ادب زمان را فاش می‌سازد. این منظومه امروزه سنگین و ملال‌آور بنظر می‌آید. مقاله‌های اخلاقی *Moral Essays* که مقاله‌هائی منظوم است از ۱۷۳۱ تا ۱۷۳۵ منتشر شد و شامل چهار مقامه است که به مارتا Martha دوستش یا به اشخاص دیگر نوشته شده و در آنها روحیه و خصوصیتهای اخلاقی زن را مورد تحلیل قرار داده یا از طریق صحیح استفاده از ثروت سخن‌گفته، یا خست واسراف را مذموم دانسته‌است. مقاله‌ای درباب انسان *An Essay on Man* منظومه‌ای فلسفی است‌که در سالهای ۱۷۳۳-۳۴ انتشار یافت و شامل چهار نامه است. درنامهٔ اول روابط موجود میان بشر و طبیعت را تجزیه و تحلیل می‌کند. در نامهٔ دوم بشر را در برابر بشر قرار می‌دهد و در نامهٔ سوم بشر را در برابر جامعه و درنامهٔ چهارم خوشبختی را بررسی می‌کند. پوپ در این منظومه تحت تأثیر متفکران فرانسوی مانند پاسکال و مونتنی قرار دارد و در اشعار خود نیکی و لیاقت فطری بشر را اعلام می‌کند. بعضی از ابیات این مقاله مشهور مانده است مانند این بیت: «از دل آدمی پیوسته امید فوران می‌کند.» پوپ در زبان شعر وسواس و دقت فوق‌العاده داشته و فصاحت و صحت خاصی بکار برده است و به سبب همین خصوصیت اشعار او به‌کشور فرانسه راه یافته و راه نفوذ و ادبیات انگلیسی را در خارج ازکشورگشوده است. شعر پوپ از حساسیت فراوان نیز برخوردار است و افکار ظریف و پاکی و صفا و استحکام آنها، بناهای اصیل انگلیسی را بیاد می آورد. پوپ هنرمندی است که به تسلط درکار واقف بوده، اما هر دم کوشیده‌است تا باز بهترکارکند. دقت و کوشش و رعایت قواعد زبان بی هیچ شکی او را در رأس شاعران و نویسندگان‌کلاسیك انگلیسی قرار داده است. بایرون دربارهٔ پوپ

می‌گوید: «هزاران سال باید بگذرد، تا ادبیات بتـواند امیـدی به پیدایش شاعری نظیر او بدست آورد.» ولتر می‌گوید: «پوپ بهترین شاعـر انگلستان و در عصر ما بهترین شاعر جهان است.»

**پوپوویچ، جووان استریا** Popovich, Jovan Steriya شاعر، رومان‌نویس ونمایشنامه‌نویس‌صربستان (یوگوسلاوی) (۱۸۰۶ - ۱۸۵۶) پدر پوپوویچ یونانی و مادرش اهل صربستان بود، تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق درمجارستان انجام داد و به شغل تدریس و وکالت دعاوی درشهر زادگاهش اشتغال یافت. در ۱۸۴۰ به‌پایتخت خوانده شد. ابتدا به استادی و سپس به‌مقامی عالـی در وزارت آموزش و پرورش منصوب گشت و درسر وسامان دادن اوضاع فرهنگی صربستان لیاقت فراوان نشان داد، اما براثر اختلاف نظر با دستگاه حکومت در ۱۸۴۸ از مقام خود استعفا داد و همهٔ وقت را صرف ادبیات کرد. پوپوویچ شاعـر و نویسنده‌ای پرکار و پراثر بود. آثـارش جنبه‌های اخلاقی و آموزشی قرن هیجدهم را به شیوهٔ رومانتیسم و آغاز رئالیسم منعکس می‌کند ونمایشنامه‌هایش احساس میهن‌پرستانهٔ شدید را. پوپوویچ خـاصه به سبب کمدیها و تصویرهای قـوی و آمیخته با نکته‌سنجی و انتقـاد از طبقهٔ کاسبکار متـوسط، مقام مهمی را در ادبیات کشورش بدست آورده است. وی اولین نویسندهٔ کمدی صربستان است که ارزشی پایدار یافته. پوپوویچ صحنهٔ تئاتر را مدرسه‌ای برای تربیت ملت می‌داند و در آثار خود از نمایشنامه‌نویسان بزرگ جهان مانند مولیر و شکسپیر الهام گرفته است. بهترین کمدیهای پوپوویچ عبارت است از: دروغگو و دفیقش *Laza i paralaza* (۱۸۳۰)، خسیس *Tvrdica* (۱۸۳۷)، لافزن *Pokondirena tikva* (۱۸۳۸)، میهن‌پرستان *Rodoljupci* (۱۸۴۸)، بلگراد گذشته و حال *Beograd nekad i Sad* (۱۸۵۳).

**پو چـوای**، رجوع شود به **پو کیویی**

**پو سونگ-لینگ** Pou Song-Ling نویسندهٔ چینی (۱۶۴۰ - ۱۷۱۵) پو سونگ لینگ ظاهراً از نژاد مغول بوده‌است. وی با وجود داشتن هنر و استعداد عالی در ادبیـات، بـه دریـافت درجـهٔ دکتری کـه راه او را بـه مشاغـل رسمی و دولتی می‌گشود، توفیق نیافت. چندی درخانواده‌ای از مردم زادگاهش بتدریس پرداخت.

پس از آن بـه نـوشتن روی آورد و خلق یك سلسله قصه‌های خیـال‌انگیز را پیش گـرفت کـه بیست سال تمـام صرف آن کـرد وسرانجـام در حـدود سال ۱۶۸۰ بپایان رساند و به‌صورت نسخه‌های دستنویس توزیع کرد. این مجموعهٔ خارق‌العاده با عنوان **قصه‌های خیال‌انگیز ازاق کازلیائو** *Liao-chai Chih-i* پس ازمرگ نویسنده در ۱۷۴۶ بـه وسیلهٔ بـرادرزاده‌اش بچاپ رسید و شهرتـی پس از مـرگ نصیب نـویسنده کرد. مجموعـه شامل ۴۳۱ قصه است که درازترین آنها بـه دو صفحه می‌رسد و شامل قصه‌هائی است از جادوگران، اشباح، ارواح و قصه‌هـای عجیب دیگر که از سنتهای عامیانه گـرفته شده و نویسندگان قـرن هفتم تا نهم چین از نوشتن آنها لذت می‌بردند، اما استادی پوسونگ لینگ درآن است که به گنجینهٔ این افسانه‌ها شکل ادبی بخشیده و از نظر زیبائی و لطف بیان و تحرك و دسیسه‌سازی بـر نویسندگان گـذشته بـرتـری آشکاری یافته است. مجموعـهٔ قصه‌های پوسونگ لینگ کـه بـه زبانی ساده نوشته شده و به قهـرمانان تخیلی داستانها، طبعی انسانی داده است، محبوبیت فراوان بدست آورد و در ادبیات چینی، ازنظر داستان‌نویسی در ردیف اول جای گرفت ، ترجمه‌هائی از آن بـه زبان انگلیسی، آلمانی، ایتالیائی و ژاپونی انجام گرفت. بسیار نویسندگان از آن تقلید کـردند، اما هرگز موفق نشدند که اثری نظیر آن بوجـود آورند. پوسونگ لینگ همچنین قصائدی سروده کـه با آواز و همراه طبل خـوانده می‌شده و نمایشنامه‌هائی کـه رنگ اوپراهای محلی داشته است.

شهرت غیرقابل بحث پوسونگ لینگ به‌سبب ظـرافت سبك و اشاره‌هـای زیبا به نکته‌های ادبی است و محبوبیتش به سبب نزدیکی او با عامهٔ مردم است - مردمی که او قصه‌های خود را از آنان گرفته است.

**پوشکین، آلکساندر سرگیویچ** Pushkin, Aleksandr Sergeyevich شاعر ورومان‌نویس روسی (۱۷۹۹ - ۱۸۳۷) پوشکین در مسکو زاده شد، از طرف پـدر به یکی از خاندانهای اصیل تعلق داشت و اصالت خانوادگی درعلاقهٔ او به تاریخ و احترام به سنن و آداب و عشق به گذشتهٔ ملی تأثیر فراوان داشت و او را وارث بهترین سنتهای ملـی ساخت. از طـرف مادر کـه نام خانوادگی هانیبال Hannibal داشت مستقیماً بـه شاهزاده‌ای حبشی می‌رسید که از سرداران پطرکبیر امپراتـور روس

بـود. پـوشکین بـدین‌طریق طبع پـرشور و سرشار از شادی و احساسهای تند و پایبندی به‌ناموس و شرافت را از خون افریقائی خود به ارث برده بود. آلکساندر در خانه‌ای بینظم و در کنار پدری سبکسر و خودخواه و مـادری زیبا و مستبد و لجوج پرورش یافت و کمبود عواطف خانوادگی را در کنار مادر بزرگ مادری و پرستارش جبران کرد و اگر چه از عطوفت پدر و مادر محروم بود، وضع اجتماعی خـانواده به او امکان می‌داد کـه استعدادهای ادبی را بظهور رسانـد و از محضر بزرگان علم و ادب استفاده برد، آنان را بشناسد و به بحثهایشان گوش فرا دارد و به سبب علاقـهٔ فراوانی که در محیط خانـه به فرهنگ فرانسه حکمفرما بـود، تسلطی زودرس به این زبان یابد و بتواند در کتابخانهٔ پدر کتابهای ادبی بخواند و به فرهنگی عمیق و نیرومند دست یابد. پوشکین در دوازده سالگی تـوانست به مدرسهٔ خاص اشرافزادگان وارد شود و با بهترین دوستان زندگی آشنا گـردد. در سیزده سالگی قریحهٔ شعر در او ظاهر شد و از جشن سالروز تأسیس مـدرسه بـرای سرودن اشعار گوناگون مایه گرفت. از همان وهلهٔ اول با سهولتی خیره‌کننده بـه تـکامل قـالب شعـر تـوفیق یافت و روشنی بیان را با مـوسیقی کلام آمیخت و سرانجام در هیجده سالگـی بـا فکر پخته و مغز پرورش یافتهٔ مردی سی سالـه از مدرسه خارج شد و با روح جوان و شوق به آزادی، خود را به زندگی اجتماعی پایتخت و لذت بردن از مزایای آن تسلیم کرد. به مجالس رقص و جشن و تئـاتر و محافل ادبی رفت و آمد یافت و در بیست سالگی جوانی شیریـن سخن و سرشار از شادی زندگی شناخته شد، چنانکه در میان جمع مسائل جدی را با شوخـی و مسخره مـی‌آمیخت و در شعـر هـزل را بـا نیك‌اندیشی همراه مـی‌ساخت و ایـن خصوصیتها را تاآخر عمر حفظ‌کرد. در ۱۸۲۰ منظومهٔ حماسی «روسلان و لیودمیلا *Ruslan i Lyudmila*» را انتشار داد، اثری درخشان با ساختمان کامل شعری کـه از تفوق او در شعـر و ادب خبر می‌داد. ایـن اثر به سبب جاذبهٔ صحنه‌ها و روانـی زبان و فصاحت بیان ارزش بسیار بدست‌آورد. پوشکین به نهضت آزادیخواهی که همهٔ اروپـا را در خود گرفته بـود، گـروید، در اشعارش موضوعهـای سیاسی را وارد کرد و احترام به قانون را به تزارها خاطرنشان ساخت، برضد بردگی طغیان کرد و آرزومند بود که روزی نامش را بر ویرانه‌های حکومت استبدادی حك‌شده ببیند. اشعار تحریك‌آمیز پوشکین توجه مقامات حکومتی را به خود جلب کرد و

موجب شد که وی در ۱۸۲۰ به جنوب روسیه تبعید گـردد. ایـن تبعید او را از زنـدگی متزلزل پایتخت دور کـرد و افقهای تازه بـه رویش گشود. در قفقاز با طبیعت بکر و زیبا و قله‌های کوه و کرانه‌های دل‌انگیز شبه جزیرهٔ کریمه و مردم شهر روبرو شد و درنتیجهٔ احساسهای گوناگون‌که ظاهراً عشقی نهانی نیز بر آن افزوده شده‌بود، اشعارغنائی فراوان و چندین اثر مهم پدید آورد ازجمله منظومهٔ غنائی زندانی قفقاز *Kavkazskiy plennik* در ۱۸۲۲ کـه حـوادث آن مـربوط بـه جنگهائی است کـه برضد مردم بدوی کوهستان قفقاز انجام مـی‌گرفت. تـوصیف قفقاز و آداب و رسوم مردم آن نیـز در این منظومه جای خـاصی دارد و نـوعی یادداشت سفر بشمار می‌آید. منظومهٔ برادران راهزن *Brat'ya razboiniki* در۱۸۲۲ سروده شد و در۱۸۲۵ انتشار یافت‌که اقتباسی است از قصه‌های عامیانه. منظومهٔ فوارهٔ باغچه‌سرا *Bakhchisaraiskiy fontan* در۱۸۲۴منتشرشد که نفوذ بایرون در آن دیده می‌شود. حوادث آن در حرمسرائی شرقی می‌گذرد. این منظومـه بـه سبب وصفهای رنگین و زیبا شاعرانه‌ترین منظومه‌های پوشکین بشمار می‌آید. پوشکین درسفرهای دیگر از نو خود را به چرخ زندگی افراطی و قمار و هیجانهای عشقی که غالباً به‌دوئل منجر می‌شد، پرتاب‌کرد و دیگر هرگز به‌زندگی عاقلانه و منظم بازنگشت. منظومهٔ گاوریلیاد *Gavriliada* در۱۸۶۱ در لندن و در ۱۹۱۹ درمسکو انتشاریافت. انتشار بسیار دیر این منظومه به‌سبب نکته‌های اهانت‌آمیزآن دربارهٔ قدیسان بود. پوشکین جوان که به سبب عوامل مختلف، برضد طرزتفکررسمی و رایج مـذهبی، روح آمیخته با عصیان یافته بود، از توهین به مقامات و مسائـل مـذهبی لذت مـی‌برد، بی‌آنکه آن را بـا خبث طینت بیامیزد. در ایـن منظومـه پوشکین موضوع آبستنی مریم عذرا را پیش می‌کشد، آیاتی از انجیل نقل می‌کند و از جبرئیل و روح‌القـدس سخن بـه میان مـی‌آورد. سالها بعد، کـه از نظـر مـذهبی تحولی در فکـر و روح او پدید آمـد، بر این اثـر جـوانی سخت تأسف خـورد. در تابستان ۱۸۲۳ پوشکین مأموریتی بـه اودسا یافت. در ایـن شهر با جامعهٔ روشنفکر و با فرهنگ آشنا شد و به مطالعهٔ تورات و آثار گوته و شکسپیر پرداخت و منظومهٔ کولیها Zygane را سرود. این منظومه به سبك اشعار بایـرون ساخته شده و زنـدگی جوانی روسی را نشان می‌دهد که به هنگام شب بـه چادر کـولیها پناهنده می‌شود و بعدها با دختر رئیس قبیله ازدواج مـی‌کنـد، اما آداب

زندگی شهرنشینی و خودخواهی از او دور نمی‌شود، خاصه حسادت پیوسته او را بدخو مـی‌سازد تا جائی که همسرش پسر جـوانی از قبیلهٔ خـود را بر او تـرجیح می‌دهد. شوهر که از حسادت بخشم آمده، خودداری را از دست می‌دهد و در دل شبی، همسر و معشوقش را مـی‌کشد. چهرهٔ قهرمان این داستان نـه تنها در آثـار پـوشکین، بلکه در ادبیات روسی مقام ممتازی را بـدست آورده است. عشقهـای متعدد پوشکین به همسر یکی از بازرگانان ثروتمند اودسا، یا به‌زن رئیسش، جنجال بسیار برانگیخت. نامه‌های او که در آنها عقاید ضد الهی و ضد مذهبی ابراز شده بـود، بهانه‌ای بـه دست مقامات حکومت داد تا او را بـه املاك مـادریش تبعید کنند. تبعید تازه با آنکه ظاهری توهین‌آمیز داشت، از تبعید اول سودمندتر افتاد و به پوشکین امکان دادکه در تنهائی به خود بازگردد و بار دیگر از سرچشمه‌های روح ملی سیراب شود. این دورهٔ کوتاه به طور قطع دورهٔ تحول فکری و روحـی شاعر بشمار می‌آید. در این منطقه، وقت پوشکین بیشتر با پرستاری می گذشت که شبها برایش قصه می گفت. روزها نیز به‌گردشهای پیاده یا بااسب یا مطالعه وکار بپایان می‌رسید. دیدار چند دوست و رفت وآمد باکشیش قریه و رفتن به‌نمازخانه در میان دهقانان وگوش دادن به‌سرودهای مذهبی برایش شادی‌بخش و تسکین دهنده بود. پس‌ازاتمام منظومهٔ کولیهاقسمتهائی از منظومهٔ **یوگنی آنگین** *Evgeny Onegin* (اوژن اونگین) را بپایان رساند. این داستان منظوم که شخصیت پـوشکین را در ورای چهرهٔ قهرمانش نمایان می‌سازد، شاهکار او بشمار آمد. چندین‌بار بچاپ رسید و بر ادبیات روسی نفـوذی عظیم برجای گذارد و چایکوفسکی در خلق اثـری از آن مایه گرفت که در ۱۸۷۹ درمسکو اجرا شد. پوشکین دراین تبعید (۱۸۲۶) تـراژدی تـاریخی بـادیس گادونف *Boris Godunov* را نـوشت کـه مـانند سایـر تراژدیهای تـاریخی پـوشکین تحت تـأثیر تراژدیهای شکسپیر قـرار داشت و در ۱۸۳۰ اجازهٔ انتشار یافت و موسورگسکی با ساختن اوپرائی از ایـن اثـر، آن را محبوب عامه ساخت ـ اوپرائی که خود از شاهکارهای موسیقی نمایشی قرن نوزده بشمار آمد. پوشکین با وجود علاقهٔ به طبیعت، همچنان تمایل خود را به زندگی پرهیجان پایتخت حفظ کرد و پیوسته در صدد فرار از محیط تبعید بود و بـه ایـن منظور به اقداماتی دست زد، به تزار نیکالای اول عریضه‌ای نوشت و تعهد کـرد که از لحاظ عقاید مذهبی و سیاسی پیرو دربار سلطنتی باشد. سرانجام پس ازتوسل

بسیار در سپتامبر ۱۸۲۶ به مسکو فرا خوانده شد و آزادی خـود را بـاز یـافت. امپراتور با مهربانـی او را پذیرفت و مصمم شد که آثارش را بخوانـد و شخصاً بـررسی کند و بارها پیش آمـد که او را از گـرفتاریها نجات داد. جـامعهٔ مسکو با حـرارت و شور فـراوان پوشکین را پذیرفت، هربار که در تئاتـر ظاهر می‌شد، همهٔ چشمها به‌سوی او برمی‌گشت و انجمن جوانان دوستدار علوم ماوراءالطبیعهٔ آلمان او را بـه عضویت خود دعـوت کـرد و وی مدتها با مجلـهٔ آنان همکاری کـرد، اما کـم‌کـم زندگـی اجتماعـی مسکو جـاذبـهٔ خـود را بـرایش از دست داد و ایـن بار از روی میل شخصی بـه مـلـك مـادری بـاز گشت. در ۱۸۲۷ اجـازهٔ اقامت در سن پترزبورگ را دریافت کرد و زندگـی آشفتهٔ خـود را از سر گـرفت و پول فـراوانی در قمار باخت. در ۱۸۲۸ در مدتـی کمتر از بیست روز منظومه پولتاوا *Poltava* را ساخت. حوادث داستان در زمان سلطنت پطرکبیر و به هنگام جنگ او با شارل دوازدهم پادشاه سوئد، می‌گذردکه ارتش او قسمت مهمی از خاك روس را اشغال کرده بود. بخش بزرگی از این منظومه به توصیف جنگ پولتاوا و شکست سوئدیها و قدرت یافتن روسها اختصاص دارد و به ستایش اعمال افتخارآمیز پطرکبیر پایان می‌یابد. قدرت وصف و خوشاهنگی و طمطراق اشعـار، این منظومه را در میان اشعار رومانتیك روسیه برگزیده ساخته است. پوشکین که بار زندگی لاقیدانه و ماجراجویانه بر وجودش سنگینی می‌کرد، به‌فکر افتاد تا به ازدواج پناه ببرد و پس ازآشنائی با چندین دختر سرانجام، در ۱۸۲۹ شیفتهٔ دختر شانزده سالهٔ بسیار زیبائـی گشت به نام ناتالیا گانچاروا Natalya Goncharova. گرچه ابتدا خانوادهٔ دختر با این ازدواج مخالفت‌کردند، بعد بنا بر توصیهٔ امپراتور موافقت خود را اعـلام کـردند و آن دو رسماً نامـزد شدند، امـا درخواستهای مـادر ناتالی موجب مشاجره‌های شدید شد و پوشکین به املاك پـدری عـزیمت کرد. فصل پـائیز، تنهائی، پیچ و خمهای زندگی موجب شد کـه سه ماه اقـامت پـوشکین در ملك پدری بـه دورهٔ پرثمری تبدیل گـردد، چنانکه در بازگشت به مسکو دو فصل آخر داستان **یوگنی آنگین** و منظومه‌ای در چهار صد بیت، به نام **سراچهٔ کولومنه** *Domik v Kolomne* و چهار تراژدی کوچك در نوعـی کاملاً تازه و خاص، پنج داستان کوتاه و یك سلسله اشعار تغزلی همراه آورد. این آثار نه تنها به سبب فـراوانی تعداد جلب تـوجه کرد، بلکه آثاری بـدیع و بسیار متنوع و

دارای کمال هنری بشمار آمد که همه از قدرت بیان بسیار و خوشاهنگی ولطافت برخوردار بود، چنانکه اشعار دورهٔ بعد پوشکین اگر چه مقامی رفیع یافت، از قلهٔ بلند این آثار فراتر نرفت. پوشکین در بازگشت به مسکو با نامزدش آشتی کرد و در هیجده فوریهٔ ۱۸۳۱ با او ازدواج کرد و در سن پترزبورگ اقامت گزید و پیشنهاد تدوین تاریخ بزرگ پطر کبیر را پذیرفت و به این منظور اجازه یافت که از اسناد و مدارك تاریخی دربار استفاده کند و از مستمری کافی بهره‌مند شود. در سن پترزبورگ پوشکین قصه‌های تزار سلطان *Skazka o tsare Saltane* را نوشت که شاهکار واقعی است. در این قصهٔ منظوم آرزوی سه خواهر، در صورت ملکه شدن بیان می‌گردد. پوشکین در این قصه نیز مانند سایر قصه‌ها از نقلهای پرستارش مایه می‌گیرد. خود او می‌نویسد: «این قصه‌ها چه جاذب است! هریك از آنها شعری است.» پوشکین پس از آن به نثرنویسی تمایل یافت. در ۱۸۳۲ رمان دوبروفسکی *Dubrovsky* را نوشت که چهار سال پس از مرگش انتشار یافت و سرگذشت غم‌انگیز ولادیمیر دوبروفسکی مرد جوانی را نقل می‌کند که از نجابت و شهامت بسیار برخوردار است، اما سرنوشت او را به راهزنی و تباهی می‌کشاند. پوشکین در ژانویهٔ ۱۸۳۳ به عضویت آکادمی روسیه برگزیده شد. این انتخاب برتحول روحی و فکری شاعر اثر گذاشت. در تابستان ۱۸۳۳ بسفر پرداخت و از شهرستانهای شرق روسیه دیدن کرد تا مواد لازم را برای نوشتن تاریخ شورش پوگاچوف *Istoriya Pugachevskago bunta* فراهم آورد. در راه بازگشت در بالدینو Boldino توقف کرد و در مدت شش هفته داستانهای متعددی نوشت که از آن جمله است: قصهٔ ماهیگیر و ماهی کوچك *Skazka o Ribaké i Ribké*، قصهٔ شاهزاده خانم مرده و هفت پهلوان *Skàzka o mertvoï tsarèvné i o semi bogatyryakh* و منظومهٔ سوار مفرغی *Medniy Vsadnik* منظومهٔ اخیر در بارهٔ شهر سن‌پترزبورگ و بانی آن پطر کبیر است و به او تقدیم شده، همچنین پیشنویس دختر سروان *Kapitanskaya dochka* که رومانی تاریخی است و شاعر هنگامی که در ادارهٔ اسناد و مدارك مشغول تهیهٔ تاریخ شورش پوگاچوف بود، نقشه آن را طرح کرد. حوادث این داستان در زمان سلطنت کاترین دوم می‌گذرد، پیروزی رومان دختر سروان عظیم بود و در رومان‌نویسی عصر پوشکین نفوذ فراوان برجای گذارد. پوشکین در بازگشت به سن پترزبورگ باز در زندگی پایتخت غرق شد. زیبائی

همسرش در مجامع و محافل هیجانی برانگیخته بود، چنانکه پیوسته به مجالس رقص دربار دعوت می‌شد. مقام آجودانی امپراتور به او اعطا گشت که خاص نجیب‌زادگان بود، اما محیط پردسیسه و نفاق و دوروئی که بر دربار حکمفرما بود، موجب نفرت پوشکین شد و نتوانست آن وضع را تحمل کند و بالنتیجه از مقام خود استعفا داد. امپراتور نیز استفادهٔ از اسناد و مدارك را از او دریغ‌داشت و از این راه او را وادار به تسلیم کرد. پوشکین در ۱۸۳۴ همهٔ وقت را صرف نوشتن تاریخ کرد، تنها توانست داستان کوتاه بی‌بی‌پیك *Pikovaya Dama* را بنویسد که یکی از بدیع‌ترین آثار و از شاهکارهای او بشمار رفت و شهرت جهانی یافت. این‌داستان تحلیلی است از وسوسه‌های روحی مردی جوان که نمونهٔ خاصی از مردم روسیه بود و از نظر هنری داستانی کمال یافته. چایکوفسکی از داستان بی‌بی‌پیك اوپرائی ساخت در سه پرده که در ۱۸۹۰ شصت و هشت بار در سن پترزبورگ بر صحنه آمد. پوشکین به سبب قرض فراوان و نفرت از پوچی و حقارت جامعه، پیوسته در فکر گریز از پایتخت بود، در حاشیهٔ شعری که به همسرش تقدیم‌کرده بود، نوشت: «آه کی می‌توانم کاشانه‌ام را به خارج شهر برم، به سوی کشتزارها، باغها، روستائیان، کتابها، کارهای شاعرانه، خانواده، عشق، مذهب، مرگ.» اما دو تن با اجرای این برنامه به مخالفت برخاستند. امپراتورکه نمی‌خواست ضیافتها و مجالس رقص دربار یکی از زیباترین زنان پایتخت را از دست بدهد، دیگر خود ناتالیا همسر پوشکین که از ستایشها و خوشامدگوئیها دل نمی‌کند. پوشکین سرانجام در اکتبر ۱۸۳۵ به تنهائی به ملك پدری رفت، اما آرامشی نیافت و به سبب پریشانی فکر نتوانست حتی یك سطر بنویسد و ناگهان برای عیادت مادر بیمارش به مسکو عزیمت کرد. سال ۱۸۳۶ با اندوه و ماتم مرگ مادر همراه بود. کم‌کم حساسیت شدید و ضعف عصبی پوشکین را رنجور ساخت و موجب شد که بارها به دوئل اقدام کند و سرانجام نیز با جوانی فرانسوی که با همسرش روابط عاشقانه یافته بود، قرار دوئل گذاشت و از ناحیهٔ شکم بسختی مجروح گشت و چند روز بعد در ژانویهٔ ۱۸۳۷ از این جراحت جان سپرد. مرگ پوشکین به صورت عزای ملی درآمد و پنجاه هزار نفر از مقابل تابوتش رژه رفتند. گوگول که در این هنگام خارج از کشور روسیه بسر می‌برد، پس از شنیدن خبر مرگ پوشکین نوشت: «آن مرد بزرگ دیگر در میان

ما نیست، همهٔ زندگیم زهرآلود شد، حتی قادر نیستم که یك صدم اندوهم‌را بیان کنم، همهٔ شادی زندگی، شادی پر ارج زندگیم با او از میان رفت.»
پوشکین در زمان حیات نفوذ قاطع و صریح بر معاصران داشت. شعله‌ای بود که عالم ادب عصر خود را روشن می‌کرد. وی مکتبی خاص نداشت و مافوق همهٔ مکتبهای ادبی بود. بشر وطبیعت با همهٔ عظمت و پهناوریش پیش چشم اوگسترده بود تا حدی دور از دسترس فهم عامه. سرگذشت او در آثارش به طرزی نامرئی جای دارد. هیچ شاعری بیش از پوشکین خود را در آثارش چنین محو نکرده است. نه کورکورانه چیزی گفته و نه در نوشته‌هایش تکرار بکار رفته‌است. هر قطعه‌ای که از قلمش بیرون جسته است مفهوم تازه‌ای دربر دارد. با حداقل کلمه معانی بسیار بیان می‌کند. ایجاز و فصاحت او همراه با روح شاعرانه به آثارش مقامی والا می‌بخشد، بی‌آنکه تحولی در زبان ادب ایجاد کند، آن را از بسیاری از قیود آزاد می‌کند. به انواع ادب صورت تازه می‌دهد و هنری سرشار از لطف و اعتدال و هماهنگی عرضه می‌کند. پوشکین نه تنها بزرگترین شاعر و نویسندهٔ روسی است، بلکه نبوغ مجسم ملت خویش بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: دختر سروان ـ فوارهٔ باغچه‌سرای ـ نایب چاپارخانه ـ تیرانداز ـ دختر روستائی وچند داستان دیگر ـ بی‌بی‌پیك ـ دوبروفسکی ـ چند اثر از پوشکین ـ چند چامه و درام ـ داستانهای ایوان پترویچ بلکین فقید.

**پو کیویی** Po Chü-i شاعر چینی (۷۷۲ ـ ۸۴۶) پو کیویی در یازده سالگی خانواده را ترك کرد و در قریهٔ کوچکی که در فاصلهٔ کمی از پایتخت قرارداشت، نزد عمویش ساکن شد. در سال ۸۰۰ به زندگی سیاسی و درباری وارد شد و با شاعر معروف چینی یوان چن Yüan Chen دوستی عمیق یافت که تا آخر عمرشاعر ادامه یافت. پو کیویی در دوره‌ای می‌زیست که چین گرفتار جنگهای مداوم و لشکرکشی بود. این جنگها گرچه بر قدرت و اعتبار سلسلهٔ امپراتوری می‌افزود، بر اقتصاد کشور لطمهٔ بزرگی وارد می‌آورد و موجب فقر و بینوائی تودهٔ مردم می‌گشت. پو کیویی که نسبت به رنج ملت خود حساسیت بسیار داشت، از اوضاع زمان به شدت انتقاد می‌کرد و پیوسته امپراتور را به ترك جنگ برمی‌انگیخت و همین امر موجب شد که در ۸۱۴ به چیانگ چو Chiang Chou تبعید گردد.

سرانجام در ۸۲۰ بود که پس از دو دوره تبعید به پایتخت فرا خوانده شد و مقام و نفوذ تازه‌ای بدست آورد و میان سالهای ۸۲۲ و ۸۲۶ در شهرهای مختلف در سمت فرمانداری خدمتهای ذیقیمتی انجام داد و در آبادانی شهرها کوشید. دراین سالها شاعر با آسودگی و شادکامی بسر می‌برد تا در ۸۳۱، که پس از مرگ دوست شاعر و نامدارش یوان چن انزوا اختیار کرد و تا ۸۴۱ در قریهٔ دور افتاده‌ای سکونت گزید. در این سال به وزارت رسید و پس از پنج سال درگذشت. پو کیویی از کودکی شعر می‌سرود. خود او گفته است که در پنج یا شش سالگی شعر سرودن را آغاز کرد و در نه سالگی بر اصوات و قافیه تسلط یافت. اشعار پو کیویی نزد عامهٔ مردم محبوبیت بسیار بدست آورد. در زمانی که ادراك معانی و اشارات اشعار خاص گروهی بود که از فرهنگی عمیق برخوردار بودند، پو کیویی اشعار را به فهم عامه نزدیك کرد و قبل از انتشار هر شعر آن را به قضاوت خدمتکار پیرش می‌سپرد و آنقدر در حك و اصلاح آن می‌کوشید تا هرنوع ابهام از آن دور گردد و در دسترس ادراك تودهٔ مردم قرار گیرد. پو کیویی قصد داشت که میان واقعیت زندگی وشعر ارتباط مستقم برقرار کند. در۸۲۵ درنامه‌ای به دوست شاعرش از هنر شاعری سخن گفته و قرن طلائی را دورهٔ «رسمی شعر» دانسته یعنی دوره‌ای که همهٔ اشعار مفهوم اخلاقی یا سیاسی داشته‌است و دوره‌های پس از آن را که شعر وسیلهٔ بیان حال و احساس فردی گشته، دورهٔ انحطاط خوانده است. اشعار پو کیویی به چند دسته تقسیم شده است: پندیات دربارهٔ نجات دنیا، تفکرات به قصد بیان حال و احساس درونی. مراثی و اشعار غم‌انگیز در مرگ دوستان یا وصف تیره‌روزیهای زندگی، اشعار گوناگون که به مقتضای حال و زمان معینی ساخته شده است. آخرین دسته از اشعار او بیش از اشعار دیگرش مورد ستایش و تحسین قرارگرفته است. از معروفترین منظومه‌های وی دومنظومهٔ طویل است به نام: سرود نداهتهای جاودانی *Ch'ang-hên ko* در ۸۰۶ که سرنوشت غم‌انگیز امپراتور مینگ هوانگ Ming Huang و دلدادهٔ اوست، سرگذشتی که در ادبیات چینی همان مقام را یافته‌که داستان تریستان و ایزوت در ادبیات غرب. و منظومهٔ نغمهٔ چنگ Pi-p'a hsing در ۱۸۱۶ که داستانی است در بارهٔ زنی از درباریان قدیم که در شهرستانی دور افتاده با بازرگانی ازدواج کرده که به مقتضای شغلش بناچار دور از او بسر می‌برده است. در واقع داستان با زندگی

شاعر ارتباط نزدیك داشته وظاهراً زن درباری معشوقهٔ خود شاعر بوده‌که به‌گمان مرگ او با دیگری ازدواج کرده و پس‌از برخوردش با او درشهرستانی دور افتاده عشق واقعی را بازیافته وباقی عمر را با او بسر برده‌است. اشعار پو کیویی از نظر بیان درنهایت سادگی وصفا و روشنی و از نظر معنی درنهایت ظرافت روحی است. پو کیویی از بزرگترین و محبوبترین شاعران چین است که در ژاپون نیز از نفوذ و شهرت فراوان برخوردار بوده و به او نـوعی شخصیت قدیسی داده شده است. اشعار پو کیویی بر لوحهٔ سنگی بزرگی حك گردیده و در باغی‌که خود او بوجود آورده، نهاده شده است.

**پـومپورس، آنـدرئیس** Pumpurs,Andrejs شاعـر لیتوانـی (۱۸۴۱ - ۱۹۰۲) پومپورس نساجی ساده بودکه به‌هنگام جنگ روس و ترك داوطلبانه به‌جنگ وارد شد و پس از چندی اقامت درآکادمی نظامی اودسا، در ارتش باقی ماند. وی‌که از استعداد فراوانی در شعر برخوردار و میهن‌پـرستی متعصب بـود ، دست به خلق منظومه‌ای حماسی زد به نام «*L'ačplėsis* کـه قهرمـان آن نمونه‌ای از قهرمان ملی‌کشورش است. پومپورس داستان «ندهٔ خرس را ازافسانه‌های عامیانهٔ لیتوانی و اساطیر قهرمانی وفرهنگ‌کهن منطقهٔ زادگاهش گرفته و به وسیلهٔ تخیل نیرومند و طبع خلاق و عواطف اصیل خود به آن رنگ رومانتیك بخشیده است. این منظومه سرگذشت کودکی است که در جنگل از شیر خرس تغذیه می‌کند و از دایهٔ خود گوشهای دراز پشمالودی به ارث می‌برد که سرچشمهٔ اسرارآمیز قدرت مافوق انسانی او می‌گردد. کودك در جوانـی قادر می‌شود کـه با نیروی عظیم خود هر حیوان وحشی را به دو نیم‌کند و از این رو به «درندهٔ خرس» معروف می شود و قهرمان ملی می‌گردد، در جنگها دشواریها را بآسانـی از میـان مـی‌برد، از کشورش دفاع می‌کند و پیوسته شکست ناپذیر باقی می‌ماند. منظومه با مبارزهٔ غم‌انگیز میان این قهرمان ملـی و رقیب او در مـی‌گیرد که به راز قدرت او پـی برده بود، در این مبارزه درندهٔ خرس گوشهای خود را از دست مـی‌دهد و دیگر قادر به‌پیروزی بردشمن نمی‌شود و هردوکه درکنار رودخانه‌ای درحال جنگند، به گرداب سرنگون می‌شوند. ملت از مشاهدهٔ این دو شبح مواج برآب و در تاریکی شب، آن امید جاودانی را در دل حفظ می‌کنـدکه قهرمان ملی پیروزشده و رقیبش

درقعرتاریك گرداب فرو رفته‌است. منظومهٔ «دندهٔ خرس» که در واقع مفهوم کنایه‌آمیزی از قهرمان ملی دربر دارد، در ادبیات لیتوانی نفوذبزرگی بر جای گذاشته است.

**پونتوپیدان، هنریك** Pontoppidan, Henrik داستان‌نویس دانمارکی (۱۸۵۷-۱۹۴۳)
پونتوپیدان از خانواده‌ای روحانی بود و برای قطع رابطه با سنتهای خانوادگی به کوپنهاگ رفت تا در رشتهٔ مهندسی بتحصیل بپردازد و پس از آنکه به استعداد نویسندگی خود پی برد، تحصیلات فنی را ناتمام گذارد تا همهٔ وقت را صرف ادبیات کند، چیزی نگذشت که از محیط پایتخت سرخوردگی یافت، به روستا رفت و به معلمی مدارس روستائی اشتغال یافت و با دختری روستائی ازدواج کرد تا به آرزوی خود در راهی که پیش گرفته تحقق بخشد. پس از چند سال اقامت در روستا و روبرو شدن با واقعیت تلخ زندگی روستائیان، ناامیدی شدیدی احساس کرد و نخستین آثار خود را با لحنی خشم‌آلود به شرح بیعدالتیهای جامعه در قرنی که همه از دموکراسی و رعایت حقوق انسانی و از پیشرفت در تمدن لاف می‌زنند، اختصاص داد. داستانهای این دوره عبارت است از: **بالهای قطع شده** *Staekkede vinger* (۱۸۸۱)، **ساندینگه** *Sandinge* (۱۸۸۳)، **تصویرهائی از روستا** *Landsbybilleder* (۱۸۸۳)، **از دون کلبه‌های کاهی** *Fra Hytterne* (۱۸۸۷) و مانند آن. پونتوپیدان که از تربیت تودهٔ مردم روستا ناامید گشته بود، از مذهب نیز فاصله گرفت و داستانهائی دربارهٔ مسائل مذهبی واخلاقی عصر و برضد احساسات تصنعی و مبالغه‌آمیز زمان خود انتشار داد مانند داستان **خرس قطبی** *Isbjornen*، همچنین داستانهائی که در آنها با شدت به احزاب دموکراتیك تاخته که خود در آغاز با حسن ظن و اعتماد به آنها روی آورده بود مانند داستان **ابرها** *Skycr* (۱۸۹۰). پونتوپیدان در ۱۸۹۲ از همسر روستائیش جدا شد، آزادی خود را باز یافت و از نو در پایتخت مستقر گشت و با زنی از طبقهٔ خود ازدواج کرد، اما بدبینی و احساس ناکامی و سرخوردگی هرگز ازاو دست برنداشت. ازآثارمعروف پونتوپیدان سه سلسله رومان بزرگ است که او را مشهورترین نویسندگان دانمارکی عصر خود ساخته است، از این قرار: **ارض موعود** *Det forjoettede Land* در سه جلد که ابتدا به صورت جداگانه از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ و سپس در یك جلد در ۱۸۹۹ منتشر گشت. **پر نیکبخت** *Lykke-Per* در هشت جلد (۱۸۹۸ - ۱۹۰۴)،

ملکوت مرگ *Dodes Rige* در پنج جلد (۱۹۱۲ - ۱۹۱۶). پونتوپیدان در این سلسله رومانها، در پردهٔ نقاشی وسیعی چهره‌ای تیره و بدبینانه از دانمارك ترسیم کرده و با استادی و صراحت بسیار خصوصیتهای اخلاقی و معایب مردم آن را پیش چشم گذارده است، از طرفی زندگی روستائی و ازطرف دیگر زندگی پرهیجان و پرتحرك پایتخت و مبارزهٔ افراد در راه کسب ثروت و قدرت. وی همچنین محافل و مجامع و کافه‌های ادبی را در زمینه‌ای خیال‌انگیز و زیبا نشان می‌دهد و برخورد اجتناب ناپذیر فرد خیالپرور را با واقعیت زندگی شرح می‌دهد. تلخی و ناکامی پونتوپیدان درکتاب خاطرات *Frindringer* لحن کاملاً شخصی وخصوصی می‌گیرد. خاطرات که ما را از شخصیت این نویسندهٔ نکته بین و طرفدار اخلاق آگاه می‌سازد، از مهمترین آثار او بشمار می‌آید.

آثار پونتوپیدان‌که تصویری از تضاد زندگی تودهٔ مردم وطبقهٔ سرمایه‌دار،زندگی شهر و روستا و فلسفهٔ مادی و مذهب بدست می‌داد، با وجود بدبینی فراوان از نفوذ بسیار برخوردارگشت و اساس رومان رئالیست را در دانمارك بنا نهاد، چنانکه داستان‌نویسان دانمارك در نیمهٔ اول قرن بیستم به پیروی ازاو به رئالیسم کشیده شدند. پونتوپیدان در ۱۹۱۷ با شرکت کارل گلروپ Karl Gjellerup به دریافت جایزهٔ نوبل نایل آمد.

**پونسار، فرانسوا** Ponsard, François نمایشنامه‌نویس و شاعر فرانسوی (۱۸۱۴ - ۱۸۶۷) پونسار فرزند وکیل دعاوی بود، تحصیلات خود را ابتدا در شهر زادگاه و سپس در شهر لیون انجام داد و در ۱۸۳۳ به پاریس رفت تا در رشتهٔ حقوق به تحصیل ادامه دهد، اما به شغل پدر و وکالت دعاوی تمایلی نشان نداد و به راه شاعری و هنر تئاتر افتاد و با انتشار ترجمه‌ای از **مانفرد** *Manfred* اثر بایرون خودرا به جامعه شناساند. اولین نمایشنامهٔ پونسار به نام **لوکرس** *Lucrèce* ضربه‌ای استادانه بود بر پیکر تئاتر رومانتیك ونقطهٔ عطفی درتاریخ تئاتر فرانسه. پونسار به‌وسیلهٔ تراژدی **لوکرس** که اقتباسی بود از تاریخ روم اثر تیتوس لیویوس Titus Livius در اوج قدرت رومانتیسم به تئاتر کلاسیك بازگشت و لوای ضد رومانتیسم برافراشت. اجرای نمایشنامهٔ **لوکرس** در ۱۸۴۳ درست در سالی‌که نمایش **بورگراوها** *Les Burgraves* اثر ویکتور هوگو با شکست کامل مواجه شد،

پیروزی فراوانی بدست آورد و پونسار را پیشوای «مکتب ذوق‌سلیم» L'École de Bon Sens معرفی‌کرد که هدفش نشان دادن عکس‌العمل شدید بر ضد رومانتیسم در عالم هنر و در عالم زندگی بود. پونسار خود اعلام کرد: « من جز حکومت ذوق سلیم، هیچ حکومتی را نمی‌پذیرم.» در ۱۸۴۶ نمایشنامهٔ آنیس دو مرانی *Agnès de Méranie* پیروزی شایستهٔ اثر را بدست نیاورد، اما نمایشنامهٔ منظوم شارلوت کوردە *Charlotte Corday* که در پنج پرده در ۱۸۵۰ درکمدی فرانسز اجرا شد، پیروزی تازه‌ای نصیب پونسارکرد. شارلوت قهرمان نمایشنامه دختری است که چند قرن پس از ژاندارك رسالت خود را درنجات فرانسه اعلام‌کرد، به پاریس رفت و مارا Marat، سیاستمدار مشهور فرانسوی،را در حمام به ضرب کارد ازپای درآورد و با آنکه عده‌ای به حمایت او برخاستند، از کوشش خود بهره‌ای نبرد و به اعدام محکوم گشت و در آخرین لحظهٔ زندگی، در پای گیوتین دچار ندامت گشت و گفت: «بی‌آنکه از کار خود نتیجهٔ مطلوبی بدست آورم، انسانی را از زندگی محروم‌کردم.» این اثرکه از تاریخ حزب ژیروندیان *L'Histoire des Girondins* اثر لامارتین مایه گرفته بود، پیروزی فراوانی کسب‌کرد. در ۱۸۵۳ کمدی منظوم افتخار و پول *L'Honneur et l'Argent* و در ۱۸۵۶ کمدی بورس *La Bourse* بر صحنه آمد که هر دو انتقادی شدید و هجوی تند بود از پول‌پرستی که در زمان پونسار بر سراسر فرانسه حکومت می‌کرد. کمدی بورس پیروزی عظیمی بدست آورد و موجب شد که پونسار در همین سال به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شود. پونسار پس از آن مدت ده سال سکوت کرد تا ۱۸۶۶ که به تئاتر بازگشت و نمایشنامهٔ شیر عاشق *Le Lion amoureux* را به اجرا درآورد. شیر عاشق کمدیی تاریخی و پردهٔ نقاشی صادقانه‌ای بود از آداب و رسوم جامعهٔ فرانسوی در دوره‌ای که تمایل شدید به تجمل‌پرستی و زندگی متظاهرانه بر فرانسه تسلط داشت. این کمدی سالها محبوبیت خود را حفظ‌کرد. در ۱۸۶۷ پونسار نمایشنامهٔ گالیله *Galilé* را بر صحنه آورد که در آن از آزادی علم دفاع کرده بود. پونسار در هنر تئاتر فرانسه تحولی پدید آورد و آن را از افراط‌کاریها و سبك مبالغه‌آمیز تئاتر رومانتیسم نجات بخشید.

آلفرد دوموسه دربارهٔ نمایشنامه‌های پونسارگفته است: « اعتراف کنیم که پس از کورنی چنین بیانی هرگز در تئاتر شنیده نشده است.» و لامارتین گفته است: «ما

هرگز نمایشنامهٔ **لوکرس** را فراموش نمی‌کنیم، این اثر، اثر شاعری واقعی و نقطهٔ عطفی است درتاریخ تئاتر ومعرف نسلی‌که با فکر و روح تازه‌ای پدیدآمده است.»

**پیراندلّو، لویجی** Pirandello, Luigi رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس ایتالیائی (۱۸۶۷-۱۹۳۶) لویجی پیراندلّو در سیسیل زاده شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ ادبیات و فلسفه در دانشگاههای پالرمو Palermo و رم و بن Bonn انجام داد و در ۱۸۹۱ به دریافت درجهٔ دکتری نایل آمد، سپس در رم اقامت گزید و به عالم مطبوعات و ادب وارد شد. در ضمن به تدریس زبان و ادبیات پرداخت و تا ۱۹۲۲ در سمت استادی باقی ماند. در زندگی خصوصی، بحران مالی از طرفی و جنون همسرش از طرف دیگر، وضع او را مشوش ساخت‌که در بعضی از آثارش منعکس شده است. پیراندلّو با کار شدید و مداوم آثار فراوان و گوناگون خلق کرد و از ۱۸۹۴ تا ۱۹۲۶ هفت رومان و دویست و چهل و شش داستان کوتاه، پنجاه نمایشنامه و چندین رسالهٔ تحقیقی و مقامه منتشر کرد. نخستین دیوان را پیراندلّو با عنوان دلد مطبوع *Mal giocondo* در۱۸۸۹ انتشار داد که در آن تحت تأثیر شاعران فلورانسی قرن پانزدهم قرارگرفته بود. پس از آن دیوان عید پاك جوآ *Pasqua di gea* را در ۱۸۹۰ و مرثیه‌های رومی *Elegie romane* را در ۱۸۹۵ منتشرکرد. پیراندلّو در قلمرو رومان‌نویسی به سبك وریسم Verisme گرایید که بنیانگذار آن ورگا Verga بود و سبك ناتورالیسم ایتالیائی و ضد رومانتیسم را معرفی می‌کرد. اولین رومان پیراندلّو در این سبك زن مطرود *L' Esclusa* نام دارد که در۱۹۰۱ منتشر شد، شهرت پیراندلّو در ۱۹۰۴ با انتشار رومان مرحوم ماتیا پاسکال *Il fu Mattia Pascal* آغاز شد. نویسنده در این رومان که آغاز دورهٔ دوم زندگی ادبیش بشمار می‌آید از مکتب وریسم روی بر می‌تابد و سبك شخصی و عمیقی را عرضه می‌کندکه بیشتر جنبهٔ تحلیل روانی دارد. ماتیا جوانی شهرستانی به دنبال منازعه‌ای با همسر و مادر زن، کانون خانوادگی را ترك می‌کند، به مونت‌کارلو می‌رود، چندین هزارلیر در قمار بدست می‌آورد و ناگهان خبر می‌یابد که براثر اشتباهی همه او را مرده پنداشته‌اند. این خبر ماتیا را برآن می‌دارد که واقعهٔ مرگ خود را از اذهان بیرون نیاورد و خود زندگی تازه‌ای را آغاز کند. نام خود را تغییر می‌دهد و در شبانروزیی خانوادگی در رم سکونت می‌کند. در

این محیط اشخاص جدیدی اورا فرا می‌گیرند و جامعه‌ای برایش بوجود می‌آورند که از آن فرار می‌کرده و زندگی روزمره با همان حوادث کوچك و بزرگ، همان گفتگوها، مشاجره‌ها ادامه می‌یابد. بدین نحو ماتیا پیوسته میان ترس شدید از کشف هویت وعلاقهٔ به زنده بودن بسر می‌برد. موضوع اصلی داستان مرحوم ماتیا پاسکال در همین نکته گنجانده شده است و پیراندلو با قدرتی بسیار توانسته است چهرهٔ محجوب و غم‌انگیز ماتیا را در تنهائی بیحاصل خود وصف‌کند و از این راه دشواریهای زندگی بشری را نشان دهد. زمینهٔ این تنهائی را محیط شهری می‌سازدکه مزاحمتها و خرافات و عادات آن را خفه کرده است. ماتیا سرانجام به شهرستان خود باز می‌گردد و هنگامی که درمی‌یابد همسرش شوهر کرده و مادر دخترکوچکی است، ناچار مرگ خود را می‌پذیرد و به صورت مرحوم ماتیا پاسکال در می‌آید و گاهگاه به زیارت قبر خود می‌رود. این اثر از شاهکارهای پیراندلو و از بهترین رومانهای ایتالیا بشمار می‌آید که به غالب زبانهای اروپائی ترجمه شده است. از این پس قهرمانان آثار پیراندلو از آشفتگی زندگی واقعی به دنیای خیالی پناه می‌برند. تخیل کم‌کم بر زندگی واقعی آنان پرده می‌کشد و ناگهان متوجه می‌شوند که شخصیت دیگری یافته‌اند، بکلی مغایر با شخصیت خودشان یا شخصیت مورد پسندشان وگاه کار این قهرمانان آشفته‌حال به جنون می‌کشد. پیراندلو یك سلسله رومان با عنوان نوبت *Il turno* انتشار می‌دهد. رومان پیران و جوانان *I vecchi e i giovani* در ۱۹۱۳ و یکی، هیچ‌کس و صد هزار *Uno, nessumo e centomila* در ۱۹۲۷ انتشار یافت که نویسنده در آن احساس خاصی از زندگی و جامعه را عرضه کرده که مبنای همهٔ آثار نمایشیش قرار گرفته و در آن همهٔ قوانین مدنی و اخلاقی جامعه سرنگون گشته است. قهرمان داستان که جوانی ثروتمند است، روزی به این مسأله پی می‌برد که فرد یکی نیست، بلکه موجودی است متشکل از شخصیتهای گوناگون که شاید از صد هزار شخصیت ساخته شده باشد، پس به فکر می‌افتدکه به زندگیش معنی تازه‌ای ببخشد و پس از وقایع بسیاری که پیش می‌آید، به دارالمساکین پناه می‌برد و در آنجا خود را خشنود می‌بیند، زیرا درعین حال هیچ‌کس نیست وهمه‌کس هست. داستان‌های کوتاه پیراندلو بیش از رومان قدرت او را در نویسندگی نشان می‌دهد. این داستانها در مجموعه‌های مختلف گرد آمده است. اولین مجموعهٔ داستانهای کوتاه

با عنوان عشقهای بدون دلبستگی *Amori senza amore* در ۱۸۹۴ انتشار یافت. پس از آن پیاپی سیزده مجموعهٔ دیگر تا ۱۹۱۹ منتشر شد. از ۱۹۲۲ پیراندلو در فلورانس به انتشار مجموعه‌های تازه‌ای دست زد که شامل بیست و چهار جلد و هر جلد شامل پانزده داستان بود، تقریباً روزی یک داستان در مدت یک سال. انتشار پانزده جلد از مجموعهٔ این داستانها میان سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۳۷ انجام گرفت. مجموعهٔ جدید در دو جلد پرحجم با عنوان داستانهای کوتاه برای یک سال *Novelle per un anno* شامل همهٔ داستانهای کوتاه پیراندلو بود که وی غالباً از آنها در نمایشنامه‌های خود استفاده می‌کرده است. مهمترین آثار پیراندلو آثار نمایشی اوست که دورهٔ سوم زندگی ادبی او را تشکیل می‌دهد. در این آثار نسبی بودن واقعیت محور اصلی بشمار می‌آید و فرد که از شخصیتهای متضاد ساخته شده است، نه می‌تواند در بارهٔ خود قضاوتی منطقی داشته باشد و نه در بارهٔ دیگران. پس روابط افراد جز بر تصور و گمان بنا نشده است. فن بیان نیز که باید امور واقعی‌را به‌صورت کلام درآورد، قادر نیست از واقعیتها قضاوتی صحیح بدست دهد. این‌نکته یعنی روابط میان واقعیت وتصور همه جا درصحنه‌ها بچشم می‌خورد، چنانکه پیوسته حقیقت به تخیل و تخیل به حقیقت تغییر شکل می‌دهد. پیراندلو درنمایشنامهٔ سه‌بخشی خودکشمکش حقیقت وتغییر شکل ونقل و انتقال‌آن را عرضه می‌کند. این‌اثر که مفهوم «نمایش در نمایش»را می‌رساند، شامل‌این‌نمایشنامه‌هاست: شش هنرپیشه در جستجوی نویسنده *Sei personaggi in cerca d'autore* که اولین بار در ۱۹۲۱ بر صحنه آمد و توفیقی بدست نیاورد و در انظار نمایشی بکلی بیسابقه و دارای مفهوم انتزاعی و دور از واقعیت جلوه کرد و دارای پیچیدگی اساسی بود که در بیشتر آثار نمایشی پیراندلو وجود داشت. از طرفی میان شخصیتهای نمایشنامه وبازیگران و ازطرف دیگرمیان بازیگران وتماشاگران تضادهائی بچشم می‌خورد که معمولاً موجب پیچ و خم آن می‌گردید. نمایشنامهٔ امشب بدیهه گوئی می‌شود *Questa sera si recita a soggetto* در ۱۹۳۰ بر صحنه‌آمد که در آن کشمکشهای میان افراد اصلی نمایش مانند نویسنده، مدیر تئاتر، بازیگران و تماشاگران، نشان داده می‌شود و اتحاد بازیگران را بر ضدکارگردان عرضه می‌کند. این کمدی به سبب هیجان و شور و مکالمه‌های خاص پیراندلو از میان آثار او مقامی جداگانه بدست آورده است. نمایشنامهٔ هرکس به راه خود

*Ciascuno a suo modo* در ۱۹۲۴ به اجرا در آمد. پوشاندن آنان که عریانند *Vestire gli ignudi* در سه پرده، در ۱۹۲۵ درپاریس بنمایش گذارده شد. تراژدی انریکو چهارم *Enrico IV* (هانری چهاد) درسه پرده اولین بار در میلان در ۱۹۲۲ برصحنه آمد که قدرت خلاقهٔ پیراندلو را به‌اثبات رساند. پیراندلو در هانری چهاد از مرزهای هنرش گذشته و با تسلطی شاعرانه به آزادی تخیل و فکر و عمل دست یافته‌است و این امکان را یافته که موضوعهائی را کـه در آثار نخستینش مکتوم بوده است، پرورش دهـد و به شرح و بسط آنهـا بپردازد. تـراژدی هانری چهاد کـه شاهکار پیراندلو بشمار می‌آید از آغاز تا انجام تماشاگر را در تأثر شدید و همدردی کامل فرو می‌برد.

پیراندلو به آثار نمایشی خود عنوان «نقابهای عریان» داده است، نقابهائی که به طور مداوم چهره‌ها را می‌پوشاند و سپس آشکارشان می‌سازد. پیراندلو درنمایشنامه های خـود هنر بیان و زیرکی و استادی خـاص نشان می‌دهد، جمله‌هایش کـوتاه و پر معنی و پر از مطلب است، با این حال نمایشنامه‌های او در آغاز برای عامهٔ مردم نامفهوم بود و به تعمق و ادراك قوی و معنویت بیش از حد منسوب گشت، اما بتدریج مردم با اشخاص نمایشی او مأنوس شدند و پی‌بردند که این شخصیتها از گـوشت و پوست و استخوان ساخته شده و نمایندهٔ انسان زنده و واقعیند و در بازیها هیجان بسیار نشان می‌دهند و به‌طور کلی در آنهـا واقعیت و اوهام، قالب ظاهری و زندگی حقیقی، نحوهٔ ادراك و عدم ادراك، عقل ودیوانگی مطرح است. پیراندلو در ۱۹۲۹ به عضویت آکادمی ایتالیا بـرگزیده شد و به شهرت جهانـی دست یافت و در ۱۹۳۴ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل‌آمد. مکتب وی پیروان بسیار یافت و پیراندلیسم نامیده شد.

ترجمه به فارسی: بیست داستان (سه اندیشهٔ دخترگوژپشت ـ خانهٔ افسون زده ـ انتقام سگ ـ روسری سیاه ـ شب عروسی ـ کدامیك است ـ دود ـ زن مرده و زن زنده ـ سکتهٔ ناقص ـ پالینو و می‌می ـ گل سرخ ـ سرگرمی ـ نه‌نه و نی‌نی ـ چانولا ماه را کشف می‌کند ـ نمازخانهٔ کوچك ـ پاسخ ـ بیچاره آن مرحوم ـ دو و دو مساوی شش ـ لباس نو ـ گربه، پرنده، ستارگان) ـ نمی‌دانیم چطور ـ مرحوم ماتیا پاسکال.

**پیندار (پینداروس)** Pindaros شاعر یونان باستان ( ۵۱۸ ـ حـدود ۴۳۸ پیش از مسیح) پیندار از خانوادهٔ اشرافی یونان بود و در حوالی شهر تب Thébes زاده

شد. ازکودکی او اطلاعی دردست نیست، اما مسلم است که برای تکمیل شخصیت هنری خود به‌آتن رفته ونزد استادان‌بزرگ به‌تحصیل موسیقی و ادب پرداخته‌است. پیندار پس ازآنکه در ۴۷۶ بشهرت رسید، بنابر دعوت هیرون اول Hiero فرمانروای سیراکوز Cyracuse که حامی هنر و ادب بود به دربار او رفت و سپس به سراسر یونان سفر کرد. آثار پیندار شامل قصائد مذهبی و مدایح و سرودهائی است در ستایش پهلوانان جنگ یا قهرمانان ورزشی که به دریافت جوایز ملی نایل می آمدند. از آثار او مجموعهٔ اپی‌نی‌سیا *Epinicias* یا قصائد پیروزی باقی است که شامل چهار بخش است: منظومه‌های اولمپی *Olympian* دارای چهارده سرود در بارهٔ مسابقه‌های ورزشی اولمپی Olympic؛ منظومه‌های پوتیایی *Pythian* شامل دوازده سرود در بارهٔ مسابقه‌های ورزشی پوتیایی Pythian؛ منظومه‌های برزخی *Isthmian* شامل هفت سرود دربارهٔ مسابقه‌های برزخی که در شهر کورنت Corinthe برگزارمی‌شد؛ منظومه‌های نمئایی *Nemean* شامل یازده سرود دربارهٔ مسابقه‌های نمه Nemée (دره‌ای که هرکول شیری را در آن کشت)؛ جزاینها قطعه‌های پراکنده نیز از پیندار باقی مانده است. مردم یونان خاصه طبقهٔ اشراف که پیندار از نظر وراثت و تعلیم و تربیت به آن بستگی داشت، برای برگزاری مسابقه‌ها که موجب رشد و نمو وشکفتگی نیروی جوانان می‌شد، اهمیت بسیار قائل بودند وقهرمانان پیروزمند را نمونهٔ کامل آرزوهای ملت و نژاد خود بشمار می‌آوردند. هنگامی که شهری یا خانواده‌ای در این مسابقه‌ها پیروز می‌شد،قهرمان خود را به مقام نیمه‌خدائی می‌رساند و شاعران مأمور می‌شدند که با ساختن سرودهای پیروزی ، خاطرهٔ این افتخار را جاودان نگه‌دارند. پیندار نیز به‌سبب روح مذهبی و اخلاقی و سیاسی و پیوستگیش به سنتهای اشرافی، در خود رسالتی در بارهٔ تبلیغ و تفسیر مذهب و اخلاق می‌دید و وظیفهٔ خود می‌دانست که در تربیت نسل جوان بکوشد و با قدردانی ازکوشش وتلاش‌آنان، در زیبا ساختن روح مردم گام مؤثری بردارد. به‌این منظور در سرودهای پیروزی خود از مسائل مربوط به بشر پا فراتر می‌گذاشت تا به موضوعهای والاتر و شریفتر و نامحدودتر دست یابد. بدین‌طریق که پس از ستایش قهرمان پیروز به‌ستایش خانواده و شهر او و خدایان آن شهر و افسانه‌هائی که به این خدایان منسوب بوده است و درسهای اخلاقی که از این افسانه گرفته می‌شد، می‌پرداخت و از این راه ارتباطی میان واقعیت بشری و کمال مطلوب

خدائی برقرار می‌کرد و بدین وسیله هنر خـود را گسترش می‌داد. هنری کـه در والاترین و گسترده‌ترین نمونهٔ تغزل عرضه می‌شد.
پیندار شاعری واقعی است و چیزی کـه اشعار او را ممتـاز می‌سازد، بکار بـردن تصویرهای ذهنی بدیع و شکل بخشیدن به ادراکهـا و الهامات پرقـدرت است. پیندار ریشه‌های این مفاهیم و این تصویرها را در فرهنگ و اخلاق و عادات زمان خود جستجو می‌کند. وی شاعری سهل‌البیان نیست. استعارات زیبا، درخشندگی بیان، زیبائی کلام، بینش فراوان و کلمات قصار اخلاقی او سرشار از فصاحت است، ترکیب استوار و خوشاهنگی لفظ همراه بـا اعتلای انـدیشه، شعر او را بـدیع و یگانه ساخته و از ابتذال دور نگاه داشته است. پیندار بزرگترین شاعرغنائی است که در ادوار مختلف یونان و روم همچنان مقام خود را حفظ کـرده و بـی رقیب مانده است. اشعار او مورد تقلید نویسندگان و شاعران دوره‌های بعد قرارگرفت وکسانی چون کلودل و رونسار او را عالیترین سرمشق در شعر یـافتند، امـا فهم اشعار پیندار در دسترس همه نیست و دست یافتن به این قلهٔ بلند هنری تنها پس‌از پختگی کامل در زبان شعر و پس از کوشش و جهد بسیار میسر می‌گردد.

# ت

**تارکینگتون، نیوتون بوث** Tarkington, Newton Booth رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس امریکائی (۱۸۶۹-۱۹۴۶) تارکینگتون در ایالت ایندیانا زاده شد، زادگاهش منطقه‌ای آرام و دلپذیر بود، چنانکه با وجود سفرهای بسیار به نیویورك، رم، کاپری و پاریس هرگز لطف آن را از یاد نبرد. تارکینگتون تحصیلات خود را در دانشگاه پرینستون Princeton انجام داد و از نوجوانی داستانهائی خلق می کرد که خواهرش آنها را بر کاغذ می‌آورد. اولین داستان او به نام **آقای اهل ایندیانا** *The Gentleman from Indiana* (۱۸۹۹) علاقهٔ او را به سیاست نشان می داد. نویسنده در این داستان شوق و استعداد مردم یکی از شهرهای کوچك غرب میانهٔ امریکا را در اواخر قرن نوزدهم وصف کرده است، مردمی که نیمه شهری نیمه روستائی بودند و در منطقه‌ای دور افتاده و خاموش بسر می‌بردند، تا آنکه دومین انقلاب صنعتی وضعشان را بکلی تغییر داد. داستان **مسیو بوکر** *Monsieur Beaucaire* (۱۹۰۰) سرگذشت شاهزاده‌ای فرانسوی است که به طور ناشناس در انگلستان و در شهر باث Bath زندگی می‌کرد و در محیطی آراسته عشق بانوی زیبا و پرمناعتی را در برخورد اول بدست آورد که به حوادث مختلف کشیده شد. این داستان پیروزی فراوان یافت و سال بعد، نمایشنامهٔ آهنگینی از آن ساخته شد که با توفیق بسیار روبرو گشت. تارکینگتون از آن پس پیاپی و به‌طور منظم به نشر داستان پرداخت. رومان معروف او به‌نام **آلیس آدامز** *Alice Adams* در ۱۹۲۱ به دریافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نائل آمد. تارکینگتون در ۱۹۲۲ به عالم سیاست وارد شد و یك دوره کرسی نمایندگی مجلس را اشغال کرد. تجربه‌های این دوره را در کتاب **در عرصهٔ میدان** *In the Arena* منعکس کرده است. دیگر از داستانهای مشهور او **فتح کنعان** *The Conquest of Canaan* (۱۹۰۵) است. تارکینگتون در وصف دقیق و پر جاذبهٔ زندگی کودکان و

نوجوانان در شهرهای کوچك هنرمندی بسیار نشان داده است. از داستانهای او در این زمینه داستان پنرود *Penrod* (۱۹۱۴) ، داستانی طنزآمیز است که پیروزی بسیار بدست آورد. دیگر رومان هفده سالگی *Seventeen* (۱۹۱۶) است. رومان سه‌بخشی تارکینگتون به نام رشد و نمو *Growth* (۱۹۱۷) شامل این بخشهاست: اضطراب *The Turmoil* (۱۹۱۵)، آمبرسونهای باشکوه *The Magnificent Ambersons* (۱۹۱۸)، مردی از سرزمین مرکزی *The Midlander* (۱۹۲۳)؛ بخش دوم آن برندهٔ جایزهٔ پولیتزر. آخرین آثار تارکینگتون مانند بندرگاه پرنشاط *Mirthful Haven* (۱۹۳۰) و اوردی کوچك *Little Orvie* (۱۹۳۴) گواه بر آن است که با وجود کهولت، هرگز استعداد خلاقه وهنر داستانپردازیش کاهش نیافته است. تارکینگتون بیست وپنج نمایشنامه انتشار داد و زندگینامهٔ شخصی را با عنوان جهان در تغییر است *The World does move* در ۱۹۲۸ منتشر کرد. مجموعهٔ عموی مهربان تو *Your Amiable Uncle* (۱۹۴۹) شامل نامه‌هائی است به برادر زاده‌هایش.
تارکینگتون از درخشانترین چهره‌های مکتب «رومانتیك ـ رئالیست» در ادبیات امریکائی است.

**تاسو، تورکواتو** Tasso, Torquato شاعر ایتالیائی (۱۵۴۴-۱۵۹۵) تورکواتو پسر برناردو تاسو شاعر ایتالیائی در شهر سورنتو Sorrento زاده شد، اولین دورهٔ آموزش و پرورش را نزد فرقهٔ مذهبی یسوعیان در شهر ناپل گذراند. در ۱۵۵۴ ناپل را ترك‌کرد و به پدرش‌که در رم به‌حال تبعید بسر می‌برد، پیوست. در۱۵۵۷ همراه پدر به پزارو Pesaro رفت. در آنجا بود که به قریحهٔ شاعری خود پی برد و پس‌از آنکه برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به‌شهر پادوا Padua فرستاده شد، دنبالهٔ تحصیل را رهاکرد تا همهٔ وقت را به ادبیات وشعر مصروف دارد. ساختمان فکری تاسو در این شهر شکل گرفت و اولین منظومهٔ حماسی را به نام رینالدو *Rinaldo* (۱۵۶۲) منتشر کرد که منظومه‌ای بود در دوازده بند و بر مبنای اشعار پهلوانی قدیم. تاسو در اواخر ۱۵۶۵ به‌خدمت کاردینال لوئیجی دسته Luigi d'Este درآمد و درشهر فرارا Ferrara اقامت‌گزید. در این شهر از محیط درخشان ادبی وحضور در دربار بهره‌مند شد و تا ۱۵۷۱ زندگی سعادتمندانه و مرفهی را گذراند و با فراغت خاطر به خلق آثار بزرگ پرداخت و در انجمن ادبی شهر خطابهٔ مهمی با

عنوان خطابه در بارهٔ هنر شاعری *Discorsi dell'arte poetica* ایراد کرد. در ۱۵۷۰ در التزام کاردینال دسته به پاریس رفت و رساله‌ای در بارهٔ کشور فرانسه نوشت. در ۱۵۷۲ بـه فرارا بـازگشت و ایـن بار دربار دوك آلفونسوی دوم Alfonso II برادر کاردینال دسته را برگـزید و به وسیلهٔ هنر و آدابـدانی، خـانوادهٔ دوك را مجذوب خود ساخت. درهمین دوره غزلهای لطیف عاشقانه واشعاری به مقتضای حال سرود و نمایشنامهٔ منظوم روستائی آمینتا *Aminta* را در پنج پـرده ساخت کـه اولین بار در ۱۵۷۳ درقصر تابستانی خانوادهٔ استه Este به اجرا درآمد. موضوع نمایشنامه، عشق آمینتا چوپان جوان بـود به دختر زیبائی به نام سیلویا Silvia. تاسو شخصیت خودرا در وجود قهرمان دیگر این نمایشنامه به نام تیرسیس Tirsis گنجانده بود. در این نقش مورد تحسین جـامعهٔ درباری قرارگـرفت و خطـاب به حامیان دربار خاصه به دوك آلفونسوی دوم سخنان پرشور ناشی از حقشناسی و قدردانـی بر زبان آورد. نمایشنامـهٔ آمینتا نمـایندهٔ یگـانه دورهٔ نیکبختـی شاعـر است و اگرچه تاسو آثار عمیقتری پدیدآورد، هیچ یك مانند آمینتا از تعادل روحی برخوردار نبود. سبك دلنشین نمایشنامه اولین پیـروزی بزرگ شاعر را در دربـار فراهم‌آورد ودر ایتالیا و اروپا شهرت خارق‌العاده‌ای کسب‌کرد و موجب شکفتگی این نوع آثـار نمـایشی گشت. در پائیز همین سال تاسو تراژدی گالئو آلتو، پادشاه نروژ *Galealto, re di Norvegia* را آغازکردکه در ۱۵۸۷ بپایان رساند وآن تراژدئی بـود در تحلیل روانـی و احساسهای دردنـاك آدمـی. منظومهٔ رهائی اورشلیم *Gerusalemme Liberata* (۱۸۸۰) منظومه‌ای حماسی است در بیست بند بـه افتخار جنگ صلیبی اول که به دوك آلفونسوی دوم تقدیم شده بود. موضوع کتاب فتح اورشلیم است در پانزده هزار بیت‌که از هنگام انتشار به سبب قدرت شاعـرانه و انعکاس طبع پرشور شاعر و تازگی شعر ارزشی واقعی یافت و بـا وجـود مخالفت شدید مقامات مذهبی ازبرجسته‌ترین‌آثار شعری بشمارآمد. در زمانی‌که رومانهای پهلوانی رو به‌انحطاط می‌رفت، این اثر به‌سبب خط مشی جدید و بدیع وآمیختگی خاص از موضوعهای جدی و لطیف و پـراحساس وکـلام زیبا و تـوجه به صناعت دقیق شعر و استعاره‌های ظریف، با روح خوانندگان عصر خود سازگارآمد. آنچه بر سراسر این اثر تسلط دارد، تنها موضوع تاریخی یا مذهبی نیست، بلکه هیجانها و عواطف انسانی وعجز در برابر سرنوشت است که به وسیلهٔ نبوغ تاسو درقالب

شعر تغزلی گنجانده شده است. کتاب دهائی اورشلیم با وجود پیروزی عظیم، موضوع مباحثه‌ها و مشاجره‌های سخت قرار گرفت و این امر بر روح شاعر تأثیر فراوان برجای گذارد و اگرچه دادگاه مذهبی بولونیا Bologna در طی حکمی اثر او را تأییدکرد، شاعر هرگز از نگرانی و اندوهی که درآن غرق شده بود، بیرون نیامد و بتدریج نشانه‌های عدم تعادل روحی در او ظاهر شد و در پی‌کار شدید وخستگی مفرط و حساسیتی‌که در برابر انتقاد داشت، دچار اضطراب و سوء ظن و وسوسهٔ مردم‌آزاری گشت تا شبی در ژوئن ۱۵۷۷ که یکی از مستخدمان دربار را به‌گمان آنکه او را زیر نظر دارد، با ضربهٔ کارد مجروح‌کرد و در نتیجه به زندان افتاد، سپس از زندان گریخت و مدتها از این شهر به‌آن شهر می‌رفت و هرجا اندکی توقف می‌کرد تا در فوریهٔ ۱۵۷۹ به فرارا بازگشت و در هنگامی‌که در دربار همه کس مشغول فراهم آوردن مقدمات ازدواج دوك آلفونسو بود، به‌گمان آنکه مورد بی‌اعتنائی واقع شده است، برضد حامی و ارباب سابق خود ناسزاهای شدید بر زبان آورد و موجب شد تا اورا چون دیوانگان در زنجیرکنند و به تیمارستان بفرستند. تاسو هفت سال در تیمارستان ماند، اما با وی بیشتر چون بیمار رفتار می‌شد تا زندانی، چنانکه برای‌کارکردن و ملاقات با دوستان آزادی‌کامل داشت. این دوره از زندگی تاسو در نامه‌های فراوانی‌که می‌نوشت، منعکس است. نامه‌ها اطلاعات‌گرانبهائی از حال روحی شاعر ونگرانیها و اوهامی‌که بر وجودش تسلط داشته، بدست می‌دهد. تاسو در تیمارستان دست از فعالیت ادبی برنداشت، جز نامه‌ها، تعداد فراوانی شعر سرود و در منظومهٔ دهائی اورشلیم تجدید نظرکرد. در اکتبر ۱۵۸۲ به‌سفر پرداخت و پس از اقامتهای‌کوتاه در شهرهای مختلف به رم بازگشت و به همراهی کاردینال گونتساگا Gonzaga به فلورانس رفت ونسب‌نامهٔ خاندان‌گونتساگا *La Genealogia di Casa Gonzaga* را در هزاران بیت ساخت و در ناپل منظومهٔ بزرگ هفت روز خلقت آدم *Sette Giornate del Mondo Creato* را آغاز کرد که دو سال بعد در رم بپایان رساند و در۱۶۰۷ پس از مرگش انتشار یافت. تاسو پس از تجدید نظر و اصلاح و تغییر فراوان در شاهکار خود دهائی اورشلیم به قصد آنکه تعدیلی در آن پدیدآورد، فتح اورشلیم *Gerusalemme Conquistata* را ساخت که در ۱۵۹۳ در دو جلد انتشار یافت. منظومه به سبك ایلیاد اثر هومر دارای۲۴ بند است و دارای همان سنتهای جنگی، اما بر صحنه‌های مذهبی بیشتر

تکیه شده است. در واقع این اثر پاسخی بود به فضل‌فروشانی که دربارهٔ اثر قبلی تاسو (هائی اودشلیم) با کینه سخن گفته وقسمت مهمی از زیبائی آن را نادیده گرفته بودند. تاسو با آنکه از متنهای تاریخی فراوان استفاده کرده و از چندین داستان حماسی مایه گرفته، در تخیل و تصویرهای ذهنی نیز آزادی کامل بکاربرده و اثری کاملاً بدیع بوجودآورده است. در این منظومه حوادث جنگی و خط مشی افسانه‌ای وپهلوانی با ادراك عمیق بشری و احساسهای عاشقانه‌آمیخته ومجموع حوادث در محیطی کاملاً شاعرانه جریان یافته است. این دو اثر در طی سه قرن الهام‌بخش موسیقی‌دانان ، نقاشان و شاعران گشت. در آغاز آوریل ۱۵۹۵ به هنگامی که پاپ فرمان داد تا برای تاسو مستمری برقرار شود و عنوان شاعر ملی به او اعطا گردد، تاسو مرگ خود را نزدیك دید و نوشت: «احساس می‌کنم که به آخر زندگی رسیده‌ام و دیگر داروئی برای درمانم وجود ندارد» و در همین سال درگذشت.

زندگی آمیخته با سرگردانی و روح غمزدهٔ تاسو که سالها با بحرانهای طولانی جنون همراه بود، در چشم نسل رومانتیك پس از او ارزشی اساطیری یافت و اختلال روحی او براثر عدم درك نبوغش از طرف جامعهٔ بی‌عمق وبی‌ادراك زمان جنون تلقی گردید. تاسو جز دوره‌های سرگردانی و دورهٔ خلأ فکری، شاعری پرکار بود و آثارفراوانی برجای گذاشت. چندین هزار نامه از وی باقی است. نوشته‌های او در تیمارستان شامل مسائل مربوط به عالم مادی، الهیات، اخلاق و مسائل ادبی است. از نظر شاعری همهٔ انواع و موضوعهای شعر را بکار برده بود از شعر غنائی؛ منظومه‌های عاشقانه، نمایشنامه‌های سیاسی و مذهبی و مدیحهٔ دوستان و حامیان، اما نبوغ وی در قلمرو منظومه‌های حماسی و افسانه‌ای بود که قدرت تخیلش در آنها امکان تجلی می‌یافت. زندگینامهٔ تاریخی تاسو سرنوشت نابغه‌ای را نشان می‌دهد که قربانی عظمت خود شده است.

**تاگور، سر رابیندرانات** Tagore, Sir Rabindranath شاعر و نویسنده و فیلسوف هندی (۱۸۶۱ ــ ۱۹۴۱) تاگور در کلکته، در خانواده‌ای ثروتمند و متدین و هنرمند و مصلح اجتماعی زاده شد و در محیطی سرشار از روح مذهبی تربیت یافت. در ۱۸۷۷ برای تحصیل در رشتهٔ حقوق به انگلستان رفت، دیری

نگذشت که به وطن بازگشت تا بنا برخواست پدر به ادارهٔ املاك خانوادگی بپردازد. در بیست و سه سالگی ازدواج کرد و بسیار زود به اصول تعالیم کهن و مکتبهای فلسفی هند روی آورد و به آثار شاعران گذشتهٔ بنگالی و شاعران انگلیسی مانند شلی Shelley و کیتس Keats دلبستگی یافت. خود نیز به سرودن شعر تغزلی به زبان بنگالی پرداخت و اولین دیوان را به نام تجسم اندیشه‌ها *Mānasi* در ۱۸۹۰ انتشار داد. از ۱۸۹۱ تا ۱۸۹۵ به نشر روزنامهٔ ادبی بنگالی سادهانا Sadhana اشتغال داشت و در همین دوره یك سلسله آثار نمایشی به زبان بنگالی و انگلیسی انتشار داد از آن جمله است: چیترانگادا *Chitrangada*، قربانی *Sacrifice*، شاه و ملکه *King and Queen*، مالینی *Malint*. دو دیوان نیز به‌نام چیترا *Chitra* و زورق طلائی *Sonar Tari* در ۱۸۹۵ منتشر کرد. چیترا شامل لطیف‌ترین و زیباترین اشعار غنائی است و بعضی از قطعه‌های آن از شاهکارهای شعر تغزلی جهان بشمار می‌آید. تاگور دومین‌بار به انگلستان سفر کرد و در بازگشت به هند در ۱۹۰۱ در زادگاهش مؤسسهٔ تربیتی به نام «مقام صلح» تأسیس کرد تا بدین‌وسیله خلأ غم‌انگیز زندگی خانوادگی را که براثر از دست دادن همسر و پسر و دخترش بوجود آمده بود، پرکند. تاگور در این مؤسسه همواره به تربیت و ارشاد جوانان هندی و در پیشرفت معنویشان براساس اندیشه‌های مذهبی و سنتی می‌پرداخت. این سازمان تربیتی در ۱۹۲۱ توسعه‌یافت و به دانشگاه تبدیل شد. تاگور به موازات نشر مقالات و کتابهای گوناگون دربارهٔ مسائل تربیتی وفرهنگی، همچنان به‌خلق‌آثار ادبی محض ادامه داد. رومان گورا *Gora* (۱۹۱۰) از بهترین رومانهای اوست که در آن با سبکی هنرمندانه و با قدرتی فراوان کشمکشهای داخلی اعضای خانواده‌های سرمایه‌دار کلکته را وصف کرده و نشان داده است که چگونه افراد خانواده‌ها به راههای مختلف کشیده می‌شوند. بعضی طرفدار مذهب کهن، دسته‌ای هواخواه مذهب رایج و تحول یافتهٔ برهمائی می‌گردند و عده‌ای نیز از همه چیز می‌گسلند. رومان پرارزش دیگر تاگور به نام وطن و جهان *Ghare Bahire* در ۱۹۱۶ انتشار یافت که موضوع آن تحریم کالای انگلیسی بود. آثار اصلی و ادبی تاگور شامل آثار شاعرانه و آثار نمایشی است. وی سرودن شعر غنائی را تا هنگام مرگ ادامه داد و در حدود صد دیوان منتشر کرد. گیتانجالی *Gitanjali* (۱۹۰۹) در آغاز به

زبان بنگالی سروده و پس از آن به وسیلهٔ خود شاعر به زبان انگلیسی برگردانده شده است. تاگور بـه وسیلهٔ این اثر بزرگترین شاعـر زمـان خودمعرفی گـردید و شهرت جهانـی بدست آورد و بـه سبب ارزش معنوی و احساس عمیق انسانی که در اشعار این دیوان نهفته بود، در ۱۹۱۳ به دریافت جـایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. عشق بی‌انتهای تاگور بـه انسان و اشیا و معرفتش به روح کودك و عقیدهٔ مذهبی او که نوعی عرفان است، همه بنحوی با شکوه در منظومه‌های این دیوان منعکس‌است. گیتانجالی را می‌توان در زمرهٔ شاهکارهای ادبیات جهانی بشمارآورد. تاگور دربرابر توجه به عالم درون، به دنیای کار وکوشش نیز توجه خاص دارد. در نظر او کار بـه بشر اصالت و نجابت می‌بخشد و او را به خدا نزدیك می‌کند. دیوان برداشت میوه *Fruit Gathering* در۱۹۱۳، باغبان *The Gardener* در ۱۹۱۴ و قوهای وحشی *Balaka* در۱۹۱۴ منتشرشد. قوهای وحشی درنظر بسیاری از ناقدان هنری برگیتانجالی ترجیح دارد. مجموعـهٔ کودك *Sisu* به زبان بنگالی در کلکته و بـه زبان انگلیسی در لندن با عنوان ماه نو *The Crescent Moon* (۱۹۱۲) انتشار یافت. با انتشار ایـن دیـوانها، شعر تغزلـی تاگور بـه اوج قدرت و زیبائی رسید و در میان تـودهٔ مـردم بـرای او محبوبیتی عمیق بدست آورد. از آثـار نمایشی تاگـور ایـن نمایشنامه‌هاست : راجا *Raja* با عنوان انگلیسی سلطان اتاق تاریك *The King of the Dark Chamber* (۱۹۱۶)، پستخانه *Dâk-ghar* (۱۹۱۲)، دورهٔ بهاری *Phalguni* (۱۹۱۵) و موج عنان گسیخته *Muktadhara* (۱۹۲۲) نمایشنامـه‌ای سیاسی. همهٔ ایـن آثار در قالب تمثیل و استعاره و تصویـرهای ذهنی بسیار غنی است و موجب شهرت بیشتر تاگور گردید. تاگور در نیمهٔ دوم زندگی به‌موازات انتشار نوشته‌های تحقیقی در بارهٔ مسائل گوناگون و تنظیم خاطرات و نامـه‌ها و زندگینامه، سفرهای متعددی به‌گرد جهان انجام داد، از ایالات متحد و امـریکای لاتین و شرق دور دیـدن کرد. زندگینامهٔ تاگور *Jibansmrti* کـه در ۱۹۱۲ انتشار یافت، گرچه بـه دورهٔ محدودی از زنـدگیش ارتباط می‌یابد، بسیار سودمند است. تاگور تنها شاعـر غزلسرا نبود، بلکه مدیحه‌سرا، حماسه‌سرا و نویسنده‌ای میهن‌پرست بود، برای کودکان شعر مـی‌سرود و درکنار اندیشه‌های فلسفی استوار، طبع بذله‌گو وطنزآمیزش نیز تجلی می‌کرد، نمایشنامه‌هایش ازمحیط رنگین وخوشاهنگی و هیجان فراوان برخوردار بود. به‌موسیقی و نقاشی علاقهٔ خاص داشت، موسیقی

را زبان روح و نقاشی را وسیلهٔ نزدیکی به عالم طبیعت می‌دانست. اساس مذهب را برپایهٔ نیکی و زیبائی نهاده بـود و تمدن واقعی را در تحمل سختیهـا و متانت روح می‌دانست، از نظـر تاگور کمال مطلوب در عظمت روح و دست یـافتن بـه عالم ناشناخته است و بشر تا درون خود را نشناسد معنی واقعی زندگـی را درك نمی‌کند، اما مفهوم این نظرکناره‌گیری از زندگی و لذت نیست. درنمایشنامه‌های تاگور مرتاضان که با دنیای خارج قطع رابطه کرده، محکوم شده‌اند. آثار تاگور بسیار فراوان و متنوع است و شامل دیوانها، رومان، داستان کوتاه، نمایشنامه، آثار فلسفی و انتقادی و سیاسی است.

تاگور در ۱۹۱۵ از طـرف دولت انگلستان به دریافت لقب «سر Sir» مفتخر شد، اما در ۱۹۱۹ هنگامی که انقلاب پنجاب به طور بیرحمانه‌ای بـر اثر فشار شدید انگلیسیها سرکوب شد، این لقب را رد کرد.

ترجمه به فارسی: آئین‌نامهٔ زردشت ـ باغبان عشق ـ ترانه‌های مادر و رؤیاهای‌کودك ـ چیترا ـ سبد میوه ـ سرودهای جاودانی ـ صد پند تاگور ـ قربانی و پستخانه ومرتاض و مالینی و شاه و ملکه ـ کشتی شکسته ـ مرد جهانی ـ هلال ماه نو ـ نیلوفر عشق ـ تاگور و مقام شاعری او.

**تئوکریتوس (تئوکریت)**، رجوع شود به **تیوکریتوس**.

**ترنس** Terence **(پوبلیوس ترنتیوس آفر** Publius Terentius Afer) کمدی‌نویس رومی (در حدود ۱۹۵ ـ ۱۵۹ پیش از مسیح) ترنس در کارتاژ Carthage زاده و ظاهـراً در نوجوانی به عنوان غـلام بـه رم برده شد. در رم بـه خدمت سناتور ترنتیوس Terentius درآمد. این شخص پس از آنکـه بـه هوش سرشار و حضور ذهن او پی برد، آزادش کرد، وسائل تحصیلش را فراهم آورد و نام خود را به او داد. از آن پس ترنس در محافل اشرافـی و ادبی راه یافت و در انجمن ادبی کـه بـه وسیله و کمـك سکیپیو آفـریـکانـوس مینور و گـایـوس لایلیـوس تشکـیـل شده بـود پذیـرفته شد. استعـداد نـویسندگـی تـرنس خـاصه در کمـدی از نـوجـوانـی آشکار شد. سفری بـه یـونان کـرد تـا متون کمـدیهـای یـونانـی را کـه هنوز بـرای رومیهـا ناشناخته مـانده بود، تـرجمه کند، همین امـر او را تحت تـأثیر

نمایشنامه‌نویسان یونانی قرار داد . از ترنس شش کمدی در دست است کـه همـهٔ آنهـا تقلیدی است از کمدی‌نـویسان یـونانی خاصه مناندر **Menander**. کمدیهای ترنس عبارت است از: **آندریا** *Andria* (دختر آندروس) که در ۱۶۶ پیش از مسیح بر صحنه آمد و از نظر تاریخ اولین اثر ترنس بشمار می‌آید. قهرمانان این نمایشنامه دو پـدرند کـه می‌خواهند بـرای فـرزندان خود ازدواج پـرسودی انجـام دهند. دسیسه‌هـای کار بـه رسم معمول در دست مستخدم حیلـه‌گـری است کـه در کار جوانان و پدرانشان گره‌هائی می‌اندازد و خود گره‌گشائی می‌کند. هدف ترنس از این کمدی پیش چشم گذاردن نماهائی از طبقات مختلف جامعه است. دنیائی کـه ترنس بوجود می‌آورد، برخلاف پلاوتوس Plautus کمدی‌نویس بـزرگ سلف او کمتر از مضحکه برخوردار است و بیشتر وصف عمیقی‌است‌از خصوصیتهای اخلاقی جامعه همراه با آرزوی اصلاح‌طلبانه. کمدی **زن‌پدر** *Hecyra* در ۱۶۵ برصحنه‌آمد و در اولین اجرا با شکست روبرو شد، آنچنانکه نویسنده براثر سرخوردگی‌مدتها از مردم کناره گرفت و در نمایشنامهٔ خـود تجدید نظر کرد. قهـرمان اصلی ایـن نمایشنامه زن پدری کمال مطلوب بود و ترنس در آن به ترسیم محیط بیشترتوجه داشته تـا مـانند پـلاوتوس بـه ارتباط با تماشاگر بـه وسیلهٔ مکالمه. نمـایشنامهٔ **خودآزار** *Heautontimoroumenos* در ۱۶۳ بـه اجرا درآمد. قهـرمـان ایـن کمـدی پیرمردی است که خود را به کارهـای مشقت‌باری وامی‌دارد تا کفارهٔ گناهانش را بپردازد. نمایش **خواجه** *Eunuchus* در ۱۶۱ پیروزی عظیمی بدست آورد. مـوضوع ایـن نمایشنامه همان چیزی است کـه پیوسته مورد توجه نـویسنده بـوده است، یعنی تضاد میان دو نسل. اشخاص اصلی این کمدی جوانانی‌اند که رشتهٔ دوستی و برادری آنان را به یکدیگر می‌پیوندد و ترنس در محیط آنان، حس انساندوستی عمیقی را آشکار می‌کند. دختری درباری و گمراه، پسربچه‌ای نابالغ، سربـازی و دختر جوانی شرافتمند، دنیای کوچکی را می‌سازند که بـی‌آنکه از روی اصول و قواعدی بنا شده باشد، به طور طبیعی ازحسن نیت و نیکی برخوردار است. کمدی **فورمیو** *Phormio* در ۱۶۱ بنمـایش گـذارده شد. تـرنس در ایـن اثـر خـانـوادهٔ سرمایه‌داران را مورد مطالعه قرار داده و نماهائی از زندگی روزانهٔ آنان را که به طور غم‌انگیزی احمقانه است، پیش چشم می‌گذارد. آخرین کمدی ترنس **برادران** *Adelphoe* در ۱۶۰ پیش از مسیح بنمایش درآمد و مـوضوع آن زنـدگی دو برادر

است. این اثر اگر چه تقلیدی از آثار منادر است، چیزهائی در آن گنجانده شده که در اثر منادر وجود نداشته است. ترنس در این نمایشنامه موضوعی را طرح می‌کند که هستهٔ مرکزی بیشتر آثار او را تشکیل می‌دهد، یعنی ارتباط پدران و پسران، تقاضاهای نسل جوان وخواستهای نسل پیر و این مسأله را درمکالمه‌های طولانی که گاه رنگ فلسفی بخود می‌گیرد، گنجانده است و برای جبران کندی محاوره‌ها بیش از آثار دیگرش عناصر مضحکه‌آمیز و سرگرم‌کننده بکار برده است. ترنس پس از این نمایشنامه‌ها به یونان رفت، به امید آنکه موضوعهای تازه بدست آورد، اما هرگز از این سفر برنگشت و در سی و شش سالگی به قولی در آب غرق شد.

آثار ترنس مانند پلاوتوس پرغوغا و شورانگیز و زنده و شاداب نیست، زیرا تنها مضحکه‌نویسی یا بذله‌گوئی مورد توجه او قرار نداشته و او به محبوبیت نزد عامهٔ مردم چندان وقعی نمی‌گذارده است، تنها به فکر آن بوده که از خصوصیتهای روحی بشر و قلب انسانی و احساسهای لطیف تصویری دقیق در قالبی بسیار زیبا و ظریف بسازد، اگر چه نمایشنامه‌هایش گاه خشك و عاری از تحرك است، طرحهایش استادانه‌تر و شیوهٔ بیانش زیباتر از پلاوتوس است. ترنس در زمان حیات شهرت و محبوبیتی نزد عامهٔ مردم بدست نیاورد، اما مورد علاقهٔ نسلهای بعد قرار گرفت و از قرون وسطا به بعد نویسندگان از آثار او مایه گرفتند و نمایشنامه‌نویسانی چون مولیر بعضی از آثار خود را به او مدیونند.

**ترولیا، هنری** Troyat, Henri نام مستعار، (نام‌واقعی لیو تاراسوف Lev Tarassov) رمان‌نویس فرانسوی (۱۹۱۱ - ) ترولیا روسی‌تبار است. در مسکو زاده شد و پس از آنکه نه سال با خانوادهٔ خود به حال فرار در داخل کشور روسیه و خاور نزدیك بسر برد، سرانجام در پاریس اقامت گزید و به تابعیت کشور فرانسه درآمد. کار نویسندگی را در ۱۹۳۵ با رومان دوز کاذب *Faux jour* آغاز کرد که جایزهٔ رومانهای عامه‌پسند را بدست آورد. از آن پس فعالیت ادبی را ادامه داد و در ۱۹۳۸ با انتشار رومان **عنکبوت** *L'Araignée* به دریافت جایزهٔ گونکور نائل‌آمد. آثارمهم ترولیابه‌صورت سلسله رومان منتشر می‌شد ازآن جمله است: تا هنگامی که زمین پابرجاست *Tant que la terre durera* (سالهای ۱۹۴۷ -

۱۹۵۰) شامل رومانهای تاریخی که تأثیر انقلاب روسیه را در خانواده‌های طبقهٔ بالای جامعه نشان می‌دهد و مهاجرتشان را به پاریس وصف می‌کند،مانند: جوال و خاکستر *Le Sac et la Cendre* (۱۹۴۸) و بیگانگان برزمین *Etrangers sur la terre* (۱۹۵۰). از دیگر سلسله رومانهای تروایا رومان کاشتها و برداشتها *Les Semailles et les Moissons* است که در پنج جلد میان سالهای ۱۹۵۳و۱۹۵۸ منتشر شد و در آن خانواده‌ای از طبقهٔ متوسط فرانسوی درآغاز قرن بیستم وصف شده است. سومین سلسله نود دادگران *La Lumière des Justes* (۱۹۵۹ - ۱۹۶۱) در سه جلد انتشار یافت که حوادث آن به زمان جنگ ناپلئون در روسیه باز می‌گردد و از زندگی در وطن اصلی نویسنده نیز تصویرهائی بدست می‌دهد.تروایا همچنین زندگینامه‌های متعددی دربارهٔ شاعران و نویسندگان انتشار داده است، از جمله داستایفسکی، پوشکین، لرمانتوف و گوگول که از ارزش فراون برخوردار است.

تروایادر رومانهایش ساختمان وسیعی بنا می‌نهد و به کمك شیوهٔ ساده و استوار و با تغییرات ناگهانی که به حوادث می‌دهد و تنوع و واقعیتی که به اشخاص می‌بخشد، داستان را بسیار پرشور و جاندار و واقعی می‌سازد. از بسیاری از داستانهای تروایا فیلم سینمائی ساخته شده است. تروایااز اعضای آکادمی فرانسه است.

**تری‌یوله، السا** Triolet, Élsa بانوی رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۹۶-۱۹۷۰) السا روسی و خواهرزن مایاکوفسکی Mayakovskiy شاعر روسی است که‌آراگون Aragon شاعر ونویسندهٔ فرانسوی در۱۹۲۸ به‌اوبرخورد و با اوازدواج کرد.آثار تری‌یوله عبارت‌است‌از: شب بخیر، ترز *Bonsoir Thérèse* (۱۹۳۷)، اسب سفید *Le Cheval Blanc* (۱۹۴۲)، اولین جریمهٔ دویست فرانکی *Le Premier accroc coûte deux cents francs* که در ۱۹۴۴ به دریافت جایزهٔ گونکور نائل آمد. آن-ماری *Anne-Marie* در دو جلد و قرن نایلون *L'Age du Nylon* در سه جلد (۱۹۵۹ - ۱۹۶۳). السا تری یوله در آثار خود در ظاهر کمونیستی به طرح مسائل روانی ناشی از جنگ یا ساختمانهای اجتماعی بعد از جنگ می‌پردازد. وی همچنین بسیاری از آثار نویسندگان روسی را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است، از جمله نظم و نثرها

*Vers et Proses* اثـر مایاکوفسکی. السا الهام‌بخش بسیـاری از اشعـار آراگـون است چون غزل به السا Cantique à Élsa (۱۹۴۲)، چشمان السا Les Yeux d'Élsa و مانند آن.
آراگون و السا چند اثر مشترك هم دارند.

**تسوایگ، آرنولد** Zweig, Arnold رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس آلمانی (۱۸۸۷ - ۱۹۶۸) آرنولد فرزند سراجی یهودی بود، تحصیلات خود را در جامعه‌شناسی، روانشناسی هنر و زبـانهای جدید، در دانشگاههای مهم آلمان انجام داد. ابتـدا به شغل استـادی تمایل یـافت، اما از ۱۹۰۹ بـه ادبیات روی آورد و مجموعـهٔ داستانهای کوتاه در بارهٔ کلاودیا *Novellen um Claudia* را در ۱۹۱۲ منتشر کرد، که تحلیلی بـود در بارهٔ ازدواج نامتناسب دختری متظاهر و شهوتران بـا معلمی کمرو و خجول. آرنولد در جنگ جهانی اول در جبههٔ وردن Verdun شرکت‌کرد و پس از آن به جبههٔ بالکان و روسیه منتقل شد و از جنگ برای نوشتن داستانهائی الهام گرفت که بهترین داستانهـای آلمانی مربوط به جنگ بشمار آمـد. نخستین آثار آرنولد در دورهٔ جوانی لحنی شخصی داشت و نمودار احساسهای درونی، در حالی‌که‌آثار دورهٔ بعد او به رئالیسم نزدیك شد. از معروفترین‌آثار مربوط به جنگ آرنولد سلسلـه رومـان قضیهٔ گروهبان گریشا *Der Streit um den Sergeanten Grischa* است، شامل هشت جلد کـه بعضی از آنها ناتمام مانده است. موضوع این رومان از سرگـذشتی واقعی گـرفته شده است که ابتدا به صورت نمایشنامـه در ۱۹۲۱ نـوشته شد و پس از آن در ۱۹۲۶ به صورت رومان درآمـد. واقعـهٔ داستـان در جبههٔ شرق آلمـان و روسیه مـی‌گذرد. از اردوگاه زندانیان، گروهبان گریشای روسی می‌گریزد و خود را در قطار راه‌آهن پنهان می‌کند، به گمان آنکه قطـار او را به منطقهٔ روسها نزدیك می‌کند، اما قطار او را به جنوب آلمان می‌برد، گریشا در جنگلی به زنی روسی بـرمی‌خورد، زن که به او بستگی مـی‌یابد برای نجاتش شناسنامه و لباس سربازی را که در کنارش جان داده بود به او می‌سپارد، گـریشا بـرحسب شناسنامهٔ تـازه نام بیوخوف Biochov به خود مـی‌گیرد و هنگامی کـه دوباره بـه زندان می‌افتد، ناگهان متوجـه مـی‌شود کـه بیوخوف صاحب اصلی شناسنامه بـه اتهام جـاسوسی محکوم به اعدام است. در ایـن اثـر هجوی تلخ و

مسخره‌آمیز از اصول سیاست نظامی دیده می‌شود. کتاب قضیهٔ ... گریشا به محض انتشار از طرف منقدان آلمانی نخستین کتاب مهم جنگ شناخته شد و در واقع جنگ زمینهٔ کتاب قرار دارد، نه به عنوان موضوعی مستقل. تسوایك در این اثر نشان می‌دهد که حوادث مولود جنگ، تا چه حد شخصیتها و روحها را دگرگون می‌سازد و او وحشت جنگ را تنها در خلال همین مسائل منعکس می‌کند. از این سلسله رومان زن جوان ۱۹۱۴ *Junge Frau von 1914* (۱۹۳۱) است که عشقهای دو دلداده را نشان می‌دهد که مورد مخالفت پدر ثروتمند دختر قرار می‌گیرد، اما دختر بر همهٔ موانع غلبه می‌کند. دیگر رومان تربیت در برابر وردن *Erziehung vor Verdun* (۱۹۳۵) و تاجگذاری یك پادشاه *Einsetzung eines Königs* (۱۹۳۷) است. مجموع رومانهای این سلسله شامل مسائل آموزشی و اخلاقی است و انتقادی از بیعدالتیها. تسوایك از ۱۹۱۳ به آثار نمایشی پرداخت. دراین دوره آثارش بیشتر دربارهٔ مسائل مربوط به یهود و صهیونیسم است از آن جمله: نمایشنامهٔ قتل عام مذهبی در مجارستان *Ritualmord in Ungarn* است. آرنولد پس از روی کار آمدن حزب نازی به سبب مخالفت با سیاست خشونت‌بار نظامی، در ۱۹۳۳ آلمان را ترك کرد و در فلسطین مقیم شد و محیط آنجا را برای خلق بهترین آثار مناسب دید. از داستانهای این دوره رومان دو وینت به‌خانه باز می‌گردد *De Vriendt kehrt heim* (۱۹۳۳) است، سرگذشت غم‌انگیز یهودئی هلندی که در حال اجرای یکی از مراسم مذهبی مورد سوءظن قرار می‌گیرد و به زیر ضربه‌های شدید عربها و حتی همکیشان خود می‌افتد. تبر واندزبك *Das Beil von Wandsbeck* (۱۹۴۷) در استکهلم انتشار یافت و از حادثه‌ای واقعی که در واندزبك در حومهٔ هامبورگ اتفاق افتاده بود، گرفته شده و آن اعدام چهار کمونیست در ۱۹۳۷ بود. آرنولد تسوایگ در ۱۹۴۸ به برلین شرقی بازگشت و از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ ریاست فرهنگستان هنر را درجمهوری دموکراتیك آلمان بر عهده گرفت؛ و در ۱۹۵۰ جایزهٔ دولتی و در ۱۹۵۸ جایزهٔ صلح لنین را دریافت کرد.

زندگی وآثارآرنولد تسوایگ مبارزه‌ای مداوم و پیوسته است در راه استقلال فکر و بشردوستی و عدالت. حتی در سالهای آخر زندگی در برلین شرقی با آنکه اثر مهمی بوجود نیاورد، بیانیه‌هایش در بارهٔ حکومتهای انعطاف‌ناپذیر که در آن

آزادی روح و فکر مورد تعدی قرار می‌گیرد، گواه برآن است که هرگز به رضایت باطنی و آرامش روحی دست نیافته است.

**تسوایگ، اشتفان** Zweig, Stefan رومان‌نویس و مقاله‌نویس اتریشی(۱۸۸۱-۱۹۴۲) اشتفان فرزند کارخانه‌دار ثروتمندی یهودی بود و در وین زاده شد. در جوانی به دنبال ذوق و استعداد خویش، برای تحصیل رشتهٔ ادبیات و فلسفه و تاریخ را برگزید. محیط اتریش و ارتباط مداوم‌آن با جهان، شوق آشنائی با دنیای پهناور را در او برانگیخت، پس همهٔ عمر چون مسافری خستگی‌ناپذیر به جهانگردی پرداخت. چندین بار سراسر اروپا را طی‌کرد، به امریکای شمالی وجنوبی، هند، سیلان وافریقا سفرکرد، بروسعت فرهنگ خود افزود و علاوه برآشنائی باکشورها، زبانهای گوناگون را فرا گرفت، چنانکه پیش از آنکه نویسنده شود، مترجمی معروف‌گشت و از آثار بودلر، ورلن، رمبو و دیگران ترجمه‌های زیبائی بعمل آورد. کار ادبی را با سرودن منظومه‌هائی آغازکرد که در آنها نفوذ ریلکه Rilke دیده می‌شد. از جمله منظومهٔ تارهای نقره‌ای *Silberne Saiten* (۱۹۰۰). تسوایك نیز مانند همهٔ مردم وین مشتاق تئاتر بود. در شب اول هرنمایشی حضور می‌یافت و به‌آثار نمایشنامه‌نویسان بزرگ علاقه می‌ورزید. چیزی نگذشت که خود به نمایشنامه‌نویسی پرداخت و نمایشنامهٔ خانهٔ کنار دریا *Das Haus am meer* را در ۱۹۱۱ بر صحنه آورد و در ۱۹۲۷ شاهکار نمایشی دیگرش به نام وولپون *Volpone* به اجرا درآمد که اقتباسی بود از **والپونی** اثر بن جانسون Ben Jonson. تسوایگ که در دورهٔ جنگ جهانی اول معتقد گشته بود که نباید تفوق معنوی و فکری کلی جهانی را فدای تعصب کورکورانه و افسارگسیختهٔ میهن‌پرستی کرد، آثاری انتشار داد، بر ضد تجهیزات و تسلیحات جنگ مانند **یرمیاس** *Jeremias* (۱۹۱۶) و **برهٔ مرد فقیر** *Das Lamm des armen* (۱۹۳۰). وی همچنین‌عقیده داشت که نباید مفتون اخلاق و عادات تصنعی و ظاهری جامعه‌ای شدکه درحال انحطاط است، بلکه باید به تعمق و شناخت و تحلیل روانی پرداخت. از این جهت بیشتر آثارش تحت تأثیر شدید عقاید روانکاو هموطنش فروید قرار دارد. داستان آموك *Amok* (۱۹۲۲) سرگذشت پزشکی آلمانی است که بر اثر سرخوردگی در عشق به هند شرقی سفر می‌کند. طبیعت استوائی و مصاحبت چند کارمند ملال‌انگیز او را

به عزلت می‌کشاند و برای تسکین درد غربت به باده‌گساری روی می‌آورد و با ماجراهای دیگر روبرو می‌شود. در این اثر قدرت ویرانگر و اهریمنی عشق در زندگی آدمی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و به شکلی خاص و پر هیجان و غم‌انگیز نمودارمی‌شود. مجموعهٔ داستان آشفتگی احساسها *Verwirrung der Gefühle* (۱۹۲۶) شامل سه داستان است‌که قهرمانان آنها بر اثر چیرگی عشق و عواطف، دچارکشمکشهای اندوهباری می‌گردند. داستان بیست و چهار ساعت از زندگی یک زن *Twenty-Four Hours in the Life of a Woman* اولین بار در ۱۹۳۴ به زبان انگلیسی انتشار یافت. نویسنده از قول بانوئی انگلیسی نقل می‌کند که شبی در یکی از تالارهای قمارخانهٔ مونت‌کارلو با جوانی لهستانی روبرو می‌شود که همهٔ سرمایهٔ خود را در قمار باخته و از شدت ناامیدی به فکر خودکشی افتاده است و وی از روی دلسوزی جوان را نزد خود می‌برد و در طی شبی خاطره‌انگیز پول کافی در اختیار او می‌گذارد تا به میهنش بازگردد، جوان نیز سوگند می‌خورد که دست از بازی بردارد، اما زن تحت تأثیر احساسی قبلی، به جستجوی او می‌پردازد که ناگهان وی را پشت میز بازی می‌بیند و به سرزنشش می‌پردازد، جوان با پرتاب‌کردن مشتی پول به صورت زن اورا تحقیر می‌کند و به بازی ادامه می‌دهد. بانوی انگلیسی نقل می‌کند که سالها بعد خبر خودکشی جوان را شنیده است. در این قصه، محیط قمارخانه بسیار زنده وصف شده و تحلیل روانی بسیارگویائی درآن انجام گرفته است. بیقراری دل *Ungeduld des Herzens* (۱۹۳۸) داستان افسر جوانی است که در ضیافتی با دختر جوان افلیجی‌که‌گوشه‌ای نشسته، روبرو می‌شود، نسبت به او احساس شفقت می‌کند و به‌آشنائی با او و پدر و مادرش ادامه می‌دهد، حتی از روی دلسوزی و تاباندن نور امید در دل دختر، به‌او اظهار عشق می‌کند وقول ازدواج می‌دهد، اما به‌هنگام تصمیم قاطع دچار تردید می‌شود و برای اجتناب از ازدواج به سفری طولانی می‌رود، دختر که همهٔ امیدش را به جوان بسته بود، دچار اضطراب روحی می‌شود و از ناامیدی خودکشی می‌کند. تسوایگ بدین طریق در آثار خود به وصف بحرانهائی که ریشه‌اش در عمیقترین ضمیر ناخودآگاه آدمی وجود دارد، می‌پردازد. خاصه حالتهای بیمارانه توجه او را بیشتر به خود جلب می‌کند. دنبالهٔ این تحلیلها را به زندگی بزرگان و نویسندگان نیز می‌کشاند، از جمله نوشته‌های تحلیلی او کتاب سه استاد

*Drei Meister* (۱۹۱۹) است دربارهٔ بالزاك، دیکنز و داستایفسکی، کتاب پیکار با شیطان *Der Kampf mit dem Dämon* (۱۹۲۵) در بارهٔ هولدرلین Hölderlin، کلایست Kleist و نیچه Nietzche است که سرنوشت مشابه و غم‌انگیزی داشته‌اند. تسوایگ در این آثار بنای کار را بر اساس زندگینامهٔ آنان گذارده است تا تفسیری خاص و قطعی از این سه شخصیت بدست دهد و با آنکه شیوهٔ نگارشش با لحنی پر طمطراق همراه است، از نقاشی عالی و تصویرهای ذهنی بدیع و موضوع غنی برخوردار است و اثری عمیق بشمار می‌آید. تسوایك همچنین از اشخاص مهم تاریخ، زندگینامه‌های داستانی ساخته که معروفترین آنها زندگی ماری استوارت، ماری انتوانت و ژوزف فوشه Joseph Fouché است.

تسوایگ در ۱۹۳۴ اتریش را ترك کرد و در لندن مستقر شد و به تابعیت انگلستان درآمد. پس از آن به امریکا رفت. چند ماه در حومهٔ نیویورك بسر برد و در اوت ۱۹۴۱ مصمم شد که در برزیل اقامت کند. در این کشور بود که از پیروزیهای هیتلر و وضع مبهم و تاریك اروپا سرخوردگی یافت و به اتفاق همسرش خودکشی کرد و زندگینامهٔ شخصی او با عنوان دنیای دیروز *Die Welt von Gestern* که تازه بپایان رسیده بود، در ۱۹۴۸ منتشر شد.

ترجمه به‌فارسی: آموك ـ آخرین پیام ـ بازیهای خطرناك ـ بدبختی روشنفکران ـ بیست و چهار ساعت زندگی یك زن ـ تأثیر محیط در زن ـ ترس ـ ترس و یك دقیقه جنون ـ تقدیر ـ تولستوی ـ حساسترین دقایق تاریخ بشری ـ دربرابرخدا ـ دنیای امروز ـ دنیای دیگر ـ رئیس‌دادگاه ـ ژوزف فوشه ـ سه استاد سخن (بالزاك ـ داستایفسکی ـ دیکنس) ـ شب رؤیائی یا شب عجیب ـ شطرنج‌باز ـ شوهر باعاطفه ـ عشق زیر آسمان شرق ـ عشق و نومیدی ـ فروید ـ کازانوا ـ کاشف‌مانیتیسم گلهای سفید ـ ماجرای آغاز شب ـ ماجرای جوانی یك استاد ـ ماجرای دریاچهٔ ژنو ـ ماری‌آنتوانت ـ ماری استوارت ـ ماژلان ـ مالك سانفرانسیسکو ـ ماکسیم‌گورکی روسی ـ مجموعهٔ نامرئی ـ مشعل‌مدفون ـ معشوقهٔ ناشناس ـ نامهٔ یك زن ناشناس ـ نخستین مردی‌که دورکرهٔ زمین گردش کرد ـ ندای وجدان ـ نیرنگ زنان ـ ویرا، رئیس دادگاه ـ هوسران ـ یك قلب آشفته.

داستان‌های «لوند، رسوائی و جیب‌بر» که از تسوایك نیست بنام او انتشار یافته.

**تگنر، اسایاس** Tegnér, Esaias شاعر و خطیب سوئدی (۱۷۸۲ ـ ۱۸۴۶) تگنر فرزند کشیشی بود. بسیار زود پدر را از دست داد و ناچار شد که ازکار خود امرار

معاش کند، در ضمن شوق به تحصیل او را در این راه به پیشرفتهائی سوق داد. ابتدا به جای برادر با سمت سرپرستی به خانوادهٔ میرمان Myhrman راه یافت و بدین ترتیب به محیطی با فرهنگ وارد شد. سپس در ۱۷۹۹ با کمك این خانواده در دانشگاه لوند Lund به ادامهٔ تحصیل پرداخت و در ۱۸۰۳ استادیار زیبائی‌شناسی شد. در ۱۸۰۶ با آنا میرمان Anna Myhrman دختر ارباب خود ازدواج کرد و در ۱۸۱۲ کرسی تدریس زبان یونانی را در دانشگاه لوند بدست آورد. در همین سال به سلك روحانیت درآمد و تا ۱۸۲۶ در دانشگاه باقی ماند و در قلمرو ادب مقامی درخشان یافت و ریاست انجمن روشنفکران را بر عهده گرفت. در ۱۸۱۸ به عضویت آکادمی سوئد برگزیده شد و در ۱۸۲۴ به مقام اسقفی رسید. تگنر به مناسبت مقام روحانیت توانست در زندگی عامهٔ مردم نفوذ یابد و با استعداد شگرفی‌که در فن خطابه داشت، محبوبیت عامه بدست آورد. طبع شاعری تگنر از نوجوانی شکفته شد و وی تا آخر عمر فعالیت خود را در زمینهٔ شعر و ادب ادامه داد. مهمترین دورهٔ خلاقیت هنری تگنر میان سالهای ۱۸۰۸ و ۱۸۲۵ بود و غالب اشعار او در عصر رومانتیسم سوئد از پیروزی فراوان برخوردار گشت، حتی دامنهٔ این پیروزی به خارج ازکشور سوئد نیز کشیده شد. اولین منظومهٔ تگنر به افتخار ناپلئون سروده شد که همهٔ عمر قهرمان‌آزادی مورد توجه او باقی ماند. شوق به قهرمانی در همهٔ آثار تگنر محسوس است، از طرف دیگر در آثار جوانی او تمایل به حزن و ملال دیده می‌شود. مطالعهٔ آثار کانت Kant و قرائت اشعار شیلّر Schiller در وجود تگنر تحول قاطعی پدید آورد که نفوذش در بعضی ازآثار او آشکار است. خاصه درشعر آنچه جاودانی است(۱۸۰۶-۱۸۰۸) که از عالیترین و فصیح‌ترین اشعار او بشمار آمد. منظومهٔ بزرگ میهنی **سوئا** *Svea* (۱۸۱۱) به دریافت جایزهٔ بزرگ آکادمی سوئد نایل آمد و برخلاف اشعار گذشته احساس میهن‌پرستانهٔ شدید و اندیشه‌های سیاسی تگنر را در هشیار کردن ملت سوئد و انتقامجوئی از روسیه دربر داشت. بدین‌طریق دو شخصیت در وجود تگنر تجسم یافت: شخصیت شاعری و شخصیت قهرمانی که در دیوانهای متعدد منعکس گشت و زیباترین و معروفترین اشعار او را دربرگرفت، از آن جمله است: سرود به برآمدن آفتاب *Sång Tille Solen* (۱۸۱۳)، قهرمان *Hjälten* (۱۸۱۳) و ناتوادسبادنی *Nattvardsbarnen* (۱۸۲۰) که به وسیلهٔ لانگفلو Longfellow شاعر

امریکائی ترجمه شد و با عنوان فرزندان عشای ربانی *The Children of the Lord's Supper* در ۱۸۴۲ انتشار یافت. منظومهٔ آکسل *Axel* (۱۸۲۱) از برجسته‌ترین منظومه‌های غنائی تگنر بشمار آمد. آکسل پس ازشکست کشورش از روسها در جنگ پولتاوا باشارل دوازدهم به‌کشور عثمانی می‌رود و ازطرف شاه مأموریتی پنهانی می‌یابد که به‌کشورش بازگردد و مقدمات حملهٔ به دشمن را فراهم آورد. هنگام عبور از خاك دشمن با خطر بسیار روبرو می‌شود، مورد حمله قرار می‌گیرد و مجروح به حال مرگ می‌افتد. دختری روسی و بسیار زیبا به نام ماریا او را به خانهٔ خود می‌برد، پنهانی از او مراقبت می‌کند و به او دل می‌بندد. آکسل پس از بهبود یافتن، مدتی در عزیمت به‌کشورش تردید نشان می‌دهد و سرانجام با وجود التماسهای ماریا به راه خود ادامه می‌دهد و تعهد می‌کندکه بزودی بازگردد و با او ازدواج کند. ماریا پس از انتظاری طولانی به امید یافتن آکسل به لباس مردان در می‌آید و به ارتش می‌پیوندد و با جنگجویان روسی در سواحل سوئد پیاده می شود، اتفاقاً با گروه مبارزان سوئدی که به فرماندهی آکسل می‌جنگند، روبرو می‌گردد و در جریان جنگ زخمی مرگبار بر می‌دارد. آکسل پس از عقب‌نشینی دشمن، دختر را در میان اجساد برجا مانده می‌یابد ، او را می‌شناسد و ماریا در آغوشش جان می‌سپارد. این اثرکه میان عامهٔ مردم با شهرت و محبوبیتی عظیم روبرو شد، به سبب ضعف ساختمان و مبالغه در احساس میهن پرستی، نتوانست در محیط ادبی عصر توفیقی بدست آورد. تگنر منظومهٔ طولانی **ساگای فریتیوف** *Frithiofs Saga* راکه از قصه‌های قدیم ایسلندی گرفته بود، میان سالهای ۱۸۲۰ و ۱۸۲۵ انتشار داد. در این منظومه که با اوزان مختلف ساخته شده، یك رشته وقایع جنبی و تغزلی و غم‌انگیز گنجانده و به اصل داستان تغییراتی متناسب با ذوق و سلیقهٔ زمان داده شده است‌که شهرت و محبوبیت تگنر را نزد عامهٔ مردم تثبیت کرد. تگنر آثار منثوری نیز انتشار داده، از آن جمله است: **قطعه‌ای لاتینی** *Opuscula Latina* (۱۸۷۵) ، **مقامه در فلسفهٔ زیبائی شناسی نوشته‌ها** *Filosofiska och Estetiska Skrifter* (۱۹۱۳) و مانند آن.

تگنر به موازات طبع قهرمانی، اشعار بسیار لطیف و عاشقانه نیز سروده است که به سبب روشنی زبان و فصاحت بیان شهرت فراوان بدست آورده است. مکاتبات فراوان و سودمندی نیز از او برجای مانده است. وی در ۱۸۴۰ به بیماری سکته

دچار شد و سالهای آخر زندگی را به نحو غم‌انگیزی بپایان رساند.

**تن، ایپولیت آدولف** Taine, Hippolyte Adolphe منتقد و ادیب فرانسوی(۱۸۲۸-۱۸۹۳) تن پس از پایان تحصیلات درخشان دبیرستانی، به دانشسرای عالی وارد شد و به سبب قدرت هوش و استعداد و وسعت فرهنگ مقامی ممتاز یافت، اما افکار آزادیخواهانه و غیر متداول او موجب شکست در امتحان استادی گشت و درهای دانشگاه به رویش بسته شد. در ۱۸۵۳ موفق شد که رسالهٔ دکتری خود را در بارهٔ لافونتن بگذراند. این رساله پس از تکمیل در ۱۸۶۱ با عنوان **لافونتن و قابلهایش** *La Fontaine et ses Fables* منتشر شد که اصول تحقیق و نقد آن مبنای تاریخ ادبیات جدید گشت، زیرا تن در این اثر اولین بار شخصیت شاعر و محیط اجتماعی و سیاسی زمان او را اساس نقدآثارش قرار داده بود. تن به جنوب فرانسه سفرکرد و کتاب سفر به منطقهٔ آبهای پیرنه *Voyage aux eaux des Pyrénées* رادر ۱۸۵۵انتشار داد.سال بعد مقاله‌ای دربارهٔ **تیتوس لیویوس** *Essai sur Tite Live* را برای شرکت در امتحان ورود به آکادمی نوشت که بحث شدیدی را در میان اعضای آکادمی برانگیخت. تن از ۱۸۵۷ از همکاران فعال روو دو دو موند (مجلهٔ دو دنیا) Revue des Deux Mondes و بعضی نشریه‌های دیگر گشت و با ارنست رنان دوستی یافت. مقامه‌های تن درمجموعه‌ای با عنوان **مقالاتی در نقد و تاریخ** *Essais de Critique et d'Histoire* در ۱۸۵۸ منتشر شدکه در آن خاصه مقامه دربارهٔ استاندال که هنوز ناشناخته بود و تن به استعداد نویسندگیش پی برده بود، جلب توجه کرد. این مجموعه اعتماد مردم را به داوری صحیح تن در نقد جلب کرد. تن پس ازآن به‌سوی فلسفه‌کشیده شد و در ۱۸۵۸ کتاب **مطالعاتی در باب فلاسفهٔ فرانسوی قرن نوزدهم** *Les Philosophes Français du XIX siècle* را انتشار داد که در آن به‌فلسفهٔ آیدآلیسم حمله و از اصول استدلال عقلی Rationalisme دفاع کرده بود. تن در۱۸۵۸ به انگلستان رفت و در بارهٔ ادبیات وفلسفهٔ انگلستان مطالعاتی انجام دادکه منجر به‌نشر پیاپی آثاری دربارهٔ انگلستان شد، از آن جمله است: **ایدآلیسم در انگلستان** *L'Idéalisme anglais* ، **مطالعه در بارهٔ کارلایل** *Etude Sur Carlyle* ، **فلسفهٔ تحققی در انگلستان** *Le Positivisme anglais* ، **استوارت میل** *Stuart Mill* و مانند آن. کتاب **تاریخ ادبیات انگلیس**

*Histoire de la littérature anglaise* را در پنج جلد نوشت که چهار جلد اول در ۱۸۶۴ و پنجمی در ۱۸۷۲ انتشار یافت و در ادبیات انتقادی قرن نوزده فرانسه اثری استوار بشمار آمد، همچنین سندی عجیب و تازه بود در بارهٔ رابطهٔ نبوغ و انحطاط نژادی. از نظر تن سه مسألهٔ کلی نویسنده‌ای را به ما می‌شناساند: اقلیم، نژاد، زمان تاریخی. کتاب تاریخ ادبیات انگلیسی هنوز اثری جالب توجه است. در ۱۸۶۴ تن به ایتالیا سفر کرد و دنیائی کاملاً متفاوت با آنچه دیده بود، مشاهده کرد ونظرها و احساسهای خودرا ازاین سفر درآثارمتعدد منعکس کرد، سفر به‌ایتالیا *Voyage en Italie* ( ۱۸۶۶ ) احساس او را در بارهٔ ناپل، رم، فلورانس و ونیز نشان می‌دهد. ازآثار دیگراین‌دوره فلسفهٔ هنردرایتالیا *Philosophie de L'Art en Italie*، مجموعه‌های کمال مطلوب هنر در هلند *L' Idéal de L'Art dans les Pays-Bas* و فلسفهٔ هنر در یونان *Philosophie de L'Art en Grèce* است‌که درهمهٔ آنها، وضع نژادی، وضع زندگی هنرمند ومحیط اجتماعی وسیاسی عصر او را اساس نقد قرار داده‌است وهمین فلسفه را درمدرسهٔ هنرهای زیبای پاریس École des Beaux-Arts تدریس کرد و تا ۱۸۸۴ در سمت استادی باقی ماند. تن در ۱۸۶۶ به نشان لژیون دونور Légion d'Honneur مفتخر شد و از شهرت بسیار برخوردار گشت و در ضیافتهای شام برادران گونکور که در آن سنت بوو، ارنست رنان، امیل زولا و تورگنیف جمع می‌شدند، شرکت‌کرد. تن سپس به‌موضوعهای اجتماعی‌تر وسبکترپرداخت وآثاری در این‌زمینه انتشارداد، ازآن‌جمله‌است: زندگی پاریسی *Vie parisienne*، زندگی وعقاید آقای فردریك توماس گرندورژ *Vie et opinions de M. Frédéric-Thomas Graindorge* و مانند آن. کتاب در بارهٔ هوش *De L'Intelligence* (۱۸۷۰) محصول ده سال کار تن بود دربارهٔ نظریهٔ معروفش یعنی مسألهٔ نژاد، زمان، محیط. اثر بزرگ تن به‌نام ریشه‌های (مملکت) در فرانسهٔ معاصر *Les Origines de la France Contemporaine* در ۶ جلد از ۱۸۷۶ تا ۱۸۹۴ انتشار یافت. این اثر عظیم که مقامی بزرگ یافت، شامل تحقیقاتی است در حدود سه هزار صفحه در بارهٔ تاریخ فرانسه در زمان انقلاب و در زمان حکومت سلطنتی که تن درآن با کمال بیطرفی مراحل مختلف تحول جامعهٔ فرانسوی مانند ریشهٔ بحرانهای انقلاب را مورد مطالعه قرار داده است. همچنین پردهٔ نقاشی دقیقی از جامعهٔ نوین پیش چشم گذارده که باز ریشه‌اش را در جامعهٔ قدیم یافته است. درنظر تن در فرانسهٔ قدیم لذت مورد

توجه مردم بوده و در فرانسهٔ جدید ثروت، ماجراجوئی و جنگ. روح قضاوت جامعه که عنصر اصلی اثر است ، همچنین استعداد نویسندگی انکار ناپذیر تن موجب شده است که این کتاب تحقیقی مفصل، در ردیف آثار مهم آخر قرن نوزده قرار گیرد.
تن پس از یك بار شکست سرانجام در چهارم نوامبر ۱۸۷۸ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد. وی نویسندهٔ پرقدرتی است که از نظر فلسفه در نسل طرفدار فلسفهٔ تحققی، از نظر ادبیات در نویسندگانی چون امیل زولا و پول بورژه نفوذ عمیق بر جای گذاشته و در قلمرو آثار تاریخی، ارتباط تاریخ را با زندگی جوامع بنیان گذارده است.

**تنیسون، الفرد لرد** Tennyson, Alfred Lord شاعر انگلیسی (۱۸۰۹ - ۱۸۹۲)
تنیسون چهارمین فرزند از دوازده فرزند خانواده بود و نزد پدر آموزش عمیقی در زبان و موسیقی یافت و از فنون عالی صرف و نحو و غنای کلام شاعرانه برخوردار گشت. چنانکه علاقهٔ شدید به زیبائی بیان از اصول مهم آثار او بشمار آمد و این امر از اولین منظومه‌اش به‌نام شیطان و بانو *The Devil and the Lady* که در قالب شعر آزاد ساخته شده بود، آشکار گشت. اشعار این دوره در دیوان اشعاری از دو برادر *Poems by Two Brothers* در ۱۸۲۷ منتشر شدکه دو تن از برادرانش درآن همکاری داشتند. تنیسون در ۱۸۲۸ به ترینیتی کالج Trinity کمبریج رفت و در میان گروهی از جوانان روشنفکر به توسعه و پرورش استعداد شاعرانهٔ خود پرداخت، خاصه با آرثر هَلم Arthur Hallam دوستی عمیقی یافت که در سراسر زندگیشان ادامه پیدا کرد. تنیسون به تشویق دوستان دیوان اشعار، عمدةً غنائی *Poems, Chiefly Lyrical* را در ۱۸۳۰ انتشار دادکه شامل منظومهٔ یادآوریهائی از هزار و یکشب *Recollections of the Arabian Nights* بود. این دیوان به سبب بیان و وزن تازهٔ شعر با ذوق عامه موافق نیامد، منتقدان نیز از آن با لحن تحقیرآمیز یاد کردند. منظومهٔ لوطس خواران *The Lotos-Eaters* (لوطس کلمه‌ای یونانی است و در اساطیر به میوهٔ لذیذی درکشوری خاص گفته می‌شود که هرگاه بیگانگان از آن بخورند، دیار خود را فراموش می‌کنند وکنایه است از سرمستی و خوشیها) (۱۸۳۳) که از کتاب نهم اودیسه *Odyssée* اثر هومر مایه گرفته، از

دو قسمت تشکیل شده است. قسمت اول ورود اودیسه و ملاحان را به‌سرزمین لوطس خواران نشان می‌دهد وقسمت دوم نغمه‌هائی را دربر داردکه به وسیلهٔ ساکنان جزیره در عجایب سرزمین و ستایش زندگیشان سروده شده و از طرف ملاحان به آن پاسخ داده می‌شود، نغمهٔ ملاحان حاکی از سرنوشت غم‌انگیزشان است که سرانجام آنان را به عصیان می‌کشاند، چنانکه مصمم می‌شوند در جزیره بمانند و هرگز آن را ترك نکنند. این منظومه که قدرت هُنری تنیسون را آشکار می‌کند، از شاهکارهای او بشمار می‌آید. تنیسون به سبب مرگ پدر و پراکندگی افراد خانواده، بی‌آنکه مدرکی بدست آورد- کمبریج را ترك کرد. مصیبتهای دیگر نیز مانند مرگ غیر منتظر دوستش ارثر هَلِم در ۱۸۳۳ و قطع رابطه با نامزدش، این دوره از زندگی شاعر را تیره ساخت. با این حال پیوسته بر شهرتش افزوده می‌شد. وی همواره در آثارش تجدید نظر می‌کرد و در ۱۸۴۲ برگزیده‌ای از اشعار اصلاح شده را در دو جلد با عنوان اشعار *Poems* منتشرکرد که توفیقی بسیار بدست آورد، توفیقی‌که مدت پنجاه سال همچنان دوام یافت. از منظومه‌های معروف ودلنشین این دیوان لاکسلی هال *Locksley Hall* در بیان رؤیاها وخواستها و آرزوهای صادقانه و روح مشوش و نگران جوانی است با عشقی ناکام مانده که با لحنی آمیخته با صداقت به خواننده منتقل می‌شود. آخرین شعر دیوان نیز به نام یولیسیز *Ulysses* پیروزی بسیار بدست‌آورد و تنیسون را در ردیف شاعران بزرگ قرار داد. منظومهٔ شاهزاده خانم *The Princess* (۱۸۴۷) در قالب شعرآزاد، سرگذشت شاهزاده خانمی را با عشقها و موانع و حوادث زندگیش بیان می‌کند. تنیسون در این منظومه به صورتی دلپذیر از مسائل مورد ابتلای زنان سخن می گوید، از تساوی حقوق مرد و زن دفاع می‌کند و در ضمن بیم آن دارد که این تساوی از لطف و ظرافت زن بکاهد. قطعه‌هائی از این داستان منظوم جزو بهترین اشعار در ادبیات انگلیس بشمار می‌آید. تنیسون هرگز از اندیشهٔ مرگ دوستش فارغ نشد و اندوه و ماتم خود را در مدت هفده سال به صورت مرثیه‌های زیبائی درآوردکه در ۱۸۵۰ با عنوان بیاد... *In Memoriam* منتشر شد. شاعر دراین منظومه‌ها به مسائل فلسفی و فناناپذیری روح پرداخته و در این راه چنان ظرافت و نکته‌پردازی و لطافت بکار برده که بسیار مورد توجه قرار گرفته و او را به شهرت واقعی رسانده است. در همین سال تنیسون پیروزی تازه‌ای یافت و

پس از مـرگ وردزورث Wordsworth ، بـه جای او بـه سمت ملـك‌الشعرائـی دربار منصوب شد و سالها بعد بـه عنوان لردی مفتخر گشت. در ۱۸۵۲ تنیسون اولین منظومهٔ خود را در سمت ملك‌الشعرائـی انتشار داد و آن اود د مرگ دوك ولینگتون *Ode on the Death of the Duke of Wellington** بود. منظومهٔ مائود *Maud* در دیوان تازه‌ای در ۱۸۵۵ منتشر شد. این منظومه داستـان غم‌انگیز عشق ناکام جوانی را بـه دختری زیبا، دوئل او با برادر دلـدار و کشتن او و فرار وشرکتش را درجنگ کریمه بیان می‌کند. هیچ‌یك از منظومه‌های داستانی تنیسون تا این حد گویا و زنده و سرشار از تنوع احساس نبوده است. بعضی از اشعار عاشقانهٔ ایـن منظومه در ردیف زیباترین اشعـار انگلیسی جای گـرفته است. تنیسون که شیفتهٔ افسانهٔ شاه‌آرثر Arthur بود یك سلسله شعر منثور ساخت که مجموع آن در۱۸۸۵ بـا عـنـوان چـکـامـه‌هـای شـاه *The Idylls of the King* انتشار یـافت، شامـل دوازده قطعهٔ داستانی از افسانهٔ شاه‌آرثر. این اثر در بعضی قطعه‌ها ازهنر شاعری وکمالی بینظیر برخوردار است. شهرت تنیسون همچنان رو به افزایش بود، کتاب اینوك اردن *Enoch Arden* (۱۸۶۴) بالاترین رقم فروش را بدست آورد. داستـان، سرگذشت دختربچه‌ای است به نام اردن‌که در ساحل دریا با دو دوست پسر بازی می‌کند و در جریان بازی گاه زن اینوك می‌شود وگـاه زن آن دوست دیگر، امـا به مرور زمان بازی صورت واقعی می‌گیرد و اینوك با اردن ازدواج می‌کند. پس از چندین سال زنـدگـی سعـادتمندانه دچـار فقر شدید مـی‌شوند و اینوك بـرای خوشبختی خانواده و بدست آوردن سرمایه با سمت سرپـرستی کارگران کشتی به سوی چین روان می‌شود و به هنگام بازگشت بـه وطن در جریـان توفان و غـرق کشتی به جزیره‌ای می‌افتد و سالها در تنهائی‌کامل بسر می‌برد، تا سرانجام موفق می‌شود به زادگاهش بازگردد وبه‌محض ورود می‌شنودکه اردن با دوستش ازدواج کرده و او چون پدری از فرزندانش حمایت‌کرده است. اینوك از بیم آنکه آرامش خانواده را برهم بزند ناشناس می‌ماند، تا در بستر مـرگ که خود را به صاحب‌خانه‌اش می‌شناساند وپس ازمرگش موضوع به‌گوش اردن می‌رسد. پایان غم‌انگیز داستان و هنری کـه شاعر در توصیف منـاطق استوائی و شمالی بکار بـرده است، این منظومه را با پیروزی بسیار همراه ساخته، چنانکه به‌چندین زبان ترجمه شده و الهام‌بخش بسیاری از شاعران گشته است.

تنیسون برای نسل خود مبین و مفسر افسانه‌های کهن و قرون وسطائی و نقاش پر احساس صحنه‌های حقیرانهٔ زندگی جاری است، در ضمن نیز توانسته است به جریانهای فلسفی و علمی زمان خود شکل خاص بخشد. گرچه شهرت تنیسون در نسل بعد رو به‌کاهش نهاد، نامش به عنوان شاعر بزرگ در ادبیات انگلیسی باقی ماند. تنیسون در بارهٔ خود می‌گوید: «من شاعری نیستم که همواره از خود سخن می‌گوید، این صدای شعر است که از وجود من بیرون می‌آید.»

**تواین، مارك** Twain,Mark نام مستعار، (سمیوئل لنگهورن کلمنز Samuel Langhorne Clemens نام واقعی) داستان نویس امریکائی(۱۸۳۵-۱۹۱۰) سمیوئل در فلوریدا Florida زاده شد، پدرش مردی بی‌ایمان و مادرش زنی مذهبی و متعصب بود. سمیوئل دورهٔ کودکی را در قریهٔ هنیبل Hannibal در کرانهٔ رود می‌سی‌سی‌پی گذراند. این منطقهٔ آرام بعدها زمینهٔ مهمترین آثار وی قرار گرفت. سمیوئل از کودکی ذوق ماجراجوئی بسیار داشت و پس از مرگ پدر که در دوازده سالگی او رخ داد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و بنوبت کارگر چاپخانه، رانندهٔ کشتی بخار و سرباز داوطلب شد، مدتی نیز به گروه جویندگان طلا پیوست و پس از آنکه از سفرهای متعدد و اشتغال به حرفه‌های گوناگون معرفتی وسیع از عالم انسانیت بدست آورد، به روزنامه‌نویسی پرداخت و در مقاله‌نویسی سبك خاص فکاهی را برگزید. در۱۸۵۹ بودکه نام مستعار مارك تواین را انتخاب کردکه اصطلاحی بود در دریانوردی. مارك تواین اولین داستان را در۱۸۶۵ به نام وزغ‌جهندهٔ‌معروف ناحیهٔ‌کالاوراس *The Celebrated Jumping Frog of Calaveras County* در نیویورك انتشار داد که شهرتی ناگهانی برای او بدست آورد و موجب شد که مارك تواین راه قطعی داستان‌نویسی را دنبال کند. این قصه، داستانی است قدیم و معروف که مارك تواین آن را تازه گردانیده است و مسابقه‌ای را نشان می‌دهد میان معروفترین وجهنده‌ترین وزغ منطقه متعلق به‌آسیابانی جوان و وزغ شخص دیگری به نام دنیل وبستر Daniel Webster که بر اثر اینکه پوزهٔ وزغ خود را نهانی با برادهٔ سرب پر کرده بود، برندهٔ مسابقه گردید. این داستان بظاهر ساده با قلم طنزآمیز و لحن آمیخته با مسخرهٔ مارك تواین، به صورت داستانی بسیار زیبا و دلپذیر درآمد و مارك تواین را نویسندهٔ محبوب عامه

ساخت. مارك تواین پس ازآن سفر طولانی خود را آغازکرد وتقریباً سیزده سال در خارج کشور بسر برد، همه‌جا سخنرانیهائی ایراد کرد و زمینهٔ آثار پیروزمندانهٔ خود را فراهم‌آورد. ساده دلان در سفر کشتی *The Innocents Abroad* (۱۸۶۹) در واقع سفرنامه‌ای است که آمد و شدهای دریائی نویسنده را به ایتالیا و بیت‌المقدس وصف می‌کند. مارك تواین در این سفرنامه، تمدن کهن منطقهٔ مدیترانه را با نگاهی طنزآلود می‌نگرد، توصیف موزه‌ها، شهرها، خرابه‌ها همه به مارك تواین این امکان را داده است که هنر مضحکه‌نویسی خود را آشکار کند و به هرچیزجنبهٔ نمایشی بخشد. این اثر نیز برای نویسنده شهرت و ثروت همراه‌آورد. مارك تواین در ۱۸۷۰ ازدواجی افسانه‌ای انجام داد، به این معنی که عاشق عکس یکی از دوستان برادرش شد و پس از ازدواج در نیویورك اقامت گزید. در بارهٔ نفوذ این ازدواج برشخص مارك تواین و آثارش گفتگوی بسیار بوجود آمد. گفته می‌شد که ازآن پس براستعدادهای طبیعی مارك تواین سدی بسته شد، زیرا وی به طور اجبار تسلیم عقاید تعصب‌آمیز و محافظه‌کارانهٔ همسرش شده بود که او را از انتشار بعضی از آثارش منع و بسیاری از آنها را به بهانهٔ بی‌پروائی پاره می‌کرد. باوجود این مارك تواین آثارقابل ملاحظه‌ای انتشار داد. داستان سخت گذرانی *Roughing It* (۱۸۷۲) خاطرات قسمتی از حوادث سفر اوبه غرب دور است. مارك تواین که برای بدست آوردن ثروت از هیچ تلاشی دریغ نداشت، خود را به کار استخراج طلا و نقره مشغول می‌داشت تا شغل مناسبتری که با استعداد طبیعیش سازگارتر باشد بدست آورد. زمینهٔ این زندگینامه ماجراهای این سفرهاست که با لحن طنزآمیز به صورت قصهٔ خیال‌انگیزی درآمده است. در عین حال از زندگی مردم امریکای عصر او و تمایل جوانان به ماجراجوئی تصویری پیش‌چشم گذاشته است. داستان قرن طلائی *The Gilded Age* (۱۸۷۳) خاطرات نویسنده را از شهر هنیبل نشان می‌دهد آمیخته با هجوی تند از دورهٔ پس ازجنگهای داخلی. قهرمان داستان نوعی دون‌کیشوت خیالپرور است باچهره‌ای عامه‌پسند. در ۱۸۷۶ ماجراهای تام سایر *The Adventures of Tom Sawyer* منتشر شد که به دوران کودکی مارك تواین ارتباط می‌یابد و قهرمانان آن دوستان دورهٔ تحصیلی اویند. نویسنده در این داستان خصوصیتهای اخلاقی و عقاید خرافی جوانان غرب امریکا و روی‌هم‌رفته خصائص تودهٔ ملت را به‌طور گویا

و جانداری نمودار می‌سازد. تام سایر از مهمترین آثار مارك تواین بشمار می‌آید و دنبالهٔ ماجراهای آن در اثر دیگری به نام ماجراهای هکلبری فین *The Adventures of Huckleberry Finn* گرفته شد که در ۱۸۸۵ منتشر گشت و بیشك شاهکار مارك تواین و از شاهکارهای ادبیات امریکا شناخته شد، شامل حماسهٔ بزرگی از مردم حادثه‌جو در دوره‌ای سخت و نمودار کنندهٔ چهره‌های مشخصی از نوجوانان امریکائی عصر نویسنده. هکلبری فین با داشتن پدری نالایق و دائم‌الخمر پسر ماجراجوئی بدون هیچگونه تعلیم و تربیت بار آمده که به حال خود رها شده و با حوادث فراوان زندگی روبرو می‌گردد. داستان هکلبری فین پردهٔ گستردهٔ نقاشیی است که گروههای گوناگون و تماشائی و جالب توجه را پیش چشم قرار می‌دهد، ازین‌رو نمونهٔ کاملترین زندگینامهٔ طنزآمیز بشمار رفته و از شهرتی جهانی برخوردار گشته است. مارك تواین که در این دوره مورد ستایش فراوان قرار گرفته و نویسندهٔ محبوب تودهٔ مردم گشته بود، از ۱۸۹۳ دچار یك سلسله حوادث ناگوار شد مانند ورشکستگی مالی، از دست‌دادن سلامت و کاهش قدرت خلاقه، مرگ یك دختر و دیوانگی دختر دیگر، بیماری و مرگ همسر . این تلخیها و مصائب پی در پی نوعی بدبینی دربارهٔ عالم و خالق عالم در او پدید آورد که به نوشتن آثاری تازه انجامید. در داستان مردی که هدلی‌برگ را فاسد کرد *The Man That Corrupted Hadleyburg* (۱۹۰۰) حملهٔ تندی به تظاهر و خودپسندی و دنائت مردم شهرهای کوچك شده است و اوج این بدبینی در داستان بشر چیست؟ *What Is Man?* دیده می‌شود که در ۱۹۰۶ بدون نام نویسنده منتشر شد و مکالمه‌ای است فلسفی دربارهٔ قدرت الهی و اثبات این امر که بشر فاقد هرگونه اراده و اختیار است و در دست قوائی نامرئی به این سو و آن سو کشیده می‌شود. مارك تواین در این دوره به نوع دیگری از نویسندگی روی آورد و آثاری انتشار داد برمبنای تاریخ، از جمله ژاندارك *Joan of Arc* در ۱۸۹۶ که با دقت و امعان نظر بسیاری از روی اسناد و مدارك تهیه شده است. در واقع ژاندارك قهرمانی است که مارك تواین در کودکی به خواندن سرگذشت او بسیار علاقه داشت و او را تجسمی از زن کامل می‌دانست. در داستان یَنکیی از مردم کونکتیکت در دربار کینگ آرتور *A Connecticut Yankee in King Arthur's Court* (۱۸۸۹) اوضاع واحوال به‌صورت

خنده‌آورترین و مسخره‌آمیزترین شکل خود درآمده است. آخرین اثر مارك تواین بیگانهٔ اسرارآمیز *The Mysterious Stranger* نام داردکه پس ازمرگ نویسنده در ۱۹۱۶ منتشر شد و با قصه‌های فلسفی ولتر مقایسه گشت. آثار چاپ‌نشدهٔ مارك تواین در ۱۹۴۰ انتشار یافت.

مارك تواین سالهای آخر زندگی را با شهرت و افتخار گذراند و در خانهٔ زیبائی که در کونکتیکت Connecticut ساخته بود، سکونت کرد و از احترام مردم سراسر جهان برخوردار شد. مارك تواین را بیشتر داستانپرداز عجایب بشمار می‌آورند. اشخاص داستانهایش افرادی فراموش نشدنی‌اند که همواره موجب سرگرمی نسلهای آینده گشته‌اند. ارنست همینگوی در بارهٔ هکلبری فین گفته است: «همهٔ ادبیات جدید امریکا از یك کتاب مارك تواین سرچشمه گرفته و آن هکلبری فین است... و بهترین کتابی است که ما در دست داریم.»

ترجمه به فارسی: هکلبری فین ـ بشر چیست؟ـ تام سایر ـ زارع شیکاگو ـ شاهزاده و گدا ـ بیگانه‌ای در دهکده ـ زندگی برروی می‌سی‌سی‌پی ـ شرطبندی دومیلیاردر.

**توپلیوس، زاخاریاس** Topelius, Zacharias شاعر و رومان‌نویس فنلاندی سوئدی‌زبان (۱۸۱۸ ـ ۱۸۹۸) توپلیوس در خانواده‌ای مرفه زاده شد و دورهٔ کودکی را در نیکبختی گذراند که بعدها آن را در آثارش منعکس کرد. پدرش پزشك بود و در ۱۸۳۱ درگذشت. توپلیوس پس از مرگ پدر به هلسینکی Helsinki رفت و در حدود یك سال در خانهٔ رونبرگ Runeberg رومان‌نویس مشهور اقامت کرد، نزد وی آموزش عالی یافت و به ادبیات و مطالعات تاریخی کشیده شد و در ۱۸۴۰ به دریافت درجهٔ دکتری نایل آمد. ابتدا در دبیرستانهای هلسینکی و سپس در دانشگاه به تدریس اشتغال یافت و مدیریت روزنامهٔ اخبار هلسینکی را برعهده گرفت. اولین دیوان توپلیوس در۱۸۴۵ و دو دیوان دیگر بتدریج تا۱۸۵۴ انتشار یافت. اشعار این دیوانها از زیباترین و لطیفترین و دلنشین‌ترین اشعار سوئدی بشمار آمد و برای شاعر محبوبیت فراوان در میان تودهٔ مردم کسب کرد. توپلیوس پس از آن به نویسندگی روی آورد و مجموعه‌های بزرگی از قصه‌های هیجان‌انگیز و تاریخی با عنوان قصه‌های جراح ارتش *Fältskarns Berättelser* انتشار داد که در آغاز به صورت ضمیمهٔ اخبار هلسینکی بچاپ رسید، سپس در پنج

جلد میان سالهای ۱۸۵۳ تا ۱۸۶۷ انتشار یافت. این مجموعه‌ها شامل سلسله خاطرات تاریخی است از زبان جراح پیری که پس از بازگشت از چندین سفر برای دوستان نقل می‌کند. نویسنده در قالب این قصه‌های قدیم، تاریخ سوئد و فنلاند را از جنگ سی‌ساله تا نیمهٔ قرن هیجدهم شرح می‌دهد. قصه‌ها رنگی قوی از رومانتیسم دارد و با شگفتیها همراه است. کتاب قصه‌های جراح ارتش برای توپلیوس قدرت و ثروت بسیار فراهم آورد. از آثار دیگر او این آثار است: مجموعه داستان شب زمستان *Vinterkvällar* (۱۸۸۰)، دفتر شعر اوپرا به نام شکار کارل شاه *Kung Carls Jagt* (۱۸۵۲)، نمایشنامهٔ رگینا فون امریتس *Regina Von Emmeritz* (۱۸۵۳) و شاهزاده خانم قبرسی *Princessan av Cypern* (۱۸۶۰). توپلیوس همچنین یك سلسله قصه برای کودکان منتشرکرد با عنوان قصه‌ها *Sagor* (۱۸۴۷ - ۱۸۵۲) و سلسله کتاب خواندنی برای دانش‌آموزان فنلاندی با عنوان خواندنیها برای کودکان *Läsning för Barn* (۱۸۶۵ - ۱۸۹۶) که از محبوبیت و شهرتی بسزا برخوردار شد.

همهٔ آثار توپلیوس به زبان فنلاندی ترجمه شد و آثار کاملش در سیزده جلد میان سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ بچاپ رسید.

**تورگنیف، ایوان سرگیویچ** Turgenev, Ivan Sergeyevich نویسندهٔ روسی (۱۸۱۸-۱۸۸۳) تورگنیف درآریول Orël و درخانواده‌ای ثروتمند و ملاك زاده شد و دوران کودکی را در زادگاهش گذراند. پدرش افسر و مردی مسامحه‌کار بود و مادرش زنی مستبد و تندخو که با خشونت بسیار در خانه فرمانروائی داشت و حتی با پسر بیرحمانه رفتار می‌کرد، بعدها چهرهٔ خشن و عاری از لطف مادر در یکی از داستانهایش ترسیم شده است. تورگنیف در ۱۸۳۳ به دانشگاه مسکو وارد شد و سال بعد به دانشگاه سن پترزبورگ منتقل گردید و به وسیلهٔ استاد ادبیاتش با پوشکین شاعر نامدار و شعرش آشنائی یافت. خود نیز درضمن تحصیل به سرودن شعر پرداخت، از جمله منظومهٔ پاراشا *Parasha* است که مورد موافقت و تأیید بلینسکی منتقد معروف قرار گرفت. در ۱۸۳۸ تورگنیف برحسب رسم رایج زمان برای تکمیل تحصیلات و تجربه اندوزی به آلمان سفر کرد، سه سال در دانشگاه برلن به آموختن فلسفه پرداخت، با گروه آزادیخواهان و

متفکران اصلاح‌طلب روسیه آشنا شد، به‌انجمن آنان رفت وآمد کرد وبدین‌طریق هم علاقه به فرهنگ غرب در او توسعه یافت و هم عقاید سیاسیش خط سیر مشخصی گرفت. سپس به رم سفر کرد و به ادراك خود در زیبائی‌شناسی رنگ و جلا بخشید و هنگامی که در ۱۸۴۱ به روسیه بازگشت، جوانی بود زیبا، ظریف، شایسته و با فرهنگی قابل توجه و ممتاز. در آغاز به کار اداری پرداخت و پس از دو سال کار را رها کرد تا همهٔ وقت را به ادبیات مصرف دارد. در این هنگام با خوانندهٔ معروف مادام ویاردو گارسیا Viardot Garcia و شوهرش لوئی ویاردو، نویسندهٔ فرانسوی آشنائی یافت و رابطه‌ای بسیار صمیمانه میان آنان برقرار شد. مادر تورگنیف که از طرفی از این رابطه آزرده شده و از طرف دیگر با ترك شغل پسر مخالف بود، کمك مالی را قطع کرد و او را از خود راند. تورگنیف از آن پس ناچار شد از کار ادبی امرار معاش کند. سال بعد به دنبال خانوادهٔ ویاردو از روسیه خارج شد، ابتدا به برلن و پس از آن به پاریس سفر کرد. وضع ارتباط تورگنیف با خانم ویاردو چندان روشن نیست، اما مسلم است که درقلمرو خانوادگی آنان پذیرفته شده، تا آخر عمر غالباً در خانهٔ آنان سکونت داشته و ارتباط خود را با آنان ادامه داده است. تورگنیف در این دوره دست از شعر کشید و به نویسندگی پرداخت. داستان کوتاه آندره‌ئی کولوسف *Andrey Kolosov* را در ۱۸۴۴ انتشار داد که اثری عاشقانه و رومانتیك بود و تقریباً زندگینامهٔ جوانی او بشمار می‌آمد. قهرمان داستان جوانی دانشجو و ثروتمند است که با دوستش در خانهٔ افسر بازنشسته‌ای میهمانند و هردو به دختر او دل می‌بندند. تورگنیف در این داستان تضاد روحی دو جوان و خصوصیتهای اخلاقی آنان را وصف می‌کند و با لحنی زیبا و پر طراوت عشق لطیف سه جوان را بیان می‌کند. تورگنیف در مدت پنج سال دوری از وطن، به خلق اثر جالب توجهی پرداخت، شامل قصه‌هائی از زندگی دهقانان و ملاکان که با عنوان سرگذشتهای یکنفر شکارچی *Zapiski okhotnika* در ۱۸۵۲ انتشار یافت. این مجموعه داستان کوتاه در روسیه واقعه‌ای ادبی و اجتماعی بشمار آمد و درهای دنیای تازه‌ای را برعامهٔ مردم گشود. در این اثر چهرهٔ دهقانان با عواطف و عادات و خصوصیتهای اخلاقی و نظر آزادیخواهانه و خطوط رنگارنگ زندگیشان پیش چشم گذارده می‌شود و صراحت و واقع‌بینی با ادراك و احساس پرشوری از زیبائی طبیعت همراه

مـی‌گردد. داستان از دفتـر خاطرات یك شکارچی در حین گردش و گـم شدن در دشت و کوهسار نقل شده‌است. کتاب **سرگذشتهای یکنفر شکارچی** در روسیه وخارج‌از آن چون شاهکاری بشمار آمـد و نام تورگنیف را در ردیف نـویسندگان بـزرگ روسیه قـرار داد، امـا در محافل رسمی روسیه چون ادعانامه‌ای بـرضد بـردگی دهقانان تلقی گردید و مورد قبول مقامات حکومت قـرار نگرفت . تـورگنیف در ۱۸۵۰ به‌سبب بیماری مادر به‌روسیه بازگشت، مادر در آخرین لحظه‌های زندگی با پسر آشتی کـرد و وی پس از مرگ او به ثروتی بـزرگ دست یافت و از غـم مسائل مالـی آزاد گشت. مـرگ گوگول در ۱۸۵۲ تـورگنیف را سخت متأثـر ساخت، مقاله‌ای در یادبود او نوشت که از طرف دستگاه حکومت مورد اعتراض قرار گرفت و به توقیف و تبعیدش به ملك شخصی انجامید. در ملك خـود تعداد زیـادی نمایشنامه نـوشت و با پیـروزی فراوان به سن پترزبورگ بازگشت و در واقع مقام پیشوائی نویسندگان جوان و آزادیخواه روسیه را احراز کـرد. اولین رومان تورگنیف بـه نام «رودین» *Rudin* (۱۸۵۶) چهـرهٔ فـردی انقلابـی را نشان می‌دهد. رودین، جوانی کـه چندین ماه در خانهٔ ییلاقی بانـوئی متجدد از مـردم پایتخت بسر مـی‌برد، با سخنوری و فصاحت تـوجه میزبان و دختـرش ناتاشا و میهمانانشان را جلب مـی‌کند و استدلالهـا و عقاید گـوناگونش دربارهٔ مسائـل اجتماعی، او را فـردی ممتاز و درخشان معرفی می‌کند، سرانجام بـه نـاتاشا دل می‌بندد و به سبب آنکه مادر دختر تقاضای ازدواج او را رد می‌کند، راهـی جـز ترك خانهٔ آنان نمی‌یابد. تـورگنیف در وجود رودین نسل جـوان خیالپرور دههٔ چهارم قرن نوزده را معرفی می‌کند که خود را به دست فلسفه و رؤیا مـی‌سپارد و نمایندهٔ جـوانانی می‌شناسدش کـه از طـرف او لقب «آدم زیـادی یا بیحاصل» را گرفته‌اند، یعنی مردمی که حرف می‌زنند و اهل عمل نیستند. تـورگنیف در چـاپ دوم کتاب، رودین را به اقدامی متهورانه وا می‌دارد و داستـان را با کشته شدن او در جنگ پایان مـی‌دهد. رومـان **آشیـانهٔ نـجبـا** *Dvoryanskoe gnezdo* در ۱۸۵۸ پـردهٔ نقاشی گیـرائی است از آداب و رسوم قدیم روسیه و شامـل اصول عقاید آزادیخـواهی نـویسنده در زمینهٔ مذهب، پیشرفت و انساندوستی. قهـرمان کتاب نجیب زاده‌ای است با تربیتی اروپائی که از حیث فکر و روح عمیقاً فـردی روسی باقی مانده است. وی همسرش را که زنی متظاهر است و بـه شوهر خیانت

مـی‌کند، در پاریس می‌گذارد و به روسیه باز مـی‌گردد و در ملك خود به زراعت مـی‌پردازد و پس از چندی به لیزا دختر زیبا و پـرجاذبهٔ همسایـه دل مـی‌بندد و هنگامی که خبر مرگ زنش شایع می‌شود، با دختر نامزد مـی‌گردد. در این میان زنش سر می‌رسد و سعادت آنان را برهم می‌زند و خبر مـرگ را نادرست اعـلام می‌کند، لیزا نیز در عین ناامیدی به صومعه پناه مـی‌برد. پیروزی داستان آشیانهٔ نجبـا خـاصه در تـوصیف دقیـق و زیبائی است که نویسنده از شخصیت لیزا بعمل آورده و او را کاملترین نمونهٔ دختر نسل جوان روسیه در صبحدم اصلاحات اساسی معرفی کرده است، دختری پرجاذبه و نجیب و پاك و با اراده. در ۱۸۶۰ داستان «آستانهٔ فردا» *Nakanune* منتشر شد که قهرمانش جـوانـی بلغاری و فردی اصلاح‌طلب است و پیوسته به استقلال کشورش می‌اندیشد، اما قبل از بـازگشت بـه بلغارستان و اقـدامات آزادیخواهانه می‌میرد. تورگنیف نسبت بـه پیـروزی رومانهایش بسیار حساس بود و به ستایش مردم خاصه نسل جوان اهمیت می‌داد، اما منتقدان به آثار وی روی خوش نشان نمی‌دادند و او را در معرفی و تـرسیم افراد روسی بـه سهل‌انگاری متهم کردند. تورگنیف کـه از وضع سانسور رنـج می‌برد و نمی‌توانست اندیشه‌های خود را آشکارا بیان کند، بـرای نمایان ساختن راه پیشرفت تدریجی، مسألهٔ مشاجرهٔ فکری دو نسل را پیش کشید و شاهکار خود را به نام «پدران و پسران» *Ottsy i deti* در ۱۸۶۲ منتشر کرد که شدیدترین بحث و جدل را پدید آورد. قهرمان داستان «بازاروف» *Bazarov* پزشك جوانی بود که چون نسل اصلاح طلب روسیه با همهٔ قیود و سنتها مخالف بود، تورگنیف برای وصف ایـن جوان کلمهٔ «نیهیلیست» Nihilist یا منکر همه چیز را بکار بـرد. بازاروف در خانهٔ ییلاقی دوستش اقامت می‌کند و با پدر وعموی او به گفتگو وبحث می‌پردازد و در برابر این دو شخصیت که نمایندهٔ نسل گذشته‌اند، فکر و روحیهٔ نسل جوان را آشکار می‌کند. «پدران و پسران» مورد حملهٔ شدید منتقدان قرار گرفت، تا حدی که ارزش هنری و ادبی آن را نادیده گرفتند و به نکته‌های آن در تحلیل روانـی توجهی نکردند، در حالی که بعدها همین نکته‌ها ارزشی در حـد جهانـی و حتی دور از انتظار نـویسنده بدست آورد. تـورگنیف براثر حملهٔ شدید منتقدان دچـار اندوه و سرخوردگی گشت و مصمم شد کـه روسیه را تـرك کند، پس بـه آلمان رفت و در خانهٔ دوستان خود یعنی خانوادهٔ ویاردو اقامت گـزید و در انجمنها و

شب‌نشینیهای دلپذیر ادبی وهنری شرکت کرد و آرامترین دورهٔ زندگی راگذراند و همچنان به نویسندگی ادامه داد. در ۱۸۶۷ رومان دود *Dym* را انتشار داد که کمتر از رومان پیشین پیروزی بدست آورد. تورگنیف در این‌کتاب انتقاد تلخی از مسائـل سیاسی و اجتماعی کشور بعمل آورده و روسیه را بسیار دور از فـرهنگ غرب دانسته و ضرورت آموزش عمیق را گوشزد کرده است و کلمهٔ دود را چـون استعاره‌ای از زندگی معنوی و فکری روسیه بکار گرفته است. کتاب دود به سبب هجو تند و گزنده، مردم روسیه را برانگیخت و او را که دور از وطن مـی‌زیست به عدم ارتباط ودسترسی به محیط واقعی میهن متهم کرد. زندگی دلپذیر تورگنیف در آلمان به سبب جنگ ۱۸۷۰ برهم خورد و در نتیجه سفری به لندن و پـاریس انجام داد. درپاریس با فلوبر، زولا وبرادران گونکور آشنائی یافت. ژمین بکر *Nov'* (۱۸۷۷) آخرین رومان بزرگ او، به هنگامی نوشته شد که نهضت اصلاح‌طلبانه در روسیه آغـاز گشته بود و انقلابیان بتدریج در صحنهٔ سیاست ظاهـر مـی‌شدند. کتاب با وجود برخورداری از قسمتهای زیبا با شکست روبرو شد و مـورد انتقاد قـرار گرفت و با آنکه عدم آمادگی نهضت و علل شکست انقلاب را بیان کـرده بـود، نتوانست مردم را راضی کند. تورگنیف تا آخریـن لحظهٔ زنـدگی دست از نوشتن برنداشت، تعداد بسیاری قصه و داستان کوتاه و داستانهای خیـال‌انگیز و جادوئی‌انتشارداد، مانند داستان کلارا می‌لیچ *Clara Milich*. آخرین دیوان تورگنیف یا اشعار منثور او بـه نام سنی‌لیا *Senilia* کـه پس از مرگ انتشار یـافت، احساس بدبینی او را که تحت نفوذ شوپنهاور قرار گرفته بود، نشان می‌دهد. سالهای‌آخر زندگی تورگنیف، بدون کانون خانوادگی، بدون وطـن و بـدون ایمان، تنها از نـور شهرت و افتخار روشنی مـی‌گرفت، در ۱۸۷۵ در کنگـرهٔ جهانـی ادبیـات پاریس در سمت معاونت کنگره در کنـار ویکتور هوگو جای گـرفت و خطابه‌اش در بارهٔ ادبیات روسی پیروزی فراوان بدست‌آورد و هنگامی‌که برای اقامتی کوتاه بـه روسیه بـازگشت، ضیافتهائی بـه افتخار او ترتیب یـافت. از ۱۸۸۱ اولیـن نشانه‌های بیماری سرطان در او ظاهر شد و دو سال آخر زنـدگی را در احتضاری دردناک‌گذراند تا دربیست و ششم اوت ۱۸۸۳، در حالی کـه مادام ویاردو از او پرستاری مـی‌کرد، در خانه‌اش نزدیک پاریس درگذشت و جسدش بـه پتـرزبورگ برده و به خاک سپرده شد.

تورگنیف تأثیری مضاعف درادبیات روسی داشت، به این معنی که هم صدای‌ادبی غرب را به روسیه مـی‌رساند و هم اروپا را در جـریان انـدیشه‌های روسی قـرار می‌داد. آثار تورگنیف خاصه داستانهای کوتاه وی تفسیر عمیقی است از مسائـل اجتماعی روسیه در نیمهٔ قرن نوزدهم. وی نمونه‌ای از مردم را خلق کـرد به نام آدم زیادی که مردمی حساس و باهوش بودند، اما اوضاع غم‌انگیز روسیه، آنـان را از کار مثبت و اقدام در راه تحقق بخشیدن به آرزوها بازداشته بود. تورگنیف در قلمـرو قصه‌هـای خیـال‌انگیز زبـردستی دارد و با استـادی بسیار رؤیـاها و حـالتهای غیرعادی را تشریح مـی‌کند. آثارش با وجود واقع‌بینی دربارهٔ حادترین مسائل روز، از زیبائی و قـدرت فـراوان برخوردار است. تـورگنیف با آنکـه از رومان‌نویسان و نمایشنامه‌نویسان بزرگ روسیه در قرن نوزدهم است، بـه سبب زندگی دور از وطن و محرومیت از ارزشیابی بسیار نزدیك وقایع و محیط روسیه، نتوانست مقامی چون تولستوی و داستایفسکی بدست آورد.

ترجمه به فارسی: آبهـای بهاری ـ آدم زیادی ـ عشق نخستین ـ پـدران و پسران ـ خواب آشفته ـ داستانها (تصویر ـ مومو ـ رؤیا ـ ساعت) ـ داستانی که دکتر گفت ـ در آستانهٔ زندگی ـ رودین ـ مرداب آرام ـ خاك بکر ـ در آستانهٔ فردا.

**توفو** Tou Fou شاعر چینی (۷۱۲-۷۷۰) توفو در عصری زاده شد کـه یکی از بزرگترین سلسلهٔ امپراتورهـای چین یعنی سلسلهٔ تانگ T'ang در اوج قدرت بـود اما بتدریج رو بـه ضعف رفت و دچار تیره‌روزی شد. بیش از نیمـی از مردم رفاه خود را از دست دادند و دوسوم خانه‌ها ویـران گشت. بنابراین توفو در عصری ناآرام رشد کرد. جز سالهای کودکـی هرگـز بیش از دو سه سال در جائی قـرار نگرفت. او که از خانوادهٔ کارمندان عـالیرتبه بود و بـرای احراز مقامـات مهم کشوری و درباری تربیتی رسمی و جدی یافته بود و در عین حال نمی‌توانست به محیط محدود شغل اداری قانع شود، در پانزده سالگی به تنهائی به‌سفر پرداخت و سوار بر الاغ از سرزمین پهناور چین دیدن کرد و افق دید و دنیای شاعرانهٔ ذهن خودرا وسعت بخشید، در بیست وچهارسالگی به پایتخت بازگشت تا درامتحانات ورودی مشاغل مهم درباری شرکت‌کند و با وجود تبحر وسیع که بعدها ازآثارش نمودار است، در امتحانات که بسیار جدی بود، شکست خـورد، بی‌شك به سبب

مناعت نخواست به مقامات دیگر سر فرودآورد، پس بار دیگر پایتخت را ترک‌کرد و به‌سفر پرداخت و سالهـای مطبوعـی را بـه شکار در دره‌هـا و اسب سواری و تیراندازی و مطالعهٔ آثارفلاسفه وشاعران گذراند. سرانجام به هنگام مرگ پدر به خانه بازگشت تا سرپرستی خانواده‌ای را که دیگر ثروتی نداشت، برعهده‌گیرد و با آنکه می‌توانست بنا بر رسم خانوادگـی شغلـی‌کـوچك در دربار بدست آورد، برادر کوچکتر را واداشت تا از مزایای ایـن ارثیه بهره برگیرد و خود آزادی در ادبیات را ترجیح داد، با مشاغل گوناگون امرار معاش کـرد و بـه سرودن شعر پرداخت. اشعار این دوره شامل هجوها و انتقادهائی بود بر ضد اجحافات و فقر و اولین بار بودکه در شعر چینی واقعیت غم‌انگیز زندگی با لحن تند و صریح‌آشکار می‌گشت ـ حتی اشعار عامیانهٔ سابق هرگز این گستاخی را نداشت که اغنیا را به تعدی و تجاوز به حقوق ملت متهم سازد. از ۷۵۵ عصیان و انقلاب در چین‌آغاز گشت، عصیانی‌که سالهاکشور را درآتش وخون غرق‌کرد. توفو دراین دوره شاعر بزرگ تیره‌روزیهـا و شکستهـا شد و در منظومه‌هائـی مانند ندبه در کنار رودخانه وحشت جنگ و خرابی پایتخت را توصیف کـرد و در منظومـهٔ ندبه درباره ولیعهد از سرنوشت غم‌انگیز خـانوادهٔ سلطنتی یاد کـرد. سرانجام توفو که فکر اصلاحات بزرگ سیاسی را در سر مـی‌پروراند، از انقلاب و جنگهـای داخلی سرخـوردگی یافت و از سیاست کناره‌گیری کرد و باز بـه سیر و سیاحت و خلق آثار شاعـرانه پرداخت. آثارگوناگون او در قـرون بعد بـا تفسیرهای فراوان در چندین جلد به نـام دیوان و تفسیر اشعار **توفو** *Tou che King Ts' iuan* منتشر شد کـه از آثـار مهم ادبیات چین بشمار می‌آید و شامل بیست جلد است که اشعار آن بر حسب تاریخ وقایع زندگی شاعر تنظیم یافته و به چهار دوره تقسیم مـی‌گـردد: منظومـه‌های دورهٔ اول حرارت و شور طبع جوانی شاعر را منعکس مـی‌کند و تـوجه او را به اصلاحات اجتماعی نشان می‌دهد. اشعار دورهٔ دوم پرتلاش‌ترین دورهٔ زندگی شاعر را دربر دارد و توفو با فصاحت و واقع‌بینی بسیـار فقر، اندوه و خرابـی ناشی از جنگ داخلی را وصف کرده، امپراتور را از وفاداری خود مطمئن ساخته وآرزوی برقراری نظم سابق‌را در دل پرورانده‌است. منظومه‌های دورهٔ سوم شامل قطعه‌های بسیارگوناگـون است و در دوره‌ای سروده شده کـه شاعـر نفرت‌زده از جنگ و اغتشاش فعالیتهای سیاسی را ترك کرده و بـه زندگـی ساده پناه بـرده است. در

اشعار این دوره مناظر پر جاذبهٔ طبیعت وشکوه و زاری بر ویرانه‌های جنگ دیده می‌شود. منظومه‌های‌دورهٔ چهارم شامل ششصد قطعه است مربوط به دوران پیری شاعرکه به خاطرات گذشته باز می‌گردد، از دوستان یاد می‌کند و بر دورهٔ جوانی حسرت می‌خورد. آثار شاعرانهٔ توفو در قلهٔ عظمت ادبیات چین جای دارد، سبك شعرش از ظرافت و زیبائی بسیار برخوردار است. توفو درقالب منظومه‌های‌کوتاه سنتی چین موضوعهای وسیعی گنجانده که از تنوع فراوان و واقع‌بینی بهره‌مند است. احساسهائی که در اشعار توفو بیان شده او را نمونهٔ شاعر کمال مطلوب و شاگرد مکتب کنفوسیوس ساخته است، چنانکه او را «شاعر مقدس» نامیده‌اند. توفو نسبت به اجتماع احساس مسؤولیت می‌کند و خود را منعکس‌کنندهٔ آرزوهای ملت خویش می‌داند. دربارهٔ تیره‌روزی هموطنان و مصائبی که بر طبقهٔ پائین اجتماع وارد شده، اشعار جانگدازی ساخته است مانند این منظومه‌ها : حاکم چی‌هائو *Che Hao Li*، حاکم تونگ کوان *Tong Kouan Li* ، اشعاری خطاب به‌حاکم درتوصیه‌ها و مطالب پندآمیز و اخلاقی و مذهبی. در قطعهٔ جدائی زوجهای جوان *Sin Houen Pie* حال و جدائی زنی جوان را در بامداد شب عروسی وصف می‌کند، بامدادی که شوهر به جنگ احضار شده است. قطعهٔ جدائی پیرمرد *Tseü Lao Pie* جدائی پیرمردی را از خانواده نشان می‌دهد که برای حراست برج و باروی شهر به مرز می‌رود و مطمئن است که دیگر باز نمی‌گردد. در این اشعار سفارش همسر پیرش که به او توصیه می‌کند از آذوقه و لباسش در طول راه مراقبت کند، بسیار هیجان‌انگیز است. قطعهٔ جدائی مردی بیخانمان *Wou Kia Pie* سرباز جوانی را نشان می‌دهد که به طور معجزآسائی از جنگ گریخته ، به جستجوی خانهٔ خویش می‌رود و پس از تلاش بسیار خانه را ویران و بدون سقف و خالی از سکنه می‌یابد و به مأموری‌که او را یافته و می‌خواهد به جنگ بازگرداند با لحنی مسخره‌آمیز تسلیم خود را اعلام می‌دارد. قطعهٔ اندیشه‌های من در سفر از پایتخت به فنگ سین *Tseû King Fou Fêng Sien Yong Houai* قطعهٔ بسیار جالب توجه و گیرائی است از سفر شاعر در سراسرکشور ویران شده از جنگ.

توفو در زمانی می‌زیسته که شعر چینی در قرن طلائی خود بسر می‌برده و قواعد آن از دو قرن گذشته ثابت مانده و سرشار از تعبیر و صنعت کلام بوده است، اما نبوغ شعری توفو وتجربه‌هایش درعالم انسانی ومهر وعطوفتش به ملت ستمدیده

و تیره روز و غم عظمت کشور و افتخار به تاریخ ملی، موجب شده است که وی شاعری اجتماعی و تاریخ نگار معرفی شود. وی اولین کسی است که از فراخی معیشت در قصرها که رعایا را به خاك سیاه می‌نشاند و موجب فساد شاهزادگان می‌گشت، انتقاد می‌کند و راه تعلیم و تربیت و اخلاق را از طریق شعر بر مردم چین می‌گشاید.

**تولستوی، کنت آلکسی نیکلایویچ** (تالستوی) Tolstoy, Count Aleksey Nikolayevich شاعر و رومان‌نویس روسی (۱۸۸۲ - ۱۹۴۵) آلکسی تولستوی از اشرافزادگان بود که لقب کنت را به ارث برده و از ثروت بسیار و زندگی اشرافی و پرتجملی برخوردار گشته بود. تحصیلات خود را در رشتهٔ فنی در سن‌پترزبورگ انجام داد، اما علاقهٔ به شعر و ادب اورا به راه نویسندگی کشاند. اولین دیوان را در۱۹۰۷ انتشار داد که بعدها آن را از میان برد. از ۱۹۱۱ به داستان‌نویسی روی آورد و مجموعه داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌هائی انتشار داد که بسیار زود توجه تودهٔ مردم را به خود جلب کرد و بهترین آنها رومانهائی بود که پس از انقلاب انتشار داد. داستان آقای لنگ *Khromoy Barin* را در۱۹۱۲ منتشر کرد و در۱۹۱۴ با سمت خبرنگار به جبههٔ جنگ رفت و ناچار از نوشتن دست بازداشت. در۱۹۱۷ به‌هنگام انقلاب به‌روسهای سفید که مخالف انقلاب بودند، پیوست و به‌فرانسه مهاجرت کرد. در فرانسه با بزرگترین مجلهٔ مهاجران روس به نام سالنامهٔ معاصر همکاری کرد. پس از چندی انقلاب را پذیرفت و تقاضای بازگشت به وطن کرد و پس از توقفی کوتاه در برلن راه کشور خویش را گرفت و در مسکو اقامت گزید. آلکسی تولستوی به‌هنگام اقامت در فرانسه آثاری نوشت، از جمله داستان کودکی نیکیتا *Detstvo Nikity* (۱۹۲۱) که زندگینامهٔ نویسنده بشمار آمد. آلکسی در این اثر زندگی نیکیتا پسر ملاکی را از اهالی ولگا وصف می‌کند و در ضمن آن بازیها، رؤیاها، عشقهای اولین و حتی وضع کودکانی که با او معاشرند وکسانی که بنحوی در زندگی او وارد می‌شوند، همه را با تیزبینی و دقت خاص و بر زمینهٔ تصویر زیبائی از طبیعت روسیه پیش چشم می‌گذارد. زمستان باکوههای پر برف و سرمای سوزان و تجدید حیات طبیعت در بهار وکار درکشتزارها در تابستان و عزیمت خانواده به شهر در پائیز و احساس نیکیتا دربرابر تضاد زندگی در محیط دلگشای

دشت و کشتزار و محیط خشك شهر، همه با هنرمندی فراوان ترسیم می‌گردد. تولستوی به‌هنگام بازگشت به روسیه رومان گذر از دنجها *Khozhdenie po mukam* را در سه قسمت از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۱ انتشار داد. این رومان دورنمای با شکوهی است از دوران جنگ و انقلاب و هدف آن ترسیم وقایع تاریخی و اوضاع متشنج روسیه و جنگهای داخلی و عکس‌العمل روشنفکران در برابر انقلاب سرخ است و نویسنده در خلال وصف محیط سن‌پترزبورگ و فساد و انحطاطی که آن را فرا گرفته، آرزوی خویش را در عدالت اجتماعی عرضه می‌دارد و کمال مطلوب میهن‌پرستان را در تجدید بنای فرهنگی نوین بر ویرانه‌های فرهنگ قدیم می‌داند. و پردهٔ نقاشی گویائی از روسیهٔ زمان جنگ و مردمش پیش چشم می‌گذارد. کتاب گذر از دنجها از جاذبهٔ فراوان و پیروزی بسیار برخوردار گشت و اثری مهم در ادبیات روسیه بشمار آمد. از آثار معروف آلکسی تولستوی آئلیتا *Aelita* (۱۹۲۲) داستانی فرضی و مطایبه‌آمیز است که ما را به کرهٔ مریخ می‌برد، جائی که از جانب دستگاه حکومت روسیه عده‌ای برای برانگیختن انقلاب اجتماعی به آن اعزام شده‌اند. این اثر از سبکی پر شور و هیجان‌انگیز بهره‌مند است. دیگر از داستانهای فرضی آلکسی تولستوی جعبهٔ اختراعی مهندس گارینا *Giperboloyd Inzhenera Garina* نام دارد که قصه‌ای پر جاذبه و خیال‌انگیز است دربارهٔ آیندهٔ جهان . علاقهٔ به تاریخ‌نویسی تولستوی را به نوشتن چند اثر تاریخی واداشت که از همه معروفتر پطر اول (پطر کبیر) *Pêtr Perviy* در سه جلد است که بتدریج از ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۷ منتشر شد و تجسمی است از دورهٔ گذشتهٔ روسیه و قهرمان اصلی آن پطر کبیر، تزار اصلاح‌طلب که زندگی شخصی و اراده‌اش در نجات دادن کشور از ویرانی، قدرت خستگی ناپذیر کار، بیرحمی نسبت به دشمنان و احترام به کار و کوشش و صحنه‌های تاریخی و سفر معروف او به اروپا و عزم او در ساختن روسیه‌ای به سبك کشورهای اروپائی، همه چنان زنده و گویا وصف شده است که خواننده جامعهٔ روسیه را در دورهٔ او به چشم می‌بیند. این کتاب شاهکار آلکسی تولستوی بشمار آمد. نمایشنامهٔ تاریخی ایوان مخوف *Ivan Grozniy* (۱۹۴۵) نیز بر مبنای مدارك و اسناد جامع قرار دارد. این دو اثر تاریخی مقام ادبی آلکسی تولستوی را استحکام بخشید و او را در شمار نویسندگان درجهٔ اول شوروی قرار داد وبه او امکان داد تا درکنگرهٔ تبلیغاتی در

سراسر اروپا شرکت‌کند. داستان نان *Khlèb* داستانی تاریخی است که نویسنده در آن استالین را به مناسبت تهیهٔ مقدمات دفاع از شهر تزاریتسین Tsaritzin که بعدها استالینگراد نام گرفت، مدح گفته است. از آثار دیگر آلکسی تولستوی داستانهای شهرهای آبی *Golubyé Gorodà* دربارهٔ نظام جدید روسیهٔ شوروی و طلای سیاه *Chornoè Zoloto* است.

آلکسی تولستوی در۱۹۳۷ به دستگاه عالی حکومت شوروی راه یافت. در۱۹۳۸ به دریافت نشان لنین مفتخر شد و سرانجام به عضویت آکادمی علوم درآمد و در ۱۹۴۲ جایزهٔ استالین را بدست آورد و همچنان به تکمیل رومان پطر اول مشغول بود که مرگ او را در ربود. اگرچه آثار تولستوی به سبب اصل و تبار اشرافی نویسنده، مورد تردید منتقدان قرار داشت، بسیار پرخواننده و مردم‌پسند بود. آلکسی تولستوی در داستانپردازی هنری خاص و کم نظیر داشت و سبکش از روشنی وصراحت برخوردار بود. در جریان جنگ دوم جهانی، آثار او درتبلیغات ضد آلمانی و ادراك میهن پرستی نفوذ فراوان داشت.

ترجمه به فارسی: آئلیتا ـ کودکی نیکیتا ـ گذر از رنجها (سه جلد).

**تولستوی، لِف نیکلایویچ** (تالستوی) Tolstoy, Lev Nikolayevich رمان‌نویس و ادیب روسی (۱۸۲۸-۱۹۱۰) لِف (لئون) تولستوی در خانواده‌ای اشرافی و ثروتمند در دهکدهٔ یاسنایا پالیانا Yasnaya Polyana در۱۶۰ کیلومتری جنوب مسکو زاده شد، مادرش را در دو سالگی و پدرش را در نه سالگی از دست داد و به‌وسیلهٔ افراد دیگر خانواده و زیرنظر مربیان خارجی تربیت یافت. از منش و خوی نجیب‌زادگان برخوردار شد و به سبب رفاه و ثروت به لذتهای زندگی دل بست و از شور و احساس جوانی بهره‌مند گشت. در ۱۸۴۴ دردانشگاه قازان Kazan به تحصیل زبانهای شرق و حقوق پرداخت و در ۱۸۴۷ بی‌آنکه مدرکی بدست آورد دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و پس از تقسیم املاك خانوادگی به عیاشی پرداخت، اما روحیهٔ ناآرام، او را به تجربه‌های گوناگون و متضاد کشاند. در ۱۸۵۱ به ارتش قفقاز وارد شد و در دفاع از شهر سواستوپول Sevastopol شرکت کرد. اولین اثر ادبی تولستوی به این دوره تعلق دارد. اثری سه بخشی که بخش اول آن به نام کودکی *Detstvo* در ۱۸۵۲ انتشار یافت، بخش دوم آن به نام نوجوانی

*Otrochestvo* در ۱۸۵۴ و بخش سوم با عنوان جوانی *Junost* در۱۸۵۷. این اثر در واقع زندگینامهٔ نویسنده است که او را در چهرهٔ قهرمان کتاب تجسم می‌دهد، گاه لحظه‌های زندگی و گاه اندیشه‌ها و عقاید او را بیان می‌کند. زندگی پسر جوانی از کودکی تا جوانی پیش چشم گذارده می‌شود، بی‌آنکه با پیچ و خمهای داستانی بیامیزد. نکتهٔ جالب توجه در این اثر تحلیل عمیقی از روح کودك است که در خلال آن اطلاعات گرانبهائی از شخصیت تولستوی بدست می‌آید. این اثر به سبب صداقت و قدرت نویسندگی و طراوت کلام بلافاصله پس از انتشار با پیروزی بسیار همراه گشت. تولستوی پس از آن در کتاب دیگری با عنوان **قصه‌های سواستوپول** *Sevastopolskie Razskazy* (۱۸۵۵) زندگی خود را میان افسران ارتش، دلاوریهای سربازان و دفاع رشیدانهٔ آنان را از شهر سواستوپول بیان می‌کند. این اثر تولستوی را یکی از بزرگترین نویسندگان روسی به مردم شناساند. در۱۸۵۵ پس‌ازسقوط شهر سواستوپول تولستوی به سن‌پترزبورگ رفت، مورد استقبال فراوان قرار گرفت و از آنجا به ملك شخصی در یاسنایا پالیانا بازگشت و از ارتش کناره‌گیری کرد. داستان **بوران** *Metel'* (۱۸۵۶) شب پر-هیجانی را در میان برف و درکالسکهٔ سرگشته‌ای وصف می‌کند و با بینش دقیق و هنرمندی خاص، خاطرات دورهٔ کودکی را که به هنگام سفر از ذهن مسافر خواب‌آلود ونگرانی می‌گذرد، با سبکی شفاف وگویا شرح می‌دهد. **بوران** از بهترین آثار جوانی تولستوی بشمار آمد. تولستوی در این سالها دوبار به اروپا سفرکرد و در بازگشت، به هنگامی که فرمان آزادی غلامان و دهقانان از طرف تزار صادر شد، در ملك خود مدرسه‌ای برای کودکان روستائی تأسیس کرد وبرای آنان قصه‌های خواندنی بسیار نوشت که شاهکار سادگی و صراحت بشمار می‌آید. در ۱۸۶۲ تولستوی با دختر یکی از همسایگان به نام سوفیا Sofya که از پیش به او دل بسته بود، ازدواج کرد و اولین دورهٔ زندگی مشترك را با نیکبختی و کامرانی گذراندکه بعدها درکتاب آنا کارنینا به صورت زوج خوشبخت منعکس شده است. در ۱۸۶۲ کتاب **قزاقها** *Kazaki* منتشر شدکه‌آن نیز حوادث زندگی نویسنده است به هنگام اقامت در خط دفاعی قفقاز. این اثر چه از نظر هنری، چه از نظر بیان اصول عقاید تولستوی شاهکارکوچکی بشمارآمدکه نویسنده درآن مانند روسو زندگی ساده را در دل طبیعت می‌ستاید و کراهت خود را از مظاهر تمدن آشکار

می‌سازد. تولستوی در سفر دوم به اروپا شاهد مرگ برادرش بود که از بیماری سل درگذشت. منظرهٔ مرگ برادر پس از روزهای دردناك احتضار، تأثیر هولناکی در تولستوی برجای گذاشت وموجب تحرك فکریش میان دو قطب مرگ وزندگی و الهام‌بخش او در ترسیم چهرهٔ وحشتناك مرگ درآثار مهمش چون جنگ و صلح *Voyna i Mir* (۱۸۶۴-۱۸۶۹) و آناکارنینا *Anna Karenina* در۱۸۷۷ گشت. جنگ و صلح بزرگترین رومان در ادبیات روسی و از مهمترین‌آثار ادبی جهان بشمار آمد. تولستوی در این اثرمهم به شیوه‌ای بسیارکامل و برمبنای احساس بشردوستانه، حوادث اساسی زندگی را مانند تولد، بلوغ، ازدواج، کهولت، مرگ و جنگ وصلح بیان کرده است. این حوادث ازطرفی بر زمینهٔ وقایع بزرگ تاریخی‌آغاز قرن نوزده ولشکرکشی ناپلئون به روسیه و جنگ اوسترلیتز و حریق مسکو قرارگرفته است و ازطرف دیگر تاریخ و جریان زندگی دو خانوادهٔ اشرافی روسیه را که بعضی از افراد آن با خود تولستوی مشابهتهائی دارند، شرح می‌دهد. عظمت کتاب جنگ و صلح علاوه بر وسعت موضوع وکمال هنرمندی در بیان نکته‌های فلسفی و اخلاقی نهفته است که از جنبهٔ روسی و در عین حال جهانی برخوردار است. در نظر تولستوی تنها روحیهٔ نافذ سرداران و رهبران جنگ یا فنون جنگی نیست که در وقایع مهم تاریخی باید مورد توجه قرارگیرد، بلکه روح تودهٔ مردم و نیروی ارادهٔ افراد است‌که در جهادی مشترك ومداوم متمرکز می‌شود و موجب پیروزی می‌گردد. به‌عقیدهٔ تولستوی این وحدت درکاملترین شکل درروح ملت روس وجود دارد. مسألهٔ دیگر مربوط به مرگ است و ایمان تولستوی را به‌این نکته نشان می‌دهدکه مرگ به خودی خود قسمتی طبیعی از زندگی است. کتاب جنگ و صلح از طرف منقدان چون حماسه‌ای بزرگ مورد ستایش فراوان قرار گرفت و با شیفتگی مردم روبروگشت، حتی داوران بسیار دقیق و سختگیر از بحث در بارهٔ ارزش آن ناتوان ماندند. تولستوی با وجود شهرت و افتخاری‌که در این دوره نصیبش گشت، به اضطرابی روحی دچار شدکه هرگز از آن رهائی نیافت. خود او دربارهٔ تغییر حالش می‌نویسد: «دوست می‌داشتم، مورد مهر و محبت قرار گرفته بودم، فرزندان خوب داشتم و از سلامت و نیروی جسمانی و روحی برخوردار بودم ومانند دهقانی قادر به درو و ده ساعت‌کار بلاانقطاع و خستگی ناپذیربودم. ناگهان زندگیم متوقف شد، دیگر میلی در من وجود نداشت، می‌دانستم که دیگر

چیزی نیست که مورد آرزویم باشد، به‌گرداب رسیده بودم و می‌دیدم که جز مرگ پیش رویم چیزی قرار ندارد، من که آنقدر تندرست و خوشبخت بودم، احساس کردم که دیگر نمی‌توانم به زندگی ادامه دهم.» تولستوی از آن پس در ورای هرچیز عدم را می‌دید و تحت تأثیر این ضربهٔ روحی، همه چیز در نظرش رنگ باخت، حساسیت و بستگیش به چیزهای پرلطف زندگی، ناگهان به نفرت بدل شد و پیوسته تحت تلقین این اندیشه قرارگرفت که باید ساده زندگی کند و به مردم نزدیکتر شود. در ژانویهٔ ۱۸۷۲ در ایستگاه راه آهن، زن جوانی خود را زیر چرخهای قطار انداخت و علت آن مسألهٔ عشقی اعلام شد. تولستوی که شاهد جسد غرق در خون زن زیبا بود، کوشید تا زندگی آن تیره‌روز را که قربانی شهوت و لذت جسمانی شده است، پیش چشم آورد. مدتها با اضطراب دربارهٔ این صحنهٔ پرشور می‌اندیشید و در ذهن خود موضوع داستانی را آماده می‌کرد که منجر به خلق رومان آنا کارنینا گشت. داستان پرده‌ای نقاشی است از دنیای طبقهٔ اشراف و تحلیلی روانی از گروههای مختلف افراد انسانی. آنا کارنینا زنی جوان از طبقهٔ ممتاز جامعه است که بدون عشق با کارمندی عالیمقام ازدواج کرده و در خلال زندگی مشترك، عشق واقعی را در وجود جوانی به نام ورونسکی Vronsky یافته است. تحرك داستان به جریان مراحل مختلف این عشق بستگی می‌یابد. از طرفی مبارزهٔ با نفس در راه وفاداری به شوهر و فرزند و ازطرف دیگر چیرگی عشق‌که به فرار وی با جوان می‌انجامد و سرانجام نگرانی و پشیمانی و اقرار به‌گناه که نشانهٔ شرافتی بود که هنوز در قعر وجودش جای داشت و همین امر سبب خودکشیش گشت. تولستوی مرگ آنا را در نتیجهٔ عدم قدرت او در مبارزهٔ با جامعه دانسته است. درکتاب آنا کارنینا زوج خوشبختی را نیز وارد داستان می‌کند تا تعادل رومان حفظ شود. این زوج خوشبخت معرف زندگی سعادتمندانهٔ خود نویسنده و همسرش است. در کتاب جنگ و صلح سرنوشت در مراحل گوناگون تاریخی نمودار می‌شود که نمائی نظامی و مخرب دارد و در آنا کارنینا تقدیر تنها از راه شهوت نمایان می‌گردد. رومان آنا کارنینا مردم پسندترین رومان تولستوی بشمارآمد و با ستایش وپیروزی فراوان همراه‌گشت، اما تولستوی از این امر احساس خشنودی نکرد و نوشت: «هنر دروغی بیش نیست و من دیگر نمی‌توانم این دروغ زیبا را دوست داشته

باشم.» در ۱۸۷۹ تغییر عقیدهٔ مذهبی تولستوی به حد کمال رسید. وی به این مسأله پی برد که قوانین مذهبی وکلیسائی با اندیشه‌هایش تطابق ندارد و درکتاب **اعتراف** *Ispoved* (۱۸۸۲)، سرخوردگی پیاپی خود را از زندگی آمیخته به‌لذت، مذهب قراردادی، علم و فلسفه بیان می‌کند وتغییر روحی خودرا در نوعی عرفان و زهد وترك لذات دنیوی نمایان می‌سازد وتنها لذت را درعشق به افراد انسانی و در سادگی زندگی روستائی می‌داند. از آن پس خود را به صورت دهقانان در آورد، لباس آنان را دربر کرد و زندگی ساده برگزید، حتی به گیاهخواری دست زد. **سونات کریتزر** *Kreytserova Sonata* (۱۸۸۹) سرآغاز سومین دورهٔ زندگی تولستوی بشمار می‌آید، دوره‌ای‌که تحت تسلط بحران عمیق مذهبی و اخلاقی قرار گرفته است. این اثر از برجسته‌ترین‌آثار این دوره است. قهرمان داستان با دختر جوانی ازدواج می‌کند و بلافاصله متوجه می‌شودکه میان او و همسرش جز رابطهٔ جنسی رابطهٔ دیگری وجود ندارد، پس زندگی‌شان رو به سردی می‌رود، تا آنکه زن با نوازندهٔ جوانی آشنا می‌شود و سونات بتهوون که این دو عاشق با شور بسیار آن را اجرا می‌کنند، بر علاقه‌شان می‌افزاید، کم‌کم حسادت در روح شوهر رخنه می‌کند و سراسر زندگیش را آشفته می‌سازد تا روزی‌که از راه می‌رسد و جوان را درکنار زن خود می‌بیند و در حالی نامتعادل با کارد زنش را می‌کشد و به زندان می‌افتد. نویسنده چنین نتیجه می‌گیرد که ازدواجی که تنها بر اساس جاذبهٔ جنسی و از روی شهوت باشد، هیچگونه تفاهم و عطوفتی بوجود نخواهد آورد. داستان **مرگ ایوان ایلییچ** *Smert' Ivana Ilycha* (۱۸۸۶) پردهٔ نقاشی گیرائی است از آداب طبقهٔ سرمایه‌دار روسیه. تولستوی در این اثر تنها مسؤولیت مشترك افراد انسانی‌را موجب شکست دادن مرگ و مفهوم واقعی بخشیدن به زندگی می‌داند. از آثار مهم دیگر این دوره رومان **رستاخیز** *Voskresenie* (۱۸۹۹) است و آخرین اثر دورهٔ خلاقیت و فعالیت ادبی تولستوی که آشکارا نبوغ هنری او را درخدمت اخلاق قرار داده است. این اثر از نظر وحدت موضوع و کمال ساختمان بر **آنا کارنینا** و حتی **جنگ و صلح** برتری دارد و در واقع هنر نویسنده در تجزیه و تحلیل روحی قهرمانان داستان به حد کمال رسیده است. در ۱۹۰۱ به سبب قسمتهائی از کتاب که نظر مغرضانهٔ تولستوی را به کلیسای ارتدوکس آشکار می‌کرد، موضوع طرد او از کلیسا مطرح شد و تولستوی چنین جواب داد: «صحیح

است که من با عقاید کلیسای شما موافقت نـدارم، اما به خدائی ایمان دارم کـه بـرای من، روح و عشق است و اساس همه چیز.» این پاسخ غـرورآمیز در سراسر روسیه شیفتگی خاصی پدید آورد و فلسفهٔ مذهبی و اخـلاقی تـولستوی را نشان داد. پس کاروان پیروان به ملك او براه افتاد ، خانه‌اش زیارتگاه مردم جهان شد و سیل بیانیه‌ها و خطابه‌ها و مدایح به سویش روان گشت. تولستوی نمایندهٔ مسلم خواستها و آرزوهای نسل جوان و روشنفکر گشت و نفوذش بـه دورتـرین نقطهٔ جهان کشیده شد، گاندی جوان که آثار او را می‌خواند تحت نفـوذ عقیدهٔ مبارزهٔ منفی و آرام او قرار گرفت، اما تولستوی خود در این دوره از همه‌چیز ملول بود، بـه دختـرش گفت: «روحـی سنگین دارم» و در یـادداشتهایش نـوشت: «حسرت فراوانی به رفتن دارم...» پس در دل شب برخاست و به ایستگاه راه آهن رفت و نوشت: «روح من با همهٔ قوا به دنبال استراحت و تنهائی است و بـرای فـرار از ناهماهنگی آشکاری که میان زندگی و ایمانم وجود دارد، باید بگریزم.» تولستوی در هفتم نوامبـر ۱۹۱۰ چشم از جهان فرو بست و برای آرامش روحش هیچگونه تشریفات مذهبی انجام نگرفت.

شهرت و بقـای تولستوی به سبب داستانهای او بود کـه خود در آخـرین دورهٔ زندگی آنها را محکوم کـرد، اما آثار فلسفیش کـه بیشتر به‌آنها دل بسته بود، در فراموشی فرو رفت. تولستوی آمیخته‌ای از خصوصیتهای متناقض بود، از سوئـی دارای جسمی قـوی و تمایلات حاد و از سوی دیگر بیزار از تمایـلات جسمانی. موضوع داستانهای او یا از زندگی خود او گرفته می‌شد یا از زنـدگی دیگـران. نظـرش دربارهٔ مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و لغو مـالکیت، راهنمـای دستگـاه حکـومت گردید، اما این واعظ خشمگین از آن رنج می‌برد کـه نمی‌توانست زنـدگی را با اندیشهٔ خویش وفق دهد. می‌خواست زاهد و پرهیزگار باشد، اما طبقه و خـانوادهٔ اشرافی و پر توقع او لذت محرومیت را از او سلب مـی‌کرد. مـی‌خواست لـذت فقـر را بچشد، اما نمی‌توانست خانواده‌اش را از لذتهای مادی و رفـاه محـروم کند. می‌خواست تنها بماند، اما برتعداد مداحان و پیروانش افزوده می‌شد. از همه چیز می گریخت، اما شهرتش سراسر دنیای متمدن را فرا گرفته بـود، مـی‌خواست تبعید ومحاکمه شود، اما تزار از او حمایت می‌کرد. بدین‌طریق چیزهائی را مانند شکنجه، فقر، اضطراب، زندان، تبعید که داستایفسکی، بی‌آنکه بخواهد، با آنهـا

دمساز بود برای تولستوی دور از دسترس باقی می‌ماند. تولستوی به سبب ترسیم دنیای معاصر و معرفتش در بارهٔ عالم محسوس و ملموس و توجهش به مسائل انسانی و هنر داستان‌نویسی، مرد بزرگ و رومان‌نویس برجسته و ممتاز روسیه در قرن نوزدهم بشمار می‌آید. خلق رومان طولانی و پر حادثه به وسیلهٔ تولستوی، نفوذی عظیم بر رومان‌نویسان دیگر برجای گذارد.

ترجمه به فارسی: آنا کارنینا ـ اسیر قفقاز ـ انتقام شوهر ـ به خدا خدمت می‌کنی یا به شکم؟ ـ برای کودکان ـ به‌یکدیگر محبت کنید ـ پادشاه و عابد ـ پولیکوشکا ـ تابش نور در ظلمت ـ جنگ و صلح ـ چگونه عشق زایل می‌شود ـ چه باید کرد؟ ـ حاجی‌مراد ـ حرص باعث هلاکت است ـ خداوند حق را می‌بیند ـ رستاخیز ـ زناشوئی ناپسند ـ سرگشتگی جانگداز ـ شیطان ـ فلسفهٔ زندگی ـ قدرت جهل ـ قزاقها ـ کشور دوزخ ـ ماجراهای سواستوپول ـ یك تیر ـ هنر چیست؟ ـ سعادت خانوادگی ـ سونات کریتزر.

**تیبوده، آلبر** Thibaudet, Albert منتقد و مورخ ادبیات فرانسوی (۱۸۷۴-۱۹۳۶) تیبوده تحصیلات خود را در دبیرستان هانری چهارم انجام داد. در درس فلسفه شاگرد برگسون Bergson بود و بعدها به طور عمیقی تحت نفوذ فلسفهٔ او قرار گرفت. در ۱۸۹۳ به‌دریافت لیسانس در رشتهٔ فلسفه نایل آمد و در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا نیز دیپلم استادی بدست آورد و در شهرهای گوناگون فرانسه به تدریس پرداخت. در ۱۹۲۵ کرسی استادی ادبیات فرانسه را در دانشگاه ژنو اشغال کرد و تا آخرعمر دراین مقام باقی ماند. اولین اثر تیبوده قوی سرخ *Le Cygne Rouge* (۱۸۹۷) افسانه‌ای اساطیری و نمایشی بود با نظم آمیخته به نثر، اما شهرت وی در ۱۹۰۸ و هنگامی آغاز شد که ستون نقد کتاب را در نشریهٔ لافالانژ La Phalange برعهده گرفت و یادداشت او در بارهٔ در تنگ *La Porte Étroite* اثر آندره ژید در ماه اکتبر ۱۹۰۹ توجه گروه نویسندگان ان. ار. اف. (La Nouvelle Revue Française) N. R. F. را جلب کرد. پس از آن با این مجله همکاری نزدیك یافت و از اول مارس ۱۹۱۲ سلسله مقالات منظم خود را با عنوان ادبیات *La Littérature* در آن منتشر کرد. این سلسله مقاله که نام نویسنده را برزبانها انداخت، بعدها با عنوان اندیشه‌هائی دربارهٔ ادبیات انتشار یافت.

تیبوده با انتشار اولین کتاب خود در نقد با عنوان شعر استفان مالارمه *La Poésie de Stephane Mallarmé* بزرگترین منقد ادبی زمان خود معرفی شد. وی در این اثر انتقادی، تحلیل روانی را به سبك برگسون در اثر ادبی وارد کرد، اما او که پیوسته در اندیشهٔ استقلال فکری بود، هرگز به انجمنها و گروههای ادبی وارد نشد و همواره به افتخارات بی‌اعتنا ماند. تیبوده در برابر اثری که مورد مطالعه و نقد قرار می‌داد، وضع دانشمند زیست شناسی را به خود می‌گرفت که همهٔ قدرت را در تشریح موجودی بکار می‌برد و سرگذشت این موجود را از زمانی که به صورت نطفه بوده تا تحولات تدریجی بعد مورد توجه دقیق قرار می‌دهد و به تشخیص کیفیت خویشاوندیها و تشابه‌ها می‌پردازد. تیبوده بیشتر علاقه داشت که به کنه موضوع مورد مطالعه پی برد تا دربارهٔ آن قضاوت کند. مسألهٔ مداومت در نسل، در نظر او نکتهٔ قابل توجهی بود که به او امکان می‌داد تا در سیر تحولات اندیشه بسر برد. آثار تیبوده در نقد به‌طور مداوم از شهرت و پیروزی برخوردار بود. در میان آثار مهمش اثر سه بخشی معروفی است به‌نام سی سال زندگی فرانسوی *Trente ans de vie Française* شامل این بخشها: اندیشه‌های شارل موراس *Les idées de Charles Mauras* (۱۹۲۰)، زندگی موریس بارس *La Vie de Maurice Barrès* (۱۹۲۱) ومبانی فلسفهٔ برگسونی *Le Bergsonisme* (۱۹۲۲)، پس ازآن تعداد فراوانی مجموعهٔ نقد ادبی یا تحلیل روانی انتشار داد، از آن جمله است: گوستاو فلوبر، زندگی، رمانها و سبك نگارش او *Gustave Flaubert... Sa Vie, Ses romans, Son style* (۱۹۲۲)، استاندال *Stendhal* (۱۹۳۱) و اندام‌شناسی نقد *Physiologie de la Critique* (۱۹۳۰). تیبوده دراین‌اثر به ساختمان بدنی و ارتباط نویسنده با سرزمین و محل سکونت و نفوذ جغرافیائی آن توجه می‌کند و در مطالعهٔ آثار سه چیز را دخالت می‌دهد: ذوق، ساختمان بدنی، قدرت خلاقه. اندیشه‌های سیاسی فرانسه *Les Idées Politiques de la France* بیشترپردهٔ نقاشی‌وسیعی است ازطرزتفکر درمحیط روشنفکران معاصر تامطالعه‌های فلسفی. این کتاب از بهترین آثار سیاسی قرن بشمار آمد. پس از مرگ تیبوده، مجموعه‌هائی از مقاله‌های او بچاپ رسید، از آن جمله است چند جلد اندیشه‌ها *Réflexions* ازاین‌قرار: اندیشه‌هائی‌دربارهٔ رمان *Réflexions sur le Roman* (۱۹۳۸)، اندیشه‌هائی دربارهٔ ادبیات *Reflexions sur la Littérature* (۱۹۳۸)، اندیشه‌هائی

دربارهٔ نقد *Réflexions sur la Critique* (۱۹۳۰). تاریخ ادبیات فرانسه از ۱۷۸۹ تا زمان معاصر *Histoire de la Littérature Française de 1789 à nos jours* (۱۹۳۶) اثری مهم بشمار آمد که بهتر از هر اثر دیگری از این قبیل، روح نقد فرانسوی را منعکس می‌کرد و در آن چشم‌اندازهای مهم با روشنی و تازگی قابل توجه پیش چشم گذارده می‌شد.
پول والری دربارهٔ تیبوده می‌نویسد: «هیچ‌کس چون او از قابلیت هنری در خلق چشم‌اندازهای با شکوه این جنگل عظیم ادبیات بهره‌مند نبوده است.»

**تیرسو د مولینا** Tirso de Molina نام مستعار، (گابریل تلیث Gabriel Tellez نام واقعی) نمایشنامه‌نویس و شاعر اسپانیائی (۱۵۸۳ — ۱۶۴۸) وی در مادرید زاده شد و تحصیلات خود را در دانشگاه آلکالا Alcalá بپایان رساند. در ۱۶۰۱ در صومعهٔ لامرسد La Merced درمنطقهٔ گواذالاخارا Guadalajara در سلك روحانیان درآمد و در این راه به مراتب عالی رسید و در شهرهای مختلف مانند تولدو، سانتو دومینگو، سالامانکا و بارسلون اقامت کرد. طولانیترین اقامت او در مادرید بود ودراین شهر با لوپه د وگا Lope de Vega آشنائی یافت. دربحثهای ادبی شرکت کرد، بحثهائی‌که او را به عنوان مردی روحانی‌که به ادبیات‌کفرآمیز پرداخته، به‌مردم شناساند. گابریل میان سالهای ۱۶۲۴و۱۶۳۳ پنج جلد نمایشنامه انتشار داد که شامل نمایشنامه‌های تاریخی، مذهبی، روانشناسی یا نمایشنامه‌هائی دربارهٔ امور واقعی روزانه یا آداب و رسوم زمان است. از جمله نمایشنامه‌های تاریخی او ، کمدی منظوم خردمندی یك زن *La Prudencia en la Mujer* است‌که قهرمانش ملکهٔ ماریا Maria ، مادر فرناندو چهارم Fernando IV است، این کمدی از شاهکارهای تئاتر اسپانیا بشمار آمد. کمدی دون خیل با کفش سبز *Don Gil de las Calzas Verdes* کمدی دسیسه‌آمیزی است که تلیث در آن گوشه‌هائی از نیرنگهای زنانه را با طنزی زیبا و استادی بینظیر و هنری درخشان برصحنه‌آورده‌است. این‌اثر ازمعروفترین آثار وی محسوب‌گشت. نمایشنامه‌های مذهبی تلیث گاه جار وجنجال بسیار برمی‌انگیخت و ازنمایش‌آنها جلوگیری بعمل می‌آمد. با این حال بعضی از این نمایشنامه‌ها شاهکار ادبیات اسپانیا شناخته شد مانند محکوم به‌سبب بی‌ایمانی *El Condenado Por Desconfiado* که ریشه‌های عمیق

آن در مسألهٔ تقدیر و مشیت الهی جای دارد. از کمدیهای پردسیسه و مربوط به آداب و رسوم، نمایشنامهٔ **دختر دهاتی والیه‌کاس** *La Villana de Vallecas* است، کمدی منظومی در سه پرده که نخستین‌بار در ۱۶۲۰ با نام مستعار منتشر شد و نمایشنامه‌ای است سرشار از ذوق و قریحه دربارهٔ مکر زنان که با پیروزی بسیار همراه گشت. دیگر کمدی منظوم **مارتا، زن متدین** *Marta la Piadosa* است در سه پرده که هزار و یک نکته از وجود زن عاشق را فاش می‌سازد. معروفترین اثر تیرسو د مولینا **ال بورلادور د سویلا** *El Burlador de Sevilla* است که اولین نمایشنامه دربارهٔ شخصیت دون ژوان بشمار آمده و مبنای دیرین سنت اروپائی این شخصیت قرار گرفته است. دون ژوان یگانه نمونهٔ بشری است که با مشخصات غیرمعمول به وسیلهٔ ادبیات اسپانیا در سراسر جهان راه یافته است. اثر تیرسو د مولینا اثری بسیار قوی‌است و او را خالق نمونه‌های افرادانسانی در درجهٔ عالی معرفی کرده است. تیرسو د مولینا دو جُنگ (مطالب گوناگون) میان سالهای ۱۶۲۱ و ۱۶۳۵ منتشر کرد. اولین جُنگ به نام **خانه‌های ییلاقی تولدو** *Los Cigarrales de Toledo* (۱۶۲۱) اثری بدیع است شامل اشعار غنائی، قصه‌ها، داستانها، زندگی قدیسان و سه نمایشنامه که نویسنده درآن تئاتر عامه را مورد توجه قرار داده است؛ دیگر مجموعه‌ای مذهبی با عنوان **آموزش آمیخته با نشاط و سرگرمی** *Deleitar aprovechando* (۱۶۳۵).

تیرسو د مولینا در حدود سیصد نمایشنامه نوشت که فقط هشتاد عدد آن در دست است. این وفور اثر تنها با لوپه د وگا که وی دنباله‌رو روش او در خلق نمایشنامه‌های ملی اسپانیا بود، قابل مقایسه است. تیرسو د مولینا و لوپه د وگا و بعدها کالدرون د لا بارکا هر سه روحانی بودند و هر سه صحنهٔ تئاتر را مکانی برای بیان اندیشه‌هایشان برگزیدند، زیرا معتقد بودند که تأثیر نمایش درمردم تأثیری مطلوب‌است و تیرسو د مولینا باوجود حمله‌های مقامات مذهبی، به‌سبب لحن گویا و جاندار از نفوذی شگرف در عامهٔ مردم برخوردار گشت. او به صحنه‌های پهلوانی و ملی لوپه د وگا وسعت بخشید و به وسیلهٔ ذهن بارور و آزادی بینظیر در زبان نمایشی و زبردستی بیمانند در هنر دسیسه سازی، و عمق تحلیل روانی و گویائی و سرعت مکالمه‌ها و صور ذهنی و نشاط و جنبش فکری که به اشخاص نمایشنامه می‌بخشید و به سبب گسترش دادن مشخصات روحی و اخلاقی اشخاص

نمایش در حد جهانی، خاصه به سبب استادی و تسلط بیمانند در زبان، بـر لوپـه د وگـا تفـوق یافته است و مـی‌توان او را خالـق تئاتـر آداب و رسوم اسپانیـا دانست.

**تیك، یوهان لودویگ** Tieck, Johann Ludwig رومان‌نـویس و نمـایشنامه‌نویس آلمانی (۱۷۷۳-۱۸۵۳) تیك در برلین زاده شد وتحصیلات دبیرستانی را دراین شهر انجام داد. از نوجوانی استعداد زودرس خود را در ادبیات آشکارکرد و بـه قلمرو نویسندگی وارد شد. با شور و شوق فـراوان به تحصیل ادبیات، تاریخ و زبانشناسی پرداخت و بـه ادبیات قرون وسطا و دورهٔ رونسانس شیفتگـی خـاص یافت. در ۱۷۹۰ و هفده سالگی کار ادبی را با رومان عبدالله *Abdallah* آغازکـرد و با مجلهٔ اشتراوس فدرن (پرهای شترمرغ) Straussfedern چاپ بـرلین همکاری کرد و داستانهای کـوتاه و رومـان و پـاورقی بسیار در آن انتشار داد، پس بـه رومانتیسم روی‌آورد و از برجستگان‌آن‌گشت. در۱۷۹۳ تراژدی کارل فون برنك *Karl von Berneck* را آغازکرد کـه پس از اصلاح و تجـدید نظر در ۱۷۹۵ انتشار یافت. موضوع تراژدی از خرابه‌های قصر برنك Berneck گرفته شده که نویسنده از آن دیدن کرده و چشم انـداز غمزده و وضـع متـروك آن را زمینهٔ هـراسناکی بـرای تـراژدی یـافـتـه بـود. تیـك پس از آن رومـان سرگذشت ویلیام لوول *Geschichte des Herrn William Lovell* را در سه جلد (۱۷۹۳ - ۱۷۹۶) به صورت نامه نگاری انتشار داد. این اثر با کتاب ورتر اثر گوته مشابهت دارد و رومانی است بدبینانه، شامل اعترافات به‌گناه و نـوعی تحلیل روانی. ویلیام لوول مـرد خوش سیما و پرشور و لذت طلـب،پس از فـریب دادن دختری جـوان و حساس می‌گریزد و با سلسله حوادثی روبرو می‌گردد، هـر روز بیشتر بـه تباهـی کشیده می‌شود و در جریان سفری در جرگهٔ راهزنان در می‌آید کـه حتـی به سبب عدم لیاقت از گروه آنان مطرود مـی‌گردد. ایـن اثر که نموداری است از فساد دورهٔ جوانی، از اندیشهٔ عمیق تیك مایه گرفته است. تیك پس از آن نوع تازهٔ قصه‌های نمایشی را به وسیلهٔ ایـن آثار رواج داد: گربهٔ چکمه پوش *Der Gestiefelte Kater* ( ۱۷۹۷ )، شوالیـهٔ ریش آبی *Ritter Blaubart* ( ۱۷۹۷ )، شاهـزاده تسربینـو *Prinz Zerbino*(۱۷۹۹)، اکبرت مو بور *Der Blonde Eckbert* (۱۷۹۶) که ازکتابهای

عامیانهٔ قرون وسطائی اقتباس و لحن افسانه‌ای استادانه‌ای در آن بکار برده شده، هیجان انگیزترین اثر رومانتیك نویسنده بشمار آمده است. شوالیه اکبرت با همسرش برتا Bertha در قصری زندگی می‌کند. برتا نقل می‌کند که چگونه در کودکی درجنگلی، درمصاحبت سگی وپرنده‌ای جادوئی، نزد پیرزنی پرورش می‌یابد وچگونه میل به‌شناختن دنیا او را فرار می‌دهد و در این فرارکه با پرنده‌اش همراه است، با چه حوادثی روبرو می‌شود. توصیف این حوادث همراه با جادوگریها به قصه رنگی رؤیائی و خیال‌انگیز می‌بخشد که به سبب قدرت نویسنده در القای صور ذهنی، از پیروزی بسیار برخوردار می‌گردد. دیگر از این نوع قصه اکارت باوفا و تانی‌هویزر *Der getreue Eckart und die Tannenhäuser* است، قصه‌ای از قصه‌های کهن پهلوانی، آمیخته با احساس فداکاری و صداقتی پایدار. نمایشنامهٔ قیصر اوکتاویانوس *Kaiser Octavianus* (سال ۱۸۰۴) منظومه‌ای است در ده پرده شامل سرگذشت زیبا و دلنشین امپراتور اوکتاویانوس و همسر و دوپسرش که تیك در آن عشق و دلاوری و ایمان را در محیطی تخیلی وغیر واقعی گنجانده است. رنگارنگی چشم‌اندازها و حوادث قهرمانان و غنای شاعرانه و خوشاهنگی کلام و خیال‌انگیزی پرجاذبه، موجب شده است که این اثر در تاریخ رومانتیسم آلمان مقام مهمی بدست آورد. کمدی دنیای واژگون *Die verkehrte Welt* در ۱۷۹۸ بر صحنه آمد که تیك در ضمن آن تودهٔ مردم را به صحنه کشانده بود. تیك در ۱۷۹۹ در ینا Iena اقامت گزید، به انجمن نویسندگان رومانتیك پیوست و مورد استقبال فراوان قرارگرفت و بعدها از رهبران این گروه گشت. در همین دوره با شلگل، شلینگ، فیخته، خاصه با نووالیس ارتباط و دوستی یافت، اما در مقایسه با این نویسندگان، ذوق خاص خود را حفظ کرد و به تصنع و تکلف در سبك رومانتیسم شناخته شد. تیك از رومانتیسم جنبهٔ مبهم و تاریك احساس را در نظر می‌گرفت و موضوعهای وحشت زا و پیچیده و سحرآمیز و غول‌آسا را بکار می‌برد، چیزی که بعدها در اروپا رواج یافت. تیك در طی بیست سال به طور مداوم در سفر بود، از برلین، درسدن، وین، مونیخ، پراك، ایتالیا و انگلستان دیدن کرد. در انگلستان دربارهٔ تئاتر، خاصه آثار شکسپیر مطالعات عمیق انجام داد. در ۱۸۱۹ در درسدن مستقر شد و مشاور تئاتر دربار گشت و درسهای معروف شبانه را آغاز کرد که در ۱۸۲۶ در مجموعهٔ اوراق نمایشی

*Dramaturgische Blätter* فـراهم آمد. این مجموعـه شامـل نظرهای انتقادی تیك در بارهٔ تئاتر بود کـه در ادبیات آلمـان عصر خود جنبشی پدید آورد. تیك تحت نفـوذ والتر اسکات و مانتسونـی به خلق رومانهای تاریخـی پـرداخت و رومان ویتوریا اکورومبونا *Vittoria Accorombona* را در ۱۸۴۶ انتشار داد کـه تحول تیك را در انتخاب راه تازه نشان می‌دهد. تیك در۱۸۴۲ ازطرف فردریك ویلهلم چهارم به برلین دعوت شد و تـا آخر زندگـی در این شهر مـاند و از محبـوبیت مداوم برخوردار گشت. کوشش تیك ازنظر ترجمه و نشر نیز قابل توجه است. وی علاوه بر انتشار آثار نویسندگان قدیم و جدید، ترجمه‌هائی از اشعار قرون وسطا وتئاتر انگلیس و ادبیات اسپانیا بعمل‌آورد، کتاب دون‌کیشوت اثر سروانتس را به‌آلمانی برگرداند و در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۳۳ ترجمهٔ آثار شکسپیر راکه به وسیلهٔ شلگل آغاز شده بود، تکمیل کرد.
تیك از نویسندگان پـراثر و برجستهٔ رومانتیك بشمار می‌آید که رومانتیسم آلمان را به جانب شگفتیها و خیال‌انگیزیها سوق داد.

**تین هان** T'ien Han نمایشنامه‌نویس‌چینی (۱۸۹۸- ) تین هان تحصیلات خود را در ژاپون انجام داد و انجمن «چین جنوبی» را تأسیس کرد که هدفش رواج هنر نمایشی غرب بود و دانشجویان اوقات فراغت را در این انجمن به کار نمایش اختصاص می‌دادند، اما به سبب تمایلات تند و پیشرفته ازکار این گروه جلوگیری بعمل‌آمد. پس تین هان به‌گروه نویسندگان چپ پیوست ونمایشنامه‌هائی بر صحنه آوردکه غالباً پیامی سیاسی دربر داشت. مشهورترین نمایشنامه‌های تین هان دراین دوره عبارت است از: مرگ باذیگری بزرگ دربارهٔ زندگی بازیگری که از عشق هنرپیشه‌ای بر صحنه جان سپرد. همت ژیستن دربارهٔ مقاومت فرزندان است در برابر سختگیری وتعصب مذهبی واخلاقی پدران. حادثهٔ غم انگیز دختر دریا سرگذشت دختر جوانی است که قصد خود را به خودکشی در دریا اعلام‌کرد تا با مردی‌که پدر و مادرش برای او در نظر گرفته بودند، ازدواج نکند، سرانجام نیز هنگامی کـه از ازدواج محبوب خود آگاهـی یافت، خود را کشت. تین هان همچنین بـا نوشتن فیلمنامه‌های متعدد بـه توسعهٔ سینمای چین کمـك فراوان کـرد و پس از استقلال و تأسیس جمهـوری خلق چین، پیروزمندانه‌ترین نمایشنامهٔ خـود به نام

**کوان ـ هان ـ کینگ** *Kouan Han - King*، سرنوشت نمایشنامه‌نویس بزرگ سلسلهٔ مغول را در ۱۹۵۸ بر صحنه آورد. تین هان دربارهٔ «راه پیمائی دراز» کلامی ساخت که به وسیلهٔ نی اول Nie Eul برایش آهنگ ساخته شد و بعدها سرود ملی چین گشت.
تین هان را می‌توان راهگشای تئاتر جدید چین خواند.

**تیوکریتوس (تیوکریت)** Theocritus شاعر یونانی (در حدود ۳۱۰ ـ ۲۵۰ پیش از مسیح) تئوکریت در شهر سیراکوز Syracuse زاده شد. از زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست، اما مسلم است که درشهرهای سیسیل واسکندریه اقامتهائی داشته است. از ده جلد دیوانی که به او منسوب است، تنها قطعه‌هائی بجا مانده که در مجموعه‌ای با عنوان منظومه‌های عاشقانه *Idylles* فراهم آمده است. این مجموعه دارای سی منظومهٔ کوتاه و ظریف است که غالب آنها شش هجائی است و تئوکریت در آنها محیط روستائی یا محیط طبقهٔ متوسط شهرنشین را جانشین دنیای قهرمانی و تراژدی یونان کرده است. امروزه وقتی از تئوکریت گفتگو می‌شود، قبل از هرچیز انسان به یاد جنگل، عشق و نغمه‌های شبانی می‌افتد، اما باید گفت که اشعار تئوکریت تنها به وصف صحنه‌هائی از زندگی روستائی محدود نمی‌شود، بلکه زندگی روزمرهٔ شهرها را نیز در لحظه‌های بسیار شاد وصف می کند، چنانکه در منظومهٔ پانزدهم به نام مردم سیراکوز بازدید دو زن طبقهٔ متوسط شهری را از اسکندریه نشان می‌دهدکه شاعر با صداقت و واقع‌بینی پرحرفی زنانه را ابتدا در خانه، سپس درکوچه‌های پرجمعیت، در مسیر کاخ سلطنتی و سرانجام حضورشان را در جشن بیان می‌کند. در آثار تئوکریت شهر و روستا ازنظر چشم‌انداز مکمل یکدیگرند، اما اولین بار مظاهر زندگی روستائی، دنیائی جداگانه بشمار آمده است، از این‌جاست که درك طبیعت و شوق رؤیائی به زندگی با صفاتر و ساده‌تر و سعادتمندانه‌تر بیان می‌گردد. صحنه‌های روستائی در اشعار تئوکریت از طراوت وسعت دید و ذوق توصیف و گویائی چهره‌ها برخوردار است. در بعضی از منظومه‌ها جلا و درخشندگی بیان و انتخاب کلمه‌های متناسب وبجا و پر احساس و خوشاهنگی و رنگارنگی کلام و قدرت بیان بر اصل موضوع غلبه دارد، تا حدی که گاه شبانان به ظرافت بیش از حد موصوف می‌شوند. می‌توان

گفت که تئوکریت مبتکر شعر روستائی وشبانی است. کلمهٔ اگلوگ Eglogue از زمان او مورد قبول قرارگرفته و پیروان بسیار یافته است. در میان آثار نمایشی او نمایش صامت *Mimae* بیشتر جنبهٔ رئالیستی دارد که در آنها عامهٔ مردم یا طبقهٔ متوسط زمان را بر صحنه می‌کشاند، چنانکه در قطعهٔ مردم سیراکوز که شاهکار او بشمار می‌آید، دیده می‌شود. در قسمت اساطیری، تئوکریت خدایان و قهرمانان را از عالم بالا به عالم خاکی فرود می‌آورد، به آنان احساس بشری می‌دهد، عظمت حماسه‌ای را از ایشان سلب می‌کند و جاذبهٔ دلپذیر انسانی زمان خود را به‌آنان می‌بخشد. در قسمت مکاتیب، مکتوبی به هیرون Hieron دارد و مدیحه‌ای برای بطلمیوس Ptolmée ساخته است.

سبك بیان تئوکریت مستقیم و عینی و جاندار و در عین حال واقعی و شاعرانه و سرشار ازصور ذهنی است. هیچ‌یك ازپیروان تئوکریت نتوانسته‌اند مانند او تازگی و استحکام نغمه‌های شبانی را در کاملترین شکل خود عرضه کنند و هیچ‌یك قادر نشده‌اند صحنه‌های توصیفی زندگی شهری را آنچنان زنده و واقعی پیش چشم آورند.

# ث

**ثکری، ویلیام میکپیس** Thackeray, William Makepeace داستان‌نویس انگلیسی (۱۸۱۱-۱۸۶۳) ثکری در کلکته زاده شد، پدرش درکمپانی هند شرقی خدمت می‌کرد و همانجا به هنگامی‌که پسرش چهار سال داشت، درگذشت.ثکری درشش‌سالگی برای تعلیم و تربیت به انگلستان فرستاده شد. پسری آرام و نزدیك بین بود، به ورزش علاقه نداشت و پیوسته از طرف رفقای خشن و ورزشکارش آسیب می‌دید، چنانکه یك بار درمیان زد و خورد آنان دماغش شکسته شد وهمهٔ عمر بدشکل باقی ماند، همین امر بر حساسیت فوق‌العادهٔ او در مواجه شدن با ناهمواریهای گوناگون زندگی افزود. مادرش در۱۸۱۸ با افسری بنگالی ازدواج کرد و در۱۸۲۱ به انگلستان بازگشت وبه پسرش ملحق شد. ثکری بعدها چهرهٔ ناپدری را در وجود قهرمان یکی از آثارش ترسیم‌کرده است. ثکری پس از آن در کالج ترینیتی Trinity کمبریج به تحصیل پرداخت و با روزنامهٔ دانشگاه همکاری کرد و درآن اشعار و طرحهای کاریکاتوری انتشار داد. تعطیلات ۱۸۲۹ را در پاریس و ۱۸۳۰ را در آلمان گذراند. در وایمار Weimar با گوته ملاقات کرد و به اشعار شیلّر علاقه یافت. در ۱۸۳۱ در رشتهٔ حقوق به تحصیل ادامه داد، اما سال بعد دنبالهٔ آن را رها کرد و هنگامی که به ارث پدری دست یافت، روزنامه‌ای ادبی خرید و به ادارهٔ آن اشتغال یافت که انتشارش در ۱۸۳۴ قطع گشت و کار مالی ثکری به ورشکستگی انجامید و ناچار شد که از راه روزنامه‌نگاری و هنر کاریکاتوری خود امرار معاش‌کند. چندی در پاریس اقامت گزید، در ۱۸۳۶ با ایزابلا شا Isabella Shaw ازدواج کرد و به انگلستان بازگشت و مدتی با روزنامهٔ تایمز Times و فریزرز ماگازین Frazer's Magazine همکاری کرد و اولین مقاله‌ها را با نام مستعار انتشار داد. در ۱۸۴۰ کتاب دفتر طرحهای پاریس *The Paris Sketch Book* را انتشار دادکه مجموعه‌ای بود از احساسها و مشاهداتش

در پاریس و یادداشتهائی در زمینهٔ نقد هنری و داستانهای‌کوتاه. این‌کتاب اگرچه از اولین آثـار ثکری بود، نشانه‌هائـی از روش آینـدهٔ او را در نـویسندگـی در بر داشت. قصه‌ها، مقامه‌ها، نقدها در بارهٔ هنر و ادب و جامعهٔ فرانسوی، همه با شیوه‌ای بسیار ساده و طبیعـی بیان شده و اثـری بسیار دلپـذیرگشته بـود. دفتر **طـرحهای ایرلند** *The Irish Sketch Book* (۱۸۴۳) چندان پیروزئی بدست نیاورد. در این زمان بدبختی تازه‌ای بـرای ثکری پیش‌آمد و همسرش پس از آنکه سومین دختر خود را بدنیا آورد، دیـوانه شد. ثکری او را به پاریس و آلمـان برد، امـا هرگز بهبود نیافت، پس بناچار از زنش جدا شد و دخترانش را به‌والدین مادرشان سپرد. ازآن پس ثکری با هفته‌نامهٔ پانچ Punch همکاری آغاز کرد. سلسله مقامه‌ها و طرحهای او پیروزی عظیمی بـدست آورد، خاصه **سلسله مقاله‌هـای خودنماها** *Snobs* که در ۱۸۴۸ بـا عـنـوان متظاهران انگلستـان بـه قلم یکـی از آنان *The Snobes of England by one of Themselves* به صورت‌کتاب منتشر شد. نویسنده در این مقاله‌ها مردم خودنما را از مقامات ارتشی، روحانی، نوکیسه‌ها و دیگران به مسخره کشیده و با لحن طنزآمیزی پستیهای جامعهٔ انگلستان و حتـی جـامعهٔ بشری را نمایـان ساختـه است. صراحـت و قـدرت تصاویر، زیبائی بیان و شیوه نگارش، این مقامه‌ها را شاهکارکوچکی معرفی کـرد و ثکری را مورد تـوجه عامهٔ مردم قرار داد. اولین رومان مهم ثکری به‌نام **بازار خودفروشی، رومانی بی‌قهرمان** *Vanity Fair, a Novel without Hero* از ۱۸۴۷ تـا ۱۸۴۸ بـه صورت جـزوه‌هـای جداگانه و بعد بـه صورت کتاب منتشر شد و ثکـری را در ردیف رومان نویسان بزرگ انگلیسی جای داد. این رومان دارای دو رشته ماجرای متفاوت است کـه به موازات یکدیگر پیش می‌رود، ابتدا ماجراهای زندگی زنی شیردل و با هوش و بی‌پروا به نام **ربکا** Rebecca،سپس سرگذشت دوست زمان تحصیلی او آملیا **سیدلی** Amelia Sedley . واقع‌بینی نویسنده دراین اثر از قدرتی بسیارکه در آثار بعدی او نیز دیده می‌شود، برخوردار است. اگرچه کتاب تا حـدی طولانی و پیچیده است، از آثار مهم ادبیات انگلیسی قرن نوزده بشمار مـی‌آید. تنها از عواید این کتـاب بود که ثکری توانست خـود را از بـار سنگیـن قرض نجـات دهد. شهـرت ثکری با انتشار آثـار دیگر همچنـان رو بـه افزایش گذارد. رومان سرگذشت پن دنیس *The History of Pendennis* میان سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۵۰ بـه صورت جزوه و بعد

به صورت کتاب منتشر شد. این اثر رومانی تاریخی بود در ماجرای زندگی آرثر پندنیس Arthur Pendennis از هنگام خروج از کالج در شانزده سالگی تا عشق به زنی که ده سال از او بزرگتر بود ومخالفت عمویش با ازدواج وماجراهای دیگر. کتاب پیشرفت ثکری را در نویسندگی و استادیش را در هنر داستانپردازی نشان می‌دهد. داستان **ربکا و روینا** *Rebecca and Rowena* (۱۸۴۹) دنبالهٔ مسخره‌آمیز **آیونهو** *Yvanhoe* اثر والتر اسکات بود و پیروزمندانه‌ترین رومان مضحکه‌آمیز ثکری بشمار آمد. ثکری در ۱۸۵۱ یك سلسله سخنرانی درخشان در انگلستان و امریکا ایراد کرد تا از عواید آنها برای دخترانش جهیز فراهم آورد. این سخنرانیها درمجموعه‌های **ظرفای انگلیسی** *The English Humourists* (۱۸۵۱) و **چهار جورج** *The Four Georges* (۱۸۵۵) منتشر شد و در این میان رومان **هنری ازمند** *Henry Esmond* در ۱۸۵۲ انتشار یافت که رومانی تاریخی و به شکل یادداشتهای روزانهٔ هنری ازمند قهرمان داستان بود. این اثر که بصورتی گویا و جاندار وقایع سالهای اول قرن هیجده را منعکس می‌کند، ازشاهکارهای نویسنده بشمار آمد. ثکری در۱۸۵۳ به بیماری مالاریا دچار شد که سلامت او را بخطر انداخت. از آثار مهم دیگر او رومان **خانوادهٔ نیوکام** *The Newcomes* است‌که میان سالهای ۱۸۵۳ و ۱۸۵۵ به صورت پاورقی درمجلهٔ پانچ منتشر می‌شد و می‌توان گفت که بیشتر تاریخ زندگی یك خانواده است تا رومان به معنی واقعی. ثکری دراین اثرتصویر واقعی زندگی نسل جوان را در چهرهٔ قهرمان کتاب **کلایو** *Glive* نشان داده و ذوق طنزآمیز خودرا با قدرت بسیار درآن بکار انداخته است. رومان **ویرجینیائیها** *The Virginians* (۱۸۵۹) تقریباً دنبالهٔ داستان تاریخی **هنری ازمند** است که در آن انحطاط ازمند وصف شده و حوادث قسمت آخرش در جریان جنگهای استقلال امریکا می‌گذرد. این اثر اگرچه نسبت به آثار دیگر ثکری ضعیف است، دارای وصفی گویاست. **خاطرات حضرت باری لیندون** *The Memoirs of Barry Lyndon Esquire* (۱۸۵۶) داستانی هجو آمیز است از ماجراجوئی ایرلندی و در واقع زندگینامهٔ شخصی نویسنده است که ثکری در آن عکس‌العملی سرشار ازطنز برضد توصیفهای رومانتیك بعضی از رومان نویسان زمان نشان می‌دهد. ثکری در۱۸۵۹ مدیر کارنهیل ماگازین Cornhill Magazine شد و درآن یك سلسله مقامه انتشار داد که در ۱۸۶۲ با عنوان **اوراق پراکنده**

*Roundabout Papers* به صورت کتاب بچاپ رسید و از زیباترین مجموعهٔ مقامه در زبان انگلیسی شناخته شد.
ثکری بر اثر سکته درگذشت وکمی قبل از مرگ با چارلز دیکنز که از ۱۸۵۸ با اوکدورت یافته بود،آشتی کرد. وی مردی پاکدل و حساس بود و پیوسته نسبت به ضعفا همدردی و عطوفت نشان می‌داد. در هنر نقل و داستانپردازی و هجو-پردازی استعداد فراوان داشت و شیوهٔ نویسندگیش از امتیاز فراوان برخوردار بود. از بسیاری از آثار ثکری نمایشنامه و فیلم سینمائی ساخته شده است.

**ثورو، هنری دیوید** Thoreau, Henry David شاعر و مقامه‌نویس امریکائی (۱۸۱۷-۱۸۶۲) ثورو در قریهٔ کانکرد Concord و درخانواده‌ای ازمهاجران فرانسوی-اسکاتلندی زاده شد. دوران کودکی را در جنگلهای زادگاهش در نزدیکی باستن گذراند و بستگی خود را تاآخر عمر به شهر خویش حفظ کرد. در۱۸۳۷ تحصیلات خود را دردانشگاه هاروارد بپایان رساند. به هنگام بازگشت به کانکرد با همسایهٔ خویش امرسون Emerson که در اوج قدرت هنری بود،آشنائی یافت. امرسون ثورو را به خانهٔ خود پذیرفت ومدتها درسمت استاد و شاگردی درکنار هم بسر بردند. ثورو به پیروی از امرسون طریقهٔ معنوی و سیر و سلوك را برگزید و به انجمن ترانساندانتال Transcendental Club* پیوست و با مجلهٔ آنان به‌نام دایل Dial همکاری کرد. کم‌کم شخصیتی مستقل یافت وگوشه‌نشینی اختیار کرد و دو سال در والدن Walden بهترین دورهٔ زندگی را گذراند، با قناعت زیست و به تماشای مظاهر پهناور زندگی پرداخت، چون صیاد ماهری با حواس تند و تیز خود همه چیز را از انسان‌گرفته تا حیوان ونبات ازنظر گذراند، یك دم ازتفکر باز نایستاد و به‌این ترتیب به معرفتی وسیع دست یافت. اولین یادداشت روزانهٔ او با عنوان هفته‌ای بر رودخانه‌های کانکرد و مریماك *A Week on the Concord and Merrimack Rivers* (۱۸۴۹) اثری است توصیفی دربارهٔ مظاهرمختلف طبیعت وزندگی هندیشمردگان وتمدن گذشته. والدن یا زندگی در جنگلها *Walden or Life in the Woods* (۱۸۵۴) ثورو را به شهرت رساند. این اثر دارای هیجده مقاله است که ثورو در آن گاه به‌شیوه‌ای تغزلی وگاه با صراحت زندگی خود را در انزوا همراه با زهد وفعالیت در دل طبیعت توصیف و علاقه‌اش را به‌آزادی فردی بیان کرده است. طبیعت در

نظر ثورو مصاحبی دلپذیر است که وی چون حق طبیعی از آن لذت می‌برد. این کتاب که از ارزش ادبی فراوان برخوردار است، شاهکار ثورو بشمار می‌آید و فرهنگ قوی و وسعت اطلاعات اورا در زبان یونانی و لاتینی نشان می‌دهد. ثورو که طرفدار مقاومت منفی بود، از پرداخت مالیات به‌حکومت طرفدارقانون بردگی امتناع کرد و چندی به زندان افتاد. در بازگشت به کانکرد در بارهٔ زندگی ساده واستقلال اقتصادی مقاله‌هائی انتشار دادکه در مجموعهٔ **نافرمانی غیرنظامی** *Civil Disobedience* در ۱۸۴۹ انتشار یافت. از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳ به چندین سفر اقدام کرد و سفرنامه‌هائی نوشت که پس از مرگش بچاپ رسید، از آن جمله‌کتاب **سیر و سفر** *Excursions* در ۱۸۶۳ شامل نه مقامه که قبلاً در مجله‌ها منتشر شده بود. این مقاله‌ها توصیفی بود از مظاهر گوناگون طبیعت. دیگر از مجموعه یادداشتهای سفر ثورو کتاب **جنگلهای مین** *The Maine Woods* ( ۱۸۶۴ ) است، شامل توصیفی از سفر و عبور از رودخانه‌ها و صعود بر قلهٔ کوههای محصور از ابر و پائین آمدن از شکاف سنگها و گردش در جنگلهای وسیع و زندگی مردم بدوی. همچنین شامل ذیلی‌که نویسنده در آن از تعداد درختان، گلها، درختچه‌ها، گیاهها، پرنده‌ها فهرستی بدست می‌دهد و صورتی از اشیای ضروری که برای هر جهانگردی به هنگام سیاحت از این جنگلها لازم است، همچنین فرهنگی از لغات مورد استعمال بومیها در اختیار خواننده می‌گذارد. دیگر یك ینکی در کانادا *A Yankee in Canada* ( ۱۸۶۶ ) است. **اوایل بهار در ماساچوست** *Early Spring in Massachusetts* پس از مرگش در ۱۸۸۱ انتشار یافت که علاوه برتوصیف مظاهرطبیعت درفصل بهار، شامل نظری فلسفی وتاریخی و ادبی وحتی سیاسی است. این اثر در میان آثار بسیار لطیف نویسنده جای دارد و بعضی از قسمتهای‌آن از قویترین و زیباترین نثر ادبیات امریکای قرن نوزدهم بشمارمی‌آید. ثورو به بیماری سل مبتلا بود و می‌کوشید تا به وسیلهٔ سفرهای گوناگون بهبود یابد و در همین سفرها بود که یادداشتهای خود را می‌نوشت. نامه‌های ثورو به وسیلهٔ امرسون منتشر شد. ثورو به شیوه‌ای افراطی طرفدار استقلال فردی بوده و نظرخود را با قلمی توانا و زیبا درآثارش بیان‌کرده است.

**ثوری‌یا ای مورال**، رجوع شود به **زوری‌یا ای مورال**.

# ج

**جانسون، بن (بنجمین** Jonson, Ben ( Benjamin نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۵۷۲ - ۱۶۳۷) پدر بن جانسون یك ماه پیش از تولد او درگذشت و او نزد ناپدریش که بنائی آجرچین بود، بزرگ شد و پس از ترك مدرسه مدت‌کوتاهی نیز به شغل او اشتغال یافت. تعلیم و تربیت رسمی او در مدرسهٔ وستمینستر Westminster انجام گرفت و از فرهنگی شایسته برخوردار گشت. در ۱۵۸۹ مدرسه را رها کرد و به عنوان داوطلب به خدمت ارتش درآمد و تا ۱۵۹۷ در این شغل باقی ماند، پس از ترك ارتش ازدواج کرد، به تئاتر کشیده شد و به بازیگری و نمایشنامه‌نویسی پرداخت. اولین نمایشنامهٔ بدیع بن جانسون که موجب شهرتش گشت، کمدی **هرکس به حال خود** *Every Man in His Humour* در ۱۵۹۸ در پنج پرده به وسیلهٔ بازیگران گروه شکسپیر بر صحنه آمد و استعداد درخشان بن جانسون را در واقع‌بینی مضحکه‌آمیز آشکار کرد، موضوع این کمدی حسادت تاجری است که نوکرش وسائل روبرو شدن او را با همسرش در میعادگاهی فراهم می‌کند و هریك از زن و شوهر به گمان آنکه در آنجا دیگری را غافلگیر می‌کند و از اعمال غیر اخلاقی و نامشروع او پرده برمی‌دارد، به وعده‌گاه می‌شتابد. در این دوره بن جانسون به سبب مشاجره با یکی از همکاران تئاتر و کشتن او در دوئل به زندان می‌افتد. در زندان به مذهب کاتولیك می‌گراید و با حمایت مقامات کلیسا از اعدام نجات می‌یابد. این حادثه برروح بن‌جانسون اثری عمیق می‌گذارد واورا به‌نوشتن نمایشنامهٔ **هرکس بیرون از حال خود** *Every Man out of His Humour* برمی‌انگیزد. این کمدی که مانند کمدی گذشته، آمیخته‌ای است از نظم و نثر در پنج پرده در ۱۵۹۹ به اجرا درآمد و چنانکه از عنوانش برمی‌آید، دنبالهٔ نمایشنامهٔ قبل است که در آن به ضعفهای اخلاقی و معنوی مردم زمان حمله شده است. در ۱۶۰۰ نمایشنامهٔ **کامرانیهای سینثیا** *Cynthia's Revels* و در ۱۶۰۱ کمدی شاعر

یاوه‌سرا *The Poetaster* درپنج پرده به اجرا درآمد. این نمایشنامه از کمدی **غوکان** اثـر آریستوفان مایه گـرفته است کـه مباحثه‌هائـی را میان بـزرگان ادب نشان می‌دهد. در کمدی بن‌جانسون هـوراس بیشك نمودار شخصیت خـود بن جانسون است و اشخاص دیگـر نمایشنامه، همکاران یا رقیبان تئاتـر اویند. بن‌جانسون در این کمدی تصویـری از جامعهٔ رو به انحطاط پیش چشم می‌گذارد کـه اگـر چـه جنبه‌های غیر نمایشی بـرآن غلبه دارد، از نظر هجو و انتقاد دارای ارزش بسیار است. در ۱۶۰۳ بن‌جانسون به تراژدی نویسی روی آورد. اولین تراژدی منظوم او بـه نام **سیانوس و سقوط** *Sejanus, his Fall* در پنج پـرده بـه وسیلهٔ گـروه شکسپیر بنمـایش درآمد. ایـن تـراژدی که از ادبیـات روم باستان گـرفته شده، سرگذشت سیانوس، وزیر تیبریوس Tiberius دومین امپراتور مقتدر روم است که در ۳۱ میلادی به فرمان وی کشته شد و از او چهرهٔ وزیری سنگدل و فاسد باقی ماند. این نمایشنامه از جنبهٔ داستانـی مقامی ندارد و نمـایش آن چندان پیروزئی بدست نیاورد. بن‌جانسون تنها یك تراژدی دیگر نـوشت به نام **کاتیلاین** *Catiline* که آن نیز از تراژدیهای عهد باستان اقتباس شده بود. در ۱۶۰۶ کمـدی منظوم **والپونی یا روباه** *Volpone or The Fox* در پنج پرده با پیروزی بسیار برصحنه آمد. شخصیت اصلی این کمدی یعنی والپونی از گروه مردمی است که بارها در ادبیات کلاسیك مورد هجو و انتقاد قرار گرفته است، اما بن‌جانسون به آن شدت و قوت بیشتری بخشیده و اشخـاص نمایشنامـه را زنده و تـازه گردانده است. والپونی پیرمرد ثروتمندی است کـه بی‌فرزند و بی وارث است و شیفتهٔ لذتهـای زنـدگی خاصه طلا. کسی او را دوست ندارد، اما همه چشم بـه مال او دوخته و دوستان دغل و سودپـرست اطـرافش را گـرفته‌اند. والپونی برای آنکـه از ایـن دوستان آزمایشی بعمل آورد، بـه کمك پیشخدمت خود که گمان مـی‌برند یگانـه وارث اوست، نقشی را بازی می‌کند و خود را بـه حال احتضار مـی‌اندازد. پس عیادت‌کنندگـان یکی پس ازدیگری بربالین او حضور می‌یابند و به‌نحوی غیر انسانی و نفرت‌انگیز در انتظار مرگش می‌نشینند. بن‌جانسون با قدرت فراوان صحنه‌هائی از رفتار و گفتار مردم پست را پیش چشم می‌گذارد. والپونی پس از آنکه درآزمایش خود موفق می‌شود و از فرومایگی اطرافیان آگاه می‌گردد، بـه نقش خـود پایان مـی‌دهد. در ایـن هنگام دوستان هزاران دروغ و بهانـه بـرای تبرئهٔ خـود بکار

مـی‌برند و هریك تقصیر را به گردن دیگری می‌نهد. بن‌جانسون بـه وسیلهٔ ایـن صحنه‌های پست و زننده، بیشرمانه‌ترین و پست‌ترین صفات بشری را برملا می‌کند و برای تجسم این دنائتها هریك از اشخاص نمایشنامه را به صفتی حیوانی متصف می‌کند، به والپونی لقب روبـاه می‌دهد، به دیگری مگس، بـه سومی کلاغ و به چهارمی لاشخور و ماننـد آن و با استادی فراوان ایـن کیفیت را در انظار قابـل قبول می‌سازد. **والپونی** شدیدترین نمایشنامهٔ هجوآمیز بن‌جانسون و پر قدرت‌ترین آنهاست کـه همچنان در خـلال قرون زنده مانده و از آن اقتباسهائی بعمل آمده است. اشعار این نمایشنامه نیز با موضوع هجوآمیزآن کاملاً تناسب دارد و همان استادی راکه بن‌جانسون درنمایشنامه‌های منثور بکارمی‌برد، در این نمایشنامه‌عرضه می‌کند. در ۱۶۰۹ کمدی منثور **اپیسین یا زن خاموش** *Epicoene or the Silent Woman* بـا پیـروزی بنمـایش درآمـد. **کیمیاگر** *Alchemist* در ۱۶۱۰، **بازار مکارهٔ بارتالومیو** *Bartholomew Fair* در ۱۶۱۴ و **شیطان خر است** *The Devil is an Ass* در ۱۶۱۶. بن‌جانسون عـلاوه برکمدیهای انتقادی و تعدادی منظومه‌هـای غنائی یك سلسله نمایش طولانی به نام ماسك* *Maskas* برای دربار جیمز اول نوشت کـه از ۱۶۰۵ تا ۱۶۱۳ ادامه داشت وبرای تهیهٔ نمایشهای ماسك با اینیگو جونز Inigo Jones، صحنه‌آرای تئاتر همکاری کرد، اما نزاع شدیدی میان آنان درگرفت که مـوجب قطع این همکاری گشت. نمایشهای ماسك،بن‌جانسون را از بزرگان ادب انگلستان معرفی کرد. وی پس از دریافت مستمری از طرف جیمز اول در ۱۶۱۶ به‌اسکاتلند رفت و در ۱۶۱۹ مـوفق بـه دریافت درجه‌ای افتخاری از دانشگاه آکسفرد شد. در ۱۶۲۸ از طرف دربار عنوان وقایع‌نگار دولتی را دریافت کرد.

بن‌جانسون از نظر خلق و خـوی مردی ناسازگار و پرخاشگـر، امـا شرافتمند و صدیق و بـا شهـامت بـود. اشعـارش بیشتر عمیق است تا پـرشور و کمـدیهای طنـزآمیزش از بینشی نیـرومند برخـوردار. ادراك عالـی هنری بـن‌جانسون راه تازه‌ای در کمدی انگلستان گشود، آن را در حد وسیعی به جـانب تـازگی سوق داد و بنیان کمـدی آداب و رسوم را بـرجای گـذارد. سبك خـاص بن‌جانسون قرنها پس از مـرگش باقی ماند، سبکی طنزآمیز، انتقادی، واقع‌بینانه و ارشادی. وی در عین حال که در جریان زمان خود قرار دارد، ارتباطش را با گـذشته حفظ کرده و آثار نویسندگان روم باستان را سرمشق خود قرار داده است. بـن‌جانسون

ریاست انجمنی ادبی را برعهده داشت و سخنرانیهایش در این انجمن، اندیشه‌های تازه‌ای از نقد ادبی بدست داد و برنویسندگان پس از خود نفوذ عظیمی برجای گذارد. نفوذ بن‌جانسون در عالم تئاتر مدتها در طراز شکسپیر بود و حتی گاه از آن درمی‌گذشت. این نفوذ تا قرن هیجدهم باقی ماند، حتی به خلق قهرمانانی در داستان کشیده شد و در عالم رومان‌نویسی تا زمان دیکنز مشاهده شد.

ترجمه به فارسی: ولپن.

**جانسون، سمیوئل** Johnson, Samuel معروف به دکتر جانسون نویسندهٔ انگلیسی (۱۷۰۹ - ۱۷۸۴) جانسون در شهرستان لیچفیلد Lichefield زاده شد. پایهٔ آموزش او در کتابفروشی پدرش گذارده شد و پس از انجام تحصیلات در شهر زادگاهش، به آکسفرد رفت، اما به سبب فقر و نیاز مالی دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و به وسیلهٔ نشر مقاله‌های آموزشی و ریاست مدرسه‌ای خصوصی امرارمعاش کرد تا در ۱۷۳۷ که به لندن رفت. در اولین سالهای اقامت در لندن با جنتلمنز ماگازین Gentleman's Magazine همکاری کرد و برای این مجله مقالهٔ سیاسی و نقد ادبی و گزارش پارلمانی تهیه می‌کرد. جانسون ابتدا با انتشار اشعار هجوآمیز در جامعه شناخته شد. منظومهٔ لندن *London* را در ۱۷۳۸ انتشار داد که با اشعار خوب الگزاندر پوپ مقایسه می‌شد. جانسون پس از آن به عنوان نثرنویس ممتاز به جامعه معرفی گشت و از ۱۷۴۷ طرح فرهنگنامهٔ عظیم و معروفش را به لرد چستر فیلد Lord Chesterfield تقدیم کرد که مورد توجه و حمایت او قرار گرفت. پس به کار مداوم پرداخت و در طی کوششی هفت ساله آن را به اتمام رساند و با عنوان **فرهنگ** زبان انگلیسی *A Dictionary of the English Language* در ۱۷۵۵ در دو جلد منتشر کرد که نفوذ عمیقی بدست آورد و مبنای تحقیق تاریخی زبان انگلیسی قرار گرفت. این اثر بزرگ، فرهنگنامه‌ای بود برای منقح گرداندن زبان از اصطلاحات بیگانه و منزه ساختن آن از نظر صرف و نحو زبان و رخصت استعمال لهجه‌ها و تنظیم موارد استثنائی لغات و خلاصه تعیین حد و حصری در زبان به وسیلهٔ مقامی صلاحیتدار. فرهنگنامه در زمان حیات جانسون پنج بار بچاپ رسید و مورد ستایش لرد چستر فیلد قرار گرفت. نامهٔ جانسون در پاسخ ستایش لرد، که خلاصه‌ای از حال روحی و مبانی اخلاقی او را نمایان می‌ساخت،

بسیار مشهور شد. جانسون در ضمن این کار شدید، در ۱۷۴۹ تراژدی **ایرنه** *Irene* را که در طی سفری به اسکاتلند نوشته بود، انتشار داد، همچنین منظومهٔ طولانی **بیهودگی امیال انسان** *The Vanity of Human Wishes* را کـه آمیخته با بدبینی مداوم شاعر بود. جانسون میان سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۵۲ یك سلسله مقالـه در روزنامهٔ رامبلر The Rambler که خود سردبیریش را برعهده داشت، انتشار داد. در این زمان مرگ همسرش بیش از پیش موجب افسردگیش گشت و با دریافت مستمری امکان یافت که به نقدی در بارهٔ شکسپیر بپردازد. این نقد در ۱۷۶۵ درهشت جلد انتشار یافت که استادی او را در هنر نقد بـرهمه آشکار کرد و دیباچهٔ آن بـه نام دیباچه برشکسپیر *Preface to Shakespeare* از زیباترین قطعه‌های منثور او بشمار آمـد. در همین زمان جانسون صورت دیگری از نبوغ خود را ظاهر ساخت و رومان فلسفی شاهزادهٔ حبشی *The Prince of Abyssinia* را در دو جلد انتشار داد تا از عـواید آن مخارج کفن و دفن مادرش را فراهم آورد. جانسون که به وسیلهٔ فرهنگنامه‌اش در محیط ادبی کشور معروف گشته بود، با انتشار رومان خود به شهرت جهانی رسید وکتابش بلافاصله به‌زبانهای مختلف ترجمه شد. حوادث رومان درحبشه می‌گذرد. شاهزادگانی که بایست برتخت سلطنت بنشینند، قبلاً دردره‌ای محصور ازکوههای بلنـد در زنـدگی شگفت‌انگیزی بسر مـی‌برند. از میان آنـان شاهـزاده راسیلاس Rasselas که عزم شناخت جهان و مردم جهان را دارد، مصمم می‌شودکه صخره‌ها را بشکافد و راهی برای فـرار از زندان طلائی خود بگشاید، پس با شاعـری کـه برای استراحت به دره آمده است و خواهر خود و دوست محرم او گروه کوچکی را تشکیل می‌دهد و به دنبال خوشبختی به راه می‌افتد، اما چگونه مـی‌توان بـه طور پنهانی به این نعمت دست یافت. شور با حکیمان نیز مشکلی را حـل نکرد. در دربار کینه‌هـا و هـوسها حکمفرماست. فقر و بینـوائـی و عـدم تناسب میـان طبقه‌های اجتماع برقراراست، دوست خواهر به‌وسیلهٔ سواران عرب ربوده می‌شود و حوادث گوناگون پیش می‌آید. راسیلاس به فکر می‌افتد که وقت خود را صرف آموختن علم‌کند و هنگامی که می‌شنود ستاره‌شناسی براثر آنکه همهٔ وقت خود را برای تحقیق در فضای لایتناهی می‌گذراند، بـه جنون مبتلا می‌شود، از ایـن کار منصرف می‌گردد. سرانجام گروه سرگردان به خانه باز می‌گردد تا دربارهٔ طرح خود و مسائل لاینحل بیندیشد و خلاصه برای آنکه فقط زندگی کند. نویسنده در این

داستان هجوآمیز پوچی‌آرزوهای بشر و عدم امکان دسترسی به خوشبختی را در این دنیای ناقص نشان می‌دهد. مکالمه‌ها از روانی بسیار برخوردار است وجانسون با درایت خویش توانسته‌است مسائل معنوی واندیشه‌های اروپائی‌را با مسائل‌کشوری دور و نامأنوس بیامیزد. هنوز این‌کتاب ازبهترین نمونه‌های نثر در زبان انگلیسی بشمارمی‌آید. جانسون چندی نیز مجلهٔ آیدلر Idler را اداره‌کرد ومقاله‌های بسیار درآن انتشار داد. درسال ۱۷۷۳ با دوست نویسندهٔ خود جیمز بازول James Boswell به اسکاتلند سفر کرد. هردو ازاین سفرکتابی همراه آوردند وکتاب جانسون با عنوان سفری به غرب جزایر اسکاتلند *A Journey to the Western Isles of Scotland* (۱۷۷۵) شامل تحقیق و مطالعاتی بود در بارهٔ تمدن و آداب و رسوم جزایر. جانسون پس‌ازآن به‌کار مهم و تازه‌ای دست زد و آن تألیف کتابی بود دربارهٔ شرح حال وآثار شاعران‌که ابتدا هریك جداگانه منتشر می‌شد، سپس در مجموعه‌ای با عنوان دیباچه‌هائی بر کتاب شاعران انگلیسی *Prefaces to the Works of the English Poets* میان سالهای ۱۷۷۹ و ۱۷۸۱ انتشار یافت و پس از تجدید نظر و اصلاح در ۱۷۸۳ به نام زندگی شاعران انگلیسی *The Lives of the English Poets* درچهارجلد منتشرشد، شامل شرح حال پنجاه و دو شاعر از قرن هفدهم وهیجدهم، چه شاعران بزرگی مانند میلتون، درایدن وپوپ، چه شاعران متوسط یا حتی در درجهٔ پائینتر. این شاعران خاصه از نظر عقاید فلسفی و اصول اخلاقی مورد قضاوت قرار گرفته و در خصوصیتهای روحی آنان مانند تربیت ذهنی، هوش و استعداد و معرفت دربارهٔ جهان و متفکران عالم تحلیلی دقیق بعمل آمده است، جانسون تا حدی نظر شخصی را در نقد آثار شاعران اعمال کرده، کتاب را آئینه‌ای از وجود خود ساخته و به عبارت دیگر نظر موافق یا مخالف خود را در قضاوت دخالت داده است، اما در بارهٔ معاصرانش بهتر و بیغرض‌تر داوری کرده است. این کتاب سندی استثنائی در بارهٔ تاریخ اندیشه‌ها و ذوق و سلیقه و ادبیات یك عصر است. در این دوره جانسون زندگی فعالانه‌ای را در اجتماع پیش گرفت که مانند آثارش حائز اهمیت بود. وی انجمن ادبی Literary Club را در ۱۷۶۴ تأسیس کرد و در آن با همکارانش زمینهٔ بحثهای سودمند ادبی را فراهم آورد. نبوغ خود جانسون نیز از بحثهای هنری او بخوبی آشکار گشت و مباحثه‌های خصوصی و دوستانه مقام بلند او را تثبیت کرد.

جانسون از حیث ظاهر مردی زشترو و ناسالم بود، یك چشمش بر اثر بیماری نابینا و حرکات بدنش نامنظم ونامتعادل بود، ازنظرروحی نیزهمواره از افسردگی و ملال رنج می‌برد. با اینهمه فردی محبوب وشخصیتی یگانه بود. چهره‌ای ممتاز در ادبیات نیمهٔ دوم قرن هیجده بشمار آمده و در واقع بر محیط ادبی عصر خود فرمانروائی داشته است. جانسون در سراسر زندگی در جستجوی برقراری تعادلی میان عقل و مذهب بود. بیانش پرقدرت و آمیخته با طنز و در عین حال خردمندانه و سرشار از معرفت و ادراك جهانی بود.

جیمز بازول کتاب مهمی دربارهٔ دوستش جانسون منتشر کرد به‌نام **زندگی سمیوئل جانسون** *Life of Samuel Johnson* که برای شناخت شخصیت او بسیار سودمند است.

**جانشوسکیس، جکابس** Janševskis, Jēkabs رومان‌نویس و شاعر لیتوانی (۱۸۶۵ـ ۱۹۳۱) جانشوسکیس در ادبیات لیتوانی نوع رومانی را که از فرهنگ عامه سرچشمه داشت، عرضه کرده است. از جوانی به تدریس ادبیات کلاسیك لاتینی و آلمانی پرداخت و قسمت مهم زندگی را در سمت استادی گذراند، اشعاری سرود که موضوع اصلی آن زن و عشق و شادی بود و از نظر ارزش هنری پس از آثار منثور او قرارگرفت. شهر نیکا Nica که در مرز کشور لیتوانی قرار دارد و هنوز سنتهای قدیم را حفظ کرده، الهام‌بخش او درآثار و نوشته‌های هنریش بوده است. وی مدت بیست سال بر سر اولین آثارش کار کرد. در ۱۹۰۲ از تدریس دست کشید و به روزنامه‌نگاری پرداخت و تا آخر عمر سردبیری روزنامهٔ والدیباس وستنزیس Valdibas Vēstnesis را برعهده داشت. از۱۹۲۱اولین رومان جانشوسکیس به نام **میهن** *Dzimtene* در پنج جلد بتدریج تا ۱۹۲۵ انتشار یافت. این رومان که از طویلترین آثار ادبی لیتوانی است، حماسهٔ واقعی ملی بود که در آن، جامعهٔ روستائی آخر قرن نوزدهم وصف شده و پرده‌های رنگارنگی از طبیعت زیبا پیش چشم گذارده شده است. درخانهٔ روستائی فقیری، شام لذت‌بخشی به روز سخت و پرتلاش پایان می‌دهد، زندگی یکنواخت و دور افتاده‌ای در مزرعهٔ دیگر که در دل جنگل از انظار پنهان مانده است، ما را در رؤیای جشن نامزدی دخترخانواده فرو می‌برد، در حالی که مادر دختر برجوانی تباه شده‌اش در کنار همسری پیر

حسرت می‌خورد. معلم مدرسه‌ای نسل جوان را گرد هم آورده تا گروه هماوازان و رقص تشکیل دهد. در میان این یکنواختی، ناگهان غوغائی برمی‌خیزد و خبر تازه‌ای منتشر می‌شود که بزودی زمین میان کشاورزان زحمتکش تقسیم می‌گردد. این خبر بحثهای تازه‌ای برمی‌انگیزد، همه از نقشه‌ها و امیدهای آینده سخن می‌گویند و اقدام قانونی این امر را برعهده می‌گیرند. پس نماینده‌هائی به جانب اربابها وملاکان منطقه روانه و عریضه‌هائی به سوی فرماندار فرستاده می‌شود، که یکباره همهٔ امیدها نقش برآب می‌گردد و زندگی دوباره در یکنواختی معمول فرو می‌افتد. نویسنده، رومان خود را برزمینهٔ تاریخ قرار داده، اما داستانها و وقایع جنبی دیگری را که از زندگی خود یا مردم کشور یا جامعهٔ تحول یافته‌اش گرفته، در میان حوادث گنجانده است. همین احساس میهن‌پرستی در رومانهای دیگر جانشوسکیس که به‌فاصلهٔ کم و پیاپی منتشر می‌شد، دیده می‌شود.

**جبران، خلیل جبران** Jabran, Khalil Jabran شاعر و نویسندهٔ لبنانی (۱۸۸۳ - ۱۹۳۱) جبران بن خلیل در لبنان زاده شد، جوانی را همانجا گذراند. پس از آن به پاریس سفر کرد و سه سال در این شهر اقامت کرد و بنا به قولی در مدرسهٔ هنرهای زیبا نزد رودن نقاش ومجسمه‌ساز معروف به تحصیل نقاشی پرداخت. جبران پس از آن به‌امریکا مهاجرت کرد و قسمتی از آثار خود را به‌زبان انگلیسی نوشت مانند **پیامبر** *The Prophet*، **ماسه وکف** *Sand and Foam*، **فرزند انسان** *The Son of Man* و مانند آن. جبران در امریکا از بزرگترین مردان ادب مهاجر عرب بشمار آمد، دیوانی نیز در نیویورك بچاپ رساند. از آثاری که به‌زبان عربی نوشته است، می‌توان از این کتابها نام برد: **رساله در موسیقی** (رسالة فی‌الموسیقی)، **روحهای سرکش** (الارواح‌المتمرده)، **بالهای شکسته** (الاجنحةالمنکسره)، **اشك و تبسم** (دمعة و ابتسامة)، **بادها** (العواصف) و مانند آن. جبران از بنیانگذاران شعر آزاد بشمار می‌آید، نثرش نیز از تازگی و روانی بسیار برخوردار است. موضوع آثار جبران چه در داستان، چه در شعر از رومانتیسمی پراحساس سرچشمه گرفته، حاوی لذتها و سرگرمیهای دلپذیر نسل جوان عرب در فاصلهٔ دو جنگ بزرگ جهانی ودارای خیال‌انگیزیهای زیبا می‌باشد. آثار جبران خلیل جبران به‌زبان عربی در سه جلد فراهم آمده و در بیروت بچاپ رسیده‌است.

ترجمه به فارسی: ارواح متمرده ـ بالهای شکسته ـ پیامبر ـ توفان ـ مارتا ، دختر لبنان ـ جامعهٔ برین ـ مجموع کامل آثار.

**جـــروم، جـروم کلَپکه** Jerome, Jerome Klapka رومان‌نـویس و نمایشنامه‌نـویس انگلیسی (۱۸۵۹ - ۱۹۲۷) خانوادهٔ جروم از شهرستان به‌لندن منتقل شد و او تحصیلات خـود را در ایـن شهر انجام داد، چندی به شغلهـای گـوناگون مـانند کارمندی راه‌آهن، آمـوزگاری، بازیگری و روزنامه‌نگاری پرداخت، تا در ۱۸۸۹ که ناگهان باانتشارداستان *Idle Thoughts of an Idle Fellow* افـکار یـك بیکاره به شهرت رسید و در همین سال رومـان سه مرد در یك قایق *Three Men in a Boat* را منتشر کرد که استعداد و قدرت ابتکار او را در طنزنویسی آشکار می‌کرد . در این داستان سه دوست برای گذراندن تعطیلات دو هفتگی بـا قایقی از رودخانـهٔ تمـز می‌گذرند تا به گردش و استراحت پردازند، ازمنطقه‌های صنعتی عبور و از مکانهای تاریخی و جاهای تمـاشائی دیدن می‌کنند و پس از توقفی در آکسفرد ، راه بازگشت را پیش می‌گیرند و به سبب باران پیاپی ناچار می‌شوند که قایق را ترك کنند و با قطار راه‌آهن به‌لندن بازگردند. موضوع داستان بسیار ساده وعادی است، اما قصه‌های کوتاه و لطیفه‌های دلپذیر ، بلاانقطاع رشتهٔ اصلی داستان را قطع می‌کند و نکته‌های مضحکه‌آمیز که از زندگی روزانه گرفته شده بـه طور غیر منتظر و خنده‌آوری نمـایان می‌شود و کتاب را بسیار جاذب و جالب توجه می‌سازد. این نوع طنز، تصویری از عصر جدید که همهٔ ارزشهـا در آن معکـوس جلـوه مـی‌کند، بدست مـی‌دهد، و مقدمـه‌ای است بـر سینما و ادبیات طنزآمیز پس از جنـگ. جـروم ابتـدا بـا همـکاری چنـد تـن از دوسـتـان، مـجـلـهٔ آیدلر *The Idler* را تأسیس کرد که مجله‌ای ماهانه و مصور بود و پیروزی قابل توجهی بدست آورد . پس از آن مجلهٔ هفتگی تودی *To-Day*را در ۱۸۹۳ انتشار داد. داستان سه مرد برفراز بمبل *Three Men on the Bummel* در ۱۹۰۰ انتشار یافت که شرح مضحکه‌آمیز سفر سه مرد بود. از این داستان بیش از یك میلیون نسخه در امریکا بفروش رفت. داستان پاول کلور *Paul Kelver* (۱۹۰۲) در واقع زنـدگینامهٔ داستانی نویسنده است که خود آن را بهترین اثـرش می‌داند. جروم به تئاتر نیز علاقه یافت و در۱۸۸۶ کمدی تك پرده‌ای باربارا *Barbara* را بر صحنه آورد و به

دنبال آن چندین نمایشنامهٔ دیگر نوشت، امـا پیروزی واقعی را در ۱۹۰۸ بـا قصه‌ای که از آن یك کمدی استخراج شد، با عنوان مسافر طبقهٔ سوم رو به حیاط *The Passing of the Third Floor Back* بدست آورد. جوان ناشناسی بـه شبانروزی خانوادگی وارد می‌شود و در اتاق طبقهٔ سوم رو به حیاط سکونت مـی‌کند. ایـن مسافر پسربچهٔ عجیبی است‌که قوز پشتش با چهرهٔ بچگانه‌اش تضاد بسیـار دارد و حالت مرموزش با چشمان روشن درصاحبخانه وساکنان شبانروزی تأثیر عجیبی بر جای می‌گذارد، چنانکه همهٔ کسانی‌که قصد داشته‌اند خود را جزآنچه هستند نشان بدهند، مثلاً جوانتر و زیباتر، اصیلتر یا ثروتمندتر یا نیکوکارتر، دربرابر نگاه این مسافر جوان از پستی خویش شرمنده می‌شوند، دست از تظاهر برمی‌دارند و خود را چنانکه هستند می‌نمایانند. آمیختگی احساسهای لطیف با طنز زیبا، این اثر را از بهترین‌آثار و مردم پسندترین داستانهای نویسنده ساخته است. گاه میان جروم و پیراندلّو نمایشنامه‌نویس معروف ایتالیائی، مشابهتهائی دیده می‌شود، خاصه در این نکته‌که پیراندلّو پیوسته در آثار خود از تضاد میان «بود» و «نمود» مایه می گرفته است. جروم علاوه برتعداد فراوان رومان، داستان‌کوتاه وکمدی، خاطرات خودرا با عنوان زندگی من و روزگار من *My Life and Times* در۱۹۲۶ منتشرکرد. جروم در آثار خـود لحن نیشدار و تلخ طنزنویسان آخر قـرن نوزدهم را ندارد، نماهای جهان هستی را چنانکه هست، می‌پذیرد و بیشتر بـر بیهودگـی چیزهای معمول و پیش پا افتاده، تکیه می‌کند و همین امر آثار او را بـا پیروزی بزرگ همراه می‌سازد و نبوغش را در توصیف جنبه‌هـای نشاط انگیز زندگی بـه اثبات می‌رساند.

**جکسون، هلن هنت** Jackson, Helen Hunt بـانوی شاعـر و رومان‌نویس امـریکائی (۱۸۳۰-۱۸۸۵) هلن در ماساچوست زاده شد، پدرش معلم زبان یونانی و فلسفه بود و وی تا پیش از ازدواج با ادوارد هنت Edward Hunt نام پدری فیسك Fiske را بر خود داشت و پس از مرگ شوهر اول بودکه به سرودن شعر و نشر مقاله در روزنامه‌هـای مختلف پـرداخت. اولین کتـاب هلن بـه نام «کـوههـای سفیـد *In the White Mountains* در ۱۸۶۶ انتشار یافت. پس ازآن هلن به اروپا سفرکرد، دو سال درآنجا بسر برد و درپایان سفر دیوان *Verses* خود را منتشر کرد. هلن در

۱۸۷۵ با ویلیام جکسون William Jackson مردی صنعت‌پیشه در کولورادو Coloradoازدواج کرد و چندین رومان نوشت. از جمله رومانی دربارهٔ رفتار ظالمانه و غیر انسانی با هندیشمردگان کالیفرنیا بـه نـام قرن بیشرافتی *A Century of Dishonor* (۱۸۸۱)که نویسنده برای هریك از اعضای کنگرهٔ امریکا نسخه‌ای ازآن‌را فرستاد. پس به عنوان مأمور فوق‌العاده به‌کالیفرنیا رفت تا دربـارهٔ هندیشمردگان واعزام هیأتی برای مذاکره با آنان بررسی کند وگـزارشی بفرستد. بـدبختانه گزارش او هیچگونه نتیجه‌ای دربر نداشت. هلن جکسون‌که از این بی‌اعتنائی خود را تحقیر ـ شده می‌دید، در۱۸۸۴ به نوشتن رومان تازه‌ای به‌نام راموناRamona دست زد که ادعانامه‌ای بـود برضد دستگاه حکومت و منعکس کنندهٔ بیعدالتیها و اجحـافهای بیشرمانهٔ سفیدپوستان نسبت به‌بومیان سرخپوست. رامونا دختری دو رگه ازپدری اسکاتلندی و مادری سرخپوست بود که نزد مورنو Moreno بانوی بیوهٔ اسپانیائی که با پسرش فیلیپ در مزرعه‌شان درکالیفرنیا زندگـی می‌کرد، بزرگ شده بـود، جوانی سرخپوست به نام آلساندرو Alessandro بـرای پشم‌چینی بـه مزرعهٔ آنـان می‌رود و میان او و رامونا عشقی سوزان پدید می‌آید و به سبب آنکه مورنو با ازدواج آنان مخالفت می‌کند، از مزرعه می‌گریزند تا ازدواج‌کنند. ازآن پس یك رشته حـوادث غم‌انگیز زندگی آنان را تیره می‌سازد. قـریهٔ پسر به وسیلهٔ سفید ـ پوستان ویران مـی‌گردد و دو همسرجوان به قریهٔ خویشان آلساندرو می‌روند که پس از غلبهٔ سفیدپوستان از آنجـا نیز رانده می‌شوند و پیـاده به قریهٔ دیگری می گریزند و پس از تیره‌روزیهـای بسیـار و حوادث نـاگوار، از جمله مـرگ دختر کوچکشان، به‌کوه دورافتاده‌ای پناه می‌برند. آلساندرو براثر این زندگی دهشت‌بار به جنون دچار می‌شود و روزی اسب سفید پوستی را می‌دزدد که به قیمت جانش تمام می‌شود. از سوی دیگر فیلیپ به جستجوی رامونا براه می‌افتد وپس ازمدتها هنگامی او را می‌یابد کـه در مرگ شوهر عزادار است، پس او را به خانهٔ خود می برد، اماکالیفرنیا تغییر یافته و حرص ساکنان جدید و بلندپروازیهایشان آن دو را از خشم و اندوه سرشار می‌سازد و مصمم می‌شوند که به مکزیك بروند. در آنجا فیلیپ که پنهانی به‌رامونا دل بسته بود، با او ازدواج می‌کند وسرانجام درآرامش بسر می‌برند. این رومان پیروزی عظیم بدست‌آورد و حس انساندوستی و عطوفت وهمدردی باهندیشمردگان ستمدیده که بر سراسر کتاب حکمفرما بود، هلن جکسون را

به‌شهرت رساند و قبر او را در کولورادو زیارتگاه مردم ساخت. جکسون که با امیلی دیکنسون Dickinson بانوی شاعر امریکائی دوستی داشت، از زندگی او برای نوشتن کتابی الهام گرفت که به نام انتخاب مرسی فیلبریك *Mercy Philbrick's Choice* در ۱۸۷۶ انتشار یافت.
امرسون هلن جکسون را بهترین بانوی شاعر امریکا می‌دانست، اما رومانهای او بود که شهرتش را پایدار ساخت.

**جونز، سر هنری‌آرثر** Jones, Sir Henry Arthur نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۸۵۱-۱۹۲۹) جونز کارمند تجارتخانه بود تا هنگامی‌که به نمایشنامه‌نویسی پرداخت و نمایشنامه‌های عامه پسندش همه با پیروزی همراه گشت. اولین نمایشنامهٔ جونز در ۱۸۷۹ با عنوان اشتباه کشیشی *A Clerical Error* بر صحنه آمد که او خود درآن نقشی برعهده داشت و نمایشنامهٔ **انگشتری نقره** *The Silver Ring* (۱۸۸۲) وی را به شهرت رساند. **انگشتری نقره** با پیروزی بسیار همراه گشت و سالها در فهرست نمایشی چندین تئاتر باقی ماند. قدیسان و بزهکاران *Saints and Sinners* در ۱۸۸۴ به اجرا درآمد. جونز پس ازآن، کمدیهائی دربارهٔ طبقهٔ کاسبکار نوشت که برشهرتش افزود، ازآن جمله است: دلال *The Middleman* (۱۸۸۹)، دختر رقصان *The Dancing Girl* (۱۸۹۱)، قضیهٔ یاغی *The Case of Rebellious* (۱۸۹۴) ومانند آن. جونز در نمایشنامهٔ بازیگران ماسك *The Masqueraders* (۱۸۹۴) از جامعه هجوی تند بعمل آورده است. جونز خود بهترین نمایشنامه‌اش را «دروغگوها *The Liars* می‌داندکه در ۱۸۹۷ برصحنه آورد و برنارد شا که با عقاید اجتماعی و سلطنت‌طلبی او مخالف بود، ازآن با تحقیر یاد کرد ونمایشنامه‌ای بسیار عادی خواندش. جونز دربارهٔ تئاتر مقاله‌هائی انتشار داد، ازآن جمله‌است: تجدید حیات نمایشنامهٔ انگلیسی *The Renascence of the English Drama* (۱۸۹۵) و مبانی نمایشنامه‌ای ملی *Foundations of a National Drama* (۱۹۱۳).
جونز درغالب آثار خود تحت تأثیر نمایشنامه‌های ایبسن قرارگرفته است وموضوع بیشتر نمایشنامه‌هایش با مسائل اجتماعی و وقایع روزانه ارتباط نزدیك دارد. در فنون نمایش، خاصه نمایش عامه پسند استادی فراوان داشته و کمدی، تراژدی و نمایشنامه‌های احساسیش پیوسته از پیروزی برخوردار بوده است.

**جویس، جیمز** Joyce, James رومان‌نویس و شاعر ایرلندی ( ۱۸۸۲ - ۱۹۴۱ )
جویس در دابلین Dublin و در خانواده‌ای کاتولیك مذهب زاده شد، پدرش مردی پرشور بود که در نهضت استقلال‌طلبی کشورش فعالانه شرکت داشت و از مقام اجتماعی و احترام برخوردار، اما کارش با شکست روبرو شد، به فقر و بدبختی گرفتار گشت و به میخوارگی روی‌آورد. جویس دورهٔ کودکی را در محیطی ناآرام گذراند. در ۱۸۸۸ به شبانروزی فرقهٔ یسوعیان سپرده شد و به محیط آن خو گرفت. در ۱۸۹۱ به سبب بیماری شبانروزی را ترك‌کرد و به خانواده بازگشت. در ۱۸۹۳ به کالج یسوعیان فرستاده شد تا زیر نظر استادان، علوم انسانی فرا گیرد. جیمز با استعداد کم‌نظیری که داشت سالهای تحصیل را با پیروزی و برجستگی گذراند و از فرهنگ و تربیتی استوار و منظم برخوردار شد . در ۱۸۹۸ به دانشگاه کاتولیك دابلین وارد شد، اما محیط آنجا را آشفته یافت و از طرف دوستانش زیر فشار قرارگرفت که به حزب جمهوریخواه ایرلند بپیوندد. جویس‌که اصلاً به‌مسائل سیاسی علاقه نداشت، در این‌کار پافشاری می‌کرد و هرچه بر سنش افزوده می‌شد، نسبت به امر سیاست بی‌اعتناتر می‌گشت. تنها آزادی واقعی درنظرش‌آزادی روح انسان بود. پس‌ازآن به فرهنگ و ادبیات اروپائی روی آورد و براثر استعداد فطری در فراگرفتن زبان، موفق شد که زبان فرانسوی و ایتالیائی وآلمانی وگرامر تطبیقی این زبانها را بیاموزد، به سبب علاقهٔ خاص به ایبسن، زبان نروژی آموخت تاآثار این نویسنده را بتواند به‌زبان اصلی بخواند، مقاله‌ای نیز دربارهٔ نمایشنامهٔ **هنگامی که با چشمان باز می‌میریم** اثر ایبسن انتشار داد. در همین هنگام شخصیت واقعی خود را کشف‌کرد و روح و ذهن را از تعلیمات مدرسهٔ یسوعیان بیرون کشید، تا آنجا که ایمان مذهبی را ازدست داد و مدتی چون پدر زندگی بی‌بند وباری پیش‌گرفت و در ۱۹۰۲ در بیست سالگی به دریافت لیسانس نایل آمد. چندی نیز به فکر تحصیل در رشتهٔ پزشکی افتاد و به پاریس رفت. درآنجا بودکه علاقهٔ به‌هنر و زیبائی شناسی او را از دنبال‌کردن رشتهٔ پزشکی باز داشت. مدتی درکتابخانه‌ها به مطالعه پرداخت و در این امر چنان افراط کرد که‌گاه از شدت خواندن به سرگیجه دچار می‌شد، خاصه چشمان ضعیفش اورا رنج می‌داد، پس‌از یك‌سال به وطن بازگشت تا بربالین مادر محتضرش حضور یابد. دراین میان به‌تدریس زبان وگرامر انگلیسی اشتغال یافت. در۱۹۰۴ ازدواج

کرد و با همسرش به زوریخ رفت، مدتی نیز در رم اقامت داشت، سرانجام در۱۹۰۶ در تریست Trieste مستقر شد و بکارپرداخت. جویس به موسیقی نیز علاقهٔ بسیار داشت و ازصدائی دلپذیر برخوردار بود، چنانکه درجشنواره‌های موسیقی شرکت می‌کرد و اولین دیوان خودرا به نام موسیقی مجلسی *Chamber Music* در ۱۹۰۷ در لندن انتشار داد، اما شعرسرودن برای او جنبهٔ تفنن داشت و درمقامی بعد از داستان‌نویسی قرار مـی‌گرفت. جویس در ۱۹۱۰ نمایشنامهٔ تبعیدیها *Exiles* را در مونیخ برصحنه آورد. این‌کمدی‌که به ظاهر نمایشنامه‌ای مسخره‌آمیز بود، حقیقت تلخی را از عواطف ومسائل جنسی عرضه می‌کرد و درنتیجه نمایش آن با پیروزی آمیخته با جار و جنجال روبرو شد و جویس پس ازآن دنبالهٔ تئاتر را رهاکرد و به داستان‌نویسی پرداخت. تعدادی از داستانهای کوتاه خودرا در مجموعه‌ای به نام دوبـلنیهـا *Dubliners* فراهم‌آوردکه ابتدا از طرف ناشران ایرلندی رد شد و پس‌از رنج بسیار در ۱۹۱۴ به خرج نویسنده بچاپ رسید. می‌گویند هنگامی‌کـه جویس برای تحویل گرفتن کتاب به چاپخانه رفت، ناگهان دریافت کـه خـریداری همهٔ نسخه‌ها را یك جا خریده تا بسوزانـد. جـویس سرخورده و ناامید کشور زادگاه خودرا ترك‌کرد، به قصد آن‌که هرگز به‌آنجا باز نگردد، اما نه‌تنها موفق نشد که رابطهٔ معنوی خودرا با میهن قطع‌کند، بلکه ایرلند منحصراً زمینهٔ آثارش را تشکیل داد. جویس در تریست مدتها دربارهٔ رومانی‌که درواقع زندگینامهٔ اوبود، کارکرد، یعنی رومـان تصویر هنرمند در جوانی *Portrait of the Artist as a Young Man* کـه نویسنده درآن خانواده، معاشرتها و تحولات زندگی روحی خـودرا وصف کـرده است. جویس در تریست برای امرارمعاش به تدریس زبان انگلیسی پرداخت، امـا بیماری چشم‌که‌گاه بینائی اورا تا حد کوری‌کاهش می‌داد، موجب رنجش می‌گشت و چندین بار ناچار شدکه به‌عمل جراحی تن در دهد. درلحظه‌های فشار روحی تنها تکیه‌گاه او خانوادهٔ زن و برادر و دوستانش، همچنین‌گوش دادن به موسیقی بود. در ۱۹۱۳ زندگینامهٔ خودرا درمجلهٔ انگلیسی اگوئیست The Egoist انتشار داد و توجه نویسندگانی چون ازرا پاوند و ت. س. الیوت را جلب‌کردکه پس از آن از دوستان اوگشتند. خاصه ازرا پاوند که خودرا برای‌کمك به جویس‌آماده کرد و تا ۱۹۳۰ به انتشار آثارش همت‌گماشت، زیرا جویس را همان نویسنده‌ای دیدکه در انتظارش بود- نویسنده‌ای رئالیست با نثری بسیار قوی. جویس در۱۹۱۴ هنگـام

آغاز جنگ جهانی اول، لحظه‌های دشواری را گذراند. از تریست به زوریخ رفت تا از عالم سیاست و جنگ دور بماند. در زوریخ بلاانقطاع دربارهٔ تصویر هنرمند در جوانی کارکرد تا در ۱۹۱۶ آن را بپایان رساند و بـه وسیلهٔ خـانم هَریت ویور Harriet Weaver یکی از دوستدارانش در نیویورك انتشاریافت و با استقبال پرشور روبرو گشت. جویس در۱۹۱۹ پس از جنگ، به تریست بازگشت و دنبالهٔ کتـاب یولیسیز *Ulysses* را گرفت‌که به قول یکی از بستگانش «کلیسای معظم نثر» بـود، اما در تریست آن را بپایان نرساند و برحسب پیشنهاد پاوند در ۱۹۲۰ به پاریس رفت‌که با استقبال گرمی روبرو گشت و دانست‌که پس ازآن محال است بتواند جائی دیگر زندگی کند، بنابراین بیست سال پیاپی درپاریس زیست. در۱۹۲۱ کتاب یولیسیز را بپایان رساند، امـا از پیدا کردن ناشر ناامید بود، تا سرانجام خانم سیلویا بیچ Silvia Beach، بانوی امریکائی مقیم پاریس انتشار آن را بـرعهده گـرفت و خـانم آدرین مونیه Adrienne Monnier، مـدیر کانون دوستداران کتـاب، به ترجمهٔ آن به زبـان فـرانسوی اقدام کـرد و ایـن کار دشوار را بـا همکاری والری ـ لاربو Valery-Larbaud ستایندهٔ آثار جویس وچند نویسندهٔ دیگر در۱۹۲۹ به‌انجام رساند. چیزی نگذشت‌که یولیسیز به چندین زبان ترجمه گردید. جویس پس ازپیروزی عظیم کتاب یولیسیز مدتی کاری انجام نداد وطرح اثربزرگی را می‌ریخت‌که پس‌از سفری به انگلستان، به نوشتن‌آن پرداخت و مدت پانزده سال قسمتهائی ازآن را بتدریج با عنوان اثری در حال پیشرفت *Work in Progress* درمجله‌های مختلف انتشار داد. در ۱۹۲۴ بیماری چشمش رو به وخامت گذارد و ناچار به عمل جـراحی تـازه‌ای تن در داد و پس ازآن به‌کمك عصا قدم بر می‌داشت و بـه قولی «میلتون بـزرگ نابینای عصر» گشت. در۱۹۲۷ دیـوان اشعار یك پولی *Poems Penyeach* در یـك زمان در پاریس و لندن منتشرشد، شامل سیزده قطعه شعرکوتاه‌کـه به‌گفتهٔ خـود جویس به‌عنوان سرگرمی سروده بود. این دیوان و دیوان موسیقی مجلسی تنهـا آثار شاعرانهٔ جویس بشمار می‌آید. درآغـاز جنگ دوم جهانی جویس نقطهٔ پایان را بر اثری در حال پیشرفت‌که هفده سال پیش آغازکرده بود، گذارد و این اثر عظیم را بـا عنـوان بیداری فینیگـانهـا *Finnegans Wake* در ۱۹۳۹ منتشرکرد که خود آن را «اثری دیوانه‌وار از یـك دیوانه» خواند. جویس‌کـه خواسته است کابوس زندگی را در یك شب درقالب بیان و کلام بریزد، به زبان تازه‌ای نیـاز

داشت، پس زبانی بکاربرد که ظاهراً انگلیسی، اما از هزاران لغت تازه و چندین زبان ترکیب شده بود. حوادث این‌کتاب هفتصد صفحه‌ای و دشوار برخلاف کتاب **یولیسیز** که نمودار روز است، حوادث شب را دربر دارد. **یولیسیز** که تحت تأثیر کتاب **اودیسه** اثر هومر قرارگرفته، بیشتر جنبهٔ اساطیری دارد و زندگی بشر را در ضمیر آگاه نشان می‌دهد وقهرمانان اساطیری را به زندگی عادی می‌کشاند، در حالی که **بیداری فینیگانها** جنبهٔ تاریخی دارد و زندگی را درضمیر ناخودآگاه منعکس می‌کند، با آنکه قهرمانان هر دوکتاب ازمردم عادی دابلین‌اند، روش شگفت‌انگیزی که در ساختمان آنها بکار رفته، این‌آثار را بدیع وغیرمعمول ساخته است. روز بروز ازسلامت جویس کاسته می‌شد، خاصه اختلال روانی دخترش بر این ضعف و رنجوری می‌افزود و هنگامی‌که دختر را به آسایشگاه روانی سپرد، به سوئیس رفت وهمانجا براثر زخم معده درگذشت. ازمشخصات اخلاقی و روحی جویس امتناع ومقاومت او در برابر قدرتهائی است‌که دنیا را می‌گرداند، مانند سیاست، زور وپول. وی می‌خواست‌که از همهٔ این امتیازها برکنار بماند، اگرچه در رنج فقر و تیره‌روزی بسر برد، حتی در اوج شهرت این خوی آشتی‌ناپذیر را رها نکرد ـ خوئی‌که در همهٔ آثار او به شکل واحدی تجلی می‌کند. هر اثر جویس با اثر قبلیش نوعی رابطهٔ نزدیك دارد. **دوبلنیها** درهمان زمینه است‌که **تصویر هنرمند در جوانی**. این‌کتاب نیز مانند **بیداری فینیگانها** است‌که آن نیز مانند **یولیسیز** است. چنانکه‌گوئی جویس اثر واحدی را به‌صورتهای متفاوت عرضه کرده است. نظر جویس آن است که هیچ چیز تازه حادث نمی‌شود، بلکه همه چیز تکرار است و حرکتی دورانی دارد تا به نقطهٔ‌آغاز برسد وآثارش همه براین ادراك بنا شده است.

جویس به‌طور قطع شگرف‌ترین نویسندهٔ قرن بیستم و آثارش بدیعترین آثار این قرن است. تازگی آثار او با هیچ نویسنده‌ای قابل قیاس نیست. فن داستان‌ـ پردازی، احساسها و ادراکهای شخصی از سوئی، شیوهٔ بیان عمیق و تا حدی پیچیده وزیبائی نثر او ازسوی دیگردرعالم ادب تأثیری عظیم برجای‌گذاشته‌است.

ترجمه به فارسی: تبعیدیها ـ دوبلینیها.

**جیمز، هنری** James, Henry رومان‌نویس امریکائی(۱۸۴۳-۱۹۱۶) هنری جیمز

از خانواده‌ای ممتاز در نیویورك زاده شد. اجدادش از مهاجران ایرلندی و بسیار ثروتمند بودند، پدرش مردی ادیب، نویسنده‌ای متفکر و شخصیتی پرجاذبه بود، و برادرش ویلیام جیمز فیلسوف و روانشناس معروف. بدین‌طریق هنری در محیطی با فرهنگ پرورش یافت و اوکه پسرکی کم حرف و حساس بود و درمیان سخنوران خانواده خود را فردی آرام وبیکاره می‌دید، ساعات بیکاری را در کوچه‌های شهر قدیم نیویورك‌که هنوز حال شهرستان داشت، در حالتی رؤیائی می‌گذراند و در کتابخانه‌ها چشمه‌ای خشك نشدنی برای آثار آیندهٔ خود ذخیره می‌کرد. هنری با خانوادهٔ خود به‌اروپا سفرکرد، پنج سال را در ژنو وانگلستان و پاریس گذراند، در ۱۸۶۰ در نیوانگلند مستقر شد و در طی جنگهای داخلی آنجا بسربرد. نقصی در ستون فقرات موجب شدکه هنری ازشرکت در جنگ معاف‌گردد، این پیشامد به‌او آن احساس را دادکه در صحنهٔ زندگی بیگانه وبیکاره است و سرنوشت او را تنها برای مشاهدهٔ تلاش وکوشش دیگران آفریده. کم‌کم معتقد شد که همین تقدیر به او رسالت داده است تا مشاهدات خودرا به دیگران منتقل‌کند و این‌کارتنها از راه هنر امکان‌پذیر است، پس جیمز به هنر نقاشی روی‌آورد، اما چیزی نگذشت که استعداد واقعی خودرا کشف‌کرد و به راه نویسندگی افتاد وکار ادبی را با انتشار مقاله‌های انتقادی و قصه‌ها و داستانهای‌کوتاه در روزنامه‌ها و مجله‌ها آغازکرد. اولین داستان‌کوتاه وهنرمندانهٔ جیمز به نام زائری مشتاق *A Passionate Pilgrim* (۱۸۷۱) درمجلهٔ اتلانتیك مانثلی Atlantic Monthly منتشر شدکه نظر اورا دربارهٔ مردم اروپا نشان می‌داد. این داستان مورد ستایش و تحسین قرارگرفت و با داستانهای دیگر در۱۸۷۵ انتشاریافت. هنری پیوسته میان دوتمایل می‌زیست، از سوئی دل وعاطفهٔ میهن‌پرستی او را به امریکا پیوند می‌داد و از سوی دیگر روح و فکرش به‌جانب اروپا کشیده می‌شد. سرانجام تمایل به زندگی در اروپا بر او چیره شد و پس‌از تردیدی طولانی مصمم‌گشت‌که در انگلستان مقیم شود. پس در ۱۸۷۶ به لندن رفت، همانجا اقامت‌گزید و با انگلستان و مردم آن پیوندی عمیق برقرارکرد و از باروری فراوان درکار برخوردار شد. تضاد و اختلافات زندگی معنوی اروپائی و امریکائی و مطالعه و توصیف رنج هموطنان ساده دلش به هنگام برخورد با فرهنگ و تمدن‌کهن و مختلط قارهٔ اروپا، موضوع مورد توجه اوگشت و زمینهٔ اصلی بیشتر آثارش قرارگرفت. اولین رومان او در این زمینه

رودریك هادسن *Roderick Hudson* در ۱۸۷۴ منتشر شد. قهرمان این داستان وکیل دعاوی جوانی است که همهٔ کارها را کنار می‌گذارد وخانواده و نامزدش را ترك می‌کند تا به رم برود و به هنر مجسمه‌سازی بپردازد و در حالی که در این راه با پیروزیهائی روبرو شده‌است، دچار عشقی دیوانه‌وار و ناکام مانده می‌گرددکه او را ازکار باز می‌دارد و پس‌از حوادث فراوان درسفری دچار حادثه می‌گردد وجان می‌سپارد. این اولین رومان با آنکه از برجستگی خاص برخوردار نبود، از آیندهٔ درخشان رومان‌نویسی بزرگ خبرمی‌داد. رومان امریکائی *The American* (۱۸۷۷) درپاریس نوشته شدکه برخورد یك امریکائی‌را با محیط اروپا توصیف می‌کرد. سال بعد (۱۸۷۸) اروپائیها *The Europeans* همان تضاد روحی دنیای کهن ودنیای نوین را بیان می‌کرد و برخلاف کتاب گذشته یك اروپائی را نشان می‌دادکه به امریکا سفرکرده است. دیزی میلر *Daisy Miller* در۱۸۷۹ انتشار یافت. دیزی میلر دختر جوان امریکائی است با روحی ساده و شرافتمند ولی رفتاری بی‌بند و بار که جامعهٔ سنتی اروپائی را دربارهٔ او به‌اشتباه می‌اندازد. صورت یك بانو *The Portrait of a Lady* (۱۸۸۱) اولین تصویر از سلسله تصویرهای زن‌است که جیمز پیش چشم می‌گذارد و درعین حال برای خوانندهٔ ساده و عادی وخوانندهٔ عمیق و دقیق، پرجاذبه است. میدان واشینگتون *Washington Square* در ۱۸۸۱ منتشر شد. جیمز قالب این داستان را ازکوچه‌های شهر قدیم نیویورك که سالها آنها را زیر پا گذارده بود، گرفته و با شیوه‌ای درخشان و طنزآمیز آنها را وصف کرده است. مردم باستن *The Bostonians* در۱۸۸۶ انتشار یافت، نویسنده درهمهٔ این داستانها، خصوصیتهای اخلاقی و روحی بشر را به طور دقیق و با نکته‌بینی فراوان مورد مطالعه قرار داده و برای تأثیر محیط در ساختمان فکری و روحی افراد اهمیت فراوان قائل شده‌است. جیمز پس‌ازآن به‌مسائل خانوادگی می‌پردازد. داستان شاهزاده خانم کاساماسیما *The Princess Casamassima* را در ۱۸۸۶ انتشار داد و الههٔ غم‌انگیز هنر *The Tragic Muse* را در ۱۸۹۰. این داستان با آثار دیگر جیمزکه همه ازکمال هنر برخوردار بود، متفاوت است. نویسنده دراین اثرمطالعهٔ سودمندی دربارهٔ زندگی یك هنرپیشه انجام داده و از حقوق هنرمند در برابر قراردادهای جهانی دفاع کرده است. الههٔ غم‌انگیز هنر سرآغازی بود از نمایشنامه‌نویسی‌که جیمز از ۱۸۹۰ به‌آن روی آورد. اگرچه آثار نمایشی جیمز با عدم

پیروزی روبرو گشت، تجربه‌هائی که ازآنها بدست‌آورد، در رومانهایش مورد استفاده قرارگرفت و فنون نمایشی در نقل داستانها بکار برده شد. رومانهای جیمز از نظر تناسب و تـوازن ساختمان و قـدرت و ظرافت نثر در درجـه‌ای بود که هنوز در شیوهٔ داستانپردازی بی‌رقیب مانده است. این استادی را می‌توان در رومان آنچه میزی می‌دانست *What Maisie Knew* (۱۸۹۸) و قرن ناهطبوع *The Awkward Age* (۱۸۹۹) بخـوبـی مشاهـده کـرد. جیمـز در رومـــان غنائم قصر پـاینتـون *The Spoils of Pynton* (۱۸۹۶) محیط و قهرمـانان انگلیسی را وارد کـرده است. این کتاب یکی‌از موضوعهای مورد توجه جیمز یعنی ضربهٔ شدید زندگی برروحهای لطیف وکم نظیر را دربر دارد. جیمز در ۱۸۹۸ بـه خلق سه اثر زیبا و پـرارزش پـرداخت از این قـرار: بالهای کبوتر *The Wings of the Dove* (۱۹۰۲)، سفـرا *The Ambassadors* (۱۹۰۳) و جام زرین *The Golden Bowl* (۱۹۰۴). در این آثار، خیال‌انگیزی جیمز به اوج خـود می‌رسد و سالها بایست بگـذرد تا خـوانندگان قدرت درك آن همه صور ذهنی را بیابند. جیمز در۱۹۰۴ به زادگاه خود بازگشت و از ایالات مختلف امریکا دیدن کرد و در بازگشت بـه انگلستان صحنهٔ امریکائی *The American Scene* را انتشار داد کـه از بدیعتـرین آثاری است دربـارهٔ تمدن امریکا. ازآن پس اروپـا را تـرك نکرد و بیشتر وقـت خـود را به تجدید نظر در مجموعه‌های داستانهای‌کوتاه و رومانهایش‌گذراند و به‌این مجموعه‌ها مقدمه‌هائی نوشت که نه‌تنها نمودار شوق اوست، بلکه مهمتـرین تحلیلی است از رومان در شکل هنریش‌که بعدها جداگانه به‌نام هنر رومان *The Art of the Novel* در ۱۹۳۴ منتشر شد. اعلام جنگ جهانـی ۱۹۱۴ جیمز را آشفته ساخت، وی بخوبـی مـی دانست که آنچه به ظاهر وقوع یافته، صورتی عمیق و پهناور از جنبهٔ حیوانی‌آن تمدن عالی است‌که در همهٔ آثارش وصف کرده است. سرخـوردگـی وی از جنگ به نـوشتن دو رومـان تـازه انجـامید به نـامهای برج عاج *The Ivory Tower* و ادراك زمان گذشته *The Sense of the Past* که هردو پس از مرگش بـه سال ۱۹۱۷ انتشار یافت. جیمز در ۱۹۱۵ به‌تابعیت انگلستان درآمد.

رومانهای جیمز شکل بدیع وکاملاً غیرمعمول هنری دارد. داستانهایش ازظرافت و استادی وهوشمندی و زیبائی و تنوع فراوان برخوردار است‌کـه ستایندگـان و پیروان بسیار بدست‌آورد. جیمز را باید وجودی برتراز آمیختگی خصوصیتهـای

روحی و معنوی انگلیسی ـ امریکائی دانست. وی درحال برگزیدن سرزمینی که از مثلث امریکا ـ پاریس ـ انگلستان تشکیل می‌شد، تمدنی مختلط فراهم آورد و هرسهٔ این تمدن را در رومانهایش مورد تحلیل قرار داد. جیمز در تاریخ رومان‌نویسی جهان مقامی برجسته یافت.

ترجمه به فارسی: تنگ اهریمنی.

# چ

**چاپك، كارل** Čapek, Karel رومان‌نویس ونمایشنامه‌نویس چك (۱۸۹۰-۱۹۳۸)
چاپك در یکی از قریه‌های کوهستانی شمال منطقهٔ بوهمیا Bohemia که پدرش در آن طبابت می‌کرد، زاده شد، قسمتی از تحصیلات را در برلن و پاریس انجام داد و در ۱۹۱۵ از دانشگاه پراك، در رشتهٔ فلسفه به اخذ درجهٔ دکتری نایل آمد و رساله‌اش را دربارهٔ «روش عینی در زیبائی شناسی» تهیه کرد. چاپك در طی جنگ جهانی اول درپراگ به‌روزنامه‌نویسی اشتغال یافت و پاورقیهای متعدد وگزارشها و مصاحبه‌های بسیار گویا و سرشار از طنز گزنده در روزنامه‌های مهم انتشارداد و نخستین مجموعه قصه‌ها را با همکاری برادرش یوسف Josef که رومان‌نویس و فیلسوف ونقاش بود، نوشت، ازآن جمله‌است: باغ کراکونوش *Krakonovova Zahrada* (۱۹۱۱)، اعماق تابناك *Zarivé Hlubiny* (۱۹۱۶) که برزمینهٔ تحقیقات مربوط به اسرار عالم خلقت وزندگی بشری قرارگرفته‌است. چاپك در ۱۹۲۱ به عضویت هیأت تحریریهٔ مهمترین روزنامهٔ زمان (روزنامهٔ خلق) لیدووه نووینی Lidové Noviny درآمد و تا آخر عمر در این روزنامه مقاله انتشار داد، همچنین به نوشتن داستانهائی‌پرداخت‌که برزمینهٔ تجسس علمی یاکارآگاهی قرار داشت. طبع هجوپرداز چاپك از پیشرفت علوم ماشینی و صنعتی عصر که همهٔ زندگی بشر را فرا گرفته بود، داستانهائی فرضی وخیالی‌ساخت‌که ازهمه مهمتر داستان کارخانهٔ مطلق سازی *Továrna Na Absolutno* (۱۹۲۲) است که درآن هزل و جد و خیالپردازی و افکار شاعرانه و طنز تند و نیشدار را درهم آمیخته و اثری بدیع و پرجاذبه پدیدآورده است. چاپك دراین اثر دستگاهی اختراع می‌کند که به ماده تغییر شکل می‌دهد و وجود مطلق یعنی خدا را آزاد می‌کند ودرنتیجه فاجعه‌هائی پدید می‌آیدکه منجر به بزرگترین جنگها می‌شود. موضوع رومان کراکاتیت *Krakatit* (۱۹۲۴) نیزمانند رومان قبل سرنوشت خالق و تسلیمش به ندای عقل انسانی است. سومین رومان

چاپك جنگ با سمندرها *Vàlka s Mloky* (۱۹۳۶) است که در آن موضوع مورد علاقهٔ چاپك مطرح شده و آن ادراك خطری است که از دانش افسار گسیخته ناشی می‌شود و زندگی بشر را تهدید می‌کند. در این رومان اشاره‌ای شده است به تودهٔ سربازان آلمانی در زیر مهمیز هیتلر. چاپك در داستانهائی از یك جیب *Povidky z Jedné Kapsy* و داستانهائی از جیب دیگر *Povidky z Druhé Kapsy* (۱۹۲۹) یك سلسله داستان کارآگاهی را طرح کرده که مقام این قبیل داستانها را از نظر ادبی بسیار بالا برده است. اثر سه بخشی چاپك شامل این داستانهاست: هوردوبال *Hordubal* (۱۹۳۳) بر زمینهٔ تحلیل روانی مردم‌کوهپایه‌نشین، آثارجوی *Povětroň* (۱۹۳۴)شرح وضع‌اسرارآمیزسقوط خلبانی باهواپیمایش و زندگی‌متوسط *Obyčejny Život* (۱۹۳۴)، داستان زندگی مغشوش و آشفتهٔ کارگری در راه‌آهن. آخرین رومان چاپك زندگی و آثار آهنگساز فولتینا *Život a dilo Skladatele Foltyna* نام دارد که به وسیلهٔ همسر نویسنده پایان یافت و یك سال پس از مرگ چاپك در ۱۹۳۹ منتشر شد. چاپك در قلمرو و تئاتر نیز آثار وسیع و ارزنده‌ای انتشار داد، از آن جمله است : R. U. R. ( ۱۹۲۰ ) که مخفف «روبوتهای عمومی «وسوم *Rossum's Universal Robots* است و در آن عصیان «آدم مصنوعی» یعنی روبوت Robot را که لغتی ساختهٔ خود نویسنده است، برضد سازندگان و خالقهای خود نشان می‌دهد. این نمایشنامه که هجو تندی است از تمدن ماشینی قرن که به عقیدهٔ نویسنده مردم را از کار باز می‌دارد، برشهرت چاپك افزود. زندگی حشرات *Ze života hmyzu* (۱۹۲۱) را چاپك با همکاری برادرش یوسف نوشت که کنایه‌ای هجوآمیز است از صفات انسانی به صورت فردی و اجتماعی مانند حسرت، لذت، آز، شوق قهرمانی و مانند آن. از ماکروپولوس *Vec Makropulos* (۱۹۲۲) کمدی خیال‌انگیزی است از پوچی رؤیای جاودانیت. مرض سفید *Bilà Nemoc* (۱۹۳۷) اعلام خطری است از دورهٔ تهدیدآمیز قبل از جنگ. نمایشنامهٔ مادر *Matka* (۱۹۳۸) نمونه‌ای از وظیفهٔ غم‌انگیز مادری است که با آنکه از تسلیم فرزندش به جنگ با آلمان اکراه دارد، آخرین پسر زنده‌اش را نیز برای دفاع از میهن که به صورتی بیرحمانه اشغال شده، می‌فرستد. دو اثر تحقیقی از چاپك در میان آثارش مقامی ممتاز یافته است . یکی گفتگوی با ماساریك *Hovory S T G. Masarykem* (۱۹۲۸ - ۱۹۳۵)، ثبت صادقانه‌ای از پرسشها و

جوابهائی دربارهٔ زندگی ، آثار و اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و مذهبی مازاریك، اولین رئیس جمهوری آزادیبخش کشور چك،با تفسیری کوتاه در پایان کتاب. دیگـر منتخبات اشعار *Anthalogic* شامل اشعـاری از پنجـاه و هشت شاعـر نوپرداز فرانسوی. این مجموعه ازنظر سبك ترجمه وشمول شعراثرگرانبهائی است که در نسل جـوان شاعران چك نفوذ فراوان بـرجای گذارد. سفرنامه‌های چاپك نیز از پرخواننده‌ترین آثـار او بشمار مـی‌آید. چاپك در این سفرنامه‌ها بـه طور مشروح یـادداشتهای روزانه و نکته‌هـای غیـرمنتظر و احساسهایش را از دیدنیها عرضه کرده است ، چنانکه روح و فکر و ذهنش از خـلال آنها نمودار می‌گردد و به‌وسیلهٔ این یادداشتها که به شیوه‌ای دلپذیر نوشته شده، مکتبی تازه در سفرنامه‌نویسی بنیان نهاده و تفاوت میان آداب و رسوم رایج ملل را نشان داده است، از آن جمله است: نامـه‌هائی از انگلستـان *Anglické Listy* (۱۹۲۴)، سیاحتـی در اسپـانیا *Vylet do Španël* (۱۹۳۱)، تصویرهـائـی از هلند *Obrázky z Holandska* (۱۹۳۲) و سفری به شمال *Cesta na Sever* (۱۹۳۶).

در سراسر آثار چاپك عقیدهٔ او دربارهٔ اصل «نسبیت Relativity » در همه چیز بچشم می‌خورد و ازخلال‌آنهاکه شامل رومان، نمایشنامه، پاورقی وسخنرانی است، این پیام استخراج می‌شود که حقیقت بیش از آنچه به تصور درآیـد، مبهم و مغشوش است . در رومـانها دو جنبه از جامعهٔ عصر مـاشینی بچشم می‌خورد، از طـرفی وعده‌های خوب که ماشین در راه زندگی راحت، به بشر می‌دهد و از طرف دیگـر تهدیدهائی کـه ایـن ماشین بـرای زندگی انسان بـه همراه مـی‌آورد. اشخـاص داستانهای کارآگاهی چاپك نیـز عقیدهٔ نسبیت او را آشکار مـی‌سازند کـه حقیقت چیزی نارساست و تعدد و کثرت نقطه‌نظرها بسیار زیاد است، ازین‌رو چاپك مـردم کـوچه و بازار و جامعهٔ متوسط و طبیعی را بـردیگران تـرجیح مـی‌دهد. از نظر اصول حکمت عملی چاپك کمال مطلوب را در وجود مازاریك رئیس جمهوری با‌فضیلت و آزادیخـواه و انساندوست تجسم داده است. کارل چاپك از بـزرگترین نویسندگان کشور چك در قرن بیستم است که به شهرتی جهانی دست یافته و پس از مرگش توانسته است همچنان نویسنده‌ای بینظیر با سبك خاص خود باقی بماند‌سبکی آمیخته از زبان عامه و زبان ادبی سرشار از استعاره و مجاز.

ترجمه به فارسی : داستانهائی از یك جیب و داستانهائی از جیب دیگر ـ کارخانهٔ

مطلق‌سازی ـ داستانهای جن و پری.

**چاسر، جفری** Chaucer, Geoffrey شاعر انگلیسی(۱۳۴۳ ـ ۱۴۰۰) چاسر در لندن و در خانوادهٔ بازرگانان شراب و پارچه‌های پشمی زاده شد، از زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست، تنها اسناد و مدارك رسمی و دولتی از او نشانه‌هائی در بر دارد که برحسب آنها شاعر زندگی پرنشیب و فراز و سرشار از تغییرات گوناگونی داشته و در جوانی در خدمت پرنس لایونل Lionel فرزند کوچکتر ادوارد سوم پادشاه انگلستان بسر می‌برده است. اولین تاریخ قطعی که از زندگی او در دست است، سال ۱۳۵۷ است‌که در دربار می‌زیسته و در سالهای ۱۳۵۹ ـ ۱۳۶۰ در لشکرکشی ادوارد سوم به فرانسه شرکت داشته و به زندان افتاده است. پس از آزادی تا شش سال از او نشانه‌ای در دست نیست و ظاهراً در این دوره به تحصیل در رشتهٔ حقوق در لندن پرداخته است. در ۱۳۶۶ با فیلیپا Philippa ، یکی از ندیمه‌های ملکه ازدواج‌کرده و در ۱۳۶۷ از طرف شاه به دریافت مستمری نایل آمده است. از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ به مأموریتهای سیاسی و سِری فرستاده شده که بیشترش در فرانسه بوده است. چاسر دوبار نیز به ایتالیا اعزام شد، یك‌بار در ۱۳۷۲ و بار دیگر در ۱۳۷۸، از این سفرها تجربه‌های ادبی فراوان اندوخت و با آثار بزرگان شعر و ادب چون دانته، بوکاتچو و پترارك آشنا گشت و سخت تحت نفوذ آنان قرار گرفت. در ۱۳۷۴ بازرس امور گمرکی و بازرگانی شد و در ۱۳۸۵ در خانهٔ خود در منطقهٔ کنت Kent اقامت گزید و به مقام قاضی صلح و در ۱۳۸۶ به عضویت پارلمان انتخاب گردید. در ۱۳۸۹ منشی دفتر سلطنتی شد و در ۱۳۹۱ به معاونت جنگلداری سلطنتی در ایالت سامرست Somerset منصوب گشت. اولین‌کارهای ادبی چاسر تحت نفوذ ادبیات فرانسه و اشعار عاشقانه قرار داشت، از آن جمله است: کتاب دوشس *Book of the Duchess* و منظومهٔ درباری داستان گل سرخ *The Roman of the Rose* که به چاسر امکان داد تا سبك شاعرانهٔ خود را تلطیف دهد و درساختمان و قالب شعر ورزیده گردد. داستان گل سرخ از منظومه‌های قرون وسطائی فرانسه است‌که از اثر اووید Ovide شاعر رومی به‌نام **هنر عشقبازی** اقتباس شده بود. پس ازآن نفوذ شاعران ایتالیائی چاسر را به جانب استعاره و تمثیل در شعرکشانده وبر اثر

این نفوذ منظومهٔ خانهٔ اشتهار *The House of Fame* در سالهای ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ منتشر شد که از اثر دانته تأثیر پذیرفته و بینش شاعر را در قالب رؤیا بیان می‌کرد. عقابی طلائی شاعر را به جایگاه مردم نامدار که میان آسمان و زمین قرار دارد، همراه می‌برد- سرزمینی پر از خواستاران نام و آوازه و مزین به پیکره‌های مورخان و شاعران. شاعر در این سرزمین بچشم می‌بیند که شهرت و افتخار یا به صورت نیکنامی واقعی جلوه می‌کند یا به صورت دروغین ومزورانه. این اثر با آنکه از نفوذ شعر ایتالیائی برخوردار است، کاملاً همانند آن نیست و چاسر طبع مطایبه‌آمیز و هنر طنزپردازی خود را در آن بکارگرفته است. منظومهٔ **ترویلوس و کرسیدا** *Troilus and Criseyde* احتمالاً میان سالهای ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵ ساخته شده است که آن نیز تحت تأثیر ادبیات ایتالیائی خاصه بوکاتچو قرار دارد. بوکاتچو پس از عهد باستان، اولین شاعری است که عشقهای ناکام ترویلوس به کریسیده را که از جنگ تروا سرچشمه گرفته بود، به صورت منظومه‌ای بزرگ در آورد در نه بند، تحت عنوان **فیلوستراتو** *Il Filostrato*، که بیشتر مورد توجه چاسر بوده‌است. میان اثرچاسر وبوکاتچو تفاوت بسیار وجود دارد، به‌این معنی‌که بوکاتچو در اثر خود بیشتر به اصل داستان و پرورش موضوع و نتیجهٔ‌آن توجه داشته و چاسر به صفات و خصوصیتهای اشخاص و قهرمانان داستان، بنابراین اثر چاسر از بینشی دقیق در تحلیل روانی و ظرافت بسیار در مطایبه و گویائی فراوان در مکالمه برخوردار گشته است. منظومهٔ **ترویلوس و کرسیدا** از مهمترین آثار چاسر بشمارآمد. منظومهٔ **شورای پرندگان** *The Parlement of Foules* در حدود ۱۳۸۲ ساخته شده و شاعر در آن قصد داشته است به صورتی‌استعاری و کُنائی، مدیحه‌ای به مناسبت جشن نامزدی ریچارد دوم بسازد. طبیعت در این اثر به پرندگان فرمان می‌دهد که همدم و یاری برای خود برگزینند تا عقاب بسیار زیبائی را به شایسته‌ترین آنها هدیه کند. شاعر گروه پرندگان اصیل را با الحان پهلوانی و اعمال ظریف و نجیب عاشقانه در برابر پرندگان بسیار عادی قرار می‌دهد که از عشق جز احساسی پست و جسمانی ندارند و در این اثر با بکار بستن زبانی گویا و واقعی هنر خود را در ساختن صحنه‌های نمایشی آشکار می‌سازد. از نظر سبك شعر، این اثر به طور وضوح تحت نفوذ شعر ایتالیائی قرار دارد. منظومهٔ **قصهٔ زنان خوب** *Legende of Good Women* حدود ۱۳۸۶

ساخته شده و ناتمام مانده است. شاعر خود در مطلع شعر منظومه را تقلیدی از شاعران فرانسوی می‌داند و شاعر را در ماه مه نشان می‌دهد که به تماشا وتحسین طبیعت و گل مورد علاقه‌اش، گل مینا، پرداخته است و در عالم خیال خود را در چمنی در عشق و در مصاحبت دلپذیر ملکه‌ای می‌یابد که تاجی از مینا بر سر دارد و نوزده دختر زیباروی او را همراهی می‌کنند. شاعر در این قسمت به ستایش دلبران عاشق‌پیشه می‌پردازد. شعر چاسر به سبب طراوت و بی‌پیرایگی و زیبائی بر شعر شاعران فرانسوی که سرمشق او قرار داشته‌اند، پیشی می‌گیرد. چاسر پس از آن خود را از همهٔ نفوذهای ادبی خارجی می‌رهاند و شاهکاری پدید می‌آورد که تنها از موضوعهای انگلیسی سرچشمه گرفته است. این اثرعالی به‌نام **قصه‌های کنتربری** *Canterbury Tales* اولین‌بار در ۱۳۸۷ و بار دیگر در ۱۴۷۵ بچاپ رسید و شامل قصه‌هائی منظوم است که عده‌ای آن را تحت نفوذ کتاب **دکامرون** *Decamerone* اثر بوکاتچو شاعر ایتالیائی می‌دانند، اما این امرمسلم نیست. جریان داستان در طی سفری زیارتی در کنتربری می‌گذرد که شاعر خود را در میان سی نفر زائر تصور می‌کند که در مهمانسرائی جمع شده‌اند و قرار می‌گذارندکه برای کاستن ملال سفر دور و دراز، هریك دو داستان به هنگام رفت و بازگشت نقل کند. چاوسر زائران را طوری برمی‌گزیند که هریك تصویری گویا ازافراد جامعه بدست دهد ازقبیل، تاجر، سرباز، کشیش، پزشك، ملاح، دانشجوی اکسفرد و مانندآن. زائران قصه‌گو ابتدا در خارج از صحنهٔ داستان، با قلم رنگین و روشن شاعر جان می‌گیرند و بتدریج که وارد داستان می‌شوند، شخصیت خود را درحین نقل‌آشکار می‌سازند. چاوسر به قصه‌گو و قصه‌اش لحنی دلنشین وطنزآمیز می‌دهد و هنرمندی خود را در وصف، با پیروزی فراوان به اثبات می‌رساند. می‌توان گفت‌که چاسر در این اثر در عین حال شاعر و استاد تحلیل روح و حتی نمایشنامه‌نویس معرفی می‌گردد. به‌طور کلی **قصه‌های کنتربری** پردهٔ نقاشی گسترده و دقیقی است از زندگی مردم انگلیس در قرون وسطا و نوعی «کمدی انسانی» از جامعهٔ متوسط آخر قرن چهاردهم.

چاسر برجسته‌ترین شاعر قرون وسطاست که در ادبیات پیش از دورهٔ شکسپیر مقامی ممتاز دارد. به زبان انگلیسی اعتبار بسیار بخشیده، خاصه به شعر عاشقانه لطف فراوان داده است. اشعار چاسر از آمیختگی غیرقابل تقلید و طنز و مطایبه

و وقـاری والا برخوردار است. وسعت فرهنگ و پهناوری ذهن و روح چـاسر از پیدایش دورهٔ رونسانس خبر می‌دهد.

**چانگ، تین-یی** Chang Tien-yi رومان‌نویس چینی(۱۹۰۷- ) چانگ‌تین-یی در نانکن و در خانواده‌ای کارمند زاده شد. در هیجده سالگی برای ادامهٔ تحصیل بـه پکن رفت و در آنجا با مـارکسیسم آشنائی یافت. در ۱۹۲۸ اولیـن داستـان کوتاه خـود را در مجله‌ای ادبـی انتشار داد و برای امـرار معاش بنوبت کارمند اداره، افسر جزء، روزنامه‌نگار و معلم شد. از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۸ هشت مجموعـهٔ داستان کوتاه و چهار رومان انتشار داد که توصیفی بود از شورشهای اجتماعـی دهقانان و سربازان، یا داستانهائی مربوط به طبقهٔ کاسب و پیشه‌ور با طـرز تفکر خـاص، یا داستانهائـی هجوآمیز و انتقـادی. در طی جنگ چین و ژاپون، چانگ تین-یی به تئاتر روی‌آورد ونمایشنامه‌هائی در زمینهٔ غرورملی ومیهن‌پرستی نوشت. در این زمان به بیماری سل مبتلا شد و دوازده سال از کار کناره‌گرفت. از۱۹۵۷ داستانهائـی بـرای کودکان نوشت از جملـه دد طی یك سال (۱۹۳۳) و دد شهر (۱۹۳۷) که در آن شهرنشینان طبقهٔ پائین را توصیف می‌کند و تعداد بسیاری از افـراد ایـن طبقه را وارد داستـان مـی‌سازد. **شهسوار عجیب شانگهای** (۱۹۳۶) رومانی است هجوآمیز بـرضد شعارهای میهن‌پرستانه. چانگ تین-یی از بهتریـن داستـان‌نـویسان چین عصر حاضر است کـه بـرخلاف لحن رومـانتیك بسیاری از نویسندگان همزمان خود، در نوشته‌هایش لحنی خشك، روزنامه‌ای و طنزی‌گزنده بکار برده است.

**چئو لی‌پو** Cheou Li-Po رومان‌نـویس چینی (۱۹۰۸- ) چئـو لی‌پـو از مردم شهرستان بود و پس‌از آغاز جنگ چین و ژاپون به‌گروه سرخ پیوست. سپس در ۱۹۴۶در نهضت تحولات‌کشاورزی شرکت‌کرد و به شمال چین رفت. چئو لی-پو در۱۹۴۹ رومان گردباد را منتشرکرد که درآن حوادث قریه‌ای را کـه به دو قسمت تقسیم شده بود، منعکس می‌کرد. در این اثر ابتدا برانداختن قدرت مالکان وصف شده بود و پس‌از آن اصلاحات‌کشاورزی. کتاب تغییرات بزرگ دد قریه‌ای کوهستانی در ۱۹۵۸ انتشار یـافت و مـوضـوعش بـرقـراری اشتراك زراعـی و

دشواریهائی است که برای دهقانان در استرداد زمینهایشان پیش‌آمده بود. نویسنده در همهٔ این آثار لهجه‌های محلی را کاملاً رعایت کرده است. چئو لی‌پو از طرفی به مناسبت خیالپردازیهایش دربارهٔ زندگی روستائی مورد حملهٔ غـرب و از طرف دیگر درکشور خود به سبب وصف عکس‌العملهای ناشی از لغو بعضی از امتیازات، در جامعهٔ سوسیالیست، مورد انتقاد قرارگرفت.
چئو لی‌پو از بهترین رومان‌نویسان چینی است که درآثار خود مدارك قابل توجهی دربارهٔ تغییرات و اصلاحات در روستاهای چین و دشواریهـای روانی که از این راه پیش می‌آید، بدست می‌دهد.

**چپمن، جورج** Chapman, George شاعـر و نمایشنامه‌نـویس انگلیسی (۱۵۵۹ - ۱۶۳۴) چپمن از نوجوانی در خـدمت سر رلـف سَدلر Sir Ralph Sadler بود و پس‌از تحصیل درکالجهای آکسفرد وکمبریج، در ۱۵۷۶ به لندن رفت و با حمایت چند تن از بزرگان، کار درخشان ادبی را آغازکرد و با اسپنسر Spenser، مـارلو Marlowe و بن جانسون Jonson دوستی یافت. از بعضی آثارش چنین برمی‌آیدکه سفرهائی به‌کشورهای اروپائی نیز انجـام داده است. چپمن در ۱۶۰۵ بـا همکاری بن جانسون و یکی دیگر از دوستانش کمدی به سوی شرق *Eastward Ho* را منتشر کرد که درآن نظرهای مخالفی نسبت بـه مـردم اسکاتلند نشان داده بود و همین امر موجب برانگیختن خشم جیمز اول James 1 کـه اسکاتلندی بـود و در نتیجه افکندن او به زندان‌گشت. چپمن یك بار نیز در۱۶۰۰ به سبب قرض فراوان بـه زندان افتاده بود. اولین منظومهٔ چپمن شعرتغزلی سایهٔ شب *The Shadow of Night* (۱۵۹۴) ستایشی بود از شب. شب درنظر چپمن مظهر آرامش و صفا وفراگرفتن و همهٔ چیزهائی است که در زندگی ارزشی والا دارد. شب برای شاعر لحظه‌هـای تابناکی روح است. چپمن به این طریق در شعر سایهٔ شب بامفهوم شب درادبیات عصر الیزابت‌که سرچشمهٔ بدیها و فساد و حتی تصویری از دوزخ شناخته می‌شده، به مخالفت برخاسته است. این منظومه با آنکه به سبب تطویل کلام سنگین می نماید و شاعر درآن نتوانسته است‌که به اندیشهٔ خود آنچنانکه باید جان بخشد، از ظرافتهائی برخوردار است و وجود شاعری معتقد بـه اصول ماوراءالطبیعه را به ذهن القا می‌کند. منظومهٔ جشن حواس پنجگانهٔ اووید *Ovid's Banquet of Sense*

با اشعار دیگر در ۱۵۹۵ انتشار یافت. اووید کـه دلدادهٔ کورین Corinne است، موفق می‌شود بـه باغ دختر راه یابد، درست در لحظه‌ای که او مشغول استحمام است، و همراه بـا چنگ آواز سر داده است. شاعر از زبان اووید لذتی را که از شنیدن آوای چنگ نصیب حس سامعه‌اش شده و همچنین لذتی راکه حس شامهٔ او از عطر حمام کورین می‌برد، وصف می‌کند. اووید که هر لحظه عاشق‌تر می‌شود، می‌خواهدکورین را غافلگیر کند تا لذتی نیز نصیب حس باصره‌اش گرداند. بنابراین خودرا بر او ظاهر می‌سازد و موفق می‌شودکه از راه بوسه به حس ذائقهٔ خود نیز لذت بخشد. اما نمی‌تواند که حس پنجم یعنی حس لامسهٔ خود را نیز از لمس بدن دلدار بهره‌مند کند. شاعر در این منظومهٔ طولانی می‌کوشد کـه سادگی مطلب را در زیر بیانی شیوا و خاص پنهان‌کند، با وجود این، شعر جا به‌جا به وسیلهٔ صور ذهنی‌زیبا، درخشندگی وصراحتی می‌یابدکه حتی برای خوانندهٔ امروزمحسوس‌است. چپمن از آثار شاعران یونانی و لاتینی ترجمه‌هائی‌گرانبها بعمل‌آورد، مانند ایلیاد (۱۶۱۱)، اودیسه (۱۶۱۵) و آثـار کامـل هـومر The Whole works of Homer (۱۶۱۶). این ترجمه‌ها، بعدها مـورد توجه شاعران بزرگ، خاصه مـورد ستایش کیتس Keats واقع شد ودر ردیف اشعارکلاسیك جای‌گرفت. فرهنگ ظریف و بشر-دوستانهٔ چپمن در نمایشنامه‌هایش نیز آشکار است. از بهترین آثار نمایشی او این نمایشنامه‌هاست: گدای نابینای اسکندریه *The Blind Beggar of Alexandria* (۱۵۹۶)، همهٔ دیوانگان *All Fools* (۱۵۹۹)، آقای اولیو *Monsieur D' Olive* که در پنج پرده به سال ۱۶۰۶ در لندن منتشر شد و از بهترین کمدیهای چپمن بشمار آمد. چپمن در بعضی از تراژدیهایش تحت نفوذ مارلو و شکسپیر قرار دارد، از جمله تراژدی چـارلـز، دوك بـایـرون *Charles, Duke of Byron* در دو قسمت‌که درسال۱۶۰۷ و ۱۶۰۸ بر صحنه آمد و حوادث زنـدگی دوك دوبیرون، نجیب زادهٔ فرانسوی را منعکس می‌کند. این اثر با وجـود تطویل مـوضوع در ده پـرده، از متعادلترین و متوازن‌ترین آثار چپمن است، اما در زیر ظاهر فصیح و شیوای خود سردی آثـار مارلو را بیاد مـی‌آورد. تـراژدی منظوم بوسی دامبواز *Bussy d'Amboise* در پنج پرده در ۱۶۰۷ برصحنه آمدکه چپمن درآن نیز مـانند نمایشنامهٔ چارلز، دیوك آف بایرون به قطعه‌ای از تاریخ فـرانسهٔ معـاصر شکل نمـایشی بخشیده است. عشق بوسی دامبواز به‌کنتس مونسورو Montsoreau عشقـی آتشین است کـه به مرگ

عاشق منجر می‌شود. چپمن برای این تراژدی دنباله‌ای نیز ساخته است با عنوان انتقام بوسی دامبوا *The Revenge of Bussy d' Amboise* (۱۶۱۳) که در آن روح بوسی، برادرش را به خونخواهی بر می‌انگیزد. تراژدی‌اولی‌که برمبنای تاریخی قرار دارد، از نظر هنری بردومی مزیت دارد، با وجود این، تراژدی دوم نیز شامل تحلیلهای روانی بسیار جالب توجه است. این تراژدی‌که از حیث صور ذهنی و شیوهٔ استعاری‌کلام، بسیار غنی وخاص نویسنده است، گاه در لفاف صنایع لفظی پوشیده می‌شود و از نظر خصوصیتهای تفکرآمیز قهرمان اصلی و نفرت از خشونت، همچنین از نظرساختمان‌کلی تراژدی تحت نفوذ آثار شکسپیر قرار دارد. چپمن شخصیتی خارق‌العاده و دارای فرهنگی وسیع بود و آنچه را از اصالت فرهنگی دور بود، حقیر می‌شمرد. کمدیهایش بسیار زنده است و نمایشنامه‌های رومانتیکش او را چون پلی ساخته است میان قرن مارلو و قرن شرلی. امروزه نام چپمن به سبب ترجمه‌های ارزنده‌اش از آثار هومر همچنان زنده است.

**چترتون، تامس** Chatterton, Thomas شاعر انگلیسی (۱۷۵۲ - ۱۷۷۰) تامس پس از مرگ پدر در بریستول Bristol زاده شد و زیر نظرعمویش که خازن کلیسا بود، پرورش یافت. کودکی پیشرس بود وآشنائی با محیط و کتابخانهٔ کلیسا و مطالعهٔ اسناد و نسخه‌های خطی‌کهن دری از دنیای تخیل بر اوگشود و به‌تقلید شیوه‌های کهن به خلق‌آثاری پرداخت. در ده‌سالگی اولین اشعار را در روزنامه‌های بریستول منتشرکرد. دو سال بعد، دیوانی انتشار دادکه از نظر فنون شعری و لحن‌کهنه برجستگی داشت و آن را به شاعری فرضی و مردی رهبان در قرن پانزدهم به نام تامس راولی Thomas Rowley نسبت داد و چنین وانمود که این نسخه را درمیان آثارکهن کتابخانهٔ کلیسای سنت مری ردکلیف St Mary Radcliff که عمویش خازن‌آن بوده، یافته است. چترتون پس ازآن مصمم شدکه همهٔ وقت را صرف خلق آثار هنری کند، اما از این راه چیزی عایدش نشد و تلاشش نیز برای بدست‌آوردن شغلی در یك‌کشتی تجاری به جائی نرسید. پس گرسنه ماند و در ماه اوت ۱۷۷۰ به لندن رفت و کوشید تا از راه شعر خود را به جامعه بشناساند و از راه روزنامه‌نویسی امرار معاش‌کند، اما پس از مرگ ناشری‌که از او پشتیبانی می‌کرد، ناشر دیگری نیافت و به فقری شدید دچار گشت که

براثر آن در هیجده سالگی خود را با ارسنیك مسموم کرد. اشعاری از تامس راولی *Poems by Thomas Rowley* که شامل اشعاری شگفت انگیز بود، پس از مرگ چترتون در ۱۷۷۷ به وسیلهٔ ناشری متخصص در ادبیات قرون وسطا انتشار یافت و بحثهای طولانی بر سر قدمت آن درگرفت تا سرانجام فاش شدکه شاعر واقعی آنها چترتون است و بیان تازه و خاص این اشعار به شاعران عهد الیزابت نزدیکتر است تا شاعران قرون وسطا و غالب‌آنها که از صور ذهنی بسیار نیرومند و خوشاهنگی فراوان برخوردار است، مانند بالاد شفقت *Ballad of Charity* ، اشعار اسپنسر Spenser را بیشتر بخاطر می‌آورد تا اشعار قرن پانزدهم را. همچنین شیوهٔ بیان کهنهٔ آنها به شیوهٔ کیتس Keats و کولریج Coleridge نزدیکتر است. از آثار دیگر چترتون وصیت مرتد *Apostate Will* (۱۷۶۴) شعری هجو آمیز است و انتقام *The Revenge* کلامی اوپرائی وخنده‌آورکه با پیروزی بسیار همراه گشت.
آثار این شاعر جوان در قرن نوزدهم تحسین خوانندگان را برانگیخت وچترتون در آغاز دورهٔ رومانتیسم از شخصیتهای ممتاز شعر انگلستان بشمار آمد، خاصه مرگ زودرس، او را مظهر نبوغی ناشناخته و قهرمان نسل بعد معرفی کرد و اشعارش از طرف شاعرانی مانند وردزورث و آلفرددو وینیی مورد ستایش فراوان قرارگرفت.

**چخوف، آنتون پاولوویچ** Chekhov, Anton Pavlovich نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس روسی (۱۸۶۰-۱۹۰۴) آنتون چخوف درکریمه Crimée زاده شد، اجدادش از دهقانان بودند و پدرش دکانداری کم درآمد. چخوف کودکی را در دکان پدر و در محیطی ساده گذراند و هنگامی‌که خانواده در جستجوی کار بهتر به مسکو عزیمت‌کرد، او تنها در زادگاه خود ماند تا به تحصیلاتش ادامه دهد، پس از آن به دانشگاه مسکو رفت، در رشتهٔ پزشکی بتحصیل پرداخت و در۱۸۸۴ آن را بپایان رساند. چخوف در ضمن تحصیل به انتشار قصه‌های طنزآمیز در مجله‌های گوناگون دست زدکه بسیار زود مورد توجه قرارگرفت. همین امر موجب شدکه دست از پزشکی بردارد و یك باره به ادبیات وداستان‌نویسی بپردازد. اولین مجموعه قصهٔ چخوف‌قصه‌های گوناگون *Pëstrye Rasskazy* (۱۸۸۶)، شامل قصه‌های کوتاه توصیفی و جاندار است آمیخته با طنز و شوخ طبعی از زندگی طبقهٔ

کاسب و کارمندان اداری و خصوصیتهای اخلاقی و روحی‌آنان. این قصه‌ها چنان پیروزی و شهرتی بدست آوردکه بعضی از آنها نزد عامهٔ مردم مورد تمثیل قرار گرفت، اما چخوف پس‌از چندی از نوشتن قصه‌های‌کوتاه وخنده‌آور دست برداشت و توجه خود را به اعمال و حوادث و مسائل حاد زندگی مردم در آخر قرن نوزده معطوف داشت که غباری از غم برآن دیده می‌شد و با لحنی انتقادآمیز همراه بود. ادراك چخوف ازنظر داستانپردازی با موپاسان Maupassant ، داستان‌نویس فرانسوی‌که چخوف برای او ستایش فراوان قائل بود، قابل قیاس است و به این ترتیب داستان او به‌نام استپ *Step* (جلگه‌های پهناور سیبری)(۱۸۸۷) قالب تازه‌ای با خصوصیتهای جدید در داستان‌نویسی روسیه واردکرد و اولین اثر مهم چخوف بشمار آمد. نویسنده خود دربارهٔ آن گفته است که این کتاب داستان نیست، بلکه دائرةالمعارف استپ است که هرفصلی ازآن خود قصه‌ای را تشکیل می‌دهد و در عین حال با یکدیگر ارتباط دارد. چخوف در این اثر سفرکودکی را نشان می‌دهد که بر ارابه‌ای حامل بسته‌های پنبه نشسته تا به شهر برود، پس به پیروی از ارابه‌ران، از میان استپ می‌گذرد وپیوسته تغییر مکان می‌دهد. درواقع قهرمان اصلی‌کتاب «استپ» است‌که از قهرمانان زنده، جاندارتر وگویاتر است و چخوف در این اثر موفق شده است‌که به استپ روح انسانی بخشد و آن را چنان وصف‌کند که‌گوئی مانند مردمی‌که ازآن عبور می‌کنند، رنج می‌برد و مانند آنان از غم می‌نالد و از شادی می‌خندد. سراسر داستان از تصویرهای بسیار پرارزش سرشار است. چخوف در ۱۸۸۷ نمایشنامهٔ ایوانوف *Ivanov* را برصحنه آورد که پس‌از چند شکست، سرانجام با پیروزی روبرو شد. از آن پس در زندگی چخوف حوادث برجسته‌ای روی نداد، جز سفری به ساخالین که نشانه‌هائی از آن در داستانهای کوتاهی مانند جزیرهٔ ساخالین *Ostrov Sakhalin* (۱۸۹۱) و دد تبعید *V Ssylké* (۱۸۹۲) دیده می‌شود. چخوف در قحطی ۱۸۹۲ که جنوب روسیه را ویران کرد، در سازمان مددکاری بهداشتی شرکت‌کرد وپس ازآن سالهای متمادی را در ملك کوچکی‌که در نزدیکی مسکو خریده بود، گذراند و بیشتر آثار مشهور خود را در آنجا خلق کرد، سپس بر اثر بیماری سل به جنوب روسیه رفت و در کریمه مستقر شد و در این منطقه غالباً با نویسندگانی چون، ماکسیم گورکی وتولستوی ملاقات داشت، در۱۹۰۱ چخوف با اولگا کنیپر Olga Knipper

هنرپیشهٔ تئاتر مسکو ازدواج کرد و چندی با او در آب و هوای گـرم یالتا Yalta بسر برد و برای مراقبت بیشتر از مزاج رنجورش چندین بار نیز به‌فرانسه وآلمان سفر کرد. از آثار معروف این دوره نمـایشنامهٔ مرغ دریائی *Chayka* است در چهار پرده که در ۱۸۹۶ در مسکو برصحنه آمد و اولین پیروزی چخوف را درعالم تئاتر به همراه آورد. قهرمانان این نمایشنامه مردمی عادی و گرفتار ملال وافسردگیند- مردمی سرخورده، زیربار سنگین زندگی خرد شده و از عشق رانده. پسر بازیگری مشهورکه آرزوی نویسنده شدن و شهرت و افتخار و در نتیجه ازدواج بـا دختر دلخواهش را دارد، در یکی از نمایشنامه‌هایش با شکست روبرو می‌شود، دختر که طالب شهرت است، از وی رو برمی‌گرداند و بـه دنبال نویسنده‌ای باب روز می رود و جوان‌که به‌هیچ‌وجه نتوانسته است علاقهٔ او را به خود جلب‌کند، دست به خودکشی می‌زند. چخوف در این نمایشنامه از آرزوهائی سخن می‌گویدکه بر اثر عدم تناسب با قدرت شخص هرگز برآورده نمی‌شود وموجب شکست وسرخوردگی او می‌گردد. از نظر چخوف حتی اگر انسان بر حسب تصادف به آرزوهایش دست یابد، به سبب پوچی آن خود را شکست‌خورده و نابود می‌بیند. همین نکته وضع روحی مردم روسیه را درآخر قرن نوزده نشان می‌دهد، مردمی‌که پیوسته درنگرانی بسر می‌برند، ولع تازه جوئی دارند و از تحقق بخشیدن به رؤیاهای خود ناتوانند. درست مانند مرغ دریائی که بر بالای دریاچه پرواز می‌کند و در لحظه‌ای که بـه رؤیای آزادی دست می‌یابد، بـا تیر صیاد فرو مـی‌غلتد. نمـایشنامهٔ مرغ دریائی نقطهٔ عطفی در تحول تئاتر روسیه بشمارآمد و پیروزی آن‌که برای چخوف امری ناگهانی بود، او را به استادی و استعداد خویش در نمایشنامه‌نویسی مطمئن کرد. پس در ۱۹۰۰ نمایشنامهٔ **عمـو وانیا** *Dyadya Vanya* را بـرصحنه آورد کـه مـانند مرغ دریائی پیروزی بسیار بـدست آورد و اندیشه‌ای را نمودار ساخت همـانند اندیشهٔ ایبسن دربارهٔ وظیفهٔ هر فرد نسبت به خـویش. در ۱۹۰۱ نمـایشنامهٔ **سه خواهر** *Tri Sestry* در چهار پرده به‌اجرا درآمد. هیچ‌یك از آثار چخوف مـانند این نمایشنامه، مذلت و مسکنت عظیم روسیه را در آخـر قرن نوزده پیش چشم نمی آورد. سه خواهرکه تا حدی از جاذبهٔ زنانه برخوردارند، در شهرستان کوچك و خاموش و ملالت باری بسر می‌برند و با وجود اختلافهای فکری و روحی هدف مشترکی دارند وآن رفتن به مسکو و هرگز بازنگشتن به شهرکوچك خویش است.

در این میان هنگی از ارتش به شهر آنان وارد می‌شود. ورود افسران وضع شهر و از جمله وضع خواهران را تغییر می‌دهد و آمد ورفت آنـان بـه خانهٔ این سه خواهر ایشان را به زندگی در شهر خود بیشتر پایبند می‌سازد، هر یك با افسری آشنا می‌شود و از نور امید دل خود را روشنی می‌بخشد، افسوس‌که این رستاخیز پایدار نیست، سپاهیان احضار می‌شوند و افسران ناچار به ترك شهر می‌گردند و در نتیجه سرنوشت سه خواهر به تنهائی غم‌انگیز قبل بـاز مـی‌گردد. از آن پس سفر به مسکو از یادشان می‌رود و جز تسلیم به سرنوشت راه دیگری بـرایشان باقی نمی‌ماند. چخوف دراین نمایشنامه تحمل و تسلیم بشر را نتیجهٔ بدبختی و تیره‌روزی مـی‌داند. نمایشنامهٔ باغ آلبالو *Vishnëviy sad* آخرین نمایشنامهٔ چخوف در سال مرگش انتشار یافت که مانند سایر نمایشنامه‌های او از حوادث برجسته و پیچ و خمهای داستانی خالی است. تنها حال روحی قهرمانان است‌که محیط تازه‌ای پدید می‌آورد. باغ آلبالوئی‌که پر از درخت وگل است و پرندگان پیوسته بر آن نغمه سرائی می‌کنند ومورد علاقهٔ فراوان مالکان است، براثر دگرگونیهای زندگی و وضع نامساعد مالی باید خراب شود تا زندگی مالکان را از ورشکستگی نجات دهد. در این اثر وداع حزن‌انگیز بـا همهٔ اصالتهـای طبقهٔ زارع که محکوم بـه نابودی است، دیده می‌شود. نمایشنامهٔ باغ آلبالو با پیروزی بسیار در تئاتر هنری مسکو برصحنه آمد. چخوف همچنان برتعداد داستانهای خود می‌افزودکه همه‌اش به سبب‌آنکه نمودار حال و اوضاع مردم زمان خود بود، از محبوبیتی روزافزون نزد عامهٔ مردم بـرخوردار مـی‌گردید. داستان زندگی من *Moya zhižn* (۱۸۹۶) حاکی از احساس تلخ و بدبینی است که پیوسته در نظر چخوف بـا امید به آینده همراه بوده است. داستـان اتـاق شمـارهٔ شش *Palata No 6* (۱۸۹۲) از قـویترین داستانهای چخوف بشمار می‌آید ومربوط به سالهائی است‌که پس‌از قتل آلکساندر دوم، دگرگونی شدیدی در وضع اجتماعی روسیه پـدید آمـد و فقر و تیره‌روزی همه جا را فـرا گـرفت. چخوف کـه ترسیم کنندهٔ ایـن وضع و ایـن تیـره روزی است داستان اتاق شمارهٔ شش را بر این زمینه قرار داده است و اتاق بیمارستانی را در شهرستانی نشان می‌دهدکه به صورتی‌کثیف و بینظم با چند بیمار روانی به حال خود رها شده و جز نگهبانی‌که‌گاه با مشت بیماران را به سکوت وا می‌دارد، کسی به فکر آنان نیست. تنهـا پـزشك شهرستان کـه از تنگ نظری و نـادانـی

همشهریانش نفرت یافته، از این اتاق و بیمارانش دیدن می‌کند، با یکی ازبیماران که پیوسته گمان می‌کند مورد تعقیب قرارگرفته‌است،آشنا می‌شود وغالب اوقات را با او به بحث و گفتگو می‌گذراند، اما سرانجام این پزشك درستکار نیز ازطرف حاکم شهر به بیماری روانی منسوب می‌گردد و در همان بیمارستان بستری می شود. در این اثر ترك مطلق اراده در همه شکل توصیف می‌گردد. چخوف در قصهٔ یك ناشناس *Rasskaz Neznakomova* (۱۸۹۳) یکی از زندگیهای پوچ و بی‌ثمر را بیان می‌کند و با تلخی از انحطاط اخلاقی مردم زمان و خودستائی و نخوت وبیشرمی وبیخیالی سخن می‌گوید. در داستان ملال آور *Skuchnaya Istoriya* انحطاط عقل و درایت بر اثر یکنواختی‌کار عادی، توصیف می‌گردد. داستان موژیکها *Mujiki* (۱۸۹۷) مهمترین سندی است دربارهٔ زندگی دهقانان روسیه در اواخر قرن نوزده. چخوف بی‌هیچگونه عبارت پردازی یا لحن ملامت بار، تسلط جهل، وحشی‌گری و فقر و خرافات و میخوارگی را در روستاها بیان کرده و از فساد دستگاه حکومت و رشوه خواری و به طورکلی از روسیهٔ تحت یوغ استبداد تزارها تصویری‌کامل پیش چشم گذارده است. در آثار چخوف هرگز به حوادث شدید و هیجان‌انگیز بر نمی‌خوریم. داستانها همه از یك سلسله اعمال و وقایع کوچك جاری تشکیل شده که از سادگی‌کامل برخوردار است و همین سادگی و صراحت موجب نفوذش در خواننده می‌شود. چخوف با روشن‌بینی و دقت یك پزشك، اعمال و روحیه و زندگی روزانهٔ مردم را مورد مطالعه قرار می‌دهدکه با خستگی، بیهودگی، تنهائی و ناامیدی بپایان می‌رسد. نمایشنامه‌ها نیز عاری از زرق و برق و جلال و شکوه است. تنها نکته‌های غم‌انگیزی در آنها جای داردکه از زندگی سخت و خشونت بار و بی‌فرهنگی جامعهٔ روسی در آخر قرن نوزده حکایت می‌کند. چخوف در این وضع غم‌انگیز پیوسته به یافتن راه گریز و نجات امیدوار و در انتظار روز موعودی است‌که مردم با کوشش و تلاش خود که او به‌آن ایمان راسخ دارد، بتوانند همهٔ موانع را از میان بردارند. ماکسیم گورکی در بارهٔ چخوف نوشته است: «من هرگز انسانی ندیدم که چنین عمیق و چنین کامل به اهمیت‌کار به عنوان اساسی‌ترین عامل در تمدن زندگی امروز پی برده باشد.»

در نمایشنامه‌های سالهای‌آخر زندگی چخوف، شفقت و عطوفت فراوانی به بشر و

سرنوشتش نشان داده می‌شود و شاید بیماری سخت و طولانی اوست که احساس پوچی زندگی را در او پدید آورده است. از طرف دیگر بـه سبب آنکه اجدادش از دهقانان برده بوده‌اند، وی همیشه همدردی و صمیمیتی نسبت بـه مردم فقیر و تحت فشار ابراز می‌دارد. چخوف در ادبیـات روسیه خـالق سبکی تـازه در شیوهٔ نمایشنامه‌نـویسی و داستـان‌نـویسی شده است. مکاتبـات چخوف نیـز از ارزش بسیار برخوردار است. آثار چخوف مورد ستایش نویسندگانی چون تـولستوی و ماکسیم‌گورکی قرارگرفت و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم دربیشتر رومان‌نویسان معاصر او نفوذ فراوان بـرجای‌گذاشت. چخـوف از بـزرگترین و بـرجسته‌ترین داستان‌نویسان واقع‌بین روسیه در دوران قبل از انقلاب بشمار می‌آید.

ترجمهٔ به‌فارسی: باغ آلبالو ـ بهترین داستانهای چخوف ـ هفت داستان ـ برگزیدهٔ کارهای آنتن چخوف ـ گمگشته‌ها ـ مشاور مخصوص ـ تیفوس ـ حاکم جدید ـ در راه سیرنا ـ اتاق شمارهٔ ۶ وچند داستان دیگر ـ اندوه ـ انسان زیر سرپوش ـ بیست و پنج روبل ـ بیست ویك داستان ـ پنج داستان ـ خاطرهٔ یك‌استاد ـ خواب‌آلود ـ داستانهای برگزیدهٔ چخوف ـ دوازده ماه ـ دهقانان ـ زندگی من ـ سگ ولگرد ـ سه سال شادی ـ شکارگاه ـ عروس ـ مرغ دریائی ـ سه خواهر ـ نامه‌های چخوف ـ عمو وانیا.

**چرنی‌کوفسکی، سائول** Chernykovskiy, Saül شاعر و داستان‌نویس عبری زبان روسی (۱۸۷۵-۱۹۴۳) چرنی‌کوفسکی در یکی از قریه‌های کـریمه Crimea زاده شد و در محیطی سرشار از سنتهای مذهبی و نـژادی پـرورش یـافت. برای تحصیلات عمومی وآموزش زبان عبری به اودسا رفت. در اودسا زندگی‌را همراه با بی‌قیدی وآمیخته با عشقهای بی‌فرجام‌گذراند و در ضمن بـه مطالعهٔ آثار نـویسندگان و شاعران بزرگ و سرودن شعر پرداخت. چرنی‌کوفسکی از کـودکی به مطـالعهٔ ترجمـه‌هـای آثـار شکسپیر و هـومر علاقـهٔ فـراوان داشت. در دوازده سالگی نمایشنامه‌ای به زبان روسی نوشت و کمی بعد سرودن شعر بـه زبـان عبری را آغازکرد و به نهضت صهیونیسم پیوست. اولین دیوان را به نام *Hèzyonoth Oumannguinoth* رؤیاها و ملودیها در ۱۸۹۹ انتشار داد و در همـان سال به هایـدلبرگ Heidelberg سفرکرد، همانجا سکونت گزید و دیوان کتاب غزلها *Séfer Haïdilyoth* را ساخت‌که بعدها در ۱۹۲۲ منتشر شد و بدیعترین اثر شاعرانهٔ وی بشمارآمد. چرنی‌کوفسکی در این اثر با لطف فراوان زندگـی ساده و بـا شهامت، پیکارها و

قهرمانیهای عبرانیان ، همچنین کشتار یهود را در قرون وسطا وصف کرده است. جلد دوم دیوان رؤیاها و ملودیها در۱۹۰۱ منتشرشد. چرنی‌کوفسکی که ازدانشگاه لوزان درجهٔ دکتری پزشکی را دریافت کـرده بـود، از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۰ در چند دهکدهٔ روسیه به‌کار پزشکی اشتغال یافت و در طی جنگ جهانی اول پزشك ارتش روسیه گشت. پس ازتحمـل دشواریهـای فـراوان به‌برلن رفـت و از ۱۹۲۲ تـا ۱۹۲۹ در این شهر بسر برد و جـز اقامتـی یکساله در امـریکا بقیـهٔ عمر را در فلسطین گذراند. چرنی‌کوفسکی یگانه شاعر عبری زبان بود که غزلهای عاشقانه و پرقدرت و منظومه‌هایش در ستایش زیبائیهای طبیعت، که برخلاف روش آمیخته با عقل و حکمت خشك دوران گذشته بود، نسل جوان و پیشرو آخر قرن نوزدهم و آغاز قـرن بیستم را سخت شیفتهٔ خـود ساخت. وی نوع سونه Sonnet* را در شعر جدید عبری وارد کرد و سه دیوان ازآن انتشار داد. در ۱۹۴۰ بـه سبب انتشار دیوان ببین ای خاك! *Réi' adama* به دریافت جایزهٔ ادبی بیالیك Bialik نایل‌آمد. چرنی‌کوفسکی تعداد فراوانی شعر و قصه نیز برای‌کودکان انتشار داد و از همان آغازکار ادبی به ترجمهٔ آثارگرانبهائی پرداخت، مانند**ایلیاد** و **اودیسه** اثر هومر، **مهمانی** اثر افلاطون و آثاری از هوراس، آناکرئون، گوته، لانگفلو Langfellow و دیگران و منظومهٔ کالوالا Kalevala حماسهٔ فنلاندی. تعدادی نیز داستان کـوتاه نوشت‌که بیشترآنها ازخاطرات دوران پزشکی وزندگیش دربیمارستانها مایه داشت. چرنی‌کوفسکی فرهنگنامهٔ علم پزشکی را بـه زبان عبری‌کامل‌کرد. پس از مرگش دیوانی از او با عنـوان ستارگان دوردست آسمانها *Kokhevé Chamayim rehokim* در ۱۹۴۴ انتشار یافت.

چرنی‌کوفسکی عضو فعال انجمن زبان عبری بود و به افتخار او جایزه‌ای ترتیب داده شد که به بهترین ترجمه به‌زبان عبری تعلق می‌گرفت. اشعار چرنی‌کوفسکی به زبانهای متعدد ترجمه شد و پس از ۱۹۳۰ کار تجدید چـاپهای کامل آثـار او آغازگردید.

**چسترتون، گیلبرت‌کیث** Chesterton, Gilbert Keith رومان‌نـویس و شاعر و منتقد انگلیسی (۱۸۷۴ - ۱۹۳۶) چسترتـون در لندن زاده شد، از طرف مـادر نیمه فرانسوی و نیمه‌اسکاتلندی بود، تحصیلات خود را در دبیرستان سنت پول Saint Paul

انجام داد و از نوجوانی شیفتگی خود را به روزنامه‌نویسی وافکار آزادیخواهانه آشکار ساخت. در شانزده سالگی در روزنامهٔ وابستهٔ انجمن ادبی مدرسه‌که خود آن را تأسیس کرده بود، مقاله‌های تند و شگفت‌انگیز می‌نوشت، به نقاشی علاقهٔ بسیار داشت و با آنکه پدرش مایل بودکه او برای ادامهٔ تحصیل به دانشگاه آکسفرد برود، علاقهٔ به نقاشی او را به مدرسهٔ هنری کشاند، در این دوره با هولدر ویلیامز Holder-Williams آشنا شد که او را به عنوان منتقد ادبی برای همکاری در روزنامهٔ بوکمان Bookman دعوت کرد و این همکاری آغاز دورهٔ درخشان نویسندگیش گشت که از ۱۸۹۹ با انتشار نقدهای ادبی شروع شد. اولین آثار منظوم او دو دیوان با عنوان شوالیهٔ سرکش *The Wild Knight* و ریش سفیدان در صحنه *Greybeards at Play* در ۱۹۰۰ انتشار یافت. چسترتون در ۱۹۰۱ با دختری از اهالی لندن ازدواج کرد و تا ۱۹۱۰ همهٔ وقت خود را به نوشتن مقاله‌هائی دربارهٔ مذهب و سیاست و فلسفه و بحث با استادان فن گذراند، مجموع نوشته‌های او درکتاب مطالب کفرآمیز *Heretics* فراهم آمد. چسترتون در ضمن از تحقیق و نقد ادبی غافل نماند و نقدهائی دربارهٔ زندگی رابرت براونینگ *Browning* (۱۹۰۳)، دیکنز *Dickens* (۱۹۰۶) و عصر ویکتوریا از خلال ادبیات *The Victorian Age in Literature* (۱۹۱۳) انتشار داد. اولین رومان چسترتون ناپلئون ناتینگ هیل *The Napoleon of Notting Hill* (۱۹۰۴) بنا برگفتهٔ خود او از یکی از رؤیاهای دورهٔ کودکیش الهام گرفته است. حوادث داستان در لندن و در زمانهای آینده می‌گذرد، جوانی غیرعادی که شوخ طبعی را به حد احمقانه رسانده است، ناگهان خود را پادشاه انگلستان می‌خواند و به انجام وظایف خود در حومهٔ لندن می‌پردازد و قصد دارد که این کار را با احیای عادات و رسوم قدیم و قرون وسطائی آغاز کند، پس لباسهائی بانقشهای عجیب ابتکارمی‌کند، دسته‌های راهزنان را بکار می‌گیرد و موجب اغتشاش می‌گردد و باگروه مخالف به‌مبارزه می‌پردازد. نویسنده با وصف این جوان وجوانی که در رأس گروه مخالفان قرار گرفته است و هردو جوانانی غیرعادی و حریص‌اند، دو چهرهٔ آدمی را نشان می دهد که بی‌توجه به عاقبت‌کارها، تنها در این اندیشه‌اندکه به وسیلهٔ ابراز روح قهرمانی و سنت‌پرستی، خود را خشنود سازند. رومان دیگر چسترتون مردی که پنجشنبه بود *The Man Who was Thursday* در ۱۹۰۸ منتشر شد. نویسنده در قطعهٔ

اهدائی کتاب به یکی از دوستان دورهٔ جوانی، یادآوری می‌کند که تنها این دوست است که می‌تواند معنی واقعی داستان را درک کند، زیرا قهرمان واقعی خود او بوده که پیش از دست یافتن به‌ایمان و واقعیتهای استوار زندگی در دنیائی سراسر ظلمانی بسر می‌برده است. داستان با مباحثه‌ای میان شاعری هرج و مرج‌طلب و بی‌ایمان به نام گریگوری و جوانی به نام گیبریل آغاز می‌شود که خود را شاعری کاتولیك و تابع نظم و پایبند به قوانین جامعه می‌داند. این دو دوست چون دو همراه که مقداری از جاده را با یکدیگر طی کرده‌اند، پس از حوادثی که رخ می‌دهد، بتدریج به هم نزدیکتر می‌شوند و به شادی درون دست می‌یابند. چسترتون در این داستان نشان می‌دهد که همهٔ طبایع متفاوت و متضاد، سرانجام به وسیلهٔ عشق و دوستی به صلح و سازش می‌رسند. کتاب **مردی که پنجشنبه بود** در واقع صورتی از زندگینامهٔ شخصی و معنوی نویسنده است و پیشرفت او را به سوی ایمان مذهبی آشکارا نمایان می‌سازد، اما چهارده سال طول می‌کشد تا چسترتون به کلیسای کاتولیك بپیوندد. چسترتون هنگامی که درخانهٔ ییلاقی دور‌افتادهٔ خود اقامت داشت با کشیشی به‌نام او'کانر O'Connor آشنائی یافت و از چهرهٔ او در ساختن قهرمان چندین کتاب استفاده کرد، از جمله این کتابها: **بیگناهی براون، پدر روحانی** *The Innocence of Father Brown* در ۱۹۱۱ و **خردمندی براون، پدر روحانی** *The Wisdom of Father Brown* و مانندآن، که همه باپیروزی بزرگی روبرو شد. تمایل مذهبی چسترتون در کتاب **گوی و صلیب** *The Ball and The Cross* (۱۹۰۹) تثبیت شد و موجب گشت که وی با دوستان آزادیخواه خود قطع رابطه کند. این امر در کتاب دیگر به نام **کجای دنیا می‌لنگد؟** *What's Wrong With the World?* (۱۹۱۰) منعکس شده است. چسترتون در این کتاب که رنگی فلسفی دارد، پایه و اساس همهٔ سازمانهای اجتماعی را احترام به خانواده می‌داند. در آغاز جنگ جهانی اول، در ۱۹۱۴، کتاب **مسافرخانهٔ پرنده** *The Flying Inn* را منتشر کرد که میدان وسیعی بود برای تمایلات خیالپردازانه‌اش. چسترتون بیش از پیش به‌آئین کاتولیکی گروید و دربرابر آلمان پروتستان لحنی شدید وتند پیش گرفت و کتاب **جنایتهای انگلستان** *The Crimes of England* را در ۱۹۱۵ انتشار داد و با آنچه انگلستان را به‌آلمان نزدیك می‌کرد، به مبارزه برخاست و در ۱۹۱۷ تاریخ نویسان انگلیسی را درکتاب بدیع و هوشمندانهٔ خود

بـه نـام تـاریـخ مختـصـر انگلستان *Short History of England* رسوا و مفتضح ساخت. چسترتون در سفری به اورشلیم به‌کلیسا نزدیکتر شد و در ۱۹۲۲ به‌طور رسمی و قطعی به آئین‌کاتـولیکی رم درآمد و از آن پس چنـدین کتـاب در بارهٔ اولـیـا و انبـیـا و مسائـل دینـی انتشار داد. رومـان بـازگشت دون کیشوت *The Return of Don Quixote* (۱۹۲۷)، رومانـی خیالپردازانه بود بر زمینهٔ تاریخ و مـذهب و داستان تـلاش و کـوشش بـاستانشناس خیالبـاف و ساده لوحی که قصد داشت دشواریهـای زنـدگی عصر حاضر را با روش مـذهبی قرون وسطائی حل‌کند. چسترتون در ۱۹۱۳ نمایشنامه‌ای به نام جادو *Magic* نـوشت و همچنان مقامه‌هائی در نقد ادبی انتشار داد و درسالهای آخر زندگی با ایراد سخنرانیهای پرارزش از محبوبترین چهره‌های ادبی انگلستان‌گشت، برای سخنرانی و تدریس به امریکا دعـوت شد و درکشورهـای اروپائـی وکانادا خطابـه‌هائی ایـراد کرد. چسترتون در سال آخر عمر **زندگینامهٔ خود** *Autobiography* را بپایان رساند که چند ماه پس از مرگش انتشار یافت. ایـن اثـر خاصه سرگذشت انـدیشه و احساسهای نویسنده است‌که در خلال همهٔ آثارش دیده می‌شود، منتهـا به صورتـی نامعلوم، زیرا چسترتون قدرت خارق‌العاده‌ای داشت‌که به حقایق ابدی رنگ وشکلی کاملاً تازه ببخشد و می‌توان‌گفت‌که شخصیت او در هیچ‌یك از آثـارش بهتر از آنچه در این‌کتاب است، نمایان نمی‌گردد.

چسترتون شخصیتی است بـا جنبه‌های بسیـار متفـاوت آمیخته از شوخ طبعی و تفکری عمیق با علاقهٔ وافری به عالم سیاست و ادب و تاریخ و مذهب و عشقی پایان ناپذیر به عالم انسانیت و ذوقی افراطی در مخـالفت بـا افکار و عقاید رایج زمان و این همه او را نویسنده‌ای مورد علاقه و پسند نسل منتقد و روزنامه‌نگار زمان ساخته است. کنجکاوی و عشق،زمینهٔ آثار ادبی این نویسندهٔ بزرگ بشردوست را تشکیل می‌دهد- آثاری‌که متجـاوز از صد جلد است و او را قویترین شخصیت ادبی انگلستان قرن حاضر معرفی‌کرده است.

**چلاکوفسکی، فرانتیشك لادیسلاو** Čelakovskiy František Ladislav شاعـر چـك (۱۷۹۹-۱۸۵۲) پدر چلاکوفسکی شغل نجاری داشت و وی تحصیلاتش را در پراگ و لینتس Linz انجام داد، پس ازآن بتدریس پرداخت و در ۱۸۲۹ این شغل را

رها کرد تا به ادبیات‌بپردازد. کار نویسندگی را در روزنامهٔ پراگ Prazké noviny وضمیمهٔ ادبی آن آغاز کرد و بر اثر نوشته‌ای‌که برضد تزار روسیه انتشار داد، شغل خود را در این نشریه‌ها از دست داد و پس از آنکه مدتی در فقر زیست به کتابداری اشتغال یافت. از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۸ تدریس زبانهای اسلاوی را در برسلاو Breslau برعهده‌گرفت و سرانجام در ۱۸۴۹ کرسی ادبیات اسلاوی را در دانشگاه پراگ اشغال کرد و سه سال پس‌از آن درگذشت. همهٔ آثار چلاکوفسکی بر زمینهٔ فرهنگ واشعار عامهٔ اسلاوی قراردارد. وی سالهای بسیار از عمر خود را صرف جمع‌آوری این اشعارکرد که به تألیف سه جلدکتاب ترانه‌های ملی اسلاوی *Slovanské národni písné* انجامید. این مجموعه‌ها بتدریج در سالهای ۱۸۲۲، ۱۸۲۵ و۱۸۲۷ انتشار یافت. مهمترین‌کار ادبی چلاکوفسکی که از همین سرچشمه مایه‌گرفته است در دو جلد منتشرشد: یکی به‌نام صدای ترانه‌های روسی *Ohlas písni ruskych* (۱۸۲۹)، اقتباس آزادی از حماسه‌های ملی روسی بی‌لینی Byliny (مجموعه‌ای از اشعار عامیانه‌که در طی قرون به‌طور شفاهی از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و پس از آن به ثبت رسیده است و قهرمانان آنها معمولاً افرادی بودند با صفات مافوق تصورکه مثلاً به‌تنهائی می‌توانستند، سپاه دشمن‌را نابود کنند.) اثر دیگر به عنوان صدای ترانه‌های چکی *Ohlas písní Českych* (۱۸۳۹) که برخلاف مجموعهٔ قبل عناصر تغزلی برآن غلبه داشت با رنگی از مطایبه، خاصه در ترانه‌های روستائیان. این اثر غنائی و سرشار از روح جوانی به‌آغاز رومانتیسم ارتباط می‌یابد. هردو مجموعه به سبب ارزش هنری، حتی امروزه قابل توجه است. خاصه ترانه‌های چکی که به‌سبب خصوصیت میهن‌پرستانه پیوسته مورد توجه مردم چك قرارگرفته است و از میان آنها منظومهٔ تومان و پری جنگل *Toman a lesní Panna* با لحنی پری‌وار و رومانتیك، از همه معروفتر است. جز اینها چلاکوفسکی یك سلسله منظومه‌های‌کوتاه تغزلی ساخته است، مانند گل صد برگ *Rouze stolistá* (۱۸۴۰) که در همهٔ‌آنها متناوباً موضوعهای عاشقانه، میهن پرستانه و فلسفی و ارشادی گنجانده شده است. مجموعهٔ فرزانگی ملت اسلاوی *Mudroslovi národu slovanského* (۱۸۵۲) برگزیدهٔ مثلهای سایر است.

چلاکوفسکی دوستدار و مترجم آثار گوته، هردر و اسکات بود، با این حال به ادبیات باستانی نیز علاقهٔ فراوان داشت و پیوسته میان ادبیات‌کهن و رومانتیسم

در تزلزل و تغییر بود.

**چوکانو، خوزه سانتوس** Chocano, José Santos شاعر پـرویـی (۱۸۷۵-۱۹۳۴)
چوکانو در شهر لیما Lima زاده شد، در آغاز جوانی برای تأمین زندگی به‌تدریس ریاضی ونقاشی پرداخت. در ۱۸۹۵ منظومهٔ خشمهای مقدس *Iras santas* را منتشر کرد که بیان حال سیاسی و انقلابی او بود. چوکانو سپس به روزنامه‌نگاری روی آورد و لاگران رویستا La Gran Revista (مجلهٔ بـزرگ) و ال پرو ایلوستـرادو El Peru illustrado (پروی مصور) و ال سیگلو ۲۰، El Siglo XX (قرن بیستم) را تـأسیس کـرد و در ۱۸۹۹ حمـاسهٔ مـوردِ *La Epopeya del Morro* را انتشار داد. حماسه‌ای دربارهٔ قهرمانان ملی مورو، گروه سربازان پروئی که ترجیح دادند خود را در دریا غرق کنند و در جنگ معروف بـه «جنگ اقیانـوس آرام» تسلیم دشمن نشوند. چوکانو از ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۹ از شهـرهای مختلف امـریکای شمالی دیدن کرد، از آنجا به گواتمالا رفت، مجـله‌ای تـأسیس کرد و یکـی از عمیقترین و معروفترین اثر خود را به نام «روح امریکائی» *Alma America* انتشار داد. چوکانوکه در آثار پیشین خود بصورتی افراط‌آمیز صنعت کلام و الفاظ پرطنین بکار می‌برده، در این اثر بـه دورهٔ پختگـی در شعـر رسیده است. منظومـه آمیخته‌ای است از الهامات شاعرانـه و تغـزلی لطیف و بیانـی نیرومند و عشقی مفـرط بـه میهن با یـادآوری گـذشته‌های سرشار از مبارزه و درخشندگی و زیبائی طبیعتی وحشی و بکر و پیش‌بینی آینـده‌ای افتخارآمیز، با وحدت و قـدرتی فـراوان. مـوضوعهای تاریخی در ایـن اثر به صورت یـك سلسله رؤیا و تصویر ذهنی توالی می‌یابد و به سبب رعایت شکل روایتی و حکایتی کمتر از گذشته لحن مصنوع و مـزین دارد و صور ذهنی بیشتر در بیانی دلنشین وظریف تجلی می‌کند. چوکانو در ۱۹۱۹مشاور مخصوص استرادا کابررا Estrada Cabrera رئیس جمهوری گـواتمالا گشت و پس از سقوط این دیکتاتور به مرگ محکوم گردید، اما براثر وساطت پاپ و آلفـونس سیزدهم، پادشاه اسپانیا از مرگ نجات یافت و به کوستاریکا Costa Rica گـریخت و پس از گذراندن یك دوره زندگی آشفته و منقلب سیاسی در کشورهـای مختلف امریکای مرکزی، به صورت فاتح نیرومند به وطنش، پرو، بازگشت و به صورت غـم‌انگیـزی در قطـار راه آهن کشته شد. از آثـار دیگـر چوکانـو ترانهٔ قـرن

*El Canto del siglo* (۱۹۰۰)، جنگل بکر *La selva virgen* (۱۹۰۰)، نمایشنامهٔ فاتحان *Los conquistadores* (۱۹۰۶) و مانند آن است.
چوکانو برجسته‌ترین شاعر نسل جدید پرو است. سبك بسیار رومانتیك او با صنعت‌کلام و الفاظ پرطمطراق‌آمیخته است‌که در عین حال از تازگی و واقع‌بینی و موضوعهای جاری برخوردار است و تصویرهای تند و گویائی را به خواننده القا می‌کند. بشردوستی چوکانو با ادراك و احساسی عمیق در بارهٔ طبیعت می آمیزد و در واقع توصیفهای او ازطبیعت زیبا و با شکوه منطقهٔ استوائی پرده‌های نقاشی رنگارنگی پیش چشم می‌گذارد.

**چوکونائی ویتس، میهای** Csokonai Vitéz, Mihály شاعر و نمایشنامه‌نویس مجارستانی(۱۷۷۳-۱۸۰۵) چوکونائی در مدرسه‌ای مذهبی پرورش یافت و بسیار زود استعداد پیشرس خود را نمایان ساخت. دربیست و یك سالگی بتدریس پرداخت و در ۱۷۹۵ به سبب بینظمی و لاقیدی ناچار شد مدرسه را ترك کند. از آن پس به دنبال وضع و مقام اجتماعی تازه رفت، اما غرابت طبع و خوی سرکش وی در نظر جامعه‌ای‌که به قوانین اخلاقی پایبند بود، ناپسند می‌آمد و همین امر سبب شد که از زندگی سیاسی و اجتماعی طرد شود و به دنیای تخیلی و تفننی پناه برد. از آن پس، از محدودیت زندگی عادی گریخت و وجود خود را به مطالعهٔ افکار فلسفی و زیبائیهای محض وقف کرد و با آنکه از ادبیات گوناگون ملی و خارجی تأثیر پذیرفت، هرگز از شخصیت شاعرانهٔ خود دور نشد. چوکونائی شخصیتی غیرعادی و متناقض و شگفت‌انگیز داشت؛ در عین ناهنجاری مردی آراسته و ظریف و در عین خردمندی سرخوش و بذال و با شور و شوق بود که همهٔ این صفات در آثارش اثر گذاشته است. اشعار چوکونائی به دویست منظومه می‌رسد با اوزان گوناگون. دیوان اشعار غنائیش به نام نغمه‌های لیلا *Lilla dalok* درسه جلد به سال ۱۸۰۵ منتشر شد. چوکونائی توانست با این نغمه‌ها راهی برای‌گریز از شعر کلاسیك خشك و پرطمطراق زمان بیابد و قالبی برگزیند که به روح عامهٔ مردم نزدیکتر باشد و از بیانی روشن و رنگین وخوشاهنگ برخوردار. چوکونائی در فضای پرصلابت و خشونت‌آمیز زمان با شیوهٔ دلپسند و ظریف اشعار خود از سبك رایج قرن جدا ماند و با لحن سبك و مطایبه‌آمیز نفسی تازه به شعر دمید

و بـه آن شکلی ساده‌تر و به قلب و احساس نزدیکتر بخشید، امـا بـه سبب فقر نتوانست آثار خود را در زمان حیات و بموقع بچاپ رساند. چوکونائی بـا آنکـه شاعری تغزلی بود، شاهکاری حماسی ـ کمیك خلق کرد که در شعرمجـار اولین منظومه ازاین نوع بشمارآمد. این اثر به نام دورتیا *Dorottya* (۱۸۰۴) سرگذشت زنانی است که به رهبری پیردختری به نام دوروتیا مصمم می‌شوند که ادارهٔ ثبت احوال را به آتش کشند، تا سن اصلیشان پنهان بماند و ایـن تصمیم عجیب را در شب آخر کارناوال شهر به اجرا می‌گذارند. در این منظومه کـه آمیخته‌ای است از وصف عینی طبقهٔ اشراف مجـارستان و دنیـای تمثیلی و اساطیـری خـدایـان، سرانجام ونوس جوانی را به دوروتیا بـاز می‌گرداند و او بدین ترتیب مـی‌تواند با پسری زیبا ازدواج کند. این شعرهنوز تازگی خود را حفظ کرده است. منظومهٔ فلسفی دربارهٔ جاودانگی روح *A lélek halhatatlansága* بـه مناسبت مـرگ کنتس ردی Rhédey در۱۸۰۴ ساخته شد. در این منظومه که ناچار رنگ مرثیهٔ پرشکوه و جلالی داشت، شاعر نبرد ناامیدانهٔ روح را با مرگ و دنیای دیگرنشان می‌دهد و اولین بیت آن را ازگفتار شکسپیر بر می‌گزیند که «بودن یا نبودن ، مسأله این است.» و پس از آن با بینشی عالی سعادت «بـودن» و گرداب وحشتناك «نبودن» را بیان می‌کند. از نمایشنامه‌های معروف چوکونائی تمپفوئی *Tempefôi* در۱۷۹۳ نوشته شده که پس از مرگ شاعر انتشار یافته است.

اشعار چوکونائی به رغم فقر و ملال، از لحن شادمانه و خوشبینی‌کامل برخوردار است. اشعـار غنائیش بسیار دلنشین و ملایم و رنگین است و گـوئی از موسیقی خالص ساخته شده، چیزی که مردم زمان او هرگز تصور نمی‌کردند. چـوکونائی پس از بیماری طولانی در کنار مادرش جان سپرد، در حالی که رساله‌ای در بارهٔ ریاضی مـی‌خواند. چوکونائی در تـاریخ ادبیات مجـارستان در ردیف بـزرگترین شاعران جای گرفته است.

**چیکاماتسو، مونزائمون** Chikamatsu, Monzaemon نمایشنامه‌نویس ژاپونی (۱۶۵۳-۱۷۲۵) از زندگی چیکاماتسو اطلاع روشنی در دست نیست و مورخان ژاپونی از زادگاه و خانواده و زندگیش چیزی بدست نداده‌اند. سال تولد اورا از آثارش مـی‌توان دریـافت و در بارهٔ زادگاهش هفت شهر را نام بـرده‌اند از جملـه کیوتو

Kyoto . چیکاماتسو ظاهراً در جوانی روحانی کیش بودائی بوده و نام خود را از یکی از معابد بودائی گرفته است، قسمتی از جوانی را در خدمت عالی‌جناب اوگی ما چی Ogui Ma chi ، نجیب‌زادهٔ دربار کیوتو گذرانده و در نوشتن نمایشنامه به او کمك می‌کرده است. از آثار چیکاماتسو چنین برمی‌آید که معرفتی عمیق به ادبیات کشور خود و کشور چین داشته و غالباً موضوعهائی از سرزمین چین را درآثار خود وارد می‌کرده است. درجوانی منظومه‌های کوچك با ابیات هفده هجائی می‌سروده که به هایکو Haiku معروف است. چیکاماتسو تئاتر عامهٔ کابوکی Kabuki ونمایش عروسکی جوروری Joruri ژاپون را به‌دو دسته تقسیم‌کرد: تاریخی و اجتماعی. بطور کلی زندگی ادبی و آثار نمایشی چیکاماتسو را به چهار دوره می‌توان تقسیم کرد: نخستین دوره از ۱۶۷۵ تا ۱۶۸۵ بطول انجامیدکه نویسنده در آن بیشتر از سبك نمایشنامه‌های کلاسیك ژاپون یعنی نو No پیروی می‌کرد. (نمایشنامه‌های غنائی بسیار کوتاه در دو صحنه که موضوع آن از اساطیر، تاریخ و فرهنگ عامه و قصه‌های ملی گرفته می‌شد و جز مکالمه‌ها شامل صحنه‌های توصیفی بود و بازیگران در نقشهای خود با نقابهائی چوبین ظاهر می‌شدند و با نوای نی و طبل کوچك بسیار آهسته می‌رقصیدند.) این دوره با نمایشنامهٔ اشباح فوجی تسوبو *Fujitsubo no onryō* آغاز می‌شود که چیکاماتسو آن را برای بازیگر معروف ساکاتا توجورو Sakata Tôjûrô نوشته بود و درکیوتو برصحنه‌آورد. دومین دوره که سالهای ۱۶۸۶ تا ۱۷۰۳ را در برمی‌گیرد با نمایشنامهٔ کاگه کیوی فاتح *Shusse kagekiyo* شروع می‌شود که در پنج پرده به سال ۱۶۸۶ در تئاتر معروف تاکه‌موتو زا Takemoto za ، تئاتری که به وسیلهٔ گی‌دایو Gidayû در اوزاکا تأسیس شده بود، به اجرا درآمد و ناگهان چیکاماتسو را به شهرت رساند. از آن پس چیکاماتسو نمایشنامه‌های کابوکی Kabuki را برای توجورو می‌نوشت (کابوکی نمایشنامه‌هائی بود برای عامهٔ مردم و مشابه نمایشنامه‌های اروپائی که در آن مکالمه‌ها وگفتارها موزون بود وغالباً به همراهی گیتار ادا می‌شد.این نمایشنامه‌ها یا تاریخی بود ، یا دربارهٔ امور اجتماعی و زندگی جاری و خانوادگی مردم و مبین حالات درونی بشر مانند غم ، درد و مصیبت و مانند آن ).سومین دوره با نمایش خودکشی عاشقانه در سونه‌زاکی *Sonezaki Shinjû* اولین نمایشنامهٔ اجتماعی چیکاماتسو آغاز می‌شود که در سه پرده در۱۷۰۳ برصحنه آمد. موضوع نمایشنامه

از حادثهٔ تازه به وقوع پیوسته‌ای مایه گرفته است. دو دلداده‌که به‌عللی نتوانسته بودند با یکدیگر ازدواج کنند، در جنگل سونه‌زاکی خودکشی می‌کنند. پیروزی این نمایشنامه عظیم بود، زیرا یاد حادثهٔ غم‌انگیزی که به وسیلهٔ این نمایشنامه پیش چشم گذارده شد، هنوز در خاطر تماشاگران زنده بود. شیوهٔ بیان نمایشنامه نیز بسیار زیبا وگویا و روحیهٔ قهرمانان بسیار عالی و با قدرت فراوان وصف شده بود. نمایشنامهٔ خودکشی عاشقانه در سونه زاکی دورهٔ جدیدی در زندگی ادبی چیکاماتسو گشود، دوره‌ای که چیکاماتسو در آن موضوع نمایشنامه‌های خود را از حوادث واقعی زندگی می‌گرفت. استقبال مردم از این نمایشنامه چنان باگرمی و شیفتگی همراه بود که خودکشی به سبب عشق موضوع مورد توجه نمایشنامه‌نویسان عصر در تئاترهای عامه و تئاترهای عروسکی گشت. خاصه نمایشنامه‌های عروسکی چیکاماتسو چنان تأثیری بر عامهٔ مردم گذارد که از زمان ظهور این نمایشنامه‌ها برتعداد خودکشی عشاق افزوده شد و این خود تأثیری نامطلوب بود. چیکاماتسو تا این تاریخ نمایشنامه‌های کابوکی ونمایشنامه‌های عروسکی(جوروری) را برای تئاتر توجورو در کیوتو می‌نوشت، اما از ۱۷۰۵ که کیوتو را ترك کرد و در اوزاکا Osaka مستقر شد، تنها برای تئاتر تاکه‌موتو زا نوشت و در این مرکز کسب و کار، توجهش بیشتر به موضوعهای اجتماعی خاص طبقهٔ کاسبکار جلب شد. چهارمین دورهٔ نویسندگی چیکاماتسو سالهای۱۷۱۴ تا ۱۷۲۵ را شامل می‌شود که در آن مرگ دوست و همکارش گی‌دایو اتفاق افتاد که پیش از مرگ بازیگر جوانی را به جانشینی خود انتخاب کرده بود و همین امر خشم بازیگران قدیم را، به سبب آنکه او را جانشین نالایق ارباب خود می‌دانستند، برانگیخت و یکی پس از دیگری صحنهٔ تئاتر را ترك کردند و در نتیجه از تعداد تماشاگران این تئاتر بزرگ کاسته شد. چیکاماتسو که به لیاقت مدیر جدید اعتقاد داشت، کوشید که به تئاتر سر و صورتی دهد و به این قصد نمایشنامهٔ جنگهای کوکوسنیا *Kokusenya Kassen* را نوشت که اولین‌بار در ۱۷۱۵ برصحنه آمد و پیروزیهای گذشتهٔ چیکاماتسو را تحت‌الشعاع قرار داد و چنان توفیقی بدست آوردکه هفده ماه برصحنه باقی ماند. موضوع این نمایشنامه از تاریخ معاصر چین و از خاندان مینگ Ming گرفته شده بود. استادی در فن تئاتر، شکوه صحنه‌ها و لباسها، شیوهٔ بسیار زیبای بیان و بیش از همه روح میهن‌پرستی که در وجود قهرمان نیمه‌چینی،

نیمه ژاپونی آن نهاده شده بود، موجب گشت که نمایشنامه شاهکاری بشمار آید و رونق از دست رفتهٔ تئاتر معروف اوزاکا را به‌آن بازگرداند. چیکاماتسو از آن پس هرسال نمایشنامه‌ای تازه برای این تئاتر می‌نوشت که هریك برای زنده کردن و رونق روز افزون گذشته‌اش کافی بود، از آن جمله نمایشنامهٔ یوگیری و گردباد آوا *Yugiri Awa no Naruto* که نمایشنامه‌ای بود در سه پرده و اولین‌بار در ۱۷۱۰ در اوزاکا بنمایش درآمد. این اثر هنری مربوط به زندگی دختری زیبا به نام یوگیری بود که درمحلهٔ روسپیان می‌زیست و مرگش در بیست و شش سالگی‌چنان هیجانی پدید آورد که بلافاصله در بارهٔ او نمایشنامه‌هائی برصحنه آورده شد. نمایشنامهٔ چیکاماتسو در عین سادگی جاذبهٔ غزلی لطیف را داشت و همین امر پیروزی عظیم آن را موجب گشت و بعدها از آن بسیار تقلید شد. دختر که از عاشقش پسری بدنیاآورده و به‌مناسبت مخالفت مادر دلدار نمی‌تواند با او ازدواج کند، برای آنکه به پسرش نام خانوادگی و پدری داده باشد، با مرد ثروتمندی از عشاق خود ازدواج می‌کند و چنین می‌نمایاند که پسر از اوست، اما هنگامی که پدر واقعی در لباس مبدل برای دیدن فرزند می‌آید و شوهر از راز آنان آگاه می‌شود، زن و فرزند و پدر بچه را از خانه می‌راند و دختر از غصه به حال مرگ می‌افتد. تنها در آخرین لحظه است که مادر پسر با ازدواج‌آن دو موافقت می‌کند. این نمایشنامه در همهٔ تئاترهای کیوتو، اوزاکا و یدو Yedo (توکیوی کنونی) بر صحنه آمد. نمایشنامهٔ خودکشی عاشقانه در آمی‌جینا *Shinjü Ten No Amijina* در سه پرده به سال ۱۷۲۰ به اجرا درآمد و حادثهٔ خودکشی دو دلداده را که در همان سال بوقوع پیوسته بود، بنمایش گذارد و واقعه را بسیار صادقانه و طبیعی منعکس کرد. این نمایشنامه که در آخرین سالهای زندگی چیکاماتسو نوشته شده بود، اوج نبوغ هنری او را نشان می‌داد. شاهکارهای چیکاماتسو در میان نمایشنامه‌های عروسکی جای دارد که او را در رأس نویسندگان نمایشنامه‌های اجتماعی قرار داده است، نمایشنامه‌هائی که صحنه‌هائی از زندگی جاری مردم را از همهٔ طبقات مانند دکانداره‌ا، بازرگانان، دهقانان و درباریان پیش چشم می‌گذارد. بطور کلی چیکاماتسو در حدود صد اثر نمایشی خلق کرده است که همه نبوغ و شخصیت ادبی خارق‌العادهٔ او و همچنین انساندوستیش را نشان می‌دهد. تئاترهای عروسکی اوزاکا در پرتو این شخصیت به درخشان‌ترین دورهٔ تاریخ

هنری خود دست یافت.

چیکاماتسو را شکسپیر ژاپـون نامیده‌اند. او در بیـان عواطف و عشق و احساس اشخاص‌نمایشی خود هنرمندی خارق‌العاده بشمار می‌آید و از طرف دیگر جادوگر قلم است و آثـارش از لغات و فرهنگی بسیار وسیع بـرخوردار که از زبان عادی تا زبان ادبی، از مکالمهٔ عوام تا شعر ژاپونی همه را در بر مـی‌گیرد. متنها غالباً شاعرانه و دارای موسیقی کلام و مزین بـه لغات خاص نمایشی است. چیکاماتسو با سبك بـدیع و غیرمعمول و صراحت وصف و ترسیم حالات اشخاص، بـه بازی بازیگران جان تازه‌ای بخشیده است.

# ح

**حکمت، ناظم** Hikmet, Nazim شاعر وداستان نویس ونمایشنامه‌نویس ترك(۱۹۰۲-۱۹۶۳) ناظم حکمت در سالونیکا Salonica زاده شد، وی فرزند پزشك و از خانوادهٔ طبقهٔ بالای جامعهٔ ترك بود، تحصیلات خود را در مدرسهٔ نیروی دریائی استانبول و سپس در دانشگاه مسکو انجام داد. در نوجوانی در مبارزه‌های مصطفی کمال (آتا تورك) برضد دخالت بیگانگان در امور کشور ترکیه، شرکت کرد، شیفتهٔ انقلاب اکتبر روسیه گشت و در ۱۹۲۱ به مسکو رفت، در بازگشت به وطن شخصیت برجسته و نیرومندش موجب شد که هنرمندان جوان وطرفداران مارکسیسم گرد او جمع آیند. در ۱۹۳۸ براثر فعالیتهای سیاسی گرفتار وبه‌بیست و پنج سال زندان محکوم گشت و زندگی پر تحرکش متوقف ماند. در ۱۹۵۰ بر اثر فشار نویسندگان ترك و دیگر کشورها بردستگاه حکومتی و پس از اعتصاب طولانی غذا، از زندان آزاد شد و کمی بعد راه روسیه را پیش گرفت و دوازده سال از عمر خود را در این کشور و سایر کشورهای اروپائی گذراند و تعداد فراوانی شعر و نمایشنامه نوشت که همه در تبلیغ مرام کمونیسم بسیار مؤثر بود. سرانجام نیز درمسکو درگذشت. ناظم حکمت در شوروی بسیاری ازفنون شاعران انقلابی را تقلید کرد، خاصه تحت نفوذ مایاکوفسکی و یسه‌نین Esenin قرارگرفت و مسائل مربوط به کمونیسم و ماتریالیسم را در سراسر زندگی سیاسی و ادبی مرکز فعالیتهای خود قرارداد و این مسائل را در شعر بصورتی تغزلی بیان کرد. وی عقیده داشت که هنرمند مهندس روح بشر است و اعتراف می‌کرد که به هیچ چیز جز ادبیات مارکسیسم و کمونیسم توجه ندارد. همین امر موجب شدکه ذوق ادبیات درکشورش در مسیر تازه‌ای افتد و در مفاهیم و قالب شعر، انقلابی پدید آورد. ناظم حکمت غالب موضوعهای شعر را ابتدا از تاریخ گذشتهٔ ملت ترك گرفته است و سپس از مسائل عصر خود چیزهائی آورده مانند: عدالت اجتماعی،

ادراك انسانی، موضوعهای ضد فاشیسم وسرمایه‌داری، وصفهای تغزلی وغم‌انگیز از فقر در ترکیه و جاهای دیگر. اعتقاد خوشبینانه به این مسأله که در آینده طبقهٔ کارگر و رنجبر وارث جهان خواهد شد، بتدریج اضطراب و نگرانی او را به لحنی امیدوار کننده تبدیل می‌کند، رفته رفته بیان شعرش غنی‌تر و از زیر و بمهای لطیف برخوردارتر و از زبان ملی بهره‌مندتر می‌شود، بی‌آنکه قدرت انقلابی را از دست بدهد. از اشعار معروف او این اشعار است: ۱ + ۱ = ۱ (۱۹۳۰)، ۸۳۵ سطر *835 Satır* (۱۹۲۹)، چرا بنزچی خودکشی کرد؟ *Benerci Kendini Niçin öldürdü* (۱۹۳۲)، چهره‌ها *Portroter* (۱۹۳۵)، تلگرافی که در شب رسید *Gece Gelen Telgraf* (۱۹۳۲)، نامه‌ها به تارانتا بابو *Taranta Babuya Mektuplar* (۱۹۳۵)، شهر بی‌نام (نام گم کرده) *Sesini Kaybeden Şehir* (۱۹۳۱)، حماسهٔ شیخ بدرالدین *Şeyh Bedrettin Destani* (۱۹۳۶)، چشم‌اندازهای انسانی کشور من *Memleketimden insan Manzaralari* که پس از مرگش انتشار یافت و قصه‌ای وسیع است از تاریخ معاصر، خاصه ترکیه،شامل بیست هزار بیت که تعدادی از بندها و قطعه‌های آن بهترین نمونه از آثار هنری شاعر بشمار می‌رود. اشعار تبعید چه حرفهٔ دشواری است *C'est un dur métier que l'exil*(۱۹۵۷) و پاریس گل من *Paris,ma rose* (۱۹۶۱)، در فرانسه منتشر شده است. رومانهای ناظم حکمت بیشتر به‌قصد پاورقی نوشته شده و ازنظر قالب وموضوع آثاری تکامل یافته نیست. مقامه‌های ادبی و یادداشتهایش نیز چندان جلب توجه نمی‌کند. نمایشنامه‌های ناظم حکمت عبارت است‌از: خانهٔ آن مرحوم *Merhumun Hanesi* (۱۹۳۲)، جمجمه *Kafatasi* در ۱۹۳۲، آدم فراموش شده *Unutulan Adam* ۱۹۳۵ که از میان آنها فرهاد و شیرین *Ferhat ile Şirin* به سال ۱۹۵۲ در روسیه و ۱۹۶۵ پس از مرگش در ترکیه بچاپ رسید و پیروزی بسیار یافت. نمایشنامهٔ آیا ایوان ایوانوویچ وجود داشته است؟ *Ivan Ivanoviç Varmiydi* که در ترکیه بچاپ نرسید، در ۱۹۵۵ در فرانسه منتشرشد وهجوی تند است ازقرطاس‌بازی که از پیروزی نسبی برخوردار گشت. ناظم حکمت در ۱۹۵۰ با شرکت پابلو نرودا Pablo Neruda به دریافت جایزهٔ جهانی صلح از طرف شوروی نایل آمد.

کمتر شاعری در طول تاریخ شعر ترکیه ازچنین نفوذ سیاسی برخوردار بوده وچنین شهرت جهانی بدست آورده است. در حقیقت ناظم حکمت اولین شاعر ترك است

که آثارش به بیشتر زبانها ترجمه شده و پس از مرگش قسمت وسیعی از آنها در ترکیه انتشار یافته و در فهرست کتابهای پرخواننده قرار گرفته است. او در زبان مادری متبحر و در صنایع شعر استادی توانا بوده و توانسته است اصول عقاید پیشرفته را با تغزلی وسیع و لطیف در شعر سازش دهد و گاه آن را به اوج شعر رومانتیك برساند. نفوذ ناظم حکمت برشاعران معاصر ترك، خاصه آنان که به اصول سوسیالیسم معتقدند، انکارناپذیر است. نگاهی به دیوانهای او این نظر را تأکید می‌کندکه وی قابل مقایسه با بزرگترین شاعران قرن بیستم است.

ترجمه به‌فارسی: سه منظومه ـ جمجمه ـ فرهاد و شیرین ـ آخرین‌شعرهای ناظم حکمت.

# خ

**خراسکوف، میخائیل ماتویویچ** Kheraskov, Mikhail Matveyevich شاعر و رومان‌نویس روسی (۱۷۳۳-۱۸۰۷) خراسکوف از خانواده‌های اصیل والاکیا Walachia یکی از امیرنشینان کشور رومانی و مقیم روسیه بود، تحصیلات خود را در مدرسهٔ نظام بپایان رساند. در ۱۷۵۵ عضو رسمی دانشگاه جدیدالتأسیس مسکو شد و در ۱۷۶۳ به مدیریت آن منصوب گشت. خراسکوف از چهره‌های ادبی روسیه است که در همهٔ انواع ادب رایج زمان خود آثاری انتشار داد. آثار شاعرانهٔ فراوان او تحول سبك ثقیل ومتصنع قدیم را که درقرن هیجده به روسیه واردشد، نشان‌می‌دهد، همچنین شیوهٔ جدیدرا که‌افسانه‌ها وقصه‌های عامیانه وفرهنگ روسی را جانشین اساطیر یونان‌کرد و بنیانگذار آن سومارو کوف Sumarokov بود که خراسکوف از پیروان او بشمار می‌آمد. خراسکوف مجله‌هائی ادبی انتشار داد و انجمنهائی ادبی دایرکرد که مرکز تجمع و آمد و رفت جوانان دانشجو ومردان ادب بود. وی به سبب انتشار دو منظومهٔ طولانی حماسی‌که اولین آثار روسی از این نوع بشمار می‌آمد، به شهرت فراوان دست یافت. اولین منظومه را که تحت تأثیر **آنریاد** *Henriade* اثر ولتر و همچنین آثار ویرژیل ساخته و هشت سال وقت صرف آن‌کرده به نام **روسیاد** *Rossiada* یا حماسهٔ روسی، در دوازده بند در ۱۷۷۹ انتشار داد. دراین منظومه تسخیر شهر قازان را در۱۵۵۲ به دست ایوان مخوف، تزار روسیه، وصف‌کرده است و در نقل حوادث تاریخی آزادی کامل بکار برده و چنان وقایع را با اشاره و استعاره آمیخته‌که مکالمه و توصیفهای ضمنی غالباً جریان حوادث را کند ساخته است. منظومهٔ حماسی دیگر خراسکوف به نام **تجدید حیات ولادیمیر** *Vladimir vozrozhdenniy* (۱۷۸۵) ورود مسیحیت را به روسیه و تمایل مذهبی و احساسهای زاهدانهٔ شاعر را منعکس می‌کند و به‌طور صریح «افکار فراماسونی» را که در ۱۷۳۰ به روسیه وارد شده و فعالیت بشر دوستانهٔ

آمیخته با روح مذهبی را جانشین کلیسای رسمی ساخته بود، نشان می‌دهد. این دو اثر شگفت‌انگیز و با شکوه تا حد حماسهٔ ملی ارتقا یافت. رومانهای خراسکوف نیز تحولی را از اصول حکمت عقلانی به تمایل مذهبی آخر قرن هیجدهم آشکار می‌سازد که در بعضی از آنها از فلسفهٔ مادی و طبیعی انتقاد و نسبت به انقلاب فرانسه نظر کاملاً مخالفی ابراز شده است. جز اینها خراسکوف تراژدی، کمدی و حتی نمایشنامه‌های اندوهبار و رومانهای ارشادی سیاسی بسیار انتشار داده است.

خراسکوف اگرچه امروزه کاملاً فراموش شده است، در عصر خود هومر روسیه خوانده می‌شده و در تاریخ ادب کشورش نفوذ بسیار برجای گذاشته است.

**خزل، خوئیدو** Gezelle, Guido شاعر بلژیکی فلاندری زبان (۱۸۳۰ - ۱۸۹۹)

خزل فرزند باغبانی بود و از کودکی بسیار حساس، چنانکه بعدها حساسیت مذهبی او را به مسیری عرفانی رهنمون گشت. پس از پایان تحصیلات در علوم دینی، در ۱۸۵۴ به سلك کشیشان درآمد و به تدریس علوم دینی پرداخت. از این زمان بود که به‌استعداد و شوق خود در شعر و ادب پی برد و به‌سرودن شعر آغاز کرد. در اشعار خزل دو دورهٔ مشخص دیده می‌شود. نخستین دوره از ۱۸۵۹ تا ۱۸۶۰، شامل اشعار جوانی او است که درمناسبتها و در احوال گوناگون سروده شده، مانند ازدواج، غسل تعمید، مراسم تدفین یا مراسم دینی که همه اشعاری ساده و بسیار لطیف است. این مضامین در نخستین دیوانش به نام تمرینهای شاعرانه *Dichtoefeningen* (۱۸۵۸) بکار رفته است. گلهای گورستان *Kerkhofblommen* در همین سال شامل قطعه‌های کوتاهی بود در موضوعهای گوناگون که در میان آنها بی‌هیچگونه تصنع و پیرایه، زندگی سادهٔ کارگران فقیری وصف شده است که زندگی از نظرشان جز کار و اندوه و بینوائی نیست و تنها مرگ راه نجاتشان بشمار می‌آید. در اشعار خزل هرگز وحشت مرگ وجود ندارد و بشر از نظر او می‌میرد تا در عالمی دیگر تولد یابد و به جاودانگی بپیوندد. درشعر خزل بتدریج تحولی ایجاد شد و بیشتر جنبهٔ شخصی و درونی و رنگ تغزلی به خود گرفت. دیوان منظومه‌ها، سرودها و نیایشها *Gedichten, Gezangen en Gebeden* در ۱۸۶۲ انتشار یافت. پس‌از این دوره خزل درپی بحران شدید و مرموز روحی بناچار از

تدریس علوم دینی دست برداشت و از نظر شاعری دورهٔ سکوت سی‌ساله‌ای را آغازکرد که در طی‌آن زبان زندهٔ عامیانهٔ‌کشورش را آموخت، به قصد آن‌که فکر تودهٔ مردم را با اندیشه‌های مذهبی خویش و با زیبائی سرزمینشان آشنا کند، از طرف دیگر ادارهٔ مجله‌ای را به زبان فلاندری برعهده‌گرفت به نام پیرامون‌کانون Rond den Herd که درآن با توجه به فرهنگ عامه به تبلیغ مذهبی صورتی تازه بخشید. پس از دورهٔ سکوت و آشتی تدریجی با دنیای خارج، دورهٔ تازه و پرثمری در فعالیت شاعری او شروع گشت‌که از ۱۸۷۷ تا پایان زندگیش ادامه یافت. در ۱۸۸۶ ترجمه‌ای پرارزش از بعضی اشعار لانگفلو Longfellow شاعر امریکائی انتشار داد و به سرودن اشعار تازه‌ای پرداخت‌که در دیوانهای متعدد بچاپ رسید مانند ژیود ژمان *Tijdkrans* (۱۸۹۳) و گردنبند قافیه *Rijmsnoer* (۱۸۹۷) که در همهٔ آنها فصلهای سال ومنطقه‌های‌گوناگون را درعالم طبیعت توصیف‌کرده‌است، خزل‌که شاعر کشیش است حتی وصف زمستان را بهانه‌ای برای ستایش خدا بکار می‌برد، او احساس می‌کند که سراسر عالم خلقت سرشار از قدرت نیکی است، اگرچه این نیکی پنهان باشد و وظیفهٔ شاعر کشف این نیکیها و زیبائیهائی است که به صورت شعر بیان می‌کند. خزل عالم طبیعت را آئینه‌ای می‌پندارد که در آن می‌توان به تماشای دنیای روحی و معنوی پرداخت. از آثار دیگر دورهٔ دوم شاعری خزل دیوان آخرین اشعار *Laatste verzen* است که پس از مرگش انتشار یافت.

در این دوره است‌که استعداد فراوان و هنر شاعری خزل شناخته شد. خزل که در شعر سلیقه و ذوق خاصی را جدا از همهٔ مکتبهای ادبی حفظ‌کرده است، زبانی شاعرانه در لهجهٔ فلاندری غربی خلق‌کرد و آن را به وسیلهٔ استعمال عناصری از متنهای قدیم و لغتهای تازه غنی ساخت. خزل از زندگی عصر جدید و شهرنشینی ابراز نفرت می‌کرد و آسایش را تنها در روستاهای فلاندر غربی بدست می آورد، اما به‌سبب ادراك قوی شاعرانه‌اش شاعری‌کاملاً تجدد خواه بشمارمی‌آمد. در آثار خزل مفاهیم و قالب شعر از وحدت و هماهنگی‌کامل برخوردار است و بیان آن از ظرافت و دقت و لطافت بسیار و در عین حال از سادگی بهره‌مند، تا جائی‌که این آثار گاه به مقام شعر محض دست می‌یابد. موضوع اصلی در اشعار خزل، خاصه در دورهٔ دوم شاعری احساس نیرومند از عالم طبیعت آمیخته با

احساس مذهبی است که رنگی از عرفان دارد و از عالم زمان، مرگ،ابدیت، خدا و بشر حکایت می‌کند. خزل دربرابر عالم طبیعت که آن را مظهری از دنیای معنوی می‌داند، حال غریب انسانی را پیدا می‌کندکه دربرابر عظمت نورشدیدی خیره مانده است. خزل از بزرگترین شاعران تغزلی جدید قرن نوزدهم بلژیك فلاندری زبان بشمار می‌آید که با شعر غنائی خود این زبان را به اوج ترقی رساند و در تجدید حیات فرهنگ عامهٔ فلاندری شخصیتی بزرگ معرفی گشت.

**خلبنیکوف، ولمیر ولادیمیروویچ** Khlebnikov, Velemir Vladimirovich شاعر روسی (۱۸۸۵-۱۹۲۲) پدر خلبنیکوف ازکارمندان عالیرتبهٔ دستگاه اداری بود، وی تحصیلات خودرا در شهر قازان و پترزبورگ انجام داد و بسیار زود شیفتهٔ نهضت فوتوریسم Futurism شد و در رواج این مکتب به وسیلهٔ انتشار بیانیه‌ها ونشریه‌ها کوشش بسیار بکار برد. خلبنیکوف در جنگ جهانی اول وارد ارتش شد، در زمان انقلاب در خارکوف اقامت گزید و پس از آن بنوبت در مسکو، خارکوف، باکو و پترزبورگ بسر برد. خلبنیکوف رژیم کمونیسم را با شوق بسیار پذیرفت، به‌گمان‌آنکه به‌آرزوهای خویش در این بهشت موعود تحقق بخشد، با این حال کمتر مورد توجه بزرگان ادب شوروی قرارگرفت. خلبنیکوف بنیانگذار فوتوریسم در شوروی و استاد مایاکوفسکی بود، مایاکوفسکی دربارهٔ او گفته است: «خلبنیکوف، کریستوف کلمب سرزمین شعر تازه‌ای است‌که امروزه، به وسیلهٔ ما توسعه و استحکام یافته است.» خلبنیکوف نویسنده‌ای بسیار بینظم بود و در نوعی از عالم خیال می‌زیست که دور از دسترس همهٔ امکانات مادی بود.آثار معدودی منتشرکرد وغالباً نوشته‌های خطی خود را گم می‌کرد واز این‌رو موجب ناامیدی دوستانش می‌گشت. وی قدرت تحقیق عجیبی در زبانشناسی تطبیقی و فرهنگ عامه داشت و می‌خواست تمدن روسی آسیائی را دربرابر تمدن غرب قرار دهدکه به وسیلهٔ سرمایه‌داری فاسد شده بود. منظومهٔ علم اشتقاق او با عنوان جادوگری به وسیلهٔ خنده *Zaklyatié smékhom* (۱۹۱۰) منظومه‌ای است که درآن اشتقاقهای کلمهٔ Smékh (خنده) را از همهٔ زبانهای اسلاوی، سراسر امپراتور روسیه جمع‌آوری کرده و همین امر موجب گشته است‌که فعلها و صفتها وضمیرهای تازه ابداع کند وگروه شاعران فوتوریست نیز به پیشوائی او زبانی

به نام زبان فوق معنی Zaumny yazyk بیافرینند، به‌این طریق که کلمه را از قید معنی برهانند و تنها ارزش صوت محض را درکلمه مبنای شعر قرار دهند و در نتیجه با هرنوع صرف و نحو زبان به مخالفت برخیزند اشعار پرشور و انقلابی خلبنیکوف، هرگز لحنی تغزلی به خود نگرفته، بلکه ازکلمه‌هائی ساخته شده‌است که بهتر بتواند مبین زندگی شتاب‌آمیز و پرتحرك قرن درهمهٔ بینظمیها باشد، چون «ما فلاسفهٔ شکم»، «دانشمندان نان سیاه» و مانند آن، اما این شاعر انقلابی و متبحر موفق شدکه همهٔ امکانات بالقوهٔ زبان را کشف‌کند و دنیای کلمه‌ها را برحسب خصوصیتهای اصلی زبان بنا نهد. او در واقع منابع انقلاب شاعرانهٔ خود را در اشعار عامیانه، ترانه‌های قدیم و زبانهای کهن روسیه جستجو می‌کرد. پیوسته به‌گذشته باز می‌گشت، حتی به عصر بدوی و ماقبل تاریخ. خلبنیکوف در اندیشهٔ فرهنگ و تمدن جدیدی بودکه برپایهٔ ادبیات موروثی گروه اقلیتهای روسیه‌گذارده شده باشد و از این حیث در زبان صاحبنظر بود و قصد داشت‌که از اختلاط همهٔ کلمه‌های زبان اسلاوی، نوعی مورد استعمال تازه و خاص ابداع‌کند که از موارد استعمال مرسوم برکنار باشد و به این منظور معنی حقیقی و مجازی کلمه را درهم می‌آمیخت و ازآن حرکتی جدید و تغییری ناگهانی به صرف ونحو زبان می‌داد. این تجربه‌ها تنها بازی سادهٔ ذهنی او نبود، بلکه پایبندی شدید او را به زبانهای قدیم اسلاوی نشان می‌داد. چنانکه همین علاقه به فرهنگ قدیم موجب شد که اسم اصلی خود را که ویکتور Viktor بود، به‌کلمهٔ قدیم ولمیر Velemir تغییر دهد. خلبنیکوف از هم‌گسیختگی زبان را اقدامی ضروری می‌دانست و می‌خواست اسراری را بیان‌کندکه هیچ‌یك از زبانهای بشری به بیان آن قادر نباشد، از این‌رو گاه اشعار او ازحالتی صرع‌آمیز حکایت می‌کرد و وضع غیرعادی درآثارش نشانه‌ای از زندگی غیرعادی و پرغوغای او را دربر داشت، چنانکه پریشانی روح شکنجه دیدهٔ او در اواخر عمر،کارش را به جنون‌کشاند و در عین دیوانگی درگذشت.

آثار و زندگی خلبنیکوف، ما را به یاد زندگی رمبو شاعر فرانسوی می‌اندازد. آثار چاپ نشدهٔ خلبنیکوف در۱۹۳۶ با عنوان برگزیدهٔ اشعار *Izbrannye stikhotvoreniya* بچاپ رسید.

**خمنیتسر، ایوان ایوانوویچ** Khemnitser, Ivan Ivanovich شاعر و فابل‌نویس روسی (۱۷۴۵-۱۷۸۴) خمنیتسر در تمثیل پردازی از لافونتن شاعر فرانسوی الهام گرفته است و درمجموعهٔ **فابلهائی** که در ۱۷۷۹ منتشر شد، تأثیر شیوهٔ انتقادی سوماروکوف Sumarokov شاعر روسی دیده می‌شود، منتها با سبکی بدیعتر و پخته‌تر. خمنیتسر در **فابلهای** خود معایب افراد و طبقه‌های مختلف جامعه را به صورت قصه‌هائی از زندگی حیوانات منعکس می‌سازد، جاه‌طلبی درباریان را در قصهٔ **سگها و شیرها**، حرص و آز ثروتمندان را در قصهٔ **تعقل گرگ**، رشوه‌خواری اعضای اداره و قاضیها را در قصه‌های **دو همسایه** و **عنکبوت و مگسها** و **دو ثروتمند** محکوم می‌کند. خمنیتسر در همهٔ **فابلها** بدبینی شدید خویش را نمایان می‌سازد، چنانکه مبارزه در راه آزادی را بی‌نتیجه و سعادت خانوادگی را غیر ممکن می‌شمارد، اما بتدریج طبع هجوپرداز و روح حکیمانهٔ او به‌خوشبینی تازه‌ای منتهی می‌شود، چنانکه در قصهٔ **عالم مافوق‌الطبیعه** نمودار است، که شعور و هوش و استعداد فعالانه ومورد پسند مردم بر سراسرآن حکمفرماست. خمنیتسر در شعر زبان محاوره و واقع بینانه‌ای را بکار می‌برد، همراه با سادگی و روانی و شیوهٔ خاص که مقام ممتازی به او می‌بخشد، چنانکه حتی نبوغ کریلوف تمثیل پرداز نامدار پس از او، نتوانست از محبوبیتش نزد عامهٔ مردم روسیه بکاهد. از مجموع **فابلهای** خمنیتسر تا ۱۸۵۵ سی و شش بار تجدید چاپ بعمل آمد.

**خوانا اینس د لا کروس** Juana Inés de la Cruz خواهر روحانی شاعر و نمایشنامه‌نویس مکزیکی (۱۶۵۱-۱۶۹۵) خوانا از خانواده‌های اصیل اسپانیائی است که به مکزیك مهاجرت‌کرده بودند. این بانوی شاعر به‌سبب هوش واستعداد زود رس خود، ازکودکی بسیار جلب توجه‌کرد. شوق او به فراگرفتن از سومین سال زندگی و هنگامی‌آغاز شدکه مربی خواهرش را در درس قرائت بباد استهزا گرفت. معرفت خوانا در علوم بقدری وسیع و شگفت‌انگیز بود که ازطرف نایب‌السلطنه مجلسی از چهل دانشمند و الهی‌دان ترتیب یافت تا هوش خداداد او را بیازمایند و خوانا از این‌آزمایش دشوار چنان سربلند بیرون‌آمدکه بنا برگفتهٔ نایب‌السلطنه، در دفاع از خود چون کشتی جنگی عظیمی بودکه مورد تعقیب و حملهٔ چند زورق

قرار گیرد. ولع خوانا درآموختن اورا اعجوبهٔ زمان وخانه‌اش را کانون روشنفکران ساخته بود، که ناگهان در شانزده سالگی، شاید به سبب عشقی ناکام، از زندگی آزاد دست‌کشید و به دیر پناه برد و تابع مقررات سخت‌گشت. در آنجا نیز حجرهٔ‌کوچکش از نور معنوی روشن شد و وی به‌رغم مخالفت اسقف همچنان به مطالعات و فراگیری خود ادامه داد. خوانا در موسیقی، علوم ریاضی، نجوم و خاصه شعر استعداد فراوان داشت و روح سرشار از عشق و حساسیت را در زیر لباس رهبانیت می‌پوشاند. آثار ادبی و شاعرانهٔ خواهر روحانی خوانا نمونهٔ بارزی از فعالیت مداوم معنوی اوست، اما چندین بار تأیید کرده است که هرگز به میل شخصی شعر نسروده و جز منظومهٔ اولین رؤیا *Primero Sueño* سایر اشعار را بنا بر اصرار و سفارش دوستان ساخته است. منظومهٔ اولین رؤیا شاهکار خوانا و منظومهٔ مفصلی است در ۹۷۶ بیت که درآن تحلیلی از خواب و رؤیا بعمل‌آورده و با قدرتی کم نظیر سرگردانی روح بشر را به‌هنگام شب در میان رؤیاهای عالم هستی وصف کرده و نشان داده است که بشر بیهوده می‌کوشد که قوانین و نظام این عالم را درک‌کند. دیگر از اشعار معروف خوانا رباعیات *Redondillas* است‌که درآنها توصیفهای معقولی از نتایج نامعقول عشق بعمل می‌آورد، همچنین از مردان خرده می‌گیرد که چگونه صفاتی را در زنان مورد نکوهش قرار می‌دهند که خود مسبب اصلی آنند. خوانا اشعار فراوانی به مقتضای حال، در تقدیم سپاسگزاری یا احترام یا تعارف سروده و به مناسبت روزهای مقدس مذهبی یک رشته سرود *Villancicos* ساخته است. همچنین نمایشنامه‌های تک پرده‌ای مذهبی نوشته است که از همه معروفتر نرگس ایزدی *El divino narciso* (۱۶۹۲) است‌که از شیوه‌ای لطیف و ناب برخوردار است و بهترین اشعار لوپه دوگا، شاعر اسپانیائی را بیاد می‌آورد. خوانا درپاسخ حمله‌هائی‌که از طرف مقامات‌کلیسا به او می‌شده، نوشته‌هائی منتشرکرده، ازآن جمله است: پاسخ به خواهر روحانی فیلوته‌آ دلاکروس *Respuesta a sor Philotea de la Cruz* (۱۶۹۱) که نویسنده دربارهٔ ریاضتش در دانش‌آموزی ودشواریهائی‌که برسر راه پیشرفت جنس زن وجود دارد، درآن سخن می‌گوید. خوانا نمایشنامه‌هائی دارد شامل کمدیهای مختلف، مانند: الزامات یک خانه *Los Empenas de Una Casa* که میان سالهای ۱۶۸۰ و ۱۶۸۶ نوشته شده است. خواهر روحانی خوانا در ۱۶۹۳ دست از نوشتن باز داشت و

کتابخانهٔ مهم خود را به نفع مستمندان فروخت و زندگی را یکباره وقف امور خیریه کرد، سرانجام نیز جان خودرا برسر آن گذارد، به‌این‌طریق که درجریان خدمت به بیماران به هنگام شیوع وبا، بر اثر ابتلای به این بیماری درگذشت. اشعار خوانا در سه جلد منتشر شد و بارها ازآن تجدید چاپ بعمل آمد. ازآن جمله چاپی است که در ۱۷۰۰ در مادرید منتشر شده و زندگینامهٔ گرانبهای شاعر را نیز دربر دارد.

اشعار خوانا، بر اثر رواج نئوکلاسی‌سیسم قرن نوزده به فراموشی سپرده شد. اما نکتهٔ جالب توجهی که درآنها باقی مانده، انعکاس زندگی عجیب زنی است که از خلال اشعارش، حیرت‌انگیزترین چهرهٔ زنان عصر خود معرفی شده است. اشعار خوانا دارای زبان و بیانی با شکوه و پر طمطراق است با رعایت ترکیب و ساختمان شعری. خوانا در اشعاری که جنبهٔ عینی دارد، به تبحر تاریخی و اساطیری خویش روی می‌آورد و از روی عمد عبارتهای علمی و فنی بکار می‌برد. این اشعار هنگامی‌که جنبهٔ ذهنی می‌یابد و مبین درون شاعر و احساس شخصی او می‌گردد، از لطافت و روانی و ظرافت وخوشاهنگی بسیار برخوردار می‌شود.

**خوان مانوئل** Juan Manuel داستان‌نویس اسپانیائی (۱۲۸۲-۱۳۴۹) خوان مانوئل برادر زادهٔ آلفونسو دهم پادشاه اسپانیا، معروف به آلفونسو دانا، خوان مانوئل چهره‌ای برجسته در عالم سیاست و جنگ و شخصیتی ممتاز در عالم ادب بشمار می‌آید. در آثار منثورش هرگز جانب ارشاد و تعلیم را از دست نداده و اشعارش نیز عاری از نکته‌های اخلاقی نیست. بیشتر اشعار خوان مانوئل که نمودار وقایع تاریخی وجنگی عمویش بود، از دست رفته‌است. ازمعروفترین‌آثار او این کتابهاست: کتاب شوالیه و سلاحدارش *Libro del Caballero y del Escudero*، رومان مفصل اخلاقی و ارشادی و نوعی دائرةالمعارف علوم قرون وسطا و سلحشوریها. کتاب حکومتها *Libro de los Estados*، تصویری جالب‌توجه وسودمند از زندگی قرن چهاردهم. شاهکار خوان مانوئل کتاب پاترونیو *Libro de Patronio* یا کنت لوکانور *Conde Lucanor* است. بخش اول این اثر شامل پنجاه قصه است که بعضی از آنها از منابع عربی گرفته شده. قصه‌ها لحنی جدی و حکیمانه دارد وشامل اندرزهای اخلاقی وسیاسی پاترونیو است به شاگردش کنت‌لوکانور.

این مجموعهٔ قصه‌های درخشان در ۱۳۳۵ کامل گشت و منشأ رومـان در اسپانیا وحتی اروپا بشمارآمد. سیزده سال پس‌ازآن مجموعه قصه‌های دکامرون *Decameron* اثر بوکاتچو Boccaccio، نویسندهٔ ایتالیائی انتشار یافت. بسیاری ازقصه‌های کتاب پاتردنیو به وسیلهٔ شکسپیر، لافونتن، اندرسن و قصه‌پردازان گوناگون اقتباس شده است. خوان مانـوئل آثـار کوتاهـی نیـز انتشار داده است، مانند کتاب بی‌پایان *Libro Infinido* شامل اندرزهائی به پسرش در بـارهٔ شکار، حمـل سلاح، عشق و مانند آن.

خوان مانوئل بزرگترین نثرنویس زمان خود بشمار می‌آمد.

**خوداسویچ، ولادیسلاو فلیتسیانوویچ** Khodassevich, Vladislav Felitsianovich شاعر روسی (۱۸۸۶ - ۱۹۳۹) خوداسویچ از خانواده‌ای لهستانی در مسکو زاده شد، کار شاعری را با انتشار دیوان جوانی *'Molodost* در ۱۹۰۸ آغاز کرد و خود را شاعری سمبولیست بـه جامعه شناساند، اما آثار برجستهٔ او پس از انقلاب روسیه منتشر شدکه معروفترین‌آنها دیوان ۱ذ طریق بذد *Putem zerna* است که درخشندگی و کمال هنر اورا نشان می‌دهد. دیگردیوان معروف چنگ سنگین *Tyazhēlaya Lira* در ۱۹۲۲ که در ۱۹۲۵، در برلن از آن تجدید چاپ بعمل آمـد. خـوداسویچ در ۱۹۲۲ کشور خود را ترك کرد، ابتدا به برلن، سپس به پاریس رفت و تا آخرعمر در پاریس مـاند. در آنجا بـود کـه برگزیدهٔ اشعار *Sobranie stikhov* را در ۱۹۲۷ منتشرکرد و ازاین سال سردبیری روزنامهٔ روسی زبان تجدید حیات *Vozrozhdénié* را برعهده گرفت.

خوداسویچ از نظرکمال قالب شعری در ردیف شاعران بزرگ قرار دارد ومی‌توان او را به پوشکین نزدیك دانست، اما از نظر احساس، روحی پریشان و دلی خسته داشت و پیـوسته میـان عالمی سرشار از فرزانگی و دنیائـی از نـاامیدی بـی‌انتها سرگشته بود که آن را در بیشتر اشعار خود منعکس کرده است. غـالب شعـرهای او روح انسانـی را نشان می‌دهد که در دنیای مادی زنـدانی گشته است. اشعـار خوداسویچ که از نظر روحی و احساسی به سمبولیسم نزدیك است، از نظر قالب صورت کلاسیك را حفظ کرده است. دیوان کامل *Sobranie Proizvedeniy* او در پنج جلد میان سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۳۳ انتشار یافت.

**خورتر، هرمان** Gorter, Herman شاعر هلندی (۱۸۶۴ - ۱۹۲۷) هرمان دررشتهٔ زبانهای باستانی یونان و روم بتحصیل پرداخت، چندی نیز به تدریس زبان یونانی اشتغال یافت. از آغاز کار ادبی با انتشار منظومهٔ بلند می *Mei* در میان شاعران بزرگ زمان مقامی بدست آورد و از شاعران برجستهٔ نسلی بشمارآمدکه به«نسل دههٔ ۸۰» معروف بود. منظومهٔ می در سه جلد سرگذشت می، زیباترین دختر از دوازده دختر ماه است که شبی به وسیلهٔ قایقی به ساحل گذارده می‌شود و همینکه سپیده دم دیده می‌گشاید، از دیدن شگفتیهای دنیای جدید مسحور می‌گردد و به هزاران گل می‌نگرد که معجزه‌آسا در زیر قدمش سر از خاك برمی‌آورند و چون شعله‌های کوچك سراسر هلند را رنگین می‌سازند، پس برای شناخت محیط تازه براه می‌افتد و به‌دنبال نغمهٔ اسرارآمیزی می‌رودکه شب‌قبل شنیده است وآن نغمهٔ بالدر Balder خدای موسیقی‌است. منظومه در سه‌جلد جستجوی می را برزمین و درجنگل وکوهستان نشان می‌دهد، تا لحظه‌ای‌که مرگش فرا می‌رسد و چون شقایقی در زیر نور خورشید سر خم می‌کند و جان می‌سپارد. شاعر می را مظهری از طبع بشری ساخته که درجستجوی ابدیت مطلق عطشی سیری ناپذیر دارد، جستجوئی بیهوده، زیرا آنچه بشری است فناپذیر است. این اندیشه در شعر خورتر به تصویرذهنی لطیف و شاعرانه‌ای تبدیل یافته و رنگی بسیار خاص و شخصی به خودگرفته است که در آن شادی نور و رنگها بنحوی دلپذیر منعکس گشته است. منظومهٔ می برجسته‌ترین اثر خورتر بشمار آمد، اگر چه تا حدی شاعر تحت نفوذ سمبولیسم قرار گرفته، بیشتر می‌توان تمایل او را به حساسیت شدید روح دریافت، حساسیتی برتر که بعدها آن را در **دیوان** *Verzen* (۱۸۹۰) به اوج خود رسانده است. خورتر در اینجا برخلاف شاعران «دههٔ ۸۰» که به قالب منظم شعر کلاسیك سر فرود آورده بودند، زبانی شاعرانه و خاص بکاربرده که غالباً به حد شعر محض می‌رسد. خورتر سپس از شعر احساسی دست بازداشت و به دنبال تحصیل فلسفه رفت ومدتی شاگرد و پیرو مکتب اسپینوزا Spinoza گشت، پس ازآن به سوسیالیسم روی آورد و اشعاری در این زمینه سرود، از آن جمله است: **اشعار سوسیالیستی** *Socialistiche Verzen* (۱۹۰۳) و **حماسه‌ای کوچك** *Een Klein heldendicht* (۱۹۰۶). خورتر سپس سردبیر مجلهٔ زمان جدید De Nieuwe Tidj شد و در جبههٔ چپ سوسیالیسم بفعالیت پرداخت، به کمونیسم پیوست و منظومهٔ حماسی

پن *Pan* را در ۱۹۱۲ منتشر کرد که در ۱۹۱۶ برتعداد ابیات آن افزود و در آن اصول عقاید و بینش خود را دربارهٔ جهان بیان کرد. خورتر در ۱۹۲۲ بـه سبب سرخوردگی ، حـزب کمونیست را ترك کـرد، اما در اصول سوسیالیسم بـه شیوهٔ تفکر خـود همچنان استوار مانـد. خـورتر مجموعه‌ای د بارهٔ شاعران بـزرگ *De Groote Dichters* فراهم آورده که در آن مطالعه و تحقیق دقیقی دربارهٔ اشیل، دانته، شکسپیر و میلتون انجام داده است. این اثر پس از مرگش در ۱۹۳۵ منتشر شد.

خورتر در نهضتهای بزرگ ادبی سوسیالیسم هلند سهم بسزائی دارد.

**خـووليانوس، گـاسپار ملچور دِ** Jóvellanos, Gaspar Melchor De شاعر، ادیب و سیاستمدار اسپانیائی (۱۷۴۴ - ۱۸۱۱) خـووليانوس از خـانواده‌های سرشناس اسپانیا بود، تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق بپایان رساند. در۱۷۶۷ در دادگاه شهر سویل Seville و پس از آن در ۱۷۷۸ در دادگـاه شهر مادریـد بـه کـار قضاوت اشتغال یافت. در ۱۷۷۹ عضو آکادمـی تاریخ، در ۱۷۸۰ عضو آکادمی هنرهـای زیبـا و در ۱۷۸۱ عضو آکادمی زبـان شد. وی همچنین از اعضای فعـال انجمن اقتصاد مادرید گشت. خـووليانوس به سبب افکار تند وپیشرفته از ۱۷۹۰تا۱۷۹۷ را در خیخون Gijón، زادگاه خویش ازشهرهای منطقهٔ استوریاس Asturias ، به‌حال تبعید بسر برد و در این شهر به سال ۱۷۹۴ انستیتوی معروف به «آستوریاس» را تأسیس کرد. خـووليانوس پس ازآن مورد عفو قرارگرفت و به وزارت دادگستری منصوب شد، اما پس ازچندی به مناسبت انتشار گزارش خاص دادگـاه انکیزیسیون *Informe acerca del Tribunal de la Inquisición* از نو مورد سوءظن واقـع شد و از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۸ در شهر مایورکا Mallorca زندانی گشت. خـووليانوس به هنگام سقوط کارلـوس چهارم Carlos IV در ۱۸۰۸ آزاد شد و پیشنهاد وزارت را کـه از طرف ژوزف بناپارت به او داده شد رد کرد و اتحادیهٔ مقاومت در برابر ناپلئون را تشکیل داد و خود در مرکز فعالیت آن قرار گرفت و به بخش ایـن اتحادیه در کادیث کمك کرد و پس از انحلال اتحادیه در شهر کادیث به سال ۱۸۱۰، به‌طور ناشناس در نواحی مختلف آستوریاس بسر برد و همانجا درگذشت. از آثار معروف خـووليانوس نمایشنامهٔ جانی د ستـکار *El delincuente honrado* (۱۷۸۷) است کـه

تحت نفوذ ادبیات اشك‌آور Larmoyante مورد توجه نویسندگان صاحبنظر دائرةالمعارف فرانسوی، خاصه تحت تأثیر بعضی آثار دیدرو Didérot قرار داشته و اولین نمایشنامه ازاین نوع بوده است‌که در اسپانیا برصحنه‌آمد، مبارزه‌ای در راه اصلاحات وضع ندامتگاههای کشور اسپانیا. تراژدی منظوم پلایو *Pelayo* در پنج پرده به سال ۱۷۶۹ نوشته شد. قهرمان این نمایشنامه، قهرمان ملی اسپانیاست به هنگام‌آزاد ساختن‌کشور از چنگ اعراب‌که بسیاری از نویسندگان و شاعران از وجود او در آثار خود مایه گرفته بودند. نمایشنامهٔ خوولیانوس جزو آثار نئوکلاسیك شناخته شد که نویسندگان اسپانیائی قرن هیجدهم به تقلید راسین و کورنی می‌نوشتند. این اثر، اگر چه به ظاهر جنبهٔ تاریخی دارد، فاقد حقایق تاریخی است. از آثار دیگر خوولیانوس گزارش در بارهٔ طرح اصلاحات ارضی *Informe sobre un proyecto de ley agraria* (۱۷۹۴) است، شاهکاری در زیبائی سبك نگارش شامل اندیشه‌های عمیق نویسنده و ارائهٔ راه حلهائی در بارهٔ مسائل ارضی اسپانیا و در واقع برنامهٔ تحولات وسیع در اصلاحات اقتصادی کشور. اشعار خوولیانوس درقالب شعرکلاسیك است، شامل قطعه‌های هجوآمیز، تغزلی، میهن‌پرستانه و مراسله‌ای،که خاصه اشعار میهن‌پرستانهٔ آن مقامی بلند یافته است . از جمله نقدهای خوولیانوس ستایشی از علوم هنری اسپانیا *Elogio de las bellas artes* (۱۷۸۲) است در ارزشیابی هنر قرون وسطائی‌اسپانیا. خوولیانوس در ۱۸۱۱ دفاع از اتحادیهٔ مرکزی *In Defensa de la Junta Central* را انتشار داد که افکار سیاسی اعتدالی او را منعکس می‌کرد.

از خوولیانوس یادداشتهای روزانهٔ *Diarios* بسیار جالب توجهی باقی مانده است که شخصیت انسانی اورا درچهرهٔ نویسنده‌ای هنرمند و میهن‌پرست نشان می‌دهد. این یادداشتها در ادبیات اسپانیا بینظیراست. خوولیانوس همچنین ترجمهٔ منظومی از کتاب اول بهشت گمشده اثر میلتون، بعمل آورده است.

**خیمنث ، خوان رامون** Jiménez, Juan Ramón شاعر اسپانیائی (۱۸۸۱-۱۹۵۸)

خیمنث در خانواده‌ای از ثروتمندان اندلس زاده شد، تحصیلات دبیرستانی را در کالج مذهبی فرقهٔ یسوعیان در سانتاماریا Santa-Maria انجام داد و برای ادامهٔ تحصیل به دانشکدهٔ حقوق شهر سویل Seville وارد شد. خوان رامون مزاجی

رنجور و حساسیتی مافوق عادی داشت، از چهارده سالگی شعر می‌سرود و در مجله‌های اندلس و مادرید منتشر می‌کرد، به نقاشی نیز شوق فراوان داشت، سرانجام دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و به زادگاهش بازگشت و یکباره به‌کارشاعری پرداخت. در آغاز تحت نفوذ مکتب سمبولیسم، خاصه تحت تأثیر ورلن و لوکنت دولیل قرار داشت. در هیجده سالگی از طرف روبن داریو Rubén Dario شاعراسپانیائی زبان نیکاراگوا و استادش به مادرید دعوت شد و به‌گروه هواداران او پیوست و به کمك او دیوان ارواح بنفشه *Almas de violeta* و دیوان نیلوفرها *Ninfeas* را در ۱۹۰۰ انتشار داد. تا ۱۹۰۵ در مادرید اقامت کرد و در ضمن به شهرهای اسپانیا و کشورهای فرانسه، سوئیس و ایتالیا سفر کرد و در بازگشت در خانهٔ دانشجویان ساکن شد و بعدها ادارهٔ نشریه‌های دانشجوئی را برعهده گرفت. از آثار این دورهٔ خوان رامون این دیوانهاست: آهنگهای غم‌انگیز *Arias tristes* (۱۹۰۳)، باغهای دوردست *Jardines lejanos* (۱۹۰۴)، مرثیه‌های ناب *Elegias puras* (۱۹۰۸)، مرثیه‌های دقت‌بار *Elegias lamentables* (۱۹۱۰)، انزوای پرطنین *La Soletad sonora* (۱۹۱۱) و مانند آن. خوان رامون در۱۹۱۶ به امریکا سفر کرد و با دختر با فرهنگی از مردم پورتوریکو ازدواج کرد که همهٔ عمر مصاحب وفادار و همکار نزدیك او باقی ماند، پس از آن با همکاری همسرش آثار رابیند رانات تاگور را ترجمه کرد. خود نیز زندگی بتهوون اثر رومن رولان را از زبان فرانسوی به اسپانیائی برگرداند. پس از بازگشت از امریکا در مادرید اقامت کرد و از ۱۹۳۶ در خانهٔ زیبائی سکونت گزید و خود را از هرمحیطی برکنار داشت، حتی از محافل ادبی، چنانکه در ۱۹۲۴ از حضور در سخنرانی پول والری در مادرید خودداری کرد. در این دوره بیشتر به صفای ذهن و قدرت درون توجه یافت و جز سرودن «شعرناب» مشغلهٔ ذهنی نداشت. این شیوهٔ تازه را می‌توان درشعر یادداشت روزانهٔ شاعری نوخانمان *Diario de un poeta recién casado* در ۱۹۱۷ مشاهده کرد. آثار دیگر او عبارت است از: جاودانگی *Eternidades* (۱۹۱۸)، سنگ و آسمان *Piedra y cielo* (۱۹۱۰) و وحدت *Unidad* (۱۹۲۵). در این آثار خوان رامون بکلی از سمبولیسم فاصله گرفته و از موسیقی کلام چشم پوشیده تا به والاترین مقام شعر در بیان اندیشه دست یابد. در نظر او قبل از هرچیز شعر وسیلهٔ معرفت است، بدین طریق شعر غریزی و طبیعی که منقح شده

باشد، شعر نیست. خیمنث همچنین از سادگی هنر عامیانه روی برمی‌تابد. درنظر این شاعر اشرافی، هنر عامیانه چیزی جز انحطاط فرهنگ والا نیست. خود گفته است: «به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم هنری را که خاص اکثریت مردم است، قبول داشته باشم.» همچنین شعر متعهد که هدفی اجتماعی داشته باشد، از نظر او مفهومی ندارد، به عقیدهٔ او هنگامی که شعر به‌خدمت انسان درمی‌آید، به حد اعلای تنزل می‌رسد، به‌عکس عالم انسانیت است که باید با همهٔ قدرتش در برابر شعر سر فرود آورد، شعری که شایستگی بیان واقعیتهای ژرف را داشته باشد. خیمنث درسراسر زندگی نسبت به نظر خود دربارهٔ «هنر برای هنر» وفادار ماند و همینکه جنگهای داخلی اسپانیا را آشفته کرد و مستعمرات آن را از دستش خارج ساخت، اسپانیا را ترك و به امریکای شمالی سفرکرد و ازآنجا به پورتوریکو رفت و در دانشگاه به تدریس و ایراد سخنرانی پرداخت. در۱۹۳۷ درکوبا و درفاصلهٔ ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۰ در میامی وفلوریدا بسر برد. خیمنث در ۱۹۵۶ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد، اما به سبب تأثر عمیقی‌که از مرگ همسرش درهمان ایام یافته بود، یکی از همکاران دانشگاهی را برای دریافت جایزه به استکهلم فرستاد. خیمنث سرانجام در پورتوریکو درگذشت و بنابر وصیتش جسد او و همسرش در زادگاهش به خاك سپرده شد.

خیمنث برای شعر و به وسیلهٔ شعر می‌زیست، در طی دورهٔ طولانی شاعریش، آنچه را در حد دنیای شعر ناب بود، در قالب بیانی سنجیده و دقیق ریخت. زبان شعرش از درستی کامل و القای معنی برخوردار بود، در نثر نیز ظرافت شعر را بکار می‌برد، چنانکه کتاب پلاترو و من (من و خرك من) *Platero y Yo* (۱۹۱۴) نمودار نثر پرجاذبهٔ اوست و یکی از زیباترین اثر منثور اسپانیا بشمار می‌آید. اگر چه روی برتافتن خیمنث از زندگی سیاسی ومحافل ادبی، موجب شدکه اشعارش مانند گارثیا لورکا خوانندهٔ فراوان بدست نیاورد، توجه مداومش به شعر ناب، لطف وظرافت غزلهای عاری از شایبه و اشعار نافذ و پرعمقش او را پیشوای شاعران نسل جوان اسپانیا و در واقع بنیانگذار شعر نو ساخت و پیروانش پس از وی دنبالهٔ هنر او را با فنون شعری فاضلانه‌اش گرفتند.

ترجمه به فارسی: من و خرك من.

**خیمنث دِ انیسو (دیگو)** Jiménez de Enciso (Diego) شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی (۱۵۸۵ - ۱۶۳۴) خیمنث در شهر سویل Seville و در خانواده‌ای اصیل زاده شد. پس از مرگ پدر، مسؤولیت ادارهٔ خانواده را برعهده گرفت و در راه کسب لیاقت و شهرت و پول، تلاش فراوانی را آغاز کرد. در ۱۶۱۲ عضو شورای شهر سویل شد و پس از چندی به فرمانداری این شهر منصوب گشت. مدتی در مادرید زیست و مورد توجه شاه و درباریان واقع شد و درمواقع مقتضی برای جشنهای دربار شعرهائی سرود. از خیمنث تنها ده نمایشنامه Comedias باقی است که از میان آنها نمایشنامهٔ شاهزاده دون کارلوس *El principe don Carlos* شاهکار وی بشمار آمد که اولین اثری بود از سلسله آثار دربارهٔ این شاهزادهٔ تیره‌روز و افسانه‌های عاشقانه و اسرار مرگش. خیمنث در این نمایشنامه که از تاریخ فیلیپ دوم Historia de Felipe II اقتباس‌کرده، به واقعیت تاریخی از نو جان بخشیده است، اما به عشق افسانه‌ای شاهزاده به ملکهٔ الیزابت اشاره‌ای نکرده و تنها برخورد و تضاد زندگی آشفته و شهوی شاهزاده کارلوس را در برابرانضباط و تعقل و خشکی حکومت که در وجود پدرش فیلیپ دوم تجسم یافته، بیان کرده است. این اثر به سبب تحلیل روانی دقیق و شیوهٔ لطیف بیان، در عصری‌که مردم از آثار غم‌انگیز و ناگوار لذت می‌بردند، ارزش و پیروزی فراوان یافت. پس از خیمنث که این داستان را بنیان‌گذارد، دون‌کارلوس اثر شیلر درمیان داستانهای مربوط به این شاهزاده ، از همه معروفتر است. از آثار دیگر نمایشی خیمنث این نمایشنامه‌هاست: سانتا مارگاریتا *Santa Margarita*، خوان لاتینو *Juan Latino* ، خانوادهٔ مدیسی فلورانسی *Los Medicis de Florencia* ، پردهٔ نقاشی گویائی ازدورهٔ رونسانس ایتالیا.

از ۱۶۲۹ سلامت خیمنث رو به ضعف نهاد و فعالیت ادبیش کاهش یافت وحوادث ملال‌انگیز خانوادگی، سالهای آخر زندگیش را تاریك کرد، خیمنث از زمان جوانی مورد تحسین لوپه د وگا و سروانتس قرار گرفت.

# د

**دابـی، اوژن** Dabit, Eugène رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۹۸-۱۹۳۶) دابـی در پاریس و در خانواده‌ای کارگر زاده شد. پس از پایان تحصیلات ابتدائی به‌کارهای فنی پـرداخت. در ۱۹۱۶ بـه ارتش وارد شد و تا پایان جنگ جهانی اول در آن باقی ماند. پس از آن سالها به نقاشی و طراحی صنعتی اشتغال یافت. در ۱۹۲۶ نقاشی را رها کرد و به ادبیات روی‌آورد و اولین داستان خود، *مهمانخانهٔ شمال* *Hôtel du Nord* را در ۱۹۲۹ انتشار داد که بسیار مورد توجه قرار گـرفت و در همان وهلـهٔ اول بـه هنگامی که مکتب «ادبیات عامه» در شرف تکویـن بود، دابـی را به شهرت رساند و او را مورد تشویق نویسندگانی چون ژید Gide قرار داد. *مهمانخانهٔ شمال* مانند رومانهای معمولی از موضوع وپیچ وخمهای داستانی جالب تـوجهی برخوردار نیست، بلکه وصف گـوشه‌ای از زنـدگی و تصویـر چهره‌هائـی است از تـودهٔ مردم در مکان محدودی که مهمانخانهٔ کارگران است. خانواده‌ای کارگر براثر دست یافتن بـه ارثیهٔ کـوچکی مهمانخانـه‌ای در محلـهٔ فقیرنشین و کارگری دایر می‌کند و اتاقهای آن را به کارگـران اجـاره مـی‌دهد. کتاب پردهٔ نقاشی دقیقی از زندگی یکنواخت این طبقه است کـه اسیر کار سخت و سنگین است و در فقر و بینوائی دست و پا می‌زنـد. با وجود یکنواختی، کتاب بسیار رنگین و غنی است و از سایه روشنهای جالب توجه برخوردار. دابی که پدرش مهمانخانهٔ مشابهی را اداره می‌کرده، در این اثر از خاطرات‌کودکی مایه گرفته است و در هر مستأجر و هر خدمتکار صفتی خاص می‌یابد و آن را برجسته می‌سازد و زندگی مـردمی را که نه اصل و تباری دارند و نه جـایگاه ثـابتی و تنها می‌خورند و می‌خوابند و شبها را با خیال عاشقانه بسر مـی‌برند، پیش چشم می‌گذارد. ازسراسرکتاب ناکامی و ازهم پاشیدگی زندگیها نمایان است. سرانجام نیز این مهمانخانهٔ حقیر که تنها کانون اجتماعی توده‌ای متحرك است، به وسیلهٔ

قانون ازچنگ صاحبش خارج می‌شود و باکلنگ مأموران ویران می‌گردد. دابی از آن پس با نویسندگان بزرگ عصر خود رفت و آمد یافت و همین معاشرت در پرورش فکر و ذوق او تأثیر فراوانی برجای گذارد. از آثار دیگر دابی کتاب لوئی کوچولو *Petit-Louis* (۱۹۳۰) است که سرگذشت زندگی نویسنده را در طی جنگ جهانی اول منعکس می‌کند و حومهٔ پاریس *Faubourgs de Paris* (۱۹۳۳)، مرده‌ای تازه درگذشته *Un mort tout neuf* (۱۹۳۴)، داستان مردی است که نزد معشوقه‌اش می‌میرد و بازماندگان جمع می‌شوند و مراسم کفن و دفن را انجام می‌دهند وهمه چیز با یك آگهی دوسطری در روزنامه پایان می‌پذیرد، اما نویسنده با چیرگی بسیار توانسته است که خواننده را به دنبال وقایع غم‌انگیز، شاد، عجیب و دلازار بکشاند که آداب و رسوم در جامعهٔ متمدن پدید آورده است و مکالمه‌هائی را بگوش برساند که در جریان تشریفات تأثرانگیز و در عین حال خنده‌آور انجام می‌گیرد و از خلال آن شخصیت مرده را معرفی می‌کند. در این کتاب نیز زندگی مردم محله‌های فقیرنشین و دردهایشان با واقع‌بینی ترسیم شده است. منطقهٔ سبز *La Zone verte* در ۱۹۳۵ و قطارهای زندگی *Trains de vie* در ۱۹۳۶ انتشار یافت. در همین سال دابی با اندره ژید و بعضی از نویسندگان دیگر به روسیه سفر کرد. در آنجا به بیماری مخملك دچار شد و در بیمارستان سباستوپول درگذشت. اندره‌ژید کتاب بازگشت از شوروی را به او تقدیم کرده است. چندین اثر از دابی پس از مرگش انتشار یافت، از آن جمله است: استادان نقاشی اسپانیائی *Les Maitres de la peinture espagnole* (۱۹۳۵)، درد زیستن *Le Mal de vivre* (۱۹۳۹) و اثر ستایش‌انگیز یادداشتهای خصوصی *Journal intime* (۱۹۳۹). یادداشتهای خصوصی از مهمترین و کاملترین آثار دابی است و در ادبیات معاصر فرانسه مقامی کم‌نظیر دارد. این یادداشتها نه قلمفرسائی است و نه تصویری ازچهرهٔ نویسنده. او خود دربارهٔ آن گفته است، «این ادبیات نیست... قلب من است که می‌تپد وخون من است که جریان می‌یابد.» یادداشتهای خصوصی صحنه‌هائی از زندگی تودهٔ مردم پیش چشم می‌گذارد و سیر و سیاحت نویسنده را در پاریس و سفرهایش را به اسپانیا با قلمی برجسته نقش می‌کند. دراین‌کتاب خواننده حضور مداوم فقر را احساس می‌کند. نویسنده به بازار کهنه فروشان می رود و خود را با بینوایان می‌آمیزد و حال و وضع آنان را در خرید و فروش

و جستجـوی نـان و آب ترسیم مـی‌کند. یادداشتها اثری بدبینانه و گـاه بسیار ناامیدانه است کـه در عین حـال عشق بـزرگ بـه زندگی را بسیار طبیعی نشان می‌دهد. سادگی، فروتنی، هیجان عمیق انسانی، اراده و ثبات در تکامل درونی از خصوصیتهای اساسی این اثر صادقانه و پرکشش است.
دابـی زبان محاوره را با استادی کم نظیر بکار برده و از فقر تصویری صادقانه و بیهمتا ساخته است. از دوازده کتابی کـه از دابـی برجای مانده است، مـی‌توان دریافت که وی از بهترین رومان‌نویسان نسل خود بوده است.

**داریو، روبن** Dario, Rubén نام مستعار، (فلیکس روبن‌گارسیا Félix Rubén Garcia نـام واقعی) شاعر **نیکاراگوایی** (۱۸۶۷ - ۱۹۱۶) داریو تحصیلات خود را در مـدرسهٔ مـذهبی یسوعیان انجام داد و به سبب هـوش و استعـداد زودرس بسیار جلب تـوجه کـرد. از کودکی شعر مـی‌سرود، چنـانکه در امـریکای مـرکزی به «پسربچهٔ شاعر» معروف شده بود. در پانزده سالگی به خبرنگاری پرداخت وامکان آن را یافت‌که از کشورهای مرکزی و پس از مدتی از امریکای جنوبی وکشورهای شیلی و آرژانتین دیـدن کند. در آرژانتین با روزنامهٔ لاناسیون La Nación چـاپ بوئنوس آیرس همکاری آغاز کرد و کار خبرنگـاری آن را در کشورهـای خـارج برعهـده گرفت و این شغل را تا آخـر عمر حفظ کرد. داریو در ۱۸۸۵ اولین اثر شاعرانهٔ خـود را با عنوان نخستین یادداشتها *Primeras notas* انتشار داد و کمی بعد سه دیـوان دیگر کـه میان آنها دیوان آسمان *Azul* (۱۸۸۸) در بیست و یك سالگی او را به شهرتی روزافزون رساند. دیوان آسمان آمیخته‌ای بود از شعر و نثر و سرآغاز تحول شعر و مدرنیسم Modernismo در ادبیات اسپانیائی (مدرنیسم، واکنشی بود در برابر مکتب رومانتیسم و رئالیسم وتمایلی به جانب سمبولیسم.) داریو در این سبك هرنوع قرارداد ادبی را که تا آن زمان بر شعر اسپانیا حکومت داشت، رها کرد و شیوه‌ای کاملاً شخصی برگزید که از طرفی تحت نفوذ مکتب پارناسی و سمبولیسم فرانسوی و ادراکهای گوناگون هنری قرار داشت و ازطرف دیگر از شعر کلاسیك اسپانیا مایه می‌گرفت. داریو به سبب دقت فراوان در کمال شعر و آراستگی بیان و ظرافت ترکیب و زیبائی تغزل که در این اشعار بکار برده بود، از همان اوان جوانی، نبوغ و استادی خود را برهمه آشکار کرد و در۱۸۹۲

این افتخار را یافت که از جانب کشورش در مراسم جشنی که به مناسبت یادبود کشف امریکا در اسپانیا برگزار می‌شد، شرکت کند. در اسپانیا امکان یافت کـه از سراسر کشور دیدن کند و با نویسندگان بزرگ آشنا شود. در بازگشت به امریکا، در سمت قنسولی بـه بوئنوس آیرس رفت و مدت چهارسال کـه در ایـن پایتخت اقامت داشت، بت محبوب نسل جوان آرژانتین گشت. در ۱۸۹۶ مجموعهٔ نقدی ادبی انتشار داد با عنوان **نکته‌های کمیاب** *Los Raros* که در آن باریك بینیها و پیچ و خمهای شعر سمبولیسم را بکار گرفته بود. در همین سال دیوان **نوشته‌های کافرانه واشعاردیگر** *Prosas Profanas y otros Poemas* را منتشرکرد که ازشاهکارهای او بشمار آمد. داریو در این اثر بیان روشن و قاطعی از زیبائی‌شناسی در سبك مدرنیسم بدست می‌دهـد ونفوذی از مکتب پارناسی وغنائی از ظرافت سمبولیسم را به خواننده القا مـی‌کند. شعر **پاسخ به ورلن** در ایـن دیوان تجانس و تشابه میان دو شاعر را نمایان می‌سازد. گاه نیز لحن گوتیه و لـوکنت دولیل را بیاد می‌آورد. در بعضی قسمتها داریو نویسنده‌ای عجیب می‌گردد که گاه فردی مؤمن و گاه کافـر است. در ۱۸۹۸ داریو به اسپانیا بازگشت و ناگهان خـود را بـه عنوان شاعر مبتکر و نوآور مشهور دید. در ۱۹۰۰ در پاریس اقامت گزید، بـا **ورلن و مورآس** و دیگر شاعران ملاقات کرد و همه‌جا چون شاعر جـوانـی خوش محضر و آراسته معرفی شد. داریـو در ۱۹۰۱ به ایتالیا و اتریش و آلمان رفت. وی‌که تا آن زمان و پیش از هرچیز شاعری برجسته بود، با انتشارکتاب **اسپانیای معاصر** *España Contemporánea* (۱۹۰۱) ، **پاریسی** *Parisiana* (۱۹۰۲) و **سرزمین آفتابی** *Tierras Solares* (۱۹۰۴) نثرنویسی بزرگ شناخته شد. داریـو در ۱۹۰۶ به‌امریکا بازگشت ودرسال بعد درسمت سفارت **نیکاراگوا** به‌اسپانیا رفت.در۱۹۱۰ به پاریس سفر کرد. اقامتش در آنجا دیری نپایید و به زندگی کولی‌وار خود ادامه داد، اما این زندگی پرتحرك و پر سفر هرگز او را از خلق آثار شاعرانه و پرشور باز نداشت. از جمله آثار این دوره این دیـوانهاست: **ترانـه‌های زنـدگی و امید** *Cantos de vida y esperanza*(۱۹۰۵) که بهترین اثر داریو و اوج هنری او شناخته شده است و در آن نـوعی بـازگشت روح، صداقت نخستین سالهـای شاعـری و رؤیاهای جوانی احساس می‌شود، لحظه‌های سرشار از امید ناگهانی ازدل ناکامیها و سرخوردگیها چون برق بیرون می‌جهد و لطیفترین گلهای شعر درمیان احساسی

بشری و انـدوه و رنجی درونی، با درخشندگـی محض و سرشار از خـوشاهنگی، می‌شکفد. داریو دردیوان آسمان نثر اسپانیائی را تغییر داد و شعر را تحول بخشید و با بکاربردن فنونی از شعر پارناسی و سمبولیسم فرانسه، آمیخته با ادراکی زنده و گویا، آن را از ارزش والای هنری برخوردار ساخت. دیـوان تـرانـهٔ سرگـردان *El canto errante* (۱۹۰۷) در واقع ترانهٔ سرگردانی وآوارگی ابدی شاعر است و مانند آثـار دیگرش از رنگارنگـی درخشان و طنین صوتی عمیق و شیوهٔ نگارشی آراسته ونیروی ستایش‌انگیز بیان بهره‌مند. درآستانهٔ غروب‌زندگی، احساس بستگی عمیق به زاد بـوم و بدبینی به‌تمدن جدید در روبن داریو بیدار می‌شود و آرزوی نیکبختی و بازگشت به زنـدگی بدوی در او جان مـی‌گیرد. آخرین دیوان داریو در ۱۹۱۰ در مادرید به‌نام شعر خزان و اشعار دیگر *Poema del otoño y otros Poemas* انتشاریافت. داریو درسراشیب عمر هنوزشایستگی‌آن شاعرلایق ودرخور زندگی‌وآن قدرت خلاقهٔ شگرف وآن عطش سیری ناپذیر به‌کلام خوشاهنگ وقالب نو وموزون و استواری لفظ و بیان را همچنان حفظ کرده بود. در روزهای اقامت در مایورکا Mallorca آخرین شکوه‌ها و فریادهای اندوهبار خـود را در رومان طلای مایورکا *El oro de Mallorca* (۱۹۱۴)سرداده که درواقع زندگینامهٔ خود او است و درآن گاه لحن پیروزمندانهٔ زندگی به‌آخر رسیده‌ای به‌صورت موسیقی پرطنین منعکس می‌شود وگاه به‌صورت صدائی خفه ولحنی خاموش درمی‌آید. داریو پس ازآن اروپا را ترك کرد، بی‌آنکه هرگزامیدی به‌بازگشت داشته‌باشد. سلامتش به‌سبب افراط درهمه‌چیز مختل شد وهنگامی‌که به‌نیویورك رسید به‌ذات‌الریه دچارگشت. سرانجام این‌کولی سرگردان در۱۹۱۶ در میهن خود ودرآستانهٔ پنجاه سالگی درگذشت. درهمین سال کتاب زندگی روبن داریو به قلم خود او *La Vida de Rubén Darío escrita por él mismo* انتشار یـافت. داریـو پس از دو ازدواج نـافرجام، به دختری زیبا از روستاهـای اسپانیا به نام فرانچیسکا Francisca دل بست که الهام‌بخش او در بسیاری ازاشعار سالهای آخر زندگیش گشت.

روبن داریو استاد بی‌همتا درقلمرو بیـان و شاعری پراثر و مبتکرسبك مـدرنیسم در اسپانیاست. وی از بزرگترین شاعران عصر جدید اسپانیا بشمار می‌آید که بر شاعران اسپانیائی نفوذ فراوان برجای گذارده است.

ترجمه به‌فارسی: شاهزاده خانم چینی.

**داستایفسکی، فیودور میخایلوویچ** Dostoyevskiy, Fēdor Mikhailovich رمان‌نویس روسی (۱۸۲۱ - ۱۸۸۱) داستایفسکی در مسکو و در اتاقکی از بیمارستانی که پدرش در آن به کار طبابت اشتغال داشت، زاده شد و از لحظه‌ای که چشم به دنیا گشود، با محیطی فاقد شادمانی که در آن بوی دارو و فقر به‌مشام می‌رسید، روبرو گشت. پدرش مردی تندخو و خودخواه و خسیس بود و در محیط کوچك خانواده با خشونت و استبداد و دشنام دادن و حتی سیلی زدن فرمانروائی می کرد. **فیودور** که کودکی حساس و عصبی بود، پدر را دشمن می‌داشت و از طنین فریادهای او حتی در خواب به لرزه درمی‌آمد، ازین‌رو بلااراده در آرزوی مرگ پدر ستمکار بود، اما مادر مهربان و ملایم و غمزدهٔ او زودتر درگذشت و او را تنها گذاشت. **فیودور** پس از مرگ مادر ، از طرف پدر که از ناامیدی به الکل پناه برده بود وتوانائی سرپرستی فرزند را نداشت، به مدرسهٔ مهندسی سن‌پترزبورگ فرستاده شد و درمحیط خشك‌آموزشگاه که مقررات سخت نظامی برآن حکمفرما بود، امکان یافت که به مطالعهٔ کتابهای مورد علاقه‌اش بپردازد، پنهانی کتابهای روسی و فرانسوی بخواند و ذوق نویسندگی را در خود پرورش دهد. در هیجده‌سالگی از خبر کشته شدن پدر به‌دست دهقانان عاصی به‌وحشت افتاد و از این که پیوسته در آرزوی مرگ پدر بسر برده بود، شرمنده گشت. از همین تاریخ بود که اولین حملهٔ بیماری صرع در او ظاهر شد. پس از پایان تحصیلات در رشتهٔ مهندسی و بدست‌آوردن شغلی در یکی از اداره‌ها، در خانهٔ محقری در سن پترزبورگ اقامت کرد و تنها و تنگدست و شرمنده به زندگی ادامه داد، چیزی نگذشت که از کار اداری دست‌کشید تا همهٔ وقت را به‌ادبیات مصروف دارد. ابتدا برای امرارمعاش به کار ترجمه پرداخت وآثاری چون **اوژنی گرانده** اثر بالزاك و **دون کارلوس** اثر شیلّر را ترجمه کرد. در ۱۸۴۶ اولین داستان خود، **مردم فقیر** *Bednye Lyudi*، را نوشت و برای چاپ در روزنامه، به نکراسوف شاعر روسی سپرد. دو روز بعد در ساعت چهار صبح که تازه به خانه بازگشته و به بستر رفته بود، زنگ در خانه‌اش به‌صدا درآمد، همینکه در را گشود، نکراسوف را دیدکه ناگهان او را دربر گرفت و فریاد زد: «عالی است!» و تعهد کرد که آن را به بلینسکی منتقد سختگیر و معروف بسپارد. بلینسکی نیز نظر نکراسوف را تأیید کرد و به داستایفسکی گفت «جوان! هیچ می‌دانی چه نوشته‌ای؟» داستان **مردم فقیر** که نام داستایفسکی را بر

زبانها انداخت، براساس مکاتبه‌ای گذارده شده‌که میان کارمند اداره ودخترجوانی کـه روبروی اتاقك او اقامت دارد انجام مـی‌گیرد، اتاقکی کـه کارمند همهٔ وقت خود را در آن به استنساخ مدارك اداری می‌گذراند. در خلال این مکاتبه است‌که خواننده از زندگی ایـن دو شخص آگاهی می‌یابد، از زندگی گذشته و حال کـه هزاران حادثه و عمل بیمعنی و غیرقابل اعتنا درآن جریان یافته ونویسنده بسیار طبیعی و ساده آنها را بیـان کرده است. سرانجام با وجود اختلافات گوناگون به سبب وضع محقر و احساسهای مشترك، کار این دو به ازدواج می‌کشدکه برخلاف انتظار دختر با سعادت مقرون نمی‌گردد. داستایفسکی کـه از شادی سرمست و به پیروزی خود اطمینان یافته بود، پیاپی چندین داستان انتشار داد که چندان توفیقی بدست نیاورد و منتقدان او را مقلد گوگول خواندند، حتی بلینسکی حمایت خود را از او اشتباه خواند. داستایفسکی برای گریز از غم شکستهای پیاپی به گـروه جوانان آزادیخواه کـه یکی از مرامهایش الغای قانون بردگی بود، پیوست و در جلسه‌های بحث و سخنرانی شرکت کرد و در بیست و دوم آوریل ۱۸۴۹، هنگامی که از جلسهٔ طولانی و خسته‌کنندهٔ انجمن به خانه بازگشته و به‌استراحت پرداخته بود، باز زنگ در نواخته شد، اما این‌بار به جای نکراسوف ژاندارمها بودند کـه او را به جرم شرکت در فعالیتهای ضد تزاری بازداشت کردند و به‌زندان انداختند. داستایفسکی کـه خود را بیگناه می‌دانست و هرگز تصور نمی‌کرد کـه شرکت در بحثهای سیاسی چون جنایت او را به پای میز محاکمه بکشاند، هرآن امید آزادی داشت تا در بیست و دوم دسامبر که در ساعت شش بامداد با دیگر اعضای انجمن انقلابی بـه وسیلهٔ نگهبانان بیرحم به میدان پوشیده از برف برده شد- جائی کـه همهٔ مردم انتظار ورودآنان را داشتند. دادستان رأی دادگاه را مبنی برمحکومیتشان به اعدام قرائت کرد و گروه اول تیرباران شدند، همینکه نوبت به گروه دوم که داستایفسکی جـزو آن بـود، رسید، آجـودانی از دور دستمال سفیدی تکان داد و اجرای حکم اعدام را متوقف کرد. بدین‌طریق حکم اعدام به چهارسال زنـدان با اعمال شاقه در سیبری، تبدیل شد. داستایفسکی بعدها احساس محکوم به اعدامی را در لحظه‌های پیش از اجـرای حکم در آثارش بیان کرده است. سرانجام در ۲۴ دسامبر و شب میلاد مسیح با پای بـه زنجیر بسته، به تبعیدگاه فرستاده شد و در زندان سیبری، در میان جانیها و دزدها و نااهلان، در اتاقی کثیف و مهوع جای

گرفت، لباس متحدالشکل آنان را برتن کرد و از غذای مختصرشان خـورد و به کار اجباری خردکننده‌ای تن درداد. داستایفسکی که از کودکی رنجـور و نـاسالم بود، در زنـدان دچار بحرانهای شدید صرع می‌گشت و روزها به حال گیجی مـی افتاد، امـا همهٔ ایـن رنجها و دشواریها و بیماریها برای او تجربـه‌ای سودمند و آموزشی ضروری بشمار می‌آمد. درزندان سیبری ملت روس را از نزدیك شناخت و با خدا آشنائی بیشتر یافت، زیرا انجیل تنها کتابی بودکه زندانیان اجازهٔ خواندن آن را داشتند. پس از آنکـه دورهٔ زنـدان بپایان رسید و زنجیر از پایش بـرداشته شد، بنا بـرحکم دادگـاه عالـی چند سال نیز بـه عنوان سرباز در سیبری بخدمت پرداخت و در حال تنهائی و بی‌پناهی به بیوه‌زن مسلولی به نام ماریا **دمیتریونـا** Marya Dmitrievna برخورد کـه از شوهر اول فرزندی داشت و بـدون هیچ منبع عایدی مانده بود. داستایفسکی بی‌آنکه عشقی در دل احساس کند ، تنها از روی شفقت با او ازدواج کرد. پس ازمرگ نیکولای اول داستایفسکی چندین‌بار ازجانشین او آلکسانـدر دوم کـه مردی حساس و خردمند بود، تقاضای عفو کرد و سرانجام در ۱۸۵۹ بخشوده شد و اجازه یافت تا با همسرش به سن پترزبورگ بازگردد. ده سال از زمانی که این شهر را ترك کرده بود، می‌گذشت و نامش بکلی فـراموش گشته بود، پس با شهامت فراوان مبارزه را از سرگرفت. تا چندی نوشته‌هایش با سردی تلقی شد. تنهـا زمانـی شهرت خود را بازیافت کـه کتـاب خاطرات خانهٔ **اموات** *Zapiski iz mêrtvogo doma* را در ۱۸۶۱ منتشر کـرد. این داستان کـه به صورت اول شخص مفـرد نقل شده، تقریباً زندگینامـهٔ شخصی نـویسنده و شامل مشاهـدات اوست در زنـدان سیبری واقع‌بینی آمیخته بـا خشونت و فـریادهای مشقت‌باری که وسیلهٔ این اثر منعکس‌شده بود، مردم روسیه را سخت منقلب‌کرد، حتی تزار را گریان ساخت. کتاب ازنظرسبك ادبی قالب خاصی دارد، ازقصه‌های جـداگانه‌ای تشکیل شده است کـه با رشته‌ای اصلی بـه هم پیوند یافته است . داستایفسکی نـه تنها از زندان روسیه و وضع زندگی آن پردهٔ نقاشی کاملی پیش چشم مـی‌گذارد، بلکه چهرهٔ یکایك زندانیان را ترسیم می‌کند و از آنان تحلیل روحـی دقیقی بعمل مـی‌آورد و بـا همهٔ رنجهای روحی و جسمی، تنها تسکین خاطر را در نفـوذ بـه عمق روح و خصوصیتهای اخلاقی مردمی می‌داند کـه بنحوی از جامعه طرد شده بودند. خاطرات خانهٔ مردگان پس از **مردم فقیر** تحول

بزرگی را در داستایفسکی نشان مـی‌دهد که نوید دهندهٔ خلق آثار بـزرگ آیندهٔ اوست، چنانکـه پس از ایـن پیروزی ستایش‌انگیز، در ۱۸۶۴ داستان **یادداشتهای زیرزمینی** *Zapiski iz Podpolya* را منتشر کـرد. این اثر در زمـان حیات نـویسنده پیروزی چندانی بدست نیاورد، تنها در قرن بیستم بود که منتقدان آن را جـزو آثار برجستهٔ داستایفسکی بشمارآوردند. اشخاص داستان مردمی از طبقهٔ کارمندند که زیر بارحکومت نیکولای اول خرد شده‌اند. داستایفسکی در این اثر قصد نقاشی آداب و رسوم را ندارد ومانند چخوف نمایشگاهی از چهره‌های گوناگون پیش چشم نمی‌گذارد، بلکه قهرمانان داستان هریك به نوعی گوشه‌ای از شخصیت نویسنده را نشان می‌دهند و لحظه‌هائی از زندگی درون او را آشکار می‌سازند. دراین دوره حوادث ناگواری زنـدگی داستایفسکی را تیره و تار ساخت، ابتـدا همسر و سپس برادر عزیزش میخائیل را ازدست داد و جوانمردانه وامهای او را برعهده گرفت، با طلبکاران به مبارزه برخاست. از این قرض می‌گرفت تا قرض آن دیگررا بپردازد و آنچنان خـود را بـه نوشتن مشغول مـی‌داشت کـه چیزی نمانـده بـود از پـای درآید، با وجود این، در عمق ناامیدی، برای تیره‌روزی خود ارزش قائل بـود و آن را در انـدوختن تجربه و فراهم آوردن زمینه‌هـای مناسب برای نویسندگی لازم می‌دانست. داستایفسکی در چهل و شش سالگی با دختر بیست و یك ساله‌ای که منشی و تندنویسش بود ، ازدواج کـرد. در ۱۸۶۵ داستان معروف جنـایت و مکافات *Prestuplenie i nakazanie* را انتشار داد که اولین اثر بزرگ او بشمار آمد و او را در خارج از کشور روسیه بـه شهرت رسانـد، امـروزه نیز معروفترین و پرخواننده‌ترین اثر داستایفسکی محسوب می‌شود. قهرمان کتاب دانشجوی جوانی است که به سبب فقدان وسائل تحصیل ناچار به ترك دانشگاه است، پس براثرفقر و تنگدستی وهمچنین به‌پیروی ازنظریه‌های اجتماعی خود به کشتن پیرزن رباخوار و برحسب تصادف به‌قتل خواهر اودست می‌زند. داستان بیشتربرعوامل گوناگونی تکیه می‌کندکه پدیدآورندهٔ جنایت است. دو اندیشه پیوسته در روح جوان وسوسه برمی‌انگیزد، یکی آنکه با پول زن رباخوار که در واقع از مردم بدبختی‌که بناچار از او وام گرفته‌اند، دزدیده شده است، می‌توان کار نیکی انجام داد و دیگر آنکه با این پول می‌توان استعدادهای شگرفی را که مافوق ومستقل از هرگونه قرارداد اجتماعی وجـود دارد، بکار انـداخت. جنایت و مکافات داستان ویرانی ونابودی

زندگی است، اما در عمق خود نوری دارد و در جائی که بنظر می‌آید همهٔ امیدها در حال نابود شدن است، ناگهان جرقه‌ای از نو می‌جهد و بشری را که همانند حیوان گشته است، به طبع فرشته‌آسای گذشتهٔ خود باز می‌گرداند. داستان قمارباز *Igrok* در ۱۸۶۶ انتشار یافت. داستایفسکی در این اثر تجربهٔ تلخ شخصی را در یکی از اقامتهایش در خارج از کشور و عشق مفرطی که او را به جانب قمار می‌کشاند، بیان می‌کند. پروکوفیف از این داستان اوپرائی به همین نام ساخته است. فروش این داستانها بسیار خوب بود، اما برای رهائی از قرض کافی نبود. داستایفسکی سرانجام از ترس طلبکارها ناچار شد با همسر خویش از روسیه فرار کند، از این شهر به آن شهر می‌رفتند، از آلمان به ژنو و از ژنو به فلورانس. در اتاقهای زیرشیروانی اقامت می‌کردند، غذای مختصر می‌خوردند. سفته امضا می‌کردند، جواهر ارزان قیمت و حتی لباسشان را به گرو می‌گذاردند و همینکه پول ازناشرمی‌رسید، داستایفسکی با جلب رضایت همسر به قمار پناه می‌برد. بازی در نظر داستایفسکی‌آخرین عملی بود برای بدست آوردن آزادی و رهائی ازخود. در وجود او همه‌چیز از حال اعتدال خارج شده بود، چون ناامیدیها، عواطف، شادیها، ضعفها، کینه‌ها و پیروزیها و همینکه هرچه داشت می‌باخت، به نوشتن می‌پرداخت، در نور شمع صفحه‌ها را سیاه می‌کرد تا به زندگی محقر ادامه دهد. اولین کودك آن دو پس از چند روز زندگی درگذشت و برغم پدر افزود وهنگامی که دومین فرزند زاده شد، برمخارجشان افزوده گشت و وی همچنان خود را به نوشتن و فراموشی می‌سپرد. داستان ابله *Idiot* در ۱۸۶۸ نوشته شد. شاهزاده‌ای‌که آخرین بازماندهٔ خاندان مهم وانقراض یافته‌ای است، از سفر سوئیس که مدتها به علل‌مزاجی درآن سکونت داشته، به‌میهن بازمی‌گردد. وی ظاهراً گرفتارافسردگی روحی است و در واقع به‌نوعی ابلهی دچار است‌که بکلی قدرت اراده را از اوسلب کرده و از سوی دیگر اعتماد نامحدودی نسبت به دیگران در او پدید آورده است. این مرد تیره‌روز با آنکه پیوسته حاضر است که خود را در راه کمك به دیگران فدا کند، هرگز موفق به این کار نمی‌شود، زیرا قدرت و شهامت یك منجی را ندارد و نمی‌تواند کشمکشهای دیگران را که براثر تضادها بوجود آمده است، از میان بردارد وبدین‌طریق هرگز به‌سلامت روح دست نمی‌یابد. ابله در ردیف شاهکارهای داستایفسکی قرار دارد که با قدرتی عظیم برروح خواننده چیره می‌شود،

بی‌آنکه مسأله‌ای را حل کند، اما در آغاز انتشار در روسیه مورد استقبال قرار نگرفت و داستایفسکی بفکر افتاد که این بار چیزی بنویسد که توجه عامهٔ مردم را جلب کند، پس رومان کوتاه **همیشه شوهر** *Vechniy Muzh* را در ۱۸۷۰ منتشر کرد که در میان آثار او مقامی خاص دارد، به این معنی که نویسنده درآن مسائل فلسفی واجتماعی را که از خصوصیتهای رومانهای معروف او بود، مطرح نمی‌کند. قهرمان کتاب درآستانهٔ چهل سالگی، در لحظه‌ای به یاد گناهان دورهٔ جوانی می‌افتد و خاطراتش به او حال تأسف‌بار و نگران‌کننده‌ای می‌دهد. ازنظر ادبی این رومان بهترین اثر طنزآمیز داستایفسکی است که بسیار متوازن و در شیوهٔ مسخره‌آمیز بدیع و طبیعی است. رومان **جن زدگان** *Besy* در ۱۸۷۰ از مهمترین آثار داستایفسکی بشمار آمد که در دورهٔ زندگیش در خارج ازکشور نوشته شده و موضوع آن دسیسه‌ای سیاسی است، به این معنی‌که مردم یکی از شهرستانها با روحی انقلابی درصدد برمی‌آیندکه به همهٔ قوانین اخلاقی و مذهبی خویش پشت پا بزنند. داستایفسکی در این اثر عقیدهٔ کسانی را که تحت تأثیر فکر اروپائی‌کردن روسیه قرارگرفته‌اند، رد می‌کند. عنوان کتاب نیز مبین این معنی است و ملتی را نشان می‌دهدکه مسحور فرهنگ و تمدن دیگران گشته‌اند. پس‌از پایان یافتن کتاب، داستایفسکی با پولی‌که ناشر برایش فرستاد، وامهای خود را پرداخت و باحالی فرسوده وبیمار، اما معروف ومحبوب به‌سن‌پترزبورگ بازگشت. کتابهائی‌که داستایفسکی دور از وطن نوشته بود، در میان آثار نویسندگان روسی مقام اول یافت و درنظر عامهٔ مردم مقام راهنما و مرشد را به‌او بخشید. رنجهای طاقت فرسای گذشته به داستایفسکی امکان داده بود که دردهای مردم را چنان که بود، نشان دهد و هنگامی‌که از جلب توجه مردم اطمینان یافت، به نوشتن یادداشتهای روزانهٔ یك نویسنده *Dnevnik pisatelya* پرداخت. این کتاب به صورت نوشته‌های جداگانه از ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ منتشر می‌شد، شامل مجموعه مقاله‌هائی دربارهٔ مسائل جاری، مانند اوضاع سیاسی و جهانی و مسألهٔ بردگی که نویسنده آن را مبدأ نظریه‌های ملی و مذهبی و اخلاقی خود قرار داده بود. داستایفسکی در این یادداشتها وضع یك میهن‌پرست و ارتدوکس مسیحی‌را دربرابر مسائل عصر خود نشان می‌دهد و در مذهب روسیه مزیتی می‌بیند که شایستگی آن را داردکه روزی راهنمای اروپا وحتی سراسر جهان‌گردد. مسائل دیگری نیز دراین نوشته‌ها

مطرح است مانند طرفداری از حقوق زن، اصلاحات دادگستری، مسألهٔ یهود و مانندآن. دراین اثر همچنین چند داستان‌کوتاه ازنویسنده گنجانده شده است، مانند بوبوك *Bobok* و نازنین *Krotkaya*. بوبوك قصه‌ای فلسفی و اندوهباراست و گفتگوئی را میان مردگان قبرستان نشان می‌دهد وقصهٔ دلارام گفتارهای مردی‌است دربرابر جسد زن جوانش که خودکشی کرده است و مرد درپی آن است‌که علت و معنای آن واقعهٔ شوم را دریابد. این شخص از قهرمانان بسیار خاص داستایفسکی است که پیوسته میان نیکی وبدی درتزلزل است. برادران کارامازوف *Bratya Karamazovy* در ۱۸۷۹ شاهکار داستایفسکی و یکی از عمیق‌ترین‌آثار ادبی اروپائی در نیمهٔ دوم قرن نوزده بشمار آمد. در این داستان دو نیروئی‌که بر روح داستایفسکی غلبه دارد، نشان داده می‌شود. از سوئی ایمان به اصل نیکی که در نهاد بشر نهفته است و به صورت ایمان مذهبی و مسؤولیت مشترك در عالم بشریت جلوه می‌کند، ازسوی دیگر نیروی بدی‌که به طور مداوم اورا به جانب گردابی مخوف سوق می‌دهد. این دو نیرو چنان درهم آمیخته است‌که تشخیص آن دو از یکدیگر بسیار دشوار است. خواننده در این اثر خود را با دنیائی متراکم و انبوه روبرو می‌بیندکه درآن عالم خیال و رؤیا با واقعیتهای زندگی درهم پیچیده است. پیروزی داستان برادران کارامازوف شهرت و افتخار داستایفسکی را به‌اوج رساند و اورا چون تولستوی و تورگنیف وحتی بیشتر مورد ستایش‌قرارداد. داستایفسکی در هشتم ژوئن ۱۸۸۰ در مراسم صدمین سال تولد پوشکین در مسکو نطقی ایراد کرد و با چنان شور و جاذبه‌ای سخن گفت که او را غرق درگل کردند و دستش را بوسیدند، دانشجوئی به پایش افتاد و بیهوش شد. در این سخنرانی‌که شاهکاری واقعی شناخته شد، عظمت هنری پوشکین به اوج خود رسیده بود و داستایفسکی موضوع مورد علاقهٔ خود،آشتی دادن فرهنگ وهنر غرب و روسیه را درآن مطرح ساخته بود. داستایفسکی پس ازآن درعین خوشبختی و در خانه‌ای آرام و درکنار همسر محبوبش به‌آسودگی زیست، اما این سعادت دیری نپائید و در ۲۸ ژانویهٔ ۱۸۸۱ ناگهان براثر خونریزی شدید درگذشت. همهٔ مردم روسیه از هر طبقه در ماتم او شرکت کردند و تشییع جنازهٔ با شکوهی از او بعمل آوردند. نویسندگان دربرابر قبرش نطقها ایرادکردند و پس ازآنکه مراسم تدفین انجام‌گرفت و سکوت برقرار شد، زندگی واقعی داستایفسکی آغازگشت، در ماورای زمان و مکان و

تنها در دل دوستداران خود.
داستایفسکی را نمی‌توان تنها یك داستان نـویس بشمارآورد، او اولین‌کسی است که روانشناسی جدید را در داستان وارد و دو جنبه از وجود بشری را که وجدان آگاه و ناخودآگاه است، ترسیم کرده است و با چنان قدرتی روح و اندیشهٔ بشر را درقالب داستان پیش چشم گذارده‌که همهٔ اشخاص داستان به‌طور شگفت‌انگیزی درنظر آشنا و مأنوس می‌آیند. حوادث داستانهای داستایفسکی همه درشهرها، در خانه‌های محقر و در اتاقهای کثیف می‌گذرد، جائی‌که به‌زندگی تودهٔ مردم دردمند و ستمدیده اختصاص دارد، بنابراین عجیب نیست که همهٔ مردم او را حامی خود بدانند و به‌آثـارش چنین دل ببندند. داستـایفسکی معـرفت ما را از عالم انسانی وسعت بخشیده است. وی برجسته‌ترین داستان‌نویس قـرن نوزدهم است و نفوذش درعالم ادبیات نه‌تنها درکشور روسیه، بلکه در سراسر جهان گسترش یافته و بـر آثار نویسندگان بزرگ تأثیر فراوان برجای‌گذارده است.

ترجمه به فارسی: آزردگان- ابله - برادران‌کارامازوف - جنایت و مکافات- خاطرات خانهٔ مردگان - تسخیرشدگان - خانم صاحبخانه - خـواب عموجان - دیکنز - شبهای روشن - قمارباز - مردم فقیر - نازنین و بوبوك - همیشه شوهر - یادداشتهای زیرزمینی- خطابهٔ پوشکین - نیه توچکا (نتوشکا) - اعتراف.

**دان، جان** Donne, John شاعر و روحانـی انگلیسی (۱۵۷۲ - ۱۶۳۱) دان از خانواده‌ای اصیل وکاتولیك مذهب بود و در محیطی کاملاً مذهبی پرورش یافت و با آنکه به دانشگاه آکسفرد وکمبریج رفت وآمد داشت، هیچگونه مدرك تحصیلی بدست نیاورد. در ۱۵۹۲ در لندن به تحصیل حقوق و الهیات پرداخت، در۱۵۹۶ به‌کشورهای دیگر اروپا سفرکرد و به همراهی کنت اسکس Essex در لشکرکشی به انـدلس شرکت‌کرد. دان در جوانی عاشق مصاحبت با زنان زیبا بود و در همین دورهٔ خوشگذرانی زیباترین وبی‌پرواترین اشعارعاشقانه یاهجوآمیز خود را سرود. در ۱۵۹۸ منشی سرتامس اجـر تـن Sir Thomas Egerton، مهـردار سلطنتی گشت، تا ۱۶۰۱ دراین سمت باقی ماند و بـراثر ازدواج پنهانی با ان مـور Anne More ـدختر سرجورج ماورـازکار برکنارشد وبه‌زندان افتاد. پس‌ازآن دان دورهٔ دشواری را گذراند تا زمانی که پدر همسرش در ۱۶۰۸ به‌کمـك او روی آورد. دان سپس

تغییر مذهب داد و به مذهب پروتستان وکلیسای رسمی انگلستان پیوست. در ۱۶۱۱ همراه رابرت دروری Robert Drury در مأموریتهای سیاسی به فرانسه و آلمان و هلند سفرکرد و در ژانویهٔ ۱۶۱۵ رسماً به سلك روحانیت درآمد و کمی بعد کشیش و واعظ دربار شد و از دانشگاه کمبریج دکترای افتخاری در الهیات دریافت‌کرد. مرگ همسرش در ۱۶۱۷ بحران روحی شدیدی در او پدید آورد. چندی درآلمان اقامت کرد و پس از بازگشت به انگلستان در ۱۶۲۱ به ریاست کلیسای سنت پول درلندن منصوب شد، بزرگترین خطیب و واعظ زمان خود گشت و در ۱۶۲۰ پس‌از ایراد خطابه‌ای درحضور چارلز اول به‌اوج شهرت رسید. بهترین اشعار دان به دو دسته تقسیم می‌شود: اشعار عاشقانه و طنزآمیز، اشعار مذهبی. اشعار عاشقانهٔ دان ازنظر تجزیه و تحلیل نفس عشق و از نظر لحن شاعرانه و هیجانهای عشقی در میان اشعار عاشقانهٔ زمان خود از برجستگی و امتیاز خاص برخوردار است و اشعار مذهبیش سرشار از اندیشه‌های عمیق و بیان بسیار استوار و شوق به وحدت خدا و بشر و وسوسهٔ مرگ. منظومهٔ پیشرفت و ارتقای روح *The Progress of the Soul* در ۱۶۰۱ ظاهراً بر اثر ضربه‌ای روحی ساخته شده که به مناسبت صدور حکم اعدام کنت اسکس بر او وارد آمده بود. تشریح جهان *An Anatomie of the World* به مناسبت مرگ زودرس الیزابت دروری که در ۱۶۱۰ و در پانزده سالگی رخ داد، ساخته شده است. مرگ این دختر جوان بهانه‌ای به دست شاعر داد تا اندیشه‌های خود را دربارهٔ مرگ بپروراند، اندیشه‌هائی‌که بر مبنای تحقیر دنیا و بزرگداشت سرای باقی است، اما در ضمن آشفتگی روح شاعر را نیز در برابرکشفهای تازهٔ علمی که به وسیلهٔ دانشمندانی چون گالیله و کوپرنیك یا کشفهای فلسفی‌که به وسیلهٔ بیکن Bacon انجام‌گرفته بود، نمایان می‌سازد-کشفهائی‌که تصور شاعر را دربارهٔ مذهب برهم می‌زند. در خلال اندیشه‌های عمیق و دشوار این منظومه، صور ذهنی بسیار زیبا و درخشان و پراحساس شاعر نیز دیده می‌شودکه موجب شهرت و نفوذ فراوان او گردیده است. آخرین خطابه‌ای‌که دان در دربار انگلستان ایراد کرد و به طریقی خطابهٔ مرگ خود اوبود دوئل مرگ *Death's Duel* نام داردکه پس ازمرگ شاعر در۱۶۳۲ انتشار یافت و خطابه‌ای پر طمطراق و استادانه بود در تعریف مرگ و دنیای پس از مرگ و پیروزی‌کرمها درگور در مبارزهٔ با جسد. دیوان *Poems* دان در ۱۶۳۲

پس از مرگش بچاپ رسید و مورد استقبال فراوان قرارگرفت و بر شاعران نسل بعد نفوذ فراوان برجای گذاشت. این دیوان شامل اشعارغنائی، ترانه‌ها،مدیحه‌ها، مرثیه‌ها و هجویات است و بیشتر آنها در دورهٔ جوانی شاعر ساخته شده که به صورت نسخه‌های خطی دست به دست می‌گشته و اشعاری انقلابی بشمار می‌آمده است، چه از نظر قالب شعر و دگرگونی قواعد عروضی، چه از نظر مفاهیم. دان در روشی تازه و سبکی خاص صور ذهنی درخشان گسشاخانه‌ای از هوای نفس پیش چشم می‌گذارد. زن در شعر دان ازمقام والا فرود می‌آید وتنها موضوع عشق و شهوت قرار می‌گیرد، گاه نیز عالیترین جنبه‌های روحی و عاطفی را به جنبهٔ شهوی می‌آمیزد.

اشعار جان دان که از بدیعترین اشعار قرن او بشمار می‌آمد و از نفود بسیار بهره‌مند بود، در طی دوقرن در عالم فراموشی فرو رفت، تنها در قرن بیستم بود که واقع‌بینی و استواری بیان وتعبیرها، صور ذهنی حیرت‌انگیز، هوش سرشار شاعر در القای فکر و تصویرها به خواننده و حتی ابهام این اشعار، ناقدان و شاعران را سخت فریفتهٔ خود ساخت. دان بزرگترین و اولین شاعر شعر ماوراءالطبیعه و بزرگترین خطیب و واعظ انگلستان در قرن هفدهم بشمار می‌آید.

**دانته آلیگیری** Dante Alighieri شاعر ایتالیائی (۱۲۶۵ - ۱۳۲۱) دانته در فلورانس در خانواده‌ای اشرافی زاده شد، مادر را درکودکی و پدر را در جوانی از دست داد. از نوجوانی به تحصیل دانش و مطالعه شوق فراوان ابرازکرد و در ادبیات عهد باستان و ادبیات مذهبی آموزش‌کامل یافت و در جنبه‌های گوناگون زندگی جسمی و روحی چون فنون نظامی، اسب سواری، نقاشی، موسیقی، شعر، فلسفه و علم فصاحت و بیان استادی زبردست گشت. از اشعار شاعران لاتینی هزاران بیت به یاد سپرد و بیش از همه ویرژیل و هوراس و اوویید در متشکل ساختن ذهن فلسفی و شیوهٔ شاعرانهٔ او مؤثر گشتند. دانته در نه سالگی با دختری همسن خود به نام بئاتریچه پورتیناری Beatrice Portinari برخورد و سخت تحت تأثیر زیبائی او قرارگرفت و هنگامی‌که در هیجده سالگی بار دیگر او را ملاقات کرد، از زیبائیش مبهوت ماند و دل به عشقی سوزان سپرد که سرانجام با ناکامی توأم شد و دختر به ارادهٔ پدر شوهر دیگری برگزید، اما مرگ زود رس بئاتریچه

در بیست و چهار سالگی بر دل دانته زخمی جاودانی زد و اگرچه خود در حدود ۱۲۹۲ با جما دوناتی Gemma Donati ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شد، هرگز نتوانست این عشق رؤیائی و عمیق را از دل بیرون‌کند و می‌توان گفت‌که عشق او به بئاتریچه اساس هنر شاعریش قرار گرفت. دانته در ۱۲۸۷ در فلورانس، به زندگی سیاسی قدم‌گذارد، در دستگاه حکومت مقامی والا یافت و درمبارزه‌هائی‌که میان دوگروه و دو خانوادهٔ اصیل یعنی خانوادهٔ گوئلف Guelfs و گیبلین Gibelins درگرفته بود شرکت‌کرد. دانته به دستهٔ بیانکی Bianchi وابسته به جناح معتدل گوئلف تعلق داشت و هنگامی‌که در ۱۳۰۱ این‌گروه قدرت خود را ازدست داد، دانته با عده‌ای از هم مسلکانش از فلورانس تبعید شد و اموالش مصادره‌گشت، پس‌از آن مدتی در دربار شاهزادگان شمال ایتالیا بسر برد و ظاهراً مدتی نیز در پاریس اقامت‌کرد و با وجود شوق فراوانی‌که به بازگشت به زادگاهش داشت، هرگز به‌آنجا بازنگشت. ازاین دوره از زندگی این شاعر سرگشته اطلاع چندانی در دست نیست تا هنگامی‌که هانری هفتم پادشاه لوکزامبورگ‌که قصد داشت‌آلمان و ایتالیا را ازنو به‌هم بپیوندد، به ایتالیا وارد شد و امیدی تازه در دل دانته و هم مسلکانش پدید آورد. دانته‌که چنین می‌پنداشت‌که ایتالیا پس‌از آن آرامش خود را باز خواهد یافت، نامه‌هائی خطاب به شاه و سران‌کشور نوشت، اما مرگ ناگهانی هانری هفتم در ۱۳۱۳ همهٔ امیدهای سیاسی او را نقش برآب‌کرد. در این دوره است که دانته کتاب **دد سلطنت** *Monarchia* را به زبان لاتینی نوشت و پیوسته دربارهٔ مسائل اجتماعی و مذهبی به‌کاردینالهای ایتالیائی نامه‌هائی می فرستاد و خطرهائی را که دنیای مسیحیت را در ایتالیا تهدید می‌کرد، به آنان تذکر می‌داد. در **مهٔ ۱۳۱۵** که فلورانس بار دیگر درمعرض آشوب قرارگرفت و حکم عفو عمومی صادر شد، دانته حکم عفو را ردکرد و حکم تبعیدش ابرام‌گردید و سالهای آخر عمر را در ورونا Verona و راونا Ravenna گذراند و اشعار شبانی *Egloghe* را درآنجا سرود و سرانجام در راونا درگذشت و همانجا به خاك سپرده شد و اکنون مشعلی‌که به‌طورمداوم گورش را روشن می‌کند، نشانهٔ احترام دائمی کشور ایتالیا به اوست. دانته در شهر راونا اثر جاودان خود کمدیا *Commedia* را بپایان رساند. زندگی‌این شاعر بزرگ‌که با علاقهٔ فراوان به‌تکامل دانش وشوق بسیار به فراگرفتن و عشقی رؤیائی همراه بود، به‌سبب فعالیتهای سیاسی بیشتر در

تبعید و آوارگی و رنج غربت گذشت. سرگردانی وعشق به میهن وشوق بازگشت به زادگاه و روح فرسوده بحرانی فکری ومذهبی در او پدید آورد و سنگینی وزنهٔ محکومیت غیرعادلانه، در نظرش نشانه‌هائی از دگرگونی نظام اخلاقی و عدالت جهانی آمدکه همراه با عشق جاودانی و ناکام موجب خلق آثارگرانبهایش گشت. دانته اولین اثر خود را به نام زندگی نوین *Vita Nuova* به احتمال زیاد میان سالهای ۱۲۹۲و۱۲۹۴ درجوانی نوشته است‌که اولین‌بار درفلورانس به سال ۱۵۷۶ انتشار یافت. دانته در این اثر زندگی خصوصی و شگفت‌انگیز خود را از نظر احساسی و عاطفی منعکس می‌کند و خاطراتی را که از نزدیك به تصویر بئاتریچه دختر محبوبش بستگی می‌یابد، بیان می‌کند. عشق در وجود دانته اساس همهٔ جاذبه‌های زندگی گشته است. او پس‌از دل‌بستن به بئاتریچه برای‌آنکه راز مقدس خود را از چشم حسودان وعیب‌جویان پنهان نگه دارد، مدتها چنین وانمود می‌کرد که عاشق زن دیگری است‌که با ترك شهر فلورانس او را در غم فرو برده است و اکنون به یاد او منظومه‌های‌کوچکی می‌سراید. این فکر کم‌کم و به‌ظاهر دانته را از بئاتریچه و مسیر طبیعیش منحرف کرد و به‌دست امواج تاریك احساس و عشق سپرد، اما همینکه حس‌کرد که از نظر هنری، شعرهائی‌که برای دلدار ساختگی می سراید، قوس نزول را می‌پیماید، دست از عشق ساختگی برداشت و یکباره به‌طور مستقیم به بئاتریچه پرداخت و اصالت عشقی را که پس‌ازآن سرچشمهٔ‌آثارش گشت اعلام‌کرد و پس ازناکام ماندن این عشق، زندگیش به‌نوعی مرگ روحی انجامید. به عبارت دیگر وجود دانته مسخ شد و دگرگونی‌کاملی درآن پدیدآمد. ازآن پس درحالی‌که خودرا در حضور دلبر می‌دید، می‌پنداشت‌که درمیهن آسمانی و درمیان فرشتگان و ارواح نیکبخت بسر می‌برد. این تغییر حال سراپای او را از ایمان مطلق سرشارکرده بود، ایمانی‌که مظهرش جزبئاتریچه نبود. دانته به‌وسیلهٔ فضیلت عشق، در عالم اندیشه به حد اعلای عظمت ارتقا می‌یابد و عشق دنیوی او به عشق الهی تبدیل می‌گردد. کتاب زندگی نوین که پس‌از مرگ بئاتریچه بپایان می رسد، اثری است آمیخته از نظم و نثر. شعر غنائی و وزین، لطف مضامین وزبان کهنه و شیوهٔ باستانی آن چنان است‌که برگرداندنش را به‌زبان دیگر بسیار دشوار می‌سازد. دانته سالهای پس از اتمام‌کتاب زندگی نوین را صرف کمال بخشیدن به آموزش ادبی و فلسفی و متشکل ساختن سبك شعر خویش کرد. کتاب ضیافت

*Convivio* که در سالهای اول تبعید آغـاز شده بـود در ۱۴۹۰ منتشر گشت. ایـن کتاب از چهار مبحث تشکیل شده که همه نمودار افکار فلسفی و علمی دانته است و برخلاف زندگی نوین که لحن پرشور جوانی دارد، از لحن ملایم و کمال پختگی او حکایت می‌کند. دانته در این اثر خواسته است که کمال مطلوب خودرا دربرتری عقل بر مردم عادی عرضه کند و این منظور را به‌کمك مثالهائی ترسیم کرده که از ضیافتی بیرون کشیده است، در نخستین بخش کتاب زبان رایـج و محاوره‌ای ایتالیا را می‌ستاید و پیروزی آیندهٔ آن را بر زبان لاتینی که زبان عالی ادبیات عصر او بود، پیشگوئی می‌کند. با وجود این دانته چنـدین اثر به زبان لاتینی نوشته است ازآن جمله رساله‌ای است به نام «دربارهٔ فصاحت زبان عامه» *De vulgari eloquentia* که دانته درآغاز تبعید، در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۵ نوشته است و باکتاب ضیافت ازنظر اندیشه مشابهتهائی‌دارد و درآن نیز همان مسألهٔ زبان محاوره‌ای ایتالیائی مطرح شده است. درکتاب فصاحت زبان عامه که نوعی تاریخ زبـان است، تمایل آموزشی و ارشادی دانته را برآن داشته که مطالب را با فصاحت و بلاغتی کامل بیامیزد، چنانکه گوئی آن را تنها برای شاعران با فرهنگ و هنری نوشته است که درآثار خود هیچ نکته‌ای از آن را ازنظر دور نـداشته باشند. دانته در ایـن اثـر نتیجه می‌گیرد که زیباترین زبان آن است که مـوادش از لهجه‌های مختلف زبـان ایتالیائی فراهم آمده باشد. نخستین چاپ ایـن اثر در ۱۵۷۷ در پـاریس به زبـان لاتینی انجام گرفت. دانته به سبب انتقادهائی که درکتاب «دربارهٔ سلطنت» (۱۳۱۰-۱۳۱۵) ازمقامات مذهبی بعمل‌آورده بود، خشم پاپ‌را برانگیخت. پس نسخه‌های این اثر از جانب کلیسا سوزانـده شد و تنهـا از روی چند نسخهٔ خطی بود که در ۱۵۵۹ و در شهر بال Bal این کتاب بچاپ رسید. «دربارهٔ سلطنت» اثری تحقیقی است دربارهٔ سیاست ومذهب و شامل سه کتاب که درآن اصل تفکیك دین از حکومت یا به عبارت دیگر تفکیك قدرت دنیوی از قدرت روحانی ومعنوی مطرح شده است. کمال مطلوب دانته وحدت قدرت دنیوی است در نظام تمدن که مرکزش در وجود پادشاه جای دارد. دانته معتقد است که صلح هنگامی به حدکمال می‌رسد که حکومت سلطنتی مشترکی بر سراسر جهان استقرار یابد، همچنان که از نظر معنوی ومذهبی وحدت ملل مسیحـی درکلیسا و در شخصیت پـاپ تجسم مـی‌یـابد. از نظر دانته مسؤولیت کلیسا مسؤولیتی جداگانه است برای هـدایت و ارشاد مردم به صلح و

برکتی جاودانی. نامه‌های منظوم *Epistolae* که شامل نامه‌های خصوصی و سیاسی است و اشعار شبانی (۱۳۱۹) و مناظرهٔ آب و خاک *Quaestio de aqua et terra* (۱۳۲۰)نیز به‌زبان لاتینی نوشته شده‌است. اصل شعرهای شبانی مراسلهٔ منظومی بود، درسبك هوراس‌که جووانی ویرجیلیو Giovanni del Virgilio استاد شعرلاتینی دانشگاه بولونیا Bologna در اواخر۱۳۱۹ برای دانته فرستاده و به دانته پیشنهاد کرده بود که دربارهٔ بعضی از وقایع زمان معاصر به زبان لاتینی شعری بسراید و بدین‌طریق‌آن وقایع را ازدست فراموشی نجات دهد. دانته به دوست ستایشگرخود به وسیلهٔ شعری شبانی‌که از اولین شعر شبانی ویرژیل تقلید شده بود، پاسخ داد. ویرجیلیو به نوبهٔ خود در پاسخی به دانته او را ویرژیل عصر خواند، در واقع ویرژیلی‌که دوباره زنده شده است. گویا دانته در آخرین سال زندگی دومین شعر شبانی را برای ویرجیلیو فرستاده است. این اشعار بار دیگر هنر والا و استادی دانته را در شعر به اثبات می‌رساند، کتاب قافیه *Rime* اشعاری غنائی است‌که دورهٔ سرودن آنها از جوانی تا هنگام تبعید و پختگی دانته و تا زمانی ادامه داشته است که فعالیت شاعر برای بپایان رساندن کمدی الهی متمرکز بوده است. آغاز دیوان قافیه شعرهای غنائی دورهٔ جوانی دانته را دربر دارد و پس از آن ترانه‌ها *Canzoni* دیده می‌شود، جزاین دیوان، از دانته اشعاری به صورت پراکنده و در نسخه‌های دستنویس به زبان عامیانه ومحاوره‌ای به دست رسیده است. اثر جاودان دانته کمدی الهی *La Divina Commedia* است در سه‌بخش: دوزخ، برزخ، بهشت که هریك از سی و سه بند ساخته شده است. این اثر در اصل نام کمدیا *Commedia* داشته وسالها پس‌از مرگ بئاتریچه میان سالهای ۱۳۰۷و۱۳۲۱ ساخته شده است. کلمه دیوینا *Divina* صفتی است‌که نسل بعد برآن افزوده و از چاپ ونیزی سال ۱۵۵۰ جزو عنوان اصلی‌کتاب‌گردیده است. نخستین چاپهای این اثر به سال ۱۴۷۲ می‌رسد. تعیین آغازکار دانته در ساختن این‌کتاب دشوار است، اما بهتر است‌که شروع آن را درحدود ۱۳۰۷ بدانیم‌که بهترین زمان فعالیت شاعر و دورهٔ برانگیخته شدن او به سبب الهامات روحی و فلسفی است. اشعار فلسفی کتاب ترکیبی است از جریان اندیشه‌ای خاص با بیانی بسیار درخشان در وجود فردی مؤمن و شاعر. دانته در مرکز دنیائی خیال‌انگیز قرارگرفته‌که با تناسب و خوشاهنگی خاص، عالم شاعرانه و عالم الهی و دنیای محسوس و مافوق محسوس

را به هم می‌پیوندد. در سفر روحانی که شاعر در جستجوی خیر مطلق انجام می‌دهد، عشق بشری نیز سهمی دارد، عشقی که دانته بنای همهٔ آثار خود را بر آن نهاده است. بشری‌که زیبائی را دوست دارد، زیرا خدا کمال همهٔ زیبائیها و عشقهای مخلوق است. ریشهٔ ادراك روحی و مذهبی دانته در دانش و ایمان جای دارد. دانته به نقطه‌ای می‌رسد که عالم طبیعت و عالم رحمت الهی یکدیگر را تلاقی می‌کنند و به این طریق دانته داور زندگان و مردگان می‌گردد. دوزخ در کتاب دانته قلمرو ظلمت است، گرداب دردناکی که‌آدمی درآن لحظه‌ای‌که زندگی عقلانی وآمیخته با فضیلت و تقوا را رها می‌کند و از روشنیها دست می‌کشد و به تیرگی گناه و گمراهی روی می‌آورد، در قعر این گرداب سرنگون می‌شود و به عبارت دیگر بشر درگرداب زندگی خودخواهانه غوطه‌ور می‌گردد، شعور زیستن را از دست می‌دهد و همهٔ عمر را تنها در عالم خودپرستی می‌گذراند. اعراف یا برزخ در اثر دانته‌کوه دشواری است با سراشیبها و پرتگاهها که در میان اقیانوس عظیم عالی هستی قد برافراشته وآدمی پس‌از صعود به قلهٔ آن به آسمانها دست می‌یابد و ارواح از دردهای خود رها می‌گردند. برزخ مکان واسطه‌ای است برای دست یافتن به‌گلهای صلح و آرامشی‌که با خواستها و سرنوشتهای طبیعت بشری هماهنگی دارد. درواقع عالم برزخ قلمرو آزادی است و هرکس می‌تواند از میان همهٔ وسیله‌ها، آن را برگزیندکه به هدف نزدیکتر است. بهشت زمینی در قلهٔ کوه برزخ قرار داردکه به دشتی سبز منتهی می‌شود. بهشت درکتاب دانته عبارت است از زندگی ابدی‌که درجریان زمان جای دارد و زندگی مافوق طبیعی وعالم رحمت الهی است. دانته پس ازآنکه روشنائی را که از بلندیها بر او می‌تابد، تماشا می‌کند، نگاهش را به سوی بئاتریچه بر می‌گرداند که او نیز نگاه خود را به جانب خدا معطوف داشته است. دانته درحالی‌که زیبائی بئاتریچه را می‌ستاید، ناگهان احساس می‌کندکه تغییر شکل داده و خدا در نظرش موضوع اصلی معرفت و عشق گشته است. دانته در قلهٔ زندگی اجتماعی و سرشار از تلاش و کوشش در سفر به ابدیت به‌آرامشی‌که همهٔ عمر درپی‌آن بوده است، دست می‌یابد. حضور دانته درهمه جای این اثر منظوم احساس می‌شود. دانته زائر دنیای خیال‌انگیزی است که آن را چون دنیای واقعی قابل درك واحساس می‌سازد، زیرا خود از این دنیا دیدن کرده و آن را خوب شناخته است. کمدی الهی تصویر مردی‌است‌که در عین حال

تصویر جهان است.
دانته هنرمندی است که عالم بشریت نظیر او را کم دیده است. معماری است که در بنای باشکوه شعر همهٔ حسابهای دقیق را برای پی‌ریزی در نظر داشته و هرگز ادراك تناسب و هماهنگی در ساختمان این بنا از چشم او دور نمانده است. همین امر هنرمندی معجزه آسا و نبوغ وی را آشکار می‌سازد. دانته بزرگترین شاعر ایتالیا و یکی از بزرگترین شاعران عهد باستان و عصر جدید است.

ترجمه به فارسی: کمدی الهی (دوزخ - برزخ - بهشت).

**دانونتسیو، گابریله** D'Annunzio, Gabriele شاعر و نویسندهٔ ایتالیائی (۱۸۶۳ - ۱۹۳۸) دانونتسیو دورهٔ کودکی را میان طبیعت زیبای زادگاهش گذراند. پیش از ورود به‌کالج به آموزش عمیقی در خانواده دست یافت و درکالج شاگردی ممتاز شناخته شد با خوئی مستبد و ستیزه جوی. از نوجوانی شیفتهٔ اشعار غنائی کاردوتچی Carducci، شاعر ایتالیائی شد و درشانزده سالگی تحت نفوذ این شاعر اولین دیوان خود را با عنوان نخستین اشعار *Primo vere* در ۱۸۷۹ منتشرکردکه مورد ستایش ناقدان بزرگ قرارگرفت، اما چیزی‌که موجب شگفتی گردید، بی‌پروائی این شاعر شانزده ساله در وصف لذتهای جسمانی و شهوی بود. دومین چاپ این دیوان در ۱۸۸۰ انجام‌گرفت. دانونتسیو در هیجده سالگی به رم رفت و دراین شهر وقت خود را به‌کار ادبی ولذت وسرگرمی گذراند. در این زمان مکتب وریسم Verisme (رجوع شود به ورگا) که با مکتب رئالیسم و ناتورالیسم فرانسه ارتباط داشت، در اوج رونق خود بود و دانونتسیو بیدرنگ به‌آن پیوست وچیزی نگذشت‌که هنر خاص خودرا یافت و آن شوق بیان امور باعظمت و با شکوه و در ضمن جاذبه‌های عشق و لذتهای جسمانی بود که به‌سبب بی‌پروائی کلام در محیط ادبی سر وصدای فراوان برپا کرد. در دیوان او به نام **ترانهٔ نوین** *Canto Novo* (۱۸۸۲) تأثیرکاردوتچی از نظر عشق به طبیعت، زیستن برای زیستن و لذت‌بردن به قصد لذت‌بردن دیده می‌شود، همچنین نشانه‌هائی از فرهنگ خود دانونتسیوکه از آن پس در آثارش بچشم می‌خورد وکوششی بود در موسیقی کلام. در همین سال مجموعه داستانهای‌کوتاه دانونتسیو با عنوان زمینهای بایر *Terra vergine*

منتشر شدکه اولین اثر منثور او بشمار می‌آید و بعدها با داستانهای سان‌پانتالئونه *San Pantaleone* (۱۸۸۶) در مجموعهٔ داستانهای پسکارا *Le novelle della Pescara* در ۱۹۰۲ بچاپ رسید. شهرت دانونتسیو پس‌از انتشاردادن فرزند لذت *Il Piacere* (۱۸۸۹) آغازگشت که اولین داستان از سلسله «رمان گل سرخ» است و گل سرخ Roso کنایه‌ای از شهوت است که موضوع همهٔ داستانهای این سلسله را تشکیل می‌دهد. رومان فرزند لذت درمیان آثار دانونتسیو برجستگی خاص دارد و وصف محیط، چشم‌اندازها و اشخاص داستان موجب پیروزی مداوم آن در میان رومانهای ایتالیائی گشته است. داستان دیگر از سلسله «رمان گل سرخ» داستان بیگناه *L' Innocente* (۱۸۹۲) است که از پرخواننده‌ترین داستانهای دانونتسیو بشمار آمد و نه از بهترین آنها. سومین و آخرین داستان سلسله «رمان گل سرخ» پیروزی مرگ *Il Trionfo della Morte* نام دارد که درآن موضوع شهوت و لذتهای جسمانی بصورتی حاد مطرح می‌گردد. در این اثر گاه نفوذ امیل‌زولا نویسندهٔ فرانسوی دیده می‌شود. کتاب با وجود همهٔ نقیصه‌ها، به سبب لحن غم‌انگیز فراموش نشدنیش پیروزی بسیار یافت. پس ازآن دانونتسیو طرح سلسله رومان دیگری به نام «رمان ذنبق» را ریخت‌که تفسیری بود از زندگی مغز و ذهن بشر و اولین و یگانه داستان آن به نام باکره‌های تخته سنگها *Le Vergini delle rocce* (۱۸۹۶) در تحول هنری دانونتسیو مقامی مهم یافت و درآن نه تنها با شیوهٔ داستان‌نویسی معمول، بلکه با همهٔ سنتهای ناتورالیستی احساسی که در گذشته رواج داشت، قطع رابطه‌کرده بود. از این زمان به‌بعد از عقیدهٔ دانونتسیو دراصل «ابر مرد» می‌توان‌آگاه‌گشت، به عبارت دیگر دانونتسیو ازآن پس مکتب وریسم را رها کرد و به مکتب سپیریتوالیسم یا معنویت Spirituaiism خاص نیچه که در ایتالیا تازه رسوخ یافته بود، گروید. کتاب آتش *Il Fuoco* (۱۹۰۸) قلهٔ بنای معظمی است خاص بشری‌که مالك قدرتی درونی است و آتش مظهر «ابر مرد» است- ابرمردی‌که به هیچ حد و مرز وهیچ زنجیر، حتی زنجیر دردها بستگی ندارد. درکتاب آتش شهر ونیز زمینهٔ داستان قرار دارد، شهر تجملهای شاهانه، خاصه در فصل پائیز. دراین جاست‌که شهوت با افتخار در می‌آمیزد. دانونتسیو همچنین‌آثار نمایشی فراوان انتشار داده است‌که اشخاص‌آنها غالباً زندگی شخصی او را بنمایش می‌گذارند و توجه به شخص نویسنده مانع آن می‌شود که این

اشخاص از زندگی مستقلی برخوردار باشند، همچنین کلام پرطمطراق دانونتسیو به اصل داستان لطمه وارد می‌آورد و عامهٔ مردم را مرعوب می‌سازد. ازمعروفترین آثار نمایشی دانونتسیو نمایشنامهٔ **شهر مرده** *La Città Morta* است، تراژدئی منثور در پنج پرده که در ۱۸۹۸ در پاریس برصحنه آمد و در همان سال در پاریس و ایتالیا منتشر شد. شاعر جوانی به نام آلکساندر برای زنش که نابیناست، احساس ترحمی عمیق و صادقانه دارد، درضمن با دختر جوانی‌آشنا می‌شود که به یکدیگر دل می‌بندند و این دختر نیز نمی‌تواند از احساس ترحم نسبت به زن نابینا خودداری کند، ازطرف دیگر برادر دختر نیز به خواهرخود عشقی حرام دارد که موجب برانگیختن حسادتهائی می‌شودکه سرانجام به‌قتل خواهر به‌دست برادر می انجامد. نمایشنامهٔ **رؤیای یک غروب پائیز** *Sogno di un tramonto d'Autunno* در۱۸۹۹ به اجرا درآمد. نمایشنامهٔ **فرانچسکا دا ری‌می‌نی** *Francesca da Rimini*، سرگذشت غم‌انگیز فرانچسکا دا ری‌می‌نی است که اولین بار به وسیلهٔ دانته در کمدی الهی جاودان‌گشت ومورد توجه نویسندگان رومانتیسم قرارگرفت و ازآن‌آثار داستانی، آهنگ موسیقی و پرده‌های نقاشی و آثار نمایشی ساخته شدکه تا عصر ما تازگی خود را حفظ کرده است. تراژدی منظوم دانونتسیو در پنج پرده در ۱۹۰۱ بر صحنه آمد و سال بعدش انتشار یافت. دانونتسیو دراین اثر شخصیتی تازه‌آفریده و به‌نمایشنامه رنگی دیگر داده است. نمایشنامهٔ **دختر جودیو** *La Figlia di Jorio* تراژدی شبانی درسه‌پرده است‌که ترجمهٔ آن اولین‌بار در۱۹۰۵ در پاریس برصحنه آمد، این اثر که شاهکار دانونتسیو بشمار می‌آید، به شهر زادگاه نویسنده که همواره آن را گرامی داشته، تقدیم شده است. موضوع داستان بسیار ساده است، اما بیش ازسایر تراژدیها توانسته‌است نبوغ دانونتسیو وقدرت وصف و بیان او را نشان‌دهد. دانونتسیو به‌سبب فرهنگ وسیع خودکه نفوذ نیچه، بودلر، داستایفسکی، بارس و اسکاروایلد درآن دیده می‌شود، موفق‌گشته است‌که درهمهٔ سبکهای ادبی اروپائی تسلط یابد و از منابع‌گوناگون فنون جدید و قدیم بهره‌مندگردد. اولین آثارش غالباً تحت نفوذ هنرمندان دیگر قرار داشت. از ۱۹۰۸ بود که تحولی آشکار در سیر معنوی و فکری او پدیدآمد که‌کاملاً به وضع خاص و اعجاب آور زندگی شخصی او بستگی می‌یافت. دانونتسیو در این باره از سوئی از افتخار و شهرت برخوردار بود و از سوی دیگر درمعرض دشمنیها ومخالفتها قرار داشت،

رفتار پرهیاهو، دیوانگیها، اعمال عجیبی‌که از وی سر می‌زد تا امتیاز و تفوقش‌را بر دیگران به اثبات رساند، آزادی در بیـان و بیش از همه رسوائیهای زنـدگی خصوصی، عشقبازیها، ازدواجش در هیجده سالگی بـا دختری از طبقهٔ اشراف و نوع رفتارش با اوکه نزدیك بود به خودکشی همسرش منجر گردد، همهٔ ایـن امور دانونتسیو را مورد نفرت مردم قرار داده بود. در ۱۸۹۳ ارتباط نامشروع او بـا شاهزاده خانمی اهل رم وبعد ربودن او وکمی بعد عشق سوزانش به الئونورادوزه Eleonora Duse، هنرپیشهٔ معروف‌که درچندین نمایشنامهٔ او بازی‌کرده و دانونتسیو از عشق او در داستان‌آتش الهام‌گرفته بود، مدتها نظر مردم را به‌خود جلب‌کرد، اما درکنار دانونتسیوی خوشگذران و بی‌پروا، دانونتسیوی هنرمندی قرار داشت که جنبه‌های دیگری از شخصیت اورا منعکس می‌ساخت و به‌جای صدورحکمهای قاطع اخلاقی، نیاز به زیبائی و عظمت هنری را عرضه می‌کرد. دانونتسیو ازترس طلبکاران و زندان، کتابها، پرده‌های نقاشی و خانهٔ خود را فروخت و بـه فرانسه گریخت. درفرانسه‌گاه در پاریس و درمیان هواخواهانش بسر می‌برد وگاه درخارج از پاریس. نمایشنامهٔ مـذهبی شهادت سن‌سباستین *Le Martyre de Saint Sébastien* را به‌زبان فرانسوی و با تبحری استثنائی دراین زبان نوشت‌که اولین‌بار در۱۹۱۱ همراه با آهنگی‌که دبوسی Debussy برای آن ساخته بود، در پاریس برصحنه آمد. در ۱۹۱۳ داستان لدا بدون قو *Leda senza cigno* را به زبان ایتالیائی نوشت کـه در۱۹۱۶ منتشر شد. داستـان موضوع ساده‌ای دارد، امـا دانونتسیو همـهٔ توجه خود را در آن به تحلیلی روانی و نامشخص معطـوف مـی‌دارد کـه از شخصیت انسان و عمـل او پـا فـراتـر مـی‌گـذارد. نمـایشنامهٔ پیزاندل یـا مرگ معطر *La Pisandelle ou la mort parfumée* در سه پرده به زبـان فـرانسوی نوشته شده بودکه اولین بار در ۱۹۱۳ در پاریس بنمایش‌گذارده شد، سپس به زبان ایتالیائـی ترجمه‌گشت. دانونتسیو علاوه برکار ادبی رسالت میهن‌پرستی شدیـدی را برعهده گرفته بود. در ۱۹۱۵ به ایتالیا بازگشت تا کشور خـود را بـرانگیزدکـه به نفع متفقین وارد جنگ شود و به این منظور خطابه‌ها ایـرادکرد و با تهوری بیمانند، خوی سربازی خود را آشکارکرد و شور جوانی را بازیافت و به‌محض آنکه ایتالیا وارد جنگ شد، به خدمت سربازی درآمد و پس از سالها شور و هیجان تـوانست در عالم واقعی وظیفهٔ مهمی را انجام دهـد. ابتدا سرگـرد صنف پیاده و بعد افسر

نیروی هوائی شد و پس از انجام دادن پروازهای جنگی در ۱۲ مارس ۱۹۱۶ بر فراز شهر ونیز مورد اصابت گلوله قرارگرفت، هواپیمایش سقوط کرد و خود یك چشم‌را از دست داد. این جنگجوی افسانه‌ای از جنگ الهام فراوان گرفت ومنظومهٔ شبانه *Notturno* را در۱۹۱۶ ساخت. پس از متارکهٔ جنگ، دانونتسیو نمی‌توانست خود را راضی کندکه زندگی جنگیش پایان یافته است، از این‌رو در ۱۹۱۹ به‌فیوم *Fiume* که از طرف نیروهای فرانسوی وانگلیسی اشغال شده بود، لشکرکشید و در آنجا حکومتی تشکیل داد که تا ۱۹۲۱ دوام داشت. سربازان دانونتسیو همه پیراهن سیاه بر تن داشتند و با بازوی گشاده سلام می‌دادند، همین لباس سیاه بود که بعدها لباس متحدالشکل طرفداران فاشیسم گشت. دانونتسیو که بعدها از هواخواهان موسولینی شد، به‌وسیلهٔ اومورد تقدیر قرارگرفت. دانونتسیو ازجانب دوستدارانش عنوان پرنس دومونته نووزو Monte Nevoso را دریافت کرد و در سرزمینی و قصری درکنار دریاچهٔ گارده Garde که در اختیار وی گذارده شده بود، مستقرگشت وهرگز ازآن خارج نشد، درهمین دوره بودکه‌آخرین آثارش را انتشار داد، ازآن جمله‌است: منظومهٔ ماجراجوی بدون ماجرا *Il Venturiero senza ventura* (۱۹۲۴)، رفیقی با چشمان بدون مژگان *Compagno dagli occhi senza Cigli* (۱۹۲۸)، نوشته‌ای طولانی،که قسمتهائی ازآن در روزنامه‌های ادبی منتشر شده بود و تنها یك نکته را منعکس می‌کرد، احساسی نگران‌کننده از تنهائی ونام‌آوری که ریشهٔ آن در دورهٔ جوانی شاعر جای دارد، همچنین احساسهای دیگر مانند عصیان شاعر در کودکی و فرارش از زندان و عبور از بامها و از میان پرستوها و خاطره‌ای از ترحمی تلخ که برای رفیق مدرسه‌اش به نام داریو Dario داشته است که زندگی از او فردی بیکاره و ترحم‌انگیز ساخته بود و عنوان کتاب نیز اشاره‌ای به اوست. آخرین اثر دانونتسیو که به زبان فرانسوی نوشته شده است گفتار مرد کر و لالی که در ۱۲۶۶، سال رحمت الهی، معجزه دیده است. *Le dit du sourd et muet qui fut miraculé en l'An de Grâce 1266* نام دارد. دانونتسیو در این اثر خیالی به‌کشور فرانسه و بیعدالتیهایش نسبت به ایتالیا لحن سرزنش باری بکار می‌برد. وی از خاطرات گذشته، برخورد با فردی کر ولال را نقل می‌کند که براثر معجزه‌ای زبان‌گشوده است. دانونتسیو از این پیروزی سود می‌برد و سلسله حوادثی را که برای جوان معجزه دیده رخ داده است، بیان می

کند. در این اثر بعضی از گوشه‌های شخصیت دانونتسیو در سالهای پیش دیده می‌شود، اما اثر کمی سنگین و بیروح است.
دانونتسیو در قصرش و در میان دلدادگان، موزه‌ها، گنجینه‌ها، نمازخانه‌ها، نسخه‌های خطی گرانبها زندگی اشرافی و پرتجملی را پیش گرفت، در حالی که می‌دانست که پیوسته تحت نظر مقامات انتظامی است. دانونتسیو در نوشته‌های خود از نظم و نثر، اندیشه‌های ضد مذهبی داشت، عشق به طبیعت و زن در نظر او هرگز جنبهٔ مذهبی وعرفانی نداشته است. از لحاظ شیوهٔ نگارش، دانونتسیو به کلمه ارزش زندگی می‌دهد، کلمه شدت و حدت زندگی را چنان بیان می‌کند که قدرت تخیل تنها قادر به وصف آن نیست. ازنظر شخصیت هنری و وسعت فرهنگ، دانونتسیو بیشتر شخصیتی اروپائی دارد تا ایتالیائی. شخصیت کم نظیر او از استعدادهای گوناگون برخوردار بود، اما به سبب بی‌پروائی در بیان وگستاخی در اظهار عقاید شخصی غالباً مورد حملهٔ معاصران قرار می‌گرفت. دانونتسیو را می‌توان در شمار نویسندگانی چون بایرون، اسکاروایلد، بارس قرار داد که بیش از هرچیز در این فکر بودندکه زندگی شخصی و خصوصی خود را به صورت شعر و اثری هنری درآورند و از خود قهرمانی شگفت انگیز بسازند. در هرحال دانونتسیو بزرگترین نویسندهٔ ایتالیائی در سالهای اول قرن بیستم بشمار می‌آید.
ترجمه به فارسی: هوس ـ بیگناه.

**درایدن، جان** Dryden, John شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۶۳۱ ـ ۱۷۰۰)
درایدن تحصیلات خود را درمدرسهٔ سلطنتی وستمینستر وکالج ترینیتی کمبریج انجام داد و در ۱۶۵۴ در رشتهٔ هنر به‌دریافت دیپلم نائل‌آمد وپس ازمرگ پدرکه در همان سال رخ داد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و به لندن رفت. درایدن از زمان تحصیل در کالج به سرودن شعر می‌پرداخت. مرگ کرامول Cromwell الهام‌بخش او در سرودن منظومهٔ قطعهٔ ذهنی *Heroic Stanzas* گشت که در ۱۶۵۹ انتشار یافت و در ۱۶۶۰، بازگشت سلطنت به خانوادهٔ استوارت، وی را برآن داشت تا در ستایش چارلز دوم منظومهٔ آسترآ ریداکس *Astrea Redux* را بسازد و سال بعد شعری با عنوان به پیشگاه اقدس شهریاری ، مدیحه‌ای به مناسبت تاجگذاریش *To His Sacred Majesty, A Panegyrick on His Coronation* به‌او تقدیم کند. درایدن

در ۱۶۶۳ با لیدی الیزابت هاوارد Elizabeth Howard ازدواج کرد و در همان سال به راه نمایشنامه‌نویسی افتاد و اولین کمدی خود را به نام دلاور وحشی *The Wild Gallant* انتشار داد و پس از آن تا ۱۶۹۳ در حدود سی نمایشنامه از تراژدی و کمدی و کلام اوپرائی و نمایش ماسك *Masque* . منظومهٔ کوچك آنوس میرابیلیس *Annus Mirabilis* (۱۶۶۷) به قالب رباعی ساخته شده و شاعردر آن جنگهای انگلیس و هلند و حریق لندن را در ۱۶۶۶ به شیوه‌ای تازه بیان‌کرده و درضمن وصف حریق، پیشرفت شعله‌ها راکه‌کوچه‌های لندن را یکی پس ازدیگری به کام خود می‌کشید، با لحنی مبالغه‌آمیز پیش چشم گذارده است. درایدن در ۱۶۶۸ ملك‌الشعرا و در ۱۶۷۰ وقایع‌نگار دربار شد و در ۱۶۸۱ منظومهٔ اثیالوم و اخیتوفل *Absalom and Achitophel* را در هجو لرد شافتسبری Shaftesbury انتشار داد که لحنی حماسی داشت و از کاملترین اشعار استعاری در زبان انگلیسی بشمار آمد و پیروزی عظیمی بدست آورد. درایدن که در ۱۶۸۵ به مذهب کاتولیك درآمده بود ، کلیسای رسمی انگلستان را در منظومهٔ غزال و یوزپلنگ *The Hind and the Panther* هجو کرد و در این منظومهٔ استعاری که در ۱۶۸۷ و در سه بخش منتشر شد، کلیسای کاتولیك را به شکل غزالی سفید و عاری از کوچکترین لکه درآورده و کلیسای رسمی انگلستان را به شکل یوزپلنگی با پوست پوشیده از لکه و پروتستانهای متعصب را به صورت حیوانات وحشی و عجیب. شعر غزال و یوزپلنگ استادی درایدن را در صنعت بیان آشکار می‌سازد . درایدن دراین دوره به ترجمهٔ آثارشاعران بزرگی مانند تئوکریت، هومر، هوراس، ویرژیل و دیگران دست زد که از میان آنها ترجمهٔ اشعار ویرژیل پیروزی بسیار بدست آورد. درایدن در مقاله در بارهٔ شعر نمایشی *Essay of Dramatic Poesy* (۱۶۶۳) بحثی ادبی را میان چهار تن پیش می‌کشد و چندین صفحه را به شکسپیر اختصاص می‌دهد، همچنین قواعدی‌که خود درتراژدیهایش ازآنها پیروی‌کرده است، بیان می‌کند و با این اثر هنر واستعدادش را درزمینهٔ نقد ادبی نیز به‌اثبات می‌رساند. معروفترین تراژدیهای درایدن عبارت‌است از: فتح غرناطه *The Conquest of Granada* در دو بخش و هربخش شامل پنج پرده که در سالهای ۱۶۷۰-۱۶۷۱ برصحنه‌آمد. این تراژدی که لحن رزمی دارد و در آن حوادث قهرمانی با دسیسه‌های عاشقانه به هم آمیخته است، ازبهترین آثار نمایشی درایدن بشمار آمد و در حدود نیم‌قرن

با تـوفیق بسیار برصحنهٔ تئاتر انگلستان باقـی مـاند، اورنگ زیب *Aureng-Zebe*، تراژدی منظوم و قهرمانی در پنج پرده که در ۱۶۷۵ بنمایش گذارده شد، موضوع نمایشنامه از«تاریخ انقلاب سران مغول» نوشتهٔ نویسنده‌ای فرانسوی گرفته شده، امـا اشخاص آن با اشخاص تـاریخی تنها مشابهت اسمی دارند، ایـن نمایشنامه دارای خصوصیت نمایشنامه‌های دیگر درایدن است، مانند لطف‌بیان و درعین حال لحنی قهرمانـی. دون سباستیان، پادشاه پرتغال *Don Sebastian, King of Portugal* تراژدئی است در پنج پرده آمیخته از نظم و نثر که در ۱۶۸۹ به اجرا درآمد. اگر چه در این اثر از مدارك تاریخی استفاده شده، موضوع از جاذبهٔ فراوان برخوردار است و دارای همان زیبائی سبك است که در نمایشنامه‌های تاریخی دیگر درایـدن دیده‌می‌شود، منتها به‌قهرمانان شهامت بیشتری داده شده تا عظمت موضوع بیشتر نمایان گردد. از کمدیهای درایدن کمدی ازدواج به مُـدِ روز *Marriage à-La-Mode* از همه معروفتر است. این کمدی در پنج پرده و آمیخته به نظم و نثر است که در ۱۶۷۲ برصحنه آمد. رودوفیل Rhodophil و دورالیس Doralice زن و شوهرجوانی که ده سال با یکدیگر بسر برده‌اند، ناگهان متوجه می‌شوند که میان‌آن دو جاذبهٔ عاشقانه وجود ندارد. در این میان دوست رودوفیل از سفری طولانی باز می‌گردد و با پیشنهاد پدر دربارهٔ ازدواج با زنـی جوان و شیفتهٔ مد، خاصه مـد فـرانسوی روبرو می‌گردد، اما او به دورالیس دل بسته است، بی‌آنکه بداند کـه وی همسر دوستش است . از طرف دیگر رودوفیل نیز با زن جوانی روابط صمیمانه‌ای برقرار می‌کند، بی‌آنکه بداند که این زن نامزد دوستش است. این وضع حـوادث بسیاری پیش می‌آورد که سرانجام بـه کشف حقیقت منجر مـی‌شود و دو دوست درمی‌یابند کـه زنانی کـه مورد توجهشان نبوده‌اند، هریك به چشم دیگری پـرجاذبه آمـده است، پس حسادت هریك از آنان را بر مـی‌انگیزد کـه به سوی زنی کـه از اول سرنوشت برایش مقدرکرده است، باز گردد. از بهتریـن نمـایشنامـه‌های درایدن همه چیز در راه عشق *All For Love* به شعرآزاد، نمایشنامه‌ای است تاریخی در پنج پرده که در ۱۶۷۷ به اجرا درآمد. نویسنده خود اعلام می‌کندکه آن را به تقلید نمایشنامهٔ انتونی و کلئوپاترا اثـر شکسپیر ساخته است، در عین حـال اشخـاص نمایشنـامه مشابهتی با قهـرمانان نمـایش پلوتارك دارند. ایـن نمایشنامه نیز از شاهکارهای درایدن بشمار می‌آید. آخرین ومهمترین اثر درایدن تمثیلهای کهنه ونو

*Fables, Ancient and Moderne* بـا دیباچـه‌ای سودمند کمی قبـل از مرگش انتشار یـافت. درایدن در ایـن اثر چندین قصه از قصه‌هـای چـاسر Chaucer و بوکاتچو Boccaccio و اووید Ovide را بـه صورتی تـازه درآورده است و بـه طور کلی به موضوعهای کهنه رنگی تازه بخشیده که از خـوشاهنگی و لطافت بیشتر برخوردار گردیده است. درایدن پس از مرگ در نمازخانهٔ وستمینستر به خاك سپرده شد.
درایدن در ادبیات عصر خود، شخصیتی ممتاز بشمار می‌آید، استادیش در فن انشا و فصاحت بیان و خوشاهنگی اشعار و لطافت شعر و منظومه‌های هجوآمیزی کـه هـرگـز خـالی از استحکام نبوده است، او را در ردیف شاعران بـزرگ کلاسیك انگلستان قـرار داده است. آثـار درایدن بسیار متعدد است. سر والتـر اسکات در در ۱۸۰۸ مجموعـهٔ آن را در هیجده جلد منتشر کرد که در ۱۸۲۱ در ادینبورگ از آن تجدید چاپ بعمل آمد.

**درایسر ، تیودور** Dreiser, Theodore رومـان‌نـویس امریکائـی (۱۸۷۱ - ۱۹۴۵)
درایسر در ایالت ایندیانا زاده شد، خانواده‌اش از مهاجران کاتولیك مذهب‌آلمانی بود، خانواده‌ای بسیار فقیر و پر اولاد که درایسر دوازدهمین از سیزده فـرزند آن بود. مادرش از خانوادهٔکشاورزان امریکائی و زنی ملایم و مهربان بودکه درایسر بعـدها در آثار خـود با محبت و عطوفت از او یاد کرده است، اما پدرش مـردی متعصب مذهبی که به سبب فقر شدید و عدم توفیق در زندگی، رفتاری خشونت‌آمیز و خوئی تند و فکری محدود داشت. درایسر که از فقر و تندخوئی و خشکی رفتار پدر در رنج بود، پیوسته در اضطراب و نگرانی و در وحشت فقر بسر مـی‌برد و خود را از جامعه جدا می‌دانست. نتیجهٔ این حال، ستایشی کودکانه بود ازثروت و مزایای اجتماعـی و قدرت و تمایلی آشکار به عالم خیال و رؤیا، چنانکـه حتی رئالیسم در آثار درایسر بـه معنی ظاهری و عینی زنـدگی نمودار نمی‌شود، بلکه از مغزی متفکر سرچشمه می‌گیرد که می‌خواهد آنچه را از واقعیتها که قابل لمس نیست، نشان دهد. این جوان شهرستانی در پانزده سالگی با رؤیاها و اندیشه‌هایش به شیکاگـو رفت و چند سال بی‌هدف از این شغل به شغل دیگـر روی آورد و پس از تحصیل نامنظم در دانشگاه، به‌مقاله‌نویسی در روزنامه‌ها پرداخت ومقاله‌هایش بسیـار جلب تـوجه کـرد. اولین رومان درایسر به نام همشیره کری *Sister Carrie*

در ۱۹۰۰ منتشر شد. کری، دختر فقیر شهرستانی، خانوادهٔ خود را ترك می‌کند، تا بخت خود را در شهر شیکاگو بیازماید و از همان آغاز سفر در قطار راه آهن به مردی زبان‌آور برمی‌خوردکه راه آینده‌اش را تعیین می‌کند. دختر پس‌از اشتغال به کارهای مختلف و عدم پیروزی به سراغ آن مرد می‌رود و خود را در اختیار او می‌گذارد و پس از آن با مردان دیگر رابطهٔ نامشروع می‌یابد، خانواده‌ای را از هم می‌پاشد و موجب خودکشی مردی می‌شود که به وسیلهٔ او بدبخت گردیده است. دخترسرانجام به تئاتر وبازیگری روی می‌آورد و در این راه موفق می‌شود. این اولین رومان درایسر که شاهکار او و نقطهٔ عطفی در ادبیات امریکا بشمارآمد، در آغاز به سبب مطالب منافی اخلاقی سر وصدای فراوان بپاکرد و جز رسوائی و کینه و تحقیر چیزی به همراه نیاورد، چنانکه نسخه‌های چاپ شدهٔآن ازطرف خود ناشر جمع‌آوری شد. درایسر در این اثر قصد نوشتن کتاب اخلاقی و آموزشی نداشته است، تنها نظر او نشان دادن جنبه‌ای از زندگی اجتماعی بوده، بی‌آنکه به فکر زیبا یا زشت‌تر گرداندن آن باشد. نتیجهٔ شکست نخستین برای درایسر آغاز دورهٔ ولگردیها، اضطرابها، تنگدستیها و سرخوردگیهای تازه گشت که به تعطیل کار نویسندگی او در مدت چند سال منجر شد. پس از چندی به ادارهٔ مجلهٔ عامه پسندی پرداخت و ناگهان قدرت خلاقه و نیروی نویسندگی را باز یافت و در ۱۹۱۱ داستان جنی گرهاردt *Jennie Gerhardt* را منتشرکرد که آن نیز مانند کتاب **همشیره کری** مطالعهٔ دقیقی بود دربارهٔ زندگی زنی سقوط کرده. درایسر که نمایندهٔ مهم مکتب رئالیسم در امریکاست، به سبب انتخاب موضوعهائی که در زمان او ننگین می‌نمود، مانند عشقهای گذرا و داشتن فرزندان نامشروع، می کوشیدکه رویدادهای جاری و بسیار ساده را که مردم از دیدنش امتناع می‌ورزند، مطرح کند. این کتاب مورد قبول منتقدان و پسند مردم قرار گرفت. درایسر پس از آن از تجربه‌های زندگی و مشاغل گوناگونی که شخصاً عهده‌دار بود برای نوشتن رومانی سه بخشی مایه گرفت. اولین بخش این رومان، سرمایه‌دار *The Financier* (۱۹۱۲)، آغاز راهی طولانی است که قهرمان کتاب، در دنیای سرمایه‌داری امریکا در نیمهٔ دوم قرن نوزده می‌پیماید و با پیروزیها و شکستها روبرو می‌شود. درایسر در این داستان می‌خواهد این نکته را به‌اثبات برساند که سرنوشت بشر اساساً به خطاها یا ضعفهای او ارتباط ندارد، بلکه جهل و بیخبری

است که او را به هدفهای نامشخص می‌کشاند و موجب شکستش می‌شود. دومین بخش، تیتان *The Titan* (۱۹۱۴)، دنبالهٔ حوادث زندگی قهرمان بخش اول است که پس از ورشکستگی و بـه زندان افتادن و رهائی از زندان و ازدواج با معشوقـه، به دنبال پول و فریب زنها می‌رود. این داستان کم‌کم چهره‌ای حماسی بـه خـود می‌گیرد و قهرمان آن فردی انقلابی می‌گردد و درایسر موفق می‌شودکه در روح قهـرمان خـود تحولی واقعی ایجاد کند. در سومین بخش به نام نابغه *The Genius* (۱۹۱۵) قهرمان داستان مانند بیشتر اشخاص داستانهای درایسر از خانـوادهٔ فقیر و از شهری کوچك است که از کودکی استعداد برجسته‌ای در هنر نقاشی از خود بروز می‌دهد و پس از چندی کارآموزی در شیکاگو، در نیویورك اقامت مـی‌کند، ابتدا شهـرت فـراوان می‌یـابد، اما بر اثر حوادث عاشقانهٔ گوناگون و ازدواجی نـامناسب زنـدگی و شغلش را بربـاد مـی‌دهد و پس از اشتغالات مختلف به هنر اصلی باز می‌گردد. قهرمان این اثر برخلاف قهرمان دو داستان قبل کـه مـردی فعال و حسابگـر بود، مـردی ضعیف‌النفس و مـردد است، با حساسیتی شدید کـه خیالپروری او را به درك زیبائی وامی‌دارد، بی‌آنکه کاملاً وسایل خلق زیبائی را داشته باشد، از روابط عاشقانه سرخوردگی می‌یابد و باز بـه حادثه‌ای تازه روی می‌آورد وسرانجام احساس شکست برایش شکل فاجعه‌آمیز می‌گیرد. این بخش در واقع زندگینامهٔ درایسر است که چهرهٔ خود را از پشت قهرمان نقاش آن نمـودار ساخته است. با آنکه مقامات سانسور رومان نابغه را محکوم‌کردند و باآنکه سبك نویسندگی در این رومان هزار صفحه‌ای مبهم است، درایسر پس از انتشار آن به شهرتی بـرق‌آسا دست یـافت، اما سرو صدای تازه او را برآن داشت کـه دنبالهٔ رومان‌نویسی را رهـا کند و ده سال بگذرد تا رومان تازه‌ای انتشار دهـد. در این ده سال وقت خودرا به نوشتن تعدادی قصه و سفرنامه و مقامه‌های فلسفی‌گذراند از جمله: مسافـری در چهل‌سالگـی *A Traveler at Forty* (۱۹۱۳)، زندگینامه‌ای بـا عنوان کتابی دربارهٔ خودم *A Book about Myself* در (۱۹۲۲) و مانند آن. در ۱۹۲۵ رومان تراژدی امریکائی *An American Tragedy* را منتشر کـرد، سرگذشت جوانی کـه در محیط سرشار از فقر و تعصب شدید مذهبی و فقدان شعور عملی بـزرگ شده و بـه سبب محرومیت شدید و آرزوی رفاه مالـی، به راه نادرست کشیده مـی‌شود. درایسر در این رومان به وسیلهٔ تحلیلی بسیار دقیق و غم‌انگیز

علاوه برایجاد حس شفقت و رحم، خواننده را در عالم کابوس فرو می‌برد و دربارهٔ امریکای عصر جدید نظری بدبینانه وآمیخته با سرخوردگی ابراز می‌دارد. کتاب **تراژدی امریکائی** شهرت و افتخار بسیار نصیب درایسر کرد، با این حال نظرها متفاوت بود. عده‌ای درایسر را به مقام نیمه‌خدائی رساندند و او را خالق مکتبی جدید در رومان اجتماعی امریکا دانستند و عده‌ای دیگر او را نیمه‌دیوانه، ملال‌آور و مضر به حال جامعه شناختند و مدتها در بارهٔ کتاب او به بحث شدید پرداختند. درایسر در ۱۹۲۷ از روسیه دیدن کرد و در بازگشت «درایسر به روسیه می‌نگرد» *Dreiser Looks at Russia* را منتشر کرد که گرایش او را به سوسیالیسم نشان می‌دهد. در ۱۹۳۰ از نخستین همسرش جدا شد، در ۱۹۴۲ دومین‌بار ازدواج کرد و در هالیوود مستقر گشت و همانجا درگذشت. پس از مرگش در ۱۹۴۶ دو رومان بلند به نام **موج‌شکن** *The Bulwark* و «رواقی» *The Stoic* از او انتشار یافت که در آن به مسائل مذهبی توجه بسیار مبذول داشته بود.

درایسر نویسنده‌ای است با عقاید متناقض، چنانکه در اواخر عمر از سوئی به حزب کمونیست پیوسته و از سوی دیگر به مسیحیت تمایل شدید نشان داده است. خیالپردازی فراوان او را از توجه لازم به ساختمان و سبك نویسندگی باز داشته و همین امر زبان بسیاری از منتقدان را بر ناآزمودگی و خامی نوشته‌هایش گشوده است. منتقد معروفی او را ناشی، اندوهگین، حساس، عصیانگر و با عطوفت خوانده است و گفته است که وی بتنهائی «تراژدی امریکائی» است. با این حال قدرت و اهمیت آثار درایسر قابل انکار نیست.

**دریتون، مایکل** Drayton, Michael شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۵۶۳ - ۱۶۳۱) از زندگی و تحصیلات دریتون اطلاع چندانی دردست نیست، ظاهراً پدرش دباغ بود و اوتربیت خویش‌را بیشترمرهون سرهنری گودییر Sir Henry Goodere می‌داند که از کودکی در خدمتش بسر برده است. دریتون پس از مرگ ارباب نخستین به خدمت چند تن از بزرگان وسرانجام به‌خدمت کنتس بدفرد Bedford درآمده و به مناسبت ازدواج او منظومهٔ «اندیمیون و فوبه» *Endimion and Phoebe* را سروده که در ۱۵۹۵ انتشار یافته است. دریتون چنانکه از منظومهٔ هجوآمیزش به نام جغد *The Owle* در ۱۶۰۴ برمی‌آید، به چند مأموریت سیاسی فرستاده شده

است، از ۱۵۹۷ تـا ۱۶۰۲ به نمایشنامه‌نـویسی اشتغال داشته و با چند تـن از دوستان در حدود بیست و سه نمایشنامه نوشته که غالب آنها از میان رفته است. از جمله نمایشنامه‌هائی کـه بـه او منسوب است: کمدی شیطان شادان ادمنتون *The Merry Devil of Edmonton* است کـه بدون نـام نـویسنده منتشر شد. دریتون ظاهراً از شاهزاده هنـری پسر ارشد جیمز اول مستمری سالانه دریافت مـی‌داشته است. اولیـن دیـوانش در ۱۵۹۳ بـه نـام آیـدیا ، اشعار برگزیدهٔ شبانـی *Idea, the Shepeard's Garland* شامل نـه منظومـه است. شاعر در ایـن اشعار از سنگدلی دلدارمی‌نالد و برمرگ سر فیلیپ سیدنی Sir Philip Sidney می گرید. دریتون که هرگزازدواج نکرده است،عشق رومانتیك خود را به‌ان گودییر Anne Goodere همسر سر هنـری گـودییر، اربـاب خـویش، در اشعاری با عنـوان آئینهٔ آیـدیا *Idea's Mirror* (۱۵۹۴) ابراز داشته است و خـود در بارهٔ لفظ آیدیا، و نامی کـه بردلدار نهاده، توضیح می‌دهد کـه منظورش همان «خیال یا مثال افلاطونی» بوده است. دریتون بطور کلی در این اشعار از اسپنسر و پترارك تـأثیر پـذیرفته است، بی‌آنکه از سبك یـا شیوهٔ اخـلاقی آنان پیروی کرده باشد. وی در همهٔ قالبها و سبکها شعر سروده و در همه نیـز استادی نشان داده است. بـزرگترین منظومه‌اش پولیولبیون *Polyolbion* میان سالهای ۱۶۱۳ و ۱۶۲۲ در سی بنـد سروده شده کـه مطالعـهٔ عمیقی است در جغرافیای انگلستان، و شاعر در آن خـط سیری دقیق و مشروح از همهٔ نـواحی، دشتها، کوهستانها، آبها وجنگلها تـرسیم مـی‌کند و در همین حال بـرای گریز از یکنواختی، با نقل قصه‌های جالب توجه و داستانهای قدیم و بکار بردن استعاره و شخصیت بخشیدن به توفانها و رودخانه‌ها، بـه شعر خـود تنوعی می‌دهد. این اثر طویل پیروزی چندانی بدست نیاورد و تنها مـدرك مهمی در بارهٔ جغرافیای انگلستان و فرهنگ عامه شناخته شد. از آثار شاعرانه و معـروف دیگـر دریتون بهشت الهه‌های شعر *The Muses' Elizium* (۱۶۳۰) است، اثری سرورانگیز مرکب ازاشعار ساده و بومی و اشعارعهد باستان، اما معروفترین اشعارش جنگ آژنـکـور *The Battle of Agincourt* است‌که دردیوان اشعار تغزلی و شبانی *Poems Lyric and Pastoral'* با غزلها و اشعار دیگر انتشار یافت و شاعـر با سرودن آنهـا قصد داشته است کـه اشعار غنائی قدیم را کـه با چنگ و عـود خـوانده مـی‌شده، زنـده کند. موضوع این قصیده جنگ معـروف آژنـکـور در

شمال فرانسه است که طی آن فرانسویان با داشتن شصت هزار سرباز ازانگلیسیها شکست خوردند و شاعر در آن از سلحشوران و پیکارشان با دشمن توصیف دقیقی کرده و دراشعار خود وزنی بکار برده که‌آهنگ مارش سپاهیان را تجسم بخشد. این قصیده نمونهٔ واقعی شعر حماسی است و شاعر در سرودن‌آن تحت تأثیر **هنری پنجم** اثر شکسپیر قرار دارد. از اشعار دیگر دریتون این منظومه‌هاست: **هماهنگی‌کلیسا** *The Harmony of the Church* (۱۵۹۱)، **متیلدا** *Matilda* (۱۵۹۴)، داستان غم‌انگیز رابرت، دوک نورماندی *The Tragical Legend of Robert, Duke of Normandy* و مانند آن. جسد دریتون پس از مرگ در نمازخانه وستمینستر به خاك سپرده و از طرف‌کنتس دورست Dorest بنای با شکوهی برایش ساخته شد.

دریتون به سبب غنای صور ذهنی در اشعارش، از بدیعترین شاعران زمان خود بشمار می‌آمد. از حیث سبك، شاعر عصر الیزابت شناخته و آثارش با لذت بسیار خوانده می‌شده است، حتی امروز بعضی از اشعارش جلب توجه می‌کند و او را در ردیف اسپنسر و سیدنی قرار می‌دهد.

**دسنوس، روبر** Desnos, Robert شاعر فرانسوی (۱۹۰۰-۱۹۴۵) دسنوس در پاریس زاده شد. تحصیلات درخشانش به سبب جنگ جهانی اول ناتمام ماند و مانند جوانان نسل خود روحی عصیان‌آمیز یافت و به نهضت سوررئالیسم پیوست. دسنوس به علت استعداد شگرفی که در بخواب رفتن هیپنوتیزمی داشت، توجه دوستداران این نهضت را جلب کرد و بر اثر آنکه در حال خواب ارادی، رؤیاهای خود را بلاارداده و بدون دخالت ادراك به صورت کلمه‌های نامرتب بر کاغذ ثبت می‌کرد، شاعران سوررئالیسم را برانگیخت تا به‌جانب فعل وانفعالهای غیرعقلانی وغیرارادی فکر کشیده شوند؛ اما این استعدادی ویران‌کننده و روشی در انکار هنر بود. خوشبختانه در دسنوس سرچشمه‌ای از لغات و فرهنگ و کلام موزون وجود داشت که موجب می‌شد با وجود سرگشتگی و تمایل به نگارش ناخودآگاه، کلمه‌های رؤیائیش از نوعی تعادل درونی برخوردار باشد و عشق به زندگی، موجودات، مکانها، اشیا و عشق به آزادی، عشق به عشق از خلال اشعارش نمودار گردد و قلبی که از شگفتیهای دورهٔ نوجوانی لبریز است، در منظومه‌هایش بتپد. اولین اثر دسنوس ماتم برای ماتم *Deuil Pour Deuil* (۱۹۲۴)

اثـری منثور بـود. پس از آن در ۱۹۲۷ منظومه‌ای بلند بـه نام آزادی یـا عشق *La Liberté ou l' Amour* انتشار داد که شهوت‌نگاری حاد در آن مـوجب شد کـه قسمتهائی از منظومه از طرف مقامات سانسور حـذف گردد و بالنتیجه شعر ناقص بماند. دسنوس در ۱۹۳۰ ازطرف آندره برتون از گروه شاعران سوررئالیست طـرد شد و از آن پس بکلی از فعالیت سوررئالیستی دست کشید و زبان شعرش از شیوهٔ گذشته دورگشت ولحنی صادقانه‌تر یافت باظرافتی مشابه لحن آپولینر Apollinaire، بی‌آنکه جنبهٔ تقلید در آن وجود داشته‌باشد. دیوان دسنوس به‌نام جسدها و کالاها *Corps et Biens* (۱۹۳۰) مفهوم سفینه‌ای را می‌رساند که همهٔ کارکنان و کالاهای خود را یك‌جا از دست داده باشد. دراین‌دیوان حاصل‌سالهاتجربهٔ شاعرانهٔ دسنوس از نثر تا اشعار تغزلی فـراهم آمده و حالی انفجارآمیز از یأس و خشم و نیشخند تند در بر داشته است. دسنوس اشعار خـود را آبشاری از صور ذهنی مـی‌داند و در بسیاری مـواقع خود را شاگـرد رمبو نشان می‌دهد. دیوان جسدها و کالاها سر و صدای فـراوان بـرپا کرد. دوازده سال بعد دیوان طالـع *Fortune* (۱۹۴۲) شامل آثار مهم او میان سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۷ بود. دسنوس دراین اشعار از بیقیدی دورهٔ نخستین شاعری خود دورگشته، در شعر غنائی و سنتی، ادراك واقعی خود را نشان داده و از تحول هنر خود و روی تافتن از عقیدهٔ انکار هنری و روی‌آوردن به وقار شعری وپذیرفتن نظمی معقول یادکرده ودر آخرین قطعه، نظرش را مبنی بر رجحان سادگی زبان عامه آشکار ساخته‌است. دسنوس برای تأمین معاش به روزنامه‌نگاری وکار در رادیو پرداخت، اما همچنان آزادی اندیشه و روح خود را حفظ کرد. کتاب سی تمثیل مـوزون بـرای کودکان هشیار *Trente chantefables pour les enfants sages* (۱۹۴۴) اثـری خیال‌انگیز بـود با نغمه سرائـی موزون کـه بـه سبب طنزهای تحسین‌انگیـز با روح کـودکانه بسیار سازگار می‌آمد. قلمرو عام *Domaine public* در ۱۹۵۲ پس از مرگ شاعر انتشار یافت. وی همچنین فیلمی بـه سبك نـوین بـا همکاری یکی از دوستانش ساخت به‌نام ستارهٔ دریائی *L'Etoile de Mer*.

دسنوس به سبب فعالیت در نهضت مقاومت توقیف شد و در ۱۹۴۵ در تبعیدگاه خود، نزدیك کشور چکسلواکی،درگذشت. وی کـه گوئی مرگ خود را پیش‌بینی کرده بود، دیوان طالـع را وصیتنامه‌ای شاعرانه دانسته و می‌گوید: «دیوان طالـع به من آن احساس را می‌دهدکه زندگی شاعرانه‌ام در حال به خاك سپردن است.»

**دفو**، رجوع شود به **دیفو**.

**دکر، تامس** Dekker, Thomas نمایشنامه‌نویس و رساله‌نویس انگلیسی (۱۵۷۲ - ۱۶۳۲) دکر در لندن زاده شد، اولین نشانه‌ای که از زندگی او در دست است به ۱۵۹۸ می‌رسد که درشرکت تئاتری لرد ادمیرال Lord Amiral بکار اشتغال داشته و تا ۱۶۰۲ برایش نمایشنامه‌های متعدد تهیه می‌کرده است. زندگی دکر با وجود کار فراوان پیوسته از نظر امور مالی در تزلزل بوده، چنانکه از ۱۶۱۳ تا ۱۶۱۹ را به سبب قرض بسیار درزندان بسر برده است. دکر نمایشنامه‌هایش را گاه بتنهائی می‌نوشت که اگرچه با شتاب بسیار برای تأمین نیازهای شرکت تئاتر تهیه می‌شده، به‌سبب لطف بسیار واشعار پرجاذبه ازدرخشندگی خاص برخوردار و درضمن برای تودهٔ مردم قابل درك بوده و در میان بهترین آثار تغزلی عصر جای داشته است. ازآن جمله‌است این نمایشنامه‌ها: کمدی **عید یك کفاش** *The Shoemaker's Holiday*، نمایشنامه‌ای آمیخته از نظم و نثر که قدیمترین آثار دکر بشمار آمده و در شب اول سال ۱۵۹۹ در حضور ملکه الیزابت بنمایش گذارده شده است. کمدی از نظر مکالمه بسیار گویا، از نظر طنز و شوخی بسیار بی‌پروا و دلنشین، از نظر حوادث بسیار سرگرم کننده و بطور کلی پردهٔ نقاشی رنگینی بود از زندگی پیشه‌وری در عهد رونسانس که ظاهراً از تجربه‌های شخصی نویسنده مایه گرفته بود. دکر خود فلسفهٔ این کمدی را چنین بیان کرده است: «کتاب حاوی غصه و اندوه، یك شاهی از قرض انسان را نمی‌پردازد، تا وقتی جوانیم دلشاد و خوش باشیم، پیری پیش از آنکه متوجه شویم ما را غافلگیر خواهد کرد.» نمایشنامهٔ منظوم **فورچونیتس** سالخورده *Old Fortunatus* در پنج پرده در ۱۶۰۰ در لندن برصحنه آمد. موضوع این نمایشنامه از افسانه‌های آلمانی که در انگلستان شایع بوده گرفته شده است. فورچونیتس گدای پیر، درجنگلی با فرشتهٔ اقبال روبرو می‌شود که برای کسب سعادت راههائی بر او عرضه می‌کند و پیرمرد از آن میان ثروت را برمی‌گزیند و از فرشتهٔ اقبال کیسه‌ای از سکه‌های طلا دریافت می‌کند که هرگز به آخر نمی‌رسد. از آن پس برای گدای پیر یك سلسله سفر و ماجرا پیش می‌آید، اما هرگز موجب نیکبختیش نمی‌شود و از فرجام غم‌انگیز نجاتش نمی‌دهد. سرانجام کیسهٔ طلای جادو به دست دو پسرش می‌افتد که برایشان جز

شومی ببار نمی‌آورد. دکر در نمایشنامهٔ **عید یك کفاش** چهرهٔ شاد و طبع هزل‌نویس خود را نشان داده و در این نمایشنامه استعداد شاعرانه و هنری خویش را آشکار کرده است و روی هم می‌توان گفت که این دونمایشنامه اوج هنری دکر را نمایان ساخته است. نمایشنامه‌هائی نیز با همکاری دوستان انتشار داد، با همکاری میدلتون Middleton نمایشنامهٔ **روسپی دستکار** *The Honest Whore* را (۱۶۰۴) در دو قسمت نوشت در شرح زندگی زنی روسپی که با ابراز عشق صادقانه به مردی، که بظاهر خواسته نجاتش دهد، در حالی که قصدش جز گستردن دام نبوده است، همچنین نمایشنامه **دختر غرنده** *The Roaring girl* (۱۶۱۱) را و با همکاری مسینجر Messinger، **شهید باکره** *The Virgin Martyr* (۱۶۲۲) را ساخت که تراژدئی منظوم و مذهبی بود در پنج پرده. پس از آن با همکاری جان وبستر Webster نمایشنامهٔ **دو به باختر** *Westword Hoe* و **دو به شمال** *Northword Hoe* را نوشت که هردو از صحنه‌های پرتحرك و بازیهای پرجاذبه و موضوع پرکشش برخوردار بود و پیروزی بسیار بدست آورد. هنر توصیفی و طبع بذله‌گوی دکر حتی در آثار منثور و رساله‌ها و داستانهایش دیده می‌شود، ازآن جمله است: **سال حیرت‌انگیز** *The Wonderfull Year* (۱۶۰۳) که به‌سالهای وبائی لندن ارتباط می‌یابد. **جادچی لندن** *The Belman of London* (۱۶۰۸)، **اعتراضی به‌هرنوع تقلب و کلاهبرداری**، و **گناهان بزرگ هفتگانهٔ لندن** *The Seven Deadly Sins of London* (۱۶۰۶)، انتقادی تند و بیرحمانه از معایب جامعه و ادبیات عصر بود. منظور از گناهان هفتگانه غرور، آز، شهوت، خشم، رشك، کاهلی و شکمبارگی است.

موضوع نمایشنامه‌های دکر از افسانه‌ها، داستانهای عامیانه، وقایع، امور مذهبی یا حوادث غم‌انگیز خانوادگی گرفته شده است. وی نویسنده‌ای خوشبین بود و به طبقهٔ پائین اجتماع با بلند نظری و جوانمردی می‌نگریست. دکر از نویسندگان طراز اول عصر شکسپیر بشمار می‌آید.

**دلدا، گراتسیا** Deledda, Grazia بانوی رومان‌نویس ایتالیائی (۱۸۷۱ - ۱۹۳۶) دلدا در خانواده‌ای نیمه روستائی ـ نیمه پیشه‌ور در ساردنی Sardinia زاده شد. برحسب معمول زمان، مانند دختران دیگر تحصیلات مرتب مدرسه‌ای انجام نداد و مطالعاتش به‌کتابهای معدودی منحصر می‌شد که در خانه وجود داشت واولین

داستانهایش انعکاسی بود ازهمین آثار افسانه‌ای مانند: ارواح شرافتمند *Anime oneste* (۱۸۹۵) که نویسنده درآن با قدرتی فراوان و در خلال نقل داستان، محیط واقعی زادگاهش را که محیطی بسیار متوسط و عادی بود و همچنین مناظر طبیعی و افراد و اشیای آن را پیش چشم می‌گذارد. پس ازآن دلدا بتدریج به ظرافت و صفای بیشتری در داستان نویسی دست می‌یابد و با طبع پرشور و عقیدهٔ جبری خود بیشتر به تحلیل روانی می‌پردازد و بنای داستان را بر محور خطاها، ندامتها و مانند آن قرار می‌دهد. گراتسیا در ۱۹۰۰ با کارمندی ازدواج می‌کند و در رم مستقر می‌شود و ازآن پس موفق می‌شود که افق بینش خود را وسیعتر سازد. وی تا ۱۹۲۰ تعداد فراوانی داستان انتشار دادکه درهمهٔ‌آنها با قدرت بیشتری زندگی روانی و مادی مردم زادگاه خود، حالتهای ساده لوحانه و بدوی، اعتقادات مذهبی، غرایز خشونت‌آمیز و شیوهٔ تکلم دور از هرنوع ظرافتشان و همهٔ چیزهای دیگر را بیان‌کرده است. ازجملهٔ‌آثار این دوره رومان الیاس پورتولو *Elias Portolu* (۱۹۰۳) است، نمودار شیوهٔ خاص هنر نویسندگی دلدا و سرگذشت پسر جوانی به نام الیاس‌که به سبب ارتکاب گناهی به‌زندان می‌افتد و پس از رهائی وبازگشت به خانه عاشق نامزد برادرش می‌گردد. دختر نیز ترجیح می‌دهد به همسری الیاس درآید، اما بناچار با نامزد واقعیش‌که مردی میخواره وبدخو است، ازدواج می‌کند. الیاس‌که از دلدار خود پسری پیدا می‌کند، به مدرسهٔ مذهبی روی می‌آورد و به لباس‌کشیشان درمی‌آید و بی‌آنکه راز خودرا فاش‌کند، پیوسته به‌کودك خود عشق می‌ورزد تا هنگامی که کودك بیمار می‌گردد و می‌میرد، آن وقت است‌که جسد پسر را دریافت می‌کند و در دل آن را تنها متعلق به خود می‌داند. سرگذشت غم‌انگیز این روح مصیبت دیده‌آمیخته با چشم‌اندازهائی‌از طبیعت چنان با استادی فراوان وصف شده که به‌گراتسیا شهرتی اروپائی بخشیده است. نویسنده در این داستان به جای‌آثار رنگین و واقع‌بینانهٔ دورهٔ اول نویسندگی، بینشی درونی بکار برده و به‌جای مایه‌هائی‌که ازفرهنگ عامه می‌گرفته، به‌الهامات وسیعتر وتحلیلهای دقیق‌تر روانی دست یافته است. داستان خاکستر *Cenere* (۱۹۰۴) به دورهٔ درخشان نویسندگی گراتسیا تعلق دارد و سرگذشت پسر نامشروعی است‌که در قریه‌ای دورافتاده از مادری جوان و زیبا زاده شده است‌که پس‌از چندی او را نزد پدر می‌فرستد و خود ناپدید می‌گردد. پسر که به وسیلهٔ زن پدر بزرگ می‌شود وتعلیم

و تربیت صحیح می‌یابد و به دانشگاه رم وارد مـی‌شود، عاشق دختری ثـروتمند می‌گردد، اما او که هرگز نتوانسته است مادر را فرامـوش‌کند، به جستجویش بـر می‌خیزد و تیره‌روز و تنهایش می‌یابد وهنگامی‌که می‌خواهد اورا به خانهٔ خود ببرد تا پس‌از ازدواج، با او وهمسرش زندگی‌کند، نامزدش به این‌کار تن در نمی‌دهد و اورا ترك می‌کند، ازطرف دیگر مادرکه نمی‌خواهد زندگی پسر را درهم فرو ریزد، دست به خودکشی می‌زند. درآخرین لحظه پسر درکنار مادر مدالی می‌یابدکه چون قاب آن را می‌گشاید، درونش جز خاکستر چیزی نمـی‌یابد و در واقع زندگی نیز در نظرش خاکستری بیش نمی‌آید. از آثار دیگرگراتسیا این داستانهاست: دلد غربت *Nostalgie* (۱۹۰۵)، نیها دد باد *Canne al Vento* (۱۹۱۳) سرگـذشت سه خـواهر سالمند از خانواده‌ای اصیل‌که تنها صاحب ملکی کوچکند و خـانه‌ای‌کـه رو بـه ویرانی است و تنها مستخدم باوفائی‌که در دشواریها به‌آنان‌کمك می‌کند. نویسنده در ایـن داستان خصوصیتهای اسرارانگیز و محدود محیطی را کـه در آن همه‌کس در عالم واقعیت آمیخته به رؤیا بسر می‌برد، با بیانی زنـده وگویا وصف می‌کند. داستان آنالنا بیلسینی *Annalena Bilsini* (۱۹۲۷) سرگذشت بیوه زن جوانی است که مسؤولیت ادارهٔ پنج فرزند را برعهده دارد و برای آرامش‌کانون خانواده ازهمه چیز حتی از عشق خود دست می‌کشد و سعادت خانواده را که چندان آسان و بی زحمت فراهم نمی‌شود، بر نفع شخصی ترجیح می‌دهد. نـویسنده در این داستـان کشمکشهای دنیای اخلاقی و عاطفی را بـا روح خیال‌انگیز زنانه بیـان می‌کند. دلدا علاوه بر رومان تعداد فراوانی داستان کوتاه نوشته است‌که در مجموعه‌هائی فراهم آمده و آخرین مجموعه پس از مرگش به سال ۱۹۴۰ انتشار یافته‌است.

**گراتسیا** دلدا از نویسندگانی است‌که ادبیات ایتالیائی را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بـه سوی «ادبیـات محلی» کشیده و در نظـر بعضی ناقـدان بزرگتـرین بـانوی نویسندهٔ ایتالیا بشمار آمده است. دلدا در ۱۹۲۶ بـه دریافت جایزهٔ ادبی نـوبل نایل آمد.

ترجمه به فارسی: پیچك.

**دوبلین، آلفرد** Döblin, Alfred رومان‌نویس و مقاله‌نویس و شاعر آلمانی (۱۸۷۸-۱۹۵۷) آلفرد دوبلین در خانواده‌ای یهودی زاده شد و در آغاز جنگ جهـانی

اول قطع رابطهٔ خود را با یهودیت اعلام‌کرد. تحصیلات خود را در رشتهٔ پزشکی در دانشگاه برلین انجام داد و متخصص بیماریهای عصبی گشت. کار طبابت را از محله‌های فقیرنشین شهر آغازکرد و چندی بانام مستعار مقاله‌های طنزآمیز انتشار داد و از ۱۹۰۲ به رومان‌نویسی پرداخت. ادبیات در نظر دوبلین بیانی است از تجربه‌های شخصی. وی‌که به زیست شناسی و روانکاوی علاقهٔ خاص داشت و از شاگردان مکتب فروید بشمار می‌آمد، در آثارش دانش و هنر را بـه هم پیوند داده است. شهرت دوبلین در نویسندگی از ۱۹۱۵ با انتشار رومان **سه جهش یا تناسخ وانگ‌لون** *Die drei Sprünge des Wang-Lun* آغاز شد، در طرفداری از اصول فلسفهٔ آسیائی که در آلمان پس از جنگ رواج یافته بود. دوبلین هرگز به چین نرفته‌است، اما آسیائی‌که در رومانهایش وصف می‌کند، مظهری از افسانه‌ها و اساطیر بیشمار و غیرقابل توصیف این قاره است. اوکه از دنیای غرب سرخوردگی و نگرانی یافته بود، پیوسته در پی‌آن می‌رفت کـه بشر را هرچه بیشتر به قـدرت بدوی نزدیك‌گرداند. دوبلین تمایل خود را به جهان طبیعی و ابتدائی در دو جلد کتاب **والنشتاین** *Wallenstein* (۱۹۲۰) نشان داده و وحشت خـویش را از تمـدن صنعتی در داستان **غولها** *Giganten* (۱۹۲۴) بیان‌کرده است. دوبلین دراین داستان خیال‌انگیز ارتباط مسائـل مختلف ناشی از زندگـی صنعتی را مورد مطالعه قـرار می‌دهد. در نظراو ماشین به‌طور غول‌آسائی در قفس‌کشورها رشد می‌کند وناگهان دیوارها را می‌شکافد، خود را از بندها می‌رهاند و جـامعـه‌ای نو پـدید می‌آورد، شهرها را محاصره می‌کند، طراوت و جوانی عالم بشریت را به ماشین تبدیل مـی کند،کشاورزی را از توسعه باز می‌دارد وهمهٔ وسایل زندگی را مصنوعی می‌کند، ازآن پس جهان آدمی هر روز احساس خلاء می‌کند و همهٔ مصائب چون غول در برابرش قد بر می‌افرازد، اما سرانجام جهان به قانونی یگانه می‌گراید وآن قانون اخلاق است. از دوبلین در۱۹۲۷ منظومه‌ای به‌نام **ماناس** *Manas* منتشر شد و در ۱۹۲۹ داستان **میدان آلکساندر برلین** *Berlin Alexanderplatz* که‌از شاهکارهای وی بشمارآمد، اثری واقع‌بینانه‌که آثار جیمز جویس را بیـاد مـی‌آورد و پردهٔ نقاشی گسترده‌ای از زندگی روزانه و عادی طبقهٔ کارگر و رنجبر با مفاهیم انقلابی کـه درآن قالب محدود و رایج رومان درهم شکسته و به هنر سینما نزدیك شده است. دوبلین در ۱۹۳۳ خود را ناچار دید که آلمان نازی را ترك کند، پس بـه فرانسه

مهاجرت‌کرد و بعد از مدتی اقامت به تابعیت این‌کشور درآمد. پس از آن به اسرائیل و در ۱۹۴۰ به اتازونی سفرکرد. از آثار دوبلین به‌هنگام اقامت درکشور فرانسه داستان ببرآبی *Der Blaue Tiger* (۱۹۳۸) است. نویسنده در این اثر فرد را نشان می‌دهد که در چنگال جمع اسیر است و در اجتماعی بسر می‌برد که به قدرت غیر انسانی ماشین و صنعت سپرده شده است. دوبلین در این میان راه حلی جز قبول این ضعف وتسلیم در برابر زندگی جدید نمی‌یابد. دوبلین پس از آنکه مدتی‌کوشید تا با فعالیتهای سیاسی در صف سوسیالیسم، از شدت بدبینی خود بکاهد، در ۱۹۴۰ به مسیحیت‌گروید و مذهب کاتولیك را پذیرفت و علل تغییر دین خود را درکتاب مرد جاودانی *Der Unsterbliche Mensch* بیان‌کرد. ازآثار دیگر او **بخشوده نخواهد شد** *Pardon Wird Nicht Gegeben* (۱۹۳۵) است و اثر سه بخشی **نوامبر ۱۹۱۸** *November 1918* در سه جلد که در سالهای **۱۹۴۹ - ۱۹۵۵** منتشر شد. آخرین اثر دوبلین **هاملت یا شب دراز پایان می‌پذیرد** *Hamlet oder die lange Nacht nimmt ein Ende* است که پس از مرگ نویسنده انتشار یافت.

دوبلین به سبب تغییرتابعیت و خدمت در ارتش فرانسوی، از طرف هم میهنانش بخشوده نشد و خود نیز در ۱۹۴۵ به این نکته پی برد که هرگونه ارتباط را با مردم آلمان قطع‌کرده و سکوت منتقدان و احساس او از این‌که دیگر برای هموطنانش فردی بیگانه‌گشته است، همه موجب شدکه سالهای آخر عمر را در رنج بسیار و تنهائی اندوهبار بسر برد. درواقع دوبلین پس از احتضاری معنوی و طولانی چشم از جهان فرو بست. تنها ده سال بعد بود که ناشری از آلمان شرقی آخرین کتاب او **هاملت یا شب دراز پایان می‌پذیرد** را منتشر کرد و عده‌ای از منتقدان آن را برجسته‌ترین‌کتاب در ادبیات آلمان پس از جنگ دانستند وشاید پایان این شب دراز اشاره به دورهٔ تاریك و اندوهباری باشد که نویسنده آخرین ایام عمر درآن فرو رفته بود. زندگی و آثار دوبلین اگر هم سراسر از عوامل متضاد ساخته نشده باشد، می‌توان‌گفت‌که با تحول فراوان همراه بوده و همین‌امر قضاوت دربارهٔ آثار او را دشوار ساخته است. یکی از دوستان او گفته است: «دوبلین به‌طورمداوم درحال دگرگونی و نوگرداندن خود بود». وی با آنکه همهٔ تضادها را در خود جمع کرده بود، از یهودیت و مسیحیت، از آلمان و فرانسه،

از سوسیالیسم تا مذهب کاتولیك، عمیقاً فردی آلمانی باقی ماند. قطعاً نسل پس‌از او دربارهٔ این نویسندهٔ بزرگ قضاوت صحیح و بیغرضانه‌ای بعمل خواهد آورد. دوبلین در عالم ادب، از پیشوایان مکتب اکسپرسیونیسم شناخته شده است.

**دوده، آلفونس** Daudet, Alphonse داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۴۰ - ۱۸۹۷) آلفونس دوده در خانوادهٔ مرفهی در شهر نیم Nîmes در منطقهٔ پرووانس Provence زاده شد و در آفتاب جنوب فرانسه دورهٔ کودکی نشاطانگیز و پرحرارتی را گذراند، بسیار زودرس و حساس و رنجور بود و در دبیرستان شهر لیون با همهٔ بینظمی که داشت، شاگردی ممتاز بشمار می‌آمد. پس از ورشکستگی پدر ناچار شد در هفده سالگی بتدریس پردازد و پس از دو سال که از شغل خود ملول گشت، به‌کمك برادر بزرگتر در ۱۸۵۷ به پاریس رفت و به فکر نویسندگی افتاد. دوده در هیجده سالگی با انتشار دیوان ژنان دلداده *Les Amoureuses* چنان توفیقی بدست آوردکه ستون ادبی روزنامه‌ها دراختیارش گذارده شد و بدین ترتیب وضع مالیش سر وسامانی یافت، سپس به‌تئاتر روی‌آورد وسه نمایشنامهٔ کوچك نوشت ازاین قرار: آخرین معبود *La Dernière Idole* (۱۸۶۲)، غایبان از نظر *Les absents* (۱۸۶۳)، میخك سفید *L'Oeillet blanc* (۱۸۶۴)، این نمایشنامه‌ها چندان پیروزئی بدست نیاورد، اما دوده به موازات‌آنها به نوشتن اثر دیگری پرداخت‌که او را به‌شهرتی روزافزون رساند. مجموعهٔ نامه‌هایی‌از آسیای من *Lettres de mon moulin*(۱۸۶۶)، مجموعه داستانهائی بود از زندگی دوده درجنوب فرانسه‌که درآن با لحنی‌آمیخته با شوخ طبعی و با نثری روان ودلنشین وکم نظیر، زندگی مردم منطقهٔ پرووانس و زادگاه خودرا وصف‌کرده بود. این شاهکار هستهٔ مرکزی اثر معروف سه بخشی دوده‌گشت که‌آن نیز به زادگاهش اختصاص یافته بود. بخش اول به‌نام ماجراهای عجیب تارتارن اهل تاراسکون *Aventures prodigieuses de Tartarin de Tarascon* در ۱۸۷۲ منتشرشد. دوده در این اثر شخصیتی خلق‌کرده است متظاهر و لافزن با خیالپردازیهای افراطی و مظهر مردم غیور و با شهامت جنوب‌که مغزشان بر اثر آفتاب شدید از جوش و خروشی فراوان سرشار است و همهٔ حوادث غیرواقعی در نظرشان امری عادی جلوه می‌کند. تارتارن از طبقهٔ کاسب و پیشه‌ور شهر تاراسکون و مردی نیرومند و آتشین مزاج است که پیوسته به حوادث غیر عادی

می‌اندیشد و با نقل قصه‌های کم وبیش ساختگی از زندگی عجیب خود، شهرتی بدست می‌آورد. تارتارن ناگهان به هوس شکار می‌افتد و برای شکار شیر به افریقا می‌رود. نویسنده در این داستان خواننده را باخود به دنبال سفر تارتارن وحوادث آن می‌کشاند تا روزی‌که او درمیان استقبال‌گرم همشهریانش به‌وطن بازمی‌گردد. این بخش بسیار بدیع ومتنوع و سرشار ازتحرك زندگی است و از خیال‌انگیزیهای سرگرم‌کننده و شیوهٔ نگارش درخشان بهره‌مندکه درضمن عشق دوده را به‌پرووانس و مردمش نشان می‌دهد. بخش دوم تارتارن بر جبال آلپ *Tartarin sur les Alpes* در ۱۸۸۵ انتشار یافت. دوده در حالی‌که تارتارن را محصور از همشهریانش بر فراز جبال غول‌آسا نشان می‌دهد، دورنمائی خنده‌آور و تصویری مسخره‌آمیز از کشور سوئیس‌که مورد توجه جهانگردان وکوهنوردان است، پیش چشم می‌گذارد. دوده در این‌کتاب دیگر آن دودهٔ شهرستانی نیست، بلکه فردی پاریسی است که بیرحمانه جهانگردان و کوهنوردان و سوئیس مهماندار آنان را به باد ریشخند می‌گیرد. در بخش سوم بندرگاه تاراسکون *Port - Tarascon* (۱۸۹۰)، مردم تاراسکون‌که به سبب قصه‌های عجیب و قهرمانی تارتارن بسیار برانگیخته شده‌اند، بفکر می‌افتندکه درکشوری دوردست مستعمره‌ای تشکیل دهند و نام تاراسکون و شهامت او را در دریاهای جنوب جاودان سازند، اما این طرح خیالپرورانه پایانی غم‌انگیز برایشان به همراه می‌آورد و موانع طبیعی و حوادث ناگوار، آنان را به ناامیدی مطلق می‌کشاند. گرچه این بخش از بخشهای دیگر ملال‌آورتر است، اوضاع گوناگون، مردم بسیار عجیب و چشم‌اندازهائی را که غالباً به مناظر پرووانس تعلق می‌یابد، پیش چشم می‌گذارد. دوده در۱۸۶۸ اولین رومان خودرابه نام‌لو پتی شوذ *Le Petit Chose* انتشار داد که بیش از پیش او را به تودهٔ مردم شناساند و موجب شد که به همکاری با روزنامه‌های معروفی چون فیگارو Figaro و ایلوستراسیون L' Illustration و دیگر روزنامه‌ها دعوت شود. رومان لو پتی شوذ تقریباً زندگینامهٔ دوده و شامل بسیاری از خاطرات اوست، چون تغییر محیط خانوادگی، نقل مکان ازشهرستانی به شهرستان دیگر وتوجه به‌تفاوت اخلاقی افرادکه هرگز به سبب ارتباط ظاهری از میان نمی‌رود، دورهٔ تحصیل در مدرسه و پس‌از آن کار مشقت‌بار درکارخانهٔ ذوب فلزات. کتاب در ضمن شامل قسمتهایی‌دیگراست‌که چندان با زندگی نویسنده تطابق نمی‌یابد. لو پتی شوذ شاهکار

کوچکی است با بینشی دقیق و رنگی شاعرانه و تأثرانگیز و پرجاذبه که پیروزی پایداری بدست آورد. دوده که پیوسته شوق به تئاتر را حفظ کرده بود، در ۱۸۷۲ نمایشنامهٔ زنی اهل آرل *L'Arlésienne* را از کتاب **نامه‌هایی از آسیای من** استخراج کرد و در سه‌پرده برصحنه آورد. آهنگی که ژورژ بیزه Bizet برای این نمایشنامه ساخت، موجب پیروزی و جاودانگیش گشت. سال بعد، دوده مجموعهٔ **داستانهای دوشنبه** *Contes du lundi* را منتشر کردکه بر شهرت او افزود. این مجموعه شامل چهل قصه است که جنگ کوتاه، اما وحشتناك ۱۸۷۰ و محاصرهٔ پاریس و همهٔ چیزهای دیگر این زمان‌را وصف می‌کند وکسی نتوانسته است چون او این اوضاع و حوادث دردناك را در چندین صفحه بگنجاند. طبیعی بودن، سادگی و روانی این اثر روح داستان نویسی جنوبی را منعکس می‌کند. **داستانهای دوشنبه** پیروزی بسیار یافت و بر تودهٔ مردم اثری نیکو برجای گذاشت. دوده جز داستانهائی که دربارهٔ پرووانس و زندگی مردم آن نوشته، چندین رومان نیز دربارهٔ پاریس و محیط اجتماعی آن انتشار داده است. وی که مدتها منشی مخصوص دوك دومورنی Morny بود، توانست دربارهٔ طبقه‌های مختلف اجتماع و زندگی جامعهٔ اشرافی پاریس مطالعاتی انجام دهدکه به خلق رومانهائی از این قبیل منجر شد: **فرومون کوچکتر و ریسلهٔ بزرگتر** *Fromont jeune et Risler aîné* (۱۸۷۴)، سرگذشت دختر فقیری که به عنوان همبازی دختر ثروتمندی به خانوادهٔ او راه یافته و به پسر خانواده دل سپرده است. از این رومان نمایشنامه‌ای اقتباس شدکه در ۱۸۷۶ بر صحنه‌آمد. رومان **ژاك** *Jack* (۱۸۱۶) ازنظر احساسی باکتاب **لوپتی شوزمشابهتهایی** دارد، خاصه از نظر وصف دقیق اشخاص داستان و ترسیم بعضی از صحنه‌ها روش نقل را در قصه‌های دیکنز بیاد می‌آورد. از این رومان نیز نمایشنامه‌ای اقتباس شد که در ۱۸۸۱ در پاریس به اجرا گذاشته شد. رومان ناباب (نواب) *Nabab* (۱۸۷۷) رومان آداب و رسوم پاریسی و سرگذشت یکی از بزرگان تونس است که به فرانسه می‌آید. **شاهان در تبعید** *Les Rois en exil* (۱۸۷۹) که به «سبك پاریسی» دوده تعلق دارد، شرح حال شاه کوچکی از سرزمین تخیلی بالکان است. شاه که به وسیلهٔ شورشیان از سلطنت معزول گشته و به پاریس آمده است، ابتدا با عده‌ای از هواخواهان خود به سلطنت و پیروزی دوباره می‌اندیشد، اما کارش به مسیری تازه از زندگی می‌افتد و به عیش ونوش ولذت از محیط پاریس، می

انجامد. از داستانهای دیگر دوده که مربوط به «سبك پاریسی» اوست، این داستانهاست. سافو *Sapho* (۱۸۸۴) که از آثار بسیار مهم دوده بشمار می‌آید. موضوع این داستان بسیار ساده است، اما از تحلیل روانی و بیان واقعیت خاص بهترین رومانهای نیمهٔ دوم قرن نوزدهم برخوردار است. کتاب جاودانی *L'Immortel* (۱۸۸۸) به سبب هجو تندی که از آکادمی فرانسه درآن بعمل آمده بود، شهرت بسیار یافت وسالهای طولانی موجب مباحثه‌ها ومشاجره‌ها وحمله‌های تند به‌کسانی گشت که جلو آزادی هنر را می‌گرفتند، خاصه نمایندگان آکادمی که با روح ارتجاعی خود، درهای آکادمی را به روی بهترین نویسندگان زمان می‌بستند. این رومان از شیوهٔ نگارش دوده و روانی و وصف بسیار غنی و لحن طنزآمیز برخوردار است. دوده با آنکه در داستانهای خود، از مشاهدات و واقعیتها استفاده‌کرده، نتوانسته است مانند نویسندگانی چون فلوبر یا زولا درنقل وقایع جنبهٔ بیغرضی و بینظری را رعایت کند. وی‌که از حساسیتی شدید برخوردار بود، نسبت به بدبختیهای مردم ضعیف و طبقهٔ پائین جامعه همدردی و عطوفتی فراوان نشان می‌داد و از آنان در برابر اقویا دفاع می‌کرد. دوده از جهت علاقهٔ به ضعفا به دیکنز شباهت داشت و در واقع نمی‌توانست چیزی را وصف کند که فکر و روح او را به هیجان نیاورده باشد. دوده به سبب تلفیق شکل خاص داستانپردازی با واقع‌گوئی و لحن ملایم و طنزآمیز، نویسنده‌ای ممتاز بشمار می‌آید. رومانهای او که بیشتر به سرزمینهای جنوب و زادگاهش ارتباط می‌یابد، با نشاط و بذله‌گوئی خاص آمیخته است، اما نمایشنامه‌هایش که بیشتر پیرو سبك ناتورالیسم است، چندان توفیقی نیافته است. مرگ دوده به دنبال سی سال درد بیماری و رنجوری اتفاق افتاد. از او دو پسر باقی ماند به نام لئون و لوسین که هردو به راه نویسندگی افتادند. لوسین زندگینامهٔ پدر را با عنوان زندگی‌آلفونس دوده Vie D'Alphonse Daudet در ۱۹۴۱ منتشرکرد.

آلفونس دوده از آغاز تأسیس‌آکادمی گونکور Goncourt از اعضای فعال آن بشمار می‌رفت.

ترجمه به فارسی: نامه‌هایی از آسیای من ـ داستانهای دوشنبه ـ پسرك پهلوان شیرافکن ـ ستارگان ـ همسران هنرمندان ـ نیورونز زیبا.

**دوراس، مارگریت** Duras, Marguerite بانوی رمان‌نویس‌فرانسوی(۱۹۱۴- )
دوراس در داستان‌نویسی بیشتر به جنبهٔ تحلیلی حوادث توجه دارد، حوادثی که غالباً برای همجنسانش پیش می‌آید. آثار داستانی او از وحدت موضوع برخوردار است و از نظر قالب و ساختمان متنوع و تحول‌آمیز، چنانکه او را در ردیف نویسندگانی پیشرو قرار می‌دهد. مارگریت به رنجهای فردی با تیزبینی می نگرد- رنجهائی‌که بشر در میان آن ناگهان به سبب برخورد با دیگران یا با واقعه‌ای غیرمنتظر، هشیاری خودرا باز می‌یابد و از درون خویش ونیازهای اساسی وجود خود که تا آن زمان ارضا نشده است، آگاه می گردد. از آثار مارگریت این رومانهاست: زندگی آرام *La Vie Tranquille* (۱۹۴۴)، سدی بر اقیانوس آرام *Un Barrage Contre le Pacifique* (۱۹۵۰)، اسبهای کوچك تارکی‌نیا *Les Petits Chevaux de Tarquinia* (۱۹۵۳). نویسنده در این آثار بحرانهائی را وصف می‌کند که موجب آشفتگی روح بشر می‌شود و به فرو افتادن او در عالم تنهائی که خود سقوطی ناگوارتر است، منجر می گردد و در داستانهای زیر از بحرانهائی سخن می‌گوید که بشر را به عالم فساد می‌کشاند و قهرمان اصلی را به پیروی از اغواگرانی وامی‌دارد که مورد علاقه‌اش قرارگرفته‌اند: **مُدراتو کانتابیله** *Moderato Cantabile* (۱۹۵۸)، ساعت ده و نیم شب در تابستان *Dix heures et demie du soir en été* (۱۹۶۰)، میدان *Le Square* (۱۹۶۴) و مانند آن.
دوراس چندین نمایشنامه و فیلمنامه نوشته است‌که از همه معروفتر هیروشیما، عشق من *Hiroshima, Mon Amour* است در ۱۹۶۰. از غالب رومانهای مارگریت دوراس نیز فیلمهای سینمایی ساخته شده‌است.
ترجمه به فارسی: سدی بر اقیانوس‌آرام- هیروشیما، عشق من - مدراتو کانتابیله - درد.

**دورنمات، فریدریش** Dürrenmatt, Friedrich نمایشنامه‌نویس و رمان‌نویس سوئیسی‌آلمانی زبان (۱۹۲۱- ) دورنمات در حومهٔ شهر برن Berne زاده شد، فرزند کشیش بود و تحصیلات خود را در رشتهٔ ادبیات و فلسفه در زوریخ و برن انجام داد. چندی به‌کارطراحی ونقد ادبی پرداخت، سپس به نمایشنامه‌نویسی روی آورد. دورنمات درآغاز به‌سبب خلق‌آثار عجیب و غریب، چه ازنظر بیان،

چه از نظر موضوع و آزادی از هرنوع قید و سنت ادبی، سر وصدای فراوان برپا کرد. نمایشنامهٔ نابینا *Der Blinde* در۱۹۴۸ برصحنه آمدکه شهر ویران شده‌ای را براثرجنگهای سی‌ساله نشان می‌داد،و **رومولوس کبیر** *Romulus der Grosse* در۱۹۴۹. دورنمات در این دو اثر، زمان و مکان گذشته را ازنو ساخته و عناصر تاریخی را در سبك خاص خود بکارگرفته است. نمایشنامهٔ **فرشته‌ای به بابل می‌آید** *Ein Engel kommt nach Babylon* که در۱۹۵۷ بر صحنه آمد، بیش‌از آنکه وصف تمدنی نابودشده باشد، بیان زیبا و شاعرانه‌ای است از پیامبران و شاهان و مقدمه‌ای بر بناگذاردن برج بابل که از رؤیاهای دیرینهٔ دورنمات بشمار می‌آمد. **ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی** *Die Ehe des Herrn Mississipi* در ۱۹۵۲ اجرا شد و در ۱۹۵۷ درآن تجدید نظر بعمل آمد. این اثر عمیق‌ترین آثار دورنمات در نوع تراژدی ـ کمیك است و نمایشی معجزه‌آمیز و هجوی تند و نیرومند از طبقهٔ کاسب پولدار که همهٔ معیارها و ارزشهای جامعه را دگرگون ساخته است. در این نمایشنامه کسانی برصحنه آورده شده‌اند که برخلاف همهٔ موازین اخلاقی و نداهای وجدان، درکشتن همنوعان خود تردید به خود راه نمی‌دهند، قاضی می‌سی‌سی‌پی زن خود را بقتل می‌رساند، خود نیز به دست همسر دومش مسموم می‌گردد. اشخاص نمایشنامه همه مظهرخشونت وسختدلی‌اند، بی‌آنکه ازهیچگونه ارزشی برخوردار باشند. مردم یك روستا از پزشك و افراد انتظامی، از کشیش و کدخدا و آموزگار همه آماده‌اند که در راه بدست‌آوردن پول به‌آدمکشی مبادرت کنند، اما نبوغ‌آمیزترین نمایشنامه‌ای‌که تا آن زمان نویسنده‌ای سوئیسی نوشته و دورنمات را از بزرگترین نمایشنامه نویسان معاصر در سراسر جهان معرفی کرده است، نمایشنامهٔ **ملاقات بانوی سالخورده** *Der Besuch der alten Dame* (۱۹۵۶) است که به زبانهای مختلف ترجمه شده و در تئاتر برادوی Broadway امریکا با پیروزی برصحنه آمده است. این اثر نمایش مسخره‌آمیز جدیدی است همانند تراژدیهای کلاسیك. بانوی ثروتمندی به شهر زادگاهش می‌رود و بظاهر برای همشهریانش نیکبختی و ثروت همراه می‌برد و در واقع حس کینه‌توزی و انتقامجوئی را میان آنان رواج می‌دهد، برآتش سودجوئیها و ساده لوحیها تا حد جنایت دامن می‌زند. بانوی سالخورده در ازای پولی‌که به مردم زادگاه خود ارزانی می‌دارد، چه انتظار دارد؟ انتظار قتل مردی که روزی او را فریب داده و

ترك کرده است. نمایشنامهٔ فیزیکدانان *Die Physiker* (۱۹۶۲)، نمونهٔ جدیدی است از «تئاتر عینی» که قصد ندارد چیزی را به اثبات برساند، بلکه کشمکشهائی را پیش چشم می‌گذاردکه از مسائل پیچیده و گوناگون پدیدآمده است. دورنمات به تلویزیون و سینما علاقهٔ بسیار داشت، فیلمنامه‌های متعدد نوشت و چندی نیز کارگردان تئاتر و اوپرا گردید. وی نه‌تنها نمایشنامه‌نویس بزرگ، بلکه رومان‌نویس و نثرنویس دقیقی نیز بشمار می‌آید. رومانهای کارآگاهی او از ترسی‌که بر وجود بشر چیرگی دارد، مایه‌گرفته است. از جمله رومانهای اوست: قاضی و جلادش *Der Richter und sein Henker* (۱۹۵۲)، سوءظن *Der Verdacht* (۱۹۵۳)، وعده *Das Versprechen* (۱۹۵۸) و مانندآن. مقامهٔ معروفی نیز دربارهٔ تئاتر دارد با عنوان مسائل تئاتر *Theaterprobleme* (۱۹۵۵)، که در آن مسائل مربوط به تئاتر و موضوعهای تئاتر جدید را مطرح کرده است. دورنمات خاصه به سبب توجه به چیزهای عجیب و غریب و به سبب طنز عمیقی‌که به وسیلهٔ آن دنیای جدید و بطورکلی غلبهٔ ناتوانی و درماندگی را بر عالم بشری وصف می کند، شناخته شده است. دورنمات به مسائل انسانی ابعادگسترده‌ای می‌بخشد و تا حد وهم و خیال انگیزی پیش می‌رود. به‌گفتهٔ خود او «انسانها را مجسم کرده است، نه عروسکهای خیمه شب‌بازی را، حرکت و فعل و عمل را پیش چشم گذارده، نه فقط به‌داستانپردازی اکتفاکرده است. دنیائی را ساخته و نه‌خصیصه‌ای را.» وی به تمثال سازی توجه خاص دارد. از دانشمندان افراد ساکن تیمارستان می‌سازد، از امپراتور بانکداری فاسد تصویر می‌کند، از دربان خانه، مردی سیاسی و از هنرپیشه، مؤمنی ریاکار.

دورنمات به دریافت چندین جایزهٔ ادبی نایل آمده است، از آن جمله: جایزهٔ ایتالیا در ۱۹۵۸ برای نمایشنامه‌های رادیوئی، جایزهٔ منتقدان نیویورك در ۱۹۵۹، جایزهٔ شیلر در ۱۹۵۹ و مانندآن.

ترجمه به فارسی: غروب روزهای آخر پائیز و پنجری ـ ازدواج آقای می‌سی‌سی‌پی.

**دوکبرا، موریس** Dekobra, Maurice رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۵-۱۹۷۳)
موریس دوکبرا در جنگ جهانی اول همراه ارتش انگلیس در جنگ شرکت کرد و حال و وضع همرزمان خود را به شیوه‌ای هجوآمیز در کتاب آقایان **تومیها**

*Messieurs les Tommies* وصف کرده است. این کتاب در ۱۹۱۷ منتشر شد، سپس میان سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۵۷ سی وهفت رومان انتشار داد که بیشتر آنها از پیروزی و محبوبیت عـام برخـوردار گشت، از آن جمله است: نیمه شب ... میـدان پیگال *Minuit... Place Pigalle* ، کارتیه لاتن *Quartier Latin*، ماکائو یا جهنم قمار *Macao ou L'Enfer du Jeu* ، تیر باران‌شدهٔ سپیده‌دم *Fusillé à L'aube* و مـانند آن. از بیشتـر داستانهای موریس دوکبرا فیلمنامه تهیه شده‌است.

داستانهای موریس دوکبرا دنیائی را که وطن مشترك عمـوم جهانیان است، پیش چشم می‌گذارد که درآنها غالباً موضوعهای عاطفی و احساسی و پر تحرك مـورد توجه نویسنده قرار گرفته است.

ترجمه به فارسی: تیرباران‌شدهٔ سپیده‌دم ـ معشوقه‌های من.

**دوکورسل، پیر** Decourcelle, Pierre رومـان‌نـویس و نمایشنامـه‌نـویس فـرانسوی (۱۸۵۶-۱۹۲۶) دوکـورسل پس از انتشار نمـایشنـامـه ژیگولت *Gigolette* در ۱۸۹۴ به شهرت عظیمی دست یافت. ایـن نمـایشنامه در پنج پرده و هشت صحنه شامل حوادث رقت‌بار و تأثرانگیز زنـدگی دختر جـوان پاك و تیـره‌روزی است که سرانجام به خوشبختی دست می‌یابد. از نظر رومان نویسی، دوکورسل به‌سبب داستانهای فراوان و عامه‌پسند کـه غـالب آنها بـا حـوادث بیشمار و غیر منتظر و در عین حال با مبانی اخلاقی همراه است، شهرت و پیروزی بسیار یافت. آثـار او عبـارت است از رومـانهای دو کودك *Les Deux Gosses*، فانفان *Fanfan* در دو جلد (۱۸۹۶)، سرگذشت هیجان‌انگیز و پرحادثهٔ کـودك گمشده و زجرکشیده‌ای کـه قربانـی سوء تفاهمـات شدید پـدر و مـادرش گشته و سرانجـام بـه کانون خـانوادگـی بـاز می‌گردد، کـوسه‌هـای پاریس *Les Requins de Paris* (۱۹۰۳)، زن نوشندهٔ اشکها *La Buveuse de Larmes* (۱۹۰۸)، و نمـایشنامـه‌های تك خال گشنیز *L'As de Trêfle* (۱۸۸۳)، گـردن‌بند ملکـه *Le Collier de la Reine* (۱۸۹۶)، خال *Grain de Beauté* (۱۸۸۰)، پس از بـخشایـش *Après le Pardon* (۱۹۰۷)، پسر دیگر *L'Autre Fils* (۱۹۲۲) و مانندآن.

دوکورسل علاوه بر رومان و آثار نمایشی، با نـام مستعار شوفلوری Choufleury در روزنامهٔ فیگارو داستانهای کوتاه فراوانی انتشار می‌داد.

**دوگازینسکی، ادولف** Dygasinski, Adolf رمان‌نویس لهستانی (۱۸۳۹-۱۹۰۲) دوگازینسکی تحصیلات خود را به سبب شرکت در شورش سال ۱۸۶۹ لهستان ناتمام‌گذارد و پس‌از شکست در پراگ اقامت گزید، سپس به لهستان بازگشت و در شهر کراکو Cracovie مستقر شد، درآنجا کتابخانه وکالجی برای جوانان تأسیس کرد و به ادارهٔ نشریه‌ای اجتماعی و ادبی پرداخت، پس از شش سال به ورشو رفت و به‌تدریس در دبیرستان اشتغال یافت. در ۱۸۹۰ به برزیل سفر کرد تا وضع مهاجران لهستانی را بررسی کند، در ضمن روزهای متمادی را در جنگل بسر می‌برد و دربارهٔ زندگی حیوانات، خاصه قانون تنازع بقا مطالعه می‌کرد. نتیجهٔ این مطالعات به خلق اثری انجامید که شاهکار وی بشمار می‌آید. این اثر ضیافت زندگی *Gody Zycia* نام داردکه در ۱۹۰۱ منتشر شد، شامل بینشی دقیق وخارق‌العاده از زندگی حیوانات درجنگل، عادات، حوادث زندگی ومبارزه‌هاشان. داستان از اینجا آغاز می‌شودکه فاخته‌ای ماده به آشیانهٔ کوچکترین پرنده می‌رود و تخم می‌گذارد. تخم میان سایرتخمها و در زیربال پرندهٔ میزبان به‌جوجه تبدیل می‌شود. تولد فاختهٔ کوچك پرخور وجسور آغاز ویرانی و ورشکستگی و از هم پاشیدگی خانوادهٔ پرندهٔ میزبان را اعلام می‌کند که به‌نابودی جوجه‌های دیگر می‌انجامد. نویسنده باقدرتِ مشاهده و با سبکی شاعرانه صحنه‌ها و قطعه‌های ضمنی و عشقها و مبارزهٔ پرندگان یا حیوانات وحشی دیگر را برای شکار که غالباً به نابودی ضعیفان منجر می‌شود، بسیار زیبا وصف می‌کند، نقاشی جنگل به هنگام زمستان و توفان در این اثر از پر قدرت‌ترین و القاکننده‌ترین قطعه‌ها در ادبیات لهستان است. کتاب ضیافت زندگی سرود پرشوری است به افتخار طبیعت.

دوگازینسکی نویسنده‌ای دموکرات است و نسبت به موجودات ضعیف که پیوسته در چنگ اقویا گرفتارند، عطوفتی شدید احساس می‌کند. وی چندین داستان کوتاه دیگر انتشار داده است‌که همه او را استاد بیهمتای وصف عالم طبیعت و حیوانات معرفی می‌کنند.

**دولیل، آبه ژاك** Delille, Abbé Jacques شاعر فرانسوی (۱۷۳۸-۱۸۱۳) پدر دولیل وکیل دادگستری بود و خود او پس از پایان تحصیلات بتدریس پرداخت.

در ۱۷۶۹ منظومهٔ **گئورگیاس** *Georgics* اثر ویرژیل، شاعر روم باستان را با همان وزن، به شعر فرانسوی برگرداند که سبب شهرت ناگهانیش گردید و موجب شد که کرسی شعر لاتینی کولژدوفرانس به او واگذار گردد و در ۱۷۷۲ به عضویت آکادمی فرانسه درآید. دولیل پس ازآن منظومهٔ آموزشی و سودمند خود را به‌نام **باغها** *Les Jardins* در ۱۷۸۲ انتشار داد. این منظومه در چهاربند ساخته شده بود، در تنظیم و نگهداری باغ که در آداب و رسوم زمان مقام مهمی داشت. شاعر در این منظومه با روشنی و در عین حال به طور جدی کوشیده است که جاذبهٔ خاص طبیعت و سبك باغهای انگلیسی‌را که باب‌روز بود، نشان دهد، از چشم‌اندازهای وسیع و با شکوه و برقراری نظم و ترتیب و درختکاری تا عناصر تزئینی که در ترکیب ساختمان و زیبائی باغ تأثیر بسزائی دارد، مانند انواع گلهای بومی یا گلهای خاص کشورهای دوردست و صخره‌های مصنوعی و آبشار وپرتوافکنیهای متناسب،وتوانسته است همهٔ این عناصر را با استادی و زبردستی به‌طور زنده و جاندار پیش چشم بگذارد، صحنه‌های عاشقانه و شهوت‌انگیز بسازد و آن را با صوری ذهنی و لطیف و احساس حزن و اندوه بیامیزد. منظومهٔ باغها پیروزی عظیم کسب‌کرد و دولیل را به صورت بزرگترین شاعر عصر درآورد. دولیل در ۱۷۸۴ همراه سفیر فرانسه به قسطنطنیه رفت، از آثار باستانی یونان دیدن کرد و از ویرانه‌های عظیم آن برای ساختن منظومهٔ **تخیل** *L'Imagination* مایه‌گرفت‌که در ۱۸۰۶ منتشر شد. دولیل در انقلاب فرانسه از نظر مالی وضع دشواری یافت، پاریس را ترك کرد، چندی در شهر لورن Lorraine بسر برد و از آنجا به سوئیس، آلمان وانگلستان سفرکرد، همه جا مورد پذیرائی گرم قرارگرفت وبه‌طور خستگی‌ناپذیر بکار پرداخت. در ۱۸۰۲ به فرانسه بازگشت، ازدواج کرد وکرسی استادی را بار دیگر بدست آورد و آثاری را که در دوران تبعید ساخته بود، انتشار داد، ازآن جمله‌است: **مرد کشتزارها** *L'Homme des Champs* (۱۸۰۲) که درآن خردمندی کسانی را به اثبات می‌رساند که در دل طبیعت بسر می‌برند، خود را به‌آن می سپارند و به‌آرامش روح دست می‌یابند، بر طبیعت غلبه می‌کنند، از سرچشمه‌های آن سود می‌برند و نیازهای خود و دیگران را رفع می‌کنند. شاعر همچنین از گوناگونی گیاهها و چشم‌اندازهائی‌که عالم خلقت در برابر چشم ما گسترده است وصفهای زیبائی بعمل می‌آورد، چنانکه گوئی طبیعت برای او

کارگـاه شعر است. این اثر نـزد مردم مقامی برابر منظومـهٔ **گئورگیاس** ویرژیل بـدست آورد. از آثار دیگر دولیل این اشعار است: سرودی دربارهٔ جاودانگی روح *Un Dithyrambe sur l'immortalité de l'âme* (۱۸۰۲)، **شفقت** *La Pitié* (۱۸۰۳)، **سه عـالَم طـبـیـعـت** *Les Trois Règnes de la Nature* (۱۸۰۹)، **گفت و شنود** *La Conversation* (۱۸۱۲)، **پیری** *La Vieillesse* (۱۸۱۳) و مـانـنـد آن. دولیـل همچنین ترجمه‌هائی از **انئیـد** *Aeneid* اثر ویرژیل، **بهشت گمشده** *Paradise Lost* اثر میلتون و **مقاله‌ای در باب انسان** *An Essay on Man* اثر الگزاندر پوپ به عمل آورده است.

دولیل آرزو داشت‌که ویـرژیل عصر خـودگـردد و تـا حـدی مـوفق شد. لطف احساسهایش در شعر، که چیزی باب طبع مردم زمان بود، نظم کامل و بی‌نقص وی کـه او را شاعری کلاسیك نشان می‌داد، استادیش در وصف، همه مـوجب می‌شد که در ذهـن معاصران مقـامی در حد ویرژیل بـدست آورد. دولیل هنگامـی کـه شعر کلاسیك در حال نـزع بود و شعر رومانتیك نیز هنوز زاده نشده، مردم عصر را با اشعار خـود خیره می‌کرد. برایش ضیافتها ترتیب مـی‌دادند وکمـال احترام را در باره‌اش مـرعی می‌داشتند. او نیز کـه سخنوری چیره‌دست بود، در محـافل ادبی حضور می‌یافت و اشعار خود را با لطف و ظـرافت خـاص قرائت مـی‌کرد، گوئی مردم زمان نسبت بـه ایـن شاعر القا کنندهٔ پراحساس عـالم طبیعت، نیازی درونی حس می‌کردند. در مرگ شاعر که به‌دنبال نابینائی طولانی صورت گرفت، مراسم باشکوه و پرافتخار برگزار گردید، اما شهرت او پس از مـرگ کم‌کم رو به‌کاهش نهاد.

**دوما (پدر)، آلکساندر** Dumas (père), Alexandre رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۰۲-۱۸۷۰) پدر آلکساندر دوما، ژنرال ارتش جمهوری بود وپس از مرگ خود در۱۸۰۶ خانواده را در فقر شدید باقی گذارد. آلکساندر پس ازچند سال تحصیل نامنظم ناچار گشت‌که برای تأمین معاش بکار پردازد، در پانزده سالگی در چندین دفتر وکالت دعاوی مشغول شد و در بیست سالگی به پاریس رفت و بـه سفارش یکی از دوستان متنفذ در دفتر دوك دورلئان Duc d'Orléans بکار پرداخت، اما جز به فکر کسب شهرت از راه نویسندگی نبود و همینکه وضع مـالیش بهبود

یافت، به وسیلهٔ مطالعه و آموزش نزد خود بر وسعت معلومات افزود و به نشر چند شعر و چند داستان دست زد و از ۱۸۲۵ برای تئاترها نمایشنامه نوشت، اما شهرت اصلی را در ۱۸۲۹ با نوشتن نمایشنامهٔ هانری سوم و دربارش *Henri III et sa Cour* بدست آورد. این اثر منثور در پنج پرده در ۱۱ فوریهٔ ۱۸۲۹ درکمدی فرانسز برصحنه آمد و پیروزی عظیم بدست آورد. موضوع نمایشنامه اشکالتراشیها و دسیسه‌های پیچیدهٔ سیاست درباری و در ضمن ماجراهای عشقی درباریان بود. این اولین اثر استادی خارق‌العادهٔ دوما را در بهره‌گرفتن از منابع تاریخ ملی فرانسه و استخراج نمایشنامه‌های رومانتیك از این ذخایر پایان ناپذیر نشان می‌داد و او را راهگشای هنر تئاتر جدیدی معرفی می‌کردکه تقریباً ربع قرن بر صحنه‌های تئاتر فرانسه تسلط یافت. ادراك عمیق دوما ازهنر نمایشی وسهولت بیان او را از چنان پیروزئی دراین راه برخوردار کرد که ویکتورهوگو، پیشرو واقعی تئاتر رومانتیك هرگز به‌آن دست نیافت. ازجمله نمایشنامه‌های تحول‌انگیز دوما این آثار است: آنتونی *Antony* (۱۸۳۱) که از نظر تئاتر رومانتیك پیروزی فراوان بدست آورد. موضوع این نمایشنامه عشقهای افراطی بود که حد و مرزی نمی‌شناخت و با آئین و قراردادهائی که بر اجتماع حکومت داشت، پیوسته در مبارزه بود. برج نل *La Tour de Nesle* در پنج پرده‌که در ۱۸۳۲ برصحنه آمد و از توفیق بسیار برخوردارگشت. عنوان نمایشنامه مربوط به افسانه‌ای است که ازبرج نل مخفیگاهی برای جنایت می‌سازد، خاصه این افسانه که همسر لوئی دهم پادشاه فرانسه و خواهرش در پی شبی عاشقانه عشاق خود را در آن بقتل می رسانند و این خود موضوعی برای تئاترهای رومانتیك می‌گردد. نمایشنامهٔ برج نل با بیانی پرطمطراق و رنگین حوادث جالب توجه و در عین حال غم‌انگیز عاشقانه‌ای راکه جا به‌جا با این برج رابطه می‌یابد، پیش چشم می‌گذارد. دون ژوان مارانیا یا سقوط فرشته *Don Juan de Marana ou la Chute d'un ange* (۱۸۳۷) نمایشنامه‌ای خیال‌انگیزکه نویسنده در آن آسمان و زمین را در برابر تجاوز این اغواگر معروف قرار می‌دهد، حتی فرشته‌ای که به صورت راهبه برای نجات روح گناهکار دون ژوان به زمین می‌آید، به او دل می‌سپارد، از فرشته‌خوئی دست می کشد و خود را به او تسلیم می‌کند. دوما بعدها از رومانهای خود نیز تعداد فراوانی نمایشنامه اقتباس‌کرد و در حدود پانزده نمایشنامه نیز پس از مرگش بر

صحنه آمد. وی با آنکه نویسندهٔ بزرگ آثار نمایشی بشمار می‌آمد، از ۱۸۳۹ به رومان نویسی دست‌زد و از رومانهای تاریخی‌آغازکرد که همه با پیروزی بزرگی همراه بود. او که ذوق نمایشی عمیقی داشت، در رومانهای تاریخی‌نیز به‌حوادث جالب توجه و اعمال رنگارنگ و مردان بزرگ علاقه نشان می‌داد. در واقع تاریخ درنظر دوما سرچشمه‌ای از هیجانها بودکه تنها از امور استثنائی وغیرعادی پدید می‌آمد، نه از واقعیتهای ساده. خود او نیز در خلق مکالمه‌ها و صحنه‌های پرتحرك و نوع نقل استعداد شگرفی داشت‌که خاص رومان نویسیش بود. تعداد رومانهای دوما به هشتاد می‌رسد که غالب آنها تنها نوشته شده وبعضی نیز با همکاری ماکه Maquet استاد جوانی‌که دوما از ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۱ با وی همکاری داشته است. از معروفترین رومانهای دوما که با همکاری ماکه نوشته شد، رومان سه تفنگدار *Les Trois Mousquetaires* (۱۸۴۴) است. اشخاص این داستان سه نجیب زاده و سه دوست جدا نشدنی، از تفنگداران لوئی سیزدهم‌اند که بعدها چهارمین نیز به نام دارتانیان D'Artagnan به جمع‌آنان می‌پیوندد و قهرمان اصلی داستان می‌گردد. ارتباط حوادث در این رومان بزرگ استعداد فراوان دوما را در هنر نقل نشان می‌دهد. درواقع دوما از توده‌های مطالب تاریخی اثری افسانه‌ای و بدیع و جاندار آفریده است‌که از غنای فراوان صور ذهنی و سهولت بیان برخوردار است. سه‌تفنگدار در میان آثار فراوان دوما و جانشینان او شاهکاری بیهمتا بشمار آمد و هنوز ازکتابهای پرخوانندهٔ جهان محسوب می‌شود. پیروزی این داستان چنان برق‌آسا و کامل بودکه دوما دنبالهٔ آن را در داستان بیست سال بعد *Vingt ans après* گرفت و سال بعد، در ۱۸۴۵ انتشار داد. در این داستان دارتانیان می‌خواهد که‌گروه چهار نفری معروف خود را که بر اثر حوادث و گذشت زمان پراکنده شده‌اند، جمع کند. سومین داستان از این رومان بزرگ با عنوان ویکنت دو براژلون *Le Vicomte de Bragelonne* در۱۸۴۸ انتشاریافت. داستان اول این سلسله شخصیت مستبد ریشلیو Richelieu را معرفی می‌کند، داستان دوم شخصیت مازارن Mazarin و عصر آشفتهٔ حکومت آن دوتریش Anne d'Autriche را پیش چشم می‌گذارد و در سومین داستان، خواننده به دورهٔ پرشکوه و پر جاه و جلال سلطنت لوئی چهارده برده می‌شود. قهرمان داستان اخیر همان دارتانیان است‌که به میانسالی رسیده، سه تفنگدار دیگر را رها کرده و با مأموریتهائی که

انجـام داده، از نـزدیکان لوئی چهارده گردیده است. داستان در این بخش صورت وقایع نگاری به خود می‌گیرد وعشقهای شاه و سقوط فوکه Fouquet و روی کار آمدن کولبر Colbert و سایر وقایع تاریخی‌را منعکس می‌کند. ازنظر تصویر وقایع تاریخی، داستان اخیر مهمترین بخش بشمار می‌آید و ازنظر توصیف محیط عصری خاص، صادقانه‌ترین بخشها. این رومان عظیم که در آغاز از طرف نویسنده برای دو جلد در نظر گرفته شده بود، به چهار جلد رسید، زیرا تاریخ کـه در شروع کار تنها زمینهٔ حوادث بود، در جلدهای بعد بتدریج مقـام مهمی یـافت. رومان بسیار معـروف دیگـر دومـا کنت دومونت کریستو *Le Comte de Monte-Cristo* در ۱۸۴۵ منتشر شد و توجه عـامه را به خود جلب‌کرد. داستان سرگذشت مسافر مرموزی است با چهره‌های گوناگون‌که با ثروت افسانه‌ای خـود قصد دارد جـامعهٔ اشرافی پاریس را دگرگون‌کند زیرا سالها پیش درشب عروسی خود به وسیلهٔ رقیب عشقیش به تهمت طرفداری از ناپلئون به زندان افتاده است. غنای تخیل و نقـل حوادث خارق‌العاده آمیخته باروانی سبك، موجب شده است‌که کتاب برای خواننده‌کشش فوق‌العاده دربر داشته باشد. شهرت این داستان با نمایشنامه‌ای‌که خـود نویسنده ازآن اقتباس کرد، ادامه یافت. دوما که قبل از اقتباس سه تفنگدار برای نمایش، پیروزی بزرگی در عالم تئاتر بدست آورده بود، مصمم شد کـه تئاتری خصوصی دایرکند، پس تئاتر تاریخی Théatre Historique را بـوجود آورد و مخارج گزافی برای ساختن آن متحمل شد و نمایشنامه‌های خـود را درآن بـر صحنه آورد کـه کارش با همهٔ پیروزی، سرانجام به ورشکستگی انجامید و دوما از ترس طلبکاران به بلژیك گریخت. در بلژیك یك سلسله رومان دنبـاله‌دار با عنوان کلی خاطرات یك پزشك *Mémoires d'un Médecin* نـوشت، از آن جملـه داستـان ژوزف بالسامو *Joseph Balsamo* مردی، با قدرت شگرف هیپنوتیزم‌که به وسیلهٔ این قدرت حوادث آینده را درکشورهای مختلف پیش بینی می‌کند و قصد دارد در جوامع گوناگون و حتی در محیط دربار که به سبب فساد در راه سقوط است، انقلابی پدید آورد. پس دسیسه‌های پنهانی آغاز می‌کند، تصویرهای خیره‌کننده از دربار، صفات قهرمانان و اختلاط عجیب عالم واقع وخیـال، به‌این اثر قدرتی فراموش ناشدنی می‌بخشد. شاید دوما هرگز چنین پـرده‌ای از صور ذهنی و هیجـان و ریـزه‌کاری در دسیسه پیش چشم نگستـرده بـاشد. از داستـانهـای دیگـر ایـن سلسله گردن‌بند ملکه

*Collier de la Reine* (۱۸۴۹) و آنژ پیتو *Ange Pitou* (۱۸۵۱) است که هر دو با پیروزی همراه بود. رومان شوالیه دو مزون روژ *Le Chevalier de Maison Rouge* نیز در ۱۸۴۶ توفیق بسیار بدست آورد. دوما چندین اثر تاریخی نیز انتشار داد، از آن جمله است: کشور گل و فرانسه *Gaule et France* (۱۸۳۲)، ژاندارک *Jeanne d'Arc* (۱۸۴۲)، لوئی چهارده و قرن او *Louis XIV et son Siècle* و مانند آن. سلسله سفرنامه *Impressions de Voyage* که مربوط به‌سفرهای دوما درکشورهای اروپائی میان سالهای ۱۸۳۵و۱۸۵۹ است، او را استاد درجهٔ اول نقل و گزارش معرفی می‌کند، توصیفهای بیشمار و یادداشتهای فراوان دربارهٔ کشورهای مختلف آمیخته با لطیفه‌ها، نظریه‌های تاریخی و نوشته‌های جغرافیائی، کتاب را چون میدان وسیعی ساخته است که دوما با قدرت نقل وبینش جهانی درآن امکان جولان یافته است. خاطرات من *Mes Mémoires* از۱۸۵۲ تا ۱۸۵۴ در بروکسل به‌صورت پاورقی منتشر شد که زندگی دوما را چون رومانی ماجراجویانه و قصه‌هائی دنباله‌دار ساخته که هم سرگرم کننده و پرجاذبه است و هم مدرکی گرانبها از نقطهٔ نظر تاریخی و تحلیل روانی بشمار می‌آید. دوما در ۱۸۵۳ به پاریس بازگشت و به نشر روزنامه و مجله‌ای پرداخت که دخالت مقامات سانسور موجب شد تا دست از آن بردارد و بار دیگر پاریس را ترك کند. این بار دوما به ایتالیا رفت و در مبارزه‌های استقلال طلبانهٔ گاریبالدی Garibaldi شرکت کرد و پس از چهار سال اقامت در ناپل و ماجراهای بسیار به پاریس بازگشت.

آلکساندر دوما که در سراسر زندگی از آثار خود ثروت فراوان بدست آورده و چشمان مردم پاریس را به وسیلهٔ پذیرائیهای پرشکوه و زندگی مجلل خود خیره ساخته و قصر و تئاتر شخصی بنا کرده بود، آخرین سالهای عمر جیره خوار پسر و دختر خودگشت. وی در حدود سیصد رومان و نمایشنامه و تعداد بیشماری مقاله از خود باقی گذاشت. آثارکامل او شامل ۱۰۳ جلد است. این مطلب درست است که دوما سبك خاصی نداشت و تاریخ ادبیات فرانسه به همین جهت چندان او را نستود، اما آثار عظیمش مانند آثار هوگو و بالزاك از پر خواننده‌ترین آثار عصر رومانتیك بشمار آمده و قهرمانان داستانهایش با وجود عدم ثبات روحی، اشخاصی فراموش نشدنی مانده‌اند. شاید نتوان دوما را با معیار ارزشهای دیگر نویسندگان سنجید، اما وی خالق افسانه‌هائی است که فرانسه از قرنها پیش

به خود ندیده بود.

ترجمه به فارسی: سه تفنگدار ـ کنت دومونت‌کریستو ـ لورد هوپ ـ شوالیه دومزون روژ (دوجلد)ـ ژوزف بالسامو ـ شوالیه دارمنتالـ لوئی چهاردهم وعصرشـ محبوس سنت هلن یا سرگذشت ناپلئون ـ لارن مارگو ( دو جلد ) ـ لالهٔ سیاه ـ معشوقهٔ لوئی پانزدهم (چهار جلد).

**دوما (پسر)، آلکساندر** Dumas (fils), Alexandre نمایشنامه‌نویس ورومان‌نویس فرانسوی (۱۸۲۴-۱۸۹۵) آلکساندر دوما (پسر) فرزند نامشروع آلکساندر دوما (پدر) بود و در کودکی مورد بی‌اعتنائی و بیمهری او. سالها با مادرش در فقر زیست، تا آنکه در نه سالگی به یکی از شبانروزیهای پاریس سپرده شد و تا هفده سالگی آنجا ماند. در کالج تحصیلات درخشانی انجام داد و به دریافت جایزه‌های متعدد نایل آمد. پس از آنکه شش ماه در خانهٔ پدر اقامت کرد، مصمم گردید که به جبران گذشته زندگی‌آزاد و مستقلی داشته باشد، پس در لذت و بی‌بندوباری فرو رفت و چنان در این راه افراط کرد، که هنگامی که به سن قانونی رسید، ناگهان خود را دربرابر قرض هنگفتی یافت‌که خاصه برای نوجوانی چون او که هیچگونه عایدی نداشت، کمرشکن بود. او خود بعدها در این باره نوشته است: «در حالی‌که نمی‌دانستم چه باید کرد، به ادبیات روی آوردم.» و باید پذیرفت که در واقع برای این کار ساخته شده بود. دوما ابتدا در ۱۸۴۵ دیوانی با عنوان گناهان دورهٔ جوانی *Péchés de Jeunesse* انتشار داد که چندان جلب توجه نکرد. سپس نمایشنامهٔ منظوم تك پرده‌ای جواهر ملکه *Le Bijou de la Reine* را برصحنه آورد. از آن پس همهٔ آثار خود را به نثر نوشت و پس‌از بازگشت ازسفری به اسپانیا که در ۱۸۴۶ به همراهی پدر انجام داده بود، رومانی به‌سبك رومانهای پدر انتشارداد به‌نام ماجراهای چهارزن ویك طوطی *Les Aventures de Quatre Femmes et d'un Perroquet* که در شش جلد در سالهای ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ انتشار یافت. دوما که پی برد در انتخاب این شیوهٔ رومان‌نویسی به راه خطا رفته است، مصمم شد که دنبالهٔ داستانهای کاملاً تخیلی را رها کند و همهٔ هنر نویسندگی را در بارهٔ بینش مستقیم جامعه بکار اندازد و واقع‌بینانه جامعه را چنان که می‌بیند ترسیم کند و از این آزمایش پیروزمندانه بیرون آمد، چنانکه در ۱۸۴۸ و در بیست و

چهـار سالگـی بـا انتشار رومـان لا دام اوکاملیا *La Dame aux Camélias* به چنان شهرتی برق‌آسا دست یافت که کمتر از شهرت پدر نبود. پدر نیز از این پیـروزی بـرخود بالید و پسر را بهترین اثـر خویش خواند. موضوع داستان لا دام اوکاملیا عشق جـوانی از خانـواده‌ای اصیل است به نام آرمان دووال Armand Duval به روسپی پرجاه و جلالی به نام مارگریت گوتیه Marguerite Gautier که براثر عشق عمیق خـود به جوان، از عشاق دیگر دست کشید تا به عشق تازه صفا و پاکی و استحکام بخشد، پس، از جامعه کناره گرفت و با دلدار خود در خانهٔ کوچکی دور از محیط شهر بسر برد، تا آنکه پدر معشوق به دیدنش رفت و با آنکه به صداقت عشق او پی برد، از او خواست که با این عشق در راه سعادت فرزند و خوشبختی خـانواده‌اش سدی ایجاد نکند. مارگریت پس از این ملاقات به فـداکاری عظیمی دست زد، بـی‌آنکه دلدار را از این برخورد آگاه سازد، از خانه گـریخت. آرمان دووال به تصور اینکه مارگریت از او ملول‌گشته است، نسبت به او بدگمان شد و روزی‌که پس از ماهها درمحفلی درپاریس او را با دیگری دید، مقدار پولی‌را که دربازی برده بود، به‌جانبش پرتاب کرد، تا بدین‌طریق به او بفهماندکه حسابشان را تسویه کرده است. مارگریت از این رفتار تحقیرآمیز چنان انـدوه عمیقی یافت کـه سلامتش متـزلزل شد و بیمـاری سل بصورتی حاد و درمـان ناپذیر او را از پای درآورد. همینکه آرمان دووال از حقیقت امر آگاه شد، بـه بالینش شتافت تا آخرین لحظه‌ها را درکنارش بسر برد. دوما در مدت سه سال پس از آن به قصد پرداخت وامهای خویش، دهها رومان نوشت‌که در همهٔ‌آنها آداب و رسوم جامعه و زمان خود را تصویر کـرده بود. در این زمان به دعوت یکی از بستگان پـدر به تئاتر روی آورد و تا سالها، رومان‌نویسی را کنار گذارد. در ۱۸۵۲ ازداستان لا دام اوکاملیا نمایشنامه‌ای ساخت که در پاریس و خارج از آن پیـروزی عظیمی بدست آورد و بـه طور قاطع می‌توان آن را سرآغاز نمایشنامه‌های آداب ورسوم دانست، نمـایشنامه‌ای آمیخته از احساسی عـاشقانـه و بینشی واقعی از جـامعه و مسائـل آن . قدرت و تأثیر نمایش لا دام اوکاملیا چنان بود کـه مـارگریت را قهرمانی مافوق قهرمانان رومانتیسم قبل از خود ساخت و در وجودش نیروئی از انسانیت قابل توجه و برجسته نمایان‌کرد. دوما با اجرای نمایشنامهٔ دیان دو لیس *Diane de Lys* در ۱۸۵۳ پیروزی تازه‌ای بدست آورد. وی کـه بار سنگین قـرض

را از دوش برداشته بود، توانست آزادانه و پیاپی نمایشنامه‌های جدید بر صحنه آورد، از آن جمله است: سبکسران *Le Demi-Monde*، کمدی‌آداب و رسوم‌که در پنج پرده در۱۸۵۵ اجرا شد و بلیغ‌ترین وعمیق‌ترین و بی‌پرواترین اثر دوما بشمار آمد. دختری زیبا و طناز با وجود گذشتهٔ مغشوش و ناپاك با جوانی شرافتمند و بیخبر از همه‌چیز ازدواج می‌کند و فاسق دختر می‌کوشد تا جوان را از گذشتهٔ او آگاه سازد و در این راه حوادثی پیش می‌آید. مسألهٔ پول *La Question d'Argent* در ۱۸۵۷ در پنج پرده برصحنه آمد. دوما که پیوسته در اندیشهٔ اصلاح اخلاق جامعه بود، در این اثر جامعهٔ سرمایه‌داری و عطش سیری‌ناپذیرش را به پول وصف می‌کند و بانکدار ثروتمندی را نشان می‌دهد که برای بدست آوردن پول بیشتر، همه‌چیز را زیر پا می‌گذارد و سرانجام نیز همهٔ حسابهایش غلط درمی‌آید. دوما به وسیلهٔ لحن مسخره‌آمیز و لطیفه‌گوئی خویش این نمایشنامه را بسیار جالب توجه ساخته است. نمایشنامهٔ پسر نامشروع *Le Fil naturel* در ۱۸۵۸ و پدر مسرف *Un Père Prodigue* در ۱۸۵۹ به اجرا گذاشته شد. دوما در همهٔ این کمدیها خود را مصلح بی‌پروای جامعه، طرفدار تساوی زن و مرد، دشمن بیعدالتیها وریاکاریها معرفی می‌کند، قهرمانان نمایشنامه‌های او همه‌جا سخنگوی صادق شخص وی بشمار می‌آیند و او در خلق صحنه‌های پرتحرك و گفت و شنودهای آمیخته با زیرکی و هشیاری و فصاحت و بلاغت، استادی خاص نشان می‌دهد. دوما درحدود ۱۸۶۰، به سبب بیماری ناشی از کار زیاد، از نوشتن دست برداشت و به استراحت پرداخت و چهار سال بعد در ۱۸۶۴ هنگامی که سلامت خود را باز یافت، قلم به دست گرفت و پیروزیهای خود را ادامه داد. سلسله نمایشنامه‌هائی که دوما در این دوره نوشت در عداد نمایشنامه‌های اخلاقی و تربیتی قرار گرفت که بیشتر آنها مسائلی را مانند ازدواج، فسق و فجور، فرزندان نامشروع و روسپی‌گری مطرح می‌کند، از آن جمله است: دوست زنان *L'Ami des Femmes* در پنج پرده که به سبب وصف گویا و شیوهٔ صادقانه وتحرك صحنه‌ها بسیارجلب‌توجه کرد. اندیشه‌های مادام اوبره *Les Idées de Madame Aubray* در ۱۸۶۷ در چهار پرده اجرا شد و موضوع آن تا حدی نمایشنامهٔ لا دام او کاملیا را بیاد می‌آورد و از ساختمان و ترکیبی نیرومند و شرح و بسطی منطقی و گفت وشنودهائی جاندار وگیرا برخوردار بود. شاهزاده خانم ژورژ *La Princesse Georges*

در ۱۸۷۱ از سبك تئاتـرهای کلاسیك پیروی کرده و بـه وحدت سه‌گانـه پـایبند است، اما از نظـر موضوع با خصوصیتها و سلیقه و احساس زمان وفق مـی‌دهد. همسر کلود *La Femme de Claude* در سه پرده، در ۱۸۷۳ مورد ستایش فراوان قـرار گرفت. زن بیگانه *L'Étrangère* در ۱۸۷۶ برصحنه آمد. دوما کـه همه‌جا از فساد جامعهٔ فرانسوی شکوه دارد، بنای این نمایشنامه را برفرضیهٔ علمی قـرار مـی‌دهد و چنین ادعـا مـی‌کند که باکتریها یا باسیلها ممکن است از راه توارث بـه آدمی انتقال یابد و قسمتهای سالم بدن را تباه سازد. جامعهٔ در حال اضمحلال نیز شکار ایـن باکتریهاست. ایـن نمایشنامه در نظر دوما سرگذشت غـم‌انگیز جامعه‌ای در حال اغتشاش و اختلال است. فرانسیون *Francillon* در ۱۸۸۷ از پر جاذبه‌تـرین و درخشانترین کمدیهای آداب و رسوم دوماست و در آن سوءتفاهمها و تیـرگیهای میان زن و شوهر که سرانجام به آشتی می‌انجامد، نشان داده شده است. دیباچه‌ها و یادداشتهائی کـه دوما به چاپ مجموعـهٔ نمایشنامه‌هایش بـا عنـوان تئاتر کامل *Théâtre Complet* افـزوده است، به سبب درخشندگی سبك نـگارش و شمول افکار تازه بسیار پرارزش است.

دوما به طور مسلم نقاش چیره دست و صادق جـامعه است کـه با واقع‌بینی بسیار برضد ادراکهای رومانتیك و خیالپردازانه از زندگی بپا خاست و اگر چـه بسیاری از نمایشنامه‌هایش به سبب القای افکارگستاخانه و نو بحثها و مشاجره‌هـای شدید بـرانگیخت، پیـوسته نمایشنامه‌نـویس محبوب نیمهٔ دوم قرن نوزده باقی مانـد. آلکساندر دوما، پسر، در ۱۸۷۴ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

ترجمه به‌فارسی: عشق و ناکامی (سرگذشت خانم کاملیا).

**دویل، سر آرثر کانـن** Doyle, Sir Arthur Conan رومان‌نویس انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۳۰) دویل دراسکاتلند زاده شد و تحصیلات پزشکی را در دانشگاه‌ادینبورگ بپایان رساند، سپس در سمت پزشك نیروی دریائی بـه دریاهای شمال و سواحـل افریقا سفر کـرد، در اردوی سودان در افـریقا و پس از آن در جنگ جهانی اول شرکت کـرد و در ضمن به نویسندگی روی آورد و بـه نوشتن داستانهای جنائـی پـرداخت. اولین داستـانش در ایـن زمینه بـه نـام مطـالعه‌ای در جامهٔ سرخ *A Study in Scarlet* در ۱۸۸۷ منتشر شد که اولین‌بار شخصیت مشهور داستانها و

کارآگاه مخلوق اورا معرفی می‌کرد. این اثرکه با پیروزی بسیار همراه شد، دویل را برآن داشت‌که دنبالهٔ طبابت را رها کند و یکباره به ادبیات روی‌آورد. شهرت اصلی کانن دویل به‌سبب خلق قهرمان معروف خود شرلوك هومز *Sherlock Holmes* است‌که سرگذشت اویك سلسله داستانهای جنائی وکارآگاهی را تشکیل می‌دهد، از آن جمله‌است: حوادث زندگی شرلوك هومز *The Adventures of Sherlock Holmes*، خاطرات شرلوك هومز *The Memoirs of Sherlock Holmes* و مانند آن که غالباً میان سالهای ۱۸۹۱ و ۱۹۲۵ نوشته‌شده و شامل ده داستان است. شرلوك هومز قهرمان داستانهای کانن دویل چنان محبوبیتی یافت‌که به‌صحنهٔ تئاتر نیزکشیده شد. دویل جز داستانهای کارآگاهی وجنائی تعداد فراوانی رومان تاریخی‌انتشار داد، از آن جمله‌است: میکاکلارك *Micah Clarke* (۱۸۸۹)، گردهان‌سفید *The White Company* (۱۸۹۰)، فتوحات دلخشان سرتیپ جرارد *The Exploits of Brigadier Gerard* (۱۸۹۶). دویل میهن‌پرستی واقعی بود و نوشته‌هائی در تبلیغ احساس میهن‌پرستی انتشار داد، مانند: جنگ بزرگ بوئر *The Great Boer War* (۱۹۰۰) که خود به‌عنوان پزشك درآن شرکت کرده بود. جنگ در افریقای جنوبی *The War in South Africa* (۱۹۰۲)، علل و رهبری جنگ جهانی *Cause and Conduct of the World War*. این آثار موجب شد که دویل به دریافت لقب سر Sir و مقام نجیب‌زادگی مفتخر شود. در ۱۹۰۰ سر هنری ایروینگ Sir Henry Irving یکی از کمدیهای کانن دویل را برصحنه آورد که پیروزی شایانی بدست آورد و آن تاریخچهٔ واترلو *The Story of Waterloo* بود. دویل در آخرین سالهای زندگی به‌علم احضار ارواح و عالم اسرار توجه بسیار یافت و در این زمینه کتابهائی انتشار داد، مانند: مکاشفه‌ای تازه *A New Revelation* (۱۹۱۸)، سرگردانی احضار کنندهٔ روح *The Wandering of a Spiritualist* (۱۹۲۱)، سرگذشت احضار روح *History of Spiritualism* (۱۹۲۶). آخرین داستان از سلسله داستانهای شرلوك هومز به‌نام دفتر خاطرات شرلوك هومز *The Case-book of Sherlock Holmes* در ۱۹۲۷ منتشر شد که این‌بار به صورت اول شخص مفرد نوشته شده بود و در درجه پائینتری از رومانهای قبلی قرار گرفت.

شرلوك هومز، از نظر تاریخی اولین کارآگاه ادبیات جنائی عصر جدید است و کانن دویل از نخستین نویسندگان و مروج این نوع رومان که بر نویسندگان

داستانهای جنائی پس از خود تأثیر بسیار برجای گذارده است.
ترجمه به فارسی: گنج گمشده ـ ماجراهای شرلوك هولمس، کارآگاه نامی جهان.

**دیدرو، دنی** Diderot, Denis داستان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، منتقد و متفکر فرانسوی (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴) دیدرو از خانوادهٔ متوسط و مرفه بود. تحصیلات درخشانی درمدرسهٔ مذهبی شهر زادگاهش انجام داد. در۱۷۲۸ برای ادامهٔ تحصیل در فلسفه و علوم الهی به پاریس رفت و در ۱۷۳۲ به رشتهٔ حقوق دانشگاه پاریس وارد شد. چندی نیز به تدریس اشتغال ورزید، سپس دنبالهٔ آن را رها کرد و به فراگرفتن زبان انگلیسی و علوم پرداخت. دیدرو با وجود وضع دشوار مالی به آموختن دانش زمان شوق خاصی نشان می‌داد. در ۱۷۴۰ با آنتوانت شامپیون Antoinette Champion که سه سال از او بزرگتر بود، آشنا شد و در ۱۷۴۳ پنهانی با وی ازدواج‌کرد و همین امرسبب قطع رابطهٔ او با پدرش گردید. این زن خوی دلپذیری نداشت و هرگز به فعالیت معنوی شوهر اظهار علاقه نمی‌کرد. دیدرو در ۱۷۴۲ با روسو آشنائی و دوستی یافت و در این زمان به ترجمهٔ آثاری مانند تاریخ یونان و فرهنگ پزشکی دست زد. اولین کار مهم او در ۱۷۴۵ به نام **مقامه دربارهٔ شایستگی و تقوا** *Essai sur le Mérite et la Vertu*، اقتباسی بود از مقامهٔ **شافتسبری** Shaftesbury، ادیب و سیاستمدار انگلیسی‌که دیدرو اندیشه‌های شخصی خود را نیز درباره مسائل اخلاقی به‌آن افزوده بود. در ۱۷۴۶ کتاب **افکار فلسفی** *Les Pensées Philosophiques* را انتشار داد که نظر فلسفی و روش مذهبی او را منعکس می‌کرد و به سبب آنکه برخلاف مبانی مذهب سنتی بود، از طرف مجلس شورا محکوم گردید. دیدرو بعدها در ۱۷۶۱ **ضمائم** *Additions* را به **افکار**، افزود که در ۱۷۷۰ انتشار یافت و تحول فکری او و تمایلش را به **فلسفهٔ مادی** نشان می‌داد. کتاب **گشت و گذار شکاك** *La Promenade du Sceptique* (۱۷۴۷) قصه‌ای استعاری بود، شامل سه موضوع فلسفی یعنی مذهب اصلاح‌ناپذیر، خدا پرستی فلسفی، کفر و الحاد ضد اخلاقی. داستان **گوهرهای غماز** *Bijoux Indiscrets* (۱۷۴۸) در قالب افسانه، اشاره‌هائی به زندگی درباری داشت وهمچنین‌شامل‌اندیشه‌هائی‌بوددرقلمرو فکرواخلاق‌وهنر. کمی‌بعد دیدرو‌رساله‌هائی **دربارهٔ موضوعهای مختلف‌ریاضی** *Mémoires sur différents sujets de Mathématiques*

را منتشر کرد و کتاب پرندهٔ سفید، قصهٔ آبی *L' Oiseau Blanc, Conte Bleu* را نوشت که در ۱۷۹۸ انتشار یافت. کتاب نامه در بارهٔ نابینایان به شیوهٔ کسانی که می‌بینند *La Lettre sur les aveugles à l' usage de ceux qui voient* در ۱۷۴۹ منتشر شد. این اثر تحلیلی روانی است از کور مادرزادی که براثر عمل جراحی چشم و بدست آوردن بینائی، دنیای خارج و ناشناخته‌ای را کشف می‌کند و ناگهان در زندگی معنویش تغییراتی پدید می‌آید. دیدرو در این کتاب ضعف ادلهٔ اثبات وجود خدا را نشان می‌دهد وهمین امر موجب توقیف و زندانی شدن او می‌گردد و پس از سه ماه که از زندان آزاد می‌شود، مدتی نیز در خانه‌اش تحت نظر قرار می‌گیرد و هنگامی که بکلی آزادی خود را باز می‌یابد، بکار می‌پردازد. دیدرو با همکاری دالامبر D' Alembert مأمور طرح و ادارهٔ دایرةالمعارف مهمی شد که سالها همهٔ وقت و ذهن او را به خود مشغول داشت و سرانجام کار وسیع دایرة‌المعارف *L'Encyclopédie* در ۱۷۷۲ پایان پذیرفت و او در ضمن این کار، نوشته‌های متعدد فلسفی نیز نوشت که غالب آنها پس از مرگش انتشار یافت. نامه دربارهٔ کرها و گنگها *Lettre sur les sourds et les muets* (۱۷۵۱) علاوه بر بررسی علمی‌دقیقی دربارهٔ کرها و گنگها مجموعهٔ فشرده‌ای است از نظریه‌های اصلی دیدرو در بارهٔ مسائل مختلف فلسفی و زیبائی‌شناسی. در همین سال دیدرو و دالامبر به عضویت آکادمی برلن درآمدند. دیدرو در ۱۷۵۳ جلد اول کتاب در تعبیر طبیعت *De l' Interprétation de la Nature* و در ۱۷۵۴ دومین جلد آن را انتشار داد که در آن به فلسفهٔ علوم بازگشته و با قدرتی فراوان و طرز تفکری پیشرو وضع دانش زمان را شرح داده و برعلوم تجربی تکیه کرده است. در ۱۷۵۵ روابط دیدرو با سوفی وولان Sophie Volland آغاز شد که خود موجب پدید آمدن یك رشته مکاتبات *Correspondance* گرانبها و ستایش‌آمیز در ادبیات فرانسه گشت. از آثار مهم دیدرو که تحول فلسفی او را نشان می‌دهد و وی را یکی از قویترین و برجسته‌ترین متفکران عصر معرفی می‌کند، کتاب مذاکره میان دالامبر و دیدرو *L' Entretien entre D' Alembert et Diderot* است که در ۱۷۶۹ نوشته شده و در ۱۸۳۰ انتشار یافته است. گذشته از آثار فلسفی متعدد و گرانبها، دیدرو آثاری در نقد هنری مانند نقاشی انتشار داد، اما آنچه او را به عامهٔ مردم ارتباط داده، آثار داستانی اوست که تقریباً همه پس از مرگش انتشار یافت. این آثار چه از نظر

سبك جدید داستان‌نویسی و نقل، چه از نظر نمایاندن خصوصیتهای اخلاقی بشر، چه از نظر افکار پـر تحرك و القاکننده، آثار پرارزشی بشمار می‌آید. رومان راهبه *La Religieuse* (۱۷۹۶) داستانی بود در شیوهٔ نامه‌نگاری از رنجهای روحی دختر جوانی که در صومعه بسر می‌برد و هجوی از زندگی قراردادی ومرسوم اجتماع. داستـان این دیگر قصه نیست *Ceci n'est pas Un Conte* (۱۷۹۸) نمـونه‌هائـی از حقایق زنـدگی را با صحنه‌هائی از اعمال مستند و مواردی از بیوفائـی در عشق پیش چشم می‌گذارد. از جملـه آثـار گـرانبهای دیـدرو کتـاب برادرزادهٔ رامـو *Le Neveu de Rameau* است کـه چندین‌بار آن را نوشته و مورد تجدید نظر قـرار داده و سرانجام در ۱۸۹۱ بچاپ رسیده است. دراین اثر میان برادر زادهٔ آهنگساز مشهور رامـو کـه خـود نیز در موسیقی استعداد فراوان داشت، اما جوانی لاقید و مخالف آداب و رسوم بود، با دوستش مکالمه‌ای صورت می‌گیرد و در خلال آن همه نوع مسائل آمیخته با حکایتهای مطایبه‌آمیز و کوتاه و روشن دیده مـی‌شود. دیدرو گاه مستقیم و گاه غیر مستقیم از زبان برادرزادهٔ رامو افکار شخصی خـود را بیان می‌کند. در داستان ژاك جبری *Jacques le Fataliste* (۱۷۹۶) نیز گفتگوئی در بـارهٔ آزادی بشر در قـالب حکایتهای کوتاه انجام گـرفته است. دو اثـر اخیر شاهکار دیدرو بشمار می‌آید و هرروز بر ارزش آن افزوده می‌شود. دیدرو از دورهٔ جوانی به عالم تئاتر علاقهٔ بسیار ابراز می‌داشت و پیوسته در پی آن بود کـه در نـوع نمایش تحولی ایجاد کند. پس در سالهای ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ با نوشتن چندین نمایشنامه خـود را به عنوان نـویسندهٔ آثار نمایشی نیز معرفـی کـرد. از جمله نمایشنامه‌های او پسر نامشروع *Le Fils naturel* است که در ۱۷۷۱ برصحنه آمد. آیا او نیك سرشت است یا شریر *Est-il bon? est-il méchant?* در ۱۷۵۸ منتشر شد و در ۱۸۳۴ بنمایش درآمد. نمایشنامهٔ اخیر مورد ستایش فراوان بودلر قـرار گـرفت و مـی‌توان گفت که در عصر ما نیـز قابل نمایش است. دیدرو در ایـن نمایشنامـه بسیاری از صفات خـود را در وجود قهرمان اصلی جای داده است. دو مقاله نیز در بارهٔ هنر نمایش به این دو نمایشنامه افزوده است با عنوان سخنانی در بارهٔ شعر نمـایشی *Discours sur la poésie dramatique* و مـذاکره‌هائـی در بـارهٔ پسر نـامشروع *Entretiens sur le Fils naturel* که در هردو انقلابی ادبی دیده می‌شد کـه بعدها به رومـانتیسم منجر گشت. دیـدرو بـا بـازیگـر معـروف انگلیسی گـریك Garrick

مکالمه‌هائی داشته است که ملاحظاتی دربارهٔ گاریک *Observations sur Garrick* را در ۱۷۷۰ از آن استخراج کرده است. همچنین نظر مخالفی در بارهٔ بازیگر *Paradoxe sur le Comédien* را که اولین‌بار مسألهٔ رابطهٔ بازیگر با شخصیت نمایشی در آن مطرح شده است. دیدرو در ۱۷۷۳ پاریس را ترك کرد و به لاهه و درسد Dresde و از آنجا به روسیه رفت، چندی در سن پترزبورگ اقامت گزید و در بازگشت نیز اقامتهای کوتاهی در شهرهای مختلف انجام داد که در ضمن آن به تهیه و چاپ چند اثر پرداخت، از آن جمله یادداشتهای سفر به هلند در ۱۸۱۹ منتشر شد. از ۱۷۷۶ فعالیت ادبی دیدرو رو به کاهش گذارد و سلامتش مختل گشت. در ۱۷۸۳ دالامبر و سال بعد دیدرو درگذشتند. می‌توان گفت که نقد هنری به وسیلهٔ دیدرو پدید آمد. از نقدهای معروف او تالار *Salon* است، نقدی در بارهٔ نمایشگاههای نقاشی و مجسمه‌سازی زمان. همچنین از او نوشته‌هائی دربارهٔ زیبائی‌شناسی باقی مانده و مقاله‌هائی نیز در همین زمینه در دایرةالمعارف درج گردیده است. دیدرو در مکاتبات، خاصه در نامه‌هائی به دوشیزه وولان *Les Lettres à Mlle Volland* با شیوهٔ نگارش بسیار ساده و بی‌پیرایه و با لحنی طنزآمیز شگفتیها و خشمهای خود را آشکار می‌کند و صحنه‌هائی از زندگی روزانه پیش چشم می‌گذارد. اولین چاپ آثار دیدرو در شش جلد در آمستردام بعمل آمد. دیدرو به سبب قدرت خلاقهٔ شگرف و اندیشه‌های بدیع و افکار علمی و فلسفی تازه و بدیع یکی از نوابغ عالم ادب بشمار می‌آید.

گوته در بارهٔ او گفته است: «من پیوسته نه تنها مجذوب عقاید و شیوهٔ تفکر دیدرو، بلکه شیفتهٔ سبك نگارش او نیز بوده‌ام.»

ترجمه به فارسی: راهبه ـ برادرزادهٔ رامو.

**دیزریلی، بنجمین ارل آو بیکنزفیلد** Disraeli, Benjamin Earl of Beaconsfield رومان‌نویس و سیاستمدار انگلیسی (۱۸۰۴ - ۱۸۸۱) دیزریلی در لندن و در خانواده‌ای یهودی زاده شد که از دو نسل پیش در لندن مستقر شده بودند. بنجمین کوچکترین فرزند آیزك دیزریلی Isaac بود که به سبب ثروت فراوان و ذوفنون بودنش توانست به‌خانواده‌های اشرافی راه یابد. بنجمین نخستین آموزش ادبی را در کتابخانهٔ پدر بدست آورد و هرگز به دانشگاه نرفت. از کودکی در

امر سیاست و ادب بلندپروازی بسیار داشت، ابتدا به شغل وکالت دعاوی روی آورد، پس از آن به نویسندگی پرداخت و اولین رومان را به نام **ویویان گری** *Vivian Grey* در سالهای ۱۸۲۶-۱۸۲۷ در سه جلد انتشار داد که به سبب معرفی استادانهٔ بعضی از شخصیتهای زمان، مورد پسند قرار گرفت. رومانهای دیگر او عبارت است از: **دوک جوان** *The Young Duke* در سه جلد (۱۸۳۱)، **کانتاری فلمینگ** *Contarini Fleming* در چهار جلد (۱۸۳۲)، داستانی شامل تحلیل روانی، تحت نفوذ رومانتیسم آلمان و آثار گوته. **قصهٔ شگفت‌انگیز الروی** *The Wondrous Tale of Alroy* (۱۸۳۲) در سه جلد رومانی تاریخی. دیزریلی در دو اثر اخیر مباهات خود را از تغییر دین اجدادی به مسیحیت آشکار می‌سازد، مباهاتی که بر سراسر زندگیش انعکاس داشت. **معبد هنریتا** *Henrietta Temple* در سه جلد (۱۸۳۶) داستانی بود عاشقانه و **وِنِتیا** (ونیز) *Venetia* (۱۸۲۷)، در قالبی داستانی که از بایرون و شلی مایه داشت. **کانینگزبی یا نسل جدید** *Coningsby or The New Generation* (۱۸۴۴) اولین رومان از سلسله داستان سه بخشی دیزریلی است. دیزریلی در این اثر برنامهٔ گروه انگلستان جوان Young England را که خود بنیانگذار آن بود، منعکس می‌کند و نظرهای سیاسی و اجتماعی خویش را پس از به تخت نشستن ملکهٔ ویکتوریا، به شیوهٔ گویائی عرضه می‌دارد، رعایت حقوق و استقلال فردی را یادآور می‌شود، به‌خودخواهی کورکورانهٔ طبقات قدیم از مدیران وسیاستمداران متعصب می‌تازد و درضمن این مطالب خوشبینی دلپذیری را نمایان می‌سازد. دومین داستان از اثر سه بخشی سیاسی **سیبیل یا دوملت** *Sybil or the Two Nations* در ۱۸۴۵ منتشر شد. منظور از دوملت، در این داستان، طبقهٔ ثروتمند و فقیر است که در کشمکش دایمی بسر می‌برند. پسری از خانوادهٔ لردها به دختری از طبقهٔ پست‌تر از خود دل می‌بندد و با مخالفت خانوادهٔ خویش که او را برای امور سیاسی و نمایندگی مجلس عوام در نظر گرفته‌اند، روبرو می‌شود و پس از حوادث بسیار و موانع بیشمار، سرانجام کارشان به ازدواج و سعادت می‌انجامد. سیبیل از بهترین داستانهای دیزریلی و از بهترین رومانهای عصر وی بشمار می‌آید که در عین حال سیاسی و مستند و آموزشی است و ریشه و گسترش شورشهای طبقاتی را نشان می‌دهد و از وضع زندگی و کار در محله‌های فقیرنشین و کارخانه‌ها، صحنه‌های هیجان‌انگیز و رقت‌بار پیش چشم می‌گذارد. برحسب گفتهٔ نویسنده،

ایـن داستـان پس از مطـالعات ممتد او در ایـن محیط نـوشته شده است. تنکـرد یا جنگ صلیبی تازه *Tancred, or The New Crusade* آخرین داستان از رومان سه‌بخشی دیـزریلی است. بعـدها دو داستان دیگر در طـی زنـدگی سیاسیش انتشار داد: لوثر *Lothair* که در ۱۸۷۰ در سه جلد منتشر شد و قهرمان آن پسر جـوانی است از خـانوادهٔ اشرافی و ثروتمند که والدین خـود را از دست داده و زیر نظر لردی اسکاتلندی و کشیشی کـه در صدد است از مذهب پروتستان دست بکشد و به کلیسای کاتـولیك رم بپیوندد، قرار می‌گیرد. لوثر کـه با سنتهای پـروتستانی بزرگ شده و به سن بلوغ رسیده است، از طـرف کشیش و منشی و طـرفدارانش تشویق می‌شود که ثروت و نفوذ خود را به‌کلیسای رم تقدیم کند، امـا او پس از حوادث فراوان خود را از زیـر نفوذ کاردینال بیرون می‌کشد و به انگلستان باز می‌گردد. این رومان با آنکه از حوادث زمان مایه گرفته، کاملاً سیاسی نیست و دارای قطعه‌های هجوآمیز و نیشدار و سبکی درخشان است کـه مافوق رومانهای دیگـر نویسنده قرار دارد. داستان اندیمیون *Endymion* در سه جلد به سال ۱۸۸۰ انتشار یـافت و در آن بـرخوردی از اندیشه‌های یـونانـی و سامی دیده می‌شود. مکاتبات دیزریلی با خواهرش در ۱۸۸۶ انتشار یافت.

دیزریلی بـه مـوازات کار ادبی در راه سیاست نیز فعالیت شدید داشت، ابتـدا بـه نمایندگی مجلس عـوام بـرگزیده شد و به عنوان رهبـر محافظه‌کاران در پـارلمان شناخته گشت، سپس بـا لقب ارل آو بیکنزفیـلد که از طرف ملکهٔ ویکتوریا به‌او اعطا شد، به مجلس لردها راه یافت. چندبارنیز سمت نخست‌وزیری یافت. درزمان او سهام کانال سوئز خـریده شد و موقعیت انگلستان در دریای مـدیترانه استحکام یافت، همچنین در زمان او ملکهٔ ویکتوریا به عنوان امپراتور هند تاجگذاری‌کرد. بدین‌طریق شخصیت ادبی دیزریلی هرگز از شخصیت سیاسی وی جدا نبوده و در واقع فعالیت ادبی مکمل استعداد و نبوغ وی در امر سیاست گشته است و بـه او امکان داده کـه بـا وجـود داشتن خـانوادهٔ متوسط و یهودی، بـه جـامعهٔ اشرافـی انگلستان راه یابد و حتی شخصیت خود را به ملکهٔ ویکتوریا که برای او احترام فراوان قائل بود، تحمیل کند. رومانهای دیزریلی از نظر سبك نـویسندگی، بـه رومـانتیسم متمایل است و از نظـر موضوع، منعکس‌کنندهٔ صحنه‌های زنـدگـی و شخصیتهای اجتماعی زمان و اظهارنظری دربارهٔ اشخاص و احزاب ونظراصلاحی

نسبت به جامعه و اعتقاد به دموکراسی واقعی.

**دیفو، دنیل** Defoe, Daniel رمان‌نویس، شاعر و روزنامه‌نگار انگلیسی (۱۶۶۰ - ۱۷۳۱) دیفو درلندن زاده‌شد، پدرش جیمز فوئه James Foë به شغل شمع‌سازی و سپس قصابی اشتغال داشت. دنیل بعدها نام فوئه Foë را به دیفو Defoe تبدیل کرد. وی با وجود زندگی محقر توانست به تحصیل در مدارس مذهبی مخالف کلیسای رسمی انگلیس بپردازد، پس از آن کار تجارت پیش گرفت و به این منظور به کشورهای اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و آلمان سفر کرد. در ۱۶۸۳ به انگلستان بازگشت، ازدواج کرد و دارای هفت فرزند شد. دیفو سپس وارد سیاست گشت و از مشی سیاسی و عقاید ویلیام سوم King William III پادشاه انگلستان دفاع کرد. در ۱۶۹۲ به سبب ورشکستگی در امور تجارت، از شغل خود کناره گرفت و همهٔ قوای خود را در امر سیاست مصروف داشت و حتی توانست به شاه نزدیك شود. در ۱۷۰۱ مرد انگلیسی اصیل *The True Born Englishman* را منتشر کرد که منظومه‌ای بود هجو آمیز دربارهٔ دشمنی مردم انگلستان با کسانی که در سرزمین بیگانه زاده شده‌اند، در حالی که در انگلستان انگلیسی اصیل وجود ندارد. این اثر درواقع دفاع ازشاهی بودکه درکشور بیگانه زاده شده‌است. کتاب **کوتاهترین راه برای پایان غائلهٔ ناسازگاران** *The Shortest Way With the Dissenters* (۱۷۰۲)، انتقادی تند بود از مقامات متعصب کلیسا و در آن با لحنی مسخره‌آمیز پیشنهاد شده بود که گناهکاران مخالف کلیسای رسمی به دار آویخته شوند. دیفو بر اثر انتشار این کتاب به زندان افتاد و در ملاء عام کیفر دید. پس از آزادی از زندان بار دیگر به‌کسب پرداخت، سپس نشریهٔ هفتگی **ریویو** *Review* را تأسیس‌کرد که شعار سیاسی و اخلاقی داشت. در ۱۷۰۳ سرودی **برای قصاص پیلوری** *Hymn to the Pillory* را منتشرکرد. دنیل‌دیفواستعداد شگرف خود را درنویسندگی در سن کهولت آشکار کرد. اولین اثر مهم که موجب پیروزی و شهرتش در محیط ادبی شد و سرآغاز خلق داستانهای ماجراجویانهٔ او بشمار آمد، داستان **روبنسون کروزوئه** *Robinson Crusoe* (۱۷۱۹) است. دیفو این داستان را از ماجراهای زندگی الگزاندر سلکرك Selkirk گرفته است که در ۱۷۰۴ در جزیره‌ای خالی از سکنه افتاده و حوادث زندگیش در انگلستان هیجانی فراوان پدیدآورده بود. دیفو چنین

وانمود کرده است که داستان یادداشتهائی مستند و نمائی از زندگی خود اوست. نام کروزوئه نیز نام یکی از رفقای قدیم مدرسه‌ای دیفو بوده است. کروزوئه قهرمان کتاب، پسری است که شوق ماجراجوئی او را به ترك خانه برمی‌انگیزد، به‌کشتی می‌نشیند و براثر غرق کشتی به جزیره‌ای دوردست می‌افتد که مدت بیست وچهار سال را بتنهائی درآن می‌گذراند وبا دشواریهای زندگی بدوی روبرو می‌گردد. به جوانی بومی برمی‌خورد که از مرگ نجاتش می‌دهد و او را مصاحب خویش می‌سازد و برایشان حوادث گوناگون پیش می‌آید، از جمله جنگ با آدمخواران تا سرانجام به کشتیی دست می‌یابند و با آن به انگلستان باز می‌گردند. رومان **روبنسون کروزوئه** ازمشهورترین رومانهای جهانی گشت و پیروزی بینظیر بدست آورد. دیفو پس از آن پی در پی داستانهای تازه منتشر کرد، از آن جمله است: خاطرات یك شوالیه *Memoirs of a Cavalier* (۱۷۲۴)، خاطرات سفرنجیب‌زاده‌ای انگلیسی که در ۱۶۳۰ کشورش را ترك و به‌کشورهای اروپائی سفر می‌کند و همراه با ارتش امپراتوری اتریش در جنگهای بیشمار شرکت می‌کند و پس از بازگشت به انگلستان به‌ارتش چارلز اول می‌پیوندد. دیفو در این کتاب ماجراهای قهرمان خود را درقالب تاریخ جای می‌دهد واگرچه قطعاً ازاسنادی حقیقی استفاده کرده است، گاه دچار اشتباه تاریخی می‌شود. ناخدا **سینگلتون** *Captain Singleton* (۱۷۲۰) سرگذشت جوانی است که به وسیلهٔ یکی از کولیها ربوده می‌شود وپس‌از مرگ کولی، به دریانوردی می‌پردازد و با حوادثی روبرو می‌شود، از جمله راهزنی دریائی، سفر به کشورهای دوردست، اندوختن ثروت و سرانجام ازدواج و ندامت و استغفار از گناهان و پیش گرفتن زندگی آرام. دیفو در این داستان تمایلات اخلاقی خودرا آشکار می‌کند وآن ندامت پس از گناهکاری است. دراقبالها وادبارهای **مل‌فلاندرز معروف** *Fortunes and Misfortunes of the Famous Moll Flanders* (۱۷۲۲)، دیفو به شیوهٔ همیشگی چنین می‌نماید که آنچه نقل می‌کند، عین واقعیت است و داستانش را از زندگی زنی جیب‌بر معروف به **مل Moll** که سر و صدای بسیار برپا کرده، گرفته است. دختری که در زندان به طور نامشروع از مادر زندانی خود زاده شده و بعدها با زندگی پرحادثه‌ای روبرو می‌شود، پنج‌بار ازدواج می‌کند که یکی از شوهرانش برادر ناتنی خود او بوده است. سرانجام به سبب دزدی به همان زندانی می‌افتد که در آن زاده شده بود.

در زندان به یکی ازشوهرهای سابق خود برمی‌خورد و پس‌از بخشوده‌شدن، هردو ازشهر خویش خارج می‌شوند و زندگی شرافتمندانه وآرامی پیش می‌گیرند. این اثر که طولانی‌ترین‌آثار دیفو وپرشورترین‌آنهاست، بسیار مورد استقبال قرارگرفت وبه زبانهای مختلف ترجمه شد. یادداشتهای سال طاعونی *Journal of the Plague Year* (۱۷۲۲) از مشهورترین آثار دیفو بشمار آمد. موضوع کتاب به طاعون سالهای (۱۶۶۴ - ۱۶۶۵) انگلستان ارتباط می‌یابد که دیفو با تصویر صحنه‌های زیبا آن را بسیار پرجاذبه ساخته‌است. سرگذشت کلنل جک *History of Colonel Jack* رومانی طولانی‌است‌که دیفو دراواخر۱۷۲۲ بنا برتوصیهٔ ناشر نوشته ووصف واقع‌بینانه‌ای از زندگی پسر فقیری بعمل آورده که در پائین شهر می‌زیسته و به گروه اطفال ولگرد پیوسته و با حوادث بیشمار روبرو گردیده است. این کتاب که به شیوهٔ کتابهای ماجراجویانهٔ دیگر دیفو نوشته شده است، کتاب آلیور تویست *Oliver Twist* اثردیکنز را بخاطرمی‌آورد. اگر کتاب دیکنز از نظر عناصرتأثرانگیز غنی‌تر است، کتاب دیفو از نظر ترسیم حقایق انسانی و امور واقعی و صادقانه از قدرت بیشتری برخوردار است. داستان لیدی رکسانا *Lady Roxana* (۱۷۲۴) به شیوه‌ای عالی، زندگی زنی ماجراجو را وصف می‌کند که در پانزده سالگی با مردی ثروتمند ازدواج می‌کند و پس از هشت سال زندگی درخشان به سبب ورشکستگی، خانه و همسر را رها می‌کند و از کشورخود می‌گریزد. زن جوان‌که با فقر و تنگدستی روبرو می‌گردد، فرزندان را به پدر و مادربزرگشان می‌سپارد و خود زندگی تازه‌ای را پیش می‌گیردکه با حوادث‌گوناگون وعشقها وازدواجها می آمیزد،این اثر بسیار رنگین و پرجاذبه است. دنیل دیفو درهمهٔ داستانها نویسنده‌ای معرفی می‌شود که بیشتر به دنبال نفع مالی بوده است. موضوع داستانهائی که برای ناشر می‌نوشته و گسترش وقایع و حوادث آنها به تعداد صفحه‌هائی بستگی داشته که در قرارداد با ناشر تعیین شده بود. دیفو علاوه بر داستانهای ماجراجویانه،آثاری تاریخی نیز انتشار داده‌است، ازآن جمله‌است: سیری درسراسر جزیرهٔ بریتانیای کبیر *A Tour Through The Whole Island of Great Britain* که در سه جلد میان سالهای ۱۷۲۴ و ۱۷۲۷ انتشار یافته و پرجاذبه‌ترین راهنمای کشور انگلستان و در نوع خود شاهکاری بشمار آمده است. این نویسندهٔ بزرگ به شیوهٔ خاص خود، خاطرات سفرهایش را، خاصه سفرهائی که در تابستانهای سالهای

۱۷۲۲ و ۱۷۲۵ انجام داده، بسیار زیبا بیان‌کرده است. از جملهٔ آثار تاریخی دیفو تاریخ سیاسی شیطان *The Political History of the Devil* (۱۷۲۶) و تاجر کامل انگلیسی *The Complete English Tradesman* (۱۷۲۵) است. کتاب اخیر ازمهمترین آثار دیفو در سالهای آخر زندگی است که نکته‌های آموزشی و حکمت عملی و سبك خاص و سرگرم‌کننده و پرتحرك از آن شاهکاری ساخته است، شامل اندیشه‌های عصر نویسنده. دیفو که با استادی کامل جامعهٔ عصر خود را مورد مطالعه قرار می‌دهد و با خرافات طبقهٔ اشراف مبارزه می‌کند، در این اثر نشان می‌دهد که چگونه کاسب و موضوع کسب و تجارت می‌تواند در ادبیات مقام شایسته‌ای یابد.

دیفو نویسنده‌ای است که از آثار فراوان او بینش نیرومند و قدرت خلاقهٔ شگفت‌انگیزی نمودار است. داستانهای او غالباً با زبانی ساده و روشن و مأنوس نوشته می‌شود که به داستان رنگ واقعی می‌بخشد. دیفو افکاری انسانی دارد و طرفدار آزادی فردی است. از سوئی زندگی خصوصیش تاریك و مبهم است و از سوی دیگر زندگی اجتماعیش پرغوغا. سفرها، شغلهای گوناگون، علاقهٔ شدید به سیاست، مأموریتهای سری، زندانها، شکنجه‌ها درملاء عام، ورشکستگی وهزاران نشیب و فراز دیگر از وجود دیفو آمیخته‌ای ساخته که در آثار فراوانش که در حدود دویست و پنجاه جلد است، منعکس می‌گردد. عده‌ای دیفو را پیشرو داستان‌نویسی به سبك جدید می‌دانند.

**دیك، ویکتور** Dyk, Viktor شاعر و رومان‌نویس چك (۱۸۷۷-۱۹۳۱) دیك به هنگام تحصیل در شهر پراگ، به زندگی سیاسی و روزنامه‌نگاری روی آورد، به حزب رادیکال پیوست و در نشریه‌های این حزب همکاری کرد. در زمان جنگ به دست اتریشیها گرفتار شد و به زندان افتاد و پس از جنگ و استقلال چکوسلواکی در ۱۹۱۸ به نمایندگی مجلس انتخاب گشت. دیك کار ادبی را با انتشار اشعار کوتاه و تغزلی و ترانه‌های طنزآمیز در مجله‌های گوناگون آغاز کرد. دو دیوان از آثار نخستین او به نام نیروی زندگی *Sila Zivota* در ۱۸۹۸ و خودبینی *Marnosti* در ۱۹۰۰ انتشار یافت که دیك در آنها با قدرت اراده برناکامیها و سرخوردگیهای ناشی از عناد و انکار که در اواخر قرن برمحیط کشور

چیرگی داشت، فایق آمده بود، بی‌آنکه از لحن مسخره‌آمیز خود چشم پوشیده باشد. دیوان هجویات ونیشخندها *Satiry a Sarkasmy* (۱۹۰۵)وتمثیلهای روستای ما *Pohadky z nasi vesnice* (۱۹۱۰)، هردو شامل اشعار سیاسی بود. دیك پس‌ازآن به انتشار اشعار بسیار تند سیاسی و سرشار از احساس پرشور وعمیق میهن‌پرستانه پرداخت‌که در همهٔ‌آنها لحن انتقادآمیزی بکار برده بود، از آن جمله است، دیوان چهاربخشی او، شامل این بخشها در بارهٔ جنگ جهانی: قدمهای سبك و سنگین *Lenhké a tezké Kroky* (۱۹۱۵) ، به عبادت دیگر *Anebo* (۱۹۱۸) ، پنجره *Okno* (۱۹۲۰)، آخرین سال *Posledni Rok* (۱۹۲۲). اشعار تغزلی دیك شامل یك رشته شعرلطیف و روستائی‌است، ازآن‌جمله: معشوقهٔ هفت راهزن *Milà sedni Loupezniku* (۱۹۰۶)،جوزپه مورو *Giuseppe Moro*(۱۹۱۱)،جنگ‌یریهوماتسکو *Zepas Jiriho Mackù* (۱۹۱۸). دیك همچنین آثار منثوری در تحلیل روانی دارد، مانند: دوست من، سهونا *Muj Pritel Cehona* (۱۹۲۵) تصویری مسخره‌آمیز از مردی جاه‌طلب و ابن‌الوقت‌که با همهٔ دستگاهها و همهٔ حکومتها می‌سازد تا منافع خود را حفظ‌کند. دیك درنظرداشته است‌که یك سلسله رومان مستند بنویسد با عنوان چارق شیطان *Akta Pusobnosti Certova Kopyta* که ناتمام‌ماند و ازمیان‌آن، دورومان‌بزرگ‌انتشار یافت‌به‌نام: دسامبر *Decembre* وپایان زندگی‌هاتسکنسشمیدوو *Konec Hackenschmiduv*. این سلسله به طور مشروح به بحران کشور چك در پایان قرن نوزده ارتباط می‌یابد. نسل این دوره که تحت نفوذ نیچه و مارکس قرار داشت ، در عصری می‌زیست که میان دو تمایل ادبی رئالیسم و سمبولیسم تقسیم می‌شد . دیك از قهرمانان رومان خود انجمنی‌ساخته است به‌نام چارق شیطان‌که هاتسکنسشمیدوو از اعضای آن است و هریك از این اعضا گروه خاصی از مردم را معرفی می‌کند که بیشتر مردمی ناراضی و سست عنصرند و از هرگونه اقدام و فعالیت اصلاحی ناتوان. پیوسته در صدد حل مسائل گوناگون برمی‌آیند، اما در این راه توفیقی نمی‌یابند. این انجمن پایان نامطلوبی پیدا می‌کند و براثر کشمکشها و خاصه موضوعهای عاشقانه کارش به قتل و از هم گسیختگی می‌انجامد. وقایع این رومانها در حدود سال ۱۸۹۷ به هنگام شورش پراگ می‌گذرد که در عین حال از ارزش تاریخی وتحلیلی برخوردار است. ازآثارنمایشی دیك پیامبر *Posel* (۱۹۰۷) نمایشنامه‌ای‌است تاریخی. دیگردون‌کیشوت برسرعقل‌آمده *Zmoudreni Dona Quijota*

است در ۱۹۱۳.
دیك که طرفدار شدید حقوق وآزادی فردی است، شخصیتی جهانی یافته و در راه دفاع از سنتهای واقعی و افتخارات کشورش قدمهای استواری برداشته است.

**دیکنز، چارلز** Dickens, Charles رومان‌نویس انگلیسی (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰) پدر چارلز از خانوادهٔ متوسط و کم‌درآمد و خود کارمند کارپردازی ادارهٔ کشتیرانی و مردی خوشگذران و بیخیال بود. کودکی چارلز مانند کودکی قهرمانان آثارش در مشقت ورنج و ناکامی گذشت. خانواده بر اثر شغل پدر ابتدا در لندن، سپس در چتم Chatham اقامت گزید. خوش‌نشینی پدر او را برآن داشت که در این شهر، در خانهٔ زیبائی مستقر شود، جائی که اولین خاطرات دیوید کاپرفیلد قهرمان یکی از داستانهای دیکنز به‌آن ارتباط می‌یابد. چارلز کودکی خیالپرور ورنجوربود و قصه‌های فراوان و وحشت‌انگیزی که دایه برایش نقل می‌کرد، به‌ذهن او حوادث گوناگونی را القا می‌کردکه زمینهٔ عناصر هراسناك داستانهای آینده‌اش می‌گردید. در چتم بود که در انبار خانه کتابهائی برای خواندن یافت و با آثار سروانتس و فیلدینگ و کتاب هزارویکشب آشناشد و نه تنها این آثار را می‌خواند، بلکه در تصور خود، همهٔ قهرمانان کتاب را بنمایش درمی‌آورد و آنان را در گوشه و کنار چشم‌اندازهای اطراف خود جای می‌داد، نتیجه‌آن شدکه بسیار زود در وجود دیکنز رومان‌نویس و هنرپیشه‌ای بالفطره نمایان گشت. در این سالها فانی Fanny خواهر دیکنزبرایش پناهگاهی عاطفی بشمارمی‌آمد و دردل این هنرمند جوان تصویرهائی از زن کمال مطلوب وکامل نقش می‌زد. در۱۸۲۳ پدر چارلز دیکنز به لندن منتقل شد و به سبب قرض فراوان، خانه‌ای محقر در محله‌های دور از مرکز شهر برای سکونت خانواده اختیار کرد، چارلز دیگر به مدرسه نرفت، بلکه باکمك خدمتکار به امور خانه می‌پرداخت. فانی خواهرش که نوازندهٔ چیره‌دستی شده بود، ازمحیط نکبت‌بار خانواده رهائی یافت وچارلز درمصیبتی جانکاه فرو رفت وهرگز موفق نشد براین ضربهٔ روحی فائق‌آید. پدرش نیز به علت قرض بسیار به‌زندان افتاد. مادر چارلز را در دوازده سالگی به‌کارخانه‌ای فرستاد و او به‌ناچار به‌کار پستی تن درداد، اگرچه مادر از شدت نیاز مالی به‌این کار اقدام کرده بود، چارلز او را نبخشود و پیوسته از احساس حقارت و تأثر شدید رنج می‌برد و با اینکه کارش سه ماه بیشتر

ادامـه نیافت، در نظرش دوره‌ای بس طولانی آمد. کوچه‌های لندن، پس از کانون خانوادگی برای چارلز بهترین مـدرسه بود ومایه‌هائی بـرای رومان **آلیور تویست** فراهم آورد. پس ازرهائی پدر از زنـدان، خـانواده گرد هم آمـد و دیکنز از نـو بتحصیل پـرداخت و دوستـان و محیط تازه یافت و برای رفقـایش نمـایشهائـی ترتیب داد. خصوصیتهـای آثـار دیکنز و خیـال‌انگیزی و تـوجه او بـه دنیای واقعی و هیجانهای مفرطش بیشتر از این دوره سرچشمه گرفته و قسمت بزرگی از شخصیت او را آشکار ساخته است. چارلز در ۱۸۲۷ کارمند دفتر اسناد رسمی شد، در آنجا تندنویسی آمـوخت و در اواخر ۱۸۲۸ ابتدا منشی و تندنویس یکـی از نمایندگـان مجلس عوام و پس از آن خبـرنگار روزنامـه مـورنینگ کرونیکـل Morning Chronicle درپارلمان گشت و بر اثـر نظارت در گفتگوهـا و مشاجـرات نمایندگان نفرتی عمیق از دمـوکراسی دروغین در خود احساس کرد. دراین زمان دیکنز جوان عاشق دختر زیبای یکی ازمدیران بانك شد. خاطرهٔ این عشق موجب پیدایش یکی از قهرمانان داستان **دیوید کاپرفیلد** و بسیاری از چهره‌های زنانهٔ دیگر آثـارش گشت. کار چارلز از تندنویسی به روزنامه‌نگاری و وقایع نویسی انجامید و دراین دوره سلسله مقاله‌های مصور وهجوآمیز از زندگی روزانهٔ مردم انگلستان منتشر کردکه بسیارمورد توجه قرار گرفت. این‌مقاله‌ها بعدهادرکتابی به‌نام **طرحهای بـاذ** *Sketches by Boz* در۱۸۳۵ انتشاریافت که اولین کتاب دیکنز بشمار می‌آمد. دیکنز دراین زمان با سه خواهر زیباآشنا شد و با یکی‌ازآنان به‌نام کاترین هوگارث Catherine Hogarth ازدواج کرد ودرضمن با خواهر دیگر به‌نام مری Mary علاقه‌ای برادرانه یافت، اما مرگ مری پس‌از یك سال دیکنز را بسیارآشفته حال‌کرد وموجب ماتم درونی و مداومش گشت، با وجود این سومین خواهر یعنی جورجینا Georgina نیزکه درکانون خانوادگی دیکنز بزرگ می‌شد، به نوبهٔ خود نفوذ زنانهٔ عمیقی بر سراسر زندگی چارلز باقی گذارد. پیروزی **طـرحـهای بـاذ** موجب شدکه از طرف ناشرسفارش یك‌سلسله‌نوشتهٔ دیگر به‌دیکنزداده‌شودوبدین‌طریق **یادداشتهای باذماندهٔ باشگاه پیکویك** *The Posthumous Papers of the Pickwick Club* نوشته شد که ابتدا در روزنامه‌ها و سپس در ۱۸۳۷ به صورت‌کتاب منتشر گشت. دیکنز در این اثر سرگذشت آقای پیکویك رئیس بـاشگاه و همچنین قصه‌هائـی از افـراد مختلف و عجیب دیگر را با خصوصیتها و آداب و رسومشان بیـان کـرده و با قدرت تخیل

خویش مخلوقهائی بدیع آفریده است. این کتاب که به سرگذشت آقای پیکویك نیز معروف است، با آنکه اثردورهٔ جوانی دیکنز است و از دنیائی پرتحرك و رنگین برخوردار، حاکی قدرتی است که در آثار دوره‌های بعدش دیده می‌شود. در این اثر صفحه‌ای نیست که در آن شیوهٔ نقل کامل و درخشان بکار نرفته باشد. دیکنز با این اثر ناگهان به شهرت رسید و وضع مالیش بهبود یافت و همینکه به دنیای ادب کشیده شد، با فعالیت و نیروی خلاقهٔ شگفت‌انگیزش پی در پی رومانهای پیروزمندانه‌ای به‌مردم انگلستان عرضه کردکه همه با بیانی انتقادآمیز و هجوی تند از جامعه همراه بود. چارلز، نویسنده‌ای که در کودکی رنج بسیار برده و مزهٔ تلخ فقر را چشیده و نامهربانیها از خانوادهٔ خود دیده و در دورهٔ جوانی در شغل تندنویسی وخبرنگاری با دقت به همه چیز گوش فراداده و با بینشی عمیق به همه چیز نگریسته، پس ازآنکه به عالم نویسندگی وارد شد، به توصیف و بیان دردهای جامعه پرداخت- دردهائی که درد خود او بوده است. در ۱۸۳۸ رومان **آلیور تویست** *Oliver Twist* انتشار یافت که قبلاً به صورت جزوه‌هائی منتشر می‌شد. دیکنز دراین اثر نشان می‌دهد که جنایت چگونه بوجود می‌آید و زندگی‌آدمی چگونه در معرض خطر قرار می‌گیرد. وی قصد دارد با این روش، تصور غلطی را که تا آن روز درذهن رومان نویسها ازعالم جنایت وجود داشته، باطل‌کند. آلیورتویست پسرکی از خانواده‌ای نامعلوم‌که به‌مؤسسهٔ خیریه سپرده شده، قربانی روش نادرست تعلیم و تربیت گشته است و بر اثر شکنجه‌ای که از طرف مستخدم ستمگر مؤسسه بر او وارد می‌آمده- مستخدمی که از شلاق‌زدن به کودکان لذت می‌برده است- از پرورشگاه می‌گریزد و به دنبال حوادثی که پیش می‌آید، به گروه راهزنان می‌پیوندد. چند بار از طرف مردمی نیکوکار مورد حمایت قرارمی‌گیرد وسرانجام ازمخمصه نجات می‌یابد. دیکنز پیروزی نیکوکاران را بر شریران دراین‌اثر به‌اثبات می‌رساند و آلیور را ازگروه‌کودکان نفرین شده‌ای معرفی می‌کندکه زندگی درنظرشان با هیچگونه امیدی همراه نبوده است. در همین سال حوادث زندگی **نیکلس نیکلبی** *The Life and Adventures of Nicholas Nickleby* انتشاریافت که سودجوئی اجحاف آمیز بازرگانان را در تغذیهٔ شاگردان مدارس یورکشر Yorkshire نشان می‌دهد که به مرگ عده‌ای ازکودکان بر اثر گرسنگی می‌انجامد- وضعی‌که دیکنز خود بخوبی درك می‌کند وحتی در بعضی از صحنه‌های

کتاب از تجربهٔ شخصی سود می‌جوید. در این اثر دیکنز با قدرت خارق‌العاده نه تنها موفق شده است که از قهرمانان برجستهٔ داستان تصویرهای دقیق بسازد، بلکه از سلسله اشخاصی که هر یک بنحوی با زندگی او رابطه‌ای می‌یابد و همچنین از محله‌های لندن وصفهای زیبا و گاه حزن‌انگیز بعمل آورد. در ۱۸۴۰ دکان سمساری *The Old Curiosity Shop* منتشر شد. دختری جوان با پدربزرگ پیرش در دکان غم انگیز و در میان اشیای کهنه و در محیط غبار آلود و غم گرفته‌ای که با جوانی او تضادی عجیب دارد، بسر می‌برد. دختر با فداکاری از پدر بزرگ مراقبت می‌کند و بر اثر حوادث و بدبختیهائی که به ورشکستگی پدر بزرگ می‌انجامد و براثر فشار طلبکاران که مغازه را توقیف می‌کنند، همراه او می‌گریزد. این دو مدتها از ترس گرفتار شدن، از این سو به آن سو سرگردان و آواره می‌مانند تا سرانجام به کلبهٔ محقری در کنار کلیسائی پناه می‌برند، اما محرومیت و رنج و سرگشتگی دخترك را از پای درمی‌آورد و به مرگ می‌کشاندش، چیزی نمی‌گذرد که پدر بزرگ نیز به او می‌پیوندد. دیکنز موجود پاك و باصفا و فداکاری را پیش چشم می‌گذارد که در دنیائی نفرت‌انگیز به رنج و مرگ محکوم می‌گردد، دنیائی که در آن روابط عمیق انسانی رو به انهدام گذارده و روش استثماری و سرمایه‌داری دوزخی مرگبار پدید آورده است. رومان تاریخی بادنبی راج *Barnaby Rudge* (۱۸۴۱) بر زمینهٔ شورشهای ضد پاپ در ۱۷۸۰ قراردارد. این اثر به سبب وصف شورشها که چندین روز لندن را به وحشت انداخته بود و به سبب تجسم صحنه‌هائی از پایتخت مانند کوچه‌ها و مهمانسراهای کهنه و ترسیم نیرومند یك سلسله اشخاص داستان، بسیار جلب توجه کرد. دیکنز در ۱۸۴۰ به امریکا سفر کرد و انتظار داشت که در این سرزمین، با دموکراسی واقعی روبرو شود، اما برخلاف امیدهایش به اصول برده‌فروشی و ستمگریها و سودجوئیها و اموری‌که بکلی با حقوق فردی مغایرت داشت، برخورد و در بازگشت به انگلستان یادداشتهای امریکائی *American Notes* را در ۱۸۴۲ و ماجراهای زندگی مارتین چزلویت *The Life and Adventures of Martin Chuzzlewit* را در ۱۸۴۴ انتشار داد که هجوی تند و نیرومند از ریاکاری و تسلط اهریمنی پول برعالم انسانیت و خودخواهی در زندگی امریکائی بود. دیکنز در ۱۸۴۵ به ایتالیا سفر کرد، بر سر راه به پاریس رفت و با پذیرائی گرمی روبرو شد، اما این

سفر او را از وضع اجتماعی کشورش منصرف نکرد. در ایتالیا رومان سرود نوئل *A Christmas Carol* را نوشت که در ۱۸۴۳ منتشر شد و اشاره‌ای صریح به‌عصیان جامعه بود. کتاب، پیروزی چشمگیری بدست‌آورد. دیکنز پس‌از گذراندن دوره‌ای ملالت‌بار از نو به رومان بزرگی دست زد که در زمینهٔ تحلیل روانی و اخلاقی بشر پیشرفت آشکاری‌را نشان می‌داد. رومان **دامبی و پسر** *Dombey and Son* (۱۸۴۸) مکافات خودپسندی و سرمایه‌داری نامعقول و سرشار از قساوت و کینه‌وری را در زندگی اشرافی قدیم نشان می‌دهد. دیکنز مدتی خارج از انگلستان بسر برد و از دور ناظر انقلابی بود که در کشورش در شرف تکوین بود. **نامه‌ها** *Letters* این دوره اززندگی او را نشان می‌دهد. دیکنز که سراسرعمر را در وسوسهٔ دورهٔ کودکی می‌گذراند، در ۱۸۴۹ رومان **دیوید کاپرفیلد** *David Copperfield* را منتشر کرد، که نوعی زندگینامهٔ نویسنده است و به صورت اول شخص مفرد نقل شده و از نظر خود او بر سایرآثارش رجحان یافته است. کمتر اثری مانند **دیوید کاپرفیلد** توانسته است تا این حد از نزدیك حوادث واقعی و تکان دهندهٔ زندگی کودك بینوائی را تجسم بخشد. **دیوید کاپرفیلد** شاهکار دیکنز است و به طور کامل محاسن و معایب او را در پردهٔ نقاشی ستایش‌انگیزی ترسیم می‌کند. داستان **خانهٔ غمزده** *Bleak House* (۱۸۵۳) هجو تند و نیرومندی است از اشتباهات قضائی و مخارج گزاف و خانه خراب‌کن دادگاهها که به ورشکستگی و مرگ قهرمان‌کتاب و عدهٔ دیگر از اشخاص داستان منجر می‌گردد. کتاب سرشار از صحنه‌های جانگداز است و حتی حالتی غم‌انگیز از اشیای بیجان را به خواننده القا می‌کند، مانند خانه‌های کهنه که اثری از جنایتهای قدیم را نمودار می‌سازد، با کوچه‌های کثیف‌که محل آمد و شد راهزنان است و پنجره‌ها و درهائی که همه نمای شوم دارند. دیکنز از طرفی انسانی دموکرات بشمار می‌آمد و از طرفی تحت تأثیر عقاید خرافی طبقهٔ خویش قرار داشت. این تضادها سرچشمهٔ رومان او به نام **روزگار سختی** *Hard Times* (۱۸۵۴) گشت‌که وضع دشوار کارگران و ارتباط‌آنان با کارفرمایان و رفتار غیر انسانی را که مولود زندگی صنعتی است، پیش چشم می‌گذارد. در ۱۸۵۵ دختری که روزی عشق دیکنز را در جوانی به علت فقر و بینوائی رد کرده بود، بار دیگر در زندگی او ظاهر می‌شود، به‌او نامه می‌نویسد و دیکنز با او قرار ملاقات می‌گذارد، اما از دیدن زنی چاق و اطواری که جای آن دختر

زیبا و دلفریب را گرفته بود، سرخوردگی می‌یابد و از این دیدار مسخره‌آمیز برای نوشتن کتاب دوریت کوچولو *Little Dorrit* مایه می‌گیرد. این کتاب (۱۸۵۷) مانند معمول برزمینهٔ کشمکشی روانی و اجتماعی قرار داشت، همچنین مبارزه‌ای را برضد عوامل مخرب دموکراسی و ویران‌کنندهٔ مذهب و امور دیگر نشان می‌داد. در۱۸۵۷ دیکنز به هنرپیشهٔ جوانی برخورد به‌نام الین ترنان Ellen Ternan و چنان عشقی از او در دل گرفت که از رعایت آداب و رسوم چشم پوشید، از همسرش با ده فرزند جدا شد و با الین که در واقع علاقه‌ای به او نداشت، زندگی مشترکی پیش گرفت و از بیوفائی او رنج بسیار برد. این رنج در کتاب آرزوهای بزرگ *Great Expectations* درسه جلد(۱۸۶۱)ودوست مشترک ما *Our Mutuel Friend* (۱۸۶۵) منعکس می‌شود که نمودار خطوط برجسته و تازه‌ای از عواطف وارتباط نویسنده با زن است. دوست مشترک ما آخرین اثر کامل دیکنز است. پس از آن فعالیت شگرف و چرخ گردندهٔ وجود او ناگهان از کار باز ایستاد و به صورت دیگری خودنمائی کرد. بنوبت این مجله یا آن مجله را اداره کرد و نیاز مبرمی به ارتباط با جامعه و همچنین امرار معاش احساس کرد. کتاب اسرار ادوین درود *The Mystery of Edwin Drood* در ۱۸۷۰ نوشته شد که به سبب مرگ نویسنده ناتمام ماند.

شیوهٔ واقع‌بینی و واقع‌نگاری دیکنز لحنی پر جاذبه و مردم‌پسند دارد. سبك نوشته‌هایش نافذ، مطایبه‌آمیز، عرفانی، انسانی و خیال‌انگیز است که از زندگی خصوصی وی تأثیر پذیرفته است. ساختمان داستانهای دیکنز در وهلهٔ اول به نظر عجیب می‌آید، موضوعها متفاوت و گسترده است. در آغاز هر داستان دو یا سه نکتهٔ پرتحرك بی‌هیچ ارتباط آشکاری بچشم می‌خورد. اشخاص تازه و فراوان بلاانقطاع از گوشه وکنار وارد صحنهٔ داستان می‌شوند، اما قدرت عظیم و خلاقهٔ دیکنز پرده‌های نقاشی وسیعی از زندگی پیش چشم ما می‌گسترد که همه چیز را نیرومند و جاندار می‌سازد و در همهٔ آنها ذوق نمایشی فراوان دیده می‌شود. هیچ نویسندهٔ انگلیسی نتوانسته است چون دیکنز دنیائی گوناگون با خصوصیتهای متمایز از بیرحمی و رنج و مسخرگی بسازد یا مانند او چنین قانع کننده بیعدالتیها و ستمگریهائی که از طرف اشخاص بزرگ برکودکان وارد می‌شود، در نظر مجسم کند. دیکنز محبوبترین و به قول عده‌ای بزرگترین نویسندهٔ انگلستان است.

ترجمه به‌فارسی: آرزوهای بزرگ ـ الیور تویست ـ خانهٔ قانون‌زده ـ داستان دوشهر ـ دیوید کپرفیلد ـ داریت کوچك.

**دیکنسون، امیلی** Dickinson, Emily بانوی شاعرامریکائی(۱۸۳۰-۱۸۸۶) امیلی در امرست Amherst در ایالت ماساچوست زاده شد، پدر بزرگش بانی زادگاه او و پدرش وکیل دعاوی بود. امیلی ابتدا در زادگاه و سپس در کالج هدلی Hadley بتحصیل‌پرداخت، اما به‌سبب‌آنکه عمیقاً ازتعلیم وتربیتی چنان خشك وخشونت‌آمیز رنج می‌برد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و در خانه به وسیلهٔ معلم خصوصی و مطالعات شخصی بروسعت معلومات افزود. امیلی در۱۸۵۳با پدرش به‌واشینگتون رفت و در آنجا گرفتار عشقی ناکام شد و به علت آنکه نخواست زندگی مرد دلخواهش را که مردی متأهل بود برهم زند، از عشق چشم پوشید و به شهرخود بازگشت، از آن پس به خانه پناه برد، گوشه‌گیری اختیار کرد و تنها با چند دوست اهل قلم مکاتباتی انجام داد و وقت خود را به پرورش گل و سرودن شعر مصروف داشت. از تقریباً دو هزار منظومه، تنها سه منظومه در زمان حیاتش انتشار یافت و پس از مرگ اشعار او به صورت یادداشتهای پراکنده و گاه با خط ناخوانا در گوشه و کنار اتاقش پیدا شد که در ۱۸۹۲ در دیوانی منتشر گشت و پیروزی بینظیری درادبیات امریکائی بدست‌آورد. چاپ‌کامل اشعار امیلی دیکنسون در ۱۹۲۴ همراه با نامه‌ها *Letters* انتشار یافت. دیوان *Poems* امیلی دیکنسون به چهار بخش تقسیم می‌شود که الهامات شاعرانهٔ او را نشان می‌دهد. بخش اول زندگی *Life* نام دارد. در این بخش که به زندگی شخصی او ارتباط می‌یابد، گاه یادداشتهای غم‌انگیزی دیده می‌شود از این قبیل: «زندگی من دوبار پیش از پایان یافتن به آخر رسیده است.» عنوان بخش دوم طبیعت *Nature* است. در این بخش با سبکی روشن و با طراوت و با تغزلی لطیف طبیعت را با همهٔ مظاهرش وصف می‌کند و از باغچه و گلها، از پرندگان و گردش فصول سخن می‌گوید. بخش سوم به عشق *Love* اختصاص دارد که از ناکامیهای شاعر سرچشمه گرفته است و با حال آنکه احساسهای زنانه غالباً در دل خاموش گشته است، گاه فریادهائی ازآن بگوش می‌رسد و شادیهای‌کوچکی که از احساسهای پاك ومتقابل دو دلداده پدید می‌آید، یا حسرت برآنچه دیگر وجود نخواهد داشت با حساسیتی

بسیار لطیف بیـان مـی‌گردد. بخش چهـارم زمان و ابدیت *Time and Eternity* نام دارد. در این بخش افـق درون و بینش شاعر وسعت می‌یابـد و از آزادی بیشتری برخوردار می‌گردد و تفکرات عمیق و سنگین در بارهٔ مرگ و دنیائـی والاتـر از جهان خاکی دیده می‌شود. در جائی می‌گوید: «با آنکه هرگز با خدا حرفی نزده‌ام و هرگز عالم الهی را ندیده‌ام، می‌توانم آن را بخوبی بشناسم.»
دشوار است‌که امیلی دیکنسون را به عصری معین منسوب داریم. اشعارش ازرنج درون وشکنجهٔ پنهانی او حکایت می‌کندکه همه در قطعه‌های کوتاه و موجز چون رباعی و با وزنی خاص و قالبی ساده گنجانده شده و از قدرت عجیب در تصویـر و تـرسیم و از نفـوذ فراوان و از سبکی پـاکیزه و اعجاب‌آور بـرخوردار است. بی‌آنکه بتوان امیلی دیکنسون را با شاعری معین سنجید، می‌توان او را در شمار چند تن بانوی شاعر بزرگ جهان بشمار آورد که شهرتش پس از مرگ روزافزون شد و اشعارش در نسل بعد نفوذ بسیار یافت.

**دیـویدسون، جـان** Davidson, John شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۸۵۷ - ۱۹۰۹) دیویـدسون اهـــل اسکاتلند بود و تحصیلات خـود را در آنـجـا و دانشگاه ادینبورگ انجام داد، مدتی نیز بتدریس پرداخت. در۱۸۹۰ به لندن رفت ومدتها با فقر و بیماری مبارزه کرد تا در ۱۹۰۶ از طرف دولت مستمری دریافت داشت. دیویدسون رومانهای مختلف و نمایشنامه‌های تاریخی به شیوهٔ آثار دورهٔ الیزابت و همچنین اشعاری عصیان‌آمیز انتشار داد. اولین نمـایشنامـه‌اش بـه‌نام اسکاراموش درناکسوس *Scaramouch in Naxos* در۱۸۸۹ انتشاریافت، اما دیویدسون پس از انتشار دیوان اشعار شبانی کوچهٔ فلیت *Fleet Street Eclogues* بود کـه هنر شاعری خـود را به اثبات رساند. در این دیوان شعر غنائی که یك بار در ۱۸۹۳ و بار دیگر در ۱۸۹۶ منتشرشد، دیویدسون محیط و زندگی جاری عصر خـود را با واقع‌بینی و انساندوستی و در عین حال بـا خیال‌انگیزی بسیار زیبا ترسیم‌کرده است. استادی در تغـزل آمیخته با بی‌پیرایگی و سادگی و قدرت تصویر نقشهای جالب توجه و غیـرقابل انکار، دراین اثـر از دیویدسون شاعری نیرومند ساخته است. دیویدسون چندین دیوان دیگر انتشار داد، ازآن جمله‌است: بالادها و نغمه‌ها *Ballads and Songs* (۱۸۹۴)، بـالادهـای تـازه *New Ballads* (۱۸۹۷) و آخـریـن

بالادها *The Last Ballads* (۱۸۹۹). وی همچنین میان سالهای ۱۹۰۱ و ۱۹۰۸ یك سلسله وصایا *Testaments* به شیوهٔ شعر آزاد سروده که فلسفهٔ بدبینانه و روح هرج و مرج طلب شاعر را نمایان‌کرده است-روحی انقلابی و عصیانگرکه براثر سالها فقر و تنگدستی و رنج و حرمان کار او را به عدم تعادل فکری و خودکشی منتهی ساخت.

# ر

**رابله، فرانسوا** Rabelais, François رومان‌نویس و ادیب وپزشك فرانسوی (۱۴۹۴-۱۵۵۳) رابله در شینون Chinon زاده شد. پدرش وکیل دعاوی مشهور، مردی با فرهنگ و در قانونگذاری و اصول قضائی، متبحر بود. رابله تحصیلات خود را در صومعهٔ سویی Seuilly نزدیك زادگاهش انجام داد و پس از آموختن الهیات و حکمت و فلسفه به سلك روحانیت درآمدکه بیشتر به سبب شوق او در فراگرفتن علوم ادبی یونان و روم بود تا به سبب تمایلش به علوم مذهبی و الهی. در این دوره با گیوم بوده Guillaume Budé استاد و متبحر در ادبیات یونان مکاتبه برقرار کرد و ترجمهٔ کتابی از هرودوت را برعهده گرفت. سپس به‌فرقهٔ مذهبی بندیکتیان Bénédictins پیوست و در آنجا با اسقف استی‌ساك Estissac که در فرهنگ و علوم ادبی عهد باستان استادی داشت، ملاقات‌کرد که او را تحت حمایت خود قرار داد و در مأموریتهای دینی و نقل و انتقالها با خود می‌برد. رابله در طی سفرها، با بسیاری از فاضلان و ادیبان و قضات عالی‌مقام آشنائی یافت و از آنان اصول قضائی آموخت و از این دوره در کتاب سوم *Tiers Livre* خود یاد کرد. وی گرچه دورهٔ مشقت‌باری به هنگام شاگردی و بسربردن میان فرقه‌های مختلف مذهبی گذرانده است، خاطرات فراوان و گرانبهائی نیز حفظ کرده که در چندین قسمت از آثارش آمده است. رابله در ۱۵۳۰ و در سی وشش سالگی، پس از سرگردانی بسیار به مونپلیه Montpellier رفت و در حالی‌که در علوم و فرهنگ باستانی مقامی عالی یافته و در علوم قضا و حقوق آثاری انتشار داده بود، به صورت دانشجو، به دانشکدهٔ پزشکی وارد و دربارهٔ بقراط و دانشمندان دیگر سخنرانیها کرد. پس از دوسال، در ۱۵۳۲ که هنوز به دریافت درجهٔ دکتری نایل نیامده بود، طبیب بیمارستان شهر لیون گشت. اقامت دراین شهر در زندگی رابله اهمیت بسیار دارد. درآنجا از هرنظر محیط را مناسب یافت، به‌کار شدید پرداخت

و چندین متن پزشکی را به زبان یونانی با تفسیرهای شخصی منتشر کرد و چندین ترجمه از کتابهای علمی بعمل آورد. جزاینها اولین جلد از رومان بزرگ پانتاگروئل *Pantagruel* را انتشارداد. این اثر از کتابی که بدون ذکر نام نویسنده در لیون منتشر شده، مایه گرفته بود. عنوان اصلی کتاب وقایع بزرگ و پراز دش زندگی غول عظیم الجثه گارگانتوا *Grandes et inestimables Chronicques du Grand et énorme géant Gargantua* بود، رومانی پرماجرا و عامه‌پسند که به عقیدهٔ عده‌ای، از خود رابله بوده و در آن قدرت جسمانی، طول قامت، اعمال شگفت انگیز و بازوان نیرومند غولی را که در خدمت شاه آرثر Arthur بسر می‌برده، توصیف شده است. در ۲۳ اکتبر ۱۵۳۳ دانشگاه سوربون Sorbonne و دانشکده الهیات پانتاگروئل را به اتهام منافی اخلاق بودن محکوم کرد. پس رابله در آغاز ۱۵۳۴ از لیون خارج شد و در سمت طبیب خصوصی با کاردینال دوبله Du Bellay، اسقف وسیاستمدار پاریس، به رم رفت. چندین ماه در رم اقامت کرد و دربارهٔ آثار باستانی ومعماری مطالعاتی انجام داد، سپس به لیون بازگشت وکار طبابت را در بیمارستان ازسر گرفت و چند ماه بعد جلد دوم داستان را به نام زندگی نفرت انگیز گارگانتوای بزرگ، پدر پانتاگروئل *La Vie très horrifique du grand Gargantua,père de Pantagruel* انتشار دادکه از غنای افکار و دانش رابله برخوردار بود و شامل اشارات سیاسی فراوان. رابله در۱۵۳۵ ناپدید شد. ظاهراً به زادگاهش رفته بود تا از هیجانهای سیاسی زمان دور بماند، باردیگر به همراهی کاردینال دوبله به رم رفت و به‌طبابت پرداخت و در ۱۵۳۶ به لیون بازگشت. سپس با کاردینال به پاریس رفت و به صومعهٔ بندیکتیان وارد شد. در ۱۵۳۷ در چهل و پنج سالگی به دریافت درجهٔ دکتری در پزشکی نایل آمد. دراین زمان رابله درعالم پزشکی نیز چون عالم ادب ازشهرت بسیار برخوردار گشت. در۱۵۴۱ در متن کتاب پانتاگروئل و گارگانتوا تجدید نظر کرد و به‌امید آنکه رضایت مقامات دانشگاه سوربون را جلب کند، در داستانهای خود تغییراتی داد و اصلاحاتی بعمل آورد، اما کارش بی‌نتیجه ماند و سوربون دست از مخالفت برنداشت. رابله در۱۵۴۶ با کمك مالی فرانسوای اول توانست کتاب سوم را منتشر کند. بار دیگر در مصاحبت کاردینال دوبله به رم رفت و جلد چهارم را آغازکرد. کتاب چهارم *Quart Livre* در فوریهٔ ۱۵۵۲ منتشر شد و بلافاصله از طرف مجلس شورای پاریس از نشر آن جلوگیری بعمل آمد.

رابله در ژانویهٔ ۱۵۵۳ جایگاه و مقام روحانیت را از دست داد و دورهٔ زجر و طرد و تبعید وبینوائی را آغازکرد که به مرگش انجامید.آخرین کتاب، کتاب پنجم *Cinquième Livre* ده سال پس ازمرگش انتشار یافت‌که احتمالاً با تغییراتی ازطرف ناشری ناشناس همراه بوده است. مجموع این رومان بزرگ فاقد طرحی واقعی و پرداخته است. خاصه کتاب اولین و دومین که جز از نظر خویشاوندی و نسبت میان قهرمانان، ارتباطی دیگر در آنها دیده نمی‌شود و بیشترشامل قطعه‌های گوناگون و حوادث جداگانه و هجوهائی است‌که در هر یك از آنها نیز تفاوتی در لحن نویسنده بچشم می‌خورد و این خود می‌رساندکه ادراك رابله بتدریج تحولاتی می‌یابد. جز رومان‌کهنه‌ای‌که بدون نام نویسنده منتشرشده بود، رابله درخلق این اثر از تعدادی رومانهای عامه‌پسند که شامل فرهنگ عامه و سنتهای بسیار قدیم فرانسوی بوده، استفاده‌کرده است. شاید در آغازکار، رابله هدفی نداشته است جز خلق قهرمانی باقامت عظیم وغول‌آسا که مردم را بخنداند و سرگرم‌کند وتخیلات شگفت‌انگیز او را تجلی بخشد، اما بعدها بر زمینهٔ این موضوع عامه‌پسند، بینشی عمیق و واقع‌بینی شدید و هجوی گویا از زندگی و دنیا بکار برده است. شاید هم این داستانها نوعی زندگینامهٔ رابله است‌که خاطرات کودکی و جوانی و زندگی در صومعه و یادهائی از دورهٔ تحصیل در دانشگاه را به صورت افسانه‌ای رؤیائی و خیال‌انگیز منعکس می‌کند، چنانکه می‌توان کار بچه شیطانی را که در داستان بر دهان اشخاص مست نمك می‌ریزد و تشنگی را بدین‌طریق پیش چشم می‌گذارد، ناشی از روش طبابت رابله دانست و آن تجویز حمام بخار و امساك در آشامیدنی بوده که بیماران را به عرق‌کردن وامی‌داشته است. به هرحال عطش شدید و جلوگیری از رفع آن چیزی است‌که سراسرکتاب رابله را تحت تأثیر قرار داده است و اگر او قهرمان کتاب خود را غولی پسر غول دیگر معرفی کرده، تنها به این دلیل است‌که بهانه‌ای برای مزاح و شوخی و همچنین وسیله‌ای برای جلب توجه عامهٔ مردم داشته باشدکه داستانهای قدیم غولها را بسیار دوست می داشتند. این رومان بزرگ از شاهکارهای رابله و جهان ادب است‌که در ضمن آن مباحثی دربارهٔ سیاست وفلسفه وتعلیم و تربیت گنجانده شده است.

رابله از نظر مورخان مرد تحول بود و در دورهٔ تحول می‌زیست. وی از آسایش می‌گریخت و تشنهٔ تجسس و تبحر بود، همهٔ وقت را با شوق و شیفتگی فراوان به

آموزش می‌گذراند. علم حقوق فرا می‌گرفت، پزشکی مـی‌آموخت، از طرفداران فرهنگ و ادب عهد باستان بود. رابله نمونهٔ کامل عهد رونسانس بشمار مـی‌آمد که می‌کوشید تا فلسفه و معنویات زمان را درپرتو اندیشه‌های باستانی نوگرداند. تبحر شگفت انگیز رابله تنها نتیجهٔ مطالعه و خوانـدن نبود، تبحری بود کـه از بینش عمیق وی دربارهٔ زندگی وتجربه دربارهٔ انسان و اشیا سرچشمه می‌گرفت و با فعالیتهای جاری سیاست و مذهب رابطهٔ نزدیك داشت. دربارهٔ مذهب خطمشی رابله جدال با مذهب رسمی رم بود کـه با هرگونه اصلاحات و فـرهنگ عناد می ورزید. رابله بیش از هرچیز در شیوهٔ انشا و بکاربردن قواعد زبان و برجانشاندن درست کلمه و تناسب در ترکیب‌کلام هنرمنـدی و استادی دارد و در نوشته‌هـا روح مضحکه‌آمیز و هزل و مطایبهٔ فصیح وشیوا را باقدرت نویسندگی می‌آمیزد، با خطـوط وسیع چهره‌هـای مختلف انسان را به طـور مسخره‌آمیز ترسیم ونهاد آدمی را آنچنان‌که هست به‌خواننده القا می‌کند. شگفتی سبك نگارش رابله درآن است‌که میان خنده و دانش رابطهٔ نزدیك برقرار می‌دارد. یکی از نویسندگان در بارهٔ رابله گفته است: «رابله وجود بشر را به مسخره می‌گیرد، وجود خدایان را به مسخره می‌گیرد، اما این کار را با چنان لطفی انجام می‌دهدکه نه به بشر لطمه وارد می‌آورد و نه به خدایان.»

**رابینسون، ادویـن ـ آرلینگـتـون** Robinson, Edwin Arlington شاعر امریکائی (۱۸۶۹-۱۹۳۵) رابینسون از طرف مادر بـه اولین مهـاجرنشینان متعصب و مذهبی نیوانگلند New England تعلق داشت وهمهٔ عمر را تحت نفوذ خصوصیتهای اخلاقی مردم این شهر و سختگیـری و احتیاط فـراوان و خشکی اخلاقـی آنـان گذراند، وجود خود او نیز سرشار از بدبینی و عدم اعتماد به دنیا بود که موجب ناکامی و تیرگی روحش می‌گشت. تلخی غم‌انگیزی‌که در بهترین آثار او منعکس است، از این دو امر سرچشمه گـرفته است. قریحهٔ شعر در رابینسون بسیـار زود نمایان شد، چنانکه در یازده سالگی به سرودن شعر پرداخت و ازآن پس شعرعلت غائی زندگیش گشت. دنبالهٔ تحصیلات را در دانشگاه هاروارد، رهاکرد، تا به‌وسیلهٔ کارکردن وضع مالی دشوار خـانواده را کـه بر اثر مرگ پدر بوجود آمده بـود، سروسامانـی بخشد. در ۱۸۹۶ پس از مـرگ مادر شهر خویش را تـرك کـرد و

بـه نیویورك رفت. در ایـن شهر اولین دیـوان را به نام سیل و شب پیش از آن *The Torrent and the Night Before* انتشار داد کـه چنـدان جلـب تـوجه نکـرد. رابینسون به نوشتن ادامه داد، اما از شرکت در محافل ادبی خودداری کرد و از اینکه هنرش را در راه بـدست آوردن پول بکار اندازد، بیزاری جست. در ۱۸۹۷ دیوان اطفال شب *The Children of the Night* را منتشرکرد کـه تـوجه مـردم و منتقدان را به خود معطوف داشت. منظور شاعـر در اولین شعر ایـن دیوان کـه عنوان کتاب را داراست، مردمی‌اندکه هرگز روی روشنائی را نمی‌بینند و مخلوق ناامیدیهای خویشند و تنها به دنیای محدود وبه نیازها و سودهای مادی وظاهری چشم دوخته‌اند. شاعر ترجیح می‌دهد که انسان در اولین روز سفر دریائی غـرق شود تا اینکه پیوسته سفر خود را درتاریکی ادامـه دهد. رابینسون در ایـن شعر مانند غالب اشعارش از قوانین عروضی شعر سنتی پیروی کرده است، اما ترکیب شعر و بیان و القای مفـاهیم و اشاره‌هـا وکنایه‌ها و مـوسیقی کلام و تغزل زیبا، هنر خاص شاعـری او را نمـایان مـی‌سازد. کتاب اطفال شب پـروندهٔ معنـوی و روحـی رابینسون است و شامـل بهتـرین اشعـارش. در دیـوان کاپتن کریگ *Captain Craig* (۱۹۰۲)،شاعر قدرت فهم وادراك عمیق خود را دربرابر معماهای عالم خلقت نشان مـی‌دهد و شخصیت برجستهٔ خـود را بـه سبب ژرف بینیهایش آشکار می‌سازد. این اثـر طـرفـداران بسیـار یـافت، از جملـه ثیودور روزولـت Theodore Roosvelt ، رئیس جمهوری امریکا که سخت تحت تأثیر اشعار رابینسون قرارگرفت و همینکه از تهیدستی شاعر آگاه‌گشت، شغلـی در ادارهٔ گمرك بـه او واگذاشت و زندگی شاعـر را از جنبهٔ مالـی تـأمین‌کـرد. آثار رابینسون بتدریج خوانندهٔ وسیعی یافت، امـا شهرت واقعـی او پس از انتشار انسان برضد آسمان *The Man Against the Sky* (۱۹۱۶) بـدست آمد کـه رابینسون را از محبـوبترین چهره‌های ادبی زمان ساخت. شاعر در منظومـه‌ای‌که نام کتاب را دربر دارد، در تماشای افق شعله ور غـروب آفتاب غرق شده است، میان خود و خورشیدی که ناپدید می‌گردد، تپهٔ بلندی می‌بیند که بر روی آن مردی تنها به سوی روشنائـی گام بر می‌دارد، چنانکه‌گوئی خدائی است‌که به خانهٔ خـود و آخرین خـواسته‌اش باز می‌گردد. رابینسون درپرورش مفاهیم اشعار این دیوان، استادی فراوان نشان داده و همهٔ اشعار را در عالیترین درجهٔ شعری ساخته است. عده‌ای معتقدند کـه

این اثر تحول روحی رابینسون را از دنیای پر تعصب و خشك مذهبی و موروثی به اعتقادهای جدید و ادراکهای تازهٔ معنوی و فکری، منعکس می‌سازد. از آثار معروف دیگر رابینسون اثر سه بخشی اوست که از افسانهٔ ارثر شاه King Arthur مایه گرفته وعبارت است از: مرلین *Merlin* (۱۹۱۷)، لانسلات *Lancelot* (۱۹۲۰)، و تریستروم *Tristram* (۱۹۲۷). رابینسون در تریستروم چون داستانپردازی زبردست جلوه می‌کند و شیوهٔ بیانش که در اشعار گذشته باکنایه و استعاره همراه بوده، دراین داستان صریح و بی‌پروا گشته است. این مجموعه از پیروزی فراوان نزد عامهٔ مردم برخوردار گشت. در این دوره اشعار طویل دیگری از رابینسون انتشار یافت، مانند: سه میکده *The Three Taverns* (۱۹۲۰)، مردی که دو بار مرد *The Man Who Died Twice* (۱۹۲۴)، منظومه‌ای در قالب شعر آزاد که به دریافت جایزه پولیتزر Pulitzer نایل آمد، دیونوسوس در تردید *Dionysus in Doubt* (۱۹۲۵) و امثال آن.

رابینسون موضوع اشعار خود را گاه از تورات اقتباس می‌کند و گاه از زندگی عصر جدید امریکا، خاصه زندگی مردم نیوانگلند که وضع روحی و معنویشان را به‌طور عمیق مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و افراد بشر وکشمکشهای درونی و اخلاقی‌شان را با تعمق بسیار بررسی می‌کند. زندگی آدمی در نظر رابینسون نمایشی تیره و غم‌انگیز است، در جهانی پر هرج و مرج که تنها پرتوئی از ایمان و عرفان بر آن روشنی می‌تاباند. رابینسون بیست و شش دیوان منتشر کرده، سه بار به دریافت جایزهٔ پولیتزر نایل آمده، در ردیف بزرگترین شاعران امریکا و در عصر خود در مقامی بلافاصله پس از رابرت فراست قرارگرفته است.

**رادکلیف، ان ورد** Radcliffe, Ann Ward بانوی رومان‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۷۶۴-۱۸۲۳) ان در لندن زاده شد و یگانه فرزند پدر و مادر خود بود. در بیست و سه سالگی با ویلیام رادکلیف William Radcliffe ازدواج‌کرد که دنبالهٔ تحصیلات را در رشتهٔ حقوق رها کرده بود تا به ادبیات بپردازد. ویلیام مدتها نشریهٔ انگلیش کرانیکل English Chronicle را با همکاری همسرش اداره کرد. ان رادکلیف پس از انتشار اولین رومان خود در ۱۷۸۹ به‌نام قصرهای اثلین و دانبین *The Castles of Athlin and Dunbayne* به‌شهرت رسید، سپس در ۱۷۹۰ افسانهٔ عاشقانهٔ

سیسیلی *The Sicilian Romance* را انتشار داد که همچنان با پیروزی همـراه گشت، اما شهرت عظیم را پس از انتشار سه رومـان دیگر بـدست آورد، از ایـن قرار: افسانهٔ عاشقانهٔ جنگل *The Romance of the Forest* (۱۷۹۱) در سه جلد، اسرار قصر یودالفو *The Mysteries of Udolpho* (۱۷۹۴) که محبوبترین رومانهـای او بشمـار آمد. این رومان حوادث زندگی دختر یتیم ستمدیده‌ای را نقل می‌کند که به‌سبب عشق شدید به مرد دلخواهش، به وسیله عمهٔ ستمگرش در قصر یودالفو زندانـی می‌شود، سرانجام ازآن می‌گریزد و بـا دلدارش‌که سردستهٔ راهـزنان بود ازدواج می‌کند، چیـزی نمی‌گـذرد کـه شوهر دستگیـر شده و بـه کیفر خـود مـی‌رسد. نویسنـده بـا وصف معـابر مرمـوز، اشبـاح و هیاکل و موسیقیهـای عجیب و ناآشنا در درون قصر صحنه‌هـای وحشت‌انگیـزی را تصویر مـی‌کند کـه تنهـا به وسیلهٔ توصیف دشتهـای بـا صفـای اطـراف قصر کمـی از سنگینـی وحشت آن کاسته می‌شود. سومین رومان ایتالیائی یا اعترافگاه توبه کاران بد کردار *The Italian or Confessional of the Black Penitents* در سه جلـد بـه سال ۱۷۹۷ منتشر شد. رومان دیگری از وی به‌نام گاستون آو بلندویل *Gaston of Blandville* پس از مـرگش در ۱۸۲۶ انتشار یـافـت. همچنیـن دیوان *Poems* او در ۱۸۳۴ بچاپ رسید.

رومانهای رادکلیف از جمله رومانهای معمول زمـان در انگلستـان معـروف به «رومان سیاه» یا«داستانهای وحشت‌زا» می‌باشدکه درآن موضوعهای خارق‌العاده و حوادث عجیب و غریب و هـولناك وصف مـی‌شود. قدرت تخیل و ادراك ان رادکلیف دربارهٔ نهاد تبهکارانه و طبع وحشیانهٔ آدمـی، اندیشه‌ها و بیـان حوادث غیرعادی و وصف چشم‌اندازها و سرزمینها به شیوه‌ای خاص و شخصی و توصیف شاعرانه و ذهن خلاق او درخلق موضوعهای اسرارآمیز، موجب شده است‌که وی از برجسته‌ترین و مبتکرترین نویسندگـان «رومان سیاه» زمـان خود بشمار آید. رومانهای او در سراسر اروپای قرن نوزده از شهرت و پیروزی عظیمی برخوردار گشت و به زبانهای مختلف ترجمه شد.

**راسکین، جـان** Ruskin, John نویسنده و منتقد انگلیسی (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰) راسکین در خانواده‌ای ثروتمند ومتدین در لندن زاده شد، درکودکی تربیتی جدی

و استوار یافت و شب و روز از مراقبت شدید پدر و مادر برخوردار بود، درچهار سالگی پدر او را به دیدن کلیساها، موزه‌ها وزیباترین مناظر طبیعی می‌برد و ذوق او را به جانب موسیقی و نقاشی و مطالعهٔ شعر می‌کشاند و در عین حال او را به سرودن شعر یا نوشتن قطعه‌های منثور وامی‌داشت، بدین‌طریق راسکین از تعلیم و تربیتی آمیخته با ادراك زیبائی بهره‌مند شد. مادر کتاب مقدس را به‌او می‌آموخت و پدر به مطالعهٔ آثار شکسپیر و پوپ و سروانتس و بزرگترین نویسندگان کلاسیك تشویقش می‌کرد، اما تحصیلات مدرسه‌ای راسکین نـامنظم بود. ابتدا در لندن و سپس در ۱۸۳۷ درآکسفرد بتحصیل پـرداخت. در این زمـان شیفتهٔ دختر زیبا و پانزده سالهٔ همکار فرانسوی پدرش گردید و چنان دل باخت کـه بی‌اعتنائی دختر او را به بستر بیماری‌کشاند و موجب شد که تحصیل را ناتمام بگـذارد و بـرای بهبود به سفری دست زند که دو سال بطول انجامید. جان در ۱۸۳۹ به آکسفرد بازگشت و منظومهٔ سالست و الیفانتا *Salsette and Elephanta* را ساخت کـه بـه دریافت جایزهٔ نیودیگت Newdigate نایل آمد. در ۱۸۴۲ فـارغ‌التحصیل گشت و بیدرنگ به‌کار واقعی خود یعنی مطالعهٔ هنر وطبیعت پرداخت. اولین‌کتاب راسکین که شامل ستایش پرشوری بود از ویلیام ترنر William Turner نقـاش طبیعت ساز معاصر، بدون ذکـر نام نویسنده با عنوان **نقـاشان جـدیـد** *Modern Painters* در ۱۸۴۳ انتشار یافت. این‌کتاب در پنج جلد نوشته شد که سه جلد آن پس از مرگ ترنر در ۱۸۵۱ منتشر شد. راسکین در این اثر نظر خـود را دربارهٔ هنر عرضه می دارد، ارزش نقاشی و به‌طورکلی ارزش هنر را درآن می‌داندکه اندیشه‌های عالی فراوانی را به ذهن القا کند. نویسنده سپس اندیشه‌های قـدرت، تقلید، واقعیت و زیبائی را از هم مشخص می‌سازد، از ارتباطشان با یکدیگر سخن می‌گوید و هریك از بخشهای‌کتاب را به یکی از این اندیشه‌ها اختصاص مـی‌دهد. به عقیدهٔ راسکین هنر از نظر شکل و قالب باید چنان باشدکه قسمتهای‌کوچك و بزرگ آن یکدیگر را کامل‌کند و هماهنگی خاصی را کـه برای تکامل ضروری است پدید آورد، و از نظر معنوی، هنر والا آن است که از طرفی به عالم بشری و ازطرف دیگر به‌عالم الهی ارتباط یابد. ازین‌رو ادراك زیبائی راسکین پیوسته با مبانی مذهبی و اخلاقی آمیخته است. این کتاب مـورد حملهٔ ناقدان هنـری واقـع شد و نقـاشان آن را بسردی پـذیرفتند. راسکین پس از آن از نواحـی آلپ و ایتالیا دیدن کـرد و در

۱۸۴۶ جلد دوم کتاب را انتشار داد. در ۱۸۴۸ بـا دختر بسیار زیبائی ازدواج کـرد کـه کارشان بـه جـدائـی کشید. در ۱۸۴۹ کتـاب هفت چـراغ معمـاری *The Seven Lamps of Architecture* را منتشرکرد که پیروزی بزرگی بـدست آورد. در این اثر نیز هنر معماری را مبین عقاید مذهبی و اخلاقی و خواستهای ملی و عادات اجتماعی یك ملت می‌داند و هفت قانونی را کـه هنرمند باید ازآن پیروی کند «هفت چراغ» می‌نامد و یکایك آنها را با انشائی آراسته و زیبا شرح می‌دهد. کتاب سنگهای ونیز *The Stones of Venice* در سه جلد (۱۸۵۱-۱۸۵۳)، مطالعه‌ای است دربارهٔ هنر معماری ونیز و تـاریخ سیـاسی و تمدن آن. وصف معمـاریها در این اثر با تصویرهائی آمیخته است که غالباً به وسیلهٔ خود نویسنده ترسیم شده و به‌کتاب رنگارنگـی خـاص بخشیده است. اصول طراحی *Elements of Drawing* در ۱۸۵۷، اصول علم مناظر و مرایا *Elements of Perspective* در ۱۸۵۹ و پنجمیـن و آخـرین جلـد از کتاب نقـاشان جـدیـد در ۱۸۶۰ انتشار یافت. این‌کتاب پایان دورهٔ هنری زندگی راسکین را اعلام می‌دارد که پس ازآن از نویسندگـی دربـارهٔ هنر دست می‌کشد و بقیهٔ عمر را به‌بیان اصول عقاید خود دربارهٔ مسائل اجتماعی، تربیتی، اخلاقی و مذهبی می‌پردازد و اصلاحات اساسی تعلیم و تربیت را به‌وسیلهٔ یك سلسله سخنرانی، نامه، مقاله و رساله عرضه می‌کندکه درحدود سی جلد ازپنجاه جلد آثار او را دربر می‌گیرد، ازآن جمله است: کنجد و ذنبقها *Sesame and Lilies* (۱۸۶۸)، تاج ذیتون وحشی *The Crown of Wild Olive* (۱۸۶۶). وی همچنیـن نظر خود را دربـارهٔ هنر و اقتصاد سیـاسی درکتـاب تا آخرین دم *Unto This Last* (۱۸۶۲) بیان کرده است. این اثر شامل چهار مقامه دربـارهٔ اصول اولیهٔ اقتصاد سیاسی است و ادراك راسکین را دربارهٔ ثروت نشان می‌دهد. درنظر راسکین ثروت چیزی جدا ازبشر و ارزشهای معنوی نیست. جسم بشر چون ماشین است و روح اوچون موتور این ماشین‌که قدرتش درهمهٔ موازنه‌های سیاسی و اقتصادی دخالت دارد، بنابراین از اقتصاد باید ادراکی روحی و اخلاقی داشت. ثروت واقعی نباید از راه کار و زحمت دیگـری بـدست آیـد و آنچه انسان مالك است، نباید از حد احتیاج خود او بیشتر باشد و روزی به تملك دیگری درآید، زیرا این خود تجمل است و معادل جهل. راسکین اثر دیگری درنقد هنری به‌نام صبحگاهان در فلورانس *Mornings in Florence* (۱۸۷۵-۱۸۷۷) منتشر کـرد، شامـل شش قسمت دربـارهٔ

بازدیدهای او ازمهمترین‌آثار معماری وهنری فلورانس درقرن سیزدهم وچهاردهم. راسکین در ۱۸۶۹ استاد دانشگاه‌آکسفرد شد و سخنرانیهایش چنان شنونده‌ای یافت که گاه ناچار می‌شد آنها را تکرار کند. وی پس از مرگ پدر ثروت عظیم موروثی خود را سخاوتمندانه به امور خیریه و سازمانهای فرهنگی و موزه اختصاص داد، ده سال آخر زندگی را در ملك خود بسر برد و به تجدید نظر در آثارش پرداخت.

بسیار کسان راسکین را نویسنده‌ای بزرگ و نثرنویسی برجسته می‌دانند و عده‌ای از منتقدان به ذوق هنری او شك دارند، در هرحال نفوذ راسکین را در چند نسل پس از او نمی‌توان انکار کرد، چنانکه درکتاب **در جستجوی زمان از دست رفته** اثر مارسل پروست این نفوذ احساس می‌شود. پروست بعضی از آثار راسکین را به زبان فرانسوی ترجمه‌کرده و دربارهٔ او چنین گفته است: «راسکین رهبر شعور عصر خود، استاد ذوق و سلیقه و مبتکر و رهنمون ادراك زیبائی واخلاقی است.» برنارد شا دربارهٔ او گفته است: «من به چندتن انقلابی مؤمن برخورده‌ام‌که بیشتر آنان در پاسخ به پرسش من‌که «آیا کارل مارکس است‌که شما را در مسیر انقلاب انداخته» گفته‌اند: نه! راسکین ما را به‌این راه‌کشانده است.»

**راسین، ژان** Racine, Jean نمایشنامه‌نویس و شاعر فرانسوی ( ۱۶۳۹ - ۱۶۹۹ )

راسین در خانواده‌ای متوسط وکارمند زاده شد، درکودکی ابتدا مادر و سپس پدر را از دست داد و در سه سالگی تربیت وی برعهدهٔ مادربزرگش که زنی بسیار متدین بود، واگذار شد. تحصیلات خود را ابتدا درکالج مذهبی بووه Beauvais، سپس در ۱۶۵۵ در صومعهٔ پور-روایال Port - Royal انجام داد. خانوادهٔ راسین با مقامات روحانی این مؤسسه ارتباط نزدیك داشت و عمهٔ او به سلك راهبه‌های این صومعه درآمده بود. راسین تا ۱۶۵۸ در پور-روایال ماند، ساختمان فکری و ذهنی استواری یافت و نزد استادان معروف آن زبان یونانی را عمیقاً آموخت و به قواعد صرف و نحو و انشا و ادبیات و موسیقی تسلط پیدا کرد. در ۱۶۶۰ به پاریس رفت و پس ازآنکه یك سال درکالج هارکور Harcourt ، وابسته به‌دانشگاه پاریس، منطق و فلسفه خواند، بر اثر حمایت پسرعموی متنفذش به خدمت دوك دو لوییین Luynes از پیروان آیین یانسن Jansenisme درآمد و به‌وسیلهٔ او به محافل

ادبی پاریس راه یافت و با لافونتن آشنا شد و در این هنگام به شعر و ادب شوق فراوان نشان داد. اولین قصیده‌ای که به مناسبت ازدواج لوئی چهارده به نام پری رودخانهٔ سن *La Nymphe de la Seine* سرود، پیروزی بسیار بدست آورد و به سبب برخورداری از موسیقی دلنشین کلام، دوبار ازآن تجدید چاپ بعمل آمد. راسین که یتیمی بی‌ثروت بود و در عصری می‌زیست که از راه نویسندگی نمی‌توانست معاش خود را تأمین کند، ناچارگشت که به روحانیت روی آورد تا به دریافت کمك خرج نایل آید، بی‌آنکه ازاین جهت محدودیتی بر او تحمیل شود. به این منظور به شهراوزس Uzés سفرکرد و نزد عمویش که معاون اسقف شهر بود، اقامت گزید و نامه‌هائی بسیار هوشمندانه به دوستان فرستاد که استعداد نویسندگیش را به اثبات می‌رساند. در۱۶۶۳ به پاریس بازگشت و مصمم شد که به راه نویسندگی و خاصه تئاتر قدم گذارد، چیزی که بر وفق میل و سلیقهٔ جامعهٔ مذهبی پور-رویال‌نبود. ازین‌رو زندگی تازه ومعاشرت با بازیگران تئاتر و رفت وآمد با دوستان هنرمندش، از طرف عمهٔ متدین و مقامات روحانی پور-رویال قدغن‌شد. راسین که از این کار بخشم آمده بود، با دو نامهٔ سرگشاده به این اعتراض خشونت بار پاسخ داد و رابطه‌اش را با جامعهٔ مذهبی قطع کرد. در این زمان از طرف کولبر Colbert وزیر لوئی چهارده مرسوم شده بود که شاعرانی که به افتخار مقام سلطنت و جاویدان ساختن نام شاه شعری بسرایند، به دریافت عطیه یا مستمری نایل آیند. راسین نیز به مناسبت بیماری شاه قصیده‌ای با عنوان نقاهت شاه *La Convalescence du Roi* سرود که موجب برقراری مستمرئی گشت که تا آخر عمر ازآن برخوردار بود. راسین در عین حال که شاعر رسمی دربار شده بود، از توجه به تئاتر غافل نماند و احساس‌کرد، به هنگامی‌که ستارهٔ زندگی‌کورنی Corneille درحال افول است، وی قادر خواهد بود به‌آسانی در زمینهٔ نمایش شهرت و پیروزی بدست آورد. در این زمان در پاریس فقط سه تئاتر وجود داشت‌که پذیرفته شدن نمایشنامه در آنها خالی از دشواری نبود. راسین پس از تلاش بسیار موفق شدکه تراژدی لاتبائید یا برادران دشمن *La Thébaïde ou Les frères ennemis* را در تئاتر پاله رویال Palais Royal که مدیریت آن با مولیر بود، برصحنه آورد. این اولین نمایشنامهٔ راسین‌که در بیست و سه سالگی نوشته شد و در پنج پرده، در بیستم ژوئن ۱۶۶۴ به‌اجرا درآمد،

از اثر اوریپید به‌نام **فنیقی‌ها** تأثیر پذیرفته‌بود و به‌قول ژول لومتر Jules Lemaitre اگرچه هنوز نبوغ راسین‌را نشان نمی‌داد، روش نمایشنامه نویسی خاص اورا دربر داشت. نمایشنامهٔ *اسکندر کبیر Alexandre le Grand* در ۱۶۶۵ بنمایش گذارده شد و مورد پسند فراوان قرار گرفت. راسین در این نمایشنامه از اسکندر کبیر شخصیتی در عین حال قهرمان و دلداده ساخته و زبانی آراسته و انشائی مزین بکار برده بود. عشق در نمایشنامهٔ *اسکندر کبیر* با چنان لطف ودلپذیری بکار رفته بود که جا به‌جا از وجود نمایشنامه نویسی که در آینده شاعر زن و عشق خواهد شد، خبر می‌داد. راسین به مناسبت اختلافی که با مولیر پیدا کرد، پس از چهارمین نمایش،آن را به بازیگران تئاتر هتل دو بورگونی Hôtel de Bourgogne که گروه رقیب مولیربودند، واگذارد و اختلاف مولیر و راسین را عمیقترکرد که تا آخر عمر آن دو، دوام یافت، از طرف دیگر همین امر موجب تبلیغ نمایش راسین گردید، اما او را مردی جاه طلب و سودپرست معرفی‌کرد. راسین در نوامبر ۱۶۶۷ تراژدی آندرومالك *Andromaque* را در پنج پرده در هتل دو بورگونی به اجرا گذارد که شب پیش به طور خصوصی در دربار و با حضور ملکه بنمایش درآمده بود. این تراژدی از نمایشنامه‌ای به همین نام اثر اوریپید گرفته شده بود، اما از تازگی احساس برخوردار بود، ازین‌رو موجب پیروزی فراوانش گشت وهمهٔ تماشاگران ازسادگی حرکات و بازیها در شگفتی ماندند و بلافاصله در ذهنشان مقایسه‌ای میان ادراك تازهٔ راسین و ادراك کورنی از این تراژدی بعمل‌آمد. پس از عشق ذهنی و روحی که در اشخاص نمایشنامهٔ کورنی دیده می‌شد، اولین بار بود که عشق عاطفی و نفسانی برصحنهٔ تئاتر فرانسه وارد می‌شد. تراژدی آندرومالك راسین را به شهرت واقعی رساند که پس از خلق تراژدیهای معروف درکمال تعجب به نوشتن کمدی دست زد ونمایشنامهٔ *اصحاب مرافعه Les Plaideurs* را در ۱۶۶۸ برصحنه آورد. این کمدی هجو و انتقادی بود از وضع قضائی و یکی از چند نمایشنامه‌ای که راسین دربارهٔ موضوع زمان خود نوشته بود. نمایشنامه در دربار بازی شد و موجب سرگرمی و لذت شاه و درباریان گشت و با آنکه نمایش آن درآغاز در هتل دوبورگونی با سردی تلقی شد، پس ازآن پیروزی فراوان یافت که تا امروز باقی مانده است، اما راسین در این قبیل نمایشنامه‌ها که مردم را می‌خنداند، افتخاری نمی‌دید، پس دنبالهٔ آن را رها کرد و در دسامبر ۱۶۶۹ پرشکوهترین تراژدی خود

بریتانیکوس *Britannicus* را در پنج پرده برصحنه‌آورد که درآن همهٔ عظمت روم باستان پیش چشم گذارده می‌شد. موضوع تراژدی‌که تا آن زمان صورتی تاریخی و سیاسی داشت و زندگی نرون امپراتور روم را منعکس می‌کرد، به دست راسین به صورت نمایشنامه‌ای تحلیلی درآمد و شخصیت نرون، امپراتور دیوسیرت در این نمایشنامه در دورهٔ جوانی و در زمانی مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته که هنوز دست به‌کارهای خارق‌العاده و نفرت‌انگیز نزده بوده است. راسین خود در جواب عده‌ای از منتقدان گفته است: «من پیوسته به او چون دیوی می‌نگریستم، اما در این تراژدی دیو درحال تولد است. هنوز شهر رم را به‌آتش نکشیده وهنوز مادر و همسر و نزدیکان را نکشته است.» راسین طبعاً در عرصهٔ این قبیل تراژدیها با کورنی برخورد پیدا می‌کرد، چنانکه در مقدمهٔ این نمایشنامه نیز بشدت به او حمله‌کرده بود. در این هنگام طرفداران کورنی سالخورده ودشمنان راسین جوان، بر ضد این تراژدی تازه برخاستند، اما راسین پس از نمایش تراژدی برنیس *Bérénice* که در پنج پرده درنوامبر ۱۶۷۰ به‌اجرا درآمد، در مبارزهٔ با کورنی پیروز شد و نمایشنامهٔ کورنی را که با عنوان تیت و برنیس *Tite et Bérénice* در همین سال بنمایش گذارده شده بود، از رونق انداخت. تراژدی برنیس را از آثار درجهٔ یك راسین بشمار آوردند و بیش از سایر تراژدیهایش دارای سبك خاص یافتند. این نمایشنامه‌که تغزل وکلام آهنگین و موضوع غم‌انگیز وپایان دردناکش مردم را سخت تحت تأثیر خود قرار داده بود، بیش از سی‌بار بنمایش درآمد. نمایشنامهٔ بایزید *Bajazet* (۱۶۷۲)، تنوع هنری راسین را نشان می‌داد. حوادث این تراژدی‌که در پنج پرده تنظیم یافته، در قسطنطنیه می‌گذرد و یگانه موردی است‌که راسین از موضوعهای یونان و روم باستان دست برداشته و بعد مکان و غرابت آداب و رسوم را جانشین بعد زمان کرده است. آرایش شرقی صحنه‌ها که خاص کشورعثمانی بود، مردم را سخت تحت تأثیر قرار داد. در ژانویهٔ ۱۶۷۳ تراژدی مهرداد *Mithridate* برصحنه آمد که بازگشت به‌عهد باستان را که قلمرو سنتی تراژدی بود، نشان می‌داد. در این نمایشنامه، حوادث غم‌انگیز سیاسی که با دسیسه‌های عاشقانه به‌هم آمیخته بود، سبب پیروزی قاطع نمایشنامه گشت و راسین را پس از آن بزرگترین نمایشنامه نویس عصر و نویسندهٔ مورد توجه و لطف شاه ساخت. شهرت راسین پس از نمایش تراژدی ایفیژنی در آولیس

*Iphigenie en Aulide* که در ماه اوت ۱۶۷۴ در دربار اجرا شد، تثبیت گشت. این نمایشنامه پنج ماه بعد برای عموم مردم بنمایش درآمد و یکی از پیروزمندانه‌ترین نمایشنامه‌های قرن بشمار آمد. در ژانویهٔ ۱۶۷۷ نمایشنامهٔ فدر *Phèdre* در پنج پرده در هتل دوبورگونی به اجرا گذارده شد و نمایش آن مقارن نمایش دیگری به‌همین نام بودکه در تئاتر رقیب بازی می‌شد. این قبیل رقابتها درآن زمان رایج بود. نویسندهٔ جوانی‌که جرأت آن را یافته بود که با راسین رقابت‌کند، پرادون Pradon نام داشت‌که از پشتیبانی عده‌ای متنفذ برخوردار بود و در شب نمایش طرفداران کورنی با خرید بلیتهای این تئاتر باعث شدند که صندلیهای تئاتر هتل دوبورگونی خالی بماند، همین امر موجب دلسردی راسین‌گشت وگمان نمی‌رود که پیروزی این نمایشنامه که بعدها بدست آمد و بر نمایشنامهٔ پرادون تفوق یافت، توانسته باشد او را تسکین دهد. در این هنگام بودکه بار دیگر به جامعهٔ روحانی روی‌آورد. راسین درمدت سیزده سال‌که به‌کار تئاتر اشتغال داشت، هرگز از وضع اجتماعی خود غافل نماند و بیشتر به عنوان مردی درباری با او رفتار می‌شد تا نویسنده. وی که به وسیلهٔ خانواده‌های متنفذ به کولبر معرفی شده و نمایشنامهٔ برنیس را به او اهدا کرده بود، براثر حمایت او در ۱۶۷۳ به‌عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و از مقامات عالی دیگر برخوردارگشت. دراین زمان با بوالو Boileau دوستی یافت و در ۱۶۷۷ مأموریت یافت که تاریخ رسمی و وقایع سلطنت لوئی چهاردهم را به رشتهٔ تحریر درآورد و در این‌کار با بوالو همکاری نزدیکی را آغازکرد. کار وقایع نگاری برای راسین ترفیع مقام قابل‌توجهی بود و باعث‌گردید که وی به شخص شاه که مرکز قدرت و حکومت مطلق بود، نزدیک شود و در چند لشکرکشی در التزام رکابش باشد. در آن عصر پادشاهان جز فتوحات نظامی، می‌کوشیدند که از راهی دیگر افتخار سلطنتشان را جاودان سازند و برای راسین و بوالو افتخار عظیمی بود که در چند جلد تاریخ، افتخار سلطنت لوئی چهارده را به آیندگان منتقل کنند، از آن جمله در این آثار: خلاصهٔ وقایع سفرهای جنگی لوئی چهاردهم از ۱۶۷۲ تا ۱۶۷۸ *Précis historique des campagnes de Louis XIV depuis 1672 Jusqu'en 1678* ( ۱۷۳۰ ) که وقایع جنگ لوئی چهارده با کشور هلند را در بر داشت. و نقل وقایعی که در هنگام محاصرهٔ شهر نامور اتفاق افتاده است.

*Relation de ce qui s'est passé au siège de Namur* و مانند آن. کتاب اخیر یك بار در ۱۶۹۲ و بار دیگر در ۱۷۴۷ به وسیلهٔ لوئی راسین فرزند نویسنده منتشر شد. راسین در سی وهفت سالگی کار نمایشنامه نویسی را که از بیست سالگی آغازکرده بود، کنارگذاشت و تنها به وقایع نگاری پرداخت، اما هربار که زندگی درباری اقتضا می‌کرد، به شعر و ادب نیز روی می‌آورد، اشعاری برای اوپرا می‌سرود که مورد علاقهٔ فراوان شاه بود. تغزلی دربارهٔ صلح *Idylle sur la Paix* منظومه‌ای بسیار زیبا و لطیف بود که برایش آهنگ نیز ساخته شد، زیرا تنوع وزن و لطافت کلام ستایش‌آمیز و پیروزمندانه، این قطعهٔ کوتاه را برای آهنگ موسیقی بسیار متناسب می‌ساخت، ازین‌رو در ۱۶۸۵ در ضیافت با شکوهی که خانوادهٔ کولبر به افتخار لوئی چهارده ترتیب داده بود، به صورت آواز اجرا شد. راسین از۱۶۸۷ به فراهم آوردن مجموعه‌ای از آثار خود پرداخت. در ۱۶۷۷، هنگامی‌که وقایع‌نگار دربار شد با کاترین دو رومانه Cathérine de Romanet ، دختر یتیمی که به خانوادهٔ ثروتمندی تعلق داشت، ازدواج کرد واز آن پس باعلاقهٔ فراوان و بیش از آنچه در قرن هفدهم معمول بود، وقت خود را به‌زندگی خانوادگی و همسر وهفت فرزندش مصروف داشت. راسین یك بار دیگر به تئاتر بازگشت وآن به‌سبب وضع خاصی بود که پیش آمد، توضیح آنکه مارکیز دو منتنون Maintenon، بنیانگذار مدرسهٔ مذهبی و دخترانهٔ سن-سیر Saint-Cyr،از او تقاضا کرد که نمایشنامه‌ای بر زمینهٔ تقوا و عفاف بنویسد، تا به وسیلهٔ شاگردان شبانروزی او بازی شود. راسین موضوع استر *Esther* را از تورات برگزید که در ژانویهٔ ۱۶۸۹ در سن-سیر برصحنه‌آمد و شهرت فراوان کسب کرد. این نمایشنامه‌که نوعی اوپرای مذهبی بود، توجه شاه را به خود جلب‌کرد و با پیروزی بسیار در دربار اجرا شد و شهرت اجتماعی و ادبی تازه‌ای برای راسین به همراه آورد، چنانکه نمایشنامهٔ دیگری از طرف مدرسه به او سفارش داده شد، اما جامعهٔ مذهبی و مقامات روحانی‌که رخنه‌کردن تئاتر را به درون مؤسسه‌ای تربیتی و مذهبی که تحت سرپرستی شخص شاه بود، خلاف مصلحت دانستند، به این‌کار اعتراض شدید دادند تا جائی که بر اثر حملهٔ آنان از نمایش آتالی *Athalie* که راسین در ۱۶۹۰ آن را بپایان رسانده بود، جلوگیری بعمل آمد. این نمایشنامه در ۱۶۹۱ چند بار بدون لباس و آرایش صحنه در برابر عدهٔ معدودی در سن-سیر اجرا شد. راسین‌که

در دربار مقامات مهمی احراز کرده و مشاور مخصوص شاه گشته بود، روابط دوستانهٔ خود را نیز با مقامات روحانی صومعهٔ پور-روایال ادامه داد و برای این مؤسسه کتابی تاریخی نوشت به نام خلاصه‌ای از تاریخ صومعهٔ پور-رویال *Abrégé de l'histoire de Port-Royal* که سالها پس از مرگش منتشر شد. راسین در ۱۶۹۸ بیمار و فرسوده گشت و بیش از پیش به بیهودگی شهرت و افتخاری که همهٔ عمر در پی آن بود، ایمان یافت، کمتر به دربار می‌رفت و بیشتر به وضع خانوادگی می‌پرداخت. تا سرانجام پس از رنج بسیار از بیماری کبد در ۲۱ آوریل ۱۶۹۹ درگذشت و بر طبق وصیتش در گورستان پور-روایال به خاك سپرده شد.

راسین به تراژدی کلاسیك فرانسه کمال بخشید. او اولین کسی بود که بیان عواطف وعشق وبحرانهای روحی‌را در تراژدی واردکرد و بیش‌از همهٔ معاصرانش زیبائی تراژدیهای نویسندگان بزرگ عهد باستان مانند هومر و اوریپید را در نمایشنامه‌های خود عرضه‌کرد. راسین در عین حال شاعری است غنائی که به شعر رایج زمان، موسیقی کلام و بیان مؤثر و مهیج را افزود. ولتر در بارهٔ راسین گفتهٔ است: «راسین شاعر دل بود. راسین چنان والا و عظیم‌الشأن بود که اگر لیاقت‌آن را نداشت، نمی‌توانست به‌آن دسترسی یابد، راسین یگانه شاعر تراژدی-نویس زمان خود بودکه قریحه‌اش از ذوق سرشار او سرچشمه می‌گرفت.»

**راموز، شارل ـ فردینان** Ramuz, Charles-Ferdinand شاعر و رمان‌نویس سوئیسی فرانسوی زبان (۱۸۷۸-۱۹۴۷) راموز در منطقهٔ وو Vaud نزدیك لوزان Lausanne و در خانواده‌ای متوسط وتهیدست زاده شد، تحصیلات خودرا در رشتهٔ ادبیات در دانشگاه لوزان بپایان رساند وپس از مدتی‌کوتاه تدریس در دبیرستانها، به بهانهٔ دریافت درجهٔ دکتری در ادبیات به پاریس رفت و دوازده سال آنجا ماند و آثارگوناگونی انتشار داد. اولین دیوانش به نام دهکدهٔ کوچك *Le Petit Village* در ۱۹۰۳ منتشر شد و رومان آلین *Aline* در ۱۹۰۵. از این تاریخ دورهٔ نخستین نویسندگی راموز آغاز می‌شود و تسلط هنریش‌گسترش می‌یابد. از جمله‌آثار او در این دوره کیفیتهای زندگی *Les Circonstances de la vie*(۱۹۰۷) و ژان لوك ستمدیده *Jean - Luc persécuté* (۱۹۰۹) است با شیوه و اندیشهٔ خاص راموز. ژان لوك

هیزم شکن ستمدیده‌ای است که از زنش خیانت دیده و زندگیش پایان غم‌انگیزی می‌یابد. داستان با زبانی متناسب و لحنی روستائی نوشته شده و راموز را نویسنده‌ای واقع‌بین معرفی کرده است. راموز تا ۱۹۱۴ چندین رومان منتشر کرد که توفیقی نسبی یافت. در آغاز جنگ جهانی اول پاریس را ترك کرد و به سوئیس بازگشت. ابتدا درکنار دریاچهٔ لمان Leman و پس از آن در زادگاهش اقامت گزید که تا آخر عمرآنجا ماند. در۱۹۱۶ با همکاری چند تن از دوستان مجلهٔ کایه وودوا Cahiers vaudois را انتشار داد و درآن اصول ادراك خود را دربارهٔ زیبائی شناسی عرضه کرد، در درمان بیماریها *La Guérison des Maladies* (۱۹۱۷) راموز نیروهای نهفته در وجود آدمی را که امکان ظهور می‌یابد، نشان می‌دهد و درمان قلب را بر مداوای جسم مقدم می‌شمارد. مرحلهٔ دوم زندگی ادبی راموز از سال پس از جنگ جهانی اول تا ۱۹۲۵ ادامه دارد که درآن فکر و روحش سخت تحت تأثیر وقایع جنگ قرارگرفته است. کتاب بهار بزرگ *Le Grand Printemps* که ابتدا در مجلهٔ کایه وودوا در لوزان انتشار یافت، کوشش نویسنده را در تفهیم دو حادثهٔ بزرگ زمان، یعنی جنگ و انقلاب روسیه نشان می‌دهدکه نوعی کلید هنر راموز بشمار می‌آید. پس از آن طبع رؤیائی وخیال‌انگیز و ذهن سرشار از الهامات ادبی و هنر توصیفیش در تصویر زندگی ساده و ابتدائی نمودار می‌گردد. رومان شادی در آسمان *Joie dans le ciel* (۱۹۲۵) بیشتر جنبهٔ تخیلی دارد و راموز در آن رستاخیز جسم در قریهٔ آلپ را تجسم می‌دهد و در پردهٔ نقاشی کوچکی وضع قریه را در ضمن حادثه‌ای پیش چشم می‌گذارد که به سبب سادگی و تازگی تصویرها، بسیار بدیع وجالب توجه جلوه می‌کند. هریك از ساکنان قریه‌که بتازگی درگذشته است، بار دیگر زنده می‌شود و نوحه و زاری به‌آواز شادی مبدل می‌گردد، چنانکه گوئی گذشته و آینده‌ای در میان نیست و تنها چیزی که وجود دارد سکون حال است. رومان ترس بزرگ در کوه *La Grande peur dans la montagne* (۱۹۲۶) نشانه‌ای از ناتورالیسم غم‌انگیزی است‌که غالب آثار راموز را دربر دارد. آثار راموز از ۱۹۲۴ به بعد خوانندهٔ فراوان یافت و در پاریس به وسیلهٔ مؤسسهٔ انتشاراتی گراسه Grasset به مردم معرفی شد و به وضع دشوار مالی راموز سر و سامانی داد. ازآن پس همینکه کتابی از وی منتشر می‌شد، به چند زبان ترجمه می گردید. از ۱۹۲۶ سومین و آخرین مرحله در زندگی ادبی راموز آغاز می‌شود و

به تعادل تازه‌ای در شیوهٔ نگارش‌که به سبك کلاسیك نزدیك است، مـی‌گراید. از جمله آثار این دوره این رومانهاست: زیبائی بر روی خاك *La Beauté sur la terre* (۱۹۲۷)، فارینه یـا سکهٔ تقلبی *Farinet ou la fausse monnaie* (۱۹۳۲)، داستـان زندگی مردی‌که منعکس کنندهٔ وضع روحـی شاعـر است، یعنی‌کسی‌کـه در طلب آزادی و بی‌نیازی است، مردی‌که به راز گنجینه‌ای موروثی در قلـهٔ کوهی دست می‌یابد، آن را مالك می‌شود و خود را آزاد و از همه بـرتر می‌بیند، امـا بتدریج گنجینه موجب زحمت می‌شود و در واقـع آزادی را از او مـی‌گیرد و نتیجه آن می‌شود که مـرد همه چیز خـود را در راه عظمت رؤیائیش فـدا کند. قـامت مـرد *Taille de l' homme* (۱۹۳۳) نظرهـای اجتماعی راموز را بیان می‌کند و پسر بچهٔ اهل ساووا *Le Garçon savoyard* (۱۹۳۶) ادراك غائی زیبائـی شناسی او را در بر دارد، زیبائی واقعی، طبیعی، خالص و جاودانی‌که کاملاً قابل لمس و درك است، اما نه به وسیلهٔ بشر روشنفکر و با فرهنگ، بلکه به وسیلهٔ روستائی ساده وجوانی که به سبب ناکامی درعشق مرتکب قتل می‌گردد وپس‌ازآن خود را در دریاچه‌ای غرق می‌کند، با اطمینان به این که فقط درعمق‌آبها می‌تواند انعکاسی از رؤیاهای زیبای خود را بدست آورد، چیزی‌که بر روی خاك نتوانسته بود بـدست بیاورد. راموز در حاشیهٔ آثار داستانی، نوشته‌های تحقیقی‌گوناگون نیز انتشار داده است. در کتاب نیاز به عظمت *Besoin de Grandeur* (۱۹۳۷) عـالم علم‌الاخلاق معـرفی می‌شود و یادداشتهای روزانه *Journal* که میان سالهای ۱۸۹۶ و ۱۹۴۷ نوشته‌شده، از آثار معروف وی بشمار آمده است. نامه‌ها *Lettres* پس از مرگ رامـوز در دو جلد در ۱۹۵۶ انتشار یافت و آثار کامل *Oeuvres Complètes* او در ۱۹۴۱ بچـاپ رسید. راموز برای استراوینسکی Stravinskiy آهنگساز معـروف، دفتـرچـهٔ شعری ساخت‌که با زیباترین آهنگهای او همراه شده است.

راموز نویسندهٔ‌کم تحرکی بود، بیشتر عمر را در زادگاهش‌گذراند و درهمین منطقه بود که بلاانقطاع به فراهم آوردن داستانهـا و آثار اخلاقی می‌پرداخت. رامـوز را پس از ژان ژاك روسو نیـرومندترین و مبتکـرترین نـویسندهٔ سوئیسی می‌دانند و اگرچه منطقهٔ کوچکی و قلمرو معینی از کشور سوئیس مورد مطالعه و مشاهدهٔ وی قرارگرفته بود، نمی‌توان اورا نویسنده‌ای محلی نامید، او از این حد پا فراتر می‌نهد و با بینشی وسیع با همه‌گونه زندگی و عواطف رابطهٔ نـزدیك برقـرار می

سازد. سبك انشای راموز از نوع صرف و نحو سنتی و رسمی کشورش دور است. او با بی‌پروائی شیوهٔ محاوره را باهمهٔ ناهمواریها برای بیان داستانها انتخاب‌کرده است، یعنی مکالمهٔ طبیعی و جاری همشهریانش را ، گر چه این شیوه مورد خرده‌گیری فراوان قرار گرفته، باید گفت‌که راموز زبان را انعطاف‌پذیر ساخته تا بتواند آن را با موضوعهای مورد علاقه‌اش مانند مناظر و موجودات گوناگون عالم خلقت متناسب و سازگار سازد. راموز از شهرتی عظیم برخوردار و از معروفترین نویسندگان سوئیسی فرانسوی زبان شناخته شد. نفوذ وی بر رومان روستائی انکار ناپذیر است.

**رایت، ریچارد** Wright, Richard رومان‌نویس و مقاله‌نویس امریکائی (۱۹۰۸-۱۹۶۰) ریچارد رایت در خانوادهٔ فقیر سیاهپوستی در **نچز** Natchez در ایالت می‌سی‌سی‌پی زاده شد. چیزی نگذشت‌که از طرف پدر به‌حال خود رها شد وقسمتی از زندگی را در پرورشگاه گذراند. در ۱۹۲۳ از شهر خود مهاجرت‌کرد و به پیشه‌های گوناگون دست زد. در ۱۹۳۴ به شیکاگو رفت و در محلهٔ سیاهان اقامت گزید. در ۱۹۳۶ به حزب کمونیست وارد شد که پس از مدتی آن را رها کرد. ریچارد جوانی هوشمند وفعال بود و با شوق بسیار به نویسندگی روی آورد. وی نخستین نویسندهٔ سیاهپوست امریکائی است که پس از انتشار اولین رومانهایش به شهرت جهانی دست یافت. رومان فرزندان عمو توم *Uncle Tom's Children* (۱۹۳۸) به دریافت جایزه‌ای به مبلغ پانصد دولار نایل گشت، اما پیروزی واقعی ریچارد با انتشار دومین داستان به نام پسر بومی *Native Son* (۱۹۴۰) بدست آمد. این داستان نیمه واقعی با قدرتی بیمانند، سرگذشت جوان سیاهپوستی را از جنوب شیکاگو نقل می‌کند که در سمت راننده در خانوادهٔ ثروتمند سفیدپوستی بکار می پردازد. زمانی می‌رسد که دختر ارباب را می‌کشد و دیوانه‌وار می‌کوشدکه بر جنایت خود رنگ غیرعمد دهد، اما رازش فاش می‌شود و پس از فرار و تعقیبی باورنکردنی از پشت بامها سرانجام گرفتار می‌شود و به اعدام با صندلی الکتریکی محکوم می‌گردد. این قصهٔ جانگداز همه‌جا خواننده را به دنبال می‌کشد و ترس و وحشت و حال فرار و احساسهای پیش از مرگ را به او منتقل می‌سازد. رایت شکنجهٔ سیاهان امریکائی را در داستان دوازده میلیون صدای سیاه

*Twelve Million Black Voices* (۱۹۴۱) بیان می‌کند. رومان پسرك سیاه *Black Boy* (۱۹۴۵) در واقع زندگینامهٔ رایت است که درآن همنژادان خود را که خدمت مستبدانهٔ سفیدپوستان را می‌پذیرند، محکوم می‌سازد و سرخوردگی خویش را از طبقهٔ روشنفکر بیان می‌کند. رایت پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحد را ترك کرد و در پاریس اقامت گزید. در پاریس با ژان پول سارتر که بر او نفوذ بسیار باقی گذارد، دوستی یافت و براثر معاشرت با اگزیستانسیالیستها به اندیشهٔ خود عمق بیشتری بخشید. رومان مردی که زیر زمین زندگی می‌کرد *The Man who lived underground* از فنون سبك سوررئالیست بهره داشت و شاهکار رایت بشمار آمد و از پیروزی بسیار برخوردارگشت. رومان بیگانه *The Outsider* (۱۹۵۳) داستان مردی است که در برابر بیهودگی عالم هستی قرارگرفته، بدون ارتباط خاص با مسألهٔ سیاهپوستان. این رومان ازقدرت داستانهای پیشین برخوردار نیست و چندان پیروزیی بدست نیاورد. رایت پس از آن به انتشار مقاله‌ها و مقامه‌های تحقیقی دربارهٔ نژاد سیاه پرداخت، از آن جمله است: قدرت سیاهان *Black Power* (۱۹۵۴)، باندونگ *Bandoeng* (۱۹۵۵)، گوش کن ای سفیدپوست *White Man, Listen* ۱۹۵۵ و مانند آن، که در همهٔ آنها امید خود را به آزادی نژاد سیاه بیان می‌کند.

در نظر رایت نژاد سفید مظهری از درد اجتماع است که بخش بزرگی از دنیا را از پا در می‌افکند. رایت بسیار سفرکرد و تعدادی سفرنامهٔ سیاسی-اجتماعی انتشار داد که بهترین آنها اسپانیای عهد جاهلیت *Pagan Spain* (۱۹۵۷) است. رایت در پاریس بر اثر سکتهٔ قلبی درگذشت. وی مسألهٔ نژاد سیاه را تا حد مسأله عالم انسانی گسترش داد.

ترجمه به فارسی: آتش و ابر- پسرك سیاه - تعطیلات وحشتزا - مردی که زیر زمین زندگی می‌کرد.

**رستیف‌یا رتیف دولابروتون، نیکولادم** Restif de la Bretonne, Nicolas Edme Rétif داستان نویس فرانسوی (۱۷۳۴-۱۸۰۶) رستیف یا رتیف هشتمین فرزند ازچهارده فرزند دهقانی مرفه بود. تحصیلات اولیه را در مدرسهٔ زادگاهش انجام داد، پس‌از آن در۱۷۴۶ تحت اختیار برادرش آبه توماس Thomas قرارگرفت تا برای کشیشی

آماده شود. رتیف اگرچه به سبب تیزهوشی و قدرت تخیل شاگردی برجسته شناخته شد، هیچگونه تمایلی به کشیشی نشان نداد. پس در ۱۷۵۱ به چاپخانه فرستاده شد تا فن چاپ بیاموزد. درآنجا با زنان جوان کارگرآشنا شد وازمصاحبت آنان لذت برد و موجب اغوای زن زیبای ارباب خودگشت. در ۱۷۵۵ پس از آموختن فن چاپ سربی به پاریس رفت وبلافاصله در چاپخانهٔ سلطنتی بکار پرداخت و بسیار زود لیاقت خود را به اثبات رساند و زندگی مرفهی یافت. در حدود ۱۷۶۰ با دختری از زادگاهش ازدواج کرد که پس از پیدا کردن چهار دختر، ازاو جدا شد. از آن پس شبها را به ولگردی و آمد و شد به خانه‌های فساد گذراند، به قصد این‌که از نزدیك با معایب ومفاسد این محیطهاآشنا شود و بر تجربهٔ خود بیفزاید. رتیف از ۱۷۶۷ کار ادبی را آغازکرد و داستان خانوادهٔ پاکدامن *La Famille vertueuse* را در چهار جلد انتشار داد. این اولین اثر که توفیقی نسبی یافت به رتیف جرأت داد تا از راه نویسندگی امرار معاش کند وآثارش را خود با چاپ سربی که در آن مهارت یافته بود، انتشار دهد. از آن جمله است رومان دختر نامشروع *La Fille naturelle* (۱۷۶۹) و داستان طویل دوستانی منحرف یا خطرهای شهر *Le Paysan perverti ou les dangers de la ville* (۱۷۷۶) در چهار جلد که از مشهورترین آثار وی بشمار آمد. قهرمان داستان که جوانی است روستائی و برای تحصیل از قریه به شهر می‌رود و با کانونهای فساد روبرو می شود، زندگی وشخصیت نویسنده را معرفی می‌کند. رتیف دراین رومانها، جوانان روستائی را به ماندن در روستا و لذت بردن از محیط پاك و زندگی سعادتمندانه تشویق می‌کند و در ضمن آن خصوصیتهای اخلاقی و آداب و رسوم پایتخت و زندگی آمیخته با فساد را چون پردهٔ نقاشی گسترده‌ای پیش چشم می‌گذارد. رتیف در این زمان با بومارشه آشنا شد، به محافل سرشناس راه یافت و میدانی تازه و وسیع برای مطالعه و مشاهدهٔ دقیق جامعه بدست آورد. زندگی پدرم *La Vie de mon père* (۱۷۷۳) در دو جلد شاهکار واقعی رتیف بشمار آمده که در آن صادقانه و با شیوه‌ای تازه، زندگی و مشغلهٔ دهقانی ساده را که چهارده فرزند دارد و ارباب دهکده‌است، توصیف می‌کند. این داستان چنان با ذوق و سلیقهٔ عامهٔ مردم سازگار آمد که چندین بار بچاپ رسید و مورد توجه بومارشه قرار گرفت. رتیف در ۱۷۸۰ کتاب تازهٔ خود را آغاز کرد که نوشتن آن هشت سال بطول

انجامید. این اثر عظیم زنان معاصر یا ماجراهای زندگی زیباترین زنان قرن حاضر *Les Contemporaines ou aventures des plus jolies femmes de l'âge présent* نام دارد که در چهل و دو جلد انتشار یافت و شهرتی بدست آورد و رتیف را نویسندهٔ محبوب عامه ساخت، اما زندگی داخلی رتیف بسیار آشفته و مختل بود، عشقهای زودگذر و ازدواجهای سریع و جدائیهای پیاپی او موجب سر و صدا و شایعه‌های فراوان شد که نویسنده نسبت به همهٔ آنها بی‌اعتنا باقی ماند و تنها به خلق آثار تازه اندیشید، چنانکه در حین نوشتن کتاب زنان معاصر کتابهای دیگری نیز انتشار داد مانند زن بیوفا *La Femme infidèle* در چهار جلد (۱۷۸۶) و زنان پاریسی *Les Parisiennes* در چهار جلد (۱۷۸۷). رتیف تنها به رومان‌نویسی اکتفا نمی‌کرد، وی‌که طرفدار عقاید روسو بود ومی‌خواست مانند او مصلح واقعی‌جامعه معرفی شود، در سی وشش سالگی به‌نوشتن یك سلسله‌آثارعجیب دست زد که بعدها با نام کلی افکار عجیب *Les Idées singulières* در یك مجموعه بچاپ رسید. در این آثار رتیف فکر اصلاح وضع روسپی‌گری، تعلیم و تربیت، تئاتر، وضع زن، دانش بشر وبطورکلی اصلاح قوانین را عرضه‌کرده بود. شهرت رتیف از مرزهای کشور فرانسه پا فراتر نهاد و به‌کشورهای دیگر نفوذ یافت، چنانکه در آلمان،گوته و شیلر و سایر نویسندگان به‌آشنائی با او تمایل بسیار نشان دادند. همین شهرت موجب خودبینی و غرور رتیف گشت، بحدی که بی‌اعتنا به همهٔ خرده‌گیریها، به‌کارهای خارق‌العاده دست زد، لباسهای عجیب وغریب می‌پوشید، شبها درکوچه‌های تنگ و محله‌های کهنهٔ پاریس می‌گشت و خویشتن را با جغد شب مقایسه می‌کرد که چشمان درشت خود را به روی دنیائی درحال نزع گشوده است. وضع مالی رتیف رو به خرابی می‌رفت و او همچنان بدون وقفه به کار ادامه می‌داد. کتاب پاله رویال *Le Palais Royal* را در سه جلد در ۱۷۹۰ و شبهای پاریس *Les Nuits de Paris* را در هشت جلد میان سالهای ۱۷۸۸ و ۱۷۹۳ انتشار داد. رتیف با این اثر نویسنده‌ای واقع بین معرفی شده و چنانکه در بیشتر آثارش دیده می‌شود، در این‌کتاب نیز خاطرات شخصی را با داستان آمیخته است. کتاب تئاتر *Théâtre* (۱۷۹۳) در پنج جلد شامل تعداد فراوانی نمایشنامه بود که هرگز برصحنه نیامد. رتیف از۱۷۹۴ مصمم شدکه به نوشتن زندگینامهٔ خود دست زند و سه سال بعد، در ۱۷۹۷ آن را بپایان رساند و به نام آقای نیکولا یا قلب عریان

بشری *Monsieur Nicolas ou le coeur humain dévoilé* در هشت جلد انتشار داد، شامل حوادث عاشقانه‌ای که سراسر زندگی او را دربر گرفته بود. در نظر رتیف، عشق پس ازکار مهمترین مشغلهٔ ذهنی مرد است. رتیف در هفتاد و دو سالگی در فقرکامل درگذشت، در حالی‌که در حدود دویست و پنجاه جلد کتاب از خود باقی گذاشت.

رتیف از تبار روستائی خود استعداد کار وکوشش مداوم را به ارث برده بود، اما شوق جنون‌آمیز او به لذتهای جنسی به مزاج شخصی او ارتباط می‌یافت‌که در سراسر زندگی دست از او برنداشت، با این حال به سبب تربیت مذهبی که در جوانی یافته بود، سراسر عمر را در احساس‌گناه و ندامت بسر می‌برد و به حساب طینت خود رسیدگی می‌کرد و این امر را در داستانهائی منعکس می‌کرد که قهرمانان آنها، هیچ‌یك شخصیتی مستقل از او نداشته‌اند. رتیف از پرکارترین و عجیب‌ترین نویسندگان زمان خود بود و با وجود ضعف هنری و ضعف در تحلیل روانی از نویسندگان با شهامت، گستاخ و غیر متعارف زمان خود بشمار می‌آمد که آثارش مدارك کامل و مستقیمی از زندگی شهر و روستا بدست می‌داد و پرده‌های نقاشی صادقانه‌ای از سی سال آخر حکومت سلطنتی فرانسه پیش چشم می‌گذارد. پول‌والری دربارهٔ او گفته است: «من رتیف را مافوق روسو می‌دانم.»

**رمبو، ژان نیکولا آرتور** Rimbaud, Jean Nicolas Arthur شاعرفرانسوی(۱۸۵۴-۱۸۹۱) آرتور رمبو دومین پسر کاپیتن رمبو در شارل ویل Charleville در شمال شرقی فرانسه زاده شد، پدرش که به سفر و ماجرا بیشتر علاقه داشت تا سکون و آسایش، غالباً از خانواده دور بود وکمی پس‌از تولد آرتور به‌کریمه رفت و تربیت فرزندان را به مادر متعصب و تندخویشان واگذاشت. رمبو در محیطی غم‌انگیز تربیت یافت. خشونت مادر وزندگی محدود شهرستان در اوتأثیر نامطلوب باقی‌گذارد. درکودکی با برادر خود به مدرسهٔ مذهبی گذاشته شد و به تحصیل زبان لاتینی پرداخت، در ده سالگی در دبیرستان پذیرفته شد و با استعداد زود رس خود استادان را به‌شگفتی انداخت. در زبان لاتینی پیشرفت بسیارکرد، چنانکه در ۱۸۶۸ نامه‌ای منظوم به لاتینی به مناسبت غسل تعمید ولیعهد نوشت که ازطرف مربی شاهزاده به طور رسمی و به توسط رئیس دبیرستان از او قدردانی شد.

در ۱۸۶۹ از طرف مقامات آموزشی دبیرستان سه شعر از او به زبان لاتینی منتشر شد که یکی از آنها به نام ژوگورتا *Jugurtha* (سلطان یکی از نواحی شمال افریقا متولد ۱۶۰ پیش از مسیح) در مسابقهٔ مدارس برنده شد و به دریافت جایزه نایل آمد. شعر دیگر رمبو به نام **عیدیهای یتیمان** *Les Étrennes des orphelins* در لا روو پورتوس (مجله برای همه) La Revue pour Tous انتشار یافت. آرتور که به مطالعه علاقهٔ بسیار داشت، با تسلطش به زبان لاتینی، توانست غالب اشعار شاعران عهد باستان را بدون هیچگونه دشواری بخواند. این شاگرد باهوش و پرکار وستیزه‌خو و ناسازگار موجب افتخار و درعین حال نگرانی اولیای مدرسه گشته بود، بسیاری از استادان پیش‌بینی می‌کردند که این قریحه و استعداد به راه نامناسبی خواهد افتاد، زیرا رمبو در بسیاری از اشعارش، به‌طور جدی دیگران را به شورش می‌خواند. در ۱۸۷۰ رمبو که در رشتهٔ ادبی درس می‌خواند با استاد جوانش ایزامبار Izambard که افکاری انقلابی داشت، دوستی یافت و به وسیلهٔ او ادبیات معاصر را شناخت و از آن میان به اشعار بودلر توجهی خاص نشان داد. از آن پس کار عصیان رمبو صورتی جدی گرفت. در خود وجودی دیگر یافت، دیوارهائی را که مادر سختگیر به دور او کشیده بود، ویران کرد، شعر به‌طور مداوم از مغزش بیرون می‌جهید و محیط شارل ویل برایش تنگ شد. در ۱۸۷۱ ساعتش را فروخت، بلیتی تهیه کرد و به سوی پاریس شتافت. یکی دوبار به وسیلهٔ مادر به زادگاهش برگردانده شد و بازگریخت و به هنگام انقلاب کارگری، در پاریس به صف انقلابیان پیوست و پس از شکست به زندان افتاد که به دشواری آزاد شد. در ماه مه ۱۸۷۱ نامهٔ پرشوری به دوست استادش نوشت که بعدها **عنوان نامهٔ غیبگو** *Lettre du Voyant* بر آن گذارده شد. رمبو با این نامه که ژرف بینی شگرف شاعر هفده ساله‌ای را نشان می‌داد، شخصیتی، فوق عصر خود یافت، نه تنها درقلمرو زیبائی‌شناسی شعر، بلکه در قلمرو اندیشه. رمبو به‌دوستش نوشته است: «این نثری است دربارهٔ آیندهٔ شعر» و در نامهٔ خود دورهٔ شعر را که از یونان باستان آغاز می‌شود و به‌نهضت رومانتیك منتهی می‌شود، دورهٔ فرمانروائی ادیبان و فاضلانی می‌داند که افتخار نسلهای متعدد و احمق بوده‌اند و او این بازی‌را که دوهزار سال بطول انجامیده است، محکوم می‌کند. پس‌ازآن ازشاعران رومانتیك و دیگران سخن می‌گوید. رمبو بتفصیل ادراك و نظر خود را دربارهٔ

شعر بیان می‌کند. و پایهٔ شعر را بر اساس کشف و شهود می‌گذارد. کشف دنیای خارج و کشف خویشتن خویش. در نظر رمبو باید همه چیز مورد بینش و دقت کامل قرارگیرد تا شاعر به مکاشفه دست یابد، خاصه اولین مطالعهٔ کسی که می خواهد شاعرباشد، مطالعهٔ معرفت‌کامل ذات خویش است. رمبو می‌گوید: «من، کس دیگر هستم» اما در شعر قایق مست *Le Bateau ivre* ، خود را یافته است، دیگربه خدا احتیاج ندارد، به همهٔ کشیشان ناسزا می‌گوید و به عقایدشان دربارهٔ خدا حمله می‌کند. رمبو در این زمان با ورلن آشنا می‌شود و اشعار خود را برای او می‌فرستد. ورلن چنین پاسخ می‌دهد: «بیائید، ای روح بزرگ و عزیز، در انتظار شمایم، میل دیدار شما را دارم» پس رمبو در اواخر سپتامبر ۱۸۷۱ با جیب پر از شعر از جمله شعر زورق مست به پاریس شتافت، با ورلن ملاقات کرد و میانشان روابط نزدیکی برقرار شد، با ورلن به انجمنهای ادبی کارتیه لاتن‌آمد و شد یافت، اما فردی غیرقابل تحمل وناسازگاربود. با ورلن وهمسرش زندگی می‌کرد، باآنان غذا می‌خورد، بی‌آنکه کلمه‌ای تشکرآمیز از دهانش بیرون آید، ورلن که سخت شیفتهٔ رمبو شده بود، همهٔ اوقات خود را با او می‌گذراند و جفت عجیب و تأثر-انگیزی را تشکیل دادند، رمبو به خستگی و سختی جسمی تن در می‌داد تا به رؤیاهای خود شدت وقدرت بخشد و ورلن بامیگساری، رخوت وسستی شاعرانه‌ای را با خود می‌کشید. همسر ورلن که از این وضع بجان آمده بود، با وی متارکه کرد. رمبو درماه مارس۱۸۷۲ پاریس را ترک‌کرد، تا ورلن بتواند با همسرش آشتی کند. درزادگاه خود اشعاری‌سرود، ازآن جمله: کمدی عطش *Comédie de la soif*، اشک *Larme* و ترانهٔ بلندترین برج *Chanson de la plus haute tour*. رمبو بنا به دعوت پیاپی ورلن به پاریس بازگشت و در هفتم ژوییه به بروکسل سفرکرد، ورلن نیز همسر خود را رها کرد و به دنبال او رفت وهردو با یکدیگر به انگلستان سفر کردند. رمبو آخرین اشعار خود را نوشت و از ورلن که از غیبت همسرش رنج می‌برد، ملول‌گشت، پس او را ترک‌کرد و به شهر خود بازگشت. مادر ورلن‌که از ناله‌های پسر به رقت آمده بود، به لندن رفت و برای رمبو پول فرستاد تا نزد پسر بیمارش بازگردد. رمبو در ژانویهٔ ۱۸۷۳ به لندن رفت و همینکه حال ورلن رو به بهبودگذاشت، او را رها کرد و به خانواده‌اش در روش Roche پیوست. در آنجا بود که کتاب فصلی در جهنم *Une Saison en enfer* را نوشت‌که در همان سال

در بروکسل و به خرج نویسنده انتشار یافت. در سفر دیگر رمبو با ورلن به‌بلژیك رفت، به قصد آن‌که تصمیم خود را مبنی بر جدائی قطعی به او اظهار کند، ورلن که از این تصمیم سخت بخشم آمده بود، به ضرب‌گلوله رمبو را مجروح کـرد و به زندان افتاد و رمبـو پس از بهبود به پـاریس بازگشت. اثـر دیگر رمبو *اشراق Illuminations* است که به هنگام اولین اقامتش در لندن ساخته شده و پس‌از مرگش انتشار یافته است. این اثر از متنهائی ترکیب یافته کـه هریك جهشی از رؤیائی بوده است و می‌توان گفت با کتاب *فصلی در جهنم* روی‌هم‌رفته نقشی دوار انگیز است از زندگی وشخصیت شاعر ومکاشفه‌ای به‌معنی وسیع کلمه. این دو اثر بدرود رمبو با شعر است و پس‌ازآن دورهٔ سکوت مطلق فرا می‌رسد. رمبو در آغاز۱۸۷۴ به انگلستان رفت، یك سال درآنجا ماند، از راه تدریس تأمین معاش کرد و زبان انگلیسی آموخت و به سفرهای متعدد پرداخت. در ۱۸۷۵ به آلمان رفت به شوق آموختن زبان آلمانی، چندی در اشتوتگارت مربی شد، در آنجا بـا ورلن که بـه مذهب کاتولیك درآمده بود، ملاقات‌کرد، پس پیاده به سوئیس و ایتالیا رفت. در میلان بیمارگشت و پس از بهبود به شارل ویل بازگشت و زمستان را به‌آموختن زبان اسپانیائی، عربی، ایتالیائی و هلندی گذراند. در ماه مه ۱۸۷۶ قراردادی را به مدت شش سال برای خدمت در ارتش مستعمراتی هلند امضا کرد وبه اندونزی رفت، در جاوه ارتش را ترك کرد و در سمت مترجمی به کشتی انگلیسی نشست و به فرانسه بازگشت. پس از سفرهائی به وین،هامبورگ، دانمارك و سوئد، فرانسه و مارسی به شرق سفرکرد. در ۱۸۸۰ از مصر و قبرس وعدن دیدن‌کرد وسرانجام در حبشه اقامت گزید و به خـرید و فروش اسلحهٔ قاچاق پرداخت. از اروپا سلاح وارد می‌کرد و به‌سلطان حبشه می‌فروخت. از۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ شرکتی تجاری دایر کرد و به قاچاق اسلحه ادامه داد. در ۱۸۹۱ بر سر زانویش غده‌ای پیدا شد کـه بر اثر آن نتوانست بپا خیزد. بدشواری به وطـن بـازگشت و پس از چنـدی بسر بردن در بیمارستان شهر مارسی که به قطع پایش انجامید، به خانواده‌اش پیوست، اما بیماری همچنان پیش می‌رفت و او به‌امید بهبود یافتن و استفاده ازآب وهوای مدیترانه با خواهر خود به مارسی بازگشت و همانجا در بیمارستان درگذشت. بنا بر اظهار خواهرش راضی شد که در آخرین لحظه‌های عمر کشیشی بر بالینش فـرا خوانده شود و ایمان خود را بازیابد.

رمبو شاعری عجیب و معجزه‌گر بود. همهٔ آثارش را تا نوزده سالگی خلق کرد و ازآن پس از شعر وشاعری بیزاری‌جست. این سکوت باعث شگفتی گشت و دربارهٔ آن عقاید گوناگون اظهار شد. رمبو در اولین‌آثار خود تحت نفوذ هوگو و بودلر قرار داشت، از ۱۸۷۱ بودکه نظر شخصی خود را دربارهٔ شعر اعلام داشت و آن «کشف و شهود» است، به هر طریق که باشد و با همهٔ وجود. شعر قدرتی آمیخته با تحول است‌که زندگی‌را تغییر می‌دهد، رمبو که به شاعر سه‌اثری معروف است، دنیای نوظهور خود را به وسیلهٔ این سه اثر به خواننده منتقل می‌کند. این سه اثر عبارت است از دیوان، فصلی در جهنم و اشراق. در کتاب اشراق یک سلسله مینیاتورهای رنگین از رؤیاها و بینشی حیرت انگیز از دنیای پر هرج و مرج خاص خود او و نبوغ جوانیش تصویر گشته است. فصلی در جهنم افکار رمبو را نشان می‌دهد و او را شاعری معرفی می‌کند که هرگز نتوانسته است با زندگی سازگار شود و از عصیان دست بکشد. در دیوان از عشق و لطف اثری نیست، شعرها همه سرشار از خشم و خشونت است و بر مبنای بینظمی درهمهٔ حواس‌آدمی گذارده شده، اما از رنگارنگی و تازگی الفاظ وقدرت ادراك برخوردار است. رمبو به خوشاهنگی و تناسب کلمه اهمیت می‌دهد. کلمه در شعر رمبو درخشندگی و جلای خاص دارد. حتی برای صداها رنگ قائل می‌شود، چنانکه حرف مصوت او (O)را آبی می‌داند و اِ (E) را سفید. ماجراهای معنوی و فکری رمبو برشعرقرن بیستم اثری عمیق برجای‌گذارده و شاعران جوان از نفوذ فراوان او برخوردار گشته‌اند. رمبو که از پیشوایان مکتب سمبولیسم است، راهی نیز به سور رئالیسم گشوده و تحول بزرگی در شعر پدید آورده است.

**رمیزوف، آلکسی میخایلوویچ** Remizov, Aleksey Mikhailovich رومان‌نویس روسی (۱۸۷۷-۱۹۵۷) رمیزوف در مسکو و درخانواده‌ای از بازرگانان معروف‌زاده شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ علوم طبیعی در دانشگاه مسکو انجام داد و در ۱۸۹۷ به سبب شرکت در تظاهرات سیاسی بازداشت شد و پس از چندی‌گذراندن در زندان به شمال روسیه تبعیدگشت و مدت پنج سال در خانه‌ای تحت نظر قرار گرفت. رمیزوف درتبعید همهٔ وقت خودرا به‌مطالعه می‌گذراند و آثار نویسندگانی چون، داستایفسکی و نویسندگان رومانتیك آلمان و سمبولیستهای فرانسه چون

بودلر را می‌خواند که از غالب آنها تأثیر می‌پذیرفت، چند منظومه نیز از مترلینك ترجمه کرد. رمیزوف کار ادبی را از ۱۹۰۲ با انتشار منظـومهٔ طویلی بـا عنوان سرود عروسی *Epitalam* آغازکرد. و پنج سال بعد از آن به رومان نویسی پرداخت و داستانهای منظومهٔ شمسی *Posolon'* و نارنجستان *Limonar'* را منتشر کردکه از شاهکارهای وی بشمار آمد. این آثار رمیزوف را نویسنده‌ای سرشار از ذوق طنز-نویسی و با معرفتی فـراوان در نکته‌هـا و ظرافتهـای زبان عامه و علاقه‌مند به افسانه‌های قدیم و دنیاهای نامرئی و رؤیائی و اسرارمخلوقهای خیالی معرفی کرد. همین موضوعها را بـه صورتـی وسیعتر در آثار دیگرش مـانند رومان آبگیر *Prud* (۱۹۰۵) پرورش داده است. این اثـر اگرچـه هنر و استعداد رمیزوف را در سبك نوینی برمردم روسیه آشکارکرد، به‌سبب انبوهی مسائل وموضوعهای غیرمحسوس و شیوه‌ای سرشار از اصطلاحات گونـاگون، در نظر خـوانندگان اثری ملال آور بشمار آمد. مجموعه قصه‌های ذگا *Zga* از قصه‌هائی فراهم آمده‌که میان سالهـای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۰ نوشته شده بود. در این اثر دو سنت کاملاً شرقی به هم آمیخته است یعنی روح کهنهٔ افسانه‌های عامیانه و عقاید خرافی دربارهٔ موجودات جادوئی یا قدرتهای خارق‌العاده. کتاب خواهران دوحانی به صلیب کشیده *Krestovye sestry* (۱۹۱۱) تحولی آشکار را در هنر نویسندگی رمیزوف نشان می‌دهدکه کمتر صورت داستانی دارد و بیشتر نوشته‌ای تحلیلی بشمار می‌آید. نویسنده در این اثر که از بدبینانه‌ترین آثار ادبیات روسی است، مسائلی را مطرح می‌کندکه حاکی ازبدبینی شخص‌اوست، مانند این‌که بدبختی چیست؟ یا چرا بدبختی باید وجود داشته باشد. سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳ پرثمرترین دورهٔ نویسندگی رمیزوف است که در طی آن هشت جلد کتاب و صدها مقاله و نوشته انتشار داده است. رمیزوف که در آغازکار گمان می‌کرد انقلاب روسیه موجب نوگرداندن امور فکری ومعنوی و تصفیهٔ کشورش از مظالم و بیعدالتیها خواهد شد، بتدریج دریافت‌که این انقلاب به معدوم ساختن همهٔ سنتها و همهٔ امور پرارزش روسیهٔ قدیم دست زده‌است، پس بر اثر سرخوردگی شدید به میل خود در ۱۹۲۱ روسیه را ترك‌کرد، دو سال در برلن ماند، سپس به پاریس رفت و تا آخر عمر آنجا بسر برد. آثارش با وجود دشواریهای فراوان درترجمه، توجه منتقدان فرانسوی‌را به خود جلب‌کرد و رمیزوف از طرف مجلهٔ نوول روو فرانسر (مجلهٔ جدید فرانسوی) Nouvelle Revue française به همکاری دعوت شد.

غرابت روحی وشخصیت عجیب رمیزوف در آثارش نمودار است. او شیفتهٔ افسانه‌های کهن و سنتهای مذهبی و دنیاهای خیالی و غیر واقعی است. رمیزوف فرهنگ عامهٔ کشورش را ازنو زنده‌کرد، در بسط افسانه‌ها و تمثیلها کوشید و با قدرت کلام به همه چیز جان بخشید. دنیا در نظر رمیزوف دنیای هیولائی است‌که به جهنم منتهی می‌شود و برآن، ارواح نامرئی که فرمانروایان عالم هستی‌اند، حکومت می‌کنند وبشر جز بازیچه‌ای در دست سرنوشتی شریر نیست.آثار رمیزوف در عین بدبینی، بشردوستانه است و همدردی نویسنده را با طبقهٔ پائین اجتماع آشکار می‌سازد. نفوذ رمیزوف بر نویسندگان روسیه بسیار زیاد بود، خاصه سبك مزین او بر نوشته‌های زمان تأثیر فراوان برجای‌گذاشت.

**رنار، ژول** Renard, Jules نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۴ - ۱۹۱۰) رنار دورهٔ‌کودکی وجوانی را دور از شهر و در سکوت غم‌انگیز خانواده گذراند و روحی کناره‌گیر و منزوی یافت. این دوره که رنگ ناکامی دارد، در بعضی از آثارش منعکس است. در هفده سالگی اقامتگاه خود را ترك کرد و به پاریس رفت تا به تحصیلات خود ادامه دهد، در ضمن به ادبیات وشعر روی‌آورد. اشعاری می‌سرود و در محافل ادبی می‌خواند، اما خدمت نظام وظیفه، زندگی پرجاذبهٔ او را قطع کرد و پس از اتمام آن در پاریس مستقر شد، به چندین شغل کوچك اشتغال یافت و زندگی فقیرانه‌ای پیش‌گرفت. در ۱۸۸۸ ازدواج کرد و در خانهٔ همسرش اقامت گزید. در ۱۸۸۹ به بنیانگذاران مجلهٔ ماهانه و ادبی مرکور دو فرانس Mercure de France پیوست. دراین سال داستان **خرخاکیها** *Les Cloportes* را نوشت که منتشر نکرد. سپس داستان **خواسته** *La Demande* را که از آن نمایشنامه‌ای در یك پرده استخراج کرد و در ۱۸۹۵ بر صحنه آورد. در این میان به انتشار چندین داستان دست زدکه معروفتراز همه جنایت دهکده *Crime de village* (۱۸۸۸)، **لبخندهای فشرده** *Sourires pincés* و **طفیلی** *L' Ecornifleur* (۱۸۹۳) است. داستان **پسر مو قرمزی** *Poil de carotte* (۱۸۹۴) سرگذشت غم‌انگیز پسر-بچه‌ای است‌که در خانه پیوسته مورد تهدید مادر و سهل‌انگاری پدر قرار دارد و قربانی برادران و خواهران خود می‌گردد. سرنوشت از این پسربچهٔ تحقیرشده فردی دروغگو، متقلب و حیله‌گر می‌سازد. پسر نمونهٔ روح انسانی است‌که در

نهادش عنصر شرارت نیست، اما عوامل خارجی چون احساس حقارت و تلخی و تنهائی او را به حال خفقان‌آمیز در می‌آورد و از راه راست منحرف می‌سازد. رنار از این داستان نمایشنامه‌ای استخراج کرد که در ۱۹۰۰ به اجرا گذاشته شد و از استحکام واقعی نمایشی برخوردار بود. در داستان تاك نشان دد تاکستانش *Le Vigneron dans sa vigne* (۱۸۹۳)، نویسنده رؤیائی تغزلی وشادمانه از زندگی در دشت و کوهسار و در دل طبیعت به خواننده القا می‌کند و تضاد زندگی روستائی را با زندگی جوامع شهرنشین پیش چشم می‌گذارد. در این آثار مکالمه مقام بزرگی دارد و توجه دقیق ژول رنار را به‌آثار نمایشی نشان می‌دهد. تاریخ طبیعیها *Histoires naturelles* در ۱۸۹۴ انتشار یافت. ژول رنار در این اثر نقاش تصاویر است، چهرهٔ حیوانات را با خطوط کوتاه و صریح ترسیم می‌کند و به‌علائم صوتی و نقلها برجستگی می‌بخشد. پیروی ازمکتب ناتورالیسم دراین اثر بخوبی آشکار است. قصه‌های شبانی *Les Bucoliques* (۱۸۹۶) را می‌توان شاهکار رنار دانست‌که در میان ادبیات شبانی و روستائی که از طبیعت الهام‌گرفته، از طراوت و تازگی بسیار برخوردار است. عشق و علاقهٔ شدید به دشت وکوهسار، نویسنده را به ساختن پرده‌های نقاشی زیبا و جاذبی از زندگی روستائی بر می‌انگیزد تا کارهای روزانه و شادیها و رنجهای روستائیان را وصف کند و با آنکه توصیف دقیق و شرح دقایق این زندگی، نویسنده را به مکتب ناتورالیسم می‌پیوندد، حساسیت فراوانی که نشانه‌ای از حال درونی خود او است، نیز در سراسر کتاب بچشم می‌خورد. در ۱۸۹۷ پدر رنار خودکشی‌کرد و در ۱۹۰۹ مادرش خود را غرق کرد. این حوادث در روح حرمان کشیدهٔ رنار تأثیر بسزائی برجای گذاشت. وی پس از داستان نویسی به خلق آثار نمایشی دست زد. اولین نمایشنامه، لذت گسستن *Plaisir de rompre* در ۱۸۹۷ برصحنه آمد و از بهترین و بدیعترین آثار نمایشی رنار شناخته شد. نمایشنامه صحنهٔ جدائی مردی از معشوقه‌اش را درست در هنگامی‌که قصد ازدواج دارد، نشان می‌دهد و درآن بینش قوی وطنز آمیخته با عطوفت، با شیوهٔ نگارشی پخته در سبك کلاسیك همراه‌گشته است. پس از آن نمایشنامهٔ نان خانگی *Pain de ménage* در ۱۸۹۸ بنمایش گذارده شد. دو نمایشنامهٔ اخیر از نظر بیان وگفتگوهای نمایشی دارای قدرت فراوان بود و هردو از پیروزی بزرگی برخوردارگشت. ژول‌رنار در۱۹۰۴ شهردار شهر شیتری Chitry

شد و در ۱۹۰۷ بـه عضویت آکادمی گونکور درآمد. یادداشتهای روزانه *Journal* شامل یـادداشتهائـی است پـرارزش از وقایع ادبـی عصر و یادداشتهائی مربوط به زندگی خصوصی و تصویری از زمان پر از رنج و ملال زنـدگی خانوادگی در دوران کودکی و جوانی. یادداشتها ومکاتبات *Correspondance* پس ازمرگ نویسنده منتشر شد.

رنار از نظر بینش قوی و واقع‌بینی در انتخاب موضوع، نویسندهٔ عصرجدید بشمار می‌آید و از نظر هنر ایجاز و فصاحت و استواری کلام در صف نویسندگان کلاسیك جای دارد، به عبارت دیگر آثار رنار دارای غنای معنی و استواری کلام است و با روحی بـدبین و خشم‌آلود که از حساسیت فـراوان او سرچشمه گرفته، همراه. رنار تجربه‌هائی را که از طبع آدمی دارد، با همهٔ فـرومـایگیهـا و تند خوئیها و قساوتها در پرده‌ای از طنز می‌پوشاند.

**رنان، ارنست** Renan, Ernest نـویسنـده و فیلسوف فـرانسوی (۱۸۲۳ - ۱۸۹۲) پدر رنان از مردم بروتانی، شمال‌کشور فرانسه و مادرش از جنوب بود و همیـن تفاوت و تضاد یکی از علل غنا و تنوع شخصیت او گشت. تحصیلات اولیه را در مدرسهٔ مذهبی زادگاهش انجام داد، در ۱۸۴۱ به پـاریس رفت‌کـه علـوم ادبی و انسانی بیـاموزد، تـا ۱۸۴۳ در مـدرسهٔ مـذهبی سن‌سولپیس Saint - Sulpice به تحصیل الهیات پرداخت. در اینجا بودکه در مطالعهٔ متون عبری، خاصه درتفسیر تورات تبحر یافت، اما دو سال بعـد، در اکتبر ۱۸۴۵ در روح و فکـر او تحولی پدید آمد، از محیط مذهبی دور شد و احساس‌کردکه دیگر نمی‌تواند آموزش قرون وسطائی را تحمل‌کند. بحران روحی رنان دربارهٔ مذهب، نه‌تنها بر سراسر زندگی و اندیشهٔ خود وی تأثیر شدیدی برجای‌گذاشت، بلکه نسل روشنفکر فرانسوی‌را نیز در برابر مسیحیت، در وضع خاصی قرار داد. رنان پس از تبحر در تفسیر متون مذهبی به این نکته پی بردکه میان مبانی و اصولی‌که به او آموخته شده و ادراك شخصی وی از کتب مذهبی تفاوت فاحشی وجود دارد. این موضوع وجدان او را سخت منقلب ساخت. اگرچه ایمـانش خللـی نیافت، اصول تاریخی این ایمان به نظرش متزلزل‌آمد، پس به‌زندگی غیرمذهبی وارد شد، مدتی درسازمانی خصوصی بتدریس پرداخت و زندگی حقیرانه‌ای را در تنهائی پیش‌گرفت و در ساعات بیکاری

خـود را بـرای امتحانات ورودی دانشگاه آماده‌کرد تا درسال ۱۸۴۸ مـوفق شد که در رشتهٔ تدریس فلسفهٔ دانشسرای عالی پذیرفته شود. رنان از طرف دیگر بـا مارسلن برتلـو Marcelin Berthelot شیمی‌دان معروف دوستی صمیمانه‌ای یافت‌کـه تا آخر عمر دوام داشت. همین دانشمند بود کـه فضای پهناور دانش را پیش چشم رنـان گشود. رنـان در بیست و پنـج سالگـی بـه نـوشتن کتـاب آینـدهٔ علـم *L' Avenir de la science* پرداخت کـه مدتها چاپ نشده باقی ماند و چهل سال بعد در ۱۸۹۰ منتشر شد. رنان در این اثر دورهٔ جوانی که اگرچه تحت نفوذ بسیاری از دانشمندان قرار داشت، قـاطعیت علمی را در همـهٔ مسائل اصل شمرد و جنبهٔ ماوراءالطبیعه و شاعرانـه و عـرفانی را از دانش تحققـی طرد کـرد. در ۱۸۴۹ با مأموریتی به ایتالیا رفت و از شهرهـای رم و فلـورانس و ونیز دیـدن کـرد و مـدارك لازم را برای رسالـهٔ دکتـری فـراهم آورد. رسالـهٔ وی دربـارهٔ تـاریخ فلسفه و زنـدگی و آثـار دانشمند معـروف شرق، ابـن رشد بـود کـه بـا عنوان ابـن رشـد و طریقهٔ خـاص او *Averroès et L' Averroisme* بـا پیـروزی پـذیـرفته شد. رنان پس از تـرك جـامعهٔ مذهبی همهٔ کـوشش را صرف شرق شناسی کـرد. اولین ثمـرهٔ مطالعه‌اش کتاب تـاریخ عمومی و نظام تطبیقـی زبـانهـای سامـی *Histoire générale et Système comparé des langues sémitiques* بود که در۱۸۵۵ انتشار یافت. رنان در این دوره به نشر مقالات تحقیقی دربارهٔ تاریخ مذهب ونقد و مسائل اخلاقی دست زد و تودهٔ وسیعی از مـردم را در جریـان نتـایج مطالعات خود دربارهٔ تاریخ مـذهب قـرار داد و در ایـن زمینه رهبر جـوانان گشت. سپس مأموریتی در قسمت باستانشناسی برعهده گرفت و بـه دمشق و فلسطین سفرکرد. در این سفر از نزدیك مرکز پیدایش دین مسیح را مورد مطالعه قرار داد ومستقیماً با مردم سرزمینی که مسیح از آن بـرخاسته بود، آشنا شد. در ۱۸۶۲ به پـاریس بازگشت وکرسی تدریس زبان عبری را در کـولژدوفرانس اشغال کرد، اما چیزی نگذشت که این درس از طرف دستگـاه حکـومت ناپلئون سوم تعطیل‌گشت. زیـرا رنان در نخستین درس اعلام‌کـرد کـه به تدریس متـون مذهبی تنها از نقطهٔ نظر تاریخی توجه خواهد داشت. وی مسیح را «مردی بی‌نظیر» وصف‌کرد و در۱۸۶۳ کتاب زندگی عیسی *Vie de Jésus* را انتشار داد کـه انتشارش از وقایع مهم قرن بشمار آمد و بسرعت در سراسر اروپا رواج یافت و به بیشتر زبانهـا ترجمه شد.

رنان با ارائهٔ مدارکی از متون انجیل بـه اثبات رسانـده بود که مسیح شخصیتی بشری دارد و عنوان معجزه برای کارهای او پذیرفتنی نیست. پیروزی عظیم کتاب بیشتر از این جهت بود که رنان به طور صریح و قاطع به پرسشهای ذهنی تـودهٔ وسیع مردم دربارهٔ مذهب پاسخ داده بود، یعنی مردمی که از طرفی دارای احساس مذهبی غیرقابل انکار بودند و از طرف دیگر در عمق وجودشان اسرار آن را غیر قابل نفوذ می‌دانستند. رنـان از روی صداقت بـه این نکته ایمان داشت کـه با حذف قـوانین خشك و تعبـدی، دین مسیح را نجـات داده است. از طـرف دیگر توصیف و ترسیم وقایع تاریخی و تجزیه و تحلیل روح قهرمانان و سبك پر جاذبهٔ آن نیز موجب پیروزی کتاب شده بود، اما کتاب **زندگی عیسی** بیشتر اثـری قابل بحث وتأویل بود تا اثری کاملاً علمی. رنان در تحقیقات تاریخی خود که منجر به انتشار **تاریخ مبادی مسیحیت** *Histoire des origines du christianisme* درسالهای ۱۸۶۳-۱۸۸۳ گشت، به تبحر و تحقیقی جدیتر رسید و نویسندهٔ اهـل بحث جـای خود را به نویسندهٔ تاریخ اندیشه‌ها داد. او همهٔ معرفتهای مربوط به اسرار مذهبی را به سوئی نهاد و چیزی را نپذیرفت جز حوادث و اعمال علمی که قابل بیان و اثبات باشد، اما ادراك شاعرانه و علم‌الجمال در وجود رنان با شخصیت علمی‌او قرین بود. وی حتی درنوشته‌های نقدآمیز خود نمی‌توانست ازعلاقهٔ به علم‌الجمال و نیز جلب توجه مردم به‌آن دست بردارد. رنان در ۱۸۶۵ از آتـن دیدن کرد و از مشاهدهٔ برج و باروی آکروپول Acropole اولیـن بـار مکاشفهٔ کاملـی از نبوغ هنری یونان بعمل آورد و از ادراك زیبائـی و الوهیتی کـه سراسر زندگـی ملت یونان را دربر داشته، به قله‌های بلند روح و اندیشهٔ انسانی پی برد و در معجزهٔ هنر یونان کهن هماهنگی بسیاری میان زیبائی و عقل یافت. این شیفتگی درکتاب **نیایش بر فراز آکروپول** *Prière sur L' Acropole* (۱۸۸۳) منعکس گشت. رنـان از ۱۸۷۰ بار دیگر کرسی تدریس را در کولژدوفرانس بدست آورد و در ۱۸۷۹ بـه عضویت آکادمی فرانسه درآمد. در این دوره رنان به زندگی اجتماعی وارد شد، تضادهای روح شکاك وعقاید نفی‌کنندهٔ خود را آمیخته بانیشخند همه‌جا عرضه‌کرد، باکلام لطیف و دلنشین جامعه را شیفتهٔ خـود ساخت و در نظر نسل جوان مردی پر جاذبه و سحـار بشمار آمـد، همچنانکه پنجاه سال پیش از او شاتوبریان چنین مقـامی داشت. **اصـلاح معنـوی و اخلاقی** *La Réforme intellectuelle et morale*

در ۱۸۷۱ انتشار یافت که رنان در آن بـا ظـرافت طبع همهٔ الگوها ونمونه‌هـای رسمی عقایدی را که به مردم تحمیل می‌شد، بباد مسخره گرفته و به اثبات رسانده بود که تنها عقل است که قابلیت حکومت بر بشر را دارد. رنان از۱۸۸۷ تا ۱۸۹۳ بتدریج تاریخ ملت اسرائیل *L'Histoire du peuple d' Israël* را منتشر کرد. در این اثر تفسیری عقلائی از تاریخ دین یهود و دین مسیح بعمل آورده بود که سخت مورد مشاجره و مباحثه قرار گرفت. پس ازآن شهـرت رنان روزافزون شد و بـه عنوان نویسنده و دانشمند نامش بـر زبـانها افتـاد و مرکز شکاکیت گشت، چنانکه کلمهٔ «رنانیسم» بعدها به سبکی اطلاق شد که همهٔ انـدیشه‌ها و همهٔ مسائل را تنها بر زمینهٔ نسبیت قـرار داده و از هـر گونه تعبد برحـذر مـی‌دارد، بالنتیجه در هرچیز احساس عمیق پوچی و بیهودگی را نمایان مـی‌سازد. آثار تـاریخی رنان بـرپایهٔ علم تازه گذارده شده است که به سبب زیبائـی نقل و ظـرافت تجزیه و تحلیل و خـوشاهنگـی کلام بسیار جلـب تـوجه مـی‌کند. خـاطرات کودکـی و جوانـی *Souvenirs d'enfance et de jeunesse* که در ۱۸۸۳ منتشر شد، نیز از لطف و زیبائی شیوهٔ نگارش و صفای ذوق و خوشاهنگی کلام و رنگارنگی وصف برخوردار است. آثار کامل *Oeuvres complètes* رنـان از ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۰ بچـاپ رسید و مکاتباتش نیز با عنوانهای مختلف بتدریج انتشار یافت.

ارنست رنان در میان نثرنویسان قـرن نوزده، هنرمندی زبـردست و استاد بشمار آمـده و در عین دانشمنـدی چـون شاعـری تـوانـا مردم عصر را شیفتهٔ خـود ساخته است.

**رنیه، هانری دو** Régnier, Henri de شاعر ورومان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۴-۱۹۳۶)

هانری دو رنیه از خانواده‌های اصیل فرانسوی است، تحصیلات دبیرستانـی را در پاریس انجام داد و به دانشکدهٔ حقوق رفت، اما شوق به شعر و ادب مـوجب شد کـه دنبالهٔ تحصیل را رهـا کند و به قلمرو ادبیات وارد شود. رنیه بسیار زود به عنوان شاعرسمبولیست شهرت یافت. اولین‌دیوان اوبه نام فرداها *Les Lendemains* (۱۸۸۵) تحت نفـوذ مکتب پارناسی قـرار داشت. پس از آن رنیه از طـرفداران مالارمه گشت و به سمبولیسم گرایید. دیوانش در این سالها نمودار راه تازهٔ اوست، از آن جملـه است منظومه‌های کهن و افسانه‌ای *Poèmes anciens et romanesques*

(۱۸۸۷ - ۱۸۹۰) و همچون رؤیا *Tel qu' en songe* (۱۸۹۲). رنیه در ۱۸۹۶ با دختر اردیا Heredia ، شاعر معروف سمبولیست ازدواج کرد و تحت نفوذ او قرار گرفت، اما اردیا بتدریج رنیه را از سمبولیسم جدا کرد، بی‌آنکه او را از شعر آزاد باز دارد . دومین دورهٔ شعر رنیه در دیوان بازیهای روستائی و الهی *Les Jeux rustiques et divins* (۱۸۹۷) منعکس است که از نظر بیان، شیوهٔ مزین و متصنع دارد و هنر خاص رنیه را نشان می‌دهد. رنیه در این دیوان اساطیر کلاسیك یونان را زنده کرده و به قرن هفدهم و هیجدهم نزدیك شده است . گوناگونی چشم‌اندازها و موضوعها مانند وصف راهبه‌ها، جنگجویان، شبانان، بازرگانان، بازیگران، مسافران و همچنین وصف عروسی و مرگ، نشان می‌دهد که شاعر تا چه حد در جستجوی تصویرها و هیجانهای تازه است. این دیوان با پیروزی همراه گشت. مدالها از خاك رس *Les Médailles d' argile* (۱۹۰۰) که به یاد آندره شنیه Chenier سروده شده بود، وزن اشعار شهوت‌انگیز روستائی را بیاد می‌آورد . اشعار این دیوان دارای قالبی زیبا و کلامی متصنع و برگزیده و همچنین مفاهیم پراحساس است که گاه عاشقانه و گاه مرثیه‌ای است. رنیه در پی این آثار دیوانهای دیگری نیز انتشار داد، از آن جمله است شهر آبها *La Cité des eaux* (۱۹۰۲) که عنوان بدیعترین و زیباترین شعر این دیوان است و به وصف باغ پرشکوه ورسای و قصر عالی و خاطرات تاریخیش اختصاص یافته است. شاعر در برابر زندگی و محیط گذشتهٔ قصر که تا ابد از میان رفته است، احساس حسرت و تأسف دارد و چشمه‌سارها، مجسمه‌ها و درختان باغ را مورد خطاب قرار می‌دهد تا بهتر بتواند جلال و شکوه ولطف و زیبائی قرن هیجدهم را که هنوز برقصر سایه افکنده است، تجسم بخشد. چادرق بالدار *La Sandale ailée* (۱۹۰۶) ، در عین حال از شیوهٔ سنتی شعر و تمایلات پیشروانه برخوردار است و شاعر در آن به مکتب پارناس بیش‌از مکتب سمبولیسم بستگی نشان‌داده‌است. آئینهٔ ساعتها *Le miroir des heures* (۱۹۱۱) در حین توصیف زیبا و محسوس قرن هیجده احساسهای ملال‌انگیز شاعر را نیز در بردارد. هانری دو رنیه در نیمهٔ دوم زندگی به رومان‌نویسی روی‌آورد وچندین داستان انتشار داد، ازآن جمله‌است معشوقهٔ دوجانبه *La Double maitresse* (۱۹۰۰)، معروفترین رومان رنیه که حوادث آن در قرن هیجده می‌گذرد. قطعه‌هائی از کتاب که زندگی درون قصرها را توصیف می‌کند، بسیار عالی و

درخشان است. خواهش نفسانی *Le Bon plaisir* (۱۹۰۲)، زندگی قرن هفده،قرنی را که در آن لذتها و هوسها اصل مهم زندگی اشرافی را تشکیل می‌داده است، با ظرافت‌بسیارپیش‌چشم می گذارد. ازدواج نیمه‌شب *Le Mariage de minuit* (۱۹۰۳) گرفتاریهای دختر جوان زیبا و فقیری را نشان می‌دهد که در محیط پر سوءظنی سرگردان است. رومانهای دیگر رنیه عبارت است از: تعطیلات جوانی عاقل *Les Vacances d' un jeune homme sage* (۱۹۰۳)، ملاقاتهای آقای بره‌ئو *Les Rencontres de M. de Bréot* (۱۹۰۴)، آتش کم‌سو *La Flambée* (۱۹۰۹)، زن گناهکار *La Pécheresse* (۱۹۲۰)، سفر عاشقانه *Le Vayage d' amour* (۱۹۳۰) و مانند آن. رومان سفر عاشقانه در قالب شهر زیبای ونیز جای دارد و نویسنده با بیانی زیبا و رنگین دورهٔ اقامت خود را در این شهر و در میان مناظر جالب توجه آن وصف می‌کند. خاطرات اقامت نویسنده در ونیز در کتاب دیگری نیز به نام آلتانا *L' Altana* در ۱۹۲۹ بیان شده که اثری پراحساس است. آثار هنری دورنیه در هفت جلد در سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ بچاپ رسید.

هانری دو رنیه شاعر هنرمندی است با فرهنگی وسیع و طبعی لطیف و حساس و کمی متصنع که در آثار خود رؤیاهای رومانتیك را با فرهنگ کلاسیك و ظرافت و نکته‌پردازی سمبولیسم و آراستگی و زیور کلام پارناسی پیوند داده است. رنیه همچنین یادآورندهٔ قابل ستایشی است از دوران گذشته و پیشوای کسانی که در جستجوی قرون ادبیات کلاسیك‌اند و او خود از این قرون، حساسیت ملال‌آمیز و بیمارانه را به صورت غمی پنهانی و پرجاذبه منعکس می‌کند. شهرت رنیه خاصه به سبب خوشاهنگی شعر و نرمی و زیبائی‌کلام اوست. وی در ۱۹۱۱ به‌عضویت آکادمی فرانسه درآمد.

**رودریگس لوبو، فرانسیسکو** Rodrigues Lobô, Francisco شاعر ورمان‌نویس‌پرتغالی (۱۵۸۰ - ۱۶۲۱) رودریگس لوبو از خاندانهای اصیل و ثروتمند پرتغال‌است، تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق بپایان رساند و به شاعری روی آورد و اشعار شبانی *Eglogas* را در ۱۶۰۵ منتشر کرد که حاکی از اندوه و ملال عمیق وشکوه از تیره‌روزیهای عصر او بود. شاعر براین دیوان دیباچه‌ای افزود در بارهٔ شیوهٔ زندگی شبانی و در آن اندیشه‌های خود را در بارهٔ نوع شعری که عرضه کرده ،

بیان داشته است. وی زندگی شبانی و روستائی را زندگیی دانسته که گنجینه‌های روح بشری را آشکار مـی‌سازد و در واقع میان شبانان که راهنمایان گلـه‌هایند و شاهان و پاپها وکسانی‌که راهنمایان ملتهایند، مشابهتی برقرار می‌کند. رودریگس لوبو پس از آن بـه خلق داستان سه بخشی شبانی پرداخت کـه بخش اول آن به نام بهار *A Primavera* در ۱۶۰۱ انتشار یافت و دوبخش دیگر آن با عنوان کشیش سرگردان *O Pastor peregrino* در ۱۶۰۸ و ناکام *O Desencantado* در ۱۶۱۴. ایـن رومان سه بخشی کـه گاه به نظم و گاه به نثر نوشته شده است، ماجرای زندگی کشیشی است که با کشتی به سوی جزیره‌ای ناشناخته روان می‌شود و توفانی که در دریا پدید می‌آید، اورا از راه خود منحرف می‌کند و به خانه‌اش بازمی‌گرداند. اشعار ایـن اثر از کمالی ستایش‌انگیز و وزنی دلنشین برخوردار است و رودریگس را در ردیف شاعـران بزرگ و بـرجسته قرار مـی‌دهد. رومـان حیاط ده دهکـده *Corte na aldeia* در۱۶۱۹ پیروزی عظیمی بدست آورد و لوبو را علاوه برشاعری، داستان‌نویسی بزرگ نیز معرفی کرد. داستان شامل گفت و شنودهائی است میان پزشکی، دانشجوئی روستائی ، مردی درباری و پیرمردی که زندگی را در خدمت بزرگان بسر بـرده است و خواننده از خلال گفتگوهای آنان به محاسن و معایب شغلهاشان پی می‌برد. چاپ‌کامل‌آثار رودریگس لوبو میان سالهای ۱۷۲۳و۱۷۴۴ انجام گرفت.

اشعار شبانی لوبو از بهترین اشعار آغاز قرن هفدهم بشمار آمده و او در عین‌حال از شاعران بـزرگ غنائی و رومـان‌نویسان برجسته شناخته شده است بـا نثری ظریف و دلنشین.

**رودنباخ، ژورژ** Rodenbach, Georges شاعر و رومـان‌نویس بلژیکی فـرانسوی‌زبان (۱۸۵۵-۱۸۹۸) رودنبـاخ تحصیلات خـود را در مـدرسهٔ مـذهبی یسوعیان (ژزوئیتها) شهر گان Gand انجام داد، پس از آن از دانشگاه همین شهر به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ حقوق نایل آمد. در ۱۸۸۵ به پاریس سفرکـرد و یك سال در آنجا اقـامت گزید. در آغـاز کار سه دیوان منتشر کـرد به نامهای: کانون و کشتزارها *Le Foyer et les champs* (۱۸۷۷)، غمها *Les Tristesses* (۱۸۷۹) ودریای بددام *La Mer élégante* (۱۸۸۱)،که ترکیب وساختمان اشعار درآنها بسیارعادی

و معمول بود و شاعر خود بعدها آنها را رد کرد. رودنباخ هنگامی‌که به بروکسل بازگشت به کار وکالت دعاوی پرداخت و در ۱۸۸۷ بار دوم به پاریس رفت و تا آخرعمر آنجا ماند، با مجله‌های معروف فرانسه همکاری کرد و دوستی صمیمانه‌ای با مالارمه و ادمون دوگونکور یافت. اولین دیوانی‌که معرف قریحهٔ خاص و بدیع رودنباخ است با عنوان جوانی سفید *La jeunesse blanche* (۱۸۸۶) پیش از آنکه پرچم سمبولیسم برافراشته شود، رودنباخ را ازنظر تاریخ، اولین شاعرسمبولیست به مردم شناساند. پس از بودلر هیچ شاعری نتوانسته بود تا این حد ، تفکراتی چنان عمیق و درونی و آهنگی چنان ملایم و دلنشین که از دنیای رؤیائی و عرفانی و عالم خلسه سرچشمه می‌گرفت، به شعر وارد کند. رودنباخ در ۱۸۹۱ دیوان حکومت سکوت *Le Règne du silence* را منتشر کرد شامل شش منظومه، از جمله زندگی اتاقها *La Vie des chambres* که شاعر در آن به اتاقها زندگی می بخشد، زندگی خاص خودشان، سرشار از خاطرات و اسرار گوناگون، تصویرهائی که بردیوار آویخته است، شب هنگام با یکدیگر نجوا می‌کنند، پیانو در انتظار انگشتان ظریفی است که آن را بنوازد و همینکه تاریکی شب زوایای اسرارآمیز و حزن‌انگیز و ترسناك را در برمی‌گیرد، اتاقها می‌میرند. رودنباخ در این دیوان از نظر موضوع به سمبولیسم نزدیك می‌شود، اما قالب شعر سبك و وزن کاملاً سنتی را حفظ کرده است. داستان بروژ ـ شهر مرده *Bruges - la - Morte* (۱۹۰۲) از نظر بیان زوایای روح وحالت رؤیائی به حکومت سکوت شباهت دارد. نویسنده در این اثر تخیلات مردی را نشان می‌دهد که زنش را از دست داده و در شهر بروژ اقامت می‌کند. درنظر مرد میان ناپدید شدن زن و شهری‌که روزی بندری پررونق و پرجنب و جوش بود و اکنون درخاموشی فرو رفته است، مشابهتی وجود دارد. مرد تصویر زن را در ترعه‌هائی می‌بیند که در این شهر به هم می‌پیوندد و قوها برآنها شیارهائی پدید می‌آورند و صدای زن را از ناقوسها می‌شنود. این اثر با وجود موضوع ساده و عادی، از احساس شوم مرگ و فضای آغشته به رؤیا سرشار و از بیان بسیار لطیف وتوصیفی بسیار شاعرانه برخوردار است‌که رودنباخ را به شهرت رساند و علاوه بر شاعری او را رومان‌نویسی بزرگ معرفی کرد. موریس مترلینك که خود تحت نفوذ رودنباخ قرار داشت، این اثر را بسیارستود. رودنباخ استادی خود را در رومان‌نویسی باخلق داستان ناقوسبان *Le Carillonneur*

تأیید کرد. قهرمان این داستان مهندس جوانی است که مفتون زادگاه خویش‌است و بـه مرمت آثـار کهنه شهرت دارد. وی ساعتهای متمادی به تماشای ناقـوسها می‌پردازد که هزاران صدا از آنهـا در فضا می‌پیچد و مـوجب لذت و خوشبختیش می‌گردد. زمینهٔ این اثر نیز شهر بروژ قرار گرفته است. درکتاب درخت *L' Arbre* درد غربت و شوق به زادگاه احساس می‌شود. رودنباخ در ۱۸۹۸ آخـرین دیوان را به نام آینهٔ آسمان زادگاه *Le Miroir du ciel natal* انتشار داد که اولین بار بـه صورت شعرآزاد بود. پس ازآن سلامت شاعر بسختی مختل شد و دربیست وپنجم دسامبر در پاریس درگذشت. پس از مرگ رودنباخ تعـدادی آثار چاپ نشده از او منتشر شد مانند نوشته‌هائی تحقیقی و مطالعاتی در نقد ادبی، همچنین داستانهای کوتاه مانند چرخ مه‌ها *Rouet des brumes*.

موضوع آثار رودنباخ غالباً زیبائیهای مه‌آلود،دیوارهای قدیم و جاذبهٔ حزن‌انگیز اشیای منسوخ و کهنه است کـه در لطف و ظرافتی خاص و با بیانی دلنشین بـه خواننده منتقل مـی‌گردد و او را از اولین چهـره‌های نهضت سمبـولیسم معرفی می‌کند.

**رودو، خوزه انریکه** Rodó, José Enrique نویسندهٔ اوروگه‌ای (۱۸۷۲-۱۹۱۷)

رودو در مونته‌ویدئو Montevideo پایتخت کشورش زاده شد، تحصیلات دبیرستانی را به مناسبت مرگ پدر و وضع نامساعد مالی رهـا کرد، اما لحظه‌ای از خواندن وفراگرفتن باز نایستاد، درفرهنگ اسپانیا و فرانسه تبحر و با افکار فلاسفه‌ای مانند اوگوست‌کنت و اسپنسر آشنایی یافت، سپس با همکاری چندتن ازنویسندگان مجلهٔ دولتی ادبیات و علوم اجتماعی Revista nacional de literatura y ciencias sociales را تأسیس‌کرد و مقامه‌ها و نقدهای ادبـی بسیار درآن انتشار داد و در ۱۸۹۸ بـه استادی ادبیات در دانشگاه مـونته‌ویدئو بـرگزیده شد. رودو درضمن بـه سیاست علاقهٔ فراوان داشت و چند بار خود را نامزد نمایندگـی مجلس شورا کرد. پس از سردبیری چنـدین مجله و روزنامه، از طـرف مجله‌ای آرژانتینی در سمت وابستهٔ مطبوعاتی بـه اروپا رفت و در ۱۹۰۰ اثر مشهور خـود را که شاهکار وی بشمار آمد به نام آریل *Ariel* منتشرکرد که پیروزی عظیمی بـدست آورد و او را بـه عنوان رهبر معنوی وفکری نسل جوان امریکای لاتین به جامعه شناساند. آریل

نه رومان است و نه کتاب آموزشی، نوعی خطابهٔ استاد است بـرای شاگردانش. رودو که به وسیلهٔ مطالعات فراوان و عمیق معلومات بسیار کسب‌کرده و روح و فکر خود را وسعت بخشیده بود، دراین اثر برجسته مسائل اجتماعی را با نظم و منطقی خاص و نثری روان مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و از نظر سبك انشا و مراعات قواعد زبان خـود را به پایهٔ بهترین نثرنـویسان معـاصر اسپانیا رسانده است. اثر معروف و جالب توجه رودو که علاقهٔ او را به مسائل اجتماعی نشان مـی‌دهـد لیبرالیسم و ژاکوبی‌نیسم *Libéralismo y Jacobinismo* (۱۹۰۶) نـام دارد، دربارهٔ عقاید آزادیخواهی و دمـوکراسی افراطی. از آثار دیگر او آین آثار است: زندگی جدید *Vida nueva* (۱۸۹۷)، روبن داریو *Rubén darío* (۱۸۹۸)، انگیزه‌های پروتئو *Los Motivos de Proteo* (۱۹۰۹)(پروتئو یا پروتئوس خدای دریا وپسرنپتون است که پیشگوئی را از پدر آموخت، اما هرگز به سؤال کسی جواب نداد).ایـن اثر مجموعه‌ای ازمقامات است‌که تحت تأثیرفلسفهٔ برگسون قرار دارد. نوشته‌های پراکنده و تـاریخی رودو در مجموعه‌ای بـه نـام راه تصمیم *El Camino de paros* فراهم آمد و با بسیاری از آثار چاپ نشده‌اش پس از مرگ منتشر شد.

رودو مقامه‌نویسی با استعداد است که نوشته‌هایش ازمنطقی روشن، سبکی دلنشین و نثری دقیق و زیبا برخوردار است. وی از پیشگامـان مکتب مدرنیسم (رجوع شود به روبن داریـو) امریکای لاتین بشمار می‌آید، اندیشه‌های عمیق ومبتکرانه و جنبهٔ آمـوزش و تربیتی آثـار وی در نویسندگـان و روشنفکـران عصر تحول فراوان پدید آورد و در نسل جوان امریکای جنوبی نفوذ مستمر وفراوانی برجای گذاشت.

**روستـان، ادمـون اوژن آلـکسی** Rostand, Edmond Eugène Alexis شاعـر و نمایشنامه‌نویس فـرانسوی (۱۸۶۸-۱۹۱۸) روستـان در مـارسی Marseille زاده شد، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در مارسی و پاریس به رشتهٔ حقوق دانشگاه وارد شد و در حین تحصیل نمایشنامهٔ دستکش سرخ *Le Gant rouge* را در ۱۸۸۸، همچنین چندین قطعه شعر انتشار داد کـه جلب توجه نکـرد. روستان با آنکه در صف وکلای دعاوی درآمد، به این‌کار دل نبست ومصمم گشت‌که زندگی را کاملاً به ادبیات وقف‌کند. در ۱۸۹۰ دیوان خود را با عنوان پرسه ذدنها *Les Musardises*

منتشرکرد که از روانی و لطف‌کلام برخوردار بود، اما اثری بدیع بشمار نیامد. روستان در همین سال با روزموند ژرار Rosemonde Gerard، بانوی شاعر ازدواج کرد و پس از نوشتن چند نمایشنامه که چندان جلب توجه نکرد، کمدی منظوم افسانه‌وار *Les romanesques* را نوشت که در ۱۸۹۴ در کمدی فرانسز بر صحنه آمد و مورد ستایش فراوان قرارگرفت. این نمایشنامهٔ سه‌پرده‌ای از لطف گفتگوها و سهولت کلامی متناسب با موضوع برخوردار بود و مردمی‌که از دیدن نمایشهای بدبینانه و واقع‌بینانهٔ عصر خسته شده بودند، از آن استقبال پرشوری کردند. روستان پس‌ازآن برای سارا برنار، هنرپیشهٔ معروف فرانسوی دونمایشنامهٔ منظوم نوشت. یکی شاهزاده خانم دورافتاده *La Princesse lointaine* که در پنجم آوریل ۱۸۹۵ در چهار پرده بنمایش‌گذارده شد و حوادث زندگی مردی را نشان می‌داد که به شرق سفر می‌کند، تا به شاهزاده خانم رؤیائی خود دست یابد. دیگر نمایشنامهٔ لا ساماریتن *La Samaritaine* که در چهاردهم آوریل۱۸۹۷ برصحنه‌آمد. این دو نمایشنامه بیشتر به سبب بازی درخشان و هنرمندانهٔ سارا برنار شهرت یافت. روستان در۲۸ دسامبر ۱۸۹۷ شاهکار نمایشی خود را به‌نام سیرانو دو برژراک *Cyrano de Bergerac* در پنج پرده به اجرا درآورد و چنان پیروزیی بدست آوردکه نظیرش در میان نمایشنامه‌های دیگر زمان دیده نشد. قهرمان این کمدی منظوم، شاعری شگفت‌انگیز و فیلسوفی پیشرو و سربازی زشترو است که در عشق دختر عموی خود روکسان Roxane که جوانی دیگر به او دلبسته است، بسر می‌برد. جوان عاشق که از شعر و ادب بی‌بهره است و می‌داند که تنها راه نفوذ در دل زنان، هنر سخنوری و زبان‌آوری‌است به سیرانو روی می‌آورد و سیرانو می‌پذیرد که از جانب رقیب خود برای روکسان نامه‌های عاشقانه بنویسد. این نامه‌های بسیار زیبا کار دو دلداده را به ازدواج می‌کشاند و سالها بعد، پس از کشته شدن شوهر و پناهنده شدن روکسان به دیر، سیرانو در آخرین لحظهٔ زندگی راز نامه‌ها را بر او فاش می‌کند و روکسان احساس می‌کندکه دومین‌بار عشق خود را ازدست داده است. سیرانو دو برژراک از نقطه نظر نمایشی، بی نقص است و از نظر خصوصیتهای شاعرانه، قابل ستایش. صفات قهرمانان کمدی به شیوه‌ای بسیار برجسته و گویا پیش چشم‌گذارده شده و شخصیت سیرانو چنان آفریده شده است که در بینندگان علاقهٔ خاص ایجاد می‌کند. باآنکه ناقدان هنری به نقطه ضعفهائی

در این نمایشنامه اشاره کردند، بر شهرت و پیروزی مداوم آن هیچگونه تـأثیری برجای نگذاشت و روستان را به شهرت و افتخـاری همپایهٔ ویکتور هوگو رساند. روستان پس ازآن نمایشنامهٔ **بچهٔ عقاب** *L' Aiglon* را در ۱۹۰۰ برصحنه آوردکه با بازی سارا برنار، توفیقی نظیر نمایشنامهٔ سیرانو بدست آورد. نمایشنامهٔ **بچـهٔ** عقاب براساس زندگی ناپلئون دوم معروف به «شاه رم» گذارده شده بود. روستان پس از این پیروزیها در ۱۹۰۱ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد. پس ازآن به سبب ابتلای به ذات‌الریه، درملك خود در جنوب فرانسه مقیم گشت. در۱۹۱۰ نمایشنامهٔ جدیدی از وی به نام شانتوکله *Chantecler* برای مردم مشتاق پاریس بر صحنه آمد که پیروزی بدست نیاورد، امـا در نظر عـده‌ای از ناقدان، از بهتریـن نوشته‌های روستان بشمار آمد. قهرمانان این نمایشنامه بـه سبك قصه‌های تمثیلی لافونتن حیواناتند. حیوانـات و پرنـدگان، باغهـا و جنگلها کـه خروسی بـه نام شانتوکله برآنهـا فـرمانروائـی می‌کند و در پایان هر شب ورود خـورشید را با صدای خود اعلام می‌دارد. همین خروس از روزی‌که شیفتهٔ مرغی طلائی می‌گردد، اعلام روز را ازیاد می‌برد و ازمقام باشکوه و رؤیائی خود سقوط می‌کند، سرانجام پس از حوادث گوناگون و مبارزه با خروسهای جنگی دیگر، پیروزی خود را باز می‌یابد و صدای ملکوتی و شاعرانه‌اش باردیگر درفضا طنین می‌اندازد. نمایشنامه از نظر نکته‌پردازی و مضامین استعـاری بسیـار غنی است و هجوی از سیاست و عالم ادب، خاصه از مناظره‌ها ومباحثه‌ها درمحافل ادبی دربر داردکه آن را بسیار سنگیـن ساخـتـه است. آخـرین نمـایشنـامـهٔ روستـان آخرین شب دون ژوان *La Dernière nuit de Don Juan* در۱۹۲۱ پس از مرگش بنمایش گذارده شد وچندان جلب توجه نکرد.

ترجمه به فارسی: سیرانو دو برژراك.

**روستی، دنتی گیبریـل** Rossetti, Dante Gabriel شاعر و نقاش انگلیسی (۱۸۲۸-۱۸۸۲) روستی در خانواده‌ای هنرمند، در لندن زاده شد، پدرش گابریله روستی شاعر و میهن‌پرست ایتالیائی بود کـه در انقلاب ۱۸۲۱ شهر نـاپل، به انگلستان پناهنده شد و در یکی از کالجهای آکسفرد به تـدریس زبان ایتالیائـی پرداخت و به شیوه‌ای بدیع کمدی الهی اثـر دانته را تفسیرکرد. مادر نیمه انگلیسیش استاد

و خواهرش کریستینا شاعر معروف و برادرش منتقد هنری برجسته‌ای بود. دنتی گیبریل‌آموزش خود را ابتدا نزد مادر، سپس درکالج سلطنتی King's Colleg School انجام داد. در چهارده سالگی دنبالهٔ تحصیل را رها کرد تا به نقاشی‌که هنر مورد علاقه‌اش بود، بپردازد، در همین حال استعداد فراوانی نیز بـه شعر و ادب نشان داد. در ۱۸۶۴ به آکادمی سلطنتی هنر وارد شد و چندی بعد در کارگاه مـدکس براون Madox Brown به آموختن نقاشی پرداخت. پس به سبب آنکه نمی‌خواست به نفوذ نقاشان دیگر تن در دهد، کارگاهی اجاره کرد و بتنهائی همـهٔ وقت خـود را به هنر مصروف داشت و با چند تن از دوستـان و همکاران انجمن هنری دورهٔ پیش‌از رافائلیان Pre-Raphaelites را تأسیس‌کرد وبرضد هنررسمی وقراردادی‌وتصنعی بپاخاست. هدف این انجمن دست یافتن به‌منابع دست‌نخورده‌تر، واقعی‌تر وطبیعی‌تر و هنر بدوی پیش‌ازرافائلیان بود. انجمن در ۱۸۵۰ مجلهٔ جرم The Germ را انتشار داد و روسـتـی داستـانـی منثور بـه نام دست و روح *Hand and Soul* و منظومهٔ داستانی و زیبائی با عنوان دوشیزهٔ دستگاه *The Blessed Damozel* در آن منتشرکرد. این منظومه از بهترین اشعار تغزلی روستی و داستان دختر جوانی است‌که ازخانهٔ آسمانی خود بر زمین خم می‌شود، آن را چون پروانه درحـال چـرخش می‌بیند و روحهای در حال صعود به‌آسمان، در نظرش چون شعله‌های سبك می‌آید. دختر در سرود عاشقانهٔ بسیار لطیف و دلنشینی، چون آهنگ ستارگـان، آرزو می‌کند کـه دلداده‌اش که در زمین مانده است به او بازگردانده شود. دبوسی‌آهنگساز معروف فرانسوی برای این منظومه‌آهنگی ساخت‌که در۱۸۹۴ در پاریس اجرا شد. روستی دراین سالها پرده‌های نقاشی فراوان ساخت‌که هیچ‌یك را نمی‌فروخت، اما راسکین Ruskin او را از سرگردانی نجات داد و تعداد زیادی از آثارش را خرید. درهمین زمان روستی به وسیلهٔ یکی از همکاران با سوینبرن Swinburne آشنا شد و حادثه‌ای عشقی نیز برایش رخ داد، بدین‌طریق که در۱۸۵۲ به دختر جوانی به نام الیزابت سیدال Elisabeth Siddal شاگرد کلاه فروشی کـه از ذوق هنری و فـرهنگ بی‌بهره نبود، دل بست و با وی نامزد شد و در اشعار خـود از ایـن عشق الهام فـراوان گرفت، اما به سبب دشواریهای مالی تا ۱۸۶۰ نتوانست با او ازدواج‌کند. دختر تیره‌روز کـه بیماری سل داشت و از نظر شوهـر افتـاده بـود، روزی بـه دنبال مشاجره‌ای خودکشی کرد. روستی که به ندامت شدید دچار شده بود، نسخه‌های

خطی اشعاری را که ازعشق الیزابت مایه‌گرفته بود، درگیسوان او پیچید و با او به‌خاك سپرد، اما هفت سال بعد تقاضای نبش قبرکرد تا اشعارش را باردیگر بدست آورد. روستی پس از مرگ همسر خانهٔ خود را تغییر داد و بـا سوینبرن و مردیث Meredith در خانهٔ بسیار پرتجمل و مـزین از آثار هنـری سکونت گزید. بتدریج قوس نزول زندگیش آغاز شد، دچار ضعف اعصاب‌گشت و با افراط در باده نوشی از حال عادی خارج شد، ناسازگاری وبدخوئی پیش‌گرفت و با بسیاری از دوستان قطع رابطه کرد، تنها بـرادر فـداکارش او را تنها نگـذاشت. روستی تا آخر عمر همچنان به شعر و نقاشی ادامه داد. اشعارش مـدتها پنهان ماند، در ۱۸۷۰ بـود که دیوان *Poems* خود را انتشار داد که با شور وهیجان مردم روبروگشت. دومین دیوان او در ۱۸۸۱ توفیق کمتری یافت، با ایـن حال شامل تعدادی منظومهٔ زیبا بود، از آن جمله: منظومهٔ داستانی «مری *Rose Mary*» و قطعه‌هائی به نام خانهٔ زندگی *The House of life*، در حسرت همسر از دست رفته کـه کاملترین اثر غنائی شاعر بشمارآمد، خواهر «هلن *Sister Helen*» و قصاید دیگر. بالادها وسونه‌ها *Ballads and Sonnets* در ۱۸۸۱ کمـی پیش از مرگش انتشار یـافت. دنتی گیبریل همچنین دربارهٔ شاعران ایتالیائی آثار سودمندی انتشار داد مانند: شاعران پیشین ایتالیائی *Elderly Italian Poets* (۱۸۶۱) و دانته و انجمن او *Dante and his Circle* (۱۸۷۴). مشهورترین پردهٔ نقاشی روستی «رؤیای دانته» نام دارد.

اشعار روستی‌که ساختهٔ شاعری نقاش است، از شیوهٔ تـوصیفی بسیار گویا و سبك نمایشی و تزئینی برجسته برخوردار است.

**روستی، کریستینا جورجینا** Rossetti, Christina Georgina بانـوی شاعـر انگلیسی (۱۸۳۰-۱۸۹۴) کریستینا در لندن زاده شد. وی خواهر گیبریل روستی شاعر و نقاش انگلیسی است‌که پدرشان ایتالیائی و مـردی شاعـر بـود. کریستینا نـزد خود آموزش یافت و با مطالعهٔ بسیار بر معلومات ادبی خـویش افزود. از دوازده سالگی شعر می‌سرود و اولین دیـوان را در نـوجوانـی با عنوان «اشعار *Verses*» در ۱۸۴۷ منتشرکرد. کریستینا دختری زیبا وحساس و رؤیائی و مؤمن و وارسته بود و هرگز ازدواج نکرد. پس از آنکه پدرش نابینا شد و خانواده با فقر شدید روبرو گشت، به تدریس زبان ایتالیائی پرداخت تا از این راه به معاش خانواده‌کمك‌کند.

**کریستینا در انجمن پیش از رافائلیان Pre - Raphaelites که برادرش بنیانگذار آن بود،** شرکت داشت و با انتشار اشعار خود در مجلهٔ جرم The Germ که وابسته به این انجمن بود، بر رونق آن می‌افزود. منظومهٔ بازار گوبلن *Goblin Market* که در دیوانی به همین نام در ۱۸۶۲ انتشار یافت، یکی از برجسته‌ترین اشعار کریستینا بشمار می‌آید که خصوصیتهای هنری وی را نمودار می‌سازد. دیوان سیر و سفر شاهزاده *The Prince's Progress* در ۱۸۶۲ و دیوان آئینی باشکوه و اشعار دیگر *A Pageant and Other Poems* در ۱۸۸۱ انتشار یافت. کریستینا همچنین اشعار زیبائی برای کودکان سروده است که در دیوان نغمه‌ها سرودها *Sing-Song* در ۱۸۷۲ منتشر شد. دیوان مونا اینومینتا *Monna Innominata* با دیباچه‌ای منثور انتشاریافت که بیش از اشعار دیگر، ناکامی و سرخوردگیهای کریستینا را که به سبب پایبندی بسیار به مسائل اخلاقی و مزاج رنجور، پیوسته در عزلت بسر می‌برد، نمودار می‌سازد. چنانکه برادرش در دیباچهٔ یکی ازچاپهای این کتاب یادآوری کرده است، این اشعار ثمرهٔ تجربهٔ عمیق و شخصی اوست که جنبهٔ هنری و استعاری یافته. کریستینا براثر حملهٔ قلبی علیل گشت و پانزده سال آخر عمر را در گوشه‌نشینی گذراند و بندرت کسی را می‌پذیرفت.

اشعار کریستینا روستی از تغزلی مذهبی و عرفانی و بیانی ساده برخوردار است. در شعر او غم درونی با خوشاهنگی کلام آمیخته و احساس دلنشینی را به خواننده القا می‌کند.

**روسو، ژان ژاك** Rousseau, Jean-Jacques نویسنده و متفکر فرانسوی (۱۷۱۲-۱۷۷۸) روسو در ژنو زاده شد از تباری فرانسوی و پروتستان که در ۱۵۴۹ به سوئیس مهاجرت کرده بودند. پدرش ساعتساز و مردی متفنن و هوسباز بود و پس از مرگ همسر به هنگام تولد ژان ژاك، شخصاً به تربیت پسر همت گماشت، بی‌آنکه برنامه و روش دقیق و منظمی بکار برد. از کودکی او را به‌خواندن رومانهای پرماجرا و احساسی وا می‌داشت. همین امر ژان‌ژاك را به دنیائی تخیلی وارد کرد و موجب شدکه حساسیتش شدت یابد و به صور ذهنی خود جان بخشد. ژان ژاك بیش از ده سال نداشت که پدرش براثر مشاجره و منازعه‌ای با یکی از هموطنان، ترك وطن کرد و پسر را به عمویش سپرد که او را با فرزند خویش به

مدرسهٔ مذهبی گذارد. ژان ژاك دوسال در شبانروزی ماند و اولین بـار از زندگی منظم و برنامه‌ای صحیح برخوردار شد. ایـن سالها خاطرهٔ مطبوعی در ذهن وی باقی گذارد، پس با پسرعمویش به ژنو فرا خـوانده شد. سه سال آنجا ماند و بـه تحصیل هندسه پرداخت و نمایشنامه‌هائی نوشت. خانواده برای او در آغاز شغل ساعتسازی و سپس کشیشی و سرانجام وکالت دعاوی را درنظر گرفتند که مدتی نیز در این راه بکارآموزی پرداخت، امـا ذوقـی نشان نداد و دنبالهٔ کار را رها کرد. چندی نیز نزد گراوورسازی اشتغال یافت که با او با خشونت بسیار رفتار می‌کرد، سرانجام نیز ژان ژاك براثر خطائی که مرتکب شد، از ترس تنبیه از ژنو گریخت و در ساووا Savoie اقامت کرد و به کشیش یکـی از دهکـده‌ها پناه برد کـه او را پذیرفت و به قبول مذهب کاتـولیك دعوتش کـرد و به این قصد او را نزد مادام دو واران Madame de Warens که او نیز بتازگی به مذهب کاتولیك درآمده بود، فرستاد. ملاقات روسو با خـانم واران در بیست و یکم مارس ۱۷۲۸ اتفـاق افتاد که در زندگی او اهمیت بسیاریافت. خانم واران روسو را به تورن Turin فرستاد تا در مؤسسهٔ خیریه، خاص نوآموزان مذهبی اقامت کند. روسو بسیار زود از مذهب پروتستان دست کشید، اما پس از دو ماه مؤسسه را ترك کرد. مدتی سرگردان ماند و ناچار شد که در چندین خانواده به پیشخدمتی پردازد. بار دیگر نزد خانم واران رفت و این بار روابط نزدیکتری با او پیدا کـرد. خانم واران راههای بهتری پیش پای او نهـاد، او را به مدرسهٔ مذهبی گذارد که بزودی آن را نیز ترك کرد و در نوزده سالگی به فکر افتاد که عمر خود را وقف موسیقی کند، پس با شور فـراوان به آموختن پرداخت و هنر خود را در شهرهای مختلف عـرضه کرد و به تـدریس موسیقی اشتغال یافت. از ۱۷۳۶ در کنسرتهائی کـه در خانهٔ خانم واران ترتیب می‌یافت، رهبری هیأت نوازندگان را برعهده می‌گرفت و در این کار پیروزی بسیار بدست می‌آورد. درآخر تابستان این سال با خانم واران به خانهٔ جدیدی نقل مکان کرد و اوقات خود را به مراقبت باغ و مطالعهٔ کتاب می‌گذراند. روسو گرچه در گذشته مطالعهٔ بسیار داشت، پرورش روحی و فکـری او از نظم خاصی برخوردار نبود، پس به جبران گـذشته درصدد بـرآمد کـه آموزش معنوی و پرورش ذهنی خود را گسترش دهد و به راه منظمی اندازد. در این هنگام درمغز خود نقشه‌های فراوان رسم کرد و برای آثار آینده‌اش طرحهائـی ریخت، یادداشتهائی کـرد، در

مباحثات وارد شد. و افکارش را بر کاغذ آورد، این سالها کـه با فعالیت فکری و عشق به خانم‌واران همراه بود، از سالهای درخشان زندگی روسو بشمار می‌آید. روسو در این زمان شیوه‌ای در ثبت علامـات موسیقی اختراع کـرد و در ۱۷۴۱ آن را به آکادمی علوم پاریس عرضه‌کرد که مورد قبول قرار نگرفت. روسو نوشتهٔ اعتراض‌آمیزی دربارهٔ اقدام‌آکادمی در رد نظریه‌اش انتشار داد با عنوان نوشته‌ای تحلیلی دربارهٔ موسیقی نـوین *Dissertation sur la musique moderne*، سپس کوشید که از راه موسیقی، شعر، تئاتر و فلسفه به شهرت و ثروت دست یابد، اما هیچ‌یك از کوششهـای او بثمر نرسید و در محافل ثروتمندان، تنها بـه عنوان موسیقیدان معرفی گشت و مدتها با عواید ناچیز از راه تـدریس موسیقی تأمین معاش کـرد و برای اوپرا آهنگهائی ساخت. روسو از طرفی مردی اجتماعی شد و بـا خـانوادهٔ ثروتمند دوپن Dupin دوستی صمیمانه یـافت و به خـانم دوپن دل بست، از طرف دیگر با اهل ادب ونویسندگانی چون دیدرو Diderot و ماریوو Marivaux آشنائی و دوستی یافت، سپس به‌کمك خانم دوپن در ملازمت سفیر فرانسه بـه ونیز رفت و هیجده ماه آنجا ماند. در این زمان بـا دختر جـوان زیبای رختشوئـی به نام ترز لواسور Thérèse Levasseur ارتباط یافت‌که با او در یك جا بسر برد و بعدها از او صاحب پنج فرزند شد که همه را به پرورشگاه سپـرد و سرانجـام در ۱۷۶۸ با او ازدواج کرد. بعدها روسو درکتاب اعترافات ازسپردن فرزندانش به پرورشگاه اظهار ندامت‌کرد. در ۱۷۴۵ اوپرای فرشتگان الهام‌بخش و آراسته *Les Muses galantes* را ساخت که پیروزی یافت، سپس با همکاری ولتـر و رامو اوپرای دیگری ساخت و نوشته‌هائی تحقیقی دربـارهٔ مـوسیقی و شعر انتشار داد و بـرای دایرةالمعارف Encyclopédie مقاله‌هائی تهیه‌کرد، در ۱۷۴۰ کمدی نرگس *Narcisse* را نوشت که پیروزی نیافت. اولین آثار شاعرانهٔ روسو که در سالهای ۱۷۳۹ و ۱۷۴۰ انتشار یافت، تمایل او را به نظریه‌های اخلاقی وفلسفی و احساس شدید نسبت به طبیعت و ذوق زندگی ساده و آزادی فردی نشان می‌دهد. شهرت روسو از ۱۷۵۰ آغـاز شد، سالی‌که درکنکور آکادمی دیژون Dijon شرکت کرد و به این پرسش کـه «آیا برقراری علم و هنر موجب تباهی آداب و رسوم مـی‌شود؟» پاسخ گفت ومقاله‌اش با عنوان بحثهائی دربارهٔ علم و هنر *Discours sur les sciences et les arts* به دریافت جایزهٔ آکادمی موفق گشت و با پیروزی بسیار انتشار یافت. روسو دراین نوشته از

فضیلت و تقوای فراوان مردم ساده و طبیعی دفاع کرده بود. در ۱۷۵۲ روسو به عنوان موسیقیدانی پر ارزش در جامعه ظاهر شد و اوپرای دهال دهکده *Le Devin du village* را در دربار و در حضور شاه به اجرا درآورد که با پیروزی فراوان همراه گشت. در ۱۷۵۳ در مشاجرهٔ قلمی که میان طرفداران موسیقی فرانسوی وهواخواهان موسیقی ایتالیائی درگرفته بود، شرکت کرد و درنوشتهٔ خود با عنوان نامه دربارهٔ موسیقی فرانسوی *Lettre sur la musique française* از موسیقی ایتالیائی جانبداری کرد. در ۱۷۵۵ منشأ عدم مساوات بین افراد بشر *Discours sur l'origine de l'inégalité parmi les hommes* انتشار یافت. روسو دراین نوشته به تشکیلات مقامات برتر اجتماعی در حکومت کردن به افراد جامعه حمله کرده و عدم عدالت اجتماعی را مطرود دانسته است. روسو پس ازآن به ژنو سفر کرد، بار دیگر به مذهب پروتستان گرایید و شنید که ولتر به کتاب اخیر او اعتراض داده است. ازآن پس میان ولتر و روسو دربارهٔ خالق طبیعت مشاجره‌ای آغاز شدکه در ورای آن نوعی رقابت سیاسی نیز پنهان بود. در همین سال یکی از دوستان، خانه‌ای را نزدیك جنگل مونمورانسی Montmorency در اختیار روسو گذارد که آن را بسیار مناسب یافت و با فراغت خاطر به کار مداوم پرداخت، کاری که به خستگی شدید و عدم تعادل روحی و درضمن به خلق آثاری مهم منجر گشت، از آن جمله رومان ژولی یا هلوئیز جدید *Julie ou la Nouvelle Hélotse* (۱۷۶۱)- این رومان پر احساس که به صورت مراسله نوشته شده است، پیروزی عظیمی بدست آورد، خاصه در محافل اشرافی. نامه‌ها در این رومان، نمودار عشق پرشور دو دلداده است که هردو پایبند تقوا و عفافند، عشق ژولی و سن‌پرو Saint - Preux که مواجه با موانعی می‌شود، در واقع عشق روسو و مادام هودتو Houdetot است که در عالم واقعی قطع می‌شود، اما در عالم رؤیا و ادبی ادامه می‌یابد. روسو برای آنکه به رؤیاهای خود در این اثر قدرتی بیشتر ببخشد، هیجانهای دورهٔ کودکی و خاطرات گذشته را بکار گرفته است. ژولی که با آقای وولمار Wolmar ازدواج کرده، با آنکه وظایف همسری و مادری را به بهترین شکل انجام می‌دهد، نمی‌تواند عشق سن پرو را از دل بیرون کند، پس نزد شوهر به این عشق اعتراف می‌کند وشوهر سن‌پرو را که به سفر رفته‌است، دعوت می‌کند تا در خانهٔ او بسر برد، سن‌پروکه این دعوت را پذیرفته است، پس‌از

چندی خانه را ترك می‌کند وسرانجام به وسیلهٔ نامه‌ای ازمرگ ژولی و از وصیتش اطلاع می‌یابدکه از او خواسته است تا زندگی خود را به تربیت فرزندان او وقف کند. روسو در حین نوشتن رومان ژولی نوشته‌های دیگری نیز انتشار داد، از آن جمله است: نامه به دالامبر در بارهٔ نمایش *Lettre à d'Alambert sur les spectacles* که در آن بشدت به تئاتر حمله‌کرده بود. از آثار مهم دیگر این دوره امیل *Emile* است در ۱۷۶۲ که سروصدای فراوان برپا کرد. روسو در این اثر اصلی را که همیشه به آن پایبند بوده است، شرح می‌دهد و می‌نویسد که بشر در اصل پاك و خوب زاده می‌شود و بدیها و معایب او مولود جامعه‌ای است‌که بد اداره می‌شود و به طفل تربیت غلط می‌دهد. روسو به اصول تربیت طبیعی معتقد است نه تربیتی که بر اساس قراردادهای اجتماعی و مدرسه‌ای به کودك داده می‌شود. عقیدهٔ بیسابقه و سبك نوین تعلیم و تربیت و عرضه‌کردن اندیشه‌های مذهبی که بدون پرده‌پوشی و با استدلالهای فراوان صورت گرفته بود، موجب شدکه کتاب امیل مثل رعد صدا کند و روسو را به زندان و کتاب را به سوزاندن محکوم گرداند. سومین اثر مهم دیگر که در همین سال یعنی ۱۷۶۲ انتشار یافت، **قرارداد اجتماعی** *Contrat social* است. روسو در این‌کتاب دربارهٔ اساس حکومت اظهار نظر می‌کند و معتقد به قراردادی است که در میان اجتماع مانند قرارداد یك پیکر و اعضایش باشد، نه قراردادی میان طبقه‌ای حاکم و ملتی محکوم به اطاعت. او طالب قراردادی منصفانه و عادلانه است‌که منافع عام را شامل شود و از نیروی عامهٔ مردم استحکام پذیرد، در غیر این‌صورت مردم که تابع اراده و خواست خویشند از هیچ چیز اطاعت نمی‌کنند، زیرا که قرارداد یکطرفهٔ حکومتها به معنی سلب ارادهٔ افراد جامعه است و از نظر قضائی فاقد ارزش. روسو پس از صدور حکم توقیف خود، براثر انتشار کتاب امیل به سوئیس گریخت و چندین سال در شهرهای مختلف بسر برد. کشیشان سوئیسی نیز به وی حمله کردند که او در نامه‌هائی به آنان پاسخ داد. از آن جمله: نامه‌هائی به کریستوف دو بومون *Lettres à Christophe de Beaumont*، اسقف پاریس است. روسو در این نامه با شور فراوان و با فصاحت و بلاغتی ستایش‌انگیز از ستمگریها و بیعدالتیهای روحانیان کاتولیك سخن رانده بود. همچنین در نامه‌های نوشته شده از کوهستان *Lettres écrites de la montagne* حمله‌های روحانیان پروتستان را رد کرده بود.

مجموع این پاسخها و پاسخهای دیگر به اعتراضهای ولتـر، موجب شد که روسو برای تأیید عقاید خود به خلق کتاب بـزرگی دست زنـد به نام اعترافات ژان ژاك روسو *Les Confessions de Jean-Jacques Rousseau*. اعترافات پس از مـرگ روسو بچاپ رسید. شش جلد اول در ۱۷۸۲ و بقیه از جلد هفتم تا دوازدهم در ۱۷۸۸. روسو در این اثر که در واقع زندگینامهٔ اوست، با صداقت تمام به خطاهای خود اعتراف می‌کند، اعترافاتی که پاکی و صفای عمیق روح او را نزد دوست و دشمن به اثبات می‌رساند و به لحظه‌های آمیخته به خوشبختی او جان می‌دهد. اعترافات روسو در میان زندگینامه‌های خصوصی، شاهکاری بشمار مـی‌آید. هنر در آن بـه غایت ظـرافت رسیده است، چـه در مجموع چـه در شرح و تفسیرها، امـا قرائت قسمتهائی از این کتاب به وسیلهٔ خود روسو در محافل ادبـی، به سبب ذکر نـام صریح اشخاص، مـوجب برانگیخته شدن کینه‌ها و مخالفتها گشت، چنانکه یکی از کسان که نامش درکتاب آمده بـود، به وسیلهٔ مقامات انتظامی از قـرائت آن جلوگیری کـرد. روسو مـدتی در جـزیرهٔ آرام سن پیر Saint-Pierre بسر برد کـه خاطرهٔ دلپذیرآن را هرگز فراموش نکرد. چندی در انگلستان ومدتی نیز درقصری متعلق به پرنس دوکونتی Prince de Conti در پـاریس اقـامت گـزید و در آنجـا فرهنگنامهٔ موسیقی *Dictionnaire de musique* را نوشت کـه در ۱۷۶۸ انتشار یافت. در ۱۷۷۰ به لیون رفت تـا در نمایش پیگمالیون *Pigmalion* کـه قبلاً نوشته بود، حضور یابد و پس ازآن به پاریس بازگشت. در ۱۷۷۲ کتاب گفتگوها، روسو قاضی ژان ژاك *Les Dialogues, Rousseau juge de Jean-Jacques* را انتشار داد که سندی تحلیلـی و پـرارزش و کم نظیر است و شامـل مکالمه‌هائـی میان یك فرانسوی و روسو. روسو درپاریس زندگی ساده و محقرانه‌ای پیش گرفت و با وجود شهرت و افتخاری که بدست آورده بود، با رونوشت کردن نتهای مـوسیقی و خیاطی زنش امرار معاش مـی‌کرد. سرانجام در ماه مـه ۱۷۷۸ در املاك مـارکی دو ژیراردن Girardin که از شاگـردانش بود، سکـونت گـزید و در همین ملك به مرض سکتهٔ قلبی درگذشت، درست یك ماه پس از مرگ ولتـر. جسد روسو در ۱۷۹۰ از ایـن باغ بـه عمـارت پـانتئون Panthéon، مقبرهٔ بـزرگان در پـاریس، انتقال یـافت. مکاتبات *Correspondance* روسو در بیست جلد میان سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۴ بچاپ رسید.

روسو نـویسنده‌ای بود با روحی بسیار نیرومند، شاعری پر هیجان وعاشق طبیعت و نقاش عواطف و احساسها که بر ادبیات اروپائی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر جای گذاشت. اندیشه‌های سیاسی او سالها پس از مرگش مورد توجه قرارگرفت. روسو زیبائی کوهستان و جاذبهٔ زندگـی خانواده و خلوص و سادگی آداب و رسوم را در آثار خود آشکار ساخت وحق عشق را چنانکه باید ادا کرد. شیوهٔ نگارش روسو به نثر فـرانسه استحکام و اصالت بخشید. گـوته دربارهٔ او گفته است: «با ولتـر دنیای قدیم بسر آمد و با روسو دنیای جدید آغاز شد.»

ترجمه به فـارسی: اعترافـات ـ امیل یا آمـوزش و پـرورش ـ تفکـرات تنهـائـی ـ خیالپروریهای تفرج‌گر انزواجو ـ قـرارداد اجتماعی ـ منشأ عـدم مساوات ـ هلوئیز جدید یا نامه‌های دو عاشق.

**رولان، رومـن** Rolland, Romain رومان‌نویس و مقاله‌نـویس فـرانسوی (۱۸۶۶ـ ۱۹۴۴) رولان ازخانوادهٔ جمهوریخواه و پروتستان نواحی مرکزی فرانسه بود. دورهٔ‌کودکی را در آرامش زندگی شهرستان بسر برد و در۱۸۸۰ با خانوادهٔ خود، در پـاریس مستقر شد. تحصیلات دبیرستانـی را در دبیرستـان لـوئـی لوگـران Louis-le-Grand گذراند. در این مدرسه بودکه با شیفتگی فراوان آثار نویسندگان بزرگ مانند شکسپیر و ویکتور هوگو را شناخت، در ۱۸۸۶ در دانشسرای عالی پذیرفته شد و در همین زمان با آنـدره سوارس André Suarès آشنـا شد و دوستی عمیقی میانشان برقرارگشت. در بیست و سه سالگی در رشتهٔ تاریخ از دانشسرای عالی فارغ‌التحصیل شد، پس ازآن در۱۸۸۹ به ایتالیا رفت و در رشتهٔ باستانشناسی در رم به تحصیل پرداخت، در بسط فرهنگ و معلومات ادبی خود کوشید وسخت تحت تأثیر شاهکارهای هنری دورهٔ رونسانس و شاهکارهای میکل‌آنژ قـرارگرفت. همچنین با خانم مالویدافون **مایز**نبوگ Malwida von Meysenbug ، دوست واگنر و نیچه، آشنا شد که رولان را با فرهنگ آلمان و بزرگان دنیای هنر آشنا ساخت و در بیدار کـردن استعدادهای ادبیش عامـل مؤثری بشمار آمـد. رولان چنان شیفتهٔ موسیقی شد کـه بخشی از فعالیتهای نویسندگی را در این راه بکار انداخت و مـوضوع پایان نـامهٔ تحصیلی را تاریخ اوپرا در اروپا، قبل از لولی و اسکارلاتی *L' Histoire de l' Opéra en Europe avant Lulli et Scarlatti* قـرار داد کـه مدتها

دربارهٔ آن کارکرد، اما رولان هرگز از ستایش اندیشه و هنرآلمان دست برنداشت و پس از بازگشت به فرانسه در ۱۸۹۵، از متخصصان و آگاهان موسیقی واگنر بشمارآمد و به فکرخلق تئاتری به سبك تئاترهای یونان افتاد. در۱۸۹۸ نمایشنامهٔ گرگها *Les Loups*، در ۱۹۰۰ دانتون *Danton* و در ۱۹۰۲ چهاردهم ژوییه *Quatorze Juillet* را بر صحنه آورد که هر سه در مجموعه‌ای به نام تئاتر انقلاب *Le Théâtre de la Révolution* فراهم‌آمد. نمایشنامهٔ گرگها مردی را درزمان انقلاب نشان می‌دهد که به اتهام جنایت محکوم به مرگ است و پس از بررسی دقیق، بیگناهی او ثابت می‌گردد و این نکته فاش می‌شود که دشمنی افسر برجسته‌ای از انقلابیان موجب صدور حکم اعدام مرد بیگناه‌گشته است. در جریان این داستان، مبارزه‌ها و کشمکشهای افسر دشمن و افسر مدافع مرد بیگناه بسیار دقیق وصف می‌شود وسرانجام قاضی برای حفظ آبروی افسر مفتری‌که از افسران مهم انقلاب است، مرد بیگناه را فدا می‌کند و حکم اعدامش را تأیید. این نمایشنامه جالب ـ توجه‌ترین نمایشنامهٔ مجموعه بود، اما دانتون از حیث مطلب غنی‌تر وعمیق‌تر از دو نمایشنامهٔ دیگر بشمار می‌آید که درآن اختلاف عقیدهٔ روبسپیر Robespierre و دانتون، مرد بزرگ انقلاب نشان داده شده‌که به اعدام دانتون منجرگشته است. موضوع نمایشنامهٔ چهاردهم ژوییه حوادث میان دوازدهم تا چهاردهم ژوییهٔ ۱۷۸۹ را در بر دارد وپردهٔ نقاشی وسیعی است از تسخیر زندان باستیل Bastille و وقایع گوناگون اولین تظاهرات انقلاب. در این دوره رولان با همکاری پگی Péguy مجلهٔ کایه دولاکنزن (دفاتر دوهفتگی) Cahiers de la Quinzaine را اداره‌کرد و در آن به نشر مقاله‌ها و کتابهائی در شناخت موسیقی و تاریخ موسیقی پرداخت که بعدها جداگانه بچاپ رسید، ازآن جمله است: هندل *Haendel*، موسیقی‌دانان گذشته *Musiciens d'autrefois*، موسیقی‌دانان معاصر *Musiciens d'aujourd' hui* و زندگی بتهوون *Vie de Beethoven* که رولان را به شهرت رساند و به سبب اندیشه‌های بشردوستانه او را محبوب نسل جوان کرد. رولان در پی این آثار، کتاب زندگی میکل آنژ *Vie de Michel-Ange* را در ۱۹۰۵ و زندگی تولستوی *Vie de Tolstoi* را در ۱۹۱۱ انتشار داد، از آن پس به گوشه‌گیری روی آورد و در حاشیهٔ زندگی ادبی و اجتماعی، در عزلتی آمیخته با فقر بسر برد یا به سفرهای خارج از کشور پرداخت و به ایتالیا و سوئیس رفت و در واقع در اندیشهٔ آن بود که همهٔ وقت را

به نوشتن اثر بزرگی که سالها قبل آغاز کرده بود، صرف کند. اولین جلد این اثر معروف یعنی ژان-کریستوف *Jean-Christophe* در ۱۹۰۴ منتشر شده بود و انتشار جلدهای دیگر تا ۱۹۱۲ ادامه یافت. داستان ژان-کریستوف پردهٔ نقاشی گسترده‌ای است از زندگی موسیقیدانی جوان که پس از گذراندن دورهٔ کودکی درشهر کوچکی در رنانی Rhénanie به‌پاریس می‌رود. جلدهای اول تا چهارم کتاب شامل وصف احساسهای مبهم کودکانه، چهره‌های اطرافیان، کشف استعداد موسیقی در خود، نوآموزی، نوجوانی، اولین عشقها و اولین اندوه‌هاست، سپس شورش برضد قوانین و سنتهای اجتماع و آرزوی آزادی و یافتن افقی بسیار وسیع در برابر دید و پناه بردن به پاریس. جلدهای دیگر کتاب به زندگی در پاریس و مبارزه‌ها و سرخوردگیهای ژان-کریستوف اختصاص دارد که می‌خواهد به محافل هنری راه یابد، پس دوستی همفکر پیدا می‌کند که پیوسته با او بسر می‌برد، بعدها مرگ این دوست قهرمان کتاب را به ناامیدی و کناره‌گیری از جامعه می‌کشاند، به سوئیس می‌رود و از شدت اندوه و ناامیدی دورهٔ شکنجهٔ روحی را می‌گذراند و بعدها به خودکشی روی می‌آورد که به سبب نیروی جسمانی از آن می‌رهد و به زندگی در آرامش کوهستان تن درمی‌دهد و تعادل روحی را باز می‌یابد. رومن رولان خود این کتاب را سرگذشت غم‌انگیز نسل جوان رو به زوال می‌داند، نسلی که نمایندهٔ شخصیت خود اوست. کتاب ژان-کریستوف پیروزی عظیمی بدست آورد. رولان در سوئیس کتاب کولا برونیون *Colas Breugnon* را درآغاز جنگ جهانی اول انتشار داد. این اثر قصه‌ای روستائی است که در آن قدرت نویسندگی بیش از زیبائی احساس که در ژان-کریستوف وجود داشت، بچشم می‌خورد. رولان هنگام جنگ مقالاتی دربارهٔ صلح انتشار داد که بعدها در مجموعه‌ای به نام ماورای جدالها *Au-dessus de la mêlée* (۱۹۱۵) فراهم‌آمد. رولان دراین‌کتاب روشنفکران فرانسه و آلمان را به‌آشتی دعوت می‌کند و با تعصب افراطی و میهن‌پرستانه به مخالفت برمی‌خیزد. به همین سبب این اثر درفرانسه و آلمان، هردو، با مخالفت بسیار روبرو گشت و موجد مشاجره‌های قلمی غم‌انگیزی گردید و باعث شد که بسیاری از دوستان و طرفداران رولان به صف مخالفان بپیوندند، اما پس ازپایان جنگ، همین کتاب به منزلهٔ بیانیهٔ طرفداران مداوم صلح بشمار آمد. رولان پس‌از جنگ وقت خود را میان ادبیات و سیاست تقسیم‌کرد. در ۱۹۱۶ به دریافت جایزهٔ

ادبی نوبل نایل آمد. در ۱۹۱۹ به فرانسه بازگشت و روش نویسندهٔ متعهدی را پیش‌گرفت که در عالم سیاست احساس مسؤولیت می‌کند. در ۱۹۲۰ کلرامبو *Clérambault* را انتشار داد که اندیشه‌های صلحجویانهٔ او را منعکس می‌کرد، همین اندیشه‌ها او را به تأسیس مجلهٔ اوروپ Europe و به طرفداری از ادیان شرق، خاصه دین بودا و نظریه‌های صلح‌طلبانهٔ گاندی برانگیخت و در ۱۹۲۳ کتاب **مهاتما گاندی** *Mahatma Gandhi* را انتشار داد. رولان، هنگامی که بازار سیاست در اروپا ازنو رونق گرفت، به اصول کمونیسم متمایل شد و کوشید که میان اندیشه‌های فیلسوفان هند و مبانی سیاست روسیهٔ شوروی توافقی برقرار سازد، پس در۱۹۲۷ رسماً کمونیسم را پذیرفت، درعین‌حال دنبالهٔ کار ادبی را رها نکرد ومیان سالهای ۱۹۲۲و۱۹۳۴ رومان **جان شیفته** *L'Ame enchantée* را درهفت جلد منتشر کرد، رومانی بزرگ ومتوالی، که مانند **ژان‌کریستوف** مورد استقبال قرار نگرفت. وی همچنین به تحقیقات خود دربارهٔ شناخت موسیقی ادامه داد و چندین جلدکتاب در این زمینه منتشرکرد. در ۱۹۳۹ نمایشنامهٔ **روبسپیر** *Robespierre* را انتشار داد. رولان با وجود اغتشاشهای روحی که براثر شکست و اشغال فرانسه پدید آمده بود، سالهای آخر زندگی را به نوشتن زندگینامهٔ پرشور دوستش پگی Péguy مصروف داشت که در ۱۹۴۴ انتشار یافت، شامل گفت و شنودهای پرهیجان و درد دلهای معنوی و مشابه با کتاب **سفر درونی** *Le Voyage intérieur* (۱۹۳۶) که زندگینامهٔ شخصی او بشمار آمد. رولان چند ماه پس از آزادی کشور فرانسه، درگذشت، در حالی که یادداشتهای روزانه و مکاتباتش زیر چاپ بود.

رولان از نادرترین نویسندگان فرانسه است که در فرهنگ فرانسه، در رشتهٔ موسیقی شناسی، تأثیر فراوان داشته است. علاقهٔ وافرش به آزادی و بشردوستی او را برآن داشته بود که از زمان جنگ جهانی اول به بعد همهٔ کوشش خود را در راه صلح و منافع مشترك مردم دنیا بکار برد. از نظر ادبی نباید از یاد برد که **ژان‌کریستوف** نوع رومانهای متوالی را در ادبیات فرانسه وارد کرد و راه را بر نویسندگانی چون ژول رومن و روژه مارتن دوگار گشود.

ترجمه به فارسی: زندگی میکل‌آنژ ـ زندگی بتهوون ـ برلیوز (ضمیمهٔ سه آهنگساز)ـ ژان‌کریستوف ـ موزار ـ مهاتما گاندی ـ واگنر (ضمیمهٔ سه آهنگساز) ـ یادداشتهای ایام جنگ ـ گرگها. ـ جان شیفته ـ روبسپیر.

**رولان دو لا پلاتیر، مادام مانون فلیپون** Roland de la Platière, Madame Manon Phlipon بانوی نویسندهٔ فرانسوی (۱۷۵۴-۱۷۹۳) پدر مانون حکاك بود و او تقریباً آموزش خویش را خود برعهده گرفت، به نقاشی و موسیقی علاقهٔ فراوان داشت وشاهکارهای ادبی را با شوق بسیار می‌خواند،خاصه **حیات مردان نامی** اثر پلوتارك را که در سراسر زندگی پرآشوب و پر حادثه‌اش راهنمائی سودمند بود. مانون در ۱۷۸۰ با رولان دوپلاتیر که بیست و دو سال از او بزرگتر بود و در عالم سیاست شخصیتی مهم بشمار می‌آمد، ازدواج کرد و در همهٔ امور سیاسی حتی در وزارت با او همکاری مؤثر و مداومی داشت. مادام رولان دو لا پلاتیر طرفدار حزب ژیروندن Girondin بود که در ۱۷۹۲ به قدرت رسید. چندین بار به توطئه متهم گشت که از خود دفاع کرد و تبرئه شد. سرانجام پس ازکودتای۱۷۹۳ دستگیر شد و به زندان افتادکه در طی آن، قدرت و عظمت روحی بینظیری ازخود نشان داد و به نوشتن خاطرات خود پرداخت تا در هشتم نوامبر ۱۷۹۳ که به وسیلهٔ گیوتین اعدام شد و این جملهٔ معروف را که به او منسوب است قبل از اعدام بر زبان آورد: «ای آزادی! چه جنایتها که به نام تو مرتکب می‌شوند!» آقای رولان دولاپلاتیر، که به روان Rouen پناهنده شده بود و هنوز در آزادی بسر می‌برد، به محض شنیدن خبر اعدام همسرش خودکشی کرد. خاطرات *Les Mémoires* اثر مادام رولان یك بار به نام هشداد به نسل بیطرف آینده *Appel à l' impartiale Postérité* انتشار یافت و در۱۸۶۴ ازآن چاپ کاملتری انجام گرفت. زندگی معنوی و روحی این زن با استعداد و دوستدار ادبیات که قربانی انقلاب فرانسه شد، در سراسر خاطرات منعکس است که در عین حال خاطرات شخصی او و پردهٔ نقاشی گسترده‌ای است از زندگی جاری آخر قرن هیجدهم فرانسه. این خاطرات در میان مدارك و اسناد دورهٔ انقلاب فرانسه در ردیف اول جای دارد. شیوهٔ نگارش روشن وصادقانه و جاذبه ولطف شاعرانه درنقل خاطرات جوانی و لحن مؤثر خطابی و انقلابی‌که در آن بکار رفته، مادام رولان دولاپلاتیر را از چهره‌های برجستهٔ تاریخ فرانسه ساخته است. مکاتبات *Correspondance* فراوان او در چندین جلد به وسیلهٔ کلود پرو Claude Perroud در ۱۹۰۰-۱۹۰۲ منتشر شد از آن جمله نامه‌های عاشقانهٔ سالهای ۱۷۷۷-۱۷۸۰ *Lettres d'amour 1777-1780*.

**رومانوف، پانته لیمون سرگیویچ** Romanov, Panteleymon Sergeyevich نویسنده و شاعر روسی(۱۸۸۴-۱۹۳۸) رومانوف به خانوادهٔ اشرافی روسیه تعلق داشت، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، در رشتهٔ حقوق قضائی دانشگاه مسکو به تحصیل ادامه داد و پس از آن زندگی را وقف ادبیات کرد. در ۱۹۰۶ در خارج شهر اقامت‌گزید تا با فراغ خاطر به تنظیم رومان بزرگ خود با عنوان «روس» *Rus* بپردازد. این اثر میان سالهای ۱۹۲۴و۱۹۳۶ در چهارجلد منتشر شدکه تحولات روسیهٔ قدیم و جدید را پیش چشم می‌گذارد. رومانوف در سالهای اول انقلاب چندین مجموعهٔ داستان کوتاه منتشرکرد که غالباً هزل‌آمیز بود یا عاشقانه، از آن جمله است: حسابداری به سبک ایتالیائی *Italyanskaya bukhgalteriya*، قصه‌های عشق *Rasskazy o lyubvi* ، نامه‌های زن *Zhenskiye Pis'ma* ، معروفترین رومان رومانوف «رفیق کیسلیاکوف» *Tavarisch Kislyakov* (۱۹۳۱) نمودار ناتورالیسم اجتماعی است که سالها از مهمترین تمایلات ادبی شوروی بشمار می‌آمد، و رومانوف در آن وقایع‌نگار جامعهٔ معاصر روسیه معرفی شده است. در این اثر تحولاتی که در آداب و رسوم روسیه پدید آمده و کشمکشهائی که میان دنیای قدیم و پوسیده و دنیای نوین نخستین سالهای انقلاب درگرفته، وصف شده است. داستان با ادعانامهٔ دادستان دربارهٔ رفیق کیسلیاکوف متهم به قتل تامارا، زن یکی از دوستانش آغاز می‌شود که در واقع عاشق او بوده است. نکته‌ای که در سراسر کتاب مورد توجه نویسنده قرار گرفته، تجزیه و تحلیل روحی این قاتل است، مهندس جوان روشنفکری که با محیط سازگار نیست، در خانواده‌ای مؤمن زاده شده و به اصل کمونیسم ایمان ندارد، برای تأمین معیشت، در موزه‌ای بکار می‌پردازد و به سبب ابن‌الوقت بودن یا دلیل موجه تأمین معاش، با رئیس موزه که کمونیستی حاد است، دوستی نزدیك می‌یابد و با او در تجدید تشکیلات موزه همکاری می‌کند و از اصول مارکسیستی پیروی می‌کند، همینکه رئیس موزه، به مناسبتی ازکار برکنار می‌شود. کیسلیاکوف برای از دست ندادن شغل خود دیگر به او اظهارآشنائی نمی‌کند و بدین‌طریق هم به دوستان روشنفکر خود خیانت می کند، هم به دوست جدید و رئیسش. هدف رومانوف در این داستان محکوم کردن طبقهٔ تحصیل‌کرده و روشنفکر سابق روسیه است‌که مردمی ضعیف وسست عنصرند و از تطابق دادن فکر خود با عصر جدید عاجز می‌مانند. این اثر به سبب دقت

در تحلیل و در عین حال به سبب لحن طنزآمیز، اثری بدیع و پرجاذبه بشمارآمد. رومانوف آثاری نیز در تفسیر مسائل جنسی در نسل جوان دارد مانند مسائل جنسی *Seksual'nye Problemy* که برای وی شهرتی حاصل کرد.
رومانوف ازمحبوبترین نویسندگان شوروی در دههٔ سوم قرن بیستم است وآثارش از بینشی دقیق برخوردار. بعضی از آثار او مدرکی پرارزش از دورهٔ تحول عصر او بشمار می‌آید و رومانوف را نویسنده‌ای معرفی می‌کند که با ادراك کامل کوشیده است که خود را با مقتضیات آغاز دورهٔ جدید روسیه وفق دهد، دوره‌ای که هنوز ریشه‌های اخلاقی ارزش بسیار داشت، اما آثار رومانوف امروز خوانندهٔ بسیار ندارد و نام او ناگهان به‌اتهام آنکه هجویاتش به‌حال جامعه مضر تشخیص داده شد، از صحنهٔ ادبیات روسیه حذف گردید.

**رومن، ژول** Romains, Jules نام مستعار، (نام واقعی لوئی فاریگول Louis Farigoule) شاعر، نمایشنامه‌نویس و رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۵-۱۹۷۲)
ژول رومن در کودکی با خانوادهٔ خود در پاریس مستقر شد، تحصیلات خود را در ابتدا در دبیرستان کوندورسه Condorcet و پس از آن در دانشسرای عالی بپایان رساند و در ۱۹۰۹ در رشتهٔ فلسفه فارغ‌التحصیل گشت. چندی به تدریس فلسفه پرداخت، سپس آن را رها کرد تا همهٔ وقت خود را به هنر و ادبیات مصروف دارد. در ۱۹۰۸ به‌گروه ادبی و هنری آبی Abbaye پیوست و شیوهٔ تفکر این‌گروه در توجه به «جامعیت و کلیت» در او تأثیر بخشید و او را به پدید آوردن نظریهٔ اونانیمیسم Unanimisme* برانگیخت، نظریه‌ای مبنی بر توجه به وضع کلی اجتماع به جای توجه به وضع فرد. اولین دیوان شعر رومن با عنوان *زندگی همداستان* *La Vie unanime* (۱۹۰۸) به‌وسیلهٔ همین گروه ادبی بچاپ رسید. ژول رومن پس از آن در دیوانهای دیگر خود مانند *اودها* و *نیایشها* *Les Odes* et prières* (۱۹۱۳)، *اروپا* *Europe* (۱۹۱۶)، *عشق، رنگ پاریس* *Amour, couleur de Paris* (۱۹۲۱) و *ترانهٔ دهساله* *Chant de dix années* (۱۹۲۸) هرگز پیوستگی فرد با جمع و ارتباط جمع با فرد را نادیده نگرفته است. در نظر ژول رومن وحدت ویکپارچگی در شهرهای بزرگ است که شعور و ادراك فرد را با چرخهای خود بحرکت درمی‌آورد و به دلخواه خود برای آن قالبی معین می‌سازد، به بشر نباید به طور

جداگانه و انفرادی نگریست، بلکه فرد در هر دوره در جمع مستهلك می‌شود. پس به جای تحلیل روح فردی، باید روح جامعه را به طورکلی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. برگزیده‌های شعر *Choix de Poèmes* (۱۹۴۸) دیوانی سودمند است، شامل نمونه‌های کامل شعر شاعر. ژول رومن استعداد خود را در رشته‌های دیگر ادبی نیز به اثبات رساند. داستانها، نمایشنامه‌ها و مقاله‌ها همه از هوش درخشان و بینش وسیع و اطلاعات جامع ذهن طنزآلود او حکایت می‌کند. آثار نمایشی او با نمایشنامهٔ ارتش در شهر *L'Armée dans la ville* (۱۹۱۱) آغاز شد که به‌طور صریح از اصول عقاید جامعیت او مایه گرفته و شامل مقدمهٔ مهمی است دربارهٔ ادراك نویسنده از زیبائیهای نمایشی. شاهکار نمایشی‌رومن کرومدیر پیر *Cromedeyre-le-Vieil* (۱۹۲۰) نمایشنامه‌ای منظوم است که در ورای زندگی واقعی روستائی، اعماق شاعرانهٔ روح روستائی را نیز پیش چشم می‌گذارد. نمایشنامهٔ خیال‌انگیز آقای تروهادك گرفتار فسق و فجور *M, Le Trouhadec saisi par la débauche* (۱۹۲۳) و نمایشنامهٔ کنوك یا پیروزی طب *Knock ou le Triomphe de la Médecine* با پیروزی فراوان روبرو گشت و تحسین همه را برانگیخت. از آثار نمایشی دیگر ژول رومن دیکتاتور *Le Dictateur* (۱۹۲۶) است و ولپون *Volpone* (۱۹۲۸)، اقتباسی از والپونی اثر بن جانسون، نمایشنامه‌نویس انگلیسی و آمده یا آقایان به صف *Amédée ou les messieurs en rang* که خود شاهکار کوچکی بشمار می‌آید. همهٔ این آثار قدرت خلاقه و تازگی ادراك و شیوهٔ بیان ژول رومن را به اثبات رسانده و او را شخصیتی مؤثر در ادبیات نوین فرانسه معرفی کرده است. در رشتهٔ رومان‌نویسی نیز ژول رومن آثار مهمی انتشار داده، از آن جمله است رومان سه‌بخشی پسی‌شه *Psyché* (۱۹۲۲-۱۹۲۹)، رومانی عاشقانه و دلپذیر و با سبکی تحلیلی. اما رومان عظیم او که معرف و نمایش دهندهٔ سراسر یك جامعه و یك عصر است مردان با حسن نیت *Les Hommes de bonne volonté* نام دارد، شامل ۲۷ جلد که میان سالهای ۱۹۳۲و۱۹۴۶ انتشار یافته است. ژول رومن در این کتاب پردهٔ نقاشی گسترده‌ای از محیط کشور و زندگی طبقه‌های مختلف اجتماع از مردم حقیر و معتبر و چهره‌های تاریخی و مسائل گوناگون پیش چشم می‌گذارد و جنب و جوش زندگی دسته‌جمعی و مکانهائی مانند شهر، کوچه، دشت و کوهسار یا خانه‌ها که مردم را احاطه کرده‌اند، همه را با دقت تصویر می‌کند. در این پردهٔ

نقاشی، هیچگونه بینظمی بچشم نمی‌خورد و نویسنده با هوشیاری و زیرکی خاص و بینش خارق‌العاده و ادراك وسیع در امور اجتماعی و سیاسی، توانسته است حوادث تازه و جاری را با سبکی ساده و روشن بیان کند و چیره‌دستی و قدرت خود را در این اثر با شکوه به اثبات برساند. از قصه‌های ژول رومن دهکدهٔ احیا-شده *Le Bourg régénéré* (۱۹۰۶) است که در آن کشفی غیرمنتظر باعث می‌شود که دهکده‌ای موجودیت و زندگی تازه و مداومی بدست‌آورد. ژول رومن همچنین آثار تحقیقی فراوان در موضوعهای گوناگون انتشار داده است مانند: رسالهٔ کوچك در صنعت شعر *Petit traité de versification* که ثمرهٔ بیست سال کار وتجربهٔ اوست و مستقیماً در ادبیات فرانسه تأثیر گذارده و ابتکاری در عروض فرانسه بشمار آمده است.

ژول رومن از نویسندگان بزرگ معاصر است که از استعداد گوناگون ادبی و وسعت کم نظیر آثار برخوردار است. وی در ۱۹۴۶ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد.

ترجمه به فارسی: دکتر کنوك یا پیروزی طب.

**رونسار، پیردو** Ronsard, Pierre de شاعر فرانسوی (۱۵۲۴-۱۵۸۵) پیر فرزند نجیب زاده‌ای بود که در آغاز جوانی در دربار لوئی دوازده و سپس در خدمت فرانسوای اول بسر می‌برد. پیر در قصر زیبای لاپوسونیر La Possonnière، قصر دلفریب شریف زادگان دورهٔ رونسانس زاده شد که بقایای آن هنوز مورد بازدید مردم قرار دارد. در ده سالگی به خدمت ولیعهد و شاهزاده خانمهای دربار درآمد و زیر نظر استادان به تعلیم فنون نظامی و سیاسی پرداخت، سپس همراه شاهزاده خانم مادلن دوفرانس ملکهٔ اسکاتلند به این‌کشور رفت و بعدها وابستهٔ سفارت فرانسه درکشورهای هلند و اسکاتلندگشت. رونسار در هیجده سالگی براثر بیماری شدیدی ناشنوا گشت و بناچار فکر ارتش و سیاست را از سر بدر کرد، شاید ناشنوائی به سود او تمام شد، در سلك روحانیان درآمد و به دریافت مستمری نایل گشت و پس از آن به ادبیات روی آورد، پس از مرگ پدر در پاریس مستقر شد و در خانهٔ زیبای سیاستمدار و ادیب معروف لازار دو بایيف Lazare de Baïf سکونت گزید و به پیشنهاد او همراه با فرزندانش به‌آموختن زبان یونانی ولاتینی

پرداخت و در این رشته معرفتی عمیق بـدست آورد و با زیبائیهای شعر عهد کهن آشنا شد. رونسار پس ازآن با عده‌ای از دوستان‌که مانند او به فراگرفتن زبانهای یونـانی و لاتینی روی آورده بـودند، مجمع هفت نفری پلئیاد* Pleïade را تشکیل داد. از همین مجمع پرشور بودکه اولین بیانیهٔ ادبی به نام دفاع و تصویری از زبان فرانسوی *Défense et illustration de la langue française* به امضای یکی از شاعران پلئیاد در ۱۵۴۹ صادر شد که در آن شاعران فرانسوی را به پیروی از شیوهٔ ادبی یونان و روم باستان بر می‌انگیخت، اما تجلی حقیقی مکتب جدید، یك سال بعد، در آوریل ۱۵۵۰، پس از انتشار اثـر شاعـرانهٔ رونسار، صورت گرفت با عنوان چهار جلد اول اودها *Ouatre premiers livres des odes*. رونسار درمقدمهٔ گستاخانه و پر سر وصدائی کـه بر این اثر نوشت، عـزم خود را در ایجـاد انقلابی در شعر اعلام کرد. این کتاب کـه نقطهٔ عطفی در تاریخ ادبیات فـرانسه بشمار آمد، بـا اودهای پیندار*وسی *Odes Pindariques* آغاز می‌شودکـه از پینداروس شاعر غنایی قرن پنجم قبل از میلاد تقلید شده بود. وی درکتاب اودها شاه وشاهزادگان دربار را جانشین قهرمانان اشعار پیندار ساخته و به طور مبـالغه آمیزی آنان را مـدح کرده است. وی همچنین در بعضی از اشعار ایـن دیوان از هـوراس، شاعر رومی پیروی کرده است. شاعران فرانسوی شیوهٔ تقلید رونسار را مـورد سرزنش قـرار دادند، اما او در برابرآنان قد برافراشت و دیوان عشقها *Les Amours* را در۱۵۵۲ انتشار داد کـه بیش از پیش مخـالفت آنـان را برانگیخت. دیوان عشقها بـه دو بخش تقسیـم مـی‌شود: بخش اول اولیـن کتـاب عشقـهـا، عشقـهـای کاسانـدر *Le Premier livre des amours, amours de Cassandre* شامل دویست و چهل قطعه است (۱۵۵۲)که رونسار درآن بیشتر از هوراس و آناکرئون الهام‌گرفته و درضمن به‌شعر سبکتر روی‌آورده و از قدرت خلاقهٔ خود بیشتر سود برده است. وی دراین اشعار تنها به عشقی روحانی و افلاطونی اکتفا نکرده، بلکه به امیال جسمانی نیز توجه کرده است. رونسار که زندگی را بسیارکوتاه می‌بیند، بر آن است که از هر دقیقه لذت برد. مفسران اشعار رونسار بر این عقیده‌اند که کاساندر Cassandre در اشعار او، دختر یکی از نجیب زادگان اهل فلورانس است به‌نام سالویاتی Salviati که از اوائل قـرن شانزدهم در فـرانسه مقیم شده و رونسار در ۱۵۴۵ در ضیافت دربار و در حین رقص او را دیده و شیفته‌اش گشته است و پس از آنکه مدتی به‌او

عشق ورزیده و او را دور از دسترس یافته، رهایش کرده، اما عشق خود را دراین اثـر جـاودان ساخته است. بخش دوم دومیـن کتـاب عشقهـا، عشقهـای مـاری *Second livre des amours, amours de Marie* است شامل نود وشش قطعه(۱۵۵۶). اشعار این بخش با اشعار کاساندر متفاوت است. دختری‌که با نام ماری الهام‌بخش شاعر در ایـن بخش است، مـاری دوپن Marie Dupin نـام دارد، دختـری ساده و روستائی که رونسار در حین شکار به او برخورده است. این اثر به طور محسوس تحول کامل شعر رونسار را نشان می‌دهد و دربیان احساسها، بیشتر حالتی طبیعی به خواننده القا می‌کند. رونسار پس ازسالها سکوت و قطع رابطه با ماری هنگامی که از مرگ او آگاهی می‌یابد، زخـم دلش سر باز مـی‌کند و یکی از مـؤثـرترین و پـرشورتـریـن شعـر خـود را مـی‌سرایـد بـا عنـوان سونه در مرگ ماری *Sonnet de la mort de Marie*، اما رونسار دراین سالها تنها به سرودن شعر عاشقانه سرگرم نبود، در ۱۵۵۵ اولین سرود *Hymne* را انتشار داد کـه منظومه‌ای بـود به مقتضای حال با شیوه‌ای احترام‌آمیز خطاب به بزرگان و دوستان. سالهای ۱۵۶۰ تا ۱۵۶۵ سالهای صلح و در واقع آرامش پیش از تـوفان جنگهـای مذهبی بود. رونسار با آنکه در دوطرف مبارز، حـامیان و دوستانی داشت، از مـذهب رسمی فرانسه یعنی مذهب کاتولیك طرفداری کرد و در این وضع که به سود او پـایـان پذیرفت، از برجسته‌ترین شاعـران هجـوپرداز زمـان معرفی شد، شور و حـرارت رونسار در جنگهای مذهبی دراین سه اثرمهم انعکاس یافت: اولین بحثهائی دربارهٔ تیره‌روزی این عصر *Discours sur misères de ce temps* (۱۵۶۲) بـه ملکهٔ کاتـرین دومدیسی تقدیم شده و تقریباً شامل دویست و پنجـاه بیت است. رونسار در ایـن اشعـار سیاسی و میهن‌پرستانه قدرت بسیار بکار برده و سفاکی و بیرحمیهائی که بر اثر جنگهای مذهبی، فرانسه را در برگرفته بود، نشان داده‌است. این اثر انتقادی و هجوآمیز بسیار پرارزش و خواندنی است، اما احساسی‌که روح این شاعر بزرگ را فراگرفته، ترحم عمیقی است نسبت به میهنی‌که به‌دست فرزندان خود تباه‌گشته است وگاه شاعر را به مذهب‌کاتولیك بدبین مـی‌کند. رونسار درهمان سال دنبالهٔ بحث دربارهٔ تیره‌روزی این عصر *Continuation du Discours des misères de ce temps* را انتشار داد که طویل‌تر از منظومـهٔ قبل و شامل چهارصد بیـت است و در آن مصلحانی را که در نظر او منشأ همهٔ دردها بـوده‌اند، سخت مـورد تحقیر و حمله

قرار داده است. رونسار به‌سبب ادراك حماسی و رنگارنگی شعر و بعضی ابهامات به شاعران رومانتیك نزدیك است و در واقع پیشرو سبکی می‌گردد که بعدها ویکتور هوگو در کتاب **کیفرها** *Châtiments* بکار برده‌است. سومین اثر دراین زمینه **هشدار به ملت فرانسه** *Remonstrance au peuple de France* است در ۱۵۶۲. این سه اثر از پیروزی عظیمی برخوردار گشت، چنانکه حتی رقیبان رونسار از آنها مایه گرفتند. از طرف دیگر رونسار که از نظر وضع جسمی و روحی ومقام افتخارآمیز و اعتلای هنری پیوسته مورد حملهٔ مخالفان و لحن نیشدارشان قرار داشت، در ۱۵۶۳ اثری در پاسخ آنان انتشار داد با عنوان **پاسخ به ناسزاهای چند کشیش پروتستان** *Réponse aux injures de quelques ministres* اما سرچشمهٔ تغزل در وجود رونسار هرگزخشك نشد وآثار متعددی انتشار دادکه از شاهکارهای وی بشمارآمد مانند **دیوان مرثیه‌ها، مسخرگیها و اشعار شبانی** *Elégies, mascarades et bergeries* (۱۵۶۵) و **ترانه‌هائی برای هلن** *Sonnets pour Hélène* (۱۵۷۸) که از لطیف‌ترین اشعار رونسار است و دربارهٔ هلن دوسورژر Hélène de Surgères دخترخواندهٔ کاترین دومدیسی. این دیوان آخرین اثر دورهٔ خلاقیت شاعرانهٔ رونسار است، پس از آن یازده سالی را که تا پایان عمرش باقی مانده بود به نظارت در چاپ آثارش صرف کرد. رونسار بیشتر اوقات فراغت را در دیرهای زادگاهش می‌گذراند و ازکمکهای مالی برخوردار می‌گشت. در۱۵۷۲ حماسهٔ **لافرانسیاد** *La Franciade* را آغاز کرد، حماسه‌ای از حکومت سلطنتی فرانسه. این اثر که شاعر به فرمان شاه به سرودن آن پرداخته بود، ناتمام ماند. رونسار درآخرین سالهای زندگی از دربارگسست، به بیماری نقرس مبتلا شد و پس از سپری کردن روزهائی دردناك در دیر محل سکونتش درگذشت. اشعاری از او پس از مرگش با عنوان **آخرین اشعار** *Derniers vers* در ۱۵۸۶ منتشر شد و آثارش تا ۱۶۳۰ هفت بار بچاپ رسید.

اشعار رونسار از وسعت صور ذهنی و عمق و رنگارنگی احساس و لطف مضامین و توجه دقیق به وزن برخوردار بود، با این حال وی هرگز از اصلاح دقیق و موشکافانهٔ اشعارش دست برنداشت، پیوسته قطعه‌هائی را حذف یا به منظور ایجاد هماهنگی و تعادل بیشتر جا به‌جا می‌کرد و درشیوهٔ انشا بهبود می‌بخشید. رونسار با آنکه از نظر تاریخی اولین شاعر کلاسیك بشمار می‌آمد، به سبب وسعت قریحهٔ شاعری، غالباً به صورت شاعری رومانتیك نمودار می‌گشت و با آنکه سالیان

دراز پیشوای گروه پلئیاد بود، عقیده داشت که ادراك شعر امری است که کمتر با مکتبی خاص بستگی دارد و بیشتر تابع استعدادی طبیعی و قریحه‌ای والاست که از جانب خدا به‌انسان ارزانی گشته است. رونسار برجسته‌ترین شاعر دورهٔ رونسانس فرانسه بشمار می‌آید که هم عنوان «ملك‌الشعرائی» کشور فرانسه را دارد و هم اولین شاعر عصر جدید را. دربارهٔ او گفته‌اند: «هرگزکسی مانند این شاعر ناشنوا نتوانسته است موسیقی و خوشاهنگی زبان را درك کند.»

**ریچاردسون، سمیوئل** Richardson, Samuel رومان‌نویس انگلیسی(۱۶۸۹-۱۷۶۱) ریچاردسون از هفده سالگی در چاپخانه به کارآموزی پرداخت و بتدریج فنون چاپ و تصحیح نمونه‌های کتاب را آموخت و در ضمن به وسیلهٔ مطالعهٔ فراوان بر وسعت فکر و اطلاعات خود افزود، سپس با سرمایهٔ شخصی چاپخانه‌ای دایر کرد که بسیاری از روزنامه‌های مهم لندن درآن بچاپ رسید. ریچاردسون در نتیجهٔ کار و کوشش از زندگی مرفهی برخوردار شد و جز خانهٔ شهر، خانه‌ای ییلاقی برای استراحت فراهم کرد. دو تن از کتابفروشان که از هنر و استعداد نامه‌نگاری او آگاه بودند، پیشنهاد کردند که کتابی به صورت مراسله در نوع خاص خود تهیه کند، ریچاردسون این فکر را پسندید و بکار پرداخت و بتدریج به نقشه‌اش وسعت بخشید، تا سرانجام داستانی در شیوهٔ نامه‌نگاری نوشت به نام **پملا یا تقوای اجر یافته** *Pamela, or Virtue Rewarded* که در(۱۷۴۰-۱۷۴۱) در چهارجلد انتشار یافت. در این داستان قهرمان کتاب ، پملا، دختری روستائی است که نزد بانوئی اصیل پرورش یافته و تغییرات زندگی خود را برای خانواده‌اش شرح می دهد. ریچاردسون در این اثر لحن نویسندهٔ عالم عام اخلاق به خود می‌گیرد و پملا را دختری قابل ستایش معرفی می‌کند که با عقل و درایت توانسته است خود را از سقوط درگرداب فساد برکنار دارد. پیروزی این اثر چنان قاطع و قابل توجه بود که هرکس آن را نخوانده بود به بیذوقی و رکود ذهن متهم می گشت. دومین رومان ریچاردسون به نام کلاریسا هارلو یا سرگذشت بانوئی جوان *Clarissa Harlowe or the History of a Young Lady* با همان شیوهٔ مراسله‌نویسی در هفت جلد، در سالهای ۱۷۴۷-۱۷۴۸ انتشار یافت. ریچاردسون در این رومان برخلاف رومان گذشته، تقوا وپاکدامنی را شکست خورده و تحقیر شده با نتایجی

نامطلوب نشان می‌دهد. کلاریسا قهرمان کتاب، قربانی خودخواهی و استبداد رأی برادر و پدر و حسادت خواهر می‌شود که برای سودجوئی و جاه‌طلبی قصد دارند او را به ازدواج مردی درآورندکه به‌هیچ‌وجه مورد علاقه‌اش نبوده است. درنتیجه برای فرار از این ازدواج اجباری، دچار مرد شریر دیگری می‌شود که شرافتش را لکه‌دار می‌کند. کلاریسا پس از حوادث گوناگون سرانجام از غصه در بیمارستان درمی‌گذرد. محبوبیت این کتاب نیز مانند **پملا** عظیم بود، اما ریچاردسون در برابر خود پیروزی عظیم کتاب **تام جونز** اثر فیلدینگ Fielding را داشت که اورا به‌کوشش تازه‌ای وا می‌داشت. پس داستان تازه و پرماجرائی به نام **تاریخ سر چارلز گراندیسون** *The History of Sir Charles Grandison* در ۱۷۵۴ و در هفت جلد انتشار داد که مانند دو کتاب قبل مورد استقبال فراوان قرارگرفت، با وجود این ریچاردسون در برابر فیلدینگ احساس شکست‌کرد و از داستان‌نویسی دست برداشت و به جمع‌آوری قطعه‌های برگزیده‌ای‌ازکتابهایش پرداخت‌که شامل‌کلمات قصار و عبارتهای حکیمانه و اخلاقی بود. همچنین با گروهی از طرفداران خود، خاصه زنهائی‌که پیوسته او را مورد تحسین وتشویق قرارمی‌دادند، مکاتبهٔ مشروح و وسیعی را آغاز کرد. ادراك ریچاردسون دربارهٔ دگرگونی و انقلاب روح فرد و ایمان پرشور و راسخ او به تقوا و فضیلت و شیوهٔ پرهیجان رومانهایش در شیوهٔ نامه‌نگاری موجب پیروزی و محبوبیت فراوانش نزد کسانی می‌شد که تشنهٔ رومانهای سرگرم کننده بودند و تجزیه و تحلیلی‌که در این کتابها از قلب و روح آدمی بعمل آمده بود، برایشان سود فراوان در بر داشت.

شهرت ریچاردسون به خارج از انگلستان نیز کشیده شد و الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان اروپائی گشت، چنانکه ژان ژاك روسو درکتاب **هلوئیز جدید** تحت نفوذ **پملا** قرارگرفت یاگولدونی، نویسندهٔ ایتالیائی در خلق نمایشنامه‌هایش از آثار وی مایه‌گرفت. درواقع ریچاردسون پدر رومان تحلیلی در انگلستان شناخته شده است. والتر اسکات دربارهٔ اوگفته است‌که هیچ نویسنده‌ای قبل‌از ریچاردسون نتوانسته است، چنین عمیقانه قلب و روح آدمی را بشکافد و مورد تجزیه وتحلیل قرار دهد. با این حال نفوذ ریچاردسون در ادبیات انگلستان از نویسندهٔ معاصر و رقیبش فیلدینگ، بسیار محدودتر بود.

**ریلکه، راینر ماریا** Rilke, Rainer Maria شاعر آلمانی (۱۸۷۵-۱۹۲۶) ریلکه در شهر پراگ Prague زاده شد، پدرش افسر و بازرس قطار راه‌آهن و مادرش از خانوادهٔ بازرگان بود. ریلکه خودکودکیش را دوره‌ای بهدر رفته دانسته و ازکمی مهرمادری که بر اثر سرخوردگی ازداشتن پسر به‌جای دخترناشی می‌شد، یادکرده است، همچنین دورهٔ مدرسه پیوسته در نظرش چون کابوسی ظاهرگشته است. بدین ترتیب ریلکه دورهٔ نوجوانی را با حساسیت بسیار و تمایل به‌تنهائی سپری کرده است. پس از تحصیلات در مدارس پراگ، چندی نزد معلم خصوصی آموزش یافته در ۱۸۹۵ به دریافت دیپلم دبیرستان نایل آمده و در ۱۸۹۶ در دانشگاه مونیخ به تحصیل در رشتهٔ فلسفه و تاریخ هنر پرداخته است. ریلکه در این دوره در جریانهای اجتماعی و ادبی آخر قرن شرکت‌کرده و در مجله‌های‌آلمانی و اتریشی مقاله‌هائی انتشار داده است. آثار منظوم و منثور او در این دوره تنها مدارکی است که تحولات دوره‌های بعد هنر او را آشکار می‌کرده و هنوز از نبوغ و استعدادی که روز بروز شکفته‌تر می‌شد، نشانه‌ای دربر نداشته است. ریلکه از ۱۸۹۶ زندگی ناآرام و آمیخته با سرگردانی را آغاز کرد، به سفرهائی پرداخت که تا آخر عمر ادامه یافت، پیاپی میان شهرهای مونیخ، برلین، وورپسوده Worpswede، پاریس، رم و روسیه و کشورهای اسکاندیناوی در رفت و آمد بود. در ۱۸۹۷ در مونیخ با خانم لواندره‌آس سالومه Lou Andreas Salome، نویسندهٔ آلمانی زبان روسی و دوست جوانی نیچه و شاگرد آینده فروید آشنا شد ودوستی عمیق آن دو تا آخر عمر شاعر باقی ماند. هنگامی که ریلکه در ایتالیا و خاصه در فلورانس اقامت داشت، به تشویق لواندره‌آس یادداشت سفر خود را با عنوان یادداشتهای فلورانس *Das Florenzer Tagebuch* که از ۱۸۹۸ شروع می‌شد، آغاز کرد. در این یادداشتها هیچگونه‌آثار فعالیت هنری بچشم نمی‌خورد، بلکه احساس شاعر را در برابر هنر ایتالیا و اندیشه‌ها و قضاوتهایش را دربارهٔ آثار هنرمندان دورهٔ رونسانس نشان می‌دهد. در مجموع این یادداشتها نفوذ نیچه دیده می‌شود که شاید از خلال خاطراتی‌که لوآندره‌آس سالومه برایش حکایت کرده، پدید آمده باشد. ریلکه درمصاحبت لو دو سفر به روسیه انجام داد یکی در۱۸۹۹ و دیگر در ۱۹۰۰ که طی‌آن با تولستوی ملاقات‌کرد. بدین‌طریق ریلکه به وسیلهٔ لوآندره‌آس اولین آشنائی را با جامعهٔ اسلاوی از طرفی و با دنیای لاتینی از طرف دیگر پیدا

کرد. خاصه حضور قلب و ادراك عمیق از عالم الهی و دنیـای خاکـی که ریلکه در ملت روس یافت، خاطره‌ای محو نشدنی در وجودش باقی گذارد که درمجموعهٔ **داستانهـای خـدا** *Geschichten vom lieben Gott* در ۱۹۰۴ منعکس گشت. ریلکه در بازگشت از روسیه در ۱۹۰۰ در وورپسوده که به قریهٔ هنرمندان معروف بود، مستقر شد. همانجا بود کـه به دختر مجسمه‌سازی از شاگردان رودن پیکر-تراش معروف، به نام کلارا وستهوف Clara Westhoff برخورد، در ۱۹۰۱ بـا او ازدواج کرد و در آخر همین سال صاحب دختری شد به نام روت Ruth. در۱۹۰۲ با همسر خود به پاریس رفت و با رودن آشنا شد. ریلکه بـر اثر معاشرت بـا این هنرمند پرکار شوق عجیبی به‌زندگی هنری یافت. دراوائل سال ۱۹۰۳ او وهمسرش مصمم گشتند که پیوند زناشوئی را بگسلند، اما ارتباط آن دو تـا آخـر عمر شاعر دوام یافت. اصولاً طبع ریلکه از دلبستگی به چیزی خاص امتناع می‌ورزید. ریلکه میان سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۸ چند دیوان انتشار داد که خود بعدها آنها را قابل عرضه کردن ندانست وآغاز شعر واقعی خود را ۱۸۹۹ بشمارآورد. دراین سال شعر **در ستایش من** *Mir zur Feier* و چندین شعر دیگر سرود که سرنوشت شاعرانه‌اش را تعیین می‌کرد. در همین زمان اثر خیال‌انگیزش با عنوان **ترانهٔ عشق و مرگ کورنتس کریستوف ریلکه** *Die Weise vom Liebe und Tod des Cornets Christoph Rilke* نـوشته شدکه در۱۹۰۶ انتشار یافت. قهرمان این اثر، جوانی اصیل است از اجداد ریلکه که در جنگ با ترکها کشته می‌شود و جسدش هرگز بدست نمی‌آید. ریلکه در این اثر توانسته است از واقعه‌ای ساده و تاریخی دنیائـی سرشار از صور ذهنی پـدید آورد که جاذبه و فریبندگی افسانه‌ها را دربر گیرد و از میان حوادث زودگذر و فرار، به لحظه‌ها چنان برجستگی دهد و با چنان بیانی پرشور وکلامی خوشاهنگ آنها را وصف کند که به اثر منثور خـود رنگ شعر بسیـار زیبائـی بخشد. پس از انتشار این اثر که خود شاهکارکوچکی بشمار آمد، شهرت واقعی ریلکه آغاز شد. زندگی شاعرانهٔ ریلکه را از این پس بـه سه دوره مـی‌توان مشخص کـرد. اولین دوره میان سالهـای ۱۹۰۰و۱۹۰۶ است، دورهٔ خلق اثـر معروفش بـه نام کتاب **ساعات** *Das Stundenbuch*. این اثر دیوانی سه‌بخشی است از اشعار غنائی ریلکه‌که بتدریج منتشر شد. ریلکه در این دیوان در جستجوی خداست. خـود را به جـای کشیشی روسی قرار می‌دهد که در دیـری بسر مـی‌برد و تنها مشغلهٔ ذهنیش دست

یافتن به‌خداست. او می‌خواهد خدا را در درون خود جای‌دهد. خدای ریلکه خدائی نیست‌که از فرازآسمانها حکومت می‌کند و باید از او انتظارکمك ومعجزه داشت. خدای ریلکه زندگی محض‌است بصورتی غیرقابل بیان. روح عرفانی ریلکه برسراسر این اثرچیرگی‌دارد. ازآثار دیگر این دوره‌است:کتاب تصویرها *Das Buch der Bilder* (۱۹۰۲)، با چهل و شش قطعه شعر کـه در ۱۹۰۶ سی و هفت قطعهٔ دیگر به آن افزوده شد. منظومهٔ طویل یوزپلنگ *Der Panther* (۱۹۰۳)، اورفئوس، اوریدیکه، هرمس *Orpheus, Eurydike, Hermes* (۱۹۰۴) و مـانند آن بـا بسیاری اشعار دیگر بعدها در دیوان اشعار جدید *Neue Gedichte* میان سالهای۱۹۰۷و۱۹۰۸ در دوجلد فراهم‌آمد. در همین دوره بود کـه ریلکه نامه‌های به کاپوس *Kappus* را نوشت که بعدها در۱۹۲۹ با عنوان نامه‌هائی به شاعر جوان *Briefe an einen jungen Dichter* منتشر شد، شامل ده نامه از زیباترین نامه‌های ریلکه کـه نـوعی ارشاد معنـوی بشمار می‌آید و از ارزش قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. کتاب دربارهٔ رودن بـه نام اوگوست رودن *Auguste Rodin* در ۱۹۰۳ انتشار یافت. ریلکه در این دوره تحت نفوذهای گوناگون قرار دارد، مانند سفرش به‌کشورهای روسیه، ایتالیا و فرانسه، مبارزه با خاطرات کودکی، دوستی بـا زنان مختلف و از همه مهمتر نفـوذ هنری رودن که ریلکه را مشتاق اصل و نظامی در زندگی هنری ساخت. ریلکه بتدریج به دنیای واقعیتهای عینی روی می‌آورد، می‌کوشد تا به‌درون اشیاء راه یابد، خود را در آنها جای دهد و با آنها یکی شود. ریلکه پس از آن واقعیت هرچیز را ازنو خلق می‌کند، در نظرش شاعر برای سرودن شعری بـاید از هر حـادثه‌ای، هرچند کوچك بهره برگیرد. او عالم واقعی را به دنیائی معنوی می‌کشاند که خود به‌آن کمال می‌بخشد- دنیایی تخیلی وشاعرانه. ریلکه واقعیتی مـافوق واقعیت خلق می کند و همین پیام شعری او است که پیوسته ذهنش را به تحرك وا می‌دارد. دومین دورهٔ زندگی شاعری ریلکه سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ بشمار می‌آید. در این دوره به دعوت رودن به مودون Meudon ، حومهٔ پـاریس، مـی‌رود و چنـدی در سمت منشیگری نزد او می‌ماند، چیزی نمی‌گذرد کـه بر اثر سوء تفاهمی از او جدا می شود و در پاریس مستقر می‌گـردد. در ۱۹۰۷ در پاریس از نمایشگـاه آثار سزان Cézanne دیدن می‌کند که چون آثار رودن در او نفوذی قاطع برجای مـی‌گذارد. پس برای ایراد یك سلسله سخنرانی به پراگ می‌رود وبه وسیلهٔ نامه بارودن‌آشتی

می‌کند و پس از سفری به آلمان و ایتالیا بار دیگر در پاریس مستقر می‌شود. این بار به وسیلهٔ یکی از دوستان با پرنسس فون تورن اوندتاکسیس Von Thurn und Taxis آشنا می‌شود و دوستی صمیمانه‌ای که میان آن دو پدید می‌آید، تا آخر عمر شاعر دوام می‌یابد. در ۱۹۰۹ پس از انجام یك سلسله سخنرانی به دعوت پرنسس به قصر دوینی Duino می‌رود. دراین دوره اثر بزرگ منثورش را می‌نویسد که با عنوان یادداشتهای مالته لائوریدس بریگه *Die Aufzeichnugen des Malte Laurids Brigge* در ۱۹۱۱ انتشار می‌یابد شامل دو جلد یادداشت خصوصی روزانهٔ جوان روشنفکر و اصیل دانمارکی که تنها زندگی می‌کند، غالباً بیمار است، به پاریس می‌رود و با مسائل مختلف و بیشمار مانند فقر، ترس، متروك ماندن از طرف جامعه روبرو می‌شود، به‌گذشته وکودکی خود می‌اندیشد و پیوسته در جستجوی خدا بسر می‌برد و به طور پراکنده رؤیاها، نگرانیها و شادیهایش را ثبت می‌کند. در واقع این جوان خود ریلکه است که در راه تحول به سوی شعر غنائی پیش می‌رود و از مشخصات آن تجزیه و تحلیل هوشمندانه و دقیقی است از نگرانی و غم مردم ناشناخته‌ای که برحسب تصادف به‌آنان برخورده است، در ذهن ریلکه همهٔ اشیای ناچیز جان می‌گیرد مانند گلی پژمرده یا ویرانه‌های خانه‌ای درحال انهدام. وی دریادداشتهای مالته سرخوردگی روحی کسی را نشان می‌دهدکه دربرابر عناصر غیرقابل لمس زندگی ازپای درآمده و هرگز نتوانسته است از حد رؤیا خارج شود. ریلکه هنگامی که کتاب را بپایان می‌رساند، به فکر می‌افتد که دست از نوشتن بردارد و زندگی را وقف پزشکی کند، حتی لحظه‌هائی به رشتهٔ روانکاوی متمایل می‌شود، تا بتواند از سرنوشت واقعی خود بگریزد، اما سرنوشت با شدت و حدت او را بار دیگر به چنگ می‌آورد و موجب پیدایش یك سلسله از زیباترین اشعارش می‌گردد. از زیباترین اشعار ریلکه در این دوره دعای اموات *Requiem* است، شامل سه مرثیه به مناسبت مرگ دو تن از دوستانش و کودکی آشنا. در سراسر این مرثیه‌ها موضوع مرگ حکمفرماست- موضوعی که بر بیشتر آثار ریلکه تسلط دارد و بصورتی گوناگون پرورش می یابد و با تعمقی که نظیر آن در اشعار شاعران قرن یافت نمی‌شود، مورد تفسیر و تعبیر قرار می‌گیرد، اما این مجموعه مقامی خاص دارد. پیراستگی و صفای بیان و قدرت وگویائی صور ذهنی و موسیقی کلام موجب می‌شود که این دیوان در

میان آثار ریلکه از اهمیت فراوان برخوردار گردد. سومین دورهٔ زندگی شعری ریلکه از ۱۹۱۱ آغاز می‌شود. این دوره زمان خلق مرثیه‌هائی است که ریلکه در قصر دوینی ساخته است. از جمله مراثی دوینی *Duineser Elegien*، شامل ده مرثیه که اطلاعات گرانبهائی از این دورهٔ زندگی شاعر بدست می‌دهد. چهار سال از این دوره را ریلکه به سبب جنگ جهانی اول در مونیخ با سکوت و رکود کامل هنری گذراند و پس از جنگ زندگی آمیخته با سرگردانی را از سرگرفت و به سفرهای متعدد پرداخت. ریلکه در سومین دورهٔ زندگی ادبی، پس از اتمام سلسلهٔ مراثی و سرودن ترانه‌هایی برای اورفئوس *Die Sonette an Orpheus* که دوقلهٔ هنری شعر ریلکه بشمار می‌آید، آثار شاعرانهٔ دیگری خلق کرد، از جمله موسیقی، دم زدن مجسمه‌ها *Musik: Atem der Statuen* که از مهمترین اشعار این دوره است و در ۱۹۱۸ انتشار یافت. سالهای میان ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶ از دوره‌های پر ثمر زندگی شاعری ریلکه بشمار می‌آید. اشعار بیشمار این دوره در دیوانهای متعدد منتشر شده است. همچنین وی از آثار پول والری شاعر فرانسوی ترجمه‌های زیبائی بعمل آورده است. از اواخر ۱۹۲۲، سلامت ریلکه مختل شد. در اوایل ۱۹۲۳ به بیمارستان رفت. در ۱۹۲۴ در قصر موتسوت Muzot پول والری را پذیرفت. در ۱۹۲۵ به پاریس رفت و با دوستان قدیم ملاقاتهای پرشوری انجام داد. در بازگشت به قصر موتسوت پنجاهمین سالروز ولادت خود را جشن گرفت. در بهار ۱۹۲۶ در بیمارستان بستری شد، در نوامبر آن سال علائم بیماری سرطان خون که به طور پراکنده در او ظاهر می‌شد، بصورتی حاد نمودار گشت و در ۲۹ دسامبر همان سال به مرگ او انجامید.

شهرت ریلکه از زمان پیدایش کتاب ساعات و ترانهٔ عشق و مرگ کورنتس کریستوف ریلکه بسرعت نه‌تنها اتریش و آلمان، بلکه سایر کشورهای اروپائی را فراگرفت، خاصه ریلکه درمحیط ادبی فرانسه به سبب دوستیش با رودن ونوشته‌اش دربارهٔ سزان و اشعاری که به زبان فرانسوی سروده و ترجمه‌هائی که از اشعار پول والری بعمل‌آورده بود، شخصیت بسیارآشنا و ستایش‌انگیزی بشمار می‌آمد. آثار ریلکه از چنان محبوبیتی برخوردار بود که هیچ شاعری در زمان حیات تا این حد عزت و محبوبیت خویش را بچشم ندیده بود. ریلکه در شعر به مقامی رفیع دست یافت و در ادبیات آلمان نسل بعد نفوذ فراوان باقی گذارد، با وجود

این ترجمهٔ آثار ریلکه از جمله آثاری است که به دشواری میسر می‌شود. ریلکه را به طور مسلم می‌توان از درخشانترین چهره‌های شعر غنائی آخر قرن نوزده و ربع اول قرن بیستم بشمار آورد.

ترجمه به فارسی: چند نامه به شاعری جوان ـ یك داستان و چند شعر.

**ریمونت، ولادیسلاو استانیسلاو** Reymont, Wladyslaw Stanislaw رومان‌نویس لهستانی (۱۸۶۸-۱۹۲۵) ریمونت کوچکترین فرزند خانواده‌ای روستائی و تهیدست بود و همهٔ عمر نسبت به محیط روستا احساس نفرت می‌کرد. در تحصیل توفیقی نیافت و برای تأمین معاش به چند شغل کوچك **مشغول شد** ، از جمله مدتی به گروه بازیگران پیوست و امکان یافت که از سراسر لهستان دیدن کند. چندی نیز در ادارهٔ راه‌آهن بکار پرداخت، سرانجام راه اصلی خود را **پیدا کرد** و به نویسندگی روی آورد و از تجربه‌هائی که در زندگی پرتحرك و آمیخته با سرگردانی بدست آورده بود، خاصه از قدرت بینش دقیق و واقعی خویش، درخلق آثارش بسیار سود برد. در آغاز چندین داستان‌کوتاه در روزنامه‌های ورشو انتشار داد که بعدها در مجموعه‌ای با عنوان *ملاقاتها* *Spotkania* انتشار یافت و از شدت فقر او کاست. در ۱۸۹۶ اولین رومان او به نام *زن بازیگر* *Komediantka* رومانی تحلیلی بود، داستان زندگی دختر جوانی که از محیط خفقان‌آور خانوادهٔ پولدار و محدود شهرستانی خود بتنگ آمده، به رؤیای خود تحقق می‌بخشد و به گروه بازیگران سیار می‌پیوندد و پس از ناکامیها و سرخوردگیها به میان خانواده باز می‌گردد، در محیط اجتماعی خود ازدواج می‌کند و در زندگی بی‌تحرك و بی‌جاذبهٔ شهرستان غرق می‌شود، تنها خاطرات زندگی دوران بازیگری است‌که گاه عصیان وتحرکی موقت دراو پدید می‌آورد. ازآثار دیگر ریمونت این داستانهاست: *مایهٔ تخمیر* *Fermenty* (۱۸۹۷) که در واقع قسمت دوم رومان زن بازیگر است و سرگذشت دختری که قربانی محیط خود می‌شود و از این رو مشابهتی با داستان **مادام بوواری** اثرگوستاو فلوبر پیدا می‌کند. *سفر زیارتی* *Pielgrzymka* (۱۸۹۵) که نویسنده در آن به شیوه‌ای بسیار برجسته آنچه را در این قبیل سفرها می‌گذرد، شرح می‌دهد. *روح خون آشام* *Wampir* (۱۹۱۱) نشانه‌ای از تجربه‌های نویسنده در عالم ارواح و احضار روح دربر دارد که به آن علاقهٔ فراوان داشته است،

پشت جبهه *Za Frontem* (۱۹۱۹) داستانی است دربارهٔ جنگ و *Ziemia Obiecana* (۱۸۹۹) توصیف کارخانه‌ای پارچه‌بافی که نویسنده در آن با تیزبینی بسیار، سیر شتاب‌آمیز و تلخ زندگی را به جانب ثروت، و حرکت تب‌آلود و هیجان‌زدهٔ جامعه را به سوی صنعت وماشین وصف می‌کند- ماشین که بشر را شکار وآهنگ هستی او را به میل خود تنظیم می‌کند. شهرت واقعی ریمونت پس‌از انتشار داستان بزرگ حماسی او صورت گرفت که به‌نام **دهقانان** *Chlopi* در چهار جلد در سالهای (۱۹۰۴-۱۹۰۹) انتشار یافت، به بیشتر زبانها ترجمه شد وبرای نویسنده شهرت و ثروتی دیررس همراه آورد و جایزهٔ ادبی نوبل را در ۱۹۲۴ نصیب وی‌کرد. کتاب پردهٔ نقاشی‌گسترده‌ای است از زندگی روستائی درلهستان، جریان آن در چهار فصل سال و کارهائی که با هریك از فصول متناسب است و جشنهای رسمی یا خصوصی آن. ریمونت در این اثر عادات، معایب و فضائل مردم قریه را با زبان محاوره‌ای خودشان به شیوه‌ای هنرمندانه بیان می‌کند و دنیای واقعی روستا را در قالب ظریف شاعرانه جای می‌دهد و اثری در عین حال حماسی و تغزلی بوجود می‌آورد.

آثار ریمونت قدرت بینش او را در امور واقعی به اثبات می‌رساند و از او نویسنده‌ای می‌سازد که از روستاهای حقیقی آغاز قرن بیستم بنائی مرتفع و عظیم برپا کرده است.

**ریویر، ژاك** Rivière, Jacques رومان‌نویس و منتقد فرانسوی (۱۸۸۶ - ۱۹۲۵)

ژاك فرزند یکی از استادان دانشکدهٔ پزشکی بود، در بردو Bordeaux زاده شد، تحصیلات دبیرستانی را درهمین شهر انجام داد و به دانشسرای عالی واردگشت. در ۱۹۰۳ با آلن-فورنیه که همکلاسش بود، آشنائی و دوستی یافت و بعدها میان آن دو مکاتباتی صورت گرفت شامل یکی از بهترین مدارك دربارهٔ حال روحی و معنوی نسل جوان و روشنفکر فرانسه در سالهای اول قرن بیستم. ریویر پس ازگذراندن دورهٔ لیسانس در رشتهٔ ادبیات، درشهر بردو و بپایان رساندن خدمت نظام وظیفه، راه پاریس را پیش گرفت. در پاریس بتدریس پرداخت و در ضمن در دانشگاه سوربون تحصیل خود را ادامه داد. قابلیت معنوی و فکری ژاك ریویر توجه شدید او را به همهٔ جریانهای فکری زمان معطوف داشت. وی بنوبت تحت

نفوذ بارس، ژید و کلودل قرارگرفت و در ۱۹۱۳ بـه مذهب کاتولیك پیوست که بعدها از آن روی برگرداند. ریویر کار ادبی را از ۱۹۰۷ به وسیلهٔ نشر مقاله در مجلهٔ اوکسیدان (غرب) L'Occident آغـاز کـرد، امـا از ۱۹۰۹ به مجلهٔ معروف ان. ار. اف.N.R.F (نوول روو فرانسز) Nouvelle Revue française بستگی یافت و چیزی نگذشت که سردبیری آن را بـرعهده گـرفت. در جنگ ۱۹۱۴، ریویر به صف پیاده نظام فراخوانده شد، در همین سـال اسیـر شـد ، سپس به اردوگاههای مختلف فرستاده شد. تـجربـه‌های ایـن دوره را در کتـاب آلمانی *L'Allemand* به‌صورت‌خاطرات واندیشه‌های یك‌اسیرجنگی شرح داده است. همچنین در دفترچهٔ جنگ *Carnet de Guerre* که در ۱۹۲۹ پس از مـرگش انتشار یافت. ریویر در حین جنگ بسختی بیمارگشت، به سوئیس انتقال یافت و تا آخـر جنگ در بیمارستـان ماند. در ۱۹۱۹ پس از پـایان جنگ مـدیریت مجلهٔ نوول رووفرانسز را برعهده گرفت و درهای این مجله را به روی نویسندگان جوان گشود و خـود به وسیلهٔ درج مقاله‌های انتقادی، برای این نسل راهنمائی مؤثر بشمار آمـد. در عین حال از قبول نوشته‌های تندرو و بسیار تازهٔ ادبی امتناع کـرد، اما توانست دو تن از پر ارزشترین نویسندگان معاصر یعنی پروست و جیمز جویس را به مردم بشناساند. ریویر کمتر فرصت داشت که به‌آثار شخصی برسد، جز مقامه‌های بیشمار ادبی و سیاسی‌که در مجله انتشار می‌داد، تنها یك رومان به نام محبوب *Aimée* در ۱۹۲۲ منتشرکرد. مرگ زودرس ریویر کـه براثر بیماری حصبه صورت گـرفت، مانع از آن شدکه آرزوهایش در راه نویسندگی کاملاً تحقق یابد. پس ازمرگ ژاك ریویر، همسرش کـه خـواهر آلـن‌ـفورنیه بود، به انتشار آثـار چـاپ نشدهٔ شوهـر همت گماشت، خاصه آثاری که تحول مذهبی او را نشان می‌داد مانند کتـاب به دنبال خدا *À la trace de Dieu* که ریویر مواد اصلی آن را در زندان فراهم آورده بـود، بدین‌طریق که با زندانیان به‌گفتگو مـی‌پرداخت و از میان گفته‌های آنان دربارهٔ خدا نکته‌هائی برمی‌گزید. در این‌کتاب فعالیت ادبی بچشم نمی‌خورد، تنها اندیشه و علاقهٔ ریویر به معـرفت درآن منعکس‌است ـ معرفت بی‌آنکه با اعتقاد و ایمان همـراه بـاشد. کتـاب دربارهٔ صداقت بـا خویشتن *De la Sincérité avec soi-même* (۱۹۲۶) از اهمیت فـراوان بـرخوردار است، نه تنها بـه سبب معرفی شخصیت ابهام‌آمیز ریویر و سکوتش در بـرابـر مذهب، بلکه به سبب آنکه گـواهی زنده

است از نسل جوان روشنفکر سالهای ۱۹۱۰ تا ۱۹۳۰ که بیشتر تحت نفوذ آندره ژید قرار دارد. به طورکلی ریویر در این کتاب خواستار صراحت و صداقت دربارهٔ «خویشتن» است ـ صداقت و شناسائی «خویشتن» و نیازی که همهٔ جوانان در دنیای جدید، به‌کاویدن روح دارند تا بتوانند به ذات آدمی پی ببرند و عمیق‌ترین نقطهٔ آن را کشف‌کنند. این اثر نوعی اعتراف معنوی است‌که آشفتگیهای روحی ژاك ریویر را نشان می‌دهد، خاصه در سالهائی که به جستجوی ایمان مذهبی تحت نفوذ اندیشه‌های فروید، که در اوج شهرت بود، قرار داشت. کتاب دربارهٔ ایمان *De la foi* در ۱۹۲۸ منتشر شد. ریویر خود مقاله‌های انتقادی و نوشته‌های تحقیقی را که بتدریج در مجله انتشار می‌داد، درکتابی فراهم آورد با عنوان مطالعات *Études* (۱۹۱۲). این مقاله‌ها تحقیقی‌است دربارهٔ ادب، موسیقی، نقاشی و شاعران و هنرمندانی چون بودلر، سزان، ماتیس، واگنر، دبوسی و دیگران؛ همچنین تحقیق مفصلی دربارهٔ کلودل و ژید. ریویر در مطالعات نویسنده‌ای روانشناس و درجهٔ یك معرفی شد، زیرا قالب نقد هنری معمول را درهم شکست و نوعی تحلیل از آثار این بزرگان بعمل آورد که از نظر تعمق روشی کاملاً غیرمتعارف داشت. مکاتبات *Correspondance* ژاك ریویر پس از مرگش در چهار جلد انتشار یافت، شامل نامه‌های او به‌کلودل، فورنیه و پروست.

# ز

**زامیاتین، یفگنی ایوانوویچ** Zamyatin, Yevgeny Ivanovich رومان‌نویس روسی (۱۸۸۴-۱۹۳۷) زامیاتین پس ازپایان تحصیلات اولیه در زادگاهش، در۱۹۰۲ در مدرسهٔ پولی‌تکنیك سن پترزبورگ در رشتهٔ مهندسی‌کشتی به تحصیل ادامه داد و به عنوان کارآموز و مهندس کشتی، سفرهای پیاپی به خارج از کشورش و به خاورمیانه انجام داد. به هنگام شورش کارکنان کشتی در ۱۹۰۵ در اودسا بسر می‌برد وکمی پس‌از ورود به پترزبورگ به سبب فعالیتهای بالشویکی توقیف و از کار محروم شد و پس از خروج از زندان تبعیدگشت، اما پنهانی به پترزبورگ بازگشت و موفق شد که در ۱۹۰۸ تحصیلات مهندسی خود را بپایان رساند. پس از ترك مدرسه، ابتدا به استادی دانشگاه متمایل‌گشت، سپس به راه ادبیات‌کشیده شد. در ۱۹۱۱ دستگاه حکومت به اقامت پنهانی او در سن پترزبورگ پی‌برد و او را تبعید کرد. زامیاتین در دورهٔ تبعید اثر مهم خود را به نام **قصه‌های زندگی شهرستانی** *Uyezdnoye* انتشار داد، قصه‌هائی انتقادی و هجوآمیز از زندگی **بیهوده** و ملال‌آور و فقیرانهٔ شهرهای کوچك روسیه که در آن تأثیر گوگول و رمیزوف Remizov دیده می‌شد. در ۱۹۱۳ به زامیاتین اجازه داده شد که به پترزبورگ بازگردد، اما مزاج ناسالم او را واداشت که برای تغییر آب و هوا به نوکولوف Nocolov برود. در این شهر یکی از مهمترین آثارش را به نام **آن سوی دنیا** *Na kulichkakh* (۱۹۱۴) نوشت‌که پردهٔ نقاشی دقیقی بود از زندگی هنگی **نظامی** در شهری ناشناخته از سیبری. دستگاه حکومت این اثر را توهینی به ارتش تزار تلقی و برضد زامیاتین اقامهٔ دعوی کرد که موضوع آن براثر جنگ جهانی اول منتفی‌گشت. زامیاتین در بازگشت به پترزبورگ فعالیتهای شغلی خود را در مهندسی دریائی وهمچنین فعالیتهای ادبی ازسرگرفت. در۱۹۱۶ به‌انگلستان فرستاده شد تا در ساختمان کشتیهای یخ شکن برای نیروی دریائی روسیه، نظارت

کند. هیجده ماه در انگلستان ماند، زبان انگلیسی آموخت و مطالعات سودمندی دربارهٔ جوامع سیاسی و مذهبی انجام داد که به انتشار کتاب مهم جزیره نشینان *Ostrovityane* (۱۹۱۸) و داستانهای دیگر منجر گشت، همه آثاری انتقادی و هجوآمیز دربارهٔ زندگی انگلیسی و تعصب و ریاکاری در جامعهٔ مذهبی که او را به شهرت رساند. زامیاتین در این داستانها که چون سایر آثارش طنزآلود است، مانند گوگول اشخاص را به وسیلهٔ خصوصیتهای ظاهری و عینی نمودار می‌سازد مانند دندان طلای این مرد یا عینك آن زن و کفشهای ضخیم دیگری و بسیاری ازاین مشخصات. وی پس از انقلاب ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت وانجمن نویسندگان برادران سراپیون Sérapion را بنیان گذارد و فعالانه بکار پرداخت، نویسندگان جوان را گرد خود جمع کرد و با شوق و شور بسیار از استقلال هنری در برابر الزامات رسمی دفاع کرد. بسیاری از جوانان این انجمن درآینده شهرت بسیار یافتند. عصر پس از انقلاب از نظر کار ادبی برای زامیاتین دوره‌ای پرثمر بود. نمایشنامهٔ آتش سنت دومینیك *Ogni sv, Dominika* (۱۹۲۳) دربارهٔ تفتیش افکار Inquisition در اسپانیا بود و در واقع هجوی از قوای مخفی انتظامی درشوروی. دیگر داستان کوتاه غار *Peshchera* در همین سال از معروفترین قصه‌های زامیاتین بشمار آمدکه در آن زندگی زن و شوهر جوانی‌که در پترزبورگ از گرسنگی جان می‌دهند، وصف می‌شود. زامیاتین اگرچه عضو حزب سوسیال دموکرات بود، از انقلاب روسیه‌که به‌آن امید فراوان بسته بود، سرخوردگی یافت و از سیاست‌کناره گرفت. در این زمان یکی ازکمدیهای عامه‌پسند خود را نوشت به نام کلك *Blokha* که در آن هم انگلیسیها و هم روسها را با لحن مسخره‌آمیز معرفی کرده بود. وی کـه طبعی لطیفه‌گو داشت، همه چیز را با دیدهٔ استهزا می‌نگریست. در ۱۹۲۰ رومان ماها *My* را انتشار داد که مشهورترین اثر ادبی و رومانی فرضی و خیالی بود و با رومان جهان برتر اثر آلدوس هاکسلی و۱۹۸۴ اثر آرول Orwell شباهت بسیار داشت. حوادث این داستان تقریباً در هزار سال آینده می‌گذرد، هنگامی‌که سراسر زمین از قدرت واحدی پیروی می‌کند و بشر درآن روز چیزی نیست جز یك شماره در سلسلهٔ اعداد. در این حکومت کلی و اشتراکی همهٔ عقاید و آرا بررسی می‌شود و کارها از روی حساب معینی انجام می‌گیرد، حتی عشقبازی. نویسنده در این داستان از زبان یکی از قهرمانان می‌گوید: «ما به رؤیای بهشت

موعود تحقق بخشیدیم، امـا به یاد داشته باشید که در بهشت نـه هوسی وجـود دارد، نه رحمی و نه عشقی. از قدیسان، قـدرت هـرنوع تخیل سلب مـی‌شود و بدین‌طریق به سعادت جاودانی دست می‌یابند.» سرانجام در این کتاب، مردم عاصی زندانهای بلورین خود را که از جانب خدا درآن محبوس بودند، خرد می‌کنند و خود را آزاد می‌سازند. این رومان که انتقادی شدیـد و هجوی‌گـویا از حکومت اشتراکی و ضربه‌ای آشکار بـر پیکر حکـومت بعد از انقلاب بـود، هـرگز اجازهٔ انتشار در روسیـه نیـافت، تنها از راه تـرجمه به زبانهـای دیگـر شنـاخته شد. زامیاتین بر اثر تغییرات سریع در فرهنگ شوروی و خلأی که احساس مـی‌کرد، در انـدیشهٔ تـرك وطن افتـاد و پس از تلاش مـداوم، به‌کمك مـاکسیم گورکی، موفق به دریافت اجازهٔ خروج گـردید. پس به پاریس رفت و همـانجا درگـذشت. در فرانسه، زنـدگی زامیاتین چنـدان پـرثمر نبود، تنهـا چنـد قصه انتشار داد، نمایشنامهٔ آتیلا *Attila* را بپـایـان رساند و داستـان بلای خدائی *Bich Bozhiy* را کـه پس از مرگش در ۱۹۳۹ انتشار یـافت. همچنین بـرای تأمین معـاش چندین فیلمنامه نوشت.

زامیاتین در همهٔ آثار خود از آزادی فـردی دفاع مـی‌کند و با تعصب مـذهبی و قوانین خشك و استبـداد می‌جنگد، خاصه بـه آزادی فکر و عمـل هنرمند اعتقاد فراوان دارد. شهرت زامیاتین بیشتر بـه ابتکار درخشان وی در ساختمـان و شیوهٔ نگارش قصه‌هـایش ارتباط می‌یـابد، همچنین اهمیت وی بـه سبب متشکل ساختن ادبیات روسیه در دنیای پس از انقلاب است.

**زرومسکی، استفان** Zeromski, Stefan داستـان‌نویس لهستانـی (۱۸۶۴ - ۱۹۲۵)

زرومسکی به هنگام شورش لهستان در منطقه‌ای کوهستانی که پدر و مادرش بـه آنجا پناهنده شده بودند، زاده شد، قسمتی از دورهٔ کـودکی را در آنجا گذراند و خاطرات این دوره را در آثارش منعکس کرد. استفان نتوانست تحصیلات خود را بپایان برساند. در ۱۸۸۸ که در رشتهٔ دامپزشکی دانشگاه ورشو به تحصیل اشتغال داشت به دست روسها زندانی شد و در زندان به بیماری سل دچار گشت. خانوادهٔ زرومسکی طی شورش همه چیز خود را ازدست داد و زرومسکی به‌سبب فقرشدید، برای تأمین معاش به‌آموزگاری پرداخت. پس ازچندی در موزهٔ لهستان درسوئیس

کتابدار شد و ازآنجا به‌کتابخانه‌ای در ورشو انتقال یافت، زرومسکی کارنویسندگی را با نشر داستانهای کوتاه تأثرانگیز و بدبینانه آغازکرد. اولین داستانهای کوتاه او عبارت است از: کلاغها یکدیگر را پاره می‌کنند *Rozdzióbia nas kruki wrony* (۱۸۹۵) و کار سیزیف *Syzyfow prace* (۱۸۹۸)، پس ازآن زرومسکی توجه خود را به مسائل اجتماعی در رومان زیبای مردم بی‌خانمان *Ludzie bezdomni* در سه جلد (۱۹۰۰) آشکار می‌کند. قهرمان رومان در حالی که به فکر آسایش نزدیکان است، مغلوب همکارانش می‌شود که جز به دنبال حرص و آز نیستند. زرومسکی در ۱۹۰۴ شاهکار خود را به نام خاکسترها *Popioly* در سه جلد منتشر کرد که بیش از پیش خصوصیتهای هنری او را نشان می‌دهد، حوادث داستان که در سالهای اواخر قرن هیجده و اوایل قرن نوزده می‌گذرد، حماسه‌ای است ازکشور لهستان در عصر ناپلئون، ونویسنده در این اثر که از چندین بخش تشکیل شده است، چون مورخ هنرمندی وقایع را مورد مطالعه قرار داده، به روح و عمق حوادث ورابطهٔ آنها با کشورش توجه کرده و دو قهرمان اصلی خلق کرده است: یکی مردی میهن‌پرست پرشور با فکری آزادیخواهانه، دیگر مردی خیالپرور وآزاد از هرنوع قید و مسؤولیت. تضاد این دو شخص و حوادث بیشماری‌که برای هردو پیش می آید، به نویسنده امکان می‌دهد که به توصیف دقیق جامعهٔ لهستان در آن عصر و ترسیم صحنه‌هائی از جنگ دست یابد و اثری غنی بوجود آورد. حساسیت خارق‌العادهٔ زرومسکی و روح پرلطف او نیز در جاذبهٔ رومان تأثیر فراوان داشته است، این اثر که به سبب زیبائی و درازیش با **جنگ و صلح** اثر تولستوی سنجیده شده است، موجب شهرت نویسنده و منبع عایدیش گشت. زرومسکی پس از آن به ایتالیا سفر کرد، چندی نیز در پاریس اقامت گزید. از آثار دیگر او این داستانهاست: طنین جنگل *Echa lesne* (۱۹۰۵)، زیبائی زندگی *Uroda zycia* (۱۹۱۲) و رود بادها *Wierna rzeka* (۱۹۱۲). زرومسکی پس از استقلال کشورش رومان باد دریا *Wiatr od morza* (۱۹۲۲) وپس ازآن سپیده دم بهاری *Przedwiosnie* را در سه جلد (۱۹۲۵) انتشار داد. قهرمان داستان اخیر دانشجوی جوانی است که ازسوئی به محیط انقلابی بالشویسم کشیده می‌شود و ازسوی دیگر تحت تأثیر احساس میهن‌پرستانه قرار می‌گیرد و در ضمن سفرها دچار حادثه‌ای عشقی می‌شود و سرانجام در حال ناامیدی به‌کمونیستها می‌پیوندد. نویسنده بی‌آنکه در داستان

نظر سیاسی داشته باشد، عشق پرشور خود را به عدالت بشری آشکار می‌سازد و برای برقراری این عدالت عقیدهٔ خود را به لزوم نظام اجتماعی و حمایت ازطبقهٔ کارگر ابراز می‌دارد. کتاب پس از انتشار موجب سر وصدا و مشاجره‌ها گشت، اما در نسل جوان پس از جنگ اثری عمیق برجای گذارد و زرومسکی را پیشوای این گروه ساخت. زرومسکی چندین اثر نمایشی نیز انتشار داد مانند «رُزا *Róza*» (۱۹۰۹) و کمدی بلندپین من گریخت *Uciekla mi przepióreczka* (۱۹۲۴). زرومسکی در آخرین سالهای زندگی به منطقهٔ کوهستانی که دورهٔ کودکی را درآن گذرانده و به‌آن بسیار علاقه‌مند بود، بازگشت.

زرومسکی از نویسندگان بسیار بدبین است و به سبب کوششی که درآشکار ساختن بدیهای نهفته در کنه ذات بشر بکار برده، یادآور داستانهای داستایفسکی نویسندهٔ روسی است، اما پس از استقلال لهستان بدبینی و ناامیدی و اضطراب درون او، جای خود را به‌خوشبینی و امیدواری به پیروزی عدالت اجتماعی داد. زرومسکی از نویسندگان برجسته و جالب توجه لهستان در قرن بیستم است، خاصه نفوذ او بر ادبیات لهستان استقلال‌یافته غیرقابل انکار می‌باشد.

**زوری‌یا ای مورال، خوزه** Zorrilla y Moral, José شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی (۱۸۱۷-۱۸۹۳) زوری‌یا در شهر والیاذولید Walladolid زاده شد و در مدرسهٔ مذهبی اشرافزادگان مادرید تربیت یافت، سپس پدر او را به تولدو Toledo فرستاد تا در رشتهٔ حقوق بتحصیل پردازد، اما زوری‌یا در ۱۸۳۶ گریخت و به مادرید رفت و به نویسندگی پرداخت. اولین بار با مرثیه‌ای که در مرگ لارا Larra، نویسندهٔ اسپانیائی ساخت، به مردم معرفی گشت. زوری‌یا در ۱۸۳۹ با بیوه زنی بسیار مسن‌تر از خود ازدواج کرد، پس از آن به قلمرو تئاتر وارد شد و به نمایشنامه نویسی پرداخت. معروفترین نمایشنامهٔ اوکه با پیروزی بسیار روبرو گشت دون خوان تنوریو *Don Juan Tenorio* در ۱۸۴۴ برصحنه آمد. دون خوان (دون ژوان) قهرمان خیالی ومظهر عیاشی که موضوع آثار بسیاری از نویسندگان قرارگرفته است، در نمایشنامهٔ زوری‌یا به صورت فردی ملعون و مطرود تجسم می‌یابد که پس از ارتکاب جنایت و فسق و فجور بسیار، درآخرین لحظه به معجزهٔ عشقی پاك رستگاری می‌یابد، این اثر به سبب تحلیل روانی دقیق و عمق اندیشه

و نقش و نگار بسیار غنی وقدرت نمایشی و ازنو خلق‌کردن خصوصیتهای اخلاقی دون ژوان نزد عامهٔ مردم چنان محبوبیتی یافت‌که سالیان دراز در اول نوامبر هرسال در همهٔ تئاترهای اسپانیا بنمایش‌گذاشته می‌شد. زوری‌یا چند سال درپاریس بسر برد و در ۱۸۵۲ منظومهٔ غرناطه *Granada* را آغازکردکه هرگز بپایان نرسید. پس از آن از زنش جدا زیست، مدتی درانگلستان ماند، سپس در۱۸۵۴ به مکزیك رفت و آنجا مقیم شد و به دختری مکزیکی دل بست. در ۱۸۶۴ ازطرف امپراتور ماکسیمیلیانو Maximilien مورد حمایت قرارگرفت و به مدیریت تئاترملی منصوب شد، اما به سبب مرگ همسرش به اسپانیا بازگشت و در این ضمن حامی او در مکزیك بقتل رسید و او دیگر به مکزیکو بازنگشت. پس ازآن بسیار سفرکرد و جلسه‌های قرائت شعر برای عامهٔ مردم ترتیب داد که اشعار خود را در آنها می خواند، بار دیگر ازدواج کرد و بقیهٔ عمر را در بارسلون و زادگاه خود و مادرید بسر برد. در ۱۸۵۵ به عضویت آکادمی سلطنتی ادب درآمد و از طرف دستگاه حکومت به دریافت مستمری نایل گشت و در ۱۸۸۹ شهر غرناطه در طی تشریفات بسیار باشکوه تاج افتخار برسرش‌گذاشت. پس از مرگ جسد زوری‌یا در زادگاهش بخاك سپرده شد. از آثار معروف او بهترین گواه برای قاضی عادل *A buen juez mejor testigo* افسانه‌ای اسپانیائی در شعری سنتی است. دخترجوانی قبل از آنکه نامزدش به سفر برود، او را در برابر مجسمهٔ مسیح سوگند می‌دهدکه جز با او ازدواج نکند و خود سالها در انتظار دلدار می‌نشیند، سرانجام هنگامی‌که نامزدش به وطن باز می‌گردد، چنین می‌نماید که اصلاً دختر را نمی‌شناسد و هرگز سوگندی یاد نکرده است. دختر شکایت به قاضی می‌برد و نامزد در حضور قاضی همچنان در انکار باقی می‌ماند. قاضی از دختر شاهد می‌طلبد و دختر او را به پای مجسمهٔ مسیح راهنمائی می‌کند و آن را تنها گواه خود معرفی می‌کند. رئیس دادگاه از مجسمهٔ عیسی‌بن مریم شهادت می‌طلبد و با کمال تعجب می‌بیند که مجسمه دست راست را بالا می‌برد و با صدائی مافوق بشری پاسخ می‌دهد: «بله، من قسم می‌خورم.» زوری‌یا این افسانه را با لطافتی بینظیر از نو خلق می‌کند و در سراسر داستان لحظه‌هائی آمیخته با سکوت جای می‌دهد که بر انسان تأثیری شگرف برجای می‌گذارد. دیوان افسانه‌ها *Leyendas* (۱۸۳۷-۱۸۸۲) شامل چندین جلد است که بیانی خالص از رومانتیسم اسپانیا دربر داشته و از نغمه‌های

کاملاً سنتی مایه‌گرفته است. زمینهٔ همهٔ این نغمه‌ها چشم‌اندازهای شهرهای گوناگون اسپانیا و قهرمانانش ساختهٔ خیالپردازیهای مردم آن است که به وسیلهٔ زوری‌یا از هیجان و لطافتی شاعرانه برخوردار گشته و با قدرت شعر از نو زندگی یافته است. از منظومه‌های معروف دیگر زوری‌یا داودی سلطان دون پدرو *Justicias del Rey don Pedro* است که از افسانهٔ پذرو ستمگر، پادشاه کاستیل مایه گرفته و به سبك قصاید قدیم اسپانیا ساخته شده است.

زوری‌یا معروفترین شاعر رومانتیك اسپانیاست‌که شعر رومانتیك را در کشورش به اوج خود رساند. اگرچه دیگران به سبب فرهنگ وسیعتر به‌کمال بیشتری در شعر دست یافتند، کسی شعر رومانتیك را تا این حد از غنای الهامات شاعرانه سرشار نکرده است. زوری‌یا در توصیف و قدرت نمایشی‌کلام استادی کامل دارد، چنانکه افسانه‌هایش رنگ نمایشی دارد و نمایشنامه‌هایش جلوهٔ افسانه‌ای.

**زوشچنکو، میخائیل میخایلوویچ** Zoshchenko, Mikhail Mikhailovich داستان‌نویس شوروی (۱۸۹۵-۱۹۵۸) زوشچنکو از خانواده‌های اشرافی منطقهٔ اوکراین بود، تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق در دانشگاه سن پترزبورگ آغازکرد که آن را بپایان نرساند. در طی جنگ جهانی اول در ارتش روسیه خدمت کرد و در ۱۹۱۸ داوطلبانه با ارتش سرخ، در جنگهای داخلی شرکت کرد. پس ازآن در ۱۹۲۱ به گروه ادبی تازه تأسیس یافتهٔ برادران سراپیون Sérapion پیوست و از این تاریخ به نشر آثار خود پرداخت. داستانهای نخستین زوشچنکو شامل داستانهائی است مربوط به جنگ جهانی و جنگهای داخلی با شیوهٔ مزین و آراسته که در آن به شیوهٔ نگارش و نقل بیشتر توجه شده است تا به موضوع و مفاهیم،و از این حیث زوشچنکو تحت نفوذ لسکوف Leskov و رمیزوف Remizov قرار گرفته است. از آثار این‌دوره مجموعه داستانهائی است با عنوان: داستانهای ناسا‌را ایلیچا، خانم سینه‌بریوخود‌ا *Rasskazy Nazara Ilyicha, gospodina Sinebryukhova* (۱۹۲۲). پس از آن زوشچنکو به زبان غیر ادبی روی آورد و لحن مسخره و طنزآمیز را به داستانهایش وارد کرد که با استقبال پرشور روبروگشت و خوانندهٔ بسیار یافت. چهرهٔ اشخاص داستان که غالباً واقع‌بینانه و صادقانه ترسیم شده و با نیشخند و هزل آمیخته بود، مردم شوروی را به خنده می‌انداخت. از آثار این دوره مردم

عصبی *Nervnye Lyudi* (۱۹۲۷) از پرخواننده‌ترین آثار نویسندگان شوروی بشمار آمد. همچنین داستان بلبل چه نغمه‌ای سر می‌دهد *Ochen pel solovey* (۱۹۲۷) که دارای طنزی جدی و عمیق دربارهٔ نظام جدید شوروی بود. زوشچنکو در دههٔ بیست نویسندهٔ باب روز گشته بود. طنزش زندگی روزانهٔ مردم شوروی را در بر می‌گرفت که کشمکشی بود میان آرزوی زندگی بهتر، چنانکه وعده داده شده بود و واقعیت پا برجا و از میان نرفتنی ـ زندگیی که به‌رغم همهٔ امیدواریها و وعده‌ها تغییر محسوسی نیافته بود. انتقاد از زندگی در آثار زوشچنکو به شیوه‌ای بود که کسی نمی‌توانست اتهام ضد انقلاب و ضد شوروی برآن وارد آورد و تا مدتها حزب کمونیست آن را به استناد آنکه هجوی از زندگی طبقهٔ کاسبهای پولدار بود، تحمل کرد، اما کم‌کم ادامهٔ انتقاد مقبول طبع دستگاه حزبی قرار نگرفت، خاصه کتاب پیش از برآمدن آفتاب *Pered voskhodom solntsa* (۱۹۴۳) که سراسر انباشته از اشاره و کنایه به شکست همهٔ نقشه‌ها بود، ناگهان توفانی از انتقاد برپا کرد، سرانجام در ۱۹۴۶ زوشچنکو مغضوب گشت و آثارش مورد حملهٔ شدید قرارگرفت و به آنها عنوان «نفرت انگیز» داده شد و ژدانوف Zhodanov، دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست، درسخنرانی خود دربارهٔ فرهنگ شوروی، زوشچنکو را نویسنده‌ای مبتذل وپست خواند و اخراج او را از اتحادیهٔ نویسندگان شوروی خواستارشد. پس زوشچنکو و آنا آخماتووا Anna Akhmatova بانوی شاعر به‌اتهام شایعه پراکنی وتضعیف دستگاه حکومت ازاتحادیهٔ نویسندگان اخراج شدند و این امر به‌کار نویسندگی زوشچنکو پایان داد. تنها در ۱۹۵۰ چند قصهٔ کوتاه انتشار داد و از راه ترجمهٔ آثار خارجی تأمین معاش کرد. مرگ او نیز در چند سطر کوتاه به وسیلهٔ مجله‌ای ادبی به اطلاع خوانندگان رسید. تعداد بسیاری از قصه‌های طنزآمیز زوشچنکو در ۱۹۲۳ در مجموعهٔ قصه‌ها *Rasskazy* فراهم آمد.

زوشچنکو در داستانهای خود به قالب نقل کمال بخشید، به این معنی‌که قصه‌ها در آثار او به وسیلهٔ راوی نقل می‌شد، نه به‌وسیلهٔ نویسنده و این راوی‌که غالباً در نقل خود زبان عادی و رایج و کلمه‌هائی که تلفظ نادرستی داشت بکار می‌برد، به نظر خواننده مردی عامی و بی‌فرهنگ می‌آمد. شیوهٔ انتقاد هزل‌آمیز و ادراك زوشچنکو از زندگی و مرگ و عشق و محبت بصورتی مضحکه‌آمیز پس از

خنـداندن خـواننده، او را بـه دنیائی هـولناك و سرشار از نکبت و ادبـار وارد می‌کرد.

**زولا، امیل** Zola, Émile رومـان‌نویس و مقـاله‌نویس فـرانسوی (۱۸۴۰ - ۱۹۰۲) زولا از پدری ایتالیائی و مادری فرانسوی در پاریس زاده شد و کودکی را درشهر اکس Aix در جنوب فرانسه که پدر به مناسبت شغلش درآنجا اقامت داشت، گذراند. در هفت سالگـی پـدر را از دست داد و تـا دوازده سالگـی در شبانروزی و سپس دبیرستان شهـر اکس بتحصیل پـرداخت و در آنجـا با سزان Cézanne آشنا شد. خانوادهٔ زولا پس از مرگ پدر دچار تنگدستی شد و در ۱۸۵۸ شهـر اکس را ترك کرد و در پاریس اقامت گزید. امیل پس از بپایان رساندن تحصیلات دبیرستانی در مدرسهٔ سن لوئی، خود را برای امتحان در رشتهٔ علوم آمـاده کرد و براثر چند بار شکست در امتحانـات، دنبـالهٔ تحصیل را رهـا کـرد. ابتدا در ادارهٔ گمـرك بکار پرداخت، پس ازآن درفوریهٔ ۱۸۶۲ درکانون انتشارات هاشت Hachette مسؤولیت توزیع را برعهده گرفت. شغل جـدید، زولا را با بـزرگان ادب مانند لامارتین و میشله و سنت‌بوو آشنا ساخت. زولا ابتدا طرفدار رومانتیسم بود و به آثار هوگو و موسه و لامـارتین علاقه‌مند. آثار نخستین او نیـز رنگ رومانتیسم داشت و از احساس شاعرانه برخوردار که به‌هیچ‌وجه باشیوهٔ نگارش دورهٔ میانسالی اومشابهت نداشت. در ۱۸۶۴ اولین کتـاب زولا به‌نام **قصه‌هائی برای نینون** *Contes à Ninon* گوشه‌هائی از زندگی او را در دورهٔ جـوانـی نشان می‌دهد و با عشق شدید بـه طبیعت همراه است. این کتاب توجه عده‌ای از منتقدان را به خـود جلب کـرد. سال بعد کتاب **اعتراف کلود** *La Confession de Claude* (۱۸۶۵) انتشار یافت. در این هنگام زولا از رومانتیسم دست برداشت و به استادان جدیدی چون بالزاك و فلوبر و استاندال روی‌آورد، اما نوشتن رومانهای مختلف که با هم ارتباط معنوی نداشت، زولا را قانع نمی‌کرد و انتشار کتـاب «دیباچه‌ای بر مطالعهٔ علم پزشکی تجربی» اثر کلود برنار Claude Bernard وی را بـه راهـی کشاند کـه پیوسته در انتظارش بود. پس بـه فکر نوشتن رومـان تجربی افتاد، به سبك رئالیسم عمق و شفافیت خاص بخشید و اساس مکتب ناتورالیسم Naturalisme را بنا نهـاد. اولین رومانش در شیوهٔ رومانهـای تجربی به نـام ترز راکن *Thérèse Raquin* (۱۸۶۷) در

تاریخ مکتب ناتورالیسم نقطهٔ عطفی بشمار آمد. ترز دختر جوانی است که با عمهٔ خود به پاریس می‌رود و با پسرعمه‌اش کامیل ازدواج می‌کند، اما نه از شوهر ضعیف و رنجور خود رضایتی احساس و نه از محیط پاریس چیزی درك می‌کند، تا آنکه میان او و دوست شوهرش عشقی پدید می‌آید و پس از گذراندن روزهای دشوار، به یاری دلدار، شوهر را در دریا غرق می‌کند و ظاهراً مرگ را طبیعی جلوه می‌دهد و از آن پس در همان خانه و اتاق با همسر تازه بسر می‌برد، اما شبح کامیل لحظه‌ای آنان را آسوده نمی‌گذارد و ترز آنی از سنگینی بار جنایت آسوده نمی‌ماند، تا حدی‌که حرکات و رفتار او در نظر مادرشوهر پیر و افلیج و لالش راز جنایت را فاش می‌سازد، سرانجام نیز دو جنایتکار در حضور مادر پیر و برای گریز از شبح هولناك دست به خودکشی می‌زنند. زولا در ۱۸۷۳ خود از این رومان نمایشنامه‌ای اقتباس کرد که محبوبیت بسیار یافت. از آن پس زولا روش رومان‌نویسی را با هدفی کاملاً علمی دنبال‌کرد. در نظر او همچنانکه جراح جسم بیمار را می‌شکافد تا برآن تغییرات لازم را انجام دهد، رومان‌نویس نیز تغییرات عمیق جسمی قهرمانان کتاب خود را باید مورد بررسی دقیق علمی قرار دهد، پس به فکر خلق یك سلسلهٔ طولانی رومان تجربی افتاد با عنوان تاریخ طبیعی و اجتماعی خانواده‌ای در زمان امپراتوری دوم که عنوان دیگرش له روگون-ماکار *Les Rougon - Macquart* است، شامل ۲۰ رومان که بتدریج منتشر شد و از برجسته‌ترین آثار مکتب ناتورالیسم بشمار آمد. زولا در نسب نامهٔ دو خانواده که در پلاسان Plassans ، شهرکوچکی در جنوب زندگی می‌کنند و میان اعضای آنها وصلتهائی صورت می‌گیرد، بسیارتعمق می‌کند ومسألهٔ وراثت را درمیان افراد این دو خانواده مورد بررسی قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه اعتیاد به الکل یا ابتلای به بیماری سل در میان فرزندان این دو خانواده رایج می‌شود، چنانکه در نسل سوم خانواده که دارای یازده عضو است چهار بیمار و دو رنجور بوجود می‌آید. زولا چنین نتیجه می‌گیرد که مسألهٔ وراثت که خارج از اختیار بشر و نوعی جبر علمی است، چگونه به فعل و انفعالاتی منجر می‌شود که افراد جامعه‌ای را دچار انحرافات بیشمار روحی می‌سازد، رشتهٔ اصلی‌که قهرمانان داستان زولا راکه تعدادشان به هزار و دویست می‌رسد، به یکدیگر می‌پیوندد، همین عامل وراثت‌است. زولا در دیباچهٔ اولین رومان ازاین سلسله(۱۸۷۱) باعنوان ثروتمندی

خاندان روگون *La Fortune des Rougon* ، اصل ناتورالیسم را مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه خانوادهٔ روگون در مدتی کوتاه صاحب ثروت بیشمار گشته است. پس از آن تا ۱۸۷۶ شش جلد از این سلسله داستان را منتشر کرد. داستان غذای پس مانده *La Curée* که در ۱۸۸۷ به صورت نمایشنامه و با عنوان رنه *Renee* بر صحنه‌آمد، با پیروزی بسیار همراه شد. در این اثر زولا غارت اموال ملت را در زمان ناپلئون‌سوم نشان می‌دهد و جامعهٔ فساد یافتهٔ زمان امپراتوری دوم را با توصیفی گویا وتصویری رنگین پیش چشم می‌گذارد. داستان شکم پاریس *Le Ventre de Paris* (۱۸۷۳)، زندگی فقیرانه و پر از رنج کاسبهای کم سرمایه را با واقع بینی شدید و صادقانه شرح می‌دهد. بخشهائی ازکتاب که درآن بازار سبزی و میوه وصف می‌شود، از پرجاذبه‌ترین بخشهای‌کتاب بشمار می‌آید. فتح پلاسان *La Conquête de Plassans* در ۱۸۷۴ انتشار یافت. پلاسان در این اثرهمان اکس، شهرکودکی زولاست که با علاقه و دلبستگی فراوان آن را وصف می‌کند. پس از آن یکی از معروفترین رومانهای این سلسله به نام گناه کشیش موده *La Faute de l'abbé Mouret* در ۱۸۷۵ منتشر شد که درآن تضاد حکومت طبیعی و حکومت مذهبی عرضه می‌شود. از این رومان نیز نمایشنامه‌ای در چهار پرده اقتباس و برای آن آهنگی ساخته شد که اولین بار در مارس ۱۹۰۷ در پاریس اجرا گشت. رومان دیگر این سلسلهٔ معروف عالیجناب اوژن روگون *Son Excellence Eugène Rougon* (۱۸۸۳) نام دارد، سرگذشت اوژن مرد جاه طلب و نوکیسه‌ای که برای به قدرت رسیدن از هیچگونه بیشرمی و دسیسه نمی‌گذرد. در این داستان زولا معایب و غرایز پست جامعهٔ فاسد شده و سودجوئیهای مفرط را بی‌پروا فاش می‌سازد. مردی که زولا در محیط سیاست خلق کرده، اگرچه تصویری است مسخره‌آمیز، نمودار واقعیت محض است. این اثر با قلم شاعرانهٔ زولا از برگزیده‌ترین آثار او بشمار آمد. هنگامی که زولا سی وشش سال داشت، از قدرت کار عجیبی برخوردار بود و به ناشرش خبر داد که طرح رومان تازه‌ای را ریخته که هنوز نامی برایش در نظر نگرفته است، اما می‌تواند اهمیت آن را پیش‌بینی کند. در واقع نیز رومان که به نام دکهٔ می‌فروش *L'Assommoir* در ۱۸۷۷ منتشر شد، از چنان شهرتی برخوردارگشت‌که زولا را نامدارترین نویسندهٔ عصر خود ساخت و نخستین بار پس از نیم قرن ویکتور هوگو را در درجهٔ دوم

شهرت قرار داد و برکتاب **بینوایان** او تفوق یافت. این شاهکار زولا در میان داستانهای غم‌انگیز و«**رومان سیاه**»، داستانی بینظیر است به‌سبب زیبائی تصویرها و قدرت موضوع و همچنین تیرگی ژرفی که جز نور سوزان الکل نوری بر آن نمی‌تابد. در دکهٔ **می‌فروش** وصف مناظر پاریس از فراز تپهٔ مونمارتر Montmartre، هیاهوی میخواران که گرداگرد پیشخوانهای می‌فروشی را گرفته‌اند وتصویرهای دوزخی دیگر از قدرتی استثنائی برخوردار است، چنانکه از نفرت و وحشت، زیبائی غیرقابل تصوری پدید می‌آید. زولا با این اثر بر بالزاك نیز تفوق یافت و پس از او کمتر نویسنده‌ای موفق شد که چیزی برضخامت ظلمتهای این کتاب بیفزاید. زولا در این دوره خانه‌ای در مدان Médan در حومهٔ پاریس خرید که گروهی از نویسندگان جوان در آن گرد می‌آمدند، از جمله موپاسان، هویسمان Huysmans، هانری سئار Céard ، لئون هنیك Hennique و پول آلکسی Alexis که همه خود را پیرو مکتب ناتورالیسم خواندند، همین‌گروه در ۱۸۸۰ مجموعه داستانهای **شبهای مدان** *Les Soirées de Médan* را منتشر کردند که شامل شش داستان کوتاه از این شش نویسنده بود، از آن جمله داستان **گلولهٔ پیهی** *Boule de suif* اثر موپاسان که موجب شهرت او گردید. داستان زولا **حملهٔ آسیا** *L'Attaque du Moulin* نام داشت‌که از خاطرات جنگ ۱۸۷۰ مایه‌گرفته و توصیف سادهٔ مناظر زیبا و عاشقانه‌ای است که بر اثر جنگ دچار ویرانی و قتل و غارت شده بود. این داستان را ازبهترین داستانهای زولا شناخته‌اند. مجموعهٔ داستانهای **شبهای مدان** نمونهٔ بسیار برجسته‌ای است از ناتورالیسم و روشها و تمایلات گوناگون نویسندگان آن. زولا در ۱۸۷۹ نهمین داستان ازسلسله رومان «**دوگون-ماکار**» را به نام نانا *Nana* انتشار داد که به محض انتشار پیروزی عظیمی بدست آورد. داستان نانا بیشتر تصویر جامعهٔ تباه شده است تا وصف عشق و دلدادگی. زولا، به قهرمانان‌کتاب برجستگی و واقعیت پرجاذبه‌ای می‌بخشد، چنانکه خواننده درپشت چهره‌های داستانی، اشخاص واقعی را بخوبی می‌بیند و همین امر درتوفیق کتاب مؤثر بوده است. که به‌رغم پیروزی جاودانی و برجستگی خاص مورد حملهٔ سخت نیز قرار گرفت. کسانی که دکهٔ **می‌فروش** را به سبب نشان دادن معایب و فساد اخلاق محیطهای کارگری ستوده بودند، نانا را که ضعف و انحطاط طبقهٔ بالای جامعه را نشان می‌داد، مورد اعتراض قرار دادند و زولا

به همهٔ غوغاها و ایرادها پاسخ داد. در ۱۸۸۲ کتاب دیزی *Pot-Bouille* انتشار یافت. مقصود از دیزی دیگ ثروتمندان است. زولا برای هجوکردن آداب و رسوم طبقهٔ کاسبهای پولدار، خانهٔ ظاهراً مجللی را در یکی از کوچه‌ها برگزیده و درون آن را در معرض تماشا گذارده است، دیوارها را شفاف ساخته و رازها را از پشت آن بیرون کشیده و هیاهوی خانواده‌ها و پخت و پز روزانه و آمد و رفتهای فریبکارانه را نشان داده است. زولا به کسانی که در این کانونها ادعای نیکبختی دارند، خطاب می‌کند و می‌گوید: «شما دروغ محض هستید و در دیگ شما چیزی جز کثافت و فساد پخته نمی‌شود.» این داستان نیز اعتراض فراوان به همراه آورد. در طی دو سال پس از آن زولا دو کتاب از سلسله رومان خود را منتشرکرد به نام کامروایی زنان *Au Bonhenr des Dames* (۱۸۸۳) و شادی زیستن *La Joie de Vivre* (۱۸۸۴) که موضوع هردو به مسائل روزانه ارتباط می یابد. زولا با انتشار کتاب ژرمینال *Germinal* یکی از قویترین جنبه‌های نظریهٔ خود را دربارهٔ سوسیالیسم عرضه می‌کند. ژرمینال سیزدهمین کتاب از سلسله رومان له روگون ـ ماکار ویکی ازمعروفترین آثار زولاست. در ژرمینال زندگی نکبت بار کارگران معدن پیش چشم گذارده شده است، کارگرانی که در زیر بار استخراج معدن خرد شده‌اند و با مزد ناچیز و گرسنگی، در وضع پریشانی بسر می‌برند، فساد بر سراسر زندگیشان حکمفرما می‌شود و از شدت تیره‌روزی به الکل و زن پناه می‌برند و به سبب آنکه اربابها قصد دارند که از مزدشان کسر کنند، به اعتصاب روی می‌آورند، چندین ماه از کار دست می‌کشند و سرانجام بر اثر سرما و گرسنگی، اعتصابشان به شکست منتهی می‌شود، به‌قوای انتظامی تسلیم می‌شوند و به دوزخ معدن باز می‌گردند. ژرمینال انعکاس عظیمی داشت و از چنان قدرتی برخوردار بود که منتقدان جز در ستایش آن لب نگشودند. ژرمینال زولا را از بزرگترین نویسندگان همهٔ عصرها ساخت. سال بعد در ۱۸۸۶ اثر *Oeuvre* منتشر شد که موجب رنجش سزان گردید که وجود خود را در چهرهٔ قهرمان کتاب می دید،زولا در۱۸۸۷ در زمین *La Terre*، از سلسله رومان خود، با لحنی خشونت‌بار از دهقانانی که برای علاقهٔ به زمین از کشتار و خیانت روگردان نیستند، سخن گفته است. وصف صحنه‌های ننگین و قبیح، توفانی از مخالفت برپا کرد، حتی از جانب طرفداران زولا بیانیه‌ای انتشار یافت که او را از استادی و پیشوائی خود

خلع کردند. زولا در همین سال به جبران خشونت گذشته، به لطف ونرمی گرایید و کتاب رؤیا *Le Rêve* را انتشار داد. زولا کم‌کم ازسلسله رومان له روگون ـ ماکار، احساس خستگی کرد و سه رومان دیگر در این سلسله انتشار داد و به آن پایان بخشید. هریك از رومانهای این سلسله مستند است و از ارزش مدارك کاملاً مستقلی برخوردار که در مجموع بینشی دقیق را دربارهٔ محیط اجتماعی نشان می دهد. زولا علاوه بر سلسله رومان له روگون ـ ماکار دو سلسلهٔ دیگر انتشار دادکه یکی از آنها مجموعهٔ سه شهر *Les Trois Villes* است دربارهٔ لندن، رم و پاریس. در پنجم اکتبر ۱۸۹۴ بود که آلفرد دریفوس Dreyfus، افسر فرانسوی یهودی به اتهام خیانت توقیف و تبعید شد و فرانسویان، گروهی به موافقت و دستهٔ دیگر به مخالفت با او برخاستند. موضوع رنگ سیاسی گرفت و به اختلاف میان سلطنت‌طلبان و طرفداران کلیسا و جمهوریخواهان کشیده شد که سرانجام به جدا شدن دین و سیاست از یکدیگر درکشور فرانسه منجرگشت. زولا کار ادبی را کنارگذاشت و در قضیهٔ دریفوس شرکت‌کرد. در پنجم نوامبر ۱۸۹۷ اولین مقاله را دربارهٔ کار دریفوس انتشار داد و به دنبال‌آن نامه‌ای سرگشاده به رئیس دادگاه با عنوان من متهم می‌کنم *J'accuse* فرستاد و توجه تودهٔ مردم را به این‌کار جلب و با شهامت قابل تحسین و ارائه مدارك، بیگناهی دریفوس را اعلام کرد ونشان داد که دادرسی بسیار نسنجیده انجام‌گرفته است، همین نامه موجب شد که زولا به یك سال حبس و پرداخت جریمه محکوم شود، پس به انگلستان رفت و برای اعادهٔ دادرسی به فرانسه بازگشت، اما دریفوس از طرف دادگاه نظامی مقصر شناخته شد. زولا نفرت وتحقیر خود را در مقاله‌های گوناگون ابرازکرد، سرانجام دریفوس در ۱۹۰۰ تبرئه‌گشت و اعادهٔ حیثیت و بدست آوردن حقوق سابق وی تا ۱۹۰۶ بطول انجامید. زولا قهرمان اصلی این پیروزی بود و به مردم نشان داد که شهامتش از هنرش کمتر نیست. آخرین سلسله رومان زولا اناجیل اربعه *Quatre Évangiles* است که آخرین داستان آن پس از مرگش در ۱۹۰۳ انتشار یافت. زولا در بیستم سپتامبر ۱۹۰۲ در پاریس مستقرگشت و در آپارتمان سردش براثر مسدود شدن لولهٔ بخاری، به اختناق دچار شد که هیچگونه درمانی سودمند نیفتاد. مراسم تشییع وی درمیان‌گروه عظیمی از مردم انجام گرفت وشش سال بعد جسدش به پانتئون Panthéon انتقال یافت.

مکتب ناتورالیسم در اواخر زندگی زولا قدرت خود را ازدست داد، اما سرنوشت آثـار زولا بـه این مکتب بستگـی کامل ندارد، زیـرا وی در هنر رومـان‌نویسی ابتکارهای جالب توجهی بکاربرده و در تصویر اجتماع استعدادی بینظیر واستثنائی نشان داده است. آثار زولا بـا آنکه بر جنبه‌هـای علمی زیست شنـاسی و مسألهٔ تـوارث و جبر علمی متکـی است، از جنبه‌هـای شاعـرانه و تغزلی و صور ذهنی خارق‌العاده نیز سرشار است. نفـوذ زولا و مکتب ناتورالیسم او در نـویسندگان ملل مختلف قرن بیستم انکارناپذیر است.

ترجمه به فارسی: انسان وحشی ـ چهرهٔ یـك زن ـ دریفـوس و امیل زولا ـ رؤیا ـ سایهٔ مرگ و پنج داستان ـ فاجعهٔ آسیای سبز ـ نانا ـ هوس ـ ژرمینال.

**زه‌یر، یولیوس** Zeyer, Julius شاعر و داستان‌نویس چك (۱۸۴۱-۱۹۰۱) زه‌یر از طرف پدر از خانواده‌های مهـاجر فـرانسوی و از طرف مادر از خـانوادهٔ یهودی اهل پراگ بود، تربیت معنوی و فکری او به بسیاری از نویسندگان آلمانی زبان اهل پراگ چون کافکا شباهت داشت. زه‌یر نمایندهٔ برجستهٔ گروه نویسندگان معتقد به اصول جهان وطنی Cosmopolitisme بود، بسیار می‌خواند وبسیار سفر می‌کرد. از کشورهای فرانسه، روسیه، ایتالیا، عثمانی و تونس و مـانند آن دیدن کـرد و تحصیلاتش را در رشتهٔ زبان و ادبیات معاصر در دانشگاه پراگ بپایان رساند. زه‌یر از حساسیت و اضطرابی رومانتیك و خیالپروری عارفانه و عاشقانه‌ای بـرخوردار بوده که از فرهنگهای گوناگون رنگ بدیع به خود گرفته و موجب پیدایش آثار زیبایش گشته است. زه‌یر موضوع آثار خود را از ادبیات متعدد و عصرهای مختلف گرفته و به سبب قـدرت خیالپردازی مـوفق شده است بنحوی ستایش‌انگیز محیط خاص و حال و وضع معنوی آنها را حفظ کند. اساطیر مـاقبل تاریخ کشورش نیز مـواد فـراوانی بـرای خلق آثـار حماسی او فـراهم آورده است، مـانند *ویشهراد Vyšehrad* که در پنج قسمت در ۱۸۸۰ انتشار یـافت و بهترین نمایشنامهٔ منظومش به نـام *نکلان Neklan* در ۱۸۹۳. زه‌یر از افسانه‌های عـامیانهٔ مـردم اسلواکـی نیز در نمایشنامـهٔ منظـومی به نام *رادوز و ماهولنا Radüz a Mahulena* مایه گرفته که در ۱۸۹۶ برای آن آهنگـی ساخته شده است. وضع کشور چکوسلواکـی در عصر زه‌یر الهـام‌بخش بسیاری از آثـار او گشت کـه در همـهٔ آنهـا نگرانیهـا و

امیدهای ضعیف به‌آیندهٔ کشورش را آشکار می‌سازد، از جمله رومان بلند او به نام خانهٔ ستاره‌ای که در آب فرو میرود *Dúm U Tonoucí hvězdy* (۱۸۹۷)، سرگذشت غم‌انگیز مردی اسلواکی که به سبب ضعف اراده و شخصیت، در محیط پهناور پاریس دچار سرگشتگی روحی می‌شود و زیر بار احساس حقارت‌که به ملیت‌کوچکی تعلق دارد، خرد می‌گردد. داستان دیگر زه‌یر که شاهکار او بشمار می‌آید، داستان یان ـ ماریا پلوهار *Jan - Maria Plojhar* (۱۸۸۸)است‌که قهرمان‌آن از محیط مبتذلی که درآن بسر می‌برد، سرخوردگی شدید می‌یابد، جلای وطن می‌کند و پس از تغییرات بسیار و حوادث غم‌انگیز، در رؤیای میهنش، جان می‌دهد. این داستان از نظر آنکه زندگینامهٔ نویسنده بشمار می‌آید، بسیار قابل توجه است و قسمتی از آن به هنگام اقامت زه‌یر در رم نوشته شده و اثری لطیف و عاشقانه است که گاه رنگ رئالیسم به خود می‌گیرد. تعداد فراوانی از آثار زه‌یر تحت تأثیر محیط فرانسوی قرار دارد، از آن جمله است: حماسهٔ کارولنژی *Karolinská epopeja* در چهاربخش (۱۸۹۶)؛ از شاهکارهای منثور او داستان پهلوانی رومان درباره دوستی صادقانهٔ آمیز و آمیلا *Román o vernerm prátelství Amise a Amila* (۱۸۸۰) است. موضوعهای روسی نیز در آثار زه‌یر کم نیست، مانند منظومهٔ حماسی ترانهٔ انتقامجوئی ایگور *Zpev o pomstě za Igora* (۱۸۸۲) و رومانی مربوط به دربار کاترین دوم به نام اندره چرنیشو *Andrej Černyšev* (۱۸۷۵) و مانند آن. همچنین باید از نفوذ اسپانیا در تراژدی منظومش در موضوع فدر Phèdre با عنوان دونیا سانچا *Doña Sancha* (۱۸۹۸) یاد کرد. برای زه‌یر در ادبیات مرزی وجود ندارد. یکی از کتابهای مهمش به نام سه افسانه درباره صلیب *Tri Legendy o krucifixu* (۱۸۹۴) شامل موضوعهایی است از چك، اسپانیا و سلواکی. زه‌یر علاوه بر توجه فراوان به فرهنگهای گوناگون و قهرمانان کشورهای دور و نزدیك و مذاهب شرقی و افسانه‌های اساطیری و پهلوانی، به اشعار تغزلی، درونی، بدبینانه و عاشقانه نیز دلبستگی بسیار داشت و چندین دیوان منتشر کرد و آخرین منظومهٔ حماسی بزرگش با عنوان سه خاطره از ویتا خودازه *Troje pameti Vita choráze* (۱۸۹۹)، گذر شاعر را از عشق زمینی به عشق الهی نشان می‌دهد.

زه‌یر شاعری نئورومانتیك است، قدرت خیال‌انگیزی و رؤیائی مبنای همهٔ آثار

اوست. وی در جستجوی عالم مطلق بر زمینهٔ زیبائی شاعرانه و معنوی عرفانی است. زه‌یر بسیار تنها زیست و کسانی که در مسائل سیاسی کشورشان غرق بودند، در زمان حیات قدر او را ندانستند، تنها پس از مرگ بود که نسل جوان در آثار او چهره‌ای بزرگ و باصفا از شاعر کشور خویش مشاهده کرد.

# ژ

**ژاری، آلفرد** Jarry, Alfred شاعر و نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۷۳ - ۱۹۰۷) پدر ژاری مدیر کارخانهٔ نساجی بود و ژاری پس از چند بار تغییر محل سکونت، تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان شهر رن Rennes بپایان رساند و در دو رشتهٔ زبان و ادبیات فرانسه و ریاضی و علوم فیزیکی استعداد فراوان نشان داد و در هر دو رشته دیپلم خود را با پیروزی درخشان و امتیاز بدست آورد. در اکتبر ۱۸۹۰ به پاریس رفت تا خود را برای امتحانات ورودی دانشسرای عالی آماده کند، اما دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و با دوستان جدید به‌کوچه‌گردی پرداخت، در محیطهای ادبی رفت وآمد کرد، با همکاری یکی از دوستان مجلهٔ هنری ایماژیه L'Ymagier را هرسه ماه یکبار منتشرساخت و دراین دوره با انتشار دو دیوان، خود را به‌جامعه شناساند: دیوان دقایق سنگریزهٔ یادبود *Les Minutes de Sable mémorial* در ۱۸۹۴ که شاعر در آن آزادی مطلق را در خلاقیت هنری ستود و توجه به حد و مرز هنر را تحقیرکرد. ژاری در این اثر که نشانه‌ای از نهضت سوررئالیسم و دادائیسم و مشتقات آن در بر داشت، مسخره را به حد اعلا رسانده بود. دیگر دیوان سزار دجال *César Antéchrist* است در ۱۸۹۵. این دو اثر ژاری را در ردیف دکادانها (شاعران منحط) Décadents قرارداد. ژاری درفاصلهٔ هشت روز پدر و مادر خود را از دست داد و با ارثیه‌ای که بدست آورد، دوران آرامی را از نظر مالی آغاز کرد و توانست به انتشار آثار تازه بپردازد، از آن جمله است: عشق مطلق *L' Amour absolu* (۱۸۹۹)، اشاره‌ها و نظرهای دکتر فوسترول پاتافیزیسین *Gestes et opinions du docteur Faustroll pataphysicien* (۱۸۹۸)، اثری در نثر شاعرانه که خواننده در آن همراه دکتر فوسترول به دقایقی کشیده می‌شود که تابع قوانین پاتافیزیك یا علم راه حلهای خیالی است. این وقایع طنزآمیز که با روشی انتقادی و به صورت کنایه و استعاره بیان شده است، ژاری را از پیشروان

نهضت سوررئالیسم بشمار آورد. مسالین *Messaline* (۱۹۰۱) موضوعی تاریخی دارد و فساد و آداب و رسوم رو به‌انحطاط رومیها را در زمان امپراتور کلاودیوس Claude و مسالینا سومین همسرش ترسیم می‌کندکه درآن بیشتر جنبهٔ خیال‌انگیزی دیده می‌شود تا واقعیت تاریخی. سوپرمال *Le Surmâle* (۱۹۰۲) رومانی است جدید و سوررئالیست. شهرت ژاری به سبب خلق قهرمانی ادبی است به نام بابا اوبو Père Ubu که قهرمانی جاودانی گشت. در ۱۸۹۶ نمایشنامهٔ شاه اوبو *Ubu Roi* را در تئاتر دولوور Théatre de L'oeuvre با همکاری دوستان نقاش و موسیقیدان بر صحنه آورد که پیش از آن در ۱۸۸۸ به وسیلهٔ گروه نمایش عروسکی بازی شده بود. شب اول نمایش بر صحنهٔ تئاتر شبی فراموش نشدنی بود. اولین کلمهٔ نمایشنامه بسیار غیر منتظر بود، کلمهٔ نجاست Merde که از دهان بابا اوبو بیرون جهید، ناگهان جنجالی عظیم میان تماشاگران برپا کرد، همه برپا خاستند و به حال اعتراض فریادکشیدند و منتقدان هنری برای نشان دادن نظر تحقیرآمیز خود تالار نمایش را ترك کردند، با این حال این اثر نه‌تنها درصحنه‌های تئاتر باقی ماند، بلکه بلافاصله به‌وسیلهٔ مجلهٔ مرکور دوفرانس Le Mercure de France بچاپ رسید. اوبو شخصیتی مسخره‌آمیز و بازاری است و نمایشنامه هجوی تند از طبقهٔ کاسب پولدار و زادهٔ شدیدترین عصیانها برضد احمقی، خباثت و خودبینی خارق‌العاده‌ای که بر روح جامعه حکمفرماست، خاصه در محیط اداری و سیاسی، عصیان روح در برابر خشونت و ناهنجاری علم که هر نوع تمایل معنوی را از بشر سلب می‌کند. اوبو مخلوق عامهٔ مردم نیست بلکه مولود علم و فرهنگ است. اوبو نه‌تنها قهرمان اصلی و مهمی در تاریخ ادبیات فرانسه گشت، بلکه در سراسر زندگی ژاری نیز مقام قابل ملاحظه‌ای بدست آورد و چنانکه شرح حال نویسان و آشنایان ژاری نوشته‌اند، وی همهٔ زندگی کوشیده است که خود را با قهرمانی که خود آفریده است، مشابه سازد. آندره ژید دربارهٔ این اثر نوشته است: «کسی نمی‌تواند انکار ونفی را تا این درجه به حدود دور از دسترس بکشاند.» ژاری پس از تلاشی بیحاصل در روزنامه‌نگاری با همکاری دوستش دکتر ژان سالتا Dr. Jean Saltas رومان ژان، زنی در مقام پاپ *La Papesse Jeanne* را از یونانی به زبان فرانسوی ترجمه کرد که در ۱۹۰۸ پس از مرگش انتشار یافت. پس از آن سلامت ژاری رو به‌کاهش نهاد و مزاجش که

بر اثر الکل ضعیف گشته بود به او امکان نداد که آثار مهمی خلق کند، تنها رومان اژدهای ماده *La Dragonne* را در این دوره نوشت که ناتمام ماند. ژاری پس از اقامتی کوتاه نزد خواهرش در لاوال Laval در ۱۹۰۶ به پاریس بازگشت و همانجا درگذشت.

ژاری درآثار خود بیشتر تابع امور عجیب وغیر متعارف است و قریحه و استعداد خلاقهٔ خود را به حد غائی می‌کشاند. او دور از واقعیتهاست، اما در آثارش ظرافت غیر معمول دیده می‌شود و نفوذش در نقاشی و ادبیات پیشرو و نوین انکارناپذیر است. آپولینر ژاری را مردی از دورهٔ رونسانس می‌داند با تبحر شگفت‌انگیز نویسندگان دایرةالمعارف. سالتا دوست او می‌گوید: «ژاری با وجود تبحر عمیق و پهناور، جوانی ساده لوح بنظر می‌آمد که از همه چیز و از خودش بسیار راضی بود.»

**ژاکوب، ماکس** Jacob, Max شاعر، نویسنده و نقاش فرانسوی (۱۸۷۶ - ۱۹۴۴)

ژاکوب فرزند عتیقه فروشی یهودی بود، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی به پاریس رفت تا به مشاغل اداری بپردازد، اما فکرش هرگز تحقق نیافت و در واقع به همهٔ پیشه‌ها دست زد. از تدریس پیانو و شاگردی وکالت دعاوی و کارمندی تجارتخانه تا روزنامه‌نگاری و نقد هنری و نقاشی. ژاکوب در ۱۹۰۱ در نمایشگاه نقاشی پیکاسوکه جوانی گمنام بود، حضور یافت، با وی آشنا شد و میان آنان دوستی صمیمانه‌ای برقرارگشت، چنانکه مدتها با یکدیگر در یك اتاق بسر بردند، سپس در ۱۹۰۳ درکافه‌های روشنفکران با آپولینر و آندره سالمون آشنائی یافت. ژاکوب پس از آن زندگی خود را میان شعر و ادب و نقاشی تقسیم کرد، ابتدا کتابهائی برای کودکان نوشت، اما شهرتش از ۱۹۰۹ آغاز گشت که به انتشار یك سلسله آثار تازه و قابل توجه دست زد، از آن جمله است: رومان سن ماتورل *Saint Matorel* (۱۹۰۹) که بر نهضتهای ادبی، منجر به‌پیدایش مکتب دادائیسم وسوررئالیسم، تأثیر قابل توجهی برجای گذاشت وشامل قصه‌ای است از زندگی و مرگ کشیشی معروف به ویکتور ماتورل، گلچین ترانه‌های قوم سلت *Recueil de chants céltiques*؛ آثار مضحکه‌آمیز و مذهبی برادر روحانی ماتورل *Oeuvres burlesques et mystiques de frère Matorel* (۱۹۱۱) شامل

همهٔ انواع شعر به صورتی مسخره‌آمیز که به وسیلهٔ ماتورل نوشته شده و پس از مرگش بدست آمده است و از ترانه‌های گوناگون آن داستان محاصرهٔ اورشلیم، سرگذشت غم‌انگیز آسمانی *Le Siège de Jérusalem, drame céleste* (۱۹۱۲) است با قالبی نمایشی که **فاوست** اثر گوته را بیاد می‌آورد، منتها به صورتی مسخره‌آمیز. به‌طورکلی سرگذشت ماتورل تا حدی سرگذشت ماکس ژاکوب است که از دین یهود دست‌کشید. این اثر که واقعیت را به عالم رؤیا و دنیای خیال نزدیك می‌کند، به شیوه‌ای تازه و بسیار قوی نوشته شده است، دور از ادراك و فهم مردم عادی. اثری که شهرت ماکس ژاکوب را گسترش داد، دیوان شعرمنثورطاسدان *Le Cornet à dés* (۱۹۱۷) است که بعضی ازقطعه‌ها، خاصه اشعار مربوط به جنگ آن به طور شگفت‌انگیزی پیشگوئی آینده بود و تغییر دین او را به مسیحیت و حالت قدیسی سالهای آخر زندگیش را نشان می‌داد، همچنین احساسی را که از مرگ غم‌انگیز خود داشت. دیوان طاسدان را می‌توان دفتر خاطرات روزانهٔ شاعر دانست که همهٔ لحظه‌ها و همهٔ نماهای زندگی او درآن نمودار می‌گردد. اشعار این دیوان از زیبائی بسیار بهره‌مند است تا آنجا که گاه تا اعماق روح نفوذ می کند. در هفتم اکتبر ۱۹۰۹ واقعه‌ای در زندگی ماکس ژاکوب رخ داد که درآثار و روح او اثری فوق‌العاده برجای گذاشت و آن این‌که به هنگام شب بر دیوار اتاقش در محلهٔ مونمارتر Montmartre پیکر مسیح را نمایان دید در لباسی زرد که چشمان او را مسحور ساخت. این حالت مکاشفه او را به تغییر دین مصمم ساخت، اما مقامات کلیسا مدت پنج سال او را در انتظار گذاردند تا سرانجام در فوریهٔ ۱۹۱۵ موفق شد به دین مسیح درآید، پس غسل تعمید یافت و پیکاسو را به عنوان پدرخوانده معرفی کرد. این تغییر دین مدتها مورد بحث و خرده‌گیری روشنفکران محلهٔ مونمارتر قرارگرفت و همه در صداقت آن شك کردند، اما اعتزال ژاکوب به دنبال این تغییر به همهٔ تردیدها پایان داد. از آن پس ماکس ژاکوب سالها وقت خود را به زهد و عبادت صرف کرد و در آثار هنری از شعر و نثر و نقاشی، از سرچشمهٔ دین الهام گرفت، از آن جمله است: دفاع از تارتوف *La Défense de Tartufe* (۱۹۱۹) که حالت مکاشفهٔ او را در شب مذکور نشان می دهد. اتاق کار سیاه *Le Cabinet noir* (۱۹۲۲)، شامل چند نامهٔ خصوصی که از نظر تحلیل روانی قابل مطالعه است و درآن طبقهٔ کاسبکار پاریس و شهرستان پیش

چشم گذارده می‌شود. در این نامه‌ها اشخاص از زبان خود روح و شخصیت خویش را ترسیم می‌کنند. هنر شاعری *L' Art poétique* (۱۹۲۲) اثری کوچك و منثور است در بیان زیبائی که زیر عنوانهای مختلف دسته‌بندی شده است مانند «شعر عصر جدید»، «هنر مسیحیت» و مانندآن. این اثر برای کسانی که به روح هنر علاقه‌مندند، گنجینه‌ای از حقایق بشمار می‌آید. رومان سرزمین بوشابال *Le Terrain Bouchaballe* (۱۹۲۳) از بهترین آثار ماکس ژاکوب است که در آن شهرستانی کوچك وصف شده. دیوان تائبان در مایوهای سرخ *Les Pénitents en maillots roses* (۱۹۲۵)، در عین حال سرشار از خیال‌انگیزی و صنایع لفظی و اندیشه‌های شاعر دربارهٔ تغییر دین است. ماکس ژاکوب پس از شش سال انزوا که درطی آن گاه به سفرهای کوتاه به انگلستان و ایتالیا و اسپانیا می‌پرداخت، به پاریس رفت. اما بسیار زود ملول گشت و به عزلتگاه خود بازگشت، تنها براثر قراردادی که برای فروش پرده‌های نقاشی خود با نمایشگاهی بسته بود، ناچار می‌شد که گاهگاه توقف کوتاهی درپاریس داشته‌باشد. ماکس ژاکوب در انزوای دوبارهٔ خود چندین رومان و چندین دیوان منتشر کرد. آخرین اشعار *Derniers poèmes* در ۱۹۴۵ پس از مرگش منتشر شد. ژاکوب، در جنگ دوم جهانی بیش از پیش به عرفان روی آورد و به علت نژاد یهودیش در فوریهٔ ۱۹۴۴ به وسیلهٔ عمال گشتاپو دستگیر شد. ابتدا به زندان اورلئان Orléans و سپس به اردوگاه درانسی Drancy فرستاده شد که همانجا براثر بیماری ذات‌الریه درگذشت.

همهٔ آثار ماکس ژاکوب از شعر و نثر، از قریحهٔ شاعریش سرچشمه گرفته و طنز و انتقاد و مطایبه از خلال همهٔ آنها حتی از تغزل و نگارشهای بلاارادهٔ او آشکار است و عدم تعادل از سراسر زندگی و آثارش نمایان. این مرد عجیب به دورهٔ شعر عصر جدید تعلق دارد و در آثار خود مکتب سمبولیسم را به سوررئالیسم پیوسته است.

**ژالو، ادمون** Jaloux, Edmond رومان‌نویس و منتقد فرانسوی (۱۸۷۸ - ۱۹۴۹) ژالو در مارسی Marseille زاده شد و پس‌از جنگ جهانی اول و بازگشت ازجبهه، فعالیت ادبی را با کار مداوم در قلمرو نقد و روزنامه‌نگاری آغازکرد و مقاله‌های فراوان در مجله‌های گوناگون انتشار داد که او را به شهرت رساند. بعدها این

مقاله‌ها در مجموعه‌های مختلف فراهم آمد، از آن جمله است: روح کتابها *L' Esprit des livres*، شامل مقاله‌های میان سالهای ۱۹۲۴و۱۹۴۰ در هفت جلد. چهره‌های خارجی *Figures étrangères* (۱۹۲۶) دربارهٔ آثار نویسندگانی چون جورج مور، هنری جیمز، جیمز جویس، ورجینیا وولف و دیگر نویسندگان بزرگ. از پاسکال تا بارس *De Pascal à Barrès* (۱۹۲۷)، از اشیل تا ژیرودو *D' Eschyle à Giraudoux* (۱۹۴۶) و مانند آن. ژالو که با ادبیات معاصر خارجی، خاصه ادبیات انگلیسی و آلمانی آشنائی داشت، دربارهٔ راینر ماریا ریلکه، گوته و شاعران آلمانی نیز نقدهائی انتشار داد. آثار داستانی ژالو شامل پنجاه جلد رومان و مجموعه داستان کوتاه است که مورد تحسین مردم زمان او قرار می‌گرفت و بیشتر زندگی درونی و روح ناآرام و احساس غربت و گذشتهٔ آمیخته با اندوه یا شادمانی را منعکس می‌کرد، از جمله این آثار: باقی سکوت است *Le Reste est silence* (۱۹۰۹)، وصف کانون خانوادگی غم‌انگیزی از نظر کودك خانواده، دودها در دوستا *Les Fumées dans la campagne* (۱۹۱۸)، برفراز شهر *Au Dessus de la ville* (۱۹۲۰)، پلکان طلائی *L'Escalier d'or* (۱۹۲۲)، دوست دوشیزگان *L' Ami des jeunes filles* (۱۹۲۶)، ترازوی تقلبی *La Balance faussée* (۱۹۳۲)، که بیشتر در وصف جامعه و تحلیل روانی است. ادمون ژالو دارای روحی ناآرام، قلبی غمزده و رئوف است و آثارش کسی را معرفی می‌کند که جز برای هنر نزیسته است. ژالو نسل قبل از خود را به نسل بعداز جنگ جهانی دوم پیوند داده است. اثری که در ۱۹۴۴ نوشته و پس‌از مرگش انتشاریافته است ذاتها *Essences* نام دارد، شامل اندیشه‌ها و پندها که ژالو را عالم علم اخلاق و روان‌شناسی تیزبین و نویسنده‌ای غیر متعارف معرفی می‌کند. ژالو در ۱۹۳۶ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد. فرانسوا موریاك دربارهٔ ژالو گفته است: «ادمون ژالو از آن گروه هنرمندانی است که تنها پناهگاهشان دنیای خیال است. وی مردی بود که از ادبیات تکیه گاهی در برابر زندگی می‌جست. چه شرافتی در زندگی این نویسندگان وجود دارد که همه‌اش وقف اندیشه و تفکر می‌گردد، بی‌آنکه پول در آن کمترین مقامی داشته باشد.»

**ژام، فرانسیس** Jammes Francis شاعر و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۸ - ۱۹۳۸) خانوادهٔ ژام در جنوب فرانسه می‌زیستند. ژام جوانی را در حوالی پیرنه گذراند و تحصیلات خود را در دبیرستان بردو Bordeaux انجام داد، چندی نیز در دفتر اسناد رسمی بکار پرداخت. اولین اشعار ژام در دفترچه‌های کوچك و با سلیقهٔ فراوان بچاپ می‌رسید. سومین دفترچه با عنوان اشعار *Vers* (۱۸۹۳) شیوهٔ خاص ژام را آشکار ساخت. خود در دیباچهٔ آن نوشته بود: «چندی اشعار نادرست ساختم، پس از آن بکلی یا به طور تقریب همهٔ قالبهای شعر عروضی را کنار گذاشتم...» مالارمه و ژید شیفتهٔ سومین دفترچهٔ شعر ژام شدند و آندره ژید در ۱۸۹۵ مخارج چاپ شعر یك روز *Un Jour* را که مکالمه‌ای روستائی بود، برعهده گرفت. ژام در ۱۸۹۸ اولین دیوان خود را به نام از نماز بام تا نماز شام *De l'Angélus de L'Aube à l'Angélus du soir* انتشار داد که تازگی و خوشاهنگی آن بسیار زود خوانندگان را تحت تأثیر قرار داد و ثابت کرد که این اثر کار شاعری مبتدی نیست. ژام در این دیوان که به صورت شعر آزاد است، خدا را مخاطب قرار می‌دهد، رؤیاهای دلپسند خود را براو عرضه می‌کند و از وقایع جاری و زندگی روستائی سخن می‌گوید. شاعر در سراسر این دیوان از عشق به طبیعت الهام گرفته است. ژام چند ماه بعد در نورماندی Normandie و نزد آندره ژید اقامت گزید و چهارمین مرثیه *Élégie Quatrième* را درآنجا ساخت که جزء زیباترین اشعار دومین دیوان او بشمار می‌آید. این دیوان با عنوان سوگواری پامچالها *Le Deuil des primevères* در ۱۹۰۱ شامل اشعار غنائی بسیار زیباست. ژام در سالهای ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۴ به نشر روی آورد و با انتشار داستانهای خود در ردیف نثرنویسان بزرگ قرار گرفت، از آن جمله است داستانهای کوتاه: کلارا دلبوز *Clara d'Ellébeuse* (۱۸۹۹)، آلمائید دترمون *Almaïde d'Étremont* (۱۹۰۱) که اگرچه آثاری منثور بود، همچون اشعارش خوش و لطیف می‌نمود. ژام دراین زمان دورهٔ پرتحرکی را آغاز کرد، به سفرهائی پرداخت. در پاریس با دبوسی و کلودل و در بروکسل با ماکس‌السکان Max Elskamp آشنا گشت. مدتی نیز در آمستردام اقامت کرد. این دوره از نظر شعر در زندگی او دورهٔ پرثمری بود که در آن حماسهٔ روستائی ژان دونوادیو *Jean de Noarrieu* و غمها *Tristesses* را ساخت که منظومهٔ اخیر انعکاسی از عشقی شکست خورده بود، همچنین رمان

خرگوش *Roman du lièvre* را که از نظر لطافت و ظرافت با اشعارش برابری می‌کرد. از ۱۹۰۶ به شعر مذهبی روی‌آورد که اولین آن به نام «خدا» *En Dieu*، ستاره‌ها «آسمان» *Clairières dans le ciel* در ۱۹۰۶ منتشر شد. ژام براثر مرگ ناگهانی عزیزترین دوستش شارل‌گرن Charles Guérin به اندوه سختی دچار گشت. تنها آشنائی و ازدواج او در ۱۹۰۷ با دختری که شیفتهٔ شعر غمها گشته بود، توانست او را از ناامیدی نجات بخشد، پس‌از آن شاعر در محیطی آرام و سعادتمندانه بسربرد. منظومه‌های شبانی مسیحی *Géorgiques chrétiennes* (۱۹۱۲)، علاقهٔ شاعر را به لطف و شادابی طبیعت نشان می‌دهد. ژام از آن پس‌از بهترین شاعران مذهب کاتولیك فرانسه معرفی شد. جوانان گردش را گرفتند و گرامیش داشتند. در۱۹۲۱ با خانواده‌اش به منطقهٔ باسك Basque مهاجرت کرد، در خانه‌ای وسیع سکونت گزید و به نوشتن خاطرات *Mémoires* پرداخت که به صورتی بسیار جالب توجه و صادقانه در چهار جلد منتشر شد، همچنین دیوان مؤثر و مهیج کتاب رباعیها *Le Livre des quatrains* در چهار جلد و اثر زیبای فرانسهٔ شاعرانه‌ام *Ma France poétique* و اشعار لطیف ده هجائی و کامل کاکلی *Alouette*، چشمه‌ها *Sources* و آتشها *Feux* را دراین دوره انتشار داد. مکاتبات *Correspondance* ژام با آندره ژید و کلودل نمودار اندیشهٔ قرن اوست. پانزده سال آخر عمر ژام با شهرت و افتخار بسیار همراه بود. در ۱۹۳۷ که برای حضور در نمایشگاه آثار خود به پاریس رفت، سخنرانی مشروحی دربارهٔ خود ایراد کرد که مورد توجه فراوان شنوندگان قرار گرفت و این آخرین و عالیترین شادمانی او بود، زیرا به بیماری درمان ناپذیری دچار گشت که کار او را به احتضار طولانی و مرگ کشاند.

ژام در نهضت تازهٔ شعر و ادب به نام ناتوریسم Naturisme که مخالف سمبولیسم و ریزه‌کاری آن بود، مقام قابل توجهی دارد و می‌توان او و آندره ژید را از پیشوایان این نهضت دانست. ژام در آغاز به مافوق‌الطبیعه اعتقاد نداشت و همه جا به ادراك و احساس برونی مذهب و ارتباط بشر با زندگی واقعی و طبیعت تکیه می‌کرد. در اشعارش زندگی روستائی و شادمانیهای روزانه و قدرت و عدالت اجتماعی و برابری جهانی برجستگی فراوان داشت، اما بعدها ایمان مذهبی را بازیافت و به پاکی و محبت و عشق به خداوند دل بست. آندره ژید دربارهٔ او

گفته‌است: «فرانسیس ژام کاملاً به اهمیت وجود خود آگاه بود، در نهضت ادبی معاصر مقامی شامخ داشت و به طور صریح با مکتبهای ادبی و سنتهای شاعرانه قطع رابطه کرد. آثار او ادامهٔ هیچ راهی نیست، بلکه سرچشمهٔ زلالی است که همهٔ کسانی که دلی صافی دارند از آب آن می‌نوشند.»

**ژان پول** Jean Paul نام مستعار،(نام واقعی یوهان پائول ریشتر Johann Paul Richter) رمان‌نویس آلمانی (۱۷۶۳ - ۱۸۲۵) ژان پول در منطقهٔ باویر Bavière زاده شد، پدرش مدیر آموزشگاه قریه و کشیش پروتستان بود. ژان پول کودکی را در محیط آرام خانوادگی گذراند و از کودکی به خیالپروری متمایل گشت و غالباً در رؤیاهای خود فرو می‌رفت. تا سیزده سالگی نزد پدر آموزش یافت، پس‌از آن به مدرسه رفت و در شانزده سالگی به شهر هوف Hof فرستاده شد تا آخرین سالهای تحصیل دبیرستانی را بگذراند- سالهائی که در روح او تأثیر عمیقی برجای گذارد، چه به سبب دوستیهائی که یافت، چه به‌سبب مطالعات فراوان و گوناگونی که با شوق بسیار انجام داد. در هیجده سالگی به دانشکدهٔ الهیات لایپزیگLeipzig رفت تا رسم خانوادگی را که برای پسر بزرگتر تحصیلات علوم الهی را مقدر کرده بود، رعایت کند، اما این رشته هرگز موافق طبع جوان پرشوری چون او نیفتاد. ژان پول در دانشگاه به‌طور نامنظم در رشته‌های گوناگون به آموزش پرداخت و علوم ماوراءالطبیعه، ریاضی و زبان یونانی و لاتینی را با شوق بسیار فراگرفت و درعین حال نوشتن آغاز کرد. خود او می‌گفت که فرصت انتظار کشیدن ندارد و باید کتاب بنویسد تا از عایدی آن کتاب بخرد. ژان پول در ۱۷۸۳، در بیست سالگی کتاب دعوای گرونلندی یا طرحهای انتقادی *Grönländische Prozesse oder satirische Skizzen* را در دو جلد انتشار داد که درعین حال اثری بود انتقادی و هجوآمیز و شامل اندیشه‌هائی مبنی بر اصول اخلاقی و همچنین تفننی ادبی،و با آنکه اثر دورهٔ جوانی ژان پول و عاری از پختگی بود، نشانه‌هائی از آثار آیندهٔ او یعنی طنز و تحلیل احساسی، حتی ارتباطهای عاشقانه را در برداشت. فقر شدید که پس از مرگ پدر بوجود آمد، مانع ادامهٔ تحصیلات ژان‌پول گشت، چنانکه از ترس طلبکاران در ۱۷۸۴ به لایپزیگ‌گریخت. پس از آن به‌کمك دوستان به شغل معلمی اشتغال یافت و مدت

ده‌سال دراین سمت باقی ماند، تا هنگامی که توانست ازکار ادبی بهره برگیرد. در طی این دوره چند اثر از زیباترین آثار خـود را انتشار داد، از آن جمله است: زندگی ماریاووتس، آمـوزگار دلشاد *Leben des vergnügten Schulmeister Maria Wuz* (۱۷۹۰) که فقط در ده روز و در ساعتهای فـراغت از درس نـوشته شده بـود. ووتس جوانی که پدرانش همه معلم مدرسه بودند، از کودکی بـه لذت بـردن از همهٔ عـوامل زندگی، حتی کوچکتـرین آنها تمایل داشت، یکی از ایـن عـوامل عشقهای پیاپی او بود، تا آنکه در مدرسهٔ پدرش بـه دختری دل بست و بـی‌آنکه به او اظهار عشق کند، تنها از نفس عشق احساس خوشبختی می‌کرد و سرانجام هنگامـی کـه به مقام معلمی رسید، با دلداده‌اش ازدواج کـرد و شادیش کامـل شد و هیچ مشغلهٔ خارجی نتوانست شادی او را درهم ریزد، زیرا از نظر او عالم خارج و درون مکمل یکـدیگرند و بدین‌طریق زندگیش در رضایت‌کامل سپری شد تا هنگامی که در بامداد زیبائی درگذشت. ژان پـول درایـن داستان کـه شاهکار جوانی اوست، اهمیت لذت بردن از شادیهای کوچك و مداومی را عـرضه می‌کند که بشر خود می‌تواند زندگی را برآنها بناکند، بی‌آنکه در آرزوی شادیهای بزرگی باشد که ناگهان از آسمان نازل گردد. رومان کلبهٔ نامرئی *Die unsichtbare Loge* در دوجلد در ۱۷۹۳ در برلین انتشار یافت و اولین‌بار بود که ژان پول به‌داستان طولانـی خود ساختمان و تـرکیب رومان بخشید. داستان، تحول روحـی پنهان جوانی را از آغاز تولد تا ورود به‌اجتماع نشان‌می‌دهد. این اثر بـا آنکه به‌سبب مطالب خارج از موضوع کـه رشتهٔ اصلی داستان را قطع می‌کند، غالباً ملال‌آور می‌شود، خصایص نگارش ژان پول را در آثـار بعدش نمودار می‌سازد. زنـدگی کینتوس فیکسلاین *Leben des Quintus Fixlein* (۱۷۹۶) شامـل مجموع معـایب و محسنات آثار ژان پول است. قهرمان معمائی کتاب درحـال عدم تعادلـی بیش‌از سایر قهرمانان آثارش، شیوهٔ ماقبل رومانتیسم را در آلمان تجسم می‌دهد. نقاشی آداب و رسوم روستا و طبقهٔ سرمایه‌دار شهرنشین بـرزمینه‌ای هـم خنده‌آور هـم تأثرانگیز قرار گرفته است و تضاد دو حقیقت را کـه در همهٔ آثار ژان پـول دیده مـی‌شود، نشان‌مـی‌دهـد. از طرفـی واقعیت مورد مسخره قـرارمـی‌گیرد، و از طرف دیگـر عالمی از رؤیاهای رنگین. رومان زیبنکیس *Siebenkäs* در سه‌جلد در ۱۷۹۶ منتشر شد. حوادث داستان در محیطی روستائی و عاشقانـه می‌گذرد کـه

محیط مشترك آثار ژان پـول است، محیطی سرشار از رنگارنگی احساس و کثرت دنیاهای متنوع چون دنیای شاعرانه و عاطفی؛ همین امـر کتاب را از شاهکارهای ژان پول ساخته است. ژان پول دراین سال به وایمار Weimar سفر می‌کند، باگوته و شیلّر آشنا می‌شود، خاصه بـا هردر Herder دوستی عمیق و استواری می‌یـابد و سالهای متمادی را میان لایپزیگ و بـرلین و وایمار در سیر و سیاحت می‌گذراند، همه‌جا مورد توجه زنها قرار می‌گیرد و با آنان به خوشی و سرمستی می‌پردازد، حتی یك‌بار با دختری نامزد می‌شود و در ۱۸۰۴ با دختری دیگر از مردم بـرلین ازدواج می‌کند. ژان پول در طی سالهای سیر و سیاحت تیتان *Titan* را نوشت که در ۱۸۰۳ انتشار یافت و مهمترین اثر او بشمار آمد. تیتان رومانی تـربیتی است که مطایبه و هزل در آن به حد اعلا می‌رسد و رنگی تغزلی بـه خـود مـی‌گیرد. داستان به سبب غنای صور ذهنی و زنده بودن مکالمه‌هـا و تـرسیم پیروزمندانـهٔ چهره‌ها و همچنین به‌سبب وصف زیبائیهای آمیخته با اشتیاق نویسنده به کشورهای دور دست آفتابی، شهرتی فراوان بدست آورد. آغاز کهولت *Flegeljahre* در چهار جلد (۱۸۰۴ - ۱۸۰۵)، یکی از بهتریـن و مهمتریـن آثـار ژان پـول و شایـد غنی‌ترین اثر طنزآمیز و هنرمندانهٔ او بشمار آمد که از تکامل آثـار دورهٔ کهولت او برخوردار بود. محضردار جوانی، پسر کدخدای قـریه‌ای کـوچك در آلمان، ناگهان اطلاع می‌یابد که برحسب وصیتنامهٔ یکی از مردم ثـروتمند قریه، وارث همهٔ ثروت او گشته است، درحالی که خانوادهٔ متوفی بکلی از ارث محروم مانده است، اما وصیتنامه دارای شرایطی است کـه اگر جـوان بـرطبق آن عمل نکند، بتدریج ارث خـود را از دست می‌دهد و البته جـوان شرایط را می‌پذیـرد. کتاب حوادثی را در بردارد که براثر ایـن شرایط پیش مـی‌آید. داستان بسیار رنگارنگ و سرشار از امـور غیر منتظر و عجیب است، آمیخته بـا ظـرافت بسیار در شیوهٔ نگارش. لوانا *Levana* (۱۸۰۷) از آخرین کتابهای دلپذیر ژان پول است دربـارهٔ تعلیم و تربیت و به این دلیل است که به لوانا، الههٔ رومی، حامی نوزادان تقدیم شده است. دراین کتاب نفوذ فراوان کتاب امیل *Émile* اثر ژان ژاك روسو دیـده می‌شود که ژان پول به سبب احترام فراوان به او، بـه نام مستعار خـود صورت فرانسوی داد. ژان پول نیز مـانند روسو معتقد بود کـه بشر در آغـاز نیك نهاد است، محیط زندگی و بدی تربیت است که او را فاسد می‌کند. نویسنده این اثـر

را نـوعی وصیتنامهٔ معنوی خـود می‌شمارد. ژان پول پس از سپری شدن دوران جوانی و خوشبختی، در سالهای آخر زندگی به راهی قـدم می‌گذارد کـه تسلیم او را در برابر همه چیز نشان می‌دهد و از نیکبختی در آن نشانه‌ای دیده نمی‌شود. در ۱۸۲۲ شاهد مرگ پسرش مـاکس Max می‌شود کـه همهٔ امیدش را بـه‌او بسته بود، بیماری چشم نیز او را به نـابینائی مطلق می‌کشاند و او کـه آن چنان بـه زندگی دل بسته بود، به ناچار از همه چیز دست می‌کشد. آخرین اثـر ژان پـول سلینا یا جاودانگی روح *Selina oder über die Unsterblichkeit der Seele* نـام دارد که نویسنده در آن کوشیده است تا پیروزی روشنائیهای درون را عرضه کند. این اثر پس از مرگ وی منتشر شد. ژان پول با انتشار کتاب دیباچه‌ای بر زیبائی‌شناسی *Vorschule der Ästhetik* در سه جلد از متفکـران و صاحبنظـران علـم زیبـائی‌شناسی معرفی گشت.

ژان پول از نویسندگـان پیشاهنگ رومانتیسم آلمان بشمار می‌آیـد و از استادان داستانهـای احساسی و عشقی و طنـزآمیز- طنزی کـه تنهـا نقابی خنـدان است بر چهـرهٔ غم‌انگیز بشرو بـر تضادهـای زندگـی. ژان پـول خوشبختی را یـا در آرامش روحهـای ساده می‌داند یـا در روحهـای والا بـه هنگام روبـرو شدن با اسرار و معمـاها و عدم ثبـات زندگی. این دو گروه قـهرمـان آثارش را تشکیل می‌دهند. شیـوهٔ نگارش او بـا آنکه غـالباً از استعـاره و کنایـه و صنـایع لفظی ثقیـل می‌شود، جاذبهٔ شاعرانهٔ خـود را حفظ می‌کند و بـا موسیقی کلام وتغزلی لطیف آمیخته است. هنـر او از خیالپروری و احساسی لطیف برخوردار است کـه در نظر عـده‌ای مظهر حساسیت مـردم آلمان بشمـار می‌آید. نفوذ ژان پـول بر رومانتیسم فرانسه قابل ملاحظه بود.

**ژاووروف، پژو** Javorov, Péju شاعر بلغاری (۱۸۷۷-۱۹۱۴) ژاووروف از زمان تولد سرنوشتی نامطلوب داشت، فقر خـانواده مانع شد کـه بتواند بـه‌طور منظم به تحصیلات خود ادامه دهد، پیوسته با ناکامی زیست و بـرای امرار معاش بـه کارهای موقت در کتابخانهٔ ملی، در اداره‌های گوناگون و در تئاتر صوفیه اشتغال ورزید ودر۱۹۰۲ درنهضت انقلابی مقدونیه شرکت‌کرد که الهام‌بخش موضوعهای میهنی و اجتماعی در شعـر وی گشت مـانند ترانـه‌های هایدوك *Hajduski pèsni*

که از زیباترین اشعار او بشمار می‌آید. ژاووروف بـه اتریش و سوئیس و فرانسه سفر کرد، خاصه در فرانسه به‌طور محسوس بروسعت معلومـات و فرهنگ و قدرت بینش خـود افزود و از ایـن سفر تمایل به سمبـولیسم را همراه بـرد و بعدها از درخشانترین شاعران این مکتب گشت. زندگی ژاووروف نه تنها از نظر مالی و بی ثباتی، بلکه از نظر پریشانی و شوریدگی روحی نیز حد و حصری نداشت، همه چیز برایش رنج می‌آفرید، پیوسته در آرزوهای ناممکن بسرمی‌برد، همواره با وحشت و تاریکی‌قرین می‌بود و زندگیش شتابی به سوی گرداب می‌نمود، دوبار به خودکشی دست زد که بار سوم در آن موفق گشت و توانست بـه تیره‌روزی خـود پـایـان دهد، در حالی که در ظلمت نابینائی که نتیجهٔ اولین اقدامش بـه خودکشی بـود، می‌زیست. وی حالتهای گوناگون خود را در اشعارش نمـودار ساخته است کـه زیباترین آنها در دیـوان در پس سایهٔ ابـرهـا *Podir Senkata na oblacite* (۱۹۱۰) فراهم آمد. ایـن دیـوان از چهار بخش تشکیل شده است: بـرگزیـدهٔ اشعار، شب زنده‌داری، چیزهـای مشهود و ملکه‌هـای شب. اولین بخش، برگزیدهٔ اشعار مربوط بـه دورهٔ جـوانـی و پیش از تمـایـل شاعـر بـه سمبـولیسم است و سرشار از خیالپروریهای سیاسی و آرزوهای میهن‌پرستانه و کمال مطلوب اجتماعی. پس از آن ژاووروف تحت نفوذ ادبیات فرانسوی مسائل سیاسی و اجتماعی را رها می‌کند و همهٔ راههای مبارزه و رنج و عصیان را می‌پیماید تا راهی بـه روشنی بیابد. در بخش دوم شب زنده‌داری شعری غنائی وجود دارد بـه نام دیـوار شیشه‌ای کـه در نظر شاعر چنین مـی‌نماید کـه دیواری از شیشه میان او و دنیای خـارج فـاصله انداخته است و وی اگرچه از میان این شیشه می‌تـواند آنچه را که دوست دارد ببیند، هرگز امکان دسترسی به آن را نمی‌یابد. عشق نیز در وجود شاعر به اندوه تغییر شکل می‌دهد، تنها عشق مادری است که میان غرقاب زندگی، ساحل نجاتی در نظرش تجلی می‌کند، اما در حقیقت مرگ است کـه خود را بـه عنوان پناهگاه واقعی به شاعـر می‌نمـایاند. این احساس بـر سراسر سومین بخش چیزهای مشهود منعکس است. چهارمین بخش از نظر ظاهر بکلی از سه‌بخش دیگر متمایز مـی‌شود و اشعاری حماسی ـ غنائی است که از موضوعهای عهد باستان و بعضی موضوعهای شهوی مایـه گرفته است مـانند: مسالینا *Messalina*، کلئوپاتر *Cléopâtra* و سافو *Sapho* که مجموعشان نام ملکه‌های شب را گرفته است.

**ژرومسکی**، رجوع شود به **زرومسکی**.

**ژورژ، اشتفان** George, Stefan شاعر آلمانی (۱۸۶۸ - ۱۹۳۳) خانوادهٔ پدری ژورژ از منطقهٔ لورن Lorraine بودند و آلمانی زبان. ژورژ استعداد خارق‌العاده‌ای در فراگرفتن زبان داشت. در جوانی با زبان و ادبیات اروپائی آشنا شد، کمتر کشوری بود که به آن سفر نکرد و با فرهنگش آشنائی نیافت. آثار ادبی هرکشور را به زبان اصلی می‌خواند و از این راه بروسعت فکر و قدرت اندیشه می‌افزود، خاصه در جوانی تحت نفوذ نیچه قرار گرفت. در پاریس به گروه شاعران سمبولیست پیوست و در محیط آنان ذهن و روح خود را بارور گرداند و نوشته‌های این دوره را در کتاب *الفبا Die Fibel* گردآورد، سپس در برلین اقامت گزید که در آن هنگام مرکز نویسندگان و شاعران ناتورالیست بود، اما وی به گروه دیگری پیوست که به هنر اشرافی تمایل داشتند و اندیشه‌هایشان را در مجلهٔ اوراقی برای هنر Blätter für die Kunst انتشار می‌دادند. ژورژ چنان با این مجله بستگی یافت که گوئی یکی از آثار اوست. در ۱۸۹۰ دیوان سرود *Hymnen* را انتشار داد که پرستش زیبائی در بیان و در صور ذهنی آن نمودار بود. ژورژ با آنکه به سمبولیسم فرانسه تمایل داشت و دراین اثر تحت‌تأثیر ورلن و مالارمه، شاعران فرانسوی، قرار گرفته بود، اولین نشانه‌های سبك شخصی و عناصری را که موجب نفوذ عمیق او در پیروانش می‌گشت، آشکار ساخت. دیوان زیارت *Pilgerfahrten* (۱۸۹۱) که در وین انتشار یافت، سرشار از اندوه و نگرانی بود. شاعر پس از تغزلی که در دیوان سرود بکاربرده بود، اولین‌بار در این اثر به واقعیت و تجربهٔ عینی نزدیك می‌شود، چنانکه گوئی زندگی انسان را پیوسته به‌مبارزه با درهای بسته می‌کشاند. در ۱۸۹۲ دیوان کوچك آلگابال *Algabal* را منتشر کرد. آلگابال دراین دیوان خود شاعر یعنی فردی استثنائی است که با وجود آنکه میان چیزهای باشکوه یا نفرت‌انگیز بسرمی‌برد، در ورای عالم خلقت جای دارد. این دیوانها که تضاد هنر و زندگی را آشکار می‌سازد، به‌سبب سنگینی کلام و اندیشه‌های عمیق برای مردم غیر قابل درك بود و چندان مورد استقبال قرار نگرفت. دیوان بعد به نام *اشعار روستائی... افسانه‌ها و نغمه‌ها و باغهای معلق Die Bücher der Hirten ...Der Sagen und Sänger und der hängenden Gärten*

(۱۸۹۵)، به سبب ظرافت خیال و اساطیر و افسانه‌ها و خوشاهنگی، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. ژورژ دراین اشعار مبانی نظر خود را دربارهٔ «هنر بـرای هنر» استوار ساخت و از شعر اخلاقی گسست. در دیوان سال «روح *Das Jahr der Seele* (۱۸۹۷) کمال مطلوب شاعر از نظر زیبائی هنر توسعه می‌یابد و به ادراك عمیق انسانی می‌رسد. دیوان شامل اشعاری است، نمودار سالهای غم‌انگیز و دوره‌ای که شاعر از زندگی کاملاً بشری دست می‌کشد تا خود را وقف رسالت شاعـرانه کند. از این دوره است که اولین نشانه‌های عالم ماوراءالطبیعه در دنیای شاعری ژورژ پدیدار می‌گردد، اما احساس دوگانگی که هنوز روح او را آزار می‌دهد، در فرش زندگی *Der Teppich des Lebens* (۱۹۰۰) به راه‌حلی دست مـی‌یـابد. ایـن کتاب شامل سه قسمت است، هریك دارای بیست و چهار منظومه کـه راه تـازهٔ ژورژ را نشان می‌دهد. لحن مذهبی که دراین اثر بکار رفته بود، پیروان شاعر را سخت تحت‌تأثیر قرار داد و آن را انقلابی ادبی خواندند، در حالی کـه به سبب دور از ذهن بـودن، مـورد اعتراض عامـهٔ مردم قـرار گرفت. در هفتمین حلقه *Der siebente Ring* (۱۹۰۷) اندیشه‌های شاعرانه برزمینهٔ عرفان قرار گرفته است. دیـوان ستارهٔ اتحاد *Der Stern des Bundes* در آغـاز جنگ اول در سه‌بخش منتشر شد، هربخش شامل سی شعر غنائی و بـاشکوه. شاعر دراین دیـوان لحن صاحب کرامت و اعجاز را به خود می‌گیرد و از زبان خرد الهام یافته، ویرانی این عالم اهـریمنی را اعلام می‌دارد. آخـریـن نغمه‌هـای ژورژ بـه نـام حکومت تـازه *Das neue Reich* (۱۹۱۴-۱۹۲۸) تجـلـی تـازه‌ای از روح را نشان داده است. اشتفان ژورژ مترجمی خستگی‌ناپذیر است کـه جز آثار شاعرانـه، ترجمه‌هـائـی گرانبها از آثارشاعران بزرگ مانند ورلن، مالارمه، سوینبرن، دانونتسیو، بودلر و شکسپیر بعمل آورده و نفوذ کمـدی الهی اثر دانته در دیوانش به نام هفتمین حلقـه آشکار است. آثـار منثور ژورژ در مجموعه‌ای به نـام «روزهـا و اشاره‌ها *Tage und Taten* در ۱۹۰۳ منتشر شد. از آثـار دیگر ژورژ سه جلد منتخبات شعر آلمانی *Deutsche Dichtung* است. ژورژ همهٔ زنـدگی را وقف هنر و پیام شاعـری کرد، زندگیش تا دم مرگ در هاله‌ای از راز پوشیده بـود کـه بـرای معاصرانش صورت افسانه‌ای یافت. ژورژ شاعری تارك دنیا بشمار می‌آید و آثـار انـزوا و تضاد هنر و زنـدگی در سراسر اشعارش نمایان است. عـدهٔ بسیـاری از جـوانان

گرداگرد ژورژ فراهم آمدند، در راه او گام برداشتند و در نو گرداندن روح ادبیات و تاریخ با وی هماهنگی کردند. ژورژ نه تنها در شعر آلمانی تأثیری پایدار داشت، بلکه مانند بنیانگذار مکتب تفکر و اندیشه در زندگی معنوی آلمان نفوذی عمیق برجای گذارد. از همه مهمتر ژورژ مصلح حقیقی زبان کشورش بود که رو به فساد می‌رفت.

**ژوکوفسکی، واسیلی اندریویچ** Zhukovskiy ,Vasiliy Andreyevich شاعر روسی (۱۷۸۳-۱۸۵۲) ژوکوفسکی فرزند نامشروع ملاکی ثروتمند و دختر خدمتکاری ترك بود و تحت سرپرستی پدر خوانده‌اش که مردی از طبقهٔ اشراف بود، قرار گرفت. پدر خوانده نام خانوادگی خود را به او داد و در ۱۷۹۶ او را به شبانروزی دانشگاه مسکو سپرد که سازمانی خاص نجیب‌زادگان بود. در آنجا بود که ژوکوفسکی اولین اشعار را سرود. در ۱۸۰۱ مدرسه را ترك کرد و پس از چندی اشتغال به کار اداری، نزد مادر رفت و به نوشتن داستانهای کوتاه و مقامه‌های تاریخی و سرودن شعر پرداخت و منظومهٔ گودستان دوستا *Sel'skoe Kladbishche* را در ۱۸۰۲ انتشار داد. در ۱۸۰۷ به مسکو بازگشت و از ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۰ مدیریت مجلهٔ پیك اروپا Vêstnik Evropy را برعهده گرفت و در آن ترجمه‌های فراوانی از ادبیات جدید آلمان، انگلستان و فرانسه منتشر کرد. ژوکوفسکی به هنگام جنگ ناپلئون (۱۸۱۲)، در سپاه مسکو شرکت کرد، رشادت بسیار از خود نشان داد و به مقام فرماندهی رسید و از جنگ در سرودن منظومه‌های پرشور میهنی الهام گرفت که در سراسر روسیه و نزد عامهٔ مردم محبوبیت فراوان یافت، ازآن جمله‌است منظومهٔ به‌هبر فاتحان *Vozhdyu Pobéditelei* (۱۸۱۲)، آواز خوان در اردوی جنگجویان روسی *Pévéc v Stanè Russkikh Voïnov* (۱۸۱۲)، و آواز خوان کرملین *Pévéc v Kremlé* (۱۸۱۶). پس‌از برقراری صلح ژوکوفسکی به‌سمت استادی ادبیات آلکساندرا فیودوروونا Alexandra Féodorovna، ملکهٔ آینده برگزیده شد و برای او یك جلد دستور زبان روسی به زبان فرانسوی تألیف کرد که در ۱۸۱۸ در ده نسخه بچاپ رسید. در زمان سلطنت نیکولای‌اول (۱۸۲۶) تعلیم و تربیت آلکساندر دوم، ولیعهد به او سپرده شد که افکار بشر دوستانه‌اش برشاهزاده تأثیر فراوان برجای گذاشت. ژوکوفسکی همراه شاگرد

خود در داخل و خارج روسیه سفرهای بسیار انجام داد و پس‌از فراغت از شغل، در ۱۸۴۱ در دوسلدورف Düsseldorf ازدواج کرد و از آن پس در آلمان مقیم شد. از کارهای مهم ژوکوفسکی ترجمه‌های اوست. پوشکین ژوکوفسکی را «نابغهٔ ترجمه» خوانده، زیرا در ترجمه‌های اشعار شاعران نامدار به صورت شعر غالباً وزن زبان اصلی را حفظ‌کرده است. ژوکوفسکی آثاری را برای ترجمه برمی‌گزید که با حال روحی و فکری او کاملاً متناسب بود، مانند آثاری از بایرون، والتر اسکات، گوته و شیلّر، خاصه از بورگر Bürger، شاعر آلمانی که قصیدهٔ سوتلانا *Svetlana* را از قصیدهٔ این شاعر به نام لنوره *Lenore* در ۱۸۱۱ اقتباس کرده و به این اثر کاملاً رومانتیك رنگ روسی و محلی بخشیده است. قهرمان این منظومه، سوتلانا، در ادبیات روسی به عنوان زن کمال مطلوب جاودان ماند. ژوکوفسکی با این ترجمه‌ها، ادبیات جدید اروپائی را به نویسندگان جوان روسیه شناساند. از ترجمه‌های معروف او ترجمهٔ **اودیسه** و **ائنید** است که به علت نابینا شدن شاعر ناتمام ماند. وی در آلمان درگذشت و جسدش به سن‌پترزبورگ منتقل شد. ژوکوفسکی نوع تازه‌ای از بالاد* Ballade را در ادبیات روسی وارد کرد. اشعار او به سبب توجه خاص به فنون شعری، از ارزش بسیار برخوردار است. رعایت اوزان عروضی و قوافی وبندها به‌طورکامل شعر را ازگذشته لطیف‌تر و با موضوع هماهنگ‌تر ساخته و راه را برای پوشکین و شاعران بزرگ غنائی قرن نوزدهم روسیه گشوده است. ژوکوفسکی دربارهٔ آثار خود می‌گوید: «آثار من همه از آثار دیگران مایه گرفته، با وجود این همه‌اش از خود من است.»
ژوکوفسکی را «پدر رومانتیسم روسیه» خوانده‌اند.

**ژید، آندره** Gide, André نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۶۹ - ۱۹۵۱) ژید در پاریس زاده شد، پدرش از خانواده‌های پروتستان جنوب فرانسه و مادرش از خانواده‌های کاتولیك اهل نورماندی بود. ژید کودکی را در محیطی خشك و غم‌انگیز که تعصب و اختلافات مذهبی برآن حکمفرما بود، گذراند. پس‌از مرگ پدر تحت سرپرستی مادر مقتدر خود پرورش یافت، تحصیلات نامرتبی انجام داد، شاگردی آرام و خاموش بود، چنانکه از طرف معلمان خود به کودنی منسوب می‌گشت. در واقع ژید جوانی درون‌گرا بود. بیست سالگی ژید مصادف با دورهٔ سمبولیسم

در ادبیات بود و او که به مطالعات وسیعی در قلمرو ادب دست یافته بود، در مجله‌های کوچك مدرسه مقاله‌هائی انتشار می‌داد. دراین زمان با پیر لوئی، پول والری و مالارمه آشنا شد و کار ادبی را از ۱۸۹۱ آغاز کرد. آثار ژید را به سه‌دوره می‌توان تقسیم کرد. دورهٔ اول آثار جوانی است که تحت‌تأثیر مکتب سمبولیسم قرار داشت واولین آن دفترهای آندره والتر *Les Cahiers d'André Walter* که بدون ذکر نام نویسنده در ۱۸۹۱ انتشار یافت، سرگذشت جوانی است که به سبب غنای معنوی و عجز از تسلط برخویش، زیر بار هیجانها و اضطرابها خرد شده است. مجموعه شامل نثری شاعرانه و تحلیل دقیق از «خویشتن خویش» است. این اثر عشق معنوی ژید را به دختر عمویش نشان می‌دهد که با او ازدواج کرد و به‌سبب ناتوانی جنسیش ازدواجی ناکام بشمار آمد. ژید این اثر و اثر دیگر خود به نام اشعار آندره والتر *Poésies d'André Walter* را به‌پول خود بچاپ رساند. اشعار آندره والتر نیز بیانی در شیوهٔ سمبولیسم داشت. اثر دیگر ژید در مکتب سمبولیسم، رسالهٔ نارسیس *Le Traité du Narcisse* به‌نام نویسنده در ۱۸۹۱ منتشر شد و به پول والری که ژید با او بحثی طولانی داشته، تقدیم گردیده است. رسالهٔ نارسیس اندیشه‌های ژید را دربارهٔ هنر و عالم واقعی که به وسیلهٔ مکتب سمبولیسم، خاصه مالارمه عرضه شده بود، بیان می‌کند. ژید دراین اثر استعاری چون نارسیس که عاشق چهرهٔ خود گشت و برای دست یافتن به آن در آب چشمه فرو رفت، به عالم مطلق اندیشه می‌نگرد و می‌کوشد که به کنه ذات خویش دست یابد، اما امواج مانع می‌شود که او خود را از محو شدن نجات بخشد، پس با نگرانی پیوسته در جستجوی حقیقت ذات خویش بسرمی‌برد و همین نکته موضوع اصلی همهٔ آثار ژید می‌گردد که به هشتاد اثر می‌رسد. ژید در ۱۸۹۳ دچار بحرانهای روحی می‌گردد و برای گریز از محیط خشك مذهبی خانواده، به بهانهٔ ضعف مزاج به الجزایر سفر می‌کند. دراین سفر بیمار می‌شود و پس از بهبود، در دورهٔ نقاهت به شور و هیجانی طبیعی دست می‌یابد و آثاری تحت تأثیر سمبولیسم منتشر می‌کند، از آن جمله است تجربهٔ عاشقانه *La Tentative amoureuse* (۱۸۹۳) شامل داستان عشق بسیار طبیعی و کامل زن و مرد جوانی که بی‌هیچگونه حادثه موجب خشنودی طرفین است، اما بتدریج شعلهٔ هوس خاکستر می‌شود. ژید در این داستان بسیار ساده که بر

زمینهٔ وصف طبیعت و چشم‌اندازهای زیبا قرارگرفته و با شیوه‌ای بسیار لطیف و دقیق نوشته شده، عشق و هوس را خالی از هرنوع هدف می‌داند که فی‌نفسه قابل دوام نیست. در همین سال ژید کتاب سفر اوردین *Le Voyage d' Urien* را منتشر کرد که نقل سفری خیالی و افسانه‌ای است و هرقطعه از مناظر واقعی و عینی و حوادث و ماجراهای آن تمثیلی از یکی از نماهای زندگی معنوی و اخلاقی است. آثار دورهٔ دوم ژید شامل کتابهائی است که میان سالهای ۱۸۹۶و۱۹۱۴ نوشته شده است، دراین دوره تغییر و تحولی آشکار در روحیهٔ ژید پدید آمد، ژید متوجه شد که انحراف جنسی یافته است، از این احساس ابتدا مشوش گشت، اما بزودی خود را از تشویش رهانید و معتقد شد که هماهنگی روح و جسم وقتی امکان پذیر است که هردو از لذت واقعی برخوردار شوند و آزادانه در جستجوی ارضای خود برآیند، پس رنگ تیرهٔ سمبولیسم در آثار ژید جای خود را بـه شیفتگی و علاقهٔ سوزان به زندگی داد. آثار این دوره که تحول ژید را نشان می‌دهد، عبارت است از مردابها *Paludes* (۱۸۹۵)، انتقادی سخت از محیط اجتماعی پاریس و فهرستی طنزآمیز از گذشتهٔ منحط آن. قهرمان اصلی‌کتاب که نشانه‌هائی از شخصیت ژید در بردارد، نویسندهٔ رنجوری است که در خانه‌ای دور افتاده انزوا اختیار کرده و در کنار استخر خانه به رؤیاهائی بیمارانه تسلیم می‌شود و در یادداشتهای روزانه از خود سخن می‌گوید و بتدریج از زندگی یکنواخت و کسالت‌بار ملول می‌گردد. شیوهٔ نگارش ژید دراین اثر از قدرت نـویسندگی او در آینده خبر می‌دهد. کتاب دیگری که نشانهٔ بارز تحول روحی و اخلاقی ژید، پس‌از بهبود و تقویت نیروی جسمانی است مائده‌های زمینی *Les Nourritures terrestres* (۱۸۹۷) نام دارد کـه بیشك معروفترین اثر ژید بشمار می‌آید. بنابر گفتهٔ خود نویسنده در دیباچهٔ چاپی که از این کتاب در ۱۹۲۷ بعمل آمد، این اثر سالها بـا بی‌اعتنائی مـردم روبرو گشت، اما پس‌از آن تأثیر خارق‌العاده و مداومی برجوانان روشنفکر باقی گذارد. مائده‌های زمینی اثری ارشادی است و قهرمان اصلی آن خود ژید است، اگرچه بظاهر قالبی شاعرانه و موزون دارد و به متون شرقی نزدیك است. از آثار دیگر ژید دراین دوره نیز می‌توان پی‌برد که او شخصیت خود را دراین اثر خیال‌انگیز جای داده و همین امر به کتاب ارزش فراوان بخشیده است. مائده‌های زمینی به طور غیر مستقیم اعتراضی است به همهٔ موازین اخلاقی و اجتماعی و مذهبی. ژید

به قهرمان کتاب اندرز می‌دهدکه دم را غنیمت شمارد و از زیبائیهای هرلحظه بهره برگیرد و از عوامل مهم و پیچیده‌ای‌که از شکفتگی و بروز شخصیت او جلوگیری می‌کند، خود را رها سازد. در واقع کامرانی دراین کتاب جهشی است در جستجوی تعادل روحی و ذات خویش. اما ژید در کتاب **شاؤل** *Saül* (۱۹۰۳) ایـن نکته را آشکار می‌سازد کـه در هرحال برای آدمی اسارتهائی وجود دارد و اگرچه بظاهر آزاد بـاشد، در بـاطـن اسیـر تمـایلات خـویش است و در **پـرومتهٔ مست زنجیر** *Le Prométhé mal enchainé* (۱۸۹۹)، در قالب داستان اساطیری، وجـدان آدمی و ندامتهای او را بیش از قیود اجتماعـی سد راه آزادی می‌داند. قهرمـان کتاب **مخالف اخلاق** *L'Immoraliste* (۱۹۰۲) جـوانی است کـه در محیط بسیـار خشك مذهبی پرورش یافته و زندانی قیود اخلاقی خانوادهٔ خویش گشته است و بـراثـر ابتلای به بیماری به افریقا سفر می‌کند و پس از بازیافتن سلامت شوق زندگی در او پدیدار می‌گردد و هیچ امکانی را برای رهائی از قیود اجتماعـی و اخلاقـی از دست نمی‌دهد، بـه انحراف جنسی مبتلا مـی‌شود و هـرآن بـرلاقیدی خـویش می‌افزاید. کتاب پیروزی عظیمی بدست آورد و اولین‌بـار صفا و پـاکیزگی شیوهٔ کـلاسیك ژیـد را بـه اثبـات رسانـد. کـتـاب **آمینـتـا** *Amintas* (۱۹۰۶) بیان احساس نـویسنده از سفر الجـزایـر است. نمایشنامـهٔ بـازگشت فـرزند **ولگـرد** *Le Retour de L' enfant prodigue* نیز گریز از قیود اخلاقی و اجتماعی را نشان می‌دهد و شاهکاری از اثر نمایشی است. از وقـایع مهم سال ۱۹۰۹ تـأسیس **نودل دوفرانس** *Nouvelle Revue Française* (مجلهٔ نوین فرانسوی) به وسیلهٔ ژید است که در سال اول‌انتشار، اثر او به نام **در تنگ** *La Porte étroite* در آن بچاپ رسید. این اثر امتناع دختری را در تسلیم به عشق وعواطف نشان می‌دهدکه ناشی از معتقدات خشك مذهبی و تمایل او به پارسائی است و ژید در آن افراط غیر طبیعی بشر را در رعایت موازین مذهبی و اخلاقی محکوم می‌کند. **در تنگ** نیز مانند بیشتر آثار ژید جنبهٔ سرگذشت شخصی دارد و موضوع افسانه‌ای آن در محیط نوجوانی خود او می‌گذرد. شیوهٔ نگارش این اثر از نظر پاکیزگی و فصاحت بینظیر است و درشمار بهترین و کاملترین آثار ژید قـرار دارد. **زیرزمینهای واتیکان** *Les Caves du Vatican* (۱۹۱۴) شامل حوادثی است که قهرمان آن با همهٔ قیود اخلاقی قطع رابطه کرده و در وضع خطرناکی بسرمی‌برد و بی‌جهت مرتکب قتل می‌شود. این داستان بـا

لحن مسخره‌آمیز ناتوانی بشر را در اطاعت از قوانین نشان می‌دهد. کتاب **زیرزمینهای واتیکان** موجب قطع رابطهٔ ژید با دوستان کاتولیك گشت. ژید با آنکه نزدیك به سی‌سال بود که آثار خود را منتشر می‌کرد و با وجود همکاری با مجله‌های گوناگون و بنیانگذاری نوول «ونوفرانس» هنوز از نظر عامهٔ مردم ناشناخته مانده بود و شهرت خود را در دورهٔ سوم نویسندگی و پس‌از جنگ جهانی اول بدست آورد. دورهٔ سوم در آثار ژید از ۱۹۱۸ آغاز شد. دراین دوره یکی از معروفترین شخصیتهای ادبی گشت، آثارش خوانندهٔ فراوان یافت و مورد بحث قرار گرفت و در زمینهٔ اخلاق و زیبائی شناسی نفوذ بسیار بدست آورد. شاهکار این دوره، آهنگ روستائی *La Symphonie pastorale* (۱۹۱۹) است، داستان عشقی آمیخته با تیره‌روزی و رومانی واقعی که کمال هنر نویسندگی را در بردارد. این اثر با پیروزی فراوان روبرو گشت، اما از نظر نویسندگان سمبولیست محکوم شد، زیرا در آن نشانه‌هائی از سبك رومان‌نویسی داستایفسکی مشاهده کردند. ژید از آثار داستایفسکی آموخته بود که رومان علاوه برساختمان و ترکیب و داستانپردازی استادانه، می‌تواند صور ذهنی و مطالب گوناگون و پرتحرکی از زندگی درونی و احساسی و معنوی را منعکس سازد. کوشش ژید در خلق رومان با فنون بدیع که قهرمانان آن حتی برخود نویسنده تسلط می‌یابند، منجر به انتشار **سکه‌سازان** *Les Faux-Monnayeurs* در ۱۹۲۵ گشت. ژید دراین اثر از اعمال و رفتار گروهی از جوانان دانشجو پرده برمی‌دارد و نقطه‌نظرهای گوناگونی را از جامعهٔ پس‌از جنگ در آن وارد می‌کند. این اثر که تا حدی جنبهٔ اعترافات شخصی داشت، پیروزی تازه‌ای برای ژید به همراه آورد. **اگر دانه نمیرد** *Si le Grain ne Meurt* خاطرات ژید را از دوران کودکی تا ۱۸۹۶ منعکس می‌کند، ژید دراین اثر محیط خانوادگی را وصف می‌کند، خاصه بر اختلافاتی که اصولاً میان پدر و مادرش وجود داشت، تکیه می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه اقامتهای طولانی در دو شهر مختلف و میان خویشاوندان بیشمار دور و نزدیك پدری و مادری براو تأثیر مضاعف برجای گذارده و بعدها موجب پیدایش تناقضهای فکری و هنریش گشته است. نمایشنامهٔ **اودیپ** *Oedipe* در سه پرده در ۱۹۳۲ برصحنه آمد که مبارزهٔ میان آزادی فردی و تسلیم در برابر قدرتهای مذهبی را نشان می‌دهد. دراین دوره توجه به دیگران و بیرون آمدن

از مسائل شخصی و یافتن احساس اجتماعی که در دوران جنگ ظهور کرده بود، برژید نیز غلبه یافت. در ۱۹۲۶ به افریقا سفر کرد و دو اثر به نامهای سفر به‌کونگو *Le Voyage au Congo* و بازگشت از چاد *Le Retour de Tchad* را به‌همراه آورد ـ در واقع ادعانامه‌ای برضد استعمارگری فرانسه در افریقا که موجب تشکیل کمیسیون تحقیق دراین‌باره شد. دراین دو اثر فکر اصلاح طلبانهٔ فردی به اصلاح‌طلبی اجتماعی منتهی می‌گردد که بیدارکنندهٔ فکر آزادی در بشر است. ژید از ۱۹۳۰ طرفداری خود را از حکومت، بدون رعایت مذهب، طبقهٔ اجتماعی و خانواده، در خلال اوراق یادداشتها *Pages de journal* اعلام و از کمونیسم حمایت می‌کند، اما سفر به مسکو حرارت او را فرو می‌نشاند. پس سرخوردگی خود را در کتاب بازگشت از شوروی *Retour de L'U. R. S. S.* و تجدید نظر در کتاب بازگشت من از شوروی *Retouches à Mon Retour de L' U. R. S. S.* در ۱۹۳۷ بیان می‌کند. ژید در ۱۹۴۲ به تونس رفت و پس‌از بازگشت به پاریس کتاب تزه *Thésée* را انتشار داد که نوعی وصیتنامهٔ ادبی یا لااقل نتیجهٔ قاطع همهٔ اندیشه‌های اخلاقی اوست. دیگرترجمه‌ای است از **هملت** اثر شکسپیر و اقتباسی از محاکمه اثر کافکا. ژید هرگز از جستجوی آزادی اخلاقی و اجتماعی و رهائی از قیود و بند مذهب و سنت دست نکشید و از پیروزی جستن بر ریاکاری باز نایستاد. ژید استاد نثر فصیح است و از این جهت نیز از نفوذی عظیم برخوردار بوده و به قول اندره مالرو، نویسندهٔ مهم نسلی گشته که میان ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۵ زندگی معنوی و احساسی خاص داشته‌اند. ژید همچنین از منتقدان بزرگ ادبی بشمار می‌آید. یادداشتهای خصوصی *Journal* ژید نمودار صداقت وی در بیان مشروح زندگی اوست. مکاتبات او با کلودل در ۱۹۴۹ انتشار یافت. آندره ژید در ۱۹۴۷ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد.

ترجمهٔ به فارسی: آهنگ روستائی ـ ایزابل ـ بازگشت از شوروی ـ پرومتهٔ سست زنجیر ـ پسر گمشده ـ تزه ـ درتنگ ـ رذل ـ سرشت‌زنان ـ سکه‌سازان ـ مائده‌های زمینی ـ مکتب زنان ـ خاطراتی از اسکار وایلد ـ درخت سیزدهم ـ اندرزها به نویسنده‌ای جوان.

**ژیرودو، ژان** Giraudoux, Jean داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۸۲ ـ ۱۹۴۴) پدر ژیرودو کارمند ادارهٔ راهسازی بود و او تحصیلات دبیرستانی را

با کمك خرج تحصیلی در دبیرستان شاتورو Châteauroux و سپس در پاریس با پیروزی انجام داد، به دانشسرای عالی وارد شد و در زبان و فرهنگ آلمانی آموزشی عمیق یافت که آن را با اقامتی در آلمان کامل کرد، سپس در ۱۹۰۶ به امریکا رفت و در دانشگاه هاروارد با سمت استادیاری به تدریس پرداخت و پس از یك سال به پاریس بازگشت. ابتدا منشی مدیر مجلهٔ ماتن Matin (صبح) گشت، سپس ستون ادبی آن را برعهده گرفت و قصه‌هائی از خود در آن منتشر ساخت. در ۱۹۱۰ پس‌از گذراندن امتحان ورودی به وزارت امور خارجه وارد شد. ژیرودو کار نویسندگی را با انتشار شهرستانیها *Provinciales* در ۱۹۰۹ آغاز کرد که مجموعه‌ای بود از داستانهای کوتاه و قصه یا شرح اعمال و وقایع خانوادگی. ژان ژیرودو دراین اثر که محیط آرام زادگاه او را منعکس می‌کند و خاطراتی از دورهٔ کودکی و جوانیش را در بردارد، بیشتر به شعر و شاعری نزدیك می‌شود تا به رومان‌نویسی، وصف طبیعت و عالم خارج را به دنیای شاعرانه تبدیل می‌کند، اساطیر و استعاره را بکار می‌گیرد و درعین حال نسبت به‌کوچکترین ارتعاشات محیط و ضرورتهای زندگی عادی و جاری شهرستان حساسیت و توجه خاص نشان می‌دهد. مجموعهٔ شهرستانیها اعتباری ناگهانی برای ژیرودو میان اهل ادب بوجود آورد. ژیرودو در ۱۹۱۴ در جنگ شرکت کرد، یك‌بار در آلزاس و باردیگر در داردانل مجروح گشت. پس از جنگ به مأموریتهای سیاسی رفت و مدتی در پرتغال و چندی در امریکا بسربرد. در ۱۹۱۸ ازدواج کرد و مدتی در پاریس اقامت گزید. ژیرودو در کنار مشاغل سیاسی و اداری همچنان به خلق آثار ادبی پرداخت و بر خوانندگان و طرفداران خود افزود، خاصه به وسیلهٔ قصه‌هائی که دربارهٔ جنگ انتشار داد مانند خواندنیها برای یك سایه *Lectures pour une ombre* (۱۹۱۷) که در میان آثار مربوط به جنگ جهانی اول مقام ممتازی بدست آورد، زیرا هیچگونه شباهتی به این قبیل آثار نداشت، نه نفرت از جنگ در آن دیده می‌شد و نه افراط در میهن‌پرستی. ژیرودو در جنگ نیز ژیرودو باقی ماند با همان لحن‌طنزآمیز و با همان توجه به وصف دقیق حالتها که در سایر آثارش دیده می‌شد. گوئی ژیرودوی جنگجو در برابر وقایع جنگ غیر قابل نفوذ مانده، درون خود را از هرنوع هیجان و آشفتگی حفظ کرده و نوعی ظرافت طبع و بی‌اعتنائی اشرافی را دراین اثر بکار برده است، تا حدی که

همهٔ حوادث عینی و غم‌انگیز را به شیوه‌ای عادی نقل کرده و هرگز مطابق معمول جنگجویان را به مقام نیمه‌خدائی نرسانده است. جنگ برای ژیرودو سیر و سیاحتی است سرشار ازچیزهای شگفت‌انگیز و مکاشفه‌ای. اثر دیگر ژیرودو که از جنگ مایه گرفته **کلیوی پرستیدنی** *Adorable Clio* (۱۹۲۰) است که آن نیز اثری بسیار بدیع و جالب توجه بشمار آمد. توصیفهای کاملاً خاص و بیان احساسهای فردی و آمیختن آنها با خیال‌انگیزی شاعرانه، به جنگ محیطی تازه می‌بخشد که درعین حال بسیار دردناك است. ژیرودو در انتخاب کلمه نیز سلیقهٔ خاص بکار برده است. خود او می‌گوید: «حالت خطابی کلمه وجود مرا برمی‌انگیزد، چنانکه بارها شده است که روی سخنم با درختی یا عابری یا شهری می‌شود.» دراین اثر قطعه‌هائی وجود دارد که سرودی است به نثر دربارهٔ شادیها و رنجهای زندگی و دوستیها و رفاقتهائی که در زمان جنگ میان جوانان پدید می‌آید. نویسنده در بخش **خداحافظ جنگ** تأثر و تأسف خود را از مشاهدهٔ قطع همهٔ رشته‌ها که قبلاً پایدار می‌نمود، نشان می‌دهد، همچنین نگرانی مبهم خود را در برابر صلحی ابراز می‌دارد که دیگر به جنگجویان نیاز ندارد. جز آثار مربوط به‌جنگ، ژیرودو در ۱۹۱۸ **سیمون حساس** *Simon le Pathétique* را انتشار داد که نمی‌توان به آن عنوان رومان داد، بلکه وصف جریان مداومی است که بر موضوع جوانی و عشق قرار دارد، سیمون، قهرمان کتاب از کودکی، از مدرسه، معلمان و یاران تحصیلی سخن می‌گوید تا زمان جوانی و عشقهای ناشناخته و همهٔ زیر و بمهای آن‌که ژیرودو با قلمی شاعرانه و درخشان نقل کرده است. اما اولین اثر بدیع و ممتاز نویسنده که می‌توان نام رومان برآن اطلاق کرد **سوزان و اقیانوس آرام** *Suzanne et le Pacifique* (۱۹۱۸) است که ژیرودو در آن کوشیده است اولین‌بار بینش خاص خود را از عالم هستی به صورت داستان بیان کند، قهرمان کتاب، سوزان، شهر خود را برای گردش به دور دنیا ترك می‌کند، اما در جریان غرق کشتی به جزیره‌ای متروك می‌افتد. سوزان دراین جزیره قصد ندارد که زندگی شبیه به زندگی متمدن و عملی برای خود بسازد، بعکس از تنهائی استفاده می‌کند تا دنیائی خیال‌انگیز و رؤیائی در اطراف خود بوجود آورد و او که برای کشف دنیا براه افتاده بود، اکنون به کشف دنیای درون خویش بپردازد. این اثر رنگی غیرقابل تقلید برخودگرفته است. رومان **ژیگفرید و لیموژن**

*Siegfried et le Limousin* (۱۹۲۲) پیروزی درخشانی بدست آورد و بـه دریـافت جایزهٔ بالزاك نایل آمد. این اثر رنگی سیاسی و انسانی داشت و دربـارهٔ تـوافق میان آلمان و فرانسه و فرهنگ و تمدن آنها بـود. رومـان بـلّا *Bella* (۱۹۲۶) دارای موضوع مؤثر و عاشقانه است که در آن دو دلداده از دو خانـوادهٔ رقیب در عالم سیاست، در ازدواج خود با مخالفت و سماجت خانواده‌های خویش روبرو می‌شوند. نویسنده در خلال این داستان هجو گویائی از سیاست زمان خود بعمل آورده بود که پیروزیش با جار و جنجال همراه گشت. ژیرودو کـه داستان‌نویس و قصه‌پردازی بدیع شناخته شده بود، ناگهان بـه نمایشنامه‌نویسی پـرداخت و در این کار پیروزی فراوان و مداوم بدست آورد. طنز نـویسی و رنگ شاعـرانـه و خیال‌انگیزی که در داستانهای او بکار برده شده بود، همچنان به قالب نمایشنامه و مکالمه درآمد. بزرگترین شایستگی ژیـرودو در آن است کـه میان ضرورتهای صحنه و جاذبهٔ سبك و لطف قریحه تلفیقی پدید آورد. عـامهٔ مـردم پس‌از سنگینی بعضی نمایشنامه‌های آموزشی یا خلاً بعضی دیگر، اکنون به‌طور کامل مزهٔ شعر لطیف و خیال‌انگیز را در بیان نمـایشی و مـکالمه‌هـا و همچنین مـوضوعها مـی چشیدند و درعین حال با مسائلی جدی روبرو می شدند که خالی از هرنوع سنگینی کلام بود. از آن پس ژیرودو پیاپی نمایشنامه‌های تـازه برصحنه آورد که همه با پیروزی همراه گشت و از معروفتریـن آنها ایـن آثـار است: ذیگفریـد *Siegfried* (۱۹۲۸)، اقتباسی از رومان او به همین نام، آمفی تریون *Amphitryon* (۱۹۲۹)، انترمتزو *Intermezzo* (۱۹۳۳)، اوندین *Ondine* (۱۹۳۹)، ژودیت *Judith* (۱۹۳۱)، جنگ تروا هـرگز واقـع نمی‌شود *La Guerre de Troie n'aura pas lieu* (۱۹۳۵)، سدوم و عموره *Sodome et Gomorrhe* (۱۹۴۳) و دونمایشنامه کـه پس‌از مرگ وی برصحنه آمد به نام ژن دیوانهٔ شایو *La Folle de Chaillot* (۱۹۴۵) و بـرای لوکرس *Pour Lucrèce* (۱۹۵۳).

ژان ژیـرودو مـرد بـزرگ تئـاتر پاریس در دههٔ سی شناخته شد، وی همچنین رسالـه‌ها و نقدها و نوشته‌های گوناگون در مطالب سیاسی و ادبـی انتشار داد. در آثـار ژیرودو، اشخاص، صفات و حـالات آنان بیشتر به دنیای افسانه‌هـای خیـال‌انگیز پریـان و اساطیر تعلق دارد کـه در عین حـال بـه عالم بشری نیز بستگی می‌یـابد. ژیرودو تصویر اجتماع یـا وصف نکته‌هـای اخلاقـی و روحی

را چنانکه رایج است، تحقیر می‌کند، نمایشنامه‌هایش مـافوق خصوصیتهای فردی است و بدین‌طریق او در پی فضیلت اساطیری یا مـذهبی تئاتر است. طرح آثار او ما را از حـوادث روزانهٔ زندگی جدا می‌کند و بـا شکوه تمام در بـرابر سرنوشت آدمی قرار می‌دهد.

# س

**ساد، دو ناسین (مارکی‌دو)** Sade, Donatien (Marquis de) رومان‌نویس فرانسوی (۱۷۴۰-۱۸۱۴) ساد در خانوادهٔ ملاك و از پدری سیاستمدار در پاریس زاده شد، کودکی را در املاك خانوادگی گذراند و زیر نظر عمویش آبه دوساد، مورخ معروف،تربیت یافت. در ۱۷۵۰ به پاریس بازگشت و در کالج مذهبی فرقهٔ یسوعیان تحصیلاتی جدی انجام داد. در ۱۷۵۵ به ارتش وارد شد و پس‌از یك سال با درجهٔ ستوان دومی در هنگ پیاده نظام شاه بخدمت پرداخت، سپس با درجهٔ سرهنگی به سواره نظام پیوست و در جنگهای هفت‌ساله شرکت کرد. در ۱۷۶۳ ازدواج کرد و صاحب سه‌فرزند شد. ساد پس‌از ازدواج به فسق و فجور پرداخت. اولین‌بار به سبب افراط در هرزگی و شقاوت در برج ونسن Vincennes زندانی گشت و در ۱۷۶۸ به علت اغوا و کشاندن زنی به خانهٔ کوچکی که برای عیاشی در اختیار داشت و برقرار کردن روابط جنسی آمیخته با خشونت و جبر، به پرداخت غرامتی سنگین محکوم گشت. از آن پس ساد پیوسته به سبب فریب زنان، خاصه دختران کوچك و افراط در آزار و شکنجهٔ آنان به زندان افتاد، یك بار از طرف مجلس شورا به اتهام مسموم کردن یك زن به اعدام محکوم گشت، اما به ایتالیا گریخت و ازمرگ نجات یافت. در ۱۷۷۲ باز زندانی شد و از زندان به قصر خود در پرووانس Provence گریخت و رسوائیهای دیگر ببارآورد و یك سال را در زندان باستیل Bastille گذراند. در ۱۷۹۰، چند روز قبل از انقلاب چهاردهم ژوییّه که برای تحریك مردم از پنجرهٔ زندان فریاد می‌کرد و می‌گفت که قصد خفه کردن زندانیان را دارند، از زندان بیرون آورده و نزد گروهی از روحانیان فرستاده شد. ساد چندی در سیاست فعالیت داشت، در ۱۷۹۳ ازنو توقیف گشت و باز از اعدام نجات یافت. در ۱۷۹۷ پس از انتشار رومانهای ژوستین *Justine* و ژولیت *Juliette* که در زندان نوشته بود، به اتهام نشر رومانهای ننگین

و منافی عفت باردیگر به زندان افتاد و پس‌از آن از طرف مقامات رسمی با عنوان دیوانه درتیمارستان زندانی شد و تا آخر عمر در آنجا ماند. ساد روی‌هم‌رفته سی سال از عمر خود را در زندان گذراند، اما در همین زندانها شاهکارهائی خلق‌کرد که از میان تودهٔ عظیم نوشته‌هایش مشخص می‌گردد، از آن جمله است: مکالمه میان کشیش و مردی محتضر *Le Dialogue entre un prêtre et un moribond* که سالها پس‌از مرگش در ۱۹۲۶ منتشر شد و از فصاحت و خوشاهنگی و سبکی اصیل برخوردار بود. صد و بیست روز در سدوم یا مکتب هرزگی *Les 120 Journées de Sodome ou l' école de libertinage* میان سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ در سه‌جلد انتشار یافت. این اثر عظیم با هیچ‌یك از آثار ادبی مشابهت ندارد و ننگین‌ترین رومانی است در میان رومانهای فرانسوی که به «انجیل‌شر» معروف است. در هیچ کتابی دسیسه‌ها و حوادث خواننده را به چنین تشویش هولناکی دچار نساخته است. کتاب مجموعهٔ نمایشی است غول‌آسا از همهٔ آنچه بشر بتواند از شنیع‌ترین و وقیح‌ترین مسائل مربوط به امور جنسی تصورکند. ساد میان سالهای ۱۷۹۱ و ۱۷۹۳ جزوه‌های فلسفی *Opuscules philosophiques* را در هشت جزوه نوشت که بعدها به نام فلسفه در اتاق نشیمن *La Philosophie dans le boudoir* در ۱۷۹۵ در دوجلد انتشار یافت. این کتاب که در اصل برای آموزش جنسی به دختر جوانی نوشته شده است، صورت مکالمه‌ای دارد. مادام دوسنت‌آنژ Saint-Ange، زن جوانی که برهمهٔ سنتها و موازین اخلاقی و جنسی پا می‌گذارد، دختر بیگناه و ساده‌ای را تحت حمایت می‌گیرد و او را به فحشا و انحراف می‌کشاند. ساد از زبان او می‌نویسد: «من درعین حال دولذت دارم. لذت شخصی آمیخته با شقاوت و لذت القای این شوق به این دختر بیگناه که به دام انداختم.» مکالمه‌ها دراین کتاب گاه به صورت مقاله‌ای تحقیقی دربارهٔ امور شهوی در می‌آید. ساد در دیباچهٔ کتاب می‌نویسد: «ای شهوترانان در هرسن و از هرجنسی هستید! من کتابم را به شما هدیه می‌کنم تا از اصول آن استفاده برید و در ارضای عواطف خود بکوشید- عواطفی که مصلحان ابله شما را از آن می‌ترسانند...» دراین اثر حادترین تحریکات و تشویقها به شهوترانی دیده می‌شود- چیزی که هرگز در عالم ادب وجود نداشته است. در ۱۷۹۵ رومان آلین و والکور *Aline et Valcour* در چهارجلد انتشار یافت، اما مهمترین رومان ساد

رومانهای ژوستین و ژولیت است که به چند صورت بچاپ رسیده است. اولین صورت که گستاخی کمتری داشت و در زندان باستیل نوشته شده، به صورت داستانی کوتاه بود و در تجدید نظری که در ۱۷۹۱ از آن بعمل‌آمد، به نام کتاب ژوستین یا بدبختیهای عفت *Justine ou les malheurs de la vertu* یک سال پس‌از آزادی ساد از زندان در دو جلد منتشر شد، سپس در ۱۷۹۷ با عنوان ژوستین جدید *La Nouvelle Justine* با افزایش بخشی به نام سرگذشت ژولیت، خواهرش *L' Histsire de Juliette, sa soeur* در ده جلد انتشار یافت. این رومان مفصل و پرماجرا و غنی از شخصیتهای گوناگون پیروزی بسیار بدست آورد و قدرت نویسندگی ساد را به اثبات رساند. ژوستین و ژولیت دختران بانکدارند که در مؤسسه‌ای مذهبی پرورش یافته‌اند و در شانزده سالگی خود را یتیم و محروم از هرنوع تکیه گاه می‌بینند. ژولیت دختری بازیگوش و سختدل و بی‌پرواست و ژوستین خواهر کوچکتر حساس و غمگین و پارسا. این دوخواهر ازهم جدا می‌شوند و هریك به دنبال سرنوشت خود می‌رود. ژوستین در سراسر زندگی به سبب دفاع از ناموس و تقوا مصیبتها تحمل می‌کند و بارها به زندان می‌افتد و ژولیت به سبب انتخاب آزادی و پشت‌پا زدن به همهٔ موازین اخلاقی و عفاف، پیوسته در ناز و نعمت بسرمی‌برد و سرانجام در دو وضع کاملاً متضاد یکدیگر را می‌یابند. ساد همچنانکه به داستان ژوستین عنوان بدبختیهای عفت داده، برداستان خواهرش نام ژولیت یا رونق فساد *Juliette ou les prospérités du vice* نهاده است. از آثار دیگر ساد جنایتهای عشق *Les Crimes de l'amour* (۱۸۰۰) در چهار جلد انتشار یافت. مکاتبات *Correspondance* ساد در ۱۹۲۹ بچاپ رسید. از ساد در حدود دوازده رومان بلند، شصت قصه، بیست نمایشنامه و تعداد فراوانی نوشته‌های گوناگون باقی مانده است. یك چهارم از نوشته‌ها و مقاله‌های وی نیز در زمان خود او به وسیلهٔ مقامات انتظامی و دستگاه حکومت از میان برده شد.

ساد به اصول فلسفهٔ مادی و ضد خدائی معتقد بود و توانست به وسیلهٔ قدرت تحلیلی روانی راه تازه‌ای در ایجاد رومان تحلیلی بگشاید. صحنه‌های شقاوت‌آمیز که الهام‌بخش او در تصویرهای ذهنی بوده، به صورت هیولای فلسفی نمایان می‌شود- هیولائی که از انحراف جنسی ناشی می‌گردد. وی در برابر خوشبینی ساده دلانهٔ آخر قرن هیجدهم،توانست حقایقی را که در درون بشر پنهان مانده

بود، برملا کند. مدتها ساد را تنها نویسندهٔ «وقاحت نگار» می‌دانستند و کلمهٔ «سادیسم» را که نمودار لذتهای جنسی آمیخته با شقاوت و شکنجهٔ جسمی است، از نام او اقتباس کردند، اما امروزه بسیاری از آثار ساد چه از نظر فصاحت و تازگی سبك، چه به سبب شهامت و عمق اندیشه و تحلیل روانی از آثار برجستهٔ ادبیات فرانسوی بشمار می‌آید. ساد در بسیاری از نویسندگان و متفکران قرن حاضر نفوذی جادوئی برجای گذاشته است.

**سادووآنو، میهای** Sadoveanu, Mihail داستان‌نویس رومانیائی (۱۸۸۰-۱۹۶۱) سادووآنو فرزند وکیل دعاوی بود، از نوجوانی به ادبیات عشق می‌ورزید، از چهارده سالگی در مدرسه داستان‌نویسی را آغاز کرد و به مطالعهٔ آثار نویسندگان بزرگ پرداخت، تعدادی از داستانهای موپاسان، نویسندهٔ فرانسوی را ترجمه کرد، بیشتر فصلهای کتاب **مادام بوواری** اثر فلوبر را از حفظ داشت، به آثار داستایفسکی علاقه می‌ورزید و تولستوی را بزرگترین نویسندهٔ روسی می‌دانست. سادووآنو تعداد بیشماری قصه و داستان کوتاه و رومان نوشت. چنانکه در سالروز پنجاه سالگی خود پنجاه جلد از کتابهایش را منتشر کرد. داستانهای وی در آغاز رنگ رومانتیسم داشت، سپس به رئالیسم کشیده شد. توصیف دوران گذشته و نقاشی طبیعت پیوسته مورد توجهش قرار داشت. در نظر او طبیعت فضای برجسته‌ای است که بشر در آن به سرنوشت خود برمی‌خورد و آن را می‌پذیرد، زندگی کسانی که در سرزمینهای محدود و با آداب و رسوم بدوی باهم بسرمی‌برند، زمینهٔ غالب داستانهایش را تشکیل می‌دهد، از آن جمله است: داستان کوتاه *مهمانسرای انکوتی* *Hanul Ancoutei* (۱۹۲۸) و رومان *تبرزین* *Baltagul* (۱۹۳۰)، که حماسهٔ واقعی روح دهقان است درکشمکش با مرگ. دراین اثر عواطف و عوامل طبیعی درهم می‌آمیزد و در قالب مناظر طبیعت به شکل واحد در می‌آید، حتی نویسنده برای آنکه این وحدت و تطابق قوای بدوی را بهتر نشان دهد، به افسانه‌های دوره‌های بسیار دور زمان گذشته برمی‌گردد و گاه نیز بعکس در وقایع تاریخی نشانه‌هائی از افتخار می‌یابد که به آنها صورت افسانه می‌بخشد. سادووآنو در داستانهائی مانند *علائم سرطان* *Zodia Cancerului* (۱۹۲۹) در دوجلد و *برادران ایدری* *Fratii Ideri* (۱۹۳۵) دنیائی آفریده است که

تحت سلطهٔ همان واقعیت سحرآمیز، به موجودات و اعمال‌آنها تغییر شکل می‌دهد. پس‌از ۱۹۴۶، هنگامی که تمایل به واقعیتهای سوسیالیستی در ادبیات رومانیائی چون اصلی بی‌چون و چرا پذیرفته شد، سادووآنو در آثار خود عقیدهٔ تازه‌ای ابراز داشت، گذشته را انکار کرد و هرچه را در آثار خود به سنتها یا اعمال افتخارآمیز تاریخی یا به خدا ارتباط می‌یافت، مطرود دانست و قلم را به خدمت نظریه‌های اصولی جامعهٔ تازه بکار انداخت و در نتیجه رومان میترآ کوکو( *Mitrea Cocor* را در ۱۹۴۹ انتشار داد که خصوصیتهای اصلی هنر نویسندگیش به دشواری در آن شناخته می‌شد.

سادووآنو از بزرگترین داستان نویسان رومانیائی در فاصلهٔ دو جنگ جهانی است، در ۱۹۲۴ به دریافت جایزهٔ دولتی در ادبیات نایل آمد و به عضویت آکادمی رومانی برگزیده شد.

ترجمه به فارسی: دخمه‌نشینان.

**سارتر، ژان پول** Sartre, Jean Paul رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس، فیلسوف و منتقد فرانسوی (۱۹۰۵-۱۹۸۰) سارتر در پاریس و در خانواده‌ای مرفه زاده شد و در کودکی پدر را از دست داد. تحصیلات خود را ابتدا در دبیرستان هانری چهار و پس‌از آن در دانشسرای عالی انجام داد. در ۱۹۲۹ به دریافت لیسانس آموزشی در رشتهٔ فلسفه نایل آمد و در شهرستانها و سپس در پاریس به تدریس اشتغال یافت. سارتر که از کودکی با زبان آلمانی آشنائی یافته بود، به آلمان سفر کرد، در برلن به تحصیل فلسفه پرداخت، با فلسفهٔ جدید آلمان‌آشنا گشت و در نخستین آثار فلسفی از آن تأثیر پذیرفت. سارتر در ۱۹۳۹ در جنگ شرکت کرد. در ژوئن ۱۹۴۰ به دست ارتش آلمان اسیر گشت و پس‌از آزادی در پاریس به‌نهضت مقاومت پیوست و برای روزنامه‌های مخفی مقاله نوشت. پس‌از جنگ از تدریس دست کشید و مجلهٔ تان مدرن *Temps Modernes* را با همکاری سیمون دو بووار بنیان گذاشت و آن را به طرح همهٔ مسائل، خاصه مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خود، اختصاص داد. همکاری سارتر و سیمون دوبووار به دوستی بسیار نزدیك کشیده شد که همچنان ادامه یافت. سارتر نویسندگی را کمی پیش از جنگ جهانی دوم آغاز کرد. اولین نوشته‌های فلسفی او به نام تخیل *Imagination*

(۱۹۳۶) و مخیلات *Imaginaire* (۱۹۴۰)، تحت تأثیر هوسرل، فیلسوف آلمانی، قرار داشت. پس‌از آن کتاب دشوار و مشروح و بیان کنندهٔ اصول فلسفی وی دربارهٔ بشرو نیروی او به نام بود و نبود *L' Être et la Néant* در ۱۹۴۳ منتشر گشت. این اثر نیز از عقاید فلاسفهٔ جدید آلمان نفوذ پذیرفته بود. نوشته‌ها و مقاله‌های سارتر که همه شامل عقاید فلسفی او بود، به‌ایجاد مکتب اصالت وجود انسان یا اگزیستانسیالیسم Existentialisme انجامید که سر و صدای فراوان برانگیخت و در سراسر جهان شوری برپا کرد و سبب پیدایش مناظره‌ها و مباحثه‌ها، درد یا قبول آن گشت و سالها برمحیط ادبی و هنری و فلسفی زمان حکومت کرد. مقاله‌های سارتر بعدها در سه‌جلد با عنوان اوضاع *Situations* منتشر شد. از آثار دیگر فلسفی سارتر اگزیستانسیالیسم نوعی اومانیسم است *L' Existentialisme est un humanisme* در ۱۹۴۶ انتشار یافت. سارتر بشر را خالق سرنوشت و سازندهٔ شخصیت خود می‌داند که آرزوها و اعمال خویش را برمی‌گزیند و ارزشهای وجودی خودرا تعیین می‌کند. در قلمرو ادب، نویسندهٔ اگزیستانسیالیست در برابر جامعه متعهد است. سارتر عقیدهٔ نویسندگان گذشته را که از زیربار تعهدشانه خالی می‌کردند و به اصل هنر برای هنر معتقد بودند، طرد می‌کند و نظر چنین نویسندگان را که اگر جامعه را هم وصف می‌کردند، چون ناظری ساده یا دانشمندی بودندکه اجتماع را آزمایشگاه خود می‌پنداشته‌اند، قبول ندارد. در نظر سارتر، عالم ادب نیز باید مانند هرامر دیگر هدفی در برداشته باشد و از حال بیطرفی و بیغرضی بیرون آید و وظیفهٔ خود را نسبت به عالم بشریت انجام دهد. افراد در نظر سارتر اجزائیند که درهم تأثیر متقابل می‌گذارند و میان آنان تفاهمی است که موجب تشکیل روح کلی و واحد می‌گردد، پس هیچ‌کس نباید به‌کار دیگران بی‌اعتنا بماند. سارتر در کتاب نقد عقل دیالکتیک *La Critique de la raison dialectique* کوشیده است که میان اگزیستانسیالیسم و مارکسیسم پلی بوجود آورد. بیشك عقیدهٔ فلسفی سارتر زمینهٔ بسیاری از آثار ادبی او نیز قرار گرفت. اولین اثر ادبیش داستان کوتاه اتاق *La Chambre* بود که در مجلهٔ ان. ار. اف N. R. F. (مجلهٔ جدید فرانسوی) انتشار یافت، اما پس‌از انتشار رومان تهوع *La Nausée* (۱۹۳۸) بود که سارتر به شهرت رسید. رومان تهوع اندوه درونی مردی گوشه‌گیر را نشان می‌دهد که در پی هدفی است و می‌خواهد رومانی تاریخی بنویسد، اما در ضمن کار به واخوردگی

و نفرتی دچار می‌شودکه می‌توان‌آن را به تهوع روحی تعبیر کرد، پس، از نوشتن دست بازمی‌دارد و زندگی در نظرش جز چیزی پوچ و بیمعنی نمی‌آید. سارتر در این اثر اندیشهٔ خود را دربارهٔ پوچی زندگی و آرزوهائی که به ناکامی و آشفتگی روح می‌انجامد، منعکس می‌سازد. مجموعهٔ داستان کوتاه دیوار *Le Mur* شامل پنج داستان است که در آنها نیز کسانی توصیف شده‌اند که هریك می‌خواهند به نحوی از زندگی پوچ‌خود بگریزند، اما هرجا می‌روند به دیواری برمی‌خورندکه راه‌گریزشان را ناممکن می‌سازد. سلسله رومان راههای آزادی *Les Chemins de la liberté* شامل سه‌رومان است ازاین قرار: سن عقل *L' Age de raison* (۱۹۴۵)، تعلیق *Le Sursis* (۱۹۴۵) و مرگ در روح *La Mort dans l' âme* (۱۹۴۹) که علاوه برببان اخلاقی سارتر، از جاذبهٔ داستانی فراوان برخوردار است. آثار نمایشی سارتر نیز مانند داستانهایش بیان کنندهٔ اندیشه‌های فلسفی اوست که درعین حال از نظر نمایشی جالب توجه و پیروزمندانه است، از آن جمله است: مگسها *Les Mouches* که در۱۹۴۳ برصحنه‌آمد و پس‌از چند روز نمایش آن ازطرف آلمانیها متوقف شد. در بسته یا دوزخ *Huis clos ou l' enfer* (۱۹۴۵)، مرده‌های بی‌کفن و دفن *Morts sans sépulture* (۱۹۴۶)، روسپی بزرگوار *La Putain respectueuse* (۱۹۴۶)، دستهای آلوده *Les Mains sales* (۱۹۴۸)، شیطان و خدا *Le Diable et le Bon Dieu* (۱۹۵۱) و مانند آن. سارتر از سویی به وسیلهٔ نمایشنامه‌هایش مستقیماً به عامهٔ مردم نزدیك شد و از سوی دیگر به‌وسیلهٔ مقامه‌ها و نوشته‌های تحقیقی متعدد به جامعه راه یافت- نوشته‌هایی که غالباً به امور واقعی سیاسی و اجتماعی عصر او ارتباط پیدا می‌کرد و حتی گاه با بینشی والا از آن فراتر می‌رفت. از جمله نوشته‌های مهم سارتر دراین زمینه، آثار زیر را می‌توان نام برد: اندیشه‌هائی دربارهٔ قوم یهود *Réflexions sur la question juive* (۱۹۴۶)، ادبیات چیست؟ *Qu' est-ce que la littérature?* که در آن لزوم تعهد نویسنده را تأیید کرده است. بودلر *Baudelaire* (۱۹۴۷) وکتابی مفصل دربارهٔ فلوبر **Flaubert**. سارتر بر نسل روشنفکر عصر خود نفوذی فراوان برجای گذاشت، سالها پیروان او در کافه دوفلور Café de Flore به گرد او جمع می‌آمدند و آن را مرکزی ساختند که نظر جهانگردان را به خود جلب کرد. مدتها سارتر نویسنده و فیلسوف محبوب و باب روز بود، اما بعدها از این نفوذ کاسته شد و برمخالفان عقاید او

افزوده گشت. سارتر در ۱۹۶۴، جایزهٔ ادبی نوبل را که به او تعلق گرفته بود، رد کرد.

ترجمه به‌فارسی: تهوع ـ جنگ شکر درکوبا ـ روسپی بزرگوار ـ کودکی یك رئیس ـ گوشه‌گیران آلتونا ـ اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر ـ کلمات ـ پاك سرشت ـ دستهای آلوده ـ دنده‌های چرخ ـ دوزخ ـ راههای آزادی ـ شیطان و خدا ـ کار از کار گذشت ـ مگسها ـ خلوتها ـ مرده‌های بی‌کفن و دفن ـ دیوار ـ اورفهٔ سیاه ـ زنان تروا ـ سن عقل.

**سارویان، ویلیام** Saroyan, William داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس امریکائی (۱۹۰۸- ) سارویان از خانواده‌ای ارمنی در کالیفرنیا زاده شد، پیش از روی آوردن به ادبیات به پیشه‌های گوناگون اشتغال ورزید و در ۱۹۳۲ نخستین مجموعهٔ داستان کوتاه را با عنوان جوان گستاخ در خرك ورزش *The Daring Young Man on the Flying Trapeze* انتشار داد که آمیخته‌ای بود از رؤیا و واقعیت و سارویان را به مردم شناساند و پس‌از آن با انتشار داستانهای متعدد شهرت خویش را تثبیت کرد، از آن جمله است داستانهای زیر: دم فروبردن و دم برآوردن *Inhale and Exhale* (۱۹۳۶)، سه ضرب در سه *Three Times Three* (۱۹۳۶)، صلح، چیزی حیرت‌انگیز است *Peace, it's Wonderful* (۱۹۳۹)، نام من آرام است *My Name is Aram* (۱۹۴۰)، که در واقع زندگینامهٔ نویسنده است. کمدی انسانی *The Human Comedy* (۱۹۴۲)، نیز زندگینامهٔ مشروح و داستانی سارویان است، دربارهٔ پسرکی که پیامهای تلگرافی را می‌رساند. نمایشنامه‌های سارویان غالباً در صحنهٔ تئاتر برادوی Broadway با پیروزی بنمایش گذارده می‌شد، مانند: قلب من در بلندیها جامانده است *My Heart's in the Highlands* (۱۹۳۹)، زمان زندگی شما *Time of Your Life* که به‌دریافت جایزهٔ پولیترز Pulitzer نایل‌آمد و سارویان به‌دلیل آنکه تجارت نباید مشوق هنر باشد، آن را نپذیرفت. عشق از قدیم نغمهٔ دلپذیری بوده است *Love's Old Sweet Song* (۱۹۴۰)، مردم زیبا *The Beautiful Poeple* (۱۹۴۱). سارویان چندی در هالیوود Hollywood و مدتی در نیویورك بسر برد و نمایشنامه‌هائی برای تلویزیون نوشت. آخرین آثارش شامل این داستانهاست: ماجراهای وسلی جکسن *Adventures of Wesley Jackson* (۱۹۴۶)، بابا تو دیوانه‌ای

*Papa, You're Crazy* (۱۹۵۷)، پسران و دختران با هم *Boys and girls together* (۱۹۶۳).

شهرت سارویان به سبب داستانهای پرشور و احساس اوست که هیجانهای شخصی و آزادگی او را منعکس می‌کند و عشق برادری را کمال مطلوب بشری می‌داند. روانی و طراوت این آثار نیز موجب محبوبیت عام آنها گشته است. سارویان نسبت به سنتها و ادبیات امریکائی چهره‌ای بیگانه است، به این معنی که خیال‌انگیزی صور ذهنی و لطافت احساس و هیجانهای شدید، او را از جریان اصلی فرهنگ و سنت ادبی کشورش دور نگه داشته است، ازین‌رو بیشتر مهاجران امریکائی مانند ایتالیائیها، یونانیها، یهودیان و ارمنیهایند که به آثار او توجه و علاقهٔ فراوان نشان می‌دهند- آثاری که نماهای اساسی و تجربه‌های زندگی محیط امریکا را منعکس می‌کند و می‌توان گفت که در هیچ‌یك از آثار ادبی این کشور، تا این حد دقیق وصف نشده است. سارویان در عصری که ناتورالیسم رواج داشت، از پیروی وپذیرفتن اندیشه و ترکیب و ساختمان و تیرگی متحدالشکل آن سر باز زد، وی هرگز برای داستانهای خویش قهرمانان بدبین و عصیانگر انتخاب نکرده، بلکه بیشتر این کسان را از میان مردم با شهامت و دلاور، یا مردم شاد و بی‌غم برگزیده است. امروزه چنین بنظر می‌آید که شهرت سارویان بیشتر به نوشته‌های نخستین و آثار پیش‌از جنگ او بستگی دارد، خاصه چند نمایشنامه که رسائی و بلاغت آن همیشه تازه و گویا و القا کنندهٔ معانی دقیق باقی مانده است. نمایشنامهٔ تك پرده‌ای سارویان در ۱۹۴۹ با عنوان **آهای برو بیرون** *Hello out there* دربارهٔ مجازات و قتل مردی خانه بدوش و آواره، شاهکار او بشمار آمده است.

ترجمه به فارسی: دختر چوپان ـ پیك مرگ و زندگی یا کمدی انسانی.

**سافو** یا **ساپفو** Sappho بانوی شاعر یونانی (در حدود ۶۱۲ ـ ۵۵۷ پیش از مسیح) سافو از خانواده‌های اشرافی بود که تقریباً همهٔ زندگی را در منطقهٔ میتیلنه Mytilene گذرانده است. یك‌بار به سبب مخالفت با سیاست زمان، کشور خود را ترك و با اشرافزادگان دیگر به‌سیسیل مهاجرت کرد، اما چیزی نگذشت‌که به‌وطن بازگشت. وی شوهری ثروتمند و دختری زیبا داشت و بنابه گفتهٔ خود او «زیبا

چون گلهای زرین». سافو پس‌از بازگشت به‌میهن انجمنی از دختران جوان هنرمند تشکیل داد که همه به شعر و موسیقی و آواز عشق می‌ورزیدند. الهامات شاعرانهٔ سافو بیشتر به‌این گروه دختران بستگی داشت. وی همهٔ زیر و بمهای عشق پرشور، عطوفتها و حسادتها را بـا بی‌پروائی بسیار بیان مـی‌کرد، حتی از بیان تمایلات جسمانی ابا نداشت. سافو برحسب بعضی روایات زنی زشترو بود کـه دیوانه‌وار به فائون Phaon عشق می‌ورزید و براثر ناکامی خـود را از تخته سنگی بـه زیـر افکند و لئوپاردی Leopardi، شاعر ایتالیائی، شعر غنائی زیبائی با عنوان آخرین ترانهٔ سافو دراین زمینه ساخته است. از سافو در عهد باستان نه دیوان شعر تغزلی وجود داشت شامل مدایح، سرودهای روحانی و سرودهای عروسی که امروز جز چند قطعه از آنها در دست نیست و بـه وسیلهٔ همین چند قطعه است کـه می‌توان شخصیت این زن شاعر را شناخت. برگزیده‌های شعر او در غـزلهای یـونـانـی *Lyra Graeca* در ۱۹۲۲ بچاپ رسیده است.

سافو به زندگی آمیخته با تجمل و شکوه علاقـه داشت، حتی در پیری، جـوانـی روح را حفظ کرده بود، ازین‌رو در اشعارش، از لباسهای فـاخرو پیرایه‌هـا سخن گفته است. در نظر او پوشیدن لباس بدون ظرافت و سلیقه گناهـی نابخشودنـی می‌آمد، چنانکه وقتی خواست دوستی را از داشتن دلداری سرزنش کند، با لحنی ملامت‌بارگفت: «کیست این زن دهاتی که ترا جادو کرده است، زنی که نمی‌داند چگونه لباسی برتن چوب کبریت وارش کند.» سافو طلا را دوست داشت، نـه به سبب عشق بـه ثـروت، بلکه بـه سبب جلا و درخشش آن تـا چشمش از دیـدن و دستش از لمس آن لذت برد. زندگی در نظر سافو لطافت محض وعشق به چیزهای لطیف و زیبا بود که در وجـود او بـا حساسیتی شدیـد و عمقی بینظیر از احساس آمیخته بود. در اشعار سافو عشق همهٔ زندگی است کـه با بیانی زیبا و رنگارنگ ستوده شده است. وی شادی عشق را با همهٔ رنجهایش می‌پذیـرد و هنر او در آن است‌که عمق این احساس را با خیال‌انگیزی دلپذیری می‌آراید، چنانکه در هیچ‌یك از آثـار ادبی نظیر آن دیـده نمی‌شود. سافو از صادقتـرین و کاملترین شاعرانی است کـه در شعر از عشق الهـام گرفته‌اند. وی در زمـان حیـات شهرت یـافت و در شمار بـزرگترین شاعـران زمان جای گرفت و هنرش سرمشقی بـرای شعر معاصرانش گشت.

ترجمه به فارسی: نغمه‌های یونانی (آناکرئون ـ سافو).

**ساگان، فرانسواز** Sagan, Françoise بانوی رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۹۳۵- ) فرانسواز ساگان اولین اثر خود را به نام سلام برغم *Bonjour Tristesse* در ۱۹۵۴، یعنی در نوزده سالگی، انتشار داد که پیروزی فراوان بدست آورد و نام او را برزبانها انداخت و پس از آن به‌طور مداوم به انتشار داستانهای دیگر دست زد، از آن جمله است: نوعی لبخند *Un Certain sourire* (۱۹۵۶)، یك ماه دیگر، یك سال دیگر *Dans un mois, dans un an* (۱۹۵۷)، براهمس را دوست دارید؟ *Aimez-vous Brahms?* (۱۹۵۹)، ابرهای حیرت‌انگیز *Les Merveilleux nuages* (۱۹۶۱). فرانسواز ساگان همچنین نمایشنامه‌های متعدد انتشار داد، مانند: قصری در سوئد *Château en Suède* (۱۹۶۰)، ویولونها، گهگاه *Les Violons, parfois* (۱۹۶۱). پیراهن ارغوانی والانتین *La Robe mauve de Valentine* (۱۹۶۳). این آثار به‌طور قطع از استعداد زودرس ساگان حکایت می‌کند- اما در واقع به موضوعها و شیوهٔ نگارش آنها تغییر و تازگی داده نشده است. ساگان در سرگذشتهای کوتاه، ناکامی و محرومیت نسل خود را وصف می‌کند، محرومیتی که گاه ناشی از اشتباهات یا امیدهای واهی است. قهرمانان داستانهای ساگان که همه از قیود اخلاقی آزادند، دوستی را برحسب تصادف در برخوردی برمی‌گزینند و در صدد برمی‌آیند که در مصاحبت با یکدیگر تشویشهای مشابه و غم تنهائی مشابه خود را تسکین بخشند و به‌طور موقت درد درون را زیر نقابی از شادی و آرامش بپوشانند. نکته‌بینی و موشکافی در این داستانها که غالباً غم‌انگیز است، نشان دهندهٔ حال روحی نسل جوان معاصر است. از چندین داستان ساگان فیلم سینمائی ساخته شده است.

ترجمه به فارسی: یك نوع لبخند ـ قصری در سوئد ـ ضربهٔ طبل به علامت تسلیم ـ سلام برغم ـ در یك ماه، در یك سال ـ بازهم خداحافظ.

**سالمون، آندره** Salmon, André شاعر فرانسوی (۱۸۸۱-۱۹۶۹) سالمون در پاریس زاده شد و مانند همهٔ هنرمندان به سفرهای بسیار دست‌زد، در نوجوانی به روسیه رفت که خاطرهٔ آن را پیوسته به یاد داشت. در بازگشت به پاریس دنیائی

تازه کشف کرد و به پیشاهنگـان هنر قبل از جنگ جهـانی اول مـانند آپـولینر، مـاکس ژاکوب و پیکاسو پیوست. سالمون به‌سبب بـازی بـا اوزان عـروضی، و تمایل به‌طنزهای مربوط به احساس و ادراك که حتی سرنوشت خویش را به مسخره می‌گرفت، شاعری متفنن معرفی شد. وی در برابر صحنهٔ بزرگ زندگی هم امـور غم‌انگیز را می‌بیند و هـم مسخره‌آمیز را، نگاه او بـرهمه چیز دوخته مـی‌شود، برهمهٔ قضایای جاری. نظردوختن به‌زمان حال و تکیه برامور جاری اصل شاعری اوست، در نظر سالمون زندگی بـازار سمسارهـاست کـه همهٔ چیزهای ظـریف و گرانبها در کنار چیزهای مبتذل و بی‌ارزش قـرار گـرفته است و او بـه همهٔ آنها رنگ شاعرانه می‌دهد، حتی به‌گزارشها ومصاحبه‌ها ابعاد حماسی می‌بخشد. منظومهٔ طولانی وی به صورت شعر آزاد با عنوان پریکاز *Prikaz* (۱۹۱۹) نـوعی گزارش سوررئـالیستی است از سالهـای انقلاب روسیه. همچنین منظـومـهٔ نقاشی کـردن *Peindre* که مبارزه‌ها و مشاجره‌ها را دربارهٔ نقاشی نو منعکس می‌کند و شعر قـرن انسانیت *L'Age de l'humanité* که از موضوع زمان او مایه‌گرفته و هرسه منظومه در دیوانـی بـه نـام چهار گـوشها *Carreaux* در ۱۹۲۸ انتشار یـافته است. حتی دیوانهای اشعار تغزلی سالمون مانند: قصه‌های خیال‌انگیز *Les Féeries* (۱۹۰۷)، نی‌چوپان *La Calumet* (۱۹۱۰)،کتاب و تُنگ *Le Livre et la Bouteille* (۱۹۱۹)، ستارگان دردوات *Les Etoiles dans L'encrier* (۱۹۵۲)، واقعه‌ای کُنائی وهجوآمیز را شرح می‌دهد، داستانهایش نیزباکمی تفاوت و با همان سادگی و روشنی سایه‌ای از واقعیت را در بردارد، از آن جمله است: مردم پست و مست *Tendres Canailles* (۱۹۱۳)، دستخطی مکشوف درکلاه *Manuscrit trouvé dans un chapeau* (۱۹۱۹)، باده گساری در سن پترزبـورگ *Une Orgie à Saint-Pétersbourg* (۱۹۲۵)، دختـر سیاهپوست کلیسای ساکره کور *La Négresse du Sacré-Coeur* و خاطره‌های بی‌پایان *Souvenirs sans fin* (۱۹۵۵)، که اثری دلپذیر و لـذت بخش است. در همهٔ ایـن نوشته‌ها روح تغزل حکمفرماست.

آثار سالمون، چـه نظم، چـه نثرآمیخته‌ای از خیال‌انگیزی و واقعیت، از سایه و حقیقت است، حتی در نظر او سایهٔ زندگی از خـود زندگی ارزش بیشتری دارد. سالمون چون نقابی بودکه از طرف چپ دهن‌کجی و حالت مسخره را نشان می‌داد و از طرف راست غم و نگرانی را و در سراسر زندگی آن قدرت را داشت که این

نقاب را از روبرو نمایان سازد و تلفیق این دوچهره را هنر واقعی زیستن بداند. اندیشه‌های سالمون فیلسوفانه است و چون اندیشه‌های بودلر آمیخته‌ای از تلخی و ریشخند.

**سالیناس، پدرو** Salinas, Pedro شاعر ومنتقداسپانیائی(۱۸۹۲-۱۹۵۱) سالیناس در مادرید زاده شد و در۱۹۱۷ به‌دریافت درجهٔ دکتری نایل‌آمد، ازآن پس با سمت دانشیاری و استادی در دانشگاههای سوربون،کمبریج، سویل و مادرید به‌تدریس اشتغال یافت. در ۱۹۳۶ به هنگام جنگهای داخلی اسپانیا به امریکا سفر کرد و در مدارس و دانشگاههای گوناگون از جمله دانشگاه جانز هاپکینز Johns Hopkins سمت استادی یافت. اولین دیوان سالیناس به نام **پیشگوئیها** *Presagios* در ۱۹۲۳ انتشار یافت و از آن پس بتدریج دیوانهای دیگر از او منتشر شد، از آن جمله است: **اتفاق مسلم** *Seguro azar* (۱۹۲۹)، **صدائی که به تو میدهد** *La Voz a ti debida* (۱۹۳۳)، **علت غائی عشق** *Razón de amor* (۱۹۳۶)، **همه چیز روشن خواهد شد** *Todo más claro* (۱۹۴۹) و مانند آن که همه از وحدتی خارق‌العاده برخوردار است. هنرشاعری سالیناس در قالبی بسیار بدیع متجلی می‌شود و اشعار عاشقانهٔ او که با وزنهای کوتاه و سبك ساخته شده، در میان اشعار عاشقانهٔ قرن بیستم اسپانیا مقام ممتازی بدست آورده است. سالیناس همچنین داستانهای کوتاه دلپذیری نوشته است مانند: **دعای شادی** *Vispera del gozo* (۱۹۲۶)، **بمب شگفت‌انگیز** *La Bomba increible* (۱۹۵۰)، **برهنهٔ بی‌نقص** *El desnudo impecable* (۱۹۵۱). سالیناس دراین داستانها با قلمی استوار و در زمینهٔ اخلاقی، نکته‌هائی را دربارهٔ خطاهای بشر و مسؤولیتهای آدمی بیان‌کرده ونوعی احساس ونگرانی مذهبی‌را نمایان ساخته‌است.سالیناس همچنین مطالعه‌ها وتحقیقهای قابل تحسینی دربارهٔ بسیاری‌ازنویسندگان اسپانیا انجام‌داده‌که‌آنها را درمجموعه‌ای با عنوان **ادبیات اسپانیائی قرن بیستم** *Literatura española del siglo XX* در۱۹۴۱ منتشر کرده است. اثر دیگری نیز به زبان انگلیسی انتشار داده، به نام **واقعیت و شاعر در شعر اسپانیا** *Reality and the Poet in Spanish Poetry* (۱۹۴۰). سالیناس در سالهای آخر زندگی به نمایشنامه نویسی پرداخت که بیشتر آثار او در این زمینه چاپ نشده باقی ماند.

شاعر در بالتیمور درگذشت و بنا بر وصیتش در پورتوریکو و در کنار دریائی به خاك سپرده شد که سالها به تماشای آن پرداخته بود. اشعار عاشقانهٔ سالیناس در قالب روشنی از واقعیتهای جاری و زنده و فردی است که پایه‌اش در زندگی اجتماعی و مادی بسیار محسوس قرن و دور از ابرهای خیالپروری نهاده شده‌است. خواننده در اشعار سالیناس احساس می‌کند که در برابر موجودی زنده و آشنا و قابل لمس قرار دارد که درعین حال اسرارآمیز و دست نیافتنی و بی‌ثبات است.

**ساند، ژورژ** Sand, George نام مستعار، (نام واقعی اورور دوپن ـ بارون دودووان Aurore Dupin, baronne Dudevant) بانوی داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۰۴ ـ ۱۸۷۶) ژورژ ساند در پاریس زاده شد، پدرش افسر ارتش بود که در ۱۸۰۸ در حادثه‌ای جان سپرد و اورورکوچك چهار ساله تحت سرپرستی مادر بزرگش که نوادهٔ آوگوستوس‌دوم‌پادشاه‌لهستان بود، پرورش یافت و دورهٔ کودکی را در املاك خانوادگی در نوهان Nohant گذراند ـ دوره‌ای که از تنهائی و رؤیا سرشار بود و تنها سرگرمیش شنیدن سرگذشتها و داستانهائی بود که شبها به وسیلهٔ روستائیان برایش نقل می‌شد و همین قصه‌ها مواد مهمی برای آثار آینده به دستش می‌داد. اورور در سیزده سالگی به شبانه‌روزی مذهبی در پاریس فرستاده شد. محیط شبانه روزی در آغاز موجب ناامیدی و عصیان وی گردید که بتدریج به‌حالت تسلیمی عرفانی تغییر شکل داد. دراین دوره تعداد فراوانی از آثار نویسندگان را مطالعه کرد، خاصه به آثار ژان ژاك روسو علاقهٔ خاص یافت، در ۱۸۲۰ به نوهان بازگشت و دو سال بعد در هیجده سالگی با بارون دودووان Baron Dudevant ازدواج کرد که پس‌از تولد سه‌فرزند، از وی جدا شد. اورور در ۱۸۳۱ نوهان را ترك کرد، با فرزندانش در پاریس اقامت گزید و زندگی بی‌بندوباری را که برای طبقهٔ او رسوائی به همراه داشت، پیش گرفت و به وسیلهٔ پوشیدن لباس مردانه و دودکردن سیگار برگ و پیپ به‌آداب و رسوم طبقهٔ خود پشت پازد و به‌ماجراهای عاشقانه‌ای وارد شد که اولین آن عشق او به ژول ساندو Sandeau نویسندهٔ فرانسوی بود و باهمکاری او اولین رومانش را به‌نام سرخ و سفید *Rose et Blanche* نوشت و نام مستعار ساند Sand را از نام او اقتباس کرد، ژورژ ساند از ۱۸۳۲ با

انتشار داستان ایندیانا *Indiana* خود را به مردم شناساند. این رومان از سبك رومانتیسم شاتو بریان و اصول عقیدهٔ روسو در رعایت حقوق فرد مایه گرفته بود و داستان زنی را نقل می‌کردکه از ازدواج خود ناخشنود بوده و کارش به جدائی از شوهر کشیده است. در واقع می‌توان گفت که این اثر اولین اعتراف خصوصی ژورژ ساند دربارهٔ زندگیش بود و یکی از پراحساس‌ترین و زیباترین داستانهای او بشمار آمد. در همین سال داستان والانتین *Valentine* و سال بعد لیلیا *Lélia* را انتشارداد. داستان لیلیا که درآن با بی‌پروائی شدید وبه‌صورتی تغزل‌آمیز هوسها و امیال جسمانی رابا عشقهای خیال‌انگیز در آمیخته و به طریقی افراط‌آمیز و اغوا-کننده با عقاید خرافی و موهوم‌پرستی جامعه به مبارزه برخاسته بود، با انعکاس و جنجال فراوان روبروگشت ومورد حملهٔ شدید قرارگرفت. عشق درنظر ژورژ ساند مترادف با زندگی بود و نه‌تنها خوشبختی را در برداشت، بلکه حق مسلم و والای بشر و حتی آئین الهی بشمار می‌آمد تا حدی‌که شخص او همهٔ اقدامات را دربارهٔ عشق مجاز و قانونی می‌دانست و از عشقی به عشق دیگر پناه می‌برد. در ۱۸۳۴ رومان ژاك *Jacques* و در ۱۸۳۶ رومان موپرا *Mauprat* را انتشار داد که از همهٔ آنها زندگی پرشور و عاشقانهٔ شخص او نمایان بود و روح او را که براثر عشقها و دوستیهای پیاپی به مسائل فلسفی و مذهبی و ادبی سوق داده می‌شد، آشکار می‌ساخت. ژورژ ساند در این دوره‌با آلفرد دوموسه Musset دوستی و ارتباط نزدیك یافت و چنین می‌پنداشت‌که در آلفرد دوموسه نبوغی وجود دارد که به‌سبب ضعف روحی قدرت تجلی ندارد، پس برآن شد که به نجات این روح ضعیف بشتابد، با او به ایتالیا سفر کرد و از دسامبر ۱۸۳۳ تا مارس ۱۸۳۴ با عشقی پرشور درکنار او بسربرد، اما هنگامی‌که موسه بیمار گشت و از طرف دکتر پاجلو Pagello مورد مراقبت قرار گرفت،ژورژ ساند با پزشك روابط عاشقانه برقرار کرد و از این راه موسه را سخت آزرد، چنانکه وی به‌پاریس عزیمت کرد. ژورژ ساند نیز به پاریس رفت و با او از در آشتی درآمد، اما دیگر دوستی آنان از حسن تفاهم و یکدلی گذشته بهره‌ای نداشت و ناچار به‌جدائی آن دو در ۱۸۳۵ انجامید. در سالهای ۱۸۳۵-۱۸۳۷ با وکیل دعاوی میشل‌دوبورژ Michel de Bourges دوستی و ارتباط برقرارکرد و به‌وسیلهٔ او به‌سیاست و سوسیالیسم متمایل گشت و شیفتهٔ اندیشه‌های پیرلورو Pierre Leroux شد که نفوذش در داستانهای این دوره نمایان است و با

همکاری او رومان هفت تار چنگ *Les Sept cordes de la Lyre* را در ۱۸۳۹ نوشت که رومانی اجتماعی ومذهبی است. رابطهٔ عاشقانهٔ ژورژ ساند با شوپن Chopin از ۱۸۳۸ آغاز شد و در مصاحبت این آهنگساز بزرگ لهستانی، دورهٔ اقامت زمستانی را در جزایر بالئار Baleares شروع کرد. از آن پس زندگی خصوصی ژورژ ساند صورت عاقلانه‌تری به خود گرفت و همخانگیش با شوپن تقریباً ده سال بطول انجامید. ژورژ ساند از نظر فکری و معنوی سخت شیفتهٔ روسو بود و تأثیر کتاب قرارداد اجتماعی و هلوئیز جدید اثر روسو در کتابهائی مانند همرزم تود دو فرانس *Le Compagnons du Tour de France* (۱۸۴۰) او بسیار نمایان است. دراین کتاب، ژورژ ساند جامعه را محکوم می‌کند- جامعه‌ای را که مسؤول همهٔ معایب و بدیهای فرد می‌داند. از نظر ژورژ ساند تنها عشق قادر است که جامعه را تغییر دهد و دیوارهای طبقات اجتماعی را فرو ریزد وبرابری جهانی برقرار کند. داستان کونسوئلو *Consuelo* (۱۸۴۲) سرگذشت دختر آوازخوانی است از ونیز که نامزدش به‌پیروزی او حسادت می‌ورزد و دختر سرخورده وناامید ونیز را ترك می‌کند و با ماجراهای تازه روبرو می‌شود. در این رومان نشانه‌ای از ارتباط ژورژ ساند و شوپن دیده می‌شود. ژورژ ساند دراین زمان بامجلهٔ رووِد دوموند La Revue des Deux Mondes (مجلهٔ دو جهان) که سالها داستانهایش را انتشار می‌داد، قطع رابطه کرد و خود مجلهٔ رِوو انْدِپاندانت *La Revue Indépendante* (مجلهٔ مستقل) را بنیان گذارد که نوشته‌های خود را در آن بچاپ می‌رساند. در ۱۸۴۸ خود را برای انقلاب آماده کرد و به محض سقوط لوئی فیلیپ روزنامهٔ تازه‌ای منتشر ساخت، اما از شورش ماه ژوئن دچار وحشت شد و از سیاست دست کشید و به نوهان پناهنده شد. در دیباچهٔ فادت کوچولو *La Petite Fadette* یادآور می‌شود که از آن پس می‌خواهد نسبت به‌همهٔ وقایع سیاسی بی‌اعتنا بماند و تنها عالم آرامش و رؤیا را برگزیند. داستان فادت کوچولو داستان شاعرانه‌ای بودکه درعین‌حال باواقعیت هماهنگی داشت و در آن پردهٔ نقاشی ظریف و زیبائی از طبیعت پیش چشم گذارده می‌شد و قهرمانان آن، حتی پست ترینشان از طراوت و جاذبهٔ عشقی ساده برخوردار بودند. این اثر پیروزی فراوان و پایداری بدست آورد. مرداب شیطان *La Mare au diable* (۱۸۴۶) از بهترین آثار ژورژ ساند بشمار آمد. وی همچنین دراین دوره به خلق یك سلسله داستان روستائی دست‌زدکه اگرچه درآنها شخصیت

روستائیـان بـه‌طور افـراط از روی خیالپردازی نـویسنده و درحـد زیـاد تصنعی ساخته شده بود، درعین‌حال شامل تصویرهای زنـده‌ای بـود از زیبائیهای منطقهٔ نوهان. این زن رومانتیك جنجال آفرین بتدریج «بانوی محترم منطقهٔ نوهان» شد، بانوی گشاده دست قصر خود و دوست ومیزبان نویسندگانی چون سنت‌بوو، میشله و گوتیه و راهنما ومعلم بهترین نماینده‌های نسل جدید مانند آلکساندر دوما(پسر) و فلوبر. ژورژساند دراین دوره وقت خود را به کشاورزی می‌گذراند، نواده‌های خود را بانمایشهای عروسکی سرگرم می‌کرد، به‌فرزندان دهقانان سواد می‌آموخت. جشنهای دهکده را اداره می‌کرد، صدقه می‌داد و درعین حال از نوشتن دست‌بـاز نمـی‌داشت. در ۱۸۵۴ زنـدگینامـهٔ مـفـصل خـود را بـه نـام سرگـذشت مـن *L'Histoire de ma vie*، در بیست جلد انتشار داد که برخلاف انتظار خـوانندگـان اثری محافظه‌کارانه و محتاطانه بود، چنانکه ده جلد آن برشرح حـال و زنـدگی اجداد او از زمان آوگوستوس دوم، پادشاه لهستان، به‌بعد اختصاص یافته بود. ژورژ ساند دراین اثر دربارهٔ ماجراهای عاشقانه و زندگی خصوصی خود سکوت کرده و می‌توان گفت که بیشتر دربارهٔ سرگذشت کسانی کـه او را احاطه کرده بـودند، تفصیل رواداشته است تا سرگذشت شخصی خود، امـا روابط خصوصی ژورژساند را باعشاق می‌توان در آثار دیگری یافت مانند کتاب دلـداد و دلباخته *Elle et Lui* (آن زن و آن مرد) که دربارهٔ ارتباط عاشقانهٔ معروفش با آلفرد دوموسه بـود و بسیار زود مورد اعتراض دوستان موسه‌که در آن هنگام درگذشته بود، قرارگرفت و برادر موسه، پول موسه در همان سال با انتشارکتاب دلباخته و دلداد *Lui et Elle* (آن مرد و آن زن) به آن پاسخ گفت.

آثار فراوان داستانی و نمایشی ژورژساند سراسر زندگیش را از شهرت و پیروزی فراوان برخوردار ساخت- پیروزیی که تا نیم قرن پس‌از مرگش ادامه یافت و پس از آن شهرت و پیروزیی نویسندگانی چون استاندال، بالزاك، فلوبر و زولا آن را تحت‌الشعاع قرار داد. ژورژساند داستان‌نویس ستایش‌انگیزی است کـه به آسانی می‌توانست طرح رومانی را بریزد و عشق را که به عنوان اصل واحـد و کامـل زندگی پذیرفته بود، موضوع واحد داستانهایش قرار دهد- داستانهائی که می‌توان گفت از برجستگی خاص وابداع فکری وتنوع عاری است، اما نکتهٔ انکارناپذیر، این که ژورژ ساند اولین زنی است که از تجربه‌های زنـانه‌اش در کار ادبـی سود

برده است وپس‌از وی درواقع بیشترشخصیت خود او استوار مانده است تاآثارش. **مکاتبات** *Correspondance* ژورژ ساند در شش جلد انتشار یـافت (۱۸۸۲-۱۸۹۴). ترجمه به فارسی: اقتصاد بشری ـ ایندیانا ـ دلدار و دلباخته ـ ماجرای نیمه شب ـ مرداب‌شیطان.

**ساندرار، بلز** Cendrars, Blaise شاعر، رومان‌نویس ومنتقد هنری فرانسوی (۱۸۸۷-۱۹۶۱) ساندرار از پدری سوئیسی ومادری اسکاتلندی درپاریس زاده شد، پدرش که به‌کار تجارت و معامله اشتغال داشت، به هنگام تولد پسر در مصر بسرمی‌برد پس همسر و نوزادش نزد او به‌اسکندریه رفتند، اما پدر زندگی‌آمیخته باسرگردانی را آغاز کرد و با کشتی تجاری به لندن و پاریس و از آنجا بـه سوئیس رفت. در این میان خانواده‌اش از اسکندریه به‌ایتالیا بازگشتند ودر شهر ناپل اقامت‌گزیدند. بلز ساندرار بعدها پدر را میخوارهٔ ماجراجوئی خواند که به آثار بالزاك علاقه‌مند بـوده و کتاب را بـرای خوانـدن بـه پسر کـه هنوز ده سال نـداشته داده‌است؛ امـا دربارهٔ مـادر، او را زنـی با خلق و خـوی فرشتگان معرفـی کـرده که بـه جمـع‌آوری گلهـا و گیاهـان کمیاب عشـق مـی‌ورزیـده و در فلـورانس در عین جوانی درگذشته است. ساندرار که نام مستعار«بلز» را برای خود برگزیده، دریکی از اشعار خود چنین گفته است: «من مانند دایه‌ام مصریم یا مانند پدر سوئیسی یا ایتالیائی یا فرانسوی یااسکاتلندی یا مانند پدربزرگم اهل فلاندر یا...؟ با این حال شخصیتم را ازخود شروع می‌کنم‌که نام تازه‌ای برای خود برگزیده‌ام.» بلزکودکی را در ناپل وسیسیل تحت سرپرستی و آموزش مربی انگلیسی گذراند، در نه سالگی به‌مدرسهٔ آلمانی رفت، پس‌از آن به سوئیس بازگشت و تا پانزده سالگی‌آنجا ماند. دراین مدت بسیار سفر کرده و خاطرات فراوان ازاین سفرها در یاد خود حفظ‌کرده است. زندگی پرتحرك در بلز شوق جهانگردی و حادثـه جـوئـی پـدیـد آورد، همچنین عشق به مطالعه را که تا سرحد جنون در او وجود داشته است و به‌سبب آنکه به چندین زبان آشنائی داشته، می‌توانسته کتابهای گونـاگون را بـه زبان فرانسوی و آلمانی و روسی و حتی اسپانیائی بخواند. بلز با روح نـاآرامی کـه داشت نتوانست به‌تحصیل منظم مدرسه‌ای تن در دهد. پیوسته آرزوی جهانگردی را در سرمی‌پروراند، سرانجام نیز در ۱۹۰۲ از خانـه گریخت و سفر بیهدفـی را

آغاز کرد. از سوئیس به برلن و از آنجا به هامبورگ و از این شهر بـه آن شهر رفت تا در مونیخ به بازرگانی یهودی کـه کارش خـرید و فـروش اشیای کهنه و جواهر بود، برخورد. بازرگان که روح حادثه‌جوئی او را پسندید، به شاگـردیش پذیرفت. پس ساندرار همراه بازرگان وکالای تجاریش براه افتاد، ازمسکو به‌سیبری و آسیای دور رفت. سه‌سال تمام همراه ارباب خود منزلها را طی کـرد، به چین و ارمنستان و ایران سفر کرد. یك‌بار در جلگه‌های سیبری سرگردان مـاندند کـه به وسیلهٔ یکی از قبایل بیابانگرد نجات یافتند. بلز بعدها خاطرات این سفر را در منظـومـهٔ بلندی بـه نـام نثر «آهـن سیبری پیما و ژهـان، دخترك فـرانسوی *La Prose du Transsibérien et de la petite Jehanne de France* در ۱۹۱۳ انتشار داده است، اما در آن زمان در اندیشهٔ شاعری نبود و تنها مـاجراجوئی ذهنش را به خود مشغول می‌داشت. پیوسته کامرانی و ناکامی و ثروت و تنگدستی می‌دید. بلز ساندرار پس‌از چندی از ارباب بازرگان جدا شد، به ازمیر و از آنجا بـه ناپل و از ناپل به‌پاریس رفت و اگرچه کلمه‌ای یادداشت سفر یا نوشته‌ای دیگر با خود نداشت، حافظه‌اش گنجینه‌ای از خاطرات بود. در ۱۹۰۷ در حومهٔ پاریس خانه‌ای گرفت و به پرورش زنبور عسل همت گماشت. دراین خانه بود که نخستین شعرها را سرودکه بیشتر آنها را سوزاند، اما او که به زندگی‌آرام دلبستگی نداشت، از نو سفرآغازکرد، به بروکسل و لندن رفت. در لندن به پیشه‌های گوناگون دست زد و در۱۹۰۹ به روسیه و ازآنجا به امریکا وکانادا سفرکرد. درکانادا کارگرکشاورزی شد. در۱۹۱۰ به اروپا بازگشت و درطی رفت وآمدهای مکرر هربار چند هفته‌ای در پاریس می‌ماند. در۱۹۱۲ شبی در نیویورك که از گرسنگی و خستگی بیخواب شده بود، ناگهان طرح نخستین منظومهٔ بلند از خاطرش گذشت‌که تا صبح آن را بپایان رساند و بعدها آن را به نام عید فصح در نیویورك *Les Pâques à New York* به خرج خود منتشر کرد و با این منظومه فصل تازه‌ای در تاریخ شعر معاصرگشود. بلز ساندرار از ۱۹۱۲ یکباره در پاریس اقامت گزید و با گیوم آپولینر و شاعران سوررئالیست آشنا گشت. دراین زمان در فرانسه شعر در حال تحول بود، گروهی به ژول رومـن کـه شیوهٔ اونـانیمیسم Unanimisme (جـامعیت و کلیت) را پیش کشیده بود، گرویدند و گروهی به‌گرد آپولینر که او را پیشوای واقعی شعر نـو می‌دانستند، جمع آمدند و شبی هنگامی که بلز ساندرار در مجلسی شعر عید فصح

د« نیویورك را خواند، آپولینر گفت: «در برابر این شعر دیوانی‌که من چاپ می‌کنم چه ارزشی دارد!». در نقاشی نیز سبك کوبیسم رواج یافته که برشعر زمان اثر گذارده بود، بلز ساندرار با نقاشان‌آمد ورفت یافت، با پیکاسو و عدهٔ دیگر ازنقاشان عصر جدید معاشرت کرد و سالها در جریان جنبشهای نقاشی و هنر قرار گرفت، مقاله‌های دقیق در معرفی شیوهٔ نقاشان انتشار داد که در رواج‌کارشان مؤثر بود، خاصه از نقاشان جوان مانند شاگال حمایت کرد و بدین‌طریق منتقد زبردست هنری به جامعه معرفی شد. از سوی دیگر بلز ساندرار در عالم شعر و ادب، شاعری انقلابی معرفی‌گشت که اصلاً با قواعد شاعری سروکار نداشت و نسبت به قالب شعر بی‌اعتنائی نشان می‌داد. ساندرار به آزادی کامل در شعر عقیده داشت و می‌گفت که شعر باید منبع‌الهام خود را در زندگی جاری جستجوکند و وقایع روزانهٔ زندگی عصر جدید مانند دنیای ماشینی، غوغای شهر، سرعت و شوق سفر و سهولت ارتباط و چیزهای دیگر از این قبیل وارد شعرگردد و مضامین تازه به شاعر القا کند. ساندرار می‌خواست حماسهٔ دنیای نو را بسراید. در شعر او قافیه وجود ندارد، لحن بیانش ساده و صادقانه است. کلمه‌هائی را در شعر بکار می‌برد که از مکالمهٔ عادی گرفته شده است. او قصد دارد که با وارد کردن اصطلاحات فنی و جاری که هرگز در زبان شعر راه نداشته، به زبان تکامل بخشد. الفاظ زنده و پرتحرك بکار برد و بشدت برضد شیوهٔ کتابی و ادیبانه بپاخیزد. از نظر موضوع و مفاهیم ساندرار در شعر ازآنچه می‌دیده، سخن می‌گوید و آنچه را شنیده نقل می‌کند. به عمق زندگی فرو می‌رود، اما وصفها و گزارشهای او از زندگی با جوهر تغزلی شعر آمیخته است و از انساندوستی و همدردی نسبت به‌ستمدیدگان و تیره‌روزان و طرفداری از حق و عدالت مایه دارد. تغزلی است که از مسائل جاری سرچشمه گرفته با نشانه‌هائی مستقیم. منظومه‌های عید فصح د« نیویورك و «آهن سیبری پیما و رومان پاناما یا ماجراهای هفت عموی من *Panama ou les aventures de mes sept oncles* در ۱۹۱۹، همه برمبنای همین اصول اخلاقی بناشده و از خلال آن صفات انسانی نمودارگشته است. ساندرار از اولین روزهای جنگ جهانی اول در «لژیون خارجی» نام‌نویسی کرد، او وظیفهٔ خود می‌دانست که بیطرف نماند، پس به جبهه رفت، دلاوریها نشان داد و سرانجام روزی از سال ۱۹۱۵ براثر اصابت گلوله دست راستش قطع گردید و به‌بیمارستان

فرستاده شد، پس‌از بهبود به پاریس آمد و به‌تمرین پرداخت تا دست چپ را برای کارآماده کند. پس‌از آن به یکی از شهرستانها رفت، از جامعه کناره گرفت و از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ پیوسته به سرودن شعر و نوشتن داستان پرداخت. ساندرار در این مدت به‌کار سینما وارد شد که بیشتر به جنبهٔ هنری آن توجه داشت و پس از آنکه مبالغی از سرمایهٔ خود را دراین راه از دست داد، سینما را رها کرد و از نو به شعر و کتاب و سفر پرداخت. از ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۷، هرسال به امریکا می‌رفت و در امریکای جنوبی اقامت می‌کرد. در جنگ جهانی دوم در ارتش انگلستان خدمت کرد، پس به پاریس آمد. ابتدا به‌کشت‌گیاهان طبی مشغول شد، پس‌از آن باردیگر کتابهای متعدد مانند داستان وسرگذشت و سفرنامه انتشار داد، از آن جمله است: فیلم پایان دنیا *Le Film de la fin du monde* (۱۹۱۷)، طلا *L' Or* (۱۹۲۵)، اعتراف دان‌یاك *La Coufession de Dan Yack* (۱۹۲۹)، دم ... *Rhum...* (۱۹۳۰)، سرگذشتهای واقعی *Histoires vraies* (۱۹۳۷)، قصه‌های کوچك زنگیان برای کودکان سفیدپوست *Petits contes négres pour les enfants blancs* (۱۹۲۸)، همه در قالب بینهایت رنگارنگ مکانهائی که ساندرار از آنها دیدن کرده است. سرگذشت آثار ساندرار درعین حال سرگذشت مختلف الشکل، پرجنب و جوش و بینظم خود اوست. زندگی ساندرار را بخوبی می‌توان در آثار او مشاهده کرد، اما نه به صورت اعتراف‌نامه یا سفرنامه، چنانکه دیگر نویسندگان انتشارداده‌اند. زندگی ساندرار بنحوی با آثارش پیوسته است که درعین حال نوع ادبی کاملاً تازه‌ای‌راعرضه می‌دارد، ازآن‌جمله است: رومان مرد صاعقه‌زده *L'Homme foudroyé* (۱۹۴۵)، بودلینگر *Bourlinguer* (۱۹۴۸) و یکی از زیباترین اشعارش به نام در قلب جهان *Au coeur du monde* که زندگینامهٔ تغزلی اوست. دیوان کامل *Poésies complètes* ساندرار در ۱۹۴۴ انتشار یافت.

بلز ساندرار مردی است که زندگیش سراسر از شور و هیجان شاعرانه برخوردار بوده و شعرش حاصل زندگی اوست. تأثیر ساندرار در شعرنو فرانسه بسیار عظیم بود. ساندرار را بودلر قرن بیستم خوانده‌اند.

**ساندموسه، آکسل** Sandemose, Aksel رومان‌نویس دانمارکی-نروژی(۱۸۹۹-۱۹۶۵) آکسل ساندموسه از پدری آهنگر، در دانمارك زاده شد. پیش از نویسندگی به

حرفه‌های گوناگون مانند ملاحی، باغبانی، روزنامه فروشی، پیشخدمتی اداره اشتغال ورزید و در ۱۹۲۳ اولین داستان را به زبان دانمارکی به نام قصه‌های لابرادور *Fortoellinger fra Labrador* انتشار داد که به شبه جزیرهٔ لابرادور بستگی داشت وچندین قصهٔ دیگر که موضوع همهٔ آنها دریا و زندگی کارگران در کانادا ولابرادور بود- زندگیی ابتدائی براساس غریزه. ساندموسه پس از انتشار داستانهائی عامه‌پسند به زبان دانمارکی در ۱۹۲۹ به نروژ مهاجرت کرد و ازآن پس آثار خود را به زبان نروژی انتشار داد که نخستین آن با عنوان ملاحی به خشکی باز می‌گردد *En Sjømann gar i land* در ۱۹۳۱ و دومین آن به نام فراری ازخط سیرخود می‌گذرد *En Flyktning Krysser sitt spor* در۱۹۳۳ منتشر گشت، داستان جنایتی‌که به‌وسیلهٔ ملاح جوانی انجام می‌گیرد. وی دوست خود راکه هم تحقیرش می‌کند وهم تحسین، می‌کشد و پس‌از آن گرفتار عذاب وجدان می‌گردد و در پی آن می‌رودکه برای جنایت خود دلیلی قانع‌کننده بیابد. به‌گذشته بازمی‌گردد و از خود می‌پرسد که چه عواملی او را به این قتل برانگیخته است، پس‌از کشمکش روحی و تجزیه و تحلیل محیط به این نتیجه می‌رسد که یکی از عوامل محرك جنایت، شهرکوچك و محدود است که شخصیت فرد و روحیهٔ او را در فشار فقرو تنگدستی و در میان حسرت فراوان خرد می‌کند. نویسنده پاسخ پرسشهای قهرمان کتاب را از طرف جامعه به فرد چنین می‌دهد: «گمان نکن که تو چیزی هستی، گمان نکن‌که از من عاقلتری و بهتری، گمان نکن‌که از ما بیشتر می‌دانی و بدرد می‌خوری، گمان نکن که‌کسی به تو اعتنا دارد، گمان نکن که قادری چیزی به ما بیاموزی.» ساندموسه چون عتیقه‌شناس قشرها را یکی پس‌از دیگری عقب می‌زند، روح فرد و روح کلی و مشترك جمع را می‌کاود و با لحنی خشم‌آلود به تزویر و ریا در امر تعلیم و تربیت می‌تازد و با تندی نظر خود را دربارهٔ تحلیل روحیهٔ نسل جوان و مسألهٔ عشق و امور جنسی بیان می‌کند. این داستانها که آمیخته‌ای بود از انتقاد جامعه و تجزیه و تحلیل دقیق روانی و نوعی عرفان، از برجسته‌ترین‌آثار ادبی نروژ در دههٔ چهارم قرن بیستم بشمار آمد و انتشار آنها با پیروزی بسیار روبروگشت. آثار دیگر ساندموسه عبارت است از: نیمکتی که در آسمان قرار داشت *Der stod en Benk i haven* (۱۹۳۷)، ما با شاخ ظاهر می‌شویم *Vi pynter oss med horn* (۱۹۳۶)، قصه‌های ساندموسه *Sandemose Forteller*

(۱۹۳۷)، قصه‌هائی از دوران دیگر *Fortellinger fra andre tider* (۱۹۴۰)، در تحلیل روانی خاص دریانوردان ساندموسه به هنگام اشغال نروژ به وسیلهٔ ارتش آلمان به سوئد پناهنده شد و تا ۱۹۴۵ آنجا ماند. آلیس آتکینسون و دلدادگانش *Alice Atkinson og hennes elskere* (۱۹۴۹) داستان عشق کینه‌آلود و عوامل قتل است که در بیشتر آثار ساندموسه دیده می‌شود. داستان جزیره‌ای سرسبز از نخل *Det svundne er en drom* (۱۹۴۶) داستانی طنزآلود و سرگرم‌کننده است از دزدی دریائی. داستانهای مرد گرگ صفت *Varulven* (۱۹۵۸)، دیوارهای اریحا *Murene rundt Jeriko* (۱۹۶۰)، عروسی فلی‌سیا *Felicias Bryllup* (۱۹۶۱)، نوعی تحلیل روانی است از طبقه کاسبهای پولدار و محیط شهرهای کوچك.

**ستندال**، رجوع شود به **استاندال**.

**سرائو، ماتیلده** Serao, Matilde بانوی داستان‌نویس ایتالیائی (۱۸۵۶ - ۱۹۲۷) سرائو در یونان از پدری ایتالیائی، اهل ناپل و مادری یونانی زاده شد، تحصیلات خود را در ناپل انجام داد و در ادارهٔ تلگراف اشتغال یافت و اولین داستانهایش مانند دل حقیقت *Dal vero* (۱۸۷۹)، افسانه‌های ناپلی *Legende napoletane* (۱۸۸۱)، و قلب مجروح *Cuore infermo* (۱۸۸۱) مورد ستایش منتقدان ادبی قرار گرفت. سرائو در ۱۸۸۲ در شهر رم اقامت گزید و با مجله‌های گوناگون همکاری کرد. در ۱۸۸۳ رومان خیالپردازی *Fantasia* را منتشر کرد که از داستانهای احساسی دورهٔ جوانی او دور شده و بعضی تجربه‌های ادبی زمان در آن بکار رفته بود، چنانکه تأثیر اندیشه‌های زولا و فلوبر و همچنین تنازع بقای داروین و نظر ژورژ ساند دربارهٔ حقوق زن و آزادی او در انتخاب مرد دلخواه، در آن دیده می‌شود. بعضی از منتقدان این اثر را شاهکاری دانسته‌اند. سرائو در ۱۸۸۴ ازدواج کرد و با همسر خویش در تأسیس و انتشار مجلهٔ ایل کوریه دی رما *Il Corriere di Roma* (پیك‌رم)و چند مجلهٔ دیگر همکاری کرد و بعدها، پس‌از جدائی از شوهر، خود مجلهٔ ایل جورنو *Il Giorno* (روز) را دایر کرد. آثار داستانی سرائو به چهل جلد می‌رسد که بهترین آنها میان ۱۸۸۵ و ۱۹۰۰ انتشار یافت. داستان کشور کوکاگنا *Il paese di Cuccagna* (۱۸۹۰) یکی از گرانبهاترین و جالبترین آثار

سرائو و ادبیات ایتالیا در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بشمار آمد. ایـن اثـر را «کتاب رنگها و طرحها» خوانده‌اندکه تعریف بسیار مناسبی است، زیرا اساساً به نقاشی و ترسیم زندگی پرهیاهو و پرجنب و جـوش و شادی ملت نـاپـل اختصاص دارد. عادات و عواطف، خاصه شوق مردم به لاتاری و بخت‌آزمائی که سرگرمـی همهٔ طبقات از بینواترین تـا غنی‌ترین آنها را تشکیل می‌دهد، شرکت همهٔ مـردم در این سرگرمی و عوارض آن چون کینه‌ورزی و تحریك عصبی ناشی از یأس، رؤیای ثروت، همچنین جشنها، رسوم مذهبی، قرعه‌کشی، جشن گل سرخ، همه باشیوه‌ای مؤثر و هیجان‌انگیز پیش چشم گذارده می‌شود که به‌کتاب ارزشی غیر قـابل انکار می‌دهد و هنر نویسندگی سرائو را به اثبات می‌رساند. دقاصهٔ بـاله *La Ballerina* (۱۸۹۹) داستان هیجان‌انگیز دختر جوانی است با قلبی پاك و تربیتی مذهبی کـه تحت‌تأثیر ستارهٔ بزرگ باله‌ای که در جـوانـی درگذشته است، شغل رقـاصی را انتخاب می‌کند و با آنکه در محیطی نامناسب می‌افتد، به زندگی عاقلانـه و بـه تنهائی خود ادامه می‌دهد، وظایف حرفه‌ای خود را به‌طورکامل و از روی وجدان انجام می‌دهد و به‌مردها که درنظر او بیشتر نمونهٔ فسادند تا عشق واقعی، اعتماد نمی‌کند ولی ماجراها پیش می‌آید که جسمش را از پاکی و عفاف بیرون مـی‌آورد ولی روح و دلش همچنان پاك می‌ماند. سرائو دراین اثر بـه موضوعهای احساسی و عاطفی نخستین آثارش بازمی‌گردد. تحلیل دقیق وی از زندگی درونی و روحی و رنگ محلی داستان، این اثر را از پیروزمندانه‌تـرین داستانهای سرائـو ساخته است. از آثـار معـروف سرائـو فتـح دم *La Conquista di Roma* (۱۸۸۵) تحت تأثیر ناتورالیسم فرانسه خاصه زولا قرار دارد.

محیط داستانهای سرائو محیط طبقهٔ کاسبکار پـولدار و همچنین جـامعهٔ حقیر رم و ناپل است و شیوهٔ انشای او پرنقش و نگارو زنده و لـذت‌بخش. آثـار سرائـو در خارج از کشور ایتالیا نیز به شهرت بسیار دست یافت.

**سرگیـــف تسنسکی، سرگی نیکلایویچ** Sergeyev - Tsenskiy, Sergey Nikolayevich شاعر و رومان‌نویس روسی (۱۸۷۶-۱۹۴۵) سـرگیـف ابتدا به شغل آموزگاری اشتغال داشت و کار ادبی را در ۱۹۰۱ با انتشار دیوان زیبائی به نام اندیشه‌ها و دؤیاها *Dumy i Grezy* آغاز کرد که او را به مردم شناساند. پس‌از آن چند داستان

کوتاه مانند اندوه کشتزارها *Pechal poley* و در ۱۹۰۷ رومانی به نام بابایف *Babayev* انتشار داد. سرگیف در رهبران انقلاب که سرنوشت روسیه را بدست گرفته بودند، چیزی جز قصد ویرانگری فرهنگ گذشته نمی‌دید و هراس وی در این زمینه الهام‌بخش داستان کوتاهی شد با عنوان کسانی که محکوم به زوالند *Obrechennye na gibel* (۱۹۲۷). سرگیف در این داستان دلبستگی خود را به آخرین بازماندگان روسیه‌ای که در نظر او نابود شده است، آشکار می‌سازد وچهرهٔ انقلابیان را با خطوط نفرت‌انگیزی ترسیم می‌کند، اما دیری نگذشت که باعزم راسخ بینش خود را نسبت به وضع موجود تغییر داد، تسلیم انقلاب گشت، دنبالهٔ رومان خود را به نام والیا *Valya* (۱۹۱۴) که مورد تحسین گورکی واقع شده بود، گرفت و در چند جلد با نام کلی تغییر و تحول *Preobrazhenie* منتشر کرد. سرگیف در این رومان بلند زندگی شهرستانهای روسیه، خاصه منطقهٔ کریمه را، آنچنانکه پیش از جنگ جهانی اول بود، توصیف می‌کند و در ضمن داستانی غم‌انگیز و انسانی، به دورهٔ معینی از زندگی روسیه جان می‌بخشد و پس‌از آن نشان می‌دهد که انقلاب سوسیالیست تنها وسیله‌ای است که به قدرتهای واقعی ملت امکان پرورش وتوسعه می‌دهد. میان سالهای ۱۹۳۶و۱۹۳۸ رومان سه‌جلدی سرگیف با عنوان رنجهای سباستوپول *Svastopol, Skaya strada* منتشر شد که در آن قهرمانیها و رشادتهای ملت روس به هنگام جنگ ۱۸۵۳-۱۸۵۴ ستوده شده بود. سرگیف در ۱۹۴۱ به دریافت جایزهٔ استالین نایل آمد و در ۱۹۴۳ به عضویت آکادمی لنینگراد پذیرفته شد و هرگز از خط مشی حزب کمونیست منحرف نگشت.

**سروانتس ساآوذرا، میگلِ** Cervantes Saavedra, Miguel de رومان‌نویس و شاعر اسپانیائی (۱۵۴۷-۱۶۱۶) سروانتس در شهر آلکالا دِانارس Alcalá de Henares زاده شد، پدرش پزشك بسیار تنگدستی بود که از شهری به شهر دیگر می‌رفت و پیوسته در عدم ثبات زندگی بسرمی‌برد، ازین‌رو میگل تحصیلات مرتبی انجام نداد، با این حال مدتی در دانشگاههای آلکالا وسالامانکا رفت و آمد داشته، زیرا بارها زندگی دانشجویان را در آثار خود وصف کرده است، چنانکه جائی نوشته است: «رنجهای دانشجویان علاوه برهمهٔ چیزها از فقر ناشی می‌شود...»

میل سفر و شوق مطالعه به علوم انسانی و مسائل معنوی به‌طور شگفت‌انگیزی از نوجوانی براو تسلط یافت و به رغم این شوق برای امرار معاش به‌ارتش وارد شد و در بیست و دو سالگی به خدمت سفیر پاپ در دربار فیلیپ دوم، پادشاه اسپانیا، درآمد و با او به ایتالیا رفت، اما مدتی دراز در خدمت او نماند، به سربازی روی آورد و مدتی در هنگی ایتالیائی بسربرد و در ضمن زندگی نظامی از شهرهای مختلف ایتالیا دیدن کرد. بعدها خاطرات خوش این دوره را در یکی از داستانهایش منعکس کرده است. سروانتس خاصه شیفتهٔ رم گشت و در اوقات فراغت به بازدید شهر پرداخت و به‌وسیلهٔ مطالعهٔآثار نویسندگان و شاعران عهد باستان و عصر جدید بروسعت معرفت ادبی خود افزود. از۱۵۷۱ زندگی فعالانه و قهرمانی سروانتس درارتش آغاز شد و در جنگ لپانتو Lepanto با عثمانیها شرکت کرد و رشادتها از خود نشان داد، در همین جنگ دست چپ خود را از دست داد و پس‌از التیام باز به جنگ ادامه داد و با ماجراهای تازه روبرو شد. هنگامی که به مرخصی می‌رفت و با برادرش با یك کشتی بخاری به‌اسپانیا بازمی‌گشت، کشتی مورد حملهٔ دزدان دریائی قرار گرفت و او به اسارت آنان درآمد و به الجزایر برده شد، پنج سال درحال بردگی بسربرد، بارها به فرارهای بیفرجام دست‌زد، و مشقتها تحمل کرد تا سرانجام خانواده‌اش با پرداخت پول بسیار او را خریدند و آزاد کردند. پس‌از بازگشت به اسپانیا سروانتس برای تأمین معاش به نمایشنامه‌نویسی پرداخت که در آغاز توفیقی بدست نیاورد. دراین زمان به هنرپیشه‌ای دل بست که از او دختری به‌نام ایزابل پیدا کرد، اما در۱۵۸۴ با کاتالیناد پالاسیوس Catalina de Palacios، دختر ملاکی ازدواج کرد. سروانتس غالباًکانون خانوادگی را رها می‌کرد و به جمع شاعران و نویسندگان مادرید می‌پیوست و بدین‌طریق با بهترین نویسندگان زمان مانندکالدرون آشنائی یافت. سروانتس در ۱۵۸۵ رومان گالاتئا *La Galatea* را درآلکالا انتشار داد-داستانی شبانی در شش جلد، آمیخته‌ای از نظم و نثر که جوهر اصلی و نهفتهٔ آن عشق بود، تصویر ذهنی سروانتس در این اثر دنیائی از زیبائی پیش چشم‌گذارده و در میان آثار شبانی رایج در اسپانیا به نقطهٔ اوج رسیده است، این اثر اگرچه به سبب صناعت لفظ و درهمی احساسهای گوناگون و دوری از واقعیت توجه عامه را جلب نکرد، به سبب ظرافت و لطافت شیوهٔ نگارش مقامی خاص یافت و سروانتس را به شهرت رساند.

سروانتس پس‌ازآن به‌فعالیتهای اجتماعی و امور اداری کشیده شدکه دوبار به‌سبب ناآشنائی به‌کاروکسر آوردن در وجوه مالیاتی و باردیگر به‌اتهام قتلی‌که اصلاً در آن دخالت نداشت، به‌زندان افتاد. سروانتس قسمت اعظم آثار خود را پس‌از پنجاه‌سالگی خلق‌کرد، از جمله اثر معروف خود دون‌کیشوت را که عنوان کامل آن نجیب‌زادهٔ شریف، دون‌کیخوتا دِلامانچا *El ingenioso hidalgo, Don Quixote de la Mancha* است. طرح این رومان در زندان ریخته شد و قسمت اول آن در ژانـویهٔ ۱۶۰۵ انتشار یـافت و بـه محض انتشار پیروزی بسیار بدست آورد، چنانکه اولین سال انتشار شش‌بار بچاپ رسید. سروانتس پیش‌از انتشار قسمت‌دوم دون‌کیشوت، چندین اثر انتشار داد، ازآن جمله داستانهای نمونه *Novelas ejemplares* (۱۶۱۳) است، شامل دوازده داستان کوتاه با حوادث گوناگون و تحرك خاص و چنانکه از عنوان کتاب برمی‌آید، اثری آموزشی و اخلاقی است. داستانها نمونه‌هـای مختلفی از رفتار و اعمالی را نشان می‌دهد که آدمی باید از آنها دوری جوید. ارزش واقعی این اثر به سبب دقت در تجزیه و تحلیل روانی و بررسی پیچیدگیهای احساسی و عاطفی از طرفی است و خیال‌انگیزی و طنزهای لطیف از طرف دیگر که به‌وسیلهٔ آن محیط واقعی اسپانیا در زمان نویسنده، از شهر و روستا، زنده و گویـا وصف می‌شود. این اثر امروزه بیش‌ازگذشته مورد توجه قرارگرفته و به‌وسیلهٔ اظهارنظر منتقدان و مورخان ارزش انسانی‌آن بیشتر آشکارگشته است، چنانکه آن‌را همتای دون‌کیشوت دانسته و اثری جاودانی بشمار آورده‌اند. اثر بـزرگ دیگر سروانتس رومان کارهای پـرسیلس و سی خیس مـوندا *Los trabajos de Persiles y Sigismunda* است که پس‌از مرگ نویسنده در۱۶۱۷ به‌وسیلهٔ همسرش در چهارجلد، در مادرید منتشر شد وهمان زمان به‌وسیلهٔ ناشران مختلف در شهرها وکشورهای دیگرانتشار یافت. این اثر آخرین اثر سروانتس است کـه چند روز پیش از مرگش بپایان رسید و به‌کنت دلموس Conde de Lemos اهدا شد. تاریخ این اهدا آوریل ۱۶۱۴درست چهار روز پیش‌از مرگ سروانتس است. دیباچه‌ای کـه شامل این اهداست بـا این جمله‌ها آغاز مـی‌شود: «اکنون پـا در رکاب است و گرفتار اضطرابهای مـرگ، عالیجناب! من این را به‌تومی‌نویسم...» حوادث این اثر بیشتر در سواحل مه‌آلود کشورهای شمالی می‌گذرد، به صورتی خیال‌انگیز و اسرارآمیز. سروانتس دنیائی شگفت‌انگیز و افسانه‌ای را با زمینه‌ای پرنقش و نگار در قالب نثری حماسی پیش

چشم می‌گذارد. سروانتس در حدود سی نمایشنامه نوشته کـه بیشتر آنها از میان رفته و بعضی از نمایشنامه‌های تك پرده‌ای او پیروزی بدست آورده است. اشعار سروانتس کمتر از آثار منثورش تـوفیق یـافت. سفر پـارنـاسو *Viaje del Parnaso* (۱۶۱۴) منظومه‌ای کُنائی است در انتقاد از شاعران معاصرکه بسیار جلب توجه کـرد. دومین قسمت دون‌کیشوت در ۱۶۱۵ منتشر شد، چنانکه سروانتس خـود در دیباچهٔ جلد اول نوشته است، هدف او خلق رومانی پهلوانی و عیّاری بوده است، جدا ازهمهٔ رومانهای پهلوانی رایج عصر. سروانتس دراین رومان خالق دونمونه از گروه بشری است که درعین حال‌که از تخیل محض ساخته شده، از هرشخصیت تاریخی زنده‌تر و جاودانی‌تر گشته‌اند؛ این دو قهرمان نـه تنها کشوری معین را در عصری معین تجسم می‌بخشند، بلکه دنیائی را در برابر چشم قـرار مـی‌دهند. تضاد دو قهرمان داستان، دون‌کیشوت و سانچو پانثا Sancho Pança سلاحـدار و مهتراو، دو روی سکهٔ روح‌آدمی را آشکار می‌سازد، یکی خیالپروری ماجراجویانهٔ دون‌کیشوت‌که با وجود ناتوانی قصد دارد بادست‌زدن به‌اعمال پهلوانی وشوالیه‌گری به‌کمال مطلوب دست‌یابد و دیگر واقع‌بینی و ساده دلی سانچو که با صداقت و وفاداری در کنار ارباب می‌ماند، در همهٔ خطرها حضور می‌یابد و بی‌آنکه بـه خیالبافیهای او ایمان داشته باشد، آن را نفی نمی‌کند. این دونمای روح انسانی که دروجود هرفرد با تناسب و اندازه‌های مختلف به‌هم‌آمیخته است، در دوشخص بکلی متضاد تجلی می‌کند، همچون دو قطب عالم انسانی. دون‌کیشوت که در وهلهٔ اول رومانی مسخره‌آمیز وخنده‌آور بنظرمی‌آید، در واقع سرشار از انتقاد وهجوی است از رومانهای پهلوانی و شوالیه‌گری که مردم عصر را دیـوانهٔ خـود ساخته بوده است. سروانتس با داستان خود نتایج احمقانهٔ ادبیات ضعیف و نسنجیدهٔ‌کشور خود را به مردم نمایـانـده است. مکالمهٔ دون‌کیشوت و سانچو نـه تنها سرچشمهٔ کمدی غیر قابل توصیفی است، بلکه نشان می‌دهدکه چگونه ارباب به‌نوکر متمایل می‌شود و نوکر چشم به ارباب می‌دوزد و هـردو در درون خـود تغییر و تحولـی می‌یابندکه روحشان را در مجاورت با واقعیتها وحتی اندیشه‌هائی برتراز واقعیت، به صفا و لطافت می‌رساند. می‌توان گفت که رومان دون‌کیشوت معیار و نمونه‌ای برای رومانهای عصر جدید قرارگرفت. همچنین می‌توان این نکته را تأیید کردکه سروانتس به سبب این اثر طنزآمیز، در شمارکسانی جای گرفته است کـه در قرن

پرثمر شانزدهم مانند شکسپیر و مونتنی بررسی دقیق خود را به زوایای روح آدمی کشانده‌اند. سروانتس غمی طنزآلود را در ورای چهرهٔ قهرمانـان وصف مـی‌کند. همچنین آرزوی تحقق نایافتهٔ ملتی را که درآتش بدست آوردن مقام والامی‌سوزد، بی‌آنکه دیدهٔ خود را برواقعیتها بگشاید و وضـع سیاسی و اقتصادی و اجتماعـی کشور را، آنچنانکـه هست، بشناسد. سروانتس در داستـان دون‌کیشوت جـز دو قهرمان اصلی و جدا نشدنی، تعداد فراوانی از اشخاص گوناگون را وارد می‌کند که هریك نمودار نوعی از خصایص‌آدمی است. کمتر اثری چون دون‌کیشوت تا این حد مورد بحث و تفسیر قرارگرفت. این رومان که شاهـکار نـویسنده، بلکـه از شاهکارهای ادبیات جهان است، دراسپانیا و سراسر اروپا ازچنان پیروزی درخشانی برخوردارگشت‌که حسادت بسیاری از نویسندگان معروف و جوان را برانگیخت، به بیشتر زبانها ترجمه شد، مورد تقلید قرارگرفت و از آن فیلمنامه تهیه شد.
ترجمه به فارسی: دون‌کیشوت.

**سَروین**، رجوع شود به **سارویان**.

**سگور، سوفی (کنتس‌دو)** Ségur, Sophie (Comtesse de) داستـان‌نـویس فـرانسوی (۱۷۹۹-۱۸۷۴) سوفـی در روسیه و سن‌پـتـرزبـورگ زاده شد. پـدرش کنت راستوپشین Rostopchin وزیر تزارپاول اول و به هنگام حریق مسکو در ۱۸۱۲، فرماندار این شهر بود. کودکی سوفی در مسکوگذشت و در حـدود ۱۸۱۴ تحت نفوذ روحانیی فرانسوی به مذهب‌کاتولیك درآمد و پس‌از مغضوب قرارگرفتن پدر از طرف دستگاه حکومت در ۱۸۱۷، با خانواده به فرانسه مهاجرت‌کرد. در پاریس سوفی به رغم تربیت بسیار جـدی خـود، بـا سرگـرمیهای بیشمار آشنا شد و در ۱۸۱۹ با کنت اوژن دو سگور Eugène de Ségure ازدواج کرد، در پـاریس مستقر شد و به سبب علاقهٔ فراوان به زندگی روستائی قطعه ملکی خرید کـه قـالب و زمینهٔ بعضی از آثارش قرارگرفت. سوفی گرچه مورد بیمهری شوهـر واقـع شد، وظایف مادری را به بهترین وجه انجام داد و همهٔ وقت را صرف تـربیت دختران و پسران خود کرد و برای نواده‌هایش کتابهای قصهٔ پرجاذبه‌ای نوشت که همه با پیروزی بسیار همراه شد و شهرت جهانی یافت. در ۱۸۵۷ قصه‌های تازهٔ پریـان

*Nouveaux Contes de Fées* انتشار یافت و پس‌از آن پیاپی شاهکارهای کوچکی از این نویسنده منتشر شد که در میان قصه‌های کودکان مقام خاص و ممتازی یافت، از آن جمله است: خاطرات یك خر *Les Mémoires d'un âne* (۱۸۶۰). الاغی حوادث زندگی خود را برای ارباب جوانش شرح می‌دهد که براثر ستمهائی‌که در طویله براو رواگشته، لگدی به‌طویله‌دار می‌زند ومی‌گریزد و در جنگل سرگردان می‌شود، چندین صاحب عوض می‌کند و سرانجام به قصری راه می‌یابد و درکنار اربابان کوچك خود از زندگی سعادتمندانه‌ای برخوردار می‌شود و مورد لطف کودکان قصر قرار می‌گیرد، اما او که از شرارت و خبث طینت سهمی دارد، به کارهای زشتی دست می‌زندکه مورد بیمهری قرار می‌گیرد و از قصر رانده می‌شود و پس‌از ندامت بسیار و انجام چند عمل نیك بخشوده می‌شود. این قصهٔ مشهور اخلاقی بسیار مورد توجه و ستایش قرارگرفت و از برجسته‌ترین قصه‌ها درادبیات کودکان بشمار آمد. تلخکامی‌های سوفی *Les Malheurs de Sophie* (۱۸۶۴) اثری بسیار مشهور و نخستین داستان از مجموعه داستانهای سه‌بخشی سگور است، شامل داستانهای دخترکهای نمونه *Les Petites filles modèles* (۱۸۵۸) و تعطیلات *Les Vacances* (۱۸۵۹) که همه لذت بخش و موجب شیفتگی کودکان بوده و هنوز نمونهٔ کامل ادبیات کودکان است. قصهٔ ژان غرغرو و ژان خندان *Jean qui grogne et Jean qui rit* (۱۸۶۵) از معروفترین قصه‌های مادام دوسگور و سرگذشت دوپسرعمو است که یکی خوش محضر مهربان، فعال و شاد است، با قلبی پرعطوفت و دیگری تنبل، پرتوقع و دروغگوست. این دو جوان برای جستجوی کار به پاریس سفر می‌کنند، هریك به راه خود می‌رود، اولی مورد توجه قرار می‌گیرد و از زندگی آسوده و منظمی برخوردار می‌شود و دومی‌که پیوسته ارباب خود را تغییر می‌دهد، به جرم سرقت از خانهٔ مجللی، به زندان می‌افتد. این اثر به‌صورت مکالمه است و ازکشش بسیار برخوردار. داستان مهمانخانهٔ آنژ گاردین *L' Auberge de l'Ange gardien* (۱۸۶۳) و ژنرال دوداکین *Le Général Dourakine* (۱۸۶۶) قهرمانان مشترکی دارد، قصه‌ها به صورت مکالمه است و برای کودکان و نوجوانان چندین نسل لذت بخش.

قصه‌های سگور گرچه به زمانی تعلق دارد که دورهٔ داستانهای اخلاقی بوده است، هنوز تازگی خود را حفظ کرده و از برجسته‌ترین داستانهای ادبیات کودکان

بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: تلخکامیهای سوفی ـ خاطرات یك‌خر ـ فرانسواگوژپشت ـ فلیسی ـ گنجینهٔ اسرارآمیز و شیطان‌کوچولو ـ مهمانخانهٔ آنژگاردین ـ بچه فراری و چند قصهٔ دیگر.

**سلایا، گابریل** Celaya, Gabriel نام مستعار (نام واقعی رافائل گابریل موخیکا سلایا Rafael Gabriel Múgica Celaya) شاعر و رومان‌نویس و مقاله‌نویس اسپانیائی (۱۹۱۱- ) رافائل گابریل موخیکا در قریهٔ ارنانی Hernani در ایالت گیپوثکوئا Guiipúzcoa زاده شد، پدرش از خانوادهٔ بازرگان بود و مادرش از خانواده‌ای روشنفکر و با فرهنگ. رافائل در ۱۹۲۲ برای تحصیل به‌سان سباستیان San Sebastiàn فرستاده شد، اما از محیط مدرسه ملول گشت و به سبب رنجوری و بیماری با پدر و مادر به پااو Pau و پس‌از آن به اسکوریال Escurial برده شد تا در مناطق آرام به استراحت پردازد. در سالهای نقاهت و تنهائی به مطالعه روی آورد، فرهنگ و معلومات خود را گسترش داد و پس‌از بهبود کامل در ۱۹۲۴ به دبیرستان سان سباستیان بازگشت و در ۱۹۲۷ گواهینامهٔ دبیرستان را دریافت کرد. پدر او را با خود به فرانسه برد تا در کار تجاری و شرکتی که تازه تأسیس کرده بود، واردش کند. دراین حال بود که رافائل در انتخاب راه زندگی و میان شغل خانوادگی یا تجارت چوب و ادامهٔ تحصیل مردد ماند و بیشك راه دوم را برگزید و برای ادامهٔ تحصیل به مادرید رفت، در کانون دانشجویان اقامت کرد و بتدریج استعداد هنری خود را در شعر و نقاشی آشکار ساخت. در مادرید با گارثیا لورکا Lorca آشنا شد که بعدها دوست نزدیك او گشت و در ۱۹۳۴ با پابلونرودا Neruda ملاقات کرد. در ۱۹۳۵ تحصیلات خود را در رشتهٔ مهندسی بپایان رساند، به انگلستان سفر کرد و به خرج خود نخستین دیوان را با عنوان مرداب سکوت *Marea del Silencio* به نام واقعی رافائل موخیکا انتشار داد. در ۱۹۳۶ در مراسمی که به مناسبت صدمین سال تولد بکر Becquer برپا شد، با عده‌ای از شاعران شرکت کرد و شعرش به نام تنهائی بسته *La Soledad Cerrada* به دریافت جایزه نایل آمد. در همین سال وضع اسپانیا دچار اغتشاش شد و جنگهای داخلی آغاز گشت. رافائل موخیکا به ارتش جمهوریخواه پیوست، در دست گروه

میهن‌پرستان افـراطی اسیرشد و بـا درجهٔ سروانی برای رفع نیازهای فنی و امور مهندسی بخدمت گرفته شد. روح رافائل دراین سالهـا از جنگ آشفته گشت. در ۱۹۳۸ در سان‌سباستیان با دختری جوان ازدواج کرد که از اوصاحب دو فرزند شد و آرامشی نسبی یافت، اما در درون خود همواره خاطرهٔ تلخ جنگ را حفظ کرد، مرگ گارثیا لورکا نیز برتأثرش افزود. جنگ جهانی دوم و تعهدات خانـوادگی موجب شد که رافائل مـوخیکا ده سال در سکوت فـرو رود و اشعاری را کـه در خاموشی می‌سراید، انتشار ندهد. پس‌از آن از خانوادهٔ تاجر پولدار و مقید خـود فاصله گرفت، حتی نام اصلی را رها کرد و نام مستعار گابریل سلایا را بـرگزید، بتدریج نومیدی از درون، روحش را فرسود و رنجور و بیمارش‌کرد و میل‌گریز از خانواده براو چیره شد. در ۱۹۴۶ با دختری به‌نام آمپارو گاستون Amparo Gastòn آشنا شد و در دوستی با او دلگرمی یافت. همین دوستی بـه او قدرت بخشید تـا یکباره همهٔ وقت را بـه ادبیات مصروف دارد، پس با همکاری او دیوانهای خـود را انتشار داد و با یاریش بنگاه انتشاراتی نورته Norte را تأسیس‌کرد و ترجمه‌هایی‌را که از آثار ریلکه، ویلیام بلیك و **فصلی در جهنم** اثـر رمبو بعمل آورده بود، بـه وسیلهٔ این بنگاه بچاپ رساند. در ۱۹۵۴ با خانواده و محیط بـازرگانـی آن قطع رابطه کـرد و بـا آمپارو گـاستون در مـادرید اقـامت گـزید و گاهگاه بـرای دیدارفرزندان به‌خانواده بازمی‌گشت. دراین دوره گابریل سلایا دیوانهای **جنبشهای ابتدائی** *Movimientos elementales* (۱۹۴۷) و **مقاصد شاعـرانـه** *Objetos poético* (۱۹۴۸) را با نام خوان د لسه تا Juan de Leceta انتشارداد. ازآثار دیگر این دوره ایـن دیـوانهـاست: **گفت و شنود آدام** *Tranquilamente hablando* (۱۹۴۷)، همانند **عشق** *Se parece al amor* (۱۹۴۹)، **چیزها آنچنان کـه هستند** *Las cosas como son* (۱۹۴۹). پس‌از این دوره در روح و فکر شاعر تحولی پدیدآمد. او خود می‌گوید: «اولین گامهای من در شعر گامهای سوررئالیستی بود، پس‌از آن به موضوعهای موجود و مربوط به زندگی پرداختم و ضروری دانستم کـه اشعاری بسرایم کـه اکثریتی عظیم را در بـرگیرد و تحول روزانهٔ جـامعه را منعکس کند، بـرخلاف خوان‌رامون خیمنث Jiménez که اشعارش بـه گروهی معدود بستگی مـی‌یـافت.» بعدها اندیشهٔ خود را روشنتر بیان می‌کند و می‌گوید: «شعر به خودی خود هدف نیست، بلکه ابزاری است مانند سایر ابزارها برای تغییر شکل بخشیدن بـه عالم

بشریت؛ برای نجات شعر نیز مانند نجات بشر، باید شکل جامعه را تغییر داد و برای دسترسی به این تغییر باید همهٔ کوشش خود را در بکاربردن ابزارهائی که در اختیار داریم، بکار اندازیم و اگر شاعریم باید شعر را چون سلاحی پر و آماده بکار بریم.» بدین‌طریق گابریل سلایا دراین مرحله از زندگی شاعرانه، موضوع شعر خود را از مسائل روزانه برمی‌گزیند. اشعار این دوره عبارت است از: ورقهای پشت رو *Las cartas boca arriba* (۱۹۵۱)، نغمه‌های ایبروس *Cantos iberos* (۱۹۵۰)، سراسر روشنی *De claro en claro* (۱۹۵۶)، که به دریافت جایزهٔ منتقدان نایل آمد. گابریل سلایا دراین زمان به‌سبب بیماری دلدار دورهٔ سختی را گذراند. در ۱۹۵۷ دیوان میان پرده *Entreacto* را انتشار داد. صلابت الماس *Las resistencias del diamante*، در همین سال اشاره‌ای است به‌مهاجرت کارگران از اسپانیا، در جستجوی کار و اثر بینوائی و بیکاری؛ دیگر شعر فوری *Poesía urgente* (۱۹۶۰)، زندگی خوب *La buena vida* (۱۹۶۱) و مانند آن است. دیوانی از اشعار گابریل سلایا با عنوان اشعار خوان د لسه تا *Los poemas de Juan de Leceta* در ۱۹۶۱ منتشر شد. سلایا در ۱۹۶۶ به کوبا دعوت شد، اما به علل شخصی این دعوت را نپذیرفت و در ۱۹۶۸ برای شرکت در کنگرهٔ فرهنگی که در هاوانا تشکیل می‌شد، به‌کوبا عزیمت‌کرد، در پایان همین سال سفری به برزیل انجام داد و در ۱۹۶۹ برای شرکت در هیأت داوری ادبی به فلورانس رفت. سلایا دو رومان دارد به نام این یا آن *Lo uno y lo otro* (۱۹۶۲) و بازرگانی مطلوب *Los buenos negocios* (۱۹۶۵)، همچنین مقاله‌های متعددی مانند: شعر و حقیقت *Poesía y verdad* (۱۹۵۹)، انکشاف شعر *Exploración de la poesía* (۱۹۶۴).
گابریل سلایا شاعری است که شعر را به عنوان سلاحی صریح و صادقانه و قاطع بکار می‌برد. در نظر او زمان آسایش هنوز فرا نرسیده است و شعر سلاحی است برای دسترسی به این آسایش.

**سن پول رو** Saint Pol Roux نام‌مستعار، (نام واقعی پیر پل رو Pierre-Paul-Roux) شاعر فرانسوی (۱۸۶۱-۱۹۴۰) سن‌پول‌رو در مارسی Marseille زاده شد. در ۱۸۸۴ به پاریس رفت و کار ادبی را از ۱۸۸۶ آغازکرد. ابتدا دیوان کم حجمی به نام لازار *Lazare* انتشار داد و سه سال بعد بلاگردان *Le Bouc émissaire* را.

پس به نهضت سمبولیسم پیوست و با نشریه‌های آن همکاری کرد، خاصه با مجلهٔ ارمیتاژ Ermitage و مرکور دو فرانس Mercure de France . طرز لباس پوشیدن فاخر و لحن با نفوذ و پرطمطراق سن پول رو موجب شدکه به وی لقب محتشم Magnifique داده شود. اولین جلد از دیوان مهم سن پول رو به نام محرابهای دستهٔ مذهبی *Les Reposoirs de la procession* (۱۸۹۳) شامل سه بخش است که انتشار آن تا ۱۹۰۷ ادامه یافت از این قرار: گل سرخ و خارهای راه *La Rose et les épines du chemin* که اشعار آن در مجله‌های گوناگون بچاپ رسیده بود، شامل موضوعهای فلسفی و تمثیلهائی از روح. از کبوتر تا زاغ به‌وسیلهٔ طاووس *De La colombe au corbeau par le paon* در ۱۹۰۴ که شاعر در آن کبوتر را تمثیلی از بیگناهی و سپیده‌دم و کلاغ را خبر دهندهٔ نگرانیهای زمان پیری و پیشاهنگ مرگ دانسته است و در واقع این اثر اعترافات یا زندگینامهٔ شاعرانهٔ سن پول رو بشمار می‌آیدکه درآن با تصویرهای بسیار غنی، گذشتهٔ فراموش شده‌ای را محسوس می‌سازد. سومین و آخرین بخش با عنوان بازیهای تماشائی درونی *Les Féeries intérieures* (۱۹۰۷)، با آنکه از نظر قالب کاملاً در شیوهٔ سمبولیسم بود، تحول محسوسی نسبت به جلد اول این دیوان درآن دیده می‌شد. در این زمان پایان سمبولیسم به‌طورکلی و پایان آن به‌طور خاص در اشعار سن پول رو احساس می‌گردد. در واقع سن پول رو تا این زمان خود را زندانیی دانسته است‌که در برجی بسرمی‌برده و احساسها و تأثیرات عالم خارج را جز از ورای پنجره‌ای شیشه‌ای درك نمی‌کرده است، اما اکنون پنجره را شکسته و خود را به عالم وسیع غریزه‌ها و عواطف درآمیخته است. سن پول رو درسالهای ۱۸۹۵-۱۸۹۷ درطی اقامتی در جنگل آردن Ardennes در لوکزامبورگ نمایشنامهٔ بزرگ منظوم و زیبائی در پنج پرده ساخت به نام بانوی داس بدست *La Dame à la Faulx* که در ۱۸۹۹ انتشار یافت. این منظومهٔ طولانی در سه صدا تنظیم شده بود، صدای مرد، صدای زن و مرده. شاعر یك‌بار به‌سفارش دوستان در آن دست برد تا برای نمایش آماده شود، اما کمدی فرانسز آن را برای نمایش مناسب ندید. سالها بعد باردیگر آخرین اصلاح را در آن بعمل‌آورد و در هشتادمین سالروز تولد خود بنمایش گذارد. متأسفانه این صورت جدید مانند بسیاری دیگر از نوشته‌هایش به هنگام جنگ دوم و به‌وسیلهٔ سربازان‌آلمانی نابود شد. یگانه پیروزی بزرگ سن پول رو در ۱۹۰۰

به‌وسیلهٔ اشعاری بدست آمد که برای اوپرای لویز Louise اثر گوستاو شارپانتیه Charpentier سرود. سن پول رو از آن پس‌از جامعهٔ ادبی پاریس کناره گرفت و به بروتانی Bretagne رفت تا بیشتر در میان طبیعت بکر و وحشی بسربرد. در این منطقه دو نمایشنامه نوشت به نام بانوی طلاپوش *La Dame en or* و صیادان ساردین *Les Pêcheurs de sardine*. سن پول رو از۱۹۰۳سرودن اشعاردیوان معروف خود را به نام قدمتها *Anciennetés* آغاز کرد که مدتها در مجله‌های گوناگون بچاپ می‌رسید. شاعر دراین دیوان میان شعر و دنیای ماوراءالطبیعه رابطه‌ای نزدیك برقرار می‌کند. در نظر سن پول رو شعر چیزی نیست جز صورت تازه‌ای از اندیشهٔ کهن خدائی و شاعر ادامه دهندهٔ راه خداست. از این‌رو او را «کاشف عالم هستی» و«ادامه دهندهٔ» خدا خوانده‌اند. سن پول رو در آغاز جنگ جهانی اول، درحالی‌که سخت تحت‌تأثیر مرگ یکی از پسرانش قرار داشت، در طی مراسمی با شکوه به‌عنوان یکی از پیشروان نهضت سوررئالیسم معرفی شد، اما گوشهٔ انزوای خود را در بروتانی از دست نداد، تا آنکه در بیست و سوم ژوئن ۱۹۴۰، جنگ جهانی دوم او را غافلگیر کرد، سربازان آلمانی به خانه‌اش حمله کردند، خدمتکارش را کشتند، یکی از دخترانش را مجروح کردند و چند ماه بعد خانه‌اش را به آتش کشیدند و بسیاری از نوشته‌هایش را نابودکردند. سن پول روکه دراین حادثه مصدوم شده بود، در بیمارستان برست Brest جان سپرد.

سن پول رو چهرهٔ عجیب و استثنائی اوائل قرن بیستم است. سالها درمحافل ادبی، شخصیتی جالب توجه و تقریباً افسانه‌ای داشت و امروزه یکی از بهترین شاعران سمبولیست شناخته شده است، آثار او از تخیل سرشار است، تخیلی‌که رنگ عرفان دارد. سن پول رو پیوسته در جستجوی‌کلید اسرار عالم خلقت بوده و معتقد است که در سراسر عالم هستی، قلبی می‌تپد، حتی در دل سنگهای جاده‌ها وی بنیانگذار شیوهٔ ایدئورئالیسم Ideoréalisme است که در تاریخ شعر معاصر نقطهٔ عطفی بشمار می‌آید و آن درك حکمت معانی و اندیشه است در واقعیتهای عینی عالم خلقت. سن‌پول‌رو را «استاد صور ذهنی» خوانده‌اند و آثار شاعرانهٔ او، خاصه قدمتها تأثیری قابل توجه برشعر قرن بیستم باقی گذارده است.

**سن‌پیر، شارل کاسل** معروف به **آبه دوسن‌پیر** Saint-Pierre, Charles Castel dit L'abbé de

نویسندهٔ ذوفنون فرانسوی (۱۶۵۸-۱۷۴۳) آبه دوسن پیر تحصیلات خود را در رشتهٔ علـوم فیزیك و علـوم طبیعی و فلسفه و الهیات انجام داد و بسیار زود در امور اجتماعی، اقتصادی وسیاسی استعداد خویش را نمایان ساخت. درحدود ۱۶۸۶ به پاریس رفت و در ۱۶۹۵ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد و با شغل کوچکی که در دربارداشت، امرار معاش‌کرد. در ۱۷۱۲ اولین اثرمهم خود را به‌نام رساله برای برقراری صلح دائم در اروپا *Mémoire pour rendre la paix perpétuelle en Europe* و سال بعد طرح صلح دائم *Projet de paix perpétuelle* را انتشارداد. وی در واقع خواستار چیزی بود که امروز به نام فدراسیون اروپـائی نامیده می‌شود، سازمانی که هدف غائی آن برقراری صلح است، به‌هرقیمت کـه باشد. آبه دوسن پیر پس‌از مرگ لوئی چهاردهم، نخستین کسی بود کـه بـرضد استبداد و حکومت مـطلـق اقامهٔ دعوی و در نوشته‌ها و سخنرانیهایش از اقدامات اساسی شاه درگذشته انتقاد کرد که سروصدا و رسوائـی فـراوان ببارآورد و بـه اخراج او از آکادمی فرانسه در ۱۷۱۸ انجامید، بی‌آنکه اجازه یابد که از نظریهٔ خود دفاع کند. آبه دوسن‌پیر پس ازآن کلوب دولانتـرسول Club de L' Entresole را بنیان گـذارد کـه در آن صاحبنظران دربارهٔ مسائل بسیار مهم اقتصادی و اجتماعی وصلح و آرامش واقعی و عدل و دادگستری بحث می‌کردند. نوشته‌ها وآثار عظیم آبه دوسن پیر درچهارده جـلـد میان سالـهـای ۱۷۳۳ و ۱۷۴۰ جمع آوری شد، همه شامل اندیشه‌هـای او دربارهٔ موضوعهای گوناگون، ازآن جمله است: رساله برای کاهش تعداد محاکم *Mémoire pour diminuer le nombre de procès* (۱۷۲۵)، طرح برای تکامل تعلیم و تربیت *Projet pour perfectionner l'éducation* (۱۷۲۸)، طرح برای تکامل فن‌کتابت زبانهای اروپائی *Projet pour perfectionner l'orthographe des langues de l'Europe* (۱۷۳۰) و مانند آن، همچنین طرحهائی دربارهٔ عـواید کشور، جاده‌هـا، ارتش، تجارت، کشاورزی، قـوانین دوئـل و امـور دیـگـر. بـه عقیـدهٔ دالامبـر دو لغت Bienfaisance (نیکوکاری) و Gloriole (غـرور) بـه وسیلهٔ آبـه دوسن پیر در زبان فرانسه وارد شد.

بـه‌طـور کلی معرفت وسیع و گـوناگـون آبـه دوسن پیر، موجب اظهار نظرها و پیش‌بینیهائی می‌شد کـه او را در نظر معاصرانش نـویسنده‌ای خیالپرور و صاحب نظریه‌های واهی معرفی می‌کرد مانند پیشنهادهای او در تشکیل سازمانی بـه نـام

«سازمان ملل متحد» یا «اروپای متفق». روسو دربارهٔ آبه دوسن پیر گفته است: «مردی کم‌نظیر که موجب افتخار قرن و مردم زمان خود بود. فردی یگانه که هیچ پشتیبانی جز عقل نداشت.»

**سنت ـ اگزوپری، آنتوان دو** Saint-Exupéry, Antoine de داستان‌نویس فرانسوی (۱۹۰۰-۱۹۴۴) سنت-اگزوپری درشهر لیون Lyon و در خانواده‌ای اصیل، زاده شد، پدر خود را در کودکی از دست داد، در ۱۹۱۴ برای ادامهٔ تحصیل به سوئیس رفت. آنتوان به هنگام تحصیل به شعر و درعین حال به امور فنی شوق فراوان نشان می‌داد. در ۱۹۱۷ به فرانسه بازگشت تا به‌مدرسهٔ نیروی دریائی وارد شود و با آنکه در امتحانات ورودی پذیرفته شد، در قسمت شفاهی مردود گشت. پس به مدرسهٔ هنرهای زیبای پاریس در رشتهٔ معماری وارد شد، اما به هنگام خدمت نظام وظیفه در استراسبورگ به‌نیروی هوائی ارتش پیوست و شغل خلبانی را برای آیندهٔ خویش برگزید و سالها در راههای هوائی فرانسه-افریقا و فرانسه-امریکای جنوبی پرواز کرد. در ۱۹۲۳ پس‌از پایان خدمت نظام به پاریس بازگشت و به مشاغل گوناگون پرداخت و در همین زمان بودکه نویسندگی را آغاز کرد. سنت-اگزوپری جوان به دختر زیبائی دل بسته بود که خانوادهٔ دختر به سبب زندگی نامنظم و پرحادثهٔ هوائی با ازدواج آن دو مخالفت کردند. نشانه‌ای از این عشق را در اولین اثرش به نام *پیك جنوب Courrier Sud* (۱۹۲۹) می‌توان دید. داستان پیك جنوب از یکی از پروازهای سنت- اگزوپری الهام گرفته است که در آن خلبان به سبب خرابی دستگاه هواپیما به فرود اضطراری تن در می‌دهد و دچار حوادث خطرناك می‌گردد. داستان با پیروزی بسیار روبرو گشت، اما شهرت نویسنده با انتشار داستان *پرواز شبانه Vol de Nuit* آغاز شدکه با مقدمه‌ای ازآندره ژید در ۱۹۳۱ انتشار یافت و پیروزی قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. حوادث داستان در امریکای جنوبی می‌گذرد و نمودار خطرهائی است که خلبان در طی توفانی سهمگین با آن روبرو می‌گردد و همهٔ کوشش خود را در راه انجام وظیفه بکار می‌برد. *پرواز شبانه* داستانی است در ستایش انسان و صداقت او در بپایان رساندن مسؤولیت اجتماعی و آگاهی دادن از احساس و ندای درون آدمی. این داستان برندهٔ جایزهٔ فمینا گشت. سنت- اگزوپری در طی یکی از پروازهایش که

باسمت خبرنگار جنگی به اسپانیا رفته بود، مجروح گشت و ماهها در نیویورك دوران نقاهت را گذراند، در این دوره سرزمین آدمیان *Terre des Hommes* را نوشت که در ۱۹۳۸ منتشر شد و پیروزی فراوان بدست آورد. نویسنده در این اثر نشان می‌دهد که چگونه انسانی که در فضای بی‌پایان خود را تنها می‌یابد، هرکوه، هردره و هرخانه را مصاحبی می‌انگارد که در واقع نیز نمی‌داند دوست است یا دشمن.سنت ـ اگزوپری دراین داستان تجربهٔ غم‌انگیز زندگی را باتحلیلی درونی آمیخته است که از طراوت و لطف فراوان سرشار است. سرزمین آدمیان به دریافت جایزهٔ بزرگ آکادمی فرانسه نایل آمد.سنت ـ اگزوپری که به هنگام جنگ خلبان جنگی شده بود، پس‌از سقوط فرانسه، به امریکا گریخت و در ۱۹۴۲ حوادث زندگی خود را به صورت داستان خلبان جنگ *Pilote de guerre* منتشر کرد که گزارشی بود از ناامیدیها و واکنشهای روحی خلبانی در برابر خطرهای مرگ و اندیشه‌ها و القای شهامت و پایداری. اثر کوچکی که در امریکا نوشته شده بود به نام نامه به یك‌گروگان *Lettre à un otage* در۱۹۴۳ منتشرشد. حوادث این داستان در ۱۹۴۰ به‌هنگامی می‌گذردکه نویسنده از لیسبون، پایتخت پرتغال، پرواز می‌کند و آخرین نگاهش را به‌اروپای تاریك که در چنگال بمب و دیوانگی اسیر است، می‌افکند. به چشم او حتی کشورهائی چون پرتغال که ظاهراً از جنگ برکنار است، غمزده‌تر از کشورهای مورد تهدید یا ویران شده بنظر می‌آید و با آنکه مردمش آسایشی دارند، همه چیز در شبحی غم‌انگیز فرورفته است. در ۱۹۴۳ شاهکار سنت ـ اگزوپری به نام شاذده کوچولو *Le Petit Prince* انتشار یافت که برای کودکان نوشته شده و حوادث شگفت‌انگیز آن با نکته‌های دقیق و عمیق روانی همراه است. این اثر از حادثه‌ای واقعی مایه گرفته که در دل شنهای صحرای موریتانی برای سنت ـ اگزوپری روی داده‌است. خرابی دستگاه هواپیما خلبان را به فرود اجباری در دل افریقا وامی‌دارد و از میان هزاران ساکن منطقه، پسربچه‌ای با رفتار عجیب و غیر عادی خود جلب توجه می‌کند ـ پسر بچه‌ای که اصلاً به مردم اطراف خود شباهت ندارد و پرسشهائی را مطرح می‌کند که خود موضوع داستان قرار می‌گیرد. شاذده کوچولو از کتابهای کم‌نظیر برای کودکان و شاهکاری جاویدان است که در آن تصویرهای ذهنی با عمق فلسفی آمیخته‌است. سنت ـ اگزوپری در ۱۹۴۴ در جریان مأموریتی که برفراز خاك فرانسه انجام می‌داد،

ناپدید گشت. چهار سال پس‌از مرگش ۱۰گ *Citadelle* از او انتشار یافت و چنانکه خود نویسنده در آن اظهار کرده بود، اثری ناتمام است‌که هرگز پایان نمی‌پذیرد. این اثر شامل مجموعه یادداشتهائی است که سنت ـ اگزوپری از تجربه‌ها و اندیشه‌های زندگی خود برجای گذارده است.

سنت‌ـ اگزوپری، این‌خلبان راههای دراز هوائی و این آزمایندهٔ خطرناکترین حوادث، در یادداشتهای خود، احساسی مبهم و غم‌انگیز از زندگی دارد. زندگی به چشم او حادثه‌ای بیش نیست، چه در قلمرو کار و عمل، چه در قلمرو روح و اندیشه. وی نویسنده‌ای شاعر و مخترعی با استعداد و مردی متفکر است. در آثار اوکه همه حاکی ازتجربه‌های شخصی است، تخیلهای نویسنده‌ای انساندوست دیده می‌شود که در دنیای وجدان و اخلاق بسرمی‌برد و فلسفه‌اش را از عالم عینی و واقعی بیرون می‌کشد. شخصیت پرجاذبهٔ سنت ـ اگزوپری که نمونهٔ واقعی بلندی طبع و شهامت اخلاقی بود، پس‌از مرگش ارزش افسانه‌ای یافت و آثارش در شمار پرخواننده‌ترین آثار قرار گرفت.

ترجمهٔ به فارسی: شازده کوچولو ـ زمین انسانها ـ خلبان جنگ ـ پرواز شبانه.

**سنت‌بوو، شارل اوگوستن** Sainte-Beuve, Charles Augustin منتقد، شاعر و رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۰۴-۱۸۶۹) سنت‌بوو از خانواده‌های قدیم شمال فرانسه و یگانه فرزند پدر و مادر خود بود که پیش از تولد پدر را از دست داد و یادآوری خاطرات پدر به‌وسیلهٔ مادر، سایه‌ای ازغم برکودکیش افکند. در ۱۸۱۸ به‌همراهی مادر به پاریس رفت و پس‌از پایان تحصیلات دبیرستانی به رشتهٔ پزشکی وارد شد، اما دنبالهٔ آن را رها کرد و به‌راه ادبیات کشیده شد و با آنکه بعدها عقیدهٔ ضد مذهبی یافت، زندگی فکری و معنویش به‌طور عمیق تحت تأثیر محیط مذهبی خانواده و مدرسه قرار گرفته بود. در شانزده سالگی به خواندن آثار نویسندگان رومانتیك علاقه یافت وآثاری چون *René* اثرشاتو بریان و *Méditations* تفکرات اثر لامارتین را مطالعه می‌کرد، چیزی نگذشت‌که به سبب هوش و استعداد زودرس و به سبب تحصیلات جدی و عمیقی که در زبان و ادبیات فرانسه انجام داده بود، به شناختن تاریخ نویسان و متفکران قرن گذشته شوق فراوان نشان داد و در نتیجه به‌سوی اصول منطقی تحلیل و تحقیق روحی و فکری سوق داده شد. در

بیست سالگی اولین مقاله‌های انتقادی خود را در مجلهٔ گلوب Globe، وابسته به گروه جوانان رومانتیك انتشار داد و بـا ویکتورهوگو آشنا شد. سنت‌بـوو دراین دوره جنبه‌های اساسی شخصیت خویش را آشکارکرد، یعنی ادراك امور مربوط بـه تحلیل روانی و معنوی و اعتماد به روشهای علمی و ایمان به تأثیر عالم مـادی برزندگی فکری که بعدها همهٔ آنها را در نقد ادبـی بکاربـرد، چنانکـه در اولین دیـوانهایش نیـز انعکاس یـافت مـانند: زندگی، اشعار و اندیشه‌های ژوزف دولورم *Vie, poésies et pensées de Joseph Delorme* (۱۸۲۹) و تسلیهـا *Les Consolations* (۱۸۳۰) که شاعر در آنها اندیشه‌های خود را دربـارهٔ اخلاق، افکار، مـذهب و ادبیات نمایـان می‌سازد. دیوان تسلیها از صفا و خلوص تأثرانگیز و از نـرمی و لطافت بیان برخوردار است، با وجود این سنت‌بوو تا آن حد شاعر نبودکه بتواند همهٔ احساسهای خود را به‌صورت شعر واقعی عرضه‌کند. دراین زمان سنت بوو خود را نماینده وسخنگوی نهضت رومانتیسم نشان داد و در ۱۸۲۸ اثری بدیع و ممتاز انتشارداد باعنوان تصویر تاریخی و انتقادی ازشعر فرانسه وتئاتر فرانسه در قرن شانزدهم *Tableau historique et critique de la poésie française et du théâtre français au XVI siècle* که در آن از شعر رونسار Ronsard و هنر بدیع او دفاع‌کرده و پس‌از دوقرن مقام شایستهٔ وی را به اوبازگردانده بود. سنت‌بوو دراین اثرنهضت ادبی رومانتیك و ادبیات دورهٔ رونسانس را پیوند داده و در واقع‌رومانتیسم را دنباله روی ادبیات رونسانس معرفی کرده است و بدین‌طریق مبحث تـازه‌ای در تـاریخ ادبیات کشور فرانسه‌گشوده و با اثربدیعش یکی از عصرهای بسیار مهم شعر فرانسه را به‌جامعه شناسانده است. سنت‌بوو شیفتهٔ مادام آدل هوگو Adel همسر ویکتور هوگو شد و این دلدادگی موجب تیرگی روابط وی با دوستش هوگوگردیدکه از این حادثه در رومـان اللذة *Volupté* الهام‌گرفته است. داستان سرگذشت کشیش جوانی را از زبـان خود او نقل می‌کندکه در جـوانی به سبب سرخوردگی و ناکامی در عشق راه مذهب و کشیشی را برگزیده است. کتاب در واقع اعترافات نویسنده است و قهرمان داستان‌کسی جز خود سنت‌بوو نیست. بخشی ازکتاب‌که زندگینامهٔ اوبشمار می‌آید، به سبب تحلیل مسائل روانی و معنـوی ازشاهکارهای سرگذشت شخصی محسوب می‌شود. در ۱۸۳۶ سنت‌بوو به‌سبب قطع رابطه با آدل هوگو و همچنین سرخوردگی از مذهب، برای یافتن آرامش روحی به لوزان سفرکـرد و از اکتبـر

۱۸۳۷ تاژوئن۱۸۳۸ یك سلسله درس دربارهٔ تاریخ صومعهٔ پور-رویال Port-Royal* تهیه کردکه در سه‌جلد و به صورت اثری عظیم به‌نام پور-رویال *Port-Royal* منتشر شد. این مجموعهٔ بزرگ پردهٔ نقاشی وسیعی از وضع روحی و فکری جامعهٔ فرانسوی در نخستین سالهای قرن هفده پیش چشم می‌گذارد و در واقع شاهکار سنت‌بوو بشمار می‌آید. او خود دربارهٔ این اثر گفته است. پور-رویال عمیقترین و شخصی‌ترین کتاب من است و می‌توان گفت که من خود را در آن می‌یابم، زیرا همهٔ سلیقه و وجود من در آن نهاده شده است. سنت‌بوو در ۱۸۴۸ از شغل کتابداری کتابخانهٔ مازارن Mazarin که از ۱۸۴۰ به آن اشتغال داشت، کناره گرفت، به بلژیك سفر کرد و یك سال در دانشگاه لیژ Liège دربارهٔ شاتو بریان تدریس کرد. متون این درس در ۱۸۶۱ با عنوان شاتوبریان و گروه ادبیش در زمان حکومت امپراتوری *Chateaubriand et son groupe littéraire sous l'Empire* منتشر شد که از نظر نقد ادبی عکس‌العملی صریح و شدید بود در برابر شیفتگی دورهٔ جوانیش به‌رومانتیسم. سنت‌بوو در بازگشت به‌فرانسه در ۱۸۴۹ یك سلسله نوشته انتشار داد به نام گفتارهای دوشنبه *Causeries du lundi* که ابتدا در مجله‌های ادبی و پس‌از آن میان سالهای ۱۸۵۱و۱۸۶۲ به صورت کتاب در یازده جلد انتشار یافت. این مجموعهٔ نقد ادبی هرهفته خوانندگان مشتاق را درجریان آخرین کتابهای منتشر شده و مشهورترین آثار ادبی عصر قرار می‌داد. به‌وسیلهٔ این اثر بزرگ تصویر نویسندگان و شاعران قدیم و جدید پیش چشم ظاهر می‌شود، همچنین کتاب گواهی است براندیشه‌ها و هنر تحلیلی سنت‌بووکه علاوه برمدارك مربوط به نویسندگان و شاعران، منعکس‌کنندهٔ اوضاع واحوال اجتماعی هردوره نیز می‌باشد. ازآثار دیگرسنت‌بوو نقد ادبی وتصویر بزرگان ادب *Critiques et portraits litteraires* در شش جلد میان سالهای ۱۸۳۲و۱۸۳۹ انتشار یافت، در معرفی نویسندگان و شاعران مشهورگذشته مانند: تئوکریت، بوالو، کورنی، لافونتن، راسین، دیدرو، مولیر و دیگران. سنت‌بوو دراین اثر استعداد تحلیلی خود را دربارهٔ شاعران و نویسندگان به‌اثبات رساند. تصویرهای زنان *Portraits de femmes* (۱۸۴۴) شامل مطالعه‌های گوناگونی است دربارهٔ تحلیل روانی بعضی از زنان مشهور و معرفی شخصیت آنان مانند مادام دوسوینیه Sévigné، مادام دواستال Stael، مادام رولان Roland و کنتس دولافایت La Fayette. شیوهٔ نگارش این کتاب مانند آثار دیگر

سنت‌بوو، از روشنی و فصاحت کامل برخوردار است. **چهره‌های نویسندگان معاصر** *Portraits contemporains* (۱۸۴۶) دربارهٔ نویسندگان معاصر و تجزیه و تحلیل آثار ادبی، افکار سیاسی و فلسفی آنان است و به سبب نزدیکی و ارتباط سنت‌بوو با معاصران خود و مطرح ساختن مسائل ادبی و تحقیقی با آنان، می‌توان این کتاب را از جالب توجه‌ترین و مهمترین اسناد تاریخی عصر او بشمار آورد که در بعضی موارد گواهی یگانه است دربارهٔ آثار از دست رفتهٔ زمان او. مکاتبات *Correspondance* در شش جلد میان سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۴۹ انتشار یافت که اطلاعات گرانبهائی در زمینهٔ همهٔ زندگی ادبی سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۷۰ بدست می‌دهد.

سنت‌بوو استاد غیر قابل انکار نقد است. وی بیش‌از آثار به خود نویسندگان و مردان ادب توجه داشته، زندگی افراد را بیشتر مورد تحلیل و بررسی قرار داده و میان اثر وزندگی خصوصی نویسندگان و شاعران ومحیط اجتماعی آنان رابطهٔ نزدیك برقرار کرده است. ازین‌رو تحلیل روانی در نقد ادبی سنت‌بوو مقام اصلی را داشته است، اما نمی‌توان گفت که وی در نقد هرگز دچار لغزش نشده و نظر شخصی را دخالت نداده است. بارها دیده شده که گروهی را نادیده گرفته و در بارهٔ نبوغ و قریحهٔ گروه دیگر راه مبالغه پیموده است. در هرحال سنت‌بوو فرمانروای مطلق حکومت ادب زمان خود بود و با خطوط کوتاه و منجز بیانیهٔ خود را دربارهٔ آثار دیگران صادر می‌کرد. سنت‌بوو در ۱۸۴۴ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد.

**سن ـ ژون پرس** یا **سن ـ لژه لژه** Saint-John Perse; Saint-Léger Léger نام مستعار، (نام واقعی آلکسی لژه Alexis Léger) شاعر فرانسوی (۱۸۸۷ ـ ۱۹۷۵) سن ژون پرس در گوادلوپ Guadeloupe از جزایرآنتیل زاده شد وبعدها تصویر زادگاه و دریا را در آثار خود منعکس‌کرد. پدرش وکیل دعاوی بود که در یازده سالگی پسر درگذشت و خانواده که پس‌از ویرانی املاك در نتیجهٔ زلزله به فقر دچار گشت، به فرانسه مهاجرت کرد. آلکسی از آغاز جوانی استعداد خود را در شعر نمایان ساخت. در پاریس با نویسندگان و شاعران جوان مجلهٔ نوول رووفرانسز Nouvelle Revue Française همکاری‌کرد و در ضمن به تحصیل در دانشکدهٔ پزشکی

پرداخت، چیزی نگذشت که به سیاست علاقه‌مند شد و به عضویت وزارت خارجه درآمد، به مشاغل مهم دست یافت، بـه مأموریتهای خـارج از کشور رفت و در مقام سفارت به کشورهای آسیائی مانند چین و ژاپون فرستاده شد. دراین سفرهـا مطالعاتی در فلسفهٔ ملل آسیایی انجام داد که بـه شعرش رنگ و طعمی از دیـار دور دست بخشید. نخستین اثر سن‌ژون پرس مدایح *Éloges* (۱۹۰۷) به‌نام واقعی او منتشر شد و پس‌از مدتی سکوت، منظومهٔ آنـابـاز *Anabase* (۱۹۲۴) بـه نـام مستعار سن‌ژون پرس، انتشار یافت که رابطهٔ شاعریش را با مشاغل سیاسی قطع کرد. آناباز حماسه‌ای است از مهاجرت فاتحی که هرگاه سرزمین تازه‌ای را فتح می‌کرد، پس از چندی درنگ در جستجوی سرزمین بکر و مردمی نـاشناخته به دیار دیگر می‌شتافت و در واقع دراین آوارگی و بی‌ثباتی تنها در جستجوی خـویشتن بود. منظومه که با لحن سرودهای روحانی از عالـم اسرار و عشقها حکایت مـی‌کند، سرودی دربارهٔ الوهیت نیست، بلکه دربارهٔ تجسسهای عالم انسانی است و شادی آدمی را نشان می‌دهد که در میدان پهناور مشاهدات و تجربـه‌هـای زندگی بـه پیروزی دست می‌یابد و باز قانع نمی‌شود. انتشار منظومهٔ آناباز در محیط ادبی تأثیر فراوان برجای گذاشت و فصاحت بیان و عمق انـدیشهٔ آن، همهٔ هنرمندان را شیفته ساخت. دوستی شاهـزاده *Amitié du prince* در همـان سال انتشار یـافت شامل زیبائیها و پیرایه‌های جوانی که در مدایح نیز وجود داشت. سن‌ژون پـرس که سفیر فرانسه در واشینگتون گشت، در ۱۹۴۰ و در زمان اشغال فرانسه به دست ارتش آلمان و حکومت ویشی از مقام خود معزول شد و به میل خود در ایـالات متحد باقی ماند و در کتابخانهٔ کنگـره، در واشینگتون بکار پرداخت تا ۱۹۵۹ که به فرانسه بازگشت. در ۱۹۴۲ دیوان تبعید *Exil* را ساخت کـه در شیکاگو انتشار یافت. پس‌از آن بتدریج شعر بـارانها *Pluies* (۱۹۴۳)، بـرفها *Neiges* و بـادهـا *Vents* (۱۹۴۵) را انتشارداد که همه چشم‌اندازی از سرگذشت بشری و دورنمائی طبیعی از زندگی بود، درکلامی بسیار غنی و ترکیبی نامتعارف و صور ذهنی زیبا. تلخـهـا *Amers* در ۱۹۵۷ و وقـایـع *Chronique* در ۱۹۶۰ انتشار یافت که شش ماه پس‌از انتشار آن سن‌ژون پرس به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد، این‌آثار توجه عامهٔ مردم را به خود جلب کرد و همه را از فصاحت و عمقی کـه در آثار شاعرانه و تجربه‌های سفر سیاستمداری عالیمقام وجود داشت، به‌شگفتی انداخت.

خطابه‌ای که سن‌ژون پرس در استکهلم به هنگام دریافت جایزهٔ نوبل ایراد کرد شعر *Poésie* نام داشت شامل فرمولی در هنر شاعرانه و همچنانکه در منظومهٔ پرندگان *Oiseaux* (۱۹۶۳) دیده می‌شود، اختلاطی از تجزیه و تحلیل عمیق در قالب کلماتی افسونگرانه.

سن ژون پرس اشعار خود را در سطرهای نامرتب و دراز و کوتاه می‌نوشت، چنانکه گاه یك سطر از دوکلمه و گاه از یك‌بند تشکیل می‌شد، همراه با وزنی روان و پرطنین. اشعار سن‌ژون پرس دارای صور ذهنی زیبا وغنی است و چون آثار پول والری اضطرابهای روحی را در برابر بحرانهائی که برمعیارها و ارزشهای عالم انسانی پدید آمده، نشان می‌دهد، در ضمن تحت نفوذ سفرهای فراوان و ادراك شاعر از سرزمینهای پهناور و دور دست قرار گرفته و با آنکه از دو مکتب سمبولیسم و سوررئالیسم تأثیر پذیرفته، هیچ‌گاه از تغزل زیبای شخصی شاعر دور نگشته است. بسیاری از آثار سن ژون پرس به وسیلهٔ شاعران نامدار به زبانهای سوئدی و انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است.

**سو، اوژن** Sue, Eugène داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۰۴-۱۸۵۷) اوژن سو از خانوادهٔ پزشکان جراح بود. درپاریس زاده شد، تحصیلات را در دبیرستان بوناپارت انجام داد. مدتی با سرخوشی و بیقیدی زیست، به شغلهائی دست‌زد و چند سال نیز به عنوان جراح در نیروی دریائی اشتغال یافت تا در ۱۸۲۹ که پس از مرگ پدر به ارثیهٔ قابل توجهی دست یافت، از کار کناره گرفت و به نویسندگی پرداخت. اولین آثار سو شامل رومانهای پرحادثه بود از زندگی دریانوردان که پیروزیهائی نیز بدست آورد مانند: کرنوك، دزد دریائی *Kernoch, le Pirate* (۱۸۳۰)، پلیك و پلوك *Plick et Pluck* (۱۸۳۱) و مانند آن. سو در۱۸۳۲ رومان سمندر *La Salamandre* را در دو جلد انتشار داد که از آغاز رومانتیسم تأثیر یافته بود. پس‌ازآن رومان لاکوکاراچا *La Cucaratcha* در۱۸۳۳ در چهار جلد منتشر شد. از ۱۸۳۵ اوژن سو با انتشار داستان سسیل *Cécile* نوع تازه‌ای را در کار ادبی آغاز کرد و آن نوشتن رومانهای آداب و رسوم بود، همچنین رومانهائی تاریخی که در آن کوشیده بود تا چهره‌های جالب توجه و فراموش شدهٔ دوران گذشته را از نو زنده‌کند، از آن جمله است: لوترهآمون *Lautréamont* (۱۸۳۷)،

ژان کاوالیه *Jean Cavalier* (۱۸۳۸) و مانند آن. رومان ماتیلد یا خاطرات زنی جوان *Mathilde ou mémoires d'une jeune femme* (۱۸۴۱) از شاهکارهای سو بشمار آمد و پیروزی بسیار بدست آورد. اوژن سو بازهم در راه تازه‌تری گام برداشت وآن خلق رومانهای دنباله‌دار وعامه‌پسند بود ومی‌توان او را ازمبتکران این نوع بشمار آورد که با ذوق و استعداد او نیز تناسب بسیار داشت. رومان اسرار پاریس *Les Mystères de Paris* را در ۱۸۴۲ به صورت پاورقی در روزنامه انتشار داد و چنان توفیقی بدست آوردکه همهٔ مردم از هرطبقه از مقامات درباری تا طبقهٔ پائین اجتماع به سرنوشت فلور دوماری Fleur-de-Marie دختر قهرمان داستان دل بسته بودند و برای خرید روزنامه صف می‌بستند، حتی نقل می‌کنند که سو هنگامی که در گارد حکومتی خدمت می‌کرد و به‌سبب ترك محل نگهبانی به زندان محکوم شد، مارشال، وزیر جنگ که از خوانندگان پرشور پاورقی اسرار پاریس بود حکم او را لغو کرد تا چاپ پاورقی قطع نشود. داستان، سرگذشت دختر تیره‌روزی است که به‌وسیلهٔ زنی فاسد به فحشا کشیده می‌شود و با آنکه سرانجام به‌وسیلهٔ مردی نیکوکار مورد حمایت قرار می‌گیرد، هرگز نمی‌تواند خاطرات گذشتهٔ نفرت‌بار را ازیاد ببرد و ناچار به دیر پناه می‌برد. اوژن سو اولین کسی است که در داستان خود به توصیف واقعی بدبختی افراد مردم می‌پردازد و خود را سوسیالیست و مدافع حقوق مردم رنجبر و طبقهٔ پائین جامعه معرفی می‌کند. اسرار پاریس الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان فرانسوی گشت. هنوز مدتی از چاپ اسرار پاریس در ده جلد نگذشته بود که داستان یهودی سرگردان *Le Juif errant* به‌صورت پاورقی در ۱۸۴۴ انتشار یافت و شهرتی مافوق کتاب قبل بدست آورد. یهودی سرگردان مردی است که به سبب ناسزا گفتن به مسیح محکوم به آوارگی ابدی است. در این رومان قهرمان مرد و زن تمثیلیند از طبقهٔ کارگر که به خستگی ابدی محکومند و همچنین زنانی که حقوقشان زیر پا گذارده شده است. این رومان در تحول فکری جامعهٔ فرانسوی نفوذی انکارناپذیر داشت. پس از آن روزنامه‌های فرانسوی بر سر چاپ و حق‌التألیفهای گزاف پاورقیهای اوژن سو به رقابت برخاستند. مارتن، کودك سرراهی *Martin, l'enfant trouvé* (۱۸۴۷) در دوازده جلد، هفت گناه کبیره *Les Sept péchés capitaux* (۱۸۴۷-۱۸۴۹) در شانزده جلد

و اسرار ملت یا سرگذشت خانواده‌ای در خلال اعصار و قرون *Les Mystères du peuple ou l' histoire d'une famille à travers les âges* (۱۸۴۹-۱۸۵۶) در شانزده جلد انتشار یافت و مردم سراسر فرانسه را بشدت به‌رومانهای پاورقی پایبند ساخت. نویسنده در داستان اخیر به توصیف تیره‌روزیهای جامعه و دردهای طبقهٔ پائین اکتفا نکرده، بلکه نظری کلی به تاریخ بشری می‌اندازد و از میان اشیای عتیقهٔ خانواده‌ای، به‌طور تمثیل، تاریخ فرانسه و باده‌گساری اربابان، بیرحمیهاشان، آزار پاپها و مقامات عالی کلیسای کاتولیك را چون پردهٔ نقاشی بزرگ پیش چشم می‌گسترد. کتاب به عنوان اثری ضد اخلاق و فسادانگیز از طرف دربار محکوم شد و در ۱۸۶۵ در بروکسل در دوازده جلد بچاپ رسید و در نویسندگانی چون ویکتورهوگو، بالزاك و زولا تأثیراتی برجای گذاشت. غالب رومانهای اوژن سو به چند زبان ترجمه شد و خود نویسنده بعضی از آنها را به صورت نمایشنامه درآورد که با پیروزی برصحنه آمد. محبوبیت خارق‌العادهٔ اوژن سو نزد عامهٔ مردم موجب انتخاب وی به عضویت شورای مقننهٔ فرانسه در ۱۸۴۸ شد، اما سو در ۱۸۵۱ پس‌از کودتا فرانسه را ترك کرد و در ساووا Savoie اقامت گزید و همانجا درگذشت.

آثار سو با آنکه از جانب بسیاری از ناقدان ادبی مورد تحقیر قرار گرفت و نثر آنها سست و حوادثشان غیر واقعی شمرده شد، از سرچشمهٔ خشك ناشدنی خیال و صور ذهنی و هنر تنظیم حوادث و بینش اسرارآمیز از امور و برجسته ساختن چهرهٔ قهرمانان، سرشار است. اوژن سو جز آثار تخیلی کتابهائی نیز در تاریخ نیروی دریائی انتشار داده، از آن جمله است: تاریخ نیروی دریائی فرانسه *L'Histoire de la Marine française* در پنج جلد و تاریخ نیروی دریایی همهٔ ملتها *Histoire de la Marine militaire de tous les peuples*.

ترجمهٔ به فارسی: یهودی سرگردان.

**سوارس، آندره** Suarès, André نمایشنامه‌نویس، شاعر و مقاله‌نویس فرانسوی (۱۸۶۸-۱۹۴۸) سوارس در مارسی Marseille زاده شد، پدرش از بازرگانان یهود و مادرش از خانوادهٔ کاتولیك مذهب اهل بروتانی بود. سوارس تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود انجام داد وتحصیلات دبیرستانی را در پاریس. درهجده

سالگی به دریافت دیپلم دبیرستان نایل آمد و ورقهٔ انشای او در امتحانات با عنوان ستایش هومر به وسیلهٔ رونسار *Éloge d'Homère par Ronsard* جایزهٔ بهترین انشای زبان فرانسوی را ربود و آناتول فرانس در مجلهٔ تان Temps (زمان) ازآن نام برد. سوارس سپس به دانشسرای عالی وارد شد، در آنجا با رومن رولان Romain Rolland آشنائی یافت و علاقهٔ مشترك آن دو به موسیقی، موجب ادامهٔ دوستیشان گشت. سوارس پس‌از اخذ لیسانس به مارسی بازگشت. او که در هفت‌سالگی مادر را از دست داده بود، پس‌از مرگ پدر در ۱۸۹۲ با دورهٔ دشوار و مشقت‌باری روبرو گشت و تنها تسکین خاطر را در محبت برادرش که افسر نیروی دریائی بود، بدست آورد. سوارس کار ادبی را در ۱۸۹۳ با انتشار رمان شهر مقدس عمواس *Les Pélerins d' Emmaüs* آغاز کرد، پس‌از آن نامه‌های مردی منزوی در بارهٔ دردهای عصر *Lettres d'un solitaire sur les maux du temps* را با نام مستعار منتشر کرد. نخستین اثر بزرگ و مهم سوارس تصویرهای بزرگی *Images de la grandeur* در ۱۹۱۰ منتشر شد و سال بعد رومان کتاب زمرد *Le Livre de l'Émeraude* انتشار یافت که به دریافت جایزهٔ مونتیون Montyon نایل‌آمد. کتاب زمرد اثری بود خیال‌انگیز دربارهٔ بروتانی، سرزمین اجدادی مادری سوارس. سوارس به این منطقه که درحال ویرانی بود، با قلم خود جان بخشید و سرزمینی را که صحنهٔ نبرد جاودانی دریا و خاك است، از جاذبهٔ شاعرانه سرشار ساخت، پس‌از آن در پاریس مستقر شد و بدون وقفه در عزلت به خلق آثار برجسته‌ای همت گماشت. دربارهٔ مرگ برادرم *Sur la mort de mon frère* (۱۹۰۴)، فریادی بود از درد و رنج. سوارس با شارل پگی Péguy آشنا شد و آثار خود را در مجلهٔ کایه دولاکنزن Cahiers de la Quinzaine (دفاتر دوهفتگی) انتشار داد که اولین آن تراژدی الکتر و اورست *La Tragedie d'Elektre et d'Orsete* بود. دیوان سپر زودیاك *Le Bouclier du Zodiaque* (۱۹۰۷)، حال درونی شاعر وکمال مطلوب او را منعکس می‌کند و مجموعهٔ مقامه‌ها و نقدهای ادبی با عنوان دربارهٔ زندگی *Sur la Vie* در سه‌جلد (۱۹۱۰)، شامل اندیشه‌های سوارس دربارهٔ عالم ماوراء‌الطبیعه است و همچنین حاوی نکته‌های تغزلی و هیجانهای درونی. بخشی که به شخصیتهای بزرگ ادبی مانند ورلن اختصاص یافته، از قسمتهای برجستهٔ کتاب بشمار می‌آید و استادی سوارس را در نقد ادبی به اثبات می‌رساند. سوارس که به

دیدار ایتالیا و مشاهدهٔ آثار دورهٔ رونسانس شوق فراوان داشت، در ۱۸۹۲ پیاده به این کشور سفر کرد. نتیجهٔ این سفر کتابی بود به نام سفر کوندوتیره *Le Voyage du condottiere* در سه جلد (۱۹۳۲). سوارس در نوشتن خاطرات سفر هرگز به ظواهر سادهٔ اشیاء و چشم‌اندازها اکتفا نمی‌کند، بلکه از هرچیز درسی معنوی می‌گیرد و در همه چیز بشر را می‌یابد. در ۱۹۱۳ سه‌مرد (پاسکال، ایبسن و داستایفسکی) *Trois Hommes (Pascal, Ibsen, Dostoïevski)* را منتشر کرد که خوانندهٔ فراوان یافت. ملاحظات *Remarques* شامل دوازده رساله است که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۸، در زمان جنگ نوشته شده و سوارس در آن از ابراز نظر و از مشاجرهٔ قلمی دربارهٔ جنگ پرهیز کرده است. کتاب اگرچه از نظری تاریخ حوادث است، کاملاً جنبهٔ شخصی دارد و حوادث بهانه‌ای برای بیان احساسهای درونی است. نظریه‌هائی دربارهٔ ناپلئون *Vues sur Napoléon* در ۱۹۳۲ انتشار یافت که از ناپلئون چهرهٔ کم فروغی ساخته است. ناپلئون دراین اثر امپراتوری سنگدل، بی‌هیچگونه لطافت طبع معرفی شده که از عظمت روح و قدرت معنوی عاری است. سوارس دراین باره می‌گوید: «امپراتوریها سرنگون می‌شود، امپراتورها می‌پوسند، کتاب باقی می‌ماند.» ارزشها *Valeurs* (۱۹۳۶) مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و حکمت و پند است. در ۱۹۳۸ سه‌مرد بزرگ جاودان (سروانتس، تولستوی، بودلر) *Trois Grands vivants (Cervantes, Tolstoï, Baudelaire)* انتشار یافت.

سوارس که از نظر سیاسی ضد نازیسم و ضد کمونیسم بود، در ۱۹۴۰ هنگام اشغال پاریس به وسیلهٔ آلمانها، پاریس را ترك کرد و در بازگشت، خانهٔ خود را غارت‌زده و نوشته‌هایش را نابود شده دید، پس با همسرش به وارن Varenne در حومهٔ پاریس رفت. آنجا بود که در ۱۹۴۸ به دریافت جایزهٔ بزرگ ادبی شهر پاریس نایل آمد و پس‌از چند ماه درگذشت. سوارس آثار چاپ نشدهٔ فراوان ازخود باقی‌گذاشت که پس‌از مرگش منتشر شد، از آن جمله است مکاتبات آندره سوارس - پول کلودل (۱۹۵۱) و نامه‌های جوانی سوارس به رومن رولان (۱۹۵۴). آثار سوارس در هفتاد جلد بچاپ رسید، آثاری‌که همه در درجه‌ای عالی از اندیشه قرار داشت. سوارس همانقدر که طرفدار داشت، مخالف سرسخت نیز داشت‌که پیوسته به او می‌تاختند، اما سوارس هرگز در اندیشهٔ جلب توجه نبود،

زندگی را در سکوت و گوشه‌گیری می‌گذراند و نمونهٔ مردی متفکر و عمیق بود با نظری وسیع که آثاری پایدار خلق کرد. شاید تنوع بسیار در موضوعهای گوناگون آثارش موجب عدم توجه کافی مردم به او بوده است.

**سوپرویل، ژول** Supervielle Jules شاعر و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۴-۱۹۶۰) سوپرویل در مونته ویدئو Montevideo پایتخت اوروگه از پدر و مادری فرانسوی زاده شد، در کودکی پدر را از دست داد، تحصیلات خود را در فرانسه بپایان رساند و بادختری از مردم اوروگه ازدواج کرد، ازین‌رو غالباً درامریکای جنوبی بسرمی‌برد و به پاریس نیز رفت و آمد داشت، تا آنکه پس‌از جنگ جهانی دوم در پاریس مستقرگشت. سرزمین پهناور امریکای جنوبی در پرورش قوای ذهنی سوپرویل تأثیر فراوان داشت، چنانکه آثارش به سبب آشنائی و انس با صحنه‌های گوناگون این منطقه، از رنگارنگی خاص برخوردارگشت. اولین اشعار سوپرویل از سمبولیسم نفوذ یافته بود، اما هنر بدیع و استعداد شاعرانهٔ وی در دیوان باراندازها *Débarcadères* (۱۹۲۴) نمودارگشت و پس‌از آن در دیوان جاذبه‌ها *Gravitations* (۱۹۳۲) به اثبات رسید. این دیوان بیان احساس خاصی است در ارتباط با قوانین عالم طبیعت، یعنی قابلیت نفوذ در زمان و مکان و حضور معنوی در همه جا و همه وقت و نیاز به ارتباط نامحدود با همه چیز. نشانه‌های این کشش درده دیوان سوپرویل که میان سالهای ۱۹۳۲و۱۹۵۸ انتشار یافت، دیده می‌شود و با این نظریهٔ هوگو وفق می‌دهد که «شعر درونی‌ترین چیزی است که در نهاد همه چیز یافت می‌شود.»، از جمله آثار منظوم سوپرویل این دیوانهاست: محکوم بیگناه *Le Forçat innocent* (۱۹۳۰)، دوستان ناشناس *Les Amis inconnus* (۱۹۳۴)، فابل دنیا *La Fable du monde* (۱۹۳۸)، منظومه‌های فرانسهٔ تیره روز *Poèmes de la France malheureuse* (۱۹۴۵) به مناسبت جنگ دوم جهانی. زبان شعر سوپرویل ساده و شفاف و دلنشین است که گاه به صورت «مکالمهٔ یك‌صدائی» است وگاه به صورت روایت. سوپرویل در هر وزنی که بکارمی‌برد، اندیشه‌های شاعرانه را با خوشاهنگی بسیار بیان می‌کند. رومانهای او نیز عناصری از این اندیشه‌های شاعرانه در بردارد، ازآن جمله است: مرد پامپائی *L'Homme de la Pampa* (۱۹۲۲)، دزد کودکان *Le Voleur d'enfants* (۱۹۲۶)

که در ۱۹۴۸ به صورت نمایشنامه در آمد و نوشیدن از چشمه *Boire à la source*. از آثار نمایشی سوپرویل دختر زیبا در جنگل *La Belle au bois* (۱۹۳۲)، اولین خانواده *La Première Famille* (۱۹۳۶) و ستارهٔ شهر سویل *L'Etoile de Séville* است. عالم خیال‌انگیزی و رؤیائی‌که در نمایشنامه‌های سوپرویل سستی می‌گیرد، ازنو درقصه‌هایش زنده می‌شود. تغییر شکل و مسخ، زندانی بودن آدمی در وجود خویشتن، تشابه عالم رؤیا و عالم واقعی و مرگ و زندگی موضوعهائی است که در قصه‌های سوپرویل دیده می‌شود، از آن جمله است: کودك پهنهٔ دریا *L'Enfant de la haute mer* (۱۹۳۱)، اولین گامهای عالم هستی *Premiers pas de l' Univers* (۱۹۵۳)، جوان دوشنبه *Le Jeune Homme du dimanche* (۱۹۵۸).

شعر و نثر سوپرویل بصورتی استثنائی از احساس پاك شاعرانه و تازگی بینش و مطایبه برخوردار است، خاصه داستانهای کوتاه وی از استعداد او در بکاربردن نکته‌های خیال‌انگیز در امور رایج و باب روز حکایت می‌کند.

**سوپو، فیلیپ** Soupault, Philippe شاعر و رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۹۷ -۱۹۹۰)

سوپو یکی از بنیانگذاران نهضت سوررئالیسم است. در آغاز عصیانهای روحی خود را در گفتارهای پرهیاهوی سبك دادا Dada فرونشاند، سبکی که برای اعتراض به زندگی زمان جنگ ارزش هرچیز را آشکار می‌کرد. وی ابتدا با لوتره آمون Lautréamont، سپس باآپولینر وبرتون آشنا شد و با آنان گروه سوررئالیست را تشکیل‌داد، فعالیت شاعرانهٔ خود را به‌راه تازه‌ای انداخت وبا همکاری برتون در مجلهٔ لیتراتور Littérature به اولین بررسیها دربارهٔ ضمیر ناهشیار و نگارش خودکار دست‌زد و اولین اثر سوررئالیستی را به نام میدانهای مغناطیسی *Les Champs Magnétiques* در ۱۹۱۹ انتشار داد که شیوهٔ تازه‌ای در رسم‌الخط بود. سوپو در بیانیه‌های گروه نیز چیزهائی انتشار داد که سروصدای فراوان برپا کرد، اشعار خود را برپایهٔ عمل ناهشیارانهٔ مغز و صور ذهنی بکلی مستقل از فکر و عمل گذاردکه از نوعی خواب مغناطیسی ناشی می‌شد، اما پس‌از مدتها همکاری با سوررئالیستها، از آنان فاصله‌گرفت و با بحرانی روحی روبروگشت که در اولین رومانهایش مانند حواری نیکوکار *Le Bon Apôtre* (۱۹۲۳) منعکس گشته است.

اشعار او در این دوره مانند گلباد *Rose des vents* (۱۹۲۰)، ژورژیا *Georgia* (۱۹۲۶) و سایر اشعار در دیوان اشعارکامل *Poésies complètes* (۱۹۳۷) فراهم آمد. دیوانهای دیگری نیز پس‌از آزادی فرانسه در جنگ جهانی دوم از او منتشر شد، از آن جمله است: اود به لندن بمباران شده *Ode à Londres bombardée* (۱۹۴۴)، پیام جزیرهٔ بایر *Message de l'ile déserte* (۱۹۴۷)، نغمه‌های روز وشب *Chansons du Jour et de la Nuit* (۱۹۴۹) و مانندآن. تعداد رومانهای سوپو به‌ده می‌رسدکه از حیث قالب شیوهٔ معمول دارد و توصیف جامعه و فساد تدریجی است که در روحیه و اخلاق مردم فرانسه در دههٔ بیست پدید آمده است، از آن جمله است: آخرین شبهای پاریس *Les Dernières nuits de Paris* (۱۹۲۸) وعصرآدمکشها *Le Temps des assassins* (۱۹۴۵) که در واقع سرگذشت شاعر در ایام زندان است. سوپو همچنین آثار تحقیقی و نقدهای ادبی فراوان دارد، از جمله آثاری است دربارهٔ روسو، آپولینر، لوتره‌آمون، بودلر، آلفرد دوموسه و دیگران. از مشروحترین و شاخصترین اثر معرف شخصیت سوپو اوژن لابیش *Eugène Labiche* (۱۹۴۴) و یادداشتهای دوزانهٔ یك شبح *Journal d' un fantôme* (۱۹۴۶) است که به‌وسیلهٔ نقاشانی مصور شده است که مانند او از روش سوررئالیسم فاصله گرفته‌اند. سفرنامه‌ها و گزارشهای سوپو را نیز باید به آثار او افزود، زیرا او از آغاز به عالم مطبوعات بستگی یافت. مجله‌هائی را اداره و برنامه‌هائی برای رادیو تهیه می‌کرد.

سوپو کشمکش میان دنیای اوهام و دنیای عمل را از میان برداشته است. مردی آزاده و شاعری عاشق حقیقت است که عالم درون خود را به‌وسیلهٔ شیوهٔ نگارش سریع و پوست‌کنده و شفاف به خواننده القا می‌کند.

**سوفوکل (سوفوکلس)** Sophocles شاعر و تراژدی‌نویس یونانی (۴۹۵ - ۴۰۵ پیش از مسیح) سوفوکل در کولونوس Colonus درحومهٔ شهرآتن زاده شد. وی‌که از خانواده‌های توانگر بود، تعلیم و تربیتی ممتاز یافت و از هرنظر شخصیت خود را کامل ساخت، در انواع ورزشها سرآمد دیگران شد و همین امر سبب زیبائی اندامش گشت و از سوی دیگر مطالعهٔ فراوان روح و فکرش را پرورش داد، از موسیقی نیز بهرهٔ کافی یافت. سوفوکل در جوانی به تئاتر و تراژدی نویسی روی

آورد و در بیست و شش سالگی اولین‌بار در مسابقهٔ تراژدی نویسی شرکت‌کرد و بر آیسخولوس(اشیل) پیشی گرفت و مقام اول را بدست آورد. این پیروزی، پیروزیهای پیاپی دیگر به دنبال داشت، چنانکه بیست‌بار در مسابقه‌ها مقام اول را احراز کرد. سوفوکل در حدود سی نمایشنامه نوشت که بیشتر آنها تراژدی و تعدادی نمایشنامهٔ هجوآمیز بود که از همهٔ آنها هفت تراژدی کامل و قطعه‌های کوتاهی از تراژدیهای دیگراو به‌دست ما رسیده‌است. نمایشنامه‌های سوفوکل که هریك جداگانه و به عنوان برگزیده‌ای از شاهکارهای ادبی به‌صورت متون درسی تدریس می‌شد،نمودار نبوغ این شاعر است و از درخششی خاص برخوردار، اما هیچ‌یك تحول فکری شاعر را در دورهٔ درازکار ادبیش نمایان نمی‌سازد. سوفوکل در فعالیتهای سیاسی کشورش نیز شرکت داشت، وی که درعهد پریکلس یا دورهٔ طلائی یونان باستان می‌زیست، بسیار مورد توجه پریکلس بود و از جانب او خزانه‌داری کل و چندبار سمت فرماندهی ارتش را در جنگها بدست آورد. یك‌بار نیز به عضویت شورای دولتی رسید، اما هرگز از نوشتن دست برنداشت و تا آخر عمر دراز خود به خلق آثار نمایشی اشتغال داشت. هفت تراژدی باقیمانده از سوفوکل عبارت است‌از: *ذنان تراخیس Trachiniae* که از زندگی و شخصیت اساطیری هراکلس Herakles گرفته شده و در میان آثار سوفوکل به سبب تحقیق و بررسی نظام اجتماعی و جنبهٔ انتقادی آن مقام خاص یافته و شیوهٔ نگارش بدیع آن موجب شگفتی استادان بیان و صرف و نحو عهد باستان گشته است. *آیاس Ajax* از قدیمترین و ساده‌ترین آثار سوفوکل است که حوادث آن به هنگام جنگ تروا می‌گذرد. *فیلوکتتس Philoctetes* (۴۰۹ پیش از مسیح) مربوط به برجسته‌ترین بخش جنگ تروست. فیلوکتتس نامدارترین کمانگیر ارتش یونان و وارث تیر زهرآلود هراکلس است‌که به هنگام سفر با کشتی با چند تن از دوستان به‌وسیلهٔ یکی از تیرهای خود زخم مهلکی برمی‌دارد وهمراهان او را در جزیره‌ای دور افتاده رها می‌کنند و می‌روند، تنها در دهمین سال جنگ به جستجویش می‌روند، زیرا غیبگوئی گفته است که تسخیر شهر بدون تیرهای هراکلس امکان پذیر نیست، موضوع نمایشنامهٔ فیلوکتتس براین زمینه قرار دارد. تراژدی *الکترا Electra* (در حدود ۴۱۱ پیش از مسیح)، از داستان الکترا دختر آگاممنون Agamemnone مایه گرفته است که به‌کمك برادر از پدر انتقام‌گرفت. انتقام الکترا

الهام‌بخش تراژدیهای اشیل و اوریپید بـه همین نام گشته است. سه‌تراژدی دیگر سوفـوکـل بـه نـام «ادیپوس جبار» *Oedipus Tyrannus*، «ادیپوس در کـولـونئوس» *Oedipus Coloneus* و آنتیگونه *Antigone* از لحاظ موضوع پیوستگی دارند و آخرین آنها از نظر تاریخ نگارش «ادیپوس در کولونئوس» است که در نود سالگی سوفوکل نوشته شده و در ۴۰۱ پیش‌از مسیح، پس‌از مرگ شاعر برصحنه آمده است. تراژدی «ادیپوس جبار» اززیباترین و مشهورترین‌آثار سوفوکل است. مردم شهر تب Thèbes که از بیمـاری طاعون در رنجند، از اودیپوس، شاه محبوب خود می‌خواهند کـه آنان را از بیمـاری هولناك رهائی بخشد. ایـن بیماری که به سبب وجـود گناه در میان مردم، از جانب خدایان نازل شده است، هنگامـی از میان مـی‌رود کـه گناهکار به‌کیفر برسد. اودیپوس برای شناختن گناهکار تلاش فراوانی آغاز می‌کند و به‌وسیلهٔ غیبگوئی به رازی وحشتناك پـی‌می‌برد و آن اینکه گناهکار واقعی خود اوست که نادانسته پدر راکشته و با مادرش ازدواج کرده و از او چند فرزند یافته است، پس خود را به‌کیفر می‌رساند، هردو چشم خویش را کـور می‌کند و از شهر می‌گریزد، آواره مـی‌گردد و مصائب بسیار تحمـل مـی‌کند. سوفـوکل در ایـن نمایشنامه مسألهٔ تقـدیر را مطرح می‌کند و این پرسش را به میان می‌آوردکه آیا بشر فرمانروای سرنوشت خـویش است یـا دست نشانـدهٔ آن. اودیپوس در ایـن تراژدی نمونهٔ بشری است که پیروزیهایش به شکست می‌انجامد و شایستهٔ ترحم وشفقت است. «ادیپوس در کولونئوس دومین نمایشنامه‌ای است‌که سوفوکل دربارهٔ اودیپوس ساخته است، اما به نوعی دیگر. این تراژدی طـولانـی دوران پیری و کوری و تیره‌روزی و آوارگـی اودیپوس را در شهر کولونئوس نشان می‌دهد که تنها به‌بخشایش خدایان و احسان مردمان چشم دوخته است و از طرف فرمانروای کولونئوس مـورد حمـایت قـرار مـی‌گیرد. سوفـوکـل در ایـن نمـایشنـامـه کولونئوس، زادگاه خود را، بسیار زیبا وصف می‌کند و ازچشم‌اندازهای طبیعی و مردم و آداب و رسوم آن به تفصیل سخن می‌گوید. نمایشنامهٔ آنتیگونه درحدود ۴۴۱ پیش‌از مسیح با پیروزی بسیار برصحنه آمد و موجب انتخاب سوفوکل به عنـوان یکـی از ده قـاضی مهـم سال گشت. آنتیگـونه دختـر اودیپوس همه‌جا در آوارگی پدر را همراهی می‌کند و پس‌از مرگ او به شهر تب بـرمی‌گردد. و برخلاف فرمان شاه‌کرئون Creon به تدفین برادر خود می‌پردازد و از طرف‌کرئون

کیفر می‌بیند و زنده‌بگور می‌شود. پسرکرئون که عاشق آنتیگونه است از انـدوه مرگ دلدار خود را می‌کشد و پدر را به‌عزای خویش می‌نشاند. تراژدی آنتیگونه کشمکشی است میان قوانین سودمند و متناسب زمـان بـا قوانین مقدس و نقض‌ناکردنی خدایان. آنتیگونه الهام بخش بسیاری از آثار ادبی دوره‌های بعدگشت. سوفوکل در تئاتر یونان تحولی عظیم پدیدآورد. تئاترکه در یونان باستان مکتب آموزش بشمار می‌رفت و همهٔ مردم با شوق فراوان بـرای تماشای آن حضور می یافتند، عبارت بـود از اشعاری‌که به وسیلهٔ گروه هماوازان Chorus درصحنه خوانده می‌شد و بتدریج یکی دو بازیگر برآن افزوده شد. سوفوکل بازیگران را به سه‌تن رساند، همچنین تعداد هماوازان را از دوازده به‌پانزده‌نفر افزایش داد. مکالمه‌هائی میان بازیگران و هماوازان برقرار کرد، در بازی نیز تغییراتی پـدید آورد و آن را از حالت ساده و ساکن‌گذشته خارج ساخت و با حرکات وجنب وجوش متناسب همراه کرد. گاه ادای یـك بیت شعر مکالمه‌ای، میان سه‌بـازیگر تقسیم مـی‌شد. سوفوکل برای شکوه صحنه وآرایش آن اهمیت خاص قائل بود، به‌وسیلهٔ او صحنه با چشم‌اندازهائی زیبـا آراسته شد، هماوازان و بـازیگران به لبـاسهای پرشکوه درآمدند، حوادث تازه و بحرانها و پیشامدهای غیرمنتظر در نمایش وارد شد و به همهٔ اینها تغییر اساسی در شیوهٔ تحلیل روانی نیز افـزوده‌گشت. اشخاص نمایش مباحثه و احساسها وادراکهای مختلف خود را عرضه می‌کردند که همه به صحنه تحرك و شور خاص می‌بخشید. سوفـوکل علاوه بـرجنبه‌های فلسفی، بـه مسائل اجتماعی نیز می‌پرداخت و به‌وسیلهٔ نمایاندن خصایص و صفات درونی قهرمـانان از معایب اخلاقی زمان انتقاد می‌کرد. خـود اوگفته است کـه وی اشخاص را چنانکه باید باشند، نشان می‌دهد، درحالی کـه اوریپیـد آنـان را چنانکـه هستند معرفی می‌کند. شیوهٔ نگارش سوفـوکـل سرشار از اصالت و قدرت است. اشعار غنائی وی با بیانی عالی همراه و زبانش از زیبائی و ظرافت‌کامل برخوردار است. سوفوکل تحت تأثیر هومر Homer قرار داشت، چنانکه او را تنها تراژدی نویسی می‌شناختند که شاگرد واقعی هومر بود، اما سوفوکل موفق شده بودکه سادگی و روانی و دلنشینی زبان را به عظمت بیان و تأثیر مطلوب هنر نمایشی نیرومند و وسیع هومر بیفزاید و مطالب و مفاهیم عمیق را با بیانی آشنا و عبارتهائـی ساده عرضه کند.

سوفوکل بیشك در قلهٔ تراژدی یونان باستان که خود از قله‌های هنر تراژدی جهان است، جای دارد. مردم عهد باستان او را جزو گروه مردان خوشبخت می‌شماردند. چنانکه شاعری دربارهٔ او گفته است: «چه خوشبخت بود سوفوکلس که پس‌از عمری دراز درگذشت، هم‌بخت و اقبال داشت، هم هنر و استعداد و چه فراوان تراژدیهای زیبا آفرید. در سعادت مرد، بی‌آنکه اساساً بدبختی را بشناسد.» ترجمه به فارسی: آنتیگونه ـ اودیپوس شاه ـ اودیپوس در کولونئوس ـ الکترا و سه نمایشنامهٔ دیگر (زنان تراخیس ـ فیلوکتتس ـ آژاکس).

**سولژنیت‌سین، آلکساندر** Solzhenitsyn, Aleksandr رمان‌نویس روسی (۱۹۱۸ ـ ) سولژنیت‌سین دورهٔ کودکی و جوانی را در منطقهٔ دون Don گذراند و تحصیلات خود را در دانشگاه راستوف Rostof در رشتهٔ ریاضی و فیزیك بپایان رساند، سپس به‌وسیلهٔ مکاتبه در انستیتوی تاریخ و فلسفه و ادبیات مسکو به‌ادامهٔ تحصیل پرداخت. در جنگ دوم جهانی درصنف توپخانه خدمت‌کرد و چندین‌بار به دریافت نشان نایل آمد و به درجهٔ سرهنگی رسید. در ۱۹۴۵ در جبههٔ پروس شرقی، به سبب آنکه در نامه‌ای از استالین با لحنی دور از ادب یادکرده بود، توقیف گشت. پس‌از آنکه هشت سال را در اردوی کارگذراند، به قزاقستان تبعید شد و سه‌سال در آنجا به تدریس اشتغال یافت. در ۱۹۵۶ در شهر ریازان Ryazan مستقر شد و در دبیرستان آن شهر فیزیك تدریس‌کرد، در ضمن به نوشتن پرداخت و چندی با مجلهٔ نووی میر Novy Mir (دنیای جدید) همکاری کرد و مقاله‌ها و داستانهائی در آن انتشار داد. اولین رومان سولژنیت‌سین که از تجربه‌های دورهٔ زندانش مایه داشت با عنوان «روزی از زندگی ایوان دنیسوویچ *Odin den v Zhizni Ivana Denisovicha* ابتدا در مجلهٔ نووی میر، سپس در ۱۹۶۲ به صورت جداگانه انتشار یافت که وصفی بود از تلاش یکی از زندانیان برای زنده ماندن و دسترسی به یك لحظه آسایش. این اثر که نخستین توصیف مشروح و دقیقی بود از اردوگاه کار اجباری زندانیان در زمان حکومت استالین، سر و صدای فراوان برپاکرد و جز اندیشهٔ سیاسی، به سبب شیوهٔ ادبی و نگارش استثنائی، سولژنیت‌سین را در ردیف بهترین نویسندگان روسیهٔ پس‌از جنگ معرفی کرد. داستان «روزی از زندگی ایوان دنیسوویچ مانند بیشتر آثار سولژنیت‌سین از نوع

ادبیات روسیه بود به نام اسکاز Skaz که پس‌از ۱۹۲۰ باردیگر در شوروی رایج گشته بود، به‌این معنی‌که نویسنده در داستان خود واقعیتها را از منشور روحهای ساده و محدود می‌گذراند و با اصطلاحات و زبان محاوره‌ای متناسب بیان می‌کند. چنانکه دراین رومان زبان و اصطلاحات خاص اردوگاه زندانیان بکار برده شده است. سولژنیت‌سین در مجلهٔ نووی‌میر داستانهای دیگری نیز انتشار داد که همه وسعت و چگونگی هنر نویسندگی او را نمودار می‌ساخت و در آنها اشخاص ساده و درستکاری وصف می‌شدندکه گرفتار پیچ و خمها و بیعدالتیهای دستگاه حکومت بودند. این داستانها غالباً از طرف منتقدان رسمی با اعتراض شدید روبرومی‌گشت و سولژنیت‌سین ازاین نظر مورد سرزنش قرار می‌گرفت‌که به‌واقعیت امور بابینشی منفی و انکارکننده نگریسته است. همین سرزنش شامل‌کتاب «روزی از زندگی ایوان دنیسوویچ» نیز گشت و بسیار زود لزوم توقیف آن بتصویب رسید. در واقع انتقادها و سرزنشها به منع نشر همهٔ آثار سولژنیت سین در اتحاد جماهیر شوروی انجامید. در ۱۹۶۴ یك رشته شعر منثور و برجستهٔ سولژنیت‌سین در خارج از شوروی انتشار یافت که مرثیه‌ای بود برارزشها و معیارهای از دست رفته و تباه‌شدهٔ روسیهٔ قبل از انقلاب. در ژانویهٔ ۱۹۶۶ سولژنیت‌سین در مجلهٔ نووی میر داستان تازه‌ای به نام ذاخار-کالیتا *Zakhar-Kalita* انتشار دادکه در آن بر چشم‌اندازهای زیبای سرزمینهائی که بصورتی بایر افتاده و به میدانهای جنگ تبدیل شده، حسرت خورده بود. در ۱۹۶۷ سولژنیت سین نامهٔ سرگشاده‌ای به چهارمین کنگرهٔ دولتی نویسندگان شوروی فرستاد و درخواست کرد که به سانسورهای سخت پایان داده شود، در ضمن به توطئه‌هائی اشاره کرد که پیوسته برضد او جریان داشته و به توقیف آثارش منجرگشته است، همچنین اجازهٔ نشر دو رومان خود را از مقامات سانسور تقاضا کرد. این دو رومان که از آثار مهم او بشمار می‌آید بخش سرطان *Rakovy Korpus* و نخستین دایره *V Krage perrom* نام دارد. هشت فصل از کتاب نخستین هنوز نزد ناشر بود و بایست در مجلهٔ نووی میر منتشر شود که در آخرین ساعت از طرف رئیس اتحادیهٔ نویسندگان از نشر آن جلوگیری شد. سولژنیت‌سین به دبیرخانهٔ اتحادیه اطلاع داد که به‌طور قطع رومان را در خارج از شوروی منتشر خواهد کرد و در ۱۹۶۸ به این فکر تحقق بخشید. داستان بخش سرطان برمبنای تجربهٔ شخصی نویسنده

قرار دارد و حوادث آن چنانکه از عنوانش پیداست در مکانی محدود می‌گذرد که از نظر زمان نیز به دورهٔ مشخص دو هفته‌ای محدود می‌گردد. داستان نمایشگاه قابل توجهی است از اشخاص گوناگون که هریك بخشی از کتاب را تحت تسلط خود می‌گیرد، اما دو شخصیت درجهٔ یك دارد که یکی کارمند اداری عصر استالین است و دیگری زندانی پیشین اردوگاههای کار. نقطهٔ اصلی داستان خود بیماری سرطان است که به صورتی بسیار زنده وگویا وصف شده است و درد و رنجی که برزندگی همه چنگ انداخته است، بر پزشکان و بیماران یکسان. بخش سرطان به‌طورکلی داستانی استعاری است از جامعهٔ شوروی. این اثر از نظر وصف بسیار غنی است، اما از ساختمان کامل یك اثر خوب بی‌بهره است. حوادث در رومان دوم نخستین دایره نیز مانند بخش سرطان از نظر زمان محدود و به چهار روز آخر ماه دسامبر ۱۹۴۹ اختصاص یافته است و از نظر مکان به زندان خاص دانشمندان و روشنفکرانی تعلق می‌گیرد که با آسایشی نسبی بسر می‌برند، اما محکومند که تنها برای طرحهائی کارکنندکه از طرف دستگاه حکومت به آنان عرضه می‌شود. دراین اثر نیز اشخاص گوناگون معرفی می‌شوند. شخصیت دانشمندی ریاضیدان که برضد دستگاه حکومت عصیان کرده و عالم زبانشناسی که با وجود همهٔ بیعدالتیها زندگی را به اصل کمونیسم اختصاص داده است، از برجستگی خاص برخوردار است، این دو شخصیت مأمورند که در زندان به تکامل دستگاهی بپردازند که مکالمه‌های تلفنی را بررسی کند و صداها را با صدای اصلی گوینده تطابق و صاحب صدا را تشخیص دهد، چنانکه جوانی که به‌وسیلهٔ تلفن دوست خود را از بازداشتی‌که در انتظارش بوده است، آگاه می‌سازد، به‌این وسیله شناخته می‌شود و به زندان می‌افتد. توصیف لحظه‌هائی که جوان سیاستمدار را در حال ورود به زندان نشان می‌دهد، بسیار جانگداز و تشویش‌آور است. این اثر همچنین شامل قسمتهای بسیار تند و آمیخته به‌طنزی زننده است مانند قسمتی که تصویر استالین را به شکلی کنایه‌آمیز و خنده‌آور پیش چشم می‌گذارد. در ۱۹۶۸ نمایشنامهٔ شعله در باد *Svecha na Vetru* انتشار یافت و در ۱۹۶۹ حقوق مؤلف *Prava pisatelya* اولین‌بار در فرانسه بچاپ رسید. در نوامبر ۱۹۶۹ سولژنیت‌سین از اتحادیهٔ نویسندگان شوروی اخراج شد و سال بعد، در ۱۹۷۰ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و نشرآثارش همچنان در اتحاد جماهیر شوروی ممنوع اعلام

شد، اما خود او به سبب شهرت جهانیش از آزادی نسبی برخوردار گشت. داستان اوت ۱۹۱۴ *August 1914* (۱۹۷۱) نخستین اثر از سلسله آثاری است دربارهٔ دورهٔ قبل از انقلاب روسیه که از نظر سبك نویسندگی و ساختمان داستان، اثری غنی بشمار نمی‌آید. در ۱۹۷۴ سولژنیت‌سین داستان **مجمع الجزایر گولاگ** *The Gulag Archipelago* را در فرانسه انتشار داد که تحقیق و مطالعه‌ای است از زندان شوروی و روش زندگی در اردوگاههای کار اجباری از ۱۹۱۸ تا زمان حاضر. مجمع‌الجزایر استعاره‌ای است از جزایری که اردوگاههای پراکنده در آن قرار دارد.

سولژنیت‌سین در ۱۹۷۴ به اجبار از روسیه اخراج شد و خانواده‌اش اجازه یافتند که به او ملحق شوند. چندی در سوئیس اقامت گزید و وضع و حالش جدال و مناقشه‌های بزرگ پدید آورد. سولژنیت‌سین مردی است بسیار نیرومند با خواستی بزرگ و شهامتی کم‌نظیر که به‌طور کلی می‌توان او را مردی برجسته بشمار آورد و نه نویسنده‌ای بزرگ.

ترجمه به‌فارسی: حقوق نویسنده ـ به‌زمامداران شوروی ـ یك روز از زندگی ایوان دنیسوویچ ـ مجمع‌الجزایر گولاك ـ بخش سرطان.

**سولوموس، دیونیزیوس** Solomós, Dionysios شاعر یونانی دورهٔ جدید (۱۷۹۸ ـ ۱۸۵۷) سولوموس در شهر زانت Zante زاده شد. پدرش کنت نیکولا و مادرش دختری خدمتکار بود که کنت تنها شب قبل‌ازمرگ به‌طور رسمی با او ازدواج کرد. پس ازپدر ثروت قابل ملاحظه‌ای برای دیونیزیوس باقی ماند و وی در ۱۸۰۸ همراه مربیش به ایتالیا فرستاده شد تا به تحصیلات خود ادامه دهد. استعداد این پسر کوچك در شعر و ادب موجب شگفتی استادان ایتالیائی گشت و برای وی آیندهٔ درخشانی را پیش‌بینی کردند. وی در مدت ده سال اقامت در ایتالیا قوای فکری و معنوی خود را توسعه داد و در ۱۸۱۸ با معرفتی وسیع در ادبیات ایتالیائی به وطن بازگشت. سولوموس در آغاز کار به‌زبان ایتالیائی شعر می‌سرود، پس‌از آن، مبارزهٔ یونانیها با ترکها برای بدست آوردن آزادی، الهام بخش اشعار تازهٔ او به زبان یونانی گشت. مرد سیاست زمان، تریکوپس Trikoupes که به دیدن او به زانت رفته بود، او را قانع ساخت که شعر سرودن به زبان ایتالیائی را

یکباره کنار بگذارد و به زبان یونانی شعر بسراید تا وظیفهٔ خود را بـه عنوان شاعر ملی عهد رونسانس یونان به انجام برساند. سولوموس در بهار ۱۸۲۳ اثر معروف خود را به نام سرود به آزادی *Ymnos eis ten Eleftherian* منتشر ساخت که منظومه‌ای بلند بود در صد و پنجاه و هشت بند چهاربیتی‌کـه برای بعضی از ایـن بندها آهنگ ساخته شد و سرود ملی یونان گشت. سولوموس درایـن منظومه بـه آزادی شخصیت بشری می‌بخشد که پس‌از شب دراز اسارت بـه فـرزندان میهن نهیب مـی‌زند، آنان را به حرکت درمی‌آورد و به مبارزه با دشمن مـی‌خواند. در ۱۸۲۴ به هنگامی که مجموعه‌ای از ترانه‌های عامیانهٔ یونان در پاریس منتشر شد و با استقبال گرم مردم اروپا روبرو گشت، سولوموس مصمم گشت که راه خود را در شیوهٔ ترانه‌های ملی برگزیند تا بهتر بتـواند دین خود را به مردم کشورش ادا و احساس میهن‌پرستی خویش را بر هم‌میهنان عرضه‌کند. در همین سال مکالمه دربارهٔ زبان را منتشر کرد که گفتگوئی بود میان شاعر و دوستی و مردی فضل‌فروش. سولوموس دراین اثر با کسانی که قصد داشتند تا زبان اصیل و پرشکوه، اما مرده را به مردم تحمیل کنند، به مخالفت برخاست. در همین سالها بود که سرودهای سولوموس برزبانها افتاد و همهٔ مردم آنها را از بـرمـی‌خواندند. در ۱۸۲۸ در شهر کورفو Corfu مستقر شد و تا آخر عمر آنجا ماند. دراین شهر از احترام فراوان برخوردار شد، دوستان به گردش فراهم آمدند و بعدها با او مکتبی به نام «مکتب یونان جدید» تشکیل دادند. در ۱۸۳۴ سولوموس قطعه‌هائـی از منظومهٔ لامبروس *Lambros* را منتشرکرد که شعری رومانتیك به سبك اشعار بایرون بود. دراین هنگام گرفتاریهای خانوادگی زندگی شاعر را که بـه ساختن منظومهٔ محاصره شدگان آزاد *Eleftheroi Poliorkemenoi* اشتغـال داشت، تلـخ کـرد. ایـن منظومه که ساختن آن در حدود سی سال به درازا کشید و سرانجام ناتمام ماند در بارهٔ محاصرهٔ شهری از یونان است که مردم آن باعثمانیها می‌جنگیدند. سولوموس به صورتی استعاری سرنوشت محاصره شدگان را نشان می‌دهد که چگونه با همهٔ نگرانیها، انتظارها، تلخیها و فشارگرسنگی و رنجها، قهرمانانه از خود دفاع و با پایداری خود در برابر دشمن، عظمت روح را حفظ می‌کردند و برای بدست آوردن آزادی به سوی مرگ پیش می‌رفتند. شاعر حصار معنوی و استواری روح بشر را در برابر حصار آسیب پذیر ظاهر قرار می‌دهد و پرده‌های نقاشی رنگین و زنده‌ای

پیش چشم می‌گذارد. این اثر که با بیانی روشن و کلامی دلنشین و خوشاهنگ و استوار همراه است، بهترین اثر سولوموس بشمار می‌آید. همین استواری روح و پایداری معنوی الهام‌بخش شاعر در سرودن منظومهٔ دیگری به نام پورفیراس *Porphyras* (۱۸۴۹) گشت که از مرگ جوانی انگلیسی الهام گرفته بود که به هنگام شنا در خلیج کورفو مورد حملهٔ کوسه قرار می‌گیرد و با همهٔ قوا به دفاع از خود می‌پردازد. پس‌از مرگ سولوموس دیوان یونانی *Ta Evriskomena* او به‌وسیلهٔ دوستش پولیلاس Polylas بچاپ رسید. اشعار ایتالیائی *Ta Italika Poiemata* نیز در ۱۹۲۱ انتشار یافت.

سولوموس پیوسته تنها می‌زیست تا حدی که به صورت فردی مردم گریز در آمد و در سالهای آخر زندگی به افسردگی روحی و ضعف شدید عصبی دچارگشت و تنها راه فرار را در الکل جست. سرانجام نیز بر اثر خونریزی مغزی درگذشت. سولوموس اولین شاعر بزرگ یونان جدید است و آثارش به‌طور قطع مبدأ تاریخ ملی ادبیات جدید یونان بشمار می‌رود. نه تنها زندگی وی مصادف بود با وقایع دوران استقلال طلبی یونان، بلکه حوادث این دوره سرچشمهٔ اصلی الهامات شاعرانهٔ وی گردیده است. در یونان نیز مانند کشورهای دیگر روح و اندیشهٔ نوین درپی مجاورت مستقیم با انسان و جامعه بوده و سولوموس نمایندهٔ این طرز تفکر بشمار آمده است. در آثار شاعرانهٔ سولوموس چند چیز تحقق یافت. نخست آنکه شعر و ادب را از صورت منطقه‌ای و محلی بیرون آورد و به آن شکل گستردهٔ ملی داد و همهٔ ملت را در آن سهیم کرد. دوم آنکه به مفاهیم شاعرانه صورت تازه‌ای بخشید و اوضاع و احوال عصر حاضر را جانشین تفوق و مزیتهای دورهٔ گذشته کرد. در نظر سولوموس وظیفهٔ هنرمند دست یافتن به واقعیت امور است از راه زیبائی هنر. اعمال انسانی نیز به عقیدهٔ او بیشتر براراده و کوشش خلاقهٔ خود بشر متکی است تا برسرنوشت. در دورهٔ تجدید حیات ادبی یونان، سولوموس ادبیات و شعر جدید را برفلسفهٔ یونانی ساختن آن قرارداده و همین امر الهام‌بخش بزرگترین شاعران بعد از وی گردیده است. سومین چیزی که به‌وسیلهٔ سولوموس تحقق یافت، بیان شعر بود که بعدها حتی در نثر از آن استفاده شد و آن بیان محاوره‌ای است. به عقیدهٔ او شاعر دَر شعر باید در جستجوی واقعیترین وعینیترین وسیله برای بیان اندیشه‌های عالی خود باشد و آن

زبان محاوره است. درمرحلهٔ آخر سولوموس بانی مکتب تازه یعنی مکتب یونانی جدید است که به نهضت بزرگ رونسانس شاعرانه بستگی داشته و سراسر قرن نوزدهم را در برگرفته است. ادبیات کاملاً ملی که در آن ادراك عظمت گذشته با ادبیات زمان حال و فکر به‌آینده پیوستگی دارد و در زبان وحدتی پدید می‌آورد که مؤید استقلال یونان و مردم آن است. سولوموس شاعر ملی یونان جدید است که اگرچه اثر فراوانی از خود باقی نگذاشت، همین تعداد اندك برای نشان دادن نفوذ عظیم او در شعر یونان زمان او و نسل بعد کافی بنظر می‌آید.

**سولی پرودوم**، Sully Prudhomme نام مستعار، (نام واقعی رنه فرانسوا آرمان پرودوم René-François-Armand Prudhomme ) شاعر فرانسوی (۱۸۳۹-۱۹۰۷) سولی پرودوم در پاریس زاده شد. بسیار زود پدر را از دست داد و دورهٔ کودکی را در محیطی اندوهناك و درکنار مادری گوشه‌گیر و غمزده گذراند. تحصیلات خود را در دبیرستان بوناپارت و در دانشکدهٔ علوم انجام داد و چندی در شهر صنعتی کرزو Creusot باسمت مهندسی بکار پرداخت، اما از کار خود سرخوردگی یافت و به پاریس بازگشت و به تحصیل حقوق روی آورد و پس‌از چندی کارآموزی در دفتر اسناد رسمی، آن را نیز رها کرد و یکباره همهٔ وقت خود را به شعر و ادب مصروف داشت. اولین دیوان سولی پرودوم در بیست و شش سالگی با عنوان قطعات و اشعار *Stances et poèmes* در ۱۸۶۵ انتشار یافت که توجه سنت‌بوو منتقد معروف را جلب کرد و با استقبال عامهٔ مردم روبروگشت. این دیوان شامل قطعه‌های گوناگونی است که در آنها با لطافت و فصاحت کامل، اندوهها، ملالها، تردیدها، عشقها و آرزوهای ناکام ماندهٔ شاعر و درد تنهائی درونی بیان شده است. قطعهٔ گلدان شکسته *Le Vase Brisé* از زیباترین قطعه‌های این دیوان است که بیش از همه شهرت یافت و جوانان فرانسوی، خاصه دختران، همواره‌آن را زمزمه می‌کردند. پیروزی این دیوان، به سولی پرودوم امکان داد تا به گروه شاعران پارناسی Parnasse که لوکنت دولیل در رأس آن قرار داشت و هدفش «هنر برای هنر» بود، بپیوندد. در دیوان تنهائیها *Les Solitudes* (۱۸۶۹) تلخی و ناکامی مولود تنهائی وصف شده بود. شاعر دراین اشعار اولین تنهائی زندگی را تنهائی کودکان حساسی می‌داند که در مدارس شبانروزی و در خوابگاه بزرگ به خواب

نمی‌روند و از دیدن جای خالی مادر در کنار خود تأسف می‌خورند و آخرین تنهائی را تنهائی مرگ می‌شناسد- لحظه‌ای که بشر نقاب زندگی را از چهره به دور می‌افکند. بعضی از اشعار این دیوان آغاز اشعار فلسفی و علوم نظری را نشان می‌دهد. این نوع تفکر پس‌از انتشار ترجمه‌ای به اثبات رسید که سولی پرودوم از کتاب اول لوکرتیوس Lucrèce شاعر رومی به نام «دربارهٔ طبیعت اشیاء *De la Nature des choses* بعمل آورده بود. شاعر در دیباچهٔ مشروحی که براین کتاب نوشته تمایل خود را به شعر فلسفی عرضه کرده است. سولی پرودوم به هنگام محاصرهٔ پاریس درگارد سیار انجام وظیفه کرد و براثر سرما و خستگی شدید و محرومیتهای فراوان به بیماری فلج دچار گشت‌که تا آخر عمر از آن رنج برد. تجربه‌ها و اندیشه‌های پرودوم دربارهٔ جنگ الهام‌بخش اثری شد با عنوان «احساسهائی از جنگ» *Impressions de guerre*. اشعار فلسفی سولی پرودوم با انتشار دیوان «مقدرات» *Les Destins* (۱۸۷۲) ادامه یافت. شاعر در این اثر و در دنیای تیرهٔ اندیشه‌ها، روح شر را ابزار و آلتی برای ویرانی می‌داند که به دست انسان سپرده شده و به صورتهای فریبندهٔ زیبائی و کمال مطلوب براو ظاهر می‌شود. سولی پرودوم بار دیگر به شعر درونی و احساسی بازگشت و دیوان «مهربانیهای بیهوده» *Les Vaines Tendresses* را در ۱۸۷۵ انتشار داد. منظومهٔ بلند «عدالت» *La Justice* (۱۸۷۸) نوعی تحقیق و بررسی دربارهٔ اصول عدالت است و از ده بند ساخته شده که شاعر در آنها به جستجوی حقیقت عدالت می‌رود. در نظر شاعر، هیچگونه عدالتی در عالم هستی وجود ندارد و همه چیز رنگ سودجوئی و خودخواهی دارد، حتی مهرمادری، اما در بخش دیگر منظومه، جامعهٔ انسانی در پرتو اعتقادی باطنی تغییرشکل می‌دهد و شاعر درآخرین بند به‌نام عشق «هبری شده به وسیلهٔ نور» معرفت *Amour guidé par la lumière* این عشق را تنها راهی به سوی عدالت واقعی می‌داندکه به همهٔ مشاجره‌ها پایان می‌بخشد. اثر دیگر سولی پرودوم در این زمینه یا منظومهٔ سعادت *Le Bonheur* (۱۸۸۸) به صورت حماسه‌ای تمثیلی انتشار یافت‌که افراط در صناعت شعری وکلام متصنع موجب شد که شعر از عمق کافی بی‌بهره بماند. آثار منثور سولی پرودوم شامل رساله‌های تحقیقی و بیان اندیشه‌های اوست، از آن جمله است: «دربارهٔ تعبیر و بیان در هنرهای زیبا» *De l'Expression dans les beaux-arts* (۱۸۸۴)، «وصیتنامهٔ شاعرانه» *Testament poétique*

(۱۹۰۲)، مذهب واقعی از نظر پاسکال *La Vraie religion selon Pascal* (۱۹۰۵) و مانند آن. اثر اخیر از نظر منتقدان بهترین اثر سولی پرودوم بشمار می‌آید.
سولی پرودوم در هشتم دسامبر ۱۸۸۱ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و در دهم دسامبر ۱۹۰۱ به دریافت اولین جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و جایزهٔ نقدی خود را به برقراری جایزه‌ای در شعر اختصاص داد. زندگی سولی پرودوم همه رنگ تیره و شکست داشت، حتی به هنگام پیروزی لحن هنریش از اندوه برکنار نماند. وی به سبب آنکه ساختمان مغزیش در دورهٔ جوانی در علوم و ریاضی شکل گرفته بود، بیشتر برای دریافت ارزشهای انسانی در جستجو از راه علم بود تا از راه هنر. ازین‌رو در زمان خود بیشتر به عنوان شاعر فیلسوف شناخته شد، اما آثارش که از افکار فلسفی متأثر شده بود، امروزه کهنه و مطرود مانده است.

**سووا، آنتونین** Sova, Antonin شاعر و رومان‌نویس چک (۱۸۶۴ - ۱۹۲۸)
سووا از بزرگترین شخصیتهای ادبی دههٔ آخر قرن نوزده است و آثارش از تحولی شگرف برخوردار، خود او گفته است: «من هرگز نمی‌خواهم محدود و بپایان-رسیده بمانم، من می‌خواهم که پیوسته در سفر باشم و چون شب و روز به‌طور مداوم ازنو شروع بشوم و چون موج دریا پرتحرك باشم...» سووا پس‌از چندی که از زندگی تصنعی طبقهٔ کاسبهای پولدار سرخوردگی یافت، به طبیعت شهر زادگاهش در بوهم Bohemia جنوبی روی آورد تا با توصیف آن بتواند غمها و درد تنهائی روحی و عواطفش را برای بینوایان بیان‌کند. این احساسها در منظومهٔ دربارهٔ کشورم *Z Mého kraje* در ۱۸۹۲ انعکاس یافته است. در منظومه‌های دیگر نیز از جامعه و زندگی مردم‌کشورش انتقادهای سختی بعمل آورده و روح‌آمیخته به ناامیدی و عصیان آنان را در برابر هرج و مرج تجزیه و تحلیل کرده است. در عالم رؤیا برای وضع غم‌انگیز جامعه راه‌حلهائی یافته و آینده‌ای را که روش بشردوستی برآن حکمفرما خواهد شد، روشن پیش چشم گذارده است. دیوان باد دیگر بازخواهیم گشت *Ještě jednou se vrátime* (۱۹۰۰) در قالب شعر آزاد و آهنگین ساخته شده و تمایل شاعر را به سمبولیسم نشان می‌دهد، اما اشعار تغزلی او (۱۹۰۷) تمایل تازه‌ای را آشکار می‌سازد و غم عشق را به ادراك اجتماعی

می‌افزاید، همچنین تنهائی ناامیدانهٔ وی به نوعی تسلیم در برابر سرنوشت تبدیل می‌گردد و رؤیای او دربارهٔ آینده و تحول آن به صورت حکومت اشتراکی خوشبینی تازه‌ای در او پدید می‌آورد که در شعر نبرد و سرنوشت *Zápasy a osudy* دیده می‌شود. سووا بتدریج به پختگی، آرامش درون و حتی خوشبینی قابل اطمینانی نزدیك می‌گردد و در این حال نغمهٔ میهن *Zpěvy domova* را در ۱۹۱۸ انتشار می‌دهد که در آن ایمان شاعر به سرنوشت کشور و سنتهای ملی بیان شده است. سووا اگرچه در پایان جنگ به سوسیالیسمی انقلابی تمایل یافت، بسیار زود از کمونیسم روی برتافت و در آرزوی انقلاب روح باقی ماند و این نظر را در اشعار خود منعکس کرد. آثار منثور سووا کمتر از آثار منظومش دارای اهمیت است. توجه به امور ذهنی و روح تغزلی شاعر مانع از آن بود که بتواند داستانهائی بنویسد که از استحکام لازم برخوردار باشد. از آثار منثور او داستان یوس *Ives* در ۱۹۰۲ و توما بویاد *Toma Bojar* در ۱۹۱۰ منتشر شد.
اَهَمیت واقعی سووا در آثار شاعرانهٔ اوست که با تحولی عجیب آمیخته است. سووا، شاعر دل خویش و تنهائی خویش است و درعین درون‌گرائی همراه با مردم میهنش رنج می‌برد و اگرچه معایب آنان را سرزنش می‌کند، خواستهایشان را دربارهٔ آزادی، برادری وعدالت اجتماعی در اشعار خود می‌سراید وهمهٔ این عوامل با ترکیب بسیار ظریف شاعرانه و خوشاهنگی کلام و وسعت بخشیدن به زبان شاعرانهٔ چك تلفیق می‌شود و موجب می‌گردد که سووا از بزرگترین و مشهور-ترین شاعران کشور چك در اوایل قرن بیستم بشمار آید و برنسل قبل و بعد از جنگ جهانی اول کشورش نفوذ عظیمی برجای گذارد.

**سویفت، جانثن** Swift, Jonathan رومان‌نویس، شاعر و هجوپرداز انگلیسی (۱۶۶۷-۱۷۴۵) سویفت در دابلین Dublin، پس‌از مرگ پدرزاده شد و زیر نظر عموهایش پرورش یافت، تحصیلات خود را در دانشگاه دابلین انجام داد. در۱۶۸۸ ایرلند را ترك‌کرد و به‌مادرش درلستر Leicester پیوست. در۱۶۸۹ باسمت منشیگری نزد سر ویلیام تمپل Sir William Temple سیاستمدار معروف بکارپرداخت و درضمن به تحصیل در رشتهٔ الهیات ادامه دادکه در۱۶۹۲ آن را بپایان رساند و به‌سلك روحانیان درآمد. آنگاه پس‌از اشتغال به چند شغل مذهبی در نواحی مختلف، نزد سرویلیام بازگشت

و تا هنگام مرگ او در۱۶۹۹ درخدمتش ماند، آثاری انتشار داد و به دفاع از سر ویلیام برخاست که در مباحثه‌های قلمی دربارهٔ نویسندگان قدیم و جدید شرکت کرده و مورد حملهٔ شدید قرار گرفته بود. هجویهٔ او در این زمینه با عنوان نبرد کتابها *The Battle of The Books* ابتدا به صورت دستنویس توزیع گردید و بعد در ۱۷۰۴ بچاپ رسید. سویفت در این نوشته با لحنی نیشدار به بیان موضوع پرداخته و پیکاری ترتیب داده است میان عنکبوتی درکتابخانه‌ای و زنبور عسلی که درتارهای عنکبوت زندانی شده است. عنکبوت تمثیلی از نویسندگان جدید و زنبورعسل تمثیلی از نویسندگان قدیم است. سویفت دراین ضمن نویسندگان را برحسب آثارشان از میان کتابها به میدان مبارزه می‌کشاند و جنگ شدیدی میانشان بوجود می‌آورد. قصه‌ای از یك تغار *A Tale of a Tub* (۱۷۰۴) نقدی بود دربارهٔ فساد در مذهب وآموزش و پرورش. سویفت در ۱۶۸۹ از طرف سر ویلیام مأمور تعلیم استر Esther گشت که به روایتی دختر نامشروع او بود و همینکه استر به سن جوانی رسید، به او دل بست و مکاتبه‌ای طولانی و پایدارمیانشان برقرار شد و در ۱۷۰۲ استر به دنبال سویفت به ایرلند رفت. این دختر همان استلا Stella، دختر مرموزی است که موجب خلق نامه‌هایی به استلا گشت. روابط سویفت و استر تا مرگ استر دوام یافت. سرویلیام پیش از مرگ با قرار دادن مبلغی پول در اختیار سویفت، او را مأمور انتشار نوشته‌های خود کرد، سویفت نیز با صداقت بسیار این کار را انجام داد و به ایرلند بازگشت و با دریافت کمك خرج ازکلیسای دابلین به‌کار خود ادامه داد. وی بتدریج به سیاست علاقه‌مندگشت و در مباحثه‌های سیاسی و مذهبی شرکت کرد. اولین اثر را در سیاست با عنوان بحثی دربارهٔ مشاجره و اختلاف عقیده میان نجیب‌زادگان و عامهٔ مردم در آتن و رم *Discourse of the Contests and Dissensions Between The Nobles and The Commons in Athens and Rome* (۱۷۰۱) انتشار داد که در آن به وضوح خود را طرفدار گروه آزادیخواهان ویگ Whigs معرفی کرده بود و از ۱۷۰۵ تا ۱۷۰۷ که در لندن اقامت داشت، با رهبران این گروه ارتباط داشت. در ۱۷۰۷ سویفت از طرف ملکه ان Anne مأموریتی مذهبی به ایرلند یافت و در ۱۷۰۵ به انتشار یك سلسله رساله دربارهٔ مسائل کلیسائی دست‌زد که همه آمیخته به طنز و حمله‌هائی شدید بود به پروتستانهای ایرلند. منظومه‌های توصیف دگبار شهر

*Description of a City Shower* و توصیف بامداد *Description of the Morning* (۱۷۰۹) وصفی بود از زندگی در شهر لندن. سویفت با کوشش فراوان به مسائل مربوط به مردم ایرلند پرداخت. در ۱۷۱۰ گروه آزادیخواهان را ترك کرد و به محافظه‌کاران Tories پیوست و عضو کلوب برادران Brother's Club شد، مدتی سردبیری نشریهٔ آن را برعهده گرفت و مقاله‌های بسیار در صلح ودوستی انتشار داد و نامه‌هایی به استلا *Journal to Stella* را منتشر کرد. این نامه‌ها مجموعه‌ای است از نامه‌های خصوصی بسیار جالب توجه که سویفت در آنها محیط ادبی و سیاسی و زندگی در لندن و همچنین تحول فکری خود را ترسیم‌کرده است. سویفت دراین دوره به شهرت واقعی دست یافت و نوشته‌هایش دربارهٔ سیاست خارجی و صلح مورد توجه قرار گرفت، اما پس‌از مرگ ملکه ان و سقوط گروه محافظه‌کاران، قدرت سیاسی را از دست داد و به‌حال تبعید در ایرلند بسربرد و همچنان به نشر آثار سیاسی ادامه داد. نامهٔ پندآمیز به شاعری جوان *A Lettre of Advice to a Young Poet* (۱۷۲۱) پیروزی بسیار بدست آورد. منظومهٔ بلند کادنوس و ونسا *Cadenus and Vanessa* (۱۷۱۳)، سرگذشت عشق دختری هلندی به سویفت است‌که شاعر به‌وسیلهٔ این منظومه به او پاسخ می‌دهد، بی‌آنکه عشق او را پذیرفته باشد. نامه‌های بازاز *The Drapier Letters* (۱۷۲۴) دربارهٔ امور ایرلند است‌که سویفت را رهبر محبوب ایرلندیها و سرمشق میهن پرستی گرداند. رومان سفرنامهٔ گالیور *Gulliver's Travels* (۱۷۲۶) انتقادی شدید وهجو-آمیز از اوضاع واقعی زمان است برزمینهٔ افسانه‌ای جالب توجه و هوشیارانه و مسخره‌آمیز که شاهکار سویفت بشمار آمد. از آثار دیگر این دوره نظری کوتاه به ایالت ایرلند *A Short View of the State of Ireland* (۱۷۲۷) است و رساله دربارهٔ اطفال فقیر، و نوشته‌هائی هجوآمیز مانند یادداشتهای روزانهٔ بانوئی متجدد *Journal of a Modern Lady* (۱۷۲۹)، اطاق آرایش خانم *TheLady's Dressing-Room* (۱۷۳۲) ومانندآن. آثار شاعرانهٔ سویفت *The Poetical Works of Swift* و اشعار در بارهٔ مرگ دکتر سویفت به‌قلم خود او. *Verses on the Death of Doctor Swift by Himself* در ۱۷۳۹ انتشار یافت. از ۱۷۳۸ در سویفت نشانه‌های دوار و اختلال مغزی نمودار شد که در ۱۷۴۲ به صورت تحمل ناپذیر در آمد و پس‌از آن او را در بیحسی کلی فرو برد که تا لحظهٔ مرگ در اکتبر ۱۷۴۵ دوام یافت.

سویفت از نظر سیاسی، شخصیتی متنفذ بود، خاصه دفـاع وی از حقـوق مـردم ایرلند و وظایفی‌که برای رفاه آنان برعهده‌گرفته، او را قهرمان ملی ساخته بود. سویفت از راه نوشته‌هایش بـر دستگاه حکومت انگلستان تـأثیر بسیار گـذاشت، چنانکه از راهنمائیها وپیشنهادهایش بهرهٔ بسیار برده شد. ازنظر ادبی سویفت استاد نثر هجوآمیز قرن خود بشمار می‌آمد، آثارش از تازگی و بلندی اندیشه برخوردار بود وسبك انشایش از وحدت وتناسب‌کامل میان لفظ ومعنی و غنای‌کلمه و تخیل واستحکام و نرمی و روشنی و فصاحت و دقت بهره‌مند. طنز سلاح محبوب سویفت بود و برای وصف اوضاع مسخره‌آمیز یا سازمـانهائـی کـه مـورد گله‌اش قـرار می‌گرفت، از لحن آمیخته با مزاح استفاده می‌کرد. زبان شاعرانـهٔ سویفت بسیار لطیف بوده و به سبب استادیش در بیان اندیشه‌ای بدیع و عمیق و ژرف‌بینی کامل و نظر صائب، در رأس نویسندگان بـزرگ کلاسیك انگلستان در نیمهٔ اول قـرن هیجده جای گرفته است.

ترجمه به فارسی: سفرنامهٔ گالیور ـ موطلائی و سه خرس.

**سوینبرن، الجرنون چارلز** Swinburne, Algernon Charles شاعر انگلیسی (۱۸۳۷-۱۹۰۹) سوینبرن در لندن زاده شد، مادرش که قسمت مهمی از زنـدگی را در فرانسه و ایتالیا گذرانده بود و به ادبیات این دوکشور عشق می‌ورزید، این عشق را از کودکی به پسرش منتقل کرد. سوینبرن سالهای اول زندگی را در جـزیـرهٔ وایت Wight گذراند و بعدها دلبستگی به دریا در آثار شاعرانه‌اش نمودارگشت. سوینبرن تحصیلات خود را در کالج ایتون Eton آغاز کرد و در زبـانهای خارجی استعداد فراوان نشان داد، چنانکه در ۱۸۵۲ به دریافت جایزه در زبانهای جـدید نایل آمد. پس‌از آن در آکسفرد به تحصیل ادامه داد و در انجمن دانشجویان‌که ریاست آن با جان نیکول John Nichol، جمهوریخواه بود، شرکت‌کرد و زیر نفوذ او شیفتهٔ انقلاب ایتالیا و مرد انقلابی آن ماتتسینی Mazzini گشت و این شیفتگی را در سراسر زندگی حفظ کرد، چنانکه اولین نمونـهٔ آن را در اود بـه ما تتسینی *Ode to Mazzini** (۱۸۵۷) می‌توان دیـد. سوینبرن پس‌از آن بـا مجلهٔ وابسته بـه انجمن دانشجویان همکاری کرد و منظومـهٔ ملکه ایـزولت *Queen Iseult* و مقامـهٔ نخستین نمایشنامه‌نویسان انگلیسی *The Early English Dramatists* را در ایـن مجله

انتشار داد. در ۱۸۵۹ سوینبرن، بی‌آنکه مدرکی بدست آورد، دانشگاه را ترك کرد. دراین زمان به‌وسیلهٔ یکی از دوستان با آثار مارکی دوساد Sade داستان‌نویس فرانسوی آشنا شد و نشانه‌ای از احساسهای شخصی و هوای نفسانی خود را در آنها یافت. در ۱۸۶۰ دو تراژدی انتشار داد. تراژدی منظوم ملکهٔ مادر *The Queen Mother* که اشاره‌ای است به‌ملکه کاترین دومدیسی Catherine de Médicis، مادر شارل نهم و شب سن بارتلمی Saint-Barthelemy. این نمایشنامه به سبك تراژدی نویسان عصر الیزابت مارلو و شکسپیر نوشته شده و ازنظر قالب شعر و قدرت نمایش و استادی شاعر در بکارگرفتن منابع تاریخی، اثری قابل‌توجه بشمار آمده است. نمایشنامهٔ دیگر دانمند *Rosamond* است که چندان جلب توجه نکرد. سوینبرن در ۱۸۶۱ از ایتالیا دیدن کرد و در بازگشت، درلندن مستقرشد و با گروه شاعران‌پیش‌از رافائلیان Préraphaélites ارتباط یافت. تراژدی اتالانته در کالودون *Atalanta in Calydon* (۱۸۶۵) بسیار جلب توجه کرد و راسکین Ruskin دربارهٔ آن نوشت: «باشکوهترین چیزی‌که جوانی تا به‌حال خلق کرده است.» با آنکه در این اثر تأثیر تراژدیهای یونان، خاصه اشیل دیده می‌شد، از غنای کامل و طرز تفکر بسیار نوی برخوردار بودکه بلافاصله سوینبرن را به مقام اول در ادبیات انگلستان رساند. سوینبرن پس از این پیروزی در همان سال تراژدی منظوم چستلارد *Chastelard* را در پنج پرده ساخت که موضوع آن ماری استوارت ملکهٔ اسکاتلند و عشق چستلارد به او و زندانی شدن و محکومیت وی به اعدام به وسیلهٔ ملکهٔ الیزابت است. عشق این مرد که از شوق فداکاری در راه نجات ماری استوارت می‌سوخت، به سوینبرن امکان داد که هوای تند نفسانی خویش را بیان کند. این تراژدی همهٔ خصوصیتهای نمایشنامه‌نویسی عصر الیزابت را نمایان می‌سازد و به طور قطع از مهمترین و قویترین این نوع نمایشنامه‌ها بشمار می‌رود، پیروزی چستلارد موجب شد که سوینبرن اثر دیگری انتشار دهد که با سرو صدا و جنجال فراوان همراه‌گشت و آن اولین دیوان از اشعار و بالادها *Poems and Ballads* است که بیان‌کنندهٔ احساسها وعواطف تند شهوی بود وبه‌صورت تاخت وتازی به عفاف و پاکدامنی جامعهٔ عصر ویکتوریا تلقی‌گردید و موجب شدکه دربارهٔ طبع شیطانی شاعر، افسانه‌ها برزبانها بیفتد، در حالی‌که تحقیقات در زندگی خصوصی سوینبرن این موضوع را ثابت‌کرده است که در این اشعار بیشتر تصویر ذهنی شاعر دخالت

داشته تا تجربهٔ شخصی. دیوان اشعار و بالادها شامل سه جلد است که به ترتیب در ۱۸۶۶، ۱۸۷۸ و ۱۸۸۹ انتشار یافت و اولین آن با وجود رسوائی فراوانی‌که ببارآورد، به سبب موسیقی کلام و خوشاهنگی خارق‌العاده، معاصران را شیفتهٔ خود ساخت و به شاعر مقام درجهٔ اول را در شعر بخشید، اما دومین و سومین دیوان کمتر شهرت یافت. سوینبرن در لندن براثر فشار کار و افراط در نوشیدن الکل به بحرانهای روحی و خستگی شدید و افسردگی دچار شد که در ۱۸۷۹ شکل حادی به خود گرفت، پس به وسیلهٔ یکی از هواخواهان خود به خانه‌ای دور افتاده برده شد و همه نوع وسایل‌آسایش برایش فراهم‌آمد، بدین‌طریق توانست در گوشهٔ خلوت و دور از هرنوع مشغلهٔ ذهنی سلامت خود را بازیابد و در میان سکوت و بی‌اعتنائی مردم تا دم مرگ که بر اثر ذات‌الریه رخ داد، به خلق تراژدیها، منظومه‌ها و نوشته‌هائی در نقد ادبی ادامه دهد. منظومهٔ تریسترم لئونی *Tristram of Lyonesse* (۱۸۸۲) منظومه‌ای رومانتیك و عاشقانه در نه‌بند است که از آثار مهم سوینبرن بشمار آمد. سرچشمهٔ اصلی این منظومه داستان تریسترام و ایزالده یا تریستان و ایزوت، منظومهٔ قرن سیزده است، اما شاعر جز این اثر از داستانهای دیگر نیز دربارهٔ تریستان وایزوت استفاده کرده است و مانند تریستان اثر واگنر، عشق را مهمتر از پیشامد دانسته و پس از عشق، از طبیعت الهام گرفته است. توصیف آسمان و دریا در این اثر تمثیلی است از حال روحی قهرمانان. در واقع منظومهٔ تریسترم اثر سوینبرن از تغزلی قوی برخوردار است و در نظر عده‌ای لطیفترین آثار او بشمار می‌آید، تنها پیچیدگی و استعاره و کنایهٔ فراوان مانع شده است که این اثر شاهکاری خوانده شود. آثار منثور سوینبرن شامل مقاله‌ها و مطالعه‌ها *Essays and Studies* (۱۸۵۷) است. سوینبرن نقدهای ادبی فراوان دارد که مشهورترین آنها دربارهٔ شکسپیر، ویکتورهوگو، بن‌جانسون و سایر نمایشنامه نویسان عصر الیزابت است. همچنین نقدهائی دربارهٔ نویسندگان عصر جدید مانند، چارلز دیکنز، بلیك و دیگران. سوینبرن که در ۱۸۶۷ با ماتتسینی، جمهوریخواه معروف ایتالیا ملاقات کرده و از طرفداران پرشور وی بشمار آمده است، دیوان ترانه‌های سپیده دم *Songs before Sunrise* را در ۱۸۷۱ به نام او ساخت. سپیده دم دراین دیوان تمثیلی است از سپیده‌دم آزادی که از مبارزهٔ ملت برای بدست آوردن استقلال الهام گرفته است.

روح سوینبرن، شاید بر اثر حساسیتهای تند شهوی از تناقضی آغشته است که همواره او را به جانب دو تمایل می‌کشانده است، تمایل به پرستش و اطاعت محض از کسانی مانند ماتتسینی، هوگو و دیگران و تمایل به عصیان که خود آمیخته‌ای بود از صفات کودکانه و انحراف جنسی اضطراب‌آور و وقار و خویشتن‌داری و تعادل. آگاهی وسیع سوینبرن از ادبیات فرانسوی و یونانی و ایتالیائی موجب نفوذ وسیع آثار او در کشورهای اروپائی گشته است، اما این آثار به طبقهٔ شاعران و روشنفکران بیشتر اختصاص دارد تا به عامهٔ مردم. راسکین دربارهٔ سوینبرن نوشته است: «در قلمرو تخیل و ادراك، او مرا از میدان بدر می‌کند. چنانکه سیلی سنگریزه‌ای را.»

**سوینیه، ماری دو رابوتن شانتال (مارکیزدو)** Sévigné, Marie de Rabutin Chantal (Marquise de) بانوی‌نویسندهٔ فرانسوی (۱۶۲۶-۱۶۹۶) مادام دو سوینیه در پاریس زاده شد، پدرش از خانوادهٔ اصیل و روشنفکر و شمشیرزن بود که به دوئل بسیار علاقه داشت و یك سال پس‌از تولد ماری درگذشت و مادرش از خانواده‌ای ثروتمندکه او نیز بیش از چند سال پس از شوهر نزیست. ماری یتیم به اقوام مادریش سپرده شد و از تعلیم و تربیت صحیح برخوردار گشت. زبان ایتالیائی و اسپانیائی و لاتینی آموخت و به محافل ادبی راه یافت. در هجده ـ سالگی با هانری دو سوینیه از نجیب‌زادگان بروتانی ازدواج کرد که او نیز مانند پدر ماری به دوئل علاقهٔ بسیار داشت و سرانجام نیز در ۱۶۵۲ به دست یکی از رقیبانش کشته شد و ماری در بیست و شش سالگی با زیبائی خیره‌کننده و جاذبهٔ فراوان با دو فرزندش بیوه و غمگین ماند، هرگز ازدواج نکرد و همهٔ وقت خود را به تربیت پسر و دختر مصروف داشت. جاذبه و زیبائی مادام دوسوینیه همهٔ معاصران را شیفتهٔ خود ساخته بود، خاصه هوشمندی و متانت او برهمهٔ محافل تأثیر می‌گذاشت. این امر در مکاتباتش منعکس است و از همه معروفتر چهره‌هائی است که دوست او کنتس دولافایت به‌طور گویا از او می‌سازد، چنانکه در نامه‌ای به او می‌نویسد: «بدانید که زیبائی روح شما در آراستگی و زیبائی ظاهر شما منعکس است و هرگز برروی زمین موجودی چنان پر جاذبه وجود ندارد...» مادام دوسوینیه با آنکه به دربار و محافل اشرافی رفت وآمد داشت و

با اهـل ادب و فرهنگ معـاشرت می‌کـرد و پیوسته مـورد ستایش و خـوشامد گوئی مردان قرار می‌گرفت، هرگـز کسی نتوانست حـادثـه‌ای خلاف متانت و رفتاری دور از وقار به او نسبت بدهد. حتی در رفتارش بـا فوکه Fouquet وزیر دارائی لوئی چهارده از حد دوستی ساده و صمیمانه پا را فراتر نمی‌نهاد. فرانسواز دختر مادام دوسوینیه نیز از زیبائی کامل برخوردار بود و به «زیباتـریـن دختر فرانسه» معروف شده بود. در مجالس دربار می‌رقصید و مورد تـوجه شاه جوان قرار داشت. فرانسواز در ۱۶۶۹ باکنت دوگرینیان Grignan ازدواج کرد و با او به پرووانس Provence رفت و در آن منطقه مقامی عالی یافت. مادام دو سوینیه که دخترش را بسیار دوست داشت، از دوری او اشك می‌ریخت و اندوه خود را با برقرارکردن مکاتبه‌ای که بیست سال قطع نشد و قسمت مهم آثار مراسله‌ای او را تشکیل می‌داد، آرامش می‌بخشید. مادام دوسوینیه از آن پس زندگی خود را یا در املاك موروثی در بروتانی می‌گذراند، یا در پاریس یا در پرووانس، درکنار دخترش. اقامتهای او در خارج از پاریس موجب پدید آمدن یك رشته نامه‌هائی گردید که امروزه از شاهکارهای ادبی بشمار می‌آید. نامه‌ها *Lettres* که تعدادش به هزار و پانصد می‌رسد در چهـار جلد منتشر گشته است. مادام دوسوینیه از روی قصد و اراده این نامه‌ها را بـه صورت آثار هنری در مـی‌آورد و در آنها انشای استادانـه‌ای بکار می‌برد که از این دست به آن دست می‌گشت. قسمتی از نامه‌ها به پسر عمویش بوسی رابوتن Bussy Rabutin نوشته شده است که خود اهل قلـم بود و از آغاز به مادام دوسوینیه اظهار علاقه می‌کرد و گاه براثر ناکامی اتهاماتی بر او وارد می‌آورد که مادام دوسوینیه با لحنی گزنده و طنزآمیز و دلپذیر به او پاسخ می‌داد. قسمت مهمی که به دخترش نوشته شده شامل وقایع جـاری زمـان سلطنت لوئی چهارده است و از آثار بزرگ ادبیات فرانسه بشمار مـی‌آید. قسمت دیگر دربارهٔ فوکه، دوست او و وزیر دارائی است که به جرم اختلاس بازداشت و محکوم شد و مادام دو سوینیه در جریان حوادث و اقامهٔ دعوا، پیوسته نامه‌هائی دربارهٔ او به مارکی دو پومپون Pomponne وزیر خارجهٔ لوئی چهاردهم و دوست خود می‌نوشت. قسمتی نیز نامه‌هائـی بود بـه دوستان و خویشان مـانند مـادام دولافـایت و لاروشفوکو. از ۱۶۶۱ نـام مـادام دو سوینیه به عنوان نـویسندهٔ مراسله‌های ادبی برزبانها افتاد و لوئی چهارده نـامه‌هـای او را دربارهٔ فـوکـه

می‌خواند. مادام دوسوینیه که زبان لاتینی و ایتالیائی می‌دانست، بـراثر مطالعهٔ فراوان و گوناگون در همهٔ زمینه‌ها،روح و فکر خود را توسعه داده و از تعادلی معنوی بـرخـوردار بود، چنانکـه حتی در لحظه‌هـای اضطراب‌آور و سرشار از نومیدی، این تعادل برهم نمی‌خورد. ثروت و زیبائی جسم و هوشمندی نیز موجب شده بودکه وی در صف اول زنان پاریسی جای گیرد. مادام دوسوینیه در نامه‌های خود از موضوعهای جاری و مکالمه‌های اجتماعی زمان استفاده می‌کرد. چهره‌ها، دوستیها، لطیفه‌ها، حکایتها و احساسهائی که از قرائت کتابها پیدا می‌کرد، شرح و تفسیر وقایع دربار و جامعه، مواد مراسله‌های او را تشکیل می‌دادکه اندیشه‌های خود او نیز برآنها افزوده می‌گشت. مادام دوسوینیه بیش از همه به شیوهٔ نگارش نامه‌ها و انشای درست و فصیح و ممتاز تـوجه داشت، برسرهرنامه مـدتـی کار می‌کرد و در بیان عمق روح یا قلب اشخاص و تضاوت دربارهٔ اعمال آنان، هوش و قدرت و تبحر شگفت‌انگیزی بکار مـی‌برد و بـا سبکی زنـده و معرفتی وسیع و دسترسی کامل به سرچشمهٔ غنی لغت و عبارت و جمله، مراسله‌های خود را بـه مقامی شامخ می‌رساند. ولتـر دربارهٔ او گفته است: «نامه‌هایش سرشار از لطیفه‌گوئی است و با آزادی بیان همراه وبه شیوه‌ای نگاشته شده‌که همه چیز را ترسیم می‌کند و به همه چیز جان می‌دهد. این نامه‌ها بهترین نامه‌هـای انتقادی است که از مطالعه و تحقیق و بررسی عمیق پدید آمده و در آن ذوق و هوش فراوان دیده می‌شود.»

**سیدنی، سرفیلیپ** Sidney, Sir Philip شاعر ونویسندهٔ انگلیسی (۱۵۵۴ - ۱۵۸۶) فیلیپ از خانواده‌های اشرافی انگلستان بود؛ پدرش سرهنری سیدنی و مـادرش خـواهر آرل آو لستر Leicester ، مـرد مـورد توجه ملکهٔ الیزابت. فیلیپ خـود نیز درباری و از حامیان شعر و ادب بود. تحصیلات خـود را در کالـج مـذهبی آکسفرد انجـام داد، در ۱۵۷۲ بـه اروپـا سفر کـرد و از شهـرهـای پـاریس، استراسبورگ، وین، ونیز و فلورانس دیدن کرد. در بازگشت به وطن در ۱۵۷۵ به انجمنهای ادبی رفت و آمد یافت، با پنلوپ دورو Penelope Devereux آشنائی یافت، به او دل بست و از این عشق در آثارش الهام‌گرفت. در ۱۵۷۶ با پدرش به ایرلند رفت و در ۱۵۷۷ به مقام سفارت رسید، اما به سبب آنکـه مانند دائیش

با ازدواج ملکهٔ الیزابت با دوك دانژو Duc d' Anjou برادر هانری سوم، پادشاه فرانسه مخالفت کرد و در ۱۵۸۰ رساله‌ای به ملکه تقدیم داشت در پیشنهاد انصراف از این ازدواج، مغضوب واقع شد و از دربار کناره گرفت و چندین ماه در ویلتون Wilton نزد خواهرش اقامت کرد و وقت خود را به نوشتن رومان آرکادیا *The Arcadia* مصروف داشت. آرکادیا رومانی روستائی است که نخستین اثر از این قبیل در ادبیات انگلیسی بشمار می‌رود شامل نثری جابه‌جا آمیخته با شعر غنائی. این کتاب که در ۱۵۹۰ انتشار یافت، با اهمیت فراوان تلقی گشت و دسیسه‌های ظریف و تحلیل روانی دقیق و شیوهٔ نگارش خاص و داستان عاشقانه و پهلوانی و شبانی آن بسیار زود توجه مردم را به خود جلب کرد. سیدنی باردیگر به لندن رفت ومقام عالی خود را بازیافت، در۱۵۸۳ ازدواج کرد. در ۱۵۸۵ با دائیش در لشکرکشی به هلند شرکت کرد و در جنگ زخم برداشت. در همان حال بطری آب خود را به سربازی که در حال مرگ بود داد و گفت: «این آب برای تو ضروری‌تر از من است.» سرانجام سیدنی براثر همین زخم جان سپرد. دربارهٔ مرگ سیدنی شاعران شعرها سرودند و نقاشان تصویرهای گوناگون از او ساختند. سیدنی از ۱۵۸۰ تا ۱۵۸۴ دیوانی از سونه‌ها *Sonnets* فراهم آورد که به نام استروفل و استلا *Astrophel and Stella* در ۱۵۹۱ منتشر شد حاکی از دلدادگی شاعر به پنلوپ دورو و برخوردار از غنای زبان و دقت در تحلیل روانی و عناصر عاطفی و تغزل پرشور، به سبك اشعار پترارك، چنانکه همین اثر موجب شد که به سیدنی لقب «پترارك انگلستان» داده شود. مقامهٔ دفاع از شعر *An Apologie for Poetrie* (۱۵۹۵)، فصیح‌ترین و استوارترین اثر نقد در ادبیات عصر الیزابت بشمار آمد. سیدنی دراین مقامه دربارهٔ مبانی شعر معاصر انگلیس سخن گفته، آثار معاصر را طرد کرده و احیای هنر سنتی شعر را که با تصویرهای ذهنی بدیع‌آمیخته باشد، از شرایط شعر خوب دانسته است. جز دو منظومه هیچ‌یك از آثار سیدنی در زمان حیات او بچاپ نرسید، اما اشعار او به وسیلهٔ دوستانش قرائت می‌شد و دست به دست می‌گشت و پس‌از مرگش بتدریج انتشار یافت. آثار کامل *Complete Works* سیدنی میان سالهای ۱۹۱۲و۱۹۲۶ در چهار جلد منتشرشد. نفوذ سیدنی برشاعران زمان قابل توجه بود و پس‌از انتشار دیوانش این نفوذ به حد اعلا رسید. از طرف دیگر شهرت و بلندی مقام او به خصوصیت افسانه‌ای

زندگی شخصیش بستگی داشته است.

**سیرانو دو برژراك، ساوینین دو** Cyrano de Bergerac, Savinien de رومان‌نویس فرانسوی (۱۶۱۹-۱۶۵۵) سیرانو دو برژراك در پاریس و در خانوادهٔ اصیل پاریسی زاده شد. پس‌از اتمام تحصیلات دبیرستانی به خدمت ارتش در آمد و به سبب دلاوریها و استادی در فن دوئل به‌شهرت رسید. پس‌از آنکه در جنگ زخمی شدید برداشت، ارتش را ترك کرد. در بازگشت به پاریس به محافل ادبی و انجمنهای جوانان روشنفکر آمد و رفت کرد و طرفدار آزادی اندیشه گشت. در ۱۶۴۵ کمدی **فضل‌فروش فریب‌خورده** *Pédant joué* را ساخت در پنج پرده. قهرمان نمایشنامه تصویر مسخره‌آمیزی بود از یکی از معلمان مدرسه‌ای‌که در آن تحصیل می‌کرد، همچنین هجو تندی از کسانی که کمال مطلوبشان نویسندگان کلاسیك بوده‌اند. از این نقطهٔ نظر سیرانو دو برژراك در میان جدال قلمی طرفداران نویسندگان قدیم و عصر جدید، پیشرو نویسندگان جدید بشمار آمد. سیرانو پس از مدتی بسربردن با فقرو لاقیدی، در ۱۶۴۷ به میراث کوچکی از پدر دست یافت وبه‌نوشتن‌آثار با ارزشی پرداخت، ازآن جمله **نامه‌های هجوآمیز** *Lettres satiriques*. سیرانو به نامه نگاری علاقه‌مند بود و آن را نوعی اثر ادبی بشمار می‌آورد. این نامه‌ها که از آثار دورهٔ جوانیش باقی مانده، به شناخت او کمك بسیارکرده است. اثر بزرگ سیرانو دو برژراك با عنوان **دنیای دیگر** *L' Autre Monde* در حدود ۱۶۴۹ نوشته شد شامل دو رومان فرضی به نام **ممالك و امپراتوریهای ماه** *Les Etats et Empires de la Lune* و **ممالك و امپراتوریهای خورشید** *Les Etats et Empires du Soleil* که جرأت انتشارش را نیافت و پس‌از مرگش در ۱۶۵۷ و ۱۶۶۲ انتشار یافت. نویسنده دراین رومانهای فرضی با تصویرهای ذهنی و خیال‌انگیزیهای شگرف ادراك خود را دربارهٔ علم فیزیك، نجوم و فلسفه عرضه می‌کند و آن را با هجو و مسخره در می‌آمیزد و به نام علم و فلسفهٔ جدید، برضد دنیای کهنهٔ دانش‌پژوهان بپا می‌خیزد و جائی که دربارهٔ جنگ سخن می‌گوید، از این جنون ابدی بشریت انتقاد می‌کند. سیرانو دو برژراك در ۱۶۵۴ تراژدی **مرگ آگریپین** *La Mort d'Agrippine* را انتشار داد که در هتل بورگونی بنمایش گذارده شد، اما به سبب اندیشه‌های ضد مذهبی چنان رسوائی ببار آورد که از صحنه

برداشته شد. سیرانو که در کمدیهایش طبع شوخ و خنده‌آور خود را بکار می‌گیرد و همه چیز را به مسخره می‌کشد، در تراژدیهایش به سبك نمایشنامه‌های کورنی اصالت را مراعات می‌کند. سیرانو به علت سقوط تیری برسرش بیمار شد و زخمش بهبود نیافت، و آخرین ایام زندگی را نزد یکی از پسر عموهایش گذراند و پیش از مرگ دربارهٔ مذهب عقیدهٔ خود را تغییر داد.

سیرانو دو برژراك نویسنده‌ای اهل رؤیا و خیال‌انگیزی بود. قصه‌های عجیب سفرش به کرهٔ ماه و آفتاب که در آن با گستاخی همهٔ نوع اندیشه‌های فلسفی به مسخره گرفته شده بود، او را از برجسته‌ترین قهرمانان بی‌بند و بار و طرفدار آزادی اندیشه در عالم نویسندگی معرفی کرد. سیرانو دو برژراك موضوع نمایشنامهٔ بسیار عالی و پیروزمندانهٔ ادمون روستان نویسندهٔ نامدار فرانسه در ۱۸۹۸ قرار گرفت.

**سیفر، یاروسلاو** Seifert, Jaroslav شاعر چك (۱۹۰۱-۱۹۸۶) سیفر در یکی از محله‌های پرجمعیت شهر پراگ زاده شد. کار خود را از روزنامه نگاری آغاز کرد و با سرودن شعر برای طبقهٔ کارگر و رنجبر، از روی ایمان و صداقت رؤیای انقلاب را در سرمی‌پروراند. اولین دیوان را در این زمینه به نام شهر غرق در اشك *Mêsto v slzách* در ۱۹۲۲ انتشار داد. پس‌از آن به نهضت پوئتیسم Poétisme* که در ۱۹۲۴ به وسیلهٔ نزوال Nezval بوجود آمد، پیوست و شعر خود را به دست تخیل نامحدود و تصویرهای ذهنی آزاد سپرد. دیوان او در این شیوه با عنوان بر روی امواج بی‌سیم *Na vlnách, T. S. F.* (۱۹۲۵) از برجسته‌ترین آثار نهضت پوئتیسم بشمار آمد. پس‌از آن در دنیای شعر بیشتر احساس مسؤولیت کرد و اشعارش از عطوفت نسبت به زنان، کارگران و کودکان و دلبستگی به زاد و بوم برخوردار و از سبکی پخته و تغزلی خوشاهنگ سرشار گشت. از جمله اشعار این دوره دستهای دنوس *Ruce venušiny* در ۱۹۳۶ است. سیفر در مرگ مازاریك Masaryk رئیس جمهور چکوسلواکی، سلسله اشعاری سرودکه از لحنی تأثرانگیزو ساده و شیوا و اصیل حکایت می‌کند، همین لحن استوار و مؤثر در اشعاری که دربارهٔ کشور بخطر افتاده‌اش سروده است، نیز دیده می‌شود. از آن جمله است منظومه‌های چراغها را خاموش کنید *Zhasnete svetla* (۱۹۳۸)، غرق در نور

*Svetlem odená* (۱۹۴۰)، پـل سنگـی *Kamenny most* (۱۹۴۴) و پس از اشعـار فـراوانی کـه دربـارهٔ اشغال میهن سروده، شادیش را بـه هنگام استقلال آن در منظومه‌هائی مانند: کلاهی از خاك *Prilba hliny* (۱۹۴۵) منعکس کرده است. تعدادی از اشعار سیفر به دوستان هنرمند یا کسانی که آثارشان مورد ستایش او قرار گرفته، تقدیم شده است. استقرار رژیم کمونیسم در کشور چك که منجر به توقیف مجله‌ای شد که سیفر اداره می‌کرد، موجب کدورت و ملال خـاطر شاعر گشت، اما در اشعارش تغییری حـاصل نکرد، جـز آنکه بیش از پیش آن را از همدردی عمیق و عطوفت شدید نسبت بـه مردم فقیر و ساده و علاقـهٔ نسبت بـه کشور و زادگاه و مادران و فرزندان سرشار ساخت. سیفر دربارهٔ یـادبـودهـا و خاطره‌ها اشعار فراوان دارد مانند شعر موتسارت در پراگ و مانند آن.
سیفر در برابر کمونیسم هرگز از سنتهای ملی کشورش دست برنداشت و به سبب حمایتش از طبقهٔ فقیر و عدالت اجتماعی بدون اعمال زور و به سبب اشعار تغزلی و خوشاهنگ و سبکی کـه بظاهر عـامـه پسند و در معنی عمیق و پخته بـود، از چهره‌های برجستهٔ دنیای شعر، خاصه شعر سنتی و ترانه‌های دل‌انگیز و آهنگین کشور چك بشمار می‌آید.

**سیمنون، ژورژ** Simenon, Georges داستان‌نویس فرانسوی (۱۹۰۳-۱۹۸۹) ژورژ سیمنون درشهر لیژ Liège، در بلژیك زاده شد وفعالیت ادبی را از روزنامه نگاری در این شهر آغاز کرد. هوای تیرهٔ شهر زادگاهش در او تمایلی به فضای مه‌آلود، غمناك و غم افزا بوجود آورده‌که از میان آن شخصیتهای داستانهای‌گوناگونش برخاسته‌اند. سیمنون چند سال در امریکا بسربرد، سپس در فـرانسه اقامت گزید و با نامهای مستعار به نشر رومانهای عامه پسند و کار آگاهی پرداخت کـه نـزد عامهٔ مردم، خاصه طبقهٔ کارآگاهان و پلیس جنائی محبوبیت فـراوان بدست آورد و سیمنون را به ثروت و شهرت رسانـد. در ۱۹۳۱ داستان شادروان آقای گالـه *Monsieur Gallet décédé* را منتشر و در آن شخصیت کارآگاه مگره Maigret را خلق کرد که درعالم داستانی شخصیتی جهانی یافت. پس‌ازآن سیمنون پیاپی داستانهای خود را منتشرمی‌کرد، ازآن جمله‌است: خانهٔکانال *La Maison du canal* (۱۹۳۳)، دختر خانمهای کونکارنو *Les Demoiselles de Concarneau* (۱۹۳۶)، مردی که عبور

قطارها را می‌نگریست *L'Homme qui regardait passer les trains* (۱۹۳۸)، ناشناسان در خانه *Les Inconnus dans la maison* (۱۹۴۰)، تحقیقات تازهٔ مگره *Les Nouvelles enquêtes de Maigret* (۱۹۴۴)، برف کثیف بود *La Neige était sale* (۱۹۴۷)، کرکره‌های سبز *Les Volets verts* (۱۹۵۰)، به هنگام بدبختی *En cas de malheur* (۱۹۵۶) و رومانهای دیگر که تعداد آنها به صد و پنجاه می‌رسد.

هنر داستان نویسی سیمنون از لحاظ ارزش انسانی در درجه‌ای بالاتر ازحد معمول رومانهای کارآگاهی و جنائی قرار دارد. سیمنون در خلق محیط مناسب و گروههای خاص بشری و قهرمانانی که از خصوصیتهای روحی غیرعادی برخوردارند، استادی کامل دارد. شخصیتهای داستانهای سیمنون طوری ساخته شده‌اند که همه برحسب عواطف و صفات روحی خود رفتار می‌کنند، بی‌آنکه خود نویسنده درورای چهرهٔ آنان پنهان باشد و راهنمائیشان کند. سیمنون داستانهای جنائی را با حوادثی واقعی می‌آمیزد و در لفاف اسراری از زندگی آدمی‌که رنگی شاعرانه دارد، می‌پیچد. شخصیت تزلزل ناپذیر کارآگاه مگره در کشف جرائم و جنایتها بیشتر به الهامات و هوش و زیرکی خود او بستگی می‌یابد تا به روشهای علمی. داستانهای سیمنون علاوه بردسیسه‌ها از تجزیه و تحلیل روانی دقیق برخوردار است و از پرخواننده‌ترین آثار جنائی بشمار می‌آید که به غالب زبانها ترجمه و از بیشتر آنها فیلم سینمائی ساخته شده است.

ترجمه به فارسی: شبی در چهارراه ـ کارآگاه در کاباره ـ تبهکاری در دام ـ بیگانگان در خانه.

**سین‌کیویچ، هنریك** Sienkiewicz, Henryk داستان‌نویس لهستانی (۱۸۴۶-۱۹۱۶)

سین‌کیویچ از خانوادهٔ نجبا و ملاکان لهستان بود و در محیطی دور از شهر پرورش یافت که هنوز سنتها و آداب ملی در آن به طور کامل رواج داشت. تحصیلات درخشانی در رشتهٔ ادبیات و تاریخ در دانشگاه ورشو انجام داد. در ۱۸۶۹ به روزنامه‌نگاری پرداخت و مقاله‌هائی در زمینهٔ نقد ادبی انتشار داد که حاکی از معرفت وسیع وی دربارهٔ ادبیات خارجی و مسائل اجتماعی بود، ازین‌رو بسیار زود در مطبوعات لهستان مقام اول را بدست آورد. سین‌کیویچ به

اصلاح امور اجتماعی و بهبود بخشیدن وضع زندگی کارگران و شرکت زن در جامعه اعتقاد داشت و بیشتر آثارش نیز در خدمت به ملت و اجتماع بود. پس‌از روزنامه نویسی به نوشتن داستان کوتاه و داستان بلند پرداخت. اولین آثار او مانند داستان بلند بیهوده *Na Marne* (۱۸۷۰)، داستان کوتاه مستخدم پیر *Stary sluga* (۱۸۷۵)، هانیا *Hania* (۱۸۷۶) و سلیم میرزا *Selim Mirza* (۱۸۷۶)، زیر نفوذ آثار نویسندگان بزرگ لهستان اواسط قرن قرار داشت، اما شکفتگی استعداد و هنر نویسندگی او بعد از این دوره آشکار گشت. سین‌کیویچ از ۱۸۷۶ سفری طولانی آغاز و از فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، یونان، ترکیه و امریکا دیدن کرد. در مدت اقامت در ایالات متحد یك رشته نامه با عنوان نامه‌های سفر *Listy z podróży* منتشر کرد که بینش دقیق و ادراك او را از سفر نشان می‌دهد و زیباترین سفرنامه در ادبیات لهستان بشمار می‌آید. همچنین داستانهای کوتاهی مانند نگهبان فانوس دریائی *Latarnik* که از برجسته‌ترین داستانهای او محسوب می‌شود. رومان طرحهای ذغالی *Szkice Weglem* (۱۸۷۷) هجوی جانگداز است از وضع غم‌انگیز دهقانان فراموش شده که در جهالت و سادگی بسرمی‌برند. این داستان همچون پردهٔ نقاشی برجسته‌ای است از زندگی تودهٔ مردم با هجوی کم‌نظیر آمیخته با لطافت شاعرانه که سین‌کیویچ جوان را نویسنده‌ای پیشرو معرفی کرد. داستان درجستجوی نان *Za chlebem* (۱۸۸۱)، از وجود اولین دهقانان آزاد لهستان مایه گرفته است، در میان جلگه‌ها *Przez stepy* (۱۸۸۲)، داستان عاشقانهٔ لطیفی است و داستان اورسو *Orso* زندگی سیرك‌بازان امریکائی را توصیف‌کرده است. در کمدی اشتباهات *Komedya z pomylek* زندگی دهقانان باکشمکشهای ملال‌انگیز یا خنده‌آورشان نشان داده می‌شود که نویسنده در آن توانسته است در میان گوناگونی و انبوهی اشخاص داستان هرشخصیت را جداگانه و با صفات و روحیهٔ خاص نژاد و اصل خود مشخص‌کند. سین‌کیویچ در بازگشت به‌لهستان دنبالهٔ فعالیت روزنامه‌نگاری و داستان نویسی را گرفت. داستانهای این دوره عبارت است؛ از: یانکو موسیقیدان *Janko muzykant*، فرشته *Angel*، بارتك فاتح *Bartek Zwyciezca* و مانند آن. داستان تاریخی در زیر یوغ *Pod igom* تمایل تازهٔ نویسنده را به‌حوادث تاریخی نشان می‌دهد و به دنبال آن یك سلسله رومان تاریخی انتشار می‌یابد که استادی فراوان و تسلط نویسنده را دراین راه به اثبات می‌رساند. این سلسله رومان به

عنوان رومان سه بخشی *Trylogya* بچاپ رسیده‌که تاریخ لهستان را در قرن هفدهم ازنو جان بخشیده است. اولین داستان از این سلسله داستان **آتش و شمشیر** *Ogniem i mieczem* (۱۸۸۴-۱۸۸۸) است در چهار جلد. نویسنده در این داستان تحقیق دشواری انجام داده و کوشش فراوانی بکار برده تا بتواند چهرهٔ واقعی دوره‌ای از تاریخ کشور خود را که بینهایت درهم و مغشوش و شوم بوده است، پیش چشم بگذارد. این بخش به شورش قزاقها اختصاص یافته است. **آتش و شمشیر** پیروزی عظیمی بدست آورد. دومین داستان **طوفان نوح** *Potop* (۱۸۸۶) است درشش جلدکه حوادث‌آن به محاصرهٔ لهستان به وسیلهٔ ارتش سوئد بستگی‌می‌یابد. در این بخش رشادت و فداکاری مردم لهستان برای آزادی سرزمین خود ستوده شده است. سومین داستان عالیجناب **ولودیوودسکی** *Pan Wolodyjowski* (۱۸۸۸) است در سه‌جلد و دربارهٔ جنگ دراز مدت و بیرحمانهٔ عثمانیها با مردم لهستان. حوادث این رومان که با حقایق تاریخی وفق می‌دهد، با بیانی زیبا و پرشکوه بیان شده است. تصویر طبیعت و وصف خصایص اشخاص از طبقه‌های مختلف اجتماع مانند حکمرانان، اشراف، روحانیان بسیار برجسته و قابل توجه است. این سلسله رومان تاریخی سه مرحله ازسرگذشت غم‌انگیزی است که به انهدام و از دست رفتن استقلال لهستان می‌انجامد و روی هم از نظر ساختمان بنای تاریخی و حوادث شورانگیز و زیبائی شیوهٔ بیان شاهکاری بشمار می‌آید که بسیار مورد توجه مردم لهستان قرار گرفت و مشهورترین اثر ادبی لهستان گشت و برای نویسنده‌اش افتخار و شهرتی بیسابقه به همراه آورد. سین‌کیویچ آنگاه به تاریخ روم باستان روی آورد و در ۱۸۹۵ رومان **کجا می‌روی؟** (کوئو وادیس) *Quo vadis* را منتشرکرد که در آن دو گروه دنیای مذهبی یعنی مسیحیها و مشرکان و کشمکشهایشان را در زمان نرون امپراتور روم نشان می‌دهد و در ضمن امکانات استخلاص کشور خود را عرضه می‌کند و ملت لهستان را با وجود شکستهای پیاپی ظاهری از نظر روحی و اخلاقی شکست ناپذیر می‌خواند. داستان **کجامی‌روی؟** با وجود عظمت موضوع، محبوبیت عام یافت و بسیار زود به همهٔ زبانها ترجمه شد و شهرت جهانی بدست آورد، نسخه‌های چاپ شدهٔ آن به چندین میلیون رسید و از آن فیلم سینمائی ساخته شد. رومان تاریخی **قهرمان** *Krzyzacy* (۱۹۰۰) در چهار جلد، مربوط به دورهٔ قرون وسطائی لهستان و چون نمایشگاه گویائی

است از تصویر طبقهٔ اشراف لهستان و زمینخواران و همچنین تصویر مقامات کلیسائی و نظامی. در بیابان و در میان خارها *W pustyni i w puszczy* (۱۹۱۱) دردوجلد خاطره‌ای است از سفر نویسنده به افریقا.

سین‌کیویچ در ۱۹۰۵ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و به اوج شهرت رسید. وی همهٔ زندگی را وقف خدمت به هم‌میهنانش کرد و از مسائل میهنش در برابر اروپا دفاع کرد و با استادی و زبردستی بینظیر صفحه‌های افتخارآمیز تاریخ لهستان را به هنگامی که ملت در میان خطرهای فراوان همچنان برپا ایستاده بود، پیش چشم گذارد. سین‌کیویچ همچنین استاد نثر زبان خویش شناخته شده است. شیوهٔ نگارش طبیعی، بی‌پیرایه و شفاف کوشش و دقت فراوان او را در فن بیان نشان می‌دهد. آثار سین‌کیویچ در شصت جلد میان سالهای ۱۹۴۰و۱۹۵۵ بچاپ رسید، اما به‌سبب آنکه این آثار دربارهٔ مسائل خاص لهستان است و دنیای خارج کمتر با آنها آشنائی داشته، در ترجمه ارزش واقعی خود را از دست داده است. سین‌کیویچ از بزرگترین نویسندگان کشور لهستان بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: کجا می‌روی؟

# ش

**شا، جورج برنارد** Shaw, George Bernard نمایشنامه نویس و منتقد ایرلندی (۱۸۵۶-۱۹۵۰) شا در دابلین زاده شد، پدرش کارمند دادگستری بودکه بعدها به تجارت گندم پرداخت و مادرش دختر ملاکی‌بود و شیفتهٔ موسیقی، چنانکه پس از نامساعد شدن وضع مالی خانواده توانست از راه تعلیم موسیقی امرار معاش کند. برنارد در تحصیل شاگرد نامنظمی بود، اما در خانه و نزد مادرش آموزش عمیقی در موسیقی یافت و در موزهٔ دابلین نیز نقاشی آموخت. از ۱۸۷۶ ایرلند را ترك کرد و در لندن اقامت گزید. چند سال اول را در تنگدستی گذراند و از ۱۸۷۹ به‌نوشتن رومانهائی پرداخت که برای آنها ناشری نیافت. شا مجموعاً پنج رومان نوشته و اندیشه‌هایی راکه در سخنرانیهای خود بیان کرده در آنها به‌طور مشروح پرورش داده است. این رومانها عبارت است از: ناپختگی *Immaturity* (۱۹۳۱)، گرهٔ نامعقول *The Irrational Knot* (۱۸۸۵)، عشق میان هنرمندان *Love among The Artists* (۱۸۸۷)، حرفهٔ کاشل بایرون *Cashel Byron's Profession* (۱۸۸۵)، سوسیالیست غیر اجتماعی *An Unsocial Socialist* (۱۸۸۴). شا در ۱۸۸۲ به مطالعهٔ اقتصاد سیاسی روی آورد و پس‌از قرائت کتاب سرمایه اثر کارل مارکس به سوسیالیسم گرایید. در ۱۸۸۴ به انجمن فیبین Fabian Society، انجمنی سوسیالیست، پیوست و تا بیست و پنج سال به‌طور خستگی ناپذیر در آن فعالیت کرد. در ۱۸۸۵ در نشریه‌های گوناگون به نقد هنری و ادبی پرداخت و وضع مالی بهتری یافت. از ۱۸۹۲ به قلمرو آثار نمایشی وارد شد و اولین کمدی را به نام خانه‌های مرد زن مرده *Widower's Houses* در سه پرده برصحنه آورد که هجوی بود از جامعه و بشر متمدن که از نظر شا موجودی ابله است با تناقضهای اخلاقی. این کمدی اثری پیشرو بشمار آمد. آثار نمایشی دورهٔ نخستین شا در مجموعه‌های نمایشنامه‌های مطبوع و نامطبوع

*Plays Pleasant and Unpleasant* در میان سالهـای ۱۸۹۸ و ۱۹۱۲ بچاپ رسید. از جمله نمایشهای مطبوع کمدی سلاحها و انسان *Arms and the Man* است که در ۱۸۹۴ در ایالات متحد بر صحنه آمد و برای شا شهرت جهانی بدست آورد. حوادث این نمایشنامـه در جـریـان جنگ بلغارستان و صربستان مـی‌گذرد و شا در آن جنبهٔ رومانتیك و عاشقانهٔ پشت میدان جنگ را در برابر رشادتها و قهرمانیهای کارزار قرار می‌دهد. شهرت برناردشا ازآن پس بسرعت و قاطعیت رو به افزایش نهاد، اما در ۱۸۹۸ براثر فشار کار و بیماری از فعالیتهای خود کاست، ازدواج کرد و هرگز صاحب فرزند نشد. از آن پس به زندگی بی‌بند و بار پـایان داد، آرامش بیشتری یافت و زندگیش در محیط امنی که از بهبود وضع مالـی فراهم شده بـود، به کار هنری گذشت. شا سفرهائی به پاریس، زلندجدید، افریقای جنوبی و شوروی انجام داد و از طرف استالین پذیرفته شد، سپس به دور دنیا گشت، خاصه از امـریکا و ژاپن دیدن کرد و در ۱۹۲۵ به دریافت جایزهٔ ادبی نـوبل نایل آمد. جنگ دوم جهانی و مرگ همسر و دوستان قدیم موجب تیرگی سالهای آخر زندگی شا گشت و او همچنان به کار ادامه داد و لحظه‌ای از کنجکاوی دربارهٔ چیزهای تازه دست برنداشت، سرانجام در نـود و چهار سالگـی بـر اثـر شکستگی استخـوان ران، درگذشت. آثار برنارد شا شامل پنجاه و هفت نمایشنامهٔ سه‌پرده‌ای و تـك پرده‌ای است با ارزشهای متفاوت و چندین رومان و مقامه‌های بیشمار و مقاله‌های فراوان و رساله‌ها در بارهٔ اقتصاد و سیاست عصر و نقدهـائـی در بـارهٔ مـوسیقی و تئاتر. نمایشنامه‌های شا یا از نوع کمدی است یا تراژدئی که مایـه‌ای از کمدی دارد. دیگر از گروه نمایشنامه‌های مطبوع شا کاندیدا *Candida* است با موضوعی از عشق و ازدواج. کاندیـدا همسر کشیشی است با افکار پیشرفته و با دلـی ساده. شاعری جوان بـه کاندیدا دل می‌بندد و زن که در میان دو مرد قرار گـرفته است، بـرای انتخاب یکی از آن دو از هریك هدیه‌ای می‌خواهد. شوهر حمایت و شرافت وکار و وضع اجتماعی خود را به او هدیه می‌کند و مرد جوان نیازهای قلبـی را. زن اعلام می‌کند که ضعیفترین را برگزیده است که اشاره‌ای به شوهر است. شوهـر خشنود می‌گردد و عاشق نیز به زندگی دور از سعادت تسلیم می‌گردد. این کمدی بدیع از اصیلترین آثار شا بشمارمی‌آید. مرد سرنوشت *The Man of Destiny* در۱۸۹۶ برصحنه آمد و موضوع آن به‌زمان ناپلئون بوناپارت ارتباط می‌یابدکه درآن جنبهٔ

مسخره‌آمیز برواقعیت تاریخی غلبه دارد. قهرمانان اصلی، ناپلئون است با جاه‌طلبیهای شهامت‌آمیز و خودخواهانه و زنی ایرلندی با قلبی نجیب که با تغییر لباس نامه‌ای راکه برای ناپلئون فرستاده شده‌است، می‌رباید تا بوناپارت ازمضمون نامه‌که رسوائی ژوزفین را به همراه دارد، آگاه نگردد و سرانجام ناپلئون به این سرقت پی می‌برد. کمدی گرچه از نظر موضوع چیزی عمیق نیست، دلپذیر وهیجان‌انگیز است. از نمایشنامه‌های مطبوع نمایشنامهٔ اذ ظاهر نمی‌توان قضاوت کرد *You Never can Tell* در ۱۸۹۹ برصحنه آمد. از جملهٔ نمایشنامه‌های نامطبوع جز کمدی خانه‌های مرد زن مرده، نمایشنامهٔ زنباده *The Philanderer* است در چهار پرده که در ۱۹۰۷ در لندن بنمایش گذارده شد. موضوع اصلی ناسازگاری و تضاد میان عشق و ازدواج و کشمکشی است میان نسلی که پایبند سنتهای اجتماعی است و نسلی که به قراردادها و سنتها پشت پا می‌زند. کسب و کار میسیز وارن *Mrs Warren's Profession* در ۱۸۹۸ منتشر گشت و اولین‌بار در ۱۹۱۲ در کشور فرانسه بنمایش گذاشته شد و در انگلستان، به سبب بی‌پروائی ومطرح کردن مسألهٔ فحشا و امور شهوی، چندین سال از نمایش آن جلوگیری بعمل آمد. داستان مربوط به زنی است که از راه خودفروشی ثروتی بدست آورده است، اما کار خود را از دخترش پنهان نگه می‌دارد و مایل است به‌او تعلیم و تربیت صحیح وکامل بدهد، دختر در آستانهٔ ازدواج به حقیقت پی می‌برد و مادر را ترك می‌کند. جز این دو دسته نمایشنامه، شا سه‌نمایشنامه در مسائل مذهبی دارد: مرید شیطان *The Devil's Disciple* (۱۸۹۶) تعصب شدید مذهبی و ریاکاری را که با صداقت و طبع‌بشری ناسازگار است، مطرح می‌کند. قیصر و کلئوپاترا *Caesar and Cleopatra* در ۱۸۹۹، برصحنه آمد که در آن ژول سزار، دیکتاتور رومی به صورت مسخره‌آمیز روحانی متعصب انگلوساکسون درآمده است. شا خود در دیباچهٔ این اثر چنین می‌نویسد: «من در نمایشنامه‌ام از قیصر، شخصیت دیگری بکلی متفاوت با آنچه شکسپیر در نمایشنامه‌اش آورده، ساخته‌ام.» در این اثر نیز مانند سایر آثار شا، بازیها بسیار پرتحرك و زنده و محیط تاریخی به‌شیوه‌ای آزاد و با شکوه است. سومین نمایشنامه از گروه نمایشنامه‌های مذهبی تغییر مذهب کاپیتن براسباوند *Captain Brassbound's Conversion* (۱۹۰۰) است که شا در آن شیوهٔ داوری افراد بشر و حس توسعه‌طلبی او را محکوم می‌کند. شا میان سالهای ۱۹۰۱و۱۹۱۲ در

هنر نمایشی به حد اعلای پختگی می‌رسد. بعضی از نمایشنامه‌ها را وسیلهٔ اصلاح جامعه براساس عملی منطقی و صادقانه قرار می‌دهد و مردان و زنانی که خود را از قیود اجتماعی و خرافات رهانیده‌اند، برصحنه می‌آورد و به این وسیله عقاید شخصی‌راعرضه‌می‌کند. نمایشنامهٔ انسان و برتر از انسان *Man and Superman* (۱۹۰۳) در چهار پرده، زنی را نشان می‌دهد که از جاذبهٔ حیات سرشار و پیوسته در جنب و جوش و در پی مداومت زندگی است. در نظر شا اگر این نیروی حیاتبخش به طریق درستی هدایت شود، بشر را به خلق ابرمرد قادر می‌سازد. ازدواج *Getting Married* (۱۹۰۸)، وصلت ناجور *Misalliance* (۱۹۰۹) و تسلط *Overruled* (۱۹۱۲) مطالعه‌ای عمیق است دربارهٔ ازدواج، بیوفائی درزندگی زناشوئی وروابط میان والدین و فرزندان. شا در نمایشنامه اندروکلس و شیر *Androcles and the Lion* (۱۹۱۳) صفا و خلوص مسیحیت را در آغاز کار نشان می‌دهد. اندروکلس مردی مسیحی و پاك سرشت و فقیر و حامی حیوانات، معروف به پاره دوز جادوگر یونانی، روزی در جنگل افریقا خاری از پای شیری بیرون می‌کشد و هردو از شادی به رقص درمی‌آیند. پس از چندی، اندروکلس به سبب عقاید مذهبی از طرف سزار محکوم می‌شود و وی را به کام شیری می‌اندازند که برحسب اتفاق همان شیر جنگل است که اندروکلس خار از پایش بیرون کشیده است. مرد و شیر یکدیگر را می‌شناسند و با هم به رقص درمی‌آیند و سزار وحشتزده، این جادوگر مسیحی را می‌بخشد. شا دراین کمدی به بعضی ازگفتگوها لطافت شعری می‌بخشد و بعضی را با طنز و سخریه می‌آمیزد. نمایشنامهٔ کاترین کبیر *Great Catherine* نمایشنامه‌ای مسخره‌آمیز است که در آن مردی کاملاً انگلیسی در عداد محرمان ملکهٔ روسیه جای می‌گیرد. شا در جنگ جهانی اول نمایشنامه‌های کوچکی دربارهٔ وقایع زمان ساخت و میان شصت و سه تا شصت و هفت سالگی مهمترین آثارش را انتشار داد که از آن جمله است: خانهٔ دل شکن *Heartbreak House* (۱۹۱۷) در سه‌پرده. که خانهٔ دریانورد تنها و پیری را در هشتاد سالگی نشان می‌دهد که به شکل کشتی ساخته شده است. نمایشنامه با روح بذله‌گوئی و مطایبه‌آمیز شا تناسب بسیار دارد و در آن تضادها و عدم تعادلهای محیطی که تنها برمبنای سنتها و قراردادها بناشده، پیش چشم گذارده می‌شود. مکالمه‌ها مسخره‌آمیز و درعین حال سرشار از مفاهیم غنی و حقایق تلخ زندگی است. نمایشنامهٔ تاریخی

سنت جان *Saint Joan* در شش پرده برمبنای زندگی ژاندارك گذارده شده و آمیخته‌ای است از طنز و انتقاد با هیجانی پرشکوه. سنت جان که اولین‌بار در ۱۹۲۳ در نیویورك بنمایش گذارده شد، شاهکار شا و از بزرگترین نمایشنامه‌های قرن بشمار آمد. پیروزی نمایشنامه‌های شا که در شیوهٔ خاص او ساخته شده است، از ۱۸۹۸ در آلمان و ایالات متحد آغاز شد و هرگز پایان نپذیرفت و به همهٔ کشورها راه یافت. در انگلستان آثار شا ابتدا در طبقهٔ روشنفکر رسوخ پیدا کرد و پس‌از آن از محبوبیت عام برخوردار گشت. از ۱۹۲۴ نمایشنامه‌های شا در رادیوی همهٔ کشورها به اجرا درآمد و از آن فیلمنامه‌های فراوان ساخته شد. دو نمایشنامه‌اش به نام سرباز شوکولاتی *The Chocolate Soldier* و بانوی زیبای من *My Fair Lady* به صورت کمدی موزیکال و چند نمایشنامهٔ دیگر از جمله قیصر و کلئوپاترا و پیگمالیون *Pygmalion* زیر نظر خود شا به صورت فیلم سینمائی درآمد. برناردشا در غالب رشته‌های هنری نقدهای فراوانی دارد که از آن جمله نقد نمایشنامه‌است در جوهر دوش سبك ایبسن *The Quintessence of Ibsenism* (۱۸۹۱) و نظریه‌ها و مقاله‌های نمایشی *Dramatic Opinions and Essays* (۱۹۰۶) و نقد موسیقی در طرفدار کامل واگنر *The Perfect Wagnerite* (۱۸۹۸). شا در اواخر زندگی تحقیقات سیاسی، اجتماعی، مذهبی و زیست‌شناسی خود را با عنوان چون و چند امور سیاسی برای عموم *Everybody's Political What's What* در ۱۹۴۳ منتشر کرد. شا همچنین مکاتبات پر حجمی با شخصیتهای گوناگون انجام داده است.

شیوهٔ نگارش شا شیوه‌ای مستقیم با بیانی روشن و صریح و برخوردار از غنا و قدرت کلام است. مکالمه‌ها بیشتر در حدگفتگوی رایج و متناسب با مقام اجتماعی اشخاص نمایش است نه در حد ادبی و عبارت پردازی. بیان اندیشه‌ها و مباحث خاص او از سنگینی خطابه‌ای یا دفاعی عاری است و ذوق و خیال‌انگیزی و روح بذله‌گوئی و طنزپردازی بر نوشته‌هایش غلبه دارد که درعین حال با فصاحت همراه است و این چیزی است‌که تا امروز هنوز کسی نتوانسته از آن تقلید کند. دیباچه‌های آثار نمایشی شا غالباً بسیار مهم و دارای مفاهیم عمیق و اندیشه‌های آزادیخواهانه است. شا متفکری است که در زمان خود بیش از دیگران مورد انتقاد و عیبجوئی قرار گرفته، اما پیوسته توانسته است از استعداد شگرف خود در حاضر جوابی استفاده کند و با پاسخهای قاطعی به رقیبان جواب دهد که گاه با

سخنان تلخ و گـزنده همراه بوده است. برناردشا «مرد قرن» خود بشمار مـی‌آید. هوشی برتر ازعادی و معرفتی در همهٔ زمینه‌ها و نبوغ و قریحه‌ای بزرگ داشت. استعداد او در شوخی و به مسخره‌گرفتن همه‌چیز، حتی به نمایشنامه‌هائی‌که حاوی افکار جدی بود، جاذبه‌ای دلپسند و سرگرم‌کننده می‌بخشید. شا پیوسته می‌خواست که عامهٔ مردم را به فکر وادارد و در تربیت آنان قدم پیش گذارد. با فقر و ستم کینه می‌ورزید و عاشق زیبائی زن بود، بی‌آنکه هرگز زن در زندگیش مقام مهمی داشته باشد. او تنها شیفتهٔ کار و تحقیق دربارهٔ حقیقت و کمال انسانیت بود.

ترجمه به فارسی: خانه‌های اجاره‌ای یا خانه‌های مرد زن مرده ـ سرباز شوکـولاتی ـ دخترك سیاه در جستجوی خدا ـ کسب و کار میسیزوارن ـ انتقام معجزه‌آسا ـ کاندید ـ مرد سرنوشت ـ ژاندارك یا جان مقدس ـ پاره دوزوشیر ـ دارالمجانین سیاسی درامریکا ـ مرید شیطان.

**شاتو بریان، فـرانسوا رنـــه دو** Chateaubriand, François René de نـویسـنده و سیاستمدار فرانسوی (۱۷۶۸ ـ ۱۸۴۸) شاتو بریان در خـانـوادهٔ‌ای از نجیب‌زادگان منطقهٔ بروتانـی، در سن مـالـو Saint-Malo زاده شد. پـدرش کنت دو کومبور Combourg شش فرزند داشت که رنه آخرین آنان بود و تـا سه سالگی نزد مادر بزرگش پرورش یافت و پس‌از آن به‌میان برادران و خواهران بازگشت، تحصیلات ابتدائی را نزد معلم خصوصی انجام داد و تحصیلات دبیرستانـی را در مدارس مختلف کـه همه‌جا استعداد خود را در رشتهٔ ادبیات آشکار ساخـت، امـا برای آنکه افسر نیروی دریائی شود، در رشتهٔ ریاضی بتحصیل پـرداخت. چندی نیز به فکر روحانیت افتاد و در مدرسهٔ مذهبی علوم کلیسائی آمـوخت، سپس آن را رها کرد و از ۱۷۸۴ تا ۱۷۸۶ در کانون خانوادگی بسربرد و در قصر اربابی کومبور ساعتها را به مطالعه و تفکر و در مصاحبت خواهرش لوسیل، که دختری با هوش، حساس و تا حـد بیمـارانه عصبی بود، گـذراند. لوسیل در نومیدیهای زودرس برادر جـوان و رؤیـائیش شرکت می‌کرد و پیوسته توجه او را به نبوغش معطوف می‌ساخت. این سالها در متشکل ساختن فکر و روح رنه بسیار مؤثر بود. شاتو بریان در ۱۷۸۶ با درجهٔ ستوانی به‌ارتش وارد شد و تا ۱۷۹۱ در مجاورت ارتش و شهر پاریس، قـوای روحی و ذهنیش را تکامـل بخشید، درحین خـدمت

نظامی به مرخصیهای طولانی شش‌ماهه می‌رفت و به وسیلهٔ برادرش که مردی متنفذ بود، در پاریس و ورسای با طبقهٔ اشراف رفت و آمد می‌کرد، با نویسندگان و فیلسوفان و شاعران زمان آشنائی می‌یافت و با مطالعهٔ آثار شاعران عهدکهن و عصر جدید مغز خود را پرورش می‌داد. اولین منظومهٔ شاتو بریان به نام عشق دوستا *L'Amour de la campagne* در ۱۷۹۰ انتشار یافت. در خلال این احوال شاتو بریان به دربار معرفی شد و افتخار آن را یافت که در مصاحبت شاه به شکار برود. در ۱۷۹۰-۱۷۹۱ شاهد اولین افراط کاریهای دورهٔ انقلاب بود، پس به وساطت برادر در لباس مهاجران، فرانسه را ترك کرد و از راه دریا روانهٔ امریکا شد. پنج ماه در آن قاره بسربرد، از بیشتر منطقه‌ها و ایالتها دیدن کرد و سرمست از زیبائیهای طبیعت و شیفتهٔ تنهائی، یادداشتهای فراوان در وصف طبیعت، قصه‌ها و همچنین طرحها برای آثار خود فراهم آورد. در امریکا بود که از فرار شاه آگاهی یافت و با شتاب خود را به فرانسه رساند تا به ارتش مهاجران بپیوندد. در ژانویهٔ ۱۷۹۲ از کشتی پیاده شد، مستقیماً به زادگاهش رفت و به پیشنهاد مادر با دختر یتیم و ثروتمندی ازدواج کرد. چند ماه با او در پاریس بسربرد، پس از آن به بروکسل سفر کرد و به مهاجران و هنگی که نجیب‌زادگان و افسران قدیم چون سربازی ساده در آن خدمت می‌کردند، وارد شد، درحین محاصرهٔ شهر مجروح و بیمار گشت و به مرخصی فرستاده شد و بدون هیچ منبع عایدی در ماه مه۱۷۹۳ به لندن رسید. در انگلستان مدتی با تنگدستی بسربرد، پس‌از آن از راه تدریس زبان فرانسه و ترجمه‌هائی برای کتابفروشان، درآمد مختصری بدست آورد و مقامهٔ تاریخی دربارهٔ انقلابها *Essai Historique sur les Révolutions* را در ۱۷۹۷ انتشار دادکه مقایسه‌ای بود بدبینانه میان انقلاب گذشته و حال. نظر وی در این اثر آن است که نه می‌توان جامعه را عوض‌کرد و نه عالم انسانیت را، زیرا این بشر نیست‌که سازندهٔ تاریخ است، بلکه سرنوشت و تصادف است‌که تاریخ ملل را بوجود می‌آورد و هیچگونه انقلاب یا تحولی قادر نیست که طبع آدمی را تغییر دهد. شاتو بریان به‌این طریق انقلاب را محکوم می‌کند. این مقامه درهای جامعهٔ اشرافی مهاجران را در لندن به روی او گشود. در ۱۸۰۰ به دعوت یکی از دوستان متنفذ، با نام مستعار به پاریس بازگشت و از جانب همین دوست وعدهٔ همه نوع پشتیبانی از طرف ناپلئون و دستگاه حکومت به او داده شد، پس به

محافل ادبی رفت وآمد کرد و با بسیاری از رجال ادب و سیاست آشنا شد و مدت چهار سال قلمرو ادبی خود را وسعت داد، به سردبیران مجلهٔ مرکوردو فرانس Mercure de France پیوست و چندی بعد صاحب این مجله گشت. در این زمان با کنتس دوبومون Beaumont آشنا شد که در خانه‌اش گروهی از دوستان بوناپارت جمع می‌آمدند. شاتو بریان که مورد توجه کنتس دوبومون قرار گرفته بود، در کنار او و انجمنش به اصلاح و تنظیم اثر بزرگی که در انگلستان نوشته بود، پرداخت و برای آزمایش قطعه‌ای از آن را که خود داستانی جداگانه بود، به نام آتالا *Atala* انتشار داد. شاتو بریان دراین داستان از قتل عام شورشیان قبیلهٔ نچز Natchez در لویزیانای امریکا به وسیلهٔ فرانسویان الهام گرفته و در ضمن نقل سرگذشت از زبان سرخپوست سالخورده‌ای، زیبائیهای مسیحیت را برزمینهٔ طبیعت پهناور و باشکوه و عظمت جای داده است. عشق بزرگ به‌طبیعت و غنای احساس که شاتو بریان را از میان نویسندگان رومانتیك برجسته ساخته، در این داستان به نثر خوشاهنگ و رنگینی آمیخته است و توصیف آداب و رسوم ملل وحشی در آن با چنان تغزلی بیان شده که کتاب را بلافاصله پس‌از انتشار از پیروزی عظیمی برخوردارکرده و شاتو بریان را نویسندهٔ باب روز ساخته است. درتابستان ۱۸۰۱ شاتو بریان در خانهٔ دلپذیر کنتس دوبومون و در کنار او توانست اثر بزرگ خود نبوغ مسیحیت *Génie du Christianisme* را برای چاپ آماده کند. این کتاب در پنج جلد درآوریل ۱۸۰۲ انتشار یافت، درست چهار روز پیش ازآنکه ناپلئون قرارداد وابستگی کلیسای کاتولیك و روحانیان را به دستگاه حکومت خود، با پاپ پیوس هفتم امضا کند که خود یکی از عوامل پیروزی درخشان کتاب گشت. بنظر می‌آمد که با این کتاب عالم مسیحیت ازنو جان گرفته است. شاتو بریان در کتاب نبوغ مسیحیت به‌هیچ‌وجه خیال اثبات حقایق مذهبی را ندارد، بلکه قصد داردکه به‌لحن مسخره‌آمیز و نیشدار فیلسوفان قرن هیجدهم، خاصه ولتر که نه تنها روحانیان بلکه خود مذهب را نیز به مسخره کشیده بودند، پاسخ دهد. شاتو بریان مذهب را چیز زیبائی می‌داند و آن را اساس تمدن و الهام‌بخش آثار عصر جدید بشمار می‌آورد که به زندگی رنگ انسانیت می‌بخشد. نبوغ مسیحیت نه تنها بر شعر، بلکه برشیوهٔ تفکر فیلسوفان و روحانیان تأثیر فراوان برجای گذارد و پایهٔ نهضت احیای مذهبی گشت و بنای معظمی در ادبیات دینی بشمار آمد که

از اصالت و شکوه فراوان برخوردار بود و با ستایش جاودانی همراه‌گشت، با این حال مخالفانی نیز پیدا کرد که بیشتر طرفدار ولتـر بودند. جز آتالا داستان رنه *René* نیز از کتاب نبوغ مسیحیت بیرون کشیده شد و جداگانه بچاپ رسید. شاتـو بریان در رنه غمهای عالم خاکی را در برابر شادیهای آسمانی قـرار می‌دهد. رنه قهرمان کتاب دارای روحی مضطرب و متشنج است و برای تسکین خاطر به شرح حال خود از دورهٔ کودکی می‌پردازد که بیشك از کـودکی نویسنده چیزهـائی در بردارد. داستان رنه داروئی برای غم واندوه مردم زمان بشمار نمی‌آمد، بلکه خود از تشویش و اضطرابی برخوردار بود که شاتو بریان با قلم سحارآن را باب روز کرده بود، با این حال نسل جوان را شیفتهٔ خودکرد و نه تنها برآثار ادبی عصر، بلکه اساساً برآثار نویسندگان بزرگ رومانتیك نفوذی بزرگ بـرجـای گذاشت. شاتو بریان به پاداش اثـر بـزرگ خـود یعنی نبوغ مسیحیت از طـرف نـاپلئون بوناپارت به‌عضویت سفارت فرانسه در رم برگزیده شد. در ایتالیا با شیفتگی خاص از شهرها و آثار ویرانه‌های باستانی بازدید کرد. مادام دوبومون نیز به‌او پیوست و همانجا در کنار او درگذشت. شاتو بریان پس‌از چندی به پـاریس بـازگشت و همسرش را که در بروتانی بسرمی‌برد، نزد خود فراخواند و دیگر از او جدا نشد و فکر عزیمت به سوئیس را داشت که اعدام دوك دانگـن Duc d'Enghien، آخرین پرنس بازماندهٔ خانوادهٔ کنـده Condé به فرمان ناپلئون، احساس سلطنت خـواهی را در او بیدار کرد، همان روز به وسیلهٔ تالران Talleyrand استعفای خـود را به بهانهٔ کسالت همسر، برای ناپلئون فرستاد و از آن پس هواخواه حکومت سلطنتی شد و مدت ده سال در فرانسه در شمار مخالفان حکومت ناپلئون قـرار گرفت. در این زمان شاتو بریان به شرق سفر کرد و از آتن، قسطنطنیه، اورشلیم، اسکندریه و شهرهای دیگر دیدن کرد و یادداشتهای فراوان به همراه آورد. شاتو بریان که به هنگام اقامت در رم اثر شاعرانه و درعین حال مذهبی شـهـدا *Les Martyrs* را آغاز کرده و چندین سال وقت خود را صرف جمع‌آوری تودهٔ انباشته‌ای از مدارك و اسناد دربارهٔ نخستین قرنهای مسیحیت کرده بود، پس‌از بازگشت از سفر، ملکی در حوالی پاریس به نام واله اولو Vallée- aux- Loups خرید و دو سال بـه طـور خستگی ناپذیر برسراثر خود کار کرد کـه اولین چـاپ آن در دو جلد در ۱۸۰۹ منتشر شد. بنابر گفتهٔ شاتو بریان این اثر در قاب واحد یك پردهٔ نقاشی دومسألهٔ

کفرو مسیحیت را در برمی‌گیرد. حوادث کتاب در حدود قرن سوم می‌گذرد که شاتو بریان در آن دو فرد کافر و مؤمن مسیحی را در برابر هم قرار می‌دهد و دو عقیده را به‌طور شاعرانه‌ای به مقابلهٔ با یکدیگر وامی‌دارد. کتاب شهدا پیروزی عظیمی بدست آورد و نه تنها مورد ستایش اهل ادب قرار گرفت، بلکه نزد عامهٔ مردم، که چیزهائی دربارهٔ عهدکهن از آن می‌آموختند، محبوبیت بسیار یافت. در ۱۸۱۱ شاتو بریان یادداشت سفر خود را به شرق با عنوان راه سفر پاریس به اورشلیم *L' Itinéraire de Paris à Jérusalem* انتشار داد که در هفت بخش در بارهٔ هفت مرحله از سفرش تنظیم شده بود. وی که قبلاً در بارهٔ کشورها و مکانهائی که می‌خواست بازدید کند، اطلاعات تاریخی و جغرافیائی وسیعی بدست آورده بود، در این اثر با توصیفهای دقیق از تاریخ گذشته، به یادداشتهای خود عمق بسیار بخشید و می‌توان به این توصیفها، اندیشه‌های خود او را نیز در بارهٔ اخلاق، سیاست، مذهب و حتی رؤیاهای شاعرانه افزود. باستانشناسی، تاریخ عمومی و هنرهای زیبا نیز در این یادداشتها مقام مهمی یافته است. در همین سال شاتو بریان به‌عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد، اما از قرائت خطابهٔ ورودیه، به سبب آنکه نخواست برطبق دستور رفتار کند، امتناع ورزید. پس از سقوط امپراتوری، شاتو بریان پایان دورهٔ نویسندگی خود را اعلام و با بازگشت سلطنت به‌خانوادهٔ بوربون قلمرو سیاسی را آغاز کرد. این قلمرو از همان روزهای اول آوریل ۱۸۱۴ با انتشار نوشتهٔ تند و هجوآمیزش با عنوان دربارهٔ بوناپارت و خانوادهٔ بوربون *De Buonaparte et des Bourbons* شروع شد که قضاوت خشونت باری بود دربارهٔ بوناپارت و پشتیبانی از خانوادهٔ سلطنتی. این اثر و آثار دیگر سیاسی براعتبار و حیثیت شاتو بریان افزود و او را به مقامهای عالی سیاسی رساند. سفیر فرانسه در برلن و لندن و سپس وزیر خارجه گشت که تا ۱۸۲۴ در این سمت باقی ماند و به سبب اختلاف نظر سیاسی با نخست‌وزیر از کارکنار گذارده شد. شاتو بریان پس‌از آن به نشر آثار کامل *Oeuvres complètes* خود پرداخت که میان سالهای ۱۸۲۶و۱۸۳۱ انجام گرفت، همچنین فرصت یافت که به تجدید نظر و نشر آثار چاپ نشدهٔ خود بپردازد. از آن جمله قبیلهٔ ناچز *Les Natchez* که در واقع حماسهٔ دورهٔ جوانی او بود. حماسه‌ای وحشی با رؤیاها و عواطف جوانی. مطالعات تاریخی *Les Études historiques* دربارهٔ قرنی ناشناخته

است که پایان عصرکهن و سرآغاز قرون وسطا را اعلام می‌کند و وقایع انقلاب فرانسه پایان می‌پذیرد. دراین دوره شاتو بریان با مادام ژولیت رکامیه Récamier دوستی نزدیکی یافت که برزندگیش نوری افشاند و سالها در کنار این زن برمحفل ادبی و سیاسیش ریاست کرد. دراین سالها شاتو بریان به تنظیم اثر بسیار مهم خود خاطرات پس از مرگ *Mémoires d'Outre-Tombe* پرداخت که نوشتن آن را از ۱۸۰۳ آغاز کرده بود. این اثر پس‌از چهل سال حك و اصلاح و تکمیل سرانجام در ۱۸۴۱ پایان یافت که در ۱۸۴۸ به صورت پاورقی منتشر شد و در ۱۸۵۰ در بروکسل منتشر گردید. خاطرات پس از مرگ زندگینامهٔ کامل شاتو بریان است که از چهار بخش تشکیل شده: بخش اول مربوط به دورهٔ جوانی است که سالهای ۱۷۶۸ تا ۱۸۰۰ را در بر می‌گیرد و بهترین و جالب توجه‌ترین و پرهیجانترین بخشهاست و شاتو بریان در آن پردهٔ نقاشی رنگینی از مرحله‌های مختلف دورهٔ جوانی پیش چشم می‌گذارد و توصیف بعضی از مناظر امریکا در آن در حد اعلای زیبائی شاعرانه جای دارد. بخش دوم به‌قلمرو ادبی اختصاص دارد، شامل سالهای ۱۸۰۰-۱۸۱۴. در این بخش معروفترین قسمتها به وصف چهرهٔ دوستان و آشنایان مربوط می‌شود و شامل دیدارهای نویسنده با ناپلئون و قطع رابطهٔ پرسروصدای او پس‌از اعدام دوك دانگن است. سرگذشت واقعی شاتو بریان دراین دوره سرگذشت آثار اوست؛ از آتالا تا نبوغ مسیحیت. در این دوره است که شاتو بریان به شهرت و افتخار روزافرون دست یافته است. سومین بخش که مصادف است با بازگشت سلطنت به خانوادهٔ بوربون، آغاز قلمرو سیاسی است و سالهای ۱۸۱۴-۱۸۳۰ را در برمی‌گیرد. دراین سالها خلق اثر ادبی بکندی صورت می‌گیرد. بخش آخر دورهٔ سالخوردگی است که شاتو بریان از آن رنج می‌برده و همهٔ وقت را صرف اتمام خاطرات یا زندگینامهٔ خویش‌کرده است. انتشار خاطرات در آغاز چندان مورد استقبال قرار نگرفت، شاید به این علت که شاتو بریان بنای معظمی از خودپسندی و خودخواهی برای شخص خود برپا داشته بود، اما کتاب به مرور زمان جای خود را بازکرد، مردم خودپسندی را به فراموشی سپردند و تنها نویسندهٔ بزرگ و نقاش زبردست را در آن یافتند. این اثر بعدها از پرخواننده‌ترین و ستایش انگیزترین آثار شاتو بریان و شاهکار واقعی او بشمار آمد. شیوهٔ نگارش کتاب از تنوع خارق‌العاده برخوردار است و زبان و

بیان شاتو بریان در هیچ‌یك از آثارش به چنین غنائی دست نیافته است. اثر والای دیگری که شاتو بریان در ۱۸۴۴ منتشر کرد زندگی رانسه *La Vie de Rancé* نام دارد دربارهٔ زندگی آبه دو رانسه Abbé de Rancé، مصلح معروف اجتماعی، که به پیشنهاد یکی از روحانیان و رهبر معنوی شاتو بریان نوشته شده است. این اثر عالی در نثری باشکوه، تیره‌روزیها و عظمت روحی این مصلح اجتماعی را شرح داده و در ضمن با شیوه‌ای پرشور و سرشار از سایه روشنها، خاطرات و اندوههای خود را نیز وارد کرده است. سالهای آخر زندگی شاتو بریان به سبب دردهای شدید مفاصل با تلخی همراه بود، همسرش در ۱۸۴۷ درگذشت و مادام رکامیه به نابینائی کامل دچار شد. شاتو بریان در پاریس بدرود حیات گفت و جسدش با احترام فراوان در زادگاهش، سن مالو به خاك سپرده شد.

شاتو بریان به سبب نفوذ فراوانی که در نویسندگان رومانتیك باقی گذاشت، در ادبیات جهانی مقامی شامخ یافت. عواطف، ملالها، احساسها که در آثار او با وصف زیبائیهای طبیعت می‌آمیخت، سرمشق نویسندگان بزرگی مانند لامارتین، هوگو وحتی فلوبر قرار گرفت.

ترجمه به فارسی: اتالا ـ خاطرات پس‌از مرگ ـ رنه ـ عشق و عفت. شاتو بریان (به مناسبت صدمین سال مرگ).

**شالدا، فرانتی شك‌گساور** Šalda, František xaver منتقد، شاعر و رومان نویس چك (۱۸۶۷-۱۹۳۷) شالدا بزرگترین منتقد و شاعر و نمایش‌نویس و شخصیت برجستهٔ فرهنگ و ادب عصر جدید کشورچکوسلواکی بشمارمی‌آید. کارانتقاد را با انتشار کتاب تجزیه و تحلیل در ۱۸۹۱ آغاز کرد و مقاله‌های فراوان در مجله‌ها انتشار داد، خود نیز از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ مجله‌ای ادبی تأسیس کرد. شالدا در ادبیات وسیع اروپائی بصیرتی کامل داشت و در شناخت روشهای گوناگون نقد بی‌رقیب بود. در زمینهٔ نقد با بزرگترین مردان ادب و منتقدان اروپائی برابری می‌کرد و با تسلط کامل برادب کشورش فرمانروائی داشت. در ۱۹۰۵ مقامه‌ای با عنوان مبارزه برای فردا انتشار داد که در آن اصول عقاید خود را دربارهٔ نقد ادبی بیان کرده‌بود. در ۱۹۰۹ ادبیات عصرحاضر کشور چکوسلواکی راانتشارداد. دومین کتاب مهم شالدا به نام روح و اثر *Duše a Dilo* (۱۹۱۳) شامل یك سلسله مطالب

است دربارهٔ بزرگترین شخصیتهای ادبی و بررسی دقیق دربارهٔ رومانتیسم. وی همچنین مقاله‌های مهم دیگر دربارهٔ مسائل زیبائی شناسی دارد. علاوه بر آن، شالدا بسیاری از شاعران و نویسندگان میهن خود را در راه پیشرفت و عظمت رهبری کرد و به‌طور مداوم درپی هنری بدیع بود که در نظر او از زندگی بهره می‌گرفت، نه از دستگاه حکومت یا حزب. شالدا مخالف قوانین خشك و بی‌چون و چرا در ادبیات است و از مشاجره و لفاظی نفرت دارد، تنها چیزی که مورد تأیید اوست، آزادی مطلق در هنر است. درقلمرو شعر، شالدا با بیانی ساده غمهای درونی را آشکار می‌سازد. به‌یادبود مرگ دوستش سووبودووا Svobodová (۱۹۲۰) منظومهٔ دختر اندوه را ساخت. از جمله آثار او در نثر مجموعه داستانهای زندگی مسخره‌آمیز و قصه‌های دیگر است در ۱۹۱۲. در قلمرو تئاتر، شالدا نمایشنامهٔ تودهٔ مردم را در ۱۹۲۲ نوشت که بینشی غم‌انگیز بود از کشمکشهای تودهٔ مردم و پیشوایشان که جز به حکومت خدائی برزمین توجه ندارد. نمایشنامهٔ کودك (۱۹۲۳) کمدی طنزآمیزی است از رسوم و عادات طبقهٔ پولدار، مجموع آثار *Dilo* شالدا در دوازده جلد از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ بچاپ رسید.

از اواخر قرن نوزدهم، خاصه در فاصلهٔ دوجنگ جهانی، شالدا به نوعی شعور و ادراك فرهنگی کشور چکوسلواکی شکل بخشیده‌است. وی پیشوای معنوی و فکری نسل جوان زمان خود و پس از خود بشمار می‌آید.

**شرلی، جیمز** Shirley, James نمایشنامه نویس و شاعر انگلیسی (۱۵۹۶ - ۱۶۶۶)

شرلی در لندن زاده شد، تحصیلات خود را در آکسفرد و کمبریج انجام داد و پس‌از مدتی تدریس به‌سلك روحانیان درآمد؛ سپس مذهب کاتولیك رم را پذیرفت. از ۱۶۲۵ به لندن رفت و به تئاتر روی آورد. اولین نوشته‌های خود را در این زمینه انتشار داد و مورد حمایت جیمز اول پادشاه انگلستان قرار گرفت. در جنگهای داخلی و سقوط سلطنت، با وضع دشواری روبروگشت، به تنگدستی دچار شد و برای امرار معاش به شغل سابق و تدریس بازگشت، اعادهٔ سلطنت موجب شد که شرلی به پیروزیهائی دست‌یابد و کار نمایشنامه نویسی را دنبال کند. از شرلی در حدود چهل نمایشنامه باقی مانده است که مدتها در بوتهٔ فراموشی بوده و از قرن نوزدهم باردیگر جلب توجه کرده است. از میان تراژدیهای او این

آثار را می‌توان نام برد: *انتقام خدمتکار The Maid's Revenge* در ۱۶۲۶ و *خائن The Traytor* در ۱۶۳۱ اجرا شد. شرلی در موضوع این نمایشنامه از قتل دوک آلساندرو که به وسیلهٔ لورنتسینو دِ مدیچی در فلورانس به سال ۱۵۳۷ واقع شده، مایه گرفته است، اما فاقد صحت تاریخی است. نمایشنامه از گروه تراژدیهای خونین است و از آثار برجستهٔ شرلی بشمار نمی‌آید، در حالی که تراژدی *کاردینال The Cardinal* از نظر قدرت نمایشی از بهترین آثار شرلی و در واقع شاهکار او محسوب شده است. *کاردینال* در ۱۶۴۱ برصحنه آمد. شرلی کمدیهای بسیار نیز برصحنه آورده است که یا کمدی آداب و رسوم است و طبقهٔ کاسب پولدار را با لیاقتها و ضعفهایشان نشان می‌دهد، یا کمدی افسانه‌ای، از آن جمله است: *عشق در پیچ و خم Love in a Maze* (۱۶۳۲) که مبادلهٔ عشق است میان سه جفت عاشق. *هاید پارك Hyde Park* (۱۶۳۲) که از بهترین نمایشنامه‌های شرلی بشمار آمد. این اثر به‌مناسبت افتتاح هایدپارك نوشته شده و نه‌تنها ازتحرك وشور فراوان برخوردار است، بلکه گویاترین نمایشنامه‌ای است در معرفی آداب و رسوم اوایل قرن هفدهم. کمدی *هاید پارك* در زمان خود از محبوبیت بزرگی برخوردار گشت. *بانوی خوشگذران The Lady of Pleasure* که در ۱۶۳۵ برصحنه آمد وچاره اندیشی شوهری را نشان می‌دهد که قصد دارد با تظاهر به قمار و به وسیلهٔ دسیسه‌های مختلف، همسرش را که هوس جنون‌آمیزی به عیاشی و زندگی باب روز دارد، از راه خود بازگرداند. از نمایشنامه‌های دیگر شرلی *نزاع آیاس و اولیس The Contention of Ajax and Uliysses* است در ۱۶۵۹، دربارهٔ سلاح اخیلس دربرابر مرگ و پایان غم‌انگیزش که با نوحه‌سرائی مشهوری دراین جمله پایان می‌پذیرد: «همهٔ افتخارهای نژادی، همهٔ شکوه و جلالها، همهٔ مقامها، سایه‌ای بیش نیست و هرگز نباید آنها را چیزی واقعی دانست.» شرلی براثر وحشت و ضربهٔ سختی که از حریق بزرگ لندن در ۱۶۶۶ براو وارد شد، با همسرش در یك روز درگذشت. آثار کامل او در ۱۸۳۳ بچاپ رسید.

شرلی در رهبری نقشهای نمایشی استادی کامل داشت. آثارش بیشتر تحت تأثیر آثار شکسپیر و نمایشنامه نویسان دیگر عصر الیزابت قرار داشته است. خود او نیز که وارث مستقیم این نویسندگان بود، آخرین نمایشنامه نویس عصر الیزابت بشمار آمد.

**شریدَن، ریچارد برینزلی** Sheridan, Richard Brinsley نمایشنامه نویس و خطیب ایرلندی (۱۷۵۱-۱۸۱۶) شریدن در دابلین زاده شد، پدرش بازیگر و نمایشنامه‌نویس بود. ریچارد تحصیلات خود را در دابلین انجام داد و درحین تحصیل با هالهد Halhed آشنا شد که در اولین نوشته‌هایش با وی همکاری کرد. نخستین نمایشنامهٔ خنده‌آور آن دو به نام جوپیتر *Jupiter* که مدتها چاپ نشده ماند، شامل صحنه‌ها و بدیهه‌گوئیهائی بود که برهنر زودرس شریدن گواهی می‌داد. شریدن در ۱۷۷۰ همراه خانواده‌اش در شهرباث Bath اقامت کرد، دراین شهر با الیزابت ان، دختر زیبا و شانزده سالهٔ آهنگساز معروف تامس لنلی Thomas Lenley آشنا شد، با او گریخت و پنهانی در دهکده‌ای با او ازدواج کرد، اما پدر و مادر، دختر خود را بازگرداندند و خانوادهٔ شریدن نیز او را به دنبال تحصیل فرستادند. سرانجام ریچارد در ۱۷۷۳ موفق شد که رسماً با الیزابت ازدواج کند و در لندن، در خانهٔ مجلل و بزرگی که جهیز دختر بود، مستقر شود. اولین کمدی شریدن به نام رقیبان *The Rivals* در ۱۷۷۵ برصحنه آمد. در این کمدی دو جفت عاشق نشان داده می‌شوند که هریك از آنان دارای خصوصیتهائی متفاوت با دیگران است. شریدن به وسیلهٔ جفت اول دختران جوانی را که از خواندن رومانهای عاشقانه سخت بهیجان آمده‌اند، به باد مسخره می‌گیرد و از جفت دوم نیز هجوی دلپذیر از کمدی احساساتی باب روز خلق می‌کند. ارزش این کمدی بیشتر در مکالمه‌های دلپسند و پرطمطراق است که کندی حرکتها را جبران می‌کند. کمدی رقیبان چنان شیفتگی در مردم پدید آورد که شریدن را در طی چند روز از مشهورترین نویسندگان انگلستان ساخت. در دوم ماه مه همان سال نمایشنامهٔ مضحك روز قدیس پاتریکیوس *St Partrick's Day* را بنمایش گذارد و چند ماه بعد با همکاری پدر زنش اوپرا کمیك گیس سفید *The Duenna* را برصحنه آورد. این‌کمدیها علاوه برپیروزی و شهرت، پول فراوان نصیب شریدن کرد و به او امکان دادکه سهمی از تئاتر دروری لین Drury Lane را بخرد و بعدها ادارهٔ آن را برعهده گیرد. در ۱۷۷۷ نمایشنامهٔ مکتب رسوایی *The School for Scandal* را نوشت که کمدی ظریفی بود در هجو آداب و رسوم. شریدن در این نمایشنامه در ضمن گفتگوهای سرشار با بذله گوئی و طنز نشان می‌دهد که چگونه جامعهٔ با نزاکت و بظاهر مبادی آداب، در درون خود فسادی را پنهان کرده است. با آنکه تمایل

شریدن به شیوهٔ نگارش پرطمطراق و پرشکوه، مانع سادگی کلامش می‌شود، این اثر چون نمایشگاهی جالب توجه چهره‌ها و تصویرهای گوناگون را پیش چشم می‌گذارد. کمدی مکتب دسوایی از نظر منتقدان جهانی شاهکار شریدن و از آثار بزرگ کلاسیك تئاتر انگلستان بشمار می‌آید. در ۱۷۷۹ کمدی انتقاد *The Critic* در سه پرده، نمایشی مسخره‌آمیز و پیروزمندانه بود که شریدن در آن از نمایشهای احساسی و بی‌جاذبه و بیمزهٔ رایج زمان‌که جانشین تراژدیهای استوار عصر الیزابت گشته، انتقاد کرده بود. این آخرین کمدی بدیع شریدن، کمدی‌نویس محبوب عامه است‌که با آن رواج کمدی آداب و رسوم در انگلستان پایان می‌پذیرد. شریدن در این زمان به کار سیاست علاقهٔ فراوان یافت و به فکر افتاد که دراین قلمرو نیز به شهرت برسد. در ۱۷۸۰ به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و سخنرانیهای پرشور و نافذی ایراد کرد که همه، بسیار مشهور است تا حدی که او را خطیب برجستهٔ زمان خود معرفی می‌کند. شریدن پس از آن به مقامات دیگر سیاسی و اجتماعی دست یافت و آخرین تراژدی را پس‌از بیست سال در ۱۷۹۹ به نام پیزارو *Pizarro* بر صحنه آورد. شریدن تا ۱۸۱۲ مقام درخشان خود را در عالم سیاست حفظ کرد. در این سال در انتخابات شکست خورد و تا آخر عمر در ناکامی و افسردگی زیست و به‌سبب قرض فراوان و تعقیب طلبکاران پیوسته در نگرانی بسربرد.

بایرون دربارهٔ شریدن گفته است: «هرچه را شریدن انجام داده یا برای انجام دادن برگزیده است از بهترین نوع آن بوده است، بهترین کمدی را نوشته، بهترین درام و بهترین نمایشنامه‌های مسخره‌آمیز را خلق کرده است و برای معرفی این آثار وبه شهرت رساندن‌آنها، بهترین سخنرانیهائی را که هرگز دراین‌کشور شنیده نشده، ایراد کرده است.»

**شکسپیر، ویلیام** Shakespeare, William نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۵۶۴ - ۱۶۱۶) شکسپیر در استراتفورد Stratford زاده شد. پدرش تاجر مرفه و مردی فعال و شرافتمند بود، چنانکه از طرف همشهریانش به سمت شهردار استراتفورد منصوب گشت و مادرش از خانوادهٔ مالکان قدیم بود. ویلیام سومین از هشت فرزند خانواده بود که از زندگی او اطلاع درستی در دست نیست. زیرا نه

یادداشتی در این باره از او باقی مانده و نه دفتر خاطراتی، جز آنکه در تاریخ بیست و ششم آوریل ۱۵۶۴ در کلیسای استراتفورد غسل تعمید یافته است. ظاهراً تحصیلات خود را در دبیرستان ادوارد چهارم در استراتفورد انجام داده و براثر ورشکستگی پدر آن را ناتمام گذارده است. در هیجده سالگی با ان هشوی Anne Hathaway ، دختری از خانوادهٔ دهقانان که هشت سال از او بزرگتر بوده، ازدواج کرده و در طی سه‌سال صاحب سه‌فرزند شده که تاریخ تولد اولین فرزند ماه مهٔ ۱۵۸۳ و تولد پسر و دختر توأمان در ۱۵۸۵ به ثبت رسیده است. از این تاریخ تا ۱۵۹۲ که شکسپیر در لندن دیده شد، هیچ نشانه‌ای از زندگی او در دست نیست و کسی نمی‌داند که چگونه می‌زیسته است. شکسپیر در لندن در تئاتر کوچکی به بازیگری پرداخت، بتدریج فهم و ادراك خود را در فن تئاتر آشکار کرد و مأمور تنظیم نمایشنامه‌هائی گشت که از نمایشنامه نویسان خریداری می‌شد و گاه حك و اصلاحی در آنها لزوم می‌یافت. شکسپیر در مدرسه برطبق برنامهٔ زمان کمی زبان یونانی و لاتینی، علم معانی و بیان و کمی حساب و هندسه و نجوم و موسیقی آموخت و در هرحال فرهنگ و اطلاعات وسیعی کسب نکرد. وی به عنوان اولین سرمشق در نمایشنامه‌نویسی، نویسندگانی از عصر خود مانند مارلو و رابرت گرین و پیل Peel را برگزید و در ضمن از جریان تئاتر زمان خود سود جست. وضع بازیگران در ۱۵۷۱ دشوار بود و کسانی مانند کنت لستر Leicester و ساسکس Sussex که از گروههای تئاتری حمایت می‌کردند، در انتخاب نمایشنامه وصفات بازیگران و موسیقی نمایشی بسیار سختگیری می‌کردند و طرح موضوعهای نمایشی و معرفت دربارهٔ نکته‌های دقیق و ظریف آداب و رسوم را در تصویب نمایشنامه بسیار مهم می‌داشتند. شاید اولین اثر بدیع شکسپیر نمایشنامهٔ «رنج عشق ازدست رفته» *Love's Labour's Lost* باشد که به سبب هجو استادانه‌ای که از آداب و رسوم و مسائل جاری در آن بعمل آمده بود، از ظهور شخصیتی مطلع و بصیر گواهی می‌داد. بعضی از منتقدان باورکردن این امر را دشوار می‌دانستند که جوانی با فکر و شخصیتی متوسط چون شکسپیر بتواند موضوعهائی را که مستلزم داشتن معرفت وسیع در همهٔ زمینه‌هاست، تا این حد دلفریب و درخشان طرح کند. ازین‌رو مدتها نمایشنامه‌های او را به شخصیتهای مهمتری نسبت می‌دادند، اما امروز وجود شکسپیر واقعی مورد قبول عام است و نکتهٔ

غیر قابل انکار آنکه این اعجوبهٔ تئاتر از قدرت بینش فراوان و ادراك شعر و نیروی اندیشه و نبوغ در هنر نمایشی، در حد اعلا برخوردار بوده، چنانکه توانسته است شاهکارهائی جاویدان خلق کند. شکسپیر جوان و مبتدی در ۱۵۹۳ منظومهٔ ونوس و آدونیس *Venus and Adonis* را منتشر کرد که نام او را به‌عنوان شاعر منظومه‌های داستانی برزبانها انداخت. این اشعار چنان مورد پسند عامه قرار گرفت که چندین‌بار پیاپی از آن تجدید چاپ شد. شکسپیر منظومهٔ ونوس و آدونیس را به ارل ساوثمتن Southampton جوان که معلوم نیست از چه طریق با او دوستی یافته بود، تقدیم کرده است. در ۱۵۹۴ منظومهٔ داستانی دیگری به نام تجاوز به لوکرس *The Rape of Lucrece* از او انتشار یافت که آن نیز به ارل ساوثمتن اهدا شده و مورد پسند عامه قرار گرفته است. این دو منظومه نشانه‌هائی از جوانی و ذوق و سلیقهٔ زمان دربارهٔ شعر مزین و متصنع و صور دقیق ذهنی در برداشت و بارها از آن تجدید چاپ بعمل آمد و موجب شد که برای شاعر اوصافی مانند «شکسپیر لطیف‌الطبع» و «شکسپیر شیرین بیان» ذکر کنند. از آن پس شکسپیر مورد احترام دوستان هنرمند و مورد لطف و توجه مقامات دربار قرارگرفت، پیوستن او به‌گروه بازیگران دربار به سبب همین شهرت بود که بسیار زود توجه ملکهٔ الیزابت را به خود جلب کرد. وی تا دم مرگ به اجرای نمایش در دربار ادامه داد، حتی در زمان سلطنت جیمز اول از محبوبیت او در دربار کاسته نشد. شکسپیر بتدریج به قلمرو نمایشنامه‌نویسی قدم گذارد. اولین آثاری که در زمینهٔ نمایش به او منسوب است، نمایشنامهٔ هنری ششم *Henry VI* قسمتهای ۱، ۲، ۳) در ۱۵۹۰ است که هرقسمت آن شامل پنج پرده از نظم آمیخته به نثر است و در فهرست آثار زمان به نام مارلو و گرین و پیل و شکسپیر ثبت شده است، اما نمایشنامهٔ ریچارد سوم *Richard III* در ۱۵۹۳ از آثار شخص شکسپیر بشمار آمده است. این نمایشنامه که روح زنده و سرشار از تلاش و کوشش نویسندهٔ جوانش را در خلال قدرت اهریمنی قهرمان آشکار می‌کند، برای شکسپیر پیروزی کاملاً شخصی فراهم آورد، خاصه به سبب لحن حاد و گزندهٔ خطابی شاه درجملهٔ معروف «اسب! اسب! قلمرو سلطنت من درگرو یك اسب!». شکسپیر چندین‌بار به تاریخ انگلستان پرداخته است و نمایشنامه‌های ریچارد دوم *Richard II* و جان شاه *King John* و هنری چهارم *Henry IV* در دو قسمت و هنری

پنجم *Henry V* را ساخته است که هنری پنجم آخرین نمایشنامه از سلسله نمایشنامه‌های تاریخی شکسپیر است. شکسپیر از ۱۵۹۴ به گروه تئاتری پیوست که در ۱۶۰۳ گروه تئاتری شاه شد. در تئاترهای این عصر، صحنه‌ها از سه‌طرف در میان جایگاه تماشاگران قرار داشت و عاری از زیور و صحنه آرائی بود، در عوض لباسها دارای شکوه و جلال خاصی بود، خاصه لباس زنها که در این زمان نقششان برعهدهٔ پسران جوان گذاشته می‌شد. در ۱۶۰۹ دیوان سانت (سونه) *Sonnets* های شکسپیر انتشار یافت که کم و بیش شامل صد و پنجاه و چهار سونه است و از لطافت و ذوق او حکایت می‌کند، در دستهٔ اول سونه‌ها به جوانی که حروف اول نامش W.H. ذکر شده، اشاره رفته است که آن را علامت اختصاری نام کنت ویلیام هربرت دانسته‌اند، مردی که شکسپیر به او اظهار علاقه کرده و چون ارل ساوثمتن حامی شاعران و هنرمندان بوده است. در دستهٔ دوم از سونه‌ها به زنی با چشمان سیاه و گیسوانی چون پرزاغ، که ظاهراً موجب ناکامی و رنج او بوده، اشاره شده است. این سونه‌ها جلوه‌هائی از ادب رایج زمان بود و بسیار مورد توجه قرار گرفت. شکسپیر در این اشعار از عروض معمول که شاعران انگلیسی به پیروی از عروض پترارك می‌ساختند، پیروی نکرده، بلکه قالبی بسیار ساده را برگزیده که از زیبائی و جاذبهٔ بسیار برخوردار بوده است. آثار شکسپیر را به سه‌دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱ـ آثاری که از نمایشنامه‌های یونان و روم باستان مایه گرفته است. ۲ـ تراژدیها ۳ـ کمدی‌ـ تراژدی، آثار خیال‌انگیز به شیوهٔ قصهٔ پریان وکمدیها. دستهٔ اول برحسب تاریخ نگارش از این قرار است: تیتوس آندرونیکوس *Titus Andronicus* (۱۵۹۰)، نمایشنامه‌ای منظوم در پنج پرده، دارای حوادث خونین و پرشور که مورد پسند فراوان مردم قرار گرفت. تراژدی قیصر *Julius Caesar* (۱۶۰۰) در پنج پرده، نمونه‌ای از نمایشنامه‌های تاریخی به سبك خاص شکسپیر که در آن مسائل مربوط به تحلیل روانی به واقعیتهای تاریخی افزوده شده است، چنانچه حال‌روحی بروتوس Brutus قهرمان مهم نمایشنامه، پس‌ازکشتن قیصر و شکنجه‌های مداوم وجدان، نه تنها به سبب حق ناشناسی به فرمانروای خود، بلکه به سبب برهم زدن نظام کشور، با دقیقترین صورت توصیف می‌گردد. همچنین شخصیت آنتونی و سخنوری او و خطابهٔ بسیار مؤثر و هیجان انگیزش برگور سزار،

برجستگی خاص می‌یابد. یکی از منابع شکسپیر در این نمایشنامه حیات مردان نامی اثر پلوتارك است که در ۱۵۷۹ به انگلیسی ترجمه شده است. تروئیلوس و کرسیدا *Troilus and Cressida* (۱۶۰۲) در پنج پرده، نوشته‌ای به صورت مسخره از اصل تاریخی آن و اعلامیه‌ای از جنگ «تروا» و درعین حال فریادی از اندوه برضد خیانت پیشگی زن است. منبع وقایع تاریخی این نمایشنامه بیشك اثر هومر است که به وسیلهٔ چپمن Chapman به انگلیسی ترجمه شده وهمچنین تاریخ تروا از همین مترجم و منظومهٔ چاسر Chaucer شاعر انگلیسی در۱۳۸۳ .آنتونی و کلئوپاترا *Antony and Cleopatra* (۱۶۰۶) در پنج پرده که شکسپیر در آن با قدرت خاص در تحلیل روانی و نیروی برجستهٔ شاعرانه، سرگذشت عاشقانه و سیاسی و شکست را به گونه‌ای به هم آمیخته است که در ادبیات نمایشی نظیرش دیده نشده است. منبع این اثر زندگی مارکوس آنتونیوس اثر پلوتارك است. کوریولانوس *Coriolanus* (۱۶۰۷) در پنج پرده اقتباسی از زندگی کوریولانوس اثر پلوتارك که چند صحنه در آن مو به مو آورده شده و شکسپیر تنها به افزودن چند قسمت خنده‌آور و شرح و بسط صفات قهرمانان اکتفا کرده است. تیمون آتنی *Timon of Athens* (۱۶۰۷)درپنج پرده‌که مستقیماًازتیمون اثر لوکیانوسLucien نویسندهٔ یونان‌باستان که چندین صورت از آن به ایتالیائی و فرانسوی وجود داشته، گرفته شده است. دستهٔ دوم. تراژدیها: در رأس این دسته نمایشنامهٔ رومئو وجولیت *Romeo and Juliet* (۱۵۹۹) در پنج پرده قرار گرفته است، داستان دو دلدادهٔ جوان و شیفتهٔ یکدیگر که به سبب رقابتهای قبیله‌ای از یکدیگر جدا مانده و به دنبال سرنوشت تحمل‌ناپذیر، به مرگ روی آورده‌اند. نویسنده‌ای از قرن دوم میلادی این داستان را نقل کرده، سپس چندین دست‌گشته وآرثر بروك Arthur Brook در داستانهای غم‌انگیز خود در ۱۵۶۲ آن را به نظم آورده، ویلیام پینتر Paynter در مجموعهٔ قصر لذتها در ۱۵۶۷ آن را به نثر نوشته و پس‌از آن به دست شکسپیر رسیده است. این داستان اعجاب‌انگیز و مسحور کننده که جلوه‌ای است از رؤیاهای جوانی و ایمان به سعادتی که سرانجام به نابودی کشیده می‌شود، نفوذ مداومی در عالم ادب، تئاتر و موسیقی کشورها داشته است. هملت *Hamlet* (۱۶۰۲) در پنج پرده، از عمیقترین آثار شکسپیر، که آشکارا اندیشه و فلسفه‌اش را دربارهٔ مرگ و زندگی و سرنوشت بشر و داوری و بینوائی بیان می‌کند. اصل این داستان از

کشور دانمارك است کـه شکسپیر آن را از میان سرگذشتهای غـم‌انگیز، اثـر بـلفارست Belleforest بدست‌آورده است، اما تفاوت بسیاری میان این قصه و اثر شکسپیـر وجـود دارد. اتـلـــو (۱۶۰۴) در پنـج پـرده، سرگـذشت عشقـی صادقانه که به سبب خیانت و شعله‌وری آتش حسادت به‌نابودی کشیده شده است. اتلـو بـه وسیلهٔ نزدیکترین دوست و محـرم اسرار خـود ایاگو Iago برانگیخته می‌شود تا از دزدیمونا Desdemona به‌سبب خیانتی واهی انتقام گیرد، پس با خشمی اهـریمنی و حسادتـی جنون‌آمیز، دلـدار را در بستر خفه مـی‌کند. این داستان ابتدا به وسیلهٔ نویسندهٔ ایتالیائی جیرالدی چینتیو Giraldi Cintio در ۱۵۶۵ نوشته شده که شکسپیر از آن اقتباس‌کرده و همهٔ نامها را تغییر داده جز نام دزدیمـونا و از ایاگو شخصیت دیگری ساخته، جز آن که در اثر جیرالدی به صورت جانی عادی معرفی شده است. قدرت نمایشی شکسپیر و استادی و زبردستی او در ایـن نمایشنامه بخـوبی آشکار است. لیرشاه *King Lear* (۱۶۰۶) در پنج پـرده اقتباسی از قصه‌های عامیانه که چندتن از نویسندگان مـانند اسپنسر Spenser و هـالینشد Holinshed از آن استفاده کـرده‌اند، امـا شکسپیر ممکن است از نمایشنامـهٔ کهن نویسندهٔ ناشناسی با عنوان سرگذشت واقعی لیرشاه و سه‌دخترش کـه در حـدود ۱۵۹۴ برصحنه آمده، اقتباس کرده باشد. تیره‌روزیهای شاه سالخورده و کودن،و دختر با تقوا و فـداکارش کوردلیا Cordelia بسیار غیر واقعی بنظر مـی‌آید، همهٔ اشخاص داستان در عدم اعتدال بسرمی‌برند، چه در نیکی، چه در بدی. هـکبث *Macbeth* (۱۶۰۶) در پنج پـرده، از معـروفترین نمایشنامه‌هائی است‌کـه بیش از سایر تراژدیهایش بـرصحنه آمده و جلوه‌ای است از جـاه‌طلبیهای شیطـانی که در آغـاز بـه وسیلهٔ پیشگوئیهای جـادوگـران و سپس بـه وسیلهٔ ارادهٔ استـوار لیدی مکبث عرضه می‌شود. صفـات دو شخصیت اصلی، صحنه‌های پرشور، صور ذهنی عـالی و فراوان به این داستان قـدرتی مداوم بخشیده کـه هـرگز بر اثر مرور زمان از آن کاسته نشده است. منبع این نمایشنامه آثـار تـاریخ نـویسان اسکاتلندی است، از جمله وقایع تاریخی اسکاتلند و انگلستان اثر هالینشد که در ۱۵۷۷ منتشر شد. دستهٔ سوم یعنی کمدی ـ تراژدی و کمدی خالص و قصه‌هـای خیال‌انگیز دارای ارزشهای متفاوت است که برحسب تاریخ نگارش، اولین آنها رام کردن زن سرکش *The Taming of The Shrew* (۱۵۸۹) در پنج پـرده است کـه

تقریباً از کمدیی به همین نام گرفته شده و بیشتر براساس بازی بازیگران، تفنن و سنگدلیشان قرار گرفته است و این گمان را به‌بیننده می‌دهد که شکسپیر در زندگی زناشوئی از نیکبختی برخوردار نبوده است. نمایشنامه با خطابه‌ای دربارهٔ لزوم اطاعت زن از شوهر پایان می‌پذیرد. کمدی اشتباهات *Comedy of Errors* (۱۵۹۱) در پنج پرده تنها نمایشنامهٔ مسخره‌آمیز و خنده‌آور شکسپیر است که از یکی از آثار پلاوتوس، شاعر کمدی نویس رومی، گرفته شده، اما عده‌ای بر این عقیده‌اند که صحنه‌های مختلف این نمایشنامه معرف زندگی خانوادگی شکسپیر است. دو جوان اهل ورونا *Two Gentlemen of Verona* (۱۵۹۵) در پنج پرده از دیانای عاشق اثر مونته‌میر Montemayor نویسندهٔ اسپانیائی اقتباس شده که در ۱۵۸۴، برصحنه‌آمده است و گمان می‌رود که شکسپیر در زیر نامهای شهرمیلان و ورونا خواسته است براحتی و بی‌پروائی از شهر لندن سخن گوید. هیاهوی بسیار برای هیچ *Much Ado About Nothing* (۱۵۹۸) در پنج پرده ساخته شده است که قسمت جدی آن از اورلاندو خشمگین اثر آریوستو، شاعر ایتالیائی، گرفته شده و قسمت هزل‌آمیز و خنده‌آور آن به‌خود شکسپیر تعلق دارد. هرطور که بخواهید *As you like it* (۱۵۹۹) درپنج پرده ازکمدیهای تفننی‌که براساس لباس مبدل قرار گرفته و موجب عوضی گرفتن اشخاص می‌شود و بسیار باب سلیقه و ذوق روز بوده است. این نمایشنامه اقتباس آزادی است از رومان دوآلیند ... اثر تامس لاج Thomas Lodge که در ۱۵۹۰ انتشار یافته است. نمایشنامهٔ خیال‌انگیز شب دوازدهم *Twelfth Night* (۱۶۰۱) در پنج پرده، از لطف و ذوق و ظرافت در لحن مسخره‌آمیز برخوردار است. دخترانی در لباس پسرکه مورد علاقه و عشق دختران دیگر قرار می‌گیرند و خود آنان به مردانی دیگر دل می‌بندند، نمایشنامه را از شور و جاذبه سرشار کرده است. نمایشنامهٔ آن خوبست که پایانش نیکوست *All's Well That Ends Well* (۱۶۰۲) درپنج پرده مستقیماً از نهمین قصه از سومین روز کتاب دکامرون اثر بوکاتچو Boccaccio نویسندهٔ ایتالیائی گرفته شده است. شکسپیر بعضی قهرمانان را به آن افزوده و بازی بعضی از اشخاص را مفصلتر ساخته است. این‌نمایشنامه را از پرشورترین و دلفریب‌ترین آثارشکسپیر دانسته‌اند. کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است *Measure for Measure* (۱۶۰۴) در پنج پرده نمایشنامه‌ای که چندان جلب توجه نکرده، اما بر اثر تجدید نظرهایی که به

مرور زمان در آن بعمل آمده، ارزش و جاذبهٔ بیشتری یافته است. عنوان این نمایشنامه از انجیل گرفته شده و منبع آن گویا اثری است از جورج وتستون Whetstone که شکسپیر مأمور تجدید نظر در آن شده است. **رؤیای نیمه شب تابستانی** *A Midsummer-Night's Dream* (۱۵۹۴) در پنج پرده نمایشنامه‌ای خیال‌انگیز و لطیف و سرگرم کننده است و اختلاط شعر محض و احساس پرشور در آن با نکته‌های خنده‌آور موجب شده‌که بسیار مورد پسند میهمانان جشن عروسی کنت داربیDerby ، که این نمایش در برابر آنان اجرا شد، قرار گیرد. منبع این نمایشنامه ممکن است آثاری از پلوتارك یا چاسر باشد. برای این نمایشنامه چندین آهنگ ساخته شده است. **تاجر ونیزی** *The Merchant of Venice* (۱۵۹۴) در پنج پرده، برحسب عقیدهٔ محققان نشانه‌ای از دورهٔ پختگی شکسپیر در بردارد، زیرا با قدرت و زبردستی، دسیسه‌ها و پیچ و خمها را چنان ترتیب داده‌که در پیوستگی اصلی نمایش کمترین اخلالی پدید نیامده و رشتهٔ اصلی ازهم گسسته نشده است. تاجر ونیزی اثری است در حد اعلای خصوصیتهای نمایشی شکسپیر. شکسپیر دراین نمایشنامه از منابع مختلف استفاده کرده است، ازجمله اثر بوکاتچو نویسندهٔ ایتالیائی و **یهودی مالت** اثر مارلو. از **پریکلس** *Pericles* (۱۶۰۷)که در پنج پرده ساخته شده،کمتر سخن رفته است و انتساب آن به شکسپیر مورد تردید قرار دارد. آثار خیال‌انگیز شکسپیر به سبك قصهٔ پریان عبارت است‌از: **داستان زمستان** *The Winter's Tale* (۱۶۱۰) و **طوفان** *The Tempest* (۱۶۱۱) در پنج پرده که دورهٔ آرامش و صفائی را نشان می‌دهد، نه به آن معنی که این دونمایشنامه عاری از تیره‌روزیها، تلخیها یا وقایع جانگداز است، بلکه وقایع اصلی بهانه‌ای است برای نقل حوادث جنبی به گونه‌ای غیرمنتظر و شاعرانه و خیال‌انگیز. **داستان زمستان** سرگذشت فرمانروای حسود سیسیل و کور از عشق است که به همسرش هرمیونه Hermione مظنون می‌شود و بی‌آنکه هیچگونه سخنی را از جانب نزدیکان و محرمان بپذیرد، در نتیجهٔ سوءظن فرمان می‌دهد که کودکی را که همسرش بدنیا می‌آورد، به محض تولد سربه نیست کنند، اما کسی که مأمور کشتن طفل است، او را با جواهرات و طلا و یادداشتی حاوی نام پردیتا Perdita برسر راه می‌گذارد. مادر نیز که بیهوش و به حال مرگ افتاده، پنهانی مورد مراقبت خدمتکار با وفایش قرار می‌گیرد. پردیتا به وسیلهٔ شبانان برداشته و بزرگ می‌شود و پس‌از ماجراهای

بسیار پدر و مادرش را می‌یابد و مورد عفو قرار می‌گیرد. شکسپیر در این اثر از داستان معروف رابرت گرین به نام **پندوستو** *Pandosto* مایه گرفته است، اما به شخصیت هرمیونه اصالت بخشیده و محیط زندگی پرنقش و نگار شبانی را با جاذبه‌های بسیار تصویر کرده است. در نمایشنامهٔ **طوفان** شکسپیر نظر خود را دربارهٔ جهان هستی، روابط بشر و خواستهای دل عرضه کرده و از قدرت سحر و جادو، صحنه‌هائی خلق کرده که درعین حال شاعرانه و عمیق و هنرمندانه است. برای نمایشنامهٔ **طوفان** منابع شناخته شده‌ای در دست نیست، این نمایشنامه در جشن عروسی الیزابت دختر جیمزاول در ۱۶۱۳ اجرا شد. شکسپیر از ۱۶۱۰ در استراتفورد و در خانهٔ زیبائی که قبلاً خریده بود، اقامت کرد و سالهای آخر عمر را در آرامش بسربرد و در بیست و پنجم مارس، یك ماه قبل از مرگ وصیتنامهٔ خود را امضا کرد، عجیب آن است که در وصیتنامه ذکری از آثارش نشده است. دربارهٔ صحت و تاریخ آثار شکسپیر تردید فراوان وجود دارد، غالباً ناشران آثارش را با بیدقتی و اشتباهات و نقائص بسیار بچاپ می‌رساندند. آثاری که هیچ‌یك قبل از چاپ مورد اصلاح و تجدید نظر قرار نمی‌گرفت و متون آن، گاه از نسخه‌هائی که در تئاتر در دست بازیگران بود و در آن دست برده می‌شد و برحسب ضرورت نمایشی حذفهائی در آن بعمل می‌آمد، استنساخ می‌شد و گاه برحسب حافظه و یادداشتهائی که مورد تصدیق و تأیید نبوده است، تنظیم می‌گشت. از میان آثار نمایشی شکسپیر تنها نیمی از آن در زمان حیات نویسنده بچاپ رسید. این آثار ابتدا به صورت جداگانه و بعدها به‌وسیلهٔ دوستان شاعر در مجموعه‌هائی انتشار می‌یافت.

نمایشنامه‌های شکسپیر سرشار است از مسائل سیاسی و اخلاقی، اضطراب و غم، آرامش و تسکین خاطر، صنعت کلام و معرفت عمیق درون و اندیشه‌هائی دربارهٔ ایمان، ماوراءالطبیعه، خدا، عالم خلقت و در واقع گنجینه‌ای از اندیشه‌های بدیع و بیان حال و صفات روحی قهرمانان که هریك جلوه‌گاه گوشه‌ای از خصوصیتهای وجود آدمی است که همه با ذوق لطیف و استادی در بیان وصف شده است. شکسپیر در عالم طبیعت با هزاران زیبائیش، سرچشمه‌ای خشك‌نشدنی از شادی و تسکین دایمی می‌یابد. در نظر او دوستی نیمی از زندگی و پیروزی چیزی گواراست. شیوهٔ نگارش در آثار شکسپیر بسیار گوناگون و وسیع

است. شکسپیر با علم معانی و بیان مدرسه‌ای قطع رابطه کرده است، تا بتواند کلام دل را به آزادی بیان کند و در برابر گوناگونی عواطف شخصی یا جهانی انعطاف پذیر بماند، با سهولت کامل شعر آزاد می‌سراید و صور ذهنی غیر منتظر و پرجاذبه و کامل بکار می‌برد، اشخاص کوچك، کارگران، سربازان و ملاحان را به شیوه‌ای بسیار طبیعی به سخن گفتن وامی‌دارد و با سهولت از سخن مسخره‌آمیز و خنده‌آور به ظریفترین کلام آراسته می‌رسد. کمدیهایش با ترانه‌های فراوان و اشعار مسحورکننده همراه است، چنانکه خواننده را به این فکر می‌اندازد که وی موسیقی شناس بوده و حتی صدائی دلپذیر داشته است. شکسپیر از بزرگترین نویسندگان عصر الیزابت و عالیقدرترین نمایشنامه نویس همهٔ ادوار است، چنانکه هنوز تراژدیها و کمدیهایش در سراسر جهان برصحنه می‌آید.
ترجمه به فارسی: آنتونی وکلئوپاترا ـ اتللو ـ اشتباهات مضحك ـ افسانهٔ دلپذیر ـ تاجر ونیزی ـ تراژدی ریچارد سوم ـ تراژدی قیصر ـ هیاهوی بسیار برای هیچ ـ دلدادگان ـ دو جوان در شهر ورونا ـ رومئو و ژولیت ـ رؤیا در نیمه شب تابستان ـ شب دوازدهم ـ طوفان ـ قصهٔ زمستانی ـ لیرشاه ـ مکبث ـ هملت ـ همانکه دلت می‌خواهد.

**شلگل، آوگوست ویلهلم فون** Schlegel, August Wilhelm von شاعر و منتقد و مترجم آلمانی (۱۷۶۷-۱۸۴۵) شلگل فرزند یوهان آدولف شلگل شاعر و عالم‌الهی و برادر فریدریش شلگل شاعر و نویسندهٔ آلمانی‌است. آوگوست ویلهلم در هانوور زاده شد و تحصیلات خود را در دانشگاه گوتینگن Göttingen در رشتهٔ الهیات و فلسفه و زیبائی شناسی انجام داد. استاد وی بورگر Bürger شوق تکامل قالب شعر را به وی القا کرد که در اشعار دورهٔ جوانی او منعکس است. این اشعار از ظرافت و زیبائی برخوردار است. شلگل سه سال در آمستردام باسمت سرپرستی فرزندان خانواده‌ای اقامت کرد و در ۱۷۹۶ در دانشگاه ینا Jena مقام استادی یافت، در همین شهر ازدواج کرد و خانه‌اش مرکز یکی از مهمترین نهضتهای ادبی آلمان شد، نهضتی که به نخستین رومانتیسم Ältere Romantik معروف است وآوگوست‌ویلهلم با برادرش فریدریش و شاعران و فیلسوفانی مانند تیك، نووالیس، فیخته و شلینگ پایه‌های این مکتب جدید را بنانهاد. در ۱۸۰۳

نمایشنامهٔ یون *Ion* را از تراژدی اوریپید به همین نام اقتباس کـرد و در وایمار Weimar برصحنه آورد. سپس به کار عظیم تـرجمه‌ای سرشار از ذوق و قـریحه، دست‌زد: هفده نمایشنامهٔ مهم شکسپیر را به‌زبان آلمانی برگرداند و پنج نمایشنامه اثر کالدرون د لا بارکا را بـا عنوان تئاتر اسپانیائـی *Spanisches Theater* انتشار داد و برگزیده‌ای از اشعار ایتالیائی و اسپانیائی و پرتغالی فراهم آورد، به قصد آنکه موضوع یك سلسله درسهائی قرار گیرد که در برلین میان سالهای ۱۸۰۱ و ۱۸۰۴ ترتیب داده بود. این درسها در مجموعه‌ای به‌نام «درسهائی دربارهٔ ادبیات و هنرهای زیبا» *Vorlesungen über schöne Literatur und Kunst* فراهم آمد که بعدها بچاپ رسید و از نظر شناساندن عقیدهٔ شلگل دربـارهٔ رومـانتیسم اهمیت فـراوان دارد، از نظر شلگل هنر باید برپایهٔ جهانی گذارده شود و شعر بـا سراسر عـالـم انسانیت پیوند یابد. شلگل دراین درسها همچنین دربارهٔ ارتباط هنر و طبیعت، هنر تجسمی، شعر، تاریخ ادبیات کلاسیك و تاریخ ادبیات رومانتیك سخن گفته و در هرمبحثی، آثار مهم نویسندگان و شاعران را مورد نقد قرار داده است. آوگوست ویلهلم با برادرش فریدریش در ۱۸۹۸ مجلهٔ آتنئـوم *Athenäeum* را بنیان گـذارد که مجلهٔ خاص شاعـران رومـانتیك و گـروه شاعران ینا گشت و بیانیهٔ انقلاب رومـانتیسم در اولیـن شمـارهٔ آن اعلام شد. شلگـل و همکارانش کـه طـرفدار وحدت زندگی فکری و روحی بشر بودند، اصل «واقعیت برتر» را خلق کردند که مبین این نظریه است که شعر، فلسفه، دین و عشق و حتی دانش و همه چیز در عالم هستی مکاشفه‌ای است از یك اصل و آن شوق به ابدیت است. مجلهٔ آتنئوم بیش‌از دوسال دوام نیافت. آوگوست ویلهلم در ۱۸۰۸ یك رشته درس در شهر وین ترتیب داد که بسیار بلیغ ودارای مفاهیم تازه و فراوان بود. این درسها در ۱۸۰۹ باعنوان «درسهایی دربارهٔ هنرهای نمایشی وادبیات» *Vorlesungen über dramatische Kunst und Literatur* در سه جلد انتشار یـافت. شلگل در ایـن درسها مطلب را از فـرق میـان ادبیات نمایشی کلاسیك و رومانتیك آغاز کرده و پس‌از تعیین دورهٔ کلاسیك، عناصر اصلی ادبیات را در دورهٔ قرون وسطا، در مسیحیت، در عـالم شهسواری و در ادراك ابدیت مورد تجزیه و تحلیل قـرار داده است. پانزده درس را به تئـاتر کلاسیك یا تقلید کلاسیك اختصاص داده و در ضمن به تحلیل تراژدی نویسان بزرگ یونـان باستان و کمدیهای آریستوفان و نویسندگان لاتینی پرداخته و به تئاتر فـرانسه

رسیده است؛ پس‌از آن آثار نمایشی رومانتیك را پیش کشیده است و آن را به دو دسته یعنی تئاتر انگلیسی و تئاتر اسپانیائی تقسیم کرده و شکسپیر، نابغهٔ تئاتر را در شش درس مورد تحلیل قرار داده سپس به نمایشنامه‌نویسان اسپانیائی مانند کالدرون و لوپه د وگا پرداخته است. تا آن زمان هرگز چنین تعمق و تأملی در ادبیات جنوب و شمال اروپا، در هیچ‌یك از آثار ادبی اروپائی انجام نگرفته بود. ازین‌رو این درسها نه تنها توجه همهٔ کشورهای اروپائی، بلکه نظر سراسر جهان را به خود جلب کرد و به بیشتر زبانها ترجمه شد. قلمرو پهناور اندیشهٔ آوگوست ویلهلم بی‌ارتباط با دوستی او با مادام دو استال Staël نیست که شلگل سالهای فراوان با عنوان منشی و مشاور ادبی درکنار او در ایتالیا و فرانسه و دانمارك و سوئد و انگلستان بسربرده است. شلگل در ۱۸۱۹ با اعتبار و احترام فراوان کرسی ادبیات آلمانی را در دانشگاه بن Bonn اشغال کرد. پس‌از تعطیل مجلهٔ آتنئوم، آوگوست ویلهلم با برادرش فریدریش مصمم شدند که مجموع فعالیتهای ادبی خود را تحت عنوان مقالات تعریفی و انتقادی *Charakteristiken und Kritiken* انتشار دهند. این اثر در دوجلد نوع تازه‌ای از نقد ادبی را عرضه‌کرده است. ازآثار دیگر آوگوست ویلهلم مقایسه میان فدر راسین و فدر اوریپید *Comparaison entre la Phèdre de Racine et celle d' Euripide* است‌که به زبان فرانسوی در ۱۸۰۷ در پاریس انتشار یافت.

درآثار آوگوست ویلهلم ظرافت و انعطاف پذیری روح و تبحر شگرف دیده می‌شود. وی باسلیقه و ذوق فراوان شاهکارهای ادبیات خارجی را به مردم آلمان شناساند و به عنوان شخصیتی صاحبنظر و دارای فکر و عقیده‌ای متعادل در میان پیشوایان نهضت رومانتیك آلمان معرفی شد.

دیوان *Gedichte* شلگل در ۱۸۰۰ و مجموعهٔ آثارش به زبان فرانسوی در سه جلد در۱۸۴۶ انتشار یافت.

**شلگل، فریدریش فون** Schlegel, Friedrich von نویسنده و منتقد ادبی آلمانی (۱۷۷۲-۱۸۲۹) فریدریش برادر کهتر آوگوست ویلهلم، در هانوور Hanover زاده شد، تحصیلات خود را ابتدا در رشتهٔ بازرگانی و سپس در رشتهٔ حقوق و زبانهای خارجه و هنر درلایپزیگ انجام داد، بسیار زود به شوق خود در شعر و

ادب پی‌برد و از ستایندگان ادب عصرکهن یونـان گشت. نـوشتهٔ او بـا عنوان مکتبهای شعر یونان *Von den Schulen der griechischen Poesie* در ۱۷۹۴ و تـاریخ شعر یونان و روم *Geschichte der Poesie der Griechen und Römer* در ۱۷۹۸ منتشر شد که او را به شیلر نزدیك کرد. فریدریش شاعران و نـویسندگـان عهدکهن را مورد مطالعه قرار داد تا به معرفت دربارهٔ نویسندگان عصر جـدیـد، حتی شخص خود دست یابد و قرار دادن ادب عهد باستان و عصر جدید را در برابر هم، رایج کند. شلگل در ۱۷۹۶ به ینا Jena ، شهـری کـه برادرش در آن ساکن بود، رفت و با او به محیطهای ادبی راه یافت و بـا فیلسوفان و نویسندگانـی چون فیخته، شلینگ، نووالیس و تیك کـه انجمن نویسندگان رومانتیك را تشکیل مـی‌دادند، آشنا شد؛ درسهائی که از فیخته آموخت، او را به راههای تازه کشاند و رابطه‌اش را با شیلر قطع کرد. فریدریش سال بعد به برلین رفت و در اجتماع ادبی پیشرو زمان،آمد و رفت کرد. در ایـن دوره نظرهـای اساسی خاصی در زیبائـی شناسی رومانتیك پیداکرد، خاصه نظر معروفش درطنز و استهزا وآزادی بیان شاعر، اصل سودمندی بشمار آمد. او خود آزادی بیان را در آثارش حفظ کرده است، تا آنجا که عقاید دیگران و سنتها و اصول اخلاقی را بکلی کنار گذارده، قیود اجتماعی را حقیر شمرده و وقاحت ادبی را جانشین آن ساخته است. ثمرهٔ ایـن تجربه‌ها در رومان لوسینده *Lucinde* در ۱۷۹۹ آشکارا دیده می‌شود که بیانیه‌ای است از عشق رومانتیك و جسمانی گـاه عرفانی وگاه عصیانی برضد قـراردادهای اجتماعی. این اثر را نمی‌توان رومان واقعی و نقل سرگذشت دانست، بلکه بایـد آن را فلسفهٔ سرگذشت عاشقانه بشمار آورد. در این اثر شلگل به عشق آزاد صحه می‌گذارد، نه تنها برمبنای شهوت محض، بلکه او در عشق به‌تساوی و تعادل لذت جسمانی و احساس و عواطف معتقد است و چنین اظهار نظر می‌کند که هیچ زنی و مـردی نباید با یکدیگر بسربرند، مگرآنکه از نظر روحی و جسمی با یکدیگر توافق‌کامل و وحدت میل داشته‌باشند. قهرمان جوان رومان، زنان بی‌آزرم وشهوی را برزنانی ترجیح می‌دهد که به هنگام از دست دادن معصومیت خود، پیوسته در پشیمانی و تأسف از تسلیم به‌لذت جسمانی، بسرمی‌برند. این اثرکه دارای قسمتهای بیشرمانه بود، خیانتی به عالم اخلاق تلقی شد، حتی دوستان نویسندهٔ شلگل،به او تاختند. نووالیس گفت که تأثرانگیز است که شلگل روسپی‌خانه را به جای حجلهٔ عروسی

گرفته است. گوته و شیلر نیز با لحنی تلخ از آن یادکردند. شلگل به ینا بازگشت و در ۱۷۹۷ پس‌از انتشار *اندیشه‌ها* **Ideen** دربارهٔ مذهب و هنر، با همکاری برادرش مجلهٔ ادبی *آتنئوم* **Athenäeum** را بنیان گذاشت ونوشته‌های معروف خود را به نام *قطعات* **Fragmente** در آن منتشر کرد که سهم بسیاری در نهضت رومانتیسم داشت و آن جهانی ساختن شعر و تعالی تدریجی آن بود. شلگل در این مجله همچنین *گفتگوی دربارهٔ شعر* **Gesprâch über die Poesie** را در ۱۸۰۰ انتشار داد که شاهد گویائی است از هدف انجمن ادبی نویسندگان رومانتیك و این نظریه را عرضه می‌کند که طبیعت و همهٔ اعمال و کوشش آدمی مانند زندگی، اندیشه و احساس، در دل شعر تغییرشکل می‌یابد. این نظریه‌که درعصر شلگل مورد پسند قرارگرفت، امروزه نیز قبول جهانی یافته است. شلگل پس‌از آن به نمایشنامه نویسی روی آورد و تراژدی *آلارکوس* **Alarcos** را در ۱۸۰۲ در وایمار و در حضور گوته برصحنه آورد که توفیقی نیافت. موضوع نمایشنامه از داستانهای اسپانیائی گرفته شده است که چندین‌بار به وسیلهٔ نویسندگان اسپانیائی مانند لوپه د وگا بنمایش گذارده شد. این نمایشنامه که دور از اصل و ذات هنر رومانتیك و شعر جهانی است، از نظر شاعرانه و بعضی جنبه‌های تاریخی جالب توجه است. شلگل پس از آن به پاریس رفت و وقت خود را صرف آموختن زبانهای هند و اروپائی، فارسی باستان و سانسکریت کرد و اثر تازه‌ای به نام *مقاله دربارهٔ زبان وحکمت هندیان* **Über die Sprache und die Weisheit der Indier** انتشار داد که از اهمیت خاص برخوردار بود و نظرها را به سوی شرق جلب کرد. شلگل در مذهب شرق اصول انسانی و اصول شعر را دریافت، همین امر تحولی در روح او پدید آورد که به تغییر مذهبش به مذهب کاتولیك رم انجامید. شلگل به سبب کینه به ناپلئون و انقلاب فرانسه، به عضویت دستگاه حکومت اتریش درآمد و در ۱۸۱۲ در دانشگاه وین سمت استادی یافت و سلسله درس معروف خود را با عنوان *تاریخ ادبیات قدیم و جدید* **Geschichte der alten und neuen Literatur** در دو جلد در ۱۸۱۵ انتشار داد که نگاهی وسیع به ادبیات جهانی بود و در آن هنر و دانش، هر دو پرتویی از ادبیات کلی و چون آینه‌ای از کلام الهی تعریف شده بود.

فریدریش سالهای آخر زندگی را دروین یا درسدن Dresden گذراند و در شهر

اخیر درگذشت. فریدریش شلگل بیش از برادر خود آوگوست ویلهلم از ذهن خلاق و فکر بدیع برخوردار، اما آثارش فاقد سبك روشن بود. شیلر دربارهٔ او گفته است: «چه ابهامی در اندیشه و چه ناهنجاری در سبك! او معرفت بسیار دارد و از قوهٔ تفکر برخوردار است، اما هرگز موفق نمی‌شود که به گونه‌ای روشن وصحیح در افکارش بنگرد و درنتیجه اندیشه‌هایش را با سهولت بیان کند...»

**شلی، پرسی بیش** Shelley, Percy Bysshe شاعر انگلیسی (۱۷۹۲-۱۸۲۲) شلی در خانوادهٔ اصیل و ملاك و ثروتمندی زاده شد که سرنوشت افراد خانواده و راهی را که باید پیش‌گیرند، از قبل در آن تعیین شده بود. ثروت و طبقهٔ اجتماعی خاطر شلی کوچك را از زندگی آمیخته با رفاه و احترامی که در انتظارش بود، آسوده می‌ساخت، اما از آغاز جوانی به همهٔ قیود خانوادگی پشت‌پا زد. در کالج ایتون Eton که رفقایش او را «دیوانه» می‌خواندند، به انضباط سخت تن در نمی‌داد و بیشتر در عالم خیال‌انگیز ذهن خود بسرمی‌برد، به مطالعه و نوشتن شوق فراوان نشان می‌داد و به رشتهٔ علوم و فلسفه اظهار علاقه می‌کرد، بی‌آنکه به برنامهٔ منظم مدرسه یا به عقاید دیگران اعتنائی داشته باشد. در ۱۸۱۱، در دانشگاه آکسفرد، اندیشه‌های فلسفی و اجتماعی خود را در نوشته‌ای هجوآمیز با عنوان ضرورت الحاد *The Necessity of Atheism* منتشر کرد که به اخراجش از دانشگاه انجامید و او که هرگز نخواست عقیدهٔ خود را انکار یا پنهان کند، از طرف رفقا طرد شد و از جانب پدر نیز رانده گشت، پس در وضع نامناسبی به لندن رفت و با تنگدستی روبرو شد. تا چندی خواهرانش از اندوختهٔ خود برایش چیزی می‌فرستادند، اما شلی رسوائی دیگری نیز بررسوائی سابق افزود و آن عشق به دختر شانزده ساله‌ای به نام هریت وستبروك Harriet Westbrook بود که شلی او را ربود و در اسکاتلند با او ازدواج کرد. از آن پس لعن و نفرین و ننگ برسراسر زندگی و حتی شهرت شلی سنگینی کرد و از او جوانی آواره و سرگشته ساخت. شلی که برای سکون و آرامش ساخته نشده بود، به ایرلند سفر کرد و با نویسندهٔ معاصرش ویلیام گادوین Godwin ملاقات کرد و تحت تأثیر روح عصیان‌آمیز و انساندوستی او قرار گرفت. در ۱۸۱۳ منظومهٔ بلندی به نام ملکه ماب، شعری

فلسفی *Queen Mab,a Philosophical Poem* را منتشر کرد که در آن بـا لحنی تلخ و گزنده، آمیخته بـا عواطف جوانـی، از ستمکاران، ثـروتمندان، فـرمانروایـان، روحانیان و همهٔ سازمانهائی که با تحول بشریت مخالفت مـی‌کنند، بشدت انتقاد کرده و به آنان تاخته بود. منظومه با آنکه ثمرهٔ جوانی شلی بود، از استعداد و پختگی او خبر می‌داد. شلی پیوسته در عقیده و اندیشهٔ دورهٔ جوانی خود پایـدار ماند و این نظر را تـأیید می‌کرد کـه اگر عشق و عدالت و وجـدان شفقت‌آمیز، راهنمای بشر باشد، آدمی می‌تواند به زندگیش تحول بخشد و شر را از خود دور کند. شلی باز رسوائی تازه‌ای ببارآورد و با آنکه همسرش هریت در انتظار دومین فرزند بود، به مری Mary دختر ویلیام گادوین دل باخت و با او به خارج ازکشور گریخت. حتی تولد چارلز پسرش نیز نتوانست او را بـه مسؤولیتهای خانوادگی پایبند گرداند. سال بعد، شلی از پدر بزرگ خود ارثیه‌ای بدست آورد و توانست به وضع مالی خود سروسامانی بخشد. در این زمان بود که منظومهٔ آلاستور یا روح تنهائـی *Alastor, or the Spirit of Solitude* را در ۱۸۱۶ انـتشار داد. عنوان ایـن منظومه از تراژدیهای یونان گرفته شده است‌که در آن روح سرگردان و مضطرب شر نشان داده می‌شود و زندگی شاعر جوانی وصف می‌گرددکه در عالم رؤیاها و زیبائیها بسرمی‌برد، عظمت وشکوه عالم خلقت را می‌ستاید، خانه را ترك می‌کند و به دنبال تحقق بخشیدن به رؤیاهای خود، به‌کشورهای ناشناخته می‌رود و درعین جوانی و ناامیدی جان می‌سپارد. این منظومه از تغزلی زیبا و غم‌انگیز برخوردار است و از اصیلترین اشعار رومانتیسم انگلستان بشمار می‌آید. در۱۸۱۶ شلی همسر خود، هریت را دعوت کرد که با فرزندان خود به سوئیس بـرود و در کنار او و مری زنـدگـی کنـد. زن تیره‌روز تنهـا راه‌حلی کـه در برابر این دعـوت یافت، خودکشی بود، پس خود را درآب غرق‌کرد و از این راه به شلی‌امکان دادکه با مری رسماً ازدواج کند. در ژنو شلی به بایرون برخورد و آشنائی با او منجر به‌دوستی مداومشان‌گشت. در ۱۸۱۸ به طور قاطع انگلستان را ترك‌کرد و هرگز به آن‌جا بازنگشت. مقـامات قضائی نیز حـق نگهداری فـرزندانش را به سبب نوشته‌های کفرآمیز و رفتار غیراخلاقی از او سلب‌کردند. شلی پس‌از آن در ایتالیا مقیم شد و دورهٔ پرثمری از زندگی را گذراند ومدت چهار سال زیباترین منظومه‌هـا را در ادبیات انگلستـان خلق کرد. منظومهٔ طغیان اسلام *The Rise of Islam* (۱۸۱۸)،

تمثیلی بود از انقلاب فرانسه، هنگامی که بینوائی و فقرو ستم و وضع غم‌انگیز تودهٔ مردم، پس‌از سقوط ناپلئون، عصیان ببارآورده بود. هدف شلی دراین منظومه بیدارکردن حس آزادیخواهی و عقاید عدالتخواهی در مردم بود. منظومه‌که درعین حال از تغزلی پرشور و امیدی والا برخوردار بود، ظهور این جادوگر شعر را اعلام کرد. شلی معتقد بود که رسالتی به عنوان مصلح اجتماعی دارد و آنچه موجب نزدیکی و دوستی او و بایرون گشت نیز همین افکار آزادیخواهانه و عصیان برضد تنگ نظری و انجماد فکری جامعه بود. آثار این دوره به‌شلی شاعر گمنام یا بهتر بگوئیم بدنام افتخار شهرت جهانی بخشید. وی در ۱۸۲۰ زیباترین شعر غنایی خود را به‌نام چکامه‌ای تقدیم به بادمغرب *Ode to the West Wind* سرود. قسمت بیشتر این منظومه درجنگلی نزدیك فلورانس ساخته‌شد، روزی‌که باد شدیدی می‌وزید، بادی وحشی و غریب که برگهای خشك را با خود می‌برد، ابرها را می‌پراکند و امواج دریا را بالا می‌آورد و در شاعر میل شدید به آزادی را برمی‌انگیخت. شلی در شعر آرزو کرده بود که برگ شود، موج گردد تا به همراه باد در مسیر افسار گسیخته‌اش پیش رود و اندیشه‌هایش را از میان نغمه‌های باد بگوشها برساند. این منظومه از مشهورترین اشعار شلی است‌که صور ذهنی شاعر با غنای فراوان در آن تجلی کرده است. منظومهٔ ابر *The Cloud* در همین سال، دگرگونی و تغییر شکل ابری را نشان می‌دهد که در حال پراکندگی است وشکلی خیال‌انگیز به خود می‌گیرد. این شعر نیز از برجسته‌ترین و ستایش انگیزترین آثارشلی بشمارآمد. پیام به چکاوك *To a Skylark* (۱۸۲۰) قطعه‌ای خیال‌انگیز است با اندیشه‌های فراوان و نمونه‌ای از تشابه اعمال جسم و روح که پیوسته مورد توجه شلی بوده‌است؛ پیام به چکاوك ازخصوصیترین وکاملترین اشعار او شناخته شد. گیاه حساس *The Sensitive Plant* بیش از سایر اشعار شلی برزمینهٔ ظرافت بیان و غنای اندیشه قرار دارد. شاعر در ورای اندوه و ملال، ابدیت فساد ناپذیر اندیشه را بیان می‌کند و با عرفانی آرامش بخش، شعر را از لطافتی دل‌انگیز برخوردار می‌سازد. شلی در ۱۸۲۱ مرثیه‌ای در رثای کیتس Keats ، شاعر معروف انگلستان، ساخته به نام آدونائیس، مرثیه‌ای در مرگ جان کیتس *Adonais, an Elegy on the Death of John Keats* و در آن چنین پنداشته که رؤیاها، آرزوها، اندوه، لذت، اقیانوس پریده رنگ، بادهای افسار گسیخته، بامداد و بهار

گرداگرد جسد شاعر را گرفته و در مرگ زودرس او مـی‌گریند، امـا لحن شاعر ناگهان تغییر می‌یابد و به سرود شادی تبدیل می‌شود، زیرا آدونائیس نمرده، بلکه در ابدیت جای گرفته است. از سوی دیگر آیا مرگ خود منجی بشر نیست و بـه روح آدمی امکان نمی‌دهد که به اوج عالم خلقت بپیوندد؟ سبك شعر آرام و بـا شکوه است و در شعر انگلستان نظیرش را نمی‌توان یافت. در همین سال منظومهٔ اپیپسای کیدیان *Epipsychidion* را انتشار داد کـه عنوان آن را از لـغتی یونانـی گرفته به معنی روحی بر روحی. شعر بیان کنندهٔ وحدت دو روح است که از عشق شاعر به کنتس امیلیا ویویانی Emilia Viviani الهام گرفته و باز شایعهٔ تازه‌ای در زندگی او آفریده است. در واقع منظومه نوعی سرگذشت خیالپردازانهٔ شاعر است که از رسالهٔ مهمانی اثر افلاطون تأثیر پذیرفته است. پیروزی زندگی *The Triumph of Life* منظومهٔ ناتمامی است که پس ازمرگ شاعر انتشاریافت. از جمله آثارنمایشی شلی پرومتئوس بند گسسته *Prometheus Unbound* است درچهارپرده که ازاساطیریونانی مایه دارد. زیبائی این‌اثر علاوه براندیشه‌ای که به‌آن جان می‌بخشد، به‌سبب قدرت تغزلی است که شاعر در آن بکار بـرده و در بعضی قسمتها از زیباتـرین اشعار او بشمار آمده است. تراژدی چنچی *The Cenci* در پنج پرده (۱۸۱۹)، نمایشی است از روح اهریمنی و روابط بانزدیکان و محارم. این تراژدی جالب توجه از تصویر ذهنی دور می‌شود و رنگ حادثه‌ای عینی به خود می‌گیرد که به‌شیوه‌ای هنرمندانه اشخاص داستان را زنده و برجسته نشان می‌دهد. از میان آثار منثور شلی دفـاع ازشعر *Defence of Poetry* از همه معروفتر است کـه نـوشته‌ای انتقادی و تحقیقی است در پـاسخ یکـی از دوستـانش کـه ادعا کرده بـود که پایان شعر فرا رسیده است. شلی در این مقامه به‌عکس براین مطلب تکیه‌کرده بودکه روح شعر بزودی سلسله جنبان عالم خلقت خواهد شد. و در این زمینه اندیشه‌هائی دربارهٔ فعالیت خلاقهٔ عصر خود عرضه کرده بود. شلی در هشتم ژوئیهٔ ۱۸۲۲ درعین جوانی، به هنگام‌گردش در دریا غرق شد و پس‌از ده روز جسدش به ساحل افتاد و در حضور بایرون سوزانده و خاکسترش در قبرستان پـروتستانهای رم بـه خـاك سپرده شد. چاپ آثار کامل شلی به وسیلهٔ همسرش مری در ۱۸۴۰ انتشار یافت.

اشعار شلی نیز مانند زندگیش اختلاط عجیبی است از ادراك زندگی عینی و احساسی درونی و اسرارآمیز. شلی بنابـر عقیدهٔ بیشتر منتقدان هنری، بـا استعدادترین و با

ذوقترین شاعران رومانتیك و غنائی انگلستان بشمار مـی‌آید. سوینبرن Swinburne شاعر انگلیسی دربارهٔ شلی گفته است: «این مطلب انکار ناپذیر است کـه شکسپیر نزد ما بالاترین مقام را در آثـار نمایشی دارد و شلی بـالاتـرین مقام را در شعر غنائی، مقامی که هرگز کسی نخواهد توانست او را از آن پائین بکشد.»

**شنیتسلر، آرتور** Schnitzler Arthur داستان‌نویس ونمایشنامه‌نویس اتریشی (۱۸۶۲-۱۹۳۱) شنیتسلر در وین زاده شد، پـدرش یهودی و پـزشکی نامـدار و استاد دانشگاه بود. آرتور از کودکی در خانه‌ای پرورش یـافت کـه محل آمـد و رفت روشنفکران و هنرمندان و رجال فرهنگ و ادب بود و همین امـر موجب شد که در مدرسه با دوستانش انجمنی ادبی دایر کند. با وجود این، بـه تحصیل در رشتهٔ پزشکی پرداخت و در ۱۸۸۵ به دریافت درجـهٔ دکتری نایل آمد. سه سال دستیار جراحی معروف بود، سپس مستقلاً بکار پرداخت، دنبالهٔ مطالعات را گرفت و بـه تحقیق در انواع بیماریها خـاصه بیماری روانـی علاقه یافت. بـرای مطالعه بـه سفرهای متعدد، به برلن و لندن و پاریس پرداخت و در کنگره‌هـای علمی شرکت کرد. پس‌از آن چندی نیز پزشك ارتش شد. شنیتسلر کار ادبی را با نوشتن داستان و منظومه‌های کوتاه آغـاز کرد که بـه نام مستعار آناتول Anatol انتشار می‌داد و همین نام را به یکی از نمایشنامه‌هایش داد. دیری نگذشت که شنیتسلر رهبر گروه وین جوان شد ـ گروهی‌که نویسندگان نامـداری مانند اشتفان تسوایگZweig و هوفمانستال Hofmannsthal از آن بـرخاستند، اولین نمایشنامـهٔ شنیتسلر آناتول *Anatol* (۱۸۹۳) در لایپزیك انتشار یافت که تجسم دهندهٔ پوچی و بیهودگی محیط شهروین پیش‌از جنگ ۱۹۱۴ است و مکالمه‌ای دوستانه میان دودوست به‌نام‌آناتول و ماکسیم و هفت زن جوان اهل وین کـه در آن تنها یك موضوع بـرای گفتگو وجود دارد و آن عشق است که از جنبهٔ گمان و پندار و خیانت و دروغ بـه آن نگریسته می‌شود. مکالمه‌ها بسیار زنـده و گویاست و از لطافت و دقت در تحلیل روانی و درعین حال ازطنزی خوشایند برخوردار. نمایشنامهٔ آناتول که باب طبع مردم و موافق سلیقهٔ ادبی وین در اواخر قرن نوزدهم بود، مورد ستایش فـراوان قرار گرفت. نمایشنامهٔ عشق گذا *Liebelei* در ۱۸۹۵ برصحنه آمد. اولین‌بـار بود که شنیتسلر در اثر خود از طبقهٔ بالای جامعهٔ وین الهام‌گرفته و پوچی و ناپایداری

عشقهای ظاهری را در آن نشان داده است، طبقه‌ای که بلااراده وسایل تیره‌روزی خود و دیگران را فراهم می‌کند. این اثر درعین سادگی لحنی بسیار مؤثر دارد، اما فاقد خصوصیتهای شاعرانهٔ سایر آثار شنیتسلر است. در نمایشنامه‌های شنیتسلر اعمال و افعال تابع مکالمه‌های پرتحرك و هیجان‌انگیز است و عشق از جنبهٔ هوای نفسانی بیشتر مطرح می‌گردد. شنیتسلر که معاصر و دوست فروید بود، به شیوهٔ او به روانکاوی و کشف و روشن ساختن زوایای ضمیر ناخودآگاه بشر پرداخت. عالم خیال با دنیای واقعی و امور جدی و سبك را در قصهٔ مسخره‌آمیز طوطی سبز *Der grüne Kakadu* (۱۸۹۹) و نمایشنامهٔ حلقه *Reigen* (۱۹۰۰) تلفیق داده است. موضوع نمایشنامهٔ حلقه داد و ستد عشق است و روشی که جفتها قبل و بعد از عشقبازی پیش می‌گیرند. در طوطی سبز ده جفت معرفی می‌شوند که هریك در وضعی متفاوت با دیگری قرار دارد. شنیتسلر دراین اثر از آنچه به وسیلهٔ انسان پنهان می‌ماند، با گستاخی پرده برمی‌دارد. نمایشنامهٔ طوطی سبز با سر و صدای فراوان روبرو گشت. وی همچنین خیال‌انگیزی و واقعیت را درنقاب بئاتریس *Der Schleier Beatrice* (۱۹۱۳) به هم پیوست که تأثیر فروید برآن آشکار است و در آن اراده در برابر قوای غریزی و شهوی سستی می‌گیرد. شنیتسلر چندی از نمایشنامه نویسی دست برداشته، بیشتر به رومان و داستان کوتاه پرداخته و در همهٔ آنها بهتر توانسته است اندیشه‌های شخصی و خاص خود را بیان کند، از آن جمله است داستان کوتاه ستوان گوستل *Leutnant Gustl* (۱۹۰۱) که مورد حمله‌های شدید قرار گرفت و به‌برکنار شدن شنیتسلر از شغل در ارتش انجامید، اما به‌سبب زبردستی نویسنده در روشن ساختن اندیشه‌های درهم و مغشوش و اسرار قهرمان داستان، اثری زنده و پایدار ماند. در ۱۹۰۸ رومان جادهٔ خلوت *Der Weg ins Freie* انتشار یافت و در ۱۹۱۰ نمایشنامهٔ تاریخی مداردوس جوان *Der Jung Medardus* برصحنه آمد. حوادث نمایشنامه در ۱۸۰۳ به هنگام حملهٔ ناپلئون به اتریش می‌گذرد. جوانی که آرزو دارد با دشمن بجنگد و متجاوز ستمگر را بقتل برساند، حس خونخواهی خود را با کشتن یك زن، براثر حسادت، ارضا می‌کند. شنیتسلر قتلی قهرمانی را تا حد ابتذال تنزل می‌دهد. داستان کوتاه گرونیموی نابینا و برادرش *Der Blinde Geronimo und sein Bruder* (۱۹۱۲) برای نویسنده پیروزی و محبوبیت عام به همراه آورد. این داستان از شاهکارهای شنیتسلر بشمار آمد و به

سبب احساس نیکوکاری درخشانی که محرك اصلی داستان است و با لطف و همدردی فراوان آمیخته، از بدبینی غالب آثار شنیتسلر برکنار مانده است. نمایشنامهٔ پرفسور برنهاردی *Professor Bernhardi* (۱۹۱۲)، سرگذشت پزشکی یهودی‌که بربالین بیمارمحتضری باکشیش به مجادله ومشاجره می‌پردازد، پیروزی بسیار یافت. داستان کوتاه مادموازل الزه *Fräulein Else* (۱۸۲۶) اثری است غم‌انگیز و سرشار از هیجان و احساس و مدرك زنده‌ای از محیط روحی و اخلاقی جامعهٔ وین پس‌از جنگ که در آن شیوهٔ تازه‌ای در فن مکالمه بکار رفته است. نسل جوان در دورهٔ پس‌از جنگ از شنیتسلر دور شد و او خود را تنها یافت، خاصه پس‌از خودکشی دختر و مرگ غم‌انگیز هوفمانستال دوست نویسنده‌اش، به بدبینی و حرمان شدیدی دچار شد. با همین روحیه و احساس بود که رومان ترزه، وقایع زندگی یك زن *Therese, Chronik eines Frauenlebens* را منتشر کرد ـ پردهٔ نقاشی تیره‌ای از انحطاط جامعهٔ اتریش، پس‌از جنگ جهانی اول. دختری از شهرستان می‌گریزد تا در پایتخت بکار پردازد. در محیط پهناور و صنعتی پایتخت در دام زندگی غم‌انگیز می‌افتد و به امید دست یافتن به عشقی پایدار و استوار از این عاشق به آن عاشق و از این خانواده به آن خانواده پناه می‌برد و در میان این حوادث پسری بدنیا می‌آورد که با فداکاری بزرگش می‌کند، اما پسر تبهکار و شریر بارمی‌آید و سرانجام مادر را که از پول دادن به او امتناع می‌ورزد، بقتل می‌رساند، داستان بسیار جانگدازی است از محیط پست و غم افزای شهر وین که در آن خوی طنز‌آمیز نویسنده به بدبینی تاریکی مبدل می‌شود. آخرین اثر شنیتسلر فرار به ظلمت *Flucht in die Finsternis* (۱۹۳۱)، بازپسین پیام نویسندهٔ روانشناس و نابغه است، گرفتار وسوسهٔ مرگ و دیوانگی.

موضوع آثار شنیتسلر بطور کلی پوچی زندگی، انحطاط جامعهٔ اتریشی در آخر قرن نوزده، عشق شهوی و نفسانی، دروغ، پیری و تنهائی است که با لطف بیان و هوشیاری و دقت فراوان عرضه شده است. شنیتسلر سرگردانی نسل معاصر خود را که درگرداب بی‌ثباتی و سرگشتگی غرق شده، بخوبی درك کرده و در آثار خود پیش چشم خواننده گذارده است.

ترجمه به فارسی: بشاتریس ـ ناشناس ـ مرده‌ها خاموشند (ضمیمهٔ داستانهای دیگر)

**شنیه، آندره** Chénier, André شاعر فرانسوی (۱۷۶۲-۱۷۹۴) آندره از پدری فرانسوی و مادری یونانی در قسطنطنیه، به هنگامی که پدرش قنسول فرانسه در این شهر بود، زاده شد. مادر یونانی زیبا وهوشمند موجب شدکه آندره در ادبیات یونان باستان معلومات فراوانی کسب کند. خانواده در ۱۷۶۵ به فرانسه بازگشت، آندره تحصیلات درخشانی در پاریس انجام داد و با جوانانی از خانواده‌های اصیل و ثروتمند دوستی یافت و غالب تعطیلات را در قصرهای آنان گذراند و در محفل ادبی مادرش با شاعران و دانشمندان معروف زمان آشنا شد، سپس به‌خدمت نظام واردگشت و در بیست سالگی با درجهٔ افسری به‌استراسبورگ رفت. در همین شهر بود که مواد اصلی نمایشنامهٔ خود را به نام *شارلاتانها* *Les Charlatans* فراهم آورد. آندره پس‌از چندی از زندگی خود ملول شد و به سبب بیماری خدمت در ارتش را رها کرد و به پاریس بازگشت. با ادب دوستان رفت و آمد یافت و به سبب یکی دو عشق ناکام و وضع مالی نامساعد، زندگی غم‌انگیزی پیش گرفت‌که دوستان برای انصراف خاطرش او را با خود به‌سفرهائی به ایتالیا و یونان بردند. در سفر دوم به رم بیمار شد و در ۱۷۸۷ به پاریس بازگشت. در پاریس با شور و حرارت به کار ادبی پرداخت. مدارك بسیار جمع‌آوری و به آثار شاعران یونانی و لاتینی و حتی به منابع شرقی مراجعه کرد، از ادبیات ایتالیائی و انگلیسی معرفتی وسیع بدست آورد و معلومات خود را با مطالعهٔ آثار فلاسفهٔ فرانسوی عمق بسیار بخشید. شنیه در ۱۷۸۷ با عنوان منشی سفارت فرانسه، به انگلستان سفر کرد. در لندن به خواندن نوشته‌های سیاسی پرداخت و تشنهٔ آزادیخواهی گردید. چیزی نگذشت که از تنهائی و درد غربت ملول گشت و اشعار پرسوز و گدازی ساخت. سرانجام نیز در ۱۷۸۹ به فرانسه بازگشت و با نخستین روزهای انقلاب روبرو شدکه ابتدا او را شیفتهٔ خودساخت و پس ازآن موجب نگرانیش‌گشت. بیدرنگ در مبارزه شرکت کرد و گرچه مفتون انقلاب بود، با مردم فریبی وکشتاری‌که روبسپیر براه انداخته بود، به‌مقابله پرداخت و در ژورنال دوپاری Journal de Paris مقاله‌های متعدد انتشارداد و به روبسپیر وسایراعضای شورای انقلاب تاخت. در۱۷۹۱ به‌مرگ تهدید شد وناچار به ورسای گریخت. درآنجا با مادام لوکولتو Lecoulteux آشنا شد که بعدها به نام فانی Fanny در نغمه‌های عاشقانه‌اش ظاهر گشته است. سرانجام شنیه دستگیر شد و

در زندان سن لازار زندانی گشت. در زنـدان فرصت یـافت کـه در آثـارش تجدید نظـر کند و یـامبها *Iambes* را بسراید که اشعاری انتقامجویـانـه بـود. شنیه در دادگاه انقلاب محاکمه شد و چنان در برابر قضات بـی‌اعتنا باقی ماند کـه حتی لازم ندانست از خود دفاع کند. پس دادگاه حکم اعدام او را صادر کرد و شنیه در بیست و پنجـم ژویـه ۱۷۹۴، دو روز پیش از سقوط روبسپیـر، اعـدام شد و در ارابه‌ای که با آن به سوی جایگاه اعدام می‌رفت، پیوسته از شعر سخن می‌گفت. آندره شنیه جزچند مقالهٔ سیاسی و چند قطعهٔ شاعرانه، چیزی در زمان حیات منتشر نکرد. نسخه‌های دستنویس آثار او بـه اعضای خـانـواده‌اش رسید کـه آنان نیز بعضی از این آثار را برای قضاوت در اختیار شاعـران دیگر گذاردنـد، از جمله چند اثر به شاتو بریان سپرده شد و وی قطعه‌هائی از آنها را در نبـوغ مسیحیت نقل کرد. سرانجام یکی از اعضای آکادمی فرانسه که دستنوشته‌هائی از آثار آندره شنیه را در اختیار داشت، قسمتی ازآنها را به ناشری واگذارد. اولین‌بار آثار شنیه به‌طور ناقص در ۱۸۱۹ بچاپ رسید و اولین چاپ کامل آن میان سالهای ۱۹۰۸و ۱۹۱۹ انتشـار یـافت و دیـوان کامـل *Les oeuvres complètes* او بـا تفسیرات و دیباچه‌ها در۱۹۴۰ به‌وسیلهٔ مؤسسهٔ انتشاراتی پلیئاد Pleiade منتشر شد. این دیوان شامل قطعه‌هائی است که شنیه خود آنها را طبقه‌بندی کرده بود از این قرار: اشعار شبانی *Bucoliques*. این دسته شامل اشعار کوتاهی است که بیشتر به تقلید شاعران باستانی یونان و روم مانند ویرژیل و تئوکریت ساخته شده است‌که بعضی از آنها شاهکاری از خوشاهنگی و موسیقی کلام است. شنیه عاشق اشعار عهد باستان بود و درك عمیقی‌که از شاعران این عصر داشت، موجب خلق زیباترین و پرشورترین اشعار او گشت. هنر شاعری شنیه، خاصه مورد علاقهٔ شاعران رومانتیك فـرانسه قرار گرفت. اشعار پرسوز وگداز *Elégies* بیشتر شامـل اشعار عاشقانـه است، گـاه عمیق و گاه سبك که در آنها به زنانی اشاره مـی‌رود و نشان مـی‌دهد کـه شنیه مردی عاشق پیشه و شیفتهٔ سرمستی و لـذت است. شنیه در ایـن اشعار بیشتر از موارد دیگر، از عصر خویش، از دوستیها، خاطرات سفر ایتالیا، بیماری و احساس قبلی از مرگ، احساس غربت و فقر الهام گرفته است، لحن اشعار،بسیار مـؤثر و مورد پسند شاعـران رومانتیك است و قالب آنها اشعار شاعران باستانی را مانند هوراس، اووید و ویرژیل بیاد مـی‌آورد. شنیه در اودها *Ödes* و یامبها ازشاعران

یونان و روم تقلید نکرده است. یامبها شامل صد و بیست شعر تلخ، تند، عمیق و بدیع است با اصالتی فراوان و تغزلی هجوآمیز، اعتراض روحی آزاد و قلبی والا که در آن سه حق طبیعی انسانی یعنی آزادی، عدالت و مقام شایستهٔ آدمی مطالبه شده‌است. سبك شعر ساده، مستقیم و صادقانه است و شاهکار جاویدان شنیه بشمار می‌آید. دسته‌های دیگر مراسله‌های منظوم *Epîtres* و سرودها *Hymnes* است. قطعه شعرهائی نیز از شنیه باقی است که در هیچ‌یك از این دسته‌ها جای ندارد. آندره شنیه در زندان سن لازار منظومهٔ اسیر جوان *La Jeune captive* را ساخت که آخرین و معروفترین اثر اوست. شنیه در زندان با زن جوانی که سرنوشتی چون او داشت، روبروگشت، از زیبائی او بهیجان آمد و منظومه‌ای دربارهٔ او ساخت که بعدها فراموش گشت و شاتو بریان بود که آن را به مردم شناساند. در این منظومه، زن جوان دلبستگی فراوان خود را به زندگی با بیانی بسیار تأثرانگیز شرح می‌دهد و زندگی کوتاه خود را با مسافری می‌سنجد که تازه سفر را آغاز کرده و سرشار از شیفتگی است. آندره شنیه مردی مجلس آرا، متفنن و خوش محضر و خوشگذران بنظر می‌آمد. نقشه‌های وسیعی در مغز خود می‌پروراند که به سبب مرگ در جوانی نتوانست همهٔ آنها را اجرا کند. او می‌خواست برحسب سلیقهٔ زمان شعر را با دانش تلفیق کند، چنانکه در منظومهٔ هرمس *L'Hermès* که پردهٔ نقاشی گسترده‌ای از پیشرفت علم و اندیشه است، خلقت دنیا و بشر را شرح می‌دهد، همچنین در منظومهٔ بلند ابداع *Invention* که نوعی هنر شاعری است و چون دیباچهٔ منظومهٔ هرمس بکار رفته است. در منظومهٔ امریکا *L'Amérique* جغرافیا و تاریخ جهان و پیروزی قارهٔ جدید را شرح می‌دهد. شنیه در شعر به جاذبه و لطف سخن بیشتر از عظمت و شکوه آن توجه دارد. از خشکی و سردی می‌پرهیزد و به احساس و هماهنگی در قالب شعر روی می‌آورد و خوشاهنگی و دلنشینی و نرمی و لطفی که در قرن هجدهم از شعر فرانسه دور شده بود، به آن بازمی‌گرداند. آندره شنیه را می‌توان آخرین شاعر کلاسیك و اولین شاعر رومانتیك دانست. هوگو دربارهٔ او گفته است: «راست است که شنیه مرده، اما با مرگ او شعری نو در دنیای ادب زاده شده است.»

**شولوخوف، میخائیل آلکساندرویچ** Sholokhov, Mikhail Aleksandrovich داستان‌

نویس روسی (۱۹۰۵-۱۹۸۴) شولـوخـوف در منطقهٔ دون Don زاده شد و در میان طایفهٔ قزاقها پرورش یافت؛ مادرش از خانـوادهٔ دهقانـان و پـدرش از طبقهٔ خرده مالکان بود. شولوخوف برای تحصیل در دبیرستان به شهرهـای مختلف از جمله مسکو فرستاده شد و در ۱۹۱۸ به هنگام آغاز جنگهای داخلی نزد خانواده بازگشت و در جنگ شرکت کرد، پس‌از آن برای تأمین معاش به شغلهای کوچك ساده اشتغال ورزید. در ۱۹۲۳ به مسکو رفت و به کارهـای دشوار تـن در داد و ازین‌راه معیشت خود را تأمین کرد، چیزی نگذشت که به گروه نویسندگان جوان پایتخت پیوست و کار ادبی را آغاز کرد، مقاله‌هائی در روزنـامهٔ جـوانان دهقان انتشارداد و در ۱۹۲۵ اولین مجموعه داستانهای خود را با عنوان داستانهای دون *Donskie rasskazy* منتشر کرد که توصیف ناحیهٔ دون به هنگام جنگ داخلی بـود. این مجموعه نظر منتقدان ادبی را جلب کرد و استعداد نویسندهٔ جوان را برآنان آشکار ساخت. در همین سال شولوخوف به زادگاه خود بـازگشت و همانجا مقیم شد و اوکه پیوسته از دون الهام می‌گرفت، نوشتن شاهکار خود را به‌نام دون آرام *Tikhiy Don* آغاز کرد و اولین جلد آن را در ۱۹۲۸ انتشار داد که نویسنده را به شهرت رساند. کتاب از طرفی مورد استقبال فراوان عامهٔ مـردم قـرار گرفت و از طرف دیگر مخالفت شدید منتقدان را کـه آن را دفاعی از طایفهٔ مـرتجع قـزاقها تلقی کردند، برانگیخت. جلد دوم کتاب در ۱۹۲۹ و جلـد سوم در ۱۹۳۱ انتشار یافت و چهارمین جلد در ۱۹۴۰ منتشر شد و شولوخوف را در ردیف نویسندگان بزرگ شوروی جای داد و پـرفـروشتریـن کتاب عصر بشمار آمـد، چنانکه شش میلیون نسخه از آن بفروش رسید و به چهل زبان رایج در روسیه و چندین زبان بیگانه ترجمه شد. جلد اول دون آرام شامل شرح زندگی طایفهٔ قزاق ناحیهٔ دون است به هنگام بروز جنگ جهانی اول. جلد دوم دربارهٔ حـوادث اواخـر جنگ و اوایل انقلاب روسیه ومقاومت‌روسهای‌سفیددر برابر انقلاب است.جلد سوم وقایع جنگهای داخلی، خاصه جنگهای نـاحیهٔ دون را در برمـی‌گیرد. جلد چهارم بـه سرکوب کردن نهضتهای ارتجاعـی و پیوستن قزاقها بـه انقلاب اختصاص یـافته است. قهرمان اصلی داستان گریگوری ملخوفMelekhov ، قزاق جـوان و نمایندهٔ طبقهٔ متوسط است که در جنگ جهانـی رشادت بسیار نشان داده و به بالشویسم ایمان یافته است، اما هنگامی که در ۱۹۱۷ از جبههٔ جنگ به خانه بـازمی‌گردد،

درمی‌یابد که خانواده و همهٔ دوستانش علم مخالفت برافراشته و از استقلال طایفهٔ قزاق حمایت می‌کنند. گریگوری به آنان و به روسهای سفید مخالف حکومت می‌پیوندد. در جریان مبارزه، روزبروز امید خود را به پیروزی بیشتر از دست می‌دهد و ناامیدانه به جنگ ادامه می‌دهد، زیرا زمان زمان جنگ است و جز جنگ کار دیگری نمی‌توان کرد. سرانجام به صف کمونیستها می‌پیوندد و در کنار آنان می‌جنگد. ملخوف از برجسته‌ترین چهره‌های قهرمانان ادبیات روسی است، با چهره‌ای غم‌انگیز و احساسی قوی که به سرخوردگی دچار می‌شود و در پایان کار از نظر جسمی و روحی درمانده و فرسوده برجای می‌ماند. گریگوری قهرمان مورد پسند عامهٔ مردم روسیه گشت، اما در نظر منتقدان بونچوك Bunchuk قهرمان دیگر کتاب‌که بالشویکی مؤمن بود، قهرمان واقعی رومان گشت نه ملخوف. شولوخوف در کتاب دون آرام به صورتی روشن و وسیع تحت تأثیر کتاب جنگ و صلح اثر تولستوی قرار دارد، خاصه از نظر فن تغییر صحنه‌ها و گذر از گروهی به گروه دیگر، همچنین از نظر پیچ‌وخمهای وقایع و تعداد کثیر اشخاص داستان؛ اما در نقل عینی صحنه‌های تاریخی بیش از تولستوی واقع‌بینی نشان داده است. کتاب دون آرام برای شولوخوف جایزهٔ استالین، جایزهٔ لنین و نشان لنین و کمی دیرتر در ۱۹۶۵ جایزهٔ ادبی نوبل به همراه آورد. وی جز در قلمرو ادبی، فعالیت اجتماعی خویش را نیز وسعت بخشید و در ۱۹۳۷ به عضویت شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی برگزیده شد. شولوخوف در فاصلهٔ سالهائی‌که جلد سوم و چهارم کتاب دون آرام منتشر شد، داستان دیگری انتشار داد به نام زمین نوآباد *Podnyataya Tselina* (۱۹۲۲) که بهترین اثر دربارهٔ زندگی دهقانان و مزارع اشتراکی بشمار آمد. داستان زمین نوآباد شامل وقایعی است دربارهٔ الغای مالکیت شخصی از زمین و ایجاد مزارع اشتراکی. نویسنده دراین اثر با واقع‌بینی بسیار موانعی را که در راه تحقق بخشیدن به اصلاحات ارضی در برنامهٔ پنج‌سالهٔ اول پیش می‌آمد و مقاومت طبقهٔ مالکان عمده و دهقانان نادان در برابر این طرح عظیم را با صداقت کامل نشان می‌دهد و مبارزه‌های شدید مالکان و سرکوبی آنان را که به‌تبعید یا وادار ساختنشان به قبول طرح اصلاحی می‌انجامید، با ایمان کامل شرح می‌دهد. زمین نوآباد علاوه بر جنبهٔ سیاسی از نظر شرح حقایق زندگی اجتماعی و معرفی افراد عادی با همهٔ معایب و محاسنشان و از نظر

ادبی، از بهترین آثار ادبی شوروی محسوب می‌شود. از آثار دیگر شولوخوف آنان برای میهنشان می‌جنگیدند *Oni srazhalis'za rodinu* در ۱۹۵۹ انتشار یافت. موضوع اصلی این داستان، به دورهٔ جنگهای روسیهٔ شوروی با آلمانها اختصاص یافته و طایفهٔ قزاقها را در محاصرهٔ ارتش آلمان نشان می‌دهد.

داستانهای شولوخوف اگرچه هریك موضوع جداگانه‌ای دارد، در واقع مکمل یکدیگر است، دوره‌های مختلف انقلاب را پیش چشم می‌گذارد و قهرمانان راکه مظهر افراد ملتند، در راههای پیشرفت و در طریق و مسلك اشتراکی نمایان می‌سازد. شولوخوف نویسنده‌ای است که از میان تودهٔ ملت برخاسته و هرگز ارتباط خود را با آن قطع نکرده، مصائب و تیره‌روزیهایش را در آثار خود با شیوه‌ای واقع‌بینانه ترسیم کرده، پیوسته خود و هنرش را در خدمت این ملت گذارده و از زبان مردم برای بیان حوادث و وقایع داستانهای خویش کمك گرفته است. زبان وصف در آثار شولوخوف بسیار غنی است و بینش او از عالم خارج بسیار دقیق و شایستهٔ اعتماد است. شولوخوف همان راهی را پیش گرفته که تولستوی پیش گرفته بود وآن حفظ رابطهٔ مستقیم با مردم است وکمك به آنان در رفع دشواریهاشان. شولوخوف روشهای تولستوی را که معیار اصلی رومانهای تاریخی دههٔ ۱۹۳۰ و رومانهای جنگی دههٔ ۱۹۴۰ گشت و همچنین ناتورالیسم گورکی را ادامه داده است. در سالهای اخیر شولوخوف که در نویسندگی مقامی استوار یافته بود، در کار ادبی جنبهٔ محافظه کارانه را برگزید و نویسندگان جوان را به سبب نظرها و روشهای نوجویانه سرزنش کرد و او که سالیان دراز از محبوبترین نویسندگان شوروی نزد عامهٔ مردم بشمار می‌آمد، به‌سبب شیوه‌ای که در حملهٔ به همکارانش مانند پاسترناك و سولژنیت‌سین و دیگران پیش گرفت، از محبوبیت خود کاست.

ترجمه به فارسی: دون آرام ـ زمین نوآباد ـ گرداب ـ سرنوشت انسان.

**شیلّر، یوهان کریستوف فریدریش فون** Schiller, Johann Christoph Friedrich von شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی (۱۷۵۹-۱۸۰۵) شیلّر در شهر وورتمبرگ Württemberg در خانواده‌ای اصیل زاده شد، پدرش افسر ارتش بود، فریدریش نیز با آنکه به تحصیل الهیات شوق بسیار داشت، در ۱۷۷۳ به آکادمی نظام فرستاده

شد و بی‌هیچگونه شوق به تحصیل حقوق و پزشکی پرداخت، اما عاشق شعر و ادب بود و با وجود نظامنامهٔ سخت مدرسه و منع شدید، پنهانی به مطالعهٔ آثار نویسندگان نامداری، چون روسو، گوته و شکسپیر می‌پرداخت و با طبع آزادهٔ خود، از قیود سخت و الزامات زندگی در سرباز خانه رنج می‌برد و در اوقات فراغت و تحت تأثیر مطالعهٔ آثار نویسندگان مورد علاقهٔ خود، نوشتن اولین نمایشنامه را در بیست و دو سالگی آغاز کرد. این نخستین اثر به نام **راهزنان** *Die Räuber* در ۱۷۸۱، سالی که شیلر مدرسه را ترك کرد و در سمت پزشك جراح ارتش بکار پرداخت، بپایان رسید. نمایشنامهٔ **راهزنان** در ژانویهٔ ۱۷۸۲ در تئاتر دولتی مانهایم Mannheim برصحنه آمد و شیلر که بدون اجازهٔ مقامات نظامی برای حضور در تمرین نمایش از شهر و از قلمرو کار خارج شده بود، توقیف و پانزده روز زندانی گشت. **راهزنان** در پنج پرده، اولین جنبش عصیان‌آمیز شیلر را برضد جامعهٔ عصر و استبداد فرمانروایان نظامی نشان می‌داد. نمایشنامه از طرفی تحت تأثیر اندیشه‌های روسو قرار داشت که افراد بشر را طبعاً پاك و ساده دل می‌داند و جامعه آنان را به قساوت و خونخواری سوق می‌دهد،و از طرف دیگر تحت تأثیر **رنجهای جوانی ورتر** اثر گوته که اثری پراحساس و عاشقانه بود، همچنین زیر نفوذ جریان ادبی هجوم ونبرد Sturm und Drang* که بتازگی در ادبیات آلمان پدید آمده بود. **راهزنان** مبارزه‌ای بود برضد استبداد حاکمان که خود را مافوق همهٔ قوانین می‌شناختند. نمایشنامه در مردم تأثیر فراوان برجای گذاشت، اما شیلر پس‌از آن از طرف مقامات نظامی از نوشتن نمایشنامه منع گردید و همین امر موجب دلسردیش گشت و شغل پزشکی را رها کرد و با لباس مبدل از محل کارگریخت و زندگی آمیخته با سرگردانی و فقر پیش گرفت. تا آنکه مورد حمایت یکی از دوستدارانش به نام کورنر Korner قرار گرفت که خانه‌ای را در حوالی شهر درسدن در اختیار او گذارد و شیلر را تا مدتی از آسایش روحی برخوردارکرد. کورنر از دوستان وفادار شیلر باقی ماند و درسراسر عمر میان‌آن دو مکاتبه‌های فراوان برقرارشد. شیلر در این دوره دو نمایشنامه نوشت: **توطئهٔ فیسکو از اهالی جنوا** *Die Verschwörung des Fiesco von Genua* (۱۷۸۲) و **نیرنگ و عشق** *Kabale und Liebe* (۱۷۸۴). **توطئه فیسکو** اولین اثر تاریخی شیلر بشمار می‌آید و جزو سلسله نمایشنامه‌هائی است که شاعر تحت تأثیر نهضت ادبی هجوم و نبرد

نوشته و در آنها موضوع قدرت و آزادی یعنی عزیزترین و گرانبهاترین خواست هرانسان را مطرح کرده است. نیرنگ و عشق نمایشنامه‌ای منثور در پنج پرده بود و آخرین نمایشنامه از سلسله نمایشنامه‌های دورهٔ جوانی شیلر بشمار آمد که اضطرابهای روحی و فریادهای اعتراض‌آمیز شاعر را برضد استبداد و محدودیت آزادی منعکس می‌کرد و نشان می‌داد که چگونه اشخاص مقتدر از انسانیت بدورند، در حالی که فضیلت و تقوا فقط نزد مردم کوچك و پیشه‌ور دیده می‌شود. این نمایشنامه از پیروزی درخشان برخوردار شد و الهام‌بخش وردی آهنگساز ایتالیائی در ساختن ملودرامی در سه پرده گشت. شیلر که ده سال از گوته جوانتر بود، از همان آغاز کار برتری نبوغ خود را در تئاتر برگوته نشان داد و بعدها درعین دوستی رقابتهائی نیز میان آن دو پدید آمد. شیلر پس‌از این سه‌اثرکه دوتای آن با درخشش بی‌نظیری برصحنه‌آمد، به‌نمایشنامهٔ دون کارلوس *Don Carlos* پرداخت که اولین‌بار در ۱۷۸۷ و سپس در ۱۸۰۳ و ۱۸۰۴ بچاپ رسید. دون کارلوس مرزی میان نخستین دورهٔ زندگی و آثار جوانی شیلر و دورهٔ دوم یعنی دورهٔ آثار علمی و فلسفی بشمار می‌آید. چهرهٔ پرنس دون کارلوس و مرگ اسرار آمیزش موضوع افسانه‌های بسیار رومانتیك عشقی و قهرمانی قرار گرفته است، خاصه در آثار نمایشی. شیلر در دون کارلوس از زندگی پدر این شاهزاده یعنی فیلیپ دوم، مقتدرترین شاه اسپانیا و اروپا سخن گفته که مردی مستبد و سختگیر و در مذهب کاتولیك متعصب و طرفدار انکیزیسیون Inquisition* بود. شیلر پس‌از شرح جنگهای فیلیپ با انگلستان و لشکرکشیهای او به کشور هلند و زدوخوردهای دریائیش با سپاهیان عثمانی،نشان می‌دهد که چگونه پسر خود، دون‌کارلوس را به‌مقامات انکیزیسیون تسلیم می‌کند و می‌گوید: «من به وظیفهٔ خود عمل‌کردم، اکنون نوبت شماست.» شیلر برای خلق نمایشنامهٔ دون کارلوس به مطالعهٔ کتابهای گوناگون از جمله تاریخ اسپانیا دست زده است. خود او این نمایشنامه را بهترین اثر نمایشی خویش خوانده و چنان به قهرمان آن دل بسته است که به دوستی می‌نویسد: «باید اعتراف کنم که دون کارلوس تا حدی دلدار من گشته است.» اما داستان دون کارلوس به‌سبب آنکه شاعر خواسته است همهٔ عقاید خود را در زمینهٔ استبدادهای مذهبی و سیاسی و توطئه‌ها و فسادهای درباری و دوستیها و عشقها ابراز کند، قدری پیچیده است و زبانی و

بیانی فصیح و شیوا و دور از دسترسی فهم عامهٔ مردم یافته است. پس‌از دون‌کارلوس جوش و خروش خاص سنین جوانی در شیلر فرو نشست، چنانکه سالها از شعر و شاعری دست برداشت و به خلق‌آثار تاریخی پرداخت، مانند تاریخ انحطاط هلند *Geschichte des Abfalls der vereinigten Niederlande* (۱۷۸۸) و تاریخ جنگ سی ساله *Geschichte des dreissigjährigen Krieges* (۱۷۹۰). شیلر در بیست ونه سالگی با گوته آشنا شد واین آشنائی موجب تحول افکار و عقاید هردو گشت، اما گوته که خود رهبر جریان ادبی هجوم و نبرد بود، به سبب مطالعهٔ آثار نویسندگان عهد باستان و آشنائی با علوم کم‌کم از این جریان دوری گزید، ازین‌رو با شیلر جوان که هنوز تحت تأثیر این نهضت قرار داشت، اختلاف عقیده یافت و پس از چندی که این دو نابغهٔ شعر و ادب با یکدیگر مقابله‌کردند، دوستی از سر گرفتند. این دوستی را می‌توان آغاز سومین دورهٔ زندگی شیلر دانست. دوره‌ای میان سالهای ۱۷۹۴ تا ۱۸۰۵، سال مرگ شیلر. گوته و شیلر در ۱۷۹۴ در مجلهٔ ساعتها Die Horens همکاری داشتند و دوستیشان چنان استوار گشت که در بعضی ازآثارشان با یکدیگر شور می‌کردند. چنانکه شیلر نمایشنامهٔ والنشتاین *Wallenstein* را که در ۱۷۹۹ ساخت و از شاهکارهای او بشمار آمد، سطر به سطر از نظر گوته گذراند. همچنین گوته به تشویق و ترغیب شیلر شاهکار خود فاوست را خلق‌کرد. والنشتاین نمایشی است سه بخشی که اولین وسنگین‌ترین اثر دورهٔ پختگی شیلر و از نمایشنامه‌های کلاسیك اوست، طرح این نمایشنامه در ۱۷۹۱ ریخته شد و در ۱۷۹۹ بپایان رسید. قهرمان داستان از خیالپردازی بدور است و به‌واقعیت نزدیك و اثر از زیبائی و شکوه و استحکام فراوان سرشار- شکوهی که در بعضی از لحظه‌های نمایش به درجه‌ای والا دست می‌یابد. شخصیت والنشتاین که در آغاز نمایش کمی ضعیف و متزلزل است، درحین نمایش بتدریج بزرگ می‌شود و به هنگام تصمیم از قدرتی فراوان برخوردار می‌گردد. ماری استوارت *Maria Stuart* نیز از نوع نمایشنامه‌های کلاسیك شیلر است که نفوذ شکسپیر در آن دیده می‌شود. شخصیت ماری استوارت که قربانی دسیسه‌ها و رقابتهای الیزابت ملکهٔ انگلستان گشت، نشانهٔ قدرت روحی و شخصیت استوار یك زن است. این اثر پس از چندبار حك و اصلاح در ژوئن ۱۸۰۱ بپایان رسید و با نمایشنامه والنشتاین از زیباترین و کاملترین نمایشنامه‌های شیلر بشمار آمد. نمایشنامهٔ دوشیزهٔ اورلئان

*Die Jungfrau von Orleans* دربارهٔ زندگی ژاندارك است در پنج پرده و یك مقدمه که در ۱۱ سپتامبر ۱۸۰۱ در لایپزیك برصحنه آمد. شیلر چهرهٔ این دوشیزهٔ جنگجو را در محیطی مذهبی قرار داده و در خلال آن کشمکشها و جدال اخلاقی و روحی خاص مردم عصر خویش را گنجانده است. این اثر که طلیعهٔ رومانتیك دارد، مورد قبول نویسندگان رومانتیك نیست و بیشتر آن را اثری تاریخی بشمار آورده‌اند. شخصیت ژاندارك در اثر شیلر کاملاً با شخصیت این قهرمان در اثر شکسپیر متفاوت است. در اثر شیلر واقعیت با معجزه، حقیقت با ایمان مذهبی کاملاً هماهنگی می‌یابد و لطف و ملایمت زنانه با قدرت جنگجوئی مقاومت ناپذیر به هم می‌پیوندد. تراژدی عروس مسینا *Die Braut von Messina* در ۱۸۰۳ برصحنه آمد. شیلر که به قدرت سرنوشت ایمان دارد، در این نمایشنامه عقیدهٔ به سرنوشت را که خاص روحیهٔ عهد باستان است، با احساسی از دنیای تازه پیوند داده است. همکاری شیلر با گوته در اثر معروف او ویلهلم تل *Wilhelm Tell* بیش از سایر آثار اوست. گوته در سفر به سوئیس یادداشتهای بسیار دربارهٔ این قهرمان سوئیسی، همچنین مردم و تاریخ این کشور فراهم‌آورد و به شیلر سپرد وشیلر باکمك یادداشتها و توضیحات گوته، توانست شاهکار نمایشی خود را خلق کند. چهرهٔ ویلهلم تل چهره‌ای بسیارمحبوب‌است که الهام‌بخش بسیاری ازنویسندگان وشاعران گشته و شخصیتهای قهرمانی و انقلابی و میهن پرستانه از آن ساخته شده است. ویلهلم تل اثر شیلر در پنج پرده، در ۱۸۰۴ بنمایش گذارده شد. در این اثر چشم‌انداز ومحیطی که متناوباً در دشت‌وکوهستان وفراز ونشیب قرارمی‌گیرد، اشخاص، احساسها، وقایع غم‌انگیز، صحنه‌هائی از زندگی عامهٔ مردم، سخنهای‌زیبا که بیان کنندهٔ عشق و افتخار به آزادی است، بنابرگفتهٔ گوته، قدرت اصلی همهٔ‌آثار شیلر را یکجا در بردارد. شیلر سال بعدازخلق ویلهلم تل در ۱۸۰۵ درگذشت، در حالی که هنوز می‌توانست آثاری رفیع خلق کند. گوته که خود بیمار بود از شنیدن خبر مرگ شیلر مدتها گریست وگفت: «نیمی ازوجود خود را ازدست‌دادم.» شیلر نوشته‌های سودمند و فراوانی در زمینهٔ اخلاق و زیبائی شناسی دارد مانند: دربارهٔ شعر ساده و شعر پر احساس *Über naive und sentimentalische Dichtung* (۱۷۹۵) و دربارهٔ حس پرورش زیبائی شناسی در انسان *Über die ästhetische Erziehung des Menschen* (۱۷۹۵).

شیلر زیبائی را چه در قلمرو شعر، چه فلسفه «دومین خالق بشر» می‌نامد، در نظر او تنها تربیت و فرهنگ و ادراك زیبائی است که قادر است بـه روح بشر اعتلا بخشد. هنر در نظر شیلر بزرگترین مربی فرد و جامعه است. اشعار شیلر در مدارس آلمان تدریس و خود او شاعر ملی آلمان خـوانده شد. از طرفی اودها *Ode* بسیار شهرت یافت‌که از نوع حماسه‌های نمایشی بود و از قالب پرشور و از بیانی جدی و اخلاقی برخوردار. از طرف دیگر منظومه‌هـای فلسفی از اندیشه‌های شاعر بـا پیرایه‌های اساطیری زیور یافته و نظر و عقاید شیلر را در فرمـولهای معین بیان کرده است. در میان این دو دسته می‌توان از ترانه‌های عامیانهٔ او نام بـرد مانند ترانهٔ ناقوس *Das Lied von des Glocke* در ۱۸۰۰ کـه داستان بشر و شور و شوق شاعرانهٔ زندگی اوست، از هرملت و از هرزبـان. در ایـن اثـر لحظه‌های بیشمار زندگی آدمی که مشترکاً به صدای ناقوس آمیخته مـی‌شود، با خردمندی کامـل تفسیر می‌شود. توصیف شاعرانه در این اثر به‌شیلر امکان می‌دهد که هستهٔ مرکزی جامعه و خانواده و حکومت را در وحدت و کلیت و اشتراك منافـع جـای دهد و موجوداتی را که به وسیلهٔ عشق و یگانگی به هم پیوسته‌اند، در آینده‌ای توأم با صلح و سلامت جاودانی تجسم بخشد. شیلر و گوته دو نـابغهٔ شعر و ادب و دو نویسندهٔ بزرگ کلاسیك آلمانند. گوته دربارهٔ او گفته است: «مردم آلمان دربارهٔ این‌که من مهمترم یا شیلر، بسیار با یکدیکر به جدال برخاسته‌اند، اما باید از این بابت خوشحال باشندکه اعجوبه‌هائی مانند ما دارند، تا بتوانند پیوسته درباره‌شان به بحث و جدل بپردازند.»

ترجمه به فارسی: خدعه وعشق ـ دوشیزهٔ اورلئان (ژاندارك) ـ دون کارلوس ـ راهزنان و توطئهٔ فیسکو ـ شاهین ـ شاهکارهای شیلر ـ ماری استوارت ـ ویلهلم تل.

# ص

**صباح‌الدین علی** Sabahaddin Ali داستان‌نویس ترك (۱۹۰۶-۱۹۴۸) صباح‌الدین علی پس از پایان تحصیلات به‌کار معلمی پرداخت و به سبب هجونامه‌ای که ساخته بود به زندان افتاد. در ۱۹۴۴ پس از برکناری از شغل معلمی به روزنامه‌نویسی روی آورد و با همکاری عزیز نسین روزنامهٔ مارکوپاشا را انتشار داد. صباح‌الدین علی داستان‌نویسی را از ۱۹۲۷ آغازکرد و اولین داستان کوتاه را در ۱۹۳۵ با عنوان آسیاب منتشر کرد و پس از آن بتدریج در حدود شصت و پنج داستان کوتاه در شش جلد انتشار داد، از آن جمله دنیای نو و گادی است. وی همچنین در رومان‌نویسی و شعر و نمایشنامه‌نویسی کوششی بکار برد و دو رومان به نامهای فرشتهٔ خز پوش و شیطان دون ما انتشار داد، اما ارزش او بیشتر در داستانهای کوتاهش شناخته شده که در این راه پیشقدم بوده است، زیرا در محیط ادبی زمان او در ترکیه هنوز داستان کوتاه نویسی معمول نبوده و وی توانسته است در این رشته به شهرت فراوان دست یابد. موضوع داستانهای صباح‌الدین علی از زندگی و محیط طبقهٔ فقیر و عادی گرفته شده و از سبکی واقع‌بینانه و ترکیب و ساختمانی نیرومند برخوردار است.

صباح‌الدین علی به سبب افکار مارکسیستی مورد تعقیب قرارگرفت و سرانجام در آوریل ۱۹۴۸ هنگام فرار به بلغارستان در مرز به دست همسفرش کشته شد.

ترجمه به فارسی: داستان ملك خواننده.

**صمد آقااوغلو** Samed Ağaoğlu داستان‌نویس ترك(۱۹۰۹- ) صمد آقااوغلو در استانبول زاده شد. پدرش احمدبیك آقااوغلو به خانواده‌ای از ترکهای داغستان تعلق داشت و از افراد برجسته در عالم سیاست و ادب بشمار می‌آید. صمد آقااوغلو تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در استانبول و آنکارا و

تحصیلات عالی را در رشتهٔ حقوق در دانشگاه آنکارا انجام داد. پس از آن برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ تخصصی به استراسبورگ سفر کرد. در بازگشت به میهن مدتی در وزارت اقتصاد و بازرگانی اشتغال یافت، سپس به کار وکالت دعاوی پرداخت، به راه سیاست کشیده شد و به حزب دموکرات که تازه تأسیس شده بود، پیوست. صمد آقااوغلو از دوران تحصیل در دبیرستان به ادبیات شوق فراوان داشت و نخستین نوشته‌ها را در ۱۹۲۹ در روزنامهٔ هنری هپ گنجلیك Hep Genclik (فقط جوانان) که در دانشگاه با همکاری دوستان تحصیلی تأسیس کرده بود، انتشار داد. پس از آن خاطرات خود را از زمان تحصیل در استراسبورگ در مجلهٔ وارلیق Varlık (هستی) منتشر کرد. اولین داستانهای کوتاه صمد آقااوغلو درکتاب خاطرات استراسبورگ انتشار یافت. وی اگرچه بیشتر اوقات خود را در قلمرو سیاست صرف می‌کرد، هرگز از علاقهٔ به ادب و هنر دست باز نمی‌داشت. ازجمله مجموعه داستانهای کوتاه صمدآقااوغلو فرزندان، خانوادهٔ بزرگ و دوستان پدرم است که همهٔ آنها بر زمینهٔ زندگی شخصی نویسنده، محیط خانوادگی و حلقهٔ دوستان قرار گرفته و در واقع زندگینامهٔ او بشمار آمده است، به عبارت دیگر آثار ادبی صمد آقااوغلو ازسبکی کاملاً واقع‌بینانه برخوردار است. ساختمان روحی و طرز تفکر اشخاص داستانها نیز با استادی و مهارت در نقل و تجزیه و تحلیل دقیق به خواننده منتقل می‌گردد. از مشخصات دیگر نثر این نویسنده سبك استوار و رعایت کامل قواعد زبان است. عبارات در نوشته‌های او گاه طولانی است و جا به جا بر حسب اقتضای کلام برای بیان و تفسیر بعضی از زیر وبمهای معانی، از بکار بردن کلمه‌های مربوط به سی چهل سال قبل دریغ ندارد.

**صمیم قوجاگوز** Samim Kocagöz داستان‌نویس ترك (۱۹۱۶- ) صمیم قوجاگوز درشهر سوکه Söke زاده شد. پس ازپایان تحصیلات دبیرستانی در ازمیر، به دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه استانبول وارد شد و در رشتهٔ ادبیات ترك به درجهٔ لیسانس نائل آمد. پس از آن به سوئیس سفر کرد و تحصیلات خود را در رشتهٔ تاریخ هنر ادامه داد. در۱۹۴۵ به ترکیه بازگشت و در سوکه زادگاه خود اقامت گزید و به کشت پنبه در املاك موروثی پرداخت و در ضمن کار نویسندگی را که مانند بسیاری از نویسندگان از زمان تحصیل به آن علاقه‌مند بود، آغاز کرد.

چندی بعد به استانبول رفت و به داستان‌نویسی بـه شیوهٔ کاملاً واقع‌بینانه روی آورد. اولین داستانهایش میان سالهای ۱۹۳۸و۱۹۴۱ در روزنامهٔ سس Ses (صدا) انتشار یافت. در ۱۹۴۱ اولین مجموعه داستان کوتاه را به نام دخت تبریزی زدین و در ۱۹۴۸ رومان دو دروازهٔ یك شهر را منتشر کرد. از جمله داستانهای کوتاه او عمو سام در مسابقهٔ جهانی داستان‌نویسی که در ۱۹۵۰ از طرف نیویورك هرالد، ترتیب یافته بود، بسیار جلب توجه کرد و به چنـدین زبان ترجمه شد. از صمیم قوجاگوز تاکنون هفت رومان انتشار یافته که معروف‌ترین آنها عبـارت است از: آخـرین سرعـت و یك وجب خاك. از مشهورترین مجمـوعه داستانهای کوتاهش پنـاهگاه، گـوسفندان احمد، صخرهٔ کنـار جاده و آخـرین سرعت است. مـوضوع اصلی بیشتر داستانهای صمیم قوجاگوز وصف زندگی درآناتولی، خاصه دهکده‌های اطراف زادگاهش سو که است که محیط زندگی خود او را تشکیل می‌دهد. قوجاگوز از زندگی و مسائل روزانهٔ روستائیان و مردم کوه‌نشین پردهٔ نقاشی واقع‌بینانه‌ای پیش چشم خواننده می‌گسترد و پیوسته خصیصه‌های دو نسل یعنی پـدر و پسر را رویاروی هم قرار می‌دهد.

ترجمه به فارسی: حسرت خاك.

# ض

**ضیا پاشا** Ziya Paşa شاعر و نویسندهٔ ترک (۱۸۲۵-۱۸۸۰) ضیا پاشا در استانبول زاده شد. زبان فرانسوی آموخت و از این راه به طور عمیق تحت نفوذ فرهنگ غرب قرار گرفت. به سبب فعالیتهای انقلابیش به پاریس گریخت، در این شهر به‌جامعهٔ جوانان ترک پیوست و با همکاری آنان روزنامهٔ انقلابی حریت Hürriet را انتشار داد. در بازگشت به میهن در یکی از شهرستانها اقامت گزید، به کار شعر و ادب پرداخت و نوشته‌هائی دربارهٔ نوگرداندن ادبیات ترک انتشار داد، اما او نیز در اشعار خود مانند بسیاری از شاعران عصر خویش، نتوانست قالب و زبان شعر را از قالب تصنعی خارج سازد. از خصوصیتهای تازهٔ شعر ضیا پاشا بیان اندیشه‌های فلسفی است. شاعر با بکار بردن اصطلاحات عرفانی در شعر خواسته است به والاترین حد بیان دست یابد. ضیا پاشا درعین حال شاعری هجو پرداز است و در دیوانش به‌نام ظفرنامه *Zafernâme* (۱۸۷۰) به شخصیتهای مقتدر دستگاه حکومت سخت تاخته است و به سبب آنکه از فرهنگ و ادبیات غرب به طور عمیق برخوردار بوده، به ترجمهٔ آثاری اروپائی دست زده، ازآن جمله است امیل *Émile*، اثر ژان ژاك روسو که در مقدمهٔ آن شرحی مبنی برروش ترجمه بیان کرده و در اصلاح ترکیب کلام و ساختمان عبارتها و جمله بندیهای زبان ترکی راههائی نموده است. ضیا پاشا چندین اثر تاریخی نیز که اقتباسی از تواریخ غرب بوده، انتشار داده است، از آن جمله است: تاریخ اندلس *Endulus Tarihi* (۱۸۶۰)، تاریخ انکیزیسیون *Enkizisyon Tarihi* (انتشار ۱۸۸۲).

ضیا پاشا از شاعران بزرگ ادبیات تنظیمات Tanzimat (نهضت ادبی ترك میان سالهای ۱۸۳۹و۱۸۸۰) است. وی به نوگرداندن ادبیات ترك همت گماشته و برای وارد کردن اندیشه‌های غرب در عالم ادب و سیاست کشور خویش کوشش وسیعی بکار برده است. ازآثار او جز ظفرنامه این مجموعه‌هاست: کلیات ضیا پاشا

(۱۸۲۵)، اشعار ضیا پاشا (انتشار ۱۸۸۱)، خرابات *Harabat* منتخباتی از اشعار ترك و عرب و ایران (۱۸۷۴).

**ضیا گوك‌آلپ** Ziya Gökalp شاعر و جامعه‌شناس ترك (۱۸۷۵ - ۱۹۲۴) گوك‌آلپ در دیار بكر زاده شد، پدرش از كارمندان روشنفكر دولت بود، به پسرش تعلیم و تربیتی كامل داد و اولین شعله‌های آتش آزادیخواهی را در وجود او برافروخت. گوك‌آلپ برای ادامهٔ تحصیلات به استانبول رفت. زبان فرانسوی آموخت و از این راه به اندیشه و فرهنگ غرب راه یافت. در استانبول به‌نهضت انقلابی جوانان ترك پیوست و با آنان برضد حكومت سلطان عبدالحمید فعالیت كرد و به همین سبب به زندان افتاد و به شهر خود تبعیدگشت. به هنگام جنگ بالكان گوك‌آلپ كه سمت استادی جامعه شناسی دانشگاه استانبول را داشت، در رأس سازمانهای میهن پرستانه قرار گرفت و در مبارزه‌های استقلال طلبانه به رهبری كمال آتاتورك شركت جست و به وسیلهٔ آثار منظوم و منثور خویش در راه تحقق بخشیدن به اندیشه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی خود تلاش پایداری را دنبال كرد. در ۱۹۱۴ منظومهٔ سیب سرخ *Kızıl Elma* را در قسطنطنیه انتشارداد كه منظومه‌ای استعاری بود برمبنای افسانه‌های شرقی ـ سیب زرین یا سیب سرخ ظاهراً مظهر امپراتوری و قدرت بوده و در دست شاهان و امپراتوران جای داشته و مردم تركیه پیوسته رؤیای بدست آوردن آن را در سرمی‌پرورانده‌اند. ضیا گوك‌آلپ این‌موضوع افسانه‌ای را با ادراكی جدید پرورش داده و در شعر سیب سرخ سرگذشت دختر ترك ثروتمندی را شرح می‌دهد كه از خانه و خانواده جدا می‌شود و برای دست یافتن به سیب زرین رؤیائی، پهنهٔ جهان را زیر پا می‌گذارد و هنگامی كه هیچ جا نشانه‌ای از آن نمی‌یابد، به كشور بازمی‌گردد و به این نكته پی می‌برد كه این مظهر پیروزی كه از قرنها پیش، دست ملت ترك به سویش دراز بوده، در واقع در وجود خود آنان جای داردكه همان كمال مطلوبشان است در خلق حكومتی آزاد و نیرومند، با فرهنگی ملی و نوین و آنان برای بدست آوردنش باید همت بگمارند. از منظومه‌های دیگر ضیا گوك‌آلپ *زندگی نوین* *Yeni Hayat* در ۱۹۱۸ و *نور طلایی* *Altın Işık* در ۱۹۲۳ انتشار یافت. گوك‌آلپ در اشعار خود زبانی ساده بكار برده كه از شعر عامیانهٔ كشورش مایه گرفته است.

همچنین برای رسوخ دادن اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی خود به میان مردم، در آثار منثور و نوشته‌های تحقیقی وفلسفی از زبانی روشن و قابل فهم عامهٔ مردم استفاده کرده است. از جمله آثار تحقیقی گوک‌آلپ این آثار است: ترک بودن، اسلامی بودن، معاصر بودن *Türklaşmak, Islâmlaşmak, Muasirlaşmak* (۱۹۱۸)، تاریخ تمدن قوم ترک *Türk Medeniyeti Tarihi* (۱۹۲۵)، رسوم و آداب قوم ترک *Türk Türesi* (۱۹۲۳).

گوک‌آلپ ازنفوذ عظیمی برشاعران، نویسندگان و دانشجویان نسل جوان برخوردار بود و مجله‌اش به نام مجلهٔ جدید *Yeni Mecmua*، در زمینهٔ ملی گرداندن ادبیات ترک و پاک کردن آن از قالب اشعار و کلمه‌های خارجی (عرب و ایرانی و غرب)، دوستداران فراوان یافت.

# ط

**طه حسین** Tähä Hussain رومان‌نویس و ادیب مصری (۱۸۸۹ - ۱۹۷۲) طه حسین در روستای عزبة در جنوب قاهره زاده شد، او هفتمین از سیزده فرزند خانواده بود و در شش سالگی براثر بیماری چشم نابینا گشت. با وجود نابینائی تحصیلات درخشانی انجام داد و معلومات وسیعی کسب‌کرد. در دانشگاه اسلامی الازهر به تحصیل صرف و نحو و منطق و ادبیات پرداخت، سپس در دانشگاه قاهره به تحصیل ادامه داد و به دریافت درجهٔ دکتری در ادبیات نایل‌آمد ومعرفتی بسیار وسیع دربارهٔ تمدن اسلامی و زبان عرب بدست آورد. پس از آن به پاریس سفر کرد و در ۱۹۱۷ از دانشگاه سوربون درجهٔ دکتری در ادبیات دریافت‌کرد و رساله‌اش را با عنوان مطالعهٔ تحلیلی و انتقادی در فلسفهٔ ابن خلدون بتصویب رساند که بعدها از زبان فرانسوی به زبان عربی ترجمه شد. طه حسین در مدت اقامت در فرانسه سخت تحت تأثیر اندیشه‌های اروپائی قرار گرفت، با دختری فرانسوی ازدواج‌کرد که سراسر زندگی به او وفادار ماند و طه حسین در کتاب الایام از فداکاریهای او یاد کرده است. طه حسین پس از بازگشت به مصر در ۱۹۲۵ به استادی ادبیات عرب در دانشگاه قاهره و در ۱۹۲۸ به ریاست دانشکدهٔ ادبیات و سپس به ریاست دانشگاه اسکندریه منصوب گشت، چندی نیز سردبیری روزنامهٔ الوادی را برعهده گرفت و از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۲ که حزب وفد زمام امور را در دست داشت، درسمت وزارت فرهنگ انجام وظیفه می‌کرد و پس‌از آن از سیاست کناره‌گرفت. طه حسین با وجود اشتغالات اداری و سیاسی هرگز از تألیف و تصنیف دست بازنداشت. اولین اثر بزرگ او درنقد ادبی‌کتاب دربارهٔ شعر عصر جاهلیت (فی‌الشعرالجاهلی) در ۱۹۲۵ انتشار یافت‌که در آن صحت شعرهای عهد جاهلیت را انکار کرده بود. این کتاب به سبب نقد افراطی انقلابی برپا کرد وحتی در دستگاه دولتی بحرانی پدید آورد و به‌همین سبب از فروش آن جلوگیری

بعمل آمد. نویسنده سال بعد در مطالب کتاب و نظریه‌های خود تعدیلی بکار برد و آن را به عنوان دربارهٔ ادب عصر جاهلیت (فی‌الادب الجاهلی) انتشار داد. از آثار دیگر طه حسین در نقد ادبی و تاریخی این‌کتابهاست: حافظ شوقی (۱۹۳۳)، در حاشیهٔ سیرت نبوی(الهامش السیرة) در سه‌جلد (۱۹۳۳-۱۹۳۸) دربارهٔ زندگی محمدبن عبداله، به صورت داستانی. زندگی ادبی در جزیرة العرب (الحیات الادبیه فی جزیرةالعرب)(۱۹۳۵)، با متنبی(مع المتنبی) در دو جلد (۱۹۳۴)، آیندهٔ ادب در مصر (مستقبل الثقافة فی مصر) (۱۹۳۸) نوعی بیانیه دربارهٔ فرهنگ کشور مصر. نویسنده در این اثر با قاطعیت فرهنگ کشورش را به فرهنگ یونانی و لاتینی ارتباط می‌دهد نه به فرهنگ آسیائی چین و هند. رسالهٔ یادی از ابوالعلاء (ذکری ابی‌العلاء)، شاعری که چون او نابینا بوده‌است. این رساله بحث بسیار برانگیخت. فصلهائی از ادب و نقد (فصول فی‌الادب و النقد؛ ۱۹۴۵)، دنگاه‌نگ(الوان؛۱۹۵۲) دربارهٔ ادبیات قرن بیستم فرانسه. علاوه براین آثار، طه حسین زندگینامهٔ بسیار تأثرانگیزی از دورهٔ کودکی و جوانی خود ساخته به نام آن روزها (الایام) که در ۱۹۲۹ انتشار یافت و در ادبیات جهانی مقام والائی بدست آورد و به بیشتر زبانها ترجمه شد. قهرمان اصلی کتاب خود نویسنده است که به طور غیر مستقیم به عنوان «دوست ما»، «کودك»، «جوان» خوانده شده. کتاب توصیف زندگی مصیبت‌بار نابینائی است که با قدرت اراده همهٔ موانع را از میان برمی‌دارد و با عقاید تعصب‌آمیز مردم به مبارزه برمی‌خیزد. طه حسین در این اثر دانشگاه دینی الازهر را که سالیان دراز مرکز ترویج علوم اسلامی بود، مورد انتقاد قرار می‌دهد و وضع نامناسب طلاب را که از غذای کافی و بهداشت لازم بی‌بهره‌اند، وصف می‌کند. سبك بیان طه حسین در این کتاب بسیار دلنشین و زیباست و چون شعری لطیف بردلها می‌نشیند. کتاب آن روزها از اسناد مهم تاریخی قرن اخیر بشمار آمده است. طه حسین رومانهای پرارزشی نیز انتشار داده که از آن جمله است: ادیب (۱۹۳۸)، عشق از دست رفته (الحب الضایع؛ ۱۹۴۳)، رؤیاهای شهرزاد (احلام شهرزاد؛ ۱۹۴۳)، درخت تیره‌روزی (الشجرة البئوس؛ ۱۹۴۴)،دعاء الکاروان (۱۹۴۶)، پیشوایان اندیشه (قادة الفکر) و مانند آن.

طه حسین نوشته‌های فراوان دیگر دارد که در آنها اندیشه‌های خود را دربارهٔ سفرهای به اروپا و مطالعات دربارهٔ ادبیات یونان و روم بیان می‌کند. آثاری نیز

از ارسطو، راسین، اندره ژید و پول والری به زبان عربی ترجمه کرده است. طه حسین علاوه برتسلط به زبان و ادب عربی و فرهنگ اسلامی، به علوم باستانی و تاریخ روم و یونان و قرون وسطا و فلسفهٔ جدید، علاقه می‌ورزید. زبان یونانی و لاتینی آموخت و در زبان و ادبیات فرانسوی استادی یافت و از وسعت دانش بینظیری بهره‌مندگشت. طه حسین به‌سبب همت شخصی و حوادث و دشواریهای زندگی و پشتکار و اراده، شخصیتی جهانی و ممتاز یافته و در ادبیات معاصر عرب از برجستگی خاص برخوردار گشته است. آثار طه حسین به هفتاد جلد بالغ می‌شود.

ترجمه به فارسی: آن روزها، در زندان ابوالعلاء معری.

# ع

**عبدالحق حامد** Abdülhak Hâmid شاعر و نمایشنامه‌نویس ترک (۱۸۵۲-۱۹۳۷)
عبدالحق حامد در سواحل بوسفور، در خانواده‌ای اشرافی و بافرهنگ و سیاستمدار زاده شد، جوانی را در شهر استانبول گذراند و تحصیلات خود را در رشتهٔ علوم سیاسی انجام داد، سپس به قلمرو سیاست وارد شد و قسمت بزرگی از زندگی را در خارج از کشور، در پاریس و لندن، گذراند و با فرهنگ و ادبیات اروپائی آشنایی یافت که در آثارش تأثیر بسیار باقی گذارد. حامد هنگام اعلام جمهوریت به نمایندگی مجلس شورا برگزیده شد. وی از ادبیات تنظیمات Tanzimat* پیروی کرد، به طور کامل از سبك سنتی گسست و انواع ادبیات غرب را چه از نظر قالب و ساختمان، چه از نظر مفاهیم شعری، در ادبیات ترك وارد کرد و به مفاهیم ذهنی مانند سرنوشت بشری و عشق،ادراکی تازه بخشید. در قالب شعر نیز دگرگونی ایجاد کرد و وحدت بیتها را از نظر شکل عروضی و بستگی مفاهیم از میان برد. تسلط کامل وی به زبان ترکی و شیوهٔ نگارش زیبای وی، خاصه در منظومهٔ فلسفی گور *Makber* نمودار گشت. این منظومه در ۱۸۸۶ در قسطنطنیه انتشار یافت و مورد ستایش بسیار قرارگرفت. شعر گور که در رثای همسرش سروده شده و از مشهورترین اشعار او بشمار می‌آید، سرشار از تغزلی رومانتیك و صداقتی غم‌انگیز است و از نقطه نظر ساختمان عروضی در ادبیات ترکی از تازگی بسیار برخوردار. مفاهیم این شعر نیز تحت نفوذ اشعار غرب قرار دارد و سرگردانی روحی شاعر را آشکار می‌سازد. وی در دنیای خارج هیچگونه تغییر نمی‌بیند، در حالی که دنیای درونش دائم در حال دگرگونی است. از اشعار معروف حامد این اشعار است که از اقامت او در اروپا الهام گرفته است: صحرا *Sahra* (۱۸۷۸)، جسد *Ölü* (۱۸۸۵)، شهر *Belde* (۱۸۸۶)، الهام وطن *Ilham - i - Vaton* (۱۹۱۶). نمایشنامه‌های منظوم و تاریخی حامد بیشتر از

وقـایـع اسلام سرچشمه مـی‌گیرد. از آن جمـلـه است: ساردانا‌پال *Sardanapal* (۱۸۷۵)، نستـرن *Nesteren* (۱۸۷۶)، نظیفه *Nazife* (۱۸۷۶)، مـاجرای عشق *Macera- i Aşk* (۱۹۲۴)، جنـون عشق *Cünun - i Aşk* (۱۹۲۴)، صبـر و ثـبـات *Sabr u Sebat* دختـر هنـدو *Duhter - i - Hindü* (۱۸۵۷)، طـریـق *Tarik* (۱۸۷۹). مکاتبات *Mektublar* در دو جلد به سال ۱۹۱۴ و زندگی و خاطرات عبدالحق حامد *Abdülhak Hâmid in Hayat ve Hatirati* در ۱۹۲۴ انتشار یافت.

حـامـد در نوگرداندن ادبیات عثمانی آخر قرن نوزدهم سهم بسزائـی داشت و به وسیلهٔ منظومه‌های تغزلی و حماسی و نمایشنامه‌های تاریخی خود انقلابی در ادبیات ترك پدید آورد و برشعر جدید ترکیه نفوذ فراوان برجای گذاشت.

**عـزیـز نسین** Aziz Nesin نام مستعار،(نام واقعی، محمـد نصرت نسین Mehmet Nüsret Nesin) داستان‌نویس ترك (۱۹۱۵- ) عـزیـز نسین در استانبـول زاده شد و تحصیلات ابتدائی را در ایـن شهر انجـام داد، پس از آن به مـدرسهٔ نظام وارد شد، از آکادمـی جنگ به دریافت دیپلـم نایل آمد و در ۱۹۳۹ چـون پدرش درجهٔ افسری یـافت. چندی نگـذشت کـه ارتش را ترك کرد و بـه هیأت نویسندگـان مجلـهٔ معروف یـدیگون Yedigün پیـوست. در ۱۹۴۶ بـه مناسبت نوشته‌هایش به زندان افتاد و بیش از پنج سال از عالم مطبوعات برکنار ماند. پس از رهائی از زندان چندی به کتابفروشی پرداخت و کارگاه عکاسی دایر کرد و بار دیگر به نویسندگی روی آورد. عزیز نسین کار نویسندگـی را از زمـان تحصیل در مدرسهٔ نظام آغازکرد. داستـانهای خـود را ابتـدا در مجلهٔ «یدیگون» انتشار داد و پس از آن درمجلهٔ «ملت» کـه در آنکارا منتشر مـی‌شد و مجلـهٔ ینـی‌آدم Yeni Adam. نام مستعار عزیز نسین را نیز از زمان سربازی انتخاب کرده بود که بعدها همچنان در نوشته‌هـایش بکار بـرد. وی علاوه بر نشر داستـان و مقاله در روزنامهٔ تان Tan به نوشتن داستانهای فکاهی دست زد وبعدها با همکاری دوستش، صباح‌الدین علی مجلهٔ مـارکوپاشا Marko Paşha را تـأسیس کرد که به هجویـات سیاسی اختصاص یافت و به سبب همین هجویات بود که بار دیگر به زندان افتاد. پس از آزادی، عزیز نسین داستان‌نویسی را از سر گرفت و این بار در مجلهٔ فکاهی آق‌بابا Akbaba. در ضمن بـه چـاپ مجموعه داستانهای خود پرداخت. عزیزنسین

در زمان حاضر مهمترین طنزنویس ترك بشمار می‌آید. وی دو سال پیاپی (۱۹۵۶و۱۹۵۷) جایزهٔ نخل طلا را در مسابقهٔ طنزنویسان جهانی که سالانه در ایتالیا برگزار می‌شود بدست آورد و در این رشته مقام اول را در جهان کسب کرد و ناگهان به شهرت رسید. پس از آن کتابها و داستانهایش به بیشتر زبانها ترجمه شده و نزدیك به چهل اثر از او چندین بار به چاپ رسیده که مجموعاً به صدها هزار نسخه بالغ گشته است ـ توفیقی که در ادبیات ترکیه نصیب هیچ‌یك از نویسندگان نشده است. نوشته‌های طنزآمیز عزیزنسین چه در رومان، چه در داستانهای کوتاه، بر زمینه‌ای نامحدود قرار گرفته که موجب تنوع شگفت‌انگیز در عرضهٔ مسائل اجتماعی و معرفی اشخاص گوناگون داستانی گشته است. بیان نویسنده نیزآن چنان است‌که نزد عامهٔ مردم خوانندهٔ فراوان بدست آورده. علاوه براینها عزیز نسین هرگز در زبان داستان و شیوهٔ بیان و توصیف زندگی طبقه‌های مختلف اجتماع سهل‌انگاری روا نمی‌دارد، اما در وصف که بیشتر شامل دهقانانی است‌که به زندگی شهرهای بزرگ‌کشیده شده‌اند، به‌طور عمیق وارد نمی‌شود و در ترسیم موضوع و تصویر اشخاص داستان پیوسته به ظواهر اکتفا می‌کند و این از خصوصیتهای نویسندگی اوست، زیرا هدف او تجزیه و تحلیل عمیق خلق و خوی قهرمانان داستان نیست، بلکه بیرون‌کشیدن طنزی سرگرم کننده از این خلق وخوی است همراه با انتقادی شدید ازوضع اجتماعی. با اینهمه درموضوعهای برگزیدهٔ او صفات ویژه‌ای وجود دارد که داستانهایش را از برجستگی خاص برخوردار می‌سازد، جز آنها که واقعاً از نظر ارزش ادبی نیز مقامی والا دارد. از مهمترین مجموعه داستانهای عزیزنسین: دم سگ، دیوانه‌ای در پشت بام، صندلی، ذوبوك *Zübük* و ازمعروفترین نمایشنامه‌هایش یاغی تودوس، چپچپو وکادی‌کن مست است.

عزیز نسین درآمد سرشار خود از راه نویسندگی را وقف «بنیاد نسین» کرده که به فراهم آوردن وسیلهٔ زندگی و تحصیل‌کودکان بی‌سرپرست اختصاص یافته است.

ترجمه به فارسی: بسیاری از داستانها و مقالات.

# غ

**غالب، اسدالله** شاعر هندی (۱۷۹۶-۱۸۶۹) غالب از خانوادهٔ جنگجویان ترك بود که به دهلی مهاجرت کردند. پدرش عبدالله‌بیك ابتدا در حیدرآباد بـه خدمت نواب نظام علیخان درآمد و بعدها در جنگی کشته شد و سرپرستی اسدالله کـه در آن هنگام بیش از پنج سال نداشت، به عمویش در آگره واگذار شد و پس‌از مرگ او از طـرف پادشاه دهلی بـرایش مقرری مـاهانه تعیین گشت. غـالب از زمان تحصیل شعرگفتن آغاز کرد و خوی سلحشوری وشهامت خـانوادگی را در اشعار خود منعکس کرد. شورش عظیمی کـه به سال ۱۸۵۷ در هند برپـا گشت و بسیار چیزها را نـابود ساخت و مـوجب اضمحلال سلسلهٔ مغول و انهـدام تشکیلات و تأسیسات مهم گشت، غالب را سخت آزرد و در نتیجه اشعـارش را بـا انـدوه و ماتمی جانکاه همراه ساخت. غالب پیشرو سبك نو در شعر اردو است و بـه دلیل آنکه از شاعران معاصر پیشرفته‌تر بود، در میان معاصران قدر و قیمتی نیافت، اما هیچ شاعری از حیث قـدرت تخیل و حس ابتکار و وسعت خیالپردازی به پـای او نرسید. غالب اولین کسی است کـه عقاید و نظـریه‌های فلسفـی را در شعر اردو وارد کرده و در نتیجه شعرش ترکیب سحرآمیزی یافته است از فلسفه و عرفان و درد و احساس. سبك اشعارش نیز بسیار زیبا وبلیغ و خوشایند است. اشعار فارسی غالب گاه به زبـان و بیـانی دشوار ساخته شده، بـا وجود این بسیاری از آنهـا فصاحت و روانـی را حفظ کـرده است. غالب بـر کتاب بـرهان قـاطع انتقادی دارد به نام قاطع برهان و همین باعث شده‌که گروهی به طرفداری از برهان، وی را مورد انتقاد قرار دهند و دسته‌ای از او دفاع کنند.

# ف

**فابر (دگلانتین)، فیلیپ** Fabre d' Églantine, Philippe شاعر و نمایشنامه نویس فرانسوی (۱۷۵۵-۱۷۹۴) فیلیپ پسر پارچه فروشی بود و در آغاز به تحصیلات مذهبی روی آورد، درکالج شهرتولوز، بتدریس پرداخت و به مناسبت قطعه شعری که در ستایش مریم عذرا سرود، به دریافت جایزه نایل آمد، همین امرسبب شدکه بخت خود را در قلمرو ادب بیازماید. در بیست سالگی شغل کشیشی را رها کرد و زندگی آمیخته با سرگردانی پیش گرفت، به چندین شهر سفر کرد، به گروه بازیگران پیوست، چندین آهنگ ساخت و رومانسی خنده‌آور نوشت سرانجام در ۱۷۸۷ در پاریس مستقر گشت و کمدی اهل ادب *Les Gens de lettres* و تراژدی اوگوستا *Augusta* را برصحنه آورد که هیچ‌یك پیروزی نیافت، اما استعداد انکار-ناپذیر او در شعر مطایبه‌آمیز و قدرت تخیل و تیزبینیش در نمایشنامه‌های بعد به اثبات رسید. از آن جمله است: عشق و منفعت *L'Amour et l'intérét* (۱۷۸۹) خودپسند *Le Présomptueux* (۱۷۸۹)، نقاهت ادهرد *Le Convalescent de qualité* که پیروزی فراوان بدست‌آورد. این نمایشنامه سرگذشت نجیب‌زاده‌ای است‌که درماه مهٔ ۱۷۸۹ بیمارگشت و سال بعد در ۱۷۹۰، هنگامی‌که از بستر بیماری برخاست، در برابر تغییراتی‌که در عادات و رفتار جاری مردم براثر انقلاب پدید آمده بود، مات و مبهوت برجای ماند. فابر از این موضوع صحنه‌های خنده‌آور و مسخره-آمیزی ساخته است، اما سیاست که در این کمدی تنها از جنبهٔ هزل و مضحکه به آن توجه شده بود، بعدها صورتی جدی گرفت و ذهن فابر را به خود مشغول ساخت، چنانکه به فعالیت شدید سیاسی پرداخت و به تئاتر اجتماعی و پرورشی و اخلاقی روی آورد و به پیروی از مکتب ژان ژاك روسو نمایشنامهٔ مربیان *Les Précepteurs* را نوشت‌که در آن مبانی تربیتی روسو را در برابر تعلیم و تربیت رایج زمان خود قرار داده بود. این نمایشنامه که پس‌از مرگ نویسنده در ۱۷۹۹

برصحنه آمد، پیروزی بزرگی بدست آورد. اثر مهم دیگری که فابر را به شهرت رساند، نمایشنامه فیلینت مولیر یا دنبالهٔ مردم گریز *Le Philinte de Molière ou la suite du Misanthrope* است در ۱۷۹۰. فابر در این نمایشنامه نیز تحت تأثیر ژان ژاك روسو قرار دارد که اسقف آلسست Alceste قهرمان نمایشنامهٔ مولیر را تغییر شکل داده و او را به‌صورت نوع پرستی با تقوا و حساس و جوانمرد در آورده است، برخلاف فیلینت‌که در نمایشنامهٔ مولیر مردی ملایم و آرام است ، در اینجا اشرافی خودخواه و خشن و مستبدی معرفی شده است و فابر چنین نتیجه می‌گیرد که حسن نیت و خوشبینی فیلینت در نمایشنامهٔ مولیر چیزی جز خودخواهی تغییر شکل یافته نیست. این اثر که شاهکار فابر و مهمترین اثر نمایشی دورهٔ انقلاب است، مدتها به‌صورت اثری برجسته باقی ماند.
فابر که شوق فراوانی به نهضتهای اجتماعی یافته بود، به‌سیاست وارد شد، ابتدا منشی دانتون Danton، مرد بزرگ انقلاب‌گشت و پس‌از آن عضویت کنوانسیون Convention*، یا شورای انقلاب فرانسه را یافت وبه اعدام شاه رأی داد، اما خود در ۱۷۹۴ به رشوه خواری و خیانت متهم شد و با دانتون و طرفدارانش، به وسیلهٔ گیوتین اعدام گشت.
فابر به سبب شرکت در تنظیم تقویم جمهوریت و به‌سبب انتشار ترانهٔ معروف و عامه‌پسند باران می‌بارد، باران می‌بارد، دخترك چوپان..... *Il pleut,il pleut, bergère* و همچنین نمایشنامهٔ فیلینت مقامی قابل توجه بدست آورد.

**فابر، فردینان** Fabre, Ferdinand داستان نویس فرانسوی (۱۸۲۷ - ۱۸۹۸)
فردینان فرزند معماری بود، تحصیلات اولیه‌را نزد عمویش‌که شغل کشیشی داشت، انجام داد، سپس در شهرهای مختلف از جمله مونپلیه Montpellier به‌تحصیل علوم مذهبی ادامه داد، اما به‌سبب آنکه هیچگونه شوق و استعدادی به‌شغل روحانیت، در خود احساس نمی‌کرد، از آن روی برتافت و به راه نویسندگی افتاد. بعدها این تغییر حال شدید روحی را در اثری به نام استعداد من *Ma vocation* بیان‌کرده که در۱۸۸۹ منتشر شده است. پس‌ازآن فابر به پاریس رفت و منشی وکیل دعاوی شد و دیوانی با عنوان برگهای عشقه *Feuilles de lierre* منتشر ساخت که چندان جلب توجه نکرد. آثار ادبی فردینان بسیار رنگارنگ و فراوان است. دو رومان

نخستین او باعنوان مشترك صحنه‌هائی از زندگی کشیشی *Scènes de la vie cléricale* در ۱۸۶۳ منتشر شد و از طرف آکادمی به دریافت جایزه نایل آمد و سنت بوو، منتقد معروف از آن نقد ستایش آمیزی بعمل آورد. همهٔ آثار فردینان فابر تصویر واقع‌بینانه‌ای است از زندگی روستائی، آن‌چنانکه به هنگام نوجوانی در زادگاه خود مشاهده کرده است، خاصه تجزیه و تحلیل محیط مذهبی این روستا، چنانکه در شاهکار او به نام آبه تیگران *L'Abbé Tigrane* در ۱۸۷۳ دیده می‌شود. وقایع این داستان در مدرسهٔ مذهبی و از کشمکشی آغاز می‌شود که میان آبه تیگران رئیس مدرسه واسقف کلیسا درمی‌گیرد. این کشمکش در سراسر داستان ادامه می‌یابد و گاه صورتی غم‌انگیز به‌خود می‌گیرد. پدر روحانی آبه تیگران‌که خوئی مستبد و سختگیر دارد و از جاه‌طلبی کورکورانه پیروی می‌کند، در طی سالها همهٔ قوا و هوش خود را برای کسب مقام اسقفی بکار می‌اندازد. از سوی دیگر اسقف نیز همهٔ نفوذ خود را بکار می‌برد تا از احراز مقام جانشینی خود به وسیلهٔ آبه تیگران جلوگیری کند. سرانجام مرگ اسقف حس جاه‌طلبی آبه تیگران را به حد اعلا تشدید می‌کند و پس‌از طرح توطئه‌های دقیق او را به‌آرزوی خود می‌رساند. داستان تنها از یك موضوع برخوردار است و مرکز همهٔ اقدامات و حوادث شخص آبه تیگران است که شخصیتی فعال و زنده است و اعمالش حتی به بی‌احترامی به مذهب می‌انجامد، چنانکه هنگامی که در برابر جسد اسقف ایستاده، با خشونت بسیار حلقهٔ اسقفی را از انگشت مرده بیرون می‌کشد؛ داستان از رئالیسم گویائی برخوردار و غالباً باادراکی غم‌انگیز همراه است. شیوهٔ نگارش نیز با روح داستان تطابق دارد، چنانکه مراسم سوگواری اسقف که در شبی توفانی اعلام شده، با رنگهای تیره‌ای وصف گشته است. از آثار دیگر فابر داستان مادر کوچك *La Petite mère* مطالعه‌ای است به صورت داستان در چهار بخش که بعدها در یك جلد با عنوان خانم فوستر *Madame Fuster* در ۱۸۸۷ بچاپ رسید. داستان بزچران *Le chevrier* (۱۸۶۸) داستانی شبانی است در زبان و بیان رایج قرن شانزدهم. فردینان فابر نمایشنامه‌ای نیز در پنج پرده به نام رئیس پرورشگاه *L'Hosptalière* (۱۸۸۸) نوشت، نمایشنامه‌ای روستائی‌که هرگز برصحنه نیامد. بهترین قسمتهای آثار فابر آنهاست که برقالب زیبای سون Cévennes ، منطقهٔ زادگاهش، که زمینهٔ کتاب آبه تیگران نیز می‌باشد، قرار گرفته است.

**فابر، لوسین** Fabre, Lucien داستان نویس و شاعر فرانسوی (۱۸۸۹ - ۱۹۵۲) لوسین در حالی که تحصیلات خود را در رشتهٔ مهندسی انجام داده بود، به شعر و ادب عشق می‌ورزید، از دوستان نزدیك موریس بارس و بعدها از پیروان و دوستداران پول والری گشت. اولین‌بار با انتشار مقامهٔ قابل توجهی با عنوان **فرضیه‌های اینشتین** *Les Théories d'Einstein* در ۱۹۲۱ خود را به جامعه شناساند و کتابهائی در زمینهٔ علوم منتشر کرد. از آن جمله است *دانش و اصل بشر La Science et les origines de l'homme* (۱۹۲۶)، *مقامه در بارهٔ نبوغ کوپرنیك Essai sur le génie de Copernic* و مانند آن. لوسین درعین حال دیوان *وانیکورو Vanikoro* را در ۱۹۲۳ منتشر کرد که اگرچه از اشعاری مبهم و ناهماهنگ تشکیل شده بود، به سبب فرهنگ وزین و کاملش جلب توجه کرد و موجب شد که پول والری بر دیوان دیگر وی که سال بعد به نام *معرفت دبهٔ النوع Connaissance de la Déesse* منتشر کرد، دیباچهٔ ستایش‌آمیزی بنویسد. لوسین فابر سه رومان نیز انتشار داد از این قرار: *ابول Rabevel* (۱۹۲۳-۱۹۲۵) در سه جلد که پیروزی درخشانی یافت و جایزهٔ ادبی گونکور به همراه آورد. این رومان پردهٔ نقاشی جالب توجهی است از زندگی گروهی از مردم در محیطهای گوناگون شغلی‌شان مانند بانکداری، کلاهبرداری و روسپی‌گری که از جهتی به‌داستانهای بالزاك شباهت دارد. *ابول* از رومانهای برجستهٔ عصر گشت. داستانهای *تارامانیو La Tarramagnou* (۱۹۲۸) و *بهشت عشاق Le Paradis des amants* (۱۹۳۱) پیروزی اثر گذشته را بدست نیاورد. لوسین در اواخر عمر به نوشتن داستانهای تاریخی پرداخت. از جمله آثار تاریخی او این کتابهاست: *ژاندارك Jeanne d'Arc* (۱۹۴۷)، *سنت اوگوستن Saint Augustin* (۱۹۵۱) و مانند آن؛ همچنین با نوشتن آثاری چون *خنده و خندهٔ دیان Le Rire et les rieurs* (۱۹۲۹) و *مقامه در بارهٔ کوپرنیك* خود را فیلسوف معرفی کرد.

پول والری لوسین فابر را مردی از دورهٔ رونسانس وصف کرده‌که در عصر جدید سرگردان مانده است. لوسین فابر درواقع به‌هنر همانقدر علاقه‌مند بودکه به‌دانش. لیاقت و استعدادش درگذر از قلمروئی به قلمرو دیگر شگفت‌انگیز بود و به‌همین سبب از شخصیتهای بدیع و خارق‌العادهٔ زمان خود بشمار می‌آمد.

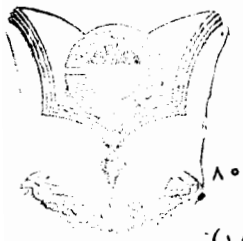



**فاکنر، ویلیام** Faulkner, William رومان نویس امریکائی (۱۸۹۷ - ۱۹۶۲) فاکنر در می‌سی‌پی Mississippi و در خانواده‌ای از فرمانداران جنوب که از آن شخصیتهای پرنفوذ و سیاستمداران برجسته برخاسته بودند، زاده شد. دورهٔ کودکی را در محیط خانوادگی در آکسفرد، در ایالت لافایت و در میان آداب و سنن کاملاً جنوبی، تحت نفوذ اعتبار جد بزرگش کلنل فاکنر گذراند که شخصیتی برجسته و رومان نویس و مردی سیاسی و بانی راه‌آهن بود و در ۱۸۸۹ به دست رقیب سیاسیش کشته شد. ویلیام در مدرسه شاگرد متوسطی بود، اما به خواندن آثار نویسندگان شوق فراوان نشان می‌داد و در رومان نویسی آرزوی رسیدن به مقام جدش را در سرمی‌پروراند. به هنگام جنگ جهانی اول تحصیلات دانشگاهی را ناتمام‌گذارد و در یکی از بانکهای آکسفرد بکار پرداخت، پس از آن به‌نیروی هوائی کانادا وارد شد و پس از جنگ به آکسفرد بازگشت و در دانشگاه می‌سی‌پی به تحصیل ادامه داد و برای امرار معاش به شغلهای گوناگون مانند نقاشی ساختمان، توزیع نامه در دانشگاه مشغول شد و درضمن در نشریه‌های دانشجویان با دوستان خود همکاری کرد و اشعار و مقاله‌هائی انتقادی منتشر ساخت. در نوامبر ۱۹۱۹ بکلی دانشگاه را ترك کرد، به نیویورك رفت، در یك کتابفروشی بکار پرداخت و پس‌از تصدی شغلهای مختلف، دیوانی به خرج خود در ۱۹۲۴ با عنوان فاون مرمرین *The Marble Faun* انتشار داد. پس از آن در دسامبر ۱۹۲۵ به امید سفری به اروپا به نیواورلئان رفت و باز به شغلهای گوناگون پرداخت، با گروههای مختلف نویسندگان و هنرمندان آمد و شد کرد، خاصه با بانو شروود اندرسون Sherwood Anderson دوستی یافت و در خانهٔ او سکونت‌گزید- می‌توان گفت که راهنمائیها و تشویقهای این بانو در بیدار کردن استعداد نویسندگی و تعیین مسیر آینده‌اش بسیار مؤثر بوده است. فاکنر به‌کمك این بانو اولین رومان خود را به نام مواجب سرباز *Soldier's Pay* در ۱۹۲۶ انتشار داد و پس‌از آن به اروپا سفر و از ایتالیا و سوئیس دیدن کرد و دو ماه را در پاریس گذراند، پس‌از بازگشت به آکسفرد پیاپی داستانهائی منتشر کرد، ازآن جمله‌است: پشه‌ها *Mosquitoes* (۱۹۲۷)، سارتوریس *Sartoris* (۱۹۲۹) دربارهٔ انحطاط خانواده‌های اشرافی و روی کار آمدن طبقهٔ کاسبکار در خلال سه نسل در شهر جفرسون Jefferson. در این رومان کلنل جان سارتوریس تجسمی

است از جد اعلای نویسنده، کلنل فاکنر. این دو رمان توفیقی نیافت. در همین سال فاکنر رومان هیاهو و خشم *The Sound and the Fury* را انتشار داد که در آن فساد جامعهٔ پهناور را در سرزمین جنوب وصف کرده بود. این اثر توجه چند منتقد ادبی را جلب کرد، اما از نظر تجاری، عایدی قابل توجهی بدست نداد. فاکنر در پایان تابستان ۱۹۲۹ با دوست کودکیش ازدواج کرد. در این هنگام نگهبان شب در مرکز برق دانشگاه بود و در طی شب زنده‌داریهایش پنجمین رومان را به نام «حالی که جان می‌کنم *As I Lay Dying* نوشت که در آن سرگذشت نفرت‌انگیزی ازکشتار، زناو فحشا دیده می‌شود. فاکنر در ۱۹۳۱ محراب *Sanctuary* را انتشار داد که برای او شهرت، پیروزی و پول فراوان به همراه آورد. محراب داستان هولناك، قتل، هتك ناموس و کشتار بدون محاکمه است که صراحت و صداقت فاکنر در بیان جنبه‌های ناپاك و ناسالم جامعه در آن به حد کمال رسیده است. این کتاب از طرفی موجب وحشت ناشر شد که در آغاز از انتشار آن خودداری کرد و از طرف دیگر پس‌از انتشار نزد عامهٔ مردم محبوبیت فوق‌العاده بدست آورد. در همین سال داستان «روشنایی در ماه اوت *Light in August* منتشر شد، سرگذشت تأثرانگیز دختر بارداری در جستجوی دلدار. فاکنر در جنوب امریکا که مالکیت و برده‌داری درآن بیش از منطقه‌های دیگر رواج داشت، انحطاط جامعه را به طور عمیقی درك می‌کرد و از این که سایهٔ عظمت گذشته را پیوسته برسراین انحطاط مشاهده می‌کرد، رنج می‌برد. دهشتی که دورنمای زندگی در امریکا در عمق وجدانش بوجود آورده بود، در همهٔ آثارش منعکس گشته است. فاکنر درعین حال که از خصوصیتهای اخلاقی افراد و دسته‌های گوناگون برای خلق قهرمانانش استفاده می‌کند، پردهٔ نقاشی بزرگی نیز از جامعهٔ امریکا پیش چشم می‌گسترد و به این سبب که خود نیز به این جامعه تعلق دارد، در دل کینه و نفرتی بینهایت احساس می‌کند و درد بیدرمان خود را همه‌جا در آثارش عرضه می‌دارد. فاکنر در آکسفرد خانهٔ زیبائی و در حوالی آن مزرعه‌ای خرید و از آن پس وقت خود را میان ادبیات، شکار و امور مزرعه صرف کرد. صبحها نویسنده بود و عصرها شریفزاده‌ای جنوبی در میان خانوادهٔ بزرگ خویش و او بیشتر عنوان مزرعه‌دار را می‌پسندید تا نویسنده را. در آن خانه بود که فاکنر آثار فراوان دیگری خلق کرد، آثاری داستانی که بیشتر آن سرگذشت همین منطقهٔ

آکسفرد (جفرسون) را حکایت می‌کرد، از آن جمله است ایـن داستانها: ابشالوم! ابشالوم! *Absalom! Absalom!* (۱۹۳۶)، تسخیر ناپذیر *The Unvanquished* (۱۹۳۸)، نخلهای وحشی *The Wild Palms* (۱۹۳۹)، دهکده *The Hamlet* (۱۹۴۰)، دعای آمرزش بـرای یك راهبه *Requiem for a Nun* (۱۹۵۰)، تمثیل *A Fable* (۱۹۵۴)، شهر *The Town* (۱۹۵۷)، ملك *The Mansion* (۱۹۵۹) و مانند آن. آخرین رومان فاکنر با عنوان جیب‌برها *The Reivers* در ژوئن ۱۹۶۲ انتشار یـافت و نـویسنده خـود در ششم ژوئیهٔ همین سال در آکسفـرد بر اثر حمله قلبی درگذشت. فاکنر در ۱۹۵۰ به دریافت جایزهٔ ادبی نـوبل و در ۱۹۵۴ بـه دریـافت جـایزه پـولیتزر Pullitzer نایل آمد.

ویلیام فاکنر، مردی کم حرف که هـرگـز از ادبیات حـرف نمی‌زد، وسیعتریـن و عمیقترین و قویترین آثار داستانی را در ادبیات معاصر امریکا خلق کرده است. وی پیوسته تحت تأثیر مسائل نژادی بود و بردگی را گناهی بزرگ می‌دانست، نه به صورت مسأله‌ای ضد اخلاقی و ضد اجتماعی، چنانکه مـردم شمال بـه آن معتقد بودند، بلکه به صورت گناهی نسبت به خدا. در نظر فاکنر کیفر این گناهان نـه تنها باید دامنگیر سفیدپوستها بشود، بلکه سیاهپوستها را نیز بـاید در بـرگیرد، زیرا ظرفیت تحمل رنج آنان مافوق سفیدهاست. این نکته خـاصه در کتاب دعای آمرزش برای راهبه به شکلی برجسته دیده می‌شود. مسألهٔ گناه و کیفر عملی آن موجد وحشت، حریق، جنایت و خودکشی است و بازیگران ایـن سلسله نمایشها همهٔ سیاهپوستها، سفیدپوستها، سرخپوستها و دورگه‌هایند. در آثار فاکنر پیرمردان و کودکان پـاك و عفیفند و نوجوانان فاسد و ناتوان و غیر عادی و منحط. فاکنر به موازات تاریخ غم‌انگیز ایالتهای جنوبی و سرگذشت شخصیتها و مردمی کـه در آن منطقه بسرمی‌برند، سرگذشت غم‌انگیز آدمی را به طورکلی وصف می‌کند با فهرستی از گذشتهٔ او در محدودیتهای سرنوشت که هم در آن مؤثر بوده و هم از آن تأثیر پذیرفته است. شیوهٔ نگارش فاکنر و سبك و ساختمان داستانهای او را می‌توان با آثار بالزاك و پـروست سنجید. داستانهـا بیشتر به صورت ادامـهٔ یك زندگی است که گاه با کندی و گاه با شتاب پیش می‌رود، با تغییر نگاه نویسنده، همچون آثار بـالزاك و با عبـارتهای پر قدرت و سنگین و بصورتی شاعرانه و با زوایای پنهانی، همچون آثار پروست. فاکنر به سبب ژرف‌بینی در مسائل عاطفی

و محرومیتهای افراد انسان در درجه‌های گوناگون فکری و به سبب تجزیه و تحلیل دقیق گمراهیها و انحرافها در جامعهٔ پوسیده و منحط، با شیوهٔ نگارش خاص، مشهورترین رومان نویس در ادبیات معاصر امریکا شناخته شده است.
ترجمه به فارسی: تسخیر ناپذیر ـ خشم و هیاهو ـ شهریور گرم ـ گوربه‌گور.

**فدو، ارنست** Feydeau, Ernest رومان نویس فرانسوی (۱۸۲۱-۱۸۷۳) ارنست فدو در پاریس زاده شد، از جوانی جز به‌ادبیات به‌چیزی توجه نداشت، اما به‌سبب عدم توفیق در آثار نخستینش، نویسندگی را رها کرد، چندی به‌کار بانك و معامله پرداخت، مدتی نیز وقت خود را به تحقیقات باستانشناسی صرف کرد و از آن برای نوشتن اثری تاریخی و تحقیقی بهره برد. این اثر به‌نام **تاریخ عمومی آئین سوگواری و مقبره‌های ملل کهن** - *Histoire générale des usages funèbres et des sépultures des peuples anciens* در ۱۸۵۸ منتشر شد که مقامی خاص یافت. ذوق فدو در آثار باستانی او را با نویسندگانی چون گونکور و فلوبر نزدیك کرد و پیروزی رومان **مادام بوواری** اثر فلوبر و جنجالی که برانگیخت، او را برآن داشت که رومانی در زمینهٔ آن بنویسد. این رومان **فانی** *Fanny* نام داشت و در ۱۸۵۸ انتشار یافت که توفیقی آمیخته با رسوائی بدست آورد، حتی منجربه برهم خوردن نامزدیها شد، اما ستایش فلوبر و ژورژ ساند و سنت بوو را همراه داشت. قهرمان جوان داستان روژه Roger با فانی‌که ده سال از او بزرگتر وصاحب سه فرزند است،آشنا می‌شود، به اودل می‌بندد و از او می‌خواهد که به ارتباط مداومشان رضایت دهد. فانی با احتیاط به این امر تن در می‌دهد و آن را به صورت فداکاری به دلدار عرضه می‌کند. روژه چندی در خوشبختی کامل بسرمی‌برد تا روزی که با شوهر فانی روبرو می‌شود و همینکه او را مردی خوش ادا و سرشار از زندگی می‌بیند، دگرگون می‌شود و ناگهان رقیب نیرومندی را در برابر خویش می‌یابد و چنان از حسادت رنج می‌برد که زندگی را به آن طریق غیر ممکن می‌بیند و از فانی می‌خواهد که به شوهرش نزدیك نشود، اما در صحنه‌ای‌که بخصوص مورد ستایش فلوبر قرار گرفته است، او را در آغوش شوهر غافلگیر می‌کند. پس از آن، وضع برایش غیر قابل تحمل می‌گردد و به خانهٔ متروکی در میان جنگل و کنار دریا پناه می‌برد، از همه کناره می‌گیرد و در انتظار مرگ می‌ماند. در این داستان با

دقت بسیار معایب و بیماریهای جامعه تشخیص داده شده و به نحوی موشکافانه تحلیلی روانی از آن بعمل‌آمده است. فدو در مقدمهٔ این کتاب اعلام‌کرده است‌که هنر هیچ ارتباطی با اخلاق ندارد. داستان اگرچه رسوائی ببارآورد، تحسین پیروان مکتب رئالیسم را که فلوبر سرسلسلهٔ آن بشمار آمد، برانگیخت. پیروزی فراوان کتاب فانی همهٔ نگاهها را به جانب فدو برگرداند، او نیز برای جلب توجه عامه با شتابزدگی رومانهای دیگری انتشار دادکه چندان توفیقی نیافت. از جمله دانیل *Daniel* (۱۸۵۹) که فلوبر بسیار دوستانه از آن انتقاد کرد، اما رومان دیگرش به نام کنتس دوشالی یا آداب و رسوم جاری *La Comtesse de Châlis ou les moeurs du jour* در۱۸۶۷ از نوبا پیروزی بزرگی روبروگشت. دراین داستان شخصیتهای طبقه‌های بالای اجتماع معرفی شده‌اند. پس‌از آن آثار فدو روز بروز فروش کمتری یافت و چند نمایشنامه نوشت که برصحنه نیامد.

فدو دوست فلوبر بود، اما از عشق به هنر و توجه به کمال سبك او بسیار دور ماند، تنها با در نظر گرفتن جنبه‌هائی از مکتب رئالیسم بودکه رومانهایش مورد توجه قرار می‌گرفت.

**فدو، ژورژ** Feydeau, Georges نمایشنامه‌نویس‌فرانسوی( ۱۸۶۲ - ۱۹۲۱ ) ژورژ فدو پسر ارنست فدو، درپاریس زاده‌شد، تحصیلات نامرتبی‌انجام داد و ازنوجوانی به نمایشنامه نویسی روی آورد. نخستین آثارش توفیق نیافت، اما در بیست و پنج سالگی (۱۸۸۷) کمدی معروف او به نام خیاط بانوان *Tailleur pour dames* برصحنه آمد و بسیار مورد استقبال عامهٔ مردم قرار گرفت. پس‌از آن ژورژ فدو سالهای دشواری را با عدم پیروزی گذراند تا در ۱۸۹۲ که نمایشنامهٔ او آقا شکار می‌کند *Monsieur chasse* با پیروزی بزرگی روبرو شد و در همهٔ عمر نویسندگی و در خلال آثار فراوانش که هرسال یك نمایشنامه را در برمی‌گرفت، از آن کاسته نشد. ژورژ فدو نوع نمایشنامهٔ وودویل Vaudeville* را که نمایشنامه‌ای سبك و محلی و آمیخته با شعر بود، تازگی بخشید، به این نحوکه در اشخاص نمایشنامه و خصوصیتهای روحیشان مطالعهٔ عمیقی بعمل آورد. وی یك سلسله‌آثار نمایشی نوشت که همه برصحنه می‌آمد و مردم را می‌خنداند، از آن جمله نمایشنامهٔ شامپینیول برخلاف میلش *Champignol malgré lui* است که در ۱۸۹۲ در سه‌پرده

به اجرا درآمد. مرد جوانی کـه بـا مادام شامپینول، همسر نقاش معروف ارتباط مداوم داشت، روزی در غیبت شوهر و برای حفظ آبروی زن، خود را شوهر او معرفی کـرد و براثر این نسبت و شباهت اسمی به چنگ ژاندارمها افتاد و به‌هنگ برده شد تا مدت سیزده روز به عنوان سرباز ذخیره خدمت کند، شوهر واقعی، که خدمت خود را فراموش کرده بود، با سرعت خود را بـه هنگ رسانـد تـا وظیفهٔ سربازی را انجام دهد، دراین زمان دشواریها و حوادث خنده‌آوری پیش می‌آید و هنگامی به اوج خود می‌رسدکه هر دونفر برای نگهبانی انتخاب می‌شوند. برخورد این دو قراول برسرخدمت، زمینهٔ کمدی را تشکیل می‌دهد که درعین حال هجوی زیباست از عجایب زندگی در سربازخانه. ایـن نمایشنامـه از زیـرکانـه‌تـریـن نمایشنامه‌های مسخره‌آمیز نظامی است‌که پیروزی بسیار بدست آورد. کمدی بانوی دستودان ماکسیم *La Dame de chez Maxim* در ۱۸۹۹ برصحنه آمد. پزشك جوانی از ضیافت عروسی با یکی از رقاصه‌ها به خانه بازمی‌گردد، بی‌آنکه بیادداشته باشد که زن دارد، پس برای پنهان نگاهداشتن همسرش از رقاصه، بـه‌کارهـائـی دست می‌زند که حوادث غیر منتظر پیش می‌آورد. ایـن کمدی از فن نمایشی پـرقدرتی برخوردار است. حوادث در آن با چنان استادیی تـرکیب یـافته و از چنان بینش ژرفی بهره‌مند است که اعمال خنده‌آور در آن هرقدر عجیب بـاشد، طبیعی جلوه می‌کند. از این کمدی، فیلمنامه‌ای به همین عنوان اقتباس شده است. نمایشنامـهٔ مواظب آملی باش *Occupe-toi d'Amélie* (۱۹۰۸) در سه‌پرده شاهکار فـدو است. فدو همچون ساعتسازی دقیق با ظرافت کامل اشخاص و اوضاع و احوال نمایش را چنان با هم میزان می‌کندکه هیچ‌یك ذره‌ای از آن دیگر عدول نمی‌کند. مکالمه‌های مستقیم، آمیخته با چالاکی وسرشار از عبارتهای خنده‌آور، سنگینی نکته‌های مربوط به تحلیل روانی را جبران می‌کند. نمایشنامـه‌های جوانه *Le Bourgeon* (۱۹۰۶)، مرحوم مادر خانم *Feue la mère de Madame* (۱۹۰۸)، بـه نـوزاد مسهل مـی‌دهند *On purge bébé* (۱۹۱۰) ولخت وعورنگردا *Mais n' te promène donc pas toute nue* (۱۹۱۲)، کمدیهای واقعی است و فدو دراین‌کمدیهای تك پرده‌ای، ساده و بدون دسیسه و پیچ و خم، بـا اشخاص نمایشی عـادی تـوانسته است در بیننده شور و حرارت و شادی مقاومت ناپذیری ایجاد کند که از عوضی‌گرفتنها و اشتباهات غیر منتظر و بکاربردن شوخ طبعیها و بدیهه‌گوئیها و نکته‌های پـر تحرك و معماوار

ناشی می‌شود.
فدو را بدون اغراق از بعضی جهات می‌توان با مولیر سنجید، در عصر حاضر کمتر کسی توانسته تا این حد طبع بذله‌گوئی و لطیفه‌نویسی داشته باشد. فدو با بکار بردن نکته‌های خنده‌آور موفق گشته است تصویر القا کننده‌ای از زندگی و حال واقعی روح آدمی را پیش چشم بگذارد، ازین‌روست که نمایشنامه‌هایش به صورت تئاتری و سینمائی هنوز تازگی خود را حفظ کرده است.

**فراست، رابرت لی** Frost, Robert Lee شاعر امریکائی (۱۸۷۴ - ۱۹۶۳)
فراست در سانفرانسیسکو زاده شد، پدرش معلم و روزنامه‌نگار بود که در ده سالگی رابرت به بیماری سل درگذشت و مادر رابرت را به ماساچوست نزد پدر بزرگش برد. فراست زیر نظر پدر بزرگ پرورش یافت و به‌وسیلهٔ مادرکه معلم بود، با اشعار ادگارپو و امرسون آشنائی یافت. در ۱۸۹۲ در کالج دارتمث Dartmouth بتحصیل پرداخت و از پانزده سالگی سرودن شعر را آغاز کرد که در بعضی از نشریه‌ها بچاپ می‌رسید. در ۱۸۹۵ با دختری از همکلاسان خود ازدواج کرد که درشعر و شاعری مشوق اوگشت. رابرت پس‌از چندی معلمی و روزنامه‌نگاری، برای ادامهٔ تحصیل به دانشگاه هاروارد وارد شد، اما پس از دو سال‌آن را ترك‌کرد و در مزرعه‌ای‌که پدر بزرگ به‌او واگذاشته بود، به‌کشاورزی پرداخت؛ نزدیکی با طبیعت و بسربردن در میان روستائیان در پرورش قریحهٔ شاعری او تأثیر بسزائی داشت. رابرت پس‌از چند سال کشاورزی مزرعه را فروخت، به‌اروپا سفر کرد و در انگلستان مقیم‌گشت. در آنجا بود که با شاعران انگلیسی و جنبشهای ادبی زمان‌آشنا شد و به محافل ادبی راه یافت. در۱۹۱۳ اولین دیوان را به نام *A Boy's Will* (اراده یك پسر) انتشار دادکه از زندگی روستائی نیوانگلند مایه‌گرفته بود. این اثر توجه ناقدان وشاعران جوان را به خود جلب کرد. سال بعد در۱۹۱۴دیوان *North of Boston* (شمال باستن) را انتشار دادکه موجب شهرت فراوان اوگشت. فراست دراین دیوان نیز فارغ از هرگونه نهضت شاعرانهٔ رایج انگلستان ماند و استقلال فکری خود را حفظ‌کرد. در ۱۹۱۵ به امریکا بازگشت، در حالی‌که شهرتش سراسرکشور را فراگرفته بود. در نیوهمپشر New Hampshire اقامت گزید، کشتزاری خرید و به‌کشاورزی پرداخت و از عشق به طبیعت و

مناظر زیبا و زندگی روستائی و مطالعهٔ روحیه و افکار دهقانان برای ساختن بهترین اشعارش الهام گرفت. دیوان فاصلهٔ کوهها *Mountain Interval* را در ۱۹۱۶ انتشار داد و دیوان نیوهمپشر *New Hampshire* را در ۱۹۲۳، که به دریافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نایل آمد. افقی دورتر *A Further Range* (۱۹۳۶) سرآغاز مفاهیم جدید در شعر فراست بشمار می‌آید و از تمایل آیندهٔ او به فلسفهٔ انتزاعی خبر می‌دهد که به ساختن دو منظومهٔ نمایشی انجامید با عنوان کمدی عقل *A Masque of Reason* (۱۹۴۵) و کمدی ترحم *A Masque of Mercy* (۱۹۴۷). از آثار دیگر فراست این دیوانهاست: جویباری که به مغرب می‌رود *West-Running Brook* (۱۹۲۸)، یك درخت شاهد *A Witness Tree* (۱۹۴۲)، دیوان کامل *Complete Poems* (۱۹۴۹). از معروفترین اشعار دیوان کامل فراست دفن در خانه *Home burial* است که شاعر در خلال حدود صد بیت شعر آزاد، گفتگوی زن و شوهری را بیان می‌کند که پس‌از مرگ اولین نوزادشان به‌سبب عدم تفاهم از یکدیگر دور می‌شوند. نگاه مادر از پنجره به گور کوچکی دوخته شده که با دست شوهر برای اولین فرزندشان حفر گشته است. مرد ساده دل وپاك طینت است، اما قادر نیست که اندوه و مهر پدری را جز با عبارتهای عاری از لطف و نرمی نشان دهد و خشکی سخنان او که با حساسیت افراطی زن مغایر است، دل او را رنجه می‌دارد. فراست با کلامی ساده و با صداقت، هیجان این گفتگوها را به خواننده منتقل می‌کند. فراست در اشعار دیگر این دیوان مانند ترس از توفان *Storm Fear* و درخت کنار پنجرهٔ من *Tree at My Window*، مظاهر طبیعت را مانند توفان، درخت، باغ، آنچنان توصیف می‌کند که مخلوقهای انسانی را. هیچ چیز قادر نیست که اصل زیبائی شعر فراست را بهتر از گفتار خود او نشان دهد که می‌گوید: «شعر با عقده‌ای در گلو و احساسی از درد غربت یا غمی از عشق آغاز می‌گردد و این خود کوششی است در یافتن شیوهٔ بیانی خاص برای عقده‌گشائی و تلاشی برای تسکین خاطر. هر شعر وقتی به کمال و تمامیت می‌رسد که در آن شور و اضطراب، برای بیان بهتر به فکری رسا و کلامی رسا دست یابد.»

فراست شهرت خود را مدیون حد و اعتدالی است که در شعر نگاه می‌دارد، او شکل خاصی را باب سلیقهٔ اکثر مردم برمی‌گزیند که آمیخته‌ای است از فرزانگی،

ترو تازگی، طنز و معتقدات درونی مردم که در قالب زبانی روشن و فصیح و مقطع ریخته شده است. فراست اگرچه از طرفی شاعر روستاهای امریکا و طبیعت زیبا و زندگی دهقانان و شاعر لطیفه‌هاست، از طرف دیگر شعرش همهٔ احوال و اوضاع عالم انسانی و تیرگیهای روح بشری را به طورکلی در برمی‌گیرد. عزلت دهدار امریکائی مشابه عزلت همهٔ افراد انسانی در سراسر کرهٔ خاك است. بهار به همه کس تعلق دارد و خدا ناظر همه است. بعضی از ناقدان روح ارتجاعی فراست و بی‌علاقگی و بی‌توجهی او را به تمدن عصر جدید مورد سرزنش قرار داده‌اند، اما ستایندگان و طرفداران بیشمار او هرگز به‌این نکته‌ها توجه نداشته ووالاترین مقام را در میان شاعران معاصر امریکا به او داده‌اند. فراست چهاربار به‌دریافت جایزهٔ پولیتزر نایل آمده و چندین نشان افتخار دریافت داشته است.

ترجمه به فارسی: بهترین اشعار رابرت فراست.

**فرانس، آناتول** France, Anatole نام مستعار،(نام واقعی فرانسوا آناتول تیبو François- Anatole Thibault) نویسنده، شاعر و منتقد فرانسوی (۱۸۴۴ - ۱۹۲۴) آناتول فرانس در پاریس و در خانه‌ای در کنار رودخانهٔ سن، جائی که پدرش کتابفروشی داشت، زاده شد. تحصیلات‌خود را درکالج استانسیلاس Stanislas انجام داد، چندی با ناشران، در معرفی کتاب همکاری کرد و کم‌کم به تحقیق و تبحر در تاریخ روی آورد. در ۱۸۶۸ اولین اثر تحقیقی خود را دربارهٔ آلفرد دو وینیی Alfred de Vigny انتشار داد و سال بعد به عنوان ممیز در مجموعه‌های شعر جدید که به نام پارناس معاصر Parnasse Contemporain منتشر می‌شد، بکار پرداخت. در ۱۸۷۱ در دومین جلد آن دو شعر انتشار داد و در ۱۸۷۳ اشعار طلائی *Poèmes dorés* را منتشر کرد که به لوکنت دولیل تقدیم شده بود. این اشعار توصیفی و موزون در سبك اشعار پارناسی بود که توجه شاعر را به‌فنون وصناعت شعر نشان می‌داد، چنانکه گاه لحن توصیفی در آن تا حد پردهٔ نقاشی اساطیری پیش می‌رفت و شوق آناتول فرانس را به افسانه‌های کهن آشکار می‌ساخت. آناتول فرانس در ۱۸۷۶ نمایشنامهٔ منظوم عروسیهای مردم کورنت *Les Noces corinthiennes* را انتشار داد که نمایشنامه‌ای مربوط به عهد کهن بود و در ۱۹۰۲ در پاریس بر صحنه آمد. موضوع نمایشنامه داستان ساده‌ای است که در شهر کورنت از

شهرهای بسیار غنی یونان باستان در نخستین قرنهای مسیحیت جریان یافته و برمبنای جدال میان طرفداران دین پیروزمند مسیح و مشرکان واقع شده است و عشق جوانی مسیحی را به دختری از خانوادهٔ کافران نشان می‌دهدکه به ناکامی و مرگ دختر می‌انجامد. این نمایشنامه اگرچه فاقد تحرك نمایشی بود، به سبب شیوهٔ نگارش زیبا و شاعرانه، اثری ممتاز بشمار آمد و تحت تأثیر اشعار پارناسی، که آناتول فرانس در جوانی از پیروان پرشور آن بشمار می‌رفت، قرار داشت. در ۱۸۷۶ آناتول فرانس درکتابخانهٔ مجلس سنا به‌کار اشتغال یافت، سال بعد ازدواج کرد و صاحب دختری شد، اما ازدواج او در ۱۸۹۳ به جدائی انجامید. در این دوره آناتول فرانس پیاپی آثاری منتشر می‌کرد که بیشتر آنها با پیروزی همراه بود، از آن جمله است: داستان کوتاه ژوکاست و گربهٔ لاغر *Jocaste et le chat maigre* (۱۸۷۹)، رومان جنایت سیلوستر بوناد *Crime de Sylvestre Bomnard*(۱۸۸۱)که او را به شهرت رساند. قهرمان این اثر که سبك خاص آناتول فرانس را در بردارد، مردی با فرهنگ و عاشق کتاب است که میان کتاب بسرمی‌برد و زندگی را از خلال کتاب می‌بیند. نویسنده با هنرمندی بسیار اندیشه‌ها، شورشها، قضاوتها و طرز تفکر دانشمندانهٔ او را دربارهٔ زندگی به شیوه‌ای دلپذیر بیان می‌کند و نگارش رنگین سبك پارناسی را با صراحت رئالیسم استادش فلوبر می‌آمیزد. داستان جنایت سیلوستربوناد پیروزی بسیار بدست آورد، امیال ژان سردیین *Les Désirs de Jean Servien* (۱۸۸۲) که از عشق آناتول فرانس به هنرپیشه‌ای الهام‌گرفته بود، دارای قسمتهای بسیار زیبائی است برمبنای تحلیل دقیق روانی و اخلاقی. از جمله‌آثار آناتول فرانس‌که خاطرات زندگی او را دربر دارد، کتاب دوست من *Le Livre de mon ami* (۱۸۸۵) است. نویسنده در ورای چهرهٔ قهرمان کتاب، پیرنوزی‌یر Pierre Nozières،چهرهٔ خود را نهان کرده و بدین‌طریق توانسته است درنقل خاطرات شخصی، تغییرات لطیف و دلپذیری بدهد و در میان تصویرهای دوران کودکی، نکته‌های خاصی نیز از دورهٔ بلوغ و پختگی خود بگنجاند و با شیوه‌ای دقیق و نکته‌سنجی فراوان چهرهٔ بعضی از دوستان و خویشاوندان را از چشم کودکی پنج تا هفت ساله ترسیم و از نظر پیر کوچك دربارهٔ مشاهدات خود قضاوت کند. از آثار دیگری‌که برمبنای خاطرات شخصی آناتول فرانس قرار گرفته است، می‌توان از این آثار نام برد:

پیرنوزی‌یر *Pierre Nozière* (۱۸۹۹)، پیر کوچک *Le Petit Pierre* (۱۹۱۸)، زندگی نوشکفته *La Vie en fleur* (۱۹۲۲)، که در همهٔ آنها تخیل دلنشین مقامی بیش از واقعیت دارد. موضوع اصلی که در همهٔ آثار آناتول فرانس مورد هجو وانتقاد قرار گرفته، عالم مسیحیت و جامعهٔ نوین است. از جمله رومانهای معروف او در انتقاد مذهبی رومان تائیس *Thats* (۱۸۹۰) است که «تورات بی‌ایمانان» خوانده شده. آناتول فرانس در این اثر با ناباوری به بحثهائی طنزآمیز در بارهٔ مذهب و زندگی روحی و اخلاقی قدیسان و شهیدان قرون اول مسیحیت می‌پردازد و از تمدن یونان باستان وصف استادانه‌ای بعمل می‌آورد. داستان از نظر قالب و شیوهٔ نثرنویسی از شکوه و جلال بسیار برخوردار است و توجه تازهٔ آناتول فرانس را به نوشتن رومانهای بزرگ نشان می‌دهد. تائیس پیروزی خارق‌العاده بدست آورد و در ۱۸۹۴ از آن اوپرائی ساخته شد با آهنگ ماسنه Massenet آهنگساز معروف فرانسوی. از آن پس آناتول فرانس راه تازه‌ای پیش گرفت در شیوهٔ ولتر حاکی از بی‌ایمانی و شکاکی مذهبی و انتقاد آمیخته به‌طنز و نیشخند. نمونهٔ این شیوه را در بریان پزی ملکهٔ پدوک (ملکهٔ سبا) *La Rôtisserie de la Reine Pédauque* (۱۸۹۳) و عقاید آقای ژروم کوانیاد *Les Opinions de M. Jérôme Coignard* می‌توان دید. آناتول فرانس در کتاب اخیر عقاید ژروم کوانیار، روحانی لطیف طبع و دانشمند و عالم علوم الهی و استاد هنر را از زبان شاگردش که درعین حال شاگرد دکان بریان‌پزی پدر خویش است، بیان می‌کند. پسر که راوی داستان است بحثها و جدلهائی را که استادش به مناسبتهای گوناگون پیش می‌کشد، احساسها و قضاوتها و بی‌ایمانیهای تلخ و عقاید انقلابی او را به‌طور مشروح بیان می‌کند و خواننده را با اشخاص مختلف و جاهای مختلف روبرو می‌کند و همین برخوردها به آناتول فرانس امکان می‌دهد که زمینهٔ بحثهائی را دربارهٔ سیاست و نکته‌های روحی و اخلاقی و تحلیل جامعه فراهم آورد. چیزی که اثر را دلپذیر می‌سازد، لحن مطایبه‌آمیز نویسنده است در بیان اندیشه‌های جاری قرن هیجدهم. در واقع آبه ژروم‌کوانیار سخنگوی آناتول فرانس است که خواننده را در خلال شیوهٔ فصیح انشا و در پیچ و خم بحثها با موضوعهای اصلی‌آثار او آشنا می‌کند. آناتول فرانس از ۱۸۸۵ منتقد ادبی روزنامهٔ تان Temps گشت و مقاله‌های انتقادی خود را که دراین روزنامه انتشار می‌داد

که در پنج جلد به‌نام زندگی ادبی *La littéraire* فراهم آورد و اولین جلد آن در ۱۸۸۸ منتشر گشت. رومان زنبق سرخ *Le Lys rouge* (۱۸۹۴) از زندگی مادام آرمان دوکایاوه Mme Arman de Caillavet که دوستیش با آناتول فرانس از ۱۸۸۸ آغاز شد، الهام گرفته است و وقایع یکی از محافل ادبی پاریس را در اواخر قرن نوزدهم وصف می‌کند. آناتول فرانس اگرچه با شیوهٔ نگارش رومان احساسی و تحلیلی مأنوس نبود، با انتشار زنبق سرخ در ردیف آلفونس دوده و گی‌دوموپاسان قرار گرفت، اما دنبالهٔ این نوع رومان نویسی را بزودی رها کرد. زنبق سرخ در ۱۸۹۹ برصحنهٔ تئاتر برده شد. باغ اپیکور *Le Jardin d'Epicure* (۱۸۹۴) شامل مقاله‌های کوتاهی است در موضوعهای گوناگون و زندگی ومرگ وشیوهٔ دست یافتن به خوشبختی و حفظ آن، یا دربارهٔ تفسیرهای مختلف از وقایع جاری که غالب آن از بهترین مقاله‌های آناتول فرانس بشمار می‌آید و معرف کامل فلسفه و طرز تفکر او است. در نظر آناتول فرانس وجود هیچ چیز به خودش بسته نیست مثلاً نادانی از شرایط لازم عالم هستی است، اگر همه چیز را می‌دانستیم، نمی‌توانستیم زندگی را حتی یك ساعت تحمل کنیم. احساسهائی که زندگی را برای ما شیرین یا لااقل قابل تحمل می‌کند، تنها زائیدهٔ دروغ و خیالات واهی است. این موضوع که زندگی خوب یا بد است، حرفی بی‌معنی است. باید گفت که زندگی خوب و بد، گوارا و ناگوار، پرجاذبه و نفرت‌انگیز، شیرین و تلخ و خلاصه همه چیز است و حال که آداب و رسوم و عادتهای زندگی قرن به قرن تغییر می‌یابد، پس عقل ایجاب می‌کند که زندگی را آنچنانکه هست، بپذیریم. آناتول فرانس در ۱۸۹۶ به‌عضویت آکادمی فرانسه درآمد. پس‌از آن تاریخ معاصر *L'Histoire contemporaine* را میان سالهای ۱۸۹۷و۱۹۰۱ در چهار جلد انتشار داد و در آن از جامعهٔ عصر خود با لحنی تلخ انتقادکرد. قهرمان کتاب شخصیتی است که در جامعهٔ قرن نوزدهم همان وضع را دارد که آبه کوانیار در آغاز قرن هیجدهم داشته است. این کتاب از نظر عامهٔ مردم شاهکار آناتول فرانس بشمار آمد. مجموعه داستان کرنکبیل *Crainquebille* (۱۹۰۳) متعلق به دوره‌ای است که در هنر نویسندگی آناتول فرانس تحولی آشکار پدید آمده است. دنبالهٔ بی‌ایمانی و شکاکیت رها شده و به راهنمائی در نظام اجتماعی و عدالت و قوانین انسانی روی آورده شده است. کرنکبیل قهرمان داستان، فروشندهٔ دوره‌گردی است که

به اتهام دشنام دادن به مأمور انتظامی به زندان می‌افتد و پس‌از رهائی از زندان مورد تحقیر مشتریان قرار می‌گیرد و همهٔ آنان را از دست می‌دهد و به فقر و گرسنگی دچار می‌شود و این‌بارکه از روی عمد به مأمور دیگری دشنام می‌دهد تا به زندان بیفتد و از مسکن و غذای رایگان برخوردار گردد، مقامات انتظامی او را احمق بینوا می‌خوانند و پدرانه به ملامتش می‌پردازند. این داستان به سبب هجو نیشدار و مستقیم دستگاه عدالت، پیروزی بسیار یافت و از آن نمایشنامه‌ای اقتباس شد که اولین‌بار در ۱۹۰۳ برصحنه آمد و از کرنکبیل نمونهٔ گروه بشری عامه‌پسندی ساخته شد. جزیرهٔ پنگوئنها *L'Ile des pingouins* (۱۹۰۸) چشم‌انداز استعاری و زنده‌ای است از تاریخ فرانسه. آناتول فرانس به تقلید افسانه‌های قدیم بروتانی، داستان عجیب کشیش سن مائل Saint Maël را نقل می‌کندکه برای ارشاد اقوام کافر با وسیله‌ای ابتدائی از آبهای اقیانوس می‌گذرد و هرچند یك‌بار به جزیره‌ای پا می‌نهد و پس‌از هدایت ساکنان آن به جزیرهٔ دیگر قدم می‌گذارد تا گذارش به جزیرهٔ پنگوئنها می‌افتد و مرغان زیبای جزیره را که دسته دسته گرد هم آمده بودند، به‌جای مردمی موقر و کوتاه قد و ساده می‌گیرد و به ارشادشان می‌پردازد و تعلیم انجیل را به آنان آغاز می‌کند. بدین ترتیب «قوم پنگوئن» بوجود می‌آید که استعاره‌ای از مبدأ تاریخ فرانسه است. آناتول فرانس تاریخ این قوم را بتدریج پیش می‌برد تا آن را به جامعهٔ سرمایه داری و انقلاب اشتراکی و جدال مسلح و تمدنهای جدید و خطاهائی که عالم بشریت تا ابد به ارتکاب آن محکوم است، می‌کشاند. تحقیق و تبحر شیطنت‌آمیز تاریخی، سبك پرشور و طبع بذله‌گوی نویسنده از این اثر پردهٔ نقاشی دلپذیری ساخته است که در ضمن اندیشه‌های تازهٔ انقلابی آناتول فرانس و آمادگیش را برای پذیرفتن انقلاب کمونیستی در ۱۹۱۷ نمودار می‌سازد. خدایان تشنه‌اند *Les Dieux ont soif* (۱۹۱۲) از معروفترین آثار آناتول فرانس بشمار آمد. تار و پود این اثر از انقلاب فرانسه ساخته شده است که آناتول فرانس بخوبی آن را شناخته، از دید خاص خود به آن نگریسته و بعضی از نظریه‌های خود را دربارهٔ تاریخ و وضع بشر در آن گنجانده است. خدایان تشنه‌اند به سبب استادی آناتول فرانس در ساختن صحنه‌ها و تیزبینی در نگریستن به عمق وقایع و نفوذ به طرز تفکر عصر و توجه به انعکاس اندیشه‌ها و حوادث و آداب و رسوم و

محیط اجتماعی و به سبب اسلوب فصیح و انشای شیوای کتاب، پیروزئی شگفت‌انگیز بدست آورد. از آثار مهم دیگر این دوره عصیان فرشتگان *La Révolte des Anges* (۱۹۱۴) است، کتابی اساطیری، که آناتول فرانس در آن بار دیگر به طور عمیقی نظر خویش را دربارهٔ مذهب و زندگی و عقل و هوش ارائه داده است. نظر ضد مذهبی آناتول فرانس در این اثر به حد اعلای گستاخی رسیده است. او هرگز تا این حد در حمله به مذهب کاتولیك شدت و خشونت نشان نداده و لحن مسخره‌آمیز بکار نبرده است. از آثار سیاسی و اجتماعی آناتول فرانس این آثار است: بر سنگ سفید *Sur la pierre blanche* (۱۹۰۵)، نظریه‌های اجتماعی *Opinions sociales* (۱۹۰۲)، به سوی زمانهای بهتر *Vers les temps meilleurs* (۱۹۰۹).

آناتول فرانس نویسنده‌ای است با هوشی تیز و ذهنی قاطع و ادراکی قوی و استعدادی عمیق در طنزگوئی، با فرهنگی شگفت‌انگیز و قلبی حساس در برابر بیعدالتیها. وی فارغ از هرگونه جریان زیبائی‌شناسی عصر خود، از نثر و نظم زبان فرانسه قالبی خاص ساخت وکوشید که نگاهبان قواعد انشا و دستور زبان و شیوهٔ نگارش قرن هیجدهم باشد و به‌باقیماندهٔ این شیوه، شکل هنری کمال یافته‌ای آمیخته با طنز و لطف کلام ببخشد. آناتول فرانس در زبان فرانسوی بصیرت کامل داشت و چون سدی استوار در برابر فساد و بوالهوسی افراد دربارهٔ زبان ایستاد، اما افق انتقاد بر او تنگ شد و نقدهای او در انواع نهضتهای ادبی که قدرت ادبی آینده را در دست داشتند، نفوذ ناپذیر آمد. با وجود این پیشرفت و نفوذ تدریجی او در مردم بخوبی درك می‌شد. آناتول فرانس «سلطان نثر» خوانده شده است. در نثر او هر کلمه چون نگینی بر جای خود نشسته است. مسخره و هجوپردازی او در میان گرمی شاعرانه و عشق به زیبائی کلام لطف خاص می‌یابد و طنزها و مخالف‌گوئیها به وسیلهٔ عطوفت و دلسوزی برای عالم بشریت دلپذیر می‌گردد. آناتول فرانس در ۱۹۲۱ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد.

ترجمه به فارسی: آدمك حصیری ـ باغ اپیکور ـ بالتازار ـ برسنگ سفید ـ بریان پزی ملکهٔ سبا ـ تائیس ـ جزیرهٔ پنگوئنها ـ جنایت سیلوستر بونار ـ خدایان تشنه‌اند ـ دختر کلمانتین ـ دادستان عادل (ضمیمهٔ مجموعهٔ آناتول فرانس) ـ دوست

من ـ زنبق سرخ ـ عصیان فرشتگان ـ کرنکبیل ـ ماجرای خنده آور ـ مسیو توماس (ضمیمهٔ مجموعهٔ آناتول فرانس).

**فرانسوا، ماری لویز ـ فون** François, Marie Louise-von بانوی رمان‌نویس آلمانی (۱۸۱۷-۱۸۹۳) ماری لویز فرانسوا ازخانواده‌های اصیل و ورشکستهٔ آلمانی بود، پدرش فرانسوی تبار بود و به هنگامی که دخترك بیش از یك سال نداشت، درگذشت. قیم فرانسوا ثروت موروثی او را حیف و میل کرد و پس ازآن خودکشی کرد و نامزدی فرانسوا با مردی که مورد علاقه‌اش بود، به سبب نداشتن جهیز برهم خورد. مادرش بار دوم ازدواج کرد و ماری لویز، دورهٔ جوانی غم‌انگیزی را میان کتاب و مطالعه گذراند، بی‌آنکه بتواند تحصیل منظمی انجام دهد، هنگامی که در ۱۸۵۵ مادرش زمینگیر و پدرخوانده‌اش نابینا شد، در سی و هشت سالگی برای تأمین معیشت به نوشتن پرداخت. در آغاز چند داستان کوتاه نوشت که رنگی از زندگینامهٔ شخصی او داشت، اما شهرتش در ۱۸۷۰ پس از انتشار داستان آخرین بازماندهٔ خانوادهٔ رکنبورگ *Die Letzte Reckenburgerin* بدست آمد که او را نویسنده‌ای بزرگ معرفی کرد، در حالی که ماری لویز آن را هشت سال پیش از انتشار نوشته و هیچ ناشری آن را نپذیرفته بود. رومان در زمانی منتشر شد که داستانهای طولانی مورد توجه مردم بود، خاصه داستانهای بلند زنان نویسنده که به این قبیل رومانها می‌پرداختند و رومان ماری‌لویز فرانسوا با وجود صور سادهٔ ذهنی از بهترین آنها بشمار آمد. در سراسر این داستان بلند ذوق مردم قرن نوزدهم در تالارهای قدیم و پر از اشیای بیهوده نشان داده شده است، همچنین شیفتگی‌آنان به حوادث گوناگونی که پایانی خوش داشته باشد. پدرخواندهٔ فرانسوا در ۱۸۷۴ درگذشت و وی از آزادی خود بهره برد و همهٔ وقت را صرف نوشتن کرد. در ۱۸۸۲ دنبالهٔ نوشتن را رها کرد و به تحصیل در رشتهٔ تاریخ پرداخت. سپس به رومانهای تاریخی روی آورد و در این راه استادی و هنرمندی بسیار نشان داد و بخوبی توانست خاطرات شخصی خود را به موضوعهای تاریخی بیامیزد و در قالب بعضی از اشخاص داستانها گوشه‌هائی از خصوصیتهای خود و زندگیش را منعکس کند. فرانسوا برای مردم تیره‌روز در صورتهای مختلف و در آثار مختلف همدردی فراوان نشان می‌دهد. مکاتبه‌های

او با عنوان مکاتبه‌ها با کونراد فردیناند مایر *Briefwechsel mit C, F Meyer* بسیار جالب توجه است. آثار کامل *Gesammelte Werke* فرانسوا در پنج جلد در ۱۹۱۸ بچاپ رسید.

**فردرو، آلکساندر کونت** Fredro, Aleksander Count شاعر و نمایشنامه‌نویس لهستانی (۱۷۹۳-۱۸۷۶) فردرو از خانواده‌های اصیل و نجیب لهستان است. از اوان جوانی به ارتش ناپلئون که با روسها می‌جنگید، پیوست؛ به زندان افتاد سپس گریخت. در ۱۸۱۴ دنبالهٔ خدمت را گرفت و در پایان به دریافت درجهٔ سروانی نایل‌آمد. وی ازاین دورهٔ پرهیجان زندگی یادداشتهائی گردآوردکه بعدها انتشار یافت و با پیروزی بسیار روبروشد. پس ازپایان جنگ به‌لهستان بازگشت، در املاکش مقیم شد و به نوشتن نمایشنامه پرداخت. اولین نمایشنامهٔ فردرو به نام آقای گلدهاب *Pan Geldhab* (۱۸۲۱)، هجوی بود دربارهٔ نوکیسه‌ها. فردرو در ۱۸۲۴ به‌اروپای غربی سفر کرد،به‌آثار مولیر و گولدونی علاقه یافت و درآثار خود تحت تأثیر آنان قرار گرفت. بعضی از آثار نمایشی فردرو، به نظم یا نثر، مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفت و او رنجیده خاطر از ناقدان بداندیش دست از نوشتن بر می‌داشت یا از نمایش آنچه می‌نوشت خودداری می‌کرد. سرانجام در حدود سی و پنج کمدی نوشت، سرشار از طراوت وشور و نشاط که او را در مقام اول کمدی نویسی در تاریخ نمایشی لهستان قرار داد. از جمله بهترین آثار او که در زمان حیات یا پس ازمرگش بر صحنه‌آمد، این آثار است: آقای یوویالسکی *Pan Jowialski* (۱۸۳۲)، نمایشی خنده‌آور و تصویری درخشان از خصوصیتهای اخلاقی مردی مستبد از مردم کشورش که عادت داشت همهٔ مقاصد خود را به وسیلهٔ ضرب‌المثلها وتمثیلها بیان کند، بی‌آنکه هرگز فکرش را بکار اندازد. کمدی بانوان و سواره نظامها *Damy i huzary* (۱۸۲۶)، مضحکه‌ای پیروزمندانه از اوضاع زمان. آزدوی دختران جوان *Sluby panienskie* (۱۸۳۴) که توفیق فراوان بدست آورد و به زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه شد. انتقام *Zemsta*، کمدی روحی و اخلاقی دربارهٔ حوادثی از اواخر قرن هیجدهم که به نویسنده امکان می داد تا سنتهای ملی لهستان را با همهٔ عادتها و رسوم، قبل از تقسیم زمین، پیش چشم گذارد. این نمایشنامهٔ منظوم در چهار پرده در ۱۸۳۴ برصحنه آمد و در

میان آثار نمایشی فردرو و شاید هم در نمایشنامه‌های نـژاد اسلاو مقـام اول را بدست آورد. نمایشنامه دو شخصیت از اربابان و مالکان را معـرفی می‌کند، یکی با خوئی تند و خشونت‌آمیز که هیچگونه مخالفتی را در برابر خود تحمل نمی‌کند و هیچگونه قضاوت قانونی را نمـی‌پذیرد، تنها با فـریادهای خشم‌آلـود و از راه خشونت می‌خواهد عقاید خود را بر دیگران تحمیل کند و دیگری رقیبی ریاکار و مکار کـه بظاهر بـه مـواد قـانون احتـرام مـی‌گـذارد و مشاجره می‌کند، اما هرگز خونسردی را از دست نمی‌دهد و در زیر خونسردی تصنعی، وجودش از حسادت و خودخواهی سرشار است. این دوموجود آشتی‌ناپذیر دربارهٔ دیوار مشترك ملکشان پیوسته در منازعه بسر می‌برند و برضد یکدیگر اقامهٔ دعوا می‌کنند. اشخاص دیگر نمـایشنامه نیز مـانند برادرزادهٔ جـوان این یکی و پسر آن دیگـری کـه دلدادهٔ یکدیگرند، همچنین واسطه‌ها، نمایشگاه صفات و خصوصیتهـای اخلاقی بشری را کامل می‌سازند. سرانجام همه چیز به نحو خـوش و با آشتی دو رقیب پایان مـی پذیرد. روح مضحکه‌آمیزی‌که بر سراسر نمایش حکمفرماست، ادراك کامل نویسنده از اوضاع، گره‌گشائی، خـوش طبعی، جـاذبهٔ شاعرانه، همه مـوجب می‌شود که نمایشنامهٔ *انتقام* شاهکار واقعی تئاتر جهانی بشمار آید. از فردرو اشعار دلپذیر و خاطرات جالب توجهی نیز باقی مانده است.
فردرو بزرگترین کمدی‌نویس لهستان بشمار می‌آید.

**فلچر، جان** Fletcher, John نمـایشنـامه‌نویس انگلیسی (۱۵۷۹ - ۱۶۲۵) پدر فلچر از روحانیانی بودکه به مقام اسقفی لندن رسید. جان فلچر درکمبریج تحصیل کرد و از کمکهای مالی ملکهٔ الیزابت برخوردار گشت. در ۱۵۹۶ که پدرش بـه سبب ازدواج ثانوی مورد بی‌مهری دربار قرارگرفت، این کمك خـرج قطع شد و جان تهیدست برجای ماند، پس به تئاتر روی آورد، برای گروههای تئاتر چندین نمایشنامه نوشت که اکنون در دست نیست. در حدود ۱۶۰۶ با فرانسیس بومانت Francis Beaumont دوستی بسیار نزدیك یافت، در یك خـانه سکونت گزیدند و با همکاری یکدیگر تعـدادی نمایشنامه نـوشتند کـه به یقیـن تشخیص اثر هریك از دیگـری دشوار است. از جملهٔ بهترین آثـار آن دو، ایـن نمایشنامه‌هاست: کمدی دشمن زن *The Woman-Hater* (۱۶۰۷) کـه بـدون نـام نویسندگان منتشر شد و

عده‌ای‌آن را اثر بومانت دانستند و در هرحال‌آغاز همکاری‌آن دو را در نمایشنامه‌نویسی اعلام می‌کرد. کمدی در مجموع تقلیدی است از آثار بن جانسون و آمیخته‌ای از نظم ونثر. پهلوان دسته هاون داغ *The Knight of the Burning Pestle* (۱۶۰۷)، نمایشنامه‌ای مسخره‌آمیز و خنده‌آور است به صورت منظومه‌های پهلوانی که درآن تماشاگران نیز شرکت دارند. این نمایشنامه شاهکار واقعی کمدی این دو نویسنده است که بلندپروازیهای بازرگانان لندن را به مسخره می‌گیرد. فیلستر *Philaster* (۱۶۱۱) اولین پیروزی درخشان را برای دو نویسنده به همراه آورد. این نمایشنامه تحت تأثیر آثار شکسپیر قرار دارد. شاهی که شاه نیست *A King and No King* در ۱۶۱۱ بر صحنه آمد و شاهکار دو نویسنده شناخته شد. تراژدی دوشیزه *The Maid's Tragedy* (۱۶۱۹) اگرچه از نفوذ شکسپیر برخوردار است، فاقد عمق تحلیل روانی است. اشخاص در این تراژدی جز عروسکهای خیمه شب‌بازی نیستند که با کمال استادی به این سو و آن سو رهبری می‌شوند، اما فقر موضوع به وسیلهٔ شرح و بسط زیبا، سخنان دردناك و مکالمه‌های تأثرانگیز جبران می‌شود و به طور کلی نمایشنامه را از بهترین تراژدیهای این دونویسنده معرفی می‌کند. نام فلچر و بومانت به هم پیوسته است. قدرت شاعری و ساختمان اثر و ترکیب مطلب و خلق دسیسه‌های جالب‌توجه خاص بومانت و استعداد فلچر در لطیفه‌پردازی و ظرافت نویسندگی و بیان پر جاذبه و نزدیکی به سلیقهٔ عامهٔ مردم، روی هم آثارکاملی پدید آورده است. فلچر در حدود هفده نمایشنامه بتنهائی نوشت، از آن جمله است: دخترك چوپان وفادار *The Faithful Shepherdess* (۱۶۰۸)، تقلیدی از نمایشنامهٔ روستائی گاری‌نی Guarini نویسندهٔ ایتالیائی با عنوان چوپان وفادار *Il Pastor fido* که پیروزی فراوانی در سراسر اروپا بدست آورده بود. نمایشنامهٔ فلچر اگرچه از موضوع پیچیده‌ای ساخته شده، دارای ترانه‌های لطیف و خوشاهنگ و مکالمه‌های شاعرانه است که با محیط روستائی تناسب دارد، همچنین دارای نکته‌های بینهایت عجیب و غریب است که موجب شهرتش گشته. این نمایشنامه امروزه نیز به سبب صحنه‌های تغزلی و دلنشین مورد ستایش قرار دارد. رعیت درستکار *The Loyal Subject* نمایشنامه‌ای منظوم است در پنج پرده که در ۱۶۱۸ برصحنه آمد و از بهترین آثار فلچر در نوع «تراژدی ـ کمدی» بشمار آمد. گفتگوها زیبا،

حرکتها بسیار نرم و با سهولت و صفات قهرمانان اصلی بسیار خوب تصویر گشته است. نمایشنامهٔ منظوم والنتی‌نیان *Valentinian* در پنج پرده در ۱۶۱۴ در لندن بر صحنه آمد. موضوع این اثر از حادثه‌ای تاریخی گرفته شده و در سلسله نمایشنامه‌های عصر الیزابت مقامی شایسته بدست آورده و از بهترین آثار فلچر بشمار آمده است. بعضی ازمنتقدان آن را نتیجهٔ همکاری فلچرو بومانت می‌دانند، اما انشای نمایشنامه خاص فلچر است و همین امر موجب انتساب آن به فلچر گشته. فلچر چندی نیز با فیلیپ مسینجر Massinger در خلق نمایشنامه‌ها همکاری نزدیك داشت، از آن جمله کمدی کشیش اسپانیائی *The Spanish Curate* در پنج پرده است که در ۱۶۲۲ به اجرا درآمد. گرچه این نمایشنامه دو موضوع متفاوت دارد، یکی رومانتیك و دیگری کمدی، با استادی بسیار پرورش یافته و از نظر نمایشی موضوع واحد و جالب توجهی تشکیل داده است که عامه‌پسند گشته و نه تنها در میان معاصران، بلکه در سراسر قرن هیجدهم پیروزی خود را حفظ کرده است. بیشهٔ گداها *Beggar's Bush* نمایشنامهٔ رومانتیك منظومی است که در۱۶۲۲ بر صحنه‌آمد. ارباب یکی از املاك‌که از طرف رباخواری فراری است، با دخترش به میان گدایان می‌رود و خود را پنهان می‌کند و ماجراهائی بوجود می‌آورد. تأثیر این نمایشنامه،تنها در موضوع و دسیسه‌ها نیست، بلکه در وصف واقع‌بینانه از زندگی گداهاست. احتمالاً فلچر در نمایشنامه‌های هنری هشتم *King Henry VIII* و دو خویشاوند نجیب *Two Noble Kinsmen* با شکسپیر همکاری داشته است.
نمایشنامه‌های فلچر و بومانت به سبب موضوعهای هیجان‌انگیز و گره‌گشائیهای غیرمنتظر و زیبائی زبان مکالمه، در تئاتر قرن هفدهم انگلستان نفوذ فراوان یافت.

**فلوبر، گوستاو** Flaubert, Gustave داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۲۱ - ۱۸۸۰)
فلوبر در شهر روان Rouen ، در شمال فرانسه زاده شد، پدرش استاد و سرپرست جراحان بیمارستان روان بود. گوستاو در باغچهٔ این بیمارستان و در زیر پنجره‌های تالار تشریح پرورش یافت و از کودکی با درد و رنج مرگ آشنا شد و حساسیتی شدید یافت، اما شادی و آرامش‌کانون خانوادگی، اندوه محیط دردناك بیمارستان را جبران می‌کرد، از تضاد این دو محیط بود که در گوستاو از سوئی تمایل به اندوه و از سوی دیگر نیاز به شادی و ذوق مزاح بوجودآمدکه در خلق بسیاری

از قهرمانان داستانهایش اثر گذاشت. فلوبر در دبیرستان روان با گروهی ازدوستان که همهٔ عمر دوستان او باقی ماندند و قلمرو ادبیشان به موازات او ادامه می یافت، به سوی موج رومانتیسم که دامنه‌اش به شهرستانها کشیده شده بود روی آورد، رفتاری مبالغه‌آمیز و کولی‌وار در پیش گرفت و به طبقهٔ کاسبکار سرمایه‌دار کینه‌وری آغاز کرد و چنان به افسارگسیختگی دراحساس تسلیم گشت که با وجود نیرومندی جسم و سلامت مزاج به بحرانهای عصبی شدیدی دچار می‌شد که چون صاعقه بر سرش فرود می‌آمد. مرگ پدر و خواهر کوچکتر نیز بر بحرانهای روحی او افزود و زندگیش را تیره ساخت و موجب گشت که تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق ناتمام بگذارد. پس از آن از هرگونه فعالیت دست بازداشت و همهٔ عمر را صرف نویسندگی کرد و در این راه استعدادی زودرس نشان داد. چنین بنظر می‌آید که صراحت علمی که فلوبر در تجزیه و تحلیل روانی بکار می‌برد و همچنین قدرت روحی و استقامتی راکه دربرابر درد و رنج قهرمانان‌آثارش از خود نشان می‌داد، از پدرش به ارث برده باشد. وی چون پزشك جراح در زیر ظواهر فریبنده در جستجوی حقیقتی بود که بعدها در آثارش با نظری واقعی و عینی آن را وصف می‌کرد. فلوبر با خانوادهٔ مادری خود روزهای تعطیل را در دهکدهٔ ترووِیل Trouville در کنار دریا می‌گذراندکه محل مناسبی برای ماهیگیری بود و زیبائیش بسیاری از هنرمندان و نقاشان را به سوی خود می‌کشید. در این دهکده بود که گوستاو نوجوان زندگی احساسی و عاطفی خود را آغاز کرد و بتدریج موضوعهائی را در مغز خود پروراند که مبنای آثار گرانبهائی قرارگرفت. ابتدا نوشته‌های خود را در روزنامهٔ کوچکی که بتنهائی در دبیرستان اداره می‌کرد، انتشار می‌داد که بیشتر آنها از وقایع و هیجانهای زندگی شخصیش مایه می گرفت، مانند: خاطرات یك دیوانه *Mémoires d'un fou* که فلوبر در هفده سالگی نوشت، اما انتشار آن در ۱۹۰۰ پس از مرگش انجام گرفت. داستان خاطرات یك دیوانه نخستین اثری است‌که سرگذشت شخصی فلوبر را منعکس می‌کند و مارا با ناکامی در عشق و زندگی پر تشویش جوانی که زیر تسلط خیالپردازی و غم شاعرانه قرار دارد، آشنا می‌سازد. فلوبر در این اثر از دورهٔ کودکی، نوجوانی و هنگامی که محیط چهاردیواری مدرسه به او حال خفقان می‌داد و زمانی که در میان رؤیاهای بی‌پایان خود سرگشته مانده بود، پردهٔ نقاشی زیبائی پیش چشم می

گذارد و پس از آن به عشق دورهٔ جـوانی می‌رسد و ایـام تعطیل را در کنار دریا وصف می‌کند و بتدریج چهرهٔ دلدار را از میان تاریکی بیرون می‌کشد. خـاطـرات یك دیوانه علاوه بر معرفی فلوبر جوان، شامل قسمتهائی بسیار زیباست‌که توفیق خارق‌العادهٔ نوجوان هفده ساله‌ای را در دنیای‌نویسندگی به‌اثبات می‌رساند. سفری به دوزخ *Voyage en Enfer* (۱۸۳۵) متنی سرشار از شگفتی بـود. فلوبر پس از آن با مایه‌ای که از دنیای عدم گرفته‌بود رؤیایی از دوزخ *Rêve d' Enfer* را در ۱۸۳۷ و اسمـار *Smarh* را در ۱۸۳۹ نـوشت کـه قصه‌ای بود فلسفی، و درآن تیره‌روزی آدمی را در وجود اسمـار قهرمان کتاب، خودپسندی او و بیهودگی دانش را که در جستجویش است وعطش چیزهائی‌که هرگز بدست نمی‌آورد، بیان می‌کند. فلوبر در این اثـر تحت تأثیر فاوست اثـر گـوته و قابیل اثـر بایرون قرار دارد. اسمار نشان می‌دهد که چگـونه فلوبـر در عین جوانی گـرفتار «ملال قرن» بوده است. داستان نـواهبر *Novembre* در حدود ۱۸۴۰ هنگامـی نوشته شد کـه فلوبر بیستمین سال زندگی را می‌گذراند. این اثـر در واقع دنبـالهٔ خاطرات یك دیوانه است که فلوبر در آن از روح خود تحلیل دقیقی بعمل آورده و همـان موضوعها یعنی غم زیستن، سیر و سیاحت در مرگ، رؤیای شهرت و توجه به امور غریب و دور از دسترس و حسرت نیکبختیهای‌گذشته را با احساسی تندتر و با ناامیدی بیشتر بیان کرده است. اگر خاطرات یك دیوانه تصویر عشقی عرفانی و خیـالپردازانه است، کتاب نـواهبر نقشی از عشق پرشور جسمانی و نفسانی دربر دارد وقالب آن، زیر نفوذ رومانتیسم، افراط در غم و احساس بیزاری فلوبر را از زمـان خویش نشان می‌دهد. نـواهبر را می‌توان اولین کتاب بزرگ فلوبر دانست که اگرچه تا حـدی تحت تأثیر تئوفیل گوتیه و آلفرد دوموسه قرار دارد، استعـداد شخصی او را در تحلیل روانی، ادراکش را در توصیف، و تسلط شگفت‌انگیزش را در رومان‌نویسی تثبیت می‌کند. بعضی از قسمتهای این داستان در میـان زیباترین نوشته‌های فلوبر جای گرفته و خود شاهکاری بشمار آمده است. فلوبر در ۱۸۴۷ با دوست خـود، ماکسیم دوکان Maxime du Camp سفری پیاده به بروتانی و نورماندی انجام داد و از سواحل رود لوار Loire و سن Seine گذشت. از این سفر یادداشت مشترکی به همراه آوردندکه فصلهای فرد آن را فلوبر نـوشته بود و فصلهای زوج را ماکسیم دوکان. سفری بود لذت بخش در دل طبیعت و در میان عطر گیاهان و شعرخوانی

و زیبائی رؤیائی که فلوبر را از وجود خود و آن بدبینی دورهٔ نوجوانی دور می کرد. این یادداشتها از نظر آنکه تحول فلوبر را از عالم رومانتیك و متفکرانهٔ نوجوانی به عالم واقع‌بینانه و رئالیسم نشان می‌دهد، بسیار پرارزش است. در ۱۸۴۸ فلوبر یکی از دوستان خود را از دست داد و برای تسکین خاطر به تنظیم کتابی پرداخت‌که موضوع‌آن را سالهای دراز، از نوجوانی در مغزش می‌پروراند. اولین تنظیم این اثر به نام **وسوسهٔ سنت آنتوان** *Tentation de Saint Antoine* در ۱۸۴۹ پایان یافت‌که اثری فلسفی و اساطیری بود و فلوبر در طی سه روز آن را برای دوستان خود قرائت کرد. نتیجه آن شد که دوستان آن را اثری سنگین، نامفهوم و به طور افراط‌آمیز پر از اندیشه و صور ذهنی یافتند و ثمرهٔ هیجان فکری و سرمستی در شیوهٔ انشائی‌که نویسنده نتوانسته بود ازآن پیروزمند بیرون آید، بنابراین اثر را غیر قابل انتشار اعلام کردند و او را به سوزاندن آن برانگیختند تا هرگز درباره‌اش نیندیشد و موضوع دیگری را برای نوشتن برگزیند که فاقد هذیان تخیلی و انشای افراطی باشد و موضوعی طبیعی بنظر آید. پس سرگذشت طبیب مجازی را به‌نام دولامار Delamare پیش‌کشیدندکه روزی شاگرد پدر فلوبر بوده است و او را به‌نوشتن این سرگذشت ترغیب کردند. فلوبر که به قضاوت درست دوستان ایمان داشت، بظاهر از ادامهٔ کتاب دست باز داشت، اما به جای سوزاندن آن را به کنجی نهاد و به طور موقت، پند دوستان را بکاربست و سرگذشتی روستائی و حادثه‌ای محلی را برای نوشتن برگزیدکه به خلق شاهکار او **مادام بوواری** *Madame Bovary* انجامید. پس ازآن همراه ماکسیم دوکان راه سفر شرق پیش گرفت. از مصر و فلسطین و سوریه و یونان و ترکیه دیدن کرد و در ۱۸۵۱ از راه ایتالیا به روان بازگشت و از سپتامبر ۱۸۵۱ به طور جدی و مداوم به نوشتن پرداخت. در حدود پنج سال از زادگاه خود قدم بیرون نگذاشت، مرتب کار کرد و با وسواس بسیار در شیوهٔ انشا و ساختمان کتاب تعمق کرد و برای زنده و جاندار ساختن داستان و خلق اثری هنری از خاطرات شخصی و احساس عاشقانهٔ دورهٔ نوجوانی بهره برد. توضیح آنکه در زندگی فلوبر دو حادثهٔ عشقی رخ داد. یکی دلبستگیش به الیزا شلزینگر Elisa Schlesinger همسر ناشر موسیقی بود که خود نیز دوست فلوبر گشت. عشق الیزا که قطعاً عشقی ناکام مانده بود، الهام‌بخش او در خلق رومان بزرگی شد که از شاهکارهای رومان

فرانسه بشمار آمد و تربیت احساساتی *L' Éducation sentimentale* نام داشت. دومین حادثه که آن نیز اهمیت فراوان یافت، عشق او به لوئیز کوله Louise Colet بانوی شاعری بود که فلوبر در ۱۸۴۶ او را در کارگاه دوست مجسمه سازش ملاقات کرد که هم بسیار زیبا بود و هم شاعر و برندهٔ چند جایزهٔ ادبی. این دو به یکدیگر دل بستند و تا ده سال رابطهٔ عاشقانه‌شان ادامه یافت که گاه به‌اختلاف یا جدائی موقت می‌کشید. این عشق موجب پیدایش یك سلسله نامه گشت که مدارك گرانبهائی دربارهٔ کارهای ادبی فلوبر بدست می‌دهد. فلوبر چنان درساختن شخصیت مادام بوواری غرق شد و چنان زندگی احساسی خود را با آن آمیخت که گفت: «مادام بوواری، خود من است.» بعدها نیز به دوستش تن Taine گفت: «هنگامی که صحنهٔ مسموم شدن مادام بوواری را می‌نوشتم، در دهانم مزهٔ ارسنیك را احساس می‌کردم» اما بوواری Emma Bovary زن جوانی است که هرگز نتوانست در برابر ابتذال و شخصیت عادی و پیش پا افتادهٔ شوهر که درعین حال مردی نیك نفس بود، سرفرودآورد، ازین‌رو پیوسته از زندگی یکنواخت و بی‌جاذبهٔ خود می‌گریخت و به حادثهٔ عاشقانه‌ای که روح و قلبش را ارضا بخشد، کشیده می‌شد و همینکه از عشقی ناکام می‌ماند، به عشقی دیگر روی می‌آورد، تا سرانجام در ارتباط با جوانی به نام لئون Léon به‌آرامش مورد انتظارش دست یافت، اما شوق تجمل در او بیدارگشت و برای بهتر زیستن، بهتر پوشیدن و زندگی پرتفنن به قرض روی آورد و چنان دراین راه پیش رفت که کارش به بن‌بست کشید وناگهان خود را در دست رباخوار پیری گرفتار دید که تنها بیست و چهار ساعت به او مهلت داد تا قرض سنگینش را بپردازد و او که دستش به جائی نمی‌رسید، تنها چاره را در خودکشی دید و پس‌از نوشیدن یك شیشه ارسنیك در کنار شوهر جان داد- شوهری که هنوز از خواب غفلت بیدار نشده بود و پیوسته می‌گفت: «مگر تو خوشبخت نبودی؟ آیا من مقصرم؟ من هرچه از دستم برمی‌آمد برای تو انجام دادم...» فلوبر در این اثر تجزیه و تحلیل عمیق و ستایش‌انگیزی از تضاد میان رؤیا و واقعیت زندگی بعمل آورده و با آمیختن تجربه‌های شخصی و نظرهای خود دربارهٔ زندگی، داستان را از غنای خارق‌العاده برخوردار ساخته است. جز اما بوواری، سایر اشخاص داستان هریك نمونهٔ افراد واقعی و زنده‌اند. شوهر نیك سرشت، اما فاقد هرنوع برجستگی فکری و هوشیاری به سبب بی‌لیاقتی و

غفلت، زنش را به دامان حوادث رقت‌انگیزی انداخت که جز با خودکشی راهی برای نجات نیافت. مادام بوواری تنها داستان نیست، دادخواستی خارق‌العاده است برضد جامعه و ادعانامه‌ای عینی و واقع‌بینانه که از هرنوع انتقاد و هجو، مؤثرتر و قاطع‌تر است. از نظر نگارش داستان، بعضی از صحنه‌ها خود اثر هنری واقعی بشمار می‌آید و شیوهٔ انشای آن ازکمال و عمق بسیار برخوردار است. قسمتهای محاوره‌ای چنان از صراحت و صحت بهره دارد که‌گوئی محاوره‌ای مستقیم میان اشخاص داستان و خواننده صورت می‌گیرد. داستان مادام بوواری پیروزی خارق‌العاده‌ای بدست آورد که هرگز کاهش نیافت، اما در آغاز سروصدای بسیار برانگیخت و توهین به اخلاق و عفت عمومی و آداب و رسوم منزه تلقی‌گردید. فلوبر که انتظار چنین انتقادها و جنجالها را نداشت، مأیوس‌گشت و عزم کرد که دیگر کلمه‌ای برای ناشران نفرستد، اما پس از مرگ فلوبر منتقدان چنین نوشتند: «همهٔ رومانهای جدید از مادام بوواری یا تربیت احساساتی فلوبرسرچشمه گرفته است.» بدین‌طریق فلوبر توانست از یك طرح ساده‌که دوستانش براو عرضه کرده بودند، شاهکاری بیافریند و چیزی متوسط و عادی را به صورتی بزرگ درآورد و به‌حادثه‌ای محلی جنبهٔ جهانی بخشد. فلوبر ازخاطرات سفر شرق موادی فراهم آورد که موجب خلق یکی از آثار مهم اوگشت به‌نام سالامبو *Salammbô*. این اثر که در ۱۸۶۲ انتشار یافت، مانند سایر آثار فلوبر برایش خستگی و رنج مداوم به همراه داشت. سالامبو که از شوق فلوبر به دنیای غریب و دور از دسترس و تمدنهای نابود شده سرچشمه گرفته بود، برخلاف وسوسهٔ سنت آنتوان که طرحی استعاری وکُنائی داشت، از شیوهٔ رئالیسم برخوردار بود. فلوبر هنگامی که در سپتامبر ۱۸۵۷ نوشتن سالامبو را آغاز کرد، به فکر سفری به کارتاژ افتاد تا مدارك لازم را برای داستانش بدست آورد. از آوریل تا ژوئن ۱۸۵۸ در کارتاژ اقامت کرد و پس‌از بازگشت انزوا برگزید، در به روی خود بست، کم خوابید، با یادداشتهایش تنها ماند و نتوانست لحظه‌ای از کار جدا ماند. از پیش‌نویسهائی که باقی مانده، چنین استنباط می‌شود که فلوبر گاه یك صفحه را نه تا چهارده‌بار از نو می‌نوشته است و بارها نیز نوشتن را متوقف کرده تا مدارك خود را کامل کند، با این تلاش سخت کتاب را بپایان رساند و در طی یك سال از نوسراسرآن را خواند تا کاملاً در نظرش منقح آمد. سالامبو درآوریل

۱۸۶۲ برای چاپ آماده گشت و بلافاصله پس‌از انتشار نزد عامهٔ مردم پیروزی قابل توجهی بدست آورد، چنانکه تنها در دو روز، دو هزار جلد از آن بفروش رفت. اما از طرف منتقدان مورد حمله قرارگرفت‌که آن را از جنبهٔ صحت تاریخی مشکوك دانستند وحتی فلوبر را متهم ساختندکه تاریخ را تحقیر کرده است. فلوبر به همهٔ انتقادها پاسخ داد و متون مدارکی‌که برآنها تکیه کرده بود، عرضه کرد. گواهی باستانشناسان را ذکر و تحقیقات شخصی را در کارتاژ یادآوری کرد، اما منتقدان قانع نشدند و گفتند که برای خواندن سالامبو یك کتاب لغت‌کامل مورد نیاز است. همچنین داستان را منافی عفت دانستند. تنها استقبال عامهٔ مردم پاسخی به این انتقادها بود. از داستان سالامبو به وسیلهٔ آهنگسازان آهنگهای گوناگون ساخته‌شد. رومان تربیت احساساتی که ازعشق فلوبر به مادام شلزینگر مایه گرفته بود، پس‌از چندبار تجدید نظر، سرانجام در ۱۸۶۹ انتشار یافت. این داستان سرگذشت عشقی دردناك و درعین حال انحرافی است و مطالعه‌ای از آداب و رسوم. قهرمان کتاب مادام آرنو Arnoux‌که چهرهٔ واقعی مادام شلزینگر است، از ظریف‌ترین چهره‌هائی است که فلوبر در رومانهای خود آفریده است. آرنو باآنکه شوهر را دوست ندارد، پیوسته به او وفادار می‌ماند و در حال دلدادگی، به‌دلدار خود تسلیم نمی‌شود و در میعادگاه حضور نمی‌یابد. وجود مادام آرنو آن چنان سراسر کتاب را تسخیر کرده است‌که مادام شلزینگر روح و تفکر فلوبر را. تربیت احساساتی ازلطیف‌ترین آثار فلوبر بشمارمی‌آید و بعضی از صحنه‌های آن مانند ملاقات دو دلداده در پایان داستان و اعتراف به عشق از جانب مادام آرنو، از زیباترین قسمتهای کتاب است که در ضمن زندگی درونی و احساسی فلوبر را نمایان می‌سازد. فلوبر که بر اثر پیشنهاد دوستان، کتاب وسوسهٔ سنت آنتوان را کنار گذارده بود، از نو آن را به دست گرفت و صورتی از آن را در ۱۸۴۹ و صورتی دیگر را در ۱۸۵۶ و آخرین صورت کمال یافته را در ۱۸۷۴ انتشار داد که خاصه از نظر ساختمان داستان، حذف بعضی از قسمتها، و ایجاز مکالمه‌ها بردو صورت پیشین مزیت دارد و فلوبر در آن به انسجام بیشتر در بیان اندیشه، دست یافته است. شکوه وجلال توصیفها، صحت مبانی تاریخی‌که براسناد و مدارك معتبرمتکی است، عمق جهان‌بینی، از چیزهای قابل توجهی است که سردی و خشکی کتاب را جبران می‌کند- سردی و خشکیی‌که تا اندازه‌ای معلول

عمق اندیشه‌ها و توصیفهای مشروح است. حماسهٔ فلسفی **وسوسهٔ سنت آنتوان** در آغاز جلب توجه نکرد، تنها پس از گذشت شصت سال غنای هنر و اندیشه و زیبائی ستایش‌انگیز آن بر همه‌کس آشکار گشت. فلوبر در ۱۸۷۷ **سه داستان** *Trois Contes* را انتشار داد که درآنها استادی خود را درهنر نویسندگی و واقع‌بینی در حوادث جاری زندگی و توصیف رنگین دوره‌های گذشته و سبك رئالیسم پرشور را به‌اثبات رساند. **بووار و پکوشه** *Bouvard et Pécuchet* پس‌از مرگ فلوبر در ۱۸۸۱ انتشار یافت‌که داستانی بود ناتمام. فلوبر چند نمایشنامه نیز نوشت که پیروزی نیافت، از آثارمهم فلوبر **مکاتبات** *Correspondance* است‌که انتشار آن پس‌از مرگش از ۱۸۸۷ آغاز شد، به‌سیزده جلد قطور رسید و کمتر از آثار داستانیش جلب توجه نکرد. مکاتبات دارای مقدمه‌ای است از خواهر زادهٔ فلوبر با عنوان خاطرات شخصی‌که اطلاعات گرانبهائی از فلوبر بدست می‌دهد. مکاتبات همهٔ دوره‌های زندگی فلوبر را، ازکودکی تا جوانی و پختگی و دورهٔ کهولت در بردارد و در دورهٔ اخیر است‌که نشان می‌دهد فلوبر تا چه حد فرسوده شده و مغلوب اندوه وکار طاقت فرسا گشته است‌که به مرگش در هشتم ماه مه ۱۸۸۰ انجامیده است.

فلوبر در واقع خط رابطی است میان دوعصر، یا بهتر بگوئیم نقطهٔ پیوندی است که جریان رومانتیسم را به‌رئالیسم وصل می‌کند. در شیوهٔ انشای فلوبر، کلمه‌ها بسیار بجا و مناسب و در جای صحیح نشانده شده است. تجسم و برجستگی وصفها، بسط معانی و مفاهیم و دقت و وسواس و وجدان هنری و زیرکی فراوان در تجزیه وتحلیل، فلوبر را ازاستادان مسلم جهان در داستان‌نویسی ساخته است. فلوبر نسبت به‌دوستان جوان خود مانند امیل‌زولا و آلفونس دوده، سمت استادی داشت و از مهرو عطوفت آنان‌که با ستایش و تحسین آمیخته بود، احاطه گشته. گی دو موپاسان دربارهٔ فلوبر گفته است: «نخستین هنر فلوبر در نویسندگی که به محض نظر افکندن به‌آثارش بچشم می‌خورد، قالب و شکل داستان است، که نزد نویسندگان کم‌نظیر است و نزد عامهٔ مردم نامرئی ـ می‌گویم نامرئی در حالی که قدرت اثرچنان خوانندگان را تحت تسلط خود قرار می‌دهد که بی‌آنکه باور داشته باشند، حتی در قعر وجودشان رسوخ می‌یابد. چون خورشیدکه نابینایان را گرم می‌کند، بی‌آنکه نورش را بچشم ببینند.»

ترجمه به فارسی: مادام بووارى ـ سالامبو.

**فلوریان، ژان پیر کلاریس دو** Florian, Jean - Pierre Claris de داستان‌نویس فرانسوی (۱۷۹۴-۱۷۵۵) فلوریان در خانوادهٔ مرفهی از منطقهٔ سون Cévennes زاده شد و کودکی را بی‌هیچ حادثه‌ای در زادگاه خود گذراند؛ در ده سالگی باولتر که با او نسبتی داشت، ملاقات کرد ولتر او را با تمثیلهای (فابلهای) لافونتن آشنا ساخت و در نخستین کوششهای ادبی تشویقش کرد. فلوریان به پاریس رفت و در پانزده سالگی به خدمت دوك دوپانتی‌یور Penthièvre درآمد و زیر حمایت او قرارگرفت، پس در مدرسهٔ نظام بتحصیل پرداخت، چیزی نگذشت که ارتش را رها کرد، نزد حامی خود بازگشت و با عنوان نجیب‌زاده در دربار او بسربرد و با کمك و پشتیبانی او، همهٔ وقت را به ادبیات مصروف داشت. کار ادبی را از تئاتر شروع کرد و کمدیهای ظریف و نشاطانگیزی انتشار داد، از آن جمله است: دو بلیت *Les Deux billets* (۱۷۷۹)، بوسه *Le Baiser* (۱۷۸۲)، خانوادهٔ سازگار *Le Bon ménage* (۱۷۸۵)، مادر خوب *La Bonne mère* و مانند آن. فلوریان به ادبیات اسپانیائی علاقه وبا آن آشنائی کامل داشت. از **دون کیشوت** اثر سروانتس ترجمهٔ آزادی بعمل آورد، همچنین داستانی روستائی به‌نام گالاته *Galatée* به سبك رومان **گالاتئا** اثر سروانتس در۱۷۸۳ منتشر کرد که نثری بود آمیخته به شعر،و با پیروزی همراه گشت. در ۱۷۸۷ داستان استل *Estelle* را در همان زمینه انتشارداد که از خوشبینی و اصول اخلاقی بهره داشت، آمیخته با وصفی از مناظر روستائی زادگاهش. در این اثر فلوریان ترانه‌ای در لهجهٔ جنوبی سروده بود که چندین‌بار از آن آهنگ ساخته شد. فلوریان از نوشته‌های باب روز یعنی شیوهٔ داستانهای روستائی پیروی‌کرد، اما آثارش دراین زمینه ازجاذبه بی‌بهره بود، چنانکه معروف است‌که ماری‌آنتوانت‌آنها را «شیربرنج» خواند. رومان روستائی **نوما پومپیلیوس** *Numa Pompilius* (۱۷۸۶) تقلید ضعیفی است از تلماك اثر فنلون Fénelon که از جانب بعضی از منتقدان مورد حملهٔ شدید قرارگرفت. فلوریان خاطرات جوانی اسپانیائی *Mémoires d'un jeune Espagnol* را نوشت‌که در واقع زندگینامهٔ شخصی اوست که پس‌از مرگش در۱۸۰۷ انتشار یافت. تنها انتشار تمثیلها *Fables* در ۱۷۹۲ بود که فلوریان را از فراموش شدن نجات بخشید. این تمثیلها که

تعدادشان بـه هشتادونه مـی‌رسد، بـا ظرافت طبع و خوشبینی و گـویائی همان خط سیر سنتی را پیموده‌که لافونتن در شاهکارهای تمثیلی خود پیموده است. در این تمثیلها، فلوریان دنیائی گوناگون و مختلط پیش چشم می‌گذارد که بـا هوشیاری و استعداد طبیعی چوپانی توأم با نقل دلپذیر، برخواننده تأثیر مطلوب بـرجـای می‌گذارد. قهرمان تمثیلها مردانی ساده وآرامند و از اعتدال برخوردار و در برابر هرچه در زندگی غیر معمول، بی‌منطق و نـاآشناست، حـالت ریشخند بـه خـود می‌گیرند. تعدادی ازاین تمثیلها مورد ستایش فراوان منتقدان قرارگرفته است، از جملـه داستان کور و لـنگ *L'Aveugle et le Paralytique* که مسؤولیت مشترک‌انسانی را عرضه می‌کند و نشان می‌دهد کـه چگونـه دو فرد تیـره‌روز بـا کمك یکدیگـر می‌توانند از زندگی طبیعی بهره برگیرند: این چشم آن و آن پـای ایـن گردد. فلوریان در این تمثیلها توانسته است قدرت واقع‌بینی خود را با ادراك و احساسی از زندگی روستائی بیامیزد. فلوریان در ۱۷۹۳ براثر صدور فرمانـی کـه اقامت نجیب‌زادگان را در پاریس منع می‌کرد، از پاریس گریخت، امـا پیوسته در بیم و هراس بسرمی‌برد. این دوره از زندگی او در یکی از فابلهـایش به‌نام سفر *Le Voyage* به صورتی غم‌انگیز و صادقانه انعکاس یافته است. سنت‌بوو ایـن فابـل را «کتیبهٔ گور» فلوریان خوانده است کـه پس‌از لذت بردن از زنـدگی آسوده و بـا شکوه، مزهٔ تلخ مرگ را در زمان حیات چشیده است. فلوریان در حالی‌که از حکم اعدام رهائی یافت، به سبب هیجانهای شدید و رنجی که در دورهٔ هولناك زندگی بـرده بـود، در چهل سالگی درگذشت. فابلهـای فلوریـان با وجـود صفا و لطف و خوشبینی آمیخته با نوعی ریشخند و مطایبه، فـاقد ارزشهای انسانـی تمثیلهای (فابلهای) لافونتن است.

آثار کامل فلوریان *Oeuvres complètes* در شانزده جلد در ۱۸۲۰ انتشار یافت.

**فنلون، فرانسوا دوسالینیاك دولاموت** Fénelon, Francois de Salignac de La Mothe خطیب و نویسندهٔ فرانسوی (۱۶۵۱-۱۷۱۵) فنلون فـرزند ماقبل‌آخر از چهارده فرزند پدر و مادر خود بود که هردو از خانواده‌های اصیل فـرانسوی بـودند. از کودکی برایش تحصیل در رشتهٔ علوم الهی در نظر گرفته شد و پس‌از پایان ایـن تحصیلات در مدرسهٔ علوم الهی سن‌ـسولپیس Saint-Sulpice در حدود سال ۱۶۷۵،

به سلك کشیشان در آمد و پس‌از سه‌سال انجام وظیفه در حوزهٔ تحصیلی خود، به مدیریت مدرسهٔ کاتولیکهای جدید Nouvelles Catholiques در پاریس منصوب شد و از ۱۶۷۸ تا ۱۶۸۹ در این سمت باقی ماند و به تربیت دختران پروتستان که به مذهب کاتولیك درآمده بودند، اشتغال یافت و وظیفهٔ خود را با چنان درایت و ملایمت و نزاکت انجام داد که در جامعه به‌صورت شخصیتی ممتاز معرفی گشت. در همین دوره به درخواست یکی از مادران پراولاد، پند و حکمتهائی برای تربیت دخترانش تنظیم کرد و در ۱۶۸۹ در کتابی به نام «رساله در تربیت دختران» *Traité de l'éducation des filles* انتشار داد، با هدفی عملی که از تجربه‌های شخصی او مایه گرفته و در آن اصول بسیار جدید تربیتی با واقع‌بینی فراوان عرضه گشته بود. این اثر سودمندترین اثری است دربارهٔ تعلیم و تربیت که از قرن هفدهم باقی مانده و در سراسر قرن هیجدهم تازگی خود را حفظ کرده است و ژان ژاك روسو در کتاب امیل مستقیماً از آن تأثیر پذیرفته است. شیوهٔ نگارش با سادگی و لطف طبیعی کمی زنانه همراه است. فنلون در پاریس با بوسوئه Bossuet آشنا شد و به محفل او که روحانیان جوان در آن گرد می‌آمدند، پیوست، در بحثهای فلسفی شرکت جست و در اصول منطق تسلط بسیار نشان داد و درعین حال به مطالعهٔ راههائی پرداخت که فن خطابه را مؤثرتر و قانع‌کننده‌تر سازد. دراین زمینه در ۱۶۸۱ گفتگو «دربارهٔ فصاحت» *Dialogues sur l'éloquence* را نوشت. فنلون در مجالس وعظ و خطابه، سخنرانیهای بسیار جالب توجه ایراد می‌کرد و مکاتبه‌های وسیع و فراوان دربارهٔ مسائل معنوی و اخلاقی با بانوان والا مقام فرانسه انجام می‌داد که همهٔ آنها از شیوهٔ بیان و فصاحت بسیار برخوردار بود. فنلون بنابر توصیهٔ بوسوئه از طرف لوئی چهاردهم به ریاست هیأتی از مبلغان مذهبی منصوب گشت و راه شهرستانهائی را پیش گرفت که براثر تعصبات مذهبی پروتستانها محیطی آشفته یافته بود. پس با کاردانی و احتیاط و با روش خاص خود طوری پیش رفت که زمینه را برای مذهب کاتولیك آماده ساخت و ازین‌رو مورد اعتماد کامل لوئی چهارده قرار گرفت که در ۱۶۸۹ او را مربی دوك دو بورگونی Duc de Bourgogne کرد که وارث تاج و تخت و پسری تندخو بود با طبعی ناهنجار. فنلون تا ۱۶۹۷ وقت خود را به رام کردن و تربیت این جوان مصروف داشت و برای متشکل ساختن فکر و روح او تلخیصهائی از وقایع تاریخی و

مسائل اخلاقی و روحی فراهم آورد، از آن جمله کتاب **گفتگوی مردگان** *Dialogues des morts* در ۱۷۱۳ است که نوعی درس زنده و گویا بود و فنلون به وسیلهٔ آن می‌خواست عشق به دوره‌های گذشته را در وجود شاگردش پایه‌گذارد و به بزرگانی چون سقراط و کنفوسیوس و افلاطون و ارسطو و مباحثه‌های آنان با یکدیگر بنحوی مطلوب جان بخشد، در ضمن عصر لوئی یازدهم و بزرگان عصر او را که همه از تقوا و سعادت و عشق به وطن و بلندپروازی سخن گفته بودند، در نظر شاگردش مجسم کند و با عرضه کردن اصول و مبانی اخلاقی و صفات پسندیدهٔ انسانی و ایجاد علو طبع و توجه دادن به وظیفه‌شناسی و حس مسؤولیت، شاگرد جوانش را به راه راست هدایت کند. ازین‌رو اشخاص کتاب در دست او خصوصیت تاریخی خود را ازدست می‌دادند و در هاله‌ای از افسانه جای می‌گرفتند. فنلون در خلال این داستانها نظریه و اندیشه‌های خود را نیز آمیخته با احساسی لطیف بیان می‌کرد، به همین سبب بودکه لوئی چهارده او را داناترین و خیالپردازترین شخصیت عصر خود خواند. فنلون در این دوره شخصیتی رفیع و برجسته یافت که آن را به درایت و عمق روح و صفای طبع و تسلط در سخنوری خویش مدیون بود، اما این روح دقیق و نکته‌بین از مجاورت با زندگی عالم مادی رنج می‌برد و در ۱۶۹۴ که از طرف لوئی چهاردهم اسقف اعظم کامبره Cambrai گشت، به‌حوزهٔ اسقفی خود رفت و ازآنجا برای شاگرد خود نامه‌هائی ارسال داشت که ادامهٔ طریق ارشاد او بود. از آثاری که فنلون برای دوك دو بورگونی نوشت **فابلها** *Fables* بود به نثر که برهمهٔ‌آنها اندیشهٔ تعلیم و تربیت تسلط داشت و شکل تمثیلی و هنری آن تنها به قصد نفوذ در شخصیت شاگردش بود. کتاب **سرگذشت تلماك** *Aventures de Télémaque* (۱۶۹۹) نیز برای دوك دو بورگونی ساخته شده بود که فنلون در آن از کتاب **اودیسه** اثر هومر اقتباس کرده و از آن قهرمانی را برگزیده بود که مورد توجه شاگردش باشد. این کتاب نوعی دایرةالمعارف داستانی است که در آن علم اساطیر وجغرافیا زمینهٔ تعلیمات اخلاقی‌وسیاسی‌قرارگرفته‌است. **تلماخوس پسر اولوسس** Ulysses درجستجوی پدرکه غیبتش به ارکان حکومت لطمه وارد آورده بود، همراه دوستی به سفری خطرناك قدم می‌گذارد. نویسنده قهرمانش را در طی این سفر دور و دراز از کشورهای گوناگون عبور می‌دهد و حوادث مختلف را چون مبارزه‌ها، غرق‌کشتی، جنایتها،

حیله‌های جنگی، بازرگانی، دامهای عشقی که برسرراه قهرمان گسترده می‌شود، همه را با شرح و بسط فراوان وصف می‌کند و در ضمن فن حکومت کردن را به شاگردش می‌آموزد و ازکسانی‌که در قلمرو سلطنت نفوذ دارند تصویرهائی می‌سازد و غیر مستقیم از سیاست زمان و لوئی چهارده انتقادهائی بعمل می‌آورد. کتاب تلماك با غنای اندیشه‌ای که داشت، مدتها شاهکار داستانی بشمار آمد و پیروزی خارق‌العاده بدست آورد و به غالب زبانها ترجمه شد، اما موجب سوءظن شاه گشت و به‌تحریك درباریان به‌گمان این که فنلون او را هجوکرده است، از دربار خود راند و مورد غضبش قرار داد. فنلون که خود را مغضوب و مطرود دید، از نشر کتاب خودداری کرد، اما کتاب پنهانی و بی‌اجازهٔ او از طرف ناشری منتشر گشت. خود در این باره نوشته است: «همه می‌دانند که متن این کتاب به سبب خیانت کاتبی از دست من بیرون رفته است.» دراین دوره فنلون با پیشامد ناگوار دیگری روبرو گشت و آن انتشار کتابش با عنوان **توضیح حکم قدیسین** *Explication des maximes des saints* در ۱۶۹۷ بود که از طرف مقامات کلیسا محکوم گردید. فنلون در این اثر از اصول عقاید مذهبی دوستش مادام گویون Guyon دفاع کرده بود که براثر اعلام مسلکی جدید که مغایر با مذهب سنتی کاتولیك تلقی گردیده، به زندان افتاده بود. فنلون نیز در موافقت با عقاید این زن ترك نفس و ریاضت و عشق‌الهی و فنای مطلق را مبنای مذهب خود قرار داده و عشق محض را در درون بشر، بدون انتظار هیچگونه اجر و پاداش دنیوی واخروی و توقع پیروزی و سعادت ابدی، اصل اعتقاد مذهبی دانسته بود. کتاب فنلون از جاذبهٔ خارق‌العاده‌ای برخوردار بود، اما اثری در مخالفت با مذهب رایج زمان بشمار آمد که بوسوئه بشدت به آن تاخت و رابطهٔ خود را با فنلون قطع کرد و مدتی میان آن دو مباحثه و مشاجره‌ای درگرفت که داوری‌آن به شورای رسمی مذهبی واگذاشته شد وسرانجام در۱۶۹۹ به‌محکومیت فنلون انجامید. فنلون بدون قید و شرط به رأی شورا گردن نهاد و به سکوتی ظاهری تسلیم گشت، اما دنبالهٔ عقاید خود را در آثار دیگر گرفت. فنلون بعدها در کامبره، حوزهٔ اسقفی خود، به حال تبعید بسر برد و وقتش را به نظارت در امور تعلیمات دینی و کمك به پیروان خود مصروف داشت و در زمستان سخت ۱۷۰۹ به ارتش فرانسه که در برابر شهر او اردوگاه برپاکرده بودند، غذا رساند.

مرگ دوك دو بورگونی در ۱۷۱۲ به بلند پروازیهای سیاسی او پـایـان داد. در ایـن زمـان کتـاب نـوشته دربارهٔ پـارسائـی *Manuel de Piété* را انتشار داد. از فنلون سلسلهٔ نامه‌ها *Lettres* انتشار یافت که در آن اصول عقاید خود را به قالب مذهب رایج در آورده بود. دسته‌ای از این نامه‌ها به دختران روحانی نوشته شده که شامل ارشادهائی است درطریق زهد وترك نفس،که خود اولین کسی بودکه‌آن را بکار می‌بست. نامه‌ها از۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ درچندین جلد انتشاریافت ونمونه‌هائی از آن در دورهٔ بـازگشت سلطنت بـه نـام نـامه‌های روحانی *Lettres sprituelles* منتشرگشت که فنلون بیشتر آنها را به تائبان خود فرستاده بود. بـاید گفت کـه فنلون از آغازکار روحانیت در مقام ارشاد وجدان‌گناهکاران پیروزی بزرگی بدست آورد، او در برابر روح توبه کاران ملایمت و مهربانی و بردباری بسیار از خود نشان می‌داد. ازاین‌رو به سمت کشیش اعتراف دهندهٔ شخصیتهائی بـزرگ کشور برگزیده شده بود. نامه‌ها ازنظر شناخت شخصیت فنلون از ارزش بسیار برخوردار است و خواننده را در مجاورت بسیار نزدیك شخص او که با شخصیت بـوسوئـه استادش بکلی متفاوت است، قرار می‌دهد. شیوهٔ نگارش این نـامه‌ها بسیار ساده و فصیح و عاری از هرنوع تکلف و تصنع است.

آنچه در فنلون مردم را مجذوب خود می‌ساخت، بیشتر شخصیت او بود تا اصول عقایدش. فنلون اگرچه معاصر و دوست کوچکتر بوسوئه بود، از نظر روح و فکر و احساس بشری بر او پیشی گرفته بود. شخصیتی داشت حساس و درعین حال جدی و با نزاکت و ادب دوست و ظریف طبع و بردبار و طرفدار هنر و تئاتر. اندیشهٔ او در بارهٔ هنر و ادراك ادبیش در کتاب **گفتگو دربارهٔ فصاحت** که از آثـار جوانی اوست وهمچنین در نامه **به فرهنگستان** *Lettre à l'Académie* بیان شده است که در آنها ذوق و سلیقهٔ هنری را مافوق قوانین و قواعد دانسته است. در قـرن هیجده از وجود فنلون چهره‌ای افسانه‌ای ساخته شده با شخصیتی انسانی کـه از نظر مذهب کاتولیك، روحانی آزادیخواهی بشمار آمده است.

**فـــوجیوارا تیـــکا** Fujiwara Teika شاعرژاپونی (۱۱۶۲-۱۲۴۱) فوجیوارا تیکا از خـانوادهٔ شاعـران نامدار ژاپونی بود وبرپدرش، توشیناری Toshinari که خود شاعربرجسته‌ای بود، پیشی گرفت و با او در تألیف کتاب مهم **مجموعهٔ شعرهای قدیم**

و جدید *Shinkokinshu* همکاری کرد، اما پس‌از مرگ پدر و غم از دست دادنش همت بپایان رساندن کار از او سلب گشت. این مجموعهٔ مهم در۱۲۰۱-۱۲۰۶ به‌فرمان امپراتور گوتوبا Go toba که خود از مقام امپراتوری کناره‌گرفته بود، به‌وسیلهٔ شش تن ازشورای عالی شعرکه هم او بنیان‌گذاشته شده بود، فراهم‌آمد وهرجلد از بیست جلد آن به موضوع معینی اختصاص یافت، چنانکه کتاب اول و دوم خاص اشعار مربوط به بهار و جلد سوم خاص اشعار تابستان بود. این اثر بزرگ که از نظر سبك و سیاق‌کار اثری تازه، بشمار می‌آمد، واکنشی بود برضد شاعران جدید که صدای قلب خود را خاموش مـی‌ساختند و بـه شعر بـه نظـر یك سرگـرمـی می‌نگریستند. در این مجموعه خالص‌ترین بیان تغزلی شعر ژاپونی تجلی می‌کرد. فوجیوارا جز همکاری دراین مجموعه در ۱۲۳۲ به‌فرمان امپراتور وقت، منتخبات دیگری از شعر تألیف کرد با عنوان مجموعـهٔ تـازه‌ای از شعر قـدیـم و جـدیـد *Shin chokusenshu*، پس از آن خود منتخبات تازه‌ای بـه نام صد شعر از صد شاعـر *Hyakunin isshu* فراهم آورد که مجموعه‌ای بود از شاعران جدیدتر و نام خود او را نیز در برمی‌گرفت. این مجموعه که نشانـه‌ای از ذوق و سلیقهٔ مـؤلف بـود، محبوبیتی عظیم بدست آورد و در عالم شعر حـادثـه‌ای بشمار آمـد، چنانکه در هرخانواده‌ای یك نسخه از آن یافت می‌شد و ازاواخر قرن هفدهم به‌صورت کتاب درسی مورد استفادهٔ دانش آموزان قرار گرفت و جوانان تحصیل کرده اشعار آن را بیاد سپردند. فوجیوارا سه‌اثر مهم دیگر در بـارهٔ شعر نـوشت از ایـن قـرار: نمونه‌هائی از اشعار جدید *Kindai shuka*، رساله‌ای در بارهٔ ترکیب ساختمان شعری *Eiga taigai*، برگزیده‌ای بـرای هرماه *Maigetsu-shō*- نوشته‌هائی تحقیقی که بـه طور وضوح نظریهٔ شاعر را دربارهٔ شعر ژاپونی عرضه می‌کرد و بعدهـا راهنمائـی برای شاعران جوان گشت.

فوجیواراتیکا از بخت مساعد بهره‌مند بود، تندرستی‌کامل داشت، صاحب مقامهای مهم اجتماعی بود، در دربار شش امپراتور خدمت‌کرد و تا کهنسالی در رفاه‌کامل بسربرد، از تیزهوشی برخوردار بود و هنر شاعرانـه را در کنار پـدر شاعر خـود ظرافت بخشید. شعر فوجیوارا چیزی نبودکه تنها از طبع شاعرانه و احساس زود گذر بسهولت تراوش کند، بعکس وی با کوشش و تعمق بسیار شیوه و ساختمان شعر را صیقل می‌داد و از نقطه نظر فنون شعری آن را به حد کمال می‌رساند. با

آنکه اشعارش بدیع وتازه نبود، توانست به‌اعتبار و حیثیت بسیار در شعرکلاسیك ژاپونی دست یابد. آثار تیکا در برگزیده‌های مختلف شعر ژاپونی پراکنده است، اما مجموعه نوشته‌های بیمعنی یك فراشباشی *Shüi gûso* در چهار جلد سه هزار و ششصد و پنجاه و سه‌قطعه از شعر او را در بردارد.

**فور، پول** Fort, Paul شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۷۲-۱۹۶۰) پول تحصیلات متوسطه را در دبیرستان لوئی لوگران Louis-le-Grand انجام داد وقصد ورود به دانشگاه سن-سیر Saint - Cyr را داشت که با پیر لویی Louys آشنا شد و به‌وسیلهٔ او باآندره ژید ملاقات کرد و به این ترتیب ذوق شعر و ادب در اوبیدارگشت. دررفت وآمد به مجمع شاعران و نویسندگان، با ورلن و مالارمه و دیگر پیشروان نهضت سمبولیسم آشنا شد و خود نیز در صف پیشروان این نهضت قرارگرفت. درهفده سالگی، هنگامی‌که هنوز آثار نمایشی سبك ناتورالیسم برصحنه حکمفرما بود، اثری سمبولیك به اجرا در آورد که مقدمات بنیانگذاری تئاتر هنری Théatre d'art را در ۱۸۹۰، به‌قصد احیای شعر در صحنهٔ نمایش فراهم آورد. در این تئاتر آثار نویسندگان سمبولیست، همچنین آثاری از شلی، مارلو، ورلن، مترلینك وحتی اقتباسی ازیکی از نغمه‌های ایلیاداثرهومر را برصحنه‌آورد. خود نیز چندین نمایشنامه درسبك سمبولیسم با موضوعهای تاریخی بنمایش‌گذارد، ازآن جمله است: حیوان کوچولو *Petite bête* (۱۸۹۰)، مردعجیب *Curieux homme* (۱۹۲۲)، طلا *L'or* (۱۹۲۴)، ایزابو *Ysabeau* (۱۹۲۴)، همدستان لویی‌یازدهم *Les Compères du Louis XI* (۱۹۲۷) و مانند آن که بعضی از آنها در کمدی فرانسز برصحنه آمد. روش خاص پول فور در عالم نمایشی سروصدای فراوان برپاکرد، اما دنبالهٔ نمایشهای او در۱۸۹۳ قطع‌گردید و پول فور به نشر اشعاری در مجله‌های ادبی مانند مرکوردو فرانس و ارمیتاژ پرداخت. در ۱۸۹۶ مجلهٔ لیور دار *Livrs d'art* (کتاب هنری) و در ۱۹۰۵ مجلهٔ ادبی مهم ورس پروز *Vers et Prose* (شعر و نثر) را بنیان‌گذاردکه پول والری در ادارهٔآن با او همکاری کرد. این مجله سه ماه یك‌بار منتشر می‌شد و در آن آثار بهترین شاعران و نویسندگان سمبولیست بچاپ می‌رسید. پول فور اولین دیوان خود را با عنوان بالادهای فرانسوی *Ballades françaises* در ۱۸۹۶ انتشار داد و از این تاریخ تا

۱۹۵۱ متجاوز از سی جلد از آن را منتشر کرد که هرجلد عنوان جداگانه داشت مانند «رمان لوئی یازدهم *Le Roman de Louis XI*»، پاریس احساساتی *Paris sentimental* و مانند آن. دیوانها شامل منظومه‌ها و سرودهائی است که شاعر با احساس پرشور میهن پرستانهٔ خود در آنها زیبائیهای سرزمین فرانسه، افتخارها، شاهان، قهرمانان، چشم‌اندازها، کلیساها، قصرها، افسانه‌ها و بستگی به‌زادگاهش در منطقهٔ مرکزی فرانسه و غمهای زندگی و مستیهای عشق را با بیانی پر طراوت و با سهولت وصف کرده است، اما این بالادها که از وزن و قافیهٔ شعر برخوردار بود، به صورت نثر در بندها و قطعه‌های پیاپی نوشته شد و طرز چاپ آن به صورت نثر در نظر عامهٔ مردم چیزی زننده و بدعتی نادلپذیر آمد و با مخالفت آنان روبروگشت و بنابر عقیدهٔ پیر لوئیس «چیزی درحد فاصلهٔ نثر و شعر فرانسه» تلقی گشت. پول فور در ضمن انتشار بالادهای فرانسوی چندین‌بار با پیروزی به تئاتر بازگشت و افسانه‌های تاریخی را برصحنه آورد که به مجموع آنها عنوان کلی وقایع فرانسه *Chroniques de France* داد، پول فور خود در خاطراتش، دربارهٔ این آثار چنین می‌نویسد: «از فردای نمایش غم‌انگیز و وحشتناك سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ که بخش بزرگ آن درکشور فرانسه برصحنه آمد، به‌نظر من رسید که برعهدهٔ ادبیات و تئاتر وظیفهٔ سنگینی گذارده شده است تا بتوان باردیگر مردم فرانسه را در فضیلت گذشته غرق کرد و اعمال خوب و اشتباهات آن را به ایشان شناساند، تا از معایب گذشته پندگیرند و این درس تنها به‌صورت نمایش است که تحقق می‌یابد. پس مصمم شدم که وقایع فرانسه را بنویسم.» در واقع از پول فور که در بالادهای فرانسوی نیز قهرمانان کشورش را بارها وصف کرده و آنان را با رنگی جالب توجه و تازه نقش زده است، این کار غیر طبیعی بنظر نمی‌آید، زیرا آثار نمایشی او بیشتر به‌صورت مکالمهٔ منظوم بود تا به‌صورت نمایشنامه. اعمال و حرکتهای نمایشی در آن هیچ بود، اما همان رنگها و خیال‌انگیزیها و انس وآشنائیها و سادگیها که در بالادها بکار رفته بود، درآثار نمایشی نیز وجود داشت.

پول فور در ۱۹۱۲ در نتیجهٔ نظرخواهی یك روزنامه به اکثریت آرا عنوان «ملك‌الشعراء» را بدست آورد که آن را تا نیم قرن حفظ کرد، اما اگر در شیوهٔ عجیب و غریب نوشتن اشعار که قبول عام نیافت، پافشاری نمی‌کرد،

می‌توانست به مقام «شاعر ملی» برسد. و حال آنکه این موضوع و کثرت و وفور اشعارش او را در مقام شاعری در درجهٔ دوم قرار داد، بی‌آنکه بتواند برنسل بعد نفوذی باقی گذارد. با این حال بالادهای فرانسوی از غنای فراوان و زیبائی برخوردار بود و بی‌مبالاتی او در سبك شعر هرگز از قدرت وصفها و خوشاهنگی بیان نکاست. پول فور موفق شد که بر رؤیا و ملال مکتب سمبولیسم، واقع‌بینی در صور ذهنی و سادگی در موضوعهای آشنا و مأنوس را بیفزاید.

**فوسکولو، اوگو** Foscolo, Ugo شاعر و رومان‌نویس ایتالیائی (۱۷۷۸ - ۱۸۲۷) فوسکولو از مادری یونانی و پدری ونیزی، در یونان زاده شد، کودکی را در یونان گذراند. پدرش در ده سالگی او درگذشت و او در ۱۷۹۴ با مادر و برادرانش در ونیز مستقر شد. ونیز به چشم این نوجوان وطن واقعی و محیط آن از نظر وضع فکری و امکان ملاقاتها و برخوردهای گوناگون، بسیار غنی و رنگارنگ جلوه کرد، کنجکاوی او را برانگیخت و شناخت شاعران جدید اروپائی را برمعلومات او دربارهٔ نویسندگان یونانی ولاتینی افزود. فوسکولو در ونیز بتدریج درقلمرو شعر وادب پانهاد. ابتدا باشعر کوتاه عدالت ورحمت *La Giustizia e la pietà* خود را به مردم شناساند، پس از آن تراژدی تیسته *Tieste* را نوشت که در ۱۷۹۷ برصحنه آمد و هشت‌بار برای مردم شیفته اجرا شد و پیروزی و شهرت فراوان به همراه آورد. فوسکولو در این اثر از تراژدی تولستس Thyestes اثر سنك Sénéque، نویسندهٔ لاتینی مایه گرفته، اما آن را ازنو آفریده است و انسان را بیش از توجه به اساطیر باستان، به سوی احساسهای ماقبل رومانتیسم می‌کشاند. فوسکولو شاعر جوان در عالم سیاست نیز فعالیت شدیدی آغاز کرد، او که طرفدار اصول اندیشه‌های انقلاب فرانسه بود و ناپلئون را «نجات دهنده» می‌خواند، منظومهٔ اود به بوناپارت نجات بخش *Ode a Bonaparte liberatore* را در ۱۷۹۷ انتشارداد. شاعر در دیباچهٔ افتخارآمیز این منظومه از بوناپارت، قنسول اول دعوت‌کرده‌است که به ایتالیا بازگردد و آن را از چنگ دشمنان نجات دهد. این منظومه در نه بند ساخته شده که شاعر در آن با فصاحت بیان و شیوائی بسیار، اندیشهٔ آزادی را پرورانده است، آزادیی که از جانب کوههای آلپ همراه بوناپارت به‌کشورش

فرود آمده. شاعر به مردم ایتالیا نوید می‌دهدکه باردیگر شایستگی سرنوشتی والا و تازه را بدست می‌آورند، اما پس‌از آنکه ناپلئون به‌موجب قراردادی شهر ونیز را به‌اتریش واگذارد، شاعر سرخوردگی یافت و این قرارداد را سیاه‌ترین خیانتها خواند و برای تحریك هموطنان به مبارزه برضد ظلم و استبداد، نغمهٔ پرشوری انتشار داد با عنوان به جمهوریخواهان جدید *Ai novelli repubblicani*. فوسکولو براثر ناکامی ونیز را رها کرد و چندی در شهرهای میلان و بولونی و فلورانس اقامت گزید و بنوشتن پرداخت و به طور خشونت باری سیاست ایتالیا و اوضاع اجتماعی آن را مورد اهانت قرار داد. در این دوره بود که بزرگترین رومان خود را که سرشار از رؤیاها و ملالهای خاطر و حساسیتی بیمارانه بود، انتشار داد. این اثر آخرین نامه‌های جاکوپو اورتیس *Ultime lettere di Jacopo Ortis* نام داشت که فوسکولو در آن نهایت دلبستگی خود را به سرنوشت ایتالیا و وقایع برجستهٔ اروپا نشان داده است. انتشار آخرین نامه‌ها... (۱۸۰۲) به سبب هجوم ارتش اتریش ـ روسیه متوقف گشت و ناشر این اثر ناتمام را به وسیلهٔ شخص دیگر و به صورتی نامناسب کامل کرد و بچاپ رساند، در حالی که فوسکولو از سرنوشت کتاب خود بکلی بیخبر بود، زیرا در ارتش سیزالپین (این سوی آلپ) به جنگ اشتغال داشت. بعدها در اثر خود تجدید نظر کرد و صورت اصلاح شده و افزایش یافتهٔ آن را در ۱۸۱۶ منتشر کرد. نویسنده در اولین شکل داستان تحت تأثیر کتاب هلوئیز جدید اثر ژان ژاك روسو قرار داشته، اما خواندن کتاب ورتر اثر گوته نیز تغییرات تازه و فراوانی را به او القا کرده است. رومان آخرین نامه‌های جاکوپو اورتیس در واقع سرگذشت نویسنده است که تجربه‌های شخصی و حوادث زندگی و روح و فکر و احساس و عشقهای گوناگون و ناکام مانده و سفرها و تبعیدها و تأثرات او را از عالم طبیعت منعکس می‌سازد. این داستان به سبب بدبینی شدید و پایان نامطلوب که به خودکشی قهرمان آن، بر اثر سرخوردگی از وضع کشورش می‌انجامد، مورد انتقادگروهی از ناقدان قرارگرفت و آن را اثری ناسالم خواندند که روحهای ضعیف را آشفته می‌سازد، اما گروه دیگر آن را ستودند و ماتتسینی Mazzini آن را اثری تربیتی و ارشادی خواند که از وطن در نظر مردم واقعیتی مهم و والا ساخته است، نه کلمه‌ای پوچ. رومان آخرین نامه‌ها... به ادبیات داستانی دورهٔ ماقبل رومانتیسم که فوسکولو خود

از نمایندگان برجستهٔ آن بشمار آمد، تعلق یافت و از معروفترین رومانهای قرن گشت و نفوذش نـه تنها در سراسر ایتالیا گسترده شد، بلکه بـه بیشتر زبـانهای اروپائی ترجمه‌گشت و روح مردم را در راه‌آزادیخواهی قوام بخشید. فوسکولو از ۱۸۰۴ تا ۱۸۰۶ در فرانسه و در هنگی ایتالیائی که در ارتش نـاپلئون در انتظار تهاجم به انگلستان بسر می‌برد، به خدمت اشتغال داشت و در هرفرصتی‌که بدست می‌آورد، بـه کار ادبی می‌پرداخت. تیره‌روزی بانوئی زیبا از طبقهٔ بالای جامعه که از اسب بزیر افتاده و بستری شده بود، الهام بخش او در سرودن دونغمهٔ زیبا گشت کـه از کمـال و لطافتی بی‌نظیر بـرخوردار بود. اولین نغمه بـه لوئیجیا پالاویچینی از اسب بزیر افتاده *A Luigia Pallavicini caduta da cavallo* نام داردکه شاعر در آن آرزوهای بانوی زیبا را در بدست آوردن سلامت و همچنین احساس شخصی خود را در ترس نابود شدن زیبائی خاص این بانو،که دژ نظر شاعر بسیار گرانبها بود، بیان می‌کند وبرای هیجانها و احساسهای خود از چهره‌های اساطیری یونان بهره می‌گیرد. نغمهٔ دوم به دوست بهبود یافته *All'amica risanata* نام داردکه شاعر در آن با شرح وبسط بیشتر، از قدرت آرامش دهندهٔ زیبائی سخن می‌گوید. فوسکولو در ۱۸۰۷ زیباترین منظومه و شاهکارش را به نـام گـورها *Dei Sepolcri* آفرید که از مکالمه با دوستی مایه گرفته بودکه با او دربارهٔ حکم منع برافراشتن مقبره‌های شخصی، از طرف ناپلئون بحث می‌کرد. شاعر در این منظومـه گفتگو را دنبال می‌کند و نظر دوست خود را مبنی براحترام به آئین مردگان و دفـاع از ساختمانهای معتبر و خصوصی، تأیید می‌کند. خود نیز این مقبره‌های با شکوه را رابطه‌ای میان زندگان و مردگان و مکالمه‌ای خاموش میان آنان می‌انگارد کـه به خاطرات ملی دوام می‌بخشد. شاعر میهن‌پرست بدین‌طریق علاقهٔ خـود را بـه آثار تمدن و ملیت کشورش کـه مقبره‌ها یکـی از مظـاهـر آن است، بیشتر نشان می‌دهد تا به ارزش مذهبی قبرها. منظومهٔ گورها که دوگانگی شاعرانهٔ فـوسکولو را در روح رومانتیك و شیوهٔ نئـوکلاسیك آشکار می‌سازد، بـه سبب بیان و لحن تلخ و تند، از اشعار بسیار بدیع بشمار آمد. در آغاز ۱۸۰۹ کرسی علوم معانی و بیان در یکی از دانشگاههای میلان به فوسکولو واگذار شد کـه شایستگی آن را داشت و خطابهٔ ورودی او بـه دانشگاه به نام دربارهٔ مبانی و اعمال نفوذ ادبیات *Dell'origine e dell'ufficio della letteratura* زمینهٔ تدریس او قرار گرفت، امـا مقام

استادی به‌طور ناگهانی از او گرفته شد و این ناکامی همراه با ناکامیهای گوناگون دیگر، فوسکولو را به ترك میلان واداشت. در ۱۸۱۲ به فلورانس رفت و کار ادبی را دنبال کرد. ابتدا در ترجمهٔ کتاب **یك سفر احساساتی** اثر استرن Sterne، نویسندهٔ انگلیسی، که قبلاً آماده ساخته بود، تجدیدنظر بعمل‌آورد وآن را در ۱۸۱۳ انتشار داد، پس از آن اشعاری سرودکه اندیشه‌های شاعرانه‌اش را بیان می‌کرد، مانند **الاهگان** (همت *Le Grazie* (یا خاریتس Charites)، سه الههٔ اساطیری یونان که در عالم الوهیت تجسم دهندهٔ فریبندگی و زیبائیند). این اثر ناتمام مانده و قطعه‌هائی از آن به طور پراکنده در زمان حیات شاعر یا پس از مرگش انتشار یافته است. با آنکه شاعر اشعار خود را به این الهگان دلپذیر اساطیری و عالم الوهیت یونانی بستگی داده، کوشیده است تا اسطوره‌ای خاص خود بیافریند. درنظر شاعر این الهگان واسطهٔ میان آسمان و زمینند و به‌طور نامرئی میان بشر بسرمی‌برند و لطیف‌ترین احساسها را در روحها می‌ریزند و طبایع خشن و ناهنجار را آرام می‌سازند. منظومهٔ **الاهگان** (همت به سبب‌تنوع‌وزن، غنای صور ذهنی، سایه روشنهای لطیف، اوج هنر شاعرانهٔ فوسکولو را نشان می‌دهد و از افتخارات او بشمار می‌آید. فوسکولو چندی در سوئیس و زوریخ اقامت‌کرد، چاپ تازه‌ای از کتاب **آخرین نامه‌ها...** بعمل آورد و رساله‌ای که از آخرین وقایع کشورش مایه گرفته بود، انتشار داد با عنوان **دربارهٔ بندگی ایتالیا** *Della servitu dell'Italia*. پس‌از آن به انگلستان سفرکرد و براثر عوایدی که از آثار خود بدست آورد، در رفاه بیشتری بسربرد، اما اسراف او را دوباره به فقر کشاند و همانجا پس‌از یك عمر زندگی در تشویش و نابسامانی، در فقر کامل درگذشت و در ۱۸۷۱ جسدش به‌فلورانس منتقل شد. در میان‌آثار جدید فوسکولو، ترجمه‌هائی از آثار انگلیسی، نوشته‌هائی ادبی و سیاسی، تحقیقاتی دربارهٔ نویسندگان ایتالیائی، نامه‌های فراوان و جالب توجه دیده می‌شود که بعضی از آنها پس‌از مرگش منتشر شد.

فوسکولو از اولین شاعران عصر جدید ایتالیا بشمار می‌آید.

**فوگاتتسارو، آنتونیو** Fogazzaro, Antonio داستان‌نویس و شاعر ایتالیائی (۱۸۴۲-۱۹۱۱) فوگاتتسارو در خانواده‌ای مرفه و با فرهنگ زاده شد، تحصیلات خود

را در رشتهٔ حقوق انجام داد و در ۱۸۶۴ به دریافت درجهٔ دکتری نایل آمد و در سمت وکالت دعاوی بکار پرداخت. چیزی نگذشت که شغل خود را رها کرد و به شعر و ادب روی آورد. در ۱۸۶۴ ازدواج کرد و زندگی آرامی را کـه بـا طبع عارفانهٔ او سازگار بود، پیش گرفت. در ۱۸۷۱ با انتشار داستان منظوم میرانـدا *Miranda* خود را به عنوان شاعر به مردم شناساند. میراندا اثری تغزلـی و تـأثر-انگیز است که شاعر در آن قهرمانی ظریف را با روح زنانهٔ حساسی معرفی کرده است. فوگاتتسارو پس‌از انتشار چندین قطعه شعر، به نمایشنامه‌نویسی پـرداخت. آثار نمایشی او، شامل سه‌نمایشنامهٔ کوتاه بود، بدون هیچگونه تازگی که چندان جلب توجه نکرد، پس به رومان نویسی روی آورد و از این راه بود که توانست پیروزی جهانی بدست آورد. اولین داستانش به نام مـالومبرا *Malombra* (۱۸۸۱) داستانی سخت پرتحرك و غنی بود. مالومبرا قهرمان کتاب، نامه‌ای درمیز تحریر می‌یابد که از طرف مادر بزرگش نوشته شده و به‌خواننده خطاب کرده است: «ای که ایـن سطور را یافته و می‌خوانی، بدان که روح تیره‌روز مرا همواره در وجود خود خواهی داشت.» مالومبرا از فکر حلول روح مادربزرگ در وجود خود دچار نگرانی و تشویش عجیبی می‌شود، تا حدی‌که در عموی خودکه با او بسرمی‌برده، روح همسر مادربزرگ و در منشی جوانش تصویر معشوق قـدیم مـادربزرگ را می‌بیند. مالومبرا تحت تأثیر این وسوسه‌ها دیوانه می‌شود و منشی جوان و تیره-روز را می‌کشد و نامزد او را در ناامیدی فرو می‌برد. غوغای عواطف، آمیخته با عوامل مرموز،سراسر داستان را بـا وضع شگفت‌انگیزی همراه مـی‌سازد. ایـن داستان پیروزی بسیار بدست آورد، اما شهرت جهانی فوگاتتسارو پس از انتشار رومان دانیله کورتیس *Daniele Cortis* (۱۸۸۵) بـدست آمـد. داستان، سرگذشت غم‌انگیز دو عاشق یکرنگ و سازگار است که قوانین اخلاقی و سیاسی بـر سرراه آنان مانع می‌گذارد. داستان اگرچه از خیالپردازی مایه دارد، صورتی واقع‌بینانه به خود گرفته، موجد بحثها و مشاجره‌ها گشته و اندیشه‌های سیاسی نـویسنده را منعکس کرده است. سومین رومان فوگاتتسارو به‌نام *Il Mistero del poeta* (۱۸۸۸) نیز بسیار جلب توجه کرد و شهرتی جهانی یافت. این اثـر اعترافاتـی طولانی است که بیشتر به صورت نامه از طرف قهرمان کتاب به یکی از دوستانش نوشته شده است و شاعر پرشور و پراحساسی را نشان می‌دهد کـه عشق خـود را

به دلدار در صورت اول شخص مفرد نقل می‌کند. داستان پایانی غم‌انگیز داردکه به مرگ دلدار شاعر می‌انجامد. وصف محیط سرمایه‌داری و نقاشی دلپذیر آداب و رسوم شهرستانی، همچنین نقل سرگذشت اندوهناك عشقی و اخلاقی دراین‌کتاب بسیار جلب توجه کرده و از نظر شیوهٔ نگارش نیز به‌سنت داستان‌نویسی ایتالیائی کمال بخشیده است. فوگاتتسارو در ۱۸۹۵ اولین رومان از سلسله رومانهائی را که به‌طور مجموع از چهار داستان تشکیل شده و بنحوی به یکدیگر پیوسته است به‌نام دنیای کوچك قدیم *Piccolo mondo antico* انتشار داد. این رومان که شاهکار فوگاتتسارو بشمار آمد، سرگذشت غم‌انگیزی است از تضاد عقل و ایمان در وجود زن و شوهر جوانی که براثر حادثهٔ ناگوار غرق دخترکشان در دریاچه و ضربهٔ روحی دردناکشان، به سازش کامل دنیای مذهب و سیاست می‌انجامد. داستان حال روحی نویسنده را در سراسر زندگی نشان می‌دهد که سرانجام به راه‌حل نوینی در مذهب منجر می‌گردد، برزمینهٔ نقاشی زیبائی از مناظر طبیعی و دریاچه لوگانو Lugano که نویسنده سالها در برابر چشم داشته و همهٔ وجودش به آن بستگی یافته است. داستان به محیط سیاسی اواسط قرن نوزده در ایتالیا ارتباط داشته و به‌محض انتشار از چنان توفیقی برخوردارگشته است‌که به‌بیشتر زبانهای اروپائی ترجمه شده، سراسر اروپا را فراگرفته و از بهترین رومان در ادبیات ایتالیائی بشمار آمده است. در دنبالهٔ این داستان، فوگاتتسارو داستان دنیای کوچك عصر جدید *Piccolo mondo moderno* (۱۹۰۱) را انتشار داد. دراین داستان، گذر از کفر به ایمان در وجود قهرمان کتاب که فرزند قهرمان رومان گذشته است، دیده می‌شود. او که از همسر دیوانه‌اش جدا شده است، هربارکه با آن زن زیبا و دوست داشتنی روبرو می‌گردد، دچار آشفتگی روحی می‌شود و ایمانش تزلزل می‌یابد، اما پس‌از مرگ همسر، از جامعه کناره می‌گیرد و وجود خود را به امور مذهبی و اصول اخلاقی وقف می‌کند. رومان قدیس *Il Santo* (۱۹۰۵) سومین رومان از سلسله رومانهای فوگاتتسارو است. قهرمان کتاب دنیای کوچك عصر جدید در این اثر باردیگر در روح اصلاح طلبی در عالم مذهب نمودار می‌گردد و قصد دارد اساس دروغ، پستی، تسلط جوئی و بی‌تحرکی را در کلیسا از میان بردارد؛ نویسنده در این اثر خواسته است به‌وسیلهٔ دانش و خرد و شفقت، به ایمان مذهبی جان تازه‌ای ببخشد. کتاب قدیس در آغاز به وسیلهٔ بعضی از

مقامات عالی کلیسا مورد پسند قرار گرفت، اما بتدریج به اتهام تمایل افراطی به نوگرداندن مذهب، محکوم گشت و در فهرست آثار ممنوع جای گرفت. تسلیم نویسنده به این محکومیت زمینهٔ آخرین بخش از سلسله رومان او قرار گرفت به نام لیلا *Leila* (۱۹۱۱) و می‌توان گفت وصیتنامهٔ فکری و معنوی نویسنده است که کمی پس‌از انتشار آن درگذشت. این اثر در مقایسه با دوکتاب دنیای کوچك... در درجهٔ پائینتری قرار دارد. توجه خاص به‌اصول عقاید موجب شده است که به ساختمان داستان خلل وارد آید و اشخاص داستان چنانکه باید حقیقی جلوه نکنند و ضعیف و بی‌ثبات وصف شوند. این اثر به وسیلهٔ موافقان و مخالفان کلیسا، هردو، بشدت مورد انتقاد قرار گرفت. فوگاتتسارو چندین داستان کوتاه دارد که در مجموعهٔ وفاداد و داستانهای دیگر *Fedele ed altri racconti* در ۱۸۸۷ انتشار یافت. همچنین مقامه‌های فلسفی و مقاله‌های فراوان و چندین سخنرانی و نوشته‌هائی به‌صورت زندگینامهٔ شخصی و خاطرات خصوصی و اعترافات که همه از جنبهٔ تحلیل روانی، بسیار جلب توجه کرده است.

فوگاتتسارو وجود خودرا که پیوسته میان کمال مطلوب مذهبی و هوای نفسانی و احساس، درنوسان بود، درهمهٔ داستانهایش جای داده‌است و حال و وضع روحی و درونی خود را بیشتر بیان کرده تا دنیای خارج را، و کمتر قهرمانی آفریده که زندگی و صفات و روحیه‌اش از خود او به‌کلی جدا مانده باشد. بیشتر اشخاص داستان در کشمکشهای میان جسم و روح بسرمی‌برند. غالب زنان عاشقان و شیفتگانیند که در مسائل مذهبی بی‌اعتقادند. فوگاتتسارو از این که، از چهرهٔ بعضی روحانیان ریاکار و محیل نقاب برداشته، مورد سرزنش قرارگرفته است. فوگاتتسارو از نویسندگان برجستهٔ مذهبی است که کوشیده است میان تعصب و انقیاد مذهبی و عقل و دانش جدید سازش دهد. ورگا نویسندهٔ بزرگ ایتالیائی در قرن نوزدهم،فوگاتتسارو، نویسندهٔ کتاب دانیله کودتیس را نه تنها پیشوای رومان‌نویسان ایتالیائی، بلکه از بزرگترین داستان نویسان اروپا خوانده است.

**فونتانه، تئودور** Fontane, Theodor شاعر و داستان‌نویس آلمانی (۱۸۱۹-۱۸۹۸) فونتانه از خانواده‌ای فرانسوی‌تبار بود. در جوانی در رشتهٔ داروسازی که شغل پدرش بود، بکار پرداخت و از ۱۸۳۶ در درسدن و برلین‌کار پدر را در پخش دارو

دنبال کرد. در برلین به انجمن ادبی برلینی به نام تونل برروود اشپره Tunnel über der Spree که هنرمندان جوان را از هرطبقه گردهم می‌آورد، پیوست وبه‌سرودن بالادها *Balladen* که نوع شعر مورد توجه انجمن بود، پرداخت. پس از آن کار پخش دارو را رها کرد و راه شعر و ادب پیش گرفت، در این دوره به عنوان وابستهٔ مطبوعاتی به انگلستان سفرکرد. خاطرات این دوره درکتابش به‌نام از انگلستان *Aus England* در ۱۸۶۰ انتشار یافت. فونتانه در انگلستان به وسیلهٔ آثار نویسندگان و شاعران به شناخت بالادهای عامیانهٔ اسکاتلندی و انگلیسی دست یافت و از آنها در ساختن بالادهای خود مایه‌گرفت و در بازگشت به‌آلمان در ضمن روزنامه نگاری به نشر بالادی به سبك اسکاتلندی پرداخت که به سبب ایجاز و خوشاهنگی با پیروزی همراه گشت و محبوبیت عام یافت. دیوان بالادها که نمونهٔ نخستین دورهٔ فعالیت ادبی شاعر بشمار آمد، او را در سرودن این نوع شعر، شاعر برجسته معرفی کرد. فونتانه در ۱۸۷۰ در سمت روزنامه‌نگار جنگی در جنگ فرانسه و آلمان شرکت کرد و به اتهام جاسوسی به وسیلهٔ فرانسویها به زندان افتاد و پس‌از چندماه براثر کوشش مقامات مقتدرآلمانی آزادگشت. وی حادثهٔ زندانی شدن خود را در کتاب زندانی جنگ *Kriegsgefangen* (۱۸۷۱) وصف‌کرده است. فونتانه‌کار رومان‌نویسی را بسیار دیرآغازکرد واولین رومان را درپنجاه ونه سالگی به نام پیش از توفان *Vor dem Sturm* (۱۸۷۸) انتشار داد. حوادث قسمت اول کتاب در براندنبورگ Brandenburg و وقایع قسمت دوم در برلین می‌گذرد، در زمستان ۱۸۱۲-۱۸۱۳، به هنگام جنگ ناپلئون که همه‌جا گفتگو از سرمای شدیدی بودکه ارتش بزرگ ناپلئون را به نابودی تهدید می‌کرد. قهرمان‌کتاب‌که دلدارش را براثر رنجهای ناشی از اشغال برلین به دست فرانسویها از دست داده است، به وسیلهٔ دو هدف به زندگی پیوند می‌یابد: انتقام از ناپلئون و آزادی پروس، زادگاه عزیزش. نویسنده در این رومان که قطورترین رومان او و شامل متجاوز از هزار صفحه است، به توصیف حوادثی می‌پردازد که در راه رسیدن به این هدفها برای قهرمان داستان و فرزندانش پیش می‌آید. فونتانه از آن پس تا آخرعمر پیاپی به نشر داستانهای جدید پرداخت. زناکار *Adultera* (۱۸۸۲) سرآغاز سلسله رومانهای برلینی عصر جدید اوست. موضوع کتاب تا حدی با داستان آناکارنینا اثر تولستوی رومان‌نویس روسیه شباهت دارد و زندگی زن جوانی را

شرح می‌دهد که شوهر و دختر خود را رها می‌کند و با دلدار می‌گریزد. چیزی‌که این اثر را جالب توجه می‌سازد، توصیف محیط طبقهٔ کاسبهای ثروتمندی است که در عصر بیسمارك، صدراعظم مقتدر آلمان، در جامعه مقامی یافته بودند؛ همچنین وصف پیروزمندانهٔ اشخاص داستان مانند شوهر فریب خورده‌که پدر همسر و خود او را از ورشکستگی و سقوط نجات داده با این حال پیوسته در وجود زن تفوقی احساس می‌کندکه موجب نگرانی مداومش می‌گردد و از فکر خیانت او در حالت ترس دائمی بسرمی‌برد. رومان آذمایشها و محنتها *Irrungen und Wirrungen* (۱۸۸۸) عمیق‌ترین ولطیف‌ترین اثر فونتانه‌است‌که موضوعش از امور واقعی جاری زندگی گرفته شده و ازحزن وملال سرشار است وشناخت عمیق نویسنده را از روح انسانی آشکار می‌سازد. در این داستان عشق پسری از خانوادهٔ شریف و اصیل به دختری از مردم عادی نشان داده می‌شود که به سبب اختلاف طبقاتی به ناکامی می‌کشد و میان دو دلداده گردابی عمیق فاصله می‌اندازد و سرانجام هریك به راه خود می‌رود. کتاب با تسلیم آن دو به سرنوشت خویش پایان می‌یابد. نویسنده با این اثر که از نظر ساختمان و ترکیب داستان بیش از آثار دیگرش از هماهنگی برخوردار است، به سوی رئالیسمی واقعی کشیده می‌شود. اشتینه *Stine* (۱۸۹۰)، مانند سایر آثار فونتانه به سبب تصویر محیط و اشخاص زمان او به شیوه‌ای جاندار وگویا، از ارزش بسیار بهره دارد، اما بانو جنی ترایبل *Frau Jenny Treibel* (۱۸۹۲) محبوب‌ترین رومان فونتانه بشمار آمده است‌که نویسنده درآن خواننده را با خود به محیط خاص طبقهٔ کاسبکاران نوکیسه و سرمایه‌دار برلین می‌برد، خاصه به موازات وصف عادات این طبقه، شیوهٔ زیستن خانوادهٔ ساده و با فرهنگی را نیز توصیف می‌کند. بانو جنی ترایبل‌که از خانوادهٔ فقیر وکوچکی بیرون‌آمده و پس از ازدواج به ثروت و فراخی معیشت دست یافته است، می‌کوشد که گذشتهٔ خود را فراموش کند و آن را از ذهن دیگران نیز محو سازد. این اثرکه در سبك رئالیسم نوشته شده است، مورد ستایش فراوان ناقدان قرارگرفت، خاصه محاوره‌های پر-جاذبهٔ آن که آمیخته بالحن مطایبه‌آمیز است، هنرمندی خاص نویسنده را آشکار می‌سازد. افی بریست *Effi Briest*، آخرین رومانی است‌که در زمان حیات نویسنده انتشار یافته و زیباترین اثر او شناخته شده است. این اثر قدرت شناخت فونتانه را از عالم بشری و عالم عقل‌که براثر یك عمر تجربه بدست آمده، نشان می‌دهد.

افی بریست دختر هفده سالـه‌ای است از خـانـوادهٔ مـلاکان اصیل و روشنفکـر براندنبورگ که زندگی را درآزادی و سادگی گذرانده و بی‌آنکه از عشق خبری داشته باشد، به ازدواج مـردی در مـی‌آیـد کـه همهٔ دلبستگیش به مـوزه‌هـا و فرهنگهاست، دختر که از این زندگی ملول‌گشته به‌رابطهٔ گناه آلود تسلیم می‌شود و همین امر موجب می‌گرددکه شوهر در دوئلی عاشق همسرش را بکشد و خـود او را از خانه بیرون افکند. فونتانه در این داستان همه چیز را در حـال تسلیم و رضا در برابر سرنوشت اجتناب ناپذیر و قوانین خشونت‌بار جامعه قـرار می‌دهد- جامعه‌ای‌که نویسنده همهٔ ضعفها و خطاهایش را به شیوه‌ای گویا و جاندار وصف می‌کند. این اثر از شاهکارهای فـونتانـه و مکتب رئـالیسم آلمان بشمار آمـد. اشتکلین *Der Stechlin* (۱۸۹۸) در حدود هشتاد سالگی فونتانه نوشته شد که پس از مرگش انتشار یـافت. کتاب محیط آخـر قرن نوزده و تحول یـك دوره را پیش چشم می‌گذارد و اگرچه از نظر موضوع به آثار نـویسندگان بـزرگ رئـالیست فرانسه نزدیك می‌شود، از نظر غنا و دقت در مکالمه‌ها و لطیفه‌گوئی و طنزنویسی شیوهٔ خاص فونتانه را در بردارد.

فونتانه از نویسندگان برجستهٔ آخر قرن نوزدهم است‌که جامعهٔ عصر خـود را از هرطبقه به‌سبکی واقع‌بینانه ترسیم می‌کند و وضع غم‌انگیز فرد را در برابر تعهدات و قیود خاص طبقهٔ خود پیش چشم مـی‌گذارد. استادی فـونتانه در آن است کـه اشخاص داستان را تا جائی پیش می‌برد که به‌بیهودگی اصولی که به‌آن پایبندند، اعتراف می‌کنند، مثلاً در حالی که به دوئل دست می‌زنند، آن را عادتـی کهنه تلقی می‌کنند. قهرمانان آثار فونتانه در جامعه‌ای در حال تحول بسرمی‌برند کـه سنتها در آن رو به ضعف می‌رود و به صورت خرافات و اوهـام در مـی‌آید و تنها راه نجات افراد از زندگی غم‌انگیز خود یا تسلیم و رضاست یا بـه مسخره گـرفتن همه چیز. فونتانه در ۱۸۹۴ عنـوان دکترای افتخـاری از دانشکده فلسفهٔ برلین دریافت‌کرد و شهردار برلین غـربی در ۱۹۴۹ جایزه‌ای ادبی به‌نام جایزهٔ فونتانه Fontane Preis برقرار کرد.

**فوندل، یوست فان دن** Vondel, Joost van den شاعر و نمایشنامه‌نـویس هلندی (۱۵۸۷-۱۶۷۹) فـونـدل در شهـر کـولـن Köln در آلمـان زاده شد. پـدر

و مادرش پیشه‌ور بودند که برای گریز از سختگیریهای مذهبی اسپانیائیها به‌آلمان مهاجرت کردند و در ۱۵۹۶ به‌آمستردام که از نظر مذهب محیط آرام‌تری داشت، بازگشتند. فوندل درآمستردام دورهٔ کوتاهی را در مدرسه گذراند وپس‌ازآن نزد خود به‌آموزش و مطالعهٔ وسیعی دست‌زد. در ۱۶۰۸ از پدرش دستگاه تجاری پررونق کفش را به‌ارث بردکه ادارهٔ‌آن را از ۱۶۱۰ به‌همسرش واگذارد و خود بیشتروقت‌را به‌مطالعه وشعر و ادب صرف‌کرد. در۱۶۱۲فوندل اولین نمایشنامهٔ خودرا با عنوان عید پاك یاردهائی اسرائیل ازمصر *Het Pascha ofte de verlossinge Israëls uit Egypten* انتشار داد که بظاهر هجرت قوم اسرائیل را که از بردگی مصریها آزاد شده بود، بنمایش می‌گذارد و در واقع اشاره‌ای بود به‌رهائی هلند از بردگی اسپانیا. اورشلیم ویران شده *Hierusalem Verwoest* (۱۶۲۰) فوندل را تحت تأثیرآثار سنك Sénèque و با تمایلی بکلی متفاوت نشان می‌دهد؛ در همین سال پالامدس یا بیگناهی قتل عام شده *Palamedes oft Vermoorde onno oselheyd* انتشار یافت، در قالب تراژدیهای یونان و روم که نویسنده در ورای چهرهٔ قهرمانان باستانی نفرت و خشم خود را از اوضاع کشورش و اعدام اولدنبارنولت Oldenbarneveldt رئیس سالخوردهٔ قوهٔ مجریه به‌وسیلهٔ شاهزاده موریس ناسوئی Nassau ابراز می‌دارد. این تراژدی در آغاز موجب گشت که فوندل به محاکمه کشیده شود و به پرداخت جریمه‌ای سنگین و توقیف اثرش محکوم گردد، اما بعدها سه‌بار بچاپ رسید و برای فوندل شهرت فراوان به همراه آورد و از او خواسته شد که نمایشنامه‌ای به مناسبت افتتاح تئاتر شهر بسازد و او خیسبر خت فن آمستل *Gijsbrecht van Aemstel* را در ۱۶۳۷ برصحنه آورد، دربارهٔ مبارزهٔ مردم شهر آمستردام با اربابانی که برای ساختن این شهر در ۱۳۰۴ مزد گرفته بودند. وقایع این نمایشنامه در شب عید نوئل رخ می‌دهد، هنگامی که خیسبرخت به وسیلهٔ یك زندانی آگاهی می‌یابد که میان دشمنان نفاق درگرفته است، پس فرمان می‌دهد که کشتی دشمن راکه خارج از شهر بوده است، به‌کنار شهر بیاورند، اما چنانکه در واقعهٔ تروا Troie اتفاق افتاد، دشمنان که در کشتی پنهان شده بودند، درست در لحظه‌هائی‌که مردم برای دعا در کلیسا جمع آمده بودند، ازکشتی خارج می‌شوند و به‌شهر هجوم می‌آورند و آن را به آتش می‌کشند. ملت به قصر خیسبرخت پناهنده می‌شود و مصمم می‌گردد که از شهر دفاع کند. در این هنگام رفائیل Raphael ملك مقرب ظاهر

می‌گردد و مشیت خداوند را مبنی برتسلیم شهر تا روز رستاخیز پرافتخار به‌اطلاع آنان می‌رساند. خیسبرخت سلاح برزمین می‌گذارد و جلای وطن پیش می‌گیرد. این تراژدی به‌سبب طرح مسائل سیاسی و میهنی محبوبیت فراوان و پایدار یافت تا جائی‌که معمول شد هرسال در روزهای جشن نوئل آن را در آمستردام بنمایش گذارند. فوندل در این تراژدی تحت نفوذ اثئید اثر ویرژیل قرارگرفته وانهدام شهر تروا و وعدهٔ افتخارآمیزی را که در اثر او آمده، به صورت نقشه‌ای ملی و میهنی در آورده است. مردم لیووندال *De Leeuwendalers* (۱۶۴۸) نمایشنامه‌ای است روستائی و بشارتی به‌مناسبت اعلام صلح سال۱۶۴۸ دروستفالی Westphalie. حوادث نمایشنامه در دنیائی خیالی می‌گذرد. شهر لیووندال به دو بخش تقسیم می‌شود و میان ساکنان منطقهٔ شمالی و جنوبی آن نزاع در می‌گیرد. در این اثر قلمرو جنوبی اشاره به اسپانیا و منطقهٔ شمالی اشاره به هلند است که سرانجام پس از حوادث گوناگون و بیشمار میان آنان صلح برقرار می‌شود. فوندل دراین دوره با وجود مصائب و گرفتاریهای خانوادگی، دورهٔ پرثمری را از نظر کار ادبی می‌گذراند و ایمان جدید مذهبی تکیه‌گاه زندگی و سرچشمهٔ بسیاری از اشعارش قرار می‌گیرد. نمایشنامهٔ ماریا استوارت *Maria Stuart* (۱۶۴۶) از میان نمایشنامه‌هائی که دربارهٔ زندگی ماری استوارت نوشته شده، از اهمیت خاصی برخوردار است. این تراژدی در پنج پرده آخرین روزهای زندگی ملکهٔ اسکاتلند، صدور حکم اعدام و بردباری شهامت‌آمیز او را در آخرین شب زندگی نشان می‌دهد. تراژدی از صحنه‌های زیبا و شرح و وصف دقیق برخوردار است‌که گروه هماوازان به آن جان می‌بخشند. فوندل در این دسته از آثارش گروه مسیحیان بیگناهی را وصف می‌کند که از طرف‌کافران خودپسند و ستمگر در معرض شکنجه قرار می‌گیرند. دسته‌ای از نمایشنامه‌های فوندل براساس موضوعهای مذهبی و تورات نوشته شده‌است که منابع مهم هنر او بشمار می‌آید، از آن جمله تراژدی برادران باتاوی *Batavische Gebroeders* (۱۶۳۹)، دربارهٔ شهادت اورسول قدیس *Sainte-Ursule*. نمایشنامهٔ سه بخشی یوسف *Joseph* که نخستین‌آن یوسف درکنعان *Joseph in Dothan* (۱۶۴۰) مربوط به فروش یوسف از طرف برادران است و پیروزی فراوان بدست آورد. نمایشنامهٔ سلیمان *Salomon* (۱۶۴۸) و از همه مهمتر تراژدی لوسیفر *Lucifer* (شیطان) (۱۶۵۴) است که نمایش آن از طرف

کلیسای پروتستان قدغن شد. خودپسندی و کبر شیطان و برانگیختن فرشتگان به شورش، موضوع قابل توجهی است که منبع بسیاری از تراژدیهای فوندل قرار گرفته است، مانند یفتا *Jephta* (۱۶۵۹) در قالب تراژدیهای عهدکهن که در نظر فوندل نمونه‌ای از هنرنمایشی است. نمایشنامهٔ آدم در تبعید *Adam in Ballingschap* (۱۶۶۴)، به سبب اهمیت موضوع، اعتلای اندیشه و زیبائی سبك انشا با بهشت گمشده اثر میلتون برابری کرده است. تنها خصوصیت برجستهٔ نمایشی آثار تئاتری فوندل نیست که موجب شهرت و افتخارش گشته است، بلکه نوع مکالمهٔ اوپرائی آثار او و عرضه کردن حقایق مافوق طبیعی بصورتی محسوس و قطعه‌های تغزلی بسیار زیبائی که به وسیلهٔ گروه هماوازان اجرا می‌شود و خوشاهنگی شعر و شکوه وزن و زیبائی صور ذهنی، همهٔ آن چیزهائی است که بربیننده اثری مطلوب برجای می‌گذارد. فوندل درساختمان و ترکیب تراژدیها از آئین تراژدیهای باستانی پیروی می‌کند و احساس‌را به‌خدمت‌ادراك مذهبی می‌گیرد. چنانکه عشق در اشعار و تراژدیهای اوجای مهمی ندارد. از جمله اشعار ارشادی ومذهبی فوندل این اشعار است: اسرار محراب *Altaargeheimenissen* (۱۶۴۵)، اندیشه‌هائی دربارهٔ خدا و خداپرستی *Bespiegelingen van Godt en godtsdienst* (۱۶۶۲) که مطالعه‌ای است در عالم الهی و دربارهٔ ذات خدا و حمله‌ای به اصول عقاید اسپینوزا Spinoza، شکوه کلیسا *De Heerlyckheit der Kerke* (۱۶۶۳)، شعر یا منظومه‌های گوناگون *Poêzy of Verscheide gedichten* که در ۱۶۸۲ پس از مرگ فوندل منتشر شد. آثار عظیم فوندل جز حماسی، تراژدی، هجویات وآثار تغزلی، شامل ترجمه‌های مهمی است از آثار اووید Ovide شاعر لاتینی و شاعران بزرگ دیگر عهد باستان.

فوندل در زمان خود ملك‌الشعرای هلند خوانده می‌شد و نسل بعد او را به سبب اشعاری تغزلی ستودند که به صورت آوازگروهی در نمایشنامه‌هایش اجرا می‌شد. فوندل در عالم ادب مقامی میان کالدرون د لا بارکا و میلتون Milton بدست آورد و در ۱۸۶۷ مجسمه‌ای از او در آمستردام برپا گشت.

**فیتزجرالد، ادوارد** Fitzgerald, Edward شاعر و مترجم انگلیسی (۱۸۰۹-۱۸۸۳) فیتزجرالد تحصیلات خود را در ترینیتی‌کالج در آکسفرد انجام داد و همانجا بود

که با تنیسون Tennyson و کارلایل دوستی یافت. در ۱۸۳۰ درجهٔ دکتری بدست آورد و از آن پس‌از جامعه کناره گرفت و در زندگی آرام و منزوی خـود به کار ادبی و ترجمه پرداخت. در ۱۸۵۱ نوشته‌ای به‌شیوه و برمبنای حکمت افلاطونی شامل گفتگو و بحثهائی در زمینهٔ روش تعلیم وتربیت با عنوان **یوفرانر** *Euphranor* و در ۱۸۵۲ **پولونی‌یس** *Polonius* را بدون ذکر نام منتشرکرد که مجموعه‌ای بود از کلمات قصار آمیخته به حکمت و پند. پس از آن شش نمایشنامـه از کالـدرون د لا بـارکا، نویسندهٔ اسپانیائی را با ترجمهٔ آزاد، به‌شعر منثور برگرداند، همچنین ترجمه‌هائی از آثار اشیل، سوفوکلس و شاعران ایرانی مانند جامی و عطار بعمل آورد، اما شاهکار فیتزجرالد که نام او را زنده نگاه داشت، ترجمهٔ رباعیات خیام است بـا عنوان «بـاعیـات عـمر خیـام» بـرگـردانـده شده بـه شعـر انـگلیسی *The Rubaiyát of Omar Khayyam, Rendered into English* (۱۸۵۹)، شامـل هفتاد و پنج رباعی که در ادبیات انگلیسی شاهکاری بشمار آمـد. در واقع فیتزجـرالـد از رباعیات خیام ترجمهٔ تحت‌اللفظی و کاملاً صادقانه بعمل نیاورده است، بلکه در بسیاری از این رباعیات از اندیشه و ادراك خیام در بـارهٔ زنـدگی، الهام گرفته، تعبیرات او را درهم آمیخته و در قالبی مـوزون و دلنشین، اشعاری ازنـو خلـق کرده است. این اثر در آغاز جلب توجه نکرد، بلکه برحسب اتفاق، پس‌از مرگ فیتزجرالد، شاعرانی چون سوینبورن Swinburne و روستی Rossetti بـه ارزش آن پی‌بردند و آن را به مردم شناساندند، از آن پس این اثر مورد توجه محافل ادبی قرارگرفت و محبوبیت عام یافت، بارها ازآن تجدید چاپ شد و از پرخواننده‌ترین آثار کشورهای انگلیسی زبان گشت، حتی از آن ترجمه‌هائی به سایر زبانها بعمل آمد وعمر خیام شاعر ودانشمند ایرانی از راه ترجمهٔ فیتزجرالد بـه دنیا شناسانده شد. نامه‌ها و بازمانده‌های ادبی *The Letters and Literary Remains* فیتزجرالد نیز در۱۸۹۹ به سبب لحن پرجاذبه و آمیخته با مزاح مورد توجه قرارگرفت.

**فیتزجرالد، فرانسیس اسکات کی** Fitzgerald, Francis Scott Key داستان‌نویس امریکائی (۱۸۹۶-۱۹۴۰) فیتزجرالد در خانواده‌ای ایرلندی نسب و در ایالت مینسوتا Minnesota زاده شد. در ۱۹۱۳ بـه دانشگاه پـرینستون Princeton وارد شد و در ۱۹۱۷ بدون دریافت هیچگونه مدرکی از آن بیرون آمد، درحالی که پشت سر خود

تصویری از پسری پرجاذبه، بلند پرواز، پرعقده وآگاه از استعدادهای ادبی خویش، برجای گذارد. پس به خدمت ارتش درآمد و تا ۱۹۱۵ در آن باقی ماند، بی‌آنکه امکان یابد که به اروپا فرستاده شود. همین امر موجب اولین سرخوردگی در زندگیش گشت، اما توانست در اوقات بیکاری به نوشتن داستان و قصه بپردازد. پس‌از پایان جنگ به نیویورك بازگشت، در مؤسسه‌ای تبلیغاتی بکار پرداخت و داستانهای کوتاهی در مجله‌های ادبی منتشر کرد که پیروزی یافت. این پیروزی او را برآن داشت که یادداشتهای ادبی و قطعه‌هائی را که در دورهٔ خدمتش در ارتش برکاغذآورده بود، فراهم آورد، بدین‌طریق نخستین رومانش با عنوان این سوی بهشت *This Side of Paradise* در ۱۹۲۰ انتشار یافت که هم از نظر فروش و هم جلب توجه منتقدان به پیروزی بزرگی دست یافت. این اثر نوعی بیانیه بود که چهرهٔ نسل جوان بعد از جنگ را در برجسته‌ترین و جالب‌ترین وضع و حالت پیش چشم می‌گذارد و همدردی صادقانه و ستایش‌آمیز نویسنده را با جوانان نفرت‌زده و بیکار و با نزاکت آشکار می‌سازد. این سوی بهشت فیتز جرالد را از برجسته‌ترین شخصیتهای ادبی عصر معرفی کرد و به اوامکان داد که با هنرپیشهٔ زیبائی به نام زلدا سیر Zelda Sayre ازدواج کند. پس از ازدواج فیتزجرالد با همسرش بسفر پرداخت و بنوبت در ریویرا، پاریس، واشینگتون و نیویورك اقامت کرد، اما این زندگی دلخواه پایانی غم‌انگیز یافت. زلدا به جنون مبتلا شد وسراسرزندگی نویسنده را با تلخی ومشقت همراه ساخت وخود او را فرسوده و خرد شده به‌بحرانهای قلبی مبتلا کرد. فیتزجرالد پس ازپیروزی اولین رومانش به‌آثار متعددی دست‌زد با ارزشهای مختلف‌که غالباً از خاطرات جوانیش مایه‌گرفته بود، از آن جمله است: زیبا و دوذخی *The Beautiful and Damned* (۱۹۲۲) در روال اولین رومان او جز آنکه از نظر ساختمان داستانی پیشرفت صریحی را نشان می‌دهد. مجموعهٔ داستان کوتاه قصه‌های قرن جاز *Tales of the Jazz Age* (۱۹۲۳) که از تجربه‌های شخصی نویسنده مایه گرفته و افراط در بوالهوسی و فساد تدریجی را در زندگی نسل جوان قرن بیستم نمودار می‌سازد ـ نسلی‌که خدایان را مرده می‌پندارد، جنگها را با شکست مواجه می‌بیند و ایمانهارا متزلزل می‌یابد. فیتزجرالد چون سخنگوی «قرن جاز» در داستان خود قهرمانانی بی‌اعتقاد و غیر مسؤول می‌آفریند و به خواننده چنین القا می‌کند که

چیزی دراین میان غلط و نادرست است که موجب نومیدی می‌گردد. رومان **گتسبی بزرگ** *The Great Gatsby* (۱۹۲۵) در نظر عده‌ای، زیباترین اثر فیتزجرالد آمد که در آن صدای خرد شدن و شکسته شدن همهٔ معیارهای فریبندهٔ نسل او بگوش می‌رسید. فیتزجرالد در این داستان تسلط خود را در فن روایت و حکایت آشکار می‌سازد. حضور شاهدی که سرگذشت را نقل می‌کند، به داستان رنگ واقعی و عینی و درعین حال وحدت کلام می‌بخشد. این‌بار اول است که فیتزجرالد در اثر خود، از وجود خویش می‌گریزد و در برابر اشخاص داستان خود را نادیده می‌گیرد. همچنین موفق می‌شودکه نثری پرقدرت بکاربرد و بی‌آنکه لحنی مسخره‌آمیز داشته باشد، به مزاح و مطایبه دست زند و به جای افکار رومانتیك به اندیشه‌های جهانی دست یابد. سرگذشت گتسبی نمودار آرزوهای بزرگی است که به گونه‌ای جاودانی در قعر وجود همهٔ امریکائیها نهفته است، از سرباز تا گانگستر و مرد ادب و آن آرزوی ثروت و ماجراجوئی و خلاصه تحقق بخشیدن به وجود خویش است. پس‌از انتشار چند مجموعه داستان کوتاه مانند **همهٔ جوانان غمگین** *All the Sad Young Men* (۱۹۲۶)، رومان دیگری در ۱۹۳۴ انتشار داد به نام **شب لطیف** است *Tender is the Night* که نویسنده در آن به مشغلهٔ ذهنی و دروغی خود بازمی‌گردد و شکست اشخاص داستان را انعکاسی از سرگذشت غم‌انگیز خود معرفی می‌کند. همسرش زلدا در این هنگام در بیمارستان سوئیس بستری بود، شهرت نویسندگیش خاطره‌ای بیش نبود، وضع مالیش ناامید کننده و سلامتش متزلزل بود. فشار ناشی از بیماری سخت همسر وتلاش ناامیدانه در راه بهبود او، فیتزجرالد را با بحرانهای شدید قلبی روبرو کرد که آن را در داستان **فتور** *The Crack - up* (۱۹۳۶) وصف کرده است، همین رنجها و بحرانهای روحی و عصبی به مرگ زودرسش انجامید. آخرین داستان فیتزجرالد **آخرین نواب** *The Last Tycoon* نام دارد که ناتمام ماند و پس‌از مرگش به سال ۱۹۴۱ انتشار یافت که از نظر بعضی منتقدان بهترین اثر او بوده است. نامه‌های فیتزجرالد در ۱۹۶۳ بچاپ رسید.

آثار فیتزجرالد با وجود ضعفها، افراط کاریها، فقدان تسلط در شیوهٔ نگارش، خاطره‌ای دلپذیر و درخشان در خواننده باقی می‌گذارد. فیتزجرالد درخشان‌ترین و هیجان‌انگیزترین نمایندهٔ نسل سرگردان بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: طلا و خاکستر ـ گتسبی بزرگ.

**فیلدینگ، هنری** Fielding, Henry رمان‌نویس ونمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۷۰۷-۱۷۵۴) فیلدینگ از خانوادهٔ اشرافی ورشکسته‌ای در انگلستان بود، تحصیلات را در کالج ایتون Eton انجام داد و به مناسبت حادثه‌ای عشقی که در ۱۷۲۵ برایش پیش آمد، خانواده‌اش او را از محیط مدرسه دور کرد و به لیدن Leyden فرستاد تا در رشتهٔ حقوق به تحصیل پردازد و پس از آنکه پدر مستمریش را قطع کرد و او را به حال خود واگذارد، در ۱۷۲۸ برای تأمین معاش به لندن رفت و به نویسندگی پرداخت. در حدود بیست کمدی سبك و مسخره‌آمیز و نمایشنامه‌های انتقادی و هجوآمیز نوشت، از آن جمله نمایشنامهٔ منظوم و هزل‌آمیز تام ثم *Tom Thumb* (۱۷۳۰) هجوی بود از تراژدیهای قهرمانی عصر که از افسانه‌های کهن مایه داشت. تام ثم به معنی انگشت شست است و قهرمان کتاب پسر گاوچرانی است که بزرگتر از انگشت شست نیست و به سبب همین ریزگی با ماجراهای بسیار روبرو می‌شود. این موضوع خیالی به نویسنده امکان می‌دهد که از اوضاع زمان هجوی تند بعمل آورد و صحنه‌های خنده‌آوری خلق کند. فیلدینگ در ۱۷۳۵ با دختر ثروتمندی ازدواج کرد، اما دیری نگذشت که همهٔ ثروت او را بباد داد. چندی ادارهٔ تئاتری را برعهده گرفت که درآن دو نمایشنامهٔ سیاسی بر صحنه آورد به نامهای: پاسکین، هجوی مهیج دربارهٔ عصر *Pasquin: a Dramatic Satire on the Times* (۱۷۳۶) و دفتر تاریخی سال ۱۷۳۶ *The Historical Register for 1736* (۱۷۳۷). این دو نمایشنامه به‌سبب صور ذهنی بدیع و انتقاد صادقانه از جامعه و لحن مسخره‌آمیز، پیروزی بزرگی بدست‌آورد، اما اشاره‌های صریح و هجو سیاسی آن موجب شد که از نمایش آن جلوگیری بعمل آید. فیلدینگ پس از آن تئاتر را ترك کرد و به ادامهٔ تحصیل حقوق پرداخت و در ۱۷۴۰ به وکالت دعاوی رسید، در حالی که از ادبیات غفلت نورزید و بیشتر وقت خود را به نوشتن مصروف می‌داشت. در ۱۷۴۲ داستان ماجراهای زندگی جوزف اندریوز *The History of the Adventures of Joseph Andriews* را در دو جلد انتشار داد که نوعی مسخره‌سازی از کتاب پملا Pamela اثر ریچاردسون بود، (جوزف، قهرمان داستان، برادر فرضی پملا است). این اثر با وجود صحنه‌

های مسخره‌آمیز از نکته‌های اخلاقی برخوردار است. سال بعد فیلدینگ در۱۷۴۳ رومانی در سه جلد با عنوان کلی مطالب گوناگون *Miscellanies* منتشر کرد که شامل این دو اثر مهم بود: سفری از این دنیا به دنیای دیگر *A Journey from this World to the Next* و آقای جانتن وایلد کبیر *Mr Jonathan Wild the Great*. انتشار این دو داستان که شاهکاری از هجو و انتقاد بود، مقام فیلدینگ را به‌عنوان نویسندهٔ طنزنویس، بلافاصله پس از سویفت Swift قرار داد. جانتن قهرمان این داستان رهبری گروه راهزنانی را بر عهده دارد که در ۱۷۲۵ به دار آویخته شده و زندگیش الهام‌بخش نویسندگانی چون دنیل دیفو گشته است. فیلدینگ در آغاز به داستان صورت نوشته‌ای طنزآمیز و هجوی سیاسی بر ضد یکی از سیاستمداران داده و پس از آن هدفش را وسیعتر ساخته و به رومان مفهومی جهانی بخشیده است. نویسنده راهزنی غول‌آسا را وصف‌کرده که همهٔ اعمالش را از روی منطق و حساب دقیق انجام می‌دهد تا مورد تأیید مردم قرار گیرد و با افعال بزرگان جهان مقایسه شود. این اثر از طنز تلخ و گزنده‌ای برخوردار است، طنزی که بعدها در آثار فیلدینگ به صورت معتدلتر و خنده‌آور درآمده است. فیلدینگ پس ازآن به روزنامه‌نگاری سیاسی روی‌آورد؛ و در ازای کاردانیش شغل امین‌صلح لندن را بدست آورد و بسیار خوب ازعهدهٔ این‌کار برآمد و تحقیق وبررسیهای دقیق خود را دربارهٔ ازدیاد دزدی و جنایت در نوشته‌ای به سال۱۷۵۱ منتشر ساخت و در آن راههائی صریح و قاطع برای‌کاهش سرقت ارائه داد. همسر فیلدینگ در۱۷۴۳درگذشت و او در۱۷۴۶ با خدمتکارقدیم خود ازدواج کردکه مصاحبی وفادار برایش ماند. در۱۷۴۹ رومان مهم فیلدینگ به نام سرگذشت تام جونز، کودک سر راهی *History of Tom Jones, a Foundling* در شش جلد انتشار یافت که نویسندگانی چون‌کولریج و بایرون آن را شاهکار فیلدینگ دانستند و در عالم شیفتگی به فیلدینگ عنوان «هومر انگلستان در نثر» دادند و گروهی دیگر آخرین رومان او را به نام آملیا *Amelia* که سال بعد در چهار جلد انتشار یافت، شاهکار این نویسنده دانستند. فیلدینگ در داستان تام جونز بر زمینهٔ اخلاق و حتی پند و اندرز تکیه می‌کند و به هر جلد کتاب مقدمه‌ای که کم وبیش با داستان ارتباط دارد، می‌افزاید. داستان علاوه بر استادی در نقل و صحت بیان و ساختمان استوار و در بر داشتن نکته‌های اخلاقی از طنزی لطیف و دلنشین

برخـوردار است. تام جونز در هنر داستـان‌نویسی واقع‌بینانه و اخلاقی جدید، در انگلستان سرمشق نویسندگان زمان گشت. داستان آملیا آخـرین داستان فیلدینگ (۱۷۵۱) مطالعـهٔ دقیق و در عیـن حال پـر احساسی بـود از جامعه و دردهای اجتماعی عصر، مانند اشتباهات و نارسائیهای قـانون و رسوائیهای زنـدانها کـه فیلدینگ به مناسبت شغل خویش از نزدیك ناظر آنها بوده است. یادداشتهای کاونت گاردن *Covent Garden Journal* (۱۷۵۲) بـا نـام مستعار شامـل بعضی از بهترین مقامه‌های فیلدینگ است. پس از این تاریخ سلامت فیلدینگ بتـدریج رو به‌کاهش گذارد و او بناچار انگلستان را ترك کرد تا از آب و هوای منطقهٔ مدیترانه بهره برد. به این منظور در کشور پرتغال اقامت گزید و همانجا درگذشت. پس ازمرگش یـادداشتهـای سفـری به لیسبون *Journal of a Voyage to Lisbon* در ۱۷۵۵ از او بچاپ رسید.

فیلدینگ درتاریخ ادبیات انگلیسی مقامی والا دارد، والتر اسکات اورا «پدر رومان انگلیسی» خوانده است. موضوع داستانهـای فیلدینگ به مسائل ماوراءالطبیعه و عالم روحانی یا به سرنوشت آدمی ارتباط نمی‌یابد، همه مربوط به حـوادث جاری زندگی و ارتباط مردم با یکدیگر وجامعهٔ انگلستان، یا بهتربگوئیم جامعهٔ انسانی است. بیان حوادث در آثار فیلدینگ بـه نکته‌های جدی و هـزل آمیخته است و استعداد شگرف نـویسنده را در طنزنـویسی و بذله‌گـوئی و هجو نشان می‌دهد و حوادث واقعی زندگی را از طعم خوش و لذت‌بخشی برخوردار می‌سازد. فیلدینگ مردی شرافتمند و نجیب زاده و دارای خصال انسانی بود، به ریا و کبر ونخوت و پستی کینه می‌ورزید. چهرهٔ زیبا و مردانه‌ای داشت کـه شکوه آن تا آخر عمر با وجود بیماری، احترام شخص را بر می‌انگیخت.

**فیلیپ، شارل‌ـلوئی** Philippe, Charles-Louis داستـان‌نـویس فـرانسوی (۱۸۷۴-۱۹۰۹) فیلیپ فرزند کفاش فقیری بود از منطقهٔ مرکزی فرانسه. بـرای ادامهٔ تحصیلات به پـاریس رفت، امـا به سبب ضعف مـزاج نتوانست به مدرسهٔ پولی‌ـتکنیك وارد شود. پس شغل کوچکی در شهرداری بدست آورد که تـا پایـان عمر به آن اشتغال داشت. شارل لوئی ابتدا بـه وسیلهٔ چند تن از شاعـران سمبولیسم به راه شعر کشیده شد، امـا از طریق داستـان‌نویسی بود کـه خود را به جامعه

شناساند. او که پیوسته در میان مردم فقیر بسر برده بود، آثار خود را وقف بیان دردهای این طبقه و ناکامیهایشان کرد و بی‌هیچگونه تظاهر یا بکار بردن رنگهای تند و تصنعی، پرده‌های نقاشی زیبا و صادقانه‌ای از زندگی مردم بینوای زادگاه خود یا شهر پاریس پیش چشم گذاشت که در عین حال پرتوی از دردهای درون خود او و تصویری از عزیزترین کسانش بود. از آثار نخستین شارل فیلیپ چهار سرگذشت از عشق حقیر *Quatre histoires de pauvre amour* است در ۱۸۹۷، مادلن نیکوکار و مادر بینوا *La Bonne Madeleine et la pauvre Marie* در ۱۸۹۸ و داستان مادر و فرزند *La Mère et l'Enfant* در ۱۹۰۰ که خاطراتی است از زندگی نویسنده در کنار مادرش. شارل فیلیپ در این اثر مادر خود را زنی فداکار معرفی می‌کند که همه چیز او بوده است، روشنائی زندگی دردناك و آمیخته با بینوائی، مشوق او درکار و در شرافتمندی و راهنمائی‌که او را از هر خطر برحذر می‌داشته است. شارل فیلیپ در جریان ترسیم زندگی خصوصی خود، از عهد کودکی تا بیست سالگی، چهرهٔ مادر و فرزند را به صورت دو نمونهٔ زنده از دردمندی بشر تصویر می‌کند. مادر و فرزند اثری ادبی است که با لحن شاعرانه، زندگی حقیرانهٔ مردم بینوا را وصف می‌کند، اما شهرت واقعی شارل فیلیپ در ۱۹۰۱ پس از انتشار داستان بوبوی مونپارناس *Bubu de Montparnasse* بدست آمد که مانند سایر آثار فیلیپ از رنجها و تلاشهای ناامیدانهٔ طبقهٔ محروم اجتماع مایه گرفته و بر زمینه‌ای تأثرانگیز و پراحساس، وجود قهرمانی شریر معروف به بوبو را برجستگی خاص بخشیده است. این جوان شریر و تبهکار و نیرومند به وسیلهٔ خشونت و بیرحمی هر راهی را می‌گشاید، بر اثر زورگوئی بر زنان تسلط می‌یابد و آنان را به تسلیم وا می‌دارد. داستان بوبوی مونپارناس در شمار داستانهای معروف عصر قرارگرفت. شارل فیلیپ پس از آن نه داستان دیگر منتشر کرد که از معروف‌ترین آنها این داستانهاست: بابا پردری *Le Père Perdrix* (۱۹۰۲)، سرگذشت غم‌انگیز آهنگری از زادگاه نویسنده که در معرض نابینائی قرارگرفته است و پس از آن‌که بکلی بینائی را از دست می‌دهد و به تاریکی محض فرو می‌رود و هنگامی‌که برای زیستن خود را سربار دیگران می‌بیند، از شدت ناامیدی خودکشی می‌کند. کتاب پردهٔ نقاشی مؤثر وپرهیجانی است ازتیره‌روزی بشرکه در سراسرآن‌آمیختگی روح نویسنده با روح مردم سیه‌روز احساس می‌شود، مادر دونادیو *Marie Donadieu*

(۱۹۰۴) داستان دختری است که زیر نظر پدر بزرگش، دهقانی از شهر لیون، پرورش می‌یابد و زندگی سرشار از بدبختی و فقر را می‌گذراند، پدر میخواره بر اثر افراط در الکل می‌میرد و مادر با عاشق خود می‌گریزد و کودك را به حال خود رها می‌کند. کودك در محیطی بیگانه بزرگ می‌شود و بسیار زود با تأثر به این نکته پی می‌برد که شخصاً باید زندگی خود را اداره کند و به طور مداوم با دیگران در مبارزه باشد، پس به پاریس می‌رود، خود را به حوادث عاشقانه می سپارد و میان ادراك شرافتمندی و زندگی آمیخته به فساد سرگشته می‌ماند و راه حلی نمی‌یابد. این رومان فیلیپ را در ردیف نویسندگان لطیف‌طبع آخرقرن نوزدهم قرار داد. بیان واقعیتهای زندگی در آثار شارل فیلیپ با همدردی پرشور همراه است، چنانچه در رومان شارل بلانشار (*Charles Blanchard*) دیده می‌شود که نویسنده درآن به شیوهٔ شاعرانهٔ خود زندگی سرشار از ناامیدی و تهیدستی پدرش را وصف کرده، به زادگاه آرام و خاموش خود جان بخشیده و آن را زنده نگه داشته‌است. این اثر پس از مرگ نویسنده در ۱۹۱۳ انتشار یافت. شارل فیلیپ بر اثر بیماری ناگهانی که به دنبال مرض تیفوئید بر او عارض گشت، درگذشت. در حالی که زیر لب زمزمه می‌کرد: «چه زیباست! چه زیباست!»

شارل فیلیپ مبتکر و استاد شیوه‌ای شناخته شده است که رومان را به تودهٔ ملت نزدیك کرده است.

**فیلینتو الیسیو**، رجوع شود به **ناسیمنتو، فرانسیسکو مانوئل دو**.

# ق

**قاسم امین** نویسندهٔ مصری (۱۸۶۵-۱۹۰۸) قاسم امین کار اداری را از حوزهٔ قضائی آغاز کرد و از مبلغان و طرفداران آزادی زن مسلمان وشرکت او در امور اجتماعی وکسب حقوق مساوی مرد بشمار آمد و در این‌باره دو کتاب به نامهای آزادی زن (۱۸۹۹) و زن عصر جدید (۱۹۰۱) انتشار داد که مشاجره و مباحثهٔ قلمی شدیدی به همراه آورد. وی همچنین کتابی دارد به نام کلمات قصار دربارهٔ خلقیات که پس از مرگش در ۱۹۱۳ به چاپ رسید. قاسم امین در ۱۸۹۴ کتابی به زبان فرانسوی انتشار داد با عنوان مصریها *Les Egyptiens* که در آن به‌کتابی از دوك دارکور D'Harcourt که ظاهراً به غرور ملی و احساس میهن پرستانهٔ او لطمه وارد آورده، پاسخی تند داده بود.

**قراجا اوغلان** Karaca oğlan شاعر عامه‌پسند ترك (قرن هفدهم) از زندگی قراجا اوغلان اطلاع چندانی در دست نیست. ظاهراً در نیمهٔ اول قرن هفدهم در جنوب آناتولی می‌زیسته و در اشعارش از نفوذ و الهامات شاعران درباری فارسی زبان برکنار مانده است. اشعار قراجا اوغلان بیشتر در وزن هجائی سنتی است، شامل تغزلی دور از هرگونه عرفان، در بیان احساسهای کاملاً طبیعی بشر مانند عشق، درد غربت، جدائی و ارتباط عمیق با عالم طبیعت، همراه با توصیفهای زنده از حومهٔ آناتولی و زندگی مردم آن. قراجا اوغلان اشعار خود را در زبانی بسیار ساده، روان، موزون و خوشاهنگ ساخته و لغاتی بکار برده که برای تودهٔ مردم آشنا و مأنوس است. از این رو اشعارش مورد پسند و توجه ترك زبانان منطقه‌ای وسیع از آسیای صغیر و آذربایجان تا کریمه قرار گرفته است.
قراجا اوغلان از اجداد شعرجدید ترکیه شناخته شده وتغزلش الهام‌بخش بسیاری‌از شاعران جوان قرن بیستم گشته است. بیش از پانصد قطعه شعر به‌او منسوب‌است.

**قـراعثمان‌اوغلـــو، یعقوب قدری** Karaosmanoglu, Yakub kadri رومـــان نـــویس، سیاستمدار و روزنامه‌نگار ترك(۱۸۸۹-۱۹۷۴)وی رومانهای متعددی باسبك واقع‌گرایانه منتشر ساخته وآثارش از چنان تسلط و استادی درفن نویسندگی برخوردار است که او را در ردیف اول رومان‌نویسان معاصر ترك قرار داده است. مـوضوع اصلی رومانهای قراعثمان اوغلو از تضاد و کشمکشهای زنـدگی اجتماعی گـرفته شده است. وی که در دورهٔ تحول حکومت کشور تـرکیه می‌زیسته و نـاظر تغییر ناگهانی امپراتوری عثمانی به جمهوری کمال آتاتورك بوده، توانسته است همهٔ تشنجها و آشوبهای این دوره را که مولود بـرقراری جامعه‌ای جدید بـه جـای جامعه گذشته بوده در رومانهایش منعکس کند. مـوضوع رومان بیگانه (۱۹۳۳) ناسازگاری جوانی خیالپرور و طرفدار جمهوری کمـال آتاتورك است بـا مـردم روستاهائی که، او از طرفی می‌خواهدآنان را هدایت کند و دژ زندگیشان تغییری پدید آورد و از طرف دیگر نـه احتیـاجهای آنـان را درك می‌کند و نـه روحیه و هدفشان را. نویسنده در این رومان مـوضوع کشاکش جدیدی را در محیط تحول‌یافتهٔ ترك مطرح می‌سازد که بعدها یکی از مسائل مهم اجتمـاعی گشته و مـورد توجه دیگر نویسندگان ترك قرارگـرفته است. سبك نویسندگی قـراعثمان اوغلو بسیار روان و در عین حال با سبك روزنامه‌نویسی آمیخته است. از آثـار مهم او خانهٔ اجاره‌ای، نوه‌بابا، سدوم و عمـوره و مانند آن است.

**قوجـاگوز** (رجوع شود به **صمیم قوجاگوز**).

# ک

**کاتسیوبینسکی، میخائیل** Kotsyubinskiy, Mikhail داستان‌نویس اوکراینی (۱۸۶۴-۱۹۱۳) کاتسیوبینسکی در خانواده‌ای فقیر زاده شدکه پیوسته برای تأمین معاش تلاش فراوان بکار می‌برد. داستانهای نخستین او با نظری واقع‌بینانه نوشته شده که فرهنگ عامه در آن سهم فراوانی داشته و در غالب آنها فقر خردکنندهٔ روستائیان وصف شده است. داستان «دی تنو» *Pe coptior* پردهٔ نقاشی جالب توجه و دقیقی است از آداب محلی، ازدواج و پول خواستن از راه تهدیدکه در بسیاری از منطقه‌ها رایج است. کاتسیوبینسکی در غالب داستانهای خود تحلیل دقیقی از جامعه بعمل می‌آورد و تحول روحی کسانی را که اعتقاد به خدا را از دست می دهند و به‌شیطان ایمان می‌آورند، نشان می‌دهد. درآغاز قرن بیستم کاتسیوبینسکی حدود آثارش را گسترش داد. در یکی از داستانهایش به نام اقدامی که به قیمت گران تمام شد، سرنوشت غم‌انگیز دهقانی اوکراینی را نقل می‌کند که از ترس نظام وظیفه به کشور رومانی می‌گریزد. نویسنده علاوه بر تحلیل روانی بسیار دقیق از قهرمانان، با توصیف منظرهٔ با شکوه کرانه‌های رود دانوب و بهره‌گرفتن از داستانهای عامیانه، کتابش را بسیار جالب توجه ساخته است. مهمترین رومان کاتسیوبینسکی داستان فاتا مارگانا *Fata Morgana* در دو قسمت (۱۹۰۳-۱۹۱۰) انتشار یافته و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نویسنده را بیان کرده است. در این داستان دهکده‌های اوکراینی پیش از انقلاب ۱۹۰۵ و وضع تأثرانگیز اقتصادی و فقر دهقانان به شیوه‌ای مؤثر و هیجان‌انگیز توصیف شده است. معاملهٔ به مثل دستگاه حکومت تزاری پس از انقلاب موضوع بسیاری از داستانهای این نویسنده قرار دارد. کاتسیوبینسکی که پیوسته به زوایای اسرارآمیز روح توجه خاص داشت، آخرین داستان خود را به نام سایه‌های نیاکان فراموش گشته *Tini zabutykh predkiv* (۱۹۱۲) به وصف دنیای غریب و دور از ذهن قبیله‌ای در

کارپات شرقی اختصاص داده است و در آن از زندگی شگفت‌انگیز و اعتقادهای مردم این قبیله به نفوذ شیاطین، یادگاری از دوران بت‌پرستی، و در ضمن از زیبائیهای کشورشان تصویر جالب توجهی پیش چشم گذارده است.
کاتسیوبینسکی از استادان مسلم نثر اوکراین است که به افق هنری کشورش وسعت بسیار بخشید. شیوهٔ مؤثر با سبك انشای تقلید ناپذیر و عقاید پیشرفتهٔ سیاسی و اجتماعیش او را در مقام ممتازی قرار داده و موجب گشته است که بیشتر آثارش به زبان روسی و تعدادی از آنها به زبان آلمانی و فرانسوی ترجمه گردد.

**کار، آلفونس** Karr,Alphonse رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۰۸ - ۱۸۹۰) آلفونس کار در پاریس زاده شد، پدرش پیانونوازی مشهور بود. او خود تحصیلات درخشانی انجام داد، اما بر اثر مرگ پدر و نیاز مالی آن را ناتمام گذارد و به‌کار پرداخت و در ضمن به‌داستان‌نویسی روی‌آورد و با انتشار اولین رومان در۱۸۳۲ به نام «زیر درختان زیرفون» *Sous les tilleuls* خود را به‌جامعه شناساند. این کتاب به شیوهٔ نامه‌نگاری و یادداشت روزانه تنظیم گشته و سرنوشت جوانی را نقل می‌کند به نام استفن Stephen که ازخانه می‌گریزد تا از ازدواجی تحمیلی نجات یابد، اما به دختری دل می‌بندد. دختر نیز به او عشق می‌ورزد و هنگامی که استفن برای یافتن شغل و آماده کردن زندگی زناشوئی به سفر می‌رود، به او قول می‌دهد که همچنان در انتظارش بنشیند، اما در غیبت جوان به طور اجبار به ازدواج یکی از دوستان دیگر تن درمی‌دهد. وقتی که استفن از این خبر و از این خیانت آگاه می شود مصمم به انتقامجوئی می‌گردد، به خانهٔ زوج جوان رفت و آمد می‌یابد و اعتمادشان را جلب می‌کند، در وضع دشوار مالی به آنان کمك می‌کند و چنین می‌نمایاندکه برای دوست و رقیب خود درشهری دور شغلی یافته است و هنگامی که او را به سفر می‌فرستد، خود در جنگلی به او می‌پیوندد و در ضمن دوئلی که با او ترتیب می‌دهد، او را می‌کشد. در بازگشت از دختر نیز که می‌خواهد به‌یاد گذشته تسلیم او شود، می‌گریزد. دختر از درماندگی خودکشی می‌کند و کودك خود را برای استفن باقی می‌گذارد. استفن دیگر روی آرامش نمی‌بیند و از شدت ندامت به عزلت روی می‌آورد. این رومان که قسمتی از آن جنبهٔ سرگذشت

شخصی دارد، از رومانتیسمی حاد و مـرگبار و پر شور و هیجـان‌انگیز برخوردار است و موضوعهـای مورد تـوجه زمان را بنحوی افـراط‌آمیز همـراه با پرتوی شاعرانه شامل می‌شود. کتاب بلافاصله پس‌از انتشار شهرت عظیمی برای نویسنده به همراه آورد و مشهورترین اثر او بشمار آمد. آلفونس‌کار پس از آن داستانهای خیال‌انگیز دیگری انتشار داد کـه همه از احساسی شدیـد آمیخته بـا طنـزی تند و در شیوه‌ای غیر معمول نـوشته شده بـود، از آن جمله است: ساعتی بسـیـار دیـــر *Une heure trop tard* (۱۸۳۳)، فـا دیز *Fa dièse* (۱۸۳۴)، جمعـه شب *Vendredi soir* (۱۸۳۵)، کوتـاهترین راه *Le Chemin le plus court* (۱۸۳۶)، سفر بـه دور بـاغ مـن *Le Voyage autour de mon jardin* (۱۸۴۵) کـه بیش از سایـر رومانهـای کار پیـروزی یافت. آلفونس کار در ۱۸۳۹ مدیریت روزنـامهٔ فیگارو Figaro را بر عهده‌گرفت و در ماه نـوامبر همان‌سال مجلهٔ کوچك ماهانه و سیاسی لـه‌گپ *Les Guepes* (زنبورها) را منتشر کـرد که خود تنها نویسندهٔ آن بود و بـه وسیلهٔ آن استعداد هجونویسی گزنده و نیشدار خود را به اثبات رساند. این مجله که ده‌سال دوام یافت، عقایدکار را دربارهٔ اشخاص و وقایع جاری،آزادانه منعکس می‌کرد. او زنبورها را به جان زندگی فرانسوی می‌انداخت که همه را بشدت می گزید و از همه بیشتر برای شخص او خطرهائی پیش مـی‌آورد که یك بـار نزدیك بود به قیمت جانش تمام شود. دراین هجوها تصویرهای زنده‌ای از افراد طبقه‌های مختلف و اوضاع زمان تـرسیم می‌کرد: شاهـی‌که از سلطنت خلـع شده و کلاهی خاکستری بر سر دارد با چتری به جای تاج. ناپایداری فرانسه که از زمان لوئی شانزدهم تا لوئی فیلیپ سیزده بار حکومتی تازه را آزموده است، اتـاقی مملو از پیرمردان که به رتق و فتق امور سیاسی سرگرمند، در حالی که به سبب‌کهنسالی حتی از انجام دادن امـور شخصی عاجزند. همچنین از استـادان، قاضیان، وکلای دعاوی و مانند آنها، چهره‌هائی مسخره‌آمیز می‌ساخت. غالب انتقادها و هجوهای این مجله، خیال‌انگیز و درخشان و سرشار از کلمات قصار و مخالف‌گوئی بودکه تعدادی از آنها بر سر زبانها می‌افتاد. آلفونس‌کار که شیفتهٔ صید ماهی و پرورش گل بود، در ۱۸۵۵ پاریس را ترك کرد و در جنوب فرانسه، در کرانـهٔ لاجوردی اقامت گزید و به پرورش گل پرداخت و در واقع بنای صادرات گل بریده را در این منطقه پایه گذارد. این کناره‌گیری،آلفونس‌کار را از چشم مردم دور کرد. در

همین دوره دو نمایشنامه نوشت که در کمدی فرانسز بر صحنه‌آمد، به نام: پنلوپ اهل نرماندی *La Pénélope normande* در پنج پرده و گلهای زرد *Les Roses jaunes* که هیچ‌یك توفیقی نیافت و مقاله‌های له‌گپ را درسه جلد فراهم آورد با عنوانهای زیر: مشتی حقایق *Une poignée de vérités* ، سیصد صفحه *Trois cents pages*، گفت و شنودهای گوناگون *Menus propos* . مجموعه‌ای ازخاطرات خود نیز در۱۸۸۰ به نام کتاب حاشیه *Livre de bord* انتشار داد.

ترجمه به فارسی: (ماگدولین) زیر درختان زیزفون.

**کاراولوو، لیوبن** Karavèlov Lyûben داستان‌نویس وشاعر بلغاری(۱۸۳۷-۱۸۷۹) کاراولوو در بیست سالگی کشورش را ترك کرد و در مسکو مقیم شد، تحصیلات خود را در روسیه انجام داد و اولین آثارش را به زبان روسی نوشت، با متفکران آزادیخواه رفت و آمد کرد و تحت نفوذ نویسندگان بزرگ روسی قرارگرفت. از جمله آثار او به زبان روسی داستان صفحه‌هائی ازکتاب زنجهای نژاد بلغاری *Straniots iz Knigi stradaniy bolgarskago plemeni* است، تصویری واقعی از دوران تسلط حکومت عثمانی بر مردم بلغارستان. کاراولوو به‌اتهام پشتیبانی از نهضت استقلال‌طلبانهٔ مردم لهستان در۱۸۶۳ از روسیه اخراج شد و به صربستان پناهنده گشت و کتابی به زبان صربی انتشار داد، به نام آیا این تقصیر سرنوشت است؟ *Je li Kriva Sudbina?* (۱۸۶۸)، انتقادی ازمحیط زندگی بلگراد و استبداد حکومت آن که سر وصدای فراوان برپا کرد. کاراولوو در مجارستان دستگیر شد و هفت سال را در زندان بوداپست گذراند. همین دوره بود که الهام‌بخش او در نوشتن خاطرات معروف او گشت با عنوان از خانهٔ مرده *Iz mortvogo doma* (۱۸۷۱). کاراولوو در۱۸۶۹ به رومانی پناهنده شد و با مهاجران بلغاری به فعالیت سیاسی پرداخت و روزنامهٔ آسودبودا *Svoboda* (آزادی) را تأسیس‌کرد وپیشوای انقلابیان بلغاری‌گشت. در ۱۸۷۴ که از سیاست ناامید شد، فعالیتهای انقلابی را کنارگذارد و همهٔ وقت را به‌کار ادبی مصروف داشت و آثار فراوانی منتشرکرد، شامل شعر، رومان، داستان‌کوتاه، نقد ادبی وتاریخ وسیاست. هنر واقعی کاراولوو در داستان کوتاه بیش ازآثار دیگر او نمودارگشته است‌که تعدادآن به بیست وپنج داستان می رسد وغالب آنها دقت مشاهده و تیزبینی او را دربارهٔ آداب و رسوم زمان نشان

می‌دهد، با شیوهٔ خاص نگارشی که نسبت به سبك نویسندگان معاصر و پیش از او در درجهٔ والاتری قرار دارد. داستان دیگر او حاجی نیچو *Hadji Nicho* (۱۸۷۰) تصویر برجسته و زنده‌ای از مردی ریاکار پیش چشم می‌گذارد که از مردم کشورش در حد اعلا بهره‌برداری می‌کند. رومان مردم بلغار در زمان گذشته *Bolgarski ot staro vreme* (۱۸۶۷) اولین بار به زبان روسی در روسیه منتشر شد. پس از آن به زبان بلغاری *Bulgare ot staro vreme* (۱۸۷۲) در بلغارستان انتشار یافت. قهرمانان اصلی این رومان دو پیر مرد روستائی از عصر گذشته‌اند که یکی نمونهٔ میهن پرستی پر شور است که به محیط محدود زادگاهش بستگی دارد و میان مردم دهکده از محبوبیت بسیار برخوردار است و دیگری آموزگار دبستان قریه، با فکری بسته و فرهنگی تصنعی که در خطابه‌ها و نوشته‌هایش کلمه‌های مغلق و پر طمطراق بکار می‌برد و علاوه بر آن مردی مستبد و مقتدر است. این دو که ناچار با یکدیگر در ارتباطند، میانشان گاه دوستی و صلح برقرار است و گاه دشمنی شدید. داستان زندگی این دو مرد به نویسنده امکان می‌دهد تا پردهٔ نقاشی رنگارنگی از طبیعت شادی‌افزا و محیط شاعرانه و خاص زادگاهش پیش چشم گذارد و از مکانها و خصوصیتهای اخلاقی و اوضاع و محیطی که بسیار خوب می‌شناسد، توصیف زنده‌ای بعمل آورد. کاراولوو در این اثر تحت نفوذ رئالیسم نویسندگان بزرگ روسی عصر خود قرار گرفته و به‌نحو شایسته‌ای آن را بکار برده است. این کتاب که شاهکار نویسنده بشمار می‌آید، تا امروز در میان بهترین آثار ادب بلغاری جای دارد.

**کاردوتچی، جوزوئه** Carducci, Giosuè شاعر و منتقد ادبی ایتالیائی (۱۸۳۵-۱۹۰۷) جوزوئه در ایالت توسکانا Toscana زاده شد. سالهای نخستین کودکی را در دهکده‌ای که پدرش پزشك آن بود، گذراند و افکار آزادیخواهی را از پدر کسب کرد. تحصیلات خود را در دانشسرای عالی شهر پیزا Pisa بپایان رساند و به تدریس اشتغال یافت. در ۱۸۵۵ اولین اثر خود را که منتخبات شعر بود با عنوان چنگ تودهٔ مردم *L' arpa del popolo* انتشار داد و از همان آغاز کار عقیدهٔ ضد مذهبی وضد رومانتیك وتمایل به شعر و ادب یونان و روم عهد باستان را آشکار ساخت و اشعاری تحت تأثیر شاعران یونان باستان سرود. در ۱۸۵۷ اولین دیوان

را به نام قـوافی *Rime* منتشر کـرد کـه بعدها آن را در دیوان آثـار دورهٔ جوانی *Juvenilia* (۱۸۶۰) گنجاند و در آن از انحطاط ایتالیا و ناتوانی در طـرز عمل و از ضعفی‌که بر اثر نفوذ دو جریان ویران‌کننده یعنی رومانتیسم و مسیحیت بوجود آمده بود، انتقاد کرد و یگانه امید را در تجـدید حیات فکری و معنوی و ادبی و سیاسی عهد باستان دانست. کاردوتچی در این اثر طریقه‌ای شخصی و پر هیاهو و احساس میهن‌پرستانه‌ای پـرشور و رؤیائی و سرانجام تمایل آشکاری به جـدل و پـرخـاشگـری از خـود نشان داده بـود. وی نـویسنـدگـان و شاعـران عهـد بـاستان را نه تنها استادانی بـزرگ می‌شمـرد، بلکه آنـان را تجسمی از کمـال مطلوب بشری نیـرومند مـی‌دانست کـه بـا طبیعـت و دنیـا هماهنگـی داشت. کاردوتچی در ۱۸۵۹ ازدواج کرد وهمین سال نشریهٔ ادبی ایل پولیتسیانو *Il Poliziano* را بنیان نهاد که اگر چه دوامی نیافت، در شناساندن نقدهای ادبی و آثار تحقیقی او بسیار سودمند واقـع شد و بـر اثر آن کرسی استادی قواعـد معانی و بیان در دانشگاه بولونیا Bologna به او واگذارشد و روز بروز برشهرت او از نظر شاعری و نقد ادبی افزوده گشت. کاردوتچی در عالم سیاست بـه اصول جمهوریخواهی و دموکراسی که رنگی ضد کاتولیکی داشت، معتقد بـوده و اندیشه‌های خـود را در این زمینه در نـوشته‌هـای بـی‌شمار منثور و همچنین در دیوان تغزلی لویا گراویا *Levia Gravia* بیان کـرده است. این دیوان شامل اشعاری است کـه میان سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۷ سروده شده و خـود شاعر آنها را ثمرهٔ دوره‌ای بحرانـی دانسته است ـ دوره‌ای‌که از نظر سیاست ناکامی یافته و لزوم تـوجهش را به راه تازه‌ای احساس‌کرده‌است؛ همچنین دوره‌ای‌که درآن بحران ادبی درایتالیا حکمفرما بوده، در نتیجه اشعار این دیوان با بدبینی بسیار شاعرآمیخته است. سومین دیوان کاردوتچی بـا عنوان یـامبهـا و اپودها *Giambi ed Epodi (Iambe)* اشعـار سالهای ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۹ را در بر دارد، در وصف اوضاع سیاسی زمان و به اقتضای وقایع خاص‌که از لحن تلخ، تند و نیشدار یا تحریك‌آمیز برخوردار است و روح پرخاشگری شدید کاردوتچی را نمایـان می‌سازد. منظومـهٔ سردد به شیطان *Inno a Satana* منظومـهٔ معروفی است‌که هیجان فراوان برپاکرد. کاردوتچی به وسیلهٔ این شعر خواسته است با ضربه‌ای شدید مردم ایتالیا را از حالت تسلیم معنوی بیرون بکشد: شیطانی که شاعر او را بـه یاری می‌خواند، مظهر عقل و سرشت و فکر آزاد و پیشرفت مغز

بشری است که به وسیلهٔ روحانیان طردشده است. منظومه ازطرف یکی از دوستان کاردوتچی بسختی مورد انتقاد و حمله قرار گرفت و گفت که نمی‌توان بر این اثر به‌هیچ‌وجه نام شعر اطلاق کرد، بلکه هـرزگی فکری است. همهٔ روشنفکران نیز عقیده‌ای مخالف کاردوتچی و اشعارش ابراز داشتند، خاصه کینهٔ واقعی آنان هنگامی آشکار گشت که کاردوتچی از نظر سیاست تغییر روش داد و به حکومت سلطنتی تمایل یافت. چنانکه در ۱۸۷۸ منظومهٔ معروف به ملکه مارگریتا *Alla regina Margherita* را ساخت و به ملکه هدیه کرد، همین امر موجب اعتراض شدید کسانی گشت که او را شاعری جمهوریخواه می‌شناختند. چهارمین دیوان بزرگ شعر کاردوتچی با عنوان قوافی تازه *Rime nuove* اشعـار میان سالهای ۱۸۶۱ و ۱۸۸۷ را در بـر دارد. این دیوان آرامش خاطرشاعر را نشان می‌دهد وشامل موضوعهائی است دربارهٔ طبیعت با جاذبهٔ حـزن‌انگیزش، انـدیشه و روح شاعـرانهٔ عهد بـاستان یاایتالیای دورهٔ رونسانس، بهار و پائیز شاعرانه و عشق و موضوعهای تـازه که نام دیوان را تأیید مـی‌کند. پنجمین دیـوان اودهای بربر *Odi barbare* شامـل اشعار سالهای ۱۸۷۷تا۱۸۸۹ است و شاهکارکاردوتچی بشمار می‌آید. شاعر در این دیوان موفق شده است که صورت عروضی شعر باستانی را به ظریفترین و زیباترین شکل تـازه درآورد و تکیه بـرشدت اصوات را جانشین امتداد آن سازد. این اودها که تلفیقی است از اصول تلفظ خـاص شعر جدید با وزن عروضی شعر عهد بـاستان، صورتی انقلابی در عالم شعر به خود گرفت و کاردوتچی را شاعری انقلابی معرفی کرد. آخرین دیوان کاردوتچی قوافی و اوزان *Rime e ritmi* نـام دارد کـه در ۱۸۹۹ و بعدها در مجموعهٔ کامل اشعار به چاپ رسید. اشعار با شکوه و پرقدرت این دیوان غروب عمر شاعر و وضع غم‌انگیز او را به هنگام پیری، همراه با احساس غربت وملال منعکس می‌کند و درضمن نشانه‌هائی از بازگشت او را به ایمان مذهبی نشان می‌دهد وبه طور کلی برای بهتر شناساندن دوره‌ای از زندگی شاعر بسیار سودمند است. اشعـار انقلابـی همه چیز دست می‌شود *Ça ira* از کتاب انقلاب فرانسه اثر کارلایل، نویسندهٔ انگلیسی و همچنین از تاریخ کشود فرانسه اثـر میشله نـویسندهٔ فرانسوی مایهٔ گرفته است که حماسی‌ترین لحظه‌های تاریخ عصرجدید را در انقلاب فرانسه پیش چشم می‌گذارد. کاردوتچی به موازات فعالیتهایش در زمینهٔ شعر، آثار فراوانی نیز در نثر انتشار دادکه شامل خطابه‌های رسمی و پرارزش اوست، دربارهٔ

بزرگان ادب و سیاست مانند پترارك، بوکاتچو، ویرژیل، گاریبالدی و دانته؛ همچنین اثری جدلی در دوجلد با عنوان اعترافات و جدلها *Confessioni e battaglie* که مقاله و مقامه‌های او را از ۱۸۶۹ تا ۱۹۰۱ در بر دارد و شخصیت کاردوتچی را در جریان سالهای پیروزی و تثبیت مقام ادبی نمایان می‌سازد و در خلال آن لحظه‌های بسیار آشفتهٔ مبارزه‌های ادبی عصر را نشان می‌دهد. از آثار مهم منثور کاردوتچی دربارهٔ توسعهٔ ادبیات ملی *Dello svolgimento della letteratura nazionale* و نوگرداندن ادبیات در ایتالیا *Del rinnovamento letterario in Italia* و مانند آن است. کاردوتچی با وجود آثار فراوان منثوری که دربارهٔ مظاهر اجتماعی و سیاسی و در معرفی اندیشهٔ عصر خویش منتشر ساخته و در همهٔ آنها خود را نویسنده‌ای با اندیشهٔ نوین معرفی کرده است، به عنوان شاعر عالیمقام ایتالیائی شناخته شده و به همین مناسبت در ۱۹۰۶ به دریافت جایزهٔ ادبیٔ نوبل نایل آمده است. کاردوتچی در ۱۸۸۷ آثار کامل *Opere complete* خود را به چاپ رساند، در ۱۸۹۰ مقام سناتوری یافت و در ۱۸۹۹ به اولین حملهٔ سکتهٔ ناقص دچار گشت، در ۱۹۰۴ دنبالهٔ تدریس را رها کرد و کتابخانه و خانه‌اش را فروخت و از آن پس با مستمری‌ی که ازطرف دستگاه حکومت دریافت کرد، به زندگی ادامه داد تا ۱۹۰۷ که سال درگذشت او بود.

آثار شاعرانهٔ کاردوتچی مدت پنجاه سال ادبیات ایتالیا را مسخرکرد و بر روی هم در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم آثاری بدیع بشمار آمد و به سبب کمال قالب شعری و شور و تأثیر و هیجان فراوانی‌که در سراسر آنها وجود داشت، کاردوتچی را شاعر رسمی ایتالیای عصر نوین ساخت.

**کارلایل، تامس** Carlyle, Thomas نویسندهٔ انگلیسی (۱۷۹۵-۱۸۸۱) کارلایل در اسکاتلند زاده شد، اگر چه اجدادش از نجیب زادگان بودند، پدرش مردی فقیر بود، با این حال پسر راکه شوق بسیار به فراگرفتن داشت، برای ادامهٔ تحصیل به دانشگاه ادینبورگ فرستاد. تامس در دانشگاه با ولع بسیار به مطالعهٔ آثار نویسندگان فرانسه پرداخت، خاصه تحت تأثیر کتاب دربارهٔ آلمان اثر مادام دواستال، آموختن زبان آلمانی را آغازکرد تا بتواند آثار شاعران و فیلسوفان این‌کشور را به‌زبان اصلی بخواند، در نتیجه به‌مکتب جدید فلسفهٔ‌آلمان دلبستگی

یافت و سالیان دراز متفکران و شاعران آلمانی تنها منبع الهام وی گشتند. آثاری از گوته به انگلیسی ترجمه کرد و کتابی دربارهٔ شیلر نوشت که با عنوان زندگی شیلر *The Life of Schiller* در ۱۸۲۵ انتشار یافت. چندی نیز به تألیف منتخباتی از آثار نویسندگان آلمانی همت گماشت و تاریخ ادبیات آلمان را در دست گرفت که ناتمام ماند. کارلایل در سالهای تحصیل در دانشگاه با دختری بسیار هوشمند و ثروتمند به نام جین ولش Jane Welsh دوستی یافت که پس از دورهٔ طولانی و کدورت‌آمیز نامزدی، در ۱۸۲۶ با او ازدواج کرد و در ادینبورگ اقامت گزید، اما این ازدواج به سبب خوی ناسازگار و تند کارلایل با خوشبختی همراه نبود و کارشان به جدائی کشید. کارلایل در سالهای ۱۸۳۳- ۱۸۳۴ رومان ساارتور رسارتوس *Sartor Resartus* را به صورت جزوه‌هائی منتشر کرد که رومانی عجیب و در نوع خود یگانه بود و جولانگاه ادراکهای فلسفی و روحی نویسنده بشمار می‌آمد. قهرمان کتاب شخصیتی خیالی و استادی است آلمانی که در بخش اول کتاب، نویسنده مبحث «فلسفهٔ لباس» را به او نسبت می‌دهد و به وسیلهٔ آن به اثبات می‌رساند که همهٔ سازمانهای تربیتی، خرافات، آداب و رسوم به طور کلی تنها لباسهائی است که بر قامت روح بشر دوخته شده است و فقط ارزش چیزهای کاملاً عارضی و حادثی را دارد که قابل زوال است. بخش دوم سرگذشت این استاد آلمانی را نقل می‌کند که کودکی سر راهی بوده و نوجوانیش را در دهکدهٔ کوچکی در آلمان گذرانده است. وی از اطرافیان خود چیزهائی دربارهٔ دنیای پهناور و هزاران کس که در آن رنج می‌کشند، می‌شنود، بالنتیجه به محدودیت و تنگی محیط خود پی می‌برد وآرزوی زندگی وسیعتر و بازتری رادر سر می‌پروراند و پس از مرگ پدر خوانده راه سفر پیش می‌گیرد، به دنیای پهناور وارد می‌شود و با افرادگوناگون آشنا می‌گردد، اما به خوشبختی دست نمی‌یابد و مطالعهٔ کتابهای متفکران بزرگ در روح او بی‌ایمانی بوجود می‌آورد؛ از عشق و محبت ناکامی می‌بیند، میان بی ایمانی و حساسیتی دردناك سرگردان می‌شود وخوشبختی واقعی را در دنیای کودکی و در محیط آرام دهکده و انقیاد محض از پدرخوانده می‌بیند. سرانجام روح خود را از غرقاب رهائی می‌بخشد و بر اثر رنجهای مداوم وتجربه‌های فراوان به این نکته پی می‌برد که در ورای ظواهر مخرب زندگی و دنیا، روح باید به درك اصلی مطلق که میان همهٔ موجودات مشترك باشد، دست یابد.

گمراهی و سرگردانی قهرمان کتاب، داستان غم‌انگیز حال درونی بشر عصرجدید است که می‌کوشد به اندوه خود رنگ شاعرانه بخشد. کتاب با وجود بدیع بودنش در انگلستان که جریانهای مختلف فکری تیشه بر ریشهٔ ایمان مذهبی زده و توجه به امور مادی و اقتصادی مردم را به راه فردپرستی کشانده بود، چندان جلب توجه نکرد. بعکس کمی پس از آن انتشار کتاب *انقلاب فرانسه* *The French Revolution* نظر عموم را به سوی کارلایل معطوف داشت و شهرت عظیمی برای او به همراه آورد. این اثر بیش از آنکه اثر تاریخی و واقعی باشد، حماسه‌ای تاریخی است که کارلایل در آن بینشی غم‌انگیز و اساسی از وقایع بدست می‌دهد. هدف کارلایل در این کتاب، کشف قدرتهای دلاورانه و ارزشیابی نیروهای فکری و روحی است که در زیر چهرهٔ انقلاب نهفته است. سراسر وقایع انقلاب که در خط سیر شوم و شتاب‌آمیزش پیش چشم گذارده می‌شود، با شور و شوق مورد تفسیر قرار می‌گیرد. کارلایل بشدت به ریاکاران و لافزنان می‌تازد و برای صداقت، اگر چه با خشونت و بیرحمی همراه باشد، و همچنین برای قدرت و شخصیت احترام فراوان ابراز می‌کند. کارلایل در این اثر همهٔ قدرت خود را بکار برده و از حوادث تاریخی داستانی شورانگیز و دلپذیر ساخته است؛ گوئی اشخاص داستان چهره‌هائی در پردهٔ نقاشیند که بر زمینه‌ای سرشار از رنگهای تند و زنده ترسیم گشته‌اند. پس از انتشار این اثر بودکه گروه پیروان و ستایشگران گرد کارلایل را گرفتند و هم اکنون نیز این اثر چون بنای استواری در تاریخ نویسی ادبی انگلستان باقی مانده است. در ۱۸۳۹ چارتیسم *Chartism* انتشار یافت، دربارهٔ اوضاع بسیار دشوار زندگی طبقهٔ کارگر انگلیسی پس از ۱۸۰۳ و بیکاری رایج و مسائل جدیدی که پس از انقلاب صنعتی بوجود آمد و به شورش کارگران انجامید و بعد از خونریزی فراوان رفع شد. توضیح آنکه مالیات بر غلات، و شکنجه ازگرسنگی مردم را به نهضتی انقلابی کشاند که هدفش امضای قراردادی بود به نفع کارگران و لغو قانون اساسی که به نفع طبقهٔ اشراف مدون گشته بود و دادن امتیازهائی به طبقهٔ کارگر. کارلایل در برابر این وضع اجتماعی با شهامت تمام طبقهٔ ثروتمند و مرفه و بی‌اعتنائیشان را به طبقهٔ فقیر و رنجبر، مورد سرزنش قرار داده است. در نظر کارلایل صنعت نباید کارگران را چون ابزارکار تولید ثروت بشمار آورد. کارگران دارای روح و شخصیتند و همهٔ خصیصه‌های

شخصی را در راه تولید بکار می‌اندازند، بنابراین باید از بهرهٔ کار و صنعت خود سود برند. گذشته و حال *Past and Present* (۱۸۴۳)، مانند چارتیسم توجه او را به مسائل سیاسی واجتماعی نشان می‌دهد و فقر و تیره‌روزی نیمی ازکشور را در دورهٔ شکفتگی صنعت و اقتصاد بیان می‌کند ـ دوره‌ای که از مردم‌فریادگرسنگی بر می‌خاست و هیچ قانونی در راه تقسیم عادلانهٔ ثروت وجود نداشت. کارلایل در سرگذشت و نقد ادبی نیز آثارگرانبهائی انتشار داد. در تاریخ هدفش معرفی قدرت سران و بزرگان و پیشوایان کشورهاست که در نظر او مظهر قدرتی آسمانیند. قهرمانان *Heroes* شامل سخنرانیهائی است که کارلایل در ۱۸۴۰ در لندن، دربارهٔ بزرگان و پیشوایان ایرادکرده است، ازجمله حضرت محمد(ص)، شکسپیر و دانته، کرامول و ناپلئون. این اثر در نوع خود بی‌همتاست و به سبب حالت شعر محضی که بر سراسر آن حکمفرماست و به سبب اندیشه و قدرت بی‌نظیر وصف، اثری برجسته بشمار می‌آید. کارلایل در این اثر برتری ارزش مسائل جاودانی روح را بر بی‌ایمانی و شك و تردید به‌اثبات می‌رساند. در نظرکارلایل بشر زندگی می‌کند، زیرا به چیزی معتقد است، حتی در سراسر تاریخ نشانه‌هائی از قدرت خدائی بچشم می‌خوردکه از نظر بشر ناپیداست. این قدرت الهی در وجود معدودی از افراد بشر و در روحهای برتر تجلی می‌کند و به آنان رسالت راهنمائی دیگران داده می‌شود. تودهٔ مردم قادر به خلاقیت نیست، تنها پیدایش یك وجود برتر است که به آنان زندگی تازه می‌بخشد و از سرنوشتشان آگاه می‌سازد. درنظر کارلایل دوره‌ها و عصرهائی از تاریخ بشرکه بدون این وجودهای برتر و آئینشان بسر رسیده، دوره‌های غم‌انگیز انحطاط و بی‌ایمانی بوده است. این اثر پرشور و مهیج با بزرگترین آثار نویسندگان بزرگ قرن سنجیده شد. کارلایل تاریخ فریدریك کبیر *History of Frederick the Great* را درسالهای ۱۸۵۸ تا ۱۸۶۵ انتشار داد وزندگی این شاهزاده از آغاز تولد تا لحظهٔ مرگ و رفتار خشونت‌آمیز پدرش با او و مشقتهائی که تحمل کرد و تاجگذاری و سلطنت و حوادث گوناگون و رشادتها و اصلاحات مهمی که در زمان پادشاهی انجام داد، همه را تا دم مرگ شرح داده است؛ کارلایل فریدریك را شاه واقعی و به‌تمام معنی شاه می‌داند. این اثرکه ثمرهٔ چهارده سال کار و کوشش نویسنده است، بر اسناد و مدارك فراوان متکی است و در انگلستان حتی در آلمان پیروزی بزرگی بدست آورد. قسمتهائی از آن به

محض انتشار در مدارس نظامی تدریس شد. کارلایل در ۱۸۶۶ رئیس دانشگاه ادینبورگ گشت و در همین سال خبر مرگ همسرش را دریافت کرد که تأثیری عمیق بر او گذارد و احساس شفقت ناامیدانه‌ای در او بوجود آورد تا آنجا که‌زن هوشمند و برجسته را فدائی خودخواهی و ناسازگاری خود دانست. تحت‌تأثیر همین احساس بود که یادبودها *Reminiscences* را در ۱۸۸۱ منتشرکرد. همچنین مجموعهٔ نامه‌ها ویادبودهای جین ولش کارلایل *Letters and Memorials of Jane Welsh Carlyle* را با دقت بسیار فراهم آورد و دسته بندی کرد که در ۱۸۸۳ انتشار یافت. کارلایل به سبب حملهٔ شدید و قاطعش به فریبکاری و ریا و دروغ و توجه افراطی مردم به مادیات و علاقه‌اش به دموکراسی و اعتقادش به قدرت فردی و قهرمانی، خاصه به پیشوایان نیرومند، نویسنده‌ای ممتاز بشمار می‌آید. در سراسر آثار وسیع کارلایل تمایل به تغزل، قدرت تفکر ونیروی طنز و نوعی پیشگوئی، حتی درتاریخ‌نویسی دیده می‌شود. آثار کارلایل نمونهٔ سلامت روح است، اگر چه گاه خشم و تندی آن را تیره گردانده است.

ترجمه به فارسی: زندگانی محمد (ص) یا تاریخ حیات پیغمبر

**کازانووا د سنگال، جووانی جاکومو** Casanova de Seingalt, Giovanni Giacomo ماجراجو و نویسندهٔ ایتالیائی (۱۷۲۵-۱۷۹۸) کازانووا در شهر ونیز زاده شد و با آنکه ایتالیائی است، بیشترآثار خود را به زبان فرانسوی نوشته است. پدرش بازیگری عامی بود و مادرش دختر کفاشی که او نیز به بازیگری اشتغال داشت. کازانووا با استعداد فراوانی که داشت تحصیلات‌گوناگون انجام داد، چندی در مدرسهٔ مذهبی به‌آموختن علوم الهی پرداخت، اما بی‌قیدی و بی‌بندوباری موجب شد که از مدرسه اخراج شود، پس به مطالعهٔ آثار ادبی عهد باستان و عصر جدید روی آورد و اطلاع فراوان ادبی کسب کرد. اولین بار بر اثر ارتباطی که با معشوقهٔ سناتوری یافت، به زندان افتاد و پس از آزادی چندین ماه در شهرهای ایتالیا با سرگردانی بسر برد. پس از مدتی تلاش به لباس کشیشان در آمد و در شهر رم نزد کاردینالی به منشیگری اشتغال یافت. سپس به‌ونیز رفت، چندی نیز در ارتش خدمت‌کرد. در ۱۷۴۳ به عزم قسطنطنیه سوار کشتی شد و بر اثر منازعه‌ای که بر پاکرد، ناچار به ونیز بازگشت و در تئاتری نواختن ویولون برعهده‌گرفت.

حادثهٔ مهم زندگی کازانووا سفر او به فرانسه در ۱۷۵۰ بود. دو سال در پاریس اقامت کرد، وقت خود را در محیط اشرافی و در کنار زنهای شوهردار یا دخترها یاحتی خادمه‌های چرکین گذراند و پس از ببار آوردن رسوائیها و بار سنگین قرض که بر اثر قمار به دوشش افتاده بود، به ناچار از پاریس گریخت و راه کشورهای دیگر اروپائی را پیش گرفت. از همهٔ شهرها دیدن کرد و همه جا با همان لاقیدیهای جوانی و بی‌نزاکتیها و سبکسریها در برابر مردم و جامعه ظاهر شد. در ۱۷۵۵ به ونیز بازگشت و رسوائی زندگیش هر دم افزونی یافت تا سرانجام به اتهام کفر و الحاد و جادوگری بازداشت شد و به پنج سال زندان محکوم گشت، با زبردستی از زندان گریخت و به فرانسه رفت. در پاریس موفق شد که دوباره به محافل اشرافی راه یابد. کارخانهٔ نساجی تأسیس کرد و با فریب دادن سرمایه داران سازمان بخت آزمائی ترتیب دادکه عواید قابل توجه‌آن به دستگاه دولتی امکان داد تا ساختمان نیمه تمام مدارس نظام را بپایان برساند. سازمان بخت‌آزمائی تا ۱۸۳۶ دوام یافت. کازانووا به ترتیب به امور مالی، سیاست، تبلیغات، لافزنی و جادوگری پرداخت و از این راهها به ثروتی سرشار دست یافت. زندگی‌بدون حادثه در نظر او بیابانی خشك و لم‌یزرع می‌آمد. در اروپا کشوری نبود که وی از آن عبور نکرده و در آن با حوادث گوناگون روبرو نشده باشد. در ۱۷۷۴ پس از گرفتاریهای بسیار و رانده شدن از شهرها اجازه یافت که به زادگاهش برگردد. در ونیز، در حالی که تجربهٔ بسیار اندوخته و از رشته‌های گوناگون هنر و ادب و دانش بهره‌ای جسته، درسکون وآرامش مصمم شدکه وقت خود را به‌ادبیات مصروف دارد. ابتدا کلامی برای‌آهنگی سه صدائی ساخت به نام نیکبختی تریسته *La felicità di Trieste*، پس از آن نوشتن داستانهای تاریخی را آغاز کرد، از آن جمله است: لطایف جنگی و عشقی ونیزی... *Aneddoti Viniziani militari ed amorosi...* و تاریخ اغتشاشهای لهستان *Storia delle turbolenze della Polonia* (۱۷۷۵). در ۱۷۸۰ مدیریت یك گروه نمایشی فرانسوی را بر عهده گرفت، نمایشهای بسیار بر صحنه آورد و مجله‌ای در نقد هنر منتشر کرد. در ۱۷۸۸ رومان ایکوزامرون *Icosameron* را به زبان فرانسوی منتشرکرد، داستانی موهوم و خیالی‌که ادراك فرضی نویسنده را از آیندهٔ عالم بشریت بیان می‌کند. قهرمانان داستان به‌وسیلهٔ صندوقی سربی به میان قومی بیگانه که در زیر زمین و در نوعی سعادت معصومانه بسر می‌برند،

وارد می‌شوند. این قـوم پس از حوادث گوناگون و تغییرات روحـی و فکری به سطح خاك بالا می‌آیند، و نژادی از بشر جدیـد بـوجود می‌آورند که بهتر از همهٔ نژادهائی است که ازآغاز خلقت وجود داشته است، همچنین تمدنی جدید می‌سازند. کازانووا در این اثر ذوق و علاقهٔ مردم زمان را به اوهام و فرضیه دربارهٔ سعادت بشر منعکس می‌سازد. قسمتهائی کـه از تجربه‌هـای شخصی نویسنده مایه گرفته، از بهترین قسمتهاست. در این داستان کازانووا استعداد فراوانی در خلق و ابـداع چیزهای عجیب و غریب از خود نشان داده است و شاید اثر عجیب او سرچشمهٔ الهـام ژول ورن در داستان سفر بـه داخل زمین گشته باشد که در ۱۸۶۸ انتشار یافت. ازآثار دیگرکازانووا که او را به مردم شناساند، زندگینامهٔ او به نام داستان فـرار من از زندانهای ونیز *Histoire de ma fuite des «Plombs» de Venise* (۱۷۸۸) است، داستان فرار او از زندان وحشتناك، فراری‌که از حادثه‌هائی مهم و پر سر و صدای سال ۱۷۵۶ بشمار آمـد و وقایع نگـاران، سفیران، مقامات رسمـی دربار، دربارهٔآن تفسیرها نوشتند و از لیاقت این ماجراجوسخنها گفتند. وی دراین داستان بصورتی بسیار مهیج و گویـا اتهامـاتی را که از طرف دشمنان بر نویسنده وارد آمده‌که منجر به زندانی گشتنش شده است، اندوه و ملال محیط زندان، طرح‌نقشهٔ فرار و همکاری با یکی‌از نجیب‌زادگان همزنجیر و فرارشان به وسیلهٔ طناب از دیوار زندان و تـرك وطن، همـه را شرح داده است. کازانووا با هنرمندی فراوان محیط زندان را از نو خلق کرده و از نظر تحلیل روانی اثری سودمند ساخته است. اثـر دیگرکه موجب‌شهرت فراوان‌کازانووا گشت سرگذشت زندگیم *L'Histoire de ma vie* است. نسخهٔ خطی و قطور این کتاب‌که مخلوطی از زبان فرانسوی و اصطلاحات و مکالمات زبان ایتالیائی بود، پس از مـرگش‌در ۱۸۲۲ از طرف ناشری آلمانـی خریداری شد، به زبـان آلمانی تـرجمه گـردید و در دوازده جلد میان سالهـای ۱۸۲۲ و ۱۸۲۸ انتشار یافت. چاپ دوم آن که شامل متن فرانسوی اصلاح شدهٔ آن بود از ۱۸۲۶ تـا ۱۸۳۸ منتشر شد. سرگذشت زندگیم تنها اثـری است کـه کازانووا را پس از مرگ بـه شهرت واقعی رساند. هرچند در این اثر تخیل و صور ذهنی به واقعیت آمیخته است، از نظـر تـاریخ و مکان و اشخـاص کاملاً صورت حقیقی دارد. روانی و صداقت نقل نیز به داستان جاذبـهٔ کم نظیری مـی‌بخشد و هوشیاری و باریك بینی و عواطف نـویسنده نیز طنینی انسانی به آن می‌دهد و از

آن مدرکی در تحلیل روانی قرن می‌سازد کـه منعکس کنندهٔ واقعیت و تصویـری زنـده است از اروپـا در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم کـه هیچیك از رومـان نـویسان نتوانسته‌اند چیزی به رنگارنگی و گویائی آن پیش چشم گذارند.

ترجمه به فارسی: عشقبهای کازانووا.

**کازیمودو، سالـواتوره** Quasimodo, Salvatore شاعر ایتالیائی (۱۹۰۱-۱۹۶۸) کازیمودو در شهر سیرا کوز Syracuse زاده شد. تحصیلات خود را در پولی‌تکنیك شهر رم آغازکرد که بپایان نرساند، مدتها در شهرهای مختلف ایتالیا مانند میلان و فلورانس، در ادارهٔ پل و جاده سازی به‌کار اشتغال یافت. پس ازآن به شعر روی آورد. نخستین دیوان را به نام آبها و خاکها *Acque e terre* در ۱۹۳۰ انتشار داد و در ۱۹۳۲ استـاد ادبیـات ایتالیائـی در کنسرواتـوار میلان گشت. از میـان دیوانهـای فراوان کازیمودو که از ۱۹۳۰ تا پایان زندگـی انتشار داده است، سه جریان شعری مشخص می‌گردد: اول جریان ادبی عهد باستان و تأثیر شعر غنائی شاعران یونانی مانند آناکرئون و سافوکه او را به‌لطافت مرموز شعر و خوشاهنگی کلام متمایل ساخته و فضائی اسـاطیری و رنگین در شعرش بوجود آورده است. دیگر جریان مکتب سمبولیسم فرانسوی که او را برانگیخته است تا موضوع شعر خود را از دوران گـذشته و دنیای غیر واقعی و رؤیائی و عالم بهشت کودکی و هیجانهای لطیف برگزیند. سرانجام جریانی‌که در آن تمایل به مبانی استوار در حد اعلای ایجاز و انتخاب‌کلامی خالص و صریح چون ریاضیات دیده می‌شودکه شاعر به وسیلهٔ آن بتواند وضع معنوی و پیچیدهٔ بشر را در برابر عالم خلقت بیان‌کند. در نظر کازیمودو «کلمه» عنصر خاص و جداگانه‌ای است که شاعـر باید به قدرت آن تـوجه کنـد و کلمه‌هائـی را بکار بـرد که کاملاً شخصی و به حال درونی و اندیشهٔ او بستگی داشته باشد و با صـداقت کامـل و بی‌درنگ ادراك شاعر را به خواننده انتقال دهد، در حالی که پیروی از قیود ظاهـری و معمول شعر و قواعد بیان ساختگی از عهدهٔ این‌کار بـر نمی‌آید. نخستین دیوانهای کازیمودو در دورهٔ پیش از جنگ دوم جهانی، جز آبها و خاکها شامل این آثار است: سرنای فرو افتاده *Oboe sommerso* (۱۹۳۲)، اشعار *Poesie* (۱۹۳۸) و دیوانهای پس از جنگ عبارت است‌از: وناگهان شب فرا رسید *Ed è subito sera* (۱۹۴۴)، روزها یکی‌پس‌از دیگری

*Giorno dopo giorno* (۱۹۴۷)، زندگی خواب و خیال نیست *La vita non è sogno* (۱۹۴۹)، اعتراضی به بی‌اعتنائی نسبت به زندگی آدمی که به صورت جنگ اجباری نمودار می‌شود، خاك بی‌نظیر *La terra impareggiabile* (۱۹۵۸) و مانند آن. در اشعار کازیمودو تناقض اندیشه دیده می‌شود، به این معنی که از طرفی دنیای آمیخته با نیکبختی و دور از دسترس و از طرف دیگر اندیشه و وسوسهٔ مداوم مرگ و تنهائی و احساس ناامیدی و ملال عمیق شاعر را منعکس می‌کند و همهٔ این مفاهیم بی‌هیچ تکلف و تصنع به صورت کلامی برگزیده و نادر بیان می‌شود. کازیمودو از اشعار تغزلی شاعران یونان باستان، همچنین از آثار گوناگون نویسندگان وشاعران بزرگ دیگر مانند مولیر و شکسپیر ترجمه‌هائی به زبان ایتالیائی بعمل آورده است.

کازیمودو در ۱۹۵۹ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد.

**کاسپروویچ، یان** Kasprowicz, Ján شاعر لهستانی (۱۸۶۰-۱۹۲۶) کاسپروویچ در روستا زاده شد و دورهٔ جوانی را بر اثر فقر خانوادگی و تعدیهای سیاسی بسختی گذراند، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، به دانشگاه لایپزیگ وارد شد که آن را به آخر نرساند و با مطالعهٔ آثار ادبی بر وسعت معلومات خود افزود. در ۱۸۸۷ به دست آلمانیها گرفتار و زندانی شد. در ۱۸۸۹ درشهر لووف Lwów مستقر گشت، تا۱۹۰۹ به روزنامه‌نگاری اشتغال یافت و از این تاریخ در دانشگاه لووف، به استادی کرسی ادبیات تطبیقی منصوب شد. کاسپروویچ از ۱۸۸۹ با نشر اولین دیوان *Poezye*، خودرا به جامعه شناساند. اشعار نخستین او تحت تأثیر سوسیالیسم قرار دارد و عصیان او را برضد مسائل دشوار اجتماعی و بی‌عدالتیها نشان می‌دهد. دیوان دیگر او به نام مسیح *Chrystus* (۱۸۹۰) عقیدهٔ ضد الهی او را که خدا را خالق همهٔ بدیها می‌داند، آشکار می‌سازد. پس از آن دیوانهای به دنیای محتضر *Ginacemu swiatu* و بر فراز مرگ *Na wzgórzu smierci* در همان زمینه و مفاهیم انتشار یافت. شاهکار کاسپروویچ، دیوان سرودهای روحانی *Himny* (۱۹۰۲)است. این دیوان دارای هشت سرود است که ادراك مذهبی و فکری مردم زمان و وحشت از داوری دربارهٔ اعمال دنیوی، کیفر گناهکاران وهمچنین کشمکش روح شاعر را میان نیکی و بدی و خدا و شیطان و تردیدی را که خود نمونه‌ای

است ازجدال انسانی و سرگشتگی در میان هیولای زندگی پرغوغا، بیان می‌کند. در بخشی از سرودها فریادهای ناامیدانهٔ روحی غمزده بگوش می‌رسد در جستجوی آرامش کامل و فریاد روح شاعر که از بینوائی عالم هستی در رنج است وآرامشی ابدی را در قعر گوری ناشناخته در زادگاه خویش جستجو می‌کند. دربخشی دیگر شاعر از شدت ناامیدی از خدا دور مانده و به یاد شیطان افتاده است و در بخشی نیز به‌عکس نوعی تسکین روحی می‌یابد که بر ناامیدی و جدال مداوم درونیش غلبه می‌کند و سرانجام در بعضی سرودها رنج و اندوه، شاعر را به سوی عشق و خوشبختی و خدا می‌کشاند. تحول روحی شاعر در دیوان قوات بینوایان *Ksiega ubogich* (۱۹۱۶) آشکارا دیده می‌شود. این اثر کاملترین اثر کاسپروویچ است و آخرین مرحلهٔ تحول روحی او را نشان می‌دهد که پس از بحرانهای دورهٔ جوانی و پس از کشمکشهای درونی با خدا، با بشر و زندگی و پس از تردیدهائی که باعث تشویش خاطرش شده بود، به‌آرامشی عمیق دست می‌یابد و صفای درون کسانی را می‌یابد که به حقیقت دست یافته‌اند. کاسپروویچ آرامش و صفای زیبای روح را در کوههای تاترا Tatra که قسمتی از عمر خود را بتنهائی درآن گذراند، بدست آورد. دنیای من *M'oj swiat* (۱۹۲۴) نیز آشتی شاعر با خدا و تسلیم و رضایش را منعکس می‌سازد.

کاسپروویچ درآثار نمایشی و منثور خود نیز به صورت شاعری توانا جلوه می‌کند. وی که استاد ادبیات تطبیقی بود، به ترجمهٔ شاهکارهای ادبیات جهان دست زد و آثاری از اشیل، شکسپیر، مترلینك، شلی، مارلو، براونینگ و دیگران را به ادبیات لهستان واردکردکه او را مترجمی زبردست به جامعه شناساند. غنای شعر و زبان پر جاذبه و تغزل زیبا و شور درون، کاسپروویچ را در ردیف بزرگترین شاعران لهستان قرار داده است.

**کاسترو، اوژنیو د** Castro, Eugénio de شاعر پرتغالی (۱۸۶۹ - ۱۹۴۴) کاسترو در شهر کویمبرا Coimbra زاده شد و پس از پایان تحصیلات خود در لیسبون Lisbon، معلم زبان و ادبیات پرتغالی در مدرسه‌ای از زادگاهش گشت. پس از آن به عضویت فرهنگستان علوم پرتغال درآمد. اولین دیوان کاسترو در پانزده‌سالگی منتشر شد. وی به سفر علاقهٔ بسیار داشت. از کشورهای اروپائی دیدن‌کرد و در

۱۸۸۹ درسفرش به فرانسه با شاعران ونویسندگان فرانسوی و سبکهای گوناگون ادبی آشنائی یافت و سبك پارناسی و سمبولیسم را در ادبیات پرتغال وارد کرد. کاسترو در ۱۸۹۰ با انتشار دیوان اوآریستوس *Oaristos* و دیباچهٔ آن که در واقع بیانیه‌ای دربارهٔ سمبولیسم بشمار می‌آمد، سر وصدای فراوان برپا کرد. در این اثر شاعر به شیوهٔ بیان و تلفیق کلمه‌ها و فنون شعر رنگ تازه بخشید. کاسترو که مفتون زبان پرتجمل و با شکوه گردیده بود، از مبانی معمول و رایج بیان و فقر قوافی سر برتافت، و صور ذهنی زننده و قوافی نادر را درشعر عرضه کرد، آزادی وزن را ستود وبه جستجوی موسیقی کلام رفت و در صدد برآمدکه خواننده را بیشتر مجذوب صنعت کلام و خوشاهنگی بیان سازد. اشعار ساعتها *Horas* (۱۸۹۱)، سیلوا *Silva* (۱۸۹۴)، انترلودیو *Interludio*، (۱۸۹۴) و سالومه *Salomé* (۱۸۹۶) به سبب غنای جلال و شکوه بیان شعری، آثاری برجسته بشمار آمده است. این ظرافت ارادی در قالب شعر که صورت عینی را به صور ذهنی می‌پیوست، بتدریج حالتی درونی و فلسفی به خودگرفت ورنگی بدبینانه یافت، چنانکه در منظومهٔ ساگرامور *Sagramor* (۱۸۹۵) دیده می‌شودکه تجسمی است دوباره از شخصیت فاوست که قهرمان آن به دانش و تقوا و شفقت با دیدهٔ تردید می‌نگرد. در منظومهٔ شاه گالائور *O Rei Galaor* (۱۸۹۷)، شاه دخترش را به دیر می‌فرستد تا وجود او را از هر نوع هوای نفس و امیال فریبندهٔ زندگی دور سازد. در منظومهٔ کنستانسا *Constança* (۱۹۰۰) روح ناخشنود قهرمان داستان به چشم‌انداز جزیره‌ای سیلزده و درختان بیدی می‌ماندکه در فضائی مه‌آلود محو شده است. این بدبینی دراشعار کاسترو بتدریج جای خودرا به نوعی تسلیم و رضا می‌دهد و رنگ عطوفت ونرمی می‌گیرد. تحول شعر کاسترو را در این دوره در آثار زیر می‌توان دید: سایهٔ صفحهٔ ساعت *A Sombra do quadrante* (۱۹۰۶)، انگشتری پولیکراتس *O Anel de Policrates* (۱۹۰۷)، نغمهٔ این زندگی تاریك *Canções desta negra vida* (۱۹۲۲) و مانند آن.

کاسترو میان نویسندگان و شاعران فرانسوی ارجی بسزا داشت. در ۱۸۹۶ هنگام سفر به پاریس ضیافت مهمی به‌افتخار وی ترتیب یافت و در ۱۹۰۲ منتخبات اشعارش در فرانسه به چاپ رسید. همچنین بسیاری از منظومه‌هایش به زبان اسپانیائی و ایتالیائی ترجمه شد و سبك سمبولیسم از طریق آثار او به امریکای

لاتین راه یافت.

**کافکا، فرانتس** Kafka Franz نویسندهٔ چک آلمانی زبان (۱۸۸۳ - ۱۹۲۴) کافکا در پراگ زاده شد، پدرش بازرگانی یهودی و مادرش زنی متعصب بود. رفتار مستبدانه وجاه‌طلبانهٔ پدر چنان محیط رعب‌انگیزی در خانواده بوجودآورده بود که از کودکی سایه‌ای از وحشت بر روح فرانتس انداخت و در سراسر زندگی هرگز از او دور نشد و شاید همین نفرت از زندگی در کنار پدری سنگدل موجب شد که کافکا ابتدا به مذهب پناه برد. کافکا تحصیلات خود را در دبیرستان و دانشگاه آلمانی بپایان رساند و در ۱۹۰۱ به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ حقوق نایل‌آمد و تحت تأثیرشدید محیط‌آموزش خود قرارگرفت و اگر چه از رشتهٔ حقوق به عنوان شغل بهره‌ای نبرد، از اطلاعات حقوقی خود در آثارش سود جست. پس از پایان تحصیل، کافکا در شرکت بیمه بکار پرداخت وشوق نویسندگی او را به مطالعهٔ آثار بزرگان ادب کشاند. او نیز مانند ریلکه و شاعران و نویسندگان دیگر تحت نفوذ مکتب ادبی پراگ قرارگرفت که ازخصوصیتهای آن توجه به عالم ماوراءالطبیعه و در عین حال امور واقعی دنیای بشری و عالم موسیقی بود که روی هم فرضیهٔ مختلطی از رؤیا، طنز و روشن‌بینی منطقی بوجود می‌آورد. این دنیای رؤیائی به وسیلهٔ کافکا که برجسته‌ترین نماینده و بدیعترین شخصیت این مکتب بود، با واقع‌بینی و موشکافی در اولین داستان کوتاهش به نام *وصف یك مبارزه* *Beschreibung eines Kampfes* بیان شده است، داستانی که با درس رقص آغاز می‌شود و قهرمان آن که بعدها به ژاپون تبعید می‌شود، به سهمناکترین مصائب روحی گرفتار می‌گردد. داستان *وصف یك مبارزه* در چند بخش در مجلهٔ هی‌پریون Hyperion انتشار یافت. کافکا از ۱۹۱۰ به نوشتن یادداشتهای خصوصی که اثری مهم در شناخت شخصیت و زندگی او بشمار آمد، پرداخت و تا آخر زندگی آن را ادامه داد که ترس از بیماری، تنهائی، شوق فراوان به ازدواج و در عین حال هراس از آن، کینهٔ به پدر و مادر و احساسهای گوناگون خویش را درآن منعکس ساخته است. کافکا به وضع جسمانی و بیماری سل وظاهراً به ناتوانی جنسی خود، چون نقطهٔ اصلی حال روحی خویش می‌نگریست وآن را مانعی در راه ازدواج می‌شمرد، در عین حال نیز حس می‌کرد که بدون همدم و

شریك زندگی قدرت تحمل دشواریها را ندارد. در این میان با «فلیسیا، ب» Felicia B آشنا شد و در ۱۹۱۴ با او نامزد گشت، چیزی نگذشت که نامزدی را بر هم زد. در این دوره رومان محاکمه *Der Prozess* را نوشت که پس از مرگش در ۱۹۲۶ انتشار یافت. کافکا در ۱۹۱۵ با نامزد خود آشتی کرد، اما نشانه‌های آشکار بیماری سل موجب شدکه بار دیگر در ۱۹۱۷ با او قطع رابطه کند. نامه‌های عاشقانهٔ کافکا به فلیسیا پس از مرگ فلیسیا در ۱۹۶۰ انتشار یافت. کافکا پس ازآن در پراگ سکونت گزید، از محیطهای ادبی برید و در تنهائی بر وسعت فرهنگ خود افزود و به‌آثار گوته، فلوبر، کیرکگور Kierkegaard علاقه‌مند گشت ـ خاصه کیرکگور در شخصیت ادبی او نفوذ فراوان برجای گذارد. در ضمن به خلق آثار فراوان خویش پرداخت تا در ۱۹۲۳ که در کنار دریای بالتیك با دختر بیست ساله‌ای لهستانی به نام دورا دیمانت Dòra Dymant آشنائی یافت، به او دل بست و چندی با او در برلین بسر برد. دورا تا آخرین لحظهٔ زندگی با او ماند و با محبت و دلسوزی از او پرستاری کرد. سرانجام کافکا در ژوئن ۱۹۲۴ در چهل و یك سالگی در آسایشگاهی نزدیك شهر وین جان سپرد. یادداشتهای روزانه *Tagebücher* (انتشار ۱۹۵۱)، انعکاسی بود از زندگی جسمی و روحی کافکا که جز خاطرات زندگی بیان کنندهٔ این نکته است که کافکا تنها به تثبیت موجودیت معنوی و فکری خود توجه داشت و جز آن همه چیز در نظرش بی‌تفاوت بود. خود در این باره می‌نویسد: «آنچه به ادبیات وابسته نیست، مرا رنج می‌دهد و بیزارم می‌کند، ازصحبتها خسته می‌شوم، عیادتها تا حد مرگ ملولم می‌سازد، زیرا از فکر خویش و از عمق حقیقت و اهمیت‌آن بازم می‌دارد.» موضوع وسوسه‌انگیز دیگر در یادداشتهای روزانه مسألهٔ دین است. کافکا دربارهٔ بهشت می‌نویسد: «ما از بهشت رانده شده‌ایم، اما بهشت ویران نشد و این خود نوعی بخت مساعد بود، زیرا اگر ما رانده نمی‌شدیم، ممکن بود، بهشت ویران گردد.» به طور خلاصه یادداشتهای روزانه اندوه، کشمکش درون، حسرت تندرستی، زندگی در تجرد برخلاف میل شخصی و نگرانی مذهبی کافکا را نشان می‌دهد. کافکا از دین یهود گسست و به یافتن خدائی نیازمند شد جدا از آئین دین یهود که از نظر او خدائی در آن وجود نداشت. از کافکا در زمان حیات تنها چند داستان کوتاه انتشار یافت که در محافل ادبی و دوستانه جلب توجه کرد، از آن جمله

است داستان مسخ *Die Verwandlung* (۱۹۱۶) که اولین اثر مهم کافکا بشمار آمد. حوادث داستان مسخ نیز مانند سایر آثار کافکا در محیط کاسبها و فروشندگان کم سرمایه‌ای می‌گذرد که یگانه اشتغال ذهنیشان وضع درآمد و کسب وکار روزانه است. گرچه حوادث داستان مسخ به صورتی واقع‌بینانه نقل شده است، با قوانین زمان و مکان وفق نمی‌دهد. گرگور سامسا Gregor Samsa فروشندهٔ سیار تجارتخانه و تنها کسی است که پس‌از ورشکستگی پدرکفالت خانواده را برعهده دارد، خاصه از این که می‌تواند وسائل نواختن ویولون را برای خواهرش که عاشق موسیقی است، فراهم کند، بسیار راضی بنظر می‌رسد. گرگور در پایان شبی وحشتناك و آمیخته با رؤیائی آشفته، ناگهان به حشره‌ای عجیب و نفرت‌انگیز بدل می‌شود، اما روح حساس و پر عطوفتش به حال خود باقی می‌ماند و حال نفرت‌باری را که پیرامون خود بوجود آورده، درك می‌کند، از این رو بتدریج برای فرار از نگاه‌های پدر و مادر و خواهر به زیر تختخواب می‌خزد، از روشنائی می‌گریزد، و از کثافت تغذیه می‌کند، تا شبی که بر اثر شنیدن صدای ویولون از پناهگاه بیرون می‌آید و در نوری که از لای در به اتاق می‌تابد، جمع خانواده را می‌بیند که از دیدن او به نفرت دچار می‌شوند و پدر از سر خشم سیبی به جانب او پرتاب می کند که کاسهٔ پشتش را می‌شکند. گرگور با دردی طاقت‌فرسا به جایگاه خود باز می‌گردد و بتدریج بر اثر چرکین شدن زخم و شکستگی کاسهٔ پشت رو به مرگ می‌رود، تا روزی که خدمتکار پیر لاشهٔ او را با زباله‌ها بیرون می‌افکند. کافکا به این طریق نشان می‌دهدکه پایهٔ روابط خانوادگی تا چه حد بر دروغ وخودخواهی گذارده شده است. این داستان تأثرانگیز و وحشتناك مایه‌ای از تنهائی و ناامیدی دارد و استادی بی‌مانندکافکا در شیوهٔ بیان توانسته است با آمیختن امری خیالی و شگفت‌انگیز به امور عادی روزانه، خواننده را از طرفی به کابوسی عمیق فرو برد و از طرف دیگر چنان احساسی در او پدید آوردکه گمان کند براستی همهٔ حوادث در عالم خارج رخ داده است. تلاش کافکا برای شکل عینی بخشیدن به حالهای محض روحی و نشان دادن عمق تنهائی آدمی وگریز از واقعیتها، فشاری‌که نظام اجتماعی بر قلب و روح انسان وارد می‌کند و پناه بردن به رؤیاهای هولناك، مدرك ارزنده از ذوق و سلیقهٔ خاصی است که بر ادبیات زمان او تسلط داشته و در عین حال در عالم ادب پیروزی کاملی بشمار آمده است. از جمله داستانهای

کوتاه و معروف کافکا این داستانهاست: قضاوت *Das Urteil* (۱۹۱۶)، پزشك دهکده *Ein Landarzt* (۱۹۱۹)، گرده محکومین *In der Strafkolonie* (۱۹۱۹) و مانند آن. سایر آثار کافکا از جمله رومانهای او، پس ازمرگ به وسیلهٔ دوست وفادار و وصی و شرح حال نویس او ماکس برود Max Brod منتشر شد، اگرچه کافکا به او سپرده بود که همهٔ آثارش را نابود کند. کافکا در ۱۹۲۰ شغل خویش را درشرکت بیمه رها کرد و برای استراحت و به امید بهبود به املاك خواهرش رفت که آن را در رومان قصر *Das Schloss* وصف کرده است. مردی مساح به قلمرو ملاکی مرموز و افسانه‌ای وارد می‌شود تا به معامله بپردازد، اما قدرتی که از طرف کنت از اندرون قصر اسرارآمیز بر همه چیز فرمانروائی دارد، او را با عدم پیروزی همراه می‌سازد. مرد آمد و رفت اشخاص را به قصر می‌بیند، اما همه به او پشت می‌کنند و اورا از هردری می‌رانند، در حالی که او همچنان عاصی و استوار می‌ماند وبا سماجت دنبالهٔ مبارزه را می‌گیرد، تنها وقتی درهای پیروزی به‌رویش گشوده می‌گردد و اربابان قصر به او اجازه می‌دهند که در دهکده باقی بماند که قوای او بپایان رسیده است. کافکا در۱۹۲۰ بابانوی نویسندهٔ چك می‌لنا یزنسکا Milena Jesenska آشنا می‌شود و با او یك رشته مکاتبه‌های پرارزش انجام می‌دهد که پس از مرگش به وسیلهٔ ماکس برود انتشار می‌یابد. در رومان محاکمه شاهکار کافکا، خواننده از نخستین صفحه به دل قصه کشیده می‌شود. کارل کارمند بانك که زندگی را میان دفتر کار و شبانروزی محل سکونت خود، به طور عادی و بی‌هیچ حادثهٔ جالب توجهی می‌گذراند، بامداد روزی که به انتظار ناشتائی نشسته است، ناگهان با دو مرد ناشناس روبرو می‌شود که برای توقیفش آمده‌اند و از او می خواهند که ازحوزهٔ قضائی خارج نشود و خودرا پیوسته در دسترس دادگاه بگذارد. کارل ابتدا گمان می‌کند که اشتباهی روی داده است و توقیف خود را بر اثر سوءتفاهم می‌داند یا تصور می‌کند که همکارانش به مناسبت سی‌امین سالگرد تولد به وسیلهٔ اتهامی که او از آن بکلی بی‌خبر است، برایش شوخی ترتیب داده‌اند، همینکه موضوع را جدی می‌بیند، خود را تسلیم قانون وعدالت می‌کند و اطمینان دارد که قوانین و اصول اخلاقی به نفع او رأی می‌دهد و قاضی که اصلاً او را نمی‌شناسد، حکم برائتش را صادر می‌کند و او می‌تواند زندگی عادی را از سر گیرد، اما بتدریج می‌بیند که همه‌جا گفتگو از محاکمهٔ اوست، در بانك، در

شبانروزی، در کافه، همه جا هزاران نگاه پرکنایه به رفتار و گفتار او دوخته شده است، بی‌آنکه بداند گناه واقعیش چیست و هنگامی که به دفاع از خویش می پردازد و دلایلی بر بیگناهی خود ارائه می‌دهد، درمی‌یابد که در دندانه‌های چرخ عدالت گرفتار شده و به راهی پر پیچ و خم افتاده است. از آن پس زندگی او شکل زندگی بیماران و دیوانگان به خود می‌گیرد و هرآن بیشتر بر ناتوانی خود در برابر سازمان اسرارآمیز اداری و نگهبانان دنیای قانون پی می‌برد و بیشتر احساس تنهائی می‌کند، تا شبی که دو مرد به خانه‌اش می‌روند و او را تسلیم‌شده با خود می‌برند. کارل دور از شهر خود را در زیر کارد دژخیمان می‌بیند و پایان‌کار خویش را با سکوت غم‌انگیزی پیش چشم می‌آوردکه قربانی قانونی سنگدل و سهمناك گشته است. داستان محاکمه وصف جامعهٔ عصر است که از نظر کافکا تنها راه نجات بشر درآن تسلیم وخفقان است و شاید هم قدرت سرنوشت که بشر بی‌چون و چرا در چنگال آن اسیر است. رومان امریکا *Amerika* (۱۹۲۷)، شاهکار دیگری از کافکا بشمار آمده که تا دم مرگ بر سر آن کار کرده و برای نوشتن آن یك رشته اثر مستند دربارهٔ سرگذشت بزرگان امریکا و خاطرات و سفرنامه‌ها مطالعه کرده است. رومان امریکا حوادث زندگی کارل جوان را نقل می‌کند که در پی حادثه‌ای ناگوار از خانهٔ پدری و از کشورش آلمان می‌گریزد، به امریکا می‌رود و نزد عمویش بسر می‌برد، باآنکه عمو در آغاز برادرزادهٔ خود را درکمال محبت و دلسوزی می‌پذیرد و به تربیت او همت می‌گمارد، خطاهای کارل و وارد شدن به نوعی زندگی که با نظر عمویش بکلی متفاوت است، موجب می‌شود که کارل را از خود براند، حتی از او می‌خواهد که نامش را بر زبان نیاورد و بدین طریق کارل دردنیای بزرگ سرگردان برجای می‌ماند. امریکا که همچون رومانهای محاکمه و قصر و داستان کوتاه مسخ تنهائی بشر و سرگشتگی و گسیختگیش را از جامعهٔ پرآشوب نشان می‌دهد، برخلاف همهٔ آنها که با صحنه‌های غم‌انگیز و بدبینانه تمام می‌شود، پایان خوشی می‌یابد. کارل به وطنش باز می‌گردد و با پدر و مادر آشتی می‌کند، در حالی که بر سر راه خود هزاران مانع را از میان برداشته و با هزاران ناپاکی و عوامل گمراه کننده جنگیده است. در امریکا همهٔ اضطرابهای فردی و تناقضها و هیجانها ازمیان می‌رود و آرزوی دیرین خوشبختی و صلح که پیوسته در عمق روح آزرده و دردناك کافکا نهفته است، نمایان

می‌گردد. داستان **گرسنگی** *Ein Hungerkünstler* (۱۹۲۴) داستانی کوتاه و فلسفی است و رنجها و پایان تاریك زندگی بازیگری را نشان می‌دهد که در کار خود به شهرت رسیده است، مدیر نمایش او جیبهای خود را پر می‌کند و تودهٔ مردم برای دیدن هنر نمایشیش هجوم می‌آورند. هنر این جوان آن است که به وسیلهٔ مدیر نمایش مدت چهل روز درقفس می‌ماند، بی‌آنکه لب به غذا بزند و این خود برای کارفرمایش پیروزی بزرگی به همراه دارد و با آنکه باز هم طاقت روزه دارد، بنا بر امر کارفرما روزه را می‌شکند. پس از اینکه مردم دیگر توجهی به‌نمایش او ندارند و وجودش فراموش شده‌است به‌آرزوی خود می‌رسد و روزهای متمادی که حتی حسابش از دست صاحبان سیرك بیرون رفته‌است روزهٔ خود را ادامه می‌دهد. وقتیکه به‌یاد او می‌افتند و به‌سراغش می‌روند می‌بینند که قفس خالی است زیرا قهرمان گرسنه به‌جانور ریزی تبدیل شده که زیر کاهها رفته است. مجموعهٔ **دیوار چین** *Beim Bau der Chinesischen Mauer* شامل قصه‌هایی است که غالب‌آن ناتمام مانده ودر ۱۹۳۱ انتشار یافته‌است. درداستان اصلی **دیوار چین**، امپراتور ازترس ازدحام مردم ومحاصرهٔ قصرفرمان ساختن حصاری غول‌آسا می‌دهد. ملت مجهز می‌شود وگفتهٔ امپراطور را حقیقت می‌پندارد، در حالی که هدف اصلی جاودان ساختن زندگی در درون قصر است. کافکا تلاش طاقت‌فرسای مردم و هدف اصلی آن را که چیزی ناممکن است، بسیار دقیق وصف می‌کند. حصار ناتمام می ماند، بشر نیز ناتمام می‌ماند. کافکا اشخاص داستانهای خود را در دنیائی به جنب وجوش وامی‌دارد که دنیای طبیعی و واقعی آنان نیست. دنیائی است که دیگران برایشان می‌سازند و به هیچ وجه با حسرت و آرزوئی که در دل آنان می‌جوشد، ارتباط ندارد، حتی آنان در رفتار وگفتار و اندیشه‌شان آزاد نیستند.

کافکا نویسندهٔ بزرگی است که عده‌ای او را «پیامبر» می‌خوانند، زیرا در آثارش حوادثی پیشگوئی شده که بعدها پس از مرگش تحقق یافته است. مانند دنیائی که به وسیلهٔ نازیها در آلمان خلق شد تا رقیبان واقعی یافرضی خود را در آن زندانی‌کنند یا ملت یهود را از آن بیرون افکنند و نابود سازند. این پیشگوئیها خاصه در ۱۹۴۵ بسیاری از روشنفکران را به حیرت انداخت، زیرا در داستانهای او مواردی پیش آمده که شباهت فراوان به اعمال واقعی و سهمگین افراد گشتاپو

درآلمان داشته است. ماکس برود، دوست کافکا که‌آثار او را به جهانیان شناساند، معتقد است که زندگی و آثار کافکا بیشتر به عالم قدیسان ارتباط می‌یابد تا به‌عالم ادب. انسان در برابر کافکا خود را رویاروی بشری رنجدیده و جدا مانده ازهیأت انسانی می‌بیند که سرنوشت غم‌انگیز شخصی را از زاویهٔ مذهب تفسیر می‌کند. در همهٔ آثار کافکا زندگی و خصوصیتهای روحیش منعکس است، حتی هنگامی‌که قهرمان داستانها جانوران باشند. این نویسندهٔ هوشمند و حساس‌که شور بسیاری برای زیستن دارد و از کودکی احساس جدائی از جامعه و در عین حال تمایل به جوشش با دیگران را از خود نشان می‌دهد و در جوانی در برابر پیوند زناشوئی عقب می‌نشیند، تجرد غم‌انگیز و همهٔ بیمها و عدم تطابق با زندگی را به پدر و تصویر منفور اوکه پیوسته ترس را در ضمیرش القا می‌کند و همچنین خدای رعب‌انگیز نسبت می‌دهد. کافکا به وسیلهٔ پدر خفقان گرفته و به وسیلهٔ خدا خرد شده است وقانون سنگدل را مظهر او می‌داند، بی‌آنکه کمترین بخشایشی داشته باشد. پس به جستجوی روشن ساختن معمای پایان زندگی و یافتن چیزی زوال ناپذیر در درون آدمی می‌پردازد. کافکا غالباً به ادراك زوال ناپذیری تکیه می‌کند و می گوید: «بشر نمی‌تواند بدون اعتقاد به چیزی زوال ناپذیر در درون خود زندگی کند.» اما جستجوی‌کشف حقیقت و درك الوهیت به‌جائی نمی‌رسد، بنابراین‌کافکا در تاریکی مداوم ناباوری و نفی همه چیز باقی می‌ماند. خود می‌گوید: «من به‌شدت بار انکار و نفی عصر خویش را بر دوش دارم.» و این نکته به جاست که کافکا جنبه‌های انکارآمیز و منفی عصر خود و حتی عصربعد از خود را در وجود خویش ارائه می‌دهد. در آثارکافکا دنیایی از پوچی و تناقض و بی هدفی و سرشار از امید‌های واهی به چشم می‌خورد. مسائل خاص کافکا از میان اشاره‌ها و کنایه‌ها و تمثیلهائی بدست می‌آیدکه با احساس ظریفی از طنز آمیخته است. آنچه در زندگی عادی به‌چشم ما امری طبیعی جلوه می‌کند، در نوشته‌های کافکا بصورتی مضحك و پوچ نمایان می‌گردد. شیوهٔ بیان کافکا به طور برجسته از روشنی و صراحت برخوردار است و به وسیلهٔ آن تلاش آدمی را بر ضد قدرتی بی‌نام و نشان، اما مداوم و حاضر در همه جا نشان می‌دهد، قدرتی که سرنوشت را تعیین، و با هرگونه اقدام بشری مخالفت می‌کند. نفوذ شدید کافکا ۳۰ سال پس از مرگش بر نسل بعد از جنگ جهانی دوم مانند نفوذ داستایفسکی است بر نسل

پس از جنگ جهانی اول.

ترجمه به‌فارسی: در کنیسهٔ ما ـ دیوار چین ـ شمشیر ـ قصر ـ کراکوس شکارچی ـ گروه محکومین ـ مسخ ـ مهمان‌مردگان ـ نامه‌به‌پدر ـ محاکمه ـ پزشك‌دهکده ـ قهرمان‌گرسنگی.

**کالدرون د لا بارکا، پدرو** Calderón de la Barca, Pedro نمایشنامه نویس اسپانیائی (۱۶۰۰-۱۶۸۱) کالدرون در مادرید و در خانواده‌ای اصیل و اشرافی زاده شد. تحصیلات مذهبی را در مادرید و سپس در دانشگاه آلکالا Alcala و سالامانکا Salamanca انجام داد. در ۱۶۲۰ دنبالهٔ تحصیلات را رها کرد و به قلمرو شعر و ادب قدم نهاد. ابتدا در مسابقهٔ شعر مذهبی شرکت کرد و خود را به عنوان شاعر شناساند و پس از آن از ۱۶۲۳ به نمایشنامه نویسی روی آورد و اولین کمدی خود را به نام عشق، شرافت و قدرت *Amor, Honor y Poder* انتشار داد. کالدرون به ایتالیا و فرانسه و فلاندر سفرهائی انجام داد و از ۱۶۲۵ برای تئاتر دربار تعداد فراوانی نمایشنامه نوشت که شامل بهترین آثار اوست. در ۱۶۳۵ یکی از تئاترهای معروف مادرید با اجرای نمایشنامهٔ کالدرون در حضور شاه افتتاح شد. چندی نیز در ارتش به‌خدمت پرداخت و در ۱۶۴۰ در جنگی شرکت کرده در ۱۶۴۲ به خدمت دوکه د آلوا d'Alba در آمد، و سالها وقت خود را صرف تکامل نوع نمایشنامه‌های مذهبی *Autos sacramentales* کرد که در اسپانیا رایج بود ـ نمایشنامه‌هائی با اشخاص نمایشی استعاری و غیر واقعی و در مسائل اخلاقی و مذهبی که بیشتر در یك پرده و در میدانهای عمومی یا در دربار و در مراسم اعیاد مذهبی اجرا می‌شد. کالدرون به این نوع نمایشنامه اصالت و کمال بخشید، متن آن را وسعت داد، موسیقی در آن وارد کرد و به تنظیم صحنه و آرایش آن درخشش فراوان داد. کالدرون در ۱۶۵۱ به‌لباس کشیشان در آمد، کشیش دربار گشت، تا آخر عمر در مادرید بسربرد و در زمان حیات چهار جلد از مجموعه‌های آثار نمایشی خود را انتشار داد. آثار کالدرون شامل صد و بیست کمدیا *Comedia*، هشتاد نمایشنامهٔ مذهبی و درحدود بیست اثر گوناگون است که همه از پیروزی پایدار برخوردار گشت. کالدرون پس از مرگ لوپه د وگا Lope de Vega، استاد انکارناپذیر تئاتر اسپانیا شناخته شد ونزد عامهٔ مردم محبوبیتی خارق‌العاده یافت، هر جا می‌زیست در اطراف خود محیط عمیق فکری و هنری

بوجود می‌آورد و خانه‌اش موزهٔ واقعی نقاشان مذهبی گشت. موضوع اساسی بیشتر آثار کالدرون را بیهودگی زندگی و پوچی عالم بشریت و پیروزی مرگ تشکیل داده است. او قالب فنی تئاتر لوپه د وگا را دنبال کرد و با نبوغ خود سبك خاص و بی‌سابقه‌ای به آن بخشید و صورتی شاعرانه به آن داد. کالدرون بتدریج به سوی تئاتر تغزلی گام برداشت و شاهکارهائی خلق کردکه همه شگرف و بدیع بود، چه از حیث قالب، چه از نظر عمق مفاهیم. از اولین آثار نمایشی کالدرون قاضی ثالامه *El Alcalde de Zalamea* (۱۶۳۶) است، نمایشنامه‌ای منظوم که از حادثه‌ای تاریخی و نظامی مایه گرفته که در ۱۵۸۰ اتفاق افتاده و هدفش رساندن فیلیپ دوم به تخت و تاج پرتغال بوده است. کالدرون در این نمایشنامه دنبالهٔ کمدی آداب و رسوم نویسندگان گذشته، خاصه لوپه د وگا را گرفته است، اما به اشخاص نمایشی حقیقت و واقعیتی بخشیده که در تاریخ تئاتر اسپانیا بی‌سابقه بوده و نمایشنامهٔ لوپه د وگا راکه سرمشق او بوده، تحت‌الشعاع قرار داده و از آن مهمتر شناخته شده است. کالدرون مانند سایر نمایشنامه‌نویسان قرن طلائی که خود در آن می‌زیست، شرافت را موضوع اصلی چندین اثر خود قرار داده است که بیشتر به شرافت در کانون خانواده و زندگی زناشوئی محدود می‌شود. از آن جمله است: پزشک شرافت خویش *El Médico de su honra* (۱۶۳۷) در سه پرده: شوهر دانا و پاکدلی که با همسرش آسوده در قصر خود بسرمی‌برد، به هنگام یافتن دشنه‌ای در اتاق همسر به او سوءظن می‌یابد و اگرچه از دلایل او قانع نمی‌گردد، واکنشی نیز نشان نمی‌دهد و در دل خود را چون بیماری می‌داند که باید زخمی را که از راه شرافت بر او وارد آمده است، درمان‌کند. پس برای مداوای خویش برنامهٔ سختی شامل خونسردی، بردباری و دقت تنظیم می‌کند تا هنگامی که بر اثر تدبیرهای گوناگون سوءظنش به یقین بدل‌گردد و به فجیعترین شکلی از همسرش انتقام گیرد. این نمایشنامهٔ دهشتناك، اندیشهٔ مردم اسپانیا را دربارهٔ شرافت یعنی قدرتی پنهانی نشان می‌دهد که بر سراسر زندگی اشخاص نمایش زمان کالدرون سایه می‌گسترد و گاه قهرمانان را به رفتاری انسانی و والا برمی‌انگیزد و گاه به جنایتهائی هولناك سوق می‌دهد. دیگر از نمایشنامه‌های کالدرون در زمینهٔ شرافت نمایشنامهٔ نقاش دسوائی خویش *El Pintor de su deshonra* است. نقاشی که از همسرش خیانت دیده و شرافت خود را از دست رفته می‌بیند،

پس از ماجراهای بسیار زن و دلدادهٔ او را در حالی که به‌آغوش یکدیگر فرو رفته بودند، می‌کشد و به مردم اعلام می‌کند که این پرده‌ای نقاشی است که صحنهٔ رسوائی را نشان می‌دهد. موضوع نمایشنامهٔ دختر ناغوا شده به وسیلهٔ گومز آریاس *La Niña de Gómez Arias* (۱۶۷۲) در سه پرده از ترانه‌ای عامیانه گرفته شده است، دربارهٔ دخترجوانی که پس‌از فریب خوردن ازگومز آریاس به‌حال خود رها می‌گردد وقهرمان داستان که پیوسته مرتکب اعمال ناروا و فجایع بیشمار و فریب دادن زنان می‌شود، به فرمان ملکه ایزابل دستگیر و بدار آویخته می‌شود. قدرت این نمایش غم‌انگیز بیشتر در وجود قهرمان آن جای دارد و گوئی کالدرون خواسته است قهرمانی بیافریند که از دون‌ژوان پا فراتر نهد. نمایشنامه ازغنا و رنگارنگی و قدرت تحرك و سهولت در تغییر حرکات نمایشی و سایه روشنهای روحی وتضاد میان اشخاص نمایش برخوردار است که تأثیر عظیم صحنه سازی و تنظیم بازیها را نیز باید بر آنها افزود. کالدرون در نمایشنامه‌های خود نمونه‌های‌کامل ازسبك باروك Baroque بدست می‌دهد ـ سبکی بدیع، غیر معمول و آمیخته با چیزهای عجیب و غریب، چه در بیان و چه در موضوع. این سبك در دست‌کالدرون بسیار غنی و رنگین جلوه می‌کند، با عطوفتی ملال‌آمیز و بیانی خاص نویسنده که گوئی از مکاشفه‌ای عجیب و زیبا بیرون جهیده است. نمونهٔ بارز این شیوه که شاهکار کالدرون بشمارمی‌آید، نمایشنامهٔ زندگی رؤیائی است *La vida es sueño* (۱۶۳۱) نمایشنامه‌ای است فلسفی که اندیشهٔ اصلی کالدرون را دربارهٔ زندگی در بردارد، زندگی رؤیائی بیش نیست و سرابی است از حواس و عواطف، حتی افکار آدمی تا آنجا که به محسوسات و ملموسات محدود می‌شود، تصوری باطل است. این اثربه سبب گستردگی موضوع، آمیختگی واقعیت و خیال، عقل و آزادی، انتظارهای روح و خواستهای حواس و به سبب قالب تغزلی، شاهکاری از ادبیات اسپانیا در قرن طلائی شناخته شده است. شخصیتهای مخلوق کالدرون در عین حال که نمونه‌هائی به صورت تمثیلی و استعارند، از نظر واقعیت و زنده بودن نیز بسیار غنیند. کالدرون در خلق قهرمانان غیر معمول که تحت تسلط احساسی قوی تعادل خود را از دست می‌دهند، زبردستی کامل دارد، چنانکه در اشخاص شیطان صفت نمایشنامهٔ سرسپردگی به صلیب *La Devoción de la cruz* و جادوگر شگفت‌انگیز *El Mágico Prodigioso* دیده می‌شود. قهرمان نمایشنامهٔ اخیر دانشجوئی است که

پس از خواندن آثار گوناگون در آرزوی تجلی خدا و کشف و شهود بسر می‌برد، اما شیطان بر او ظاهر می‌شود و برای متزلزل ساختن ایمانش به کارهائی دست می‌زند. این اثر که همهٔ شرایط نمایشنامهٔ مذهبی را در بردارد، مورد نقد فراوان و گوناگون قرار گرفت. گروهی آن‌را با داستان فاوست سنجیدند و همهٔ نویسندگان رومانتیك آلمان با حسن ظن دربارهٔ آن قضاوت کردند و گروهی دیگر به سبب توجه شدید نویسنده به قدرت عقل بشری و این‌که همهٔ عواطف از قهرمان اثر سلب شده و پیوسته میان وضعی استعاری و واقعی در تزلزل نگاه داشته شده آن را مورد حمله قرار دادند، با این حال ازستایش آن خودداری نکردند. نمایشنامهٔ جادوگر شگفت‌انگیز کشمکش غم‌انگیز دایمی ایمان مذهبی و عقل و درایت آدمی را بر صحنه‌آورده است و کالدرون در این اثر بدیع راه را به سوی حقیقت و عقل می‌گشاید و با استادی فراوان سدهائی را که به طور غم‌انگیزی پیش پای آدمی گذارده می‌شود، نشان می‌دهد. آثار دورهٔ اخیر کالدرون نسبت به آثار جوانی او که لحنی رومانتیك داشته، از اندیشهٔ عمیقتری حکایت می‌کند. ازجمله‌آثار جوانی او برزخ سان پاتریسیو *El Purgatorio de San Patricio* است‌که از داستانی مذهبی گرفته شده و سرگذشت پهلوانی گناهکار است که برای استغفار مصمم می‌شود به چاهی معجز آسا که به بهشت راه می‌یابد سرنگون شود. در چاه از مراحل دشوار و گوناگون می‌گذرد و به موجودات گناهکار دیگر برمی‌خورد. کالدرون در این داستان از چند نویسندهٔ اسپانیائی، خاصه لوپه د وگا پیروی‌کرده است، اما در مجموع، نمایشنامهٔ اوجنبهٔ غم‌انگیز مذهبی را از دست داده وصورت نمایشنامه‌ای خنده‌آور و مسخره‌آمیز به خود گرفته است. دیگر از آثار جوانی کالدرون شاهزادهٔ پایدار *El principe constante* (۱۶۳۶) است و موضوع آن شور و شوق قهرمان اثر که در راه ایمان خود می‌جنگد و رنج بسیار می‌برد، حتی آن قدرت را در خود احساس می‌کند که زندگی را در راه ایمان ببازد. نکتهٔ دیگر در این اثرکه پیوسته مورد علاقه و توجه‌کالدرون است، نشان دادن ناپایداری و پوچی همه چیز است‌که به وقایع اشخاص داستان جنبهٔ جهانی می‌بخشد. این اثر حتی در خارج از اسپانیا از بهترین کمدیهای کالدرون بشمار آمد. از آثار مذهبی‌کالدرون ضیافت شاه بالتاسار *La Cena del Rey Baltasar* است که اولین بار در ۱۶۳۴ اجرا شد و از برجسته‌ترین نوع نمایشنامه‌های مقدس بشمار آمدکه در رسیدن به هدف مذهبی

و تأثیر عظیمش بـر تماشاگـر پیروزی بسیار بـدست آورد، امـا اصول و مبانـی مذهب کاتولیك به صورتـی بسیار رنگارنگ و گویـا در نمایشنامهٔ بزرگترین تئاتر جهان *El Gran teatro del Mundo* پیش چشم گـذارده می‌شود، نمایش منظوم و با- شکوهی که در حدود ۱۶۴۵ به اجرا در آمد، صحنهٔ نمایش دارای دو در است که بر روی یکی کلمهٔ «گهـواره» و بر دیگـری کلمهٔ «گـور» نوشته شده و اشخاص نمایش که از طبقه‌هـای مختلف اجتمـاع مانند شاه، ثـروتمنـد، دهقان، گـدا و کودك بـرگزیده شده‌انـد، پشت سرهم از در «گهـواره» داخـل مـی‌شونـد و در صحنه بـه اجـرای نقشهای خـود می‌پردازند. کالـدرون با استادی و شایستگی بسیار توانسته است به ادراك و احساسهائی که در بارهٔ عالم خلقت و عـالم الهی وجود دارد، صورتی عینی و واقعی بخشد و پـردهٔ نقاشی گویائـی از زندگی پیش چشم بگسترد.

مرگ کالدرون نقطهٔ پایانی بود بر شکفتگی تئاتر درقرن طلائی که خود مدت چهل سال نمایندهٔ برجسته آن بشمـار می‌رفت و هیچ کس نتوانست در شیوه و ترکیب و ساختمان نمایشنامه و قـواعد آن با او رقـابت کند. کالدرون را «شاعر آسمانی» لقب داده‌اند.

**کالدول، ارسکین** Caldwell, Erskine رومان‌نویس و مقاله‌نویس امریکائی (۱۹۰۳- ۱۹۸۶) کالدول در جورجیا Georgia، زاده شد. پدرش کشیش بود و ارسکین در کودکی همراه او به بیشتر ایالتهای جنوبی سفر کرد. در هفده سالگی از خانواده جدا شد و شغلهای بیشمار پیش گرفت، مـدتـی کوتـاه نیز در دانشگاه ویـرجینیا بتحصیل پرداخت. از ۱۹۳۰ نوشتن آغاز کرد و پس از نشر چند داستان که جلب توجه نکرد، با داستان کوتاه کشوری پراز سوئدیها *Country full of Swedes* خود را به جامعه شناساند و به دریافت جایزهٔ مجلهٔ ییل ریویو Yale Review نایل آمد. اما شهرت وی در ۱۹۳۲ با انتشار رومان جادهٔ تنباکو *Tobacco Road* آغاز گشت و از آن نمایشنامه‌ای اقتباس شدکه با استقبال فراوان درتئاتر برادوی بنمایش گذارده شد و زمانـی دراز و بیسابقه برصحنه باقی ماند و از آن فیلم سینمائی نیز ساخته شد. کالدول در این داستان بیسوادی و فقر و فساد خانواده‌های جورجیا را وصف‌کرده و مانند بیشتر آثارش همه چیز را با جنبه‌های خنده‌آور ومسخره‌آمیز آمیخته است.

اما او خود گفته که هرگز قصد خنداندن نداشته و تنها خواسته است که زشتی، بیزاری از زندگی، تیره‌روزی بشر و خطاهای جامعه‌ای را که قادر نیست نظم و عدالتی برقرار کند، پیش چشم گذارد. جادهٔ تنباکو که سرگذشت خواهر روحانی منحرفی است با شوهر جوان شانزده ساله‌اش، با وجود پیروزی عظیم رسوائی به همراه آورد و به اتهام خلاف موازین اخلاقی بودن مورد انتقاد شدید قرار گرفت. کالدول درجنگ جهانی دوم به عنوان خبرنگار مدتی در جبههٔ آلمان ـ روسیه بسر برده و احساسات خود را درکتابی به‌نام سراسر شب *All Night Long* (۱۹۴۲) بیان کرده است، همچنین مقاله‌های متعدد دربارهٔ روش حکومت اقتصادی روسیهٔ شوروی و امریکا نوشته است؛ آثار کالدول را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دستهٔ اول آثاری که بیشتر جنبهٔ داستانی دارد، از آن جمله است: کارگر روزمزد *Journey Man* (۱۹۳۰)، یك وجب خاك خدا *God's Little Acre* (۱۹۳۲)، خانه‌ای در کوهستان *A House in the Uplands* (۱۹۴۳) و مانند آن. دستهٔ دوم آثاری که بیشتر به‌مسائل اجتماعی اختصاص دارد مانند این آثار: ما زندگانیم *We Are the Living* (۱۹۳۳)، غوغا در جولای (ژویه) *Trouble in July* (۱۹۴۰)، خاك غم‌انگیز *Tragic Ground* (۱۹۴۴) و مانند آن. چندین اثر کالدول با عکسهای مستندی که همسرش برداشته، مصور گردیده است. از معروفترین آنها شما چهره‌های آنان را دیده‌اید *You Have Seen Their Faces* (۱۹۳۷) است، در پاسخ حملهٔ منتقدان به عقاید و نوشته‌های نویسنده دربارهٔ سیاهان. کالدول دو مجموعه داستان کوتاه منتشر کرد به نام جك‌پات *Jackpot* (۱۹۴۰) و دست محکم خدا *The Sure Hand of God* (۱۹۴۷). از آخرین آثارکالدول آخرین شب تابستان *The Last Night of Summer* (۱۹۶۳) است. آن را تجربه‌ای بدان *Call it Exprience* (۱۹۵۱) در واقع زندگینامهٔ ادبی کالدول است.

شهرت کالدول به سبب تحقیقات روشن و وصف گویا و تجزیه و تحلیلی است که از سرزمینهای جنوب امریکا و زندگی سیاهپوستان و سفیدپوستان بعمل آورده و به طور کلی مردم جنوب را قربانی گرسنگی و روش غلط اقتصادی دانسته است، اما منتقدان دربارهٔ ارزش ادبی آثار او اتفاق نظر ندارند، از طرفی نزد عده‌ای محبوبیت فراوان دارد و از طرف دیگر مورد بیمهری عده‌ای از منتقدان و تحقیر گروهی از روشنفکران قرار گرفته و مایهٔ ننگ متعصبان مذهبی که آثارش را

برخلاف مبانی اخلاقی دانسته‌اند، شناخته شده است. کالدول با آنکه فرزندکشیش است، به مسائل ماوراءالطبیعه و بـه ایمان مـذهبی پشت کرده و همه چیز را در قالب فلسفهٔ مادی و اصول حیاتی جای داده، با این حال شهرت ادبیش گسترده و مقام نویسندگیش تثبیت گشته است.

ترجمه به فارسی: آفتاب جنوبی ـ بـرای ضیافـت ـ جـادهٔ تنباکـو ـ خـانـه‌ای در کوهستان ـ رودگرم (ضمیمه شاهکارهای جاویدان) ـ عشق و پول ـ غوغای ژویه ـ گرتا ـ یك وجب خاك خدا ـ سرتاسر شب ـ کلودیل (دختری که از عشق رنج می‌برد ).

**کامو، آلبر** Camus, Albert رمان‌نویس و نمایشنـامه‌نویس و مقامه‌نویس فرانسوی (۱۹۱۳ ـ ۱۹۶۰) کامو در الجزایر زاده شد، پس از پایان تحصیـلات عمیق و وسیع در ادب و فلسفه، در الجزایـر به تدریس پـرداخت و به علل مزاجی دنبالهٔ آن را رها کرد و به تئاتر روی آورد. در ۱۹۳۵ گـروه تئاتر اکیپ L' Equipe را بوجود آورد که از گروه جوانـان پیشرو تشکیل شده بود و تا ۱۹۳۸ کارگردانی نمایشنامه‌ها و سرپرستی آن را بـر عهده داشت؛ پس از آن در شمال افـریقا یا در پاریس به روزنامه‌نگاری پرداخت. میان سالهای۱۹۳۷و۱۹۴۱ آثاری‌دربارهٔ جنگ انتشار دادکه او را به شهرت رساند. در ۱۹۳۷ پشت و رو *L' Envers et l' Endroit* را انتشاردادکه مجموعه‌ای‌بودازخاطرات ودر۱۹۳۸مراسم اذدواج *Noces* را ـ اثری کوتاه، آمیخته با نگرانی که در آن احساس در بارهٔ عالم طبیعت به نوعی عـرفان و تصوف مـی‌رسید. در ۱۹۴۲ بیگانه *L' Étranger* کامو را به تـودهٔ وسیع مـردم شناساند و پیروزی فراوان بـدست آورد. کامو در این رومـان بیهودگی و پوچی دنیائی را نشان می‌دهـد که آدمی از سازش با آن عـاجز مـی‌ماند. افسانهٔ سیزیف *Le Mythe de Sisyphe* (۱۹۴۲) مقامه‌ای فلسفی است‌که‌کامو در آن مانند ژان‌پول سارتر فلسفهٔ اصالت وجود انسان Existentialisme را عرضه‌کرده است. کامو سالها از دوستان وهمکاران وهمفکران‌نزدیك سارتر بود وبه‌هنگام‌اشغال فرانسه به‌وسیلهٔ‌آلمان نازی به نهضت مقاومت پیوست و چون سارتـر از پیشروان طبقهٔ روشنفکـر این نهضت گشت و پس از مـدتها آوارگی در شهرستانها و مناطق به ظاهـر آزاد، در پاریس مقیم شد و درسازمان انتشارات‌گالیمار بکار پـرداخت. در ۱۹۴۴ نمایشنامهٔ سوءتفاهم *Le Malentendu* را بر صحنه آورد. در این نمایشنامه کامو نشان می‌دهـد

که چگونه تقدیر سنگدل و کور از افراد بی‌گناه، جنایتکار می‌سازد. کامو از ۱۹۳۳ سردبیری روزنـامهٔ زیرزمینی کـومبا Combat را بـر عهده گرفت و تا ۱۹۴۶ که فعالیت ادبیش را آشکار ساخت، به این کار اشتغال داشت. شعار روزنامهٔ کومبا«از مقاومت تا انقلاب» بود. در نامه‌هائی به دوستی آلمانی *Lettres à un ami allemand* (۱۹۴۵)، خطاب به جوانی نازی و پر شور، احساس میهن پـرستی کمال مطلوب در برابر میهن پـرستی متعصبانه و کورکورانه‌ای قرارگرفته است که همهٔ قدرت و زورمندی آدمی را در راه پیروزی فوری و آنی بکار می‌گیرد. نمایشنامهٔ کالیگولا *Caligula* در دسامبر ۱۹۴۵ اولین بار بر صحنه آمد و پس از تجدید نظر در ۱۹۵۸ بار دیگر به نمایش گذارده شد. کامو دراین اثر بیان می‌کندکه هیچ مقیاس مشترکی میان عـواطف و امیال و خواستهای ما و ارادهٔ تقدیر که بـر ما حکومت می‌کند، وجود ندارد و یگانه راه آن است که آدمی به وسیلهٔ اعمال پـوچ ارادی خود به پوچی سرنوشت پاسخ گوید و بدین طریق آزادی و رهائی خود را از تقدیر بدست آورد. حکومت نظامی *L' Etat de siège* در ۱۹۴۸ بـر صحنه آمد و نمایشنامه‌ای متوسط تلقی شد. در این نمایشنامه‌که ثمرهٔ همکاری‌کامو و ژان‌لوئی بارو Barrault است، با وجود توجه به اشغال فرانسه و وضعی‌که فرانسویها در برابر اشغالگران به خود می‌گیرند، پا از مسألهٔ جـاری فراتر گذارده شده است و قدرتهائی در آن عرضه گشته که به آدمی امکان می‌دهد تا در برابر خشونت کورکورانهٔ تقدیـر قد برافرازد. ازین‌رو نمایش حکومت نظامی تا حدی درهم و دور از ذهن شناخته شد. نمایشنامهٔ دادگران *Les Justes* (۱۹۴۹)، حدود عادلانه و منصفانهٔ جنایت و ایجاد وحشت و ترس را تعیین می‌کند. کامو در ضمن کار تئاتر رومان طاعون *La Peste* را در ۱۹۴۷ منتشر کرد که پیروزی فـراوان و مداومی یافت و تا ۱۹۶۰ ششصد و پنجاه هزار نسخه ازآن به فروش رفت و دامنهٔ شهرت و افتخارکامو را در فرانسه و خارج از آن گسترش داد و به دریافت جایزهٔ منتقدان نایل آمد. موضوع رومان طاعون به ظاهر توصیف شهر طاعـون‌زدهٔ اوران Oran است ـ شهری بازرگانی‌که در نظر کامو بسیار زشت می‌نماید و در آن عشق، ثروت و سودجوئی، همه‌چیز را تحت‌الشعاع قـرار داده است. در حقیقت طـاعون اشاره‌ای است به زندگی مردم فرانسه به هنگام اشغال ارتش آلمـان و همچنین اشاره‌ای به بدبختی مشترك بشر. از نظر کامـو در جـامعهٔ طاعون زده هـرگز عدالت و آزادی حکـومت نـدارد و

سوداگران و پول پرستان بلائی چون طاعوندکه جزمرگ ره آوردی برای جامعه به همراه نمی‌آورند. کامو پیوسته در صدد نابود ساختن ستمگری و خشونت و مکر و خدعه از پهنهٔ جهان است و پس از ایمان به بیهودگی‌و پوچی همه‌چیز، سرانجام به سرکشی و عصیان می‌رسد و تسلیم در برابر ستمگری را خود گناهی بزرگ می‌شمرد، طغیان و از نو ساختن را یگانه وظیفهٔ بشر می‌داند و مقاومت وکوشش خستگی ناپذیر و مشترك را در برابر شقاوت تقدیر می‌ستاید. کامو به نیروی پایداری بشر ایمان دارد. در ۱۹۵۰ کامو مقاله‌های گوناگون خود را دربارهٔ سیاست، اجتماع و ادبیات که از ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۸ انتشار داده بود، در مجموعهٔ نوشته‌های جاری *Actuelles* فراهم آورد. انتشار کتاب مرد عصیانگر *L' Homme révolté* (۱۹۵۱)،تحلیلی ازانقلاب روسیه، موجب شدکه رابطهٔمعنوی و همفکری کامو و سارتر قطع گردد. مناظره و مشاجرهٔ قلمی این دو متفکر با قطعه‌های گوناگون دیگر که میان سالهای ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ نوشته شده بود، در دو جلد از مجموعهٔ نوشته‌های جاری وجود دارد که در ۱۹۵۳ انتشار یافت. کامو از احساس و عواطف انسانی پشتیبانی می‌کرد، اما برای برقراری عدل راه خشونت و بی‌عدالتی را مطرود می‌دانست و انقلاب را از راه اعمال زور و آدم‌کشی محکوم می‌کرد، در حالی که سارتر معتقد بود که انسان در مبارزه ناچار از اعمال زور و خشونت است وکسی که بخواهد دور از پیکار بماند، چنان است که گوئی با بیدادگران همکاری می‌کند. انسان مبارز چون سربازی است‌که باید در صف دیگران بجنگد نه بتنهائی. اختلاف کامو و سارتر در جریان جنگ الجزایر شدت یافت،کامو عشق و مسالمت،و سارتر مبارزه را برگزید. کامو برخلاف زمان جنگ دوم جهانی در جنگ‌الجزایر سکوت اختیار کرد و سارتر با شهامت از منافع مردم الجزایر دفاع کرد. کامو در ۱۹۵۳ به تئاتر بازگشت و نمایشنامه‌هائی از فاکنر Faulkner و داستایفسکی اقتباس وکارگردانی‌کرد. در ۱۹۵۴ مجموعهٔ تابستان *L' Été* را، شامل نوشته‌های گوناگون، انتشار داد و در روزنامهٔ اکسپرس L' Express با فعالیت بسیار بکار پرداخت. در رومان سقوط *La Chute* (۱۹۵۶) بنظر می‌آید که کامو به جانب یأس و سرخوردگی کشیده می‌شود. انسانی‌که در رؤیای فضیلت بسر می‌برد، بی‌هیچ پروائی به شیطنت سوق داده می‌شود و با لحنی تلختر از طاعون از دشواریهائی سخن می‌گوید که در راه یافتن روشی عملی برای

زندگی‌وجود دارد ـ راهی‌که هم بـا ادراك‌کلی ازپوچی زندگی سازگار باشد و هم در عین محدودیت وآزادی فردی، در رابطهٔ انسانی بادیگران. کامو در۱۹۵۷ در مجموعهٔ تبعید و دیار خویش *L'Exil et le Royaume*ش داستان کوتاه فراهم آورد که موضوع همهٔ‌آنها برادری در عالم بشریت و دشواریهائی است‌که در این راه وجود دارد. درهمین سال‌یعنی۱۹۵۷ کامو به‌دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل‌آمد وجوانترین نویسنده‌ای بودکه این افتخار را بدست‌آورد. خطابه‌هائی راکه به‌مناسبت دریافت این جایزه درسوئد ایرادکرد، در۱۹۵۸ باعنوان خطابه‌هـای سوئد *Discours de Suède* انتشار داد. سومین جلد نوشته‌های جـاری در ۱۹۵۸ به مسائل مربوط به‌الجزایر اختصاص یافته است. کامو درچهارم ژانویهٔ ۱۹۶۰ درحادثهٔ اتومبیل جان سپرد ـ مـرگی کـه به صورتی غم‌انگیز پوچی سرنوشت آدمی راکه وی هرگز از اعتقاد به‌آن دست باز نداشت، به اثبات رساند. قطعه‌های‌گوناگون چاپ نشده‌ای از آثار کاموماننـد نمایشنامهٔ دون ژوان *Don Juan* و رومان نخستین بشر *Le Premier Homme* پس از مرگش منتشر شد.

کامو در عین حال که در مجاورت نزدیك امور واقعی و جـاری کشورش بسر می برد، از وقایع پا فراتر می‌نهاد تا به مسائل واقعیتر و والاتر دست یابد. شیوهٔ بیان کامو به شیوهٔ نگارش باب روز بستگی ندارد و از فصاحت و سادگی سبك کلاسیك برخوردار است.

ترجمه به فارسی: افسانهٔ سیزیف ـ بیگانه ـ حکومت نظامی ـ در محاصره ـ سقوط ـ سوء تفاهم ـ طاعون ـ شادیها و ناکامیها (بیوگرافی آلبرکامو به قلم خودش).

**کامـوئش، لویش واز د** Camões Luis Vaz De شاعـر پرتغـالـی (۱۵۲۴ ـ ۱۵۸۰) از زندگی این شاعر اطلاع فـراوانـی در دست نیست، ظاهراً در لیسبون Lisbon در سالی زاده شد که واسکو دو گاما Vasco de Gama، دریانورد پـرتغالی و کاشف راه هند درگذشت. از خانوادهٔ اشرافی امـا تنگدست بود، پس از پـایان تحصیلات در شهر کویمبرا Coimbra و تعلیم یـافتن نزد بهترین استادان زمـان، به سبب استعداد زودرس و اصالت خانوادگی به دربار لیسبون راه یافت و با اشخاص بـا نفوذ آشنا شد، خاصه بـا براگانـزا Braganza، کـه بعدها نایب‌السلطنهٔ مستعمرهٔ پرتغال در هند گشت و به هنگام اقامت در هند، به او کمك بسیارکرد. در ۱۵۵۲

واقعه‌ای در زندگی **کاموئش** رخ داد که سرآغاز یك رشته تیره‌روزی و مصیبت در سراسر زندگیش شد و آن نزاعی بود که در طی مراسم مذهبی میان شاعر جوان و یکی ازملتزمان رکاب شاه درگرفت و منجر به زخمی شدن جوان درباری گشت. **کاموئش** براثر این حادثه چندین ماه به زندان افتاد، پس از آزادی عشق شدیدی به ندیمهٔ ملکه یافت و در یکی از اشعار خود اولین ملاقات خویش را در لیسبون با او وصف کرد و با بیانی آتشین دلدار را مخاطب قرار داد. همین امر موجب خشم و شکایت پدر دختر گردید که به تبعید شاعر انجامید. **کاموئش** که همهٔ حامیان خود را در لیسبون از دست داد، اجازه یافت که در لشکرکشی به مراکش برای مبارزه با اقوام مور Moor شرکت کند، در همین سفر بود که چشم راست خود را از دست داد و به لیسبون بازگشت و هنگامی که دریافت که با چشم از دست رفته و چهرهٔ ناپسند نمی‌تواند به لطف دلدار امیدوار باشد، مصمم گشت که به هند سفرکند، پس در سمت سرباز ساده برکشتی نشست و پس از نجات یافتن از حوادث بسیار دریائی به مستعمرهٔ پرتغال رسید و از شکوه و عظمت آن خیره ماند و در عین حال از ناشایستگی و بی‌لیاقتی بعضی از هموطنانش در ادارهٔ امور مستعمره آشفته حال گشت و در ۱۵۵۵ در هجویه‌ای تقلب و اختلاس فرماندار را برملا کرد که در پی آن در ۱۵۵۶ از هند تبعید گشت، بی‌آنکه اجازه یابد که به لیسبون بازگردد. **کاموئش** دورهٔ تبعید را در یکی از بندرهای چین با آرامش گذراند و همهٔ وقت را به ساختن اثر بزرگ حماسی خود، **لوزیاد یا لوسیاد** *Os Lusíadas* (پرتغالیها) مصروف داشت که شاهکار او بشمار آمد. موضوع این حماسه سفر معروف اکتشافی واسکو دو گاماست‌که پس از شکستهای بسیار سرانجام آرزوی کشورش راکه دسترسی به شرق از راه دریا بود، برآورد. درنظر بسیاری از منتقدان، اقدام به ساختن چنین حماسه تنها در خور شاعری چون هومر بود و **کاموئش** در حدود بیست سال از زندگی را صرف اجرای این طرح بزرگ ادبی‌کرد که برای کشورش افتخار و شهرت به همراه آورد. **کاموئش** در این اثر حماسه‌های کهن را با تاریخ پرتغال و وصف سفر اکتشافی پیوند زده و حماسهٔ بزرگ ملی را آفریده است. کلمهٔ لوسیاد در واقع به معنی پرتغالیهاست که به افسانه‌ای اساطیری‌که میان نویسندگان دورهٔ رونسانس شایع بود، ارتباط می‌یابد و برحسب آن لوسوس Lusus پسر باکوس Bacchus (خدای شراب) هنگامی‌که کشور پرتغال

را فتح کرد، این نام را برآن نهـاد. شاعر در ایـن حماسه در شرح سفر و وقـایع تاریخی پرتغال از آثار مورخان و وقـایع‌نگاران بهره گـرفته، اما خـواسته است اثری شاعرانه بیافریند و حوادثی تازه نقل کند. برای رسیدن به این هدف، زبـان آراسته و در حد والائـی بکار بـرده و همهٔ فنون حمـاسی را در نظر گرفته است. توصیف و ابداع صحنه‌های خیال‌انگیز، نقلهائی کـه میان حکایتها جای می‌گیرد، پندهای خارج از موضوع، خطابها، پیشگوئیها دربارهٔ فتوحات کشورش در آسیا و مددگرفتن از قوای مافوق طبیعت، همه بـا ادراك درخشان هنری همـراه گشته و بنائی عظیم برافراشته است. **کاموئش** در سراسر اثر مشهور خود واقعیت امـور را مبنای کار قرار داده و خواسته است این نکته را بـه اثبات رساند که برای عظمت بخشیدن به وقایع، دگرگون کردن حقـایق ضروری نیست. **لـوسیـاد** در ایجـاد روح قهرمانی و میهن پرستانهٔ مردم پرتغال و همچنین در خلق آثار ادبی وحماسی پس از کاموئش، تأثیر فراوان برجای گذاشت و به محض انتشار درایتالیا و اسپانیا نفوذ بسیار یافت، در قرن بیستم مطالعه‌ها و تحقیقهای فراوان دربارهٔ آن انجـام گرفت و تـرجمه‌های آن رو بـه افزایش نهاد. **لـوسیـاد** عـالیتـرین حماسهٔ دورهٔ رونسانس است. **کاموئش** در ۱۵۷۰ پس ازحوادث ناگوار دیگر به لیسبون بازگشت و در ۱۵۷۲ **لـوسیـاد** را منتشرکردکه علاوه بر محبوبیت عام از تحسین وحمایت شاه نیز برخوردار شد. بـا همـهٔ این احوال نتـوانست شاعر را از تنگدستی نجات دهد، چنانکه پس از فوت شاه، سالهای آخر زندگـی را در سختی و تنهائی و بـه کمك غلام جاوه‌ای خودگذراند. عده‌ای از منتقدان کاموئش را بیشتر شاعر غنائی می‌دانند تا حماسی. دیوان اشعار تغزلی که پس از مرگ شاعـر انتشار یافت، از نظر متخصصان فن دیوانی مغلوط بود، آمیخته با اشعار شاعران دیگر. پس گروهی از محققان به تصحیح و تنقیح اشعار او پرداختند و آخرین بار تعداد اشعار را در صد شعر که به نظر آنان سرودهٔ کاموئش بود، تقلیل دادندکه در ۱۹۳۲ با عنوان آثار تغزلی *Obra Lirico* انتشار یافت. اشعار این دیوان مایه‌ای از عشق و انـدوه و ملال دارد و حالهای مختلف روحی و درونی، مـوضوعهای مذهبی، اساطیری، تاریخی، انتقادی و خیال‌انگیز را بیان مـی‌کند. بعضی از اشعار تغزل محض است و تاریخ سرودن آنها به عشق ناکام‌ماندهٔ شاعـر به شاهزاده ماریا دختر مـانوئل اول پادشاه پرتغال باز می‌گردد که خود کلید قسمتی بـزرگ از اشعـار تغزلی او

را بدست می‌دهد. کاموئش در این اشعار ادراك رنگارنگی و زیبائی و احساس از عالم طبیعت را به حد اعلا نشان می‌دهد. وی نقاش چیره‌دست چشم‌اندازهاست یا بهتر بگوئیم آهنگساز شگفت‌انگیز طبیعت است. پرجاذبه‌ترین و خاص‌ترین لحن شاعر را در اشعاری می‌توان یافت که درد غربت شدید یا جنبه‌های احساسی پرشور را منعکس می‌کند. هیچ‌یك از انواع ادبی عصر نبوده که درآثار کاموئش بکار گرفته نشده باشد. در اشعار او همهٔ اقسام شعرمانند، مراسله، هجویه، لطیفه، شعر روستائی، شعر ارشادی، مرثیه، قصیده و غزل وجود دارد، سونه‌های *Sonnets* او را می‌توان با سونه‌های پترارك سنجید و حتی از نظر لطافت و روانی بیمانند که شاید به طبع خاص زبان وابسته است، آن را مشخص ساخت. کاموئش به فریادها و شکوه‌های دل رنگی شخصی و خاص ولحنی رومانتیك می‌بخشد. چنانکه او را شاعر بزرگ عشق خوانده‌اند. وی در وصف دریا و از هم گسیختگی نیروهای بزرگ، عناصر وحشی عالم خلقت و وصف شیرینی و لطف دنیاهای غریب و دور-دست استادی و چیره‌دستی بسیار نشان می‌دهد و می‌توان گفت که وی نخستین شاعری است که لطف سرزمینهای دور و ناآشنا را در شعر اروپائی وارد کرده است. نمایشنامه‌های کاموئش به دوران جوانی او بستگی دارد و از ارزش بسیار بی‌بهره است و به حد آثار نمایشنامه‌نویسان بزرگ پرتغال نمی‌رسد، از آن جمله است سه نمایشنامهٔ زیر: **آنفیتروئس** *Anfitrões* که کاموئش آن را مستقیماً از **آمفی‌تروئو** *Amphitruo* اثر پلاوتوس شاعر رومی اقتباس کرده است. **فیلودمو** *Filodemo* نمایشنامه‌ای افسانه‌ای که نه ارزش ادبی دارد و نه نمایشی. **شاه سلوکو** *El-Rei Seleuco* با مقدمه‌ای عجیب و منثور، داستان زندگی آنتیوخوس پسر شاه سلوکوس، که بر اثر عشق به زن پدر، بیمار می‌گردد و پزشکان برای بهبود حال او پادشاه را بر می‌انگیزند که زن خود را به پسر واگذارد. نوع شعر ساده است، اما نکتهٔ قابل توجه در موضوع آن جای دارد که به احتمال بسیار به خاطرات معروف شاعر از وقایع دربار سلطنتی ارتباط می‌یابد و آن عشق شاهزاده جوان است به زن پدرش ملکه لئونور و شاید همین اشاره و کنایه موجب تبعید شاعر از دربار گشته است. آثار کامل *Obra Completas* کاموئش در پنج جلد در سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۷ منتشر شد.

کاموئش شاعر بزرگ دورهٔ رونسانس پرتغال بشمار می‌آید و می‌توان گفت

که در وجود خود همهٔ جریانهای یك قرن کامل را تجسم بخشیده است. لوپه دو وگا نویسندهٔ اسپانیائی کاموئش را «سلطان شاعران» نامیده است.

**کانرد، جوزف** Conrad, Joseph نام مستعار (نام واقعی، **تئودور یوزف کونراد کورزنیووسکی** Teodor Józef Konrad Korzeniowski) داستان‌نویس انگلیسی (۱۸۵۷-۱۹۲۴) جوزف در لهستان ودرخانوادهٔ ملاکان اصیل زاده شد. پدرش مرد ادب ونمایشنامه‌نویس ومترجم آثار انگلیسی وفرانسوی بودکه به سبب فعالیتهای میهن‌پرستانه در ضمن جنگهای با روسیه به‌این‌کشور تبعید شد. مادر جوزف بر اثر فرسودگی از رنجهای دورهٔ تبعید، در سی وچهار سالگی درگذشت وتربیت جوزف‌در ۱۸۶۹، پس از مرگ پدر به‌عمویش سپرده شد. کانرد در نوجوانی تمایل خود را به دریانوردی ابرازکرد و در۱۸۷۴، در هفده سالگی به این شغل قدم‌گذارد، به بندر مارسی در فرانسه رفت و چندین سال در کشتیهای بازرگانی دریاها و اقیانوسها را پیمود و نه تنها با دریانوردان معاشرت کرد، بلکه با محیط اشرافی فرانسه نیز رفت و آمد یافت و بر اثر مطالعهٔ فراوان به زبان لهستانی و فرانسوی بر معلومات خود افزود؛ پس از آن ناگهان، بی‌آنکه کلمه‌ای انگلیسی بداند، در ۱۸۷۸ مارسی را به قصد انگلستان ترك کرد. در انگلستان نیز مدتها در قسمت کشتیهای تجاری میان سنگاپور و بورنئو رفت و آمد کرد، از معبرهای خطرناك گذشت و از بیماری شایع وبا جان سالم بدر برد، اما به بیماری روماتیسم دچار گشت. در۱۸۸۶ به تابعیت انگلستان درآمد و به رومان‌نویسی روی‌آورد. اولین رومانش را در ۱۸۹۵ با عنوان دیوانگی المه‌یر *Almayer's Folly* انتشار داد که زمینهٔ‌آن را محلهٔ غم‌انگیزی در بورنئو تشکیل می‌داد. قهرمان داستان المه‌یر تنها اروپائی است از مردم هلند که به قصد دست یافتن به ثروتی رؤیائی به این جزیره قدم می‌گذارد. ازدواج او با دخترخواندهٔ دزدی دریائی و پیداکردن دختری به‌نام نینا، از دست رفتن ثروت پدر همسر و حوادث بیشمار و سرخوردگی فراوان وفرار یگانه دختر که تنها ثروت واقعی او بود، با مرد دلخواه و تنهائی مطلق، همه ضربه‌های دردناکی بود که‌المه‌یررا به جنون مبتلا کرد و سرانجام به مرگی غم‌انگیزش‌کشاند. داستان از جاذبه ونیروی بسیار برخوردار است و اگرچه زبان انگلیسی برای کانرد زبانی بیگانه بود و او در ضمن نوشتن با دشواریهای فراوان

روبرو می‌شد، با کوششی ستایش‌آمیز موفق به فراگرفتن کامل زبان و انتخاب سبکی خاص گشت که کتابش را با پیروزی بسیار همراه کرد و او را برآن داشت تا همهٔ آثار خود را به زبان انگلیسی بنویسد. کانرد پس از آنکه در ۱۸۹۵ به مقام فرماندهی کشتی رسید، از شغل خود دست کشید تا همهٔ وقت را صرف نوشتن کند. در۱۸۹۶ با زنی انگلیسی ازدواج‌کرد و بکلی در انگلستان مقیم گشت و به رغم بیماری روماتیسم و دشواریهای مادی، یك رشته شاهکار انتشار داد که همه شامل تجربه‌های شخصی و حوادث گوناگون دریانوردان و وقایعی بود که در ضمن سفر به سرزمینهای دور و بیگانه با آنها روبرو گشته بود. دومین داستان بزرگ کانرد به نام *An Outcast of the Islands* (رانده از جزایر) در۱۸۹۶ انتشار یافت. طبیعت بیگانه و اسرارآمیز دیار دوردست، زمینهٔ شگفت‌انگیز این داستان را می‌سازدکه درآن زندگی بدوی و بومی، مردی اروپائی را از زنی اهل جزیره که مورد علاقه‌اش بود، دور و بیگانه نگه می‌دارد. کانرد در این داستان به صورتی تمثیلی عزلت وتنهائی وحشت‌انگیز دایمی بشر را که ازگهواره تا گور چون سایه‌ای به دنبال اوست، نشان می‌دهد. سیاهپوست کشتی نارسیسوس *The Nigger of the Narcissus* در ۱۸۹۷ از بهترین رومانهای کانرد است که با وجود خصوصیتهای متضادش از هماهنگی بسیار برخوردار است و درآن حالت شاعرانه و ذوق عظمت حماسی دیده می‌شود. داستان از تجربه‌های کانرد در دریا مایه گرفته و وجود تنها سیاهپوست بیماری را در میان مسافران کشتی نشان می دهد که چگونه از طرفی با سرفه‌های وحشتناك خود آرامش مسافران را برهم می زند و همه را خشمگین می‌سازد تا آنجا که به چشم حقارت و کینه در او می‌نگرند و ازطرف دیگر براثر سایهٔ مرگی‌که بر سرش افتاده بود، احساس ترحم ومسؤولیت را در همه بیدار می‌کند، چنانکه در جریان طوفانی می‌کوشند که او را از اتاقکش که در شرف انهدام است، نجات بخشند. این بهت زدگی و تضاد احساس همچنان در طول سفر ادامه می‌یابد تا مرگ سیاهپوست بیمار به همهٔ مشاجره‌ها پایان می‌دهد و زندگی به حال عادی باز می‌گردد. این داستان از بهترین آثار کانرد بشمار آمد. از آثار مهم دیگر او داستان لرد جیم *Lord Jim* (۱۹۰۰) سرگذشت جوانی انگلیسی است که به زندگی ماجراجویانه دل بسته و درکشتی‌کهنه‌ای عده‌ای را به سفر زیارتی می‌برد و در لحظه‌ای که ظاهراً کشتی رو به غرق شدن

می‌رود، محل کار را ترك می‌کند و بدین‌طریق وجدانی ناراحت می‌یابد و سرانجام با مرگ شرافتمندانه‌ای ننگ خودرا جبران می‌کند. **دل تاریکی** *Heart of Darkness* (۱۹۰۶) نیز از مهمترین آثار کانرد بشمار آمده است که همهٔ نکته‌های هنری او را در نویسندگی در بر دارد، خاصهٔ توصیف طبیعت بکر و وحشی و ابهام‌آمیز آن همهٔ حواس خواننده را به خود معطوف داشته و او را در دنیائی هیجان‌آمیز فرو می‌برد. گوئی جنگل با همهٔ غوغاها و اسرار خاموشش درکنار او زندگی می‌کند. **طوفان** *Typhoon* (۱۹۰۳) از تجربهٔ سفر دریائی کانرد به شرق دور مایه گرفته است. داستان به سبب عرضهٔ مستقیم حوادث و مبارزه با طوفانی که در دریای چین کشتی را به‌خطر انداخته است و روح آرام و خاموش و متانت ناخدا در برابر این حادثه، به حد یك حماسه می‌رسد. آندره ژید این رومان را به زبان فرانسوی ترجمه کرد و نمونهٔ همکاری دو نویسندهٔ بزرگ را ارائه داد. در مأمور مخفی *The Secret Agent* (۱۹۰۷)، عشق برادری و سرگذشت غم‌انگیز این عشق به شیوه‌ای بسیار مهیج وصف شده است. مجموعه داستان کوتاه جوانی *Youth* (۱۹۰۲) شامل سه داستان است که خاطرات جوانی کانرد را در بر دارد. ماجراجوئیهائی که در آثار دیگر کانرد سرشار از هراس و تشویش است، در این اثر رنگ دلپذیر شادمانی ناشی از جوانی به خود می‌گیرد. دیگر از آثار کانرد که جنبهٔ سرگذشت شخصی دارد، داستان **آینهٔ دریا** *The Mirror of the Sea* (۱۹۰۶) و شمه‌ای از خاطرات *Some Reminiscences* (۱۹۱۲) است.

کانرد مرد معجزه‌هاست، کسی که اصلاً لهستانی است، موفق شده در شمار بهترین نثرنویسان انگلیسی درآید. ادراکی که در تعادل و رعایت همهٔ جوانب دارد، به او امکان می‌دهدکه هم خوانندهٔ عادی را خشنود نگه‌دارد و هم خواستهای اهل فن و ادب را برآورد. کانرد اگرچه با قدرتی انکارناپذیر درآثار خود دریا را به هزاران شکل وصف می‌کند، هدف واقعی او چیز دیگری است. او می‌خواهد اسرار و کنه روح بشر را در میان اشیای محسوس و قابل لمس‌آشکار سازد و رموز سرنوشت و فشار عاطفی را به محیط زندگی دریانوردان منتقل‌کند و زندگی دریائی را سنگ محکی برای نمایان ساختن درون کسانی قرار دهد که زندگی را دور از همه، در تبعید و طرد و در ترس دایم از مرگ بسر می‌برند. کانرد در دنیای داستانهای خود نقاشی زبردست و موسیقیدانی استاد است و قدرت آن را دارد که

میان آهنگها و رنگها و سایه روشنها هماهنگی کامل بوجود آورد. کانرد هنرمندی است در حد کمال که توانسته است بدبینی خاص نژادی خود را به فلسفه‌ای متعالی تغییر شکل دهد و به مبانی پرارزش جاودانی مانند شهامت و برادری تکیه کند. وسعت و غنای زبان و آهنگ دلپذیر و توازن عبارتها و شیوهٔ استعاری نیرومند و قدرت تخیل، او را از مهمترین داستان‌نویسان قرن بیستم ساخته است. آندره ژید دربارهٔ آثار او گفته است: «هیچ مبالغه‌ای در پرده‌های نقاشی کانرد دیده نمی‌شود، همه چیز به طور جانگدازی از صحت و دقت برخوردار است.»

**کراسیتسکی، ایگناتسی** Krasicki Ignacy شاعر و داستان‌نویس لهستانی (۱۷۳۵-۱۸۰۱) کراسیتسکی ازخانواده‌های اصیل اما تهیدست بود، پس‌از پایان تحصیلات در علوم الهی و دینی بسرعت مدارج ترقی را پیمود، در سی و دو سالگی به مقام اسقفی‌رسید و کشیش دربار ودوست‌آخرین پادشاه لهستان، استانسیلاس پونیاتوفسکی Stanislaus Poniatowski گشت. در ۱۷۷۲ هنگامی‌که کشور لهستان میان اتریش و روسیه و پروس تقسیم شد، حوزهٔ اختیارات مذهبی او در پروس قرار گرفت. در پروس نیز دوست فردریك کبیر گشت و این خود وضع روحی و فکری نویسنده‌ای را آشکار می‌سازدکه چنان در دنیای درون خود سر فرو برده‌که به هیچ‌وجه مغلوب حوادث خارجی نگشته و در آثارش نیز تحت تأثیر این عوامل قرار نگرفته است. کراسیتسکی فعالیت ادبی را در ۱۷۵۵ آغاز کرد. منظومهٔ او با عنوان موناکوماکیا *Monachomachia*، در ۱۷۷۸ سر و صدای فراوان برپا کرد و شاعر بناچار در ۱۷۸۰ منظومه‌ای در بطلان آن ساخت با عنوان ضد موناکوماکیا *Antimonachomachia* که اتهاماتش را تشدید کرد. کراسیتسکی دراین دومنظومه به جهالت کشیشانی حمله می‌کند که در لذت سکرآور زندگی دلپذیر غرق شده، همهٔ وظایف دینی خود را فراموش کرده و از تجسس و تلاش معنوی دست کشیده‌اند. سرگذشت داسویادتسونسکی *Daswiadczynskiego przypadki* (۱۷۷۶) از سه بخش تشکیل شده و در ادبیات لهستان باب تازه‌ای از رومان آداب و رسوم و رومان تخیلی و فلسفی گشوده است. در داستان آقای پودستولی *Pan Podstoli* نویسنده تصویر مرد شرافتمندی را از مردم قرن هیجدهم لهستان که تصویری از بشرکمال

مطلوب است، ترسیم می‌کند. این اثر در عین حال که اثری آموزنده است، دارای قطعه‌های بسیار زیباست. از آثار کراسیتسکی که برایش شهرت جاودان فراهم آورد فابلها *Bajki* (۱۷۷۹) است که فلسفهٔ او را دربارهٔ زندگی نشان می‌دهد. وی بی‌آنکه مردم زمان خود را تحقیر کند، معایبشان را با طنز و بذله‌گوئی پیش چشمشان می‌گذارد. فابلها شاهکاری از بیان عالی و موجز است. فابلهای جدید *Bajki Nowe* (۱۸۰۲) از نوع فابلهای لافونتن است که موجب افتخار و شهرت بیشتر شاعر گردید و به‌زبانهای مختلف ترجمه شد. از شاهکارهای دیگر کراسیتسکی هجویات *Satyry* است در دو قسمت که یکی در ۱۷۷۹ و دیگری در ۱۷۸۴ منتشر شد و روی هم شامل بیست و دوشعر هجوآمیز است که بی هیچ لحن تلخی اعمال و رفتار جامعهٔ خود را مورد بحث و انتقاد قرار می‌دهد. هجویات کراسیتسکی به نهضت رونسانس ادبیات لهستان درقرن هیجدهم که جانشین ادبیاتی بی‌رونق بوده، کمك بسیار کرده است و در واقع از اشعار کلاسیك فرانسوی و اندیشه‌های غربی مایهٔ بسیارگرفته است وبه ادراك عمیق خود از اجتماع، لطیفترین طنز و زیباترین لحن مطایبه‌آمیز را افزوده است با بیانی خالص و زبان نگارشی بی‌نقص. نامه‌ها *Listy* اثری است از کراسیتسکی که به شاه و دوستانش نوشته شده‌است. کراسیتسکی چند کمدی و یك حماسهٔ تاریخی نوشته که چندان پیروزی بدست نیاورده است، ترجمه‌هایش از آثار پلوتارك، اوسین Ossian و نویسندگان دیگر ترجمه‌هائی استادانه است.

کراسیتسکی از بزرگترین شاعران لهستان در قرن هیجدهم است که او را لافونتن و وولتر لهستان خوانده‌اند.

**کروسنس تیرنا، آگنس فون** Krusenstjerna, Agnes von بانوی داستان‌نویس سوئدی (۱۸۹۴-۱۹۴۰) آگنس در خانواده‌ای اشرافی و با فرهنگ زاده شد و بعدها با نفرت از طبقهٔ خود رو برگرداند. از یازده سالگی به حمله‌های عصبی مبتلا شد و چندین بار در بیمارستانهای روانی بستری گردید و هرگز از این بیماری که روز بروز شدت می‌یافت، رهائی پیدا نکرد. ازدواج او با دیوید اسپرنگل David Sprengel نفوذ قاطعی بر زندگی و آثار او باقی گذاشت. شوهر که خود نویسنده و منتقد ادبی بود، قدم به قدم زن خود را در فعالیتهای ادبی همراهی و

حتی مستقیماً با او همکاری کرد. آثـار آگنس از چنـد سلسله رومان تشکیل شده است که آثار اصلی او بشمار می‌آید، از آن جمله تونی *Tony* در سه جلد، درفاصلهٔ سالهای ۱۹۲۲و۱۹۲۶ انتشار یافت. دوشیـزگان پاهلن *Fröknarna von Pahlen* در هفت جلد (۱۹۳۰-۱۹۳۵) اثری پر حجم و غنی است. دوشیزه پترا Petra وارث ملکـی بزرگ است و خواهرزاده‌اش آنگلا Angela را که یتیم مانده، به خانهٔ خود می‌آورد و از او سرپرستی می‌کند. نویسنده رومان بزرگ خویش را به زندگی این دو دختر جوان و گروهی از خویشاوندان و نجیب‌زادگان و خرده‌مالکان و طبقهٔ متوسط استکهلـم که گرداگـرد آن دو را گـرفته‌اند، اختصاص داده و از چهـرهٔ اشخاص و سرنوشتشان پردهٔ نقاشی وسیعـی ساخته است که جامعهٔ سوئدی را قبل از جنگ جهانی اول پیش چشم می‌گذارد. پس از استریندبرگ هیچ اثری در سوئد چنین شگفتـی بوجـود نیاورد و آنقدر بحث و جـدل برنینگیخت. کروسنس تیرنا به درونی‌ترین زوایای احساسها و گردابهای پرغوغای روح زنانه راه یافته و آن را با استادی و تسلط فراوان و با شیوهٔ نگارش بسیار روشن بیان‌کـرده است، بی آنکه به ظرافت و دقتی که خاص توصیفهای پرهیجان است، لطمه واردآورد. این اثر که به سبب غنای صور ذهنی غالباً نشانه‌ای از شعرمحض است، اثری بی‌همتا در ادبیات سوئد بشمـار آمد. سلسله داستـان اصالت فقیرانه *Fattigadel* در چهـار جلد (۱۹۳۵-۱۹۳۸) محیط شخصـی نویسنده را منعکس می‌کند ـ محیط اشرافی فقیرانـه‌ای که بـه سبب انحطـاط نسل و تحـول اقتصادی جـامعه محکـوم بـه زوال است.

بیشتر داستانهای ایـن نویسنده جنبهٔ سرگـذشت شخصی دارد. کروسنس تیرنا در آثـارش گسیختگی جـامعه را در دنیای متمدن تشریح مـی‌کند و لحنی شاعرانه و رومانتیك و افسانه‌ای بکار می‌برد. علاوه بر اینها دراو قـدرتی عمیق وجود دارد کـه به آثارش خصوصیتی نـامتـداول می‌بخشد و در آن دوزخـی درونی، جهش برقها و فریادهائـی دیده مـی‌شود که از دل حمـاسه‌ای شیوا یا تغزلی زیبا بر می خیزد. کروسنس تیرنا مانند استریندبرگ در دنیای رؤیاها و خیالهای عجیب بسر می‌برد. توصیفهائی که به امور واقعی جامعهٔ استکهلـم بستگی می‌یابد، در آثـار این نویسنده از عالمی زیرزمینی و ازاعماقی دهشت‌انگیز بیرون می‌آید و اشخاص داستان در دنیای سحرآمیز احساس و شهوت آمیخته با ترس و وحشت دست و پـا

می‌زنند ـ عالمی رؤیائی پر از جن و پری و غولها و شاهزاده خانمهای به اسارت درآمده‌که به هنگام‌آزادی از بند نیز درصحنه‌های جنون و ترس غوطه می‌خورند. موضوع اصلی همهٔ آثار کروسنس تیرنا که وی هرگز از تکرار آن خسته نمی‌شود، تحول روحی دختران جوان است که به اسرار زندگی جنسی پی می‌برند و درحال جاذبهٔ آمیخته با وحشت به راه زن بودن، معشوقه بودن و مادر بودن قدم می گذارند. رومانهای کروسنس تیرنا در عین صفا و شگفتی، عناصری انتقادی و مسخره‌آمیز از جامعهٔ سوئدکه در ۱۹۱۰ به صورتی افراطی به میهن پرستی روی آورده بود، دربر دارد. مجموع آثار او با وجود انعکاس حال غیر عادی و عصبی، از قدرت و استادی در نقل برخوردار است که در ادبیات سوئد، مقامی کاملاً مشخص برای نویسنده فراهم آورده است.

**کریستی، اگثا میلر** Christie, Agatha-Miller بانوی داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۸۹۱-۱۹۷۶) اگثا کریستی نویسندهٔ داستانهای جنائی وکارآگاهی است که آثارش همواره از پیروزی و محبوبیت عام برخوردار بوده است. در ۱۹۱۴ با آرچیبالدکریستی Archibald Christie ازدواج‌کرد و در ۱۹۲۸ از او جدا شد، اما نام خانوادگی او را همچنان حفظ‌کرد. ازدواج دوم او در۱۹۳۰ با ماکس ملووان Max Mallowan ، باستانشناس انگلیسی انجام گرفت. اگثا خالق قهرمان عجیب وکارآگاه هوشیار بلژیکی به نام هرکول پوارو Hercule Poirot است‌که‌اولین بار در ۱۹۲۰ در داستان قضیهٔ اسرار آمیز استایلز *Mysterious Affair at Styles* وارد شد و پس از آن پیوسته سمت کارآگاهی را در داستانهای او برعهده‌گرفت. اگثاکریستی در طرح نقشه‌های هیجان‌انگیز و دسیسه‌های پیچیده و بدست دادن کلید معماهای روانی، نویسنده‌ای چیره‌دست است. گره‌گشائیها در پایان وقایع مرموز داستانهای او به نحوی ترتیب می‌یابدکه خواننده هرگز در جریان داستان انتظار آن را نداشته است. از معروفترین‌آثار او این داستانهاست: قتل راجر اکروید *The Murder of Roger Ackroyd* (۱۹۲۶)، مرگ لرد اجوور *Lord Edgware Dies* (۱۹۳۳)، قتل در اورینت اکسپرس *The Murder on the Orient Express* (۱۹۳۷)، ده سیاهپوست کوچولو *Ten Little Niggers* (۱۹۳۹)، قتلی اعلام شده است *A Murder is Announced*(۱۹۵۰)، اسب‌کمرنگ *The Pale Horse* (۱۹۶۲).مجموعه

داستانهـای کوتاه گناه مضاعف و دیگـر داستـانها *Double Sin and Other Stories*، نمایشنامهٔ اسرارآمیز شاهد برای تعقیب *Witness for the Prosecution* (۱۹۵۳) که در لندن و نیویورك پیروزی بسیار بدست‌آورد. اگثا کریستی علاوه بر داستانهای مرموز کارآگاهی، تعدادی رومان ساده و عادی نوشته که بـا نام مستعار انتشار یافته است. نمایشنامهٔ تله موش *Mousetrap* در ۱۹۵۲ نوشته شده کـه سی و پنج سال است همچنان در لندن برصحنه مانده است.

داستانهای اگثا کریستی به غـالب زبانها تـرجمه شده و از پر فروش‌تـرین آثار داستانی عصر بشمار می‌آید. وی تنهـا نمایشنامه‌نویسی است کـه سه نمایشنامهٔ او همزمان در لندن بر صحنه آمده است.

ترجمه به فارسی: آقـای بـراون ـ الفبـای جنـایت ـ ان یـا ام ـ پنج و ده دقیقه ـ جنایتکاران در لندن ـ چهار تبهکار مخـوف ـ ده سیاهپـوست کوچولو ـ ده تبهکار بهت‌آور ـ عدالت آسمان ـ قتل در ساحل دجله ـ کشتی بـالدار ـ گناهکار کیست؟...

**کریلوف، ایـوان آندریویـچ** Krylov, Ivan Andreyevich شاعر فـابل نویس روسی (۱۷۶۹-۱۸۴۴) کریلوف در مسکو زاده شد و جوانی را در فقر و سرگـردانی گذراند، آموزش منظمی نیافت و تنها با مطالعهٔ خستگی‌ناپذیر و مداوم بر وسعت معلومات خود افزود. در پـانزده سالگی بـه سن پترزبورگ رفت و بـه شغلهـای مختلف پرداخت. ابتدا به نمایشنامه‌نویسی دست زد و چند نمایشنامه برصحنه‌آورد که توفیقی پیدا نکرد. پس ازآن به روزنامه‌نگاری روی آورد و نشریه‌های انتقادی مختلفی منتشر کرد. در مدت سه سال سه روزنامـه انتشار داد کـه هیچ‌یك دوامی نیافت، اما با عزم آهنین، پس از هر شکست سر بلند کرد و به‌کار تازه‌ای پرداخت. در فاصلهٔ سالهـای ۱۷۹۳و۱۸۰۱ در سن پترزبورگ مـربی شاهـزادگان خاندان سلطنتی گشت و دراین سمت بود که وسعت فرهنگ و دانش خود را نمودار ساخت. باردیگر به‌نمایشنامه‌نویسی دست زد و نمایشنامهٔ پیراشکی *Pirog* (خمیری که درو نش گوشت یا میوه جای داده باشند) را در۱۸۰۴ درمسکو برصحنه آوردکه پیروزی بسیار یافت. کریلوف در۱۸۰۶ بعضی ازفـابلهای لافونتن La Fontaine، شاعر فابـل‌نویس فرانسوی را ترجمه و اقتباس کرد که توفیق برق‌آسائی بدست‌آورد. ازآن پس راه اصلی خـود را تشخیص داد و به سرودن شعر تمثیلی در حین شغـل کتابداری

پرداخت. اولین دیوان فابل *Basni* را در ۱۸۰۹ انتشار داد که پیروزی عظیمی یافت و مقاله‌های انتقادی و هجوآمیز بسیار خودرا که دربارهٔ جامعهٔ روسی نوشته بود، دیباچهٔ دیوان ساخت. اشعار کریلوف فلسفهٔ زندگی او را نمودار می‌سازد، معایب مردم زمان، فساد جامعه، ابلهی و بی‌لیاقتی و جاه‌طلبی، اشکالتراشیها و قرطاس‌بازیهای دستگاه اداری، موضوعهای مورد توجه او بودکه همه با طنزها واشاره‌های زیبا بیان می‌شد. کریلوف در فابلهای خودکه تعدادش به دویست می‌رسد، هردسته از حیوانها را مظهر گروهی از مردم جامعهٔ عصر خود معرفی می‌کند. میشها نمونهٔ رعایای ساده و گرگها مظهر کارمندان بیشرمند، مرغابیهای مغرور اربابهای بزرگ را بیاد می‌آورند که به اجدادشان می‌بالند، شیر و عقاب و فیل و روباه در این اشعار نمودار طبقه‌های گوناگونیند که بتدریج از پیش چشم عبور می‌کنند. کریلوف همچنین به وقایع مهم اشاره‌هائی تلخ و گزنده دارد، پنج داستان او به جنگ ۱۸۱۲ بستگی می‌یابد که در آن کینهٔ ناپلئون را ترسیم می‌کند یا داستانهائی دربارهٔ آلکساندر اول و کنگرهٔ وین دارد. کریلوف با بیانی بسیار غنی و نیرومند و با بکار بردن زبان عامه وتلفیق آن با ضرب‌المثلها توانسته است قصه‌های سرگرم کننده و طنزآمیز خود را جاودانی سازد. وی اولین نویسندهٔ روسی زمان خود بود که مورد قبول عام قرار گرفت، از اربابان تا تودهٔ مردم، از جوانان تاکودکان؛ و از نویسندگان نادری است‌که در زمان حیات خود به‌شهرت جهانی دست یافت و در ادبیات روسی مقامی والا بدست آورد. گوگول دربارهٔ او گفته است: «هیچ شاعری نتوانسته است مانند کریلوف افکار خود را تا این حد محسوس و ملموس و چنین آسان قابل درك عامهٔ مردم سازد.»

**کلاودیانوس**، رجوع شود به **کلودیان**.

**کلایست، هاینریش فون** Kleist, Heinrich von نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس آلمانی (۱۷۷۷-۱۸۱۱) کلایست از خانوادهٔ اشرافی و سپاهی بود، کودکی را در وضع دشوار مالی و مقید به آداب و رسوم طبقهٔ ممتاز گذراند و تحت تربیت آمیخته با مهربانی و در عین حال مستبدانهٔ خواهرش اولریکه Ulrike قرارگرفت. ابتدا به کالج فرانسوی برلین رفت، سپس بنا بر رسم خانوادگی در پانزده سالگی

به خدمت ارتش درآمد و در اردوهای نظامی شرکت و با بیمیلی از مقررات سخت آن اطاعت کرد، در ۱۷۹۷ به درجهٔ ستوان دومی رسید و در ۱۷۹۹ از خدمت نظام استعفا داد تا به تربیت روح و وسعت فکر خود بپردازد. پس در دانشگاه زادگاهش تحصیل فلسفه و ریاضی را آغازکرد، ابتدا به صحت عقل و قابلیت کمال بشری اعتقاد یافت، اما چیزی نگذشت که بر اثر کسب معرفت فراوان، از این اندیشه سرخوردگی یافت. مطالعهٔ آثار کانت Kant او را به ناامیدی کشاند و او را به این نتیجه رساند که قوهٔ ادراك و عقل سلیم نیز دچار سهو و اشتباه می‌گردد و دسترسی به حقیقت چیزی ناممکن است و دنیای خارج در تیرگی و ابهام محض پیچیده شده. کلایست نمی‌توانست دانشی را بپذیرد که خود هر معرفتی را نفی می‌کند، در این باره می‌گوید: «من در گردباد زندگی به تکیه‌گاهی چسبیده‌ام که خود در تزلزل است.» این طرز تفکر برای کلایست آغاز زندگی آمیخته با سرگردانی بود که نشانه‌هائی از بحرانهای عمیق جسمی و روحی در بر داشت و در نامه‌های او به خواهر و دوستش منعکس گشته بود. از نظر عاطفی نیز زندگی کلایست با نیکبختی همراه نبود. در ژانویهٔ ۱۸۰۰ با دخترجوانی اهل فرانکفورت به نام ویلهلمینه‌فون تسنگه Zenge نامزد شد، اما ارتباط آنان از ارتباط روحی و فکری تجاوز نکرد. در واقع کلایست در این زمان به عدم توانائی جنسی خود پی برد و شاید به امید بهبود بود که به وورتسبورگ Würzburg رفت. در آنجا نیز با دختری شاعر به نام ویلاند Wieland آشنا شد و همینکه از بهبود خود مأیوس گشت، با اندوه فراوان ازاین دختر که به او دل بسته بود، کناره گرفت و چاره‌ای جز بازگشت ندید، او خود گفته است: «این است سرنوشت عجیب من». در ۱۸۰۱ با ویلهلمینه نیز قطع رابطه کرد. بعدها با همهٔ نفرتی که از کار اداری داشت، به سبب نیاز مالی به چندین شغل متوسط و عادی تن در داد. در این دوره با خواهر خود به پاریس سفرکرد. در آنجا اعتدال خود را در تنهائی بازیافت و سرانجام به فکر بروز استعداد و قریحهٔ خویش افتاد و به نوشتن روی آورد. وسوسه‌های اساسی که در وجود او پنهان مانده بود، به صورت آثار نمایشی و با قدرتی غیر ارادی تجلی کرد و موضوع عدم اعتماد و بیماری روح در نخستین نمایشنامه‌اش که نوشتن آن را در پاریس شروع کرده بود، منعکس شد. این نمایشنامه با عنوان خانوادهٔ گونودتس *Die Familie Ghonorez* به طور غیر

مستقیم سرگذشت خصوصی او بود. خواهرش که با طرحهای ادبی بـرادر مخالف بود، پاریس را ترك کرد و او را تنها گذاشت. کلایست به سوئیس سفر کرد و به ملاقات یکی از رفیقان مدرسه‌ای رفت. در خـانهٔ او در برن و درحضور دوستـان دیگر نمایشنامهٔ خانوادهٔ گونودتس را قرائت کرد و به پیشنهاد آنان نام آن را به خانوادهٔ شرودفنشتاین *Die Familie Schroffenstein* تبدیـل کرد کـه در ۱۸۰۳ انتشار یافت. این تراژدی در پنج پرده ساخته شده و همان موضوعی را مطرح ساخته‌است که شکسپیر در **رومئو و ژولیت** ، یعنـی عشق دو دلـداده از دو خـانواده و قبیلهٔ دشمن. در تراژدی شکسپیر اولین مقام از آن دو عاشق جوان است. در حالی که در اثر کلایست دو دلداده مقام ثانوی دارند و مقام اول متعلق به پـدران آنـان است که رؤسای دو خانوادهٔ مقتدرند و بـر منطقه‌ای فرمانـروائی دارند باوجود آنکه کلایست به اثر شکسپیر توجه داشته است، در این نمایشنامه افراط و مبالغه در حوادث و پیشامدها و آمیختگـی سرنـوشت غم‌انگیز با امور غیرعادی، شدت تأثرانگیزی تصویرها، همه از ظهور نمایشنامـه نویسی بزرگ خبـر می‌داد. ایـن سرگذشت اندوهبار که از عدم اعتماد و سوء ظـن ناشی مـی‌شود، بشر را بازیچهٔ تقدیر و ظواهر دروغین و قربانـی سرنوشتـی رام نشدنـی می‌سازد که گناهکار را همچون بیگناه به نیستی می‌کشاند. اثری‌که استعداد و هنرکلایست را دراین دوره بیشتر نمایان ساخت تراژدی «روبرت گیسکار» *Robert Guiskard* است که در ۱۸۰۳ نوشتن آن آغاز گردید، چندین بار در آن حـك و اصلاح بعمـل آمد و سرانجـام ناتمام ماند. کلایست قصد داشته است از این اثر شاهکاری بوجود آورد و تلفیقی کند از تراژدی کلاسیك و تئاتر رومانتیك، اما در ۱۸۰۴ در لحظه‌ای از ناامیدی نسخهٔ دستنویس خود را سوزاند، باوجود آنکه اثر نزدیك به اتمام بـوده و دوست شاعرش، ویلاند آن را ستوده بود. ویلاند کلایست را خالق تراژدی جدید آلمان خوانده و دربارهٔ این اثر گفته بود: «اگر فکر و روح اشیل و سوفوکل و شکسپیر به هم می‌پیوست تا تـراژدی یگانه‌ای خلـق کنند، تراژدی گیسکار اثر کلایست بوجود می‌آمد.» کلایست بعدها ازخاطر خود ده صحنهٔ اولین این تراژدی را از نو نوشت که در مجلهٔ فوبوس Phöbus انتشار یافت ـ مجله‌ای کـه خود او با همکاری آدام مولر Müller اداره می‌کرد. همین چند صحنه که از این نمایشنامه باقی مانده است، شکوه و عظمت تراژدیهای عهد باستان یونـان و روم را در بر دارد و یکی

از آثار عظیم ادبیات آلمان بشمار می‌رود. کلایست پس از سوزاندن اثر خود چون حیوانی زخمی سرگشته ماند و تا پنج ماه جز فکر مرگ چیزی بر وجودش تسلط نداشت، تا بتدریج دورهٔ نسبتاً آرام و پر ثمری را آغاز کرد و بر خود چیره شد و به اجتماع روی آورد، در برلین به محافل ادبی راه یافت، از طرف ملکه به دریافت مستمری نایل آمد و برای تأمین معاش به مشاغل متوسط در کونیگسبرگ Königsberg اشتغال ورزید، تا هنگامی که نشر آثار پیاپی زندگیش را تأمین کرد. درکونیگسبرگ چند اثر مهم‌نوشت، ازآن جمله‌است کمدی **سبوی شکسته** *Der Zerbrochene Krug* (۱۸۰۳) که در انتخاب عنوان وموضوع آن از پردهٔ نقاشی معروف گروز Greuze الهام گرفته است. قهرمان اثر مرد ناشناسی است که نیمه شب به اتاق دختر جوانی وارد می‌شود و هنگامی که می‌خواهد از پنجره فرارکند، سبوئی چینی را می‌شکند و کار به دادگاه کشیده می‌شود. مدارك قانع‌کننده است، اما بتدریج که دادرسی پیش می‌رود، اتهام به شخص قاضی برمی‌گردد که بیدرنگ کرسی قضاوت را ترك می‌کند و همینکه کلاه‌گیس از سرش می‌افتد، چون دیوانگان می‌گریزد. نکتهٔ مسخره‌آمیز این است که قاضی خود مقصر اصلی شناخته می‌شود و وضعی پدید می‌آید که دوگانگی نامطبوع شخصیت او را نشان می‌دهد. کلایست با این‌کمدی خواسته‌است به‌اثبات برساندکه همهٔ ما به‌چنین وضعی دچاریم. هر بار که دربارهٔ گناه دیگران قضاوت می‌کنیم، آن امکان وجود داردکه خود مرتکب گناه شده باشیم. نمایشنامهٔ **سبوی شکسته** از بدیع‌ترین کمدیهای آلمان بشمار آمد. در ۱۸۰۶ شکست ارتش پروس از ناپلئون موجب دگرگونی تازه در زندگی کلایست گشت، هنگامی که در درسدن Dresden مرکز روشنفکران برجسته، قصد داشت بر طرحهای ادبی تحقق بخشد، به سبب مخالفت با اشغال پروس، از طرف ارتش فرانسه دستگیر شد و به زندان افتاد. پس از آزادی از زندان بتدریج بر خویشتن تسلط یافت و به خلق آثار مهمی پرداخت و داستانهای کوتاهی در مجله‌های ادبی منتشر کرد که در سالهای ۱۸۱۰ و ۱۸۱۱ در دو مجموعه با عنوان **داستانهای کوتاه** *Erzählungen* فراهم آمد. مهمترین وطولانی‌ترین داستان این مجموعه‌ها سرگذشت **میشائل کولهاس** *Michael Kohlhaas*، از جالب توجه‌ترین و کاملترین داستان در ادبیات حماسی آلمان شناخته شده است. قهرمان کتاب از داستانی تاریخی و قدیم گرفته شده است که تاجر اسب و مردی

ثروتمند و با اراده‌ای قوی است. میشائل از تعدی و تجاوز نجیب زاده‌ای ستمکار به دادگاه شکایت می‌برد و پس از آنکه کسی به شکایت او توجه نمی‌کند، همسرش را به خانهٔ شاهزاده، فرمانروای منطقه، به دادخواهی می‌فرستد، او نیز با رفتار خشونت‌آمیز و ناهنجار نگهبانان روبرو می‌شود و کمی بعد بر اثر ستمگری آنان جان می‌سپارد. میشائل که خود را تحقیرشده می‌بیند و بیش از این قادر نیست اهانت را تحمل کند، مصمم می‌شود که شخصاً انتقام بگیرد، پس با گروهی از راهزنان به قصر ارباب ستمکار هجوم می‌برد، آن را آتش می‌زند و آشکارا به قتل عام می‌پردازد. این داستان که با منطقی بدبینانه اما نیرومند پیش‌رفته، پایهٔ هنر داستان‌نویسی استثنائی و رئالیست را در آلمان استوار ساخته است. از داستانهای معروف دیگر این مجموعه‌ها **مارکیز فون ا‌و** *Die Marquise von O* است. کلایست در داستانهای خود نیز مانند نمایشنامه‌هایش از شیوهٔ معمول زمان دور شده و راه تازه‌ای گشوده است که در ایتالیا به وسیلهٔ بوکاتچو و دراسپانیا به وسیلهٔ سروانتس کمال یافته است. موضوع داستانها واقعه‌ای خارق‌العاده گاه عجیب و غریب یا خنده‌آور و غالباً وحشتناك است که با بیغرضی و بینشی واقعی بدون آنکه هدف اخلاقی یا تحلیل روانی داشته باشد، به صورتی حماسی نقل می‌شود. کلایست در کونیگسبرگ یکی دیگر از شگفت‌انگیزترین آثار خود را انتشار داد و آن تراژدی پنته‌زیلئا *Penthesilea* (۱۸۰۸) است شامل یك پردهٔ طولانی وبیست و چهارصحنه، نمایشنامه‌ای بی‌پروا و غیرعادی که مورد انتقاد شدید گوته قرارگرفت، اما دوستداران کلایست و نسل جوان آن را شاهکار دانستند. خود نویسنده دربارهٔ آن گفته است: «دراین تراژدی همهٔ زندگی خصوصی، همهٔ رنجها و همهٔ روشنیهای روح من جای دارد.» در واقع نیز مبارزهٔ بلاانقطاع نویسنده را با سرنوشت نشان می‌دهد. نمایشنامه بر مبنای افسانه‌های عهد باستان قرار گرفته و در خلال آن تصویر جانگدازی از تشویشها و آشفتگیهای درونی کلایست پیش چشم گذارده می‌شود. ملکه پنته‌زیلئا قهرمان تراژدی، پیوسته میان وظیفه و عواطف شخصی گرفتار و همهٔ فکرش میان عشق و کینه سرگردان است، تا آنجا که جز مرگ پناهگاهی نمی‌یابد. از نظر کلایست فاجعه عبارت است از برخورد احساس درونی و واقعیت دنیای خارج. کلایست بر اثر بدبختیها و شکستهائی که از طرف ارتش ناپلئون بر میهنش وارد آمد، بفکر افتاد که نمایشنامه‌ای تاریخی بنویسد

کـه قادر باشد مردم کشورش را به تحرك وادارد، پس نمایشنامهٔ جنگ هرمان *Die Hermanns Schlacht* را نوشت که در ۱۸۰۸ بر صحنه آمد. قهرمان ایـن اثر از افسانه‌های پهلوانی آلمان گرفته شده که دربارهٔ او آثاری فراوان خلق گشته است، از آن جمله نمایشنامهٔ کلوپشتوك. کلایست در این نمایشنامه کینهٔ خـود را به ناپلئون و جاه‌طلبیها و یکه تازیهایش ابراز می‌دارد. آخرین تراژدی منظوم شاهزادهٔ هامبورگ *Der Prinz von Homburg* در ۱۸۱۰ به نمـایش گـذارده شد و شاهکار آثار نمایشی کلایست و کاملترین آن بشمار آمد. قهرمان این نمـایشنامه فـردریك شاهزادهٔ هـامبورگ جوانی خـوابگرد است که در واقع نمـوداری از شخصیـت کلایست است و بطـور کلـی آمیختـه‌ای عجیب از روح پـروسی و رومانتیسم که در آن زنـدگی مـردم پـروس به سبکی شاعـرانه نشان داده شده است و کلایست با استادی فراوان مـوفق گشته است که عناصر حکومت نظـامی بسیار جدی را با پرتوئی از رؤیا و رنگ رومانتیسم درآمیـزد و واقعیت عینی را بـا احساس درونـی تلفیق کند. کلایست در ۱۸۱۰ روزنـامه برلینر آبندبلات *Berliner Abendblatt* (اوراق شبانهٔ برلین) را تأسیس کرد که ازطرف دستگاه حکومت از انتشار آن جلوگیری شد. کلایست از ایـن واقعه و از عـدم درك آثار خود به وسیلهٔ مردم به چنان تحریك عصبی دچار شد که جز به مرگ به چیز دیگر تـوجه نکرد. در این میان با زن جوانی ملاقات کرد که به بیماری درمان ناپذیر سرطان دچار بود و ظاهراً میان آن دو دلبستگی شدیدی بوجود آمد. نامه‌هائی که میانشان رد و بدل شده است، از انقلاب روحـی درونی آنـان حکایت دارد و همین تشابه موجب گشت که با دقت نقشهٔ خودکشی مشترکی را طرح کنند. در نـوامبر ۱۸۱۱ بـه کـنـار وانـزه Wannsee رفتند. کلایست ابتدا دوست خود را به ضرب گلوله از پای درآورد، سپس به زندگی خود خاتمه داد. اولریکه، خواهر کلایست، گوته و بی‌اعتنائی او را به آثار برادرش، مسؤول این مرگ جانگداز دانست و خود نیز از شدت انـدوه به جنـون مبتلا گشت. کلایست در مـدت عمر کوتاهش هـرگز پیروزی آثار خود را ندید. در مقاله‌ای کـه کمی پیش از مـرگ نوشته است بـا عنوان دربارهٔ نمایش عروسکی *Über das Marionettentheater* نشان می‌دهد که تلاش بشر و اعمال ضمیر پاك و روشن آدمـی همه بـی‌نتیجه است و انسان تحـت تأثیر قدرت ناپیدائی است، بی‌آنکه بتواند نشان بدهد که چه کس این عروسکهای خیمه

شب بازی را به حرکت در می‌آورد.
کلایست از نمایشنامه‌نویسان کم نظیری است که می‌توان او را به طور قاطع با شکسپیر سنجید و داستانهای کوتاه او در تاریخ ادبیات آلمان، در قرن نوزدهم مقامی والا و ممتاز دارد که به رغم همه کوششهائی که نویسندگان دیگر درتقلید سبك او بکار برده‌اند، تاکنون بی‌همتا مانده است.
ترجمه به فارسی: احترام به قانون یا شاهزادهٔ هامبورگ.

**کلر، گوتفرید** Keller, Gottfried شاعر و داستان‌نویس سوئیسی‌آلمانی‌زبان (۱۸۱۹-۱۸۹۰) کلر در زوریخ زاده شد، پس از مرگ پدر که صنعتکاری سیار بود، مادر با فداکاری بسیار به تربیت او همت‌گماشت. کلر در آغاز به هنر نقاشی شوق فراوان نشان داد و با کمك مالی مادر به مونیخ رفت تا کار هنری را آغاز کند؛ پس از دو سال کوشش از نقاشی سرخوردگی یافت و استعداد خود را برای ادامهٔ کار کافی ندانست. در بازگشت به زوریخ علاقهٔ به سیاست او را به محیط مهاجران سیاسی آلمانی کشاند و ذوق شاعری و نویسندگی را در او بیدار کرد. در ۱۸۴۶ نخستین دیوان کوچك را انتشار داد که رنگ میهن‌پرستانه داشت و موجب شد که شاعر از طرف دستگاه حکومت، به دریافت کمك خرج تحصیلی نایل آید، پس برای ادامهٔ تحصیل به هایدلبرگ Heidelberg رفت و در دانشگاه آن تحت تأثیر عقاید استاد خود فویرباخ Feuerbach قرارگرفت و به استواری عالم دنیوی و بی‌ایمانی به خدا روی آورد؛ سپس به برلین رفت، معلومات خود را وسعت بخشید، پختگی کامل بدست آورد و راه واقعی زندگی را برگزید. پنج‌سال اقامت در برلین نه تنها از نظر خلق آثار برای کلر زندگی پرثمری بود، بلکه در سراسر زندگی او نیز اثری عمیق برجای گذارد و دربارهٔ مسائل اجتماعی تجربهٔ بسیار برایش فراهم آورد که همهٔ آنها در آثارش با لحنی انتقادی و آموزنده و در عین حال طنزآمیز نمودار شده است. اولین رومان کلر به نام **هانری سبز** *Der Grüne Heinrich* در ۱۸۵۴ انتشار یافت و بار دیگر در ۱۸۷۹ پس از تجدید نظر به چاپ رسید. این رومان از نظر موضوع، رومان **استاد ویلهلم** اثر گوته را بخاطر می‌آورد و داستان غم‌انگیز هنرمندی سرخورده را بیان می‌کند که جلوه‌ای از سرگذشت نویسنده است. رومان **هانری** سبز امروزه به صورت یکی

از آثار مورد توجه ادبیات آلمان درآمده است. کلر در ۱۸۵۵ با شهرت و احترام بسیار به زوریخ بازگشت. اولین جلد از مجموعهٔ داستانهای کوتاه خود را به نام مردم زلدویلا *Die Leute von Seldwyla* در ۱۸۵۶ و دومین جلد را در ۱۸۷۳ انتشار داد. هر یك از داستانهای این مجموعه‌ها که جداگانه منتشر شده بود، به دوران پختگی نویسنده تعلق دارد و آینهٔ منعکس کنندهٔ دنیای واقعی است که از نظر ترسیم چهره‌ها بسیار طبیعی و ستودنی جلوه می‌کند و از نظر اخلاقی و روحی با طنزی لطیف و پرجاذبه همراه است و تسلط کلر را بر هنر روایت نشان می‌دهد. این اثر ازپیروزی بسیار برخوردارگشت و شهرتش از مرزهای ادبی‌آلمان فراتر رفت. زلدویلا شهری خیالی در سوئیس است که ساکنانش در جوانی مردمی شاد و سرزنده و چالاکند و در پیری فقیر و در جستجوی کار، آنان همهٔ سرمایهٔ خود را در لهو و لعب یا در معامله و تجارت از دست داده‌اند، در جشنها یا جنب و جوشهای سیاسی، پیوسته پیشقدم بوده‌اند، اما در زندگی جاری و در کار مرتب و روزانه مردمی نالایقند. چنین است محیط زندگی مشترك اشخاص داستانها که یك سلسله حوادث واقعی را بوجود می‌آورند و درضمن هریك صفات خاص خود را حفظ می‌کند. زمینه قرار دادن شهر سوئیس برای این داستانها عشق نویسنده را به کشورش نشان می‌دهد که به وسیلهٔ هجوی آمیخته با حسن نیت معایب و نقایص اخلاقی هموطنانش را بیان می‌کند و در ضمن ادراك خود را از زندگی، فلسفه و مذهب آشکار می‌سازد. کلر در ۱۸۶۱ فرماندار یکی از ایالتها گشت، تا پانزده سال با کمال دقت انجام وظیفه کرد و گرچه در این دوره از فعالیت ادبی او کاسته شد، رومان **هفت افسانه** *Sieben Legenden* را در ۱۸۷۲ انتشار داد که به دوره‌های نخستین تاریخ مسیحیت ارتباط می‌یابد و در آن با طنزی لطیف هم عالم مسیحیت را به مسخره گرفته و هم دنیای کفر و الحاد را و عقیدهٔ خود را مبنی بر نمای غیر روحانی و دنیوی مذهب و رهائی از قیدکشیشی ابراز داشته که از اندیشه‌های فویرباخ تأثیر پذیرفته است. کلر در ۱۸۷۶ از شغل خود دست کشید و پس از آنکه توانست برغم مرگ ناگهانی نامزدش تسلط یابد، با شوق تازه به رومان‌نویسی روی آورد و در ۱۸۷۸ مجموعه داستانهای کوتاه را به نام **داستانهای زوریخ** *Züricher Novellen* در دو جلد منتشر کرد که این بار شهر زوریخ زمینهٔ حوادث‌آنها قرار داشت. دیوان لطائف

*Das Sinngedicht* در ۱۸۸۱ اوج قدرت شاعری او را نشان می‌داد. سرانجام در ۱۸۸۶ رومان بزرگ **مارتین زالاندر** *Martin Salander* انتشار یافت که هجوی بود از وضع اجتماعی و سیاسی سوئیس و نمائی از زندگی غیر شرافتمندانهٔ آن. قهرمانِ اثر مردی شرافتمند است که به دست کاسبهای پولدار و تازه به‌دوران رسیده گرفتار می‌شود. کلر در ۱۸۴۶ اولین دیوان *Gedichte*، و در ۱۸۵۱ دیوان جدید *Neuere Gedichte* را انتشار داد که شامل قسمت اعظم آثار شاعرانهٔ او بود و **دیوان کامل** *Gesammelte Gedichte* را در ۱۸۸۳ منتشر کرد.

اشعار جوانی کلر تحت تأثیرشعرهای عامیانه قرارگرفته‌که غالباً برای آنها آهنگ ساخته شده و جزو فرهنگ ملی گشته است. اشعار دوره‌های بعد بیشتر جنبهٔ فلسفی دارد و اندیشهٔ او را بیان می‌کند. کلر هنرمندی کامل و در طنز استاد است، گرچه شهرت او بیشتر در رومان نویسی است، اشعار او نیز مورد ستایش فراوان قرار گرفته است. کلر، از بزرگترین شخصیتهای ادبی آلمانی‌زبان سوئیس در قرن نوزدهم است که آثارش بیش از دیگران خواننده داشته و نفوذش تا امروز بر نویسندگان کشورش باقی مانده است.

**کلوپشتوک، فریدریش گوتلیب** Klopstock, Friedrich Gottlieb شاعر و نمایشنامه‌نویس آلمانی (۱۷۲۴-۱۸۰۳) کلوپشتوک اولین فرزند از هفده فرزند پدرش بود که به شغل وکالت دعاوی اشتغال داشت. فریدریش تحصیلات خود را در علوم الهی در دانشگاه ینا Jena و سپس **لایپزیگ** Leipzig انجام داد و به مطالعهٔ آثار نویسندگان باستانی شوق فراوان یافت. خواندن کتاب **بهشت گمشده** اثر میلتون Milton او را به ساختن حماسه‌ای مذهبی برانگیخت که بر اساس فداکاری مسیح نهاده شده بود. این اثر که از بیست بند ساخته شده **مسیح** *Der Messias* نام دارد که سه بند نخستین آن در ۱۷۴۸ انتشار یافت، آخرین بندهای آن در۱۷۵۱ و مجموع آن در۱۷۷۷، و چاپ قاطع و کامل آن در ۱۷۸۱. منظومه دربارهٔ شبی آغاز می‌شود که ورود پیروزمندانهٔ مسیح به اورشلیم صورت‌گرفت و مسیح در باغ زیتون به نیایش پرداخت. انتشار این منظومهٔ والا در عالم ادب و دنیای روحانی و عصر شاعر حادثه‌ای بشمار آمد که به سبب تغزلی بودن از اثر میلتون که سرمشق او قرار داشت، پیشی گرفته بود. کلوپشتوک در این اثر عظیم از طرفی

به وسیلهٔ ستایش ایمانی خالی از هـر نـوع شایبه و تعصب و تـا حـدی عرفانی، انعکاسی بزرگ در محیط مذهبی پدید آورد و با بیانی آهنگیـن و دلنشین آزادانه از دل خویش سخن گفت و از طرف دیگر با بکار بردن شعر شش‌هـجائی که وزن خاص شعر آلمانی بود به زبان شاعـرانهٔ کشورش قدرت و صفـا بخشید. پس از انتشار سه بند اول منظومه، کلوپشتوك در میان مردم محبوبیت فراوان یافت، خاصه شاعران جوان سوئیسی از مریدان او گشتند و او را به میان خود دعوت کردند. کلوپشترك دعوت آنان را پذیرفت و در ژوئیهٔ ۱۷۵۰ به زوریخ رفت، اما شاعران زوریخ که سرایندهٔ **مسیح** را در نظر خود قدیسی روحانی و زاهدی با تقوا مجسم می‌کردند، از دیدن جوانی پرشور و زنده دل که به‌هیچ‌وجه در اندیشهٔ ریاضت‌کشیدن و گسیختگی از دنیا نبود، مأیوس گشتند. کلوپشتوك در ۱۷۵۱ نـاچار زوریخ را ترك کـرد و پس از دریافت مستمـری از طـرف فردریك پنجم، پادشاه دانمارك، درکپنهاگ اقامت گزید. هنگام عبور از هامبورگ با زن جوان روشنفکری که او نیز نویسنده بود، به نام متامولر Meta Moller آشنا شد و کار آشنائی آنان در ۱۷۵۴ به ازدواج کشید، اما این پیوند سعادتمندانه دیری نپایید و پس ازچهار سال با مرگ متامولر پایان یافت و کلوپشتوك در یکـی از غزلهای خود به نـام به سیدلی *An Cidli* ، همسر خویش را جاودان ساخـت. از ۱۷۵۷ کلوپشتوك بـه نمایشنامه‌نویسی روی آورد و نمایشنامهٔ مرگ آدم *Der Tod Adams* را نـوشت، تراژدی منثوری در سه پرده که هرگز بر صحنه نیامد و چنانکه نویسنده خود گفته است این تـراژدی برای نمایش نوشته نشده است، بلکه تنهـا صورت نمایشی دارد و سرگذشت غم‌انگیز نخستین بشر است که شومی عواقب گناه بر وجودش سنگینی می‌کند. پس از آن نمـایشنامهٔ سلیمان *Salamo* (۱۷۶۴) و داوود *David* (۱۷۷۲) همه مکالمه‌هائی بود مذهبی و تغزلی. کلوپشتوك زمانی که در دانشگاه **لایپزیگ** به تحصیل اشتغال داشت، با گروهی از شاعران جوان رفت و آمد یافت و چون‌آنان رؤیای قرنی طلائی را برای آلمان در سر پروراند، با روزنامهٔ وابسته بـه ایـن گروه همکاری کرد و نخستین بندهای منظومهٔ **مسیح** را در آن منتشر ساخت که با پیروزی بسیار همراه بود. پیروزی و تشویقی که درلایپزیگ دید، الهـام‌بخش او در چنـدین غـزل از زیبـاترین غزلهـایش گشت مانند **شـاگـرد یـونـانـی‌هـا** *Der Lehrling der Griechen*، بـه گیزه‌که *An Giseke*، به دوستان *An die Freunde* و

جز آن. دیوان اودها *Oden* در ۱۷۷۱ منتشر شد و چاپ کاملش پس از مرگ شاعر انجام گرفت که پیروزی عظیمی بدست آورد. کلوپشتوک دراین دیوان از وزن اشعار هوراس Horace پیروی کرده و در شعر غنائی راه تازه‌ای در زبان آلمانی گشوده است. شاعر در این غزلها احساسهای میهن‌پرستانه و مذهبی و پرستش طبیعت و عشق ناکام خود به زوفی اشمیت Sophie Schmidt در نام فانی Fanny و عشق به همسرش را بیان کرده است. اوج هنر شاعرانهٔ کلوپشتوک در غزلهای مذهبی به چشم می‌خورد. در دو غزل که ستایش خدا را به ستایش عالم طبیعت می‌پیوندد، شعر او به مقامی پرشکوه و جلال ارتقا می‌یابد و در آخرین غزلها تمایل شاعر به نمونه‌های اساطیری آلمان دیده می‌شود. کلوپشتوک سپس در اندیشهٔ آن شد که به آلمان تفکیک‌شده، افسانه‌ای اساطیری و ملی بخشد و در مردم کشورش جهشی پدید آورد و آنان را برای انقلابی نظیر انقلاب فرانسه آماده‌کند، پس به نوشتن نمایشنامه‌های پهلوانی و میهن‌پرستانه روی آورد که در آن حماسه‌ها به وسیلهٔ گروه هماوازان با آهنگی رزمی خوانده می‌شد، از آن جمله است: **جنگ هرمان** *Hermanns Schlacht* (۱۷۶۹)، **هرمان وشاهزادگان** *Hermann und die Fürsten* (۱۷۸۴)، **مرگ هرمان** *Hermanns Tod* (۱۷۸۷). این اثر سه بخشی برمبنای زندگی هرمان، قهرمان افسانه‌ای و ملی آلمان قرار دارد که قهرمانی شکست‌ناپذیر و میهن‌پرست بود و برحسب افسانه‌های ملی تفوق حکومت روم و استبداد آن را از میان برداشت. کلوپشتوک احساس و شور میهن‌پرستانهٔ خود را در این اشعار با بازگشت به دورهٔ قهرمانی عهد کهن بیان می‌کند. گرچه اثر شامل قطعه‌های تغزلی بسیار زیباست، پیروزی چندانی بدست نیاورد، با این حال موجب پدید آمدن یك رشته تحقیق و تجسس دربارهٔ ادبیات و فرهنگ عامهٔ مردم عهد کهن آلمان گردید و در تاریخ ادبیات آلمان از مقام مهمی برخوردار گشت. کلوپشتوک در ۱۷۷۴ هنگامی که درکارلسروهه Karlsruhe می‌زیست، از طرف دربار عنوان «شاعر ملی و مذهبی» یافت و به سبب آنکه زندگی درباری براو خوشایند نبود، در ۱۷۷۵ به هامبورگ رفت و تا آخر عمر در عزلت بسربرد. کلوپشتوک ابتدا شیفتهٔ انقلاب فرانسه شد، اما براثر قتل عام ماه سپتامبر، کشتار و ایجاد وحشت را تقبیح کرد و غزل **خطای من** *Mein Irrtum* را در ۱۷۹۳ سرود، با این حال هرگز دست از افکار آزادیخواهانهٔ خود برنداشت و پیوسته پدید آمدن دورهٔ

رهائی از نفوذ خارجی را برای کشورش پیش‌بینی می‌کرد.
تأثیر کلوپشتوك برنسل بعد قابل توجه بود، گوته وشیلر از اشعار او الهام گرفتند. اگرچه امروزه آثارش کمتر مورد توجه است، در تاریخ ادبیات آلمان از اهمیت بسیار برخوردار است. کلوپشتوك راه شعر بزرگ ملی و عامه‌پسند را در آلمان گشود و اشعار غنائیش که گاه در وزن آزاد و گاه با اوزان عهد باستان است، بنائی جاودانه از قدرت شاعرانهٔ کلوپشتوك برجای گذارد.

**کلودل، پول** Claudel, Paul شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۶۸ - ۱۹۵۵)
کلودل در خانواده‌ای متوسط و کاتولیك زاده شد. دورهٔ کودکی را در دهکدهٔ کوچك زادگاهش گذراند و در ۱۸۸۲ با خانوادهٔ خود به پاریس رفت و در دبیرستان لوئی لوگران Louis-le-Grand بتحصیل پرداخت و تحت تأثیر آموزش غیر مذهبی دبیرستان، ایمان خانوادگی را از دست داد. پس از آن در دانشکدهٔ حقوق و در رشتهٔ علوم سیاسی به تحصیل ادامه داد. سال ۱۸۸۶ در زندگی کلودل نقطهٔ عطفی بود. در این سال با آثار رمبو Rimbaud آشنائی یافت که تأثیر عمیقی براو باقی گذارد و خود آن را تأثیری اساسی و پدرانه خوانده است. در شب نوئل همین سال بود که در کنار یکی از ستونهای کلیسای نوتردام براثر مکاشفه، نور ایمان بردل کلودل راه‌یافت و قدرت مافوق الطبیعه براو عرضه گشت. پس از آن در طی چهار سال به کارآموزی مذهبی پرداخت، تا جائی که پایه‌های ایمان در وجودش تزلزل ناپذیر گردید. کلودل در دورهٔ تحصیل دانشگاهی نخستین کوشش خود را در راه شعر و ادب بکار انداخت، از طرفی آثار شکسپیر، اشیل، داستایفسکی و دانته را مطالعه کرد و از طرف دیگر در محفل ادبی روزهای سه‌شنبهٔ استفان مالارمه شرکت جست و با کسانی چون ژول رنار Jules Renard دوستی فکری و معنوی برقرار ساخت. کلودل در این دوره دو نمایشنامه انتشار داد: یکی کله طلائی *Tête d'Or* (۱۸۹۰) و دیگر شهر *La Ville* (۱۸۹۳) که هردو زیر نفوذ مکتب سمبولیسم قرار داشت. کله طلائی قهرمان نخستین نمایشنامهٔ کلودل شخص مقتدری است که از این پیروزی به آن پیروزی دست می‌یابد و در حدی فراتر از نیکیها و بدیها جای می‌گیرد، اما دیری نمی‌گذرد که از قدرت و خودخواهی خویش جز خستگی و ملال چیزی عایدش

نمی‌گردد. در نمایشنامهٔ شهر سرنوشت شهری وصف می‌شود که بدون وجود خداست و زندگی در آن سراسر به مسائل سیاسی و کار شدید وقف شده است و سرانجام مردم آن دچار خستگی و یکنواختی می‌گردند و به عصیان دست می‌زنند و همه چیز را برباد می‌دهند و همینکه از کابوس و هرج و مرج رهائی می‌یابند، به معرفت قدرت الهی که پیش از آن با لجاجت از آن می‌گریختند، روی می‌آورند. نمایشنامهٔ شهر در واقع نمودار دوره‌ای است که کلودل در بحرانی روحی بسر می‌برده که سرانجام به ایمان استوارش منجر گشته است. کلودل در ۱۸۹۰ در امتحان ورودی وزارت امور خارجه مقام اول را یافت و از آن پس زندگی سیاسی را آغاز کرد و در حدود چهل سال به طور مداوم در خارج از کشور بسر برد و در سمت قنسولی در امریکای شمالی و جنوبی و کشورهای خاوردور مانند چین و ژاپون اقامت کرد، چندی نیز در اروپا به انجام وظیفه پرداخت و آخرین مأموریت سیاسیش را در مقام سفارت در ۱۹۳۵ در بروکسل بپایان رساند. زندگی در سه قارهٔ امریکا و آسیا و اروپا از کلودل شاعری جهانی ساخت و زندگی دور از وطن، اگرچه بظاهر در انحصار کار و افتخارات و احترام به وظایف دولتی محدود می‌شد، در باطن به سبب استعداد و شوق ادبی از اعتدالی واقعی و دایمی برخوردار می‌گشت، کلودل همه جا به موازات زندگی سیاسی و در هرفرصتی که می‌یافت برای خلق اثر ادبی سود می‌جست، چنانکه نمایشنامهٔ داد و ستد *L' Échange* را در امریکا نوشت که در ۱۹۰۱ انتشار یافت و درآن یکی از حقایق مذهب کاتولیك یعنی ناگسستنی بودن رشته‌های زناشوئی و لغو نشدنی بودن قرارداد ازدواج را مطرح کرده بود، همچنین مشاجره‌هائی را که از قدرت پول ناشی می‌شود. نمایشنامهٔ گروگان *L'Otage* در چین و در پراگ نوشته شد که در ۱۹۱۱ در پاریس منتشر گشت و اولین‌بار در ۱۹۱۴ برصحنه آمد. در این اثر تاریخی کلودل خواسته است که عالم خلقت را ازنو بیافریند. شاید هیچ‌یك از آثار کلودل تا این حد غنی و تأثرآور نباشد که از آغاز تا پایان بروالاترین احساسهای قلب آدمی تکیه دارد. گروگان به‌طور مسلم از برجسته‌ترین تراژدیهای فرانسوی بشمار می‌آید که با وجود مفاهیم عمیق بیش از همهٔ آثار کلودل محبوبیت عام یافت. اثر نمایشی کفش اطلس *Le Soulier de Satin* که در ژاپون نوشته شده بود، در ۱۹۳۰ منتشر گشت و تا ۱۹۴۳ برصحنه نیامد. کفش اطلس

که تحت تأثیر آثار نمایشی ژاپونی قرار دارد، اثر بسیار مهم و اساسی و موجب شهرت کلودل و خلاصه‌ای از همهٔ موضوعهای شاعرانه و نمایشی اوست. از نظر کلودل هنرمند دنیا را ازنو می‌سازد، تناقض اشیاء را از میان برمی‌دارد و میان عالم مادی و دنیای روح وحدت برقرار می‌کند. کلودل با بکار بردن اشتراك مکان و زمان در تئاتر، احساس کلیت و جهانی بودن همه چیز و تعمیم سرنوشت کلی بشری را به انسان القا می‌کند و با کشاندن اشخاص نمایش از این قاره به آن قاره نشان می‌دهد که تئاتر باید فضای هرچه وسیعتر را در برگیرد. آثار کلودل در آغاز توده‌ای فشرده و غریب بنظر می‌آید که جز تأثیر رمبو از نفوذ ادبی محیط فرانسوی به‌دور است. در این آثار کلودل بیش از همه به تورات و سپس به اشیل که آثاری از او را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است، توجه دارد، همچنین از ادیان آسیائی مایه‌هائی برگرفته است، چنانکه در کتاب شناخت شرق *Connaissance de l'Est* یا در مجموعهٔ پرندهٔ سیاه در طلوع آفتاب *L' Oiseau noir dans le soleil levant* دیده می‌شود. این دو اثر مجموعهٔ مقامه‌هائی است که احساس کلودل را از خاور دور بیان کرده است و در آنها با دقت و تیزبینی گاه منظره‌ای را مانند کوه یا دریا وصف می‌کند و گاه جشنی محلی یا فضائی خاص و تماشائی از فصلی یاگلزاری، و درهرحال آنچه بتواند به راه‌یافتن او به طرز تفکر و روح مردم چین کمك کند. بعضی از قطعه‌های کتاب در شمار زیباترین اشعار منثور ادبیات فرانسوی جای دارد. مقامه‌های مجموعهٔ پرندهٔ سیاه «طلوع آفتاب میان سالهای ۱۹۲۳و۱۹۲۵ نوشته شده است که کلودل، شاعر کاتولیك، در آنها از مذهبی سخن می‌گوید که با مذهب شخصی او کاملاً متفاوت است، اما بیشتر به نکته‌هائی توجه دارد که این دو مذهب را به یکدیگر نزدیك می‌کند تا دور. در سالهائی که مردم اروپای عصر جدید عالم خلقت را از جنبهٔ سود مادی می‌نگریستند، در نظر کلودل برای مردم سنت پرست ژاپون، عالم خلقت پیش از هرچیز مخلوق خدا بود و همه چیز از نفوذ عالم الهی برخوردار. کلودل از نمایشنامه‌نویسان بزرگ اسپانیا نیز مانند لوپه د وگا و کالدرون د لا بارکا تأثیر بسیار پذیرفته‌است. با این‌حال نخستین آثارش از مکتب سمبولیسم مایه دارد و تجربهٔ مذهبی او در این آثار به صورتی منفی دربارهٔ تشویش آدمی و قلمرو خصوصی خدا جلوه می‌کند، چنانکه در کتاب تقسیم ظهر

*Partage de Midi* (۱۹۰۶) دیده می‌شود، نمایشنامه‌ای در سه‌پرده که از عالیترین آثار کلودل بشمار می‌آید و به هنگامی نوشته شده است که شاعر هنوز در بحران و تشویش بزرگ روحی بسرمی‌برده است. موضوع نمایشنامه از دوچیز مایه گرفته است: یکی زنا و روابط شوهر و زن و فاسق زن و دیگر کشمکش میان شوق به مذهب و هوای نفس. کلودل خودگفته است: «هیچ چیز به ابتذال این دوموضوع و درعین حال به قدمت آن نیست.» با این حال نتیجه چندان مبتذل نیست و عشقی مطرح است که تحققش امکان ناپذیر است و به فداکاری دو دلداده پایان می‌پذیرد و بخشایش الهی را در برمی‌گیرد. نمایشنامهٔ **تقسیم ظهر** در ۱۹۴۸ برصحنه‌آمد. نمایشنامهٔ **بشارتی‌که به مریم دسید** *L'Annonce faite à Marie* (۱۹۱۲) نمایشنامه‌ای مذهبی و نقطهٔ عطفی است در تاریخ تجدید حیات تئاتر مذهبی که از غنای بیمانند و احساس والای شاعرانه برخوردار است و با سبك خاص وزیبای اساطیری برمردم تأثیر عظیمی باقی‌گذارد و در نظر عده‌ای شاهکار کلودل شناخته شد. نمایشنامهٔ **نان سفت** *Le Pain dur* (۱۹۱۸) و پدر **تحقیر شده** *Le Père humilié* (۱۹۲۰) شامل دو موضوع اساسی اندیشهٔ کلودل یعنی فنای بشر و مبارزهٔ نور و ظلمت است. آثار نمایشی کلودل از زندگی شخصی او و از مسائل دشوار او جدا نیست. کلودل کسی است که سلامت کامل جسمانیش در همهٔ مزایا و لذتهای زندگی تجلی می‌کند و درعین حال تشنهٔ دست یافتن به عالم الهی است. از نظر شاعری، کلودل بیشتر از رمبو و سمبولیسم مایه گرفته است و عالمی را که ماورای عالم ظاهر است، عالمی می‌داند که دانش بشر از راه یافتن به آن ناتوان است و کلمه‌ها و مفاهیم کهنه و معمول نیز از معرفی آن عاجز، اما در همین عالم است که شاعر نشانه‌ای از جهانی می‌یابد که درعین حال با کلام الهی و با کنه وجود ما در رابطهٔ مستقیم است. سمبولیسم در نظر کلودل کمال خود را تنها در ادراك مذهب کاتولیك می‌یابد که حضور خدا را در سراسر عالم تأیید می‌کند و پیام شعر نیز چیزی جز نقل کلام الهی نیست. کلودل این اندیشه را در **مجموعهٔ هنر شاعری** *Art poétique* بیان می‌کند که **مجموعهٔ** سه رساله است و از سنگینترین و مهمترین آثار کلودل بشمار می‌آید. در نظر کلودل بدون کلام الهی سراسر طبیعت چیز بیهوده‌ای است. **مجموعهٔ پنج قصیدهٔ بزرگ** *Les cinq grandes odes* که بهترین اثر تغزلی کلودل است، نیز این نظر را

تأیید کرده است. بدین‌طریق اصول آثار ادبی کلودل را ایمان مذهبی تشکیل داده است. شعر برای او قبل از هرچیز معرفت است و کلودل برحسب عامل مافوق طبیعت و روح عرفان به‌شعر خود قالب خاص می‌بخشد که بیشتر به صورت «آیه» verset است، ابیاتی‌که از وزن و قافیه آزاد است و توازن آن به دم فرو بردن و دم برآوردن و درازی و کوتاهی لحظه‌های تفکر بستگی می‌یابد. کلودل از ۱۹۳۰ از خلق آثار ادبی به معنی خاص دست برداشت و کارش را برمبنای تفسیر متون مذهبی قرارداد و در ۱۹۳۵ شاعری به صلیب می‌نگرد *Un Poète regarde la Croix* را منتشر کرد که شاعری در آن خود را منجی نشان می‌دهد و همهٔ رموز مذهبی و حقایق اصول دینی را بصورتی محسوس و قابل درك درمی‌آورد. عمواس *Emmaüs* (۱۹۵۰) به تفسیر متون تورات و تفکر دربارهٔ تاریخ بنی‌اسرائیل اختصاص دارد و در ضمن بینش شخصی کلودل را از عالم دین عرضه می‌کند و او به سبب مایه‌های شاعرانه و بینشی‌که از سفر برگرد جهان بدست آورده است، به آن غنای کامل می‌بخشد. آثار کلودل از قرن او برکنار بود، چنانکه گوئی وی در قرون گذشته بسرمی‌برده است. شیوهٔ خاص شاعرانه، پایهٔ بلند اندیشه و اجتناب از هرچیز سهل و ساده، مباحث مذهب کاتولیك، همه عللی بود که عدهٔ زیادی از مردم، خاصه مردم غیر کاتولیك را از او دور می‌کرد. تنها گذشت سالها توانست ارزش کار کلودل را روشن سازد. از نظر مجموع آثار نمایشی، کلودل از بزرگترین نمایشنامه نویسان نیمهٔ اول قرن بیستم بشمار می‌آید. از آثار دیگر کلودل این آثار است: به سوی تبعید *Vers d' éxil* (۱۸۹۵)، کانتات سه نفره *Cantate à trois voix* (۱۹۱۳)، دفترهای قدیسین *Feuilles de Saints* (۱۹۱۵-۱۹۲۵) و از همه معروفتر کتاب کریستوف کلمب *Le Livre de Christophe Colomb* (۱۹۲۷) که نقطهٔ عطفی است در تاریخ تئاتر فرانسه و ژاندارك بر تل هیزم *Jeanne d' Arc au bûcher* (۱۹۳۸) نمایشنامه‌ای مذهبی و آهنگین، یادآور نمایشنامه‌های مذهبی قرون وسطا. ژاندارك در انتظار مجازات، برتودهٔ هیزمی که برای سوختن انباشته بودند، بخشهای برجستهٔ زندگی خویش را پیش چشم می‌آورد.

کلودل دربارهٔ آثار خود گفته است: «من مطلقا به ارزش ادبی آثارم وقعی نمی‌گذارم و هنگامی که یکی از صاحبنظران اولین‌بار به وسیلهٔ نمایشنامه‌های

من به سوی خدا کشیده شد و چنین استنباط کرد که مذهب برهمهٔ آثار تسلط دارد، مرا به این فکر انداخت که پس من بیهوده چیزی ننوشته‌ام. زیبائی ادبی آثار برایم همان اهمیتی را دارد که توجه به انجام دادن کار خوب برای هر کارگری.»

**کلودیان (کلاودیانوس)، کلودیوس**(Claudian, Claudius(Claudianus شاعر لاتینی (حدود ۳۷۰-۴۰۴) کلودیان در اسکندریه زاده شد، همانجا زبان لاتینی و یونانی آموخت و بسیار زود استعداد خود را در شاعری نمایان ساخت. در آغاز منظومهٔ کوچکی به نام جنگ غولها با خدایان *Gigantomachia* ساخت دربارهٔ هجوم غولها به کوه اولمپ و جنگشان با خدایان. پس‌از آن در ۳۹۵ به رم رفت و با تبحری که در زبان لاتینی بدست آورده بود، از زیباترین دقایق اشعار شاعران گذشته در شعر خود بهره جست. محیط رم او را که هم در خیال‌انگیزی استعدادی شگرف داشت و هم در بیان شیوا، شیفتهٔ خود ساخت و دیری نگذشت که مورد پسند مردم قرار گرفت و شاعر دربار گشت، مورد حمایت امپراتور هونوریوس Honorius واقع شد و با ژنرال استیلیکو Stilicho ارتباط و دوستی یافت و به صف نجیب‌زادگان پیوست. در ۴۰۲ از کلودیان مجسمه‌ای برافراشته شد با کتیبه‌ای به زبان یونانی که او را وارث هومر و ویرژیل می‌خواند. شهر رم با همهٔ شکوه و جلال، آداب و رسوم، اختلاف عقیده‌های سیاسی، سازمانها و مقامهای دولتی، به طور کامل در اشعار کلودیان منعکس گردیده است. منظومه‌های کلودیان بسیار بلند و در مدح دوستان و حامیان اوست. مانند منظومه در مدح استیلیکو *De Laude Stilichonis* و سرود عروسی *Epithálamia* به مناسبت عروسی امپراتور با دختر استیلیکو. شاعر در منظومهٔ نخست پیروزیهای ژنرال فاتح را بردشمنان خود ستوده و از مدافعان امپراتوری برضد مهاجمان دفاع کرده است و استیلیکو را کسی دانسته که به سبب نبوغ نظامی دو بار رم را از شر دشمنان نجات بخشیده و صلح را برقرار کرده است، افتخارهای گذشته را به کشور خود بازگردانده و دشمنان را که ازکوه آلپ گذشته‌اند و به رم فرود آمده‌اند، به وضع مشقت باری گرفتار کرده است. در سرود عروسی شاعر برحسب عادتی قدیم زوجهای تازه را گاه در لحنی بسیار مبتذل ریشخند می‌کند

و پس‌از اشاره‌هائی به خدایان اساطیری، خواننده را به میلان، شهری که ضیافت عروسی در آن برپاست، همراه می‌برد. گوئی شاعر با اشاره به ارباب انواع، در دنیائی دور و باشکوه غرق گشته و پس از آن قهرمانانش را جابجا کرده است. منظومه‌های کلودیان گاه نیز منظومه‌هائی کوتاه به صورت حماسی است مانند: **جنگ با قوم گتیکو** *De bello Getico* که در آن از پیروزی استیلیکو سخن رانده و در ضمن تبحر خود را در علوم اساطیر، جغرافیا و تاریخ آشکار می‌سازد و علاوه براستعداد شاعری ادراك سیاسی خود را نیز با صداقت فراوان نشان می‌دهد. منظومهٔ **جنگ با قوم گیلدینیکو** *De bello Gildinico* منظومه‌ای ناتمام است که شاعر در آن اعزام ارتش روم را به‌افریقا وصف می‌کند. این منظومه از غنای صور ذهنی و صناعت کلام برخوردار است. کلودیان چنانکه ازبعضی‌منظومه‌هایش، که اشاره‌ای‌است به‌زندگی مسیح ومعجزه‌های او، برمی‌آید بیشك به دین مسیح درآمده است، اما نمی‌توان پذیرفت که ایمانی عمیق و صادقانه یافته است، زیرا هرگز نتوانسته است خود را از عالم الوهیت و خدایان اساطیری دورهٔ شرك جدا سازد. چنانکه همهٔ خدایان را در منظومهٔ اساطیری «بودن پرسرپینا» *De Raptu Proserpina* ازنو زنده کرده است. پروسرپینا ملکهٔ دوزخ و دختر ژوپیتر است که به وسیلهٔ همسر خود پلوتون Pluton ربوده شده و الهام‌بخش بسیاری از آثار ادبی یونان باستانی گشته است. کلودیان نیز منظومهٔ خود را از آثار ویرژیل و اووید اقتباس کرده و به استثنای دیباچه‌ای مرثیه‌آمیز، همهٔ اشعار را به صورتی پهلوانی، وسیع، پر طمطراق و با شکوه و عظمت درآورده و با زبردستی بسیار چه از نظر قالب و چه بیان مفاهیم، منظومه‌ای ستایش‌انگیز ساخته است.

کلودیان آخرین شاعر دورهٔ باستانی و اساطیری است و شعرش بیش از هرکس به شاعران نامدار لاتینی که قبل از او می‌زیسته‌اند، نزدیك است و درعین حال از وسعت کلام و زیبائی کمال یافته‌ای برخوردار.

**کنتال، آنترو تارکی‌نیو د** Quental, Antero Tarquínio de شاعر پرتغالی (۱۸۴۲-۱۸۹۱) کنتال در شهر اسورش Azores زاده شد، پدرش نویسنده‌ای معروف بود و خود او تحصیلاتش را در دانشگاه لیسبون و کویمبرا Coïmbra انجام داد

و پس از انتشار شعر تاریخ *A Historia* در ۱۸۶۰، به جامعه معرفی شد و چیزی نگذشت که رهبر گروه جوانان پیشرو گشت که هدفش نوگرداندن ادبیات بود. کنتال در ۱۸۶۴ تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق بپایان رساند، اما توجه او به ادبیات موجب گشت که دنبالهٔ کار را رها کند و همهٔ وقت خود را به شعر و ادب مصروف دارد. در این دوره بود که کنتال بحث و جدلی را با کاستیلیو Castilho آغاز و برضد رسوم و آئین کهنهٔ دانشگاهی قیام کرد، فکر نوآوری را در جوانان پدید آورد و مکتب جدیدی در ادبیات پرتغال بنیان گذارد. کنتال به سوسیالیسم فرانسوی کشیده شد، جامعهٔ کارگری را پایه گذارد و دربارهٔ دموکراسی سخنرانیهای پرشوری در لیسبون ایراد کرد که به نام «سخنرانیهای کازینو» معروف شد و به علت ابراز عقاید تند و افراطی متوقف گشت و او بناچار دنبالهٔ سیاست را رها کرد. از این تاریخ بدبینی شدیدی در او بوجود آمد، تا حدی که به ضعف اعصاب دچار گشت. اما بار دیگر امید بدست آوردن آزادی بشر در فکر او قوت گرفت و در ۱۸۹۰ به ریاست اتحادیهٔ میهن پرستان شمال کشور برگزیده شد و هنگامی که فعالیت این اتحادیه با شکست روبرو گشت، کنتال به زادگاه خود بازگشت و در ۱۸۹۱ در گردشگاه عمومی با ضرب گلوله به زندگی خود پایان داد. آثار شاعرانهٔ کنتال از سویی بیان کنندهٔ بدبینی عمیق اوست و از سوی دیگر تحمل و بردباری فیلسوفی را نشان می‌دهد که تحت تأثیر اصول فلسفهٔ بودا قرار دارد. کنتال در ۱۸۶۳ منظومهٔ بئاتریس *Beatrice* را انتشار داد و در ۱۸۶۵ اودهای جدید *As odes modernas* را که در ۱۸۷۵ از آن تجدید چاپ بعمل آمد. کنتال در اودها از اشعار سولی پرودوم، شاعر فرانسوی و لرد بایرون شاعر انگلیسی الهام گرفته است. در ۱۸۷۱ منظومهٔ بهارهای رومانتیك *Primaveras Românticа* را انتشار داد که در آن نفوذ لامارتین شاعر فرانسوی دیده می‌شد. این اشعار به دوره‌ای تعلق دارد که کنتال به شعر رومانتیك توجه داشت. دیوان سونه‌ها *Sonetos Completos* شامل در حدود صدوپنجاه قطعه است که اولین بار در ۱۸۸۶ و یك بار نیز در ۱۸۹۰ منتشر شد. شاعر در اشعار این دیوان از احساسهای لطیف و شاعرانه دست کشیده، به زندگی و مسائل اجتماعی روی آورده و از سوسیالیسم و تیره‌روزی مردم طبقهٔ پائین سخن گفته است. ناراحتی روح را در برابر تضادهای دنیای جدید عرضه و سرخوردگی خود را از

دانش اعـلام کـرده است. این اشعار با آنکـه اشعـاری سنجیده و معنوی است و بظاهر هنر در آنها تابع فلسفه شده، هیچ‌یك از این دو فدای دیگری نگشته است. زیباترین این اشعار آنهاست که نـدای قلب شاعـر را در عطش به عدالت و عشق بیان می‌کند. از حیث قالب اشعار این دیوان، در درجهٔ عـالی کمال است. دیوان سونه‌ها پیروزی بزرگی بدست آورد و به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و اسپانیائی ترجمه شد. پس از مرگ کنتال اثر وی بـه نـام پرتوئی از روشنائی خـاموش شده *Raios de extinta luz* به پیوست یـادداشتهائی دربارهٔ زنـدگی شاعر انتشار یافت. رساله‌های سیاسی کنتال نیز از شهـرت بسیار بـرخـوردار است. از آن جمله است رسالهٔ فرزانگی و خوش ذوقی *bom sonso e bom gosto*. مهترین آثار منثور او که از استحکام و روشنی بسیار بهره‌مند است، این آثار است: گرایش کلی فلسفه در طی نیمهٔ دوم قـرن نوزدهم *Tendências gerais da filosofia na segunda metade do seculo XIX* که نویسنده در آن کوشیده است میان فلسفهٔ مادی و حکمت معنوی سازشی برقرار کند. علـل انـحطاط مـردم شبه جـزیره (اسپانیـا و پـرتغال) در سـه قـرن اخیـر *Causas da decadencia dos povos peninsulares nos ultimos três seculos* از معروف‌ترین خطابه‌های شاعر است در سلسله سخنرانیهای کازینوکـه در لیسبون، به سال ۱۸۷۱ ایراد شد و همـان سال منتشر گشت. کنتال در این اثر سه علت را بـرای انحطاط کشور اسپانیا و پرتغال می‌شمارد: یکی اندیشهٔ ضد اصلاحات کـه موجب انحطاط اخلاقی و روحی است و عامل آن مقامات کلیسایندکه با برقراری اجباری آئینهای مذهبی و اطاعت محض ازمقامات روحانی، فکر مردم را ازپیشرفت بازداشته است. دیگر استبداد در حکومت سلطنتی است‌که موجب انحطاط سیاسی گشته است. سومین علت، حرص و ولع به فتح و کشورگشائی است که انحطاط اقتصـادی ببار آورده است، زیرا فاتحان را به شوق احراز مقام قهرمانی یا هدف نظامـی کشانده که چیزی ضد تاریخ است و ثمرهٔ تعصب مذهبی یا کسب افتخار و شهرت،که این خود موجب نـابـودی کشور گشته است. نویسنده در این اثـر بـه سنتهای طبقهٔ نجیب‌زادهٔ مغـرور می‌تازد کـه کار و کوشش را تحقیر مـی‌کند و بیکاری و فقر را شایع. کنتال حکومتی ائتلافی و دموکراتیك را پیشنهاد می‌کندکه طرفدار اصلاحات عملی و تساوی مردم باشد و با انقلاب، خون تازه‌ای در رگهای کشور به جریان اندازد.

کنتال برجسته‌ترین شاعر قرن نوزدهم پرتغال بشمار می‌آید، انساندوستی و ادراك عمیق او از عالم بشریت موجب شد که به او لقب آنتروی قدیس Saint-Antero بدهند، اما خود کشی او به صورت رازی کشف ناشدنی باقی ماند. عده‌ای آن را ثمرهٔ تحول فکری او دانستند. هر چه بود با خودکشی دوستانش را در حسرت عمیقی فرو برد.

**کوئریدو (ایسرائیل)** Querido (Israël) رومان‌نویس هلندی (۱۸۷۲-۱۹۳۲) کوئریدو در آمستردام زاده شد و بر اثر شوق فراوان به خواندن و شناخت جهان، نزد خودآموزشی وسیع یافت و به مطالعهٔ نوشته‌های بسیارگوناگون چون تاریخ، فلسفه و ادبیات پرداخت که به او فرهنگی گسترده و پراکنده داد. کوئریدو شیفتهٔ آثار بالزاك و امیل زولاگشت و به شیوهٔ آنان به خلق رومانهای بلند دست زد. وی که از ادراك عمیق مسائل اجتماعی برخوردار بود، داستانهای فراوانی در این زمینه نوشت که اگر چه دنیائی رؤیائی را القا می‌کرد، درهم و برهمی مطالب گوناگون در آنها گاه برای خواننده ملال آور می‌شد. نخستین داستان کوئریدو، یك زندگی *Levensgang* (۱۹۰۱) محیط یهودیان فروشندهٔ الماس را وصف کرده و دومین رنج افراد انسانی *Menschenwee* (۱۹۰۳) وضع زندگی در روستا را پیش چشم گذارده است. اثر مهم کوئریدو به نام یوردان *Jordaan* (اردن) حماسهٔ بزرگی است در چهار جلد که در آن زندگی در محله‌ای به همین نام در آمستردام ترسیم گشته است. دو جلد از این رومان بلند و عظیم در ۱۹۱۲ و ۱۹۱۵ و دو جلد دیگر در ۱۹۲۲ و ۱۹۲۵ انتشار یافت، در این رشته داستان تفاوت محیط پیش از جنگ و پس ازجنگ اول جهانی بچشم می‌خورد. در دو جلد اول اصول عقاید سوسیالیسم جهانی نشان داده می‌شود و در دو جلد دیگر بدبینی خاصی که از سرخوردگی مردم از سوسیالیسم بوجود آمده است. کتاب در مکتب ناتورالیسم زولاست و حوادث داستان در محله‌ای پر جمعیت و پرجنب و جوش می‌گذرد، با آداب و رسوم عادی ومبتذل،و درواقع کتاب حماسه‌ای است به افتخار بینوائی و تیره‌روزی طبقهٔ کارگر و مردمی که از مزایای زندگی پایتخت بکلی محروم مانده‌اند و قهرمانانی که هر یك نمای خاصی از زندگی این مردم ناکام را تصویرمی‌کنند. نویسنده دراین رومان عمق وجودآدمی را می‌شکافد و عمق صفات

و خصوصیاتی را که سبب بوجود آمدن نمونه‌های بسیار گوناگون ملتی می‌شود، آشکار می‌سازد. نخستین جلد کتاب بلافاصله پس‌از انتشار پیروزی فراوان بدست آورد و از آن بارها تجدید چاپ بعمل آمد، اما جلدهای دیگر چندان توفیقی‌کسب نکرد. کوئریدو در اواخر زندگی، به رومان تاریخی روی آورد و در ۱۹۱۹ رومان دنیای عهدباستان *De oude waereld* را انتشار داد که از بینظمی و اغتشاش سایرآثارش برخوردار بود. کوئریدو نویسنده‌ای پرکار بوده و به موازات داستان‌نویسی تعداد بیشماری مقاله دربارهٔ موضوعهای مربوط به ادبیات و موسیقی منتشرکرده است.

**کوئو موجو** Kouo Mo-Jo شاعر و رومان‌نویس چینی(۱۸۹۱-۱۹۵۵) موجو تحصیلات خود را در رشتهٔ پزشکی در کشور ژاپون انجام داد و همانجا ازدواج کرد، سپس به ادبیات روی آورد، زبان آلمانی آموخت و بسیار تحت تأثیر آثار گوته و فیلسوفان آلمانی قرارگرفت، **وآثار** اثر گوته را ترجمه کرد و در بازگشت به چین عضو فعال و مؤثر گروه ادبی «ابداع» گشت که در ۱۹۲۲ تأسیس یافته و با انجمن ادبی دیگر به نام «انجمن تحقیقات ادبی» که طرفدار مکتب رئالیست و اجتماعی بوده، اختلاف عقیده داشته است. هر دو این نهضتها به سبب‌آنکه زبان ادبی گذشته را رها کرده و زبان محاوره‌ای را برای نوشتن انتخاب کرده بودند و به سبب ترجمهٔ فراوان از آثار نویسندگان اروپائی، به عنوان دو قطب انقلاب ادبی شناخته شدند. کوئوموجو عقاید خود را دربارهٔ زیبائی شناسی و رومانتیسم در مجله‌های ادبی بیان می‌کرد و اشعاری پر احساس می‌سرود که بعدها در دیوان *الهه Niu-chen* انتشار یافت. گروه ادبی «ابداع» بعدها تغییر جهت داد وبه مکتب مارکسیسم پیوست و ازانقلاب ادبی به ادبیات دورهٔ انقلاب روی‌آورد. کوئوموجو و گروهی از نویسندگان «اتحادیهٔ نویسندگان دست چپ» را بوجود آوردند و بیانیه‌ای امضا و منتشر کردند با این مضمون: «هنر ما ضد ملوك‌الطوایفی، ضد سرمایه‌داری و حتی ضد طبقهٔ متوسطی است که وضع اجتماعی خود را از دست داده است. ما باید به ایجاد ادبیات طبقهٔ کارگر و رنجبر همت بگماریم.» کوئوموجو به کانتون Canton رفت تا به فعالیت شدید سیاسی و انقلابی دست زند، اما با از میان رفتن فکر انقلاب از طرف دستگاه حکومت نانکن که به تصرف ژاپونیها

درآمده بود، به شورش طلبی در فرهنگ و تمدن متهم گشت. پس به ژاپون رفت و به مطالعات و تحقیقات علمی دربارهٔ چین قدیم پرداخت و در بازگشت به میهن نمایشنامه‌های میهن‌پرستانه نوشت وباز به فعالیت سیاسی دست زد و درجبههٔ واحد با کمونیستها بر ضد ژاپون مبارزه‌کرد. چندین سال بعد، در سال ۱۹۴۹، به‌معاونت نخست وزیری و سپس به ریاست آکادمی علوم منصوب گشت و به سرودن اشعار فراوان پرداخت. کوئوموجو نویسنده‌ای است با استعداد فراوان در رشته‌های گوناگون‌ادبی مانند شعر، نمایشنامه، داستان‌کوتاه و رومان و تحقیقات تاریخی. جز دیوان الهه که شامل اشعاری پر احساس است، کوئوموجو مجموعه داستان کوتاهی به نام برج *T'a* و دو رومان به نام درخت زیتون *Kan-Lan* و برگهای پژمرده *Lo- Ye* انتشار داد که خاصه اثر اخیر از جاذبهٔ فراوان برخوردار بود، شامل چهل دو نامهٔ عاشقانهٔ زنی ژاپونی‌که ازهمسرش جدا شده است. کوئوموجو چندین نمایشنامهٔ تاریخی و میهنی منتشر کرد که با آنکه هنر و استعداد او را در این راه نشان می‌داد، نزد عامهٔ مردم توفیقی بدست نیاورد. تنها تراژدی معروف او به نام کیو یوئون *Kiu yuon* با استقبال بیشتر روبرو گشت. این تراژدی سرنوشت شاعری را نشان می‌دهدکه به سبب میهن‌پرستی متعصبانه تبعید می‌شود. کوئوموجو در اشعارش از وحدت عالم کائنات و هیولای شهرهای صنعتی عصر جدید و سقوط قریب‌الوقوع جامعهٔ کنونی‌که بر رؤیائی پراکنده دربارهٔ آیندهٔ بشر ساخته شده است، سخن می‌گوید و در آثار خود اساطیر چینی و غرب را در هم می‌آمیزد. آثار تاریخی کوئوموجو دربارهٔ شناخت جامعه در چین باستان از ارزش بسیار برخوردار است.

**کوپروس، لویس** Couperus, Louis رومان نویس هلندی (۱۸۶۳ - ۱۹۲۳)
کوپروس در لاهه زاده شد، پنج سال از دورهٔ کودکی را در اندونزی و شرق دور گذراند و جز سفری به ایتالیا بقیهٔ عمر را در زادگاهش بسربرد و پس از انتشار چند منظومه در ۱۸۸۹، ناگهان با انتشار اولین رومان خود به نام الینه فیره *Eline Vere* به شهرت رسید وآن سرگذشت دختر زیبا و هوشمندی است‌که در محیط اشرافی و منحط لاهه به شکست روحی دچارمی‌شود و به خودکشی روی می‌آورد. نویسنده در این داستان پردهٔ نقاشی ستایش‌انگیزی از زندگی اشرافی لاهه در اواخر قرن نوزدهم

ترسیم کرده است ـ لاهه‌ای که پایتخت و جایگاه خانوادهٔ سلطنتی و سفیران کشورهای خارجی و اقامتگاه کارمندان عالیرتبه و ملاکان و سرمایه‌دارانی بود که پیوسته در زندگی پرتجمل و مجالس عیش و نوش غرق بودند. کوپروس با این کتاب یك رشته داستان را که حوادث‌آنها در لاهه می‌گذشت،آغاز کرد. اشخاص همهٔ این داستانها در محیط اجتماعی و تصنعی در جنب و جوشند، بی‌آنکه بتوانند در برابر وسوسه‌های نفس یا زندگی ظاهری و بی‌عمق از خود مقاومتی نشان دهند. داستان **الینه فیره**، نخستین کتاب کوپروس، از پختگی و دقت در تحلیل روانی برخوردار بود و او را شاگرد مکتب امیل زولا معرفی می‌کرد. رومان **تقدیر** *Noodlot* (۱۸۹۱) نیز از مکتب ناتورالیست مایه داشت. این دومین اثر، کوپروس را بهترین نثرنویس هلندی عصر به مردم شناساند. داستان **تقدیر** نسبت به نخستین اثر کوپروس ترکیبی سنگین‌تر و فلسفه‌ای بدبینانه‌تر دارد. حوادث در حالتی رؤیائی و زودگذر جریان می‌یابد، اما آنچه باقی می‌ماند تقدیر است که برهمه چیز سایه می‌افکند. از آثار دیگر کوپروس که قدرت سرنوشت برآن حکومت دارد، کتاب **«وحهای بیمقدار»** *De Boeken der kleine zielen* (۱۹۰۱-۱۹۰۳) است در چهار جلد، سرگذشت خانواده‌ای هلندی که رو به انحطاط می‌رود. اعضای این خانواده پس‌از مدتها دوری گرد هم جمع می‌شوند و نویسنده از جمع آنان استفاده می‌کند تا سرگذشت هریك را جداگانه بیان کند. چیزی که افراد این خانواده را به هم می‌پیوندد، نه احساس مشترك است و نه نفع مشترك، تنها روح ناچیز و کوچك آنان است که به سنتهای خانوادگی بستگی یافته و آنان را به یکدیگر نزدیك می‌کند. این اثر از آثار پیروزمندانهٔ کوپروس بشمار آمد. **سالخوردگان** *Van Oude Menschen* (۱۹۰۶) باردیگر ما را به محیط لاهه در عصر نویسنده می‌کشاند، زنی نود و پنج ساله نیم قرن پیش مرتکب قتلی می‌شود. شریکهای جرم و طبیب همدست هرروز یکدیگر را می‌بینند و سالخوردگیشان با خاطرات شوم و ندامتهای گذشته می‌آمیزد که گریبانگیر فرزندان و نواده‌هایشان نیز می‌شود. دستهٔ دیگر از آثار کوپروس داستانهای خیال‌انگیز و استعاری است یا داستانهای رنگین عاشقانه که مطابق ذوق و سلیقهٔ مردم عصر قرار گرفت. از آن جمله است داستان **پسوخه** *Psyche* (۱۸۹۸). کوپروس پس‌از آن به رومانهای تاریخی روی آورد. موضوع این رومانها اگرچه بظاهر تغییر پذیرفت، اندیشهٔ

نویسنده در آنها همان است که بوده، منتها کوپروس این‌بار القاهای ذهنی خـود را دربارهٔ انحطاط بشر و مرگ بـه دوران گذشته مـی‌کشاند. داستان کـوه نـور *De berg van licht* (۱۹۰۵) بدتـرین و منحطتـرین عصر تـاریـخ روم را در نظر خـواننـده مجسم مـی‌کند. حـوادث رومان **جهانگردی باستانی** *Antiek Toerisme* (۱۹۱۱)، بـا مصر بـاستان ارتباط مـی‌یابد. داستان **بـازیگران** *De Komedianten* (۱۹۱۷)، دورهٔ انحطاط روم را در عهد باستان از خلال کار بازیگران دوره‌گردی که به مناسبت عید مذهبی برای نمایش به پایتخت وارد می‌شوند، نشان می‌دهد و رومان **اسکندر** *Iskander* (۱۹۲۰) پـردهٔ نقاشی وسیع و جـانداری است در زمینهٔ جنگهای اسکندر کبیر کـه نویسنده چهرهٔ ایـن فاتح بزرگ را بـه هنگامی که بـه تدریج و غیر محسوس مغلوب شهوترانیهایش در آسیا می‌شود، به طور بـرجسته تصویر می‌کند. دستهٔ دیگر از آثار کوپروس داستانهائی است کـه خاطرات سفر و یادداشتهای روزانهٔ او را در بردارد. از جمله یادداشتهائی در طی سفر به ایتالیا، شامل توصیف شهرها، اشخاص و آثار هنری. همچنین مجموعه‌ای از شاعرانه‌ترین افسانه‌های ژاپونی.

کوپروس هنرمند توانائی است شیفتهٔ ظـرافت تمدنهای عمیق بـاستانی کـه هنوز رنگ تمدن عصر جدید به خود نگرفته است. این دسته از آثارش بسیار هنرمندانه و شاعرانه است و در آنها زیبائی و لطف با قدرت و استحکام آمیخته است. بـا این حال رومانهائی که وصف محیط و زندگی شهر لاهـه را در عصر نویسنده در بردارد، نیز از پـایدارترین و بهترین رومانهای اروپـائی بشمار آمـده است. در ۱۹۲۳ دولت هلند مستمری قابل ملاحظه‌ای در شأن بزرگترین نویسندگان کشور برای کوپروس تعیین کرد و دوستدارانش ملکی برایش خریدند کـه سالهـا در آن بسربرد و همانجا درگذشت.

**کوپه، فرانسوا ادوار** Coppée, François Édouard شاعر فرانسوی (۱۸۴۲-۱۹۰۸)

فرانسوا کوپه در پاریس، در خانوادهٔ کوچکی زاده شد و در زندگی محقرانـه‌ای پرورش یافت. در جوانی به‌عنوان نامه‌بر در وزارت جنگ که پدرش شغل کوچکی در آن داشت، بخدمت پرداخت و در همان حال اشعار خود را در مجله‌های کوچك ادبی انتشار می‌داد، سپس با مجلهٔ پارناس همکاری کرد و با لوکنت‌دولیل بزرگترین

نمایندهٔ مکتب پارناسی آشنا شد و به وسیلهٔ او با اردیا Hérédia ملاقات کرد که از بهترین دوستان او گشت. کوپه اولین دیوان را با عنوان صندوقچهٔ ذخایر *Le Reliquaire* در ۱۸۶۶ منتشر کرد که آن را به لوکنت دولیل اهدا کرده بود. کوپه در این دیوان تحت تأثیر مکتب پارناس قرار داشت، اما نشانه‌هائی نیز از شیوهٔ خاص او در آن بچشم می‌خورد. در ۱۸۶۹ در کتابخانهٔ مجلس سنا اشتغال یافت و در ۱۸۷۲ شغل خود را به لوکنت دولیل واگذارد و خود در سمت بایگانی در تئاتر فرانسه Théâtre-Français مشغول گشت. دومین دیوان کوپه به نام مطالب خودمانی *Intimités* در ۱۸۶۸ منتشر شد که او را به مردم شناساند و مورد ستایش قرارگرفت. کوپه در این دیوان زوایای ناپیدای قلب خود را به روی خواننده می‌گشاید و از عشق دورهٔ جوانی وصفی دقیق بعمل می‌آورد و هزاران نکتهٔ ناچیز را که بر زمینهٔ عشق ناپایدار خود قرار داشته، بیان می‌کند. تبسمی، گلی، مشاجره‌ای عاشقانه و ملاقاتی غیر منتظر و سپس جدائی، همه با حساسیتی پرهیجان وصف می‌شود. شرح و بسطهائی که از زندگی کوچك جاری بعمل آورده، نشان می‌دهد که شاعر از صناعت و آراستگی کلام مکتب پارناس گسیخته و در قالب شعر آزاد به دنبال مفاهیم شخصی رفته است. کوپه در قلمرو تئاتر محبوبیت عام یافت. کمدی منظوم او به نام «هگذ» *Le Passant* در یك پرده در ۱۸۶۹ در تئاتر اودئون Odéon برصحنه آمد و برشهرت کوپه افزود. سیلویا دختری زیبا و روسپی که از سنگدلی خود و بی‌اعتنائیش به عشق در رنج است، با پسری زیبا که کولی‌وار زندگی می‌کند، روبرو می‌شود، به یکدیگر نزدیك می‌شوند و از زندگی و گذشتهٔ خود سخن می‌گویند، سیلویا که به پسر دل بسته است و تحت تأثیر عشق آمیخته با بیگناهی او قرار می‌گیرد، به سبب آنکه نمی‌خواهد او را رنج دهد و در زندگی گناه‌آلود خود شریکش سازد، از خود می‌راندش و گلی را که برگیسوان داشته، به عنوان یادگار به او می‌سپارد، پس از آن در تنهائی زار می‌گرید و اولین‌بار احساس می‌کند که دل سنگش از عشق نرم شده است. نمایشنامهٔ «هگذ» پیروزی بزرگی بدست آورد و مدتها برصحنه ماند. فرانسوا کوپه پس از آن به موازات هم نمایشنامه و دیوان شعر انتشار داد. دیوان افتادگان *Les Humbles* (۱۸۷۲)، شخصیترین و خاص‌ترین شکل هنری شاعر را نمایان ساخت و با وجود سادگی موضوع و سادگی قالب شعر، مورد توجه و

پسند عامهٔ مردم قرار گرفت. دفتر سرخ *Le Cahier rouge* در ۱۸۷۳، دختر زیتون *Olivier* در ۱۸۷۶، قصه‌ها و مرثیه‌ها *Récits et élégies* در ۱۸۷۸ و سخنان صادقانه *Les Paroles sincères* در ۱۸۹۱ انتشار یافت. فرانسوا کوپه در دیوان گردشها و اندرونها *Promenades et Intérieurs* بینشی هنرمندانه بکار برده و اندیشه‌های مبهم شاعرانه و روح منزوی خود را نمایان ساخته است. کوپه مدتها برای روزنامه‌ها پاورقی می‌نوشت که خوانندهٔ فراوان داشت و از ۱۸۸۴، هنگامی که به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد، دنبالهٔ روزنامه‌نویسی را رها کرد. چندی بـه عالم سیاست وارد شد، سپس از همه چیزکناره‌گرفت وآخرین سالهای زندگی را با بیماری دردناکی بسرآورد.

فرانسوا کوپه در جوانی تحت نفوذ شعر پارناسی بود و به ظاهـر زیبا و درخشان و شکوه کلام توجه داشت، اما ایمان خود را به ایـن مکتب از دست داد. دیگر شعار «هنر برای هنر» او را راضی نمی‌کرد، پس به نوعی شعر صادقـانه و خـاص طبقهٔ پیشه‌وران کوچك روی آورد و توانست به زندگی حقیر مردم عادی نزدیك شود و افکار، مشاجره‌ها، احساسها و رؤیاهای فقیرانه و معمولیشان را در شعری هنرمندانه و قالبی زیبا بیان کند و پرده‌های نقاشی کوچکی از کوچه‌ها، باغهای عمومی، حومهٔ شهر، کودکان بی‌مادر، ولگردان پاکدل، مستهائـی کـه بـربالین کودك بخواب رفته‌شان خم شده و با مهربانی به او می‌نگرند، فضای پشت دکان بقالی و از این قبیل مظاهر کوچك زنـدگی پیش چشم گسترد و اگرچـه از شکوه وجلال شعر دست بازداشت، موفق گشت که احساس و هیجانهای تماشاگری کوچه‌گرد را در شعری ساده و نثرمانند منعکس سازد. فـرانسوا کوپه گـرچه امـروز تقریباً فراموش شده است، می‌توان او را محبوب‌ترین و مشهورترین شاعر تـودهٔ مردم در نیمهٔ آخر قرن نوزدهم دانست.

ترجمه به فارسی: در راه تاج ـ پدر.

**کورنـی، پیر** Corneille, Pierre نمـایشنـامـه نـویس فـرانـسوی (۱۶۰۶ ـ ۱۶۸۴) کورنی در خانوادهٔ متوسط و مرفهی در شهر روان Rouen زاده شدـخانواده‌ای پر‌فرزند که بـرای طبقه‌های مختلف جامعه خـدمتگزاران لایقی تربیت کرد: بـرای کلیسا کشیش، برای دربار کارمند و برای دستگاه عدالت قاضی و وکیل دعـاوی.

از میان خواهر و برادران کورنی تنها توما Thomas که نوزده سال از او کوچکتر بود، راه او را در نمایشنامه نویسی برگزید و پس از مرگ او، کرسیش را در آکادمی فرانسه اشغال کرد. پیر کورنی تا پنجاه و شش سالگی در زادگاه خود و در خانه‌ای بسر برد که پس از مرگ پدر در ۱۶۳۹ به تملك او در آمد و پس از مرمت بسیار امروزه به موزهٔ کورنی تبدیل یافته است. پیر تحصیلات خود را در مدرسهٔ مذهبی فرقهٔ یسوعیان و دبیرستانی انجام داد که اکنون به دبیرستان کورنی معروف است. محیط مدرسهٔ مذهبی بر زندگی و آثار کورنی تأثیر فراوان بر جای گذارد و صفات عالی انساندوستی و خویشتنداری و زهد وپارسائی را در وجودش تثبیت کرد. کورنی تحصیلات عالی را در رشتهٔ حقوق در ۱۶۲۴ بپایان رساند و چهارسال در دادگستری‌روان به وکالت دعاوی پرداخت. نخستین و شاید یگانه عشق کورنی به این دوره تعلق دارد که به سبب اختلاف خانوادگی ناکام ماند. به گفتهٔ برادرزادهٔ کورنی چهرهٔ این دلدار در وجود قهرمان نمایشنامهٔ ملیت *Mélite* اولین نمایشنامهٔ کورنی، جلوه‌گر می‌شود که در پنج پرده در ۱۶۳۰ در پاریس بر صحنه آمد و بلافاصله پس از نمایش با پیروزی عظیم روبرو گشت. کمدی ملیت که در واقع سرگذشت دلدادگی کورنی است، عشق جوانی را به نامزد دوستش نشان می‌دهد که موجب برانگیختن دشمنی شدید میان دو دوست می‌گردد و پس از دسیسه‌ها و طرح نقشه‌ها سرانجام به پیروزی جوان می‌انجامد. در این دوره یعنی در بیست و دو سالگی پدر کورنی شغل آبرومندی در روان برای پسر خریداری کرد که بیش از بیست سال آن را بر عهده داشت و در ضمن با کوشش فراوان به کار ادبی ادامه داد. کورنی که از پیروزی نخستین کمدیش بشوق آمده بود، در ۱۶۳۲ تراژدی-کمیك کلیتاندر *Clitandre* را بر صحنه آورد، نمایشنامه‌ای منظوم، با پیچ و خمهای فراوان عاشقانه و حسادت و پیشامدهای غیر منتظر و افسانه‌ای. پس از آن کورنی میان سالهای ۱۶۳۱و۱۶۳۴ یك رشته کمدی منظوم نوشت از این قرار: بیوه ژن *La Veuve* در پنج پرده که با وجود اشعار بسیار زیبا و تحلیل دقیق روانی، جاذبه‌ای در بر نداشت. سرسرای کاخ عدالت *La Galerie du Palais* در پنج پرده که اولین بار در ۱۶۳۴ بنمایش در آمد. محل حوادث این کمدی راهروی کاخ دادگستری است که در قرن هفدهم جایگاه دکانهای مختلف بود مانند کتابفروشی، خرازی، پارچه فروشی و مانند آن.

گفتگوی دکاندارها که در چندین صحنه جریان می‌یابد، اطلاعات سودمندی از سلیقهٔ مردم عصر کورنی بدست می‌دهد. توصیف امور واقعی در این نمایشنامه بیشتر جلب توجه می‌کند تا اصل موضوع و دسیسه‌ها و گره‌گشائیها. وقایع داستان در پنج روز می‌گذرد و مانند کمدی بیوه (ن هر پرده حادثهٔ یك روز را منعکس می‌سازد. کمدی لاپلاس رویال *La Place Royale* در ۱۶۳۳ و کمدی ندیمه *La Suivante* در ۱۶۳۴ بر صحنه آمد. مجموع این کمدیها سلسله کمدیهای دورهٔ جوانی کورنی را تشکیل می‌دهد که در میان آثار او در مقام دوم قرار دارد. در این زمان ریشلیو Richelieu صدراعظم فرانسه به فعالیتهای ادبی توجه خاص مبذول می‌داشت، از آن جمله تأسیس آکادمی فرانسه و برقراری مستمری برای بسیاری از شاعران و نویسندگان. کورنی به گروه پنجگانهٔ نویسندگانی پیوست که از طرف ریشلیو مأمور نوشتن نمایشنامه‌هائی گشت که موضوع آنها را شخص صدراعظم بر می‌گزید. کمدی کاخهای تویلری *La Comédie des Tuileries* از جمله نمایشنامه‌های این گروه بود که ظاهراً کورنی سومین پردهٔ آن را نوشت و در ۱۶۳۵ بر صحنه آمد. کورنی پس از آن به تراژدی روی آورد و مده *Médée* را در ۱۶۳۵ در پنج پرده عرضه کرد. اگر چه موضوع این نمایشنامه از تراژدیهای اوریپید و سنك Sénèque اقتباس شده بود، نبوغ و استعداد و هنر کورنی آن را تماشائی‌تر و پرجاذبه‌تر ساخته بود. کورنی که با خانواده‌های اسپانیائی مقیم شهر روان خویشاوندی و ارتباط داشت، به وسیلهٔ آنان به نمایشنامه‌های اسپانیائی دسترسی یافت و تحت تأثیر آنها نمایشنامه‌های اوهام خنده‌آور *L'Illusion comique* و شاهکار خود سید *Le Cid* را آفرید که نمایش آنها واقعهٔ بسیار مهمی در تاریخ تئاتر فرانسه گشت. کورنی موضوع تازه‌ای را در نمایشنامه پیش کشیده بود و آن حال دشوار روح آدمی بود که در کشمکش میان وظیفه و شرافت با عشق سرگردان مانده است. اوهام خنده‌آور در ۱۶۳۶ در پاریس به اجرا در آمد و نوعی خاص از کمدی افسانه‌ای عرضه کرد که کورنی آن را عجیب و غریب می‌خواند. مخلوطی از تراژدی و نمایش مسخره‌آمیز که تئاتر در تئاتر بود، کلیندور Clindor از خانوادهٔ خود به سبب خشونت پدر می‌گریزد و بر اثر پیشامدها به گروه بازیگران می‌پیوندد. پدر برای یافتن او تلاش بیهوده‌ای را آغاز می‌کند و سرانجام به جادوگری مراجعه می‌کند تا جای پسر را بر او بنمایاند. جادوگر پسر را در

صحنه‌هائی نشان می‌دهدکه خود نمایشی خیال‌انگیز پدید می‌آورد. این اثر عجیب که موافق طبع مردم زمان افتاد، از پیروزی فراوان برخوردار گردید. کورنی در نمایشنامهٔ سید علاوه براستفاده از اثر گیلین د کاسترو Guillén de Castro نویسندهٔ اسپانیائی، قطعه‌هائی از این داستان را نیز در تاریخ عمومی اسپانیا خوانده بود و از مجموع آنها که از رنگارنگی موضوع و لحن حماسی و جریان حوادث در طی سالها برخوردار بود، اثری آفریدکه بیشتر بر مبارزهٔ درونی میان عشق و شرافت تکیه داشت و حوادث را بر حسب سلیقهٔ تئاتر فرانسه در بیست و چهار ساعت جریان داد. اگر چه به ظاهر سید صورت افسانه‌ای را حفظ کرده بود، شکل قهرمانی و جنگی آن در عواطف و عشق و غرور و شرافتی حل شد که متناوباً موجب شورو هیجان و شکنجهٔ درونی قهرمانان اصلی می‌گشت. بسیار زود برسر سید بحث درگرفت و کورنی به سرقت ادبی متهم گشت. رقیبان، از جمله ژورژ اسکودری Scudéry به کورنی بسیار تاختند که او نیز در نوشته‌های خود پاسخهای شدید داد، این بحث و جدل چنان اوج گرفت که ریشلیو بناچار مشاجره را متوقف ساخت و حکمیت را به آکادمی جدیدالتأسیس فرانسه واگذارد و شاپلن Chapelain را مأمور کرد که نظر آکادمی را تنظیم کند و اعلام دارد. شاپلن در ۱۶۳۷ کتاب عقاید و آراء آکادمی دربارهٔ سید *Les Sentiments de l'Académie sur le Cid* راانتشار داد که در آن تجزیه و تحلیلی از نمایشنامه بعمل آمده بود. در این اثر انتقادی کورنی از طرفی متهم شده بود که ارزش اصلی داستان سید را از میان برده و موضوع نبرد میان عشق و وظیفه را پیش کشیده تا نمایشنامه را باب روز سازد، از طرف دیگر در انشا و ساختمان و صور ذهنی آن نیز ناهماهنگی و نواقصی بچشم می‌خورد، اما برخلاف نظر آکادمی مردم از سید استقبال فراوان کردند و از روی لجاج بیش از پیش آن را ستودند. با وجود این پیروزی، کورنی از داوری اعضای آکادمی، خاصه از ریشلیو سخت رنجیده خاطر گشت و سه سال دست از نوشتن باز داشت، سرانجام سکوت را شکست و تراژدیهای مهمی چون هوراس *Horace*، سینا *Cinna* و پولیوکت *Polyeucte* را نوشت. هوراس در ۱۶۴۰ بر صحنه آمد و قدرت خلاقهٔ کورنی را تأیید کرد که از داستانی تاریخی شاهکاری نمایشی ساخته بود. سال بعد هوراس با دیباچه‌ای که در آن کورنی با تواضع و ابراز خدمتگزاری اثر خود را به ریشلیو هدیه کرده

بود، منتشر گشت، زیرا کورنی در آستانهٔ نمایش سینا بود و قطعاً خشنودی ریشلیو را شرط اصلی نمایش آن می‌دانست، از طرف دیگر در ازدواجی که در پیش داشت، به وساطت ریشلیو بـرای جلب رضایت پدر دختر احتیاج داشت. دختر کـه ماری دولامپه‌ریر Lampérière نـام داشت، یازده سال از کورنی کوچکتر بـود و برایش هفت فرزند بدنیا آورد. پس از مرگ ریشلیو، مازارن Mazarin زمام امور را بدست گرفت و مصمم گشت که همچنان از کورنی حمایت کند و مستمری قابل توجهی برایش برقرار سازد. کورنی نیز بـرای قدردانی تراژدی **پومپه** *Pompée* را کـه در ۱۶۴۳ بر صحنه آورد، با مدح فراوان به او تقدیم کرد. کورنی خـود نمایشنامهٔ **پومپه** را از بهترین نمایشنامه‌هایش می‌داند. خاصه شیوهٔ انشای آن را عـالیتر و با شکوهتر از سایر آثارش بشمار مـی‌آورد. **پومپه** مانند سینا تـراژدی سیاسی است، سرشار از کشمکش میان سود شخصی و نفع کشور. کورنی از آن پس شاعر رسمی دربار گشت و سفارشهای بسیـار در ساختن اشعاری برای کتیبه‌هـای مقبره‌های بزرگان و شاهان فرانسه دریافت کرد. در این دوره از مجموع آثار خود اولین چاپ کامل را انتشار داد و در ۱۶۴۷ به عضویت آکادمی فرانسه درآمد، پیوسته نسبت به مازارن و دربار با وفا ماند و در کمدی **دون سانچه داراگون** *Don Sanche d'Aragon* کمدی قهرمانی که در ۱۶۵۰ بر صحنه آمد، از ملکه و وزیرش تجلیل بسیار کرد که موجب تحـریك پرنس کنـده Condé و طـرفدارانش گشت و بر اثر توطئه‌ای نمایشنامه را پس از چندبار اجـرا از صحنه خارج کـردند. در این میان از طـرف شاهزاده کنـده در منطقهٔ نورماندی اغتشاشهائی روی داد و مازارن کورنی را به دادستانی نورماندی منصوب کـرد. کورنـی پس از چندی نسبت به شاهـزادگان محبوس از طرف مازارن، ابراز همدردی کردکه نشانه‌های آن در تراژدی **نیکومد** *Nicomède* بخوبی آشکار بود و همهٔ مردم چهرهٔ شاهزاده را در آن شناختند. تراژدی نیکومـد در پنج پـرده در ۱۶۵۱ هنگامی در پاریس بـر صحنه آمد کـه مـازارن شاهـزادگان را آزاد ساخت و همین امـر موجب پیروزی فـراوان نمایش گشت. نیکومد را پس از نمایش چند کمدی می‌توان تراژدی محض دانست که بـر مبنای تحلیل روانی و عواطف انسانی قرار داشت و در آن تسلط بر نفس و ارادهٔ تزلزل‌ناپذیر و بلند همتی بشر بچشم می‌خورد. حمایت از شاهزادگان یگـانه بی‌احتیاطی کورنی بود که برایش بسیار گـران تمام شد و به از دست دادن حمـایت مازارن

انجامید، چنانکه مستمریش قطع شد و حتی شاهزادگان نیز از او قدردانی نکردند. در عالم تئاتر نیز گوئی ستارهٔ بخت کورنی غروب کرد. تراژدی پرتاریت *Pertharite* که یك سال پس از نیکومد یعنی در ۱۶۵۲ بر صحنه آمد، با آنکه از نظر قرائت اثری بسیار زیبا بود، در صحنه با شکست مواجه شد و کورنی پس از این شکست پاریس و تئاتر را ترك کرد و به روان بازگشت. هفت سال در روان ماند و همهٔ وقت خود را به اقتباس منظوم و دشوار اثری مذهبی به نام تقلید مسیح *L'Imitation de Jésus Christ* صرف کرد که تا ۱۶۵۷ به درازا کشید و به محض انتشار با پیروزی خارق‌العاده روبرو گشت و فروش فراوان یافت. کورنی در ۱۶۵۹ از عزلت بیرون آمد و با برادرش توما به دستگاه فوکه Fouquet پیوست و از حمایت مادی و معنوی او برخوردار شد و با عرضه کردن تراژدی اودیپ *Oedipe* به تئاتر بازگشت. اودیپ نمایشنامه‌ای متوسط بود که از ارزش آثار دیگر کورنی بهره نداشت و با طبع مردم زمان سازگار نیامد، اما از طرف فوکه دستمزد سخاوتمندانه‌ای به کورنی پرداخت شد. در ۱۶۶۲ کورنی و برادرش روان را ترك کردند و در پاریس مقیم شدند و کورنی تراژدی سرتوریوس *Sertorius* را در پاریس بر صحنه آورد که اوج شهرت و افتخار او در عالم تئاتر بشمار آمد و از سلسله تراژدیهای سیاسی بود که در آن عشق تحت‌الشعاع عقل و منطق قرار گرفته بود. از آن پس ستارهٔ شهرت و افتخار کورنی رو به افول گذارد، مردم نسبت به نمایشنامه‌هایش بی‌رغبت گشتند و طلوع ستارهٔ اقبال راسین Racine تفوق او را از میان برد، کم‌کم مبارزه‌ای شدید میان این دو درگرفت و سرانجام پس از پیروزی کامل نمایشنامهٔ آندروماك *Andromaque* اثر راسین بر آتیلا *Attila* اثر کورنی در ۱۶۶۷، وی دست از تئاتر کشید و باز به ترجمهٔ کتابهای مذهبی پرداخت. نبرد میان راسین وکورنی که صورت جنگ تن بتن به خودگرفته بود، هنگامی اوج گرفت که نمایشنامهٔ برنیس *Bérénice*، اثر راسین و تیت و برنیس *Tite et Bérénice* اثر کورنی در یك زمان بر صحنه آمد و در این جنگ راسین جوان پیروزی یافت. آخرین اثر کورنی سورنا *Surena* در ۱۶۷۴ در پنج پرده بر صحنه آمد و شکست آن کورنی را به کناره‌گیری قطعی از تئاتر واداشت. در این زمان کورنی ۶۸ ساله بود و ازآن پس بیشتر به امور آکادمی می‌پرداخت و گاهگاه مدایحی برای شاه می‌فرستاد. فراموشی بتدریج چون هاله‌ای اطراف کورنی را فرا-

گرفت و عامهٔ مردم او را از یاد بردند. اولین حملهٔ بیماری در۱۶۸۱ اتفاق افتاد که پس ازآن کورنی در حدود یك سال قدم از خانه بیرون نگذارد، تا سر انجام در اول اکتبر ۱۶۸۴ چشم ازجهان فرو بست. سه ماه پس ازمرگش راسین به مناسبت پذیرفته شدن توما برادر کورنی به آکادمی فرانسه، خطابهٔ بینظیری در ستایش پیر کورنی قرائت کرد و شاعر بزرگ فرانسوی را در ردیف قهرمانان تاریخ قرار داد و استعداد و هنر وکمال وقدرت و فهم و ادراك او را ستود و او را شخصیتی معرفی کرد که برای افتخار کشورش زاده شده بود. ولتر نیز در قرن هیجدهم کورنی را «پدر تئاتر» خواند.

کورنی به سبب خلق شخصیتهای بزرگ و خصوصیتهای عالی تراژدی و به سبب عظمت سبك انشا، شخصیتی برجسته و ممتاز بشمار می‌آید. در حالی‌که نمایشنامه‌نویسان پیش از او در تراژدیهای خود صورت خارجی و اعمال وحرکات بشر را در نظر می‌گرفتند،کورنی درپی توصیف روح بشر بود وبدین‌طریق نمایش روح بشر را جانشین نمایش ظواهر و افعال کرد. گرچه موضوع بیشتر نمایشنامه‌های کورنی از اساطیر و تاریخ گرفته شده است، او در خلق قهرمانان بزرگ بر تراژدی‌نویسان باستان تفوق یافت. قهرمانان زن و مرد نمایشنامه‌های کورنی از معیار عادی زندگی پا فراتر می‌گذارند و قدرت اراده و غرور و عقل را تا حد فوق بشری ارائه می‌دهند. کورنی قهرمانان خود را در وضعی قرار می‌دهدکه این صفات عالی اخلاقی به‌کشمکش با غریزه و سرشت و احساس کشانده می‌شود وگاه به فداکاری والای قهرمان منجر می‌گردد. کورنی در نمایشنامه‌هایش به جای زاری و اظهار ناتوانی و سستی در برابر سرنوشت، که خاص تراژدیهای یونان بود، آزادی بشر و قدرت ارادهٔ او را می‌ستاید تا جائی که آدمی یا سرنوشت خود را خود می‌سازد یا مافوق آن جای می‌گیرد و بدین‌طریق قهرمانان کورنی همیشه به مقام انسان برتر اعتلا می‌یابند. سبك انشای کورنی بسیار عالی و باشکوه است و از استحکام و متانت و روشنی و فصاحت برخوردار. مکالمه‌ها بسیار درخشان و گاه بشدت هیجان‌انگیز می‌گردد.

ترجمه به‌فارسی: پومپه ـ سید ـ سینا ـ سورنا ـ هوراس.

**کوستولانی، دژو** Kosztolányi, Dezsö شاعر و رمان‌نویس مجارستانی (۱۸۸۵-

۱۹۳۶) کوستولانی تحصیلات خود را در رشتهٔ ادبی در بوداپست انجام داد و در بیست و یك سالگی به روزنامه نگاری روی آورد. سفرهای بسیارکرد، خاصه در اواخر عمر. از ۱۹۰۷ به نشر اشعاری پرداخت که ذوق بدیع او را در شعر نشان می‌داد، اما شهرت خارق‌العادهٔ او با انتشار دیوان **شکوه‌های طفلی بینوا** *A szegény kisgyermek panaszai* در ۱۹۱۰ بدست آمدکه عناصر اصلی هنر شاعرانهٔ او را دربر داشت. اشعار این دیوان خاطرات کودکی مبتلا به درد عصبی را نشان می‌دهد که با روحی غمزده و اسرارآمیز پیوسته در حال اضطراب و تزلزل بسر می‌برد. این مجموعه و دیوانهای دیگر که تا ۱۹۲۰ انتشار یافت، همه حالی غم‌آلود و آرام دارد و از خوشاهنگی و رنگارنگی و زیبائی گاه تأثرآور برخوردار است. کوستولانی از ۱۹۲۱ به‌گروه نویسندگان مجلهٔ نیوگات Nyugat (غرب)، وابسته به نهضتی ادبی به همین نام‌پیوست که هدفش توسعه بخشیدن به افق ادبی و نو ساختن و اروپائی کردن ادبیات مجارستان بود. از آن پس شیوهٔ کوستولانی رو به پختگی و عمق بیشتر گذارد. دیوان **شکوه‌های مردی اندوهگین** *A bús férfi panaszai* در ۱۹۲۴ نمودار دورهٔ پختگی در شعر اوست و تنهائی آدمی را در شهرهای بزرگ و دشواری ارتباط او را با دیگران و با دنیائی که برایش بکلی نامحسوس است، وصف می‌کند. در اشعار دیگر این دوره عشق به دنیای خارج به توجه درونی که در آثار نخستین شاعر آشکار بود، افزوده شده و با آنکه احساسی از مرگ بر آن سایه افکنده، از زندگی و شهامت و دلگرمی برخوردار است. کوستولانی اگر چه به غنای قافیه و وزن و صناعت کلام توجه خاص دارد، هرگز این توجه او را از صفا و لطافت معنی دور نکرده است. عشق به بینوایان و عطوفت بشری از مفاهیم اصلی اشعار اوست. کوستولانی نثرنویسی زبردست نیز بشمار می‌آید. چندین رومان از خود باقی گذارده است که در آنها با بیانی روشن و صریح و در خلال معرفی اشخاص داستان، عالم فطری و غریزی و دنیای واقعی و در عین حال شاعرانه‌ای را وصف کرده است. از آن جمله شاعر سفلك *A véres költö* و نرون *Néro* (۱۹۲۱) که در آنها استادی و تسلط خود را درشیوهٔ نگارش بدیع و ظرافت در تحلیل روانی عرضه کرده است. **ایدش آنا** *Édes Anna* (۱۹۲۶) سرگذشت دخترکی روستائی و ساده دل است با احساسهای خفته که در پایتخت به خدمتکاری مشغول است و میل دارد که در

نهایت صفا و پاکدلی همهٔ محبت و حتی همهٔ وجودش را به پای اربابان خود نثار کند، اما اربابها از هیچ خشونتی دربارهٔ او دریغ نمی‌کنند و از او بیش از حد، انتظار فداکاری دارند، همین امر قلب سادهٔ دخترك را منقلب می‌کند و به یکرنگیش ابتدا رنگ تردید می‌بخشد که پس از آنکه به وسیلهٔ جوانی از نزدیکان ارباب مورد تجاوز قرار می‌گیرد و به حال خود رها می‌گردد، آن را به کینه‌ای تسکین ناپذیر مبدل می‌گرداند، چنانکه او را که فریب خورده و در همهٔ آرزوهایش ناکام مانده است، بر می‌انگیزد تا با دلی سرشار از کینه، بانوی خانه را که شاید بیگناهترین افراد خانواده است، بکشد. رومان ایدش آنا تمایل قاطع و تازهٔ ادبیات مجارستان را به رئالیسم اروپائی نشان می‌دهدکه نویسنده قهرمانان آن را از میان حقیرترین افراد جامعه بر می‌گزیند و از تجربه‌های وسیع شخصی بهره بر می‌گیرد. کوستولانی نقدهای ادبی فراوانی نیز از آثار نویسندگان بعمل آورده و مقاله‌هائی در زبانشناسی انتشار داده است‌که نمودار دقت و وسواس او در صحت زبان است. علاوه بر اینها وی مترجمی زبردست و خستگی ناپذیر است که آثار بسیاری از نویسندگان مهم اروپائی و حتی اشعاری از شاعران چینی و ژاپونی ترجمه کرده است.

شیوهٔ نگارش کوستولانی از کاملترین شیوه‌ها در ادبیات مجارستان است که با وسعت معلومات جهانی او درآمیخته و از او شخصیتی درخشان ساخته‌که نفوذش تا امروز بر نویسندگان کشورش باقی مانده است.

**کوکتو، ژان** Cocteau, Jean شاعر و نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۸۹-۱۹۶۳) کوکتو در خانواده‌ای از طبقهٔ متوسط و مرفه زاده شد. از استعداد و هوشمندی فراوان برخوردار بود، خاصه در تجددخواهی ادبی و هنری ذوق بسیار داشت. همین استعداد و قریحه، در نهضتهای نوین ادبی و هنری دوران جنگ اول و دوم جهانی از او شخصیتی پیشرو ساخته بود. کوکتو از این که ثمره‌های عمیق ذهن خود را در لباسهای عجیب و غریب‌آورد، لذت می‌برد و هرگز از اشاعهٔ زیبائیهای هنری باب روز احساس خستگی نمی‌کرد، چه این زیبائیها به هنر موسیقیدانان و نقاشان و نویسندگان دیگر ارتباط می‌یافت، چه تفسیر و بیانی بود از اندیشه و ادراك زیبائی شخص او. کوکتو با هنرمندان مختلف مانند آپولینر، پیکاسو، بلز ساندرار،

ماکس ژاکوب و سازندگان باله و فیلم سینمائی مصاحبت و معاشرت داشت و در آثار خویش که بسیار گوناگون بود، همهٔ این هنرها را منعکس می‌کرد، کوکتو در جستجوی بشر جاودانی بود با همهٔ خصوصیتهای روحی مانند عشق، گریز، راز، جادوگری و مرگ. وی در مسیر زندگی، شلاق‌زنان اسب خود را از راهی به راه دیگر می‌راند و در خلق همهٔ انواع هنری، از شعر و داستان و نمایشنامه و مقاله‌های تحلیلی و انتقادی تا نقاشی و آرایش صحنه یا دیوار به نوعی استعداد خود را می‌آزمود. کوکتو کمی پیش از ۱۹۱۰، در دورهٔ رفت و آمد به محفلهای ادبی پاریس و نمایش اولین باله‌های روسی و اولین پیروزیهای هواپیمائی، به نشر آثار پرداخت. منظومهٔ داستانی **پوتوماك** *Le Potomak* در۱۹۱۹ انتشار یافت و دیوان **دماغهٔ امید نیك** *Le Cap de Bonne-Espérance* در همین سال، در قالب شعر آزاد، تجددخواهی و نوآوری کوکتو را نشان می‌داد که تغزلی ساده و بی‌پیرایه بود دربارهٔ احساس شاعر از جشن هوائی در یك هواپیما. کوکتو از نهضت کوبیسم در نقاشی و موسیقی استراوینسکی Stravinskiy پشتیبانی می‌کرد. حتی موسیقی جاز Jazz در نظر او چیزی غریب و دور از ذهن نمی‌آمد. از باله‌های تازهٔ روسی و سوئدی الهام می‌گرفت وخود نیز طرحهای نوینی برای چند باله می‌ساخت. ازآن جمله پاداد *Parade* (۱۹۱۷) با صحنه‌آرائی پیکاسو، **گاو بربام** *Le Boeuf sur le Toit* (۱۹۲۰) و **عروس و دامادهای برج ایفل** *Les Mariés de la Tour Eiffel* (۱۹۲۴) که پیروزی بسیار یافت. در همین زمان صورت تازه‌ای از نمایشنامهٔ آنتیگونه *l'Antigone* اثر سوفوکل Sophocle را با صحنه‌آرائی پیکاسو، بنمایش درآورد، به شیوه‌ای که سبك باستانی آن را به سبکی پیشرو می‌پیوست ، همین روش را در نو ساختن سبك شعر کلاسیك بکاربرد که در دیوانهای **مجموع لغت** *Vocabulaire* (۱۹۲۲)، **پلن شان** *Plain-Chant* (۱۹۲۳) (مجموعه آواز مذهبی که در آغاز قرن هفتم به‌وسیلهٔ پاپ گرگوریوس Grégoire تدوین شده است) دیده می‌شود. در دیوانهای سالهای بعد تعادلی میان شیوهٔ نگارش و احساسهای عمیق شاعر برقرار گشته است، از آن جمله: **به مصلوب شدن** *La Crucifixion*، **شمارهٔ هفت** *Le Chiffre Sept*، **سایه روشن** *Clair-Obscur* و مانند آن که میان سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۶۲ ساخته شده است. این اشعار نامرسوم و نامعمول که از حذف و ادغام و در عین حال نوسانهای خاص برخوردار است، شاعر عجیب و غریبی را

معرفی می‌کند که اصلاً به محبوبیت خود یا به قابل فهم بودن شعرش نزد مردم اعتنائی ندارد. این حال را می‌توان در منظومه‌های داستانی انحراف بزرگ *Le Grand Écart* (۱۹۲۳) و توماى حیله‌گر *Thomas l'Imposteur* مشاهده کرد که چهرهٔ شاعر را در جوانی ترسیم می‌کند. همچنین در کودکان عجیب *Enfants terribles* (۱۹۲۹) که با صراحتی غم‌انگیز شخصیت او را بیان می‌کند. کوکتو در قلمرو تئاتر گاه در پی آن است که موضوعهای برجستهٔ افسانه‌ای را به صورت تازه و باب روز درآورد، چه از نظر تفسیر موضوع و بیان بدیع، چه از نظر صحنه سازی و نمایش، از آن جمله است: نمایشنامهٔ رومئو و ژولیت *Roméo et Juliette* (۱۹۲۴)، اورفه *Orphée* (۱۹۲۶)، اودیپ‌شاه *Oedipe Roi* (۱۹۲۸)، ماشین دوزخی *La Machine infernale* (۱۹۳۸) که از داستانی اساطیری گرفته شده است، شوالیه‌های میزگرد *Les Chevaliers de la Table Ronde* (۱۹۳۷)، رنو و آرمید *Renaud et Armide* (۱۹۴۳) و مانند آن. گاه نیز موضوعهای بدیع و نوینی را بکار می‌برد مانند نمایشنامهٔ تك پرده‌ای صدای انسانی *La Voix humaine* (۱۹۳۰)، گفتار تأثرانگیززنی در تلفن با دلداری که او را از خود رانده است؛ از این نمایشنامه اوپرائی ساخته شد. والدین عجیب *Les Parents terribles* (۱۹۳۸) نمایشنامه‌ای است تحلیلی به معنی نوین آن. گاه نیز موضوعهای رومانتیك را در آثار نمایشی وارد می‌کند مانند عقاب دوسر *L'Aigle à deux têtes* (۱۹۴۶) و باکوس *Bacchus* (۱۹۵۱). کوکتو به موازات تئاتر در قلمرو سینما نیز طراح و استادی زبردست بود، داستانهای خصوصی و تخیلات شخصی را در یك سلسله فیلم بسیار مهیج بیان و بسیاری از آنها را خودکارگردانی کرده است، ازآن جمله: خون شاعر *Le Sang d' un Poète* (۱۹۳۲)، بازگشت جاودانی *L'Éternel Retour* (۱۹۴۳)، زیبا و حیوان *La Belle et la Bête* (۱۹۴۶)، اورفه *Orphée* (۱۹۵۱)، وصیتنامهٔ اورفه *Le Testament d'Orphée* (۱۹۶۰) که همهٔ آنها مقام برجستهٔ کوکتو را در تحول هنر سینما به اثبات می‌رساند. کوکتو علاوه بر تعداد فراوانی دیوان و رومان، یك سلسله مقامه‌های قابل توجه انتقادی دارد که بعضی از آنها نظر او را دربارهٔ ادبیات و شعر و زیبائی شناسی و اخلاق آشکار می‌سازد. مانند: خروس و آرلکن *Le Coq et l'Arlequin* (۱۹۱۸)، راز حرفه‌ای *Le Secret professionnel* (۱۹۲۲) و در بعضی از آنها

خواننده به شناخت عمیق ذات انسانی نویسنده دست می‌یابد مانند: نامه به ژاك ماریتن *Lettre à Jacques Maritain* (۱۹۲۶)، تریاك *Opium* (۱۹۳۰)، یادداشت روزانهٔ معتادی در دورهٔ درمان اعتیاد، اشکال وجود *La Difficulté d'être* (۱۹۴۷) و یادداشتهای روزانهٔ یك ناشناس *Journal d'un inconnu* (۱۹۵۲). مجموعهٔ چهره‌ها ـ خاطرات *Portraits-Souvenirs* (۱۹۳۵) سرگذشت کوکتو است و در عین حال داستان یك عصر.

کوکتو در ۱۹۵۵ به عضویت آکادمی فرانسه در آمد.

ترجمه به‌فارسی: صدای انسانی ـ کودکان عجیب

**کولت، گابریل ـ سیدونی** Colette, Gabrielle-Sidonie بانوی داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۷۳-۱۹۵۴) کولت دوران کودکی و نوجوانی را در دهکدهٔ زادگاه خود، در منطقهٔ بورگونی Bourgogne، در شرق فرانسه گذراند که محیط آن را زمینهٔ نخستین داستانهایش قرار داده و بستگی فراوان خود را به مردم و حیوانات و اشیای آن ابراز داشته است. کولت در عالم نویسندگی تحت نفوذ قابل توجه دو تن قرار گرفت، ابتدا مادرش سیدونی Sidonie که در آثارش به نام سیدو Sido ظاهر می‌شود. مادر عشق به انسان و حیوان را در دختر خود برانگیخت و علاقه و توجه به آنچه لمس کردنی، دیدنی و احساس کردنی است، به او آموخت. کولت تا آخر زندگی این احساس و علاقه را حفظ کرد و برای درك واقعیت به درون وجود انسان و اشیاء و حیوانات راه یافت و با تیزبینی و موشکافی فراوان واقعیت را از ابتذال بیرون کشید. شخص دیگری که بر هنر کولت اثری قاطع و انکارناپذیر باقی گذاشت، نخستین شوهرش بود، مردی اجتماعی و خوش محضر و مورد توجه زنان که در عالم روزنامه نگاری به ویلی Willy معروف بود و پانزده سال از او بزرگتر. ویلی همسر جوانش را بکار واداشت که با کمك او چهار جلد کتاب کلودین را نوشت با عنوانهای: کلودین در مدرسه *Claudine à l'école*، کلودین در پاریس *Claudine à Paris*، کلودین در خانه *Claudine en ménage* و کلودین می‌رود *Claudine s'en va* که همهٔ آنها میان سالهای ۱۹۰۰و۱۹۰۳ به نام ویلی انتشار یافت و در واقع سرگذشت خود کولت و مسیر احساسهای او بود. رومان کلودین پیروزی بسیار بدست آورد، اما زندگی زناشوئی کولت به سبب خیانتهای

شوهر پاریسیش رو به شکست می‌رفت تا در ۱۹۰۶ که به جدائی و طلاق انجامید، در حالی که خاطراتی محو نشدنی در کولت باقی گذاشت و موجب شدکه موضوع چندین داستانش را بر پایهٔ ناکامی در عشق و خـواستها و تمایلاتی کـه به زیان قلب تمام می‌شود، بگـذارد تا جائی که بنویسد: «عشق احساس شرافتمندانـه‌ای نیست.» کولت پس از جدائی از شوهر برای تأمین معاش در تماشاخانهٔ مولن‌روژ به رقص و نمایش صـامت (میم) پـرداخت و با گروه نمایشی به شهرستانها سفر کـرد و از سفرهـای خود مـواد فـراوان بـرای نوشتن بدست آورد. *La Vagabonde* (۱۹۱۰) سرگذشت این دوره از زندگی اوست. قهرمان داستان زن جوانی است که بر اثر زندگی جهنمی با شوهر خوشگذران خود، خانواده را رها می‌کند، از طبقهٔ خود دست می‌کشد و چـون هنرپیشهٔ دوره‌گردی از این شهر بـه آن شهر مـی‌رود، به هیچ چیـز دلبستگی ندارد و هنگامی کـه از تنهـائی خسته می‌شود و به دوست داشتن نیاز پیدا می‌کند با پسر زیبائی از خانوادهٔ ممتاز طرح دوستی می‌ریزد ومدتی با او در مهرو صفا بسر می‌برد، ناگهان از فکر این که باز به چنگ مردی اسیر شود، بوحشت می‌افتد، زنجیر دلبستگی را از پا مـی‌گشاید و می‌گریزد و از مرد به‌طورکلی که شیطان عشق است، دور می‌شود. کولت در این اثر با آنکه موضوع ساده‌ای را مانند داستان کلودین پیش کشیده است، در تحـلیل روانی عمیقتـر شده است و اگر چـه حساسیت غـم‌انگیزی در داستانش بچشم می خورد، مـانند همیشه شیوهٔ رومانتیسم و ابـراز احساسات شدیـد و اشك و آه را تحقیر کرده و همان سادگـی و صفای معمول را در بیان بکار بـرده است. داستان پشت صحنهٔ تماشاخانه *L'Envers du Music Hall* نیز سرگذشت همین دوره از زندگی نویسنده است که در ۱۹۱۳ انتشار یافت و دنیای تئاتـر را به خـواننده شناساند. کولت که به شهرت ادبی دست یافته بود، مدتی به روزنامه نگاری پرداخت و با چندین روزنامه همکاری‌کرد، ازآن جمله در روزنامهٔ ماتن Matin (صبح) ستون ادبی را برعهده‌گرفت ودر ۱۹۱۲ با هانری دوژوونل Jouvenel سردبیر روزنامه ازدواج کرد و صاحب دختری شد که در آثارش به نام بل‌گازو Bel Gazou ظاهر می‌شود. ازدواج دوم کولت نیز در۱۹۲۴ به طلاق انجامید. دورهٔ خلق شاهکارهای داستانی کولت در ۱۹۲۰ با انتشار رومان عزیز *Chéri* آغاز شد. زن پنجاه ساله‌ای روسپی که هنوز از زیبائی و لطف وجاذبهٔ جوانی برخوردار است، به‌نام لئا Lea با جوانی

زیبا و خوشگذران که در جامعه به «عزیز» معروف است، روبرو می‌گردد و به او دل می‌بندد. دو دلداده چندی در کنار یکدیگر بسر می‌برند. تا آنکه پسر جوان به وسیلهٔ مادر با دختری زیبا ازدواج می‌کند و در حالی‌که با او به ماه عسل رفته و بظاهر، دورهٔ کامرانی را می‌گذراند، در قعر وجودش یاد لئا را حفظ کرده است. پس‌از چندی از نو با او می‌آمیزد تا بکلی خسته می‌گردد و رهایش می‌کند وآخرین عشق او را با ناکامی همراه می‌سازد. کولت در این اثر تحلیلی از روح زنانه بعمل آورده است که از نقاشی دلپذیر محیط اجتماع جان گرفته است و می‌توان آن را از بهترین رومانهای تحلیلی فرانسه بشمار آورد. کولت دنبالهٔ این داستان را با عنوان پایان کار عزیز *La Fin de Chéri* در ۱۹۲۶ انتشار دادکه قهرمان داستان به جنگ می‌رود و همسرش که به محیط پر غوغای پس از جنگ تسلیم شده، از او جدا می‌شود و برای عزیز که در سی سالگی روح و دلش خالی مانده است، تنها یك زن وجود دارد، یعنی لئا که او نیز پیر و فرسوده گشته است، پس در خلأ کامل خود را می‌کشد و بدین‌طریق روح پرشکنجه و استثنائی خویش را آشکار می سازد. در ۱۹۲۳ گندم نارس *Le Blé en herbe* انتشار یافت. دو دختر و پسر که با هم بزرگ شده‌اند، لحظه‌ای فرا می‌رسدکه خود را زن و مردی می‌یابند و نخستین کسی از آن دو که بهشت کودکی را رها می‌کند، پسر است که با دختر ماجراجوئی روابط عاشقانه برقرار می‌کند. دوست کودکی او که به این رابطه پی می‌برد، در انتظار و حسرت می‌ماند و هنگامی که پسر از ندامت و تأسف و سرخوردگی به خودکشی روی می‌آورد، دختر برای نجات او از مرگ خود را به او تسلیم می‌کند. کولت در این اثر برای عشق سن معینی قائل نیست و دختر پانزده ساله را زن واقعی می‌داند با همهٔ رنجها و نیروی بلوغ، این اثر درنظر مردم اثری ضد اخلاقی تلقی گردید. در ۱۹۲۸ داستان طلوع روز *Le Naissance du Jour*، در ۱۹۲۹ دومین *La Seconde* و در ۱۹۳۳ سیدو *Sido* انتشار یافت. کولت در سیدو چهره‌ای را که بارها در آثارش خطوطی از آن ترسیم کرده بود، کامل‌کرده است. چهره‌ای‌که قهرمان اصلی زندگیش بود، چهرهٔ مادرش که همهٔ امور مورد علاقه‌اش بلااراده‌به او بستگی می‌یافت، مانند خاطرات گذشته، حسرت دورهٔ کودکی و اولین هیجانهای دورهٔ بلوغ زنانه. دراین اثر عشق به مادر و ستایش او به اوج خودرسیده است. کولت‌که ازکودکی بشدت به حیوانات عشق می‌ورزید، بسیاری از

آثـار خـود را به زنـدگـی آنها اختصاص داده است. کمتر حیوانـی است که در قصه‌های کولت مقامی نداشته و حال و وضع زندگیش با بیانی بسیار لطیف وصف نشده باشد. این آثار به سبب سادگی لحن و صداقت بسیار تـوجه خوانندگان را جلب می‌کرد، از آن جمله است: **گفتگوهای حیوانها** *Dialogues de bêtes* (۱۹۰۴)، **گربهٔ ماده** *La Chatte* (۱۹۳۳) و مانند آن. کولت معرفت عمیق و کاملی نیز دربارهٔ گیاهان داشت. **پیچکهای تاك** *Les Vrilles de la vigne* (۱۹۰۸) و **برای یك علف فروش** *Pour un herbier* در ۱۹۴۸ منتشر گشت. کولت در ۱۹۳۵ بار سوم ازدواج کرد. در ۱۹۳۶ به عضویت آکادمـی سلطنتی بلژیك درآمد و خطابـهٔ ورودی را دربارهٔ آنا دو نوای Anna de Noailles، بانوی نویسندهٔ فرانسوی ایرادکرد. داستان ژی ژی *Gigi* را کـه از معـروفترین داستانهـایش بود، در ۱۹۴۴ انتشار داد و در همین سال به‌عضویت آکادمی گونکور در آمد. در ۱۹۴۸ چاپ کاملی از آثار خود بعمل آورد و پس از آن بـه‌طـور کامل افـلیج و زمینگیـر گشت. در ۱۹۵۳ به دریافت نشان درجـهٔ یك لژیـون دونـور مفتخر شد و در ۱۹۵۴ در آپـارتمانـی که وی را مشهور ساخته بود و غالباً در کنار پنجره‌اش که روبه باغ پاله روایال Palais Royal باز می‌شد، می‌نشست و جهـان بیرون را بـا دقت تماشا مـی‌کرد، درگذشت.

آثار کولت از هر نوع رنگ مذهبی عـاری بود و کـولت بدون کمك از ایمان و اعتقادات مذهبی، به بیان واقعیتهای دنیای زمینی می‌پرداخت و تا آخرین لحظـه بینش و کنجکاویش دربارهٔ زنـدگی سستی نیافت. قهرمـان اصلی همهٔ داستانهـای کولت خود اوست، نه تنها به سبب شرح حـوادث زندگی، بلکه به علت عرضه‌کردن قضاوتها، واکنشها، احساسها و انـدیشه‌هائـی‌که در واقع عمق و زوایـای درون او را پیش چشم می‌گذارد. عشق او به طبیعت در شکلهای گـوناگون در آثارش تجلی می‌کند. در نظـر کولت آهنگهـای طبیعت به طور شگفت‌انگیزی بـا حساسیت زنانه مطـابقت دارد. طبیعت بـرای زن پناهگاهـی است که وی پس از تجربه‌هـا و ناکامیهـا در عشق بـه آن روی مـی‌آورد. دنیای هنر کولت دنیای احساس است و شیوهٔ نگارش او از غنای زبان برخوردار و با صراحت و سادگـی و پاکی همراه و از تظاهر و تصنع دور. آثـار فراوان و گوناگون کـولت نه تنها در کشور فرانسه، بـلکه در بیشتر کشورها محبوبیت خاص بدست آورد. آنـدره

موروا دربارهٔ کولت گفته است: «نخستین زنی است که واقعاً زنانه نوشته است. ژورژ ساند همهٔ آثارش را بر پایهٔ موضوعهای مردانه قرار داده بود.»
ترجمه به فارسی: زیبای مراکش (مجموعه چهارده داستان).

**کولچی، فرنتس** Kölcsey, Ferenc شاعر مجارستانی (۱۷۹۰-۱۸۳۸) کولچی از خانوادهٔ اصیل و اشرافی مجارستان بود و بسیار زود پدر را از دست داد. در نوجوانی شوق ادبی و فلسفی در او پدیدارگشت و پس از پایان تحصیلات خود در رشتهٔ حقوق، بناچار برای ادارهٔ املاك موروثی از مردم کناره‌گیری کرد، و همین امر تنهائی را بر بدبینی فطری او افزود. پس از سکوتی شاعرانه که سالها بطول انجامید، رساله‌هائی تحقیقی و انتقادی دربارهٔ شاعران معاصر کشورش انتشار داد و اشعاری سرود که حاکی از اضطراب درونی او بود و به مکتب ماقبل رومانتیسم بستگی داشت، سپس به منابع فرهنگ و شعر عامه روی آورد. کولچی در ۱۸۲۳ سرود میهنی *Hymnusz* مهیج و باشکوهی ساخت که در ۱۸۴۴ برای آن آهنگ ساخته شد و سرود ملی مجارستان گشت. کولچی که از شهرت ادبی بسیار برخوردار بود، در سی و نه سالگی به زندگی سیاسی قدم گذارد و برای لغو امتیازهای طبقهٔ نجبا که خود نیز در آن جای داشت و برای آزادی غلامان بسیار تلاش کرد و در راه تحول و اصلاحات بزرگ اجتماعی سخنرانیهای فراوان ایرادکرد که او را ازبزرگترین خطیبان سیاسی کشورش به جامعه شناساند. در ۱۸۳۰ به عضویت آکادمی علوم برگزیده شد. خطابه‌های او در این مرکز علمی همه از شاهکارهای نثر مجارستان بشمار آمد. در ۱۸۳۴ هنگامی که کولچی در مبارزه‌های سیاسی شکست خورد، به نوشتن آثار ادبی و سیاسی سرشار از تلخی و بدبینی پرداخت. از جمله آثار این دوره خطابه‌های پارسایانه *Parainezis* در ۱۸۳۷ انتشار یافت که به صورت سخنانی پندآمیز به برادرزاده‌اش نوشته شده و شاعر در آن اندیشه‌های ملی و مذهبی خود را بیان کرده است و با آنکه از خطابه‌های سیسرون Ciceron، خطیب معروف رومی و خطیبان دیگر سرچشمه گرفته، از نظر فصاحت و نیروی اخلاقی از آنها فراتر رفته است. نویسنده در این اثر سودمند ما را در تشخیص عظمت واقعی از شکوه و جلال ظاهری وبیهوده ارشاد می‌کند. در نظر او شهرت و افتخار دنیای خاکی ارزشی ندارد و به درون بشر و

دنیای خارج از آن‌که آنهمه زیباست، باید از بالا نگریست. پرستش عالم الوهیت، عشق به مـادر و نـوع بشر شور و هیجانهائی است که بـرای عظمت و پیشرفت لازم است. عشق بـه میهن احساسی مُهِـم و اساسی است و دانش انسان بـاید به سود جمهوریت بکار رود. همچنین بـاید به طور عمیق زبـان ملی را شناخت. این آثار، از حیث عظمت اندیشه و فصاحت بیان وکمال سبك مقامی عالی بدست‌آورد. دربارهٔ کولچی داوریهای گوناگون بعمل آمده است. از نظر منتقدان آزادیخواه ادبی، وی شاعری رومانتیك و از نظر منتقدان سیاسی شاعری انقلابی و پرشور معرفی گشته است. در هر حال کولچی از شاعران بـرجستهٔ مجارستان در عصـر تحولهای اساسی و از سخنوران بزرگ کشور خویش بشمار آمده است.

**کولریج، سمیوئل تیلر** Coleridge, Samuel Taylor شاعر و منتقد انگلیسی(۱۷۷۲-۱۸۳۴) پدر سمیوئل کشیش و معلم مدرسه بود و برای سمیوئل نیز، کوچکترین فـرزند از سیزده فـرزندش، مقام روحـانیت را در نظر گـرفته بـود. سمیوئل بـه کالج مذهبی لندن فرستاده شد و همانجا با چارلـز لم Charles Lamb آشنا گشت. در مدرسه شاگردی هوشمند بود، با استعدادی زودرس و با منطقی قـوی، اما از هرشادی و غمی زود بهیجان می‌آمد. به مطالعهٔ آثار فراوان و بحث دربارهٔ علوم ماوراءالطبیعه و اندیشه‌های نامتناهی علاقه یافت، در ۱۷۹۱ بـه کمبریج رفت و بی‌آنکه مدرکی دریافت کند، آن را ترك‌کرد. مدتی نیز مفتون اندیشه‌های انقلاب فرانسه گشت. قرض فراوان و ناکامی در عشق، موجب شد که به لندن بـرود و به ارتش وارد شود. محیط ارتش نیز برایش جاذبه‌ای بـه همراه نیاورد و مـدتها زندگی را با سرگردانی و بی‌انتخاب راهی بـرای آینده، گذرانـد. در ۱۷۹۴ بـه کمبریج بازگشت و نظـریهٔ سیاسی-اجتماعی خـود را عرضه کرد، پس به آکسفـرد رفت. در آنجـا با ساوذی Southey آشنا شد و در کنار او تکیه‌گاهـی بـرای آینده یافت، بـا خـواهـر زن او ازدواج کرد و بـا همکاریش نمـایشنامـهٔ سقوط روبسپیر *The Fall of Robespierre* را در سه پرده نوشت. پس به سامرست Somerset رفت و در همسایگی وردزورث Wordsworth اقـامت گزید و بـا او دوستی صمیمانـه‌ای یافت. این دو شاعـر با ساوذی بـه‌گروه شعرای دریاچـه‌ای Lake Poets معروف گشتند کـه هرسه سالهـا در لیك دیستـریکت Lake District، در شمـال انگلستان

بسرمی‌بردند. در میان آنان کولریج و وردزورث وجه اشتراك بیشتری داشتند، چنانکه با همکاری یکدیگر دیوان بالادهای تغزلی *Lyrical Ballads* را منتشر ساختند. چاپ اول این اثر در ۱۷۹۸ صورت گرفت و چاپ دوم پس از تغییرات و افزایش قابل ملاحظه و دیباچه‌ای از وردزورث در ۱۸۰۰ و چاپ سوم پس از تجدید نظر در۱۸۰۲. بالادهای تغزلی دیوانی است بدیع شامل بیانی زیبا از دنیای پرشور درون و خیال‌انگیزی وسیع در برابر اسرار جهان. وردزورث در اشعار خود برای محسوس ساختن رموز عالم خلقت، واقعیتهای جاری زندگی را به وسیلهٔ بیانی خاص و بلیغ تغییر شکل می‌دهد، در حالی که کولریج به حوادث و گردانندگان مافوق طبیعی رنگ واقعی و ملموس می‌بخشد. وردزورث برخلاف توجه به فضیلت کلام که در قرن هیجده رایج بود، بیانی بسیار ساده و القا کننده برمی‌گزیند، در حالی که کولریج با بکار بردن بیان فاضلانهٔ قدیم به زبان شعر قدرت تفسیر بیشتری می‌دهد. بالادهای تغزلی عمیقاً نشانه‌های اولین شعر رومانتیك انگلستان را در بردارد. در طی این سالهای درخشان بود که اشعار مهم کولریج سروده شد، اشعاری که با همهٔ قدرت و افسونگری، دنیای درون او را نمایان می‌ساخت. منظومهٔ ملاح فرتوت *The Ancient Mariner* که در دیوان بالادهای تغزلی انتشار یافته، شاهکار کولریج بشمار می‌آید. این منظومه از سفرنامه‌هائی دریائی مایه گرفته که در آن دنیای واقعی به قلمرو اسرارآمیز و غیر قابل نفوذ می‌پیوندد. ملاح پیری سرگذشت خود را برای جوانی چنین نقل می‌کند که یکی از روزها، هنگامی که کشتی را به جانب قطب جنوب پیش می‌برده، پرندهٔ دریائی بزرگی ناگهان از میان مه بیرون جهیده، برکشتی نشسته و به‌وسیلهٔ کارکنان کشتی با شادی بسیار پذیرائی گشته است، اما او یعنی ملاح برخلاف آئین مهمان‌نوازی پرنده را می‌کشد، از آن پس لعن ونفرین برکشتی فرود می‌آید و آسایش همه را برهم می‌زند، روحی انتقامجو کشتی را برجای میخکوب می‌کند و سایهٔ مرگ برآن می‌افکند، تشنگی همهٔ کارکنان را از پای می‌اندازد و یکی پس از دیگری پیش پای ملاح جان می‌سپارد. تنها اوست که برای شکنجهٔ روحی باقی می‌ماند، تا شبی مهتابی که با مشاهدهٔ دسته‌ای از حیوانات دریائی احساس شفقت وترحم بردلش راه می‌یابد، به‌درگاه خدا نیایش می‌کند و بخشایش می‌طلبد، پس قدرتی مافوق طبیعی کشتی را به بندر انگلستان می‌راند، اما ملاح که هنوز به

کیفر واقعی نرسیده است، همهٔ عمر سرگردان از این کشور به آن کشور می‌رود تا داستان خود، گناه خویش و لزوم عشق و احترام به همهٔ مخلوقهای خدا را برای دیگران نقل کند. زیبائی این شعر شگفت‌انگیز که شاهکار کولریج و مکتب رومانتیسم انگلیسی است، همراه با موسیقی کلام و رنگارنگی بیان محیطی مافوق طبیعی به خواننده القا می‌کند. در این سالها کولریج وضع مالی دشواری یافت و هنگامی آسوده خاطر گشت که دو برادر مالك کارخانه برایش مستمری تعیین کردند تا در رفاه کامل بتواند همهٔ وقت را به سرودن شعر مصروف دارد. بخش اول منظومهٔ کریستابل *Christabel* در ۱۷۹۷ منتشر شد و بخش دوم آن در ۱۸۰۰. این منظومه، از نظر زیبائی شعر و خوشاهنگی و تنوع وزن و افسونگری بیان بیشتر جلب توجه کرد تا موضوع داستان آن دربارهٔ زنی خون آشام که بنابر عقیده‌ای خرافی آن قدرت را داشت که همهٔ کسانی را که با او ارتباطی برقرار می‌کردند، به شکل خود درآورد. منظومه کریستابل با آنکه ناتمام ماند، از کاملترین بیان شاعرانهٔ رومانتیسم بشمار آمد. منظومه قوبلای قاآن *Kubla Khan* رؤیائی در رؤیاست و سرشار از صور ذهنی محض و افسونگری در نقل. این هرسه اثر از احساسی که شاعر در امور اسرارآمیز داشته، سرچشمه گرفته است. کولریج در ۱۷۹۸ با کمك چندتن از دوستدارانش به‌آلمان سفرکرد و امکان آن را یافت که به تحصیل فلسفه بپردازد و با مطالعهٔ فراوان و عمیق دربارهٔ ادبیات و فلسفهٔ آلمان، اندیشهٔ ادبی و فلسفی خود را وسعت بخشد. در بازگشت به انگلستان با شوق فراوان به دوستانش پیوست، نزد ساوذی مستقر شد و از منظومهٔ نمایشی سه بخشی شیلر به نام والنشتاین *Wallenstein* ترجمه‌ای پر ارزش بعمل آورد که در ۱۸۰۶ منتشر شد. کولریج چندی با روزنامهٔ مورنینگ پست Morning Post همکاری کرد، اما بر اثر بیماری دردناکی به تریاك پناه برد و به سختی به آن معتاد گشت. در ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۴ بخش دوم کریستابل را ساخت که با نوعی احساس مذهبی آمیخته بود، پس از آن به ایتالیا سفر کرد و در رم ماند. در ۱۸۰۶ به انگلستان بازگشت و با همسرش متارکه کرد. و مجلهٔ فرند *The Friend* را که مجله‌ای فلسفی بود، تأسیس کرد و در آن مقاله‌هائی در نقد ادبی و فلسفی انتشار داد. سرگذشت ادبی *Biographia Literaria* (۱۸۱۷) زندگینامهٔ شاعر است، آمیخته با ملاحظاتی دربارهٔ فلسفهٔ آلمان و نظریه‌های وردزورث دربارهٔ شعر.

در این اثر عقاید فلسفی کولریج از نفوذهای گوناگون برخوردار است، چنانکه از نظر مبانی اخلاقی و مذهبی تحت تأثیر کانت فیلسوف آلمانی قرار دارد و از نقطه نظری دیگر تحت نفوذ شلینگ. خود شاعر دربارهٔ این کتاب گفته است: «اثری مختلط بدون اسلوب معین» با همهٔ اینها به سبب نظریه‌ها و بحثهای مهمی که در بر دارد، اثری بسیار سودمند بشمارآمده است. کولریج در این زمان بکلی همسر و فرزندانش را رها کرد که تحت تکفل ساوذی قرار گرفتند و خود وی پس از سالها رنجوری و نیاز مالی و اعتیاد سخت به تریاك مورد حمایت و تحت نظارت دکتر گیلمن Gillman پزشك جراح که از دوستدارانش بود، قرار گرفت، در خانهٔ او، در نزدیکی لندن اقامت گزید و توانست تریاك راترك کند و فعالیت خود را در شاعری و نقد ادبی و فلسفه از سر گیرد. گروهی از دوستداران و مریدانش که شیفتهٔ سخنوری و مصاحبت او بودند، گردش را گرفتند و از نفوذش برخوردار گشتند. از آخرین آثار کولریج کمکهائی به تفکر *Aids to Reflection* (۱۸۲۵) است، اثری فلسفی به صورت حکمت و پند که در آن بتفصیل فرق میان عقل Reason و فهم و ادراك Understanding مورد بحث قرار گرفته است. این اثر بیشترین نفوذ را در اندیشه‌های فلسفی انگلستان باقی گذارد. کتاب دربارهٔ قوانین اساسی کلیسا وکشور *On the Constitution of the Church and State* در ۱۸۳۰ نوشته شدکه پس ازمرگش انتشار یافت. آنیما پوئتا *Anima Poetae* مجموعه‌ای است در حکمت و پند و قطعه‌هائی ادبی که از دفترچهٔ یادداشت کولریج استخراج شده و در۱۸۹۵ به چاپ رسیده است و بخشی از آن مربوط به یادداشتهائی است که کولریج در مدت اقامت در جزیرهٔ مالت، در بارهٔ مشاهدات خود نوشته و بخشی اندیشه‌هائی است در بارهٔ مسائل روحی و مذهبی که تحول شدید فکری کولریج را در دوره‌ای از زندگی آشکار می‌سازد.

از نظر نقد ادبی مقام مهم کولریج در ادبیات انگلستان انکارناپذیر است. وی از ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۹ هفت رشته سخنرانی دربارهٔ شکسپیر و مطالب دیگر ادبی، ایراد کردکه از ارزش بسیار برخوردار بود. کولریج اولین کسی بودکه روشهای منتقدان آلمانی را درتحقیق ونقدآثارشکسپیر بکاربرد و آن را در دوجلد با عنوان نقد آثار شکسپیر انتشار داد. از نظر شعر کولریج در پایگاهی بلند جای دارد و در بنا نهادن پایه‌های مکتب رومانتیسم در شعر انگلیسی شخصیتی مهم به شمار می‌رود.

**کونراد، یوزف کورزنیووسکی**،رجوع شود به **کانرد، جوزف**.

**کونستانتینوو، آلکو** Konstantinov, Aleko داستان نویس بلغاری (۱۸۶۳-۱۸۹۷) کونستانتینوو تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق در شهر اودسا، در روسیه انجام داد و از نوجوانی شوق فراوان به ادبیات یافت. وی استعدادی استثنائی در نقل و حکایت دارد، مشاهدات دقیق و تیزبینی او زمینهٔ بسیار مناسبی برای خلق قهرمان معروف سلسله رومانش بـه نام بی گانیو *Bay Ganyu* (گانیوبیك) فراهم آورد که در ۱۸۹۵ انتشار یافت. کتاب شامل یك رشته داستان سرگرم کننده است دربارهٔ حوادث زندگی مردی به نام گانیوبیك کـه نویسنده او را نمونـه‌ای مسخره‌آمیز از مردم تازه به دوران رسیدهٔ کشورش ساخته است. قـرنها اشغال بلغارستان بـه وسیلهٔ دولت عثمانی، مردم آن را از هرنوع ارتباط با مردم اروپا بـازداشته است و گانیوبیك مرد شهرستانی نوکیسه که تاجر گلاب است، برای عرضهٔ کالای خود به کشورهای اروپائی سفر می‌کند و به سبب عادتهای روستائی و حرکات ناشیانه و خست فراوان و راحت‌طلبی و خودخواهی رسوائی ببار می‌آورد و همه‌جا مـورد مسخره قرار می‌گیرد. نکتهٔ هجوآمیزکتاب آنجا قوت می‌یابدکه این مرد گلابفروش قصد دارد کـه حتی از سیاست بهره بـرگیرد و به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شود، همین امر به نویسنده امکان می‌دهد که تصویر غم‌انگیزی از آداب و رسوم و سیاست زمان پیش چشم گذارد و طبقهٔ نوکیسه‌ای را که اوضاع مساعد اقتصادی و اجتماعی موجب پیدایش آن گشته است، بـا لحنی مسخره‌آمیز وصف کند. در ضمن حوادثی را که قهرمان داستان در کشورهای اروپائی با آنها روبرو می‌شود، شرح دهـد. کتاب بی گانیو پیروزی فراوان یافت و نام قهرمان آن نام رایـج و مأنوسی شد که مردم برزبان داشتند و در مورد اشخاص نـوکیسه و خـودخواه و منفور بکار مـی‌بردند. لحن پرخاشگرانـه و هجوآمیز کتاب نیز موجب محبوبیت عظیم آن نزد عامهٔ مردم گشت و نفوذی تربیتی و اجتماعی برتودهٔ مردم یافت و از معروفترین آثار داستانی بلغارستان شد. کـونستانتینوو بـه خارج از کشورش سفرهائی انجام داد، از جمله به پاریس و پراگ و شیکاگو رفت و دفت و برگشت به شیکاگو *Do Chicago i Nazad* را انتشار داد کـه خـاطراتـی از سفرش بـود. وی همچنین بسیاری از آثار شاعران روسی و فـرانسوی را بـه زبان بلغاری تـرجمه

کرد و مولیر را به هموطنانش شناساند. کونستانتینوو در امور سیاسی نیز فعالیت شدید داشت. در سفری سیاسی به جنوب بلغارستان اشتباهاً به جای دیگری کشته شد، در حالی که بیش از سی و چهار سال نداشت.
کونستانتینوو از معروفترین نویسندگان بلغارستان است. در طنزنویسی و تصویر مسخره‌آمیز از خصوصیتهای اخلاقی مردم کشورش، نویسنده‌ای برجسته بشمار می‌آید. وی هنرمندی با فرهنگ است با ادراکی وسیع و عالی در امور اجتماعی و با استعدادی خارق‌العاده در نقل.

**کونوپنیکا، ماریا** Konopnicka Marja بانوی شاعر و داستان‌نویس لهستانی (۱۸۴۲-۱۹۱۰) کونوپنیکا پس از ازدواجی که با خوشبختی همراه نبود، در ۱۸۷۴ در ورشو مقیم گشت، شغل روزنامه‌نگاری پیش گرفت و به نشر شعر و داستان و رساله‌های تحقیقی دست‌زد. منظومه‌هایش تمایل اجتماعی داشت و خود وی مدافع سرسخت دهقانان و کارگرانی بود که قربانی جهالت و وضع نامساعد اجتماعی گشته بودند. ماریا به وسیلهٔ دستگاه حکومت روسیه از لهستان اخراج شد و به مونیخ، سپس به فرانسه و پس از آن به ایتالیا پناهنده گشت و از آن پس همهٔ وقت خود را صرف نشر آثار اجتماعی کرد. به شهرهای ایتالیا سفر کرد و از زیبائیهای آن برای خلق آثار هنری سود برد. احساس خود را از این سفر در کتاب منظومی به نام ایتالیا *Italia* بیان کرده است. در ۱۹۰۲ حکومت لهستان قطعه زمینی به او بخشید که تا آخر عمر همانجا اقامت کرد. از آثار منظوم او چهار دیوان *Poezje*، شامل اشعار میان سالهای ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۵ است، دیگر خیالها *Imagina* است در ۱۹۱۳. آخرین دیوانش با عنوان آقای بالسر در برزیل *Pan Balcer w Brazylji* در ۱۹۱۰، سال مرگ شاعر انتشار یافت که سالها وقت خود را به ساختن آن صرف کرده بسیاری از بخشهای آن را جداگانه انتشار داده بود. دیوان شامل شش منظومهٔ بلند است دربارهٔ روستائیانی که از منطقه‌های مختلف لهستان به برزیل مهاجرت کرده‌اند و شاعر از میان آنان گروه کوچکی را که خاموشتر و درون‌گراترند، برمی‌گزیند و سرگذشتشان را در دوران سفر وصف می‌کند و شرح می‌دهد که چگونه در کشتی امید و شهامت قلبشان را گرم نگاه می‌دارد، چنانکه نه مرگ کودکان آنان را از عزم خود بازمی‌دارد و نه شیون و زاری مادران و

نه حوادث غم‌انگیز دیگر. تنها انتظار طولانی در بندر برزیل، به هنگامی که تا تعیین تکلیف در اتاقی محبوسند، بروجودشان سنگینی می‌کند، خاصه که بیماری تب زرد یك یك آنان را از پای در می‌آورد. پس از آن هرگروهی به کاری مشغول می‌شود، دسته‌ای آبادی جنگل را انتخاب می‌کند و دستهٔ دیگر کشت قهوه را. شاعر حوادثی را که برگروه نخستین می‌گذرد و دشواریهائی را که در راه از میان برداشتن خار و خس جنگل و آباد کردن آن برایشان پیش می‌آید و درد غربت و مرگ عزیزان و بیماری که روح و جسمشان را فرسوده می‌کند، همه را با قدرت بسیار وصف می‌کند و این که پیوسته آرزوی بازگشت به وطن دارند، اما به سبب نداشتن ذخیره محکوم به ماندنند. در این میان خبر خوشی از لهستان می‌رسد و آن خبر آزادی است. در این هنگام حتی اشخاص مردد نیز با دیگران هماهنگ می‌شوند و فریاد «عزیمت کنیم» را که پایان منظومه است، سر می‌دهند. ماریا در این منظومه که از نظر موضوع ساده و از نظر وصف غنی است، توانسته است از قهرمانان خود نمونه‌های برجسته‌ای از مردم لهستان گذشته پیش چشم بگذارد. هیچ نویسنده و شاعری قدرت آن را نداشته است که زندگی دوزخی را که این روستائیان در برزیل گذرانده و به نوعی در راه ایمان خود شهید گشته‌اند، چنین خوب ترسیم کند. اگرچه توصیف چشم‌اندازهای برزیل در این منظومه از واقعیت دور است، تجسم طبیعت، آنجا که به لهستان ارتباط می‌یابد. سرشار از زیبائی آمیخته با درد غربت عمیق است.

کونوپنیکا از فعال‌ترین زنان شاعر و نویسندهٔ آخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم و از جمله نویسندگان متعهدی است که هنر خود را در راه مسائل مربوط به کشورش بکار گرفته و در این راه از هیچ تلاشی کوتاهی نکرده است. مجموعه داستانهای کوتاه *Cztery nowele* (۱۸۸۶) او از ارزش بسیار برخوردار است. وی همچنین کتابهای فراوانی برای کودکان و نقدهای شگرف ادبی دارد. کونوپنیکا که عاشق طبیعت است، حماسه‌های روستائی فراوان دارد که همه پیروزی بسیار یافته‌اند. ترجمه‌های منظوم و پر ارزشی نیز از شاعران بزرگ مانند هاینه، هاوپتمان و دیگران بعمل آورده است. امروزه کونوپنیکا به سبب اندیشه‌های اجتماعی به شهرتی دوباره رسیده است.

**کوواچیچ، آنته** Kovačič, Ante داستان نویس و شاعر کروآت (منسوب به کروآسی Croatie - یوگوسلاوی) (۱۸۵۴-۱۸۸۹) کوواچیچ در روستا زاده شد و پس از تحصیلات دبیرستانی، چندی در مدارس مذهبی زاگرب Zagreb به تحصیل ادامه داد، چیزی نگذشت که آن را ترك کرد و در رشتهٔ حقوق بتحصیل پرداخت و در ضمن به کارآموزی اشتغال یافت، بعدها در رشتهٔ حقوق به دریافت درجهٔ دکتری نایل آمد و کمی پیش از مرگش مقام وکالت دعاوی یافت. کوواچیچ در مدت عمر کوتاه خود پیوسته در تلاش معاش بود، از جوانی شعر می‌سرود و داستان می‌نوشت که فاقد ارزش بسیار بود، شهرت کوواچیچ با انتشار رومان عشق خانم بارون *Barunicina ljubav* (۱۸۷۷) و تحصیلدار *Fiskal* (۱۸۸۲) آغاز شد که وی را نویسنده‌ای تیزبین و واقع‌بین در امور اجتماعی معرفی کرد. کوواچیچ که خود از محروم‌ترین طبقه‌های جامعه بود، توانست با تیزبینی فراوان و انتقادی زیرکانه ارتباط اجتماعی را در جامعه‌ای در حال تحول به بهترین صورت ترسیم کند و از طبقهٔ کاسبهای پولدار که در فکر و روح بسته و محدود و در حصار دروغ و حسابگریهای پست خود زندانیند، تصویری دقیق و جالب‌توجه پیش‌چشم بگذارد. نویسنده در آثار خود حتی از روستائیانی نیز انتقاد می‌کند که محیط خود را ترك می‌کنند تا در میان طبقهٔ پولدار یا روشنفکر بسربرند و به این طریق زندگی را با رنج و تحقیر همراه می‌سازند که سرانجام به فاجعه‌ای دردناك منتهی می‌شود؛ نمونهٔ این بیان و وصف را در رومان بایگان *U Registraturi* (۱۸۸۸) می‌توان دید. قهرمان این رومان روستائی جوانی است که کمال مطلوبش بپایان رساندن تحصیل و کار کردن در شهر است، اما در مبارزهٔ با دشواریهای زندگی شهری و محیط آلوده به دروغ و فساد، بیشترین قوای خود را از دست می‌دهد، دچار سرخوردگی می‌شود و به شغل بایگانی تن در می‌دهد. پس از آن نسبت به همه چیز بی‌اعتنا می‌ماند و با وجود تلاشهائی که بکار برده و امیدهائی که در سرپرورانده ناکام می‌ماند، سرانجام دیوانه می‌شود و قسمت بایگانی اداره‌ای را که در آن کار می‌کرده، به آتش می‌کشد و خود در میان شعله‌های آن جان می‌سپارد. داستان بایگان تقریباً زندگینامهٔ نویسنده است که همهٔ هنر او را در معرفی عصری از زندگی اجتماعی در بردارد. از نظر شیوهٔ انشا نیز از ارزش بسیار برخوردار است و به دورهٔ پختگی نویسنده بستگی می‌یابد. داستان بایگان بیشك

شاهکار ادبیات کروآسی است که قهرمان آن در دنیای ادب ایـن کشور شخصیتی مأنوس و جاودانی گشته است.
کوواچیچ نمایندهٔ مکتب رئالیست است و با آنکه درعین حال هـرگز آثار او از جنبه‌های رومانتیك جـدا نبوده است، وی مـوفـق گشته کـه بنحوی گیرابینش غم‌انگیز خـود را از انحطـاط بشر بیـان کند و آثار خـویش را سرمشقی بـرای نویسندگان نسل بعد قرار دهد.

**کویو، اوزاکی** Kôyô, Ozaki داستان نویس ژاپونی (۱۸۶۸-۱۹۰۳) کـویو در یدو Yedo (توکیوی امروزی) زاده شد، تحصیلات دانشگاهی را نـاتمام گذارد و در ۱۸۸۵ با گروهی از دوستان انجمنی ادبی تأسیس کرد که توجه رومان نویسان نسل جوان و کسانی را که با بکاربردن شیوهٔ سنتی و رایج داستان‌نویسی، مخالف بودند، جلب‌کرد. این انجمن به وسیلهٔ نشر روزنامه‌ها و مجله‌های ادبی، آثـاری بسیار گرانبها انتشار داد. کویو در ۱۸۸۹ رومـان اعترافـات عاشقانـهٔ دو راهبه *Ni-nin bikuni iro zange* را منتشرکـرد که او را به شهرت رساند. وی همچنین در دوره‌ای دهساله شاهکارهای فراوان در روزنامهٔ یومی‌یوری Yomiuri انتشار داد و با این‌آثار در ادبیات ژاپونی سبك غیرمعمول و تازه‌ای را واردکرد که تلفیقی بود از زبان منشآت و نوشته‌های ادبی و زبان محاوره‌ای؛ تعبیرات او آنچنان رنگارنگ و پرجاذبه بود که به او لقب «نقاش کلام» دادند. یکی از بهترین آثار او که به سبب مرگش ناتمام ماند و به وسیلهٔ یکی از شاگردانش بـه اتمام رسید و منتشر شد، داستان شیطان طلائی *Konjiki Yasha* نام دارد که در آغاز بـه شکل پاورقی در روزنامه منتشر مـی‌شد و دنبالـهٔ آن پس از مـرگ او قطـع گردیـد. داستان سرگذشت دانشجوئی است‌که در انتظار ازدواج با نامزد زیبای خویش بسرمی‌برد، اما دختر که به پسر بانکداری برمی‌خورد، نـامزدی خود را بـرهم می‌زند و بـا جوان ثروتمند ازدواج می‌کند. دانشجوی جوان چنان در ناامیدی فرو می‌رودکه دنبالهٔ تحصیل را رها می‌کند و به عالم تاریك تنهائی پناه می‌بـرد و از درد عشق و حس انتقامجوئی و فکر مرگ رنج می‌کشد و در ضمن ادراك تازه‌ای از زنـدگی می‌یابد، و آن این که همهٔ قدرتها در پول نهفته است. پس بـه دنبال هدف تـازه یعنی پول می‌رود تا روزی به وسیلهٔ آن انتقام گیرد. از طرف دیگر دختر کـه در

زندگی پرتجمل غرق است، قلبی ناخشنود دارد، خاصه پس از تجدید دیداری که با نامزد سابق به او دست می‌دهد از اشتیاق می‌سوزد، پیاپی برایش نامه می‌فرستد و دوام عشق خود را به او اظهار می‌دارد، پسر که از پشیمانی و رنج دختر آگاه می‌گردد، همچنان نسبت به او بی‌اعتنا می‌ماند و بدین وسیله انتقام خود را می‌گیرد و او را در رنج باقی می‌گذارد. این اثر که شاهکاری واقعی است و نویسنده همهٔ هنر و قدرت خود را در سالهای آخر زندگی در آن بکار برده بود، نزد عامهٔ مردم محبوبیتی کم‌نظیر بدست آورد. داستان علاوه برتحلیل روانی دقیق از اشخاص و جامعه، از نظر ادبی نیز ارزش فراوان بدست آورد، چنانچه هرصفحهٔ آن قابل نقل در منتخبات ادبی گشت و از آن نمایشنامه‌ای اقتباس شد که غالباً در تئاترهای نو برصحنه می‌آمد.

کویو علاوه برنویسندگی شخصیتی زنده و شاد و مهربان داشت، پیوسته به کمك شاگردانش می‌شتافت، به آنان اعتبار می‌بخشید و در بهبود وضعشان می‌کوشید. وی که شهرتش به محیطهای مختلف کشور کشیده شده بود، توانست به ادبیات ژاپون گسترشی فراوان بخشد.

**کیپلینگ، رادیرد** Kipling, Rudyard داستان نویس و شاعر انگلیسی (۱۸۶۵ - ۱۹۳۶) کیپلینگ در هندوستان و درشهر بمبئی زاده شد، پدرش در ادبیات وهنر استعداد فراوان داشت، موزهٔ لاهور را اداره می‌کرد و قصه‌هائی می‌نوشت که از فرهنگ عامهٔ مردم هند مایه گرفته بود. کیپلینگ نیز از کودکی تحت تأثیر قصه‌های شگفت‌انگیز و افسانه‌هائی قرار گرفت که پرستاران هندی برایش نقل می‌کردند، هنگامی نیز که در شش سالگی به‌انگلستان برده و به خانواده‌ای سپرده شد، از شنیدن داستانهائی که میزبان دریانورد او دربارهٔ حوادث زندگی دریائی خود برایش حکایت می‌کرد، بسیار لذت می‌برد. رادیرد تحصیلات خود را در مدرسهٔ وستورد هو Westward-Ho انجام داد و در آن محیط با فرزندان کارمندان نظامی و غیر نظامی که از طرف امپراتوری انگلستان به اطراف جهان پراکنده شده بودند، آشنا شد. این دوره از زندگی کیپلینگ در رومان استاکی و شرکا *Stalky and Co* وصف شده است- کتابی از نظر خاطرات گوناگون بسیار غنی که سرگذشت واقعی نوجوانی کیپلینگ را از ورای زندگی قهرمان داستان آشکار می

سازد. رادیرد به علت ضعف مزاج و نزدیک‌بینی شدید ازخدمت سربازی معاف شد و مدیر هوشیار و هنرمند مدرسه که به استعداد او پی برده بود، ادارهٔ روزنامهٔ مدرسه را به عهدهٔ او واگذارد. در ۱۸۸۲ کیپلینگ به هند بازگشت و روزنامه‌نگاری را دنبال کرد و مقاله و داستان برای روزنامهٔ لاهور نوشت. اولین دیوان خود را به نام ترانه‌های اداری *Departmental Ditties* در ۱۸۸۶ انتشار داد، اشعاری هجوآمیز دربارهٔ موضوعهای مختلف، وسال بعد اولین مجموعهٔ داستانها را باعنوان **داستانهای بی‌پرده از تپه‌ها** *Plain Tales from the Hills* منتشر کرد که آنها را درسیملا پایتخت تابستانی نایب‌السلطنهٔ هند برای روزنامه‌ها نوشته بود. در این داستانها کسانی دیده می‌شوند که کیپلینگ شخصاً آنها را می‌شناخته است، مانند کارمندان عالیرتبهٔ دولت، افسران، سربازان، زنان و دختران جوان که بنابرگفتهٔ نویسنده در آنها هیچ چیز از نظر مستقیم او دور نمانده است. در ۱۸۸۸ به دنبال این اثر مجموعه داستانهای کوتاه **سربازهای سه‌گانه** *Soldiers Three* را در الله‌آباد انتشار داد شامل هشت داستان. سه‌سرباز از ایرلند و یورکشر Yorkshire و لندن در یك هنگ خدمت می‌کنند و با یکدیگر دوستی و صمیمیت می‌یابند و در مکالمه‌ای در لهجهٔ عامیانهٔ نظامی و حتی هندی حوادث دورهٔ خدمت خود را برای یکدیگر نقل می‌کنند و از رشادتها و افتخارات خود دم می‌زنند. کیپلینگ از خلال این مکالمه‌ها، طرز تفکر خاص سرباز مستعمراتی را آشکار می‌سازد و گاه نیز زندگی غم‌انگیز بعضی از آنان را در منطقهٔ استوائی هند وصف می‌کند. غالب این قصه‌ها از زیباترین قصه‌های نویسنده بشمار می‌آید. مجموعه داستانهای **در سیاه و سفید** *In Black and White* (۱۸۸۹) دربارهٔ زندگی مردم هند و از اولین آثاری است که کیپلینگ در مدت اقامت در هندوستان انتشار داد و به دنبال آن **سرگذشت خانوادهٔ گدزبی** *The Story of the Gadsbys*، شبح ریکشاو *The Phanthom Rickshaw* (ارابهٔ دوچرخه‌ای) نیز در این سال انتشار یافت. همهٔ این داستانها با زبانی روشن ونیرومند ومخلوط از زبان محاوره‌ای خاص ارتش هند نوشته شده و زندگی هندیها را از چشم نویسنده‌ای انگلیسی نشان می‌دهد. کیپلینگ در این قصه‌ها تیزبینی و روح خلاقه و استعداد شگرف خود را در ترسیم گروههای مختلف افسران و جوانان با فرهنگ و نبوغ خویش را در نقل حکایتهای بدیع‌آشکار می‌سازد. در ۱۸۸۹ در بازگشت به‌انگلستان از کشورهای چین، ژاپون و امریکا

عبور کرد و سفرنامهٔ خود را با عنوان از دریائی به دریای دیگر *From Sea to Sea* در ۱۸۹۹ منتشر کرد. احساسها، مشاهدات معنوی، جمع اندیشه‌های متضاد، آمیخته‌ای از یادآوریهای تند و گستاخانه، از یادداشتهای سفر او کتابی بدیع و هوشمندانه ساخته‌که پیروزی بسیار یافته است. کیپلینگ در بازگشت به انگلستان خود را نویسنده‌ای نامدار دید و متوجه شدکه همهٔ آثارش دربارهٔ هند باپیروزی بسیار روبرو شده‌است. رومان نوری که روشنی نبخشید . *The Light that Failed* (۱۸۹۱)، سرگذشت جوان نقاشی است که در عشق ناکام مانده و تنها هدفش ساختن پرده‌ای به نام ملال است، اما نابینائی او را از نقاشی نیز محروم می‌سازد، پس به افریقا که زمانی درآن و در ارتش انگلستان می‌جنگیده، باز می‌گردد و همانجا می‌میرد. نویسنده‌در این رومان که با آثار گذشته‌اش تفاوت دارد، قدرت خود را در تصویر و جان دادن به داستان آشکار می‌سازد. در ۱۸۹۲ دیوان بالادهای سربازخانه *Barrack-room Ballads* کیپلینگ را، که تا آن زمان به عنوان داستان‌نویس شناخته شده بود، به شاعری نیز معرفی کرد. اشعار این دیوان در مکالمهٔ عادی و خاص سپاهیان سروده شده است. کیپلینگ در همین سال با دختری امریکائی ازدواج کرد، در زادگاه همسرش اقامت گزید و با خاطری آسوده به خلق آثار تازه پرداخت که شهرت جهانی او را تثبیت کرد، از آن جمله است این داستانها: ابداعهای گوناگون *Many Inventions* (۱۸۹۳)، کتاب جنگل *The Jungle Book* (۱۸۹۴) و دومین کتاب جنگل *The Second Jungle Book* (۱۸۹۵). داستان اخیر سرگذشت کودکی است که در جنگلی در هند گم می‌شود، به میان حیوانات می‌رود و به وسیلهٔ گرگها بزرگ می‌شود و خود میزبان جنگل می‌گردد، از طرفی به نیرو و ارادهٔ خود تکیه می‌کند و از طرف دیگر مسؤولیت مشترك و اطاعت از قانون را چیزی ضروری می‌داند. داستان نموداری از اتحاد معنوی حیوانی و واقعیت زندگی و لطافت شعری است. کیپلینگ در ۱۸۹۶ به انگلستان باز می‌گردد و دیوان هفت دریا *The Seven Seas* را به افتخار امپراتوری انگلستان انتشار می دهد. شادیها و خستگیهای سفرهای دراز دریائی، وصف جهازگیران، کاروان کشتیها، قدرت جنگی دریائی، مستعمره‌های دور و نزدیك امپراتوری که از هفت دریا سیراب می‌شود، موضوعهائی است‌که در سی‌وسه شعر بیان شده است. داستان ناخدایان دلاور *Captains Courageous* (۱۸۹۷) از خاطرات سفر امریکا و حوادث

دریائی الهام گرفته است. مجموعه داستانهای کوتاه کار روزانه *The Day's Work* در ۱۸۹۸ و دیوان پنج ملت *The Five Nations* در ۱۹۰۳ انتشار یافت. رومان معروف کیپلینگ به نام کیم *Kim* (۱۹۰۱) رومان پر جاذبه و دلفریبی است که از خاطرات کودکی نویسنده در بمبئی مایه گرفته و در آن پردهٔ نقاشی خارق‌العاده و زنده‌ای از مناظر بسیار باشکوه هند و آداب و رسوم آن پیش چشم گذارده شده است. قصه‌هائی اینچنین برای کودکان *Just So Stories for Children* را در ۱۹۰۲ به یاد دخترش که به طور غم‌انگیزی در هشت سالگی درگذشت، نوشت و خود آن را به شیوه‌ای بدیع مصور کرد، پس از آن نیز کتابهای دیگری برای کودکان نوشت. کیپلینگ در ۱۹۰۷ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. پس از آن جنگ جهانی اول الهام‌بخش آثار تازهٔ وی گشت، از جمله کتاب فرانسه در جنگ *France at War* (۱۹۱۵)، بدهیها و اعتبارها *Debits and Credits* (۱۹۲۶) ومانندآن. علاوه براین آثار، کیپلینگ یادداشتهائی دربارهٔ زندگی شخصی دارد که ناتمام مانده و پس از مرگش در ۱۹۳۷ با عنوان چیزی از خودم *Something of Myself* انتشار یافت.

کیپلینگ از جوانی به شهرت رسید و نویسنده‌ای باب روز گشت. افق فکری وسیعی داشت. از خصوصیتهای آثارش رنگارنگی فراوان است که خاص سرزمینهای دور و ناآشناست و همهٔ حواس حتی حس بویائی را در انسان بر می‌انگیزد، همچنین واقع بینی و واقع نگاری، که از زبان مأنوس و فن نویسندگی و قدرت استثنائی ابداع برخوردار است. کیپلینگ در خلق موارد غیر معمول استادی بینظیر و در استعمال کلمه‌ها صنعتگری ماهر است و بنحوی شیرین و دلنشین و با زبان محاوره‌ای دلپذیری خواننده را به جانب اصیلترین غرایز چون میهن پرستی، شهامت، بردباری وکمك به همنوع سوق می‌دهد.

ترجمه به فارسی: ریکی تیکی تاوی ـ جنگل ـ کیم ـ پیشی تنها رو .

**کیتس، جان** Keats, John شاعر انگلیسی (۱۷۹۵-۱۸۲۱) کیتس در لندن زاده شد، پدرش پرورش دهنده و نگهبان اسب بود که در هشت سالگی پسر درگذشت. جان در چهارده سالگی مادر را نیز از دست داد و بناچار به پیشه‌های کوچك و گوناگون روی آورد. پس از آن چندین سال نزد جراحی به کار آموزی پرداخت، در ۱۸۱۵ در بیمارستان لندن به کار اشتغال یافت و با آنکه دیپلم جراحی بدست

آورد، دنبالهٔ آن را رها کرد تا همهٔ عمر را به شعر و ادب صرف کند، وی که در اوقات فراغت به‌مطالعهٔ آثار شاعران قدیم و جدید پرداخته بود، سخت تحت تأثیر آثار هومر و اسپنسر قرار گرفت و با عده‌ای از دوستداران ادب آشنائی یافت، از جمله شلی Shelley که بسیار زود به هنر واستعداد کیتس در شاعری پی‌برد. کیتس در ۱۸۱۷ اولین دیوان *Poems* را انتشار داد که هنوز از پختگی و هنر واقعی بهره نداشت و چندان جلب توجه نکرد. پس از آن به ساختن منظومهٔ بلند خود به نام اندیمیون *Endymion* پرداخت که در چهار کتاب به سال ۱۸۱۸ منتشر شد. داستان این منظومه بر مبنای افسانه‌های اساطیری یونان نهاده شده و حوادث زندگی چوپان خوش سیمائی را نشان می‌دهد که مورد عشق الههٔ ماه قرار داشته است. کیتس با آمیختن سرگذشتهای دیگر از اساطیر قدیم، به این داستان غنا و وسعت بسیار بخشید، اما منظومهٔ اندیمیون مورد انتقاد شدید واقع شد و شاعر متهم گشت که اساطیر یونانی را بخوبی نشناخته است. کیتس خود نیز به ناپختگی شعر خویش پی برد و دانست که غنای صور ذهنی، فراوانی شرح و بسطها آمیخته با احساس و هیجانهای بسیار، موجب سنگینی شعر و ضعف ساختمان آن گشته است، با وجود این هنر شاعری کیتس در بسیاری از قطعه‌های این منظومه به‌کمال واقعی دست یافته است. امروزه منظومهٔ اندیمیون در ادبیات انگلستان اثری پرجاذبه بشمار می‌آید. کیتس در این منظومه خلاصه‌ای از فلسفهٔ خود را نیز عرضه کرده و آن‌کشش مقاومت ناپذیر روح انسانی به کمال زیبائی است. انتقادهای شدید از کتاب اندیمیون از سوئی، رنج بیماری از سوی دیگر و عشق پرشور به فانی براون Fanny Browne زندگی کیتس را رو به نابودی می‌کشاند، اما در همین دوره بودکه پختگی خارق‌العاده و تقریباً معجزه‌آسا در هنر شاعریش توجه همه را جلب کرد. روح و ذهن شاعر قدرتی تازه یافت و بسرعت رو به کمال و گسترش نهاد و چنانکه گوئی فرصت کافی در برابر خود نمی‌بیند، شتابزده در مدت دو سال(۱۸۱۸-۱۸۲۰) یك سلسله آثار پرارزش خلق کرد که تحول تازه‌ای را در هنر او نشان می‌داد و از حیث کمال شعری با منظومهٔ اندیمیون تفاوت بسیار داشت و در آن پختگی و خلاقیت بنحوی استوار و شورانگیز جای خامی و خطاهای گذشته را گرفته بود، از جمله منظومهٔ شب عید **قدیسه آگنس** *The Eve of St-Agnes* است بر مبنای افسانه‌ای قرون وسطائی که درشب عید سنت اگنس دختران جوان در عالم

خواب شوهر آینده‌شان را بچشم می‌بینند. مادلن زیبا نیز به این امید که دلدار خود را به خواب بیند سر بر بالین می‌گذارد، از سوی دیگر عاشق او که به سبب دشمنی خانوادگی از ازدواج با او ناامید است، به‌کمك دایهٔ پیر به اتاق دختر راه می‌یابد. مادلن در لحظهٔ بیداری او را پای تخت خویش می‌بیند و گمان می‌کند که هنوز در خواب است و هنگامی که به واقعیت امر پی می‌برد، راضی می‌شود که با او بگریزد. هنر شاعری کیتس به این افسانهٔ قرون وسطائی گرمی و رنگارنگی خاص می‌بخشد. سبك شعر نیز با شکوه و موجز است، بی آنکه به اصل داستان لطمه وارد آورد. منظومهٔ لامیا *Lamia* (۱۸۲۰) افسانه‌ای خیال انگیز است. لامیا جادوگری است با تن مار و کلهٔ زن که به صورت دختری زیبا در جنگل بر لوسیوس، جوانی از خانوادهٔ ثروتمندان یونان، ظاهر می‌شود. جوان سخت به او دل می‌بندد، او را با خود به شهر می‌برد و در قصری که به هنر جادوگری لامیا بوجود آمده، سکونت می‌کند. چندی با خوشبختی کامل بسر می‌برند تا شبی که لوسیوس برای عروسی با دلدار ضیافتی ترتیب می‌دهد، مربی او به قدرت جادوئی زن و مار بودن او پی می‌برد که ناگهان قدرت جادوگری از لامیا سلب می‌شود و از انظار ناپدید می‌گردد؛ پس از آن لوسیوس از غصه جان می‌سپارد. در این اثر نیزکه از نظر صور ذهنی و رنگارنگی بسیار غنی است و زبان شاعری در آن‌کمتر از گذشته اطناب دارد، هنوزکیتس به کمال شاهکارهای شعری خود نرسیده است. کیتس در منظومهٔ لامیا بار دیگر منبع‌الهامات شاعرانهٔ خویش را که قدرت زیبائی در زندگی بشری است، آشکار می‌سازد. منظومهٔ ایزابلا یا گلدان ریحان *Isabella, or the Pot of Basil* (۱۸۲۰) منظومه‌ای رومانتیك است. ایزابل به سبب مخالفت برادران نمی‌تواند با دلدار خود ازدواج کند. برادران که قصد دارند دختر را به مردی ثروتمند شوهر دهند، عاشق خواهر را می‌کشند و به او خبر می دهند که دلدارش به سفری دراز رفته است، اما ایزابل در خواب عاشق خود را می‌بیند که او را از سرنوشت غم‌انگیز خود آگاه می‌سازد و از او می‌خواهد که به جنگل برود و بر گورش بگرید. ایزابل به کمك دایه جسد عاشق تیره‌روز را می یابد، سر آن را از تن جدا می‌کند و در گلدان ریحانی پنهان می‌کند و همهٔ ساعات خود را در کنار گلدان می‌گذراند و از اشك چشم آن را آب می‌دهد، برادران که پی برده‌اند که رازشان فاش گشته است، گلدان را می‌ربایند و می

گریزند. ایزابل که از تنها تکیه‌گاه و تسلای خاطر محروم مانده است، از شدت اندوه می‌میرد. کیتس در این اثر از یکی از آثار بوکاتچو، نویسندهٔ ایتالیائی مایه گرفته است، اما به آن غنای بسیار بخشیده و اشخاص داستان را در محیطی شاعرانه جای داده است که بر خواننده تأثیر فراوان باقی می‌گذارد. منظومهٔ حماسی **های‌پیرین** *Hyperion* با موضوع اساطیری و در شعر آزاد به صورت ناتمام در ۱۸۲۰ انتشار یافت. کیتس در ساختمان این منظومه و سبك شعر و توصیف بعضی از صحنه‌ها تحت نفوذ **بهشت گمشده** اثر میلتون قرار دارد. منظومهٔ **های‌پیرین** نسبت به سایر اشعار کیتس از تناسب و ایجاز بیشتر برخوردار است و کیتس که طبعاً بیشتر به جانب شعر رومانتیك کشیده می‌شده تا شعر حماسی، در بهترین بخشهای منظومه نیز خصوصیت تغزلی را بکار برده است. **اودها** *Odes* نیز مانند منظومه‌های داستانی کیتس میان سالهای ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۰ ساخته شده و از بهترین آثار شاعر بشمار آمده است که در سراسر آنها شور و حرارت، احساس شدید، فریادهای روح، ناکامی و نفرت که او را به نظارهٔ غم‌انگیز مرگ می‌کشاند، پدیدار است. انتشار **اودها** در ۱۸۲۰ بزرگترین حادثهٔ ادبی انگلستان بشمار آمد و استادی این شاعر بزرگ را به اثبات رساند. از معروفترین آنها **قصیده‌ای تقدیم به بلبل** *Ode to a Nightingale* است که کیتس در ۱۸۱۹ بر مرگ برادر سروده و از همهٔ غزلها جانگدازتر است؛ **قصیده‌ای تقدیم به‌اندوه** *Ode on Melancholy* و **به‌پائیز** *To Automn* ازپرشورترین غزلهاست. این‌اشعار به‌سبب ایجاز وانتخاب دقیق وبسیار متناسب کلمه‌ها و صور ذهنی پر هیجان و مفاهیم بسیار زیبا و شاعرانه در ردیف زیباترین اشعار تغزلی انگلستان جای گرفته است. علاوه بر اشعار، مجموعهٔ نامه‌های کیتس به برادرش تیز هوشی و عمق ادراك فلسفی و قلب پر شور و قدرت عواطف او را نمایان می‌کند و شهرت نویسندگیش را استوار می‌سازد. کیتس همچنین دربارهٔ اسپنسر و شکسپیر تحقیقات عمیقی بعمل آورده است. شرح و تفسیرهای او از آثار شاعرانهٔ شکسپیر استعداد او را در تحقیق و نقد ادبی نیز آشکار می‌کند. شدت بیماری سل موجب شد که کیتس تعدادی از آثار خود را ناتمام بگذارد و برای درمان و استفاده از آفتاب جنوب، به ایتالیا برود، اما هیچ چیز قادر نبود که به بهبود او کمك کند و سرانجام در فوریهٔ ۱۸۲۱ در ایتالیا درگذشت. از آن پس لحظه‌ای از افتخار و شهرت کیتس کاسته نشد و با آنکه بعدها عده‌ای آثار شلی

را پر ارزشتر یافتند، شهرت او همچنان گسترده ماند.
شلی در مرگ کیتس مرثیهٔ جانگداز خود را به نام آدونائیس *Adonais* سرود و دربارهٔ او گفت: «رقیبی که بر من پیشی گرفته است.» براونینگ دربارهٔ کیتس گفته است: «میلتون و کیتس دو شاعر فوق بشرند.» کیتس و بایرون و شلی سه شاعر بزرگ مکتب رومانتیسم انگلستان بشمار می‌آیند؛ و نفوذ کیتس بر شاعران نسل بعد پایدار ماند.

**کینتانا، مانوئل خوزه** Quintana, Manuel José شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی (۱۷۷۲-۱۸۵۷) کینتانا در مادرید زاده شد. تحصیلات خود را در دانشگاه معروف سالامانکا Salamanca انجام داد وتحت تأثیر محیط ادبی و فلسفی آن قرار گرفت، خاصه از نفوذ مشهورترین استاد و محبوبترین شاعران شهر ملاندث والدس Melandez Valdes برخوردار گشت. این نفوذ را در اولین دیوان *Poesias* که در ۱۷۸۸ منتشر شد، می‌توان دید. بعدها کینتانا شیوهٔ بیان کاملاً شخصی را برگزید که از نظر مفاهیم و وزن شعر با سبك بیان استادش بسیار فاصله گرفت. در ۱۷۹۱ قوانین نمایش *Las reglas del drama* را انتشار داد که در آن از اندیشهٔ بوالو Boileau پیروی و از قانون وحدت سه گانه (وحدت زمان، مکان و عمل) دفاع کرده بود. کینتانا مجلهٔ واریه‌دادس د لیتراتورا *Variedades de literatura* (تنوع ادبی) را تأسیس و با نشر قصاید معروف شهرت خویش را تثبیت کرد. ازآن جمله است قصیدهٔ د جنگ ترافالگار *Al combate de Trafalgar* (۱۸۰۵) که احساس میهن‌پرستانهٔ آن مردم را به سال ۱۸۰۸، به قیام برضد مهاجمان فرانسوی برانگیخت. زندگی نامداران اسپانیا *Vidas de espanoles célebres* (۱۸۰۷)، شامل سرگذشت نه شخصیت بزرگ‌اسپانیایی. نامه‌های بسیارجالب توجه او به‌لرد هالند Lord Holland در۱۸۲۳ دربارهٔ وضع سیاسی اسپانیا نیز او را نویسنده‌ای نیرومند با نثری زیبا به جامعه شناساند. در قلمرو تئاتر کینتانا در۱۸۰۱ تراژدی منظوم ال دوکه د ویسئو *El duque de Viseo* را بر صحنه آورد که گر چه از ساختمان خوب برخوردار بود، به سبب خشونت غیر واقعی در موضوع و خصوصیتهای اشخاص نمایش و عشقهای رقابت‌انگیز و فقدان روشنی و صراحت پیروزی چندانی بدست نیاورد. در ۱۸۰۵ تراژدی سیاسی پلایو *Pelayo* را در سه پرده، به هنگام حملهٔ ارتش ناپلئون به اجرا

درآورد. زندگی پهلوانی پلایو قهرمان معروف اسپانیا و بنیانگذار حکومت سلطنتی آن موضوع بسیاری از آثار ادبی مانند رومان، شعر و نمایشنامه قرار گرفته است که از همه معروفتر نمایشنامهٔ لوپه د وگاست. نمایشنامهٔ کینتانا بر حسب قواعد تئاتر نئو کلاسیك ساخته شده است. کینتانا در وقایع ۱۸۰۸ و حملهٔ ارتش فرانسه به اسپانیا به دبیرکلی شورایعالی کشوری که عالیترین مقام دولتی بود، منصوب گشت و فعالیت بسیار بکار برد، اما فردیناند هفتم او را به اتهام آزادیخواهی تبعید کرد. کینتانا از ۱۸۱۴ تا ۱۸۲۰ در تبعید باقی ماند و در دورهٔ کوتاه آزادی و استقلال، مدیر کل تعلیمات و پس از مرگ فردیناند هفتم، رئیس شورایعالی تعلیم و تربیت و معلم خصوصی ایزابل دوم ملکهٔ اسپانیا گشت که در ۱۸۵۵ در جلسهٔ با شکوه مجلس سنا او را به دریافت نشان مفتخر کرد.

کینتانا در زمان حیات از احترام و محبوبیت فراوان نزد عامهٔ مردم اسپانیا برخوردار بود و به عنوان شاعر نهضت مقاومت در برابر ارتش ناپلئون شناخته شد. در اشعارش آزادیخواهی و میهن‌پرستی بیش از موضوعهای دیگر بکار رفته است. کینتانا که شیفتهٔ فرهنگ ملی و مترقی بوده و آرزوی پیشرفت کشور را با صراحت و کمال در اشعارش بیان کرده است، سرمشق گروه شاعران جوان قرار گرفته و در شعر تحولی بزرگ پدید آورده است. بدین‌طریق که آن را از موضوعهای شخصی و خصوصی قرن هیجدهم خارج کرده و به صورت شعر انقلابی و میهنی درآورده است، با لحنی نیرومند و بیانی استوار و فصاحتی عالی. کینتانا شیفتهٔ نویسندگان بزرگ قرن طلائی (قرنی که ادبیات اسپانیا در اوج شکفتگی بوده است و سراسر قرن شانزدهم و قسمتی از قرن هفدهم را فرا می‌گیرد) بود و از بسیاری از آثار تغزلی و حماسی این بزرگان ادب تجدید چاپ بعمل آورد و از این راه در دوره‌ای که تمایل به فراموشی این آثار در محیط ادبی بوجود آمده بود، به آنها زندگی تازه بخشید. کینتانا را می‌توان از بزرگترین شاعران و نویسندگان سالهای آخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم بشمار آورد.

**کینك، هانس ارنست** Kinck, Hans Ernest رومان نویس و نمایشنامه‌نویس نروژی (۱۸۶۵-۱۹۲۶) کینك فرزند پزشکی بود و دوران کودکی و نوجوانی را در

روستای ستسدال Setesdal گذراند و پس از پایان تحصیل در دانشگاه کریستیانیا Christiania و دریافت دیپلم دکتری در ۱۸۹۰ مدتی بتدریس پرداخت، سپس در کتابخانهٔ دانشگاه به کار اشتغال یافت. در آغاز کار ادبی شیفتهٔ ناتورالیسم گشت و رومان هولدرن *Huldren* را در ۱۸۹۲ منتشر کرد. این اثر یگانه داستان کینك در سبك ناتورالیسم و توصیف نژادی انحطاط یافته است. قهرمان اصلی کتاب مردی ضعیف است که از مبارزه با دشواریهای سرنوشت عاجز می‌ماند، هنگامی که کودك بوده برای خطای مرتکب نشده‌ای مجازات شده و به هنگام بلوغ نیز از هر نوع عطوفت محروم مانده است و هنگامی که به گورینا Gurina بر می‌خورد، گوئی دوائی برای تنهائی خویش یافته است. کینك که در رومان خود عشق میان زنی که دیگر جوان نبوده و مردی را که تا آن زمان روی مهر و محبت ندیده، به زیباترین صورتی وصف می‌کند، لحن تغزلی اثر در طی داستان بتدریج قوت می‌گیرد، تا به هنگام مرگ زن که به اوج خود می‌رسد. کینك به اعمال بشر کمتر اهمیت می‌دهد و بیشتر به شایستگی و لیاقت او در بر طرف کردن موانع توجه دارد و می‌کوشد تا ترسهای غریزی آدمی را در برابر زندگی نشان دهد. ملت جوان *Ungt folk* (۱۸۹۳)، نظر اصلی کینك را در توجه به آئینهای روحی عامهٔ مردم و کینه‌ورزی به اصالت عقل نمودار می‌سازد. کینك در این سال ازدواج کرد و سالی را در پاریس گذراند و بتدریج از ناتورالیسم فاصله گرفت و مجموعه داستانهای کوتاه بالهای خفاش *Flaggermus-vinger* را در ۱۸۹۵ انتشار داد. از آن پس به قلب مردم نروژ نفوذ کرد و با شیوه‌ای خیال‌انگیز قدرت روح مذهبی و عرفان را در آن احساس کرد و دیگر جز برای هنر نزیست و در حدود چهل جلد اثر انتشار داد که شاهد کوشش مداوم او بود. رومان هرمان اك *Herman Ek* در دو بخش در ۱۸۹۶–۱۸۹۸ انتشار یافت و پس از آن دریك جلد کامل در ۱۹۲۲ منتشر شد. موضوع کتاب تضاد میان فرهنگ ملی و محلی با تمدن عصر جدید است. هرمان اك، قهرمان رومان که از کودکی قربانی رفتار خشونت‌آمیز مادر بوده و در خانه رنگ شادی نمی‌دیده است، روح عصیانگری پیدا می‌کند، بر ضد مادر و بر ضد خشکی دانشجویان و بحث و جدل آنان دربارهٔ مسائل دشوار شورش می‌کند. وی پس از مدتها زندگی در شهر به روستای زادگاه خود باز می‌گردد و با دختر

مهمانسرادار قریه ازدواج می‌کند و بار دیگر شادی مجاورت با طبیعت و خاك و زندگی سالم و طبیعی را کـه پیوسته از آن دور بـوده است، بـدست مـی‌آورد و همینکه مـی‌خواهد به رؤیـای خـود جـامهٔ عمل بپوشانـد و در تعلیم و تـربیت روستائیان همـت بگمـارد، بـا قیـام آنـان و مکـر و حیلـه و خـودخـواهـی و ساده‌لـوحیشان روبـرو مـی‌گردد. باز روح عصیـان در او بیدار مـی‌شود و بـه فکـر انتقـام مـی‌افتد، پس زمینهـا را بـا قیمت ارزان مـی‌خرد، کارخـانـهٔ بـرق ایجـاد مـی‌کند، سد می‌بندد، تمدن عصر جـدید را به روستا مـی‌کشاند و به این وسیلـه بنیان کشاورزی منطقه را بربـاد می‌دهد. هرمـان اك از نظر کینك مردی رؤیـائی و رومـانتیك است که همان مـوجب شکست روحیش می‌گردد. کینك در ۱۸۹۶ به ایتالیا سفر کرد. چندی در رم و فلورانس اقامت گزید و چندین مقامه و نوشتهٔ تحقیقی وتاریخی دربارهٔ ایتالیا منتشر ساخت. ازآن جمله است: مردم ایتالیا *Italienere* (۱۹۰۴)، سرزمین کهن *Gammel Jord* (۱۹۰۷)، صدای نژاد *Stammens Rost* (۱۹۱۹)، چهرهٔ رنسانس *Renaessance Mennesker* (۱۹۱۶). داستان بانـو آنـی پودس *Fru Anny Porse* (۱۹۰۰) تضاد میـان طبقهٔ کارمند اداری و تودهٔ مردم را نشان می‌دهد و تصویری از زندگی محله‌های کوچك نروژ را در نیمهٔ قرن نوزدهم پیش‌چشم می‌گذارد. دکتر گابریل یاهر *Doktor Gabriel jahr* (۱۹۰۲) بدبینی نویسنده را بیان می‌کند و مهاجران *Emigranter* (۱۹۰۴) از آثـار بـرجستهٔ کینك بشمار می‌آید که برزمینهٔ مسائل پیچیدهٔ ملی نـروژ قـرار دارد. نمایشنامهٔ منظوم مال‌فروش *Driftekaren* (۱۹۰۸) اثر مهم کینك است کـه همهٔ کـوشش نویسنده را در دوران نویسندگی و همهٔ اندیشه‌هایش را در بـردارد و قهرمـان اصلی آن مظهر نژاد شمالی است با اضطرابی ابدی. از نمایشنامـه‌هـای دیگر کینك نمایشنامـهٔ عاشقانهٔ عروسیهای جنوا *Bryllupet i Genua* (۱۹۱۱) است کـه احساس او را از سفر به ایتالیا بیان می‌کند و نمایشنامهٔ تاریخی آخریـن مهمان *Den sidste Gjoest* (۱۹۱۰) دربارهٔ دورهٔ رونسانس ایتالیا و نمایشنامهٔ بهسوی کارناوال *Mot Karneval* دربارهٔ ماکیاولی Machiavelli نویسنده و مرد سیاست ایتالیا. مجموعـه داستانهای کوتاه قرن طلائی *Guldalder* (۱۹۲۰) از طرفی شامل قصه‌های روستائی است کـه بیشتر آنها مربوط به روستاهـای شمال نـروژ و آمیخته بـا لهجهٔ خـاص زادگاه نویسنده است، از طرف دیگر شامل داستانی دراز است کـه وقایع آن در رم و در

اولین‌سالهای سلطنت‌آوگوستوس‌می‌گذرد. قرن طلائی تضادی است میان تاریخ دلنشین روستائی و توصیف طنزآمیز دورهٔ انحطاط روم.
کینك نقاش دنیای بدوی و غریزی است و یکی از بزرگترین و ستایش‌انگیزترین نویسندگان نروژ که از هوش و استعدادی سرشار برخوردار است. او نه تنها هنرمندی ممتاز، بلکه دانشمندی برجسته بشمار می‌آید.

**کیو، یوآن** K'iu, Yuan شاعر چینی (۳۳۳ - ۲۸۵ پیش از مسیح) کیو از خاندان شاه وو Wou بود که در قرن هفتم پیش از مسیح می‌زیسته است. پیش از کیو یوآن ادبیات چینی شامل منتخباتی از سیصد و پنج غزل باستانی بود به نام چی کینگ Che King (کتاب غزل) که از دودسته شعر تشکیل می‌شد. غزلهائی که میان عامهٔ مردم رواج داشت و غزلهای اصیل که در معابد و ضیافتها به صورت آواز خوانده می‌شد. این مجموعه به عقیدهٔ بعضی از نویسندگان به وسیلهٔ کنفوسیوس فراهم آمده بود که دربارهٔ آن تفسیرهای اخلاقی و استعاری صورت می‌گرفت و بتدریج بیشتر جنبهٔ مذهبی و اخلاقی می‌یافت تا جنبهٔ ادبی. کیو شعر را از بی‌نام و نشانی بیرون آورد و به آن حال شخصی و درونی بخشید و از زیبائی خاص برخوردار کرد و درعین حال آن را همچنان برسنت و فرهنگ عامه متکی داشت. کیو در دوره‌ای می‌زیست که از مرگ کنفوسیوس در قرن پنجم پیش از مسیح آغاز شده و به‌وحدت امپراتوری آسمانی چین در قرن سوم پیش از مسیح منتهی می‌گشت، دوره‌ای آشفته از جنگها و تحریکهای درباریان، جاه‌طلبیها و حسادتهای ملوك‌الطوایفی که همه در منظومه‌های او منعکس شده است. کیو که خود از اصیلزادگان چین بود، از وزیران صدیق و باوفای دربار و مشاور مخصوص شاه هوئه Houai گشت، اما پس از چندی بر اثر سعایت حسودان در ۲۹۷ پیش از مسیح از دربار طرد شد. به جنوب کشور رفت و دو سال با اندوه خاطر در عزلت بسربرد و به سرودن شعر پرداخت. تعداد فراوانی از منظومه‌های او در منتخبات اشعار چین مانند مراثی کشودهای چو *Tch'ou ts'eu*، نه ترانه *Kieou Ko* که اشعاری مذهبی است، وجود دارد. منظومهٔ رنج فراق *Li Sao* که در دورهٔ تبعید سروده شده، شخصیت کیو یوان را جاودان ساخته است. قهرمان این منظومه در واقع خود شاعر است که به نام دیگر و در دورهٔ گذشته می‌زیسته است و همهٔ

ناامیدیها و رنجهای شاعر را منعکس کرده و سرانجام از شدت ناکامی خود را در رودخانه غرق کرده است. منظومهٔ «نج فراق» از شاهکارهای ادبیات چینی است و ابداعی در تاریخ شعر چین و سرچشمه‌ای تازه از شعر غنائی. منتقدان چنین اظهار نظر کرده‌اند که زبان چینی زبان مادری کیو نبوده، اما او به تقلید شعر ملی کشور چو Tchou نوع تازه‌ای در شعر آفریده است که شامل توصیفهای دراز به صورت شعر آزاد است.

زندگی شاعر، چنانکه در منظومهٔ «نج فراق» برای قهرمان داستانش پیش آورده بود، به وسیلهٔ غرق در رودخانه پایان غم‌انگیزی یافت که خود مبدأ جشن اژدها گشت که هنوز سالی یك‌بار به‌صورت مسابقهٔ قایقرانی برگزار می‌شود، به‌این طریق که قایقهائی به شکل اژدها با چراغهای رنگارنگ از هرطرف آب رودخانه‌ها را می‌شکافد و پیش می‌رود تا جسد شاعر را بیابد و قایقرانان غذائی شبیه به دلمه از برگهای بامبو با خود دارند که کمی می‌خورند و کمی از آن را به آب می‌دهند تا روح شاعر از آن تغذیه کند. پس از کیو بسیاری از شاعران از سبك شعر وی تقلید کردند، اما هیچ‌یك از اشعار آنان صفای با عظمت شعر او را بدست نیاورد.

**کیوی، آلکسیس** Kivi, Aleksis رومان نویس و نمایشنامه نویس فنلاندی (۱۸۳۴ - ۱۸۷۲) کیوی فرزند خیاط فقیر روستای خود بود و تنها فرزند از میان برادران و خواهران متعدد که آموزش یافت. پس از مشقت بسیار به دریافت دیپلم دبیرستان نایل آمد و در بیست سالگی به دانشگاه هلسینکی Helsinki راه‌یافت، که به سبب فقر شدید و رنجوری مزاج نتوانست به تحصیل ادامه دهد. اما پیوسته مورد حمایت دوستان خود قرار داشت، چنانکه از ۱۸۶۳ در کلبهٔ چوبی دوست قدیم خود شارلوتا لونکویست Charlotta Lonnqvist اقامت گزید و به مطالعهٔ تورات و آثار مهم ادبیات جهان مانند آثار هومر، سروانتس و دانته پرداخت و بروسعت معلومات ادبی خود افزود. خود نیز نوشتن آثار نمایشی را آغاز کرد و در ۱۸۶۴ تراژدی کولرو *Kullervo* را انتشار داد براساس حماسهٔ ملی فنلاند کالوالا *Kalevala* ـ حماسه‌ای که به وسیلهٔ عده‌ای از نویسندگان از میان نقلهای شفاهی و اشعار ملی جمع‌آوری شد و اولین‌بار به وسیلهٔ لونروت

Lönnrot به صورت منظومهٔ بلندی درآمد. تراژدی کیوی بهترین نمایشنامه‌ای است که براساس این حماسه ساخته شده است. وی پس از انتشار این تراژدی به دریافت جایزهٔ نقدی از طرف انجمن ادبی فنلاند که در ترویج ادبیات کشور می‌کوشید، نایل آمد و از آن پس منحصراً به راه نویسندگی افتاد، اما تشویش دایمی برای تأمین معاش و ضعف مزاج و عدم ادراك مردم و عادت نداشتن آنان به خواندن متنها به زبان فنلاندی مقاومت مزاجی او را درهم شکست. دراین حال دوستان به‌کمکش برخاستند، خاصه شارلوتا سالها از او مراقبت کرد و در کنارش ماند تا او بتواند آثار بیشتری خلق کند. کیوی در ۱۸۶۹ نمایشنامهٔ تك پرده‌ای لئا *Lea* را برصحنه آورد که از انجیل الهام گرفته و تغزلی لطیف و شعری قوی برسراسر این شاهکار کوچك،زندگی و تحرك بخشیده بود. نمایشنامهٔ لئا نقطهٔ عطفی در تاریخ تئاتر فنلاند بشمار آمده و اولین نمایشنامه‌ای است که زبان ملی را برصحنه آورده است. پس از آن کیوی در ۱۸۷۰ رومان هفت برادر *Seitsemän veljestä* را منتشر کرد. نویسنده در این داستان بلند سرگذشت هفت پسر یتیم را نقل می‌کند که با محیط خویش ناسازگارند و برای گریز از قیدها و الزامهای فردی و اجتماعی به جنگلها پناه می‌برند تا زندگی را دور از نگرانی و مسؤولیت بگذرانند، پس از چندی برنفس خود تسلط می‌یابند، به میان جامعهٔ متشکل باز می‌گردند و شهرنشینانی نیکوکار و سودمند به‌حال دیگران می‌گردند. داستان تصویری واقعی و زنده است از روستاهای فنلاند یك قرن پیش که با لحنی مطایبه‌آمیز و درعین حال تغزلی خطوط برجستهٔ اخلاقی و روحی مردم فنلاند را پیش چشم می‌گذارد. داستان هفت برادر نه تنها شاهکار کیوی، بلکه شاهکار ادبیات فنلاندی بشمار می‌آید. کمدی کفاشهای خارستان *Nummisuutarit* که در ۱۸۶۴ انتشار یافت، در پاریس برصحنه آمد و بالاترین پیروزی را در ادبیات نمایشی فنلاند بدست آورد. این کمدی ثمرهٔ طبع طنزآمیز نیرومند و درعین حال مقرون به حسن‌نیت نویسنده‌ای بود که از عمق آداب و رسوم مردم طبقهٔ پائین کشورش آگاهی کامل داشته است. کیوی در اواخر عمر به الکل روی آورد و براثر افراط در نوشیدن روز بروز تعادل فکری را از دست داد و دچار اختلال روانی درمان ناپذیری گشت و پس از گذراندن دورهٔ بیمارستان در ۱۸۷۲ در خانهٔ برادرش چشم از جهان فرو بست، پس از آن زادگاه و خانه‌ای

که در آن درگذشت، زیارتگاه مردم ادب دوست گشت. بسیاری از اشعار و آثار چاپ نشدهٔ کیوی پس از مرگش انتشار یافت و منتخباتی از آثار او در ۱۸۷۸ و آثارکاملش میان سالهای ۱۹۱۵و۱۹۱۹ منتشر گشت.

شیوهٔ نگارش آثار کیوی‌آمیخته‌ای از رومانتیسم ورئالیسم است، با لحنی طنزآمیز وسبکی تقلید ناپذیرکه برای خوانندگان زبان توسعه نیافتهٔ فنلاندی،سرچشمهٔ الهام واقعی بشمار آمد. کیوی نخستین و بزرگترین رومان نویس و نمایشنامه نویس فنلاندی است که پیوسته بیهمتا و در شعر تغزلی پیشرو و بیمانند مانده است.

# گ

**گارائی، یانوش** Garay, János شاعر مجـار (۱۸۱۲-۱۸۵۳) گارائی از خانوادهٔ کوچك و از کارمندان جزء کتابخانـهٔ دانشگاه بوداپست بود که به وسیلهٔ مطالعهٔ آثار استادان آلمانی قوای فکری و معنوی خود را پرورش داد و با شور و شوق فراوان به نهضت بزرگ میهن پرستانهٔ نیمهٔ اول قرن نـوزدهم کشورش پیوست. در موضوعهای تاریخی ذوق و استعداد خاص نشان دادو بـه افتخار قـوم مجـار نمایشنامه‌ها نوشت و شعرها سرود، خاصه در حماسهٔ معروف **پیشاهنگ** *Csatár* در ۱۸۳۴ و در قصهٔ شاعرانهٔ **همسر کریستوف فرانگپان** *Frangepan Kristofné* شجاعت این قوم را ستود. گارائی پس از انقلاب ۱۸۴۸ مـدت کوتاهی کـرسی استادی را در دانشگاه پست Pest اشغال کرد و پس از شکست انقلاب بناچار آن را رها کرد و به شغل کوچك خود در کتابخانه بازگشت و زندگی فقیرانه‌ای پیش گـرفت، با این حال مهمترین آثار خودرا در همین دوره انتشار داد. از آن جمله است منظومهٔ تاریخی **سنت لاسلو** *Szent Laszlo* (۱۸۵۰) در دو جلد و منظومـهٔ هجو آمیز **سرباز بـازنشسته** *Az Obsitos* (۱۸۵۱). سرباز پیری بـه نـام یـانوش هاری Janos Hary حوادث عجیب و غریب زنـدگی سربازی و فتوحـات جنگی خـود را برای قاضی روستا که ظاهراً سرگـذشت او را باور می‌کند و دانشجوی جوان دیر باوری که لاف و گزافهای او را با سرفهٔ مسخره‌آمیز همراه مـی‌سازد، نقل مـی‌کند. اولین شاهکار جنگی او توقیف ناپلئون است، به‌هنگامی‌که در رأس دویست سرباز مجـار با ارتش دویست هزار نفری فرانسوی می‌جنگد. ناپلئون را به وسیلهٔ رکاب طلائی اسبش می‌شناسد و دستگیر می‌کند، اما بـه وساطت و اصرار ماری لـویـز آزادش مـی‌سازد؛ نـاپلئون دو عـدد سـاعت طـلا به عنوان قدردانی به او مـی‌بخشد. دومین حادثهٔ مهم ملاقات سربـاز پیر است در وین با دوستش امپراتور فرانسیس. وصف ضیافت بسیار مهمی که در این منظومه برای پذیرائی از هاری تـرتیب داده

شده است، از شاهکارهـای طنز و مسخره بشمار مـی‌آید. منظومهٔ سرباز بازنشسته مورد استقبال عامهٔ مردم قرار گرفت و چهرهٔ یـانوش هـاری چهرهٔ محبوب ملـی گشت و آهنگساز بزرگ مجـار زولتان‌کودای Zoltan Kodaly از این اثر اوپرای مسخره‌آمیزی به نام هاری یانوش ساخت که در ۱۹۲۶ در بوداپست برصحنه آمد و مورد توجه شدید مردم مجارستان قرار گرفت.
گارائی در عصر خود از محبوبیت بسیار برخوردار بود.

**گارثیا لورکا، فـدریکو** Garcia Lorca, Federico شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیائی (۱۸۹۸-۱۹۳۶) گارثیا در خانـواده‌ای شهرستانی و در یکـی از دهکـده‌های غرناطه زاده شد و سراسر عمر بستگی خـود را با آن حفظ کـرد؛ پدرش ملاکـی ثروتمند و جمهوریخواه بود. فدریکو از چهار سالگی به مدرسهٔ روستائـی رفت و سالهای کودکی را در میان مردم ساده‌دل روستا گـذراند. پس از پایان تحـصیلات دبیرستانی در ۱۹۱۵ به دانشگاه غرناطه وارد شد و در ۱۹۲۳ در رشتهٔ حقوق به دریافت لیسانس نایل آمد. فلسفه و ادبیات آموخت و در همهٔ هنرها چون نقاشی و موسیقی استعداد و شوق فراوان نشان داد. پیانو نواخت، گیتار آموخت، آهنگ ساخت و ترانه‌های عامیانه را جمع‌آوری و تنظیم کـرد. در دانشگاه با مـانوئل دِ فایا Mannuel de Falla که در حـدود بیست سال از او بزرگتر بود، دوستی یافت و هم او بود که عشق به فرهنگ و ترانه‌های عامیانه را در او پدید آورد. گارثیا لورکا در ۱۹۱۶ با دانشجویان و به سرپرستی استاد تاریخ سفرهائی مطالعاتـی در کشور اسپانیا انجام داد و نخستین اثر را که از مشاهداتش در این سفر مایه گرفته بـود، با عنوان احساسها و چشم‌انـدازها *Impresiones y Paisajes* به خـرج خود در ۱۹۱۸ انتشار داد. این اثـر مجموعه‌ای بـود از مقاله‌هـا و مطالعات بـه نثری شاعرانه دربارهٔ شهرهای اسپانیا خاصه مادرید، که اگر چه در میان آثار لورکا اثر مهمی بشمار نمی‌آمد، استعداد و بینش دقیق او را در تصویـرهای رنگین و زنـده نشان می‌داد که همه از عشق عمیق او به کشورش سرچشمه گرفته بود. در غرناطه جاذبهٔ طبیعی و هنر گارثیا همه را به خـود می‌کشید، هـر جا می‌رفت، پیانـو می نواخت و شعر می‌گفت و از کودکی برای نزدیکانش نمایش عروسکی تـرتیب می داد. گارثیا لورکا بنا بر پیشنهاد استادش از ۱۹۱۹ در مادرید مستقر شد، درخانهٔ

دانشجویان اقامت گزید و زندگی پر جنب و جوش هنری را آغاز کرد و دوستان هنرمندی یافت چون سالوادور دالی Salvador Dali. اولین نمایشنامهٔ گارثیالورکا در مادرید در ۱۹۲۱ بر صحنه آمد که طلسم پروانه *El Maleficio de la mariposa* نام داشت و چندان پیروزی نیافت. در همین سال دیوان شعر *Libro de poemas* را انتشار داد که نظر اهل ادب را جلب‌کرد و نام او را بر زبان انداخت، اما شهرت واقعی گارثیا لورکا پس از انتشار ترانه‌ها *Canciones* (۱۹۲۷) بدست آمد و پس‌از به اجرا درآمدن نمایشنامهٔ میهنیش به نام ماریانا پینداِ *Mariana pineda* به اوج خود رسید. این نمایشنامه در ۱۹۲۷ به وسیلهٔ هنرپیشهٔ بزرگ مارگاریتا خیرگو Margarita Xirgu اجرا شدکه پس از آن بازیگر همهٔآثار نمایشی لورکا و دوست او گشت. در همین سال گارثیا لورکا از طرحها و تصویرهای خود در بارسلون نمایشگاهی ترتیب داد. در ۱۹۲۸ اشعاری را که میان سالهای ۱۹۲۴و۱۹۲۷ سروده شده بود، در مجموعهٔ قصیدهٔ کولی *Romancero gitano* در مادرید انتشار داد شامل افسانه‌های کهن و ترانه‌ها و قصه‌های خیال‌انگیز یا حماسی که لورکا را به شهرت جهانی رساند. لورکا که به‌اصل خانوادگی روستائی خود وفادار مانده بود، بیش از شاعران گذشته به سرچشمهٔ افسانه‌ها و اعتقادهای تودهٔ مردم که بیشتر به صورت شفاهی به او می‌رسیده، دست یافته و به فرهنگ مردم اندلس که فرهنگی بسیار غنی بود، تکیه کرده است. لورکا کمتر به مفاهیم انتزاعی و مجرد توجه داشته و برای خلق آثار شاعرانه، بیشتر از عناصر موجود و عینی بهره می‌برده و همین امر موجب شده است که اشعار مجموعهٔ قصیدهٔ کولی علاوه بر زیبائی و خوشاهنگی از قدرت نمایشی بسیار نیز برخوردار باشد و به خواننده ادراکی واقعی از کشور اسپانیا ببخشد. این مجموعه بیشك محبوبترین و عامه پسندترین اثر شاعرانهٔ لورکا بشمار آمد، چنانکه از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۶ هفت بار بچاپ رسید. گارثیا لورکا در ۱۹۲۸ با دوست و مشاور خود فرناندو د لوس ریوس Fernando de Los Rios به امریکا سفر کرد، از پاریس و لندن گذشت به نیویورك رسید و در دانشگاه کولومبیا اقامت‌گزید، یك رشته سخنرانی ایراد کرد، زبان انگلیسی آموخت، با شاعران و بزرگان ادب اسپانیائی مقیم امریکا آشنا شد. از آنجا به آرژانتین رفت تا در اجرای نمایشنامهٔ طلسم پروانه حضور یابد، سپس همراه دوستش ایگناسیو سانچز مخیاس Ignacio Sanchez Mejias، مرد ادب دوست

و گاوباز مشهور برای شناسائی شهر نیویورك از محله‌های گوناگون مانند هارلم دیدن کرد، در ۱۹۳۰ به هنگام بازگشت به اسپانیا به کوبا دعوت شد. در هاوانا سخنرانیهائی ایراد کرد که مانند همیشه با پیروزی بسیار همراه بود. اقامت کوتاه گارثیا لورکا در نیویورك، الهام‌بخش او در سرودن اشعاری گشت که احساس او را از این شهر و محله‌های آن بیان می‌کند. این اشعار یکی از زیبا-ترین دیوان‌های او را بوجود آورد با عنوان شاعر در نیویورك *Poeta en Nueva York* که در ۱۹۴۰ پس از مرگ شاعر انتشار یافت. شناسائی امریکا و ضربه‌ای که از تمدن عصر جدید بر احساس گارثیا لورکا وارد آمد، تمدنی که با تمدن کشورش که هنوز تا حدی به صورت ابتدائی باقی مانده، بسیار متفاوت بود و جذبه و دواری که از مقابلهٔ با هیجانهای ناشی از زندگی ماشینی عصر جدید عاید انسان می‌شود، در ذهن و روح گارثیا لورکا با خلاقیتهای هنر سوررئالیسم که دوست نقاشش سالوادور دالی به او القا کرده بود، درهم آمیخت و سبب شد که لورکا راهی کاملاً شخصی و خاص بیابد و از آن پس شعرش رنگی نو به خود گیرد. از این زمان لورکا تا حد زیادی از موضوعهای مربوط به فرهنگ عامه فاصله گرفت و شعر را از صور ذهنی دقیق شخصی غنی ساخت، با عظمتی انکارناپذیر. در ۱۹۳۲ دوست لورکا فرناندو د لوس ریوس وزیر فرهنگ شد و گارثیا با همکاری ادواردو اوگارته Edvardo Ugarte مدیریت لاباراکا La Barraca، تئاتر دانشگاهی و سیار را برعهده گرفت و خود به همهٔ کارها پرداخت، مانند انتخاب نمایشنامه، کارگردانی، موسیقی، آرایش صحنه و حتی در موقعیتهای مناسب بازیگری، چنانکه در آثار نمایشی سروانتس، کالدرون و لوپه د وگا علاوه برکارگردانی و اقتباسهائی نو، در بازی نیز شرکت کرد. تئاتر لاباراکا تئاتر عامه بود که برای مردم و بیشتر اوقات در میدان دهکده‌ها ترتیب می‌یافت و پیروزی عظیمی بدست می‌آورد. این نمایشهای سیار گارثیا لورکا را به مردم کشور نزدیکتر کرد و در طی همین سفرها نمایشنامهٔ عروسی خون *Bodas de sangre* را ساخت که در ۱۹۳۳ در سه‌پرده برصحنه آمد. دختری در روز عروسی با نامزد سابقش روبرو می‌شود و عشق گذشته در هردو آنان جان می‌گیرد، پس با یکدیگر می‌گریزند. داماد به دنبالشان می‌رود و رقیب خویش را می‌کشد، خود نیز از پای در می‌آید. لورکا

در این نمایشنامه به‌سرنوشتی که بشر را بلااراده با خود می‌کشاند و تقدیر شومی که کسی از آن رهائی ندارد، بیشتر توجه دارد تا بـه اشخاص نمایش. همه چیز بدون استثنا در برابر سنتها و آداب بیرحمانه و آئین مذهبی سرخم می‌کند. لورکا با این نمایشنامه در عالم تئاتر نیز مانند عـالم شعر شخصیت درخشان خـود را تثبیت کرد. زبان نمایشنامه زبانی معمول و عاری از هرنوع تصنع ادبی بوده و او در آن تنها به زنـده ساختن احساسهای اولیهٔ مردم فقیر توجه کرده است کـه با وجود داشتن رنگ محلی، تفسیری است از روح بشر به طور کلی. در ۱۹۳۳ لورکا در مادرید مستقر شد و به سبب پیروزی نمـایش عروسی خون در آرژانتین و دعوتی که از او برای ایراد سخنرانی بعمل آمد، به ایـن کشور سفر کرد. در بوئنوس آیرس با پابلونرودا، شاعـر معروف شیلی آشنا شد و کنفرانس مشترکـی دربارهٔ روبن داریو، شاعر نیکاراگوئه تـرتیب دادنـد. در بـازگشت بـه اسپانیا (۱۹۳۴)، لورکا عزیزترین دوستش ایگناسیو سانچز مخیاس گاوباز مشهور را که به ضرب شاخ گاو از پای در آمده بود، از دست داد و در مرگ او **داذی بـرای مـرگ یـک گـاوبـاز** *Llanto por Ignacio Sánchez Mejías* (۱۹۳۵) را منتشر کرد که بزرگترین مرثیه در شعر جدید اسپانیا بشمار آمد. لورکا با وجود فعالیت شدید در گروه تئاتر سیار لابـاراکا از هیچ تـلاشی در راه نـوشتن، سخنرانـی و هرنوع کوشش ادبی که دوستان و شنوندگانش را مجذوب می‌ساخت، خـودداری نمی‌کرد. او هرگز آشکارا در سیاست به معنی خاص نظری ابـراز نمی‌داشت، امـا نوشته‌هایش دربارهٔ تعلیم و تـربیت ملت از راه تئاتـر و حمایتش از طبقهٔ محروم اجتماع، به طور وضوح او را در شمار گروه دست چپی معرفی مـی‌کرد. از آثار این دوره نمایشنامهٔ یرما *Yerma* است کـه در ۱۹۳۴ در سه‌پرده بـرصحنه آمـد و سرگذشت غم‌انگیز دختری روستائی به نام یرما را بنمایش گذارد کـه تنها هدفش از ازدواج داشتن فرزند بود و برخلاف انتظار و امید، از این نعمت محروم مـاند و وسوسهٔ داشتن فرزند تا آنجا ذهـن او را بـرانگیخت کـه بـه تهیهٔ لباس بچـه پرداخت، و یک‌بار راه صومعه‌ای دور را پیش‌گرفت تا شاید به وسیلهٔ دعا و اوراد بـه مرادش برسد. هنگامی که از آن نیز مأیـوس‌گشت و دیگر نتوانست شوهرش را که بیشتر به او به چشم معشوقه مـی‌نگریست تـا همسر تحمل کند، بـا دست خود او را خفه کرد و گفت: «دیگر تا ابد تن من بی‌ثمر می‌ماند، بـه من نزدیک

نشو، من پسرم را کشتم، با دستهایم پسرم را کشتم.» نمایشنامهٔ یرما با آنکه حوادث ساده‌ای را در بردارد، از قدرت و نفوذ بسیار بهره‌مند است. گارثیا لورکا در ۱۹۳۵ نمایشنامهٔ دونیا رزیتای پیر دختر یا زبان گلها *Dona Rosita la soltera o El lengaje de las flores* را برصحنه آورد و در آوریل ۱۹۳۶ با هنرپیشه مارگارتا خیرگو به مکزیك سفر کرد تا در نمایش پیروزمندانهٔ عروسی خون حضور یابد و این آخرین سفر لورکا پیش از جنگهای داخلی اسپانیا بود. در بازگشت محیط مادرید را آشفته و سوءقصدها را روبه افزایش دید و در همین وضع بود که نمایشنامهٔ خانه برناردا آلبا *La casa de Bernarda Alba* را به پایان رساند که پس از مرگش در ۱۹۴۵ برصحنه آمد. گارثیا لورکا برحسب عادت سالانه در ماه ژوییه مادرید را ترك کرد و به غرناطه رفت و با آنکه هرگز در هیچگونه فعالیت سیاسی شرکت نکرد، در نوزدهم اوت به وسیلهٔ گارد غیر نظامی فرانکو دستگیر شد و با کسان دیگر از مردم غرناطه تیرباران گردید و بدین طریق به قول دوستانش «بلبل اندلس» خاموش گردید و هرگز از طرف دستگاه حکومت دربارهٔ مرگ او تفسیری داده نشد.

شهرت گارثیا لورکا در زمان حیات عظیم بود و آثارش در سراسر جهان مورد ستایش فراوان قرار گرفت. قدرت آفرینش لورکا در ادبیات معاصر اسپانیا بی‌مانند است. در آثار او همهٔ رشته‌های اصلی فرهنگ اسپانیا به هم می‌پیوندد، از منظومهٔ طویل در قالب شعر رایج تا ترانه‌های عامیانه و زندگی عصر جدید. لورکا به ترانه‌های عامهٔ مردم کشورش عشق می‌ورزید و هنر خود را در استعمال لغات و ترکیبهائی بکار می‌انداخت که از دهان مردم بیرون می‌آمد، ریشهٔ اشعارش از منابع بومی اسپانیا، خاصه سرزمین اندلس سرچشمه می‌گرفت، از این رو لورکا به مردم کشورش بستگی تام داشت و از محبوبیت فراوان برخوردار بود. در عالم تئاتر نیز لورکا از شهرت جهانی برخوردار گشته و نمایشنامه‌هایش به بیشتر زبانها ترجمه شده است. تئاتر او نیز مانند شعر از منابع فرهنگ عامه بهره گرفته است که با آمیختن آن با شعر و توجه به خصوصیتهای کامل نمایشی، تئاتر اسپانیا را نوگردانده است. آثار نمایشی گارثیا لورکا گاه تغزلی و حزن‌آور است و گاه از نظر رنگارنگی در حدی والا قرار دارد، گاه خنده‌آور و تفننی و گاه غم‌انگیز و مبین شور و عواطف عالم جاودان بشری است که در هرحال با حفظ حال

شاعرانه، تئاتر اروپائی را زنده کرده است.
**ترجمه به‌فارسی: عروسی خون ـ اشعار.**

**گارنیه، روبر** Garnier, Robert شاعر و نمایشنامه نویس فرانسوی (۱۵۳۴-۱۵۹۰) گارنیه تحصیلات خود را در شهر تولوز Toulouse به پایان رساند و به شغل وکالت دعاوی و قضاوت اشتغال یافت و به موازات آن آثار ادبی خود را که شامل اشعار عاشقانه و سرود سیاسی و هشت تراژدی بود، منتشر کرد. در ۱۵۶۵ اولین دیوان گارنیه با عنوان شکوه‌های عاشقانه *Plaintes amoureuses* در تولوز انتشار یافت. گارنیه در ۱۵۶۷ وکیل دعاوی پارلمان پاریس گشت و در همین سال سرود *Hymne de la Monarchie* را سرود و در ۱۵۶۸ نمایشنامهٔ پرسی *Porcie* را ساخت. سال بعد به زادگاه خود بازگشت، ابتدا قاضی دادگاه جنائی گردید و پس از آن در ۱۵۷۴ به ریاست امور جنائی سلطنتی منصوب گشت. در ضمن به خلق نمایشنامه‌های معروف خود ادامه داد. در ۱۵۷۳ نمایشنامهٔ هیپولیت *Hippolyte* را منتشر کرد که مستقیماً از اثر سنك **Sénèque** اقتباس شده‌بود واگرچه اثری بیروح بود با انشائی مغلق و تحلیل روانی ضعیف، برتئاترهای عصر تفوق یافت و موجب گشت که گارنیه در این اثر پیشرو کورنی بشمار آید. نمایشنامهٔ کورنلی *Cornélie* در ۱۵۷۴ تنظیم گشت. در ۱۵۸۰ اولین چاپ از مجموعه تراژدیهای گارنیه انتشار یافت، شامل این نمایشنامه‌ها: مارك آنتوان *Marc-Antoine* (۱۵۷۸)، لاتروآد *La Troade* (۱۵۷۹)، آنتیگون یا شفقت *Antigone ou la pitié* (۱۵۸۰). نمایشنامهٔ آنتیگون، اگرچه از نمایشنامه‌های سنك و سوفوکل الهام گرفته، شامل قطعه‌های بسیار زیباست. در تجدید چاپی که از این مجموعه در ۱۵۸۲ بعمل آمد، نمایشنامهٔ براداماانت *Bradamante* نیز برآن افزوده گشت، اولین «تراژی ـ کمدی» در پنج پرده، اقتباس از اورلاندو خشمگین *Orlando Furioso* اثر آریوستو Ariosto، که در آن زمان در فرانسه پیروزی درخشانی بدست آورده بود. نمایشنامهٔ براداماانت بلافاصله پس‌از انتشار شهرتی بدست نیاورد، در اوائل قرن هفدهم بود که پیروزی عظیم و مداوم یافت و بارها در فرانسه و کشورهای دیگر از آن تقلید شد. برادامانت، دختر دوك دوبورگونی Bourgogne که در دربار شارلمانی می‌زیست، عاشق شوالیه

روژه Roger می‌شود، اما پدر و مادر می‌خواهند او را به ازدواج لئون Léon، پسر پادشاه یونان درآورند که از قسطنطنیه به خواستگاری او آمده بود. برادامانت که با وجود غیبت طولانی روژه، نمی‌تواند به دیگری دل بسپارد، می‌گوید با کسی ازدواج خواهدکرد که در پیکار تن به تن براو غلبه کند. لئون به جای خود پهلوانی را از زندان نجات می‌دهد و به جنگ برادامانت می‌فرستد. پهلوان همان شوالیه روژه است که از طرفی باید فرمان نجات دهندهٔ خود را اطاعت کند و از طرف دیگر با دلدار به مبارزه پردازد، سرانجام برادامانت مغلوب می‌شود و لئون پیروز می‌گردد و خود را برای ازدواج آماده می‌کند، اما راز او فاش می‌شود و سفیران بلغارستان نیز بسیار به موقع می‌رسند و تاج سلطنت بلغارستان را به روژه تقدیم می‌کنند. پدر و مادر برادامانت نیز به ازدواج دخترشان با روژه تن در می‌دهند. این نمایشنامه با وجود غیر واقعی بودن موضوع، از ترکیب و ساختمانی استوار برخوردار است و در آن قطعه‌های تأثرانگیز و قسمتهای خنده‌آور از تعادل بسیار بهره‌مند. ترسیم خصوصیتهای روحی و اخلاقی اشخاص که در تئاتر آن زمان بسیار ساده و کوتاه بوده است، در این اثر سرشار از ظرافت است و مبارزهٔ درونی دو قهرمان چنان پرطنین است که انسان را به یاد تراژدیهای عهد باستان می‌اندازد. نمایشنامهٔ برادامانت به جنگهای سیاسی و مذهبی عصر اشارهٔ فراوان دارد و آن را نه تنها نمایشنامه‌ای سیاسی می‌دانند، بلکه نمایشنامه‌ای ملی و شاید اولین نمایشنامهٔ ملی فرانسه بشمار می‌آورند که در ضمن از بیانی دلپذیر و استوار برخوردار است. گارنیه در ۱۵۸۳ نمایشنامهٔ مذهبی یهودیان *Les Juives* را منتشر کرد که شاهکار او محسوب می‌شود و تنها تراژدی او است که هنوز تازگی خود را حفظ کرده و برصحنه می‌آید و بزرگترین تراژدی مذهبی پس از نمایشنامهٔ آتالی *Athalie* اثر راسین بشمار رفته است.

گارنیه پس از نمایشنامهٔ یهودیان دنبالهٔ تئاتر را رها کرد و به تجدید چاپ آثار خود پرداخت. نمایشنامه‌های گارنیه اگرچه از نظر موضوع تازگی ندارد و بیشتر از آثار تراژدی نویسان عهد باستان اقتباس شده، از تحلیل روانی و حسن تأثیر و شایستگی و هیجان شاعرانه‌ای برخوردار است که پیش از کورنی کمتر دیده می‌شد. او خالق نوع تراژی ـ کمدی است که مبنای نمایشنامه‌های قرن هفدهم قرار گرفته است. گارنیه بزرگترین نمایشنامه نویس فرانسه در قرن شانزدهم و

نمایشنامهٔ براداماانت و یهودیان او نقطهٔ اعلای تئاتر دورهٔ رونسانس است.

**گاسکل، الیزابت کلگهورن** Gaskell, Elizabeth Cleghorn بانوی رومان نویس انگلیسی (۱۸۱۰ - ۱۸۶۵) الیزابت در لندن و در خانواده‌ای اصیل و مرفه زاده شد. در کودکی مادر را از دست داد و تحت سرپرستی خالهٔ خود در روستائی در حوالی منچستر تربیت یافت و همین منطقه زمینه و قالب داستانهای پیروزمندانهٔ او قرار گرفت. الیزابت‌دختری برجسته و فریبنده و با فرهنگ و حساس بود،در ۱۸۳۲ با گاسکل کشیش وابسته به کلیسای منچستر ازدواج کرد و دربارهٔ رابطهٔ ادبیات و زندگی بشری مطالعاتی انجام داد. زندگی فقیرانهٔ کارگران درشهر صنعتی منچسترالهام‌بخش او در خلق داستانهایش گشت، خاصه اولین رومانش به نام مری بارتون، قصه‌ای از زندگی منچستر *Mary Barton, a Tale of Manchester Life* که در دوجلد در ۱۸۴۸ انتشار یافت، دربارهٔ حوادث زندگی کارگر شرافتمندی به نام جان بارتون و دخترش مری. جان که از تنگدستی و وضع تأثرانگیز طبقهٔ خود خشمگین است، در رأس نهضت شورش طلبان قرار می‌گیرد و برضد کارفرما و رئیس کارخانه قیام می‌کند. حریقی که در کارخانه ایجاد می‌شود و تعطیل کار، بیش از پیش خانوادهٔ او را خانه خراب و تهیدست می‌سازد، از طرف دیگر دخترش به وسیلهٔ پسر کارفرما اغوا می‌شود و همین امر جان را به قتل پسر برمی‌انگیزد. جم ویلسون Jem Wilson جوانی که از دختر خواستگاری کرده متهم به قتل می‌گردد و به زندان می‌افتد، اما ماری با اعتراف به این که پدرش قاتل است و با کوشش بسیار جم را از زندان آزاد می‌سازد، سرانجام پس از حوادث بسیار جان بارتون در حال مرگ به جنایت خویش اعتراف می‌کند و در برابر پدر مقتول می‌میرد و ماری و جم به کانادا سفر می‌کنند. این داستان غم‌انگیز مصیبتها و فاجعه‌هائی را که از مبارزهٔ طبقهٔ کارگر و سرمایه‌دار بوجود می‌آید با تحلیلی دقیق و نیرومند بیان می‌کند. می‌توان گفت که الیزابت گاسکل با این داستان راه را برهنری گشوده است که از رومانتیسم فاصله گرفته و نتایج آن در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم احساس شده است. اگرچه داستان مری بارتون موجب اغتشاش در محیط صنعتی شهر گشت و با مخالفت مدیران کارخانه‌ها روبرو شد، پیروزی عظیم بدست آورد و تحسین و تأیید نویسندگانی چون دیکنز و کارلایل را

برانگیخت، چنانکه چارلز دیکنز الیزابت را به‌همکاری در روزنامهٔ هاوس هولد وردز Household Words دعوت کرد. الیزابت این دعوت را پذیرفت و در دوره‌ای طولانی داستانها و قصه‌های فراوانی در این روزنامه انتشار داد، از آن جمله داستان **کرنفرد** *Cranford* (۱۸۵۱-۱۸۵۳) که شاهکار گاسکل بشمار آمد و از محبوبیت بسیار برخوردار گشت. الیزابت در این داستان هدف اخلاقی و دشواریهای اجتماعی را که در آثار قبل مورد توجه قرار داده بود، کنار گذارده و زندگی زنان محیطهای گوناگون را که در دهکده‌ای آرام بسرمی‌برند، به صورتی طنزآمیز و پرتحرك وصف کرده است. در واقع موضوع کتاب از توالی حوادثی که با یکدیگر پیوستگی کامل دارند، ساخته نشده است. تنها محیط شهرستان در همهٔ آنها با تیزبینی و طنزی لطیف ترسیم گشته است. **کرنفرد** در شمار داستانهای رایج و ماندنی در ادبیات انگلیسی قرار گرفت. از رومانهای دیگر گاسکل رومان انتقادی **شمال و جنوب** *North and South* (۱۸۵۵) در دو جلد و رومان **روت** *Ruth* (۱۸۵۳) در سه‌جلد است. **زوجه‌ها و دختران** *Wives and Daughters* در دو جلد در ۱۸۶۶ به صورت ناتمام منتشر شد که بیش از آثار دیگر نویسنده بیان کنندهٔ صور ذهنی و طبع طنزآلود اوست و از تیزبینی وکیاست بیشتر برخوردار. الیزابت گاسکل از دوستان نزدیك شارلوت برانته بود و دربارهٔ او کتاب جالب توجه و معروفی نوشت به نام **زندگی شارلوت برانته** *The Life of Charlotte Brontë* که در دوجلد به سال ۱۸۵۷ انتشار یافت.

الیزابت گاسکل به سبب وصف زندگی شهرستانی و بینش دقیق و تصویر پرـ جاذبه‌ای که از جدالهای طبقات زحمتکش و سرمایه‌دار در عصر کارخانه‌داری و زندگی صنعتی ساخته است، شهرت یافته و در شیوهٔ نقل جورج الیوت، بانوی داستان نویس انگلیسی، نفوذی فراوان برجای گذارده است. گاسکل در چهل و شش سالگی براثر سکتهٔ قلبی درگذشت.

**گاما، ژوزه بازیلیو دا** Gama, José Basilio da شاعر برزیلی (۱۷۴۰ - ۱۷۹۵) گاما تحصیلات خود را در کالج یسوعیان در ریودِ ژانیرو انجام داد و پس از تبعید این فرقه از برزیل، برای تکمیل تعلیم و تربیت خود به لیسبون Lisbon رفت. سپس شوق به سیر و سفر و کسب معرفت او را به ایتالیا کشاند. در آنجا با

دشواری مالی روبرو شد و با کمك چندتن از دوستان امرار معاش کرد و به تدریس علوم دینی پرداخت. در بازگشت به لیسبون منظومهٔ حماسی اوروگوئه *O Uruguay* را در ۱۷۶۹ انتشار داد که آن را به پادشاه مقتدر پرتغال تقدیم کرده بود. منظومه که پیروزی عظیمی بدست آورد، از واقعهٔ جاری کشور مایه گرفته بود و آن لشکرکشی پرتغالیها و اسپانیائیها برضد بومیهای یاغی بود که از طرف مبلغان یسوعی که اربابان و فرمانروایان اصلی آنان بودند، به شورش برانگیخته شده بودند. این حماسهٔ بزرگ که در واقع جنبهٔ ضد مذهبی و ضد یسوعی دارد، شامل بخشهائی ستایش‌انگیز است چون طغیان رودخانه، حریق در اردوگاهها، غار افسونگران که لیندویا Lindoya قهرمان بومیها، ویرانی لیسبون را براثر زمین لرزه در آن پیشگوئی کرده بود، جشن بومیها در برابر درهای طلائی معبد و رویاروئی بومیان سرشار از تفرعن با کشیش شکم‌گنده و خنده‌آور یسوعی و سرانجام مرگ لیندویا قربانی غم‌انگیز آنان که همه در زمینهٔ طبیعت وحشی منطقه با زیبائی بسیار وصف شده است. منظومهٔ اوروگوئه بهترین منظومه‌های سراسر دورهٔ مستعمره‌ای برزیلی بشمار می‌آید. گاما پس از آن جلسه‌های درس آزادی ترتیب داد که در آنها با کینهٔ خاص به فرقهٔ یسوعیان می‌تاخت. سقوط دیکتاتور پرتغال ضربهٔ شدیدی برگاما وارد آورد. در ۱۷۹۵ به برزیل بازگشت و آکادمی ماورای بحار را تأسیس کرد و پیوسته در حسرت اروپا بسرمی‌برد، تا آنکه به لیسبون بازگشت و کمی پیش از مرگ به عضویت آکادمی انتخاب گشت.

گاما از بزرگترین شخصیتهای ادبی برزیل شناخته شده است، در اشعارش احساس و عشق به طبیعت و حزن و ملال و رؤیاانگیزی اصیل ماقبل رومانتیسم دیده می‌شود. گاما اصول عقیدهٔ «امریکا متعلق به امریکائیان است» را پایه گذارد و باب ادبیات رومانتیك بومیها را گشود- ادبیاتی که خاص کشور برزیل است و در هردوره‌ای بومیها بنحوی موضوع آن قرار می‌گیرند.

**گانیوت، آنخل** Ganivet, Angel نویسندهٔ اسپانیائی (۱۸۶۵-۱۸۹۸) گانیوت در غرناطه و در خانواده‌ای تنگدست زاده شد و از نخستین سالهای نوجوانی از فقر بسیار رنج برد، اما تیزهوشی و استعداد زودرس او برموانع غلبه کرد.

تحصیلات دبیرستانی را در شهر زادگاهش گذراند. پس از دریافت دیپلم به مادرید رفت و در دانشکدهٔ ادبیات و فلسفه وارد شد، همانجا بود که با اونامونو Unamuno آشنا شد و دوستی استوار و مداومی میانشان برقرارگشت. گانیوت علاوه برتحصیلات دانشگاهی با کوشش بسیار و تنگدستی چند زبان خارجی آموخت و در ۱۸۸۸ به دریافت درجهٔ لیسانس نایل آمد و پس از اشتغالهائی در امور اداری، در ۱۸۹۳ در امتحان ورودی وزارت خارجه شرکت کرد و در آن توفیق یافت. سپس قنسول اسپانیا در کشورهای بلژیك، لیتوانی و فنلاند شد. گانیوت که پیوسته از نظارهٔ انحطاط کشورش، رنج می‌برد، برای فراهم آوردن راه چاره، در همهٔ مأموریتها تلاشی خستگی ناپذیر بکار برد. از بلژیك مقاله‌های تحقیقی دربارهٔ غرناطه، زادگاهش به اسپانیا فرستاد که همهٔ آنها در کتابی به نام غرناطه شهر زیبا *Granada la Bella* (۱۸۹۵) انتشار یافت، از هلسینکی نامه‌های فنلاندی *Cartas finlandesas* (۱۸۹۶) را که اثری طنزآمیز بود و از لیتوانی مردان شمال *Hombres del Norte* (۱۸۹۵) و داستانهای دیگر. گانیوت در لیتوانی و در سی و سه سالگی خود را در رودخانه غرق کرد... علت خودکشی وی اختلال قوا در نتیجهٔ کار فراوان و تزلزل شدید روحی بود. گانیوت که مانند بیشتر نویسندگان بزرگ عصرش در دنیای علم و ادب بلند پروازی بسیار داشت و می‌خواست از این طریق فردی غیر معمول بشمار آید، به فرهنگی وسیع و عمیق و در مقام اول دست یافت و با آنکه با نویسندگان فرانسوی و آلمانی رابطه‌ای معنوی داشت و به‌آسانی می‌توانست نویسنده‌ای اروپائی، به معنی وسیع کلمه گردد، هرگز خوی اسپانیائی بودن را از دست نداد و در عمق دل و روحش برای اسپانیا ارزشی مافوق همه‌چیز قائل بود و اشتغال ذهنیش جز سرنوشت معنوی و فکری اسپانیا نبود. گانیوت و اونامونو دربارهٔ اصلاح طلبی فکری مکاتبه‌هائی انجام دادند که بعدها در مجموعه‌ای به نام آیندهٔ اسپانیا *El Porvenir de España* (۱۹۰۳) فراهم آمد. کتاب تخیل اسپانیائی *L'Idearium español* (۱۸۹۷) تفسیری فلسفی است از تاریخ گذشته و حال اسپانیا که در آن علل انحطاط اسپانیا ذکر شده است و برسه بخش تقسیم می‌شود: نخستین دربارهٔ تاریخ و مذهب و هنر اسپانیاست با خصوصیتها و چشم‌اندازهای معنوی. دومین بخش بروضع سیاسی اسپانیا در برابر عصر جدید تکیه دارد و سومین، علل تنزل کنونی

اسپانیا را بررسی می‌کند که در خواننده شعور ملی تازه‌ای پدید می‌آورد. بسیاری از قسمتها که حکمت و اندرزهائی در بردارد، تأثیر نویسندگان اخلاقی فرانسوی را نشان می‌دهد و بعضی از قسمتها خصوصیت روحی و شخصی نویسنده را منعکس می‌سازد و قسمتهای دیگر دقت و ژرف بینی او را دربارهٔ وقایع تاریخی اسپانیا، تا حدی که هرگز کسی پیش از او برآن دست نیافته بود. شیوهٔ نگارش کتاب بسیار روشن و موجز و زیباست. کتاب تخیل اسپانیائی نفوذی قاطع برنویسندگانی داشته است که خواسته‌اند دربارهٔ اسپانیا اثری بوجود آورند. غم پیشرفت اسپانیا حتی درآثار خیال‌انگیز گانیوت که درآنها عظمت حماسه و طنز و واقع‌بینی به هم آمیخته است، نیز دیده می‌شود مانند دوکتاب تسخیر سرزمین قوم مایا *La Conquista del reino de Maya* (۱۸۹۷) و کارهای پیوسید خلاق خستگی‌ناپذیر *Los trabajos del infatigable creador Pio Cid* (۱۸۹۸) که در واقع زندگینامهٔ معنوی نویسنده است. پیوسید قهرمان کتاب با روح قهرمانی به سرزمین قوم مایا می‌رسد، چون پیامبری در میان آنان پذیرفته می‌شود و بی‌هیچ حادثه‌ای در رأس این قوم بدوی جای می‌گیرد و تلاش خستگی ناپذیری را برای پیشرفت آنان و متمدن ساختنشان آغاز می‌کند. در واقع افراد قوم مایا در نظر پیوسید چون خرگوش آزمایشگاهی می‌گردند که او هرنوع تحول روحی این مردم وحشی را مورد آزمایش قرار می‌دهد، اما این قوم تنها به جنبه‌های نامطبوع تمدن که ظواهر دلفریبی دارد، روی می‌آورند و پیوسید پس از رنج بسیار، هنگامی که به زندگی آنان رنگ اروپائی می‌بخشد، این حقیقت را درمی‌یابد که مردم خوشبختی را به نابودی کشانده است و کسی در گوش او می‌گوید: «بومیها چون حیوانهائی بودند که در خوشبختی می‌زیستند و تو آنان را چون آدمیان بدبخت کردی»، اما نویسندهٔ کتاب به خوشبختی بشر به هرصورت و وضع و حتی در حالت طبیعی و دور از تمدن نیز اعتقاد ندارد. کتاب کارهای پیوسید... دنبالهٔ کتاب اول است. در کتاب تسخیر سرزمین قوم مایا جامعه به طور کلی مورد مطالعه قرار گرفته است و فرد در مقام دوم جای دارد، در حالی که در این اثر، ابتدا تحول عمیق در روح فرد بوجود می‌آید و پس از آن به طور غیر مستقیم در روح اجتماعی. در این اثر قهرمان کتاب، تقریباً حوادث یك فاتح را از یاد برده و همهٔ وقت را صرف اصلاح افراد و وضع زندگیشان کرده است. این دو کتاب از نظر شکل به رومان

رئالیستی نزدیك است و قهرمان آن با همهٔ آرزوهایش که ظاهراً در دنیائی رؤیائی جای دارد، هرگز مانند دون‌کیشوت در رومان سروانتس نیست، بعکس، وجود او تجسم شکاکیت و بدبینی روحی خود نویسنده است و همان نگرانیها و ناباوریها را نسبت به همه چیز نشان می‌دهد و همان شکستهای روحی را که سرانجام کار گانیوت را به خودکشی می‌کشاند. از آثار دیگر گانیوت نمایشنامهٔ منظوم پیکر تراش «روح خویش» *El escultor de su alma* است، در سبك ایبسن، که پس از مرگ نویسنده در ۱۹۱۶ بچاپ رسید.

گانیوت را به سبب مضامین پرهیجان آثارش می‌توان مانند اونامونو پیشوای مستقیم نسلی خواند که در اسپانیا به«نسل ۹۸» معروف است.

**گئورگه، اشتفان**، رجوع شود به **ژورژ اشتفان**.

**گایه‌گوس، رومولو** Gallegos, Rómulo داستان نویس ونزوئلائی (۱۸۸۴-۱۹۶۹) گایه‌گوس درکاراکاس، در خانواده‌ای از بازرگانان‌کم سرمایه زاده شد، تحصیلات را در زادگاه خود آغازکرد و در ۱۹۰۳ پس از دریافت دیپلم دبیرستان به دانشگاه وارد شد، اما به سبب تنگنای مالی و لزوم کمك به خانواده دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و در ۱۹۰۶ در ادارهٔ راه‌آهن بکار پرداخت. در ۱۹۰۹ با چند تن از دوستان مجلهٔ ترقیخواهانهٔ لاآلبورادا *La alborada* (سپیده دم) را تأسیس کرد که پس‌از هشت شماره به سبب روش افراطی و آزادیخواهانه، از طرف دستگاه حکومت و طرفدار رئیس جمهوری مستبد، خوان گومس Gómez، توقیف گشت. پس‌از آن گایه‌گوس با نشریه‌های مختلف ونزوئلا همکاری‌کرد. در ۱۹۱۲ ازدواج کرد و در چند مؤسسهٔ آموزشی به تدریس یا مدیریت اشتغال یافت. چندی نیز در دانشسرای پسران، روانشناسی آموزشی تدریس کرد. در ۱۹۲۶ برای درمان همسر بیمارش به پاریس رفت. گایه‌گوس نویسندگی را در حدود چهل سالگی آغاز کرد. نخستین رومانش «رینالدو سولا» *Reinaldo Solar* (۱۹۲۱) او را نویسنده‌ای برجسته و غیر معمول معرفی کرد و داستان گیاه «رونده» *La trepadora* (۱۹۲۵) استعداد نویسندگی او را به اثبات رساند که مطالعه و تحلیل دقیقی بود از روحیهٔ پسر نامشروعی که پیوسته در جستجوی خانوادهٔ اصلی خویش است.

داستان دونیا باربارا *Doña Bárbara* (۱۹۲۹) شاهکار گایه‌گوس بشمار آمد. مالکی روستائی که سالیان دراز در شهر زیسته و خاطرات کودکی زادگاه خود را از یاد برده است، برای فروش املاك خویش به روستا باز می‌گردد و بـه محض ورود از زندگی وحشیانه و پر خطری که طبیعت و حیوانهای وحشی در آن بوجود آورده و انسان را به طور مداوم به مبارزه بر می‌انگیزد، به شگفتی می‌افتد، رودخانه‌ها از مـاهیهای خطرناك و تمسـاح انبـاشته است، جنگلهـا کنام پلنگـان گشته و چمنزارهای طبیعی و مراتع به تصرف گاوها و اسبهای وحشی درآمده است و او باید با همهٔ این عوامل بجنگد، حیوانها را رام و اهلی کند و با کسانی کـه چشم به ملك او دوخته‌اند، خاصه با همسایهٔ مرموز خود دونیا باربارا، زنی ماجـراجو و بیشرم و شهوی که با خوی مستبدانه و تند خود بر سراسر منطقه فرمانروائی می‌کند و به قلمرو ملك او تعدی کرده است، به مبارزه بر خیزد. پس با کمك چند تن از چـوپانان وفادار قدم به میدان می‌گذارد و تلاشی طـاقت فرسا و دامنه‌دار آغاز مـی‌کند و سرانجام موفق مـی‌شود که قـدرت خیر را بر قوای شر و شیطانی پیروز سازد. دونیا باربارا می‌گریزد، چمنزارها و جنگلها ارباب خود را بازمی‌یابند و آرامش در منطقه برقرار می‌شود. این موضوع که در اصـل ساده، اما شورانگیز است، بر پردهٔ نقاشی زیبائی از زندگی ساکنان روستا و منطقهٔ استوائی قرارگرفته است، با توصیف دقیقی از عقایـد خرافی و افسانـه‌ها و رقصها و آوازها و آداب و رسوم، همچنین تحلیل دقیقی از صفات روحی روستائیان. داستان دونیا باربارا به دریافت جایزه‌ای ادبی در کشور اسپانیا نایل آمد، اما کینهٔ گومس رئیس‌جمهـور مستبد را برانگیخت‌که به عنوان حق‌السکوت نویسنده را به مقام سناتوری رساند و او هرگز کرسی آن را اشغال نکرد و پس‌از آن به سبب پشت کردن به دستگاه حکومت مورد سوءظن شدید قرار گرفت و در۱۹۳۱ زندگی در تبعید را برگزید، ابتدا به نیویورك سفر کرد و از آنجا استعفانامهٔ خود را از سناتوری فرستاد، سپس در ۱۹۳۲ به اسپانیا رفت، در مادرید اقامت‌گزید، برای امرار معاش بکار پرداخت و اوقات فراغت را به نوشتن مصروف داشت. کانائیما *Canaima* در ۱۹۳۵ منتشر شد که در ونزوئلا از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد. کانائیما داستانـی است از جنگلهائی استوائی بـه هنگامی کـه کانائیما یا روح شیطانی در آن اقامت دارد. گایه‌گوس در این رومان سرگذشت و حوادث زندگی قهرمان‌کتاب را که به دنبال

ثروت وماجراجوئی، زادگاه خود را ترك می‌کند، وسیله قرار می‌دهد برای توصیف و ترسیم جامعهٔ سفیدپوستها و غرایز افسارگسیختهٔ آن‌که بکلی با جامعهٔ بومیهای در حال نابودی و فرو رفته در خمودگی، مغایرت دارد. تنظیم داستان به صورتی آزاد است، به این معنی که نویسنده در ضمن نقل حوادث به وصف آداب و رسوم بومیها و کار مشقت‌بار چوپانان یا نقل افسانه‌های قدیم می‌پردازد وکسانی را به صحنه وارد می‌کند که در متن حوادث نیستند، اما با حضور کوتاه و جمع ناهماهنگ خود، سرشار از زندگیند. همین شیوه با حضور مداوم و سماجت‌آمیز جنگل به رومان گسترش می‌دهد و وضع ونزوئلا را به نوعی حماسه تبدیل می کند. سبك نویسندگی که با روشی با شکوه، قدرت عجیب و وحشی جنگل را با رنگها و صداهای گوناگون توصیف می‌کند، در عین حال به اثر رنگی تغزلی می بخشد. گایه‌گوس در مادرید کمتر به جامعهٔ ادبی و محافل هنری و کافه‌های اسپانیا رفت و آمد می‌کرد و بیشتر مخالفان حکومت ونزوئلا را که در اسپانیا سکونت داشتند یا مسافرانی در حال عبور بودند، نزد خود می‌پذیرفت و هنگامی که خبر مرگ رئیس جمهوری گومس را شنید، در ۱۹۳۶ به کشورش بازگشت و مقامهای مهمی را مانند وزارت آموزش و پرورش و نمایندگی مجلس اشغال کرد و ریاست استودیوهائی را برای فیلمبرداری از داستانهایش بر عهده گرفت‌که طرح آن به سبب دشواری مالی تحقق نیافت. در ۱۹۴۱ نامزد ریاست جمهوری گشت و در انتخابات شکست خورد، پس با چند تن از دوستان یکدل حزب آزادیخواهانه و اصلاح طلبانهٔ آکسیون دموکراتیکا Accion Democratica را تأسیس کرد و در ۱۹۴۷ در اولین رأی گیری آزادکشورش به ریاست جمهوری برگزیده و از طرف ترومن رئیس جمهوری ایالات متحد به دیداری رسمی از این کشور دعوت شد و از دانشگاه کولومبیا به دریافت درجهٔ دکتری افتخاری نایل آمد. چیزی نگذشت‌که حکومت گایه‌گوس به وسیلهٔ‌کودتائی نظامی از طرف وزیرجنگ شورشی، سرنگون شد و او با همسر و فرزندانش، به کوبا تبعیدگشت. در ۱۹۴۹ در مکزیك سکونت گزید و همهٔ وقت را به نویسندگی گذراند. در ۱۹۵۳ به اوکلاهوما رفت تا پسرش در دانشگاه به تحصیل پردازد. در ۱۹۵۵ سفری به اروپا کرد و پس‌از سقوط رئیس جمهوری به ونزوئلا بازگشت و در مقام نویسنده‌ای بزرگ مورد استقبال پرشور قرار گرفت. در ۱۹۶۰ باز به فرانسه و

ایتالیا سفرکرد. حکومت ونزوئلا در مرگ او به سال ۱۹۶۹ سه روز عزای ملی اعلام کرد. از آثار مهم دیگر گایه‌گوس این رومانهاست: زندگی بینوا *Pobre negro* (۱۹۳۷)، بیگانه *El Forastero* (۱۹۴۲)، بر روی همان زمین *Sobre la misma terra* (۱۹۴۳)، عصیان و قصه‌های دیگر *La Rebellion i otros cuentos* (۱۹۴۷).

رومولو گایه‌گوس برای ساختن پرده‌های وسیع نقاشی از سرزمینها و چشم‌اندازهای گوناگون و چمنزارهای منطقه‌های مختلف کشورش شکل رومان را برگزیده و در آن با کمال دقت و صداقت به ترسیم اشخاص و اشیاء پرداخته است. گایه‌گوس همچنین مسائل اجتماعی و جدال روحی را با زبان قابل ستایشی بیان کرده است. موضوعها غالباً افسانه‌ای است و تمثیلها و توصیفها جالب توجه. عواطف و احساس و روح شاعرانه در آثار گایه‌گوس به وسیلهٔ دانشی عمیق هدایت می‌شود که او را در قلهٔ شامخ رومان‌نویسی جای می‌دهد، در جدالهائی مانند جدال تمدن و بربریت، جانب پیشرفت و ترقی را می‌گیرد و در قلمرو ارشادی و تربیتی ریشهٔ استوار اخلاقی بشر را اصل هر چیز می‌شمارد. آثار گایه‌گوس پیوسته الهام بخش روح امید است و پیروزی قدرت خیر را بر قدرتهای شری که در کشورش حکمفرماست، به هموطنانش نوید می‌دهد. گایه‌گوس بزرگترین نویسندهٔ معاصر امریکای لاتین است که آثارش خوانندهٔ فراوان یافته و به غالب زبانها ترجمه شده است.

**گری، تامس** Gray, Thomas شاعر انگلیسی (۱۷۱۶ - ۱۷۷۱) گری از خانواده‌ای کم درآمد بود، با این حال با کمك مادر و خواهر تحصیلات خود را در کالج ایتون Eton و کمبریج انجام داد. در ۱۷۳۸ با یکی از دوستان سفری به اروپا کرد، از جمله از کشور فرانسه و ایتالیا دیدن کرد و به علت مرگ پدر به انگلستان بازگشت و بقیهٔ عمر را چون دانشجوئی دایمی در کمبریج ماند و در رشتهٔ حقوق و آثار ادبی عهد باستان و تاریخ طبیعی و تاریخ هنر معلومات فراوان کسب کرد. گری اولین منظومهٔ خود را در ۱۷۴۷ با عنوان «ود دربارهٔ چشم‌اندازی دور از کالج ایتون» *An Ode on a Distant Prospect of Eton College* انتشار داد و پس از آن در ۱۷۵۱ مرثیه‌ای در گورستان یك دهکده *An Elegy Wrote in a Country Church Yard* را که سالها بر سر آن کار کرده بود.

این منظومه پیروزی فراوان بدست آورد و از نفوذ قابل ملاحظه و مداومی برخوردار شد. شاعر چشم‌انداز اسرارآمیز و با شکوه غروب آفتاب را در گورستان حقیر روستائی توصیف می‌کند و از صداهائی که از گور دهقانان ساده دل بر می خیزد، اضطراب و هیجانی ابراز می‌دارد، صداهائی که در نظر شاعر صدای خود طبیعت است. حساسیت تامس گری در برابر طبیعت و رجحان زندگی حقیرانهٔ روستائی، تمایل به اندوه و ملال و توجهی که به قرون گذشته و مردم بی تمدن و همچنین ادبیات بدوی نشان می‌دهد، شعرش را از نشانه‌های مکتب ماقبل رومانتیسم سرشار ساخته است، با این حال گری به سبب هنر منظم و قالب شعری، شاعر دورهٔ تحول ادبیات کلاسیك به رومانتیسم بشمار می‌آید. گری اشعاری تغزلی به سبك پیندار Pindar ، شاعر یونانی دارد، از آن جمله است **پیشرفت شعر** *The Progress of Poesy* (۱۷۵۷) که از سه بند ساخته شده، هر بندی شامل چهل و یك بیت. در قسمت اول شاعر قدرت وزن و آهنگ شعر و نفوذش را بر روح آدمی به اثبات می‌رساند و به ذکر این نکته می‌پردازدکه هیچ موضوعی نیست که شعر نتواند آن را با شکوه و لطافت بپروراند. در قسمت دوم شاعر راهی را که شعر از یونان تا ایتالیا و انگلستان پیموده است، بیان می‌کند و در قسمت سوم از شاعران بزرگ انگلستان مانند شکسپیر و درایدن یاد می‌کند و تأسف می‌خوردکه پس‌از آنان شعر قوس نزول طی‌کرده است. از منظومه‌های دیگر گری به سبك پیندار منظومهٔ حماسه خوان دوره‌گرد *The Bard* (۱۷۵۷) از داستانی مربوط به‌کشور ویلز Wales الهام‌گرفته است که بر حسب آن ادوارد اول فاتح این کشور فرمان قتل همهٔ حماسه خوانان دوره‌گرد را که در مناقب کشورشان شعر می‌خواندند، صادر کرده است. منظومه در محیطی باستانی و در میان پیشگوئیها و حوادث خیال‌انگیز جریان می‌یابد و علاوه بر قسمتهائی که در قالب اشعار کلاسیك است، قسمتهائی نیز در آن دیده می‌شود که عناصر خاص مکتب رومانتیسم را در بر دارد. گری پس‌از افتتاح بریتیش میوزیوم British Museum (۱۷۵۹) در لندن مستقر شد تا دربارهٔ آثار عرضه شده در موزه، مطالعاتی انجام دهد. در ۱۷۶۸ از اسکاتلند دیدن کرد و پس از آن مقام استادی تاریخ عصر جدید را در کمبریج بدست آورد و تا آخر عمر آنجا ماند. گری دربارهٔ شعر ایسلندی و قوم سلت Celte مطالعات و تحقیقاتی

انجام داد و منظومهٔ فرود اودین *The Descend of Odin* (۱۷۶۱) و خواهران شوم *The Fatal Sisters* (۱۷۶۸) را ساخت که بر هر دو آنها ذوق خیال انگیزی و رؤیائی تسلط داشت.

گری علاوه بر آنکه شاعر بزرگی بود، نثر نویس برجسته‌ای نیز بشمار می‌آمد. یادداشتهای سفرش در ۱۷۷۵ و مکاتباتش که در سه جلد انتشار یافت، از نظر شیوهٔ نگارش و دقت در زبان، در ادبیات انگلیسی نوشته‌هائی بیمانند بشمار می آید. گری پیوسته به افتخار و شهرت بی اعتنا ماند، چنانکه در ۱۷۵۷ عنوان ملک‌الشعرائی را رد کرد. تامس گری را می‌توان از پیشروان مکتب رومانتیسم در انگلستان و اروپا دانست. وی کمال مطلوب خود را در شعر چنین بیان کرده است: «منتها درجهٔ ایجاز در بیان، صفا و جلای کلام، فصاحت و خوشاهنگی از بزرگترین شرایط زیبائی شعر غنائی است، چیزی که پیوسته هدف من در شعر بوده و هرگز نتوانسته‌ام به آن دست یابم.»

**گریبایدوف، آلکساندر سرگیویچ** Griboyedov, Aleksandr Sergeyevich نمایشنامه‌نویس و شاعر روسی (۱۷۹۵-۱۸۲۹) گریبایدوف در خانواده‌ای از نجبای مسکو زاده شد، پدرش افسر ارتش بود، و او تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق و فلسفه در دانشگاه مسکو انجام داد. در ۱۸۱۲ به هنگام حملهٔ ناپلئون در ارتش بخدمت پرداخت در همین دوره به روزنامه‌نگاری و تئاتر روی آورد، چندین نمایشنامهٔ منظوم و منثور نوشت و اشعاری سرود. اولین کمدی او به نام *ازدواج جوان* *Molodyé suprugi* در ۱۸۱۵ انتشار یافت و نمایشنامهٔ *دانشجویان* *Studenty* در ۱۸۱۷، هجوی بود از شاعران رومانتیك نسل جوان. گریبایدوف در این زمان به قلمرو سیاست وارد شد و در وزارت خارجه بکار پرداخت و سال ۱۸۱۸ با هیأت نمایندگی رفع اختلاف به ایران فرستاده شد و در گرجستان و تفلیس اقامت گزید. از آثار نمایشی گریبایدوف کمدی منظوم **گود آت اوما** *Gore ot Uma* (۱۸۲۳) او را به شهرت رساند. این نمایشنامه که از نمایشنامه‌های مولیر خاصه کمدی **مردم گریز** مایه گرفته بود، پیش از چاپ در هزاران نسخهٔ دستنویس تکثیر شد و در مسکو و سن پترزبورگ پخش گردید و بسیار مورد توجه جوانان قرار گرفت، اما دستگاه سانسور از نمایش آن جلوگیری بعمل آورد و

اولین نمایش آن تا دسامبر ۱۸۲۹ انجام نگرفت. قهرمان اصلی این کمدی، چاتسکی Chatsky جوان حساس و خیالپرور و روشنفکری از نجیب‌زادگان است که پس‌از سفری به خارج از کشور با اشتیاق بسیار به مسکو باز می‌گردد و ناگهان در می یابد که جامعهٔ روسی که در او آن همه شوق دیدار را برانگیخته بود، جز جامعه‌ای مرتجع، احمق و حقیر نیست و حتی عشق خود را به دلدار عهد نوجوانی، سوفیا، دختر افسری عالیرتبه، عشقی رنگ باخته می‌یابد، زیرا پی‌می‌برد که دختر او را دوست ندارد و به مردی بی‌ارزش دل سپرده است و پدر و دختر به همدستی یکدیگر این شایعه را پراکنده‌اند که او دیوانه است. چاتسکی که از جامعه سرخوردگی شدید می‌یابد، با اجتماع و مردم ریاکار و عقب مانده قطع رابطه می‌کند و باردیگر راه سفر پیش می‌گیرد. نمایشنامهٔ **گود آت اوما بحق** اولین اثر نمایشی سبك جدید در تئاتر روسیه است، چه ازنظر موضوع، چه ازنظر زبان نمایشی که به زبان محاوره بسیار نزدیك است و از شعری لطیف و دلپذیر ساخته شده، چنانکه بسیاری از بیتهای آن به یادها سپرده شد یا در ردیف ضرب‌المثلهای عامه قرار گرفت و چه از نظر ترسیم صادقانهٔ محیط و صفات روحی و اخلاقی مردم زمان. هر قهرمان در این کمدی، خود نمونهٔ بارز گروه معینی از جامعه است. پوشکین اولین کسی بود که آن را پردهٔ نقاشی گویائی از آداب و رسوم خواند که با خشونتی دلچسب‌آمیخته است و منتقدان دیگر آن را تصویر صادقانه از جامعه و مجموعه‌ای از چهره‌های گوناگون و هجوی جانگداز از محیط دانستند و با آنکه بعدها از آن بسیار تقلید شد، یگانه کمدی روسی آمیخته به لطیفه‌ها و نکته‌های زیرکانه درنوع خود باقی‌ماند. گریبایدوف به‌سبب ارتباط با گروه انقلابی توطئهٔ دسامبریها Decembrist* که هدفش لغو قانون بردگی دهقانان و ایجاد تحول در وضع کشاورزان بود، توقیف گشت، اما چون واقع‌بین‌تر ازآن بود که به پیروزی این گروه ایمان داشته باشد، و در شورش دسامبر ۱۸۲۵ هم شرکت نکرده بود، پس از مدت کمی زندانی بودن آزاد گشت و به شغل سیاسیش در قفقاز بازگشت و به هنگام جنگ روسها با ایرانیان در۱۸۲۸ عهدنامهٔ ترکمانچای را امضا کرد و بلافاصله سفیر روسیه در تهران شد و بر سر راهش در تفلیس با شاهزاده خانمی گرجی ازدواج کرد. تازه به تهران رسیده بود که در تظاهراتی‌که از طرف تودهٔ مردم خشمگین به مخالفت با قرارداد صلح و سفارت

روس برپا گشته بود، بقتل رسید. جسدش با مراسم با شکوهی به روسیه برده شد و پوشکین درمراسم تشییع جنازهٔ او شرکت و به این شاعر پر ارزش و مرد سیاسی ادای احترام کرد.

گریبایدوف از مردان با فرهنگ عصر خویش بود و زندگیش موضوع بسیاری از آثار بعد از خود قرار گرفت، چنانکه تی‌نیانوف Tynyanov نویسندهٔ روسی، سرگذشتی داستانی و جالب توجه نوشت با عنوان **مرگ وزیر مختار** *Smert Vazira Mukhtara* که در ۱۹۲۹ منتشر شد و گرشنسون Gerschenson در کتابی وضع مسکو را در اوایل قرن نوزدهم وصف کرد با عنوان **مسکو در عصر گریبایدوف** *Griboyedovskaya Moskva* که در ۱۹۲۸ انتشار یافت. بلینسکی منتقد معروف روسی دربارهٔ گریبایدوف و اثر مشهورش نکبت هوشمندی نوشته است: **یوگنی آنگین** اثر پوشکین و **گود آت اوما** اثر گریبایدوف پایه‌ای است که همهٔ ادبیات روسی دورهٔ بعد برآن بنا شده و از همین مکتب است که لرمانتوف و گوگول برخاسته‌اند.

**گریلپارتسر، فرانتس** Grillparzer, Franz نمایشنامه‌نویس اتریشی (۱۷۹۱-۱۸۷۲) فرانتس در وین و در خانواده‌ای ازکارمندان دربار سلطنتی زاده شد و پیش از آنکه به تحصیلات حقوقی خود پایان دهد، پدر را از دست داد. مادر فرانتس نیز که زنی رنجور و علاقه‌مند به موسیقی بود، بر اثر عدم تعادل روحی خودکشی کرد و ارثیه‌ای شوم از تزلزل و عدم تعادل برای پسر باقی گذارد که در سراسر عمر بر وجودش سنگینی‌کرد. فرانتس برای امرار معاش ناچار شد که به شغل کوچکی در وزارت دارائی تن در دهد و تا چهل سال همچنان در شغلهای متوسط که منتها درجهٔ ارتقا در آن ریاست ادارهٔ بایگانی بود، باقی بماند. گریلپارتسر بسیار زود به نوشتن روی آورد. گاه رومانی می‌نوشت وگاه شعری می‌سرود، بدبختانه قادر نبود آرامش واقعی را بدست آورد، زیرا از طرفی به سبب عدم تطابق فکری با محیط‌کار که منشأ مرارتها وآزارهای روحی او بود و ازطرف دیگر به سبب موانع مداومی که از طرف دستگاه سانسور و حکومت پلیسی اتریش در زمان پادشاهی فرانسیس اول در راه نشر آثار او ایجاد می‌شد، هر روز بر بدبینی و کینهٔ درون او افزوده می‌گشت. فرانتس سرانجام به تئاتر روی آورد و در این قلمرو بود که

آثار برجسته‌ای خلق کرد و به شهرت واقعی رسید. گـریلپارتسر نمایشنامه‌هـای ذهنی و تجریدی را که فقط برای خواندن نوشته می‌شد و قهرمانان آن در عالـم اندیشه بسر می‌بردند، محکوم کرد و به خلق قهرمانانی پرداخت که مردمی زنـده بودند و با جسم بشری خود احساس زندگی به انسان می‌بخشیدند. وی بی آنکه از پیش برای نمایشنامه‌هایش طرحی اساسی و اندیشه‌ای واحد را بنیان بگذارد، هر اثری را در حال و وضع خاص و بکلی متفاوت با اثر دیگر می‌نوشت و سالهـای ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۶ را می‌توان پرثمرترین و بدیعترین سالهای زندگی او دانست. بر حسب تقسیم‌بندیی که نادلر Nadler از آثار گـریلپارتسر بعمل آورده، مـی‌توان در نمایشنامه‌هایش سه دستهٔ اساسی را مشخص‌کرد: دستهٔ اول شامل‌آثار افسانه‌ای وخیال انگیز ونمایشنامه‌هائی به شیوهٔ قصهٔ پریان. نخستین نمایشنامه از این دسته که پیروزی درخشانی بـدست آورد مادر بزرگ *Die Ahnfrau* است کـه در پنج پرده در ۱۸۱۷ بر صحنه آمد. مادر بزرگ از نوع آثاری بود که بر اساس جبر و تقدیر قرار داشت و جریان بدبختیهائی را که هر چند گاه یك‌بار بر خـانوادهٔ نفرین شدهٔ کنت بوروتین Borotin حادث می‌شد، نشان‌می‌داد. از میان اجداد دور این خانواده مـادر بزرگی به‌وسیلهٔ شوهـر که او را در آغوش دلداده غافلگیر مـی‌کند، کشته می‌شود. ازآن پس فرزندان خانواده نسل بعد نسل به‌کیفر این‌گناه‌گرفتار می‌شوند و انـواع مجازاتها را تحمل می‌کنند و به هنگام هر بدبختی تازه شبح مادر بزرگ نیز بر خانواده ظاهر می‌گردد، تا سرانجام پس‌از فرود آمدن ضربه‌های شوم تقدیر بر آخرین بازماندهٔ خانواده، شبح نیز به قبر باز می‌گردد. این اثر شاعرانه با آنکه پیروزی فـراوان بدست آورد، بـه شهرت گریلپارتسر کمکی نکـرد. زیـرا شکل رومانتیکی که نویسنده در این نمایشنامـه و چند نمایشنامـهٔ بعد از آن بکار برده، در اتریش از رواج افتاده بود. پس‌گریلپارتسر ناچار شد به موضوعهای دیگر روی آورد. برای این کار از تـراژدیهای یونان باستان مایه گـرفت که نمایشنامه‌های دستهٔ دوم او را تشکیل می‌داد، از آن جمله است: سافو *Sappho* در پنج پرده کـه در ۱۸۱۸ یك سال پس از نمایش مادر بزرگ بر صحنه آمد. گریلپارتسر در این اثر قالب رومانتیك را بکلی کنارگذارده و در اشعار نمایشنامه و بـه‌طور کلی در سبك آن از نمایشنامه‌های یونانی پیروی‌کرده است، با وجود این نمایشنامه از عوامل مختلطی ترکیب گشته که بعضی از تضادها را در بر دارد و گـریلپارتسر در ضمن

آنها نشان می‌دهد که تنها کسی به نیکبختی دست می‌یابد که قادر باشد بر هوای نفس غلبه کند. نمایشنامهٔ سه بخشی پشم زرین *Das Goldene Vlies (Toïson d'Or)* در ۱۸۲۰ بپایان رسید که کمتر از اثر قبل توفیق آمیز بود، اما در آخرین بخش آن، مدهٔ *Medea* پرقدرت‌ترین هنر در تراژدی نویسی تجلی کرده و چهرهٔ مدهٔ بر سراسر این قسمت تسلط یافته است. به طورکلی گریلپارتسر در این اثر سه بخشی توانسته است قهرمانانی کاملاً زنده و سرشار از همهٔ عواطف انسانی بیافریند و اثری ستودنی عرضه کند. نمایشنامهٔ امواج دریا و عشق *Des Meeres und der Liebe Wellen* (۱۸۲۹) در پنج پرده عشق شوم هرو Hero را به لئاندر Léandre توصیف می‌کند. در این اثر هرو، قهرمان تراژدی، از زیباترین شخصیتهای مخلوق گریلپارتسر است و نمایشنامه شاعرانه‌ترین تفسیری است که از یکی از اساطیر یونان باستان در قرن نوزدهم بعمل آمده است. دستهٔ سوم نمایشنامه‌های سیاسی و تاریخی است که انسان را به دوران گذشتهٔ اتریش فرو می‌برد، از آن جمله است نمایشنامهٔ شاه اوتوکار، برآمدن و سقوط او *Kônig Ottokars Glück und Ende* که در ۱۸۲۵ در وین بر صحنه آمد. نویسنده در خاطراتش یادآوری کرده است که در ساختن چهرهٔ تاریخی پادشاه بوهم که از پادشاه هابسبورگ Habsburg شکست خورد، شخصیت بزرگ ناپلئون را پیش چشم داشته است. نمایشنامهٔ خدمتگزار صدیق و وفادار به ارباب *Ein treuer Diener seines Herrn* در ۱۸۲۶ نقل بخشی از تاریخ بوده است. این نویسندهٔ میهن‌پرست که پیوسته در غم سربلندی کشور و خاندان سلطنتی آن بسر می‌برد، به‌سبب آنکه بسیاری از افراد خانوادهٔ هابسبورگ را برصحنه آورده بود، مورد سوءظن دستگاه حکومت و دربار واقع شد و با سانسور شدید روبرو گشت و بالنتیجه سخت بخشم آمد. از طرف دیگر کمدی او نیز با عنوان بدا به حال کسی که دروغ بگوید *Weh dem der lügt* با آنکه کمدی بدیعی بود سرشار از طنز و تازگی و عمق موضوع و اصالت شعر و خیال انگیزی دسیسه‌ها، به سبب آنکه با عدم تفاهم عامه و حتی منتقدان روبرو شد، نمایشش با شکست مواجه گردید. گریلپارتسر براثر این دو پیشامد شوق خود را بکلی از دست داد و دنبالهٔ کار تئاتر را رها کرد و مصمم گشت که سه نمایشنامه‌ای را که در دست داشت، منتشر نکند. این سه نمایشنامه عبارت است از: یهودی تولدو *Die Jüdin von Toledo* که پس از مرگش بر صحنه آمد و موضوعی آمیخته از تاریخ و افسانه داشت که بخش مهمی

از آن از نمایشنامه‌ای اثر لوپه د وگا نویسندهٔ اسپانیائی که گریلپارتسر به صورتی خستگی ناپذیر آثار نمایشی او را مورد مطالعه قرار داده، مایه گرفته بود. یهودی تولدو از نظر رنگارنگی اثری بسیار غنی و از نظر تصویر احساسها بسیار بدیع و استادانه بود. لیبوسا *Libussa* تراژدی منظومی بود که آن نیز پس‌از مرگ نویسنده بر صحنه آمد و موضوعش تأسیس اساطیری شهر پراگ بود. گریلپارتسر در این اثر، داستان و افسانه را با تاریخ و فلسفه در آمیخته، از مسائل و نکته‌های استعاری سرشار ساخته و در ضمن ادراك سیاسی خویش را در آن جای داده است. لیبوسا از نظر عمق اندیشه و شعر از ارزش بسیار برخوردار است. سومین اثر که پس‌از مرگ نویسنده بنمایش گذارده شد، تراژدی برادران دشمن در خانهٔ هاپسبورگ *Ein Bruderzwist in Hause Habsburg* است که نوشتن آن از ۱۸۲۴ تا ۱۸۵۵ به درازا کشید. در این اثر سه‌هزار بیتی حوادث خانوادهٔ هاپسبورگ در طی جنگهای سی ساله نشان داده شده و صحنهٔ اصلی آن در دربار رودولف جای گرفته است. علاقهٔ نویسنده به نظام‌کشوری و نفرتش از انقلاب در این تراژدی منعکس گشته، در توصیفها و معرفی اشخاص نمایشنامه، سنتهای تاریخی مراعات شده و در آن زبانی پاك و فصیح بکار رفته است. این آثار نمایشنامه‌هائی نیرومند و غنی بشمار می‌آید که نوری شدید بر اندیشه‌های عمیق نویسنده و نبوغ نمایشیش می‌تاباند. گریلپارتسر دو رومان نیز نوشته است که مانند آثار نمایشی شایستگی و هنرمندی او را به اثبات می‌رساند. در رومان صومعهٔ زندومیر *Das Kloster bei Sendomir* (۱۸۲۸) از زبان کشیشی، در شبی مهتابی سرگذشت قصری که ویرانهٔ آن در کنار صومعهٔ زندومیر قرار دارد، برای مسافری نقل می‌شود. داستان نوازندهٔ فقیر *Der Arme Spielmann* (۱۸۴۸)، از لطف موضوع و خوشاهنگی بسیار برخوردار است و قهرمان آن نشان دهندهٔ خصوصیتهای اخلاقی نویسنده است. این اثر به سبب آنکه محیط و اشخاص شهر وین را بخوبی منعکس می‌کند، از نظر بعضی از منتقدان شاهکار گریلپارتسر بشمار می‌آید.

گریلپارتسر نویسنده‌ای است با اطلاعات وسیع در ادبیات و با آنکه وارث سنتهای ادبی کشورش است، در موضوعها و مسائلی که بر می‌گزیند و فضای نمایشی، تنها به سلیقه و نبوغ شخصی تکیه می‌کند. دو نکتهٔ اساسی پیوسته ذهن گریلپارتسر را به خود مشغول می‌دارد: خوشبختی چیست؟ قدرت واقعی کدام است؟ سپس

خود با نظری بدبینانه به هردو این سؤالها پاسخ می‌گوید: خوشبختی سایه‌ای و قدرت واقعی رؤیائی بیش نیست. از نظر او هرکس در این دنیا کار خود را انجام می‌دهد، بی‌آنکه از اندیشه‌ای متعالی الهام بگیرد. اشخاص نمایش گریلپارتسر همه گرفتار دیو درون خویشند و مردمانی تأثیر پذیر. گریلپارتسر در وجود خود عصری کامل را بیان می‌کند، اما کشور اتریش بسیار دیر به ارزش واقعی او پی برد، تنها به هنگام مرگ او بودکه این نویسندهٔ فراموش شده و نیرومند را شناخت و در سوك او مراسمی پرشکوه برپا داشت.

**گرین، رابرت** Greene, Robert رمان نویس، نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۵۵۸-۱۵۹۲) گرین تحصیلات خود را در کمبریج و آکسفرد انجام داد و به دریافت درجهٔ لیسانس در ادبیات نایل آمد، سپس به خارج از انگلستان سفر کرد و از کشورهای اسپانیا، فرانسه، ایتالیا، دانمارك و لهستان دیدن کرد. پس به انگلستان بازگشت و در کمبریج اقامت گزید، با دختر جوانی از خانواده‌های ثروتمند ازدواج کرد و پس از بپایان رساندن ثروت همسر و تولد نخستین فرزند، آنان را رها کرد، در لندن مقیم شد و به زندگی بیقیدانه و بینظم و به ولخرجی ادامه داد و به طور ناپایداری از نویسندگی امرار معاش کرد. گرین در طی دوازده سال در لندن سی‌وهشت اثر گوناگون انتشار داد شامل رومان، مجموعهٔ قصه، نمایشنامه، ترجمه، شعر و رساله‌های مختلف، در این مدت با نمایشنامه‌نویسان طرفدار سبك عصر الیزابت مانند نش Nashe و تامس لاج Lodge وکید Kyd و دیگران دوستی یافت و یك رشته ازآثار خود را در شیوهٔ یوفیوئیزم Euphuisme که درعصر الیزابت باب روز بود، ساخت و آن زبانی مغلق و بیانی مبالغه‌آمیز بود، با کلامی متکلف و متصنع و با هدفی اخلاقی. از این دسته آثار می‌توان رومان مامی‌لیا *Mamillia* و گوئیدونیس *Gwydonius* را نام برد. گروه دیگر شامل رومانهائی است با یك سلسله حوادث به تقلید رومانهای یونانی مانند **پندوستو، پیروزی زمان** *Pandosto, the Triumph of Time* (۱۵۸۸) که الهام بخش داستان زمستان شکسپیر گشته است. و آرباستو *Arbosto*، تقلیدی از بوکاتچو. دستهٔ دیگر از آثار گرین از ادبیات عاشقانه و روستائی الهام گرفته است مانند: منافون *Menaphon* (۱۵۸۹) و فیلومیلا *Philomela* (۱۵۹۲) که آثاری خیال‌انگیز و

مهیج است. دستهٔ دیگر نوعی زندگینامهٔ شخصی است که به‌طور استعاری زندگی پسر بیقیدی که عمر خود را در اسراف و تبذیر می‌گذراند، بیان می‌کند و می‌توان آنها را نوشته‌هائی مبنی برندامت و اعترافات خود نویسنده دانست مانند: لباس سوگواری گرین *Greene's Mourning Garment* (۱۵۹۰)، هرگز زیاد دیر نیست *Never Too Late* (۱۵۹۰)، وداع با حماقت *Farewell to Folly* (۱۵۹۱)، کنایه‌ای به‌دربار نو کیسه *A Quip for an Upstart Courtier* (۱۵۹۲)، بخت و اقبال فرانسیس *Franciscose Fortune* و لطیفه‌ای به‌ارزش یك پشیزکه با یك میلیون ندامت خریداری‌شده *A Groatsworth of Wit Bought with a Million of Repentance* (۱۵۹۲)، داستان کوتاهی شامل بعضی نکته‌هائی از زندگی گرین که درآن به شکسپیر که تازه شهرتش آغاز گشته بود، حمله شده است. این آثار همه برزمینهٔ گزارشهائی از شهر لندن ساخته شده و توجه نویسنده را به قصه‌هائی حقیقی نشان می‌دهد. نمایشنامه‌های گرین غالباً پس‌از مرگ برصحنه آمدکه از بهترین آنها کمدی سرگذشت شرافتمندانهٔ بیکن راهب و بنگی راهب *The Honorable History of Friar Bacon and Friar Bungay* (۱۵۹۴) است که از دکتر فاوستوس *Dr. Faustus* اثر مارلو الهام گرفته و داستانی خیال‌انگیز است با تحلیل روانی دقیق و سرگذشت اسکاتلندی جیمز چهارم *The Scottish History of James IV* (۱۵۹۱). در میان کمدیهای مختلف گرین، جالب توجه‌ترین آنها مربوط به زندگی آشفتهٔ لندن است که غالباً با همکاری تامس لاج نوشته شده است مانند آینه‌ای برای لندن و انگلستان *A Looking-Glasse for London and England* (۱۵۹۲)، با طنزی لطیف و هجوی دلنشین در وصف زندگی بازیگران و آداب و رسوم آنان.

آثار گرین از ادراك عواطف عاشقانه و عظمت داستانهای غم‌انگیز و انواع مختلط تحلیل روانی برخوردار است، اما ازتجانس واقعی بی‌بهره. گرین روحیه‌ای افراطی و عنادآمیز داشته و به سبب خوشگذرانی و بیقیدی پیوسته در فقر بسر می‌برده است، سرانجام نیز در فقر و بینوائی شدید و بیماری تشمع کبد که نتیجهٔ سیفلیس و اعتیاد به الکل بوده، درگذشته است. نمایشنامه‌ها و اشعار رابرت گرین در ۱۸۳۱ و آثار کامل او در ۱۸۸۱-۱۸۸۶ بچاپ رسید.

**گرین، ژولین** Green, Julien نویسندهٔ فرانسوی (۱۹۰۰-۱۹۹۱) ژولین گرین

از پدر و مادر امریکائی در پاریس زاده شد و سالهای جوانی را گاه در فرانسه و گاه در ایالات متحده بسر برد، یك بار از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ در دانشگاه ویرجینیا به تحصیل اشتغال داشت و بار دیگر از ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ را در امریکا گذراند. به دو زبان انگلیسی و فرانسوی می‌نوشت و تحت نفوذ شدید ادبیات انگلیسی-امریکائی، خاصه دیکنز و بلیك و هاثورن قرار داشت. دنیای بسیار خاصی که قهرمانانش در آن جای داشتند، گاه رنگ شهرستانهای فرانسوی به خود می‌گرفت، چنانکه در داستان آدرین مزورا *Adrienne Mesurat* (۱۹۲۷) دیده می‌شود و گاه رنگ ایالات متحدهٔ امریکا مانند هر مردی در شب خویش *Chaque homme dans sa nuit* (۱۹۶۰) که کانون خانوادگی نویسنده را نشان می‌دهد. گرین از طرف دیگر در آثارش تحت تأثیر ایمان مذهبی و تعصب کاتولیکی است، خاصه ادراك وسوسه‌آمیز گناه و توجه به تعدی و سنگدلی بشر و ترس از دیوانگی و مرگ در همهٔ آنها منعکس است. کسانی در این آثار وصف می‌شوند که در همین زندگی مرده‌اند و قهرمانانی که یا باطل و عاطل مانده‌اند یا همه از خود در رنجند و تنها به دنیای مافوق بشری و عالم خیال‌انگیز و رؤیائی چشم دوخته‌اند. گرین عواطف بسیار شدیدی را که در قعر وجود قهرمانانش سنگینی می‌کند، در طی تحلیل دقیق روانی تا آنجا پیش می‌راندکه به پایانی تأثر-انگیز و اجتناب ناپذیر مانند جنایت و خودکشی یا دیوانگی می‌انجامد. انحرافهای جنسی، اوهام، وسوسه‌ها به صحنه‌هائی شوم و خفقان‌آور از دنیای عینی می‌پیوندد و وضعی شیطانی پدید می‌آورد که موجب نفرت نویسندهٔ کاتولیك مذهب آن از وضع بشر می‌گردد. این موضوعها به‌علاوهٔ سهولت نقل و قدرت القاکنندهٔ توصیفها و روشنی و صراحت کلام و سبك منزه و زبان خوشاهنگ به آثار گرین وحدت کم‌نظیری بخشیده است که شامل رومانها و نمایشنامه‌هایش می‌شود. معروفترین رومانهای گرین عبارت است از: مسافر روی زمین *Le Voyageur sur la Terre* (۱۹۲۵)، لویاتان *Léviathan* (۱۹۲۹)، مرد خیالاتی *Le Visionnaire* (۱۹۳۴)، نیمه‌شب *Minuit* (۱۹۳۶)، شریر *Le Malfaiteur* (۱۹۵۵). سه نمایشنامه نیز نوشته است از این قرار: جنوب *Sud* (۱۹۵۳)، دشمن *L'ennemi* (۱۹۵۴)، سایه *L' Ombre* (۱۹۵۶). گرین از ۱۹۲۸ به نوشتن یادداشتهای روزانه *Journal* پرداخت که هفتمین و آخرین جلد آن به نام امروز زیبا *Le Bel Aujourd'hui* است

که سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۸ را در برمی‌گیرد. همچنین خاطرات کودکی و نوجوانی او با عنوان عزیمت در سپیده دم *Partir avant le jour* (۱۹۶۳) و هزار راه گشوده *Mille chemins ouverts* (۱۹۶۴). گرین آثار دیگری شامل نقد و خاطرات به زبان انگلیسی نوشته‌است مانند خاطرات روزهای خوش *Memory of Happy Days* (۱۹۴۲) که تقریباً زندگینامهٔ نویسنده است.

**گرین، گراهام** Greene, Graham داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی(۱۹۰۴-۱۹۹۳) گراهام گرین تحصیلات خود را در آکسفرد انجام داد. در ناتینگم Nottingham به روزنامه‌نگاری پرداخت و همانجا بود که در ۱۹۲۶ به مذهب کاتولیك درآمد و متعصبی پرشور گشت، چنانکه همهٔ آثارش نظر مذهبی او را منعکس وکشمکش میان نیروی بدی ونیروی نیکی را عرضه می‌کند. درآثار گرین که غالباً پرهیجان و تکان دهنده است، موضوعهای شوم و نفرت‌انگیز آشکارا در برابر موضوعهای الهی و زیبا قرار می‌گیرد. گرین سالها سردبیر روزنامهٔ تایمز Times بود، در ۱۹۳۰ آن را رها کرد و به انتشار رومان پرداخت و هر سال تا زمان جنگ داستانی منتشرکرد. در ۱۹۳۵ به لیبریا و مکزیکو سفرکرد و خاطرات این سفر را که تا ۱۹۳۹ بطول انجامید، انتشار داد. از بهترین داستانهای گرین صخرهٔ برایتون *Brighton Rock* است در ۱۹۳۸ که او را به شهرت رساند، قدرت و افتخار *The Power and the Glory* (۱۹۴۰) که اصول عقاید او را در رستگاری از راه رنج بردن، نشان می‌داد و به دریافت جایزه‌ای ادبی نایل آمد وجان مطلب *The Heart of the Matter* (۱۹۴۸). در همهٔ این آثار اندیشه‌های مذهبی و اعتقاد تعصب‌آمیز به تقدیر دیده می‌شود و این‌که زندگی، که‌گرین از چهره‌اش نقاب دوروئی و ریاکاری را به سوئی افکنده است، دوزخی بیش نیست؛ همچنین نفرت از جسم و بدن. از داستانهای دیگر گراهام گرین این داستانهاست. پایان کار *The End of the Affair* (۱۹۵۱) و وزارت ترس *The Ministry of Fear* (۱۹۴۳). گرین درضمن نوشتن داستان، به نقدهای پرارزشی از فیلم می‌پرداخت، مدتی مدیریت ادبی مجلهٔ اسپکتیتر Spectator را برعهده داشت. از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ در وزارت اطلاعات و وزارت خارجه به‌کار اشتغال یافت، به افریقای غربی سفر کرد و در بازگشت قسمت ادبی مجله‌های مهم را برعهده‌گرفت. بسیاری از داستانهای

گراهام گرین به کشورهای دوردست ارتباط می‌یابد که بعدها کانون بحرانی جهانی گردید. داستان امریکائی آرام *The Quiet American* (۱۹۵۶)، داستان خیالپردازانه‌ای است دربارهٔ جنگ سرد ویتنام. مأمور ما در هاوانا *Our Man in Havana* (۱۹۵۸) داستانی جاسوسی است. حوادث داستان خودهای خاموش *A Burnt-Out Case* (۱۹۶۱) در کنگو می‌گذرد. گرین در ۱۹۵۲ به تلمرو تئاتر وارد شد. از نمایشنامه‌های معروف او اتاق نشیمن *The Living Room* در ۱۹۵۳ درلندن بر صحنه آمد و نمایشنامهٔ عاشق حاضر خدمت *The Complaisant Lover* در ۱۹۵۹. از بیشتر داستانهای گراهام گرین فیلم سینمائی ساخته شده که از جالب توجه‌ترین آنها سومین مرد *The Third Man* است. گرین مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه خود را با عنوان بیست و یك داستان *Twenty-One Stories* در ۱۹۵۴ انتشار داد. وی همچنین از سفرهای خود یادداشتهائی فراهم آورده است مانند سفر بدون نقشه *Journey Without Maps* (۱۹۳۶) و مقاله‌هائی مانند کودکی از دست رفته و مقاله‌های دیگر *The Lost Childhood and Other Essays* (۱۹۵۱).

گرین به سبب خصوصیت بینهایت جالب توجه آثار متنوعش، شهرتی زود رس و پایدار بدست آورد و از مهمترین رومان‌نویسان عصر حاضر شناخته شد. آثارش سرشار است از تحلیل دقیق و کمی تلخ روانی واحساس دردناکی از انحطاط بشری. گرین استاد نقل و حکایت است، صریح و روشن می‌نویسد، صور ذهنی غافلگیر-کننده و شرح و توصیفهای جالب توجه و طنزهای گیرا بکار می‌برد.

ترجمه به فارسی: امریکائی آرام ـ انسان و درونش ـ سایهٔ گریزان ـ قدرت و افتخار ـ وزارت ترس ـ پایان یك پیوند ـ بازیگران.

**گسکل، الیزابت**، رجوع شود به **گاسکل، الیزابت**.

**گوئیرالدس، ریکاردو** Güiraldes, Ricardo داستان‌نویس وشاعر آرژانتینی(۱۸۸۶-۱۹۲۷) ریکاردو در بوئنوس آیرس زاده شد. در راه نویسندگی به مدرنیسم Modernismo (رجوع شود به روبن داریو) روی‌آورد و در داستانهایش از زندگی محلی روستاها و علفزارهای کشورش الهام گرفت. پس از یك سلسله داستان و شعر در ۱۹۲۳ داستان خائیماکا *Xaimaca* و در ۱۹۲۶ دون سگوندو سومبرا

*Don Segundo Sombra* را انتشار داد که هر دو مقام ممتازی در ادبیات داستانی کشورش بدست آورد، خاصه کتاب اخیر هنر نویسندگی گوئیرالدس را به اثبات رساند و موجب شهرتش گشت. این رومان با آنکه از ریشه‌های ملی و بومی آرژانتین گرفته شده بود و سرچشمه‌اش به تجربه‌های کودکی او در یکی از شهرستانهای بوئنوس آیرس می‌رسید، طنینی جهانی داشت و برانگیزندهٔ احساس بشردوستی؛ وحتی در خواننده‌ای که هرگز علفزارهای آرژانتین را ندیده بود، شوقی بر می‌انگیخت. پسربچه‌ای از خانهٔ عمه‌اش که او را بزرگ کرده بود، می گریزد و به گله‌داری به نام دون سگوندو سومبرا بر می‌خورد که سرپرستی و تربیت او را برعهده می‌گیرد و علاوه بر آموختن گاوداری و اسب سواری به او می‌آموزد که در زندگی چگونه با شهامت و شرافت زندگی کند و قوانین نظامات مربوط به گائوچو gaucho، قوم گله‌دار دشتهای سرسبز و علفزارهای کشور، را رعایت کند. نویسنده در جریان داستان از فرهنگ عامهٔ این قوم که شامل رقصها، ترانه‌ها و آداب و رسوم گوناگون است، بهره بر می‌گیرد و زندگی سادهٔ جوان و استاد پیرش را چون نمونه‌ای از سرگذشت مردم زحمتکش و عادی عرضه می کند و در فصلهای تیره و تار وگاه‌کابوس مانند قصه، لحنی شاعرانه بکار می‌برد. قصه با جدائی غم‌انگیز ارباب و شاگرد جوان پایان می‌یابد، به هنگامی که پسر ناگهان به این راز پی می‌برد که به‌طور غیرمنتظر به ارثیه‌ای دست یافته‌که او را مالك عمدهٔ اراضی وسیعی کرده است و برخلاف میلش از آن پس نمی‌تواند در مبارزه‌هائی که به سود قوم گله‌دار است و پیرمرد سالها او را برای این مبارزه‌ها آماده ساخته بود، شرکت کند. گوئیرالدس از کسانی است که ادبیات گائوچو Literatura Gauchesca را که ازعجیب‌ترین فروع ادبیات قرن نوزدهم‌آرژانتین بود و بعدها به سبب از میان بردن و نابود کردن شیوهٔ زندگی گله‌داری رو به ضعف و انحطاط نهاد، از نو جان بخشید و فرهنگ عامهٔ این توده از مردم را به سطح والا رساند. گوئیرالدس از ادراکی استثنائی در عالم هنر و ادب پیشرو و خاص عصر جدید برخوردار بود و با گروهی از نویسندگان آرژانتین مجلهٔ پروآ Proa را بنیان نهاد، چندی در اروپا اقامت کرد و بسیار زود مورد توجه نویسندگان اروپائی قرار گرفت و آثارش به وسیلهٔ منتقدان و شاعران اسپانیائی و فرانسوی با دیدهٔ تحسین‌آمیز نگریسته شد. والری لاربو Valery Larbaud از دوستان نزدیك

او بود و گوئیرالدس نامش را با کمی تغییرشکل والریو لابرا Valerio Labra بر یکی از قهرمانان کتابش گذارد. لاربو شیفتهٔ سبك عجیب و لطیف گوئیرالدس گشته بود که شیوه‌ای کاملاً شخصی داشت و زندگی بومی وجلگه‌ها و دشتهای سرسبز آرژانتین را به طور دلپذیری پیش چشم می‌گذارد. ازآثار منثورگوئیرالدس این داستانهاست: قصه‌های مرگ و خون *Cuentos de muerte y de Sangre* (۱۹۱۵)، حوادث عجیب و غریب *Aventuras Grotescas* (۱۹۱۵)، راثوچو *Raucho* (۱۹۱۷)، شش حکایت *Seis relatos* (۱۹۲۹). گوئیرالدس اشعاری دارد که در ۱۹۱۵ در دیوانی با عنوان ناقوس بلورین *El cencerro de cristal* فراهم آمد و در ۱۹۲۸ همسر او پس از مرگش دیوان اشعار تنهائی *Poemas solitarios* او را منتشرکرد. آثار کامل گوئیرالدس در ۱۹۳۰ در اسپانیا و آرژانتین بچاپ رسید. گوئیرالدس از رومان‌نویسان معروف امریکای لاتین و هنرمند دقیقی است با ذوقی لطیف که در عین حال رابطهٔ نزدیك خود را با واقعیت زندگی بشری و طبیعت حفظ کرده است.

**گوبینو، آرتور، (کنت دو)** Gobineau, Arthur (Comte de) داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۱۶-۱۸۸۲) گوبینو فرزند افسر گارد سلطنتی بود و سالهای کودکی و نوجوانی را در میان خاطره‌های افتخارآمیز اجدادی و تحقیر جامعهٔ دموکراتیك عصر جدید گذراند. در جوانی زبان آلمانی را بخوبی فراگرفت و به ترغیب پدر به آموختن زبان و فرهنگ شرق پرداخت. در نوزده سالگی به پاریس رفت وبرای امرار معاش به شغلهای گوناگون دست زد، برای روزنامه‌ها مقاله نوشت وکوشید تا از راه نوشتن رومانهای پرماجرا زندگی خود را تأمین کند، از آن جمله است رومان زندانی خوش‌اقبال *Le Prisonnier chanceux* (۱۸۴۶) که ابتدا به صورت پاورقی منتشر شد، شامل ماجراهای عشقی و مبارزه‌ها و قتلها و هزاران واقعهٔ غیرمنتظر و دسیسه‌هائی که با زندگی قهرمان کتاب همراه بوده است. زندانی خوش‌اقبال، به سبك رومانهای آلکساندر دوما، در ردیف رومانهای باب روز قرارگرفت. داستان مادموازل ایرنوا *Mademoiselle Irnois* نیز ابتدا به شکل پاورقی در روزنامهٔ ناسیونال منتشر شد و در ۱۹۲۰ به صورت کتاب بچاپ رسید. مادموازل ایرنوا دخترجوان ثروتمند و افلیجی است‌که ازحساسیت بسیار برخوردار

است، اما در نظر نزدیکان دختر ابلهی محسوب می‌گردد. ایرنوا روزهای خود را در صندلی می‌گذراند، بی‌آنکه لب به سخن بگشاید. در این میان یکی از وابستگان دستگاه امپراتوری که به ثروت دختر چشم دوخته، به خواستگاری او می‌رود و با مخالفت نزدیکان دختر که درخواست او را عجیب می‌بینند، روبرو می‌شود، سرانجام اجازهٔ امپراتور را بدست می‌آورد و ازدواج خود را با ایرنوا اعلام می‌دارد، اما دختر هشت روز پس از ازدواج، بی‌آنکه خود را به شوهر تسلیم کند، می‌میرد. مرگ او به دلیل آن است که از مدتها پیش در انزوای معصومانه و خاموش خود به کارگر جوانی دل بسته که او را در پنجرهٔ خانهٔ مقابل می‌دید. ایرنوا که روح پرشوری داشته و هرگز نتوانسته آن را ظاهر سازد، تنها به قدرت عشق زنده مانده بود. رومان تاریخی صومعهٔ تیفن *L' Abbaye de Typhaines* نیز ابتدا به صورت پاورقی و در ۱۸۶۷ به شکل کتاب منتشر شد. داستان ارتباطی با انحطاط شوم قدرت ملوك‌الطوایفی در قرون وسطا داشت. له پلیاد *Les Pléiades* (۱۸۷۴) شاهکار نویسنده بشمار آمد. استادی در نقل، صراحت در وصف اشخاص داستان، اصالت محیط اخلاقی و احساسی، نظریه‌های عمیق دربارهٔ خصوصیتهای پرارزش انسانی، کتاب را به‌صورت شاهکاری در رومان‌نویسی فرانسه درآورده است که بسیار دیر شناخته شد و در زمان خود توفیقی نیافت، تنها پس از جنگ جهانی اول بود که جای خود را بازکرد، پیاپی از آن تجدید چاپ بعمل آمد و از زیباترین و بدیعترین داستانهای عشقی معرفی گشت. در این اثر نفوذ آثار داستانی گوته دیده می‌شود. در انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه، درهای مشاغل سیاسی بر گوبینو که طرفدار سلطنت بود، گشوده گشت. در آغاز رئیس دفتر وزیر امور خارجه شد، پس از آن مأموریتهائی سیاسی به برن، هانوور، وفرانکفورت یافت. در ۱۸۵۳ بخش اول کتاب معروفش با عنوان مقاله دربارهٔ عدم تساوی نژادهای انسان *Essai sur l'inégalité des races humaines* انتشار یافت که بلافاصله به زبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شد. بخش دوم آن در ۱۸۵۵ در سالی انتشار یافت که گوبینو با هیأتی فوق‌العاده برای تجدید روابط سیاسی به تهران اعزام شد. گوبینو درکتاب عدم تساوی نژادها... نظریهٔ خود را دربارهٔ نژادهای انسانی عرضه کرده است: به عقیدهٔ او مسألهٔ نژادی نه تنها بر همهٔ مسائل دیگر تاریخ تفوق دارد، بلکه محور اصلی آن بشمار می‌آید؛ گوناگونی

نژادها که ملتها را می‌سازد، خود مبین سرنوشت مختلف این ملتهاست. گوبینو استقرار گروههای بشری را در تاریخ کشورها مورد تحلیل قرار می‌دهد و به‌این نکته می‌رسد که چه تغییراتی بر اثر ورود ناگهانی این گروهها در زندگی وآداب و رسوم ملتی که آنان را پذیرفته است، پدید می‌آید. گوبینو که به نژاد قوی و ضعیف معتقداست، انحطاط نژادهای قوی‌را براثر اختلاط با ملتهای ضعیفی می‌داند که درجنگ مغلوبشان گشته‌اند. گوبینو خاطرات خود را از سفر به تهران درکتابی به نام سه سال در آسیا از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ *Trois années en Asie de 1855 à 1858* منتشر کرد. او که سالیان دراز در آرزوی سفر به ایران که مرکز نژاد آریائی است، بسرمی‌برد، پس ازتحقق یافتن رؤیاهای خود به نوشتن احساسها ومطالعه‌ها و تحقیقهای خود دربارهٔ سرزمینی که برایش قابل ستایش بود، دست زد. اولین بخش این اثر با شیوهٔ بسیار درخشان مربوط به سفر هیأت فرانسوی و عبورشان از شهرهای مختلفی است که از پاریس تا تهران برسر راهشان قرار داشته. دومین بخش به تاریخ، مذهب، عادات و وضع زندگی سیاسی و اقتصادی کشورهای آسیائی، خاصه ایران اختصاص دارد و سومین بخش ارتباط آسیا و اروپا را با بینشی دقیق و غیرمعمول مورد بحث قرار داده است. گوبینو در ۱۸۵۸ به فرانسه بازگشت، در ۱۸۶۱ در مأموریتی به امریکا رفت و بلافاصله پس از بازگشت بار دیگر در مقام سفارت به تهران اعزام شد و تا ۱۸۶۳ آنجا ماند. در ۱۸۶۵ ادیان‌وفلسفه‌های‌آسیای مرکزی *Les Religions et les philosophies de l'Asie centrale* را انتشار داد که از مهمترین آثار تحقیقی دربارهٔ آسیای مرکزی، خاصه ایران بشمار آمده و تا ۱۹۰۰ سه بار بچاپ رسیده است و در تاریخ ایرانیان *L'Histoire des Perses* (۱۸۶۹) مسألهٔ نژادی را به عنوان قوهٔ محرك تاریخ مورد بحث قرار داده است. گوبینو پس از سفرهای سیاسی به یونان و آرژانتین، در ۱۸۷۰ به پاریس بازگشت و دورهٔ جنگ را در ملك شخصی گذراند. در ۱۸۷۲ با مقام سفارت به استکهلم رفت که آخرین مأموریت سیاسی او بشمار آمد. سالهای آخر زندگی گوبینو در سفر به‌کشورهای اروپائی، خاصه آلمان و ایتالیا گذشت. ازآثار دیگر گوبینو در این دوره داستانهای آسیائی *Nouvelles asiatiques* (۱۸۷۶) و رنسانس *La Renaissance* (۱۸۷۷) است. از گوبینو علاوه بر آثار داستانی و تحقیقی اشعاری منتشر شده که از همه معروفتر منظومهٔ بلند آمادیس

*Amadis* (۱۸۷۶) است، شامل سه جلد و دوهزاربیت. این منظومهٔ بلند واستعاری فرضیهٔ نژادی شاعر را عرضه می‌کند. آمادیس مظهر نژاد سفید، خاصه آریاست که با دشمنان تمدن می‌جنگد، دشمنانی از نژادهای گوناگون و از امپراتوریهای پست که دشمن دانش و پیشرفت بشر و شیاطینند که دنیا را به نابودی می کشانند و هرچه متعلق به نژاد خالص‌است، درخود غرق می‌کنند. منظومهٔ آمادیس براثر مرگ شاعر ناتمام ماند.

گوبینو در زمان حیات جز نزد عدهٔ معدودی از روشنفکران و هنرمندان مانند واگنرکه دوست او بود، شناخته نشد، پس‌ازمرگش بود که اندیشه‌هایش طرفدارانی یافت، خاصه اصول عقاید او دربارهٔ عدم تساوی نژادی در آلمان بسیار مورد توجه قرارگرفت و نطفهٔ اصلی مرام ناسیونال سوسیالیسم و رایش سوم بشمار آمد و گوبینو را به شهرت جهانی رساند. مکاتبات *Correspondance* گوبینو بسیار فراوان و جالب توجه است که بتدریج از ۱۹۰۸ تا ۱۹۶۰ در هشت جلد بچاپ رسید.

ترجمه به فارسی: افسانه‌های آسیائی ـ تاریخ ایرانیان ـ سه سال در ایران ـ لیلا خانم و جنگ ترکمنها.

**گوته، یوهان ولفگانگ فون** Goethe, Johann Wolfgang von شاعر و نویسندهٔ آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲) گوته در فرانکفورت ـ ام ـ ماین Frankfurt-am-Main در خانوادهٔ ثروتمندی زاده شد، پدرش حقوقدان و وکیل دعاوی بود؛ مادر گوته نیز به خانوادهٔ حقوقدانان جنوب آلمان تعلق داشت. گوته در محیطی متمدن و با فرهنگ پرورش یافت و تحت تعلیم و تربیت منظم و کامل قرارگرفت. در۱۷۶۵ برای تحصیل حقوق به لایپزیگ Leipzig رفت و وقت خود را در دانشگاه و در زندگی دانشجوئی و در محافل اشرافی گذراند، عشقی که به دختری زیبا یافت، الهام بخش او در ساختن اشعاری شد که بعدها در دیوان آنته *Annette* در ۱۷۶۷ فراهم‌آمد و اولین تجربهٔ گوته را در اشعار تغزلی و عاشقانه نشان می‌دادکه هنوز از سبك واقعی و خاص او نشانه‌ای در برنداشت، بلکه به هنر تزئینی شعرگذشته بستگی می‌یافت و از تصویرهای منظم و اشعار صیقلی آراسته برخوردار بود. گوته پس از سه سال اضطراب و ناخشنودی ناگهان لایپزیگ را ترك کرد و به

قول خود او چون‌آدمی مغروق به فرانکفورت بازگشت وبتدریج تعادل روحی را بازیافت. در ۱۷۶۹ کمدی منظوم شریکان جرم *Die Mitschuldigen* و دیوان نغمه‌های لایپزیگ *Leipziger Liederbuch* را که یادآور خاطرات لایپزیگ بود، منتشر کرد و در آوریل ۱۷۷۰ برای ادامهٔ تحصیل حقوق به استراسبورگ Strasbourg رفت. اقامت در استراسبورگ در تحول اندیشه و هنر گوته تأثیری مهم برجای گذارد، برخود تسلط یافت و با گروهی از شاعران و هنرمندان آشنا شد، از جمله آشنائی او با هردر Herder افق تازه‌ای در برابرش گشود و او را با آثار شکسپیر و اصول طبیعی شعر آشنا کرد. اهمیت دیگر این دوره آشنائی گوته بود با دختری به‌نام فریدریکه بریون Friederike Brion و دلبستگی شدید به او؛ این عشق که با جدائی اندوهباری پایان یافت، الهام بخش گوته گشت در سرودن اشعاری که بعدها در دیوان شعر و حقیقت *Dichtung und Wahrheit* گنجانده شد که می‌توان گفت نخستین اشعار در تاریخ ادبیات عصر جدید آلمان بشمار می‌آمد ـ اشعاری بسیار زیبا و سرشار از فریادهای شادمانی و اولین شاهکار هنری خاص گوته با تصویرهای بسیار تازه و احساسهای عمیق و واقعی دربارهٔ عالم طبیعت. این دیوان از چهار قسمت تشکیل شده و جنبهٔ زندگینامهٔ شخصی دارد. تحصیلات گوته در استراسبورگ به سال ۱۷۷۱ با پیروزی کامل پایان یافت و بی‌آنکه آخرین‌بار فریدریکه را ببیند به فرانکفورت بازگشت و دورهٔ پرثمری را آغاز کرد و علاوه برشغل وکالت دعاوی آثار پرارزشی خلق کرد که سرآغاز عظمت و تجلی نبوغ او بود. تأثیر عمیقی که کلیسای استراسبورگ در گوته باقی گذارد، او را به نوشتن اثری برانگیخت با عنوان دربارهٔ معماری آلمان *Von deutscher Baukunster* (۱۷۷۳)، سرودی منشور برای یکی از معماران و صنعتکاران این بنای معظم که گوته در وجود او نبوغ و خلاقیتی در پدید آوردن دنیائی تازه، متفاوت با اصول گذشتهٔ معماری کشف‌کرده ومورد تحسین فراوان قرار داده بود. این اثر چون شعله‌ای بود که اعتقاد گوته را به اصل نبوغ برافروخت و سرآغاز نهضت هجوم ونبرد Sturm und Drang گشت. دردنیای تئاتر نیز گوته به اصل نبوغ پایبند گشت و به شکسپیر که درنظرش بزرگترین و والاترین هنرمند جهان بشمار می‌آمد، علاقه و تحسین بسیار ابراز کرد و در ۱۷۷۳ نمایشنامهٔ گوتس‌فون برلیشینگن *Götz von Berlichingen* را به شیوهٔ شکسپیر ساخت و مانند او وحدت

سه‌گانهٔ زمان و مکان و عمل را که در تئاتر فرانسه رعایت می‌شد، نادیده گرفت. این نمایشنامه براساس شخصیت شهسواری در نیمهٔ اول قرن شانزدهم قرار دارد که مردی جدی، درستکار، منصف و فدائی تودهٔ مردم است و می‌کوشد که آنان را به حقوق خود آگاه کند، از این‌رو برضد نظام اجتماعی و سیاست نادرست بپا می‌خیزد و خود کشته می‌شود. گوته که شرح حال این قهرمان را خوانده بود، آن را با اندیشه‌های تازهٔ خود درآمیخت و چیزی بالاتر از نمایشنامه ساخت که می‌توان آن را یك سلسله تصویر گویا دانست، با رنگهای تند و زنده. این اثر با وجود سکوت هردر و تحقیر لسینگ، پیروزی عظیمی بدست آورد و آئین شهسواری قرون وسطا را زنده و باب روز کرد و نسل جوان میهن‌پرست و پر-شور، خاصه جوانان نهضت هجوم و نبرد را شیفتهٔ خود ساخت. بعدها والتر اسکات و کلایست Kleist نیز دنبالهٔ این شیوه را گرفته و پرورش دادند. گوته جز اصالت نبوغ به اصالت احساس که با عقل و منطق خاص دورهٔ گذشته مغایرت داشت، ایمان یافت و کتاب **رنجهای ورتر جوان** *Der Leiden des jungen Werthers* (۱۷۷۴) را در زمینهٔ احساس انتشار داد که گوته را سرسلسلهٔ نهضت جدید سانتیمانتالیسم معرفی کرد. رومان از نظر تحلیل روانی و سبك نگارش به رومان **هلوئیز جدید** اثر روسو مشابهتهائی دارد و شاید از آن کاملتر باشد. گوته در این اثر عشق خود را به دختری به نام شارلوته بوف Charlotte Buff بیان می‌کند که در وتسلار Wetzlar ملاقات کرد و نامزد کستنر Kestner یکی از دوستانش بود. این عشق ناکام مانده به خودکشی قهرمان کتاب می‌انجامد و گوته پایان تأثرانگیز آن را از خودکشی دوست دیگری به‌نام اورشلیم Jerusalem اقتباس کرده که براثر ناکامی در عشق پیش آمده بود. ورتر نمونهٔ جوانان پراحساس زمان و نمونهٔ درد بشری است که علاوه برروح حساس نابغه‌ای جوان و هنرمند معرفی شده و آرزوهای بی‌پایانش به محدودیتهای دنیای خارج برخورد می‌کند و عشق او به شارلوته تنها نمائی است از تشنگی او به عالم مطلق که قادر نبوده است بر واقعیتهای خفقان‌آور تسلط یابد و از شدت ناامیدی و ناکامی، هیچگونه راه گریزی جز در مرگ نمی‌یابد. نویسنده در ضمن با خودکشی قهرمان این اثر برضد نظام اجتماعی بپا می‌خیزد. گوته پس از انتشار ورتر مدتها در خارج از کشورش «نویسندهٔ ورتر» خوانده می‌شد و گفته‌اند که ناپلئون کتاب ورتر را هفت‌بار

خواند. گوته مانند روسو به طبیعت عشق می‌ورزید، به دشتهای آلزاس می‌رفت و مدتها در میان طبیعت بسرمی‌برد، عشق بـه طبیعت آمیخته بـا اصالت نبوغ و آئین احساس و عواطف مبنای یك رشته از آثار نمایشی گوته گشت که خلق آن از ۱۷۷۳ آغازشد. نمایشنامه‌های این دوره عبارت است از: **نغمات محمد** *Mahomet* (۱۷۷۳) که بعد از برخورد شاعر با دنیای شرق نوشته شد. گوته پس‌از خواندن قرآن در اندیشهٔ ساختن نمایشنامه‌ای افتاد کـه در آن عناصر عظمت پیغمبر را در ارتباط با خدا از طرفی و وضع تاریخی و رسالتش را بـا مردم از طـرف دیگر در برابر هم قـرار دهد. **پـرومتئـوس** *Prometheus* پس از مـرگ نـویسنده در ۱۸۷۸ انتشار یافت. گوته در ایـن اثـر بیشتر از اثر اشیل و ولتر الهام گرفته و با ذهن خلاق خود به این خدای اساطیری شکل و عنصری تازه بخشیده است. نمایشنامهٔ **کلاویگو** *Clavigo* (۱۷۷۴) و **اشتلا** *Stella* (۱۷۷۵) نیز مانند سایر آثار این دوره، از تجـربـه‌هـای شخصی گوتـه الهام گـرفته است، خـاصـه کلاویگو سرشار از خاطره‌هایی است که جدایی فریدریکه بریون در وجود گوته بـاقی گذارده است. در فرانکفورت گوته به لی‌لی شونمان Lili Schönemann، دختر زیبای تـاجری دل بست و با او نامزد گشت، اما دختر که به عادتها و سنتهای خانوادگی پایبند بود و میل داشت که در کنار گوتـه و در محیط محدود خـانوادگی در زنـدگی آرامی بسربرد، نتوانست گوته را به تسلیم در برابر محدودیتها و قیود خانوادگی وادارد. ازین‌رو گوته با وجود علاقـهٔ شدیدی کـه بـه او داشت، پس از سالها کشمکش درونی نامزدیش را بـا او بـرهـم زد. گـوته در ۱۷۷۶ از طـرف کارل آوگوست Karl Augustus، دوك جوان وایمار، Weimar به کار دعوت شد، پس به وایمار رفت و در دستگاه دوك با قدرت بسیار شروع بکار کرد و پیوسته به مقامات عالی ارتقـا یافت، تا آنکه در ۱۸۸۲ از طـرف دوك در صف نجبـا در آمـد و به وزارت و عالـی‌تریـن مقـام دربـار رسید. فعالیت شدید اداری تا حدی گوته را ازکار ادبی دورکرد. از طرف دیگر نزدیکی مداوم با امور جاری و واقعی دستگاه حکومت میان او و نهضت هجوم و نبرد فاصله انداخت. عشق افـلاطونی او نیز به شارلوته فون اشتاین Charlótte von Stein دختری درباری، بـه تحول روح او کمك کرد ـ تحولی که گوته را به صلح و صفای درون سوق داد و شعار تـازه، مبنای کار آینده‌اش گشت. دونمایشنامهٔ بزرگ ثمرهٔ این تحول است. یکی **ایـفیژنـی**

در تاوریس *Iphigenie auf Tauris* (۱۷۸۷) و دیگر تورکواتو تاسو *Torquato Tasso* (۱۷۹۰) که گوته ابتدا آن را به نثر نوشته و سپس در سفری به رم به شعر برگرداند. ایفیژنی شاهکار تئاتر کلاسیك آلمان بشمار آمد و وداعی بود با نهضت ادبی هجوم ونبرد و تورکواتو تاسو که ازسرگذشت و عشق نویسندهٔ ایتالیائی الهام‌گرفته بود، در ۱۸۰۷ در وایمار و در ۱۸۱۶ در برلین برصحنه آمد. گوته در این اثر از عشق خود به شارلوته فون اشتاین مایه گرفته بود و نشان می‌داد که برای تعادل درون چه راهی را پیموده است. پیش از زندگی در وایمار، ادراك گوته از عالم خلقت نتیجه‌ای غم‌انگیز در برداشت و واقعیت عالم در نظر او چون سدی می‌نمود که بشر هوشمند و با فراست را در برابر خود از پای در می آورد. بعدها گوته میان دنیای خارج و دنیای درون رابطه‌ای آشتی جویانه و حتی هماهنگ برقرار کرد، براثر فعالیت اداری و سیاسی این نکته را دریافت که طغیان چیز بیهوده‌ای است و معتقد شد که هرفردی وظیفه‌ای دارد و با اعتدال بخشیدن به خواستهای شخصی می‌تواند به سود جامعه تلاش کند. مطالعه و تحقیقهای علمی که گوته خاصه از ۱۷۸۰ به آن دست زد، نیز حالت ناپایداری او را از میان برد و مطالعهٔ عالم طبیعت به او فهماند که کثرت پدیده‌های عالم خارج بدون برقراری نظم امکان‌پذیر نیست و افزایش و تعدد عناصر قطعاً تابع نظام و قوانین خاصی است و این خود سرمشقی از نظم است، خاصه برای هنرمند جوان. گوته که پیوسته حسرت دیدار کشورهای سواحل مدیترانه را در دل داشت، در سوم سپتامبر ۱۷۸۶ به ایتالیا که در نظر او «پایتخت جهان باستان» بود، سفر کرد از وسوسهٔ کار و حوادث گریخت و تنها برآن شد که قسمت شاعرانهٔ وجودش را از گرفتاری نجات بخشد، پس باشتاب از شهرهای ایتالیا بازدید کرد. در رم با محیط هنرمندان آلمانی رفت و آمد یافت. در ۱۷۸۸ به وایمار بازگشت و بعدها خاطرات این سفر دوساله را در کتاب سفر ایتالیا *Italienische Reise* در ۱۸۱۷ منتشر کرد. گوته بهترین سالهای عمر را در ایتالیا گذراند. خود بعدها اقرار کرده است که پیش از ترك رم بتلخی گریسته است. گوته در رم روح هنری خویش را بازیافت و از مجاورت با دنیای باستانی قدرتی در خود احساس کرد که نفوذ آن برسراسر زندگیش باقی ماند. آثار باستانی یونان وروم که قبلاً در خلال مطالعه‌ها به آنها نظری می‌افکند، اکنون به چشمش عالم بشریتی برتر

می‌آمد و برحسب همین معیار بود که بعدها همه چیز را می‌سنجید. بازگشت به وایمارگوته را از نو در ابتذال امور جاری فرو برد. تا می‌توانست از اشتغالهای امور درباری گریخت، دوك جوان نیز به قصد آنکه به گوته آزادی بیشتری بدهد، او را از الزامات اداری معاف داشت، تنها عنوان و حقوق او را باقی گذارد و گوته تنها چیزی که بعهده گرفت، مشاغلی بود که با هنر رابطه داشت و مهمترین آن ادارهٔ تئاتر وایمار و مباشرت انستیتوهای علمی و هنری بود. گوته پس از بازگشت از ایتالیا با کریستیانه وولپیوس Christiane Vulpius، دختری از طبقهٔ متوسط وایمار آشنا شد که بعدها در ۱۸۰۶ با او ازدواج کرد. سال ۱۷۹۴ در زندگی گوته تاریخ مهمی بشمار می‌آید و آن آغاز دوستی او با شیلر شاعر آلمانی است. مکاتبه‌های این دو که شاهد خصوصیتهای افکار و اعمال روزانهٔ آنان است، اطلاعات گرانبهائی دربارهٔ دوره‌ای پرثمر از ادبیات آلمان بدست می‌دهد. گوته در وجود شیلر رفیق راه و رفیق مبارزه را یافت و همکاری این دو شخصیت بزرگ عالم ادب که درعین حال هریك جنبه‌های بدیع خود را حفظ می‌کرد، ذوق شعر را به‌گوته بازگرداند که‌گاه صورت رقابتی دوستانه به‌خود می‌گرفت. گوته از طرف دیگر می‌خواست علاوه برهمه چیز به قوانین و اسرار عالم طبیعت دست یابد، چنانکه در نخستین سالهای اقامت در وایمار به تحصیل زمین شناسی وگیاه شناسی روی آورد و نوشته‌ای برضد نیوتن Newton، به‌عنوان بحثی در اوپتیك *Beiträge zur Optik* (۱۷۹۲) انتشار داد و پس‌از آن در ۱۸۱۰ اثر بزرگی سه‌بخشی منتشر کرد شامل این آثار: دربارهٔ فرضیهٔ رنگها *Zur Farbenlehre* و مقاله‌ای در بارهٔ تغییر شکل نباتات *Versuch die Metamorphoser der Pflanzen* (۱۷۹۰) و منظومهٔ تغییر شکل حیوانات *Die Metamorphose der Tiere* که در آنها وحدت ماده را به اثبات می‌رساند و تغییر شکلی را نشان می‌داد که براثر تغییر و تحول مداوم در آن بوجود می‌آمد، همچنین گوناگونی انواع که براثر ترکیبهای اساسی و بسیار ساده پدید می‌آید. معاشرت با شیلر در زندگی شخصی و اجتماعی گوته نفوذ فراوان داشت، دربارهٔ قواعد شعر در قالبهای گوناگون، همچنین در شیوه‌های باستانی شعر میان آن دوتبادل نظر مداومی انجام می‌گرفت. گوته در ۱۷۹۷ منظومهٔ بلند عاشقانهٔ هرمان و دوروته *Hermann und Dorothea* را که بیش از سایر اشعار مورد توجه خود شاعر بود، انتشار داد. زمینهٔ این شعر انقلاب

فرانسه و رنجهای بشری است که از این انقلاب پدید آمده است، در نظر گوته عشق آدمی برهمهٔ احوال تاریخ تفوق دارد و از بالاترین ارزشها برخوردار است. موضوع این منظومه حادثه‌ای واقعی است در نقطه‌ای مرزی و آن برخورد دختر جوانی به‌نام دوروته است در میان فراریان با هرمان پسر مالك ثروتمند مهمانسرا و عشقی که میان آن دو پدید می‌آید. وصف ایـن ملاقات، رازونیاز عاشقانـه و نامزدی این دو دلداده موضوع اصلی منظومه را تشکیل می‌دهد که در نـه بند و هـر یك بـه نام یکـی از مـوزهـا سروده شده است. همه چیز در ایـن منظومـه ساده و درعین حال با شکوه است و در آن مبارزهٔ نظامی فرسوده بـا اندیشه‌های تازه، چیزی که پیوسته فکر گوته را به خود مشغول مـی‌داشت، دیـده می‌شود. نمایشنامهٔ بزرگ و استعاری پاندورا *Pandora* در ۱۸۰۸ برمبنای اساطیر یـونان ساخته شده و دنیائی را نشان می‌دهد که در آن تمدن و هنر به اوج خود می‌رسد. این اثر ناتمام از نظر وزن و کیفیت خاص، از خوشاهنگ‌ترین آثار گوتـه بشمار می‌آید. گوته پس از ورتـر رومـان بـزرگ **سالـهـای شاگـردی استاد ویـلهلـم** *Wilhelm Meisters Lehrjahre* را که بیست سال برسر آن کار کرده بـود، در چهار جلد به سال ۱۷۹۶ بپایان رساند. استاد ویلهلـم، جوانی از خانوادهٔ کسبه و اهل حرفه است که از طبقهٔ اجتماعی خود دست می‌کشد تا بازیگر و نـویسندهٔ تئاتـر شود. تحقق یافتن استعدادهای هنری این جوان موضوع رومان قرار دارد. شاید گوته در آغاز کار خواسته است به این نتیجه برسد که به وسیلهٔ تئاتر می‌تـوان ارتباطی میان عالم رؤیا و عالم واقعی برقرار کرد، اما بتدریج حـوادثی کـه در این راه برای قهرمان داستان پیش می‌آید، او را از عالم تئاتر مأیوس می‌گرداند و سرانجام به گروهی دیگر می‌پیوندد و به راهی می‌افتد که بـه او کمك می‌کند تا مرد تئاتر را در وجود خویش کنار بگذارد و به‌جای آن انسانی واقعی بوجود آورد، عطش دورهٔ جوانی را فرو نشاند و در پی ادراکی واقعی از عـالم بشری باشد. بنابراین ویلهلم به هدف خود رسیده است و به این نکته پی می‌برد که باید در دل جامعه جای گیرد و به فعالیتی مثبت و عملی دست زنـد و در همین دوره است که به شاگردی مکتب زندگی می‌رود. این اثر از عقیدهٔ نخستین گوته مبنی براصالت نبوغ فاصله گرفته است و جای فرد را در میان جامعه استوار می‌سازد. استاد ویلهلـم رومان کمال بخشیدن به نهاد آدمی است و این نظر گوته را تأیید

می‌کند که آموختن تنها به سالهای کودکی و نوجوانی اختصاص نمی‌یابد، بلکه بشر در سراسر زندگی تا واپسین دم، شاگرد کارآموز زندگی باقی می‌ماند. گوته پس از مرگ شیلر در ۱۸۰۵ احساس کرد که نیمی از وجود خود را از دست داده است، خود را بسیار تنها حس کرد و سلامتش متزلزل شد. در دنیای خارج نیز جنگ ناپلئون و شکست پروس در ینا Iena بیشتر روحش را تیره ساخت، پس یگانه پناهگاهش کار شد که به‌وسیلهٔ آن بتدریج توانست برنفس تسلط یابد. رومان وصلت اختیاری *Die Wahlver Wandtschaften* را در ۱۸۰۹ منتشر کرد که برخلاف پاندورا حوادث آن در عصر جدید قرار داشت و اثری عمیق و دشوار بود دربارهٔ ازدواج. گوته پس از انتشار این رومان بزرگ و چند دیوان و خاطرات و چند اثر علمی، باردیگر در شعر به احساس جوانی و بلوغ ثانوی بازمی‌گردد، به مطالعهٔ ادبیات شرق، خاصه ایران می‌پردازد و به ترجمه‌ای از دیوان حافظ دست می‌یابد که او را سخت شیفتهٔ این شاعر بزرگ ایرانی می‌گرداند و به تقلید او میان سالهای ۱۸۱۴ و ۱۸۱۵ اشعاری می‌سراید که در دیوان شرقی وغربی *West-Östlicher Divan* در ۱۸۱۹ منتشر می‌شود. این دیوان شامل در حدود دویست و پنجاه قطعه شعر است با مؤخره‌ای دربارهٔ شعر شرق، خاصه شعر ایران، دیوان شرقی و غربی شاهکار هنر شاعری گوته بشمار آمد که در آن تکریم طبیعت طرحی دیگر به خود گرفته است و اگرچه ظاهراً دیوان به‌تقلید اشعار حافظ ساخته شده، جنبهٔ غربی و هنر خاص گوته در آن حفظ گردیده است. تنها آزادی فکر و وسعت روح و جنبهٔ فلسفی ومذهبی حافظ و تجلی خدا در عالم طبیعت و چیزهائی که در شعر حافظ جنبهٔ جهانی داشته با روح گوته سازگار آمده است، اما این آخرین اثر شاعرانهٔ گوته نبود. در ۱۸۲۱ گوته در مارینباد Marienbad به دختری هفده ساله دل می‌بندد و این آخرین عشق الهام بخش او در منظومهٔ سه بخشی عاشقانه *Triologie der Leidenschaft* گشت. مهمترین اثر گوته فاوست *Faust* است که باید گفت ثمرهٔ شصت سال کار مداوم و عمیق او است وآغاز آن به دوران زندگی در فرانکفورت می‌رسد و سرگذشت فاوست کیمیاگری است که می‌خواهد برهمهٔ اسرار طبیعت دست یابد و راهی به جانب ماوراءالطبیعه بگشاید. دکتر فاوستوس یا فاوست شخصیتی است که پیش از گوته در ادبیات اروپائی وجود داشته و دانشمند یا جادوگری بوده که برای دسترسی به علوم جدید، روح خود

را به شیطان می‌فروشد. مارلو Marlowe نمایشنامه‌نویس انگلیسی قبلاً این داستان را به صورت نمایشنامه درآورد و پس از مدتی که در سکوت باقی ماند، در قرن هیجدهم، خاصه در آلمان ازنو زنده شد و گوته پس از دیدن نمایش آن سخت تحت تأثیر قرار گرفت و پس از مطالعه‌های فراوان دربارهٔ این شخصیت، اثر مهم خود را خلق کرد. گوته همهٔ تکامل روح بشر را در این شخصیت نشان می‌دهد و نیزدشواریها و اشتباهاتی که در راه این تکامل پیش می‌آید. در واقع فاوست نمونه‌ای از شخصیت گوته می‌شود و هنگامی به آرزوی خود می‌رسد که پی می‌برد به سود جامعه کار می‌کند، نه برای شخص خود. **فاوست** اثر گوته به دو قسمت تقسیم می‌شود. قسمت اول موضوع ادراك و معرفت و عشق است و اشتیاق فاوست به دست یافتن به اسرار طبیعت و سرگذشت غم‌انگیز مارگریت معشوقه‌ای که پس از مطرود ماندن از جانب فاوست کودکش را می‌کشد و خود محکوم می‌گردد. این قسمت یادآور ندامتهای گوته است پس از ترك دختری که در استراسبورگ، به هنگام تحصیل به او دل بسته بود. قسمت اول فاوست در ۱۸۰۸ نوشته شد، اما نوشتن قسمت دوم تا سال پیش از مرگ گوته ادامه داشته است. در قسمت اول گوته نارضائی را برای تکامل بشر لازم می‌داند و در واقع شیطان را نیز جزئی از وجود آدمی می‌شمارد که اگر نبود، جنبهٔ نیکی آن نیز نمودار نمی‌گشت. در قسمت اول فاوست به نوعی خوشبختی در عشق، آمیخته با خودخواهی دست می‌یابد که او را راضی نمی‌کند. قسمت دوم به افسانهٔ قرن شانزدهم ارتباط می‌یابد، فاوست پیر و بدبخت می‌شود و شیطان او را نزد پادشاهی می‌برد که براثر خدمتی که انجام می‌دهد، سرزمینی به او می‌بخشد و فاوست همهٔ عمر را در ساحل دریا می‌گذراند و با وجود قرارداد باشیطان مشمول عفو خدا قرار می‌گیرد، گوته به قسمت دوم **فاوست** چون وصیتنامهٔ خود نگریسته و آن را با دقت لاك و مهر کرده که پس از مرگش گشوده شده است.

گوته از نظر ادبی در آلمان دارای همان مقامی است که دانته در ایتالیا و شکسپیر در انگلستان داشته‌اند. وجود گوته مدت شصت سال بر همه جا سایه افکنده بود. از حیث وسعت اثر، از او در حدود ۱۴۳ اثر از انواع شعر و رومان و زندگینامه و خاطرات و آثار علمی بجا مانده است. کمتر شخصیتی چون گوته در ادبیات جهان چنین نفوذی داشته است، اهمیت او در نتیجهٔ نبوغ و وسعت

اندیشه‌اش بود. نابغه‌ای که نه تنها نمایندهٔ کامل ادبیات و تمدن عصر خویش بشمار می‌آمد، بلکه خود دایرةالمعارفی بود که یك دوره از تمدن و فرهنگ بشر را در برداشت و سالها مرجع شکلهای گوناگون اندیشه و هنر بود، خاصه ارزش تمدن مادی در آثار گوته موضوع تازه‌ای را در ادبیات جدید آلمان وارد کرد و از این‌رو می‌توان او را خالق اندیشه‌های رئالیستی دانست.

ترجمه به فارسی: ایفی‌ژنی ـ دیوان شرقی ـ سرگذشت نامه‌ها ـ فاوست ـ ورتر ـ هرمان و دوروته ـ اگمنت.

**گوتیرس ناخرا، مانوئل** Gutiérrez Nájera, Manuel شاعر و داستان‌نویس مکزیکی (۱۸۵۹-۱۸۹۵) گوتیرس ناخرا از خانوادهٔ کم درآمد بود، در مکزیکو زاده شد و بسیار زود در تلاش معاش افتاد و از راه نوشتن مقاله با نامهای مستعار در نشریه‌های گوناگون زندگی خویش را تأمین کرد. خود نیز مجلهٔ ادبی لا ریستا آسول *La Revista azul* (مجلهٔ آبی) را تأسیس کرد که نخستین مجلهٔ ادبی مکتب جدید مدرنیسم Modernismo (رجوع شود به داریو) بشمار آمد و در ادبیات مکزیك نفوذ فراوان برجای گذارد. گوتیرس زبان فرانسوی را چون زبان مادری می‌دانست و همهٔ عمر شوق فراوان خود را به آثار شاعران فرانسوی، خاصه موسه Musset و همچنین ورلن و شاعران بزرگ اسپانیا حفظ کرد، گوتیرس از نمونه‌های بارزی است که سبك شعر فرانسوی و اسپانیائی را در هم آمیخته است. وی به گروه نویسندگان که روبن داریو، شاعر معروف نیکاراگوایی نیز از جملهٔ آنهاست، تعلق دارد که بر ضد فقر اندیشه که امریکای لاتین از مکزیك تا نیکاراگوا را دربر گرفته بود، بپاخاستند و در جستجوی بیانی تازه برآمدند و سبك تصنعی کلاسی سیسم و رومانتیسم را کنار گذاردند و به مکتبهای جدید ادبی فرانسه مانند پارناسی وسمبولیسم روی آوردند. هنر شاعری گوتیرس تحول از رومانتیسم به سمبولیسم را نشان می‌دهد. در شعر او خوشاهنگی کلام، روانی بیان و کمال قالب شعری با جاذبه‌های رومانتیك می‌آمیزد و دنیائی از خیال‌انگیزی و رؤیا می‌آفریند. از اشعار او مزامیر زندگی *Psalmos de la vida* (۱۸۹۳) است که با منظومهٔ هیچ چیز به من تعلق ندارد *Nada es mio* (۱۸۸۴)، از مهمترین اشعار او بشمار می‌آید. شاعر در این اشعار بدبینی ملال آمیز را با لحنی آمیخته

با طنز و عطوفت را با لحنی مسخره آمیز می‌پیوندد. اشعار پراکندهٔ گوتیرس در ۱۸۹۶ پس از مرگ در دیوان *Poesias* منتشر شد که اثری کاملاً خاص و درونی و حاکی از احساسهای ملال آمیز و تفکراتی دربارهٔ عشق و مرگ است. در بعضی قطعه‌ها شاعر آرزو می‌کند که در لحظه‌های زیبای سرشار از اندوه، پیش از دورهٔ پیری خاموش گردد، چنانکه گوئی مرگ خود را در جوانی پیش‌بینی کرده است. از آثار داستانی او قصه‌های ناامتواد *Cuentos frágiles* (۱۸۸۳) و وقایع تاریخی و داستانهای خیال انگیز *Crónicas y Fantasias* است. داستانهای پراکندهٔ او نیز در ۱۹۱۶ در مجموعهٔ قصه‌ها *Cuentos* بچاپ رسید.

گوتیرس با آنکه در جوانی درگذشت، از برجسته‌ترین شاعران کشور مکزیک در اواخر قرن نوزدهم بشمار آمده و در ردیف مهمترین شاعران پیشرو نهضت مدرنیسم شناخته شده است.

**گوتیه ، تئوفیل** Gautier, Théophile شاعر، رومان‌نویس و منتقد فرانسوی (۱۸۱۱-۱۸۷۲) گوتیه در خانواده‌ای شریف و شاهدوست زاده شد، پدرش افسر ارتش و مردی ادب دوست بود و پسر را در سرودن شعر تشویق می‌کرد. تئوفیل پس‌از آنکه با خانوادهٔ خود در پاریس مستقر شد، در ضمن تحصیل در کالج شارلمانی، به آموختن نقاشی پرداخت، اما درخشش ویکتور هوگو و شعر رومانتیسم او را شیفتهٔ خود ساخت و موجب گشت که دنبالهٔ نقاشی را رها کند و به شعری درخشان، چنانکه هوگو در دیوان شرقی خود عرضه کرده بود، روی آورد.پس با هیاهوی بسیار مخالفت خود را با آثار نویسندگان کلاسیك اعلام داشت و به شیوهٔ رومانتیسم تازه و غیر معمول دست زد، دستکشهای زرد به دست و سرداری مخمل سیاه برتن کرد و گیسوان را برشانه ریخت و بدین‌طریق پیش از آنکه به عنوان نویسنده شهرت یابد، شخصیتی محترم و ممتاز معرفی گشت. اولین دیوان گوتیه (۱۸۳۰) استعداد و شایستگی او را در توصیف دقیق و رنگین نشان می‌داد، اما چندان جلب توجه نکرد. گوتیه در این زمان به گروه لهژون فرانس Les Jeunes-France (جوانان فرانسه) پیوست که در ۱۸۳۰ به حمایت از رومانتیسم و فارغ از هر نوع اشتغال ذهنی به مسائل سیاسی و اجتماعی، تشکیل شده بود. وی خاطرات خود را از این گروه در اثری به همین نام در ۱۸۳۳

منتشر کرد که در آن لاقیدی و تظاهر به هنرمندی این جـوانان را در ضمـن یك رشته قصه به مسخره گرفته بود، از جمله جوان بسیار طبیعی و پـر جاذبه‌ای را نشان می‌داد که بـرای اثبات شومی زنـدگی خویش به دنبال عشقهای بـزرگ و زندگی به سبك بایرون می‌رود وسرانجام برای مبتذل ساختن‌آن به دختر إساده‌دل و پاك سرشتی که خدمتکار او است، دل می‌سپارد. این اثر با آنکه از آثار درجـهٔ اول گوتیه نیست، بـه سبب تـجسم آداب و رسوم محیط ادبـی و به‌سبب تنوع اشخاص داستان اثری پرارزش بشمارآمد. منظومهٔ ساده وشیطانی‌آلبرتوس *Albertus* (۱۸۳۳) تمایل‌گوتیه را به شعر پر زرق وبرق و اطوار و اداهای عنادآمیز نشان مـی‌داد، که بسیـار مورد تـوجه قرار گرفت. در ۱۸۳۵ رومان مادموازل دوموپن *Mademoiselle de Maupin* انتشار یافت بـا مقدمه‌ای دراز کـه چون مقدمهٔ کرامول *Cromwell* اثر هوگو اهمیت بسیار بدست آورد. گوتیه در این دیباچـه با فصاحت کامل نظر خود را دربارهٔ زیبائـی شناسی و همچنین آئین «هنر برای هنر» اعـلام کرد و هرگونه ارتباط شعر را با اخلاق و سیاست و جامعه مردود دانست و تظاهر به احساس و شعرهای فلسفی شاعران و پیامبری راکه در رؤیای پیشرفت و تکامل بسر می‌برند، تحقیر کـرد و همین خود آغاز جدائی گـوتیه از دوستان رومـانتیك بشمار آمد. داستان مادموازل دوموپن داستانـی بلند و در واقع مبارزه‌ای است با روش اخلاقی طبقهٔ کاسب و اهل حرفه. مادلن دوموپن کـه با ثروتی سرشار تنها مانده است، برای بهره بردن از جوانی و آزمایش مردان و آگاهـی از نظر آنان دربارهٔ زن، پیش‌از آنکه تن به ازدواج دهد به لباس مردان در می‌آید و اگـر چه در آغاز از زندگی جدیدی‌که پیش گرفته، احساس نفرت می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به آن خو می‌گیرد و در گرداب عیاشی و هرزگی غرق مـی‌شود و در این راه با حوادث بیشمار روبرو می‌گردد کـه از آن جمله است عشق دختری به او و در عین حال عشق و دلدادگی آلبر Albert، پسر جوانی کـه به جنسیت او ظنین شده است و سرانجام مادموازل دوموپن به عشق او تسلیم می‌شود. گوتیه در مادموازل دوموپن که از وقایع بیشمار سرشار است، مـی‌کوشد تا هنری عـرضه کند دور از خرافات و مخالف با آداب و رسوم و معیارهـای اخلاقـی رایج زمان،و از طرف دیگر توجه به زیبائی قالب و ظرافت کـلام که شیوهٔ نگارش گـوتیه را از غنائی استثنائی برخوردار می‌سازد و او را پیشرو و استاد مکتب پارناسی معرفی می‌کند.

تئوفیل گوتیه از ۱۸۳۶ به دعوت بالزاك و همچنین برای امرار معاش به روزنامه‌نگاری پرداخت، پاورقیهای بیشمار و نقدهای هنری فراوان انتشار داد و دربارهٔ ادبیات و نقاشی و حتی رقص که بهترین معرف زندگی هنری عصر بشمار می‌آمد، مقاله‌هائی پرشور نوشت‌که بعدها به صورت کتاب در آمد. پایان دورهٔ رومانتیسم در آثار گوتیه با انتشار دیوان کمدی مرگ *La Comédie de la mort* (۱۸۳۸) اعلام شد. این دیوان شامل منظومه‌هائی خیال‌انگیز و داستانی است و اولین شعر آن‌که نام دیوان را دارد، از یك سلسله صحنه‌های تاریك و وحشتناك تشکیل شده‌که به وسیلهٔ رشته‌ای به هم می‌پیوندد وزندگی جسدهای مضطرب و ناآرام اشخاص مهم را در قعرگور نشان می‌دهد، مثلاً رافائل، نقاش نامدار را که به دانشمندان لعنت می‌فرستد که قدرت آن را نداشتند تا دنیای عشق و زیبائی و شعر را حفظ کنند یا دون ژوان که از ظواهر زندگی و عشق سرخوردگی یافته یا ناپلئون که از افتخار ملول گشته است یا فاوست که فریاد می‌زند: «دانش یعنی مرگ» و برعشق از دست رفته تأسف می‌خورد. این دیوان با اشعار بسیار زنده و خوشاهنگ و لطیف و دلپذیر با شیوهٔ جدید ادبیات دههٔ ۱۸۴۰ سازگار آمد که در آن رومانتیسم با موحش‌ترین موضوعهای مربوط به عالم مردگان به هم آمیخته بود. گوتیه که احساس کرد این شیوه با طبعش موافق نیست، راه واقعی خویش را برگزید و به زیبائی قالب و رنگارنگی شعر روی آورد. گوتیه در ۱۸۴۰ پس‌از آنکه پیوسته در رؤیای سفر بسر می‌برد، قدم به راه نهاد و به اسپانیا، ایتالیا، خاور نزدیك و روسیه سفرکرد و سفرنامه‌هائی پرارزش با خود به پاریس آورد، از آن جمله است: سفر به اسپانیا *Voyage en Espagne* (۱۸۴۵)، سفر به ایتالیا *Voyage en Italie* (۱۸۵۲)، قسطنطنیه *Constantinople* (۱۸۵۳)، سفر به روسیه *Voyage en Russie* (۱۸۶۶)، که در همهٔ این آثار خاطرات خود را به شیوه‌ای بدیع نقل کرده و در نوع سفرنامه دگرگونیهائی پدید آورده است. توصیفها و نقلها در آثار گوتیه چنان نیست‌که در خاطرات سفر شاعران و نویسندگان رومانتیك عصر او دیده می‌شود که طبیعت را چون آئینه‌ای می‌سازند که روح آنان را منعکس می‌کند. گوتیه در این توصیفها وجود خود را از یاد می‌برد و تنها به آئین واقع‌بینی محض بی هیچگونه شایبه و بدون ملاحظه‌های باستانشناسی یا رؤیاهای ماوراءالطبیعه دربارهٔ سرنوشت انسان، توجه نشان می‌دهد. گوتیه ازآغاز تا پایان این سفرنامه‌ها

چون کودکی نمودار می‌گرددکه ازتحقق بخشیدن به شیرینترین رؤیای خویش شادی دیوانه‌واری یافته و چـون نقاش هنرمندی جلوه می‌کند که بـا دقت و تیزبینی و صداقت و شور فراوان در برابر رنگهای پایان نـاپذیر عالم خلقت قرار گـرفته و در خلق پرده‌های رنگا رنگ و زیباکوچکترین سایه روشنی را از نظردور نمی‌دارد. بدین‌طریق است که در ادبیات فرانسه نمونهٔ جدیدی از توصیف پیروزمندانهٔ عالم محسوس و ملموس به ذهن خواننده القا می‌شود. خاصه در دیـوان اسپانیا *España* (۱۸۴۵) گوتیه حد و مرز هنرهـا را از میان بـر می‌دارد و با رنگین و جانـدار ساختن وصف، با نقاشان هنرمند مورد ستایشش، برابری می‌کند. رنگینی و روشنی اشعار اسپانیا در دیوان **میناها و نگینهای منقوش** *Emaux et Camées* (۱۸۵۲) بـه حد کمال می‌رسد. این دیوان مهمترین و بدیعترین اثر شاعرانهٔ گـوتیه است کـه بیش از سایر آثارش استادی او را در زیبائی قـالب شعر تثبیت مـی‌کند. **میناها و نگینهای منقوش** آغاز شعر پارناسی و شامل پنجاه شعر کـوتاه به صورت ربـاعی است بادرخششی‌بلورین‌که‌گوتیه درآن به قلمرو شعر رومانتیسم پشت کرده و به عـرضهٔ تجسمی دنیای محسوس روی آورده است. گوتیه در این اشعار بـا آرایش رنگین صحنه‌ها و چشم‌انـدازها چنان در صنعتگری و فنون کلام استادی بکار برده که گوئی به جای نوشتن با قلم گوهرهائی را در نگین نشانده است. در این زمان جوانان که از رومـانتیسم ملول گشته بودند، گرد او را گرفتند و نه تنها بودلر، بلکه بنویل و فلوبر نیز به او گـرویدند و نظر او را در «تسلی یافتن از راه هنر» بسیار پسندیدند. از این میان بودلر به او ایمان بیشتری یـافت و دیوان **گلهـای رنج** *Fleurs du mal* را به‌او هدیه کرد با عبارتهائی شایسته مانند: «به شاعر بلیغ» یا «به افسونگر والای ادب فـرانسه». گـوتیه در ۱۸۵۸ رومان تـاریخـی **یـک مومیائی** *Roman de la Momie* را انتشار داد و با هنـر ستایش‌انگیز خـود تصویـر رنگارنگی از زندگی مردم مصر درقرون مذهبی گذشته پیش چشم گذارد. دانشمندی آلمانی و لردی ثروتمند موفق می‌شوندکه به مقبرهٔ دست نخوردهٔ فـرعونی وارد شوند. در این مقبره با جسد مومیائی شدهٔ دختر بسیار زیبائی روبرو مـی‌گـردند که در خلال قرون آثار حیات و زیبائی را همچنان حفظ‌کرده و درکنار او ورقه‌ای از پاپیروس دیده می‌شود کـه اسرار مـومیائی زن زیبا را در تابوت شاهانه فـاش کرده است. گوتیه دراین داستان به شیوه‌ای بیمانند، نقشی جاندار وگویا از محیط

نیمه تاریخی و نیمه افسانه‌ای مصر ساخته است و در کاپیتن فراکاس *Capitaine Fracasse* (۱۸۶۳) با قلمی رنگین و پرشور ماجراهای یك گروه بازیگر سیار را ترسیم کرده. این داستان با وجود نقائصی که دربر داشت از رومانهای مشهور گوتیه بشمار آمد و از آن نمایشنامه، اوپرا-کمیك وکمدی موزیکال ساخته شد. آثار کامل *Oeuvres Complètes* تئوفیل گوتیه درسی و چهار جلد در ۱۸۸۳ انتشار یافت که جز شعر و رومان و سفرنامه شامل تحقیقها و مطالعه‌های هنری است مانند: هنرهای زیبا در اروپا *Les Beaux-Arts en Europe* (۱۸۵۶)، تاریخچهٔ هنر نمایش در بیست و پنج سال گذشته *L'Histoire de l'art dramatique depuis 25 ans* (۱۸۵۹)، تاریخچهٔ رومانتیسم *Histoire du Romantisme* که پس از مرگ نویسنده در ۱۸۷۴ انتشار یافت و بدیعتر از همه اثر جالب او گروتسك *Les Grotesques* (۱۸۴۴)، مجموعه‌ای انتقادی در معرفی نویسندگان و شاعران کم و بیش عجیب و خارق‌العادهٔ پیشین که بیشتر به عصر لوئی سیزدهم تعلق دارند.

گوتیه با آنکه از نویسندگان و شاعران درجهٔ اول عصر خود بشمار نرفته و آثارش جز کاپیتن فراکاس خوانندهٔ فراوان نیافته است؛ در جریانهای ادبی زمان، شخصیتی ممتاز به حساب آمده است و به طریقی می‌توان او را بنیانگذار مکتب پارناسی و الهام بخش شاعران دههٔ ۱۸۵۰ خاصه بودلر دانست.

ترجمه به فارسی: یك مومیائی.

**گورکی، ماکسیم** Gorkiy, Maksim نام مستعار، (نام واقعی آلکسی پشکوف Alexey, Peshkov) رمان‌نویس ونمایشنامه‌نویس روسی (۱۸۶۸-۱۹۳۶) گورکی در خانواده‌ای از کارگران، در شهر نیژنی‌نووگورود Nizhniy Novgorod زاده شد که امروزه نام «گورکی» دارد. درکودکی پدر و مادر را از دست داد و مدتی تحت سرپرستی پدر و مادر بزرگ قرارگرفت و از آنها خاطره‌هائی فراموش نشدنی حفظ کرد که در بسیاری از آثارش منعکس گشته است. گورکی دوران کودکی و نوجوانی را بسختی و مشقت گذرانده و یك بار بر اثر دشواری زندگی دست به خودکشی زده است. او کلمهٔ گورکیGorkiy را که به زبان روسی «آدم تلخ» معنی می‌دهد، از این‌رو برای خود برگزیدکه یادآور کینه‌اش به جامعهٔ روسی قبل

از انقلاب باشد. گورکی در نه سالگی خانه را ترك کرد، زندگی آمیخته با آوارگی پیش گرفت و برای امرار معاش به شغلهای کوچك و گوناگون تن درداد: در تجارتخانه، دکان نانوائی و کارگاه نقاشی بکار پرداخت؛ چندی نیز در بندر ولگا، در میان کارگران کشتی به ظرفشوئی اشتغال یافت. گورکی اگر چه تحصیلات منظم مدرسه‌ای انجام نداد و به تحصیلات عالی دست نیافت، بنابر گفتهٔ خود او زندگی بزرگترین مدرسه‌اش بوده است، از دوران کارگری تجربهٔ بسیار اندوخته و دربارهٔ بشر و روح کارگری معرفت فراوان بدست‌آورده‌که الهام‌بخش بسیاری از آثارش گشته است. از طرف دیگر قصه‌های مادر بزرگ و قصه‌های عامیانهٔ روسی سرچشمه‌ای غنی برای اولین آثار منظومش فراهم آورد و به وسیلهٔ مطالعهٔ بسیار وسیع نیز فکر و روح خود را پرورش داد و همینکه به استعداد خود در نویسندگی پی برد، بنوشتن پرداخت. اولین اثر بزرگ او به نام ماکار چودرا *Makar Chudra* (۱۸۹۲) در روزنامهٔ محلی تفلیس منتشر شد که بنا به گفتهٔ نویسنده داستانی نیمه واقعی و نیمه تخیلی و اثری رومانتیك و مانند اشعارش سرود آزادی بود؛ گورکی در روزنامه‌های محلی مدتها به نشر داستان و مقاله پرداخت. در ۱۸۹۵ مورد توجه و حمایت نویسنده و روزنامه‌نگار کارالنکو Korolenko قرار گرفت که داستان پیروزمندانهٔ او چلکاش *Chelkash* را در سن‌پترزبورگ منتشرکرد. پس‌ازآن یك رشته داستان کوتاه از جانب گورکی انتشار یافت که او را به شهرت و محبوبیت رساند. در ۱۸۹۸ داستان وارنکا السوا *Varenka Olesova* را انتشار داد که در میان آثار او مقامی خاص دارد و در آن وصف محیط ولگردان و بینوایان دیده نمی‌شود، بلکه شیفتگی استاد متفکر و نگرانی را به دختری زیبا و تندرست و سرشار از شور زندگی به نام وارنکا نشان می‌دهد. استاد که گمان می‌برده است از خویشتنداری استواری برخوردار است، بردهٔ عشق افلاطونی خود به وارنکا می‌گردد. گورکی این دختر را تجسمی واقعی از طبع سادهٔ بشر می‌داند و از زبان او لذت بردن از زندگی ساده و دلپذیر طبیعی را به مردم نگران و حتی به خود می‌آموزد. دختر که شوق بسیار به خواندن و آموختن دارد، در میان مردم احمق و جاهل شهر کوچکش به مصاحبت استادی با سواد و روشنفکر دل خوش کرده است تا روزی که از نگاههای بیتابانه و رفتار شهوی او بخشم می‌آید و پس‌از سرزنش او ناپدید می‌گردد. این اثر از سادگی

و قدرت فراوان و شیوهٔ نگارشی ستایش‌انگیز برخوردار است. مجموعه قصهٔ ولگردان *Bosyaki* شامل قصه‌هائی است که در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۹۷ انتشار یافته بود و همهٔ آنها توصیف مردم بینوا و ولگردی است که از ملالی بیدرمان رنج می‌برند ـ ملالی که خاص مردم روسیه است و از سستی و رخوت و تقدیر شوم پدید آمده و به سبب فقر و جهل افزایش یافته است. این مردم بیخانمان کسانی بی‌اراده و یاغیند که تنها داروی درد خویش را در جستجوی مخیطی تازه می دانند که بتوانند در آن شخصیت خویش را ثباتی بخشند. ولگردان پیروزی فراوان و پایدار بدست آورد و شهرت و محبوبیت گورکی را به سراسر کشور روسیه کشاند. گورکی در این دوره چندین نمایشنامه نوشت که مهمتر از همه «اعماق» *Na dne* درچهار پرده در ۱۹۰۲ بر صحنه آمد. حوادث این نمایشنامه در محیط مورد علاقهٔ گورکی یعنی محیط مردم محروم و بیخانمان می‌گذرد، در زیرزمینهای تاریك و متعفن که پناهگاه شبانهٔ آنان و محل میخوارگیشان است و گورکی قصد دارد که در ضمن ترسیم آن همه مذلت و فرو مایگی و نفرت انگیزی، عشق عمیق انسانی را نیز نشان دهد و به تاریکی نوری بتاباند. این اثر که با پیروزی بسیار روبرو گشت، بعدها جزو برنامه‌های تئاتر مهم اروپا قرار گرفت. در نمایشنامهٔ دشمنان *Vragi* (۱۹۰۶) گورکی به روشنفکران و فاضلانی تاخته است که مردم آنان را از خود نمی‌دانند و پیوسته در نظرشان بیگانه مانده‌اند. گورکی پس‌از آن از داستان کوتاه دست کشید و میان سالهای ۱۸۹۹و۱۹۱۰ به خلق آثار بزرگتر و وسیعتر پرداخت که معروفتر از همه رومان فوما گوردیف *Foma Gordeyev* است در ۱۸۹۹. گورکی در این داستان زندگی بازرگانان ثروتمند ولگا را وصف می‌کند و در میان آن مردم حریص، چهرهٔ فوما را برجسته می‌سازد که با وجود ثروت بسیار و ارثیهٔ فراوان، از تجارت ومحیط تاجران ثروتمند بیزار است. فوما که در مجلس ضیافتی با یادآوری معایب و خطاهای این طبقه، خشمشان را برمی انگیزد، به دیوانگی متهم می‌گردد و به تیمارستان افکنده می‌شود و پس‌از رهائی از آن خود را مورد استهزای خاص و عام می‌بیند و بی‌اعتنا به‌همه چیز و خرد-شده از ملال، به زندگی بی‌بندوبار و به ولگردی ادامه می‌دهد و پیوسته از خود می‌پرسد: «چه باید کرد؟» گورکی در این دوره به سن پترزبورگ می‌رود، در این شهر اقامت می‌کند و به فعالیت می‌پردازد و سازمان انتشاراتی دانش Znaniye را

تأسیس می‌کند تا در آن به نشر آثار معروفترین نویسندگان رئالیست بپردازد. در پترزبورگ گورکی به حزب سوسیال دموکرات و مارکسیسم می‌پیوندد و بسیار زود به مسائل اجتماعی و نهضت انقلابی کشیده می‌شود و بسیاری از آثار ادبی خود را به مسألهٔ انقلاب اختصاص می‌دهد. فعالیت سیاسی گورکی در این دوره موجب گشت که پیوسته تحت فشار دستگاه حکومت و سانسور قرار گیرد، چنانکه مجلهٔ ژیزنی Žhizn (زندگی) که کانون مهمی برای نشر مقالات مارکسیستی بود، به سبب نشر منظومهٔ اوباعنوان پیك‌طوفان *Pesnya o burevestnike* که نشانه‌ای از انقلاب آینده در برداشت، توقیف گشت. خود او نیز دستگیر شد و به سبب بیماری آزاد گشت و اجازه یافت که به کریمه برای استراحت برود. گورکی در ۱۹۰۲ به سبب شهرتش در خارج از کشور به عضویت افتخاری آکادمی علوم روسیه برگزیده شد، اما حکومت تزاری به علل سیاسی این انتخاب را رد و از نو گورکی را توقیف کردکه طرفداری عامهٔ مردم از او و شهرت و محبوبیتش موجب آزادی او گشت. پس عزم سفر کرد، ابتدا به ایالات متحد رفت که با استقبال پرشور روبروگشت، اما به سبب آنکه زنی که همراه داشت، همسر قانونیش نبود، عقاید مردم بر ضد او برانگیخته شد، بناچار به اروپا بازگشت و یك سلسله داستان دربارهٔ نیویورك انتشار دادکه مجموعهٔ آنها هنوز سرچشمه‌ای ضد امریکائی برای نویسندگان روسی بشمار می‌آید. در اروپا گورکی در کاپری اقامت گزید و مرکزی برای مهاجران انقلابی بوجود آورد و تا آخرین روزهای ماقبل جنگ ۱۹۱۴ از فعالیت سیاسی دست برنداشت. از مهمترین آثار انقلابی گورکی داستان مادر *Mat'* ابتدا به صورت پاورقی انتشار یافت و به سبب خصوصیت انقلابی بودنش، پیروزی بسیار بدست آورد. مادر یگانه رومان گورکی است دربارهٔ نهضت انقلابی روسیه و سرگذشت مادری که همهٔ عمر در بینوائی و تهیدستی بسر برده و به تسلیم و سکوتی حیوانی تن در داده است و پس‌از مرگ شوهر، بر اثر فعالیتهای پنهانی پسر در خانه و مبارزه‌هائی‌که بر ضد جهل و فقر و فشار اجتماعی و در راه ایمان به انقلاب انجام می‌داد، پیرزن بتدریج نسبت به همه چیز ذهن روشنی می‌یافت و میل به آزادی و احقاق حق در وجودش ریشه می‌گرفت و هر روز بیشتر به امیدهای پسر دل می‌بست و پس‌از توقیف و تبعید پسر از طرف مقامات حکومتی، جای او را در فعالیت پنهانی گرفت تا روزی که او نیز گرفتار

و کشته شد. این اثر نخستین رومان در ادبیات روسیه است که در آن چنین تحلیلی فشرده از اوضاع زندگی اجتماعی و محیطی که دیر یا زود محکوم به زوال است، بعمل آمده و از نظر تغزل زیبا و تحلیل روانی دقیق نیز از مؤثرترین آثار گورکی بشمار آمده و پس‌از انتشار شهرت جهانی یافته و به بیشتر زبانها ترجمه شده است. **اعتراف** *Ispoved* (۱۹۰۸) بحران مذهبی را در افکار گورکی، تحت تأثیر اندیشه‌های تولستوی آشکار می‌کند. در ۱۹۱۳ بخش اول از اثر سه بخشی گورکی که زندگینامهٔ او بشمار می‌آمد، انتشار یافت. این بخش **دوران کودکی** *Detstvo* نام دارد و گورکی در آن نخستین سالهای زندگیش را وصف‌می‌کند که چگونه از تیره‌روزی و فقر سرشار بوده و چگونه در کنار پدر بزرگ سنگدل و مستبدی می‌گذرانده که می‌خواسته است نوادهٔ کوچك خود را به شیوه‌ای قدیم تربیت کند و در کنار مادربزرگ مهربان و مؤمنی که آنقدر ضعیف بوده که نمی‌توانسته در برابر شوهر قد برافرازد؛ همچنین کانون خانوادگیی که زیر سلطهٔ پدر بزرگ در وحشت و اضطراب دائمی بسر می‌برده و تنها در غیبت او بوده که جشن و سرور برپا می‌کرده است. گورکی نشان می‌دهد که قهرمان داستان که خود اوست، چگونه بزرگ می‌شود و چشمش به زندگی و محیط خارج باز می‌گردد و بدبختانه در آنجا نیز جز تیره‌روزی و محیط غم‌انگیز که بر دوش افراد سنگینی می‌کند، چیزی نمی‌بیند. **دوران کودکی** شاهکار گورکی و یادآوری دردناکی است از زندگی طبقهٔ فقیر و تیره‌روز اواخر قرن نوزدهم که چهره‌های برجستهٔ آن، خاصه مادر بزرگ آرام و مؤمن چهره‌هائی فراموش نشدنی گشته‌اند. **بخش دوم** «**جستجوی نان**» *V Lyudyakh* در ۱۹۱۶ و **بخش سوم** «**دانشکده‌های من**» *Moi Universitety* در ۱۹۲۳ منتشر شد که شرح حال گورکی در جوانی و هنگامی است که به شهر قازان می‌رود تا به تحصیل دانشگاهی بپردازد و برای امرار معاش در بندر ولگا بکار می‌پردازد و در احساس کینه‌ورزی و خصومت کارگران به دنیا، شرکت می‌کند. آنگاه معاشرتش را با دانشجویان و حضورش را در محافل انقلابی و رؤیاهایش را در پدید آوردن نظام جدید و عدالت جاودانی، همچنین مطالعات فراوانش را که به او آموزشی وسیع داده و فعالیتهای انقلابی و همهٔ حوادث دیگر زندگیش را بیان می‌کند. بزرگترین نکتهٔ قابل توجه در این کتاب تصویرهائی است از جامعه و خاطراتی از فقر و تیره‌روزی، همچنین نمایشگاه بزرگی

که گورکی از چهره‌ها و شخصیتهای فراموش نشدنی پیش چشم می‌گذارد. خاطراتی که گورکی دربارهٔ نویسندگان روسی نوشته است، نیز بسیار زنده و گویاست خاصه خاطرات **تولستوی** *Vospominaniya o Tolstom*. گورکی در ۱۹۱۳ اجازه یافت که به روسیه بازگردد. در بازگشت با خشونتهای افسارگسیخته‌ای روبرو شد که موجب شگفتیش گشت. پس با همهٔ قوا بفعالیت پرداخت و به قصد نجات فرهنگ کشور از هرج و مرج نشریه‌ای به نام **ادبیات جهانی** *Mirovaya literatura*، همچنین کانونی به‌نام «خانهٔ هنر» تأسیس کرد که محل اجتماع نویسندگان و مرکز کارشان گشت. این فعالیتها موجب شد که گورکی به عنوان پلی شناخته شود میان فرهنگ رایج دورهٔ گذشته روسیه و فرهنگ جدید شوروی. گورکی که به سبب فشار کار و فعالیت بیش از حد، رنجور گشته بود، بار دیگر در ۱۹۲۱ برای استراحت به خارج از کشور سفر کرد و تا ۱۹۲۸ در ایتالیا باقی ماند. در این دوره علاوه براتمام زندگینامهٔ سه‌بخشی خود به دورهٔ رومان‌نویسی و نمایشنامه‌نویسی بازگشت. در ۱۹۲۵ **آثار آتامانوفها** *Delo Artamonovykh* را نوشت که جز هدف هنری هدفی اجتماعی داشت. گورکی در ضمن جریان حوادث، پوسیدگی و فساد نسلی و پیدایش نسلی دیگر را نشان می‌دهد و سه دورهٔ تاریخی را در وجود سه نسل یعنی پدر بزرگ، پسر و نواده خلاصه می‌کند که شامل دورهٔ اصلاحات اجتماعی عصر تزار آلکساندر دوم و الغای قانون بردگی است، دیگر دورهٔ صنعتی شدن کشور و ایجاد کارخانه و سرمایه‌داری و سرانجام آغاز قرن بیستم و عصر نضج گرفتن اندیشه‌های انقلابی. این رومان از نظر قدرت خلاقهٔ شگفت‌انگیز و تحلیل روانی دقیق، از بهترین آثار گورکی بشمار می‌آید. پس از آن یك سلسله رومان عظیم و ناتمام به نام **زندگی کلیم سامگین** *Žhizn' Klima Samgina* در چهار بخش (۱۹۲۶-۱۹۲۷) انتشار یافت که گورکی در آن تصویر مختلطی از زندگی فرهنگی و معنوی روسیه میان سالهای ۱۸۷۰ و ۱۹۲۴ و عقاید منحط و فساد تدریجی طبقهٔ روشنفکر پیش چشم می‌گذارد. در این اثر نیز مانند سایر آثار گورکی، اشخاص داستانی پرقدرت در صحنه‌های استواری برجسته می‌گردند که نویسنده درآنها از تجربه‌های معنوی و انسانی خود مایه گرفته است. گورکی پس از بازگشت به روسیه دو نمایشنامه انتشار داد در انحطاط طبقهٔ کاسب و سرمایه‌دار، سپس به توسعهٔ اصول عقیدهٔ

ادبی خویش به نام «رئالیسم سوسیالیست» که در ۱۹۳۲ شکل گرفته بود، همت گماشت و در۱۹۳۴ به ریاست اتحادیهٔ نویسندگان شوروی برگزیده شد. منتقدان روسی چنین نظر داده‌اند که گورکی جز رومان مادر هیچ اثری انقلابی نیافریده، حتی در دورهٔ انقلاب نیز ترجیح داده است که بیشتر انحطاط طبقهٔ کسبه و اهل حرفه را توصیف کند تا ظهور حکومت کارگری را، بنابراین گورکی متهم شدکه بلاارادە به طبقهٔ کاسب سرمایه‌دار قبل از انقلاب بیشتر توجه نشان داده وبالنتیجه هرگز یك کمونیست واقعی نبوده است. گورکی در ۱۹۳۶ هنگامی که تحت مداوای پزشکی بود، درگذشت.

گورکی مانند چخوف به ادبیات عظیم رئالیست نیمهٔ دوم قرن نوزدهم تعلق دارد و تنها کسی از نسل خویش است که در عین حال قهرمان ادبیات جدید شوروی پس از انقلاب نیز می‌باشد که از اصول رئالیسم سوسیالیست دفاع کرده است. گورکی که خود نویسنده‌ای بی‌سر و سامان بوده، بخوبی از عهدهٔ توصیف دقیق زندگی مردم بی‌خانمان برآمده است. دنیای او دنیای بینوایان وبیچارگان است- دنیای رنج و مبارزه. گورکی در ادبیات تنها یك هدف را پیش چشم داشت و آن عمل و تحرك بود. گورکی در کشور روسیه و خارج از آن شهرت و محبوبیت عظیمی بدست آورد، در سراسر جهان چه بسیار نویسندگانی از آثار رئالیست سوسیالیست او مایه گرفته‌اند و ازجمله پیروان او می‌توان از جك لندن، برتولد برشت و کافکا نام برد.

ترجمه به فارسی: آرتامانوفها - ارباب- استادان زندگی - افسانه‌های ایتالیا - بندهٔ عشق - بوران - بیست و شش مرد و یك دختر (در مجموعهٔ داستانی چند) - توفان (مجموعهٔ ده داستان) - چلکاش - یك شب روی ولگا - یك شب پائیز - دو دلداده - دانشکده‌های من - دختر قزاق - در اعماق اجتماع - در جستجوی نان - دشمنان - دوران کودکی - رؤیای عشق - زندانیان - سه رفیق - شناور - شیطان - فضول - لنین - مادر- مالوا - میراث - نهم ژانویه - نخستین عشق من - ولگردان - همسفر من - واسکا.

**گوروی، یانوش**، رجوع شود به **گارائی، یانوش**.

**گوگول، نیکولای واسیلیویچ** Gogol, Nikolay Vasilyevich داستان‌نویس و

نمایشنامه‌نویس روسی (۱۸۰۹-۱۸۵۲) گوگول ازخانوادهٔ خرده مالکان سرزمین اوکراین بود. پدرش به تئاتر و هنر علاقهٔ بسیار داشت، کمدیهائی می‌نوشت که به وسیلهٔ بازیگران متفنن بازی می‌شد. فرهنگ عامهٔ مردم اوکراین و آداب و رسوم و جشنهای آنان نخستین سرچشمهٔ الهام‌بخش آثار گوگول بشمار می‌آید، چنانکه خاطرات او از دورهٔ کودکی و نوجوانی در چندین اثرش انعکاس یافته است. گوگول در شانزده سالگی پدر را از دست داد و زیر نفوذ مادر فداکاری قرارگرفت که تأثیر مذهبی و اخلاقیش هرگز از زندگی پسر محو نشد. گوگول در کالج شاگرد متوسطی بود، اما هنر و استعداد پیشرس او در تئاتر و بازیگری، بسیار زود توجه دوستانش را جلب کرد. در ۱۸۲۸ به سن پترزبورگ رفت و با نام مستعار اولین منظومهٔ داستانی را با عنوان **هانس کوچلگارتن** ***Hans Kuechelgarten*** **به‌خرج خود** انتشار داد که توفیقی بدست نیاورد، شاعر جوان بلند پرواز که به آیندهٔ مهم خود اطمینان داشت، در برابر سردی و سکوت منتقدان واکنش شدیدی نشان داد، همهٔ نسخه‌های بفروش نرفته را به آتش افکند و به خارج از کشور گریخت، اما تنگنای مالی او را به بازگشت واداشت. پس در دستگاه اداری با شغل کوچکی که موافق طبعش نبود، بکار پرداخت که چندی بعد آن را رها کرد. در ۱۸۳۱ تدریس تاریخ را در مدرسه‌ای دخترانه بر عهده گرفت، سالی نیز در دانشگاه سن پترزبورگ به تدریس تاریخ قرون وسطا اشتغال یافت و قصد کرد که تاریخ اوکراین را بنویسد، اما این راه را نیز برای آیندهٔ خود نپسندید. تنها قلمرو ادبی را با طبع و استعداد خود سازگار دید و پی برد که تنها از این راه می‌تواند به میهنش خدمت کند. گوگول در این دوره با بعضی از شخصیتهای ادبی مانند ژوکوفسکی و پوشکین آشنا شد و دوستی او با پوشکین تا آخر عمر این شاعر بزرگ ادامه یافت. گوگول شهرت ادبی را پس از انتشار مجموعه قصه‌های خود در دو جلد با عنوان **شبهایی در کشتزاری نزدیک دیکانکا** ***Vecherá na khutore bliz Dikanki*** (۱۸۳۱-۱۸۳۲) بدست آورد، شامل قصه‌های طنزآمیزی‌که پرده‌های نقاشی رنگارنگی از اوکراین پیش چشم می‌گذارد. نویسنده در بعضی از این داستانها افسانه‌های بومی و عقاید خرافی و زندگی روستائیان را که پیوسته تحت نفوذ جادوگران وجن‌گیران بوده‌اند، وصف می‌کند. خاطرات کودکی، صحنه‌های تغزلی و عاشقانه که در آن نه از بردگی نشانه‌ای

است و نه از فقر و بینوایی؛ از چنان تازگی و طراوتی برخوردار است که در هیچ‌یك از آثار بعدش دیده نمی‌شود. درکنار تصویرهای طنزآمیز که با زبانی دلپذیر بیان شده، توصیفهای شگفت‌انگیزی از طبیعت و جلگه‌های وسیع بعمل آمده همراه با خیال‌انگیزی شاعرانه. به وسیلهٔ این مجموعه بود که تودهٔ مردم در ادبیات داستانی روسیه راه یافت. پیروزی برق‌آسای این اثر گوگول را به شهرت و افتخاری که سالها در انتظارش بود، رساند. در ۱۸۳۲ به اوکراین رفت تا دنبالهٔ این نوع قصه‌ها را بگیرد و در بازگشت به سن پترزبورگ دو مجموعهٔ تازه به همراه آورد که هر دو در ۱۸۳۵ انتشار یافت: یکی مجموعه قصه‌های میرگورود *Mirgorod* است شامل چهار قصه در قالب شهر میرگورود، شهرکی در اوکراین. گوگول در این مجموعه ترجیح داده است که به افسانه‌های گذشتهٔ زادگاهش بازگردد، از آن جمله داستان برجستهٔ تاراس بولبا *Taras Bul'ba* است که به سبب پیروزی بزرگی که بدست آورد، پیوسته به طور جداگانه بچاپ می رسید. این داستان تاریخی ستایشی است از ملت قزاق و طبع نیرومند و وحشیش‌ـ اصل قصه به قرن هفدهم و دورهٔ مبارزه‌های قزاقهای اوکراین با مردم لهستان می‌رسد. تاراس بولبا قهرمان داستان قزاقی پنجاه ساله است که پیوسته آمادگی دارد تا خون خود را در راه ایمانش بریزد، پس برای مبارزه با ستمگران لهستانی شب و روز در جلگه‌های پهناور روسیه می‌تازد و جنگ را آغاز می‌کند و در جریان جنگ پسر کوچکش را که بر اثر عشق به دختری لهستانی به پدر خیانت می‌کند و به سپاهیان دشمن می‌پیوندد، می‌کشد و به دنبال پسر بزرگش که به اسارت دشمن درآمده می‌رود، اما شکست می‌خورد و با خشم و بیرحمی همه جا را به ویرانی می‌کشد، تا سرانجام اسیر می‌گردد و کشته می‌شود. در این اثر حماسی روح پهلوانی ملت روسیه به معیار دقیق وصف می‌شود و صحنه‌های متوالی و خشونت‌بار با هماهنگی زیبائی جانشین یکدیگر می‌گردد. هنر و استادی گوگول در وصف جشنهای ملی قزاقها، ضیافتها، شرابخواریها سرشار از رنگارنگی و نیرومندی است. گوگول همچنین با شایستگی بسیار طبع بدوی و وحشی ملتی را که موضوع اصلی این حماسه است، به حد اعلای هیجان و عظمت می‌رساند. تاراس بولبا، هنوز یکی از محبوب‌ترین و پرشورترین قصه‌های تاریخی روسیه باقی مانده است. دیگر مجموعهٔ آرابسك *Arabeski* است، شامل مقاله‌های

گوناگون دربارهٔ هنر، تاریخ، جغرافیا و ادبیات، به‌علاوه سه قصهٔ خیال‌انگیز که برجسته‌ترین آنها یادداشتهای یك دیوانه، *Zapiski sumashedshago* است. در قصه‌های این مجموعه دیگر از آن خیالپردازیهای شاعرانه و صفای طبیعی منطقهٔ اوکراین نشانه‌ای نیست و شادی و رنگارنگی و جنبش حیاتی و رنگ شاعرانه جای خود را به جنبهٔ تحلیل روانی و ارتباط هنر و واقعیت بخشیده است. یادداشتهای یك دیوانه توصیف برجسته‌ای است از روح مالیخولیائی کارمندی کوچك که به دختر رئیس خود دل می‌بندد و از سوی او رانده می‌شود، پس خود را با این خیال موهوم تسکین می‌دهد که دختر واقعاً او را دوست دارد و بتدریج که بیشتر دستخوش اوهام می‌شود، گمان می‌کند که سلطان اسپانیا گشته و تخت و تاج آن را تصاحب کرده و به کاخ سلطنتی وارد شده است. مسألهٔ قدرت اهریمنی که در این اثر پیش کشیده شده است، بعدها در همهٔ آثار گوگول بنحوی تجلی می‌کند. داستان دماغ *Nos* (۱۸۳۶) راه تازه‌ای را در رومان‌نویسی روسیه گشود. روزی کارمندی به هنگام برخاستن از خواب درمی‌یابد که دماغ ندارد و چیز عجیب آنکه کمی بعد دماغ خود را می‌بیند که در کالسکه‌ای نشسته و با لباس کارمندان عالیرتبه باشکوه بسیار از شهر عبور می‌کند، پس می‌کوشد که دماغ را راضی کند که به جای همیشگی خود بازگردد، برای این کار اعلانی به روزنامه می‌دهد که از طرف دفتر روزنامه پذیرفته نمی‌شود، اما چند روز بعد در حال یأس ناگهان متوجه می‌شود که دماغ به جایش بازگشته است. این داستان مسخره‌آمیز هجوی است از زندگی کارمندان کوچك و شخصیتهای عالیرتبهٔ کشور و گوگول از خوانندگانش به سبب غیرواقعی بودن قصه با این جمله پوزش طلبیده است: «در جامعهٔ سن‌پترزبورگ غالباً چیزهائی اتفاق می‌افتد که ازاین هم عجیبتر است.» گوگول با این اثر، پیشرو کافکا در داستان مسخ معرفی می‌شود. داستان شنل *Šhinel* (۱۸۴۲) سرگذشت غم‌انگیز کارمند حقیری است که پس از سالها محرومیت موفق می‌شود شنلی تهیه کند تا خود را گرم نگه دارد، اما در نخستین روز استعمال آن را از او می‌دزدند و از این غصه بیمار می‌گردد. وصف بینوائی مرد بیچاره و فداکاریهای او برای خرید شنل، شبهائی که در تاریکی بسر می‌برده و چراغ روشن نمی‌کرده، مقدار غذائی را که از برنامهٔ زندگی حذف کرده و چشم پوشیهایش از خرید چیزهای ضروری زندگی، همهٔ اینها چنان است که خواننده را به نوعی تشویش

دچار می‌کند. گوگول با انتشار داستان شنل به بزرگترین حد نفوذ خود در ادبیات روسیه دست یافت. تورگنیف پس از خواندن آن فریاد برآورد که «ما همه از شنل گوگول بیرون آمده‌ایم.» داستایفسکی نیز نظر او را تأیید کرد، اما بزرگترین واقعهٔ زندگی گوگول نمایش کمدی بازرس *Revizor* بود در ۱۸۳۶. استعداد برجستهٔ گوگول در نشان دادن گوشه‌هائی خاص از روح اشخاص و تیزبینی فوق‌العاده‌اش در امور جاری، موجب شدکه درعالم تئاتر نیز توفیق کامل بدست آورد و پس از کسب تجربه‌هائی در چند نمایش کوچك، استادی خود را درکمدی بازرس به اثبات رساند. موضوع این کمدی که در پنج پرده در سن پترزبورگ بر صحنه آمد، از طرف پوشکین به گوگول القا شد. در شهر کوچکی خبر ورود بازرس‌کل پیچید ـ بازرسی که درحکومت مستبد اداری موجب هراس همهٔ کارمندان می‌شود و از قدرتی برخوردار است که حتی می‌تواند دربارهٔ کارمندان عالیرتبه حکم انضباطی صادرکند. ورود چنین کسی از طرف دستگاه حکومت مرکزی در محیط کارمندان و فرماندار این شهرکوچك آشفتگی و هراسی بسیار پدید آورد، زیرا فسادی‌که در اداره‌ها حکمفرما بود، غیرقابل تصور بنظرمی‌آمد. در این میان جوانی به شهر وارد می‌شود و در یگانه مهمانخانهٔ آبرومند اقامت می‌کند، کارمندان به گمان آنکه این جوان همان بازرس کل است، در جلب توجه و عنایت او بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. ضیافتها ترتیب می‌دهند، او را به شامهای مجلل دعوت می‌کنند، هدیه‌های گرانبها برایش می‌فرستند و حتی پول نثارش می کنند و جوان از همه جا بیخبر این محبتها را با شادی می‌پذیرد و حتی با دختر فرماندار نامزد می‌شود. جریان بدین‌طریق پیش می‌رود تا هنگامی که بازرس دروغین از ترس و به بهانهٔ مشورت با پدر و مادر دربارهٔ ازدواجش با شتاب از شهر می‌گریزد. چیزی از رفتن او نگذشته که مأموری با لباس رسمی و با ابهت فراوان به اطلاع فرماندار می‌رساند که به فرمان امپراتور کارمندی عالیرتبه از سن پترزبورگ رسیده و او را احضار کرده است. از این خبر همه در بهت وحیرت فرو می‌روند. این‌کمدی که بر کمدیهای پیشین برتری یافته بود، با لحنی مسخره‌آمیز و به صورتی کاریکاتوری نقاب از چهرهٔ کارمندان عالیرتبه و فرمانداران که به پرکردن جیب و جلب توجه مردم مشغول بوده‌اند، برداشته و بر گوشه‌های تاریك و جنبه‌های منفی و معایب دستگاه حکومت اداری نوری تابانده بود.

ازین‌رو با سر و صدای فراوان روبرو شد. از طرفی بـه سبب هجو جانگدازش از دستگاه اداری روسیه، با استقبال پرشور مردم آزادیخواه روبروگشت و نـویسنده را ستودند که با چنین قدرتی توانسته است فساد سازمانهائی را که آنان خود بـه مبارزه‌اش بـرخاسته بـودند، نشان دهـد و از طـرف دیگر در گـروه ارتجـاعـی سن پترزبورگ اثری نامطلوب بر جای گذارد و گوگول را متهم کردند کـه بـه ریشه‌های جامعه تیشه زده و در زیر پوشش انتقادی ساده به دستگاه حکومت تزار تاخته است. گوگول در آغاز از این رسوائی بخشم آمد و از سوء تفاهم مردم به وحشت افتاد و در صدد دفاع از خود برآمد که هدفش از نشان دادن معایب، تنها خنداندن مردم بوده است، نه محکوم کردن دستگاه حکومت، اما مردم آن را سوء تعبیر کردند و هرکس گوئی خود را قهـرمان ایـن کمـدی می‌پنداشت، حتی نقل کرده‌اند که امپراتـور پس از حضور در نخستین شب نمـایش بـا تبسم گفته است «هرکس در این نمایشنامه سهمی دارد وسهم من کمی بیشتر از دیگران است.» گرچه هجو اجتماعی باذدس امـروزه تازگی خـود را از دست داده، محـاسن آن آنقـدر بزرگ و فراوان است که به اثر ارزش جاودانی بخشیده است. تاریخ عرضه‌کردن کمدی باذدس را می‌توان تـاریخ تحـول درونی گوگول و آثـارش دانست، حتی پیروزی نمایشنامه نتوانست دلگرمی و اعتماد به نفس را به او بازگرداند. بعکس موجب اندوه و تشویش درونی و برهم زدن تعـادل روحیش گشت. بنـابراین در ۱۸۳۶ برای دوری از سر وصدا از روسیه خارج شد و به‌آلمان سفرکرد، بی‌آنکه از دوستانش چون ژوکوفسکی که از ملکه درخواست مستمری برای او کرده بود و از پوشکین که دیگر هرگز او را ندید، خداحافظی کند. گوگول از آلمـان بـه ایتالیا رفت و مدت دو سال در سراسر اروپا زندگی‌آمیخته با سرگردانی پیش‌گرفت تا در ۱۸۳۸ به مسکو بازگشت، در حالی‌کـه فصلهـای نخستین کتاب نفوس مرده *Mërtvye dushi* را به همراه داشت کـه شاهکار او بشمـار آمد و از او نویسنده‌ای جاودان ساخت. گوگول قسمتهائی از کتاب را برای دوستان خواند، اما استقبال پرشور آنان در ناراحتیهای درون او مؤثر واقع نگشت، از نو گـریخت، در وین بیمار شد، باز به رم رفت. در شهر رم گرچه اندیشه‌های مذهبی ذهن او را به‌خود مشغول داشت، از نوشتن باز نایستاد و با وسواسی عجیب به تجدید نظر واصلاح کتابش پرداخت و برای انتشار به مسکو بازگشت. چاپ کتاب در آغـاز از طرف

دستگاه سانسور ممنوع گشت و گوگول از نو گرفتار نگرانی و تشویش شد و به دخالت دوستان در بعضی قسمتها اصلاحاتی بعمل آورد که موانع چاپ را از پیش برداشت و کتاب در ۱۸۴۲ انتشار یافت. نفوس مرده که از طرف نویسنده عنوان «شعر» بر آن نهاده شده است، بایست از سه قسمت تشکیل شود که نویسنده در حدود پانزده سال بر سر آن کار کرده بود. سال پس از انتشار اولین قسمت که خود بخشی کامل بود، دومین قسمت به صورتی ناتمام منتشر شد، اما سومین قسمت به وسیلهٔ نویسنده از میان رفت. موضوع اثر واقعه‌ای رسمی است که از طرف پوشکین به گوگول القا شده بود. کارمندی به نام چی‌چیکوف Chichikov برای دست یافتن به ثروت، شغل کوچك اداری را ترك می‌کند و نقشه‌ای می‌کشد که برحسب آن در معامله‌ای غیر عادی و غیر قانونی قدم می گذارد، به این معنی که بردگانی را با قیمت ارزان می‌خرد که پس از آخرین سرشماری مرده‌اند، اما از نظر ادارهٔ مالیات و خزانهٔ دولت زنده بشمار می‌آیند و نامشان هنوز در صورت اموالی ثبت است که مالکانشان باید برایشان مالیات بپردازند، بدین طریق مالکان نیز پیشنهاد فروش این بردگان را با خوشحالی می‌پذیرند تا از پرداخت مالیات معاف شوند، خریدار نیز با پرداخت مبلغ ناچیز در شمار مالکان برده قرار می‌گیرد و به این وسیله می‌تواند از بانك دولتی که برای بردگان ارزشی بیش از اراضی قائل است، اعتباراتی بدست آورد. وقایع داستان به راهی کشیده می‌شود که قهرمان رومان برای اجرای نقشه‌اش پیش می گیرد و حوادثی که در سفرهای خود با آن روبرو می‌شود و ملاقاتهائی که با خرده مالکان یا زمینداران بزرگ ورشکسته انجام می‌دهد. گوگول همهٔ این حوادث را با استادی ستایش‌انگیزی بر زمینهٔ پردهٔ نقاشی رنگارنگی از شهرستانها و روستاهای روسیه برجسته می‌سازد و جز قهرمان اصلی، چهره‌های بسیار گوناگونی را پیش چشم قرار می‌دهد که همه قهرمانانی فراموش نشدنیند. گوگول از طرف دیگر هرگز جنبهٔ شاعرانه و تغزلی را از نظر دور نداشته و از این رو واقعاً به اثرش رنگ شعر بخشیده است. نفوس مرده با وجود مسخره‌آمیز بودن مضمون، دلپذیری موضوع و دلنشینی مکالمه‌ها و این که اثری شادی‌بخش و لذت‌آور بود، پس از انتشار به شکل تصویری شوم و صادقانه از حقایق اوضاع روسیه تلقی گردید و بار دیگر گوگول قاضی بیرحم و باریك‌بینی معرفی شد که

جز معایب و نقایص چیزی را نشان نداده است و این خود نقض غرض بود، زیرا قصد گوگول نشان دادن فرد کامل روسی بود، چه در خصال اخلاقی و غنای روحی، چه در معایب که همهٔ اینها با در نظرگرفتن جنبهٔ مسخره‌آمیز و خنده‌آور ساخته شده بود، اما در شخصیت گوگول میان جنبهٔ انسانی و هنری رابطه‌ای وجود نداشت. جنبهٔ انسانی او می‌خواست کشورش را به افتخار برساند و جنبهٔ هنرمندیش آثاری خلق می‌کرد که جنبهٔ انسانی او را تباه می‌ساخت. سوء تفاهم غم‌انگیز وقضاوت بیرحمانهٔ مردم از داستان نفوس مرده نویسنده را به تزلزل شدید روحی دچار کرد، چنانکه مدتها میان اقامت در صومعه و سفر به اورشلیم تردید کرد، پس ناگهان از پترزبورگ گریخت و به رم رفت. در رم به نوشتن دنبالهٔ داستان پرداخت تا شاید بتواند اثری درخشان پدید آورد و به‌گمان خود با خلق قهرمانی مثبت و با تقوا اشتباه قسمت اول را جبران‌کند و در واقع «نفوس مرده» را به «نفوس زنده» مبدل گرداند و محاسن و فضائل ملت روس را در آن تجسم بخشد. بدبختانه در این کار نیز به نوعی دیگر با شکست روبرو گشت و خود از کارش ناخشنود ماند و به این نکته پی برد که آن قهرمانانی را که خواسته بود به پارسائی و پاکی وصف‌کند، اتفاقاً عروسکهای خیمه‌شب‌بازی ازکار درآمده‌اند؛ پس به شکست خود اعتراف کرد و اثرش را اثری شوم و اهریمنی خواند. ابتدا خواست با دوستانش شور کند و از سراسر کتاب چاپ دیگری بعمل آورد، اما عدم رضایت شخصی مانع اجرای نقشه‌اش‌گشت. همین تردیدها وتحریکهای درونی موجب شد که پنج سال بعد به سال ۱۸۴۷ کتاب دیگری با عنوان **منتخباتی از مکاتبات من با دوستانم** *Vybrannye mesta iz perepiski s druzyami* انتشار دهد که مکاتبه‌هائی نیمه واقعی و نیمه خیالی بود. این اثر با شکست کامل مواجه شد و به محض انتشار، موجب شگفتی و تحقیر عام گشت. زیرا گوگول در این اثر وفاداریش را به دستگاه حکومت و عقاید ارتجاعیش را به اثبات رسانده و با لحنی پیامبرانه تجدید و اصلاح اخلاقی و مذهبی و تزکیهٔ نفس را به مردم پیشنهاد کرده بود، در نتیجه میان نویسنده و مردم قطع رابطهٔ شدیدی برقرار شد و بلینسکی منتقد معروف نامه‌ای با لحن بسیار تند برای گوگول فرستاد و بهت و نفرت آزادیخواهان را اعلام کرد. نامهٔ بلینسکی موجب خشم شدید و آشفتگی گوگول گشت و او را به اقدامهای شدید برانگیخت، چنانکه همهٔ تردیدها را

کنار گذارد و به سفر زیارتی اورشلیم پرداخت. اقامت در اورشلیم نیز نتوانست خاطر او را تسکین دهد و امیدهای مذهبی دلش را برآورد، پس با ناکامی بسیار به روسیه بازگشت و نزد کشیش متعصبی به سرخوردگی مذهبی خـویش اعتراف کرد و خود را تحت نفوذ و تسلط روحی او قرار داد و بنا بر پیشنهاد او برای سلامت خـویش از کار هنـری دست کشید و در دوازدهـم فوریهٔ ۱۸۵۲ نسخهٔ دستنویس قسمت دوم نفوس مرده را که پنج سال صرف حك و اصلاح آن کرده بود، به آتش افکند و چند روز پس از آن بر اثر بیماری شدید روانی و امتناع از خـوردن غذا و ضعف مفرط درگذشت.

گوگول از بزرگترین نویسندگان روسیه است، چه از نظر قدرت تخیل، چه ازنظر شیوهٔ انشا؛ هیچ نویسندهٔ روسی نتوانسته است چون او تا این حد به غنای زبـان دست یابد. گوگول طبعـی ناسازگـار و حساسیتی بیمارانه و روحـی انزواطلب داشت، اما همین بیمار روحـی از قدرت خلاقهٔ شگـرف و بصیرت فراوان و چشم تیزبین و نقاد برخوردار بود. هیچ وصفی از نگاه نـافذش دور نمی‌ماند. نکته‌های مسخره‌آمیزی از زندگی استخراج می‌کرد و در تصویر خود با آنهـا غولهائی می آفرید که پیش چشم خواننده جان می‌گرفت و نمائی بشری مـی‌یافت. مبنا قـرار گرفتن زندگی جاری مـردم در آثار گوگول خود تأثیری عمیـق در ادبیات آیندهٔ روسیه کرد، اگرچه واقع‌بینی شدید در آثار او از نظر بلینسکی و ناقدان ادبی تـا حدی مورد تردید واقع شد. گوگول از چهـره‌های ممتاز ادبیـات اروپائـی میان دورهٔ رومانتیسم و رئالیسم بشمار می‌آید و نفوذش در ادبیات روسی‌عظیم است ـ عظمتی که تا امروز باقی مانده است.

ترجمه به فارسی: افسانه‌ها ـ انتقام موحش ـ بازرس ـ تاراس بولبا ـ تصویر ـ شنل ـ نفوس مرده ـ یادداشتهای یك دیوانه ـ قماربازان.

**گولدسمیث، آلیور** Goldsmith, Oliver شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۷۲۸-۱۷۷۴) گولدسمیث در ایرلند زاده شد، پدرش روحانی تنگدستی بود و او خود پسری محجوب و نازیبا و آبله‌رو که بسیار زود به تلاش معاش افتاد، پس‌از پایان تحصیلات دبیرستانـی در ۱۷۴۴، به کالج تـرینیتی Trinity دابلین وارد شد و در ازای کار کوچکی کـه انجام می‌داد، کمك خـرج تحصیلی دریافت می‌کرد. پس‌از

مدتی به دریافت درجهٔ لیسانس در ادبیات نایل آمد و در ۱۷۵۳ در ادینبورگ به تحصیل پزشکی پرداخت، اما دنبالهٔ آن را رها کرد، بدون داشتن پول، به فرانسه و سوئیس و ایتالیا سفر کرد و پس‌از دو سال به انگلستان بازگشت، در لندن مقیم شد و به نویسندگی پرداخت و مقاله‌های مختلف در نشریهٔ هفتگی بی *The Bee* (زنبور عسل) که خود تأسیس کرده بود، انتشار داد که غالباً نوشته‌هائی بسیار عمیق بود. این نشریه گرچه دوامی نیافت، شامل اشعار برجسته‌ای از گولدسمیث بود که او را به مردم شناساند. شهرت واقعی گولدسمیث پس‌از انتشار یك سلسله نامه‌هائی بدست آمد دربارهٔ آداب و رسوم انگلیسی که ظاهراً به وسیلهٔ مردی چینی در مدت اقامت در لندن نوشته شده بود و ابتدا با عنوان نامه‌های چینی و پس از آن به نام **تبعهٔ دنیا** *A Citizen of the World* (۱۷۶۲) انتشار یافت. این اثر که به سبك **نامه‌های ایرانی** اثر مونتسکیو نوشته شده، مشاهدات و تجربیات مردی چینی را از لندن به صورت انتقاد و هجو بیان کرده است و اگر چه گولدسمیث را به شهرت رساند، ثروتی برایش فراهم نیاورد، زیرا او مردی با شفقت بود و براثر حمایت از مستمندان و بذل و بخشش پیوسته درفقر بسرمی‌برد. در ۱۷۶۱ دستنوشتهٔ شاهکارخود **سرگذشت خانوادهٔ ویکفیلد** *The Vicar of Wakefield* را فروخت و از عواید آن قروض خود را پرداخت و از زندان نجات یافت. این کتاب در ۱۷۶۶ بچاپ رسید و با پیروزی بزرگی روبرو گشت و جزو آثار کلاسیك نثر انگلیسی بشمار آمد. در حدود ۱۷۶۱ گولدسمیث با جانسون Johnson دوستی یافت و به وسیلهٔ او به جامعهٔ برجسته و روشنفکر انگلستان وارد شد وعضو باشگاه ادبی جانسون Johnson's Literary Club گشت که در ۱۷۶۳ تأسیس یافت. پس منظومهٔ بلند فلسفی و اخلاقی **مسافر** *The Traveller* را در ۱۷۶۴ انتشار داد که از اطلاعاتش دربارهٔ کشورهای خارجی، به هنگام سفر به اروپا سرچشمه گرفته بود. این منظومه نیز مورد استقبال فراوان قرارگرفت و تحسین سمیوئل جانسون و سایر اعضای باشگاه ادبی را برانگیخت و پیروزی ادبی گولدسمیث را استوار کرد. در همین سال گولدسمیث تاریخ انگلستان در یك رشته نامه *History of England in a Series of Letters* را انتشار داد و پس از آن کمدی **مرد خوشخو** *The Good-natured Man* را که در ۱۷۶۸ بر صحنه آمد. قهرمان این کمدی مرد ساده دل و خوش باوری است که همهٔ پول

خود را به درخواست کنندگان می‌دهد و خود پیوسته در زیر بار قرض بسر می برد، سرانجام عمویش برای تنبیه برادر زاده، او را به زندان می‌افکند و حوادث را طوری ترتیب می‌دهدکه از چهرهٔ دوستان ریاکارش نقاب برداشته شود و او را به اشتباه خود آگاه گرداند. در نتیجه جوان از ساده‌لوحی دست بر می‌دارد و با دختر محبوب خود که بدون خبر او را از زندان آزاد می‌سازد، ازدواج می‌کند. کمدی ذنی که تمکین می‌کند تا تسخیر کند *She Stoops to Conquer or the Mistakes of a Night* در پنج پرده از بهترین آثار گولدسمیث شناخته شد و با پیروزی عظیم در ۱۷۷۳ بر صحنه آمد. این نمایشنامه از نظر طنز بسیار غنی و از نظر بیان خصوصیتهای اخلاقی، بسیار زنده و گویا و عکس‌العملی است برضد احساسات دروغین و تصنعی زمان. منظومهٔ دهکدهٔ متروك *The Deserted Village* (۱۷۷۰) شاهکار شاعر بشمار آمد. موضوع منظومه وصف زندگی مردم دهکده‌ای است که در صلح و صفا بسر می‌برند و وصف مهمانسرا و مردم سرشناس یا مردم عادی آن که ناگهان با پیشرفت صنعتی آرامش خود را از دست می‌دهند و بناچار دهکده را ترك می‌کنند. این منظومه در واقع ادعانامه‌ای است بر ضد جامعه‌ای که نمی‌توان در آن به ثروت رسید مگر با پذیرش تنزل و سقوط. منظومهٔ دهکدهٔ متروك هنوز تازگی خود را حفظ کرده است. گولدسمیث در ۱۷۷۴ به بیماریی دچار شد که بر اثر فقر و بکار بردن داروهای تجویزنشده شدت یافت و به مرگش انجامید. مرگ وی موجب تأثر شدید بینوایانی شد که پیوسته در حمایت او بسر می‌بردند، همچنین دوستانش که به علت نجابت اخلاقی و گشاده دستی به او علاقهٔ بسیار داشتند.

آثار برجستهٔ گولدسمیث در تاریخ ادبیات انگلستان مقام مهمی بدست آورد. سبك او در شعر و نثر بسیار لطیف و روان و نمودار شخصیت بدیع انسانی و طبع طنز پرداز و بذله‌گوی اوست. گولدسمیث اگرچه از نظر تئوری نویسنده‌ای کلاسیك است، در عمل بیان شاعرانه‌اش از طبیعت و زندگی روستائی و وصف موضوعهای سرگرم کننده و جالب توجهی که خاص خود او بوده است، با آثار رومانتیسم وجه مشترکی دارد.

ترجمه به فارسی: چگونه می‌توان خوشبخت بود ـ سرگذشت خانوادهٔ ویکفیلد.

**گولدونی، کارلو** Goldoni, Carlo نمایشنامه‌نویس و شاعر ایتالیائی (۱۷۰۷-۱۷۹۳) گولدونی در ونیز زاده شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق در دانشگاه پادوا انجام داد. پس از آن چندی در ونیز و پیزا به وکالت دعاوی پرداخت و در ضمن به تئاتر که از نوجوانی به آن علاقهٔ بسیار داشت، روی آورد و برای گروهی از بازیگران تئاتر ونیز چندین نمایشنامه نوشت؛ در ۱۷۳۴ نمایشنامهٔ بلیسار(یو *Belisario* را به وسیلهٔ همین گروه برصحنه آورد که با پیروزی بسیار همراه گشت و سرآغاز شهرت نویسنده بشمار آمد. پس از آن با گروه بازیگران به سفر نمایشی پرداخت و در ضمن همین سفرها بود که با دختری به نام نیکولتا کونیو Nicoletta Conio ازدواج کرد. گولدونی در آثار نخستین خود طرحهائی برای کمدیا دلارته Commedia dell' arte می‌ساخت که بر مبنای بدیهه‌گوئی و سخریه از اعمال و گفتار رایج قرار داشت و نزد تماشاگر از محبوبیت بسیار برخوردار بود. اولین کمدی گولدونی در شیوهٔ تازه به نام زن دلاو( *Donna di garbo* در ۱۷۴۳ بر صحنه آمد. پس از آن گولدونی از شغل وکالت دست کشید و همهٔ وقت خود را به تئاتر مصروف داشت و به‌گروه نمایشی مدباك Medebac پیوست و به طور رسمی شاعر کمدی نویس این گروه گشت و مدت پنج سال در سانتو آنجلو Santo Angelo،بلاانقطاع، با سرعتی شگفت‌انگیز به نوشتن کمدی پرداخت که همهٔ آنها با پیروزی قاطع همراه گشت. از آن جمله است: بیوه زن حیله‌گر *La Vedova scaltra* که نخستین بار در ۱۷۴۸ در سه پرده بر صحنه آمد و تحول تئاتر به وسیلهٔ گولدونی را آشکار ساخت. بیوهٔ زیبائی مورد علاقهٔ چهار نجیب‌زاده از چهار ملیت قرار می‌گیرد که هر یك نمونه‌ای از گروه خاص بشری را عرضه می‌کند. یکی جوانمرد و بلند همت و مردی اهل عمل است، دومی پر هیاهو و مردی جاذب و لافزن، سومی ترسو و بد دل و چهارمی خیالپرداز و پر احساس. بیوه زن برای آزمایش این چهارتن در لباس و صورت هموطنان هر یك از آنان به مصاحبتشان می‌پردازد و نتیجه آن می‌شود که سه نفر اول به زن هموطن خود ابراز علاقه می‌کنند. تنها آخرین کس به عشق نخستین خود وفادار می‌ماند. کمدی خانوادهٔ عتیقه فروش *La Famiglia dell'antiquario* در سه پرده نخستین بار در ۱۷۴۹ بر صحنه آمد. موضوع افسانه‌ای این کمدی به نمایشنامه‌های رایج دوره‌های قبل باز می‌گردد، اما از غنا و رنگارنگی و تازگی بسیار برخوردار

است و نوعی کمدی آداب و رسوم بشمار می‌آید با بینشی قوی و واقع‌بینی دقیق. گولدونی پس‌از آن تنها در سال ۱۷۵۰ شانزده نمایشنامه خلق کرد که معروفترین آنها عبارت است از: «دوغگو» *Il Bugiardo* که در ۱۷۵۰ در ونیز بر صحنه آمد و قهرمان آن جوانی است که خود را به دلدار، سازندهٔ آهنگی معرفی می‌کند که دیگری زیر پنجرهٔ او می‌نوازد و به دنبال این دروغ به دروغهای دیگر می‌پردازد. کمدی مسخره‌آمیز و خنده‌آور «دوغگو» به سبب تحرك فراوان و بازیهای پرشور بسیار مورد پسند عامه قرار گرفت و قهرمان آن از اشخاص فراموش نشدنی تئاتر گولدونی و بعدها الهام بخش بسیاری از کمدی نویسان گشت. کمدی پچ‌پچ زنانه *I Pettegolezzi delle donne* (۱۷۵۱) در سه پرده ریشخندی بود از زندگی زنان ونیزی که زمینهٔ بسیاری از آثار گولدونی قرار گرفته است. موضوع زنان حسود *Le Donne Gelose* (۱۷۵۲) نیز وراجی و پرگوئیهای زنانه است. نمایشنامهٔ لالوکاندیرا *La Locandiera* (۱۷۵۳) از دلنشین‌ترین و کاملترین آثار گولدونی بشمار آمد. گولدونی پس‌از پنج سال از گروه مدباك گسست و درسان لوکا San Lucca به گروه دیگر پیوست، اما آغاز همکاریش با این گروه با رضایت خاطر همراه نبود. از این‌رو برای جلب توجه عامهٔ مردم‌که شیفتهٔ بازیگران گروه رقیب او یعنی پیتروکیاری Pietro Chiari بودند، به نوع نمایش افسانه‌ای پرداخت و در ضمن همچنان به خلق نمایشنامه‌های گذشته در نقاشی و تصویر هزل‌آمیز و صفات اخلاقی و روحی فرد ادامه داد و هر سال یکی از این کمدیها را مطابق سلیقهٔ مردم ونیز بر صحنه آورد. از آن جمله است: نمایشنامهٔ بانوان کاسا سوا *Donne de Casa Soa* و کامپیلو، *Il Campiello* که در ۱۷۵۶ با لهجهٔ ونیزی و در پنج پرده بر صحنه آمد. کامپیلو میدان‌کوچکی است که زنان برای وراجی در آن جمع می‌شوند و دربارهٔ حسادتها و عشقهای چند دختر و پسر جوان به پرگوئی می‌پردازند. این کمدی از نظر فن نمایش و حرکتها و اشاره‌ها از استادی کامل برخوردار است و به سبب خوشاهنگی و دلنشینی و وزنی‌که شاعر به قطع و وصل گفتگوهای زنان می‌دهد، از قالب کمال مطلوب بهره‌مند. گولدونی درسان‌لوکا با رقیب تازه‌ای با استعدادتر و خطرناکتر از کیاری روبرو گشت و او کارلو گوتتسی Carlo Gozzi، نمایشنامه‌نویس معروف بود که با گولدونی جدالی سخت آغاز کرد. بهترین پاسخ گولدونی به این جدالها نبوغ و استعداد هنری او بود

که سالهای پرثمری را در سان‌لوکا برایش تدارك دید. از جمله کمدیهای این دوره دلدادگان *Gli innamorati* در سه پرده است که نخستین بار در ۱۷۵۹ بر صحنه آمد. این کمدی که به آثار دورهٔ پختگی نویسنده تعلق دارد، به شیوه‌ای ساده و عمیق جنبهٔ روانی عشق را مطرح می‌کند. کمدی روستائیان *I Rusteghi* در لهجهٔ ونیزی در ۱۷۶۰ اجرا شد و شاهکار گولدونی محسوب گشت و بعضی از صحنه‌های آن زیباترین صحنه در تئاتر مسخره آمیز ادبیات نمایشی بشمار آمد. این کمدی که آداب و رسوم اجتماعی خاصه دخالت تام پدران و مادران را در امر ازدواج فرزندانشان عرضه می‌کند، با طبع سالخوردگان و گروهی از زنان سازگار نیامد، اما با استقبال عامهٔ مردم روبرو گشت. گولدونی در این نمایشنامه از کمدی انفرادی فراتر رفته و به کمدی اجتماعی و آداب و رسوم پرداخته و در آن محیطهای مخالف و گروهی را که پایبند عادات و سنتهایند و دسته‌ای را که با این آداب و رسوم در ستیزند، روبروی هم قرار داده است. کمدی جنون ییلاق (فتن *Le Smanie per la villeggiatura* در سه پرده در ۱۷۶۱ بر صحنه آمد، شامل سه بخش که به زندگی در ییلاق اختصاص یافته است. پدری با دختر و دوست خود لئوناردو و خواهرش به ییلاق می‌روند؛ لئوناردو که به دختر دل بسته است می‌خواهد در طی سفر در کنار او بنشیند، اما پدر یکی دیگر از عشاق دختر خویش را به کنار او دعوت می‌کند، همین امر موجب برانگیختن حسادتها و خشمها و پیش آوردن حوادث می‌گردد. تصویر گویائی که از محیط و آداب و رسوم ساخته شده و هجو دلپذیری که از جامعهٔ کسبهٔ پولدار بعمل آمده که برای پوشیدن لباسهای باب‌روز و دست زدن به مخارج افراطی بریکدیگر پیشی می‌گیرند و تجسم پوچی مکر زنانه در دختر، همهٔ اینها نمایشنامه را به صورت شاهکار گولدونی در آورده است. گولدونی در ۱۷۶۱ از طرف کمدی ایتالیائی پاریس برای شغلی دو ساله به فرانسه دعوت شدکه با اکراه پذیرفت و پیش از عزیمت با نمایش کمدی استعاری یکی از آخرین شبهای کارناوال *Una delle ultime sere di Carnevale*، با مردم ونیز خداحافظی کرد، در حالی که مردم مسحور شده فریاد می‌زدند: «زود برگرد» اما گولدونی هرگز برنگشت و در ۱۷۶۲ با زن و پسر و برادرش به پاریس عزیمت کرد، در آنجا نیز سرخوردگی یافت و درکمدی ایتالیائی ناچار شد از نو به شکلی از تئاتر سر فرودآورد که مدتها آن را کنار گذارده بود. پس‌از

دو سال اقامت در پاریس، گولدونی برای تدریس زبان ایتالیائی به دختران لوئی پانزدهم در ورسای اقامت کرد، اما به سبب پیشامدهای ناگواری که بر خانوادهٔ سلطنتی وارد شد، آموزش زبان ایتالیائی فراموش گشت. گولدونی در حالی که مستمری خود را دریافت می‌کرد، به پاریس بازگشت وبه نوشتن پرداخت و آثاری به زبان فرانسوی انتشار داد، از آن جمله کمدی بدخوی نیکوکار *Le Bourru bienfaisant* است که به سال ۱۷۷۱ در سه پرده در پاریس اجرا شد و موضوع آن عدم تفاهم سالخوردگان با جوانان و اغتشاشی است که بر اثر آن بوجود می‌آید. این اثر پیروزی بسیار یافت، به نوزده زبان ترجمه شد و بسرعت میان آثار ادبی رایج جای گرفت. آخرین کمدی معروف گولدونی کمدی خسیس با شکوه و جلال *L'Avare fastueux* در ۱۷۷۳ نتوانست به پیروزیهای گذشته دست یابد، با این‌حال سرشار ازنکته‌های ظریفی است که به قهرمان نمایشی چهره‌ای بدیع می‌بخشد و بدین‌طریق برخست اوپرده می‌افکند، چیزی‌که او را ازقهرمان نمایشنامهٔ **خسیس** اثر مولیر ممتاز می‌سازد. گولدونی در۱۷۷۶ باردیگر به ورسای دعوت شد و پس‌از چندی که احساس کرد دیگرنمی‌تواند با محیط دربار سازگارشود، با تغییرشغل به پاریس منتقل گشت و سیزده سال آخر عمر را آنجاگذراند و به تنظیم خاطرات *Mémoires* پرداخت، این اثر که زندگینامهٔ نویسنده است در ۱۷۸۷ که سال پایان آن است به زبان فرانسوی در سه بخش منتشرشد. بخش اول دوران‌کودکی، زندگی در خانواده، وضع تحصیلی، شوق به تئاتر، اولین عشقها وسفرها و اقامتهای نویسنده را در شهرهای گوناگون و سرانجام ازدواج او را دربر دارد. دومین بخش که تقریباً خلاصه‌ای است از کمدیهای گولدونی، از پیشرفت تدریجی که در آثارش پدید می‌آید و در ضمن از زندگی کمدی‌نویسان ایتالیائی، اطلاعاتی به خواننده می‌دهد. سومین و آخرین بخش به اقامت نویسنده در کشور فرانسه اختصاص می‌یابد و مشاهده‌ها و نظرهای او را دربارهٔ بازیگران و آثار نمایشی مانند نمایشنامه‌های مولیر بیان می‌کند، همچنین تصویر صادقانه‌ای از دربار و درباریان در عصر پادشاهی لوئی پانزدهم و شانزدهم پیش چشم می‌گذارد که جاندارترین و گویاترین تصویری است از دورهٔ قبل از انقلاب. خاطرات را می توان آخرین نمایشنامهٔ گولدونی دربارهٔ زندگیش دانست‌که او را هنرمندی بزرگ و در عین حال انسانی شرافتمند معرفی می‌کند. پس از انتشار خاطرات گولدونی

شش سال مشقت‌بار و پر حادثه‌ای را گذراند و او که به اغتشاشهای سیاسی عادت نداشت، در آشفتگی انقلاب، خود را از دست رفته دید، سلامتش متزلزل شد و قطع مستمری از طرف حکومت جدید نیز بیش از پیش بر اضطرابش افزود تا سرانجام در خانه‌ای محقر و در میان فقر کامل درگذشت، در حالی که از خبر برقراری دوبارهٔ مستمریش آگاه نشد.

آثار نمایشی گولدونی به صد و پنجاه نمایشنامه می‌رسد شامل تراژدیهای تغزلی، تراژدی-کمیك، کمدیهای افسانه‌ای، تاریخی، کمدی انفرادی و کمدی آداب و رسوم و اجتماعی که به زبانهای ایتالیائی یا در لهجهٔ ونیزی یا به زبان فرانسوی نوشته شده است. گولدونی مصلح تئاتر ایتالیا و خالق کمدی جدید است. نخستین نمایشنامه‌نویسی است که مسائل زندگی را در کمدی وارد کرد و هدفش این بود که کمدی را مافوق مضحکهٔ ساده و تئاتر دلقکی قرار دهد و به آن صورتی مطبوع و دلپذیر بخشد که در عین حال با واقعیت زندگی مردم طبقهٔ متوسط و طبقهٔ پائین ونیز که خود مستقیماً ناظر و شاهد آن بوده است، مطابقت داشته باشد و از این راه به واقعیت انسانی کلی‌تری دست یابد ـ چیزی که در کمدیهای گذشته وجود نداشت. بدیهه گوئی را که در کمدیا دلارته مرسوم بود از مکالمه‌های نمایشی حذف کرد و بازیکنان را از قید نقاب گذاردن بر صورت رهائی بخشید وکمدی مکتوب را که ازبالاترین ارزش ادبی برخوردار بود، جانشین تئاتر بالبداهه و شفاهی کرد.

ترجمه به فارسی: لالوکاندیرا.

**گونکور** Goncourt، **ادمون دو** Edmond de، (۱۸۲۲-۱۸۹۶) **ژول دو** Jules de، (۱۸۳۰-۱۸۷۰) رومان‌نویسان و مقاله‌نویسان فرانسوی. ادمون وژول فرزندان افسر عالیرتبهٔ ارتش فرانسه بودند و زندگی مرفهی داشتند، هر دو تحصیلات خود را بخوبی انجام دادند و به ادبیات شوق بسیار یافتند. ادمون که هشت سال از برادر بزرگتر بود، اولین کسی بود که به نوشتن میل فراوان نشان داد و پس‌از آنکه ژول نیز ذوق و سلیقه‌ای موافق برادر یافت، به همکاری با یکدیگر پرداختند و همهٔ وقت خود را به طور خستگی‌ناپذیر و با حالی عصبی به هنر و ادبیات صرف کردند، اما از نظر اخلاق با یکدیگر مشابهتی نداشتند: ادمون آرام

بود و به تمرکز فکـری تمایل داشت؛ در حالی که ژول هیجـان و شور بیشتری نشان می‌داد. این تضاد اخلاقـی موجب شد که کار را میان خـود تقسیم کنند، ادمون با دقت به طرح نقشه و موضوع رومان می‌پرداخت و ژول که به نوشتن عشق می‌ورزید، شیوهٔ نگارش را بر می‌گزید. هر دو به مطالعهٔ تاریخ قرن هیجدهم علاقه داشتند و از تاریخ نکته‌های جالب توجه بیرون می‌کشیدند و معتقد بودند که همچنان که تاریخ به اسناد و مـدارك کتبی نیازمند است، رومان‌نویس هم به مدارك شفاهی زنده و آنچه کـه طبیعت پیش چشم مـی‌گذارد، محتاج است. بنابر این بنای‌کار نویسندگی دو برادر بر مطالعهٔ عادات و ترسیم زندگی واقعی گذارده شد. آنچه می‌دیدند، یادداشت می‌کردند و دربارهٔ اوضاع و احوال و صفات خاص فرد و اجتماع تعمق می‌کردند، قعر روح و اخلاق مـردم زمان را مـورد تحلیل قـرار داده و این تعمق و امعان نظـر را به طبقه‌های مختلف جامعه از اشراف و مردم عادی به یك میزان تخصیص می‌دادند، در نوشتن نیز سبك خاص و پرشوری را بکار می‌بردند که از درخشش و جلائی فراوان برخوردار بـود و آن را «شیوهٔ نگارش هنرمند» می‌نامیدند، اما این سبك پرشور و خیره کننده به سبب آنکـه از روش طبیعی دور بـود، زود کهنه گشت. برادران گونکور در رومان‌نویسی سبك رئالیسم را برگزیده بودند که بعدها به شیوهٔ ناتورالیستی انجـامید و امیل زولا نمایندهٔ برجسته آن گشت. نخستیـن رومان ادمـون و ژول ابتدا در ۱۸۶۰ بـا عنوان رجال ادب *Les Hommes de Lettres* و پس‌ازآن در۱۸۶۸ با نام شارل دمایی *Charles Demailly* انتشار یافت. داستان پردهٔ نقاشی زنده وگویائی است از آداب و رسوم ادبی عصر که گاه در آن تصویر قهرمانان با چهره‌های واقعی ادبی زمان مطابقت دارد. رومان خواهر رحانی فیلومن *Soeur Philomène* (۱۸۶۱) سرگذشت دختر جوانی است که پس‌از اغـواشدن از طرف جوانی ثروتمند و خوشگذران به عالم رهبانیت پناه می‌برد و در بیمارستان بخدمت می‌پردازد. در این رومان تحلیل روانـی بسیار دقیق و ظریفی از روح دختر بعمل آمـده که جنبهٔ واقع‌بینی در آن عـوامل تغزلی و عاشقانـه را تحت‌الشعـاع قـرار داده است. داستان رنه موپرن *Renée Mauperin* (۱۸۶۴) هنر واقع‌بینانهٔ دو برادر نویسنده را در نقاشی و ترسیم محیط طبقهٔ کاسب سرمـایـه‌دار آخر امپراتـوری دوم تـأیید می‌کند، رنه موپرن دختر جوان متجددی است ناز پرورده و هنرمندنما که می‌خواهد همهٔ قیود زندگی

اطراف خود را برهم ریزد. رومان که اثر بسیار غم‌انگیز و پـر احساس و سرشار از طنزی جانگداز است، خوانندهٔ بسیار یافت، اما اقتباسی که از آن برای تئاتـر بعمل آمد، پیروزی بدست نیاورد. ژرمینی لاسرتـو *Germinie Lacerteux* (۱۸۶۵) سندی مهیج دربارهٔ جامعهٔ تجددخواه است که ادمون وژول بـه وسیلهٔ آن روش ادبی تازه‌ای را عرضه‌کردند. رومان حوادث غم‌انگیز دختر خدمتکاری را با صراحتی خشونت‌آمیز و با بی‌پروائی ترحم‌انگیز ترسیم می‌کند و خواننده را قدم به قدم با خود از مراحل مختلف حقارت و پستی قهرمان کتاب تا دم مرگ می‌گذراند و دروغ و مستی و رؤیاهای عشق، دزدی و همهٔ معایبی‌که با سراسر زندگی ژرمینـی همـراه است، پیش چشم مـی‌گـذارد. اصـول این روش جـدیـد ادبـی کـه نفوذ نویسندگانی چون فلـوبـر در آن آشکار است، بعدهـا بـه وسیلـهٔ زولا و مکتب ناتورالیسم تکامل یافت. مانت سالومون *Manette Salomon* (۱۸۶۷) شاهکار ادمون وژول گونکور بشمار آمد و موضوع آن رابطـه‌ای است میان نقـاشی با دختری که مدل نقاشیش قرار دارد، و ایـن خـود بهانه‌ای به دست نـویسندگان داستـان می‌دهد تا زندگی و محیط هنری پاریس را در آخرین سالهای سلطنت لوئـی فیلیپ به صورت پردهٔ نقاشی جالب تـوجهی پیش چشم گذارند. بـرادران گونکور کـه خود جمع آورندهٔ بهترین آثار هنری بودند و از محیط نقاشی بسیار آگاه، نکته‌هائی را که دربارهٔ این هنر از طرف اشخاص داستان نقل می‌کـردند، کاملاً با واقعیت رایج هنر نقاشی مطابقت داشت. این اثـر حتی امروز بـرای مورخـان و منتقدان هنری قابل استفاده است. از طرف دیگر به سبب وصف صادقانهٔ زندگی کولی‌وار و بی‌بندوبار نقاشان قـرن اخیر نیز در تـاریخ آداب و رسوم هنری، اثـری بسیار جالب توجه بشمار می‌آید. ادمون وژول حتی در قلمرو تاریخ شوق آن‌را داشتند که اثری هنری بیافرینند و بیش از همه به تاریخ قـرن هیجدهم و انقلاب فـرانسه توجه داشتند. از آثار تاریخی آنان این کتابهاست: تاریخ جامعهٔ فرانسوی در دورهٔ انقلاب *Histoire de la Société Française pendant la Révolution* (۱۸۵۴)، تصویرهای خصوصی از قرن هیجدهم *Portraits intimes du XVIII siècle*، زن در قرن هیجـدهـم *La Femme au XVIII siècle* (۱۸۶۲) و مـانند آن. این آثار و همهٔ آنها کـه حتی حکایتها و قصه‌های جالب توجهشان نیز بـه مدارك مستند و دقیق منسوب بود، آثاری بدیع بشمار آمد. ادمون نیز مانند برادر بـه نقاشی شوق فراوان داشت و

علاوه بر همه چیز به فـرا گرفتن هنر ژاپونی تمایل بسیار نشان می‌داد و در این باره آثاری نیز پس‌از مرگ برادر انتشار داد. از آن جمله است: اوتاماروِ *Outamaro* (۱۸۹۱)، هنر ژاپونی *L' Art Japonais* (۱۸۹۳)، هوکوسائی *Hokousai* (۱۸۹۶). ژول و ادمـون در ۱۸۵۱ به نـوشتن یادداشتهای روزانـه پـرداختند کـه اثری آموزنده و از شاهکارهای آنان بشمار آمد شامل مشاهداتشان در مجالس خصوصی و دوستانه یا محافل ادبی و هنری. پس‌از ۱۸۷۰، سال مرگ ژول، ادمون بتنهائی قسمتـی از آن را در نـه جلـد بـا عنوان «روزنامـهٔ گونکور» *Journal des Goncourt* از ۱۸۸۷ تـا ۱۸۹۶ (۹ دوره) انتشـار داد. ارتـبـاط بـیشـمـار دو بـرادر بـا محافل هنری و دقتی‌که در واقع نویسی بکار می‌بردند، این یادداشتها را به صورت سند و مدرك گرانبهائی از روح هنرمند خویش و همچنین از زندگی ادبی و هنری نیمهٔ دوم قـرن نوزدهـم درآورده است. از ادمـون گونکور بتنهائـی چند رومان بـاقـی است مـانند: الیزا دختر روسپی *La Fille Eliza* (۱۸۷۷)، زندگی دختری روسپی کـه در پی حـوادث غـم‌انگیز دست بـه جنایت می‌زنـد. برادران زمگانو *Les Frères Zemganno* (۱۸۷۹)، سرگذشت غم‌انگیز دو برادر بندباز در سیرك کـه به سقوط یکی از آنان و افلیج شدنش مـی‌انجامد. لا فوستن *La Faustin* (۱۸۸۲) طـرحـی از آداب تئـاتر یـا بهتر بگوئیم زن تئـاتر ـ زنانـی که خود نویسنده با آنـان سروکار داشته است. این اثـر سبك نـاتـورالیسم بـرجسته‌ای را نمـودار می‌سازد.

ادمون پس‌از مرگ ژول مصمم می‌شود که قسمتی از ثروت خود را وقف انجمنی ادبی‌کند، او عادت داشت‌که روزهای یکشنبه، عده‌ای از دوستان را در طبقهٔ دوم هتل محل اقامتش‌که آن را «انبار» می‌نامید، جمع‌کند و همانجا بودکه نقشهٔ تأسیس آکادمی گونکور را طرح کرد که در سال مرگ وی، در ۱۸۹۶ تحقق یافت و بـر حسب وصیتنامهٔ او مبلغ پنج‌هزار فرانك که در زمان خود مبلغ قابل توجهی بود، به تصویب ده عضو آکادمی به بهترین اثر داستانی منثور سال تعلق می‌گرفت تا از نسل جوان و تـلاش هنریشان تشویقی بعمل آید. جایزهٔ گـونکـور از ۱۹۰۳ رسمیت یافت.

**گی‌سینگ، جورج رابرت** Gissing, George Robert رومان‌نویس انگلیسی (۱۸۵۷

۱۹۰۳-) گی‌سینگ تحصیلات خود را در یکی از کالجهای منچستر انجام داد و شاگردی برجسته و دارای استعدادی درخشان در ادبیات معرفی شد، اما عشق به زنی روسپی و سرقت پول از رفیقان مدرسه، موجب شد که از مدرسه اخراج گردد. در بیست سالگی به امریکا و آلمان سفر کرد و پس‌از مدتی سرگردانی و آوارگی به‌لندن بازگشت، با روسپی جوانی ازدواج کرد و به‌بینوائی و تیره‌روزی در زندگی زناشوئی گرفتار شد، تا آنکه از راه تدریس و روزنامه نگاری معاش خود را تأمین کرد. تجربه‌های شخصی و با ارزش گی‌سینگ از زندگی ادبار و مسکنت‌بار محله‌های کثیف، روح بدبینانه و ذهن خیالپرور او در بهترین داستانهایش انعکاس یافته است، از آن جمله در داستان دنیای دوزخی *The Nether World* (سه جلد، ۱۸۸۹) که تصویری گویا از جامعه و محیط مصیبت‌بار انگلستان پیش چشم گذارد. گی‌سینگ که پیوسته در رؤیای دیدن آثار باستانی یونان و روم بسر می‌برد، در ۱۸۸۶ به ایتالیا و یونان سفر کرد، در سواحل یونان به جستجوی آثار تمدن گذشته پرداخت و از این سفر خاطراتی به همراه آورد که با عنوان در کنار دریای ایونی *By the Ionian Sea* در ۱۹۰۱ در لندن منتشر شد. گی‌سینگ در این سفرنامه چون زائری مؤمن و ستایشگری پرشور از آثار زیبای باستانی دیدن کرده و با استادی و شایستگی در هر مکان به جمع‌آوری خاطرات تاریخی یا ادبی پرداخته، آثار عهد کهن را با صور ذهنی نیرومند خویش درآمیخته و به‌گونه‌ای زنده پیش چشم گذارده است. وی همچنین از زیبائیهای طبیعت در توصیفهای رنگین و درخشان خود الهام گرفته است. در ۱۸۸۶ رومان ایزابل کلارندن *Isabel Clarendon* در دو جلد و دیموس *Demos* در سه جلد انتشار یافت. قهرمان رومان، کارگر جوانی است که آرزوهای بزرگی را برای بهبود وضع کارگر و آزاد ساختن او از قید اسارت، در سر می‌پروراند و همینکه به ارثیه‌ای از عموی خود دست می‌یابد در راه تحقق بخشیدن به این آرزوها قدم پیش می‌نهد، اما بلندپروازی و غرور او را برآن می‌دارد تا به مجلس شورا راه یابد و از حقوق کارگران دفاع کند. پس، از نامزد سابقش جدا می‌شود و همسری از طبقهٔ بالای اجتماع اختیار می‌کند، بدبختانه در انتخابات شکست می‌خورد، زنش به اصل و تبار او پی می‌برد و او بر حسب وصیتنامه‌ای که نابهنگام کشف می‌شود، ملزم می‌گردد که همهٔ ثروت را از دست بدهد، در این

زمان به اقدام جدیدی دست می‌زند، شرکتی تعاونی تأسیس می‌کند که آن نیز به ورشکستگی پایان می‌پذیرد، سرانجام کارگران بر او می‌شورند، او را به جاه‌طلبی متهم می‌کنند، با خشم فراوان مضروبش می‌سازند و سر به دنبالش می‌نهند. او زخم برداشته می‌گریزد و به خانهٔ نامزد سابقش پناه می‌برد و در دامان او جان می‌سپارد. این اثر که از آثار نخستین گی‌سینگ است، هنرخاص او را در نویسندگی نمودار می‌سازد. قهرمان واقعی این اثر تودهٔ ملت است که ظاهراً نامرئی است، اما در همهٔ وقایع حضور دارد. نویسنده در این رومان از طرفی تحت تأثیر اندیشه‌های بشردوستانهٔ چارلز دیکنز قرار دارد و از طرف دیگر تحت نفوذ بحران کارگری که در آن زمان سراسر انگلستان را فرا گرفته بود، بنابر این از بدبینی شدید برخوردار است. **کوچهٔ جان به لب دسیدگان** از **گرسنگی** *New Grub Street* در ۱۸۹۱ منتشرشد. گی‌سینگ نام این رومان را ازکوچه‌ای درلندن گرفته‌است که محل سکونت نویسندگان و هنرمندان جوان و تهیدست بوده و در آن نشان می‌دهد که هنرمندانی که ممکن است روزی از بزرگان ادب عصر خود بشمار آیند، چگونه همهٔ شوق و استعداد خود را در هنر و ادب، به سبب پریشانیها و دشواریهای مالی‌وفقر وبینوایی ازدست می‌دهند ودروضع نکبت‌بار وتأثرانگیز بسرمی‌برند. **کوچهٔ جان به‌لب دسیدگان** از **گرسنگی** محیط ادبی انگلستان را درپایان قرن نوزده معرفی می‌کند.زندگی‌قهرمان داستان‌نیزتصویری‌ازنویسنده وزندگیش پیش‌چشم‌می‌گذارد. داستان دیگر گی‌سینگ به نام **زاده شده در تبعید** *Born in Exile* (سه جلد، ۱۸۹۲) نیزاز زندگی نویسنده مایه دارد و در جریان مطالعهٔ بسیار عمیق روانی نشان می‌دهد که چگونه هنرمندی که در خانوادهٔ فقیری زاده شده است، وقت و هنرش را در راه غلبه بر دشواریها بکار می‌اندازد و چگونه جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، او را از خود می‌راند و بیرحمانه طردش می‌کند و با همهٔ فضل و دانش از طرف خانوادهٔ دلدار خویش، تنها به سبب اختلاف طبقاتی، مورد تحقیر و اهانت قرار می‌گیرد و سرانجام کشورش را ترك می‌کند و در سرزمینهای بیگانه در گمنامی جان می‌سپارد. این داستان که شاهکار گی‌سینگ بشمار می‌آید مانند سایر آثارش از بدبینی عمیق سرشار است و بیهودگی آرزوها و کمال مطلوب بشر را عرضه و در نتیجه جامعهٔ انگلیسی را محکوم می‌کند. داستان **زنان زیادی** *The Odd Women* (۱۸۹۳) وضع نابسامان زنانی را معرفی می‌کند که از طرف

خانواده‌های محافظه‌کار خود هیچگونه تعلیم و تربیتی نیافته و از مقابلهٔ با دشواریهای زندگی عاجز مانده‌اند. دسته‌ای از آنها تنها می‌مانند و در اعتیادهای مضر و الکل غرق می‌شوند، دستهٔ دیگر به ازدواجهای نامناسب تن در می‌دهند و تا دم مرگ در تیره‌روزی و حقارت بسر می‌برند. گی‌سینگ در این داستان لزوم تغییرات و اصلاحات را در وضع اجتماعی زن اعلام می‌کند، اما خود به تحقق یافتن آن چندان امیدی ندارد. گی‌سینگ جز آثار فراوان داستانی، آثاری تحقیقی انتشار داده، از آن جمله است: چارلز دیکنز، تحقیقی انتقادی *Charles Dickens, a Critical Study* (۱۸۹۸) که یکی از بهترین مطالعات و تحقیقات دربارهٔ دیکنز بشمار آمد و یادداشتهای خصوصی هنری رایکرافت *The Private Papers of Henry Ryecroft* (۱۹۰۳، سال مرگ نویسنده).

گی‌سینگ درآثار نخستین خود تحت نفوذ چارلزدیکنز قرار داشت، اما انتقاد شدید او از جامعه و اشاره‌های او به زندگی مصیبت‌بار و عمق بینش او در مفاهیم بشری و در عین حال درك او از مسائل عینی و واقعی، همه از نیرومندی بسیار و از هنر توصیفی دقیق و خاص او برخوردار است. گی‌سینگ دربارهٔ مسائل عصر خویش نویسنده و نقاشی تیزبین است که با قدرت بسیار توانسته است شکستها و ناکامیهای جامعه، خاصه جامعهٔ زنان، را به طور برجسته بنمایاند. از این‌رو است که گی‌سینگ را از پیشروان رومان نویسان بزرگ عصر جدید بشمار آورده‌اند.

# ل

**لابرویر، ژان دو** La Bruyère, Jean de نویسنده وعالم علم الاخلاق فرانسوی (۱۶۴۵ ـ۱۶۹۶) لابرویر از خانواده‌های متوسط و کم در آمد پاریس بود و پس از پایان تحصیلات در رشتهٔ حقوق به وکالت دعاوی پرداخت، اما آن را رها کرد و با ارثیه‌ای که از عموی ثروتمندش بدست آورد، در ۱۶۷۳ توانست شغل ریاست مالیه را خریداری کند و با برادرها و خواهرها و مادر در پاریس بماند و به تفکر و تعمق بپردازد. در ۱۶۷۴ به وسیلهٔ بوسوئه Bossuet مربی و معلم لوئی دوبوربون Louis de Bourbon گشت تا به او فلسفهٔ دکارت و تاریخ عصر جدید و جغرافیا بیاموزد، از آن پس لابرویر بیشتر در قصر شانتی‌یی Chantilly، قصر خانوادگی دوك دوبوربون، بسربرد و تا هیجده ماه در شغل خویش باقی ماند، پس از آن از طرف شاگرد خود در سمت منشیگری و کتابداری قصر انجام وظیفه کرد. لابرویر همهٔ عمر مجرد زیست. پیوسته به باغهای لوکزامبورك و تویلری Tuilerie رفت و آمد می‌کرد و از نزدیك به مطالعهٔ روحیهٔ مردم می‌پرداخت و از مشاهدات خود دربارهٔ خصوصیتهای اخلاقی و عادات افراد برای نوشتن الهام می گرفت. در۱۶۸۸ کتاب «شمائل» *Les Caractères*، اثر تئوفراستوس Theophrastus، فیلسوف یونانی و شاگرد و جانشین ارسطو را ترجمه کرد، خود نیز دربارهٔ آداب و رسوم و اخلاق مردم قرن چیزهائی برآن افزود و دستنوشتهٔ کتاب‌را باعنوان‌سجایای بشر اثر تئوفراست، ترجمه از یونانی به‌انضمام سجایای بشر وآداب ورسوم این قرن. *Les caractères de Theophraste traduits du grec avec les caractères et les moeurs de ce siècle.* به ناشری آشنا سپرد و گفت: «اطمینان ندارم که با فروش این کتاب بتوانی مخارج چاپ آن را بدست بیاوری، اما اگر چیزی عایدت شد، من آن را به دخترت که دوست کوچولوی خودم است می‌بخشم.» ناشر در مارس ۱۶۸۸ در کمال ناامیدی کتاب را منتشر کرد و به محض آنکه در معرض فروش

گذارد، کتاب چنان پیروزئی بدست آورد که ناشر ناچار گشت در همان سال دومین و سومین چاپ آن را منتشر کند. کتاب سجایا هشت‌بار در زمان حیات نویسنده و یك‌بار در ۱۶۹۶ پس از مرگ او بچاپ رسید ولابروير در هرتجدید چاپ مطالب تازه‌ای برآن افزود، چنانکه در مدت هشت سال حجم کتاب سه‌برابر شد. کتاب سجایا به‌ظاهر ترجمه‌ای بود از نویسنده‌ای یونانی در عهد باستان که گروههای مختلف بشری را تصویر کرده بود، اما قسمتهائی که لابرویر از آداب و رسوم عصر خویش برآن افزود، دوستداران بیشتری یافت. لابرویر که طرفدار نویسندگان قدیم و مخالف نویسندگان عصر جدید بود، در آغاز گمان می‌برد که همه چیز به‌وسیلهٔ قدما گفته شده و در بشر چیز تازه‌ای بوجود نیامده است، اما از مطالعهٔ آثار نویسندگانی چون مونتنی Montaigne و لاروشفوکو La Rochefoucauld و نویسندگان دیگر، در ساختن امثال و حکم کتاب خویش مایه گرفت، خاصه کتاب را از نظر تصویر چهره‌های تازه و عجیب غنای بسیار بخشید، چنانکه خوانندگان می‌توانستند در ورای این چهره‌ها بعضی از شخصیتهای معاصر را بشناسند. کتاب سجایا به شانزده فصل تقسیم شده است که می‌توان مطالب آن را چنین تنظیم کرد: در چهار فصل اول، بشر به صورت انفرادی مورد بحث قرار گرفته است، در بحثهائی از این قبیل: در باب لیاقت شخصی، درباب زنها، درباب قلب و مانند آن. فصلهای پنجم تا نهم به بشر در جامعه اختصاص یافته و شامل این مطالب است: درباب اجتماع و محاوره، درباب سودهای ثروت، در باب شهر، درباب دربار، درباب بزرگان و مانند آن. فصل دهم شامل گزارشهائی دربارهٔ طرحهای سیاسی است با این مطلب: درباب حکومت سلطنتی یا حکومت جمهوری. نویسنده در فصل یازدهم باردیگر به بشر بازمی‌گردد. فصل دوازدهم را به قضاوت، فصل سیزدهم را به راه و روش، فصل چهاردهم را به بعضی آداب و رسوم رایج، فصل پانزدهم را به‌کرسی وعظ و خطابه و فصل شانزدهم را به مغزها و ذهنهای نیرومند اختصاص داده و در آن به بی‌بند و باری در فکر و اندیشه تاخته است. کتاب سجایا از جنبهٔ انتقادی و هجو نیز قابل توجه است و لابروير نه تنها معایب فرد را مورد توجه قرارمی‌دهد، بلکه نقائص جامعهٔ فساد-یافته را نیز پیش چشم می‌گذارد و به شیوه‌ای تند و گاه بیرحمانه از آداب و رسوم جامعه انتقاد می‌کند. این فساد، از نظر لابروير از تباهی قرون پدید نیامده،

بلکه ریشه‌ای اساسی دارد که داروی آن را تنها در مذهب می‌توان جست. بدین طریق انتقاد لابروير بیشتر از روحی عصیانگر سرچشمه می‌گیرد. عنصر اصلی کتاب را دو چیز تشکیل می‌دهد: ترسیم خصائص گروههائی از افراد بشر، تصویر جامعه با تعصبها، حماقتها، بیدادگریها و حتی انتقاد از دربار و بزرگان، بی آنکه وفاداری لابروير را نسبت به شاه و مقامات روحانی و دینی مورد تردید قرار دهد. لابروير در اواخر زندگی بحثهائی دربارهٔ اصول تسلیم و ترك نفس *Dialogues sur le Quiétisme* را نوشت و آن را به بوسوئه سپرد که در دسامبر ۱۶۹۹ پس از مرگش منتشر شد. لابروير چندین بارداوطلب عضویت آکادمی فرانسه شد و سرانجام در ۱۶۹۳ به عضویت آن پذیرفته شد. خطابهٔ ورودیهٔ او شامل مدیحه‌ای بود دربارهٔ بوالو، راسین و بوسوئه و به سبب آن که در مقام قیاس راسین را بر کورنی ترجیح داده بود، مورد اعتراض شدید قرار گرفت و هنگام چاپ، این قسمت از خطابه به‌وسیلهٔ اعضای آکادمی حذف شد. لابروير در یازدهم ماه مه ۱۶۹۶ در ورسای بر اثر سکته درگذشت.

آثار لابروير شاهکاری است از نثر فرانسه، جمله‌های موجز، کلام فشرده که با ظرافت و استادی ستایش‌انگیز در عبارتها جای داده شده، زبانی که با لطافتی کم‌نظیر مفاهیم را بیان کرده، همه سبب شده است که نثر لابروير از کهنگی در امان ماند و او خود از استادان مسلم ادبیات فرانسه بشمار آید. اندره ژید دربارهٔ اثر مهم لابروير چنین نوشته است. «من بارها کتاب *شجایای* لابروير را خوانده‌ام. با آنکه آبهای این آبگیر بسیار زلال و شفاف است، مدتها باید برآن خم شد تا عمقش را دریافت.»

ترجمه به فارسی: دانش منش طبایع و اخلاق بشر.

**لابیش، اوژن مارن** Labiche, Eugène Marin نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۱۵ - ۱۸۸۸) لابیش فرزند کارخانه‌داری ثروتمند بود و در پاریس زاده شد؛ پس‌از پایان تحصیلات دبیرستانی، در دانشکدهٔ حقوق بتحصیل پرداخت و در ضمن به ادبیات شوق فراوان یافت. از سفری به ایتالیا داستانهای کوتاه پر احساس و خیال‌انگیز برای روزنامه‌های پاریس می‌فرستاد که در مجموعهٔ کلید کشتزارها *La Clef des Champs* (۱۸۳۸) فراهم آمد. نخستین نمایشنامهٔ لابیش طشتك آب

*La Cuvette d'eau* در ۱۸۳۷ و سال بعد نمایشنامهٔ آقای کوایـن یا مـرد بینهایت مؤدب *Monsieur de Coyllin ou l'homme infiniment poli* به اجرا درآمد ـ کمدی آهنگین و نشاطانگیزی که پیروزی بزرگی بدست آورد. لابیش پس‌از آن با سرعتی باور نکردنی کمدی و نمایشنامه‌های آهنگین خود را که تعدادشان به صد می‌رسد پیاپی عرضه کرد. غالب این کمدیها با همکاری چندتن از دوستـانش نـوشته شده بود و در میان آنها شاهکارهائی وجود داشت که در بیشتر تئاترهای مهم پـاریس و کمدی فرانسز بنمایش گذارده مـی‌شد، از آن جمله است ایـن نمایشنامـه‌هـا: یکدیگـر را ببوسیم فولویل *Embrassons-nous Folleville* در یك پرده که اولین‌بـار در ۱۸۵۰ برصحنه آمد. موضوع این نمایشنامهٔ آهنگین مـوضوعـی رایـج است. پدری می‌خواهد دخترش را به ازدواج کسی درآورد که به‌هیچ‌وجه مورد علاقه‌اش نیست. پدر از خطری به وسیلهٔ شوالیه فولویل نجات یافته است و هربار او را می بیند در آغوشش می‌کشد و فریاد می‌کند: «یکدیگر را ببوسیم فولویل» اکنون می خواهد از روی حقشناسی دختر خود را به‌ازدواج او درآورد، اما نه دخترشوالیه را دوست دارد و نه شوالیه که عاشق دختر عموی خویش است، به این ازدواج تن درمی‌دهد. سرانجام پس از پیشامدهای فراوان، در پایان نمایش هرکس به دلـدار خود می‌رسد. این اثر شاهکاری واقعی از نوع کمدی است. از شاهکارهـای دیگر لابیش کلاه حصیری ایتالیائی *Le Chapeau de paille d'Italie* است در پنج پرده که در ۱۸۵۱ برصحنه آمد و شرح خنده‌آور سفر جوانی است که در روز عروسی به یك سلسله حادثهٔ پیچیده و پیش‌بینی نشده، کشیده می‌شود. نمایشنامهٔ مردم گریز و مردی از اووردنی *Le Misanthrope et l'Auvergnat* در ۱۸۵۲ نمایشنامـه‌ای آهنگین است و قهرمان آن مردی بدخلق و بدگمان، که ظواهر زنـدگی در نظرش نفرت‌انگیز می‌نماید و دوستان و مستخدمانش همه مردمی سودجو، دروغگو و دزدند. روزی که کیف پول را گم می‌کند و از شدت بدبینی هرگز به پیدا شدن آن امیدوار نیست، از شرافتمندی مردی که کیف را یافته و تحویلش می‌دهد چنان به شگفتی می‌افتد که بلافاصله مرد را چون دوستی مورد اعتماد در کنار خـود می‌پذیرد تـا سرمشقی برای او و اطرافیانش باشد، اما چیزی نمی‌گذرد که مرد براثر درستی و دقت بسیار و سختگیری زیاده از حد چنان حامی خود را در جریان امور به تنگنا می‌اندازد که او بناچار اقرار می‌کند کـه دروغ، انجام دادن بسیاری از کارهـا را

آسان می‌کند، پس بتدریج مرد را به دروغگوئی می‌کشاند. این نمایشنامه با وجود کوتاهی در ردیف پیروزمندانه‌ترین آثار لابیش قرار گرفت و نظر او را دربارهٔ اغماض و سادگی که اساس همهٔ آثار او است، نمودار ساخت. کمدی قضیهٔ کوچهٔ لودسین *L' Affaire de la rue de Lourcine* (۱۸۵۷) از شاهکارهای لابیش بشمار آمد که اگر چه از نظر تحلیل روانی یا ظرافت هجو به سایر شاهکارهای او نمی رسد، به سبب قدرت ابداع در آوردن نکته‌های مزاح‌آمیز و بکاربردن کلمه‌های پرکنایه و اشاره از شور بیمانندی برخوردار است. از معروف‌ترین کمدیهای لابیش مسافرت آقای پریشون *Le Voyage de Monsieur Perrichon* (۱۸۶۰) است که هرگز از تازگی و پیروزیش کاسته نشد و پیوسته از نشاطانگیزترین و پرتوفیق‌ترین نمایشهای آهنگین لابیش باقی ماند. آقای پریشون از طبقهٔ کاسبهای نوکیسه و طبقهٔ متوسط جامعه است که در کسب خود موفق و در کار خود هشیار و به موقع حیله‌گر و مکار است. نمایشنامه شرح سفر آقای پریشون به سوئیس است به همراهی همسر و دختر زیبا و دو خواستگاری که قرار است در این سفر هرکدام بهتر توانست در دل دختر راه یابد و توجه پدر را نیز جلب کند، دختر از آن او باشد. سراسر نمایشنامه رقابتهای این دو خواستگار، خوشخدمتیهایشان و گامهائی را نشان می‌دهد که برای بدست آوردن دل دختر و پدر برمی‌دارند. پیش آوردن موقعیتهای غیر منتظر، حاضر جوابیهای زیرکانه و مضحکه‌آمیز، تغییرات ناگهانی و پی در پی صحنه‌ها، نمایشنامه را به صورت شاهکاری از نوع خود درآورده است. خیره کردن چشم *La Poudre aux yeux* (۱۸۶۱) کمدی منثوری است در دو پرده و هجوی از زندگی کسبه و طبقهٔ نوکیسه که پیوسته از ولع خودنمائی در رنجند و وصف زنانی که با هوشیاری از مردان پیشی می‌گیرند. در این نمایشنامه وصف حالتها و خصوصیتهای روحی و اخلاقی زن و مرد از واقع‌بینی بسیار برخوردار است و ساده لوحی، حماقت، تظاهر به فهم و شعور، جاه‌طلبیهای افراطی تا حد مسخره‌آمیز، خودنمائیهای گستاخانه، همه به مکالمه‌ها چنان حالتی نشاطانگیز و پرشور می‌دهد که بیننده قادر نیست در برابرش از خنده خودداری کند. کمدی قلك *La Cagnotte* در پنج پرده به سال ۱۸۶۴ برصحنه آمد. حوادث این نمایشنامه از میز قمار آغاز می‌شود. چندتن کاسب پولدار شهرستانی برای وقت گذرانی، شبها در تالار قمار شهرستان خود جمع می‌شوند و قرار می‌گذارند

که هربازنده‌ای پولی در قلك بیندازد که پس‌از پرشدن میان همهٔ بازیکنان تقسیم شود. شب موعود فرا می‌رسد و بنا را برآن می‌گذارند که با پول ذخیره به پاریس سفر کنند. اقامت در پاریس سرچشمهٔ حوادث تلخی می‌گردد که موضوع نمایشنامه قرار می‌گیرد. این کمدی دلنشین و سرشار از شور و نشاط قدرت خیال‌انگیزی ذهن نویسنده را نشان می‌دهد که بینش دقیق او از زندگی شهرستان به آن رنگی از حقیقت می‌بخشد.

لابیش در ۱۸۸۰ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد. وی نویسنده‌ای است که بی‌هیچگونه بلند پروازی توانسته است در نمایشنامه‌های عامه پسند و نشاط‌انگیز آداب زندگی و عادات و اخلاق مردم، خاصه طبقهٔ کسبه و نوکیسه را به صورتی کاملاً دقیق و صادقانه بدون تحقیر و نیشخند پیش چشم گذارد و با وسعت تخیل مواردی بیافریند که مردم را به خنده وادارد، بی‌آنکه به عمق موضوع لطمه وارد آید. آثار نمایشی کامل *Théâtre Complet* لابیش در ۱۸۷۸-۱۸۷۹ در دو جلد با دیباچه‌ای از امیل اوژیه Augier بچاپ رسید. آلفونس دوده دربارهٔ لابیش گفته است: «لابیش نه تنها نمایشنامه‌نویسی بود که با مزاح و نوشته‌های مسخره‌آمیزش می‌توانست مردم را بخنداند و سرگرم کند، بلکه جهان‌بینی عمیق بود که می‌دانست هدف از بذله گوئی چیست.»

**لاربو، والری** Larbaud, Valery داستان نویس و مقاله‌نویس فرانسوی (۱۸۸۱-۱۹۵۷) لاربو، یگانه فرزند خانواده‌ای ثروتمند، در ویشی Vichy زاده شد، در مدرسه با جوانانی از امریکای جنوبی دوستی یافت و به این منطقه از جهان دلبستگی خاص پیدا کرد، چنانکه خود گفته است که امریکای لاتین وطن دوم اوست؛ این علاقه و توجه به سرزمینهای دور و بیگانه در آثارش نیز بچشم می‌خورد. لاربو پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در مدرسهٔ هانری چهار، به دانشگاه سوربون Sorbonne رفت و هنگامی که در بیست و یك سالگی به‌ارثیهٔ پدر دست یافت، به‌سفرهای طولانی وگوناگون پرداخت، از ایتالیا، آلمان، انگلستان، سوئد، اسپانیا که قبلاً می‌شناخت، دیدن کرد و براطلاعات و فرهنگ خود افزود. در ۱۹۰۸ به دریافت لیسانس در ادبیات نایل آمد. از آن پس وقت خود را در پاریس، الجزایر و زادگاهش گذراند. اولین اثر ادبی او به دوازده سالگیش تعلق

دارد که قصهٔ کوچکی بود دربارهٔ زندگی در مدرسه. لاربو از ۱۹۰۱ با نشریه لاپلوم La Plume (قلم) همکاری کرد وبه‌وسیلهٔ ترجمه‌ای ازقصیدهٔ **ملاح فرتوت** اثر کولریج، شاعر انگلیسی، خود را به مردم شناساند. از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۷ به‌ساختن منظومه‌هائی برای **متفنن ثروتمند** *Poèmes pour un riche amateur* پرداخت که بدون نام او در ۱۹۰۸ منتشر شد و در ۱۹۲۳ با عنوان اشعار آ. او. بارنابوت *Poésies de A. O. Barnabooth* انتشار یافت. لاربو در این منظومه‌ها که به صورت شعر آزاد است، همهٔ قواعد شعری را کنار گذارده و از اشعار ویتمن Whitman مایه گرفته است. ثروت شخصی نه تنها لاربو را از هنر و شیوهٔ بشردوستی باز نداشت، بلکه موجب شد که دورنمای وسیعی از طبیعت کشورهای گوناگون و تمدنهای مختلف پیش چشمش گسترده شود و زمینه‌های بدیع آثارش را فراهم آورد. لاربو در ۱۹۱۱ رومان کوچك **فرمینا مارکس** *Fermina Marquez* را منتشر کرد که از شاهکارهای او بشمار آمد. این رومان آغاز یك سلسله داستانهای متعدد دورهٔ جوانی لاربو است و به زندگی روزانهٔ شاگردان کالج ارتباط می‌یابد: هیجانی‌که دختر جوانی به‌نام فرمینا مارکس اهل پرو میان شاگردان مدرسه بوجود می‌آورد و موجب آشفتگی‌آنان می‌گردد و حال روحی دختر نوجوان با ظرافت و دقت بسیار در آن وصف می‌شود. لاربو پس‌از آن چندین داستان در نوول روو فرانسز Nouvelle revue Française (مجلهٔ جدید فرانسوی) انتشار داد که در ۱۹۱۸ در مجموعهٔ **داستانهای کودکانه** *Enfantines* منتشر شد. این مجموعه شامل هشت داستان کوتاه است‌که محیط زندگی و دنیای‌کودکی را وصف می‌کند و با صراحت و صداقت بیان و طراوت و روشنی شیوهٔ نگارش، خواننده را با خود به عالم کودکی می‌کشاند. والری لاربو در ۱۹۱۳ معروف‌ترین و درخشان‌ترین اثر خود را منتشر کرد که او را به شهرت واقعی رساند. این اثر آ. او. بارنابوت *A.O. Barnabooth* است در دو قسمت به نام **پیراهن دوز بینوا** *Le Pauvre chemisier* و **یادداشتهای شخصیش** *Son journal intime*. قهرمان داستان، بارنابوت ساختهٔ ذهن نویسنده و از مردم امریکای جنوبی است با ثروتی عظیم و روحی ناخشنود که سراسر اروپا را در جستجوی چیزی مطلق و دست نیافتنی زیر پا می‌گذارد و در ضمن جهانگردی به چند تن از مردم کشورهای مختلف برمی‌خورد که آنان نیز در وضعی چون او قرار دارند و در انتخاب راه زندگی سرگردانند و در این

تـردید بسر مـی‌برند که آیا کار و تلاش روزانـه و تشکیل کانون خـانوادگی را برگزینند یا به جهـانگردی و زندگی آزادانه و ولگردی ادامـه دهند. بارنابوت سرانجام تصمیم به ازدواج می‌گیرد و به زادگاهش بازمی‌گردد و یادداشت را که دیگر برای نوشتنش دلیلی نمی‌یابد، قطع می‌کند. والری لاربو در این اثر کـه در جریان ادبی عصر او، اثری یگانـه و متفاوت بـا آثـار دیگران بشمار مـی‌آمد، انتقاد طنزآمیزی را کـه در ادبیات انگلیسی مانند آثـار باتلر Butler رواج داشته است، با نکته‌های اخلاقی و حالتهای روحی که در ادبیات فرانسه رایج بود، درهم آمیخته و از احساس فردی، تجزیه وتحلیل عمیق و برجسته‌ای بعمل‌آورده است. شخصیت نویسنده نیز از ورای چهرهٔ قهرمان داستان نمایان می‌گرددکه شخصیتی است وابسته به همهٔ کشورهای جهان و نه تنها با مناظر و صحنـه‌های گوناگون، بلکه با آثار و زندگی مـردم بسیاری از کشورهـا آشناست. از آن پس شخصیت بارنابوت، قهرمان کتاب، چون نمونهٔ تازه و برجسته‌ای از گروه خاص اجتماعی در ادبیات فـرانسه وارد شد. والری لاربو در ۱۹۱۹ با جیمزجـویس Joyce آشنا شد و از دوستان نزدیکش گشت و در اصلاح تـرجمهٔ دشوار کتاب **یولیسیز** کـه به زبان فرانسوی انجام گرفته بود، بـا وی همکاری کرد و چنان مجذوب فن بـدیع جویس در نوعی نویسندگی به نام «مکالمهٔ درونـی» گشت کـه بلافاصله از ایـن وسیلهٔ بیان پیروی کرد و مجموعهٔ داستانهای دلـدادگان، دلدادگان خـوشبخت *Amants, heureux amants* را در این شیوه در ۱۹۲۴ انتشار داد. این اثر شامل سه داستان کوتاه است که اگر چه از نظر فن داستان‌نویسی با یکدیگر اختلاف دارد، از نظر جریان حوادث مشابـه یکدیگر است. صحنهٔ همهٔ آنها انگلستان است کـه نویسنده آن را خوب مـی‌شناخته و مـوضوع آنها جـدال درون و تنهائی است. موضوعـی که در بسیاری از آثار لاربو دیـده می‌شود. این اثر نیز از تجربه‌هـا و حالهای نفسانی نویسنده سرچشمه می‌گیرد، اما برمعرفت او دربارهٔ روح زن تکیه دارد. لاربو پس از انتشار این مجموعه، از داستان‌نویسی دست کشید و بیشتر بـه نوشتن مقامه و نقد ادبـی و تـرجمه پـرداخت و درعین حال کـه ادبیات معاصر فرانسه را به کشورهای دیگر شناساند، بـه سبب معرفت عمیقی کـه در زبانهای مختلف داشت، بسیاری از نویسندگان پرارزش جهان را که هنوز در کشور فرانسه ناشناخته مانده بودند، به هموطنانش شناساند. علاوه برآن لاربو کـه به آسانـی

زبان یونانی و لاتینی را می‌خواند، بهتر از هرکس به متون ادبی کهن فرانسوی آشنائی داشت. شوق فراوان لاربو به کشف و تجسس، در آثار معروفش نمودار می‌شود که از آن جمله است این آثار: *این عیب مجازات نشده Ce vice impuni*، قرائت *La lecture* (۱۹۲۵-۱۹۴۱)، *آبی، سفید Jaune, Bleu, Blanc* (۱۹۲۸) مجموعهٔ مقامه و یادداشتهای سفر که لاربو در آن احساسهای خود را از مناظر گوناگونی که در کشورهای ایتالیا، اسپانیا، پرتغال، انگلستان و زادگاهش دیده، بیان کرده است. مجموعهٔ *به رنگهای شهر رم Aux couleurs de Rome* (۱۹۲۸) شامل نوشته‌های انتشار یافته و نوشته‌های چاپ نشده است، همچنین شامل مطالعه‌ها و داستانهای کوتاه که اگرچه از نظر موضوع متنوع، از احساس واحدی برخوردار است و آن گریز لذت بخش مداوم و ملال و حسرتی است که در زمان او رایج بوده. لاربو در ۱۹۳۵ به سکتهٔ ناقص دچار شد و نیمی از بدنش از کار افتاد و پس از آن تا آخر عمر در ویشی ماند.

آثار لاربو به سبب فرهنگ عمیق و تبحر بسیار و وسواس و دقت زیاده از حد از ذوق عامه بدور بود، اما در قلمرو نقد و رومان و شعر در ادبیات فرانسه نفوذ فراوان بدست آورد و با قدرت بسیار بر وسعت آن افزود، یادداشتهای لاربو که سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۵ را دربر می‌گیرد در ۱۹۵۵ منتشر شد.

**لارتا، انریکه رودریگس** Larreta, Enrique Rodriguez رومان‌نویس آرژانتینی (۱۸۷۵-۱۹۶۱) لارتا در خانوادهٔ اسپانیائی، در بوئنوس آیرس زاده شد و پس از پایان تحصیلات در رشتهٔ حقوق و علوم اجتماعی، به تدریس تاریخ در مدارس دولتی پرداخت و به وسیلهٔ انتشار تعدادی مقاله دربارهٔ مسائل ادبی خود را به مردم شناساند. نخستین اثر او رومان *افتخار دون رامیرو La gloria de don Ramiro* (۱۹۰۸) در مادرید انتشار یافت، اثری تاریخی و مستند بر مدارك بسیار دقیق که به محض انتشار پیروزی بزرگی بدست‌آورد و به زبانهای فرانسوی و انگلیسی ترجمه شد. دختر جوانی به وسیلهٔ سربازی اغفال می‌شود و از اوکودکی در شکم می‌پروراند. سرباز که از قبیلهٔ مور Maures، قبیلهٔ بومی شمال افریقاست و به سبب آنکه پدرش در جریان شورشی به دست پدر دختر کشته شده است، ازدواج با دختر را ناممکن اعلام می‌کند. پس یکی از اقوام پیر دختر برای حفظ آبروی

خانوادگی به طور موقت بـا دختر ازدواج و بعد از مدتی کوتاه تـرکش می‌کند. پسری که بدنیا می‌آید رامیرو نام دارد که پس‌از بزرگ شدن به میل مـادر و پدر بزرگ به جامعهٔ روحانی وارد می‌شود، اما غرایز و خوی پدر در او ظاهر می‌گردد و خون افریقائی او را به طور مقاومت‌ناپذیر به جنگ و شهوت می‌کشد. در عین حال احساس می‌کند که در ولادتش رازی نهفته است و این راز به وسیلهٔ مسلمان پیری بر او فـاش می‌شود، از آن پس احساسهـای گونـاگون و متضاد رامیرو را به کارهای شدید و خشونت‌بار می‌کشاند، سفرها می‌کند و قتلها مرتکب مـی‌شود تا سرانجام به‌طور معجزآسائی تحت تأثیر مذهب واقع می‌شود و به مسیحیت مـی گرود. این اثر به سبب گویائی و جاندار بودن توصیف صحنه‌ها و غنـای سبك و شیوهٔ نگارش خاص و آموزندگی در مسائل تاریخی، بزرگترین رومان عصر خـود در اسپانیا بشمار آمد. لارتا در ۱۹۱۰ سفیر کشورش در فرانسه شد، شش سال در پاریس اقامت کرد و به این کشور و ادبیاتش بستگی بسیار یافت که در خطابه‌های رسمی بسیاری که در دورهٔ جنگ جهانـی اول ایراد می‌کـرد، نمایان گشت. این خطابه‌ها در مجموعه‌ای با عنوان *گفتارهای ایام پیش از جنگ* *Paroles de la veille* در ۱۹۱۵ انتشار یافت. حوادث رومان *زوگوئی بی* *Zogoïbi* (۱۹۲۶) در آرژانتین می‌گذرد. زوگوئی‌بی به معنـی بینـواست و لقب آخـرین سلطان قبیلهٔ مـور در غرناطه، که زندگی خود را با دو زن می‌گذراندکه یکی با عشق خود به او آرامش می‌دهد و دیگر که زنی ماجراجو و خطرناك است پیوسته مـورد شکنجه و آزارش قرار می‌دهد تا جائی که او بکلی اعتبار خود را از دست می‌دهد، از دوستان جـدا می‌ماند و سرانجام رو به مرگ می‌رود. لارتا چندین نمایشنامه نـوشته است که از آن جمله است: نمایشنامهٔ *لوسیرناگا* *La luciérnaga* نمایشنامه‌ای منظوم وعاشقانه، *دوره گرد* *El linyera* که اولین بار در ۱۹۳۲ در بوئنوس آیرس برصحنه آمد و *عشق رومی* *Pasión de Roma* (۱۹۴۴).

لارتا از ۱۹۲۲ عضو وابستهٔ آکادمی علـوم سیاسی و اخلاقـی فرانسه گشت. وی در آثار خود قدرت تخیل فراوان را با تسلط در زبان می‌آمیزد.

**لارنس**، رجوع شود به **لاورنس**

**لاروشفوکو، فرانسوای ششم، پرنس دو مارسیاك(دوك دو)** La Rochefoucauld, François VI prince de Marcillac (duc de) نویسندهٔ فرانسوی (۱۶۱۳ - ۱۶۸۰)
لاروشفوکو از خانواده‌ای اصیل و اشرافی در پاریس زاده شد، تربیتی عالی در خور شأن اشرافزادگان و شاهزادگان یافت. هنوز پانزده سال نداشت که با آندره دو ویوون Andrée de Vivonne، دختر یکی از وابسته‌های دربار ازدواج کرد که هشت فرزند بدنیا آورد و پیوسته از احترام و اعتماد شوهر برخوردار بود. لاروشفوکو در شانزده سالگی به خدمت ارتش درآمد و بسیار زود به فعالیتهای سیاسی کشیده شد و در توطئه بر ضد ریشلیو شرکت کرد که پس‌از کشف آن مدت هشت روز به زندان افتاد. پس‌از آزادی به املاکش تبعید شد و دو سال در آنجا بسر برد، سپس به ارتش بازگشت و به سبب رشادتهائی که در جنگها نشان داد، توجه ریشلیو را به خود جلب کرد و ظاهراً از شرکت در توطئه‌ها خودداری کرد، پس‌از مرگ لوئی سیزده که زمینه را برای بلند پروازیهای سیاسی مناسب یافت، از نو به فعالیت شدید پرداخت و در توطئهٔ بر ضد شاه و مازارن Mazarin و به سود پرنس کنده Condé شرکت‌کرد، سرانجام نیز در جنگهای داخلی که از ۱۶۴۸ و بر اثر سوء سیاست اقتصادی مازارن در فرانسه در گرفته بود، از ناحیهٔ صورت زخم شدید برداشت و بیشتر بینائی را از دست داد. هنگامی که همهٔ تلاشهای سیاسیش با شکست روبرو شد، دست از فعالیت برداشت و مدتی محتاطانه در املاك خود بسر برد و پس‌از یاد کردن سوگند وفاداری به لوئی چهارده، از طرف او بخشوده شد، به پاریس بازگشت و زندگی تازه‌ای را در قلمرو ادب آغاز کرد، به محافل ادبی از جمله محفل ادبی دوشس دو مونپانسیه duchesse de Montpensier، مارکیز marquise دو سابله و خاصه کنتس دو لافایت Comtesse de La Fayette، دوستی که تا آخر عمر درکنار او بسر برد، آمد وشد یافت.
نخستین اثر لاروشفوکو خاطرات *Mémoires* که در دوران تبعید تنظیم کرده بود، در ۱۶۶۲ انتشار یافت و شاهکار او بشمار آمد. صورت کامل این اثر بسیار دیر یعنی در قرن نوزدهم شناخته شد و تا این زمان به صورت قطعه‌های پراکنده با عنوانهای گوناگون بچاپ می‌رسید. ظاهراً نویسنده خود قصد نداشته است که در زمان حیات متن کامل این اثر منتشر شود، زیرا از واکنش کسانی بیم داشت که در این خاطرات نقاب از چهره‌شان برداشته شده و توطئه‌هایشان فاش گردیده

است. در واقع این خاطرات که وقـایع سالهای ۱۶۲۴ تا ۱۶۵۲ را در برداشت، از توطئه‌ها و دسیسه‌های کسانی پرده بر می‌دارد که شورشهای داخلی ضد شاه را بوجود آورده بودند. خاطرات در ضمن مراحل گوناگون فعالیتهای سیاسی نویسنده را نیز پیش چشم می‌گـذارد. لاروشفوکـو خود دربـارهٔ آن چنین گفته است: «در سنینی بودم که همهٔ جوانان به کارهای خارق‌العاده و درخشان علاقـه دارند، من نیز به اموری که هر چه بیشتر هیجان‌انگیز و خارق‌العاده می‌نمود، شوق فراوان نشان می‌دادم.» خاطـرات به سبب در برداشتن نتایج سودمند تـاریخی و تحلیل روانی و به سبب ژرف بینی نـویسنده در تصویر چهرهٔ کسانی کـه در توطئه‌ها با آنان همکاری داشته وهمچنین به سبب شیوهٔ انشای بسیار زیبا و ترکیب و ساختمان دقیق کلام در نـوع ادبی خاص که عرضه کرده بود، در ادبیات فرانسه مقـام اول را بدست آورد. شاهکار دیگـر لاروشفوکـو مجموعهٔ **تفکرات یا حِکَم و اندرزهای اخلاقی** *Réflexions ou sentences et maximes morales* نام داردکه به‌طورخلاصه به **تفکـرات یـا حکـم** معروف است. این اثر پس‌از چندین‌بار تجدید نظـر و حك و اصلاح، به صورت کامل در ۱۶۶۵ انتشار یـافت و بـه محض انتشار بـا پیروزی آمیخته با غوغا و جنجال روبـرو شد و لاروشفوکو ناچار شد که بر اثـر پیشنهاد کنتس دولافایت کمی از لحن تلخ افراطی آن بکاهد و کلمه‌هائـی مانند «تقریباً» یا «گاهی» یا «غالباً» را بر عبارتها بیفزاید. سپس **تفکرات یا حکم** درهر چاپ غنی‌تر گشت، چنانکه در زمـان حیـات لاروشفـوکو چهـار بار از آن تجدید چـاپ بعمل آمد و چاپ آخرین در ۱۶۷۸، پانصد و چهار حکمت و مثل دربر داشت. در حالی که اولین چاپ شامل ۳۷۱ حکمت بود. قضاوت بدبینانه و آشتی ناپذیر لاروشفوکو دربارهٔ نـوع بشر و لحـن تلخ او در این اثـر، ناشی از عـواملی است کـه هنگام نوشتن بر روحش تسلط داشته است. او در این زمـان مردی بیزار و نفرت زده از همه چیز بود با پیری زود رس و نابینائی تقریبی و غمزدگی و ملال بسیار و روحی محتاط که به‌طور عـادی خاموش مانده‌بود؛ و گاه پند و حکمتهائی عمیق و بـی هیچگونه اغماض و گذشت از قلمش تراوش می‌کرد. در وجود لاروشفوکو، پرنس دومارسیاك پر تحرك و نـاآرام، از همهٔ حـوادث دیـوانه‌وار دورهٔ جـاه طلبیهای سیاسی و مراحل سربازی که قسمتی از آن در میدان جنگ گذشته بود و حوادث عاشقانه‌که همیشه با ناکامی و فریب توأم بود، تنها خاطرهٔ تلخ و دردی بی‌درمان

باقی مانده بود. انعکاس همین سرخوردگی و خشونت و سنگدلی در اثرش بود که خشم مردم را برانگیخت وکتاب را درعین پیروزی با جنجال روبرو کرد. در واقع نیز آن تصویر کمال مطلوب و خیالپردازانه از انسان که به وسیلهٔ رومانهای پر زرق و برق یا تراژدیهای کورنی یا وجود خیره کنندهٔ شاهی جوان، در ذهن مردم نقش یافته بود، با اثر لاروشفوکو ناگهان درهم ریخت و این کار از طرف نویسنده‌ای اشرافی و اصیل خیانتی بشمار آمد. مبنای امثال و حکم بر دو اصل استوار است. دسته‌ای از آنها نظرهائی تحلیلی از روح بشر است، مستقل از هر نوع فرضیه و نظریهٔ اخلاقی که در آنها عقل سلیم از راه اصلی منحرف نمی‌شود. دستهٔ دیگر موارد خاصی را از اصلی کلی نشان می‌دهد که بر حسب آن تنها سودجوئی محرك بشر و موجب همهٔ فعالیتها و اصل همهٔ اعمالی قرار می‌گیرد که آدمی زیر نام فریبندهٔ تقوا انجام می‌دهد. لاروشفوکو از عشق و عدالت و صلاحیت واقعی بشر بیرحمانه انتقاد می‌کند، در جائی می‌گوید: «عشق و عدالت فقط ترسی است از تحمل بیعدالتیها.» و در جای دیگر می‌گوید: «اگر ما موفق شده‌ایم که بر عواطف خود غلبه کنیم بیشتر به سبب ضعف عواطف است تا قدرتها.» کنتس دولافایت چنان از امثال و حکم وحشتزده شدکه به مارکیز دو سابله نوشت: «آه چه فسادی باید بر روح و قلب آدمی حکمفرما باشد تا بتواند این چیزها را به ذهن آورد!» با وجود این بسیاری از این امثال و حکم در محافل ادبی راه یافت و موجب سرگرمی گشت و اگرچه اندیشه‌ها و نظریه‌های نویسنده غالباً واقعیت عواطف انسانی و ارزش حقیقی او را نادیده می‌گرفت، قالبی که لاروشفوکو برای بیان اندیشه‌های خود برگزیده بود، به سبب بکار بردن بسیار بجا و متناسب کلمه‌ها و دقت در تکامل شیوهٔ بیان که ثمرهٔ کار مداوم و وسواس او بود، ستایش این محافل را برانگیخت. کمتر درس انشا و شیوهٔ نگارشی وجود داشت که مانند امثال و حکم آموزنده باشد. ولتر دربارهٔ این اثر چنین گفته: «از آثاری است که بیش از همه در متشکل ساختن و تربیت ذوق مردم و صحت و صراحت بخشیدن به ذهنشان تأثیر داشته است.» سلامت لاروشفوکو میان سنین شصت تا هفتاد متزلزل شد، خاصه زخمهائی که سالها قبل در جنگ برداشته بود و مصیبتهای خانوادگی مانند مرگ مادر، همسر و یکی از پسران، همه ضربتهائی متوالی بود که بکلی رنجورش ساخت. دوستان هرگز لاروشفوکو را در ایام

بیماری تنها نگذاردند. سرانجام نیز در میان بازوان بوسوئه و مادام دولافایت جان سپرد.

ترجمه به فارسی: شکوفه‌های جاویدان حکمت.

**لافایت، ماری مادلن (کنتس‌دو)**(La Fayette, Marie Madeleine (comtesse de) بانوی رومان‌نویس فرانسوی (۱۶۳۴-۱۶۹۳) مادام دو لافایت از پدری نجیب‌زاده و ادب دوست، در پاریس زاده شد، تعلیم و تربیتی ممتاز یافت و زبان لاتینی را بخوبی فراگرفت. دربیست ویك سالگی باکنت دولافایت برادر یکی‌از معشوقه‌های پیشین لوئی سیزدهم ازدواج‌کرد ـ ازدواجی که از نظر احساسی و عاطفی او را با ناکامی روبرو کرد. چندی درکنار شوهر در املاك او بسر برد و پس از آنکه کنت محیط دور از غوغا و زندگی در ملك خود را بر زندگی شهری ترجیح داد، کنتس بتنهائی در پاریس مستقرگردید و به وسیلهٔ لاروشفوکو La Rochefoucauld دوست نویسندهٔ خود با اهل ادب ارتباط یافت و به مطالعهٔ آثار مهم ادبی عصر خویش پرداخت و خانهٔ خود را مرکز تجمع هنرمندان و ادیبان ساخت و با مادام دوسوینیه Sévigné دوستی نزدیك و پایداری برقرارکرد. مادام دولافایت در این دوره با هانریت دختر چارلز اول پادشاه مخلوع و مقتول انگلستان که در فرانسه به صورت تبعید بسر می‌برد وبعدها با فیلیپ اول دوك دورلئان، برادر لوئی چهاردهم ازدواج کرد، دوستی یافت، به دربار آمد و شد کرد، از شوهر جدا شد و سالها بعد، هنگامی که لاروشفوکو همسر خود را از دست داد، با او ارتباط بسیار نزدیکی برقرار کرد و تا روز مرگ او در یك خانه با او بسر برد و از همکاریش سود بسیار جست. مادام دولافایت نخستین داستانهای خود را با نام مستعار سگره Segrais انتشار می‌داد که اولین آن در ۱۶۶۲ به نام شاهزاده خانم مونپانسیه *La Princesse de Montpensier* منتشرگشت. مادام دولافایت‌که سالها در سمت ندیمهٔ هانریت انگلستان در دربار بسر می‌برد و با تأثر خاطر شاهد دسیسه‌های عاشقانهٔ او بود، مصمم گشت که برای سرگرمی خویش داستان کوتاهی که در آن زمان باب روز بود، دربارهٔ زندگی خصوصی بانوی خود بنویسد و به سبب آنکه در هنر نویسندگی هنوز تجربهٔ چندانی نداشت، از کشیش فاضلی به نام مناژ Ménage کمك گرفت و بعدها اقرار کرد که اساس هنر خود را به این کشیش ادیب و فاضل

مدیون است. طرح نخستین مادام دولافایت در این اثـر بسیار ساده بـود، او می خواست داستانی بوجود آورد که زیانهای عشق را به زندگی زن و خطرهائی که سعادتش را تهدید می‌کند، یادآور شود، اما مناژ بـه او پیشنهاد کـرد که داستان خود را در قالبی تاریخی بریزد و در این راه کمك بسیـار کـرد، مـدارك لازم را برایش فراهم آورد، انشای کتاب را اصلاح کـرد و داستانش را بچاپ رساند. این داستان فروش بسیار یافت و اگـرچه ناشر اعلام کـرد که هرگونه شباهت میـان اشخاص داستان و اشخاص زنده، چیزی تصادفی و اتفاقی است، مردم شباهت تام قهرمان داستان، شاهزاده خانم مونپانسیه را با هانریت انگلستان دریافتند. مادام مونپانسیه که به ازدواجی بدون عشق تـن در داده بـود، در زندگی زناشوئی بـا حوادث عاشقانه و دسیسه‌هـای گـوناگونی روبرو مـی‌شود که به از دست دادن احترام شوهر، عشق دلدار و دوستی صمیمی‌ترین‌کسانش می‌انجامد و از این اندوه به بستر بیماری می‌افتد و از غصه و رنج می‌میرد و بدین‌طریق یکی از زیباترین شاهزاده خانمهای دنیا که ممکن بود خوشبخت‌ترین آنان نیز باشد، بر اثر دوری از راه تقوا و عفـاف بـدبخت‌ترین زن دنیا می‌گردد. ادراك نویسنده از زندگی اجتماعی و عشق، در این اثر رنگی کاملاً خاص دارد که بر مبنای تجربهٔ شخصی قرار گرفته است و هنر نویسندگی مادام دو لافایت توانسته به شیوه‌ای بسیار زنده و گیرا، اشخاص داستان و محیطی را که در آن بسر می‌برند از چنان گـویائی و برجستگی برخوردار سازد که در خواننده نفوذی عمیق برجای گذارد. دومین اثر داستانی مادام دولافایت رومـان بـزرگ *زیـده Zaïde* (دو جلـد، ۱۶۷۰-۱۶۷۱) سرگذشت عشق کنت کاستیل به نام کـونسالوه Consalvé است بـا زیـده دختـر شاهزاده‌ای مسلمان که به مذهب کاتولیك گرویده است. پروراندن موضوع ونقل گستردهٔ ماجراهای پهلوانی و عاشقانه با شیوهٔ نگـارش روشن و ساده، گـویائـی قصه و برجسته نشان دادن اشخاص داستان، این رومان را بر رومانهای عاشقانهٔ دیگر امتیاز بخشیده است. معـروفترین و مهمترین رومان مادام دولافایت شاهزاده خانم کلو *La Priccesse de Clèves* (۱۶۷۸) مانند تراژدیهای کـورنی در پیـروزی تقوا و عفاف بر عشق است. مادمـوازل دو شارتر Chartres کـه بر اثر سختگیری مادر تربیتی جدی یافته است، بدون عشق و تنها از روی احترام با پرنس دوکلو که سخت دلباختهٔ اوست، ازدواج می‌کند و پیوسته به او وفادار می‌ماند، تا آنکه

در یکی از مجلسهای رقص دربار با نجیب زادهٔ جوانی آشنا می‌شود که دیدارش هیجان و احساس تازه‌ای در او پدید می‌آورد و بر اثر سخنان محبت‌آمیز و دور از هرنوع گستاخی او بر پریشانیش می‌افزاید و ملاقاتهای بعدی آن دو را سخت به یکدیگر می‌پیوندد، اما اندیشهٔ وفاداری به شوهر و پایبندی به حفظ آبرو و شرافت شاهزاده خانم کلوورا بر می‌انگیزد تا عشق سوزانش را نزد شوهر فاش کند و از او راهنمائی بخواهد. پس از آن بنا بر پیشنهاد شوهر چندی از مجامع کناره می‌گیرد و به گردشهای در جنگل و عالم تنهائی اکتفا می‌کند، اما وضع به آن صورت باقی نمی‌ماند و جوان به این گردشها می‌پیوندد. شوهرکه به ملاقاتهای پنهانی آن دو پی می‌برد، هرلحظه پریشانحال‌تر می‌گردد تا سرانجام از نگرانی شدید بر بستر بیماری می‌افتد و از رنج واندوه جان می‌سپارد، بی‌آنکه به‌وفاداری همسر خود پی ببرد. شاهزاده خانم کلو پس از مرگ شوهر، در حالی که برای ازدواج با دلدار مانعی در پیش ندارد، تقاضای او را رد می‌کند و عشق خود و همچنین عزم خود را بر بیوه ماندن به او اعلام می‌دارد و سعادتی را که به قیمت مرگ شوهر تمام شود، نمی‌پذیرد. از آن پس با قدرت بسیار بر جدال درون چیره می‌شود، وظیفه و اراده را بر عشق ترجیح می‌دهد و به دیری پناه می‌برد، اما هرگز سعادتی نمی‌یابد تا جائی که بر اثر رنجوری مداوم، در راه وفاداری به شوهر خودرا فدا می‌کند. رومان شاهزاده خانم کلو گفتگو وبحث بسیار برانگیخت، خاصه اعتراف عشق خانم کلو نزد شوهر صحنه‌ای گستاخانه تلقی گردید، با این حال ستایش فراوان به همراه آورد و به سبب ظرافت و دقت در تحلیل روانی و لطافت شیوهٔ نگارش و وصف قهرمانانی کاملاً فرانسوی که در محیط فرانسوی بسر می‌بردند، از زیباترین رومانهای تحلیلی ادبیات فرانسه و کاملترین آنها در دورهٔ کلاسیك بشمار رفت و پیروزی عظیمی بدست آورد و از آن نمایشنامه‌ای در پنج پرده ساخته شد. مادام دولافایت با این اثر اولین‌بار رومان را به درجهٔ والائی ارتقا داد و خواننده را با رومان تحلیلی خویش آشنا کرد. مادام دولافایت به رومان تاریخی علاقهٔ بسیار نشان داد و سرگذشت هانریت انگلستان *Histoire d'Henriette d'Angleterre* را نوشت که پس از مرگ او در ۱۷۲۰ انتشار یافت. نویسنده که دوست هانریت بود و پس از ازدواج او با فیلیپ دورلئان، برادر لوئی چهاردهم، ندیمه و محرم اسرارش گشت، بر حسب

پیشنهاد خود شاهزاده خانم به نوشتن سرگذشتش پرداخت و مدارك لازم را از او دریافت کرد. تاریخ وقایع داستان از دورهٔ صلح پیرنه و ازدواج لوئی چهاردهم با ماری‌ترز شاهزاده خانم اتریشی در ۱۶۶۰ آغاز می‌شود که جز موضوعهای تاریخی گرانبها، قصه‌ها و ماجراهای خصوصی و عاشقانهٔ شاه جوان، همچنین ازدواج عجیب هانریت، دختر جوان تیزهوش و با متانت و مهربانی را با شاهزاده‌ای سبك مغز و ابله و شهوی در بردارد. کتاب سرگذشت هانریت نه تنها اثر تاریخی گرانبهائی است، بلکه از نظر ادبی نیز اثری زیبا بشمار می‌آید و اگر چه به کمال داستان شاهزاده خانم کلو نمی‌رسد، به سبب شور و هیجان‌انگیزی و صداقت در تصویر چهره‌ها و تفسیر دقیق احساسها و شیوهٔ بیان، از برجستگی خاصی برخوردار است. دیگر از آثار مادام دولافایت خاطرات «یاد» فرانسه «سالهای ۱۶۸۸-۱۶۸۹ *Mémoires de la Cour de France pour les années 1688-1689* است در ۱۷۳۱. داستان کوتاه تاریخی کنتس «دوتاند *La Comtesse de Tende*» هم پس ازمرگ نویسنده در ۱۷۳۴ منتشرشد. مکاتبات *Correspondance* مادام دولافایت نیز در ۱۹۴۲ منتشر گشت. مادام دولافایت پس از مرگ لاروشفوکو در ۱۶۸۰ گوشه‌گیری اختیار کرد و سرانجام از بیماری قلبی که سالها از آن رنج می‌برد، درگذشت.

رومانها و داستانهای کوتاه مادام دولافایت از نظر وحدت و یکپارچگی و اختصار با رومانهای دراز گذشته که از یك سلسله حوادث گوناگون و دسیسه‌های منقطع تشکیل می‌شد، تفاوت بسیار دارد. او فکر و روح مردم زمان و بلند پروازیها و علاقه به برانگیختن ستایش دیگران و نکته‌های اخلاقی افراد را با ظرافت و دقت بسیار و سبکی لطیف وصف می‌کند. تعیین حدود همکاری مادام دولافایت و لاروشفوکو دشوار است، اما نفوذ لاروشفوکو در آخرین فصلهای داستان شاهزاده خانم کلو بچشم می‌خورد و به طور مسلم این دو دوست از نظر معنوی و کار ادبی هریك بردیگری نفوذی فراوان برجای گذاشته است، از مادام دولافایت این جمله را نقل کرده‌اند: «آقای لاروشفوکو به من ذوق و قریحه داد و من قلب او را اصلاح کردم.» مادام دولافایت از زنان دانشمند و با فرهنگ و مورد احترام فرانسه بود، بوالو دربارهٔ او گفته است: «زن برجستهٔ فرانسوی که از همهٔ زنان ذوق و شعور بیشتر داشت و از همه بهتر می‌نوشت.»

**لافورگ، ژول** Laforgue, Jules شاعر فرانسوی (۱۸۶۰ - ۱۸۸۷) لافورگ در مونته‌ویدئو Montevideo پایتخت اوروگوئه زاده شد، مادرش از مردم بروتانی و پدرش از اهالی تارب Tarbes، جنوب فرانسه‌بود، مادر لافورگ که یازده فرزند بدنیا آورده بود در دوازدهمین زایمان درگذشت. ژول لافورگ در شش سالگی به فرانسه رفت، ابتدا در مدارس تارب سپس در پاریس بتحصیل پرداخت و هنگامی که در امتحان دیپلم دبیرستان مردود شد، دنبالهٔ تحصیل را رها کرد، به‌انجمنهای ادبی کارتیه لاتن و محله‌های مونمارتر Montmartre رفت و آمد یافت و با نویسندگان و شاعران از جمله پول بورژه Bourget آشنا گشت. چندی منشی افروسی Ephrussi ، منتقد هنری و مدیر گازت دبوزار Gazette des Beaux-Arts (مجلهٔ هنرهای زیبا) شد و اوقات فراغت را به مطالعه در کتابخانهٔ ملی گذراند و در مجله‌های کوچك شعر منتشر کرد و با گوستاو کان Gustave Kahn ، شاعر فرانسوی که در آن هنگام در الجزایر بسرمی‌برد، مکاتبه کرد. در ۱۸۸۱ به‌وسیلهٔ بورژه در سمت کتابخوان ملکه آوگوستا Augusta ، مادر بزرگ ویلهلم دوم، به آلمان رفت، در برلین مقیم شد و در سفرها با ملکه همراهی کرد. لافورگ پنج سال در آلمان ماند، اما آب و هوای آنجا که با مزاجش ناسازگار آمد، رنجوری موروثی او را تشدید کرد. (پدر لافورگ به بیماری قلبی و مادرش به بیماری سل دچار بودند). قریحه و نبوغ آلمانی در فلسفه و موسیقی برروح حساس او نفوذ فراوان برجای گذارد، پس به فرانسه بازگشت و با خانواده و دوستانش از جمله با گوستاو کان که اولین اشعار دیوان شکوه‌ها *Complaintes* را از آلمان برایش فرستاده بود، ملاقات کرد. این دیوان ستایش‌انگیز در ۱۸۸۵ انتشاریافت. لافورگ، شاعر متفکر و رؤیائی و با حساسیتی بیمارانه، در اشعار این دیوان ناامیدیها و غمهای خود را در برابر دنیای خارج و جبر سرنوشت منعکس می‌کند. عالم هستی از نظر بدبینانهٔ لافورگ یکنواخت و ملال‌انگیز است و هیچگونه راه گریز معنوی برای بشر بازنمی‌گذارد و بظاهر اگر لبخند شادی برلب می‌آورد، در واقع جز ناکامی و سرخوردگی و رنج چیزی نصیب آدمی نمی‌کند. لافورگ به صورتی غم‌انگیز فنای عالم را احساس می‌کند و مجموع آهنگهای تضرع‌آمیز و فریادهای رنج‌آلودی را می‌شنود که از کنه ذات آدمی برمی‌خیزد، آدمیی که همهٔ عمر در سرابهای پوچ و واهی بسر می‌برد؛ شاعر طنین این آهنگها را در شعر خود

منعکس می‌کند، اما او که زندگی را شناخته و خود را به رنج و اندوه و تنهائی سپرده است، احساسهای خویش را در زیر پوچی مسخره‌آمیز می‌پوشاند و به لطیف‌ترین و آرامش بخش‌ترین چشم‌اندازهای طبیعت به تلخی می‌نگرد و قریحه و ذوق بدیع و غیر قابل قیاس با دیگران را با نغمه‌ها و ترانه‌های عامیانه و درعین حال با ظریفترین غزلهای آلمانی می‌آمیزد. عشق که تا این زمان در نظرلافورگ جز ناکامی در برنداشته است، ناگهان تغییر شکل می‌دهد و به صورت دلدادگی به دختر جوانی انگلیسی به نام لی‌لی Leah Lee درمی‌آید. لافورگ این دختر را که در برلین با او آشنا شده، با خود به فرانسه می‌برد و در دسامبر ۱۸۸۶ با او ازدواج می‌کند. در این دوره لافورگ با آنکه دچار بیماری سل بود، اشعار دلپذیری منتشر کرد، مانند نغمه‌های جانگداز و دلنشین **تقلید قدیسه قمر** *L'Imitation de Notre-Dame de la Lune* که در ۱۸۸۶ به وسیلهٔ وانیه Vanier ناشر شعر نو، بچاپ رسید. گرچه شخصیت شاعر از اولین دیوان **شکوه‌ها** آشکار گشته بود، این دومین دیوان که تقریباً در همان دوره ساخته شده، در میان آثار کوتاه و بینظیر شاعر مقامی خاص و جداگانه یافت. لافورگ با وجود زیاده روی در بکار بردن کلمات تصنعی علمی و فلسفی و لحنی که به زبان آرگو یا زبان ولگردان پاریس نزدیك است، در این دیوان شاعری درجهٔ یك معرفی شده با معرفتی کامل در ریشه‌های وزن عروضی و با آنکه تأثیر فیلسوفان آلمانی مانند شوپنهاور و هگل و شاعرانی چون نووالیس Novalis و هاینه در اشعارش انکار ناپذیر است و با وجود نفوذ بودلرو تأثیر کوربیر Corbière در شیوهٔ نگارش و حتی ترکیب کلام، لافورگ در قلمرو شعر رنگ خاص، درونی و شخصی خود را کاملاً حفظ کرده است. آخرین اشعار *Derniers vers* و **گلهای حسن نیت** *Des Fleurs de bonne volonté* در ۱۸۹۰ پس از مرگ شاعر در یك جلد به وسیلهٔ دوستانش منتشر شد که تعدادی از اشعار دیوان اخیر در زمان حیات شاعر در مجله‌های زمان خاصه در لاووگ La Vogue که به وسیلهٔ گوستاو کان تأسیس شده بود، انتشار یافته است. آخرین اشعار شامل زیباترین و تازه‌ترین اشعار لافورگ و نمونهٔ کامل و موزون و قطعی شعر آزاد است، با ابداع در فنون شعری و قالبی نرم و انعطاف‌پذیر و با صور ذهنی ساده و احساسهای واقعی. در دیوان آخرین اشعار که به هنگام سرودن آن شاعر کمی بیش از بیست سال داشته است، ملال از کلام پر طمطراق و پر-

طنین دور، ناله و شکوه از حالت نمایشی عاری و بیان غم و حسرت از تحریر اصوات و ارتعاشهای کشیده برکنار است و با آنکه شاعر شعر خود را از هیجان و تأثیر فراوان برخوردار می‌سازد، تعادل و اندازه را نگه می‌دارد و به طراوت جوانی و ملال درون طنزی آگاهانه و ملایم می‌افزاید که به شعر او جاذبه و دلنشینی خاص می‌بخشد. اثر منثور و معروف لافورگ کتاب **اخلاقیات افسانه‌ای** *Moralités légendaires* در ۱۸۸۷ پس از مرگش انتشار یافت. در این اثر هجوآمیز، نویسنده برای به مسخره گرفتن نتایج اخلاقی در آثار گذشته میدان وسیعی می‌یابد و با دقت و باریک‌بینی و ظرافت خاص افسانه‌ها و آثار عهد باستان، شخصیتهای ادبی و معتقدان به مذهب را پیش می‌کشد و با خیالپردازی و تفنن خویش، احساسها و عواطفی را که از خصوصیتهای کمال مطلوب است، از قهرمانان داستانها سلب می‌کند و قهرمانان را در عالم واقعی و زندگی جاری زمان خود فرو می‌برد، چنانکه **هملت** قهرمان معروف نمایشنامهٔ شکسپیر را در ابتذال مردی عادی غرق می‌کند و به همین طریق با لحنی مسخره‌آمیز و نیشدار، اعمال افسانه‌ای و شاعرانه یا قهرمانی و پهلوانی ادبیات عهد کهن را از اوج به حضیض می‌کشاند. در این اثر حال روحی و فکری لافورگ نیز در خلال تضادها و وفور اندیشه‌های تلخ و بدبینانه و در عین حال هزل‌آمیز و دلپذیر ترسیم می‌گردد. اندیشه‌ها و مقامه‌های لافورگ در **مجموعهٔ مطالب گوناگون پس از مرگ** *Mélanges posthumes* (۱۹۰۳)، سند پرمعنی و عمیقی دربارهٔ پایان قرن نوزدهم بدست می‌دهد. لافورگ که شخصیتی عجیب و غریب و نامعمول دارد، در این اثر توانسته است مسائل مهمی که فرهنگ عصر او را در برمی‌گیرد، با صراحت کامل پیش چشم گذارد. این هنرمند که در برابر همه چیز وضع مخالف می‌گیرد و حتی خصوصی‌ترین احساس خود را به مسخره می‌کشد و رنجهای روح حساس خویش را درزیر شکلکهای دلقکانه یا درپشت تبسمی طنزآمیز می‌پوشاند، در این اثر خود را آن چنانکه هست و درکمال آزادی نشان می‌دهد؛ باغی را در خزان یا چشم‌اندازی پاریسی‌را با لطف و دلپذیری بسیار وصف می‌کند و از سفر به آلمان و طرز برخورد با آداب و رسوم و اندیشه‌های تازه و هنر جدید آن با روشنی یاد می‌کند.

لافورگ اگرچه در بیست و هفت سالگی درگذشت، شخصیت پرثمر و غنی خویش

را در آثارش نمایان ساخت و با ابتکار عظیم و قدرت آفرینش وسیع که گاه او را جادوگر شعر معرفی می‌کرد، موضوعهای مورد علاقهٔ شاعران منحط Les Décadents را که خود از معروف‌ترین آنان بود، در شعر بکار برد. ملال مبهم و بیمارانه و احساس پوچی از زندگی و عشق و اندیشه که در نهاد او وجود داشت، خوی غیر معمول و شگرف، ظاهر آراسته و باب روز که از ظرافت اخلاقی و نیازی معنوی حکایت می‌کرد، در اشعار او با آموزش فلسفی که از فیلسوفان آلمانی، خاصه شوپنهاور یافته و به بدبینیش کمال بخشیده، می‌آمیزد. کوچه‌های کثیف و ناسالم، بخار زردرنگ و مرگبار خیابانهای مه‌آلود، کنار و گوشهٔ کوچه‌های تنگ و دخترانی با سینه‌های برجسته که نگاه پسران را به دنبال می‌کشد و همه چیزهای مأنوس و آشنای دیگر در اشعار لافورگ مقام قابل توجهی می‌یابد. میان تجربه‌هائی که شاعر از زندگی فاسد دارد، بیماریهائی که دورهٔ جوانی را زهرآلود می‌کند، حتی وصف محیط آزمایشگاه به او لذت می‌بخشد و همهٔ اینها با زبان مختلطی از زبان عامیانه و لغات فلسفی درهم می‌آمیزد و از طنز و لحنی مسخره‌آمیز و هوشمندانه جان می‌گیرد. لافورگ از بنیانگذاران شعر نو بشمار آمده و نفوذش به مرور زمان آشکارتر گشته و از کشور فرانسه تجاوز کرده است، چنانکه ت. س. الیوت T. S. Eliot شاعر انگلیسی در اشعار خود از نظر قالب، وزن و موضوع تحت تأثیر اشعار لافورگ قرار گرفته است.

**لافونتن، ژان دو** La Fontaine, Jean de شاعر فابل(تمثیل)نویس‌فرانسوی(۱۶۲۱-۱۶۹۵) لافونتن در خانواده‌ای ثروتمند در شاتو-تیری Château-Thierry و در خانهٔ زیبائی زاده شد که در زمان سلطنت هانری دوم بنا شده بود و هنوز ویرانهٔ آن باقی است. پدر ژان سرپرست امور آبها و جنگلها بود و در منطقهٔ خود مردی سرشناس. ژان ابتدا تحصیلات را در زادگاه خود انجام داد، پس از آن به پاریس رفت و در مدرسهٔ مذهبی به آموختن علوم دینی پرداخت. قصد داشت که به خدمت کلیسا درآید و پس‌از چندی به رشتهٔ حقوق روی آورد و به وکالت دعاوی پرداخت، این شغل را نیز رها کرد، به زادگاه خود بازگشت و وقت خود را به مطالعه و شکار و موضوعهای عاشقانه و تفننی گذراند. در بیست و شش سالگی با دختر چهارده ساله و ثروتمندی به نام ماری اریکار Marie Héricart

ازدواج کرد که دختری تیزهوش و کتابخوان بود و به ادارهٔ امور خانه بی‌اعتنا، لافونتن نیز که طبعی ناپایدار داشت، به کانون خانوادگی پایبند نبود. در پایان سال نهم ازدواج، زن و شوهر به تقسیم اموال خود پرداختند و پس از بیست و پنج سال به جدائی تن در دادند، اما بـه سبب ذوق مشترك در ادبیـات و شعر، دوستیشان همچنان ادامه یافت، حتی در سالخوردگی، هنگامی که شاعر به‌زادگاهش بازمی‌گشت از همسر سابق دیدار می‌کرد و به هنگام سفر برایش نامه مـی‌فرستاد. لافونتن در ۱۶۵۲، پس‌از مرگ پدر، در سرپرستی امـور آبها و جنگلها جـانشین پدر گشت، اما کمتر به این مأموریت تن در می‌داد، بتدریج بیشتر املاك شخصی را نیز فروخت. لافونتن مدت بیست سال ساعتها و روزهـا را در جنگلهای انبـوه می‌گذراند و به شکار و صید ماهی نظارت می‌کرد. او مـانند متفکران و عـالمان علم اخلاق تنها به تماشای روستائیان از دور اکتفا نمی‌کرد، بلکه به‌آنان نزدیك می‌شد، به کلبه‌هاشان وارد می‌گشت، با آنان به گفتگو مـی‌پرداخت، اعتمادشان را جلب می‌کرد ومحرم رازشان می‌شد، درکمین حیوانها می‌نشست وهزاران نکتهٔ تازه دربارهٔ شیوهٔ زندگی‌کردنشان کشف می‌کرد، حتی زندگی درختان را زیر نظر می‌گرفت وشاهد رشد و نموآنها به‌وضع خاصشان می‌گشت. درمیان شاعران زمان لافونتن مأموریت وشغل خویش را این چنین با مطالعه دربارهٔ واقعیتهای زندگی روستائی می‌آمیخت. لافونتن‌که از نوجوانی بـه شعر و ادب شوق فراوان داشت، به مطالعهٔآثار بزرگان خاصه شاعران لاتینی پرداخت، در پاریس با اهل ادب‌آشنا شد و به محافل شاعران زمان آمد و شد یافت. در ۱۶۵۴ نمایشنامه‌ای بـه تقلید خواجه *Eunuchus* اثر ترنس Térence، شاعـر و کمدی‌نـویس رومـی، بـدون ذکـر نام انتشار داد که نه پهلوانی بود و نـه روستائـی و تـوفیقی بـدست نیاورد. در ۱۶۵۹ بـه وسیلهٔ عموی همسرش، پیشکار فوکه Fouquet، ناظـر امور مالی‌لوئی چهاردهم، به وی معرفی گشت. فـوکه کـه در اوج اقتدار از ادیبان و هنرمندان حمایت می‌کرد، لافونتن را نیز در اجتماع شاعران و هنرمندانی که در قصر او به نام قصر وو Vaux جمع می‌آمدند، پذیرفت و برایش مستمری برقرار کرد. لافونتن اولین منظومه‌های خود را که به او هدیه می‌کرد، در این محفل ادبی مـی‌خواند ومورد تحسین طبقهٔ ممتاز جامعه واقع می‌گشت، ازآن جمله است منظومهٔ رزمی آدونیس *Adonis* (۱۶۵۸) که به فوکه تقدیم شده و اثری بود دلنشین بـا رعایت

صنایع لفظی که شعر را به صورتی دلاویز جلوه مـی‌داد. پیش از **آدونیس**، اشعار لافونتن شعر روستائی بود بدون هیچ‌گونه آمیختگی بـا خیالپردازیهای اساطیری، چنانکه خود گفته است: «من هرگز جـز دربارهٔ سایـهٔ جنگلها شعر نسروده‌ام، با وجود این، امروز صدای من رساتر می‌شود.» اما بعدها در مورد منظومهٔ **آدونیس** برخلاف گفتهٔ قبل نوشته است: «هنگامی‌که طرح آن را می‌ریختم، بیش از امروز قدرت تخیل داشتم. من همهٔ عمر را صرف شعری کردم که شعر رزمی نام دارد.» پس‌از توقیف فوکه در ۱۶۶۱ به‌اتهام اختلاس در اموال سلطنتی، لافونتن همچنان به او وفادار ماند و خاطرات لذت بخش خود را بـه هنگام اقامت در قصر وو در مـنـظـومـهٔ **مرثـیـه بـه پـریـان قـصـر دو** *Elégie aux Nymphes de Vaux* بیان کرده است. شاعر در این منظومه که شامل شصت بیت است، بـا لحن غـم‌انگیزی از سرنوشت قهرمان شعر که در واقع همان فوکه است، شکوه مـی‌کند و در ضمن آن اغماض و بخشایش شاه را خواستار می‌شود. این اثر لطیف کـه جنبهٔ تغزلی روح شاعر را آشکار می‌کند، حقشناسی کامل لافونتن را بـه حامی خـود، فوکه، نشان می‌دهدکه در ضمن هجوی ملایم از جاه‌طلبیهای بشر در بردارد و در واقع اشاره‌ای به بلند پروازیهای فوکه است که موجب خشم لوئی چهارده‌گشته است. لافونتن در آغاز ۱۶۵۹ منظومـهٔ طویلـی ساخت بـه نـام **رؤیـای قصر دو** *Le Songe de Vaux* دربارهٔ عجایب قصر و شگفتیهای فضای باغ که به‌سبب توقیف فوکه نـاتمام مـاند و تنها قطعه‌هـائـی از آن منتشر شد. در ۱۶۶۳ لافـونتن در مصاحبت عـموی همسرش، پیشکار فوکه که از پاریس تبعید شده بود، به لیمـوزن Limousin رفت و از این سفر نامه‌های منظوم و منثوری برای همسرش فرستاد که در آن با شوق بسیار وقایع گوناگون سفر را نقل کرده بود. قسمتی از نامه‌ها با عنوان سفر به لیموژن *Le Voyage en Limousin* پس از مرگ شاعر انتشار یافت. در ژوئیهٔ ۱۶۶۴ لافونتن در لوکزامبورگ به عنوان مهماندار به خدمت مارگریت دو لورن Marguerite de Lorraine، بیوهٔ گاستون دورلئان درآمد و از مستمـری خوب و تأمین معاش و فراغت کافی برخوردار شد و علاوه برجلب توجه مقامات عالی جامعه، مورد توجه اهل ادب نیز قـرار گرفت و بسیاری از آنـان را از نـزدیك شناخت: مولیر را ستود و با بوالو آشنائی یافت که هرگز این آشنائی بـه دوستی نینجامید و حتی میان آن دو جدال قلمی و دسیسه‌ها صورت گرفت و تقریباً به‌طور

مداوم در دو جانب مخالف یکدیگر قرار گرفتند. لافونتن حتی با راسین نیز که در آغاز کار ادبی دوستی داشت، توافقی نیافت. او می‌خواست مستقل بماند و آزادانه به دنبال ذوق و سلیقهٔ شخصی برود. دورهٔ مهم خلق آثار ادبی، در زندگی لافونتن سالهای ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۴ است. مجموعه‌های قصه‌ها *Contes* پیاپی در این دوره منتشر شد که به طورکلی از قصه پردازان ایتالیائی مانند بوکاتچو و آریوستو مایه گرفته بود، اما از نظر پروراندن موضوع و نقل و داستانپردازی اثری تازه بشمار می‌آمد و تنها به‌ذوق شخصی لافونتن تکیه داشت. لافونتن پیش از ۱۶۶۳ **فابلها** *Fables* را که از ۱۶۶۰ باب روز شده بود، آغاز کرد. اولین دیوان **فابلها** در ۱۶۶۸ با عنوان **فابلهای برگزیدهٔ منظوم** *Fables choisies mises en vers* منتشر شد، شامل شش کتاب و صد و بیست وچهار فابل، همراه با تقدیمنامه به ولیعهد هفت‌سالهٔ لوئی چهاردهم، سپس دیباچه‌ای که شاعر در آن تاریخ فابل را ذکر می‌کند و اشعار تمثیلی خود را برگزیده‌ای از فابلهای عهدکهن می‌داند که آنها را به صورتی تازه درآورده است. دیوان دوم، شامل کتابهای هفتم و هشتم و نهم، در ۱۶۷۸ منتشر شد که لافونتن در دیباچهٔ کتاب آن را تازه و متفاوت با دیوان اول معرفی می‌کند. توضیح آنکه لافونتن در ۱۶۷۳ پس از مرگ مارگریت دولورن با عنوان مهماندار عالی به خدمت مادام دولا سابلیر Mme de La Sablière درآمد که خانه‌اش محل پذیرائی ارباب هنر و فیلسوفان و پزشکان و دانشمندان و همچنین مردم خوشگذران بود. در این خانه لافونتن با دانشمندان آشنا شد و به مسائل علمی و فلسفی علاقه یافت و دنیائی جدید در برابر چشمش گشوده شد که اساس دومین دیوان **فابلها** قرار گرفت، با موضوعهایی عمیق‌تر از گذشته که در همهٔ آنها اشاره‌هائی به تجربه‌های علمی دیده می‌شود، شخصیت شاعر به صورت روشنتری آشکار می‌گردد و مسائل فلسفی بیشتر با روح حیوانها، با ستاره شناسی و با سیاست ارتباط می‌یابد. لافونتن پس‌از آن کتابهای دهم و یازدهم را به طور جداگانه، با همان عنوان در ۱۶۷۹ و کتاب دوازدهم را در ۱۶۹۴ انتشار داد. **فابلها** موجب شهرت جاودانی لافونتن گشت و هرگز از پیروزی آنها نزد عامهٔ مردم کاسته نشد و هرچه ذوق و فرهنگ مردم بیشتر تلطیف می‌یافت،کمال پختگی **فابلها** بیشتر نمایان می‌گشت. بعضی از نویسندگان و شاعران در آثار این فابل‌نویس هجوی از اوضاع زمان

می‌دیدند و در ورای چهرهٔ قهرمانهای داستان که حیوانهای گوناگون بودند، کسان واقعی را می‌یافتند. چیزی که مسلم است **فابلها** به‌هیچ‌وجه جنبهٔ سیاسی ندارد، بلکه پردهٔ نقاشی وسیعی از جامعه پیش چشم می‌گسترد و اگر شخصیت شاه در آن تجلی می‌کند، شاهی است گاه خوب، عادل و جوانمرد، گاه مستبد و ستمکار و گاه ریاکار. در دیوان اول لافونتن دنیا و زندگی را چنانکه هست می پذیرد و در دیوان دوم اندیشه‌اش به پختگی بیشتر دست می‌یابد، **فابلها** صورت نمایشنامه و هجو به خود می‌گیرد و اعمال برصحنهٔ دنیای پهناور جریان می‌یابد. لافونتن هنرمندی قابل ستایش است، او در قرنی‌که شکوه و جلال برشعر فرمانروائی داشت و شعر هنری برتر بشمار می‌آمد، سادگی و تنوع را برگزید و از میان همهٔ نویسندگان و شاعران کسی بود که محاورهٔ بسیار وسیع را بکار برد و کلمه‌های بجا وخاص را برای بیان واقعیتها مناسب تشخیص داد، مانند زبان خاص پیشه‌ها، زبان خاص شکار، اصطلاحات کهنه و محاورهٔ شهرستانی. بدین‌طریق هیچ سبك نگارشی از حیث تنوع و مورد استعمال خاص آن با زبان **فابلها** برابری نمی‌کند. گاه با شکوه است و گاه سبك و مأنوس، گاه بسیار ظریف و گاه بسیار متین و استوار. لافونتن در برابر موضوعهای بدیع، در سبك شعر نیز همه نوع آزادی را برای خود مجاز می‌داند و همین امر موجب انتقاد نویسندگان و شاعران گشته است، چنانکه لامارتین اشعار **فابلها** را ناموزون و نامتساوی خوانده است. لافونتن درآمیزش تغزل و واقعیت از شاعران قرن خویش درگذشته است و ازین‌رو شاعری جهانی گشته و **فابلهایش** هرگز تازگی خود را از دست نداده است. پیروزی **فابلها** در همان اولین دیوان، درخشان بود؛ پیوسته برچاپهایش افزوده می‌شد و حجم دیوانها نیز افزایش می‌یافت. در ۱۶۶۹ **عشقهای پسیشه و کوپیدون** *Les Amours de Psyché et de Cupidon* انتشار یافت، داستانی اساطیری آمیخته از نظم و نثر که چندان پیروزی بدست نیاورد. در ۱۶۷۰ دیوان **اشعار مذهبی** *Récueil de poésies chretiennes* منتشر شد. در همین سال در دیوانی از قصه‌ها لافونتن نمایشنامهٔ اساطیری کلی من *Clymène* را انتشار داد که برای نمایش ساخته نشده بود و قسمتی که به بحث آپولون و الهه‌های هنر دربارهٔ شعر اختصاص داشت، از ارزش بسیار برخوردار بود. در ۱۶۷۱ چهار قطعه **مرثیه** *Elégies* انتشار یافت، حاکی از احساس درونی و ملال‌آمیز و سرشار از لطف شاعرانه. در ۱۶۷۳

منظومهٔ اسارت سن مالک *Poème de la captivité de Saint Malc* در پانصد و پنجاه و دو بیت انتشار یافت که اثری متفکرانه و عمیق بود و شاعر در آن با دقتی بسیار به قواعد منظومهٔ حماسی توجه کرده و با ظرافت کامل به تحلیل روانی قهرمانان پرداخته است. قصه، مرثیه، تمثیل، منظومه‌هائی که به مناسبتهای خاص ساخته شده بود، هیچ‌یک برای اقناع ذهن پرتحرک لافونتن کافی نبود، پس در نمایشنامه‌نویسی نیز کوششی بکار برد و کمدی **میعاد** *Le Rendez-vous* را در ۱۶۸۳ برصحنه آورد که با شکست مواجه شد. نمایشنامه‌هائی دیگر و کلامهائی نیز برای اوپرا ساخت که با پیروزی همراه نگشت. لافونتن در ۱۶۸۴ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و خطابهٔ ورودیش به نام خطابه به مادام دولا سابلیر *Discours à Madame de la Sablière* بسیار مورد ستایش قرار گرفت. لافونتن در اواخر ۱۶۹۲ بشدت بیمار و بستری شد، به مذهب روی آورد و به آئینهای آن پایبند گشت، قصه‌های خود را محکوم کرد و مصمم شد که جز آثار مذهبی شعری نسراید، پس سرودهای روحانی *Hymnes* را ساخت که اکنون در دست نیست.

تنها قصه‌ها و فابلهای لافونتن خوانندهٔ بسیار بدست آورد و آثار دیگر و متنوع او برای خوانندهٔ زمان که به وحدت و هماهنگی علاقه‌مند بود، آثاری ناهماهنگ جلوه‌کرد. در **فابلها** که تصویری است از زندگی انسانی برزمینهٔ زندگی حیوانات، همهٔ خصوصیتهای روحی بشر منعکس است. لافونتن از فابلهای خشک و بیروح گذشته داستانهای زنده ساخته که در آنها عالم احساس و نظم واقعی طبیعت نمودار می‌گردد. تسلط و زبردستی در قالب اشعار و تیزبینی و در نظر گرفتن نکته‌های اخلاقی، بذله‌گوئیهای عمیق و ظرافت شعر، فابلهای لافونتن را برهمهٔ تمثیلهای گذشته برتری داده است.

ترجمه به فارسی: برگزیده‌ای از تمثیلها (ترجمه به شعر).

**لاکلو، پیر شودرلو دو** Laclos, Pierre Choderlos de رمان‌نویس و مرد سیاست فرانسوی (۱۷۴۱-۱۸۰۳) پدر لاکلو منشی فرمانداری و ازخانوادهٔ اشراف بود. و او در هیجده سالگی پس از پایان تحصیلات عمومی به قسمت توپخانهٔ ارتش سلطنتی وارد شد و به درجهٔ ستوان دومی رسید. در ۱۷۶۹ به گرنوبل Grenoble منتقل گشت. گرنوبل در این زمان شهر نظامی و شهر عشق بود که بنا بر گفتهٔ

استاندال، نـویسندهٔ فرانسوی، جـوانان در این شهر از طرف ماهرویان ثروتمند هدیه‌ها دریافت می‌کردند، با پول آنان لباسهای مجلل و گرانقیمت می‌پوشیدند و دلدادگان را به روز سیاه می‌انـداختند. در چنین شهری بـود که لاکلو به مطالعهٔ شیوهٔ زندگی زنان زیبا و اخلاق وحال روحیشان پرداخت و در ذهن خود نمونه‌هائی برای قهرمانان داستانش آفرید. در این دوره منظومه‌هائی مانند خاطرات *Souvenirs* و قصه‌هـائـی منظـوم مـانند گـروه اولاد خـوانان *La Procession* و انتخـاب بجا *Le Bon choix* انتشار داد. در ۱۷۷۵ لاکلو به شهر بزانسون Besancon منتقل گردید. در این شهر بـرای وقت گذرانـی کلامی آهنگین بـرای دو اوپرا ساخت کـه در ۱۷۷۷ به اجرا درآمد و با شکست روبرو شد. این دو اثر امروز در دست نیست. لاکلو در مأموریتهای بعدی فرصت بیشتری برای مطالعهٔ آثار نویسندگان مـورد علاقه‌اش یافت. شوق او به ادب و فـراغتی که یافته بود، او را به فکـر نوشتن رومانی انداخت که بتواند معایب و فساد جامعه را وصف کند و غوغائی برانگیزد که تا آن زمان سابقه نداشته است. پس شش ماه مرخصی گرفت و بلا انقطاع بکار پرداخت و سرانجام شاهکار خود رومان گزند دلبستگی *Les Liaisons dangereuses* (روابـط خطـرناك) را در ۱۷۸۳ انتشـار داد کـه فـروشی غیـر منتظـر یـافت، چنانکه پس از یك ماه، از آن تجدید چاپ بعمل آمـد و در زمـان حیات نویسنده پنجاه بار بچاپ رسید و هرگز از توفیق آن کم نشد، اما این پیروزی برق آسا بـا چنان جنجال و غوغائی روبرو گشت کـه هیچ شاهکاری تا آن زمان چنان رسوائی و سرو صدائی به همراه نیاورده بود، حتی شغل نظامی لاکلو را بخطـر انداخت و موجب شد که او را به صفاتی چون جانی، ملحد وکفرگو متصف کردند و کتابش را زهرآگین خواندند. قهرمـان این داستان که در واقـع نموداری از فساد زمان است، جوان هرزه و اغواگری است به نام والمون Valmon که همهٔ وقت خود را در محافل پاریس و ضیافتها می‌گذراند، به قصد آن که زنانی را که مورد توجهش قـرار می‌گیرند، بفریبد و بـرای رسیدن به هدف خود از بیشرمی و گستاخی غیر قابل تصوری بهره مـی‌گیرد و آشکارا و ارادی برای تصرف زنـان زیبا ناشکیبائی و التهاب نشان می‌دهـد تا بنا بـر گفتهٔ خـود از بازی مسخره‌آمیز عشق و ابراز احساسهای لطیف چنانکه مرسوم است، نجات یابد. تنها با زنی روبـرو می‌شود به نام مارکیز دو مرتوی Merteuil که تجسم‌واقعی‌شیطان است و در فساد از او پیشی

می‌گیرد. بیشتر نامه‌ها در کتاب گزند دلبستگی میان این دو تن ردوبدل می‌شود. مادام مرتوی برای به هرزگی کشیدن و فریب دادن زنها از هیچ توطئه و دسیسه‌ای چشم نمی‌پوشد، تا آنجا که یکی از قربانیان او از شدت ندامت و شرمساری به مرگ روی می‌آورد و دیگری به صومعه پناه می‌برد. سرانجام نیز وسائلی بر می‌انگیزد که والمون در ضمن دوئلی با رقیبش کشته می‌شود، تنها پس از مرگ اوست که توطئه‌های خانم مرتوی کشف می‌شود. گزند دلبستگی گر چه به‌طور رسمی ازطرف دادگاه محکوم گشت، به‌هیچ‌وجه موجب تکدر خاطر نویسنده نشد، زیرا توانسته بود تیر خود را به هدف بنشاند و چنانکه خواسته است فساد جامعه را با صداقت و صحت بیسابقه‌ای پیش چشم آورد، به عنوان نویسنده‌ای برجسته معرفی شود و به محافل ادبی راه یابد و چنان نفوذی بر خوانندگانش بر جای گذارد که همه با کنجکاوی در صدد برآیند تا فاسدالاخلاقها و بی عفتها را که در لباس قهرمانان داستان معرفی شده بودند، بشناسند. کتاب که در آغاز همچون هجوی از آداب و رسوم و فساد طبقهٔ اشرافی تلقی گشت و در عالم روشنفکری و احساس انقلابی پدید آورد، بتدریج توجه نسل بعد را به نکته‌های تازه‌تری جلب‌کردکه بر ارزش آن افزود. تیز بینی و دقت وصحت تحلیل روانی و اخلاقی آمیخته با روشنی و سادگی شیوهٔ نگارش و واقعی بودن رفتارها و گفتارها همه موجب گشت که گزند دلبستگی در میان رومانهای درجهٔ اول فرانسه مقام واقعی خود را بدست آورد و شاهکاری بشمار آید. لاکلو پس از آن برای جبران گذشته، اثری را با عنوان تعلیم و تربیت زنان *Education des femmes* آغاز کرد که بپایان نرسید. او که به فساد اخلاق معروف شده بود، می‌خواست در این اثر خود را به صورت عالم علم اخلاق بنمایاند و از تقوا و فضیلت دفاع کند. لاکلو در ارتش به سبب اظهار نظرهای تند و بی‌پروا و نوشتن مقاله‌های انقلابی خشم وزیر جنگ را برانگیخت که به تبعید شدن او منجر گشت تا بتواند بتدریج با انضباط زندگی در ارتش خوگیرد، این تبعید کوتاه برایش سودمند افتاد و موجب آشنائی او با کنتس دو نوای Noaille گشت که به وسیلهٔ او در دستگاه دوك دورلئان وارد شد و بتدریج مقام مهمی بدست آورد و توانست با بزرگان آیندهٔ انقلاب چون میرابو و تالران سروکار یابد. لاکلوکه در دوك دورلئان نفوذ معنوی عظیمی یافته بود، همچون او در محیط مخالف با سیاست وقت بسر برد، در ۱۷۸۹

در مصاحبت او به لندن رفت و در بـازگشت به پاریس ادارهٔ روزنامه فرقهٔ ژاکوبن *Journal des Jacobins* را بر عهده گـرفت. لاکلو در ۱۷۹۳ از طـرف مجلس ملـی دورهٔ انقلاب به زندان افتاد و پس‌از آزادی آرامش را بر سیاست ترجیح داد و به زندگی خانوادگی بستگی بیشتری یافت، تا هنگامی که ناپلئون بناپارت او را بـا مقام ژنـرالی به ارتش بـازگرداند و بـه ناپل فرستاد کـه همانجا درگذشت. جز رومان گزند دلبستگی نـوشته‌هائی سیاسی و نـامه‌هائـی بـه دوستـان و همسر و فرزندانش از او باقی است.

مقام ژنرال لاکلو و نفوذ مهمی‌که در دورهٔ انقلاب فرانسه داشت، بکلی فراموش گشت، اما انقلابی‌که‌کتاب گزند دلبستگی در تاریخ ادبیات و افکار و احساس مردم بوجود آورد، انقلاب واقعی او بشمار آمد.

ترجمه به فارسی: گزند دلبستگی .

**لاگرکویست، پر** Lagerkvist, pär شاعـر، رومـان‌نـویس و نمایشنامه‌نـویس سوئدی (۱۸۹۱-۱۹۷۴) پدر لاگرکویست مستخدم راه‌آهن بود. پسر در شهری کوچك از نواحی جنوبی سوئـد زاده شد و در محیطی مذهبی و روستائی پرورش یافت که بعدها آن را در آثـارش وصف کـرده است. تحصیلات خودرا در اوپسالا Uppsala انجام داد که عقیدهٔ بـه تحـول و لزوم اصلاحـات اساسی را در او پدیـد آورد. نخستین واکنش لاگرکویست در برابر محیط مذهبی و خشك خانواده، عصیان بود- عصیانی برای لذت بردن از زندگی و تثبیت شخصیت و پرورش قـوای معنوی. به این منظور در ۱۹۱۳ سوئد را ترك‌کرد و در پاریس اقامت‌گزید و به نهضتهای پیشرو و هنری مانندکوبیسم علاقه یافت. نظریهٔ تازهٔ خودرا دربارهٔ زیبائی شناسی و لزوم نوگرداندن ادبیات و ارتباط آن با هنر نقاشی و هنر تجسمی در مقامهٔ **هنر گفتار و هنـر تصویری** *Ordkonst och Bildkonst*، همچنیـن در شعـر منثور **انگیزهٔ هنر** *Motiv* در۱۹۱۴ انتشار داد. جنگ جهانی اول به طور عمیقی او را لرزاند و دچار اضطراب کـرد و موجب پیدایش یك رشته اشعـاری گشت کـه نمودار تشویش و عصیان و نفی و انکاربود، از آن جمـله است: **آهن و انسان** *Järn och människor* (۱۹۱۵)، **تشویش** *Angest* (۱۹۱۶) و **هیـولا** *Kaos* (۱۹۱۹). ایـن اشعـار هـمـه فریادهای نومیدی بود که از پیروزی فراوان برخوردار گشت. نمایشنامهٔ آخرین

انسان *Sista människan* (۱۹۱۷) نیز ترس او را از خلال فریادهای عصیان‌آمیز و ناامیدانه نمودار می‌سازد. پس‌از جنگ جهانی اول لاگرکویست دورهٔ تازه‌ای آغازکرد و به بحثهای ادبی بازگشت. در ۱۹۱۸ سه نمایشنامهٔ تک‌پرده‌ای ساخت با عنوان تئاتر *Teater*، و به دنبال‌آن بیانیه‌ای دربارهٔ هنرنمایشی عصر جدید منتشر کرد که آشکارا از آثار استریندبرگ Strindberg مایه گرفته بود، از جمله نمایش تک‌پرده‌ای *از آسمان Himlens hemlighet* (۱۹۱۹) که مضمونی بسیار ناامیدانه در بر دارد. پس‌از این دوره لاگرکویست بیش از پیش به دنیای مطلق و فلسفهٔ برترکشیده می‌شودکه تا حدی مبهم بنظر می‌آید، چنانکه در دیوان به جای ایمان مذهبی *I stället för tro* (۱۹۲۰) و دو قطعهٔ منثور و خیال‌انگیز لبخند جاودانی *Det eviga leendet* در همین سال دیده می‌شود. در میان آثار لاگرکویست دیوان پرشور *راه خوشبختی Den lyckliges väg* (۱۹۲۱) و نمایشنامهٔ نامرئی *Den osynlige* (۱۹۲۳) لحظه‌های آرامش و صفای درون را نشان می‌دهد، اما این آشتی و سازگاری با زندگی پایدار نمی‌ماند و تردید و تشویش از نو در قصه‌های جانگذار *Onda sägor* (۱۹۲۴) نمایان می‌گردد. لاگرکویست سپس به شیوهٔ تازه‌ای به سبک رئالیسم روی می‌آورد، به خاطرات گذشته توجه می‌کند و سختیهای دورهٔ کودکی و اضطرابهای دورهٔ جوانی را در اثری که صورت سرگذشت شخصی دارد، بیان می‌کند با عنوان مهمان واقعیت *Gäst hos verkligheten* (۱۹۲۵). دیوان تغزلی ترانه‌های دل *Hjärtats sånger* (۱۹۲۶) نیز با شکوه بسیار از عشق او سخن می‌گوید. لاگرکویست در نمایشنامهٔ کسی که می‌توانست زندگی را از سرگیرد *Han som fick leva om sitt liv* (۱۹۲۸) فنا ناپذیری و پیروزی بشر را در برابر زندگی و اعمال پست آن قرار می‌دهد، زندگیی که قدرت شر در آن ریشه دوانده است. در نمایشنامهٔ شاه *Konungen* (۱۹۳۲) که داستانش را از اساطیر و موضوعهای مذهبی اقتباس کرده قوای شر را موقتاً با قوای خیر آشتی داده است. در حالی که قبلاً در دیوان در کنار آتش اردوگاه *Vid lägereld* (۱۹۳۲) و مجموعه داستانهای کوتاه *روحهای مبارز Kämpande ande* (۱۹۳۰) بدبینی عمیق و نگرانی شدیدی را نمودار ساخته است. لاگرکویست مدتها دربارهٔ نازیسم و فاشیسم که آشکارا عالیترین مقام انسانی را مورد تحقیر قرار می‌داد، می‌اندیشید و در صدد آن بود که برای دفاع از آزادی و حقوق انسان تحقیر شده، با شدت به مخالفت برخیزد.

پس رومان دژخیم *Bödeln* را در ۱۹۳۳ انتشار دادکه قوهٔ شر را دو نازیسم تجسم می‌داد. لاگرکویست در آثار بعد، با پیشوایان مستبد و فرمانروایان ستمکار به مخالفت می‌پردازد، چه در داستانهای کوتاه مانند در آن زمان *I den tiden* (۱۹۳۴) چه در نمایشنامه‌ها مانند مرد بی روح *Mannen utan själ* (۱۹۳۶) و پیروزی در ظلمت *Seger I mörker* (۱۹۳۹) چه در شعر مانند نبوغ *Genius* (۱۹۳۷). در دورهٔ جنگ جهانی دوم لاگرکویست عشقی عمیقتر به میهنش که مورد تهدید قرار گرفته بود، نشان می‌دهد و برای کسانی که به جنگ کشیده شده بودند، همدردی و دلسوزی فراوان ابراز می‌دارد، چنانکه در شعر ترانه و جنگ *Sang och strid* (۱۹۴۰) و میهن و ستاره *Hemmet och stjärnan* (۱۹۴۲) دیده می‌شود. آخرین آثار لاگرکویست تعمق بیشتری را دربارهٔ مسائل دشوار عالم وجود و تجسس مداومی را دربارهٔ معیارهای زندگی و قدرت شر نشان می‌دهد که هیچ‌گاه از وسوسه در درون او باز نمی‌ماند. در نظر لاگرکویست خیر مسألهٔ دشواری نیست، تنها دشواری دست یافتن به آن است، آنچه دشوار است قدرت شر است ـ شری که نیروی پایدار دارد ـ نیروئی در درون آدمی تا ابدیت. در داستان کوتوله *Dvärgen* (۱۹۴۵) لاگرکویست شر را ریشه‌دارتر، مغرورتر و در عین بینوائی عظیمتر جلوه می‌دهد. این داستان که زمینه‌اش در ایتالیای عهد رونسانس قرار دارد، از نظر توصیف و صحنه‌های رنگین در میان آثار لاگرکویست از تازگی بسیار برخوردار است و به همین سبب نزد مردم پیروزی عظیمی بدست آورده است. در داستان باراباس *Barabbas* (۱۹۵۰) نیز قدرت شر به شکل دیگری تجسم می‌یابد. شر که چیزی جز قساوت در بر ندارد، تا ابد با سرنوشت مسیح در ارتباط است. رومان باراباس برای لاگرکویست شهرت جهانی همراه آورد و چندین بار از آن تجدید چاپ بعمل آمد. در رومان سی‌بیلان *Sibyllan* (۱۹۵۶) قدرت شر به صورتی ادراك ناپذیر و غیرقابل‌نفوذ جلوه می‌کند، چنانکه گوئی مشیت خدائی است که نویسنده به آن اعتقاد ندارد و در عین حال از آن الهام می‌گیرد. دراین کتاب سی‌بیلان به رغم میل شخصی خود را به خدا می‌سپارد. این اثر شامل قسمتهائی پرجاذبه و شاعرانه است و نشان می‌دهد که چگونه زیباترین نغمه‌ها و والاترین آرزوها می‌تواند از دخمه‌ای متعفن بیرون جهد. در آثاری دیگر حتی مسیح قربانی قدرت شر می‌گردد. از این سلسله داستان می‌توان

از زیارت دریا *Pilgrim på havet* (۱۹۶۲) و سرزمین مقدس *Det Heliga landet* (۱۹۶۴) نام برد. لاگرکویست در ۱۹۴۰ به عضویت آکادمی سوئد برگزیده شد و در ۱۹۵۱ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد.

آثار لاگرکویست پس از استریندبرگ بر سراسر ادبیات سوئد تسلط یافت. از این آثار پیوسته فریاد اضطراب در برابر هیولای جنگ که بشر را مورد تهدید قرار می‌دهد، بلند است و بیحسی جانگدازی که بر جامعهٔ عصر جدید تسلط دارد و برقراری حکومتهای خشونت‌بار بر دنیا، هر لحظه این فریادهای اعتراض آمیز را رساتر بگوش می‌رساند. در نظر لاگرکویست بشر با همهٔ ضعفها وپستیها قادر است که بر ظلمتها، عشقها، بیعدالتیها و خیانتها چیره شود، تنها به سبب آن که بشر است و چیزی از ابدیت در او وجود دارد. وضع لاگرکویست در برابر بشر وضعی یگانه است. او می‌خواهد که بر روی زمین ارزشهائی جاودانی فراهم آورد. سادگی بینهایت و شیوهٔ خاص بیان داستان آمیخته با استعارهٔ گسترده هیچ‌یك با توصیفهای دقیق و عینی و تحلیل روانی منافات ندارد، اما به واقعیتها ادراك تازه‌ای می‌بخشد که در ادبیات سوئد بیسابقه بوده است. لاگرکویست خود را مؤمنی بی‌ایمان و خدانشناسی مذهبی می‌خواند. آثار لاگرکویست که بیشك فاضلانه‌ترین و عمیقترین آثار ادبیات سوئد در قرن بیستم است، بر شعر دههٔ چهل این قرن نفوذ فراوانی باقی گذارده و در پر ثمر بودن آن تأثیر بسزا داشته است.

ترجمه به فارسی: بارابّاس.

**لاگرلوف، سلما** Lagerlöf, Selma بانوی داستان‌نویس سوئدی (۱۸۵۸-۱۹۴۰) سلما در مارباکا Marbacka ، ملك پدری خود در ولایت ورملاند Värmland زاده شد و در میان آداب و رسوم و سنتهای قدیم پرورش یافت که زمینهٔ بسیاری از آثارش گشت. سلما که بر اثر نقصی مادر زادی در اندام ولنگیدن، به زشتی و بی‌جاذبه‌ای خود اعتقاد یافته بود، بسیار زود به دنیای خیال و افسانه‌های گذشته پناه برد تا ازاین راه بیماری خویش ومرگ پدر و سپس فروش الزامی ملك مارباکا را در ۱۸۸۴ که همه موجب تیره‌تر ساختن روح او بود، جبران کند. پس‌از پایان تحصیلات خود در دانشسرای استکهلم، به آموزگاری پرداخت و در ۱۸۹۰ در مسابقهٔ داستان کوتاه‌نویسی که از طرف مجله‌ای ادبی برگزار می‌شد، شرکت کرد.

داستانهائی که در این زمان نوشت زمینهٔ رومان معروف **قصهٔ گوستا برلینگ** *Gösta Berlings Saga* (۱۸۹۱) گشت که این آموزگار گمنام را ناگهان به شهرت رساند. **قصهٔ گوستا برلینگ** از افسانه‌های زادگاه لاگرلوف مایه گرفته که تا آن زمان در ادبیات سوئد ناشناخته مانده بود. داستان از محیطی مذهبی گرفته شده و سرگذشت سقوط و سپس ندامت کشیشی است به نام گوستابرلینگ. گر چه در وجود قهرمان این اثر خطوط مشترکی با **چایلد هرلد** اثر بایرون و **دون ژوان** دیده می‌شود ولاگرلوف در آن از آثار کارلایل نیز سود برده است، **قصهٔ گوستا برلینگ** اثری بدیع و غیر معمول تلقی گردید و دارای همهٔ خصوصیتهای آثار بعدی نویسنده‌که تخیلی سرشار از غنا بود و هنری استثنائی در داستانپردازی که لاگرلوف به وسیلهٔ آن خیال انگیزترین حوادث را چون واقعیت پذیرفتنی می‌ساخت. تحلیل ساده و افسانه‌ای، نزدیکی شدید با گنجینهٔ داستانها و اساطیر و سنتهای مردم زادگاه نویسنده و نکته‌های استوار بر اساس اعتقادهای مذهبی و ایمان به قادر مطلق آمیخته با خرافه‌های عامیانه، همه از خصوصیتهای آثار سلماست که در این داستان نیز دیده می‌شود. **قصهٔ گوستا برلینگ** در سوئد و کشورهای دیگر پیروزی فراوان بدست آورد و پیوسته محبوبترین اثر سلما لاگرلوف باقی ماند. سلما از داستانهای کوتاه که در طی این سالها انتشار داده بود، مجموعه‌ای فراهم آورد با عنوان **رشته‌های نامرئی** *Osynliga länkar* (۱۸۹۴) در دو بخش. بخش اول به افسانه‌های مذهبی ارتباط می‌یابد که در آن روح بشر با طبیعت به وسیلهٔ رشته‌های نامرئی می‌پیوندد. بخش دوم بیشتر به واقعیت نزدیك می‌شود و کمتراز جنبهٔ افسانه‌ای برخوردار است. سلما لاگرلوف در ۱۸۹۵ از شغل آموزگاری دست کشید تا سراسر زندگی را به نویسندگی مصروف دارد، پس به همراهی یکی از بانوان نویسندهٔ سوئدی به ایتالیا و مصر و فلسطین سفر کرد و از این سفر برای نوشتن داستانهای خود مایهٔ بسیارگرفت، از آن جمله است داستان **معجزه‌های دجال** *Antikrists mirakler* (۱۸۹۷) که حوادث آن در شهر سیسیل می‌گذرد. کتاب از نظر ارتباطش با ایمان و عقاید عامه پیروزی یافت، اما از نظر تصویر سوسیالیسم با شکست روبرو شد. دیگر از ره آوردهای سفر فلسطین، رومان بزرگ **اورشلیم** *Jerusalem* (۱۹۰۲) است که او را به اوج هنر خود رساند. این داستان شامل دو بخش است بخش اول به مهاجرت روستاییان دالکارلیا

Dalecarlia بـه بیت‌المقدس اختصاص دارد که با اعتقادهای مذهبی رایج و وعـظ کشیشها در کلیساها بمخالفت می‌پردازند و به فلسطین می‌روند تا مـانند مسیحیان دورهٔ اول زندگی کنند. بخش دوم این کوچ نشینان را در بیت‌المقدس نشان مـی دهدکه میان مهاجران امریکائی به‌کار اشتغال یافته‌اند، اما در محیط تازه و سرشار از رقابت سرگشته مانده‌اند. از طرفی ناسازگاری فرقه‌ای آغاز می‌شود و از طرف دیگر نامساعد بودن اقلیم سلامتشان را متزلزل می‌کند، تا آنجاکه به مرگ عده‌ای می‌انجامد و عدهٔ دیگرکه شوق خود را بکلی از دست داده‌اند به میهن بازمی‌گردند، جز یکی که می‌ماند و با گروهی از مـؤمنان در انتظار رجعـت مسیح مـی‌نشیند. رومان «اورشلیم» برای سلما لاگرلوف شهرت جهانی همراه آورد. سلما لاگرلوف به سفارش اولیای امور برای کـودکان مدرسه‌های سوئـد داستانی نـوشت به نام سفر شگفت‌انگیز نیلس هـولیـرسون *Nils Holgerssons underbara resa genom Sverige* (۱۹۰۷) در وصف پرواز جادوگرانهٔ پسرك چهارساله‌ای بر سراسر سوئد. حوادث مـداوم و شگفت‌انگیز این داستان هـزاران کودك خارجی را مفتون خود کـرد و آنان را با محیط و حـوادث ملی و میهنی سوئد آشنـا ساخت. این داستان نیز از معروفترین و محبوبترین آثار لاگرلوف در سراسر جهان بشمار آمد. داستان خانهٔ لی‌لیکرونا *Liljecronas hem* (۱۹۱۱) پیـروزی عشق و مـلاطفت را بـر خباثت و شرارت نشان می‌دهد و سرگذشت دردناك دختر جوان و زیبائی را نقل می‌کند که پیـوسته از رفتار خشونت‌بـار و شکنجه‌آمیز زن پدر خود رنج می‌برد و از محبت پدری نیز بی‌بهره می‌ماند. دخترکـه ظاهراً به محیط سرد خـانه تسلیم شده است، پیوسته اندیشهٔ مبارزه را در سر مـی‌پروراند و سرانجام پس‌از تلاش فراوان موفق می‌شود که زن پدر را از خانه براند، اما همین که به گـرمی و محبت پدر دل می بندد، با مـرگ او روبـرو می‌شود و از نو همه چیز را از دست می‌دهـد و تنها و دلسرد باقی می‌ماند، تا آنکه عشقی تازه در او پدید می‌آیدکه دردهایش را تسکین می‌بخشد. داستان با مـراسم نامزدی دختر با دلـدارش پـایـان مـی‌گیرد. داستان «امپراتـور» پرتغال *Kejsaren av Portugallien* (۱۹۱۴) تحلیلی روانی است بـر زمینهٔ حادثه‌ای واقعی آمیخته با عناصر خیال‌انگیز. یان قهرمان کتاب که یگانه دخترش کلارا خانه را ترك می‌کند و در پی شغل بـه شهر می‌رود، هنگامی کـه از روسپی گشتن دختر جوانش آگـاه می‌گـردد، دیوانه می‌شود، امـا این دیوانگی بـرایش

بدبختی نمی‌آورد، زیرا در عالم جنون چنین تصور می‌کند که کلارا ملکهٔ کشور پرتغال گشته است و در شکوه و جلال بسر می‌برد، در حالی که تاجی برسردارد و هفت پادشاه دنبالهٔ شنل او را بدست گرفته و شش شیر زیر پایش خفته‌اند و هفتاد افسر عالی رتبه با شمشیر برهنه پیشا پیش او روانند، اما کار به اینجا پایان نمی‌یابد. یان خود را نیز که پدر کلاراست امپراتوری می‌بیند که در لباس امپراتوری به کلیسا می‌رود. بدین طریق عالم جنون، او را که در خیال به شخصیتی مقتدر تبدیل گشته، از خوشبختی سرشار می‌سازد. بعضی از صحنه‌های این داستان ازغنای ابداع وتخیل فراوان سرشار است.آخرین اثر بزرگ لاگرلوف از یک سلسله داستان تشکیل شده است. از آن جمله حلقهٔ انگشتری لوونسکولد *Löwensköldska ringen* (۱۹۲۵) که نویسنده در آن با تیزبینی شگرفی شخصیت واقعی قهرمانان را با خیال‌انگیزی و سرگذشت رؤیائی می‌پیوندد، سرگذشتی که در آن قوای ناپیدائی، افسانه‌ای یا مذهبی مانند قوهٔ شر دخالت می‌کند. سلما لاگرلوف زندگی خود را درکتاب مادباکا *Marbacka* (۱۹۲۲) و خاطرات کودکیم *Ett barns memoarer* (۱۹۳۰) شرح داده است. سلما لاگرلوف در ۱۹۰۷ از دانشگاه اوپسالا Uppsala درجهٔ دکتری افتخاری و در ۱۹۰۹ جایزهٔ ادبی نوبل را دریافت کرد و در ۱۹۱۴ به عضویت آکادمی سوئد برگزیده شد.

پس‌از رومانهای خشك سبك ناتورالیسم در سوئد، قصه و داستانهای لاگرلوف که در دنیای پهناور افسانه‌های عامیانه و سرگذشتهای پیشین و در عالم رومانتیك ریشه داشت، زیبائی و اصالت و جاذبهٔ شعر را به ادبیات سوئد بازگرداند و حتی هنگامی که مسأله‌ای اجتماعی و روانی از عصر نویسنده در داستانها پیش کشیده می‌شود، امور عجیب و خارق‌العاده نیز به کمك گرفته می‌شود، تقریباً در همهٔ داستانهای او هنر انکار ناپذیر و استعداد نقل سرگذشتهای زیبا وجود دارد که در داستانهای‌گوستابرلینگ و اورشلیم به اوج خود می‌رسد. از بسیاری از آثار لاگرلوف فیلم سینمائی ساخته شده است.

**لامارتین، آلفونس دو** Lamartine, Alphonse de شاعر و رومان نویس فرانسوی (۱۷۹۰-۱۸۶۹) لامارتین در خانواده‌ای اصیل و ملاك زاده شدکه افراد آن به مشاغلی نظامی و کار زراعت اشتغال داشتند،پدرش افسر سواره نظام و شاهدوست

بود که پس از ترك ارتش در ۱۷۹۴ در ملك موروثی خود در میبی Milly نزدیك ماکون Macon مقیم گشت ـ جائی که لامارتین زاده شد و دورهٔ کودکی را در میان تاکستانها و تاك نشانان و فرزندان کارگران گذراند. آلفونس از پنج سالگی تا ده سالگی نخستین درسهای زبان لاتینی و فرانسوی را نزد کشیش قریهٔ مجاور فراگرفت و بعدها چهرهٔ این کشیش را در داستان ژوسلن *Jocelyn* منعکس کرد. مادر آلفونس که زنی ادب دوست بود و خود با انشائی زیبا چیز می‌نوشت، شبها آموخته‌های پسر را بررسی وتکمیل می‌کرد و اورا به از برکردن قطعه‌هائی ازآثار فنلون و راسین، که خود به‌آنها عشق می‌ورزید، وامی‌داشت. در ۱۸۰۱ لامارتین به مدرسهٔ شبانروزی در شهر لیون فرستاده شد، اما تاب تحمل زندگی جدی و انضباط سخت شبانروزی و همچنین آب و هوای ناسازگار لیون را نیاورد و پس‌از دو سال به خانه بازگشت. در ۱۸۰۳ به یك کالج مذهبی فرستاده شد که اقلیمی دلخواه داشت. در این مدرسه به طور منظم بتحصیل پرداخت، در ادبیات و فلسفه استعداد فراوان نشان داد و در انشا و معانی و بیان به دریافت جایزه نایل آمد و پس از گذراندن دورهٔ آرام و دلپذیری در کنار طبیعت نشاطانگیز و در میان رفیقان یکدل که همهٔ عمر دوستان او باقی ماندند، در ۱۸۰۸ مدرسه را بپایان رساند و به میبی، زادگاه خود بازگشت. پیشنهادهای پدر را در پذیرفتن شغلی نظامی یا سیاسی و اداری رد کرد و به زندگی آزادانه ادامه داد، بی‌آنکه برای آینده هدفی داشته باشد. او که جوانی زیبا و آراسته بود، با چندین حادثهٔ عشقی روبروگشت، به‌قمار پرداخت، مقروض شد و درعین حال با شوقی خستگی‌ناپذیر کتاب خواند و براثر مطالعهٔ فراوان شخصیت ادبی خود را کامل کرد و به استعداد شاعرانهٔ خویش که نشانه‌هایش از دورهٔ تحصیل در مدرسه نمایان گشته بود، شکل بخشید. در ۱۸۱۱ با یکی از خویشان به ایتالیا رفت و از ناپل و فلورانس و رم دیدن کرد، خاصه در ناپل که شیفتهٔ آفتاب درخشان و گرمی دلپذیرش گشته بود، اقامتی طولانی کرد و عشقهائی یافت که بعدها آن را در داستان گرازیلا *Graziella* به صورتی افسانه‌ای منعکس کرد. این سفر در لامارتین تأثیر فراوان برجای گذارد، چنانکه نشانه‌هائی از آن را در آثار شاعرانه‌اش می توان دید. لامارتین در ۱۸۱۲ به میبی بازگشت و پس از حادثه‌ای عاشقانه به پاریس رفت، افسرگارد سلطنتی شد و پس‌از مرخصی طولانی و روابط عاشقانه‌ای

جدید، خدمت ارتش را از سرگرفت. در نوامبر ۱۸۱۵ بکلی استعفا داد و قریحهٔ شاعرانه و استعداد ادبی خود را برهرنوع جاه‌طلبی اداری برتری داد؛ پس به نوشتن روی آورد، نخستین مقامه‌ها او را شاگرد مکتب ولتر و شاتوبریان نشان داد و چند تراژدی مذهبی و اساطیری و تاریخی نوشت. در ۱۸۱۶ که از بیماری کبد رنج می‌برد، برای درمان به ساووا Savoie سفر کرد و در مهمانسرای محل اقامت خود با مادام ژولی شارل Julie Charles ، همسر فیزیکدان نامدار که سی و هشت سال از شوهر کوچکتر بود و بیماری ریوی داشت، آشنا گشت و در اولین برخورد، به او دل باخت. شخصیت این زن تیزهوش و بافرهنگ و آشنا به محیط ادبی و جامعهٔ پاریسی، لامارتین را که در آرزوی کسب شهرت ادبی بود، چنان خیره ساخت که دیگر از او جدا نماند. مادام شارل به پاریس بازگشت و چند ماه بعد لامارتین به‌او پیوست، درخانه‌اش پذیرفته شد و به‌دوستان او که طرفدار سلطنت بودند، معرفی گشت و در مصاحبت او به‌محافل ادبی راه یافت، آثار خویش را قرائت کرد و زمینهٔ شهرت آینده را فراهم ساخت. لامارتین در ماه اوت ۱۸۱۷ پس از دیداری از پدر به کنار دریاچهٔ ساووا بازگشت و امید دیدار مادام شارل را داشت که به‌سبب پیشرفت بیماری نتوانست به او بپیوندد. در این زمان بود که لامارتین شعر معروف «دریاچه *Le Lac*» را به‌یادگردشهائی که با دلدار انجام داده بود، سرود. در بازگشت به‌زادگاهش خبر درگذشت مادام شارل را شنید که در واپسین دم به ایمان مذهبی روی آورده و صلیبی را که در آخرین لحظه بوسیده بود، به لامارتین واگذاشته بود. این پیشامد هیجان‌انگیز مایهٔ جان‌گرفتن قریحهٔ شاعرانه و الهام بخش لامارتین در آثار جدیدی گشت که با شور بسیار به آن پرداخت و سراسر سال ۱۸۱۸ را مصروف آن ساخت. در همین سال با دختری انگلیسی که به مذهب کاتولیك در آمده بود، ازدواج کرد که پیوسته برایش همسری وفادار باقی ماند. در ۱۸۲۰ دیوان اشعار تغزلی **تفکرات شاعرانه** *Méditations poétiques* را انتشار داد که به محض انتشار ستایش عامهٔ مردم را به همراه آورد و موجب شهرت لامارتین گشت، این دیوان در نخستین چاپ بیست و چهار قطعه شعر در برداشت، اما در هرتجدید چاپ که پیاپی انجام می‌گرفت، قطعه‌هائی برآن افزوده می‌گشت، چنانکه در سال ۱۸۴۹ تعداد منظومه‌ها به‌چهل رسید. در معروفترین اشعار این دیوان مانند دریاچه، عزلت، درهٔ کوچك و پائیز،

چهرهٔ زنی به نام الویر Elvire نمایان است که در آن تصویر مادام شارل، دلدار شاعر را می‌توان یافت. اشعار دیوان با تحسر و تأثر دربارهٔ از دست رفتن زنی پرستیدنی آغاز می‌شود و به تفکر دربارهٔ ناپایداری سعادت دنیوی و احساس تنهائی پس‌از مرگ عزیزان کشیده می‌شود. لامارتین به وسیلهٔ این دیوان، در شعر فرانسه، تغزلی را وارد کرد که قرنها بود چنین تجلی نیافته بود و آن بیان احساسهای لطیف درون وستایش طبیعت بود. لامارتین موضوع «بیماری قرن» را که در رومانهائی چون رنه *René* اثر شاتوبریان پدیدآمده بود، به شعر وارد کرد و رنگ اندوهی به شعر داد که دور از هرنوع عصیان بود و بیشتر به خدا باز می‌گشت تا به شیطان. پیروزی اثر علاوه برموضوع و بیان شاعرانه، به سبب لحن صادقانه و تصویرهای ذهنی ساده‌ای بود که با خوشاهنگی و قدرت هنری و سلیقهٔ خاص به‌خواننده القا می‌شد. لامارتین از ۱۸۲۰ زندگی سیاسی را آغاز کرد. درسمت وابستهٔ سفارت فرانسه به ناپل رفت. از آنجا چندین شعر برای همسرش فرستاد که مانند اشعاری که برای الویر ساخته بود، رنگ عاشقانه داشت، اما بتدریج سرچشمهٔ الهامات شاعرانه از هیجانهای درون و احساس شخصی فراتر رفت و به راه دیگر کشانده شد. منظومهٔ مرگ سقراط *La Mort de Socrate* (۱۸۲۳) منظومه‌ای فلسفی بود که موجب تحسین فراوان گشت و دوجلد دیوان تفکرات جدید *Les Nouvelles Méditations* در همان سال، گرچه متنوع‌تر از دیوان نخستین بود، از پیروزی کمتری برخوردار شد. لامارتین در مرگ بایرون، شاعر انگلیسی (۱۸۲۴)، قطعه‌ای ساخت به نام آخرین نغمهٔ سفر زیارتی هارولد *Le Dernier chant de Pèlerinage d'Harold* (۱۸۲۵). در ۱۸۲۶ دو قطعه سرود مذهبی انتشار داد و در همین سال به عنوان کاردار سفارت فرانسه به فلورانس رفت و زندگی پرتجملی را باگشاده دستی آغاز کرد که به‌از دست دادن سرمایه‌اش انجامید. در ضمن احساس می‌کرد که سرچشمه‌ای خشك نشدنی از تغزل در او پدید آمده است که بعدها به صورت غزلهای خوشاهنگی در کتاب هماهنگیها *Harmonies* انتشار یافت. لامارتین در ۱۸۲۸ به فرانسه بازگشت و با محیطهای ادبی پاریس رابطه برقرارکرد. در پنجم نوامبر ۱۸۲۹ به‌عضویت‌آکادمی فرانسه برگزیده شد و در خطابهٔ ورودی، نظر استقلال طلبانهٔ سیاسیش را اعلام داشت. در ۱۸۳۰ هماهنگیهای شاعرانه و مذهبی *Harmonies poétiques et religieuses* در

دو جلد منتشر شد که توفیق بسیار یافت. این دیوان شامل منظومه‌های کوچك و بزرگ بود که جنبهٔ مذهبی داشت با لحنی خاص که بعضی از آنها مانند میلی یا ژادبوم *Milly ou La terre natale* از شاهکارهای او بشمار آمد. سرچشمهٔ خشك‌نشدنی تغزل، عظمت تخیل، اعتلای اندیشه، پروراندن موضوع، همه موجب شد که این دیوان بیش از آثار دیگر لامارتین جلب توجه کند و نبوغ او را در غزلسرائی به‌اثبات رساند. لامارتین پس‌ازانقلاب ۱۸۳۰ دورهٔ تازه‌ای در زندگی‌آغاز کرد و در پی‌آن شدکه افتخارهای سیاسی را برافتخار ادبی بیفزاید، پس به سرودن منظومه‌های مختلف مانند اود برضد شکنجهٔ اعدام *Ode contre la peine de mort* و انقلابها *Les Révolutions* پرداخت، همچنین اندیشه‌های سیاسی خود را در مقاله‌ای با عنوان دربارهٔ سیاست عقلانی *Sur la politique rationnelle* عرضه کرد. در ۱۸۳۲ به شرق سفر کرد و با خانوادهٔ خود به بیروت رفت و همه‌جا مورد استقبال و پذیرائی گرم و پرافتخار قرار گرفت، از بعلبك و فلسطین و اورشلیم و قسطنطنیه دیدن کرد و منظومهٔ سرزمین بایر یا اصل غیر مادی بودن خدا *Le Désert ou l'immatérialité de Dieu* را در ۱۸۵۶ انتشار داد. در بازگشت به بیروت، دختر بیمارش درگذشت و لامارتین براثر اندوه فراوان مرگ ژولیا *Mort de Julia* را سرود. پس از آن بتنهائی از راه بلغارستان و وین‌واشتوتگارت با اسب به فرانسه بازگشت و به ماکون رفت. لامارتین در ۱۸۳۲ به نمایندگی مجلس انتخاب شد و از آن پس به فعالیت شدید سیاسی دست‌زد، بی‌آنکه دنبالهٔ کار ادبی را رها کند. در ۱۸۳۵ سفر به شرق *Le Voyage en Orient* و در ۱۸۳۶ منظومهٔ طویل ژوسلن را انتشار داد که پیروزی عظیم یافت. این داستان اخلاقی و مذهبی که با حادثه‌ای عاشقانه و هیجان‌انگیز آمیخته بود و با ذوق مردم زمان تناسب داشت، دلها را مفتون ساخت و افتخار ادبی لامارتین را به اوج خود رساند، اما در وجود لامارتین تغییر و تحول عمیقی از لحاظ مذهب پدید آمد، افکارش بیش از پیش متوجه آزادی اندیشه و گریز از قوانین خشك‌گشت و جنبهٔ انسانی مذهبی و خداپرستی بیشتر ذهنش را مشغول داشت، در ۱۸۳۸ منظومهٔ سقوط یك فرشته *La Chute d'un Ange* را در این زمینه منتشر کرد که منظومه‌ای طویل و عجیب بود و شاعر در آن به نخستین قرنهای بشر افسانه‌ای بازگشته بود. انتشار این منظومه مدتها مورد بحث قرار گرفت و توفیقی بدست

نیاورد، با این حال اندیشه‌های مذهبی و شاعرانهٔ بسیار جالب توجهی دربرداشت. یادداشتهای مکشوف در خانهٔ کشیش قریه *Journal trouvé chez un curé de campagne* بعکس در قلب مردم اثر گذاشت و افتخاری تازه برای لامارتین بـه همراه آورد. لامارتین آخرین دیـوان بـزرگ را بـا عنـوان حـاصل انـدیشه‌هـای شاعـرانـه *Les Récueillements poétiques* در ۱۸۳۹ انتشار داد، شامل اشعار قـدیم و جـدید چاپ‌نشده کـه چندان تازگی نداشت و با سردی تلقی گردید. لامارتین جـز آثـار شاعرانه، بفکر افتاد که به هدفهای سیاسی و اخلاقـی وسیعتری دست یابـد. پس همهٔ وقت خود را از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۶ صرف خلق بنای معظمی تاریخی کرد که در ۱۸۴۷ بـا عنوان تاریخ ژیرونـدیـان *L' Histoire des Girondins* انتشار یـافت و پیروزی عظیمی بدست آورد. لامارتین در ایـن اثـر خـواسته است انقلاب کمال مطلوبی را که از جنایتها و اشتباههای انقلاب گذشته عاری بـاشد، عـرضه کند، پس داستان غم‌انگیز حزب ژیروندن، حـزب سیاسی مقتدر زمـان انقلاب را هستهٔ مـرکزی کار خـود قـرار داد، اعضای ایـن حزب بـه سبب نفرتشان از کشتار و مخالفتشان در مجلس انقلاب با اعدام شاه، بدار آویخته شدند. تـاریخ از مـرگ میرابو که تکیه گـاه حکومت سلطنتی بود، آغـاز می‌شود و بـه مـرگ روبسپیر Robespierre پایان می‌پذیرد و درآن پیدایش حزب ژیروندن که با طرفدارانش نهضت تازه‌ای بوجود آورده بود و هدف انقلاب را جمهوریخواهی عادلانـه و انسانـی می‌دانست، بیان شده است. پیروزی اثر نه تنها به سبب آن است که همهٔ حوادث عصر را در برمی‌گیرد و برمدارك و اسناد قابل اعتمادی متکی است، بلکه خـود اثری ادبی و شاعرانه و زیباترین اثر زمان انقلاب بشمار می‌آید. لامـارتین بـار دیگر از مـاکون بـه نمـایندگی مجلس انتخـاب شد و در ۱۸۴۸ از بنیانگذاران جمهوری دوم، وزیر خارجه و عضو بسیار بـا نفوذ دستگاه حکومت گشت و بـه فعالیت شدید پرداخت و حاکم مطلق و یگانه سخنور حکومت مـوقت شناخته شد که با بیانیه‌های شاعرانه اغتشاشها و هیجانها را سرکوب می‌کرد، امـا محبوبیت خارق‌العاده‌اش کاهش یافت و در نامزدی ریاست جمهوری رأی کافی بدست نیاورد و پس ازاین شکست مقام سیاسیش پایان‌یافت. لامارتین که به‌علت اسراف، از لحاظ مالی ورشکسته بود، برای تأمین معاش به انتشار آثـار تـازه‌ای دست‌زد و سومین تفکرات *Troisième Méditations* را منتشر کرد و خاطرات زندگی را تا ۱۸۱۷ بـا

عنوان بیان دلها *Les Confidences* در ۱۸۴۹ انتشار دادکه درآن با نثری موزون اندیشه‌ها و حوادث زندگی را در سایه‌ای از خاطره‌های عاطفی نهفته، اندوههای شکوه‌آمیز روح، دوران کودکی و تحصیل و خاطره‌های سفر و عشقهای رومانتیك را به‌صورتی دلپذیر بیان کرده و جز آن از دورهٔ پس‌از سقوط امپراتوری و شخصیتهای مهم زمان تصویری پیش چشم گذارده بود. داستان گرازیلا ابتدا در این اثر و پس از آن به سال ۱۸۵۲ جداگانه بچاپ رسید که سرگذشتی افسانه‌ای از عشق شاعر بود به‌گرازیلا، دختر ماهیگیری‌که در ناپل و در یکی از سواحل دریا ملاقات کرده بود. داستان رافائل *Raphaël* نیز دراین سال مرحلهٔ دیگر از زندگی احساسی شاعر را نشان می‌دهدکه رومانی دلفریب ولطیف و نیمه‌واقعی و نیمه‌داستانی است. هردو این داستانها پیروزی بسیاربدست‌آورد. پس ازآن رومانهای ژنویو، سرگذشت یك خدمتکار *Geneviève, histoire d' une servante* و سنگتراش سن پوان *Le Tailleur de pierre de Saint-Point* در ۱۸۵۱ منتشر شد که قهرمانان هردو از مردم طبقهٔ پایین جامعه‌اند ـ مردمانی زحمتکش که فضیلت و تقوا را به حد اعلا می‌رسانند ـ و بدین‌طریق لامارتین شکل رومان آشنا و مأنوس اجتماعی را عرضه می‌کند. این آثار با وجود پیروزی فراوان برای ادای قرض او کافی نبود، پس به صورتی خستگی ناپذیر برآثارش افزود. سرگذشتهای تاریخی منتشر کرد و زندگینامهٔ مردان نامدار را در مجله‌ها انتشار داد که صد و شصت قطعه از آنها به نام گفتگوها *Entretiens* منتشر شد و پانزدهمین گفتگو، یکی از زیباترین اشعار او را به نام تاك و خانه، مکالمه‌ای میان من و روحم *La Vigne et la Maison, dialogue entre mon âme et moi* در برداشت. این منظومه قطعه‌ای عالی است که آهنگ پیری و احساس مرگ را بگوش می‌رساند. لامارتین در ۱۸۵۸ به علت وضع دشوار مالی، ملك خود را فروخت؛ زنی هم که همواره تکیه‌گاه او بود در ۱۸۶۳ درگذشت. دستگاه حکومت در ۱۸۶۷ مستمری برایش برقرار کرد و او در ۱۸۶۹ در زادگاه خود و در عزلت جان سپرد و همانجا مدفون گشت.

لامارتین از استادان مسلم شعر رومانتیسم بود. آلفرد دووینیی دربارهٔ او چنین می‌نویسد: «همهٔ آثار لامارتین سرشار از گرمی دل و شور و هیجان درون است که او را به همهٔ قلبها می‌پیوندد و مورد پرستش قرار می‌دهد.» پس از مرگ

لامارتین آثاری از او مانند مکاتبات *Correspondance* و خاطرات چاپ نشده *Mémoires inedits* منتشر گشت.

ترجمه به فارسی: آهنگهای شاعرانه (مجموعهٔ بهترین اشعار) ـ تفکرات شاعرانه ـ ترانه‌های دل ـ رافائل ـ ژنه‌ویو ـ سنگتراش سن‌پوان ـ گرازیلا ـ مرگ سقراط.

**لانگفلو، هنری وادزورث** Longfellow, Henry Wadsworth شاعر امریکائی(۱۸۰۷-۱۸۸۲) لانگفلو در خانواده‌ای قدیم از مردم نیوانگلند، در پورتلند Portland زاده شد، از پدرش که وکیل دعاوی ثروتمندی بود، ذوق زندگی اجتماعی و از مادرش خیالپروری و ذهن رؤیائی را به ارث برد، زندگی لانگفلو با رفاه و نیکبختی همراه بود، تحصیلات خود را در کالج شهر بودن Bowdoin انجام داد و همانجا بود که با هاثورن Hawthorne آشنائی و دوستی یافت. پس ازآن به اروپا سفر و از کشورهای مختلف دیدن کرد، در فرهنگ جدید اروپائی تبحر یافت و به اشاعهٔ این فرهنگ در امریکا پرداخت و به تدریس زبان در کالج بودن اشتغال یافت. در این زمان ازدواج کرد و در ۱۸۳۴ اولین اثر خود را به صورت یك سلسله قصهٔ توصیفی و شرح سفر انتشار داد با عنوان ماوراء بحار *A Pilgrimage beyond the Sea*. در سفر دوم به اروپا همسر لانگفلو در هلند درگذشت و وی پس‌از بازگشت به امریکا درکمبریج، در ایالت ماساچوست، اقامت گزید و کرسی استادی زبانهای جدید را در دانشگاه هاروارد اشغال کرد و تا هیجده سال در سمت استادی باقی ماند. در ۱۸۳۹ رومان عاشقانهٔ هایپریون *Hyperione* را انتشار داد، رومانی احساسی و فلسفی و ثمرهٔ اولین مصیبت زندگیش و سرگذشت جوانی که برای فراموشی غم و اندوه خویش به سفر می‌پردازد. این اثر با ترجمه‌هائی از اشعار رومانتیك آلمان آمیخته بود. در همین سال لانگفلو نخستین دیوان را که نمونه‌ای بود از تفکر و تغزل و نکته‌های ارشادی به نام صداهای شب *Voices of the Night* انتشار داد که پیروزی بزرگی بدست آورد و سه سال بعد، در ۱۸۴۲ دومین دیوان را با عنوان بالادها و اشعار دیگر *Ballads and Other Poems* شامل دو منظومهٔ بلند از بهترین منظومه‌های شاعر به نام غرق‌کشتی هسپرس *The Vreck of the Hesperus* و اسکلت در جوشن *Skeleton in the Armour* که لانگفلو در آنها خیال‌انگیزی عهدکهن را با تمایلات اخلاقی و ارشادی

آمیخته بود. این دیوان نیز با توفیق بسیار همراه گشت. در ۱۸۴۳ یکی از بازرگانان ثروتمند باستن Boston که از شعر چیزی درك نمی‌کرد، اما مفتون شهرت و افتخار این استاد و شاعر جوان گشته بود، دخترش را به ازدواج او درآورد و به عنوان هدیهٔ عروسی خانهٔ زیبائی درکمبریج به او دادکه تا آخر عمر در آن ماند و امروزه از او بیادگار مانده است. از طرفی محیط فرهنگی و هنری کمبریج مناسب حال لانگفلو واقع شد و از طرف دیگر وی تحت تأثیر سادگی زندگی شهرستانی قرار گرفت که اثرش در **منظومه‌های بردگی** *Poems of Slavery* (۱۸۴۲) نمایان گشت، اثری‌که هاثورن ازآن بشدت انتقاد کرد. لانگفلو بتدریج به اشعار داستانی و حکایتی روی آورد و در این زمینه یك رشته اثر منظوم ساخت که در برقراری اساطیر بومی‌کمك بسیار کرد. از آن جمله است منظومهٔ **اونجلین، قصه‌ای از آکادیا** *Evangeline a Tale of Acadie* (۱۸۴۷) که از بخشی از تاریخ مایه گرفته و داستان غم‌انگیز جدائی دو نامزد است در آکادیا یا اسکاتلند جدید. هنگامی‌که این دودلداده درتدارك جشن عروسی بودند، ناگهان با هجوم انگلیسیها روبرو می‌شوند که هزاران ساکن فرانسوی قریه را به ترك خانه و کشتزار وامی‌دارند. پس هرکس بنحوی با کشتی و قایق دیار خود را ترك می‌کند. جوان درحال شتابزدگی با پدر در کشتی می‌نشیند و اونجلین با پدر بزرگ پیر خود تنها می‌ماند و پس‌از مرگ او به امور خیریه و پرستاری می‌پردازد و سالها در انتظار دلدار، جوانی و زیبائی را از دست می‌دهد، تا روزی که به هنگام شیوع بیماری مهلکی در منطقه، درحین کمك به بیماران، نامزد خود را میان آنان می‌بیند که لحظه‌های آخر عمر را می‌گذراند و با اشاره می‌فهماند که او را شناخته است و در میان بازوانش جان می‌سپرد، اونجلین خدا را شکر می‌کند که سرانجام دلدار را که همهٔ عمر درآتش عشقش می‌سوخت، یافته است. این اثر غم‌انگیز درقسمتهائی که اندوه مردم بینوای آکادیا را به هنگام ترك دیار خویش وصف کرده و همچنین در بخشهائی که طبیعت و مناظر زیبای اسکاتلند جدید را ترسیم کرده است، بسیار مؤثر و پرهیجان می‌گردد. **نغمهٔ هایاواثا** *The Song of Hiawatha* (۱۸۵۵) نوعی حماسهٔ بومی است که از افسانهٔ سرخپوستهای امریکا الهام‌گرفته و از بهترین آثار لانگفلو بشمار آمده است. در این منظومه تمدن نابود شدهٔ سرخپوستها از نوجان گرفته است. منظومهٔ **خواستگاری مایلز استندیش** *The Courtship of Miles Standish*

(۱۸۵۸) داستانی است بـا وصفی نیرومند. کاپیتـن مایلز استندیش کـه جـوانی و همسر خود را از دست داده و در تنهائی و غمزدگی بسرمی‌برد، از دوست جوان و زیبای خود جـان الدن John Alden مـی‌خـواهـد کـه از طـرف او دختری را خواستگاری کند که خود به‌سبب حجب و آزرمی که دارد از این‌کار عاجز است. دختر در جواب جوان با لبخندی شیطنت‌بار می‌پـرسد که چرا او از جانب خود حرف نمی‌زند. هنگامی که مایلز استندیش این پـاسخ را مـی‌شنود بـا خشم بسیار دوست خود را به خیانت متهم می‌کند و بـدون خـداحافظی بـرای دفـع حملـهٔ سرخپوستها به جنگ مـی‌رود. جان‌الدن خانه‌ای برای خـود می‌سازد و بـا دختر ملاقات دوستانه‌ای برقرار می‌کند، تا روزی که خبر مرگ مـایلزاستندیش را مـی شنود و عشق خود را فاش می‌کند. دو دلداده بیدرنگ ازدواج می‌کنند، اما هنوز مراسم ازدواج پایان نیافته که کاپیتن مایلزاستندیش تندرست از راه مـی‌رسد، بـا محبت دستهای عروس و داماد را می‌فشارد، از گذشته پوزش می‌طلبد و قول مـی دهد که تا آخر عمر دوست آن دو باقی بماند. ارزش ایـن داستان بیشتر در وصف پرقدرت زندگی‌است وبا آنکه قهرمانان چهره‌ای معمولی و عادی دارند، داستان از جاذبهٔ بسیار برخوردار است. **قصه‌هائی ازقهوه‌خانهٔ کنار جاده** *Tales of a Wayside Inn* (۱۸۶۳) پس از **نغمه هایاواثا** برجسته‌تـرین اثر لانگفلـو بشمار آمد. گروهـی از دوستان نزدیك، با آنکه از نظر شخصیت و سن و سال و وضع اجتماعی و تابعیت با یکدیگر متفاوتند، هرشب در قهوه‌خانه‌ای قدیمی جمع می‌شوند و به گفتگو می پردازند. شبی قرار می‌گذارند که هریك حادثه‌ای خاص کشور خـود را نقل کند. سالمندترین آنان قاضی بسیار مشهوری است و جـوانترین دانشجوئی پراحساس و منزوی و زیبا از مردم سیسیل؛ میان آنان یهودی اسپانیائی و عالم علوم الهی و شاعر و نوازنده نیز از کشورهای گوناگون وجود دارد. داستانهائی کـه از قول این افراد نقل می‌شود، گواهی است بروسعت و عمق اطلاعات لانگفلو از فرهنگ و ادبیات اروپائی و توجه خاصش به رومـانتیسم آلمان. اثر منثور و شاعرانـه و دلپذیر لانگفلو با عنوان کوانك *Kavanagh* (۱۸۴۹) تـا حـدی سرگذشت شخصی نویسنده را منعکس می‌کند. در ۱۸۶۱ لانگفلو در اوج شهرت همسر دوم خـویش را به صورتی فجیع از دست می‌دهد، به این طریق که او زنده در آتش مـی‌سوزد، ضربهٔ شدیدی که از این حادثهٔ هولناك برلانگفلو وارد می‌آید، موجب می‌شود که

چندین سال دست از کار اصلی بازدارد، سرانجام در ۱۸۶۷ ترجمهٔ **کمدی الهی** اثر دانته را بپایان می‌رساند و در ۱۸۷۲ منظومهٔ مذهبی کریستوس *Christus* را در سه بخش منتشر می‌کند.

بیشتر موضوعهای آثار داستانی لانگفلو از تاریخ و فرهنگ عامهٔ اروپائی و امریکائی مایه گرفته است. لانگفلو شاعری است که در زمان حیات از محبوبیت و شهرت و افتخار فراوان در کشور خویش و در انگلستان برخوردار گشته و اولین شاعر امریکائی است که مجسمه‌اش در کلیسای وستمینستر میان شاعران بزرگ نصب شده است. شهرت خارق‌العادهٔ لانگفلو به سبب استادی فراوانش در هنر نقل و سادگی مضامین و ترکیب و ساختمان شعر و خوشاهنگی وزن و شور و احساس آن است که باب سلیقهٔ مردم زمان واقع شده و او را شاعری کمال مطلوب عامه ساخته و به سبب لطافت تغزل و برخورداری از وسعت فرهنگ و تبحر در ادبیات اروپائی بردلهای مردم نشسته است.

ترجمه به فارسی: بهترین اشعار لانگفلو.

**لاواتر، یوهان کاسپار** Lavater, Johann Kaspar شاعر و نویسندهٔ سوئیسی آلمانی زبان (۱۷۴۱-۱۸۰۱) لاواتر در زوریخ Zürich زاده شد، پس از تحصیل علوم الهی به عالم روحانیت پیوست و کشیش موعظه‌گر کلیسای پروتستان گشت. لاواتر شخصیت نمونه‌ای است از عصری پرتناقض و مختلط در فرهنگ آلمانی که زندگی و آثارش تضاد میان دو دورهٔ ادبی را منعکس می‌کند: دوره‌ای که براصول و مبانی عقل در مذهب و طرد قوانین خشك و تعبدی استوار است که در ادبیات نیز نفوذ بسیار داشته است و دوره‌ای که نهضت هجوم و نبرد Sturm und Drang* برآن حکمفرما بوده است ـ نهضتی که از عصیان جوانان برضد بتهای اجتماعی از هرنوع و طرفداری از اندیشهٔ انفرادی سرچشمه می‌گرفته است. لاواتر با ظرافت و دقت بسیار کوشیده است تا اصول عقلانی و ایمان و احساس و تأثرات درون و زهد و تقوا و توجه به‌عالم انسانی را با یکدیگر تلفیق دهد. ابتدا در زوریخ از محیط گروهی که در علوم الهی به مطایبه و شوخی معتقد بودند و فضائل انسانی را در لباس تمثیل و هجو و کمدی رواج می‌دادند، تأثیر پذیرفت و از ذوق زیبائی شناسی بودمر Bodmer که به آوردن چیزهای

عجیب در شعر پایبند بود، پیروی‌کرد و میلتون و کلوپشتوك را ستود، بعدها بـا مطالعهٔ آثار نویسندگانی چون روسو به ادراك جدیدی از مذهب دست یـافت و آثاری مذهبی بوجود آورد. لاواتر در انجمن طرفدار سوئیس‌که هدفش تجدید حیات این کشور بود، شرکت کرد و در ۱۸۶۷ اشعار سوئیسی *Schweizerlieder* را منتشر کرد که قالب عامه پسند و روح رزمی و اخلاقی آن بـا شیفتگی فـراوان مـردم روبرو شد. لاواتـر در ۱۷۶۲ مـوجب عـزل و تبعید والـی شهر گشت کـه از جمهوریخواهان پرشور بود و از مقام خـود سوء استفاده مـی‌کرد. پس از آن با عنوان کشیش راهنمای دارالایتام زوریخ و در ۱۷۷۵ خطیب و واعظ کلیسای سن پیر Saint-Pierre به شهرت بزرگی در فن خطابه دست یـافت. سفرهـای بسیار بـه آلمان کرد، از ۱۷۷۳ با هردر و گوته دوستی یافت و با گوته به منطقهٔ رن Rhin سفر کرد. بعدها میان آن دو مکاتبه‌های فراوانی انجام گرفت کـه در مجموعه‌ای به نام نامه‌های گوته به لاواتر *Goethes Briefe an Lavater* در۱۸۳۳ انتشار یافت. لاواتر در ۱۷۸۱ دیوان *Poesien* خود را منتشر کرد، سپس به‌سرودن اشعار مذهبی پرداخت و منظومهٔ بـزرگ عیسای مسیح *Jesus Messias* را میان سالهای ۱۷۸۳و ۱۷۸۶ انتشار داد. پس از چندی به الهیات آمیخته بـا عرفـان روی آورد و از طرفداران حکمت عقلانی گسست و به وحدت عالم وجود و عالم نـامرئی اعتقاد یافت، در ضمن به دنبال هدفهای عملی و مثبت رفت و برای رستگاری بشری کـه کمال پذیر است، به راه تازه‌ای قدم‌گذارد و میان سالهای ۱۷۷۵و۱۷۷۸ اثر خاص خود را بـا عنوان قطعه‌هائی دربارهٔ علم قیافه شناسی *Physiognomische Fragmente* انتشار داد. در نظر لاواتر روح آدمی بـه صورتی تفکیك ناپذیر بـا جسم پیونـد دارد و ایـن هماهنگی در چهرهٔ انسان نمایـان مـی‌گردد، چنانکه تقوا و فضیلت خطوط چهره را زیباتر می‌سازد و نقائص اخلاقی آن را زشت‌تر می‌گرداند. لاواتر ابتدا در این اثر عالم حیوانها را تحت مطالعهٔ دقیق قرار می‌دهد و جمجمهٔ انواع حیوانها را با یکدیگر مـی‌سنجد، سپس بـه انسان مـی‌رسد و علائـم مـزاجهای گوناگون را آزمایش می‌کند ونشانه‌های تندرستی و بیماری را با هم می‌سنجد. در فصلی، خطوط چهرهٔ ملتهای مختلف را مطالعه می‌کند و در فصلی دیگر چهره‌های شخصیتهای بزرگ تاریخی و ادبی و هنری را مورد آزمایش قرار می‌دهد. این اثر که در چهار جلد انتشار یافت، مورد توجه فراوان مردم قرار گرفت و گوتـه آن

را بسیار ستود، اما گروهی آن را رد کردند. از آن پس بحثی در این زمینه میان دانشمندان درگرفت و راه تازه‌ای دربارهٔ مطالعهٔ قیافه شناسی گشوده شد. لاواتر در آغاز انقلاب فرانسه طرفدار آن بود، اما به سبب افراط کاریهایش از آن برگشت و به علت مخالفت با دستگاه حکومتی که فرانسویها در سوئیس برقرار کرده بودند، از طرف مهاجمان، به شهر بال Bâle تبعید شد و چند ماه بعد در راه بازگشت به‌زوریخ به‌وسیلهٔ سربازی فرانسوی بشدت مجروح شد و از این جراحت درگذشت. لاواتر سرگذشت دوران تبعید را در ۱۸۰۰ در کتابی انتشار داد. گوته لاواتر را «بهترین، بزرگترین، عاقل‌ترین و مهربان‌ترین انسان فانی و جاودان» وصف کرده است.

**لئوپاردی، جاکومو (کنت)** Leopardi, Giacomo (Comte) شاعر ایتالیائی (۱۷۹۸-۱۸۳۷) لئوپاردی از خانواده‌های اصیل ایتالیاست. پدرش که وقت خود را بیشتر به تحقیق و مطالعهٔ تاریخ می‌گذراند، امور خانوادگی را به همسرش که زنی مستبد و خشك و مقید به سنتهای خانوادگی بود، سپرد. ازین‌رو رابطهٔ جاکومو و مادر چندان گرم و صمیمانه نبود، چنانکه بعدها چهرهٔ او را به‌صورت زنی متعصب و خشك در یکی از آثارش ترسیم کرده و بدین طریق خواسته است از رفتار او که موجب دلسردیش می‌شد، انتقام بگیرد. مادر که برای فرزند خود مقامات روحانی را در نظر گرفته بود، برای تحصیل علوم الهی او را به یکی از استادان کلیسا سپرد. جاکومو که کودکی زودرس بود، محیط غم‌انگیز قصر پدری را با مطالعهٔ فراوان قابل تحمل ساخت و از این راه چنان بروسعت اطلاعات خویش افزود که استادش در چهارده سالگی او اقرار کرد که چیزی برای آموختن به‌وی ندارد. جاکومو خود نیز ازآموختن علوم دینی سر باز زد، اما مطالعهٔ افراطی که تنها سرگرمی مورد علاقه‌اش بود، سلامتش را بخطر انداخت. قوهٔ بینائیش را بسیار ضعیف و پشتش را خمیده ساخت. استعداد پیشرس لئوپاردی در یازده سالگی در شعر مرگ اتوده (هکتور) *La morte di Ettore* نمایان گشت. این قطعه شعر که حال روحی پسربچه‌ای سرمست از مطالعه را نشان می‌دهد، اولین اثر شاعرانهٔ جاکومو است. چیزی نگذشت که آثاری تاریخی و ادبی و در رشتهٔ زبانشناسی منتشر کرد که اگرچه از آیندهٔ درخشان او اثری در برنداشت، او را

محقق و زبانشناسی پر ارزش معرفی می‌کرد. لئوپاردی همچنین ترجمهٔ منظومی از هنر شاعری اثر هوراس و نغمه‌هائی یونانی انتشار داد. تاریخ ستاره شناسی *Storia dell'astronomia* را در ۱۸۱۳ و مقاله دربارهٔ خطاهای عامه‌پسند پیشینیان *Saggio sopra gli errori popolari degli antichi* را در ۱۸۱۵. این آثار اگرچه برای لئوپاردی شهرتی حاصل کرد، تحت‌الشعاع شهرت واقعی او به عنوان شاعر رومانتیك قرار گرفت. لئوپاردی پس‌از انتشار چند اثر متوسط مانند تراژدی پومپه در مصر *Pompeo in Egitto* یا نمایشنامهٔ ماریا آنتونیتا *Maria Antonietta* (ماری آنتوانت)، شعر خاطره *Le rimembranze* را منتشرکرد که با وجودکوتاهی، اثری برجسته بشمارآمد. پس‌از آن سرود نزدیکی مرگ *Appressamento della morte* را ساخت‌که نمودار شور جوانی واحساس مبهمی از اندوه است. این شعر دردیوان معروف‌ترانه‌ها *Canti* بچاپ‌رسید. شعریادی از اولین عشق *Memorie del primo amore* (۱۸۱۸) نمونه‌ای است از مطالعهٔ معرفة النفسی روح یا مطالعهٔ روح به وسیلهٔ خود روح. شاعر در این اثر به تجزیه و تحلیل چگونگی روح خود می‌پردازد و باب تحلیل تازه‌ای را می‌گشاید که بسیاری از نویسندگان پس‌از او آن را دنبال کردند. لئوپاردی در این شعر بیان می‌کند که چگونه بیداری عشق را به وسیلهٔ دلدادگی به‌دختری جوان در۱۸۱۷، شناخت وچگونه ازآن پس زندگیش دگرگون شد و چگونه حالتهای مختلف روح را مانند مهر و عطوفت، حسادت، اضطراب، تمایل و رؤیاهای گوناگون که شبها او را در برمی‌گرفت، درك کرد. این اثر جز ارزش خاص ادبی، مدرکی بسیار سودمند دربارهٔ زندگی شاعر بشمار می‌آید. لئوپاردی در بیست و یك سالگی از شهر خویش ملول گشت و با تکیه برنبوغ و استعداد خویش، مصمم شد که در پی شهرت و افتخار از خانهٔ پدری بگریزد که در آخرین لحظه نقشهٔ فرارش با شکست روبرو شد و اندوهناك و بدبین برجای ماند، دو ماه بعد در همین سال ۱۸۱۹ بود که یکی از اشعار برجستهٔ خود را با عنوان لایتناهی *L'Infinito* ساخت که در ۱۸۲۵ در دیوان ترانه‌ها بچاپ رسید و از نغمه‌های برجستهٔ آن بشمار رفت. شاعر دراین شعر هیچ واقعه‌ای را پیش نمی‌کشد و هیچ چیز را بیان نمی‌کند، جز کوچکترین ارتعاشهای ابدیتی که روحش قادر به دریافت آن است. این نغمه که فریاد بشری زندانی را بگوش می‌رساند، نه تنها یکی از اشعار بسیار قوی و استوار لئوپاردی، بلکه یکی از درخشانترین

اشعار در ادبیات ایتالیائی شناخته شده است. لئوپاردی در نوامبر ۱۸۲۲ به دعوت عمویش به رم رفت، اما از شهر و محیط خشك مذهبی که ناچار به آمد و رفت به آن بود، ملول گشت. پس‌از یك سال به میان خانوادهٔ خود بازگشت، بیش از پیش احساس تنهائی کرد و از ۱۸۲۴ منحصراً وقت خود را به خلق مقامهٔ اخلاقیات کوتاه *Le Operette morali* مصروف داشت که در ۱۸۲۷ آن را بپایان رساند. این اثر شامل بحثها، مکالمه‌ها و قطعه‌های کوتاه منثوری است از اندیشه‌ها و آرزوهای شاعر دربارهٔ عالم بشری، بی‌اعتنائی دنیا به اضطرابها و نگرانیهای آدمی، عدم ثبات زندگی و تلاش بشر و لزوم بدبختی به‌عنوان شرط اصلی بزرگی و مسائل دیگر که از بدبینی عمیق و بیزاری نویسنده از تمدن عصر الهام گرفته است و عدم اعتماد او را به همه نوع فلسفهٔ خوشبینانه و حتی به عهد اساطیری نشان می‌دهد. از نظر مفاهیم فلسفی اخلاقیات کوتاه می‌توانست در تنها یك مکالمهٔ چند صفحه‌ای به‌طور فشرده جای گیرد، اما از نظر هنری و لطافت شاعرانه، تنوع و ثمربخشی بزرگی را عرضه می‌کند که دلیل اصلی پیروزی مداوم آن بشمار می‌رود. در این دوره رنجوری، هراس و ناکامی شدید شاعر به اوج خود رسید، چنانکه خود گفته است: «من شبح سرگردانیم که جسدی را در خود حمل می‌کنم.» در ۱۸۲۷ از شدت رنج روحی و جسمی و فکر این که سرچشمهٔ شاعریش خشکیده است، برحسب توصیهٔ پزشکان برای استراحت به شهر پیزا Pisa رفت، کمی بهبود یافت و با امیدی تازه به سرودن پرداخت. در ۱۸۲۸ به سیلویا *A Silvia* را سرود. شاعر در این شعر از مرگ نابهنگام دختر کالسکه‌چی خانوادهٔ خود که ده سال پیش از آن اتفاق افتاده بود، الهام گرفته و واقعه‌ای ساده و خاص را به حادثه‌ای جهانی تبدیل کرده است، سرچشمهٔ الهامی را به مقام شعر والای تغزلی رسانده که از صورت حادثه‌ای زمینی خارج گشته و جنبهٔ الهی و ابدی یافته است. لئوپاردی در۱۸۲۸ به شهر خویش بازگشت واشعار معروف شنبه در دهکده *Il sabato del villaggio* و آدامش پس از توفان *La Quiete dopo la tempesta* را در ۱۸۲۹ سرود. آنچه در شعر تغزلی آدامش پس از توفان در نخستین لحظه جلب توجه می‌کند، شور و تندی وزن و آهنگ رقص و ارتعاش شادی است. خواننده از توجه به این نکته که چگونه آنهمه احساس و لطافت در کلمه‌هائی آنچنان ساده و عادی بیان شده است، به شگفتی می‌افتد. لئوپاردی در این شعر

جان تازه‌ای در زبان می‌دمدکه با لطافت روح او آمیخته است. شعر آرامش پس از توفان به دو بخش تقسیم می‌شود، در بخش اول که کاملاً توصیفی و همراه با احساس شادی است، شاعر تازه شدن و طراوت یافتن زندگی را پس از توفان بیان می‌کند و در بخش دوم که متفکرانه و غمگینانه است، طبع فانی و گذرای لذت را نشان می‌دهد که تنها لحظهٔ کوتاهی از فراموشی است و شامل بیت معروف «لذت، زائیدهٔ غم است.» در ۱۸۳۰ نغمهٔ شبانهٔ چوپانی بیابانگرد از آسیا *Canto notturno di un pastore errante dell'Asia* بپایان رسید. قهرمان این شعر از قوم قرقیز در آسیای مرکزی است که ترانه‌هاشان به وسیلهٔ آواز خوانان حرفه‌ای به هنگام کوچ در شب، در حالی که برسنگی می‌نشینند و به تماشای ماه می‌پردازند، خوانده می‌شود. لئوپاردی برای‌آنکه قهرمان شعر را درکشوری دوردست و ناشناخته و دور از تمدن اروپائی قرار دهد، بناچار زبان و ادراك بسیار دقیقی را از اندوه ابدی به او می‌بخشد و دردهای عالم هستی و ملال زیستن را برزبان این آوازخوان دوره‌گرد می‌گذارد و بدین طریق فلسفهٔ بدبختی را به صورتی ساده و بدوی معرفی می‌کند، همین نکته به شعر و کلام شکوهی باستانی و روحانیتی مذهبی می‌بخشد. در آوریل ۱۸۳۰ شاعر به طور قاطع از خانواده جدا شد و در فلورانس مستقر گشت. در همین شهر بود که به فانی تارجونی Fanny Targioni برخورد و عشقی پرشور به او یافت که با ناکامی همراه گشت و موجب پیدایش یك سلسله شعر احساسی شد که در آنها چهرهٔ فانی با نام آسپازیا Aspasia ترسیم گشت، از آن جمله است شعر کونسالوو *Consalvo*، شعری تغزلی که از حساسیتی مفرط برخوردار است و محبوب‌ترین شعر لئوپاردی بشمار آمد. لئوپاردی پس‌از آن به ناپل نزد دوستش رانیری Ranieri رفت و به خواهر او دل سپرد و چندین نغمه در زمینهٔ عشق خویش سرود. معاصران لئوپاردی چنین اظهار کرده‌اند که وی در این دوره از زندگی براثر حسادتها، افراط کاریها و شهوتهای مالیخولیائی به پیری زودرسی دچار شده است. ازین‌رو دوستان به گردش جمع آمده و با فداکاری به‌مراقبتش پرداخته‌اند، با وجود این اشعار کوچك طنزآمیزی که لئوپاردی به مناسبت حال و دربارهٔ موضوعهای سیاسی ساخته است، قدرت فکری و معنوی او را به اثبات می‌رساند. آخرین اثر شعری لئوپاردی گل پر طاووسی یا گل دشت *Ginestra o il flore del deserto* است که پس از مرگ شاعر

در **ترانه‌ها** منتشر گشته و والاترین مقام هنری را به شاعر بخشیده است؛ در واقع هیچ‌یك از آثار او چه منظوم، چه منثور به پای این شعر نمی‌رسد. در این شعر لئوپاردی از این که تا به حال جز دربارهٔ اندوه و حال شخصی شعر نسروده و نسبت به مصائب عصر خویش بی‌اعتنا مانده است، احساس ندامت می‌کند. همچنین او قصد داشته که رشته‌های اضطراب خود را در این شعر بگسلد و همهٔ احساس خویش را به اعمال و رفتار بشر معطوف دارد، ازین‌رو توصیه می‌کند که افراد بشر برای رویاروئی و بدبختیهای زندگی و بپایان رساندن آن و مقابلهٔ با طبیعت کینه‌توز، ناچارند که به کمك یکدیگر بشتابند. این اثر چند بخشی فلسفهٔ عمیق شاعر را بیان می‌کند. لئوپاردی که سلامتش را بکلی از دست داده و تقریباً نابینا شده بود، در سی و نه سالگی درگذشت، در حالی که شعر غروب ماه *Tramonto della luna* را قرائت می‌کرد تا اطرافیان یادداشت کنند، این شعر نیز پس‌از مرگ شاعر منتشر شد. معروفترین اشعار لئوپاردی در **دیوان ترانه‌ها** فراهم آمد که چندین‌بار بچاپ رسید و آخرین آن که به وسیلهٔ شاعر تصحیح شد، در ۱۸۳۵ در ناپل منتشر گشت. بیشتر اشعار این دیوان جداگانه بچاپ رسیده جز شعر **غروب ماه پر طاووسی** ... دشت که اولین‌بار در دیوان انتشار یافت. دو شعر ملی و میهنی به ایتالیا *All' Italia* و **به مقبرهٔ دانته** *Sul monumento di Dante* اولین اشعار دیوان **ترانه‌ها** را تشکیل می‌دهد. گرچه این دوقطعه از بهترین اشعار شاعر نیست، می‌توان گفت عظمتی در خود دارد که هنر شعر ایتالیائی عصر بدشواری به‌آن دست می‌یابد. شور و حرارت احساسها و قدرت عرضه‌کردن آنها، خوشاهنگی و صور ذهنی دلپذیر، استادی لئوپاردی را در این شعرها نمایان می‌سازد. **شعر غروب ماه و گل پر طاووسی**... آخرین اشعار لئوپاردی، به خالص‌ترین سرچشمه‌های هنر شاعر دست یافته است. در این ترانه‌ها بیش از پیش شعر برفراز کلمه‌های عادی جای می‌گیرد و قدرت و نبوغ آفرینندهٔ شاعر در **نغمهٔ غروب ماه** ما را از کلام به موسیقی و از صوت به صور ذهنی رهبری می‌کند. به طورکلی موضوع و مفهوم در مجموع ترانه‌های لئوپاردی موضوع رایج همهٔ اعصار است، با وجود این شاعر به وسیلهٔ همین کلام و همین موسیقی فراموش نشدنی است که به‌مقام اول در شعر می‌رسد. نغمه‌هائی که در نظر ادیبان و فاضلان بظاهر اشعاری است چون اشعار دیگران، به صورت موسیقی آسمانی تجلی می‌کند، با طنین و

آهنگی که هرگز پیش از آن شنیده نشده و این معجزه‌ای است که تنها بـه وسیلهٔ لئوپاردی تحقق یافته است. از آثار منثور لئوپاردی مجموعهٔ گوناگون *Zibaldone* است در هفت جلد شامل اندیشه‌های نویسنده که از ۱۸۱۷ تا ۱۸۳۲ بـه صورت یادداشتهای روزانه دربارهٔ مطالعات وسیع و نظریه‌هایش دربـارهٔ همهٔ مـوضوعها نوشته شده و غالب آنها زمینهٔ آثارش را فراهم آورده است. مکاتبات *Epistolario* شامل نامه‌ها و پاسخهائی کـه از ۱۸۱۷ تـا زمـان مرگ شـاعر مبادلـه شده و انعکاسی است از زنـدگانـی مداوم ادبـی و فکری و خصوصی او.

لئوپاردی بیش از همه چیز شاعر است و آثار شاعرانهٔ اوست که مـوجب شهرت واقعیش گشته و اگر بخواهیم حد نبوغ او را بشناسیم، بـاید بگوئیم کـه وی در راه نفی قدم برمی‌دارد، معانـی کلمه‌هـا را از آنها سلب مـی‌کند و در استعاره و مجاز مطلق فرو می‌برد و با وجود شکل محسوس و عینی آنها را از عناصر خاکی پاك می‌سازد و به صفا و خلوص بینهایت می‌رسانـد و مستقیماً با روح دمساز مـی کند و بدین طریق است که موفق می‌شود همهٔ دردهـای درون و مـلال عمیق و احساسهای ناامیدانه از عالم هستی را چون صحنه‌هائـی واقعی بـا خوشاهنگی و موسیقی لطیف کلام بیان کند.

**لاورنس، تـامس ادوارد** Lawrence, Thomas Edward افسر و نـویسندهٔ انگلیسی (۱۸۸۸-۱۹۳۵) تـامس ادوارد لاورنـس مـعـروف بـه لاورنس عـربستـان Lawrence of Arabia از خانوادهٔ انگلیسی ـ ایرلندی بـود که از فـرهنگی عمیق برخوردار بودند، تحصیلات خود را در دانشگاه آکسفـرد انجام داد و به باستان‌شناسی علاقهٔ بسیار ابراز داشت. زبان عربی آموخت و با هیأتی از باستانشناسان به سوریه فرستاده شد. در زمان جنگ به‌جهاتی نتوانست درصف سپاهیان جنگجو درآید، اما موفق شد کـه در سازمـان مخفی انگلستان در خـاورمیانـه بخدمت پردازد. برای رسیدن به این هدف، به زندگی اعراب وارد شد، لهجه‌های مختلف عربی را فراگرفت، لباس بومی پوشید، چنانکه از ملت عـرب تشخیص داده نمـی شد، بدین طریق توانست با شتر به داخل عربستان سفر کند و بـا شهامت بینظیر به فعالیت سیاسی ادامه دهـد، قبایل بدوی را متشکل سازد و آنان را بـه شورش برضد عثمانیها برانگیزد و به طور مؤثری در جنگ جهانی اول شرکت دهـد و در

اول اکتبر ۱۹۱۸ دمشق را به تصرف انگلستان درآورد. کلنل لاورنس که از عمال مؤثر پیروزی کشورش بود، سه هفته پس از پیروزی به لندن بازگشت، در حالی که بیش از سی‌سال نداشت، پس به کنفرانس صلح که در ۱۹۱۹ در ورسای تشکیل شد، پیوست و اطلاعات فنی خود را تقدیم کرد و بسیار کوشید که عهدنامه‌ای که مورد توافق او و امیران عرب قرار گرفته بود، در این کنفرانس تأیید گردد، اما هنگامی که کشورش با موافقت فرانسه این عهدنامه را رد کرد، لاورنس بی‌آنکه ارتقای درجه و نشان افتخاری راکه از طرف کشورش به‌او داده شد، بپذیرد، ارتش را ترك کرد و به زندگی کشوری بازگشت و برای جبران ضربهٔ شدیدی که برروحش وارد آمده بود، به نوشتن تاریخچهٔ شورش پرداخت با عنوان هفت ستون فرزانگی *Seven Pillars of Wisdom* (۱۹۲۶) که اولین نسخه‌های دست‌نوشتهٔ آن میان آکسفرد ولندن مفقود شد و لاورنس با تجدیدنظر و اصلاحات از نو آن را نوشت. این اثر که خاطرات لاورنس را در جنگ خاورمیانه نقل می‌کند، سند مهمی است دربارهٔ هیجانها و حساسیتهای این ماجراجوی قرن بیستم و رؤیاهای فریبندهٔ او و نتیجهٔ غم‌انگیز حوادثی که از ارتباط اعمال بشری و تأثیر سرنوشت حاصل شده است. لاورنس در این اثر به صورتی تمثیلی انسان را نشان می‌دهد که پیوسته در جستجوی شخصیت اصلی خویش است. در جائی می نویسد: «مردی که حاضر است خود را در تملك بیگانگان قرار دهد، به بدترین نوع بردگی تن در داده، زیرا روحش را به بیگانهٔ غیر متمدنی فروخته است. وضع خاص من و تلاشی که سالها بکار برده‌ام تا در لباس عربی و در قالب فکری و معنوی ملت عرب ظاهر شوم، بکلی مرا از شخصیت انگلیسیم عاری ساخته است و بدین طریق توانسته‌ام به‌غرب و قراردادهای اجتماعیش با بینشی تازه بنگرم و در نتیجه اعتقادم را از آن سلب کنم، با این حال چگونه می‌توانم پوست تن خود را از پوست عرب بسازم.» و در جای دیگر می‌گوید: «چندان دشوار نیست که ایمان کسی را از او بگیرند، اما دشوار آن است‌که او را عمیقاً به شخص دیگری مبدل کنند.» لاورنس حتی با نوشتن این اثر هم نتوانست از فشار روحی خود بکاهد و به سبب ترس و شرمی که از سوابق خویش و به‌عقیدهٔ خود از خیانتش به اعراب احساس می‌کرد، درصدد برآمد که با گذشته قطع رابطه کند، حتی نامش را محو سازد و در شخصیت تازه‌ای ظاهر گردد. این‌بار با

نام راس Ross چون سرباز ساده در نیروی هوائی سلطنتی بخدمت پرداخت و همچنان به نوشتن ادامه داد. کتاب **هفت ستون فرزانگی** با چنان پیروزی همراه گشت که در اندك مدت نسخه‌هایش نایاب شد و قیمتش به‌صورتی افسانه‌ای درآمد و پنج‌بار بچاپ رسید. لاورنس در ۱۹۲۷ تلخیصی از آن را با عنوان **شورش در صحرا** *The Revolte in the Desert* منتشر کرد که در ۱۹۳۵ چاپ دیگری از آن به طور کامل انتشار یافت. این اثر به‌سبب قدرت وصف و شکوه نقل و نقاشی محیط عربستان و چهرهٔ اشخاص و به‌سبب نثر بسیار متین و فصیح و درعین حال سرشار از اضطراب و رمز در میان ادبیات سفرنامه‌ای، شاهکاری بشمارآمد. هویت لاورنس با نام راس نیز فاش شد، ظن جاسوسی براو رفت و در پارلمان دربارهٔ این موضوع استیضاحی صورت گرفت که منجر به بیرون راندن راس از ارتش شد. این‌بار با نام مستعار شا Shaw در شعبهٔ نیروی دریائی بخدمت پرداخت و مدتی در هند به فعالیت خویش در ارتش کشورش ادامه داد تا آنکه در سیزدهم ماه مه ۱۹۳۵ برحسب اعلامیهٔ رسمی در حادثهٔ موتوسیکلت کشته شد. لاورنس ترجمهٔ **اودیسه** *Odyssée* اثر هومر را در ۱۹۳۲ منتشر کرد و کتاب **ضرابخانه** *The Mint* پس از مرگش در ۱۹۵۵ به وسیلهٔ دوستش گارنیت Garnet انتشار یافت که خاطرات او را از دوره‌ای که به نام راس در سربازخانه خدمت می‌کرد، بیان می‌کند. **نامه‌ها** *The Letters* مجموعهٔ قطوری است که دورهٔ زندگی لاورنس را از هنگام تحصیل در آکسفرد تا پایان زندگی در برمی‌گیرد و علاوه بر نامه‌های دوستان شامل تعداد فراوانی مدارك سرّی و گزارشهای رسمی است که دوست ناشر اوگارنیت از ادارهٔ اسناد دولتی بریتانیا بدست آورده است. این نامه‌ها نه تنها به سبب آنکه دوستی لاورنس را با عدهٔ بیشماری از افراد طبقه‌های گوناگون جامعه نشان می‌دهد، جالب توجه است، بلکه به علت شرح وقایع دورهٔ آخر زندگی او که در کتابهایش منعکس شده نیز بسیار سودمند واقع گشته است. نامه‌ها تحول روحی و معنوی لاورنس را پیش چشم می‌گذارد و از اسرار وجود خارق‌العادهٔ این شخصیت مرموز پرده برمی‌دارد و مردی را که سراسر زندگیش پیرو هدف و آرزو وکمال مطلوبی بوده و دربارهٔ خویش با تیزبینی قضاوت کرده، معرفی می‌کند. لاورنس به دوستی نوشته است: «وجود ما از چنان معجونی ساخته شده است که پایداریمان را در نیکی تنها به وسیلهٔ معجزه‌ای تحقق

می‌بخشد.»
لاورنس‌که مقام نیابت سلطنت در هند به‌او پیشنهاد شده بود، سرباز ساده و گمنامی ماند که تا دم مرگ به‌آرامش روحی دست نیافت. برنـاردشا دربارهٔ او گفته است: «هنگامی‌که او در وسط صحنه جای داشت و نور خیره‌کنندهٔ پرتوافکنها از هرطرف براو تـابانده می‌شد، همه او را با انگشت نشان می‌دادند و می‌گفتند: می‌بینید او خود را پنهان کرده است، از نمایان شدن نفرت دارد.»

**لاورنس، دیوید هربرت** Lawrence, David Herbert رومان‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۸۸۵-۱۹۳۰) پدر لاورنس کارگر معدن زغال سنگ و مردی لـذت طلب و میخواره بود ومادرش زنی روشنفکر. اختلاف میان زن و شوهر زندگی خانوادگی آنان را پیوسته نـاآرام ساخته و مـادر همـهٔ مهـر و عطوفت را بـه کوچکتریـن فرزندش دیوید هربرت معطوف داشته بـود. لاورنس در ایـن کانون خانـوادگی ناهماهنگ طبع غریزی و شهوی را از پدرو طبع حساس و استعداد هنری ومعنوی را از مادر به ارث برده بود و براثر تشویق و ترغیب همین مـادر با وجـود فقر خانوادگی، توانست به دانشگاه نـاتینگـم Notingham راه یـابد و بـه تحصیلات خود ادامه دهد. پس‌از آن چندی به تدریس در دبستان پرداخت و تا ۱۹۱۱ کـه اولین رومانش با عنوان طاووس سفید *The White Peacock* انتشار یافت، در شغل خود باقی بود و از آن پس مصمم گشت کـه زنـدگی را وقف ادبیات کند. اولین زنی که پس‌از مادر توجه دیوید هربرت را به خود جلب کرد، دختری بود به‌نام جسی‌چیمبرز Chambers که در رومـان طاووس سفید در چهـرهٔ امیلی Emily و در سومین رومانش با عنوان پسران و دلـدادگان *Sons and Lovers* (۱۹۱۳) در چهرهٔ میریام Miriam ظاهر می‌گردد. این رومان زندگی زناشوئی مـرد و زنی را نشان می‌دهد که جز ستیزه‌جوئی و اختلاف در آن چیزی نیست، مادر پنج فرزند را به سوی خود جلب می‌کند و از پدر جدایشان می‌سازد، خاصه به‌پول، پسرمحبوبش، که پسری رنگ پریده و پراحساس و آرام و وابسته به مادر است، بیشتر دل مـی بندد. پول در کارخانه‌ای به کار اشتغال می‌یابد و ساعتهای فراغت را بـه نقاشی و مطالعه می‌گذراند، در این میان به دختری به نام میریام کـه دختری متدین و پـراحساس و تشنهٔ فـداکاری است، برمی‌خورد کـه او را از نظر معنوی قـدرت

مـی‌بخشد، امـا آن حرارت زندگی را کـه در کنـار مادر احساس مـی‌کرد در او نمی‌یابد و پس از عشقهـا و کینه‌ورزیها از دختر جدا مـی‌شود و درکلارا، زنـی طلاق گرفته جاذبهٔ بیشتری می‌یابد، پس‌از چندی درمی‌یابد که کلارا را هم دوست نـدارد و مهمتر از همه بـه این نکته پی مـی‌برد که تا هنگامی که مادرش زنده است، قادر نیست به زنی دیگر دل ببندد و هنگامی که مادر می‌میرد او خـود را ناامیدانه تنها می‌یابد، حتی قـدرت کار یـا نقاشی نیز از او سلب مـی‌شود و همه چیز در نظرش غیر واقعی و مبهم مـی‌آید و احساس مـی‌کند که خـود نیز دیگر وجود ندارد. باردیگر میریام را که بـرای نجات او دست دراز مـی‌کند، از خـود می‌راند و جز شب و سکوت چیزی نمی‌بیند و همین که به این حقیقت پـی می‌برد که نمی‌تواند چیزی را عوض کند یا نابود سازد، به خود شهامت تـازه‌ای می‌دهد و به‌سوی صدا و روشنائی زندگی بازمی‌گردد. رومان پسران و دلدادگان زیباترین رومان لاورنس است. در این اثر لاورنس درصدد دفاع از نظریهٔ خاص یا درصدد مبارزه‌ای نیست، به طور ساده، در حالی که از جریان زندگی خویش چیزهائی به داستان می‌آمیزد، تجربه‌ای انسانی را نشان می‌دهد و گوشه‌های عجیب از روح بشری را نمایان می‌سازد که همه بـا زبـان زیبا و والای ادبـی بیان شده است. لاورنس در این زمان به زنی به‌نام فریدا Frieda برمی‌خورد و مجذوب روشنفکری و بی‌پروائی و عقیدهٔ گستاخانهٔ او می‌شود که برحسب فـرضیهٔ فروید به امـور جنسی جنبهٔ قانونی می‌دهد و همین نکته به جنبه‌های معنوی و فکری که لاورنس از مادرش به ارث برده بود، قدرت بیشتری می‌بخشد. آشنائی لاورنس با فریدا به سال ۱۹۱۲، او را به سرابی کشاندکه از عالم تمدن و صنعت و وضع نامساعدی که به بشر تحمیل می‌شود، برکنار داشت، و به زندگی طبیعی وآزادی بشر بدوی نزدیکتر ساخت. پس، از تدریس استعفا داد و با فریدا به آلمان و ایتالیا سفر کرد و در ژوئیهٔ ۱۹۱۴ پس‌از اجرای مراسم طلاق فریدا از شوهر، با او ازدواج کرد. زن و شوهر دوران جنگ را در انگلستان ماندند و در ۱۹۱۹ باردیگر به ایتالیا سفر کردند، ابتدا در سیسیل اقامت گزیدند، سپس از فلورانس و ساردنی و کاپری و کشورهای دیگر اروپائی دیدن کردند، و سرانجام بـه دعوت بـانوی نـویسندهٔ امریکائی میبل داج Mabel Dodge با کشتی به‌نیومکزیکو عزیمت کردند و برسرراه از هند، استرالیا، زلند جدید، تـاهیتی، سانفرانسیسکو گذشتند. لاورنس مـدتی در

استرالیا ماند و رومان معروف کانگورو *Kangaroo* را نوشت که در ۱۹۲۳ انتشار یافت. کتاب منطقهٔ سرسبز و چشم‌اندازهای زیبا و با طراوت استرالیا را منعکس می‌کند و داستانی سرشار از صور ذهنی بسیار زیبا و هوشمندانه است. درتوصیفها قدرت فراوان دیده می‌شود وحتی اعمال کوچك از اهمیت بسیار برخوردار می گردد و گوشهٔ نامرئی درون آدمی را آشکار می‌سازد. به طورکلی کنگارو برای خواننده جاذبهٔ فراوان به همراه دارد. کمی بعد لاورنس درنیومکزیکو مستقرشد، به امید نزدیکی ثمربخش با بقایای تمدن بومیها. چهار ماه بعد لاورنس و فریدا در نیویورك از یکدیگر جداگشتند، فریدا برای دیدار فرزندانش‌که از اولین شوهر داشت به انگلستان رفت و لاورنس به گردش در سراسر ایالات متحد پرداخت و به نیومکزیکوبازگشت. رومان مارپردار *The Plumed Serpent* متعلق به این دوره است که در۱۹۲۶ منتشر شد و نویسنده در آن مظاهر عجیب و ناآشنای زندگی بومیها را در برابر تمدن صنعتی امریکائی و اروپائی قرار داده بود. پس از بازگشت به انگلستان و توقف کوتاهی در آلمان و پاریس، با همسر خود و بانوئی نقاش به نیومکزیکو بازگشت.در این زمان داستان عمیق خود را به نام زنی که گریخت *The Woman Who Rode Away* نوشت، دربارهٔ زنی متجدد با روحیه‌ای مختلط و با خوئی‌آمیخته با نفی وانکار وبه طورکلی از نوع قهرمانان خاص لاورنس. لاورنس که بیماری سل در او ظاهرگشته بود، در ۱۹۲۵ با فریدا به اروپا بازگشت و در نزدیکی فلورانس در خانهٔ یکی از دوستان اقامت کرد و معروفترین رومان خود فاسق خانم چاترلی *Lady Chatterly's lover* را میان سالهای ۱۹۲۶و۱۹۲۸ نوشت و در همین شهر بچاپ رساند که به سبب آنکه اثری منافی اخلاق تشخیص داده شده و در آن از آزادی اعمال جنسی حمایت شده بود، رسوائی ببارآورد و نشر آن در انگلستان و امریکا قدغن شد. تنها در ۱۹۶۰ بودکه فروش آن در انگلستان آزاد گشت. در این اثر لاورنس لذتهای جسمانی را وسیلهٔ درمان همه حالتهای بیمارانهٔ روح معرفی می‌کند. شوهر خانم چاترلی آقای کلیفرد Clifford مردی انگلیسی است از خانواده‌های قدیم که براثر زخمی که در جنگ برداشته معلول و از قسمت پائین بدن افلیج‌گشته است و همهٔ وقت خود را به‌گفتگوهای فاضلانه و ادیبانه با گروهی از دوستان علاقه‌مند به امور معنوی، می‌گذراند و همسرش که پیوسته ناظر خاموش بحثهاست، در درون خود خلأی وصف ناپذیر احساس

می‌کند و می‌اندیشد که این مردان بی‌عاطفه همهٔ قوای خود را در کلمات می‌ریزند و قدرت ندارند که به سرچشمه‌های لذت بخش واقعی زندگی دست‌یابند و او لااقل فرزندی می‌خواهد که دلش را از محبت سرشار کند. در این زمان با جوانی به‌نام اولیویه ملرز Olivier Mellors، نگهبان شکارگاه شوهر آشنا می‌شود که جوانی حساس و متفکر است و از زندگی تلخ خود به تنهائی و تاریکی در جنگل پناه می‌برد، پس میان آن دو عشقی شدید و جاذبهٔ جنسی پرشوری ایجاد می‌شود. ملرز در وجود خانم چاترلی زن واقعی را می‌یابد و خانم چاترلی در او راز زندگی حقیقی را کشف می‌کند. پس از آن دیگر هیچ چیز نتوانست آن دو را از یکدیگر جدا کند، نه بازگشت همسر ملرز که زنی عادی و مبتذل بود و از شوهر جدا بسر می‌برد و نه خودخواهی عصبی چاترلی که نمی‌خواست با طلاق موافقت کند. خانم چاترلی بدین طریق با عاشقش می‌زیست و در عشق خود همهٔ موانع را نادیده می‌گرفت تا آن که از این عشق پسری نیز بدنیا آمد. لاورنس در رومان فاسق خانم چاترلی جهاد تازه‌ای را برضد توجه محض به‌امور معنوی و بی‌اعتنائی به قوای غریزی و جنسی آغاز می‌کند. از آن پس تغییر اقامتگاه لاورنس بسرعت انجام می‌گرفت و پیوسته میان انگلستان و سایر کشورهای اروپائی در آمد و رفت بود، سرانجام در شهر قدیم وانس Vence ، در جنوب فرانسه و نزدیک نیس و در آسایشگاه مسلولین درگذشت. از داستانهای دیگر لاورنس رنگین کمان *The Rainbow* (۱۹۱۵) است که در آغاز به سبب طرح مسائل شهوی از نشر آن جلوگیری شد. لاورنس در این داستان تحولات اجتماعی و فرهنگی را در سه‌نسل و سه‌خانواده که مادر و دختر و نواده‌اند، از نظر تجربه‌های عاشقانه و روابط زن و مرد، مورد تحلیل قرار داده است و تغییراتی را که در نتیجهٔ این تحولات در روح بشر پدید می‌آید و او را زیر فشار جسمی و روحی زندگی صنعتی پریشان و آشفته می‌سازد، توصیف می‌کند. از نظر لاورنس زندگی صنعتی انسان را چنان تحت تسلط خود قرار می‌دهد که بکلی شخصیت او را از میان می‌برد، تنها غریزهٔ جنسی و روابط جسمانی زن و مرد است که در بشر آرامشی برقرار می‌کند. این اثر که زوایای بیمارانهٔ روح سه‌نسل را از تاریکی بیرون می‌کشد، اگرچه از بهترین آثار لاورنس نیست، در آن به همهٔ مظاهر شهوی، رنگ تغزلی و لحنی شاعرانه داده شده است. داستان زنان دلداده *Women in Love* در ۱۹۲۰ در امریکا

و در ۱۹۲۱ در لندن بچاپ رسید و از مهمترین رومانهای لاورنس بشمارآمد. در این داستان زندگی دو خواهر و ارتباطشان با مردها، از نظر روحی و معنوی، ارتباط شهوی و به طورکلی هرنوع ارتباط دیگر مورد تحلیل قرار می‌گیرد و در آن نشان داده می‌شود که چگونه هرزوجی زندگی متفاوتی با دیگری پیش می‌گیرد. این اثر نکته‌هائی از اساسی‌ترین نظریه‌های لاورنس را در بردارد و کمتر رومانی درادبیات عصر مانند این رومان عمیق وموشکافانه تلقی شده است. رومان **دختر گمشده** *The Lost Girl* که در ۱۹۲۰ در ایتالیا نوشته شد و جایزه‌ای ادبی دریافت کرد، سرگذشت دختر جوانی را نقل می‌کند که در کنار مادری بیمار و پدری که در تجارت کم سرمایه‌اش پیوسته با شکست روبرو است، بسرمی‌برد و در زیر ظاهر سرد و بی‌اعتنای خود طبعی عصیانگر پنهان داشته است، زندگیش در تیرگی محیط خانواده تا سی‌سالگی پیش می‌رود و در باطن به دنبال مردی است که دل او را گرم کند؛ اما همین که کارش با مردی به نامزدی می‌کشد با تردید رابطه‌اش را با او قطع می‌کند؛ دراین میان با جوانی ایتالیائی آشنا می‌شود که پسری زیبا و خوش اندام است با قدرت بدنی فوق‌العاده. دخترکه شیفتهٔ جاذبهٔ مرموز جنسی پسر شده است، این‌بار برتردید غلبه می‌کند، با او به ایتالیا می‌رود و در شهر کوچکی در دل طبیعت زندگی ساده‌ای را پیش می‌گیرد و صاحب فرزند می‌شود. وصف ستایش‌انگیز لاورنس از حساسیتهای غریزی و ابتدائی که همه را به جانب خود می‌کشد و وصف روش عقلانی بی‌لطف و احساسی که جامعهٔ عصر جدید را بوجود آورده و مردم را به حال عصبی فروبرده، در این اثر با قدرتی فوق‌العاده بیان شده است. لاورنس در حدود هفتاد داستان‌کوتاه و قصه دارد، از آن جمله است قصهٔ **افسرپروسی** *Prussian Officier* (۱۹۱۴)، **انگلستان، انگلستان من** *England, My England*، **مردی که مرده بود** *The Man who Died* (۱۹۳۱) ومانند آن. نوشته‌های مربوط به سفرهای لاورنس نیز متعدد است، مانند **دریا و ساردنی** *Sea and Sardinia* (۱۹۲۱) و **بامدادها در مکزیکو** *Mornings in Mexico* (۱۹۲۷). چندین نمایشنامه از لاورنس باقی است و **دیوان** *Collected Poems* او در ۱۹۲۸ و **آخرین اشعار** *Last Poems* در ۱۹۳۲ پس از مرگش منتشر شد. لاورنس همچنین آثار تحقیقی و مقاله‌های بسیار دارد، از آن جمله است **مطالعه دربارهٔ ادبیات کلاسیك امریکا** *Studies in Classic American Litterature* (۱۹۲۳). مکاتبات لاورنس

در ۱۹۳۲ با عنوان نامه‌های د. ه. لارنس *The Letters of D. H. Lawrence* به وسیلهٔ آلدوس هکسلی Aldous Huxley منتشر شد.

لارنس بیشتر از نظر نویسنده‌ای انقلابی در اخلاق شهرت یافته است تا از نظر رمان نویسی. او که از کودکی در کانون خانوادگی ناهماهنگی بسربرده است، در برابر شکست پدر و مادر در عالم زناشوئی، از پیروزی عشق و علایق جسمانی در آثارش تجلیل کرده و غرایز انسانی و لذت شهوی را در زندگی بشر اصل مسلم دانسته است. صداقت و ایمان لارنس در تأثیر مهم عشق شهوی در زندگی معنوی و روحی بشر، هم به شخص او قدرتی بخشیده است که بتواند در برابر تاخت و تاز واعتراضهای شدید مخالفان پاسخ دهد وهم آثارش را از نیروئی مقاومت ناپذیر برخوردار ساخته که یا شیفتگی و بهت‌زدگی کامل را برمی‌انگیزد یا دشمنی بیرحمانه را. عصیان برضد تعصب مذهبی به صورتهای گوناگون و در قالبی از داستان با صور ذهنی بسیار قوی نمودار می‌گردد که از مشاهدات وسیع او در اقالیم مختلف سرچشمه گرفته است. استادی لارنس در نقل و وصف طبیعت نیز چیزی انکار ناکردنی است.

ترجمه به فارسی: زنی که گریخت ـ عشق در میان کومه‌های یونجه ـ مردی که مرده بود.

**لرمانتوف، میخائیل یوریویچ** Lermontov, Mikhail Yuryevich شاعر روسی (۱۸۱۴ ـ۱۸۴۱) پدر لرمانتوف افسر ارتش بود و جدش از مردم اسکاتلند که در قرن هفدهم به عنوان سرباز مزدور به روسیه مهاجرت‌کرده بود و مادرش از خانواده‌ای ثروتمند که در سه سالگی میخائیل درگذشت. تربیت لرمانتوف به مادربزرگ مادری که در قفقاز اقامت داشت، واگذار شد و با آنکه او کودکی را در رفاه و آسایش گذراند، اختلافهای مداوم پدر و مادر بزرگش، پیوسته روح حساسش را می‌آزرد. احساس شدیدی که از محیط و طبیعت قفقاز در لرمانتوف پدید آمد، در شگفتگی استعداد هنر شاعریش بی‌اثر نبود. وی کودکی زودرس بود، از نوجوانی به مطالعه عشق می‌ورزید و به‌شاعران رومانتیك، خاصه بایرون علاقهٔ بسیار داشت، آنچنانکه در سیزده سالگی تحت تأثیر آثار او شعر می‌سرود و حتی در روش زندگی و نخستین عشق، نفوذ بایرون در او محسوس بود. در ۱۸۳۰ به دانشگاه مسکو

رفت و پس‌از دو سال‌که به علت عدم انضباط تنبیه شد، مسکو را ترك کرد، به سن پترزبورگ رفت و به مدرسهٔ افسری گارد وارد شد. در آغاز از محیط خود ناراضی بود، اما بتدریج با آن سازش یافت و مصمم گشت که به شیوهٔ بایرون خیالپروریها و حساسیتهای شدید خود را زیر نقاب بی‌بندوباری و زندگی به سبك دون ژوان بپوشاند، از طرف دیگر زندگی درمحیط ارتش اورا با واقعیتهای محسوستری روبرو ساخت و موجب شد که خود را بیشتر بشناسد و بـه شعرش که تا آن زمان رنگ تقلید داشت، صورتی شخصیتر و خصوصیتر بخشد. این تحول‌که در طریق رئالیسم و به موازات رومانتیسم ایجاد شد، نه تنها شعر و هنر، بلکه زندگیش را نیز دربر گـرفت. بـه مجامـع پایتخت راه یـافت و زندگی بی‌بند وباری پیش گرفت کـه گاه به افراط کشیده می‌شد. شعرهای شهوی مـی‌سرود و در مسائل عشقی پای‌بند می‌گشت. در ۱۸۳۴ با درجهٔ افسری مأموریت یافت کـه در هنگ سوار گارد به خدمت پـردازد. زنـدگی در ارتش نتوانست لـرمانتوف را از خلق آثار شاعـرانه بـاز دارد. نخستین بـار تـوجه عامـهٔ مـردم را با منظـومهٔ «بادهٔ مرگ پوشکین» *Na smert' Poita* بـه خـود جلب کرد،که به صورت دستنوشته میان مردم توزیع می‌شد، این شعر که فریادی بود از خشم برضد جامعه و دستگاه حکومت نیکولای اول‌که مسؤول مرگ پوشکین شناخته شده بود، موجب توقیف و تبعید لرمانتوف به قفقاز گشت‌که پس‌از یك سال بر اثر تلاش مادربزرگ بخشوده شد و به پایتخت بازگشت. اقامت در کوهستانهای قفقاز، لـرمانتوف را بیش از پیش از جـامعهٔ سن پترزبورگ بیـزار ساخت، چنانکه پیوسته تحت تأثیر پـاکی و صفای بـدوی مردم کوهستان که چون عقاب آزاد و پر مناعت بودند، بسر می‌برد و به تحقیر و انتقاد بی‌پروا از جـامعهٔ پایتخت مـی‌پرداخت و عصیان خـود را در منظومه‌های بزرگ منعکس می‌کرد وگاه برای بیان نفرت خویش از استبداد و ستمگریها و روح بردگی و اطاعت محض که در عصـر او فـرمانروائی داشت، از عصر خشونت‌بـار تزار، ایـوان مخوف،سود مـی‌جست، چنانکـه در منظومـهٔ سرود کالاشنیکوف بـازرگان *Pesnya o kuptsé Kalashnikové* (۱۸۳۷) دیده می‌شود کـه شاهکاری بشمار آمـد. لرمانتوف در این منظومه که بیان کنندهٔ محیط خاص روسیه و صفات روحی مردم آن است، به عصر تزار ایوان مخوف باز می‌گردد. در مـراسم مسابقه‌ای کـه در حضور تزار برگزار می‌شود، بـازرگان جوانی از مـردم مسکو به نام کالاشنیکوف

یکی از نزدیکان تزار را به نمایش مشت زنی دعوت مـی‌کند و در حین نمـایش با ضربهٔ سختی‌که بر جمجمه‌اش وارد می‌آورد، او را می‌کشد و بدین‌طریق از توهینی که او به زنش روا داشته، بسختی انتقام می‌گیرد و هنگامی که تزار از او می‌پرسد که آیا این کار را با نقشهٔ قبلی انجام داده است، بـا صداقت کامل اقـرار می‌کند، بی‌آنکه علتش را بگوید، تزار به او پاسخ مـی‌دهد کـه دوست من کار با شهامتی انجام دادی که نزد من با صداقت اقرار کردی، از این‌رو من بـه زن جوان تو که بیوه خواهد ماند و فرزندانت که یتیم خواهند شد، پول بسیار خواهم بخشید، اما تو خود را برای مرگ آماده کن. هم اکنون فرمان می‌دهم که جـلاد حاضر شود و ناقوسهای بزرگ شهر به صدا درآید تا همهٔ مردم بدانند که من نیز عدل و انصاف و محبت را در حق تو اجرا کردم. در این اثـر شخصیت ایوان مخـوف با خطوط برجسته و شگفت آوری تـرسیم گشته است. شیوهٔ بیان با سادگی و قـدرت کلام آمیخته است و مـوضوع از فـرهنگ و داستان و شعـر عـامیانه بهـره گرفته. سرود کالاشنیکوف با شکوهترین منظومهٔ پهلوانی در ادبیات روسی بشمارآمد، اما شهرت واقعی لرمانتوف به عنوان شاعر از دو منظومهٔ داستانی او پدید آمد. یکی منظومهٔ شیطان *Demon* که لـرمانتوف آن را در مـدت تبعید در قفقـاز ساخت و در ۱۸۳۹ بپایان رساندکه مقامات سانسور از انتشارآن جلوگیری کردند. منظومه،شعر آسمان و زمین اثر لرد بایرون را که پدر معنوی لرمانتوف بشمار می‌آمد، بیاد می‌آورد، با وجود این خصـوصیتهای اخـلاقی و محیط داستان کاملاً بـا آن متفاوت است: زمینهٔ این شعر طبیعت با شکوه و بکر است و قهرمان آن شاهزاده خانمی گـرجی است. شیطان‌که پیوسته در سراسر زمین در گردش است و به قدرت خویش مغرور، به سبب آن که نمی‌تواند کسی را دوست بـدارد، پیوسته غمگین است، تـا روزی که مشاهده می‌کند در قصر شاهـزاده‌ای بساط جشن عـروسی گسترده مـی‌شود و عروس یعنی تامارای زیبا و دلفریب در انتظار نامزد خویش است‌که باید از راهی دور فرا رسد، معجزه رخ می‌دهد، شیطان به تامارا دل مـی‌بندد و موفق مـی‌شود که داماد را میان کوهها بـه وسیلهٔ راهـزنان به کشتن دهـد. تامارا پس‌از مـرگ نامزد به صومعه پناه می‌برد و شیطان بصورتـی نامرئی هر روز در صومعه حضور می‌یابد و سخنان فریبنده در گوشش زمزمه می‌کند و بتدریج با جاذبهٔ خـویش او را دلگرم می‌سازد و سرانجام بر او بوسه می‌زند که به مـرگ دختر می‌انجامـد،

فرشته‌ای روح تامارا را در آسمان از چنگ شیطان دور نگه می‌دارد و شیطان همچنان تنها و غمزده و بدون عشق باقی می‌ماند. در این شعر غنائی ـ حماسی که به رومانتیسم کامل بستگی دارد، پردهٔ نقاشی رنگین و درخشانی از طبیعت قفقاز و گرجستان پیش چشم گسترده می‌شود و شور وستایش زندگی و وصف عشقی که بتدریج در دل تامارا جای می‌گیرد، بر زیبائی منظومه می‌افزاید. زبان لرمانتوف اگر چه کمتر از زبان پوشکین فصیح و زیباست، از خوشاهنگی فراوان و شور و هیجان بسیار که با مفهوم غنائیش تناسب کامل دارد، بهره‌مند است. منظومهٔ دیگر کشیش تازه‌کار *Mtsyri* است. عنوان کتاب از کلمه‌ای گرجی گرفته شده است و قهرمان آن کودك یتیم قفقازی است که به دست روسها اسیر شده و در دیری تربیت یافته است و با وجود خوی سرکش بتدریج با زندگی در دیر انس می‌گیرد، غسل تعمید می‌یابد، درس می‌خواند و سرانجام به مقام کشیشی می‌رسد، اما آتش حسرت یار و دیار هرگز در او خاموش نمی‌شود و او را به دست یافتن به آزادی و عشق و خوشبختی بر می‌انگیزد، تا شبی توفانی که از دیر می‌گریزد و به جنگلی انبوه پناهنده می‌شود و ناگهان خود را از دنیا جدا می‌بیند و به این نکته پی می‌برد که از نظر روحی فاقد آن قدرتی است که بتواند به تنهائی با زندگی مقابله کند. سرانجام در حال بیهوشی باز یافته و به دیر برگردانده می‌شود، اما هرگز از فرار خود پشیمان نمی‌گردد، زیرا شوق به آزادی در او جان گرفته و جاذبه‌های زندگی در دل طبیعت وحشی که سالها در دیر از دیدن آن محروم مانده بود، مفتونش ساخته و مناظر شگفت‌انگیز قفقاز بیش‌ازپیش در برابرش زنده گشته است. لرمانتوف در این اثر نیز مانند سایر آثارش دو نکتهٔ اصلی را بصورتی پرقدرت بکار برده است که یکی وصف غم‌انگیز حال روحی بشر و دیگر توصیف دلپذیر طبیعت و حسرت زندگی بدوی و طبیعی و تحقیر جوامع متمدن است. احساس شدید ضد مذهبی لرمانتوف نیز در این اثر موجب شده است که صومعه را که از نظر او مظهر یکی از قدرتهای فاسد جامعه است، برگزیند. کتاب قهرمان عصر ما *Geroy nashego vremeni* (۱۸۴۰) شامل پنج داستان کوتاه است که قهرمان اصلی آن پچورین Pechorin گاه به شکل قهرمان داستان ظاهر می‌شود و گاه به صورت راوی که نویسنده در هر داستان گوشه‌ای از شخصیت پیچیده و حساس او را نشان می‌دهد. پچورین افسر اصیلی است که در بسیاری از موارد

حال روحی لرمانتوف را منعکس می‌کند، قهرمانی که از زندگی ناکامی یافته، گوشه‌گیر گشته و گاه به اقتضای موقع برای تسکین ملالتهای خود و انتقامجوئی از بیعدالتیهای اجتماع به اقدامی شدید دست می‌زند. پچورین در اثر لرمانتوف، **یوگنی آنگین** اثر پوشکین را بیاد می‌آورد، اما از او با همت‌تر وفعالتر است، همچنین بدبین‌تر و ناامیدتر، که همهٔ درد قرن در خلال تحلیل روح غمزده‌اش احساس می‌شود. شیوهٔ نگارش این مجموعه قابل قیاس با زیباترین و با شکوهترین نوشته‌های پوشکین‌است و لرمانتوف را در صف بزرگترین وهنرمندترین نثرنویسان روسیه در قرن نوزدهم، قرن بزرگ ادبی، جای داده است. لرمانتوف در واقعهٔ دیگری که به دوئل با پسر سفیر فرانسه در مسکو انجامید، بار دیگر به قفقاز تبعید گشت و این بار مادر بزرگ موفق شد که تنها برایش چند ماه مرخصی بگیرد تا آن را در سن پترزبورگ بگذراند، لرمانتوف پس از پایان مرخصی و در راه بازگشت، در یکی از ایستگاههای راه‌آهن به آشنائی بر می‌خورد که پس‌از گفتگو و مشاجرهٔ با او کارش به دوئل می‌کشد و در بیست و هفت سالگی کشته می‌شود. لرمانتوف با وجود زندگی کوتاه آثار فراوان و پرارزشی دارد که او را در مقامی پس‌از پوشکین قرار می‌دهد، اشعار غنائی لرمانتوف از نیروی احساس عمیق و شور فراوان برخوردار است، احساس ناکامی و تنهائی و لحن تحقیرآمیز دربارهٔ اربابان و ملاکان و حمایت شدید از حقوق و آزادی فردی چیزی است که بر سراسر آثارش تسلط دارد. قدرت وصف در آثار لرمانتوف چه در نظم، چه در نثر بی‌نظیر است. گوگول Gogol دربارهٔ نثر او گفته است: «کسی تا کنون در کشور ما نثری چنین درست و زیبا و شیرین بوجود نیاورده است.»

ترجمه به فارسی: بلا ـ قهرمان عصر ما.

**لسکوف، نیکولای سمینوویچ** Leskov, Nikolay Semēnovich رمان‌نویس روسی (۱۸۳۱-۱۸۹۵) پدر لسکوف کشیش و مادرش از خانواده‌ای اشرافی بود و لسکوف در خانوادهٔ ثروتمند مادر ازتربیت جدی وبا انضباط برخوردار شد، اما بر اثر آتش سوزی و ویرانی ملک والدینش، نتوانست تحصیلات خود را بپایان رساند و ناچار شد در هفده سالگی در دستگاه اداری یا در روزنامه‌های شهرستانها بکار پردازد. لسکوف پس‌از آنکه با مطالعه و تجربه بر وسعت فرهنگ و اطلاعات

خود افزود، از شغل اداری دست کشید و از طرف خانواده به کاری خصوصی اشتغال یافت وامکان یافت که سفر کند و دربارهٔ محیطهای گوناگون اجتماعی تجربهٔ بسیار بدست‌آورد. از ۱۸۶۰ لسکوف ثمرهٔ تجربه‌های خود را درنشریه‌های مختلف انتشار داد و پیروزیهائی کسب کرد. در ۱۸۶۱ در پترزبورگ اقامت گزید و همهٔ وقت خود را به ادبیات مصروف داشت، اما خرده‌گیریها و واقع‌بینیهایش ازجامعه و محیط که در مقاله‌هایش منعکس گشته بود، اورا مورد سوءظن محیطهای آزادی‌خواهانه و اصلاح‌طلبانه قرار داد تا جائی که به ضدیت با دانشجویان انقلابی متهم گشت و هرکوششی نیز از طرف او برای رفع این اتهام بیحاصل ماند و نزد جامعه نویسنده‌ای ارتجاعی معرفی شد. بر اثر همین اتهامات بود که لسکوف اولین رومان خود بن‌بست *Nekuda* را در ۱۸۶۴ با نام مستعار منتشر کرد که حمله‌ای بود به نیهیلیستها Nihilists (کسانی‌که همه چیز را انکار و نفی می‌کنند). این حمله در رومان دیگرش با عنوان خنجرهای‌آخته *Na nozhakh* (۱۸۷۱) به‌اوج خود رسید که با پاسخهای تند و کینه‌توزانهٔ گروه اصلاح طلب روبرو شد و کار به جائی کشید که آثار لسکوف را تحریم کردند، اما این آثار پیوسته از محبوبیت عامه برخوردار بود. در واقع لسکوف ضد اصلاحات و پیشرفت نبود، بلکه مانند بسیاری از نویسندگان روسی به اصلاحات معنوی و اخلاقی بیشتر توجه داشت تا به اصلاحات سیاسی. لسکوف از آن پس با شوق فراوان به توصیف دنیای مذهبی و فرقه‌های گوناگون که مدتها در شهرستانها در میانشان بسر برده و از نزدیك آنها را می‌شناخته، روی آورد، دنیائی که هرگز پیش‌از او با چنین دقت و صراحت وصف نشده بود. رومان روحانیان *Soboryane* (۱۸۷۲) در این زمینه، دورنمای وسیعی است از محیط کلیسا. قهرمان این اثر مردی نیکوکار و نمونهٔ پیشوایان مذهبی قرن هفدهم است که با تلاش و فداکاری بسیار موفق می‌شود ایمان را میان ملت رسوخ دهد. لسکوف تقوای ملت روس را در وجود این کشیش مقتدر و با ایمان تزلزل ناپذیر، مجسم می‌سازد و امیدوار است که تعادل و انضباطی که به وسیلهٔ انقلابیهای افراطی برهم زده شده است، به وسیلهٔ قوای مذهبی به مردم بازگردانده شود. این اثرکه‌آمیخته با طنز ورنگارنگی فراوان است، شوق لسکوف را به چیزهای عجیب و نامعمول نشان می‌دهد. داستان دیگر که لسکوف در آن از مطالعهٔ فرقه‌های مذهبی روسیه مایه گرفته فرشتهٔ موم‌اندود *Zapechatlenniy Angel*

(۱۸۷۶) است. فرقهٔ مؤمنان متعصب که تمثالهای قدیسان را می‌پرستیدند، یکی از گرانبهاترین این تمثالها را که فرشته‌ای بود با چهرهٔ موم اندود، از دست می دهند و تمثال که به وسیلهٔ قوای انتظامی ضبط شده است، پس‌از چندی به طور معجزه‌آسا بار دیگر در اختیار آنان قرار می‌گیرد. لسکوف با وصف محیطهای مذهبی توانسته است طرز تفکر و عادات مذهبی مردم روسیه را به اروپائیان بشناساند. آثار لسکوف‌گاه صورت حماسه‌های افسانه‌ای به خود می‌گیرد، چنانکه در داستان کوه، قصه‌ای مصری *Gora, égipetskaya povest'* در۱۸۶۷ دیده می‌شود. رومان خانوادهٔ ودشکسته *Zakhudaluy rod* که در همین سال انتشار یافت وقایع خانوادگی است که ما را به عصر آلکساندر اول و جنگ ناپلئون می‌کشاند و عکس‌العمل فکری جامعهٔ روسی را درمجاورت جامعهٔ انقلابی و رومانتیك ومذهبی اروپائی در اوایل قرن نوزدهم نشان می‌دهد. در این داستان لسکوف کوشیده است که مستقیم‌ترین راه را به خواننده بنمایاند- راهی که در نظر او مردم کشورش را از بن‌بست اخلاقی که در آن گم‌گشته است، رهائی می‌بخشد. داستان طاووس *Pavlin* (۱۸۶۸) به سبب زیبائی و غنای زبان، واقع‌بینی فراوان و احساس عمیق بشر دوستانه اثری برجسته بشمار آمد و به سبب تصویر دقیق و قاطع از عادات زمان ارزش اثری مستند یافت. داستان لیدی مکبث اهل متسنسك *Ledi Makbet Mtsenskogo uyezda*(۱۸۶۵) با رومانهای دیگر لسکوف بکلی متفاوت است. کاترین زن تاجر ثروتمند شهرستانی نوعی لیدی مکبث است‌که در راه عشق شدید خود به جنایتها دست می‌زند. ابتدا شوهر را می‌کشد، سپس پدر شوهر را که به راز جنایت او پی می‌برد و پس‌از آن فرزند را، تا بتواند یگانه وارث شوهر شود. کاترین با دلداده‌اش از طرف دادگاه به اعمال شاقه محکوم می‌گردد و به سیبری تبعید می‌شود و هنگامی که در سیبری به خیانت دلدار خویش پی می‌برد، خود را در رودخانه غرق می‌کند، در حالی که رقیب را نیز با خود به غرقاب می‌کشد. این داستان معرفت وسیع نویسنده را از اوضاع تبعید شدگان نشان می دهد و در ضمن این نکتهٔ اخلاقی را در بر دارد که هر چه بشر در یافتن خوشبختی بیشتر حریص شود، بیشتر به پایان شوم زندگی نزدیك می‌گردد. داستان لیدی مکبث ازقدرت نویسندگی عجیبی برخوردار است و ازمعروفترین داستانهای لسکوف شناخته شده است. شاستاکوویچ از این داستان اوپرائی ساخته که در ۱۹۳۴ بر

صحنه آمـده است. از داستانهای دیگـر لسکوف، داستان *Voitel'nitsa* زن هرزه‌گرد (۱۸۶۶) شاهکاری از طنزنویسی واقع‌بینانه و سرشار از ساده‌لوحی و صداقت است. در این داستان زنی هرزه‌گرد با لحنی بسیار طبیعی و بـا حسن نیت از یـك سلسله کارهای ننگین خود پرده بر می‌دارد و در محیط زندگی سن پترزبورگ به این نتیجه می‌رسد که زن بـرای نجات از فقر و مسکنت، بـاید تن خود را فدا کند. این زن ساده‌دل کـه تربیت صحیح نیافته، پیوسته در صـدد آن است که بهتر زندگی کند، پس همه چیز را دروغ و رؤیا می‌پندارد، حتی عشق را، اما در پنجاه سالگی هنگامی که به جوانـی دل مـی‌بندد، تغییر فکر می‌دهد و معتقد می‌شود کـه عشق قدرتی خـارق‌العاده است و در دل از گـذشتهٔ خود احساس ندامت می‌کند. تحلیل عمیق روانی و احساس وسیع انسانی و ساختمان و ترکیب داستان در این رومان، موجب شده است کـه لسکوف بـزرگترین نـویسندهٔ قرن نوزدهم معرفی گردد. داستـان جـزیره نشینان *Ostrovityanie* خانواده‌ای آلمانی مقیم یکی از جزیره‌های روسیه را معرفی می‌کند که از سه دختر و مادر تشکیل شده است که دختر بزرگ شوهر دارد، دیگری که بسیار زیباست، تن به ازدواج نمی‌دهد وسومین که قهرمان داستان است و مانیا Mania نام دارد، دختری حساس و خاموش و درون‌گراست. مانیا به نقاشی که برای آموختن هنر نقاشی وارد خانواده شده‌است، دل می‌بندد ومعشوقهٔ اومی‌گردد. نقاش جوان و پـرجاذبه پس از چندی او را ترك می‌کند، در حالی که مانیا از او فـرزندی در شکم دارد. مـانیا بـر اثر سرزنش و نفرینهای مادر بزرگ روزبروز رنجورتر می‌گردد تا جائی که به بیمارستان فرستاده می‌شود و پس‌از حوادث بیشمار و سفر به آلمان و ازدواج با مردی که دوستش ندارد، دست از همـه چیز می‌کشد و آوارهٔ جهان می‌گـردد. لسکـوف در آخرین سالهای زنـدگی از طـرف دربـار شغلهای کم تلاشی را در کمیتهٔ فرهنگی و بخش تربیتی وزارت آموزش و پرورش برعهده‌گرفت و پس‌از بازنشستگی در ۱۸۸۳، به‌کار ادبی ادامه داد. آثـار کامل لسکوف شامـل ۳۶ جلـد است کـه در سالهای ۱۹۰۲-۱۹۰۳ در سن پترزبورگ بچاپ رسید. این آثار شامل قصه‌هـای مستند، پـراحساس، افسانه‌ها، مناظـره‌ها و قصه‌هائی است از محیط روحانیان و مردم متدین که لسکوف زندگیشان را از نزدیك مطالعه کرده است.

آثار لسکوف بیشتر نزد عامهٔ مردم محبوبیت داشت و این به سبب طنز پـردازی

استادانه و نثر برجستهٔ اوست که از بیان محاوره‌ای برخوردار است، لسکوف از استادان نوعی فن حکایت است که نزد منتقدان روسی به اسکاز skaz معروف است و آن نقل داستان است از زبان راویی که خود شاهد وقایع بوده است. نویسنده در این فن می‌کوشد که لحن حکایت با شخصیت و زبان کسی که داستان را نقل می‌کند و در داستانهای لسکوف بیشتر از مردم متوسط یا پائین جامعه است، متناسب باشد. لسکوف رومان نویسی است که در آثارش همهٔ طبقات ملت روس را از مالکان، غلامان، دهقانان، صنعتگران، روشنفکران، بازرگانان، افسران و روحانیان واردکرده است. توصیف استادانهٔ او از جنبه‌های ناشناختهٔ زندگی این طبقات به آثارش ارزش‌آثار مستندرا بخشیده و استعداد خارق‌العادهٔ اورا درتصویر قهرمانان داستان و مردم قدیم روسیه و مهارت استثنائیش را در بکار بردن دقیق زبان نمودار ساخته است، ازین‌روست که پس‌ازگذشت زمان، قضاوت صحیح دربارهٔ آثار لسکوف صورت گرفت و هنر بزرگ او تأیید گشت، تا آنجا که مکتبی در ادبیات به نام «مکتب لسکوف» Leskovienne تشکیل شد. ماکسیم گورکی نیز به وسیلهٔ ستایش آثار لسکوف بر اعتبار او افزود. گورکی در لسکوف بینشی دقیق دربارهٔ آداب و رسوم روسیه و خصوصیتهای نویسنده‌ای چیره دست را یافته است.

ترجمه به فارسی: ماجرای یك زن.

**لسینگ، گوتهولد افرائیم** Lessing, Gotthold Ephraim نمایشنامه نویس و منتقد آلمانی (۱۷۲۹-۱۷۸۱) لسینگ فرزند کشیشی پروتستان بود. پس از انجام تحصیلات درخشان در مایسن Meissen در هفده سالگی برای تحصیل در رشتهٔ الهیات، زبانشناسی و علوم طبیعی به دانشگاه‌لایپزیگ وارد شد. پس‌از چندی آن را رها کرد و به تئاتر روی آورد و کوشید که مانند نویسنده‌ای مستقل زندگی کند، اما برای امرار معاش ناچارگشت به مشاغل کوچك تن در دهد، با این حال زندگیش تا دم مرگ با قرض و دشواری و نگرانی همراه بود. اولین کمدی لسینگ در ۱۷۴۸ به نام علامهٔ جوان *Der junge Gelehrte* برصحنه آمد که هجوی بود از فضل فروشی و تحت تأثیر کمدیهای مولیر. لسینگ در این نخستین اثر گامی در راه فرار از دنیای کهنه به سوی عالم انسانی برداشت. پس از آن در برلین اقامت گزید و به روزنامه‌نگاری و نقد پرداخت و در ۱۷۴۹ نمایشنامهٔ

آزاداندیش *Der Freigeist* را منتشر کرد. آغاز نویسندگی لسینگ با دوره‌ای مصادف بود که اندیشه‌های مختلف و متناقض جریان داشت، از طرفی اصول مذهب کلیسائی و زهد وعبادت رایج بود و از طرف دیگر اتکای به اصالت عقل در مذهب. ادبیات نیز تحت تأثیر دو عامل قوی قرار داشت: از طرفی نفوذ آثار نمایشی فرانسه و از طرف دیگر نفوذ تئاتر انگلستان. لسینگ در چنین وضعی به میدان مبارزه قدم نهاد، به جستجوی حقیقت شتافت، خستگی ناپذیر به تجزیه و تحلیل امور پرداخت و فعالیت خود را از راه تئاتر و نقد هنری و روزنامه‌نگاری ادامه داد و امکان آن را یافت که با شیوهٔ خاص و بیان فصیح و بلیغ، به تنویر افکار و احساس هم‌میهنان خود بپردازد. در ۱۷۵۳ اولین اشعار خود **هجویات** *Sinngedichte* را سرود و با کلامی موجز وطنزآمیز تصویری گویا و هوشمندانه ازجامعهٔ آلمانی در قرن هیجدهم پیش چشم گذارد. در ۱۷۵۵ به لایپزیگ بازگشت و به‌امور مربوط به تئاتر پرداخت و تراژدی **خانم سارا سمپسون** *Miss Sara Sampson* را در پنج پرده برصحنه آورد که پیروزی بزرگی یافت. سارا سمپسون به دنبال عشق پرشور، پدر پیرش را ترك می‌کند تا با دلدار خود بسربرد. چندی بعدکه با معشوقهٔ سابق دلدار خود که طفلی از او داشت، روبرو می‌شود، از شدت اندوه بیهوش می‌گردد و به دست رقیب مسموم می‌شود. رقیب نیز درکنار جسد سارا خودکشی می‌کند، پدر پیر که پس از جستجوی بسیار سارا را می‌یابد، دو زن دلداده را به خاك می‌سپارد و بنابر وصیت دختر خویش به دنبال کودك بی‌مادر می‌رود. این تراژدی احساسی، کوشش تازه‌ای بود از جانب لسینگ در گریز از تقلید تراژدیهای فرانسوی رایج زمان و همچنین نخستین تراژدی طبقهٔ متوسط و اهل کسب و حرفه که از انگلستان به تئاتر آلمان نفوذ کرده بود. پیروزی بزرگ این اثر به سبب نزدیکی آن بود با روح عامهٔ مردم و به طورکلی با روح انسانی با همهٔ عواطف و ضعفها و فضیلتها. تراژدی **سارا سمپسون** بعدها مورد تقلید نویسندگان نامداری چون گوته و شیلر قرار گرفت. لسینگ در ۱۷۵۴ مجلهٔ **کتابخانهٔ تئاتر** *Theatralische Bibliothek* را بنیان گذارد که تا ۱۷۵۸ منتشر می‌شد. این مجله نظریه‌ها و فرضیه‌های لسینگ را که بیشتر جنبهٔ بحث و جدل داشت، منعکس می‌کرد، همچنین **مجلهٔ نامه‌هائی دربارهٔ تازه‌ترین آثار ادبی** *Briefe die neueste Litteratur betreffend* را با همکاری چندتن از نویسندگان انتشار

داد که خود سردبیری آن را برعهدگرفت. این مجله که میان سالهای ۱۷۵۹و ۱۷۶۵ منتشر می‌شد، بعدها در بیست و چهار جلد فراهم آمد که شامل همهٔ نکته‌های تازه در ادبیات سالهای اخیر قرن بود و جالب توجه‌ترین قسمتهای آن نقدهای صریح و تازهٔ لسینگ بود از آثار جدید که وسیله‌ای برای پروراندن اندیشه‌های تازهٔ او و نوعی اعلام رومانتیسم بشمار می‌آمد. در همین نامه‌ها بود که لسینگ آئین تئاتر انگلیسی، خاصه شکسپیر را در برابر پایبندی به فنون ظاهری تئاتر فرانسوی قرار داد. تئاتر انگلیسی و شکسپیر در نظر او بایست اولین و قطعی‌ترین سرمشق تئاتر آلمان واقع شود. مجلهٔ نامه‌ها نخستین مجلهٔ آلمانی بود برمبنای نقد جدی و دور از هرنوع عقاید سطحی و باطل و براساس مسائل کاملاً ملی که موجب شهرت فراوان لسینگ گشت. در ۱۷۵۹ مجموعهٔ تمثیلها (فابلها) منتشر شد که لسینگ در دیباچهٔ آن به‌اصل و منشأ تمثیلها اشاره کرده و گفته است که تعدادی از آنها را در پیروی از فابلهای لافونتن ساخته، سپس به پیروی از فابلهای ازوپ Esope پرداخته که هردو استاد این شیوه بوده‌اند. لسینگ فابلها را به نوع ساده و مختلط و نوع مستقیم و غیر مستقیم و اخلاقی و عقلانی تقسیم کرده است. نخستین فابلها که از آثار لافونتن مایه گرفته به صورت منظوم در ۱۷۴۷ انتشار یافته است، اما فابلهای منثور لسینگ مشهورتر و بعضی از آنها بدیع‌تر و مبتکرانه‌تر است و به‌طورکلی شیوهٔ نگارش در فابلها از بیانی روشن و صریح و لحنی قاطع برخوردار است که خواندن آنها را لذت‌بخش می‌سازد. مجموعهٔ فابلهای لسینگ نمونهٔ فابل‌نویسی در ادبیات آلمان قرار گرفت. لسینگ در ۱۷۶۶ اولین قسمت از بزرگترین اثر فکری خود را به‌نام لائوکوئون *Laokoon* انتشار دادکه در آن ادراك تازه‌ای از اصول زیبائی‌شناسی و هنر خاص ملی عرضه داشته و در دیباچهٔ آن هدف خود را که تعیین حدود ارتباط میان نقاشی و شعر است، بیان‌کرده است. در این اثر جز مفاهیم و مطالب پرارزش باید شیوهٔ خاص بیان و صراحت و دقت و هماهنگی آن را نیز در نظر گرفت که در نثر آلمانی بیسابقه بوده است. تحلیل عمیق از آثار گوناگون شعر و هنر تجسمی و تصویری و اهمیت فراوان تاریخی اثر به‌سبب شمول عواطف و اعمال و تحول در قلمرو انشا و بیان نوعی تجدید حیات در عالم ادراك و شعور بشمار می‌آمد، ازین‌رو نویسندگان بزرگ چون گوته لسینگ را رهبر و استاد خود

خواندند. سال بعد، ۱۷۶۷، لسینگ به عنوان مشاور و منتقد هنری در تئاتر ملی هامبورگ بکار پرداخت، شرح و تفسیر او از تعداد صد نمایشنامهٔ اجـرا شده، در مجموعه‌ای بـه نام نمایشنامه‌نویسی هـامبورگـی *Die Hamburgische Dramaturgie* فراهم آمدکه اثری بسیار مهم براساس نقد و تفسیر صحیح از تراژدی تلقی گشت. لسینگ در این اثر کوشیده بود که تئاتر آلمان را از نفوذ تئاتر فرانسه بـرهاند و بناچار همه چیز را تغییر دهد، برنامهٔ تئاتر، تربیت بازیگران، تربیت ذهن عامه و تلطیف ذوق و سلیقهٔ عصر خود را، و روی‌هم‌رفته بایست دنیائی را خراب‌کند تا دنیائی تازه براساس تئاتر ملی بسازد. اهمیت تاریخی این اثر بسیار بزرگ بودکه اولین نشانه‌هـای انقلاب را نمایـان مـی‌ساخت و لسینگ را آزادی بخش تئاتـر آلمان معرفی می‌کرد. کتاب بعدها در آلمان و در سراسر اروپا مقام شامخی بدست آورد وبرتئاتر عصر جدید تأثیرگذارد. لسینگ در ۱۷۷۰ کتابدار دوك برونسویك Brünswick شد. در ۱۷۷۶ ازدواج کرد و پس‌از دو سال همسرش را به‌هنگام اولین زایمان از دست داد. در این دوره لسینگ به موازات انتشار مجموعهٔ نمایشنامه‌نویسی هـامبورگی نمایشنامه‌هـائی نیز انتشار داد، از آن جمله است نمایشنامـهٔ مینافون بارنهلم *Minna von Barnhelm* کـه دومین اثـر نمایشی مهم لسینگ پس از خانم سارا سمپسون بشمار می‌آید. اساس ایـن نمایشنامه بر زمینهٔ جنگ هفتسالهٔ (۱۷۵۶-۱۷۶۳) آلمان قرار دارد و لسینگ در آن قواعد نمایشنامه‌های مکتب کلاسیك یعنی وحدت زمان و مکان و بازی را رعایت کرده است و بازیها درآن از سپیدهٔ صبح تا عصر جریان می‌یابد. این نمایشنامه درسی‌ام سپتامبر ۱۷۶۹ برصحنه آمد و بعد از آن جزو برنامه‌های همهٔ تئاترهای آلمان قرارگرفت و بهترین‌کمدی ملی آلمانی شناخته شد و هنوز پس‌ازگذشت دو قرن از آثار برجستهٔ ادبیات آلمان بشمار می‌آید. نمایشنامهٔ امیلیا گالوتی *Emilia Galotti* (۱۷۷۲)، نخستین‌بـار در تئاتر دربار برونسویك برصحنه آمد و بار دوم در برلین و وین به اجرا گذارده شد و پیروزی بسیار یافت و بلافاصله به بیشتر زبانهای اروپائی ترجمه شد. نمایشنامهٔ امیلیا گالوتی نمونه‌ای از تراژدی جدید آلمان و از نظر فـن نمایش بهترین اثـر لسینگ بشمار آمد و مورد ستایش فراوان‌گوته قرار گرفت، چنانکه درکتاب ورتر در شب خـودکشی قهرمان اثر، ایـن کتاب جلـو چشم او و بـرروی میز قـرار داشت. آخرین سالهای زنـدگی لسینگ از نظر فعـالیت در خلق آثـار تحقیقی از

برجسته‌ترین سالهای زندگیش بشمار می‌آید، خاصه بحث و جدل او با کشیش ملشیور گوئس Melchior Goeze به سبب انتشار نوشته‌هائی از نویسنده‌ای مجهول *Fragemente eines Ungenannten* بسیار مشهور گشت و دنبالهٔ آن در کتاب آنتی گوئس *Anti-Goeze* در ۱۷۷۸، انتشار یافت. در این آثار تاریخی لسینگ اتهامات این کشیش هامبورگ را رد و از طرفداری قوانین خشك و تغییر ناپذیر کلیسا خودداری می‌کند. لسینگ در امور مذهبی بیشتر طرفدار رواداری است و می‌گوید هرکس حق دارد دربارهٔ مسائل مذهبی آزادانه اظهار نظر کند. این بحث به وسیلهٔ مقامات سانسور متوقف گشت و لسینگ که به سکوت اجباری تن در داده بود، بحث مذهبی را از طریق بشردوستی و جهانی ساختن آن به محیط هنری کشاند و در ۱۷۷۹ نمایشنامهٔ منظوم **ناتان خردمند** *Nathan der Weise* را نوشت که آخرین و عمیق‌ترین اثر شاعرانهٔ او بشمار آمد و قالب خاص شعر آن مبنای شعر تراژدیهای آلمان قرار گرفت و گوته و شیلر در بسیاری از نمایشنامه‌هایشان آن قالب را بکار بردند. در این اثر کمال مطلوب معنوی، نه براساس قوانین خشك و تعبدی، بلکه برمبنای آزادی عقیده در مذهب بیان شده است. لسینگ برزمینهٔ این موضوع، داستان نمایشی را می‌پروراند که حوادث آن در اورشلیم و در طی جنگهای صلیبی می‌گذرد. نمایش **ناتان خردمند** بارها ازطرف مقامات مذهبی‌ممنوع گشت، اما به زبان انگلیسی و فرانسوی ترجمه شد و به شکلی تغییر یافته در یونان و قسطنطنیه بر صحنه آمد و نزد ملت ترك پیروزی بسیار یافت؛ این پیروزی بیشتر از نظر ادراك جدید و محیط شاعرانهٔ آن است تا از نظر نمایشی. گوته به‌سبب احساس گرم انسانی و برادری که در محیط پرلطف نمایشنامه وجود دارد، آن را یکی از عالی‌ترین مخلوق ذهنی عالم انسانی نامید. اندیشهٔ مذهبی و حکمت الهی موضوع آخرین آثار لسینگ قرار دارد که خلاصهٔ آن را در نوشتهٔ کوچك اما غنی و آموزنده‌ای با عنوان تربیت نوع بشر *Die Erziehung des Menschengeschlechts* در ۱۷۸۰ انتشار داده است. این اثر متفکرانه‌ترین اثر لسینگ است که در آن اندیشه‌های مذهبی او به صورتی فشرده و موجز درصد بند و عبارت بنا نظمی منطقی و پیوسته، بیان شده و تحول مذهبی بشر در خلال انقلابهای پی در پی ترسیم گشته‌است ـ تحولی که بشر را به سوی کمال معنوی می‌کشاند. از نظر لسینگ کشف و الهام در مذهب برای نوع بشر

همان حالت را دارد که تربیت برای فرد. تربیت و کشف و الهام مشابه یکدیگر است. منتها تربیت به پرورش فکری فرد ارتباط می‌یابد و کشف و الهام به‌پرورش تاریخی ملتها که براثر تحولها و انقلابها پدید مـی‌آید. لسینگ بـا مطرح کردن این موضوع به دنیای **ماوراءالطبیعه** دست می‌یابد و از حـدود اندیشه‌هـای عصر فراتر می‌رود.

لسینگ از برجسته‌ترین و درخشان‌ترین منتقدان ادبی سراسرقرن خود بشمارآمد، آزادی‌بخش تئاتر آلمـان خوانده شد و در این راه تلاش مداوم و قاطعی بکاربرد. گوته لسینگ را یکی از والاترین هوشمندان جهان بشمار آورده است.

**لـم، چارلز** Lamb, Charles منتقد و مقامـه نـویس انگلیسی (۱۷۷۵ - ۱۸۳۴) پدر چارلز پیشکار و ملازم مورد اعتماد یکی از وکلای دعاوی معروف لندن بود که چارلز در خانهٔ او زاده شد و پرورش یافت. سپس تحصیلات را در مـدرسه‌ای مذهبی انجام داد و آموزش و پرورشی منظم یافت. در همین مدرسه بودکه چارلز با کولریج Coleridge آشنا شد و دوستیشان پایدار گشت. در حدود ۱۷۹۲ چـارلز لـم در دفتر کمپانی هند شرقی بکار پرداخت و تـا ۱۸۲۵ همچنان در ایـن شغل باقی ماند. زندگی ملالت‌بار **چـارلـز لـم** از هنگامی آغاز شد که خواهرش **مـری** Mary دچـار جنون ارثـی گشت و در ۱۷۹۶ در ضمن یکی از حمله‌هـای جنـون، مادرش را با کارد کشت. چارلز جوان پس ازمرگ پدر مسؤولیت امور خانواده و مراقبت از خواهر را برعهده گرفت و نخواست‌که خواهر را در تیمارستان زندانی کند، **زیـرا مـری لم** جز در مواقع بحرانی که دو سه ماه در سال پیش مـی‌آمد، هوش و حساسیتی استثنائی از خود نشان می‌داد. چـارلز خـود نیز مـدتـی تعادل فکری را از دست‌داد، در حدود یك سال درآسایشگاه بسربرد و سایهٔ شوم دیوانگی همهٔ عمر روحش را تیره گـرداند. **چـارلز لـم** بـر اثر پیشامـدهـای انـدوهبار بـه رومانتیسم غم‌انگیزی روی آورد کـه اولیـن آثـار او را در بـر مـی‌گیرد. اشعـار نخستین او در دیـوان دوستش کولـریج در ۱۷۹۶ انتشار یافت و دیـوان شعر آزاد کـه از همکاری لوید Lloyd **و لـم در ۱۷۹۸ منتشـر شد، نیـز شامل** قطعه‌هائـی از او به نام چهـره‌های آشنای قـدیـم *The Old Familiar Faces* است. در همیـن سال داستـان دردنـاك قصه‌ای از رازمندگری و مارگارت پیـر نابینـا

*A Tale of Rosamund Gray and Old Blind Margaret* انتشار یافت که هنر خاص چارلز لم را در نثرنویسی آشکار می‌سازد. این داستان سرگذشت دختر یتیمی است که با مادربزرگ پیر و نابینایش در روستا بسرمی‌برد و تنها به دوستی خواهر و برادر یتیمی در همسایگیش به نام الینر Elineor و الن Allan دل بسته است و پس‌از گذشت سالهای کودکی، دوستی میان او و پسر به عشقی سوزان تبدیل می‌گردد، تا شبی که رازمند در جنگلی به‌وسیلهٔ جوان شریری که خواستگار الینر بود، به عنف مورد تجاوز قرار می‌گیرد و به خانهٔ دوستان خود پناه می‌برد که او را با علاقهٔ بسیار می‌پذیرند و در پی‌تسکین دردش برمی‌آیند. اما هیچ چیز دخترك را بهبود نمی‌بخشد. کم‌کم روبه‌کاهش می‌رود تا از این شکنجهٔ روحی درمی‌گذرد. داستان پس از آن، مرگ الینر و حوادث زندگی الن را در بر می‌گیرد، حال رومانتیك این قصهٔ دورهٔ جوانی مانند آثار دورهٔ پختگی، قدرت بسیار چارلز لم را در نویسندگی آشکار می‌سازد. چارلز لم در طرح این داستان از بعضی تجربه‌های شخصی نیز استفاده کرده و جوانان بیگناهی را نشان می‌دهدکه چگونه قربانی بدبختیهای نابحق گشته‌اند. در ۱۸۰۲ نمایشنامهٔ جان وودویل *John Woodvil* انتشار یافت در سبك تراژدیهای عصر الیزابت. وضع تأثرانگیز خانوادگی موجب شد که لم از زندگی عادی کناره گیرد و به عزلت پناه برد. او که به سبب عطوفت و احساس مسؤولیت، سخت به خواهرش بستگی داشت، وسیلهٔ گریز از اندوه را در بازگشت به محیط کودکی یافت که به او و خواهرش امکان می‌داد تا با هماهنگی و تفاهم کامل در کنار یکدیگر بسربرند. پس همینکه وضع مالیش مساعد گشت به زندگی خود نظمی بخشید و به لذتهای ساده و دلپذیر اکتفا کرد مانند مصاحبت و گفتگو با دوستانی چون کولریج و وردزوورث، همچنین مطالعهٔ کتاب و گردش و پیاده روی به همراهی مری. عشق نیز دوبار در زندگی لم نمودار گشت، عشقی در جوانی که با ناکامی همراه بود و عشقی دیگر به هنرپیشه‌ای که اگرچه پیشنهاد ازدواج او را رد کرد، همچنان دوست وفادارش باقی ماند. بازگشت پرحسرت لم به دوران کودکی در داستان ماجراهای زندگی یولیسیز *The Adventures of Ulysses* منعکس است که در ۱۸۰۸ منتشر شد و از سلسله آثاری است که چارلز با همکاری مری لم، خواهرش، برای کودکان و نوجوانان نوشت، از آن جمله است قصه‌هایی از شکسپیر *Tales from Shakespeare*

(۱۸۰۷)، بازنویسی از بیست نمایشنامهٔ شکسپیر به صورتی ساده و قابل فهم جوانان که درعین سادگی قدرت و خصوصیت اصلی این آثار را حفظ کرده‌است و شکسپیر را به جوانان می‌شناساند. این اثر با پیروزی بسیار همراه گشت. از این سلسله داستان مدرسهٔ خانم لستر *Mrs Leicester's School* (۱۸۰۹) شامل ده قصه است از خاطرات کودکی که نویسنده آن را از زبان دانش‌آموزان مدرسه‌ای نقل کرده و در واقع سرگذشت خود او است. این مجموعه استعداد چارلز لم و شیوهٔ فاضلانه و ادیبانهٔ او را تثبیت کرد. چارلز در نقد ادبی نیز استعداد و افر داشت و در این زمینه آثار پرارزشی انتشار داد، مانند نمونه‌هایی از شعرای نمایشنامه‌نویس انگلیسی معاصر شکسپیر *Speciemens of English Dramatic Poets Contemporary with Shakespeare* (۱۸۰۸). چارلز لم اولین کسی است که ارزش نمایشنامه‌نویسان عصر الیزابت را به مردم شناساند و آثارشان را مورد تفسیر و نقد بیغرضانه، اما تند و قاطع قرار داد و در تاریخ نقد نمایشنامه، قدم بزرگی در ادبیات انگلیسی برداشت. چارلز لم کم‌کم به نوشته‌های طنزآمیز روی آورد و شخصیتی چون ایلیا Elia را آفرید که از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۵ یك سلسله مقامه و نوشتهٔ تحقیقی دربارهٔ مطالب گوناگون به نام او در لندن ماگازین انتشارداد با عنوان مقامه‌های ایلیا *Essays of Elia* که در ۱۸۲۳ به صورت جداگانه بچاپ رسید و پیروزی عظیم و پایداری بدست آورد و موجب شهرت جاودان چارلز لم گشت. این نوشته‌های طنزآمیز از نظر تحلیل روانی و اخلاقی از صحت و قدرت بسیار برخوردار است و کمال و عمق فرهنگ لم را نشان می‌دهد. دومین سلسله از این مقامه‌ها در ۱۸۳۳ انتشار یافت. مکاتبات چارلز لم یك‌بار در ۱۸۳۴ و باردیگر در مجموعهٔ وسیعی در سالهای ۱۸۹۰-۱۸۹۹ منتشر شد. لم پس از رها کردن شغل خویش در ۱۸۲۵ بسیار کم می‌نوشت، همکاری خواهر نیز با او بتدریج از میان رفت، زیرا او ناچار بود که بیشتر اوقات را در تیمارستان بسربرد. چارلز در عزلت خود در ادمنتون Edmonton درگذشت و همانجا به خاك سپرده شد و خواهرش، مری لم، سیزده سال پس‌از او در عالم نیمه دیوانگی زنده ماند.

لم نویسندهٔ پرارزشی است که درعین حال راهنما و مدافع شاعران جوان و منتقد مورد اعتماد مردم در آثار نویسندگان گذشته و استاد انکارناپذیر مقامه‌نویسی است و آثارش، همه از فضل و ادب او حکایت دارد.

**لنتس، یاکوب میشائل راین هولد** Lenz, Jacob Michael Reinhold نمایشنامه‌نویس و رومان نویس آلمانی (۱۷۵۱-۱۷۹۲) لنتس فرزند مردی روحانی و مرفه بود و مانند پدر به‌تحصیل الهیات پرداخت، اما دنبالهٔ آن را رها کرد تا همهٔ وقت خود را به ادبیات مصروف دارد. در نوزده سالگی منظومهٔ طویل **بلاها** *Die Landplagen* را ساخت و پس از آن نمایشنامهٔ **داماد مجروح** *Der Verwundete Bräutiagam* را نوشت که پس‌از مرگش در ۱۸۴۵ منتشر شد. لنتس در ۱۷۷۶ به استراسبورگ رفت و در محافل ادبی شرکت کرد. همانجا بود که با گوته و هردر آشنا شد و مانند گوته به‌آثار شکسپیر علاقهٔ فراوان نشان داد و در کتاب خود به نام **یادداشتهائی دربارهٔ تئاتر** *Anmerkungen übers Theater* (۱۷۷۴)، شکسپیر را ستود. این کتاب شامل سخنرانیهائی است که لنتس میان سالهای ۱۷۷۱و۱۷۷۳ دربارهٔ اصول هنر ملی ایرادکرد و مورد استقبال پرشور طرفداران نهضت هجوم و نبرد Sturm und Drang قرارگرفت که خود از نمایندگان برجستهٔ آن بود، چون بیانیه‌ای دربارهٔ تئاتر جدید تلقی گردید که از همهٔ قید و بندها آزاد بود واثری بدیع بشمار آمد. لنتس در نمایشنامه‌های دیگر نیز مانند **منوتسای جدید** *Der Neue Menoza* (۱۷۷۴) و **سرباذها** *Die Soldaten*، تحت تأثیر نمایشنامه‌نویسان بزرگ انگلیسی قرارگرفته است. کمدی سرباذها در۱۷۷۶ برصحنه آمد و سرگذشت دختری زیباست که پس‌از حوادث عاشقانهٔ بسیار، دلدار سرباز خود را که با گذاردن قرض بسیار برعهدهٔ او ترکش کرده است، می‌کشد و خود را نیز مسموم می‌سازد. این کمدی به‌وسیلهٔ مکالمه‌های گویا وجاندار تصویری مسخره‌آمیز از طبقهٔ کاسب و اهل حرفه و همچنین از طبقهٔ نظامیان پیش چشم می‌گذارد. دیگر از نمایشنامه‌های لنتس نمایشنامهٔ **مربی** *Der Hofmeister* که در پنج پرده، در ۱۷۷۴ بدون ذکر نام نویسنده برصحنه آمد، سرگذشت دختر زیبا و هوشمندی است که مورد علاقهٔ فراوان پدر خویش است و عاشق مربی خود، که از طرف پدر از خانه رانده شده است. دختر بعد از رسوائی و بارداری از خانه می‌گریزد تا طفل خود را بدنیا آورد و پس‌از مدتی سرگردانی به قصد خودکشی خود را به داخل استخری می‌افکند که به طور معجزه‌آسا به وسیلهٔ پدر که ناامیدانه در جستجوی او بوده است، نجات می‌یابد وبخشوده می‌شود و با پسر عمویش ازدواج می‌کند، از سوی دیگر معلم او نیز که دچار ندامت و سرزنش وجدان می‌شود،

برای تنبیه خویش که با افراط در شهوت، دلدار را با فرجامی دردناک روبرو کرده است، خود را عقیم می‌سازد. در این اثر نه تنها آزادی فکر و بیان‌که خاص نهضت ادبی هجوم و نبرد است، به حد نهایت رسیده است، عدم تعادل روحی نویسنده نیز از آن آشکار می‌گردد. لنتس در ۱۷۷۶ به وایمار Weimer رفت و از جانب دوستش گوته و دوك وایمار با گرمی بسیار پذیرفته شد و چندی بعد به سبب رفتار نامعقول و عجیب و غریب ناچار به ترك وایمار شد و در همین سال به‌فریدریکه بریون Brion معشوقهٔ گوته و دختر کشیش دهکده دل بست و چند ماه با او در ارتباط بود. بعدها این عشق را در منظومهٔ عشق در «دشت» *Die Liebe auf dem Lande* منعکس ساخت. این منظومه پس از مرگ لنتس به‌وسیلهٔ شیلر در ۱۷۹۸ منتشر شد و منظومه‌ای است در شعر آزاد و از پرطراوت‌ترین و بدیع‌ترین شعر تغزلی لنتس، در وصف حادثه‌ای خیال‌انگیز و درعین حال نزدیك به واقعیت. دختر قهرمان شعر با فریدریکه بریون از نظر عفاف و جاذبهٔ ساده و بی‌ریا مشابهت دارد و مانند او تنها در خاطرهٔ آن کس بسرمی‌برد که از کودکی دل از او ربوده است و اگرچه خطوط چهرهٔ دلدار خویش را تقریباً از یاد برده، تصویر معنوی او را هرگز فراموش نکرده است. لنتس در صد بیت شعر سرگذشت زندگی کاملی را که از میان لحظه‌های دلپذیر و نابود شده بیرون جهیده از نو تصویر کرده است. لنتس به سبب عدم تفاهم با محیط و سرخوردگی از اطرافیان و ناکامی در چندین عشق، از آن جمله عشق به خواهر گوته، تحت نفوذ تنهائی خودخواهانه‌ای قرار گرفت و بر اثر خودپسندی بیش از حد و این که خود را با استعدادترین شاعران عصر می‌دانست، پیوسته در این خیال بسرمی‌برد که همه‌کس در پی آزار و شکنجهٔ اوست. در طی سفری پیاده به آلزاس و سوئیس (۱۷۷۷)، نخستین نشانه‌های عدم تعادل روحی در او پدید آمد که بتدریج به جنون روزافزون انجامید، پس به وسیلهٔ برادر در ۱۷۷۹ به زادگاهش و از آنجا به روسیه برده شد و پس از اقامتی کوتاه در پترزبورگ، در مسکو مقیم گشت. تا آنکه پس از ده سال زندگی، او را در کوچه‌های مسکو مرده یافتند، در حالی که از نظر محافل ادبی آلمانی فراموش گشته بود. بسیاری از آثار لنتس پس‌از مرگش منتشر شد مانند: **گوشه‌گیر جنگل** *Der Waldbruder*، که در ۱۷۹۷ به وسیلهٔ شیلر انتشار یافت، رومانی به صورت مراسله که زندگی قهرمان آن انعکاسی است از زندگی

نویسنده در دنیائی غیر واقعی که براثر عشق دیوانه‌وار خود به کنتس استلا Stella از جامعه می‌گریزد و به جنگل پناه می‌برد و با دوست عاقل و ناصحش به مکاتبه می‌پردازد. استلا چهرهٔ هانریت فون والدمر Waldmer، دلدار نویسنده را نمایان می‌سازد و دوست عاقل شخصیت گوته را. قصه‌های تسربین *Zerbin* در ۱۷۷۶ **قطعه‌های نمایشی پس از مرگ** *Dramatischer Nachlass* در ۱۸۸۴ و دیوان *Gedichte* در ۱۸۹۱ بچاپ رسید.

آثار لنتس به سبب ناهمواری و ناپختگی سبك و غرابت افکار مورد پسند پیروان سبك کلاسیك وایمار قرار نگرفت و عمق اندیشه‌ها و طغیان درونیش برضد جامعه نیز به سبب افکار مرتجعانهٔ سیاسی، چنانکه بایست به نسل جوان منتقل نگشت. تنها نویسنده‌ای انقلابی چون برتولت برشت Bertolt Brecht به آثار لنتس علاقهٔ فراوان یافت و در بعضی از آثار نمایشیش از آنها اقتباس کرد. لنتس نمایندهٔ طبقهٔ خاصی از جامعه نیست، بلکه نمایندهٔ شخص خود و طرفدار مطلق حقوق انفرادی است. نمایشنامه‌هایش از دسیسه‌های طولانی ساخته شده و از نظر قالب و عمق مفاهیم بینظم و مغشوش است و ناهمواری آنها تلون مزاج و ناپایداری طبع نویسنده را منعکس می‌کند.

**لندن، جك** London, Jack نام مستعار، (نام واقعی جان گریفیث John Griffith) رومان‌نویس امریکائی (۱۸۷۶-۱۹۱۶) جك‌لندن در سانفرانسیسکو زاده شد. او پسر نامشروعی بودکه پس‌از ازدواج مادرش با جان لندن نام خانوادگی اورا یافت. جك دورهٔ کودکی را بدشواری گذراند وبرای کمك به‌وضع مالی خانواده، به شغلهای گوناگون دست زد، مانند روزنامه فروشی، کارگری در لباسشوئی، پیشخدمتی در کافه‌های بندری وکارگری در کشتی؛ گاه نیز به سبب ولگردی به زندان می‌افتاد. پس‌از چندی در اوکلند Oakland که شوهر مادرش دکان عطاری کوچکی در آن داشت، اقامت‌کرد و پس‌از پایان تحصیلات مقدماتی به دانشگاه‌کالیفرنیا وارد شد. جك از نوجوانی به خواندن و مطالعه شوق فراوان نشان داد و با ولع بسیار به خواندن آثار کارل مارکس، انگلس‌ونیچه پرداخت و میان دوستان به پسر بچهٔ سوسیالیست معروف شد. در ۱۸۹۶ با گروهی از جویندگان طلا به کلاندایك Klondike سفرکرد ـ سفری که با ناکامی همراه بود و به سبب مرگ پدرخوانده به

اوکلند فراخوانده شد. جك دربارهٔ سفرش به‌منطقهٔ آلاسکا داستانهای کوتاهی نوشت که درمجله‌های گوناگون منتشرشد و بدین طریق از راه نویسندگی امرار معاش‌کرد، اما هر چه بدست می‌آورد، به طور افراط خرج می‌کرد. در ۱۹۰۳ داستان آوای وحش *Call of the Wild* را انتشار داد که گزارشی بود از سفر به کلاندایك و سرگذشت سگی گرگی به نام باك Buck، که پس‌از خدمت به اربابها، وفاداریها و نوازش دیدنها و رنج بردنها در خود کششی به محیط جنگل احساس می‌کند و تنها به عشق ارباب مهربانش است که میان آدمیان می‌ماند و همینکه ارباب به دست‌گروهی از بومیها کشته می‌شود، روانهٔ جنگل می‌گردد تا به زندگی اجدادی خود بپیوندد و در میان برادران جنگلی آوای شادی سردهد. رومان آوای وحش از پیروزی خارق‌العاده برخوردار شد و امریکائیان آغاز قرن بیستم که به دنیای صنعتی و ماشینی وارد شده بودند، از عطر تند و وحشی درختان جنگل و غریزه و سرشت زندگی در آغوش طبیعت که به وسیلهٔ لندن بسیار زنده و گویا وصف شده بود، سرمست گشتند. جك‌لندن در پی این رومان داستان **گرگ دریا** *The Sea-Wolf* را در ۱۹۰۴ انتشار داد که حوادث دریائی در بر دارد، این داستان خاصه در قسمت اول، داستان موبی دیك *Moby Dick* اثر ملویل Melville را بیاد می‌آورد و نیز چهرهٔ وحشتناك کاپیتن لارسن Larsen قهرمان کتاب موبی دیك را مجسم می‌سازد. هدف نویسنده در اثر هرچه باشد، داستانی پر ماجرا و بدون مفهوم و معنائی خاص را عرضه کرده است. جك لندن در ۱۹۰۴ به هنگام جنگ روس و ژاپن مأمور خاور دور شد. در بازگشت، از اولین همسرش جدا گشت و با زنی دیگر ازدواج‌کرد و کشتیی خرید که می‌خواست با آن به دور دنیا سفرکند، اما تا استرالیا پیشتر نرفت. از جزایر هاوائی داستان مارتین ایدن *Martin Eden* (۱۹۰۹) را به همراه آورد که مانند بیشتر آثارش، سرگذشت شخصی اوست. دریانورد فقیری به نام مارتین ایدن جوان ثروتمندی را از غرقاب نجات می‌دهد و به خواهر او دل می‌بندد، پس برای رسیدن به او وبه تشویق دختر، از دریانوردی دست می‌کشد و بدشواری هم کار می‌کند، هم بتحصیل می‌پردازد و پس از صرف وقت و تلاش بسیار به ادبیات روی می‌آورد، مقاله‌ها و داستانهائی برای مجله‌ها و ناشران می‌فرستدکه هیچیك مورد قبول قرار نمی‌گیرد و او همچنان در فقر باقی می‌ماند و در همه چیز با ناکامی روبرو می‌گردد، حتی دلدارش که به قیود

خانوادگی پایبند است، او را رها می‌کند که ناگهان بخت به او روی مـی‌آورد و ناشران در آثار او به جنبه‌های هنری توجه می‌کنند. مارتین پس‌از نشر آثارش به شهرت و ثروت می‌رسد و دختر بار دیگر به او اظهار علاقه می‌کند، این بار مارتین که او را زن کمـال مطلوب نمی‌بیند، به او پشت مـی‌کند و از جـامعه‌ای که در عقاید باطل و پست خـود زندانی است و او خـود را با آن سازگار نمی‌بیند، می گریزد، به کشتی می‌نشیند تا به سفرهای دور برود. در طول سفر نیز ملال جانگزا او را رها نمی‌کند، سرانجام آرامش را در خواب مرگ مـی‌بیند و خود را در دریا غرق می‌کند. جك لندن که نویسندهٔ برجستهٔ عصر تمدن مـاشینی و صنعتی است، در این اثر بی‌ثمری نسلی را نشان می‌دهدکه به سبب تلاش مداوم در راه بـدست آوردن ثروت از ادراك ارزشهای معنوی غافل مانده است. دیگر از آثار جك‌لندن کـه جنبهٔ سرگـذشت شخصی دارد، داستان جان بارلی کارن *John Barley-Corn* در ۱۹۱۳ است. جان بـارلی کارن در انگلستان بـه همهٔ نوشیدنیهای الکلی، خاصه ویسکی اطلاق مـی‌شود و جك لندن چگـونگی میخوارگی خود را برای خواننده بیان می‌کندکه اولین بار نه از راه هوس و نه برای لذت بردن، بلکه تنها به سبب کنجکاوی به آن لب زده است، پس‌از آن برای آنکه جوانی اجتماعی معرفی شود در مهمانسراها و میخانه‌هـا که در نظر او محیط دلپذیری داشته است و هر مردی که به شکست و ناکامی دچار می‌شده به آنجا روی می‌آورده است، به آشامیدنیهای الکلی، خاصه نوشیدن ویسکی ادامه مـی‌دهد، چند روزی که بـه طور مداوم به نوشیدن می‌پردازد، فکر خودکشی در او قوت می‌یابد و خـود را در آب می‌افکند که به سبب نیروی جسمانی نجات می‌یابد. کم‌کم در خود میل به نوشتن احساس می‌کند و مصمم می‌شود که خود را از شر میخوارگی آزاد کند، اما همین وسوسه ارتباط او را با الکل مداوم می‌سازد. جك‌لندن چنین نتیجه می‌گیرد که میخوارگی نه امری موروثی است و نه نیازی جسمی، تنهـا احتیاجی روحی و معنوی است. این کتاب در حالی که اثری آموزنده است، شامـل اعترافاتـی خصوصی است که نویسنده در آن خواننده را به دنبال خـود به میان حوادث زنـدگی که به طـور دردناکی از ادراك عمیق هنری و اخلاقی بی بهره است، می‌کشاند. جك لندن جز سرگذشتهای شخصی و واقعی رومانهای ساده و عـاشقانه نیز دارد، از آن جملـه است داستان دره ماه *The Valley of the Moon* (۱۹۱۳)، همچنین آثاری که ساختهٔ

تخیل محض اوست مانند ستاره گرد *The Star Rover* (۱۹۱۵). از مجموعه داستانهای کوتاه جك‌لندن پسرگرگ *The Son of the Wolf* ۱۹۰۰ وعشق به زندگی *Love of Life* در ۱۹۰۷ انتشار یافت.

از۱۹۱۳ به‌بعد آثار جك‌لندن شهرتی جهانی یافت و به غالب زبانها ترجمه شد و او را از نامدارترین و ثروتمندترین نویسندگان زمان خود به جهانیان معرفی کرد. بنابر گفتهٔ خود نویسنده که «من برای ناشران می‌نویسم نه برای خودم» آثار او که تعدادش به پنجاه داستان می‌رسد، ظاهراً تنها برای بدست آوردن پول نوشته می‌شده است، اما همهٔ این آثار مبتنی بر فلسفهٔ خاصی است- فلسفه‌ای که برمبنای اصول عقاید کارل مارکس استوار است و مبارزهٔ دایمی بشر را برای رهائی از فقر و بینوائی نشان می‌دهد. جك لندن مدافع مستمندان و بینوایان و طرفدار اصل زندگی مرفه برای همه است. عصیان بر ضد جامعه و بر ضد عقاید باطل و خرافی در همهٔ آثار جك لندن بچشم می‌خورد، او جز توانائی و استادی در هنر نقل، طبع و نهاد خود را در وجود قهرمانانش گنجانده است و آن شور زندگی، حسن نیت، جوانمردی، بردباری، اصالت در مبارزه و تمایل به بخشایش است. کمتر کسی در میان نویسندگان امریکائی از چنین پیروزی و محبوبیت عام و مداوم در کشور و خارج از کشورش برخوردار بوده است. جك لندن بر اثر عصیان روحی بر ضد اجتماع و تطابق نیافتن با شیوهٔ زندگی زمان، خودکشی کرد.

ترجمه به فارسی: در کشوری دور دست ـ دود ـ دوراهی در بیابان ـ سپید دندان ـ ستاره گرد ـ سرگذشتها ـ سرگذشت کشتی استارك ـ سگ سیرك ـ قانون زندگی ـ کافر- گرگ دریا ـ ماجراجو- مارتین ایدن ـ مبارزات اجباری- مسابقه ـ نیروی نیرومند ـ یادی از یك مرد ـ غولهای دریا ـ طاعون سرخ ـ آوای وحش ـ آتشپارهٔ زرین ـ از خود گذشتگی زنان ـ اعتراف ـ برگشت ـ پاشنهٔ آهنین ـ پسر آفتاب ـ پسر گرگ ـ تب طلا ـ تیره بختان ـ جذامی ـ جای پای خورشید ـ حماسهٔ شمال ـ جزیرهٔ وحشت ـ خاموشی سپید ـ جری در جزیره ـ داستانهای دریای جنوب ـ دختر برفها ـ در تلاش آتش ـ خدای نیاکان او.

**لوئی، پیر**، رجوع شود به **لوئیس، پیر**.

**لوئیس، اثل‌ریدا** Lewis, Ethelreda بانوی رمان‌نویس افریقای جنوبی (۱۸۹۰-۱۹۴۶) اثل‌ریدا در انگلستان زاده شد، در نوجوانی به افریقا سفر کرد و پس از ازدواج با دکتر جوزف لوئیس Joseph Lewis در۱۹۲۳ به انگلستان بازگشت. در ۱۹۲۵ نخستین رومان خود را به نام چنگ *The Harp* و بلافاصله پس‌از آن رومان دیگری به نام *The Flying Emerald* منتشر کرد. حوادث این دو رومان در محیط افریقا و میان مردمی می‌گذرد که نویسنده در کمال مهارت به وصف آنها پرداخته و مسائل مربوط به نژاد پرستی را در آن مطرح کرده است. اثل ریدا علاوه برآن برای مبارزهٔ با نژاد پرستی که به حد اعلا رسیده بود، یك سلسله سخنرانی در ژوهانسبورگ Johannesbourg ایراد کرد. نویسنده در اواخر ۱۹۲۵ بر حسب اتفاق با الفرید الویشس اسمیث Alfred Aloysius Smith ملقب به تریدر هارن Trader Horn آشنا شد-پیرمردی ماجراجو که سراسر افریقا را طی کرده، به پیشه‌های مختلف پرداخته و حتی در میان قبائل آدمخوار بسر برده و دوستانی یافته بود. لوئیس خاطرات این شخص را گنجی گرانبها و برای خلق اثر بدیع بسیار مناسب یافت، پس بنوشتن پرداخت و آن را در سه جلد در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۹ با عنوان زندگی و پیشه‌های الفرید الویشس هارن، جهانگرد پیر *The Life and Works of Alfred Aloysius Horn, an Old Visitor* انتشار داد که پیروزی خارق‌العاده‌ای بدست آورد و از آن فیلم سینمائی به نام تریدر هارن ساخته شد که ماهها موجب ستایش پرشور بینندگان قرار گرفت. از رومانهای دیگر اثل ریدا منتیس *Mantis* (۱۹۲۶) وچهار سیاه‌پوست خوش قامت *Four Handsome Negresses* (۱۹۳۱) است.

**لوئیس، پرسی وینـدم** Lewis, Percy Wyndham رمان‌نویس و منتقد و نقاش انگلیسی (۱۸۸۴-۱۹۵۷) لوئیس در ایالات متحد زاده شد و در۱۸۹۳ با مادرش به انگلستان رفت،در راگبی Rugby و سپس در مدرسهٔ هنرهای زیبا اسلید Slade به تحصیل پرداخت و در نقاشی استعداد فراوان از خود نشان داد. پس‌از سفرهائی به کشورهای اروپائی، در انگلستان مستقر شد و حرفهٔ نقاشی پیش گرفت و اولین مقاله‌های ادبی را در مجلهٔ انگلیش ریویو The English Review انتشار داد، در ۱۹۱۴ با پاوند Pound مجلهٔ بلاست Blast را تأسیس کرد و با گروه نقاشان ورتی-

سیست Vorticist که پاوند نیز از آنان بود، همکاری کرد. مکتب نقاشی ورتی‌سیسم شکل تازه و پیشرفته‌ای بود از مکتب ایماژیسم Imagism (رجوع شود به پاوند) که از ادبیات و نقاشی کوبیسم تأثیر پذیرفته و هدفش بیان روشن و ترکیبهای صریح و دور از ابهام و بکار بردن رنگهای برجسته و نظم هندسی و رسائی معنی در هنر بود. لوئیس به وسیلهٔ حالت اسرار آمیزی که وجودش را در بر داشت، شخصیتی پر جاذبه معرفی گشته و در دورهٔ پیش‌از جنگ به عنوان نقاش و پیشوای مکتب ورتی سیسم شناخته شد. درقلمرو ادبی، لوئیس و پاوند و ت. س. الیوت و جیمز جویس از نهضت ضد رومانتیسم فرانسوی و بازگشت کلاسی‌سیسم حمایت کردند و هر چهارتن به «مردان سال ۱۹۱۴» معروف شدند. در این زمان لوئیس اولین داستانها و اولین نمایشنامهٔ خود دشمن ستارگان *The Enemy of Stars* را در مجله‌های ادبی انتشار داد و در ۱۹۱۷ مجموعهٔ کوچك غول کمال مطلوب *The Ideal Giant* را شامل یك نمایشنامه و دو داستان. لوئیس درجنگ جهانی‌اول درهنگ توپخانه بخدمت پرداخته و تجربه‌های خود را از نیمهٔ دوم جنگ درکتاب انفجار و بمب اندازی *Blasting and Bombardiering* (۱۹۳۷) شرح داده است. در ۱۹۱۸ اولین رومان لوئیس قیر *Tarr* انتشاریافت ـ رومانی هجوآمیز که بیش‌از حد تصور پیروزی بدست آورد. لوئیس در دههٔ بیست و اوایل دههٔ سی به نشر مقاله‌های فراوان در نقد هنری پرداخت و به دوستان نویسنده‌اش مانند الیوت، جویس و د. ه. لاورنس سخت حمله‌کرد و اندیشه‌های انتقادی خودرا بسیار روشن و بی پرده در این‌آثار بیان‌کرد: هنر فرمانبرداری *The Art of Being Ruled* (۱۹۲۶)، شیر و روباه *The Lion and The Fox* (۱۹۲۷) در بارهٔ نقش قهرمانان در نمایشنامه‌های شکسپیر. زمان و مرد غربی *Time and Western Man* (۱۹۲۷)، مردان عاری از هنر *Men Without Art* (۱۹۳۴) که گر چه در غالب آنها به معاصران خود بسختی تاخته است، امروزه به وسیلهٔ بصیرت و آگاهی دربارهٔ درگذشتگان آثاری سودمند بشمار می‌آید. در ۱۹۲۸ داستان عید بیگناهان (۲۸ دسامبر) *The Childermass* انتشار یافت که اولین قسمت از اثر سه‌بخشی لوئیس است به نام قرن بشر *Human Age* که دو بخش دیگر آن فیستای بدخواه *Malign Fiesta* و غول شاد *Monstre Gai* (۱۹۵۵) است. رومان قرن بشر عمیقترین و جامعترین اثری است از آنچه امروزه به عنوان وضع بشر عصر ما خوانده می‌شود. رومان هجو آمیز

میمونهای خدا *The Apes of God* (۱۹۳۰) اثری بیسابقه و جدید در عصر نویسنده بشمار آمد. لوئیس در داستان انتقام برای عشق *The Revenge for Love* (۱۹۳۷) به دورهٔ تازه‌ای از خلق آثار داستانی راه یافت که کم و بیش واقع بینانه بود و اولین بار توجه او را به همدردی با بشر نشان می داد. انتقام برای عشق در نظر عده‌ای کاملترین اثر داستانی لوئیس شناخته شده است. در واقع دورهٔ اعتلای لوئیس درکار خلاقیت، پس‌از جنگ جهانی دوم آغاز شد. لوئیس در۱۹۳۹ به امریکا و از آنجا به کانادا رفت و با همسر خود پنج سال را در فقر و تنگدستی گذراند. تغییر نظر او به طور کامل در رومان خط متداول *The Vulgar Streak* (۱۹۴۱) و در اثر انتقادی از خویش خود محکومی *Self- Condemned* (۱۹۵۴) آشکار می‌گردد. در رومان اخیر قدرت خلاقهٔ لوئیس به حد اعلا می‌رسد و شرح حال او که با انتقادی شدید همراه است، بصورتی درخشان به هنر نمایشی غم‌انگیزی تغییر شکل می‌دهد. در ۱۹۴۵ لوئیس به انگلستان بازگشت. در۱۹۵۱ داستان کوتاه راتینگ هیل *Rotting Hill* را انتشار داد که ضعف و ویرانی انگلستان را تحت نفوذ سوسیالیسم پس‌از جنگ نشان می‌دهد و در ۱۹۵۶ داستان هجوآمیز کشیش سرخ *The Red Priest* را که آخرین رومان او بود.

لوئیس که از۱۹۳۳ مزاجی ناسالم و رنجور یافته بود، در ۱۹۵۱ بکلی نابینا گشت و در۱۹۵۷ پس‌از چندماه بیماری درگذشت. پرسی لوئیس از شخصیتهای عجیب انگلیسی در قرن بیستم است که در عین حال به عنوان رومان‌نویس، نقاش، پیکر‌تراش، منتقد هنری و روزنامه‌نگار، مقاله‌نویس و سیاستمدار معرفی شده است. لوئیس نویسنده وهنرمندی است بسیار نیرومند با قدرت ابداع و ابتکاری شگرف و با قساوت و بیرحمی شدید در انتقاد و با نظریه‌ای عجیب و غریب در قضاوت جامعه و عالم سیاست و ادب و با شیوهٔ نگارشی مستقیم و استوار. این نقاش مشهور بیشك مهمترین نویسندهٔ قرن بیستم انگلستان و یکی از بزرگترین نویسندگان جهان و پایه‌گذاران ادبیات عصر جدید بشمار می‌آید.

**لوئیس، پیر** Louys, Pierre شاعر و رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۷۰-۱۹۲۵) پیر لوئیس در بلژیك زاده شد، پدرش وکیل دعاوی و از خانوادهٔ کارمندان عالیرتبهٔ فرانسوی بود، پیر از همسر دوم پدر بود و زیر نظر برادر ناتنیش ژورژ که بیست

و سه سال از او بزرگتر بود و بعدها سفیر فرانسه در پترزبورگ گشت، تربیت یافت و برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ فلسفه به پاریس رفت. در نوزده سالگی با لوکنت دولیل و سایر شاعران مکتب پارناسی آشنائی و ارتباط یافت، خاصه با اردیا Hérédia دوستی صمیمانه‌ای پیدا کرد و با کوچکترین دختر او ازدواج کرد. در ۱۸۹۱ مجلهٔ لا کونك *La Conque* را بنیان نهادکه نویسندگان و شاعرانی چون رنیه Régnier، ژید، والری، مالارمه و ورلن آثار خود را در آن انتشار می‌دادند، او خود نیز نخستین اشعارش را در این مجله منتشر کرد که بیشتر آنها در دیوان آستارته *Astarté* در ۱۸۹۳ فراهم آمد. قالب این اشعار که از غزلسرایان یونان باستان تقلید شده بود، مورد تحسین فراوان قرار گرفت. پیر لوئیس در ۱۸۹۲ ترجمهٔ اشعار ملئاگر Poésies de Méléagres وقصه‌های عاشقانهٔ لدا Leda و آریان Ariane، اشخاص اساطیری یونان را منتشر کرد و شاهکار خود ترانه‌های بیلیتیس *Chansons de Bilitis* را در ۱۸۹۴ انتشار داد که از نمونه‌های عالی شعر منثور است و شاعر خود ادعا می‌کند که اشعار این دیوان به بانوی شاعر یونانی معاصر سافو Sappho تعلق دارد، اما قالب این اشعارکه بیشتر رنگ شاعران مکتب پارناسی دارد، این ادعا را رد می‌کند. توصیف چشم‌اندازها در انشائی متکلف و متصنع، غالباً با صحنه‌های خاص ادبیات شهوی می‌آمیزد و روی‌هم‌رفته این‌اثر را نمونه‌ای از دورهٔ پررونق نهضت پارناسی و همچنین دورهٔ پایانی‌آن معرفی می‌کند، دبوسی Debussy که از دوستان نزدیك پیرلوئیس بود، برای سه ترانه از این دیوان آهنگ ساخت که از مشهورترین آهنگهای او بشمار می‌آید. اثر دیگر پیر لوئیس در مکتب پارناسی رومان آفرودیت *Aphrodite* است‌که ابتدا در مجلهٔ مرکور دو فرانس Mercure dc France با نام بردگی *L' Esclavage* بچاپ رسید، سپس در ۱۸۹۶ به صورت جداگانه منتشر شد و در محیط هنرمندان مورد ستایش بسیار قرار گرفت و به سبب وضع گستاخانه‌اش دربارهٔ عشق و شهوت عامهٔ مردم را نیز شیفتهٔ خود ساخت، حتی در عالم تئاتر و در صحنه‌های مجلل و با شکوه به اجرا درآمد و با پیروزی خارق‌العاده روبرو گشت. پیر لوئیس در ۱۸۹۸ رومان زن و بازیچه *La Femme et le Pantin* را انتشار دادکه از آفرودیت قویتر و بی‌پرواتر بود و عشق شهوی در آن لحنی غم‌انگیزتر داشت. در این اثر نویسنده موضوعی اخلاقی را مطرح می‌کند و خرد شدن شخصیت مرد و انقیاد او را در برابر زنی روسپی نشان

می‌دهد و با لحنی نیشدار مرد را بـه خیمه شب‌بازی ترحم انگیزی مـی‌کشاند و حال او را کـه به وسیلهٔ زن، پیوسته در ناامیدی و عطش شدید شهـوی و شکنجهٔ دردناك بسر می‌برد، وصف می‌کند. این اثر از زیباترین نمونه‌های ادبیات عاشقانهٔ آخر قـرن نوزدهم بشمار آمد. **ماجراهای پوزول شاه** *Les Aventures du Roi Pausole* که ابتدا به صورت پاورقی، سپس در ۱۹۰۱ جداگانه منتشر شد، قصه‌ای هجوآمیز است در سرگذشت پوزول شاه، فـرمانروای سرزمین روشنائی و سعادت، شاهی که سیصد و شصت و شش زن به تعداد روزهـای سال دارد و در قلمـرو او همهٔ زنان عریانند، جز دختر خود او که لباس بر تن دارد و روزی که گروهی ازرقاصان در قصر او به نمایش اشتغال دارند، دختر به وسیلهٔ یکی از رقاصان ربوده مـی‌شود و شاه خشمگین با چند تـن از افسران عـالیرتبه به جستجوی دختر می‌پردازد. سفر پوزول شاه بهانه‌ای می‌گردد برای وصف حوادث بیشمار وگاه مسخره‌آمیز. ازاین رومان هجوآمیز که‌گوئی تنها برای سرگرمی و لذت قصه‌گوئی نوشته شده، کمدی آهنگینی ساخته شده است. پیر لوئیس در۱۹۱۴ به عزلت پناهنده گشت و ده سال در انزوا باقی ماند. در۱۹۲۲ رومان **پسیخه** *Psyché* را آغاز کرد که ناتمام ماند و پس‌از مـرگش در ۱۹۲۷ انتشار یـافت. این رومـان با رومانهای دیگر نـویسنده متفاوت است وبازگشت اورا به محیط پراضطراب وغم‌انگیزی که در زن و بازیچه دیده می‌شد، نشان مـی‌دهد. دیـوان *Poésies* پیر لوئیس در ۱۹۲۷ و **یادداشتهای خصوصی** *Journal intime* او نیز پس‌از مرگش بچاپ رسید. پیر لوئیس مدتی نیز به کار تحقیق و تفسیر متون پرداخت که بعضی از آنها را منتشر کرد و بعضی را در نامه‌هائی برای دوستان فرستاد. وی به وسیلهٔ تجزیه وتحلیلی که ازمتون بعمل‌آورده کوشیده است تا ثابت کندکه کمدیهای منظوم مولیر قبلاً به وسیلهٔ کورنی نوشته شده است.

پیر لوئیس در اشعـارش درخشانترین رنگ و جلای نـوشته‌های مکتب پارناسی و سمبولیست را جمـع کـرده، توجـه به زیبائی و قالب را در درجـهٔ اول اهمیـت قرار داده و محیط عشقهـای جسمانـی و لذایذ شهوی یونان عهد کهن را تجسم بخشیده است.

ترجمه به فارسی: آفرودیت ـ ترانه‌های بیلیتس ـ به دنبال زن ـ زن و بازیچه.

**لوئیس، سینکلر** Lewis, Sinclair رومان نویس امریکائی (۱۸۸۵-۱۹۵۱) پدر لوئیس پزشك بود و او دریکی از شهرهای کوچك مینسوتا Minnesota زاده شد و در کودکی مادر را از دست داد. تحصیلات اولیه را در زادگاهش انجام داد، در ۱۹۰۳ به دانشگاه‌ییل Yale وارد شد و از همان زمان به سبب شخصیت بدیع و عقاید تازه و فعالیتهای ادبی توجه دیگران را به خود جلب کرد و پس از انجام سفرها و اقامتی در پاناما به ییل بازگشت و در ۱۹۰۸ تحصیلات دانشگاهی را بپایان رساند. چند سالی وقت خود را به روزنامه‌نگاری و فعالیت در سازمانهای انتشاراتی و مجله‌ها گذراند، سپس به داستان‌نویسی پرداخت. اولین رومان معروف او آقای دن ما *Our Mr Wrenn* در ۱۹۱۴ و جای پای باز *The Trail of the Hawk* در ۱۹۱۵ توجه ناقدان را جلب کرد، اما نزد عامهٔ مردم خوانندهٔ بسیار نیافت. پس از آن لوئیس به وسیلهٔ نشر داستانهای سرگرم‌کننده در مجله‌های مردم‌پسند، خود را به هزاران خواننده شناساند و از شهرت فراوان نزد عامهٔ مردم برخوردار شد. مدتها به پیشه‌های کوچك اشتغال ورزید و از آنها تجربه‌هائی اندوخت که زمینهٔ بسیاری از آثارش قرار گرفت، مانند داستان شغل *The Job* (۱۹۱۷) وخیابان اصلی *Main Street* (۱۹۲۰) که هم توجه ناقدان را جلب کرد و هم عامهٔ مردم را. این داستان تصویری هجوآمیز بود از زندگی در شهرهای کوچك. کارول Carol ، دختر جوان و شاداب و پرجاذبه پس از پایان تحصیلات دانشگاهی با پزشکی ازدواج می‌کند و در شهر گوفرپریری Gopher Prairie مقیم می‌شوند که در کتاب نمونهٔ شهرهای کوچك امریکا معرفی می‌شود. کارول مصمم است که در این شهر به فعالیتهای اصلاح طلبانه بپردازد، اما پس از ورود و گردش در چند کوچه که همهٔ شهر را شامل می‌شد، حس می‌کند که به زندان تحمل ناپذیری قدم گذارده است. با وجود این بلافاصله مبارزهٔ برضد فقر و مسکنت و ابتذال و وراجی و بدگوئی زنان را آغاز می‌کند که در همهٔ این مبارزه‌ها با شکست روبرو می‌گردد. مدتی مانند شوهر به سازش با محیط می‌پردازد، اما بتدریج مقاومتش تمام می‌شود و فکر فرار از آن محیط کوچك آنی رهایش نمی‌کند، تا آنکه به واشینگتون می‌گریزد و به کار سرگرم می‌شود. دو سال کار در شهر و تحقق نیافتن رؤیاهایش دربارهٔ زندگی سالم و خوش او را به سرخوردگی تازه دچار می‌کند و به سوی شوهر که همچنان او را دوست دارد و از دور مراقب حالش است، باز

می‌گردد و در آن شهر کوچك به تسلیم تن در می‌دهد و در میان همهٔ محدودیتها و مسکنتهای درمان ناپذیر به فضیلتهایی دل‌خوش می‌دارد. رومان **خیابان اصلی** که مطالعه‌ای در زمینهٔ جامعه شناسی شهری کوچك است، واقعیت زندگی امریکائی را به بهترین وجه بیان کرده و از بهترین آثار ادبی دربارهٔ مسائل خاص امریکا بشمار آمده است، چنانکه مارك شارر Mark Schorer شرح حال نویس سوئیسی انتشار آن را هیجان‌انگیزترین واقعه در تاریخ انتشارات قرن بیستم دانسته است. رومان **بابیت** *Babbitt* (۱۹۲۲) از جهتی دنبالهٔ نقد هجوآمیز لوئیس را در رومان **خیابان اصلی** گرفته‌است و مانند آن از شهرت جهانی برخوردار گشته و برای اروپائیان مدرك قابل اطمینانی از زندگی مردم امریکا بشمار آمده است. نام **بابیت** بسرعت برزبانها افتاد و نمونه‌ای از گروه خاص گشت، گروهی که پس‌از جنگ جهانی اول تشنهٔ آزادی در اخلاق و مذهب بوده و به اصل حقوق فرد همانقدر توجه نشان می‌داده که به لزوم اصلاحات اجتماعی. در این اثر حوادث زندگی، امیدها و شکستهای قهرمان داستان و جنب و جوشهای اشخاص درجهٔ دوم با هنر خاص نویسنده به طور برجسته‌ای ترسیم و شیوهٔ نگارش نیز از روی عمد با سادگی وصف همراه گشته است. خاصه صفحهٔ اول که به توصیف دقیق و مشروح اعمال وحرکات قهرمان اختصاص یافته، شاهکاری از طنز و مسخره است. رومان **ارودسمیت** *Arrowsmith* (۱۹۲۵) مطالعه‌ای هجوآمیز است دربارهٔ حرفهٔ پزشکی. لوئیس در این اثر به پزشکانی که هدف تجاری و حسادتهای شغلی‌شان، به شرافت علم پزشکی و کمال مطلوب آن لطمه وارد می‌آورد، می‌تازد، از نظر عده‌ای از منتقدان این کتاب از بهترین آثار لوئیس بشمار می‌آید. لوئیس در ۱۹۲۶ پس از انتشار این رومان به دریافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نایل آمد، اما به عذر اینکه این قبیل پاداشها مانع آزادی فکر و فعالیت نویسنده می‌شود، آن را رد کرد. داستان **المرگنتری** *Elmer-Gantry* (۱۹۲۷) از نظر عده‌ای از منتقدان بهترین و گویاترین پردهٔ نقاشی و تصویری واقعی و درعین حال وحشتناك است از زندگی امریکائی که عمیق‌ترین وجدی‌ترین اثر انتقادی لوئیس بشمار آمد. قهرمان داستان، دانشجوی دانشگاه وجوانی ورزشکار و لافزن است که زندگی‌را در میخوارگی، هرزگی و در بی‌اعتنائی به مذهب می‌گذراند، به دنبال انحرافی شدید تغییر روش می‌دهد و به‌وسیلهٔ کشیشی به لباس روحانیت درمی‌آید و پس‌از چندی

براثر رابطهٔ نامشروعی که با دختر کشیش پیدا می‌کند، ناچار بـه ترك کلیسا مـی شود، به عنوان مأمور سیار تجارتخانه‌ای به سفر می‌رود و به زنـی پرجاذبـه از مبلغان مذهبی برمی‌خورد، ابتدا معاون او، سپس عاشقش مـی‌شود و پس از آنکه او را در حادثه‌ای از دست می‌دهد، به ریا و سالـوس روی مـی‌آورد. بـاردیگر زندگی کلیسائی را آغاز می‌کند و با وجود رسوائیها و اتهامها از جانب دشمنان، پیروز می‌گردد، در امور مالی توفیق می‌یابد و ازدواج می‌کند. این داستان کـه هجوی تند از ریاکاری در مذهب بود، خشم بسیاری از مردم امریکا را برانگیخت و مورد بحث فراوان محافل مذهبی قرار گرفت، اما عده‌ای از اروپـائیان آن را شاهکار لوئیس خواندند. در ۱۹۲۹ دادزوورث *Dodsworth* انتشار یافت که لوئیس در آن از انتقاد و هجو دور شده و مطالعهٔ دقیقی دربـارهٔ چگونگی روابط بشر انجام داده است. صنعتکاری به هنگام بازنشستگی بـا همسر خود به اروپا سفر مـی‌کند. عکس‌العمل این مرد و زن خودخواهش در برابر زندگی معنوی و روحی و مـادی مردم اروپا و تفاوت فاحش آن با زندگی کشورشان مورد تجزیـه و تحلیل قـرار می‌گیرد. لوئیس در ۱۹۳۰ نخستین نویسندهٔ امریکائی است که به دریافت جـایزه نوبل نایل آمد و در خطابهٔ خود به هنگام اعطای جایزه با عنوان ترس امریکائی از ادبیات *The American Fear of Literature* دشمنان ادبی خود، خاصه آکادمی هنر و ادب امریکا را بباد مسخره گرفت و به این ترتیب برکینهٔ مخالفان افـزود. در ۱۹۳۵ داستان اینجـا ممکن نیست اتفـاق بیفتد *It Can't Happen Here* انـتشار یافت که لوئیس در آن حملهٔ به فاشیسم و دیکتاتوری و نظر آزادیخواهی خود را به طـور قاطـع بـه اثبات مـی‌رساند. در همین سال بـرگزیدهٔ داستانهـای کـوتاه *Selected Short Stories* و در ۱۹۳۹ داستان پدر و مادر ولخرج *The Prodigal Parents* انتشار یافت. آخرین سالهای زندگی لوئیس، چـه از نظر زندگی خصوصی، چه از نظر زندگی ادبی با توفیق همراه نبود، با وجود این چندین اثر از او انتشار یافت. از آن جمله است خون سلطنتی شاه *Kingsblood Royal* در ۱۹۴۷ که در آن مسألهٔ وراثت هنگامی که خطر امتزاج خون سیاه پیش می‌آید، مطرح گشته است. دنیای بهاین پهناوری *World so Wide* (۱۹۵۱) آخرین رومان لوئیس است، دربارهٔ زندگی امریکائیان در ایتالیا. لوئیس در ۱۹۳۸ بـه عضویت آکادمـی هنر و ادب امـریکا برگزیده شد و به هنگام اقامت در ایتالیا، در رم درگذشت.

لوئیس نقاش بی‌پروا و منتقد طبقهٔ کاسب پولدار و جامعهٔ سودپرست زمان است- جامعه‌ای کوته فکر وتنگ نظر که جز به فکر رفاه و ارضای غرایز خویش نیست، اما لحن لوئیس در وصف این طبقه بیشتر با اغماضی سرگرم کننده و لحنی مسخره-آمیز همراه است تا باکینه‌وری و خشونت. لوئیس توانسته است در برابر هموطنانش آینه‌ای قرار دهد که خود را در آن بازشناسند. شهرت لوئیس بیشتر در دههٔ بیست قرن بیستم است و آثار دهه‌های سی و چهل او از پیروزی کمتری برخوردار گشته است.

**لوبلان، موریس** Leblanc, Maurice رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۴-۱۹۴۱) لوبلان نویسندگی را از ۱۸۹۲ با نشر قصه و پاورقی در روزنامه‌ها آغاز کرد. پس‌از آن رومانهای آرمل و کلود *Armelle et Claude* را در ۱۸۹۷ و لبهای به هم پیوسته *Les Lèvres jointes* را در ۱۸۹۹ انتشارداد- رومانهائی در تحلیل روانی، که در اواخر قرن نوزدهم رایج شد. در ۱۹۰۷ بود که موریس لوبلان رومان آرسن لوپن *Arsène Lupin* را منتشر کرد و به وسیلهٔ این رومان قهرمانی را آفرید که بی‌آنکه جنبهٔ اساطیری یا قدرتی مافوق بشری داشته باشد، محبوبیت عظیم و جهانی بدست آورد. لوبلان با بیان پرشور و رنگین و با استادی بسیار در ترکیب حوادث و بکاربردن توطئه‌ها و دسیسه‌ها توانست داستانهائی جنایی و کارآگاهی خلق کند که واجد همهٔ شرایط اصلی این رومانها باشد. پردهٔ مرموزی که آرسن لوپن، قهرمان داستان، را در خود پیچیده و حیله و تزویری که نویسنده به او بخشیده، موجب کشش داستان و برانگیختن حس کنجکاوی در خواننده گشته و نویسنده را بر آن داشته است که با اطمینان خاطر از توفیق خویش، پی در پی رومانهائی در این زمینه عرضه کند و ماجرای زندگی آرسن لوپن را با پیروزی ادامه دهد، از آن جمله است این داستانها: مجادلهٔ آرسن لوپن با شرلوک هلمز *Arsène Lupin contre Sherlock Holmes* (۱۹۰۸)، آرسن لوپن عیّار جوانمرد *Arsène Lupin, gentleman- cambrioleur* و دزد دلهای آرسن لوپن *Les Confidences d' Arsène Lupin* (۱۹۱۴)، سرتنگ بلور *Le Bouchon de cristal* (۱۹۱۲)، هشت ضربهٔ ساعت *LesHuit coups de l' horloge* (۱۹۱۳)، دختر خانم سبز چشم *La Demoiselle aux yeüx verts* (۱۹۲۷). از بیشتر آثار لوبلان فیلم

سینمائی ساخته شده است.
موریس لوبلان از نخستین نویسندگان داستانهای کارآگاهی بشمار می‌آید.
ترجمه به فارسی: آرسن لوپن در نقش کارآگاه ـ آرسن لوپن و خانهٔ مرموز ـ آرسن لوپن و دختر ژوزف بالسامو ـ احتراق بمب ـ تودهٔ طلا ـ چشمان سبز و آبی یا معاشقهٔ آرسن‌لوپن ـ دزد ظریف ـ دندان ببر ـ رقاص جوان ـ زنگهای ساعت ـ سر تنگ بلور ـ سنگ معجزه ـ عملیات خارق‌العادهٔ آرسن لوپن ـ قصر مرموز ـ کشتی انرژیک یا میلیاردر راهزن ـ گردنبند ـ مجادلهٔ آرسن لوپن با هولمس ـ هشتصد و سیزده.

**لوپه د وگا** Lope de Vega، رجوع شود به **وگا**.

**لوتره آمون** Lautréamont نام مستعار، (نام واقعی ایزیدور دوکاس‌ـکنت دو Isidore (Ducasse, Comte de شاعر فرانسوی (۱۸۴۶ـ۱۸۷۰) لوتره آمون از خانواده‌ای ثروتمند بود که به هنگام مأموریت پدرش در اوروگه در مونتویدئو Montévideo، پایتخت این‌کشور زاده شد. کودکی هوشمند و رنجور بود، با طبعی سرکش. از طرف پدر به مدرسهٔ مذهبی فرستاده شدکه ظاهراً از محیط خشونت‌بار و انضباط سخت‌آن در رنج بوده است. ایزیدور در دورهٔ تحصیل به زمین شناسی و گیاه‌شناسی و ریاضی بیشتر علاقه نشان می‌داد تا به ادبیات، ازین‌رو پدر در چهارده سالگی او را به فرانسه فرستاد تا خود را برای ورود به مدرسهٔ پلی‌تکنیک آماده سازد. ایزیدور در دبیرستان هانری چهارم، درپاریس باجدیت بسیار بتحصیل‌پرداخت و بتدریج شیفتهٔ ادبیات گشت که تا آن زمان مورد اعتنایش نبود. پس در به روی خود بست، تنها زیست وکمتر به‌کافه‌ها و محل آمد و رفت روشنفکران می‌رفت و بیشتر به تنهائی در کنارهٔ رود سن می‌گشت. روزها بیش از پیش در خواندن غرق می‌شد و آثار نویسندگان بزرگ را چون دانته و میلتون مطالعه می‌کرد و شبها به نوشتن می‌پرداخت، اشعاری می‌سرود که با پیانو وزن آنها را می‌سنجید. در ۱۸۶۸ یك ترانه از اثر معروف خود مالدورو *Maldoror* را بدون ذکر نام منتشر کرد و پس‌از یك سال تلاش و کار فراوان شش نغمه را به نام ترانه‌های مالدورو *Les Chants de Maldoror* با نام مستعار خود، لوتره آمون انتشار داد، اما ناشر بلژیکی آن از ترس تعقیب مقامات قضائی، به سبب شیوهٔ ناهنجار کتاب و لحن

استهزا آمیز نسبت بـه اصول مذهبی، جـرأت انتشار آن را نیافت و از نـویسنده خواست که در متن آن تجدید نظر کند؛ لکـن بروز جنگ و پس ازآن مـرگ شاعر مانع انتشار نسخهٔ اصلاح شده گشت. تـرانه‌های مالدورو شعـری منثور و تنهـا دیوان پر حجم لوتره آمون است که ناتمام و قصد و غرض شاعر در آن ناشناخته ماند و عجیب‌ترین اثر در ادبیات فرانسه بشمار آمـد. اندیشهٔ اصلـی در این اثـر عصیان‌است ـ عصیان برضد خدا که شاعر او را بـه خبث طینت منسوب مـی‌دارد و اساس همهٔ جنایتهایش می‌داند. لوتره آمون در این اثر از تأثیر شاعرانی چون یانگ و بایرون و دانته برکنار نیست، چنانکه خود آن را اثـری وحشتناکتـر از مـانفـرد اثر بایرون خوانده است که اثری اهریمنی است، با این حـال روح غیر عادی شاعر و نومیدی و خشونت و بیرحمی فراوان خود او در آن نمایـان است و اگرچه شاعر در اثر دیگر این اشعار را نفی کرده است، بعدها اعتبار خـود را بدست آورد و ادمون ژالو آن را شاهکار رومانتیسم خواند. لـوتره آمون سه‌مـاه بعد در ماه مه ۱۸۷۰ دومین دیوان *Poésies* را منتشر کـرد کـه نغمهٔ امید بـود و مقدمه‌ای درشصت صفحه داشت به‌نام دیباچه برکتاب آینده *Préface à un livre futur* که پس‌از مرگ شاعر در ۱۹۲۰ انتشار یافت و چیزی عجیب بود در معرفی روح عمیق وژرف بین شاعر. لوتره آمون در این دیوان که انکار اثر پیشین او بود، از شخصیت لوتره آمون خارج شده و بـه قـالب ایـزیدور دوکاس بـازگشته است. ماههای آخر زندگی لوتره آمون در ابهام گذشت، گوئی از خود نیزگریخته بود. حتی از نام مستعار لوتره آمون دست برداشته بود، در این دوره چندین‌بـار تغییر خانه داده و چنان با طبع خویش در ستیز بوده که حال او از بحرانـی روحی خبر می‌داد. عده‌ای این بی‌ثباتی را براثر شرکت در فعالیتهای انقلابی دانسته‌انـد. در هرحال لوتره آمون چند ماه بعد از انتشار آخـرین اثـر خـود در بیست و چهارم نـوامبر ۱۸۷۰، در بیست و چهار سالگی درگذشت و در خانهٔ خود کتیبه‌ای بـه این مضمون برای گورش برجای گذاشت: «در اینجا نوجوانی غنوده که براثـر بیماری سل درگذشته است، شما می‌دانید چرا، بـرای اوطلب مغفرت نکنید.» از ترانه‌های مالدورو در ۱۸۷۴ و ۱۸۹۰ تجدید چاپ بعمل آمد.

پس از مرگ لوتره آمون، آثار وی که چون شخصیت او استثنائی وزودگذر بود، مورد قضاوتهای گوناگون قرار گرفت، بیشتر شاعران او را دیـوانه خـواندند و

دلیل این اظهار نظر شیوهٔ بیان و زبان جادوئی وی بود که به صورتی دوارآمیز و در عالمی ناهشیارانه بکار رفته بود. از سوی دیگر لوتره آمون تسلطی عجیب و قدرتی کامل در طنزنویسی و استهزا داشته است و نه تنها دنیا و اندوه را بباد مسخره گرفته، بلکه برضد همه چیز، برضد خدا و برضد خودش عصیان کرده است. شعر لوتره آمون نمودار تخیلات هذیان‌آمیز و شهوت و کفراست، پرآب و تاب و دهشت زاست و سبك بیان نیز به‌همان اندازه غیر عادی. اولین‌بار در آثار لوتره آمون است که قوهٔ تخیل عنان اختیار خود را به دست گفتاری آزادانه می‌دهد و از شیوهٔ نگارش ناهشیارانه پیروی می‌کند. تنها کسی که دربارهٔ آثار لوتره آمون سکوت موافقت‌آمیزی نشان داد، ورلن بود، دیگران نیز بتدریج پس از تحقیق و تعمق لحن خود را ملایم‌تر کردند و کسانی که او را دیوانه می‌خواندند، کم‌کم معتقد شدند که شاعر خود را به دیوانگی زده است تا بتواند از دنیائی که در برابرش حال تهوع به او دست می‌داد، برهد. در حدود ۱۹۱۰ والری لاربو و پس از او ماکس ژاکوب، توجه عامه را به اشعار ترانه‌های مالدورو، جلب کردند و سرانجام در پایان جنگ جهانی اول نام لوتره آمون بیش از پیش برزبانها افتاد و به‌وسیلهٔ مکتب سوررئالیسم و آندره برتون، پیشوای این مکتب، به‌اوج شهرت رسید. اثر کامل لوتره آمون به وسیلهٔ فیلیپ سوپو در ۱۹۲۷ با دقت تجدید چاپ شد و نویسندهٔ کتاب جادوئی که می‌توان تا آن زمان آن را عجیب‌ترین و ناهماهنگ‌ترین اثر در ادبیات فرانسه دانست، به مرز عالی خلق اثری ادبی رسید. رمبو و شارل بودلر عقیده داشتند که وی مبتکر سبکی است که می‌توان آن را روح شعر نونامید. از آن پس لوتره آمون پدر سوررئالیسم شناخته شد.

**لوتی، پیر** Loti, Pierre نام مستعار، (نام واقعی ژولین ویو Julien Viaud) رمان‌نویس فرانسوی (۱۸۵۰ - ۱۹۲۳) پیرلوتی از خانواده‌های قدیم پروتستان بود، در نوجوانی نقاشی و موسیقی آموخت. عشق به دریانوردی که در خانواده‌اش موروثی بود، او را برانگیخت‌که به نیروی دریائی بپیوندد و از این راه امکان یابد تا از زیباترین کشورهای جهان دیدن کند. پس‌از تحصیلات مقدماتی درزادگاهش، به پاریس فرستاده شد و در دبیرستان لوئی چهارم به ادامهٔ تحصیل پرداخت، او که جوانی به حد افراط خیالپرور بود، از غوغای پایتخت دلزدگی یافت وآرامش

را در مطالعهٔ آثار نویسندگان، خاصه شاتوبریان دید و از این راه بروسعت ذهن خویش افزود. در ۱۸۶۷ در مدرسهٔ کشتیرانی پذیرفته شد و برای کارآموزی در طول بندرهای کشور به‌سفر پرداخت. در ۱۸۶۹ با درجهٔ ستوان دومی روانهٔ دریاها شد و از آن پس پیوسته به‌کشورهای دور و نزدیك مانند ژاپون، اقیانوسیه و کشورهای عربی سفر کرد. در ۱۸۷۲ از تاهیتی Tahiti دیدن کرد و نام لوتی Loti را که گلی دریائی بود به عنوان نام مستعار برگزید. در ۱۸۷۳ به‌سنگال و سایر کشورهای افریقائی و پس از آن به سالونیك سفر کرد. هیجده ماه در آبهای ترکیه ماند و پس از بازگشت به پاریس به شرق دور فرستاده شد و امکان یافت که مدتی طولانی در آنجا اقامت کند و استعداد نویسندگی خود را که از نوجوانی آن را کشف کرده بود، بکار اندازد. لوتی کار ادبی را در حدود سی‌سالگی آغاز کرد و از تجربه‌هائی که در طول سفر در دریاها و از توقف در بندرها وکشورهای گوناگون، بدست آورده بود، زمینه و مواد لازم را برای خلق آثار داستانی خویش فراهم آورد. در ۱۸۷۹ رومان آذیاده *Aziyadé* را در کشور عثمانی نوشت که نخستین اثر و در واقع سرگذشت شخصی او بشمار آمد. افسر نیروی دریائی که در سالونیك اقامت دارد، از پشت پنجرهٔ اندرون خانه‌ای چهرهٔ زیبای دختری را می‌بیند وهمین امر آغاز عشق پرشور و سپس ملاقاتهای شبانهٔ آن دو در زورق می‌گردد، اما با دریافت فرمان حرکت بناچار از دلدار خود جدا می‌ماند و او را با عشق و دلدادگی تنها می‌گذارد. دختر از درد عشق می‌میرد، افسر جوان نیز در جنگ کشته می‌شود. از همین نخستین داستان توجه لوتی به مسألهٔ مرگ، تقدیر شوم، اصالت رنج و خاصه شوق به سرزمینهای دور و زندگی بدوی آشکار می‌گردد. با همهٔ این خصوصیتها، داستان آذیاده چندان جلب توجه نکرد، اما کمی بعد لوتی با انتشار داستان عروسی لوتی *Le Mariage de Loti* به پیروزی بزرگی دست یافت. حوادث این داستان درجزایر تاهیتی می‌گذرد. نویسنده عروسی ستوان پیر لوتی را با دختر زیبا و وحشی جزیره نقل می‌کند که پس از عشقی پرشور و ازدواج مطابق رسوم و آئین بومیها ناچار به ترك جزیره و جدائی از زن جوانش می‌گردد و پس از او دختر همهٔ وقت خود را در انتظار او می‌گذراند و به امید بازگشتش چشم برافق دریا می‌دوزد، اما مزاج رنجور و مسلول اوتاب چنین انتظار را نمی‌آورد و سرانجام از پای درمی‌آید، هنگامی که لوتی پس از

چندی بازمی‌گردد، جز گور دلدار اثری از او نمی‌یابد. در این داستان، زیبائی پرشکوه جنگل استوائی، زندگی بدوی بومیها و روح ساده و پرشور آنان، لطافت اقلیم، همه در محیط غم‌انگیز داستان وصف می‌شود. پیروزی بزرگ این اثر لوتی را به نشر آثار دیگری برانگیخت، از آن جمله «رمان یك سپاهی *Le Roman d'un spahi* (۱۸۸۱) که نخستین‌بار با نام مستعار «لوتی» منتشر شد و او را به شهرت رساند. قهرمان کتاب جوانی است که در سفری به سنگال به دختری سیاهپوست دل می‌بندد و همه چیز را جز او از یاد می‌برد، اما در لشکرکشی برضد سیاهان کشته می‌شود. دلدار او نیز پس از او کودك خویش و سپس خود را می کشد. داستان برادرم ایو *Mon frère Yves* (۱۸۸۳) سرگذشت ملاح بینوائی است که لوتی به هنگام خدمت در نیروی دریائی او را تحت حمایت خودگرفته و روح با شهامت و احساس لطیف وساده دلی او را مورد ستایش قرار داده و به‌خطاهایش با نظر اغماض نگریسته است. در این اثر زندگی ملاحان، شهامتها، ملالها و افسردگیهای ناشی از درد غربت، همچنین یگانگی و برادری به‌هنگام پیشامدهای پرخطر، به شیوه‌ای بسیار گویا وصف شده که درعین سادگی شامل قطعه‌هائی بسیار زیباست. ماهیگیر ایسلند *Pêcheur d'Islande* زندگی پرخطر مردمی را پیش چشم می‌گذارد که در پایان هرزمستان کانون خانوادگی را ترك می کنند تا در میان مه و توفان به‌صید ماهیهای مخصوص روغن‌گیری بپردازند. قهرمان اصلی این داستان دریاست که نویسنده با استادی بسیار پیوسته حضور آن را در داستان برجسته نشان می‌دهد. در داستان ماهیگیر ایسلند چشم‌اندازها در بیانی شاعرانه و پرجاذبه و درعین حال واقعی وصف شده و این اثر را از بهترین آثار لوتی ساخته است. در داستان مادام کریزانتم *Madame Chrysanthème* در ۱۸۸۷، پیر لوتی با هنر خیال‌انگیز خاص خود، احساسهای خویش را از اقامتی در ژاپون بیان می‌کند که مانند سایر آثارش نمونه‌ای از شوق به دیار دور دست و ناشناخته است و بروفق ذوق و سلیقهٔ مردم آخر قرن نوزدهم. این اثر بسیار مورد پسند عامه قرار گرفت و بعدها از داستان آن اوپرتی به نام گیشا *Geisha* ساخته شد. در ۱۸۸۹ داستان در مراکش *Au Maroc* و در ۱۸۹۱ داستان شبح شرق *Fantôme d' Orient* منتشر شد. لوتی در این سال به اوج شهرت رسید و به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد. در ۱۸۹۷ داستان رامونچو *Ramuntcho* را

در پاریس انتشار داد. لوتی که به منطقهٔ باسك Basque علاقهٔ فـراوان داشت و بیشتر اوقات بیکاری را در آنجا می‌گذراند، ایـن منطقه را زمینهٔ داستان خـویش ساخت و با توصیف کوهها، جنگلها و چشم‌اندازهای باشکوه، همچنین بـا معرفی سنتها و آداب و رسوم مردم این ناحیه و برانگیختن شوق به دیار دور و نـاآشنا، اثری مردم‌پسند عرضه کرد. قهرمان داستان کـه جـوانی چوپـان است خـود نویسنده را نشان می‌دهد که از لباس مردی معروف و عضو آکادمی به لباس سادهٔ چوپانی درآمده، بی‌آنکه روح خود را تغییر دهد. از این‌داستان فیلم سینمائی تهیه شد که برشهرت کتاب افزود. پیرلوتی در ۱۹۰۰ با هیأتی از نیروهای دریائی به خاور دور فرستاده شد و از این سفر مواد لازم را بـرای آثار دیگر خـود فراهـم آورد. از آن جمله است: آخـریـن روزهـای پکـن *Les Derniers jours de Pekin* (۱۹۰۲)، هند تحت حکومت انگلستان *L'Inde sous les Anglais* (۱۹۰۳) و به‌سوی اصفهان *Vers Ispahan* (۱۹۰۴). لوتی سفر خود را بـه ایـران از سواحل خلیـج فارس آغاز کرده و به سواحل بحرخزر پایان داده و شهرهـای مختلفی را کـه از آنها عبور کرده مانند شیراز، اصفهان، کاشان و تهران بـا همـان بیان گویـا و رنگارنگی که موجب شهرتش گشته بود، وصف کـرده است. داستان پـریرویـان ناکام *Les Désenchantées* (۱۹۰۶) پردهٔ نقاشی‌گویائی است از زندگی زنـان ترك‌ـ زنانی که فرهنگ و ادراك وسیعشان موجب تیره روزیشان گشته است. قهرمـان کتاب رومان‌نویس مشهوری است که در کشور عثمانی‌با سه‌دختر جوان بـرخورد می‌کند که هرسه گرفتار قـوانین سخت حـرم و انـدرونند و پیوستـه در آرزوی بهتر زیستن و ارتباط بیشتر با جامعه. رومان‌نویس‌که در واقع پیرلوتی است با این دختران مکاتبه دارد و به آنان قول مـی‌دهد کـه زندگی غم‌انگیز و روح اسارت‌ـ کشیدهٔ آنان را که در آتش تحقق یافتن آرزوهایشان می‌سوزد، در کتابی منعکس کند. لوتـی در ۱۹۰۶ کاپیتن نیـروی دریـائـی شد و چهـار سال بعد در ۱۹۱۰ بازنشسته گشت. داستان‌مرگ فیلای *Mort de Philae* (۱۹۰۹) اثری رؤیائی و حزن‌ـ انگیز است و نویسنده درآن به خرابه‌هـای مصر بـا غـم واندوه مـی‌نگرد و بـه جستجوی لحظه‌هـای روشن و بـاعظمتی می‌رود که آثار کهنهٔ عصر فراعنه را در قرون و اعصار گذشته در دل خود نهفته است. پیرلوتـی زندگی پـرهیجان عصر جدید مصر را جز تحمیل تمدن اروپائی به این کشور نمی‌داند. زنـدگی صنعتی،

کارخانه، وضع جهانگردی، حتی تأمین آسایش، چیزهائی است که به ویرانی مصر قدیم می‌افزاید، چنانکه سدآسوان موجب می‌شود که در بیشتر سال جزیرهٔ فیلای که معبد پرجاذبهٔ ایسیس Isis در آن واقع است، در آب غرق شود. لوتی پیش از مرگ با همکاری پسرش ژیاهائی والا از شرق *Suprêmes visions d'Orient* را منتشر کرد. وی در خانهٔ خود درگذشت و در باغی که کودکی را در آن گذرانده بود، به خاك سپرده شد. در مرگ او مراسم تدفین رسمی بعمل آمد.

زندگی لوتی نمونه‌ای از پیروزی بود. وی علاقهٔ خاصی به عالم خلقت و اشیاء داشت و در طی سفرهای بیشمار توانست تا حد امکان از همه چیز لذت ببرد. قسمت عمدهٔ آثار او نوعی زندگینامهٔ شخصی بشمار می‌آید، چنانکه از خلال داستانهایش می‌توان به زندگی روحی و فکری و اضطرابها و ملالها و نگرانیها و هیجانهایش پی‌برد. لوتی با آنکه مغز فیلسوفانه نداشت، پیوسته از ناچیز بودن بشر در برابر عالم خلقت و از تأثیر نیرومند زمان در وحشت بود. در آثارش جهان‌بینی و قدرت مشاهدهٔ دقیق در وصف اقالیم و اشیاء دیده می‌شود که با شیوهٔ نگارش سادهٔ او هماهنگی خاص دارد. از لوتی جز آثار داستانی یادداشتهای خصوصی *Journal* چاپ نشده‌ای باقی مانده است که بنابر گفتهٔ خود او مواد همهٔ آثارش را در بردارد.

ترجمه به فارسی: آزاده در زیر آسمان شرق ـ به سوی اصفهان ـ پریرویان ناکام ـ ترکی در حال احتضار ـ ماهیگیر ایسلند (به انضمام یادی از عشقها و زندگی پیرلوتی).

**لورتین، اسکار ایوار** Levertin Oscar Ivar شاعر، رومان‌نویس و منتقد سوئدی (۱۸۶۲-۱۹۰۶) لورتین از خانواده‌ای یهودی بود. تحصیلات درخشانی در اوپسالا Uppsala انجام‌داد و در ۱۸۹۹ در رشتهٔ تاریخ ادبیات به دریافت دیپلم نایل آمد. در ۱۸۹۳ به دانشگاه استکهلم وارد شد، در ۱۸۹۹ کرسی تدریس ادبیات را اشغال کرد و مدتها در سمت منتقد ادبی با روزنامه‌های مهم سوئدی همکاری کرد. لورتین جز تدریس و روزنامه نگاری قسمت مهمی از وقت خود را صرف شعر سرودن و نثر نویسی کرد. او که به بیماری سل مبتلا شده بود، برای درمان خود به داووس Davos رفت، همانجا بود که با هیدنستام Heidenstam آشنا

شد. این آشنائی در زندگی ادبی و معنوی لورتین تأثیر بسیار بر جا گذاشت و سال بعد در ۱۸۹۰ با همکاری او بیانیهٔ ضد ناتورالیسم را به نام عروسی پپی‌تاس *Pepitas bröllop* منتشر کرد. لورتین در شعر نیز تحت نفوذ هیدنستام قرار گرفت. اما در دیوان خود با عنوان افسانه‌ها و ترانه‌ها *Legender och Visor* (۱۸۹۱)، کمتر از احساس شادی زندگی که در آثار هیدنستام وجود داشت، بهره برده است. این دیوان شامل موضوعهائی است که به زندگی خصوصی شاعر بستگی دارد، مانند عشق، ملال، حسرت، احساس خوشبختی از زندگی سعادتمندانهٔ خانوادگی و احساس بدبختی از بیماری سل که سلامتش را بخطر انداخته بود. در همهٔ این اشعار، روحی ملال آمیز توأم با اندیشهٔ مرگ دیده می‌شود با بیانی شاعرانه و غنی و خوشاهنگ و در عین حال کمی کهنه. در اشعار جدید *Nya dikter* (۱۸۹۴) و اشعار *Dikter* (۱۹۰۱) بیش از پیش از هیدنستام فاصله گرفته و به سادگی بیشتری روی آورده است. آخرین دیوان لورتین شاه سلیمان و مورولف *Kung Salomo och Morolf* (۱۹۰۵) قطع نفوذ هیدنستام را در اشعار او نشان می‌دهد. شاعر در این دیوان به ملالی شرقی روی می‌آورد تا بتواند مفهوم عدم و فنای زندگی را بشناسد و در واقع این دیوان بدرودی است هم با شعر و هم با زندگی. در همهٔ اشعار تغزلی لورتین غنا و تضاد شدید رنگها، عشق به اشیای گرانبها و کمیاب، حساسیتی رنجورانه و بیگانگی با مذهب و گسیختگی از زندگی دیده می‌شود که رنگی از سمبولیسم دارد، لورتین جز آثار شاعرانه آثار منثور نیز دارد، از آن جمله: ارباباں اوستراس *Magistrarna i Österas* که پس از مرگش انتشار یافته و اثری میهن‌پرستانه و تاریخی است که از واقعیتی باستانی سرچشمه دارد. مجموعهٔ آخرین داستانها *Sista Noveller* (۱۹۰۶) از قصه‌های عامیانهٔ ایتالیائی گرفته شده است. لورتین خاصه در زمینهٔ نقد، در تاریخ ادبیات سوئد مقام مهمی یافت. وی در آثار تاریخی و شرح حال نویسی به قرن هیجدهم بازگشت و در آن منبعی سرشار برای مطالعه و تحقیق یافت و آثار بسیاری در این زمینه انتشار داد، از آن جمله است: تئاتر و نمایش در عصر گوستاو سوم *Teater och drama under Gustav III* (۱۸۸۹)، در عصر گوستاو سوم *Fran Gustav III. dagar* (۱۸۹۶)، شاعران و متفکران *Diktare och drömmare* (۱۸۹۸)، مردان برجستهٔ سوئدی *Svenska gestalter* (۱۹۰۳) و مانند آن. لورتین

را می‌توان در ادبیات سوئدی نخستین منتقد به معنای جدید کلمه دانست که در این رشته از سنت بوو منتقد نامدار فرانسوی پیروی کرده است. وی همچنین مقاله‌ای دربارهٔ سلما لاگرلوف *Selma Lagerlöf*، بانوی نویسندهٔ سوئدی در ۱۹۰۴ منتشر کرد. دربارهٔ تاریخ ادبیات فرانسه آثار مشروحی دارد که سه جلد آن در سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۶ با عنوان تاریخ ادبیات فرانسه *Fransk litteraturhistoria* انتشار یافت. آثار کامل لورتین شامل بیست و چهار جلد است که میان سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ بچاپ رسید.

آثار لورتین تحت تأثیر عوامل گوناگون و فراوان قرار دارد مانند مذهب یهود، ملیت سوئدی، فرهنگ و اطلاعات وسیع، خاصه شناسائی کامل از ادبیات فرانسه و ملال آخر قرن که در آثار نویسندگان دانمارك وجود داشت، کمال سبك شعر پارناسی، سمبولیسم و مانند آن. لورتین در ادبیات سوئدی نفوذ مهمی داشته است. آثار وی دورهٔ تحول مکتب ناتورالیسم دههٔ ۱۸۸۰ را که بر ادبیات اروپا حاکم بود و تمایل به زیبائی شناسی و «هنر برای هنر» دههٔ ۱۸۹۰ را نشان می‌دهد.

**لوروژ، گوستاو** Le Rouge, Gustave رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۶۷-۱۹۳۸)

لوروژ از رومان نویسهای عامه‌پسند فرانسوی است و از نظر عده‌ای، نویسندهٔ استثنائی بشمار می‌آید. بیشتر داستانهایش به صورت پاورقی در روزنامه‌ها منتشر شده است. لوروژ در سراسر رومانهای عاشقانه که در آنها حوادث به صورت هولناکی درمی‌آید، دشواریهای فراوان و دسیسه‌ها و توطئه‌های مرموزی پیش می‌آورد که به پایانی خوش می‌انجامد. قهرمانان داستانها سرانجام از بندها و گرفتاریها رهائی می‌یابند و به دلدادهٔ خود می‌رسند. عنوان رومانهای گوستاو لوروژ خود مبین موضوع آن است. از همه معروفتر داستان دکتر کورنلیوس اسرارآمیز *Le Mystérieux Docteur Cornelius* است در ۱۹۱۹، سلسله داستانهائی در پنج جلد شامل این داستانها: مجسمه ساز بدن انسان *Le Sculpteur de chair humaine*، شوالیه‌های کلوروفورم *Les chevaliers du Chloroforme* (۱۹۲۸) و ستارهٔ وحشت *L' Astre d' épouvante* (۱۹۲۸). گوستاو لوروژ که دوست ورلن بود، مجموعه‌ای از خاطرات ادبی خود را در ۱۹۲۸ با عنوان پیروان ورلن و شاعران منحط

*Verlainiens et Décadents* منتشر کرد.

**لوساژ، آلن ـ رنه** Le Sage Alain - René ادیب، رومان نویس و نمایشنامه نویس فرانسوی (۱۶۶۸-۱۷۴۷) لوساژ یگانه فرزند وکیل دعاوی مرفهی بود؛ تحصیلات خود را در مدرسهٔ روحانی فرقهٔ یسوعیان با پیروزی درخشانی بپایان رساند. در پانزده سالگی پدر و مادر خود را از دست داد و ثروت موروثیش به‌وسیلهٔ قیم و وصی او حیف و میل شد. پس برای امرار معاش مدتی به کار در مزرعه‌ها پرداخت، پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به پاریس رفت و در رشتهٔ حقوق به دریافت درجهٔ لیسانس نایل آمد و شغل وکالت دعاوی را برگزید. در ۱۶۹۴ ازدواج کرد و صاحب چهار پسر شد، پس از آن شغل کم درآمد حقوقی را رها کرد تا به نویسندگی بپردازد. زبان اسپانیائی آموخت و با ادبیات آن آشنائی کامل یافت، چنانکه آثارش تحت تأثیر این ادبیات قرار گرفت. از آثار یونانی ترجمه‌هائی انتشار داد که پیروزی نیافت، همچنین از آثار نمایشنامه‌نویسان مشهور اسپانیا مانند راخاس Rajas ولوپه د وگا Lope de Vega و کالدرون د لا بارکا که آنها نیز آثاری برجسته بشمار نیامد، اما با نمایشنامهٔ بدیع خود به نام کریسپن، دقیب اربابش *Crispin, rival de son maitre* گذشته را جبران کرد. این کمدی در ۱۷۰۷ در یک پرده و بیست و شش صحنه بنمایش گذارده شد. کریسپن قهرمان نمایش، خدمتگزار جوان Valère است که در راه خدمت به ارباب و به ثروت رساندن او به معامله‌هائی می‌پردازد و برای ازدواج او با دلدارش که ازطرف پدر، نامزد شخص دیگری شده‌است، به دستیاری پیشخدمت دلدار توطئه‌ها ترتیب می‌دهد و با وجود همهٔ موانعی که پیش می‌آید، موفق می‌شود که راه را برای ازدواج اربابش با دختر دلخواه هموار سازد. این کمدی از تحرك و شور بسیار برخوردار است ولوساژ با شوخیها و بذله‌گوئیهای عاری ازخشونت و تندی توانسته است به آن جاذبهٔ فراوان بخشد و خصوصیتهای روحی دو خدمتگزار هوشمند راکه ازکوچکترین فرصت سود می‌جویند، برجسته نشان دهد. اما پیروزی بزرگ لوساژ پس‌از انتشار رومان شیطان لنگ *Le Diable boiteux* (۱۷۰۷) بدست آمد. این رومان اقتباسی است از داستانی اسپانیائی که لوساژ موضوع آن را با ذوق خاص و هوشمندی بسیار پرورانده و تصویری جاندار از آداب و رسوم

جامعه پیش چشم گذارده است. در واقع اثر نمایشگاهی است از گروههای خاص و مسخره آمیز اجتماع که طبع حقیقی‌شان از پشت نقاب زندگی اجتماع نمودار می‌گردد. شیطان لنگ از نظر هنر داستانپردازی و ذوق سرشار و غنای حوادث از داستان اسپانیائی که سرمشق نویسنده بوده است، پیشی گرفته و لوساژ را نویسنده‌ای برجسته معرفی کرده است. پس‌از آن لوساژ شاهکار نمایشی خود تورکاره *Turcaret* ، کمدی منثور در پنج پرده را در ۱۷۰۸ در پاریس بر صحنه آورد که پیروزی بسیار یافت. تورکاره مردی عامی و احمق بود که از راه رباخواری و امور غیر مشروع توانست خود را در ردیف سرمایه‌داران و ارباب معامله‌های بزرگ جای دهد. پس همسر خود را به شهرستانها فرستاد و چون مردی مجرد به خواستگاری دختری جوان از طبقهٔ بالای جامعه رفت. نامزد دختر که مورد علاقهٔ او نیز بود، همینکه از این موضوع آگاه گشت، با کمك خدمتگزار با وفای خود دسیسه‌ها ترتیب داد تا توانست تورکاره را ورشکسته سازد و به زندان بیندازد. در واقع قهرمان اصلی این نمایشنامه پول است و ازین‌رو به نمایشنامه‌های مولیر نزدیك می‌شود، اما نکته‌ای که آن را از آثار نمایشی مولیر متمایز می‌سازد، این است که لوساژ به آن بیشتر رنگ کمدی آداب و رسوم داده و کمتر به خصوصیتهای اخلاقی فرد تکیه کرده‌است ـ چنانکه درآثار مولیر بچشم می‌خورد ـ ازاین رو میان تئاترهای فرانسوی نمایشنامه‌ای بینظیر و ممتاز بشمارآمد. نخستین نمایش تورکاره غوغا برانگیخت و گروهی از صرافان حاضر شدند که پول گزافی به نویسنده بپردازند تا اعلان نمایش‌آن را از برنامهٔ تئاتر حذف‌کند، لوساژ که اعتقادی شدید به آزادی قلم داشت، از پذیرفتن پول امتناع ورزید. تورکاره حتی امروزه از شاهکارهای کمدی آداب و رسوم بشمار می‌آید. لوساژ پس‌از اختلافی که با کمدی فرانسز پیدا کرد، به تئاتر عامه روی آورد و در حدود صد نمایشنامه، بتنهائی یا با همکاری دیگران نوشت که بیشتر آنها را در مجموعه‌ای با عنوان تئاتر بازاری *Théâtre de la Foire* فراهم آورد. غالب این نمایشنامه‌ها کمدی هجوآمیز و مضحکه‌ای است از آداب و رسوم. هدف نویسنده آن بوده است که به وسیلهٔ عرضه کردن شواهد واقعی از پول پرستی بشر و خودخواهی نجبا و فقر و مذلت ملت، بتواند مردم را در انتخاب راه فضیلت و تقوا یاری دهد. لحن عامیانهٔ این نمایشنامه‌ها که غالباً با اشعار عامیانه نیز همراه بود، تضاد شدیدشان را با

نمایشنامه‌های سنگین کمدی فرانسز نشان می‌داد و قصد لوساژ را از هجو تظاهر و ریا و تهی مغزی کمدیهای اشرافی نمایان می‌ساخت. لوساژ در واقع از سه گروه نفرت داشت: پول‌پرستان، فضل فروشان و بازیگران. وی با انتشارشاهکاردیگر خود سرگذشت ژیل بلاس دوسانتی یان *L' Histoire de Gil Blas de Santillane* پیروزی بیمانندی بدست آورد. این رومان در چهار جلد منتشر شد: اولین و دومین جلد در ۱۷۱۵، سومین در ۱۷۲۴ و چهارمین در ۱۷۳۵. مأخذ این داستان آثار گوناگون ادبیات اسپانیائی است، از رومان و خاطرات سیاسی و نوشته‌هائی دربارهٔ فیلیپ سوم و فیلیپ چهارم، پادشاهان اسپانیا. نجیب‌زادهٔ جوانی در هفده سالگی خانهٔ پدر را ترك می‌کند تا در دانشگاه سالامانکا Salamanque بتحصیل پردازد، اما یك سلسله حوادث غیر منتظر مانع اجرای نقشه‌اش می‌گردد. نویسنده در این داستان بشر را تنها و بی سلاح در برابر دشواریهای زندگی نشان می‌دهدکه برای رسیدن به هدف که همان خوشبختی است راهی ندارد جز آن که بر تجربه‌های اندیشیده و قضاوت صحیح و احتیاطهای شخصی تکیه کند. این اثر حتی بر داستان شیطان لنگ تفوق یافت. تصویرها که در شیطان لنگ بسیار غنی است، در این کتاب تکامل می‌یابد و پرده‌های نقاشی فردی به پرده‌های نقاشی تاریخی مبدل می گردد. در جلد سوم فساد و پستی و توطئه‌های دستگاه اداری وصف می‌شود. لوساژ در شیوهٔ نگارش کتاب که کاملاً در سبك کلاسیك است، نه در پی درخشش کلام است و نه خوشاهنگی آن، بلکه کوشیده است تا اندیشهٔ خود را با بیان روشن و صحت کامل آن وفق دهد. سرگذشت ژیل بلاس یکی از آثار پر خوانندهٔ ادبیات فرانسه است که بارها از آن تجدید چاپ شده و به غالب زبانها ترجمه گردیده است. لوساژ با وجود نشر آثار فراوان هرگز به ثروت دست نیافت و برای امرار معاش ناچار شد، علاوه بر انتشار ترجمه‌ها و داستانها و سرودن ترانه برای تئاترهای عامیانه، به‌کار کتابداری نیز اشتغال داشته باشد. از ۱۷۰۷ به‌ناشنوائی دچار شد و از آن رنج بسیار برد ودر حدود هشتاد سالگی در خانهٔ یکی از پسرانش درگذشت.

لوساژ خالق رومان رئالیستی و درعین‌حال شاعر زبردست کمدی است‌که به سبب شیوهٔ نگارش جاندار و پر تحرك و برجسته نشان دادن ضعفها و نقائص اخلاقی و حماقت بشر شهرت بسیار یافته و از بزرگترین نویسندگان فرانسه بشمار آمده

است. بعضی از نویسندگان کمال سبك و انشای قابل تحسین او را حتی مافوق سبك انشای ولتر دانسته‌اند. لوساژ هنوز مقام خود را در ادبیات فرانسه حفظ کرده است.

ترجمهٔ به فارسی: ژیل‌بلاس ـ فوبلاس بزرگ ـ فوبلاس کوچك.

**لوکرتیوس کاروس، تیتوس** Lucretius Carus, Titus (لوکرس) شاعر وفیلسوف لاتینی **(حدود ۹۸-۵۵ پیش از مسیح)** از زندگی شاعر اطلاع چندانی در دست نیست، گفته شده است که از خانواده‌ای اشرافی بوده و در شهر رم می‌زیسته است، بعضی محل‌اقامت او را نزدیك شهر ناپل دانسته‌اند. ظاهراً به اختلال مشاعر دچار بوده و سرانجام نیز در حال بحران روحی به زندگی خود پایان داده است. منظومهٔ فلسفی و ناتمامی از لوکرتیوس باقی مانده که گویا در فواصل بحرانهای روحی آن را سروده است. تنها کسی از معاصرانش که به این منظومه اشاره کرده، سیسرون Cicéron است که در نامه‌ای به برادرش نظر ستایش‌آمیز خود را دربارهٔ منظومه‌ای اظهار داشته که سرشار از پرتو نبوغ و برخوردار از هنر شاعری است. این منظومهٔ بزرگ دربارهٔ طبیعت اشیاء *De Rerum Natura* نام‌دارد وتحقیقی است دربارهٔ طبع عالم خلقت و اثبات این نکته که همه چیز از جمله انسان بر حسب قوانین خاص خود عمل می‌کند و به‌هیچ‌وجه تحت تأثیر قدرتهای فوق طبیعی قرار ندارد و بدین‌طریق شاعر قصد داردکه خود و دیگران را از یوغ مذهب خرافی و بیم مرگ رهائی بخشد. این کتاب در شش جلد و به سه دسته تقسیم می‌شود: جلد اول و دوم به ماده اختصاص یافته است و نظر لوکرتیوس را چنین عرضه می‌کند که هر چیز در عالم هستی از ذرات بیشماری بوجود می‌آید که جاودانه در فضای لایتناهی شناور است و از تکثیر آنها اشیاء و موجودات متشکل می‌شود وکیفیت و خصوصیت فرعی همین ذرات است که به هر یك از موجودات حالت خاص می‌بخشد و به آنها تغییر شکل می‌دهد. جلد سوم و چهارم دربارهٔ نهاد آدمی است و لوکرتیوس در آن به مطالعهٔ روح انسان و ارتباطش با جسم می‌پردازد، از نظر او روح و فکر نیز از تنظیم و ترکیب همین ذرات ساخته شده، منتها با ظرافت و دقت بیشتر. روح ارتباط بسیار نزدیك با جسم دارد و در همه چیز از آن پیروی می‌کند، با آن رشد می‌کند و با آن نقصان می‌یابد و در بیماری جسم از آن نیز

کاسته می‌شود تا سرانجام با جسم می‌میرد و در لحظه‌ای که نفس قطع می‌شود، روح نیز مانند ذرات نخستین در فضا پراکنده می‌گردد. جلد پنجم و ششم دربارهٔ دنیا و مظاهر آسمانی و زمینی است. از نظر شاعر دنیا نیز از اجتماع تصادفی ذرات بوجود آمده است و همهٔ مظاهر آن را می‌توان برحسب همین فرضیه توجیه کرد. این دو جلد جالبترین بخش است دربارهٔ اصل زندگی و تولد و پیشرفت تمدن؛ لوکرتیوس در خوشبختی اعتدال را اصل می‌داند و در مذهب با تعصب و عقاید خرافی مبارزه می‌کند.

لوکرتیوس شاعری است که به سبب وسعت ادراك و فکر و قدرت عرضه کردن اندیشه‌های خود و نیروی تخیل که با آن همهٔ موجودات را زنده و گویا وصف می‌کند، در مقامی والا قرار دارد. او توانسته است صحنه‌های مختلف زندگی انسان را در پرده‌های نقاشی با شکوه و پر هیجان پیش چشم بگذارد. لوکرتیوس برای بیان اندیشه‌های فلسفی خود به دشواریهائی‌که از آن جمله فقر و ناهنجاری زبان لاتینی بوده، برخورده است و به این منظور قالب عروضی انیوس Ennius، شاعر بزرگ حماسه سرای رومی راکه در قرن دوم پیش‌از مسیح می‌زیسته، برگزیده است که قالبی متروك بشمار می‌آید؛ با این حال قطعه‌هائی در این کتاب یافت می‌شود که در میان زیباترین و پرجاذبه‌ترین اشعار جهان جای گرفته و زیبائی در آنها بر قالب نامأنوس چیره گشته است، مانند قطعه‌هائی که نمودار وحشت بشر در برابر مرگ، در برابر عشق و در برابر ابدیت است. منظومهٔ لوکرتیوس ازنظر ویرژیل قله‌ای دور از دسترس بشمار آمده و در قرون بعد از رونسانس مورد استناد روشنفکران مخالف قوانین خشك مذهب قرار گرفته است، قسمتی از آن به وسیلهٔ مولیر ترجمه و نظر فلسفی آن به وسیلهٔ لافونتن ستوده شده و در اشعار فلسفی و عملی، مورد استفادهٔ آندره شنیه Chénier واقع گشته و به‌طور کلی از منظومه‌های بزرگ فلسفی جهان بشمار آمده است.

**لوکنت دولیل، شارل ـ رنه ـ ماری** Leconte de Lisle, Charles-René-Marie شاعر فرانسوی (۱۸۱۸-۱۸۹۴) لوکنت دولیل در سن-پول Saint-Paul (جزیرهٔ رئونیون Réunion، از مستعمره‌های فرانسه) زاده شد، پدرش طبیب جراح این جزیره و اهل بروتانی بود. لوکنت دولیل در محیط خشونت‌بار و بسیار جدی که پدرش

برای تربیت او در خانه بوجود آورده بود، ازکودکی روحی بدبین و عصیان‌آمیز یافت. در جوانی بنابر میل پدر به بازرگانی روی آورد و به هند سفر کرد و به سبب آنکه تجارت با ذوق و سلیقهٔ او سازگار نبود، دنبالهٔ آن را رها کرد و به فرانسه رفت و درشهر رن Rennes در منطقهٔ بروتانی به تحصیل ادامه داد، خاصه به فراگرفتن زبان یونانی و تاریخ پرداخت و اولین اشعار خود را در روزنامه‌های بروتانی انتشار داد و پس از چند سفر به جزیرهٔ زادگاهش، در حدود ۱۸۴۶ در پاریس اقامت گزید و با لوئی منار Ménard، یونان شناس معروف، آشنائی یافت، با مجلهٔ لافالانژ La Phalange وابسته به گروه اصلاح‌طلب جوان همکاری کرد و در آن اشعاری انتشارداد که موجب شناساندن او به شاعران جوان شد. لوکنت دولیل از ۱۸۴۸ به فعالیتهای سیاسی‌کشیده شد و در مبارزه‌های انتخاباتی شرکت کردکه به‌شکست او انجامید. بیانیه‌ای‌که دربارهٔ لغو بردگی در مستعمره‌ها انتشارداد، موجب تیرگی روابط او با خانواده و قطع مستمریش گشت که به فقر شدید او منجر شد. ناکامیهای لوکنت دولیل از دموکراسی، موجب شد که پس از کودتای لوئی ناپلئون در ۱۸۵۱ از سیاست کناره گیرد و به اجتماع و مذهب و خدا کینهٔ شدید یابد و تنها پناهگاه خود را در شعر بداند. بدبینی وی نسبت به همهٔ مظاهر اجتماعی زمان، موجب شدکه به شکوه وجلال قرون‌گذشته روی‌آورد و به‌مطالعهٔ آثار ادبی و تاریخ کهن بپردازد. معرفت عمیقی که در زبان وادبیات یونانی یافته بود، به او امکان داد که شاهکارهای شاعران نامدار یونان باستان را ـ مانند هومر، اشیل، سوفوکل واوریپید ـ ترجمه کند. این کار مداوم که در حدود بیست سال به درازا کشید، به شهرت او کمك فراوان کرد. لوکنت دولیل از شاعران عهدکهن در آثار خود الهام گرفت. خدایان اساطیری در ذهن او جانشین پوچی و بطالت جامعهٔ زمان او شد و چهره‌ای از بشر کامل و تمدنی قدیم در نظرش تجسم داد. پس از آن، تردید و بدبینی نسبت به امور مافوق‌الطبیعه و ادراك تاریخی زمینهٔ اصلی آثارش گشت. لوکنت دولیل در اشعار خود با دقت و وسواس فراوان به توصیف زیبائیها و رنگهای محلی پرداخت، با شعر شخصی و درونی بمخالفت برخاست و برهرنوع امید وآرزو پا گذاشت. از اشعار بزرگ شاعران رومانتیك که در بیان احساسها و هیجانها به راه افراط می‌رفتند، اظهار نفرت کرد و در شعر به زیبائی قالب و آئین «هنر برای هنر» پایبندگشت و مفاهیم

را عینی‌تر و بی‌غرض‌تر ساخت. عقاید تازهٔ لوکنت دولیل دربارهٔ شعر موجب ضعف رومانتیسم و بنیانگذاری مکتب پارناسی گشت. اولین دیوان لوکنت دولیل، **منظومه‌های کهن** *Poèmes antiques* در ۱۸۵۲ انتشار یافت که شاعر در آن از اشعار یونان کهن الهام گرفته و برآن دیباچه‌ای افزوده بود که بحث بسیار برانگیخت و با تشویق و تحسین ویکتور هوگو روبرو گشت. ده سال بعد، در ۱۸۶۲ دیوان **منظومه‌های وحشی** *Poèmes barbares* انتشار یافت (منظور از اشعار وحشی اشعار غیر یونانی است). در این دیوان شاعر از آثار مذهبی هندیان، یهودیان، مصریان و قوم بدوی آلمانی سود جسته و تمدن و ادیانی را که به دست بشر نابود گشته، از خلال قطعه‌های خاص و رنگین تاریخ بیرون کشیده و ازنو زنده ساخته است. در این زمان عده‌ای از شاعران جوان به‌گرد لوکنت دولیل جمع آمدند، به رهبری او برضد رومانتیسم قیام کردند و اولین جلد از مجلهٔ **پارناس معاصر** *Le Parnasse contemporain* را انتشار دادند، شامل آثار شاعران پارناسی و نمودار وضع این گروه جدید ادبی که در سه‌جلد تا ۱۸۷۱ بتدریج منتشر شد و شهرت لوکنت دولیل را به اوج خود رساند، تا آنجا که شهرت ویکتورهوگو را تحت‌الشعاع قرارداد. لوکنت دولیل پس‌از آن از طرف دربار به دریافت مستمری نایل گشت و به معاونت کتابخانهٔ مجلس‌سنا برگزیده شد. سپس در ۱۸۷۲ به تئاتر روی آورد و نمایشنامهٔ **اُدیپوس** *Les Érinnyes* (**الهگان انتقام در دین یونان**) را در دو قسمت در ۱۸۷۳ بر صحنه آورد. این اثر از تراژدی **اورستیا** *Orestia* اثر سه‌بخشی اشیل اقتباس و در آن تغییراتی داده شده که موجب ضعف تراژدی لوکنت دولیل گشته و از ادراك تقدس و الوهیت که نمایشنامهٔ اشیل را پرتحرك می‌ساخت، تهی مانده است. **منظومه‌های غم‌انگیز** *Poèmes tragiques* (۱۸۸۶) در اوج شهرت و افتخار شاعر انتشار یافت. پیشوای بی‌چون و چرای مکتب پارناسی و شخصیت و هنر و اندیشه‌اش که در دیوانهای **منظومه‌های کهن** و **منظومه‌های وحشی** به‌مردم شناسانده شده بود، در این دیوان در حد کمال تجلی کرد. از طرفی قطعه‌های شعر غنائی و بسیار لطیف در آن فراوان است مانند **گلهای اصفهان** *Les Roses d'Ispahan* و از طرف دیگر حسرت روزهای از دست‌رفته و بازنگشتنی در قطعه‌هائی چون **پندارهای والا** *Illusions suprèmes* نمودار، که از احساسهای خاص برخوردار است. دراین قطعه چهرهٔ مهربان عشق دیگرآسمان

را روشن نمی‌کند و از شومی جهان نمی‌کاهد. بدبینی اساسی لوکنت دولیل که آمیختهٔ عجیبی است از دنیای کفر و بت‌پرستی و دین بودا و فلسفهٔ پوزیتیویسم Positivisme یا عقیده به آثار مثبت و قابل رؤیت، در این قطعه مجال تجلی می یابد وقطعه‌هائی چون شکار عقاب *La Chasse de l'aigle* درآن از شاهکارهای لوکنت دولیل بشمار می‌آید. این دیوان در خط سیر تغزل و حماسهٔ رومانتیك قرار دارد و برکنار از راهی است که بودلر در شعر جدید گشود. لوکنت دولیل در ۱۸۸۶ پس‌از مرگ ویکتور هوگو و به پیشنهاد وی که از ۱۸۵۲ شاعر **منظومه‌های کهن** را مورد حمایت قرار داده بود، به عضویت آکادمی فرانسه درآمد و کرسی او را اشغال کرد.

لوکنت دولیل عشق به زیبائی را تنها داروی ناکامیهای زندگی تشخیص داد و او که به پوچی همه چیز در زندگی ایمان یافته بود، به‌تاریخ تنها از نظر چشم‌اندازی با شکوه نگریست و در عالم مذهب و تمدنهای گذشته و طبیعت در پی چیزی جز زیبائی نبود و مانند آلفرد دو وینیی احساس غریزیش بر مبنای بدبینی و عصیان بر ضد عالم خلقت و خدا گذاشته شده بود، تنها نظر انتقاد آمیز و زیبائی‌پرستی به او آرامش و صفا می‌بخشید و هنگامی که به این نکته پی برد که نمی‌تواند به درون اشیاء راه یابد و رازی را بگشاید، به زیبائی قاطع و آشکار دل بست. اشعار مهم لوکنت دولیل از مرمری سخت و سرد تراشیده شده و از قاطعیت علمی برخوردار است. لوکنت دولیل در عالم هنر به لزوم همان نظم و صراحتی قائل است که دانشمند در دنیای دانش. توصیف دقیق و تیزبینی بیش از حد در زیبائی اشیاء و قالب صحیح و ادیبانه، از خصوصیتهای شعر او بشمار آمده، یعنی همان چیزی که او را پیشوا و بزرگترین نمایندهٔ مکتب پارناسی ساخته است. دیوان آخرین منظومه‌ها *Derniers poèmes* در ۱۸۹۵ پس‌از مرگ لوکنت دولیل منتشر شد.

**لومتر، ژول** Lemaitre, Jules رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس و منتقد فرانسوی (۱۸۵۳-۱۹۱۴) پدر ژول آموزگار بود و ژول تحصیلات مقدماتی را در مدرسهٔ مذهبی اورلئان Orléans انجام داد و تأثیر محیط آن را، خاصه از نظر اخلاقی، در قضاوتهای ادبی آیندهٔ خود حفظ کرد، حتی در زمانی که عقیدهٔ مذهبی را از دست

داد. پس‌از آن در دانشسرای عالی به تحصیلات ادامه داد و در دبیرستانها به تدریس ادبیات پرداخت. در ۱۸۸۰ به معلمی دبیرستانهای الجزایر منصوب گشت و در ۱۸۸۳ به گرونوبل Grenoble منتقل گشت. پس‌از مرگ همسر در ۱۸۸۴ درپاریس اقامت‌گزید و چیزی نگذشت‌که با انتشار مقاله‌های انتقادی در مجله‌های ادبی، خود را به جامعه شناساند. اولین اشعار او در قالب شعر پارناسی است، از آن جمله مدالهای منقوش *Les Médaillons* (۱۸۸۹) و دختران کوچك شرقی *Petites Orientales* (۱۸۸۳). مقاله‌هائی که لومتر در این دوره از زندگی با توفیق بسیار از ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۹ در لاروبلو La Revue bleue (مجلهٔ آبی) منتشر کرد، در مجموعهٔ نویسندگان معاصر *Contemporains* در هشت جلد فراهم آمد. این مجموعه شامل تحقیقات و مطالعاتی است انتقادی از آثار مهم نویسندگان قرن نوزدهم که نمی‌توان آن را پردهٔ نقاشی جامعی از آثار ادبی این عصر خواند، زیرا نویسنده این کار را بدون نقشهٔ قبلی و بدون آنکه از تاریخ نهضتهای ادبی نظری کامل بدست بدهد، انجام داده است. سپس در پاسخ انتقادهای شدید رقیبان اصول تازهٔ نقد را بر مبنای «نقد برحسب ادراك و احساس شخصی» عرضه کرده است. از نظر لومتر نقد که خود در هر لحظه در تحول است، ناظر بر دنیائی است که آن نیز پیوسته تغییر شکل می‌دهد، بنابراین آنچه در نقد بیان می‌شود، مولود احساسهای موقت است از اثری هنری و معیار آن جز بر مجموع تجربه‌های شخصی گذارده نشده است. ژول لومتر در این‌کتاب لذتی راکه از آثار نویسندگان مورد علاقه‌اش احساس می‌کند، به خواننده انتقال می‌دهد، مانند لامارتین که در نظر او شاعر بزرگی است و فلوبر، سولی پرودوم، گی‌دوموپاسان، ارنست رنان و آناتول فرانس. وی درمورد بعضی ازشاعران و نویسندگان، گاه با شهامت فراوان با عقاید مورد قبول عامه به مخالفت بر می‌خیزد، چنانکه امیل زولا را شاعری حماسی معرفی می‌کند، ژورژساند را با جورج الیوت Eliot می‌سنجد، دوما را پسر ایبسن می‌خواند و هوگو و فلوبر را با رومان نویسهای روسی مقایسه می‌کند. شیوهٔ نگارش لومتر روشن و صریح وگاه به سبب نیشخندی آشکار، گزنده می‌شود. لومتر در ۱۸۸۹ به تئاتر روی آورد و نمایش ذن عصیانگر *Révoltée* را بنمایش گذارد، دیگر از نمایشنامه‌های معروف او بخشایش *Pardon* و عروسی تلماك *Mariage de Télémaque* است که با پیروزی بسیار همراه گشت. لومتر سرانجام به

نقد تئاتر پرداخت. مقاله‌هائی که دراین زمینه در ژورنال ده دبا Journal des Débats انتشار داده بود، در مجموعهٔ هشت‌جلدی با عنوان «تأثرات تئاتر» *Impressions de théâtre* از ۱۸۸۸ تا ۱۹۲۰ منتشر گشت. این مجموعه چشم‌اندازی است از تئاتر فرانسه و طنینی از پیروزیهای پر سر و صدا و بحثهائی پرشور دربارهٔ تئاتر رومانتیك و رئالیست و تئاتر آزاد و تحلیلی هوشمندانه از نمایشنامه‌های آلکساندر دوما، ایبسن و اقتباسهائی از رومانهای زولا، داستایفسکی و دیگر نویسندگان کم و بیش مشهور؛ همچنین مقاله‌هائی دربارهٔ نمایشهای آهنگین، رقصها و حتی سیرکهای معروف، یادآوریهائی دربارهٔ روشهای آموزشی، ملاحظاتی اخلاقی و معنوی و نظرهائی اجتماعی که همه در زبانی روشن و نتایجی صریح بیان شده است. اطلاعات کامل ادبی و فکر والای ژول لومتر به این مقاله‌های ساده شایستگی تحقیقات ادبی دقیقی بخشیده است. بهترین داستانهای لومتر که از ادبیات و نه زندگی، الهام‌گرفته است در مجموعهٔ پر توفیق او به نام «حاشیهٔ کتابهای قدیم» *En marge des vieux livres* به سال ۱۹۰۵ انتشار یافت، شامل سی و هفت داستان کوتاه که نویسنده در آنها قصد داشته است که در رؤیای دنیای گذشته‌ای دور بسر برده و قهرمانان منظومه‌های یونانی و لاتینی و هندی و داستانهای رزمی و افسانه‌ها و داستانهای انجیل را از نو زنده گرداند. این اثر از مهمترین آثار ژول لومتر بشمار آمد.

ژول لومتر از منتقدانی است که در نقد اثر هنری به بینظری کامل اعتقاد ندارد، از طبقه‌بندی آثار امتناع می‌ورزد و با داوری بی چون چرا و مستبدانهٔ علمی بعضی از ناقدان بمخالفت می‌پردازد و هر اثری رابرحسب ادراك شخصی و مطبوع یا نامطبوع بودن آن در نظر خویش، مورد انتقاد قرار می‌دهد. نقد هنری لومتر بی آنکه ارزش تاریخی داشته باشد، به سبب ذوق بسیار لطیف و ادراك صحیح، برای خواننده بسیار دلپذیر است و گاه با طنزی شدید آمیخته است که خود شاهکاری از نقد هنری بشمار می‌آید. لومتر سخنران نامداری نیز بوده و سخنرانی‌های جالب توجهی دربارهٔ روسو، شاتو بریان، فنلون و راسین ایراد کرده است. وی در ۱۸۹۶ در چهل و سه سالگی به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد.

**لومونیه، کامی** Lemonnier, Camille رمان‌نویس بلژیکی فرانسوی زبان (۱۸۴۴-

۱۹۱۳) لومونیه در حومهٔ بروکسل زاده شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق انجام داد و چندی به کار اداری و قضائی پرداخت، اما دنبالهٔ کار را رها کرد و به ادبیات روی آورد و اولین مجموعهٔ نقد ادبی را در ۱۸۶۳ با عنوان محفل ادبی بروکسل *Le Salon de Bruxelles* انتشار داد. سپس در نامور Namur اقامت گزید. زندگی در شهرستان و مجاورت کشتزارها به او امکان دادکه به عالم طبیعت نزدیك شود و توصیف آن را زمینهٔ بیشتر آثارش قرار دهد. لومونیه در ضمن به بروکسل و پاریس سفر می‌کرد، به نهضتهای ادبی می‌پیوست و به انتشار آثار درخشان خویش می‌پرداخت ـ آثاری که از همان آغاز با سبکی نیرومند و غنی همراه بود و از آیندهٔ پیروزمندانهٔ نویسنده‌ای زبردست، در تجدید حیات ادبی بلژیك خبر می‌داد. در ۱۸۶۹ اولین رومان لومونیه به نام فلاندریهای ما *Nos Flamands* انتشار یافت که در آن یك سلسله صحنه‌های مربوط به زمین و خاك زراعتی توصیف شده بود. در ۱۸۷۹ رومان کنجی از دهکده *Un Coin de village* استادی او را در وصف زندگی روستائی به اثبات رساند، اما شاهکار لومونیه نره‌مرد *Un Mâle* در ۱۸۸۱ بود که او را رومان‌نویسی بزرگ به مردم بلژیك وفرانسه معرفی کرد. نویسنده در ضمن نقل داستان پرماجرای عشق وحشیانهٔ پهلوان زورمند و صیاد مقتدر جنگل به دختر جوان زیبای مزرعه‌دار منطقه، پرده‌های نقاشی رنگارنگی از طبیعت پیش چشم می‌گذارد و با بیانی پرشور حماسه‌ای زیبا می آفریند. این رومان بسیار مورد توجه فلوبر و امیل‌زولا قرار گرفت. در ۱۸۸۳ از طرف دوستان و همکاران لومونیه ضیافتی به افتخار او که بنیانگذار مکتب ناتورالیسم در بلژیك شناخته شده بود، ترتیب یافت. آثار فراوان لومونیه که به حدود هفتاد جلد می‌رسد، شامل رومان، قصه، نقد ادبی و هنری و احساسهائی دربارهٔ جنگ و مانند آن است. موضوع واحد رومانهای لومونیه بیان و تفسیر نیازهای حیاتی و ضروری بشر، مبارزه‌ها، تلاشها، خشونتها و سختیهاست. رومان مرگ *La Mort* (۱۸۸۲) شاهکاری است در نشان دادن هراسی که بتدریج وجدان دو جنایتکار را در بر می‌گیرد، از رومان مرگ نمایشنامه‌ای به سال ۱۸۹۹ اقتباس شد. از داستانهای دیگر لومونیه در شیوهٔ کامل ناتورالیسم سدان *Sedan* است در ۱۸۷۱ که ده سال بعد، در ۱۸۸۱ با عنوان تودهٔ نعشها *Les Charniers* بار دیگر بچاپ رسید. تودهٔ نعشها به دومین دورهٔ زندگی هنری لومونیه ارتباط می‌یابد که

گروه «نسل جوان بلژیك» را تأسیس کرد و هدفش بوجود آوردن ادبیات مستقل و بدیع برای بلژیك بود. تودهٔ نعشها بنابر گفتهٔ هویسمانس Huysmans وحشت‌انگیزترین نوشته‌ای است که تا به حال بـر ضد جنگ منتشر شده است. موضوع کتاب ثمـرهٔ خیالپردازی نویسنده نیست، بلکه فریادی است از درون احساس مردمی که دربرابر رؤیای مرگ و ویرانی ناشی از جنگ قـرار گـرفته‌اند، گزارشی که لـومونیه در این اثر از جنگ می‌دهد، چیزی بینظیر و در نوع خود یگانـه است. در بخشی از کتاب نویسنده از دو سرباز آلمانی سخن می‌گویدکه آرزوی از بن برافکندن کشور فرانسه را در سر مـی‌پرورانند، زیرا معتقدند که فرانسویها غولهائیند که زندانیان را قطعه‌قطعه می‌کنند و در زخمهای عمیق مجروحان نمك می‌پاشند. از داستانهای دیگر لـومونیه هیستریك *L'Hystérique* (۱۸۵۵)، همسران نامشروع *Les Concubins* (۱۸۸۶) و تن خواده *Happe-Chair* (۱۸۸۶) است. تن خواده کـه انـدکی پس از ژرمینال *Germinal* اثر امیل‌زولا منتشر شد، تحت تأثیر مستقیم آن قرار گرفته بود و رومـانی ناتورالیستی بشمار مـی‌آمد، اما نویسنده در تقـدیمنامهٔ کتاب به زولا یادآور شده بودکه رومان او قبل از ژرمینال نوشته شده‌است. لومونیه‌که نویسندهٔ ناتورالیست موشکافی بود، چندین هفته درمیان فقر وبینوائی غم‌انگیزکارگران دو قریه بسر برده و حال و وضع و صفات اخلاقی‌کارگران و محیطشان را با واقع‌بینی بسیار ترسیم کـرده است. در نظـر او محیط اندوهبار این کارگـران همهٔ خصال و سرشت نیك آدمی را نابود ساخته و همه را به فساد کشانده است. درمحیط فاقد هر نوع قانون که تنها تقدیر شوم بـر آن حکمفرمـاست، همـهٔ احساسها، حتی عشق مادری از میان می‌رود، پدر دائم‌الخمر می‌شود و مادر به هرزگی روی می‌آورد، بشر در چنین محیطی از تفکر و امور معنوی بکلی محروم می‌گردد. شیوهٔ نگارش کتاب نیز با موضوع آن هماهنگی بسیار دارد و با گویائی و جانداری همهٔ مسائل را به نحو تکان دهنده‌ای به خواننده منتقل می‌سازد. داستان تن خواده پردهٔ نقاشی پرکشش و گیـرائی است از تیره‌روزی بشر و اثری مهم در ادبیات نـاتورالیستی. لـومونیه در ۱۸۸۸ در پاریس تحت تعقیب قرارگرفت و به سبب انتشار مقاله‌ای در روزنامهٔ ژیل بلاس Gil Blas که مدتها باآن همکاری داشت، محکوم گشت. در حدود سالهای ۱۹۰۰ در شیوهٔ ادبـی لومونیه تغییراتی پدید آمد و در برابر عالم و اشیاء به احساسی شاعرانه‌تر و تغزلیتر روی‌آورد، چنانکه در این رومانها دیده

می‌شود: چون رود روان *Comme va le ruisseau* (۱۹۰۳)، آدم و حوا *Adam et Eve* (۱۸۹۹) و در دل پر طراوت جنگل *Au coeur frais de la forêt* (۱۹۰۰) که درآنها نظر رئالیستی یا واقع بینانهٔ گذشته وجود ندارد و نویسنده خود را به رؤیای محیطی با صفا و پاك می‌سپارد که روح زن و مرد در آن دور از شهرها در دل طبیعت شکفته می‌شود. از قصه‌های لومونیه قصه‌های فلاندری و والونی *Contes flamands et wallons* (۱۸۷۳) و سرگذشت چاقها و لاغرها *Histoire de gras et de maigres* (۱۸۷۴) و مانند آن است. لومونیه به موازات داستان‌نویسی، در عالم هنر و نقاشی نیز مطالعاتی دارد و نظر خود را به وسیلهٔ نقدهای هنری انتشار می‌دهد. معروفترین آنها نقدی است با عنوان گوستاو کوربه و آثارش *Gustave Courbet et ses oeuvres* (۱۸۷۸).

لومونیه به هنگامی که ادبیات بلژیکی فاقد سبکی مشخص بود، به وسیلهٔ نثر شیوا و پرطنین و به وسیلهٔ نیروی اندیشهٔ خویش به سرچشمه‌های سنتی و فرهنگی ادبیات منطقهٔ فرانسوی زبان کشورش حیات تازه بخشید.

**لونروت، الیاس** Lönnrot, Elias شاعر و نویسندهٔ فنلاندی (۱۸۰۲ - ۱۸۸۴)

لونروت یکی از هفت فرزند خیاط تنگدستی بود که با استعداد فراوان و در ضمن کار در داروخانه، توانست به تحصیلات خود ادامه دهد و به دانشگاه هلسینکی وارد شود، لونروت در ۱۸۲۸ غالباً پیاده به شهرستانهای فنلاند سفر می‌کرد و به گردآوری ترانه‌های محلی می‌پرداخت و آنچه از دهان آوازخوانان دوره‌گرد و نقالان می‌شنید، ثبت می‌کرد. این ترانه‌ها در چهار جزوه در سالهای ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۱ به نام کانتله *Kantele* (نام نوعی ساز) بچاپ رسید. لونروت در ۱۸۳۲ به دریافت درجهٔ دکتری در رشتهٔ پزشکی از دانشگاه هلسینکی نایل آمد و برای طبابت به نواحی شمالی فنلاند فرستاده شد. در ضمن کار به سفرهای گوناگون پرداخت و مدارك فراوان و پرارزش از اشعار عامیانهٔ کشورش به همراه آورد و از آنها نوعی منظومهٔ حماسی طولانی در سی و پنج بند و در حدود دوازده هزار بیت ساخت که با عنوان کالوالا *Kalevala* در ۱۸۳۶ منتشر گشت. کلمهٔ کالوالا به معنی وطن و سرزمین کالوا Kaleva قهرمان یا رئیس قبیله‌ای کهن از شمال فنلاند است. ارزش این کتاب بیشتر به سبب تألیف استادانهٔ لونروت است و از چنان

توفیقی برخوردار گشته که روز انتشار نخستین چاپ آن هرسال از طرف مردم فنلاند جشن گرفته می‌شده است. لونروت همچنان به تجسس خود ادامه داد تا آنکه در ۱۸۴۹ کالوالای جدید *Nusi Kalevala* را انتشار داد و موجب گشت که فنلاند به همهٔ گنجینه‌های شعر ملی خود، به بهترین وجه دست یابد. این حماسه‌ها به چند شخصیت اساطیری فنلاند ارتباط می‌یابد که گاه با یکدیگر روابط دوستانه دارند و گاه میان قبایل آنان دشمنی حکمفرما می‌شود. بعضی از دانشمندان لونروت را هومرHomère فنلاند بشمار آوردند وبعضی دیگر اثر او را از وحدت و هماهنگی عاری دانسته‌اند، اما کالوالا به‌طور کلی از طراوت بسیار و اشعار بدیع برخوردار بود و قسمتهائی از آن گنجینه‌ای از صور ذهنی در برداشت، شامل شریف‌ترین احساس آدمی و پاك‌ترین عشقهای مادری و فرزندی و برادری همراه با شور و هیجان موسیقی. لونروت از سفرهای دیگر خود مجموعه شعری از فرهنگ عامه به همراه آورد که در سالهای ۱۸۴۰-۱۸۴۱ به نام کانته‌لتار *Kanteletar* منتشر گشت. این مجموعه شامل ترانه‌های طرب‌انگیز کودکی ولالائی و ترانه‌های عاشقانه بوده یا از منظومه‌های افسانه‌ای، تاریخی، مذهبی مایه گرفته که بعدها الهام بخش بسیاری از شاعران یا نقاشان یا آهنگسازان گشته است. لونروت از ۱۸۴۱ سفر خود را تا کشور نروژ ادامه داد. در ۱۸۴۲ مجموعهٔ ضرب‌المثلهای عامیانهٔ فنلاندی *Suomen kansan sananlaskuja* و در ۱۸۴۴ چیستانهای عامیانهٔ فنلاندی *Suomen kansan arvoituksia* را انتشار داد، وی از ۱۸۵۳ دردانشگاه هلسینکی به‌استادی زبان فنلاندی منصوب گشت و درسالهای ۱۸۶۶-۱۸۸۰ فرهنگ عظیم خود را که از ۱۸۴۰ برسرآن کار می‌کرد با عنوان فرهنگ فنلاندی-سوئدی *Suomalais-ruotsalainen sanakirja* منتشر کرد.

لونروت به وسیلهٔ مطالعهٔ وسیع خود دربارهٔ لهجه‌های گوناگون فنلاندی و به وسیلهٔ گردآوری گنجینهٔ عظیمی از اشعار عامیانه و فرهنگ مردم فنلاند خدمت بزرگی به کشور خود انجام داد و موجب شد که حس غرور ملی در هموطنانش تقویت شود و زبان ثابت و استواری از میان لهجه‌های مختلف فنلاند بوجود آید.

**لویس**، رجوع شود به **لوئیس**.

**لهتونن، یوئل** Lehtonen, Joel رمان‌نویس و شاعر فنلاندی (۱۸۸۱ - ۱۹۳۴) لهتونن دهقانزاده بود و به پسر خواندگی خانواده‌ای سرمایه‌دار و با فرهنگ درآمد. دورهٔ کودکی را با رفاه و خوشبختی گذراند و امکان یافت که تحصیلات دبیرستانی را بپایان رساند، اما برخلاف میل خانواده از تحصیل دانشگاهی سر باز زد و به روزنامه‌نگاری روی آورد. اولین داستانها و اشعار او که در سالهای ۱۹۰۴-۱۹۰۶ انتشار یافت، نمودار شیوهٔ رومانتیك جدید بود با رنگی بدبینانه. لهتونن از کشورهای اروپائی دیدن کرد و سفر خود را تا ایتالیا ادامه داد، و از راه این سفرهای طولانی با فرهنگ اروپائی رابطه یافت. در ۱۹۱۱ کتاب خود را به نام *درخت مورد منطقهٔ آلپ Myrtti ja alppiruusu* به کشور ایتالیا تقدیم کرد، سپس در ۱۹۱۴ مجموعه‌ای انتشارداد، شامل ترجمهٔ بیست و نه داستان از کتاب **دکامرون** *Decamerone* اثر بوکاتچو Boccaccio نویسندهٔ ایتالیائی. طبیعت زیبای روستاهای شهرستان زادگاه لهتونن زمینهٔ اصلی بعضی از دیوانهای تغزلی او قرار گرفته است، از آن جمله است: *خاطرات دوست داشتنی Rokkaita muistoja* (۱۹۱۱) و *بازارهای دوز Markkinoilta* (۱۹۱۲). لهتونن در آغاز جنگ جهانی اول به‌صحرای افریقا رفت وهنگام بازگشت به وطن دو رومان بزرگ‌که ازبهترین آثار او بشمارآمد، منتشرکرد به‌نام *یك‌بار در تابستان Kerran Kesällä* در۱۹۱۷ و **پوتکی‌نوتکو** *Putkinotko* که در دوجلد در سالهای ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ انتشار یافت. رومان اخیر که در واقع شاهکار نویسنده است، پردهٔ نقاشی وسیعی است از یك روز زندگی در خانواده‌ای روستائی در تابستان گرم و در کلبهٔ فقیرانهٔ پوتکی‌نوتکو واقع در درهٔ کوچك و علفزار. پدر خانواده که از مدتها پیش به قاچاق مواد الکلی اشتغال دارد، مردی بدوی، تنبل ولجوج است و نسبت به ثروتمندان بدگمان و با جهالتی خشونت‌آمیز. مادر خانواده زنی است زحمتکش و وراج و سرشار از عشق به فرزندان که آنان نیز بی‌انضباط و وحشی‌بار آمده‌اند. در میان همشهریها کتابفروشی وصف می‌شود که نوعی سخنگوی نویسنده است، با اغماضی فیلسوفانه که به مردم درس اخلاق می‌دهد. این رومان منطقه‌ای که مردمی را دور از اندیشه‌های عالی و تمدن، با شیوه‌ای استادانه و با فن تازه‌ای از هنر نقل و حکایت معرفی می‌کند، برضد ادبیات پهلوانی و خیالپرورانه است و در ضمن آن که تضاد شدید زندگی بینوایان و ثروتمندان را در نتیجهٔ نارسائی اصول عقاید

جامعه تصویر می‌کند، ستایشی از سوسیالیسم بشمار نمی‌رود. رومان ناقص‌العضو دلداده *Rakastanut rampa* (۱۹۲۲) مطالعه‌ای عمیق است دربارهٔ فقر که آزادی فردی و اجتماعی را نابود می‌کند. لهتونن در داستانهای فرزندان دورهٔ سختگیری *Sorronlapset* (۱۹۲۳) و مرد سرخ *Punainen mies* (۱۹۲۵) صریح‌تر از گذشته موضوعهای اجتماعی را مطرح کرده است. آثار فراوان لهتونن که بسیار غنی و نیرومند است، بیش از پیش به رئالیسم هجوآمیز و بدبینانه گرایش یافت، از آثار گوناگون وی کتابهائی در خاطرات است، مانند: سرزمین خوشبختی *Lintukoto* (۱۹۲۹) یا نقدهای هجوآمیز مانند مبارزهٔ افکار *Henkien taistelu* (۱۹۳۳) و امثال آن. آثار کامل لهتونن میان سالهای ۱۹۳۱و۱۹۳۵ انتشار یافت.

**لی، نثنیل** Lee, Nathaniel شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۶۵۳ - ۱۶۹۲) لی پس از پایان تحصیلات در کالج ترینیتی Trinity کمبریج، به سال ۱۶۶۷ در لندن اقامت گزید و به جامعهٔ پرزرق و برق آن پیوست و زندگی آزادانه و بیقیدانه‌ای پیش گرفت که سلامت نسبیش را بخطر انداخت. در آغاز به بازیگری در تئاتر پرداخت، اما به سبب حساسیت شدید و عدم تسلط برتحریکهای ناشی از نقشهای گوناگون تئاتری، صحنه را ترک کرد و به نمایشنامه‌نویسی روی‌آورد و در زمینهٔ نمایشهای قهرمانی، عشق پاك را در محیط پرجهش و سرسام‌آور خیالپردازیها، تصویر کرد. لی در ۱۶۷۴ تراژدی نرو *Nero* (نرون) را نوشت که او را به شهرت رساند، سپس نمایشنامه‌هائی در روال تراژدیهای عصر الیزابت و آثار شکسپیرو وبستر و دیگران منتشر کرد که بهترین و معروف‌ترین آنها ملکه‌های رقیب *The Rival Queens* (۱۶۷۷) و مهرداد *Mithridates* (۱۶۷۸) پیروزی مداوم بدست آورد، سپس با همکاری درایدن Dryden نمایشنامه‌های اودیپوس *Oedipus* را در ۱۶۷۹ و دوك آوگیز *Duke of Guise* را در ۱۶۸۲ انتشارداد. لی در اواخر ۱۶۸۴ به جنون شدید دچار گشت و در تیمارستان بستری شد و پس از پنج سال که از آن بیرون آمد، به دریافت مستمری از طرف تئاتر سلطنتی نایل گشت. در ۱۶۹۰ نمایشنامهٔ قتل‌عام پاریس *The Massacre of Paris* را نوشت، اما بتدریج قدرت نوشتن را از دست داد و سرانجام براثر بحرانهای شدید جنون درگذشت.

نمایشنامه‌های لی که بیشتر به صورت شعر آزاد بود، در مدت صد و پنجاه سال جزو آثار خوب نمایشی بشمار می‌آمد که بتدریج تأثیر خود را از دست داد. آثار *Works* لی یک‌بار در ۱۶۹۴ منتشر شد و باردیگر مجموع آثار نمایشی *Drtamatic works* او در سه‌جلد به سال ۱۷۳۶ انتشار یافت.

**لیتون، ادوارد بولور-لیتون لرد** Lytton, Edward Bulwer-Lytton Lord شاعر، رمان‌نویس و سیاستمدار انگلیسی (۱۸۰۳-۱۸۷۳) بولور-لیتون فرزند ژنرال لیتون در لندن زاده شد، از کودکی به مطالعه عشق می‌ورزید و در شعر و ادب استعدادی زودرس از خود نشان داد، تحصیلات درخشانی انجام‌داد و در دانشگاه کمبریج به سبب سرودن شعر پیکرتراشی *Sculpture* به دریافت جایزه نایل آمد. اولین دیوان او در هفده سالگی با عنوان **اسماعیل، داستانی شرقی** *Ishmael, an oriental tale* انتشار یافت و در ۱۸۲۸ **رومان پلم یا سرگذشت یک نجیب‌زاده** *Pelham, or the Adventures of a Gentleman* منتشر شد که دومین رومان و شاید بهترین اثر او بشمار آمد. قهرمان داستان، هنری **پلم**، جوانی فعال، بلند پرواز، در روبرو شدن با مشاغل سیاسی مردی با شهامت و در عشق جسور و بی‌پروا و با شور و حرارت است. داستان **پلم** که توصیفی طنزآمیز از جامعهٔ اشرافی بود، چنان مورد پسند عامهٔ مردم قرار گرفت که تحسین آنان را از قهرمانان آثار بایرون به دست فراموشی سپرد. بولور ـ لیتون به جهانگردی و سیرو سیاحت علاقهٔ بسیار داشت، چندی در میان کولیها و راهزنان اسکاتلند بسربرد و با وقایع شگفت‌انگیزی روبرو گشت که همهٔ آنها را در دو رومان **پول کلیفرد** *Paul Clifford* (۱۸۳۰) و **یوجین آرام** *Eugene Aram* (۱۸۳۲) شرح داده است. پول کلیفرد قهرمان رومان نخستین، پسری است از پدر و مادری ناشناس که به وسیلهٔ مهمانسرداری بزرگ شده و در میان مردمی پست پرورش یافته است و به وسیلهٔ آنان در راهزنیها شرکت داده شده و در ضمن یکی از سرقتها دستگیر گشته است، بی‌آنکه بتواند بیگناهی خود را به‌اثبات برساند. پول در زندان براثرمجاورت و مجالست با جنایتکاران سرشت پاك خویش را از دست می‌دهد و به‌سلك راهزنان درمی‌آید، تا جائی که پس از آزادی در رأس گروهی از دزدان قرار می‌گیرد و به نام کاپیتن کلیفرد به‌دختری که او نیز به وی ابراز عشق می‌کند، دل می‌بندد،

اما به سبب آن که از سرنوشت خویش آگاه است، از دختر دوری می‌جوید و بار دیگر دستگیر می‌شود، قاضی که عموی دختر است، بـه هنگام صدور حکم بـراثر نوشته‌ای که دریافت می‌کند، پی می‌برد که **پـول** فرزند خود اوست که در گهواره ربوده شده است، با وجود این از حکم اعدام انصراف نمی‌یابد، اما بلافـاصله در کالسکهٔ خود کشته می‌شود. **پـول** سرانجام از اعدام نجات می‌یابد و با دلدار خود به امریکا می‌رود و زندگی شرافتمندانه‌ای پیش می‌گیرد. این رومان رسم عاشقانهٔ جوانمردان و عیّارانی را زنده می‌کندکه خوی نیکشان به‌سبب بیعدالتیهای جامعه خاموش شده و به‌وسیلهٔ عشق باردیگر جان می‌گیرد. بدین طریق نویسنده خواسته است توجه عامهٔ مردم را به وضع نامساعد زندانیان وخشکی قوانین جزائی جلب کند. لیتون پس از آن به نوشتن داستانهای تاریخی به شیوهٔ والتراسکات پرداخت که بسیار مورد توجه مردم انگلستان قرار گرفت. مشهورترین این رومانها آخرین **روزهـای پومپئی** *Last Days of Pompeii* (۱۸۳۴) است که به محض انتشار پیروزی بسیاریافت و تقریباً به همهٔ زبانها ترجمه شد و سرآغاز یك سلسله رومان در زمینهٔ روم قدیم گشت که رواج بسیار یـافت. آخرین **روزهای پومپئی** بیشتر از مشاهدات نویسنده الهام گرفته و اگرچه داستان و اشخاص گوناگون آن بـا شتابزدگی و تا حدی سطحی ساخته شده است، هیجان فراوان و گیرائی موضوع کم عمقی داستان را جبران می‌کند، حـوادث در پومپئی مـی‌گذرد و بـا فـوران کوه‌آتشفشان وزوو Vesuve در ۷۹ بعد از مسیح پایان می‌پذیرد. قهرمان داستان جـوانـی یونانـی و ثروتمند و زیبا و جوانمرد است که عاشق دختری زیبا مـی‌گردد، مـوانعی که از طرف رقیب پیش پای جوان گذارده می‌شود و عشق کنیزك نابینائی کـه به وسیلهٔ او خریداری و آزاد می‌شود و فـداکاری و سرانجام خـودکشی کنیزك بـه هنگام مشاهدهٔ خوشبختی دلدار با دختر محبوبش، موضوع اصلی داستان را تشکیل مـی دهد که نویسنده در پانصد صفحه به صورتـی رنگارنگ نقل کرده است. تـوصیف پومپئی که لیتون در این کتاب به هنگـام همراهی با عـده‌ای بـاستانشناس در آن سرزمین انجـام داده، بسیار زنـده و گویـاست. این اثـر الهـام بخش بسیاری از آهنگسازان قرار گرفته است. از آثار دیگر تـاریخی لیتون رومـان **هرلـد** *Harold* (۱۸۴۸) است که وقایع آن در نیمهٔ اول قرن یازدهم می‌گذرد و اشخاص آن جز جادوگر داستان که مظهر مقاومت شدید قوم کافر در بـرابـر مسیحیت است، همه

شخصیتهای تاریخینـد. لیتون در این اثر کوشیده است که محیط دوره‌ای را کـه توصیف می‌کند، همچنین آداب و رسوم قوم ساکسون و اقوام شمالی را از نو زنده گرداند. لیتون همچنین داستانهائی اسرارآمیز و وحشت زا دارد مـانند داستانـی شگفت‌انگیز *A Strange Story* (۱۸۶۲) و داستانهائی واقعی مانند خانوادهٔ کـکستن *The Caxtons* (۱۸۴۹) و رومان من *My Novel* (۱۸۵۱) کـه در چهار جلد با نام مستعار انتشار یـافت. از رومـانـهـای فـرضی و تـخیلـی لیتـون نـژاد آینـده *The Coming Race* است کـه ابتدا در مجلـه‌ای ادبـی منتشر شد، سپس در ۱۸۷۳ جداگانه بچاپ رسید. نویسنده با نوشتن این رومان به داستانهای مربوط به اقوام کهن بازمی‌گردد و در ذهن خـود مجسم مـی‌کند کـه درحین سیاحت و سفرهـای خویش به کشوری زیرزمینی می‌رسد که مسکن قومی عجیب و غریب است متعلق به قرنی بسیار دور که بـرای فـرار از توفـان و طغیـان آب بـه اعماق **زمین پناه** برده‌اند. بدین طریق خیالپردازی نـویسنده در محیط ظلمانـی پیش از تـاریخ سیر می‌کند. این موجودات هنوز به جهالت و خباثت بشری آلوده نشده‌اند و هنوز از جنگ و جنایت و حرص و فقر چیزی نمی‌دانند، میان آنان نوعی برابری حکومت دارد و بدین طریق بشری را که در روشنائی آفتاب بسرمی‌برد، تحقیر مـی‌کنند. لیتون در این اثر تحت تأثیر نویسندگان مختلف قرار گرفته است، از طرفی تحت نفوذ داستان **سفرنامهٔ گالیور** اثر سویفت و از طرف دیگر تحت تأثیر نـویسندگان آلمانی مانند هوفمان. بولور لیتون نمایشنامه‌های فـراوان نیز دارد، از آن جمله است این نمایشنامه‌هـا: **ریشلیو** *Richelieu* ، **بـانـوی لـیـون** *The Lady of Lyons* (۱۸۳۸) و **پول** *Money* (۱۸۴۰) کـه همه با پیروزی بسیار همراه بـوده است. از اشعار مهم لیتون **آرتورشاه** *King Arthur* ، منظومـه‌ای طـولانی است که یك‌بار در ۱۸۴۹ و باردیگر پس از تجدید نظر در ۱۸۷۰ بچاپ رسید.

بولـور لیتون در ۱۸۳۱ به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد و طـی ده سال به سبب ایراد نطق و خطابه‌های فراوان که همه با زبردستی همراه بود و بـه سبب فعالیتهای بسیار سیاسی از شخصیتهای بـرجستهٔ کشور بشمار آمد و بـاردوم بـه نمایندگی برگزیده شد، سپس به وزارت مستعمرات رسید. بولور لیتون درآمیزش زندگی ادبی و مشاغل سیاسی قدرتی شگرف داشت. ازطرفی در خلق آثار گوناگون از شعر و رومان‌نویسی و نقد و تحلیل و نمایشنامه‌نویسی، آنچنان که مورد پسند

مردم قرن نوزده قرار گیرد، هیچ فرصتی را از دست نمی‌داد، از طرف دیگر به موازات این تلاش، در زندگی پرمشغلهٔ مرد سیاست و اجتماع نیز شخصی فعال بشمار می‌آمد. استادی لیتون در ساختمان و ترکیب داستان و انتخاب موضوع مطابق ذوق و پسند عامه و در ایجاد شوروهیجان و شیوهٔ نگارش صریح و روشن موجب پیروزی مداوم آثارش گشت و او را از مشهورترین نویسندگان انگلستان ساخت.

**لینو، اینو** Leino, Eino شاعر، رومان‌نویس و منتقد فنلاندی (۱۸۷۸ - ۱۹۲۶)
لینو پس از پایان تحصیلات درخشان دبیرستانی در هفده سالگی به دانشگاه هلسینکی Helsinki راه‌یافت و به وسیلهٔ برادرش که دوازده سال از او بزرگتر بود، به مجامع ادبی و جوانان فنلاندی وارد شد، سپس تحصیلات دانشگاهی را ناتمام گذارد و به روزنامه‌نگاری و نویسندگی و شاعری روی آورد، مقاله‌های تحقیقی و انتقادی در نشریه‌های مختلف انتشار داد. اولین اشعار خود را که تحت تأثیر هاینریش هاینه قرار داشت. در شانزده سالگی سرود و پیوسته برفعالیت ادبی خود افزود، چنانکه در اوایل قرن بیستم پیشوای شاعران فنلاندی گشت. از آثار مهم لینو حماسهٔ پرقدرت و عالی اوست به نام سرودهای هلکا *Helkavirsiä* . اشعار این مجموعه که میان سالهای ۱۹۰۳ و ۱۹۱۶ سروده شده و در دو جلد انتشار یافته، نه تنها شاهکار شاعر، بلکه شاهکار شعر فنلاندی است. لینو در این سرودها که تعدادشان به بیست و هفت می‌رسد، از حماسهٔ ملی فنلاندی الهام گرفته و به چهره‌های افسانه‌ای و محبوب مردم فنلاند صورتی پهلوانی و قهرمانی بخشیده است. اشعار با آنکه مستقیماً از ادبیات سنتی کشور فنلاند تأثیر پذیرفته، دارای خصوصیتهای بدیع و غیر معمول است و شاعر در آنها از صور ذهنی و تخیلات بسیار غنی خود سود جسته و همین امر به اثرش رنگی شخصی و درونی داده و به قهرمانانش از زن و مرد، جنبهٔ بشری و جهانی بخشیده است. از دیوانهای دیگر لینو امواج زمان *Ajan aalloilta* (۱۸۹۹) است و سیموهورتا *Simo Hurtta* که در دو جلد میان سالهای ۱۹۱۴و۱۹۱۹ منتشر شد. لینو در ۱۹۰۶ با بانوئی شاعر ازدواج کرد و پس از آنکه این ازدواج در ۱۹۰۸ به جدائی انجامید، لینو به بحرانی عصبی و دردناك دچار شد و به الکل روی آورد و زندگی آمیخته با

ولگردی پیش گرفت تا آنجا که به «شاعر خیابانهای هلسینکی» معروف گشت. چندی بعد با بانوی فاضل و ادیبی به نام اینوکالاس Eino Kallas آشنا شد، یادداشتهای این بانوی فاضل که در ۱۹۵۴ منتشر شد، دلبستگی شدید آن دو را میان سالهای ۱۹۱۶و۱۹۱۹ منعکس می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه این بانو موفق شده‌است که شاعر را ازاعتیاد به‌الکل و ولگردی نجات‌دهد. درکتاب نغمه‌های دوك یوهانا و کاتارینا یا گلونیکان *Juhanaherttuan ja Catharina Jakgellonican lauluja* (۱۹۱۹) چهرهٔ شاعر و دلداده‌اش در ورای وجود قهرمانان احساس می‌شود از آثار دیگر لینو منظومهٔ شب زمستان *Talviyö* (۱۹۰۵) و یخبندان *Halla* (۱۹۰۸) است. آثار نمایشی لینو در شش جلد میان سالهای ۱۹۰۹و۱۹۱۱ انتشار یافت. لینو همچنین از آثارگوته، شیلر، کورنی، راسین، آناتول فرانس و سراسر کمدی الهی اثر دانته ترجمه‌هائی منتشر کرده است. مقاله‌های تحقیقی، خاصه اثر مهم او به نام نویسندگان فنلاندی که در ۱۹۰۹ انتشار یافت، او را در ردیف منتقدان برجسته و مشهور قرار داده است. این جادوی ادب فنلاند و ساحر کلام و ولگرد معجزه‌گر موجب پیروزی شیوهٔ رومانتیسم جدید بررئالیسم، در ادبیات فنلاندی گشت و رهبر نسل جوان کشورش بشمار آمد.

# م

**مارتن دوگار، روژه** Martin du Gard, Roger رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۸۱-۱۹۵۸) مارتن دوگار در خانواده‌ای مرفه و از کارمندان دولت، در حومهٔ پاریس زاده شد، تحصیلات دانشگاهی را در ۱۹۰۵ در رشتهٔ قرائت خطوط قدیم و ثبت و ضبط اسناد و مدارك بپایان رساند. شوق فراوان به مطالعه او را به خواندن آثار نویسندگان بزرگ برانگیخت، خاصه خواندن رومان **جنگ و صلح** اثر تولستوی نویسندهٔ بزرگ روسی استعداد رومان‌نویسی را در او بیدار کرد. در ۱۹۰۶ ازدواج کرد و پس‌از آن رومان زندگی مرد مقدس *Vie de Saint* را در بارهٔ زندگی کشیشی نوشت که با شکست روبرو شد و او را به ناکامی و بحرانهای عصبی و عدم اعتماد به استعداد هنری خویش سوق داد و ناچار گشت که مدتها تحت درمان قرار گیرد. پس از بهبود بار دیگر بکار پرداخت و رومان صورت پذیرفتن *Devenir* را در۱۹۰۸ انتشار دادکه با وجود داشتن نقائصی، زمینه‌های بدیع هنر او را آشکار می‌ساخت-هنری که در آینده به اثبات رسید، همچنین خصوصیت-هائی که در همهٔ آثارش بکار می‌رفت، چون پنهان کردن چهرهٔ خویش در ورای چهرهٔ قهرمانان داستان، دقت بینهایت دربارهٔ سلامت و بیماری و تحلیل روانی بر پایهٔ تحلیل جسمی و صراحت بسیار در شیوهٔ نگارش و مانند آن. مارتن دوگار سالها بعد بر آن شدکه همهٔ عمر را دور از قال و قیل شهر بسر برد، پس در خلوت زندگی به رومان نویسی پرداخت و داستان ژان بارو *Jean Barois* را در ۱۹۱۳ انتشار داد که قسمتی از آن به صورت مکالمه نوشته شده بود و همهٔ مسائل معنوی و اخلاقی‌که نسل جوان و پرشور سالهای پیش ازجنگ را آشفته می‌ساخت، منعکس می‌کرد. این رومان مورد استقبال فراوان قرارگرفت و از مهمترین رومان-های قرن بیستم بشمار آمد. مارتن دوگار پس از بازگشت از جنگ جهانی اول، در ۱۹۲۰، یادداشتهایش را برای خلق اثری مهم بر مبنای مشاهدات و حوادث

واقعی فراهم آورد و هفده سال از عمر خود را صرف تنظیم آن کرد تا سر انجام رومان خانوادهٔ تیبو *Les Thibault* را میان سالهای ۱۹۲۲و۱۹۴۰ بتدریج انتشار داد، این رومان تصویری دقیق است از دو خانوادهٔ متعلق به طبقهٔ اهل کسب و حرفه که یکی مذهب کاتولیك دارد و دیگری پروتستان. حوادث داستان به دو شخصیت اصلی یعنی آنتوان Antoine و ژاك Jacques از خانوادهٔ تیبو بستگی می یابد که در دو قطب مخالف قرار دارند و در عین حال مشابهتهای خانوادگی میانشان وجود دارد که آنها را از افراد دیگر مجزا می‌سازد. داستان دنباله‌دار خانوادهٔ تیبو علاوه‌براین، تاریخ بحرانی سیاسی واجتماعیی رادربر داردکه به جنگ جهانی‌اول منجر شده‌است، بنابراین رومان نه‌جلدی خانوادهٔ تیبو از وحدت‌موضوع برخوردار نیست، زیرا در واقع به دو بخش تقسیم می‌شود. بخش اول سرگذشت خانواده‌ای را در چهار جلد در بر دارد و بخش دیگر سرگذشت بحران تب آلودی که جهان را فرا گرفته است، در هر حال خانوادهٔ تیبو از بزرگترین رومانهای قرن بیستم بشمار آمد. قدرت مارتن دوگار از طرفی در عرضه کردن تصویرهای کلی و زنده و وصف حوادث بصورتی واقعی و واکنشهای این حوادث در مردم است که با استادی و تیزبینی و صراحتی ستایش‌انگیز بیان شده، از طرف دیگر این قدرت در تعمق و نفوذ نویسنده در طریقهٔ زیستن افراد در دل حوادث و شرکت آنان در تحولات آشکار می‌گردد. شیوهٔ نگارش در این اثر بسیار متعادل است و از روانی و سهولت برخوردار. در میان رومانهای دنباله‌دار Romans fleuves که به وصف دقیق و عینی پیچ و خمهای زندگی فرد یا گروه افراد انسانی بستگی می‌یابد مانند ژان کریستوف (رومن رولان) یا مردان باحسن نیت (ژول رومن) که در عصر خود مورد پسند مردم قرار گرفت، رومان خانوادهٔ تیبو شاهکاری بشمار آمد. رومن رولان درکتاب خود، نمائی گسترده از فردی استثنائی پیش چشم می‌گذارد و ژول رومن پردهٔ نقاشی وسیعی از تحول تاریخی و تحول مردم‌کشوری را عرضه می‌کند و مارتن دوگار تصویر پرتحرك و غم‌انگیزی از زندگی خانواده‌ای اهل کسب و حرفه را در جریان جنگ جهانی اول، که در عین حال مدرك مستندی از یك عصر کامل است. مارتن دوگار در ضمن این کار به تئاتر کشیده شد و دو نمایشنامهٔ بدیع منتشر کرد با عنوان وصیتنامهٔ باباللو *Le testament du père Leleu* (۱۹۲۰) و دلم *La Gonfle* (۱۹۲۴)، دو اثر مضحکه‌آمیز از زندگی روستائی و سرشار از شور

و هیجان و تندی و خشونت. داستان کوتاه دددل افریقائی *Confidence africaine* (۱۹۳۱) تحلیلی است از بیماری روانی. فرانسهٔ قدیم *Vieille France* (۱۹۳۳) تصویرهای پیاپی و هجوآمیزی است از جریان زندگی روزانه در روستائی کوچك. در ۱۹۳۱ نمایشنامهٔ مردی خاموش *Un Taciturne* بر صحنه آمد که در ۱۹۳۲ منتشر شد. مارتن دوگار به نوشتن آخرین جلد رومان خانوادهٔ تیبو مشغول بود که خبر برنده شدن جایزهٔ ادبی نوبل را در ۱۹۳۷ دریافت‌کرد، از انزوا دست کشید و پس‌از سفری به کشورهای اروپائی به سوئد رفت تا جایزهٔ خود را دریافت کند. در دورهٔ جنگ جهانی دوم مارتن دوگار اثر تازه‌ای را آغاز کرد به نام **یادداشتهای کلنل مومور** *Journal du colonel de Maumort* که نتوانست آن را بپایان رساند. مارتن دوگار که در حدود چهل سال با آندره ژید دوستی صمیمانه داشت، بلافاصله پس‌از مرگ او، خاطرات خویش را از او در کتاب **یادداشتهائی دربارهٔ آندره ژید** *Notes sur André Gide* (۱۹۵۱) منتشر کرد.

در ادبیات معاصر، روژه مارتن دوگار، بیشك مقامی کاملاً خاص دارد، وی بیش از هر چیز به مسائل مربوط به جامعه شناسی و روانشناسی و حتی روانپزشکی علاقه داشته که در آثارش با موشکافی فراوان مورد توجه قرار گرفته است. در نظر عده‌ای او بیش از حد احساسها و واکنشهای شخصی را در مسیر داستان دخالت می‌دهد، تا جائی‌که حضورش درمکالمه‌ها به حداعلا احساس می‌شود. مارتن‌دوگار در ۱۹۵۵ خاطرات زندگی شخصی و ادبی *Souvenirs autobiographiques et littéraires* را برای چاپ به ناشر سپردکه در آن با صداقت بسیار و فروتنی کامل، دشواریها، تردیدها و شکستهای خویش را بیان کرده است.

ترجمه به‌فارسی: خانوادهٔ تیبو

**مارتی، خوسه** Marti José نویسنده و شاعر کوبائی (۱۸۵۳-۱۸۹۵) مارتی در هاوانا زاده شد، پدرش گروهبانی در ارتش اسپانیا و مادرش از مردم جزایرکاناری Canarie بود. خوزه با وجود داشتن اجداد اسپانیائی خود را از هر حیث کوبائی و اهل مستعمره می‌دانست و بشدت با حکومت استعمارگران اسپانیائی در کشورش مخالفت می‌ورزید. از این‌رو در ۱۸۶۹ که مقامات اسپانیائی در کوبا نامه‌ای از

او بدست آوردند، به شش سال زندان با اعمال شاقه محکوم گشت و اولین جزوهٔ تند هجوآمیز را در زندان نوشت به‌نام قدرت سیاسی کوبا *El Presido politico en Cuba* که در ۱۸۷۱ منتشر شد، سپس به اسپانیا تبعید گشت تا اندیشه‌های انقلابی را از سر بدر کند. از آن پس بیشتر عمر را در تبعید گذراند که پیوسته با سخنرانیهای پرشور میهن‌پرستانه همراه بود. در اسپانیا مارتی به تحصیلات دانشگاهی پرداخت و در رشتهٔ حقوق و فلسفه و هنر به اخذ درجهٔ دکتری نایل آمد. در ۱۸۷۳ در اسپانیا یکی از مطالعات سیاسی بسیار مستند و گستاخانهٔ خود را با عنوان جمهوری اسپانیائی پیش از انقلاب کوبا *La república española ante la revolución Cubana* انتشار داد. مارتی از مادرید به پاریس وسپس به مکزیك رفت و در ۱۸۷۵ به‌کوبا وارد شد وهمینکه شکست انقلاب را دید، به مکزیك بازگشت و از آنجا روانهٔ گواتمالا شد. در ۱۸۸۰ به نیویورك و در ۱۸۸۱ به ونزوئلا رفت، مدتی در این‌کشور بسر برد و به مشاغل گوناگون در قنسولگریها و روزنامه نگاری اشتغال ورزید و در فعالیتهای سیاسی و توطئه‌های انقلابی شرکت جست و سرانجام موفق شد که لوای انقلاب تازه‌ای را بر افرازد. مارتی در حالی‌که مردی غیر نظامی بود، در رأس گروهی از مردان در خلیج لاس پلایی‌تاس Las Playitas پیاده شد و اندکی بعد با دسته‌ای از سپاهیان اسپانیائی برخورد کرد که به ضرب گلولهٔ آنان از پای درآمد و جسدش به دست اسپانیائیها افتاد. مارتی سه دیوان انتشار داد از این قرار: اسماعیلیلو *Ismaelillo* (۱۸۸۲) که در آن پسرش را مخاطب قرار داده است. اشعار آزاد *Versos libres* که قسمتهائی از آن در ۱۸۸۲ ساخته شده، اما انتشارش در قرن بیستم صورت‌گرفت. اشعار ساده *Versos sencillos* (۱۸۹۱) که از دو دیوان دیگر بیشتر هنرشاعرانهٔ مارتی را آشکار می‌سازد. مارتی جدا ازهمهٔ مکتبهای شاعرانه شعر می‌سرود و از پیشروان شعر عصرجدید بشمار می‌آمد. وی احساسهای خود را در اول شخص مفرد بیان می‌کرد و بر تجربه و تأثرات درون تکیه داشت، از خاطرات عشق رومانتیك و سعادتمندانه‌اش در مکانهای مأنوس، از خاطرات کودکی، از آزادی و مرگ سخن می‌گفت. پرواز کبوتر در نظرش تفوق در زیبائی و روح را نشان می‌داد. مارتی در زندگی هنری نیز مانند زندگی شخصی خیالپرور بود و به آیندهٔ شعرش مانند آیندهٔ کشورش که تنها هدف زندگی او بود، ایمان داشت. از آثار دیگر او این

آثار است: نمایشنامهٔ ابدالا *Abdala* (عبدالله) (۱۸۶۹)، سزای عشق با عشق داده می‌شود *Amor con amor se paga* (۱۸۷۵)، کوبا *Cuba* در دو جلد (۱۹۰۲)، نقد و کتابها *Critica y libros* (۱۹۱۴) و مانند آن. مراسلات فراوان مارتی و مقالات و همهٔ آثار دیگرش بعدها به وسیلهٔ دستگاه حکومت کوبا در مجموعه آثار کامل *Obras completas* در ۱۹۲۵ بچاپ رسید و اشعار آزاد او در ۱۹۱۳ منتشر شد.
در تاریخ بشری کمتر مردی است که در مدتی چنین اندك، چنان فعالیت شدید و گوناگون داشته باشد. مارتی مردی خطیب، شاعر، فیلسوف، نویسندهٔ مسائل سیاسی، مرد انقلابی، روزنامه نگار و بالاتر از همه پیشوا و شهید راه استقلال کشورش بود و از نظر داشتن اندیشه و شخصیت بدیع در امریکای لاتین قرن نوزدهم مقامی بسیار برجسته بدست آورد، صدمین سالروز تولد او در ۱۹۵۳ در سراسر امریکای لاتین جشن گرفته شد.

**مارگریت، پول** (۱۸۶۰-۱۹۱۸) Margueritte, Paul، **مارگریت، ویکتور** Margueritte, Victor (۱۸۶۶-۱۹۴۲) رومان‌نویسان فرانسوی پول و ویکتور مارگریت پسران ژنرال اوگوست مارگریت بودندکه پس ازجنگ۱۸۷۰ درگذشت. دو برادر در مدرسهٔ نظام تعلیم و تربیت یافتند. پول‌که محیط نظامی مورد پسندش قرار نگرفت،آن را ترك‌کرد و در۱۸۸۱ در وزارت آموزش و پرورش بکارپرداخت. ویکتور بیش‌از برادر به‌امور ارتش علاقه نشان داد و به درجهٔ ستوانی رسید، با این حال اونیز در۱۸۹۶ استعفا داد و از همین‌سال به همکاری با برادر درخلق‌آثار ادبی پرداخت. پول پیش‌ازهمکاری با برادرکتاب *پدرم Mon père* را انتشار داد و به‌دنبال آن رومانهای دیگری تحت‌تأثیر مکتب‌ناتورالیسم‌ونفوذ زولا وبرادران گونکورکه از آن جمله است: اعتراف پس‌از مرگ *La Confession posthume* (۱۸۸۶)، روزهای امتحان *Jours d' épreuve* (۱۸۸۹)، دلدادگان *Amants* (۱۸۹۰). پول مارگریت در ۱۸۸۷ از گروه نویسندگان مدان Médan (گروهی از پیروان و شاگردان زولا که در ملك او به نام مدان جمع آمدند، جلسه‌هائی ادبی تشکیل می‌دادند و کتاب شبهای مدان را انتشار دادند) جدا شد و بیانیهٔ پنج تن Le Manifeste des Cinq را امضا کرد که در آن به زولا تاخته بودند و او را که پیشوای ناتورالیسم بود، از خط سیر این مکتب منحرف اعلام کردند. در ۱۸۸۷ همکاری پول و ویکتور آغاز

شد. از آثار مشترك آن دو داستان پر هیجان کودکان بود به نام پوم *Poum* (۱۸۹۷) و ذت *Zette* (۱۹۰۳). پس از آن به خلق اثر بزرگ تاریخی خود به نام یك عصر *Une Époque* پرداختند که پردهٔ نقاشی وسیعی بود از جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱ که برای هر دو برادر شهرتی گسترده همراه آورد. کتاب یك عصر از چهار بخش تشکیل شده است که میان سالهای ۱۸۹۸ و ۱۹۰۴ به این شرح انتشار یافت: بخش اول ادبار *Le Désastre* (۱۸۹۸) شرح تجربه‌های افسر جوانی فرانسوی که گاه در شیفتگی و گاه در نفرت از جنگ فرانسه ـ آلمان بسر می‌برد. بخش دوم خرده‌های شمشیر *Les Tronçons du glaive* (۱۹۰۰)، تجسم وقایع تاریخی و تلاش ناامیدانهٔ ملت فرانسه برای گریز از شکست. حوادث این بخش از خلال ماجراهای زندگی اشخاص گوناگون نشان داده می‌شود که به نوعی با یکدیگر بستگی و در وقایع شرکت دارند. در این بخش عناصر داستانی و بشری با سهولت بسیار در دل وقایع تاریخی جای گرفته و از لحنی پر هیجان، ناشی از احساس صادقانهٔ میهن پرستی برخوردار است. سومین بخش دلاوران *Les Braves gens* (۱۹۰۱)، که در واقع به دو بخش نخستین بستگی ندارد و قسمتهای پراکنده و گوناگونی از جنگ و عاقبت رشادت آمیز سرباز جوانی را وصف می‌کند. بخش آخرین کمون *La Commune* (۱۹۰۴)، جنگ داخلی را ترسیم می‌کند و کمون پاریس را رویاروی حکومت جمهوری قرار می‌دهد. در این بخش اشخاص مختلف دو بخش نخستین از نو وارد داستان می‌شوند. در کتاب یك عصر جنبهٔ تاریخی بر جنبهٔ داستانی اثر غلبه دارد. همکاری دو برادر در ۱۹۰۸ قطع شد و هر یك به نام خود و جداگانه آثاری منتشر کرد، از جمله آثار پول مارگریت این آثار است: خاطرات جوانی *Souvenirs de jeunesse* (۱۹۰۸)، شعله *La Flamme* (۱۹۰۹)، ضعف بشری *La Faiblesse humaine* (۱۹۱۰)، خانه می‌سوزد *La Maison brûle* (۱۹۱۳) و مانند آن. از آثار ویکتور مارگریت نمایشنامهٔ تحقیر دوجانبه *La Double méprise* در ۱۸۹۸، در تئاتر اودئون Odéon بر صحنه آمد. آثار داستانی ویکتور در سبك رئالیسم و به شیوهٔ ادبیات شهوی است، از آن جمله: روسپی *Prostituée* (۱۹۰۷)، مصاحب *Compagnon* (۱۹۲۴)، زوج *Le Couple* (۱۹۲۴). رومان سه بخشی با عنوان زن در راه *La Femme en chemin* (۱۹۲۲-۱۹۲۴) و به سوی خوشبختی *Vers le bonheur* (۱۹۲۵-۱۹۳۰) و مانند آن. ویکتور مارگریت در۱۹۲۲ رومان

لاگارسن *La garçonne* را انتشار دادکه وصف گستاخانه‌ای بود از وضع زنان ولگرد پس از جنگ. این اثـر به سبب بیپروائی نویسنده با غوغای بزرگی روبرو شد و در ضمن به سبب قدرت فراوان و صـداقت آمیز در وصـف و شرح آداب و رسوم پس از جنگ بسیار جلب توجه کـرد. ویکتور مارگـریت همچنین مقامه‌هائـی در روش مسالمت‌آمیز ملتهای جهان انتشار داد مانند میهن بشری *La Patrie humaine* (۱۹۳۱).

برادران مارگریت رومان نویسهای توانائی بودند که به سبب طـرح مسائل باب روز و وضع اخلاقی و اجتماعی زمان و تفسیر دقیق آن، آثارشان پیوسته با پیروزی همراه بوده است.

**مارلو، کریستوفر** Marlowe, Christopher شاعر و نمایشنامه‌نویس انگلیسی(۱۵۶۴-۱۵۹۳) مارلو در کنتربری Canterbury زاده شد، پـدرش کفاش بود و او پس از پایان تحصیلات اولیه درشهر زادگاهش با کمك‌خرج تحصیلی‌که به داوطلبان شغل روحانی تعلق می‌گرفت در کریستی کالج Christi College کمبریج به تحصیل ادامه داد، در ۱۵۸۴ در رشتهٔ هنر به دریافت لیسانس و در ۱۵۸۷ به درجهٔ فوق لیسانس نایل آمـد. مارلو زنـدگی اسرار آمیزی داشت و در سازمـانهای مخفـی دولـتی خدمت می‌کرد. در ضمن تحصیل دانشگـاهی از طرف این دستگاهها بـه خارج از کشور اعزام شد و به وساطت آنها از مخالفت مقامات دانشگاهی در امـان ماند. از ۱۵۸۶ در لندن و در محلهٔ تئاترها، در ساحل چپ رودخانهٔ تمـز اقـامت کرد، به سرودن شعر و نـوشتن نمایشنامه پـرداخت و با اهل ادب معـاشرت یافت و تا ۱۵۹۲ به هنگام شیوع طاعون در لندن بسر بـرد، پس از آن نزد دوستی بـه کنت Kent رفت. از مارلو شش تراژدی باقی است: **تیمـور لنـگ** *Tamburlaine the Great* در ۱۵۹۰ بدون ذکر نام نویسنده انتشار یافت‌که موجب شهرت مارلو گشت. این تراژدی به شعر آزاد ساخته شده و مارلو در آن اراده و قدرت را با بـرجستگی و رنـگارنگـی و گـویایی خـاص تـجسم داده است. **تـراژدی دکـتـر فـاوستـوس** *The Tragicall History of Dr. Faustus* نمایشنامه‌ای‌آمیخته‌ازنظم‌ونثراست، بی‌آنکه به پرده‌های جداگانه تقسیم شده بـاشد. این تـراژدی در ۱۵۸۸ ساخته شد و در ۱۶۰۱ بدون نام نویسنده و در ۱۶۰۴ با نام مارلو انتشار یافت. در این نمایشنامه

نیز مانند تراژدی تیمور لنگ ادراك عظمت و قدرت وجود دارد، با این تفاوت که تیمور لنگ قهرمان استیلا و قدرت سیاسی است و فاوست مظهر قدرت بشری است که تا مرز نهائی دانش و معرفت و در عین حال کامجوئی کشیده می‌شود. یهودی مالت *The Jew of Malta* در شعر آزاد در ۱۵۹۰ نوشته شد و در ۱۶۳۳ انتشار یافت. موضوع این تراژدی بر مبنای وقایع تاریخی مقرون به صحت قرار دارد و در آن نیز مانند دو نمایشنامهٔ دیگر اراده‌های تزلزل ناپذیر و لجام گسیخته نشان داده شده است. در این سه تراژدی قدرت طلبی به صورتهای گوناگون و در حد افراط توصیف می‌شود، خواه به صورت عطش سیری ناپذیر برای ثروت یا به‌صورت شهوت انتقامجوئی یا شوق زیبائی. در تراژدی **یهودی مالت** نقائص بشری و عقیدهٔ ضد خدائی بیان گردیده است. پیروزی بزرگی که این نمایشنامه بدست آورد، بیشتر به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن بستگی می‌یابد. ادوارد دوم *Edward II* در ۱۵۹۳ اولین تراژدی تاریخی مهم مارلو است که شاهکار او بشمار می‌آید. مارلو در این تراژدی از نظر شعر و بیان موضوع بیش از پیش به پختگی دست می‌یابد و موفق می‌شود که در اشعار و اندیشه‌هایش نظم و تناسب بیشتری بکار برد، از درخشندگی سطحی و سخن پردازی پرطمطراق تراژدیهای قبل بکاهد و عمق و مفهوم خردمندانه‌ای از ضعف و محدودیت فکری بشر عرضه کند تا بهتر بتواند سرگذشت شاه سست عنصر و احساس این‌که حتی کشتنش ترحم‌انگیز است، بیان کند و به صحنه‌های مبهمی از تاریخ، واقعیت بیشتری بخشد. این اثر در تئاتر عصر الیزابت مقام ممتازی بدست آورد. تراژدی قتل عام در پاریس *The Massacre at Paris* که در ۱۵۸۹ نوشته شد و در حدود ۱۶۰۰ انتشار یافت، از نوع تراژدیهائی است که بر مبنای کینه توزی گذارده شده. اثر دیگر مارلو تراژدی دیدو، ملکهٔ کارتاژ *Dido, Queen of Carthage* در ۱۵۹۴ انتشار یافت. دو نمایشنامهٔ اخیر نسبت به آثار دیگر مارلو در درجهٔ پائینتری قرار گرفته است. آثار نمایشی مارلو اشعار غنائی او را تحت‌الشعاع قرار داده است، در حالی که این اشعار از دلنشینی و خوشاهنگی و انعطاف پذیری و انسجام بسیار برخوردار است، خاصه پیوستگی صور ذهنی با خصوصیتهای اشخاص و بیان شعری در آنها با استادی فراوان انجام گرفته است. در منظومهٔ هیرو و لئاندر *Hero and Leander* (۱۵۹۸) تغزل، درخششی خاص می‌یابد. این منظومه به سبب مرگ شاعر ناتمام

مانـد و به وسیلهٔ جـورج چپمن George Chapman بپایان رسید. مـارلـو همچنین تـرجمـه‌ای از قطعـاتـی از آثـار اوویـد Ovid و دیـگـران را نیـز انـتشار داده است.

در نظر عده‌ای از اهل ادب، مارلو در خلق بسیاری از نمایشنامه‌های عصر خـود که بدون نام منتشر شده و حتی در چند نمایشنامهٔ دورهٔ جـوانی شکسپیر دخـالت داشته است. مارلو در عصر خود آشکارا به کفر و الحاد متهم گشت. یك بـار نیز به سبب کشتن مهمانسراداری در ضمن دوئل و تهدید مقامات انتظامی به زندان افتاد. پایان غم‌انگیز زندگی مارلو و قتل او در مهمانسرائی به دست شخصی بـه نام اینگرام فریزر Ingram Friser قتلی سیاسی و اسرارآمیز شناخته شد.

ترجمه به فارسی: دکتر فاستوس.

**ماریـوو، پیر کارلـه دو شامبلـن دو** Marivaux, Pierre Carlet de Chamblain de

نمایشنامه‌نویس و رومان‌نویس فرانسوی (۱۶۸۸ - ۱۷۶۳) ماریـوو در پـاریس زاده شد و همراه پدر که کارمند ادارهٔ دارائی بـود، بـه شهرستانها رفت، از جمله مدتی در شهر لیموژ Limoges سکونت کرد با روشنفکران و اهل ذوق و ادب آشنا شد و به ادبیات علاقهٔ فراوان ابرازکرد، خاصه تحت تأثیر آثار راسین قرارگرفت. در هیجده سالگی نمایشنامه‌نویسی آغاز کرد و نمایشنامهٔ منظوم و تك پرده‌ای پدر محتاط و با انصاف *Le Père prudent et équitable* را به وسیلهٔ بـازیگران متفنن در ۱۷۰۶ برصحنه آورد، گرچه موضوع این نمایشنامه بسیار عادی بـود و اشعارش ارزشی متوسط داشت، اندیشه‌های اصلی و مهمـی را کـه ماریـوو در آینده در نمایشهای عشقی خود می‌پروراند، نمودار ساخت. کمی پس از آغاز کار ادبـی، ماریوو پدر و مادر را از دست داد، به‌پاریس رفت و از ۱۷۱۰ از میهمانان ثابت محفل ادبی مارکیز دولامبر Lambert گشت، در مجامع تئاتری حضور یافت و بـه سبب سیمای خوش و رفتار شایسته توجه عموم را به خـود جلب کرد. مـاریوو برای امرار معاش با روزنامه‌هـا همکاری مـی‌کرد و در ضمن بـه مطالعه دربـارهٔ عواطف و احساس آدمی می‌پرداخت و آثار گذشتگان را دربارهٔ عشقهای دور از واقعیت در رومانهای خود بمسخره می‌گرفت، از جمله در این رومانها: آثـار و نتایج شگفت‌انگیز تعلق خـاطر *Les effets surprenants de la sympathie* (۱۷۱۳)

و کالسکهٔ در گل فرو رفته *La Voiture embourbée* (۱۷۱۴). رومان نخستین خالی از لطف و رومان دیگر از آغاز با شور و هیجان وجنب و جوشی واقع‌بینانه‌همراه بود. ماریوو پیش‌از آنکه راه واقعی را بدست آورد، به رومان‌نویسی پرداخت. رومان ایلیاد در لباس مبدل *L'Illiade travestie* را در ۱۷۱۷ و بلافاصله تلماك در لباس مبدل *Le Télémaque travesti* را نوشت و با آنکه زبان یونانی نمی‌دانسته در این دو اثر از داستانهای کهن تصویر خنده‌آوری ساخته و در ضمن از آداب و رسوم معاصر و تعدیها و اجحافهای زمان هجو تندی برآن افزوده است. اثر اخیر نه سال پس از نوشتن انتشار یافت. ماریوو از اوان جوانی استعداد خود را در تحلیل روانی و تعمق در خصوصیتهای اخلاق بشر آشکار ساخت و در این زمینه مقاله‌هائی انتشارداد که اشخاص و صفات خاص آنها از واقع‌بینی برجسته‌ای برخوردار بود. در ۱۷۲۰ اولین کمدی ماریوو به وسیلهٔ گروه بازیگران ایتالیائی برصحنه آمد که با شکست روبرو شد و او در همین سال برای جبران شکست نمایشنامهٔ تازه‌ای به وسیلهٔ همان گروه به اجرا درآورد. این نمایشنامه آرلکن صیقل یافته از عشق *Arlequin poli par l'amour* نام داشت و پیروزی بزرگی بدست آورد. دو ماه بعد به وسیلهٔ گروه بازیگران فرانسوی تراژدی آنیبال *Annibal* را برصحنه آورد که تنها سه‌بار بنمایش گذارده شد، اما در ۱۷۴۷ نمایش آن با توفیق عظیمی روبرو گشت و این تنها تراژدی ماریوو بود. در ۱۷۲۲ گروه بازیگران ایتالیائی اولین شاهکار کمدی ماریوو را در سه‌پرده برصحنه آورد و آن غافلگیری عشق *La Surprise de l'amour* نام داشت که توفیق بسیار یافت. موضوع این نمایشنامهٔ پرجاذبه و کمدی واقعی زمینهٔ همهٔ آثار نمایشی ماریوو را تشکیل می‌داد و آن پیچ و خمهای احساسها و عواطف غالباً رنج‌آور بود که در جریان بازی بتدریج پدید می‌آمد و تنها در پایان نمایش از میان می‌رفت. ماریوو پس از این پیروزی به‌آثاری از نوع دیگر پرداخت، از جمله مقامه‌هائی که در اسپکتاتور فرانسه *Spectateur français* انتشار می‌داد که می‌توان گفت از نظر تاریخی اولین روزنامهٔ فرانسوی بود و تقلیدی از اسپکتیتر Spectator انگلیسی که در آن از موضوعهای گوناگون، مشاهدات و اندیشه‌ها و پند و حکمت سخن می‌رفت و در واقع اثری بود در اخلاق و در بحثهای تحلیلی. در ۱۷۲۳ کمدی دیگر ماریوو به نام ناپایداری دو جانبه *La Double inconstance* بنمایش گذاشته شد که از جاذبه و

درعین حال از عمق بسیار برخوردار بود و پیروزی تازه و قابل توجهی برای ماریوو و گروه بازیگران ایتالیائی به همراه آورد. در این نمایش سیلویا دختر زیبا و بازیگر برجستهٔ این گروه نقش خود را بصورتی درخشان اجرا کرد و پس از این نمایش با ماریوو دوستی یافت. ماریوو به سبب علاقهٔ به سیلویا بیشتر نمایشنامه‌های خود را برای گروه بازیگران ایتالیائی می‌نوشت، اما دوستی سیلویا که زنی شوهردار بود با او دوستی ساده‌ای بود و ماریووگاه در مقامه‌های خود دربارهٔ دوام عشق زناشوئی نکته‌هائی می‌نوشت که به وضع خاص او ارتباط می‌یافت. تاریخ دربارهٔ زندگی خصوصی ماریوو صراحتی ندارد، تنها از آثار اوست که می‌توان به نکته‌هائی از زندگی شخصیش پی برد و شباهتهای میان موضوع نمایشنامه‌ها و زندگی و وضع خاص او را دریافت. ماریوو در ۱۷۲۳ همسرش را از دست‌داد. دالامبر D'Alambert ماریوو را دراین ماتم تسکین ناپذیر دانسته است، اما ماریوو در ۱۷۲۵ نمایشنامهٔ دومین غافلگیری عشق *La Seconde surprise de l'amour* را نوشت که در ۱۷۲۷ برصحنه آمد. در این نمایشنامهٔ سه‌پرده‌ای زن بیوهٔ تسکین‌ناپذیری به وسیلهٔ مردی که او هم تسکین ناپذیر است، آرامش می‌یابد. ماریوو پس از مرگ همسرش مانند گذشته همهٔ کمدیهای عاشقانهٔ خود را به شگفتی عشق اختصاص می‌دهد. در ۱۷۲۵ دو کمدی را که منحصراً اجتماعی بود، به گروه بازیگران ایتالیائی و گروه بازیگران فرانسوی سپرد. در کمدی جزیرهٔ بردگان *L'Ile des esclaves* که به گروه بازیگران ایتالیائی سپرده شده است، هجو جامعه در ورای هجو فرد دیده می‌شود. در این کمدی ماریوو می‌خواهد ثابت کندکه اختلافها و مخاصمه‌های طبقات مختلف اجتماع در برابر جاذبهٔ عشق ناپدید می‌گردد. کمدی جزیرهٔ عقل *L'Ile de la raison* به گروه بازیگران فرانسوی داده شد که در آن ماریوو خروج زن از قیمومت مرد و طرفداری از روابط آزاد زن و مرد را عرضه کرده است و بسیار نادرند نویسندگان آثار نمایشی فرانسه در قرن هیجدهم که بتوانند این همه فکر تازه و شگفت‌انگیز را پی در پی عرضه کنند. چهار سال بعد همین اندیشه‌ها در نمایشنامهٔ مستعمره یا اتحادیهٔ زنان *La Colonie ou la ligue des femmes* گنجانده شد که در ۱۷۲۹ به وسیلهٔ گروه تئاتر ایتالیائی برصحنه آمد و اگرچه در آن زمان چندان پیروزیی نیافت، بعدها مورد پسند عامه قرار گرفت. ماریوو در نمایشنامهٔ مستعمره برای زن حقوق

مساوی با مرد را در همهٔ امور، چه سیاسی، چه مدنی، قائل شده است، اما به سبب شکست نمایشنامه در مرحلهٔ اول دیگر گرد این مسألهٔ ماجراجویانه نگشت و باردیگر به کمدیهای عاشقانه‌ای روی آورد که قهرمانان آنها دختران جوان یا بیوه زنانی بودند که برحسب میل و هوای دل راه خویش را انتخاب می‌کردند، نه برحسب میل خانواده، چنانکه در نمایشنامه‌های بازی عشق و تصادف *Le Jeu de l'amour et du hasard* و محرمیتهای دروغین *Les Fausses confidences* دیده می‌شود، که به‌سبب ترکیب و ساختمان نمایشنامه و وضوح نقشه، از شاهکارهای ماریوو بشمار آمد و در آن تصادف و الزام، دروغ و انحراف، غریزه و عقل به هم آمیخته بود. ماریوو از نظر تعلیم و تربیت توصیه می‌کند که به کودکان باید این مطلب را فهماند که شرافت واقعی ارثی نیست، بلکه براثر تربیت و اعتلای روح و فکر بدست می‌آید و به پدران و مادران نیز سفارش می‌کند که دوست بخشایندهٔ فرزندان خود باشند نه قاضی جدی و خشکی که پیوسته درصدد اصلاح آنان برمی‌آیند یا مستبدی که تنها به فرمان دادن دل خوش می‌دارند. دختر ماریوو برحسب چنین اصولی تربیت یافت و با وجود تفاهم‌کامل و عطوفت‌آمیزی که با پدر داشت، در ۱۷۴۰ تمایل خود را به ورود به صومعه اعلام کرد و تلاشهای پدر را دربارهٔ انصراف از این تصمیم عاطل گذارد. دلایلی که ماریوو برای انصراف دختر می‌آورد، همان است که در رومان بلند خود به نام زندگی ماریان *La Vie de Marianne* گنجانده است. ماریوو از ۱۷۳۱ به نوشتن رومان زندگی ماریان پرداخت و قسمتهای مختلف آن را بتدریج تا ۱۷۴۵ انتشارداد. با وجود این رومان ناتمام ماند. داستان زندگی ماریان دستخط زنی را نشان می دهد که در خانهٔ ییلاقی فروخته شده‌ای بدست آمده، شامل درد دل زن به‌دوستش دربارهٔ زندگی گذشته و عواطف و حوادثی که برایش پیش آمده است. ماریوو این زن را بسیار هوشمند وصف کرده، چنانکه گوئی از علم‌الاخلاق و تحلیل روانی معرفتی کامل دارد و در همهٔ وقایع تیزهوشی و حاضر جوابی خود را آشکار می‌سازد. رومان دیگر ماریوو که چون زندگی ماریان ناتمام ماند روستائی تازه به دوران رسیده *Le Paysan parvenu* نام دارد و قهرمان آن جوان خوش سیمائی است به نام ژاکوب Jacob که همان هوشمندی ماریان را دارد. جوان روستائی به شهر می‌آید، مورد پسند زنها قرار می‌گیرد و به وسیلهٔ پول آنان زندگی

می‌کند. این دو رومان در واقع تجددی است در رومان فرانسه و رومان اروپائی عصر.
ماریوو سالیان دراز نویسنده‌ای سبك و جلف شناخته شد، اما سنت بوو منتقد معروف با نظر دیگران موافق نبود و ماریوو را نویسنده‌ای می‌شناخت با اصول و مبانی فکری تازه و فلسفی و غیر متعارف و عمیق. امروزه ظرافت طبع و دقت و تیزبینی ماریوو در تحلیل روانی آشکار گشته است و هریك از نمایشنامه‌های او تلاشی شناخته شده است در برافکندن نقابهائی که حیله‌ها و قراردادهای مکارانه را در خود می‌پوشانده است. ماریوو پیچ و خمهائی را که بتدریج در جریان نمایش بوجود می‌آورد، ناگهان در پردهٔ آخر از میان می‌برد و معماهای هیجان‌انگیز و پرتحرك را به وسیلهٔ کشف حیله‌ها، نیرنگهای از پیش طرح شده، تلونها، درددلها و اعترافات تصادفی حل می‌کند. واقع‌بینی از خصوصیتهای آثار نمایشی و داستانهای ماریوو است که در دوران پیش از رومانتیك و دورهٔ رومانتیك از نظرها پوشیده مانده است. ماریوو به سبب معرفت دربارهٔ زوایای طبع آدمی و توصیف رنج و درد زن و به سبب زیبائی شیوهٔ نگارش شایان آن است‌که راسین قرن هیجدهم خوانده شود.

**ماشا، کارل هینك** Mácha, Karel Hynek شاعر چك (۱۸۱۰ ــ ۱۸۳۶) ماشا در خانوادهٔ فقیر کارگری در **پراگ** زاده شد و در محیطی که هنوز نیمه‌آلمانی بود، پرورش یافت، تحصیلات خود را در مدارس پایتخت بپایان رساند و در رشتهٔ فلسفه و حقوق در دانشگاه **پراگ** به آن ادامه داد و تحت نفوذ نهضت ملی جوانان قرارگرفت و بتدریج میهن‌پرستی پرشورگشت. سفرهای شبانه به قصرهای قدیم بوهمیا Bohemia (بوهم) و خواندن متون بدیع شاعران رومانتیك آلمانی، لهستانی و انگلیسی، خاصه مطالعهٔ آثار بایرون و گذشتهٔ پرافتخار چکوسلواکی، در ساختمان فکری و روحی ماشا نفوذ فراوان باقی‌گذاشت و درهای دنیای خیال و درعین حال سرشار از تجربه را بر وی گشود که در آثار ادبیش نشانه‌های بسیار از آن دیده می‌شود. ماشا مدتی نیز به بازیگری پرداخت و همانجا بود که با الئونوره Eleonore که او را در نامه‌هایش لوری Lori می‌نامید، آشنا شد و به او دل بست و در اشعارش از وجود او بسیار الهام گرفت. پس از آن شاید به

سبب وضع دشوار مالی و برای استحکام بخشیدن به‌زندگی و ازدواج با دلداده‌اش بناچار دست از زندگی آزاد و بیقیدانهٔ خود برداشت و در سپتامبر ۱۸۳۶ به شغلی در دفتر یکی از وکلای دعاوی مشغول شد و هنگامی که خود را برای ازدواج با الئونوره که با حسادتی آزار دهنده دوستش داشت، آماده می‌کرد، دختر از بیماری ذات‌الریه درگذشت. اولین اشعار ماشا به زبان آلمانی سروده شد و در ۱۸۲۹ با عنوان طبع آزمائی ایگناز ماشا *Versuche des Ignaz Mácha* منتشر گشت که نفوذ شیلر و شاعران رومانتیك آلمان را نشان می‌داد، اما قریحهٔ واقعی ماشا در آثار او به زبان چك آشکار می‌گردد که در سه گروه تقسیم می‌شود: اشعار غنائی، آثار داستانی، طرحهای منثور. بیشتر آثار اوکه در شعر غنائی یا طرحهای منثور است به منطقهٔ بوهم و تاریخش بستگی می‌یابد. ماشا به‌گذشتهٔ پرافتخار و وضع پست کنونی این منطقه از کشورش با دیدی غم‌انگیز می‌نگرد و مانند بسیاری از معاصران برای آیندهٔ پرعظمت آن امیدهائی درسر می‌پروراند. در آثار منثور، دربارهٔ مسائل مربوط به‌زندگی بشر می‌اندیشد و ارتباط آن را بازیبائیهای دلفریب عالم طبیعت و عشق انسانی بیان می‌کند. منظومهٔ غنائی ـ حماسی بلند ماه مه *Máj* (۱۸۳۶) در هشتصد بیت که بزرگترین منظومهٔ سبك رومانتیسم کشور چکوسلواکی بود، قریحهٔ نیرومند ماشا را آشکار کرد و بینش او را از زندگی و اوج شعر احساسی او را نمایان ساخت. قهرمان این منظومه که از افسانهٔ ملی کشور چك گرفته شده است ویلم Vilèm نام داردکه سلطان وحشت‌انگیز جنگلهاست و پدرش را که با دلدار او رابطهٔ عاشقانه یافته است، می‌کشد و خود به زندان می‌افتد و روزی که طبیعت به اوج شکوه و زیبائی خود رسیده است، اعدام می‌شود. ماشا روح واقعی خود را به این قهرمان بخشیده است، چنانکه افکار ویلم در زندان، وحشت از دنیای پس‌از مرگ، حال روحی خودشاعر را نشان می‌دهد، منظومهٔ ماه مه که عنصر تغزلی و احساسی و تفکری آن بر حالت حماسی غلبه دارد و از نظر زبان شعر و قالب و خوشاهنگی شاهکار شعر بشمار می‌آید، در آغاز از طرف منتقدان و کسانی که در انتظار شعری میهنی بودند تا غرور ملی مردم را تحریك و احیا کند، با سردی روبرو گشت، اما در نظر نسل بعد انجیل ثانی و سرچشمهٔ تغزلی از دنیای ماوراءالطبیعه و از بزرگترین آثار رومانتیك اروپائی و مرجعی زنده و فیاض بشمار آمد و ماشا را

در نقطهٔ آغاز راهی والا و پرارج قرار داد که شاعران جوان کشورش بعدها در آن گام برداشتند. از آثار ماشا جز منظومهٔ ماه مه و بعضی منظومه‌های کوتاه دیگر، داستانهای منثور است، از جمله داستان تخیلی وخیال‌انگیز سفر به‌کوه غولها (۱۸۳۳) که قهرمان پراحساس و نومید آن به نام کریووکلات Krïvoklat چهرهٔ نویسنده را منعکس می‌کند. قطعه‌های متعددی نیز از یك سلسله رومانهای تاریخی ناتمام از او در دست است. داستان کوتاه مارینکا *Marinka* دربارهٔ زندگی غم‌انگیز زنی است از محلهٔ فقیرنشین شهر **پراگ** که توصیف واقع‌بینانهٔ آن بسیار جلب توجه می‌کند. داستان **کولیها** *Cikáni* (۱۸۳۶) بزرگترین رومان ماشاست در عشق و تقدیر که قالب طبیعی و ستایش‌انگیز آن در پیروزیش بسیار مؤثر بوده است. این اثر پرهیجان بهترین نمونه از نوع آثار بایرون و رومانهای حزن‌انگیز عصر شناخته شده است. یادداشتهای خصوصی و ادبی ماشا که سرشار از سایه روشنهای اسرارآمیز و غنی از رؤیا و خیال‌انگیزی است، یادداشتهای خصوصی کافکا را بیاد می‌آورد.

ماشا بیشك از بزرگترین نابغه‌های شعر در کشور چکوسلواکی بشمار می‌آید.

**ماشادو د آسیس، ژواکیم ماریا** Machado de Assis, Joaquim Maria شاعر وروما‌نویس برزیلی (۱۸۳۹-۱۹۰۸) ماشادو در خانواده‌ای دو رگه و بسیار فقیر واز مادری سیاهپوست پرتغالی در ریو د ژانیرو Rio de Janeiro زاده شد، کودکی را در فقر و در محیط غم‌انگیزی گذراند که همهٔ عمر از بخاطر آوردن آن دوری می‌جست، چنانکه در هیچ‌یك از آثارش نشانه‌ای از این دوره یافت نمی‌شود. مدتی در مدرسهٔ شبانروزی بتحصیل پرداخت که پس از مرگ مادر آن را ترك کرد و در چاپخانه‌ای به کار حروفچینی و سپس تصحیح نمونه‌های مطبعه اشتغال یافت. ماشادو از این شغل سود بسیار برد و با پشتکاری شگرف هرکتابی را که به دستش می‌رسید مطالعه می‌کرد. از این راه آموزش بسیار یافت و دربارهٔ ادبیات و فلسفه و هنر اطلاعات وسیع کسب کرد و با فرهنگی که بدست آورد، توانست تا اندازه‌ای ناکامیهای نژادی و فقر و بیماری صرعی را که همهٔ عمر با او بود، جبران کند. ماشادو هرگز در نهضتهای الغای بردگی که در عصر او در کشور برزیل رایج بود، شرکت نکرد و کلمه‌ای دربارهٔ سیاهان بر زبان نیاورد. اولین

کار ادبی را با نوشتن مقاله‌های تحقیقی و شاعرانه در روزنامه آغاز کرد و برخلاف میل خانواده‌اش بادختری پرتغالی از خانواده‌ای با فرهنگ و طبقهٔ بالای جامعه ازدواج کرد. پس از آن زندگی را در میان کتاب، دوستان و شاگردانش گذراند، بی‌آنکه هرگز از محیط و شهر خود خارج شود. اولین اشعار او غنائی بود و از خوشاهنگی و روانی بسیار برخوردار. در ۱۸۶۴ دیوان کرم پروانه *Chrysalidas* را منتشر کرد و چنانکه از عنوانش پیداست شخصیت انسانی را در حال شکل گرفتن نشان می‌دهد، چون حال کرمی که به صورت پروانه تحول می‌یابد. اشعار این دیوان در میان مبالغه گوئیهای شاعران معاصر که با اغتشاش و آشفتگی بسیار از رومانتیسم فرانسوی پیروی می‌کردند، عمق احساس و اعتدالی را در زبان شعر نمایان ساخت که او را از شاعران همزمان خود ممتاز کرد و با قدرت ساختمان شعری و قالب خاص و طبیعی خود، محیط ادبی برزیل را به شگفتی انداخت. ماشادو موضوع اشعار خود را از احساسهای پرشور و در پیروی از طبع ناشکیبای بشری و از عواطف اندوهگینانه و تا حدی ابلهانه و از توفانهای عشقی ناآرام برمی‌گزید. در اشعار او نوعی شرم و پاکدامنی غلبه دارد که از طرفی از شدت هیجانها می‌کاهد و از طرف دیگر به شیوهٔ بیان اوصفا و اعتدال می‌بخشد. ماشادو با ادراك خاص خود در شعر حد معینی را نگه می‌دارد. با آنکه از ستایندگان الفرد دو وینیی Vigny و لامارتین، شاعران فرانسوی است و از اشعار لامارتین ترجمه‌های عالی بدست داده، هرگز از آنان تقلید نکرده است. در دیوان پروانه‌ها *Phalenas* (۱۸۷۰) شکاکیت و بدبینی ماشادو به حد کمال رسیده و لحن طنزآمیز او با تخیلی نیرومند و تحلیل روانی همراه گشته است. از اشعار برجستهٔ این دیوان گل جوانی *Flôr da macidade*، پرندگان *Passaros* و مانند آن است. شعر کرم *O Verme* رؤیای تلخ بشری را نشان می‌دهد که پیوسته در آرزوی آن است که مانند پروانگان از صورت کرم بیرون آید و برای پرواز بال درآورد. این موضوع در رومانهای ماشادو نیز بچشم می‌خورد. در دیوان امریکائیها *Americanas* (۱۸۷۵) ماشادو شاعران مهم برزیلی پیش از خود را بیاد آورده است. آخرین دیوان او غربیها *Occidentaes* (۱۹۰۱) از زبان بسیار غنی شعر، بیان بسیار خالص و وزن کامل برخوردار است و از نظر هنری از دیوانهای دیگر برجسته‌تر. در این دیوان شاهکارهای شعری ماشادو دیده می

شود، از آن جمله یك موجود *Uma Creatura* و دنیای درون *Mundo interior* است. روح شکاك ماشادو در این دیوان به آناتول فرانس شباهت می‌یابد که بـه هنگام مرگ شاعر برزیلی، در دانشگاه سوربون تجلیل کاملی از او بعمل آورد. موضوع مورد علاقهٔ ماشادو در دوره‌ای که رو به پیری می‌رود، تجسمی فلسفی است با بینش خاص دربارهٔ عالم خلقت و عالم بشری. شاعر با وجود اعتقاد به فسادی‌که بشر به همراه آورده است، به کمال اساسی عالم خلقت معتقد است. تـأثیر دانته در بـعضـی از اشعـار مـانـنـد دور تسلسل *Circulo vicioso* آشـکار است. مـاشادو نمایشنامه‌هائی نیز انتشار دادکه روانی آنها آثار نمایشی و شاعرانهٔ موسه Musset را بیاد می‌آورد، بی‌آنکه دارای خصوصیتهای هنر نمـایشی آن بـاشد. استادی و مقام واقعی ماشادو را باید در رومان نـویسی دانست. رومـانهای نخستین او را نـویسنده‌ای عـامـه پسند معرفـی کرد، از آن جملـه رومـان دست و دستکش *A mão e a luva* (۱۸۷۴) و هلنا *Helena* (۱۸۷۶)، اما آثار دوران پختگی اوست که نبوغ خلاقه‌اش را نشان می‌دهد، مـانند خاطرات پس از مـرگ براز کـوباس *Memorias posthumas de Braz Cubas* (۱۸۸۰) که شاهکار ماشادو بشمار آمـده و نویسنده در آن با آمیزش هنرکامل نقل و طنزنویسی محیطی خاص بوجود آورده است. داستان خاطرات ثروتمندی را شرح می‌دهد که در عشق با ناکامی و تیره‌روزی همراه است. قهرمـان کتاب بـراز کوبـاس، در واقـع نـویسنده است کـه اندیشه‌ها، آرزوها و خـاطرات و رؤیاها و احساسهای خویش را در ضمن توصیفی از آداب و رسوم بیان کرده است. سرگذشت بدون تاریخ *Historias sem data* در ۱۸۸۴ منتشر شد و رومان کینکاس بوربا *Quincas Borba* در ۱۸۹۱. قهرمان این داستان ورشکستگی و انحطاط کامـل اخلاقـی بشر و آرزوهـای جاودانـی او را نمودار می‌سازد. ارزش ایـن رومـان در تحلیل روح قهرمـان و لحن مطایبه‌آمیز نویسنده آنچنانکه در کتاب کاندید اثـر ولتـر وجـود دارد، نهفته است. رومـان عیسو و یعقوب *Esaü e Jacob* (۱۹۰۴) استـادی و هنـر نـویسنده را در تـوصیف قهرمانان و تصویر خصوصیتهای روحی و اخلاقـی آنـان بـا صحت و روشنـی خـارق‌العاده و وصف محیط ریو د ژانیرو کـه معرف محیط کشور برزیـل و حتی محیط پهناور جهانـی است، نشان داده است. عیسو و یعقوب مـاشادو را کـه از شهرت فراوان برخوردار بود، بزرگترین نویسندهٔ کشور برزیل و استاد عالیمقام

معرفی کرد.
ماشادو در رومانهای خود توانسته است نثر برزیل را از حال منطقه‌ای و تصویر منظره‌ها و آداب و رسوم خاص آن خارج کند و به مطالعهٔ بشر از نظر کلی و جهانی نزدیك سازد. ماشادو به وسیلهٔ تحلیل دقیق روانی و تحقیقی استادانه موفق گشته است که احساس تلخ ناکامیهای خود را در ورای لحن مطایبه‌آمیز و طنز آرام و لطیف بپوشاند و ناپیداترین گوشه‌های زندگی را چون مسائلی عادی آشکارا پیش چشم گذارد. ماشادو پیرو هیچ مکتبی نیست و در فن نویسندگی شیوهٔ خاص خود را داردکه به‌طور ارادی شیوه‌ای ساده و روشن است. رومانهایش یك سلسله پردهٔ نقاشی منعکس کنندهٔ واقعیتهاست و بیان موجز و فصیح او که از بیان و فرهنگ عامه رنگ دارد، او را یکی از بزرگترین نویسندگان زبان پرتغالی ساخته است. آثار کامل *Obra completas* ماشادو شامل سی و یك جلد است که چاپ اول آن در ۱۹۳۶ و ششمین آن در ۱۹۵۲ انتشار یافت. ماشادو آکادمی ادبی برزیل را تأسیس کرد و نخستین رئیس آن گشت.

**ماکیاولی، نیکولو** Machiavelli, Niccolò نویسنده و سیاستمدار ایتالیائی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) ماکیاولی در خانواده‌ای اصیل، در فلورانس Florence زاده شد، از دوره‌های نخستین زندگی و تعلیم و تربیتش اطلاع چندانی در دست نیست، اما مسلم است که از فرهنگ یونانی و لاتینی به طور کامل بهره‌مند بوده است. ماکیاولی در جوانی به مبارزه‌های سیاسی زادگاهش فلورانس وارد شد، از ۱۴۹۸ در دستگاه اداری بکار پرداخت، از ۱۴۹۹ تا ۱۵۰۹ به مأموریتهای مهم سیاسی فرستاده شد که در همهٔ آنها تیز هوشی فراوان نشان داد و مورد تقدیر و تحسین قرار گرفت، در ضمن تجربهٔ بسیار بدست آورد و به شخصیت سیاسی خویش شکل بخشید و نه تنها دربارهٔ کشورش نظریه‌های تازه‌ای یافت، بلکه دربارهٔ واقعیت سیاستهای اروپائی و درجهٔ پختگی و کمال حکومتهائی مانند حکومت فرانسه و آلمان بررسی کلی انجام داد، ارزش آن را تعیین کرد و در این باره آثاری پدید آورد. ماکیاولی معتقد بود که سربازان مزدور امنیت منطقه را بخطر می‌اندازند و تنها نیروی ارتش مجهز ملی است که می‌تواند کشوری را تقویت کند، پس خود با پشتکار و کوشش مداوم توانست در سالهای ۱۵۰۵ تا ۱۵۰۷ چنین

ارتشی را در دفاع از فلورانس متشکل از پنج‌هزار سرباز پیاده بوجود آورد، اما به رغم کوشش فراوانش در راه استقلال فلورانس، در ۱۵۱۲ خانوادهٔ مدیچی Medici به قدرت بازگشتند، بر فلورانس دست یافتند و ماکیاولی را به اتهام توطئه بر ضد خود توقیف و به املاکش تبعیدکردند. در این دوره ماکیاولی فرصت کافی برای خلق آثار مهم بدست آورد و پس‌از رانده شدن خانوادهٔ مدیچی در ۱۵۳۷، بر خلاف انتظارش به شغل سابق خوانده نشد و همچنان از دستگاه حکومت برکنار ماند و از این‌که نتوانست به آرزوهای سیاسی خود تحقق بخشد، از شدت یأس و اندوه بیمار گشت و پس از چند روز درگذشت. آثار ماکیاولی در رشته‌های مختلف ادبی است. در قلمرو شعر قطعه‌های اخلاقی و انتقادی از او باقی است. منظومهٔ تاریخی و مطایبه‌آمیز در بارهٔ تاریخ فلورانس با عنوان دهساله *Decennali* شامل دو اثرکوچك است که اولین آن وقایع سالهای ۱۴۹۴ تا ۱۵۰۴ را در بر دارد و دومین حوادث ۱۵۰۴ تا ۱۵۰۹ که اگر چه از نظر شعر فاقد ارزش بسیار است، از نظر عقاید سیاسی ماکیاولی دارای اهمیت فراوان است. منظومهٔ هجوآمیز دیگر سال ذرین *Asino d'oro* نام دارد. آثار منثور ماکیاولی، چه آثار سیاسی، چه ادبی از عمق بسیار برخوردار است. کمدی **لاماندراگولا** *La Mandragola* در پنج پرده در ۱۵۲۰ بر صحنه آمدکه موضوع آن از افسانه‌های قدیم اقتباس شده بود. ماکیاولی در این کمدی شخصیت خود را به عنوان نویسنده‌ای طرفدار اصول و مبانی اخلاقی و مردی سیاسی آشکار ساخته است. کمدی لاماندراگولا شاهکار ادبی و از بهترین آثار ایتالیائی عهد رونسانس بشمار آمده است. بعضی از منتقدان دربارهٔ این نمایشنامه گفته‌اند که اگر ماکیاولی تنها راه نمایشنامه‌نویسی را بر می‌گزید، بیشك در آن به اوج هنری دست می یافت. کمدی دیگر به نام لا کلیزیا *La Clizia* در پنج پرده از لحاظ قدرت پس از کمدی لاماندراگولا قرار دارد. آثار منثور و مهم ماکیاولی بیشتر مربوط به عالم سیاست و تاریخ است. او در دورهٔ تبعید اثر معروف **خودگفتارهائی دربارهٔ نخستین ده کتاب لیویوس** *Discorsi sopra la prima deca di Tito Livio* را در دو دوره نوشت، به این معنی که پس از نوشتن چند فصل از این کتاب دنبالهٔ آن را رها کرد و به‌نوشتن شاهکارش به‌نام **شهریار** *Il Principe* پرداخت و پس از چندی میان سالهای ۱۵۱۵و۱۵۱۷ نوشتن آن را از سر گرفت. اولین چاپ این اثر پس از

مرگش در ۱۵۳۱ در سه جلد انتشار یافت. جلداول دارای شصت فصل‌شامل‌مسائل مربوط به سیاست داخلی اعم از تشکیلات سیاسی و قوانین کشوری است و به طور اساسی درك علل عمیق بحرانهای سیاسی ایتالیا. جلد دوم از سی و سه فصل تشکیل شده و شامل مسائل مربوط به سیاست خارجی و دوره‌ای است که در آن مبارزهٔ قدرتهای بزرگ اروپا در بدست آوردن اعتبار بیشتر در ایتالیا جریان دارد. جلد سوم دارای چهل و نه فصل است شامل مطالب گوناگون اعم از سیاست داخلی و خارجی و مسائل نظامی. اثر تیتوس لیویوس مورخ معروف روم یگانه منبع الهام ماکیاولی‌نیست، بلکه بهانه‌ای است برای عرضه‌کردن اندیشه‌های خود او. درکتاب **شهریار** که در۱۵۱۳ به طور ناگهانی و بی مقدمه از مغز وی تراوش کرد، چهرهٔ اصلی رئیس حکومت است وکتاب یکی از پر قدرت‌ترین تفسیر و بیانی از روح و صفات اخلاقی مردم ایتالیا؛ همچنین روشنترین و ساده‌ترین شیوه در مسلك سیاسی که نویسنده آن را به صورت فرمول معین درآورده است. **شهریار** ازنظرادبی نیز شاهکار ماکیاولی و از شاهکارهای بزرگ نثر ایتالیاست که به بسیاری از زبانها ترجمه و در سراسر اروپا منتشرگشته و از محبوبیت بیمانندی برخوردار شده است. این اثر بزرگ که موجب شهرت جهانی ماکیاولی شد، نفوذ عظیمی بر جای گذاشت و بحث در بارهٔ آن تا قرن هیجدهم در کشور فرانسه ادامه داشت و منجر به پیدایش انجمن طرفداران ماکیاولی «ماکیاولیسم» و انجمن «ضد ماکیاولی» گشت. ماکیاولی در کتاب **شهریار** نظریهٔ خود را دربارهٔ قاطعترین روشهای حکومت به سود کشور عرضه کرده است. شهریارکه سرنوشت ملت‌را بدست گرفته، باید بیش از هر چیز با متانت و بدون وسوسه و دغدغهٔ خاطر نقشه‌های خویش را دنبال کند و هوشیاری و زیرکی و حیله را بیش از قدرت بکار بندد. این خصوصیتها در کلمهٔ فضیلت Virtu خلاصه می‌شود که شامل قدرت اخلاقی، هوشیاری و شهامت است. کتاب **شهریار** از طرف کلیسا در ۱۵۶۴ جزو کتابهای ممنوع اعلام شد. هنر جنگ کردن *Dell' arte della guerra* (۱۵۲۱) که مربوط به علوم و فنون نظامی است، در هفت جلد تنظیم یافته و مکمل کتابهای گذشتهٔ ماکیاولی است. مسائل سیاسی در این کتاب در قالب فنون وسیعتری مورد بحث قرار گرفته و به شیوهٔ مکالمه و در جمله بندیهای بسیار دقیق نوشته شده است. ماکیاولی پس از تجزیه و تحلیل دقیق و عالمانهٔ هنر نظامی عصر خود چنین

نتیجه می‌گیرد که قواعد و روشهای نظامی رومیهای قدیم هنوز قابل اجرا در زمان حاضر است. آخرین اثر ماکیاولی تاریخ فلورانس *Istorie Fiorentine* است که در ۱۵۲۱ آغازگشته و در ۱۵۲۵ پایان یافته است. در این اثر، تاریخ تا حدی به خدمت فرضیه‌های سیاسی ماکیاولی درآمده و تمایلات سیاسی نویسنده مافوق آن قرار گرفته است.

ماکیاولی نه تنها متفکر و مبتکر بزرگ عالم سیاست است، بلکه هنرمندی است با خصوصیتهای استثنائی و بدیع. استاندال در بارهٔ او گفته است: «ماکیاولی بشر را به ما شناساند.» فوسکولو Foscolo نوشته است: «کسی تا به حال در ایتالیا نتوانسته است مانند ماکیاولی با چنان روشنی و فصاحت بیان و شیوهٔ موجز بنویسد، گوئی هر کلمه از مجموع کلمه‌ها از قعر روحش بیرون جسته است. عبارتها نیز شکوه منطقی و فشردگی و سرعت ذهن او را منعکس می‌کند.»

ترجمه به فارسی: شهریار.

**مالارمه، استفان** Mallarmé, Stéphane شاعر فرانسوی (۱۸۴۲-۱۸۹۸) خانوادهٔ پدری و مادری مالارمه از کارمندان ادارهٔ ثبت و فرامین بودند و بیش از افراد متفنن به ادبیات وارد و علاقه‌مند. بنابراین محیطی‌که مالارمه در آن تربیت یافت، به ادبیات بیگانه نبود. استفان در پنج سالگی مادر را از دست داد؛ پدرش از نو ازدواج کرد و در ده سالگی او را به سازمانی مذهبی سپرد. این آموزشگاه مذهبی محل آمد و رفت پسران طبقهٔ اعیان با عقاید اشرافی و دنیا پرستی بود، استفان نیز برای فرار از نیشخندهای رفقا، بدون مشورت با خانواده، خود را کنت معرفی کرد. این اولین برخورد با دنیای خارج در روح او تأثیر نامطلوبی بر جای گذارد و موجب شد که وی هر روز بیشتر در خود فرو رود و در دنیای مذهبی که به او آموختند، پناهی عرفانی یابد، اما چیزی نگذشت که علاقهٔ به شعر در او پدید آمد و به مرور زمان شدت یافت. مالارمه بعدها همهٔ اشعار نوجوانی را از میان برد، اما از چند شعر و دفتری‌که از منتخبات نظم و نثر به هنگام تحصیل در دبیرستان برای خود فراهم آورده بود و بعدها منتشر شد، چنین بر می‌آید که در شانزده سالگی تحت تأثیر ویکتور هوگو و سنت بوو و حتی بودلر قرار داشته که اشعارش نمونه‌ای بود از هنر در خدمت کمال مطلوب انسانی و شهوت

بیمارانه‌ای که بر این نوجوان محدود و پـر هوس خـوشایند بود. مهمتر از همه آشنائی او بود با آثار ادگارپو. در این دوره مالارمه به وسیلهٔ بعضی از دوستان با مکتب جدید شعر که لوکنت دولیل و شاعران دیگر بر پا کرده بودند، به نام مکتب پارناسی آشنا گشت‌که در آن بیزاری از رؤیاهای مبهم و افراطی رومانتیسم و اعتقاد به برتری قالب منزه و دقیق و زیبا و دور از هر نـوع احساس شخصی در شعر غلبه داشت؛ می‌توان گفت که مالارمه در سراسر زندگی از نظر نیاز عمیق به اثری که از هوسها و احساسهای درونی بر کنار باشد، همچنان شاعر پارناسی باقی ماند. وی خود را آماده می‌کردکه به قلمرو هنر آن چنان وارد شود که گوئی بـه دنیـای مـذهب وارد شده است. مالارمه پس از دریافت دیپلم دبیرستـان، بنا بر میل پدر به کارمنـدی ادارهٔ ثبت درآمد و برای جبران خشکی زنـدگی اداری به معـاشرت بـا هنرمندان پـرداخت. از ۱۸۶۲ کار ادبـی را آغاز کـرد و در مجله‌های غیر معروف به انتشار شعر پرداخت، سپس در مجلهٔ آرتیست L' Artiste که از شهرت بیشتر برخوردار بود، مقالهٔ هنر برای همه *L' Art pour tous* را منتشر کرد که بیانیهٔ واقعی ادبی و اعلامیه‌ای بـود در بـارهٔ ادراك مـذهبی هنری کـه هیچ‌گاه از ذهن او دور نشد، همچنین شوق به شعری دشوار و دست نیافتنی کـه درك آن بـرای خواننده، بـدون مقدمات ذهنی امکان پـذیر نبود؛ انـدیشه‌های ادگارپو نیز او را در این راه تأیید کرد. مالارمه در ۱۸۶۲ بـرای رهائی از کار ملال‌آور اداری و بـرای آموختن زبـان انگلیسی بـه لندن رفت و پس از مـدتی اقامت به فرانسه بـازگشت و در شهر تورنون Tournon و سپس آوینیون Avignon به تدریس زبان انگلیسی اشتغال ورزید. چیزی نگذشت‌که از زندگی در شهرستان و شاگردان آشوب طلب و محیط کوچك بیمعنی و زنـدگی داخلی بـدون آسایش خسته شد و بـرای فـرار از اینهمه مـلال به شعر پناه بـرد، امـا در حین کار بـا دشواریهای درونی روبـرو گشت. مالارمـه کمال مطلوب خـود را چنان دور از دسترس قرار داده بود که برای رسیدن به آن از پا می‌افتاد و غـم ناتوانی از آن پس بزرگترین مانع نوشتن او می‌گشت. در تورنون چند اثر ادبی انتشار داد و در اکتبـر ۱۸۶۴ تراژدی هرودیاد *Hérodiade* را آغاز کرد که مـوضوعش را از انجیل گرفته بود و همهٔ شبها تا سپیده دم بر سر آن کار می‌کرد، اما کارش به جـائی نمی رسید و به قوای بیشتر و مداومی احتیاج داشت، پس با ناکامی دنبالهٔ آن را رهـا

کرد و به اثر دیگری پرداخت و موفق شد کـه بـا سرعتی بیشتر در مدت سه ماه نمایشنامهٔ **تك‌گوئی فون** *Monologue du Faune* (خدای کشتزارها در روم قدیم) را بسازد کـه صورت نخستین از شاهکاری بود که بعد با عنوان **بعداز ظهر یك فون** *L' Aprés midi d'un Faune* منتشر شد کـه دبوسی Debussy آهنگ معـروفی از آن ساخت و با وجود تعهدی کـه بعضی از دوستان کـرده بودند، این نمایشنامه بـر صحنه نیامد. مالارمه برای تسکین خاطر به پاریس سفر کرد و از طرف عده‌ای از ادب دوستان وخاصه بنیانگذاران مجلهٔ پارناس کنتامپورن Parnasse Contemporain (پارنـاس معـاصر) بگـرمی استقبـال شد و چندیـن شعر خـود را در ایـن مجله انتشار داد. بار دیگر بر سر شوق آمـد و دنبالهٔ **هرودیاد** را گرفت، نـه به عنوان یك تراژدی، بلکه به عنوان یك منظومه. پس به تورنون بازگشت و بکار پرداخت و با همان دشواریهای گذشته روبرو شد و بـرای غلبه بـر شبح نـاتوانی و خلق اثری که کمال مطلوب او بود، شب و روز خود را صرف کرد تا منظومه بپایان رسید؛ اما از نظر روحی وضع غـم‌انگیزی یافت و به طور قـاطع به واهی بـودن دنیای خارج و پوچی زندگی فردی پی برد و ایمان خود را به قدرت از دست داد و معتقد شد که دنیای واقعی برای کسانی که از خود پرستی کـور شده‌اند، دست نیافتنی است و واقعیت در ورای نظام خارجی عالم جای دارد و بـدست نمی‌آیـد مگر با نوعی تخریب و ابطال معنوی این نظام؛ **هیچ شیء** به خودی خود قابل درك نیست مگر با ارتباط با همه چیز؛ تنها «همه» وجود دارد. «اختصاص» چیزی ظاهری و تلقیـن شده است که بـه وسیلهٔ رشتـه‌ای منطقی و در عین حال اسرار-آمیز به مجموع ارتباط می‌یابد. از نظر مـالارمه شعر چیزی نیست‌که خلق شود، تنها باید آن را کشف کرد. در نظر مالارمه هنر ارزشی مافوق همـه چیز دارد. او خود می‌گوید: «دنیا بوجود آمده است تا به کتابی زیبا منجر شود.» مالارمـه پس از توجه به این مسائل تا دو سال چیزی ننوشت، مبارزهٔ او با فرد پرستی با احساس روز افزون ناتوانی همراه بود و بـه جائی رسید که دیگـر قـادر نبود قلم بـدست گیرد، حتی نامه‌های به دوستان را کلمه کلمه به **زنش** می‌گفت تا بنویسد و گمان می‌برد که دیگر وجود او چیزی نیست جـز پرتـو ضعیف و ناشناخته‌ای از عـالم هستی. پس برای نجات قطعی خود از این ناامیدی در تابستان ۱۸۶۹ در آوینیون داستان منثور **ایژیتور یا دیوانگی البنون** *Igitur ou la folie d' Elbehnon* را نـوشت

که در ۱۹۲۵ پس‌از مرگش انتشار یافت و در زمان حیات آن را برای عده‌ای از دوستان خواند. این اثر گرچه بـه دورهٔ جوانی مالارمه تعلق دارد، تحول روحی او را تجسم می‌بخشد و از نظر ادبی نیز اثری بسیار جالب توجه است در نثری بسیار فشرده و در نوع تازه‌ای کـه خواننده را بـه موسیقی درون می‌کشاند و به سبب تکرار ارادی بعضی کلمه‌ها و هجاها در عبارت گـوئی طنینی مـداوم از آن به گوش خواننده می‌رسد. مالارمه می‌کوشد کـه زبانی خلق کند کـه کلمه در آن از تناسب و توافق‌کامل بهره‌مند باشد. «کلمه» در نظر او ارزشی سحرآمیز داشته، است. مالارمه در ۱۸۷۱ به پاریس رفت و به تدریس زبان انگلیسی در دبیرستانها پرداخت و از این‌که خود را در مرکز ادب یافت، احساس شادمانی کرد و بتدریج از پیکار با دیو درون رهـائـی یافت و نامش در مجله‌های زمـان بچشم خـورد و صحنه‌ای از **هرودیاد** در دورهٔ دوم مجلهٔ پارناس کـونتامپورن منتشر شد. مالارمه در پاریس به معاشرت با شاعـران و نـویسندگان روی آورد، در ضیافتهای ادبـی همراه ورلن و رمبو شرکت‌کرد و به سبب رفتار پـرنزاکت و پـرظرافت خود مورد توجه قرار گرفت، و در خانهٔ جدیدی در کوچهٔ رم Rome اقامت کـرد و در طـی چهارماه مجلهٔ زنانهٔ دو هفتگی آخرین مد *La Dernière mode* را اداره کرد و در آن دربارهٔ مد لباس و تئاتر و حتی هنر خوش خوراکـی مقاله‌هائی با نـامهای مستعار انتشار داد. مالارمه که پس از سالها فشردگی روحـی احساس کـرده بود کـه به استراحت وآرامش فکری نیازمند است، بدین‌طریق با نشر مجله‌های زنانه آسایشی یافت و فرصتی برای تمرین در شعر بدست‌آورد و با جرعهٔ شراب شوم *Toast Funèbre* (۱۸۷۳) شعری عالی عرضه کرد. در ۱۸۷۶ باپول خود **بعدازظهر یك فون** رابچاپ رساند که قریحهٔ بـدیع و نـامعمول شعـری او را نشان داد و مشهورترین اثـر شاعرانهٔ او بشمار آمـد، شامل صد و ده بیت شعر دوازده هجائـی (آلکساندرن) که در عین حال با موسیقی لطیف و بیمانندی همراه بود. در همین دوره مالارمـه به خلق سه شاهکار شعری دست زد به نـام: **مقبرهٔ ادگارپو** *Tombeau d' Edgar Poé* که یك سال بعـد در مجموعـه‌ای امریکائـی منتشر شد؛ بـر **بیشه‌های از یاد رفته** *Sur les Bois oubliés* که پس از مرگش انتشار یافت و **هنگامی کـه سایه تهدید کـرد** *Quand L' ombre menaça...* (۱۸۸۳). مالارمه پیوسته در اندیشهٔ خلق اثری مهم بود، به نام کتاب *Livre* و در این میان آثار دیگری انتشار داد، ازآن جمله است:

لغات انگلیسی *Les Mots anglais* (۱۸۷۸) برای تدریس در مدارس و خدایان عهد کهن *Dieux Antiques* (۱۸۸۰). در این زمان مالارمه‌که تنها شهرتی درمحافل کوچك و پیشرو داشت، هنگامی که در ۱۸۸۶ به وسیلهٔ هویسمانس Huysmansدر رومان اَ بیراهه *A Rebours* از او نام برده شد، ناگهان اسمش در سراسر محیط ادبی بر زبان افتاد و در ۱۸۸۳ پس از آنکه نامش جزو شاعران ملعون Les Poètes maudits اثر ورلن آمد، دیگر نه تنها شاعری ناشناخته نماند، بلکه هنرمندی معرفی شد که از بنیانگذاران نهضت جدید ادبی و ناسخ همهٔ مکتبهای دیگر از جمله رومانتیسم بود. شهرت ناگهانی مالارمه مصادف شد با اولین جنبش سمبولیسم که با سرو صدای فراوان به وسیلهٔ ژان موره آ Jean Moréas پدید آمد و مالارمه خواه ناخواه در مرکز این نهضت جای گرفت. از آن پس هر سه‌شنبه عده‌ای از جوانان نویسنده به خانهٔ کوچك او درکوچهٔ رم هجوم می‌آوردندکه در میان آنان کسانی دیده می‌شدند چون هانری دو رنیه، سن پول رو، پیرلوئیس، لافورگ، گوستاوکان، ژید، والری و کلودل و گاه شخصیتهای ادبی بیگانه مانند اسکاروایلد و اشتفان‌گئورگه. این اجتماع عصرانه بارها در نوشته‌های زمان وصف شده است. خود مالارمه در را به روی مهمانان می‌گشود و ایستاده می‌ماند و به دفعات مطالبی در بارهٔ هنر و ادب بیان می‌کرد، نه نسخه و دستوری می‌داد و نه فکر خود را به‌کسی تحمیل می‌کرد، اما جاذبهٔ مرموزی از او در مجلس حکمفرما می‌شد و آنچنان حاضران به سخنانش گوش می‌دادند که گوئی در مراسم مذهبی حضور یافته‌اند. مالارمه در حدود ۱۸۹۰ به افتخار و شهرت کامل رسید. دیوان کامل *Poésies complètes* او تغییرات و تحولات شاعر و کوشش وی را در راه بیان تازهٔ شعر نشان می‌دهد. مالارمه که در زیر ظاهر خوشایند و شخصیت پر مشغله اندوه و اضطرابی نهفته داشت و در شغل استادی زندانی گشته و از حیث وضع مالی در مضیقه بود، سلامتش سخت بخطر افتاد، از چندی پیش خواب از چشمش رفته بود و در پنجاه سالگی حس می‌کرد که وقت آن رسیده که قوایش را صرف کارهای ناتمام کند، پس خود را بازنشسته کرد و به کار کتاب پرداخت. نزد خود حساب کرده بود که دورهٔ پنج‌ساله‌ای برای پایان بخشیدن به این اثر لازم دارد، اما بدبختانه کارش به جائی نرسید، از نو به هرودیاد پرداخت و تنها توانست قطعهٔ غزل سن ژان *Cantique de Saint Jean* را بر آن بیفزاید. پس از آن آثار ادبی

نظم و نثر *Vers et Prose* را در ۱۸۹۳ فراهم آورد و مجموعه‌های نثرش را بـه نام پریشان گوئیها *Divagations* در ۱۸۹۷ منتشر کـرد کـه در آن نظر خود را دربـارهٔ شعر و موسیقی به‌طور مشروح بیان‌کرده و کاملترین بیان را نیز از سبك سمبولیسم عـرضه داشته است. در ۱۸۹۷ منظومهٔ معروف او به نام یك طاس موافق هرگز منـافی اتفـاق نیست. *Un Coup de dés jamais n'abolira le hasard* منتشر شد کـه ظاهراً قطعه‌ای بود از اثر بزرگی که مالارمه در اندیشهٔ ساختن آن بـود. مالارمه در هشتم سپتامبر ۱۸۹۷، هنگامی که به تـکمیل هرودیاد مشغول بود، به اختناق دچار شد و فردای آن شب بر اثر حالت خفقان درگذشت.

مالارمه که در آغاز چون شاعری پارناسی بکار پرداخته بـود، چیزی نگذشت کـه از نفوذ این مکتب خارج شد و شیوهٔ تازه خود را وسعت بخشید. این شیوه برپایهٔ التزام موسیقی کلمات گذارده شده است. شعر مالارمه درکیمیای بیان و بر زیبائی هنر او جای دارد با بیانی قاطع که هرگز به دست هذیانها و احساسهای شاعرانه سپرده نمی‌شود و مبنای آن تمثیل یـا اندیشه یـا استفاده‌ای است کـه صور ذهنی تنها برای روشن ساختن یا تـوسعهٔ آن اندیشه بکار گـرفته می‌شود، شعر مالارمه بدین‌طریق از ادراك عامهٔ مردم دور می‌ماند. نفوذ مالارمه‌که استاد وپیشرو مکتب سمبولیسم بشمار آمد، در شاعران کشور فرانسه و انگلستان و امریکا عظیم بود. پول والری دربارهٔ شعر مالارمه می‌نویسد: «مالارمه درکشور فرانسه باوجود خود شاعری را خلق کرده است که دشواری شعر را به مردم القا کرده و در عالم هنر، ضرورت تلاش فکری را آموخته است و از این راه درجهٔ فکری و معنوی خواننده را اعتلا بخشیده و با هوشمندی ستایش‌انگیزی که شایستهٔ افتخار واقعی است، در میان خوانندگان گروه کوچك و محدودی را برگزیده است‌که دوستدار خاص هنر باشند و زمانی‌که یك بار مزهٔ شعر او را چشیدند، دیگر هـرگز رنج خواندن اشعار ناسره و بی عمق و غیر قابل دفـاع دیگران را بـر خود هموار نکنند و همه چیز پس از خواندن اشعار مالارمه در نظرشان بی معنی و پست و ساده‌لوحانه آید.»

**مالرو، آندره** Malraux, André رومان‌نویس، منتقد و مرد سیاست فرانسوی(۱۹۰۱-۱۹۷۶) اندره مالرو در پاریس و در خانـواده‌ای مـرفه زاده شد، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در مدرسهٔ السنهٔ شرقی پاریس به آموختن زبانهای زندهٔ شرق

و زبان سانسکریت پرداخت. از هیجده سالگی نشر مقاله را در مجله‌های گوناگون آغاز کرد. اولین داستانهایش خیال‌انگیز بود و جنبهٔ تمثیلی داشت. ماههای کاغذی *Lunes en papier* (۱۹۲۱) از مکتب سوررئالیسم و ادبیات کوبیسم تأثیر پذیرفته بود. مالرو در ۱۹۲۳ با همسرش به همراه گروهی از باستانشناسان به شرق سفر کرد و در جنگلهای کامبوج به کشف آثار تمدن قدیم خمر Khmer مشغول شد و در معبدهای متروك به دنبال نقشهای زیبا و دلفریبی رفت که سالها در آرزویش بسر می‌برد، اما به جرم دست اندازی به این گنجینه‌ها دستگیر شد و در دادگاه پنوم‌پن به سه سال زندان محکوم گشت که براثر اقدام همسر و عده‌ای ازنویسندگان و دوستان حکم او تعدیل یافت. اقامت طولانی مالرو در هندوچین و مشاهدهٔ وضع رقت‌بار مردم، در برابر ستمگری فرمانروایان استعمار و رفتار غیر انسانی آنان، مالرو را به دفاع از حقوق بشر برانگیخت و پس از آن با تأسیس روزنامه‌ها و مجله‌ها و نشر مقاله‌ها به کمك انقلابیهای بومی برخاست. مالرو چندین سال میان پاریس و شرق دور رفت و آمد کرد، به انقلاب چین علاقه یافت، در جنگ داخلی آن در شانگهای و کانتون شرکت کرد، به عضویت هیأت دوازده نفری برای رهبری چین برگزیده شد و به ریاست تبلیغات انقلاب منصوب گشت و پس‌ازآنکه‌چیانگ‌کای ـ شك برکمونیستهاپیروزگشت، مالرو ازنوبه‌کارباستانشناسی پرداخت و از راه افغانستان وایران به فرانسه بازگشت. اولین ثمرهٔآشنائی مستقیم مالرو با شرق در۱۹۲۶ موجب پدیدآمدن وسوسهٔ غرب *La Tentation de l' Occident* گشت، شامل مقامه‌هائی به صورت مراسله میان جوانی شرقی و جوانی غربی که در آن انحطاط تمدن غرب و توجه به شرق عرضه گشته بود و نخستین بار عصیان وشك وناامیدی مالرو را آشکار می‌کرد. رومان فاتحان *Les Conquérants* (۱۹۲۸) نام مالرو را بر زبانها انداخت و او را بیش از پیش به مردم شناساند. نویسنده در این اثر مبارزهٔ میهن پرستان انقلابی چین را بر ضد استعمارگری انگلستان درهونگ‌کونگ پیش چشم می‌گذارد و نشان می‌دهد که چگونه گروههای مخالف در این مبارزه به دنبال هدفی مشترك با یکدیگر می‌پیوندند. گروهی انقلابیند که به دستور حزب رفتار می‌کنند و گروهی از خود گذشتگانند که در راه کمال مطلوب و معنی بخشیدن به زندگی که درنظرشان پوچ می‌آمد، قدم به راه می‌گذارند. گارین Garine قهرمان داستان نمونهٔ گروه دوم است که

برای دست یافتن به بزرگی و میل رهائی از دنیای پوچ که چشم‌اندازی جز مرگ ندارد، تنها وسیله را اقدام به انقلاب می‌داند. در ۱۹۳۰ رومان راه سلطنتی *La Voie royale* منتشر شد که از نقطه نظر اخلاقی، به کتاب فاتحان شباهت دارد. حوادث این داستان در هندوچین می‌گذرد و در آن دیگر موضوع انقلاب مطرح نیست، بلکه اشخاص داستان مردان عمل و اقدامند و قهرمان ماجراجوی داستان نمونه‌ای از شخصیت نویسنده است و نمودارگوشه‌هائی از زندگی او. مسألهٔ پول و تجارت که شرافت آدمی را به نابودی می‌کشاند، در این اثر مورد انتقاد قرار می‌گیرد و وصف جنگل هندوچین و مسألهٔ مستعمرات و بحث تمدن نیز از مطالب جالب توجه داستان است. وضع بشر *La Condition humaine* (۱۹۳۳) شهرت مالرو را تأیید کرد و به دریافت جایزهٔ گونکور نایل آمد و در مدت چند ماه بیش از سیصدهزار نسخه از آن بفروش رفت. این اثر که از دو رومان دیگر مالرو عمیقتر و دقیقتر است، به مرحله‌ای از انقلاب چین در ۱۹۲۸ بستگی می‌یابد و مبارزهٔ کمونیستها رابا متفق سابقشان ژنرال چیانگ‌کای ـ شك نشان می‌دهد. حوادث در شانگهای جریان می‌یابد و با شرح جنایتی آغاز می‌شود که به وسیلهٔ جوانی تحصیل کرده و تربیت یافته برای بدست آوردن نامه‌ای شامل فرمانی نظامی به زیان کمونیستها، انجام می‌گیرد. مالرو حال روحی جوان را که در عین حال از جنایت خویش بوحشت افتاده است، بیان می‌کند، وحشتی که در سراسر داستان جوان دانشجو را رها نمی‌کند و او را به جنایتهای دیگر سوق می‌دهد و سرانجام خود کشته می‌شود. مالرو در جریان این داستان وحشتزا و در عین حال واقعی و در ضمن شرح فجایع تأثرانگیز، تصویرهائی نیز از صحنه‌های نشاط آور پیش چشم می‌گذارد، اشخاص ساده لوح یا نفرت آور، بیرحم و سرد، گروهی از مردم طبقه‌های مختلف مانند باربر، دانشجو، رقاص میخانه، روسپی، سرباز، کارگر و استاد را به صحنه می‌کشاند و همین امر به داستان رنگ واقعی می‌بخشد، همچنین شانگهای با افراد ملتهای گوناگون، با کوچه‌ها و اماکن زشت و محله‌های کثیف یا پاکیزه به سبك جدید، همه در این رومان ترسیم می‌گردد که با وجود بینظمی و پریشانی مطالب برای خواننده حادثهٔ بسیار به همراه دارد. بطورکلی موضوع کتاب حال فرد در برابر تقدیر است و وضع خاص نمونه‌ای از گروه آدمیان که در همهٔ آثار مالرو یافت می‌شود و آن روشنفکر ماجراجوست که به دنبال ماجرا

می‌گردد تا خود را در آن میان بشناسد. مالرو پس از قدرت یافتن هیتلر به کمونیستها نزدیکتر شد و در نهضتهای ضد فاشیست فعالیت کرد، در ۱۹۳۲ به انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی پیوست و از فرانسویان دعوت کرد که به ارتش سرخ روی آورند و خود همراه آندره ژید برای آزادی دیمیتروف Dimitroff رهبر کمونیستهای بلغارستان که در آلمان زندانی بود، به برلن رفت. عکس‌العملهای مالرو در برابر نازیسم در کتاب **عصر تحقیر** *Le Temps du Mépris* (۱۹۳۵) عرضه شده است. این اثر کاملاً جنبهٔ سیاسی دارد و قهرمانش جوانی کمونیست است به نام کاسل که در آلمان به تبلیغ کمونیسم اشتغال دارد و به دست عمال هیتلر زندانی می‌شود، اما شخصی دیگر به سبب آنکه می‌داند کاسل بیش از او برای حزب سودمند است، خود را به نام او معرفی می‌کند و با فداکاری کاسل واقعی را آزاد می‌کند. کاسل پیش‌از آنکه نازیها به اشتباه خود پی ببرند، با هواپیما به **پراگ** می گریزد. مالرو در این داستان با در دست داشتن مدارك واقعی، وحشت زندگی را در تاریکی محض زندانهای آلمان نشان می‌دهد. مالرو در ۱۹۳۷ به اسپانیا رفت و در هنگ هوائی بین‌المللی که به یاری جمهوریخواهان وارد جنگ شده بود، بخدمت پرداخت و پس از چند ماه بر اثر زخمی که برداشت، به فرانسه بازگشت و از راه نویسندگی و سخنرانی به جمهوریخواهان یاری کرد. در این زمان با بهره‌ای که از تجربه‌های شخصی برد، رومان **امید** *L' Espoir* را انتشار داد در دفاع از حقوق بشر، بی آنکه از عقیدهٔ سیاسی خاصی طرفداری کند. مالرو در کتاب **امید** روحیهٔ اشخاص گوناگون را که در ضمن حوادث خونین تحول می‌یابد، بیان می‌کند و مردم بدبین و ناامید را نشان می‌دهد که از جریان جنگ و انقلاب نتیجهٔ مثبتی بدست می‌آورند و پرتوئی از امید برایشان می‌تابد. مالرو در اثر خود به این نتیجه می‌رسد که کوشش هزاران جنگجو که در اسپانیا کشته شده‌اند و هزاران تن که رنج جنگ را تحمل کرده‌اند، به هدر نخواهد رفت و آدمی در میان کشمکشهاست که می‌تواند به شایستگی خود پی برد و شخصیت خویش را بشناسد. از رومان **امید** در ساختن فیلم سینمائی مایه گرفته شد. مالرو در نهضت مقاومت فرانسه شرکت کرد و با درجهٔ سرهنگی بر ضد نازیها جنگید و اسیر شد، اما توانست بگریزد. او در دورهٔ اشغال کشورش وظیفهٔ مهمی بر عهده داشت. از تجربه‌های این دوره رومان **کشتی با فرشته** *La Lutte avec l'Ange* پدید آمد که

قسمتی از آن به وسیلهٔ عمال گشتاپو از میان رفت و قطعه‌های دیگر با عنوان گردو بنهای آلتنبورگ *Les Noyers de l' Altenburg* در ۱۹۴۳ انتشار یافت. این اثر تا حدی شرح حال نویسنده است و بیشتر جنبهٔ فلسفی دارد تا تخیلی و اندیشه‌های مالرو را در بارهٔ استعدادهای نهفتهٔ آدمی عرضه می‌کند. پس از آزادی فرانسه، مالرو در اولین دورهٔ زمامداری ژنرال دوگل در سمت وزارت اطلاعات بخدمت پرداخت و هنگامی که دوگل در ۱۹۴۶ از ریاست جمهوری کنار رفت، مالرو نیزکناره‌گرفت و در دورهٔ به قدرت رسیدن دوبارهٔ دوگل، به وزارت فرهنگ و هنر منصوب گشت و از ۱۹۴۷ عضو هیأت اجرائی حزب اجتماع ملت فرانسه Rassemblement du peuple français شد و در ریاست تبلیغات آن به فعالیت پرداخت و تا پایان دورهٔ حکومت دوگل دوست نزدیك و مؤمن او باقی ماند. پس از استعفای ژنرال دوگل، مالرو به تنظیم یادداشتهای خود پرداخت و کتاب ضد خاطرات *Antimémoires* را در ۱۹۶۷ انتشار داد. ضد خاطرات اثری است‌که مالرو خود به‌آن بسیار علاقه‌مند بوده وکتابی بسیار پر معنی است. دراین اثر نفس تاریخ مرکزیت دارد، حامل درك و عمل است و خود آفریدگار است. نظر مالرو آن است که باید دربارهٔ تاریخ کار کرد و آن را از قوه به فعل آورد، نه آنکه نشست و تنها به سخن گفتن تاریخ گوش داد. مالرو خواسته است چون میشله Michelet تاریخ نویسی باشد که عصری را به جنب و جوش درآورد و به آن جان بخشد و جریان تاریخ را به گرد خود جمع‌آوری کند و خود آهنگساز و در عین حال رهبر ارکستر سمفونی تاریخ باشد. مالرو پس از آنکه از رومان‌نویسی دست بازداشت، آثاری در زمینهٔ هنر انتشار داد، ازجمله این‌آثار: موزهٔ تخیلی *Le Musée imaginaire* (۱۹۴۸)، روانشناسی هنر *La psychologie de l'art* که در سه جلد میان سالهای ۱۹۴۷و۱۹۵۰ منتشر شد و یکی از دقیقترین نوشته‌ها در نقد هنری سالهای اخیر بشمار آمد. آفرینش هنری *La Création artistique* (۱۹۴۸)، نـدای سکوت *Les Voix du Silence* (۱۹۵۰)، مسخ خدایان *Métamorphose des dieux* (۱۹۵۷). در این آثار هنر چون راهی معرفی گشته است که بشر در پیمودن آن اصالت می یابد و از سرنوشت بشر فانی پا فراتر می‌گذارد. مالرو در تحلیل تاریخ هنر به جستجوی عالم مطلق می‌رود که اشتیاق مذهبی بشر است. آثار کامل مالرو در هفت جلد در ۱۹۴۵ در ژنو منتشر شد و وی در هفتاد و پنج سالگی بر اثر

بیماری ریوی در یکی از بیمارستانهای حومهٔ پاریس درگذشت.
مالرو از چهره‌های استثنائی و از مردان بزرگ عصر ماست. وی در عین حال داستان نویس، هنرشناس، انساندوست، مبارز و میهن پرست بوده، به فرهنگ فرانسه خدمت بسیار کرده و مدت پنجاه سال در دل همهٔ وقایع و تحولات اروپا جای گرفته است. اصول عقیدهٔ او بر آزادی بشر استوار است، آزادیی که در برابر شکلهای گوناگون تقدیر، گاه به صورت انقلاب ظاهر می‌شود و گاه به صورت فرهنگ مشترك. در نظر مالرو برادری و یگانگی معنوی پادزهری است برای درمان تنهائی احتضارآمیز بشر. مالرو در برابر پوچی زندگی نوعی ناامیدی توأم با خوشبینی دارد و این حال را «انسانیت غم‌انگیز» می‌خواند. داستانهای مالرو پردهٔ نقاشی وسیعی است که در آن اشخاص تلاش می‌کنند تا به رؤیاهای خود تحقق بخشند.
ترجمه به فارسی: سرنوشت بشر ـ فاتحان ـ ضد خاطرات ـ امید ـ وسوسهٔ غرب.

**مالو، اکتور** Malot, Hector رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۳۰ - ۱۹۰۷) مالو پس از پایان تحصیلات در شهر روان Rouen به پاریس رفت و در رشتهٔ حقوق به تحصیل ادامه داد، سپس در دفتر اسناد رسمی به کارآموزی پرداخت و در ضمن با روزنامه‌های مختلف همکاری کرد. اولین رومانش در ۱۸۵۹ به نام دلدادگان *Les Amants* پیروزی فراوان یافت و مالو به دنبال آن دو جلد دیگر انتشار داد با عنوان همسران *Les Epoux* (۱۸۶۳) و فرزندان *Les Enfants* (۱۸۶۶). میان سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۹۶ رومان رومانهایم *Le Roman de mes romans* را منتشر کرد که شرح حال شخصی و ادبی او بشمار آمد. مالو در حدود هفتاد رومان نوشت که بعضی از آنها در چند جلد انتشار یافته است، از آن جمله: مهمانسرای دنیا *L' Auberge du monde* (۱۸۷۵-۱۸۸۶) در چهار جلد، نبرد خودهای ازدواج *Les Batailles du Mariage* (۱۸۷۷) در سه‌جلد، کولی پرهیاهو *Bohème tapageuse* (۱۸۸۰) در سه‌جلد، و مانند آن. رومان رومن کالبری *Romain Kalbris* (۱۸۶۹) بسیار مورد توجه جوانان قرار گرفت و از بهترین رومانهای او بشمار آمد. رومن کالبری قهرمان داستان که در قریه‌ای در ولایت مانش زاده شده، پس از مرگ پدر به عمویش سپرده می‌شود که مردی خسیس است با رفتاری

مستبدانه. رومن براثر تحمل ناپذیری خوی عمو می‌گریزد و با ماجراهای غیر منتظر و مضحك روبرو می‌شود. اکتور مالو در این اثر با قلمی واقع‌بینانه حوادث و وضع قهرمانان را وصف می‌کند و لحنی نیمه قهرمانی، نیمه غم‌انگیز بکارمی‌برد. انتظار خواننده در این اثر پیوسته بصورتی رضایتبخش برآورده می‌شود. بدکاران مجازات می‌شوند و نیکوکاران و منصفان پاداش می‌بینند، اما بیش از همه صداقت وسادگی نویسنده در نقل جلب توجه می‌کند. معروف‌ترین رومان مالو بیخانمان *Sans Famille* (۱۸۷۸) به دریافت جایزهٔ آکادمی فرانسه نایل آمد و تنها کتابی است از مالو که هنوز تازگی و تأثیر غم‌انگیز خود را در نسل جوان حفظ کرده و پیوسته از آن تجدید چاپ شده است. داستان سرگذشت کودکی گمشده و سرراهی است که مردی دوره‌گرد او را از پیرزنی می‌خرد و با میمونها و سگهای خود همراه می‌سازد و از این گروه کوچك به‌طور سیار نمایشهائی ترتیب می‌دهد. پسر پس از مرگ ارباب آزاد می‌شود و بدون هدف به گرد شهرها می‌گردد و با ماجراهای بسیار روبرو می‌شود، تا سرانجام در لندن پدر و مادرش را می‌یابد و فرجامی نیك بدست می‌آورد.

مالو که در داستانپردازی لحن صادقانه و خوشایندی بکار می‌برد و آثارش پیوسته مورد توجه نوجوانان است، علاوه برآنکه نویسندهٔ مسائل اخلاقی و تربیتی است، از زندگی عصر جدید و رنج عمیق انسانی نیز ادراکی کامل دارد، ارشادهای دلپذیر او، دقت فراوان در شرح وقایع عینی محیط یا شغلهای مورد توجه، موجب پیروزی کتابهایش گردیده است. مالو پس از بیخانمان، در آغوش خانواده *En Famille* را در ۱۸۹۳ نوشت که پیروزیش کمتر از داستان قبل بود. مالو همچنین تعداد بسیاری از رومانهای خارجی را به زبان فرانسوی ترجمه کرده است.

ترجمه به فارسی: بیخانمان ـ در آغوش خانواده.

**مان، توماس** Mann, Thomas رومان‌نویس و مقامه نویس آلمانی (۱۸۷۵-۱۹۵۵)

توماس مان از خانوادهٔ بازرگانان ثروتمند است و در شهر لوبك Lübeck در کنار دریای بالتیك زاده شد، پدرش که در آغاز بازرگان بود، شهردار، سپس سناتور شهر گشت که تا آخر عمر در سمت اخیر باقی بود. خانوادهٔ مان همه از هنر و

استعداد ادبی بهره‌مندبودند، چنانکه هاینریش‌مان Heinrich Mann (۱۸۷۱-۱۹۵۰) در ادبیات آلمان آغاز قرن بیستم مقام برجسته‌ای داشته است. تـوماس مـان ذوق سرشار به موسیقی را از مادر خود که خون پرتغالی و بـرزیلی داشت، بـه ارث برده بود. وی تا هیجده سالگی در زادگاه خود بسربرد و پس از مـرگ پدر، با مادر و برادران و خواهران در شهر مونیخ اقامت کرد. در این پـایتخت هنری و معنوی بود که توماس جوان تحصیلات خود را بپایان رساند، مدتی در شرکت بیمه به کار اشتغال یافت و پس از آن بـه کار ادبـی پـرداخت و اولین داستانهای کوتاه را در مجله‌های مونیخ منتشر کرد. در مدت اقامت یکسالهٔ خـود در ۱۸۹۷ در ایتالیا به نوشتن اولین رومـان بـزرگ خـود خـانوادهٔ بودنبروك *Buddenbrooks* پرداخت که در ۱۹۰۱ در برلین انتشار یافت و او را به شهرت رساند. این رومان که نام دومش انحطاط یك خانواده است در واقـع نموداری است از زندگی طبقهٔ کاسب و اهل حرفهٔ آلمان در قرن نوزدهم ـ طبقه‌ای که فـدای آداب و رسوم و تمدن خود گشته است. مان در این اثر فنای تدریجی این طبقه را منعکس می‌کند. انحطاط دنیائی که دنیای خاص مـان است و انحطاط طبقه‌ای که خـود مولـود و وقایع نگار آن است، درآثار نیچه و شوپنهاور ریشه دارد. به‌قول منتقدی آلمانی پایان عصر طبقه‌ای را که مان نشان می‌دهد، نـوعـی پیش‌بینی است از اصلاحـات اجتماعی و مذهبی در آیندهٔ آلمان. این نخستین رومان توماس مان مقامی عالـی بدست آورد. مان پس از گـذراندن دورهٔ نظام وظیفه بـا کاتیا Katia دختر استاد دانشگاه مونیخ ازدواج کرد و به خانهٔ او کـه محل اجتماع و ملاقـات هنرمندان جوان ودانشمندان شهر بود، راه‌یافت. شهرت ادبی مان بسرعت و با درخشندگی رو به پیشرفت بود که ناگهان براثر جنگ جهانی اول متوقف ماند. تومـاس مان با گروهی از روشنفکران به جبههٔ جنگ رفت. پس از متارکـهٔ جنگ بـه فعالیت ادبی بازگشت و بـا انـتشار داستـان کـوه جـادو *Der Zauberberg* (۱۹۱۴) بـه شهرتی جهانی دست یافت. موضوع این داستان همان است که در کتاب بـودنبروك مورد توجه مان قرار داشته است. در آسایشگاهی دومرد دربارهٔ مسائل عصر خود به بحث می‌پردازند و قهرمان اصلی کسی است که در جستجوی عقل است تـا او را از دیـو درون رهائـی بخشد. عقل که بـه هنرمند کمك می‌کند تا در کنه ذات خود دقیق شود، به بررسی و تحلیل خویشتن خود بپردازد و از آن پس دنیائی از

نو بسازد. این اثر از توصیف بسیار دقیق برخوردار است. مان در ۱۹۲۹ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. فاجعهٔ تاریخی و تسلط حزب هیتلر که منجر به جنگ جهانی دوم شد، بار دیگر قریحهٔ هنری او را دچار تشنج کرد، اما او موفق شد که از جبههٔ جنگ نتایج سودمندی در راه وسعت بخشیدن به آثارش بدست آورد. مان که در دورهٔ جنگ تابعیت آلمان را از دست داد، چند ماه در فرانسه و پنج سال در سوئیس بسربرد، سپس به امریکا رفت، در کالیفرنیا اقامت کرد و تابعیت امریکا را پذیرفت. در مصاحبه‌ای با خبرنگاران گفت: «هرجا من باشم، آنجا آلمان است.» و با این گفته مردم آلمان را از خود رنجاند، اما در دوران دوری از وطن هرگز از مبارزه برای فراهم آوردن محیطی انسانی برای آلمان زیر و رو شده به وسیلهٔ هیتلر دست بازنداشت. در بازگشت از امریکا در زوریخ اقامت گزید، محیط آن را از لحاظ معنوی و انسانی مناسب یافت وطبعش به خلاقیت گرایید. مان از همان اوان کار خود را به ادبیات به معنی خاص و به ادبیات آلمانی محدود نکرد. به همراهی واگنر Wagner به عالم موسیقی و علوم اساطیری وارد شد، نیچه و شوپنهاور در قلمرو اندیشه‌های مافوق‌الطبیعه درها را به روی او گشودند و مطالعات او از حد آثار ادبی اروپائی مانند آثار نویسندگان انگلیسی و فرانسوی و روسی فراتر رفت و به تاریخ اقتصاد سیاسی کشیده شد. دنیای خارج و محیط اجتماعی که در آن بسر می‌برد، خود بخود در داستانهایش وارد شد و مشاهداتش بر نیروی قوهٔ تخیل او افزود، خاصه پایهٔ کار قهرمانانش در تجربه‌های شخص او جای می‌گرفت، و بی آنکه بظاهر میان خود نویسنده و قهرمانان داستان شباهت کاملی وجود داشته باشد، خویشاوندی دور یا نزدیك او و قهرمانانش انکار ناپذیر می‌نمود. تجزیه و تحلیل در آثار توماس‌مان از دانشهائی که مستقیماً زندگی را در بر می‌گیرد، تأثیر می‌پذیرد ـ دانشهائی چون علم پزشکی، زیست شناسی، گیاه شناسی، ستاره شناسی، جامعه شناسی، علوم الهی و ماوراء ـ الطبیعه، خاصه موسیقی در دنیای توماس‌مان مقامی اصلی دارد. آثار مان در سطح تفکر و اخلاقی بسیار گسترده‌ای نوشته شده که برای درك آنها نیاز به خواندن مکرر احساس می‌شود، داستانهای کوتاه مان ساده‌تر است و در عین حال دارای فصلهای بسیار دشوار. توماس مان در کنار خلق آثار ادبی به معنی واقعی، به کوشش بسیار در نقد و آثار تحقیقی و تحلیلی نیز پرداخته و دربارهٔ آثار

نویسندگانی که از آنها مایه گرفته یا از آنان پیروی کرده مانند شیلر، گوته، نیچه، شوپنهاور، تولستوی، داستایفسکی، چخوف، لسینگ، فروید و ژید، مقاله‌های فراوانی انتشار داده است. در وجود این رومان‌نویس شخصیتی فلسفی نیز نمودار می‌شود و نوشته‌های سیاسیش نیز از ارزش واقعی برخوردار است. شخصیتی که با حکومت ضد دموکراسی مبارزه می‌کند، با نویسندهٔ داستان دکتر فاوستوس Doktor Faustus متفاوت نیست. همین وحدت شگفت‌انگیز دروجود داستان‌نویس و مرد عمل، توماس مان را از شخصیتهای کامل عصر ما ساخته است. در تحول فکری توماس مان چهار دوره را می‌توان تشخیص داد: دورهٔ اول از ورود او به مونیخ در ۱۸۹۳ آغاز می‌شود. اولین داستان کوتاه او در این شهر به نام ذن سقوط کرده *Gefallen* (۱۸۹۴) در مجلهٔ ناتورالیست و سوسیالیست دی گزلشافت Die Gesellschaft (جامعه) انتشار یافت و در ۱۸۹۷ مجموعهٔ چند داستان کوتاه که شامل معروفترین داستان او است به نام آقای فریدمان کوچك *Der Kleine Herr Friedemann*. توماس مان در این اثر به‌استادی مسلم در نویسندگی و به دنیای خاص خود رسیده است. در داستانهای این مجموعه زندگی چون مبارزه‌ای نمایان شده است که به خرد شدن ضعیفان می‌انجامد، بیشتر قهرمانان توماس مان در روابط خود با جامعه فاقد اعتماد به نفسند، از عالم وجود ناکامی یافته و جز بدبینی فلسفه‌ای ندارند. همین امر مبنای رومان معروف او خانوادهٔ بودنبروك قرار گرفته است که تصویری از فنای تدریجی طبقهٔ کاسب را پیش چشم می‌گذارد. داستان تریستان *Tristan* (۱۹۰۳) ازلحاظ شیوهٔ نگارش اثری ممتاز است و تحت تأثیر تریستان اثر واگنر قرار دارد که در آن ارتباط قطعی میان هنر و مرگ بیان شده است. توماس مان در داستان تونیو کروگر *Tonio Kröger* (۱۹۰۳)، برجسته‌ترین نمونهٔ هنرمند عصر جدید را خلق کرده است که در بینش ادبی خود زندانی شده و از دنیای خارج و زندگی بکلی جدا مانده است. با این ادراك توماس مان توجه و محبت نسل جوان و روشنفکر را به خود جلب کرد. نمایشنامهٔ تاریخی فیورنتسا *Fiorenza* (فلورانس) (۱۹۰۵) در سه‌پرده منتشر شد، حوادث این نمایشنامه در فلورانس می‌گذرد و از نظر هنری کمتر از آثار دیگر توماس مان پیروزی و دوام یافته است. درتصویر اشخاص نمایشنامه، مان تنها به جان‌بخشیدن به چهره‌های گذشته اکتفا کرده و به آن صورت شاعرانه‌ای نداده است. بازیها

نیز از نظر نمایشی فاقد تحرك است و بالنتیجه راضی‌کننده بشمار نمی‌آید. گوته و استاندال رؤیا و تخیل را دربارهٔ فلورانس قرن پانزدهم تصنعی خوانده‌اند. مرگ در ونیز *Der Tod in Venedig* (۱۹۱۲) تجزیه و تحلیلی است از روحیهٔ آشفته و سرنوشت غم‌انگیز هنرمندی که از محیط خانوادگی دور می‌گردد، در ونیز به سوی زیبائیهای شوم کشیده می‌شود و کششی به سوی مرگ که حاصل زیبائیهاست در او بوجود می‌آید. هنر، در این اولین دوره از زندگی ادبی و معنوی توماس مان، کار ویرانگری را بر عهده دارد. والاحضرت *Königliche Hoheit* (۱۹۰۹) رومانی است که بدرستی شناخته نشده و کوششی را برای بازگرداندن افراد منزوی و تیره‌روز به وضع طبیعی زندگی بشری نشان می‌دهد. دومین دورهٔ زندگی‌توماس مان سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۳۰ را دربر می‌گیرد. نویسنده دراین دوره به زندگی سیاسی و اجتماعی وارد می‌شود و در دل از این‌که وقایع نگار،انحطاط و متفنن در بیماری ومرگ باشد، احساس ناخشنودی می‌کند و در پی تغییر و تحولی در فکر و روح خویش، به دنبال زندگی سالم و بدون دشواری می‌رود. این بحران روحی مصادف می‌شود با جنگ جهانی اول و توماس مان بر خلاف میل شخصی خود را متعهد می‌یابد. رومان اندیشه‌های جنگ (۱۹۱۴) سرگردانی او را در جهت میهن پرستی و تعصب ملی بیان می‌کند. مان به سال ۱۹۱۸ در ملاحظات مردی دور از امر سیاست *Betrachtungen eines Unpolitischen* مطالعهٔ عمیقی بر زمینهٔ اصول عقاید میهن پرستانه در راه مبارزه با افکار ضد دموکراسی انجام می‌دهد، این روش تفکرکه مورد تجزیهٔ او قرار گرفته در مقامهٔ بزرگ گوته و تولستوی (۱۹۲۲) نیز مشخص گشته است. در رومان کوه جادو (۱۹۲۴) جدالهای سیاسی، فلسفی و مذهبی این دوره به صورت داستان در آمده است. همین تجزیه و تحلیل نیرومند از وضع روحی و معنوی غرب موجب پیدایش اثر بزرگ او در ۱۹۲۶ گشت به نام لوبك، از جهت صورتی از زندگی معنوی که وظیفهٔ سازندگی و تأثیر اجتماعی هنرمند را روشن می‌سازد. در میان مقامه‌های بسیار عمیق انتقادی‌که دومین دورهٔ زندگی‌معنوی توماس مان را بپایان می‌رساند، نوشته‌هائی است در بارهٔ لسینگ و فروید (۱۹۲۹). توماس مان در ۱۹۳۰ زندگینامه *Lebensabriss* را انتشار داد که در آن زندگی و آثار خویش را ثبت کرده است. سومین دورهٔ زندگی معنوی توماس مان شامل سالهای میان ۱۹۳۰و

۱۹۴۵ می‌شود که بخش عمدهٔ آن، یعنی ده سال صرف رومان چهار بخشی یوسف و برادرانش *Joseph und seine Brüder* گشته است و مصادف می‌شود با پیکار ضد هیتلریسم. این رومان شامل **سرگذشت یعقوب**، **یوسف جوان**، **یوسف در مصر** و **یوسف زنان** است. توماس مان در نوشتن این داستان تنها به متن تورات و تفسیرهایش اکتفا نکرده، بلکه به منابع تاریخی و مذهبی مصر، بابل، آسور و اسلام نیز رجوع کرده است و به طور ستایش‌انگیزی تمدن قدیم و عصر بسیار دوری از تاریخ را احیا می‌کند و آن را از جوهر زندگی عصر جدید سرشار می سازد و به این داستان اساطیری رنگ عظیم انسانی می‌بخشد. این اثر بسیار قوی ثمرهٔ دورهٔ پختگی هنری مان بشمار می‌آید. در این زمان توماس مان که شیفتهٔ انساندوستی گوته گشته است، رومان **لوته در وایمار** *Lotte in Weimar* را در ۱۹۳۹ منتشر می‌کند که قهرمان اصلی آن خود گوته است. نویسنده گوته را در ۱۸۱۶ نشان می‌دهد که برای دیدار لوته، دلدار ورتر و در واقع دلدار خویش که سالها از عمرش گذشته، به وایمار می‌رود، در حالی که خود از شهرت و افتخار کامل برخوردار است. جز گوته دو استاد دیگر در مقامه‌های مان مقام مهمی را اشغال کرده‌اند یکی واگنر است در **رنج و عظمت ریچارد واگنر**(۱۹۳۳) و دیگرشوپنهاور در مقامهٔ **شوپنهاور** (۱۹۳۸). در این دوره خطابه‌ها و شعارهای سیاسی توماس مان در بارهٔ آلمان و اروپا از اهمیت بسیار برخوردار است. پنجاه و پنج خطابهٔ کوچك او در پی جنگ جهانی دوم از رادیو پخش شد تا مردم آلمان را بر ضد هیتلر بشوراند. در این سومین دوره توماس مان به وحدت دشوار دو نظریهٔ بشر-دوستی و سیاست تحقق بخشید. در آخرین دورهٔ زندگی معنوی‌که سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵ را در بر دارد، مان آثاری همچنان استوار و گوناگون آفرید و روح خلاقه‌اش تا آخرین روز عمر که در کشور سوئیس بسر رسید، همچنان خدشه-ناپذیر باقی ماند و ثمرهٔ یك عمرکوشش طولانی و مداوم، همراه باکار منظم معنوی را بدست آورد. می‌توان گفت که مان به وسیلهٔ آثار خود فهرستی از تمدن معاصر بر جای گذاشته است. سخنرانی وی در ۱۹۴۵ با عنوان آلمان و آلمانیها دورنمای کاملی از بحران تمدن آلمان پیش چشم می‌گذارد، اما پریشانی دنیای جدید به صورت پهناور و معنای عام در اثر با شکوهش **دکتر فاوستوس** (۱۹۴۷) منعکس گشته است. این اثر در واقع وصیتنامهٔ ادبی توماس مان است. توماس مان هرگز

نتوانست در حمایت از شخصیت انسانی و عدالت و دموکراسی از مبارزه دست بردارد و سرانجام نیز ناظر خرد شدن آلمان و مورد تحقیر قرار گرفتنش از طرف دنیای عاصی گشت که به سبب جنایتهای هیتلر متهم به تحمل این جنایت شد. پس رومان بزرگ خود را با قهرمانی خلق کرد که آلمانی‌ترین فرد در نوع خود بود، یعنی **فاوست**، و بحق باید این اثر را در میان شاهکارهای ادبیات جهان جای داد. مان در این اثر از تبحرش در موسیقی کمك گرفته است و قهرمانش، ادریان لورکوهن Adrian Leverkuhn به طور شگفت‌انگیز آهنگساز معروف ارنولد شوینبرگ Arnold Schönberg را تجسم می‌بخشد، هنرمندی که روح خود را در برابر شاهکار هنری به‌شیطان می‌فروشد. در ۱۹۵۴ اولین جلد از آخرین رومان توماس مان به نام **اعترافات فلیکس کرول کلاهبردار** *Bekenntnisse des Hochstaplers Felix Krull* انتشار یافت. این اثر که متأسفانه ناتمام مانده جامعهٔ آلمانی را پیش از جنگ جهانی اول معرفی کرده است.

توماس مان نویسنده‌ای است در مقامی استثنائی؛ آثارش که از لحاظ کمیت بسیار مهم است، از لحاظ کیفیت و کمال و روشنی سبك و غنای عمق نیز آثاری برجسته و ممتاز بشمار می‌آید. آثار توماس مان پر ارزشترین و بهترین نمایش دهندهٔ اجتماع آلمان درنیمهٔ اول قرن بیستم است. وسعت روح و اندیشه و ذهن مستقل مان به همهٔ جلوه‌های دنیای متمدن ما بستگی می‌یابد، در بارهٔ مسائل می‌اندیشد، دشواریها و ابهامها را روشن می‌سازد و با وجود شهرتی که در بکار بردن لحن طنز آمیز دارد، با روشی بسیار جدی و بیغرضانه در سازندگی انسان می‌کوشد. مان از میان معاصرانش به سبب گوناگونی آثار و قدرت انساندوستی بر همه برتری دارد و می‌توان گفت که در تاریخ ادبیات معاصر آلمان تنها اوست که توانسته است جای گوته را اشغال کند، خاصه از نظر بشر دوستی، چنانکه اغلب او را گوتهٔ شمارهٔ دو می‌خوانند و اگرچه از نظر بشر دوستی این دو نویسنده روش مشترکی دارند، آثار گوته تحت تأثیر اندیشه‌های مذهبی قرار می‌گیرد، در حالی‌که در آثار توماس مان غیبت خدا احساس می‌شود، گوته یك لحظه در عظمت مسائلی که برای بشر مطرح است تردید نمی‌کند، در صورتی که در آثار توماس مان، زندگی، عشق، مرگ، هنر تنها بازی بزرگی است که مسخره و استهزا در آن چون اسباب بازی بکار گرفته می‌شود. ـ **اسباب بازی نفیسی که کمتر کسی لطف**

و ارزش آن را درمی‌یابد. آندره ژید در بارهٔ توماس مان گفته است: «توماس مان از شخصیتهای نادر زمان ماست که با جرأت می‌توان او را ستود، هیچ قصور و ضعفی نه در آثارش دیده می‌شود و نه در زندگیش.»

ترجمه به فارسی: پیروزی آیندهٔ دموکراسی ـ تریستان ـ تونیوکروگر ـ کوه جادو

**مانتسونی، آلساندرو** Manzoni, Alessandro شاعر و رمان‌نویس ایتالیائی (۱۷۸۵-۱۸۷۳) مانتسونی در میلان Milan زاده شد، تحصیلات خود را نزد پدران روحانی انجام داد، اما بسیار زود و بشدت در برابر تعلیم و تربیت مذهبی عصیان کرد و در شانزده‌سالگی شعرکوتاهی به نام پیروزی آزادی *Il Trionfo della libertà* انتشار داد که در آن خود را طرفدار انقلاب فرانسه معرفی کرد. در این دوره اشعار مانتسونی در سبك کلاسی سیسم نو بود شامل این اشعار: آدا *L'Adda* (۱۸۰۳)، **موعظه‌ها** *Sermoni*، در مرگ کارلو ایمبوناتی *In morte di Carlo Imbonati* (۱۸۰۵) و مانند آن. شعر اخیر در بارهٔ ایمبوناتی، مردی است که مادرش پس از جدائی از پدر مانتسونی با او بسرمی‌برد. مانتسونی برای پیوستن به مادر به پاریس رفت، چندی در آنجا اقامت کرد و محیطی یافت که در آن آزادی اندیشه و آداب رایج بود- اگر چه این آزادی چیزی مطلق یا عمیق بنظر نمی‌آمد. می‌توان به این نکته پی بردکه بی‌اعتنائی مانتسونی به مذهب حالتی موقت و تصنعی بود و ازدواجش به هنگامی که دوره‌ای منقلب را از نظر روحی می‌گذراند، بر این حال نفوذ قاطعی بر جای گذارد. در۱۸۰۸مانتسونی با هانریت بلوندل Henriette Blondel از مردم سوئیس، بر طبق تشریفات آئین مذهب پروتستان ازدواج کرد و در فوریهٔ ۱۸۱۰ برحسب تشریفات آئین کاتولیك بار دیگر ازدواج خود را اعلام کرد و همسرش به مذهب کاتولیك درآمد. مانتسونی در این زمان به ایمان دورهٔ کودکی بازگشت و آثارش از این تغییر و تحول عمیق نشانه‌های بسیار یافت، می‌توان گمان برد که وی تحت تأثیر ناگهانی نوعی کشف و شهود در کلیسای سن-روش Saint- Roche پاریس که در آن برای رهائی از اضطرابی سنگین به دعا پرداخته بود، قرار گرفته باشد. در هر حال،این تحول در درون او چنان عمیق گشت که همهٔ وجودش را فرا گرفت و به او زندگی معنوی کاملی را القا کرد. سپس در کار ادبی به رومانتیسم کشیده شد و به‌آن صورتی مذهبی بخشید. در سالهای ۱۸۱۲-

۱۸۱۳ اولین سرودهای مقدس *Inni sacri* را ساخت که موضوعهای مهم مذهب کاتولیك را در بر داشت. از این سرودها شعر رستاخیز *La Resurrezione* و نام ماریا *Il Nome di Maria* و نوئل *Il natale* برجستگی خاص دارد و از الهامات شاعرانهٔ پر شوری برخوردار. سرودهای مقدس ازآن پس در مدارس درسی شد. مانتسونی در ۱۸۱۹ ملاحظاتی دربارهٔ اخلاق کاتولیکی *Osservazioni sulla morale cattolica* را منتشر کرد در قدرت آئین مسیحیت، آنگاه با پشتکار فراوان به مطالعهٔ متون مذهبی و آثار نویسندگان بزرگ علوم الهی قرن هفدهم و هیجدهم پرداخت، سپس قصیده‌ای معروف سرود بر زمینهٔ تاریخ و مذهب به‌نام پنجم ماه مه *Il Cinque maggio* یا مرگ امپراتور ناپلئون در سنت هلن که آن را در ۱۸۲۱ مرتجلاً پس از شنیدن خبر مرگ ناپلئون ساخته و در آن حیرتی را که سراپای وجودش را فرا گرفته بود، چنانکه گوئی عنصری اصلی از عالم خلقت ناپدید گشته، بیان کرده و ناپلئون را مجری طرحهای نفوذ ناپذیر الهی دانسته است که برتاریخ فرمانروائی می‌کند. در پنجم ماه مه تغزلی که در آثار دیگر مانتسونی وجود داشت، دیده نمی‌شد، اما از نظر قصیدهٔ یادبود، اثری بی‌نظیر بشمار آمد و بیدرنگ پس از انتشار با پیروزی فراوان روبرو گشت و به وسیلهٔ گوته به زبان آلمانی ترجمه شد. همین پیروزی را اثر دیگر مانتسونی با عنوان مارس ۱۸۲۱ *Marzo 1821* (۱۸۴۸) بدست آورد- بیانی عالی از احساس خاص میهن پرستانهٔ شاعر آمیخته با اصول مسیحیت. مانتسونی نمایشنامه‌هائی نیز انتشار داد، از آن جمله است تراژدی کنت کارمانیولا *Il Conte di Carmagnola* (۱۸۳۰)، نمایشنامه‌ای تاریخی و رومانتیك در پنج پرده با دیباچه‌ای شامل بحث دربارهٔ قواعد وحدت سه‌گانهٔ تئاتر و همچنین یادداشتی تاریخی برای سهولت درك نمایش. اشخاص این نمایشنامه دو گروه‌اند: شخصیتهای تاریخی و تخیلی که کنت دوکارمانیولا و همسرش جزو گروه نخستین قراردارند؛وتراژدی آدلکی *Adelchi* در ۱۸۲۲. این دو نمایشنامه به سبب کیفیت اخلاقی و مذهبی و میهن پرستانه و همچنین به سبب بی اعتنائی ارادی نویسنده به وحدت سه‌گانهٔ رایج نمایشی مورد توجه بسیار قرار گرفت و ستایش فراوان گوته را به همراه آورد. موضوع نمایشنامهٔ آدلکی دربارهٔ حوادث سالهای ۷۷۲ تا ۷۷۴ است پیش از سقوط لومباردها Lombards (آلمانیهائی که در قرن ششم قسمتی از خاك ایتالیا را تصرف کردند و در آن حکومت نیرومندی

تشکیل دادند.) قهرمانان نمایشنامهٔ آدلکی دیدیه Didier آخرین پادشاه لومباردی و پسرش آدلکی است که در۷۷۴ به وسیلهٔ شارلمانی سرکوب گشتند. این تراژدی نه تنها بهترین گواه نبوغ مانتسونی در آثار نمایشی است، بلکه بهترین نمونه از تئاتر رومانتیك ایتالیا بشمار می‌آید. تراژدیهای مانتسونی بیشتر از شعر تغزلی سرچشمه دارد تا هنرنمایشی، و زیبائی آن را بیشتر می‌توان در خواندن دریافت تا در نمایش. مانتسونی در نثر نیز نویسنده‌ای تواناست. سرگذشت ستون ننگین *Storia della colonna infame* در۱۸۴۲ به‌ضمیمهٔ رومان تاریخی *Del romanzo storico* بچاپ رسید. سرگذشت ستون ننگین داستانی تاریخی است مربوط به مبارزه‌های مذهبی که در۱۶۳۰ درمیلان جریان داشته است و رومان تاریخی مقامه‌ای انتقادی که با دقت و صحت فراوان مسأله‌ای را که مورد توجه نویسنده بوده مطرح کرده و آن شیوه‌ای است که امکان می‌دهد تا از نظر زیبائی‌شناسی میان حوادث واقعی که به تاریخ بستگی دارد و حوادث تخیلی که خاص هنر است، تلفیقی پدید آید، اما با منطقی کاملاً ذهنی و تجریدی به این نتیجه می‌رسد که ترکیب زیبائی تاریخی وشعر امکان ندارد وبدین‌طریق مانتسونی بی قید و شرط رومان تاریخی را محکوم می‌کند. مانتسونی در ۱۸۲۱ برای گریز از تلخی ناکامیی که از طرحهای سیاسی و تبعید و حبس دوستان نزدیك احساس می‌کرد، به بروسوگلیو Brusuglio رفت و تعدادی آثار تاریخی میلان و با منابع مطالعاتی دیگر با خود بردو پس از تفکر دربارهٔ این آثار و تحت تأثیر شهرتی که در آن هنگام والتر اسکات به وسیلهٔ رومانهایش بدست آورده بود، نوشتن رومان نامزدها *I Promessi sposi* را بر عهده گرفت که در ۱۸۲۳ بپایان رسید، چندین بار مورد تجدید نظر قرار گرفت و پس از حك و اصلاح فراوان در ۱۸۴۰ انتشار یافت. مانتسونی خود دربارهٔ آن می‌گوید: «معرفی حال خاصی است از جامعه به وسیلهٔ اعمال و خصوصیتهائی که به واقعیت بسیار نزدیك است، چنانکه می‌توان آن را به عنوان تاریخ پذیرفت.» مانتسونی این رومان را اقتباسی می‌داند از دستنوشته‌ای کهنه و بی‌نام متعلق به قرن سیزده. موضوع اصلی آن بظاهر ساده است، دو جوان روستائی به نام رنتزو Renzo و لوچا Lucia نامزد یکدیگرند ودون رودریگو ارباب زاده‌ای که به لوچا دل باخته است، با همدستی عده‌ای از روستائیان آنان را تهدید به ربودن لوچا می‌کند و بدین‌طریق روزگارشان را سیاه می‌سازد، تا سرانجام به حمایت کشیشی

خیرخواه و فعال از حوادث بیشمار نجات می‌یابند و به کمك او می‌گریزند. رومان پردهٔ نقاشی وسیعی تاریخی است از لومباردی در شمال ایتالیا در قرن هفدهم و طبقات اجتماعی آن و تصویر کشوری در زیر تسلط استبداد، و اگرچه حوادث تا حدی با داستان آمیخته، زمینهٔ تاریخی دارد و به‌طورکلی ترکیبی است از تاریخ و داستان. از همین جاست که کتاب بحث بسیار برانگیخت: از طرفی نویسندگان رومانتیك جنبهٔ هنری آن را ستودند و منتقدان کاتولیك مانند لامارتین در فرانسه این نظر را تأیید کردند؛ از طرف دیگر منتقدان غیر مذهبی در این اثر به محدودیت هنر مانتسونی رأی دادند؛و از نظر عده‌ای دیگر نیز در آن تعادلی پیروزمندانه میان هنر و ترویج عقیده وجود داشت. خود نویسنده نیز در کتاب «رمان تاریخی» این نوع رومان را که جنبه‌های تصنعی اجباری را باید رعایت کند، محکوم کرده است. به هر حال رومان نامزدها جز خصوصیتهای تاریخی به سبب وحدت برجسته و قابل توجه ساختمان و ترکیب داستان و به سبب روشنی و صحت تحلیلهای روانی، همچنین به سبب طنز لطیف، یکی از شاهکارهای رومان جهانی بشمار آمد و عده‌ای از منتقدان ایتالیا به آن مقامی پس از **کمدی الهی** اثر دانته دادند. رومان نامزدها به همهٔ زبانهای اروپائی ترجمه شد و مدت هشتاد سال همچنان به صورت شاهکار باقی ماند. مانتسونی پس از اقامت کوتاهی در پاریس (۱۸۱۹-۱۸۲۰) کمتر از میلان خارج شد. در ۱۸۳۳ همسرش درگذشت و در ۱۸۳۷ از نو ازدواج کرد که همسر دوم نیز به مرگی زود رس درگذشت. همچنین چهار فرزند از پنج فرزندی را که از همسر اول داشت، بتدریج از دست داد. این مصیبتها موجب گشت که بسیار زود از فعالیت خلاقه دست بردارد و حتی ارزش اشعار خود و به طور کلی شعر را انکار کند. از آثار مهم تاریخی، فلسفی، زیبائی‌شناسی و زبانشناسی او این آثار است: «رومانتیسم در ایتالیا» *Il Romanticismo in Italia* (۱۸۴۶) که کمال مطلوب مانتسونی را در عالم ادب عرضه می‌کند و آن چنین است: «شعر و ادب به طور کلی باید سودی دربرداشته باشد،از نظر موضوع واقعیت و از نظر وسیلهٔ بیان، نکته‌های جالب‌توجه را.» دراین اثر همچنین مطالعه‌ای بسیار دقیق از خصوصیتها و موضوعهای رومانتیسم ایتالیائی و به موازات آن با کمال بیطرفی مقایسه‌ای میان رومانتیسم و مکتب کلاسیك صورت گرفته‌است، مقامه در سنجش انقلاب فرانسه در۱۷۸۹ و انقلاب ایتالیا در۱۸۵۹

*Saggio comparativo sulla rivoluzione francese del 1789 et la rivoluzione italiana del 1859* و نامه‌هائی دربارهٔ زبان ایتالیائی *Lettera sulla linga italiana* به طور کلی نامه‌ها آثار وسیعی است که هفتاد سال زندگی مانتسونی را دربر می‌گیرد و حاوی مطالبی بسیار سودمند دربارهٔ زندگی خصوصی و زندگی معنوی و اندیشه‌های اوست.

قدرت مانتسونی در متشکل ساختن ادراك و شعور ملی بسیار عظیم بود. قصد داشت‌که به هر حرکتی، چه در زندگی سیاسی، چه در زندگی اجتماعی معنی‌کاملی بخشد. به مناسبت مرگ مانتسونی در ایتالیا عزای ملی اعلام شد که رهبری آن با خانوادهٔ سلطنتی بود و در حدود صد شهر در مراسم تشییع جنازهٔ او نماینده فرستادند و وردی Verdi موسیقیدان معروف در ۱۸۷۴ به افتخار او آهنگ نیایشی ساخت. سنت بوو منتقد معروف فرانسوی گفته است: «مانتسونی،راسین مکتب رومانتیسم است.»

**مایاکوفسکی، ولادیمیر ولادیمیروویچ** Mayakovskiy, Vladimir Vladimirovich شاعر و نمایشنامه‌نویس روسی (۱۸۹۴-۱۹۳۰) مایاکوفسکی در گرجستان زاده شد، پدرش جنگلبان بود که در سیزده سالگی او درگذشت. ولادیمیر از کودکی شاهد اسارت و بینوائی دهقانان بود و خود نیز در فقر زیست ـ فقری‌که پس از مرگ پدر شدت یافت و خانواده را بر آن داشت که به مسکو نقل مکان کند. ولادیمیر در مسکو در سال ۱۹۰۶ به دبیرستان رفت و در پانزده سالگی به حزب سوسیالیست (بلشویك) پیوست، دوبار توقیف شد و یازده ماه را در زندان‌گذراند، در آنجا بود که فرصت یافت به مطالعهٔ آثار نویسندگان بزرگ روسی مانند تولستوی و نویسندگان دیگر مانند بایرون و شکسپیر بپردازد. در ۱۹۱۰ از زندان آزاد شد، هنوز در اندیشهٔ نویسندگی نبود، حتی‌گمان می‌کرد که از عهدهٔ این‌کار برنمی‌آید، پس برای آموختن نقاشی به مدرسهٔ هنرهای زیبای مسکو وارد شد که سه سال بعد به سبب براه انداختن اغتشاش از آن اخراج گشت، در خلال این احوال بودکه مایاکوفسکی به استعداد ادبی خود پی برد و به نهضت فوتودیسم *Futurisme* پیوست و با خلبنیکوف Khlebnikov، بنیانگذار واقعی نهضت فوتوریسم روسیه آشنا شد، با او دوستی یافت؛ استعداد ادبی خویش را پرورش داد و باگروه

دوستان به عصر ماشینی خوشامد گفت و پیشاپیش به انقلاب چشم دوخت. مایاکوفسکی در ۱۹۱۲ بیانیهٔ فوتوریسم را با عنوان سیلی بر صورت ذوق مردم امضا کرد و با این اقدام نه تنها بر ضد مکتب سمبولیسم سرشار از ظرافت فکری بپاخاست و نه تنها کوشید که شعر را از حال و کیفیت شعر گذشته خارج کند، بلکه در واقع سیلی سختی بر صورت همهٔ هنرهای رایج زمان و همچنین ادب گذشته نواخت و پس از آن هدف تیر انتقادهای سخت قرار گرفت که در حقیقت باب طبعش بود. مایاکوفسکی با شور و هیجان بسیار احساسهای شاعرانه را از میان برد و با اعلام پیوستگی خود به نهضت فوتوریسم، بر ضد ترهات و اباطیل سمبولیسم و تخیلات و ملالهای روحی شاعران منحط Décadents شورشی بر پا کرد. بیش‌از هر چیز قصد داشت‌که قالب شعر را بر هم ریزد و رعایت قواعد زبان و بیان را از میان بردارد و هر چه بیشتر به تودهٔ عظیم ملت نزدیك شود، کوچه‌ها را مسخر کند و زبان رایج و مکالمه‌های آشنا و عامی را با معیارهای شخصی در وزن شعر وارد کند؛ چیزی نگذشت که مایاکوفسکی به سبب قامت بلند دو متری و صدای نافذ و سنگین و ابداع هنری از چهره‌های برجستهٔ مجامع هنرمندان آزادمنش و نواندیش مسکو و در نظر منتقدان نمونهٔ هرج و مرج ادبی گشت. نخستین اثر او کتاب کوچکی است، شامل چهار شعر با عنوان من *Ya* (۱۹۱۳) که صور ذهنی پر تحرك و وزنهای پر قدرت آن جنبش و تکان شدیدی در جامعه پدید آورد و مایاکوفسکی را شاعری نوظهور معرفی کرد و این نظر با منظومهٔ ابر در شلوار *oblako v shtanakh* (۱۹۱۵) تثبیت گشت که در آن زبان شعر را به دورترین حد و مرز خود کشانده و کیفیت خاص شعر خود را نمایان ساخته و چنان داد سخنی داده بود که گوئی فریادی را از بلندی بگوش می‌رساند، همراه با تصویرهائی مبالغه‌آمیز، اوزانی پر قدرت و زبانی ناهنجار. مایاکوفسکی در ابر در شلوار با لحنی درشت و بیانی بازاری و مبتذل به همهٔ اندیشه‌های باب روز و همهٔ مبانی اخلاقی و معیارهای زیبائی و سیاسی و مذهبی تاخته است. او دست رد بر سینهٔ همهٔ مکتبهای شاعرانهٔ پیش از خود گذاشته، شعر را از حال شعری بیرون آورده و به امور واقعی‌کشانده است. ماکسیم گورکی در۱۹۱۵ شیفتهٔ این منظومه گشت و مایاکوفسکی را به همکاری با مجلهٔ لتوپیس Letopis (وقایع) که تازه بنیان گذارده بود، دعوت کرد. در طی جنگ مایاکوفسکی شعر ولادیمیر مایاکوفسکی

*Vladimir Mayakovsky* را انتشار داد که سخت خود بینانه بود و مجموعهٔ جنگ و صلح *Voyna i mir* (۱۹۱۶) نمونه‌ای از روحی انقلابی راکه درآن، ولع ثروتمندان در کامرانی و سودجوئی از زمین محکوم گشته بود. در ۱۹۱۷ اثر برجستهٔ مایاکوفسکی به نام انسان *Chelovek* بهترین نمودار مکتب فوتوریسم بشمار آمد که وضع زندگی آینده را در پرتو خوشبختی موعود انقلاب تجسم می‌داد. مایاکوفسکی همهٔ روح و جسم را وقف انقلاب کرد، سخنرانیها ایراد کرد، در کار تبلیغات فعالیت شدید بکار برد، در دستگاه مخابراتی کمونیست بکار پرداخت و پس از شرکت در مبارزه‌ای که به تشکیل حکومت انقلابی ماه اوکتبر منجر شد، به طور قاطع هنرش را به عنوان ابزاری سیاسی بکار انداخت و شعرش را «تبلیغ-آمیز» خواند، اما طولی نکشید که بنحوی شایسته توانست خود را از این نوع شعر برهاند و جنبش انقلابی را در شعر به انسانـدوستی واقعی و پرشور و عطوفتی بسیار صادقانه و کم نظیر تبدیل کند. نمایشنامهٔ تعزیه خوانی مضحکه *Misteriya buff* هجوی سیاسی است در سقوط سرمایه‌داری که در سه پرده در ۱۹۱۸ بر صحنه آمد. تصویرهای ساده و قابل درك عامهٔ مردم در این نمایش موجب پیروزی فراوان آن در میان طبقهٔ کارگرشد. منظومهٔ صد و پنجاه میلیون *150,000,000* (۱۹۲۱) منظومهٔ درازی است در زبان رایج کارگری و در عین حال شعری هجو-آمیز و با عظمت. مایاکوفسکی در این شعر خود را سخنگوی صد و پنجاه میلیون نفر روسی می‌خواند. این منظومه شهرت و افتخاری عظیم برای مایاکوفسکی فراهم آورد و به وسیلهٔ آن شاعر حکومت کارگری، پیامبر دنیای جدید صنعت و ماده، انکار کنندهٔ اصول مبانی رومانتیك و احساسی و انفرادی،و شاعر حکومت اشتراکی شناخته شد. شعر دوست دارم *Lyublyu* (۱۹۲۲) شامل اعترافات شخصی و خصوصی است. در ۱۹۲۳ با سازمان L.E.F. (جبههٔ چپ هنری) به همکاری پرداخت که هدفش برافروختن مشعل هنر با معیار جامعهٔ تازهٔ شوروی بود و به این منظور روزنامه‌ای نیز به همین عنوان تأسیس کرد که تا ۱۹۲۵ دوام یافت. منظومهٔ ولادیمیر ایلییچ لنین *Vladimir Iliych Lenin* (۱۹۲۵) مدیحه‌ای است ازلنین به مناسبت اولین سالروز مرگ او. مایاکوفسکی در این دوره به سفری خارج از کشور رفت و از اروپای غربی، امریکای لاتین و امریکای شمالی دیدن کرد، در مدت سه ماه اقامت در امریکا شعر با ارزشی دربارهٔ پل بروکلین سرود و در

بازگشت به روسیه در ۱۹۲۷ مجلهٔ نوی لف *Novy lef* را انتشار داد. پس از یك سال سازمان R.A.PP. (اجتماع نویسندگان پرولتاریا) تأسیس گشت که بررسی ادبیات شوروی را بر عهده گرفت. مایاکوفسکی که می‌دید دیوان سالاری، که او مدتها با آن مبارزه کرده بود، پیروزی یافته است، دو نمایشنامهٔ هجوآمیز در این زمینه ساخت به نام: ساس *Klop* (۱۹۲۸) و حمام *Banya* (۱۹۲۹) که در آن تشریفات زائد اداری و سود جوئی خاص را انتقاد کرده و خود را مبلغ خستگی‌ناپذیر و سخنگوی عامهٔ مردم معرفی کرده است. مایاکوفسکی سپس سردبیر مجلهٔ ایزوستیا *Izvestya* (اخبار) وابستهٔ حزب کمونیست و کامسومول Komsomol وابستهٔ جوانان این حزب گشت و با آنکه بت نسل جوان بشمار می‌آمد دشمنان بسیار داشت، خاصه در طبقهٔ کارمندان که گستاخیهای لجوجانه و هرج و مرج ادبی او را نمی‌پسندیدند. مایاکوفسکی پس از چندی که مشاهده کرد تحقق آرزوهایش پس از انقلاب با کندی فراوان صورت می‌گیرد، به سبب عدم اعتماد به آینده یا به سبب عشقی ناکام در آوریل ۱۹۳۰ خودکشی کرد، در حالی که پنج سال پیش از آن با لحنی خشونت‌آمیز و به صورتی زننده از خودکشی یسه‌نین Esenin ، شاعر روسی انتقاد کرده بود. از آثار دیگر مایاکوفسکی بسیار خوب *khorosho* است در ۱۹۲۷ که در آن همهٔ تاریخ روسیهٔ شوروی را شرح داده؛ با تمامی صدا *Vo ves golos* در ۱۹۳۰ و مانند آن.

استالین در ۱۹۳۶ فرمانی رسمی در تجلیل مایاکوفسکی صادر کرد و در آن او را از شخصیتهای افتخارآمیز و بنیانگذار بنای عظیم شعر نو روسیه خواند، پس در همهٔ شهرهای کوچك و بزرگ روسیه مجسمه‌هائی از او بر پا شد و در مدح او خطابه‌هائی ایراد گشت. یکی از شاعران جوان شوروی در پاریس گفته است که در نظر او شعر قرن بیستم تحت نفوذ دو غول هنر است، پاسترناك و مایاکوفسکی. هنر مایاکوفسکی برپایهٔ استادی و مهارت او در فنون شعر و معانی و بیان گذارده شده است. وزن در نظر این شاعر آزاد و تنها تابع حرکات و الهام شاعرانه است. مایاکوفسکی چه از نظر قالب شعر، چه از نظر سیر تفنن‌آمیز در قلمرو خیال بنیانگذار شعر نو و اولین شاعری است که وزن را در لحن و توافق اصوات می‌داند، شعرش انعطاف ناپذیر، موجز و تکان دهنده است. مایاکوفسکی پیشوای مکتب فوتوریسم در روسیه شناخته شده است. با شعر او تغزل نیرومند از ادب

شوروی رخت بربست و تعهد سیاسی جای آن را گرفت. مایاکوفسکی از گواهان و راویان فصیح آشفتگیهای قرن بیستم و از شاعران برجستهٔ دورهٔ انقلاب روسیه است. استالین دربارهٔ او گفته است: «مایاکوفسکی بهترین و ستایش‌انگیزترین شاعر عصر ما در روسیهٔ شوروی است و خواهد بود... بی‌اعتنائی دربارهٔ یادبود شخص او و آثارش جنایتی بشمار می‌آید.»

**متاستازیو، پیترو** Metastasio, Pietro نام مستعار، (نام واقعی پیترو تراپاسی Pietro Trapassi) نمایشنامه‌نویس وشاعر ایتالیائی(۱۶۹۸-۱۷۸۲) متاستازیو در رم زاده شد و از ده سالگی تحت سرپرستی گراوینا Gravina قرار گرفت که چون فرزند و شاگرد خویش او را پذیرفت و بهترین آموزش را به او داد. متاستازیو که از نوجوانی استعداد شاعری خود را آشکار ساخت، به سبب بدیهه سرائی بسیار زود به شهرت رسید. مدت یازده سال در ناپل و سپس در رم سکونت گزید. پس از مرگ حامی خود، زندگی آزادانه‌ای پیش گرفت و به کامرانی روی آورد که در سراسر زندگیش تأثیر بسزائی داشت و او را با ماجراهای عشقی گوناگون روبرو ساخت. در۱۷۲۹ بود که به سبب ماجرای ناگهانی عاشقانه و سوء تفاهمی که درباره‌اش پیش آمد، ناچار به ترك ایتالیا شد. دعوت دربار وین را پذیرفت و به وین رفت. شاعر دربار گشت و معروفترین و پر ثمرترین سالهای زندگی را در آنجا گذراند. آثار او شامل نمایشنامه‌های هیجان‌انگیز و ملودرامها Melodrammi* است که مشهورترین آنها آتی‌لیو رگولو *Attilio Regolo* در سه پرده به سال ۱۷۵۰ در درسد Dresde بر صحنه آمد، نمایشنامه‌ای به شیوهٔ پهلوانی و با لحن پر قدرت که به صورتی با شکوه اجرا شد و به مناسبت سالروز تولد شارل ششم، به او تقدیم گشت. ارائهٔ این نمایش با آهنگی که یوهان آدولف هاسه Hasse برایش ساخته و از تراژدیهای هیجان‌انگیز پیروی کرده بود، با دشواریهای بسیار نمایشی همراه گشت. متاستازیو از طرف ماریا ترزا Maria Theresa، ملکهٔ اتریش مورد حمایت قرار گرفت، اگر چه ملکه به سبب اوضاع سیاسی اروپا امکان لذت بردن از نمایشهای پر شور و اشعار دلنشین و خوشاهنگ شاعر را بسیارکم بدست می‌آورد. پس از مرگ ملکه ماری ترز، یوزف دوم که در رؤیاهای فلسفی خویش غرق بود به شاعر که روبه پیری می‌رفت، لطفی ابراز نکرد. از آثار دیگر متاستازیو دیدونهٔ

مطرود *Didone abbandonata* (۱۷۲۴) است. دیدونه (دیدو) از چهره‌های زنانهٔ مشهوری است که سرگذشتش زمینهٔ غم‌انگیزترین موضوعهای ادبیات کلاسیك قرار گرفته است. وی ملکهٔ کارتاژ و مظهر فداکاری والا در عشق است. از میان آثار فراوانی که دربارهٔ او خلق شده است، ملودرام متاستازیو زیباترین آنها بشمار می‌آید. این نمایشنامهٔ هیجان‌انگیز در سه پرده تنظیم شده و به وسیلهٔ ماریانه Marianne، زن الهام بخش و دوست متاستازیو بازی شده است. بسیاری از هنرمندان از اثر متاستازیو اقتباس کرده‌اند. نمایشنامهٔ **رأفت تیتو** *La Clemenza di Tito* (۱۷۳۴) همراه با آهنگی از آنتونیو کالدارا Antonio Caldara در وین بر صحنه آمد. این نمایشنامه از معروفترین آثار متاستازیو است که از طرف بیست آهنگساز برای آن آهنگ ساخته شده است. در دل امپراتور تیتو وسوسه‌ای مداوم برای بخشایش کسانی که نسبت به او توطئه‌ای انجام داده‌اند، وجود دارد، جریان حوادث برخلاف میل او پیش می‌رود و ازطرف عده‌ای نقشهٔ قتلش طرح می‌شود. این کسان از طرف مجلس سنا به مرگ محکوم می‌شوند، اما سرانجام تیتو بخشایش خود را دربارهٔ آنان اعلام می‌دارد. در ۱۷۳۶ آشیل در جزیرهٔ اسکیروس *Achille in Scyros* در سه پرده در وین بر صحنه آمد. این نمایشنامه معروفترین و عجیب‌ترین نمایشنامه‌ای است که در بارهٔ آشیل قهرمان معروف اساطیری یونانی نوشته شده و از نظر هنر نمایشی از همهٔ افسانه‌هائی که دربارهٔ این قسمت از زندگی آشیل ساخته شده، غنی‌تر است. کالدارا برای این نمایشنامه نیز آهنگ ساخته است. از نمایشنامه‌های دیگر تغزلی متاستازیو دموفونته *Demofoonte* (۱۷۳۳) و **اولیمپیاده** *Olimpiade* است. موضوع همهٔ این نمایشنامه‌ها یا از تاریخ عهد کهن یا اساطیر یا تورات گرفته شده است و حتی اگر شهرت نمایشنامه‌های متاستازیو بیشتر به آهنگهائی بستگی داشته باشد که آهنگسازان بزرگ قرن هیجدهم برای آنها ساخته‌اند، شخصیت و آثار متاستازیو که به وسیلهٔ استاندال Stendhal در کتاب **زندگی هایدن، موتسارت و متاستاز** مورد ستایش قرار گرفته، از امتیاز خاص برخوردار است و آثارش از زیباترین آثار قرن او بشمار می‌آید. متاستازیو در هنر نمایشی تحولی واقعی پدید آورده است. او نویسنده‌ای برجسته بود و قدرت آن را داشت که از افسانه‌هائی که بکار می‌برد، هیجان‌انگیزترین و پر احساسترین و تغزلی‌ترین نکته‌ها را بیرون بکشد تا بیشتر بتواند به وسیلهٔ موسیقی بیان گردد.

اشعار متاستازیو نیز از آهنگ دلنشین و موسیقی سحرانگیز برخوردار است. جز نمایشنامه‌هائی که تعدادشان به بیست و شش می‌رسد، متاستازیو رساله‌های انتقادی بسیاری نیز دربارهٔ تئاتر یونانی و **صناعت شعر** ارسطو و یادداشتهائی دربارهٔ **هنر شعر** هوراس و مانندآن منتشر کرده است که بیشتر آنها ابتکار او را در عالم نمایش نشان می‌دهد. نامه‌های متاستازیو با عنوان نامه‌های پراکنده و چاپ نشده از پیترو متاستازیو *Lettere diperse e inedite di Pietro Metastasio* در ۱۸۸۶ در رم انتشار یافت.

شهرت و نفوذ متاستازیو در سراسر اروپای نیمهٔ دوم قرن هیجدهم بسیار عظیم بود و مراسم مرگش با شکوه و احترام بسیار برگزار شد. **ولتر** دربارهٔ متاستازیو گفته است: «نمایشنامه‌هایش سرشار از بیان شاعرانه و ظرافت و زیبائی مداوم است که طبع هر چیز را زیبا می‌سازد، بی آنکه به آن زیانی وارد آورد، هنر متاستازیو پس از نمایشنامه‌نویسان یونانی، تنها جانشینی‌که یافته است، راسین در میان ما (فرانسه) و ادیسون Addison در میان مردم انگلستان است.»

**مترلینك، موریس** Maeterlinck, Maurice نمایشنامه‌نویس و شاعر بلژیکی فرانسوی‌زبان (۱۸۶۲-۱۹۴۹) مترلینك از خانواده‌های اصیل فلاندری بود و در مدرسهٔ مذهبی یسوعیان تعلیم و تربیت یافت. از نوجوانی به شعر و عالم طبیعت علاقهٔ فراوان نشان داد، تا جائی که از شغل وکالت دعاوی که مورد پسند خانواده‌اش بود، دست برداشت تا همهٔ وقت را به شعر و ادب مصروف دارد. پس با نهضت بلژیك جوان Jeune- Belgique که هدفش نوگرداندن ادبیات بلژیك بود، رابطه یافت و با نشریه‌های این نهضت همکاری‌کرد. در ۱۸۸۶ به پاریس رفت و به‌نهضت سمبولیسم پیوست. دیوان **گرمخانه‌ها** *Les Serres chaudes* (۱۸۸۹) او را به جهان ادب شناساند. اشعار این دیوان سرشار از غم جانگداز و تاریك بینی و نیاز مبهم به عالم اسرار است و نشانه‌هائی از مکتب سمبولیسم در بر دارد و علاقهٔ مترلینك را به کشف سرچشمه‌های تحول روحی خویش می‌نمایاند. نمایشنامهٔ **شاهزاده خانم مالن** *La Princesse Maleine* در همان سال بر شهرت مترلینك افزود، نمایشنامه‌ای در پنج پرده که اولین اثر سمبولیك نویسنده بشمار آمد و بسیار مورد ستایش قرار گرفت تا جائی که به طور مبالغه آمیز مترلینك را شکسپیر بلژیك خواندند. در

قصر مارسلوس Marcelus شاه مراسم نامزدی دخترش شاهزاده خانم مالن را با پسر پادشاه هلند برپا کرده است. ناگهان توفانی شدید بر می‌خیزد و پیش گوئیهائی مبهم از بدبختی که در کمین است، شادی جشن را بر هم می‌زند. در واقع نیز ضیافت به جدال و مشاجرهٔ دو شاه منجر می‌شود، نامزدی بر هم می‌خورد و شاه هلند پدر داماد، تهدید کنان مجلس را ترك می‌کند، پس میان دو کشور جنگ برپا می‌شود، پدر و مادر مالن کشته می‌شوند، قصر به آتش کشیده می‌شود، شهر ویران می‌گردد، از میان این کشتار عظیم تنها مالن با دایه‌اش در برجی پنهان می‌شود تا روزی به نامزد خود برسد. پس به صورت ناشناس و به عنوان خدمتکار به قصر شاه هلند وارد و پس از حوادث بسیار و توطئه‌ها و دسیسه‌ها کشته می‌شود. قهرمانان اصلی و نامرئی این نمایشنامه عشق و مرگ است و مترلینك برای آنکه قدرت شوم تقدیر را نشان دهد، اشخاص نمایشنامه را از پیر و جوان مردمانی بس ضعیف ساخته است. تنها چهرهٔ شاهزاده خانم مالن است که در واقع پرجاذبه‌ترین و دلپذیرترین چهره‌های آفریدهٔ مترلینك بشمار می‌آید. مترلینك پس‌از آن بلاانقطاع نمایشنامه منتشر کرد، ازآن جمله‌است: مهمان ناخوانده *L'Intruse* (۱۸۹۰)، مقصود از مهمان ناخوانده در این نمایشنامه مرگ است که به بستر زنی بیمار نزدیك می گردد، در حالی‌که همهٔ خانواده در اتاق دیگر جمع شده‌اند و می‌کوشندکه باحرف‌زدن غم را از خود دور کنند، تنها پدر پیر نابیناست که صدای قدمهای مرگ را به اتاق مجاور می‌شنود، اما دیگران چیزی نمی‌بینند و چیزی نمی‌شنوند، تا لحظه‌ای‌که در باز می‌شود وخواهر روحانی مرگ بیمار را اعلام می‌کند. نابینایان *Les Aveugles* (۱۸۹۱)، پلئاس و ملیزاند *Pelléas et Mélisande* (۱۸۹۲) که مترلینك را یکی از نمایندگان بزرگ مکتب سمبولیسم در تئاتر معرفی کرد و دبوسی Debusey از آن اوپرا ساخت. انددون *Intérieur* (۱۸۹۴)، مرگ تنتاژیل *La Mort de Tintagiles* (۱۸۹۴) و مانند آن. مترلینك در ۱۸۹۶ که به شهرت و ثروت رسیده بود، بکلی بلژیك را ترك کرد، در فرانسه اقامت گزید و مدت بیست سال با ژورژت لوبلان Georgette Leblanc، هنرپیشه‌ای‌که به صورت ستایش‌انگیزی نمایشنامه‌های او را عرضه می‌کرد و مترلینك نیز بسیاری از نمایشنامه‌های خود را برای او می‌نوشت، بسر برد. مترلینك بر اثر مطالعهٔ آثار نویسندگانی چون امرسون به علوم باطنی تمایل یافت و آثاری نوشت که بیشتر در زمینهٔ سرنوشت

بشر بود، از آن جمله است: گنجینهٔ مردم حقیر *Le Trésor des Humbles* (۱۸۹۶)، عقل و سرنوشت *La Sagesse et la destinée* (۱۸۹۸) و مانند آن که نمی‌توان آنها را آثاری کاملاً فلسفی خواند، بلکه جنبهٔ ابهام و اسرار آمیزی است که بیشتر بر آنها غلبه دارد. مترلینك در ۱۹۰۱ خواهر روحانی بئاتریس *Soeur Béatrice* را نوشت که یکی از زیباترین افسانه‌های قرون وسطاست و موضوعش به وسیلهٔ بسیاری از نویسندگان اقتباس شده است. مترلینك به این افسانه صورت نمایشی داده و آن را در سه پرده تنظیم کرده است که در ۱۹۱۰ در بروکسل بر صحنه آمد. مونا وانا *Monna Vanna* در سه پرده در ۱۹۰۲ به اجرا در آمد و آریان و ریش آبی *Ariane et Barbe-bleue* نیز در همان سال بنمایش گذارده شد که نمایشنامه‌ای بود افسانه‌ای در سه پرده و دوکا Duka برایش آهنگ ساخت. نمایشنامهٔ پرندهٔ آبی *L'Oiseau bleu* که در شش پرده و دوازده صحنه ابتدا در ۱۹۰۸ در مسکو و سپس در ۱۹۱۱ در فرانسه بر صحنه آمد، نمایشنامه‌ای بود خیال‌انگیز چون قصهٔ پریان. دو کودك هیزم شکن فقیر در شب عید نوئل هیچگونه وسیلهٔ شادی و سرور ندارند، جز آنکه به تماشای چراغهای روشن قصرهمسایه بپردازند. پس با آرامی به خواب می‌روند و رؤیائی شگفت‌انگیز می‌بینند، پریی بر آنان نمایان می‌گردد و برای یافتن پرندهٔ آبی که پیك خوشبختی است، آنان را با خود همراه می‌برد و به هر یك انگشتری الماسی جادوئی می‌دهد که با چرخاندنش می‌توانند اشیاء و حیوانهای دلخواه را ببینند. موضوع نمایشنامه که از قصه‌های سنتی گرفته شده زمینهٔ بسیار مناسبی بود برای عرضه کردن صحنه‌های رؤیائی که در آن بدبینی مترلینك کاهش یافته و اعتماد به زندگی و آرامش در برابر مرگ از آن نمودار گشته بود. پرندهٔ آبی بیش از سایر نمایشنامه‌های مترلینك پیروزی یافت. خاصه در کشورهای انگلیسی‌زبان پیروزی آن عظیم بود. مترلینك بر اثر علاقهٔ شدید به طبیعت آثاری نیز در تاریخ طبیعی و زندگی حشرات نوشت که پیوسته چاپ آنها تجدید شد، از آن جمله است: زنبور عسل *La Vie des abeilles* (۱۹۰۱)، موریانه *La Vie des termites* (۱۹۲۶)، زندگی مورچگان *La Vie des fourmis* (۱۹۳۰)، هوش گلها *L' Intelligence des fleurs* (۱۹۰۷). از نمایشنامه‌های مذهبی مترلینك مریم مجدلیه *Marie Magdeleine* است که موضوعش از انجیل گرفته شده و در ۱۹۱۳ در سه پرده بر صحنه آمده است. در

این نمایشنامه تضادی شدید میان عنصر مذهبی و انسانی دیده می‌شود- تضادی که تقدیر شوم و اضطراب برآن حکمفرماست و گفتگوهای نمایشنامه در لحن تغزلی بسیار دلپذیری ساخته شده است. موضوع فلسفی در آثار مترلینك وسوسهٔ بشر است در برابر حل معمای سرنوشت، خاصه اندیشهٔ مرگ که از این نقطه نظر کاملاً با آئین مذهب کاتولیك مغایرت دارد. این نظر در اثر دیگر او به نام مرگ *La Mort* (۱۹۱۳) بیان شده است. قهرمانان نمایشنامه‌های مترلینك مردمیند ناتوان و پیوسته میان عالم رؤیا و عالم واقعی سرگشته و حیران.

مترلینك در تاریخ ادبیات، خاصه در آثار نمایشی مقامی والا دارد و به سبب ارزش مجموع آثارش در ۱۹۱۱ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و در ۱۹۳۲ از طرف پادشاه بلژیك به لقب کنت مفتخر گشت.

ترجمهٔ به فارسی: از جهان تا ابدیت - اعترافات - افکار کوچك و دنیای بزرگ - اندیشه‌های یك‌مغز بزرگ - بعد چهارم - پرندهٔ آبی- در پیشگاه خدا - دروازهٔ بزرگ- دنیای دیگر - راز بزرگ - رستاخیز - زنبور عسل - زندگی مورچگان - ژاندارك - ساعت‌شنی - سایهٔبالها - عقل و سرنوشت - عنکبوت زجاجی - قانون بزرگ -گنجینهٔ ناچیز - مکافات - موریانه - موناوانا - میزبان ناشناس - هوش گلها - مرگ.

**مردیث، جورج** Meredith, George رومان‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۸۲۸-۱۹۰۹) جورج فرزند خیاطی بود، مادر را در کودکی از دست داد و در ۱۸۴۲ برای ادامهٔ تحصیل به آلمان فرستاده شد. دوسال در این کشور اقامت کرد، بروسعت معلومات خود افزود و شیفتهٔ خیالپروری رومانتیسم آلمان شد. در بازگشت به انگلستان در لندن اقامت کرد و به جای تحصیل در رشتهٔ حقوق که نقشهٔ اصلی او بود، به کار ادبی پرداخت. در۱۸۴۹ ازدواج کرد، فرار همسر با دیگری، ندامت و عذر- خواهی بیحاصل بعد و سپس مرگش اندوه فراوان و عمیقی در روح مردیث جوان پدید آورد که تأثیر آن در سراسر زندگی و همهٔ آثارش منعکس گشت و همچنین توجه خاصی در او نسبت به زن و وضع او در جامعهٔ عصر جدید پدید آورد. حوادث زناشوئی و ناکامیهای مردیث الهام بخش یك سلسله آثار شاعرانه‌گشت، از جمله عشق متجددانه *Modern Love*(۱۸۶۲) در روابط زن و شوهری که با وجود داشتن روحی شریف به سبب عدم تفاهم و غرور و خودبینی هرگز امکان

نمی‌یابند که سوءتفاهمها را مطرح کنند و برطرف سازند. نداشتن بچه نیز براین ناهماهنگی می‌افزاید. رشتهٔ داستان چنانکه در آثار مردیث معمول است بیشتر با گفتارهای شوهر و نظر تلخ نویسنده قطع می‌گردد، با این حال گاهگاه تغزلی چون صدای دلپذیر موسیقی از خلال آن نمودار می‌گردد که خواننده را به شعر واقعی و والا می‌رساند. در این دوره مردیث به وسیلهٔ همکاری با روزنامه‌ها و مجله‌ها خود را به‌عالم ادب شناساند، همچنین به وسیلهٔ نشر دیوانها و دوقطعهٔ خیال‌انگیز به نام صودت تراشی شگپات *The Shaving of Shagpat* (۱۸۵۶) و داستان شرقی فارینا *Farina* (۱۸۵۷). اما شهرت مردیث در ۱۸۵۹ پس از انتشار رومان اودالی ریچارد فورل *The Ordeal of Richard Feverel* بدست آمد که برپایهٔ تجربه‌های شخصی او قرار دارد. فورل که براثر فرار همسر با نزدیکترین دوستش، خود را در عشق و رفاقت هردو فریب خورده و خیانت دیده می‌یابد، در تربیت فرزندش ریچارد Richard سختگیری بسیار نشان می‌دهد، او را از مدرسه و رفیق و مصاحب دور نگه می‌دارد تا رنج خیانت نبیند، اما ریچارد در هیجده سالگی به دختری از خویشاوندان مزرعه‌دار پدرش دل می‌بندد و برخلاف میل پدر با او ازدواج می‌کند و پدر همهٔ کوشش خود را بکار می‌برد تا آن دو را از یکدیگر دور نگه‌دارد. پس ریچارد را به لندن می‌فرستد و حوادثی پیش می‌آید که به زخمی شدن ریچارد در دوئل و دیوانگی همسرش از غصه و مرگ او می‌انجامد. این اثر اولین داستان بزرگ مردیث است که با پیروزی فراوان روبرو شد و اگرچه بعدها نویسندگی او راه کمال پیمود، همچنان پرتوفیق باقی ماند. در این داستان، تحلیل دقیق روانی از نویسنده‌ای متفکر و متبحر در علم‌اخلاق دیده می‌شود و دوگانگی شیوهٔ مردیث، یعنی تمایل دورهٔ دوم رومانتیسم و توجه به فلسفهٔ تحققی جامعهٔ انگلیسی زبان آشکار می‌گردد. رومان ایوان هرینگتن *Evan Harrington* در سه‌جلد (۱۸۶۱) اشخاص و محیطهای دورهٔ نوجوانی نویسنده را پیش چشم می‌گذارد. مردیث در ۱۸۶۰ مصحح متون ادبی در سازمان انتشاراتی چپمن Chapman گشت و چندی با سوینبرن Swinburne و روستی Rossetti در یك خانه بسربرد. اشعار کنار جادهٔ انگلستان *Poems of the English Roadside* (۱۸۶۲) از بهترین دیوان مردیث بشمار آمده و از زندگی و ناکامی او در ازدواج الهام گرفته است. رومان امیلیا در انگلستان *Emilia in England* در ۱۸۶۴ در سه جلد انتشار یافت که در

۱۸۸۹ با عنوان ساندرا بلانی *Sandra Belloni* باردیگر بچاپ رسید. مردیث در این داستان تحلیل عمیق روانی بکار برده و پس از یافتن بینشی خاص از دنیا و عالم انسانی، همهٔ اختلاطها و ابهامات طبیعت بشری را بیان کرده است. ساندرا بلانی از زیباترین چهره‌های زنی است که مردیث در داستانهای خود خلق کرده است. مردیث دراین سال از نو ازدواج کردکه این‌بار با سعادت همراه بود. رومان رودا فلمینگ *Rhoda Fleming* (۱۸۶۵) در سه جلد از بهترین آثار مردیث بشمار آمده که در آن جامعهٔ زمان و نسل جدید معرفی شده است. در ۱۸۶۶ مردیث از طرف روزنامهٔ مورنینگ پست Morning Post و همچنین در سمت وابستهٔ جنگی به ایتالیا فرستاده شد. این سفر مایه‌های رومانی تاریخی را دربارهٔ ایتالیا برایش فراهم آورد که با عنوان ویتوریا *Vittoria* در سه جلد در ۱۸۶۸ انتشار یافت. در بازگشت به انگلستان (۱۸۶۸) مردیث خارج از شهر در با کس هیل Box Hill اقامت کرد، تا آخر عمر در آنجا بسربرد و آثار فراوانی انتشار داد که از همه معروفتر این آثار است: ماجراهای زندگی هری ریچموند *The Adventures of Harry Richmond* (۱۸۷۰) در سه جلدکه از زیبائی شیوهٔ نگارش و روانی بسیار برخوردار است و نویسنده هنوز در راه نوشته‌های ابهام‌آمیز که آثار دورهٔ بعد او را با دشواری همراه می‌سازد، قدم نگذارده است. رومان شیوهٔ زندگی بیچم *Beauchamp's Career* در سه جلد به سال ۱۸۷۵ انتشار یافت که اولین‌بار نویسنده در آن موضوعی سیاسی را با پیچ و خمهای داستانی می‌آمیزد و مسائل زندگی اجتماعی عصر خود را مطرح می‌کند. باازیگران تراژدی *The Tragic Comedians* (۱۸۸۰) در دوجلد و رومان خودپسند *The Egoist* (۱۸۷۹) که در آن باردیگر مسألهٔ ارتباط جنسی زن و مرد مطرح گشته است. آخرین رومان مردیث ازدواج شگفت‌انگیز *The Amazing Marriage* است در دو جلد (۱۸۹۵) که شیوهٔ نگارش آن مانند سایر آثار این دوره بسیار پیچیده و مبهم و تخیل‌آمیز است. مردیث دیوانهای دیگری نیز منتشر کرد، از آن جمله است: اشعار وتغزلهای شادی روی زمین *Poems and Lyrics of the Joy of Earth* (۱۸۸۳)، زیباترین دیوان بالادها و اشعار زندگی غم‌انگیز *Ballads and Poems of Tragic Life* (۱۸۸۷)، درسی از زندگی *A Reading of Life* (۱۹۰۱) و آخرین اشعار *Last Poems* که در ۱۹۱۰ پس از مرگش منتشر شد. مردیث همچنین مقامه‌ای بدیع و

غیر متعارف با عنوان دربارهٔ فکر کمدی و استفاده از قریحهٔ کمدی نویسی *On the Idea of Comedy and the Uses of the Comic Spirit* در ۱۸۷۷ انتشار داد که در آن اندیشه‌های زیبائی شناسی خود را دربارهٔ ارزش خنده برای دست یافتن به هماهنگی روح، عرضه کرده است. نامه‌های جورج مردیث فراهم آمده به وسیلهٔ پسرش *Letters of George Meredith Collected by his Son* در ۱۹۱۲ در لندن منتشر شد.

آثار مردیث از سادگی احساس و هیجان بی‌بهره است، پیچیدگی و ابهام سبك موجب شده است که این آثار نزد عامهٔ مردم محبوبیتی نیابد، با این حال مردیث طرفداران بسیاری داشت که آثار او را نه برای لذت بردن، بلکه به قصد روشن ساختن مطالب و مسائل مورد بحث، با علاقهٔ فراوان می‌خواندند و خانهٔ روستائیش را چون معبدی ادبی گرامی می‌داشتند.

**مرژکوفسکی، دمیتری سرگیویچ** Merezhkovskiy, Dmitry Sergeyevich رمان‌نویس، مقامه نویس و شاعر روسی (۱۸۶۵ - ۱۹۴۱) مرژکوفسکی در سن‌پترزبورگ زاده شد وتحصیلات دانشگاهی را در این شهر انجام داد. در دوران تحصیل شیفتهٔ آثار مولیر Molière گشت، چنانکه انجمنی برای مطالعهٔ آثارمولیر تشکیل داد، اما چیزی نگذشت که این شیفتگی که الهام بخش او در آثار نمایشیش بود، جای خود را به شوق به شعر و رومان و خاصه داستانهای کوتاه فلسفی داد؛ مرژکوفسکی از طرفی به داستایفسکی و از طرف دیگر به اسپنسر و داروین علاقه یافت. از ۱۸۸۳ اشعاری انتشار داد که بیشتر جنبهٔ اجتماعی داشت، اما مطالعهٔ اشعار شاعران غرب مانند ادگارپو و بودلر راه او را در این زمینه تغییر داد و بر ضد شعر سودمند که موضوع اجتماعی داشت، طغیان کرد و از اصل برتری زیبائی و دلپذیری شعر بر سودمندی آن پشتیبانی کرد و چنانکه خود گفته است در نخستین اشعارش در مکتب سمبولیسم کمتر به‌زیبائی شعر توجه داشته‌است تا به‌نکات مذهبی. مرژکوفسکی در ۱۸۹۳ یك سلسله مقاله نوشت که همان سال در مجموعه‌ای منتشر شد با عنوان دربارهٔ علل انحطاط ادبیات روسی *O prichinakh upadka russkoy literatury*. پس از آن برای توسعهٔ فکر ودانش خود با دقت فراوان به مطالعهٔ ادبیات اروپائی پرداخت، سفرها کرد و با کشورهای

تازه و شیوهٔ زندگی تازهٔ مردم از نزدیك آشنا شد. از همینجا بود که مقاله‌های تازه نوشت که در مجموعهٔ *Vechnye Sputniki* (رفیقهای جاودانی) بچاپ رسید. مرژکوفسکی در ۱۸۸۹ با زینایدا گی‌پیوس Zinaida Gippius بانوی شاعر خوش قریحه و همکار نزدیکش ازدواج کرد و با کمك او در سن پترزبورگ محفلی تشکیل داد که محل اجتماع گروههای مذهبی و فلسفی گشت که شاعران جوانی چون آلکساندر بلوك Bloc و آندری بلی Bely در آن حضور می‌یافتند. در ۱۸۹۴ مرژکوفسکی رومان یولیان *Yulian Otstupnik* (ارتستوپنیك) را انتشار داد که اولین بخش از رومان سه‌بخشی او بود با عنوان مسیح و دجال *Khristos i Antikhrist*. یولیانوس کافر Apostat، امپراتور فیلسوف روم بود که مسیح را انکار می‌کرد و پیوسته در این رؤیا بسر می‌بردکه دورهٔ شرك و پرستش خدایان قدیم را از نو زنده کند. عقیدهٔ این امپراتور در بسیاری از شاعران و نویسندگان نفوذ بسیار بر جای گذاشت، از جمله مرژکوفسکی‌که رومان خود را تحت تأثیر او نوشت و در واقع اصول مسیحیت و مبانی شرك و ثنویت روح و تن که هر یك را هستی جداگانه‌ای در عالم بشریت می‌دانست، عرضه کرد. مرژکوفسکی در این اثر نشان می‌دهد که زیبائی قرنهای گذشته احیا نمی‌شود مگر در سازش دنیای مسیحیت و دنیای شرك. نوشتن کتاب سه بخشی مسیح و دجال ده سال بطول انجامید. در ۱۸۹۶ دومین بخش آن به نام رومان لئوناردو داوینچی یا رستاخیز خدایان *Voskresshie Bogi* منتشر شد که با استقبال فراوان منتقدان روبرو گشت. نویسنده در این بخش نیز نظریهٔ تلفیق مسیحیت و شرك و آشتی دادن میان نیك و بد را دنبال می‌کند و لئوناردو داوینچی را میان خدایان قدیم نشان می‌دهد که رستاخیز خود را جشن گرفته‌اند. افسانهٔ شاعرانه در این بخش بر پایهٔ عناصر تاریخی قرار گرفته است. در ۱۹۰۴ سومین بخش از کتاب مسیح و دجال به‌نام پیتر و آلکسی *Pëtr i Aleksey* انتشار یافت. پیش از پایان این آخرین بخش، مرژکوفسکی به‌کار نقد پرداخت و اثری پدید آورد که قدرت هوشمندی او را به اثبات رساند. این نقد تولستوی و داستایفسکی *Tolstoy i Dostoyevskiy* نام داشت که در ۱۸۹۹ بتدریج در مجلهٔ میرایسکوستوا Mir iskusstva (عالم هنر) منتشر شد. آثار این دو رومان نویس بزرگ روسی مرژکوفسکی را به مطرح ساختن مسائل مذهبی برانگیخت. از سوی دیگر او و همسرش مجلهٔ نودی پوت *Noviy put* (راه نو) را انتشار داد که وابستهٔ

انجمنهای فلسفی و مذهبی بود و بسیار زود توقیف گشت. در این دوره مرژکوفسکی از شهرت فراوان جهانی برخوردار شد و اگر چه رومانهایش خوانندهٔ فراوان یافت، وقت خود را بیشتر به نوشتن مقامه‌هائی در نقد ادبی صرف کرد. پس از انقلاب ۱۹۰۵ مرژکوفسکی که بنا بر گفتهٔ خود او تجربه‌های فراوانی در زمینهٔ مذهبی حاصل کرده بود، به پاریس رفت و در آنجا با همکاری همسرش مجموعه مقامه‌های خود را انتشار داد، همچنین نمایشنامهٔ پاول اول *Pavel I* را (۱۹۰۸)، نمایشنامه‌ای تاریخی در پنج پرده و هفت صحنه که جدال قلمی بزرگ در روسیه پدید آورد و به سبب اهانت به خاندان سلطنتی توقیف شد. نمایشنامهٔ پاول اول نخستین بخش از داستان سه بخشی او بود. دو بخش دیگر **آلکساندر اول** *Aleksander I* (۱۹۱۱) و **چهاردهم دسامبر** *14 Dekabrya* (۱۹۱۸) نام داشت. این اثر سه‌بخشی که دارای صحنه‌های توصیفی بسیار رنگین و پرجاذبه بود، از نظر مطالعهٔ دوره‌های تاریخ روسیه و مسائل سیاسی و اجتماعی آن زمان اهمیت بسیار یافت. مرژکوفسکی در ضمن نوشتن و نشر این داستانها مقامه‌های گوناگونی نیمه تاریخی-نیمه فلسفی نیز منتشر کرد که در مجموعه‌های متعدد فراهم‌آمد، از جمله مجموعهٔ **ظهور خام** *Gryaduschiy Kkam* در ۱۹۰۶. کلمهٔ خام یا شام که از تورات گرفته شده است در زبان روسی تقریباً معنی مردم پست و مبتذل می‌دهد و نویسنده در این اثر به طبقهٔ مرتجع، عادی وطرفدار قراردادهای اجتماعی که از عبودیت و انحطاط اخلاقی مایه دارند، کینه ورزیده است. دیگر مجموعه مقامهٔ **روسیهٔ بیمار** *Bol' naya Rossiya* در ۱۹۱۰ است. انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ مدتها مرژکوفسکی را در تردید نگه‌داشت و انقلاب اکتبر او را در صف مخالفان و دشمنان حکومت قرار داد. باردیگر که به فرانسه بازگشت، دنبالهٔ فعالیت ادبی را گرفت و زندگینامهٔ بزرگانی را مانند ناپلئون، دانته و لوتر نوشت و برای زنده‌گرداندن اعصار دور، رومانهائی تخیلی منتشر کرد مانند: **اسرار سه نفر** *Traĭna tryokh*، **تولد خدایان** *Rozhdeniyé bogov* و **مسیح** *Messya* که در بیشتر آنها با کمال دقت و اعتقاد مذهبی عهدکهن را مطالعه‌کرده و در هر یك پیشگوئی‌هائی دربارهٔ ظهور مسیح یافته است که از نظر وی اوج تمدن بشری است.

مرژکوفسکی را از نظر شخصیت متفکر و نویسنده‌اش نمی‌توان در شمار بزرگترین شخصیتها قرار داد، اما می‌توان او را پیشوای بزرگ نهضت سمبولیسم

روسیه بشمار آورد.

**مرسیه، لوئی سباستین** Mercier,Louis Sébastien نمایشنامه‌نویس، رومان‌نویس و روزنامه‌نگار فرانسوی (۱۷۴۰-۱۸۱۴) مرسیه در پاریس زاده شد. مردی ادیب و فاضل بود، ابتدا برای امرار معاش به نوشتن پرداخت، سپس در رشته‌های مختلف ادبی بخت خود را آزمود. کارش را با منظومهٔ هرودید *Hérotdes* آغاز کرد، سپس چند نمایشنامهٔ منثور انتشار داد، ازآن جمله است: سرباز فراری *Le Déserteur* (۱۷۸۲)، اعتراضی بر ضد جنگ و خشونتهای قوانین جنگی، ۱۱ابهٔ سرکه فروش *La Brouette du vinaigrier* (۱۷۷۵)، دفاعی از تساوی حقوق اجتماعی. این دو نمایشنامه در تئاتر «کمدی ایتالیا» با پیروزی بر صحنه آمد و مورد پسند ملکه ماری آنتوانت قرار گرفت که بر اثر آن برای نویسنده مستمری برقرار کرد. نمایشنامه‌های مرسیه بعدها در مجموعه‌ای به نام تئاتر *Théâtre* فراهم آمد. مرسیه دربارهٔ اصول و مبانی تئاتر مقامه‌ای نوشت که او را در مسائل نمایشی صاحبنظر نشان می‌داد و با عنوان مقامه دربارهٔ هنر نمایشی *Essai sur l'art dramatique* در ۱۷۷۳ منتشر شد که سر وصدای بسیار برپا کرد، زیرا نویسنده در آن شاعران کلاسیك را مسؤول رکود شعری زمان معرفی کرده و چند شخصیت نمایشی تئاتر رومانتیك را چون داروئی برای درمان وضع موجود نشان داده بود. همچنین در اثر انتقادی دیگر به نام دربارهٔ ادبیات و ادیبان *De la litterature et les litterateurs* (۱۷۷۸) نویسندگان رومانتیك را بر ضد تئاتر کلاسیك فرانسه و اصول وحدت سه‌گانهٔ آن برانگیخته و در نوشته‌هائی تحقیقی و انتقادی شکسپیر و میلتون را ستوده بود. مرسیه رومانهائی نیز انتشار داده است، از آن جمله: مرد وحشی *L' Homme sauvage* (۱۷۶۷)، رؤیاهای فلسفی *Les Songes philosophiques* (۱۷۶۸)، قصه‌های اخلاقی *Contes moraux* (۱۷۶۹) و مانند آن. در داستان سال ۲۴۴۰ *L'An 2440* (۱۷۷۰) پیشگوئی عجیب و جالب توجهی کرده است از آیندهٔ دور فرانسه به صورت افسانه‌ای و خیالپردازی ـ آینده‌ای که ثمرهٔ خواستها و اندیشه‌های مردم است و نویسنده در ضمن آن با دقت بسیار احساسهائی را که در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم بر محیط فرانسه حکومت داشته است، بیان می‌کند. اثر دیگر مرسیه که مورد ستایش فراوان قرار گرفت و او را به نسل بعد شناساند،

تصویر پاریس *Tableau de Paris* است در دوازده جلد (۱۷۸۱-۱۷۸۸) که بنابر گفتهٔ نویسنده در دیباچهٔ کتاب، تنها موضوع مورد توجه او، عمارتها، مقبره‌ها و بناهای معظم پاریس نبوده، بلکه آداب و رسوم و افکار حاکم بر زندگی مردم بیشتر توجه او را جلب می‌کرده است. در این اثر وصف طبقه‌های گوناگون جامعه و مقامه‌های کوتاه در همه نوع مسائل، از وقایع سیاسی تا هر امر پیش پا-افتاده، با نقشه‌برداری و وصف گوشه وکنار شهر پاریس‌آمیخته است. کتاب تصویر پاریس پیروزی فراوان یافت و هنوز هم خوانندگانی دارد که به مطالعهٔ جامعهٔ فرانسوی در قرن هیجدهم علاقه‌مندند. مرسیه پس‌از آن به سوئیس رفت و تصویر پاریس را کامل کرد. در آغاز انقلاب به پاریس باز گشت و به کارهای سیاسی پرداخت، روزنامهٔ آزادیخواهانهٔ سالنامه‌های وطنپرستانه *Les Annales Patriotiques* را انتشار داد و در جامعه مقام درخشانی بدست آورد. نمایندهٔ مجلس زمان انقلاب و استاد تاریخ گشت و حتی در زمان حکومت امپراتوری، جمهوریخواه باقی ماند و همچنان به نشر آثار گوناگون ادامه داد، از آن جمله است: وضع اصطلاحات و لغات تازه ... *Néologie* (۱۸۰۱)، کتاب جالب توجه و سودمندی که فاقد روش صحیح و دانش لازم است. هجویه دربارهٔ راسین و بوالو *Satire contre Racine et Boileau* (۱۸۰۸) و ترجمه‌ای از کتاب دوشیزهٔ اورلئان *Pucell d'Orléans* اثر شیلر که با عنوان ژاندارک *Jeanne d'Arc* منتشر شد.

مرسیه در حدود صد اثر منتشر کرده است. وی اگر چه از نظر ادبی نویسنده‌ای متوسط بشمار می‌آمده، آن گستاخی را داشته است که اولین بار بشدت به کلاسی‌سیسم Classicisme فرانسه بتازد. همچنین استعداد فراوانی در وقایع‌نگاری و روزنامه‌نویسی داشته وبصورتی شگفت‌انگیز توانسته است انقلابهای اجتماعی وجمود فکری عصر خود را پیش چشم گذارد. مرسیه به سبب کنجکاوی و روح پر-تجسس در قلمروهای گوناگون و شهامت در ابراز عقیدهٔ گستاخانه، در تاریخ ادب فرانسه از اهمیت بسیار برخوردار است، اما نمی‌توان به او صفت هنرمند بالفطره داد.

**مریمه، پروسپر** Mérimée, Prosper رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی(۱۷۰۳-۱۸۷۰) مریمه در پاریس زاده شد، تحصیلات خود را در دبیرستان هانری چهار

بپایان رساند. در آغاز میل داشت که به هنر نقاشی بپردازد، اما پدرش که خود نیز نقاش بود و درمدرسهٔ هنرهای زیبای پاریس ریاست دفتر را بر عهده داشت، او را از این فکر بازداشت و به تحصیل حقوق متمایل ساخت. مریمه ضمن تحصیل در دانشکدهٔ حقوق بیشتر وقت را به ادبیات می‌گذراند و با استاندال که بیست سال از او بزرگتر بود، همچنین با آمپر Ampère دوستی یافت. دوستان او را به محیطهای ادبی وارد کردند، در محافل ادبی بود که مریمه با سنت بوو و ویکتور کوزن Cousin و دیگر نویسندگان آشنا شد و پس از پایان تحصیل دانشگاهی در وزارت بازرگانی به کار اشتغال یافت. در همین هنگام نخستین اثر خود تئاتر کلارا گازول *Le Théâtre de Clara Gazul* را در ۱۸۲۵ با نام مستعار انتشار داد و در دیباچه خود را مترجم، و نویسندهٔ اصلی را هنرپیشه‌ای اسپانیائی معرفی کرد. این اثر که شامل ده کمدی و نمایشنامه بود، پیروزی نسبی یافت، پس از آن مریمه جزو میهمانان اصلی محافل مشهور زمان، ازجمله محفل ادبی مادام رکامیه Récamier گشت. در ۱۸۲۷ دیوان اشعار تغزلی گوزلا *Guzla* را انتشار داد که قلبی بود از کلمهٔ «گازول». وی همچنان خود را در استتار نگه داشت و نویسندهٔ این اثر را نیز از کشوری دیگر معرفی کرد و خود را مترجم آن. پیروزی اثر عظیم بود، به زبان آلمانی ترجمه شد، پوشکین مجذوب تازگی آن گشت و چند شعرش را به زبان روسی ترجمه کرد. در واقع مریمه این دیوان را در پانزده روز ساخت که در آن از دو سه داستان سفر و از چند لغت منطقهٔ پیرنهٔ شرقی کمك گرفته و به آن رنگ خاص محلی داده بود. مریمه در ۱۸۲۸ همچنان بدون ذکر نام نمایشنامه‌های لاژاکری *La Jacquerie* و خانوادهٔ کاروا خال *La Famille de Cravajal* را انتشار داد. نمایشنامهٔ لاژاکری از سی و شش صحنه ساخته شده که عصیان دهقانان فرانسه را بر ضد اربابان و نجبای قرن چهاردهم نشان می‌دهد و خانوادهٔ کاروا خال سرگذشت بسیار غم‌انگیزی از خانواده‌ای است در امریکای جنوبی. پس از آن مریمه شاهکار خود وقایع سلطنت شارل نهم *La Chronique du règne de Charles IX* را در ۱۸۲۹ انتشار داد که اولین نمونه در نوع خود بود و در عین حال از حقیقت تاریخی و از هنر نقل برخوردار. این اثر از نخستین رومانهای تاریخی فرانسه بشمار آمد و بارها بچاپ رسید. مریمه پس از آن از ۱۸۲۹ در مجلهٔ رووه دوموند Revue des Deux Mondes (مجلهٔ دودنیا) ومجله‌های دیگر با امضای واقعی

خود داستانهای کوتاهی انتشار داد که همه نمونه‌هائی از قدرت و سهولت نمایشی آمیخته با طنز و بذله گوئی بود و بیش از آثار دیگر بر شهرتش افزود. این داستانها عبارت است از: برداشتن سنگر *L'Enlèvement de la redoute* که بخشی از جنگ فرانسه را با روس نقل کرده و هنر خاص مریمه را در ایجاز و فشردگی و بی‌پیرایگی نشان داده است ـ چیزی که بکلی بر خلاف رومانتیسم رایج زمان بوده و آثارش را بدیع ساخته. مریمه اگر چه از جوانی به مکتب رومانتیسم کشیده شد، طرفدار رومانتیسمی آزاد بود که از ذوق و قریحهٔ نویسنده و شاعر الهام گرفته و پیرو قوانین خاصی نیست، از این‌رو شیوهٔ او با رومانتیسم ویکتور هوگو اختلاف دارد. داستان تاماتگو *Tamango*، ماتئو فالکون *Mateo Falcone* (۱۸۲۹)، گلدان اترودیایی *Le Vase étrusque* (۱۸۳۰)(منسوب به‌اتروریا Etruria، منطقه‌ای در ایتالیا) و مروارید شهر تولدو *La Perle de Tolède* (۱۸۳۰) (شهری در اسپانیا) که در ۱۸۳۳ در مجموعه‌ای به نام موزائیك *Mosaïque* فراهم آمد. مریمه در این زمان به اسپانیا سفر کرد و در بازگشت رئیس دفتر کنت آرگو Argout در وزارت دریاداری شد، از آنجا به وزارت بازرگانی و سپس به وزارت کشور منتقل گشت. در ۱۸۳۳ بازرس کل بناهای تاریخی شد و این داستانهای کوتاه را منتشر کرد: تحقیر دوجانبه *La Double méprise* (۱۸۳۳)، بازی نرد *La Partie de trictrac* (۱۸۳۳)، ارواح عالم برزخ *Les Ames du purgatoire* (۱۸۳۴)، ونوس منطقهٔ ایل *La Vénus d' Ille* (۱۸۳۷) که از شاهکارهای مریمه بشمار آمد و کولومبا *Colomba* (۱۸۴۰) که حوادث آن پس از جنگ واترلو در جزیرهٔ کرس Corse می‌گذرد، صورت بسیار غم‌انگیز دارد و از ساختمانی کامل برخوردار است. شیوهٔ نگارش آن بی‌پیرایه، روشن و دارای خصوصیتهای عالی ادبی است که نویسنده آن را به درجه‌ای بالاتر از دیگر رومانهایش رسانده است. این شاهکار مریمه الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان کشورهای مختلف گشته است. مریمه از ۱۸۳۵ بیش از پیش به کار اداری پرداخت، به بسیاری از شهرهای فرانسه سفر کرد و موفق شد که بیشتر بناهای تاریخی کشور فرانسه را که از گنجینه‌های هنری عهد کهن بشمار می آمد، از خطر ویرانی نجات دهد. از ۱۸۴۴ به جای شارل نودیه Nodier به عضویت آکادمی فرانسه درآمد و آثار دیگری انتشار داد، از آن جمله است: مطالعاتی دربارهٔ تاریخ روم و بناهای یونانی *Études sur l'histoire romaine et monuments helléniques*،

کارمن *Carmen* (۱۸۴۵)، سرگذشت دون پدرو، پادشاه کاستیل. *L' Histoire de don Phèdre، roi de Castille* (۱۸۴۸) و مانند آن. مریمه در این زمان به آموختن زبان روسی پرداخت و از آثار پوشکین، گوگول و تورگنیف ترجمه‌هائی انتشار داد. از آثار دورهٔ آخر زندگی مریمه این داستانهاست: ژول سزار *Jules César*، اطاق آبی *La Chambre bleue* (۱۸۶۶) و لوکی *Lokis* (۱۸۶۸) که از عجیب‌ترین و پیروزمندانه‌ترین آثار دورهٔ آخر زندگی او بشمار می‌آید و ذوق دورهٔ نوجوانی او را به کارهای جسورانه منعکس می‌کند. نامه‌ها به زنی ناشناس *Lettres à une inconnue* که پس از مرگ مریمه منتشر شد، چهرهٔ اصلی نویسنده را نشان می‌دهد، همچنین جامعهٔ فرانسوی و حتی اروپائی را در مدت سی سال، میان سالهای ۱۸۲۵ و ۱۸۷۰، در هفده جلد معرفی می‌کند. در ۱۸۷۶ اثر او به نام مطالعات دربارهٔ هنر قرون وسطی *Études sur les arts au moyen âge* منتشر شد.

بی پیرایگی، محدویت و فقدان وسعت تخیل و بینش، آثار مریمه را از جاذبهٔ لازم بی بهره ساخته است، چنانکه عواطف تند را با خشکی و سردی بیان می‌کند. مریمه از آنجا که خواسته است خود را بیغرض و متفرعن نشان دهد، هرگز از غمها و ملالها و تنهائیهای خود سخن نگفته و از ناکامیهایش صحنه‌های غم‌انگیز خلق نکرده است. از سبك رومانتیسم تنها رنگ محلی را برگزیده و کمتر به بیان احساسها و عواطف پرداخته است.

ترجمه به فارسی: اطاق آبی ـ بی‌غیرت ـ کارمن ـ ارواح عالم برزخ ـ بریج.

**مسینجر، فیلیپ** Massinger, Philip نمایشنامه‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۵۸۳-۱۶۴۰) مسینجر در سالزبری Salisbury زاده شد، پدرش در خدمت خانوادهٔ هربرت Herbert بود و وی چندین شعر از اشعار خود را به افراد این خانواده تقدیم کرد. تحصیلات دانشگاهی را در دانشگاه آکسفرد آغاز کرد که پس از چهار سال حضور در دانشگاه، آن را ناتمام گذارد و به لندن رفت. در لندن با نویسندگان مختلف آشنا شد و با عده‌ای از آنان همکاری کرد، خاصه همکاری نزدیك خود را از ۱۶۱۳ با جان فلچر John Fletcher آغاز کرد که دوازده سال بطول انجامید. در نمایشنامه‌هائی که به یاری یکدیگر می‌نوشتند، ذهن منطقی و

شخصیت مسینجر و سبك فصیح و شیوای فلچر اساس‌کار آن دو را تشکیل می‌داد. نخستین اثر مشترکشان تراژدی **تیری و تیودورت** *Thierry and Théodoret* است، آمیخته‌ای از نظم و نثر که در حدود ۱۶۱۷ به نمایش گذارده شده و از بهترین تراژدیهای مسینجر با همکاری فلچر بشمار آمده است. در این تراژدی صحنه‌هائی که از ماجراهای پیچیده و مبهم ساخته شده با صحنه‌هائی پر احساس و سرشار از قدرت نمایشی همراه است. دیگر از آثار مشترك مسینجر و فلچر کشیش اسپانیائی *The Spanish Curate* ، کمدی منظومی است در پنج پرده که در ۱۶۲۲ بر صحنه آمد، گر چه این نمایشنامه از دو بخش رومانتیك و کمدی که با یکدیگر ارتباط اندکی دارد، ترکیب شده است، به‌طور کلی از استادی فراوان و جاذبهٔ نمایشی بسیار برخوردار است که نه تنها مورد پسند فراوان مردم عصر قرار گرفته، بلکه در سراسر قرن هیجدهم حتی در عصرهای پس از آن نیز مورد توجه بوده است. **بیشهٔ گداها** *Beggar's Bush* نمایشنامه‌ای منظوم و رومانتیك است که در ۱۶۲۲ به اجرا در آمد. قهرمان این نمایشنامه جرارد Gerard ارباب و مالك قلمروئی وسیع، از طرف مردی غاصب از ملك خود رانده می‌شود و مدتها با دختر و پسر خود در میان گداهای ناحیهٔ دیگر بسر می‌برد و بر اثر حوادثی که پیش می‌آید به ملك خویش باز می‌گردد. چیزی که نمایشنامه را بیشتر جالب توجه می‌سازد توصیف واقع‌بینانه و دقیق زندگی گدایان است که در صحنه‌های جاندار و پر-تحرك منعکس می‌شود. مسینجر با همکاری دکر Dekker تراژدی منظوم **شهید باکره** *The Virgin Martyr* را درپنج پرده ساخت‌که روح مذهبی او وگرویدنش را به‌مذهب کاتولیك رم نشان می‌دهد و تئاترهای مذهبی گذشته را بیاد می‌آورد. این تراژدی در ۱۶۲۲ برصحنه آمد. مسینجر با همکاری نیثن فیلد Nathan Fieled تراژدی **جهیز شوم** *The Fatal Dowry* را نوشت که در ۱۶۱۹ به اجرا در آمد. آثاری‌که مسینجر بدون همکاری با دیگران نوشته در حدود سی و هشت اثر است که از آن میان شانزده نمایشنامه باقی مانده است، از جمله کمدیهای منظوم او **راه تازه‌ای برای پرداخت دیون کهنه** *A New Way to Pay Old Debts* است در پنج پرده که در ۱۶۲۵ اجرا شد و از بهترین و محبوبترین آثار او بشمار آمد. **قیم** *The Gardian* در ۱۶۳۳ بازی شد. از جمله نمایشنامه‌های رومانتیك و تراژدیهای مسینجر این آثار است: **دوك میلان** *The Duke of Milan*، تراژدی منظوم که به سال ۱۶۲۰ بر

صحنه آمد و از نخستین تراژدیهای مسینجر است که بتنهائی نوشته شده و چندان توفیقی بدست نیاورده است. **ندیمه** *The Maid of Honneur* تراژدی منظومی در پنج پرده که قهرمان آن به نام کامیولا Camiola یا **ندیمه** بهترین نمونهٔ قهرمان زنی است که مسینجر خلق کرده و خود برای چنین شخصیتی مزیت بسیار قائل شده است. **دوک بزرگ فلورانس** *The Great Duke of Florence* در ۱۶۲۷ به اجرا درآمد. **نبرد غیر طبیعی** *The Unnatural Combat* تراژدی منظومی در پنج پرده که در حدود ۱۶۲۱ بر صحنه آمد. موضوع تراژدی از سرگذشت معروف خانوادهٔ چنچی Cenci گرفته شده است و جنایتهای ملفارت Malfort سالخورده را نشان می دهد که پس از کشتن همسر، پسر را نیز که خواسته است از او انتقام بگیرد، بقتل می‌رساند، دختر نیز برای فرار از ستمگریهای پدر، خود را می‌کشد. خشونت و بیرحمیهای ناشی از خیانتها، صحنه‌های بسیار تکان دهنده، ظهور ارواح کشته‌شدگان به‌این تراژدی خصوصیتهای نمایشنامه‌های بسیارجانگداز عصر الیزابت را بخشیده و با آنکه صحنه‌ها با قدرت نمایشی انکار ناپذیری ساخته شده بود، به طور کلی از نظر موضوع یکی از تراژدیهای غیر انسانی تلقی گشت و چندان پیروزی و دوامی بدست نیاورد.

مسینجر برای گروههای مختلف نمایشنامه می‌نوشت و در سالهای آخر زندگی تنها برای گروه تئاتر سلطنتی کار می‌کرد. وی مدتها صحنهٔ تئاتر انگلستان را در اختیار داشت، شعر آزاد مسینجر بسیار طبیعی، روشن و قابل انعطاف است، نه به حد ابتذال سقوط می‌کند و نه به حد سخن پردازیهای پرآب و تاب اعتلا می‌یابد، مسینجر در کمدیهایش، طبع ظریف و نکته سنج خود را آشکار می‌سازد.

**مکفرسون، جیمز** Macpherson, James شاعر اسکاتلندی (۱۷۳۶-۱۷۹۶) مکفرسون پسر مزرعه داری فقیر بود و به سبب هوش و استعداد سرشار توانست تحصیلات درخشانی انجام دهد و آن را در رشتهٔ الهیات دنبال کند، اما ذوق شعر مانع ادامهٔ آن گشت. مکفرسون بر نیمکتهای مدرسه بیش از چهار هزار بیت شعر سرود که از میان آنها تنها منظومهٔ **مرد کوهستانی** *The Highlander* در شش بند در ۱۷۵۸ انتشار یافت. مکفرسون دربارهٔ شعر قوم سلت و لهجهٔ **گیلی** Gaelic که در اسکاتلند رواج داشت، معرفتی عمیق بدست‌آورد و بعضی از اشعار خود را برای

جان‌هوم John Hom نمایشنامه‌نویس زمان خود خواند و نزد او چنین ادعا کردکه این اشعار ترجمه‌ای است از شاعری آواز خوان به نام اوسین Ossian در قرن سوم میلادی در لهجهٔ گیلی. جان هوم و دوستش کارلایل Carlyle ترجمهٔ ترانه‌های اوسین را به لندن بردند و به استاد معانی و بیان و منتقد معروف ادبی هیوبلر Hugh Blair ارائه کردند که بسیار مورد پسند او قرار گرفت و در انتشار آن به مکفرسون کمك کرد. این اثر با عنوان **قطعاتی از شعر کهن گردآوری‌شده از بلندبومهای اسکاتلند و ترجمه‌شده از لهجهٔ گیلی** *Fragments of Ancient Poetry collected in the Highlands of Scotland and translated from the Gaelic* در ۱۷۶۰ منتشر شد و چنان توفیقی بدست آورد که بسیاری از نویسندگان اسکاتلندی از مکفرسون خواستند تا به کوهستانهای شمالی اسکاتلند سفر کند و منظومه‌های کهن دیگری بدست آورد. مکفرسون به دنبال این پیروزی در ۱۷۶۲ منظومهٔ بلند **فینگال، منظومه‌ای قدیم حماسی در شش جلد** *Fingal, an ancient epic poem in six Books* و در ۱۷۶۳منظومهٔ **تمورا، منظومه‌ای قدیم حماسی در هشت جلد** *Temora, an ancient epic poem in eight Books* را انتشار داد، با توضیح‌آنکه این دو اثر نیز ترجمه‌ای است ازاشعار اوسین درلهجهٔ گیلی. این دو منظومه نیز بسیار جلب توجه‌کرد، اما رجال ادب و منتقدان لندن در صحت ادعای مکفرسون مبنی بر ترجمهٔ اشعار از متن کهن تردید کردند، با وجود این فروش آنها عایدی فراوانی بدست داد، به‌علاوه منتقدان از انگلستان بودند ومردم اسکاتلند به‌هیچ‌وجه در صحت این‌آثار شك نکردند و ادعای ساختگی بودن را نپذیرفتند. مکفرسون در ۱۷۶۴ در سمت منشیگری فرمانداری به فلوریدای غربی که تازه به انگلستان واگذار شده بود، رفت و در ۱۷۶۶ پس از بازگشت به انگلستان در لندن مستقر شد. در این دوره بودکه مخالفان مکفرسون گرد سمیوئل جانسون Samuel Johnson منتقد ادبی که نظرش برای مردم نص صریح بود، جمع آمدند و او در نوشته‌هایش بصراحت ادعای مکفرسون را دروغ محض خواند و با لحن اهانت آمیز از او یاد کرد. مکفرسون موضوع را با بی‌اعتنائی تلقی کرد، تنها نامه‌ای از ناشرگرفت، مبنی بر این که متن اصلی منظومه در دست اوست. جدال دربارهٔ اثر مکفرسون مدتها به درازا کشید و مردم به دو گروه تقسیم شدند، گروه مدافع مکفرسون و گروه مخالف. این جدال ادبی تا دو

قرن ادامه یافت. گویا حقیقت امر چنین بوده است که مکفرسون از چند متن حماسی کهن الهام گرفته، اما موضوع را خود پرورانده و تغییراتی در آن پدید آورده و خصوصیت شعر رومانتیك به آن بخشیده و روی‌هم اثری بدیع ساخته است. هر چه بود این منظومه‌ها مورد علاقهٔ شخصیتهای بزرگی چون گوته واقع شد و مردم سراسر اروپا را شیفتهٔ خود ساخت. یکی از علل پیروزی این منظومه‌ها موضوع آنهاست که شاعر حال قهرمانی طبیعی و بدوی را در آنها حفظ کرده است، دیگر زیبائی شگفت‌انگیز و اسرارآمیز آن که با حسرت روزهای گذشته و اندوه و ملال زمان حال آمیخته است. در این اشعار همهٔ حوادث داستان در زمینهٔ طبیعت بسیار دلفریب و وحشی و مه آلود و در میان صخره و توفان جریان می‌یابد. لحن حماسی که به طور متناوب تغزلی می‌شود و نبرد و عشق را درهم می‌آمیزد، در نثری موزون و مسجع و آهنگین و بیان متناسب قرار می‌گیرد که به طور کلی موجب پیدایش اثری رؤیائی و سکرآور می‌گردد و در نسل ماقبل رومانتیك تأثیری شگرف بر جای می‌گذارد و به رغم همهٔ مناقشه‌ها و جدالها برای مکفرسون ثروتی عظیم و مقامی والا و احترامی عظیم حاصل می‌کند و در سراسر اروپا پیروزی وصف ناپذیری بدست می‌آورد. مکفرسون چندین اثر تاریخی نیز دارد، از آن جمله است: **تاریخ بریتانیای کبیر از زمان بازگشت خاندان استوارت** ... *A History of Great Britain from the Restoration* . مکفرسون درآخرین سالهای زندگی از همه چیز کناره گرفت، تا آنکه در آرامش و در میان احترام و ستایش هموطنانش درگذشت و جسدش در کلیسای وستمینستر به خاك سپرده شد.

**ملو، فرانسیسکو مانوئل د** Melo, Francisco Manuel de رومان‌نویس و شاعر پرتغالی (۱۶۰۸-۱۶۶۶) ملو از خانواده‌ای اصیل، در لیسبون Lisbon زاده شد. مردی سیاسی، نظامی، درباری و نویسنده بود. گاه در اسپانیا و گاه در پرتغال خدمت می‌کرد، مدتی نیز در اردوی جنگی ضد شورشیان کاتالونیا Catalonia شرکت‌کرد و در ۱۶۴۰ قربانی توطئه‌ای شد و به زندان افتاد و مدت یازده سال را از ۱۶۴۴ تا ۱۶۵۵ در زندان گذراند، پس از آن به برزیل تبعید و در ۱۶۵۸ بخشوده شد. آخرین سالهای زندگی را با هیأتی سیاسی در لندن و رم و پاریس گذراند و به چاپ نوشته‌های خویش پرداخت. ملو در انواع گوناگون نویسندگی مقامی ممتاز

داشت و درتاریخ، اخلاق، شعر، تئاتر و نقد ادبی آثاری انتشار داد و با آنکه گاه از سنتهای ادبی قرن شانزدهم الهام می‌گرفت، طرفدار نویسندگان متجدد عصر خویش بود. اثر او به نام نوشته‌ای در راهنمائی همسران *Carta de guia de casados* (۱۶۵۱) اثری است مطایبه آمیز دربارهٔ زندگی زناشوئی که قدرت روحی و زبردستی ملو را در نویسندگی نشان می‌دهد. ملو چندین داستان تاریخی انتشار داد از جمله اپانافوراس در تاریخ گوناگون *Epanáforas de Vária História* (۱۶۶۰) به زبان پرتغالی و الهام‌گرفته از افسانه‌ای که برحسب آن جزیرهٔ مادرا **Madeira** به وسیلهٔ دو دلدادهٔ انگلیسی کشف شده است. نویسنده طبیعت دلفریب را با حساسیت و ظرافتی توصیف کرده که سبك ماقبل رومانتیسم را در نظر می‌آورد. نامه‌های خانوادگی *Cartas familiares* (۱۶۶۴) شامل تعداد بسیاری نامه است، نشان دهندهٔ روش خاص ملو یعنی لطافت سبك، لحن آمیخته با حکمت و پند و ظرافت ودلپذیری. نمایشنامهٔ مبتدی درنجیب زادگی *O Fidalgo aprendiz* (۱۶۶۶) نمایشنامه‌ای است مطایبه‌آمیز در سه پرده و نجیب زاده‌ای را نشان می‌دهد که پیوسته در غم آموختن آداب اجتماعی و بدست آوردن تربیتی بی‌نقص است. این اثر مشابهت کاملی با نمایشنامهٔ نودولت *Le Bourgeois gentilhomme* اثر مولیر دارد و به نظر واقعی می‌آید که مولیر در سه صحنهٔ دل‌انگیز درس شمشیر بازی، رقص و شعر از نمایشنامهٔ ملو الهام گرفته باشد. ملو به عنوان نویسندهٔ اخلاقی و انتقادی کتاب مکالمه‌هائی در مباحث جاری *Apólogos dialogais* را نوشت که پس از مرگش در ۱۷۲۱ انتشار یافت و بحثی است دربارهٔ موضوعهای رایج و اخلاقی و نقد که ملو در آن طبع فلسفی را با بینشی دقیق از آداب و رسوم همراه ساخته‌است. ملو آثارشاعرانه‌ای دارد با عنوان آثار عروضی *Obras métricas* (۱۶۶۵) در سه جلد و شامل سه بخش: بخش اول به زبان اسپانیائی نوشته شده شامل سه فرشتهٔ الهام بخش شعر ملودینو *Três Musas del Melodino* (۱۶۴۹) که به شاعری خیالی نسبت داده شده است به نام ملودینو. وزن اشعار این بخش از کمالی کم نظیر برخوردار است. بخش دوم به زبان پرتغالی است با عنوان دومین بخش از سه فرشتهٔ الهام بخش شعر ملودینو، شامل اشعاری به اقتضای موقع مانند مدیحه، مرثیه، شعر قهرمانی و چند قطعه به صورت زندگینامهٔ شاعر که مهمترین قطعه‌های بخش دوم است، همچنین اشعار شبانی و اشعار مراسله‌ای که بعضی از

آنهـا از بهتـرین قطعه‌ها بشمار مـی‌آید. چـه از نظر اندیشه، چـه از نظر قـالب شعری، شعرهای مـراسله‌ای دربارهٔ مـلالی است کـه بر دربار حکومت می‌کند و سرخوردگیهائی‌که از معرفت و ازعشق به زندگی ساده و حزن و اندوه حاصل می شود. سومین بخش به زبان اسپانیائی و شامل اشعاری است نمودار طبع نویسنده‌ای که کوشیده است در همهٔ انواع ادبی آثاری پدید آورد، با روحی انعطاف پـذیر و تیزهوشی و کلامی نـافذ و مؤثر و همچنین شاعری کـه می‌خـواهد در همهٔ مظاهر عصر خویش تجسس کند و در ضمن از حس قضاوتی قابل اطمینان برخوردار است. ملو از نظر شاعری شخصیتی بدیع و ممتـاز نیست و بیشتر به سبب آثـار منثور بسیار گوناگون و خصوصیت بسیار متنوع زندگی و وضع افسانـه‌ای است کـه از شگفت‌انگیزترین شخصیتهـا و از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی قرن هفدهم پرتغال بشمار می‌آید.

**ملویل، هرمـن** Melville, Herman داستان‌نویس و شاعر امریکائی (۱۸۱۹-۱۸۹۱) اجـداد ملویل از طـرف پـدر از بازرگانان انگلیسی بـودند و از طـرف مـادر از خـانواده‌های اصیل هلندی. هرمـن در نیویـورك زاده شد و تحصیلاتش بـر اثر ورشکستگـی و سپس مرگ پدر ناتمام ماند. مرگ زودرس پدر و عطوفت مبالغه‌آمیز مادر موجب شد که ملویل سراسر عمر را در کشمکشهـای روحـی، احساسی و حتی جنسی بسر برد که همهٔ آنها در زنـدگی و آثارش انعکاس یـافته است. از سوی دیگر در دورهٔ نـوجوانی شوق حادثـه جـوئی در او بوجود آمد. در پانزده‌سالگی به فکر امرار معاش افتاد و به چندین‌کار مانند خدمت در بانك و آموزگاری دست زد و در نـوزده سالگـی در سمت مـلاح ساده بـا کشتی تجاری به لیورپول Liverpool سفر کرد. این سفر الهـام بخش او در چندین کتاب گشت، از آن جمله «ردبـرن» *Redburn* (۱۸۴۹) کـه در یك زمـان در انگلستان و امریکا منتشر گشت. داستان از زبان جوانی به نام ردبرن نقل می‌شود، از خانواده‌ای قدیم و ورشکسته که از شوق جهانگردی بیتاب است و پس از موانع بسیار مـوفق می‌شود که بـر کشتی تجاری عازم لیورپول بنشیند و بدین‌طریق آرزوی کـودکی خود را تحقق بخشد، اما زنـدگی دشوار در بندر، رفتار خشونـت‌آمیز فـرماندهان، سختگیری همکارانش اولین سرخـوردگیهـا را در او پـدید می‌آورد. در بیست و سه سالگی

ملویل به گروه صیادان نهنگ در اقیانوس اطلس پیوست و از آنجا با ملاح دیگری در جزایری که مسکن قبایل وحشی بود، پیاده شد و مدتها میان آنـان بسر برد. ماجـراهـای این سفـر در کتاب تـایپی *Typee* نقل شده است کـه در ۱۸۴۶ در نیویورك انتشار یافت. ملویل در این جزیره اولین بار در میان تضاد زندگی متمدن اروپائـی و زندگی بومیها که بتـدریج نابودمی‌شد، قرار گـرفت و با آنکه این قوم، چنانکه از معنای کلمه تایپی که به معنی آدمخوار است، برمـی‌آید، مردمی جنگجو بودند، از آنان هیچگونه رفتار ناشایست ندید، حتی فعـالیت مشترکی را با آنان آغاز کرد. توصیف زندگی این قبایل وحشی بسیار دقیق و گاه هیجان‌آور است. از سوی دیگر بیان زنـده و گویا به طورکلی در آثار ملویل او را وقایع‌نگاری دقیق معرفی می‌کند. ملویل پس‌از ترك این جزیره با کشتی صید نهنگ به دریا رفت و در تاهیتی پیـاده شد و یك سال در میان بومیها بسر بـرد. وصف این منطقهٔ دلپذیر در کتاب اُمو *Omoo* آمده است. کـه خاطره‌های دل‌انگیزی در بـر دارد و شوق ملـویل را بـه افقهای دور دست و شکـوه و جلال بکر و وحشیانهٔ طبیعت نمودار می‌سازد ـ شکوهی‌که حتی از قلمرو افسانه نیز پا فراتر گـذارده و به فضای نامتناهی رسیده است؛ همچنین احساس اضطراب‌انگیزی‌که از اسرار عالم هستی در دنیائی مافوق یا خارج از ظواهر دنیای متمدن پدید می‌آید. دو داستان اخیر پیروزی بسیار بدست آورد. ملـویل در ۱۸۴۳ بـا اجبار به نیروی دریـائی امـریکا وارد شد و بیش از یك سـال را در آن گذرانـد. در رومان نیمتنهٔ سفید *White-Jacket* (۱۸۵۰) حوادث زندگی این دورهٔ یکسالـه را شرح مـی‌دهد و در واقع کتاب خود را ادعانامهٔ پرشوری می‌سازد بر ضد رفتار غیرانسانی فرماندهان ارتش در نیروی دریائی امریکا. داستان نیمتنهٔ سفید مورد پسند فراوان عامهٔ مردم قرار گرفت. ملویل با خلق داستانهای مـربوط به دیـار دور دست و بیگانه مبتکر شیوهٔ ادبی و هنرمندانه‌ای گشت که بعدها نویسندگانـی چون استیونس، پیرلوتی و سامرست موآم دنبالش را گرفتند. در ۱۸۴۷ ازدواج کـرد و در نیویـورك مقیم شد، در حالـی که آثار وی که مربوط به حوادث و ماجراهای مختلف بود برایش شهرتی فراهم آورده بود، چنانکه دربـارهٔ او می‌گفتند: «مردی کـه میان قبایل آدمخوار زیسته است.» در مجامع نیویورك پذیرفته شد و به محافل ادبی راه یافت، اما چیزی نگذشت که با اندوه فراوان پی برد که میان زندگی مردمی که با آنان

رفت و آمد دارد و زندگی درونی او به‌هیچ‌وجه مشابهت و هدف مشترك وجود ندارد. در این هنگام با نیروی تخیل بکار پرداخت و کتاب ماردی *Mardi* را در ۱۸۴۹ انتشار داد. این اثر بظاهر داستان ماجراهای عجیبی است که در جزیره‌ای اتفاق افتاده و در واقع هجوی نیشدار است از زندگی اقتصادی جامعهٔ غرب و مذهب آمیخته با سالوس و ریا. جنبهٔ اشاری و کُنائی کتاب دربارهٔ مردم پر مدعای نیویورك، مورد پسند خوانندگان قرار نگرفت. ملویل پس از عدم پیروزی کتاب بشدت ناامیدی و ناکامی یافت و در ۱۸۵۰ به مزرعه‌ای که در ماساچوست خریده بود و درهمسایگی هاثورن Hawthorne قرار داشت، پناه برد و به عمق تخیل خویش فرو رفت و شاهکار خویش موبی دیك *Moby dick* را خلق کرد که یکی از آثار مهم ادبیات داستانی است. حوادث این کتاب در حدود ۱۸۴۰ در کنار کشتی صید نهنگ و به وسیلهٔ گروهی مجهز می‌گذرد به رهبری کاپیتان ای‌چب Achab. این قهرمان بدخلق و با خوی اهریمنی یکی از پاها را به وسیلهٔ نهنگ غول آسا، یعنی موبی دیك از دست داده و همهٔ هدف زندگیش منحصر شده است به یافتن این نهنگ و انتقامجوئی و غلبه بر آن و هنگامی‌که سرانجام‌کشتی و غول دریائی در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و مبارزه آغاز می‌شود، این‌کشتی است‌که شکست می‌خورد و در اعماق دریا فرو می‌رود. ملویل با قدرت سحرآمیز کلمات و با بکار بردن عبارتهای سخت و خشونت بار و مکالمه‌ها و ساختن صحنه‌های پرهیجان، خواننده را به فکر تصاحب و شکست این غول می‌اندازد و در مجموع شعری لطیف و آسمانی با تصویرهای درخشان و صوتی داودی بر سراسر کتاب حکمفرما می‌سازد. داستان کتاب، چنانکه در همهٔ آثار ملویل دیده می‌شود، تمثیل و نشانه‌ای‌است از مردی عصیانزده، در برابر قدرت شر و مصمم به خلع‌سلاح کردن این قدرت و غلبه بر آن. ملویل بطبع دارای روحی مذهبی است و نمی‌خواهد به داستان خود صورتی کفرآمیز بخشد و خود را در مبارزهٔ با عالم خلقت رویا-روی قرار دهد، بعکس پیوسته در جستجوی نوعی آشتی میان بشر و خداست، از این رو سنگینی عصیانها و تردیدها را بردوش قهرمان کتاب می‌اندازد و خود می‌گوید: «این کتاب در آتش جهنم نوشته شده» تا خود همچنان پاك وتسکین-یافته باقی بماند. ارزش کتاب موبی دیك به سبب قصهٔ مرموز و پیچیده و دشوار به صورت معماهای هیجان‌زده، بسیار دیر شناخته شد، اظهار نظرهای انتقادی و

ترجمه‌های فراوان از این کتاب به زبانهای گوناگون، همه پس از جنگ جهانی اول صورت گرفت و کتاب خوانندگانی یافت که قادر بودند به وسیلهٔ این داستان به عمق احساس نویسنده پی برند و تفسیرهای متفاوتی از آن بعمل آورند. سال بعد ملویل کتاب **پیر، یا ابهامات** *Pierre, or the Ambiguities* را در ۱۸۵۲ منتشر کرد که بدبینی عمیق نویسنده را نشان می‌داد. قهرمان کتاب آئینه‌ای بود از حال روحی او، مردی ساده‌که قربانی فلاکتهای زندگی گشته است. ملویل در این دوره با فقر و بیماری و اندوه ناشی از زندگی خانوادگی و از دست دادن فرزند، دست به گریبان بود و برای امرار معاش داستانهای کوتاهی در مجله‌ها انتشار می‌داد که مجموع آنها در کتابی به نام **قصه‌های بالا** *Piazza Tales* فراهم آمد. ملویل در این مجموعه کمتر به خاطرات شخصی پرداخته، اما دوره‌های تاریك زندگیش، به هر حال در آن انعکاس یافته است. در داستان **ایزرائل پاتر** *Israel Potter* (۱۸۵۴) سرگذشت جوانی نقل می‌شودکه پدر و مادر او را از ازدواج دلخواه بازداشته‌اند و ناچار به ترك خانه می‌شود، با کشتی به سفر می‌پردازد و با حوادث و ماجراها روبرو می‌گردد. در این اثر تجزیه و تحلیل حوادث با هنر داستانپردازی ملویل آمیخته است. ملویل سالیان دراز را در سکوت گذراند، تنها در ۱۸۶۶ دیوانی از او منتشر شد با عنوان **تصویرها و نماهائی از جنگ** *Battle- Pieces and Aspects of the War* شامل اندیشه‌هائی دربارهٔ جنگ داخلی. در این زمان ملویل به خدمت ادارهٔ گمرك درآمد و به کار اداری پرداخت‌که تا آخر عمر با عایدی کم آن بسر برد. در ۱۸۷۶ داستان بزرگ فلسفی و منظوم خود را به نام **کلرل** *Clarel* منتشر کرد شامل رؤیاهای مبهم از آشتی با عالم خلقت که هنوز هم نامفهوم و تاریك مانده است. پس از این اثر از نو سکوت برقرار گشت و چند ماه پیش از مرگ دستنوشتهٔ داستان **بیلی باد** *Billy Budd* را کامل کرد که تا ۱۹۲۴ منتشر نشد. بیلی باد قهرمان‌کتاب جوان ملاحی است مظهر نیکی با قلبی ساده‌که بدون هیچگونه عصیان ظاهر در خاموشی مطلق خود را به دار می‌آویزد. این آخرین اثر چون آخرین لبخند ملویل به روی زندگی است و وسعت هنری او را آشکار می‌سازد. در ۱۹۵۱ از این داستان اوپرائی ساخته شد.

ملویل امروزه یکی از بزرگان ادب امریکا شناخته شده، در حالی که به علت ابهام و جنبه‌های تمثیلی و اشاری آثارش، در زمان حیات ناشناخته ماند. ابتدا

مردم انگلستان با انتشار داستان موبی دیک و سپس مردم فرانسه با ترجمهٔ آن به زبان فرانسوی به ملویل شهرت واقعی بخشیدند.
ترجمه به فارسی: موبی دیک.

**منائدر Menandr (منائدروس) Menandros** شاعر نمایشنامه نویس یونانی (۳۴۲-۲۹۲ پیش از مسیح) منائدر از پدری ثروتمند در آتن Athènes زاده شد. وی برادرزادهٔ شاعر کمدی‌نویس یونان آلکسیس Alexis بود که او را تعلیم داد و به راه هنری خودکشاند. ثروت خانوادگی منائدر به او امکان دادکه زندگی دلپذیری را پیش گیرد و وقت خود را میان تحصیل و مطالعه و لذت تقسیم کند. منائدر دوست وشاگرد تئوفراستوس Theophrastus و دوست وهمشاگردی اپیکور بود و از جمله کسانی که به گرد دمتریوس Demetrius که ده سال بر آتن حکومت کرد، جمع آمده بودند. منائدر به طور عمیق به گلیسر Glycère، زن درباری معروف و پر جاه و جلال دل بست و سالها، بی آنکه ازدواج کند در کنارش زیست. دربارهٔ این عشق از طرف نویسندگان عهد باستان حکایتها نقل شده است و اگر چه نویسندگان عصر جدید آن را مورد تردید قرار داده‌اند، کاملاً عاری از حقیقت نیست. منائدر در ۳۲۲ پیش از مسیح، یك سال پس از مرگ اسکندر، اولین کمدی خود را به نام خشم *Orge* در بیست سالگی بر صحنه آورد که نخستین پیروزیش در نمایشنامه‌نویسی بود. منائدر از آغاز نویسنده‌ای پر کار و پر اثر بود، در حدود صد و پنج کمدی به او نسبت داده‌اند که تا قرنهای اخیر جز قطعه‌های کوتاه و پراکنده‌ای از آنها در دست نبود و هنر این نویسندهٔ عهد کهن که مورد ستایش نویسندگان معاصر خود بود، در ابهام جای داشت، تنها از خلال چهار نمایشنامه‌ای که به وسیلهٔ ترنس و سه نمایشنامه‌ای که به وسیلهٔ پلاوتوس ازآثار منائدر اقتباس شده بود، به هنر نمایشنامه‌نویسی او می‌توانستند پی برند، تا آنکه در ۱۹۰۵ آثاری از منائدر میان پاپیروسهای مصری کشف شد و صحنه‌های طولانی از سه کمدی او را به ما منتقل کرد شامل سیصد و سی بیت از کمدی سامیا *Samia* که به وسیلهٔ تصویر و توصیف طبقهٔ متوسط و تحلیل روانی بسیار ظریف از آداب معاشرت عصر، هنر منائدر را در کمدی نمودار می‌سازد؛ حدود چهار صد و پنجاه بیت از کمدی گیسوی بریده *Perikeiromene* که در آن

نظر مناندر دربارهٔ زنـدگی عرضه شده است، بـه این معنی که تصادف در وقایع زندگی جاری از آنجا نـاشی می‌شود که مردم از اساس و علل ومحرك اصلی این وقایع بکلی بیخبر مانده‌اند؛ در حدود ششصد بیت از کمدی حکمیت *Epitrepontes* که در آن اختلاف دو غلام بر سر کودکی سر راهی و جـواهری است که همـراه کودك بوده و سرانجـام بـه داوری شخص عـادل ومنصفی کشیده می‌شود، همهٔ صحنه‌ها با صراحت بسیار این حکمیت را نشان می‌دهد و بنا بر رأی حاکم جواهر به کسی تعلق می‌یابد که بزرگ کردن و تربیت کودك را بر عهده گرفته است؛ در حدود هشتاد بیت از نمایشنامه‌ای به نام هردس *Heros*؛ در حـدود شصت بیت نیز از کمدیی باقی مانده بدون عنوان؛ همچنین اوراق دیگری از نمایشنامـه‌های مناندر که کمتـر از این آثار ارزش دارد. در ۱۸۹۱ بـر حسب رونـوشتی از دو قطعه پوست آهـو در کتابخانهٔ سن پترزبورگ، پنجاه و پنج بیت از کمـدی شبح منتشر شد. در نمایشنامهٔ شبح زنی در ازدواج دوم، دختری را کـه از شوهر اول دارد، در خـانهٔ مجـاور پنهان و مخفیانـه با او آمـد و شد می‌کند. تا روزی که فیدیاس Phidias پسر شوهـر دوم بـه دختر برمی‌خورد و بـه گمـان آنکه او شبح است، وحشتزده فرار می‌کند، پس حقیقت آشکار می‌شود و فیدیاس که به دختر دل بسته بود، با او ازدواج می‌کند.

موضوع اصلی در آثار مناندر عشق است، عشقی که در آغـاز با مخالفت روبـرو می‌شود و در سراسر بازی با پیچیدگیها و دسیسه‌ها می‌آمیزد و سرانجام با پیروزی پایان مـی‌یابد. منانـدر با صداقت و سادگی قابـل توجهی هیجانها و احساسها و خصوصیتهای اخلاقی قهرمانها را عرضه می‌کند. در نظر مناندر در دنیای آشفته‌ای که همه چیز در آن نتیجهٔ تصادف و اتفاق است، تنها چیز جدی که ارزش و معنائی دارد، عشق است ودر جهانی‌که همه چیز بیربط و بی‌تناسب و ضد و نقیض وپوچ است، تنهـا عنصر پـایدار عشق است. منـاندر عشق را نـه به صورت غم‌انگیز یا پهلوانی، بلکه به صورت احساسی کاملاً انسانی و در شکلهای‌گوناگون نشان می‌دهد، به صورت عطوفت و مهر، مهر پدر به فرزند و فرزند به پدر و مانند آن. مناندر به وسیلهٔ عشق خواستها، پشیمانیها، حسرتها، رؤیاها، ناامیدیها، شادیهای آمیخته با تلخی و اندوه و در عین حال لطیف و خلاصه همهٔ آنچه در روحهـا و طبایع نامبتذل و برجسته همراه عشق می‌آید و همهٔ جـاذبه‌ها را پدید می‌آورد و

نشان می‌دهد. عشق در نظر مناندر به روحها اصالت می‌بخشد. قهرمانان نمایشنامه‌های مناندر انسان واقعی، مردمانی جوانمرد و نجیبند با سادگی بسیار طبیعی و ناآگاهانه. کمدیهای مناندر نمی‌خنداند، بیشتر لبخند بر لب می آورد ـ لبخندی که نقابی است بر چهرهٔ رنج. هیچ چیز بهتر از این بیت که گفتهٔ خود مناندر است نمی‌تواند خصوصیتهای روحی او را نشان دهد. جمله‌ای که ترنس برای ما حفظ کرده و گفته‌ای جهانی گشته است و آن این است: «بشری که خود خویشتن را کیفر می‌دهد.» مناندر به سبب حس بشردوستی خاص و نشان دادن انسانیت در درجهٔ معتدل و با احساسهای زنده و لطیف، مورد تقلید بسیاری از نمایشنامه‌نویسان عهد باستان و قرنهای بعد قرار گرفته است. پلاوتوس وترنس با صداقت بسیار آثار او را تفسیر کرده عمق روح شاعرانه‌اش را نمایان ساخته‌اند و نمایشنامه‌نویسانی چون شکسپیر، مولیر و گولدونی تحت نفوذ او قرار گرفته‌اند. مناندر برجسته‌ترین و بهترین معرف کمدی جدید است. بیانش بسیار ساده و زیباست و شهرتش پس از مرگ در یونان بسیار گسترده و عظیم گشت. آریستوفان گفته است: «مناندر! زندگی! کدامیك از شما دو تا از دیگری تقلید کرده است؟»

**منسفیلد، کثرین** Mansfield, Katherine نام مستعار، (نام واقعی کتلین بیچم Kathleen Beauchamp) بانوی داستان‌نویس زلندجدید(۱۸۸۸-۱۹۲۳) کثرین در ویلینگتون Wellington، زلند جدید، زاده شد. پس از گذراندن دوران کودکی، در چهارده سالگی به انگلستان فرستاده شد و در کوینز کالج Queen's College لندن به تحصیل ادامه داد و در ضمن به آموختن موسیقی پرداخت. در ۱۹۰۶ به زلندجدید بازگشت، دو سال آنجا ماند و پس از دریافت مستمری از پدر بار دیگر به لندن رفت، در ۱۹۰۹ ازدواج کرد و بسیار زود از شوهر جدا شد. کثرین در ۱۹۱۱ اولین مجموعه داستانهای کوتاه را به‌نام *در یك پانسیون آلمانی* *In a German Pension* انتشار داد و در آن شخصیت ابهام‌آمیز و حساسیت فراوان خود را که مشخص ساختن آن دشوار بود، نمودار ساخت؛ همچنین سبك بدیع خود را عرضه کرد. پس از آن مجموعه‌هائی دیگر از داستانهای کوتاه منتشر کرد، از آن جمله *بلیس* *Bliss* (۱۹۲۰) پیروزی بزرگی بدست آورد و کثرین

را به شهرت رساند. این مجموعه بیش از سایر آثارش جنبه‌های گوناگون روحی او را نمایان می‌سازد. یکنواختی موضوعها در وصف دختران جوان رؤیائی و فقیر، کودکان بسیار حساس، شوهران یا دلدادگانی که به سبب عدم تفاهم از یکدیگر جدا می‌مانند، همچنین بدبینی و تسلیم و رضا در برابر حوادث زندگی که با حساسیت و ظرافت طبع و حتی رنجوری نویسنده تضاد کامل دارد، همه را پیش چشم می‌گذارد. کثرین منسفیلد جامعهٔ آشفتهٔ پس از جنگ را که آرزوها و کمال مطلوب قدیم و اصول گذشته را رها کرده، بی آنکه بتواند چیزی دیگر را جانشین آن سازد، توصیف می‌کند. داستانی‌که نام مجموعه را بر خود دارد، روزی از زندگی زن جوانی را شرح می‌دهد با شادیهائی که محیط دلفریب و هوای سکرآور بهاری در او پدید می‌آورد، خانهٔ زیبا، غذای گوارا، گروه دوستان که به دور میز جمعند و او که احساس می‌کند واقعاً عاشق شوهر خویش است و ناگهان نابود گشتن همهٔ سعادتی که در نظرش جاودان می‌آمد، به هنگامی که شوهر را در آئینهٔ روبرو می‌بیند که بهترین دوست او را در آغوش کشیده است. این مجموعه تحلیلی بسیار لطیف و دقیق است از لحظه‌های پیش‌بینی‌نشدهٔ زندگی جاری. کثرین هرگز نتوانسته است از دنیای محدود خود بگریزد ـ دنیایی‌که در عین حال تابناك و بیرنگ و اضطراب آور است و در گرداب واقعیتی متشنج پیوسته در حال تحول. کثرین منسفیلد در ۱۹۱۸ با جان میدلتن مری John Middleton Murry که بعدها شرح حال کثرین را انتشار داد، ازدواج کرد و با او در نشر مجله‌ها و درج مقاله‌های گوناگون و داستانهای کوتاه همکاری کرد، اما مرگ برادر در جنگ جهانی اول از نو زندگیش را تیره ساخت. در ۱۹۲۲ مجموعه داستان کوتاه گاردن پارتی *The Garden Party* را انتشار داد که به شوهرش تقدیم شده بود. کثرین بی آنکه در داستانهای این مجموعه به تجزیه و تحلیل دقیق و عمیقی دست یابد، توانسته است زوایای پنهانی و درونی بشر را آشکار سازد و یکنواختی زندگی روزانه را بیان کند. در نظر کثرین ظواهر اشیاء چیزهای نامفهومی است، تنها توجه و علاقه به کاوش درون و شعور باطنی است که در آثارش با لحنی بسیار شاعرانه وصف می‌شود، کثرین به رنجهای بشر نزدیك می‌شود. گریه‌های کودکی، آشفتگیهای نوجوانی و تنهائی کهولت و جدائی افراد از یکدیگر با قلم او جان می‌گیرد. نخستین قصه که نام مجموعه را

بر خود دارد، خواننده را به خانوادهٔ ثروتمندی وارد می‌کند که ضیافتی با شکوه ترتیب داده است، در حالی‌که در همسایگی آن، خانهٔ فقیرانه‌ای قرار داردکه پدر شش طفل در آن در حال نزع است. نویسنده عکس‌العملهائی را که خبر مرگ همسایه در افراد خانوادهٔ ثروتمند ایجاد می‌کند، مورد مطالعه قرار می‌دهد. همه در شادی جشن غرقند و لاورا Laura قهرمان داستان نیز همسایه‌های تیره‌روز را فراموش کرده است، تا پس از رفتن میهمانان که بقیهٔ غذاها را به خانهٔ آنان می‌برد و هنگامی که در برابر جسد پدر خانواده قرار می‌گیرد، ناگهان همهٔ احساسهای مبهمی را که در طی روز بر روحش سنگینی می‌کرده، به صورت شیون و زاری بیرون می‌ریزد. هنر کثرین در سنجش زندگی درون اشخاص داستان است با لطف و ظرافت خاص خود. مجموعه داستان خانهٔ عروسك *The Doll's House* در ۱۹۲۲ منتشر شد. حوادث داستانها بیشتر در زلند جدید، وطن نویسنده و همچنین در فرانسه می‌گذرد که نویسنده سالهای آخر زندگی را در آن گذرانده، در محافل ادبی آن شهرت فراوان بدست آورده و همانجا درگذشته است. قهرمانان این داستانها کودکانند که در محیطی غم‌انگیز و مسخره‌آمیز بزرگ می‌شوند. داستانی که نام مجموعه را دارد، شادی و هیجان دیوانه‌وار مدرسه‌ای روستائی را بیان می‌کند، در لحظه‌ای که کودکان خانوادهٔ برونل Brunelle خانهٔ بزرگی عروسکی دریافت و دوستان خود را به تماشای آن دعوت می‌کنند، تنها کودکان زن رختشوئی‌که پدرشان در زندان است، اجازه نمی‌یابندکه در این جشن و سرور شرکت کنند، و کیزیا برونل Kezia دختری که بظاهر شخصیت نویسنده را معرفی می‌کند، می‌کوشد که از این فرمان سرپیچی کند، پس پنهانی کودکان بینوا را به تماشا می‌آورد که ناگهان غافلگیر می‌شود و دو کودك از شادیها محروم می‌مانند و تنها به خاطرهٔ آن دل خوش می‌دارند. کثرین بدین‌طریق با همهٔ قدرت و بینش خود، از حوادث ساده نکته‌های غم‌انگیز بیرون می‌کشد و با هنر داستانپردازی خود آنها را عرضه می‌کند. از آثار دیگر کثرین منسفیلد این آثار است: بر روی خلیج *At the Bay* (۱۹۲۲)، آشیانهٔ کبوتر *Dove's Nest* (۱۹۲۳) و مانند آن. مجموعه داستانهای کثرین منسفیلد بسیار زود نظر منتقدان و عامهٔ مردم را به خود جلب‌کرد، چنانکه او را یکی ازبزرگترین داستان‌نویسان عصرخود ساخت. کثرین که به بیماری سل مبتلا بود، درکشور فرانسه درگذشت. یادداشتها

*Journal* (۱۹۲۷) و نامه‌های کترین منسفیلد *Letters of Katherine Mansfield* (۱۹۳۴) پس از مرگش منتشر شد. همچنین مجموعهٔ داستانها *Collected Stories* در ۱۹۴۵ بچاپ رسید. کترین دوست د. ه. لاورنس، آلدوس هاکسلی و ورجینیا وولف بود و چنانکه گفته می‌شود به صورت بعضی از شخصیتهای داستانهای آنان درآمده است.

در داستان‌نویسی کترین منسفیلد تحت نفوذ چخوف Chekhov قرار داشته است، خاصه در نازك بینی و ظرافت و دقت و تعمق در حالات درونی و ادراکی آمیخته با حساسیت روح کودك و زن. کترین منسفیلد در عین نویسندگی از روح زنانگی کامل برخوردار بوده است.

**موآم، ویلیام سامرست** Maugham, William Somerset داستان‌نویس و نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۸۷۴-۱۹۶۵) موآم هنگامی که پدرش در سفارت انگلستان در فرانسه به خدمت اشتغال داشت، در پاریس زاده شد و تا ده سالگی در این شهر بسربرد، بسیار زود پدر را از دست داد و زیرنظر عمویش که مردی روحانی بود؛ در شهر کنت Kent تربیت یافت. در سیزده سالگی در کالج سلطنتی کنتربری Canterbury به تحصیل ادامه داد، سپس به دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg رفت و از آنجا به لندن تا در رشتهٔ پزشکی بتحصیل پردازد. خاطرات این دوره در بسیاری از آثارش منعکس گشته است، از جمله در نخستین رومانهایش مانند: لیزا آو لمبث *Liza of Lambeth* (۱۸۹۷) و بانو کریداك *Mrs Craddock* (۱۹۰۲) که پیروزی فراوان یافت و او را بر آن داشت تا رشتهٔ پزشکی را رها کند و زندگی را به ادبیات مصروف دارد. بردگی انسانی *Of Human Bondage* (۱۹۱۵) که شاهکار او بشمار آمد، شرح حال معنوی و فکری اوست و پیروزی بسیار بدست آورد. پیروزیهای پی در پی به موآم امکان داد که نقشهٔ زندگی را بر حسب ذوق و سلیقهٔ شخصی طرح کند، پس به سفر پرداخت، و از اروپا و خاور دور و امریکا دیدن کرد. در جنگ جهانی اول در خدمت سازمان سری به روسیه رفت و پس از جنگ در جنوب فرانسه اقامت گزید. سامرست موآم از تجربه‌های سفر و مشاهدات خویش در آثارش به طور فراوان سود جسته و سفرهای گوناگون او را بیش از سایر نویسندگان انگلیسی به همهٔ کشورهای جهان بستگی داده

است. گاه بیش از آنکه انگلیسی باشد فرانسوی است. خود او گفته است که پیش از آغاز هر کتاب تازه کاندید اثر ولتر را از نو می‌خوانده است. موام ابتدا به وسیلهٔ رومانهایش مورد پسند مردم قرار گرفت و بعدها نمایشنامه‌هایش نیز توانست جلب توجه کند. او مرد اجتماعی، بردبار، منتقد بیغرض و ناظر تیزبین دیوانگیهای بشر بود، حساسیت خود را زیر نقاب طنز و شوخ طبعی می‌پوشاند و پیوسته بخاطر داشت که روزی پسر بچه‌ای تنها و نازکدل و بعدها دانشجوئی غربت زده، محجوب و الکن بوده است. وی مانند سایر داستان نویسهای بزرگ انگلستان همواره گرفتار مسائل مذهبی و اخلاقی بود. داستان پردهٔ منقوش *The Painted Veil* (۱۹۲۵) تقریباً موعظه است و لبهٔ تیغ *The Razor's Edge* (۱۹۴۴) ستایشی از عرفان آمیخته با زهد و ریاضت. معروفترین و محبوبترین داستانهای موآم عبارت است از: ماه و شش پنی *The Moon and Six-Pence* (۱۹۱۹) که از زندگی گوگن Gauguin نقاش معروف فرانسوی الهام گرفته است. اشندن *Ashenden* (۱۹۲۸) که بر مبنای تجربهٔ نویسنده، هنگامی که به عنوان مأمور مخفی انگلستان در جنگ جهانی اول خدمت می‌کرده، گذارده شده است. کیکها و آبجو *Cakes and Ale* (۱۹۳۰) که بعضی از مردان اهل ادب را در ورای چهرهٔ اشخاص داستان معرفی می‌کند. کاتالینا *Catalina* (۱۹۴۸) و مانند آن. نمایشنامه‌های موام بسیار سرگرم کننده و جالب توجه است، اما به سبب آنکه بیشتر در موضوعهای جاری زمان است، به دوام آنها اعتمادی نیست. بهترین نمایشنامه‌های موام عبارت‌است‌از: لیدی فردریك *Lady Frederick* (۱۹۱۲)، پیشوایان ما *Our Betters* (۱۹۲۳)، انجمن *The Circle* (۱۹۲۱)، نامه *The Letter* (۱۹۲۳) و مانند آن. استادی موآم در نوع داستان کوتاه انکار ناپذیر است. تعداد این داستانها بیش از آن است که بتوان از همهٔ آنها نام برد و باید به مجموعهٔ داستانهای کوتاه *The Collected Short Stories* که در ۱۹۵۱ انتشار یافت، مراجعه کرد. چندین داستان کوتاه از این مجموعه به صورت نمایشنامه درآمده است. از مقامه‌های موآم تراژنامه *The Summing up* است که در آن اندیشه‌ها و حاصل مطالعه‌ها و تجربه‌های شخصی را عرضه کرده و خود را نویسنده‌ای آزادمنش و عالم علم اخلاق و طرفدار اصول حکمت عملی نشان داده است. دفتر یادداشتهای یك نویسنده *A Writer's Notebook* (۱۹۴۹)، مجموعه یادداشتهائی

است در پنج جلد قطور که در واقع یادداشتهای شخص نویسنده است که به گفتهٔ خود او در اصل به پانزده جلد پرحجم می‌رسیده است و او ازمیان تودهٔ خاطرات و یادداشت و تجربه‌ها تنها چیزهائی را برگزیده است که بتواند ادراکی صحیح و کامل از متشکل گشتن انـدیشه‌ها و روش کار و قدرت جهان‌بینیش بدست دهد. یادداشتها خاصه برای کسانی که با رومانها و داستانهای کوتاه مـوآم آشنایند، از آن جهت جالب توجه است که کسانی را کـه نـویسنده در طی سفر بـه آنان برخورده و حوادثی که او خود در آنها بسر بـرده و بعدها به صورت قهرمـانی خیالی در داستانهایش گنجانـده است، از خلال آنها می‌شناسند. در یـادداشتهای موآم، خاصه در سالهای آخر که به ۱۹۴۴ می‌رسد، علاقهٔ شدیدی به‌زندگی پر-شور و رنگـارنگ دیـده مـی‌شود ـ علاقـه به کشف و آموختن و پـی بـردن به اختلاطهای اسرارآمیز روح و سرنـوشت بشری. مـوآم در برابر همهٔ حـوادث و برخوردها، وضع دانشمنـدی زیست‌شناس و همچنین مردی مـاجراجو را به خود می‌گیرد تا بتواند بـه معـرفت وسیعتـری دست یابد، حتی مـی‌توان گفت طـرز نگریستن او به تقدیر، همـراه با معـرفتی که از زنـدگی با آن همه تجربه‌هـای گوناگون بدست آورده، او را به نوعی فلسفهٔ خاص رسانده است. بنابراین یادداشتها تنها فهرست برخوردها و پیشامدهای اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه به ما امکان می‌دهد که شخصیت نویسنده را بسیار گویا و کامل بشناسیم، چنانکه گوئی خود او یکی از قهرمانان آثارش است.

موآم رومان‌نویسی پرکار، والامقام و محبوب عامه است و این بر اثر استادی و زبردستی او در هنر نقل و داستانپردازی است ـ داستانهایی که غالباً از جاذبه و درخشندگی بیش از عمق برخوردار است. شیوهٔ نگارش در دست موآم تنها وسیلهٔ انتقال است و مـی‌توان گفت که او بیشتر نـویسنده‌ای است بـا ذوق و سلیقه تا هنرمند.

ترجمه به فارسی: ماجـرائی در فلورانس ـ مـاه و شش پنی ـ نان و شراب ـ نفرین-وفای زن ـ حادثه‌ای در ویلا ـ وراجی سرشب ـ هفتمین گناه ـ اسارت بشر ـ اشندن ـ اعتراف ـ اهرام فرو می‌ریزند ـ باران ـ تسخیر ناپذیر ـ جادو ـ جزیرهٔ عشق ـ حاصل عمر ـ خانمی در کشتی ـ خانه‌ای در پیچ رودخـانه ـ خانـهٔ پیلاقی ـ خون و شرف ـ رؤیا ـ ساعتی قبل از پیروزی ـ کاتالینا ـ گذرگاه خطرناك ـ لبهٔ تیغ ـ لوئیز.

**موپاسان، گی‌دو** Maupassant Guy de داستان نویس فرانسوی (۱۸۵۰-۱۸۹۳) پدر موپاسان از خانواده‌های اصیل لورن Lorraine بود که از طرف ملکه ماری ترز Marie-Thérèse عنوان نجیب‌زاده یافت و از قرن هیجدهم در نورماندی مقیم شد. مادر موپاسان نیز از مردم نورماندی بود و هنگامی‌که از شوهر جدا گشت، تربیت پسر را بر عهده گرفت و عشق به ادبیات را به او القا کرد. اولین سالهای زندگی گی که با قدرت بدنی و زیبائی چهره همراه بود، از بهترین سالهای عمرش بشمار می‌آمد. سراسر کشتزارها و دشتهای نورماندی را تنها یا به همراهی مادر می‌پیمود و در سواحل دریا، بر تخته سنگها و در قایقهای ماهیگیران بگردش می پرداخت. در همین دوره بودکه از نزدیك با زندگی واقعی مردم نورماندی آشنائی یافت و بعدها در بسیاری از داستانهایش این زندگی را منعکس کرد. در سیزده‌سالگی به شبانروزی مذهبی سپرده شد، اما در آن محیط خود را بکلی تنها و منزوی احساس می‌کرد، ازمصاحبت یاران ناسازگار می‌گریخت و از رفتار اولیای مدرسه دلزده می‌شد و همین امر او را تا حد بسیاری از مذهب بیزار کرد و این بیزاری در سراسر زندگیش باقی ماند، تنها تسکین خاطر او در این دوره سرودن شعر بود. بعضی از اشعارش که نسبت به استادان لحنی تمسخرآمیز داشت، به دست رئیس مدرسه افتاد و موجب شد که از شبانروزی اخراج گردد، پس از آن به دبیرستان رفت و پس از انجام دادن تحصیلات درخشان به اخذ دیپلم نایل آمد. موپاسان هنگام جنگ فرانسه با پروس در ۱۸۷۰ شاهد هجوم به نورماندی بود و پس از متارکهٔ جنگ به پاریس رفت. ابتدا در وزارت دریاداری و پس از آن در وزارت آموزش وپرورش بکار پرداخت و اگر چه هرگز کارمند ممتازی بشمار نیامد، از همهٔ مراحل شغلی تجربه‌های فراوان بدست آورد که تصویری از آن در داستان میراث *L'héritage* و پیرایه *La Parure* منعکس شده است. موپاسان در پاریس با سلامت کامل بدنی و شوخ طبعی بسیار خود را به لذتهای افراطی زندگی سپرد، بی‌آنکه به احساسها و شهوتهای خود رنگ عشق بدهد. مادر گی که با خانوادهٔ فلوبر دوستی صمیمانه‌ای داشت، پسر را برای تربیت فکری و روحی به فلوبر سپرد و گی سالهای ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۰ را نزد فلوبر به کارآموزی ادبی گذراند و تحت رهبری او قرار گرفت. فلوبر او را به نظم شدید در کار واداشت و به مطالعهٔ کتابهای معین ادبی و صرف وقت بیشتر در راه هنر تشویق کرد.

نوشته‌های او را می‌خواند و تصحیح می‌کرد و از نشر آثار خویش، پیش از آموختن فنون کامل نقل و حکایت و هنر داستان‌نویسی بر حذرش می‌داشت، به او می‌آموخت که دنیا را چگونه بنگرد و وقایع را با چه صراحتی وصف کند و با چه دقت و بردباری و صحت به تجزیه و تحلیل واقعیتهای زندگی بپردازد. فلوبر موپاسان را به محافل ادبی پاریس وارد کرد و با نویسندگانی چون آلفونس‌دوده، زولا، هویسمانس و تورگنیف آشنا ساخت. موپاسان به وسیلهٔ همین آشنائیها و حمایتها توانست با روزنامه‌های مختلف همکاری کند و از محافل ادبی و سازمانهای نشر پاریس تجربه‌های فراوان بدست آورد. در این دوره در اندیشهٔ شعر سرودن بود و اولین اثر منظومش را با عنوان *اشعار Des Vers* در ۱۸۸۰ انتشار داد، وی همچنین در تئاتر آزمایشهائی انجام داد و نمایشنامه‌هائی را در محافل خصوصی و ادبی بر صحنه آورد. در ۱۸۷۵ بود که به داستان‌نویسی روی آورد، ابتدا رومانی تاریخی نوشت که دنباله‌اش را رها کرد و در تابستان ۱۸۷۹ در مجمعی دوستانه در خانهٔ امیل زولا که پایهٔ مجموعهٔ *شب نشینیهای مدان Soirées de Médan* در آن گذارده شد، داستان کوتاه خود را به نام **گلولهٔ پیه** *Boule de Suif* خواندکه در ۱۸۸۰ در این مجموعه منتشر شد. این مجموعه شامل شش داستان کوتاه بود از امیل زولا و موپاسان و دوستان دیگر که همهٔ آنها از خاطرات جنگ ۱۸۷۰ مایه داشت و از واقع‌بینی شدید برخوردار و نخستین بیانیهٔ مکتب ناتورالیسم بشمار می‌آمد. انتشار داستان **گلولهٔ پیه** در این مجموعه ناگهان موپاسان را به شهرت رساند. همین پیروزی او را بر آن داشت که شغل اداری را رها کند و همهٔ وقت را به خلق آثار ادبی مصروف دارد. بسیار زود نویسندهٔ باب روز شد و آثارش مورد پسند مردم قرار گرفت. چه بسا دعوتهای محافل ادبی را رد می‌کرد، زیرا در وجودش بیزاری عمیقی از زندگی اجتماعی پدید آمده بود که آن را در رومان **قلب ها** *Notre Coeur* (۱۸۹۰) منعکس ساخت. موپاسان به تبلیغ و ظاهرسازی اعتقاد نداشت، زندگی خصوصی خود را پوشیده نگه می‌داشت و حتی از انتشار عکس خودداری می‌کرد و از نشر نامه‌های بزرگان ادب و فاش ساختن آن نزد عامهٔ مردم اظهار نفرت می‌کرد و معتقد بودکه هنرمند واقعی تنها به وسیلهٔ آثارش باید در دل مردم راه یابد، پس با پشتکار فراوان به نوشتن پرداخت. در میان سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ یعنی در مدت ده سال هرسال

بتدریج سه تا چهار و پنج اثر منتشر می‌کرد، یکباره شعـر و آثار نمایشی را کنار گذارد و خلق داستان کـوتاه و رومان را آغـاز کـرد. در ۱۸۸۱ هشت داستان کوتاه را در مجموعهٔ خانهٔ تلیه *La Maison Tellier* انتشار داد که پیروزی عظیمی بدست آورد. از معروفترین داستانهای این مجموعه داستانهای زیر است: اعتراف یك زن *Confession d'une femme*، علاقه‌ای مفرط *Une Passion*، زن بیوه *La Veuve*، خانهٔ تلیه و مانند آن. سال بعد در ۱۸۸۲ موپاسان مجموعه داستانهای مادموازل فی‌فی *Mademoiselle Fifi* را منتشر کـرد که غـالب قصه‌های آن از قدرت دقت در تحلیل و شیـوهٔ نگارش برجسته بـرخوردار بود، از آن جمله است: حادثه‌ای پاریسی *Une Aventure Parisienne* کـه در آن چند جوان شهـرستانی مشتاق دیدار پاریس می‌شوند و در این راه با حوادثی روبرو می‌گردند. داستان مادموازل فی‌فی که نام خـود را به مجموعه داده و از جنگ ۱۸۷۰ مـایه گرفته، از درخشانترین داستانهـای این مجموعـه است کـه در آن نیشخند و لحن گـزندهٔ مـوپـاسـان دیده می‌شود و آمیخته‌ای است از لحن موجز غـم‌انگیز و احساس خوش خنده‌آور. نشانهٔ خاص نبوغ نویسنده. داستانهای دیگـر این مجمـوعه عبارت است از حیله *Une Ruse*، براسب *A Cheval*، دو دوست *Deux amis*، دزد *Le Voleur* و شام شب عید *Réveillon* که روستاهای نورماندی زمینهٔ آن قرار گرفته است. مجموعه قصه‌هـای بکاس *Les Contes de la Bécasse* در ۱۸۸۳ انتشار یافت. از داستانهای معروف این مجمـوعـه در کشتزارهـا *Aux Champs*، در دریـا *En mer* و مـردی از نـورمـاندی *Un Normand* و مانند آن است. مجمـوعـهٔ مهتاب *Clair de lune* (۱۸۸۴) شـامل قصه‌های برجستهٔ کودك *L' Enfant*، قصهٔ نوئل *Conte de Noël* و قصهٔ این گرگ است *C'est le Loup* می‌باشد. داستانهای این مجموعه از موضوعهای بسیار بدیع و شیوهٔ خـاص و بـرجسته بـرخـوردار است. مجمـوعـه داستـان خـواهـران دوندولی *Les Soeurs Rondoli* (۱۸۸۴) شامل داستانهای مـورد تـوجه مـوپاسان است با موضوعهای خنده‌آور و پر نشیب و فراز. داستان خواهران دوندولی که نامش را به مجموعه داده است، قصهٔ دلپذیر سفری است که به صورت اول شخص مفـرد نقل شده و از لطف و ظرافت و شور فراوان بـرخوردار است و در آن خصوصیتهـای روحی و اخلاقی بکلی متفاوت دو خواهر وصف شده است. مجموعه داستان میس هـادیـت *Miss Hariett* (۱۸۸۴) شـامـل داستـان درخشـان و کوتـاه عمـوژول

*Mon Oncle Jules* است. این داستان شهرت فراوان یافت. مجموعه قصه‌های *ایوت Yvette* (۱۸۸۴) از بهترین قصه‌های موپاسان تشکیل شده است. مجموعه قصه‌های «روز و شب *Contes du jour et de la nuit* در ۱۸۸۵ منتشر شد. از برجسته‌ترین قصه‌های آن پیرایه است. زنی که همسرش از کارمندان ساده و متوسط اداری است به ضیافتی رسمی و با شکوه دعوت می‌شود و از دوست ثروتمندش گردنبند الماسی به عاریت می‌گیرد، پس از میهمانی متوجه می‌شود که گردنبند را گم کرده است، در این باره خاموش می‌ماند و برای خریدن الماسی نظیر آن تن به قرض سنگینی می‌دهد که سالها او را در محرومیت از همه چیز نگه می‌دارد و این خود کفاره‌ای است که برای جبران گناه خودپسندی و تظاهر خویش می پردازد، اما بعدها دوستش اقرار می‌کند که الماس گردنبندش مصنوعی بوده است. داستان پیرهرد *Le Vieux* در این مجموعه قویترین تصویری را از محیط روستائی پیش چشم می‌گذارد و به سبب وصف نیرومند و واقعی بودن مکالمه‌ها از بهترین قصه‌های موپاسان بشمار می‌آید. مجموعهٔ آقای پاداان *Monsieur Parent* در ۱۸۸۶ انتشار یافت. اولین داستان این مجموعه که نامش را به آن داده است، سرگذشت دردناك زندگی زناشوئی است- سرگذشت شوهری که با خیانت همسرش روبرو می‌گردد. دیگر از داستانهای برجستهٔ این مجموعه جانور *La Bête à mait belhomme* است- داستانی ساده و روستائی. از حیاط مسافرخانه‌ای دلیجانی به عزم سفر حرکت می‌کند، چاپار با وضع مسخره‌آمیزی یك یك مسافران را صدا می‌کند و روستائیان به صورتی تماشائی از پیش چشم عبور می‌کنند و سوار می‌شوند و سفر آغاز می‌شود و از میان مسافران مردی به نام بلوم که ناراحتی و درد دارد، با ناله و فریاد توجه دیگران را به خود جلب می‌کند و گوش درد شدیدش را که ظاهراً بر اثر حرکت دلیجان روبه افزایش می‌رود با یگانه پزشك همسفر، در میان می‌گذارد و می‌گوید که چنین به‌نظرش می‌آیدکه جانوری می خواهد مغزش را از درون بجود. کشیش نیز دخالت می‌کند و پس از چند حرکت خنده‌آور، با چکاندن کمی روغن و آب گرم در گوش بیمار موفق می‌شود که ککی را از گوش او بیرون بکشد و او را از درد برهاند؛ مردك خسیس نیز با تقدیم چند پول سیاه مزد او و پزشك را تقدیم می‌کند. موپاسان با هنر داستانپردازی خود توانسته است از این موضوع بسیار ساده، داستانی پررنگ بسازد و با وصف

چهره‌های رنگارنگ و تماشائی مسافران روستائی و بکار بردن لهجهٔ خاصشان اثری نیرومند خلق کند که خود شاهکاری بشمار آمده است. مجموعهٔ دست چپ *La Main gauche* (۱۸۸۹) نیز دارای داستانهای برجسته است. از جمله رومانهای موپاسان یاد ذیبا *Bel-ami* است در ۱۸۸۶ که پیروزی عظیمی بدست آورد و در ضمن غوغائی بر پا کرد و موپاسان به سبب بدبینی افراطی و از این که همهٔ رنگها را تیره و تار دیده است مورد سرزنش قرار گرفت؛ با وجود این، رومان اثر برجستهٔ ادبی زمان خود بشمار آمد. موپاسان در این زمان به شهرت فراوان رسید و عایدی بسیار بدست آورد که خود از نزدیك برآن نظارت می‌کرد، چنانکه عایدیش از راه فروش نسخه‌های بیشمار آثار، در میان عواید ادبی مقام اول را بدست آورد. پس خانهٔ بسیار زیبائی در نورماندی ساخت که برای کار یا شکار یا گردشهای تفریحی با قایق خود به آنجا می‌رفت. کم‌کم حس گریز از اجتماع در وجودش قوت گرفت و به سفری طولانی و دور دست پرداخت. از الجزایر، ایتالیا، انگلستان و تونس دیدن کرد و احساسهای پرشور خود را از این سفر در آثار مختلف منعکس ساخت، از جمله در داستان «وی آب *Sur l'eau*»، «زندگی سرگشته *La Vie errante* »، «در آفتاب *Au soleil* و مانند آن. در ۱۸۸۷ موپاسان رومان کوه «اودیول *Mont- Oriol* را که از اقامتی در حین سفر الهام گرفته بود، منتشر کرد. اولین ناراحتیهای عصبی موپاسان در ۱۸۵۵ ظاهر شد و موجب شگفتی دوستان جوانیش گشت که او را با آن نیرومندی و سلامت دیده بودند. شك نیست که بیماری موپاسان جنبهٔ ارثی داشت، پدرش نیز در حال جنون در سی و سه سالگی درگذشته بود، همچنین خستگی مفرط از کار مداوم و طاقت فرسا و شهوترانی به حد افراط و استعمال بیش از حد قرصهای مسکن و مورفین و حشیش برای تسکین پریشانیهای عصبی او را از پای درآورد. موپاسان پیش از ظهور اختلالهای جسمانی، نگرانیهای روحی و روز افزونی داشته است که آشکارا در رومان نیرومند چون مرگ *Fort comme la mort* (۱۸۸۹) دیده می‌شود و نیاز مالیخولیائی او را به انزوا و تنهائی و تلاش هراسناکش را در برابر یکنواختی زندگی و وسوسهٔ پرهیجانش را از بیماری و مرگ نشان می‌دهد. موپاسان بتدریج در دست خیالات بیهوده و مرموز گرفتار شد. پیوسته گمان می‌کرد موجودات مرموز و تهدیدکننده‌ای او را احاطه کرده‌اند. روزبروز لاغرتر و رنجورتر می‌گشت،

نگاهش خیره می‌ماند و سخنان نامربوط و باطل می‌گفت، کتابهای پزشکی می خواند و دوستان را از تهدید میکروب برحذر می‌داشت، دواهای گوناگون می‌خورد و اصلاً بخواب نمی‌رفت، روحی آزار دهنده یافته بود و به همه‌کس پرخاش می کرد. پزشك او را به دامنهٔ کوههای آلپ و سواحل نیلگون جنوب فرانسه فرستاد. کمی بهبود یافت، اما به طور اجتناب‌ناپذیری به سوی جنون مطلق گام برمی‌داشت. در اول ژانویهٔ ۱۸۹۲ پس از دیداری از مادر، رگ گردن خود را برید و به وسیلهٔ دوستان به پاریس و به تیمارستان برده شد و هیجده ماه در بحرانهای شدید دیوانگی بسر برد تا سرانجام در حال اغما درگذشت. در قلمرو تئاتر موپاسان موفق نشد که نمایشنامه‌هایش را بر صحنه آورد. تنها نمایشنامهٔ سرگذشت روزگار قدیم *Histoire du vieux temps* در ۱۸۷۹ و کمدی موذت *Musott* در ۱۸۹۱ از او بر صحنه آمد. پیروزی واقعی موپاسان در عالم تئاتر به وسیلهٔ نمایشنامهٔ آرامش خانوادگی *La Paix du foyer* بدست آمد که در ۱۸۹۳ اجرا شد. موپاسان استاد انکار ناپذیر داستان‌کوتاه است، در حدود دویست وشصت داستان نوشته است که موضوع بیشتر آنها از زندگی روستائی منطقهٔ نورماندی، جنگ فرانسه و پروس، خط مشی خانواده‌های کاسبکار و اهل حرفه و زندگی باب روز و متجددانهٔ مردم پاریس گرفته شده است، بی آنکه به هیچ‌یك جنبهٔ فلسفی داده شود. موپاسان از میان آثار ادبی کمتر سرمشق معینی داشته است. در ضمن از هر نوع بدعت پرهیز می‌کرد، بدون قلم خوردگی می‌نوشت و به تأثیر نوشته‌هایش اطمینان داشت. دنیای موپاسان دنیائی تاریك بود. وی به زندگی بشری و رنج با بدبینی می‌نگریست و پیوسته در وسوسهٔ مرگ بسر می‌برد، اما بدبینی او پیوسته با طنز آمیخته بود، قدرت مشاهده و ژرف‌بینی و نبوغ نویسندگی و سبك ساده و مستقیم وخاص موپاسان نفوذ عظیم وی را در خارج از کشور فرانسه حتی بیش از کشورش استوار کرد و او را کاملترین و پایدارترین نمایندهٔ مکتب رئالیسم ساخت. از داستانهای کوتاه و رومانهای موپاسان اقتباسهای گوناگون انجام گرفته است.

ترجمه به فارسی: سنجاق ـ توفان روح ـ عشق ـ قیمت اعدام ـ کلوشت ـ گردنبند الماس ـ گردش ـ گرگ ـ گوهرهای بدل ـ لبخند بخت ـ مادرگناهکار ـ مادر وحشی ـ هورلا ـ اشراف ـ تپلی و چند داستان دیگر ـ یك زندگی ـ عاقبت یکصد سائل ـ اشتیاق ـ

اعتراف ـ انتظار ـ انتقام ـ بابامليون ـ بابای سیمون ـ پدرکش ـ جوان بوالهوس ـ داستان منتخب ـ داش مشدی پاریس ـ در یکی از شبهای بهار ـ دست انتقام ـ دلباختهٔ زیبا ـ سربازکوچك ـ رگ‌کوچك یا شکنجهٔ وجدان ـ زن دیوانه ـ ژولی‌رومن ـ رز.

**مور، تامس** Moore, Thomas شاعر ایرلندی (۱۷۷۹ ـ ۱۸۵۲) تامس مور در دابلین Dublin زاده شد و در همین شهر بتحصیل پرداخت، سپس دنبالهٔ آن را در لندن، در رشتهٔ حقوق ادامه داد، در حالی که بیش از پیش به شعر و ادب کشیده می‌شد. مورکار ادبی را در ۱۸۰۰ با ترجمهٔ اشعار آناکرئون Anacreon آغاز کرد، همچنین با چند منظومهٔ داستانی و چند نغمهٔ عاشقانه و شهوی که مورد توجه جامعهٔ زیباپسند لندن قرار گرفت. در ۱۸۰۳ مور شغلی اداری در برمودا Bermuda بدست آورد، اما به سبب احساس غربت بیش از یك سال در شغل خود باقی نماند و پس از سفری به امریکا و کانادا به انگلستان بازگشت و اشعار تازه‌ای با عنوان *اودها* و *مراسله‌های منظوم* *Odes and Epistles* در ۱۸۰۶ انتشار داد که مورد انتقاد سخت مجلهٔ ادینبورگ قرار گرفت و مور سردبیر مجله را به دوئل دعوت‌کرد ـ بایرون دوئل و نتیجهٔ آن را مورد مسخره شدید قرار داد. دیوان *نغمه‌های ایرلندی* *Irish Melodies* (۱۸۰۸-۱۸۳۴) شامل موضوعهائی میهنی و احساسی یا موضوعهائی مطایبه‌آمیز است که شاعر در آن تقوا و فضیلت نژاد ایرلندی و قهرمانان کشورش را می‌ستاید و زیبائیهای طبیعت آن را وصف می کند. اشعار بر مبنای نغمه‌ها و ترانه‌های ملی ایرلند قرار دارد و یادآور تاریخ گذشتهٔ آن است. قطعه‌هائی از این دیوان رومانتیك در طی بیست و هفت سال بتدریج منتشر شد وموافق طبع وپسند معاصران قرار گرفت. این نغمه‌ها علاوه بر شور احساس از طراوت بیان و خوشاهنگی دلپذیر برخوردار بود و مور خود آنها را با جاذبه‌ای ستایش‌انگیز می‌خواند و به همین سبب شاعر مورد علاقهٔ محافل ادبی لندن گشت. *نغمه‌های ایرلندی* در میان آثار مور مقام برجسته‌ای بدست آورد و موجب شهرت فراوان شاعر گردید. تامس در ۱۸۱۷ مجموعه داستانهای کوتاه منظومی انتشار داد، بر اساس قصه‌های شرق به نام *لاله رخ* *Lallah Roukh*. لاله رخ دختر اورنگ زیب است که از شهر خود می‌رود تا با پسر شاه بخارا ازدواج کند. در طی سفر با جوان شاعری به نام فرامرز همراه می‌گردد که به

قصد سرگرمی قصه‌هائی منظوم برایش می‌خواند. لاله رخ که شیفته و دلدادهٔ جوان می‌گردد، درپایان سفرناگهان به این راز پی می‌برد که فرامرز همان شاهزادهٔ بخارا است که می‌خواسته با او ازدواج کند. مور که با انتشار **نغمه‌های ایرلندی** مورد توجه خاص مردم قرار گرفته بود، پس از انتشار لاله رخ از محبوبیت و شهرتی نظیر بایرون و والتر اسکات برخوردار گشت و نامش در سراسر اروپا برزبان افتاد. کتاب تغزلی لاله رخ که پیروزی درخشان یافت، بعدها مورد استفاده و اقتباس نمایشنامه نویسان قرار گرفت. مور در ۱۸۱۹ به ایتالیا سفر و در ونیز با بایرون ملاقات کرد. بایرون خاطرات *Memoirs* خود را به وی سپرد و از او خواست که پس از مرگش منتشرکند، اما مور بر حسب درخواست خواهر ناتنی بایرون نسخهٔ خطی خاطرات را سوزاند. مور پس از آن به پاریس رفت و تا ۱۸۲۲ آنجا ماند و شعر **عشقهای فرشتگان** *The Loves of the Angels* را سرود که از افسانه‌های شرق الهام گرفته و از زیبائی و خوشاهنگی بسیار برخوردار بوده است. در ۱۸۲۷ **پیروان اپیکور** *The Epicurean* را انتشار داد که دارای توصیفها و تصویرهای ذهنی بسیار زیبا بود، اما به سبب عدم‌آشنائی وی با اصول فلسفهٔ اپیکور مورد انتقاد قرارگرفت. تامس مور علاوه بر اشعار غنائی و احساسی، درشعر انتقادی و سیاسی نیز دست داشت و در این قبیل اشعار مقامات سیاسی مانند شاهزاده نایب‌السلطنه و حزب طرفدار اختیارات سلطنتی و رئیس آن را مورد انتقاد و مسخره قرار می‌داد، از آن جمله است این‌اشعار: **دنیای وستمینستر** *The World of Westminster* (۱۸۱۶)، منظومهٔ **خانوادهٔ فیوج در پاریس** *The Fudge Family in Paris* شامل دوازده نامهٔ منظوم از جانب افراد این خانواده که هر یك نمودار علاقهٔ شخصی است به موضوعی خاص و در همهٔ آنها انتقاد و هجوهائی تند از اوضاع سیاسی و مسائل گوناگون صورت گرفته است. این کتاب با پیروزی فراوان روبرو شد و مور پس از آن در همین زمینه اثر دیگری در۱۸۳۵ انتشار داد با عنوان **خانوادهٔ فیوج در انگلستان** *The Fudges in England*. مور به عنوان منتقد و شرح حال نویس نیز از شهرت بسیار برخوردار بود، از جمله آثارش در این قلمرو این کتابهاست: **نامه‌ها و یادداشتهای بایرون** *Byron's Letters and Journals* (۱۸۳۰) که بهانه‌ای بدست داد تا او را در بارهٔ از میان بردن خاطرات بایرون مورد سرزنش قرار دهند. **زندگی شریدان** *Life of Sheridan* (۱۸۳۵)، **آثار بایرون** *Byron's Works* (۱۸۳۵) و

تاریخ ایرلند *History of Ireland* (۱۹۴۶).
تامس مور از شاعران دورهٔ رومانتیسم بود. در زمان حیات به عنوان شاعر ملی ایرلند شهرتی فراوان داشت و اشعارش از شور احساس و خاصه از موسیقی کلام و خوشاهنگی دلپذیری برخوردار بود. وی در میان شاعران رومانتیك مقامی پس از بایرون بدست آورد. خاطرات *Memoirs* مور بعدها به وسیلهٔ لرد راسل Russel بچاپ رسید.

**مور، جورج** Moore George رومان‌نویس، شاعر و شرح‌حال نویس ایرلندی (۱۸۵۲-۱۹۳۳) جورج دورهٔ کودکی نامنظمی را در املاك پدری گذراند و بیشتر تحت تأثیر مهتران اصطبل و مستخدمان قرار گرفت تا آموزگاران مدرسه. پس با برادرش به کالجی در بیرمنگام فرستاده شد که به سبب تنبلی و سهل‌انگاری از مدرسه اخراج گشت. به دانشگاه نرفت و برای فراگرفتن هنر نقاشی به پاریس سفر کرد. در پاریس به هنرستان رفت و به جامعهٔ نویسندگان و هنرمندان امپرسیونیست که در کافه‌ای در محلهٔ مونمارتر Montmartre جمع می‌شدند، راه یافت. در نقاشی شیفتهٔ دگا Degas و در ادبیات شیفتهٔ بالزاك و تورگنیف گشت. با زولا آشنا شد و به وسیلهٔ او با برادران گونکور ملاقات کرد وتحت تأثیر آنان قرار گرفت، اما نخستین نفوذ واقعی را از بودلر پذیرفت، تا آنجا که در ۱۸۷۷ دیوانی با عنوان گلهای رنج *Flowers of Passion* تحت تأثیر گلهای رنج *Fleurs du mal* اثر بودلر منتشر کرد. همچنین در ۱۸۸۱ اثری انتشار داد که به طورمستقیم از زبان شعر بودلر تأثیر پذیرفته بود به نام اشعار کافرانه *Pagan Poems*. مور در ۱۸۸۸ اعترافات مردی جوان *Confessions of a Young Man* را به صورت شرح حال شخصی به زبان فرانسه انتشار دادکه شامل بهترین وقایع زندگی نویسنده و یادداشتهائی است در بارهٔ بزرگان ادب‌که در آن با شیوه‌ای صریح و روشن عمق محیط اشرافی و ادبی پاریس را وصف کرده ـ محیطی که روح و فکر نویسنده در آن شکل گرفته و از پانزده سالگی در میان آن بسر برده است. این اثر از بهترین آثار دورهٔ نخستین نویسندگی مور و شاهکاری از انتقاد شخصی با لحنی طنزآمیز و شیوه‌ای بی نقص بشمار آمده است. مور در بازگشت به انگلستان به رومان‌نویسی پرداخت و در ۱۸۸۵ داستان واقع بینانهٔ همسر مقلد دوده‌گرد *Mummer's Wife*

را انتشار داد که حوادث آن در منطقهٔ صنعتی انگلستان مـی‌گذرد. قهرمان اثـر زن جوانی است به نام کیت Kate که زندگیش در مراقبت شوهر بیمار و مشاجرهٔ مداوم با مادر شوهر و پیشهٔ خیاطی مـی‌گذرد، پس مجـذوب بازیگر دوره‌گرد و مضحکه‌ای می‌شود که به طور موقت در خانهٔ آنان سکونت کـرده است. بازیگـر خوش سیما نیز شیفتهٔ زیبائی کیت مـی‌شود و از او مـی‌خواهد که در آوارگی او شرکت کند، بدین‌طریق کیت زندگی تازه‌ای را در بازیگری آغاز می‌کند و با صدای خوشی که دارد به گروه بازیگران می‌پیوندد و او که دختر شهرستانی تیره روزی بود، به هنرپیشه‌ای درخشان مبدل می‌گردد، اما عشق او به بازیگر و کودکی که از او بدنیا می‌آورد، موجب بدبختیهای تازه می‌گردد و هنگامی که گروه از هم پاشیده می‌شود، به الکل روی می‌آورد. فرزندش می‌میرد و دلدار ترکش می‌کند. سرانجام به جستجوی شوهر می‌رود که او را نمی‌پذیرد. کیت که دیگر نمی‌تواند تنهائی را تحمل کند، به زندگی پایان می‌دهد. این اثر به هنگام انتشار با غوغای فراوان روبرو گشت و نویسنده از این که بیش از حد در وصف صحنه‌ها و مکالمه‌ها واقع‌بینی بکار برده بود، مـورد سرزنش قرار گرفت. مور مـانند زولا، در این اثـر خواسته است با صداقت و صراحت زندگی و انسان را در همهٔ حـالها و مـوارد وصف کند. رومان حادثه‌ای محض *A Mere Accident* در (۱۸۸۷) تحت‌تأثیر اثری از هویسمانس Huysmans قرارگرفته و چهره‌ای برجسته از نجیب‌زادگان انگلیسی را وصف کرده است. مور سرانجام راه خاص خـود را در رومـان‌نویسی یـافت و رومان استر واترز *Esther Waters* را در ۱۸۹۴ در لندن انتشار داد. قهرمان رومان دختر خدمتکاری است که نویسنده در خلال داستان رشته‌ای متوالی از بدبختیهای او را پیش چشم می‌گذارد، دختر شرافتمندی که پس از قتل پدر به دست پدرخوانده، بناچار خانه و مادر را ترك می‌کند و دور از زادگاه به دنبال کار و سرنوشت تازه می‌رود و با حوادث بیشمار روبرو می‌شود. در این داستان تأثیر مکتب ناتورالیست آشکار است. توصیف و تصویر چشم‌انـدازهای درخشان و پردهٔ نقاشی شاعرانه از زندگی عامهٔ مردم انگلستان داستان را بسیار دلپذیـر ساخته و مـور را به شهرت رسانده است. در ۱۸۹۸ رومان تحلیلی اولین اینیس *Evelyn Innes* و به دنبال آن خواهر روحانی تریزا *Sister Teresa* را انتشار داد که رنگ عرفان و مذهب داشت. مور در ۱۹۰۱ به ایرلند بازگشت، درنهضت تجدید حیات ادبی ایرلند شرکت کرد

و به وسیلهٔ رومانهایش در پیشبرد هدف این نویسندگان کوشش فراوان بکار بـرد. در۱۹۰۳مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه با عنوان کشتزار لم یزرع *The Untilled Field* منتشر کرد، دربارهٔ زندگی مردم ایرلند و به سبك داستانهای تـورگنیف. داستان دریاچه *The Lake* (۱۹۰۵) در همین زمینه از نثری خوش‌آهنگ برخوردار بـود و به سبب تحلیل دقیق احساس و روح آدمی اثری شگفت‌انگیز بشمار آمد. نویسنده در داستان دریاچه فرار کشیشی جوان را از زندان مذهب کاتولیك نقل می‌کند و نفرت خویش را از مذهب اجـدادی نشان می‌دهد. مـور خود نیز بسیار زود از مذهب کاتولیك دست کشید و به مذهب پروتستان گروید و پیوسته از طرف مقامات کلیسائی ایرلند مورد آزار و مزاحمت قرار گرفت. در ۱۹۱۱ به انگلستان بازگشت وکتاب سه‌بخشی از زندگینامهٔ خود را به نام سلام و خداحافظی *Hail and Farewell* را نوشت که بخش اول اوی *Ave* در۱۹۱۱، بخش دوم سلوی *Salve* در۱۹۱۲ وبخش سوم ویلی *Vale* در ۱۹۱۴ منتشر شد. مور در این اثر روابطش را با نـویسندگان ایرلندی، شیفتگیها و ناکامیهایش را شرح داده و واقعیت را با صور ذهنی آمیخته و با شیوه‌ای فاضلانه و سبکی تـازه و درخشان یکـی از شاهکارهای فکـر و روح آزاد خویش را عرضه کرده است. اثر بزرگ دیگری از مور به صورت زنـدگینامه که وی ده سال تمام وقت خود را صرف آن کرده بود، در ۱۹۰۶ به نام خاطرات زندگی مردهٔ من *Memoirs of my dead Life* انتشار یـافت، نـویسنده در این‌کتاب سالهای دورهٔ جوانی را که در پاریس گذرانده و محیط نویسندگان سمبولیست را که به آن آمد و رفت داشته وصـف کـرده و به وسیلـهٔ آن استعداد خـود را در رومان‌نویسی و خاطره نویسی آشکار ساخته است. در ۱۹۱۶ رومان معروف‌جویبار کـریـت، داستـانـی سـوری *The Brook Kerith, a Syrian Story* را منتشـر کـرد که آغاز دورهٔ آخر نویسندگی مـور را نشان می‌دهـد. این اثـر سرگذشت مسیح است و وی در آن تقریباً به همهٔ قصه‌های انجیل تاخته است. مور برای خلق این اثر به فلسطین سفر کرد تا از نـزدیك بـا اساس و زمینهٔ داستانی که مـی‌خواست بنویسد، آشنـا شود. او در این اثر به مسیح شخصیتی بشری داده است. رومـان هلوئیز و آبلار *Héloise and Abélard* (۱۹۲۱) در هنر نقل و حکایت بـه حـد کمال رسیده است و آخرین و دقیقترین بازگشت مـور را به مسائـل قـدیم یـا مسائل جنسی نشان می‌دهد. مـور در زمینهٔ تئاتـر نیز آثاری منتشر کرده، از آن جمله

است: آمدن جبرئیل *The Coming of Gabrielle* (۱۹۳۳)، خلق موجودی فناناپذیر *The Making of an Immortal* (۱۹۲۶) و مانند آن. آخرین رومان مور آفرودیته در آولیس *Aphrodite in Aulis* است که از سبك زیبای شاعرانه و داستانی برخوردار است. حوادث این داستان در یونان عهد کهن می‌گذرد. مور که چندین‌بار در این رومان تجدید نظر کرده و به آن تغییراتی داده، در شیوهٔ نگارش از داستان‌نویسان یونان باستان پیروی کرده است.

مور از نظر نقد پیرو مکتب امپرسیونیسم در نقاشی و مکتب ناتورالیسم در ادبیات بود. آثار ادبیش از یك سلسله تجربه‌های شخصی پدید آمده که ثمرهٔ توالی ضد و نقیضهاست.

**مورا، شارل** Maurras, Charles نویسنده و مرد سیاست فرانسوی (۱۸۶۸-۱۹۵۲)

مورا در خانواده‌ای مرفه و متوسط در جنوب فرانسه زاده شد و در مدرسهٔ مذهبی اکس-آن-پرووانس Aix- en- Provence تحصیلات درخشانی انجام داد که آن را ادامه نداد. در سالهای تحصیل در دبیرستان به فرهنگ یونان باستان شوق فراوان یافت و به رغم تعلیم و تربیت مذهبی که در مدرسه به او داده شد، ایمان خود را از دست داد. در پائیز ۱۸۸۶ به پاریس رفت، به روزنامه‌نگاری پرداخت و به محافل روشنفکران و اهل ادب راه یافت. از بدبینی شوپنهاور و اصول عقیدهٔ جبری تن Taine و شکاکیت آناتول فرانس تأثیر پذیرفت. مورا با آنکه در زندگی خصوصی مردی خویشتن‌دار بود، چندین بار اقرار کرده است که در حدود بیست سالگی حال روحی کاملاً مغشوشی داشته است و دورهٔ کودکیش با حادثهٔ ناگهانی و غم‌انگیز ناشنوائی روبرو شده که برایش مسأله دهشتناك درد را مطرح ساخته است. در ۱۸۹۵ از طرف روزنامهٔ گازت دوفرانس La Gazette de France به عنوان خبرنگار ورزشی به اولمپیك آتن فرستاده شد، آنجا بود که بیش از پیش به سوی آثار هنری و ادبی یونان و روم که آثاری محدود، منظم و بکلی دور از قالب رومانتیسم بود، کشیده شد و فلسفه‌اش را بر پایهٔ زیبائی شناسی استوار کرد. کتاب سفر آتن *Le Voyage d'Athène* (۱۸۹۶) در بارهٔ این سفر نوشته شد. مورا به پیروی از آناتول فرانس که در آن زمان منشیش بود، به یونان، جایگاه فلاسفه و تراژدی‌نویسان نرفته بود، او به یونان هنرهای تجسمی و وطن فیدیاس

Phidias، بزرگترین پیکرتراش یونان عهد کهن رفته که مجسمهٔ زئوس Zéus خدای اولمپ را ساخته بود. گرچه سفر به آتن نزد نویسندگان عصر سفری باب روز بود، مورا در حال روحی کاملاً متفاوتی با پیشینیان ومعاصران به یونان رفت. تنها نقطهٔ جالب توجه و معجزه‌آمیز برای او آن است که خصوصیتهای روح یونانی را با روح جهانی آمیخته می‌بیند و آن را نمونهٔ کامل بشری می‌شناسد و بدین‌طریق درمی‌یابد که معجزهٔ نظم واقعی بار دیگر امکان پذیر گشته است. مجموعه مقاله‌هائی که مورا از ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۹ به عنوان گزارش ورزشی از بازیهای اولمپیك یونان برای نشریه‌های فرانسه فرستاد، به طور جداگانه در ۱۹۰۱ با عنوان آنتی‌نئا *Anthinéa* بچاپ رسید که در ضمن شامل شرح بازدیدی است که مورا در ۱۸۹۸ در تالار یونانی بریتیش میوزیوم British Museum انجام داده است و نوشته‌هائی دربارهٔ ایتالیا و یادداشتهائی دربارهٔ منطقهٔ پرووانس. مورا درکتاب آنتی‌نئا اولین بار امکان آن را داده است که خواننده به عمق غمها و تشویشهای درونش راه یابد و او را که از پی امید می‌رود، دنبال کند. مورا در پاریس نخستین مجموعهٔ قصه‌های خود را باعنوان «راه بهشت» *Le Chemin de Paradis* (۱۸۹۴) منتشرکردکه از مهمترین آثار او بشمار آمد. در مقدمهٔ این اثر، منظومهٔ معروف آناتول فرانس را در تأیید عقاید کفرآمیز خود نقل کرده و قصه‌هایش را نیز بر مبنای شکاکیت و ناامیدی در ایمان گذارده است که جنبهٔ بشردوستی بر آن غلبه دارد. مورا می‌گوید کسی که با عزم راسخ می‌خواهد خود را به عالم انسانی محدود کند، راه عبور از این عالم را به عالم دیگر نه تنها در عمل، حتی در اندیشه هم باید بر خود ببندد. نمی‌توان «راه بهشت» را کتابی ضد خدائی دانست، اما نظری را که عرضه و مایه‌هائی را که پیشنهاد می‌کند، تنها چیزهائی است مربوط به عالم خاکی. در نظر مورا بشری که فناپذیر است، نمی‌تواند به کمال راه یابد و اگر در لحظه‌ای استثنائی به آن دسترسی پیدا کند، به قیمت وجود او تمام می‌شود، بنابراین بشر هنگامی از ناامیدی و نگرانی دور می‌شود که عاقل باشد و خود را به نظام خاص انسانی محدود کند و برای دست یافتن به کمال از حد بشری خود پا فراتر ننهد. مورا با بارس و میسترال که احساس و عشق به وطن کوچك او پرووانس را به او باز گرداندند، دوستی یافت. وی همچنین تحت نفوذ اوگوست کنت August Comte قرار گرفت که به این جوان منکر عالم مطلق

امکان داد تا نظام فکری و سیاسی را بدون مراجعه به عالم مطلق ذهنی حفظ کند. مورا در کتاب آیندهٔ هوش و ادراک *L'Avenir de l'Intelligence* (۱۹۰۲) دربارهٔ اوگوست کنت و فلسفه‌اش مطالعاتی انجام داده و همهٔ فعالیتهای فکری زمان را بررسی کرده است. این اثر شامل بخشی است به نام رومانتیسم زنانه *Le Romantisme féminin* که مورا به سبب قدرتی که در طرح مسائل آینده و سرنوشت آداب و رسوم عصر جدید در آن بکار برده، قرن تازه‌ای را گشوده و حتی می‌توان گفت بر آن تسلط یافته است ـ این مسائل شامل بیم و امید است، بیم از آن جهت‌که قوهٔ شعور و ادراک بشر به سبب جدال دو نیروی بزرگ جهان یعنی طلا و خون تهدید می‌شود، طلاست که بر دنیای جدید حکومت کرده و بشر را تحت سلطهٔ خویش قرار داده است؛ اما امید از آن نظر که فرد گر چه فناپذیر و در معرض دگرگونی مداوم است، می‌تواند لحظه‌های گذرا وسعادت‌آمیزی را به وسیلهٔ تشکیلات و سازمانها ثابت و باقی نگه دارد. فرد می‌گذرد یا دگرگون می‌شود و سازمان باقی می‌ماند. دلدادگان ونیز *Les Amants de Venise* (۱۹۰۲) سرگذشت عشق ژورژ ساند و آلفرد دوموسه است و در ضمن مطالعه و نقدی از عشق رومانتیك. دلدادگان ونیز نیز از مهمترین آثار مورا بشمار آمده است. وی در این اثر نخواسته است فقط عشقها و گسیختگیهای ژورژ ساند و موسه را نقل کند و راز درون آنان را فاش سازد، چنانکه خود در دیباچهٔ کتاب گفته قصد داشته است که به همهٔ نشانه‌های مربوط به بیماری رومانتیك پایان بخشد. در نظر مورا رومانتیسم بزرگترین علامتهای بینظمی قلب و آزادی نامشروع عواطف است. عشق رومانتیك طالب چیزی نیست جز وجود خود و کسی را دوست ندارد جز خود را. مورا در ۱۸۹۹ روزنامهٔ آکسیون فرانسز *L'Action française* را بنیان گذارد که در آن خود را طرفدار سلطنت معرفی کرد. و کتاب تحقیق و نظرجوئی دربارهٔ حکومت سلطنتی *Enquête sur la Monarchie* را در ۱۹۰۹ انتشار داد و در آن به‌جمهوریت وسیاست حکومتهای پی درپی فرانسوی و خلاصه به همهٔ چیزهائی که به دموکراسی یا سوسیالیزم تعلق داشت، بشدت حمله کرد. عقیدهٔ قاطع مورا در این کتاب چنین عرضه شده است: «یا فرانسه با شاه، یا بدون شاه و بدون فرانسه». مورا بسیار کوشید که نظر طبقهٔ روشنفکر را به طرفداری از حکومت سلطنتی جلب کند و در این راه نفوذ قابل ملاحظه‌ای بدست آورد، شاهدوستی

مـورا نـه از روی احساس و رسم کهـن بود و نـه چیزی عـارفانه، بلکه نتیجهٔ تجربه‌های او بود و حتی بر مبانی علمی قـرار داشت. در نظر مـورا سیاست از اصول مذهبی یا اخلاقی یا فلسفی استخراج نشده، بلکه از حوادث و تجربـه‌های تاریخی پدیده آمده است. مورا از این پس زندگی سیاسی را رسماً آغـاز کرد و سالهـای متمـادی بـر ضد معاهدهٔ ورسای، طرفـداری از مـوسولینی و ایتالیای فاشیست، و به‌نفع ژنرال فرانکو به‌اقدامات پرشوری دست زد. به‌همان اندازه که در کار ادبی توفیق یافت، توانست در میان نویسندگان خود پیروان صدیقی پیدا کند، اما جوانانی که استعدادشان در پیروی از او شکفته شده‌بود، نتوانستند محدودیتهای فکری سیاسی و ادبی او را تحمل کنند و ناچار از او جدا شدند. از طـرف دیگر مقامات کلیسائی نیز از اغواگری او در نسل جوان نگران شدند و نه تنها خواندن بسیاری از کتابهای او را منع کردند، بلکه پاپ پی یازدهم Pie XI روزنامهٔ او را نیز محکـوم کرد که ضربتی قـاطع بـود بـر پیکر نهضتی که مورا برپا کرده بود ـ نهضتی کـه هـرگز دیگر بپـانخاست. مـورا در ۱۹۴۴ به طرفـداری از حکومت مارشال پتن Pétain به حبس ابد محکوم گشت. در ۱۹۵۲ بخشوده شد و ازطرف پاپ دوازده نیز محکومیتش رفع شد و شرافت خود را باز یافت و در آخرین لحظه‌های عمر به مسیحیت بازگشت. مورا در نـوشته‌های خـود از سبك روشن و زنـده‌ای پیروی کرده و اگر چه در هدفهـای سیاسی با شکست مـواجه شده، در راه ادب پیروزیهائی بدست آورده است. انتقادهـای خـود را از دمـوکـراسی در کتـاب اندیشه‌های سیاسی مـن *Mes Idées politiques* که مجموعهٔ مقاله‌های سیاسی است عرضه‌کرده و در دیباچهٔ آن ادراك خویش را از سیاست، چون علم طبیعی و فیزیك شـرح داده است. در عالـم هنر، مـورا با هـر چـه جـز هنر یـونان قـرن پنجم و فرانسهٔ قـرن هفتـم است، ناآشنا بـوده. دیوان مـورا به نـام مـوسیقی درون *La Musique intérieure* در ۱۹۲۵ انتشار یافت با دیباچه‌ای که شامل نوعی خاطرات شاعر است و در آن شرح مـی‌دهد که از چـه زوایا و از خـلال چـه تجربه‌ها به ادراك کلاسیك شعر دست یافته است، زیرا در آغاز شعر برای او چیزی نبود جز قلمرو احساس محض و عشق به اندیشه‌هائی که کاملاً به فلسفه کشیده مـی‌شود. قالب این اشعار موجز و فشرده خاصه در قطعه‌های کوتاه، اصول عقیدهٔ زیبائـی‌شناسی مکتب رومـی L'École Romane را آشکار می‌کند.

**موراس**، رجوع شود به **مورا**.

**مورآس**، رجوع شود به **موره‌آ**.

**موراساکی، شی‌کی‌بو** Murasaki, Shikibu بانوی رومان‌نویس و شاعر ژاپونی (۹۷۸-۱۰۲۶) موراساکی ازطرف پدر و مادر به خانوادهٔ فوجی‌وارا Fujiwara، اصیل‌ترین خانواده‌های عصر خود، تعلق دارد ـ خانواده‌ای که در آن سنتهای فرهنگی و ادبی با دقت بسیار حفظ می‌شد و از میان آن کسان برجسته‌ای در هر رشته پدید می‌آمد. پدر بزرگ موراساکی از شاعران برجسته و پدرش از مردان ادب بود. موراساکی نیز از تعلیم و تربیتی شایسته و دقیق برخوردار شد و با داشتن حافظهٔ اعجاب‌انگیز بسرعت در ادبیات چینی، ژاپونی و بودائی به معرفت وسیع دست یافت. در ۹۹۹ ازدواج کرد و صاحب دو فرزند شد، اما خوشبختی او دیری نپایید و همسرش به بیماری طاعون درگذشت. موراساکی در غم مرگ شوهر از جامعه کناره گرفت و به مطالعه پرداخت و در همین دوره اثر معروف خود را آغازکرد. پس‌از چندی در کیوتو به دربار امپراتور ژاپون راه یافت و ندیمهٔ یکی از دو همسر او آکیکو Akiko گشت که درباری جدا و ندیمه‌هائی جدا داشت. در این عصر، دربار امپراتور ژاپون مرکز پرورش هنر و استعداد زنانه بود. سه تن از ندیمه‌های دو همسر امپراتور از بانوان با فرهنگ و از بزرگترین شخصیتهای ادبی ژاپون بشمارآمدند. آثار ادبی این عصر در ژاپون دارای خصوصیت زندگی اشرافی بود و بیشتر به وسیلهٔ درباریان پدید آمد. زنان نیز از تعلیم و تربیتی برابر مردان برخوردار بودند و از نظر ذوق و اندیشه همپایهٔ آنان. در حدود سال یك‌هزار میلادی ادبیات ژاپونی در دست زنان بود. در حالی که مردان به بیکارگی و تنبلی روی می‌آوردند یا به آموختن زبان چینی می‌پرداختند، زنان بعکس ترجیح می‌دادند که زبان ملی خود را گسترش دهند و تحت نفوذ تمایلات بیگانه قرار نگیرند. محیط دربار ژاپون‌که از طرفی مرکز فرهنگ و ظرافت در شعر و ادب بود، از طرف دیگر با آداب و رسوم خاص، مرکز دسیسه‌های عاشقانه و نیرنگهای پیچیده و رنگارنگ نیز قرار داشت که موراساکی با تقوا و فضیلت طبیعی خویش از همهٔ آنها برکنار می‌ماند. موراساکی پس از مرگ امپراتور مدتی نیز در خدمت

بیوهٔ او باقی ماند و پس‌از مرگ برادر، نزد پدر رفت و در کنار اوکه از فرمانداری خلع شده بود، در تـوکیو بسر بـرد. اثـر معـروف مـوراساکـی داستان گنجـی *Genji Monogatari* در ۱۰۰۴ بپایان رسید و شاهکار ادبیات ژاپون بشمار آمد. این اثر عظیم شامل پنجاه و چهار فصل است که چهل و یك فصل آن به‌حوادث عاشقانهٔ شاهزاده گنجی با معشوقه‌هایش ارتباط می‌یابد و قهرمان آن گنجی نمونـهٔ جوان ممتاز و دوست داشتنی و زیبا و دلفریب و پـر از لطف ژاپـون توصیف گـردیده است. در سه فصل دورهٔ کودکی پسر گنجی به نام کائورو Kaoru نقل شده است و در ده فصل دیگر دورهٔ جوانی و زندگی عاشقانه‌اش. داستان گنجـی پـردهٔ نقاشی وسیع و زنده ودقیقی است از دربار امپراتور ژاپون که درآن خصوصیتهای اخلاقی و روانی ندیمه‌ها و بانوان درباری با لطافت و زیبائی ستایش‌انگیزی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. شیوهٔ نگارش شیوا و خالص و زندهٔ کتاب که در عیـن حال بسیار شاعـرانه و پـر احساس است و نمودار درجـه‌های متفاوت هیجانها، نمونه‌ای کامل از ادبیات زنانهٔ عصر نویسنده بدست می‌دهد. اهمیت رومان تنهـا در نوع و تفصیل داستان نیست، بلکه نویسنده برخلاف رومانهای رایج عصر که شامل داستانهای کوتاه و زائیدهٔ تخیل و صور ذهنی نویسنده بوده است، رومانـی واقع‌بینانه پدید آورده، برخوردار از ابتکار و بی پروائی‌آشکار. داستان گنجی در زبان محاورهٔ عصر خود نوشته شده که در نظر مـوراساکی وسیلهٔ جامـع و کاملی بـرای بیان شدت و ضعفهـا و سایه روشنهـا و زیروبمهـای بسیار دقیق و ظریف حوادث بوده است، اما این زبان بر حسب گذشت زمان به سبب فاصلهٔ عمیقی‌که میان زبان محاوره و زبان نوشتن پیدا شد، نامفهوم و قابل تفسیر گشت. داستان گنجی به زبانهای انگلیسی و فرانسوی تـرجمه شده است. اثر دیگـر موراساکی یادداشتهای خصوصی مـوداساکی شی‌کـی‌بو *Murasaki Shikibu nikki* است شامل وقایع سالهای ۱۰۰۷ تا ۱۰۱۰ و پردهٔ نقاشی زیبائی از زنـدگی دربار در عصـر نویسنده؛ همچنین تصویـری از حـوادثی که به هنگام تـولد دو امپراتـور آیندهٔ ژاپون رخ داده است. موراساکی در این یادداشتها از رقیبان خود، بانـوان شاعر و نویسنده،با لحنی تلخ انتقادکرده است. گرچه شیوهٔ نگارش یادداشتهای خصوصی در درجـهٔ دوم پس از داستان گنجی قـرار دارد، یکی از بهتـرین آثار در ادبیات رسمی گذشته ژاپون است. این یـادداشتها نیز به زبـان انگلیسی ترجمه شده.

موراساکی از جنبهٔ شاعری مقامی والا داشته و اشعارش در مجموعهٔ منتخبات در ردیف اشعار برجسته قرار گرفته است.

**موراویا، آلبرتو** Moravia, Alberto رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس ایتالیائی (۱۹۰۷-۱۹۹۰) موراویا در شهر رم زاده شد، پدرش مهندس معمار بود و او به سبب رنجوری و بیماری در جوانی نتوانست به طور کامل از تعلیم و تربیت مدرسه‌ای بهره‌مند گردد. در ۱۹۲۹ نخستین بار پس‌از انتشار رومان بی اعتنایان *Gli Indifferenti* به شهرتی فراوان در جوانی دست یافت. داستان، سرگذشت جوانی از طبقهٔ کاسبکار سرمایه‌دار است که به جامعه عصیان می‌ورزد، خود را به بوالهوسی می‌سپارد وبیش از پیش به ناکامی و نکبت دچار می‌گردد. این اثر نه تنها انتقادی از فاشیسم است، بلکه تباهی وضع جامعه‌ای را نشان می‌دهدکه امکان رشد و نمو فاشیسم را آسان می‌گرداند. از این‌رو موراویا پیوسته مورد آزار طرفداران و دستگاه حکومت موسولینی Moussolini قرار می‌گرفت. داستان جشن با نقاب *La Mascherata* در ۱۹۴۱ شامل تصویری مسخره‌آمیز از موسولینی بود که به طور موقت توقیف گشت. موراویا پس‌از این اولین پیروزی آثاری منتشر کرد که او را به شهرت جهانی رساند، از آن جمله است: زندگی زیبا *La Bella Vita* (۱۹۳۵)، آگوستینو *Agostino* (۱۹۴۴)، قصه‌ای از ابتکارهای جنسی پسری که در محیطی سرشار از اوهام و عقاید خرافی غوطه می‌خورد و موراویا در آن روش خاص خود را به نام اصول تجربی واقع‌بینانه دنبال کرده است. این اثر از نظر عده‌ای از ناقدان شاهکار موراویا بشمارآمد. آثار دیگر موراویا شیوهٔ قاطع او را در رئالیسم نشان می‌دهد. شیوه‌ای که در آن به مقامی برجسته و غیر عادی دست یافت. رومانهای لادومانا *La Romana* (۱۹۴۷) که توصیفی تغزلی است از زنی روسپی و ستایشی با شکوه از روح زنانگی؛ قصه‌های شهر رم *Racconti Romani* (۱۹۵۴) و چوچا *La Ciociara* یك رشته آثار است مربوط به زندگی عامهٔ مردم و محیط کارگری شهر رم در پایان جنگ جهانی دوم که سالها نیز پس از جنگ ادامه داشته است. قهرمان این داستانها مردمیند که با نتایج شوم و سنگین جنگ که از هم‌گسیختگی جامعه را دربر دارد، روبرویند. وصف این محیط محدود با قضاوتی سیاسی-اخلاقی سبك نئورئالیسم Neo-réalisme را منعکس می‌کند،

نکته‌هائی را نیز شامل است که فاصلهٔ آن را با نئورئالیسم نشان می‌دهد. از طرفی وصف خصوصیتهای مشترك این گروه است با رؤیاهای نامشروع و شهوتهای خشونت‌بار و به‌طور کلی بی اعتنائیشان به اصول اخلاقی و به کار بردن طنز در نقل داستان و ترکیب و امتزاج قصه و از طرف دیگر عرضه‌کنندهٔ شیوهٔ افسانه‌ای آخرین آثار موراویا. قصه‌های آدم ماشینی *Automa* (۱۹۶۳) و هر چیز برای خود چیزی است *Una cosa e'una cosa* (۱۹۶۷) بر قدرت عوامل مجرد و اسرارآمیز که موجب تغییرات ناگهانی می‌گردد، تکیه دارد. در رومانهای این دوره نمای رئالیسم به شکلهای دیگری ظاهر می‌شود، گاه به صورت جریان ماشینی زمان که فشاری بیش ازحد برروح اشخاص داستان وارد می‌آورد و گاه به صورت بیخاصیتی و خنثی بودن حال روحی این اشخاص. در داستان ملال *La noia* (۱۹۶۰) و تحقیر *Il disprezzo* (۱۹۵۴) رئالیسم چون فن خاص در ترتیب و تنظیم تاریخ بکار رفته، شامل خود وقایع یا ارتباط میان اعمال و افعال. موراویا برای تاریخ مزیتی قائل است و صورت نقل حکایت را به عرضه کردن وقایع تبدیل می‌کند و معتقد است که راوی چه خود نویسنده باشد یا شخصیتی که در داستان کار روایت و نقل را بر عهده دارد، آن چنان تحت‌الشعاع کلامی که امور خارجی به او تلقین می‌کند، قرار می‌گیرد که کلام شخصی را از یاد می‌برد. در این رومانها تفاوت صریح میان آنچه حادث می‌شود و آنچه باید گفته شود، از میان می‌رود. در داستان عشق زناشوئی *L'amore congiugale* (۱۹۴۹) ثبات کانون خانوادگی به وسیلهٔ آرایشگر شوهر برهم می‌خورد، اما دخالت آرایشگر در کانون خانوادگی، به عبارت دیگر دخالت امری خیالی و فرضی در امری واقعی تنها لحظه‌ای کوتاه دوام می‌یابد و این لحظه مدت زمانی است که زن و شوهر به تفسیر امر می‌پردازند. از آثار دیگر موراویا بشر از نظر پایان کار *L'Uomo come fine* (۱۹۶۳) از جنبهٔ سیاست و ادب کتابی برجسته بشمار می‌آید. موراویا آثاری گزارشی دارد که از سفرها و تجربه‌های شخصی فراهم آمده، از آن جمله است: یك ماه در شوروی *Un mese in U. R. S. S.* (۱۹۴۸)، اندیشه‌ای در بارهٔ هند *Un'idea dell' India* (۱۹۶۲)، انقلاب فرهنگی در چین *La rivoluzione culturale in Cina* (۱۹۶۷) و مانند آن.

موراویا از نویسندگان بزرگ و پر اثر ایتالیاست. آثارش در دههٔ شصت نمودار

سقوط و انحطاط معیارهای اخلاقی است و به‌طور کلی صفات مشترك داستانهای او تصویر جامعه‌ای است در حال از هم گسیختگی که در آن مبانی اخلاقی به وسیلهٔ مسائل شهوی، بدبینی و عدم اعتماد نابود گشته و نشانه‌ای هم از اصلاح وضع در آن بچشم نمی‌خورد. نظر موراویا در بارهٔ طبع بشری از هر نوع مداهنه و تملق برکنار است. در آثارش نه عطوفت زیاد نسبت به انسان دیده می‌شود و نه بیعلاقگی شدید، بلکه بصورتی واقع‌بینانه زوایای احساس مردم، خاصه طبقهٔ پائین جامعه را می‌شکافد و با تیزبینی فراوان، رنجها، ناکامیها و وسوسه‌های شهوی را آشکار می‌سازد. موراویا فیلمنامه‌های بسیار نیز نوشته که به‌وسیلهٔ کارگردانهای معروف تهیه شده است.

ترجمهٔ به فارسی: دوزن.

**مورژه، هانری** Murger, Henri رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۲۲-۱۸۶۱) مورژه از پدر و مادری دربان در پاریس زاده شد و تحصیلات مقدماتی را در همین شهر انجام داد. ذهنی روشن و چهره‌ای دلفریب داشت. در جوانی در سمت منشیگری به خدمت کنت دوتولستوی، نمایندهٔ سیاسی روسیه در فرانسه درآمد و با حقوق بسیار کم، سالیان دراز در این شغل باقی ماند. کمی پس از مرگ مادر (۱۸۴۰) از طرف پدر با خشونت از خانه اخراج شد، زیرا ادعا کرده بود که در نویسندگی استعداد دارد، از آن پس با فقر و پریشانی دست بگریبان شد و زندگی کولی‌وار پیش گرفت و با کار شدید و طاقت فرسا توانست بسختی امرار معاش کند، در نتیجه غالباً بیمار می‌گشت و مدتها در بیمارستان بستری می‌شد. بتدریج اشعارش در روزنامهٔ آرتیست L' Artiste منتشر شد و از این راه با ژرار دونروال و نویسندگان مشهور دیگر آشنا گشت و بر اثر تشویق آنان بیش از پیش به کار ادبی سرگرم شد. از ۱۸۴۷ اولین قطعه‌های منثور و گوناگون مورژه با عنوان **صحنه‌هائی از زندگی کولی‌وار** *Scènes de la vie de Bohème* در روزنامهٔ لوکورسر Le Corsaire انتشار یافت که در ۱۸۴۸ به صورت کتاب منتشر گشت. گرچه بظاهر قطعه‌های مختلف این مجموعه به هم ارتباطی ندارد، در واقع از جهت توصیف آوارگیها و پریشانیها و بینظمیهای زندگی و فقر و سرگردانیها، مشابه یکدیگر است. در نظر مورژه زندگی کولی‌وار نخستین شکل از زندگی است که

همهٔ هنرمندان و مردان ادب، پیش از رسیدن به شهرت پایدار، بایست آن را بگذرانند. زندگی کولی‌وار چون دورهٔ کارآموزی است در زندگی هنری. قهرمانان اصلی این اثر، موسیقیدان، شاعر، نقاش و فیلسوفیند که برحسب اتفاق به یکدیگر برخورده و در لحظه‌هائی که همه گرفتار وضع دشوار مالیند، بر آن می‌شوند که به جمع خود شکل بخشند و به طور مشترك با حوادث دلپذیر یا دشوار و نامطبوع زندگی کولی‌وار، روبرو گردند. مورژه در این اثر از تجربه‌های زندگی شخصی خود سود جسته و توانسته است تصویر کاملی از زندگی رنگارنگ و ناپایدار هنرمندان پاریس پیش چشم گذارد. رومان صحنه‌هائی از زندگی کولی‌وار پیروزی بزرگی بدست آورد و هنگامی که در ۱۸۵۱ نویسنده با کمك تئودوربارير Théodore Barrière آن را به صورت کمدی برصحنه آورد، بر پیروزیش افزوده شد. این اثر همچنین الهام‌بخش آهنگسازان اواخر قرن نوزدهم گشت و پوچینی Puccini ازآن اوپرای لابوهم *La Bohème* را در پنج پرده ساخت. ازآن پس مورژه با فقر وداع گفت و درهای مجله‌ها و روزنامه‌ها به رویش گشوده گشت. از جمله آثار او این داستانهاست: کشور لاتینی *Pays Latin* (۱۸۵۱)، خانم اولمپ *Madame Olympe* (۱۸۵۲)، آخرین میعاد *Le Dernier rendez-vous* (۱۸۵۲)، آشامندگان آب *Les Buveurs d'eau* (۱۸۵۴)، صحنه‌هائی از زندگی نسل جوان *Scènes de la vie de jeunesse* (۱۸۵۵) و مانند آن. مورژه در ۱۸۵۵ پاریس را ترك کرد و در حوالی فونتنبلو *Fontainebleau*انزوا پیش گرفت و با آنکه سلامتش متزلزل گشته بود، همچنان به نوشتن ادامه داد. از آثار این دوره رومان همهٔ زنها *Le Roman de toutes les femmes* (۱۸۵۷)، صحنه‌هائی از زندگی روستائی *Scènes de la vie de campagne* (۱۸۵۷) و مانند آن است. مورژه در سی و نه سالگی درگذشت، در حالی که آثاری چاپ نشده از خود باقی گذارد، از آن جمله است: شام عزا *Le Souper des funérailles* که در ۱۸۷۳ بچاپ رسید و دیوان شبهای زمستان *Nuits d'hiver* (۱۸۶۲) که مورژه نمونه‌های چاپی آن را در روز مرگ تصحیح کرد. از جمله اشعار این دیوان جانگداز وصیتنامهٔ مرد ناامید *Testament du Désespéré* است.

ترجمه به فارسی: زندگی هنرمندان.

**موروا، آندره** Maurois, André نام‌مستعار، (نام واقعی امیل هرزوگ Émile Herzog) رومان‌نویس و مقاله‌نویس فرانسوی (۱۸۸۵-۱۹۶۷) موروا از خانوادهٔ صنعتگران یهودی اهل آلزاس Alsace بود. تحصیلات خود را در رشتهٔ فلسفه در دانشگاه روان Rouen و نزد آلن Alain، فیلسوف معروف انجام داد. پس از پایان تحصیل چندی به مشاغل خانوادگی پرداخت، اما پیوسته به قلمرو ادب می‌اندیشید. در طی جنگ جهانی اول با سمت افسر رابط در ارتش انگلستان خدمت‌کرد و همین امر موجب دلبستگی او به فرهنگ‌کشور انگلوساکسون گشت و تجربه‌ها و مشاهدات خود را از این دوره در داستانهائی انتشار داد که از آن جمله‌است: **خاموشیهای سرهنگ براهبل** *Les Silences du colonel Bramble* (۱۹۱۸)، **مذاکرات دکتر اوگریدی** *Les Discours du Docteur O'Grady* (۱۹۲۱)- توصیفهائی طنزآمیز و سرگرم کننده از یاران زمان جنگ که موروا را به مردم شناساند. از رومانهای دیگر موروا که جنبهٔ افسانه‌ای دارد **برنارد کنه** *Bernard Quesnay* (۱۹۲۶) و **اقالیم** *Climats* (۱۹۲۸) است. موروا همچنین در شرح حال عده‌ای از نویسندگان و شاعران انگلستان آثاری دارد که رنگ دلپذیر داستانی به خود گرفته و موجب شهرتش در انگلستان گشته، از آن جمله است: **چهار مطالعهٔ انگلیسی** *Quatre études anglaises* (۱۹۲۷)، **اهل سحر و اهل منطق** *Magiciens et Logiciens* در شرح حال و بحث در آثار شاعران معاصر انگلیسی. **آدیل یا سرگذشت شلی** *Ariel ou la vie de Shelly* (۱۹۲۳)، شرح حال مستندی از **دیزرئیلی** *Disraeli* (۱۹۲۷) و **بایرون** *Byron* (۱۹۳۰). آندره موروا شهرت خود را بیشتر مدیون همین زندگینامه‌هاست که از شیوهٔ خاصی برخوردار و مورد استقبال فراوان مردم قرار گرفته است. وی با آنکه در این آثار به مدارك و اسناد مراجعه می‌کند، از آنها نامی نمی‌برد و به سرگذشتها صورت داستانی دلپذیر می‌بخشد. آثار دیگر او در این رشته عبارت است از: **تورگنیف** *Tourgeniev* (۱۹۱۳)، **ولتر** *Voltaire* (۱۹۳۵)، **شاتوبریان** *Chateaubriand* (۱۹۳۸)، **اولمپیو یا سرگذشت ویکتورهوگو** *Olympio ou la vie de Victor Hugo* (۱۹۴۵)، **در جستجوی مارسل پروست** *A la recherche de Marcel Proust* (۱۹۳۹)، **لیلیا یا زندگی ژرژ ساند** *Lélia ou la vie de George Sand*، **سه‌دوما** *Les Trois Dumas* (۱۹۵۷)، **پرومته یا سرگذشت بالزاك** *Prométhée ou la vie de Balzac* (۱۹۶۲). موروا در طی جنگ

دوم جهانی در امریکا بسر برد و پس از پایان جنگ در ۱۹۴۶ به فرانسه بازگشت. آثار تاریخی موروا با بهره‌مندی از بهترین و مستندترین منابع به نقطه‌های تاریک تاریخ روشنی می‌افکند، از آن جمله است: ادوارد هفتم و عصر او *Edouard VII et son temps* (۱۹۳۳)، تاریخ انگلستان *Histoire d' Angleterre* (۱۹۳۷)، تاریخ امریکا *Histoire des Etats-Unis* (۱۹۴۳)، تاریخ فرانسه *Histoire de la France* (۱۹۴۷) و مانندآن. مقامه‌های موروا بیشتر لحن شخصی دارد مانند: این است اندیشه‌های من *Mes Songes que voici* (۱۹۳۲)، پنج چهره از عشق *Cinq Visages de l'amour* (۱۹۴۲)، مطالعه‌ای تحقیقی در بارهٔ پنج رومان‌نویس فرانسوی که در همان سال تکامل یافت و به نام هفت چهره *Sept Visages* منتشر شد. خاطرات *Mémoires* موروا در ۱۹۴۲ انتشار یافت که به سبب نقدهای ادبی که در آن وجود دارد، از ارزش فراوان برخوردار است. موروا در آثار نمایشی نیز آزمایشی کرد و نمایشنامهٔ به بیگناهان با دستهای پر *Aux Innocents les mains pleines* را در ۱۹۵۵ نوشت. از رومانهای اخیر موروا گلهای ماه سپتامبر *Les Roses de septembre* است در ۱۹۵۶. آثار موروا حس انساندوستی و بصیرت و هوشیاری فراوان او را منعکس می‌کند.

ترجمهٔ به فارسی: ایزنهاور و نبرد اروپا ـ ازدواج ـ تاریخ امریکا ـ تاریخ انگلستان ـ چرا فرانسه شکست خورد ـ درس زناشوئی ـ رنجهای جوانی ورتر ـ روان سنج ـ زندگانی دیزرائیلی ـ زندگانی شلی ـ زندگانی رهبران نامی امریکا ـ غریزهٔ خوشبختی ـ سرنوشت ـ سفر ـ میراث ـ فن زندگی کردن ـ کلیما یا سایهٔ خوبان ـ معاشقات لرد بایرون.

**موروآ، ژان** Moréas, Jean نام مستعار، (نام واقعی یوآنس پاپادیامانتوپولوس Jannis Papadiamantopoulos) شاعر یونانی فرانسوی زبان (۱۸۵۶-۱۹۱۰) موروآ در خانواده‌ای از بزرگان یونان در شهر آتن زاده شد. پدرش مشاور حقوقی نامداری بود که به پسرش تعلیم و تربیت کامل فرانسوی داد، از این رو موروآ از نوجوانی به شعر و ادب و فرهنگ فرانسوی دلبستگی یافت و پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در ۱۸۷۵ به پاریس سفر کرد تا در رشتهٔ حقوق به تحصیل ادامه دهد. در پاریس به کافه‌های محل اجتماع نویسندگان و شاعران

پیشرو رفت و آمد کرد و بیش از دانشکده به این اجتماعات علاقه‌مند شد، چنانکه در ۱۸۷۸ که به آتن بازگشت، به‌نظرش آمد که بـه وطن واقعی خود تبعید شده است. پس سفری طولانی به آلمان و ایتالیا کرد و در ۱۸۸۰ به پاریس برگشت، در حوالی رود سن اقامت گزید و همهٔ وقت را صرف شعر کرد. اولین دیوان را به زبان یونـانی انتشار داد وپس از آن همهٔ اشعار دیگـر را بـه زبـان فرانسوی. اولین اشعار فـرانسویش در مجلـه‌های کوچك انتشار یـافت و او خـود بـه سبب زیبائی نامأنوس و رفتار ممتاز و طرز سخن گفتن خاص، توجه همه را جلب کرد. نخستین دیـوان موره‌آ بـه زبـان فـرانسوی انتشار یـافت بـه نـام **سیرت‌هـا** *Les Syrtes* (نام کهن دو خلیج در سواحل لیبی و تونس امـروزی) که نـام آن را از یکی از دیوانهای اووید Ovide شاعر یونانی اقتباس‌کرده است و در آن به‌طور استعاری گردابی از معایب را که بشر در آن غرق است، نشان داده. بیان شعرها با استادی بسیار و با رعایت وزن و قافیه ساخته شده و اگرچه لحن آن ناامیدانـه است، فاقد اندوه واقعـی می‌باشد. موره‌آ بعدها خود این دیوان را پست‌تر از آثار دیگرش خواند، با این حال مقدمه‌ای بود بر سایر آثـارش، دیوان **سیرت‌ها** دارای استعارات، رؤیاها و اشعار عاشقانه‌ای است تحت تـأثیر اشعار بودلر و ورلن. در ۱۸۸۶ مـوره‌آ دیـوان دیگـری انتشار داد بـا عنـوان *الحان خـوش و لطیف* *Les Cantilènes* که عصیانی بود بر ضد سردی و خشکی اشعار پارناسی. در هیجدهم سپتامبر ۱۸۸۶ در ضمیمـهٔ ادبی روزنامهٔ فیگـارو Figaro بیانیـه‌ای انتشار داد که سرو صدای فراوان بپا کرد، زیرا اصول زیبائی شناسی جدید نهضت سمبولیست را اعلام کرده و نخستین بار کلمهٔ سمبولیسم Symbolisme را در آن بکار برده بـود. موره‌آ در عین حال که از زیبائی کلام طرفداری و از توصیفهای سرد و بی جاذبهٔ پارناسی انتقاد کرده بود، امیدوار بود که شاعر در آثار خویش در پی یافتن صـور ذهنی القا کننده و کشف چیزهائی برود که ماورای عینیت و در طریق اندیشه‌های کهن باشد. سمبولیسم موره‌آ به طور اساسی با سمبولیسم مالارمه تفاوتی نداشت جز آنکـه او نسبت به ابهامات اظهار بیزاری می‌کرد، چنانکه در اعـلامیه‌ای در ۱۸۸۹ چنین گفته بود: «چیز نامفهوم را طرد کنیم، ایـن لافزن را.» امـا موره‌آ پس از آنکه قوانین شعر سمبولیسم را اعلام کرد، خـود از اولین کسانی بـود که از این نهضت روی برتافت و به آن تنها بـه عنوان مظهر تحولی نگـریست که

شعر را از خشکی و تصنع مکتب پارناسی رها می‌کرد و وسایل بازگشت به قواعد شعر کلاسیك فرانسوی را فراهم می‌آورد. احیای سنت کلاسیك در ۱۸۹۱ به وسیلهٔ موره‌آ و شاگرد جوانش شارل مورا Maurras منجر به بنیانگذاری مکتب رومی École Romane گشت. موره‌آ که از اولین آثارش به قواعد معانی و بیان شیفتگی خاص یافته بود، مدتها زبان فرانسوی را همچون زبانی مهجور بکار می‌بست و او که سخت به آثار شاعران قرن شانزدهم دلباخته بود، در دیوان زائر مشتاق *Pèlerin passionné* (۱۸۹۱) از آنان پیروی کرد و در عین حال با ذوق استادانهٔ خویش موفق گشت که صفا و پاکی فرانسوی را با لطافت یونانی درآمیزد و خود را از قید هر روشی رها سازد تا به بیانی طبیعی دست یابد. اما لحن شعر، موضوع، خوشاهنگی وزن، روانی بیان، محیط شاعرانهٔ بعضی از قطعه‌ها این اثر را به سمبولیسم که موره‌آ ناآگاهانه تأثیر آن را حفظ کرده بود، نزدیك می‌کند. موره‌آ با انتشار انون روشن سیما *Enone au clair visage* (۱۸۹۳) و سیلوهای جدید *Sylves nouvelles* (۱۸۹۵) دریافت که به منابع فراوانی از اشعار تغزلی سنتی و ملی رهنمون گشته است، اما سالها وقت لازم دارد تا بتواند زبان کهنه و مهجوری را که بکار گرفته به دلخواه لطافت بخشد. سرانجام این آرزو را در دیوان قطعه‌ها *Les Stances* تحقق بخشید که شامل هفت جلد است. دو جلد نخستین در ۱۸۹۹، چهار جلد دیگر در ۱۹۰۱ و آخرین جلد پس از مرگش در ۱۹۲۰ بچاپ رسید. قطعه‌ها موضوع معینی ندارد، تفکرات شاعرانهٔ موره‌آست در بارهٔ زندگی و عالم خلقت. شاعر که رو به پیری می‌رود و اندوهها و افتخارهای عمری را می‌سنجد که سراسر در جستجوی زیبائی و مطالعه در بارهٔ شعر بسر رفته است، اکنون در برابر طبیعتی که دردناکترین و هیجان‌انگیزترین نماهای آن را با لطافتی عمیق در شعر بیان کرده است ـ خود را عاری از همهٔ عواطف می‌بیند. پس به خاطرات خویش جان می‌بخشد، خاطراتی که در عالم تنهائی سنین مختلف عمر را پیش چشمش می‌آورد: آخرین شبهای دلپذیر پائیز و پهناوری غم‌انگیز دریا و سایه‌های ملال‌آوری که زمین را در بر گرفته است و او که اینك در آستانهٔ زمستان سیاه نشسته است و سرنوشت شاعر که تابع قانون تغییر ناپذیر عالم هستی است و زمین که همچنان باید مدار فصلها را طی کند و او که باید زندگی را بدرود گوید. این موضوع ساده که الهام‌

بخش بسیاری از شاعران بوده است، به وسیلهٔ موره‌آ با چنان لطافت و تأثرانگیزئی بیان شده که به شعرش رنگ مرثیه‌ای عمیق بخشیده است. شیوهٔ شعر بـه طـور ستایش‌انگیزی به سایه روشنها و زیر و بمهای صور ذهنی که از لطافـت سرشار است، بستگی می‌یابد. موره‌آ که به هنگام سرودن شعر **سیرت‌ها** شاعری سمبولیست بود و زمان سرودن ذائر مشتاق پیشرو مکتب رومـی،اکنـون موفق شده است که خود را از همهٔ روشها آزاد کند و از دام انشای مغلق و تفسیر مدرسه‌ای رهائی بخشد تا به بیانی طبیعی و صفائی صادقانه برسد. در این آخرین دیـوان از لغات نادر، وزنهای مختلط و نازك‌بینیهای ماوراءالطبیعه اثری نیست. کلام بسیار ساده با قدرت وزن و روشنی و ظـرافت آمیخته است. **قطعه‌هـا** اثـر شاعرانـهٔ بسیار زیبائی است که روح واقعـی موره‌آ را نمایان می‌سازد و با آن تصویـری که از دورهٔ جوانی و در میان شاگردان حیرت‌زده‌اش در ذهن مجسم می‌گردید، بـکلی متفاوت است. با همهٔ زیبائی این دیوان عمری کوتاه داشت، زیرا بر خلاف انتظاری بودکه گروه مؤمن به‌اصول و مبانی مکتب رومی از موره‌آ داشتند ـ مکتبی که در زندگی ادبی فرانسه در اواخر قرن نوزدهم تنها به صورت واقعهٔ ادبی درجهٔ دوم تلقی گردید و شاید به همین سبب بود که موره‌آ چند روز پیش از مرگ به بارس *Barrès* گفته بـود: «کلاسیك، رومانتیك، همه چیزهای احمقانه‌ای است!» مـوره‌آ آثار دیگری نیز باقی گذارد، از آن جمله است: نمایشنامهٔ ایفی ژنـی *Iphigénie* که در ۱۹۰۳ بر صحنه آمد، سفر به یونان *Voyage en Grèce* (۱۸۹۸) و مقامه‌های گوناگون مانند نخستین علامتهای سمبولیسم *Les Premières armes du Symbolisme* (۱۸۸۹) و مقاله‌های فراوان در نقد شعر.

آناتـول فرانس دربـارهٔ وی گفته است: «به طور قطع آقای ژان موره‌آ نویسندهٔ مشکل پسندی است و به‌هیچ‌وجه مبتذل نیست. این آتنی ظـریف که شیفتهٔ سبك کهنه و سبك نو است، به طور شگفت‌انگیزی در اشعارش کلام فاضلانه و دلپذیـر عهد رونسانس و سلیقهٔ بد و در عین حـال شوخ و شنگ سبـك متصنع و مزیـن روکای Rocaille و ابهام نگران کنندهٔ شعر شاعـران منحط را با هـم تلفیق کرده است.»

**موریاك، فرانسوا** Mauriac, François شاعر، رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی

(۱۸۸۵-۱۹۷۰) فرانسوا موریاك در شهر بردو Bordeaux در خانواده‌ای از ملاکان و بازرگانان عمده زاده شد. عطرهای تند، رنگارنگی گلها و سبزه‌های جنوب فرانسه نه تنها بعدها زمینهٔ داستانهایش قرار گرفت، بلکه می‌توان گفت چون اشخاص اصلی در داستانهایش مقامی خاص و مهم یافت. موریاك کاتولیك بدنیا آمد و در محیط کاتولیك مذهب با همهٔ آئینهای آن پرورش یافت و از نظر احساس درون و حتی حواس ظاهر تحت تأثیر آن قرار گرفت. موریاك در یك سالگی پدر را از دست داد و در دامن مادری متعصب و جدی پرورش یافت. بعدها در یکی از نخستین رومانهایش به نام جامهٔ نجیب نادگان *La Robe prétexte* (۱۹۱۴) محیط زندگی دوران نوجوانی را وصف می‌کند که او را جوانی مافوق حساس نشان می‌دهد، بدون دوست و بدون هیچگونه رابطه‌ای با دنیای خارج که در خود فرو رفته و تشنهٔ صفا و پاکی است و بیشتر اوقات روز را در نمازخانهٔ مدرسهٔ کاتولیکی و در میان دعاها و هیجانهای مذهبی و شبها را در کانون خانوادگی می‌گذراند. موریاك پس از ترك مدرسهٔ مذهبی، تحصیلات خود را در یکی از دبیرستانهای حومهٔ شهر بردو با پیروزی ادامه داد. در این دوره از طرفی به مطالعهٔ آثار راسین وپاسکال می‌پرداخت و از طرف دیگر آثار بودلر و رمبو را می‌خواند که هنوز در برنامهٔ مدارس وارد نشده و به صورت آثاری خطرناك برای جوانان جلوه می‌کرد. موریاك در ۱۹۰۶ پس از دریافت درجهٔ لیسانس در رشتهٔ ادبی از دانشگاه بردو، به پاریس رفت و با مجله‌های کوچك همکاری آغاز کرد. در ۱۹۰۹ نخستین دیوان را با عنوان دست دد دست *Les Mains jointes* منتشر کرد که چند ماه بعد موریس بارس Barrès دربارهٔ آن مقالهٔ پر حرارت و ستایش آمیزی نوشت، اما توجه عامه را جلب نکرد. سال بعد دیوان وداع با نوجوانی *L' Adieu à l'adolescence* را انتشار داد و در ۱۹۱۲ با همکاری اندره لافون Lafon، یکی از دوستانش در شهر بردو، مجلهٔ له کایه *Les Cahiers* (دفترها) را بنیان گذارد و در همین سال نخستین رومان را با نام کودك دد زنجیر *L' Enfant chargé de chaînes* منتشر کرد، اعترافی از سرگشتگیهای روحی که پیوسته با آن در مبارزه بوده‌است. موریاك در۱۹۱۳ ازدواج کرد و به هنگام جنگ جهانی‌اول درقسمت بهداری ارتش به سالونیك Salonique فرستاده شد وپس‌از متارکهٔ جنگ فعالیت ادبی از سرگرفت. رومان گوشت و خون *La Chair et le Sang*

(۱۹۲۰)، داستانی بود از کشمکش میان مذهب، عشق و خرافات و اولویتها *Préséances* (۱۹۲۱)، تصویری روشن و سخت از طبقهٔ بالای جامعهٔ شهر بردو، اما شهرت واقعی موریاك پس از انتشار رومان بوسه به جذامی *Le Baiser au Lépreux* (۱۹۲۲) در سی وهفت سالگی بدست آمد و عامهٔ مردم او را نویسنده‌ای بدیع و طرفدار اخلاق و با شیوهٔ نگارشی کمال یافته شناختند. آکادمی فرانسه نیز با اعطای جایزهٔ بزرگ خود به‌کتاب **بیابان عشق** *Le Désert de l'Amour* (۱۹۲۵)، شهرت و افتخار موریاك را تثبیت کرد و در اول ژوئن ۱۹۳۳ او را به عضویت پذیرفت. موریاك در ۱۹۲۵ دیوان دیگری به نام **توفانها** *Orages* انتشار داد و آثاری در زمینهٔ خاطرات و نقد ادبی، از آن جمله است: **ملاقات با پاسکال** *La Rencontre avec Pascal* (۱۹۲۶)، **زندگی ژان راسین** *La Vie de Jean Racine* (۱۹۲۸)، **رمان** *Le Roman* (۱۹۲۸)، **مبادی یك زندگی** *Commencements d'une vie* (۱۹۳۲)، **رمان‌نویس و اشخاص داستانهایش** *Le Romancier et ses personnages* (۱۹۳۳) و مانند آن. همچنین آثاری در تفکرات و حال خلسه که از آن جمله است: **خدا و ممونا** (کلمهٔ بیان کننده ثروت در انجیل) *Le Dieu et Mammon* (۱۹۲۹) که فلسفهٔ شخصی موریاك را از خلال نکته‌های مربوط به زندگی و قلمرو ادبی آشکار می‌سازد. **رنجها و خوشبختی عیسوی مؤمن** *Souffrances et bonheur du chrétien* (۱۹۳۰)، **زندگی مسیح** *Vie de Jésus* (۱۹۳۶) که نفوذ عمیق موریاك را نه تنها در جامعهٔ کاتولیك، بلکه در عامهٔ مردم استوار کرد، اما نفوذ وسیع و اصلی موریاك به رومانها و آثار داستانی او بستگی می‌یابد که مهمترین آنها این آثار است: **ژنیتریکس** *Génitrix* (۱۹۲۳) در وصف زنانی که به تقوا و پرهیزکاری خود می‌بالند و بیش از دیگران مسؤول روح سرد و بیحاصل خویشند، **تزِ دکرو** *Thérèse Desqueyroux* (۱۹۲۷) که از نظر عده‌ای از منتقدان اوج هنری موریاك را نشان می‌دهد، داستان زنی که در تنهائی و خلأ درون خویش بسر می‌برد، حتی ازدواج و شوهر و فرزند نه تنها قادر نیست او را از این تنهائی نجات بخشد، بلکه روح او را بیشتر زندانی می‌کند و سرانجام دست به کشتن شوهر می‌زند که اقدامش بی‌نتیجه می‌ماند و اگرچه شوهر او را عفو می‌کند، همهٔ عمر در ناامیدی بسر می‌برد، آنچنان که به خودکشی روی می‌آورد. موریاك با هنر نویسندگی خود روح و احساس این زن

و جنبه‌های تحریك‌آمیز جنایت او را بسیار روشن و استادانه وصف می‌کند، اما کار خودکشی را به ثمر نمی‌رساند، بلکه سرنوشت او را در کتابی دیگر به نام پایان شب *Fin de la nuit* (۱۹۳۵) دنبال می‌کند و شکنجهٔ روحی او را ادامه می‌دهد، به این طریق که او را با نامزد دخترش روبرو می‌سازد که هر دو به یکدیگر دل می‌بندند. پس در اندرون او غوغا و جدالی سخت در می‌گیرد، از طرفی به دلبستگی و عشق خویش می‌اندیشد و از طرف دیگر به خوشبختی دخترش. موریاك در این جدال، احساس پرشور ترز را وصف می‌کند و سرانجام تاریکیها را به روشنی بدل می‌سازد و ترز با فداکاری در راه خوشبختی دختر، گذشتهٔ تاریك را جبران می‌کند و مورد بخشایش خداوندی قرار می‌گیرد. **چنبر مار** *Le Noeud de vipères* (۱۹۳۲) جمع خانوادگی را وصف می‌کند که به صورت چنبر مار درآمده است. **فرشتگان سیاه** *Les Anges noirs* (۱۹۳۶)، **راههای دریا** *Les Chemins de la mer* (۱۹۳۹) و مانندآن. موریاك که در جوانی بکلی از سیاست برکنار بود، در ۱۹۳۶ معتقد شد که نویسندهٔ مؤمن نمی‌تواند در برابر حوادث جهان بیطرف بماند، پس هنگامی که ژنرال فرانکو Franco دست به شورش زد، وی در صف اقلیت کاتولیکهای فرانسوی به جمهوریخواهان اسپانیا پیوست و به وسیلهٔ انتشار مقاله‌هائی که بعدها در مجموعه‌ای به نام یادداشت روزانه *Journal* در پنج جلد فراهم آمد، وجههٔ تازه‌ای یافت. موریاك به هنگام اشغال فرانسه به وسیلهٔ ارتش هیتلر در جنگ جهانی دوم به جبههٔ مقاومت ملی پیوست، با روزنامه‌های زیرزمینی همکاری کرد و با نام مستعار **فوره Forez دفترچهٔ سیاه** *Le Cahier noir* را انتشار داد و از این راه استعداد تازه‌ای را آشکار کرد که آن روزنامه نگاری سیاسی بود. نیاز معنوی موریاك به دنیائی عادلانه، مدت پانزده سال او را در کوشش و تلاش در عالم سیاست نگاه داشت و در این مدت بنوبت بر ضد کمونیسم، بر ضد محافظه‌کاران مرتجع و به طرفداری ازنهضتهای استقلال‌طلبانه فعالیت می‌ورزید و به موازات کار سیاسی، همچنان به کار ادبی ادامه می‌داد و پیوسته رومانهای تازه منتشر می‌کرد، از آن جمله است: **زن خشکه مقدس** *La Pharisienne* (۱۹۴۱) دربارهٔ زنانی که با سالوس و ریاکاری اطرافیان را می‌فریبند و به روح آنان لطمه وارد می‌آورند، **ساگوئن** *Le Sagouin* (۱۹۵۱) و مانند آن، همچنین مقامه‌هائی در نقد و مسائل مذهبی مانند: ملاقات با بادس

*La Rencontre avec Barrès* (۱۹۴۵) و مردان بزرگ من *Mes grands hommes* (۱۹۴۹). موریاك بسیار دیر به تئاتر روی آورد و در ۱۹۳۷ با نمایشنامهٔ آسموده *Asmodée* که برای کمدی فرانسز نوشت، کار نمایشنامه‌نویسی را آغاز کرد و پس از آن **عشق ناچشیدگان** *Les Mal-Aimés* را در ۱۹۴۵ انتشار داد که موردی را در عدم تفاهم احساسی و عاطفی نشان می‌داد و **آتش بر زمین** *Le Feu sur la Terre* در ۱۹۴۹. موریاك که در محیطی مذهبی پرورش یافته بود، پیوسته با مسألهٔ گناه و رستگاری مواجه بود و جز در چند مورد استثنائی مانند **چنبر مار** که داستان پرهیجانی است از حرص و ناسازگاری خانوادگی، آثارش غالباً تجزیه و تحلیل روانی و مهیجی است از زندگی درونی و ایمان مذهبی و مبارزهٔ عصبی و تب‌آلود میان جاذبه‌های زندگی مادی و عشق دنیوی با ایمان واقعی و روح مسیحیت. موریاك پیوسته میان دو احساس متضاد که در دو قطب مخالف قرار گرفته و حالتی آشتی ناپذیر داشته، سرگردان است. از طرفی از این که بتواند در این جهان موجودی آرام و مطیع باقی بماند، خود را عاجز می‌بیند و از طرف دیگر توانائی آن را ندارد که یکباره ازهمه چیز بگسلد، حتی از هوای نفس کفرآمیز. گاه به سوی خدا می‌رود و گاه از او دور می‌شود و می‌کوشد که فرار کند، اما موفق نمی‌شود. موریاك همواره قدرت شر را می‌بیند که بر غریزهٔ تقوا پیروز می‌شود و گناه را می‌نگرد که روحهای ضعیف و شخصیتهای سست را تباه می‌سازد. در نظر موریاك تنها ایمان واقعی و دنیای معنوی است که به طور معجزآسا نجات بخش بشر است و سازش میان زهد و تقوا و دلبستگی به عالم مادی هرگز امکان پذیر نیست. موریاك به این طریق رومان مذهبی را احیا کرده است، اما او نمی‌خواهد اولیا و معصومان را وصف کند. آثار موریاك از جریان احساسها و اندیشه‌های خود او جدا نیست و جنبهٔ هنرمندی او هرگز راضی نمی‌شود که واقعیت در برابر آرزوهای اخلاقی و پیش اندیشیده سر فرود آورد. موریاك نخواسته است تنها نویسندهٔ کتابهائی دربارهٔ اولیا و انبیا باشد، او خواسته است رومان‌نویس باشد. موریاك در ۱۹۵۲ به سبب ارزش مجموع آثارش به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد.

ترجمهٔ به فارسی: ترز دکی‌رو ـ چنبر مار ـ ژنی‌تریکس.

**مـوریتس، ژیگموند** Móricz, Zsigmond داستـان‌نـویس مـجـار (۱۸۷۹-۱۹۴۲) موریتس دهقانزاده بود. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در دانشکـدهٔ حقوق به تحصیل ادامه داد وچیزی نگذشت که به روزنامه نگاری پرداخت. از اواخر ۱۹۰۰ در بوداپست مقیم شد و درفقر و گمنامی زیست، بتدریج داستانهای کوتاهی درمجلهٔ پیشرو نیوگات Nyugat (غرب) منتشر کرد، که مجلهٔ رسمی جوانان روشنفکر طرفدار ادبیات اروپائی بود، و از همین راه خود را به جامعه شناساند. در ۱۹۱۰ رومان طلای ناسره *Sárarany* را انتشار داد که مشهورترین آثارش بشمار آمد. خواننده دراین کتاب با همهٔ مسائل اجتماعی که برمحیط دهکده‌های مجارستان سنگینی می کند و با چهره‌های اصلی یعنی دهقانان جوان ونیرومندکه در بینوائی وفقر به‌حال خود واگذاشته شده‌اند، روبرو می‌شود. نویسنده در این اثر با واقع‌بینی تند و پرهیجان توانسته است پردهٔ نقاشی زنده‌ای از زندگی این مردم تیـره‌روز پیش چشم گذارد و تجزیه و تحلیلی عمیق و مشروح از روحیهٔ آنـان بعمل آورد، چنانکه پیش از او در هیچ‌یك از آثار نویسندگان مجارستان نظیر آن دیـده نشده است. مـوریتس پس از آن کوشید که زندگی خانوادگی را از راه نـویسندگی و فعالیت مـداوم ادبـی تـأمیـن کند، ازیـن‌رو کمتـر از ده سال در حـدود بیست جلـد رومـان و مجموعه داستـان کوتاه انتشار داد، از آن جملـه است رومـان پشت سر خدا *Az isten háta Mögött* (۱۹۱۱) که از بهترین آثار او بشمار آمد. مـوریتس اولین کسی است که دهقان را در ادبیات مجارستان وارد کرده است. دهقان در این اثر موجودی نیرومند، اما محروم و مطیع غرایز و عاری از هر نـوع پیرایـهٔ تصنعی است که به وسیلهٔ داستان‌نویسان قبل صورتی افسانه‌ای می‌یافت. موریتس دهقان و زندگی و وضع اجتمـاعیش را با دیـده‌ای حقیقت‌بین مـی‌نگرد و او را مظهـر سرنوشت غم‌انگیز آدمی می‌داند و با وجود لحن تلخ و گویا، به اوضاع می‌خندد و همه چیز را به مسخره می گیرد. در کتاب پشت سر خدا، شلاق می کشد و هجوی جانگـزا از آداب و رسوم شهـرستـان بکار مـی‌برد. در بسیاری از آثار مـوریتس مبارزهٔ عواطف و هیجانهای هـول‌انگیز و مخرب شهوی نیز به مبارزهٔ اجتماعی افزوده می‌شود. در داستان دستکاد بمان تا دم مرگ *Légy jó minahalálig* (۱۹۲۱) موریتس به قله‌های عواطف محض انسانـی دست می‌یابد. مـوضوع ایـن اثـر از خاطرات زندگی دوران مدرسهٔ او مایه گرفته است. دانش آموزی از مادرش ایـن

عبارت پندآمیز را دریافت می‌کند: «درستکار بمان تا دم مرگ» و پسرك شرافتمند و پاکدل و با روح سرشار از لطافت شاعرانه، مصمم می‌شود که زندگی را با پند مادر تطابق دهد، افسوس که روزی فرا می‌رسد که به سرقتی که مرتکب نشده، متهم می‌گردد. پسر بیچاره همهٔ شکنجه‌های سوء تفاهم را بتنهائی تحمل می‌کند و با بزرگواری، بی آنکه کسی از آن آگاهی یابد، به رنجها تن درمی‌دهد تا زمانی که سرانجام بیگناهیش آشکار می‌گردد، اما بر پسر چنان ضربه‌ای وارد می‌شود که قصد می‌کند ازآن پس مدرسه را رها کند، راهنمای عالم انسانیت گردد و جوانان را در راه نیکی رهبری کند. از این رومان به وسیلهٔ خود نویسنده نمایشنامه‌ای اقتباس شد که با پیروزی بسیار بر صحنه رفت و از آن برای نوجوانان نیز کتابی ساخته شد. سادگی احساسهای تحلیل‌شده، خاصه طبعی که با آن غم نوجوانی مورد مطالعه قرار گرفته و توصیف پسری که کوشیده است خود را از فساد دنیای جوانی برکنار دارد، سبب شده است که این اثر در ردیف آثار مهم و ماندنی ادبیات مجارستان عصر جدید بشمار آید. موریتس مسافری خستگی‌ناپذیر و عاشق کسب تجربه بود، پیاده به کشورها می‌رفت تا دربارهٔ روح ملتها و آداب و رسوم آنان معرفتی بدست آورد و از این راه بر وسعت فرهنگ و دانستنیهای خود بیفزاید و با آنکه سالها در بوداپست بسر برد، هرگز شهرهای بزرگ را موضوع داستانهای خود قرار نداد و بندرت زندگی کارگران را وصف کرد. در ۱۹۳۵ پر قدرت‌ترین رومان تاریخی را به نام ااددلی *Erdély* انتشار داد. این عنوان در مجاری به ترانسیلوانی Transylvanie اطلاق می‌شود که منطقه‌ای از مجارستان بوده و در ۱۹۱۸ جزو کشور رومانی گشته است. قهرمان اصلی رومان همان منطقهٔ ترانسیلوانی است در نیمهٔ اول قرن هفدهم. نویسنده در این اثر به مطالعاتی جدی در خط سیر تاریخ و تمدن و به معرفتی عمیق از وضع هموطنانش تکیه کرده و علاوه بر بیان جاه‌طلبیها و تن پروریهای شاهزادگان، ناسازگاری و نفاق دهقانان را که میان خود تفاهمی ندارند، شرح داده است. ااددلی شامل سه داستان است به نامهای باغ پریان، شاهزادهٔ بزرگ و سایهٔ خورشید. در اولین داستان نویسنده دربار شاهزاده باتوری Báthory را نشان می‌دهد- شاهزاده‌ای با اعصاب ضعیف و خیالپردازی و بی اعتنائی به مبانی اخلاقی، اما با هوشیاری بسیار که به وسیلهٔ آن می‌توانست شاهزادهٔ بزرگی آنچنانکه ملت انتظار

داشت، گردد وکشور را اعتلا بخشد، اما نه تنها در این راه قدمی برنداشت، بلکه همهٔ قوای خود را در مبارزه‌های بیهوده بر ضد طبقهٔ کاسب و پیشه‌ور بهدر داد و از عیش و نوش با زنها دست باز نداشت. در این داستان چهرهٔ امیر بزرگ بتلن Bethlen که در طی جنگهای سی ساله در عالم سیاست شهرتی یافت، مشخص است که هم هوشمند و فرزانه است و هم واقعیت را درك می‌کند و هدفش ساختن ترانسیلوانی آزاد و پر قدرت است. زندگی این شاهزاده و سرگردانی او میان عشق به دختری جوان و علاقه به همسر در دو کتاب دیگر از این سلسله یعنی امیر بزرگ و سایهٔ خورشید نقل شده است. موریتس برای زنده و گویا ساختن رومان، تنها به مطالعهٔ دقیق آداب و رسوم اکتفا نکرده، بلکه در گفتگوها اصطلاحات زبان مجارستانی قرن هفدهم را بکارگرفته است. این رومان سه‌بخشی شاهکار موریتس است. وصف واقع‌بینانه از عالم انسانیت در گذشته‌ای دور، موشکافی و ژرف‌بینی در شرح و نقل، پختگی و شکوه هنری و رنگارنگی شیوهٔ نگارش موجب شده است که این کتاب اثری مهم در ادبیات مجارستان بشمار آید. موریتس در همین سال ۱۹۳۵ همسر خویش را از دست داد، سپس با هنرپیشه‌ای ازدواج کرد که نقشهای نمایشنامه‌هائی را که از رومانهای او اقتباس می‌شد، اجرا می‌کرد. موریتس در ۱۹۲۰ عنوان همشهری افتخاری زادگاهش را بدست آورد و مدیریت مجلهٔ نیوگات را بر عهده گرفت و مجلهٔ کلیت نپه *Kelet népe* (ملت شرق) را تأسیس کرد که در آن با قدرت فراوان مانند دورهٔ جوانی به مبارزه در راه اعتلای وضع فرهنگی و اجتماعی دهقان مجاری ادامه داد. موریتس شرح حال خود را در کتابی به نام رومان زندگی من (۱۹۳۹) انتشار داد که یکی از زیباترین آثار بشردوستانه در ادبیات مجارستان قرن بیستم است.

آثار موریتس با آنکه ازطرف محافظه‌کاران و سنت پرستان به سبب سبك ناتورالیسم شدید، مورد انتقاد قرار گرفت، از محبوبترین و پر خواننده‌ترین آثار داستانی میان دو جنگ جهانی بشمار آمد. موریتس موفق شد که با سبك غنی و روان به مسائل اجتماعی عصر شکل ادبی بخشد و به سبب فعالیت اعجاب‌انگیز و فراوان و متنوع خود یکی از شخصیتهای اصلی و مهم ادبیات مجارستان محسوب گردد.

ترجمه به فارسی: هفت شاهی شامل، آخور چوبی ـ تحصیل مجانی در دبیرستانها ـ یك

بار سیر شدن ـ یك فاجعه ـ بیچاره‌ها و روسری ابریشمی.

**موریکه، ادوارد** Mörike, Eduard شاعر و داستان‌نویس آلمانی (۱۸۰۴-۱۸۷۵) پدر موریکه پزشك بود که به مرگ زودرس درگذشت و مادر که گرفتار دشواری مالی شد، فرزند را به مؤسسهٔ مذهبی سپرد تا به سلك روحانیان در آید. موریکه سپس به دانشکدهٔ الهیات توبینگن Tübingen رفت، در حالی که روح و فکرش برای روحانیت آمادگی نداشت. مدتها در روستاهای مختلف با عنوان معاون کشیش و کشیش انجام وظیفه کرد و مدت نه سال بی آنکه از کارش راضی باشد، به این وظیفه اشتغال داشت. اما اوکه جوانی بسیار حساس و محجوب وتا حدی رنجور بود و از نظر روحی شکاك و دیرباور و دارای اندیشهٔ آزادیخواهانه، نتوانست در سلك روحانیان باقی بماند و سرانجام در ۱۸۵۱ خود را بازنشسته کرد. در اشتوتگارت Stuttgart مستقر شد، معلم مدرسهٔ دخترانه گشت و با کلارا Klara خواهر خود بسر برد، اما پس از رهائی از شغل کشیشی هرگز به آرامشی که در جستجویش بود، دست نیافت و از شکنجهٔ درون رهائی پیدا نکرد و این بر اثر عشق ناکام دورهٔ جوانی، ازدواج نامساعد، خصوصیتهای دوگانهٔ زندگی، وظیفه‌ای که در شغل روحانیت داشت و در عین حال به سبب روح شکاك و این قبیل مسائل بود که همه در اشعارش منعکس گشته است. موریکه در آغاز با انتشار اشعاری که تحت نفوذ گوته قرار داشت، در **جامعه** شناخته شد، سپس اولین داستان منثور را به نام **نولتن نقاش** *Maler Nolten* (۱۸۳۲) در دو جلد انتشار داد که نفوذ **استاد ویلهلم** اثر گوته در آن بخوبی نمودار بود و از عشق شاعر به ماریا مایر Maria Meyer نیز الهام پذیرفته بود. موریکه در این داستان پردهٔ نقاشی دلپذیری از زندگی ساده و آرام روستائی پیش چشم می‌گذارد و در ضمن صحنه‌هائی از امور، فوق الطبیعه مانند احضار ارواح و خواب مغناطیسی Magnetisme در آن دیده می‌شود و داستانی غم‌انگیز و به طور عمیقی بدبینانه است شامل بخشهائی سرشار از لطافت و ظرافت احساس. موریکه در اثر دیگری به نام آخرین پادشاه اورپلید *Der letzte König von Orplid*، سرگذشتی آمیخته ازنظم و نثر، ذوق خود را در موضوعهای افسانه‌ای و خیال‌انگیز و اساطیری نشان داده است. دیوان *Gedichte* (۱۸۳۳) موریکه او را به شهرتی پایدار رساند ـ دیوانی

شامل اشعار غنائی، مبین احساسها و عواطف خصوصی و درونی شاعر و در ضمن از لحنی طنزآمیز برخوردار. آثار منظوم موریکه در آغاز به طور عمیق شناخته نشد، تنها توجه مردم به بیان صادقانه و صمیمانهٔ شاعر از احساس خویش بود؛ اما بتدریج همه دریافتند که پشت نقاب طنز و تغزل و اشعاری که به سبك نغمه‌های عامیانه سروده شده، روحی مضطرب سرشار از رنج و وسوسهٔ مرگ وجود دارد و در واقع به دو قطب اندیشهٔ شاعر ارتباط می‌یابد. از سوئی خصوصیتهای تغزلی او را نشان می‌دهد و از سوئی دیگر بدبینی شدیدش را. بعضی از اشعار او در سبك نغمه‌های عامیانه مانند **ماگدلاین رها شده** *Das verlassene Mägdlein* و **آگنس** *Agnes* به اوج لطافت شعری می‌رسد. همچنین **بامداد زمستان، پیش از برآمدن خورشید** *An einem Wintermorgen vor Sonnenaufgang*، **نیمه شب** *Um Mitternacht* و مانند آن. اشعار دیگر موضوع عاشقانه دارد و شاعر در آنها گاه لحن ملال‌انگیز بکار می‌برد و گاه شوخ‌طبعی و مطایبه. **قصهٔ مردی مطمئن** *Märchen vom sichern Mann* سرگذشت دیو کوهستان است و شاعر با شوخ طبعی بسیار لطیف در آن اعتماد خود را به بشری نمودار می‌سازد که به طبیعت بستگی نزدیك دارد و از چنان قدرتی برخوردار است که نیروی شر را که خود با آن همانند است، مغلوب می‌کند. موریکه همچنین مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه انتشار داد که بهترین داستان آن **موتسارت در راه سفر به پراگ** *Mozart auf der Reise nach Prag* است که بخشی از حوادث سفر موتسارت و همسرش را به پراگ برای حضور در اولین نمایش «دون ژوان» شرح داده است. موتسارت بر سر راه در شهری کوچك برای رفع خستگی توقف می‌کند و ندانسته در باغی خصوصی بگردش می‌پردازد و همچنان که در عالم اندیشه غرق است، پرتغالی از درخت می‌چیند، بیخبر از آنکه این درخت و میوه‌اش هدیهٔ نامزدی برادر زادهٔ کنت صاحب باغ است. کنت خشمگین همینکه پی می‌برد که مقصر اصلی این هنرمند بزرگ است، از شادی همه چیز را فراموش کرده موتسارت را دعوت می‌کند تا همهٔ روز را نزد او بسر برد. روز فراموش نشدنی برای صاحبخانه، اما این شادی به سبب احساس قبلی مرگ این هنرمند بزرگ با اندوه می‌آمیزد. موتسارت این احساس را در پایان یکی از نغمه‌هایش بیان کرده است. قصه که از محیطی سرشار از شادی و احساسی غم‌انگیز ترکیب شده، به سبب

استادی موریکه در ساختمان داستان و صفا و شفافیت نثر و لحن نهفته در اندوه، از شاهکارهای ادبیات رومانتیك آلمان بشمار آمد. موریکه از طرف دیگر از متبحران در ادبیات یونان و روم باستان بود و منتخباتی از سرودها، غزلها، مرثیه‌ها و هجویات شاعران یونانی و لاتینی انتشار داد و از آثار آنان نیز ترجمه‌هائی بعمل آورد، از جمله از آثار تئوکریت. از داستانهای دیگر موریکه داستان لائوی زیبا *Die Shöne Lau* است که به افسانه‌های عامیانه نزدیك است و چنین می‌پندارند که از قصه‌های قدیم اقتباس شده است. در هر حال خود شاهکاری کوچك بشمار می‌آید. همچنین مردی از اشتوتگارت *Stuttgarter Hutzelmännlein* (۱۸۵۳).

از نظر عده‌ای موریکه بزرگترین شاعر قرن نوزدهم پس از گوته شناخته شده که قدرت شعر هوراس را با احساس لطیف و عمیق و پرجاذبهٔ شعر رومانتیك آمیخته است.

**موسه، آلفرد دو** Musset, Alfred de شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۱۰-۱۸۵۷) آلفرد دو موسه در پاریس و در خانواده‌ای با فرهنگ زاده شد، پدر و پدر بزرگش شیفتهٔ شعر و ادب بودند و طبع شعر را به ارث در وجود آلفرد نهادند. وی دوران کودکی را بسیار آرام و منظم گذراند، تحصیلات جدی و درخشانی انجام داد و تعطیلات را در سواحل رود لوار Loire و در کنار پدری بزرگوار و مادری مهربان و در کانون خانوادگی دلپذیری می‌گذراند. از کودکی به شعر سرودن علاقه نشان داد و در هیجده سالگی جوانی اجتماعی و لذت طلب گشت و به وسیلهٔ یکی از دوستان به سناکل Cénacle، مجمع ادبی که به وسیلهٔ ویکتور هوگو اداره می‌شد، راه یافت و با گرمی پذیرفته شد. موسه شعر می‌گفت، نقاشی می‌کرد، به موسیقی دلبستگی خاص داشت و مصمم بود که در رشتهٔ حقوق یا پزشکی تحصیلات خود را بپایان رساند و سرانجام شعر را برگزید و عمر خود را به آن مصروف داشت. منظومه‌های کوچکی ساخت که باب سلیقهٔ مردم عصر بود، اشعار نخستین او رنگ خاصی نداشت، نه ملال به شیوهٔ لامارتینی در آن دیده می‌شد و نه عصیان به سبك بایرون و نه اندیشه‌ای اخلاقی یا فلسفهٔ خاصی را عرضه می‌کرد. تنها رشحه‌هائی بود که از قریحهٔ شاعری پیشرس تراوش می‌کرد

که با وجود سن کم او دارای ترکیبی استادانه و بیانی روان و قالبی زیبا و لطیف بود و نشانه‌ای از مبتدی بودن شاعر در آنها بچشم نمی‌خورد. موسه جوانی اجتماعی و خوش محضر بود و بسیار زود خود را در حشر و نشر با زنان و کامرانی از زندگی غرق کرد و توانست به سبب اندام متناسب و خوشپوشی و رفتار شایسته توجه زنان را جلب کند، به وسیلهٔ استقلال فکری و روحی نظر آلفرد دو وینیی را متوجه خود سازد و به سبب ژرف بینی در تحلیل روانی و هوش سرشار مورد توجه سنت بوو، منتقد معروف قرار گیرد؛ اما دوستان و آشنایانش به این کسان منحصر نمی‌شدند، دوستان ثروتمند و روشنفکر و هنرور و خوشگذران و عیاشی نیز داشت که همراه آنان در رستورانهای زیبا شام می‌خورد و در کنارشان و تحت تأثیرشان به الههٔ الهام‌بخش شعر دست می‌یافت. غالب شبها به کتابخانهٔ آرسنال Arsenal می‌رفت، جائی که نودیه Nodier نسل جوان رومانتیك را با علاقه می‌پذیرفت، اولین دیوان موسه در ۱۸۲۹ به نام قصه‌های اسپانیائی و ایتالیائی *Les Contes d' Espagne et d' Italie* انتشار یافت که همه را مبهوت ساخت و غوغا بر پا کرد، موسه دراین دیوان خود را از قیدهای رومانتیسم آزاد کرده بود و به سبب رهائی از قواعد بیان و بکار بردن لحن مسخره‌آمیز و گستاخانه و بیشرمانه مورد سرزنش طرفداران رومانتیسم قرار گرفت. عده‌ای نیز به بدیع بودن اشعار پی بردند. در هر حال موسه پس از انتشار این دیوان مقامی خاص یافت و همه دربارهٔ سبك شعر او از یکدیگر سؤال می‌کردندکه آیا این اثری به شیوهٔ رومانتیسم‌است یا برضدآن؟آیا حادثه‌ای عشقی شاعر را به هیجان نیاورده است؟ اما نخستین عشق بزرگ موسه با نیرنگ زنانه همراه شد و اثر این خیانت در سراسر زندگی از روح و دل او محو نگشت. خود بارها به این نکته اشاره کرده است‌که اولین ناکامی درعشق، میل دوست داشتن را در او نابودکرده است. پس ازآن بدبینی و بدگمانی اندوهباری بر دلش چیره‌گشت. حال روحی موسه در ۱۸۳۶ در اعترافات فرزند ذمانه *Confession d' un enfant du siècle* منعکس شده است که قهرمان داستان به خیانت معشوق پی می‌برد و خود را به کامرانیها و لذتهای زودگذر می‌سپارد. لحن شاعرانهٔ بسیار عالی این اثر از حقیقت مستند این سرگذشت غم‌انگیز شخصی چیزی نمی‌کاهد. موسه در عالم تئاتر نیز با اولین نمایشنامه‌های خود غوغاها برانگیخت. اولین اثر نمایشی او به نام تسویه حساب

شیطان *La Quittance du Diable*، اگرچه قرار بود بر صحنه آید، به اجرا گذاشته نشد، اما در همین سال (۱۸۳۰) نمایشنامهٔ نك پرده‌ای شب ونیزی *La Nuit Vénitienne* در تئاتر اودئون Odéon برای اولین وآخرین بار بنمایش درآمد. نمایشنامهٔ شب ونیزی که نمایشنامهٔ کوچك، بدیع و مسخره‌آمیز و شاعرانه بود، به سبب اختلاف با تئاتر رومانتیك با شکست مواجه شد و موسه بر اثر این شکست قسم خورد که دیگر نمایشنامه‌ای بر صحنه نیاورد، مدتها نیز بر سر پیمان بود، اما از نوشتن آثار نمایشی دست باز نداشت. در ۱۸۳۲ نمایشی باشکوه در صندلی راحت *Un Spectacle dans un fauteuil* ساخته شد که مجموعه‌ای بود از دو نمایشنامه و یك منظومه. یکی از نمایشنامه‌ها به نام ساغر و لب *La Coupe et les Lèvres* تقدیمنامه‌ای بسیار مهم در آغاز خود داشت که بیانیهٔ واقعی ادبی موسه بشمار آمد و توجه او را از شعر کلاسیك که در آثار پیشین او دیده می‌شد، به شعر رومانتیك نشان می‌داد و برجسته‌ترین اندیشه‌های ادبی و اطلاعاتی دربارهٔ الهام شاعرانه که پیش از او کسی دربارهٔ آن چیزی ننوشته بود، عرضه می‌کرد. در این دیباچه موسه نظر بدبینانه‌ای دربارهٔ نهضت ادبی عصر خود بیان داشته است، در این باره می‌گوید: «امروزه دیگر هنر وجود ندارد» این اثر که با سکوت عام روبرو گشت، در نظر سنت بوو منتقد ادبی اوج هنری موسه را نشان می‌داد، فرانك Frank قهرمان این منظومه تجسمی کامل از جنبهٔ شخصیت رومانتیك موسه در سالهای ۱۸۳۰-۱۸۳۲ بود، یعنی بیزاری از عیش و نوش، ناباوری در عشق، بدبینی به زن و آرزوی مبهم نیکبختی ساده، اما دیر شده بود و دیگر این عشق ساده و پاك، نمی‌توانست در دلی‌که مدتها به کامرانیها و لذت‌طلبیها تسلیم شده بود، جوانه زند. رؤیای این صفا و پاکی با دلپذیری و دلفریبی بسیار در نمایشنامهٔ دیگری با عنوان دختران جوان در چه رؤیاهائی بسر می‌برند؟ *A quoi rêvent les jeunes filles* تجلی می‌کند. همچنین در منظومهٔ نامونا *Namouna* که اگر چه بظاهر گستاخانه بود، اضطراب درون شاعر را نشان می‌داد. موسه در ۱۸۳۳ به رومان‌نویسی روی آورد، رمان به وسیلهٔ نامه *Roman par Lettres* را منتشر کرد و بلافاصله به نمایشنامه‌نویسی بازگشت. در همین سال در مجلهٔ رود دوموند Revue des Deux Mondes نمایشنامهٔ آندره دل سارتو *Andréa del Sarto* و هوسهای ماریان *Les Caprices de Marianne* را انتشار داد. آندره دل سارتو

نمایشنامه‌ای بود از محیط نقاشان دورهٔ رونسانس و سرگذشت غم‌انگیز شوهر هنرمند و رنج‌دیده‌ای که جوانی را از دست داده و دیگر قدرت نداردکه دلپسند و محبوب دیگران قرار گیرد. این شوهر نقاش که دیوانه‌وار زنش را دوست دارد، همهٔ هنر و بلندپروازیهای خود را فدای این عشق می‌کند، اما زن در برابر فداکاریهای او بی اعتنا می‌ماند، سرانجام نیز او را ترك می‌کند و در حالی باقی می‌گذاردش که هم هنر را از دست داده و هم زن محبوبش را. موسه در این نمایشنامه که در ۱۸۵۱ در پاریس بر صحنه آمد، رابطهٔ عشق و هنر را عرضه می‌کند. قهرمانان نمایشنامهٔ **هوسهای مادیان**، دو چهرهٔ متفاوت موسه را نشان می‌دهند، یکی مردی پر احساس و خیالپرداز و دیگر شخصی بوالهوس و بیقید و بدبین. منظومهٔ «رولا *Rolla* (۱۸۳۳) توجه موسه را به شعر غنائی آشکار و ناکامی و ایمان ازدست رفته را بیان می‌کند. فصاحت تغزلی، روانی بیان‌که بتدریج عمیق و سنگین می‌شود، مسائل عاطفی و احساسهای درون موجب گشت که این منظومه در دل عامهٔ مردم جای گیرد و موسه را شاعر بزرگ غنائی معرفی کند. کمدی فانتازیو *Fantasio* در ۱۸۶۶ در کمدی فرانسز بر صحنه آمد و یکی از درخشانترین و خیال انگیزترین کمدیهای موسه و گنجینه‌ای از حقیقت، شعر و خوش طبعی بود که تغزل بسیار ظریفی در بر داشت. در نخستین ماههای ۱۸۳۳ بود که موسه با ژورژ ساند آشنا شد، ژورژ ساند که در آن زمان به سبب انتشار رومانهای پی درپی به‌شهرت رسیده و شش سال از موسه مسنتر بود، در او نبوغی یافت و دریغش آمد که روح و اندیشهٔ او در کامرانیها و لذتهای پوچ و زندگی بی‌بند و بار به پستی گراید، پس مصمم شد که او را از آن زندگی رهائی بخشد. موسه نیز که در وجود ژورژ ساند زنی هوشمند و شایسته دید، دعوتش را پذیرفت و با او به ایتالیا رفت و هر دو در ونیز سکونت گزیدند، اما طولی نکشید که سوء تفاهم رشته‌های علایق آن دو را که به عشقی آتشین انجامیده بود، از هم گسست، موسه بسختی بیمار گشت و از بیوفائی ژورژ ساند بشدت رنج برد، پس با دلی شکسته و تنی ضعیف به پاریس بازگشت، با وجود این مکاتبات پرشوری میان‌آنان جریان یافت، ژورژ ساند نیز به‌پاریس شتافت، یکدیگر را از نو یافتند و دیدارهائی انجام دادند که سرانجام در مارس ۱۸۳۵ به جدائی قطعی منجر شد. موسه در این مدت به خلق آثار نمایشی ادامه می‌داد. کمدی با عشق شوخی نمی‌کنند

*On ne badine pas avec l'amour* را در ۱۸۳۴ نوشت که در ۱۸۶۱ بر صحنه آمد. در این کمدی سه‌پرده‌ای عمق خاطرات عاشقانه و اندوهگینانهٔ **موسه** از ژورژساند و حالتهای روحی آن دو، از خلال نثری روان و موضوعی بسیار لطیف جلوه‌گر است. این کمدی از بهترین آثار نمایشی موسه بشمار آمد. نمایشنامهٔ منثور دیگر **لورانساتچو** *Lorenzaccio* که شاهکار تئاتر رومانتیك موسه و فرانسه بشمار می‌آید، نمایشنامه‌ای است اخلاقی و احساسی بر پایهٔ تجربه‌های موسه در زمینهٔ تحلیل روانی و بدبینی و ناباوری و پاکی و خلوتی ازدست‌رفته و ایمان و عشق ناکام‌مانده و زندگی آزادانه و بدون هدف اخلاقی. موضوع این نمایشنامه را ژورژ ساند از وقایع تاریخی فلورانس بدست آورده و در اختیار موسه قرار داده بودکه شاعر جوان آن را به صورت اثری هنری درآورد. نمایشنامهٔ **لورانساتچو** در زمان حیات موسه برصحنه نیامد، اولین بار در۱۸۹۶ اجرا شد ومورد انتقاد و اظهار نظرهای متفاوت قرار گرفت. موسه بعد از ژورژ ساند با زنهای متعدد دیگر آشنائی یافت و عشقهای دیگر یافت که غالب آنها در این آثار منعکس گشته است: **املین** *Emmeline* (۱۸۳۷)، **شمعدان** *Le Chandelier* (۱۸۳۵)، **پسر تیسین** *Le Fils du Titien* (۱۸۳۸) و مانند آن. در این دوره که دورهٔ اختلاط عشقهای تازه و خاطرات عاشقانهٔ موسه با ژورژ ساند است و تفکر دربارهٔ خویش و یافتن دو جنبهٔ مخالف هنرمندی و بشری در وجود خود، سلسله اشعار شبها *Nuits* پدید آمد که شامل **شبهای مه ـ ژوئن در۱۸۳۵**. نامه به لامارتین *Lettre à Lamartine*، **شبهای مادس‌ـ اوت ـ اوکتبر در ۱۸۳۷**، و قطعه‌های دیگر مانند **امید به خدا** *Espoir en Dieu* و خاطره *Souvenir* از۱۸۳۵ تا ۱۸۴۱ است. اساس این قطعه‌های تغزلی عشق نیست، بلکه موضوع واقعی در آن برخورد عشق و رنج است در اثری شاعرانه و سرگردانی درانتخاب قلب یا روح، عشق یا خلاقیت هنری، زندگی یا هنر. ازآثار دیگر موسه در این دوره نمایشنامهٔ **نباید به چیزی قسم خورد** *Il ne faut jurer de rien* در ۱۸۴۸ در کمدی فرانسز بر صحنه آمد و **هوس** *Un caprice* در ۱۸۴۷. موسه در سی سالگی به پیری زودرس رسید. از بلند پروازیها در او نشانه‌ای باقی نماند، سرچشمهٔ تخیلاتش خشك شد و حساسیتش ضعیف گشت و تا پایان عمر که هفده سال طول کشید، جز چند منظومه، چند قصه و چند کمدی که گاه در آنها خیال‌انگیزی، شور، ظرافت و خوش طبعی آثار پیشین دیده می‌شد، اثر

مهمی نیافرید. نمایشنامه‌هائی مانند باید که دری باز باشد یا بسته *Il faut qu'une porte soit ouverte ou fermée* نمایشنامه‌هائی متوسط و کم ارزشتر از آثار گذشتهٔ موسه است. موسه داستانهای کوتاه و قصه‌های بسیار دارد که برای امرارمعاش نوشته می‌شده و با این حال از نبوغ هنری او حکایت دارد. آخرین قصهٔ او مگس *La Mouche* است در ۱۸۵۳.

در واقع دورهٔ خلاقهٔ هنری موسه ده سال بیشتر طول نکشید یعنی میان سالهای ۱۸۲۹ تا ۱۸۳۹، از نوزده سالگی تا بیست و نه سالگی، شهرت واقعیش از ۱۸۵۰ به بعد آغاز شد و آثار نمایشیش پیروزی واقعی و گسترده را پس از ۱۹۰۰ یا حتی ۱۹۲۰ بدست آورد. نبوغ حقیقی موسه با هیجانهای زندگی خصوصیش رابطهٔ بسیار نزدیك داشت و هنگامی که سرچشمه‌های الهام‌بخش زندگیش خشك یا ضعیف گشت، خلق آثار هنریش نیز رو به کاهش نهاد. موسه با آنکه طبعاً رومانتیسم خاص خود را داشت و از نظر شور و حساسیت از نویسندگان بزرگ رومانتیك معاصر خود عمیقتر بود، ذوق و سلیقه‌اش در سبك کلاسیك باقی ماند. نمایشنامه‌های اخلاقی و معنوی و استقلال اندیشه موجب شد که موسه از پایدارترین نویسندگان نیمهٔ اول قرن نوزدهم بشمار آید. خاصه میان سالهای ۱۹۲۰و۱۹۲۵ اثر نمایشی هیچ نویسندهٔ فرانسوی تا این حد بر صحنه نمانده است. موسه از عصر خود پیش بود و آزادی فکر و قدرت تخیل و تیزبینی و ژرف‌نگری در آثار او درست همان چیزی بود که مردم عصر جدید انتظارش را داشتند.

**مولتاتولی** Multatuli نام مستعار، (نام واقعی ادوارد دووز دکر Edvard Douwes Dekker) نویسندهٔ هلندی (۱۸۲۰-۱۸۸۷) مولتاتولی در آمستردام زاده شد، پدرش ناخدای کشتی اقیانوس پیما بود که پسر را در هیجده‌سالگی با خود به هند شرقی و مستعمرهٔ هلند برد. مولتاتولی در ۱۸۴۰ در دستگاه اداری جاوه (اندونزی کنونی) به کار اشتغال یافت و به سبب همدردی و توجه خاص به زندگی رقت‌بار مردم بومی‌که همهٔ عمر درحال استثمار واستعمار بسرمی‌بردند، با نایب‌الحکومه اختلاف یافت و پافشاری او در عقاید آزادیخواهانه موجب تغییر محل کارش گشت و سرانجام او که در خیالپروری و آزادمنشی غرق بود، استعفا داد و به آمستردام بازگشت و از آن پس زندگی

بی‌ثباتی پیش گرفت، از آمستردام به بروکسل، از آنجا به لاهه، سپس بـه آلمان رفت و در این کشور باقی ماند. زندگی در مستعمره از ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۷ در خلق آثار با ارزش مـولتاتولـی بسیار سودمند و مـؤثر واقـع گشت، در ۱۸۶۰ کتاب ماکس هافلار *Max Havelaar* را انتشار داد که در عین حـال رومان و نـوشته‌ای هجوآمیز است دربارهٔ بیعدالتیهای حکومت استعماری نسبت به بـومیان محروم. این کتاب زیبا که به زبان محاوره‌ای مردی با فرهنگ نوشته شده، شامل حوادث زندگی اداری نویسنده در مستعمره است و چهرهٔ او را از پشت چهرهٔ قهرمان کتاب هافلار نمایان می‌سازد، در واقع کتاب به صورتی استادانه از بخشی تـاریخی بـه معنی واقعی با انتقادی تند و بخشی تغزلی و سرگذشتی غـم‌انگیز ساخته شده و به عناصر گوناگون هجوی، خطابی، فکاهی و تغزلی آمیخته است که بـه کتاب تنوعی دلپذیر مـی‌بخشد و در عین حـال از هماهنگی و تعـادل بسیار بـرخوردار است، شیوهٔ نگارش روان و مستقیم نیز که بـر محسنات دیگر ایـن اثـر افزوده، موجب گردیده است که کتاب ماکس هافلار از کـم نظیرتـرین آثـار ادبـی هلند بشمار آید و به بسیاری از زبانها تـرجمه شود. پیروزی عظیم کتاب نـه تنها در محیط ادبی و هنری دیده شد، بلکه در قلمرو سیاست نیز نفـوذ فـراوان یـافت و بعدها در تغییر وضع حکومت استعمـاری تأثیر بسزائی برجای گذارد. مولتاتولی در ۱۸۶۱ دنبالهٔ کتاب ماکس هـافلار را در اثـر دیگـری منتشر کـرد بـا عنوان نامه‌های عاشقانه *Minnebrieven* که نامه‌هائی بـه دلـدار است، بعـلاوه مـدارکی دربارهٔ زندگی و شغل هافلار. نویسنده همچنین نقشهٔ اثری را با عنوان اندیشه‌ها *Ideën* طرح کرد، شامـل یك سلسله قصه، سرگذشت، تمثیل، مشاهدات، خاطرات، رؤیاها و پیشگوئیها که در هفت جلد میان سالهای ۱۸۶۲و۱۸۷۷ انتشار یـافت. از این مجموعهٔ سرشار از اندیشه‌هـای پیشرفته و آزادیخواهـانه، رومـان ناتمام سرگذشت ووترینهٔ (والتر) کوچك *De geschiedenis van Woutertje Pieterse* جداگانه در ۱۸۸۸ منتشر شد که نویسنده در آن تصویر دقیق و هـوشمندانـه‌ای از محیط طبقهٔ کاسب و پیشه‌ور هلندی ساخته و آن را با ادراکی عمیق از تحلیل روانی به شیوه‌ای بسیار نو آمیخته است و روح کودکی حساس را وصف می‌کند که پیوسته با محیط فاقد هرگونه لطف و امتیاز در جدال است. این رومان را با رومان اتاق کار سرخ اثـر استریندبـرگ Strindberg قابل قیاس دانسته‌اند. نمایشنامهٔ منظـوم

مدرسهٔ شاهزادگان *Vorstenschool* (۱۸۷۲) افکار سیاسی نویسنده را نمایان می‌سازد. مولتاتولی از نظر مذهبی نویسنده‌ای منکر خداست که بشدت به مسیحیت می‌تازد و افکارش گاه رنگ عقاید نیچه فیلسوف آلمانی را به خود می‌گیرد. مولتاتولی طبعی رومانتیك و روحی مغشوش و ناسازگار داشت، اما توانست به کمك اندیشه‌های عالی و شخصیت بزرگ خویش با افکار پست عصر خود بجنگد و ستمگریهای حکومت استعماری را با نثری شیوا پیش چشم گذارد. نفوذ او بر اندیشه‌های مردم هلند عظیم بود و آثارش از بهترین آثار ادبی کشورش بشمار آمد. در ۱۹۱۰ موزه‌ای به نام او در کتابخانهٔ دانشگاه آمستردام تأسیس شد و چاپ کامل آثارش در بیست و چهار جلد در جریان انتشار است.

**مولّر، فریدریش** Müller, Friedrich شاعر و نقاش آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۲۵) فریدریش مولر معروف به «مولر نقاش» Maler Müller، فرزند روستائی فقیری بود که بسیار زود به استعداد خود در هنر نقاشی پی برد و در جوانی تحت نفوذ کلوپشتوك Klopstock، شاعر آلمانی، اولین آثار شاعرانه را پدید آورد. پس از آن با گوته و لسینگ آشنائی یافت و به نهضت ادبی هجوم و نبرد Sturm und Drang پیوست و به یاری دوستان، خاصه گوته برای آموختن نقاشی و متشکل ساختن استعداد هنری در ۱۷۷۸ به رم سفر کرد. در ۱۷۸۰ به مذهب کاتولیك گروید و هرگز به آلمان بازنگشت و از ۱۷۸۱ که مستمریش قطع شد در فقر و تنگدستی بسر برد و با اندك عایدی که از راهنمائی جهانگردان بدست می‌آورد، امرار معاش کرد تا آنکه در ۱۸۰۵ به کمك ولیعهد باویر Bavière بار دیگر مستمریش برقرار گشت و از سرگردانی نجات یافت، اما امیدهای بزرگ دوستان و معاصرانش در بارهٔ نبوغ هنری او نقش بر آب شد، اگر چه نقاشی و شعر او از تلاشی هوشمندانه همراه با قریحه‌ای سرشار حکایت داشت، به سبب طبع پر التهاب و حساسیت شدید فاقد نظم لازم در کار و قدرت روحی بود. از همین جهت مولر را «مولر شیطان صفت» Teufels Müller نامیده‌اند. مولر در ادبیات آلمان نهضتی را به سوی شعر رومانتیك و حتی رئالیسم نشان می‌دهد و شیوه‌ای در داستانپردازی بکار می‌برد که خود پیشرو آن بشمار می‌آید. مولر منظومه‌های روستائی حماسی و تغزلی را زنده گردانده است: دیوان نغمه‌های

روستائی *Idyllen* (۱۷۷۵، ۱۷۷۸، ۱۷۸۳)، شامل قطعه‌هائی است از دلکش‌ترین آثار شاعرانهٔ قرن هیجدهم که شکفتگی آشکاری را در ادبیات آلمان نمودار می‌سازد. موضوع اشعار این دیوان که بیشتر به دورهٔ جوانی شاعر نقاش بستگی دارد، از تورات گرفته شده، یا از اساطیر یا از زندگی روستائی کشور آلمان که همه با زبانی سرشار از طراوت و تازگی همراه با استعارات بسیار برجسته بیان گردیده است. از معروفترین قطعه‌های این دیوان داستانهای پشم چینی گوسفندها *Die Schafschur* و بادام *Das Nusskernen* است در بارهٔ زندگی روستائیانی که هنوز وضع طبیعی خود را حفظ کرده‌اند. مولر به سبب وصف دقیق زندگی دهقانان و قدرت آفرینش و بکار بردن لحن مطایبه‌آمیز در نقل حوادث ساده و پرجاذبه‌ای که میان دهقانان سرگرم به کار پدید می‌آید، توانسته است به داستانهای تغزلی رنگ تازه‌ای بخشد و شعرهای شبانی و روستائی تئوکریت، شاعر یونانی را در زندگی مردم روستای آلمان وارد کند. مولر همچنین کوشیده است که در یک سلسله صحنه‌های تخیلی به نمایشنامه‌های عاشقانه و آهنگین شکل تازه دهد. نمایشنامه‌های مولر در زمینهٔ انسانیتی پر عظمت است که بر مبنای ارتباط میان عواطف و خطاها گذارده شده است. نمایشنامهٔ منثور گولو وگنووا *Golo und Genoveva* (۱۸۰۸) در پنج پرده از افسانه‌های کهن اقتباس شده است که در آن نفوذ گوته و شکسپیر دیده می‌شود، شامل صحنه‌های بسیار زیبای شاعرانه. مولر در نمایشنامهٔ زندگی فاوست *Faust's Leben* (۱۷۷۶) از قصهٔ قرون وسطائی الهام گرفته و به وسیلهٔ نمایشنامهٔ نیوبه *Niobē* (۱۷۷۵) کوشیده است که در نمایشنامه‌های یونانی، از نظر تغزل و آهنگین بودن کلام، تازگی پدید آورد.

قالب سهل ممتنعی که مولر به آثار نمایشی بخشیده، امکانات تازه‌ای از نظر واقع بینی و تصویرهای زنده و نمایشی از روح بشر فراهم آورده است، اما از نظر ترکیب و ساختمان نقصهائی در بر دارد. نفوذ فراوان مولر حتی در رومانتیسم احساس می‌شود، اما وی هرگز به مقامی که مردم آلمان در سالهای جوانی برایش پیش بینی می‌کردند، دست نیافت. آثار کامل مولر در ۱۸۱۱ در سه جلد انتشار یافت.

**مولّر، ویلهلم** Müller, Wilhelm شاعر آلمانی(۱۷۹۴-۱۸۲۷) مولر از خانواده‌ای

صنعتگر بود و از چهارده سالگی شعر می‌سرود. در هیجده سالگی به دانشگاه برلین وارد شد و در رشتهٔ زبانهای باستانی و لاتینی و همچنین در رشتهٔ تاریخ و فلسفه بتحصیل پرداخت. در ۱۸۱۳ دنبالهٔ تحصیل را رها کرد، به ارتش پروس پیوست و برای اشغال هلند و بلژیك به این کشورها اعزام شد. جنگهای ناپلئون روح میهن پرستی را در او بیدار کرد و علاقه به گذشتهٔ کشور را در او برانگیخت. از این‌رو پس از دو سال خدمت در ارتش به دانشگاه بازگشت و به تحصیل در رشتهٔ زبان و ادبیات آلمانی در قرون وسطا پرداخت. در این دوره به زندگی اجتماعی و ادبی بسیار پرشور برلین وارد شد، در محافل معروف ادبی حضور یافت و اولین اشعارش را در نشریهٔ ادبی بوندسبلوتن Bundesblüten منتشرکرد. در حین تحصیل، هنگامی که در محفل شاعرانه‌ای شرکت کرد، در ضمن سرگرمیها بازی در نقش آسیابان به او واگذار شد، (مولر = آسیابان) همین امر الهام‌بخش او گشت در سرودن یك سلسله ترانه Lieder که در مجموعه‌ای با عنوان دختر زیبای آسیابان *Die Schöne Müllerin* فراهم آمد و در ۱۸۲۴ انتشار یافت‌که به نام ترانه‌های مولر *Müllerslieder* نیز معروف است. مولر در۱۸۱۷ پس‌از پایان تحصیلات دانشگاهی از طرف آکادمی علوم به همراهی بارون زاك Baron Sack به مصر اعزام شد و هنگام عبور از ایتالیا از شهرهای ونیز، فلورانس و رم دیدن کرد و چنان شیفتهٔ رم گشت که سفرش را قطع کرد و در رم ماند و در دورهٔ اقامت در ایتالیا که یك سال بطول انجامید، آثاری پدیدآورد، از آن جمله است: (م، مردان (م، و زنان (م *Rom, Römer, und Römerinnen* (۱۸۳۰) در دو جلد و مجموعه‌ای از نغمه‌های عامیانهٔ ایتالیائی... *Sammlung italienischer Volkslieder...* (۱۸۳۰). مولر در بازگشت به آلمان در دساو Dessau مقیم شد و به تدریس زبانهای یونانی و لاتینی پرداخت و به شغل کتابداری مشغول گشت. در ۱۸۲۰ ازدواج کرد و بقیهٔ عمر را به سرودن شعر و مطالعه و تحقیق گذراند. میان سالهای ۱۸۲۱ و ۱۸۲۴ دیوان هفتاد و هفت شعر از اوراق باقیماندهٔ یك مسافر *Siebenundsiebzig Gedichte aus den hinterlassenen Papieren eines Reisenden Waldhornisten* در دوجلد انتشار یافت، شامل اشعار غنائی و چهار جزوه از ترانه‌های یونانی *Leider der Griechen*. این ترانه‌ها که بستگی مولر را به یونان و تمدن یونانی نشان می‌داد و از مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ مردم یونان الهام گرفته

بود، برای شاعر، شهرت بزرگی بدست آورد. در ۱۸۲۸ منظومهٔ سفرهای غنائی و سیر و سیاحتهای لطیفه‌آمیز *Lyrische Reisen und epigrammatische Spaziergänge* به مجموعهٔ آثار غنائی افزوده شد. داستانهای کوتاه سیزدهمین *Der Dreizehnte* و دبورا *Debora* پس‌از مرگ مولر انتشار یافت. مولر با مجله‌های گوناگون ادبی همکاری داشت و خود در ۱۸۲۰ مجلهٔ اسکانیا *Askania* را بنیان گذاشت.
شهرت مولر بیشتر به ترانه‌ها *Lieder* بستگی دارد که غالب آنها را از ترانه‌های عامیانه گرفته و به آنها شکل زیبا و آهنگینی بخشیده است، خاصه شهرت این ترانه‌ها به سبب آهنگهائی است که فرانتس شوبرت Schubert برای بیست ترانه از مجموعهٔ دختر زیبای آسیابان ساخته است.

**مولیر، ژان ـ باتیست پوکلن** Molière, Jean-Baptiste Poquelin نمایشنامه‌نویس و شاعر فرانسوی (۱۶۲۲-۱۶۷۳) ژان باتیست در پاریس زاده شد، پدرش مبل‌فروش ثروتمندی بودکه در ۱۶۳۱ مبل‌ساز دربار لوئی چهارده‌گشت. ژان باتیست در ده سالگی مادر را از دست داد و به مناسبت شغل پدر و کمك دربار توانست از تحصیلات شایسته‌ای برخوردارگردد، ابتدا در مدرسهٔ مذهبی یسوعیان بتحصیل پرداخت و در ادبیات وفلسفه شوق و استعداد فراوان نشان داد و ظاهراً تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق تا درجهٔ لیسانس ادامه داد، اما بسیار زود از کمك دربار چشم پوشید و به تئاتر روی آورد، شغلی که در زمان او ارزش چندانی نداشت. پس با خانوادهٔ بازیگری به نام بژار Béjart دوستی یافت و به سبب علاقهٔ شدید به مادلن Madeleine، دختر بزرگ خانواده که هنرپیشه‌ای سرشناس بود، در میان افراد خانواده بسر برد و در ۱۶۴۳ با آنان گروه نمایشی ایلوستر تئاتر *L'Illustre Théâtre* را تشکیل داد و از ۱۶۴۴ نام مولیر را بر خود گذارد. کار این گروه در ۱۶۴۵ با شکست قاطع مواجه شد و گرفتاریهای مالی و قرض موجب شد که مولیر مدت بیست و چهار ساعت به زندان بیفتد. پس به اتفاق مادلن، دختر همکار و در واقع معشوقهٔ خود و مدیر واقعی گروه تصمیم گرفت که گروه را به شهرستانها بکشاند. زندگی سیار این گروه که در آغاز متزلزل و پس از آن پیروزمندانه گشت، مدت سیزده سال بطول انجامید و در طی آن مولیر به تجربه‌های کافی و پختگی کامل دست یافت و در سه رشتهٔ بازیگری،

مدیریت گروه و نمایشنامه‌نـویسی تبحر یافت. در آغاز قـریحهٔ خود را بـر مایهٔ بدیهه‌گوئی نهاد و از طرح خاص نمایشی ایتالیائـی پیروی کـرد، در شخصیتهای مختلف و قهرمانهای مورد پسند خویش ظاهر می‌شد، گاه چهرهٔ فیلسوفانی را می گرفت که با فصاحت تمام مخالف‌گوئی می‌کردند و چیزهای جـدی را بـه صورت مضحکه درمی‌آوردند، گـاه در شکل حسودهای پر هیجان و پر تحرك ظاهر می‌شد و زمانی در قالب پزشکان بیسواد و بیسابقه می‌رفت، بی آنکه قهرمانان تـراژدی را که از رؤیـاهای نخستینش بـود، فراموش کند. پیروزی مولیر رو به افـزایش نهاد و فـرهنگ وسیـع وی تفوق او را بـر همکارانش به اثبات رساند، در نتیجه مدیریت‌گروه نمایشی بر عهدهٔ اوگذارده شدکه با مباحثه‌ها و جدالهای بلاانقطاع در درون و بیرون محیـط کارش همراه بود. رد پـای گروه مولیر تقریباً در سراسر فرانسه مشاهده شده است، امـا بنظـر می‌آید که در شهـر لیون Lyon اقـامتهای طولانیتر داشته است. در همین شهر بود که مولیر به قلمرو نویسندگی گام نهاد و نمایشنامه‌هائـی در طرح ایتالیائـی بـر صحنه آورد. نمایشنامـهٔ منظوم کند ذهن *L'Étourdi* در پنـج پرده در ۱۶۵۵ و کمـدی کینهٔ عاشقانه *Le Dépit amoureux* در ۱۶۵۶ به اجرا درآمد که مورد توجه قـرار گرفت، از آن پس در طرح ایتالیائـی تصرف کرد و گروهـی را در نمـایش وارد کرد که خصوصیت و نـام فـرانسوی داشتند، در۱۶۵۸ که شهرت مولیر و بازیگری درخشان او همه‌جا را فـرا گرفت، با گروه خود به پاریس بازگشت، مورد حمایت دربار قرار گرفت و در قصر لوور نمایش خود را آغـاز کرد. اولین نمایش او کمدی کوچکی بود با عنوان پـزشك عاشق *Le Docteur amoureux* که مـورد پسند شاه قرار گرفت و به او اجـازه داده شد کـه در قسمت مستقلی از قصـر مستقر شود. پس تـالار نمایش پتی بـوربـون Petit Bourbon بنوبت در اختیار گروه او و گروه مشهور ایتالیائی به نام اسکاراموش Scaramouche قرار گرفت. مـولیر پس از آن دانست که در سبك کاملاً خطابه‌ای و فصیح بازیگران رسمی هتل دوبورگونـی Hôtel de Bourgogne زمینـهٔ پیروزیش بسیار کـم است، بعکس مجـذوب تنـدی و چـالاکی گروه اسکاراموش گشت و حرکات و خطوط چهرهٔ آنان را دربازی بکار گرفت. لوئـی چهارده که بازی گروه مـولیر را پسندید، از آن حمایت کرد و از همینجـا مبـارزهٔ میان گروه او و گروه هتل دو بورگونی آغازشد و مولیر با قطعه‌های هجوآمیزی که درکمدی دختران فضل-

فروش *Les Précieuses ridicules* بکار برده بود، آتش این مبارزه را دامن زد، زیرا در این کمدی به سبك متصنع انشای هتل دوبورگونی سخت تاخته بود. کمدی **دختران فضل فروش** در یك پرده، درهیجدهم **نوامبر ۱۶۵۹** در تالار پتی بوربون بر صحنه آمد و بسیار جلب توجه کرد، اما رقیبان و حسودها از پای ننشستند و کارشکنی کردند تا در اکتبر ۱۶۶۸ که به بهانهٔ بزرگ کردن قصر لوور تالار پتی بوربون را خراب‌کردند. پس از آن مولیر با اجازهٔ شخص شاه از تالار زیبای پاله روایال Palais Royal که مدتها بیمصرف مانده بود، استفاده کرد و با صرف مخارج گزاف آن را برای نمایش آماده ساخت وکارش را در رشتهٔ نمایشنامه‌نویسی و بازیگری رونق بخشید. مولیر تا ۱۶۷۲ از پشتیبانی لوئی چهاردهم و درباریان برخوردار بود و هنر بازیگری و قریحهٔ نمایشنامه نویسیش از طرف تودهٔ وسیع مردم و طبقهٔ روشنفکر مورد ستایش قرار گرفت. خلق و تنظیم آثار نمایشی مولیر تنها یك قسمت از مسؤولیت وی را تشکیل می‌داد. مدیریت گروه، رهبری آنان، رنگ تازه بخشیدن به کار نمایش، کارگردانی، تهیهٔ برنامه، ترتیب وسایل نمایش در جشنها و بر صحنه آوردن نمایشها در حضور شاه، همه بر عهدهٔ او بود. از طرف دیگر به سبب برخورداری از شهرت فراوان ناچار بود پیوسته با حسودان در پیکار باشد. وی نویسنده‌ای پیشرو بشمار می‌آمد، در نمایشها از آداب مذهبی دوری می‌جست، برای نسل جوان کار می‌کرد، در زیر خوی سرکش، روحی پخته و در پشت ظاهر مسخره‌آمیز و بذال فیلسوفی عمیق پنهان می‌داشت. در ۱۶۶۰ به وسیلهٔ نمایش اسگانارل *Sganarelle* پیروزی خود را تثبیت کرد و در پائیز ۱۶۶۲ با خواهر مادلن بژار به نام آرماند Armande ازدواج کرد که به سبب عدم تطابق سنی و خصوصیتهای اخلاقی زندگیش به آشفتگی کشیده شد و بهانه به دست مخالفان داد که او را به ازدواج با دختر خویش که از مادلن داشته، متهم‌کردند. اواخرهمین سال اولین شاهکارمولیر مکتب شوهران *L' École des Maris*، نمایشنامهٔ منظوم در سه پرده بر صحنه آمد و پیروزی کم نظیری بدست آورد و موجب توطئه چینی و دسیسه‌انگیزی مخالفان او گشت که مولیر در مکتب زنان *L'École des Femmes* (۱۶۶۳) به اتهام آنان پاسخ داد ـ کمدیی در پنج پرده که مولیر در آن موضوعهائی مسخره‌آمیز و حکایتهائی دلپذیر بکار برده بود. نکته‌بینی فراوان در صفات اخلاقی قهرمانان، غنای موضوع در جنبه‌های انسانی،

هالهٔ اسرارآمیزی کـه قهرمانان را در بر مـی‌گرفت، مسائل طـرح‌شده و لاینحل مانده، به‌طورمجموع ازاین‌کمدی شاهکاری ساخته بودکه غنی‌ترین نوع تئاترکمدی بشمار می‌آمد. مولیر در این نمایشنامه عشق و جوانـی را ستوده و همهٔ چیزهای مخالف با شکفتگی و شادی زندگی را به باد مسخره گرفته بود. مخالفـان پس‌از نمایش مکتب زنان بـر اتهامات خـود افـزودند و نمایش از طـرف متظاهـران و متعصبان و طرفداران اخلاق، همچنین از طرف رقیبان وی مورد حملهٔ شدید قرار گرفت. عـده‌ای نیز مولیر را متهم کردند که از قواعد کلاسیك نمایشنامه‌نـویسی سرپیچی کرده است و حتی او را به سرقت ادبی منسوب داشتند. مباحثه و جـدال ادبی درگـرفت و مولیر ناچار شد که به همهٔ انتقادهـا و تهمتهـا پاسخ‌گوید، پس **نـقـد بـر مـکتب زنـان** *Critique de L'École des femmes* را نوشت و در ۱۶۶۳ نمایشنامهٔ بدیهه‌گوئی ورسای *Impromptu de Versailles* را در حضور شاه بازی‌کرد. این‌کمدی در یك پرده، به صورت مکالمه نوشته شده و مولیر در جریان گفتگو از دشمنانش انتقام گرفته بود. پس‌از آن در ۱۶۶۴ عروسی اجباری *Mariage forcé* و کمدی شاهزاده خانم الید *Princesse d' Elide* را بـرای جشنهـای قصـر لـوور و ورسای آمـاده کرد که بسیار با شکـوه و سرگرم کننده بود. مولیر در محیط پـر جاه و جـلال قصر سلطنتی بـه بزرگترین مبارزهٔ خطرناك زنـدگی دست زد و در ۱۶۶۴ کمدی منظوم تارتوف *Tartuffe* را نوشت که در پنج پـرده در قصر ورسای بر صحنه آمـد. گرچـه مولیر به تشویق و تـرغیب شاه به نوشتن این نمایشنامه پـرداخته بـود، تلقینهـای دشمنـان مـولیر برای شاه مزاحمت فـراهم آورد و نمایشنامه که معایب اخلاقی زمان را پیش چشم گذارده و ریـاکاری و سالوس را به مسخره گرفته بود، مخالفان را بر آن داشت تاهمهٔ قوای خـود را بکار اندازند و شاه را از نتیجهٔ سوء نمایش تارتوف در حضور عامهٔ مردم برحذر دارند، شاه نیز به ملاحظات سیاسی و بر اثر فشار طبقهٔ روحانی متعصب نمایش‌آن را قدغن‌کرد. مولیر در نمایشنامهٔ تارتوف عقیدهٔ خود را بـر این اصل گذارده بـود که مذهب باید رابطه‌اش را با روح تعصب‌آمیز فرقه‌ای و مذهب مجازی قطع کند و با روح انسانیت و آزادمنشی درآمیزد. پس از توقیف تارتوف مولیر برای فصل نمایشی چیزی نداشت تا بر صحنه آورد، پس نمایشنامهٔ منثور دون ژوان یـا ضیافت سنگ *Don Juan ou le Festin de pierre* را با شتاب در پنج پرده نـوشت و در ۱۶۶۵ بر

صحنه آورد که به سبب انتقاد تلخ و تند از سالوس و دسیسه‌انگیزی جارو جنجال تازه‌ای بر پا کرد. در ۱۶۶۶ کمدی منظوم مردم گریز *Misanthrope* در پنج پرده بر صحنه آمد و با پیروزی نسبی روبرو شد و مورد تحسین نویسندگانی چون بوالو قرار گرفت و امروز از شاهکارهای مولیر بشمار آمده است. کار مبارزهٔ دشمنان پس از این نمایش همچنان ادامه یافت تا آنکه کولبر Colbert، وزیر لوئی چهارده موفق شد گروه مخالف مولیر را پراکنده سازد، اما مولیر بر اثر جدالهای مداوم بتدریج قوای خود را از دست داد، چنانکه در اوائل ۱۶۶۷ بصورتی جدی و خطرناك بیمار گشت و بیماری ریوی چندین ماه او را از صحنه دور نگاه داشت. تا در ژوئیهٔ ۱۶۶۸ که نمایشنامهٔ ژرژ داندن *George Dandin* را در سه پرده نوشت و به پیشنهاد لوئی چهارده در جشنهای پیروزی فرانسه به اجرا در آمد و مورد تحسین فراوان قرار گرفت. در سپتامبر همین سال کمدی خسیس *L'Avare* را در پنج پرده بر صحنه آورد که از برجسته‌ترین آثار نمایشی بشمار آمد. مولیر در این کمدی تصویر خنده‌آور و نفرت انگیزی از روحیه و صفات مردم زمان پیش چشم گذارده که تنها نرمی و دلپذیری احساس جوانان در آن اعتدالی پدید آورده است. در ۱۶۶۹ تارتوف از توقیف درآمد ونمایش آن با پیروزی عظیم روبرو شد. مولیر در اکتبر همین سال نمایشنامهٔ نو دولت *Bourgeois gentilhomme* را در پنج پرده بر صحنه آورد که پیروزی بزرگی بدست آورد. در ۱۶۷۲ شاهکار دیگری خلق کرد به نام زنان دانشمند *Les Femmes Savantes*، از گروه کمدیهای آداب و رسوم که درپنج پردهٔ منظوم در ماه مارس این سال در پاله روایال با توفیقی بینظیر به اجرا گذاشته شد و در زمان سلطنت لوئی چهاردهم دویست و پانزده بار بر صحنه آمد. زنان دانشمند پردهٔ نقاشی جالب توجهی از افراد خانواده‌ای است که به طور مداوم میان آنان جنگ و جدال بر پاست و فضل فروشان با ساده‌ترها و بی پیرایه‌ها درستیزند. غم و مصیبت از هرطرف مولیر را احاطه کرد، دو فرزند از سه فرزندش درگذشتند، مادلن بژار که پیوسته دوست او باقی مانده بود نیز درگذشت، بیماری مولیر روز بروز شدت می‌یافت، تب و سرفه دست از او بر نمی داشت و تا حد تأثرآور، رنجور و نزارش می‌ساخت و اوکه همچنان به فکر تهیهٔ کمدی-باله‌ای برای کارناوال و جشن دربار بود، دیگر به قدرت بدنی خود اعتماد نداشت تا بتواند چیزی آماده و شخصاً نمایش آن را رهبری کند و به آن گرمی و

هیجان بخشد، او دیگر قادر نبود در لباسهای تنگ و وضع خسته کننده در صحنه ظاهر شود، پس به فکر افتاد که نمایشنامه‌ای بنویسد که خود بتواند در نمایش آن بر صندلی راحت بنشیند، کفش راحت برپا و لباس گشاد و راحت بر تن داشته باشد و بدون کلاه گیس خفه‌کننده بازی کند. فکر رندانه و نبوغ‌آمیزی بودکه به خلق نمایشنامهٔ مریض خیالی *Le Malade imaginaire* انجامید. مولیر بدین‌طریق می خواست‌لااقل در صحنه به بیماری واقعی خود رنگ خیال بخشد و او که خود می‌دانست بیماریش درمان ناپذیر است و از این راه بر ضد کسانی که از درمان او عاجز مانده بودند، کینه‌ای به دل یافته بود، می‌خواست بنحوی به خود بقبولاند که دردهایش خیالی است، نمایش مریض خیالی در۱۶۷۳ با پیروزی درخشان بر صحنه آمد، به فرمان دربار لباسهای با شکوه آماده شد، بر روشنیها افزوده گشت، موسیقیدانان و رقاصان بسیار دعوت شدند، پیشخدمتهای اضافی به خدمت در صحنه گماشته شدند. زمان می‌گذشت و توجه همهٔ مردم به نمایش مولیر جلب شده بود. سه‌بار آن را بازی‌کرد و پیش از چهارمین‌بار به همسرش گفت: «حس می‌کنم که زندگیم بسر آمده است.» بار چهارم نیز آن را اجرا کرد، ناگهان چهره‌اش از تشنج منقبض شد، او را بیدرنگ به خانه‌اش رساندند، خونریزی شدت یافت و در آغوش زنش جان سپرد، بی آنکه کشیشی بر بالینش حاضر شود و بدین‌طریق مولیر خود را به مرگ تسلیم‌کرد تا نمایش بخوبی برگزار شود. مریض خیالی پیروزی بزرگی بدست آورد و نه تنها از بزرگترین نمایشنامه‌های مولیر، بلکه بیشك از خنده‌آورترین آنها نیز بشمار آمد. مراسم مرگ مولیر بسیار تأثر-انگیز است، تا چهار روز نتوانستند دربارهٔ او مراسم مذهبی بجای آورند، کلیسا با تقدیس و تغسیل و تدفین او در قبرستان کاتولیکها مخالفت‌کرد، سرانجام به فرمان شاه، حداقل مراسم مذهبی بسیار ساده و بیسر و صدا انجام گرفت.

مولیر بزرگترین کمدی‌نویس فرانسوی است. این مقام را وی نه به سبب خلق پیچ و خمهای هیجان‌انگیز در نمایشنامه یا خلق اوصاف مضحکه‌آمیز یا بکار بردن هجو و انتقاد بدست آورده است، بلکه از آن سبب که همهٔ این نکته‌ها را برای برجسته ساختن و بهتر نمایاندن خصوصیتهای اخلاقی و معنوی و عمیق بشر بکار برده و کمدی را وسیله‌ای برای بدست آوردن نتیجه‌های دلخواه انساندوستی قرار داده است. هوشمندی فراوان، بشر دوستی عمیق، فرهنگ ادبی و خصوصیتهای

معنوی و عالی مولیر را از بزرگترین نمایشنامه‌نویسانی ساخته که جهان به خود دیده است.

ترجمه به فارسی: خسیس ـ دختران فضل فروش (ضمیمهٔ چهار نمایشنامه) ـ زنان دانشمند ـ طبیب اجباری ـ عروسی اجباری ـ مردم‌گریز ـ مریض خیالی.

**مونترلان، هانری دو** Montherlant, Henry de رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۹۶-۱۹۷۲) مونترلان به خانواده‌ای اشرافی و کاتولیك تعلق داشت،تحصیلات خود را در مدرسهٔ مذهبی انجام داد و پس از خدمت سربازی در اولین جنگ جهانی به اسپانیا و افریقا و ایتالیا سفرکرد، به ورزش خاصه گاوبازی علاقهٔ خاص داشت و در رشته‌های مختلف آن شرکت می‌کرد، و بدین‌طریق نیرومندی جسم را بر قدرت روحی و اخلاقی که در محیط مذهبی بدست آورده بود، می‌افزود. از نظر نویسندگی مونترلان تحت تأثیر نیچه، بارس Barrès، خاصه آندره ژید قرار داشت‌که از جهاتی میان آن دو شباهتهائی وجود داشته و هر دو در آثارشان موضوع انحرافهای جنسی را که تجربهٔ شخصی‌شان بوده، به‌طور وسیعی مطرح کرده‌اند. اما مونترلان که در محیط مذهبی پرورش یافته بود، اگر چه خود ایمان نداشت، خواه ناخواه تحت نفوذ آن قرار می‌گرفت. نخستین اثر مونترلان برآمدن صبح *La Relève du Matin* (۱۹۲۰) رومانی است شامل خاطرات دورهٔ نوجوانی، سپس عالم رؤیا *Le Songe* (۱۹۲۲) تجربه‌هائی از دورهٔ جنگ. مونترلان در کتاب اخیر روح قهرمانی را که نشانهٔ آن در ادبیات عصر فراوان دیده می‌شد، القا می‌کند، جنگ در این اثر بیشتر به صورت کوشش و تلاش آدمی بیان می‌شود تا به صورت عالمی واقعی که نویسنده در آن زیسته و در عین حال از تأثیر آن برکنار نمانده است. مونترلان در دورهٔ سفر طولانی خود رومان گاوبازان *Les Bestiaires* (۱۹۲۶) را منتشر کرد که بهترین‌رومان دربارهٔ مسابقهٔ گاوبازی است. مردان مجرد *Les Célibataires* (۱۹۳۴) مطالعه‌ای است در روح و صفات اخلاقی سه مرد سرد مزاج و بی‌اعتنا به زن که یکی از آنها ثروتمند ولی خسیس است و دو دیگر فقیر و تهی مغز. مردان مجرد داستانی واقع‌بینانه و مسخره‌آمیز است آمیخته با احساس ترحم و با در نظر گرفتن ارزشهای‌انسانی مردکه مونترلان همواره به‌آن معتقد بوده‌است. در دختران جوان

*Les Jeunes Filles* رومان چهاربخشی (۱۹۳۶-۱۹۳۹)، داستانها به‌صورت نامه‌های بسیار زیبائی است که میان رومان نویسی پیروزمند و شهوت پرست و عده‌ای از زنان عاشق پیشه رد و بدل گشته و در ضمن آمیخته‌ای مسخره‌آمیز است از عشق رومانتیك و بیانی غیر مستقیم در تأیید انحراف جنسی. ابراز شفقت نویسنده نسبت به قهرمان داستان و ابراز تنفرش از زن، با آنکه گفته است که «من قهرمان رومان نیستم» موجب پدید آمدن سوء تفاهم فراوان گشت و کتاب با پیروزی آمیخته با رسوائی روبرو شد. سرگذشت عشق گلسنگ *Histoire d' amour de la Rose de Sable* در ۱۹۵۱ انتشار یافت. هرج و مرج و شب *Le Chaos et la nuit* (۱۹۶۳) کاملترین اثر داستانی مونترلان است. هرج و مرج طلب اسپانیائی که تبعید شده است، دقیقترین و زیرکانه‌ترین وابستگی را با شخص نویسنده نشان می‌دهد. پسر بچه‌ها *Les Garçons* (۱۹۶۹) بخش میانه است از اثری سه‌بخشی که نخستین و سومین بخش آن در سنین بیست سالگی مونترلان نوشته شده و شرح حال مبهمی از دورهٔ جوانی اوست. عده‌ای از ناقدان آثار نمایشی مونترلان را در مقامی بالاتر از داستانها قرار می‌دهند که در غالب آنها موضوعهای تاریخی و مذهبی زمینهٔ کار قرار گرفته است. مونترلان آثار نمایشی را در ۱۹۲۹ با نمایشنامهٔ تبعید *L' Exil* آغاز کرد و پس از آن پسر هیچ‌کس *Fils de Personne* (۱۹۴۳) را انتشار داد و با نمایشنامه‌های مالاتستا *Malatesta* (۱۹۴۶) و ارباب سانتیاگو *Le Maître de Santiago* (۱۹۴۷) اشخاصی را برصحنه آورد که مناعت اخلاقی و علو روحی و اجتناب از هر نوع رسوائی و بی‌اعتنائیشان به لذتهای پست، ادراك واقعی نویسنده را از روح والای انسانی نشان می‌دهد و به‌طور کلی آثاری پر قدرت است که آشکارا فلسفهٔ اجتماعی مونترلان را بیان می‌کند. نمایشنامهٔ ملکهٔ متوفا *La Reine Morte* (۱۹۴۲) و پورت-رویال *Port-Royal* (۱۹۵۴) پیروزی پایدار و جهانی بدست آورد. در این دو نمایشنامه آشتی ناپذیری روحی نویسنده به طور برجسته نمایان می‌گردد که در نمایشنامه‌های دیگر نامحسوستر دیده می‌شود مانند: زنانی را که در آغوش می‌گیرند *Celles qu'on prend dans ses bras* (۱۹۵۰)، شهری که امیرش کودکی بیش نیست *La Ville dont le prince est un enfant* (۱۹۵۱)، دون ژوان *Don Juan* (۱۹۵۸)، کاردینال اسپانیائی *Le Cardinal d'Espagne* (۱۹۶۰) و امثال آن. از آثار فراوان دیگر مونترلان دفترچه‌ها *Les Carnets*

است (۱۹۵۷) وآثار شاعرانه به‌نظم ونثر مانند بازیهای اولمپیك *Les Olympipues* (۱۹۲۶)، بهشت در سایهٔ شمشیرها *Le Paradis â l'ombre des épées* (۱۹۲۴)، یازده تن در برابر در طلائی *Les Onze devant la Porte Dorée* (۱۹۲۴)، و یك لحظه‌ای از خوشبختی *Encore un instant de bonheur* (۱۹۳۴).

موضوع بیشتر آثار مونترلان از روی کمال مناعت، نشان دادن برتری جنس مذکر است و تصویر زن در چهره‌ای خودپسندانه و ناشایست و آمیخته با بی‌لیاقتی که عشق را وسیله‌ای برای بی‌آبروئی و انهدام تدریجی شعور و ادراك روحی مرد قرار می‌دهد. مونترلان صفات مردانه و نیرومند را تجلیل می‌کند، لذتها و شهوترانیهای بسیار آسان را مردود می‌شمارد و پیوسته در پی آن است که جوانمردی و سلحشوری را به حد کمال برساند و پایهٔ آن را بر اساس غروری زاهدانه و استغنائی والا قرار دهد. از نظر شیوهٔ نگارش مونترلان چه در آثار داستانی، چه آثار نمایشی نویسنده‌ای بسیار بزرگ معرفی شده و آثارش از بیان نافذ و استحکام سبك کلاسیك برخوردار است، بی آنکه به هیچ‌یك از روشهای بیان و زیبائیهای نثر باب روز بستگی یابد. مونترلان در ۱۹۶۰ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد؛ در سال ۱۹۷۲ خودکشی کرد.

**مونتسکیو، شارل لوئی دو سکوندا (بارون دولابرد ا دو)** Montesquieu, Charles Louis de Secondat (baron de la Brède et de) نویسنده، ادیب و متفکر فرانسوی (۱۷۵۵-۱۶۸۹) شارل لوئی در قصر برد Chateau de la Brède نزدیك شهر بردو Bordeaux زاده شد. خانواده‌اش در آنجا دارای سمتهایی رسمی بودند، و به هنگام غسل تعمید گدائی را به پدر خواندگی او برگزیدند تا او در سراسر زندگی بیاد داشته باشد که فقیران همه برادران اویند. شارل لوئی در میان روستائیان منطقهٔ بردو بزرگ شد و با لهجهٔ محلی چنان مأنوس گشت که حتی در زمان شهرت و افتخار نیز نتوانست با لهجهٔ پاریسی تکلم کند. از ۱۷۰۰ تا ۱۷۰۵ در کالج ژویی Juilly بتحصیل پرداخت. این کالج در آموزش تاریخ مقامی ممتاز داشت و بعدها تأثیرش در زندگی ادبی مونتسکیو آشکار گشت. وی پس از آن در بردو به تحصیلات حقوق ادامه داد و در ۱۷۰۸ اجازهٔ وکالت دعاوی بدست آورد، سپس به پاریس رفت و چهار سال ماند. در ۱۷۱۱ رساله‌ای

منتشر کرد با عنوان محکومیت جاودانی مشرکان *Damnation éternelle des païens* در تأکید این موضوع که به‌هیچ‌وجه متفکران دورهٔ شرك در عهد کهن به دوزخ فرستاده نشده‌اند. در ۱۷۱۳ مونتسکیو به بردو بازگشت تا در مرگ پدر حضور یابد. در بیست و چهارم فوریهٔ ۱۷۱۴ به سمت مشاور حقوقی پارلمان بردو انتخاب گشت. در ۱۷۱۵ با دختر ثروتمندی ازدواج کرد و در ۱۷۱۶ به عضویت آکادمی بردو که تازه تأسیس شده بود، برگزیده شد. عمویش که نام مونتسکیو را به او داده بود، درگذشت، در حالی که مقام ریاست پارلمان شهر بردو را به او واگذاشت، چند روز پیش از شروع کار، مونتسکیو در آکادمی علمی رساله‌ای قرائت کرد با عنوان «دربارهٔ سیاست رومیها از جنبهٔ مذهبی *Sur la politique des Romains en matière de religion* و در آن اعلام کرد که مذهب از طرف اشخاص متنفذ و مقتدر ابداع شده تا تسلط آنان را بر مردم حقیر و فرو-دست تثبیت کند. مونتسکیو پس از آن وقت خود را میان پاریس و بردو گذراند، دیگر به علوم انسانی علاقهٔ خاصی نشان نداد، به علوم فیزیك و شیمی و علوم طبیعی روی آورد و در آزمایشگاهش به آزمایشهای گوناگون دربارهٔ مستی، تب نوبه، صدفها و موضوعهای گوناگون دیگر دست زد. در ۱۷۱۸ رساله «دربارهٔ انعکاس صوت *Mémoire sur l'écho* همچنین رساله «دربارهٔ بیماریهای غدد کلیوی *Mémoire sur les maladies des glandes rénales* را انتشار داد، اما این تحقیقها و تجسسها دوام نیافت، بلکه تنها بشر و شگفتیهای روح این حیوان عجیب بود که همهٔ توجه و علاقهٔ مونتسکیو را به خود اختصاص داد. در ۱۷۲۱ کتاب نامه‌های ایرانی *Lettres Persanes* را بدون ذکر نام منتشر کرد، داستانی تخیلی که نویسنده در آن دو ایرانی ساده لوح را نشان می‌دهد که به پاریس آمده‌اند و از همه چیز شگفت زده شده و با نگاهی ساده لوحانه به جامعه‌ای که در آن بسر می‌برند، می‌نگرند. مونتسکیو بدین‌طریق از مردم پاریس دعوت کرده که شهر و زندگی خود را بشناسند، آنچنانکه گوئی اصفهان یا زندگی مردم ایران را شناخته‌اند. نویسنده که قصد داشته است از رسوم و آداب، مذهب، سیاست و ادب فرانسهٔ عصر خود انتقادی بعمل آورد، کتابش را چون تصویری بسیار دقیق از جامعهٔ نوین ساخته است، سرشار از ذوق و ظرافت. نامه‌های ایرانی از نظر انتقاد از سازمانها و مطالعهٔ شیوهٔ حکومت سیاسی و از نظر جامعه شناسی،

اندیشه و شخصیت واقعی مونتسکیو را نشان می‌دهد که با وجود بیان گستاخانه و بی‌پروای آن به سبب بدیع بودن، درهای آکادمی فرانسه را بر نویسنده‌اش گشود. پیروزی نامه‌های ایرانی بسیار درخشان بود و این نخستین اثر ادبی، مونتسکیو را از بزرگترین نویسندگان قرن معرفی کرد. کتاب چندین‌بار بچاپ رسید و نویسنده را بر آن داشت که تا حد امکان در پاریس اقامت داشته باشد. در پاریس زندگی اجتماعی و پرشوری را پیش گرفت و در عین حال ناچار بود به املاك و تاکستانها و صادرات شراب سفید و شراب قرمز و مشروبهای الکلی خود رسیدگی کند. مونتسکیو از تاریخ به فلسفه و سیاست کشیده شد و به نوشتن یك رشته رساله‌های کوتاه پرداخت، همواره در آرزوی آن بود که با قاطعیت به این نکته پی برد که حقیقت عظمت انسانی کجا نهفته است. در این زمینه نوشته‌هائی انتشار داد، از آن جمله است: وظایف *Devoirs* و گفت و شنود سیلا و اوکرات *Dialogue de Sylla et d'Eucrate* (۱۷۲۴) که از شاهکارهای نثر فرانسه بشمار می‌آید و از اصالت و صراحت و استحکام فراوان برخوردار است. مونتسکیو در ۱۷۲۷ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد، شغل خود را در بردو به دیگری واگذاشت و سفری طولانی را به اروپا آغاز کرد، از وین، ایتالیا، آلمان، هلند و انگلستان دیدن کرد و تا ۱۷۳۲ در انگلستان ماند. همه جا نتیجهٔ مطالعات خود را یادداشت می‌کرد و مواد فراوانی دربارهٔ مسائل گوناگون بر روی هم می‌انباشت تا در اثر بزرگ خود از آنها سود برد. پس از آن با انتشار چند اثر تاریخی خود را مورخ فیلسوف معرفی کرد. از آثار تاریخی او ملاحظاتی دربارهٔ علل عظمت رومیها و انحطاطشان *Considérations sur les causes de la grandeur des Romains et de leur décadence* است که در آن بی آنکه در صدد نقل حوادث برآید، در علل این حوادث تعمق کرده و تحول ملت را که بیشتر به وضع سیاست داخلی و اداری بستگی می‌یابد، مورد مطالعه و بحث قرار داده است. مونتسکیو پس از انتشار چندین اثر در زمینهٔ تاریخ، سرانجام به خلق اثر وسیعی دست زد که بزرگترین افتخار را برایش فراهم آورد. این کتاب روح‌القوانین *L' Esprit des Lois* است که نویسنده متجاوز از بیست سال بر سر آن کار کرد و انتشارش بلادرنگ با پیروزی عظیم همراه شد. روح‌القوانین تجسس و تحلیل عمیقی است بسیار گسترده در روح و فرهنگ ملتها

و سرنوشت سیاسی آنان‌که نویسنده با نبوغ و استادی خود توانسته است آنها را به وسیلهٔ داستانهای عینی و گاه بسیار زنده و همچنین به وسیلهٔ سبك ممتاز خود مطبوع و دلپذیر سازد. مونتسکیو در کتاب «روح‌القوانین» نشان می‌دهد که هیچ نوع سیاستی کمال مطلوب نیست و تشکیلات سیاسی یك کشور بستگی دارد به گذشتهٔ تاریخی، به آداب و رسوم، به درجهٔ پیشرفت اقتصادی، مذهب و اقلیم و مانند آن. به طورکلی مونتسکیو در این اثر اصول و مبانی تازه‌ای برای حکومت بوجود آورده است، تسلط و استبداد سیاسی را از میان بر می‌دارد، به سه قدرت مقننه، قضائیه و اجرائیه معتقد است و می‌گوید طبقهٔ معین، شهر نشین یا یك شاهزاده نیست که حکومت می‌کند، تنها قانون فرمانروای مطلق است. کتاب «روح‌القوانین» رجال سیاست فرانسه را هدایت کرده و به اندیشه‌های آنان الهام بخشیده و در واقع برای مورخان و سیاستمداران قرن نوزدهم مأخذ و مرجعی بشمار آمده است. این اثر بزرگ همچنانکه مورد ستایش قرار گرفت، مورد حمله نیز واقع شد، چنانکه نویسنده ناچار گشت که در ۱۷۵۰ در رساله‌ای با عنوان دفاع از «روح‌القوانین» *Défense de l'Esprit des Lois* به اعتراضها و انتقادها پاسخ گوید. آثار بسیار وسیع مونتسکیو مانند «اندیشه‌های من» *Mes pensées* در زمان حیات نویسنده ناشناخته ماند. سالها پس از مرگ، خانواده‌اش به یادداشتهای او در کتابخانهٔ شخصیش دست یافتند و به انتشار آنها پرداختند. این نوشته‌ها چندین بار به صورتهای مختلف بچاپ رسید تا در ۱۹۴۳ که کتابخانهٔ بردو چاپی بسیار عالی با عنوان دفترها *Cahiers* از آن ارائه داد. مواد این یادداشتها در سه دفتر فراهم آمده است و در واقع خاطرات روزانهٔ مونتسکیو است در طول سفر که امکان می‌دهد شخصیت نویسنده بهتر شناخته شود و ادراك او از مشاهداتش روشنتر گردد. مونتسکیو برای «دایرةالمعارف» *Encyclopédie* مقاله «دربارهٔ ذوق» *L' Essai sur le Goût* را تهیه کرد که پس‌از مرگش در جلد هفتم «دایرةالمعارف» انتشار یافت. آثار کامل مونتسکیو در حدود سال ۱۹۵۰ بچاپ رسید و در دسترس مردم قرار گرفت.

مونتسکیو را از نظر سیاسی، فلسفی و اجتماعی می‌توان پیشوای انقلاب فرانسه خواند و از نظر نویسندگی شخصیتی بود هوشمند که با سبك موجز و روان و استوار خویش از بزرگترین نویسندگان عصر بشمار آمد. ولتر دربارهٔ مونتسکیو

گفته است: «نابغه‌ای نیرومند و تند و تیز». چستر فیلد Chesterfield گفته است «فضائلش موجب افتخار طبیعت انسانی است و نوشته‌هایش موجب افتخار قوهٔ مقننه».

ترجمه به فارسی: بلندی رومیان و پستی کارشان ـ روح‌القوانین ـ لیزیماك ـ نامه‌های ایرانی.

**مونتنی، میشل اکم دو** Montaigne, Michel Eyquem de نویسندهٔ فرانسوی(۱۵۳۳-۱۵۹۲) مونتنی در قصر مونتنی در پریگور Périgord (جنوب غربی فرانسه) زاده شد، پدرش به طرز نجیب‌زادگان می‌زیست و مدتها شهرداری بردو Bordeaux را اداره می‌کرد. مادرش یهودی‌تبار و پروتستان بود، مونتنی از نظر آئین رسمی مذهبی، کاتولیك بود، اما مسیحیت در زندگی او نفوذ عمیقی نداشت و اگر در آثارش نشانه‌ای از آن وجود دارد، بر حسب عادت در رفتار و گفتار است. در دو سالگی به مربی‌آلمانی سپرده شد که اصلاً زبان فرانسوی نمی‌دانست و او بعدها این زبان را چون زبان بیگانه آموخت، در عوض زبان لاتینی را مانند زبان مادری فرا گرفت، در شش سالگی به کالج گوین Guyenne در بردو که استادانش معروف بودند، وارد شد، در آنجا شعر لاتینی وکمی یونانی آموخت و بعدها در رشتهٔ فلسفه و سپس در رشتهٔ حقوق تحصیلات خود را بپایان رساند و از تحصیل در این دو رشته فکر و روحی آزاد یافت که او را برای مطالعهٔ فراوان و سودمند شخصی آماده کرد. مونتنی پس‌از پایان تحصیل مشاور حقوقی دربار و پس از آن مشاور حقوقی مجلس شورا گشت و از شغل رسمی خود تجربه‌های فراوان دربارهٔ مضحکهٔ آئین قضا و بیرحمی احمقانهٔ قوانین بدست آورد. از طرف دیگر باهمکار خود لابوئسی La Boétie دوستی عمیقی یافت که زندگی و آثار پر قدرتش تأثیر بسیاری بر روح وفکر مونتنی باقی گذاشت. مونتنی دراین دوره به مطالعهٔ فراوان دست زد، ترجمهٔ حیات مردان نامی اثر پلوتارك را خواند و در ۱۵۵۹ از طرف مجلس شورا برای فرونشاندن اغتشاشهای مذهبی برگزیده شد و به صورت کاتولیك مؤمن و هواخواه صدیق شاه در کشمکشها دخالت کرد. مرگ لابوئسی (۱۵۶۳) موجب اندوه فراوانش گشت و او را بار دیگر در عالم مطالعه غرق کرد. مونتنی در ۱۵۶۵ ازدواج کرد و پس از مرگ پدر (۱۵۶۸) وارث و ارباب قصر مونتنی

شد و با وجود تأثر عمیق از درگذشت پدر برای زنده نگه داشتن خاطرهٔ او به اقامت در قصر ادامه داد، حتی گاه پالتوی او را در بر می‌کرد و می‌گفت: «از این‌کار لذت می‌برم و به‌نظرم می‌آید که خود را در وجود او پیچیده‌ام.» از همین رو به یاد پدر ترجمهٔ *الهیات طبیعی La Théologie naturelle*، به زبان لاتینی، اثر سبوند Sebonde، استاد اسپانیائی دانشگاه تولوز راکه بنا بر پیشنهاد پدرآغاز کرده بود، بپایان رساند و در ۱۵۶۹ انتشار داد. سال بعد به پاریس رفت تا مجموعه آثار لابوئسی را منتشر کند. در ۱۵۷۱ مصمم شد که از کار کناره گیرد و در آرامش و آسایش به‌مطالعه پردازد، با وجود این پس از چند ماه وظائفی بر عهدهٔ او گذارده شد که نتوانست از آن امتناع ورزد. از طرف شارل نهم به سمت آجودان مخصوص برگزیده شد و از ۱۵۷۲ تا ۱۵۷۴ که جنگ داخلی و مذهبی آغاز شد به دوك دو مونپانسیه Duc de Montpensier، فرمانده ارتش کاتولیکها پیوست و رابط میان او و مجلس شورای بردوگشت. مونتنی تجربه‌های این دوره را بر مایه‌هائی افزودکه از مطالعهٔ فراوان آثار پلوتارك، سنك Sénèque، مورخان، عالمان اخلاق و شاعران لاتینی و دیگر نویسندگان بدست آورده بود و او را به بیان اندیشه‌هایش برمی‌انگیخت. پس بی آنکه در آغاز کار نقشهٔ منظمی در ذهن طرح کرده باشد، به نوشتن *مقالات Les Essais* پرداخت و عنوان مقاله را از آن رو برای این اثر عجیب که بتدریج غنا و مداومت می‌یافت، برگزید که بیان‌کنندهٔ فروتنی و ابتکار او باشد، چنانکه از آغاز کار گفته است که نه به فکر شهرت و افتخار است و نه در اندیشهٔ سهولت کار خواننده، تنها به فکر آن‌است که دربارهٔ همهٔ مسائل داوری کند، خواه برای شناختن مسائل بسیار عمیق و پیچیده، خواه برای حفظ موضوعهای بیهوده و بی‌ارزش. در نتیجه مونتنی در حین عرضه کردن اصول داوریها دربارهٔ مسائل گوناگون، اصولی نیز از زندگی و نماهائی از تجربه‌های شخصی پیش چشم خواننده می‌گذارد. اولین کتاب مقاله بیشتر به امور نظامی و سیاسی اختصاص یافت و چاپ اول آن در دو جلد به سال۱۵۸۰ در بردو انجام گرفت. پس از آن مونتنی برای رفع خستگی و مداوای بیماری کلیوی به سفری طولانی پرداخت، در کشورهای آلمان و ایتالیا، از آبهای معدنی استفاده برد و پس از بازدید شهرهای ونیز، فلورانس به رم رفت و شش ماه در آن اقامت کرد و به حضور پاپ رسید. مونتنی در فلورانس و دهکده‌های آن شیفتهٔ طبیعت

دلپذیر و زندگی سعادتمندانهٔ روستائیان گشت که چنگ می‌نواختند و دختران چوپان که اشعاری از آریوستو Ariosto، شاعر ایتالیائی می‌خواندند و بازیگران دوره‌گرد و خلاصه ایتالیای آخر قرن شانزدهم که در آن هنر زیستن با ظرافت و لطف بیمانند همراه بود. احساس مونتنی از کشور ایتالیا در خاطرات سفر *Journal de voyage* منعکس است، اما این سفر دلپذیر پس از شنیدن خبر انتخابش به سمت شهردار بردو قطع شد و او ناچار گشت که به فرمان هانری سوم Henri III آن را بپذیرد. در ۱۵۸۲ دومین چاپ کتابهای اول و دوم **مقالات** با تصحیح و اضافات در بردو منتشر شد، در حالی که نویسنده گرفتار مشغلهٔ اداری و سیاسی بود. در این دوره فعالیت و تجربه‌های سفر، کار شهرداری به هنگام سخت‌ترین دورهٔ جنگهای مذهبی، از نو موجب فراهم آمدن مواد مناسب و فراوان برای **مقالات** شد و به پیدایش سومین کتاب انجامید که در ۱۵۸۸ منتشر گشت. **مقالات** همچنان با زندگی مونتنی پیش رفت، چند بار تغییر شکل داد و با نویسنده پیر شد و مانند همزاد تا دم مرگ با او زیست و به درون او پیوست. مونتنی که طرفدار قدرت سلطنت بود و هانری دوناوار Henri de Navarre را وارث قانونی تاج و تخت می‌شناخت، چند روزی از وی در قصر مونتنی پذیرائی کرد و درهمین زمان بار دوم به شهرداری بردو برگزیده شد. اعتدال فکری مونتنی و خرد و فرزانگیش موجب شد که میان دو دستهٔ مبارزان مذهبی وساطت کند. از این رو شخصیتی قابل احترام یافت، از سوی دیگر شهرتش به عنوان نویسنده همه جا را فرا گرفت و چهارمین چاپ از **مقالات** در پاریس بعمل آمد. کتاب سوم **مقالات** که بیشتر به مسائل شخصی نویسنده ارتباط می‌یابد و نوعی اعتراف است، بیش از پیش شخصیت مونتنی را معرفی می‌کند. مونتنی در ۱۵۹۰ به هانری دو ناوار که با عنوان هانری چهارم به سلطنت رسیده بود، نامهٔ مهمی نوشت و در آن اندیشه‌های سیاسی خود را بیان کرد، پادشاه جدید که پیوسته روابط دوستانهٔ خود را با وی حفظ کرده بود، از او دعوت کرد که به دربار برود، اما مونتنی دعوت او را نپذیرفت. پس از آن در ۱۵۹۲ درگذشت و در کلیسای شهر بردو به خاك سپرده شد. در ۱۵۹۵ چاپ کاملی از **مقالات** به همت همسر مونتنی و از روی نسخه‌هائی که در حواشی آن یادداشتهای نویسنده وجود داشت، منتشر شد و در ۱۶۳۹ تجدید چاپ گشت و ترجمه‌های متعددی از آن

انتشار یافت. در ۱۷۷۴ **روزنامهٔ سفر** مونتنی به ایتالیا، از طریق سوئیس و آلمان *Le Journal de voyage en Italie par la Suisse et l'Allemagne* درقصر مونتنی بدست آمد که بچاپ رسید و به زبانهای انگلیسی و آلمانی ترجمه شد. در ۱۹۰۶ شهرداری بردو چاپ کاملی از آثار او را با عنوان «چاپ شهرداری» منتشر کرد. قضاوت دربارهٔ مونتنی طبعاً در خلال قرون و بر حسب خصوصیتهای اخلاقی نسلهای گوناگون متفاوت است، اما به هر صورت که باشد با نظر موافق همراه است، زیرا هرکس می‌تواند در **مقالات** نکته‌هائی بیابد که با نظر شخصی او تطابق داشته باشد. مونتنی در **مقالات** شخصیت خویش را وصف کرده است، ازاین‌رو در اندیشه‌هایش ضد و نقیضهائی مشاهده می‌شود، گاه مؤمن، گاه بی ایمان، گاه طرفدار حکمت عقلانی و گاه پیرو اصول شکاکی است، گاه به حکمت رواقی می گراید و گاه پیرو فلسفهٔ اپیقوری می گردد، گاه محافظه‌کار است و گاه انقلابی، با وجود این تضادها می‌توان در زیر ظاهر پر عطوفت و بردبار، خطوط عمیق شخصیتش را دریافت و دانست که مونتنی در واقع از روح و اندیشهٔ شکاك برخوردار است نه بی ایمانی مطلق. مونتنی در تحقیقات و مطالعات خود به جائی رسیده است که بشر را از دست یافتن به حقیقت و عدالت عاجز می‌یابد و ازاین‌رو عبارت معروف «چه می‌دانم؟» Que sais-Je? را بکار می‌برد. وی در امور مربوط به بشر به فرضیهٔ نسبیت معتقد است. از مطالعات فراوان خود قصد ندارد که نتایج بدبینانه بدست آورد، بلکه می‌خواهد بگوید که «هنر زیستن» باید بر مبنای عقل و حکمت محتاطانه‌ای استوار باشد که از تسلیم و رضا الهام گرفته است.

**مونتی، وینچنتسو** Monti, Vincenzo شاعر ایتالیائی (۱۷۵۴ - ۱۸۲۸) مونتی دهقانزاده بود و پس از پایان تحصیلات در مدرسهٔ مذهبی، در دانشگاه فرارا Ferrara به تحصیل در رشتهٔ حقوق ادامه داد. چیزی نگذشت که دنبالهٔ آن را رها کرد تا همهٔ وقت را به شعر و ادب صرف کند. در بیست و یك سالگی به عضویت انجمن آرکادیا Arcadia درآمد، انجمنی که در ۱۶۹۰ در رم تأسیس شد و هدفش احیای هنر ادبی یونانی و لاتینی بود. در ۱۷۷۶ با انتشار منظومهٔ کوتاه *رؤیای حزقیال نبی La Visione di Ezechiello* خود را به جامعه شناساند. در ۱۷۷۸ به رم رفت و مورد حمایت پاپ قرار گرفت. مونتی بیست سال در رم ماند و با سمت

منشیگری بـه‌خدمت دوك لـویجی براسکی Luigi Braschi برادر زادهٔ پـاپ پیوس ششم Pie VI درآمـد. در ۱۷۹۱ ازدواج کـرد و دارای دو فـرزنـد شد. از آثـار منظوم مونتی در این دوره که به طور مستقیم از ادبیات عهد باستان تأثیر پذیرفته بود، این آثار است: تجسم پریکله (پـریکلس) *Prosopopea di Pericle* (۱۷۷۹)، منظومه‌های کوتـاه زیبائی عالم خلقت *La Bellezza dell' Universo* در بندهـای سه بیتی Terza که در ۱۷۸۱ در آکادمی آرکادیا قرائت شد. با آنکه مـونتی این شعر را به مناسبت ازدواج دوهمکارش ساخته، به وصف مشروح عالم خلقت وشگفتیهایش پـرداخته است. زیبـائی در این اشعار چـون قدرتـی مجرد و ذهنـی وصـف شده که با عقل کل جمع آمده و از جانب خدا روشنائی عالـم را پدید آورده است، آنگاه ستارگان درخشیده‌اند، صبح آشکار گشته و زنـدگی بـرعالم خـاکی جهیده است. در بعضی از بخشهای این منظومه نشانه‌هائی از بهشت گمشده اثر میلتون دیده می‌شود. از آثـار مـونتی کـه بـا وقایع عصر ارتباط دارد: سفر روحـانـی *Il pellegrino apostolico* (۱۷۸۲) است، دربارهٔ رسالتی که از جانب پاپ در دربار امپراتـور یـوزف دوم یـافته است، لافرونیـاده *La Feroniade* دربـارهٔ خشك کردن مانداباهای پونتین Pontin، شعر کُنائی لا ماسکرونیانا *La Mascheroniana* (۱۸۰۰)، مـدحی از ناپلئـون که نجات دهنـدهٔ اروپـا خوانده شده است. مونتی شعر آزاد بسیار سروده، از آن جملـه است: بـه شاهـزاده دون سی‌جیسمـونـدو کـی‌جـی *Al principe don Sigismondo Chigi* ، افکار عاشقانه *Pensieri d'amore* (۱۷۸۳) که تا حدی به شیوهٔ ورتر اثر گوته نزدیك است، لاموسوگونیا *La Musogonia*، منظومه‌ای کـه در ۱۷۹۳ آغـاز شد و بـه سال ۱۷۹۷ بـپـایـان رسید و در ۱۸۲۰ در آن اصلاحاتی انجام گرفت. شاعر در این شعرها فـرشتگان الهام بخش تمدن و آداب و رسوم بشری را ستوده و بدین طریـق در ترکیبی شاعرانـه بـه تماشای تـاریخ بشریت پرداخته است، اما در وصف، از تصویر سادهٔ اساطیر یونانی پافراتر ننهاده است که آن نیز لحنی سرد و بی‌جاذبه پیدا کرده جز در چند صحنهٔ کوتـاه که بـه زیبائی بـدیـع دست یـافته است. منظـومـهٔ بـاسویلیانـا *Bassvilliana* (۱۷۹۳) منظومه‌ای ضدانقلابی است به صورت بندهای سه‌بیتی و مـربوط بـه قتل هوگون دو باسویل Hugon de Bassville که برای دفاع از فکر انقلاب فرانسه بـه ایتالیا آمده بود. مونتی در این شعر از لوئی شانزدهم دفاع کرده و او را قربانی بیگناه

انقلاب فرانسه معرفی کرده است. این منظومه از با شکوه‌ترین آثار شاعرانه در ادبیات ایتالیاست که از دانته الهام گرفته است. پس از آنکه ارتش ناپلئون در ۱۷۹۶ در میلان مستقر شد، مونتی از رم به فلورانس، سپس به میلان رفت. در میلان شعر مونتی تغییر روش داد و به موضوعهای انقلابی و اجتماعی و دموکراسی و ضدکاتولیك گرایید، چنانکه در منظومهٔ عقیدهٔ خرافی *La Superstizione*، تعصب مذهبی *Il Fanatismo* ، خطر *Il Pericolo* و پرومته‌ئو *Il Prometeo* (۱۷۹۷) دیده می‌شود که شعر اخیر پس از مرگ شاعر در ۱۸۳۲ انتشار یافت. مونتی پرومته را در شعر خود تمثیلی از ناپلئون می‌داند که به دنیا صلح بخشیده است، مانند همهٔ نیکوکارانی که از او الهام گرفته‌اند. پس از ستایش ناپلئون مونتی بسرعت شغل و افتخار و احترام بدست آورد و منشی شورای حکومتی گشت. بعد از بازگشت اتریشیها به پاریس تبعید شد و سالها با فقر کامل بسربرد. در ۱۸۰۱ به ایتالیا بازگشت، کرسی تدریس ادبیات را در دانشگاه پاویا Pavia اشغال کرد و شاعر رسمی کشور شد و در ۱۸۰۴ مشاور فرهنگی وزارت کشور و وقایع‌نگار دربار گشت. پس از سقوط ناپلئون مونتی که از نظر سیاسی، شاعری ابن‌الوقت بود، رنگ شعر خودرا تغییر داد وآن را به صورت اغانی وآثار نمایشی درآورد در ستایش حکومت تازه. وی اگرچه در عقاید سیاسی بی‌ثبات و رنگ‌پذیر بود، حس میهن‌پرستی صادقانه‌ای داشت و آثاری درخشان و بسیار ظریف به ادبیات ایتالیا تقدیم کرد. مونتی علاوه برآثار تحقیقی دربارهٔ شاعران عهدکهن و شاعران ایتالیا و علاوه برترجمه‌های بسیار ممتازی‌که از شاعران یونان، خاصه از هومر انتشار داده، علاقهٔ شدید به زبانشناسی ابراز داشته است. در این زمینه نیز کوشش مداومی بکار برده، در بحثهای مربوط به قواعد دستور زبان و صرف و نحو شرکت و با مغلق نویسی و مبالغه‌گوئی مبارزه کرده است. از جمله آثارش در این رشته مکالمه *Dialoghi* است که در آن با هوشمندی فراوان دربارهٔ زبان بحث کرده است، نامه‌هائی زبانشناسانه دربارهٔ اسب آرسینوئه *Lettere filologiche sul cavallo di Arsinoe* (۱۸۰۴) و مانند آن. از جنبهٔ تحقیق ادبی، مونتی در مبحث دربارهٔ علم اساطیر *Sermone sulla mitologia* ، بحثی دراز و تازه دربارهٔ رومانتیسم و کلاسی سیسم، خود را مخالف رومانتیسم نشان داده و آن را محکوم کرده است. مونتی میان سالهای ۱۷۸۶و۱۸۰۰ چند تراژدی

نوشت، از آن جمله است: آریستودمه *Aristodeme* در پنج پرده، به شعر آزاد که صورت تازه‌ای است از تراژدی به همین نام دربارهٔ جنگ مردم اسپارت. تراژدی کایوس گراکوس *Caius Gracchus* که در ۱۷۸۸ آغاز شد و در ۱۸۰۰، هنگام اقامت مونتی در پاریس بپایان رسید و نخستین‌بار در ۱۸۰۲ در میلان برصحنه آمد. در این تراژدی جدالی دیده می‌شود که نه تنها میان دو شخصیت، بلکه در واقع میان دو جریان فکری یعنی آزادی عقاید و حکومت استبدادی در می‌گیرد. در این نمایشنامه‌ها بیشتر نفوذ شکسپیر و ولتر دیده می‌شود.
در مجموع شعر مونتی تازگی و ابتکار بزرگی وجود ندارد، اما خاطرات ادبی در آن بیشمار است و موضوع آنها از اوضاع سیاسی بیشتر الهام گرفته تا از دل و روح شاعر، و به طور نامحسوس نماهائی از رومانتیسم در آنها وجود دارد، اگرچه مونتی به سبك کلاسیك رایج پایبند بوده است.

**مونیه، هانری** Monnier, Henri داستان‌نویس و نقاش فرانسوی (۱۷۹۹ - ۱۸۷۷)
مونیه فرزند خدمتگزار وزارتخانه‌ای بود. در پاریس زاده شد و پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، در شانزده سالگی در رشتهٔ اسناد و قراردادها به مطالعه پرداخت و خط زیبایش موجب شد که بسیار زود به خدمت وزارت دادگستری درآید. در دوره‌ای که به کار دولتی اشتغال داشت، تجربهٔ فراوان اندوخت و از وضع کار اداری در ساختن تصویرهای هجوآمیز و فکاهی پرارزش الهام گرفت. در ۱۸۲۸ مجموعه طرحهائی در چاپ سنگی به نام آداب و رسوم اداری *Les Moeurs administratives* انتشار داد و پس از چندی آمد و رفت به‌کارگاههای هنری و آشنائی بیشتر با طرح و رسم، از شغل دولتی استعفا داد و به کار هنری پرداخت و به وسیلهٔ تصویرهای فکاهی از مردم کوچه و بازار پاریس خود را به جامعه شناساند و با طرحهای پشت کتاب و خاصه مصور کردن کتاب **نغمه‌ها** Chansons اثر برانژه Béranger، توجه همه را به خود جلب کرد و بتدریج پی برد که از راه طرحهای انتقادی و هجوآمیز و استفاده از طبع شوخ و بذال خود بیشتر می‌تواند به پیروزی دست یابد تا از راه نقاشی جدی. پس از آنکه در این زمینه مجموعه‌های تازه‌ای ساخت، به نوشتن نمایشنامه پرداخت و وودویل Vaudeville گدایان *Les Mendiants* را در ۱۸۲۹ برصحنه آورد. به‌نوشتن نمایشنامه

نیز قناعت نکرد و شخصاً در نقشهای مهم نمایشنامه‌های خود ظاهر شد و تعداد فراوانی نمایشنامهٔ کوتاه و مضحك نوشت که در آنها اشخاص نمایش میان خود به حرف‌زدن می‌پرداختند. این نمایشنامه‌ها در ۱۸۳۰ در مجموعه‌ای به‌نام صحنه‌های زندگی عامه *Les Scènes populaires* فراهم آمد. از معروفترین و مشخص‌ترین چهره‌های این نوع نمایشنامه که مونیه خود نقش آن را برعهده گرفت، ژوزف پرودوم Joseph Prudhomme است در نمایشنامهٔ عظمت و سقوط آقای ژوزف پرودوم *Grandeur et décadence de M. Joseph Prudhomme* که به سال ۱۸۵۲ برصحنه آمد. از آن پس مونیه تصویر این قهرمان را در آثار خود جاودان ساخت، از جمله در رومان خاطرات مسیو ژوزف پرودوم *Les Mémoires de Monsieur Joseph Prudhomme* (۱۸۵۷) که چهرهٔ این شخصیت دقیق‌تر و مشروح‌تر معرفی شده است. ژوزف پرودم تصویر ابدی طبقهٔ کسبه و اهل حرفهٔ احمق و از خود راضی است و هانری مونیه پس از انتشار آن مقامی در ردیف اول نویسندگان فرانسوی که در هجو و انتقاد از زندگی این طبقه آثاری منتشر کرده‌اند، بدست آورد، مانند بوالو، فلوبر، لئون بلوا و مارسل امه. مونیه در توصیف تلخ و نیشدار و هجوآمیز و واقع‌بینانهٔ طبقهٔ کاسب آثار متعدد دیگری منتشر کرد، از آن جمله است: صحنهٔ زندگی شهر و دوستا *Scène de la ville et de la campagne*، وضع جسمانی طبقهٔ کسبه *Physiologie des bourgeois* (۱۸۴۱) شامل متن داستان همراه باتصویر، مذهب احمقها، صحنه‌های تازهٔ زندگی عامه *La Religion des imbéciles, nouvelles scènes populaires* (۱۸۶۲) در چهار جلد، پاریس و شهرستان *Paris et la province* (۱۸۸۶) و مانند آن.

هانری مونیه در قلمرو نقاشی و طرح، فعالیت قابل ملاحظه‌ای داشت و در حدود هفتصد طرح در چاپ سنگی دارد که غالب آنها در مجموعه‌های متعدد فراهم آمده است. هنر مونیه از رئالیسم دقیق و نشاط انگیز و فکاهی برخوردار است با کمی مبالغه در تصویر حماقت و ابتذال و ساده لوحی و لافزنی آدمی.

**میتسکیه‌ویچ، آدام** Mickiewicz,Adam شاعر لهستانی (۱۷۹۸-۱۸۵۵) میتسکیه‌ویچ فرزند وکیل دعاوی، و از خانواده‌ای اصیل که ثروت خود را از دست داده بود، تحصیلاتش را ابتدا در مدرسه‌ای مذهبی انجام داد، معرفتی استوار

یافت و زبان یونانی و لاتینی آموخت. پدرش در ۱۸۱۲ درگذشت و خانواده را در فقر و دشواری باقی گذاشت، میتسکیه‌ویچ به وسیلهٔ کمك تحصیلی که از طرف دستگاه حکومت روسی بدست‌آورد، توانست به تحصیلات خود ادامه دهد، پس در ۱۸۱۵ به دانشگاه ویلنو Wilno که در آن نهال آیندهٔ انقلاب لهستان نشانده شد، وارد گشت، ابتدا در دانشکدهٔ علوم به تحصیل علوم ریاضی و فیزیك پرداخت، سپس به تاریخ و زبانشناسی روی آورد. در آن عصر که محیط برای افکار پیشرو مناسب نبود، دانشجویان دانشگاه ویلنو بر اثر تحریك استادان تاریخ، انجمن مخفی «جوانان میهن پرست» را به نام فیلومات Philomathes تشکیل دادند که هدفش بوجود آوردن لهستان آزاد بود. میتسکیه‌ویچ عضو فعال و برجستهٔ این انجمن گشت و ریاست بخش ادبی آن را بر عهده گرفت. رشته سخنرانیهائی ترتیب داد و منظومه‌هائی ساخت. در ۱۸۲۰ منظومهٔ *Oda do midosci* را به نسل جوان منتشر کرد که قالب آن هنوز در سبك کلاسیك بود، اما دعوتی رومانتیك از نسل جوان در پیوستگی به یکدیگر و تحقق بخشیدن به‌آرزوهای مقدس استقلال‌طلبانه با شعارهائی مانند «هدف همه خوشبختی همه است» یا «اتحاد قدرت می‌بخشد». این منظومه به سبك اشعار شیلر ساخته شده و نوعی شعر رومانتیك سیاسی بود که میان مردم قرن نوزدهم لهستان بسیار مشهور گشت. اشعاری که میتسکیه‌ویچ در این دوره می‌ساخت، به ملاحظهٔ توقیف شدن بچاپ نمی‌رسید، اما در صدها نسخهٔ خطی دست بدست می‌گشت و همهٔ جوانان آنها را از بر می‌کردند. میتسکیه‌ویچ علاوه بر این اشعار، آثاری از شاعران دیگر انقلابی را نیز به هم میهنان خود می‌شناساند. فعالیتهای میتسکیه‌ویچ موجب به وحشت افتادن شورای آموزشی دانشگاه شد و با آنکه او پس از پایان تحصیلات تعهد داشت که چند سال در دستگاه آموزشی کار کند، برای انجام وظیفه به شهر دیگری منتقل شد. در این مدت بود که بخشی از منظومهٔ نیاکان *Dziady* راساخت. این منظومهٔ رومانتیك از چهار بخش ساخته شده است که با یکدیگر ارتباط مستقیم ندارد و شاعر پیش از انتشار بخش اول، بخش دوم و چهارم را در ۱۸۲۳ انتشار داد و بخش سوم را که در شهر درسد Dresde در آلمان ساخته بود، در ۱۸۳۳ در پاریس منتشر کرد. عنوان منظومه از سنت قدیم کشور لیتوانی گرفته شده و آن جشنی بود که در سراسر کشور برپا می‌شد به نام جشن مردگان یا جشن نیاکان

همراه با نغمه و آواز. منظومهٔ نیاکان یا جشن مردگان نه تنها از آثار بسیار برجسته و خاص شعر رومانتیك در قرن نوزدهم، بلکه نقطهٔ عطفی در تاریخ ادبیات لهستان بشمار آمد که ناگهان شاعر را از شهرت فراوان برخوردار کرد. میتسکیه‌ویچ به سبب فعالیتهای سیاسی در ۱۸۲۴ به روسیه تبعید شد. در سن‌پترزبورگ با آزادیخواهان روسی آشنا شد و به وسیلهٔ یکی از دوستان به محافل ادبی راه یافت. بیکاری اجباری به او امکان داد که سفری پیاده به شهر کریمه انجام دهد، در این شهر بود که سونهٔ کریمه *Sonety Krymskie* را در هیجده بند ساخت و در ۱۸۲۶ منتشر کرد که از شاهکارهای او بشمار آمد. تیزبینی نیرومند شاعر در برابر شگفتیهای عالم طبیعت، چشم اندازی از رومانتیسم در بر داشت که از جاذبهٔ بسیار برخوردار بود و موجب گشت که درهای همهٔ محافل ادبی مسکو که شاعر به آنجا منتقل شده بود، به روی او باز شود. میتسکیه‌ویچ در مسکو با پوشکین آشنا شد و از همان نخستین برخورد، احترامی متقابل در آنان بوجود آمد و پوشکین میتسکیه‌ویچ را با هنرمندان مسکو آشنا کرد. این دوره از سعادتمندانه‌ترین دوره‌های زندگی شاعر است که در آن، به سبب معاشرت با طبقهٔ برگزیده و روشنفکر توانست به نبوغ خود شکل بخشد. میتسکیه‌ویچ پائیز ۱۸۲۷ را در سن پترزبورگ بسر برد ومنظومهٔ بلند کونراد والنرود *Konrad Wallenrod* را در این شهر ساخت که در ۱۸۲۸ منتشر شد. در این زمان مجموعهٔ آثارش را در دو جلد انتشار داد و دیباچه‌ای بر آن نوشت که در آن به منتقدان ادبی شهر ورشو که چون کشتی لنگر انداخته، بر جائی راکد مانده و از تغییر و تحولی که در عالم ادبی پدید آمده، آگاهی ندارند، تاخته است. در ۱۸۲۹ موفق شد که اجازهٔ خروج از روسیه را بدست آورد، پس به آلمان سفر کرد، در وایمار با گوته آشنا شد، سپس به سوئیس و از آنجا به رم رفت، در محافل ادبی با بسیاری از شخصیتهای جالب توجه آشنا شد و به طرح نقشه‌های عظیم برای استقلال کشورش پرداخت، اما از انقلاب فرانسه دچار بدبینی شدید شد، تا حدی که خبر شورش جوانان ورشو به او لذتی بخشید. در منظومهٔ به مادری لهستانی *Do Matki Polki* (۱۸۳۰) به مادری خطاب می‌کند و می‌گوید «آیا پسرت فقط زندگی می‌کند که در جنگ بی افتخاری غرق شود؟» پس از آن از رم به درسد که از مرز لهستان چندان دور نبود، رفت و در آنجا از خبر شکست شورشیان

ورشو اندوهگین شد و دانست که ورشو از نو به دست روسها افتاده است. در این هنگام دو غزل کوچك و بسیار زیبا ساخت به نام: سنگر اودون *Reduta Ordona* و مرگ کلنل *Smierc pulkownika*، همچنین آخرین بخش منظومهٔ نیاکان را بپایان رساند که در آن، بی آنکه به وقایع اخیر کشورش اشاره‌ای کند، پردهٔ نقاشی دلفریب و مؤثری از رنجهای ملتش پیش چشم می‌آورد. این منظومه هنوز از مفاخر ملی لهستان وموجب مباهات میهن پرستان است و در ضمن جهش شاعر را در تغزل نشان می‌دهد. پس از آن کتابهای ملت لهستان و زوار لهستانی *Ksiegi narodu polskiego i pielgrzymstwa polskiego* را در ۱۸۳۲ انتشار داد. این کتاب به نثری در سبك تورات نوشته شده و خطابی است به هموطنان مهاجر که نویسنده در آن پایه‌های مسیحیت پرشوری را بنا می‌گذارد و رسالتی را عرضه می‌کند که هم میهنانش در بارهٔ آزادی و عدالت اجتماعی آیندهٔ کشور بر عهده دارند. میتسکیه‌ویچ در ۱۸۳۲ روسیه را ترك کرد و به پاریس رفت و شاهکارش را به نام پان تادئوش *Pan Tadeusz* ساخت که در ۱۸۳۴ انتشار یافت. این منظومه تنها افسانهٔ حماسی ادبیات لهستان است ـ منظومه‌ای بلند شامل در حدود ده هزار بیت بر زمینهٔ زندگی طبقهٔ اصیل و ملاك لهستان که با وجود تحلیل روانی و عمیقی که شاعر از قهرمانانش بعمل آورده، سبك ساده و روایت بی پیرایهٔ آن مورد پسند فراوان عامهٔ مردم لهستان قرار گرفت. میتسکیه‌ویچ در ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۳۴ ازدواج کرد ـ ازدواجی که با خوشبختی همراه نبود، زیرا زن ظریف و هوشمندش از ضعف عصبی رنج می‌برد و چیزی نگذشت که نشانه‌های اختلال روانی در او ظاهر شد و کارش به تیمارستان کشید. میتسکیه ویچ در این زمان کرسی تدریس زبان لاتینی را در آکادمی لوزان Lausanne اشغال کرد، سپس به پاریس رفت و در ۱۸۴۰ استاد کرسی ادبیات و زبان اسلاوی در کولژدوفرانس گشت. درسهای او در دسامبر ۱۸۴۰ آغاز شد و پیروزی عظیمی بدست آورد، چنانکه دوستان نویسنده‌اش مانند ژورژ ساند و میشله و سنت بوو و لهستانیهائی که در پاریس بسر می‌بردند مانند شوپن و مهاجران روسی مانند تورگنیف با علاقهٔ بسیار در جلسه‌های درس او حضور می‌یافتند. این درسها که به طور کلی دربارهٔ ادبیات اسلاوی بود، به طور خاص ادبیات لهستانی را در بر می‌گرفت و بر پایهٔ ایمان مسیحیت قرار داشت. اعتقاد به مسیحیت که مدتها بود دوره‌اش در لهستان

سر آمده بود، دوباره در ذهن شاعر جان گرفت. میتسکیه‌ویچ که از مدتها پیش در عالم مذهب و عرفان فرو رفته بود، در دو سال آخر تدریس به جای درس واقعی ادبیات، پیامبری و پیشگوئی و رسالت عرفانی و اصول تازه‌ای را عرضه می‌کرد و از میان درسهای خود، رشتهٔ درس **قوم اسلاوی** *Les Slaves* را چاپ کرد که شامل پنج جلد است. در ۱۸۴۸ که برای شاعر سال امیدهای فراوان بود، ایتالیا جنگ با اتریش را اعلام کرد و شاعر به رم رفت و گروه داوطلبان لهستانی را بنیان گذارد تا بر ضد اتریش بجنگد و پس از آنکه کاری از پیش نبرد، به فرانسه بازگشت، سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۳ سخت‌ترین سالهای زندگی شاعر بود، زنش درگذشت و خود به مأموریتی علمی به‌عثمانی‌رفت و به فکر افتاد که به گروه لهستانی که پس از شکست به عثمانی پناهنده شده بود، کمك کند. در سپتامبر به قسطنطنیه رسید و از اردوی لهستانیهای داوطلب دیدن کرد، همانجا بود که به بیماری وبا دچار شد و در **۲۶ نوامبر** آن سال جان سپرد. جسد میتسکیه‌ویچ ابتدا در پاریس مدفون شد، سپس در ۱۸۹۵ به لهستان منتقل گشت و در کراکو Cracow در **قصر ویول** Wawel، در کنار بسیاری از **شاهان قدیم** لهستان به خاك سپرده شد.

میتسکیه‌ویچ بزرگترین شاعر لهستانی است، تنها شاعر لهستانی که به سبب طول اقامتش در فرانسه، در کشورهای غربی اروپا شهرت یافته است. وی که همه جا خواستار فعالیت سیاسی بود، در پاریس نیز مرکز فعالیت جمهوریخواهان قرار گرفت و پیشرو مردم لهستان در ساختن آیندهٔ بهتر گشت. پوشکین در بارهٔ میتسکیه‌ویچ می‌گوید: «چه آتش مقدسی! من در برابر میتسکیه‌ویچ چه هستم؟» و ماکسیم گورکی گفته است: «میتسکیه‌ویچ از شاعران کم نظیری است که با حد اعلای زیبائی و قدرت و غنا روح ملتش را تجسم داده است.»

**میچل، مارگارت** Mitchell, Margaret بانوی رمان‌نویس امریکائی (۱۹۰۰-۱۹۴۹) مارگارت در آتلانتا Atlanta در ایالت جورجیا زاده شد، پدرش رئیس انجمن تاریخ و مردی برجسته بود، مادر و برادرش نیز چون پدر به تاریخ عشق می‌ورزیدند. در این محیط بود که مارگارت به وقایع جنگ داخلی منطقهٔ خویش علاقهٔ شدید یافت. تحصیلات خود را ابتدا در آتلانتا انجام داد، سپس به تحصیل

دانشگاهی در رشتهٔ پزشکی پرداخت، اما مرگ مادر راه زندگی او را تغییر داد و ناچار شد که به کانون خانوادگی، به کنار پدر و برادر باز گردد. مارگارت چندی به روزنامه‌نگاری پرداخت، با روزنامه‌های گوناگون آتلانتا همکاری کرد و در این راه پیروزی بسیار یافت و ازدواج کرد، اما در ۱۹۲۶ آسیبی که بر اثر حادثه‌ای برپایش وارد آمد، او را از ادامهٔ کار روزنامه‌نگاری بازداشت. در همین سال بود که مارگارت نوشتن رومان تاریخی و معروف خود را به نام برباد رفته *Gone With the Wind* آغاز کرد و مطالب را به صورتی آشفته و بینظم در کنار هم قرار داد، چنانکه پایان داستان را پیش از ساختمان اصلی آماده ساخت، قطعه‌های پراکنده را روی هم می‌انباشت و در ضمن به فراهم آوردن مدارك تازه دست می‌زد، بتدریج خصوصیتهای قهرمانان را مشروحتر بیان می‌کرد و به طرز زندگی آنان روشنی بیشتری می‌افکند، چنانکه ده سال بر سر آن کار کرد تا بپایان رساند. در ۱۹۳۵ برحسب اتفاق لیثام Latham معاون بنگاه انتشاراتی مهم مکمیلان Macmillan به آتلانتا رفت و هنگامی که این بنای معظم و خارق‌العاده و شکل نیافتهٔ هزار صفحه‌ای را دید، به مارگارت پیشنهاد کرد که در فرصت لازم به داستان نظمی ببخشد و آن را به او سپارد. سرانجام کتاب در بهار ۱۹۳۶ منتشر شد و پیروزی برق‌آسائی بدست آورد، گفته شده است که مدتها، روزانه پنجاه هزار نسخه از این داستان در ایالات متحد بفروش می‌رفت. برباد رفته در ۱۹۳۷ به دریافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نایل آمد و بسرعت به شانزده زبان ترجمه شد، حتی به شیوهٔ خط نابینایان بچاپ رسید و فیلم سینمائی درازی که در ۱۹۴۰ از آن ساخته شد، در سراسر دنیا با پیروزی بسیار بنمایش درآمد، اما این افتخار و شهرت مارگارت میچل را تغییر نداد. وی همچنان در خانهٔ خود در آتلانتا به زندگی سادهٔ خویش ادامه داد و با نرمی و مهربانی به تودهٔ انباشتهٔ نامه‌هائی که برایش فرستاده می‌شد، پاسخ می‌داد. با وجود این ناچار شد که در نخستین شب نمایش فیلم در برابر مردم ظاهر شود. مارگارت در چهل و نه سالگی، هنگامی که همراه شوهرش از کوچه‌ای در آتلانتا می‌گذشت، زیر کامیون رفت و پنج روز بعد در بیمارستان درگذشت. پیروزی عظیم داستان بر باد رفته که در طی پانزده سال بیش از سه میلیون و هشتصد هزار نسخه از آن در امریکا بفروش رفت، مانع شد که مارگارت اثر دیگری جز چند مقاله انتشار دهد. بر باد رفته

سرگذشت غم‌انگیز مردم جنوب امریکا در جریان جنگ داخلی و پس از آن است. سختی و صلابت کوههای سرخ جورجیای شمالی در روح بسیاری از اشخاص داستان منعکس می‌شود و در عین حال سرنوشت اسکارلت Scarlett دختر زیبای داستان در خلال پردهٔ نقاشی رنگینی از تاریخ امریکا جریان می‌یابد و در خلال خوشبختیها و تیره‌روزیهای حوادث تاریخی، عشق شدید او به رت Rhett رنگی عاشقانه و رومانتیك به داستان می‌بخشد. در داستان بر باد رفته همهٔ عناصر لازم و خاص داستانی وجود دارد که از نبوغ فراوان نویسنده در نقل و روایت و ترکیب نمایشی داستان حکایت می‌کند. قهرمانان و سرگذشتهایشان چنان در نظر خواننده زنده و گویا می‌آید که تصور می‌کند با همهٔ آنها آشنائی داشته است. بر باد رفته هنوز از پر فروشترین کتابهای جهان بشمار می‌آید.

ترجمه به فارسی: بر باد رفته.

**میدلتون، تامس** Middleton, Thomas نمایشنامه‌نویس انگلیسی (۱۵۸۰-۱۶۲۷) میدلتون فرزند بنائی آجر کار بود. در لندن زاده شد و در کالج سلطنتی آکسفرد تعلیم و تربیت یافت، سپس در رشتهٔ حقوق به تحصیلات ادامه داد. در ۱۶۰۲ نمایشنامه‌نویسی آغاز کرد و برای چند گروه تئاتری نمایشنامه نوشت. اولین نمایشنامه‌اش در این سال با عنوان تراژدی چستر *The Chester Tragedy* بر صحنه آمد و پس از آن چندین کمدی و تراژدی بتنهائی یا با همکاری نویسندگانی چون دکر Dekker، وبستر Webster، رولی Rowley و جانسون Jonson انتشار داد. میدلتون همچنین نمایشنامه‌هائی هجوآمیز و بازاری نوشت که در تشریفات و جشنهای رسمی در معابر اجرا می‌شد، از زیباترین آثار میدلتون این آثار است: دنیائی دیوانه، اربابان من *A Mad World, my Masters* (۱۶۰۶)، دختر غرغرو *The Roaring Girl* (۱۶۱۱) با همکاری دکر، تراژدی زنان از زنان حذر می‌کنند *Women Beware Women* (۱۶۱۲) که حوادث آن در ایتالیا می‌گذرد. بیانکا Bianca دختر زیبای ونیزی نخستین شوهر خود را که در فلورانس با او ازدواج کرده بود، رها می‌کند تا با دوك فرانسوا مدیچی Medici عروسی کند. مراسم ازدواج که با مخالفت دربار روبرو می‌شود با حادثه‌ای غم‌انگیز همراه می‌گردد، زنان درباری به فکر می‌افتند که بیانکا را مسموم کنند، اما دوك است که جام

زهرآگین را سر می‌کشد، بیانکا نیز باقیماندهٔ آن را تا ته می‌نوشد تا به شوهر بپیوندد و در حاشیهٔ این موضوع دسیسه‌های مختلف و پیچیده در میان درباریان انجام می‌گیرد. این تراژدی بر حسب آئین نمایشنامه‌نویسی عهد الیزابت صحنه‌های خنده‌آور و حتی مسخره‌آمیز دارد و در مجموع از غنای شاعرانه و قدرت بسیار برخوردار است. **نزاعی منصفانه** *A Fair Quarrel* (۱۶۱۴) در سالی که شکسپیر درگذشت، بر صحنه آمد و با **هملت**، اثر شکسپیر، شباهتهایی داشت. با آنکه نمایش از عمق کمتری برخوردار بود، به سبب آنکه پیچ و خمهای آن با تردستی و استادی بسیار به هم گره می‌خورد، تحرك و گویائی جالب توجهی به‌نمایش می‌بخشید. **نزاعی منصفانه** که با همکاری رولی نوشته شده بود، ازمهمترین نمایشنامه‌های دورهٔ الیزابت بشمار آمد. کمدی منظوم **دختر پاکدامنی در چیپ‌ساید** *A Chaste Maid in Cheapside* (۱۶۱۱) در پنج پرده، در لندن بر صحنه آمد. چیپ‌ساید نام محله‌ای است در لندن که میدلتون مانند سایر نمایشنامه‌نویسان عصر الیزابت در بیشتر موضوعهای نمایشی خود از زندگی مردم آن الهام گرفته است. نمایشنامهٔ **دختر پاکدامنی در چیپ‌ساید** از دلپذیرترین و پر تحرك‌ترین آثار میدلتون است و در عین‌حال بی عمق‌ترین آنها. **کولی اسپانیائی** *The Spanish Gipsie* با همکاری رولی ساخته و در ۱۶۵۳ اجرا شد. تراژدی **بچهٔ عوض‌شده** *The Changeling* با همکاری رولی در ۱۶۲۳ بر صحنه آمد که شاهکار این دو نویسنده و از پر قدرت‌ترین تراژدیهای عصر بشمار آمد، با خصوصیت نمایشی کاملاً متفاوت با آثار شکسپیر. کمدی **یك بازی شطرنج** *A Game at Chess* (۱۶۲۴) کمدیی سیاسی است و هجو وکنایه‌ای از وضع پر دسیسهٔ کشور اسپانیا در بر دارد. اشاره‌ها و کنایه‌هائی که در این نمایشنامه بکار رفته، چنان توفیقی نصیب آن کرد که در هیچ‌یك از آثار نمایشی دورهٔ رونسانس انگلستان دیده نشده بود، حتی خوانندگان امروزی نیز در این اثر جاذبهٔ خاص می‌یابند.

میدلتون از مردم پسندترین نمایشنامه‌نویسان عصر خویش است و در هجو ومسخره‌نویسی از هنر و استعداد قابل توجهی برخوردار. بینش او با فراست و تعادل همراه است و توصیفهایش قابل اعتماد. شیوهٔ نگارش او در کمدیها بسیار روشن و روان و پر قدرت است و از هنر بدیع و فن نمایشنامه‌نویسی بهره‌مند و در عین حال با صحنه‌های زیبا و اشعار تغزلی دلپذیر آمیخته.

**میر**، رجوع شود به **می‌یر**.

**میسترال، فردریك** Mistral, Frédéric شاعر فرانسوی پرووانسی زبان(۱۸۳۰-۱۹۱۴) فردریك از خانوادهٔ خرده مالکان منطقهٔ پرووانس Provence (جنوب فرانسه) بود، تحصیلات دبیرستانی را در شهر آوینیون Avignon انجام داد و در ۱۸۵۱ از دانشگاه اکس Aix در رشتهٔ حقوق به دریافت درجهٔ لیسانس نایل آمد، باژوزف رومانیل Roumanille آشنا شد و با او برای احیای زبان پرووانسی طرحی تازه ریخت. در روزنامه‌های پرووانسی اشعار متعدد انتشار داد و در مجموعه شعر پرود نسال *Provençales* که به وسیلهٔ ده تن از شاعران انتشار می‌یافت، همکاری کرد و از این راه خود را به مردم شناساند. پس از آن به سرودن حماسه‌ای مهم پرداخت که بعدها در ۱۸۹۵ منتشر شد. ارتباط و دوستی و نزدیکی با جوانان روشنفکر که آنان نیز شیفتهٔ احیای ادبیات پرووانسی بودند، موجب شد که میسترال به فکر تأسیس مکتب ادبی تازه‌ای بیفتد، پس با چند تن از دوستان انجمن فلیبریژ Félibrige را بنیان گذارد که از هفت شاعر تشکیل شده بود و مانند هفت قدیس که در داستان مربوط به سنت آنسلم Saint Anselme در معبد با مسیح بحث می‌کردند، به هر یك از آنان نام فلیبر Félibre داد، بی آنکه ریشه و معنی این لغت را بداند. سپس با فعالیت بسیار در سالنامهٔ پرووانسی همکاری کرد که مجموعه‌ای سالانه بود شامل قصه‌ها و اشعار گروه و هدف آن احیای زبان و قواعد صریح شیوهٔ نگارش با لهجهٔ مکالمهٔ عامهٔ مردم. پیروان میسترال بعدها در ۱۸۷۹ برای ترویج مکتب او انجمنی در پاریس تشکیل دادند. میسترال خود نیز کار وسیعی را در بارهٔ علم لغت و زبانشناسی پرووانسی آغاز کرد که در ۱۸۷۸ به نشر گنجینهٔ فلیبریژ *Lou Tresor dou Félibrige* انجامید و آن فرهنگنامهٔ زبان فرانسه-پرووانسی بود در دو جلد، شامل لهجه‌های گوناگون پرووانسی و لغتهای متداول منطقهٔ جنوب فرانسه، ضرب‌المثلها و افسانه‌ها. این اثر که ثمرهٔ بیست سال کار مداوم میسترال بود، از آثار افتخارآمیز او بشمار آمد. میسترال سالها ریاست نهضت فرهنگی را بر عهده داشت و در جریان انقلاب فرانسه کوشید که انجمن را از تمایلات سیاسی برکنار دارد و کوشش پیاپی اعضا تنها صرف تقویت و گسترش زبان پرووانسی گردد. منظومهٔ داستانی معروف میسترال با عنوان

**میره‌یو** *Mirèio* (میری Mireille) در ۱۸۵۹ منتشر شد و بلافاصله نه تنها به عنوان بلیغ‌ترین اثر نهضت جدید معرفی شد، بلکه شاهکاری در ادبیات اروپائی قرن نوزدهم بشمار آمد. این منظومهٔ حماسی از زندگی روستائی الهام گرفته و مداومت تمدن قدیم منطقهٔ مدیترانه را پیش چشم می‌گذارد. شهرت منظومهٔ میره‌یو که در برابر ملال و اندوه دیوان **گلهای رنج** اثر بودلر، روشنی و عشق می‌پراکند، از محیط پرووانس تجاوز کرد و مورد ستایش فراوان لامارتین قرار گرفت که چهلمین بحث ادبی *Entretien littéraire* خود را به آن اختصاص داد. منظومه به چندین زبان ترجمه شد و اوپرا-کمیکی که از آن ساخته شد، بر شهرتش افزود. میسترال در ۱۸۶۷ منظومهٔ روستائی **کالاندو** *Calendau* را انتشار داد که در آن ماهیگیری حوادث زندگی خود را نقل می‌کند و عشق میسترال به زادگاهش در سراسر آن نمایان می‌گردد. عده‌ای این داستان منظوم را همپایهٔ میره‌یو و حتی از نظر اندیشه و سادگی و استحکام سبك، بالاتر از آن دانسته‌اند. میسترال در این دوره با آلفونس دوده که ده سال از او کوچکتر بود، دوستی یافت و به عنوان شاهد در مراسم ازدواجش حضور پیدا کرد. **منظومهٔ جزایر طلا** *Lis Isclos d'or* اولین دیوان تغزلی میسترال در ۱۸۷۶ در آوینیون بچاپ رسید که شامل قطعه شعرهای بسیار زیباست. در ۱۸۸۳ شهرت و محبوبیت میسترال از پرووانس تجاوز کرد و او را در میان شاعران و هنرمندان پاریسی به مقامی ارجمند رساند و او پس از سرودن داستان تغزلی نرتو *Nerto* (۱۸۸۴) براساس افسانه‌های جنوب، به دریافت جایزهٔ ویته Vitet از طرف آکادمی نایل آمد. تراژدی منظوم پرووانسی ملکهٔ ژانو *La Rèino Jano* (۱۸۹۰) در پنج پرده انتشار یافت که قهرمان آن چهرهٔ افسانه‌ای خوانا Jeanne ملکهٔ ناپل را منعکس می‌کند. **منظومهٔ رود رون** *Lou pouèmo dou Rose* (۱۸۹۷) آخرین شاهکار میسترال بشمار می‌آید. در این منظومه رود رون Rhône قهرمان حقیقی است، پرغوغا و پرجنب‌وجوش که مظهر خاطرات قدیم و تلاشهای کنونی سرزمین پرووانس است. همه چیز در این منظومه به پردهٔ نقاشی زیبا و رنگینی مبدل شده است. کتاب **تباد من، خاطرات و قصه‌هایم** *Moun Espelido, Memori e Raconte* (۱۹۰۶) اثر منثور پرووانسی میسترال است. میسترال که در اواخر زندگی شعر را کنار گذاشته بود، مصمم گشت که عزیزترین خاطرات گذشته را به نثر بنویسد و در ضمن زادگاه خود، پرووانس و تجدید حیات

ادبی آن را به وسیلهٔ مکتب فلیبریژ پیش چشم گذارد، کتاب خاطرات و قصه‌ها از شاهکارهای میسترال است، خاصه بخش اول آن که به خاطرات کودکی بستگی می‌یابد و جائی که چهرهٔ مادر را وصف می‌کند، از لحنی ساده و بسیار با شکوه برخوردار است. میسترال در ۱۹۰۴ با شرکت نویسنده‌ای دیگر به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و نیمی از جایزه را که به صدهزار فرانك بالغ می‌شد، بدست آورد و همه را صرف برپا کردن موزهٔ آرل Museon Arlaten کردکه در آن تصویری کلی از پرووانس و وضع مربوط به روستاها و چوپانان، دریا، رودخانه، شهر و صنعت و خانواده پیش چشم می‌گذارد. آخرین دیوان میسترال اولیوادها *Lis Oulivados* نام دارد که در ۱۹۱۲ با ترجمهٔ فرانسوی آن انتشار یافت، شامل عشقها، عواطف و خردمندیهای شاعر. اثری که پس از مرگ میسترال در ۱۹۲۶ انتشار یافت نوشته‌های سالنامه‌ای *Proso d'Armana* نام دارد، شامل نوشته‌هائی از شاعر که در حدود نیم قرن در مجله‌های گوناگون انتشار یافته بود از نوع قصه، داستان، شعر، خطابه، مقاله. این مجموعه گواهی است بر تجدید حیات ادبی پرووانس در قرن نوزدهم. مراسلات بسیار زیاد میسترال در موزهٔ آرل حفظ شده است.

میسترال در اواخر عمر از شهرت فراوان برخوردار بود، مجسمه‌اش در ۱۹۰۹ در شهر آرل بر پا گردید که خود نیز در مراسم پرده‌برداری آن شرکت کرد. میسترال بر نسل جوان عصر خود نفوذ قابل ملاحظه‌ای داشت و شهرتش پس از مرگ نیز روز افزون بود، چنانکه به مناسبت سالروز صدمین سال تولد او و صدمین سال تأسیس انجمن فلیبریژ و صدمین سال انتشار منظومهٔ میره‌یو جشنهای با شکوهی ترتیب یافت.

**میسترال، گابریلا** Mistral, Gabriela بانوی شاعر کشور شیلی (۱۸۸۹-۱۹۵۷) گابریلا دورهٔ کودکی را در آغوش طبیعت وحشی گذراند و مانند پدر به تدریس علاقه‌مند گشت و مدت پانزده سال به معلمی و مدیریت اشتغال یافت. در ضمن نغمه‌هائی به مناسبت جشنهای روستائی می‌سرود و مقاله‌هائی در روزنامه‌ها انتشار می‌داد و هنگامی که نامزدش خودکشی کرد، منظومه‌های جانگداز و پرهیجانی سرودکه در دیوانی به نام سوناتهای مرگ *Los Sonetos de la muerte* (۱۹۱۴) فراهم

آمد و شخصیت ادبی گابریلا میسترال را بـه مـردم شیلی شناسانـد. در ۱۹۲۲ مؤسسهٔ امریکای لاتین در نیویورك اولین بار دیوانی از اشعار او که تا آن زمان درمجله‌ها و روزنامه‌ها بچاپ رسیده بود، با عنوان هم و غم *Desolación* انتشار داد که با پیروزی بزرگی روبرو شد. در همین سال گابریلا شیلی را تـرك کرد و بـه دعوت حکومت مکزیك به این کشور سفر کرد و در راه اصلاحات آموزش و پرورش مکزیك اقدامات سودمندی انجام داد. مدرسه‌ای تأسیس کرد که به نام او خوانده شد و بنا بر پیشنهاد وزیر آموزش و پـرورش یـك سلسله اشعـار بسیار جـاذب و دلنشین برای کودکان ساخت که در ۱۹۲۳ منتشر شد. گابریلا که از بسر بـردن در کنار کودکان و تصویر کردن آنان در شعر تسکینی برای غمهای خود می‌یافت، بیشتر وقت خود را به تربیت اطفال و امور فرهنگی و تأسیس کتابخانه‌های عمومی صرف مـی‌کرد، در ۱۹۲۴ کتابهای خواندنی برای زنـان *Lecturas para mújeres* را انتشار داد شامل قطعه‌هائی از نظم و نثر نویسندگان و شاعران و چند متن از خود او که جزو برنامهٔ آموزشی مدارس دخترانهٔ مکزیك گشت. گابریلا به اسپانیا و ایتالیا و امریکای شمالی سفر کرد و در ۱۹۲۵ به قصد اقـامت دائـم بـه شیلی بازگشت، اما سال بعد در سمت نمایندگی فرهنگی در جامعهٔ ملل به اروپا اعزام شد. در ۱۹۲۸ سردبیر مجلهٔ ال تمپو El Tiempo (زمان) در بوگاتا شد و در همین سال برای معرفی کشورش در کنگرهٔ همکاریهای جهانی دانشگاهی به مادرید سفر کرد. در ۱۹۳۰ مأموریت یافت کـه دربارهٔ توسعهٔ روابط فرهنگی در ایالات متحد سخنرانیهائی ایراد کند. از ۱۹۳۲ در سمت قنسولی، چندی در ایتالیا و پاریس و اسپانیا و پرتغال و گواتمالا بسر برد، در این دوره پسر خوانده‌اش نیز خـودکشی کرد و او را در غم تازه‌ای فرو برد. هیچ‌یك از مشاغل سیاسی و فرهنگی گابـریلا میسترال را از کار ادبی باز نـداشت. در ۱۹۲۵ بـرفهای سفید *Nubes Blancas* و مهر و محبت *Ternura* را انتشار داد و در ۱۹۳۸ تالا *Tala* را. گابریلا میسترال در ۱۹۴۵ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و شخصیتی جهانی یافت، پس قنسول کشورش در لوس‌آنجلس شد، در ۱۹۵۵ به شیلی بازگشت و در ۱۹۵۷ در نیویورك به بیماری سرطان درگذشت، جسدش به سانتیاگو برده شد و مـراسم سوگـواری رسمی دربارهٔ او بعمل آمد. میسترال در آثار نخستین خـود از تـورات و اشعار روبن داریو Ruben Dario مایه گرفته بود، اما پس از آن سبك خاص خود را یافت

و هیجانهای گوناگونی که روحش را آشفته می‌ساخت در شعر **بیان می‌کرد ـ هیجان** ناشی از عشق مادری و عشق به زادگاه، اندوه ناشی از مرگ، شفقت و احساسی که از دیدن مردم فقیر به او دست می‌داد. این احساسهای شخصی در آثارش غالباً جای خود را به صلح طلبی، عدالت خواهی، موضوعهای عالی بشری، موضوعهای تاریخی و موضوعهای مربوط به آیندهٔ امریکای لاتین می‌داد و مسیحیت به طور نامحسوس در آنها با سوسیالیسم می‌آمیخت. از اشعار دیگر میسترال این اشعار است: **کودک تنها** *El nino solo*، **انتظار بی‌ثمر** *La espera inútil*، **در گوش مسیح** *Al oido del Cristo* و **سرود به درخت** *Himno al árbol*.

کمتر نویسنده‌ای در زمان حیات شهرت و افتخاری نظیر گابریلا میسترال بدست آورده است. مرگ او تأثیر عظیمی در سراسر کشورهای اسپانیائی زبان که اشعار ساده و خوشاهنگ او را می‌ستودند، بر جای گذاشت. در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورك به مناسبت مرگ او که سراسر عمر و سراسر آثارش سرشار از آرزوهای صلح طلبانه بوده و تلاشهای مداومش در سازمان همکاریهای فرهنگی، تأثیری نیکو بر جای گذارده، تشریفات خاص و احترامات فراوانی انجام گرفت. **دیوان کامل** *Poesias completas* میسترال در ۱۹۵۸ بچاپ رسید، اما بیش از پانصد قطعه از آثار او که در روزنامه‌ها و مجله‌ها انتشار یافته بود، هنوز فراهم نیامده است.

**میشله، ژول** Michelet, Jules نویسندهٔ فرانسوی (۱۷۹۸-۱۸۷۴) پدر میشله در پاریس چاپخانهٔ کوچکی داشت که پس از فرمان امپراتوری مبنی بر محدود کردن چاپخانه‌ها ورشکسته گشت و خانواده‌اش به فقر کامل دچار شد؛ با این حال، هنگامی که به استعداد ژول پی برد، متعهد شد که تعلیم و تربیت او را به حد کمال برساند. ژول تحصیلات درخشانی انجام داد و پس از پایان پیروزمندانهٔ تحصیلات دبیرستانی با کوشش و تلاش فراوان به ادامهٔ آن در دانشگاه پرداخت و در ضمن از راه تدریس در سازمانهای مختلف فرهنگی زندگی خویش را تأمین کرد. در بیست سالگی به دریافت درجهٔ لیسانس در ادبیات و در بیست و یك سالگی به دریافت دکتری نایل آمد و در دو رشته رساله نوشت یکی در ادبیات و دیگر در فلسفه. پس از آن میشله در رشتهٔ معلمی نیز دیپلم تخصصی بدست آورد

و به تدریس ادبیات و سپس تاریخ پرداخت. دوران کودکی و نوجوانی میشله و وضع روحی اطرافیان اثری محو نشدنی در زندگی او باقی گذارد که با برجستگی خاص در یادداشتهای روزانه *Journal* منعکس شده است. میشله در این یادداشتها حساسیت شدید و تا حدی بیمارانهٔ خود را نشان می‌دهد و از رنج روحی که گاه با اندیشهٔ مرگ و فکر به عالم مردگان می‌آمیخت، سخن می‌گوید و این نکته را نیز منعکس می‌کند که ارادهٔ شکست‌ناپذیر و بینش دقیق، او را به آینده رهنمون می‌گردد. وی در یادداشتهای روزانه کوچکترین تغییر و تحول درونی و احساسی را که از مطالعات وسیع او حاصل می‌شده است، نادیده نمی‌گذارد. با آنکه خود نه از جنبهٔ خانوادگی از تودهٔ مردم است و نه از لحاظ تربیتی، در محله‌های فقیرنشین و در میان مردم عادی بسر می‌برد. میشله از ۱۸۲۱ به مطالعه در رشتهٔ تاریخ ادامه داد، زیرا تا ۱۸۱۸ تاریخ در برنامهٔ دبیرستانها درس جداگانه‌ای نبود و تدریس آن به سبب ملاحظات سیاسی بسیار محدود انجام می‌گرفت. میشله بزودی پی برد که تاریخ علمی نیست که بتوان آن را از سایر رشته‌ها مانند زبانشناسی، ادبیات، باستانشناسی، فلسفه و تاریخ مذاهب جدا دانست و نمی‌توان به حقایق پی برد، مگر آنکه به تاریخ جامعیت داد و در قلمرو امور معنوی و فکری و اخلاقی ملل به جستجویش رفت. از نظر میشله تاریخ هرگز خود بخود سودمند و جالب توجه نخواهد شد، مگر آنکه از اندیشه‌های کلی و عام جان گرفته باشد. در ۱۸۲۷ میشله *اصول فلسفهٔ تاریخ Principes de la philosophie de l'histoire* را انتشارداد واندیشه‌های فیلسوفان بزرگ ایتالیائی را مبنی بر تاریخ زیست شناسی عالم انسانیت، در آن عرضه کرد. میشله در زمانی‌که این اثر را می‌نوشت، به تدوین کتابهای درسی نیز اشتغال داشت و از این راه نیازهای آموزشی مدارس را رفع کرد. در ۱۸۲۷ به استادی تاریخ و فلسفه در دانشسرای عالی منصوب گشت، و هنگامی‌که در ۱۸۲۹ درس تاریخ از فلسفه جدا شد، میشله کرسی تاریخ را اشغال کرد و روش خاص خود را در تدریس بکار برد و آن مقارن ساختن همهٔ مظاهر گذشته بود برای دست یافتن به حقیقت تاریخ. شهرت این استاد جوان به دربار فرانسه کشیده شد و برای تدریس به یکی از شاهزادگان دعوت شد، اما تدریس او بر اثر انقلاب متوقف گشت. پس از انقلاب ۱۸۳۰ که امیدهای میشله را با ناکامی روبرو ساخت، به ریاست شعبهٔ

تاریخ در ادارهٔ بایگانی اسناد دولتی منصوب گشت و از این راه همهٔ مدارك سودمند و گرانبهای گذشتهٔ کشور فرانسه را به طور مستقیم در اختیار گرفت و درس خود را به تاریخ قرون وسطا و تاریخ عصر جدید منحصر کرد. در ۱۸۳۱ دیباچه بر تاریخ جهان *Introduction á l'histoire universelle* نمودار فلسفه‌ای شخصی بود که بعدها مبنای همهٔ آثار تاریخی او قرار گرفت و آن این که تنها بشریت است که سازندهٔ سرنوشت خویش می‌باشد، نه چنانکه معتقدان به اصول جبر می‌گویند و انسان را تابع تقدیر می‌دانند. میشله بدین‌طریق به سهم هر ملتی در تحول عالم بشری، خاصه سهم فراوان کشور فرانسه اشاره می‌کند. اصول مطالب دیباچه بر تاریخ جهان ابتدا در تاریخ روم *L' Histoire romaine* (۱۸۳۱)، بکار برده شد که از حیث بینش وسیع و اندیشهٔ عمیق و زنده، اثری استادانه و پر-قدرت بود و به سبب تفسیر و معرفی افسانه‌های دوران اولیه و ادراك جغرافیائی تاریخ، اثری بسیار تازه و بیسابقه بشمارآمد ـ قصهٔ شورش مزدوران کارتاژ در این کتاب به طور عمیق در کتاب سالامبو اثر فلوبر تأثیر فراوان داشته است. میشله دنبالهٔ تاریخ روم را رها کرد تا در طی سالهای طولانی وقت خود را به نوشتن تاریخ کشور فرانسه *L' Histoire de France* صرف کند ـ تاریخ مبارزهٔ ملت بر ضد استبداد. این تاریخ ابتدا در ۱۸۳۳ به صورت خلاصه انتشار یافت، پس از آن تا ۱۸۴۳ بتدریج شش جلد از آن که معروفترین قسمتها بود با عنوان تاریخ فرانسه در قرون وسطا *L' Histoire de France au Moyen age* منتشر شد که از آغاز تاریخ فرانسه است تا آخر سلطنت لوئی یازدهم و جلد دوم آن تابلو *Tableau* نام دارد، مطالعه‌ای در جغرافیای فرانسه که نویسنده در آن همهٔ شهرستانها را یك یك توصیف می‌کند. دنبالهٔ این تاریخ در ۱۸۴۳ قطع شد. میشله در این اثر که برجسته‌ترین نمونه از نوع شاعرانهٔ تاریخ نویسی است، هنر نثرنویسی خود را آشکار می‌سازد و با صور ذهنی بسیار نیرومند به نوشتهٔ تاریخی رنگ و برجستگی و جلای خاص می‌بخشد. میشله به تاریخ کشور فرانسه چون موجودی زنده می‌نگرد که دارای پیکر و اعضا و ادراك و احساس است. ذوق شاعرانهٔ میشله مکانها و اشخاص و قهرمانان تاریخ را تغییر شکل می‌دهد و همین امر مورد انتقاد شدید منتقدانی چون سنت بوو قرار می‌گیرد. میشله در طی چاپ و انتشار این اثر بزرگ کتابهای دیگری منتشر کرد، مانند خاطرات لوتر *Mémoires de Luther*

(۱۸۳۵). در ۱۸۴۳ میشله فرقهٔ یسوعیان *Les Jésuites* را که موضوع درسش در کولژ دوفرانس Collège de France بود، انتشارداد ـ درسی که مستمع‌فراوان به‌خود جلب کرد. سپس نفوذ خطرناك کلیسا را در کتاب دربارهٔ کشیش، زن و خانواده *Du prêtre, de la femme et de la famille* (۱۸۴۵) اعلام کرد. در ۱۸۴۶ یکی از مهمترین آثار میشله به نام ملت *Le Peuple* منتشر شد ـ ستایشی شفقت‌آمیز و تغزلی از کارگران، اما نه به صورت عصیان، بلکه از نظر هماهنگی اجتماعی. میشله در این اثر با هر چه در جامعهٔ معاصر بدی نام دارد، به مبارزه بر می‌خیزد، خاصه با جهل که بیشتر طبقه‌ها را در بر می‌گیرد. این اثر از سلسله درسهای مربوط به تعلیم و تربیت ملی بود که میشله تقریباً تا دم مرگ آن را رها نکرد و در حاشیهٔ کار اصلیش به تودهٔ وسیعی از مردم ارتباط می‌یافت و به سبب اندیشه‌های عالی و عناصر تغزلی آمیخته با پیشگوئی و امور فرضی، می‌توان گفت که برای میشله شهرت و افتخار بیشتری از آثار تاریخیش همراه آورد و موجب شد که میشله در تحول عقاید عامهٔ مردم عصر خویش نفوذ بسیار مهمی داشته باشد. میشله از ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۳ هشت جلد تاریخ انقلاب فرانسه *L' Histoire de la Rêvolution française* را انتشار داد. اگر چه این اثر از ارزش علمی و تاریخی بی بهره نیست، آنچه امروزه آن را بسیار سودمند معرفی می‌کند، تغزل پرشور و زیبا، توصیف صحنه‌های مهم، تجزیه و تحلیل خصوصیتهای روحی انفرادی و وصف نهضتهای بزرگ تودهٔ مردم است که هرگز به کندی نگراییده است. در ۱۸۴۸ حکومت به ملاحظات سیاسی کلاس میشله را تعطیل کرد و در ۱۸۵۲ شغل او را در ادارهٔ بایگانی نیز از او گرفت. میشله در ۱۸۵۳ در ایتالیا مستقر شد و پس از بازگشت به فرانسه به یاری همسر دومش میالاره Mialaret که در تحول آثار میشله، خاصه از نظر شاعرانه بودن آن، نفوذ مهمی بر جای گذارد، وقت خود را به آثار تاریخ طبیعی صرف کرد و کتاب پرنده *L' Oiseau* (۱۸۵۶) و حشره *L' Insecte* (۱۸۵۷) را منتشر کرد. همچنین آثاری تحلیلی و اجتماعی پدید آورد چون عشق *L' Amour* (۱۸۵۹)، زن *La Femme* (۱۸۶۰)، پسران ما *Nos Fils* (۱۸۶۹) و آثاری در توصیف طبیعت مانند دریا *La Mer* (۱۸۶۱)، کوه *La Montagne* (۱۸۶۸) که استعداد شاعری او را آشکار می‌سازد. میشله در آثار خود دربارهٔ طبیعت، به عناصر طبیعی جان می‌دهد، دریا

در نظرش غولی جلوه می‌کند با شکلهای گوناگون که گاه مظهر امید، گاه تهدید و گاه مرگ است و کوه نمونهٔ شهامت و تسلط بر نفس که ارتفاعش القاکنندهٔ قدرت است. بیشك عشق میشله به عالم طبیعت همواره شدید بوده، اما در جریان زندگی از محیط خویش بیرون کشیده و به مشغلهٔ دیگری سوق داده شده است. اقامت طولانی او در بروتانی پس از به قدرت رسیدن ناپلئون سوم و نفوذ همسر دومش الهام بخش این آثار نیمه‌تغزلی و نیمه‌توصیفی گشته است که علاوه بر عرضه کردن صحنه‌های بسیار زیبا، فلسفهٔ انساندوستی که گاه به فلسفهٔ بودا نزدیك می‌شود، نیز در آن دیده می‌شود. سرانجام میشله آثار تربیتی خود را به وسیلهٔ دو کتاب کامل می‌کند. کتاب **زن جادوگر** *La Sorcière* (۱۸۶۲) که نویسنده بار دیگر در آن به تاریخ قرون وسطا و مسیحیت بازگشته و از عقاید خویش که در قسمتی از کتاب **تاریخ فرانسه** اظهار داشته، انتقاد کرده و با آنها مخالفت ورزیده است و در ضمن از اوج جادوگری در قرون وسطا سخن گفته و آن را نوعی اعتراض از طرف اندیشه‌های آزاد بر ضد روح اطاعت کلیسای کاتولیك دانسته است. میشله در این اثر نشان می‌دهد که چگونه قریحهٔ شاعرانه‌اش به کمك استعداد تاریخ نویسی آمده و گاه بر آن غلبه کرده است و برای اثبات فرضیه‌اش قهرمانی خیالی ساخته و آن جادوگری است مظهر زنی ناامید در برابر واقعیت غم‌انگیز قرنها بینوائی و جنایت و وحشت که می‌خواهد به وسیلهٔ ارتباط با قوای اسرار آمیز، قوای محسوس و ملموس جهان را بدست آورد ـ قوایی که بر اثر سنتهای مذهبی خفه گشته است. این کتاب پیروزی بسیار یافت، اما از طرف دستگاه حکومت توقیف شد. **کتاب مقدس عالم بشری** *La Bible de l'humanité* (۱۸۶۴) یکی از شاهکارهای میشله است که با تمثیلی قوی افسانه‌های گوناگون عالم بشریت و قهرمانان آن را وصف می‌کند. میشله سالهای آخر عمر را به سبب ضعف مزاج به اتفاق همسر به سفرهای طولانی پرداخت و با وجود کهنسالی از خلق آثار بزرگ دست باز نداشت و در ۱۸۷۱ انتشار تاریخ قرن نوزدهم *L'Histoire du XIX siècle* را آغاز کرد که شامل سه جلد بود. میشله به هنگام مرگ نسخه‌های فراوان از آثار چاپ نشده بر جای گذاشت که همسرش آنها را تمام کرد و بچاپ رساند.

میشله نابغهٔ نثر و یکی از بی‌پرواترین و مبتکرترین نویسندگان فرانسه بود. در

تاریخ خود را خط رابطی می‌داند میان دو انقلاب که یکی به گذشته ارتباط می‌یابد و دیگری که درشرف وقوع است. در نظر میشله تاریخ سرگذشت غم‌انگیز مبارزهٔ دائمی است. ویکتور هوگو به میشله نوشته است: «همهٔ آثار شما اعمال و افعال محض است و شما از نظر تاریخ‌نویسی، فلسفه و شاعری در جنگها فاتح شده‌اید، شخصیت پیشرفته و اندیشهٔ شماست که در عداد قهرمانان این جنگها جایتان داده است و در ضمن شما چه نقاش زبردستی می‌باشید.»

**میلتون، جان** Milton, John شاعر و ادیب انگلیسی (۱۶۰۸-۱۶۷۴) جان میلتون در لندن زاده شد، پدرش محضردار و معتقد به کلیسای رسمی انگلستان و علاقه‌مند به شعر و موسیقی بود و مادرش زنی متدین و نیکوکار. جان در خانوادهٔ مرفه، بافرهنگ و مؤمن پرورش یافت و اولین اصول و مبادی تحصیلی را همانجا آموخت، سپس به مدرسهٔ سنت پول St. Paul رفت و با آنکه از نزدیك بینی چشم و سردرد شدید غالباً رنج می‌برد، دانش‌آموزی کوشا و جدی معرفی گشت. در شانزده سالگی در دانشگاه کمبریج به تحصیل ادامه داد و پس از هشت سال، در ۱۶۳۲ به‌اخذ درجهٔ فوق لیسانس نایل آمد. محیط سرشار از فضل ودانش و مذهب پروتستان که بر کمبریج حکومت داشت، بیشتر مورد پسند جان میلتون واقع شد تا محیط خشك کلیسای کاتولیك. دراین دوره بود که میلتون بهترین شعرهای خود را به زبان لاتینی سرود و منظومه‌های آلگرد *Allegro* (شاد) و پنسرودو *Pensieroso* (فکور) را با عنوان ایتالیائی در ۱۶۳۲ منتشر کرد. شاعر در منظومهٔ غنائی آلگرد ملالها را به دور می‌افکند و نزول شادی را بر سراسر زمین عرضه می دارد، مدارس و نمازخانه‌های کمبریج، دشتهای پهناور اطراف آن و آغاز سپیده دم و صدای کارگران را توصیف می‌کند. دشت و طبیعت در شعر میلتون بهانهٔ وصف نیست، بلکه به طور مستقیم با حال روحی شاعر درمی‌آمیزد، این نوع بیان احساس بعدها مورد توجه بسیاری از شاعران قرارگرفت. آلگرد پیدایش سادگی طبیعی در شعر است که در عین حال با روشنی و عمق بسیار و با لطافتی پایدار بیان شده است و به شعر انگلیسی لحن تازه‌ای بخشیده و آن را به کمال سوق داده است. پس از پایان تحصیلات، میلتون نظر پدر را که میل داشت او را به خدمت کلیسا درآورد، رد کرد و شش سال وقت خود را در خانهٔ پدری در

هرتون Horton به مطالعه و تفکر و توسعهٔ مبانی هنری گذراند و علاوه بر قطعه‌های شعر در زبان لاتینی سه منظومه با عنوان: مردم آرکیدی *Arcadi* ، و کومس *Comus* و لیکیداس *Lycidas* انتشارداد. منظومهٔ مردم آرکیدی در۱۶۳۳ و کومس در۱۶۳۴ از نوع نمایش ماسك Masque* بود که در دورهٔ رونسانس در انگلستان رواج داشته و از اصل ایتالیائی مایه گرفته بود. نمایشهای ماسك، اثر میلتون که نفوذ شکسپیر در آنها نمایان بود، چندین بار در قرن نوزدهم بر صحنه آمد و آخرین بار در تابستان۱۹۳۶ در ریجنتس پارك Regent's Park لندن اجرا شد. لیکیداس مرثیه‌ای است در صد و نود و سه بیت که میلتون در ۱۶۳۷ به مناسبت مرگ یکی از دانشجویان دانشگاه کمبریج که در دریا غرق شده بود، ساخته است و درآن زندگی دوران خوش دانشگاهی جوان و لحظه‌هائی را که با یکدیگر گذرانده بودند، وضع تحصیلی، گفتگوها و تفکرات مشترکشان را بیان می‌کند. این منظومه‌ها که از پختگی هنر شاعر در آغاز جوانی حکایت دارد، دو جنبه از شخصیت میلتون را آشکار می‌سازد، جنبهٔ هنری و جنبهٔ اخلاقی و مذهبی. در این اشعار کشمکش قریب‌الوقوع فرقه‌های مذهبی پیش‌بینی شده است. میلتون سالی پس ازمرگ مادر، (۱۶۳۷) به کشورهای اروپائی سفر کرد و شانزده ماه در شهرهای ایتالیا مانند فلورانس، رم و ونیز ماند، آثار نویسندگان ایتالیائی از جمله دانته را خواند، با گالیله آشنائی یافت و بتدریج به فکر نوشتن حماسه‌ای افتاد که یا از افسانه‌های کهن انگلستان مایه گرفته باشد یا دربارهٔ گناهکاری ذاتی و سقوط آدم ساخته شود. در ۱۶۳۹ به انگلستان بازگشت و در لندن اقامت گزید، از مبارزه‌های داخلی که میان فرقه‌های مذهبی در گرفته بود، کناره جست و با پدرش در خانه‌ای سکونت گزید و به تدریس خصوصی و طرح ریزی اشعار مهم خود پرداخت. پس از چندی کار تدریس را رها کرد تا به وسیلهٔ نویسندگی در راه کمال مطلوب که آزادی در مذهب و حقوق انفرادی بود، مبارزه کند. میلتون در ۱۶۴۲ ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد و پس از مرگ همسرش در ۱۶۵۲ بار دیگر ازدواج کرد. همسر دوم نیز پس از پانزده ماه زندگی مشترك درگذشت و میلتون از مرگ او در ساختن یکی از زیباترین اشعارش الهام گرفت، پس از آن با دختری که سی سال از او کوچکتر بود، ازدواج کرد که مدتها پس از مرگ وی زنده ماند. میلتون میان سالهای ۱۶۴۰ تا ۱۶۶۰ رساله‌های فراوانی به نثر نوشت.

از آن جمله است: رسالهٔ اصلاحات دربارهٔ آئینهای کلیسا در انگلستان *Of Reformation Touching Church-Discipline in England* (۱۶۴۱) در مخالفت با کلیسای کاتولیك و کلیسای رسمی انگلیسی که مسیحیت را به سوی تشریفات صوری و تصنعی سوق داده بودند. میلتون همچنین در نوشته‌های دیگر روش اسقفها را طرد و تنها به کشیشهای ساده و بدوی ابراز اعتماد کرد. رساله دربارهٔ تربیت *Tractate of Education* (۱۶۴۲) ثمرهٔ تفکر طولانی و تجربهٔ فراوان او دربارهٔ آموزش وپرورش در مدارس بود. میلتون در این رساله آرزوی غائی خود را از فرهنگی انسانی و والا عرضه می‌کند و عقیده دارد که تحصیلات باید شامل علوم کلی باشد، همراه با آموختن قواعد زبان لاتینی. این رساله قدرت و نجابت اخلاقی ومدنی ومذهبی میلتون را نشان می‌دهد. رساله در اصول عقاید وآئین طلاق *The Doctrine and Discipline of Divorce* (۱۶۴۳) دربارهٔ ازدواج و طلاق است و اثبات این امر که قوانین مسیحیت طلاق را که دین موسی به هنگام عدم تفاهم در زناشوئی پذیرفته، لغونکرده است. میلتون در۱۶۴۹به عنوان متبحر در زبانهای خارجی در شورای حکومت بکار پرداخت و همهٔ شخصیت و هنر خود را در خدمت کشور بکار گرفت، اما بتدریج بینائی خود را از دست داد تا در ۱۶۵۲ که به نابینائی کامل رسید. در بازگشت چارلز دوم در ۱۶۶۰ میلتون از شغل رسمی دست کشید، در خانهٔ کوچکی ساکن شد و همهٔ وقت را به نوشتن شاهکار خود بهشت گمشده *The Paradise Lost* مصروف داشت‌که در ۱۶۶۷ انتشار یافت. بهشت گمشده منظومه‌ای است بر اساس داستان تورات در دوازده دفتر. دفتر اول تا سوم در عصیان فرشتگان است و چهارم تا نهم در نافرمانی و سقوط آدم و حوا، دهم تا دوازدهم در تنبیه و مجازات و امید رستگاری. در این اثر با آنکه مخلوق اصلی که موجب تشویش عامه است، ابلیس می‌باشد، میلتون در واقع «آدم» را در مرکز عالم قرار داده است. درپی بهشت گمشده، بهشت باز یافته *Paradise Regaind* در ۱۶۷۲ در چهار دفتر منتشر شد که با غسل تعمید آغاز می‌گردد و فرود آمدن روح‌القدس از آسمان و اعلام عیسی به عنوان پسر خدا و نجات‌بخش بشر در آن شرح داده می‌شود. این اثر خصوصیت حماسه‌ای بهشت گمشده را ندارد. تراژدی آلام شمشون *Samson Agonistes* (۱۶۷۱) داستانی است از تورات که الهام‌بخش بسیاری ازآثار شاعران و آهنگسازان گشته واثر میلتون از برجسته‌ترین

آنها بشمار آمده است. **آلام شمشون** بـه صورت شعرآزاد است، با نغمه‌های تغزلی گروه هماوازان و درقالب تراژدیهای یونانی و ایتالیائی. میلتون در آخرین‌بخش، قسمتی از زندگی خود را در ورای زنـدگی شمشون بیان کرده و روح غنائی و قدرت نمایشی خود را آشکار ساخته است، اما جاودانه‌ترین اثـر میلتـون **بهشت گـمشـده** است کـه از زیباترین آثار در تجـدید حیات تئاتر یونان و از هدفهـای دورهٔ رونسانس بشمـار آمـد. **بـهشت گـمشده** حمـاسهٔ آفرینش عـالـم است که میلتون پانزده سال بـر سر آن کار کـرده است. منابع او جز تورات، آثار دانته، ویرژیل و اسپنسر است. علم الهی در این اثر با علـم الهی در مذهب کاتـولیك بکلی متفاوت است. در نظر میلتون خدا خدای یگانه است و پسر خـدا که خلف اوست، در درجهٔ پس از او قرار دارد و مفهوم روح‌القدس وجود نـدارد، میلتون به خدای یگانه ایمان دارد و شیطان و ادراك گناه در نظر او بنا بر مشیت الهی پدید آمده و ارادهٔ خدائی بر آن قرار گرفته است‌که به بعضی از موجودات قدرت اختیار بدهد تا فرا رسیدن روز حشرکه روز آخرین داوری است. علم الهی میلتون بر مبنای اختیار و بخشایش الهی و شایستگی مسیـح استوار گشته است. میلتون در آئین مذهبی به عبادتها و نیایشهای فـردی یـا گروهی و قـرائت کتاب مقدس تکیه دارد، نه به اعمال هفتگانهٔ تقدیس مذهب‌کاتولیك. بهشت گـمشده از نـظـر قالب شعری نوعی مخمس است با تناسب کمیت و اندازهٔ هجاها و با فخـامت در استواری اشعار لاتینی. از نظر کلام، استعمال لغات لاتینی در کتاب غلبـه دارد. به طور کلی شعر میلتون ثمرهٔ وقوف کامل او بر ادبیات یونانی و لاتینی است که بـر اثر استعـداد و نبوغ خـاص شاعـر به ادبیات انگلیسی مـی‌پیوندد و بـا آن تکامل می‌یابد.

میلتون شعر آزاد را با چنان استحکام و صراحت و ظرافتی مـی‌سازد که هیچ‌یك از معاصـرانش بـه آن دست نیـافته‌انـد. اشعـار مختلف او ادراك بینظیـرش را در پیچیدگیهای اوزان خـوشاهنگ نشان می‌دهـد، آهنگی که از تعـادل ساختمان و ترکیب استادانهٔ شعر با بیان موضوع، اعم از خطـابه نـویسی یـا داستانپردازی، حاصل می‌شود. نثر میلتون نیز بسیار فصیح و استوار است و هنرنمایشی او از حد متوسط بالاتر. شخصیت میلتون از خصوصیتهای متضاد ساخته شده است، از طرفی طبعی ملایم، مصاحبتی دلنشین و مطبوع داشته و در دوستی صدیق و با وفا و از

طرف دیگر مبارزی لجوج و سرسخت و دارای غرور و نخوت و جاه طلبی فراوان بوده است. میلتون از بزرگترین و معتبرترین چهره‌ها در ادبیات انگلستان است. عده‌ای از جمله جانسون در کتاب **زندگی شاعران انگلیسی** او را با هومر و ویرژیل قابل قیاس دانسته و در ردیف دانته قرارش داده‌اند. نفوذ عظیم میلتون درآثار نویسندگان انگلیسی مانند بلیك، والتر اسکات،کولریج، وورذورث، شلی، بایرون و کیتس بخوبی دیده می‌شود، همچنین در آثار شاعران و نویسندگان آلمانی مانند کلوپشتوك، و در آثار نویسندگان فرانسوی مانند لامارتین،آلفرد دووینیی، هوگو و شاتو بریان که از **بهشت گمشده** ترجمه‌ای در ۱۸۳۶ منتشرکرد و یك سلسله مقامه در ستایش و تکریم میلتون به عنوان بزرگترین شاعر انگلستان بر آن افزود.

ترجمه به فارسی: بهشت گمشده.

**میلر، آرثر** Miller, Arthur نمایشنامه‌نویس امریکائی (۱۹۱۵- ) آرثر میلر در نیویورك زاده شد، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در هارلم Harlem (نیویورك) به پیشهٔ کوچکی در انبار کالای مانهاتن Manhattan اشتغال یافت. پس از خواندن رومان **برادران کارامازوف** اثر داستایفسکی، شوق نویسندگی در او پیدا شد و به تحصیلات خود در رشتهٔ روزنامه‌نگاری و سپس در رشتهٔ تئاتر، در دانشگاه میشیگان ادامه داد و اولین نمایشنامه‌های خود را در این ایالت نوشت. خود در مصاحبه‌ای گفته است: «آنقدر جوان بودم که جرأت داشتم چنین کارهائی را در یك هفته آغاز کنم و بپایان رسانم، من تقریباً دو نمایش در عمرم دیده بودم و حتی نمی‌دانستم که یك پرده نمایش چقدر باید طول بکشد.» میلر در بازگشت به نیویورك در ۱۹۴۵ رومان فوکس *Focus* را دربارهٔ مسألهٔ یهود منتشر کرد و اولین نمایشنامه‌اش را به نام همهٔ پسران من *All my Sons* در ۱۹۴۷ بر صحنه آورد که او را به عامهٔ مردم شناساند، اما اولین نمایشنامهٔ مهم میلر **مرگ فروشنده** *Death of a Salesman* (۱۹۴۷) بود که او را در ردیف تنسی ویلیامز و پیشوای نمایشنامه‌نویسان جوان قرار داد و برایش جایزهٔ پولیتزر Pulitzer به همراه آورد و بیش از سایر نمایشنامه‌های او بر صحنه باقی ماند. **مرگ فروشنده** نمایشنامه‌ای است خشونت‌بار، با هجوی تند از عصر حاضر و مردمی که مولود

این عصرند. فروشنده‌ای درحد معمول ناگهان خود را نابود شده و ورشکسته می یابد، پسرش او را رهاکرده و دوستانی‌که به آنان اعتماد داشته است، از او دوری جسته‌اند. مرد چنان تنها می‌ماند که حتی به هنگام تدفینش جز چند نفر از اعضای خانواده، کسی حضور نمی‌یابد و ورشکستگی در موارد گوناگون زندگیش نمودار می‌گردد. میلر در این نمایشنامه با وجود ابتکار و نوآوری در قالب نمایش و آمیختن حوادث گذشته با حال، از تئاتر معمول و رایج دربارهٔ کار و داد و ستد پیروی کرده و از همین راه توانسته است توجه عامهٔ مردم را جلب کند. میلر در این نمایشنامه خواسته است این نکته را به اثبات برساند که در تئاتر نو نیز می توان تراژدی را وارد کرد، در حالی که قهرمان اصلی آن از مردم عادی باشد. از این نمایشنامه فیلم سینمائی ساخته شد که با پیروزی بسیار روبرو گشت، پس‌از آن زبان نمایشی در آثار میلر تحول یافت. نمایشنامهٔ بوتهٔ آزمایش *The Crucible* (جادوگران شهر سیلم) در ۱۹۵۳ بر صحنه آمد و بار دیگر برای نویسنده جایزهٔ پولیتزر به همراه آورد و شهرتش را تثبیت کرد، این اثر، نمایشنامه‌ای تاریخی است که بر حسب اسناد و مدارك عصر ساخته شده و آشکارا بسیاری از مسائل سیاسی زمان را مطرح کرده است. میلر در این اثر با شهامت فراوان عدالت اجتماعی را مورد تردید قرار می‌دهد، حتی قضات را به سبب جاه‌طلبی و علاقه به حفظ مقام محکوم می‌کند. نمایشنامه داستان غم‌انگیز و بسیار نیرومندی است از وجدان و عواطف فردی و ادراك شخص در برابر ترس و بیرحمی و سرکوبی جامعه. اثر مهم دیگر میلر نگاهی از پل *A View from the Bridge* (۱۹۵۵) تصویری برجسته و تمثیلی است از زندگی مهاجران به نیویورك که به سبب صراحت بیان و بی‌پروائی در بعضی از صحنه‌ها سر و صدا و بحث بسیار برانگیخت. در ۱۹۵۶ خاطراتی از دو دوشنبه *A Memory of Two Mondays* بر صحنه آمد. نمایشنامهٔ پس از سقوط *After the Fall* (۱۹۶۴) شاید بهترین نمایشنامهٔ میلر باشد که رنگ زندگینامهٔ شخصی دارد و در عین حال تصویری است از چهرهٔ مریلین مونرو Marilyn Monroe، هنرپیشهٔ معروف که میلر در ۱۹۵۶ با او ازدواج کرد و تا هنگام خودکشی وی با او بسر برد؛ همچنین انتقاد و بررسی دقیقی از روابط زناشوئی وخانوادگی. میلر در این اثر به‌فن‌نمایشی خود در نمایشنامهٔ مرگ فروشنده بازگشته‌است، به‌این معنی که تماشاگر را در عین حال در جریان وقایع حال و

گذشتهٔ اشخاص نمایش قرار می‌دهد. او خود در این باره گفته است: «کوشیده‌ام که با قرار دادن تعدادی از اجزای کوچک در برابر چشم تماشاگر، چیزی کلی بیافرینم.» نمایشنامهٔ پس از سقوط پیروزی نیافت و عده‌ای در آن نشانه‌هائی از قوس نزول هنری میلر را یافتند. جایزه *The Price* در ۱۹۶۸ بر صحنه‌آمد وجامه‌های خارج از اندازه *The Misfits* در ۱۹۶۱ با شکست مواجه شد. آثار نمایشی میلر در مجموعهٔ نمایشنامه‌ها *Collected Plays* در ۱۹۵۷ انتشار یافت و داستانهایش در مجموعهٔ من دیگر به‌شما نیازی ندارم *I Don't Need You any More* در سال ۱۹۶۸ فراهم آمد.

میلر نمایشنامه‌نویسی استاد، منتقدی سختگیر و جدی و دقیق از جامعهٔ عصرجدید و یکی از برجسته‌ترین نمایشنامه‌نویسان معاصر بشمار می‌آید.

ترجمه به‌فارسی: پایان یك عمر ـ جادوگران شهر سلیم ـ حادثهٔ درویشی ـ مرگ فروشنده

**میلر، هنری** Miller, Henry نویسندهٔ امریکائی (۱۸۹۱-۱۹۸۰) میلر فرزند خیاطی بود. در نیویورك زاده شد و در محلهٔ بروکلین Brooklyn، محلهٔ مهاجران آلمانی و ایتالیائی و ایرلندی ویهودی، دورهٔ کودکی دشوار و آشفته‌ای را گذراند که در سراسر زندگی از تأثیر آن بر کنار نماند و در آثارش تنوعی شگفت‌انگیز از گروههای بشری پدید آورد که از خاطره‌های گذشته سرچشمه داشت. در ۱۹۰۹ به کالج وارد شد و پس از دوماه از روش سخت و جدی تعلیم و تربیت سرخوردگی یافت، با روحی عصیانزده از مدرسه گریخت و زندگی ماجراجویانه و آمیخته با سرگردانی و بینوائی پیش گرفت. نیویورك را ترك کرد، به اریزونا Arizona و کالیفرنیا رفت و پیشه‌های گوناگون و پرهیجانی پیش گرفت مانند گاوچرانی، شاگرد آشپزی، پیشخدمتی، روزنامه فروشی، شیر فروشی و مانند آن. در ۱۹۱۴ به نیویورك بازگشت، به قصد آنکه در کارگاه خیاطی پدرش مشغول شود. در این دوره با اشخاصی عجیب و غریب و جالب توجه و دوستان پدرش آشنا شد و در شرکت مخابرات غرب بکار پرداخت و برای مطبوعات گزارش تهیه کرد. اولین کتابش را به نام بالهای چیده شده *Clipped Wings* در این زمان نوشت که هرگز منتشر نشد. میلر در ۱۹۱۴ با بیتریس سیلوا *Beatrice Sylva*، پیانیست ازدواج کرد و از او دختری یافت، چیزی نگذشت از همسرش جدا شد و بار دیگر

ازدواج کرد، با همسر خود در فقر و تنگدستی کامل بسر برد و تنها از فروش اشعار امرار معاش کرد. در ۱۹۲۸ پولی به وام گرفت و عازم اروپا و کشور فرانسه شد و مصمم گشت که به طور جدی به نویسندگی پردازد، اولین اقامت میلر در فرانسه کوتاه بود، اما اقامت ثانوی او در این کشور از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹ بطول انجامید. در این دوره میلر در محلهٔ مونپارناس Montparnasse زندگی نسل سرگردان (امریکائیان پس از جنگ و مقیم پاریس مانند همینگوی و فیتز جرالدکه آثارشان سرشار از محرومیت و عدم رعایت قوانین اجتماع بود و از تجربه‌های دورهٔ جنگ نشان داشت و عصیانها و عواطف روشنفکران جوان عصر را تصویر می‌کرد) را پیش گرفت، با عده‌ای از نویسندگان جوان از جمله لارنس دارل Lawrence Durell آشنا گشت که با او دوستی مداومی یافت. برای امرار معاش در روزنامه‌ها به کار مشغول شد و به نشر کتابهائی پرداخت که بهترین آثارش بشمار آمد. اولین اثر او با عنوان مداد رأس‌السرطان *Tropic of Cancer* (۱۹۳۴) بحث بسیار برانگیخت. پس از آن رفت و برگشت به نیویورك *Aller Retour New York* را در ۱۹۳۵ و بهار سیاه *Black Spring* را در ۱۹۳۶ انتشار داد و مقاله‌ای دربارهٔ د. ه. لارنس D. H. Lawrence نوشت. میلر در سفری به انگلستان با ت. س. الیوت T. S. Eliot ملاقات کرد و دومین همسر خود را نیز طلاق داد، سپس اثری در شرح حال خود نوشت که به دوران سعادتمندانهٔ او به هنگام کار در شرکت مخابرات بستگی می‌یابد. این اثر با عنوان ماکس و سلولهای سفید مدافع بدن *Max and White Phagocytes* در ۱۹۳۸ منتشر شد و پس از آن مداد رأس‌المجدی *Tropic of Capricorn* در۱۹۳۹. میلر در آغاز جنگ جهانی دوم، به یونان رفت و به دوستش دارل پیوست و با شاعران و هنرمندان از جمله با کاتسیم بالیس Katsimbalis دوستی یافت که چهرهٔ او را در اثر خویش به نام ستون ماروسی *The Colossus of Maroussi* (۱۹۴۱) تصویر کرده است. این اثر از سفرنامه‌های بسیار ستایش‌انگیز بشمار آمده که در آن عظمت و نبوغ یونان، نه در ویرانه‌های تاریخی، بلکه در روح ملت زنده‌اش نشان داده شده است. میلر در ۱۹۴۰ به امریکا بازگشت و از ایالتهای مختلف کشور خویش دیدن کرد. نظر انتقادی او دراین‌سفردرکتاب کابوسی در تهویهٔ مطبوع *The Air-Conditioned Nightmare* (۱۹۴۵) ویادت باشدکه فراموش نکنی *Remember to Remember* (۱۹۴۷) بیان‌شده‌است. دراین

آثار نویسنده وضع امریکا را در ۱۹۴۱-۴۲ وصف کرده و به پوچی زندگی عصر حاضر تاخته است. میلر پس از مرگ پدر در کالیفرنیا مستقر شد، از نو ازدواج کرد و بلاانقطاع به نوشتن ادامه داد. مقامه‌ای دربارهٔ رمبو Rimbaud ، شاعر فرانسوی نوشت و با مجله‌های متعدد همکاری کرد. در ۱۹۴۵ صاحب دختری و در ۱۹۴۸ صاحب پسری شد، با این حال در ۱۹۵۲ از سومین همسر نیز جدا شد و از نو به اروپا سفر کرد. در بازگشت به کالیفرنیا عدهٔ بسیاری از نویسندگان و هنرمندان به دیدنش شتافتند. میلر در این دوره زندگینامهٔ طولانی خود را در سه بخش با نام کلی تصلیب گلگون *The Rosy Crucifixion* انتشار داد: بخش اول سکسوس *Sexus* (۱۹۴۹)، بخش دوم پلکسوس *Plexus* (۱۹۵۳) و بخش سوم نکسوس *Nexus* (۱۹۶۰). پس از چند سفر دیگر به اروپا در ۱۹۶۳ در کالیفرنیا مقیم شد، آثارش را بپایان رساند و تقریباً همهٔ وقت را به نقاشی مصروف داشت. از آثار دیگر میلر این کتابهاست: شیطان در بهشت *A Devil in paradise* (۱۹۵۶)، کتابهای زندگی من *The Books of my Life* (۱۹۵۲)، نقاشی از نو دوست داشتن است *To Paint is to Love again* (۱۹۶۰). مراسلات فراوان میلر با لارنس دارل در ۱۹۶۲ منتشر گشت.

هنری میلر نویسنده‌ای است که در ادبیات امریکا نمی‌توان او را در طبقهٔ معین و خاصی جای داد، آثارش به طور شگفت‌انگیز مخلوط و رنگارنگ است. در رومان‌نویسی از دستهٔ فاکنر یا همینگوی نیست، اما مانند آنان نمونهٔ کامل نویسندهٔ امریکایی بشمار می‌آید. در کتاب کابوسی در تهویهٔ مطبوع و در خلال لعن و نفرینها، میلر به گروهی بستگی می‌یابد که در حسرت دوران سرسبز و خرم زندگی طبیعی و بدوی پیش از عصر صنعت بسر می‌برند. آثار میلر مانند ویتمن Whitman از قالب ادبیات ساده پافراتر می‌نهد. این آثار که در واقع یادداشتهای زندگی اوست، به‌هیچ‌وجه خاص اعمال و رفتار و جریانهای صوری زندگی یا جریان روحی و معنوی او نیست، بلکه همهٔ آنها یک کتاب را تشکیل می‌دهد و آن سفرنامهٔ زندگیش است که سفری طولانی و پیچیده است. مداد رأس‌السرطان و مداد رأس الجدی که ذوق مسخره‌نویسی او را آشکار می‌سازد، اعترافاتی است با صدای بلند که به صورت انفجار از درونش بیرون می‌جهد. در آثار میلر موضوعهای تربیتی و ارشادی در شیوهٔ نگارشی آمیخته از هماهنگی اندیشه و احساس بیان

شده است. میلر به طور قطع نویسنده‌ای فیلسوف نیست، اما در آثارش ریشهٔ نوعی خوی آشوب طلبی و فتنه‌انگیزی را می‌توان یافت. میلر بی آنکه نویسنده‌ای بزرگ باشد و در آثارش ابتکاری بچشم بخورد، اهمیت تاریخی برجسته‌ای دارد، با شخصیتی فریبنده که در گروه ضد عقل و گروه هرج و مرج طلب در ادبیات امریکائی نفوذی عظیم برجای گذاشته است.

**میلوش، اوسکار ولادیسلاس دو لوبیچ** Milosz, Oscar Vladislas de Lubicz شاعر و مقامه‌نویس فرانسوی زبان کشور لیتوانی(۱۸۷۷-۱۹۳۹) میلوش از خانواده‌های اشرافی لیتوانی است که در جوانی با پدر و مادر یهودیش به پاریس رفت و همانجا آموزش و پرورش یافت. پس از تحصیلات دبیرستانی به مدرسهٔ لوور Louvre رفت و در رشتهٔ کتیبه شناسی شرق به تحصیلات ادامه داد، پس از سفر کوتاهی به کشورش، از سراسر اروپا دیدن کرد و در۱۹۱۴ به پاریس بازگشت. در این زمان همهٔ ثروت خود را در انقلاب روسیه از دست داد و اردوی پرشوری از میهن‌پرستان برای استقلال لیتوانی تشکیل داد، منشی کمیته و سپس دبیر سیاسی کنفرانس صلح و در ۱۹۲۱ قنسول کشورش در فرانسه شد، در ۱۹۳۰ به تابعیت کشور فرانسه در آمد و از ۱۹۲۵ شغل خویش را رها کرد و از آن پس زندگی را در عزلت گذراند. میلوش در شعر ابتدا تحت نفوذ مکتب سمبولیسم وسپس تحت تأثیر پول کلودل قرار گرفت. اولین دیوان‌را در۱۸۹۹ با عنوان **منظومهٔ دورهٔ انحطاط** *Le poème des Décadences* انتشار داد که در آن آشکارا موضوعها و قالب شعری سمبولیسم را بکار برده بود، اما انعکاس حال روحی و تخیلات مبهم شاعران سمبولیست در شعر میلوش به طور عمیق از تجربه‌های شخصی و خصوصیتهای ملی و اجتماعی او سرچشمه داشت. این شاعر طبقهٔ اشرافی سقوط کرده که با خود دنیای مبهم افسانه‌ای شمال را همراه داشته و اینک از ملال و اندوه و نفرت ناشی از مظاهر تمدن سرشار گشته است، به زاریها و شکوه‌های عادی، نوعی تفرعن و جلال غیر معمول افزوده که اشعارش را بدیع ساخته است، چنانکه در ملالها و دلزدگیهایش هیچگونه تظاهر و تصنع بچشم نمی‌خورد، تاریکترین غمها، خط سیر خود را طی می‌کند، بی آنکه هنوز پرتوئی از نور عرفان بر او تابیده باشد. دیوان **هفت خلوتگاه** *Les Sept solitudes* (۱۹۰۶) اشعاری تغزلی

است در لحن دیوان قبل که سرگذشت غم‌انگیز و پرشور روحی را بیان می‌کند که هنوز در شك و تردید بسر می‌برد و غمزدگیش عظیم و القای مسألهٔ مرگ در آن به حد اعلاست. میلوش در طی سالهای پیش از جنگ جهانی‌اول سراسر اروپا را زیر پا گذاشت، زبانهای گوناگون‌آموخت و بر جهان‌بینیش افزوده گشت و در روحش تحولی شگرف پدید آمد که با شخصیت او در آثار نخستین بکلی متفاوت بود. از طرفی پس از این سفر به ترجمه‌های دلنشین و والائی از آثار شاعران تغزلی مانند بایرون، شلی، کولریج، گوته و شیلر پرداخت و از طرف دیگر شور مذهبیش فزونی یافت و آرامش و صفائی که از تماشای چشم‌اندازها بر او راه می‌یافت، او را به حکمت اشراق رهنمون گشت، پس به عقل کل و وحدت مطلق که به طور مبهم در پی آن بود، روی آورد، حتی مرگ در نظرش تغییر شکل داد و به صورت رابطه‌ای ابدی با عالم هستی درآمد. تحول فکری میلوش را در رومان تعلیمات عاشقانه *L'Amoureuse initiation* در ۱۹۱۰ می‌توان دید. این اثر بیش از آنکه رومان به معنی خاص باشد، مراحلی است از سیر معنوی نویسنده که در ورای چهرهٔ قهرمان کتاب کنت دوپینامونت Pinamonte جای گرفته است. این قهرمان خیالی قرن هیجدهم، خواسته است همه چیز را فدای لذتهای جسمانی کند و بر این عقیده است که بستگی به مخلوق خدا ما را به عشق ازلی رهبری می‌کند. ما در عشق ورزیدن به موجودات محدود و فانی، بلااراده به مقام ابدی و عقل کل اعتلا می‌یابیم و درمقامی برتر از داوریهای عادی و تمیز خطا از صواب قرار می‌گیریم که مقامی ازلی و ابدی است، اما سرگذشت عشقهای او با دلداده‌اش که او را بازیچه و بردهٔ خود ساخته به شکست منجر می‌شود و او که مدعی بود عشق آفریدگار را در عشق به آفریده می‌توان یافت، اقرار کرد که نه تنها به مقام اعلای عشق دست نیافته، بلکه خود را بیمقدار ساخته و به عالم حیوانی تنزل داده است. این اعتراف در واقع اعتراف خود میلوش است که از شیوهٔ دون ژوان در عشق پیروی می‌کرده و به وسیلهٔ عشق به زنی قصد داشته است به عالم برتر راه یابد، پس ناگهان با عزم راسخ به راه تازه‌ای قدم گذارده و از جسم زن احساس بیزاری کرده است. همین موضوع در آثار نمایشی صحنه‌ای از زندگی دون ژوان *Scène de Don Juan* (۱۹۰۶) و میگل مانیارا *Miguel Mañara* (۱۹۱۲) منعکس گشته است که در آن دون ژوان از کارهای خود پشیمان گشته و چون

پهلوان عشق انسانی و الهی معرفی شده است و قصد دارد که سراسر جهان را از عشق مطلق که به خدا منتهی می‌شود، آگاه سازد ـ ادراك واقعی دون ژوان از عشق واقعی ترك نفس است که بشر را به آن رهبری می‌کند. با آنکه نمایشنامهٔ میگل مانیارا اثری ارشادی است، به سبب جریان منظم و نیرومند حوادث در محیطی عجیب و گاهگاه شاعرانه و پر تجمل و عارفانه که با شیوهٔ نگارشی زیبا و ساده همراه است، بسیار جلب توجه کرد و چندین‌بار بر صحنه آمد. میلوش پس از تغییر مذهب، خوانندهٔ پرشور انجیل گشت و در بسیاری از اشعارش از آن الهام گرفت. همچنین شعر شرق را در اثر خود به نام هفی بوذت *Méphiboseth* (۱۹۱۳) جان بخشید. حسرت وطن و درد غربت در اشعاری که میلوش در دورهٔ جنگ ساخته با عنوان سمفونیها *Symphonies* (۱۹۱۵) نمایان می‌شود. این اثر شامل سمفونیهای متعدد است که میلوش در همهٔ آنها تسلیم و رضائی آمیخته با خوشبینی و خوشبختی نشان می‌دهد و این خود گواه آن است که شاعر تا ابد خود را از نفی و انکار دورهٔ جوانی رهانیده و بر تیرگی اندوه و حسرت پرتوئی تازه تابانده که خود نشانه‌ای از زندگی تازه است. جهش تازهٔ عرفانی که بر غم و غصه پیروز می‌شود، در دیوان اعتراف لموئل *La Confession de Lemuel* آشکار می‌گردد. این دیوان در ۱۹۲۰ در پاریس و در ۱۹۴۵ در جلد اول آثار کامل میلوش بچاپ رسید. در این دیوان زیباترین اشعار یافت می‌شودکه او را بزرگترین شاعر عرفانی آغاز قرن بیستم معرفی می‌کند. دیگر از آن شعر سمبولیسم خاص زیبائیهای دورهٔ جوانی نشانه‌ای نیست، بلکه موضوع مورد توجه شاعر، عشق و مرگ و تأسف و تحسر است که نه تنها معرف شاعری هنرمند است، بلکه مردی را می‌شناساند که با همهٔ وجود به سوی معرفت دنیای مطلق گام بر می‌دارد، میلوش در این دیوان دیگر شاعر طبیعت نیست، شاعر خدا است و با وجود بکار بردن زبانی دشوار و بخشیدن رنگ مذهبی و مقدس به کلمه‌های عادی، اثری مهیج و پرشور ساخته است. گوئی قصد داشته که کلمه‌های معمول را از معنی ابدی سرشار سازد. این لطافت غم‌انگیز را تنها در آثار ریلکه شاعر آلمانی می‌توان یافت. ازآثار دیگر میلوش که مایهٔ شهرت و افتخار او گشت، غزل معرفت *Cantique de la Connaissance* (۱۹۲۰) است که از نظر تغییر و تحول مذهبی و روحی شاعر اثری مهم بشمار آمده و خط سیر معنوی را که میلوش از عالم کفر

به ایمـان پیموده، سپس به عالم اسرار قدم گذارده و از آن به معرفت الهی دست یـافته است، تـوصیف می‌کند و بـا زبانی پرشور و بسیـار زیبـای تغزلـی معراج خود را می‌نمایاند و این نکته را می‌آموزد که چگونه آدمی در درون خود داروئی برای همهٔ دردها نهفته دارد. میلوش در دنیائی که به اوج پختگی می‌رسد، قـافیه را رها کرده و به قالب خـاص خویش روی آورده است. در ۱۹۲۷ آخریـن اثـر شاعرانهٔ بزرگ میلوش با عنوان رموز *Les Arcanes* منتشر شد که از نظـر شعـر و تبحر دارای غنای فراوان است و تفسیرها و تعبیرهـای مـذهبی گذشته را کمال می‌بخشد. دیوان کامل *Poèmes*، شامـل اشعاری است که میـان سالهای ۱۸۹۵ و ۱۹۲۷ ساختـه شده است. ایـن اشعار که بیشتر از اقلیمـی دور دست و کشوری غریب و اسرارانگیز نشانه دارد، رؤیاهای قلمروئی پرابهام و بیگانه را در مغز مشتاقان بر می‌انگیزد. میلوش علاوه بر شعر مطالعاتی در تاریخ و فرهنگ عامهٔ کشورش دارد، از آن جملـه است: قصه‌هـای کشور لیتوانـی از مادرم لوا داینوس *Contes lituaniens de ma mère l' Oye Daïnos* که قصه‌هـای عامیانهٔ مـردم لیتوانـی است، شاهکارهای تغزلی شمالی *Les Chefs-d'oeuvre lyriques du Nord* و اصل ومنشأ ملت لیتوانی *Les Origines de la nation lituanienne*. نفوذ میلوش از ۱۹۴۰ رو به افزایش گذارد و آثار کاملش در ده جلد در ۱۹۴۵ انتشار یافت.

**می‌یر، کونراد فردیناند** Meyer, Conrad Ferdinand شاعـر داستانپـرداز سوئیسی آلمانی زبان (۱۸۲۵-۱۸۹۸). می‌یر در زوریخ زاده شد. در کودکی پـدر را از دست داد و اگرچه زندگی مرفهی داشت، از نظر روحـی دورهٔ غـم‌انگیزی را در تنهائی و حساسیت مفرط و عالم تخیل و تزلـزل اراده گـذراند. مـادرش که به بیماری شدید عصبی مبتلا بود و کارش به خودکشی انجامید، او را به حـال خود رها کرده بود، تنها خواهر به کمك او می‌رسید. افسردگی، ضعف روحی و ناتوانی جسمی می‌یر که رو به شدت می‌رفت، مداوای جدی او را ایجاب می‌کرد. به این منظور به لوزان Lausanne رفت و سالها در آنجا بسر برد. در ایـن شهر سوئیسی فرانسوی زبان بود که دورهٔ نقاهت تدریجی را همراه بـا تجدید قوای جسمی و روحی گذراند، در ضمن موقع مناسبی یافت برای آشنائی با فرهنگ و تمدن کشور فرانسه؛ با این حال در این دوره نتوانست به خواستهای هنری و ادراك زیبائی ـ

شناسی خود تحقق بخشد، پس به زبان شناسی و تاریخ پرداخت و به ترجمهٔ آثار تاریخی فرانسه مشغول گشت. سفرهائی که در ۱۸۵۷ به پاریس و سالهای بعد به رم و فلورانس و ونیز انجام داد، در متشکل ساختن قوای فکری و هنری او مؤثر افتاد. می‌یر خلق آثار هنری را از ۱۸۶۴ آغاز کرد و دیوانی بدون ذکر نام به عنوان بیست بالاد از شاعری سوئیسی *Zwanzig Balladen von einem Scheweizer* در ۱۸۶۷ انتشار داد که چندین بار در آن تجدید نظر کرد و سرانجام در ۱۸۸۲ صورت قطعی آن را در دیوانی کامل بچاپ رساند که ثمرهٔ یك سلسله مطالعات عمیق در زیبائی شناسی است و تجربه‌های خصوصی و درونی شاعر را به دنیای خارج و عینی گسترش می‌دهد. در ۱۸۷۰ دیوان اشعار غنائی می‌یر به نام قطعه‌های عاشقانه و تصویرها *Romanzen und Bilder* انتشار یافت. پس از آن به داستانهای تاریخی روی آورد که مربوط به طبقهٔ کسبه و اهل حرفه و ستایش رونسانس ایتالیائی بود. این داستانها پس از مرگ نویسنده در مجموعهٔ داستانهای کوتاه *Novellen* فراهم آمد که ایمان می‌یر را به تقدیر و سرنوشت نمودار می‌ساخت. می‌یر در پنجاه سالگی ازدواج کرد و از نظر روحی سلامت نسبی و جوانی یافت. در ۱۸۷۱ آخرین روزهای هوتن *Huttens latzte Tage* را انتشار داد ـ منظومه‌ای حزن آور در هفت جلد که از زندگی هوتن، شهسوارسرگردان، شاعر اصلاح‌طلب و همکار نزدیك لوتر Luther الهام گرفته بود. اشعار این مجموعهٔ غم‌انگیز از طراوت و تازگی و لطافت شعری فراوان برخوردار است و به عظمت با شکوهی پایان می‌یابد. می‌توان گفت این اثر درتغزل و هنر شاعری می‌یر نیز نقطهٔ پایانی بشمار آمد، زیرا می‌یر از آن پس به نقل و آثار داستانی روی آورد. در ۱۸۷۲ رومان منظوم انگلبرگ *Engelberg* را انتشار داد. این اولین شعر داستانی او از افسانه‌های نامعلوم و نااستوار الهام گرفته است و در عین حال که خواننده را در دنیائی از افسانه و رؤیا که در واقع دنیای خود شاعر است، فرو می‌برد، او را از احساس شاعرانهٔ دلپذیر برخوردار می‌کند. می‌یر پس از آن دورهٔ پرثمری را در داستان‌نویسی آغاز کرد که از شیوهٔ خاص و به طور عمیق هنرمندانه بهره‌مند بود. موضوع این داستانها بیشتر از تاریخ و قصه‌های سوئیسی در قرن شانزدهم الهام گرفته است، از آن جمله است رومان تاریخی یورگ یناش *Jürg Jenatsch* (۱۸۷۶)، پردهٔ نقاشی گسترده‌ای ازاستقلال افتخارآمیز سوئیس که با وجود بعضی

نقطه‌های ضعف در ترکیب و ساختمان، از بهترین رومانهای تاریخی زبان آلمانی قرن نوزده بشمار آمد و خوانندهٔ فراوانی یافت. می‌یر در داستانهای تاریخی به هیچ‌وجه به مسائل اجتماعی زمان خود توجه نداشته، بلکه تاریخ بزرگ و پهناور گذشته را زمینهٔ کار ساخته است. **نظرقربانی** *Das Amulett* (۱۸۷۳) تقلیدی است از کتاب **وقایع سلطنت شارل نهم** اثر مریمه و موضوع اصلی آن مدالی است که جوانی پروتستان را در واقعهٔ **سن ـ بارتلمی** Saint-Barthélemy* نجات می‌دهد و جوانی کاتولیك را به هلاکت می‌سپارد. **تیراندازی از منبر** *Der Schuss von der Kanzel* در ۱۸۷۸ موضوع خنده‌آوری است که از خوشبینی و طنز بسیار لطیف برخوردار است. قهرمان داستان **زاهد** *Der Heilige* (۱۸۷۹) که چهرهٔ بکت Becket، صدراعظم هنری دوم را نشان می‌دهد، مردی متجدد، خوش‌ظاهر و ریاکار است که نویسنده با قلم خود چهره‌اش را در آئینهٔ مقعر تغییر شکل می‌دهد. داستان سبکی بینظیر و لحنی مسخره‌آمیز دارد و استادی می‌یر را در فن نقل و هنر داستان‌نویسی تاریخی به اثبات می‌رساند. این اثر به سبب شیوهٔ نو و پاکیزه و باصفا پیروزی عظیم یافت و شاهکاری در فن جدید نقل بشمار آمد. در **پلاوتوس در دیر راهبه‌ها** *Plautus im Nonnenkloster* (۱۸۸۲) هوای نفس و اعتقاد به اصول طبیعی بشر بر ضد خشونت مذهبی بپا می‌خیزد. می‌یر در این اثر فرهنگ و تمدن رومی و آلمانی را مانند دو خط موازی ترسیم می‌کند. **پیشخدمت گوستاو آدولف** *Gustav Adolfs Page* (۱۸۸۲) داستانی شاعرانه و خیال‌انگیز است که در آن دختری جای پیشخدمت شاه را که نزدیك بین است می‌گیرد و بدین‌طریق به دلدار خود می‌پیوندد. **رنجهای پسر** *Das Leiden eines Knaben* (۱۸۸۳) بر مبنای قصه‌ای مذهبی قرار دارد که در آن پسر جوانی از غم آنکه از روی بیعدالتی مجازات دیده است، می‌میرد. داستان می‌یر داستانی کاملاً جدید و دربارهٔ زندگی پسری است به حد افراط حساس که در مدرسهٔ فرقهٔ یسوعیان به پژمردگی و ناتوانی روز افزونی دچار می‌گردد. **عروسی راهب** *Die Hochzeit des Mönchs* در ۱۸۸۴ انتشار یافت و **زن قاضی** *Die Richterin* در ۱۸۸۵ شامل موضوعی که به داستان **جنایت و مکافات** اثر داستایفسکی بسیار نزدیك است، داستان زنی را شرح می‌دهد که به جنایتی متهم است و سرانجام به آن اعتراف می‌کند. **وسوسه‌های پسکارا** *Die Versuchung des Pescara* (۱۸۸۷) پیروزی بسیار یافت. بخش عمدهٔ این اثر

تاریخ آلمان است در زمان اصلاحات ارضی کـه از نظر تحقیق و مطـالعه دربارهٔ رنسانـس از ارزشی فراوان برخوردار است و ادراك نویسنده را در بیانی پرقدرت از جبر زمـان در تـاریخ بیان می‌کند. یکـی از مـوجبات شهرت و افتخار می‌یر همین داستانها و منظومه‌هـای تاریخی است کـه پس از خلق آنها قدرت خلاقه‌اش کاهش یافت و بیماری ضعف اعصاب آخرین سالهای زندگی او را تیره ساخت و به جانب مرگ کشاندش.

می‌یر دنیای احساس را در آثار خویش به وسیلهٔ اشیای دیدنی و لمس کردنی عرضه می‌کند و اندیشه و احساس خود را هرگز به صورت مستقیم ارائه نمی‌دهـد، بلکه آنها را در ورای تصویر دنیای خارج به شیوه‌ای بیغرضانه می‌پوشاند. می‌یـر در شعر و در رومان، تاریخ را چون نقابی بکار می‌برد که بر چهرهٔ روح خویش کشیده است. سرنوشت و قدرت الهی در ادراك شاعر به صورت قدرتی یگانه جلوه می‌کند که هیچ چیز از نفوذ آن برکنار نمی‌ماند. رنج روحی می‌یر تا حدی است کـه گاه زندگیش را متزلزل می‌سازد و او را به خودکشی سوق می‌دهد. تنها مـرگ است که در نظر این شاعر آرامش می‌بخشد. اشعار می‌یر نخستین آثار مکتب سمبولیست آلمان بشمار آمده است. او کوشیده که با قدرت خاص خـود میان عمق انـدیشهٔ آلمانی، استادی شاعران لاتینی در قالب شعر، صور ذهنی ادبیات شمال اروپـا و بدبینی فرانسوی دربرابر تسلسل زندگی،و میان علم اخلاق وکامرانی از زندگی، میان وجدان و اراده و قدرت، میان عمق درون و قـدرت درخشان تصویرهـا و شکلهای خارج، هماهنگی و تلفیق برقرار کند. می‌یر در نثر دقت فراوان و انشای ممتاز و زیبائی بکار برده که با تحلیل روانی عمیق و متفکرانهٔ او همراه است.

# ن

**ناتسومه، سوسه‌کی** Natsume Sôseki رمان‌نویس، مقاله‌نویس و شاعر ژاپونی (۱۸۶۷-۱۹۱۶) ناتسومه در یدو Edo (توکیوی کنونی) زاده شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ زبان و ادبیات انگلیسی بپایان رساند و پس از آنکه ده سال به تدریس اشتغال یافت، از طرف دستگاه حکومت به لندن فرستاده شد تا در تکمیل معلومات خود در ادبیات انگلیسی بکوشد. دو سال در انگلستان ماند و در ادبیات اروپایی فرهنگی وسیع یافت. در بازگشت به وطن در دانشگاه توکیو به تدریس زبان انگلیسی پرداخت و در ۱۹۰۴ شغل تدریس را رها کرد و به نوشتن روی آورد، از نظر شاعری اثری مهم انتشار نداد، جز هجویاتی در شعر هایکو Haiku که مورد پسند قرار گرفت، اما رومانهای متعددش با پیروزی بسیار همراه شد، چنانکه در ۱۹۰۷ در مشهورترین روزنامهٔ پایتخت، توکیو آساهی شیمبون Tôkyô Asahi Shimbun (روزنامهٔ صبح توکیو) به سردبیری ادبی منصوب گشت و این‌شغل‌را تاآخرعمر حفظ کرد. اولین‌رومان ناتسومه برج لندن *Rondontö* (۱۹۰۵) نام داشت و پس از آن پی درپی رومانهای دیگر انتشار داد که معروفترین آن من گربه‌ام *Waga hai wa neko de aru* (۱۹۰۶) او را به شهرت رساند، شامل انتقادی حاد و طنزآمیز از بیدادگریهای جامعه از چشم گربه‌ای متعلق به خانواده‌ای از استادان که دربارهٔ همه چیز پر حرفی می‌کند، خاصه دربارهٔ حوادثی که در اطرافش می‌گذرد. لحن مطایبه‌آمیز و شیوهٔ نگارش بدیع این اثر از وجود نویسنده‌ای بزرگ خبر می‌داد که بعدها در رومان‌نویسی مقامی مهم بدست آورد. دیگر رومان بوچان *Botchàn* (۱۹۰۶) که شاهکاری بشمار آمد. قهرمان داستان پسر جوانی است که پس‌از پایان تحصیلات در کالج توکیو به جزیره‌ای در جنوب ژاپون می رود تا در دبیرستان کوچك شهر بتدریس پردازد. در آنجا با جوانانی روبرو می‌شود که از حیث فکر و صفات اخلاقی بسیار پست‌تر از اویند و به شاگردانی تدریس

می‌کند که جز به فکر تمسخر و استهزای او نیستند. حوادثی که بر این معلم جوان می‌گذرد، نمونه‌ای ازتجربه‌های شخصی نویسنده است. ناتسومه همهٔ کسانی را که بنحوی در داستان وارد می‌شوند، با لحنی طنزآمیز و پرجاذبه توصیف می‌کند. از این داستان نمایشنامه‌ای اقتباس شد که در ۱۹۲۷ بر صحنه آمد، همچنین فیلمی سینمائی که بسیار مورد علاقهٔ طبقهٔ تحصیلکرده و روشنفکر ژاپون قرار گرفت. بالشی از علف *Kusamakura* (۱۹۰۷) نیز از بهترین آثار نویسنده بشمار آمد. از آثار دیگر او این داستانهاست: شقایقها *Gubijinso* (۱۹۰۷)، کوچکتران *Kôfu* (۱۹۰۸)، سانشیرو *Sanshirô* (۱۹۰۸) و مانند آن. ناتسومه از ۱۹۱۰ در حین فعالیت شدید به بیماری سختی دچار گشت، از جامعه کناره گرفت و به تحقیقات روانشناسی علاقه یافت و توانست به طور عمیق به تجزیه و تحلیل روح و فکر بشر بپردازد و از این راه شاهکارهائی پدید آورد، از آن جمله است: قلب *Kokoro* (۱۹۱۴) و علف بر جاده *Michigusa* (۱۹۱۵).

ناتسومه با آنکه براثر تجربه دریافته بودکه بشرهمواره به‌دنبال خودپرستی است، بر اثر احساسهای والای خویش، در برابر رنجهائی که این بشر باید تحمل کند، شفقت و همدردی فراوانی نشان می‌داد و اگر چه آثار دورهٔ اخیر او آثاری تحلیلی بود، شیوهٔ نگارشش همچنان ازخصوصیتهای معمول او یعنی طنز و شوخ‌طبعی و نرمی و دوری ازطبع پرهیجان برخوردار بود. ناتسومه با وجود بیماری و ضعف مزاج آثار فراوانی در رومان‌نویسی، مقاله، نقد ادبی، تحقیق دربارهٔ ادبیات انگلیسی وشعر برجای گذاشت. وی همچنین نقاشی هنرمند بود. در عصری که ناتورالیسم درادبیات رونق داشت، ناتسومه سوسه‌کی یگانه نمایندهٔ رومانتیسم باقی ماند. نفوذ او در نویسندگان جوان آغازقرن بیستم عظیم و محبوبیت آثارش روزافزون بود.

**نازور، ولادیمیر** Nazor, Vladimir شاعر و رومان‌نویس کروآت، اهل یوگسلاوی (۱۸۷۶-۱۹۴۹) نازور پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، در رشتهٔ علوم طبیعی به تحصیل ادامه داد و به مقام استادی رسید، سپس به فعالیت ادبی پرداخت. اولین دیوان حماسی او با عنوان افسانه‌های قوم اسلاوی *Slavenske legende* (۱۹۰۰) احساس پرشور میهن پرستانهٔ او را که تا آخر عمر آن را همچنان حفظ

کـرد، آشکار ساخت. نـازور در این دیوان دربـارهٔ شاهان گذشتهٔ کشور و اعمال افتخار آمیزشان حماسه‌ای عظیم ساخته و در آن از اشعاری که نزد عـامهٔ مـردم دربارهٔ قهـرمانان اسلاوی رواج داشته الهام گرفته و نیرومنـدی نژاد و زیبائـی سرزمین نیاکان خود را با لحنی ستایش‌آمیز وصف کرده است. شادی و شور زندگی و لذت بردن از مبارزهٔ مداوم در سراسر اشعار این دیوان نمایان است. در ۱۹۱۰ دیوان شعر غنائی *Lirika* را انتشار داد و در زمان جنگ جهانی اول مهمترین مقام شاعری را در ادبیات کروآسی بدست آورد. در ۱۹۴۲ بـه گروه طـرفداران تیتو Tito پیوست و تا شکست نهائی ارتش آلمان نازی در ستاد مقاومت کمونیست‌باقی ماند و پس از آن به مقامهای مهم سیاسی کشور دست یافت و به ریاست جمهوری خلق کروآسی رسید. نـازور با وجـود فعالیتهای شدید سیاسی هرگز از خلق آثار ادبی دست باز نداشت و در مقام شاعری با زندگی پیروزمندانهٔ خویش و با عقیدهٔ راسخی که به اراده و خواست ملت داشته، تـوانسته است نسل معـاصر خود را سخت تحت نفوذ قـرار دهد. آثار فـراوان او شامل دیوانهـای تغزلی، حماسی، قصه‌ها و داستانهـای کوتاه و رومـان است، نثرش نیز از الهـامهـای شاعـرانه برخوردار می‌باشد. نازور در شعر کروآسی وزنی تازه و نیرومند و آزاد وارد کرده است. جز دیوان شعر غنائی آثار منظوم دیگر او عبارت است از: **شاهان کروآسی** *Hrvatski Kraljevi* (۱۹۱۲)، یـاران یکـدل *Intima* (۱۹۱۵) و مـانـنـد آن و از آثـار منثـور او قصـه‌هـای ایستـری *Istarske price* است (۱۹۱۳)، استـوامـنـا *Stoimena*، (۱۹۱۶)، آرکـون *Arkun* در ۱۹۲۰، قصـه‌هـای جـزیره، شهـر و کوه *Price iz djetinstva* (۱۹۲۷)، قصه‌های کودکی *Price sa ostrva, iz grada i sa planine* (۱۹۲۴) که از جاذبهٔ بسیار برخوردار است. و لودای چوپان *Pastir Loda* (۱۹۴۶) که بهترین رومـان او بشمار آمـده و در آن کشور زادگاهش را بسیار زیبا وصف کرده است. این رومان سه سال پس از مرگ نویسنده انتشار یافت. نازور جز این آثار رساله‌هـای تحقیقی و نقدهـای ادبی بسیار داشته و از آثار شکسپیر، گوته، هاینه، هـوگو و لئوپـاردی تـرجمه‌هائی منظوم انتشار داده است. همچنین کتاب کمدی الهی دانته را به زبان خویش برگردانده است.

آثار نازورکه نتیجهٔ عصری پرتحول است، امروزه تا حدی رنگ باخته، اما ارزش فراوان آن انکار ناپذیر و تحولی که در شعر و در بالا بـردن درجهٔ فهـم و شعور

ملتش بوجود آورده عظیم و پایدار مانده است.

**ناسیمنتو، فرانسیسکو مانوئل دو** Nascimento, Francisco Manuel do شاعر پرتغالی (۱۷۳۴-۱۸۱۹) ناسیمنتو در لیسبون Lisbon زاده شد، پدرش ملاح و مادرش فروشندهٔ ماهی بود، ناسیمنتو بر اثر حمایت فرمانده نیروی دریائی سلطنتی تحصیلات مذهبی را بپایان رساند و در ۱۷۵۵، سالی که زلزلهٔ سختی در لیسبون بوقوع پیوست، به قلمروکشیشی درآمد و بسرعت و به صورت استثنائی به فرهنگ و ادبیات یونانی و لاتینی دست یافت و بر اثر وسعت معلومات، معلم دو دختر مارکی د آلورنا Alorna گشت که از طرف فرمانروای مستبد پرتغال در دیری محبوس بودند. به الئونورا Eleonora دختر بزرگتر که در آینده مارکیز آلورنا و زنی اهل ادب گشت، زبان لاتینی آموخت و هم او بودکه نام مستعار فیلینتو الیسیو Filinto Elysio را بدو داد که در تاریخ ادبیات جانشین نام اصلیش گشت. وی همچنین به دختر کوچکتر ماریا Maria که عشقی افلاطونی به او یافت، موسیقی آموخت. فیلینتو الیسیو در سال ۱۷۷۸ از طرف سازمان انکیزیسیون* Inquisition، به جرم خواندن ادبیات انقلابی تحت تعقیب قرار گرفت و در خانهٔ تاجری فرانسوی پنهان گشت که بعدها به کمك همین شخص با لباس مبدل به فرانسه گریخت. سالهای اول بر اثر حمایت سفیر پرتغال در پاریس و به یاری هموطنانش زندگی‌آرام و راحتی را گذراند، پس از آن سالیان دراز در فقر زیست و سرانجام در پاریس درگذشت. مجموعه‌آثار *Obras* فیلینتو در پاریس میان سالهای ۱۸۱۷و۱۸۱۹ در یازده جلد انتشار یافت که بر حسب محاسبهٔ خود شاعر هفتصد و سی‌هزار بیت در بر دارد و از همه مهمتر جلد اول است شامل اودها *Odes** و سونه‌ها *Sonnets** و اشعار گوناگون دیگر. در جلد پنجم اشعاری یافت می‌شود با خصوصیتی غیر مذهبی و آزاد که به شاعران فرضی نسبت داده شده است. نهمین جلد شامل آثاری منثور است، از جمله بحثی دربارهٔ هوراس Horace و آثارش که از نظر تاریخی اهمیت فراوان دارد و اشعار هوراس در آن نمونه‌ای از شعر دانشمندانه معرفی شده است که از شور و هیجان واقعی بی بهره است. اشعار فیلینتو که قسمتی از آن به زبان فرانسوی است، سرمشق بسیاری از شاعران عصر او قرار گرفت و در ادبیات رومانتیك نفوذ فراوانی بدست آورد، اما امروزه تنها

از نظر زبانشناسی و از نظر غنا و خلوص زبان و دور کردن زبان پرتغالی از قواعد نادرست و مخلوط، مورد توجه قرار دارد. فیلینتو جز شعر، ترجمهٔ فراوان نیز از آثار شاعران و نویسندگان بزرگ انتشار داده است مانند فابلهای لافونتن، آثار متعددی از ولتر، راسین و دیگران.
اگر چه فیلینتو در مدت زندگی شاعری نئوکلاسیك Néo-Classic بود، سبك غنی و نیرومندش که با وجود طول اقامتش در کشور فرانسه، همچنان محلی و بومی مانده بود، نفوذ قابل ملاحظه‌ای بر شاعران آغاز دورهٔ رومانتیك پرتغال داشته است. آثار ناسیمنتو در لیسبون میان سالهای ۱۸۳۶و۱۸۴۰ در بیست جلد انتشار یافت.

**ناش، تامس** Nashe, Thomas رومان‌نویس و طنزنویس انگلیسی (۱۵۶۷-۱۶۰۱)
ناش فرزند مردی روحانی بود و تحصیلات خود را در کالج سنت جان کمبریج در رشتهٔ هنر انجام داد، اما به سبب مرگ پدر در ۱۵۸۷ دنبالهٔ تحصیل را رها کرد و پس از سفری به کشورهای فرانسه و ایتالیا در لندن مقیم گشت و به قلمرو نویسندگی وارد شد. کار ادبی را با نوشته‌ای هجوآمیز به صورت دیباچه‌ای بر کتاب **منافون** *Menaphon* اثر رابرت گرین Robert green در ۱۵۸۹ آغاز کرد و در آن هجو تندی دربارهٔ ادبیات پرطمطراق عصر خود بعمل آورد. چیزی نگذشت که نظر خود را دربارهٔ ادبیات معاصر به طور مشروحتر در کتاب **تشریح احمق پوچ و احمقانه** *The anatomie of absurditie* دنبال کرد. در این اثر از سبك کلاسیك که آن را چون زخمی ناسور می‌دانست انتقاد کرد، پس‌از آن براثر کینه‌ای که نسبت به تعصب خشك مذهبی و سالوس و ریا داشت، نوشته‌های هجوآمیزی با نام مستعار انتشار داد و در ۱۵۹۱ حمله‌های شدید گیبریل هاروی Harvey ستاره‌شناس انگلیسی را در نوشته‌ای هجوآمیز با عنوان **پیش‌بینی نجومی حیرت‌انگیز، عجیب و خارق‌العاده** *A wonderful, strange and miraculous astrologicall* پاسخ داد. سپس در ۱۵۹۲ در نوشتهٔ دیگری در برابر حمله‌ای که بر ضدگرین شده بود، از او دفاع کرد. این کتاب **اخباری شگفت‌انگیز دربارهٔ جلو گیری از بعضی نامه‌ها** *Strange newes of the Intercepting of Certaine Letters* نام دارد که باب جدالی قلمی را گشود که در کتاب با خودتان به سفرون والدن همراه داشته باشید

*Have with you to Saffron-Walden* به اوج خود رسید. در این میان هجونامه‌های تفنن‌آمیز دیگری انتشار داد مانند **توسل پیرس لات به شیطان** *Pierce Pennilesse, his supplication to the divell* (۱۵۹۲)، شامل قسمتهائی بسیار عالی دربارهٔ معایب زمان به صورتی هجوآمیز و به‌حال شکوه و خطاب به شیطان. ناش در این اثر عادات و رسوم زمان را بررسی می‌کند و جامعه‌ای که فسق و فجور را در زیر نقاب پارسائی و ریا می‌پوشاند، مورد سرزنش قرار می‌دهد. از باده‌خواری و میخواران وصف دقیقی می‌کند وکتاب را با لحن مسخره‌آمیز و درخشان به حکمت و پند می‌آمیزد. **اشکهای مسیح دربارهٔ اورشلیم** *Christs teares over Jerusalem* (۱۵۹۳) بی‌اعتقادی و بی ایمانی ناش را به مذهب آشکار می‌سازد. ناش در این اثر از بیماری وبا که در ۱۵۹۲ سراسر لندن را فرا-گرفته بود، الهام‌گرفته و تعبیر و تفسیری از پیش‌بینی مسیح‌کرده است که ویرانی اورشلیم را به سبب گناهان بنی‌اسرائیل خبر داده بود. ویرانی اورشلیم به منزلهٔ اعلام خطری بود دربارهٔ لندن، سرزمین گناهکاران که ناش با صراحت کامل فساد آن را پیش چشم گذاشته و جامعهٔ لندنی را به اجحاف و تعدی متهم ساخته است. در همین زمینه کتاب **وحشتهای شب** *The Terror of the night* را در ۱۵۹۴ انتشار داد و نوشتن رومان پرماجرائی را آغاز کرد که در ۱۵۹۴ با عنوان **مسافر بدبخت یا زندگی جك ویلتون** *The Unfortunate traveller, or the life of Jack Wilton* منتشر شد و اولین رومان ماجراجویانهٔ ادبیات انگلستان بشمار آمد. ناش ماجراهای زندگی جك ویلتون، قهرمان داستان را با قدرت بسیار و با سادگی و لحنی مسخره‌آمیز وصف می‌کند و در ضمن آن عادات و تجربه‌های عجیب و غریب و دشواریها و تلخیهای زندگی ملاحان را نشان می‌دهد. این رومان واقع‌بینانه و آمیخته با طنز و مسخره از نظر بعضی از منتقدان یکی از زیباترین نمونه‌های نثر داستانی زمان خود بشمار آمده است. از آثار نمایشی ناش کمدی انتقادی **آخرین خواستها و وصایای تابستان** *Summers Last Will and Testament* در ۱۵۹۳ است. ناش در نمایشنامهٔ **دیدو، ملکهٔ کارتاژ** *Dido, Queene of Carthage* (۱۵۹۴) با کریستوفر مارلو همکاری کرده است و در **جزیرهٔ سگان** *The Isle of Dogs* (۱۵۹۷) با بن جانسون،که به سبب حمله به مقامات رسمی موجب به زندان افکندنش گشت. این اثر امروزه در دست نیست.

اگر چه طبع نقاد و هجـوپرداز ناش مـوجب شد که چندین بار به زنـدان بیفتد، شخصیت غیر متعارف و مبتکر وی مقام ممتاز و برجسته و یگانـه‌ای در ادبیات عصر الیزابت به او بخشیده وواقع‌بینی و شوخ طبعی و لحن طنزآمیز و بذله‌گوئی پرهیاهو و خلق داستانهای بدیع، وی را نویسنده‌ای محبوب عـامه ساخته است.

**ناظم حکمت**، رجوع شود به **حکمت**.

**نامق کمال** Namik Kemal شاعر و نویسندهٔ ترك (۱۸۴۰-۱۸۸۸) نـامـق‌کمال از خانواده‌ای اشرافی بود و بـر حسب آداب و رسوم این طبقه نزد مـربی و للهٔ خصوصی تعلیم و تـربیت یافت. سپس در استـانبول از شاگردان و پیروان شناسی Şinasi پیشرو بزرگ ادبیات جدید گشت، به روزنامه‌نگاری پرداخت و عضـو فعال انجمنی شد که بر ضد استبداد سلطان وقت مبـارزه مـی‌کـرد. چندیـن بـار بـه زندان افتاد یا تبعید شد. سرانجام موفق گشت که در ۱۸۶۸ به پاریس بگـریزد. در پاریس با کمك نویسندگان روشنفکر و آزادیخواه هموطنش گروه جوانان تـرك را تشکیل داد و در لندن با همکاری چند تن از دوستانش مانند ضیا پاشا روزنـامهٔ حریت *Hürriyet* را بنیان گذارد که در آن بشدت با حکومت سلطان مبارزه می‌کرد و نسخه‌هائی از این روزنامه را پنهانی به‌عثمانی‌می‌فـرستاد. نـامق‌کمال در همـهٔ رشته‌های نوین ادبیات ترکیه پیشرو بود، در شعر، رومان‌نویسی، نمایشنامه‌نویسی، مقامه‌نویسی و روزنامه‌نگاری، که همهٔ آنها به سبب تازگی در قالب و معنی بـر ادبیات نوین ترکیه نفوذ و استیلای قابل ملاحظه‌ای بدست آورد. نامق‌کمال اولین کسی بودکه اندیشه‌های رومانتیك و افکار انقلابی فرانسه را به ملت ترك شناساند و آنـان را بـا مفـاهیم آزادی و وطـن آشنا و بـر ضد استبداد آماده کرد. سبك نوشته‌های او چه شعر، چه نثر از شور و فصاحت و روشنی فراوان برخوردار بود و با وجود صفات خـاص، از آثار سنتی کشورش تـأثیر پذیرفته بـود. نامق کمال اولین رومـان را در ادبیات تـرك بـا عنوان انتباه یـا حوادث زندگی علی بیك انتشار داد کـه در آن مـوضوعی واقعـی را با فن خاص خـود در نویسندگی و با شیوه‌ای نو بیان کرده است. نامق‌کمال کوشیده است کـه در قلمـرو وسیع کاملاً ملی و میهنی، شعور و ادراك میهن‌پرستی ومعرفت و مسؤولیت مشترك اسلامی را

با فکر اصلاحات و تجدد خواهی و نوگرداندن زندگی جامعهٔ ترك در حکومت پارلمانی تلفیق دهد. تحقق بخشیدن به این آرزو دشواریهائی در بر داشته که سراسر زندگی نامق‌کمال و آثار او را در بر گرفته است. این رسالت بزرگ که در اشعار او منعکس می‌گشت، همراه با صور ذهنی بسیار غنی، نامق‌کمال را اولین مصلح بزرگ اجتماعی و شاعر و رهبر ملت ترك ساخته است. از آثار مهم او این آثار است: نمایشنامه‌های وطن *Vatan* (۱۸۷۳)، کودك یتیم *Zavallı Çocuk* (۱۸۷۳)، رومانهای عاکف بیك *Akif bey* (۱۸۷۴)، انتباه *Intibah* (۱۸۷۴)، جزمی *Cezmi* (۱۸۸۰) و مانند آن. از آثار تاریخی نامق کمال این کتابهاست: دورهٔ استیلا *Devr-i Istilâ* (۱۸۷۳)، تاریخ عثمانی *Osmanlı Tarihi* (۱۹۰۹) و جز آن.

نامق‌کمال برجسته‌ترین شاعر و نویسندهٔ ادبیات تنظیمات Tanzimat* است و پیوسته در مقاله‌های ادبی فراوان خویش با قالب و مفاهیم ادبیات سنتی ترك مبارزه‌کرده است. زندگی و اشعار نامق کمال *Namik Kemal hayati ve şiirleri* در ۱۹۳۳ انتشار یافت.

**نروال، ژرار دو** Nerval, Gérard de نام مستعار، (نام واقعی ژرارلابرونی Gérard Labrunie) شاعر و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۰۸-۱۸۵۵) نروال در پاریس زاده شد، پدرش پزشك جراح ارتش بودکه در ۱۸۱۰ همراه ارتش به آلمان رفت، مادر ژرار در همین سال در آلمان درگذشت و ژرار به عموی بزرگش که مهمانسرادارای در شمال فرانسه بود، سپرده شد و هنگامی که پدر در ۱۸۱۴ به وطن بازگشت، ژرار را با خود به پاریس برد. چنین بنظر می‌آید که مادر از دست‌رفته پیوسته برای ژرار حالتی اساطیری یافته وپدرش وجود دشمنی را با عدم تفاهم به یاد او می‌آورده است. بسیار دشوار است که بتوان گفت چهرهٔ دختران جوانی که غالباً در آثار نروال وصف شده‌اند به کدامیك از واقعیتهای دورهٔ کودکی یا نوجوانی او ارتباط می‌یابند. در هر حال خاطرات کودکی و روستاهائی که ژرار در جوانی تعطیلات خود را در آنها می‌گذرانده، زمینهٔ بسیاری از آثارش قرار گرفته است. ژرار در پاریس در دبیرستان شارلمانی Charlemagne بتحصیل پرداخت و با تئوفیل گوتیه که همکلاسش بود، دوستی یافت و در هیجده سالگی به نشر

اشعـار پـرداخت، از آن جمـلـه مـرثیه‌هـای ملی *Élégies nationales* (۱۸۲۶) حماسه‌ای است دربارهٔ ناپلئون، همچنین ترجمه‌ای از **فاوست** *Faust* اثر گوته انتشار داد که موجب شهرتش گشت. شخصیت فاوست از این تـاریخ پیوسته ذهـن ژرار را به خود مشغول می‌داشت. او می‌خواست که به نـوعی با گوته رقـابت کند و همین راه را نیز ادامه داد و پس از آن از ۱۸۲۷ تا ۱۸۳۰ ترجمه‌های گوناگونی از اشعار غنائـی شاعـران رومانتیك آلمـان و از آثار هـوفمان Hoffmann که در سراسر زندگی نفوذ خاصی بر او داشته است، انتشار داد. نروال به وسیلهٔ هوفمان ارتباط نزدیك رؤیا و شعر را آموخت و دیوانگی را راهی دانست به سوی واقعیتی نامـرئـی. در این هنگـام نـروال به ویـکتور هـوگو معرفی شد و از آن **دیسلند** *Han d'Islande* اثـراو، نمایشنامه‌ای اقتباس کرد؛ بعد بـه گروه فـرانسهٔ جـوان Jeune France پیوست و از سخنرانان برجسته و درخشان آن بشمار آمـد. با روح جمهوریخواهی که داشت، در تظاهـرات دانشجویـان شرکت کرد که مـوجب به زندان افتادنش گشت. نروال مدتی نیز در رشتهٔ پزشکی به تحصیل اشتغـال یافت و در مبارزهٔ ضد وبا که در ۱۸۳۲ شیوع یافته بود، شرکت کرد. با ارثیه‌ای که از پدر بزرگ به او رسیده بود، به ایتالیا سفرکرد و پس از بازگشت باگروه هنرمندان زندگی بی‌بند و باری پیش گرفت و سرمایهٔ اندك خود را در تـأسیس مجلهٔ **لوموند دراماتیك** *Le Monde Dramatique* (جهان نمایش) بکار انداخت که بـه ورشکستگی انجامید. در این زمان به هنرپیشه‌ای به نام ژنـی کـولون Jenny Colon دل بست که در ۱۸۳۸ با موسیقیدانی ازدواج کرد. از آن پس چهرهٔ این زن در ذهن نروال به صورت الهه‌ای اساطیری تحول یافت که در همهٔ آثار دورهٔ آخر زندگیش جای گرفت و مظهـر عدم امکان سازش رؤیا و زندگی گشت. نـروال در همین سال با آلکساندر دوما به‌آلمان، وطن فاوست و کشوری که مادرش آنجا درگذشته بود، سفر کرد و با همکاری دوما نمایشنامهٔ **لئوبورد کارت** *Léo Burckart* را نـوشت که در ۱۸۳۹ بر صحنه آمد. پس از آن با شغلی رسمی به وین رفت، سه ماه آنجا ماند و با فرانتس لیست Liszt ملاقات کرد و موادی برای نمـایشنامه و آثار خود فـراهم آورد. در ۱۸۴۱ دومین **فاوست** را منتشـر کـرد. نـروال تا این زمان مرد ادب فرانسوی، شاعری شاعرتر و تنهاتر از دیگران بود، اما ناگهـان زندگیش تـغییر یافت. در ۱۸۴۲ نشانهٔ نخستین اختلالهای روحـی در او آشکار شد. چند مـاه در

آسایشگاهی خصوصی بسر برد و از تجربه‌های این دوره برای خلق بهترین آثارش الهام گرفت. در آخر ۱۸۴۲، چند ماه پس از مرگ ژنی‌کولون، سفر بزرگش را به شرق آغاز کرد، می‌خواست که از خود بگریزد. ژنی‌کولون برای وی شبحی شده بود که پیوسته در روح و فکرش وسوسه می‌کرد. به یونان، مصر، سوریه، لبنان و قسطنطنیه رفت و سفرنامه‌ای زیبا از آن ساخت که در ۱۸۵۱ پس‌از تجدید نظر و اصلاح با عنوان سفر به شرق *Voyage en Orient* انتشار یافت. مجموعهٔ خاطرات این سفر یکی از زیباترین آثار منثور نروال است که از تصاویر و خصوصیتهای کشورهای دور دست و بیگانه رنگین گشته است. سفرهای دیگر نیز به بلژیك، هلند، لندن و آلمان و گردشهای متعددی خارج از پاریس انجام داد که خاطرات کودکی را در او زنده می‌کرد. نروال ازهنگامی که به بحرانهای عصبی و اختلال روحی دچار شد، شخصیتی رومانتیك و تقریباً غیر واقعی یافت، متناوباً دچار حمله می‌شد و در آسایشگاهها و تیمارستانهای مختلف بسر می‌برد. آثار او در فواصل دوره‌های بیماری و بهبود، از روح تب‌آلود و اضطرابهای درون او حکایت دارد. چندین سونه* *Sonnet* ساخت که در دیوان اوهام *Les Chimères* (۱۸۵۴) منتشر شد. این اشعار از زیباترین و در عین حال مبهم‌ترین اشعار زبان فرانسوی است که جاذبهٔ شعری و موسیقی کلام آن در ذهن خواننده نفوذی خاص برجای می‌گذارد و بعضی از آنها به آثار کیمیاگران که نروال به طور قطع می‌شناخته، نزدیك است. در ۱۸۵۲ مجموعهٔ اذ عقل دهیدگان *Les Illuminés* را منتشر کرد شامل مقالات متعددی که در مجله‌های گوناگون انتشار داده بود. این مجموعه دارای تصویرهای موهوم و یادداشتهای عجیب است که به طور غیرارادی ازعالم جنون به اوالقا شده است و بعضی از منتقدان از خلال آن حال بیماری شاعر را مشاهده می‌کنند. سیلوی *Sylvie* (۱۸۵۳) و دختران آتش *Les Filles du feu* (۱۸۵۴)، شامل داستانهای کوتاهی است مانند آنژلیك *Angélique*، ژمی *Jemmy*، اوکتاو *Octave* و امیلی *Emilié*. سیلوی شاهکار ژرار بشمار آمد و موجب شهرت وی در داستان‌نویسی گشت. قهرمان کتاب عاشق ناکامی است که به فکر خاطرات کودکی و زادگاهش می‌افتد، با کالسکه‌ای به قریهٔ خود می‌رود، در راه عشقهای کودکانه و صادقانه را پیش چشم می‌آورد و دختران قریه مانند سیلوی مو مشکی که اکنون شوق دیدار و شاید هم آرزوی ازدواج با او را دارد، همچنین آدرین

Adrienne دختر موطلائی را که به محیط مذهبی وارد شده‌است. از نظر می‌گذراند. این رؤیاهای شبانه مهمترین قسمت داستان است. هنگامی‌که ژرار به قریه می‌رسد و به سراغ دختران می‌رود، سیلوی را می‌یابد، افسوس‌که دیگر سادگی و صداقت پیشین را در او نمی‌بیند و به نظرش او به طور عجیبی عاقل و منطقی آمده است. از سیلوی دربارهٔ آدرین که راهبه شده می‌پرسد و همان شب هنگامی که می‌شنود سیلوی نامزد شیرینی فروش شهر گشته است، با شتاب به سوی اورلی Aurélie، دختر دیگر که در خاطرات گذشته‌اش جای داشته می‌رود. توصیفهای شاعرانه، ظرافت احساس وواقع‌بینی لطیف این اثر را بسیار دلپذیر ساخته است. نروال آخرین داستان خود را به نام اورلیا یا رؤیا وزندگی *Aurélia ou le rêve et la vie* در ۱۸۶۵ انتشار داد که نوعی وصیتنامهٔ شاعر بشمار آمد. در این اثر رؤیا و واقعیت بسیار به هم نزدیك شده و شاعر در آن سخت تحت نفوذ فلسفهٔ باطنیه قرار گرفته است. آخرین زمستان عمر نروال بسیار غم‌انگیز بود، از منبع الهام شاعرانه محروم مانده بود، مسکن ثابتی نداشت، احساس می‌کردکه قدرت خلاقه‌اش کاهش‌یافته است، ازاین‌رو در ناامیدی‌کامل فرو رفته بود. در اواخر ژانویهٔ ۱۸۵۵ چند بازدید خصوصی انجام داد، برای عمه‌اش یادداشتی به این مضمون گذاشت: «امشب منتظر من نباش، زیرا که شب سیاه و سفید خواهد بود.» بامداد روز بیست و ششم ژانویه او را در کوچه یافتند که خود را از نرده‌ای آهنی بدار آویخته بود.

امروزه ژرار دو نروال در ردیف شاعران و نویسندگان بزرگ مکتب رومانتیسم فرانسه بشمار می‌آید، اما شاعران سوررئالیست از جمله آندره برتون مقدمهٔ دختران آتش نروال را اساس نهضت سوررئالیسم دانسته و در واقع او را از اجداد این مکتب شناخته است. نروال در دورهٔ نخستین زندگی ادبی، بیشتر از آثار دیگران تقلید کرده و تحت تأثیر شعر رومانتیك آلمان قرار داشته است. پس‌از آن سرنوشت او با آثارش تطابق خاص یافته است. در واقع شناخت شخصیت واقعی نروال، به‌سبب نقابهای متعددی‌که برچهرهٔ اوست، بسیار دشواراست. گاه خندان و گاه مضطرب است و بیشتر رنجهایش در زیر نقاب طنز پوشیده می‌ماند. آثار نروال او را شخصیتی مبهم و آمیخته از عناصر گوناگون نشان می‌دهد. در غالب آثارش روشنائی و تاریکی در هم می‌آمیزد. در هر حال سه شاهکار اولین او سیلوی،

اودلیا و اوهام خوانندگان فراوان یافت و هر کس بر حسب ذوق وسلیقهٔ خود از یکی از این آثارکه در فواصل بحرانهای جنون‌آمیز او پدید آمده، لذت برده است. نروال در آثار دیگر خود مانند سفر به شرق ده سال تجربه و مطالعه را با تخیل درهم آمیخته و از منابع عظیم رؤیا و عدم ادراك و بلاارادگی بهره گرفته است و به موازات آن برای بدست آوردن عزیزان از دست رفته مانند مادر و ژنی کولون پیوسته به چهرهٔ آنان حالتی قدیسی بخشیده است. در یاد بود صدمین سال مرگ نروال که در ۱۹۵۵ برگزار شد، دربارهٔ آثار او تحقیقات و مطالعات و انتقادهای پرشوری بعمل آمد و بیش از پیش به جهان شناخته شد.

**نروذا، پابلو** Neruda, Pablo نام مستعار، (نام واقعی نفتالی ریس Neftalí Reyes) شاعر شیلیایی(۱۹۰۴-۱۹۷۳) پدر نروذا مهندس راه‌آهن بود. مادر در کودکی پسر درگذشت و پابلو با پدر و نامادریش در جنوب شیلی بسر برد. در چهارده سالگی صفحهٔ ادبی روزنامه‌ای محلی را اداره کرد و اشعار خود را در آن انتشار داد. در شانزده سالگی نام مستعار نروذا را از شاعر قرن نوزدهم کشور چك‌یان نرودا Jan Neruda که برایش تحسین فراوان قائل بود، گرفت. از ۱۹۲۱ در سانتیاگو Santiago پایتخت شیلی اقامت گزید، به دانشگاه رفت و در ۱۹۲۶ دنبالهٔ تحصیل را رها کرد. اولین شعر نروذا ترانهٔ عید *La canción de la fiesta* (۱۹۲۱) در مسابقهٔ اتحادیهٔ دانشجویان شیلی اولین جایزه را برای شاعر جوان به همراه آورد و در مجلهٔ کلاریداد Claridad وابسته به این اتحادیه بچاپ رسید و به طور جداگانه نیز در کوچه‌ها بفروش رفت. در ۱۹۲۳ شعر شامگاهی *Crepusculario* او را از حیث قالب شعر و لحن بیان پیرو مدرنیسم Modernismo (رجوع شود به داریو Dario) معرفی کرد، اما تازگی و بدیع بودن شعر نروذا پس از انتشار بیست شعر عاشقانه و یك سرود نومیدی *Veinte poemas de amor y una canción desesperada* (۱۹۲۴) آشکار گشت که او را از شاعران امیدبخش برای آیندهٔ شعر و ادب شیلی به جامعه شناساند. نروذا در این اشعار هیجانها و هوای نفسانی را در اوزان شعر عامیانه بیان کرده بود. شعر نیت بشر نامتناهی *Tentativa del hombre infinito* (۱۹۲۶) در قالبی نو و گستاخانه عرضه گشت که به سوررئالیسم نزدیك شده بود. نروذا زندگی را بیشتر در عالم سیاست گذراند، در ۱۹۲۷ قنسول کشورش

در رانگون Rangoon پایتخت برمه گشت و در ضمن سفر، از آرژانتین، پرتغال، مادرید وپاریس دیدن کرد و سالها در خاوردور بسر برد، در جاوه با دختری هلندی ازدواج کرد که در ۱۹۳۶ از او جدا شد و پس از دیداری از چین، ژاپون و هند در ۱۹۳۲ به شیلی بازگشت. در ۱۹۳۳ در سمت قنسولی به بوئنوس آیرس Buenos Aires رفت. در آنجا بود که با فدریکو گارثیا لورکا آشنایی یافت؛ در ۱۹۳۵ به مادرید اعزام شد. تا این زمان اشعار نروذا در تغزل و عشقی اندوهگینانه و آمیخته با اضطراب ساخته می‌شد، اما مجاورت با کشور اسپانیا و حشرونشر با شاعران آن در پیراستگی اشعارش تأثیر فراوان بخشید. در اسپانیا بار دوم ازدواج کرد و مجله‌ای شاعرانه انتشار داد و به طرفداری از جمهوریت وارد میدان عمل شد. میان سالهای ۱۹۳۳و۱۹۳۵ بخش اول و دوم منظومهٔ **اقامتگاهی بر روی زمین** *Residencia en la tierra* را بتدریج انتشار دادکه کششی بود میان ناامیدی مطلق وعشق زمینی. این اشعار چیرگی دنیای پرهرج و مرج، پریشان و پوسیده‌ای را مجسم می‌ساخت که از آن انقلاب پدید می‌آمد و به زندگی هدفی و به شاعر موضوعی زنده می‌بخشید، چنانکه درسومین **اقامتگاه** *Tercera residencia* (۱۹۴۷) وترانهٔ عام *Canto general* (۱۹۵۰) دیده می‌شودکه شاعر درآنها خودرا در ارتباط واقعی با عالم انسانیت می‌بیند. نرودا از اسپانیا به‌پاریس رفت ومجلهٔ شاعران جهان از ملت اسپانیا دفاع می‌کنند *Los poetas del mundo difienden al pueblo espanol* را انتشار داد و با آراگون Aragon دوستی یافت. در این دوره مسائل سیاسی و اجتماعی در اشعار نروذا وارد شد. در ۱۹۳۷ به شیلی بازگشت و اتحادیهٔ جوانان تحصیلکرده را در دفاع از فرهنگ تأسیس کرد و در ۱۹۳۸ مجلهٔ اورورا د چیله *Aurora de Chile* رابنیان گذارد. پس از آن تا ۱۹۴۳ با مشاغل سیاسی به مکزیکو، گواتمالا، کوبا و امریکای شمالی رفت. در ۱۹۴۴ جایزهٔ شهرداری کشورش را در شعر دریافت کرد و سال بعد جایزهٔ ملی ادبی را. در ۱۹۴۵ از طرف حزب کمونیست به سناتوری انتخاب شد و از ریاست جمهوری گونسالس ویده‌لا González Videla طرفداری کرد، اما همینکه این شخص پیروزی یافت با حزب کمونیست قطع رابطه‌کرد و مقاله‌ای که نروذا با لحنی موهن در روزنامهٔ کاراکاس منتشر کرد، موجب شد که با همهٔ شهرتی که در امریکای لاتین یافته بود، از او سلب مصونیت پارلمانی شود و به خیانت به میهن متهم گردد. نروذا در سنا در

خطابه‌ای از خود دفاع کرد و برای گریز از توقیف شدن، پنهانی از مرز شیلی- آرژانتین گذشت و به پاریس رفت، درکنگرهٔ جهانی صلح شرکت‌کرد و در جشنهائی که به افتخار پوشکین در مسکو بر پا شده بود، دعوت‌گشت و همچنان به سفرهای در حال تبعید ادامه داد. به گواتمالا، رم، پراگ،پاریس و دهلی‌نو رفت و با نهرو ملاقات کرد. نروذا به مناسبت دیوانش به نام باید هیزم شکن بیدار شود *Que despierte el lenador* که قسمتی از مجموعهٔ ترانهٔ عام بود، به دریافت جایزهٔ صلح استالین نایل آمد و پس‌از ایراد سخنرانیهای دوره‌ای در کشورهای مختلف و سقوط گونسالس ویده‌لا، به کشورش بازگشت و برای شرکت در هیأت داوری صلح جهانی به شوروی رفت. در ۱۹۵۳ در شیلی مستقر شد و در ۱۹۵۴ به مناسبت پنجاهمین سالروز تولدش جشنها بر پا گشت. در ۱۹۵۵ همسر دومش را طلاق داد، بار سوم ازدواج کرد، سفری طولانی به فرانسه وایتالیا و کشور چین انجام داد و مجالسی برای قرائت اشعارش بر پا کرد. در ۱۹۵۴ اودهای ابتدائی *Odas elementales* را انتشار داد و در ۱۹۵۵ اودهای ابتدائی جدید *Nuevas odas elementales* را که به سبب فصاحت بیان و انساندوستی شاهکار نروذا بشمار آمد. در ۱۹۵۶ خانهٔ نروذا در شیلی براثر زلزله ویران گشت. در سپتامبر ۱۹۷۰ از طرف حزب کمونیست نامزد ریاست جمهوری گشت، اما به نفع سالوادور آلنده Salvador Allende کناره گرفت. در ۱۹۷۱ از طرف آلنده سفیر کشورش در پاریس شد و در ۱۹۷۱ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. نروذا در ۱۹۷۳ به هنگام کودتای جبههٔ راست بر ضد آلنده به بیماری سرطان درگذشت، خانه و مجموعهٔ آثار هنریش به غارت رفت. تنها چند تن از دوستداران بی‌پروا در مراسم تدفینش شرکت کردند. از آثار دیگر نروذا این آثار است: صد سونهٔ عشق *Cien sonetos de amor* (۱۹۵۹)، یادبود جزیرهٔ سیاه *Memorial de Isla Negra* (۱۹۶۴)، شمشیر شعله‌ها *La espada encendida* (۱۹۷۰)، سنگهای آسمان *Las piedras del cielo*، سنگهای شیلی *Las piedras del Chile* (۱۹۷۲)، نمایشنامهٔ شکوه و جلال و مرگ خواکین موریتا *Fulgor y miseria de Joaquin Murieta* (۱۹۶۶) و مانند آن.

نروذا اگرچه فنون شعری سوررئالیسم را بکار می‌برد، نمی‌توان او را شاعر سوررئالیست بشمار آورد. اشعارش در سطوح مختلف سروده شده است. اولین

دیوانهایش از استواری محسوسی برخوردار است با لحنی وزین، سپس در اودها به لحنی ساده‌تر حتی نزدیك به نثر روی آورد و موضوع اشعار را به مسائل جاری کشید. پس از آن مسائل و وقایع سیاسی را به شعر وارد کرد که از این راه پیروزی چندانی نیافت. نروذا در ورای شیوهٔ نیمه هشیاری ذهن در شعر و استعاره‌های غریب و ترکیبهای درهم و آزادی در قالب، شعوری فلسفی نهفته دارد، آمیخته با بدبینی که به انکار خدا نزدیکتر است و در برابر اشعار سیاسی اشعاری دارد که خود درباره‌اش می‌گوید: «رؤیاهائی که با جوشش فراوان از قلبم بیرون می‌جهد.» نروذا محبوبترین شاعر شیلی است و نفوذ او بر شعراسپانیائی عظیم است. منتقد معروف آمادو آلونسو Amado Alonso دربارهٔ اشعار نروذا گفته است: «اشعار نروذابه سبب شدت احساس رومانتیك است، به سبب جهش و فورانی بودن آن، اکسپرسیونیست و به سبب افسارگسیختگی خیال و استعارات و همچنین رؤیای پیچیده و سربستهٔ مداوم آن شعری است بسیار شخصی.»

ترجمه به فارسی: بیست شعر عاشقانه و یك سرود نومیدی ـ بگذار هیزم‌شکن بیدار شود.

**نروو، آماذو** Nervo, Amado شاعر مکزیکی (۱۸۷۰-۱۹۱۹) آماذو در آغاز به تحصیل حقوق پرداخت، سپس به خیال‌کشیشی و روحانیت افتادکه در۱۸۹۱ دنبالهٔ تحصیل در این رشته را نیز رها کرد، اما تمایل به مذهب و روح عرفانی همچنان در وجودش باقی ماند و در بیشتر آثارش انعکاس یافت. نروو چندی به روزنامه‌نگاری روی‌آورد و مجلهٔ «ریستا مدرنا *Revista Moderna* (مجلهٔ مدرن) را تأسیس کرد و ادارهٔ آن را بر عهده گرفت و در ۱۹۰۰ در سمت خبرنگار به اروپا سفر کرد. در پاریس با دختر زیبائی فرانسوی ازدواج کرد که به مرگ زود رسی درگذشت. نروو از مرگ همسر جوانش در ساختن شعر دلداد بی حرکت *El amada inmóvil* الهام گرفت. از۱۹۰۵ تا۱۹۱۸ منشی سفارت مکزیك در مادرید بود، پس از آن سفیر کشورش در آرژانتین و اوروگه Uruguay گشت و درکشور اخیر درگذشت. وی در اشعار نخستین خود تحت تأثیر روبن داریو Dario شاعر بزرگ امریکای لاتین قرار داشت و اشعارش مانند مرواریدهای سیاه *Perlas negras* (۱۸۹۸)، دیوان *Poemas* (۱۹۰۱) او را از پیشوایان نهضت مدرنیسم Modernismo که داریو بنیانگذار آن است، بشمار آورد ـ نهضتی که بر ضد رئالیسم بپاخاست

و ورای آن به زیبائی محض و درخشندگی و ذوق رنگارنگی و لطافت در شعر پایبند بود. نروو بتدریج پس از گسترش و پرورش هنر شاعرانه و تخیل قوی و اندیشه‌های غنی که با وزنهای دلنشینی همراه بود، به مسائل مذهبی و روحی و اخلاقی کشیده شد و بنا بر اقتضای موقع اشعاری ارشادی، عرفانی و حتی آمیخته به مایه‌های دین بودایی سرود. **باغهای درونی** *Los Jardines interiores* (۱۹۰۶) با بیانی روان و بلیغ زندگی درون شاعر را نمودار می‌سازد و هیجانهای نفسانی او را که در لحظه‌های سرشار از عرفان و اشراق تسکین می‌یابد، آشکار می‌کند، این دیوان قدرت خلاقهٔ نروو و رنگارنگی تخیل وحساسیت بینهایت او را به اثبات می‌رساند. در اشعار نروو تنها عشق نیست که احساس او را بر می‌انگیزد، بلکه بر اثر تیزبینی و دقت بسیار، ناچیزترین اشیاء عالم خلقت از نظرش دور نمی‌ماند؛ از طرف دیگر دیوان شامل تکریم و تعظیمی است از جانب شاعری جمهوریخواه نسبت به‌شاه. در واقع نروو به‌هنگامی که در مادرید، در مراسم ازدواج آلفونسو سیزدهم Alphonse XIII حضور داشته است، در مدح این زوج والا مقام مدیحه‌ای سروده و مانند روبن داریو در اسپانیا مورد احترام و ستایش قرار گرفته است. دیوان **به صدای آهسته** *En voz baja* در ۱۹۰۹ انتشار یافت و دلداد بی حرکت که در ۱۹۱۲ ساخته شده بود، در ۱۹۱۸ منتشر شد. این منظومه که از مرگ همسر جوانش الهام گرفته بود، دیباچهٔ بلند و منثوری دارد سرشار از اندیشه‌های عرفانی. شاعر فنای کامل را چیزی موهوم می‌شمارد و مبارزهٔ با عدم مطلق؛ موضوع مرگ وراهی برای پیوستن به دلدار ازدست‌رفته که همواره به صورت موجودی ثابت و بی‌حرکت پیش چشمش حضور دارد، مایهٔ اصلی اشعار را تشکیل می‌دهد و از اندوهی صادقانه حکایت دارد که گاه نیز حالتی ارشادی می‌گیرد، چنانکه در جمله‌ای می‌گوید: «کسی که بیشتر دوست دارد، بیشتر می‌تواند ببخشاید.» دیوان **اعتلای روح** *Elevación* (۱۹۱۶) ریاضت نفس و آرامش روح شاعر را در آخرین دورهٔ زندگی نمایان می‌سازد. نروو همچنین رومان و داستانهای کوتاهی انتشار داده که از آن جمله است داستان **شیطان بیعلاقه** *El diablo desinteresado* (۱۹۱۶). **آثار کامل** *Obras completas* نروو در سی جلد به سال ۱۹۳۸ انتشار یافت.

نروو و روبن داریو از بزرگترین شاعران مدرنیسم زبان اسپانیائیند که آثارشان

خوانندهٔ فراوان یافته و مورد احترام و ستایش بسیار قرار گرفته است.

**نزوال، ویتسلاو** Nezval, Vitězslav شاعر و رومان‌نویس چک (۱۹۰۰-۱۹۵۸) پدر نزوال آموزگار بود و او چنانکه از اشعار و زندگینامه‌های داستانیش برمی‌آید، دورهٔ جوانی را درقریه‌ای در موراوی Moravia که پدرش درآنجا تدریس می‌کرده، با خوشبختی کامل گذرانده است. در ۱۹۲۰ برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ فلسفه به پراگ رفت. در پراگ اشعاری انتشار داد و بتدریج از این راه امرار معاش کرد. نخستین دیوان نزوال به نام پل *Most* (۱۹۲۲) شامل احساسهای غم‌انگیز دورهٔ جوانی است، اما در دیوان پانتومیم *Pantomima* (۱۹۲۴) بود که قدرت عظیم خود را در بکار بردن استعارات وسیع، همچنین تمایلات اغتشاش‌طلبانه و لذت بردن از زندگی آشکار ساخت. نزوال در این اثر و آثار دیگر مانند بندباز و باغچهٔ گل به طور کامل از شیوهٔ پوئتیسم Poétisme پیروی کرده که خود پس از مدتی عضویت در این نهضت ادبی، رهبری آن را بر عهده گرفته است. نزوال بتدریج به مکتب سوررئالیسم روی آورد و منظومهٔ گودکن مطلق، *Absolutní hrobař* (۱۹۳۷)، منظومهٔ عالی ادیسون *Edison* (۱۹۲۸) و پراگ با انگشتان باران *Praha s Prsty deště* (۱۹۳۶) را در این سبك سرود. پس از آن به فرانسه سفر کرد و با شاعرانی چون آندره برتون و الوار دوستی یافت و پس از بازگشت به وطن، به نشر هنر و ادبیات سوررئالیست در کشورش همت گماشت و منظومه‌های خود را در سراسر دههٔ سی در این سبك انتشار داد. پس از اشغال کشور چکوسلواکی به وسیلهٔ ارتش هیتلر، نزوال نیز مانند سایر شاعران و نویسندگان پیشرو کوشید تا روحیهٔ هموطنانش را نیرو بخشد. پس انجمن شاعران سوررئالیست را منحل و با دوستان فرانسوی قطع رابطه کرد و به انتشار اشعار اجتماعی و میهن پرستانه پرداخت. از اشعار این دوره منظومه در مرگ مازاریك Mazaryk، نخستین رئیس جمهور چکوسلواکی، ۵۲ بالاد تلخ دوستهای دانشجو دوبرتا داویدا *52 horkych balad vêcného studenta Roberta Davida* (۱۹۳۶) و مانند آن است که غالباً اشعاری است میهن پرستانه. نزوال پس از برقراری حکومت کمونیست، اولین شاعر رسمی دستگاه حکومت تازه گشت. در ۱۹۴۹ منظومه‌ای دراز در ستایش استالین Stalin سرود و در ۱۹۵۰ ترانهٔ صلح *Zpěv miru* را. در

آخرین آثار نزوال، موضوعهای سیاسی آشکارا رو به‌کاهش نهاد، شعر دربارهٔ وطنم *Z domoviny* (۱۹۵۰) بازگشتی است به خاطرات زادگاهش. در این دوره نزوال قصه‌های کوتاهی نیز برای کودکان انتشار داد. پس از مرگ نزوال آخرین اشعارش به انضمام شعری که در واقع زندگینامهٔ او بود و سالهای جوانی شاعر را در پراگ بخاطر می‌آورد، به عنوان آثار ناتمام در ۱۹۶۰ بچاپ رسید. نزوال جز اشعار فراوان چندین رومان و نمایشنامه وچند خاطرات سفر و مقامه منتشر کرده، ازآن جمله‌است نمایشنامهٔ مانون لسکو *Manon Lescaut*(۱۹۴۰) اقتباسی از نمایشنامهٔ آبه پروو Prevost که پیروزی درخشانی بدست آورد. نمایشنامهٔ امشب هنوز خورشید بر فراز اتلانتید غروب می‌کند *Dnes ještě zapadá slunce nad Atlantidou* (۱۹۵۶) دربارهٔ مخاطرات اتمی، خاطرات کوچهٔ گیت لوکور *Ulice Git-le-coeur*(۱۹۳۶)ومقامهٔ بیانیه دربارهٔ پوئتیسم *Manifesty poetismu*(۱۹۲۸). نزوال همچنین ترجمه‌های برجسته‌ای از آثار ادگار پو، رمبو، مالارمه، الوار و پوشکین انتشار داده و دربارهٔ نقاشان سور رئالیست تحقیقات قابل ارزشی بعمل آورده است. از نزوال در حدود صد اثر باقی مانده است که از خصوصیتهای آنها لذت زیستن است. اشعار نزوال آنچه را منعکس می‌کند که پیوسته او را مسحور می‌ساخته است مانند دورهٔ جوانی، چشم‌اندازهای منطقهٔ موراوی، زادگاهش، عشقهایش، مادرش، شهرپراگ، پاریس، تمدن صنعتی و کوچکترین حالات زندگی بی‌بندوبارش.

باآنکه شاعران‌مکتب پوئتیسم، خاصه درچکوسلواکی، بیشتر برحواس‌واحساس‌تکیه می‌کنند و با آنکه این نهضت با روی آوردن به مکتب سور رئالیسم عمیقتر می‌گردد، تنها نزوال این مزیت را یافته است که با قریحهٔ فراوان خویش انواع شعر را بکار برد. از قالب کلاسیك، نغمه‌های عامیانه تا اشعار نمایشی و حکایتی. تسلط مطلق او نیز در زبان ادبی چك که با همت کارل چاپك Capek از قیود قراردادها آزاد شده بود، موجب گشته است که نزوال صاحب سبك خاص و خیره‌کننده‌ای در ادبیات چکوسلواکی عصر جدید بشمار آید. وی به‌میدان کوچك شعر کشورش وسعت و تعمق فراوان بخشید و در ادبیات آن تحولی ایجادکرد.

**نش، تامس،** رجوع شود به **ناش، تامس.**

**نکراسوف، نیکولای آلکسیویچ** Nekrasov, Nikolay Alekseyevich شاعر روسی (۱۸۲۱-۱۸۷۷) نکراسوف از خانوادهٔ ملاکان ثروتمند بود و دورهٔ کودکی را در محیطی خشونت‌بار گذراند که به سبب رفتار غیر انسانی پدر با دهقانان غلام، تیره گشته بود، بعکس مادرش رفتاری عطوفت‌آمیز و مهربان داشت. این دوگانگی موروثی در خصوصیتهای اخلاقی و در آثار نکراسوف احساس می‌شود. وی از مغزی نیرومند و همواره آمادهٔ مبارزه برخوردار بود و پیوسته به فکر طرح نقشه‌ای که بتواند در زمینهٔ مادی و معنوی، در سرنوشت مردم مستمند کشورش تغییراتی پدید آورد. در ۱۸۳۸ پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در زادگاهش، به سن‌پترزبورگ فرستاده شد تا به دانشکدهٔ افسری وارد شود و خود را برای زندگی در ارتش آماده کند، اما نکراسوف از رفتن به دانشکدهٔ افسری سر باز زد و ترجیح داد به دانشگاه رود و محیط آرامی برای پرداختن به شعر و ادب برای خود فراهم آورد. بر اثر این تصمیم، پدر از فرستادن پول امتناع کرد و پسر را در سن‌پترزبورگ بدون هیچ آشنا و ممر معاش باقی گذارد. اولین دیوان کوچك نکراسوف به نام *رؤیاها و صداها* *Mechty i zvuki* (۱۸۴۰) توفیقی بدست نیاورد و او پس از آن برای امرار معاش قصه، نمایشنامه و اشعاری غالباً بدون امضا منتشر کرد و کم‌کم موفق شد که به آثارش رنگی شخصی بخشد که به صورت سالنامه و با عنوان *وظایف‌الاعضای سن پترزبورگ* *Fiziologiya Peterburga* یا مجموعه *آثار سن‌پترزبورگ* *Peterburgskiy sbornik* و مانندآن منتشر می‌گشت و سبك رئالیسم اساسی او را که بیست سال بعد پرورش و تکامل یافت، نشان می‌داد. در مجموعهٔ اخیر، اولین رومان داستایفسکی به نام **مردم فقیر** منتشر شد. آشنائی نکراسوف با بلینسکی Belinskiy ازنظر تحولی که در شخصیت او پدید آورد، بسیار مهم بود. بلینسکی اشعار مجموعه *آثار سن‌پترزبورگ* را بسیار ستود و درهای روزنامه‌نگاری را بر نکراسوف گشود و در ۱۸۴۷ مدیریت مجلهٔ ساورمنیك Sovrémennik (معاصران) را که خود با آن همکاری داشت، بر عهدهٔ نکراسوف گذارد. نکراسوف بعدها نیز مجلهٔ دیگری را با عنوان سالنامهٔ میهن اداره کرد که این هر دو از بهترین مجله‌های روسیه در قرن نوزدهم بود. نکراسوف به پیشنهاد بلینسکی شعر خود را به موضوعهای تازه و جاری اختصاص داد و می‌توان گفت که شعر و روزنامه‌نگاری در محیط فعالیت ادبی او به یکدیگر بستگی تام داشت، شعر او به طور وفور از

موضوعهای اجتماعی و مسائلی که در روزنامه مورد بحث واقع می‌شود، مایه می‌گرفت و روزنامه‌نگاریش نیز از طبع شاعرانهٔ او شور و حرارتی نامتعارف می‌یافت و او از این دو وسیله مانند سلاحی در مبارزهٔ با بیدادگران و مستبدان و در دفاع از طبقهٔ تیره‌روز سود می‌جست و وظیفه‌ای را که نسبت به هموطنان احساس می‌کرد، در برابر ادراك هنری قرار می‌داد. در زندگی نکراسوف حوادثی که با فعالیت ادبی بستگی نداشت، بسیار کم بود، حتی عشق او به همسر دوستش که الهام بخش او در زیباترین نغمه‌های عاشقانه بود، در این محیط ادبی جای می‌گرفت و بدبختانه جز رنج برای او و دوستش نتیجه‌ای نداشت و در زندگی او که از سلامت کامل بی‌بهره بود، بینظمی ایجاد کرد. تنها کمی پیش از مرگ بود که خواستار زندگی طبیعی‌تر و عادی‌تر گشت و با دختری از طبقهٔ پائین ازدواج کرد که در آن نیز ناکامی تازه‌ای یافت. یگانه شادی نکراسوف آن بود که علاوه بر زیباترین منظومه‌های بلند اجتماعی که به شعر کشورش تقدیم کرده است، یك سلسله اشعار کوتاه نیز به آن هدیه کند، از آن جمله است منظومهٔ هجوآمیز «روسیه چه کسی خوشحال است؟» *Komu na Rusi zhit' khorosho* که میان سالهای ۱۸۶۵و۱۸۶۷ سروده شده و به صورت ناتمام انتشار یافته است و در آن بیانی از بدبینی حاد شاعر بچشم می‌خورد. هفت دهقان براه می‌افتند تا کسی را بیابند که در روسیه خوب زندگی می‌کند و از کشیشها، ملاکان، کشاورزان و هر کس که در راه با آنان روبرو می‌شود، در این باره سؤال می‌کنند. این خود یك رشته توصیف از تیره‌روزی کشور و مردم آن بدست می‌دهد ـ مردمی که عده‌ای از آنان کمال مطلوبی والا و عمیق دارند. نتیجه‌ای که از این پرسشها بدست می‌آید، این است که کسی در روسیه از زندگی خوب برخوردار نیست و در عین حال قدرتهائی دیده می‌شود که برآینده روشنی می‌تابانند و از شدت بدبینی می‌کاهند. این منظومه از لحاظ هنری بسیار قوی و غنی است و به سبب توصیف خصوصیتهای اخلاقی و روحی مردم مختلف و وضع زندگی کشور قبل از الغای بردگی، از ارزشی تاریخی و اجتماعی برخوردار است. منظومهٔ کوچك یخبندان سرخ بینی *Moroz, krasniy nos* (۱۸۶۳) از بدیعترین و پیروزمندانه‌ترین آثار نکراسوف بشمار آمد. در این شعر زن روسی تکریم می‌شود و نفوذ اخلاقی و اجتماعی او مورد تجلیل فراوان قرار می‌گیرد. داریا Daria دختر جوانی است

بیباك و با شهامت در هرگونه مبارزهٔ با زندگی و معتقد به این اصل مهم که تنها کار است کـه زن را آزاد می‌سازد. داریـا نمایندهٔ گروهـی از زنـان نـژاد اسلاو است، زیبا و نیرومند که بدبختانه در میان تـودهٔ ملت محو و نابـود می‌شونـد. داریا شوهر را از دست می‌دهد و بار سنگین زندگی فرزندان را بـدوش می‌کشد. روزی برای آوردن هیزم به جنگل می‌رود، جادوگر سرما بر او ظاهر می‌شود و با سخنان عطوفت‌آمیز او را جادو می‌کند، بتدریج داریا به رخوت فرو می‌رود و شوهر را در برابر می‌بیند که با شور و گرمی جوانی او را در آغـوش مـی‌گیرد، تصویرهای دیگری از زندگی‌شان نیز در برابرش ظاهر می‌شود، اما ایـن احساس خوشبختی همه خیال است و داریا بلااراده از عالم رؤیا بـه عالـم نیستی کشیده می‌شود و از سرما منجمد می‌گردد. بیشتر جاذبهٔ این شعر لطیف به محیط رؤیائی و خیال‌انگیز آن بستگی می‌یابد. شعر *زنـان روسی Ruskiye Zhenshchiny* (۱۸۷۱) با آنکه مانند آثار دیگر نکراسوف دربارهٔ زن روسی، تحسین و تکریمی را در بـر دارد، به‌طور کلی از نظر خصوصیت میهن پرستانهٔ آن نیز مورد توجه است. شاعر حوادث دو تن از زنان دو شاهزاده را که در حـوادث دسامبر ۱۸۲۵ بـه سیبری تبعید شده‌اند، شرح می‌دهد و شهامت و قدرت روحی این دو شاهزاده خانم را که می‌خواهند در سرنوشت شوهرشان شریك باشند، می‌ستاید و از طرف دیگـر امکان می‌یابد که با توصیف آنان علاوه بر تقوا و فضیلت زن روسی، نهضت انقلابی و فکری مردم روسیه را که در راه اصلاحات اجتماعی گام برمی‌دارنـد، نشان دهد. عشق به مردم روسیه از زبان یکی از دو شاهزاده خانم بیان می‌شود که سرگذشت خود را برای نواده‌هایش شرح می‌دهد و آنان را به بشر دوستی و همدردی با مردم کشور بر می‌انگیزد. در این اثر احساس میهن پرستی نکراسوف بـا قـدرت فراوان نمودار می‌گردد. هدف شاعر خدمت به ملت است از راه هنر، و استادی او در آن است که مردم واقعی کشورش را چون قهرمانانی در اشعار وارد می‌کند، بی آنکه به آنان رنگ خیالپروری بخشد.

نکراسوف به سبب آنکه خواستهای مردم زمان خویش را بـه وسیلهٔ شعر منعکس می‌کرد، از محبوبیتی استثنائی نزد عامهٔ مردم برخوردار بود. در روسیـهٔ شوروی آثار نکراسوف از نو جان گرفت، چنانکه از آثار و نامه‌هـایش در ۱۹۴۸ چـاپی نفیس بعمل آمد. داستایفسکی دربارهٔ نکراسوف گفته است: «نکراسوف مبتکرترین

و بدیع‌ترین شاعر در ادبیات ماست. او در واقع زاده شده است که حرفی نو به همراه آورد.»

**نگری، آدا** Negri, Ada بانوی شاعر و مقاله‌نویس ایتالیائی (۱۸۷۰-۱۹۴۵) نگری در خانواده‌ای کارگر در میلان زاده شد. کودکی را در کنار مادر بزرگ خود که سرایدار بود، گذراند و بزحمت توانست تحصیلات را در رشتهٔ معلمی بپایان برساند. مدتی آموزگار مدارس روستائی بود و در ۱۸۹۲ اولین دیوان را به نام تقدیر *Fatalità* منتشر کرد که پیروزی بسیار بدست آورد، پس از آن دومین دیوان را با عنوان توفان *Tempeste* در ۱۸۹۵ انتشار داد و بدین ترتیب استعداد و قریحهٔ شاعری خود را تأیید کرد. پیروزیهای پی‌درپی و درخشان موجب شد که نگری دنبالهٔ کار تدریس را رها کند و در میلان مستقر شود. همانجا ازدواج کرد که کمی پس از تولد دخترش به جدائی انجامید. نگری سپس به سوئیس رفت و تا زمان ورود ایتالیا در جنگ جهانی آنجا ماند، پس به میلان بازگشت و همهٔ وقت را به کار ادبی صرف کرد و طبع پرشور خود را در اشعاری که دربارهٔ عشق، طبیعت و مهر مادری می‌سرود، نمایان ساخت. در اشعار نخستین نگری، احساس انساندوستی عمیق با تندی و خشونت همراه است، اما در دیوانهای بعد مانند مادری *Maternità* (۱۹۰۴) لحن شاعر از احساس تسکین یافته‌ای حکایت دارد. مجموعهٔ شعر منثور کتاب مارا *Il libro di Mara* (۱۹۱۹) شاهکار نگری بشمار آمد و زیبائی آن اشعار دانونتسیو شاعر معروف ایتالیائی را بخاطر می‌آورد. نگری در این مجموعه که در واقع زندگینامهٔ اوست، بهتر از هر اثر دیگر موفق شده است که تجربه‌های غم‌انگیز انسانی را وصف کند، ارتباط خود را با قراردادهای اجتماعی طبقهٔ کاسبکار نوکیسه که پیوسته از آن نفرت داشته، بگسلد و به دنبال سعادتی برود که روح زنانه‌اش به طور عمیق و مداوم در پی آن بود. او این سعادت را در سن پختگی در وجود مرد جوانی یافته است، اما مرگ ناگهانی دلدار او را در چنان اندوه جانکاهی باقی گذارده که هرگز موفق نشده بر آن فایق‌آید. نگری اشعار این مجموعه را در جریان غمی پایان ناپذیر ساخت، چنانکه می‌توان آنها را یادداشتهای روزانهٔ عاشقانه و مصیبت‌بار او دانست. از اشعار دیگرنگری نغمه‌های جزیره *I Canti dell' Isola* (۱۹۲۴) در توصیف شهر کاپری، اشعار منثور

جاده *La Strada* (۱۹۲۶)، ترانهٔ شامگاهی *Vespertina* (۱۹۳۱) و هدیه *Il Dono* (۱۹۳۶) است که همهٔ آنها ستایش هیجان‌انگیز و پرشور مردم ایتالیا و خارج از آن‌را به همراه‌آورد. نگری چند مقامه و رومان نیز انتشار داده، ازآن جمله‌است: عزلت‌نشینان *Le Solitarie* (۱۹۱۷)، استلا ماتوتینا *Stella Mattutina* (۱۹۲۱) که زندگینامهٔ نویسنده است. آخرین اثر نگری علف بر صحن کلیسا *Erba sul sagrato* نام دارد که از نظر قالب و مفاهیم بسیار زیبا و هماهنگ است و از تندی وحدت اشعار نخستین او عاری است. نثر نگری نیز از خصوصیت شاعرانه برخوردار و گاه نیز با ناهنجاری و خشونت بیان همراه است.

**نگوین‌ـخاك هیو** Nguyên-Khâc Hiêu شاعر و داستان‌نویس ویتنامی معروف به تان دا Tan da (۱۸۸۹-۱۹۳۹) نگوین‌ـخاك‌هیو در روستائی از ویتنام شمالی زاده شد، تحصیلات عالی را ناتمام گذارد و به ادبیات و روزنامه‌نگاری پرداخت و ادارهٔ چندین مجلهٔ ادبی را بر عهده گرفت، از آن جمله صدای دوست *Huu Thanh* و مجلهٔ ویتنامی *Viêt-Nam Tapchi*. نگوین‌ـخاك‌هیو چند دیوان و چند رومان انتشار داد که در میان نویسندگان معاصر ویتنام برای او مقامی شایسته فراهم آورد. وی با وجود گرفتاریها و دشواریهای مالی پیوسته به زندگی با نظری خوشبینانه می‌نگریست و در شعر و داستان همواره احساسهای لطیف و نیکبختیهای مردم فقیر و طبقهٔ پائین جامعه را بیان می‌کرد که گاه با لحنی طنزآمیز و انتقادی همراه بود، از جمله آثار او این داستانهاست: رؤیای کوچك *Giâc Mông con*، رؤیای بزرگ *Giâc Mông lon*، نقره، خدای اصلی *Thân Tiên*، سوگند در برابر آبها و کوهها *The Non nuoc*، همچنین دیوانهائی با عنوان واحد رؤیاهای کوتاه *Khôi tinh con* در سه جلد، شامل ترانه‌ها و اشعار گوناگون با تصویرهای ذهنی و تخیلات پر جاذبه و گاه آمیخته با احساس و درد غربت و گاه دربارهٔ عشق به زندگی آزاد و دور از قید و قراردادهای اجتماعی، یا حقیر شمردن افتخار و ثروت. دیوان دیگری از نگوین‌ـخاك‌هیو انتشار یافت به نام رنگ بهار *Tan-Da Xuân Sac*.

**نگوین دین چیو** Nguyên Dinh Chiêu نویسنده و شاعر ویتنامی (۱۸۲۲-۱۸۸۸)

## نگوین دین چیو ۱۳۶۵

نگوین دین چیو در روستائی از شهرستانهـای جنوبـی ویتنام زاده شد. قسمتی از تحصیلات دبیرستانی را در شهر جیا دین Gia Dinh انجام داد و برای ادامهٔ آن به شهر هوئه Hué سفر کرد، اما خبر مرگ مادر او را در چنان اندوهی فرو بـرد که از شدت گریستن نابینا شد و به زادگاه بازگشت تا همهٔ وقت را در دعا و اجرای مراسم مذهبی برای شادی روح مـادر صرف کند، کمی بعد مدرسه‌ای تأسیس کرد و با وجود نابینائی، شاگردان بسیاری را تعلیم داد. هنگامی که ویتنام بـه دست فرانسویان افتاد، از رسمی شناختن حکومت اربابان تازه خودداری و چندین بـار مهاجرت کرد تا از دستگاه آنان دور ماند. شهـرت فضیلت و نفـوذ و فـرهنگ او موجب شد که حکومت جدید او را به همکاری دعوت و از او پشتیبانی کند، امـا نگوین دین چیو همهٔ دعوتها و کمکها را رد کرد. سالهای آخـر زنـدگیش گرچه در فقر و بینـوائی گذشت، وی پیوسته از احترام فـراوان برخوردار بود. شهرت نگوین دین چیو پس از انتشار منظومهٔ لوك وان تین *Luc vân tiên* آغاز شد که از چهار بخش ساخته شده است. در بخش اول لـوك وان تین بـرای ادامـهٔ تحصیل روانهٔ پایتخت می‌شود و از پدر و مادر و نامزد که با دعا و آرزوهای خـویش او را بدرقه کرده‌اند، خداحافظی می‌کند، در راه به دختـر جـوانـی بر مـی‌خورد که گرفتار راهزنان است. لوك وان تین که علاوه بر مزایای معنوی و هوش و فراست از قـدرت جسمـانی غیـر عادیی برخوردار بـوده به کمك دختر می‌شتابد و او را نجات می‌دهد و پی می‌برد که دختر فرزنـد یکـی از متنفذان دربـار است، پس از دریافت سپاس از طرف دختر، او را ترك می‌کند و به راه خود ادامه مـی‌دهد. در بخش دوم ورود قهرمان داستان به پایتخت نقل می‌شود که پس از اندك مدتی خبر مرگ مادر را می‌شنود و چنان در اندوه فرو می‌رود که همهٔ نقشه‌هـا را بـر هـم می‌زند و برای شرکت در مراسم سوگواری به خانه باز مـی‌گـردد. در راه بیمار می‌شود، بینائی خود را از دست می‌دهد و با حوادثی نامطلوب روبرو مـی‌گردد. در زادگاه نیز از طرف نامزد و پدرش رانده می‌شود و او را که به ایشان پناه برده بود، به غاری می‌برند و رهایش می‌کنند، اما بعد به وسیلهٔ دوستی نجات می‌یابد و بر اثر مراقبت او بهبود می‌یابد. در بخش سوم فداکاریهای دختر درباری که بـه وسیلهٔ لوك وان تین نجات یافته بود، نشان داده می‌شود کـه پـدرش بـرای رفـع هرج و مرج کشور حاضر شده است دختر را تقدیم رئیس قبیلهٔ جنگجو کند و او را

همراه عده‌ای به سوی سرنوشت فرستد. دختر که هرگز نتوانسته است خاطرهٔ رشادت نجات دهندهٔ خود را از یاد ببرد، برای آنکه به عشق خود وفادار بماند، در راه خود را به رودخانه می‌افکند، به وسیلهٔ ماهیگیری نجات می‌یابد و به دختران روحانی پناهنده می‌شود. در بخش چهارم حوادثی نقل می‌شود که منجر به باز یافتن دلدار می‌گردد. لوك وان تین که با داروئی سحرآمیز بینائی خود را باز می‌یابد، همراه دختر به پایتخت می‌رود و به تحصیل ادامه می‌دهد تا هر دو به دریافت درجهٔ دکتری نایل می‌شوند و لوك وان تین پس‌از آن با لشکری انبوه به سرکوبی شورشیان می‌شتابد و آنان را سرکوب می‌کند و سرانجام از طرف شاه که وارثی نداشته به جانشینی او انتخاب می‌شود، در حالی که همهٔ کسانی که به او بدی کرده‌اند، مانند نامزد سابق و پدرش و دیگران به سزای اعمال خود می‌رسند. منظومهٔ لوك وان تین به سبب شیوهٔ نگارش و ساختمان داستان اثری عامه پسند گشت و اگرچه شاهکاری در ادبیات ویتنام بشمار نیامد، خوانندهٔ فراوان یافت، خاصه در طبقهٔ متوسط، زیرا از جاذبهٔ قصه‌های پر حادثه و پرشور قدیم که برای خواباندن کودکان گفته می‌شد، برخوردار بود. در این قصه تصویرها بسیار زنده و بیان بسیار با طراوت است و با حساسیتی بزرگ و صداقت‌آمیز همراه. شاعر در این منظومهٔ داستانی موفق شده است که در وجود قهرمان داستان به همهٔ آرزوهای شخصی تحقق بخشد. از او داستان دیگری مانده است به نام **گفتگو میان ماهیگیر و هیزم شکن** *Duong Tu, Ha mau, Ngu Tieu van Dap*. نگوین دین چیو در همهٔ آثارش کوشیده که ادراکهای خود را دربارهٔ مسائل بزرگ اخلاقی عرضه کند و مردم عصر را به جانب فضیلت و تقوای سنتی کشورش سوق دهد.

**نلیگان، امیل** Nelligan, Émile شاعر کانادائی فرانسوی زبان (۱۸۷۹-۱۹۴۱) نلیگان که از طرف پدر ایرلندی و از طرف مادر فرانسوی بود، در مونترآل Montréal زاده شد. کودکی غمگین و خاموش بود، نه با محیط مدرسه سازش داشت و نه با محیط خانواده. در ۱۸۹۶ به کالج سنت-ماری Sainte-Marie وارد شد و چیزی نگذشت که دنبالهٔ تحصیل را رها کرد تا همهٔ وقت را صرف شاعری کند. با چند تن از نویسندگان دوستی یافت و در ژوئن ۱۸۹۶ اولین شعرش با عنوان **رؤیای خیال‌انگیز** *Rêve Fantasque* در روزنامهٔ لوسامدی Le Samedi (شنبه) منتشر

شد. نلیگان به دنبال این شعر چندین شعر دیگر انتشار داد و بـه وسیلهٔ یکـی از دوستانش به عضویت مکتب ادبی L' École littéraire مـونترآل پذیـرفته شد، در حالی که جوانترین عضو گروه بود. در جلسه‌ها شرکت نمی‌کـرد و اگـر حضور می‌یافت، دست از خاموشی بر نمی‌داشت و گاه که سخن می‌گفت آن را با طنزی تلخ و گزنده یا حالتی بیم زده می‌آمیخت که مورد انتقاد قرار می‌گرفت و شبی در جواب انتقاد مغرضانهٔ یکی از اعضا، شعر معروف خـود را بـه نـام غـزل شراب *La Romance du vin* قرائت کرد. نلیگان با آنکه جوانترین عضو گروه بود، پیوسته دیگران را از تازگی و خوش ذوقی و قریحه شاعرانـهٔ خـود بحیرت مـی‌انداخت؛ بیان شعری او با فریاد غم یا نفرتی آمیخته بود که گوئی از عالمی تـب آلود و ناشناخته که عالم واقعی او بود، برمی‌خاست. نلیگان از طرفداران رمبو Rimbaud بود و هنگامی که رمبو هنوز در کانادا شناخته نشده بـود، او را بـه عنوان استاد شعر به دوستانش شناساند. در ۱۸۹۸ در کشتی عـازم لیورپـول Liverpool بکـار پرداخت و به محض بازگشت به کانادا، بی‌آنکه از سفر بـرای خود یـا دوستانش چیزی به همراه آورده باشد، از زندگی ملاحی دست برداشت و با اشعار فـراوان در روزنامه‌ها و مجله‌هـا خود و گـروه ادبیش را به مردم شناساند تـا آنکه بـه اختلال عصبی دچار شد و روشنی ذهن را از دست داد و از ۱۹۰۰ به‌بعد هرگز عقل و هوش خود را بدست نیاورد، بقیهٔ عمر را در دیوانگی محض گذراند و سرانجام در تیمارستان در حال جنون درگذشت. نلیگان، این شاگرد بینظم و شاعر زودرس همهٔ آثار شاعرانهٔ خود را پیش از بیست سالگی خلق کـرد که بـه وسیلهٔ مـادر و دوستش لوئی دانتن Louis Dantin فراهم آمد و در ۱۹۰۳ بـه نـام اشعار *Poésies* انتشار یافت. در دیوان نلیگان هیچ چیز خاص ملی وجود نـدارد و در واقـع در موضوعهای شاعرانهٔ او حتی یك موضوع قابل توجه میهن پـرستانه که در اشعار شاعران پیش از او وجـود داشت، دیـده نمـی‌شود. بعـکس آنچه دیـده مـی‌شود احساسهای ناشناخته و بیگانه، رؤیا و نـاامیدی شاعران فـرانسوی مـانند بودلـر است که در عین حال ذوق و سلیقهٔ شخصی شاعر بر آنها تسلط دارد.

نلیگان را می‌توان از شاعران ملعون Les Poètes maudits دانست که ورلن عده‌ای از آنان را در کتاب خود به همین عنوان نام برده بود. وی بسیار زود از زندگی زخم برداشت، بر ضد تحصیل و مطالعه عصیان کرد، نبوغی داشت که پدر و مادرش

آن را نشناختند. می‌توان گفت که نلیگان احتضار روحی بسیار طولانی را گذرانده و از اندوهی درمان ناپذیر رنج برده است، ملال زندگی در او به حال وسوسه درآمده بود، دربارهٔ هرچیز احساس اندوه می‌کرد و نیازی به طنز تاریك و بدبینانه و آمیختن اندیشه‌های دردآلود به شادیها داشت. او شاعر رؤیاها و سفرها به عالم ناشناخته و اسرارآمیز و مقصدهای نامعلوم بود و قلبش از اشتیاق دورهٔ کودکی لبریز. در نوجوانی بر جوانیش می‌گریست، چنانکه گوئی از دیوانگی‌آینده احساس قبلی داشته است. در شعر غزل شراب که شاهکار او بشمار می‌آید، این احساس را نمایان می‌سازد. نلیگان از نظر ذوق بیمارگونه و لطیف شاعرانه به بودلر نزدیك است و از نظر هنرمندی در موسیقی کلام به ورلن و از نظر انتخاب کلمه‌های نادر و دور از دسترس به اردیا Heredia. نلیگان برای بیان تصاویر ذهنی زندهٔ خویش کلمه‌هائی انتخاب می‌کرد که از سلیقهٔ خاص او حکایت داشت و در بکار بردن وزن زیبا استادی بسیار نشان می‌داد و فریادهای دل را به صورت شعری خوشاهنگ بیرون می‌ریخت. امیل نلیگان بزرگترین و بهترین معرف مکتب سمبولیسم در کانادا بود و اگر سالم و زنده می‌ماند، بیشك بزرگترین شاعر آن بشمار می‌آمد. در ۱۹۶۰ مطالعه و تحقیق تازه‌ای به وسیلهٔ پل ویچنسکی Paul Wyczynski با عنوان امیل نلیگان، منابع و اصالت آثارش Émile Nelligan, Sources et originalité de son oeuvre انتشار یافت.

**نوآی، آنا دو برانکووان، کنتس ماتیو دو** Noailles Anna de Brancovan, Comtesse Mathieu de بانوی شاعر فرانسوی (۱۸۷۶-۱۹۳۳) کنتس دو نوای در پاریس زاده شد، پدرش از نجیب زادگان کشور رومانی و مادرش از مردم یونان بود، کودکیش در شهرهای پاریس و ساووا Savoie و اطراف بوسفور Bosphore گذشت که خاطرهٔ آن را پیوسته با خود داشت. نبوغی زودرس از خود آشکار ساخت، در سیزده سالگی شعر می‌سرود و دفترهای مدرسه را از شعر می‌انباشت، در نخستین اشعارش که در مجله‌های گوناگون منتشر می‌شد، نفوذ شاعران مکتب پارناسی، آلفرد دوموسه، روسو، هاینه و خاصه ویکتور هوگو مشاهده می‌شد. در ۱۸۹۷ با کنت ماتیو دونوای ازدواج کرد و در ۱۹۰۰ صاحب پسری شد. نخستین دیوان آنا دونوای در ۱۹۰۱ با عنوان قلب بی شمار *Coeur innombrable* منتشر شد که

با گرمی و شیفتگی بسیار روبرو گشت. در این دیوان عشق شدید به طبیعت، به درخت، به گیاه و خاصه آفتاب بـا لحنی بسیار شاعرانـه بیان شده و با ادراکـی عمیق از جاودانگی و عالم مطلق و سخن پردازی شرقی و تغزل اروپائـی و شعر غنائی شاعـران دورهٔ رونسانس آمیخته است که هنر بیمانند کـنتس دو نـوای را آشکار می‌سازد و از آغاز یك سلسله دیوان بسیار زیبا و خوشاهنگ خبر مـی‌دهـد که عبارت است از: **سـایـهٔ ایـام** *L' Ombre des jours* (۱۹۰۲)، شامـل قطعـهٔ معروف جوانی *Jeunesse* که پیروزی و شهرت نـوای را تثبیت کـرد. در **خیرگیها** *Les Éblouissements* (۱۹۰۷) اگر چه بنظر می‌آید که شاعـر از رومـانتیسم دور شده است، هنوز نشانه‌های آن دیده می‌شود. موضوع اشعار این دیوان زنـدگی، عشق، جوانی و سفر به شرق است که از حیث قـالب در سبـك کلاسیك و از نظر لحن سخت رومانتیك است. **زندگان و مردگان** *Les Vivants et les Morts* (۱۹۱۳) دورهٔ جدیدی را در شعر آنادو نوای می‌گشاید. آنا که تا این هنگام لـذت، سود جستن و بیغمی از زندگی را در اشعارش نمودار می‌کرد، از این پس مجذوب چهرهٔ مرگ می‌شود و بی‌ثباتی مظاهر گوناگون زندگی بشری را وصف می‌کند. احساس غم‌انگیز موضوع اصلی شعرهای این دیوان است و فکر مـرگ در آنهـا مقام اول را دارد، همان مقامی که تا این زمان، عشق و هوس داشت. در واقـع **زندگان و مردگان** نقطهٔ تحول شعری نوای است که در آن اعتماد به زندگی که در دیوانهای پیشین دیـده می‌شد، از میـان رفتـه است. **قـدرتهای ابدی** *Les Forces éternelles* (۱۹۲۱) میدانهای جنگ مـارن Marne را پیش چشم مـی‌گذارد. آنادونـوای در ۱۹۲۱ به عضویت آکادمی سلطنتی زبان و ادبیات فرانسه در کشور بلژیك برگزیده شد. آکادمی فرانسه نیز جایزهٔ بزرگ ادبی به او اعطا کرد. آنادونـوای مـورد ستایش نویسندگان، مـردان سیاست و دانشمندان قـرار گرفت و نوعـی شخصیت رسمی یافت، چنانکه اولین زنی بود که به دریافت نشان لژیون دونور مفتخر شد. وی سه رومان نیز انتشار داد حاوی نکته‌هائی دربارهٔ زندگی شخصی که از ایـن نظر دارای ارزش بسیار است. **امید تازه** *La Nouvelle espérance* (۱۹۰۳) زندگی زن جـوان اجتماعـی و اشرافـی عصـر را منعکـس مـی‌کند. **چهـرهٔ مـفتـون** *Le Visage émerveillé* (۱۹۰۴)، یادداشتهای روزانهٔ راهبهٔ جـوانـی است کـه در صومعه بسر می‌برد و پس از برخورد با نقاشی جـوان در صحن کلیسا بـه او دل

می‌بندد و هنگامی که کار این دلبستگی به رسوائی می‌کشد، دختر از صومعه طرد می‌شود. کتاب، داستان پریشانیها، پشیمانیها، فریادهای پرشور عهد جوانی دختر است که با ظرافت کامل و لحنی ملاطفت‌آمیز بیان می‌شود، بعضی از صحنه‌های داستان بسیارعالی و نمونه‌ای از نثر شاعرانه ولطیف نویسنده است. **چهرهٔ مفتون** سر و صدای بسیار برانگیخت. رومان **تسلط** *Domination* در ۱۹۰۵ با شکست مواجه شد. **از ساحل اروپا تا ساحل آسیا** *De la Rive d' Europe à la rive d'Asie*، (۱۹۱۳)، شرح اقامت کنتس دونوای است در کشورعثمانی. مجموعه داستانهای کوتاه **بیگناهان یا خردمندی زنان** *Les Innocents ou La Sagesse des femmes* در ۱۹۱۳ انتشار یافت. از ۱۹۱۲ سلامت نوای متزلزل شد و بندرت از خانه خارج گشت. دیوان **ظرافت رنج بردن** *L' Honneur de souffrir* در دورهٔ رنجوری او به سال ۱۹۲۷ تهیه شد شامل صد و سیزده قطعه شعر کوتاه که موضوع آنها همه مرگ است و چهار سال پس از مرگ موریس بارس Barrès که دوست نزدیك او بود، منتشر گشت. اثر دیگرآنادونوای **کتاب زندگی من** *Le Livre de ma vie*(۱۹۳۲) نوعی شرح حال نویسنده است. آخرین دیوان نوای با عنوان **آخرین ابیات و منظومه‌های کودکی** *Derniers vers et poèmes d' enfance*، خاطرات شاعر را از خانهٔ تابستانی خانواده برانکووان در کنار دریاچهٔ لمان Leman ، در سوئیس که کنتس دونوای بارها چندین ماه را در آن می‌گذراند، تجسم می‌بخشد، چشم اندازها، بنای معظم سنگی در میان سبزه‌زارها که شاعر با دوستانش ساعتهائی را در کنار آن بسر می‌برد، بسیار زیبا وصف شده است. مراسله‌های آنادونوای و موریس بارس در ۱۹۳۸ بچاپ رسید.

آنادونوای، زن بی ایمان به تنها چیزی که ایمان داشت، سرنوشت بشر بود، این نجیب زادهٔ اصیل و آزادیخواه، صادقانه نجابت و اصالت روح را می‌ستود ـ اصالتی که در وجود مردان سیاست جمهوری دوم فرانسه می‌درخشید.

ترجمه به فارسی: سایهٔ ایام.

**نودیه، شارل امانوئل** Nodier, Charles-Emmanuel داستان‌نویس و ادیب فرانسوی (۱۷۸۰-۱۸۴۴) شارل در بزانسون Besançon زاده شد، پدرش ابتدا وکیل دعاوی بود و پس از آن رئیس دادگاه جنائی گشت. شارل به سبب هوشمندی

پیشرس بسیار زود مورد توجه قرار گرفت، چنانکه در دوازده سالگی به عضویت انجمن دوستداران حکومت مشروطه انتخاب شد. نودیه در مدرسهٔ سانترال École Central بزانسون به تحصیل ادامه داد، در شانزده سالگی به معاونت کتابخانهٔ شهر بزانسون منصوب شد. در نوجوانی به حشره شناسی علاقهٔ فراوان یافت. در ۱۷۹۸ رساله‌ای به نام نوشته‌ای تحقیقی دربارهٔ استعمال شاخکها در زندگی حشرات *Dissertation sur l' usage des antennes dans les insectes* و سه سال بعد اثر مشروحتری به نام مآخذ و منابع حشره شناسی *Bibliographie entomologique* (۱۸۰۱) انتشار داد. پس از آن به قلمرو تازه‌ای قدم گذارد که موجب شهرت واقعی او گردید، شغل کتابداری را رها کرد و به پاریس رفت و از همان وهلهٔ اول شیفتهٔ آثاری ادبی گشت که از انگلستان و آلمان به پاریس وارد می‌شد و نفوذ روز افزون آنها موجب شکفتگی رومانتیسم می‌گشت. در این زمان نودیه مجموعه‌ای از اندیشه‌های شکسپیر *Pensées de Shakespeare* (۱۸۰۱) منتشر کرد و مصمم گشت که کار ادبی را در قلمرو رومان‌نویسی ادامه دهد، پس این داستانها را انتشار داد: نفی شدگان *Les Proscrits* (۱۸۰۲)، اولین اثر داستانی نودیه و رومانی غم‌انگیز و رؤیائی که نویسنده آن را به مردم حساس و سرکش تقدیم کرده بود. نقاش سالزبورگ *Le Peintre de Salzbourg* (۱۸۰۳) و خلسه‌های دیر *Les Méditations du Cloître* که به دنبال آن در همان سال منتشر شد. نقاش سالزبورگ تقلیدی بود از کتاب ورتر اثر گوته و یادداشتهائی از هیجانها و تشویشهای قلبی رنجدیده، آمیخته با پیرایه‌های رومانتیك که هنوز بسیار تازگی داشت. گرچه موضوع داستان بسیار ساده است و تیره روزی عاشق ناکامی را وصف می‌کند که سرانجام در طغیان رود دانوب گرفتار امواج خشمگین می‌گردد، مرحلهٔ تازه‌ای را در ادبیات احساسی فرانسه پدید آورده است. نودیه در عالم سیاست دشمن بوناپارت و طرفدار حکومت سلطنتی بود، کمی پس از آن که به پاریس وارد شد، منظومه‌ای هجوآمیز دربارهٔ ناپلئون ساخت با عنوان ناپلئون خانم *La Napoléone* که آن را پنهانی انتشار داد و هم آن موجب به زندان افتادن و اخراجش از پایتخت گشت. پس به بزانسون رفت، به نشر اشعار هجوآمیز ادامه داد و از ترس گرفتاری مدتها در کوهستانها متواری شد. در این دوره به زبانشناسی علاقه یافت و در فرصتی که بدست آورد، فرهنگنامهٔ مستدل نام آواهای فرانسوی

*Dictionnaire raisonné des onomatopées françaises* را در ۱۸۰۸ انتشار داد که موجب انتصاب وی به مقام منشیگری دانشمند زبانشناس انگلیسی کرافت Craft گشت. نودیه در ۱۸۱۱ به قصد اقامت به پاریس رفت و در دوران بازگشت سلطنت سردبیری روزنامهٔ ژورنال ددبا Journal des Débats (روزنامهٔ مباحثات) را بر عهده گرفت، اما به سبب ناخشنودی از روش آزادیخواهانهٔ افراطی این روزنامه، آن را رها کرد و در روزنامه کوتیدین Quotidienne (یومیه) که طرفدار سلطنت بود، بکار پرداخت تا بهتر بتواند به مبارزهٔ خود بر ضد ناپلئون ادامه دهد. نودیه در حاشیهٔ فعالیت سیاسی یك رشته داستان انتشار داد که در آنها قدرت تخیل با هنر بیانی بیمانند آمیخته بود، از آن جمله است این داستانها: ژان اسبوگار *Jean Sbogar* (۱۸۱۸)، خاطرات روزانهٔ راهزن جوانی که رهبری گروه مسلحی را بر عهده دارد. نویسنده عشق این جوان را به دختری زیبا و حوادثی که در زندگی او و دختر پیش می‌آید، همه را با بیانی شاعرانه و لطیف شرح می‌دهد و در ضمن آداب و رسوم و مکانهائی را که خود در مدت تبعید در ایتالیا با آنها آشنا شده، توصیف می‌کند. آدل *Adèle* (۱۸۲۰)، اسمارا یا اجنهٔ شب *Smarra ou les démons de la nuit* (۱۸۲۱) تریلبی *Trilby* (۱۸۲۲) که معروفترین داستان نودیه است بر زمینهٔ خاطرات سفر وی به‌اسکاتلند. این‌داستان نشان می‌دهد که نودیه چگونه تحت تأثیر نفوذ ادبیات خارجی قرار گرفته است و چگونه با اشتیاقها و دردهای تنهائی و غربت که در سرزمینهای شمال نشانه‌ای از رومانتیسم در برداشت، آشنا گشته و در عین حال از نظر اساس هنری و کیفیت روحی در سنتهای فرانسوی باقی مانده است. نودیه به سبب داستانهای خیال‌انگیز و کابوس‌وار و دلپذیر از نخستین نویسندگان مکتب رومانتیسم بشمار آمد و چیزی که بر شهرت وی افزود، این بود که در ۱۸۲۳، هنگامی که کتابدارکتابخانهٔ معتبر آرسنال Arsenal گشت و تا آخر عمر نیز این شغل را حفظ کرد، هر هفته در تالار کتابخانه پیشوایان جوان مکتب رومانتیسم را گرد خود جمع می‌کرد و از نویسندگانی مانند ویکتور هوگو، سنت بوو، آلفرد دوموسه، آلفرد دووینیی، لامارتین و دیگران در محیطی صمیمانه پذیرائی می‌کرد. بدین طریق بود که آرسنال یکی از مراکز مهم نهضت بزرگ ادبی عصر معرفی گشت. نودیه با آنکه به رشته‌های گوناگون علم و ادب بیشتر توجه داشت تا به ادبیات محض، از نظر

آثار داستانی نیز شاهکارهای کوچکی انتشار، داد از آن جمله است: **سرگذشت شاه بوهم وهفت قصرش** *L' Histoire du roi de Bohême et de ses sept châteaux* (۱۸۳۰)، **مادموازل دومارسان** *Mademoiselle de Marsan* (۱۸۳۲)، **گنجینهٔ باقلا و گلهای نخود** *Trésor des Fèves et Fleurs des Pois* (۱۸۳۷)، **داستان سگ بریسکه** *Histoire du chien de Brisquet* (۱۸۴۴) و مانند آن که در همهٔ آنها خیال‌انگیزی و طنز و هیجان که اساس هنر نودیه در داستان نویسی است، دیده می‌شود. نودیه در اکتبر ۱۸۳۳ به عضویت آکادمی فرانسه انتخاب شد و آثاری تاریخی انتشار داد که بر شهرتش چیزی نیفزود مانند **آخرین ضیافت گروه سیاسی ژیروندن** *Le Dernier banquet des Girondins* (۱۸۳۴). نودیه همچنین دیباچه‌های فراوانی بر کتابهای نویسندگان مبتدی رومانتیك نوشت.

از لحاظ قالب آثار، نودیه نویسنده‌ای کاملاً کلاسیك و از نظر تخیل نویسنده‌ای رومانتیك بشمار می‌آید. ذهنی بسیار کنجکاو، پر تحرك و مبتکر داشته با سلیقه‌های بسیار متناقض و با آنکه داستانهای کوتاهش به سبب خیالپردازی و کیفیت اسرارآمیز خوانندهٔ بسیار داشت، از نظر هنر نویسندگی در عالم ادب از برجستگی خاصی برخوردار نبود.

**نوشیچ، برانیسلاو** Nušić, Brasnislav نمایشنامه‌نویس صربستانی (یوگسلاوی کنونی) (۱۸۶۴-۱۹۳۸) نوشیچ در بلگراد زاده شد و تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق دانشگاه همین شهر بپایان رساند. پس از آن به وزارت خارجه وارد شد و ده سال در قنسولگری مقدونیه به کار اشتغال یافت و همین امر موجب آشنائی و معرفت کامل او به زندگی مردم کشورهای جنوبی و شهرهای کشورش گشت. نوشیچ در ضمن کار اداری و سیاسی بیشتر وقت را به ادبیات و نویسندگی صرف می‌کرد، چنانکه در مقدونیه چندین اثر عمیق نوشت دربارهٔ زندگی مردم صربستان و کمدیی به نام نمایندهٔ ملت *Narodni Poslanik* که در ۱۸۹۶ نوشته شده و در ۱۹۲۴ انتشار یافته است. نوشیچ در ۱۹۰۱ منشی مخصوص وزیر آموزش و پرورش و مدیر تئاتر دولتی بلگراد گشت و امکان یافت که تجربه‌های خود را از کشورهای جنوب و مردم کشورش،در خدمت دستگاه حکومت بکار گیرد. وی گرچه رومان هم می‌نوشت، بیشتر شهرت و پیروزیش به آثار نمایشی بستگی داشت. پیش از

جنگ جهانی اول یك سلسله نمایشنامهٔ میهن پرستانه نوشت، که در آنها از تاریخ صربستان در قرون وسطا و اشعار عامیانه الهام گرفته بود، مانند شاهزادهٔ سمبری *Knez Ivo od Semberije* (۱۹۰۰)، سپس بـه نمایشنامه‌های تحلیلی روی آورد که به صفات اخلاقی و روحی بشر چـون جنایـت و مـکافـات و عشق و کینه ارتباط می‌یابد. وی همچنین نمایشنامه‌های خیال‌انگیز و زیبا فراوان دارد، اما این آثـار متعدد در برابر کمدیهای انتقادی او که موجب محبوبیتش نزد عامهٔ مردم گشته است، در درجهٔ دوم قـرار دارد. ایـن کمدیها عبارت است از: حمایت *protekcija* (۱۸۸۹)، مردی چون دیگران *Tako je moralo biti* (۱۹۰۰)؛ دنیا *Svet* (۱۹۰۶)، سفر به دور دنیا *Put oko Sveta* (۱۹۱۰)، خانم وزیر *Gospodja Ministarka* (۱۹۲۹)، آقـای دلار *Mister Dolar* (۱۹۳۲)، پـزشك *Doctor* (۱۹۳۶). شاهـکار نـمـایشی نوشیچ، کمدی متوفا *Pokojnik* در سه پـرده در ۱۹۳۷ بـر صحنـه آمـد و پیروزی عظیم در کشور و خارج از آن بـدست آورد. نـوشیچ در ایـن کمدی فساد طبقهٔ کاسبکار تازه به دوران رسیده را که به شهر بلگراد چهره‌ای تازه بخشیده بود، پیش چشم می‌گذارد، مردی که نزدیکانش گمان می‌برند که در جنگ کشته شده است، پس از سه سال دوری، به وطن باز می‌گردد و خبر می‌یابد که زنش شوهر کرده و اموالش میـان ورثه تقسیم گشته و اثر علمیش مورد بهره‌بـرداری دیگران قـرار گرفته است. پس برای بـدست آوردن چیزهـای از دست رفته مبارزهٔ دامنه‌دار و بیحاصلی را آغاز می‌کند، نزدیکان برای آسوده ماندن و رفع مزاحمت او، وی را دشمن دستگاه حکومت معرفی می‌کنند و مرد به سبب گرفتاریهای فراوان، سرانجام به خیال ترك وطن می‌افتد. نزدیکان تذکره‌ای تقلبی به دست او می‌دهند و پس از عزیمتش گرد هم می‌آیند و پیروزی عدالت را جشن می‌گیرند. نـوشیچ در طـرح مسائل تازه و بر صحنه آوردن انواع غیر معمول از طبقات مختلف مردم قـدرت فراوان دارد، کسانی را پیش چشم می‌گذارد که از قید سنتهای آبا و اجدادی خود آزاد گردیده و میل به تقلید از تمدن غرب آنان را به اعمال عجیب و غریب و مضحك وا می‌دارد. در نمایشنامه‌های نوشیچ گروهی سودجو، متظاهر و ابن‌الوقت پیوسته در جنب و جوشند و به کارهای مسخره‌آمیز تا حد دلقکی دست مـی‌زنند. وی زنـدگینامهٔ خـود *Autobiografija* را در ۱۹۲۴ منتشر کرد و چـاپ آثار کامل *Sabrana dela* میان سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ در بلگراد انجام گرفت.

نوشیچ از نویسندگان پرکار است که آثار کاملش به بیست و پنج جلد می‌رسد، او مدتها نیز با نام مستعار بن آکیبا Ben Akiba به نشر پاورقی پرداخته است. آثار نمایشی او بر نیمهٔ اول قرن بیستم کشورش تسلط کامل داشته است.

**ترجمه به فارسی: فیل در پرونده.**

**نووالیس،** Novalis نام مستعار، (نام واقعی فریدریش لئوپولدفون هاردنبرگ Friedrich Leopold von Hardenberg) شاعر آلمانی (۱۷۷۲-۱۸۰۱) نووالیس از خانواده‌های اصیل و نجیب آلمان بود و با آنکه رشتهٔ تحصیلیش مهندسی معدن تعیین گشته بود، پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در ۱۷۹۰ به دانشگاه ینا Jena وارد شد و در جلسه‌های درس تاریخ شیلر Schiller حضور یافت. شخصیت شیلر نه تنها از نظر ادبی، بلکه به سبب علو روح و صفات عالی انسانی ستایش او را برانگیخت، چنانکه او را تجسمی از کمال مطلوب دانست. نووالیس در ینا همچنین با فیشته Fichte (فیخته) که فلسفه‌اش الهام بخش اندیشه‌های اصلی او بود و برادران شلگل Schlegel که بعدها آثار او را در مجله‌شان به نام آتنئوم Athenäum انتشار دادند، آشنا شد. در ۱۷۹۴ پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در رشتهٔ ادب و حقوق قضا در لایپزیگ Leipzig و ویتنبرگ Wittenberg، نخستین شغل اداری را در حوالی ویتنبرگ بدست آورد. در همین دوره بود که اندیشهٔ نوشتن در مغز او راه یافت، اما فعالیت ادبی در نظر نووالیس تنها وسیله‌ای بود برای متشکل ساختن شخصیت خویش ـ چیزی که برای فرهنگ مرد کامل نکته‌ای اساسی بشمار می‌آمد. نووالیس جوانی بود که زمینهٔ هر نوع پیروزی و هر نوع لذت از زندگی را داشت، از طرف خانوادهٔ ثروتمند و محترم خود حمایت می‌شد و از حیث ظاهر با ظرافت کمی زنانه و لطف حرکات مورد توجه دختران بود. در ۱۷۹۵ با دختر سیزده ساله‌ای به نام زوفی فون کون Sophie von Kuhn آشنا شد که عشقی آتشین به او یافت. نووالیس در این دوره سخت تحت تأثیر اندیشه‌های فیخته قرار گرفته و به اصول عقاید او رنگی کاملاً شخصی و شاعرانه داده است. وی عالم عینی را ساختهٔ تخیل و تصویرهای ذهنی می‌پنداشت و کشف و شهود معنوی را وسیلهٔ دست یافتن به واقعیت اصلی. در نظر نووالیس رؤیا از قدرتی برخوردار بود که هرگونه حال و وضع خارجی را می‌توانست تغییر دهد. خدائی

که او در جستجوی آن بود، خدائی بود که پیوسته در کنه وجود بشر جای دارد و تنها هدف عالی زندگی نزدیکتر شدن بـه این مرکز الهی روح است، بنا براین عشق زوفی، دخترك سیزده ساله وسیله‌ای بود در راه یافتن به‌عالم الوهیت ـ عالمی که پیوسته از اشتیاق آن می‌سوخت. زوفی در واقع هستهٔ مرکزی زندگی نووالیس گشت، اما بدبختانه این دختر جوان در ۱۷۹۷ از بیماری ریوی درگذشت و او سه روز بعد نوشت: «برای من شب فرا رسیده است، در حالی‌که هنوز به سپیده‌دم چشم دوختـه بـودم» و از آن پس در ناامیدی شدید و خاموشی مطلق فرو رفت، هیچ نوع عصیانی بر ضد قوانین طبیعت و هیچگونه تظاهری بـه اندوه نکرد، بـا آرامی به مرگ زودرس خود مـی‌اندیشید و پیوسته در انتظار آن بسر می‌برد که در بیست و نه سالگی بسراغش آمد، اما توجه بـه مرگ از نـاامیدی یـا روی برگرداندن از زندگی نبود، نتیجهٔ تفکری مذهبی بود که پس از حـالت خلسه‌ای در ضمن یکی از دیدارهایش از گور دلدار بر او دست داد و به این نتیجه رسید که فقدان ظاهری زوفی برای او مبدأ تـاریـخ تـازه‌ای گشته و ایـن وجود عزیز که واسطهٔ میـان او و عالم روحـانی بود بـه فلسفهٔ عـرفانیش تحقق بخشیده است. می‌گفت: «برماست که در پی ابدیت و فنا ناپذیری باشیم.» باز گفته است: «مـن می‌خواهم بمیرم نه مانند جسم فنـاشده‌ای که طبیعت او را رها می‌کند، بلکه مانند پرنده‌ای که به اقلیمی دیگر مهاجرت می‌کند و شادمان چون شاعری جـوان.» از آن پس نووالیس بظاهر از اندوه نجات یافت و هیچ‌یك از ارتباطهای خـود را بـا خانواده یا دوستان قطع نکرد و در پایان سال غـم‌انگیز ۱۷۹۷ بنا بـر میل پـدر سفری به فرایبرگ Freiberg انجام داد تا تحصیلات خـود را در رشتهٔ زمین شناسی ادامه دهد. در این زمان بود که غرق در خاطرات زوفی و امید به مرگ نزدیـك خویش منظومهٔ معروف خود را با عنوان سرودهائی به شب *Hymnen an die Nacht* سرود که در ۱۸۰۰ در آخرین شمارهٔ مجلهٔ آتنئوم منتشر شد. منظومه از مـرگ زوفی الهام گرفته بود و در آن، شب تعبیر و تفسیری شاعرانـه بـود از سعادت ابدی و احساس رهائی از عالم هستی و استغراق در جذبهٔ الهی. در این سرودها عشق دلدار با نوعی عشق الهی درمی‌آمیزد و نامزد حالت مریـم عذرا به خـود می‌گیرد. شاعر خود را به عالم وحدت مافوق بشری می‌سپارد، ابدیت را در وجود خود می‌بیند و به مبدأ اصلی باز می‌گردد. نووالیس پس از آن به مطالعاتی پرداخت

که با زندگی غم‌انگیزش رابطهٔ مستقیم نداشت. در زمستان ۱۷۹۷-۱۷۹۸ قطعهٔ شاگردان د( سایيس *Die Jünger von Sais* (شهری در مصر سفلی) را سرود. این قطعه فلسفهٔ شاعرانهٔ نووالیس بود که ناتمام ماند و شامل بیانی عالی از خیالپروری جاودانهٔ او. پس از آن زندگی کم‌کم نووالیس را سرگرم کرد. در ۱۷۹۸ با یولی Julie دختر مهندس معدن آشنا شد، دختری زیبا و سرشار از جاذبه‌ای زنانه و آمیخته با نوعی حزن و ملال. نووالیس بار دیگر نامزد شد، اما این عشق هرگز به عظمت عشق نخستین او نرسید، عشق زوفی در وجود نووالیس رنگ مذهب به خود گرفته بود، با وجود این یولی جایش را در احساس عارفانهٔ شاعر بدست آورد. در رومان هاینریش فون اوفتردینگن *Heinrich von Ofterdingen*، دو دلداده یعنی زوفی با نام ماتیلده Mathilde و یولی با نام سیانه Cyane ظاهر می‌شوند و به چهرهٔ کمال مطلوب نووالیس در عالم کمال تغییر شکل می‌دهند. این رومان از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول آن به نام انتظارها کامل است، اما بخش دوم به نام اجرای کامل ناتمام مانده است. امروزه تنها بخش اول و قطعه‌هائی از بخش دوم در دست است. کتاب هاینریش فون اوفتردینگن تحت نفوذ استاد ویلهلم اثر گوته قرار دارد و از جهتی با آن متفاوت است. نووالیس استاد ویلهلم را اثری بسیار جدید و مربوط به زندگی طبقهٔ کاسبکار سرمایه‌دار می‌داند و دربارهٔ آن چنین اظهار نظر می‌کند: «کتاب شاعرانه دربارهٔ موضوعی بکلی غیر شاعرانه» و خود خواسته است که اثری اصیلتر و در محیطی شاعرانه‌تر و با خیالپروری رومانتیك متناسبتر، بسازد. رومان هاینریش فون اوفتردینگن در واقع کتابی ضد استاد ویلهلم است و در آن عالم عینی تنها سایه‌ای است از عالم عمیق ذهنی و روحی. این کتاب در ۱۸۰۲ به کوشش تیك Tieck دوست نووالیس بچاپ رسید. نووالیس همچنان کار اداری را دنبال می‌کرد. در ۱۷۹۹ به وایسن‌فلس Weissenfels رفت و در مقام معاونت رئیس معدن بکار پرداخت، پس از آن باز ارتقا یافت و شوق به زندگی در او پدیدار گشت. در ۱۷۹۹ شاید تحت تأثیر تیك فقدان معنویت را در مذهب پروتستان مورد حمله قرار داد و بر ضد آن مقامهٔ مسیحیت یا اروپا *Die Christenheit oder Europa* را نوشت که نوشته‌ای مهم بود دربارهٔ سیاست و حمله‌ای شدید به اصلاحات مذهبی. شاعر در این مقامه عقیدهٔ خود را مبنی بر وحدت مذهبی اعلام می‌کند و اصلاحات مذهبی و مذهب پروتستان را گذرا و

چیزی انقلابی می‌داند و به رؤیای آشتی پذیری و وحدت مذهبهای اروپائی در مرکز کاتولیك اصلاح شده شکل می‌بخشد. سال بعد در ۱۸۰۰ سرودهای مقدس *Geistliche Lieder* انتشار یافت، شامل پانزده سرود که پس از مرگ نووالیس به کوشش تیك و شلگل انتشار یافت. شاعر در این سرودها بستگی درونی و عمیق خود را به مسیح و مریم نشان می‌دهد که پس از تحول و اصلاح مذهبی به طور غیر صریح در شعر آلمانی دیده می‌شد. با وجود این نمی‌توان از تغییر مذهب نووالیس سخن گفت، زیرا او نه تنها با مذهب پروتستان درگذشت، بلکه خط سیر تفحص مذهبیش نیز با سنتهای مذهب کاتولیك بکلی متفاوت بود. از نووالیس در زمان حیات جز سرودهائی به شب، دو مقاله در مجله‌ها انتشار یافت با موضوعهای سیاسی که بعد با عنوان **گردهٔ گل** *Blütenstaub* به پیوست یادداشتهای خصوصی نویسنده از ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۰ بچاپ رسید. نووالیس پس از چند ماه بیماری در بیست و نه سالگی درگذشت. اولین چاپ کامل آثار او در ۱۹۲۹ و چاپ دیگر در ۱۹۳۷ منتشر شد.

نووالیس از بزرگترین شاعران غنائی و از هنرمندترین نویسندگان رومانتیك آلمان است. علاقه به کشف اسرار طبیعت، عشقی که جز عشق الهی رنگی نپذیرفت، حسرت بهشت مفقود، عقیده به وحدت عالم وجود و ابدیت بخشیدن به عالم پس از مرگ، موجب شده است که آثار نووالیس از بیانی در عالیترین نوع رومانتیسم برخوردار گردد. شعر نووالیس بصورتی انکار ناپذیر از خوشاهنگ‌ترین اشعار ادبیات آلمان است. نووالیس موسیقی را هنری عالی می‌دانست که بدون واسطهٔ عالم عینی، درون ما را آشکار می‌سازد. تیك دربارهٔ نووالیس گفته است: «خالصترین و مجذوب کننده‌ترین تجسم از روحی که به جاودانگی پیوسته بود.»

**نویمان، آلفرد** Neumann, Alfred رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس آلمانی (۱۸۹۵-۱۹۵۲) نویمان دورهٔ جوانی را در برلین گذراند و در بنگاه انتشاراتی مولر Müller در مونیخ بکار پرداخت و از ۱۹۱۸ به نمایشنامه‌نویسی و مدیریت ادبی تئاتر مونیخ اشتغال یافت، سپس زندگی آزادمنشانه‌ای را به منظور نویسندگی پیش گرفت و در دورهٔ نضج گرفتن حزب ناسیونال سوسیالیسم آلمان را ترك کرد.

در ۱۹۳۸ بـه فـرانسه و از آنجـا بـه امـریکا سفر کـرد و همـانجـا مقیـم شد. چندی به شعر تغزلی پـرداخت و این اشعار را منتشر کرد ترانه‌های لبخند و مسکنت *Lieder vom Lächeln und der Not* (۱۹۱۷) و اشعار تازه *Neue Gedichte* (۱۹۲۰). پس‌از آن به رومان‌نویسی روی آورد و شهرت جهانی یافت. رومان برادر *Brüder* (۱۹۲۴) داستانی است که حوادث آن در محیطی ایتالیائی جریان دارد و انحطاط و از هـم پاشیدگی اخـلاقی را در طبقـهٔ کاسب سرمایه‌دار وصـف می‌کند. اولین پیروزی بـزرگ نـویمان پس‌از انتشار رومان میهن پـرست *Der Patriot* (۱۹۲۵) بدست آمد که در آن تصویری از تزار روسیه پاول Paul پیش چشم مـی‌گذارد که بنده و دیوانهٔ قدرت است و از شدت عشق به میهن ابتدا ندیم مورد علاقه و سپس خود را می‌کشد، این اثر که به وسیلهٔ خود نویسنده به صورت نمایشنامه درآمد، مدتها بر صحنه باقی ماند. اما شاهکار نویمان شیطان *Der Teufel* (۱۹۲۶) است، تصویری از لوئی یازدهم پادشاه فرانسه و ریش‌تراش خاص و محرم اسرارش. نویمان در رومانهای خود بر زمینه‌ای تاریخی، زبانی خوشاهنگ و مـوزون و پـرتـحرك بکار می‌برد و در قالب نمایشی زنده و استوار قهرمانانی با عواطفی پرشور جای می‌دهدکه نمونه‌هائی از افراد انسانیند سرشار از تنـاقض و مسائل پیچیدهٔ زندگی. دو رومان یاغیان *Rebellen* (۱۹۲۷) و جنگ *Guerra* (۱۹۲۸) جنگهای ایتالیا را با اتـریش در نیمـهٔ اول قـرن نوزده وصف می‌کند. در رومان قهرمان *Der Held* (۱۹۳۰) موضوع جاری زمان یعنی جنایت سیاسی مطرح گشته و در رومان آینهٔ دیوانگان *Der Narrenspiegel* (۱۹۳۳) با لحن طنزآمیز و شوخ طبعی واقع‌بینانه، زندگی عادی و سادهٔ هانری دوم، دوك شهر لیگنیتس Liegnitz (درسیلزی سفلـی) مرد دائم‌الخمر و گـرفتار دشواریهـای مالـی وصف شده است. رومـان سه‌بخشی سزار جدید *Neuer Cäsar* (۱۹۳۴)، امپراتوری *Das Kaiserreich* (۱۹۳۶)، دوستداران ملت *Die Volksfreunde* (۱۹۴۱) دربارهٔ زندگی ناپلئون سوم است و پایهٔ قـدرتش که از طبقهٔ کاسبکار و اهل حرفه و استبداد و انقلاب حاصـل شده است و نـویمان بدین‌طریق نوعی تراژدی قرن نوزدهم را بدست می‌دهد. منبع طلا *Die Goldquelle* (۱۹۳۸) و آنان شش تن بودند *Es waren ihrer sechs* (۱۹۴۴) سرگذشت و عاقبت غم‌انگیز چند تن از دانشجویان مونیخ است که برضد ناسیونال سوسیالیسم شورش بر پا کرده بودند. و سرانجام داستان عهـدنامه *Der Pakt* (۱۹۵۰) که به وقـایع

عصر نویسنده بستگی دارد. یکی از موضوعهای اساسی داستانهای نویمان مسألهٔ قدرت و دیکتاتوری است که بیشتر از جنبهٔ معنوی و روحی مورد تحلیل قرار گرفته تا از جنبهٔ سیاسی. نویمان بدین‌طریق در موضوعهای تاریخی، با تعمق در کنه احساسهای فردی که گاه تا حد خشم پیش می‌رود، نفوذ می‌کند. نمایشنامه‌هایش مانند میهن پرست و نقاب شاهی *Königsmaske* (۱۹۲۸) و آبل *Abel* (۱۹۴۸) از ساختمان صریح و اعمال نمایشی دقیق و بصیرت کامل در مکالمه برخوردار است.

پیروزی شگفت‌انگیز نویمان به سبب رومانهای متعدد تاریخی و نمایشنامه‌هاست که ارزشی جهانی یافته است. داستان شیطان سه بار بر پردهٔ سینما آمد و به بیست و سه زبان ترجمه شد. نویمان علاوه بر این آثار در جوانی ترجمه‌هائی از آثار میلر، لامارتین، موسه و به طور کلی از شاعران فرانسوی منتشر کرده و یك بار به دریافت جایزهٔ کلایست Kleist نایل آمده است.

# و

**وارگاس ویلا، خوزه ماریا** Vargas Vila, José María رومان‌نویس و مقاله‌نویس کولومبیائی (۱۸۶۳-۱۹۳۳) وارگاس ویلا در بوگوتا Bogota پایتخت کولومبیا زاده شد و به سبب نوشته‌های جسورانه و مخالفت با دیکتاتور کولومبیا در طی جنگی داخلی، از کشورش اخراج شد. در ۱۸۸۵ در ونزوئلا اقامت گزید و اولین آثار خود را در این کشور منتشر کرد که از میان آنها **گلهای عواطف** *Pasionarias* در ۱۸۸۶ انتشار یافت، سپس ادارهٔ دو روزنامه را بر عهده گرفت و پس از سفری کوتاه به اروپا، به سبب نشر افکار آزادیخواهانه از ونزوئلا نیز اخراج گشت. در ۱۸۹۱ در نیویورك مستقر شد و مجلهٔ معروف خود را به نام **ایسپانو امریکا** *Hispano-America* (امریکای لاتین) تأسیس کرد. در ۱۸۹۴ مجموعه داستانهای کوتاه فلسفی **گلوله‌هائی از کف** *Copos de Espuma* را انتشار داد. وارگاس ویلا چندی **سرقنسول و سفیر کشورش در ایتالیا بود، اما هرگز از فعالیت ادبی دست باز** نداشت و پیاپی به‌نشر آثار پرداخت، ازآن جمله است: **فلق سرخ** *Alba roja* (۱۹۰۱)، **در برابر بربرها** *Ante los Bárbaros* (۱۹۰۲) که اتهام شدیدی بود برضد ایالات متحده و با وجود این وارگاس به نیویورك بازگشت و مجلهٔ آشوب طلبانهٔ **نمسیس** *Némésis* را تأسیس کرد که انتشار آن بیست سال ادامه یافت. وارگاس ویلا در ۱۹۰۴ به پاریس رفت و در آنجا **درختهای غار سرخ** *Laureles Rojos*، **جمهوری روم** *La República Romana* (۱۹۰۸) و **آهنگ زندگی** *ritma de la vida* (۱۹۱۱) را انتشار داد. وارگاس ویلا که آثار بیشمار تاریخی، داستانی، زیبائی‌شناسی و مقاله‌هائی تحقیقی انتشار داده است، در کتاب **آهنگ زندگی** از اندیشه‌های خود با صراحت تلفیق و ترکیبی کامل بعمل آورده و از انسان، زندگی، آزادی، ایمان مذهبی، افتخار و از هرچیز انسانی با حساسیت فراوان سخن گفته و مطالب کتاب را به سبك آیه و بندهای کوتاه و عبارتهای موجزکه شامل در حدود ششصد عبارت

می‌شود عرضه کـرده، از آن جمله است این گفته‌ها: «به هر چیـز شك کنید؛ هیچ ایمان مذهبی هرگز تحمل‌پذیر نبوده است. ایمان مذهبی آتشها بر افروخته است. شك هرگز آتشی نیفروخته. ایمان مذهبی استبداد مطلق است ومؤمن برده‌ای بیش نیست. هرگز مؤمن نباشید.» و از این قبیل. **مرگ کنـدر** *La Muerte del Cóndor* (پـرنده‌ای بزرگ و سیـاه) در ۱۹۱۴ انتشار یـافت. وارگاس ویلا در طی جنگ جهانی اول به اسپانیا رفت ودر آنجا داستان **پرواز قوها** *Vuelo de Cisnes* را منتشر کرد. پس از آن گاه در مادرید، گاه در رم و گاه در پاریس بسر می‌برد.
وارگاس ویلا مردی متفکر و طرفدار حقوق انفرادی است. از هـرنوع تکلف دوری می‌جوید و عصیانگری است تشنهٔ آزادی‌که مذهب را بشدت طرد می‌کند. در نقد بسیارصریح و بی‌پرواست و در رومان‌نویسی علاقه‌مند به موضوعهای هیجان‌انگیز و عجیب و غریب. بزرگترین پیروزی را در امریکا بدست آورد و بیشتر آثارش به زبانهای فرانسوی، انگلیسی و ایتالیائی و آلمانی تـرجمه شده است. آثـار کامل *Obras Completas* او در پنجاه جلد در بارسلون بچاپ رسید.

**وازوف، ایوان** Vazov, Iván شاعـر و رومـان‌نـویس بلـغـار (۱۸۵۰-۱۹۲۱)
وازوف فرزند ارشد خانواده‌ای پـر اولاد و متحد و مرفه، در شهر کوچك صنعتی و تجاری سوپوت Sopot زاده شد ـ منطقه‌ای‌که زمینهٔ بسیاری از آثارش را تشکیل داده و مـردم آن از بـرجسته‌تـرین گروه اشخاص داستانهـایش بشمار آمده‌اند. وازوف که بر حسب سنت خانوادگی بایست شغل تجاری پـدر را دنبال کند، در بیست سالگی زادگاه خود را ترك کرد و برای تجربه اندوزی در کار تجـارت به رومانی نزد یکی از عموهـایش رفت، همـانجا اقـامت گزید و به محیط مهاجران بلغاری که بوی عصیان از آن می‌آمد، راه یافت و اساس مبارزهٔ ملی را پذیرفت، بی‌آنکه در فعالیت شرکت‌کند. طبع آرام و متفکر وازوف او را از وقایع شورانگیز دور نگه می‌داشت، بـا وجـود این اولین اشعاری که در بخـارست منتشر کـرد، منعکس کنندهٔ خواستهای هموطنانش بود. وازوف در این سالها از نظر تجـربه و جهانبینی ژرف، سودی فراوان بدست آورد. دو سال در شهرهای مختلف رومانی بسر برد و اقامتی طولانی در قسطنطنیه کرد، چندی نیز به تدریس اشتغال یـافت و مدتی در سازمـان راه آهـن بکار پرداخت، امـا تجـربـه‌اش در زمینهٔ تجـارت

بیحاصل ماند. وازوف کمی پیش از شورش ۱۸۷۶ به زادگاهش بازگشت که دیگر آن شهر آرام گذشته نبود، بلکه مرکز تبلیغات انقلابی بشمار می‌آمد و با شور فراوان برای اقدامات شدید آماده می‌گشت. شکست شورش وازوف را بر آن داشت که به رومانی باز گردد و روزگار را در انتظاری اضطراب‌آلود بگذراند، حال روحی شاعر در این زمان در سه دیوان که پیاپی منتشر شد، نمودار گشته است. این دیوانها عبارت است از: بیرق و گوزلا *Preporetz i Gusla* (۱۸۷۶) که نظرشاعر را در برابرآیندهٔ تاریك کشور و پیش‌بینی تشدید وقایع وروح مبارزه‌جوئی و فداکاری هم میهنانش را منعکس می‌کند. غمهای بلغارستان *Tagite na Balgaria* (۱۸۷۷) فریاد شکوه‌آمیز و اندوه ناکامی شاعر را پس از شکست خونین کشورش بگوش می‌رساند. نجات *Izbavlenie* (۱۸۷۸) نشانه‌ای است از خوشبینی و امیدواری دربارهٔ اوضاع و سرود شادی سپاهیان نجات‌دهندهٔ تزار روسیه و مردم بلغارستان که موفق شده‌اند زنجیرهای آهنین را بگسلند. این سه دیوان استادی شاعر را در بیان و غنای زبان شعر به اثبات می‌رساند. وازوف پس‌از استقلال کشورش در ۱۸۷۸ به بلغارستان بازگشت و به مظاهر تازهٔ جامعهٔ بلغار و وضع شهرستانها پس‌ازکسب‌آزادی توجه بسیار نشان داد و در دستگاه حکومت مقامهای مهمی بدست‌آورد. دورهٔ میان سالهای ۱۸۸۰و۱۸۸۵ زمان بسیارمناسبی برای خلق آثار شاعرانه بود. عشق به طبیعت،آمیخته با اشتغالهای اجتماعی، الهام بخش او در اشعاری گشت‌که بوی عطر روستاها را می‌داد مانند این اشعار:کشتزارها و جنگلها *Polya i Gori* (۱۸۸۴)، دستهٔ گندم ماه ژوئیه *Julska Kitka* که شاعر در آنها پرتو الهامات تازهٔ شاعرانه را با درخششی‌کم‌نظیر بر زمینهٔ تاریك ناکامیها و هجو اجتماعی می‌تاباند وهمهٔ رشته‌هائی‌که اورا به‌اجتماع می‌پیوندد، می‌گسلد تا بتواند خودرا به‌آغوش طبیعت بیفکند. در سلسله منظومه‌هائی به نام حماسهٔ ازیاد رفتگان *Epopeya na Zabravenite* چهره‌های افتخار آمیز مبارزان و شهیدان راه استقلال دیده می‌شود، چون‌کفاشی‌که ترجیح داده‌است خود و زن و فرزندش را به هلاکت رساند تا در دست دشمن اسیر شود. حماسهٔ ازیادرفتگان مهمترین اثر منظوم وازوف و یکی از دلنشین‌ترین آثار ادبی بلغارستان بشمار می‌آید، چه از حیث مفاهیم میهن‌پرستانه که در دل بلغارها جای می‌گیرد، چه از حیث سبك ساده و دلپذیر و ستایش‌انگیز. احساسهائی‌که وازوف از سفری به ایتالیا بدست آورد، در

دیوان ایتالیا *Italya* (۱۸۸۴) منعکس گشت که شامل تعدادی وصف دقیق است آمیخته با هنری دلپذیر. جنگ بلغارستان و صربستان در ۱۸۸۶ الهام بخش دیوان اسلیونیتسا *Slivnitsa* گشت که پیروزی بلغارستان را بیاد می‌آورد. میان سالهای ۱۸۸۶و۱۸۸۹ که ناگهان تشنجهای سیاسی پدید آمد، وازوف به سبب مخالفت با دستگاه حکومت چون تبعیدی سیاسی راه روسیه پیش گرفت. سالهای تبعید در تاریخ نویسندگی وازوف مقامی استثنائی یافت و موجب شکفتگی هنر و خلق شاهکارهائی گشت مانند رومان تاریخی «زیر یوغ» *Pod igoto* (۱۸۸۸) که بر زمینهٔ تاریخ کشور بلغارستان قرار دارد. وازوف در این رومان حوادث زندگی قهرمانی خیالی را نقل می‌کند که نمونهٔ میهن پرستی پرشور و پرتعصب است و هنگامی که از زندان ترکهای عثمانی می‌گریزد، در شهرهای کوچك با نامی مستعار به تشکیلات وسیع و نیرومندی دست می‌زند که هدفش بیرون راندن ترکهاست، اما پس‌از مبارزه‌های قهرمانانه و جدالهای دامنه‌دار، سرانجام با دلدار خود درآسیابی به دست ترکها کشته می‌شود. این رومان که سرشار از اشتیاق و حسرت وطنی دور دست است، در واقع تجربه‌های زندگی نویسنده را در قالب شورش ۱۸۷۶ بانماهای گوناگونی از زندگی عصر و در شیوه‌ای واقع‌بینانه، آمیخته با افسانه پیش چشم می‌گذارد. «زیر یوغ» شاهکار ادبیات داستانی بلغارستان بشمار می‌آید که در کشورهای دیگر نیز پیروزی فراوان بدست آورده است. وازوف خود از این رومان نمایشنامه‌ای استخراج کرد که هنوز در بلغارستان بر صحنه می‌آید. وازوف داستانهای کوتاهی دارد که در آنها بازگشت به‌گذشته دیده می‌شود مانند داستان حاجی‌آخیل *Khadzi Akhil* (۱۸۸۲) و همدستان *Chichovtsi*(۱۸۸۵) که نویسنده در آنها وقایع زادگاهش را آنچنانکه در دورهٔ نوجوانی دیده است، با لطف بسیار نقل می‌کند و در داستان «بدون‌آتش وبدون جا» *Nemili Nedragi* (بی‌پناهان)(۱۸۸۳) در شیوه‌ای برجسته زندگی مهاجران بلغاری را در رومانی پیش چشم می‌گذارد. وازوف جز چند سال وزارت و نمایندگی مجلس، در سالهای‌آخر عمر زندگی‌آسوده و آرامی پیش گرفت که سراسر با افتخار همراه بود، هشت جلد داستان کوتاه و قصه، قدرت جهانبینی و هوشمندی او را در داستانپردازی نشان می‌دهدکه در آنها گاه خاطرات خویش را بکار می‌گیرد و گاه با کنجکاوی خاص دل جامعه را می شکافد، از آن جمله است: نقشه‌ها و طرحها *Draski i Sharki* (۱۸۹۵)، دیدنیها و حس

کردنیها *Videno i chuto* (۱۹۰۱)، دنیای ابلق *Pastar Svyat* (۱۹۰۲) و بامداد در بانکیه *Utro V Bankya* (۱۹۰۵). در این داستانها نشانه‌ای از آرامش روحی نویسنده احساس می‌شود و همهٔ آنها رنگین و بیش از پیش از طنز و خوشبینی برخوردار است. وازوف دو سفرنامهٔ بلند دارد به نام دشت بزرگ دیلا *Velikata Rilska Pustinya* (۱۸۹۲) و در دل دودوپیت *Nedrata na Rodopite* (۱۸۹۲) که شدت علاقهٔ وازوف را به عالم طبیعت نشان می‌دهد. در رومانهای سرزمین جدید *Nova Zemya* (۱۸۹۶) و ملکهٔ کازالار *Kazalarskata Tsaritsa* (۱۹۰۳) دورنمای زندگی بلغارستان در ربع آخر قرن نوزدهم که بخشی از آن در رومان در زیر یوغ نشان داده شده بود، کامل گردیده است. کوششهای بیحاصل در راه کسب استقلال در سرزمین جدید و پیروزی ثروت و مزایا پس‌از استقلال و آداب و رسوم پس‌از لحظه‌های پیروزی در ملکهٔ کازالار وصف شده است. آثار نمایشی وازوف بخش کوچکی از آثار فراوان او را تشکیل می‌دهد. با وجود این نمایشنامه‌هائی مانند بوریسلاو *Borislav* (۱۹۰۹) و به سوی گرداب *Kam Propast* (۱۹۱۰) پیروزی عظیمی بدست آورد.

وازوف بزرگترین شخصیت انکار ناپذیر ادبی بلغارستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بشمار می‌آید. زندگی پر ثمر او بیست و هشت جلد اثر دربر دارد، شامل آثار منظوم، رومان، قصه، نمایشنامه و سفرنامه که همهٔ آنها نیم قرن تاریخ بلغارستان را منعکس می‌سازد و شامل همهٔ وقایع زندگی عصر است. کمتر آثار نویسنده‌ای است که تا این حد به دورهٔ معینی از تاریخ کشورش بستگی نزدیك داشته باشد. وازوف پیوسته آرزوی نظم و عدالت اجتماعی و از میان بردن اختلافهای طبقاتی را در سر می‌پروراند، میهن پرستی پرشور و نویسنده‌ای ژرف‌نگر و جهانبین است با روحی حساس و رؤیائی که پیوسته میان عالم واقعی و عالم رؤیا بسر می‌برد و کشمکشی را که از تضاد این دو عالم پدید می‌آید، آشکارا در آثارش نمایان می‌سازد. وازوف در هنر شاعری اگر چه در مقامی پس‌از شاعران خلف خود قرار دارد، بهترین منظومه‌هایش سرشار از لطف و جاذبهٔ فراوان است. آثار منثور وازوف معرف داستان‌نویس بزرگی است که خواننده را تحت‌تأثیر سهولت، سادگی و لطف و جاذبهٔ خویش قرار می‌دهد که با رایحه و شور طبیعت آمیخته است. نفوذ وازوف در سراسر ادبیات بلغارستان چنان عظیم بود که سالهای میان ۱۸۹۰

تا ۱۹۲۰ «دورهٔ وازوف» خوانده می‌شد.
ترجمه به فارسی: بی‌پناهان ـ در زیر یوغ.

**والری، پول-آمبرواز** Valéry, Paul-Ambroise شاعر و نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۷۱-۱۹۴۵) پول ازطرف پدر اهل جزیرهٔ کرس Corse بود و ازطرف مادر ایتالیائی. در بندر ست Sète زاده شد و سالهای کودکی را در محیط آفتابی و پهناور و اقلیم دریایی‌مدیترانه گذراند ـ محیطی که در متشکل ساختن احساس و هوش و خرد او تأثیر بسیار داشت. درسیزده سالگی به‌کالج مونپلیه Montpellier رفت و بزودی از محیط آن ملول گشت. والری از نوجوانی در استقلال درونی و شخصی خود تعصب نشان می‌داد و می‌کوشید تا حد اعلا از فکر و مغز خویش سود جوید. پس از آن در دانشکدهٔ حقوق نام‌نویسی کرد، اما وقت خود را بیشتر به موسیقی و نقاشی می‌گذراند و به معماری شوق فراوان ابراز می‌کرد. آثار بزرگان ادب فرانسه مانند هوگو، زولا، بودلر وهمچنین ادگارپو را می‌خواند و مالارمه را می ستود، چنانکه دربارهٔ او می‌نویسد: «هنگامی مالارمه را شناختم که سخت تحت نفوذ او قرار گرفته بودم... من این مرد خارق‌العاده را می‌پرستیدم...» اولین شعر والری به نام رؤیا *Rêve* در ۱۸۸۹ به وسیلهٔ برادرش در مجله‌ای در مارسی منتشر شد و دومین آن با عنوان ارتفاع ماه *Elévation de la lune* در همان سال انتشار یافت. در همین دوره والری با پیر لوئیس آشنا شد و با او باب مکاتبه را گشود، بعدها آندره ژید نیز به این دو دوست پیوست و هر سه نامه‌هائی رد و بدل کردندکه به والری، این جوان شهرستانی، امکان دادکه قلمرو فکر و روح خود را گسترش دهد. دو شعر برای مالارمه فرستاد با عنوان کشیش جوان *Le jeune prêtre* و احتضار دلپذیر *la suâve agonie* و در نامه‌ای به پیوست‌آن نوشت: «استاد عزیز! جوانی که در قعر محیط شهرستان ناپیدا مانده است و به وسیلهٔ مجله‌ها قطعه‌های نادری از آثار شما را خوانده و از این راه امکان یافته است‌که به شکوه و عظمت نهانی آنها پی ببرد و دوستتان داشته باشد، اکنون جرأت می‌یابد که خود را به شما عرضه کند و با چند کلمه خود را به شما بشناساند...» و در ضمن از ادگارپو تجلیل‌کرده و او را هنرمند دقیق و لطیف طبع قرن خوانده است. مالارمه بلافاصله و با دقت به نامهٔ والری پاسخ داد و بدین ترتیب والری در جریان مکتب

سمبولیسم قرار گرفت و پس از بیست و پنج سال توانست شعر را به کمالی بیشتر از مقامی که استادش به آن داده بود، برساند. دوستان دیگر والری مانند ژید و پیر لوئی درهای مجله‌های کوچك را به‌روی او گشودند. مجلهٔ ارمیتاژ L' Ermitage شعر متناقضات دربارهٔ معماری *Paradoxe sur l' Architecture* را در ۱۸۹۱ انتشار داد و در همین سال والری در طی اقامت کوتاهی در پاریس در خانهٔ مالارمه حضوریافت. در ۱۸۹۲ درمونپلیه دربارهٔ ویلیه دولیل سخنرانی کرد ـ اولین ازسلسله سخنرانیهائی که بعدها ترتیب یافت و نامه‌هائی برای آندره ژید و پیرلوئی فرستاد که از آنها باریك‌بینی شدید یا اولین نشانه‌های بحران روح او نمودار می‌گشت ـ بحرانی روحی که در بندر ژن Gênes و در شبی توفانی بر او عارض شد و به نوعی کشف و شهود می‌مانست که سرنوشت معنوی او را پایه گذارد. این حال در شب ژن *Nuit de Gênes* (۴ـ۵ اوکتبر ۱۸۹۲) نمایان می‌شود که به صورت یادداشت ملاحی است در حال غرق شدن و در نزدیکی سرزمینش. والری از آن شب سوگند خورد که جز بر اندیشهٔ خود تکیه نکند، تنها بیندیشد و قلمرو ادب را ترك کند، پس با شتاب به پاریس رفت تا در مجاورت مردان اهل فکر و ادب خویشتن را بیازماید. در پاریس در اتاق کوچکی اقامت گزید و به ریاضیات پرداخت تا زمینهٔ فکری خود را استحکام بخشد، اما بنظر نمی‌آمد که عناصر وحشتهای بی‌اساس بزودی ناپدید گردد. در مجلس سه‌شنبه‌های خانهٔ مالارمه حضور می‌یافت و جز چند رفت و آمد در محافل دیگر ادبی، بقیهٔ ساعتها را در تنهائی مطلق می‌گذراند. در ۱۸۹۴ اولین اقامت اسرارآمیز والری در لندن انجام گرفت و در این زمان مقالهٔ او به نام دیباچه‌ای بر روش کار لئوناردو دا وینچی *Introduction à la Méthode de Léonard de Vinci* (لئونار دو وینسی) درمجلهٔ لانوول روو La Nouvelle Revue درپاریس منتشر شد. این نوشتهٔ مهم هنر و استعداد خاص و استثنائی پول والری را آشکارکرد. وی در دیباچهٔ دومین چاپ آن نوشت: «خطای فاحش ادبیات آن است که روح انسان را به طور کامل ارضا نمی‌کند.» لئوناردو دا وینچی از نظر والری چهرهٔ نمونه و اعجاب آور مردی است که در او نبوغ هنری و صحت علمی نه تنها با یکدیگر سازگاری و همکاری دارد، بلکه یکدیگر را تقویت می‌کند و تکامل می‌بخشد و هماهنگی پدید می‌آورد تا از عالم خلقت معرفتی بزرگ حاصل کند. والری شیفتهٔ ارتباط میان فن و هنر بود و به فکر افتادکه اسرار

خلاقیت شاعرانه را کشف‌کند. پس به سیاق مالارمه و ادگار پو در اندیشهٔ آن شد که میان شعر و علم رابطهٔ نزدیکی بوجود آورد و این فکر که نمونهٔ عالی آن را در وجود لئوناردو دا وینچی می‌دید، زمینهٔ اصلی همهٔ آثار او را از نظم و نثر تشکیل داد. در این هنگام با دگا Degas معاشرت آغاز کرد و مجالست شبانه با آقای تست *La Soirée avec M. Teste* را در ۱۸۹۶ در مجلهٔ لوسانتور Le Centaure منتشر کرد. این نوشته بظاهر قصه‌ای فلسفی است و زندگینامهٔ فکری و روحی و احساسی و نوعی اعتراف خصوصی والری بشمار می‌آید که سرو صدائی بر پا کرد و ژید دربارهٔ آن به والری نوشت: «من در پی آنم کلمه‌ای بیابم‌که آقای تست را وصف کند و تنها کلمهٔ «بینظیر» را در این باره یافته‌ام، همین کافی است. انسان نمی‌تواند آن را بدست گیرد، مگر آنکه تا آخرین کلمه بخواند و گمان می‌برم که این اثر واثردیگرمانند لئوناردو دا وینچی و چهار پنج نامه از تو می‌تواند آثار کامل ترا تشکیل‌دهد.» ذوق و سلیقهٔ والری در نویسندگی به اعتبار و اصالت زبان و الفاظ بستگی کامل داشت. در۱۸۹۶ مقالهٔ پیروزی آلمان *La Conquête allemande* انتشار یافت و پس از آن فتحی با طرح دقیق *Une Conquête méthodique* که در آنها وضع آلمان و نفوذ پیروزمندانه‌اش در قلمرو گوناگون صنعت، تجارت و فن و دانش با ادراك کامل و به صورت طرحی فلسفی مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته بود. پس از آن والری دست از نوشتن برداشت و در بیست و هفت سالگی در سکوت عمیق فرو رفت، از نظر جسمی همه او را جوانی مافوق عصبی وصف می کردند و بهترین دوستانش از تصمیم و میل او به سکوت نگران گشتند. بیشك خود نیز از این ترك و این سرکشی رنج می‌برد و می‌نوشت: «من هرگز به چیز دیگر جز ذات خویش رجوع نمی‌کنم و تنها به وسیلهٔ آن ندای وجدان مطلق خود را می‌شنوم ـ ندایی که مرا از همه چیز دور و شخصیتم را با همهٔ سرگذشتها و غرابتها و قدرتهای گوناگون و ملاطفتهای خاص ترسیم می‌کند.» والری در ۱۸۹۷ به وزارت جنگ وارد شد و بی‌هیچ لذتی سه سال در آنجا ماند. در ۱۸۹۸ مالارمه درگذشت، والری تنها ماند و این واقعه در احساس او اثری عمیق بر جای گذاشت، اما اشعار والری از او که خاموش مانده بود، قهرمانی افسانه‌ای در نظر نسل جوان ساخت، نام والری با احترامی اسرارآمیز بر زبان جوانان ده سال از اوکوچکتر جاری می‌شد. در ۳۱ مه ۱۹۰۰ این موجود خیال‌انگیز با ژانی

Jeannie خواهرزادهٔ نقاش امپرسیونیست برت موریزو Berthe Morisot ازدواج کرد و به محیط سرمایه‌داران هنرمند یا دوستدار هنر وارد شد و خود به‌کار اداری پرداخت ومنشی‌مخصوص ادوار لبی Edouard Lebey مدیرخبرگزاری هاواس Havas شد و به زندگی سرو سامانی بخشید و به سبب گشوده شدن درهای امور مالی و سیاست جهانی بر او، مجذوب شغل خویش گشت و در ضمن برای مطالعه وقت کافی در اختیار داشت و بهتر می‌توانست به خواندن آثار علمی بپردازد. صبحها دو سه ساعت اسب سواری می‌کرد و در ضمن تمرین ورزش جسمانی به تمرین فکری نیز می‌پرداخت و از این گردشهای صبحانه یادداشتهائی تهیه می‌کرد. سالها گذشت، والری صاحب فرزندانی شد، اما نشانه‌ای از ترك سکوت در او آشکار نگشت تا آنکه در ۱۹۱۲ آندره ژید و گالیمار Gallimard، ناشر معروف با کمك یکدیگر اشعار سابق والری را فراهم‌آوردند تا بچاپ برسانند. والری ابتدا بدخلقی نشان داد، سپس راضی شد. همین امر که او را به تصحیح و تجدید نظر در اشعارگذشته وا می‌داشت، او را برانگیخت تا به بهانهٔ وداع با شعر به سرودن چند شعر تازه بپردازد و طبع خود را از نو بیازماید. به هنگام جنگ به این کار سرگرم شد و پس‌از چهار سال و نیم تلاش منظومهٔ بلند پارك جوان *La Jeune Parque* را انتشار داد، آزمایشی عجیب و وداعی شگفت‌انگیز که والری به وسیلهٔ آن در ۱۹۱۷ سکوت چند ساله را شکست و در ضمن تقدیم این اثر به ژید، به او نوشت: «از سالها پیش شعر سرودن را کنار گذاشته بودم و هنگامی که کوشیدم دوباره به آن دست زنم، این آزمایش بعمل آمد که آن را به تو تقدیم می‌کنم.» شعر به محض انتشار چون یکی از زیباترین اشعار زبان فرانسه مورد استقبال غیر منتظر قرار گرفت و شهرتی عظیم برای شاعر به همراه آورد. ششصد نسخه از اولین چاپ بسرعت بفروش رفت وچهارسال بعد، هنگامی‌که مجلهٔ لاکونسانس La Connaissence (معرفت) برای تعیین بزرگترین شاعر روز نظر خواهی ترتیب داد، پول والری بیشتر آراء را بدست آورد و پارك جوان مقامی استثنائی یافت. این شعر خواننده را در تغزلی بیمانند از زندگی معنوی و روحی فرو می‌برد و تنها والری است که توانسته درهای این عالم را بگشاید. والری پس‌از آن اندیشیدکه چگونه می‌توان به توجه و علاقهٔ مردم بی‌اعتنا ماند، در حالی که هیچ مانعی جز وجود خود او در میان نیست. شعر گورستان دریائی *Cimetière Marin* در حدود ۱۹۲۰

در مجلهٔ نـوول روو فـرانسز Nouvelle Revue Française (مجلهٔ جـدیـد فرانسه) انتشار یافت. والری خود دربارهٔ آن نوشت: «این منظومه نمایشنامـهٔ شخصی من است، من در آن چیزی جای ندادهام جز آنچه بودهام، تـاریکیهایش تـاریکیهای شخصی مـن است و روشنیهایش همان است که به هنگام تولد به آن نگریستهام.» و گفته است: «ایـن سخنی است از 'من به من'». والری در این شعر موضوع دریا و مرگ را به هم میپیوندد. جنوب منطقهٔ سکون و ابـدیت است و دریـا ارتعاش وجدان. والری بر زمینهٔ این فکر منظومهاش راچون تراژدیی در چهارپرده ساخته است که الفاظ آن چون الماس تراش خورده بر چهرهٔ ادبیات میدرخشد. گورستان دریائی همان جائی است که کنار زادگاه والری قرار دارد و وی همانجا بـه خاك سپرده شدهاست. آلبوم اشعار قدیم *Album de vers anciens* (۱۹۲۰) شامل اشعاری است که میان سالهای ۱۸۹۰و۱۸۹۳ در مجلههای گوناگون بچاپ رسیده بود و نفوذ اشعار مالارمه در آن دیده میشد. در پایان این دیوان نوعی بیانیه از طرف شاعر انتشار یافت، مبنی بر آنکه پیروزی شاعرانه در نتیجهٔ عمل الهامبخش فکـر نیست، بلکه نتیجهٔ عـدد و محاسبهٔ دقیق و جـادوگری الفاظ است. دیـوان شارم *Charmes* (۱۹۲۲) شامل اشعار سالهای ۱۹۱۸-۱۹۲۲ است. لغت شارم چنانکـه شاعر خـود تـوضیح داده است، در معنـی لاتینی کلمهٔ کارمینا Carmina آمده، به معنی منظومه. میان دیوان شارم و آلبوم اشعار قدیم ارتباطی وجود دارد وقهرمان آن نـارسیس Narcisse است (نـارسیس در اساطیـر یـونان پسر رود سفیز Cephise بود که به هنگام نگریستن چهرهٔ خود در چشمه عاشق خویش گشت و خود را به آب انداخت و بعـد به صورت گلی درآمد که نام نارسیس (نرگس) بخودگرفت ـ قهرمانی که در بیشتر آثار والری وجود دارد و تجسمی است از شخص خود او.) اوپالینوس یا استاد معمار *Eupalinos ou l'architecte* (۱۹۲۳)، مکالمـهای است در عالم مردگان و دربارهٔ این موضوع که بشر حد و مرزی است میان مـاده و روح. روح و رقـص *L' Ame et la Danse* (۱۹۲۱) مـکالمـهای است در سبـك مکالمـات افلاطون و والری در آن همان تجسمی را دنبالکردهکه درکتاب دیباچهای برروش کار لئوناردو داوینچی آغاز کردهبود، یعنی تفحص دربارهٔ آفرینش زیبایی و موسیقی اندیشههـا. او خود میگوید چنانکه آفرینش زیبائی در دست معمار به وسیلهٔ ماده شکل مـییابد، آشکاراتـر و لمس کـردنیتر در بـدن یك رقاصه تجسم مییابد و

سرچشمهٔ این هیجانها همان ماده است که والری در سراسر زندگی با شور و شوق آن را تجزیه و تحلیل کرده است. در ۱۹۲۴ اولین مجموعه مقامه‌های انتقادی به نام تنوع *Variété* منتشر شد و سایر مقامه‌ها میان سالهای ۱۹۲۴و۱۹۴۴ در پنج جلد انتشار یافت. والری در این دوره دارای شخصیتی رسمی و متعلق به همهٔ مردم اروپا شده بود. در۱۹۲۷ به عضویت آکادمی‌فرانسه درآمد و در۱۹۳۶ سمت استادی کولژ دو فرانس را یافت. در ۱۹۳۸ کتاب دگا، رقص، نقاشی *Degas, Danse, Dessin* منتشر شد و چندین اثر دیگر که از خلال آنها خستگی نویسنده آشکار می‌گشت و در ۱۹۴۵ منظومهٔ فرشته *L' Ange* که منظومه‌ای بسیار زیبا بود. والری در هشتم ژوییهٔ ۱۹۴۵ در پاریس درگذشت، در مرگ او سوگواری رسمی بعمل آمد و پس‌از مرگش چند دیوان، همچنین مکاتبات او با آندره‌ژید انتشار یافت.

روش والری ژرف‌بینی فراوان در هر چیز است، زیبائی شعر در نظر او در تلفیق و ترکیب الفاظ نهفته است. وی قالب و صورت دقیق و همراه با صنعت را در شعر اصل می‌داند، نه احساس شخصی و مفاهیم را. تکیه‌گاه شاعر مجموع اصوات خوشاهنگ است. والری با القای آهنگ و ملودی الفاظ توانسته است ترکیبی از مسائل ذهنی و تصویرهای عینی بدست دهد. شعر او حاصل تفکر فلسفی او است، دربارهٔ بستگی تام ماده و روح. والری مانند ریلکه شاعر آلمانی از شخصیتهای نادری است که هیچ‌گاه عواطف را فدای اندیشه نکرده، بلکه میان احساس و اندیشه و معنویت وهمچنین میان دانش و تخیل سازشی برقرارکرده است.تحقیقات و مقامه‌های انتقادی والری دربارهٔ دکارت، پاسکال، لافونتن، راسین، مونتسکیو، ولتر، گوته، استاندال، پروست و خاصه شاعران جدید مانند بودلر، ورلن و مالارمه، نوع نقد تازهٔ تحلیلی را رواج داده و نوشته‌ها و مقاله‌های او وسعت فرهنگش را آشکار ساخته است. والری میان دو جنگ جهانی مقامی مهم در تاریخ ادبیات جهان یافته است و این مقام برجسته نه تنها به وسیلهٔ درخشش آثارش بدست آمده، بلکه به وضع فکری اوکه در این آثار منعکس است، نیز ارتباط کامل می‌یابد و هر دو اینها بر ضد جریان عمیق رومانتیسم بود که در هنر تنها جنبهٔ نامعقول را در نظر می‌گرفت.

**وایلد، اوسکار (فینگل او' فلهرتی ویلز)** Wilde, Oscar (Fingal O'Flahertie Wills) شاعر و نمایشنامه‌نویس ایرلندی (۱۸۵۴-۱۹۰۰) وایلد در دابلین زاده شد، پدرش چشم‌پزشک و مردی بافرهنگ و ادب دوست بود و مادرش شاعر ومترجم آثار آلکساندر دوما و لامارتین. اسکار بسیار زود تحت نفوذ ادبیات خارجی قرار گرفت، زیرا مادر به هنگام تعطیلات او را باخود به فرانسه می‌برد. در این کشور بود که اسکار اولین شعر را دربارهٔ مرگ خواهر جوانش سرود. تحصیلات خود را ابتدا در ترینیتی کالج Trinity College دابلین، سپس در آکسفرد انجام داد و تحت تأثیر راسکین Ruskin و والتر پیتر Walter Pater قرار گرفت و در شعر به صناعت لفظ و غرابت و افراط روی آورد که در اولین شعرش دیونا *Ravenna* در ۱۸۷۸ آشکار گشته و اصول عقاید او را دربارهٔ «هنر برای هنر» بیان کرده بود. این شعر که برق‌آسا پیروزی یافت و شهرتی برای اوسکار به‌همراه آورد، به دریافت جایزهٔ نیودیگت Neudigate نایل آمد. وایلد در ۱۸۷۸ در لندن اقامت گزید و اولین دیوان *Poems* را در ۱۸۸۱ انتشار داد، پس‌از آن به امریکا سفر کرد و دربارهٔ اصول زیبائی‌شناسی در ایالتهای مختلف سخنرانیهائی ایراد کرد که بسیار درخشان و پیروزمندانه بود. در ۱۸۸۲ در پاریس مقیم شد و دو نمایشنامهٔ خود را به نام ورا *Vera* و دوشس پادوا *The Duchess of Padua* بپایان رساند. نمایشنامهٔ اخیر در پنج پرده در ۱۸۹۱ در امریکا بر صحنه آمد و چندان جلب توجه نکرد و در واقع کمتر سبك شخصی وایلد را دربر داشت و بیشتر به تقلید نمایشنامه‌نویسان عصر الیزابت نوشته شده بود. منظومهٔ کوچك ابوالهول *The Sphinx* (۱۸۹۴) در چاپ فاخر انتشار یافت. شاعر در این منظومه ابوالهول را مجسم می‌کند که با چهره‌ای فرسوده و پیر و مرموز در کنج اتاق و در برابر او نشسته است. اولین بیتهای منظومه، آهنگی نرم و دلنشین و خفه دارد که سکوت اتاق را بیان می‌کند و شاعر که از وجود او در کنار خود و از نگاه خیره‌اش ملول گشته، از او می خواهد که به مصر برود و عشقهای گذشته را دریابد. این شعر از کاملترین و خوشاهنگترین اشعاروایلد است‌که به غرابتهای اساطیری و باستانی شکوه و جلال خاصی بخشیده است. وایلد سخنگوئی پرجاذبه و دارای حرکات و رفتاری دلپسند بود، زیبائی ظاهر، موهای بلند، لباسهای عجیب و غریب و به دست گرفتن گل هنگام سخنرانی، چیزهائی بود که در او جلب توجه می‌کرد و در محافل ادبی با

حسن استقبال روبـرو می‌شد. وایلـد نیز مـانند بایرون بیشتر به سبب شخصیت افسانـه‌ای مردم را شیفته می‌ساخت تـا بـه سبب ارزش آثـار. وایلد در غـالب رشته‌های ادبی آثاری خلق‌کرده است. مجموعه‌های قصه او میان سالهای ۱۸۸۵ و ۱۸۹۱ منتشر شد، از آن جملـه است: **شـاهـزادهٔ خوشبخت و قصه‌هـای دیگـر** *The Happy Prince and Other Tales* (۱۸۸۸) کـه در آن نـفـوذ نـویسنـدگـان سمبولیست‌فرانسه دیده‌می‌شود. **باغچهٔ انارها** *A House of Pomegranates* (۱۸۹۱)، مجموعه‌ای از قصه‌های عالم پریان که صاحبنظران آن را از حیث مـوضوع تحت نفوذ قصه‌های آندرسن دانسته‌اند و از طـرف دیگر خصـوصیتهای سبك سمبولیسم فرانسه و آخرین نشانه‌های رومانتیسم در آن دیده می‌شود. مجموعه داستان‌کوتاه **جنایت لرد آرتور سیویل** *Lord Arthur Savile's Crime* در ۱۸۹۱ انتشـار یافت، اوسکار وایلد تنها یك رومان نوشت که پیروزی فراوان بدست آورد و آن **تصویر دوریـان گری** *The Picture of Dorian Gray* (۱۸۹۱) است. دوریـان‌گری جوان خوش سیما و بـرازنـده‌ای است که تنها به زیبائی و لذت پایبند است و هنگامی کـه دوست نقاشش از او چهره‌ای در کمال زیبائی و جوانی می‌سازد، او را از اندیشهٔ گذشت زمان و نابودی جوانی و زیبائی در اندوه عمیقی فرو می‌برد، پس با کمك سحر و جادو موفق می‌شود که چهرهٔ خـویش را پیوسته جـوان و شاداب نگه دارد و در عوض، گذشت زمان از هرنوع فسق و فجور و جنایت بر تصویر او نشانه‌ای باقی گذارد و چهرهٔ واقعیش را نشان دهدکه از نظر دیگران پنهان ماند. دوریـان‌گری که هر روز چهرهٔ خود را در تصویر فرسوده‌تر و پیرتر می‌بیند، دچـار اضطراب و اندوه می‌شود تا سرانجام تصویر را خرد می‌کند و خود در همان لحظه بـر زمین می‌افتد و جان می‌سپارد. هنگامی که مستخدمان به‌کمکش می‌شتابند تصویر ارباب خویش را می‌بینند که در کمال جوانی و زیبائی است، آنچنانکه او را مـی‌دیدند، اما بـر زمین جسد مـردی نقش بسته است در لباس آراسته و کاردی در قلب بـا چهره‌ای پژمرده و ناپسند که تنها از انگشتریش او را می‌شناسند. **تصویر دوریـان گری** به سبب تازگی موضوع و شاید نیز به سبب آنکه چهرهٔ خـود نـویسنده را منعکس می‌کند، شهرتی عظیم یافت. وایلد با این اثر تمثیلی قصد داشته است نشان بدهد که تغییر شکلی که از هنر بر امور واقعی پدید مـی‌آید تا چه حـد می‌تواند نیرومند و نافذ باشد. مقامه‌های تحقیقی و انتقادی وایلد در مجموعه‌ای با عنوان

نیتها *Intentions* (۱۸۹۱) در اصول زیبائی‌شناسی و هنر محض، شامل چهار مقاله است که وایلد در آنها خواسته ثابت کند که مسائل بیشماری‌که حل آن به‌وسیلهٔ مذهب و اخلاق میسر نمی‌گردد، به وسیلهٔ هماهنگی درهنر حل می‌شود وهمچنانکه هر قطره‌ای در دریا به مروارید خالص تغییر شکل می‌دهد، در عالم هنر نیز هرچه وارد می‌شود به زیبائی محض تبدیل می‌گردد. این مجموعه‌که وایلد در آن زیبائی را به همهٔ صورتها خاصه زیبائی در شعر مورد توجه قرار داده است، در ادبیات جدید انگلستان مقام مهمی بدست آورد. وایلد پس‌از آن به خلق آثار نمایشی روی آورد. از آن جمله است: نمایشنامهٔ سالومه *Salome* (۱۸۹۱) در یك پرده‌که به زبان فرانسوی برای هنرپیشهٔ مشهور سارابرنار نوشته شد و در ۱۸۹۶ بر صحنه‌آمد و به وسیلهٔ آلفرد داگلاس Douglas به انگلیسی ترجمه‌گردید. نمایشنامهٔ سالومه که در پاریس با پیروزی بسیار همراه گشت، در انگلستان به ملاحظات مذهبی از نمایش‌آن جلوگیری شد. وایلد در این نمایشنامه هر یك از قهرمانان را آلت‌کورکورانهٔ دست تقدیر ساخته است. منتقدان مدتها دربارهٔ ارزش‌آن به بحث پرداختند، گروهی آن را دارای ارزش فراوان توصیف کردند و گروه دیگر آن را بی‌ارزش خواندند. سالومه زمینهٔ اوپرائی به همین نام گشت از ریشارد اشتراوس Strauss. کمدیهای وایلد، برخلاف سالومه، برصحنه‌های تئاتر انگلستان با استقبال فراوان روبرو شد و حتی از نظر مالی پیروزی بسیار بدست آورد. بادبزن خانم ویندرمیر *Lady Windermere's Fan* در چهار پرده در ۱۸۹۲ در لندن بنمایش گذارده شد. وقایع این کمدی در جامعهٔ آداب دان و باب روز لندن می‌گذرد و در آن تفوق احساس بر قیود و تعصب اجتماعی عرضه می‌شود، چنانکه مادری شرافت خود را فدای آبروی دختر می‌کند. بر سراسر این نمایشنامه طنزی لطیف حکمفرماست. اهمیت داشتن (جدی) بودن *The Importance of being Earnest* در نظر عده‌ای از منتقدان شاهکار وایلد بشمار آمد و در سه پرده در ۱۸۹۵ در لندن اجرا شد. متن نمایشنامه در ۱۸۹۹ به چاپ رسید. این نمایشنامه وایلد را در ردیف اول نویسندگان آثار نمایشی مطایبه‌آمیز انگلستان و در کنار کسانی چون شریدن جای داد و تنها کمدیی بود که اوسکار وایلد خود از آن رضایت‌کامل داشت و می‌توان گفت که پیروزی آن بیشتر به سبب بذله‌گوئی و شوخ طبعی و صنعت لفظی فراوانی بود که در سراسرکمدی وجود داشت

و در عین حال به ابتذال کشیدن همه چیز از طرف نویسنده بـه آن جاذبهٔ خـاص بخشیده بود. منتقدان همگی اعلام کردند که مـردم انگلستان تا به حـال به این حد نخندیده بودند. شوهر دلخـواه *An Ideal Husband* (۱۸۹۸) نیز هجوی بـود از جامعـهٔ عصـر نـویسنده. پیروزیهای اوسکار وایلد تـأثیر مطلوبی در زنـدگی او نگذاشت. وی که در ۱۸۸۴ ازدواج کرده بود، پس‌از اولین بارداری همسرش، از کانون خانوادگی نفرت یافت و با جوانی به نام آلفرد داگلس رابطه برقرار کرد، پدرآلفرد، وایلد را به انحراف جنسی متهم‌کرد و مانع معاشرت پسرش با او گشت. وایلد برضد او اقامهٔ دعوی کرد، اما دادگاه او را به جرم اغوای پسران نابالغ به دو سال زندان با کار محکوم ساخت. وایلد از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ درزندان ریدینگ Reading بسر برد و به هنگام‌آزادی از زندان از نظر جسمی و روحی و مالی با ورشکستگی همراه گشت، طلبکاران خانه‌اش را به حراج گذاردند و ناشرکتابهایش را از جریان خارج کرد. وایلد سالهای آخر عمر را در فرانسه با نام مستعار سیباستین ملمـاث Sebastian Melmoth گذراند و نالـه‌هایی از زندان ریدینگ *A Ballad of Reading Gaol* را ساخت که برجسته‌ترین شعر او بـود، سرشار از اضطرابهای روحـی و در عین سادگی اثری با شکوه. وایلد در پاریس زندگی‌آمیخته با لذت‌جوئی را ازسرگرفت ـ زندگیی که بر اثر بیماری مننژیت بپایان رسید. اوسکار وایلد در زندان ابتدا دورهٔ مشقت‌باری را گذراند و ماهها دربارهٔ خودکشی می‌اندیشید، اما پس‌از ساعتها کار جسمی که به آن محکوم شده بود، روحش اولین‌بار به عظمت انـدوه و لذت رنج پی‌برد و این خود کشف دنیائی بود که تا آن زمان بر او ناشناخته مـانده بـود. در این هنگام بودکه اثر او از اعماق *De Profundis* نوشته شدکه نقطهٔ اوج زندگی و فلسفهٔ وایلد را نشان مـی‌دهد و سند تـازه و روشنی است از تجربه‌های زندگی او که ارزش و ادراکی هنری یافته است. این اثر بیشك بهترین اثـر منثور وایلد است. الهامات شاعـرانه از صنایع لفظـی که در آثـار دیگر وایلد دیده می‌شود، برکنار مـانده و زوایای درون و تـوجه وایلد را به مـذهب آشکار می‌کند. گفته شده است که اگر وایلد این تغییر روحی را قبلاً یافته بـود، شاهکارهائی واقعـی خلق می‌کرد. اثر به صورت نامه‌هائی بود که از زندان به آلفـرد داگلس نوشته شده بـود و پس‌از مرگ وایلـد در ۱۹۰۵ انتشار یافت. آثـار وایلد با آنکه فاقد خصوصیت جهانی بودن آثار نویسندگان کلاسیك است، باقی مانده و شخصیت و

هوشمندی و طبع بذله‌گوئی و ذوق طنز نویسی او که توانسته از عصر خود تصویری مسخره‌آمیز بسازد، مانع کهنگی آثارش گشته است. وایلد در توسعهٔ تئاتر جدید انگلستان سهم بسزائی دارد.

ترجمه به فارسی: باغچهٔ اناری ـ تصویر دوریان‌گری ـ شاهزادهٔ خوشبخت، ماهیگیر و روحش ـ از اعماق ـ اینفانتا ـ بادبزن خانم ویندرمیر و دو نمایشنامهٔ دیگر ـ داستانها ـ دوست وفادار ـ سالومه ـ شوهر دلخواه ـ ناله‌هایی از زندان ریدینگ ـ شاه جوان و تاجگذاری او.

**ورخلیتسکی، یاروسلاو** Vrchlický, Jaroslav (نام اصلی امیل فریدا Emil Frida) شاعر، نمایشنامه‌نویس ومنتقد چك (۱۸۵۳-۱۹۱۲) ورخلیتسکی ازخانوادهٔ بازرگانان بود وتحصیلات خود را دررشتهٔ تاریخ دردانشگاه پراگ بپایان رساند. پس‌ازآن به ایتالیا سفرکرد واقامت دراین‌کشور، درخط سیر معنوی اونفوذ قاطعی برجای‌گذاشت. از ۱۸۹۳ با مقام‌استادی تاریخ ادبیات تطبیقی دردانشگاه پراگ به‌تدریس‌اشتغال‌یافت. زندگی خصوصی او به سبب گسیختگی پیوند زناشوئی به تیرگی گرایید و فعالیت عظیم وی در عالم ادب در ۱۹۰۸ بر اثر بیماری شدید روحی که منجر به مرگش گردید، بسیار کند شد. ورخلیتسکی بیشك از شخصیتهای استثنائی دنیای ادب است، چه از نظر استعداد خلاقه، چه از نظر کثرت آثار، شاید تنها از این حیث با لوپه دوگا، رومان‌نویس اسپانیائی، قابل قیاس باشد. وی با انتشار متجاوز از هشتاد و سه دیوان بسیار بدیع و سی و یك مجموعه نمایشنامه و نود و هشت جلد ترجمه در نیمهٔ آخر قرن نوزده بر سراسر ادبیات کشور خود فرمانروائی داشت. ورخلیتسکی ازکسانی‌بودکه دربرابر مکتب ملی چك ادبیات این کشور را در مسیر ادبیات اروپائی قرار داد و صورت جهانی به آن بخشید. ساختمان فکری و روحی ورخلیتسکی بیشترتحت نفوذ آثار خارجی شکل گرفته و در عین حال از نبوغ شخصی برخوردار گشته است. آثار ورخلیتسکی در دههٔ ۱۸۷۰ سرشار از بدبینی طبیعی بود و از آن پس تا ۱۸۸۰ این بدبینی بتدریج جای خود را به اعتماد به زندگی و خوشبینی تحول‌آمیز داد و در دههٔ هشتاد به اوج قلهٔ هنری رسید. احساس زندگی در او شکفته شد و ادراك تدریجی و پیشرفتهٔ او در بارهٔ عالم خلقت و هنر صریح و شعر حماسی نیرو گرفت. آثار ادبی بسیار متنوع ورخلیتسکی‌عبارت است

از: ۱ـ شعـر تغزلی که میـان دو قطب در نـوسان است: از طـرفی بیان‌کـنندهٔ احساسهای شخصی و پرشور و عاشقانه است، آمیخته با تلخی و احساسی از طبیعت پراگ و ایتالیا و امید به آیندهٔ میهن؛ واز طرف دیگر نمودار اندیشه‌های فلسفی. تعدادی از دیوانهای شعر تغزلی ورخلیتسکی به‌زندگی پرشکنجهٔ او ارتباط می‌یابد، از آن جملـه است ایـن آثـار: گرد طلا *Zlaty prach* (۱۸۸۷)، سالـی در جنوب *Rok na jihu* (۱۸۷۸)، موسیقی روح *Hudba v duši* (۱۸۸۶)، هستهٔ تلخ *Horká jádra* (۱۸۸۹)، زندگی و مرگ *Život a smrt* (۱۸۹۲) و چندیـن دیـوان دیگر که در بسیاری از آنهـا استادی بیمانند ورخلیتسکـی در قالب شعری و ساختمان اشعار خارجی دیده مـی‌شود. دیـوان سونه‌ها *Sonnets* شامـل سه سلسله و منعکس کنندهٔ الهاماتی است که از مطالعات و تفکرات شخصی او دربـارهٔ مسائل انسانـی یـا افکارمیهن‌پرستانه سرچشمه گرفته. دیوان غزل *Gazels* نیز متعلق به این دوره است. ۲ـ ورخلیتسکی تحت تأثیر افسانهٔ قرون اثر ویکتور هوگـو و ایمـان بـه تحول و پیشرفت و برخورداری از خوشبینی، یك سلسله حماسه ساخـت در زمینهٔ تـاریـخ انسانیت، از آن جمله است: قطعه‌های حماسی *Zlomky épopeje*(۱۸۸۹)، قطعه‌های حماسی نو *Nové zlomky epopeje* (۱۸۹۵) و مانند آن. ورخلیتسکی از طرف دیگر تحت نفوذ لوکنت دولیل شاعر فـرانسوی اشعاری ساخته مبتنی بـر اساطیر عهد باستان مانند: روح و دنیا *Duch a svet* (۱۸۷۸)، اساطیر *Mythy* در دو سلسله میان سالهای ۱۸۷۹و۱۸۸۰، بالاد روستائی *Selské balady* (۱۸۸۵). درمیان حماسه‌های ورخلیسکی حماسهٔ هیلاریون *Hilarion* (۱۸۸۲)، تواردوسکی *Twardowski* (۱۸۸۵) و برکوخبا *Bar kochba* (۱۸۹۷) بسیار معروف است. حماسهٔ اخیر با عظمت‌ترین اثر شاعر بشمار آمده و نشان دهندهٔ مقاومت یهودیان است در برابرکشور روم که مشابهتی با مبارزهٔ مردم چك داشته است. ۳ـ آثار نمایشی ورخلیتسکی، که اگرچه از حیث کمیت مـانند اشعار او فـراوان است، از نظـر ساختمان پیروزی کمتری بـدست آورده است. تعدادی از آنهـا دارای عنصر تغزلـی است و در بیشترشان نویسنده بـه موضوعهـای تـاریخی توجـه داشته، از آن جمله است: دراهـومیرا *Drahomira* (۱۸۸۲)، تبعیدیها (۱۸۸۹)، شاهـزادگان (۱۹۰۳)، امـا دو کمـدی بسیار رنگین پـر جلوهٔ ورخلیتسکی به‌نام شبی در قصر کارلشتاین *Noc na Karlstejne* (۱۸۸۴) و عقل فـرقـهٔ ربانـی (۱۸۸۹) پیروزی بسیار بـدست آورد. بعضی از

نمایشنامه‌ها جنبهٔ اساطیری دارد مانند: مرگ اولیس (۱۸۸۲) و نمایشنامه سه بخشی هیپودامی *Hippodamie* در سالهای ۱۸۸۳-۱۸۹۰ که شاهکار نمایشی نویسنده بشمار آمده و آهنگساز چک فی‌بیچ Fibich از آن اوپرائی ساخته است.

**۴- از آثار منثور ورخلیتسکی:** سه جلد قصه‌های طنزآمیز و احساسی است (۱۸۸۹) و رومانی دربارهٔ تقدیر عشق به نام دلقکها (۱۹۰۹).

**۵- ورخلیتسکی به‌سبب** تسلط بر رشته‌های گوناگون ادب، خاصه رومان از **منتقدان بلندپایهٔ کشورش** بشمار می‌آید که بدون رعایت هیچ قاعده‌ای تنها به سبب سرعت انتقال و تندی ذهن توانسته است آثار ادبی و شخصیت نویسندگان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. از جمله آثار او در نقد ادبی این آثار است: تصویر شعر فرانسه (۱۸۸۷)، مطالعات و چهره‌ها (۱۸۹۲-۱۸۹۷) در بارهٔ شاعران چک، نه فصل دربارهٔ رومان جدید فرانسه (۱۹۰۰) و مانند آن.

**۶-** آثار ترجمهٔ ورخلیتسکی ازنظر کمیت مهمتر از آثار خلاقهٔ او است. وی بیشتر شاهکارهای ادبیات اروپائی را به زبان چک در دسترس هم میهنانش قرار داده است. از فرانسه آثاری از ویکتور هوگو، لوکنت دولیل، بودلر، بالزاك، آلکساندر دوما (پدر)، آناتول فرانس، کورنی، مولیر، ولتر و روستان ترجمه کرده است، جز چندین جلد منتخبات آثار فرانسوی مانند شعر فرانسه در زمان حال (۱۸۷۷) و شاعران جدید فرانسه. ترجمه‌های او از ادبیات ایتالیائی عبارت است از آثار دانته، پترارك، تاسو، مانتسونی، لئوپاردی، کاردوتچی و مانند آن، همچنین منتخباتی از شعر ایتالیا. از انگلستان ترجمه‌هائی از آثار شکسپیر، بایرون، شلی، ادگارپو، ویتمن و منتخباتی از شاعران جدید انگلستان، همچنین ترجمه‌هائی از آثار گوته، شیلر، ایبسن و دیگران انتشار داده است.

نبوغ شگفت‌انگیز ورخلیتسکی، شاعربزرگ اروپائی ماقبل سمبولیسم، به شعر چک خدمت گرانبهائی کرده است. ورخلیتسکی با استادی و زبردستی بسیار امکان بیان را در زبان چك وسعت بخشیده، به زبان شاعرانهٔ کشورش نفسی تازه دمیده و در هموطنانش اعتقاد و توجه خاص به قالب و زیبائی شعر را بنا نهاده است. ورخلیتسکی در زمان خود بزرگترین شاعر چك بشمار می‌آمد و به رغم حمله‌هائی که از طرف مکتب ملی و جوانان بر او می‌شد، پیروان بسیار یافت و سر سلسلهٔ شاعران بزرگ چک بشمار آمد و پس از او بسیاری از شاعران تحت نفوذ او و

شاعران فرانسوی مورد توجه او قرار گرفتند و راه جهانی ساختن اندیشهٔ او را دربارهٔ مسائل اجتماعی، مذهبی و ملی دنبال کردند و به ترجمهٔ آثار پر ارزش نویسندگان اروپائی ادامه دادند و بدین‌طریق مکتبی به نام «مکتب ورخلیتسکی» در کشور وی پدید آمد. آثار کامل *Sebrané Spisy* ورخلیتسکی در شصت و پنج جلد میان سالهای ۱۸۹۵ و ۱۹۱۲ انتشار یافت.

**وردزورث، ویلیام** Wordsworth, William شاعر انگلیسی (۱۷۷۰-۱۸۵۰) وردزورث در لیك دیستریکت Lake District (منطقهٔ دریاچه‌ها) در شمال انگلستان و در خانواده‌ای متوسط زاده شد. چشم اندازهای دورهٔ کودکی در این منطقهٔ زیبا و حساسیتها و کشمکشهای درونی او در اشعار آینده‌اش منعکس گشته است. در ۱۷۷۸، هنگامی که تازه به مدرسه قدم گذارده بود، مادر را از دست داد و در سیزده‌سالگی پدر را، وسالهای غم‌انگیزی را در کنار پدر و مادر بزرگ که مردمی تهیدست و با محیط فکری محدود بودند، گذراند؛ با این حال تحصیلات را با پیروزی کامل انجام داد و به دانشگاه کمبریج راه یافت. در همین دوره بود که استعداد و ذوق شعر سرودن در او آشکار گشت، چنانکه تاریخ بعضی از اشعار او به شانزده‌سالگی می‌رسد. در ۱۷۹۰ پس از اقامتی کوتاه در لندن به فرانسه و ایتالیا و منطقهٔ آلپ سفر کرد. سالی را که در فرانسه بسر برد مصادف با اوج انقلاب بود که در روح او و تعیین خط سیر زندگیش اثری عمیق بر جای گذارد. وردزورث اصول انقلاب را پذیرفت و مبارزه‌ای اخلاقی را در این راه آغاز کرد. در ضمن به دختری دل باخت و از او صاحب فرزندی گشت، اما هرگز با او ازدواج نکرد، بعدها به یاد او شعر *وودراکور و جولیا Vaudracour and Julia* را سرود که در ۱۸۲۰ انتشار یافت. نفرت از کشتار و وضع تهاجمی انقلاب فرانسه علاقهٔ وردزورث را به جمهوریت وآزادیخواهی به بدبینی و ناکامی تبدیل‌کرد و موجب شد که به انگلستان بازگردد. تجربه‌های سیاسی وردزورث در تراژدی *مرزنشینان The Borderers* منعکس گشته است که به صورت منظوم در پنج پرده در ۱۷۹۵ ساخته شده و در ۱۸۴۲ انتشار یافته است. حوادث این تراژدی در زمان هنری سوم و در بوردر Border (مرز انگلستان-اسکاتلند) می‌گذرد و اثری اجتماعی است که از ذوق رومانتیسم‌آلمانی تأثیر پذیرفته است. پس از این دورهٔ آشفته وردزورث

به لیك دیستریکت رفت و با خواهرش داروثی Dorothy در آرامش بسر برد. در منظومهٔ **داهپیمایی شبانه** *An Evening Walk* (۱۷۹۳)، به‌صورت نامه‌های منظوم، بالحنی با شکوه و فصاحتی گسترده و والا زادگاه شاعر و عشق به طبیعت و زیبائیهایش وصف گردیده است. در همین سال شعر، طرحهای توصیفی *Descriptive Sketches* منتشر گشت. وردزورث در ۱۷۹۵ به ارثیه‌ای دست یافت که به او امکان داد تا ملکی در نزدیکی سامرست Somerset بخرد و با خواهرش‌که در زندگی او مقام مهمی داشت در آن بسر برد و به تفکرات شاعرانه پردازد. شعر توصیفی دربارهٔ **چشم اندازهای منطقهٔ دریاچه‌ها، در شمال انگلستان** *A Description of the Scenery of the Lakes in the North of England* دربارهٔ این منطقه ساخته شده‌که چندین‌بار بچاپ رسیده و هر بار درآن تجدید نظر شده وآخرین چاپ آن با تغییرات بسیار در ۱۸۲۳ صورت گرفته است. در این منطقه بود که وردزورث با کولریج Coleridge شاعر معروف آشنا شد و با او دوستی پایداری یافت و بعدها ساوذی Southey نیز به آنان پیوست که «شعرای دریاچه‌ای» خوانده‌شدند. وردزورث‌باهمکاری کولریج که‌شیفتهٔ رومانتیسم‌بود، **چکامه‌های غنایی** *Lyrical Ballads* را سرود که چندین بار بچاپ رسید. اولین چاپ در ۱۷۹۸ و دومین در ۱۸۰۰ انجام گرفت. چاپ اخیر دیباچه‌ای از وردزورث به همراه داشت‌که یکی ازمدارك مهم نهضت رومانتیسم انگلستان بشمار می‌آید. شاعر دراین دیباچه اصول خلاقیت فکری و آزادی بیان را در وصف هیجانهای روحی و گستردگی تخیل عرضه می‌کند. در نظر وردزورث واقعیتهای جاری زندگی باید به زبان گویا و عادی مردم بیان شود و در نظر کولریج به موضوعهای مافوق‌الطبیعه باید صورت واقعیت محسوس و قابل فهم داده شود. دیوان **چکامه‌های غنایی** که ازکمال شعر رومانتیسم حکایت می‌کند، پیروزی فراوان بدست آورد و فروشی قابل ملاحظه یافت. پس از آن وردزورث یك بار با خواهر و بار دیگر با کولریج به آلمان سفر کرد، در عقاید سیاسی او تحولی پدید آمد و آشکارا به عقاید ارتجاعی روی آورد که الهام‌بخش او در منظومهٔ معروف **پیش درآمد** *The Prelude* گشت که در واقع اولین بخش از اثر بزرگی بود، شامل سه کتاب که ناتمام ماند و زندگینامهٔ معنوی شاعر را در قالب شعر آزاد در برداشت. این اثر میان سالهای ۱۷۹۹ تا ۱۸۰۵ ساخته شد و در ۱۸۵۰ پس از مرگش منتشر گشت. در ۱۷۹۹ وردزورث

پس از بازگشت از آلمان در لیك دیستریکت سکونت گزید و در ۱۸۰۰ یکی از دلنشین‌ترین و خوشاهنگ‌ترین اشعار خود را دربارهٔ زندگی روستائی به نام مایکل *Michael* منتشر کرد. در ۱۸۰۲ با دوست دورهٔ کودکی مری هاچینسون Mary Hutchinson ازدواج کرد و آرامشی کلی یافت. در ۱۸۰۳ به اسکاتلند رفت و با والتر اسکات آشنائی یافت. در ۱۸۰۵ مرگ برادر و بیماری کولریج به طور عمیقی او را متأثر ساخت. در ۱۸۰۷ دیوان *poems* را در دو جلد انتشار داد که از مهمترین اشعار آن غزلی برای وظیفه *Ode to Duty* و اعلام ابدیت *Intimations of Immortality* است که در آن تأثیر اصول عقاید افلاطونی جدید دیده می‌شود و از کمال زیبائی برخوردار است. در این دوره وردزورث اشعاری زیبا، لطیف و هیجان‌انگیز سرود با بیانی ساده و زبانی قابل درك که سالها در یاد مردم انگلستان باقی‌ماند. منظومهٔ گشت و گذار *The Excursion* (۱۸۱۴) دومین و قدیمترین بخش ازدیوان منزوی *The Recluse* است که‌اولین‌آن پیش درآمد بود. این اثر شامل منظومه‌ای از جوانی وردزورث است با عنوان مزرعهٔ ویران شده *The Ruined Cottage* (۱۷۹۷)، سرگذشت جانگداز دهقانی که برای خدمت در نظام به سرزمینی دور اعزام می‌شود و زنش را در فقر و بدبختی تنها می‌گذارد و مزرعه‌اش بکلی ویران می‌گردد. کولریج معتقد است که این شعر بر همهٔ اشعاری که نظیرش در زبان انگلیسی ساخته شده، برتری دارد. منظومهٔ مزرعهٔ ویران شده حماسه‌ای است بدون حوادث گوناگون که تنها دو قهرمان دارد. از اشعار دیگر این دیوان آواره *The Wanderer*، تنها *The Solitary* و کشیش *The Pastor* است. وردزورث در دیوان منزوی بیشتر جنبهٔ ارشادی و تعلیمی را در نظر داشته تا جنبهٔ شاعرانه و همین امر به هنر شاعری وی لطمه زده است. زندگی وردزورث در این زمان از بدبختی خانوادگی سرشار است، از مرگ دو کودك رنج می‌برد همچنین از عدم تفاهم منتقدان که اشعارش را خنده‌آور یافتند و همین امر در آغاز امر موجب شکست این اثر گشته است و از ۱۸۳۰ به‌بعد بودکه اشعار آن معروف گشت. اصول عقیدهٔ وردزورث در این اشعار مانند همیشه آن بوده است که غرایز و لذتهای دورهٔ بی غل و غش کودکی سازندهٔ اصلی خصوصیتهای اخلاقی و روحی بشر در سن بلوغ است. از نظر وردزورث طبیعت نفوذ فراوانی در اعتدال و منزه ساختن بشر دارد، از این‌رو مراکز صنعتی ساکنان خود را از نفوذ طبیعت بی‌بهره

می‌سازد. قطعه‌هائی که شاعر در آن از بیعدالتی دربارهٔ کودکان کارگران شکوه می‌کند، از شیواترین قطعه‌هاست. وردزورث گرچه به حفظ مزایای طبقات اصیل پایبند است، بر ضد نظام اجتماعی که مردم را به انحطاط اخلاقی می‌کشاند، عصیان می‌کند. دیوان باذدید از یارو و سایر شعرها *Yarrow Revisited, and Other Poems* در ۱۸۳۸ انتشاریافت. وردزورث در ۱۸۴۳ پس ازمرگ ساوذی عنوان ملك‌الشعرایی بدست‌آورد. مراسله‌های او با خواهرش در شش جلد میان سالهای ۱۹۳۵و۱۹۳۹ منتشر شد.

وردزورث نه تنها شاعری بزرگ است، بلکه در پرورش و توسعهٔ ادبیات انگلیسی‌تأثیری‌فراوان داشته‌است. **چکامه‌های غنایی** اوراه تازه‌ای‌درشعر رومانتیك گشوده و می‌توان گفت که وی به طور کلی وضع شعر را در کشورش تغییر داده است. وردزورث در جوانی تحت تأثیر اندیشه‌های ژان ژاك روسو قرار داشته و توجه او به عالم طبیعت در همهٔ آثار این دوره‌اش نمودار گشته است. خوانندگان آثار وردزورث زیبائی طبیعت، گیاهها، کوهها و حیوانات را زنده و گویا احساس می‌کنند و با عالم طبیعت رابطه‌ای نزدیك و اسرارآمیز برقرار می‌سازند. اشعار وردزورث از اولین تغزلهای جوانی تا عمیقترین و پر اندیشه‌ترین آنها در سنین هفتاد سالگی پیوسته با پیروزی همراه بوده است. احساس کلی که از اشعار وردزورث به انسان دست می‌دهد، صداقت و سادگی است. وردزورث و کولریج از پیشوایان رومانتیسم انگلستان بشمار می‌آیند. کولریج دربارهٔ او گفته است: «در نظر من وردزورث شاعری فیلسوف و دارای قریحه و نبوغی است بسیار بیشتر از همهٔ کسانی که من تا به حال شناخته‌ام، حتی می‌توان گفت که انگلستان پس از میلتون نظیر او را ندیده است.»

**ورگا، جووانی** Verga Giovanni داستان‌نویس ایتالیائی (۱۸۴۰-۱۹۲۲) ورگا در یکی از شهرستانهای سیسیل به نام کاتانیا Catania در خانواده‌ای اصیل زاده شد و کودکی را در محیطی آزادیخواهانه گذراند. در یازده سالگی به استادی از خویشان دور سپرده شد تا تحت تعلیم او قرار گیرد. این استاد جوان که نویسندهٔ داستان و سرایندهٔ منظومه‌های میهن پرستانه و استقلال طلبانهٔ پرشور بود بر روح پسر جوان نفوذ بزرگی باقی گذارد و جووانی بسیار زود راه استاد را پیش گرفت

و اولین رومان خود را به نام عشق و وطن *Amore e patria* در ۱۸۵۶ انتشار داد و در ۱۸۶۲ رومان تاریخی گروه کاربوناری کوهستان *I Carbonari della montagna* را در چهار جلد منتشر کرد (کاربوناری،انجمنی سیاسی و مخفی که در اوایل قرن نوزدهم در ایتالیا تشکیل شد و هدفش وحدت ایتالیا و پیروزی اندیشه‌های آزادیخواهانه بود). ورگا در ۱۸۵۸ مدرسه‌ای را که استاد حامیش در آن تدریس می‌کرد، ترك کرد و به دانشکدهٔ حقوق وارد شد. از ۱۸۶۰ تا ۱۸۶۴ به فعالیت شدید میهن پرستانه و روزنامه‌نگاری پرداخت و با همکاری یکی از دوستان مجلهٔ سیاسی و هفتگی رُما دلی ایتالیانی *Roma degli Italiani* و سپس مجله‌های ادبی دیگری مانند ایتالیای معاصر و استقلال را تأسیس و اداره کرد، اما روزنامه‌نگاری به‌هیچ وجه او را از خلق آثار ادبی باز نداشت. در ۱۸۶۳ رومان تاریخی دری مرداب *Sulle lagune* را منتشر کرد که دومین رومان میهن پرستانهٔ او بود. ورگا از آن پس به داستانهائی پرداخت که در آنها به تحلیل روانی توجه بیشتری نشان می‌داد، از آن جمله است: زنی گناهکار *Una peccatrice* (۱۸۶۳) و داستان چکاوك کله سیاه *Storia di una capinera* (۱۸۷۱). قهرمان این داستان دختر جوانی است که در دیری تربیت یافته و در جریان شیوع بیماری وبا به خانواده‌اش پیوسته است. رومان به صورت یك رشته نامه از طرف دختر جوان به دوستش تنظیم یافته است که حالتهای روحی و عاطفی او را منعکس می‌کند. دختر در این نامه‌ها از لذتهای سادهٔ زندگی روستائی که تا آن زمان از او بی‌بهره بوده، از عشق ناگهانی به پسر جوانی که با خانواده‌اش رفت و آمد داشته، از تأثر فراوان به هنگام بازگشت به دیر، از خبر ازدواج خواهر با دلدار خویش، از تشریفات شوم دریافت سربند رهبانیت، از عشق ناکام، حسادتها و پشیمانیها سخن گفته است. تحلیل روانی در این رومان بسیار عمیق و دردناك انجام گرفته و همین امر موجب پیروزی عظیم کتاب گشته که در واقع سرآغاز شهرت ورگا بشمار آمده است. ورگا برای وسعت بخشیدن به تجربه‌های اجتماعی و ادبی، سیسیل را ترك کرد و از ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۱ در فلورانس اقامت گزید. فلورانس در این زمان مرکز سیاست و فرهنگ ایتالیا بود و به ورگا امکان می‌داد تا معرفت خویش را گسترش دهد و با هنرمندان و نویسندگان ایتالیائی و اروپائی آشنا شود. از طرفی به محافل ادبی رفت و آمد یافت و از طرف دیگر به عامهٔ مردم و طبقه‌ای که مغلوب

زندگی گشته بود، نزدیك شد و محیط مناسبی برای خلق داستانهایش بدست آورد، چنانکه در ۱۸۷۲ هنگامی که به میلان رفت، مواد فراوانی برای آثار مهم آینده همراه داشت. در این دوره لویجی کاپوانا Luigi Capuana شاعر و نویسندهٔ ایتالیائی، که به عنوان رهبر ناتورالیسم شناخته شده بود، نیز در میلان اقامت داشت و دوستانه از ورگا حمایت کرد. ورگا در کنار او بر غنای تجربهٔ ادبی افزود. داستانهای این دوره بیشتر به توصیف عواطف انسانی اختصاص می‌یابد. داستان *Eva* اوا در ۱۸۷۳ در میلان منتشر شد و در ایتالیا و خارج از آن پیروزی درخشانی یافت و در ضمن بحث و جدل بسیار برانگیخت و عده‌ای آن را منافی اخلاق دانستند. رومان ببر شاهی *Tigre reale* در ۱۸۷۳ منتشر شد و *Eros* اروس در ۱۸۷۵. داستان اروس زندگی جوانی را نشان می‌دهد که جوانی خود را به عشقهای بی‌ثبات می‌گذراند و سرانجام با نامزد سابق یعنی دختر عمویش ازدواج می‌کند و به سبب احساس عدم خوشبختی کارش به خودکشی می‌انجامد. این رومان تصویری است از جامعهٔ بیکاره که از شدت بیکارگی وقتش به عواطف موهوم می‌گذرد. قهرمان کتاب، آدل Adel شخصیتی بسیار جالب‌توجه و از نظر توصیف بسیار جاندار است. مکالمه‌های داستان نیز از استادی فراوان نویسنده حکایت می کند. داستان کوتاه سیسیلی ندا *Nedda* (۱۸۷۴) با داستانهای احساسی و تا حدی رومانتیك ورگا متفاوت است و توجه او را به راه تازه و نوعی رئالیسم نشان می‌دهد که مبنای مکتب ادبی وریسم Verismo قرارگرفت ـ مکتبی که روح تحقیقی علمی را در ادبیات وارد کرد، بی‌آنکه عناصر شخصی و عاطفی و ملی را که خود از واقعیتهای وجود انسان‌است، طرد کند. کاپوانا این مکتب را «مطالعهٔ واقعیتها» نامیده است. ازآثار این دوره‌که مورد توجه منتقدان قرارگرفت داستان خانوادهٔ مالاوولیا *I Malavoglia* است که ورگا نوشتن آن را در ۱۸۷۹ آغاز کرد و در ۱۸۸۱ بپایان رساند و اولین جلد از سلسله رومانهائی است به نام شکست‌خوردگان *I Vinti*. داستانهای دیگر این سلسله عبارت است از: **ماسترو دون جزوالدو** *Mastro Don Gesualdo*، **دوشس لیرا** *La Duchessa di Leyra*، **سی‌پیون شرافتمند** *L' Onorevole Scipioni* و **مرد تجمل پرست** *L'uomo di lusso*. خانوادهٔ مالاوولیا داستان زورق ماهیگیری است که قدیمترین زورق منطقه بود و نامش با فال نیك همراه. خانوادهٔ شرافتمند و متحدی در این قریه به زورق جان دادند و آن را

بکار گرفتند. این خانواده از سه نسل تشکیل شده است، پدربزرگ میهن‌پرست که سرپرست خانواده است با هفت تن از اعضای خانواده که در کار به او کمك می کنند، هنگامی که نوادهٔ او به خدمت سربازی می‌رود، به‌کار شدیدتری می‌پردازد، وامی بدست می‌آورد و با آن به فروش باقلا به وسیلهٔ زورق دست می‌زند، اما زورق در دل شب با کالای خود غرق و قطعه‌هایش به ساحل افکنده می‌شود و در دست پدربزرگ جز قرض چیزی نمی‌ماند. نویسنده در خلال وصف این بدبختی، نمونه‌های مختلف از زندگی قریه را پیش چشم می‌گذارد: از کینه‌ها، نزاعها، مسخرگیها و بدبختهای فردی و جمعی و آشکار و نهان و همدردیها با خانوادهٔ مصیبت زده که به مصائب دیگر نیز مانند کشته شدن پسر کوچکتر در جنگ و درگذشت عروس خانواده از بیماری وبا و مانند آن دچار می‌شوند. پدربزرگ بار دیگر به تعمیر زورق می‌پردازد و آن را به آب می‌اندازد که از نو غرق می‌شود و بلاها همچنان ادامه می‌یابد. ورگا در این رومان سه نسل را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و زورق مالاوولیا را مظهری از سرنوشت می‌سازد که در برابرآن کوشش بشر به جائی نمی‌رسد. داستان خانوادهٔ مالاوولیا شاهکار ورگا بشمار آمد. مجموعه داستانهای کوتاه زندگی در کشتزارها *Vita dei Campi* (۱۸۸۰) از زندگی روستائیان سیسیل، ماهیگیران و کشتکاران مایه گرفته و از معروفترین داستانهای آن سوار دوستایی *Cavalleria rusticana* است که نویسنده خود نمایشنامه‌ای یك پرده از آن استخراج کرده و مکالمه‌ها و اشخاص و وضع را برای نمایش متناسب ساخته است. این نمایشنامه در ۱۸۸۴ بر صحنه آمد و پیروزی عظیمی بدست آورد و نقطهٔ عطفی گشت در تئاتر ایتالیا و پایه گذاردن رئالیسم در تئاتر و تضعیف سبك متصنع رومانتیسم که هنوز برتئاتر ایتالیا تسلط داشت. پیتروماسکانیی Pietro Mascagni از این اثر اوپرای معروفی به همین نام ساخت. ورگا در این دوره پر ثمرترین دورهٔ نویسندگی را گذراند ـ دوره‌ای که نبوغ خلاقه و نیروی تخیل او به اوج قدرت رسید و شهرتش از مرزهای ایتالیا درگذشت. آثار ورگا در این دوره از رئالیسمی برخوردار بوده که به صورتهای گوناگون وگاه بسیار خاص عرضه شده و بیشتر به مسائل اجتماعی توجه یافته است، نه به آن قصدکه احقاق حق کند، بلکه برای عرضهٔ آنچه از مسائل مادی زندگی که بر روح و قلب آدمی اثر می‌گذارد. قهرمانان آثار نیز پیوسته با این عناصر مادی به مبارزه

می‌پردازند، نه مانند قهرمانان آثار زولا Zola که برای اعتلای خویش در جامعه می‌جنگند، بلکه تنها برای بدست آوردن آزادی و تثبیت وجود خویش. داستان از جاده *Per le vie* (۱۸۸۳) رومانی است دربارهٔ محیط میلان. داستانهای دهقانی *Novelle rusticane* نیز در ۱۸۸۳ انتشار یافت و ولگردی *Vagabondaggio* در ۱۸۸۷. از ۱۸۹۳ دورهٔ تازه‌ای در زندگی ورگا آغاز می‌شود، کم‌کم از جامعه کناره می گیرد، در زادگاه خویش بسر می‌برد و جز سفرهای کوتاهی به رم تا آخر عمر آنجا می‌ماند. مجموعهٔ داستان خاطرات کاپیتن آرچه *I ricardi del Capitano D' Arce* را در ۱۸۹۱ و رومان از مال تو به مال من *Dal tuo al mio* را در ۱۹۰۵ انتشار می‌دهد. آخرین اثر ورگا داستان کوتاه کلبه و قلب تو *Una capanna e il tuo cuore* در ۱۹۱۹ نوشته شد و در ۱۹۲۲ به هنگام مرگش انتشار یافت.

ورگا به ادبیات چون شغلی شریف و رسالتی مقدس می‌نگریست و خود آن را «مقدسترین کار انسان» می‌خواند. در آثارش کمتر از خود سخن گفته و به ستایشهای ظاهری و افتخارهای سطحی بسیار بی‌اعتنا مانده است. ایتالیا نیز بسیار دیر نسبت به او ابراز حقشناسی کرد. در ۱۹۲۰ ورگا به سناتوری منصوب شد و در همان سال معروفترین نویسندگان ایتالیا مانند پیراندلّو Pirandello هشتادمین سالروز تولد او را جشن گرفتند و از آن پس ورگا بزرگترین رومان‌نویس قرن نوزدهم ایتالیا پس‌از مانتسونی Manzoni ، و پیشرو سبك وریسم شناخته شد.

**ورلن، پول** Verlaine, Paul شاعر فرانسوی(۱۸۴۴-۱۸۹۶) ورلن در شهر مس Metz، درشمال شرقی فرانسه زاده شد، پدرش افسر ارتش و از مردم لوکزامبورگ بود که در ۱۸۵۱ از شغل ارتشی استعفا داد و با خانوادهٔ خود در پاریس مستقر شد. پول تحصیلات خود را در دبیرستان بوناپارت (کوندورسه Condorcet کنونی) انجام داد و در ۱۸۶۲ به دانشکدهٔ حقوق وارد شد. از این دوره مطالعات خود را آغاز کرد و آثاری از هوگو، بودلر و سنت‌بوو خواند و اولین شعر را به نام ترانهٔ پائیز *Chanson d' automne* سرود و پس‌ازآن اشعار دیگری در روو دو پروگره La Revue du progrès (مجلهٔ پیشرفت) انتشار داد. شبها به کافهٔ محل اجتماع هنرمندان و جوانان نسل خویش و بعضی از محافل ادبی رفت و آمد کرد و با

نـویسندگانـی چون بنویـل، ویلیه دو لیل آدام، فرانسواکوپه و اردیا Hérédie آشنا شد. شغلهائی در سازمان بیمه و شهرداری بدست آورد و معاش خـود را از این راه تأمین کرد، بـا مجله‌های گوناگون مانند مجلهٔ آر Art (هنر) همکاری کرد و مقالـه‌ای تحقیقی و بـرجسته دربارهٔ بـودلر در آن انتشار داد کـه بسیار جلب توجـه کرد، سپس در نشریهٔ پـارناس معـاصر اشعاری منتشر کرد و در این هنگام سفری به بروکسل انجام داد و مـورد محبت و پـذیرائی گرم ویکتور هـوگو که اشعـاری از این شاعـر جوان خـوانده بود، قـرار گرفت. دیـوان اشعار کیوانی *Les Poèmes saturniens* به خرج شاعر و به وسیلهٔ انتشارات لومر Lemerre، نـاشر اشعار پارناسی در ۱۸۶۶ بچاپ رسید، شامل اشعاری در سبك پـارناسی و حـاوی بیست‌وپنج منظومه‌که درچهارفصل بااین‌عنوانها تنظیم شده‌بود: ملال *Mélancholia* سیاه قلـم‌هـا *Eaux-fortes*، چشم‌اندازهـای غـم‌انگیز *Paysages tristes* و هـوسها *Caprices*. خود دربـارهٔ این دیوان یادآور شده‌که بیشتر اشعار آن را در دبیرستان و در شانزده سالگی سروده است، ازین‌رو جـای تعجب نیست که انعکاسی قـوی باشد از اشعار پارناسی، تحت نفوذ لوکنت دولیل که به کمـال شکل و نیرومندی قالب بیشتر توجه داشته تا الهامات درونی. ورلن در اشعار کیوانی چندین‌بار حك و اصلاح بعمل آورده تا بتواند آن زیبائی ظاهری و آن هنر تجسمی را که در پی آن بوده است عرضه کند، با وجود این کوشش و بـر خلاف شیوهٔ شعر پـارناسی، در خلال بسیاری از این اشعار احساس شخصی و درونی شاعر نمایان‌گشته است. موضوع اشعار تأثیر شوم ستارهٔ کیوان (زحل) بـر زندگی کسانـی است که ستارهٔ زندگیشان این ستـارهٔ نحس است و در این منظـومه‌ها به رغـم اقتباسهائی که از اشعار بودلر، هـوگو و لوکنت دولیل و گـوته بعمل آمد، لحن و تـرکیب کلام رنگ خاص اشعار ورلن را دربر دارد. اشعار کیوانی مـورد ستایش آناتول فرانس قرار گرفت، مالارمه نیز که تا آن زمان برای ورلن ناشناخته بود، پیامی دوستانه بـرایش فرستاد. شعر دلبران *Les Amies* پنهانی و با نام مستعار در بروکسل و در پنجاه نسخه بچاپ رسید که بیست سال بعد در ۱۸۸۹ در دیـوانـی انتشار یافت، شامل قطعه‌هائی که از موضوعهای شهوی الهام گرفته بود. ورلن در این قطعه‌ها ادعا می‌کندکه هوای نفس و تمایلات جسمانی روح را مغلوب می‌کند. در ۱۸۶۹ انتشارات لومر دیوان جشنهای شوم‌انگیز *Fêtes galantes* را منتشر کرد که چندیـن

قطعهٔ آن قبلاً در مجلهٔ آرتیست Artiste بچاپ رسیده بود. این دیوان از شاهکارهای ورلن بشمار می‌آید، چه از نظر موسیقی کلام، چه از نظر لطافت احساس. وی در این اشعار دلنشین دنیائی از لطافت روح و فکر را آشکار مـی‌سازد با عطشی آزار دهنده. در این زمان ورلن از عشق خویش به نامزدش ماتیلد موته Mathilde Mauté که در ۱۸۷۰، فردای آغاز جنگ با او ازدواج کرد، الهام گرفت و دیوان ترانهٔ دلپذیر *La Bonne Chanson* را ساخت که در ۱۸۷۰ منتشر شد. در این شعر فریبندگی و زیبائی زن ستایش شده‌است ـ زیبائی تبسمها و بوسه‌ها و ارتعـاش لذت بخش و عمیقی که بر همهٔ وقایع زندگی جاری چیرگی دارد. شاعر بـه وسیلهٔ سرودن این شعر به آرامشی دلپذیر دست می‌یابد و نشانه‌هائی از خوشبختی خویش را عـرضه می‌دارد که در آنها سبك شخصی، بیش از گرایش به اصول مکتب پارناسی نمایان می‌گردد. انتشار ترانهٔ دلپذیر مصادف می‌شود با جنگ و احضار ورلن بـه خدمت سربازی. در این دوره آرتوررمبو Rimbaud شاعر جوان با خواندن اشعـار ورلن چنان شیفته می‌گردد که اولین پیام دوستانه همراه با شعری از خویش بـرایش می فرستد و بلافاصله پاسخ آن را با دعوت ملاقات دریافت می‌کند. ورود این نوجوان نابغه و وحشی در زندگی ورلن، در سپتامبر ۱۸۷۱ به‌کانون خانوادگی شاعر که پیش از آن هم از سوء تفاهـم تیره شده بود، لطمهٔ فـراوانی وارد آورد، چنـانکه ورلن در ۱۸۷۲ پس‌از مشاجره‌های شدید، همسر و فرزند را تـرك کرد و با رمبو همخانه شد، سپس با یکدیگر به بلژیك سفرکردند و پس‌از دو ماه اقامت در بروکسل و مفـارقتی کوتـاه، بـه لندن رفتند. در لندن گـرسنگی، سرما، الکل، بیماری و مشاجره، زنـدگی مشترکشان را زهرآلود کرد و در نتیجه رمبو از ورلن جـدا شد و به فرانسه بازگشت. ورلن نیز بیمار گشت و مادر را بر بالین فرا خـواند. مادر رمبو را به لندن بازگردانید و این «دو رفیق دوزخـی» زنـدگی مشترك را از سر گرفتند و با تدریس زبان فرانسوی امرارمعاش کردند، پس‌از آن ورلن رمبو را در لندن بدون ممرمعاش باقی گذارد و خود به بروکسل بازگشت و مادر و همسر و سپس رمبو را بـه آنجا کشاند و در پی مشاجـره‌ای با رمبو که وی را پیوسته به جدائی تهدید می‌کرد، او را با گلوله به طور سطحی زخمی کرد و خود تـوقیف و بـه دو سال زنـدان محکوم گشت و تا ژانویهٔ ۱۸۷۵ در زندان ماند. در ۱۸۷۴ هنگامـی کـه ورلـن در زنـدان بسر مـی‌بـرد، دیـوان «همـانسهای بـی‌کـلام

*Romances sans Paroles* را به وسیلهٔ دوستان منتشر ساخت. در این دیوان ورلن خود را بکلی از نفوذ مکتب پارناسی بیرون می‌کشد و به فکر آن می‌افتد که تنها الهام و سبك شخصی را بکار گیرد، چنانکه تا آخر عمر در این راه باقی می‌ماند. صدای ورلن در این دیوان لحن تازه‌ای می‌گیرد، تغییر اصوات غنی می‌شود و از حیث نغمه‌های درونی و عمیق غیر قابل تقلید می‌ماند. ترانه‌ها تاریکترین لحظه‌های احساسی و شهوی را با غمی آهنگین نمودار می‌سازد، ارتباط خاص ورلن با رمبو و قطع رابطه‌اش در بروکسل، دورهٔ زندان و دردهای پس‌از آن، همه را منعکس می‌کند و با آنکه ورلن جز از عشق ناپاك و آلوده سخن نگفته، شاعری تغزلی به معنی واقعی معرفی می‌شود. دیوان **رومانسهای بی‌کلام** شامل بیست قطعه است که در آغاز چندان توجه مردم را جلب نکرد و تنها پس‌از دوازده سال بود که شناخته شد و پیروزی فراوان بدست آورد و بعدها بیشتر مردم فرانسه این اشعار را بیاد سپردند و آن را چون موسیقی مسحور کننده‌ای دانستند که نقطهٔ اوج هنری شعر ورلن بشمار می‌آمد. در اواخر ۱۸۷۴، هنگامی که ورلن از حکم دادگاه مبنی بر جدائی از همسرش آگاه شد، نزدکشیش زندان به خطاهای خود اعتراف کرد و مذهب کاتولیك را پذیرفت و گفت: «من نمی‌خواهم پس‌از این جز مریم، مادر مقدس کسی را دوست بدارم...» پنج سال نیز در این تصمیم مقدس پایداری کرد، اما نتوانست در برابر رؤیاهای دوگانه‌اش یعنی تجدید رابطه با رمبو از طرفی و آشتی با همسرش، از طرف دیگر مقاومت کند. ابتدا ورلن قصد داشت دیوان خود را با عنوان **اشعار اتاق زندان** *Cellulairement* انتشار دهد وآن اشعار فراوانی بود که قبل از زندان یا در زندان پس‌از پذیرفتن مذهب کاتولیك ساخته بود، اما از این فکر منصرف گشت و آنها را در سه دیوان پخش‌کرد به نام **حکمت** *Sagesse* (۱۸۸۱)، **سابق بر این** *Jadis et Naguère* (۱۸۸۴)، **توازی** *Parallèlement* (۱۸۸۹). **حکمت** شامل اشعاری است بیان‌کنندهٔ حال روحی شاعر در لحظه‌های غم‌افزائی که وی تنها به خدا اندیشیده و در عمق ایمان مذهبی تسلائی یافته است. چند شعر از این دیوان از معروفترین و زیباترین اشعار ورلن است ودرواقع اوج شکفتگی هنرشاعری‌او را نشان‌می‌دهد. اشعاردیوان **سابق براین** از موضوعهای گوناگون سرچشمه گرفته و بیشتر سبك شخصی ورلن را نمودار می‌کند و توجه به قالب شعر در آنها جای خود را به بینش شاعرانهٔ

وسیعتری بخشیده و روح مضطرب شاعر را بیشتر آشکار می‌سازد. در این دیوان اولین‌بار قطعهٔ هنر شاعری *Art Poétique* بچاپ رسید که یکی از نشانه‌های بسیار مهم نهضت سمبولیسم بشمار آمده است و در بعضی قطعه‌ها کوشش ورلن را در رها ساختن شعر از اشعار عقلانی و منظم نشان می‌دهد. قوافی، چنانکه از عنوان آن که معنی مضاعفی دربر دارد بر می‌آید، شامل اشعاری است که ورلن در آن تحت استیلای تمایلات شهوانی و ایمان مذهبی، هر دو قرار گرفته است. و از نظر شعری نفوذ بودلر در آن دیده می‌شود. تلاش ورلن پس‌از آزادی از زندان در راه آشتی با همسر بیحاصل ماند، پس به رمبو پیوست و در انگلستان مدتی به شغل تدریس زبان فرانسوی پرداخت و تا ژوییهٔ ۱۸۷۹ در سمت استادی در آموزشگاههای فرقهٔ یسوعیان باقی ماند. در این دوره بودکه سخت شیفتهٔ یکی از شاگردانش به نام لوسین لتی‌نوا Lucien Létinois، دهقانزاده‌ای با استعداد و هوشی متوسط گشت و او را با خود به فرانسه برد، از عواید مادر مزرعه‌ای خرید و با برداشت محصول خود را سرگرم‌کرد ـ کاری که بسیار زود به ورشکستگی انجامید. ورلن پانزده سال آخر عمر را در محیطهای ادبی و میخانه‌ها و بستری شدن در بیمارستانها به سبب افراط در نوشیدن الکل، گذراند و سلطان بی‌بندوبار جوانان بیقید گشت و همچنان بر تعداد اشعار خود افزود. در ۱۸۸۴ لوسین بر اثر ابتلای به بیماری حصبه درگذشت و شاعر را در اندوهی جانگزا باقی‌گذاشت. در همین سال وانیه Vanier ناشر معروف از ورلن اثری تحقیقی و منثور به نام شعرای ملعون *Les Poètes maudits* انتشار داد که نقدی ادبی بود دربارهٔ سه تن از شاعران یعنی تریستان کوربیر Corbière ، رمبو و مالارمه. ورلن درچاپ ۱۸۸۸ بر تعداد شاعران افزود و والمور Valmore، ویلیه دولیل آدام و پوور للیان Pauvre Lelian را که تحریفی بود ازنام پول ورلن درکتاب واردکرد. مقصود ورلن در این اثر معرفی شاعران واقعی یا شاعران مطلق بود که در زمان خود ناشناخته مانده بودند. این اثر تحقیقی در تاریخ ادبیات جدید فرانسه مقام مهمی بدست آورد، زیرا هنگامی که شهرت ورلن نام شاعران دیگر را به فراموشی سپرده بود، او با ثبت بعضی از اشعار این شاعران، آنان را به شهرت رساند. دیوان عشق *Amour* (۱۸۸۸) که از واقعهٔ دلخراش مرگ لوسین الهام گرفته، شامل بهترین اشعار ورلن است. و ترانه برای آن زن *Chanson pour elle* (۱۸۹۱) به هوای نفس

و تمایلات شهوانی ورلن در دورهٔ ولگردی بستگی می‌یابد. مقصود از «آن زن» زنی روسپی است که با ورلن بسر می‌برد و از نظر زندگی خصوصی ورلن آخرین مرحله‌های سقوط او را نشان می‌دهد که ایمان رهائی بخش مذهبی در آن نابود گشته است. دیوان اودهائی به افتخار او *Odes en son Honneur* (۱۸۹۳) مکمل ترانه برای آن زن بشمار آمد، در دوره‌ای که ورلن شیفتهٔ زن بود و مذهب را چیزی بیهوده می‌انگاشت. هجویات *Epigrammes* (۱۸۹۴) که در بیمارستان سن‌لوئی ساخته شده بود، شامل سی قطعه است و عنوان آن خواننده را به فکر می‌اندازد که ورلن شاعران را هجو کرده است، اما لغت «اپیگرام» در معنی پیشین آن بکار رفته که شامل قطعه شعرهای کوتاه در موضوعهای مختلف است و ورلن خود دربارهٔ آن گفته است: «این اشعار به دست بیماری که می‌خواسته خود را سرگرم کند نوشته شده، نه برای ملال معاصران.» اما طراوت احساس در این اشعار، بیروحی و خشکی اشعار پارناسی را به مسخره می‌گیرد. برگزیدهٔ اشعار *Choix de poésies* ورلن به وسیلهٔ شارپانتیه Charpentier در ۱۸۸۹ و آثار کامل *Oeuvres complètes* او در پنج جلد به وسیلهٔ وانیه در نظم و نثر انتشار یافت. ورلن در این زمان از شهرت و احترامی غیر قابل انکار برخوردار بود، شهرتی که از کشور فرانسه فراتر رفت. سفرهائی به منظور ایراد سخنرانی به هلند و بلژیك و انگلستان انجام داد و همه جا با گرمی فراوان مورد استقبال جوانان نویسنده و شاعر قرار گرفت، به افتخارش ضیافتها بر پا گردید و او همچنان به نوشتن ادامه داد. از جملهٔ آخرین کارهای او نگارش زندگینامهٔ خویش است که ناتمام ماند و بعدها با عنوان اعترافات *Confessions* انتشار یافت، حاوی گرانبهاترین خاطرات شاعر. سلامت ورلن در نتیجهٔ شرب مداوم الکل متزلزل شد تا در هشتم ژانویهٔ ۱۸۹۶ که او را در اتاق کوچکش مرده یافتند. در مراسم تشییع و تدفین با شکوهی که از وی بعمل آمد، برگزیدگان عالم ادب و هنر و جمع کثیری از دانشجویان و مردم عادی شرکت داشتند و از طرف مالارمه، موره‌آ، بارس، فرانسواکوپه و گوستاوکان خطابه‌های مهیجی در مرگ او ایراد شد.

اشعار ورلن منعکس کنندهٔ زندگی آشفته و پر رنج و روح منقلب او بود. تغزل ورلن تغزل مردی رؤیائی و ناهشیار است که به صورتی تزلزل‌آمیز در خود فرو رفته و در سایه روشن وجدانی ناآرام بسر می‌برد. از سوئی تغزلی سرشار از

هیجانهای جسمی و شهوی و از سوی دیگر لبریز از اضطرابات درونی و معنوی. ورلن به زبان شعر احساس تازه‌ای بخشیده و حتی‌الامکان آن را به موسیقی نزدیك ساخته است. شعرش از کلام آهنگین و اندیشه‌اش از ابهام و تلقینات ذهنی برخوردار است. از نظر ورلن فصاحت و صراحت‌کلام با شعر واقعی سازگار نیست و عجیب است که شعرهائی این چنین لطیف و پر جاذبه به وسیلهٔ کسی خلق شده باشدکه سراسر زندگیش با خشونت و ناهنجاری همراه بوده است. ورلن از شاعران مهم مکتب سمبولیست بشمار می‌آید و بهتر از هر شاعر سمبولیست دیگر توانسته احساس لطیف و نرم و اندوهی مبهم و اشکی را که بی دلیل است بیان کند. نفوذ ورلن در مکتب سمبولیسم بسیار قابل توجه بوده است.

**ورن، ژول** Verne, Jules رومان‌نویس فرانسوی (۱۸۲۸-۱۹۰۵) ژول ورن در شهر نانت Nantes زاده شد، تحصیلات دبیرستانی را در این شهر انجام داد و در ۱۸۴۸ به پاریس رفت تا در رشتهٔ حقوق بتحصیل بپردازد، اما کار تئاتر نظر او را به خود جلب کرد، به چند مجمع ادبی رفت و آمد یافت و با آلکساندر دوما (پدر)که در آن هنگام صاحب تئاتری بود، آشنا شد و به‌تشویق او نمایشنامه‌هائی نوشت، از آن جمله نمایشنامهٔ منظوم **پیمانهای گسسته** *Les Pailles rompues* است‌که در یك پرده نخستین‌بار در ژوئن۱۸۵۰ برصحنه آمد و توفیقی نسبی یافت، سپس به وسیلهٔ دوستی ثروتمند بچاپ رسید. ژول‌ورن تحصیلات خود را با پیروزی بپایان رساند، اما از شغل وکالت دعاوی که شغل پدرش بود، سر باز زد و به جستجوی کار دیگری پرداخت و در ضمن رفت وآمد به کتابخانهٔ ملی به مطالعهٔ کشفیات علمی و مسائل ناشناخته علاقهٔ فراوان یافت. در این میان با جهانگردی آشنا شد و در خانهٔ او با مسافران و جغرافیادانان ملاقات و گفتگو کرد و بدین طریق درهای کشورهای دوردست و سرزمینهای ناگشوده به رویش باز شد. دراین دوره به نشر داستانهای کوتاه در مجلهٔ لوموزه د فامی Le Musée des familles (موزهٔ خانوادگی) و رومانی تاریخی به نام **مارتن پاز** *Martin paz* پرداخت و در ۱۸۵۳ نمایش آهنگین کولن مایار *Colin-Maillard* را بر صحنه آورد که پیروزی فراوان کسب‌کرد و چهل‌بار بنمایش‌گذارده شد. ژول ورن در اوقات بیکاری به مطالعه و تحصیل در رشتهٔ جغرافیا و ریاضی و فیزیك ادامه داد و در بکار بردن

زبان علمی در داستانهای تخیلی و خلق رومانهای علمی که اندیشهٔ نوشتن آنها را در سر می‌پروراند، بسیار تلاش کرد. در ژانویهٔ ۱۸۵۷ ازدواج کرد و برای امرار معاش در بنگاه صرافی اشتغال یافت. هر روز از ساعت پنج بامداد برمی‌خاست و تا ساعت ده پیاپی می‌نوشت و بقیهٔ ساعتهای روز را در بنگاه می‌گذراند. در این زمان رساله‌ای تحقیقی دربارهٔ ادگار پو انتشار داد و به اسکاتلند سفر کرد. اوپرای خیال‌انگیز آقای شمپانزه *Monsieur de Chimpanzé* را در ۱۸۶۰ و یادداشتهای روزانهٔ محاصره *Onze jours de siège* را در ۱۸۶۱ بر صحنه آورد. در ۱۸۶۳ دستنوشتهٔ رومان **پنج هفته در بالون** *Cinq semaines en ballon* را به هتزل Hetzel ناشر عرضه کرد، ناشر چنان شیفتهٔ آن گشت که بلافاصله قراردادی امضا کرد که بر حسب آن ژول ورن متعهد شد که تا بیست سال هر سال دو جلد رومان به او بسپارد و بابت هر جلد ده هزار فرانك دریافت کند. در رومان پنج هفته در بالون سفر پر ماجرا و خارق‌العادهٔ خبرنگاری حادثه جو و خستگی‌ناپذیر با بالونی که خود ساخته بود، نقل می‌شود. وصف حوادث پیاپی و خطرناك و فرود اجباری در صحرائی بی‌آب و علف و رنج فراوان و روبرو شدن با مرگ و سرانجام نجات به وسیلهٔ عده‌ای از سربازان، چنان جالب توجه بود که کتاب بلافاصله پس‌از انتشار از پیروزی عظیمی برخوردار گشت و به همهٔ زبانهای اروپائی ترجمه شد. ژول ورن پس‌از آن در مدت چهل سال آثار فراوانی انتشار داد، سراسر انباشته از ماجراهای عجیب و غریب و بر مبنای رومان علمی که در آنها قدرت تخیل از مرزهای جهانی فراتر می‌رفت و خیال و وهم با واقعیت می‌آمیخت و برای خوانندگان که تشنهٔ این قبیل داستانهای خیال‌انگیز بودند، جاذبهٔ بسیار دربر داشت. **مسافرت به‌مرکز کرهٔ زمین** *Voyage au centre de la Terre* (۱۸۶۴) ماجرای سفر استاد زمین شناسی است که پس‌از یافتن نوشته‌ای اسرارآمیز مصمم می‌شود با برادرزادهٔ خود و به راهنمائی این نوشته از دهانهٔ آتشفشانی خاموش به‌مرکز کرهٔ زمین راه یابد. این سفر با حوادث بسیار پرهیجان روبرو می‌شود مانند گم کردن راه، تشنگی طاقت‌فرسا، برخورد با شیء زیردریائی‌که به وسیلهٔ موجودی الکتریکی و ناشناخته روشنائی می‌یابد، نباتات غول آسا، مبارزهٔ مرگبار با خزندگان زیر زمینی، توفان، کشف فسیل، برخورد با موجود زندهٔ آدم‌نما و مانند آن. در واقع مناظر خیال‌انگیز و پر هیجان و وصف قهرمانان که از بهترین قهرمانان آثار ژول

ورن‌اند، برای خوانندهٔ این رومان‌کشش و گیرائی فراوان در بر داشت. در رومان فرزندان ناخدا گران *Les enfants du capitaine Grant* (۱۸۶۷-۱۸۶۸) برادر و خواهری در جستجوی پدر غرق شدهٔ خود به سفر می‌پردازند و تنها نشانه‌ای که در دست دارند، سندی‌است که در دریا ازاو یافته‌اند. حوادث غیرمنتظر وخطرناکی در دریا و خشکی پیش می‌آید که مسافران را به جزیره‌ای در زلند جدید می‌کشاند و در آنجا بر حسب اتفاق پدرشان را که به جزیره پناه برده بود، می‌یابند. این اثر از پرشورترین و بهترین رومانهای ژول ورن است و محیطهای گوناگون در در آن بسیار زنده وگویا ترسیم شده است. ژول ورن خود از این اثر نمایشنامه‌ای ساخت که در ۱۸۷۰ بر صحنه آمد. به گرد کرهٔ ماه *Autour de la Lune* و بیست‌هزار فرسنگ زیر دریاها *Vingt mille lieues sous les mers* در۱۸۷۰ منتشر شد. در رومان اخیر موجود عجیب دریایی و غول‌آسایی گاه خود را برمردم می‌نمایاند، گروهی از سیاهان با کشتی خود به نام آبراهام لینکلن برای شکار آن مجهز می‌شوند و در دریاها با ماجراهای عجیب روبرو می‌گردند. این رومان نیز که از صحنه‌های پر-جاذبه و وقایع خیال‌انگیز سرشار است، از بهترین آثار ژول ورن بشمار می‌آید. در۱۸۷۳داستان سفرهشتاد روزه به‌دور دنیا *Le Tour du monde en quatre-vingts jours* منتشر شد که پیش از آن به صورت پاورقی در روزنامهٔ لوتان Le Temps انتشار می‌یافت و چنان توجه عامهٔ مردم را به خود جلب کرده بود که در مدتی کم، تعداد نسخه‌های روزنامه را به حد اعلا افزایش داد. سفر هشتاد روزه... سرگذشت نجیب‌زاده‌ای انگلیسی است که با دوستان خود شرط می‌بندد که دور دنیا را در هشتاد روز طی کند، پس با نوکر وفادارش براه می‌افتد. حوادث سفر و عناصر مسخره‌آمیز آمیخته با مواد افسانه‌ای شور و جاذبهٔ بسیار به داستان می‌بخشد. این رومان و اقتباس نمایشی آن و رومان دیگر ژول ورن به نام میشل استروگوف *Michel Strogoff* (۱۸۷۶) بارانی از طلا بر سر نویسنده بارید و به او امکان داد که سومین کشتی را خریداری‌کند و با آن در خطوط دریائی رفت و آمدهای متعدد انجام دهد تا ۱۸۸۶ که در حادثه‌ای دریائی پایش مجروح گشت. پس در آمی‌ین Amiens زادگاه همسرش مستقر شد و به نوشتن پرداخت، از جمله آثار این دوره جزیرهٔ اسرارآمیز *L' Ile Mystérieuse* (۱۸۷۵) داستان زندانیانی است که از زندان خود در امریکا می‌گریزند و موفق می‌شوند که سفینه‌ای هوائی بدست آورند و با

آن پرواز کنند، اما سفینه بر فراز اقیانوس دچار توفان شده به‌جزیره‌ای خالی از سکنه می‌افتد و فراریان پس از روبرو شدن با حوادث بیشمار نجات می‌یابند.
ژول ورن از نویسندگانی است که آثارش بیش از آثار سایر نویسندگان فرانسوی به زبانهای مختلف ترجمه شده است. استادی ژول ورن در داستانپردازی و نقل افسانه‌های تخیلی آمیخته با تحلیل دقیق روانی و طنزی ناآشکار و استعداد خلق گروههای واقعی است از افراد بشر برحسب نژاد و عصری‌که در آن بسر می‌برند و همین امر او را داستان‌نویسی بزرگ معرفی کرده، خاصه رومانهای او جوانان را سخت شیفتهٔ خود ساخته است. شیوهٔ نگارش ژول ورن شیوه‌ای دقیق و روان است که هرگز کهنگی نمی‌پذیرد. نفوذ ژول ورن در عصر خود تا حدی بود که آن را «عصر ژول ورن» می‌نامیدند و چه بسیار نویسندگان و شاعران‌که از آثار او الهام گرفتند، چنانکه از نظر عده‌ای از منتقدان شعر زورق مست Bateau ivre اثر رمبو تحت تأثیر قسمتهائی از کتاب بیست هزار فرسنگ زیر دریاها ساخته شده است. با این حال تنها در قرن بیستم بودکه درمجموع آثار ژول ورن طرحهائی نیز از کمال مطلوب بشری و جنبه‌های اخلاقی هر عمل و اقدامی تشخیص داده شد.
ترجمه به فارسی: از زمین تاکرهٔ ماه- بیست‌هزار فرسنگ زیر دریاها- تاریخ انکشاف زمین - جزیرهٔ اسرارآمیز - جزیرهٔ پنهان - دور دنیا در هشتاد روز - سرگذشت سه منجم روسی و سه منجم انگلیسی- سفر هشتاد روزه دور دنیا - سیاحت تحت‌البحری - سیاحتنامهٔ کاپیتان اتراس به‌قطب شمال - میشل‌استروگوف - مسافرت به‌مرکز کرهٔ زمین- مسافرت به ماه - هدیهٔ غریق.

**وروشمارتی**، رجوع شود به **ووروشمارتی**.

**وستدیك، سیمون** Vestdijk, Simon رمان‌نویس، شاعر و منتقد هلندی (۱۸۹۸-۱۹۷۱) وستدیك در آمستردام در رشتهٔ پزشکی و روانکاوی و موسیقی بتحصیل پرداخت؛ چندی پزشك نیروی دریائی بود و در جنگ جهانی دوم در اردوی اسیران جنگی بسر برد. در همین دوره بود که بسیاری از اشعار خود را سرود. وستدیك از نظر فراوانی آثار، نویسنده‌ای خارق‌العاده بشمار می‌آید. آثارگوناگون او که از صد جلد تجاوز می‌کند شامل شعر، رومان، داستان کوتاه، نقد ادبی و مقامه‌های تحقیقی است. اشعار او در بیست دیوان فراهم آمده که از آن جمله

است: اشعار *Verzen* (۱۹۳۲)، تخته رنگ منظوم *Berijmd Palet* (۱۹۳۳)، قصه‌هائی با گچ رنگی *Fabels met Kleurkrijt* (۱۹۳۸)، افسانه‌ها *Legenden* (۱۹۴۰)، واپسین لحظه‌ها *De uiterste Seconde* (۱۹۴۴)، تاناتوس در زنجیر *Thanatos aan Banden* (۱۹۴۶) و مانند آن. آثار شاعرانهٔ وستدیك که در آغاز از ادراك و اندیشه‌ای عمیق برخوردار بود، در سالهای آخر، رنگ رومانتیك و خیال‌انگیزی بخود گرفت. در داستانهای کوتاه که در مجموعه‌های متعدد بچاپ رسید، وستدیك تعمق شگفت‌انگیزی در تحلیل روانی بکار برده که گاه با هنری در حد کمال آمیخته است، از آن جمله است: مرگ به دام افتاد *De Dood betrapt* (۱۹۳۵)، نرگس عاشق *Narcissus op Vrijersvoeten* (۱۹۳۸)، گواهان لال *Stomme Getuigen* (۱۹۴۶) و داستانهای خیال‌انگیز *De fantasia* (۱۹۴۹). وستدیك در حدود سی جلد رومان دارد که به دو دسته تقسیم می‌شود: تحلیلی، تاریخی. دستهٔ اول در سلسله رومان عظیم او در هشت جلد به نام آنتون واختر *Anton Wachter* در سالهای ۱۹۳۴-۱۹۵۰ عرضه شده که قسمتی از آن زندگینامهٔ شخصی نویسنده بشمار می‌آید و وصفی است از دورهٔ کودکی و ارتباط مادر و فرزند. این رشته رومان هیجان‌انگیز با داستان کودك میان چهار زن *Kind tussen vier vrouman* در ۱۹۳۳ آغاز می‌شود و در آن نکته‌هائی دربارهٔ کودکی و عدم تجانسها وجود دارد که با دقت و تعمق فراوان مورد تحلیل قرار گرفته، آنچنانکه در هیچ‌یك از داستانهای اروپائی دیده نشده است. صاحبنظران در این سلسله داستان نفوذ فروید را یادآور شده‌اند و خود نویسنده پیروی از شیوهٔ پروست Proust را خاطر نشان ساخته است. وستدیك چون روانشناسی برجسته، در این اثر از دنیای عینی به دنیای ذهنی راه می‌یابد. از برجسته‌ترین رومانهای دیگر تحلیلی این سلسله، بازگشت به‌ایناداما *Terug tot Ina Damman* است در ۱۹۳۴ و موضوع آن عشق دورهٔ جوانی و عشقی پاك و نهفته است. رومان سقوط فیسر به دوزخ *Meneer Visser's Hellevaart* (۱۹۳۶) نوعی مارکی دوساد Sade (داستان‌نویس فرانسوی که قهرمانان داستانهایش بیشتر شهوترانان و مردمیند با هوای نفس شیطانی) طبقهٔ کاسبکار کم سرمایه را در جامعه معرفی می‌کند. داستان پزشك و دوشیزه *De Dokter en het lichte meisje* (۱۹۵۱) با وجود بی‌پروائی و گستاخی فراوان نمونهٔ کاملی است از ادراك عشق افلاطونی در آثار این نویسنده. وستدیك

در رومانهای تاریخی امکان می‌یابد که اندیشه‌هایش را از ورای حوادث تاریخ منعکس سازد یا خود را به دنیای تفنن و خیال بسپارد. زندگینامهٔ داستانی زندگی پرشور ذی‌خل *Het vijfde Zegel* (۱۹۳۷) وصف استادانه و خاصی است از کشور اسپانیا در آخر قرن شانزدهم که نویسنده در آن بسیاری از مسائل شخصی را در وجود قهرمانان داستان گنجانده است. در انحطاط پیلاتوس *De Nadagen van Pilatus* (۱۹۳۸) به جای افسانه‌های آغاز دورهٔ مسیحیت، افسانه‌ای بدیع آورده شده که ابتذال اشخاص و حوادث در آن تا حد وهم و خیال پیش می‌رود. جزیرهٔ عرق‌نیشکر *Rumeiland* (۱۹۴۰) سرگذشت مستندی است از دزدان دریائی. آکتایون در میان ستارگان *Aktaion onder de Sterren* (۱۹۴۱) رومانی است تحلیلی که قهرمان اصلی آن موجود افسانه‌ای نیمه انسان، نیمه اسب است. شبهای ایرلندی *Iersche Nachten* (۱۹۴۶) به وضع اجتماعی و شورشهای ایرلند در اواسط قرن نوزدهم ارتباط می‌یابد و رومان پیشخدمت و زندگی جاری *De Kellner en de Levenden* (۱۹۴۹) در میان آثار وستدیك مقامی خاص دارد که نویسنده در آن تحلیل روانی و نظر فلسفی را با صور ذهنی آمیخته است، شیوهٔ نگارش آن آراسته و پرتصنع و جاندار است و ازکارهای استثنائی وستدیك در شیوهٔ ناتورالیسم است. از مجموعه آثار وستدیك در نقد ادبی و آثار تحقیقی این مجموعه‌هاست: چنگ و نیشتر *Lier en lancet* (۱۹۳۹)، سوارهٔ نظام لهستانی *De Poolsche Ruiter* (۱۹۴۶)، مقاله‌های یك دوازدهمی *Essays in duodecimo* (۱۹۵۲) و مانند آن. وستدیك آثاری نیز در مسائل دینی دارد مانند آیندهٔ دین *De Toekomst der Religie* (۱۹۴۷)، همچنین آثاری در ستاره شناسی.

وستدیك در نقد ادبی از برجسته‌ترین و با نفوذترین منتقدان هلندی بشمار می‌آید، خاصه در ادبیات عصر جدید که در آن هم از تجربهٔ بسیار برخوردار است و هم از فرهنگی وسیع. از جمله نقدهائی دارد دربارهٔ داستایفسکی، پول والری، جیمز جویس، ریلکه، امیلی دیکنسون، امیلی برونته، ژرار دو نروال و غیره، همچنین ترجمه‌هائی مانند حوادث زندگی شرلوك هلمز، دکتر جکیل و مسترهاید، و قصه‌های خیال‌انگیز ادگار پو و نوشته‌هائی دربارهٔ موسیقی و نقاشی. وستدیك از برجسته‌ترین شخصیتهای ادبی نسل خویش و از نظر عده‌ای از صاحبنظران بزرگترین نویسندهٔ قرن بیستم است و آثارش از کیفیت خاص و وسعت فراوان

برخوردار. توصیف روح طبقهٔ کاسبکار تازه بدوران رسیده، حساسیت، شهوت ویران کننده و وسوسهٔ گریز از زمان، موضوعهائی است که بیشتر در آثار او دیده می‌شود. آثار وستدیك اگر چه در مکتب ناتورالیسم است، از رومانتیسمی ضمنی بهره دارد.

**وگا (لوپه فلیکس د وگا)، کارپیو** Vega (Lope Félix de Vega), Carpio نمایشنامه‌نویس، شاعر و رومان‌نویس اسپانیائی (۱۵۶۲-۱۶۳۵) وگا در مادرید زاده شد. پدرش صنعتگر کم‌درآمدی بود و او کودکی زودرس، با زندگی اعجاب‌انگیز و پرتحرك و پرحادثه، چنانکه گفته‌اند از پنج سالگی به زبان لاتینی چون زبان اسپانیائی می‌نوشت و می‌خواند و حتی هنگامی که نوشتن نمی‌توانست، اشعار خود را قرائت می‌کرد تا رفقای بزرگتر بر کاغذ آورند. در چهارده سالگی در دبیرستان فرقهٔ مذهبی یسوعیان و آکادمی سلطنتی بتحصیل پرداخت و آن را در دانشگاه آلکالا Alcalá ادامه داد و زندگی پرماجرای خود را آغازکرد. در ۱۵۸۳ داوطلبانه به خدمت سربازی وارد شد و در جنگ با پرتغالیها شرکت کرد. بسیار زود به زندگی عاشقانه قدم‌گذارد. در۱۵۷۸ عاشق ماریاد آراگونMaria de Aragón شد و در ۱۵۸۳ پس‌از بازگشت از جنگ با النا اوسوریو Elena Osorio هنرپیشه و دختر رئیس گروه نمایشی آشنا گشت و به او دل بست و بعدها در اشعار خود از او به نام فی‌لیس Filis یاد کرد. وگا به اتهام انتشار شعری هجوآمیز دربارهٔ خانواده النا توقیف گشت و در جریان دادرسی بر حمله‌های خود افزود و حتی نامه‌ای از النا جعل کرد که محکومیتش را تشدید کرد و به هشت‌سال تبعید و اخراج از مادرید محکوم شد، پدر دختر که شاکی اصلی بود، پس از هفت سال از شاعر پوزش خواست. این حکم که در ماه فوریهٔ ۱۵۸۸ صادر شد، او را از درد عشق تسکین بخشید وپنهانی به مادرید بازگشت تا دختری را که می‌خواست با او ازدواج کند همراه برد، اما یك ماه پس‌از ازدواج او را ترك‌کرد، به نیروی‌دریائی وارد شد و پس‌از حادثهٔ ناگواری که برای کشتی پیش آمد با همسرش به والانس Valencia رفت. والانس مرکز فعالیت درخشان ادبی بود و هنر تئاتر در آن شکفتگی داشت. گروهی از شاعران جوان و نمایشنامه‌نویسان گرد وگا راکه پیش از تبعید در مادرید، شاعری مشهورگشته بود، گرفتند و نمایشنامه‌هایش را بر صحنه آوردند

که نـه تنها در والانس، بلکه در همهٔ شهرهای مهم اسپانیا به اجرا گذاشته شد و با پیروزی همراه‌گردید. از طرف دیگر محیط والانس و شیوهٔ سنتی نمایش مذهبی آن به متشکل ساختن هنر وفن نمایشی در آثار وگا تـأثیر مهمی بـر جای گذارد، پس از دو سال وگا به تولدو Toledo رفت و به عنوان منشی در دربار دو که دآلوا Duque de Alba بخدمت پرداخت و در کنار رودخانه‌ای که اقامتگاه دوك بود، شعر معروف خود را با نام لاثاریلیه *Lazarille* سرود. تا ۱۵۹۵ در خدمت دوك باقی ماند و تعداد فراوانی کمدیا *Comedia* نوشت و رومان شبانی آرکادیا *Arcadia* را منتشر کرد. این رومان منثور از شاهکارهای وگا بشمار می‌آید و دارای قطعه‌های زیبائی از شعر تغزلی است. در همین زمـان همسر و دو دخترش درگذشتند که در اشعـار بسیار مؤثری بر مرگ آنها گریسته است. در ۱۵۹۶ بـه مـادرید بازگشت و بـه سبب صیغـه کـردن دختری بـه نـام آنتونیا Antonia مـورد مـوآخذهٔ مقـامات روحانـی قـرار گـرفت. در ۱۵۹۸ بـا دختـری به نام خوانا Juana ازدواج کرد و در ۱۶۰۰ بـه هنرپیشه‌ای برخورد و بـه مـوازات کانون خـانوادگی، کانون نـامشروع دیگـری تشکیـل داد تا در ۱۶۱۳ که همسرش درگذشت. مراسله‌های نوپـه د وگا بـا دوكِ سسا Sessa که چندی منشی او بود، اطلاعات فـراوانی از زندگی شاعر در این دوره بدست می‌دهد. بـر حسب این نامه‌هـا وگا پس از آنکه همسرش را از دست داده در ۱۶۱۴ بـه سلك روحانیان درآمـده است، امـا لباس کشیشی در سرشت و عاداتش کوچکترین تغییری پدید نیاورده، چنانکه در سالهای آخر زندگی به مارتا د نوارس Marta de Nevares دل بسته است و چیزی نگذشته که مارتا بینائی خود را از دست داده و از ۱۶۲۶ به جنون دچار گشته و سرانجام در ۱۶۳۲ درگذشته و دختـرشان به نام آنتونیاکلارا Antonia Clara، تنها فرزندی که برای وگا باقی مانده، در ۱۶۳۴ ربوده شده است. این حادثه سلامت شاعر را متزلـزل ساخته، چنانکه پس از بیمـاری کـوتـاهی در بیست و هفتم اوت ۱۶۳۵ درگذشته و در کلیسای سان سباستیان San Sebastian در مادرید به خاك سپرده شده است. عشقهای لوپـه د وگا مستقیماً در آثـارش نفـوذ یـافته است. النـا، بلیسه Belise، کامـی Camille، خوانا Juana، آماری لیس Amarilis ، خرونیما Jeronima نام زنهائی است که زندگی عاشقانهٔ او را تشکیل داده و به وسیلهٔ آثارش به ما رسیده است. آثار ادبی لوپـه د وگا در انواع گوناگون است: نمـایشی، داستانی، شعر

حماسی و ارشادی، حماسهٔ مسخره آمیز و انواع شعر غنائی که تحقیق و قضاوت دربارهٔ آنها مسألهٔ دشواری را مطرح کرده است. نسبت دادن بخش مهمی از اشعار غنائی و حتی آثار متعدد نمایشی به وگا مورد اطمینان نیست، زیرا بدون نام شاعر منتشر گشته است. این مسأله هنگامی پیچیده‌تر می‌شود که گاه نامهای مستعاری درآنها بکار رفته‌است. مسألهٔ دیگر که‌کار را دشوارتر می‌کند، این است‌که وگا در اشعار و در آثار نمایشی با استادی فراوان و لطف بسیار از اشعار عامیانه مایه‌گرفته است و امروزه تعیین حدود آن دشوار است و نمی‌توان بدرستی مشخص کرد که متن اشعار رایج عامیانه به کجا ختم می‌گردد و اثر خاص و شخصی وگا کجا شروع می‌شود. تحقیق در آثار نمایشی او نیز آسان نیست. در زمان حیات و پس از مرگ وگا تعداد فراوانی نمایشنامه به نام او منتشر شده است که از ارزش یکسان برخوردار نیست. بنا برگفتهٔ مونتالبان Montalbán، شرح حال نویس وگا، وی در حدود هزار و هشتصد کمدیا *Comedia*، در حدود چهارصد آاوتو *Auto* یا نمایشنامه‌های کوچك مردم پسند و لوآس *Loas* یا نمایشنامهٔ کوتاهی که پیش از نمایشنامهٔ اصلی قرار می‌گیرد، تعدادی میان پرده که در فاصلهٔ پرده‌های اصلی نمایش به اجرا درمی‌آید و نمایشنامه‌هائی آهنگین نوشته است. امروزه از این رقم مبالغه آمیز چهارصد و بیست و شش کمدیا، چهل و دو آاوتو باقی مانده‌که تعلق آنها به وگا انکار ناپذیر است، اما سهمی که وگا در تئاتر اسپانیائی دارد، از نظر کمیت نیست، در واقع وگا را باید بنیانگذار تئاتر اسپانیا دانست. وی بعضی از اندیشه‌های‌اصلی خود را دربارهٔ تئاتر در اثری به نام هنر جدید در نمایشنامه‌نویسی *El arte nuevo de hacer comedias* به سال ۱۶۰۹ انتشار داده است که مقامه‌ای شاعرانه است و قواعدی برای نوع تازه‌ای از نمایشنامه با عنوان کمدیای‌نو *Comedia nueva* بدست می‌دهد. پیش از وگاچندین نمایشنامه‌نویس در اسپانیا وجود داشته است، اما او از همان آغاز کار از شیوهٔ آنان فاصله گرفت و نوع کمدیا را به حد کمال رساند و به آن شکل ثابتی بخشید. طرز عرضه کردن نمایشنامه را در صحنه به صورتی قاطع و ثابت تنظیم کرد و با آمیختن نکته‌های خنده‌آور و نکته‌های جدی و حتی غم‌انگیز شکل نمایشنامه را تغییر داد. چندین نمونهٔ خاص گروه انسانی خلق کردکه بعضی از آنها چهرهٔ معنوی خود او را نمایان می‌سازد. کمدیای رایج را که در پنج پرده بود به سه پرده‌کاهش داد و برای تکامل بخشیدن

به تغییراتی که داده بود، از مراعات وحدت سه‌گانه در تئاتر سر باز زد. نمایشنامه‌های لوپه د وگا مانند نمایشنامه‌های شکسپیر او را هنرمندی کامل و صنعتگری ماهر معرفی می‌کند که در تئاتر موضوع و شیوه‌ای را بر می‌گزیند که مورد توجه و علاقهٔ تودهٔ وسیعی از مردم باشد. در نمایشنامه‌های وگا قهرمان اصلی در چهره‌ای یگانه نمودار نمی‌شود، بلکه غالباً دو یا سه شخصیت نمایشی، قهرمانان اصلی را نمایان می‌سازند که گاه از دو طبقهٔ مختلفند چنانکه در نمایشنامهٔ شوالیهٔ اولمدو *El caballero de Olmedo* یکی نجیب‌زاده و دیگری مردی از طبقهٔ عادی است و گاه تنها مردم عادیند که اشخاص اصلی نمایشنامه را تشکیل می‌دهند. آثار نمایشی وگا بدین‌طریق دسته بندی شده است: کمدیهای مذهبی، اساطیری، روستائی، تاریخی‌که بهترین و بیشترین‌کمدیهای وگا را تشکیل داده است و خود نیز به کمدیهای تاریخی، داستانی، خاص آداب و رسوم، ملی و خارجی تقسیم می‌شود. بعضی از آثار نمایشی وگا عبارت است از: ستارهٔ سویل *La estrella de Sevilla*، پریبانیس *Peribáñez*، تنبیه بدون انتقامجوئی *El castigo sim venganza*، خانم بیشعور *La Dama boba*، سگ باغبان *El perro del hortelano*، چشمهٔ میشها *Fuente - ovejuna*، فولاد مادرید *El acero de madrid*. رومان لادوروتا *La Dorotea*، سرگذشتی است به شیوهٔ مکالمه که در واقع زندگینامهٔ عاشقانهٔ وگا بشمار می‌آید و تنها اثری است که مانند بسیاری از آثارش از جرقهٔ ناگهانی ذهن بیرون نیامده، بلکه از دورهٔ جوانی شروع شده و در سراسر زندگی با ذهن و روح شاعر همراه بوده و فقط سه سال پیش از مرگش پایان یافته است و وگا در آن دنیای احساسی و اخلاقی و ادبیش را گنجانده است. زیباترین اشعار غنائی وگا در دیوان ریما ساکراس *Rimas sacras* (۱۶۱۴) و اشعار بشری و الهی *Rimas humanas y divinas* (۱۶۳۴) فراهم آمده است.

لوپه د وگا بزرگترین چهرهٔ ادبی اسپانیا و یکی از استادان مسلم تئاتر جهانی است. معاصرانش او را «اعجاز طبیعت» Monstruo de la Naturaleza و «سیمرغ قریحه» El Fénix de los Ingenios می‌خواندند، وگا حتی در زمان حیات شخصیتی افسانه‌ای یافته بود و نامش نشانه‌ای بود از کمال هر چیز، حتی در امور خارج از قلمرو شعر و ادب، چنانکه برای توصیف پارچه یا پردهٔ نقاشی با بکار بردن عبارت «به سبك لوپه د وگا» بر ارزش و قدر آن می‌افزودند. برای بیان مقام ادبی وگا

صفت نویسنده‌ای نـامدار کافی نیست. او مافـوق شهرت و ابرمـرد بـود. او را «شاعر آسمان و زمین» می‌نامیدند، نیروی اعجـاب‌انگیز حیاتـی و فعال در خلق آثار ادبی در او به حد اعلا وجود داشت، سرعت ذهنی که به وسیلهٔ آن می‌توانست ناگهان آثار نمایشی یا اشعار غنائی خلق کند، خود موهبتی افسانه‌ای بـود، این سهولت آفرینش با کمال آثار ادبیش منافات نداشته است. میان آثار تغزلی و آثار نمایشی وگا ارتباط نزدیك وجود دارد و موضوع بسیاری از کمدیهای او از نغمه و اشعار عامیانه گرفته شده که در آثار او به نقطهٔ اوج خصوصیت نمایشی رسیده است. وگا به وسیلهٔ همین نغمه‌های عامیانه توانسته است سرزمین اسپانیا را زنـده نگه دارد. مردم سراسر اسپانیا به وسیلهٔ لوپـه د وگا خود و ادبیاتش را بازشناخته انـد. ولتر دربارهٔ لوپه د وگا مـی‌نویسد: «لوپه د وگا در اسپانیا همـان مقـام را دارد که شکسپیر در انگلستان: شخصیتی آمیخته از عظمت و خـارق‌العادگی. گاه آثـارش به حـدی والا بـود که شایستگی آن را داشت که سرمشق کـورنی Corneille قرار گیرد وگاه خود را آگاهانـه بـه دیـوانگی و نـاهنجاری می‌سپرد. بسیاری از نمایشنامه نویسان در اسپانیا و انگلستان کوشیدند که از لوپـه د وگا و شکسپیر تقلید کنند، اما به سبب آنکه فـاقد هنر آنان بـودند، تنها از معـایب کارشان تقلید کردند.»

**ولتـــر، فرانسوا ـ ماری آروئه** Voltaire, François-Marie Arouet شاعر، نویسنده و فیلسوف فرانسوی (۱۶۹۴-۱۷۷۸) فرانسوا ماری در پاریس زاده شد، پدرش محضردار معتبری بود که ثروتی قابل توجه، وضع اجتماعی آبرومند و استعدادی فطری به پسر خود به ارث داد. فرانسوا در کودکی مادر خود را که زنی هوشمند و هنردوست بود، از دست داد و در مدرسهٔ لوئی لوگران Louis-Le-Grand و زیـر نظر فرقهٔ یسوعیان به تحصیل پرداخت و علاوه بر کسب معلومـات اجتماعـی و ادبی و معانی و بیان، آموزشی مذهبی آمیخته با منطق و دور از تعصب یافت و با وجود اعمال گستاخانه و گاه پر هیاهو، به سبب تیزهوشی و استعداد فـراوان در زبان و بیان، شاگردی کمال مطلوب بشمار آمد. پس‌از آن به صومعهٔ تامپل Temple، اقامتگاه پدران روحانی واندوم Vendôme که اهـل ادب را می‌پـذیرفت، وارد شد و با محیطی آشنا گشت که در آن اصول فلسفهٔ ابیقوری Epicurisme و

آزادی اندیشه که گاه تا قعر لذات جسمانی و هوای نفسانی فرو می‌رفت، حکمفرما بود، ولتـر اگر چه خـود در این بی‌بند و باریها شرکت نمی‌کرد، ذوق و قریحهٔ خود را با ظرافت و لطافت طبع استادانش که در شعر اصل لـذت و بهره‌وری از احساسهای شهوی و حتی شرب خمر را مبنا قرار می‌دادند، می‌آراست. فـرانسوا آروئه از هیجده تا بیست و دو سالگی به سبب اشعار هجوآمیز و بسیار گستاخانه‌ای که دربارهٔ وضع حکومت انتشار می‌داد، ناچار به ترك پاریس گشت و به هلند سفر کرد، در آنجا بود که به آزادی مطبوعات پی‌برد و خـود بـه تاریخ گذشته روی آورد و خاطراتی از دورهٔ سلطنت لوئی چهارده و هانری چهار فراهم آورد. بتدریج استعدادش در ادب تثبیت گشت، اشعاری ظریف و زیبا و قطعه‌هائی بنا بر اقتضای وقت سرود، اما بلند همتی و شهرت طلبی او را قانع نمی‌کرد که مـانند شاعـران آشنای دیگر تنها به رفت و آمد به محافل ادبی اکتفا کند، پس به قصرهای اعیان و اشراف کشیده شد و به سبب هوشمندی و درایت مورد پذیرائی و استقبال گرم قرار گرفت و بدین‌طریق به محیط آشنائیها و دوستیهای خـود وسعت بخشید. در این‌دوره بودکه خود را «ولتـر» نامید و با انتشار آثار بدیع و برجسته نویسنده‌ای درجهٔ اول معرفی گشت. بار اول که ولتـر به سبب نوشته‌ای هجوآمیز و تـوهین قلمی زننده‌ای به زندان افتاد، نمایشنامهٔ *Oedipe* ادیپ را نوشت که در هیجدهـم نـوامبر ۱۷۱۸ بر صحنه آمد و پیروزی بزرگی بدست آورد. منظومهٔ حماسی *La Ligue* اتحاد (اشاره به اتحاد کاتولیکها) در ۱۷۲۳ به طور پنهانی انتشار یافت کـه ولتـر پس‌از حك و اصلاح فراوان در ۱۷۲۸ آن را با عنوان *La Hanriade* آنریاد منتشر کرد. آنریاد منظومه‌ای است در ده بند، در قـالب شعـر دوازده هجائـی (آلکساندرن)؛ قهرمان اصلی آن هانری چهارم است که پس از حوادث فراوان بر تخت می‌نشیند و به نزاع شدید مـذهبی پایان مـی‌دهد و به تاج و تخـت کشور فرانسه استحکام می‌بخشد. آنریاد نشانه‌هائی از اندیشهٔ تازهٔ سیاسی ولتـر را در بر دارد و از تصویرهای اساطیری و نکته‌های تاریخی و مذهبی بـرخوردار است. در ۱۷۲۶ میان ولتـر و یکی از نجیب‌زادگان نزاعی درمی‌گیرد و منتهی به مضروب شدن او می‌گردد، پس برای اعـادهٔ شرافت، نجیب‌زاده را به دوئل دعوت می‌کند و همین گستاخی موجب می‌گردد که به زنـدان بیفتد و پس از آن بـه انگلستان تبعیدگردد و از این حـادثه نتیجه گیرد کـه طبقـهٔ اشراف، که پیش از آن از او

پشتیبانی می‌کرده، تا چه حد ممکن است که قهـر و خشونت و تحقیر را در زیـر نقاب لطف و خـوشایندی پنهـان داشته باشد. ولتـر سه سال در انگلستان بسر برد و مورد لطف و محبت اهل ادب و فیلسوفان و دانشمندان قرار گرفت، زبـان انگلیسی آموخت، آثار شکسپیر خواند، با نویسندگانی چون سویفت و پوپ آشنا شد و با فیلسوفانی چون لاك و هیوم دوستی یافت، تئاتـرهای انسانـی و دور از قوانین رایج را شناخت، بر وسعت دانش و تازگیهای آن پـی بـرد، به روشهای تجربی در دانش و فلسفه که مبدأ کار آینده‌اش می‌گشت، آگاهی یـافت و آزادی انـدیشه و بیان را که نویسندگان بی‌پروا از آن بهـره‌مند بـودند، ستود، پس با اندیشه‌های تازه در ۱۷۲۹ به فرانسه بازگشت و زندگی تازه‌ای را آغاز کرد که با فعالیت شدید در راه خلق‌آثار ادبی و فلسفی و تاریخی همراه شد. آنگاه به‌طور نسبی از جامعه کناره گرفت و در دوره‌ای که گاه در پاریس و گاه در شهرستانها می‌گذرانـد، تراژدیهای متعـدد خلق کرد، از آن جملـه است تـراژدی بروتـوس *Brutus* که در یازدهم سپتامبر ۱۷۳۰ در پاریس بر صحنه آمد و حـوادث مهمی از زندگی بروتوس بنیانگذار جمهوریت را در رم نشان می‌داد. بروتوس دو فـرزند خود را به اتهام خیانت به حکومت جمهوری به مرگ محکوم می‌کند و به هنگام اجرای حکم حضور می‌یابد. قطعـهٔ کشمکش میان احساس و عـواطف پـدری و وظیفهٔ میهنی که مورد توجه بسیاری از نویسندگان عهـد رونسانس قـرار گرفته بود، در نمایشنامهٔ ولتـر جـای خود را بـه عشق یکی از پسران بـروتوس یعنی تیتوس Titus می‌دهد که قهرمان اصلی نمایشنامه است. ولتـر نخواسته است عشقی لطیف را در موضوعی چنین سنگین و با شکوه وارد کند و در این تـراژدی عشقی آراسته و ظریف را پیش چشم گذارد، بلکه به عشق آن مقام عالی را بخشیده که تیتوس، که موجب افتخار ارتش جمهوری و میهن است، تحت تأثیر آن به صورت شومی به خیانت روی می‌آورد و پیش از اجرای فـرمان مـرگ، از آن شرمنـده می‌شود و وجدانش دچار شکنجهٔ ندامت می‌گردد. تراژدی منظوم زائیر *Zaïre* در پنج پرده نخستین‌بار در ۱۷۳۲ بر صحنه آمد. این اثر مشهورترین و پایدارتـرین تراژدیهای ولتـر است که در آن تا حدی تحت تأثیر تراژدی اتللو اثر شکسپیر قرار گرفته است. زائیر دختری اسیر و زیباست که مورد عشق اوروسمان Orosmane، سلطان اورشلیم قرار می‌گیرد و به سبب بدگمانی و حسادت و خشم بی‌اندازهٔ او

با خنجرش کشته می‌شود و سلطان که پس‌از مرگ دلدار به اشتباه خود پی می‌برد در کنار جسد او خود را می‌کشد. نمایشنامهٔ ژائیر که از پیروزی بسیار برخوردار گشت، سبك خاص ولتـر را در زمینهٔ وسیع نمایشی و آزادی اندیشه و استادیش را در تنظیم حوادث نشان می‌دهد. از تراژدیهای دیگر ولتـر در این دوره مرگ قیصر *La mort de César* و مدرسهٔ آرکـور *College d' Harcourt* است که مورد توجه فراوان قرارگرفت. تـاریـخ شارل دوازدهـم *L' Histoire de Charles XII* (۱۷۳۱) اولین تـوجـه ولتـر را بـه تـاریخ نـویسی نشان مـی‌دهد. معبـد ذوق و سلیقـه *Le Temple du goût* (۱۷۳۳) مقامه‌ای است از نقد ادبی‌که میان اهل ادب مخالفتها و کینه‌ورزیهایـی پدیـد آورد. ولتـر نامه‌های مربوط بـه ملت انگلستان *Letters concerning the English nation* یا نامه‌های فلسفی *Lettres philosophiques* را هنگامی که در حال تبعیـد در انگلستان بسر مـی‌برد، نوشته است و در آنهـا اطلاعـاتی از ادبیات انگلستان و علـوم و جامعه و مـذهب بـدست می‌دهـد کـه در واقـع حمله‌ای غیر مستقیم است به آئینهای مذهبی فرانسه. این اثـر به فرمان پارلمان فـرانسه محکـوم شد و ولتـر نـاچـار گشت از حـوزهٔ اختیارات پارلمـان پاریس خارج شود، پس بـه مـرزهای لـورن Lorraine رفت و در سیـره Cirey، در قصـر دوستش مادام دوشاتله Mme du Châtelet بانوی دانشمند و فیلسوف، اقامت‌گزید. ولتـر در این زمان چهل ساله بود و از ثروتی قابل ملاحظه و شهرتی فراوان در نویسندگی برخوردار. دوستداران و پیروان بسیار به گردش جمع آمـدند و میان او وفردریك پادشاه پروس روابط دوستانه برقرار گردید. ولتـر در مدت ده سال از ۱۷۳۴ تا ۱۷۴۴ با وجـود سفـرهای متعـدد و مشغله‌های مختلف، در سیـره آرامش و امنیتی بدست آورد که برای خلق آثاری در علـوم ریـاضی و فیزیك و فلسفهٔ اخلاقی و فلسفهٔ نیوتون و همچنین آثار پر ارزش نمایشی و شاعرانه بسیار گرانبها بود، از آن جملـه است: تـراژدی منظوم آلزیر *Alzire* که در ۱۷۳۶ بـر صحنه آمـد. حوادث این تـراژدی در لیمـا پایتخت کشور پـرو و در دورهٔ تسلط اسپانیا و مبارزهٔ مردم برای بدست آوردن آزادی می‌گذرد. ولتـر در این نمایشنامه، در خلال عواطف و عشق، روح عمیق مـذهبی و دور از هرگونه تعصب و خرافه را در وجود قهرمان نمایشنامه جای داده. از این نمایشنامه چندین آهنگ ساخته شده است. تراژدی محمد *Mahomet* در پنج پرده در ۱۷۴۱ بر صحنه آمد، ولتـر

به وسیلهٔ این تراژدی خواسته است اثری مبنی بر تعصب مذهبی و انقلابی پدید آورد. نمایشنامهٔ مروپ *Mérope*(۱۷۴۳) سرگذشت غم‌انگیز ملکهٔ اساطیری است که الهام بخش بسیاری از نویسندگان بوده است. ولتر در این دوره چند اثر مهم تاریخی نوشت که بعدها انتشار یافت. دورهٔ تبعید پرثمر ولتر در سیره در ۱۸۴۴ پایان پذیرفت. در پنجاه سالگی و با شهرتی بیش از هنگامی که از پاریس عزیمت می‌کرد، به آنجا بازگشت و مردم فرانسه او را به عنوان شاعر حماسی و نمایشنامه‌نویس بزرگ بگرمی پذیرفتند. دربار نیز او را مورد حمایت قرار داد و سال بعد به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد. نمایشنامهٔ سمیرامیس *Sémiramis* در ۱۷۴۸، اورست *Oreste* در ۱۷۵۰ و رم نجات یافته *Rome sauvée* در ۱۷۵۲ بنمایش گذارده شد. ولتر در ۱۷۵۰ دعوت فردریك دوم پادشاه پروس را پذیرفت، به دربار او رفت و مورد پذیرائی گرم قرار گرفت، اما بر اثر سخن‌چینی حاسدان، دوستی آن دو دوامی نیافت و ولتر دوست پادشاه خود را ترك کرد. اقامت در دربار پروس بر وجود ولتر نفوذ عمیقی بر جای گذارد و از نظر فلسفی به این نکته پی برد که مردم بزرگ و اصیل کمتر از مردم طبقهٔ عادی از ثبات و وفاداری برخوردارند. رومان زادیگ *Zadig* (صادق) (۱۷۴۷) پیروزی بسیار بدست آورد، چندین بار چاپ آن تجدید شد و هربار فصلهائی بر آن افزوده گشت. زادیگ رومانی فلسفی است و قهرمان آن مردی است با فضیلت و تقوا و از نظر معلومات و خردمندی برتر از دیگران، اما در زندگی با مصائب گوناگون و خارج از قدرت و اختیار خودگرفتار می‌شود. در واقع زادیگ خود ولتر است که پیوسته دچار بلاهائی گردیده که از جانب دشمنان و حسودان بر او وارد آمده است. اشخاص داستان زادیگ بیشتر کسانی زنده و معاصر نویسنده بوده که در قالب داستانهای شرقی و به نامهای مختلف درآمده‌اند. پس از زادیگ منظومهٔ دوشیزهٔ اورلئان *La Pucelle d' Orléans* (ژاندارك) در ۱۷۵۵ منتشر شد. منظومهٔ ژاندارك شاهکاری است برخوردار از هجوی ممتاز و طنزی دلنشین و سلامت و روانی درخشان که اگر چه عده‌ای را خشمگین ساخت و مورد داوریهای گوناگون قرار گرفت، مورد ستایش کسانی چون گوته یامونتی Monti که آن را به ایتالیائی ترجمه کرد، واقع شد. ولتر پس از آن به تألیف **فرهنگ فلسفی** *Dictionnaire philosophique* پرداخت که ابتدا به صورت کتاب جیبی منتشر شد و

بتدریج بر وسعت آن افزوده گشت. این فرهنگنامه در نظم الفبائی شامل مقاله‌های کوتاهی دربارهٔ موضوعهای گوناگون است که عنوان آنها خود مبین مطلب است. مقاله‌ها گاه به صورت بحث جدی و مکالمه است میان یك انگلیسی با یك اسپانیائی دربارهٔ آزادی اندیشه، یا میان فیلسوفی یونانی و مردی از قوم سکایی یا میان درویش و مردی چینی یا دو ترك یا دو چینی که در هر حال و در هر ملیتی که باشند از خصوصیتهائی یکسان برخوردارند، یعنی یك طرف جاهل با شوق فراگیری و طرف دیگر فضل فروش با ادلهٔ گوناگون. ولتر در این مقاله‌ها نه تنها به مقامات روحانی و کلیسائی حمله می‌کند، بلکه مستقیماً به مذهب و قوانین خشك آن می‌تازد و کتابهای مقدس را دور از اخلاق می‌داند. تعدادی از مقاله‌ها به سیاست اختصاص می‌یابد که در آنها ولتر خود را مدافع آزادی اندیشه و حکومت مشروطه نشان می‌دهد و در پاسخ این پرسش که کدام کشور بهتر اداره می‌شود می‌گوید: «کشوری که در آن فقط قانون حکومت می‌کند» و بعد می‌افزاید: «چنین کشوری وجود ندارد.» در **فرهنگ** مقاله‌هائی نیز درتحلیل روانی، زیبائی‌شناسی و آداب و رسوم وجود دارد. **فرهنگ فلسفی** شهرتی عظیم یافت و پس‌از آن «شیوهٔ تفکر ولتری» پدید آمد. اثر عظیم دیگر ولتر قرن لوئی چهارده *Le Siècle de Louis XIV* در ۱۷۵۱ بپایان رسید که بنائی عظیم بود دربارهٔ شاه پر عظمتی که بنیانگذار تمدن واقعی بشمار می‌آمد. ولتر در این اثر نخستین بار عوامل اجتماعی و اعمال شاه را در تاریخ وارد کرده است. ادراك ولتر از تاریخ ادراکی تازه است. تاریخ در نظر او تنها ذکر زندگی یا مرگ شاه یا وصف جنگها نیست، بلکه باید روح قرن و چیزهای مورد توجه بشر را منعکس کند، خاصه مسائل هنری و ادبی و حتی اقتصادی و به طور کلی تصویری از جامعهٔ انسانی، از اولین دورهٔ تاریکی تا زمان روشنی فکر و وضع مادی که ما آن را تمدن می‌نامیم. ولتر در سفری طولانی به برلن و استراسبورگ به تنظیم و چاپ تاریخ مشترك اروپا و آسیا از آخر قرون وسطا تا عصر خود پرداخت و آن را با عنوان مقامه دربارهٔ آداب و رسوم *Essai sur les moeurs* در ۱۷۵۶ انتشار داد و او اولین کسی است که چنین چشم اندازی از توالی قرون و ملتها عرضه کرده است. ولتر در ۱۷۵۴ در شصت سالگی به ژنو رفت و در فرنه Ferney در مرز خاك فرانسه ـ سوئیس ملکی خرید و بیست سال آخر زندگی را که دورهٔ پر-

ثمری بود، در آنجا گذراند و داستان کاندید *Candide* را در ۱۷۵۹ منتشر کرد. **کاندید بیشك شاهکاری** است که ولتر در آن اصول عقیدهٔ خوشبینی را رد می‌کند و عالم خلقت را که خدا به کاملترین شکل خلق کرده، سرشار از عیب و نقص می‌شمارد و در همه جا خوبی و بدی را در رقابت با یکدیگر می‌یابد و در حوادث زمان خود جز نمایش بدترین وقاحتها، ریاکاریها، حماقتها، بینظمیها و پوچی دستگاههای حکومت چیزی نمی‌بیند و به‌طور ضمنی خوشبینیهای فیلسوفان را به مسخره می‌گیرد. کاندید فلسفی ترین رومان ولتر است و از انشائی استادانه و شیوهٔ نگارشی متعادل و با ظرافت و فصاحت برخوردار. دیگر از آثار این دوره شاهزاده خانم بابل *La Princesse de Babylone* ، تراژدی تانکرد *Tancrède*، منظومهٔ فلسفی **دربارهٔ فاجعهٔ لیسبون** *Sur le Désastre de Lisbonne* و مانند آن است. ولتر به جنبه‌های علمی زندگی نیز علاقه داشت و به کارهای قضائی می‌پرداخت و در این زمینه نوشته‌هائی منتشر می‌کرد که از پیروزی بسیار برخوردار می‌شد. در فرنه به‌کارهای عام‌المنفعه دست می‌زد، کارخانه تأسیس می‌کرد، وضع اقتصادی پر رونقی بوجود می‌آورد وبدین‌طریق برساکنان شهر می‌افزود، چنانکه او را «شاه ولتر» Roi Voltaire می‌نامیدند و رجال ادب، شاهزاده‌ها و بانوان متشخص و هنرپیشه‌ها به دیدنش می‌رفتند. در واقع قصر ولتر به دربار اهل ادب وهنر تبدیل شده بود. درهشتاد وچهار سالگی به‌پاریس بازگشت، در حالی‌که افتخار و شهرتش همهٔ کینه‌ها و عنادها را ازمیان برده بود، به‌افتخار او ضیافتها ترتیب یافت و به‌هنگام نمایش تراژدی او به نام ایرن *Irène* مجسمهٔ او را در صحنهٔ نمایش با تاج افتخار برافراشتند، اما ولتر فرتوت‌که بار خستگی عمر پر مشقت را بر دوش داشت، در برابرآن همه ستایش وهیجان ازپای درآمد و سه ماه بعد درگذشت. جسد او ازترس مخالفت روحانیان در کلیسای‌کوچکی به امانت گذارده شد و در۱۷۹۱ به پانتئون Panthéon، مقبرهٔ بزرگان در پاریس انتقال یافت. مکاتبات *Correspondance* ولتر شامل در حدود هیجده هزار نامه است که نمودار دوره‌های مختلف زندگی اوست. ولتر از حیث ظاهر مردی لاغر اندام، زشتروی و لنگ بود، پیوسته بر عصا تکیه داشت و به طور شگفت‌انگیز دارای تناقض اخلاقی بود، خود پسند، تند مزاج، کینه‌ور، جاه‌طلب و در عین حال جوانمرد و مدافع پرشور ستمدیدگان و دارای خصلت انسانی. از قدرتی عجیب در کار برخوردار بود، چنانکه در هشتاد و سه-

سالگی هنوز از نظر فکری فعال مانده بود. از بیست سالگی به شهرت رسید و تا دم مرگ از محبوبیتی درخشان بهره‌مند بود. از میان آثار او آثار فلسفیش شهرت بیشتری داشت که اندیشه‌های او را در مدت عمر دراز نمایان می‌ساخت، از خوشبینی دورهٔ جوانی تا بدبینی سالهای بعد. مذهب واقعی او تقوائی بود آمیخته با وجدان و بر اساس اغماض مذهبی، به امور ماوراءالطبیعه جز به قدرت الهی به چیزی عقیده نداشت و مذهب کاتولیك را سدی برای تجلی روح بشر می‌پنداشت. ولتر که به آزادی اندیشه و بیان و اصول حقوق انسانی پایبند بود، مصلح و پیشوای جامعه و یکی از ارکانی معرفی شد که جامعه را برای انقلاب فرانسه که یازده سال پس از مرگش بوقوع پیوست، آماده کرد. شیوهٔ انشای ولتر ممتازبود. هیچ‌کس روشنتر، زیباتر وصحیح‌تر از وی به‌زبان فرانسوی ننوشته است و نه تنها در نثر بلکه در شعر نیز از ظرافت طبع برخوردار بود، همچنین به عنوان تراژدی‌نویس بزرگ زمان شهرت داشت.

ترجمه به فارسی: بابك یا وضع زمانه ـ تاریخ اسکندر ـ تاریخ پترکبیر ـ زهرا ـ ژانوو کولن (ضمیمهٔ شاهزاده خانم بابل) ـ ساده دل ـ سرگذشت ممنون ـ شارل دوازدهم صادق ـ کاندید ـ منتخب فرهنگ فلسفی ـ میکرومگاس ـ نامه‌های یك برهمائی.

**ولز، هربرت جورج** Wells, Herbert George رومان‌نویس انگلیسی (۱۸۶۶-۱۹۴۶) پدر ولز کاسبی فقیر بود و مادرش پیشخدمت. بنابراین ولز به طبقهٔ پائین جامعه تعلق داشت، کودکی و نوجوانی را در فقر و سختی گذراند، مدتی نیز در دکان پارچه فروشی کار کرد و با همهٔ دشواریها توانست به تحصیلات جدی و مطالعهٔ فراوان بپردازد و با پشتکار خستگی‌ناپذیر معلومات خود را توسعه دهد. به‌کالج سلطنتی علوم وارد شد و از کلاس درس تامس هاکسلی Thomas Huxley، که شیفتهٔ روش تدریس و نظم و منطق او بود، استفاده برد. ولز در ۱۸۸۸ از دانشگاه لندن در رشتهٔ علوم به دریافت درجهٔ لیسانس با امتیاز نایل آمد، چندی به تدریس زیست شناسی پرداخت. در ۱۸۹۱ با دختر عمویش ازدواج کرد که در ۱۸۹۵ از او جدا شد و با کاترین رابینس Chatherine Robbins، بانوی نویسنده، ازدواج کرد که در ۱۹۲۷ درگذشت. ولز کار نویسندگی را با نوشته‌هائی در زیست شناسی آغاز کرد و طولی نکشید که از نویسندگی امرار معاش کرد. اولین دورهٔ نویسندگی

ولز دورهٔ خلق داستانهای علمی است و نخستین رومانش در این دوره به نام ماشین زمان *The Time Machine* (۱۸۹۵) با پیروزی عظیم روبرو شد و تقریباً به همهٔ زبانها ترجمه گردید. قهرمان این داستان ماشینی اختراع می‌کند که به او امکان می‌دهد تا در زمان جا به جا شود، آنچنانکه می‌توان در مکان جا به جا شد، پس با این ماشین سفری به صدها سال بعد از تاریخ عصر خود انجام می‌دهد، از منطقه‌هائی دیدن می‌کند که آب و هوایش بکلی دگرگون گشته است. کوهها شکل دیگر گرفته و حیوانها و انسانها در آن تحولی یافته‌اند. ولز در این اثر حوادث بیشمار و غیر قابل تصوری را وصف می‌کند و در ضمن پیشگوئی هجو-آمیزی از جامعهٔ سرمایه‌داری و درسی از جامعه‌شناسی و فرضیه‌هائی علمی بدست می‌دهد. پیروزی کتاب موجب شد که ولز از اولین گام راه اصلی خود را بیابد، از آن پس او نیز مانند ژول ورن از همهٔ منابع شگفت انگیز علمی برای خلق رومان علمی سود برد و دستگاههائی چون ضبط صوت، رادیو، بالون، سفرهای میان کره‌های آسمانی، بمب اتمی و مانند آن را برای خلق داستان بکار گرفت.

ازجمله داستانهای علمی و خیالپرورانهٔ ولز داستان باسیل دزدیده شده و قصه‌های دیگر *The Stolen Bacillus and the Other Stories* است در ۱۸۹۵. جزیرهٔ دکتر مورو *The Island of Dr. Moreau* (۱۸۹۶)، داستان مردی است که بر اثر غرق کشتی به جزیره‌ای متروك می‌افتد و با موجوداتی عجیب روبرو می‌شود که حرکات و رفتاری انسانی دارند و به زبانی غیر مفهوم تکلم می‌کنند. مرد پس از تفحص بسیار پی می‌برد که پزشکی با دستیار خود در جزیره بر حیوانها آزمایشهائی انجام می‌دهد و قصد دارد که با پیوند مغز آنها را به تکلم و حرکات انسانی قادر سازد، اما او و دستیارش به دست حیوانها کشته می‌شوند و مرد بطریقی خود را نجات می‌دهد. ولز در این رومان با لحن تلخ و نیشدار به جامعهٔ عصر خود و حیوانهای انسان‌نمای آن اشاره می‌کند. داستان مرد نامرئی *The Invisible man* (۱۸۹۷) از داستانهای عجیب و غریبی است که ولز در آنها از نیروی جدید علم الهام گرفته است. جوانی هوشمند و فقیر وسیله‌ای کشف می‌کند که همه چیز را شفاف می‌سازد و این آزمایش را بر روی خود انجام می‌دهد و به هدف می‌رسد، اما ناگهان خود را برهنه و نامرئی می‌یابد، بدون غذا می‌ماند و از سرما و گرسنگی رنج می‌برد. ناچار با نقابی به صورت و دستکشی به دست و عینکی سیاه

به چشم ظاهر می‌شود و به شکل غریب و منفور در می‌آید که همه از او می‌گریزند. سرانجام نیز به دست مردم کشته می‌شود. مرد نامرئی پیروزی بزرگی بدست آورد. داستان جنگ دنیاها *The War of the Worlds* (۱۸۹۸) فرود آمدن ساکنان کرهٔ مریخ برزمین، ایجاد وحشت میان مردم و بکاربردن سلاحهای عجیب و غریب و فرار مردم است که سرانجام به مرگ ساکنان کرهٔ مریخ براثرمسمومیت از جرم کره زمین و رهائی مردم از خطر می‌انجامد. این داستان کمتراز داستانهای ژول‌ورن با خوشبینی آمیخته است. درداستانهای ژول ورن خواننده باحوادث غیر منتظر،اما مطبوع ولذت‌بخش سرو کار دارد، درحالی‌که داستان ولز موجد ترس و وحشت است، گوئی ولز بدین طریق خواسته است آتش کینهٔ خود را بر ضد جامعهٔ انگلیسی فرو نشاند. رومان نخستین مردان در کرهٔ ماه *The First Men in the Moon* در ۱۹۰۱ منتشر شد. ولز که از طرفی از خانواده‌ای فقیر بود و به بی‌عدالتیهای اجتماع واقف،و از طرف دیگر فرهنگی وسیع و آموزشی علمی یافته بود که امید برقراری نظامی صحیح و منطقی در جامعه را در او پدید آورده بود، بتدریج به مسائل اجتماعی عصر علاقه‌مند شد و بیش از پیش خود را مصلح واقعی و پیامبر الهام بخش پنداشت و اندیشه‌های اصلاح طلبانهٔ خویش را در آثار گوناگون عرضه کرد، پس به خلق رومانهای واقع‌بینانه و انتقادی و هجوآمیز روی آورد که در آنها از دنیای رؤیا و تخیل دست برداشته و با صراحت به وصف جامعه پرداخته است. از آثار این دوره این داستانهاست: قصه‌های فضا و زمان *Tales of Space and Time* (۱۸۹۹)، عشق و آقای لوئیشام *Love and Mr Lewisham* (۱۹۰۰)، غذای خدایان *The Food of the Gods* (۱۹۰۴) ومانند آن. در داستان پیشگوئیها *Anticipations* (۱۹۰۱)، ولز تاریخ نزدیکی را اعلام می‌کند که بشر به وسیلهٔ ازدیاد محصول در رفاه کامل بسر خواهد برد. کمال مطلوب ولز در پیشرفت صنعت و فن در این اثر خلاصه می‌شود. به طور مبهم ولز بدون آن که عقاید مارکسیستی داشته باشد به سوسیالیسم می گراید و امیدهایش را نه بر زمینهٔ مبارزهٔ طبقاتی، بلکه بر مبنای تعلیم و تربیت علمی قرار می‌دهد که راه قدرت مطلق را بر عالم طبیعت و بر بشر می‌گشاید. ولز در یوتوپیای جدید *A Modern Utopia* (۱۹۰۵) که بهترین نمودار اندیشه‌های اوست، خود را اهل فن و صنعت معرفی می‌کند و قصد دارد طبقهٔ اشرافی جدیدی بسازد. در داستان

کیپس *Kipps* (۱۹۰۵) سرگذشت جوان خدمتگزاری به نام کیپس نقل می‌شود که در آرزوی زندگی عالی بسر می‌برد، در حالی که نه هوش فراوانی برای این کار دارد و نه استعداد ترقی و بر حسب تصادف به ارثیه‌ای بزرگ دست می‌یابد که آن نیز موجب سعادتش نمی‌شود، نامزد محبوبش می‌خواهد او را به صورت نجیب‌زاده درآورد، مردم شهر نیز قیود و الزامهای اجتماعی فراوانی براو تحمیل می‌کنند و فشار همهٔ اینها او را از خوشبختی دور می‌سازد و هنگامی که ثروت را از دست می‌دهد، بار دیگر بکار می‌پردازد و آن وقت است که به سعادت واقعی دست می‌یابد. از نظر ادبی داستان کیپس شاهکار ولز بشمار می‌آید. پس از این داستان ولز به طور مستقیم به تاریخ عصر خویش می‌پردازد و **تونوبانگی** *Tono - Bungay* را در ۱۹۰۹ انتشار می‌دهد که از بهترین رومانهای او محسوب می‌شود و بنحوی زندگینامهٔ او و هجوی است دربارهٔ تشکیلات امور مالی و تجاری عصر. ولز در کتاب آن ورونیکا *Ann Veronica* (۱۹۰۹) نکتهٔ دیگری از اندیشهٔ خود را در اصلاح جامعه مطرح کرده و آن خروج زن از قیمومت مرد است که در کمال بی‌پروائی دربارهٔ آن سخن گفته و در این زمینه آثار دیگری نیز انتشار داده است مانند: ماکیاولی تازه *The New Machiavelli* (۱۹۱۱)، ازدواج *Marriage* (۱۹۱۲)، دوستان آتشین مزاج *The Passionate Friends* (۱۹۱۳) و مانند آن که بیشتر آنها دربارهٔ زندگی مرد و وضع رفتارش نسبت به زن و هرج و مرج در کانون خانوادگی است به سبب عشقهای شهوی که به ازدواج غیر عاقلانه و طلاق و ازدواجهای مکرر یا روابط آزاد می‌انجامد. ولز از آشفتگی اخلاقی و روحی با لحنی تمسخر آمیز یاد می‌کند که بر جاذبهٔ بیان او می‌افزاید. جنگ ۱۹۱۴ به طور عمیق ولز را آشفته حال ساخت و در آثارش تأثیری فراوان بر جای گذاشت. آقای بریتلینگ آن را به روشنی می‌بیند *Mr Britling Sees It Through* (۱۹۱۶)، داستان نویسندهٔ مشهوری است که در کانون خانوادگی در نهایت آرامش و نیکبختی بسر می‌برد که ناگهان جنگ در می‌گیرد، پسرانش به جنگ می‌روند و آرامش زندگیش بر هم می‌خورد و پس از کشته شدن عزیزان ضربه‌ای شدید بر روحش وارد می‌آید و در نامه‌ای آرزو می‌کند که بشر در سراسر جهان در برادری کامل بسر برد. آثار دیگری که چنین کشمکش را در بر دارد چه خواهد شد؟ *What is Comming?* (۱۹۱۶) و در چهارمین

سال *In the Fourth Year* (۱۹۱۸) است و مانند آن. ولز در ۱۹۱۷ اندیشه‌های فلسفی خود را در دو کتاب خدا، سلطان نامرئی *God, the Invisible King* و روح اسقف *The Soul of a Bishop* عرضه کرده است. در همین سال نامهٔ پر سر و صدائی در روزنامهٔ تایمز Times انتشار داد که در آن به انقلاب روسیه درود فرستاده و آن را بیداری روح جمهوریت در جهان خوانده بود. پس از آن در ۱۹۲۰ به روسیه سفر کرد و از طرف لنین پذیرفته شد و در ۱۹۲۲ به عضویت حزب کارگر انگلستان درآمد، اما دربارهٔ وضع صنعتی کردن کشور شوروی تردید و سرخوردگی یافت. در سالهای پس از جنگ ولز آثار متعددی دربارهٔ اندیشه‌های سیاسی خود انتشار داد که مهمتر از همه خلاصهٔ تاریخ *The Outline of History* (۱۹۲۰) است - سرودی دربارهٔ قهرمان انسانیت و موعظه‌ای در طرفداری از اصول عقلانی و فلسفهٔ مادی که بلافاصله از طرف یکی از روحانیان پاسخی شدید به آن داده شد. ولز در این اثر که به صورت اثری سه بخشی درآمد، از حکومتی جهانی حمایت کرده بود. وی تا آخر عمر همچنان از مبارزه با مذهب غیر علمی و منطقی دست بر نداشت. درکتاب توطئه آشکار *The Open Conspiracy* (۱۹۲۸) ولز حکومتی را پیشنهاد می‌کند که به وسیلهٔ مردان برتر اداره شود و همچنین دنیائی مذهبی که بر پایه علم استوار باشد. ولز پیش از مرگ دربارهٔ بشر به ناامیدی مطلق رسیده و این احساس را در کتاب چنتهٔ فکر خالی شده است *Mind at the End of its Tether* (۱۹۴۶) نمودار ساخته. در داستانهای ولز که از خاطرات و تجربه‌های شخصی الهام گرفته، پیوسته عصیانی بر ضد جامعهٔ ناقص و سرشار از بیعدالتی دیده می‌شود که او آرزوی انهدام و از نو ساختن آن را داشته است، چنانکه درکتاب دنیای ویلیام کلی سولد *The World of William Clissold* (۱۹۲۶) دیده می‌شود، از آثار دیگر او که در واقع زندگینامه‌اش بشمار می‌آید تاریخ آقای پالی *The History of Mr. Polly* (۱۹۱۰) است که خاطرات جوانی ولز را منعکس می‌کند و تجربه‌ای در زندگینامهٔ شخصی *Experiment in Autobiography* (۱۹۳۴) که رنگ داستانی دارد و به سبب صداقت و اجتناب از لحن مدیحه‌گوئی دربارهٔ قهرمانان، از رومانهای برجستهٔ ولز بشمار می‌آید.

ولز از نویسندگان پراثری است که به موضوعهای گوناگون در نویسندگی دست زده است. رومان‌نویس، مورخ، زیست‌شناس، اقتصاد دان است و در تعمیم

اندیشه‌های تازهٔ زمان خود، در راه دانش، سیاست و ساده‌گرداندن مسائل اجتماعی چنانکه در خور فهم عامه باشد، تسلط خاص دارد، اما شهرت ولز بیشتر در رومانهای پر حادثهٔ علمی اوست که بعدها از بیشتر آنها فیلم سینمائی ساخته شده است. آثار دیگر ولز به سبب آن‌که به زمان خاصی بستگی نزدیك داشته، اعتبار خود را از دست داده و تنها چون گواهی تاریخی باقی مانده است.

ترجمه به فارسی: تاریخ دنیا ـ مرد نامرئی ـ مصیبت‌کش ـ مسافرت به کرهٔ ماه.

**ووروشمارتی، میهالی** Vörösmarty, Mihály شاعر ونمایشنامه‌نویس مجار (۱۸۰۰-۱۸۵۵) ووروشمارتی در خانواده‌ای از ملاکان کاتولیك زاده شد که ثروت خود را از دست داده بود. در هفده سالگی پس‌از مرگ پدر ناچار گشت که برای تأمین معاش و ادامهٔ تحصیل در خانواده‌ای از ملاکان ثروتمند به تعلیم وتربیت فرزندان خانواده اشتغال یابد. پس چند سالی را با رفاه گذراند و توانست تحصیلات دانشگاهی را در رشتهٔ حقوق در شهر پست Pest (بوداپست کنونی) بپایان رساند و فرهنگ خویش را با مطالعهٔ آثار شاعران بزرگ مجار و خارجی مانند شکسپیر، تاسو، گوته، شیلر و بزرگان شعر و ادب وسعت بخشد. ووروشمارتی در آغاز اشعاری تحت تأثیر اشعار غنائی عهد کهن سرود که از عشق پنهانی او به خواهر یکی از شاگردانش الهام پذیرفته بود. اولین آرزوی وی آن بود که به ادبیات کشورش حماسه‌ای تقدیم کند که تا آن زمان فاقد آن بوده است. پس در ۱۸۲۵ حماسهٔ عظیم خود را به نام فرار زالان Zalán futása انتشار دادکه او را به شهرتی ناگهانی رساند. شاعر در این اثر موضوعهای ملی و میهنی را به‌کمال سبك‌آمیخته و اثری نیرومند آفریده است که در آن جنبه‌های شعر غنائی بر ادراك حماسی غلبه دارد. ووروشمارتی در این نخستین دوره (۱۸۱۵-۱۸۳۰) زیرنفوذ نویسندگان مقابل رومانتیك مجار و شاعران طرفدار ادبیات باستانی قرار گرفته و زبانی استوار بکار برده است. از اشعار غنائی این دوره منظومهٔ چرهالوم *Cserhalom* است در ۱۸۲۰ و تونددوولگی اگر *Tündérvölgy Eger* در ۱۸۲۷ که هر دو پیروزی بزرگی بدست آورد و قلهٔ تحول شعری را در ادبیات مجار نمایان ساخت. ووروشمارتی در این زمان شغل وکالت دعاوی را رها کرد و به محافل ادبی پایتخت رفت و آمد یافت. در ۱۸۲۸ مدیریت مجله‌ای مهم را به نام «مجلهٔ علمی»

Tudományos Gyüjtemény بر عهده گرفت و در ۱۸۳۲ به عضویت آکادمی علوم مجارستان انتخاب گشت و پس از آن دورهٔ ده‌ساله فعالیت شدید را در کار ادبی، خاصه در تئاتر آغاز کرد و نمایش کوتاه وخیال‌انگیز چونگور و توندهٔ *Csongor és tünde* را در ۱۸۳۱ بر صحنه آورد که در عین حال بازگشتی بود به زبان و اساطیر عامه و کوششی برای نمایش نظری بدبینانه از فلسفهٔ تاریخ. دیگر نمایشنامهٔ تاریخی بیوطن *Bujdosók* در ۱۸۲۸ است بازبانی دلنشین. آثار ووروشمارتی در دورهٔ دوم شاعری (۱۸۳۰-۱۸۴۸)، اندیشه‌های سیاسی و دورهٔ پختگی را نشان می‌دهد، شاهکارهای حماسی این دوره عبارت است از: دو کاخ مجاور *Két szomszéd vár* (۱۸۳۱) و مادوت فرماندار *Marót Bán* (۱۸۳۸). ووروشمارتی علاوه‌برآثارمنظوم، به وسیلهٔ مجلهٔ آتنئوم Athenaeum که مدیریت آن را بر عهده داشت، نفوذ عظیمی بر محیط ادبی زمان خود اعمال کرد، خاصه به شعر غنائی کشورش خط سیری اجتماعی و میهنی بخشید. از رونسانس کشور مجار برای ساختن شعر هشدار *Appel* که در ۱۸۳۷ منتشر شد، الهام گرفت. این شعر چون دعای مقدس ملت مجار گشت. در این دوره ووروشمارتی به عنوان یکی از مترجمان زبردست آثار شکسپیر نیز شناخته شد، اما بتدریج عشق به میهن و عشق به عالم انسانی در ووروشمارتی رنگ بدبینی و تیره گرفت، چنانکه در نمایشنامهٔ فداکاری *Az Áldozat* (۱۸۴۰) دیده می‌شود که درآن یکی از محبوبترین موضوعهای ادبیات رومانتیك مجار را زمینه قرار داده است ـ فتوحات ملت مجار در قرن نهم و حادثه‌ای که در خلال آن اتفاق می‌افتد. مجسمهٔ زنده *Az élö szobor* (۱۸۴۱) منظومه‌ای استعاری و نمودار خرد شدن لهستان است در زیر یوغ روسها، همچون مجارستان در زیر یوغ اتریشیها. مجسمه مانند پرومته در زنجیر به عالم خلقت خطاب می‌کند و آن را در برابر شکنجه‌های ظالمانه‌ای که تحمل کرده است شاهد می‌گیرد. ووروشمارتی در چهل و سه سالگی ازدواج کرد، اما این ازدواج نتوانست اندوه درون شاعر را تسکین دهد. منظومهٔ آدمیان *Az emberek* (۱۸۴۶) سرشار از ناکامی و اندوه است، وی در سالهای قبل از انقلاب ۱۸۴۸ به فعالیت شدید سیاسی پرداخت و پس‌از شکست انقلاب چندی در مخفیگاه بسر برد و پس‌از بخشوده شدن در ملك خویش انزوا گزید، در حالی که از تیره‌روزی و شکست سخت پریشان‌حال بود. در این دوره که آخرین دورهٔ زندگی ادبی وی بشمار می‌آید (۱۸۴۹-۱۸۵۵)

بدبینی و قدرت رؤیا و خیال‌انگیزی بر شاعر غلبه می‌کند و موجب خلق زیباترین و مؤثرترین شاهکارها در شعر رومانتیك مجار می‌گردد که قدرت بیان شاعرانه را آشکار می‌سازد. شعر کولی پیر *A vén cigány* (۱۸۵۴)، حال روحی شاعر را بخوبی نشان می‌دهدکه به صورتی وحشت‌انگیز شکوه و فریاد زاری بشر را بگوش می‌رساند. وورشمارتی بیش از پیش در عالم اضطراب و تشویش فرو می‌رود، تا سرانجام در مرز دیوانگی درمی‌گذرد.

آنچه به آثار وورشمارتی قدرت می‌بخشد، حدت طبع و شور و هیجان احساس است که گاه کندتر و پنهان‌تر و گاه نمایانتر است. از طرفی ایمان به استعداد و شایستگی مردم کشورش و به طور کلی بشر را آشکار می‌سازد و از طرف دیگر بدبینی درمان‌ناپذیر او را، و در این حال تنها قدرت تخیل است که گاهگاه بر احساس مرگ پیروز می‌شود. عظمت رؤیا و تخیل وورشمارتی مشابهتی با ویکتور هوگو دارد با قدرت بیانی استوارتر و فلسفه‌ای بدبینانه‌تر. وورشمارتی مهمترین نمایندهٔ مکتب رومانتیسم و پیشرو درخشانترین دورهٔ شعر مجارستان در قرن نوزدهم بشمار می‌آید.

**ووسپیانسکی، استانیسلاو** Wyspiański, Stanisław نمایشنامه‌نویس و نقاش لهستانی (۱۸۶۹-۱۹۰۷) ووسپیانسکی فرزند مجسمه‌سازی بود؛ کودکی را در کارگاه پدر گذراند و کم‌کم به نقاشی روی آورد و در ادبیات عهد باستان نیز تحصیلات پیروزمندانه‌ای انجام داد. از ۱۸۹۰ به خارج از کشور سفر کرد و برای آموزش نقاشی ومجسمه‌سازی مدتی در پاریس اقامت گزید، در آنجا بود که شوق تئاتر در او پدید آمد و دفتر شعری برای اوپرا نوشت. در بازگشت به کشور، بقیهٔ عمر کوتاه را به فعالیت هنری گذراند و بتدریج از برجسته‌ترین شخصیتهای نهضت «لهستان جوان» گشت. به احیای هنر چاپ سربی همت گماشت و همهٔ آثارش را با مراقبت شخصی و با آراستگی بسیار بچاپ رساند. در ۱۹۰۰ با دختری روستائی ازدواج کرد و در ۱۹۰۵ استاد هنر تجسمی گشت. ووسپیانسکی در خلق آثار هنری از چند منبع الهام گرفته است، ابتدا از تراژدیهای یونان در این آثار: تراژدی ملئاگر *Meleager* (۱۸۹۴)، نمایشی تأثیرانگیز از سرنوشت اندوهناك بشری که قربانی خطاهای اجداد خود شده است. پرومتسیلاس و لائودامیا

*Protesilas i Laodamia* (۱۸۹۹). اخیلس *Achilleis* (۱۹۰۳) و بازگشت اودیسه *Powrót odyssa*(۱۹۰۷). منبع دیگر الهام در آثار ووسپیانسکی سرنوشت است که با قدرتی نامرئی بر سراسر دنیا و بر اشخاص عصر جدید ضربه وارد می‌آورد، از این دسته است نمایشنامهٔ تکفیر *Klatwa* (۱۸۹۹) در سرگذشت کشیشی کاتولیك که به سبب عشقی پلید به گناه آلوده می‌شود و از خطای او نزدیکان بیگناهش کیفر می‌بینند. قاضی‌ها *Sedziowie* (۱۹۰۷) نمایشنامه‌ای تك پرده که پس‌از مرگ نویسنده در ۱۹۰۷ منتشر شد و در ۱۹۲۱ در کشور فرانسه بر صحنه آمد. در این اثر پسری جنایتکار بدبختی را به خانوادهٔ یهودی مؤمن و همهٔ اطرافیانش می‌کشاند. قاضی‌ها بهتر از سایر آثار ووسپیانسکی ادراك خارق‌العادهٔ او را در عالم نمایش و خلق قهرمانان و تسلط در مکالمه‌ها نشان می‌دهد. دستهٔ سوم از نمایشنامه‌های ووسپیانسکی از موضوعهای میهنی و احساس ملی و تاریخی سرچشمه می‌گیرد که بسیاری از آنها به شورش لهستان در ۱۸۳۰ بستگی می‌یابد مانند لژیون *Legion* (۱۹۰۰)، نمایشی در دوازده صحنه که نویسنده در آن به مخالفت با نویسندگان رومانتیك برخاسته وآنان را سخنگویانی متصنع وفریبنده می‌داند که قدرت عمل از ایشان سلب شده است و در این راه سخت برضد میتسکیه‌ویچ Mickiewicz پیشوای مکتب رومانتیسم برخاسته، او را از قهرمانان نمایشنامهٔ لژیون ساخته و این که نقش پیامبری را در کشور بر عهده گرفته و مردم را به رستاخیز دعوت‌کرده است، محکوم می‌کند و چنین می‌نمایاندکه در ادعاهایش هیچگونه توفیقی بدست نیاورده، جز آنکه‌کسانی را که به او اعتمادکرده بودند، به مهلکه کشانده است. نمایشنامهٔ لژیون‌که نمایشی خیالپرورانه واز نظر شکل و ادراك اثری مبهم می‌نماید، ازتغزل و ژرف بینی بسیار غنی و از انتقاد و هجو و احساس تند برخوردار است. دیگر از نمایشنامه‌های میهنی ووسپیانسکی مردم وارشو *Warszawianka* در ۱۸۹۸ اولین بار بر صحنه آمده و زمانی را نشان می‌دهد که شورش لهستان به وسیلهٔ ارتش روسها در حال سرکوب شدن است. فکر اساسی نویسنده در این اثر محکوم ساختن نسل رومانتیك است‌که از انجام دادن هرگونه کار قاطع عاجز مانده است. در نمایشنامهٔ عروسی *Wesele* زندگی شخصی ووسپیانسکی منعکس است و قهرمان‌آن مردی شاعر است که با دختری روستائی ازدواج می‌کند. در این نمایشنامه همهٔ ساکنان شهر رویا روی روستائیان قرار می‌گیرند و برخورد غیر منتظرشان برصحنه نمایان می‌

گردد. ووسپیانسکی شهرنشینان را که احساس مسؤولیت مشترك را ازدست داده‌اند، مورد سرزنش قرار می‌دهد و به وسیلهٔ اشباحی که بر مهمانان عروسی ظاهر می شوند، بر ضد نسل حاضر ادعانامه صادر می‌کند و نشان می‌دهدکه چگونه مهمانان در برابر اشباح مانند موم سرد و بی‌حرکت می‌گردند و این خود اشاره‌ای است به بیحسی و سستی جامعهٔ لهستان در آغاز قرن بیستم. در نمایشنامهٔ **شب نواهبر** *Noc Listopadowa* (۱۹۰۴) نیز مانند عروسی ارواح با اشخاص واقعی درآمیخته‌اند. این بار خدایان یونان در پیکر مجسمه‌هایشان در پارکها تجسم می‌یابند و نقش فعالی را در کنار اشخاص تاریخی اجرا می‌کنند.

ووسپیانسکی در حین کار و فعالیت هنری در سی وهشت سالگی در زادگاهش درگذشت. وی که نویسنده‌ای بود برخوردار از غنای تخیل، در آغاز قرن بیستم بر جامعهٔ هنری لهستان تسلط‌کامل داشت، از نظر جهانی نیز مورد احترام فراوان بود و در زندگی معنوی و فکری نسل دورهٔ قبل از جنگ جهانی اول، نفوذی نظیر میتسکیه‌ویچ در میان مهاجران بدست آورد و به سبب ادراك شگفت‌انگیز خود از عالم تئاتر و بکار بردن فنون جدید، بر احساس تماشاگر از نفوذی همچون اشیل برخوردار گشت. ووسپیانسکی را می‌توان در ردیف نویسندگان کم‌نظیر تراژدیهای عصر حاضر قرار داد که توانسته‌اند آثار نمایشی نوین را به آثار باستانی بپیوندند.

**ووولف، ورجینیا** Woolf, Virginia بانوی داستان‌نویس و مقاله‌نویس انگلیسی (۱۸۸۲-۱۹۴۱) ورجینیا در لندن زاده شد، پدرش سر لزلی ستیون Sir Leslie Stephen از چهره‌های برجستهٔ ادب انگلستان در عصر ملکهٔ ویکتوریا و مؤلف **تاریخ فکری انگلستان در قرن هجدهم** است. ورجینیا در سیزده سالگی مادر را از دست داد، تحت نفوذ پدر قرار گرفت و در محیط ادب و فرهنگ پرورش یافت، وی که به سبب ضعف مزاج از تحصیل منظم مدرسه‌ای منع شده بود، همراه پدر به خواندن آثار فیلسوفانی چون افلاطون، اسپینوزا Spinoza و هیوم Hume پرداخت، درکتابخانهٔ وسیع وجامع پدر با برجسته‌ترین نویسندگان عصر آشنا گشت و با تعدادی از خانواده‌های بافرهنگ انگلستان ارتباط یافت. پس از مرگ پدر فرزندان سرلزلی همچنان به پذیرائی دوستان درخانهٔ خود در بلومزبری

Bloomsbury ادامه دادند که نام آن بعدها به «گروه بلومزبری» منتقل گشت. این گروه از روشنفکران و فارغ‌التحصیلان دانشگاه کمبریج تشکیل شد و نویسندگان و هنرمندان مشهوری به عضویت آن در آمدند. ورجینیا در ۱۹۱۲ با یکی از اعضای این گروه به نام لنرد وولف Leonard Woolf، اقتصاد دان و مرد سیاست آینده ازدواج کرد. اگر چه در زمان جنگ اعضای گروه بلومزبری پراکنده شدند، پس از پایان جنگ، گروه دوباره دایر گشت و کسان جدید به عضویت آن درآمدند، اما اصول اندیشه و هدف گروه تغییر نکرد و آن بیان حقیقت، آزادی بیان، عشق به هنر و احترام به اخلاق و سنن و فرهنگ انفرادی بود. ورجینیا در ۱۹۱۷ با همکاری شوهر «سازمان انتشارات هوگارث» Hogarth Press را تأسیس کرد که در آغاز کوچك و محدود بود، اما بسرعت رو به توسعه گذارد و آثاری از کثرین منسفیلد Mansfield، الیوت Eliot، فارستر Forster، اولین داستانهای کوتاه ورجینیا وولف و آثاری از داستان نویسان فرانسوی و روسی و آلمانی انتشار داد و آثار فروید Freud را به خوانندگان انگلیسی شناساند. از آن پس وقت ورجینیا به مدیریت سازمان و نقد ادبی و داستان‌نویسی و معاشرت با دوستان و سفر گذشت و در مدت بیست و شش سال نه رومان، پنج مقامهٔ مهم و سه مجموعه مقامه‌های تحقیقی و چند داستان کوتاه انتشار داد. از نخستین رومانهای او سفر به خارج *The Voyage Out* (۱۹۱۵) و شب و روز *Night and Day* (۱۹۱۹) است- داستانهائی واقع‌بینانه و مطابق رسم معمول داستان نویسی. ورجینیا در این دو اثر، از نظر انتخاب قهرمانان، گفتگوها، اشتغال ذهنی و فکری و هنری تحت نفوذ گروه ادبی بلومزبری قرار دارد. داستان شب و روز چنانکه ازعنوانش برمی‌آید، مبارزهٔ میان نور وظلمت است که براثر تلاطم زندگی در روح بشر پدید می‌آید. دختری زیبا وهوشمند ازطبقهٔ بالای جامعه برای رویاروئی با آشفتگیهای زندگی به خواندن ریاضیات می‌پردازد و مرد دلخواهش که او را دختری خودخواه می‌داند که در برج عاج زندانی است، رهایش می‌کند؛ دخترکه دلباختهٔ جوان بوده‌است، به‌هیچ‌وجه قادر نیست که رنج دوری اورا جبران کند، نه به‌وسیلهٔ آموزش فلسفه و نه به وسیلهٔ نامزدی با مردی بشردوست و با فرهنگ. قهرمانان زن دراین دواثر نمایندهٔ چهرهٔ زنانه‌ای‌اندکه درهمهٔ آثارداستانی ورجینیا محرك اصلی بشمار می‌آیند. از ۱۹۲۲ ورجینیا بتدریج رومانهای رایج

را که از دسیسه‌ای تشکیل شده بود و در آنها برای اشخاص معین در زمان معین حادثه‌ای رخ می‌داد، کنار گذارد. در رومان اطاق یعقوب *Jacob's Room* (۱۹۲۲)، سرگذشت قهرمان داستان چیزی نیست که بر حسب تاریخ یا شرح حوادث نقل شده باشد. نویسنده خواسته است که به وسیلهٔ شخصیت یعقوب نسل جوان انگلیسی را از خلال و جریان طبیعی زندگی، از کودکی تا دانشگاه به خواننده بشناساند، به این منظور مشاهدات دوستان و رفیقان و کسانی را که بنحوی او را می‌شناخته‌اند، همه را مورد توجه قرار می‌دهد تا از دید آنان چهرهٔ کاملی از یعقوب پیش چشم گذارد. یعقوب به طور عجیبی کوچکترین برادر ورجینیا را که در حادثه‌ای به سال ۱۹۰۶ درگذشته‌بود، بیاد می‌آورد. در رومان خانم دالووی *Mrs Dalloway* (۱۹۲۵)، نویسنده، خانم دالووی را که برای خرید گل به بازار لندن می‌رود، قدم به قدم دنبال می‌کند و تصویرهائی را که از پیش چشم او می گذرد، اندیشه و احساسهائی را که به سبب روشنی شفاف بهاری در او بیدار می‌شود، خاطرهٔ مردی که در جوانی با او دوستی داشته، همه را جان می‌بخشد و قهرمان خود را به دورهٔ جوانی و خانهٔ پدری می‌کشاند و در ضمن این کار، توجه خانم دالووی را به اطراف خود و عشق او را به ظواهر زندگی نشان می دهد و داستان را از گذشته به حال می‌پیوندد و از آمد و شد میان گذشته و حال ساختمانی برای داستان خود پدید می‌آوردکه چون قطعه‌ای از موسیقی از هماهنگی کامل برخوردار می‌شود. در این رومان، ورجینیا تحت تأثیر داستان یولیسیز اثر جیمز جویس قرار گرفته است. داستان به سوی فانوس دریایی *To the Lighthouse* (۱۹۲۷) جایزهٔ فمینا Femina را برای ورجینیا وولف به همراه آورد. این داستان مطالعه‌ای است دربارهٔ واقعیت عالم هستی. زندگی چیست، چگونه می‌توان به اعماق روح و قلب آدمی راه یافت، چگونه می‌توان به واقعیت دنیای خارج یقین کرد، در حالی که این واقعیت پیوسته به وسیلهٔ جزر و مد زندگی در حال تغییر و تحول است. ورجینیا می‌کوشد که به این پرسشها پاسخ دهد و به سبب هماهنگ ساختن بینشها که چون ترکیبی از موسیقی خوشاهنگ بنظر می‌آید و به سبب بیان اندیشه‌ها و عشقها، در این اثر به لحظه‌های پرجاذبه و شاعرانه‌ای دست می‌یابد. داستان اورلاندو *Orlando* (۱۹۲۸) نوعی داستان استعاری و تمثیلی است که در ادبیات انگلیسی بینظیر بشمار آمده است. مفهوم کتاب از ظاهر خیالپردازانهٔ

داستان دور می‌شود و نویسنده در حال تصور قهرمانان از قید زمان و مکان آزاد می‌شود و گمان می‌کند که در ورای انواع گوناگون بشری و نمونه‌های متغیر عالم هستی، موجود ثابتی را یافته که «خویشتن» نام دارد و موجودی کلی و پایدار است. خیزابها *The Waves* (۱۹۳۱) مانند رومانهای اخیر ورجینیا وولف نه حادثه‌ای دربر دارد، نه گفتگوئی و نه پیچ و خمی در داستان، بلکه رشته‌ای طولانی است از گفتارهای درون که در خلال آن زندگی شش موجود بشری در امواج ناگسستهٔ لحظه‌ها جریان می‌یابد. رومان بسیار گستاخانه و از نظر ادراك و مفاهیم گستردهٔ آن نامعمول است و نویسنده خواسته است به این وسیله واقعیتها را در خلال واکنشها و امواج بدون درنگ زندگی را که بر وجدان آدمی سنگینی می‌کند، پیش چشم گذارد، خیزابها با آنکه دشوارترین رومانهای ورجینیا وولف است، از صحنه‌های بسیار زیبای شاعرانه نیز برخوردار است و مهمترین اثر نویسنده بشمار می‌آید. رومان فلاش *Flush* (۱۹۳۳) در واقع زندگینامهٔ الیزابت برت براونینگ Browning و سگ او به نام فلاش است. ورجینیا وولف زندگی این دو را به موازات یکدیگر پیش می‌برد و استعداد برجستهٔ خود را در تحلیل روانی و نقل آشکار و از خلال آن آداب و رسوم و محیط عصر را منعکس می‌کند، فلاش از نظر عده‌ای محبوبترین و دلنشین‌ترین رومان ورجینیا شناخته شده است. رومان سالها *The Years* (۱۹۳۷) با خیزابها تباین دارد. در خیزابها نویسنده تنها به دنیای درون پرداخته است، در حالی که در سالها توجهش به دنیای خارج و ضربه‌هائی است که از آن بر ادراك و وجدان آدمی وارد می‌شود. داستان میان فرامین *Between the Acts* (۱۹۴۱) پس‌از مرگ ورجینیا وولف منتشر شد که اثری بسیار پیروزمندانه بشمار آمد و تنهائی درمان ناپذیر و آشفتگیهای مداوم درون و جانگزائی دوگانه و سکوت و همه چیز نویسنده را در بر دارد و تلفیقی است از همهٔ فنون نویسندگی که در داستانهای دیگرش بکار رفته است. آثار تحقیقی و نقد ورجینیا وولف آثاری متعادل و عمیق است که در چند مجموعه انتشار یافته است. معروفترین این مجموعه‌ها خوانندهٔ معمولی *The Common Readers* است که میان سالهای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۲ انتشار یافت. ویرجینیا در نقد ترجیح داده است که به قطعه‌های ادبی و نویسندگان درجهٔ دوم بپردازد و بعضی از زنان فراموش‌شده را معرفی کند و آنان را برای بیان عقیدهٔ خویش دربارهٔ حمایت از حقوق

زن معاصر بهانه قرار دهد. ویرجینیا وولف در کالجهای دخترانه و پسرانهٔ کمبریج سخنرانیهایی ایراد کرده که در اتاقی متعلق به خود شخصی *A Room of One's Own* در ۱۹۲۹ گرد آمده است. در این سخنرانیها تحول آداب و رسوم در قلمرو سیاست و اقتصاد مورد تحلیل قرار گرفته و تحولی نیز در راه استقلال مالی زن و خروج وی از قیمومت مرد خواسته شده است. یادداشتهای یك نویسنده *A Writer's Diary* به وسیلهٔ شوهر ورجینیا در ۱۹۵۳ انتشار یافت و شامل قسمتهای برگزیده‌ای از زندگی اوست.

ورجینیا وولف به هنگام جنگ جهانی دوم دچار افسردگی شدید روحی گشت، چنانکه قادر نبود که تنهائی ناشی از جنگ را تحمل کند و پس‌از چندبار اقدام به خودکشی، سرانجام موفق شد که در شصت سالگی به زندگی پایان دهد. ورجینیا وولف مانند جویس و پروست در زمرهٔ نویسندگانی است که در تحول رومان قرن بیستم اهمیت بسزائی داشته‌اند. وی اهمیت حوادث و قصه و تحلیل اخلاقی را به حد اقل رسانده و رومان را در قلمرو ادراکهای خاص و مسائل فلسفی قرار داده است. ورجینیا لحظه‌های گسستهٔ زندگی را از نو خلق می‌کند و زندگی را چون هاله‌ای نورانی و پوششی نیمه شفاف می‌داند که ما را از زمان پیدایش ادراك تا دم مرگ فرا می‌گیرد. ورجینیا دنیای نامرئی ضمیر ناخودآگاه را از ژرفترین نقطهٔ درون بیرون می‌کشد و مانند مارسل پروست لذت یا غم را در قالب هنری از نو ترسیم می‌کند. موضوع اصلی آثار ورجینیا فوران بلاانقطاع زندگی است چون چشمه‌ای جوشان. وی در آثار خود بیشتر بر مفاهیم تکیه می‌کند تا به ساختمان و نظم تصنعی داستان.

ترجمه به فارسی: خیزابها ـ خانم دالووی.

**ویتمن، والت (والتر)** Whitman, Walt(er) شاعر و روزنامه‌نگار امریکائی (۱۸۱۹-۱۸۹۲) والت ویتمن در لانگ آیلند Long Island از پدر انگلیسی و مادر هلندی زاده شد. در پنج سالگی با پدر و مادر خویش در بروکلین Brooklyn که پدرش در آنجا به شغل نجاری اشتغال یافت، مستقر شد و تا یازده سالگی در دبستان این شهر بتحصیل پرداخت، سپس فن چاپ آموخت، در چاپخانه و سپس در روزنامه اشتغال یافت و در این راه بسیار پیشرفت کرد، چنانکه سردبیر روزنامهٔ لانگ

آیلندر Long Islander گشت. در این دوره مقاله‌های بسیار در موضوعهای میهنی و آزادیخواهی در روزنامه‌های طرفدار دموکراسی منتشر کرد و اشعاری متوسط در قالب شعر رایج و داستانهائی کوتاه انتشار داد که پس از مرگش در دو جلد در ۱۹۲۱ فراهم آمد. ویتمن از ۱۸۴۶ سردبیری روزنامهٔ بروکلین ایگل Brooklyn Eagle را بر عهده گرفت، به جامعهٔ پرهیاهو وارد شد، با شیفتگی بسیار در زندگی تودهٔ مردم غرق گشت و با ولع فراوان با مردم فقیر و طبقهٔ پائین مجالست کرد تا بر وسعت دیدنیها و شنیدنیهای خویش بیفزاید؛ به تئاتر شکسپیر و به موسیقی و اوپرای ایتالیائی علاقه یافت و به کافه‌های باب روز آمد و شد کرد. پس به نیو اورلئان New Orléans سفر کرد و امکان یافت که ایالتهای غربی و جنوبی امریکا را بشناسد و از شیکاگو و منطقه‌های سرحدی دیدن کند که بعدها دربارهٔ همهٔ آنها اشعار پرشوری سرود. در این دوره به مطالعهٔ عظیمی دست زد و از اندیشه‌ها و احساسهای گوناگون برای خلق اولین دیوان مایه گرفت که به نام برگهای علف *Leaves of Grass* در ۱۸۵۵ به وسیلهٔ خود او چاپ و منتشر شد، شامل دوازده شعر و دیباچه‌ای انتقادی که از ظهور شاعری خبر می‌داد که قصد داشت پیامبر دموکراسی و شاعر تودهٔ مردم باشد. او خود گفته است: «من در شعر کلمهٔ دموکراسی، کلمهٔ تودهٔ مردم را بکار می‌برم»: می‌گفت که اشعار من صدای همهٔ کسانی خواهد بود که خود صدائی ندارند تا بگوش برسانند و مانند گیاهی پیش‌پا افتاده‌اند که زبان حالشان سخن می‌گوید. ویتمن دربارهٔ همه افراد بشر سخن می‌گوید، از زن و مرد و از عشقی که به طور اساسی بر وجود همه کس حکمفرماست ـ عشقی جسمانی. ویتمن دربارهٔ تن همانقدر شعر می‌سراید که دربارهٔ روح. ازین‌رو نخستین چاپ دیوان برگهای علف سر و صدای بسیار برانگیخت و مورد حملهٔ سخت ناقدان و مردم قرار گرفت و آن را منافی اخلاق و عفت خواندند. تنها کسی که از آن طرفداری کرد امرسون Emerson بود که در وجود ویتمن تجسمی از احساس و ادراك شخص خود یافت، پس با شیفتگی به او نوشت: «در آستانهٔ کار بزرگ ادبی به تو درود می‌فرستم.» این نامه در دیباچهٔ چاپ دوم منتشر شد. دومین چاپ برگهای علف در ۱۸۵۶ انجام گرفت، شامل اشعاری تازه و سومین آن در ۱۸۶۰ که باز منظومه‌هائی تازه در برداشت و تا ۱۸۹۲، سال مرگ شاعر، نه بار بچاپ رسید و همچنان به وسعت و غنایش افزوده

گشت، چنانکه آخرین آن چهار صد و یازده قطعه شعر را شامل می‌شد. ویتمن در ۱۸۶۲ به هنگام جنگهای داخلی دست از روزنامه نگاری کشید و به ویرجینیا رفت تا از برادر مجروحش دیدن کند. از آن پس داوطلبانه به خدمت پرستاری وارد شد و تا ۱۸۶۴ با فداکاری بسیار در بیمارستانهای ارتش در واشینگتن وقت خود را به پرستاری زخمیهای جنگ مصروف داشت. تجربه‌های دردناك این دوره به وی لحن تازه‌ای بخشید و الهام‌بخش اشعاری دربارهٔ جنگ گشت که بیشتر آنها در چهارمین چاپ **برگهای علف** گنجانده شد. از جملهٔ این اشعار آواز طبل *Drum - Tape* است در ۱۸۶۵. ویتمن که از ستایندگان پر شور آبراهام لینکلن بود از واقعهٔ غم‌انگیز قتل او در ۱۸۶۵ پس از پیروزی بر مردم نژاد پرست جنوب، سخت به هیجان آمد و در مرگ او چندین مرثیه سرود، از آن جمله شعری با عنوان آنگاه که گلهای یاس آخرین بار در آستانهٔ خانه شکفت *When Lilacs Last in the Dooryard Bloom'd* و شعر ناخدا! ناخدای من *O Captain, My Captain!* (۱۸۶۵) که در آن لینکلن را ناخدائی خوانده بودکه مردم کشورش را تندرست به ساحل رسانده و خود «سرد و بیجان به خاك افتاده است.» ویتمن پس‌از جنگ در وزارت کشور امریکا شغل کوچکی بدست آورد و چیزی نگذشت که به اتهام سرودن اشعار منافی اخلاق از کار معزول شد، پس با کمك دوستان شغل دیگری یافت که هشت سال در آن باقی ماند. در ۱۸۷۱ دو مقالهٔ سیاسی به نام **گذر به هند** *Passage to India* و **چشم‌اندازهای دموکراسی** *Democratic Vistas* انتشار داد و در۱۸۷۳ بر اثر افلیج شدن به کمدن Camden در ایالت نیوجرسی نزد مادر و برادر رفت. در این شهر هنرمندان و نویسندگان را بگرمی پذیرفت و خانه‌اش را مرکز آمد و رفت عده‌ای از پیروانش ساخت و این دوره را که با اندوه مرگ مادر همراه بود، با نوشتن خاطرات و اندیشه‌هائی گذراند که با عنوان روزهای نمونه و مجموعهٔ نوشته‌ها *Specimen Days and Collect* در ۱۸۸۲ انتشار یافت. سالهای آخر عمر ویتمن به اصلاح و تجدید نظر دیوان **برگهای علف** سپری شد تا سرانجام در ۱۸۹۲ از بیماری فلج و سل درگذشت. زندگینامهٔ شخصی *Autobiographia* ویتمن در۱۸۹۲ و آثارکاملش به نام آثار منظوم و منثور والت ویتمن *Complete Poems and Prose of W'W* در ۱۸۸۹ انتشار یافت و بار دیگر کاملتر در ده جلد در ۱۹۰۲ بچاپ رسید.

اثر مهم والت ویتمن برگهای علف است، دیوانی پرحجم و بدون پیوستگی تاریخی، شامل اشعاری در بیان اندیشه و ادراکی متفاوت با ادراك سایر شاعران. پیش‌از ویتمن شعر در مقامی والا جای داشت و از موضوعها و عشقهای عالی قدم پائینتر نمی‌گذاشت، چنانکه با زندگی واقعی پیوستگی نداشت. ویتمن شعر را از مرتبهٔ بلند هنری فرود آورد و بر خلاف رسم جاری آن را به زندگی پیوند داد، خاصه به زندگی تودهٔ مردم. عشق به زندگی و دوستی بشر، مقدس شمردن نفس، زیبائی مرگ، تساوی همهٔ مردم و جاودانگی روح موضوعهای اصلی شعر ویتمن است. در نظر ویتمن عشق رشته‌ای است که مردم جهان را به یکدیگر می‌پیوندد و به اشخاص و اشیاء جان می‌بخشد. ویتمن خود را با طبیعت، دریا و کوچکترین مظهر عالم خلقت می‌آمیزد و می‌گوید: «راز برگ علف کمتر از گردش ستارگان اهمیت ندارد.» روح و جسم در دنیای ویتمن از یکدیگر جدا نیست و روح در نظر او نباید در درجه‌ای بالاتر از تن قرار گیرد. زیبائی روح در اشعار ویتمن همچنان زیبائی تن ستوده می‌شود و همین ستایش است که اشعار او را شهوانی و برخلاف عفت و اخلاق معرفی کرده است. ویتمن می‌گوید: «تنها چهره یا تنها مغز نیست که الهام‌بخش شعر است، من تأکید می‌کنم که تن به طور کامل خود شایستهٔ توصیف است.» ویتمن در همهٔ اشعار خود وجود دارد، گذشته از موضوع و غنای شعر، ویتمن همه جا خود را وصف کرده است. او پیوسته در برابر دوگانگی «من» و «تودهٔ مردم» قرار دارد و خوب می‌داند که همهٔ سرچشمه‌های شعری و نیروی فکری او به تودهٔ مردم باز می‌گردد و در عین حال می‌داند که این اوست که به تودهٔ مردم می‌آموزد چگونه به افتخار شغل و حرفهٔ روزانهٔ خویش آگاه باشند. ویتمن در عالم سیاست شاعری میهن‌پرست و طرفدار دموکراسی است. در شعر برای تو، ای دموکراسی\ *For You, O Democracy!* آرزوی زمانی را داردکه خورشید دوستی و یکدلی برهمهٔ سرزمینها بتابد. ویتمن بیش از هر شاعر دیگر از دموکراسی الهام گرفته است. او در شعر همه نوع کلمه را وارد می‌کند، کلمه‌های عامیانه، عبارتهای جغرافیائی، حرفه‌ای و روزنامه‌ای. ویتمن از روی اراده با ادبیات رایج و قراردادی قطع رابطه می‌کند، ساختمان عروضی را به اشعار کوتاه و نغمه‌هائی که بیان حال باشد، تبدیل می‌کند، نغمه‌های آهنگین مردم در حال حرکت، نغمهٔ کار، نغمهٔ کوشش، نغمهٔ بشر جدید و خلاصه به هر یك از اشعار مقامی می‌دهدکه

با ساختمان اثر متناسب است. بدین‌طریق غرابت، شیوهٔ کلام و پا نهادن شاعر بر وزن و قافیه و قواعد شعری رایج، در نظر ادیبان قرن نوزده همانقدر زننده آمد که بی‌پروائی درموضوع. با همهٔ تحقیرها و بی‌اعتنائیها که در زمان زندگی ویتمن دربارهٔ شعر او صورت گرفت، اشعارش طرفداران بسیار و پیروان فراوان یافت. حتی خوانندگانی که شخصیت و فکر و روح او را انکار می‌کردند، بتدریج او را شاعری بزرگ یافتند. اشعار ویتمن در انگلستان مورد تقدیر و تحسین کارلایل، راسکین، تنیسون و دیگران قرار گرفت و نفوذش بر بسیاری از شاعران امریکائی قرن بیستم قاطع بود ـ نفوذی که در اروپا، خاصه در روسیه نیز مشاهده شد.

**ویرژیل (پوبلیوس ورژیلیوس مارو)** Virgil (Publius Vergilius Maro) شاعر لاتینی (۷۰-۱۹ پیش از مسیح) ویرژیل در شهر مانتوا Mantua زاده شد، از خانواده و وضع اجتماعیش اطلاعی در دست نیست، چیزی که مسلم است آنکه این شاعر بزرگ آینده در متشنج‌ترین دورهٔ تاریخ روم رشد یافته و ناظر جنگهای داخلی و رقابتهای گوناگون بر سر قدرت و مبارزه‌های جمهوریخواهان (سنای روم) با وارثان سزار بوده است. اوضاع زمان در روح ویرژیل کینه‌ای شدید نسبت به نفاق و ناسازگاری میان ملت و همچنین عشقی عمیق به برقراری صلح در نظام حکومتی استوار پدید آورده که در سراسر آثارش انعکاس یافته است. زندگی شهرستانی ویرژیل در عین حال که او را در مجاورت زندگی روستائی وکشاورزی و چشم اندازهای طبیعت قرار داده، عشق به عالم انسانی آمیخته با تلاش و علاقهٔ به مردم فعال و قابل احترام و احساس زندگی کلی و جهانی و عواطف دینی را در او ایجاد کرده است. ویرژیل تحصیلات خود را در شهر رم و میلان بپایان رساند و به وسیلهٔ انتشار نخستین اشعار خود به جامعه معرفی شد، با بسیاری از مردان ادب و شاعران ارتباط یافت و پس‌از اقامتی در زادگاه که بر اثر جنگهای داخلی منجر به از دست رفتن سرزمینها و املاك موروثیش شد، به رم بازگشت و نخستین دیوان سرود شبانی *Bucolics* را در حدود سال ۳۷ پیش از مسیح انتشار داد که بیشتر اشعار آن و حتی عنوان آن از اشعار تئوکریتوس Theocritus تأثیر پذیرفته بود که نغمهٔ گاوچرانان سیسیل را بیاد می‌آورد. سرود شبانی شامل ده منظومه است با خصوصیتهای شعر روستائی و شعر عاشقانه، در واقع دوست

ویرژیل به نام پولیو Pollio فرماندار و سرپرست املاك، الهام‌بخش او در این اثر است و پس‌از او جانشینش از ویرژیل حمایتی نکرد، تا آنجا که همهٔ املاك او به نفع سربازان ضبط گردید و خود او نیز از خانه و زادگاهش رانده شد. ازاین‌رو، در اولین منظومه، سرگذشت جوانی نقل می‌شود که از سرزمین اجدادی خود رانده شده و به جوان دیگری بر می‌خورد که بخت با او یاری کرده و از ثروت و املاك خود بهره‌مندش ساخته است. در این شعر وضع دو جوان با یکدیگر سنجیده می‌شود، یکی‌که در سرزمین و خانهٔ خود بسر می‌برد و دیگری که زادگاه خویش را ترك کرده و از شهر و دیار آواره گشته است. در بعضی از منظومه‌ها استیلای عشق بر زندگی نشان داده شده است. اشعار شبانی ویرژیل با آنکه از اشعار تئوکریتوس مایه گرفته، از طراوت و تازگی و لحن خاص برخوردار است. شبانان ویرژیل بیشتر ظریف طبعند تا چوپانان تئوکریتوس. آنان در عین حال که میان بزها و گوسفندها بسر می‌برند، شور و شوق مسائل ادبی دارند، به هم خوشامد می‌گویند و عشقشان را به زنان گاوچران در نغمه‌های دلنشین بیان می‌کنند و حتی در صدد آشنائی با زنان متجدد بر می‌آیند؛ طراوت و برجستگی و قدرت هنری و ذوق و قریحه در این اشعار بصورتی شگفت‌انگیز جلوه‌گر است و این احساس را به خواننده می‌دهد که روح شاعر است که در زیر نقاب شبانی پنهان گشته. دو منظومه از این دیوان یعنی اولین و نهمین، صورت زندگینامهٔ شاعر را به خود می‌گیرد. در نخستین، شاعر اظهار امیدواری می‌کند که املاکش از دست نمی‌رود و در دیگری زمانی را نشان می‌دهد که این امید را از دست داده و ناچار به ترك خانه است. عناصر این زندگینامه در خلال شادیها، غمها، زندگی در خانه یا در تبعید، همه بر حسب تاریخ وقوع، پیاپی در پردهٔ نقاشی زیبائی همراه با اوضاع مغشوش آخرین جمهوری روم پیش چشم گسترده می‌شود و به منظومه‌ها سندیتی تاریخی می‌بخشد. در منظومهٔ چهارم خطاب به دوستش پولیو زمانی را پیش‌بینی می‌کندکه با نیکبختی همراه خواهد بود. منظومه‌های دو و هشت و ده زبان عشق را به صورت کهن که عشقی ویران کننده و محدود در عالم تنهائی است، گوشزد می‌کند و عشقهای دیگر را که از زیبائی فراوان بهره دارد، در منظومه‌های پنج و هفت می‌ستاید و شعر را واسطه‌ای جهانی معرفی می‌کند که بشر را با طبیعت آشتی می‌دهد. شخصیتهائی که در منظومه‌ها دیده می‌شوند،

همه نقابهائی بر چهره دارند که با لبخندی غم‌انگیز همراه است. این ده منظومه که بر زمینهٔ طبیعت زیبا جای گرفته است، ده قطعهٔ برجسته از صلح و سلامت است که در میان وضع حکومتی در حال گسیختگی و اغتشاش تجلی می‌کند. ویرژیل در **سرود شبانی** اندیشه‌های فلسفی و اخلاقی را که پیش از او نبوده است، وارد کرده و به اشعارش خوشاهنگی فراوان بخشیده و از موسیقی کلام دلنشینی برخوردار ساخته است. ویرژیل در حدود ده سال بعد از دیوان **سرود شبانی** منظومهٔ **گئورگیاس** *Georgics* را به‌تشویق‌مایکناس Maecenas دوست خود و مشاور بسیار نزدیك امپراتور آوگوستوس و از دوستان هوراس، منتشر کرد. این منظومه در چهار کتاب تنظیم یافته است که نخستین آن دربارهٔ کشف غلات و توصیف بهار است که نفسی تازه از زندگی نوین عالم طبیعت است، کشت و زرع در این منظومه تنها شرح رسوم و آداب خشك مذهبی طبقهٔ مالك و استمداد از عالم ربانی نیست، بلکه سرشار از احساس پرشوری است که بیشتر با طبقهٔ زارع و فقیر متناسب است. شاعر به طبقهٔ کشاورز دربارهٔ بهترین روش‌کاشت وبرداشت محصول و پرثمر ساختن آن و انتخاب مناطق و فصل مناسب، پندها می‌دهد و گردش ستارگان را که برکشت و درو و برداشت محصول تأثیر دارد و بر حالتهای مختلف تاریخی نوع بشر نیز اثر می‌گذارد، یادآوری می‌کند. ویرژیل از تاکها، زیتونها، درختان سودمند با مناظر شاعرانه‌شان سخن می‌گوید و نگاهش را مدتی طولانی بر منطقه‌ها، رودها، تپه‌ها و دریاچه‌های ایتالیا می‌دوزد ـ منطقه‌هایی که حاصلخیزتر از سرزمینهای دیگر است. کتاب **گئورگیاس** علاوه بر آموزش روستائی نوعی سرود است به افتخار بشر رنجدیده که‌گاه پشتش در زیر ارابه‌ها خم می‌شود و گاه گرفتار بلاهای آسمانی می‌گردد که بدترین آنها جنگهای داخلی است. در این اثرکه شامل قطعه‌های بسیار لطیف و شاعرانه است، تصویرهای ذهنی ویرژیل و احساس پرتوان او به بیان شعر جان می‌بخشد و به عالم طبیعت روح. سبك و قالب شعر در این کتاب از **سرود شبانی** نیرومندتر و گسترده‌تر است. ویرژیل میان سالهای سی تا نوزده پیش از میلاد مسیح **انئید** *Aeneid* را در دوازده بند ساخت‌که بزرگترین منظومهٔ عهد باستان و از شاهکارهای شعر حماسی است. شاعر قصد داشته است که این اثر ناتمام را بسوزاند، اما امپراتور آوگوستوس آن را نجات داد و عیناً منتشر کرد. منظومه به دوبخش تقسیم می‌شود که از یکدیگر

مجزا و از نظر اهمیت یکسان است. نخستین بخش شامل کتابهای یك تا شش است و از **اودیسه** اثر هومر تقلید شده‌است موضوع آن سفر آینیاس Aeneas پسر آفرودیته و شاهزادهٔ تروا است که پس از جنگ با یونانیان و به هنگام تسخیر تروا به ایتالیا گریخت و با دختر لاتینوس شاه Latinus ازدواج کرد. دومین بخش کتابهای هفت تا دوازده را دربر دارد که از **ایلیاد** اثر هومر تقلید شده و شامل شرح جنگهاست. **انئید** منظومه‌ای حماسی است که ویرژیل در آن اندیشه‌های عصر خود را به داستان عهدکهن پیوند داده و سندی واقعی از تاریخ بر جای گذارده است. ویرژیل در این اثر چیزهای اعجاب‌آور و مافوق‌الطبیعه از عالم الوهیت، آسمان و زمین، دریا، رود، رب‌النوعها، قهرمانان، نیمه‌خدایان را به امور بشری و سفرها و شکنجه‌های ناشی از جنگ می‌آمیزد. خدایان جاودانی و سنگدل فرمان می‌رانند و بشر برروی زمین همچنان به رنج بردن ادامه می‌دهد. وقایع در این اثر با عالم قهرمانی و شهسواری عصر جدید بیشتر مطابقت دارد تا عالم قهرمانان عهد باستان. مجموع نغمه‌ها از روحی مذهبی و زاهدانه برخوردار است. **انئید** که اقتباسی است از آثار هومر با منظومه‌های هومر تفاوت بسیار دارد، مانند آنها حماسه‌ای الهی نیست، بلکه حماسه‌ای است کاملاً بشری که در صورت افسانه به اولین دورهٔ تاریخ میهن شاعر بستگی می‌یابد، همراه با قریحهٔ فراوان و ادراك موسیقی و خوشاهنگی کلام و صحت و صداقت توصیف مناظر و لطافت احساس که همهٔ این خصوصیتها موجب گردیده است که منظومهٔ **انئید** از غنیترین منظومه‌ها در ادبیات لاتینی بشمار آید و در سراسر اروپا تا آخر قرن هیجدهم شاعران بسیاری را تحت نفوذ خود قرار دهد و به سبب برخورداری از جنبهٔ آموزشی عام عنصر اصلی فرهنگ اروپائی را در چهار قرن پدیدآورد و ویرژیل را بزرگترین شاعر لاتینی معرفی کند. دانته که خود تحت نفوذ آثار ویرژیل قرار دارد، دربارهٔ او می‌نویسد: «تو استاد و پدر منی. من سبك زیبای خود را که موجب افتخارم گردیده است، به تو مدیونم.» بوالو Boileau می‌گوید: «اگر بخواهم شاعری را بدون هیچگونه سهو و خطا معرفی کنم، عقل می‌گوید: ویرژیل.»

**ویلیامز، تنسی** Williams, Tennessee نام مستعار، (نام واقعی تامس لنیر Thomas Lanier) رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس امریکائی(۱۹۱۱- ) تنسی

ویلیامز در کولامبس Columbus در ایالت می‌سی‌سی‌پی Mississipi زاده شد. جوانی را در فقر و سرگردانی گذراند و مدتها به پیشه‌های گوناگون دست زد پس از آن به تئاتر روی‌آورد و نمایشنامهٔ نبرد فرشتگان *Battle of Angels* را در ۱۹۴۰ در تئاتر کوچکی در نیویورك بر صحنه آورد که توفیقی نیافت، اما نمایشنامهٔ باغ وحش شیشه‌ای *The Glass Menagerie* (۱۹۴۵) پیروزی درخشانی بدست آورد ـ نمایشنامه‌ای در عین حال واقع‌بینانه و شاعرانه که از خاطره‌های دورهٔ جوانی آمیخته با تیره‌روزی نویسنده سرچشمه گرفته بود. اتوبوسی به نام هوس *A Streetcar Named Desire* در ۱۹۴۷ بر صحنه آمد که وصف گستاخانه‌ای بود از انحطاط اخلاقی و معنوی زنی از مردم جنوب. این نمایشنامه به دریافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نایل آمد. تنسی ویلیامز در این دوره بیشتر به موضوع عشقهای شهوانی یا محرومیت زن از حقوق خود پرداخته است. نمایشنامهٔ تابستان و دود *Summer and Smoke* (۱۹۴۸) از این قبیل است. همچنین نمایشنامهٔ خال گل *The Rose Tattoo* (۱۹۵۱). نمایشنامه گربه روی شیروانی داغ *Cat on a Hot Tin Roof* (۱۹۵۵) از بهترین نمایشنامه‌های ویلیامز بشمارآمد. فیلمنامهٔ بیبی دال *Baby Doll* در ۱۹۵۷ منتشر شد و نمایشنامهٔ کمینو ریال *Camino Real* در ۱۹۵۳ که آمیخته‌ای بود از تمثیل شاعرانه و سخریه‌ای‌که در میان آثار تنسی ویلیامز مقام جداگانه‌ای دارد. از آثار دیگر نمایشی ویلیامز این آثار است: ناگهان تابستان گذشته *Suddenly Last Summer* (۱۹۵۸)، بیست‌وهفت واگون پنبه *27 Wagons full of Cotton* (۱۹۴۹)، خدا حافظ بیردی *Bye - bye Birdie* (۱۹۶۰)، شب ایگوانا *The Night of the Iguana* (۱۹۶۱). تنسی ویلیامز علاوه برنمایشنامه، مجموعه‌هائی از داستان‌کوتاه و رومانهائی انتشار داده که از آن جمله است: مجسمهٔ یکدست و داستانهای دیگر *One Arm and Other Stories* (۱۹۴۸)، رومان بهار رومی خانم استون *The Roman Spring of Mrs Stone* (۱۹۵۰)، آب‌نبات سخت *Hard Candy* (۱۹۵۴). از اشعار او در زمستان شهرها *In The Winter of Cities* در ۱۹۵۶ است. تنسی ویلیامز از پرکارترین و برجسته‌ترین نمایشنامه نویسان امریکاست. نمایشنامه‌هایش با واقع‌بینی بسیار زندگی مردم محروم و پر عطوفت را وصف می کند و از زبان قهرمانان خود سخنانی قوی و صریح و گاه شاعرانه بیان می‌کند. جز چند نمایشنامهٔ خیال‌انگیز و کمدی خدا حافظ بیردی بیشتر نمایشنامه‌هایش

تأثرانگیز است. اشخاص نمایشنامه‌ها میان رؤیا و واقعیت دست و پا می‌زنند. در نمایشنامهٔ بهار دومی خانم استون زنی در حال پیر شدن به دنبال عشق است و پیوسته خود را در معرض ناکامیها و ناامیدیها قرار می‌دهد. دنیای تنسی ویلیامز خشونت‌بار و تیره است، چنانکه هیچگونه امیدی را منعکس نمی‌کند. همه کس مورد تهدید پول، شهوت و احتیاجات پست قرار دارد. تنسی ویلیامز هرگز تلخی درون را در ورای شادی موقت نمی‌پوشاند. تنها در یکی از بهترین نمایشنامه‌هایش شب ایگوانا دو تن را معرفی می‌کند که اگر چه به سعادت کلی دست نیافته‌اند، لااقل درآرامشی نسبی بسر می‌برند. غالب نمایشنامه‌های تنسی‌ویلیامز با پیروزی بسیار همراه بوده، به بیشتر زبانها ترجمه شده و به روی صحنه آمده یا از آنها فیلم سینمائی ساخته شده است.

ترجمه به فارسی: اتوبوسی به نام هوس ـ باغ وحش شیشه‌ای ـ پرندهٔ شیرین جوانی ـ تابستان و دود ـ خال گل ـ گربه روی شیروانی داغ ـ هوس بهاری.

**ویلیامز، ویلیام کارلوس** Williams, William Carlos شاعر و رومان‌نویس امریکائی (۱۸۸۳-۱۹۶۳) کارلوس ویلیامز در راذرفرد Rutherford (ایالت نیوجرسی New Jersey) از پدر انگلیسی و مادر اسپانیائی زاده شد. تا چهارده سالگی در زادگاه ماند، پس‌از آن با پدر و مادر به اروپا سفر کرد و دو سال در آنجا اقامت کرد. در بازگشت به امریکا تحصیلات خود را در نیویورك، سپس در رشتهٔ پزشکی در دانشگاه پنسیلوانیا Pennsylvania ادامه داد؛ در این شهر با ازراپاوند Ezra Pound و هیلدا دولیتل Hilda Doolittle آشنا شد و تحت نفوذ آنان قرار گرفت. کارلوس پس‌از پایان تحصیلات پزشکی در ۱۹۱۰ به زادگاه خود رفت و در خانهٔ بزرگی مطب دایر کرد، تا آخر عمر آنجا ماند و اوقات خود را میان شغل پزشکی و شعر و ادب تقسیم کرد. اولین دیوان *Poems* را در ۱۹۰۹ به خرج خود انتشار داد و در نشریه‌های گروه ایماژیست Imagistes (رجوع شود به پاوند) همکاری کرد، اما در انقلابها و آشفتگیهای ادبی عصر به سبب مشغلهٔ پزشکی شرکت نکرد، تنها در ۱۹۲۴ بودکه توانست به اروپا سفر کند. دراین سفر با شاعرانی چون والری لاربو Larbaud و فیلیپ سوپو Soupault ملاقات کرد. کارلوس ویلیامز مانند پاوند در آغاز در سبك ایماژیسم شعر می‌سرود. منظومهٔ کوتاه در دوزخ

*Kora in Hell* (۱۹۲۰)، به این دوره تعلق دارد سپس بتدریج از این سبك فاصله گرفت، اما تأثیر آن از نظر اصل عینیت Objeetivisme درآثارش باقی ماند و ریشهٔ نهضت سالهای دههٔ سی قرار گرفت. کارلوس ویلیامز دیوانهای متعددی انتشار داد که به صورت دیوان کامل *The Complete Collected Poems* یك بار در ۱۹۳۸ منتشر شد، شامل اشعار میان سالهای ۱۹۰۶و۱۹۳۸ و بار دیگر با عنوان دیوان اشعار نخستین *The Collected Earlier Poems* (۱۹۵۱). دیوان اشعار اخیر *The Collected Later Poems* نیز در ۱۹۵۰ انتشار یافت. کارلوس ویلیامز بر لزوم شعرکاملاً امریکائی و جدا از شعر انگلیسی تکیه دارد با محیطی متفاوت و زبانی هر روز متفاوت‌تر از زبان انگلیسی. این نظر که به تحقیقات وی افزوده شد، منظومهٔ بزرگ حماسی پاترسون *Paterson* را پدید آورد در پنج جلد که جلد اول آن بهترین و زیباترین قسمت کتاب بشمار آمده و در ۱۹۴۶ انتشار یافته است و آخرین جلد در ۱۹۵۸ ـ اثری مفصل و تصویری از شهر کوچك صنعتی پاترسون. جریان موضوع در این منظومه به وقایع نگاری یا نقشه برداری از شهر ارتباط ندارد، بلکه بیشتر به تحلیل روحی مردم و محیط بستگی می‌یابد و سرگذشت شهر به صورتی بسیار نزدیك به سرگذشت راوی می‌پیوندد: پزشکی که در عین حال شاعر است و هرچه شعر پیش می‌رود، شباهت این دو سرگذشت یعنی شهر و راوی بیشتر می‌شود. پاترسون اثری فاقد وحدت، اما پرقدرت است. دکترکارلوس ویلیامز اولین شاعر امریکائی است که به صورتی قاطع به اصالت عمل معتقد است و او که در آغاز تحت نفوذ دوستش، پاوند قرار داشت، از روش کُنائی و اشاری و تربیتی او اجتناب کرد. ویلیامز تنها دربارهٔ چیزی شعر می‌گویدکه دیدنی و لمس‌کردنی باشد و به وجود آن یقین بتوان داشت مانند: دیر آمدن، توقف ماشین، دور زدن، نگاه کردن به ارابهٔ دستی، به گل و به پرنده. وی مخالف هر چیزی است که خصوصیت زندگی روزانه را از دست بدهد و تعمیم یابد و نتیجهٔ کلی بدست دهد. هیچ چیز از نظر ویلیامز تمثیلی نیست، او نمایندهٔ تعلیم و تربیت عامی و آموزشی دور از فرهنگ سنتی است. این نظر را در اثر خود به نام خلق و خو *The Tempers* در ۱۹۱۳ و تصویرهائی از بروگل *Pictures from Brueghel* در ۱۹۶۲ نمایان ساخته است. بروگل نقاش پرده‌های نقاشی گسترده‌ای پیش‌چشم می‌گذارد، همه نمودار جزئیات امور روزانه و برخوردار ازمحدویت نظری وفکری، آنچنانکه

مورد علاقهٔ ویلیامز در شعر است. خود او می‌گوید: «زندگی این است و هیچ چیز دیگر جز آن که در حال اتفاق می‌افتد و در حال از مغز من می‌گذرد، وجود ندارد.» از نظر قالب شعر، ویلیامز به شیوهٔ مکالمهٔ امریکائی شعر می‌گوید و خود ادعا دارد که وزن عروضی و سبك شعر انگلیسی را کنار گذارده و وزنی جدید بر مبنای ضربها درهر سطر پدیدآورده است. ویلیامز معتقد است که واقعیت خلق نمی شود مگر به وسیلهٔ کلمه وبدین‌طریق اصل عینی‌بودن‌را درشعر بکار می‌برد. آثار منثور ویلیامز از اشعارش‌کمتر اهمیت دارد و بیشتر به تجربه‌های پزشکی او ارتباط می یابد، از آن جمله است: رومان بزرگ امریکائی *The Great American Novel* (۱۹۲۳) که ارزشی تاریخی دارد. سفری به پاگانی *A Voyage to Pagany* (۱۹۲۸)، رومان سه بخشی قاطر سفید *White Mule* (۱۹۳۷) و بر پا داشتن *The Build-up* (۱۹۵۲). کارلوس ویلیامز نمایشنامه‌هائی نیز انتشار داده، از آن جمله است رؤیائی از عشق *A Dream of Love* (۱۹۴۸) و مانند آن. زندگینامهٔ کارلوس ویلیامز *The Autobiography of William Carlos Williams* (۱۹۵۱) اثری مهم و سودمند است که خواننده را با زندگی و آثار نویسنده آشنا می‌کند. وی از شاعرانی است که هرگز در پنهان‌کردن خصوصیتهای روحی و فکری خود نمی‌کوشد. مقامه‌های ویلیامز در مجموعهٔ برگزیدهٔ مقامه‌ها *Selected Essays* در ۱۹۵۴ منتشر شد و برگزیدهٔ نامه‌ها *The Selected Letters* در ۱۹۵۷ دلخوری وخلق امریکائی *In The American Grain* (۱۹۲۵) تحقیق و تفسیری روشن است از تاریخ و محیط خاص امریکائی. این اثر پیروزی خود را تا نیم قرن حفظ کرده است.

ویلیامز که مدتها نزد مردم ناشناخته مانده بود، در سالهای آخر زندگی شهرتی بدست آورد و در ۱۹۶۳ پس از مرگش، جایزهٔ پولیتزر به اشعار او تعلق گرفت. امروزه آثار ویلیامز در میان نسل جوان امریکائی از پر خواننده‌ترین آثار بشمار می‌آید.

**ویلیه دولیل آدام، فیلیپ ـ آوگوست ماتیاس دو**، Villiers de L' Isle-Adam Philippe-Auguste Mathias de نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس فرانسوی (۱۸۳۸-۱۸۸۹) ویلیه در بروتانی Bretagne زاده شد. خانواده‌اش از اشراف قدیم بودکه در زمان انقلاب ثروت خود را از دست داد و پیوسته در انتظار ثروت و افتخار

جدید باقی ماند. ویلیه تحصیلات را در مدارس مختلف منطقهٔ زادگاهش انجام داد، مزاجی رنجور و روحی حساس و نگران داشت و در دنیای درون خود می‌زیست. از دست رفتن ثروت خانوادگی موجب شدکه ویلیه همهٔ عمر را در فقر اندوهباری بگذراند. اولیـن عشق او نیز به دختـری جوان به سبب مرگ دلـدار با ناکامی همراه گشت که او را در ناامیدی شدید باقی گذارد و موجب شدکه برای تسکین خاطر به کار شدیـد و خلق آثـار شاعرانه روی آورد. پـدر و مـادر ویلیه که به استعداد فرزند خود پی برده بـودند، از آغاز ۱۸۵۷ در پـاریس اقامت گزیدند تا وسائل کسب افتخار و شهرت را برای او فراهم آورند. ویلیه در پاریس با بـودلر Baudelaire آشنایی یافت وبه‌وسیلهٔ او با هنرمندان و ادب دوستان ملاقات کرد که وی را به همکاری در مجلهٔ روو فانتزیست Revue Fantaisiste دعوت کردند. ویلیه در نظر دوستان از استعداد عالی نسل خود برخوردار بود و خود نیز به آنان می گفت که بزودی سلسله آثاری انتشار خواهد داد که در آنها رؤیا بر پایـهٔ منطق قرار گرفته بـاشد و ادبیاتی فلسفی که اندیشه‌ها را تازگی بخشد. دیوان نخستین اشعار *Premières Poésies* را در ۱۸۵۹ در شهـر لیون انتشار داد که توفیقی بدست نیاورد. اشعار این دیوان تحت تأثیر اشعار وینیی Vigny و لامارتین قـرار داشت. دراین زمان به وسیلهٔ بودلر با ادگار پو آشنا شد و با او ارتباط عمیق روحی یافت، اما استاد بزرگی که ویلیه ترکیب اصلی همهٔ آثارش را به او مـدیون است هگل Hegel فیلسوف بـزرگ آلمانـی است کـه اولیـن رومـان فلسفیش تحـت تـأثیر اندیشه‌های او قرار گرفته است. این رومان ایزیس *Isis* نـام دارد که شوق ویلیه را به علوم باطنی نشان مـی‌دهد و در نظر بعضی از نویسندگان عـلائمی از نبوغ او را دربر دارد. ویلیه دولیل آدام با مالارمه دوستی‌یافت ودرنمایشنامه‌های الن *Ellen* (۱۸۶۵) ومودگان *Morgane* (۱۸۶۶) از زیبائیهای مکتب سمبولیسم که به وسیلهٔ مالارمه در او نفوذ یافته بود، سود بسیار برد. اما هیچ‌یك از این دونمایشنامه در زمان حیات نویسنده برصحنه نیامد. ویلیه در۱۸۶۷سردبیری روو د لتر ا د زار Revue des Letters et des Arts (مجلـهٔ ادب و هنر) را بـر عهـده گـرفت و اولین داستانهای کوتاه خود را در آن منتشرکرد و بدین‌طریق راهی برای ابراز استعداد خود در نویسندگی یافت. نمایشنامهٔ عصیان *La Révolte* در ۱۸۷۰ بـر صحنه آمد و اگر چه برگزیدگان شعر و ادب آن را ستودند، مـورد انتقاد شدید عـده‌ای از

منتقدان قرار گرفت و جز پنج شب بر صحنه نماند. نمایشنامهٔ **دنیای تازه** *Le Nouveau Monde* در ۱۸۸۰ نیز که به مناسبت صدمین سال استقلال امریکا نوشته شده بود، از اولین شب نمایش با شکست روبرو شد. این شکست ویلیه را بیشتر به دنیای درون خود کشاند و بیش از پیش به عمق اندیشه فرو برد و حاصل این حال اثری بود به نام **اکسل** *Axel* که از نظر اندیشه و سبك شخصی غنیترین آثار او بشمار آمد. اکسل نمایشنامهٔ منثوری است در چهار بخش، اثری دشوار و ناهماهنگ که نفوذ بسیاری از نویسندگان در آن دیده می‌شود، شامل زیبائیهای خیره کننده و اسرار ژرف و مسحور کننده که در آن عناصر گوناگون با تغزلی پر-شور آمیخته است. خیالپردازی آمیخته با شیوه‌هائی از آثار گوته موجب شده است که یکی از آثار بسیار عجیب و بینظیر ادبیات فرانسه پدید آید. از نظر بعضی از صاحبنظران این اثر نمونهٔ بسیار کامل تئاتر سمبولیست بشمار آمده و نفوذی عمیق بر نویسندگان جوان مکتب سمبولیسم آخر قرن نوزده بر جای گذارده است. دورهٔ دوم زندگی ویلیه پر ثمرتر بود. مجموعهٔ **حکایات دردناك** *Les Contes Cruels* در ۱۸۸۳ انتشار یافت، شامل قصه‌هائی که در نشریه‌های گوناگون منتشر شده بود ـ قصه‌هایی که از شاهکارهای ویلیه محسوب می‌شد و تنها اثری از او که محبوبیت عام و پایدار یافت. قهرمانانی که نویسنده در این قصه‌ها به شرح حال و سرگذشتشان پرداخته است، همه درمحیطی عجیب و گاه بیمارگونه بسر می‌برند، محیطی که در آن رؤیا ادراك مرگ را با زندگی می‌آمیزد. ورا Vera قهرمان یکی از داستانها عمر را در رؤیا و خاطرهٔ دلدار می‌گذراند تا روزی که محبوبش سر می‌رسد و او را همچنان در عالم رؤیا مرده می‌یابد. قهرمان قصهٔ دیگر دختری ناشنواست که تنها با صدای روح آشنائی دارد، از عشق دست می کشد تا مبادا نقص عضو دنیای با صفای عشقش را تباه سازد. داستان **حوای آینده** *L'Eve Future* (۱۸۸۶) نیز از شاهکارهای ویلیه دولیل آدام بشمار آمد که در آن جادوگری به طور عجیبی در عالم واقعی رخنه می‌کند. ویلیه در این رومان از اختراعاتی استفاده می‌کند نظیر آدم مصنوعی که با دستگاههای برقی کار می‌کند و حتی حرف می‌زند و ساکت می‌شود و حرکات و صدای دلداری را برای عاشق خویش تقلید می‌کند و موجب تسکین خاطر او می‌شود، اما در سفری دچار حریق می‌شود و آرزوهای جوان عاشق را که به وسیلهٔ اعجاز دانش تحقق یافته بود،

برباد می‌دهد. با این حال،این اثر را نمی‌توان در شمار رومانهای علمی قرار داد، زیرا مخترع دستگاهها بیشتر به فلسفهٔ کار توجه داشته و خواسته ثابت کند که واقعیت مطلق تنها در اندیشه و خیال وجود دارد. دیگر از آثار ویلیه مجموعه داستان تریبولا بونومه *Tribulat Bonhomet* است در ۱۸۸۷، شامل پنج داستان کوتاه و برجسته‌ترین و بلندترین آن کلرلونوا *Clair Lenoire* که درآن احساس بیزاری و تشویش و کینه و حالات روحی طبقهٔ کاسبکار دیده می‌شود. مجموعهٔ عشق والا *Amour Suprême* در ۱۸۸۶ انتشار یافت. در قصه‌ای که عنوان مجموعه را دارد، ادراك عشق به وسیلهٔ نویسنده از نظر صفا و پاکی به اوج خود می‌رسد و عشق واقعی که عشقی آسمانی است، روح قهرمان داستان را تابناك می‌سازد. داستان سرگذشتهای نامتداول *Les Histoires insolites* در ۱۸۸۸ و در همین سال حکایات دردناك تازه *Les Nouveaux contes cruels* انتشار یافت که آن نیز از خیالپروری مافوق‌الطبیعه الهام گرفته بود و مخالفت با رئالیسم و ناتورالیسم در آن دیده می‌شد. آثار کامل ویلیه دولیل آدام میان سالهای ۱۹۱۴و۱۹۲۹ در ده جلد انتشار یافت.

بعضی از آثار ویلیه در ردیف اول آثار ادبی قرار دارد. آثاری که بیشتر سرشار از رؤیاهای عجیب و غریب است با سبکی درخشان. وی بیشتر از هر نویسندهٔ دیگر در چهار راه تمایلات ادبی که نیمهٔ دوم قرن نوزدهم را دوره‌ای برجسته ساخته، قرارگرفته بود، ازین‌رو اهمیت تاریخی آثارش قابل‌توجه است. مراسله‌های ویلیه دولیل آدام به واگنر Wagner که در ۱۸۶۱ ملاقات کرده و به‌طور عمیقی تحت نفوذ هنر و اندیشه‌های او قرارگرفته بود، در ۱۹۵۸ و سپس کاملتر در۱۹۶۲ انتشار یافت.

**وینیی، آلفرد ویکتور کنت دو** Vigny, Alfred Victor comte De شاعر، رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۷۹۷-۱۸۶۳) وینیی در خانواده‌ای اصیل و به حد افراط شاهدوست زاده شد که اعضای آن همه از افسران عالیمقام ارتش بودند. پدر به هنگام تولد آلفرد شصت سال داشت و بر اثر زخمهائی که در جنگها برداشته بود ناقص‌العضو بود. مادر که سی‌سال از همسر جوانتر و زنی متدین بود، همهٔ قدرت را در چنین کانون نامتناسب در دست داشت. آلفرد کودکی را در

محیطی سرشار از افتخارات خانوادگی و آمیخته با ایمان مذهبی گذراند، اما انقلاب فرانسه همهٔ افتخارات را از این خانوادهٔ اشرافی گرفت و اعضای آن را در ماتم حکومت سلطنتی فرو برد. اندوه شکست تأثیری عمیق بر وجود آلفرد گذارد که در سراسر عمر در او باقی ماند. وی در ۱۷۹۹ از زادگاه خویش به پاریس برده و در ۱۸۰۵ به شبانروزی سپرده شد و با دوستان بزرگتر از خود بسر برد که در دبیرستان بوناپارت تحصیل می‌کردند. سالها بعد که می‌دید رفیقان بزرگترش در ارتش خدمت می‌کنند و به جنگ می‌روند، بسیار افسرده گشت و از وضع خود که از لحاظ جسمی ضعیف و از نظر روحی حساس بود، بسیار رنج می‌برد. بعدها نوشت. «تاریکترین روزهای زندگیم زمانی بود که در دبیرستان بسر بردم...» این دوره دورهٔ رؤیاهای بزرگ وینیی بود که در طی آن با بیصبری انتظار خدمت در ارتش را می‌کشید تا مانند دوستان بزرگتر به جنگ رود. سرانجام پس از بازگشت خانوادهٔ بوربون و استقرار سلطنت، موفق شد که به خدمت ارتش درآید. در مارس ۱۸۱۶ با درجهٔ ستوانی افسر پیاده نظام گارد سلطنتی شد و پیوسته خواب جنگ می‌دید، اما سیاست صلحجویانهٔ لوئی هیجدهم به این افسر جاه طلب جز یکنواختی زندگی نظامی و نمائی تیره چیزی تقدیم نکرد. روزهای پرافتخار ارتش بسر آمده بود و وینیی احساس می‌کرد که وجودش در ارتش ثمر-بخش نیست. احساس تلخ این دوره را بعدها در آثارش بیان کرده است. وینیی که از خدمت در ارتش سرخوردگی یافته بود، به استعداد ادبی خود توجه کرد و در کتابخانهٔ مجهز پدر به مطالعهٔ کتابهای فیلسوفان قرن هیجده و آثار شاعران گذشته و معاصر پرداخت. آثار آندره شنیه، شاتوبریان، هومر و میلتون را خواند، اشعاری سرود و نمایشنامه‌هائی نوشت، با ویکتور هوگو و شارل نودیه آشنا شد و به انجمن ادبی سناکل Cénacle رفت و آمد کرد، با نویسندگان رومانتیك دوستی یافت و مقاله‌ای دربارهٔ بایرون در مجلهٔ کنسرواتور لیترر Conservateur littéraire منتشر کرد. در ۱۸۲۲ نخستین دیوان *Poèmes* را با نام مستعار انتشار داد که چندان جلب‌توجه نکرد، اما هنگامی‌که در۱۸۲۴ شعر فلسفی خود را به‌نام **الوآیا خواهر فرشتگان** *Eloa ou la Soeur des Anges* انتشار داد، نامش بر زبانها افتاد. این شعر از معروفترین و مشخصترین آثارویینیی بشمار آمد. سرخوردگی وینیی از شغل نظامی و ازدواجش با دختری انگلیسی به نام لیدیا Lydia تخم بدبینی را در دلش

کاشت و او که پس‌از انتشار نخستین اشعار به محافل ادبی راه یافته و دوستانی چون هوگو وسنت‌بوو بدست آورده بود، بتدریج از همه گسیخت و همکاریش را با مجلهٔ لاموز فرانسز La Muse française که در ظهور مکتب رومانتیسم سهم بسزائی‌داشت، قطع‌کرد. دوستانش‌که وینیی را مرد ادب ومرد اجتماع می‌دانستند، این کناره‌گیری را بر او نبخشودند. وینیی در ۱۸۲۶ چاپ تازه‌ای از اشعارش انتشار داد با عنوان **منظومه‌های کهن و جدید** *Poèmes antiques et modernes* که یگانه دیوان اوست‌که در زمان حیاتش بچاپ رسید. در چاپ دیگری که در ۱۸۲۹ منتشر شد، تعدادی از بهترین اشعار را مانند **موسی** *Moïse* بر آن افزود که از بیانی استوار برخوردار بود و احساس تنهائی شاعر را منعکس می‌کرد. جنبه‌های مضاعف هنر وینیی در این کتاب نمودار گشته است، از طرفی اشعار از حیث موضوع و تخیل و بکار بردن کلمات پربانگ رنگ رومانتیك داشت و از طرف دیگر از نظر ساختمان و تفوق مطلق اندیشه بر تخیل شاعرانه رنگ شعر کلاسیك به خود می‌گرفت. وینیی در این مجموعه تحت نفوذ شاتو بریان و بایرون قرار داشته و خود نیز برکسانی چون ویکتورهوگو و حتی شاعران سمبولیست تأثیر گذارده است. اشعار وینیی هنگامی از قدرت و تغزل عمیق برخوردار بود که نکتهٔ فلسفی آن مورد توجه قرار می‌گرفت، ازین رو پیروزی کتاب بسیار کند صورت گرفت و همین امر موجب اندوه شاعر گشت. اما رومان تاریخی او که در همین سال ۱۸۲۶ به نام **پنجم مارس** *Cinq - Mars* منتشر شد، پیروزی بیشتری یافت. این رومان بیشك ازشاهکارهای وینیی بشمارآمده و اولین رومان‌تاریخی فرانسه است در شیوهٔ والتر اسکات که راه رومان تاریخی را در ادبیات فرانسه گشوده است. آلفرددووینیی در۱۸۲۷ بکلی از شغل نظامی دست‌کشید و همهٔ وقت را به ادبیات مصروف داشت، پس به تئاتر روی آورد، ابتدا از نمایشنامهٔ **دومئو و ژولیت** و سپس از **اتللو** اثر شکسپیر ترجمه‌هائی انتشار داد. پس‌ازآن خود نمایشنامه‌ای منثور نوشت به نام **لامارشال دانکر** *La Maréchale d'Ancre*، نمایشنامه‌ای در پنج پرده‌که در ژوئن ۱۸۳۱ برصحنه آمد. موضوع نمایشنامه پایان غم‌انگیز زندگی فلورانتن کونچینی Florantin Concini و همسرش، دوست نزدیك ماری دو مدیسی **ملکهٔ فرانسه**، بودکه هر دو به اعدام محکوم گشتند. نمایشنامه به سبب پیچ و خمهای مبهم و طولانی در آغاز جلب توجه نکرد و در دومین نمایش که ماری دوروال

Marie Dorval نقش زن اول نمایش را بـر عهده گرفت، به پیروزی دست یافت و این خود آغاز مشهورتـرین و غـم‌انگیزتـرین عشق رومانتیك وینیی شد. در این دوره همسر وینیی به بیماری عصبی دچار بود که چندی بعد افلیج گشت و بیشتر زندگی را در بستر و با دردهای گوناگون گذراند. وینیی یا درکنار بستر زن بسر می‌برد یا بستر مادر که هنوز اقتدار خود را حفظ کرده بود. خود نیز مزاجی رنجور داشت، از زمان جوانی سرفه می‌کرد و پس از آن به سرطان معـده دچار گشت و سرانجام نیز از این بیماری درگذشت. در چنین وضعی مـاری دوروال بـرای او فرشتهٔ نجات بشمار می‌آمد، اما او که زنی جاه طلب و حسود بود با خیانتهـایش وضـع وینیی را بـه شکلی مسخره‌آمیز درآورده بـود. وینیی نمایشنامهٔ *Quitte pour la peur* را بـرای ماری دوروال نـوشت که نمایشنامه‌ای کوتاه و مطایبه‌آمیز بود و بدبینی وینیی را نمایان مـی‌ساخت. زن و شوهر جوانـی از خانواده‌ای اصیل پس‌از ازدواجی بدون عشق قصر اجدادی را ترك می‌کنند و هر یك جداگانه بسر می‌برد. دوك به دربار ورسای می‌رود و دوشس تنهـا در پاریس می‌ماند و هر دو زندگی آسوده‌ای را می‌گذرانند تا آنکه دوشس بیمار می‌شود و پزشکی بربالین فرا می‌خواند. پزشك پس‌از آزمایش اعلام می‌کند که وی بزودی مادر می‌شود و شتابان خبر را به دوك می‌رساند. دوك در برابر این خبر خونسرد می‌ماند و تصمیم می‌گیرد که به پاریس نزد همسر برود تا حفظ ظاهر کند و پس‌از گذراندن شبی نزد همسر او را می‌بخشد و شرافت او را نجات می‌دهـد یعنی تنها چیزی که در روابط آن دو موضوع اصلی بحساب می‌آمد. وینیی در این کمـدی بیشتر جنبهٔ ترحم‌آمیز نسبت به زن را در نظر می‌گیرد، زن که موجـودی ضعیف است و حتی در انحرافهایش قربانی مرد و آداب و رسوم جـامعه می‌گردد. وینیی در ۱۸۳۲ مجموعهٔ سه قصه به نام استلّو *Stello* منتشر کرد و پس‌از آن نمایشنامهٔ شاترتون *Chatterton* شاهکار خـود را در فـوریهٔ ۱۸۳۵ بـر صحنه‌آورد که مـاری دوروال درآن نقش زن اول را برعهده گرفت. این نمایشنامه با پیروزی فراوان همراه گشت. مجمـوعـهٔ داستان **بندگی و عظمت نظامی** *Servitude et grandeur militaires* در همین سال انتشار یافت، شامل سه داستان کوتاه در مسألهٔ غم‌انگیز اخلاقی و روحی افسری که همهٔ فکرش میان شرافت سربازی و وجدان بشری در تردد است. سربازی که از مافوق خود فرمانی دریافت می‌کند، بی هیچگونه اختیار یا ابـراز

مخالفت باید آن را با تسلیم محض اجرا کند، خواه این فرمان مربوط به کشتن انسانی دیگر باشد یا کشته شدن خود او. از نظر وینیی این تسلیم و بردباری خود شرافت و اصالتی در بر دارد. وینیی در ۱۸۴۵ به عضویت آکادمی فرانسه پذیرفته شد، اما خطابهٔ ورودی اوکه بسیار مفصل و ناشیانه بود، با استهزا روبرو گشت، پس با روحی افسرده و شکست خورده به ملك خویش رفت، از همه چیز کناره‌گیری کرد و تنها وظیفهٔ پرستاری همسر را بر عهده‌گرفت و جز چند ملاقات با دوستان نزدیك، زندگیش در انزوا گذشت. شبها در اتاق کوچکی که خود آن را برج عاج Tour d'ivoire می‌نامید، وقت را به خواندن و نوشتن می‌گذراند. چند قطعه از زیباترین اشعار وینیی به این دوره تعلق دارد، از آن جمله است این قطعه‌ها: بطری در دریا *La Bouteille à la mer* (۱۸۵۲)، کوه دختران زیتون *Le Mont des oliviers* (۱۸۶۲)، روح محض *L' Esprit pur* (۱۸۶۳)، که در دیوان سرنوشتها *Destinées* پس‌ازمرگش در ۱۸۶۴ بچاپ رسید و هر یك مبین یك یا چند اندیشهٔ فلسفی و اخلاقی است با لحنی بدبینانه نسبت به تقدیر بیرحم. یادداشتهای یك شاعر *Journal d'un poète* در۱۸۶۷ بچاپ رسید، شامل مجموعه‌ای از یادداشتها و اندیشه‌ها و طرحهای ادبی و شاعرانه. پس از مرگ وینیی، رومان ناتمام دافنه *Daphné* در ۱۹۱۲ منتشر شد که دنبالهٔ کتاب استلو بود، شامل گفتگوهائی دربارهٔ مذهب و اخلاق و این که آیا بشر دور از قوانین خشك مذهب می‌تواند بشری خوب باقی بماند یا به اتکای ایمان مذهبی است که نکته‌های اخلاقی را رعایت می‌کند. در اندیشهٔ خاص وینیی اخلاق ارزش مطلق دارد، بدون کمك قوانین مذهبی. این اثر از نظر غنای اندیشه و ارزش هنری غیر قابل انکار است. مکاتبات *Correspondance* وینیی در آثار کامل او فراهم آمده و در ۱۹۱۴ انتشار یافته است.

تنهائی و انزوائی‌که وینیی در آن، به‌سبك حکمت رواقی در برابر رنجهای زندگی و نومیدی، شکیبائی و آرامش نشان می‌داد، در آثارش به اعتلائی استثنائی ازنظر اخلاقی و فلسفی می‌رسد. افتخار و شهرت وینیی از نظر شاعری پس‌از مرگش روزافزون شد. وسعت اندیشه، تشویشهای روحی، زیبائی پرقدرت و مؤثر بعضی از اشعار به او خصوصیتی تازه بخشید که در بسیاری از مشهورترین آثار معاصرانش یافت نمی‌شد. بدبینی او در حد والا بود و از اصالت و نجابت کامل

برخوردار که این شاعر متفکر و رومانتیك را سرمشق لوکنت دولیل قرار داد.

**ویون، فرانسوا** Villon, François شاعر فرانسوی (۱۴۳۱-۱۴۶۳) فرانسوا در پاریس زاده شد و تحت سرپرستی گیوم دوویون Guillaume de Villon کشیش یکی از کلیساهای پاریس قرار گرفت و نام او را بر خود نهاد. فرانسوا در ۱۴۵۲ از دانشگاه پاریس به اخذ درجهٔ لیسانس در رشتهٔ هنر نایل‌آمد، اما از مدرك تحصیلی سود نبرد و به زندگی افراطی و بی‌بندوبار دانشجوئی و به‌خرابکاری وشرارت وارد و به راه فساد کشیده شد. در ۱۴۵۵ در نزاعی، کشیشی از رقیبان خود را بقتل رساند و در شب نوئل ۱۴۵۶ با همکاری چندتن از تبهکاران به‌کالج ناوار Navarre دستبرد زد و پانصد سکهٔ طلا ربود و به زندان افتاد. در این زمان بود که اولین شعر خود را به نام وصیتنامهٔکوچك *Petit Testament* انتشار داد. پس پاریس را ترك کرد و مدت شش سال به حال تبعید و سرگردانی بسر برد، از شهری به شهری گشت و چندین بار به زندان افتاد و ظاهراً هنگامی که از شهر بلوا Blois دیدن می‌کرد، به خدمت شارل دورلئان Charles d'Orléans که طرفدار و حامی شاعران بود، رسید و در مناظرهٔ شاعرانه‌ای که به وسیلهٔ این شاهزاده ترتیب یافته بود، شرکت کرد. مدارك موجود نشان می‌دهد که فرانسواویون در حدود سال ۱۴۶۰ باز به زندان افتاد و چند ماه را در زندان بسر برد تا به مناسبت تاجگذاری لویی یازدهم او را از زندان آزاد کردند. ویون وصیتنامه را حك و اصلاح کرد که با وصیتنامهٔ کوچك از نظر احساس و خصوصیت شعر تفاوت بسیار یافت و در ۱۴۶۲ با عنوان وصیتنامهٔ بزرگ *Grand Testament* منتشر شد. شاعر در دیوان تازه دربارهٔ خط سیر زندگی اشتباه‌آمیز، سرخوردگی از عشق، رنجها، وحشت و نفرت از بیماری، پیری، زندان و فقر و مرگ اشعاری به منظومه‌های سابق افزوده است. فرانسوا ویون در۱۴۶۲ به پاریس بازگشت و دوبار به‌زندان افتاد و بار دوم به سبب شرکت در نزاعی که به مجروح گشتن سردفتر اسناد رسمی دربار پاپ منجر گشت، به اعدام محکوم شد، اما حکم اعدام در آخرین لحظه به ده سال تبعید از پاریس تبدیل گشت. در این زمان بود که رباعی *Quatrain* و کتیبهٔ روی قبر *Epitaphe* را که به بالاد بدادآویختگان *Ballade des Pendus* نیز معروف است سرود و حوادث این دوره از زندگی را در آن منعکس ساخت. می‌توان گفت

بالاد اخیر از لطیفترین اشعار ویون است‌که او خود را در آن به چوبهٔ دار آویخته می‌بیند و از داوری بشر نزد خدا دادخواهی می‌برد. از این تاریخ به بعد از ویون خبری در دست نیست. آثار ویون به سه هزار بیت می‌رسد، شامل اشعارکوتاه تغزلی لهله *Les Lais* و وصیتنامه. قطعه‌های مهم دیگر نیز وجود دارد مانند قصیده‌ای که برای شرکت در مناظرهٔ ادبی سروده با عنوان من تشنه و پیش من دوان آب زلال *Je meurs de soif auprès de la fontaine* و مناظرهٔ میان تن و دل *Le Débat du corps et du coeur* که در آن تناقض و کشمکش میان «ویون بینوا» و «ویون شاد و بشاش» با فصاحتی پر جاذبه بیان می‌شود. کلمان مارو Clement Marot از آثار فرانسوا ویون چاپی انتشار داد که تا ۱۵۴۲ دوازده بار تجدید گردید، اما از نیمهٔ قرن شانزدهم به‌بعد آثار ویون به فراموشی سپرده شد تا قرن نوزدهم که امتیاز و برتری او بر همهٔ شاعران غزلسرای پیش از او به اثبات رسید و شهرتش روزافزون گشت و از ۱۸۳۳ بر تعداد چاپ آثار او افزوده و بر آنها تفسیرها نوشته شد.

ویون شخصیتی عمیق و شاعری به معنی واقعی بود، طلبه‌ای که آثار خود را به زندگی غم‌انگیز وجنایتکارانه‌اش بستگی داده‌است ـ زندگی‌که از طرفی با بیشرمی و گستاخی و وقاحت آمیخته بود و از طرف دیگر با احساس مذهبی خالص و با کیاست وهوش؛ و در هر حال این شخصیت دوگانه در آثار او پیش چشم گذارده می‌شود، اما منتقدان بیشتر به الهامات شاعرانه و بینش و اندیشه و احساسهای او توجه داشته‌اند تا به فن شاعری‌که ازنظر فرانسوا ویون مانند هنر نقاشی نکتهٔ اصلی بشمار آمده است. ویون موضوعهای بسیار رایج قرون وسطا را با قدرت و هنرمندی کامل بیان می‌کند و وزن و کلامی بکار می‌برد که آهنگ خوش آن در گوش و قلب اثری محونشدنی باقی می‌گذارد، در حالی که از استحکام بسیار نیز برخوردار است. فرانسوا ویون به سبب قدرت الهام شاعرانه وصداقت بیان از نظر تاریخی اولین و بزرگترین شاعر غنائی در ادبیات فرانسه بشمار می‌آیدکه با زندگی غیر عادیش حالتی افسانه‌ای یافته است.

# ه

**هاثورن، نثنیل** Hawthorne Nathaniel داستان‌نویس امریکائی (۱۸۰۴-۱۸۶۴)
هاثورن در سیلم Salem (ماساچوست)، در خانواده‌ای زاده شدکه یکی از اجدادش قاضی مسائل جادوگری رایج زمان بود و دیگران تاجر و دریا نورد. پدرش نیز به دریانوردی و تجارت اشتغال داشت‌که در چهار سالگی پسر درگذشت و تربیت او را به مادر بیوه و غمزده‌اش در خانه‌ای که بنا به عقیدهٔ آن زمان جن زده و مرکز آمد و رفت ارواح بود، واگذاشت. هاثورن بعدها این خانه را در یکی از آثارش وصف می‌کند. از همین دوره بود که نثنیل کوچك به تنهائی خوگرفت و به سبب آسیب دیدگی پا و محروم شدن از بازیهای کودکانه، مدت دو سال به گوشه‌گیری و جدا ماندن از جریان زندگی محیط ناچار گشت و از نوجوانی به مطالعهٔ آثار بزرگان ادب پرداخت. وی زیبائی خارق‌العاده داشت و در دورهٔ تحصیل در کالج شاگردی موفق و مورد توجه و درون‌گرا شناخته شد. پس‌از پایان تحصیل به خانهٔ خود در سیلم پناهنده گشت و از همه کناره گرفت تا وقت خود را به ادبیات مصروف دارد، در همین دوره بود که به پرورش قدرت خلاقهٔ خود پرداخت و میان سایه‌ها و اشباحی که بر خانه فرمانروائی داشتند زیست و آنها را در قالب افرادی انسانی در داستانهایش معرفی کرد و بر اثر مطالعهٔ دقیق از خصوصیتهای روحی و اخلاقی بشر، بتدریج قهرمانانی آفرید که زوایای روحی خود او را آشکار می‌ساختند. هاثورن با وسعت تخیل و شوخ‌طبعی و قلمی طنزآمیز توانست فقدان آنچه را زندگی از او دریغ داشته بود، جبران کند. همهٔ تابستانها سراسر نیوانگلند New England را زیر پا می‌گذاشت و بعدها در آثارش از چشم‌اندازهای زیبای آن و آداب و رسوم مردم شهرهائی که بازدید کرده بود، خاصه طبقهٔ پائین جامعه، توصیف کاملی بعمل آورد و تربیت جدی و تعصب‌آمیز مذهبی که بر محیط حکمفرما بود، هرگز مانع آن نشدکه هاثورن به نماهای دیگر زندگی

توجه کند. داستانهای کوتاه هاثورن به این دوره از زندگیش تعلق دارد که در آنها مسألهٔ گناه و خاصه نخوت و خودبینی مطرح شده است. در ۱۸۲۸ رومان فَنشِیو *Fanshawe* را انتشار دادکه بر مبنای زندگی شخصی او در کالج قرار داشت. این اثر، اگر چه چندان پیروزی بدست نیاورد دوستی گودریچ Goodrich ناشر کتاب را برایش مغتنم ساخت که راه ورود به مجله‌های نیوانگلند را بر او گشود و هاثورن توانست داستانهای کوتاه خود را در آنها انتشار دهد. این داستانهای کوتاه در۱۸۳۷ در مجموعه‌ای به نام داستانهای دوبادگفته شده *Twice-Told Tales* فراهم آمد و از این تاریخ تا ۱۸۵۱ هاثورن سه مجموعهٔ دیگر از داستانهای کوتاه خود را منتشر کرد. در این دوره در مجله‌های گوناگون نیز بکار پرداخت و کتابهای فراوانی برای نوجوانان انتشار داد که مطالبش را از کتابهای سودمند دیگر استخراج و در نثری روشن و روان خلاصه کرده بود. هاثورن پس‌از آن به جستجوی کاری پر فایده‌تر برآمد و در ۱۸۳۹ در ادارهٔ گمرك باستون Boston شغلی بدست آورد که دو سال آن را برعهده داشت، در آنجا بود که با لانگفلو Longfellow دوست مدرسه‌ای خود برخورد کرد و در ضمن عبور از مزرعهٔ بروك Brook Farm در ۱۸۴۱ و رفت و آمد با گروه معتقدان به مذهب وجود برترین Transcendentalist با سوفیا پی‌بادی Sophia Peabody اهل سیلم که زنی سی‌وهشت ساله بود، ازدواج کرد و در شهر کانکرد Concord در ایالت ماساچوست اقامت گزید، سه سال در خوشبختی بسر برد و پس‌از آنکه فرزندی پیدا کرد، از نظرمالی در تنگنا افتاد و شغل بازرسی در بندر سیلم را پذیرفت و از ۱۸۴۵ به کار تازه پرداخت و به خیال این که باید از ادبیات چشم بپوشد، آخرین داستانهای کوتاه خودرا درمجموعه‌ای به‌نام خزه‌هایی از یك خانهٔ کهنه *Mosses from an Old Manse* در ۱۸۴۶ انتشار داد ـ منظورش از خانهٔ کهنه خانه‌ای بود که همسرش در آن بسر می‌برد و در گذشته متعلق به امرسون Emerson ، شاعر و فیلسوف امریکائی، بود. این مجموعه پیروزی بدست آورد و مورد ستایش فراوان هرمان ملویل Herman Melville قرار گرفت که پس‌از آن با هاثورن دوستی پایداری برقرار کرد. داغ ننگ *The Scarlet Letter* (۱۸۵۰)، شاهکار هاثورن و یکی از مهمترین رومانهای قرن اخیر امریکا بشمار می‌آید. نویسنده در این داستان از روح تعصب‌آمیز که در عصر او در امریکا رواج داشته، تفسیر و بیانی کامل ارائه داده است.

در چنین دورهٔ سخت با قوانین شدید مذهبی کشیش جوانی که به سبب گفتار و اعمال زاهدانه‌اش مورد علاقهٔ فراوان مؤمنان بود، به زن زیبائی به نام استر Esther دل می‌بندد. استر نیز که شوهر پزشکش او را به امریکا فرستاده تا بعد به او بپیوندد، شیفتهٔ کشیش جوان می‌گردد و غیبت طولانی شوهر نیز موجب می‌شود که گمان برد که کشتیش در اقیانوس غرق گردیده است، پس به آزادی عشق کشیش را می‌پذیرد و مدتها این امر را پنهان نگه می‌دارد تا آنکه فرزندی که در شکم دارد، رازش را آشکار می‌کند و مورد تحقیر و نفرت مردم واقع می‌گردد و اگر چه نام پدر کودك را بر زبان نمی‌آورد، داغ ننگ را در خود حمل می‌کند، ازطرف دیگر شوهر استر که در دست سرخپوستها اسیر شده بود، می‌گریزد و همینکه نزد زن باز می‌گردد، از همه چیز آگاه می‌شود و ظاهراً از همسر می‌خواهد که از حضور او با کسی سخن نگوید، پس در نهان نقشهٔ انتقام‌جوئی را طرح می‌کند و سالها در پنهانی و سکوت به آزار و شکنجهٔ کشیش می‌پردازد، تا حدی که او را به سرحد جنون می‌کشاند. استر نیز که این احتضار مداوم را کاری ظالمانه و غیر انسانی می‌داند، به دلدار خود پیشنهاد فرار می‌کند که مورد قبول او قرار نمی‌گیرد. سرانجام کشیش در میان عامهٔ مردم به گناه خود اعتراف می‌کند، اما قوای او که بتدریج بر اثر شکنجهٔ روحی فرسوده گشته بود، به سبب هیجان بسیار بپایان می‌رسد و وی در آغوش استر جان می‌سپارد. هاثورن در این رومان مسألهٔ گناه را مورد تحلیل قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که طبایع مختلف بشر چگونه در برابر گناه عکس‌العمل خاص ابراز می‌دارند و داوری مردم دربارهٔ این طبایع عادلانه نخواهد بود، زیرا از درك عامل اصلی گناه عاجز است و نمی‌تواند به قلب کسی که گناه مرتکب شده راه یابد، پس کیفر واقعی را در درون آدمی باید یافت که در جریان رنجی مداوم روح او را از گناه می‌شوید. بدین‌طریق گناه به بشر امکان می‌دهد که به قلمروئی دست یابد که زندگی بدون گناه و عشق از آن آگاه نیست. هاثورن در داغ ننگ به عشق در سایهٔ گناه نظر نینداخته، بلکه آن را نیروی عظیم خلاقهٔ طبیعت دانسته و عشق و خصوصیتهای اخلاقی و بلند-نظری استر را در برابر خودبینی شوهر قرار داده است. داغ ننگ پیروزی و شهرت و عواید مادی نصیب نویسنده کرد و به او امکان داد که با آرامش خاطر کار خود را ادامه دهد و با مردان ادب معاشرت کند. خانهٔ هفت شیروانی

*The House of the Seven Gables* (۱۸۵۱) به خانهٔ زمان کودکی نویسنده بسیار شباهت دارد، خانه‌ای کنارافتاده، فرو ریخته‌که گوئی به لعن و نفرینی از گذشته گرفتار آمده است. رمانس دهٔ شادی* *The Blithedale Romance* تصویری رؤیاآمیز است از اقامتگاه هاثورن در مزرعهٔ بروك که درآن احساسهای خود را از ساکنان این منطقه با لحنی انتقادآمیز نشان می‌دهد و قصد دارد این نکته را به اثبات برساند که بشردوستی خود نوعی از خود پسندی است و گاه ممکن است مانند خودپسندیهای دیگر خطرناك شود. عواید این رومانها به هاثورن امکان دادکه خانه‌ای درکانکرد بخرد. در ۱۸۵۳ دوست زمان تحصیل هاثورن، فرانکلین پیرس Franklin Pierce رئیس جمهوری ایالات متحد شد و هاثورن به قنسولگری لیورپول Liverpool و منچستر Manchester منصوب گشت و سالهای ۱۸۵۳ تا ۱۸۵۷ را در اروپاگذراند، در این مدت به فرانسه و ایتالیا سفرکرد، با نویسندگان مشهور آشنائی یافت و از محیط ایتالیا برای نوشتن آخرین اثر خود بت مرمرین *The Marble Faun* (فون رب‌النوع کشتزارها) الهام‌گرفت‌که در ۱۸۶۰ انتشار یافت. نام‌کتاب ازآن رواست‌که قهرمان‌آن دوناتلو Donatello از نظرظاهر به‌این رب‌النوع شباهت دارد. دوناتلو شخصیتی است که کمتر به مبانی اخلاقی تعصب می‌ورزد، آرام زندگی می‌کند تا روزی که عشق به میریام Myriam زندگیش را بصورتی غم‌انگیز درمی‌آورد. وی رقیب عشقی خود را بقتل می‌رساند و همه عمر از آن احساس ندامت می‌کند. این مرد که پیوسته ساده و بی غم می‌زیست، از آن پس همهٔ ذهن و حواسش متوجه قتلی است که مرتکب شده. رومان با اعترافی که دوناتلو دربرابر قضات می‌کند، پایان می‌پذیرد. هاثورن در این اثر نیز مطالعه‌ای تحلیلی دربارهٔ گناه انجام می‌دهد، روح بشر را می‌کاود و در برابر آدمی نظری ملاطفت‌آمیز نشان می‌دهد و روح سادهٔ قهرمان کتاب را که به‌هیچ‌وجه غنا و وسعت نیافته بود، بر اثر سنگینی بارگناه و ندامت از روشنی و هشیاری برخوردار می‌سازد. در نظر هاثورن گناهی که از آن خیر و وسعت ذهن پدید آید، به‌هیچ‌وجه نباید موجب پشیمانی گردد. هاثورن در بازگشت از انگلستان طرحها و یادداشتهایش را دربارهٔ این کشور در مجموعه‌ای فراهم آورد به نام خانهٔ قدیم ما *Our Old Home* (۱۸۶۳)، تفسیری هوشمندانه و هجوآمیز دربارهٔ انگلستان و از همهٔ چیزهائی‌که اروپا به او تلقین‌کرده بود. هنگامی‌که هاثورن در پی موضوعهای

تازه برای خلق آثارش بود، جنگهای داخلی آغاز گشت. در روزنامهٔ آتلانتیك Atlantic مقاله‌ای دربارهٔ هدف جنگ نوشت و پس از آن تا آخر عمر نوشته‌هائی پراکنده انتشار داد. پس‌از مرگش چهار رومان ناتمام میان یادداشتهایش پیدا شد. از صفات برجستهٔ هاثورن در نویسندگی تیزبینی و قدرت توصیف است متکی بر نیروی تخیل. هاثورن در متجاوز از صد داستان کوتاه و چهار رومان بزرگ فضیلت هنر را به کمال رسانده است. وی عالم علم اخلاق است. هنر بزرگ او آن است که در کمال استادی عناصر اخلاقی را در همهٔ مظاهر زندگی برجسته می‌سازد و موضوع مورد توجهش مسائل مربوط به اسرار گناه و غرامتی است که بشر باید در راه آن بپردازد و رنجهائی که غیر استحقاقی باید تحمل کند. شیوهٔ نگارش هاثورن خالص و تخیلات صور ذهنیش با القائات شاعرانه و تمثیلی همراه است. هاثورن از بزرگترین نویسندگان زمان خود در ایالات متحد بشمار می‌آید. ترجمه به فارسی: داغ ننگ.

**هاردی، آلکساندر** Hardy, Alexandre شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۵۷۰-۱۶۳۲) از زندگی آلکساندر هاردی اطلاع چندانی در دست نیست، بظاهر در حدود سال ۱۵۹۲ نمایشنامه‌نویسی را آغاز کرده و به گروه بازیگران دوره‌گرد پیوسته است، در ۱۶۱۱ با گروه بازیگران دربار سفرهائی به شهرستانهای مختلف انجام داده است، در ۱۶۲۷ با گروه خود قطع رابطه کرده و به دستهٔ بازیگران رقیب پیوسته و نمایشنامه‌های متعدد برایشان نوشته است. هاردی اگر چه شاعر دربار هانری چهارم خوانده شده و به مقامات بالای جامعه بستگی یافته است، هرگز ثروتمند نشده و تنها با نوشته‌هایش که تعداد فراوانی داشته، اعاشه کرده است. وی در حدود ششصد نمایشنامه نوشته که سی و چهار عدد آن باقی مانده است. از جمله نمایشنامه‌های او دوازده تراژدی، چهارده تراژی-کمدی tragi-comédie، پنج نمایشنامهٔ روستائی و سه منظومهٔ نمایشی است. هاردی در نمایشنامه به وحدت سه‌گانهٔ تئاتر یعنی وحدت مکان، زمان و عمل بی اعتنا بود و آن را سدی غیر قابل تحمل برای هنر می‌یافت؛ جریان نمایشی او در طی چند روز و در مکانهای مختلف انجام می‌گرفت، با وجود این در متشکل ساختن تئاتر کلاسیك تأثیر بسیار داشت و به تراژی-کمدی فرانسه شکل اساسی بخشید که

پس‌از وی بلافاصله رواج فراوان یافت و به تحول نمایشنامه کمك بزرگی کرد. کورنی Corneille که خود از آثار او تأثیر پذیرفته بود، پیوسته با احترام بسیار از او یاد می‌کرد، نمایشنامه‌های هاردی در شش جلد میان سالهای ۱۶۲۳و۱۶۲۸ منتشر شد که از میان آنها می‌توان از این نمایشنامه‌ها یاد کرد، از منظومه‌های نمایشی او تئاژن و شاریکله *Théagène et Chariclée* است در۱۶۲۳ شامل چهل پرده که نمایش آن در هشت روز انجام گرفت. از جمله تراژدیهای او این تراژدیهاست: دیدون *Didon* در ۱۶۰۳. دیدو، ملکهٔ کارتاژ، از معروفترین و غم‌انگیزترین چهره‌های زنانهٔ تئاتر کلاسیك است که در اثر ویرژیل بصورتی با-شکوه، مظهر فداکاری والا در عشق معرفی گردیده است. با آنکه در این تراژدی از نظر وسائل صحنه‌ای و ساختمان نمایشنامه و وحدت سه‌گانهٔ تئاتر اصول رعایت نشده، تحولی در تئاتر پدید آورده است. هاردی با لغو کارگروه هماوازان و توجه بیشتر به بازی و قرار دادن اعمال بازیگران به صورت مرکز اصلی نمایش، توانسته تئاتر زمان را در آستانهٔ عظمتی قرار دهد که نمایشنامه‌نویسان بعد به آن دست یافتند. تراژدی کوریولان *Coriolan* سرگذشت و حوادث ژنرال خودپسند رومی است که الهام‌بخش بسیاری از شاعران و نویسندگان از جمله شکسپیر در نمایشنامهٔ کوریولانوس *Coriolanus* گشته است. این تراژدی با چهل اثر دیگر هاردی از میان صدها اثر که این نویسندهٔ پرثمر برای تئاتر نوشته بود، میان سالهای ۱۶۲۳و۱۶۲۸ بچاپ رسید و اگر چه مانند سایر نمایشنامه‌های هاردی از نظر هنری چندان با ارزش نیست، از لحاظ ساختمان و پرورش موضوع نمایشنامه‌ای بدیع است و از همین جاست که سبك کلاسی سیسم فرانسه در عهد رنسانس سرچشمه گرفته است. از تراژدیهای دیگر هاردی سداز *Scédase*، پانته *Panthée*، مرگ اسکندر *La Mort d'Alexandre* و مانند آن است. از تراژدی-کمدیهای او آلسست *Alceste*، کورنلی *Cornélie*، قدرت خون *La Force du sang*، المیر *Elmire* و مانند آن است. از نمایشنامه‌های روستائی این نمایشنامه‌هاست: آلسه *Alcée*، کورین *Corine*، پیروزی عشق *Le Triomphe de l'Amour* و مانند آن.

هاردی با وجود نفوذ فراوان در نمایشنامه نویسان عصر خود، به سبب سبك نگارش سنگین و کهنه و لاقیدی در شعر و وزنهای نادرست آن نتوانست در نسل بعد تأثیر گذارد.

**هاردی، تامس** Hardy, Thomas رومان‌نویس و شاعر انگلیسی (۱۸۴۰-۱۹۲۸)
هاردی در منطقهٔ دورست‌شر Dorestshire زاده شد و بعدها روستای وسکس Wessex را که دورهٔ کودکی و نوجوانی را در آن بسر برده بود، زمینهٔ بهترین رومان و اشعارش ساخت، چنانکه هیچ نویسندهٔ دیگر انگلیسی زادگاه خود را تا این حد مشخص و برجسته نشان نداده است. پدر هاردی مقاطعه‌کار ساختمانی بود، او نیز در جوانی به معماری پرداخت و نزد یکی از مهندسان معمار شهر خویش که در ساختمان بناهای مذهبی تخصص داشت، کارآموزی کرد و زبان لاتینی و فرانسوی آموخت، سپس به لندن رفت تا تحصیلات خود را در رشتهٔ معماری ادامه دهد، اما علوم الهی و ادبیات و نجوم‌آموخت و پس‌از تردید بسیار به سوی ادبیات کشیده شد و به تشویق دوستش جورج مردیث Meredith یکباره به شعر و ادب روی آورد؛ چندین سال شعر تغزلی سرود، پس‌از آن به‌رومان‌نویسی پرداخت. از ۱۸۵۶ تا ۱۸۶۲ پیاده یا با اسب و ارابه سراسر منطقهٔ شهر خویش را پیمود و از محیط و اشخاص آن در بسیاری از آثارش مایه‌گرفت. اولین رومان هاردی با عنوان مرد بینوا و بانو *The Poor Man and the Lady* در ۱۸۶۷ به ناشر تسلیم شد، اما هاردی خود به سبب آنکه آن را ناقص یافت، پس گرفت و از میان برد. درمانهایی از دری نومیدی *Desperate Remedies* (۱۸۷۱) بدون نام نویسنده انتشار یافت و اولین اثر از سلسله آثاری است که هاردی در خانه‌ای که پس‌از ازدواج خود نقشهٔ آن را کشیده و ساخته بود، آغاز کرده است. رومان زیر درخت جنگل سبز *Under the Greenwood Tree* (۱۸۷۲) نیز بدون نام نویسنده انتشار یافت که رومانی تازه وسرشار ازطراوت بود و اولین رومان از رشته رومانهایی‌است درقالب زندگی‌روستایی، که هنوز بدبینی هاردی در آن محسوس نبوده و طنز آن نیز خالی از لحن تلخی است‌که در آثار بعدش دیده می‌شود. در این اثر طبیعت قدرتی‌آرامش‌بخش دارد و با آنکه نویسنده خود را به دقت و مطالعهٔ ساده در خصوصیتهای اخلاقی و روحی اشخاص داستان محدود ساخته، تسلط استثنائیش در طرح و ترکیب رومان آشکار می‌شود. سال بعد در ۱۸۷۳ هاردی یك جفت چشم آبی *A Pair of Blue Eyes* را به نام خود انتشار داد، در قالب محیط منطقهٔ وسکس که داستان عشقی ناکام است با پیشامدهای گوناگون. اولین قسمت رومان بسیار ساده است، اما قسمت دوم به سبب خصوصیت غم‌انگیز و ادراك خاص نویسنده

از سرنوشت تلخ، وی را نویسندهٔ بزرگی معرفی می‌کند که آینده‌ای درخشان در پیش دارد. این داستان پیروزی بسیار بدست آورد. در آثار ادبی هاردی سه دوره را می‌توان مشخص ساخت: دورهٔ شعر (۱۸۶۷-۱۸۷۱)، دورهٔ رومان و داستانهای کوتاه (۱۸۷۱-۱۸۹۵)، دورهٔ شعر و نمایشنامه از ۱۸۹۵ به بعد. شعرهاردی همان خطسیری را می‌پیماید که رومانهایش و آن مبارزهٔ بشر است برضد قدرتی که بی‌اعتنا به رنج او بر سراسر عالم هستی فرمانروائی دارد: گاه این خط سیر نمائی دیگر می‌یابد و آن طنزی است دربارهٔ زندگی و ناکامی در عشق. شوخ‌طبعی قوی و لحن طنزآمیز هاردی در وصف اشخاص روستائی داستانهایش برجستگی خاص می‌یابد. هاردی خود رومانهایش را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱ـ رومانهای مربوط به محیط و اشخاص، ازآن جمله است: زیر درخت جنگل سبز (۱۸۷۲)، دور از انبوه مردم دیوانه *Far from the Madding Crowd* (۱۸۷۴)، بازگشت بومی *The Return of the Native* (۱۸۷۸)، شهردار کاستر بریج *The Mayor of Casterbridge* (۱۸۹۴)، طنزهای کوچك زندگی *Life's Little Ironies* (۱۸۹۴)، جنگلبانان *The Woodlanders* (۱۸۸۷) ومانند آن. ۲ـ رومانهای خیال‌انگیز مانند: یك جفت چشم آبی (۱۸۷۳)، سر شیپورچی *The Trumpet-Major* (۱۸۸۰)، دو تا بر یك برج *Two on a Tower* (۱۸۸۲)، انجمنی از بانوان اصیل *A Groop of Nobles Dames* (۱۸۹۱)، دلدار *Well-Beloved* (۱۸۹۷). ۳ـ رومانهای پردسیسه و پر پیچ وخم و خردمندانه مانند: دلمانهایی از دوی نومیدی (۱۸۷۱)، دست اثلبرتا *The Hand of Ethelberta* (۱۸۷۶) و مانند آن. اشعار هاردی در هفت جلد میان سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۲۸ در زمانهای مختلف انتشار یافت، شامل دیوانهای گوناگون. اولین آنها به‌عنوان شعرهای وسکس *Wessex Poems* (۱۸۹۸) چهل‌و هشت قطعه شعر در بر دارد که بیشتر آنها ملال‌آمیز، آمیخته با اندوه و اندیشهٔ مرگ و احساس ناپایداری است. در نظر تامس هاردی زیبائی طبیعت در عین حال با بیرحمی و ستمگری همراه است. در قطعه‌ای خورشید پریده رنگ را وصف می‌کند، چنانکه گوئی از جانب خدا مورد نفرین قرار گرفته. قطعهٔ شهرنشینان شوهر خیانت دیده‌ای را نشان می‌دهد که هنگامی که زنش را در حال فرار با معشوق می‌بیند، به جای کشتن به او جواهر و طلا می‌بخشد. اشعار این دیوان از نظر وزن بسیار متنوع و خوشاهنگ است. دیوانهای دیگر او عبارت است از:

اشعار گذشته و حال *Poems of the Past and Present* (۱۹۰۲)، بازیچهٔ زمان *Time's Laughing-stocks* (۱۹۰۹)، هجوهای حال و کیفیت *Satires of Circumstance* (۱۹۱۴)، لحظات رؤیا *Moments of vision* (۱۹۱۷)، اشعار تغزلی گذشته و حال *Late Lyrics and Earlier* (۱۹۲۲)، نمایشهای تماشائی بشری *Human shows* (۱۹۲۵)، کلام زمستانی *Winter Words* (۱۹۲۸). دیوان اخیر که در سال مرگ هاردی انتشار یافت، شامل قصه‌ها، توصیفها و حال روحی است با وزن و طول مختلف ابیات که گاه از اشیائی نامعین الهام می‌گیرد و گاه طنز یا هجوی را آشکارا نشان می‌دهد. اشعار این دیوان به‌طور کلی از صداقت اندیشه و بیان برخوردار است. گاه اندیشه‌های فلسفی به نرمش وهماهنگی وزن لطمه وارد می آورد، اما تغزل، رزانت کلام و عظمت حماسی در آنها غیر قابل انکار است. بزرگترین منظومهٔ حماسی هاردی سرسلسله *The Dynasts* نام دارد که موضوع آن را هاردی به هنگام سفر به بروکسل از دیدار میدان جنگ واترلو Waterloo الهام گرفت و به صورت نمایشنامه یا پردهٔ نقاشی عظیم تاریخی در سه قسمت و نوزده پرده و صدوسی صحنه منظوم و منثور ساخت. این منظومه که دربارهٔ جنگهای ناپلئون است، کلید فلسفهٔ هاردی را بدست می‌دهد. قسمت اول دربارهٔ جنگ ترافالگار Trafalgar و مرحله‌های فاتحانهٔ جنگ است که در ۱۹۰۴ انتشار یافت. دومین شامل شکست پروس و جنگ اسپانیا و تلاش ناپلئون در برقرار کردن سلطنت در خانوادهٔ خویش، به وسیلهٔ طلاق ژوزفین و ازدواج با ماری لوئیز، دختر پادشاه اتریش که در ۱۹۰۶ منتشر شد. سومین قسمت شامل جنگ ناپلئون در روسیه، تبعید و فرار او از جزیرهٔ الب و سرانجام جنگ واترلو است که در ۱۹۰۸ بچاپ رسید. هاردی در این اثر عقیدهٔ خود را دربارهٔ عالم خلقت و پیروی خویش را از فلسفهٔ جبری ابراز می‌دارد و نشان می‌دهد که چگونه تلاش آدمی در برابر قدرت مسلط بر عالم هستی بیحاصل می‌ماند، اما این تلاش بتدریج در افراد شعور و ادراکی بوجود می‌آورد که با آن می‌توانند خود سرنوشت خویش را بسازند. این روشنی امید مایهٔ تازه‌ای است بر ضد اعتقاد به تقدیر کلی که نویسنده به وسیلهٔ طنز و مسخره در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهد. منظومهٔ سرسلسله از فنون شاعری و ارزش تغزلی بسیار برخوردار است و نباید چون اثری نمایشی دربارهٔ آن قضاوت کرد. از منظومه‌های دیگر نمایشی هاردی تراژدی

معروف ملکه کورنوال *The Famous Tragedy of the Queen of Cornwall* (۱۹۲۳) است، صورت تازه‌ای از داستان عشق تریستان و ایزوت.

تامس هاردی در ادبیات داستانی آخر قرن نوزدهم مقامی خاص دارد. این مرد بزرگ فلسفه و نوع بیانی بکار برده که با طبع و خوی او تطابق کامل دارد. هاردی اساس سیر و سلوك آیندهٔ خود را در فیلسوفان و متفکران آلمانی، خاصه شوپنهاور Schopenhauer یافته و پرده‌های نقاشی کاملی از بدبینی و عقیدهٔ جبری خود ساخته است، اما در انتساب صفت فیلسوف به وی باید احتیاط کرد، زیرا هاردی بیش‌از هر چیز داستان‌نویس است. گرچه اندیشه‌های صریحی را دربارهٔ ارتباط بشر باسرنوشت و با عالم هستی عرضه می‌کند و پوچی مبارزه و عدم توازن عمیق قوای موجود را خاطر نشان می‌سازد، هیچ‌کس بهتر از او نتوانسته است گل چهره‌ها، چشم‌اندازها و نگرانی نگاهها را در یك خمیر عجین کند. هاردی در آثارش بیشتر هنرمند جلوه می‌کند تا متفکر و بر حسب عبارتهائی که خود بکار برده مانند «لحظه‌های تصور و رؤیا»، بیشتر تحت تأثیر الهام و القا قرارگرفته تا استدلالهای متقن.

ترجمه به‌فارسی: تس دوربرویل ـ بدور از مردم شوریده ـ جود گمنام ـ بازگشت بومی.

**هاشك، یاروسلاو** Hašek, Jaroslav داستان‌نویس چك (۱۸۸۳-۱۹۲۳) هاشك در پراگ Prague زاده شد. در دورهٔ جوانی اغتشاش‌طلب و بی‌بند و بار بود. داستانها و حکایتهای کوچك مطایبه‌آمیز او که از هزار تجاوز می‌کرد، زندگی شخصی او راکه سراسر با اعمال عجیب و غریب آمیخته بود، نمودار می‌ساخت. در ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ احتیاج به آزادی مفرط او را به هرج و مرج طلبی کشاند، شغلهای گوناگون را از همه نوع حرفه، همچنین میخوارگی و ولگردی آزمود، چندی سردبیری روزنامه‌ها را در هدفهای گوناگون بر عهده گرفت. در زمان جنگ به خدمت ارتش چکوسلواکی درآمد، در ۱۹۱۶ به روسیه رفت و برضد اتریش و در راه استقلال کشورش جنگید، مدتی نیز به زندان افتاد، شیفتهٔ انقلاب روسیه گشت و سردبیری روزنامه‌ای را در کیف Kiev پذیرفت. در ۱۹۱۸ به ارتش سرخ وارد شد، سپس در ۱۹۲۰، همراه با زنی که او را شاهزاده خانمی روسی معرفی می‌کرد، به پراگ بازگشت. هاشك در سلسله رومانهایی که ناتمام ماند، قهرمانی

خلق‌کرد به نام شویك Švejk که ازمردم عادی بود و خصوصیتهای اخلاقی گروهی از مـردم کشورش را نمـایـان مـی‌ساخت. ایـن قهرمـان معروف در داستانهای مختلـف هـاشك ظـاهـر شد، خاصـه در رومـان سرگـذشت سربـاز دلاور شویـك *Osudy dobrého vojáka Švejka* کـه میان سالهـای ۱۹۲۰و۱۹۲۳ ابتدا به صورت پاورقـی و پس از آن در چهار جلـد منتشر گشت و شهرتی جهانی یافت. در این رومان دسیسه یا موضوع پرپیچ و خمی یافت نمی‌شود، تنها ذکر وقایع و حوادث زندگی سرباز شویك است که سربازی ساده و عامی است و از صفات بـرجستهٔ او شوخ طبعـی و به مسخـره گرفتن همه چیز است ـ صفتی که غـالباً میان ساکنان شهرهای بزرگ دیده می‌شود؛ اما مسخرگی در این رومان به جائی می‌رسدکه کنه ذات و روح آدمی را آشکار می‌سازد و تیـره‌روزی غم‌انگیز زندگی بشر را در حد اعلا توصیف می‌کند. شویك نمونهٔ سربـازی گمنام است که خـود را در بـرابـر حوادث مهم جنگ می‌بیند ـ جنگ بزرگی که از نظر او جز قـرطاس بازی خفه‌کنندهٔ ارتش و مبارزه‌ای پست و ناچیز نیست، مبارزه‌ای بظاهر به نفع اقلیتی که همهٔ تلاشها و مقاومتهایش در آن، امکان ناپذیر و پوچ می‌نماید، پس بـرای این سرباز پناهگاهی جز مسخرگی باقی نمی‌مانـد. شدت هجـو در این کتاب این نکته را مسلم می‌سازد که نویسنده در آن از تجربه‌های زندگی و حوادث شخصی خود به هنگـام جنگ در روسیه سود برده است. خـواندن این داستان، مـدتها بـرای دانشجویان و سربازان چکوسلواکی ممنوع گشت، منتقدان نیز در برابر آن سکوت کردند، زیرا از آن بیم داشتند که دربارهٔ ملتی که از خلال شخصیت سرباز شویك معرفی شده بود، قضاوت نادرستی بعمل آمده باشد. با این حال شهرت این اثر از مرز کشور چك گذشت و سراسر کتاب یا قسمتی از آن به همهٔ زبانهای اروپائـی و حتی ژاپونی و کره‌ای ترجمه شد. در آلمان از آن نمایشنامه‌ای اقتباس کردند که در برلین و در تئاترهای پیشرو بر صحنه آمد و عده‌ای این اثر را با **دون کیشوت** اثر سروانتس Cervantes قابل قیاس دانستند. دوستان هاشك برای نجات او از آمد و رفت مداومش به قهوه‌خانه‌ها و میخوارگی که مانع کار نویسندگیش می‌شد، او را با خود به لیپینیس Lipinice بردند که در همانجا به مـرگی زودرس درگذشت و کتابش را نـاتمـام گذارد. پس از او کارل وانك Karel Vanek داستان را بپایـان رساند که پیروزی کمتری بدست آورد.

ترجمه به فارسی: مصدر سرکار ستوان.
**هاکسلی**، رجوع شود به **هکسلی**.

**هامسون، کنوت** Hamsun, Knut نام مستعار، (نام واقعی کنوت پدرسن Knut Pedersen) رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و شاعر نروژی(۱۸۵۹-۱۹۵۲) کنوت از خانوادهٔ دهقانان فقیر بود و از چهارسالگی به عمویش که کشیشی پروتستان بود، سپرده شد و سالهای کودکی و نوجوانی را در کنار این مرد خشن و سختگیر گذراند که بعدها آن را در داستان کوتاه شبح *Et Spökelse* (۱۹۱۸) توصیف‌کرده است. هامسون موفق نشد که تحصیلات خود را بپایان رساند و بنابر گفتهٔ خود همهٔ آموزشها را نزد خویش و به تلاش شخصی بدست آورد. بسیار زود برای تأمین معاش بکار پرداخت و از هفده سالگی حرفه‌های مختلف مانند شاگردی کفاشی، زغال فروشی، آموزگاری و مانند آن را پیشه کرد. در ۱۸۷۸ شعر تجدید دیدار *Et Gensyn* را با نام کنوت پدرسن منتشرکرد، پس‌از آن سالها دست به قلم نبرد و در طی آن به امریکا سفر کرد، در آنجا نیز به پیشه‌های مختلف اشتغال یافت مانند شیر فروشی، کارگری در مزرعه و بلیت‌فروشی تراموای. در ۱۸۸۵ به نروژ بازگشت و پس‌از یك سال در ۱۸۸۶ به عنوان خبرنگار روزنامهٔ نروژی وردنس گانگ Verdens Gang بار دیگر به امریکا سفر کرد و باز به کارهای گوناگون برای تأمین معاش دست زد. هامسون نظر تحقیرآمیز خود را دربارهٔ زندگی امریکائی در کتابی با عنوان **زندگی معنوی عصرجدید امریکائی** *Fra Det Moderne Amerikas Aandsliv* در ۱۸۸۸ انتشار داد که بسرعت توجه محافل ادبی را به خود جلب کرد. این اثر که شاهکاری از انتقاد بود، هوشمندی نویسندهٔ ناشناخته آن را نمایان ساخت و بحث بسیار برانگیخت. در ۱۸۹۰ هامسون‌کتابی انتشار دادکه نقطهٔ عطفی، نه تنها در ادبیات نروژ، بلکه در ادبیات جهانی بشمار آمد و آن رومان **گرسنگی** *Sult* است- تحلیلی موشکافانه از عکس‌العملهای جسمی و روحی مردی گرسنه، مردی که از گرسنگی رنج می‌برد و به علت نپرداختن کرایهٔ اتاق به بیرون افکنده می‌شود و در کوچه سرگردان می‌ماند. گاه مقاله‌هائی منتشر می‌کند که سبب امیدواریش می‌گردد، چند روزی مسکنی می‌یابد و غذائی می‌خورد و پس از آن ایام مسکنت و مذلت جسمی و

روحی باز می‌گردد، گرسنگی فشار می‌آورد و او ناچار شهر را ترك می‌کند و به کارگری در کشتی روی می‌آورد. این داستان نه رنگ محلی دارد و نه هیچ قصد خاص اجتماعی. قهرمان کتاب در واقع گرسنگی است و مرد گرسنه با وجود رنج فراوان هرگز به جامعه حمله نمی‌کند و هرگز دربارهٔ اصلاحات نمی‌اندیشد. گوئی هامسون میان این تیره‌بختان و اشیاء و مردم سدی ایجاد می‌کند و گرسنگی آنان را در تاریکی تنهائی فرو می‌برد. جریان موضوع در کتاب بکندی پیش می‌رود، امـا شیوهٔ نگارش هامسون که گاه رنگ تغـزل دارد و گاه سرشار از ملال است، پیوسته خواننده را در انتظار نگه می‌دارد. رومان‌گرسنگی از نظری جنبهٔ زندگینامهٔ نویسنده را دارد، اما در قسمتی بسیار محدود، زیرا خصوصیت اخلاقی مرد گرسنه چندان مشخص نیست: گاه خویشتن‌دار است و گاه بر اثـر فشار جسمی، اراده از او سلب می‌شود. فردی مغرور و آگاه به خصلتهای خـویش است، اما گرسنگی موجب می‌شود که گاه غریزه‌اش بر عقل و منطق تسلط یابد؛ شیوهٔ نگارش کتاب بسیار طبیعی و دور از هرگونه تصنع است. می‌توان گفت که «ادبیات پوچی» اولین بیانیه‌های خود را به وسیلهٔ‌گرسنگی اعلام می‌داردکه درعین حال از صداقت و شور وطبیعی بودن برخوردار است. هامسون دراین داستان اصلاً به علل گرسنگی توجه ندارد، گوئی قصد داشته است که با جریان مکتب رئالیسم که در حدود ۱۸۸۰ از کشور فرانسه به کشورهای اسکاندیناوی راه یافته و به وسیلهٔ نویسندگانی چون ایبسن و استریندبرگ و دیگر نویسندگان بر محیط تسلط یافته بود، مخالفت کند. هامسون به این نمونه نیز اکتفا نکرده و طی یك رشته سخنرانی و مقاله‌نویسی به نویسندگان رئالیست تاخته است. در ۱۸۹۲ هـامسون رومان «اژها *Mysterier* را انتشار داد که قهرمان آن در ذات خویش مردی بیابانگرد وکولی و عاشق طبیعت است، قهرمانـی که بسیار مورد علاقهٔ هامسون است و به نامهای مختلف و وضع متفاوت در آثار دیگرش نمایـان می‌گردد. کتاب «اژها در میان آثار ناتورالیستی چـون تـوفانی بـود که روحهـا و ذهنها را در مـوجی از رومانتیسم فـرو برد. کتـاب با وجود معـایب و عدم پیـوستگی مـوضوع، برای کسانی که می‌خواستند به روح نویسنده نفوذ یابند، اثری جالب توجه بشمار آمد و بنحوی، کلید بیشتر آثار هامسون را بدست داد. سردبیر لینگه *Redaktör Lynge* (۱۸۹۳) بیش از پیش توجه مردم را به آثار هامسون معطوف داشت. هامسون در این اثر با زیـرکی و

گاه بـا خشونت بـه هنرمندان و روزنامه‌نگاران می‌تازد. کتاب با استقبال گـرم خوانندگان روبرو شد، اما مورد انتقاد شدید ناقدان جدید قـرار گرفت. پان *Pan* (۱۸۹۴) با عنوان اساطیریش چون رومان‌گرسنگی مهمترین اثر و شاهکار هامسون شناخته شد. پان از دو بخش تشکیل شده است. بخش اول دامنه‌دارتـر و شامل فصلهای کوتاهی است به صورت خاطراتی که قهرمـان داستان از منطقهٔ شمالـی نروژ در ۱۸۵۵ داشته و بخش دوم مربوط به سفر قهرمان کتاب به هند و مـرگ اوست در ۱۸۶۱ که به صورت فرضی به‌وسیلهٔ قاتل یادداشت شده‌است. این خاطرات در واقع مجموعه‌ای است از اوراق پراکنده که احساسها و وقایع جداگانه‌ای را منعکس می‌کند و وحدت اصلی در مشابهت احساس و لحن نهفته است، نه به شکل توصیفی، بلکه به صورت تغزلی. پان احساس زندگی مردی را نشان می‌دهـد که تعادل روحی خود را تنها در مجاورت با طبیعت، عناصر طبیعی، حیوانات و زنهای بدوی می‌یابد، اما او که فرزند راستین طبیعت نیست و به بیماری درمان‌ناپذیر ملال گـرفتار است، از مناطـق غیـر مسکونی به شرق روی مـی‌آورد و به هند سفر می‌کند و همانجا کشته می‌شود. در این اثر قسمتهائی فراموش نشدنی وجـود دارد که با تعمقی کم‌نظیر زندگی و جریان فصلها، گیاهان و حیوانات و همهٔ آن چیزها راکه احساسهای بدوی بشر با آن هماهنگ می‌شود و در آن حل می‌گردد، توصیف می‌کند. پان به اتفاق نظر شاهکار هامسون خوانده شد. کوپرین Kauprine رومان‌نـویس روسی دربارهٔ این اثـر گفته است که حتی در دهمین بـار که آن را خوانده، گنجینه‌ای تازه از شعر درآن یافته است. مجموعه نمایشنامه‌های سه‌بخشی هامسون به نامهای بر دروازه‌های قلمرو پادشاهی *Ved rikets port* (۱۸۹۵)، بانوی زنـدگی *Livets spil* (۱۸۹۶)، شعله‌هـای شفق *Aftenröde* (۱۸۹۸) تـحت تـأثیر فلسفهٔ نیچه قرار دارد و چهرهٔ استاد کارنو Kareno، مردی متفکر و تنها و بنوعی ابرمرد، نشانه‌ای از تمـایل تازهٔ هـامسون را دربارهٔ نـژاد آلمانی دربر دارد ـ نژادی که در نظر او اربابان آیندهٔ جهان است. هامسون ۱۲ سال اول قرن بیستم را به سفرهای طولانی گذراند، از روسیه، عثمانی و ایران دیدن کرد و سفر خـود را به شهـرهـای روسیه با شیوه‌ای بسیار زنـده و گویـا در کتاب کشور افسانه‌ها *I Aeventyrland* (۱۹۰۳) وصف کرد که بـر خـلاف کتابش دربارهٔ امـریکا کمترین لحن انتقاد آمیز در آن دیده نمی‌شود، حتی توقیف او از طـرف دستگاه انتظـامی

به صورت لطیفه‌ای دلپذیر بیان شده است. در این اثر طنزآلود هامسون ادبیات و موسیقی روسیه و نویسندگانی چون داستایفسکی را ستوده است. هامسون همچنین از افسانه‌های گرجی برای ساختن کمدی خود به نام ملکه تامارا *Dronning Tamara* الهام گرفته که در همان سال ۱۹۰۳ انتشار یافته و بعدها برایش آهنگی نیز ساخته شده است. هامسون در این دوره آثار پرارزشی خلق کرد، از آن جمله است: خواب و خیال *Svoermere* (۱۹۰۴) و دلنشین‌ترین رومانش زیر ستارگان پائیز *Under Hoststjernen* (۱۹۰۶) ـ راوی داستان اخیر به خود نویسنده شباهتهائی دارد، اما گذشته و وضع اجتماعیش فاقد صراحت است و هامسون به وسیلهٔ او موضوع رومانتیك بشر متمدن را که در جستجوی سلامت روح به‌آغوش طبیعت پناه می‌برد، پیش می‌کشد؛ بدست آوردن سلامت روح نیز خالی از دشواری نیست و ناکامیها و سرخوردگیها در عشق نشان می‌دهدکه قهرمان کتاب تاچه حد برای تغییرشخصیت پیشین خود رنج برده‌است. هامسون همین‌اشخاص را در رومان دیگری با عنوان ولگرد آهسته می‌نواذ *En Vandrer spiller med sordin* دنبال می کند و کینهٔ بر ضد زندگی شهری را بار دیگر عرضه می‌دارد. راوی این داستان خوشبختی را در میان دهقانان می‌یابد. داستان بنونی *Benoni* (۱۹۰۸) و شعر قلب وحشی *Det vilde Kor* (۱۹۰۴) را می‌توان پایان اولین دورهٔ رومانتیك در زندگی ادبی هامسون دانست. از احساسهائی که غالباً در اشعار هامسون دیده می‌شود، حسرت جوانی از دست رفته است و اندیشهٔ مرگ که گاه در خاموشی و ملایمت ظاهر می‌گردد، همچنین زندگی، عشق، شیفتگی و ارتباط قوی و نزدیك با طبیعت. رومان فرزند عصر *Born av Tiden* (۱۹۱۳)، داستان زندگی مغرورانهٔ مردی تنها از طبقهٔ اشرافی و آخرین بازماندهٔ طبقهٔ محکوم شهرنشین است، همچنین جوانانی که به قصد تحصیل، زندگی سالم و طبیعی را رها می‌کنند و به آغوش تمدن تصنعی پناه می‌برند و کسانی که غرور و احترام را از دست می‌دهند تا در کارمندی دولت امنیت و در ضمن ابلهی بدست آورند. از نظر هامسون این تمدن مصنوعی بدترین دشمن انسان بشمار می‌آید. آخرین شادی *Den siste Gloede* (۱۹۱۲) شامل بیشتر موضوعهای خاص هامسون است، شادی مردی سالمند که با وجود کبر سن به هیچ وجه در خود لزوم ترك عشق، ماجراجوئی و زندگی را نمی‌بیند. جریان حوادث این داستان در کشور نروژ می‌گذرد به هنگامی که رفته

رفته درهای خود را به روی جهانگردان می‌گشاید و بهره برداری از مسافران را آغاز می‌کند. زندگی جهانگردی و دوره‌گردی از موضوعهای قابل توجه هامسون است. در طی جنگ جهانی اول هامسون از مدافعان سرسخت سیاست آلمان و رقیب کینه‌توز انگلیسیها و امریکائیها معرفی شد. آثار این دوره عبارت است از: دهکدهٔ سگلفوس *Segelfoss By* (۱۹۱۵)، دشد خاک *Markens Gröde* (۱۹۱۷) که در آن تلاش زن و شوهری را نشان می‌دهد که با وجود موانع و دشواریهای فراوان از کار و کوشش خود نتیجهٔ مطلوب بدست می‌آورند و شکرگزار نعمتهای الهیند. در این اثر احترام هامسون به‌کار دیده می‌شود، دهقان مورد تکریم قرار می‌گیرد و تفوق او که هنوز حواس و درك خود را در راه تمدن از دست نداده، به اثبات می‌رسد. این اثر از نظر شیوهٔ نگارش و تحلیل روانی، ادراك شاعرانه از طبیعت و فصلهای سال اثری برجسته بشمار می‌آید. آثار این دورهٔ هامسون با آثار گذشتهٔ او بکلی متفاوت است و از نظر قدرت بیان در درجهٔ پائینتری قرار دارد، با این حال دشد خاک که در حین جنگ جهانی اول نغمهٔ خوشبینی و صلح را سر می‌داد، به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل سال ۱۹۲۵ نایل آمد. ژنان در کنار چشمه *Konerne ved vandposten* رومانی غم‌انگیز است که فقر و مسکنت را در شهری کوچك وصف می‌کند. آخرین فصل *Siste Kapitel* (۱۹۲۳) قهرمانانی را نشان می‌دهد که درجریان تلاش برای اثبات وجود خویش دچار هیجان و التهاب می‌گردند و سرانجام خرد می‌شوند و ناگزیر به آخرین فصل زندگی یعنی مرگ کشیده می‌شوند. هامسون در هفتاد و هفت سالگی کتاب حلقه بسته است *Ringen sluttet* (۱۹۳۷) را منتشر کرد که در آن تمایل به دوره‌گردی و علاقهٔ به گوشه‌گیری، همچنین طبیعت و تمدن و فرهنگ را در برابر هم قرار می‌دهد، از جامعهٔ عصر جدید انتقاد می‌کند و سرانجام به نویسنده‌ای ضد دموکراسی تبدیل می‌گردد و مبلّغ پرشور افکار هیتلری می‌شود. هامسون در حالی‌که کشورش را بسیار دوست داشت، به هنگام محاصرهٔ آن از طرف ارتش آلمان در ۱۹۴۰ طرفدار تسلیم محض بود و در ۱۹۴۳ نمایندگی نروژ را از طرف حکومت آلمان در کنگرهٔ روزنامه‌نگاران در وین پذیرفت و پس از برقراری صلح به محاکمه کشیده شد و به پرداخت غرامتی سنگین معادل همهٔ ثروتش محکوم گشت، اما به علت پیری و منسوب گشتن به ضعف فکری و روحی از زندان معاف شد.

هامسون نویسنده و شاعری بدیع و شگفت‌انگیز است و نه تنها نمونه‌ای از عصیان بر ضد تمدن عصر جدید بشمار آمده ـ عصیانی که در اوایل قرن بیستم درکشورهای اسکاندیناوی موجب خلق آثار فراوان گشته است ـ بلکه بزرگترین نویسنده‌ای است که با شیفتگی و مستی، عالم طبیعت، جنگل و کوه و عشق رومانتیك و عشق جسمانی را توصیف کرده است و در ارتباط با طبیعت کمتر به دنبال حال مبهم روحی به شیوهٔ رومانتیسم می‌رود، بلکه بیشتر در قعر وجود آدمی نفوذ می‌کند و موجب تلطیف احساس و پیوند بشر بدوی و غیر متمدن می‌گردد که از نظر او تنها کسی است که رازهای زندگی را می‌شناسد. هامسون از جهان اسرار و نامرئی و زوایای روح و پیچ و خمهای احساس و فکر نقاب بر می‌دارد. قهرمانان آثار هامسون افرادی غیر عقلانی و ضد اخلاقند ـ افرادی عجیب و مبالغه‌گو که برای زاهدان و پایبندان قیود اخلاقی شهرها و قوانینشان چیزی جز تحقیر ابراز نمی‌دارند. هامسون پس از ایبسن بزرگترین چهرهٔ درخشان ادبیات عصرجدید نروژ و مصلح نثر در ادبیات این کشور بشمار می‌آید.

ترجمهٔ به فارسی: گرسنه ـ پان ـ ویکتوریا.

**هاوئلز**، رجوع شود به **هاولز**.

**هاوپتمان، گرهارت** Hauptmann, Gerhart نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس و شاعر آلمانی (۱۸۶۲ـ۱۹۴۶) هاوپتمان در زالتسبرون Salzbrunn در منطقهٔ سیلزی Silesie زاده شد، پدرش مهمانخانه‌دار بود و اجدادش پیشهٔ نساجی داشتند. هاوپتمان در آغاز به مجسمه سازی پرداخت و با همین عنوان به ایتالیا رفت و سفری طولانی با کشتی انجام داد و مدتها در ناپل و رم ماند و از آثار باستانی یونان که بسیار مورد علاقه‌اش بود، دیدن کرد. پس به سبب بیماری به آلمان بازگشت. وقایع این سفر را در ماجرای دوزگار جوانی من *Das Abenteuer meiner Jugend* (۱۹۳۷) شرح داده است. پس از چندی تجربهٔ تردیدآمیز در شعر حماسی، به استعداد خود در نمایشنامه‌نویسی پی برد و تحت نفوذ مستقیم ناتورالیسم که در آن هنگام تازه در آلمان رواج یافته بود، به نوشتن پرداخت و اولین نمایشنامه را در ۱۸۸۹ به نام پیش از سپیده‌دم *Vor Sonnenaufgang* بر صحنه آورد. این

اولین اثر نمایشی هاوپتمان بیانیه‌ای بود از «تئاتر آزاد» در شیوهٔ ناتورالیسم و هدف آن بنا بر گفتهٔ خود او عرضه کردن زندگی جاری و توجه به هنری تازه است که بتواند زندگی زمان حال را در واقعیتی کامل نشان دهد. چیزی نگذشت که هاوپتمان سخت به این هدف پایبند شد و تئاتر کهنهٔ آلمان را زیرورو کرد. نمایشنامهٔ **پیش از سپیده‌دم** زندگی خانواده‌ای را در منطقهٔ معدنی در سیلزی وصف می‌کند و در آن نفوذ ذهین اثر امیل زولا دیده می‌شود. افراد خانواده‌ای روستائی در الکل غرقند و به هیچ وجه نمی‌توانند از آن نجات یابند و پدر دائم‌الخمر هرگز نتوانسته است میخانه را پیش‌از سپیده دم ترك کند. تنها هلن دختر کوچك خانواده است که پاك و بیگناه مانده و تنها اوست که قربانی خوی اهریمنی اطرافیان خود می‌شود و هاوپتمان همهٔ نیروی تخیل شاعرانه را بر وجود او متمرکز می‌سازد. تنها جوانی‌که مردی نجیب و متدین است و به هلن دل‌بسته و هلن نیز او را دوست دارد، به سبب آنکه در افکار و ذهنیات خود زندانی است، از ترس وراثت خانوادگی جرأت ازدواج با هلن را از دست می‌دهد و ناگهان او را ترك می‌کند؛ هلن که قادر نیست پس از او به زندگی ادامه دهد، دست به خودکشی می‌زند. جوان در این نمایشنامه تصویر کسانی است که عقاید شرافتمندانه بر احساسهای بشری آنان پا گذارده و از ترس رسوائی عاجز و از مبارزه ناتوانشان ساخته است. **پیش از سپیده‌دم** نام هاوپتمان را بر زبانها انداخت، اما بحث بسیار برانگیخت و چون توفانی شهرها را در بر گرفت و در واقع سرچشمهٔ پیروزی ناتورالیسم گشت. هاوپتمان از طرف دیگر در سراسر زندگی ادبی نسبت به عناصر خاص تئاتر پایبند باقی ماند و آن مطالعهٔ محیط و بکار بردن شکلهای گوناگون لهجه‌ها و عرضهٔ کم و بیش موارد بیمارانه است. از آن پس هر سال پیشرفت تازه‌ای در کار این نویسندهٔ جوان نمایان گشت و پیروزی تازه‌ای پس از انتشار نمایشنامهٔ **مردم تنها و گوشه گیر** *Einsame Menschen* (۱۸۹۱) بدست آوردکه سرگذشت مردی را در محیط تنگ طبقهٔ متوسط شهرستان شرح می‌دهد. این نمایشنامه اولین اثری است که در آن ناتورالیسم هاوپتمان تحت تأثیر نمایشنامه‌های ایبسن جای خود را به تجزیه و تحلیل احساس داده و از بعضی قسمتهای زندگی خصوصی خود او مایه گرفته است مانند پایان عشق زن اول و برخورد با زنی دیگر که افکار او را بهتر درك می‌کند. قهرمان کتاب کشیش

پروتستان، مـردی بـافـرهنگ، اما ضعیف و سست عنصـر است و در حـالی‌که از همسرش که زنی دلچسب، اما تهی‌مـغز و بردهٔ عادت است هیچگونه لذتی احساس نمی‌کند، در بـرابـر دختر دانشجوئی قرار می‌گیرد که با او تفاهم دارد، دختر به سبب‌آنکه نمی‌خواهد معشوقهٔ او گردد، از او جدا می‌شود. انسانی‌ترین شخصیتها در این نمایشنامه شخصیت کاترین زن کشیش است که با آنکه از شکنجهٔ عـاطفی شوهر آگاه است، قـدرت ندارد که او را از سیاهـروزی نجات دهـد. هاوپتمان با این اثـر می‌خواهـد به اصلی تـازه در رابطـهٔ مرد و زن تحقق بخشد و آن جنبهٔ جسمانـی است که فـرع بشمار می‌آید و جنبهٔ روحی که اصل مسلم محسوب می گردد. در این نمایشنامه قدرت نابینای سرنـوشت نیز مورد تأیید قـرار گرفته که اشخاص ضعیف و عاجز مـانده را به سقوط می‌کشانـد. محیط نمایشنامـه محیطی سنگین است و شخصیتها را تحت فشار شدید قرار می‌دهد. **بافندگان** *Die Weber* در پنج پرده (۱۸۹۲) نمایشنامه‌ای انقلابی است‌که تا امروز از بهترین آثار هاوپتمان بشمار مـی‌آید. این اثر که تـودهٔ رنجبر را در مبارزهٔ با سرمایه‌داری، گرسنگی و بینوائی نشان می‌دهد، اولین اثری است که در آلمان مسألهٔ حکومت کارگری را عرضه‌کرده و مانند ژ*مینال* اثر زولا که تأثیرش بر آن آشکار است، جریان شورش و عصیان این طبقه را در سیلزی بر صحنه آورده است. هـر پرده شامل صحنه‌ای است جـداگانه که فکر شورش در آن پخته می‌شود، در پردهٔ چهارم ناگهان ظاهر می‌گردد و تا پردهٔ پنجم ادامـه مـی‌یابد، بی آنکه راه حلـی برای آن پیدا شود. بینوائی، فقر، تحقیر و گرسنگی موضوع اصلی این صحنه‌هاست. **بافندگان** به سبب دقتی که هاوپتمان در وصف کوچکترین حال و وضـع و در صحنـه سازی آن بکار برده، پیروزی قاطع ناتورالیسم آلمان را اعلام می‌دارد و تأثیری بسیار شدید در نویسندگان این نهضت بر جای می‌گذارد. در آلمان این شیوه ناگهان و با همان سرعت پدیدآمدکه سرمایه‌داری صنعتی پس‌از پیروزی نظامی در ۱۸۷۰ ظاهر گشت. صحنه‌های تودهٔ مردم در نمـایشنامهٔ **بافندگان** بسیار عالـی ساخته شده و از همهٔ نمایشنامه‌های آلمان پس‌از شیلر بهتر است، اما تصویر محیط طبقهٔ کاسب و اهل حـرفه که هـاوپتمان هـرگز در آن تـوفیقی نیافته، ضعیف مانده است. هاوپتمان نخواسته یا نتوانسته جز مـوجوداتی بدوی و غـریـزی که هنوز به زمین بستگی دارند، خلق کند. در **بافندگان** نیز کارگران کارخانـه‌های مهم شهری را معرفی

نمی‌کند، بلکه صنعتکارانی از جامعهٔ روستائی و مردمانی ابتدائی و دور از تمدن را که با آنان توانسته مجاورت داشته باشد، برمی‌گزیند. فلوریان گیر *Florian Geyer* (۱۸۹۶) نیز از نمایشنامه‌هائی است که هاوپتمان در آن با تودهٔ مردم سروکار دارد، اما به سبب کثرت اشخاص، گستردگی موضوع که شخصیتی اصلی ومرکزی دربر ندارد تنها پیروزیی نسبی بدست می‌آورد، بی‌آنکه دوام‌داشته باشد. پوست خز *Der Biberpelz* کمدی آداب و رسوم است‌که به زمان حال بستگی می‌یابد و هجو تندی از قوای انتظامی که موفق نمی‌شود دزد یك پوست خز را بشناسد. چیزی که در این اثر تازگی دارد، میل هاوپتمان است به فاصله گرفتن از ناتورالیسم و پرداختن به فنی که میدان آزادتری برای تخیل و تصور به دست او می‌دهد. زمینهٔ اصلی موضوعهائی که در دو نمایشنامه از بهترین نمایشنامه‌های هاوپتمان بکار رفته، هنوز به ناتورالیسم بستگی دارد. این دو نمایشنامه عبارت است از: هنشل ۱۱ابه۱۱ان *Fuhrmann Henschel* (۱۸۹۸) و روزه برند *Rose Bernd* (۱۹۰۳)، دنبالهٔ موضوعی‌که هاوپتمان بارها بکار برده، یعنی موضوع زن روستائی که از طرف ارباب خود اغوا شده و کودك خود را که ثمرهٔ گناه است، می‌کشد. بظاهر هاوپتمان در این نمایشنامه از جلسهٔ دادگاهی‌که خود در آن حضور داشته، الهام گرفته است. در پایان سرگذشت زن آشفتگی درون را با این عبارت اعلام می‌کند «نمی‌خواستم‌که اوزنده بماند. او نبایست از گناه من رنج ببرد.» روزه برند یکی از آثار پیروزمندانهٔ تئاتر آلمان است که از ناتورالیسم الهام گرفته است. هاوپتمان با وجود این آثار کاملاً ناتورالیستی، آثار دیگری منتشر کرد که با سمبولیسم ارتباط نزدیك داشت، مانند حوا‌ی *Der Apostel* (۱۸۹۰) و معراج هانله *Hanneles Himmelfahrt* (۱۸۹۳) که هاوپتمان در آن رؤیاهای آسمانی و دنیای تخیلی و قلمرو عالم روح را وصف می‌کند و عالم مافوق‌الطبیعه را آنچنان جدا از عالم طبیعت نشان می‌دهد که گوئی خود زندگی واقعی و مجسم است و هاوپتمان‌آن را «منظومهٔ خواب و خیال» خوانده است. در منظومهٔ نمایشی ناقوس سرنگون شده *Die versunkene Glocke* (۱۸۹۶) نیز سمبولیسم آشکاری دیده می‌شود. این نمایشنامه به محض انتشار حیرت فوق‌العاده‌ای ایجاد کرد، زیرا همه دانستند که هاوپتمان ناتورالیسم، اجتماعی را که خود استاد انکار ناپذیر وصف آن‌بود، رهاکرده واثری نئورئالیستی‌خلق کرده است که علاوه بر موضوع و قالب

این مکتب قدیم از نفوذ جدید سمبولیسم فرانسه نیز برخوردار است. در واقع اولین‌بار در این نمایشنامهٔ منظوم جدال درونی هاوپتمان منعکس گشته، جدالی میان احساس مذهبی رحم و شفقت در برابر رنج بشر و ادراك و توجه به جنبه‌های غیر مذهبی عالم هستی. این اثر برای هاوپتمان شهرتی جهانی بدست آورد و الهام بخش بسیاری از آهنگسازان گشت. یکی از خصوصیتهای آثار نمایشی یا داستانی هاوپتمان آن است که وقایعی از زندگی شخصی وی را در بر دارد مانند عدم تفاهم با همسر اول و تجربه‌هایش از ازدواج دوم و امثال آن. در حاشیهٔ فهرست وزین آثار نمایشی هاوپتمان تعدادی نوشتهٔ منظوم و منثور وجود دارد که بعضی از آنها از آثار معروف و برجستهٔ او بشمار آمده است مانند رومان امانوئل کوینت، دیوانه‌ای به صورت مسیح *Der Narr in Christo, Emanuel Quint* (۱۹۱۰) که قهرمان آن ناگهان تحت تأثیر قدرتی مقاومت ناپذیر به شیوهٔ مسیح ارشاد و موعظه آغاز می‌کند و پس‌از چندی پیروان بسیار از میان پیر و جوان بافرهنگ و عامی می‌یابد که به گردش جمع می‌شوند و می‌ستایندش. سرانجام یکی از مریدان به او خیانت می‌کند و بتدریج مطرود جامعه می‌شود و بی هیچ کینه بتنهائی راه خویش پیش می‌گیرد، تا هنگامی که در کوهها سرگردان می‌ماند و در میان برف جان می‌سپارد. این اثر یکی از مهمترین اسناد ادبی داستانی آلمان است، به سبب آنکه فکر تازه‌ای از مسائل مذهبی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. علاوه بر آن غنای عناصر تغزلی آن همچون اشعار رومانتیك خالص تلقی می‌شود. هنگامی که هاوپتمان به دورهٔ پختگی و تکامل هنری می‌رسد به تئاتر یونان و اساطیر عهدکهن باز می‌گردد و درنمایشنامه‌هایش تغییری تازه پدید می‌آورد و در بعضی ازآنها موفق می‌شود به اساطیر باستانی معنی تازه‌ای بخشد. درآثار دورهٔ پختگی هنری هاوپتمان تضادهائی بچشم می‌خورد و در واقع می‌توان گفت میان عهدکهن و دورهٔ جدید، عالم کفر و مسیحیت، طبیعت وحشی و تمدن، سازشی برقرار می‌گردد. این تمایل درداستان کوتاه ملحد ذوآنا *Der Ketzer von Soana* (۱۹۱۸) و رومان جزیرهٔ مادر بزرگ *Die Insel der Grossen Mutter* در ۱۹۲۴ دیده می‌شود. نمایشنامهٔ پیش از غروب آفتاب *Vor Sonnenuntergang* (۱۹۳۲) مکمل کتاب پیش از سپیده‌دم است. منظومهٔ رؤیای بزرگ *Der grosse Traum* (۱۹۴۲) عمق شخصیت هاوپتمان را نشان می‌دهدکه به تقلید

**کمدی الهی** اثر دانته ساخته شده و با زندگی شخصی وی و زندگی عصرش ارتباط کامل دارد. هاوپتمان در همان سرزمین سیلزی که در نمایشنامه‌هایش آن را جاودان ساخته، درگذشت و جسد و آثارش به آلمان غربی منتقل شد. بعضی از آثار نمایشی او پس از مرگش بر صحنه آمد مانند هربرت انگلمان *Herbert Engelmann*. هاوپتمان در ۱۹۱۲ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد. این پیروزی و شهرت جهانی او منحصراً به نمایشنامه‌های بزرگ منثور یا منظوم او بستگی دارد. آثار وسیع و متنوع او همه حاکی از استعداد شگرف او در فنون نویسندگی و سبك ادبی است. نفوذ هاوپتمان در زندگی و ادبیات آلمان در دوره‌ای پنجاه‌ساله ادامه یافت و نه تنها در طبقهٔ روشنفکر و اهل ادب، بلکه در میان عامهٔ مردم نیز این نفوذ آشکار بوده است. هاوپتمان در قلب هر کس حتی در دل روستائی ساده و معدنچی و نساج جای گرفته بود، زیرا آثار غنی وی که حاکی از آگاهی عمیق او دربارهٔ اجتماع است، مایه‌ای از شادی و رنج این طبقه را در برداشت. هاوپتمان بیشتر به عوامل پدیدآورندهٔ یك عمل تکیه می‌کند، تا به خود عمل، و در همهٔ اینها زبان محاوره و لهجه‌های مختلف را بکار می‌برد. منظومه‌های نیمه‌ناتورالیستی و نیمه‌رومانتیك وی سرشار از جذبه و رؤیا و تغزل است. هاوپتمان را می‌توان زنده کنندهٔ تئاتر آلمان پس‌از رکودی طولانی دانست.

**هاوسمن**، رجوع شود به **هوسمان**.

**هاولز، ویلیام دین** Howells, William Dean رومان‌نویس و منتقد امریکائی (۱۸۳۷-۱۹۲۰) در اوهایو Ohio زاده شد. نژاد مختلط او یکی از علل داشتن مزاج مافوق حساس و نظر بیش از حد انتقادی او بود که موجب گشت از نوجوانی محیط خانوادگی را ترك کند. پدرش متخصص چاپ بود. او نیز از دوازده سالگی به این فن آشنا شد و درکار چاپخانه به پدرش کمك‌کرد. در حدود پانزده سالگی متن مصاحبه‌های مطبوعاتی فراهم می‌کرد و در ضمن با شوق فراوان به آموختن نزد خود می‌پرداخت، آثار نویسندگان کلاسیك انگلیسی را با علاقهٔ فراوان می‌خواند و زبانهای یونانی، لاتینی، فرانسوی، اسپانیائی و آلمانی را مقارن هم می‌آموخت. از نوزده سالگی کار روزنامه‌نگاری موجب شد که چند

سالی در مرکز ایالت خود بسر برد و با جامعهٔ زنان طبقهٔ روشنفکر مجاورت یابد که پس از آن تعداد بزرگی از خوانندگان آثارش را تشکیل دادند. در این دوره با الهام از سبك هاینه Heine و لانگفلو Langfellow و تنیسون شعر می‌سرود. پس از آن به نیوانگلند، کعبهٔ آمال ادبیات امریکائی، رفت که آن را در رومان دوستان و آشنایان ادبی *Literary Friends and Acquaintances* در ۱۹۰۰ وصف کرده است. محیط شهر باستن Boston که به سبب وضع اخلاقی و اجتماعی از ارزشهای بسیار برخوردار بود، او را برانگیخت که در این شهر اقامت کند و آن را وطن خود سازد. چیزی نگذشت که هاولز مأمور شد زندگینامهٔ لینکن Lincoln را بنویسد. پاداش او از این خدمت یافتن شغل قنسولی امریکا در ایتالیا بود؛ پس در بیست و سه سالگی به ونیز رفت، پنج سال در آنجا اقامت کرد و با آرامش بسیار به فراگرفتن ادبیات انگلیسی و ایتالیائی پرداخت و نوشتن سفرنامه‌هائی را آغاز کرد. وصفی که در این کتابها از امریکائیان مقیم ایتالیا و از ایتالیائیها در نظر امریکائیان کرده است، نه تنها از نظر ادبی جالب توجه است، بلکه از جنبهٔ روانشناسی و مدرك مستند بودن نیز اهمیت بسیار دارد، از آن جمله است این آثار: زندگی ونیزی *Venetian Life* (۱۸۶۶)، سفر ایتالیا *Italian Journeys* (۱۸۶۷)، سفر عروسی آنها *Their Wedding Journey* (۱۸۷۲). هاولز به هنگام عبور از پاریس با یکی از هموطنان خود ازدواج کرد و در بازگشت به امریکا به عنوان روزنامه‌نگار مستقل بکار پرداخت و در باستن مدیریت چند روزنامهٔ مهم ازجمله مهمترین مجلهٔ عصر آتلانتیك ماتثلی Atlantic Monthly (مجلهٔ ماهانهٔ آتلانتیك) را بر عهده گرفت (۱۸۷۱-۱۸۸۱) و در دورهٔ مدیریت برجستهٔ خود از نویسندگان جوانی چون هنری جیمز James و مارك تواین حمایت کردکه بعدها در ۱۹۱۰ او را درکتاب پرارزش خود به نام مارك تواین من *My Mark Twain* ستود. هاولز بتدریج ازسفرنامه دست‌کشید و به رومان‌نویسی پرداخت. دراین دوره توجه او بیشتر به مسائل عادی و جاری جلب شد و در۱۸۷۳ کتابی منتشر کرد به نام آشنائی اتفاقی *A Chance Acquaintance* که یکی از برجسته‌ترین رومانهای هاولز در زمینهٔ آداب و روش زندگی طبقهٔ متوسط امریکائی بشمار آمد. پس از آن دست به انتشار یك سلسله اثر تازه زد که در واقع تصویرهائی بود از «اشیاء آنچنانکه هست» و برخوردار از سبکی تکامل یافته که او را از استادان نثر امریکا معرفی

کرد. هاولز با شرح و توصیف دقیق از اشیاء این فکر را عرضه کرده است که هیچ چیز از عالم خلقت که خدا آفریده کوچك و تحقیر کردنی نیست. رومانهای این دوره عبارت‌است: نتایج مسلم *A Foregone Conclusion* (۱۸۷۵)، لیدی آدستوك *The Lady of the Aroostook* (۱۸۷۹)، کشور کشف نشده *The Undiscovered Country* (۱۸۸۰)، مرحله‌ای مدرن *A Modern Instance*، (۱۸۸۲)، عشق واپسین *Indian Summer* (۱۸۸۵)، طلوع سیلاس لپهم *The Rise of Silas Lapham* (۱۸۸۵) و مانند آن. در کتاب اخیر که می‌توان آن را شاهکار هاولز دانست، نویسنده به مبانی اخلاقی نزدیك می‌شود. در سالهای بعد نفوذ تولستوی با انتشار کتاب جنگ و صلح در امریکا نمایان شد و تمایل ادبی شکل رئالیسم به خود گرفت. هاولز افکار تازهٔ خود را درمجلهٔ هارپرز ماگازین Harper's Magazine که همکار دایمی آن بود، عرضه کرد و نویسندگان رئالیست اروپائی مانند وگا، ایبسن، داستایفسکی، تورگنیف و دیگران را به مردم شناساند. هاولز در مرحلهٔ آخر تحول فکری با علاقهٔ بسیار به سوسیالیسم روی آورد و عدالت اجتماعی را به مبانی اخلاقی افزود و با وجود آنکه عشق در همهٔ رومانهایش جای مهمی را اشغال می‌کرد، پیوسته موضوعی ازمسائل اجتماعی نیز بنحوی درآنها ارائه می‌شد. رومان تصادفی بودن ثروتهای نو *A Hazard of New Fortunes* (۱۸۸۹) چشم‌اندازی بود از نیویورك در همهٔ طبقه‌های اجتماعی. هاولز همچنان به نوشتن رومان و مقامه تا آخر زندگی ادامه داد. چهار جلد کتاب شامل داستانهای کوتاه منتشر کرد که غالب آنها مربوط به وقایع سفر می‌شد. هاولز به سبب فراوانی آثار و فکر و ذهن بسیار غنی و استثنائی و طبع نقاد افراطی و ادارهٔ مجلهٔ ماهانهٔ آتلانتیك و ترویج تمایلات رئالیستی، از نویسندگانی است که در طی چهل سال از نفوذ بسیار در ادبیات امریکائی برخوردار بود و به سمت اولین رئیس آکادمی «هنر و ادبیات امریکا» انتخاب گشت. از آثار دیگر هاولز این آثار است: شاعران جدید ایتالیائی *Modern Italian Poets* (۱۸۸۷)، نقد و داستان *Criticism and Fiction* (۱۸۹۱)، سالهای جوانی من *Years of My Youth* (۱۹۱۶)، نمایشنامهٔ مهمانان ناخوانده *The Unexpected Guests* (۱۸۹۲).

**هایدنستام (هیدنستام)، کارل گوستاف ورنر فون** Heidenstam, Carl Gustaf

Verner von شاعر ونویسندهٔ سوئدی (۱۸۵۹-۱۹۴۰) از خانوادای اشرافی بود. کودکی را با رنجوری گذراند، تحصیلاتش را به علت ضعف مزاج ناتمام گذارد و در ۱۸۷۶ سفری طولانی آغاز کرد. در پاریس به تحصیل نقاشی پرداخت و پس از آن از کشورهای سوئیس و ایتالیا و خاور نزدیك دیدن‌کرد. در ۱۸۸۷ به سوئد بازگشت و در عزلت زیست. وی از نظر معاصران از نویسندگان برجستهٔ ضد رئالیسم دههٔ ۸۰ بود. در۱۸۸۸ دیوان شعر غنائی خود را به نام **سفر زیارتی و سالهای آوارگی** *Vallfart och Vandringsar* انتشار داد، که سرشار است از احساسها، رنگها و تصویرهای مزین از خاور نزدیك و القای لاقیدی و بی اعتنائی به مسائل حاد اخلاقی و اجتماعی مورد بحث پیشینیان و اولین نشانهٔ واکنش بر ضد ناتورالیسم سوئد. در این اثر نویسنده شرق را دربرابر غرب قرار داده و ارزشهای آن‌را برابر و متعادل شناخته است. اولین بخش‌کتاب به نام «خاطرات و افسانه‌های شرقی» با این اندیشه پایان می‌یابد: «ای شرق تیره‌روز و ویران شده، من از زندگی تازه‌ات دریافتم که آن سرزمین که روزی مرکز شادیهای دنیای باستان و آخرین پناهگاه آن بود، چگونه بیابان لم‌یزرع گشته و به سنگ تبدیل شده است.» رومان **اندیمیون** *Endymion* (۱۸۸۹) حاوی همین موضوع است به‌علاوهٔ حس میهن‌پرستی در کشورهای عربی که هنوز از عصر باستان اثری از آن باقی مانده است. مقامهٔ **تجدید حیات ادبی** *Renässans* (۱۸۸۹) و رومان هجوآمیز **عروسیهای پپی‌تا** *Pepitas bröllop*(۱۸۹۰) به منزلهٔ اعلامیه‌ای بود بر ضد ناتورالیسم و جریانهای ادبی آخر قرن در کشورهای اسکاندیناوی که در نویسندگان جوان سوئدی بسیار مؤثر واقع شد. در کتاب اخیر که با همکاری ا. لورتین O, Levertin نوشته شده، هر دو نویسنده اصول انفرادی و تخیل شاعر را می‌ستایند و ارتباطی میان مسائل عینی و ذهنی برقرار می‌کنند، اما لذت زیستن را برمبنای تحمل و بر زمینهٔ احساس بدبینانه می‌گذارند. رومان بزرگ و منظوم هایدنستام به نام **هانس‌الینوس** *Hans Alienus* (۱۸۹۲) زیبائی و احساس تأثرانگیز تنهائی را که در نظر وی با طبیعت بشر آمیخته است، تصویر و همین موضوع را با قدرت بیشتر و با تلخی در منظومه‌ها *Dikter* (۱۸۹۵)بیان‌می‌کند که درآن عصیان رؤیا و تخیل بر ضد رئالیسم تاریك دیده می‌شود. احساس میهن‌پرستی هایدنستام در سلسله اشعار او به نام **ملت** (۱۸۹۹) به اوج خود می‌رسد، همچنین در داستانهای تاریخی و میهنی مانند

کارولینرنا *Karolinerna*، سربازان شارل دوازدهم، کـه در ۱۸۹۷ منتشر شد، نشان داده شده‌است. داستانهای تاریخی هایدنستام از طرفی نقل واقعیتهاست و از طرف دیگر احساس غم‌انگیز شخصی نـویسنده را منعکس مـی‌کند. به دنبال این رشته داستانهای تاریخی و میهنی، هایدنستام دو رومان به نام **سفر زیارتی قدیسه بریگیتا** *Heliga Birgittas pilgrimsfärd* (۱۹۰۱) و **دختر فولکونگها** *Folkungaträdet* در دو جلد (۱۹۰۷) منتشر کرد که در آن میهن‌پرستی و سنت‌گرایی وی نشان داده می شود. در **منظومه‌های جدید** *Nya Dikter* (۱۹۱۵) هنر شاعری هایدنستام به اوج خود می‌رسد. در این زمان شاعر به‌سادگیِ سبک کلاسیك روی می‌آوردکه او را به‌گوته نزدیك می‌کند. این نوع آثار عبارت است از. *روزها و حوادث Dagar och Rändelser*، مشاجرات قلمی *Stridsskrifter* ومانندآن. پس‌ازآن هایدنستام بیست‌سال‌را درسکوت گذراند وآخرین‌منظومه‌ها *Sista Dikter* و رومانی که کم‌وبیش می‌توان‌آن را زندگینامهٔ شاعر شمرد به نام **هنگامی که بلوطها گل می‌دهند** *När Kastanjerna blommade* پس از مرگش انتشار یافت.

هایدنستام در ۱۹۱۲ به عضویت آکادمی سوئد در آمـد و در ۱۹۱۶ جایـزهٔ ادبی نوبل را دریافت کرد.

**هاینه، هاینریش** Heine, Heinrich شاعر آلمانی (۱۷۹۷-۱۸۵۶) هاینه‌که پدرش او را هـاری Harry می‌نامید، در خـانواده‌ای یهودی اهل دوسلدورف Düsseldorf زاده شد. پدرش بازرگان و مادرش زنی ممتاز بود که از حیث تعلیم و تربیت در میان نسل خویش برجستگی داشت. هاینه دورهٔ کودکی را در محلهٔ یهودیها و در حاشیهٔ اجتماع گذراند و نوجوانی را در رنج و دشواری و فقر آغاز کرد. وی در عصری می‌زیست که از نظر تسلیم روحی و مذهبی عصری استثنائی بود که تسلط فرانسویها آن را نصیب مردم آلمان کرده بود. سایهٔ ناپلئون از کودکی بر هاینه گسترده بود و روزی رسید که شاعر تحسین و ستایش خود را از نـاپلئون در بالاد زیبائی‌سرود. هاینه درنوجوانی به‌عموی‌ثروتمند وبانکدارش، زالومو هاینه، **سپرده** شد تا زیر نظر او در امور مالی و بانکداری تخصص یابد. تحمل وابستگی شدید مالی به عموی ثروتمند در نظرش بسیار گران می‌آمد و عشق پرشور او به آمالیه Amalie دختر عمـوی زیبایش نیز بـر بدبختی او می‌افزود و هنگامی که او شوهر

کرد، شاعر در غمی عمیق فرو رفت، غمی که در سراسر زندگیش سایه افکند و موجب پیدایش اشعاری گشت که یك قرن ونیم بر زبان مردم آلمان و نسل عاشق‌پیشه جاری بود. کوشش هاینه در محیط تجاری و بانکداری به جائی نرسید و با کمك عمویش امکان تحصیل در رشتهٔ حقوق یافت. زندگی دانشگاهی و محدود برای هاینه هیچ جاذبه‌ای در بر نداشت و طبع پر حرارت، او را به لذتهای زودگذر جسمانی سوق داد، چنانکه از محیط جوانان دانشگاه رانده شد و بدبختانه ریشهٔ بیماری مزمنی در او جای گرفت که زندگیش را به مرگ کشاند. هاینه پس از اتمام تحصیلات در رشتهٔ حقوق بخیال افتادکه شغل وکالت پیشه کند. متأسفانه برای جوانان یهود آلمان در آن زمان همهٔ راهها جز راه تجارت بسته بود، راهی که هاینه اصلاً درآن استعدادی نداشت، پس به سبب این محدودیت و این زندگی خفقان آور دین خود را تغییر داد، به مسیحیت روی آورد و مذهب پروتستان را پذیرفت، از این‌کار نیز طرفی نبست، بلکه وضعش تیره‌تر شد، زیرا نه می‌توانست با جامعهٔ یهود اشتراك منافع داشته باشد و نه جامعه غیر یهود اورا به خود راه می‌داد، در این حال انتشار نخستین دیوان به نام کتاب ترانه‌ها *Buch der Lieder* (۱۸۲۷) هدیهٔ ارزنده‌ای به ادبیات آلمان بود که شهرت او را تضمین کرد و به منزلهٔ کتاب دعائی گشت برای جوانان عاشق پیشه. اثر دیگر او به نام هلندی پرنده *Der Fliegende Holländer* از افسانه‌های شمالی گرفته شده و به صورت بالاد *Ballad* درآمده بود. ریچارد واگنر اوپرائی به این نام ساخت که اولین‌بار در ۱۸۴۳ در درسدن برصحنه آمد. هاینه که نسبت به ادراك امور اجتماعی هشیاری و حساسیت خاص داشت و وضع فلاکت بار طبقهٔ محروم خواب از چشمانش می گرفت، به نهضتهائی متمایل گشت که هدفش تعادل بخشیدن به اوضاع اجتماع بود، پس همینکه از انقلاب فرانسه آگاهی یافت، مصمم شدکه آلمان را ترك کند و به دلخواه زندگی درغربت را بپذیرد. در آوریل ۱۸۳۱ سفر خود را آغاز کرد و با شهرتی قبلی به پاریس وارد شد. خبر ورود او همه جا پیچید و درهای محافل ادبی و سیاسی به رویش گشوده شد. نویسندگان نامدار زمان مانند هوگو، بالزاك، آلفرد دووینیی، آلکساندر دوما و ژورژ ساند او را در میان خود پذیرفتند و شوپن و لیست و برلیوز از دوستان او گشتند. کشور فرانسه هاینه راچون فردی فرانسوی در خود جای داد، چنانکه او خود گفته است در پاریس خود را چون

ماهی در آب حس می‌کرد. چندی با مجلهٔ روو د دوموند Revue des Deux Mondes (مجلـهٔ دو جهـان) همکاری کرد و بسیاری از نوشته‌های خویش را پیش از آنکه به‌زبـان آلمانی چاپ شود، به‌زبـان فرانسوی در ایـن مجله منتشر کرد. هنگامی که‌کمك خرج عموی بانکدارش قطع شد و رنج ناداری او را در برگرفت، دوستان به کمکش برخاستند و از دستگاه حکومت برای او مستمری برقرار کردند که پس از انقلاب قطـع شد. در آلمان نیز او بـه سبب قبول اعانـه از دستگاه حکومت فرانسه بیشتر مورد کینه قرار گرفت و اگرچـه افتخار شاعـریش هـرگز از میان نرفت، نوشته‌های سیاسی و مبارزه‌اش برای نزدیك کردن آلمان به فرانسه بی‌ثمر ماند. وضع مالی هاینه بسیار آشفته شد و از آن آشفته‌تر حـال روحـی او گشت. برای جبران شکستی که در عشق دختر عمو نصیبش شد، به ارضای غریزهٔ جنسی پرداخت و به اعمال شهوانی مفرط حتی با پست‌تـرین زنها روی آورد، ارتباطش با دختر جوان فروشنده‌ای سیار به نام ماتیلده Mathilde او را به زندگی لـذت‌بار و مغشوش و گران کشاند و به صورتی درمان ناپذیر بی‌نظمی مالـی او را شدت داد. ماتیلده به زحمت خواندن و نوشتن می‌دانست و هرگز نفهمیدکه هاری خوب و مطیع او شاعری بزرگ است. هاینه سرانجام با مـاتیلده ازدواج کرد و از نـو برق نبوغ و خلاقیت در او جهش یافت. آتا ترول *Atta Troll* (۱۸۴۳) منظومه‌ای انتقادی که آخرین نغمهٔ رومانتیسم در شعر اوست، در واقع پایان مکتبی کهنه و آغاز مکتبی نو بشمار می‌آید. ملاقات و دوستی هاینه باکارل مـارکس Karl Marx به این تحـول جان داد و او را به شعـر متعهد اجتماعـی و نقد سیاسی واداشت. هاینه با آنکه نه مورخ بود و نه فیلسوف،آگاهی شگرف و پیش‌بینی خاص نسبت به اوضاع اجتماعی داشت و در نوشته‌هایش از نیروی نهفته‌ای که در قعر وجـود هر آلمانی جای داشت و آیندهٔ آلمان را تهـدید می‌کرد، خبر مـی‌داد. این ادراك و هشیاری ذاتـی هاینه دربـارهٔ امـور اجتماع به تحریك کارل مارکس به کشمکشی وجدانی دربارهٔ بیعدالتیها و به مبارزه‌ای اجتناب ناپذیر مبدل شد و او شلاق هجو و انتقاد را بکار انداخت. آلمان هرگز نوشته‌هائی آنچنان هجوآمیز و انتقادهائـی آنچنان تند دربارهٔ حکومت ارتجاع و استبداد به خود ندیده بـود، امـا سرنوشتی وحشتناك هاینه را از جریان همهٔ امور زمان دور نگهـداشت و از سلك زنـدگانش حذف کرد، پزشکان در آن زمان وسیلهٔ درمان بیماری نخاع وی را نداشتند، پس

فلج او را دربر گرفت و احتضاری طولانی او را بر بستر میخکوب کرد و به قول خود او در «گوری بدون آرامش» افتاد. در مدت هشت سال اگر چه جسمش خشکیده و بیحرکت بود، روحش شور و شوق را از دست نداد و شکوه‌هائی چنان دردناك از ماورای گور سرداد که هرگز پیش از آن شنیده نشده بود. عمیقترین منظومه‌های غنائی آلمان در این مدت سروده شد که در دیوانی به نام رومانسها *Romanzero* در ۱۸۵۱ فراهم آمد. این دیوان که اشعار سالهای ۱۸۴۶، سال شروع بیماری او را تا ۱۸۵۱ در بر دارد، شامل سه بخش است: ۱ـ تاریخها *Historien*، ۲ـ ناریها *Lamentationen*، ۳ـ ملودیهای عبری *Hebraische Melodien*. آنچه یك شعر برجسته ممکن است از حال تغزل و طنز زننده و تلخ دارا باشد، در این دیوان جمع است که در عین حال شکنجه‌های روحی مردی را با اندیشه‌های نو نشان می‌دهد و تضاد مسائل خصوصی با تشنجهای اجتماعی و به قول خود او مبارزهٔ دایمی میان زیبائی و واقعیت را. رومانسها که اثری تاریك و وحشت‌زاست به قله‌های زیبائی شعر تغزلی دست یافته است. وجود هاینه مجمع اضداد بود. نویسنده‌ای آلمانی بود و در فرانسه می‌زیست، یهودی بود و چهرهٔ مسیح پیوسته در ذهنش در ورای آثارش حضور داشت. سوسیالیست بود و به زندگی پرتجمل و راحت علاقه‌مند. عاشق ابدی بود و در عشق تیره‌روز. حساسیت بسیار حاد داشت و به وسیلهٔ طنز و سخریه می‌خواست ازآن رهائی یابد. شاد و در عین حال غمگین بود، شکاك و در عین حال مؤمن، رقیق‌القلب و بیرحم، کلاسیك و رومانتیك. «کتاب ترانه‌ها» که از چهار جلد تشکیل می‌شود، سراسر نغمه‌های ناامیدی و عواطف زودگذر و عمیقی را که در دوران عشق به دختر عمویش احساس می‌کرد، سر داده است. پیروزی عظیم این دیوان به سبب ترکیب وساختمان و موسیقی کلام و بیانی نزدیك به لحن عامهٔ مردم است که آن را جزو مشهورترین دیوانهای شعر زبان آلمانی ساخته است، خاصه جلد چهارم دیوان که به اوج زیبائی می‌رسد و در آن صدا و حرکات به وسیلهٔ وزن شعر گاه چون سکوت و آرامش موج ملایم دریا می‌گردد و گاه چون توفانی شدید. هاینه پس‌از سفری به انگلستان و هلند و ایتالیا (۱۸۲۶) تصاویر سفر *Reisebilder* را منتشر کرد که از چهار جلد کوچك و از قطعه‌های نظم و نثر ساخته شده است. هاینه در این اثر سفر را بهانه‌ای برای انتقاد از جامعه و سیاست و ادبیات زمان قرار داده و این شکل نوشته را

مناسب یافته است تا هم از تعرض سانسور برکنار بماند و هم بتواند افکار آزادی‌خواهانهٔ خود را با صراحت به دیگران انتقال دهد. در این اثر یادگارها، اعترافات درددلها، هجو و شعله‌های اندیشه وکینه با لحن طنزآمیز و هجو منعکس است. کتاب **تصاویر سفر** نوعی یادداشت خصوصی است در مقامی والا و هنرمندانه. در فرانسه هاینه بسیار کوشید که آلمان و فرانسه را به یکدیگر نزدیك کند. در ۱۸۳۶ نوشتهٔ تحقیقی مفصلی دربارهٔ رومانتیك وتاریخ دین وفلسفه درآلمان منتشر کرد با عنوان مکتب رومانتیك *Die Romantische Schule*. کشور آلمان که هنوز مرکز اندیشه‌های هاینه بود و محلهٔ یهودیها که اولین احساس زندگی را به او داده، بستگی خود را با وی حفظ کرده بود. احساس هاینه به‌میهنش درمنظومه‌ای هجوآمیز و انتقادی به نام آلمان یك قصهٔ زمستان *Deutschland: ein Wintermärchen* (۱۸۴۴) نشان داده شده است. در این منظومه هاینه در برابر اتهامات هموطنانش که او را طرفدار و دست نشاندهٔ کشور فرانسه دانسته‌اند، از خود دفاع کرده است. هاینه با وجود مشاجره‌های قلمی و بحثهای فلسفی دربارهٔ آراء و عقاید، مردی تنها بود. وی پس‌از سال ۱۸۴۸ آثار منثوری انتشار داد، مانند: اعترافات *Geständnisse* (۱۸۵۱). از آثار آخرین دورهٔ زندگی هاینه دیوان او به نام آخرین اشعار *Letzte Gedichte* شامل اشعار میان سالهای ۱۸۵۳و۱۸۵۶ است که تنهائی و روح شاعری محض در آن منعکس است. این نغمه‌های تنهائی که از میان رنج تن برخاسته و بیشك به حال غربت وی بر اثر استعمال مداوم مورفین بستگی داشته، حاکی از بدبینی بسیار عمیق است.

هاینه در عین حال که مبارز سرسختی بر ضد تعصب و فشارهای روحی بوده، شاعری است که نغمه‌هایش هرگز از خاطره‌ها بیرون نرفته است و هیتلر و دستگاه حکومتش که با شعارهای ضد یهود، او را به سبب غیر آریائی بودن طرد کرده بودند، نتوانستند اشعار کتاب ترانه‌ها را از زندگی مردم حذف کنند، تنها کاری که توانستند انجام دهند آن بود که سرایندهٔ این نغمه‌ها را در کتابهای «منتخبات اشعار» شاعری ناشناس معرفی کنند.

ترجمه به فارسی: انترمتسو- آوازها

**هبل، کریستیان فریدریش** Hebbel, Christian Friedrich نمایشنامه‌نویس، شاعر و

منتقد آلمانی (۱۸۱۳-۱۸۶۳) هبل دورهٔ کودکی را به سبب فقر خانوادگی و خشونت و سختگیری پدر که بنائی تهیدست بود، در محیطی غم‌انگیز گذراند. در چهارده سالگی پدر را از دست داد و برای تأمین معاش، به شغلی در مطبوعات اشتغال یافت و با مطالعهٔ بسیار آموزش خود را وسعت بخشید و کم‌کم به نوشتن پرداخت. در بیست سالگی نوشته‌هایش را برای نشر به مجله‌های ادبی هامبورگ فرستاد و از آن پس راه آینده را برگزید. در ۱۸۳۵ به هامبورگ رفت و بتحصیل پرداخت، اما برای تأمین معاش به تنگنا افتاد که مورد توجه زنی دوزنده به نام الیزه لنزینگ Elise Lensing قرار گرفت که هشت سال از او بزرگتر بود و از نظر مالی او را تحت حمایت خویش گرفت. هبل در یادداشتهای روزانه *Tagebücher* که اثری مهم است، دورهٔ کودکی را که با تنهائی و اندوه و فقر آمیخته و جوانی را که با شغلهای پست گذرانده و آنگاه امرار معاش را به طفیلی الیزه که دو کودك از او پیدا کرده، همه را شرح داده است. در ۱۸۳۶ به هایدلبرگ Heidelberg رفت تا به تحصیل خود در رشتهٔ حقوق ادامه دهد، اما پولی که از طرف الیزه فرستاده می‌شد، کفاف مخارج او را نمی‌داد، پس به مونیخ رفت تا کاری ادبی بیابد. در آنجا نیز با تنگدستی همراه بود که به سبب عشق دختری جوان از مردم عادی که نزد او بسر می‌برد، تا حدی این فقر تعدیل گشت. بعدها از این دختر و محیطش در اثر خود به نام ماریا ماگدالنا یاد کرده است. این عشق نیز به او آرامشی نبخشید و در وضعی که داشت وجود زن را تنها وسیله‌ای می‌دانست برای شناخت بهتر شخصیت خویش. بعدها در نمایشنامه‌هایش زن را قابل انتقامجوئی شدید نشان داد و از کسانی شمرد که به او توهین کرده‌اند. بدین‌طریق چهره‌های خارق‌العادهٔ نمایشنامه‌هایش خلق شد، تصویری معکوس از زنهائی که در زندگی با او برخورد کرده بودند. هبل در ۱۸۳۹ به هامبورگ بازگشت. اولین نمایشنامهٔ او به نام یودیت *Judith* (۱۸۴۰) در برلین بر صحنه آمد و برایش شهرت به همراه آورد و نه ثروت. موضوع یودیت از تورات گرفته شده ـ موضوعی که الهام‌بخش بسیاری از شاعران و داستان‌نویسان گشته است. هبل پس از نوشتن دومین نمایشنامه به نام گنودوا *Genoveva* (ژنویو) (۱۸۴۲) به کپنهاگ رفت و توجه کریستیان سوم پادشاه دانمارك را جلب کرد و موفق به دریافت کمك خرج تحصیلی گشت که با آن به سفر پرداخت. سال بعد به

پاریس رفت، با هاینه Heine آشنا شد و قسمت مهم تراژدی مادیا ماگدالنا *Maria Magdalena* (ماری مادلن) را در ۱۸۴۳ نوشت که تراژدی واقعی زندگی عاشقانهٔ او بود. دختری را که به وی علاقه یافته بود و همچنین محیط زندگیش را در این کتاب وصف کرده است. این تراژدی در **لایپزیگ** بر صحنه آمد و بر شهرت هبل افزود. هبل ازپاریس به ایتالیا رفت، یك‌سال ماند، سپس به وین سفر کرد وآنجا را محل مناسبی برای اقامت یافت، تا آخر عمر همانجا ماند و با هنرپیشهٔ سرشناس کریستینه انگهاوس Christine Enghaus بازیگر نمایشنامه‌هایش، ازدواج کرد. در سالهای اول ازدواج به سبب مرگ دو کودکی که از الیزه داشت و ناسزاهای او و گرفتاریهای دیگر چندان آسایشی نیافت. کم‌کم با لطف و نرمی کریستینه ثبات و صفائی بدست آورد. کریستینه الیزه‌را به وین خواند، با او دوستی و مدارا کرد و چندی هر سه با یکدیگر بسر بردند. الیزه پس از آن به هامبورگ بازگشت و در ۱۸۵۴ درگذشت. هبل در سالهای آخر عمر از آرامش و صفای خانوادگی، شهرت و کار رضایت‌بخش برخوردار بود. در این دوره است که یك سلسله نمایشنامهٔ مهم و منظوم نوشت، ازآن جمله: **هرود و مادیامنه** *Herodes und Mariamne* (۱۸۵۰)، **آگنس برناوئر** *Agnes Bernauer* (۱۸۵۲) که داستانش بر زمینهٔ تاریخ جنوبی آلمان قرار دارد. در این نمایشنامه هبل به شوالیه‌گری و پیروزی عقل بر عشق توجه دارد. **گوگس و انگشتریش** *Gyges und sein Ring* (۱۸۵۶) از افسانه‌ای به روایت هرودوت مورخ یونانی گرفته شده‌که برحسب‌آن گوگس یونانی با انگشتری‌جادویی که در انگشت هرکس باشد او را نامرئی می‌کند، به خوابگاه ملکهٔ لیدیا Lydia وارد می‌شود و پس‌از آن حوادثی پیش می‌آید که به خودکشی گوگس می‌انجامد. هبل از این افسانه نمایشنامه‌ای تحلیلی در شیوهٔ جدید ساخته است وسرانجام مجموعهٔ سه بخشی **نیبلونگنها** *Die Nibelungen* که هبل هفت سال بر سر آن کار کرد و با پیروزی عظیم در تئاتر وایمار در ۱۸۶۲ بر صحنه آمد. هبل تعدادی نمایشنامهٔ درجهٔ دوم نوشت مانند یولیا *Julia* (۱۸۵۱) و چند داستان کوتاه که هیچ‌یك از آنها دلخواه نبود، همچنین منظومه‌هائی غنائی و منظومه‌ای حماسی به نام مادر و کودك *Mutter und Kind* (۱۸۵۹) و تعداد فراوانی نوشته در نقد ونظریه‌های مربوط به تئاتر و نامه‌ها و یادداشتهای بسیار سودمند. محرومیتهای دورهٔ‌کودکی و جوانی بر جسم هبل اثر گذاشت وبیماری مهرهٔ پشت او را به‌سوی

مرگی زود رس کشاند. وی در پنجاه سالگی از این بیماری درگذشت.
آثار نمایشی هبل شامل نمایش اندیشه‌ها و احساسهای بدبینانه و نامطبوع زندگی است که همه روح تیره و تنهائی و شکست را نمایان می‌سازد. در نظر هبل صحنه‌های غم‌انگیز نتیجه و محصول اجتناب‌ناپذیر تلاش فردی است. قدرت و برجستگی فرد پیوسته با کشمکش و مبارزه همراه است و دستخوش قوانین ماورای جهان مادی. فرد می‌کوشدکه خود را از فرسودگی اموری‌که با آن روبرو می‌شود برهاند، اما اراده‌اش در برابر قدرت اصلی‌که مافوق همه چیز است، خرد می‌شود. هبل موضوع نمایشنامه‌هایش را از تاریخ قدیم و جدید و زندگی معاصر بیرون می کشد و بنای نمایشنامه‌هارا برعصرهای تحول وچهار راههای تاریخ قرار می‌دهد و در عین حال وجود خود را در ورای آثارش می‌نمایاند و همدردی خود را با فرد در برابر نظام و قوانین خردکننده نشان می‌دهد. نمایشنامه‌های نخستین هبل به نثر نوشته و نمایشنامه‌های بعدی در شعر آزاد ساخته شده است. نامه‌های هبل نه تنها به سبب گیرائی، بلکه به علت اهمیتی که از نظر تاریخ و نقد ادبی دارد، بسیار جلب توجه کرده و جزو نوشته‌های رسمی آلمان درآمده است.

**هرتسگ، فرنتس** Herczeg, Ferenc رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس مجارستانی (۱۸۶۳-۱۹۵۴) از خانوادای آلمانی بود و تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق در بوداپست انجام داد و اولین آثارش را در بیست و سه سالگی منتشر کرد. رومان بالا و پائین *Fenn és lenn* (۱۸۹۰) با پیروزی فراوان روبرو شد و شهرت هرتسگ پس از انتشار داستان دلپذیر دختران گیرکوویچ *A Gyurkovich-leanyok* و نمایشنامهٔ دختر نواب دولوائی *A Dolovai nábob leánya* (۱۸۹۳) افزون گشت. هرتسگ روزنامهٔ هفتگی اوی ایدوك *Uj Idök* (زمانهای جدید) را در ۱۸۹۴ بنیان گذارد. این روزنامهٔ ادبی و فرهنگی مصور، در حدود سی سال مرکز قدرت نویسندگان محافظه‌کارمجارستان بود. هرتسگ بتدریج از نظر مشاغل اجتماعی به مقامهای درخشانی دست یافت، نمایندهٔ مجلس شورا، عضو آکادمی علوم، رئیس انجمن پتوفی Petöfi (شاعرمجارستانی) و نامزد جایزهٔ نوبل ۱۹۲۵ گشت. هرتسگ در نظر عده‌ای نویسندهٔ رسمی حکومت محافظه کار بشمار می‌آمد. در ۱۹۱۱ مجلهٔ مادیار فی‌دیلو *Magyar Figyelö* را انتشار داد که مجله‌ای ضد سوسیالیسم بود.

بینش هرتسگ در تاریخ بسیار نافذ است و بهترین رومان و نمایشنامه‌هایش جنبهٔ تاریخی دارد، از جمله رومان مشرکان *Pogányok* (۱۹۰۲) قصه‌ای است نیرومند دربارهٔ واقعهٔ دردناکی‌که بر اثر مجاورت ملت مجارستان با روح غرب و مسیحیت پدید آمده و نویسنده در آن بخوبی توانسته است بحران روحی و مذهبی ملتی را در وجود مردی تجسم بخشدکه ازطرفی‌آنقدر قوی است‌که سرنوشت خویش را به حل موضوع اساسی کشورش بستگی می‌دهد و از طرف دیگر آنقدر قدرت نداردکه تنها برای ایمان شخصی زندگی کند. دروازهٔ زندگی *Az élet kapuja* (۱۹۱۹) نیز از دردناکترین دورهٔ تاریخ مجارستان الهام گرفته است. کاردینال تاماش Thamás در جستجوی قدرت و مقام مهم مذهبی است. نه به قصد جاه طلبی، بلکه برای نجات کشورش از تهدید قریب‌الوقوع ملت ترك، و برای بدست آوردن قدرت به رم سفر می‌کند. در رم نامزدهای مذهبی ایتالیائی او را شکست می‌دهند و او مغلوب و ناامید از تجدید حیات‌کشور به وطن باز می‌گردد و به‌نظرش می‌آید که همه چیز از بخت برگشتگی خبر می‌دهد، آخرین امید را در جهاد ملی می‌بیند که آن نیز تبدیل به جنگی داخلی و وحشتناك می‌گردد. در این اثر موضوع عشقی ناکام مانده نیز وارد می‌گردد و بدین ترتیب داستان با ناکامی مضاعف ملی و احساسی پایان می‌پذیرد. دروازهٔ زندگی شاید بهترین رومان تاریخی نویسنده باشد که با استادی بسیار در دورهٔ تاریکی از تاریخ ملی مجارستان بلافاصله پس‌از جنگ جهانی اول نوشته شده و نویسنده خواسته است در وجود قهرمان داستان دردی را که در آن زمان درد هم‌میهنانش بود، تجسم بخشد. قهرمان اصلی اگر چه به صورت مردی جاه طلب و بی‌پروا از هرنوع رسوائی ظاهر می‌شود، نویسنده او را سخنگوی خود ساخته و او را نمایندهٔ زمان مهمی از تاریخ ملت مجارستان معرفی کرده است. نمایشنامه‌های تاریخی هرتسگ نیز بسیار قابل توجه است، وی در نمایشنامه‌هایش مکالمهٔ تازه و انعطاف پذیری را وارد کرده که زمینهٔ آثار نمایشی بعد از او قرار گرفته و از نظر زبان مکالمه به درجه‌ای بالا رسیده است. از جمله آثار نمایشی او این نمایشنامه‌هاست: بیزانس *Bizánc* (۱۹۰۴)، لاسلو، شاه یتیم *Arva lászlo király* که هردو موضوع تاریخی دارد و هرتسگ در آنها سرگذشت غم‌انگیز تاریخ مجارستان را که نتیجهٔ تضاد میان شرق و غرب است، با استادی فراوان بیان می‌کند. نمایشنامه‌های دیگر او عبارت است از: سرجوخه اوچکائی

*Ocskay brigadéros* (۱۹۰۲)، پل *A hid* (۱۹۲۵)، دوباه آبی *A Kék róka* (۱۹۱۹) و مانند آن.

هنر و استعداد هرتسگ در خلق پیچیدگیها و دسیسه‌ها و بکار بردن زبان روشن و دقیق و ذوق ظریف، موجب شده است که خاصه آثار نمایشی او هنوز از تازگی و طراوت برخوردار باشد. وی در آثار خود شوخ طبعی و طنز سرگرم کننده را با بیان صریح و نیرومند و وحدت در ترکیب داستان به هم می‌آمیزد. هرتسگ را می‌توان پیروزمندترین و محبوبترین چهرهٔ ادبی نیمهٔ اول قرن بیستم کشور مجارستان دانست.

**هرکولانو د کاروالهو ا آروژو، آلژاندرو (آلکساندر)** Herculano de Carvalho e (Alejandro) Araújo شاعر و رومان‌نویس پرتغالی (۱۸۱۰-۱۸۷۷) هرکولانو در لیسبون Lisbon زاده شد. تحصیلات دبیرستانی را در این شهر بپایان رساند و به سبب وضع مالی دشوار از ادامهٔ آن در دانشگاه چشم‌پوشیده به آکادمی دریائی وارد شد و پس‌از یك سال آنجا را نیز ترك کرد. در حدود سال ۱۸۳۰ به وسیلهٔ مارکیزآلورنا Alorna با نویسندگان بزرگ آلمانی، خاصه کلوپشتوك، برگر، شیلر و گوته آشنائی یافت و تحت نفوذ آنان قرارگرفت. در ۱۸۳۱ افکار آزادیخواهانه هرکولانو را به مهاجرت واداشت که پس‌از مدتی اقامت در فرانسه و انگلستان در سمت سربازی به کشورش بازگشت. چندی به کتابداری اشتغال یافت و در ۱۸۳۶ که حکومت پرتغال به وسیلهٔ انقلاب معروف به «انقلاب سپتامبر» سرنگون شد، به لیسبون رفت، اما افراط‌کاریهای این نهضت را محکوم‌کرد و بر ضد سیاست جدید نوشته‌ای انتشار داد با عنوان صدای پیغمبر *A voz de propheta* . پس‌از آن در لیسبون مدیریت مجلهٔ ادبی و تاریخی پانوراما Panorama را بر عهده گرفت و همکاری خود را با آن تا هفت سال ادامه داد. در ضمن دیوان چنگ مؤمن *A Harpa do crente* را در ۱۸۳۸ منتشرکرد که موضوع آن خدا و میهن و آزادی بود و به منزلهٔ کتاب دعای شعر رومانتیك پرتغال تلقی‌گشت. هرکولانو در ۱۸۳۹ از طرف دربار به ریاست کتابخانهٔ سلطنتی منصوب شد و تا سال ۱۸۶۷ در این سمت باقی ماند. پس‌از آن در والدلوبوس Val - de - Lobos عزلت گزید و بهترین آثار ادبی را در این دوره خلق کرد که در آنها سرشت انعطاف ناپذیر و سخت او

در سبك با شکوه و خالص و گـاه عاطفی نمودار گشته است. در ۱۸۴۳ رومـان اوبوبو *O Bobo* را نـوشت که پس از مرگش در۱۸۷۸ منتشر شد. در ۱۸۵۰ دیوان *Poesias* هرکولانو انتشار یافت. رومان افسانه‌هـا و حکایتها *Leyendas e Narrativas* (۱۸۵۱)که قبلاً درمجلهٔ پانوراما منتشرشده‌بود، تصویرجالب‌توجهی‌است به‌شکل حکایتی آموزشی دربارهٔ تاریخ و سنتهای قدیم پرتغال که در آن استعداد واقع‌بینی هـرکولانـو را در شناخت عمیق جـامعه نشان می‌دهد. هرکولانو مطالعهٔ وسیعی دربارهٔ جامعهٔ پـرتغـال پس‌از حـوادث سلطنت ژان اول انجـام داده و رومانهای تاریخی قابل توجهی منتشر کرده کـه همهٔ آنها از اهمیت بسیار برخـوردار گشته است، از آن جملـه است: کشیش انریکـو *Enrico o presbitero* (۱۸۴۳) و راهب سیستر *O Monge de Cister* (۱۸۴۸). پس‌ازآن هرکولانو نوشتن اثر تاریخی عظیمی را بر عهده گرفت به نام تاریخ پرتغال *História de Portugal* که در چهار جلد میان سالهای ۱۸۴۶و۱۸۵۳ انتشار یافت. تاریخ دربارهٔ بنیـاد و استقرار انکیزیسیون در پرتغال ... *História da origem e estabelecimento da Inquisição* در سه جلد (۱۸۵۴-۱۸۵۹)، در واقع پاسخی بود به حمله‌های شدید روحانیان به افکار آزادیخواهانهٔ هرکولانو که به سبب صراحت و شدت انتقادهای تاریخی پیوسته مـوجب عکس-العملهای سخت در جـامعهٔ روحـانیان مـی‌گشت. وی بـار دیگر در کتاب من و روحانیان *Eu e o clero* (۱۸۵۰) به اعتراض آنان پـاسخ گفت. در تاریخ آنچـه مورد توجه هرکولانو است، تاریخ سازمانهای شهری و اجتماعی است. در نظـر وی این که ادوار تاریخی برحسب تغییر سلسله‌ها تقسیم شود، نه بر حسب تغییر شکل جـامعه، چیزی کاملاً بیمعنی است. رساله‌های مختلف *Opúsculos* هرکولانو در بیست جلد دسته‌بندی شده است، شامل مقامه‌ها، نظریه‌های تاریخی و اقتصادی و سیاسی و زیبائی شناسی. هرکولانو به سبب حمله‌های فـراوانی که پس‌از مرگ پـدرو پنجـم Pedro V حـامیش بـه او می‌شد، بـا سرخـوردگی و ناکامـی از همه کناره گـرفت و وقت خـود را بیشتر به زراعت گذرانـد. نامه‌هـای والد لوبوس *Cartas de Val-de-Lobos* شامل خـاطرات این دوره از زنـدگی اوست. آثـار کامل *Obras Completas* او در سی وسه جلد به چاپ رسید.

هـرکولانو از بـزرگتـرین اعتبار اخـلاقـی و معنوی نسل خـود برخوردار بود. شخصیت وی از ورای چهرهٔ قهرمانان رومانهایش بچشم مـی‌خورد. نثر او بسیار

خوشاهنگ بوده و وی در آن با سهولت بسیار جمله‌های طویل خطابه‌ای بکار می برده است. هرکولانو از نظر استواری سبك و وسعت اطلاعات و از نظر درستی و بیغرضی در قضاوت، از بزرگترین و متنفذترین تاریخ نویسان دورهٔ رومانتیك و از استادان نثر جدید پرتغال بشمار می‌آید.

**هرمان، آبل** Hermant, Abel رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۶۲-۱۹۵۰) آبل هرمان از خانواده‌ای مرفه در پاریس زاده شد، تحصیلات خود را در دبیرستان کوندورسه Condorcet انجام داد و با پیروزی فراوان در امتحانات ورودی دانشسرای عالی پذیرفته شد، اما چنانکه در کتاب خود به نام *اعترافات کودکی دیروزی* *Confession d' un enfant d'hier* نقل می‌کند، بزودی از محیط دانشگاهی ملول گشت و دنبالهٔ تحصیل را رها کرد تا بخت خود را در ادبیات بیازماید. اولین و یگانه دیوان را با عنوان *تحقیرها* *Les Mépris* در ۱۸۸۳ انتشار داد که اثری بسیار متوسط بود و توجه‌کسی را جلب نکرد، پس از آن به رومان‌نویسی روی آورد. اولین رومان او به شیوهٔ ناتورالیسم رایج زمان به نام *آقای ابوسون* *Monsieur Rabosson* (۱۸۸۴) نیز، که مدرکی هجوآمیز بود دربارهٔ تعلیم و تربیت دانشگاهی، چندان پیروزی نیافت اما رومان دیگرش *میزری، سرباز سواره نظام* *Le Cavalier Miserey* (۱۸۸۷) هرمان را به جامعه شناساند و نامش را بر زبانها انداخت. این رومان که عنوان دومش *آداب و رسوم نظامی عصر ما* بود سرو صدای بسیار بر پا کرد، آناتول فرانس در مقاله‌ای برجسته آن را نوشته‌ای ضد میهنی خواند، افسران در سربازخانه نسخه‌های آن را سوزاندند و نویسنده را به جنگ تن به تن دعوت کردند و آن را برای جوانانی که هنوز خدمت سربازی انجام نداده بودند، کتابی مضر خواندند. هرمان که تازه خدمت خود را در هنگ سواره بپایان رسانده، از تجربه‌های خود صادقانه در این کتاب استفاده کرده بود، نه به شکلی غرض آلود. البته همهٔ چیزهائی که در این اثر از خشونت و سختگیری در محیط نظامی حکایت داشت، سالها بعد بسیار طبیعی جلوه کرد و امروزه در این اثر تنها سرگذشت غم‌انگیز سربازی که عاشق خدمت در هنگ خویش بوده و با سرخوردگی جانگدازی روبرو گشته است، جلب توجه می‌کند. در هر حال کتاب مدرك مستند و دقیقی است از صحنه‌ها، اشخاص، عادات و

قوانین ارتش فرانسه در دورهٔ جمهوری سوم که امروزه از نظر تاریخی سودمندتر بنظر می‌آید تا از نظر تحلیلی، واز آثار صادقانه‌ای است که جنبه‌های دردناکی از زندگی را عرضه می‌کند. داستان ناتالی مادوره *Nathalie Madoré* (۱۸۸۸) شاهکاری بشمار آمد که هرمان در آن اگرچه شیوهٔ ناتورالیسم را بکار برده، از روش سنگین همکاران نویسندهٔ خود، فاصله گرفته است. ناتالی مادوره در مسألهٔ فحشاست. گویائی و طراوت جالب توجه سبك هرمان که در آن هجو با تصویری دقیق از آداب و رسوم به هم آمیخته است، در این داستانها تجلی می‌کند: خانم رئیس *La Surintendante* (۱۸۸۹) وصف جامعهٔ اداری و محیط اجتماعی در حکومت جمهوری، عصای سلطنت *Sceptre* (۱۸۹۶)، کشتی‌های اقیانوس‌پیما *Les Transatlantiques* (۱۸۹۷)، رومانی به صورت مکالمه در توصیف محیطهای جهانی. در ۳۰سالگی از شهرت بسیار برخوردار بود، اوکه تا این زمان درنوشته‌هایش تحت نفوذ رومان تحلیلی زمان خود قرار داشت، از آن پس به سبك خاص خود آثاری بدیع پدید آورد که او را نویسنده‌ای تیزبین و دقیق و تصویر کنندهٔ محیط و جامعهٔ مبادی آداب و اشرافی معرفی می‌کرد. از جمله آثار این دوره داستانهای زیر است: دلهای مادربزرگ *Les Confidences d'une ateule* (۱۸۹۳)، دلهای ماده آهو *Les Confidences d'une biche* (۱۹۰۹). وقایع نگاری در آثار هرمان با لحنی طنزآمیز وگستاخانه انجام می‌گیرد، بی آنکه خشم آلود یا نفرت زده باشد، چنانکه در سلسله رومانهایش به عنوان خاطرات برای خدمت به تاریخ جامعه *Mémoires pour servir à l'histoire d'une société* دیده می‌شود که از ۱۸۹۵ تا ۱۹۳۷ بتدریج انتشار یافت. و از مهمترین داستانهای آن رومانهای زیر است: خاطرات‌ویکنت کورپیر *Souvenirs du vicomte de Courpières* (۱۹۰۹)، آقای کورپیر متأهل *M. de Courpières marié* (۱۹۰۴)، بورژواهای بزرگ *Les Grands Bourgeois* (۱۹۰۶)، آزاد شدگان *Les Affranchis* (۱۹۰۸) و مانند آن. در ۱۹۱۳ سیر و سفر لرد چلسی *Le Cycle de Lord Chelsea* در چهار جلد انتشار یافت. جاذبهٔ اشرافی این داستانها برای آبل هرمان پیروزی بسیار به همراه آورد. وی تقریباً در همهٔ رشته‌های ادبی آثاری انتشار داد، چنانکه در تئاتر نمایشنامهٔ سگان شکاری *La Meute* (۱۸۹۶) و حومهٔ شهر *Le Faubourg* (۱۸۹۹) و در فلسفه افلاطون *Platon* (۱۹۲۶) را. از۱۹۱۴ وقایع نگاری هرمان خاصه به صورت یادداشتهای

روزانه در روزنامهٔ لوتان Le Temps با عنوان زندگی در پاریس *Vie à Paris* به‌طور مرتب درج می‌شد. مسائل مربوط به زبان و قواعد انشا با عنوان بحثهائی دربارهٔ دستور زبان فرانسوی *Entretiens sur la Grammaire française* در ۱۹۲۳ ونامه‌هائی به گزاویه دربارهٔ هنر نویسندگی *Lettres à Xavier sur l'art d'écrire* از مقاله‌های بسیار سودمند هرمان بود که غالباً با نام مستعارلانسلو Lancelot انتشار می‌یافت. ابل هرمان به‌طور کلی پنجاه رومان یا قصهٔ تاریخی منتشر کرد. شیوهٔ نقل که مکالمه در آن مقامی برجسته داشت، او را به نوشتن نمایشنامه‌هائی واداشت که بعضی از آنها از رومانهایش استخراج شده بود، مانند: خاطراتی از زندگی بیهوده *Souvenirs de la vie frivole* و خاطراتی از زندگی اجتماعی *Souvenirs de la vie mondaine* در ۱۹۳۵ که مدارکی جالب توجه بشمار می‌آید. آبل هرمان در ۱۹۲۷ به عضویت آکادمی فرانسه برگزیده شد و در ۱۹۴۵ به سبب همکاری با روزنامه‌های پاریسی در زمان اشغال فرانسه، از آن اخراج گردید و پس از آزادی کشور در ۱۹۴۵ دستگیر و زندانی شد. خطابهٔ دفاعی او در ۱۹۴۹ با عنوان سیزدهمین دفتر *Treizième cahier* خطابه‌ای بسیار مهیج بود. هرمان چند هفته پس از آزادی از زندان در هشتاد و هشت سالگی درگذشت.
یکی از علل پیروزی داستانهای هرمان استادی او در تصویر و توصیف محیط زندگی طبقهٔ اشرافی و پر قدرت از میان رفته است که در آثار او از نو جان می‌گیرد، با صفا و بیغرضی و با نیشخندی که خاص اوست و در شیوهٔ نگارشی فصیح و روان و اصیل و به صورتی غیر محسوس کهنه.

**هسه، هرمان** Hesse, Hermann رومان‌نویس و شاعر آلمانی (۱۸۷۷-۱۹۶۲)
هسه در وورتمبرگ Würtemberg و در خانواده‌ای ازمبلغان مذهبی پروتستان زاده شد. تربیتی مذهبی یافت و برای آینده‌اش تحصیل در الهیات در نظر گرفته شد، اما هسه آرزوی پدر و مادر را تحقق نبخشید، بسیار زود تحصیل در رشتهٔ علوم الهی را ناتمام گذارد و خود را به میدان زندگی افکند. ابتدا نزد ساعتساز و سپس نزد کتابفروشی در شهر توبینگن Tübingen به شاگردی پرداخت؛ در این شهر بود که با محیط فرهنگی و دانشگاهی و مجامع روشنفکران آشنائی یافت و نزد خود به آموزشی وسیع دست زد. ابتدا تنها هدفش سرودن شعر بود. اولین

اشعارش با عنوان ترانه‌های رومانتیك *Romantische Lieder* در۱۸۹۹ انتشار یافت که او را سخت تحت نفوذ مکتب رومانتیسم آلمان، خاصه نوشته‌های نووالیس Novalis، نشان می‌داد؛ اگر چه بعضی از نشانه‌های رومانتیسم در سراسر زندگیش باقی مانده، در سن پختگی به‌هیچ‌وجه‌آثارش به مکتب خاصی بستگی ندارد و سبك شخصی او را می‌نمایاند. شهرت عظیم هسه پس از انتشار رومان **پتر کامنزیند** *Peter Camenzind* (۱۹۰۴) آغاز شد که پیروزی بسیار یافت، این رومان که در شیوهٔ رومانتیسم جدید آلمان نوشته شده بود، زندگی جوانی را شرح می‌دهد که دهکدهٔ محدود و کوچك خود را ترك می‌کند تا سراسر جهان را زیر پا گذارد، اما او جویای هنر است و به‌زندگی از خلال زیبائیها می‌نگرد و هسه به‌وسیلهٔ او می‌تواند نظرهای شخصی را دربارهٔ هنر و سرنوشت آن بیان کند و در جریان این جهانگردی برتری زندگی طبیعی را بر تمدن شهری نشان دهد و تمدن غرب را سخت به باد انتقاد گیرد. پتر، قهرمان کتاب، پس از سرخوردگی از سیر و سیاحت به سرگردانی خویش پایان می‌دهد و به دهکدهٔ کوچك باز می‌گردد و کمر اصلاح آن را بر می‌بندد. هسه در این اثر مسائل کودکی و نوجوانی را مطرح کرده و کسانی را وصف می‌کند که در جستجوی شناخت شخصیت خویشند و غالباً عصیان و میل گریز، زندگیشان را بخطر می‌اندازد. همین موضوع در رومان دیگر به نام زیر چرخ *Unterm Rad* (۱۹۰۵) دنبال می‌شود. در واقع هسه که سختگیریهای محیط مذهبی خانواده از کودکی او را به بدبینی و عصیان سوق داده، در این رومانها قیود خانوادگی و قوانین خشك اجتماع را تحمل ناپذیر می‌یابد و یگانه راه رهائی قهرمانان خویش را در گریز از این نوع زندگی و روی آوردن به زندگی ساده و در آغوش طبیعت می‌داند. هسه پس از این پیروزیها با زنی که نه سال از او بزرگتر بود، ازدواج کرد و در نخستین روزهای خوشی که با او گذراند، تعدادی آثار دلپذیر منتشر کرد، اما این دوره دیری نپایید و وی به شکنجه‌ای روحی دچار شد که نتوانست بر آن فایق آید و از استعداد هنری خود چنانکه باید بهره برد، پس برای نجات خویش از تنگنا دوری از محیط خانواده را برگزید. رومان **گرترود** *Gertrud* (۱۹۱۰) این بحران روحی را نشان می‌دهد و در واقع سرگذشت نویسنده است و فلسفهٔ عمیق او را عرضه می‌کند، یعنی مسألهٔ تنهائی. در نظر هسه زندگی

تنهائی است، انسان همیشه تنهاست و هنرمند تنهاتر از دیگران. داستان گرترود اعترافات یك موسیقیدان است، همچنانکه دوسهالده *Rosshalde* (۱۹۱۴) اعترافات یك نقاش است و این دو اثر را می‌توان مکمل یکدیگر دانست. موسیقیدان به شکست دردناك عشق گرفتار می‌شود و از دختری که دوست دارد، جدا می‌گردد تا دوستیشان برهم نخورد. نقاش بعکس موفق می‌گردد که با دلدار ازدواج کند و از او صاحب فرزند شود، اما او نیز تنهاست و خوشبختیش چیزی ظاهری است. هسه چنین می‌اندیشد که هر روز که می‌گذرد ما را نسبت به آنچه دوست داریم، بیگانه‌تر می‌کند، زن بدون هیچگونه شادی در انتظاری پوچ بسر می‌برد، فرزند نیز که در عالم صفا به بازی سرگرم است، همان تنهائی پدر و مادر را احساس می‌کند. هسه در ۱۹۱۲ آلمان را ترك کرد، چندی در سوئیس و در شهر برن اقامت گزید و در ۱۹۲۳ به تابعیت این کشور در آمد، سپس به هند که اقوام مادریش آنجا اقامت داشتند و بعدها برای خود او میهنی معنوی بشمار آمد، سفر کرد. در بازگشت به برن اوضاع جنگ جهانی او را به‌طور عمیقی آشفته کرد، از سوی دیگر ملال و افسردگیش نیز به سبب بیماری فرزند چنان شدت یافت که ناچار در بیمارستان بستری گشت و تحت درمان روانی قرارگرفت. ازآن پس تحلیل روانی او را سخت زیر نفوذ خود قرار داد و موضوع تازه‌ای در آثارش گشت. دمیان *Demian* از این دسته آثار است که در بیمارستان نوشته شد. مسألهٔ اصلی در دمیان خیر و شر است و سرگذشت دانش‌آموزی به نام زینکلر Sinclair که تحت تأثیر دوستی شریر به نام کرومر Kromer، ولگردی لافزن و متظاهر، قرار می‌گیرد و چنان در دام او اسیر می‌شود که به همه نوع گناه و شرارت تن درمی‌دهد. در اینجا هسه شر را در برابر خیر قرار می‌دهد و سومین قهرمان را به داستان وارد می‌کند و آن رفیق دیگری است با وضع و حالی عجیب و با نگاهی که گاهی سرد است و گاهی مرموز، چنانکه گوئی در ورای زمان بسر می‌برد یا از گذشته‌ای نامعلوم و بدون تاریخ بیرون آمده است. زینکلر با این شخص ارتباط می‌یابد و رفیق تازه می‌کوشد تا او را از دام کرومر نجات دهد و از وقت‌گذرانی در میخانه‌ها بازش دارد و همینکه از نجات او اطمینان حاصل می‌کند، از او جدا می‌شود و به او می‌گوید: «این بار اگر به من احتیاج داشتی مرا صدا نکن، به وجدان خود رجوع کن که صدای مرا از آن خواهی شنید.» کتاب دمیان

کتابی غنی و زیباست که هسه در آن همهٔ تضادها را با هم سازش می‌دهد. جستجوی برقراری همین تعادل دشوار در کنه ذات آدمی است که هسه را به نوشتن داستانی به نام *زیدارتا Siddhartha*؛ سدهارته (۱۹۲۹) برانگیخت که از مهمترین آثار او بشمار آمد. این اثر از اساطیر هند الهام گرفته و بیشتر منظومه‌ای هندی است تا رومان. سدهارته پسر برهمنی است که از پی یافتن حقیقت کلی، خانه و خانواده را ترك می‌کند و با دوستی همسفر می‌شود. در جنگل ابتدا به یکی از پیشوایان دین برمی‌خورد که برای رسیدن به مقصود به او درس ریاضت و زهد می‌دهد، اما سدهارته تحت تأثیر تعلیم او قرار نمی‌گیرد و احساس آرامش روحی نمی‌کند، پس به راه ادامه می‌دهد تا به کسی برمی‌خورد که چهرهٔ درخشانش بلافاصله او را تحت نفوذ خویش قرار می‌دهد و در وجود او که به بودا Boudha معروف است، راهنمای اصلی خویش را می‌یابد. بودا برخلاف انتظار هیچ چیز به او نمی‌آموزد و هیچ قانون و آئین مذهبی را به او عرضه نمی‌کند. تنها نکته‌ای که یادآور می‌شود، این است که باید خود را از هر نوع ادراك قبلی که از جهان داشته، رها کند و تنها به تجربه‌هائی که خواهد آموخت دل بندد و این نکتهٔ حکیمانه را بخاطر بسپارد که در واقع نباید چیزی را نفی کند، بلکه باید روح خود را به وسعت جهانی توسعه بخشد. سدهارته راه خود را به سوی جهان گسترده پیش می‌گیرد تا به تجربه‌اندوزی پردازد. پس خود را به همه نوع زندگی حتی از نوع مبتذل و احساسهای پست دنیوی می‌سپارد و سالها را در این راه می‌گذراند تا پیر می‌شود و به مرگ نزدیك می‌گردد، سرانجام بیزاری و نفرت از همه چیز در دلش راه می‌یابد. در اینجاست که عقل والا بر او ظاهر می‌شود، او را به تنهائی می‌کشاند و به کنار رودی که نشانه‌ای از ابدیت است، سوق می‌دهد. در این هنگام است که سدهارته به رهائی از همه چیز و به آزادی روحی دست می‌یابد. داستان زیدارتا ذوق مردم آلمان پس از جنگ جهانی را به آئینهای مذهبی آسیا نشان می‌دهد و همچنین کمال مطلوب هسه را دردنیائی که انسان درآن موفق شود همهٔ شکلهای متفاوت زندگی را در وجود خود سازش دهد و مسائل مربوط به عالم معنوی را با تحرك خاص زندگی بپیوندد. هسه این پیروزی را در حل شدن تمدن شرق و غرب دریکدیگر می‌داند، مسأله‌ای که بسیاری از متفکران آلمان نیز دربارهٔ آن اندیشیده‌اند. تحلیل روانی در

کتاب دیگر هسه به نام **گرگ بیابان** *Der Steppenwolf* (۱۹۲۷) نیز دیده می‌شود. این داستان به صورتی استعاری روح آسیب دیدهٔ مردم پس از جنگ، مردم شهرنشین و متمدن، را نشان می‌دهد که ناگهان در وجود خود ظهور خوی حیوانی یا مردی گرگ صفت را مشاهده می‌کنند. آیا معنویت و حیوانیت آشتی‌ناپذیرند؟ آیا حیوانیت خود غذائی برای تحرك و فعالیت معنوی و روحی نیست؟ این بحث و مکالمهٔ درونی در کتاب **نرگس و زرین‌دهن** *Narziss und Goldmund* (۱۹۳۰) دنبال می‌شود که در آن روح سرکش و عاصی در برابر عشق زندگی در دل طبیعت قرار می‌گیرد. قهرمان این اثر و داستان **گرگ بیابان** به سفر می‌پردازند تا از رموز زندگی و آنچه از سالها پیش برای آنان مقدرگشته است، آگاه شوند. بدین‌طریق از نظر هسه همهٔ سرگردانیها، همهٔ سفرها، به شرق یا جای دیگر را نمی‌توان ماجراجوئی یا ولگردی دانست، بلکه به منظور تحقیقی است دربارهٔ هماهنگی عالم خلقت و عالم مطلق و امید به سازش عمیق جسم و روح. هسه به سبب خردمندیی که از اساطیر و ادیان هندی و خاور دور کسب کرده است، پس از چندی از بدبینی شدیدی که در وجودش رخنه کرده بود، دور می‌گردد و در اندیشه‌اش زهد و مذهب پایدار دورهٔ جوانی شکل رؤیائی تکامل یافته و معنوی به خود می‌گیرد و اضطرابی که از خصوصیتهای زندگی پس از جنگ است، بتدریج از آثارش محو می‌شود. رومان بزرگ او در دو جلد با عنوان **بازی تیله‌های شیشه‌ای** *Das Glasperlenspiel* در ۱۹۴۳ انتشار یافت. حوادث این رومان در قرن بیست و سوم میلادی می‌گذرد و هسه خواننده را با خود به سرزمین کمال مطلوب که به آن نام کاستالی Castalie داده، می‌کشاند ـ سرزمینی که مشتاقان عالم معنی، دور از غوغای جهان در آن بسر می‌برند؛ سرزمینی که فلسفهٔ غرب و ریاضت شرق، زیبائی با افسون فرمولهای دقیق علوم و موسیقی با یکدیگر تلفیق می‌یابد. سرگذشت قهرمان کتاب سرگذشتی است که هسه خود آرزوی آن را در سر می‌پروراند. نظر هسه آن است که بشر در هیچ مرحله‌ای از زندگی نباید عقب بماند و پیوسته باید در دایره‌ای جدید نفوذ کند، همچنانکه در بازی تیله‌های شیشه‌ای تیله‌ها باید پیوسته پیش برود، حتی مرگ ممکن است ما را به فضائی تازه رهبری کند، زیرا روح توقف نمی‌شناسد. هسه در این داستان به زندگی ادراك تازه‌ای

می‌بخشد و از عالم انسانیت کمال مطلوبی عرضه مـی‌کند که زنـدگی مـداوم و تولدی از نو است. سفر به شرق *Die Morgenlandfahrt* (۱۹۳۲) بنابر گفتهٔ خـود هسه سفری روحانی است نه سفری جغرافیائی و در واقع زندگینامهٔ نویسنده است و تحولی را در طـرز تفکر او نشان می‌دهد که در آن فردپـرستی جـایش را بـه اندیشهٔ کلیت و جامعیت می‌دهد. این سفر سفـری است در ورای زمان و مـکان، اما از نظر ساختمان و ترکیب موضوع بر مبنای سفـر جغـرافیائـی قـرار دارد و شهرها و مکانهائی که در آنها نام برده می‌شود، جاهائی است‌که نویسنده خود در زندگی از آنها عبور کرده است. هسه چندین مقامـه دارد، از آن جمله: «ستاخیز دوبارهٔ زرتشت» *Zarathustras Wiederkehr* (۱۹۲۰) و نگاهی به هرج و مرج *Blick ins Chaos* (۱۹۲۰). اشعار هسه در ۱۹۵۲ در شش جلد دیوان کامل *Gesammelte Dichtungen* فراهم آمده است. وی در ۱۹۴۶ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل گشت.

هسه بر خلاف بسیاری از نویسندگان عصر جدید که به بشر جدا از عالم طبیعت اعتقاد دارند و به هر تغییر شکل طبیعت بر حسب فنون علمی می‌نگرند، در آثار خود راه و شناخت تدریجی بشر را در ارتباط با عالم خلقت می‌نمایاند. در واقـع آنچه برای هسه که تشنهٔ کشف اسرار عالـم هستی است، اهمیت دارد، آن است که تا حد امکان خود را در قـوای مختلفی که بر بشر نفـوذ دارد شرکت دهـد، از ایـن رو است کـه بیشتر اشخـاص داستانهـایش کسانیند که می‌خـواهند خود را بصورتـی عمیـق بشناسنـد و بـرای شنـاخت درون از بـرابر هیچ تجربه‌ای هر قدر دشوار و وحشتنـاك باشد، کنـار نمی‌روند و پیـوسته در حال تحقیـق بسر می‌بـرند. ایـن تحقیق مداوم از انسانیت محض و ایـن اعتلای اندیشه است که هسه را در ردیف نویسندگانی جای می‌دهد که آثارشان در دسترس فهـم عـامـهٔ مردم نیست، اگرچه مبهم و تاریك شمرده نمی‌شود.

ترجمه به فارسی: دمیان ـ سدهرتها ـ گرگ بیابان ـ سفـر بـه شرق ـ داستـان دوست من ـ نرگس و زرین‌دهن.

**هکسلی، آلدوس** Huxley, Aldous رومان‌نـویس و مقامه‌نـویس انگلیسی (۱۸۹۴-۱۹۶۳) آلدوس هکسلی نوادهٔ دانشمند و زیست شناس معروف تامس هکسلی و از طرف مادر، از خویشان ماتیو آرنولـد Matthew Arnold شاعـر معـروف انگلیسی

است، تحصیلات خود را در کالج ایتون Eton و آکسفرد انجام داد و هوشمندی و استعداد غیر معمول و زودرسی از خود نمایان ساخت. از کودکی بـه ضعف قـوهٔ بینائی دچار بود و به همین سبب تحصیلات خود را در رشتهٔ پزشکی ناتمام گذارد و به ادبیات روی آورد. با بسیاری از روزنامه‌ها و مجله‌های انگلیسی و امریکائی همکاری کرد. اولین مقاله‌ها را در روزنامهٔ اثی‌نیم Athenaeum انتشار داد، چندی نیز منتقد تئاتـر در وستمینستر گازت Westminster Gazett گشت. هکسلی با آنکه از رفاه کامل در زندگی شخصی برخوردار بود، به جریانهای زمان خویش تـوجه فراوان داشت و در همهٔ تحولات روحی نسل خود شرکت می‌جست. غالباً به اروپا سفر می‌کرد، خاصه به ایتالیا که صحنهٔ بسیاری از آثارش قرار گرفت. پس‌از عالم مطبوعـات، هکسلی به داستان‌نـویسی پرداخت. نخستین رومانهایش با دوره‌های بعد بسیار متفاوت است. رومانهـای دورهٔ جوانـی ناامیدی از جامعهٔ عصر او را با لحنی طنزآمیز نمودار می‌سازد و مدعیان فضل و دانش و اوضاع زمان را بسختی مـورد هجـو قرار می‌دهـد. مهمتـرین آثار این دوره عبارت است از: ذددکرومی *Crome Yellow* (۱۹۲۱)، یـونجـهٔ کـهنـه *Antic Hay* (۱۹۲۳)، آن بـرگـهـای خـشـك *Those barren Leaves* (۱۹۲۵)، و از همـه معـروفتـر تـرکیب آهنگهـا *Point Counter Pount* (۱۹۲۸) است که شهـرت فـراوان برای هکسلی بـه همراه آورد. نویسنده در این اثر زهد و انزوا را محکوم می‌کند و بشر فعال و پر تحرك را می‌ستاید. قهرمانی که این ادراك را در کتاب تجسم می‌بخشد، وجـوه مشترك فراوانی با د. ه. لارنـس D. H. Lawrence دارد. نخستین داستانهای کوتاه هکسلی در ۱۹۲۲ در مجموعـه‌ای به نـام حلقه‌هـای مردنی *Mortal Coils* فراهم آمد. از ۱۹۳۰ به بعد آثار هکسلی توجه ذهنی او را به مسائل اخلاقی و مذهبی و علوم باطنی نشان می‌دهد، با لحنی تلختر و جدیتر. از جمله آثار این دوره داستانهـای زیـر است: دنیـای قـشنـگ نـو *Brave New World* (ترجمه به فرانسه: بهترین دنیاها) (۱۹۳۲)، از بهترین رومانهای هکسلی، رومانی فرضی و هجوآمیز که در آن ایمان بشر عصر جدید به پیشرفتهای علمی و پایبندیش به امور مـادی بشدت به سخره گرفته شده و ادراك نویسنده از خطر این پیشرفتها و اولین بار بدبینیش درآن آشکارگشته است؛ نابینا در غزه *Eyeless in Gaza* (ترجمه به فرانسه: آرامش اعمـاق) (۱۹۳۶)، فرضیه‌ای نـزدیك به فلسفهٔ بودا؛ پـس از چنـد تـابستـان

*After many a Summer* (۱۹۳۹) دربارهٔ مرگ و عالم جاودانی؛ عالیجناب خاکستری *Grey Eminence* (۱۹۴۱) شرح حال ژوزف، پدر روحانی، شافی ریشیلیو Richilieu و مطالعه‌ای در ارتباط میان نیکی و بدی و تضاد عالم معنوی و عالم دنیوی و بوزینه و ذات *Ape and Essence* (۱۹۴۸)، هجوی دربارهٔ دنیا پس از جنگی اتمی. از آخرین داستانهای هکسلی جن و الاهه *The Genius and Goddess* (۱۹۵۵)، بازگشت نویسنده را به شیوهٔ بیخیالی در رومانهای دورهٔ جوانی نشان می‌دهد. قهرمان اصلی کتاب که دانشمندی است با روحی کودکانه، که دشوارترین مسألهٔ عصرمارا تجسم می‌دهد. پس از آن رومان جزیره *Island* است در ۱۹۶۲. هکسلی مقامه‌های فراوان و سودمند نیز دارد، ازآن جمله است: پایانها و وسیله‌ها *Ends and Means* (۱۹۳۷)، زمان باید توقفی داشته باشد *Time Must Have a Stop* (۱۹۴۴)، فلسفهٔ ابدی *The perennial Philosophy* (۱۹۴۵)، درهای ادراک *The Doors of Perception* (۱۹۵۴)، بهشت و دوزخ *Heaven and Hell* و مقامهٔ ادبیات و دانش *Literature and Science* (۱۹۶۳) دربارهٔ این هر دو موضوع. مجموعهٔ مقامه‌های هکسلی *Collected Essays* در ۱۹۵۹ بچاپ رسیده است. هکسلی از ۱۹۳۸ در هالیوود (کالیفرنیا) اقامت گزید و همانجا بود که دورهٔ آخر زندگیش با تحول روحی و معنوی همراه گشت و از شکاکیت علمی به عرفانی شرقی‌کشیده شد و سرانجام در نابینائی و بیماری در همین شهر درگذشت.

هکسلی سخنگوی طبقهٔ روشنفکر نیمهٔ اول قرن بیستم است‌که قدم به قدم به دنبال قرن خود پیش می‌رود، از زمانی که روح بدبینی و شکاکی، مولود جنگ اول، بر طبقهٔ جوان حکومت کرده تا زمانی که اضطراب و نگرانی غم‌انگیز مولود عصر صنعت و دانش بر بشر تسلط یافته و آرامش را از زندگی درونی او سلب کرده است. هکسلی در برابر انحطاط جامعه، حسرت زندگی طبیعی و بدوی را دارد و از طرف دیگر کنجکاوی سیری ناپذیری برای دسترسی به همهٔ مظاهر عالم هستی. وی در آثار خود انگلستانی را توصیف می‌کندکه در چهار راه قرون واعصار قرار گرفته است، در قرن ملکهٔ ویکتوریا که دانش را جانشین خدا ساخت تا تجدد-طلبی عصر حاضر که نه به دانش ایمان دارد و نه به خدا. قهرمانان آثار هکسلی میان واقعیتها و چیزهای نامعلوم و مبهم در نوسانند و در پی آنکه وجود خود را کمال بخشند و در ورای قوانین اخلاقی و اندیشه‌های تحمیلی زمان به

شخصیت خود ثباتی دهند و خود را با جریان تدریجی جهان هماهنگ سازند. آثار هکسلی به سبب وسعت اندیشه و بینش دقیق و طـراوت بیان و گویائـی زبان و روشنی و استحکام سبك انشا و لحن انتقادی و هجو زیرکانه و طنـز سرگرم کننده آثاری سودمند و پر جاذبه شناخته شده و او خود از بـزرگترین و هـوشمندتـرین نویسندگان نیمهٔ اول قرن بیستم بشمار آمده است.

ترجمه به فارسی: دنیای قشنگ نو.

**همینگوی، ارنست میلر** Hemingway, Ernest Miller داستان‌نویس امریکائی(۱۸۹۹-۱۹۶۱) همینگوی از پدری طبیب ومادری موسیقیدان و نقاش در اوك ـ پارك Oak - Park در حـومهٔ شیکاگـو زاده شد. از کـودکی همراه پـدر برای مداوای بومیها سفر می‌کرد و تعطیلات را در املاك بسیار وسیع خانوادگی نزدیك جنگلی در کنار دریاچهٔ میشیگان می‌گذراند ـ همانجا بود که حساسیت فراوانی به رنگ و بو و آب و هوا یافت؛ همانجا بود که داستانهای سربازان را می‌شنید و تخیلاتش از افسانه‌های سرحدی غنی می‌گشت؛ همانجا بود که در جوانی با پدر به شکار و ماهیگیری می‌پرداخت و گاه از این ورزشهای تفننی و بیرحمانه احساس شرم می کرد؛ همانجا بود که نظرهای واقع‌بینانه به عالم هستی بدست آورد و در شکار و ماهیگیری مهارت یافت و همهٔ عمر بـرای این دو ورزش عهـد جوانـی شیفتگی خاص نشان داد. خودکشی پدر در روح ارنست جوان تأثیر عمیقی برجا گذارد و این نکته هنگام مرگ ناگهانی خود نویسنده بر مردم فاش شد. مرگ همینگوی‌که ظاهراً تصادفی و موقع پاك کردن تفنگ شکاری رخ داد، با ناباوری مردم روبرو گشت. همینگوی در هیجده سالگی داوطلبانه در جنگ اول جهانی شرکت کـرد، به جبههٔ ایتالیا رفت و در واحد بهداشتی امریکائی مأمور حمل و نقـل زخمیهای جنگ، بخدمت پرداخت و بسختی مجروح گشت، در حدود یك سال در بیمارستان بسربـرد و از طرف دولت ایتالیا به دریافت مـدال نقـرهٔ جنگی نایل آمـد. پس‌از این واقعه شور و حرارت زندگی و شوق مبارزه در او پدیـدار گشت و از جنگ که به گفتهٔ خود او سلاخی بی‌نام و نشان و هرج و مرج بدون هیچگونـه عظمت و زیبائی بود، نفرت یافت و به این نکته پی برد که رنج از شرایط اصلی زنـدگی است و شادیهای ظاهـر همیشه به درد عمیـق درون بستگی دارد، پس با تجربـهٔ

دردناك و خشونت‌آمیزی که از جنگ بدست آورده بود، به شیکاگو بازگشت و به عالم مطبوعات وارد شد و در روزنامهٔ کانزاس سیتی استار Kansas City Star بکار پرداخت و با عنوان وابسته و خبرنگار این روزنـامه به اروپا فـرستاده شد و در جنگ اسپانیا به نفع جمهوریخواهان شرکت‌کرد. پس‌از آن چندی در پاریس اقامت گزید و به محیط نویسندگان امریکائی مانند پاوند و کارلوس ویلیامز و گرتـرود اشتاین رفت و آمد یافت، در ۱۹۲۳ اشعاری در مجله پوئتری Poetry منتشر کرد. پس‌از آن اولین داستانهای کوتاهش را که در روزنامه‌هـا بچاپ مـی‌رسید، در دو مجموعه فراهم آوردکه یکی با عنوان در زمانهٔ ما *In Our Time* و دیگری به نام ده داستان *Ten Stories* در۱۹۲۴ انتشاریافت، اما شهرت همینگوی پس‌از انتشار رومان خورشید همچنان می‌دمد *The Sun also Rises* (۱۹۲۶)آغاز شدکه پریشانی‌مردان و زنان بعد از جنگ و روی آوردن آنان به الکل و زندگی بی‌بند و بار و هیجانها و تأثرات ناهنجار را نشان می‌دهد. قصه‌هائی از وقایع خشونت‌بار و بیرحمانه در این اثر با خاطرات نوجوانی در میشیگان و خاطرات زمان جنگ به‌هم می‌پیوندد و تضاد میان لذت زیستن و رنج پیوند خوردهٔ به زندگی را در نثر طبیعی و بـی پیرایـه بیان مـی‌کند. داستان تحت تأثیر هکلبری فـین *Huckleberry Finn* شاهکار مارك تواین قرار گرفته و همینگوی از آن آموخته است که وقایع باید آنچنانکه مشاهده می‌شود، بیان گردد و عکس‌العملهـای درونـی باید بـه صورت احساسی واقعی ظاهر گردد، نه آنچنانکه انسان میل دارد احساس کند، یا گمان می‌کندکه احساس کرده است، یا دیگران فرض می‌کنند که انسان باید چنان و چنین احساسی داشته باشد و خلاصه بیان نویسنده باید با صداقتی مطلـق نسبت به خـویشتن و نسبت به اعمالی که می‌بیند، همراه باشد. این شیوه است که از درون سبك نوشته را پدید می‌آورد و نوشته نیز به نـوبهٔ خود معیار و اصلـی را بر عهده می‌گیرد. این اندیشه و اصل در رومان خورشید همچنان می‌دمد ظاهر می‌شود که در آن زنی مردی را رها می‌کند تا مقام و اهمیت او را در گاوبازی بخطر نیندازد، موضوعی که در بسیاری از قصه‌های همینگوی نمودار می‌گردد مانند قصـهٔ مـردان بـی‌زن *Men Without Women* (۱۹۲۷) که یکی از زیباترین مجموعه قصه‌هـای همینگوی بشمار می‌آید. همینگوی در بازگشت به امریکا در فلوریدا اقـامت کرد که بهشت ماهیگیران متفنن بود. در این شهر خاطرات زندگی خـود را از ایتالیـا در کتاب

وداع با اسلحه *A Forwell to Arms* (۱۹۲۹) منتشر کرد که در عین حال رومانی عاشقانه و جنگی است با سادگی و صداقتی فراوان که یکی از زیباترین و افتخارآمیزترین آثار همینگوی بشمار می‌آید و داستان مردی است که از جنگی بیهوده سرخوردگی یافته وتا اعماق روحش زخم برداشته‌است. همینگوی دراین اولین دورهٔ نویسندگی مسائلی را که در فنون رومان‌نویسی برایش مطرح بود، حل کرد. از این دورهٔ پر ثمر سه سال گذشت تا رومان مرگ در بعد از ظهر *Death in the Afternoon* (۱۹۳۲) انتشار یافت که وضع تازه را در آثار همینگوی نشان می‌دهد. در این‌اثر همینگوی به صورت اول شخص مفرد سخن می‌گوید. توصیف منظرهٔ فنی و دقیق از یك مسابقهٔ گاوبازی به صورت نمایش با شکوه و مقدس، عقیدهٔ فلسفی همینگوی را عرضه می‌کند. مبارزه میان انسان و گاو در نظر همینگوی تصویری از زندگی بشر را پیش چشم می‌گذارد. هر یك از دو طرف مبارزه درپی مرگ دیگری است، تنها چیزی که آنها را از یکدیگر مشخص می‌سازد و تفوق انسان را به اثبات می‌رساند، آن است که گاو کورکورانه می‌جنگد، در حالی که انسان حتی یك حرکت را بر خلاف قانون نقض‌ناکردنی انجام نمی‌دهد. دراین کار هم اصلی حکمفرماست که آزادانه پذیرفته شده و خشونت بیرحمانهٔ گاوبازی را به نمایشی از ظرافت و شهامت تبدیل می‌کند که خود سبك خاص گاوباز است. وی از این وضع نتیجه می‌گیرد که برای نویسنده نیز سبکی وجود دارد که صورت قانون پیدا می‌کند و وی در آن نباید حرکتی بیفایده انجام دهد تا مانند گاوباز زخمی نشود. همینگوی سبك شخصی و خاصی را دنبال‌کردکه بعدها به طور گسترده‌ای مورد تقلید نویسندگان امریکائی و انگلیسی قرار گرفت، اما نمی‌توان گفت که این سبك در همهٔ کتابهای همینگوی بکار رفته است، چنانکه تپه‌های سبز افریقا *Green Hills of Africa*، که از اقامت او برای شکار حیوانات در افریقا الهام گرفته و نیاز درون نویسنده را به مجاورت با طبیعت و ذوق ماجراجوئی و لذت مغلوب‌کردن نشان می‌دهد، در سبك روزنامه‌نگاری و خبرگزاری است که این شیوهٔ جدید نیز مورد تقلید قرار گرفت، اما هیچ‌یك از تقلید کنندگان نتوانستند با آن برابری کنند، درنتیجه سبك همینگوی برای خود نه‌تنها ارزشی قانونی دارد، بلکه نوعی دفاع شخصی است در برابر هیجانها و ضربه‌های ناشی از زندگی، زیرا وی در سبك خویش میان تضاد لذت بردن از زندگی و رنج بردن‌که از آن جدا نیست،

به تعادل شخصی دست می‌یابد. این موضوع را نیز نباید نادیده گرفت که همینگوی دورهٔ افسردگی و ملالی را احساس کرده که زندگی امریکائی پس‌از بحران ۱۹۲۹ به آن دچار گشته و او را به شرکت فعالانه در جنگ کشانده و سخنگوی گروهی ساخته که به نسل فداشده معروف گشته است. مدح گاوباز به طور ضمنی انتقاد جامعه‌ای را در بر دارد که وی آن را در حال انحطاط کامل یافته است و قانون را یگانه ارزش معنوی به هنگامی می‌داند که همهٔ ارزشهای دیگر از میان رفته است. داشتن و نداشتن *To Have and Have Not* (۱۹۳۷) شامل سه داستان است که کتابی بسیار متوسط و عادی خوانده شده است، گوئی همینگوی به این نکته پی برده بود که وضع زمان و حال روحی مردم چیزهای دیگری جز گاوبازی و شکارهای افریقائی را طالب است. این ادراك را درکتاب اخیر همچنین در ستون پنجم *The Fifth Column* (۱۹۳۸) می‌بینیم که او پیرو اندیشه‌ای که درعصر وی جریان داشت، مسألهٔ تمایل سیاسی را مطرح کرده، اما قهرمانانش در وجود خودشان زندانی گشته و با یکدیگر ارتباطی حاصل نکرده‌اند و این تجربه‌ای بود که پیروزی کامل نیافت. پس این عزلت روحی را در رومان دیگرش به نام زنگها برای که به صدا در می‌آید؟ *For Whom the Bell Tolls?* (۱۹۴۰) کنار گذارد، رومانی که از جنگهای داخلی اسپانیا مایه گرفته بود. بعد از این کتاب همینگوی سالها سکوت کرد و هنگامی که در ۱۹۵۰ رومان عبور از رودخانه و جنگل *Across the River and into the Trees* منتشر شد که از آثار دیگرش پیروزی کمتری یافت، چنان بنظر رسید که همینگوی قوس نزول را در نویسندگی می‌پیماید، اما سال بعد قصهٔ مرد پیر و دریا *The Old Man and the Sea* با پیروزی درخشانی که بدست‌آورد این نظر را از میان برد و با شیوهٔ استعاری و نثر واقعاً ستودنی نشان داد که وی هنوز از قدرت نویسندگی برخوردار و بر سبك خویش همچنان مسلط است و دنیای درونش با وجود حد و مرز معین همهٔ نکته‌های چیره‌دستانهٔ هنرمند امروزی را نمودار می‌سازد و نه تنها او را نمایندهٔ نویسندگان امریکائی، بلکه نمایندهٔ عصر حاضر معرفی می‌کند. مرد پیر و دریا حماسه‌ای منثور است که در آن همهٔ مسائل مورد علاقهٔ نویسنده تجسم می‌یابد. کتاب داستان مبارزهٔ پیرمرد ماهیگیری است تنها، در قایق خویش با ماهیی عظیم در پهنهٔ دریا، که سرانجام ماهی را از پای درمی‌آورد ولی کوسه‌ها مجال نمی‌دهند...در داستان صفا و شکوه

آسمان و دریـا، به درازا کشیدن پیکار، چیره دستی در مبـارزه، شهـامت، عناد، روش پس‌از ترك جدال، شفقت برای حریف، دلاوری شخصی، تمایل به بازگشت به خانه و مردن در محیط خانوادگی، رؤیاهای آرامش بخش و افتخارآمیز، آخرین خواب زندگی، همه انعکاس یافته است، به شیوه‌ای که میـان طبیعت و انسان و وضع بشری آشتی کامل برقرار می‌کند. در این اثر نیز مانند آثار دیگر همینگوی، زندگی و اثر پیوستگی نـزدیك دارند. مرد پیر و دریا در ۱۹۵۳ به دریـافت جایزهٔ پولیتزر Pulitzer نایل آمد.

دربارهٔ سبك خاص همینگوی گفتگوی بسیار شده است. سبکی‌که او را از پیشینیان و معاصـران ممتاز مـی‌سازد، به سبب سادگـی اعجـاب‌آور و مستقیم وکوبنده، کلمه‌های محاوره‌ای، جمله‌های کوتاه و بدون وابسته، نشانه‌گذاری فراوان، نقل که تقریباً همیشه در زمان ماضی استمراری بیان می‌شود، مکالمه‌های بدون تصنع و بدون رعایت صنایع لفظی، شرح حوادث چنانکه واقع شده وکوچکترین نکته‌ای از واقعیت از چشم دور نمانده است. همینگوی از نویسندگان نادری است کـه در زمان حیات به افتخار و شهرتی افسانـه‌ای دست یـافت و در ۱۹۵۴ به دریـافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و از نفوذ عظیمی در نویسندگان پس‌از خود برخوردار گشت.

ترجمه به فارسی: آدمکشها ـ از پا نیفتاده و دو داستان دیگر ـ به راه خـرابات در چوب تاك ـ برفهای‌کلیمانجارو ـ تپه‌های سبزافریقا ـ خورشید همچنان می‌دمد ـ داشتن ونداشتن ـ زندگانی‌خوش وکوتاه ـ ستون پنجم ـ زنگها برای که به صدا در می‌آید ـ پایان یك زندگی ـ کلبهٔ سرخ‌پوستان ـ مردان بی‌زن ـ پیر مرد و دریا ـ وداع بااسلحه.

**هوراس (کوینتوس هوراتیوس‌فلاکوس)** Horace (Quintus Horatius Flaccus) شاعر لاتینی (۶۵-۸ پیش از مسیح) زندگی هوراس را می‌تـوان از آثار او و همچنین از شرح حال کوتاهی که سوئتونیوس Suetonius از او بر جای گـذارده، شناخت. پدرش بردهٔ آزاد شده و مالك سرزمین کوچکی بود، مردی بلند همت‌که جز تربیت پسر آرزوئـی نداشت. ازاین رو او را با خود به شهر رم برد و به مدرسه‌ای که فرزندان نجبا وسناتورها در آن تربیت می‌شدند، سپرد و ازاستادانش خواست که او را با تقوا و پاك پرورش دهند. هوراس این خاطـرات را با حقشناسی در چهارمین

و ششمین هجویات *Satires*، در اولین کتابش ذکر کرده است. وی همچنین یادآوری می‌کند که عادت سخن گفتن و نوشتن شرافتمندانه و تسلیم در برابر سرنوشت و عبرت گرفتن از نتایج افراط‌کاریها و عادتهای ناپسند دیگران را به پدرش مدیون است. هوراس در حدود بیست سالگی از رم به آتن رفت تا آموزش خود را کامل کند. در آتن به مکتب رواقی شیفتگی خاص یافت، اما آرامش او در مطالعه و تحصیل، به سبب قتل یولیوس قیصر که به جنگ و اغتشاش داخلی انجامید، برهم خورد. آرزوی جمهوریت و استقلال فکری در هوراس جوان ریشه گرفت و به ارتش بروتوس Brutus که جوانان رومی را اجیر می‌کرد، پیوست و در شهر فیلیپی Philippi از شهرهای مقدونیه فرماندهی یك گردان را بر عهده گرفت. در این جنگ بروتوس شکست خورد و در فکر و روح هوراس بحرانی پدید آمد، همهٔ آرزوهایش دربارهٔ جمهوریخواهی و آزادی اندیشه در میدان جنگ نقش بر آب شد و خاطرهٔ تلخ شکست هرگز از ذهن او بیرون نرفت، چنانکه یاد آن تا سالها بعد در اشعارش نمایان گشت. هوراس پس‌از این شکست به رم رفت تا حرفه‌ای پیش گیرد، زیرا به هنگام تقسیم اراضی ملك کوچکش به سود سربازان ضبط شده بود. در رم شغلی اداری بدست آورد و به سرودن شعر برانگیخته شد و اولین هجویات و اپودها *Epodes* (منظومه‌هائی کوچك هجائی) را ساخت. این قطعه‌ها که جدالی قلمی بود، با صراحت و قاطعیت ادراك تازه‌ای از زندگی را عرضه می‌کرد. دیری نگذشت که اولین آثار هوراس او را به مردم شناساند و موجب گشت که به محیط ادبی راه یابد و با کسانی مانند ویرژیل Virgil و واریوس Varius دوستی پیدا کند، دوستان او را به مایکناس Maecenas، مشاور آوگوستوس امپراتور روم که از جانب وی مأمور حمایت از هنر و هنرمندان بود، معرفی کردند تا از حمایت او برخوردار گردد. این ملاقات به هنگامی که هوراس با بدبینی و یأس دست به گریبان بود، واقعهٔ مهمی در زندگیش بشمارآمد. مایکناس در ۳۲ پیش از مسیح مزرعه‌ای در سابین Sabine با خانهٔ کوچکی در آن به وی بخشید ـ خانه‌ای که در نظر هوراس به بهشت کوچکی می‌مانست که برای گریز از زندگی پر هیاهوی رم پناهگاه بسیار مناسبی محسوب می‌شد و او تا زمان مرگ زندگی آرامی را در آنجا گذراند و جز رفع نیازهای عادی و روزانه درخواست چیز بیشتری نداشت، ازاین‌رو توانست با صفای روح به مشاهدهٔ دقیق محیط وبه مطالعهٔ جهان

بپردازد، تجربه بیندوزد و به ضعفهای بشری پی ببرد. زندگی ادبی هوراس را به سه دوره مـی‌تـوان تقسیم کـرد: در دورهٔ اول (۴۰-۳۰ پیش از مسیح) هوراس شاعری منتقد و هجوپرداز است، چنانکه در هجویـات و اپـودها دیده می‌شود. در دورهٔ دوم (۳۰-۲۳ پیش از مسیح) شاعری غنائـی و تغـزلی است. این دوره در اودها *Ödes* منعکس است و در دورهٔ سوم (۲۳-۸ پیش از مسیح) شاعری طرفدار حکمت و اخلاق، چنانکه در مراسلههای منظوم *Epistles* نمایان می‌گردد. هوراس در آخـرین دورهٔ زنـدگی با خلـق اثرش بـه نام سرود قرن *Carmen Saeculare* بار دیگر به تغـزل روی مـی‌آورد. اپودها به هفـده دسته تقسیم مـی‌شود که در یك کتاب فراهم آمده است با قطعههـای کوتاه شش‌هجائـی، شامل حملههـای تند و طنـزآمیز به نـویسندگان یا گـروههای مختلف اجتماعـی عصر یـا گریزهائی در موضوعهای احساسی یا سیاسی. استادی و قدرتی که در این منظومه‌ها بکار رفته، هـوراس را هنرمندی تـوانا معـرفی کـرده است. هجویـات که اولین مجموعه‌اش در سال ۳۵ پیش از مسیح سروده شده، مربوط به سخنرانیهائی است که تعـدادش به هیجده می‌رسد و عناصر کاملاً هجوآمیز در آنها کمتر بچشم می‌خورد، جـز در قطعه‌های هفت، دو، پنج، و سه کتاب اول. هوراس خود این منظومه‌ها را وعظ و خطابه خوانده و به‌مایکناس هدیه کرده است. هجویات به سبب تـازگی مطایبات و سخریه و مکالمه‌های طنزآمیز دارای ارزش فراوان است و موضوع آنها انواع دیوانگیهای بشر، خاصه عطش سیری ناپذیر او در جمع مـال است که با گفتگوها و قصه‌ها جان می‌گیرد. از میان هجویات هجویات ادبی بیشتر جلب توجه می‌کند و هـوراس در آنها در بـرابر حملههائی‌که مجموعـهٔ اپودها بـرایش بوجود آورده بـود، از خـود دفاع کـرده است. اودهای هوراس کـه از قلههای بلند شعر غنائی جهان است، در چهار دیوان فراهم آمده است که شاعر در آنها با نیروی تخیل و تکامل سبك خـواسته است بـه رومیها اشعاری تغزلـی همپایهٔ اشعار غنائی یونان اعطـا کند و در ایـن راه بیشتر از سافـو الهام گرفته تـا پیندار، اما از پیندار در موضوعهای میهنی، سیاسی و مذهبی تأثیر پذیرفته است. با وجود این بیشتر غزلها در موضوعهای عاشقانه و دوستی طبیعت یا بیان اندیشه‌های اپیکوری است دربارهٔ زندگی اخلاقی و روحی که در هـر دو مورد هوراس خـود را هنرمندی استثنائی معرفـی کرده و با ظـرافت و نکته سنجی بسیار سرچشمهٔ لذتـی خشك نشدنی به

خـوانندگان عـرضه کرده است. از نظر بیان، اشعـار از ایجـاز و دقت بسیار و سادگی القاکننده برخوردار است. در مراسله‌های منظوم از عیوب دایمی بشر و انحرافات او انتقاد شده و در مجموع به سبب تنوع لحن، سهـولت بیان، آزادی در تـرکیب کلام، طنـز لطیف، ظرافت سبك و سادگی ارادی اثری ممتاز بشمـار آمـده است. سالهـای بعد امپراتور آوگوستوس هوراس را از ایـن که هیچ‌یك از مراسله‌ها را به او هدیه نکرده است، سرزنش کرد و هوراس اولین نامه از دومین کتـاب نامه بـه خانوادهٔ پیزون *Pisone* را به او هـدیـه کـرد کـه بـه هنـر شعـر *Ars Poetica* نیزمعروف است و درواقع وصیتنامهٔ ادبی شاعر است، شامل چهارصد و هفتاد و شش بیت و مفصلتر از مراسلات دیگر. بعضی از نامه‌ها مراسله‌های ساده یا نامه‌های واقعی است که از نظر لطف و سادگی ارزش دارد، نامه‌های دیگر توجهی به اخلاق دارد که هوراس در آنها پند و اندرزهای حکیمانه می‌دهد، جاذبهٔ زندگی روستائی را می‌ستاید و تردیدهای شخصی را در تحقیق مربوط به تکامل اخلاقـی مورد تحلیل قرار می‌دهد. سرانجام نامه‌های ادبـی است، بحثهائـی دربارهٔ شعر و تأثیر آن وکمال مطلوب زیبائی و بیانی از زمینهٔ شاعرانهٔ هوراس. در این قطعه‌ها هوراس به اروپـا سرمشقی از سبك و ساختمـان و تـرکیب نوع نامه‌های منظوم داده که در عین حال خـودمانی، لطیف، متعادل، جـدی، مزاح‌آمیز، پـر جلوه، تماشائی و سرشار از اندیشه است و از نظر فرضیهٔ زیبائی شناسی نفوذ عظیمی در نـویسندگان و شاعـران قرنهای بعد بر جای گذارده و مورد تقلید کسانی چون بوالو Boileau، شاعر فرانسوی قـرار گرفته است. در این اثـر هوراس اندرزهای بسیار سودمندی دربارهٔ هنر نویسندگی داده و انـدیشه‌هائی عـرضه کرده است که گاه از اندیشه‌های افلاطـون و ارسطو مایه دارد و از میان آنهـا این انـدیشه‌ها دیده می‌شود: «شعر عنصر اصلی تمدن است»؛ «حقیقت کمال مطلوب هنر است»؛ «عقل اساس آفرینش شعر است»؛ «نبوغ باید فرمانبردار صناعت معقول باشد». در سال ۱۷ پیش از مسیح آوگوستوس امپراتور روم هوراس را مأمور کرد که سرودی برای آپولون بسازد که به وسیلهٔ بیست و هفت دختر و بیست و هفت پسر جوان در معبد آپولون خوانده شود و بدین طریق سرود قرن بـوجود آمد. این سرود در هفده گروه دسته بندی شده است.

هوراس هنرمندی استثنائی و استادی تواناست که تسلط کامل او در سبك نویسندگی

از نظر ایجـاز و دقت و فصاحـت و سادگی و بکار بـردن قواعد دقیق انشا او را هنرمندی جاودان ساخته است. هوراس زندگی شخصی و خصوصیتهای اخلاقی خویش را از هر شاعر دیگر لاتینی صادقانه‌تر در آثارش آشکار ساخته است. در سال هشتم پیش از مسیح مایکناس قبل ازمرگش با این کلمات هـوراس را به امپراتـور سپرد: «همچنانکه تاکنون به فکر من بوده‌ای، پس‌از این به فکر هوراتیوس فلاکوس باش.» امـا هوراس در ۵۷ شمـارهٔ هفـده از کتـاب دوم پیش‌بینی کرده است کـه پس‌از مرگ دوستش چندان نخواهد پایید و در واقع پیشگوئی او به حقیقت پیوست و کمی بعد از مرگ مایکناس در هفدهم نوامبر سال هشتم پیش از مسیح درگذشت و در کنار قبر او به خاك سپرده شد.

**هوسمان (هاوسمن)، الفرد ادوارد** Housman, Alfred Edward شاعر وادیب انگلیسی (۱۸۵۹-۱۹۳۶) استاد زبان لاتینی دانشگاه کمبریج بود و به سبب چاپ عظیم آثار مانیلیوس Manilius، شاعر لاتینی آغاز قرن اول میلادی و آثار شاعران دیگر شهـرت بسیار یـافت و یکـی از بهترین استـادان متخصص زبان لاتینی معرفـی گشت. اولین دیـوان کـه او را بـه شـهـرت رسانـد، دیـوان کـودك شراپشر *A Shropshire Lad* است در ۱۸۹۶ شامـل اشعـاری تغزلی که از مناظـر کودکیش الهام گرفته بود. هوسمان نیز مانند تامس هاردی بشر را بازیچهٔ خدایان می‌داند و آنچه موجب افتخار این بشر است، شهامت و تحمـل او در برابـر درد و رنج زندگی است. مفاهیم بشر دوستی و موضـوعهـای ساده و طبیعی و تغییرناپـذیر در شعر هوسمان در وزن خاص بیان می‌شود. وی در درجهٔ اول به موسیقی‌کلام توجه بسیار مبذول می‌دارد و همین امر دیوانش را از هنرکمال یافته‌ای برخوردار می‌سازد. دیـوان آخرین اشعار *Last Poems* در ۱۹۲۲ منتشر شد که پس از مـرگ شاعـر با دیـوان قبل در دیوان تازه‌ای با عنوان باز اشعار دیگر *More Poems* در ۱۹۳۶ انتشار یافت.

هوسمان درآثار تغزلی خلوص و صفای‌کلاسیك را با الهامی از رومانتیك تأثرانگیز می‌پیوندد. اشعارش ساده، طنزآمیز و سرشار از عواطف است. جاذبه و استواری بالادهـا *Ballads* احساس بـدبینی را جبـران مـی‌کند. از نظر نقـد ادبی هوسمان منتقدی صریح و بیرحم است.

**هوسه، آرسن هوسه** Houssaye, Arsène Housset نویسندهٔ فرانسوی(۱۸۱۵-۱۸۹۶) هوسه پس‌از گذراندن دوران کودکی در دشت و روستا به پاریس رفت. در آنجا با تئوفیل گوتیه و ژرار دونروال آشنائی و دوستی یافت و به نوشتن تعداد بسیاری رومان، داستان کوتاه، مقامه‌های تاریخی و زندگینامه و نمایشنامه و شعر پرداخت. در ۱۸۳۶ دو رومان از اولین رومانهایش را انتشار داد، اما پیروزی او در قلمرو نقد هنری بود و با انتشار کتاب نمایشگاه چهره‌های قرن هیجدهم *Galerie de portraits du XVIII siècle* (۱۸۴۴) و همچنین تاریخ نقاشی فلاندری و هلندی *Histoires de la peinture flamande et hollandaise* (۱۸۴۷) به شهرت رسید. شخصیت ادبی هوسه به سبب خرید و ادارهٔ مجلهٔ آرتیست *L'Artiste*(۱۸۴۳) به صورت ممتازی درآمد. وی این مجله را به راه تازه‌ای انداخت و آن را نشریهٔ وابستهٔ هنرمندان ساخت و مرکزی برای بروز استعدادهای تازه قرار داد که نویسندگان و شاعرانی مانند بودلر، ژرار دونروال، گوتیه، فلوبر و برادران گونکور باآن همکاری مداومی‌داشته‌اند. هوسه از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۶ مدیریت کمدی فرانسز و بعدها تئاتر لیریك Théâtre Lyrique را بر عهده گرفت و به سبب شغلش با مطبوعات و عالم هنر ارتباط نزدیك یافت. از جمله آثار داستانی هوسه این آثار است: یازده معشوقهٔ مطرود *Les onze maitresses délaissées* (۱۸۴۰)، کفش دختر خاکستر نشین و دختران حوا *La Pantoufle de Cendrillon et les Filles d'Ève* (۱۸۵۲)، ماجرای غم‌انگیز بال ماسکه *La Tragique aventure du bal masqué* (۱۸۷۳)، همسران شیطان *Les Femmes du Diable*(۱۸۷۶) و هنرپیشه *La Commédienne* (۱۸۸۴). هوسه همچنین آثار تاریخی سرشار ازتخیل وتصویرهای ذهنی انتشار داد، از آن جمله است: شاه ولتر *Le Roi Voltaire* (۱۸۵۸)، سرگذشت لئوناردو وینسی *Histoire de Léonard de Vinci* (لئوناردو داوینچی) (۱۸۶۹)، تاریخ هنر فرانسه *Histoire de l'Art Français* (۱۸۶۰). هوسه علاوه بر چند کمدی در ۱۸۵۵ اثر انتقادی و هجوآمیز برجسته‌ای انتشار داد به نام ماجرای چهل ویکمین کرسی آکادمی فرانسه *L' Histoire du 41e fauteuil de l'Aacadémie française* در حالی که تعداد اعضای‌آکادمی منحصر به چهل نفربود. هوسه میان سالهای ۱۸۸۵و۱۸۹۱ خاطرات جالب توجه خود را به نام خاطرات نیم قرن *Souvenirs d'un demi-siècle* در چهار جلد انتشار داد. دیوان *Poésies Complètes* او نیز در ۱۸۵۱ منتشر شد.

هوسه در زندگی ادبی زمان خود شخصیتی ممتاز بشمار می‌آمد.

**هوفت، پیترکورنلیس** Hooft, Pieter Cornelisz شاعر و نمایشنامه‌نویس هلندی (۱۵۸۱-۱۶۴۷) هوفت در آمستردام زاده شد. پدرش شهردار این شهر بود و به پسر خود تربیتی عالی داد. پیتر در سالهای ۱۵۹۸-۱۶۰۱ به فرانسه و ایتالیا سفر کرد و مدتی دراز در فلورانس و ونیز ماند. در این زمان تراژدی *اشیل و پولوکسنا Achilles ende Polyxena* را به پیروی از سنك Sénèque نویسنده و فیلسوف رومی نوشت و این اولین تراژدی بود که در کشور هلند بر صحنه آمد. هوفت پس‌از بازگشت به‌کشورش به‌تحصیل حقوق پرداخت. در ۱۶۰۹ شهردار مویدن Muiden شد و با همسرش در قصر با شکوه این شهر بسر برد. چهار فرزندش را در کودکی از دست داد، زنش نیز در ۱۶۲۴ درگذشت. وی به پیروی از حکمت رواقی که بر تسلط بر نفس استوار بود، آن قدرت را یافت که بر مصائب زندگی فائق آید. در ۱۶۲۷ از نو ازدواج کرد و با کمك همسر جوانش قصر خود را مرکز تجمع گروهی از نویسندگان و هنرمندان ساخت که بعدها به «انجمن ادبی مویدن» معروف گشت و در محیط ادبی و فکری‌کشور هلند نفوذی عظیم یافت. نخستین اشعار هوفت رنگ عاشقانه دارد و در آنها دختران و زنهای آمستردام با نامهای مستعار یا نامهای اساطیری ظاهر شده‌اند. از کمدیهای هوفت *گرانیدا Granida* (۱۶۰۵) است، کمدئی روستائی و داستان عاشق شدن شاهزاده خانم گرانیدا به شبانی جوان و همراه بردن او به دربار و حوادث دیگر که با وجود سادگی موضوع با استادی نویسنده به شیوه‌ای بسیار زیبا بیان شده است. تراژدیهای هوفت کم و بیش از آثار سنك الهام گرفته و اگر چه اعمال نمایشی در آنها ضعیف است، اشعار در کمال دقت ساخته شده و جوابها بجا و هوشیارانه انتخاب گشته است. از معروفترین این تراژدیها *خنرآئرت فن فلسن Geeraerdt van Velsen* است که از نغمهٔ عامیانه و تاریخی مردم هلند اقتباس شده و به سبب استواری بیان و تحرك و تند و تیزی مکالمه‌ها بر تراژدیهای دیگر نویسنده برتری یافته است. *وارنار Warenar* (۱۶۱۶) شاهکار هوفت بشمار می‌آید که از آثار پلاوتوس، شاعر رومی، اقتباس شده است. در نمایشنامه‌های هوفت ازطرفی عشق مقام مهمی دارد و از طرف دیگر ادراك سیاسی به طورتفصیل

عرضه شده است. درنظر هوفت مهمترین و برترین سرمایه امنیت است و این امنیت تضمین نمی‌شود، مگر به وسیلهٔ جمهوری اشرافی یا به وسیلهٔ رئیس حکومتی مقتدر با فعالیت مداوم و نه به وسیلهٔ ملت. به عقیدهٔ هوفت اصل همهٔ بدیها خودخواهی است، همین خودخواهی است که ناسازگاری و جنگ پدید می‌آورد. نمایشنامه‌های هوفت به سبب زیبائی بیان ارزش خاص ادبی دارد. اشعار غنائی، خاصه منظومه‌های عاشقانهٔ او نیز در عین حال بسیار لطیف و نیرومند است. زیبائی وزن و موسیقی کلامش که در ضمن آن کمال مطلوب عشق و عقل بیان شده، درمیان اشعار شاعران هلندی قرن هفدهم بینظیر است. هوفت از سال ۱۶۲۶ کم‌کم شعر را کنار گذارد و به تاریخ نگاری پرداخت. در این سال زندگی هانری چهارم پادشاه فرانسه *Het Leven van Hendrik de Groote* را نوشت که شاه کمال مطلوب او را مجسم می‌کرد. براثر انتشار این اثر، از طرف پادشاه فرانسه عنوان نجیب‌زاده به او اعطا گردید. پس از آن نوشتن تاریخ هلند *Nederlandse Historiën* را بر عهده گرفت که اولین بیست جلد آن در ۱۶۴۲ منتشر شد و هفت جلد دیگر پس از مرگش در ۱۶۵۴ انتشار یافت. این تاریخ که بنائی معظم و بینظیر از نثر است، ناتمام ماند.

هوفت بهترین نویسندهٔ قرن هفدهم هلند و بزرگترین شاعر نیمهٔ اول این قرن است که به آرزوی تجدید حیات ادبی هلند تحقق کامل بخشید.

**هوفمان، ارنست تئودور آمادئوس** Hoffmann, Ernst Theodor Amadeus داستان‌نویس آلمانی (۱۷۷۶-۱۸۲۲) هوفمان در کونیکسبرگ Königsberg در پروس شرقی زاده شد. پدر و مادرش پس‌از تولد او بسیار زود از یکدیگر جدا شدند و هوفمان بیست سال اول زندگی را نزد پدر و مادر بزرگ مادری گذراند. تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق بپایان رساند و در امتحان ورودی شغل قضا پیروزی یافت که تنها از نظر کمك به اعاشهٔ زندگی برایش ارزش داشت و در واقع با ساختمان روحی و فکری او مناسب نبود و ذوق طبیعی او را به نقاشی و موسیقی و ادبیات می‌کشاند. پس در ۱۷۹۸ محیط خانوادگی را ترك کرد و همراه یکی از دائیهایش که مشاور دستگاه حکومت بود، به برلین رفت. دو سال آنجا ماند، در امتحان ورودی برای احراز مشاغل مهمتر شرکت‌کرد و پیروزی یافت و با عنوان معاون

فرمانداری به لهستان رفت و در پوزن Posen اقامت گزید. چنین شغل مهم برای مرد جوانی که ناگهان خود را با پول و قدرت بسیار روبرو دید و در شهر کوچکی که مردم آن به عیاشی و میخوارگی افراطی عادت داشتند، شغلی خطرناك بود و هوفمان نتوانست دربرابر جاذبهٔ چنین زندگی مقاومت کند، پس به میخوارگی و عیاشی پرداخت. چیزی نگذشت که بر اثر رسوائی و انتشار کاریکاتورهائی که از مقامات بالاتر می‌کشید، خشم رؤسای خود را برانگیخت و در نتیجه کارش را در این شهر از دست داد. در پوزن با دختری لهستانی ازدواج کرد که همسر پرتحمل و فداکار و هوشمندی بود. پس از آن هوفمان به شهر کوچك دیگری منتقل شد که دو سال آنجا ماند و بشدت بکار پرداخت. اولین بار به ساختن آهنگهای مذهبی و غیر مذهبی پرداخت، اما اقامت در این شهر کوچك نیز موجب ملال او گشت و با کمك دوستان به ورشو منتقل شد. در ورشو زندگی همراه با فعالیت شدید پیش گرفت و وقت خود را میان وظایف اداری و امور هنری تقسیم کرد. طرحهائی برای اوپرا ریخت و یکی از آنها را نیز به اجرا درآورد، اما وقایع سیاسی و اشغال ورشو به وسیلهٔ ارتش ناپلئون به این زندگی کمال مطلوب پایان داد و در ۱۸۰۷ به برلین رفت و سالهای تیره‌ای را گذراند که با تلاش فراوان و فقر همراه بود. کار قضاوت را رها کرد به امید آنکه بتواند به رؤیای خود در زندگی هنری تحقق بخشد. در این زمان شغل رهبری ارکستر در تئاتر شهر بامبرگ Bamberg ، درجنوب آلمان، به او پیشنهاد شد و در اوائل سال ۱۸۰۸ با همسرش به این شهر رفت، اما از وضع جدید چنان سرخوردگی یافت که دنبالهٔ هرگونه آرزوئی را در قلمروتئاتر و موسیقی رها کرد و بسیار زود به‌کار ادبی روی آورد. گذر از عالم موسیقی به عالم نویسندگی را در اولین اثر ادبی با عنوان **قطعهٔ خیال‌انگیز به شیوهٔ کالوت** *Fantasie-stüche in Callots Manier* (۱۸۱۳) نشان می دهد که با دیباچه‌ای از ژان پول Jean-Paul همراه بود و به محض انتشار توجه همهٔ مردم آلمان را به سوی نویسنده معطوف داشت. هوفمان از بخش اول زندگیش که پرداختن به موسیقی بود، در بخش دیگر آن که تا آخر عمر به داستان‌نویسی اختصاص یافت، سود بسیار برد و تجربه‌های شخصی را در آن وارد کرد. کرایسلریانا *Kreisleriana* در دو جلد میان سالهای ۱۸۲۰و۱۸۲۲ انتشار یافت، مجموعه‌ای از نوشته‌های گوناگون تفننی و ملاحظاتی آمیخته با لحن

هجوآمیز که سالها در روزنامه‌ها به صورت مقاله در نقد موسیقی و با امضای مستعار یوهانس کرایسلر Johannes Kreisler منتشر می‌شد. تصویر کرایسلر، رئیس سرودخوانان کلیسا، چهرهٔ عجیب هنرمندی غیر اجتماعی را با لباسهای نامرتب و اطواری غیر معمول برجسته می‌سازد، شخصیتی که غرق در عالم موسیقی است، به همه کس بی‌اعتنا و در برابر هزاران صدای عالم طبیعت حساس و دقیق است. این شخص از خصوصیتهای اخلاقی هوفمان و حتی از صفات‌کمال مطلوب او بهره دارد. در واقع یوهانس کرایسلر که هوفمان با شفقتی طنزآمیز و سرگرم‌کننده به اومی‌نگرد، موسیقیدانی‌کامل معرفی می‌شودکه دشمن تظاهر به‌ذوق در موسیقی و فضل فروشی مدرسه‌ای است. از آثار دیگر هوفمان در موسیقی موسیقی آلت و ابزاری بتهوون *Beethoven Instrumental Musik* است. پس از چندی به هنگامی‌که دوست هوفمان به نام هولباین Holbein به ریاست تئاتر برگزیده شد، هوفمان توانست مدتی به آرزوی خود دست یابد و چندی سازمان‌دهنده، معمار تئاتر، رهبر ارکستر اوپرای بامبرگ و سرانجام آهنگساز باشد و میان هنرمندان جای گیرد. در همین سالها بود که به دختری از شاگردان آواز دل بست و عشقی ناکام به او یافت که در بسیاری از آثارش از جمله در ماجراهای شب ژانویه *Die Abenteuer der Sylvesternacht* از آن یاد کرده است. آخرین سالهای اقامت در بامبرگ از نو به سبب تنگدستی با تزلزل همراه گشت. در ۱۸۱۳ هوفمان شغل رهبری ارکستر تئاتر درسدن Dresden را پذیرفت، اما با قرارداد آن موافقت نکرد و به‌لایپزیگ Leipzig رفت که آن را نیز باب طبع نیافت، پس به کمك و تشویق دوستان بار دیگر به کارمندی اداره بازگشت، به شرط آنکه به او فراغت کافی برای پرداختن به هنر داده شود. از این تاریخ یعنی سال ۱۸۱۴ آخرین دورهٔ زندگی هوفمان آغاز می‌شود و به وسیلهٔ دوستی به مجمع شاعران رومانتیك می پیوندد و دورهٔ پر ثمری را در قلمرو کار ادبی و نویسندگی شروع می‌کند. از طرف دیگر این دوره را می‌توان دورهٔ زندگی نامرتب و شب زنده‌داری در میخانه‌ها بشمار آورد. آثار ادبی هوفمان در مدتی کمتر از پانزده سال پدید آمد. اولین داستانهای کوتاه و مورد توجه را در شهر بامبرگ منتشر کرد، پس‌از آن با سرعت شگفت‌انگیزی آثاری پرارزش انتشار داد که همه با پیروزی روبرو گشت. از آن جمله است: گلدان زرین *Der goldene Topf*، قصه‌ای رومانتیك که

در سومین جلد از مجموعهٔ قصه‌ها در ۱۸۱۴ انتشار یافت. قهرمان داستان دانشجوئی است که میان عالم واقعی و خوشبختی معقول در تردد است، از طرفی به وسیلهٔ ازدواج با دختری زیبا از طبقهٔ خویش خوشبخت است و از طرف دیگر در دست دختری عجیب که به وسیلهٔ پدر جادوگرش گاه به صورت مار درمی‌آید و میان شاخه‌های درختان می‌خزد، گرفتار. در این قصه که از مهمترین قصه‌های هوفمان بشمار می‌آید، فاصلهٔ اشیای متحرك و جاندار و اشیای بیجان از بین می‌رود و این دو چنان به یکدیگر می‌پیوندند که همه چیز از تصویرها، صداها، رنگها، عطرها و حتی نهانی‌ترین تأثرات درون به هماهنگی موسیقی شگفت‌انگیزی تبدیل می‌گردد. قصهٔ خیال‌انگیز فندق شکن و شاه موشان *Nussknacker und Mäusekönig* (۱۸۱۶)، افسانه‌ای است که در آغاز رنگ محلی واقعی دارد، سپس به عالم تصور و رؤیا می‌پیوندد. هوفمان در این اثر نیز با استادی فراوان حالت تنهائی روحی خود را نشان می‌دهد و در ضمن می‌خواهد به افراد برگزیده این امکان را بدهد که با هماهنگی کامل بر دو اصل متناقض رؤیا و واقعیت تسلط یابند. رومان بزرگ اکسیر شیطان *Die Elixiere des Teufels* (۱۸۱۶) در دو جلد سرگذشت مردی روحانی است که به کیفر گناهان اجداد خود به دست قدرت اکسیر مرموزی که در گنجینه‌های صومعه نگهداری می‌شد، گرفتار آمده و به چنگال هوای نفس اسیر گشته و همه نوع مقاومت خود را در برابر احساس شهوت از دست می‌دهد، از دیر خارج می‌شود و به ماجراهائی وارد می‌گردد که بیش از پیش رو به‌پیچیدگی می‌گذارد و بر اثر اعمال ناروای شهوی و حتی جنایتهای متعدد به زندان می‌افتد و پس از حوادث بیشمار موفق می‌شود از اسارت اکسیر شیطانی رهائی یابد، به دیرباز گردد و بر نفس‌اماره تسلط یابد. این داستان که هوفمان دو سال وقت برای نوشتن آن صرف کرد، از جالب توجه‌ترین آثار او بشمار آمد، زیرا همهٔ عناصر مهم و اساسی که نزد او عزیز بوده در این قصه جمع آمده است، از نگرانی زندگی تا مستی رومانتیك، از شهوت و نمای شبانهٔ زندگی تا پرورش شخصیت، از ارتباط میان رؤیا و واقعیت، از تمایلات لطیف تا چیزهای عجیب و مضحك. ازاین‌رو است که خواننده پیوسته به سوئی کشیده می‌شود و در آشفتگی و اضطراب محیطی اهریمنی غرق می‌گردد ـ گوئی هوفمان خواسته است همهٔ احساسهای خود را، چه احساس مذهبی و اخلاقی و زیبائی‌شناسی، چه آنچه ثمرهٔ خیال باطل و

تفکر است، چه نکته‌های رومانتیك و رئالیست شعر، همه را یك جا بیان‌کند. اگر چه بظاهر کتاب از وحدت و پیوستگی کامل برخوردار نیست و در آن شخصیت مرد روحانی از ابتدا تا پایان با رشته‌های پیوسته شناخته نمی‌شود و تنها بر حسب اتفاقی ناگهانی چهره می‌نماید، به سبب نظرهائی که نویسنده به عالم شاعرانه می‌اندازد و نکته‌هائی که بر شخصیت مضطرب و استثنائی او گواهی صدیق است، از مهمترین و بهترین آثار هوفمان بشمار آمده است. تصویرهای شبانه *Nachtstücke* (۱۸۱۷) از مجموع هشت داستان ساخته شده و مجموعهٔ برادران سراپیون *Die Serapionsbrüder* در چهار جلد میان سالهای ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۱ انتشار یافت. این داستانها که نشانه‌هائی از سرگذشت شخصی نویسنده را در بر دارد، به وسیلهٔ شش دوست که گاه گرد یکدیگر جمع می‌آیند و اولین اجتماع آنان در روز عید قدیس سراپیون است، نقل می‌شود. چند تن از این راویان چهره‌هائی از دوستان نویسنده را معرفی می‌کنند و دیگران نیز یا به موسیقی عشق می‌ورزند یا خالق داستانهای خیال‌انگیز یا گردآورندهٔ وقایع جنون‌آمیز و غیر عادیندکه همه نماهای گوناگونی از شخصیت مختلط هوفمان را نمایان می‌سازند. داستانها در لحنی بکلی متفاوت است و تنها رشته‌ای که آنها را به هم می‌پیوندد، واقعیتی است که در نظر نویسنده انکار ناکردنی است، حتی در توصیف مظاهر مافوق طبیعی از میان نمی‌رود و همهٔ این واقعیت بنحوی نفع بشری در بر دارد. قصه‌ها به وسیلهٔ بحثهائی دربارهٔ موسیقی یا ادبیات از یکدیگر جدا می‌شود که ادراك زیبائی شناسی نویسنده را آشکار می‌کند. در ۱۸۲۰ پرنسس براهبلا *Prinzessin Brambilla* و در ۱۸۲۲ یکی از بدیعترین اثر هوفمان به‌نام گربهٔ مؤدب *Kater Murr* انتشار یافت، شامل یادداشتهائی از گربهٔ مردی دانشمند و فیلسوف و شاعرکه درضمن، سرگذشت ماجراجویانهٔ برجسته‌ترین شخصیت داستانی هوفمان یعنی یوهانس کرایسلر را دربر دارد. گربهٔ مؤدب به‌طور مشروح در این داستان جوانی خود، اولین دوستیها، عشقها، شیفتگیها، ناکامیها و شبهای پرخوری را با رفیقان نقل می‌کند، به صورتی‌که همهٔ این موارد قابل انطباق است با عالم انسانی، خاصه دنیای معاصر نویسنده، همچنین شامل نکته‌هائی عاقلانه یا ملاحظاتی طنزآمیز است دربارهٔ افراد بشرکه نتیجهٔ کنجکاوی و مشاهدات گربه است دراعمال و رفتار اربابش. تنها شخصیت آدمی در این اثر کرایسلر است که لحنی اندوهناك

و صداقت‌آمیز دارد، آنچنانکه خواننده می‌تواند از خلال آن سرگذشت شخصی هوفمان را به صورتی خیال‌انگیز مشاهده کند.
هوفمان از سوئی به سبب قوهٔ مشاهدهٔ دقیق راه رئالیسم شاعرانهٔ قرن نوزده را می‌گشاید و کسانی مانند توماس مان او را پیشرو خود می‌دانند و از سوی دیگر تصویر رومانتیسم آلمان را در کشور و خارج از کشور رواج می‌دهد، چنانکه مورد ستایش نویسندگان و شاعران رومانتیك فرانسه، خاصه بودلر قرار می‌گیرد. در واقع هوفمان میان رومانتیسم و رئالیسم قرن نوزده جای گرفته است. وی پس‌از پیروزیهای فراوان کم‌کم به دورهٔ بیماری و افول کشیده می‌شود، از ۱۸۱۹ تا سه سال وضع مزاجش هر روز دشوارتر می‌شود و بیماری او را بر بستر میخکوب می‌کند و به رغم بیماری قصه‌هائی به دوستانش القا می‌کند، زیاد حرف می‌زند و به زندگی حتی در وحشتناکترین حال کاهش و ناتوانی جسمی اظهار علاقه می‌کند. سرانجام بیماری نخاع او را از پای درمی‌آورد. سبك نوشتهٔ هوفمان بسیار روشن و استادانه و به آسانی قابل ترجمه است. هوفمان خاصه به سبب قصه‌های خیال‌انگیز و غالباً سرشار از طنز شهرت یافته و در ادبیات و هنر آلمان نفوذ عمیقی بر جای گذاشته است.

ترجمه به فارسی: افسانهٔ قمار ـ مادموازل اسکودری ـ فندق شکن و شاه موشان ـ کرسیل.

**هوگو، ویکتور ماری** Hugo, Victor - Marie شاعر، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فرانسوی (۱۸۰۲-۱۸۸۵) ویکتور هوگو در شهر بزانسون Besançon از پدری جمهوریخواه و مادری طرفدار سرسخت سلطنت زاده شد و بعدها از سوء تفاهمات و اختلاف پدر و مادر رنج بسیار برد، کودکی و جوانی را با برادران خود نزد مادر و در خانه‌ای در پاریس گذراند که خاطرات باغچهٔ بزرگش که هنوز حالت طبیعی و وحشی را حفظ کرده بود، در اشعار مشهورش دیده می‌شود. در ۱۸۱۱ مادر با سه پسرش به مادرید سفر کرد تا از شوهر که به مقام ژنرالی ارتش امپراتوری ارتقا یافته بود، دیدن کند. آنان تا ۱۸۱۳ در اسپانیا ماندند و در این سفر ذوق و قریحهٔ ویکتور دربارهٔ رنگهای محلی و نقشهای اسپانیائی و خصوصیتهای این سرزمین بیدار گشت، اما ادراك او از عالم طبیعت که در تخیلاتش جای مهمی اشغال کرده بود، در پاریس رشد کرد و استعدادش

بسیار زود در این شهر ظاهر گشت. در ۱۸۱۶ و در چهارده سالگی در یادداشتش نوشته است: «می‌خواهم شاتوبریان باشم یا هیچ.» هوگو پس از آن با عشق شدید و اسلوب معین به‌نویسندگی، شاعری، رومان‌نویسی و نقد هنری پرداخت. وی که از قریحهٔ شاعری برخوردار بود، به این نکته پی برد که شعر حرفه‌ای است که باید ابتدا فنون آن را فراگرفت. پس‌درعین جوانی، با تمرینهای مداوم به آموختن علم عروض و فن معانی و بیان روی آورد. در هفده سالگی با برادرانش مجلهٔ کنسرواتور لیتر *Conservateur littéraire* را تأسیس کرد که تا ماه مارس ۱۸۲۱ دوام یافت. در این مجله مقاله‌های فراوان انتقادی با قضاوتی ساده و قابل توجه و سبکی متین انتشار داد و اولین شکل رومان خود را که در ۱۸۱۸ به نام بوگ ژارگال *Bug - Jargal* نوشته بود، در آن منتشر کرد، داستانی از انقلاب سیاهان که وی را از نظر ادبی نویسنده‌ای پیشرفته معرفی می‌کرد. این رومان به صورت کامل‌شده در ۱۸۲۶ انتشار یافت. هوگو در ۱۸۲۰ به سبب سرودن اود دربارهٔ مرگ دوک دوبری *Ode sur la mort du duc du Berry* از طرف لوئی هیجدهم، شاه فرانسه، عطیه‌ای دریافت کرد. در ۱۸۲۱ مادر را از دست داد و پدرش کمی بعد ازدواج کرد. سال ۱۸۲۲ آغاز حقیقی زندگی خانوادگی و زندگی ادبی هوگو است. در هشتم ژوئن و در بیست سالگی اولین دیوان را به نام اودها و اشعار گوناگون *Odes et Poésies diverses* انتشار داد که پیروزی بسیار بدست آورد و در اکتبر همان سال با دوست دورهٔ کودکی، آدل فوشه Adèle Foucher که به سبب تهیدستی نویسنده و اختلاف خانوادگی، مدتها خواستگاریش بلاجواب مانده بود، ازدواج کرد. پس از آن رومان آن دیسلند *Han d' Islande* را در ۱۸۲۳ منتشر کرد که از نظر قالب و مبنا بیش از آثار گذشته‌اش جنبهٔ رومانتیك داشت. در ۱۸۲۴ اودهای جدید *Nouvelles Odes* انتشار یافت و چهارمین چاپ از اشعار او در سالهای ۱۸۲۵-۱۸۲۸ در سه جلد بعمل آمد که سومین جلد به نام اودها و بالادها *Odes et Ballades* شامل اشعار جدید و متنوع بود. این دیوانها هوگو را در نظر نسل جدید ادبی استاد انکارناپذیر سبك تازهٔ شعر معرفی کرد. در دیباچه‌ای که هوگو به چاپهای متوالی اودها می‌نوشت و در آن جنبهٔ زیبائی‌شناسی را به صورتی گسترده مورد تفسیر قرار می‌داد، از تحولی در هنر شاعری و نویسندگی خبر می‌داد. نمایشنامهٔ کرامول *Cromwell* (۱۸۲۷) با دیباچهٔ مهمی منتشر شد.

دیباچه *Préface* خود اعلامیه‌ای بود دربارهٔ نهضت رومانتیسم که هوگو در آن تراژدی کلاسیك را به علت محدودیت فکر و بیان مورد انتقاد قرار داده و مرامنامهٔ رومانتیسم را به وسیلهٔ آن عرضه کرده بود. از اینجا هوگو پیشرو مکتب رومانتیسم معرفی شد. در این سالها فرزندانش بدنیا آمدند و پدرش درگذشت. هوگو با دیوان شرقیات *Orientales* (۱۸۲۹) به سبب استادی و روشنی غیر قابل قیاس، ذوق و شیفتگی به شرق را در معاصران پدید آورد و در دیباچهٔ آن به تخیل محض در شعر حق برتری داد و اعلام کرد که او خود خواسته است اثری با جنبهٔ هنری محض خلق کند. قدرت توصیف مناظر خیال‌انگیز، روشنی رنگهای محلی، خاصه مهارت در علم بدیع به اشعار ادراکی متفاوت با گذشته داده و بر اثر الهام گرفتن از روشنی و درخشندگی شرق رنگ تازه یافته بود. با همت هوگو، لامارتین و وینیی پیروزی رومانتیسم در قلمرو شعر غنائی تثبیت گشت، اما هنوز سنت کلاسیك در قلمرو تئاتر خدشه‌ناپذیر بنظر می‌آمد. رومان آخرین روز یک محکوم *Dernier Jour d'un Condamné* در همین سال که اعلامیه‌ای انسانی بود دربارهٔ حذف شکنجهٔ اعدام، بر افتخارهای هوگو افزود. از آن پس خانهٔ شاعر در کوچهٔ نوتردام دشان Notre - Dame - des - Champs مرکز تجمع دوستداران ادب شد و مکتب رومانتیسم در آن ظهور کرد. در قلمرو تئاتر، هوگو هنوز به شهرتی دست نیافته بود. نمایشنامهٔ کرامول هنوز برای بازی مناسب نبود و در ۱۸۲۹ نمایش ماریون دلورم *Marion Delorme* از طرف ادارهٔ سانسور قدغن شد. در فوریهٔ ۱۸۳۰ ارنانی *Hernani* در کمدی فرانسز Comédie - Française با پیروزی بر صحنه آمد و افتخار هوگو مسلم و پیروزی رومانتیك بر کلاسیك قطعی شد. در همین سال دختر هوگو آدل Adèle بدنیا آمد. سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۳ دوران پرثمر قریحه و ذوق هوگو در همه نوع اثر ادبی بشمار می‌آید. در قلمرو رومان‌نویسی، اولین رومان بزرگ او نوتردام دو پاری *Notre - Dame de Paris* در ۱۸۳۱ عرضه گشت، رومانی که رستاخیز درخشان قرون وسطا و در عین حال داستان غم‌انگیز سرنوشت بشر بود. در قلمرو شعر چهار دیوان به این ترتیب انتشار داد: برگهای پائیز *Les Feuilles d'Automne* (۱۸۳۱)، سرودهای سپیده‌دم *Les Chants du Crépuscule* (۱۸۳۵)، ندا‌های درونی *Les Voix intérieures* (۱۸۳۷) و پرتوها و سایه‌ها *Les Rayons et les Ombres* (۱۸۴۰). هوگو در این

دیوانها از احساسهای درونی، تفکرات و هیجانهای شخصی و اندیشه‌هایش دربارهٔ تأثیر شاعر و سرنوشت بشر، تجسم و توصیف طبیعتی که خود تماشاگر آن بوده و عشق ژولیت دروئه Juliette Drouet که با وجود کار شدید و مداوم ادبی و سیاسی تا دم مرگ ادامه داشته و مانندآن سخن گفته است و بیان کلاسیك را با تخیلات رومانتیسم پیوند کرده که گاه با فصاحت فراوان نمودار شده و گاه با سادگی کامل. در قلمرو تئاتر هوگو با نمایشنامهٔ منظوم شاه تفریح می‌کند *Le Roi s' amuse* (۱۸۳۲)، در پی پیروزی میان عامهٔ مردم بود و سه نمایشنامهٔ منثور منتشر کرد از این قرار: لوکرس بورژیا *Lucrèce Borgia* (۱۸۳۳)، ماری تودور *Marie Tudor* (۱۸۳۳)، آنژلو، ستمگر پادوا *Angelo, tyran de Padoue* (۱۸۳۵) و پس از آن نمایشنامهٔ منظوم «روی بلاس *Ruy Blas* (۱۸۳۸) که در درجه‌ای عالیتر قرار داشت و به موقعیت سیاسی و اخلاقی هوگو بستگی می‌یافت و کینهٔ او را به سنت بوو Sainte Beuve ، منتقد نامدار که از لحاظ سیاسی و خانوادگی رقیب او بشمار می‌آمد، آشکار کرد، زیرا در این سالها مادام هوگو معشوقهٔ سنت بوو شده بود. «روی بلاس» و «ارنانی» هر دو از شاهکارهای نمایشی هوگو بشمار آمد. پس از سه‌بار شکست هوگو در ۱۸۴۱ به عضویت آکادمی فرانسه در آمد و پس از رومان آخرین «روز یك محکوم (۱۸۳۲) به فکر رومان تازه‌ای افتاد در بارهٔ زندگی تیره‌بختان که در آن بیعدالتی و قساوت قانون را دربارهٔ مقصران و داوری به سود پول و سرمایه‌داری را عرضه کند. در ۱۸۳۴ مدارك لازم را در این باره فراهم آورد، اما انقلاب او را از نوشتن باز داشت و اتمام کتاب‌که نام بینوایان گرفت به تعویق افتاد. این دورهٔ پر ثمر و طولانی در آثار هوگو که وی را به درجهٔ اول در شهرت و افتخار رساند، به شکستی ادبی و بدبختیی خانوادگی منجر شد. نمایشنامهٔ حماسی و تاریخی بورگراوها *Les Burgraves* که در مارس ۱۸۴۳ در تئاتر فرانسه بر صحنه آمد با شکست روبرو شد، در نتیجه هوگو شوق خود را از دست داد، دنبالهٔ تئاتر را رها کرد و با ژولیت دروئه به نواحی پیرنه سفر کرد. در بازگشت خبر مرگ دخترش لئوپولدین Léopoldine را در روزنامه خواند که در رودخانه غرق شده است. هوگو برای سرگرمی و گریز از این مصیبت به فعالیت سیاسی پرداخت و عضویت شورای عالی شهر پاریس را پذیرفت و ده سال کار ادبی را کنار گذارد.

در چهارم ژوئن ۱۸۴۸ به نمایندگی شهر پاریس در مجلس شورا انتخاب شد. در این هنگام روزنامهٔ اونمان *Événement* را تأسیس، که در آن از نامزدی لوئی ناپلئون بناپارت Louis Napoléon Bonaparte، برادر زادهٔ ناپلئون بزرگ برای ریاست جمهوری حمایت می‌کرد، به گمان آنکه این شخص با اقتدار و نامی که از حیثیت فراوان برخوردار بود، بتواند بر هرج و مرج غلبه کند و سرنوشت ملت را به راه درست و مستدل بکشاند؛ اما بزودی دریافت که جاه‌طلبی و پول‌پرستی و طرز تفکر ارتجاعی لوئی ناپلئون بر خلاف پیش‌بینیهای او بوده است. پس به گروه مخالف پیوست و در هفدهم ژوییهٔ ۱۸۵۱ نطق شدیداللحنی بر ضد طرحهای مستبدانهٔ او ایراد و با کودتای او مخالفت کرد و هنگامی که نقشه‌اش با شکست روبرو شد، به بلژیك گریخت. ناپلئون سوم نیز فرمان اخراج او را صادر کرد. دورهٔ تبعید هوگو از دسامبر ۱۸۵۱ تا سپتامبر ۱۸۷۰ بطول انجامید. بیست سال تبعید موجب شد که هوگو مانند دورهٔ جوانی به کار شدید پردازد و پر بارترین دوران کار و عالیترین سالهای بروز نبوغ خود را طی کند. او خود می‌نویسد: «تبعید من سودمند بود و از این جهت از سرنوشت سپاسگزارم.» هوگو در سراسر روز در آرامش کار می‌کرد و از نظر سیاسی جمهوریخواه پرشوری گشت، چنانکه در ۱۸۵۹ فرمان عفو ناپلئون سوم را رد کرد و بدین‌طریق از حیثیت و آبروی جهانی برخوردار شد. این دوره اوج افتخار هوگو از نظر زندگی و آثار بشمار می‌آید. در ۱۸۵۲ کینه‌اش را نسبت به اقدامهای ناپلئون در کتاب ناپلئون کوچک *Napoléon - Le - Petit* ابراز کرد که نوشته‌ای هجوآمیز بود. پس از آن انتشار دیوان هجوآمیز کیفرها *Les Châtiments* در ۱۸۵۳ موجب ایجاد مبارزه‌ای بر ضد غصب سلطنت گشت. این دیوان به سبب طنز شدید و القای روح والای انسانیت و تنوع موضوع و سبك بر همهٔ آثار هجوآمیز سیاسی که در فرانسه منتشر شده، برتری یافت. در۱۸۵۴ هوگو شعر پایان کار شیطان *La Fin de Satan* را انتشار داد و پس از نشر اشعار فراوانی که در دیوانهای متعدد فراهم آمد، به شعر غنائی و فلسفی روی آورد. دیوان تأملات *Les Contemplations* شامل اشعاری بود که در پاریس و بروکسل به سال ۱۸۵۹ سروده شد و از نظر مردم شاهکار شعر غنائی بشمار آمد. هوگو در منظومهٔ خدا *Dieu* و پایان کار شیطان این اندیشه را عرضه کرده بود که سرانجام آزادی شر پایان می‌پذیرد. در این

زمان ناشر هوگو را به اتمام کار رومان عظیم بینوایان *Les Misérables* برانگیخت و او پس از صرف وقت بسیار سرانجام رومانی را که سالها پیش نوشتنش را آغاز کرده بود، بپایان رساندکه پیروزی بزرگی‌بدست‌آورد. همچنین منظومه‌ای داستانی را آغاز کرد که از حماسه‌های کوچك ساخته شده و با عنوان افسانهٔ قرون *La Légende des Siècles* در۱۸۵۹ منتشرشد. این حماسه به‌سبب ادراك دقیق هوگو از امورعینی، قدرت افسانه‌سرائی ومهارت درنقل، سادگی بینش و استادی در سبك و زبان،پیروزی درخشانی‌کسب کرد وشاهکار هوگو بشمارآمد. دراین حماسه مبارزهٔ نیکی وبدی، مبارزهٔ بشر با خدا، مبارزهٔ روح وماده دیده می‌شود. هوگو در۱۸۹۴ مقامهٔ ویلیام شکسپیر *William Shakespeare* را انتشار داد و در ۱۸۶۵ ترانه‌های کوچه‌ها و جنگلها *Les Chansons des Rues et des Bois* را. در این دیوان زندگی خانوادگی شاعر بصورتی بسیار پرجاذبه نمودار می‌شود و هنر با همهٔ سادگی و لطف در اشعار آن ستایش بر می‌انگیزد. در ۱۸۶۶ رومان کارگران دریا *Les Travailleurs de la Mer* و در ۱۸۶۹ مردی که می‌خندد *L' Homme qui rit* منتشر گشت. در ۱۸۶۸ همسر هوگو در بروکسل درگذشت. هوگو در پنج سپتامبر ۱۸۷۰ به پاریس بازگشت و به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد، اما استعفای خود را تقدیم داشت و بعدها در ۱۸۷۶ به سمت سناتوری پاریس برگزیده شد و هنگامی که از حکومت جدید نیز سرخوردگی یافت، به خانهٔ خود در تبعیدگاه سابقش بازگشت. یك سال آنجا ماند، در سیاست کمتر دخالت کرد و وقت خود را بیشتر به نوشتن گذراند و آثاری را که در دورهٔ تبعید ناتمام گذارده بود، بپایان رساند. آثار این دوره عبارت است از سال وحشت‌ا *L' Anneé Terrible* (۱۸۷۲)، نود و سه *Ouatre - Vingt - Treize* (۱۸۷۴)، آخرین سلسله از افسانهٔ قرون (۱۸۷۷-۱۸۸۳)، هنر پدر بزرگ بودن *L' Art d'être grand - père* (۱۸۷۷)، شامل اشعاری که از وجود دو نواده‌اش ژورژ و ژان الهام گرفته است که در آخرین سالهای زندگی موجب تسکین خاطر شاعر در برابر مصیبت از دست دادن فرزندانش بوده‌اند، داستان یك جنایت *Histoire d'un crime* (۱۸۷۸)، ادعانامه‌ای بر ضد ناپلئون سوم، ادیان و دین *Religions et Religion* (۱۸۸۰)، الاغ *L' Ane* (۱۸۸۰) و مانند آن. در منظومهٔ ادیان و دین هوگو خداپرستی عرفانی را که در بشر وجود دارد، در برابر تعبیر

و تفسیرهای خاصی که تمدنهای گوناگون از دین بعمل می‌آورد، قرار داده و در منظومهٔ الاغ با حدت و حرارت فراوان از روشهای مختلف فلسفی انتقاد کرده است. در ۱۸۸۱ چهار نفخهٔ «ح Les Quatre Vents de l'Esprit منتشر شد- دیوان مهمی شامل چهار کتاب، از این قرار: هجائی Satirique، نمایشی Dramatique، غنائی Lyrique، حماسی Épique. از هوگو پس از مرگ نسخه‌های خطی بیشمار باقی ماند که بتدریج انتشار یافت مانند: تئاتر در آزادی Théâtre en liberté، سالهای شوم Les Années Funestes و مانند آن.

ویکتور هوگو محبوبترین نویسندگان زمان خود بشمار می‌آمد. این محبوبیت تا حدی به سبب تبعید وی که رنگی افسانه‌ای به خود گرفته بود و به سبب وضع سیاسی او به هنگام سومین جمهوریت بود که او را مظهر حکومت تازه معرفی می‌کرد، همچنین به سبب حساسیت و ادراك او در برابر احساسهای بشری که بیشتر با محرومیتها و ناکامیهای بشر ارتباط می‌یافت و به سبب فصاحت بیان که در عین حال از سادگی برخوردار بود و به سبب نبوغ پرثمر وتنوع استعداد. هوگو، طرفدار آزادی درهنر، در اشعار خود همهٔ موضوعها را بکارگرفته و از همهٔ لحنها و همهٔ صورتها استفاده‌کرده است، از حماسی تا هجو، از مرثیه تا غزل. در آثار هوگو تضاد شب و روز، تضاد روشنی و تاریکی، تضاد نیکی و بدی، تضاد وجدان و بی‌وجدانی پیوسته بچشم می‌خورد. در نظر هوگو مسألهٔ بزرگ مسألهٔ وجود بدی است که در چشم وی به صورت بیعدالتیهای‌اجتماعی ظاهر می‌شود. به عقیدهٔ او تنها چاره چه درتاریخ، چه در زندگی فردی ریشه‌کن کردن بدی است و تبدیل اهریمن به یزدان. زندگی ویکتور هوگو به رغم ماتمها و بدبختیهای خانوادگی و به رغم تبعیدها زندگی پیروزمندانه‌ای بود، برخوردار از سرنوشتی استثنائی، با مفاخر فوق‌العاده. هوگو مظهر درخشان ملت جمهوریخواه بود. خطابه‌هایش درموارد مختلف انعکاس وسیعی به همراه داشت و هر روز بر افتخار او افزوده می‌گشت. پاریس سالروز هشتاد سالگی او را به‌طور رسمی جشن گرفت. هوگو در بیست ودوم ماه مه ۱۸۸۵ درگذشت وحکومت اول ژوئن را عزای ملی اعلام کرد. تابوتش در زیر طاق نصرت پاریس برای ادای احترام ملت گذارده شد و پس از آن در پانتئون Panthèon ، مقبرهٔ بزرگان به خاك سپرده شد. هوگو دارای نیرومندترین و متنوعترین استعدادهای هنری قرن خود بود و افتخارش

از افتخارات معمول مردان بزرگ ادب تجاوزکرد، اما بعد از بودلر علاقه‌مندان به شعر نو در صفا و خلوص اشعار تغزلی او تردید کردند و آن را فاقد استواری و نیرومندی دانستند.

ترجمه به فارسی: آخرین روز یك محکوم ـ بوك ژارگال ـ بیچارگان (شعر) ـ بینوایان ـ دلقك ـ رنجبران دریا ـ روی بلاس ـ روح انسان ـ کارگران دریا ـ عشق وجوانی (نامه) ـ کلود ولگرد ـ گوژ پشت نوتردام ـ لوکرس بورژیا ـ محکوم بیگناه ـ مردی که می‌خندد ـ نود وسه.

**هولدرلین، یوهان کریستیان فریدریش** Hölderlin, Johann Christian Friedrich شاعر آلمانی (۱۷۷۰-۱۸۴۳) هولدرلین در دو سالگی پدر را از دست داد و زیر نظر مادر و مادر بزرگش تربیتی مذهبی و خداپرستانه یافت و پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، بنابر خواست مادر به تحصیل در رشتهٔ علوم الهی پرداخت تا کشیش شود و در هیجده سالگی به مؤسسهٔ مذهبی توبینگن Tübingen وارد شد. در آنجا بود که با هگل Hegel و شلینگ Schelling آشنا شد. در ۱۷۹۲ از مدرسه بیرون آمد در حالی که در وجودش عرفان و الوهیتی آمیخته با احساسی مربوط به عالم انسانیت و عالم مادی بوجود آمده بود. او کشیش پروتستان نشد، اما به وسیلهٔ اشعار مذهبیش مروج و مبلغ دین گشت. هولدرلین جوانی خیالپرور بود، سخت تحت تأثیر انقلاب فرانسه قرار گرفت و در مغز خود خیال نو ساختن وضع بشر را بر اساس افکار آزادیخواهانه و اشتراك معنوی انسانی می‌پروراند. اولین سرودهای روحانی *Hymnen* را به کمال مطلوب انسانی و آزادی تقدیم کرد. وی در این اشعار تحت نفوذ شیلر قرار گرفته است، اما در زبان و بیانی فلسفی بصورتی اعجاب‌آور به الهامات والای مذهبی دست یافته که او را به قله‌های زیبائی در نغمه و سرود روحانی رسانده است. هولدرلین در ۱۷۹۳ که آخرین امتحانات را برای احراز مقامات روحانی می‌گذراند، با شیلر ملاقات کرد و تحت حمایت او قرار گرفت و به معرفی شیلر مربی شارلوت دوکالب Charlotte de Kalb گشت که او را در قسمتی از رومان هوپریون *Hyperion* که جنبهٔ زندگینامهٔ نویسنده را در جوانی داشته، وارد کرده است. هولدرلین پس از یك سال شغل خویش را رها کرد و در طی اقامت کوتاهی در

وایمار Weimar با گـوته آشنا شد، سپس در ینا Iena اقامت گزید و بر سر درسهای فیخته حضور یافت و مصمم گشت که شغلی در قلمرو دانشگاهی بیابـد. گوته در وجود هولدرلین نکتهٔ جالب تـوجهی نیافت و او را چنانکـه بایـد نشناخت. در نتیجه گردابی عمیق میان کلاسیسیسم وایمـار و این روح منزوی پدید آمد. وی که پیوسته از تضاد میان رؤیا و واقعیت رنج می‌برد و در آرزوی آن بود که به هنر یونان باستان و تمدن کهن که در آن هماهنگی خاصی میان مردم، طبیعت و عالم می‌دید، بازگردد، بر آن شد که جهان واقعی را با دنیای سراسر زیبائی یونان باستان بسنجد، در حالی که جهان پیرامون خویش را عاری از هر نوع نـزدیکی با قوای طبیعت و خدایانی می‌دید که به این قوا تجسم می‌دادند. هولدرلین در ۱۷۹۶ در فرانکفورت مربی پسر بانکداری شد، دو سال در این سمت باقی ماند و عشق شدید و شومی به مادر شاگرد خویش سوزته گونتراد Susette Gontrad یافت که در همهٔ اشعارش از او به نام دیوتیما Diotima یاد کرده است. این زن در نظر هولدرلین تجسم زیبائی یونان بود. اثر بزرگ هولـدرلین **هوپریون** در این دوره تنظیم شد که اولین جلد آن در ۱۷۹۷ منتشر گشت و شیلر قطعه‌هائی از آن را در مجلهٔ خود به نام تالیای جـدید Neu Thalia منتشر کـرد. در این اثر آرزوها، سرخـوردگیها و اندوههای هولدرلین بیان شده بود. حوادث داستان در یونان می‌گذرد که درسال ۱۷۷۰ برضد تسلط عثمانیها شورش کرده بود- یونانی که هولدرلین دراین داستان ذکر می‌کند، تعبیری از کشور آلمان است که در نظر او محکـوم بـه شکست است و امید داشتن به یك هشیاری سیاسی امیدی واهـی است. در ضمن از آلمان که هیچ شعله‌ای ازکمال مطلوب در آن روشن نیست و جز سوداگری هدفی ندارد، با لحن تند یادکرده است. هنگامی‌که دومین جلد **هوپریون** در ۱۷۹۹ منتشر شد، مدتها بود که هولدرلین از دلدار جدا گشته بود و پس از جـدال بـا آقـای گونتراد شوهـر معشوقه و شکست در عشق، مدتها میان هـامبورگ و اشتوتـگارت و سـوئیس سرگـردان بـود. در این زمان اودها *Ode* بیش از پیش رنـگ مذهبی مـی‌گیرد و شاعر سرنوشت غم‌انگیـز بشر را به حـال خود مـی‌گذارد و بـه حالهـای ذهنی خـود فـرو می‌رود. کمتر منظومه‌ای از هولدرلین ناامیدانه‌تر از **نغمهٔ سرنوشت** در رومـان **هوپریون** است، وی بی آنکه در اندیشهٔ قابل فهم ساختن اشعارش بـاشد، به نوعی اساطیر و افسانه متمایل می‌شود که به زاد و بوم وی خصوصیتی مقـدس

می‌بخشد، هولدرلین در این باره برای خود رسالتی قائل است که در غزلی به نام به آلمانیها منعکس شده است. در شعر نان و شراب تأسف گذشته و امید به آینده به هم می‌پیوندد و شهرهای فرانکفورت و هایدلبرگ و اشتوتگارت به قدرتی اساطیری تبدیل می‌شود. در ۱۸۰۲ اولین نشانه‌های عدم تعادل فکری در هولدرلین ظاهر شد. در ۱۸۰۴ از آثار سوفوکل و منظومه‌های پیندار ترجمهٔ منظومی بعمل آورد و کم‌کم به دیوانگی عمیقی فرو رفت و تا آخر عمر جز لحظه‌های کوتاه، هرگز روشنی فکر و هوشیاری خود را باز نیافت. میان سالهای ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۴ سرودهای عظیمی منتشر کرد با عنوان آخرین سرودها *Späthymnen* که بیان آنها بسیار مبهم و ساختمانشان بسیار مشوش و انباشته از استعارات نامفهوم بود.

در اشعار هولدرلین تمایل به فرهنگ و زیبائی کلاسیك قدیم و دنیای کهن با صور ذهنی و اضطرابهای رومانتیك آمیخته و حسرت قرنی طلائی و عطش برای اشتراك معنوی بشر در آنها آشکار است. قالب اشعار هولدرلین گاه منظم و گاه در قالب شعر آزاد است. آثار هولدرلین تا یك قرن ناشناخته ماند و پس از آنکه نیچه Nietzsche و سن ژورژ St George آن را ستودند، از گمنامی و ناشناختگی بیرون آمد و مسلم گشت که در عصر او تنها گوته توانسته است تا این حد به عمق الهامات شاعرانه دست یابد.

**هولویل، اریك دو** Haulleville, Éric de شاعر بلژیکی فرانسوی‌زبان (۱۹۰۰-۱۹۴۱) پدر هولویل نگهبان ذخایر موزه بود و او تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در دانشگاه بروکسل انجام داد، چندی در مجلهٔ دیسك ور Disque vert (صفحهٔ سبز) بکار پرداخت و در ۱۹۲۳ اولین دیوان را به نام گره گشائی *Dénouement* منتشر کرد. از ۱۹۲۸ در پاریس اقامت گزید و وقت خود را به شعر و هنر نقاشی مصروف داشت. چندی در گالری پیر Pierre به فروشندگی پرده‌های نقاشی اشتغال ورزید و در ساعتهای فراغت با نویسندگان و شاعرانی چون ماکس ژاکوب Max jacob معاشرت می‌کرد. نوع حماسی *Le genre épique* (۱۹۲۰) مجموعه‌ای بود از متنهای مختلف که معروفترین آن ترامونتان *Tramontane* نام داشت، نوعی شعر منثور که در آن رؤیا و خیال‌انگیزی با طنزی عجیب‌آمیخته

بود. اشعار هولویل در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۹ در دیوانی به نام حلقهٔ سالها *L' Anneau des années* (۱۹۴۷) فراهم آمده است و رومان معروف او که آخرین و بهترین اثر وی بشمار آمده در ۱۹۳۶ با عنوان **سفر به جزایر گالاپاگوس** *Voyage aux îles Galapagos* انتشار یافته است. نویسنده در این رومان که در قالب سفرنامه است، خواننده را با خود به دنیائی فرضی و خیال انگیز گردش می‌دهد و تصویری از جدال درونی خویش را پیش چشم او می‌گذارد و او را با خود از قصه به شعر و از شعر به مقامه می‌کشاند، بصورتی که همهٔ تغییرات در نظرش غیر محسوس می‌آید، این رنگارنگی بیان به رنگارنگی مکانها و اشخاص می‌پیوندد و در جریان حوادث و اعمال، حدود مکانی و عالم طبیعت پیوسته تغییر شکل می‌یابد. کتاب با غرق کشتی و بیداری گراویه بلو Gravier Bleu، مسافری که حادثهٔ زندگیش نقل می‌شود، آغاز می‌گردد، سپس اقامت این مسافر در جزیره و حوادثی که همه با عالمی رؤیائی آمیخته و پس از آن سفر با کشتی به چین و قطب شمال و سپس کپنهاگ به تفصیل نقل می‌شود، اگر زندگی این مسافر در جزیره به خوابی شبیه بوده، سفرهای بعدی او مرحله‌های پیاپی بیداری را نشان داده است، اما این عالم بیداری و واقعی که خواننده با آن روبرو می‌شود، به هیچ وجه از عالم رؤیائی که قبلاً به وسیلهٔ نویسنده در آن فرو رفته بود، جدا نیست، بلکه ادامهٔ آن است. گراویه بلو پس از سفر طولانی خود به پزشکی روانکاو مراجعه می‌کند تا ببیند این سفری که خاطره‌اش را حفظ کرده واقعی بوده است یا در رؤیا انجام گرفته و پزشك به او پاسخ می‌دهد که بلی و نه. در این رومان از طرفی نفوذی از سبك سوررئالیسم دیده می‌شود و از طرف دیگر نویسنده به طور ارادی زبان و بیانی بکار می‌برد که به روش ژول ورن Verne ونروال Nerval نزدیك است. در واقع این داستان را می‌توان آتش بازئی دانست از خیالها و تصورهای ادبی و نه فرو رفته در دنیائی درونی. در سال انتشار این کتاب، هولویل به بلژیك بازگشت، ازدواج کرد و تا زمان جنگ جهانی دوم به سال ۱۹۴۰ در آنجا بسر برد و در آستانهٔ چهل سالگی درگذشت و نتوانست همهٔ استعداد خود را در شعر و ادب تحقق بخشد، با این حال هر صفحه از آثارش او را شاعری بدیع و برجسته نشان داده است.

**هومر، (اومیروس)** Homer شاعر یونانی (قرن هشتم پیش از مسیح) دربارهٔ زادگاه و تاریخ تولد و آثار هومر نظرهای مختلف وجود دارد. هرودوت مورخ یونانی نوشته است که هومر چهار قرن پیش از وی می‌زیسته و اگر این نظر صحیح باشد، زندگی هومر در قرن نهم پیش از مسیح بوده است. دربارهٔ زادگاهش نیز هفت شهر را نام برده‌اند، از جمله ازمیر Smyrna. از شواهدی که در «سرود آپولو» متعلق به قرن هشتم پیش از مسیح بدست آمده است، هومر مردی نابینا بوده که در جزیرهٔ کیوس Chios اقامت داشته است. در این جزیره انجمنی از شاعران وجود داشته به نام هومرید Homerid که هومر را بنیانگذار این مکتب در کیوس دانسته‌اند. تاریخ پیدایش دو منظومهٔ معتبر جهانی هومر به نام ایلیاد *Iliad* و اودیسه *Odyssey* را می‌توان به نیمهٔ دوم قرن هشتم پیش از مسیح رساند. عده‌ای معتقدند که این دو منظومه ساختهٔ یك شاعر نیست و گویندگان مختلف در زمانهای مختلف آنها را سروده‌اند یا منظومه‌های پراکنده‌ای بوده که هومر نامی آنها را فراهم آورده است، اما این عقیده در قرن هفدهم مردود شناخته شد و دانشمندان و محققان هر دو را اثر طبع یك شاعر دانستند، زیرا دارای نکات مشابه و مشترکی است و اطلاعاتی از افسانه‌های یونان در بر دارد، از جمله داستان جنگ یونانیان با مردم تروپا (شهری در آسیای صغیر). حماسهٔ بزرگ ایلیاد شامل بیست و چهار دفتر است با اندازه‌های تقریباً متساوی و بر زمینهٔ عشق پاریس شاهزادهٔ تروپا به هلن یونانی و ربودن او در غیبت شوهرش منلائوس Menelaeus که منجر به جنگ و محاصرهٔ ده سالهٔ شهر تروپا به وسیلهٔ یونانیان گشت و سرانجام یونانیان توانستند با حیله شهر را بگشایند و آن را با خاك یکسان کنند. اما منظومهٔ ایلیاد همهٔ حوادث جنگ را از جمله تاریخ محاصره را در بر ندارد، بلکه حوادثی است که مرکز اصلی آن مشاجرهٔ آگاممنون، شاه شاهان و فرمانده سپاه یونان است با پهلوان سپاه خود اخیلس (آشیل) که از جنگ با مردم تروپا سرپیچی می‌کند و پس از آن آگاممنون از رفتار خشونت‌آمیز خود و از رنجاندن اخیلس پشیمان می‌شود و برای دلجوئی به او وعده‌ها می‌دهد و برایش هدیه‌ها می‌فرستد که اخیلس نمی‌پذیرد و همچنان از جنگ دور می‌ماند، اما هنگامی که کار سپاه یونان را دشوار می‌بیند، دوست خود پاتروکلوس Patroclus را با جوشن و خود خویش به جنگ می‌فرستد. از طرف دیگر هکتور پهلوان تروپا در جنگ

رشادت بسیار نشان می‌دهد، با لشکریان خود پیش می‌رود و یونانیان را عقب می‌راند، پاتروکلوس را می‌کشد و جوشن اخیلس را از تن او در می‌آورد و بر تن خود می‌کند. در این جنگ آگاممنون نیز زخم بر می‌دارد، اما خدایان هوادار یونانیان ایشان را یاری می‌دهند، هکتور زخمی می‌گردد و شکست بر مردم تروپا می‌افتد. سرانجام اخیلس با آگاممنون آشتی می‌کند و برای باز پس گرفتن جوشن خود از هکتور وارد جنگ می‌شود، مردم تروپا به داخل شهر پناهنده می‌شوند و هکتور که فرصت فرار نمی‌یابد به دست اخیلس کشته می‌شود، اخیلس نعش او را به دنبال ارابهٔ خویش گرد شهر می‌گرداند و به فرمان خدایان جسد را به پادشاه تروپا می‌سپارد. داستان هومر در اینجا پایان می‌پذیرد. قصد هومر در این داستان بیشتر نشان دادن صفات پهلوانان دو طرف جنگ و وصف رفتار آنان است تا شرح واقعهٔ جنگ. وی در حواشی این جنگ زندگی در اردوگاه، زندگی در وطن و خاطره‌های گذشته را بیان می‌کند. حماسهٔ دیگر هومر اودیسه شامل بیست و چهار دفتر است در شرح بازگشت شاهان و پهلوانان، از جمله اودیسه (اودوسئوس؛ اولیس) به وطن و نقل سرگذشت او. در این داستان اودیسه به جستجوی همسرش پنلوپه می‌رود که زنی است پرهیزگار و در غیبت طولانی شوهر پیوسته مورد آزار خواستگاران قرار گرفته که پنداشته‌اند شوهر او مرده است. در حاشیهٔ این موضوع نیز وقایعی برای اودیسه پیش می‌آید. هومر دراینجا تلماخوس Telemachus پسر اودیسه را وارد داستان می‌کند که به جستجوی پدر برخاسته و از پهلوانان یونانی جویای خبر می‌شود. از طرف دیگر قایق اودیسه دچار طوفان می‌گردد و اوبعد از دو روز شناکردن به جزیره‌ای دور دست می‌افتد. هومر در اینجا همهٔ حوادث سالهای سرگردانی اودیسه را بیان می‌کند، تا جائی که او به خانه باز می‌گردد و از خواستگاران همسرش انتقام می‌گیرد. ساختمان این دو منظومه به یکدیگر مشابهت دارد، بیان صحنه‌ها، آلات و ابزار، وصف خصوصیتهای اشخاص و پهلوانان، وصف زندگی روزانه و تجسم رفتار اشخاص داستان در هر دو همانند است.

منظومه‌های هومر تصویر گسترده‌ای از زندگی روزانهٔ یونان عهدکهن پیش چشم می‌گذارد که با زندگی دوره‌های کلاسیك بعد بکلی متفاوت است. هومر میان دو دنیا قرار گرفته است، در پشت سر گذشته‌ای طولانی دارد و در پیش

رو یونانی تاریخی. بنای تمدن در منظومه‌های هومر بر اساس زراعت و گله‌داری است. شهرها به وسیلهٔ شاهانی اداره می‌شده که در عین حال فرمانده ارتش، قاضی و روحانی بوده‌اند، اما قدرتشان به وسیلهٔ آرای عموم مردم محدود می‌گشته است. زبان این منظومه‌ها شامل قواعدی است که از سنتی طولانی بوجود آمده، با اشعار شش‌هجائی که به طور شفاهی رواج داشته است و قدمت آن می‌رساند که خاطرهٔ هومر به قرن شانزده پیش از مسیح می‌رسیده است و با وجود دوره‌های متشنج و تاخت و تاز دشمنان و جا بجا شدن سرودها، اشعاری در دربار و معابد باقی مانده که یادگاری از دوران گذشته را در بر داشته و هر سرود خوانی بنا بر سلیقهٔ خود رنگی تازه به آن می‌بخشیده و آن را به سبك جاری درمی‌آورده است. **ایلیاد** و **اودیسه** از میان این تودهٔ غیر ثابت و مواج افسانه بوجود آمده که ممکن است برای جشنی ساخته شده که در آن حماسه‌ای طولانی خوانده می‌شده است ـ شاید برای جشن آپولو ـ و بعدها قطعه‌هایی از آن به وسیلهٔ گروه خوانندگان دوره گرد مکتب «هومرید» در سراسر کشور یونان بنوبت از حفظ خوانده می‌شد. اما این دو منظومه از قرن ششم پیش از مسیح برای مردم آتن به صورت منظومه‌های رسمی درآمد که سراسر آن در جشنهای ملی هر دو هفته یك بار خوانده می‌شد. در قرن دوم پیش از مسیح سه نفر از دانشمندان یونانی به تنظیم و تصحیح این دو حماسه پرداختند و آن را به صورت امروزی درآوردند. دانته اولین کسی بود که هومر را از بزرگترین شاعران جهان دانست. از آن پس هومر مهمترین سهم را در ادبیات جهان بدست آورد.

ترجمه به فارسی: اودیسه ـ ایلیاد.

**هیدنستام**، رجوع شود به **هایدنستام**.

# ی

**یارنفلت، آروید** Järnefelt, Arvid رومان‌نویس و نمایشنامه‌نویس فنلاندی (۱۸۶۱-۱۹۳۲) پدر یارنفلت افسر عالیرتبهٔ ارتش روسیه بود. آروید نیز در همین کشور زاده شد و تحصیلات خود را در دانشگاه مسکو و هلسینکی انجام داد و سخت تحت تأثیر تولستوی رومان‌نویس معروف روسیه قرار گرفت. پس شغل اداری را رها کرد تا با آزادی کامل به نویسندگی بپردازد. به شیوهٔ تولستوی در زندگی اجتماعی و معنوی کشورش مطالعاتی انجام داد و به مسائل مربوط به زن علاقه یافت. در ۱۸۹۳ رومان **میهن** *Isänmaa* را انتشار داد که از بهترین رومانهای او بشمار آمد و او را به شهرت رساند. **میهن** تحلیلی است از تحولات روحی و دشواریها و عدم سازشهای دانشجوی روستا زاده‌ای با جامعهٔ سرمایه‌داری کشورش. از داستانهای دیگر یارنفلت داستان **بیداری من** *Heräämiseni* (۱۸۹۴) است، بیان‌کنندهٔ بحران اخلاقی و فکری نویسنده و گرویدنش به مسیحیت و داستان **ماریا** *Maria* (۱۸۹۷). یارنفلت که همواره از دوستداران پرشور تولستوی بود، در بهار ۱۸۹۹ به دیدار او شتافت و در همان سال کتابی دربارهٔ این سفر و دیدارش از تولستوی انتشار داد. از آثار یارنفلت که به مسائل اجتماعی و مالکیت ارضی اختصاص دارد، رومان **فرزندان سرزمین** *Maaemon lapsia* (۱۹۰۵) است. موضوع داستان تعلق خاطر آدمی به سرزمین خویش و احساس رنج و اندوهی است که به هنگام لزوم ترك این سرزمین باید تحمل کند و سرنوشتی که برای قهرمانان داستان پیش می‌آید. پدر فقیر خانواده‌ای پر اولاد در زمان تقسیم اراضی در فنلاند از طرفی و ملاك ثروتمندی به هنگام تسلط روسها در فنلاند، از طرف دیگر ناچار به ترك آب و خاك خود می‌شوند و نویسنده تیره‌روزی و رنج آنان را در برابر این حوادث وصف می‌کند. داستان که از ارزش ادبی فراوان برخوردار است، تمایل نویسنده را به لغو بیعدالتیهای اجتماع و به انقلابی که باید در روح طبقهٔ

ثروتمند بوجود آید، منعکس می‌کند. یارنفلت پس از این کتاب، روابط بشر و خدا را مورد مطالعه قرار داده و از آن وصفی روشن در رومان گرتا و خدایش *Gréeta ja hänen Herransa* بعمل آورده که در ۱۹۲۵ منتشر شده است، سپس کتاب رومان والدین من *Vanhempieni romaani* را در سه جلد میان سالهای ۱۹۲۸و۱۹۳۰ انتشار داد.

یارنفلت نمایندهٔ مشخص مکتب رومانتیك است ـ رومانتیکی که تحت تأثیر محیط کشورهای شمالی طبعاً کمی تغییر شکل داده، اما در آثار آخرینش به ادبیات هیجان‌انگیز و پر غوغا بازگشته است. یارنفلت چندین نمایشنامه نیز انتشار داده، از جمله مانون رولاند *Manon Roland* (۱۹۱۳) که در همهٔ آنها به تحلیل روانی اشخاص نمایش و داستان و تأثیر محیط بر آنان توجه بسیار مبذول داشته است. آثار کامل یارنفلت میان سالهای ۱۹۲۵و۱۹۲۷ و منتخبات آثارش در ۱۹۵۳ بچاپ رسید.

**یاکوبسن، ینس پتر** Jacobsen, Jens Peter رومان‌نویس و شاعر دانمارکی (۱۸۴۷-۱۸۸۵) یاکوبسن کودکی را در محیط کشتزارها گذراند و از همان زمان قدرت بینش و هشیاری فراوان خود را نمودار کرد. وی در عین حال که نسبت به مظاهر زندگی و طبیعت کنجکاوی نشان می‌داد، به آداب و رسوم و سنن کشورش نیز کنجکاو بود و به ادبیات و علوم یکسان شوق می‌ورزید، چنانکه مدتها در انتخاب راه اصلی زندگی تردید داشت. هنوز بسیار جوان بود که شعر می‌سرود و در دانشگاه کپنهاگ در رشتهٔ گیاه شناسی و زمین‌شناسی بتحصیل پرداخت. رسالهٔ پایان تحصیلش چنان جالب توجه بود که به دریافت نشان طلا از طرف دانشگاه نایل آمد و پس‌از آن از طرف انجمن گیاه‌شناسی مأمور مطالعه دربارهٔ انواع نباتات چند جزیره گشت. در این زمان فرضیهٔ داروین در محیط روشنفکران اروپائی تازه رواج یافته بود که یاکوبسن از پرشورترین طرفداران آن گشت و کتاب بنیاد انواع و تبار بشر اثر داروین را به زبان دانمارکی ترجمه کرد. همچنین رساله‌ای تحقیقی دربارهٔ داروین نوشت با عنوان داروین، زندگی و تعلیماتش *Darwin hans liv og hans laere* که در ۱۸۹۳ پس‌از مرگش انتشار یافت. یاکوبسن که به بیماری سل مبتلا بود، ناچار گشت دست از کارهای علمی بردارد، اما

هرگز نتوانست از علاقهٔ مفرط خود به ادبیات چشم پوشد. در ۱۸۷۲ مجموعهٔ داستان کوتاه او با عنوان موگنس و داستانهای دیگر *Mogens og andre Noveller* شامل شش داستان کوتاه منتشر شد که چند داستان آن جزو شاهکارهای ادبیات دانمارك بشمار آمد و رومان بزرگش به نام بانو مادی گروبه *Fru Marie Grubbe* در ۱۸۷۶ انتشار یافت. وقایع اصلی این کتاب در قرن هفدهم یعنی قرن رونسانس دانمارك می‌گذرد، اما یاکوبسن با آنکه از مدارك تاریخی استفاده کرده، در توصیف محیط، خود را پایبند اسناد نشان نداده است، بلکه همهٔ توجهش به‌تحلیل روانی قهرمانان بوده که آنان را تحت تسلط قوای جبری و قدرت امور طبیعی مانند توارث و محیط زیست قرار داده است. در این کتاب اعمال جبری قهرمانان و عکس‌العملها و کارهای ناخودآگاهشان با ژرف‌بینی خارق‌العاده مورد تحلیل قرار گرفته و یاکوبسن در آن تحت نفوذ ناتورالیسم واقع شده است. خود او می‌گوید: «اگر بتوانم نظام ابدی طبیعت و شکوه و عظمت وشگفتیهایش را به دنیای شعر و هنر انتقال دهم، احساس می‌کنم که اثری مافوق آثار عادی آفریده‌ام.» شیوهٔ نگارش این داستان نیز نمونه‌ای از کمال نثر است و خود شاهکار بشمار می‌آید. در رومان نیلز لیهنه *Niels Lyhne* (۱۸۸۰) سرگذشت قهرمان کتاب را از بدو تولد در مزرعه تا زمان مرگ که در اتاق کوچك بیمارستان و بر اثر جراحتی که در طی جنگ ۱۸۶۴ و زمان حملهٔ اتریشیها و پروسیها، اتفاق افتاده است، شرح می‌دهد. نویسنده بر زمینهٔ این سرگذشت ساده، چندین حادثهٔ جنبی و موقعیتهای گوناگون روانی را گنجانده که مکمل داستان گردیده است مانند تربیت مادری، صحنه‌های بازی‌کودکانه، نوجوانی و طلوع عشق، عشقهای آمیخته به شهوت، مرگ مادر، شیفتگی به زیبائی، عشق‌گناه آلود و شدید به‌دختر عمو، عشق به زنی خواننده، ازدواج با گردا Greda، مرگ ناگهانی همسر و فرزند و سرانجام مرگ خود قهرمان. در واقع کتاب نمایشگاهی است بسیار غنی و بسیار لطیف از حالتهای گوناگون روح بشر که استادی نویسنده را در تصویر و تزئین صحنه‌ها نشان می‌دهد. کتاب در عین حال داستان غم‌انگیز زندگی یاکوبسن است ـ داستانی که از عالم تفکر او دربارهٔ مرگ بوجود آمده و کشمکشی است میان مذهب رسمی و فلسفهٔ جدید ضد الوهیت او. این کتاب در ادبیات نیمهٔ دوم قرن نوزدهم مقام قابل توجهی بدست آورد. یاکوبسن پس‌از آن مجموعهٔ تازه‌ای

از داستانهـای کوتاه انتشار داد. پس‌از مـرگش نیز چندین متن منثور و همـچنین دیوانی به نام **نغمه‌های گور** *Gurresange* از او منتشر شدکه در بستر بیماری سروده بود و به وسیلهٔ شوینبرگ Schönberg مـوسیقیدان معـروف، برایش آهنگ ساخته شد.

شیوهٔ نگارش یاکوبسن با رنگارنگی بسیار ظریف و مواج همراه است و مورد ستایش نویسندگان و شاعرانی چون اشتفان گئورگه و راینرماریا ریلکه قرار گرفته است. می‌گویند ریلکه زبان دانمارکی آموخت تا بتواند آثار یاکوبسن را به زبان اصلی بخواند. یاکوبسن موضوع داستانهایش را که غالباً نمـودار امیدهای شکست‌خورده است و رنگ غـم و بـدبینی دارد، در قالبهای صیقل یافته جای می‌دهد و برای تلطیف و موسیقی کلام تا حدی می‌کوشد که به طور کامل از زیبائی و جاذبهٔ پر ارزش آن اطمینان یـابد. همین شیوهٔ نگـارش مـوجب شده است که یـاکوبسن بزرگترین نثرنویس دانمارك بشمار آید و نوشته‌هایش، خاصه در محیط ناتورالیسم آلمان از نفوذ فراوان برخوردار گردد.

**یانگ، ادوارد** Young, Edward شاعر انگلیسی (۱۶۸۳-۱۷۶۵) یانگ در اپهام upham نزدیك وینچستر Winchester زاده شد، تحصیلات اولیه را درمدارس وینچستر انجـام داد و آن را در کالجهای آکسفرد دنبال کرد. در اینجا بود که به استعداد شاعری خود پی برد، به سرودن شعر پرداخت و بـرای کسب شهرت بـه جلب توجه اشخاص مقتـدر روی آورد و این روش را سالها ادامه داد، چنانکه اولین منظومهٔ خـود را به نام **نامهٔ منظوم... به لرد لنزداون** *Epistle...to Lord lansdowne* در ۱۷۱۳ انتشار داد و سال بعد **منظومه دربارهٔ روز شمار** *A Poem on the Last Day* را به ملکه ان Anne تقدیـم کرد. در همـین سال یـانگ منظـومـه‌ای دربـاری سرود بـا عنوان: **دربـارهٔ مـرگ مـرحومه ملکه و به تخت نشستن اعلیحضرت شاه** *On the Late Queen's Death and His Majesty's Accession* که در آن با شتابزدگی بسیار به مدح شاه جدید پرداخته بود. این منظومه اگر چه تا حدی نظرهـا را به خود جلب کرد، نتوانست برای یانگ شهرت مورد انتظارش را به همراه آورد. یانگ پس‌از آن به تئاتر روی آورد و دو تراژدی نوشت به‌نام **بوسیریس، پادشاه مصر** *Busiris, King of Egypt* (۱۷۱۹) و **انتقـام** *The Revenge* (۱۷۲۱) که هر دو

در تئاتر دروری لین Drury Lane بر صحنه آمد و با وجود پیروزی نسبی بیش‌از آثار دیگر وی را به شهرت نرساند. سپس یك سلسله اشعار انتقادی و مطایبه‌آمیز میان سالهای ۱۷۲۵و۱۷۲۸ منتشر کرد که در دیوان عواطف عمومی *The Universal Passions* انتشار یافت. یانگ در این زمان برای رسیدن به نمایندگی مجلس شورا یا مقام استادی کوشش فراوان بکار بردکه بی‌نتیجه ماند. پس، ازشدت اندوه و سرخوردگی از جامعه کناره گرفت و به سلك روحانیان درآمد و در ۱۷۳۰ به ریاست مؤسسهٔ مذهبی ولین Welwyn در آکسفردشر منصوب شد و بقیهٔ عمر را در این منطقه بسر برد. در ۱۷۳۱ با لیدی الیزابت لی Lady Elizabeth Lee دختر کنت لیچفیلد Lichfield ازدواج کرد و ده سال را در آرامش و آسایش گذراند و زندگی را وقف شعر و مذهب کرد، اما مرگ همسر در ۱۷۴۱ و عزیزان دیگر او را در ملال و تنهائی عمیقی فرو برد. در این دوره بودکه به سرودن سلسله اشعارطولانی ومعروف **اندیشه‌های شبانه** *Night Thoughts* پرداخت که عنوان اصلی آن‌چنین بود: **شکوی یا اندیشه‌های شبانه در بارهٔ زندگی و مرگ و ابدیت** *The Complaint, or Night Thoughts on Life, Death and Immortality* در دفاع از مسیحیت و بر ضد متفکران معتقد به آزادی مذهب شامل ده هزار بیت شعر آزاد که به نه شب تقسیم شده و میان سالهای ۱۷۴۲ و ۱۷۴۵ درلندن انتشار یافته است. در هرشب موضوع خاصی مورد توجه یانگ قرار گرفته مانند پوچی عالم هستی، مدح فضیلت و تقوا، سراب لذتها و اثبات این که لذت واقعی چیزی جدا از تقوا نیست و عقل حقیقی در تعادل شادیهای مهار شده است، همچنین رستگاری، انس و نزدیکی با مرگ و سرانجام داوری در روز حشر و نزدیك شدن به جاودانگی و مانند آن. منظومه با سرودی در شب پایان می‌پذیرد. از نظر یانگ شب بر روز برتری دارد، زیرا در روز تنها یك خورشید است که به ما نور می‌دهد، درحالی که در شب درهای لایتناهی به روی ما گشوده می شود و این لایتناهی سرودی است به‌افتخارخدا. **اندیشه‌های شبانه** که شاهکار یانگ بشمار آمد، بلادرنگ پیروزی بزرگی در سراسر اروپا بدست آورد. کلوپشتوك Klopstock در آلمان، دیدرو و بعد مادام دواستال Staël در فرانسه آن را ستودند و سرانجام یانگ به شهرت و توفیقی‌که همهٔ عمر در انتظارش بود، دست یافت.

اشعار یانگ خط رابطی بود میان سبك کلاسیك و رومانتیسم و وی اولین شاعری

بود که تفکرات شبانه و اندیشه‌های دربارهٔ گور و مـرگ را مورد تـوجه عامـهٔ مردم قرار داد. یانگ مکاتباتی طـولانی با ریچـاردسون Richardson، نـزدیکترین دوست دورهٔ آخر زندگی انجام داده است.

**یسنین، سرگی آلکساندروویچ** Yesenin, Sergey Aleksandrovich شاعر روسی(۱۸۹۵-۱۹۲۵) یسنین در خانوادهٔ فقیر روستائی زاده شد و دورهٔ کودکی و نـوجوانی را نزد پدر و مادر بزرگ خود گذراند که مـردمی متعصب و متدیـن بـودنـد و پیوسته قطعه‌هائی از کتاب مقدس و اشعار مـذهبی عامیانه بـرایش می‌خواندند و بدین طریق چنان او را تحت تأثیر قرار دادند که یك بار به فکر ورود به صـومعه افتاد و اگر چـه بعدها ایمـان خـود را از دست داد، در آثار شاعرانه‌اش شوق مداومی به اشارات مذهبی دیده می‌شود. یسنین که آموزشی جز آنچه در مـدرسهٔ قریه فرا گرفته بود نداشت، از شانزده سالگی به سرودن شعر پرداخت. در ۱۹۱۲ به مسکو رفت و پس‌از آن به سن پترزبورگ، تا شاید برای اشعارش ناشری پیدا کند. چندی در یك کتابفـروشی کارکرد، پس‌از آن با سمت منشیگری در انجمـن شاعران و نویسندگان طرفدار طبقهٔ کارگر و دهقان بکار پرداخت. در آنجا بـود که با شاعـران سمبولیست آشنا شد و در آثـار نخستینش تحت نفـوذ آنان قرار گرفت. در حدود سال ۱۹۱۴ بتدریج اشعاری از او در مجله‌های ادبی منتشر شد که جلب توجه کرد. یسنین در پائیز ۱۹۱۵ دیـوان شعـر «رادونیتزا» *Radunitsa* را انتشار داد شامل قسمتی از اشعار او در پانزده سالگی. در این هنگام از او دعوت شد تا در دربار و در حضور خانوادهٔ سلطنتی اشعار خود را قـرائت کند. دیـوان «رادونیتزا» از لطف و خوشاهنگی بسیار برخوردار بـود و یسنین را شاعر پـر ارزش زندگی روستائی معرفی کرد. در ۱۹۱۶ یسنین با آغـوش باز به استقبال انقلاب رفت و آن را کمال مطلوب برای رستاخیز دهقانان پنداشت و به سرودن اشعاری پرداخت، سرشار از ایمـان و امید به آیندهٔ کشورش. این اعتقـاد و امید در شعر «اینونیا» *Inonya* (۱۹۱۸) منعکس است که در آن بر ضد امریکا، کشور صنایع سنگین و آسمانخراشها، برخاسته و زندگی واقعی را در کشتزارها دانسته است. در ۱۹۱۹ با چندتن ازهمکاران نهضت ایماژینیست، Imaginiste (تحت نفوذ ایماژیسم ازراپاوند) را در روسیه بنیان گذارد که شاعر به وسیلهٔ نقش برجستهٔ اشیاء و مناظر در شعر

هیجان بیشتری در خواننده ایجاد می‌کرد و بیان احساس را در قالب تصویرهای عینی و محسوس مؤثرتر می‌ساخت. یسنین در رسالهٔ فلسفی و شاعرانهٔ خود (۱۹۱۹) شیوهٔ تازه را دربارهٔ عامل مؤثر تصویر عرضه می‌دارد، خاصه رنگ را اساس‌کار قرار می‌دهد، چنانکه رنگ طلائی یا سرخ با هیجانهای دلپذیر او و عشق به کشورش‌همراه است، رنگ آبی عمق هرچیز را نشان می‌دهد، آبی روشن نشانهٔ عشق وآبی تیره علامت ظلمت است. در اشعار یسنین به ترکیبهائی چون آرامش آبی، باغ آبی روستا بر می‌خوریم. تنوع رنگ در لحن شعر نیز تنوع خارق‌العاده‌ای پدید می‌آورد و حال روحی شاعر را که گاه با شادی و خوشبینی همراه است و گاه به‌اندوه وملال تاریکی می‌انجامد، نشان می‌دهد. یسنین در۱۹۲۱ با ایزادورا دانکن Isadora Duncan آشنا شد، در اولین دیدار به او دل بست و در ۱۹۲۲ با او ازدواج کرد. در این زمان با مشاهدهٔ تحول اقتصادی که بر مبنای صنعتی کردن کشور گذارده شده بود، بتدریج امیدهای خود را در رستاخیز دهقانان بر-باد رفته دید و این حال روحی را در اشعار این دوره منعکس ساخت. منظومهٔ نمایشی پوگاچف *Pugachèv* (۱۹۲۱) شامل هشت بخش است که در آن دهقانان به شورش بر ضد مالکان انگیخته می‌شوند. شاعر که در امیدهای خود نسبت به آیندهٔ کشورش سرخوردگی یافته بود، آخرین نگاه را به گذشته می‌اندازد و در شخصیت قهرمان اثرش پوگاچف ظاهر می‌شود، دهقانزاده‌ای که به امید یافتن یاران یکدل برای مبارزه با ظلم و جور اربابان به شهر روی آورده، ناگهان احساس می‌کند از طرف این یاران مورد خیانت قرار گرفته است. یسنین بر اثر ناامیدی به الکل و زندگی آشفته و بی‌بندوبار پناه می‌برد. یأس و بدبینی او در شعر اعترافات یك ولگرد *Ispoved' Khuligana* (۱۹۲۲) نمودار است. در این سال با همسرش به سفری طولانی می‌پردازد و از کشورهای آلمان، بلژیك، فرانسه، ایتالیا و امریکا دیدن می‌کند. چندی نیز در قفقاز و باکو در محیطی آرام بسر می‌برد و از شکوه طبیعت شهر باکو مواد فراوانی برای اشعار تغزلیش فراهم می‌آورد. مسکو شهر میخانه‌ها *Moskva kabatskaya* (۱۹۲۳) نموداری از ناکامی شاعر در برابر انقلاب است که او در اشعار سرشار از نومیدی با لحن دردمند و مؤثر، تغزلی بسیار استوار بکار برده است. وی‌که اشعارش بیش از سایر شاعران معاصر خواننده یافت، از طرف دستگاه حکومت شوروی فردی نفاق افکن و فتنه‌جو

معرفی شد. یسنین در دل روسیهٔ شوروی آشکارا حال غم‌انگیز فردی را ترسیم می کند که از گردن نهادن به نظم و خشونت اجتماعی کشوری در حال انقلاب سر باز می‌زند. ازآثاردیگر این دوره منظومهٔ کشور مردم پست و حقیر *Strana negodyaev* است که پس‌از مرگ شاعر در ۱۹۲۷ منتشر شد. یسنین در این منظومه یکی از دردناکترین مظاهر زندگی روزانهٔ روسیه را به گویاترین لحن به هنگام سالهای دهشت‌انگیز وصف می‌کند که بلافاصله پس‌از جنگ داخلی نمایان گشته و در طی آن دستگاه حکومت نتوانسته است بر موانع و دشواریهای دورهٔ تحول پیروز گردد. یسنین درمسکو باردیگر کوشید تا به جریان سیاسی علاقه‌مند شود، ازاین‌رو این شاعر دشت و روستا شعر خود را به وقایع مهم کشورش کشاند و منظومهٔ «روسیهٔ شوروی» *Rus'sovetskaya* را در ۱۹۲۵ منتشرکرد تا با محیط انقلابی‌کشورش آشتی‌کند، اما مورد حملهٔ کمونیستهای متعصب قرارگرفت و بار دیگر به ناامیدی و وسوسهٔ روحی دچارگشت، چنانکه بر اثر بحران شدید عصبی به خودکشی دست زد و آخرین شعر را با خون خود نوشت.

اشعار یسنین و مایاکوفسکی برجسته‌ترین اشعار دورهٔ انقلاب‌کبیر در روسیه است، حتی شعر یسنین گاه محبوبیتی بیش از اشعار مایاکوفسکی بدست آورده است. شعر یسنین پردهٔ نقاشی جالب توجه و مؤثری است از طبیعت روسیه و زندگی در کشتزارها که شاعر در آن با لحن جادوئی و بیان پر جاذبه آهنگهای روستائی و زبان دلپذیر عامه را بگوش می‌رساند، حتی عالم نباتی درشعر یسنین جان می‌گیرد. اشعار تغزلی پرشور و عشق عمیق یسنین به دشت و طبیعت وی را شاعر کمال مطلوب روستا معرفی می‌کند. گورکی یسنین را «بزرگترین شاعر تغزلی پس‌از پوشکین» خوانده است.

**ینسن، یوهانس ویلهلم** Jensen, Johannes Vilhelm رمان‌نویس و شاعر دانمارکی (۱۸۷۳-۱۹۵۰) ینسن فرزند دامپزشکی در یوتلندر شمالی Jutlander بود. کودکی را در دل طبیعت زیبا و دشتهای وسیع گذراند که بعدها قالب بسیاری از آثارش قرار گرفت. یوهانس پس‌از پایان تحصیلات دبیرستانی در ۱۸۹۳ به کپنهاگ رفت تا در رشتهٔ پزشکی به تحصیل ادامه دهد، چندی با نوشتن پاورقی برای روزنامه‌ها امرار معاش کرد و پس‌از دو سال، از تحصیل پزشکی دست

برداشت تا وقت خود را به روزنامه‌نگاری و نویسندگی بگذراند، اما هرگز دنبالهٔ مطالعهٔ خود را دربارهٔ مسائل علمی رها نکرد، چنانکه به داروین علاقهٔ بسیار یافت و از طرفداران فلسفهٔ او گشت. در رشتهٔ ادب نیز تحت نفوذ کیپلینگ Kipling، هاینه Heine و ویتمن Whitman قرار داشت. ینسن در سالهای نخست نویسندگی در برابر محیط آخر قرن نوزده عکس‌العمل شدید نشان داد و در دو اثر اولین خود از این محیط مایه گرفت. بعدها این آثار را که در سبکی منحط بود، طردکرد. اولین اثر ینسن به نام مردم دانمارک *Danskere* در ۱۸۹۶ منتشر شد که نویسنده در آن به وصف طبیعت زادگاه خود و مردمش پرداخته و از سادگی و زندگی روستائیانی که هنوز فاسد نشده‌اند، یاد کرده است. دومین اثر به نام اینار الکیائر *Einar Elkjoer* در ۱۸۹۸ انتشار یافت که در آن شیفتگی در برابر تمدن و صنعت دنیای جدید نشان داده شده است. ینسن در سمت وابستهٔ مطبوعاتی به امریکا، اسپانیا، آلمان و فرانسه رفت و در ۱۹۰۱ از هندوستان و چین و آسیای جنوب شرقی دیدن کرد و از این سفرهای دور برای خلق داستانهای کوتاه خود مایه گرفت، از آن جمله است: جنگل *Skovene* (۱۹۰۴)، داستانهای ناآشنا *Eksotiske Noveller* در سه جلد (۱۹۰۷ تا ۱۹۱۷) و داستانهای سنگاپور *Singapore noveller* (۱۹۰۷) و در مدتی که در امریکا اقامت گزیده بود، از تفوق جهانی آن، از نظر صنعت جدید، برای نوشتن آثار سودمند و آموزشی مایه گرفت و شیفتگی خود را در برابر تمدن جدید در آثار زیر عرضه کرد: تجدید حیات قوم گوت *Den Gotiske Renaissence* (۱۹۰۱) که در آن آیندهٔ صنعت را به قوم گوت Goth، که مردم امریکا را مانند مردم انگلیس از این قوم می‌داند، مرتبط ساخته است، دنیای تازه *Dennye Verden* (۱۹۰۷) و مانند آن. ینسن اولین رومان بزرگ خود را به نام سقوط پادشاه *Kongens Fald* (۱۹۰۱) در سه جلد منتشر کرد، شامل تصویری انتقادآمیز از کشور دانمارک و مردمش. این اثر پیروزی قابل توجهی بدست آورد. رومان مادام دورا *Madame d'Ora* در ۱۹۰۴ و چرخ *Hjulet* در ۱۹۰۵ انتشار یافت. ینسن ازآن پس به خلق یك سلسله رومان تاریخی‌پرداخت که معروفترین و مهمترین آنها سفر دراز *Den lange Rejse* (۱۹۰۸-۱۹۲۱) نام دارد شامل شش رومان که با داستان ذهین مفقود *Det tabte Land* آغاز می‌شود وبه داستان کریستوفر کولومبوس *Christofer Colombus* (کریستوف کلمب)

پایان می‌پذیرد. نویسنده در این سلسله رومان، بر حسب فرضیهٔ داروین، سفر طولانی بشر را از زمانی که میمونی بیش نبود تا هنگامی که شعور یافت و به کشف آتش موفق شد و تحولات گوناگون پس‌از آن را به طور مشروح بیان می کند. این اثر در عین حال از خیالپردازی استادانه برخوردار است و در آن مبارزهٔ نژاد گوت برای زندگی بهتر دیده می‌شود. ینسن قصه‌های ساده‌تری نیز انتشار داد با واقعیتی دلپذیر و هنری تکامل یافته مانند: **قصه‌های هیمرلند** *Himmerlandshistorier* (۱۸۹۵-۱۹۲۶) در سه جلد، شامل داستانهائی از زادگاه نویسنده که آخرین آن سرگذشت عاشقانهٔ دختر زیبای روستائی است به نام **یودگینه** *Jorgine*. وی به سبب شناسائی عمیقی که از منطقهٔ زادگاه خود داشته، همه جا آن را زمینهٔ اصلی آثار خود قرار داده است و از مردمش چنان سخن می گوید که علاقهٔ شدیدش را به آنان و زندگی خصوصی‌شان نمودار می‌سازد و فضلیت نژاد این مردم را یادآور می‌شودکه همچنان سالم و دور از هرگونه فساد باقی مانده است. با این حال گاه در وصفشان لحن طنزآلود و حتی تمسخرآمیز می گیرد. داستان هیمرلند صادقانه‌ترین اثر ینسن است که از طرفی احساسهای روستائی در آن دیده می‌شود و از طرف دیگر ظرافت نویسنده‌ای که به هنر خود تسلط کامل دارد. آخرین رومانهای ینسن همچنان در حد کمال باقی ماند مانند: **تمایلات دکتر رنائولت** *Dr Renaults Fristelser* (۱۹۳۵) و **گودرون** *Gudrun* (۱۹۳۶).

از آثار مهم دیگر ینسن مجموعه‌ای نه‌جلدی است به‌نام **اساطیر** *Myter* (۱۹۰۷-۱۹۴۴)، شامل مقامه، قصه، شعر، اندیشه‌های علمی و نظریه‌های گوناگون که مقامی والاتر از سایر آثارش بدست آورد. نقطه نظر ینسن در رومان ترسیم مشاهدات و محسوسات روزانه است با نماهای دقیق و نکته‌های عمیق و بیشتر مقامه‌های او در بیان فلسفهٔ داروین است.

ینسن علاوه بر آثار منثور، شاعر غنائی بزرگی است. **اولین دیوان** *Digte* او در ۱۹۰۶ نیز مانند **قصه‌های هیمرلند** و **اساطیر** که بنای عظیم و پایداری است از نثری بیمانند وهنرمندانه، نقطه عطفی درقلمرو شعر دانمارك بشمار آمده است. از آثار منظوم دیگر او: **روشنائی دنیا** *Verdenlys* (۱۹۲۵)، و **فصول سال** *Aarstiderne* (۱۹۲۴)، **باد یوتلند** *Den jyske blaest* (۱۹۳۱) و مانند آن است که در شاعران جوان نفوذ فراوان بر جای گذاشت. ینسن در ۱۹۴۴ به دریافت جایزهٔ ادبی‌نوبل

نایل آمد.

**یو-تا-فو** Yü-Ta-Fu داستان‌نویس چینی (۱۸۹۶-۱۹۴۵) یو-تا-فو از تعلیم و تربیت رسمی و رایج برخوردار گشت و پنهانی به خواندن رومان و نمایشنامه‌های عامیانهٔ قدیم پرداخت. در ۱۹۱۱ برای تحصیل در رشتهٔ اقتصاد به ژاپن سفر کرد، در آنجا با ادبیات غرب، خاصه نویسندگان آلمانی و روسی آشنائی یافت و بر وسعت اطلاعات ادبی خود افزود، با دانشجویان چینی معاشرت‌کرد و با همکاری آنان انجمنی ادبی بنیان گذارد به نام **انجمن ابداع** Ch'uang-tsao shê. **مهمترین** اثر یو-تا-فو دراین دوره مجموعهٔ داستان کوتاه غرق *Ch'ên-lun* است در۱۹۲۱- داستانی که نام مجموعه را داردو سرگذشت دانشجوئی چینی است در ژاپن. وصف تنهائی، وسوسه‌های شهوی، عشق به میهن تحقیرشده، به این داستان لحنی غم‌انگیز بخشیده است. یو-تا-فو دربازگشت به چین در ۱۹۲۲ به روزنامه‌نگاری و تدریس اشتغال ورزید و انجمن ابداع را به سوی ادبیات انقلابی سوق داد و قهرمانان داستانهایش را از طبقه‌ای انتخاب‌کردکه با آنان امکان رابطه‌ای انسانی و واقعی میسر بود و بیشتر از مردم عادی، مردمی که هنوز لطف و مهربانی و سادگی عمیق خود را حفظ کرده بودند، چنانکه در داستان شبی در بهار سکر آور (۱۹۲۳) دیده می‌شود. یو-تا-فو در ۱۹۲۶ برای تدریس به کانتون Canton رفت. کانتون در این هنگام مرکز حکومت سون یات-سن Sun Yat-Sen عامل انقلاب بود، اما یو-تا-فو از دسیسه‌ها و هرج و مرج در روش انقلابی ناکامی یافت و به شانگهای بازگشت، به این قصد که از مبارزهٔ سیاسی دست بکشد، با وجود این با همکاری یکی از دوستانش بر ضد دیکتاتوری چیانگ کای‌شك، مجله‌ای منتشر کرد و دربارهٔ روسو و نیچه نوشته‌هائی انتشار داد. در رومان او زنی ضعیف بود (۱۹۳۲) سه گروه زن را وصف می‌کند و اندیشه‌های شخصی خود را در وجود آنان جای می‌دهد. یو-تا-فو در ۱۹۳۳ دربرابر اقدامات شدید حکومت بر ضد روشنفکران به خانهٔ دوستی در هانگ چو Hang-Chou پناه برد. از زنش جدا ماند و تنها تسکین آلام را در کنار مناظر زیبای طبیعت یافت که بعدها در نوشته‌هایش وصف کرده است. رومان فرار (۱۹۳۵) دربارهٔ مالکان اراضی است. در ۱۹۳۸ پس از حملهٔ ژاپونیها به چین، به سنگاپور رفت و در آنجا به روزنامه‌نگاری پرداخت. از

سنگاپور نیز به سوماترا رفت و در آنجا به وضع اسرارآمیزی کشته شد.
جالب توجه‌ترین داستانهای یو-تا-فو آنهایی‌است که بیشتر رنگ زندگینامهٔ شخصی دارد و تضادهای عصر او را نشان می‌دهد مانند تنهائی و دشواری زندگی در کشوری که از طرفی تمدن عظیم آن نابود گشته و از طرف دیگر کوشش برای نو ساختن آن به جائی نرسیده و جز وحشت و بینظمی و هرج و مرج چیزی ببار نیاورده و همین ضعف کشور را شکار مناسبی برای بیگانگان ساخته است. یو-تا-فو با قدرت و دقت بسیار توانسته بهتر از هرکس دیگر درد قرن را بیان کند، شاید به دلیل آنکه این درد را در دشوارترین شکل آن یعنی عشق احساس کرده است. یو-تا-فو پیوسته مردی تنها و در عشق ناکام باقی مانده است، چنانکه موضوع بیشتر آثارش را مسائل شهوی و احساسی تشکیل می‌دهد. مجموع آثار یو-تا-فو *Yu Ta-fu ch'üan-chi* میان سالهای ۱۹۲۸ و ۱۸۳۱ انتشار یافت.

**یورگنسن، ینس یوهانس** Jörgensen, Jens Johannes شاعر و مقاله‌نویس دانمارکی (۱۸۶۶-۱۹۵۶) کودکی یورگنسن در محیط کاملاً مذهبی گذشت، سپس برای ادامهٔ تحصیل به کوپنهاك رفت و چیزی نگذشت که شیفتهٔ ادبیات ناتورالیسم گشت که در آن هنگام بر محیط پایتخت تسلط داشت، اما بسیار زود از آن روی برتافت و تحت نفوذ اشعار بودلر، ورلن و مالارمه قرار گرفت و به سمبولیسم گرایید و از طرفداران پر شور آن گشت و چندی مجلهٔ سمبولیسم دانمارکی را به نام تاآرنه Taarnet (برج) اداره کرد. از آن پس در روح یورگنسن تحولی پدید آمد و میان کفر ومسیحیت درمبارزهٔ درونی بسر برد. اشعار این دوره نمودار بحران روحی اوست. دیوان اعتراف *Bekendelse* (۱۸۹۴) اولین دیوان شعر تغزلی یورگنسن است که او را در ردیف شاعران بزرگ غنائی دانمارك قرار داد. در این دیوان دو تمایل بارز بر فکر و روح شاعر چیرگی دارد: تمایل به کفر و زندگی شهوی و لذایذ دنیوی و تمایل به مذهب و مسیحیت. در بعضی از اشعار این دیوان فریاد ندامت و بیداری وجدان مذهبی برخاسته است که شاعر در ضمن آن از گناهان خود استغفار کرده است. سرانجام یورگنسن در سفری به ایتالیا در ۱۸۹۶ به مذهب کاتولیك درآمد و از آن پس مؤمنی متعصب گشت، روابط خود را با دوستان ایام جوانی قطع کرد و خود را موظف ساخت که هنر شاعری

و نـویسندگی را در خـدمت دین و آئین تازه بکار گیرد. از آثـار این دوره ایـن کتابهـاست: دروغ حیاتـی و حـقیقت زنـدگی *Livslogn og Livssandhed* (۱۸۹۶) مجموعـه‌ای شامـل تمایـلات حـاد مذهبی. روز شماد *Den Yderste Dag* (۱۸۹۷) و دیـوان *Digte* (۱۸۹۸) که در آن شاعـر با نفـرت و بیزاری زندگی پر لذت و سرمستی وخوشیهای دورهٔ جوانی را محکوم می‌کند و به روحانیت و تعصب مذهبی تسلیم می‌گردد. یورگنسن از آن پس کمتر در کشورش بسر برد و بیشتر عمـر را در کشورهای کاتولیك مذهب گذراند که در نظرش محیط مناسبتری آمد. اما در سفرنامـه‌هـایش همیشه هـم مـوضوع مـذهبی غلبه نـدارد، چنانکـه در این آثار دیده می‌شود: کتاب زایر *Pilgrimsbogen* (۱۹۰۳)، حوادثی از سفر شمال و جنوب *Rejsebilleder fra Nord og Syd* (۱۹۰۵). آثار متعددی نیز دربارهٔ زندگی اولیای دین انتشار داده، ازآن جمله‌است: قدیس فرانسیس آسیزی *Den hellige Frans af Assisi* (۱۹۰۷) و مانند آن. یورگنسن برای نوشتن این‌اثر مدارك بسیار فراهم آورده و آنها را در قالب شاعـرانه و افسانـه‌ای ریخته است. بهترین قسمتهای کتاب آن است که شهر کوچك آسیزی را که یورگنسن در زمـان جنگ اول جهانی در آن مستقر گشته بود، ترسیم کرده است و در همین شهـر بـود که نوشتن زنـدگینامهٔ طولانی خود را آغاز کرد به نام افسانهٔ زندگی من *Mit Livs Legende* در هفت جلد که به سال ۱۹۲۸ پایان یافت. در دیوانهای تغزلی یورگنسن هیجانها و شادیها و زیبائیهای دورهٔ جوانی جای خود را به‌کمال مطلوب روشنی سپرده‌که با اندیشه‌ها و روح مذهبی او ارتباط دارد، از آن جمله است: اشعاری به دانمارك *Digte i Danmark* (۱۹۴۳) و میوه‌های خارجی *Fremmed Frugt* (۱۹۴۵) و مانند آن.

شهرت یورگنسن در خارج از دانمارك به سبب آثار منثور و زنـدگینامهٔ مشهـور اوست در حالـی که در دانمـارك شهـرت شاعری او غلبه دارد، چنانکه او را در ردیف شاعران بزرگ غنائی بشمار می‌آورند.

**یوژف، آتیلا** Józef Attila شاعر مجار(۱۹۰۵-۱۹۳۷) آتیلا در بوداپست زاده شد و دورهٔ کودکی و جوانی را در فقر و بینوائی گذراند. پـدرش از طبقهٔ کارگر بودکه در سه سالگی او خانواده را ترك‌کرد و به امریکا رفت. آتیلا تحت سرپرستی مادر رختشوی و افراد خانواده بزرگ شد. با مادر به بـوداپست رفت تا بتحصیل

پردازد. از این زمان علاقهٔ شدید خود را به آموختن نشان داد و در آغـاز جنگ جهانی اول ناچار شد که برای امرار معاش به کمك مادر بشتابد و به پیشه‌هـای گوناگون مانند روزنامه‌فروشی، نوشابـه‌فروشی در سینماها، پیشخدمتی در کافه، اشتغال یابد. یافتن شغلی در دریانوردی به او امـکان داد که تحصیلات خـود را ادامه دهد. بسیار زود بر ضد تیره‌روزی خود عصیان کرد و اولین دیوان انقلابی را در۱۹۲۲ و در هفده سالگی به نام گدای زیبائی *Szépég Koldusa* انتشار دادکه سروصدای فراوان برپا کرد و شاعر جوان به کفر و زندقه متهم شد، اما به علت صغرسن از مجازات معاف گشت. از آن پس بتدریج اشعار خـود را در روزنامـهٔ ادبی نیوگات Nugat (غرب) منتشر می‌کرد که در ۱۹۲۵ در دیوان این من نیستم که فریاد می‌زنم *Nem én kialtok* فراهم آمـد. اشعار آتیلا یوژف به سبب عصیان شدید، ایمان به سوسیالست و نوین بودن، بحثهای پرشوری بـرانگیخت و او را در صف شاعران بزرگ مجارستان قرار داد. آتیلا با دریافت کمك تحصیلی امکان یافت‌که به دانشگاه پراگ وارد شود و باآنکه دانشجوئی درخشان گشت، به سبب عقاید سیاسی و اجتماعـی و خاصه شعری که در یکی از روزنامه‌ها انتشار داده و در آن خواستار حقوق طبقهٔ کارگر شده بود، از دانشگاه اخراج گشت. این شعر با قلبی آزاد *Tiszta szivvel* نام داشت. آتیلا از آن پس بـا بـدست آوردن شغـل سرپرستی در خـانواده‌ای به وین سفر کرد و از آنجـا به پاریس رفت و تحصیلات خود را در دانشگاه سوربون بپایان رسانـد و در بـازگشت به بـوداپست وابستهٔ تجاری یکی از تجارتخانه‌ها گشت و به انتشار این دیوانها پرداخت: من نه پـدر دارم نـه مـادر *Nincsen apám se anyám* (۱۹۲۹)، کار کن به جای التماس کردن *Döntsd a töket ne siránkozz* (۱۹۳۳)، شب در حومهٔ شهر *Külvárosi éj* (۱۹۳۲). یوژف با انتشار این دیوانها به عنوان شاعری مبتکر و نوآور شناخته شد، چه از نظر سبك سوررئـالیسم، چه از نظـر عقیدهٔ بـه سوسیالیسم، اما بر اثر کار زیاد و حساسیت شدید دچار حمله‌های عصبی گشت و مدتها در آسایشگاه بسر برد. پس‌از بهبود سردبیری روزنامهٔ دلایل Szép szo را بـر عهده گرفت و بیانیهٔ سیاسی خـود را دربـارهٔ آزادی کارگـران انتشار داد که کینهٔ فـراوان ایجـاد کـرد. سپس در منظومه‌هائی مانند کارگران *Munnkàsok* و مجارستانی *Magyarok* و میهن من *Hazám* غرور ملی را برانگیخت و دستگاه حکومت را مورد تحقیر قـرار داد. در ۱۹۳۶

درآخرین دیوان با عنوان دد می‌کشم *Nagyon fàj* مسائل بزرگ و پراهمیت را کنار گذارد و به یادآوری خاطرات اندوهبار کودکی پرداخت. سرانجام بر اثر اختلال روحی و فشار شدید عصبی خود را به زیر قطار راه آهن انداخت و بدین‌طریق خودکشی کرد. مراسلات و نوشته‌های مختلف یوژف پس‌از مرگش با عنوان نوشته‌های منثور *prozai irások* انتشار یافت. همچنین دیوان کامل او در ۱۹۳۸ در بوداپست بچاپ رسید.

آتیلا یوژف شاعر طبقهٔ کارگر و رنجبر بود و خود را پیامبر انقلاب معرفی کرد. وی‌که در ۱۹۳۰ به حزب مخفی کمونیست مجارستان پیوسته بود، به عنوان شاعر رسمی حکومت کمونیست شناخته شد. یوژف همهٔ عمر نه‌تنها بر ضد فقر وبیچارگی مبارزه کرد، بلکه با کینه‌ورزی و عدم درك عامهٔ مردم جنگید. شعر هرگز از زندگیش جدا نبود، بی پدر و مادری موجب حساسیت شدید او گشته و به اشعارش لحن تلخ و تب آلودی بخشیده‌که مظهر ناامیدی و عصیانش بوده است و با همهٔ انقلابی بودن از قدرت تخیل فراوان برخوردار بود. آتیلا یوژف به رغم همهٔ موانع و تحقیرها نفوذ قابل توجهی در ادبیات معاصر مجارستان بر جای گذاشت و در نظر کمونیست و غیر کمونیست یگانه مظهر ادبیات مجارستان نوین و از بزرگترین شاعران اروپائی نیمهٔ اول قرن بیستم بشمار آمد.

**یوکائی، مور** Jókai, Mór رومان‌نویس مجارستانی (۱۸۲۵-۱۹۰۴) یوکائی از خانواده‌ای اصیل و روحانی بود. طبعی ملایم و پرجاذبه داشت و بسیار زود استعداد ادبی خود را ظاهر کرد، چنانکه در حین تحصیل در رشتهٔ حقوق به نویسندگی پرداخت و در بیست سالگی اولین رومان خود را انتشار داد. پس‌از پایان تحصیل به بوداپست رفت و ادارهٔ مجله ایلت‌کپك Eletkepek را بر عهده گرفت و با هنرپیشه‌ای معروف ازدواج کرد، با پتوفی شاعر نامدار مجاری که قهرمان مبارزه‌های استقلال‌طلبانه و میهن‌پرستانه بود، دوستی صمیمانه‌ای یافت و فعالانه در نهضت انقلابی ۱۸۴۸ کشورش شرکت کرد. پس‌از شکست انقلاب یوکائی به سبب طبع ملایم و خوشبینی تزلزل ناپذیر مورد اعتماد مردم قرارگرفت و تسکین دهندهٔ آلام آنان گشت و با قدرت تخیل و هنر داستان‌نویسی توانست قرنهای دشواری را که مجارستان در زیر تسلط بیرحمانه و خشونت‌آمیزعثمانیها

می‌گذراند به صورت دوره‌های حماسه‌آمیز و قهرمانی ملی درآورد، چنانکه در این آثار دیده می‌شود: قرن طلائی ترانسیلوانی *Erdély aranykora* (۱۸۵۱) در دو جلد، ملت ترک در هنگری *Török világ Magyarországon* (۱۸۵۳)، آخرین روزهای ینی‌چری *A Janicsárok Vegnapjai* (۱۸۵۴) رومانی تاریخی که حتی در بخشی که بیش از همه خیالپردازانه‌است، از تاریخ عثمانی در دورهٔ انحطاط مایه گرفته است. حوادث رومان خاصه در زمان یکی از پاشاهای مستبد وستمگر ینی‌چری می‌گذرد. کتاب استعاره‌ای تاریخی است که در عین خیال‌انگیزی کشمکشهای مردم مجارستان را هنگامی که در زیر یوغ اتریشیها قرار داشت، نشان می‌دهد. یوکائی در دههٔ ۱۸۶۰ بلاانقطاع به نشر آثاری پیروزمندانه دست زدکه هر روز بر محبوبیتش نزد عامهٔ مردم می‌افزود- محبوبیتی که تا آخر عمر ادامه یافت. از جمله رومانهائی که حس ملی و شور میهن‌پرستی و استقلال طلبانه را منعکس می‌کند، رومان نوابی مجار *Egy magyar Nábob* است در ۱۸۵۴ که نویسنده از آن نمایشنامه‌ای در پنج پرده اقتباس کرد و در ۱۸۸۴ با همین نام بر صحنه آورد که پیروزی مداومی یافت. تیمار Timár جوان ثروتمند مجار و مهندس‌کشتی در جریان سفری بر دانوب دختر جوانی ترك وپدرش را که مردی ثروتمند بود از غرق شدن نجات می‌دهد و پس‌از حوادثی که به درگذشت پدر می‌انجامد، با دختر ازدواج می‌کند و صاحب ثروت فراوان می‌گردد. دختر که تنها از روی قدردانی به ازدواج او درآمده بود، به جوان دیگری دل می‌بازد. تیمار به فکر خودکشی می‌افتد و خبر مرگش بغلط سر زبانها می‌افتد. او نیز از این شایعه استفاده می‌کند، از خانه می‌گریزد، به جزیره‌ای دور افتاده و ناشناس پناه می‌برد و در آنجا با دختری آشنا می‌شود که سعادت واقعی را به او می‌بخشد و برایش فرزندانی بدنیا می‌آورد. نویسنده در این اثر پردهٔ نقاشی زیبائی از زندگی طبقهٔ کاسب و پیشه‌ور مرفه در شهرهای کوچك مجارستان اوایل قرن نوزدهم پیش چشم می‌گذارد که بسیار پر جاذبه است و در واقع تجسمی است از رؤیاهای نویسنده و هموطنانش و تصویری از شخصیت خصوصی وی. دنبالهٔ این داستان در رومان کارپاتی زولتان *Karpáthi Zoltán* و پس‌از آن در داستان با وجود این او می‌گردد *Es mégis mozog a föld* (۱۸۷۳) گرفته شده است و نویسنده در آن طبقه‌های مختلف مردم مجارستان را مانند طبقهٔ فقیر وبی‌فرهنگ یا طبقهٔ اشرافی که بیشتر به زبان فرانسوی وآلمانی تکلم می‌کنند

تا به زبان مادری، طبقهٔ نجبا که درخارج از شهر بسر می‌برند و تنها به فکر شکار و طبخند و فرهنگ و هنر را تحقیر می‌کنند، با استادی بسیار ترسیم می‌کند. این رومان بیش از آثار دیگر نویسندگان عصر، اصلاحات و تحول جامعه را نشان می‌دهد. یوکائی در یادبود قربانیهای انقلاب و زور و ستمگری اتریشیها رومان فرزندان آدمی با قلبی از سنگ *A köszivü ember fiai* را در شش جلد انتشار داد و پس‌از آن به عنوان مربی و معلم نسل جوان شناخته شد. یکی از رموز پیروزی یوکائی محبت و توجه آمیخته با میهن‌پرستی است به همهٔ مظاهر زندگی کشورش. یوکائی نه‌تنها به‌وصف محیطهای غریب و ناآشنا علاقهٔ بسیار داشت و رومانهایش چهار گوشهٔ جهان و ادوار گذشته را در بر می‌گرفت، چه به صورت تاریخی چه خیالپردازانه، بلکه دنیای آینده را نیز نقش می‌کرد، چنانکه در این رومانها دیده می‌شود: الماسهای سیاه *Fekete gyémántok* (۱۸۹۶)، مرد طلائی *Az arany ember* (۱۸۹۶). درکتاب داستانی از قرن آینده *A Jövö század regénye* (۱۸۷۴) یوکائی اختراع هواپیما را پیش‌بینی می‌کند که از نظر نظامی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه تأثیر مهمی خواهد داشت. این رومان، به نوعی، رؤیاهای ملی مردم مجارستان و در درجهٔ اول‌آرزوی استقلال‌طلبانهٔ نویسنده را عرضه می‌کند. رومان فقط یك خدا *Egy az Isten* (۱۸۷۷) دربارهٔ انقلابات مهم اروپا در ۱۸۴۸ است، نخستین بخش در رم و دومین در هنگری. پردهٔ نقاشی گسترده‌ای که نویسنده در بخش اول از شهر رم به سال ۱۸۴۸ پیش چشم می‌گذارد، که در آن مراسم عید مذهبی پاك به وسیلهٔ اعمال قدرت نظامی به وضعی خونین مبدل گشته است، همچنین زندگی عامهٔ مردم مجارستان در بخش دوم بسیار دقیق و جالب توجه ترسیم شده است. در بیشترآثار یوکائی امور واقعی و غیر واقعی درهم می‌آمیزد و خواننده بی‌آنکه خود متوجه شود ازیکی به دیگری می‌رسد. اثر دیگر یوکائی ثروتمندان فقیر *Szegény gazdagòk* نام دارد، عنوان دو کتاب که یکی در ۱۸۶۰ و دیگری در ۱۸۹۰ منتشر شد، در حالی که با یکدیگر هیچگونه ارتباطی ندارد. در اولین رومان دختری جوان به مردی شرافتمند و بلند همت، اما فقیر دل می‌بندد و پدر بزرگ او را مجبور می‌کند که با بارونی ثروتمند ازدواج کند. در جریان حوادث، خواننده بتدریج به این نکته پی می‌برد که بارون رئیس گروه راهزنان است که پس‌از گرفتاری به دست مقامات انتظامی با تپانچه مغز خود را

متلاشی می‌کند تا شناخته نشود. در دومین داستان به نام فقیران ثروتمند *A gazdag szegények* محیطهای فقیرانه و کم درآمد وصف می‌شود. کنتسی که به بهانه‌های پوچ از طرف نامزدش رها شده است، آنچنان خود را تحقیرشده و سرخورده می‌بیندکه طاقت را از دست می‌دهد، خانهٔ اشرافی والقابش را ترك می‌کند و به شغل خیاطی در محله‌های دور دست می‌پردازد و با نیکوکاری خود فرشتهٔ رحمت همسایگان فقیر معرفی می‌شود. پس با جوانی از خانواده‌های فقیر ازدواج می‌کند و درهای بازگشت به دنیای اشرافی را به روی خود می‌بندد. این دو اثر ایمان به نیروی عشق و قدرت اراده و پیروزی ثروت را نشان می‌دهد. گل زرد *Sárga rózsa* (۱۸۹۳) آخرین اثر و شاهکار یوکائی بشمار می‌آید که از رنگارنگی و توصیفهای بسیار زیبا برخوردار است.

یوکائی در سراسر زندگی با شادی فطری و خوشبینی بلا انقطاع بر سر آثار عظیم و پر هیجانش که بر صد وده جلد بالغ می‌شود، کار کرد. در آثار او، امور واقعی از صافی خیالپردازیها می‌گذرد و تنها لحظه‌های برجسته‌ای از نماهای زندگی واقعی در آن مجسم می‌گردد، همین دوری از واقعیت موجب انتقادهائی گشته است که هرگز مانع آن نشده که یوکائی بزرگترین رومان‌نویس و محبوبترین نویسندهٔ مجارستان در داخل و خارج کشورش معرفی گردد. رومانهای یوکائی پر خواننده‌ترین و عامه پسندترین آثار نویسندگان مجاری است که به سی زبان ترجمه شده و نفوذی مداوم یافته است. یوکائی در۱۸۶۱ به نمایندگی مجلس‌شورا انتخاب شد و به عنوان مردی سیاسی نیز شهرت پیدا کرد و در ۱۹۰۰ به مناسبت نمایشگاه جهانی، از طرف نویسندگان فرانسوی مورد تقدیر و تحسین شایان قرار گرفت.

**یونسکو، اوژن** Ionesco, Eugène نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس و منتقد فرانسوی (۱۹۱۲- ) یونسکو در کشور رومانی، از مادری فرانسوی زاده شد و زبان فرانسوی زبان مادری او گشت. در اولین سال تولد با خانواده‌اش در فرانسه اقامت کرد و در سیزده سالگی به رومانی بازگشت و تحصیلات خود را در دبیرستان و دانشگاه بخارست انجام داد، در این مدت نوشته‌هائی در نقد منتشر کرد، چنانکه در دههٔ سی به عنوان منتقد ادبی در کشورش شناخته شد. در

۱۹۳۸ وطن را ترك کرد و به طور دائم در فرانسه اقامت گزید. تجربه‌های تلخ و تشویشهای ناشی از جنگ جهانی دوم در روح او نیز مانند سایر جوانان تأثیر نامطلوبی بر جای گذارد که در نمایشنامه‌هایش منعکس گشت. یونسکو از نمایش و تصویر واقعیت اظهار نفرت کرد و به موضوعهای ساختگی بیش از مسائل واقعی توجه یافت. در ۱۹۴۸ به آموختن زبان انگلیسی از طریق خود آموز پرداخت و بعدها کتاب انگلیسی با سهولت *L'Anglais sans peine* را در این باره نوشت. مکالمهٔ این خودآموز یونسکو را به پوچی کلام و عبارتهای تصنعی آگاه کرد و در ۱۹۴۸ او را به نوشتن **تراژدی زبان** برانگیخت و موجب پدید آمدن نمایشنامهٔ **خوانندهٔ سوپرانو کچل** *La Cantatrice chauve* گردیدکه در ۱۹۵۰ در پاریس بر صحنه آمد و پیروزی نیافت. با نمایشنامهٔ درس *La Leçon* (۱۹۵۱) و صندلیها *Les Chaises* (۱۹۵۲) تئاتری تازه به جامعه عرضه کرد، به این معنی که در آن، نمایشنامه کمتر در قلب و روح تأثیر دارد و بیشتر به شعور و ادراك بستگی می‌یابد و پرگوئیهای بلا ارادهٔ ذهنی به طور غیر مستقیم غرایز عمیق افراد بشر را آشکار می‌سازد و تفوق زبان را بر زندگی معنوی و فکری و اخلاقی بخوبی روشن می‌کند. در نمایشنامهٔ درس بشر چیزی جز دستگاه وراجی نیست و زندگی تنها در حد کلمات جنب و جوش می‌یابد و اندیشه‌ها بر حسب تصادف با به‌زنجیر کشیدن یك رشته لفظ و کلمه تسلسل پیدا می‌کند و آزادی انسان جز به وسیلهٔ آزادی زبان تثبیت نمی‌شود. این مفهوم در نمایشنامهٔ **قربانیهای وظیفه** *Victimes du devoir* (۱۹۵۳) و **مستأجر جدید** *Le Nouveau Locataire* (۱۹۵۷) بیان می‌شود. در سلسله کمدیهای ناتورالیستی مانند ژاك یا انقیاد *Jacques ou la soumission* (۱۹۵۰) و آینده در **نطفه‌هاست** *L'Avenir est dans les oeufs* (۱۹۵۱)، شخصیت اشخاص نمایش در جریان زمان ذوب می‌شود. نمایشنامهٔ **آمده یا چگونه می‌توان از شرش رهائی یافت** *Amédée ou comment s'en débarrasser* (۱۹۵۴) از این دسته است که لحن «تراژدی-کمیك» دارد و با وجود عجیب و غریب و هولناك بودن، به طور اساسی مسخره‌آمیز است و در آن یونسکو آگاهی برآینده و اطلاع از گذشته را از راه تاریخ به مسخره می‌گیرد. یونسکو با نمایشنامهٔ **قاتل بی مزد** *Tueur sans gages* (۱۹۵۸) دورهٔ تازه‌ای را آغاز می کند، بیشتر به مسائل اجتماعی می‌پردازد و فن تمثیل و استعاره در نمایشنامه‌های

این دوره‌اش آشکارتر می‌گردد. تحلیل روانی و اجتماعی در نمایشنامهٔ کرگدن *Le Rhinocéros* (۱۹۵۹) بسیار محسوس است و در آن پیشرفت فاشیسم تجسم می‌یابد. نمایشنامهٔ خشم (۱۹۶۰) از بیانی منطقی‌تر و شیوه‌ای معمولتر برخوردار است. یونسکو را در نمایشنامه‌نویسی می‌توان از نویسندگان مکتب «تئاتر پوچی» بشمار آورد، او خود گفته است: «پوچ چیزی است که از قصد و نیت عاری باشد» یونسکو معیار زمان را در هم می‌ریزد و ساعت و هفته و سال را قراردادهای بشری برای برقراری و ایجاد تفاهم میان خود می‌داند. ادراك او از تاریخ نیز با معیارهای رسمی و رایج متفاوت است. در نمایشهای یونسکو بازیگران در محیطی محدود و در زمانی محدود بسر می‌برند. تئاتر یونسکو نمونهٔ نفی ساده است، نفی تاریخ، نفی زمان. یونسکو انکار کنندهٔ همه چیز است: نمایشنامه‌های آخرین او نسبت به آثار نخستینش که غالباً تك پرده‌ای بوده است، در درجهٔ پائینتری قرار دارد. آثار یونسکو در نقد، در مجموعه یادداشتها و ضد یادداشتها *Notes et Contre-notes* فراهم آمده است و یادداشتهای روزانه‌اش که پر احساس و غالباً زیباست، در مجموعهٔ تکه‌هائی از یادداشتهای روزانه *Journal en miettes* در ۱۹۶۷ منتشر گشته است.

ترجمه به فارسی: تشنگی و گشنگی ـ کرگدن.

**ییتس، ویلیام باتلر** Yeats, William Butler شاعر و نمایشنامه‌نویس ایرلندی (۱۸۶۵-۱۹۳۹) ییتس در دابلین زاده شد، پدرش وکیل دعاوی و نقاش و خانواده‌اش پروتستان مذهب بودند. ویلیام باتلر نیز در مدرسهٔ هنرهای زیبای دابلین و لندن به تحصیل نقاشی پرداخت، اما دنبالهٔ آن را رها کرد و به شعر و ادب روی آورد. از ۱۸۸۷ در لندن اقامت گزید و به مکتب ادبی معروف به منحط Décadent پیوست و با مجلهٔ وابسته به آن به نام یلوبوك The Yellow Book که مجله‌ای پیشرو بود و نویسندگان معروفی چون هنری جیمز و اوسکار وایلد با آن همکاری داشتند، ارتباط نزدیك یافت. ییتس در لندن بستگی شدید خود را با ایرلند همچنان حفظ کرد و با تلاش بسیار در احیای ادبیات کشورش کوشید. در ۱۸۹۵ برگزیده‌ای از اشعار شاعران ایرلندی منتشر کرد. نخستین اشعارش نشانه‌ای از ملال رومانتیك و موضوعهائی از ادبیات سلتی Celtic در بر داشت. منظومهٔ سرگردانی اویسین

*The Wanderings of Oisin* (۱۸۸۹) منظومه‌ای داستانی و بلند است بر زمینهٔ افسانه‌ای ایرلندی. ییتس در لندن از بنیانگذاران انجمن ادبی رایمرز کلاب Rhymer's Club گشت که شاعران مهم آخر قرن نوزدهم در آن جمع می‌آمدند و نظیرش در دابلین نیز تأسیس شد. در این زمان بود که ییتس به‌تئوزوفی و علوم غریبه روی آورد. در ۱۸۹۶ به ایرلند بازگشت و به نهضت انقلاب پیوست و در این راه تحت نفوذ دلدار خویش مود گان Maud Gonne قرار گرفت و پیشوای نهضت تجدید حیات ایرلند Irish Renaissance گشت و با همکاری لیدی گرگوری Lady Gregory «تئاتر ادبی ایرلند» را در ۱۸۹۹ تأسیس کرد که بعدها به تئاتر ابی Abbey Theatre در دابلین تبدیل شد و نمایشنامه‌های بسیار برای آن نوشت که خود بر صحنه آورد و در صحنه آرائی اصلاحات پیشرفته‌ای انجام داد، چنانکه بازیگران این تئاتر شهرت جهانی یافتند. زندگی ییتس از آن پس به سه امر بستگی یافت: هنر، احساس شدید میهن‌پرستانه و مطالعات علوم سری و باطنی که هر سه مرکز اصلی شعر و نمایشنامه‌هایش قرار گرفت. در ۱۸۹۲ نمایشنامهٔ کنتس کاتلین *The Countess Cathleen* در دابلین بر صحنه آمد ـ کمدی منظومی در سه پرده که حوادث آن در ایرلند قدیم و در جریان قحطی شدید گذشته بود. در این نمایشنامه مردم برای سد جوع روح خود را به شیطان می فروشند. کنتس که همهٔ امکانات خود را برای تخفیف آلام مردم بکار می‌برد، به سبب آنکه شیطان ثروتش را می‌رباید، ناچار می‌شود که او نیز روح خود را به وی بفروشد تا از این راه مردم را از فقر و بینوائی نجات بخشد و در نتیجه‌آسایش روح را از دست می‌دهد. نمایشنامهٔ کنتس کاتلین از بهترین نمایشنامه‌های ییتس است که در آن عشق و هیجان به سوی هدف معینی پیش می‌رود،بی آنکه لحظه‌ای رنگ شاعرانهٔ خود را ازدست بدهد. ییتس این نمایشنامه را برای مود گان نوشت. در ۱۹۰۲ نمایشنامهٔ کاتلین د هولیهان *Cathleen in Houlihan* در یك پرده در دابلین بنمایش گذارده شد. ییتس، مرد عارف و خیالپروری که پیوسته به هنری می‌اندیشید که بتواند روح مردم را از غم و تیرگی دنیای صنعت و زندگی شهر نجات بخشد، در این نمایشنامه به طبیعت روی می‌آورد و آن را با بیانی سرشار از استعاره و تمثیل غنا و اعتلا می‌بخشد. از نظر موضوع این نمایشنامه به کنتس کاتلین نزدیك است، اما قهرمان آن برای رهائی مردم روح خود را به شیطان نمی

فروشد، بلکه به عنوان زنی فقیر که مظهر ایرلند است با پای برهنه سراسر جهان را زیر پا می‌گذارد تا برای مردم کشورش صدقه و اعانه فراهم آورد. این نمایشنامه پیروزی عظیم بدست آورد و مردم ایرلند را شیفتهٔ خود ساخت، اما بیش‌از حد به عصر معینی بستگی داشت. نمایشنامهٔ سرزمین آرزوهای دل *The Land of Heart's Desire* (۱۸۹۴) کمدی تغزلی و خیال‌انگیزی است که از افسانه‌های قرون وسطائی سرچشمه گرفته است. این نمایشنامه از اولین لحظهٔ نمایش مردم را مفتون ساخت و پیوسته از مشهورترین آثار تمثیلی ییتس باقی ماند. تراژدی دیردری *Deirdre* (۱۹۰۷) از افسانه‌ای ایرلندی مایه دارد که ییتس به قهرمانان آن ارزش جهانی بخشیده و از روح شاعرانه و تغزلی زیبا و تأثیری ستایش‌انگیز برخوردارش ساخته است. بعضی از صحنه‌های تراژدی بسیار پرتحرك و به سبب شرکت گروه هماوازان ونوازندگان بسیار جاندار است. ییتس تحت نفوذ ازرا پاوند که از ۱۹۱۲ با او آشنائی یافته بود، به نوشتن نمایشنامه‌هائی در زمینهٔ آئین مذهبی روی آورد که به تقلید نمایشنامه‌های ژاپونی به نام نو Nö با رقص و موسیقی آمیخته بود. این نمایشنامه‌هاکه از نظم و نثر ساخته شده بود، بصورتی تمثیلی از افسانه‌های پهلوانی ایرلندی مایه داشت و مانند بیشتر آثار ییتس شامل دهقانان، اشراف، گدایان، خنیاگران دوره‌گرد، شاه و ملکه بود که غالب آنها بر مبنای علوم سرّی و اندیشه‌های عرفانی ییتس گذارده شده بود. نمایشنامهٔ تخم مرغ ماهیخوار *The Herne's Egg* و برزخ *Purgatory* از نمایشنامه‌های خاص این دوره است. ییتس در ۱۹۱۷ با جورجی لیز Georgie Lees ازدواج کرد و از او صاحب یك دختر و یك پسر شد، با خانوادهٔ خود از جامعه کناره گرفت و آخرین و مهمترین آثار خویش را خلق کرد و همینکه پی برد که همسرش واسط خوابهای مصنوعی و احضار ارواح است و خود را تسلیم نگارشهای ناهشیارانه می‌کند، بیش از پیش مجذوب دنیای ارواح گشت و از آن پس آثارش به دو عالم مرئی و نامرئی تعلق یافت که خود پیوسته میان این دو راه می‌پیمود. ییتس در آغاز از آخرین شاعران رومانتیك بشمار می‌آمد. دیوان باد میان نیها *The Wind among the Reeds* (۱۸۹۹) شامل بدیعترین و عمیقترین اشعار اوست و بعضی از ناقدان آن را تحت نفوذ اشعار بلیك Blake دانسته‌اند، بعضی دیگر از اشعار آن تحت نفوذ اشعار مترلینك. است، تعدادی نیز از افسانه‌های ایرلندی مایه گرفته است، اما نبوغ و

قریحهٔ سرشار ییتس توانسته است استادانه و بصورتی دلپذیر از این اقتباسها بهره برد. ییتس پس‌از آن در میان تعجب و نارضائی عده‌ای از منتقدان، شاعر شعر جدید گشت و از نظر فنون شعری تحت نفوذ پاوند قرار گرفت. دیوانهای کلاه‌خود سبز *The Green Helmet* (۱۹۱۰) و مسؤولیتها *Responsibilities* (۱۹۱۴) از خصوصیتهای شعر جدید برخوردار است. از ۱۹۱۷ به بعد سبك اشعار ییتس نیرومندتر و از فنون شعری دشوارتر برخوردار گشت. در دیوان برج *The Tower* (۱۹۲۸) ییتس از توجه به زیبائی و سمبولیسم دور می‌شود و به مسائل سیاسی کشورش و طرز تفکر آخر قرن روی می‌آورد، بعضی از اشعار این دوره به شورش ایرلند و جنگهای داخلی بستگی می‌یابد وبعضی ازآنها به اندیشه‌های عهد باستان فلسفهٔ هندی نزدیك می‌شود. اشعار دیوانهای این دوره از خوشاهنگی و غنای بینظیری بهره‌مند است. دیوان اشعار جدید *New Poems* در ۱۹۳۸، آخرین اشعار *Last Poems* در ۱۹۳۹، دیوان کامل *Collected Poems* در ۱۹۴۹، مجموع نمایشنامه‌ها *Collected Plays* در ۱۹۵۲ و نامه‌ها *Letters* در ۱۹۵۴ پس از مرگش انتشار یافت. آثار منثور ییتس شامل این آثار است: **قصه‌های پریان و داستانهای عامیانهٔ دهقانان ایرلندی** *Fairy and Folk Tales of the Irish Peasantry* (۱۸۸۸) و **گل سرخ اسرارآمیز** *The Secret Rose* (۱۸۹۷)، مربوط به علوم سرّی. مجموعهٔ مقاله‌ها مانند **اندیشه‌هائی دربارهٔ قوای خیر و شر** *Ideas of Good and Evil* در۱۹۰۳، **مقاله‌ها** *Essays* در ۱۹۳۷ و **زندگینامه‌های شخصی** *Autobiographies* در ۱۹۲۶ انتشار یافت. ییتس در۱۹۲۸ دو ترجمه از آثار سوفوکلس Sophocles و در ۱۸۹۳ منتخباتی از اشعار ویلیام بلیك انتشار داد. در ۱۹۲۳ به دریافت جایزهٔ ادبی نوبل نایل آمد و از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸ سناتور ایرلند گشت. چندین سفر به ایتالیا، امریکا و فرانسه انجام داد.

ییتس از نادرترین شاعرانی است که آثار دورهٔ آخر زندگیشان بهترین آثار آنان بشمار آمده است. او خود به هنگام دریافت جایزهٔ نوبل در خطابهٔ تشکرآمیزش چنین گفته است: «وقتی جوان بودم فرشتهٔ الهام بخش شعر من پیر بود، اکنون که پیر گشته‌ام، فرشته جوان شده است.» ییتس محرك اصلی هنر شعر و نهضت تئاتر در ایرلند است و به سبب سبك خاص خویش از همهٔ شاعران غنائی و عرفانی ایرلند فراتر رفته است، جاذبهٔ سبك او به زیبائی قالب شاعرانه‌اش بستگی دارد

و نمایشنامه‌هایش نیز از ادراك شاعرانه برخوردار است. در ساختمان نمایشنامه، توجه ییتس بیشتر به کلام است تا به خصوصیتهای اخلاقی و روحی اشخاص نمایش. ییتس در اواخر عمر از بزرگترین شاعران نیمهٔ اول قرن بیستم شناخته شد و مورد تکریم قرار گرفت و حتی کسانی که به سبب صراحت بیان او در نقد، وی را دشمن می‌داشتند، در زمان مرگ یکصدا او را بزرگترین شاعر انگلیسی عصر خود خواندند.

# تعریف و توضیح

## A

**Anapaeste**

آناپست.ـ وزنی عروضی در شعر لاتینی و یونانی شامل سه هجا، دو کوتاه و یك بلند (UU–) مانند کلمهٔ Cig-a-Rette که یك آناپست است. وزنی که از این واحد ساخته شده باشد وزن آناپستی خوانده می‌شود. در فارسی می‌توان گفت آناپست وزنی است شامل دو سبب خفیف و یك سبب ثقیل.

## B

**Ballade**

بالاد نوعی شعر است که از حیث قالب و معنی در طی قرون تغییراتی پذیرفته است.

۱ـ در قرن سیزدهم به ترانه‌هائی گفته می‌شد که با آواز و رقص همراه بوده است.

۲ـ در قرن چهاردهم و پانزدهم و به طور پراکنده در قرون بعد، به‌منظومه‌هائی کوچك و تغزلی اطلاق می‌شد در قالب مشخص و ثابت با رعایت توازن و تقارن در بندها و مصراع ترجیع. در بالاد مضاعف به جای مصراع ترجیع در هر بند یك یا دو مصراع تکرار می‌شد.

۳ـ امروزه بالاد منظومهٔ کوچك سبك و حکایتی است با بندهای مختلف که معمولاً آداب و رسوم ملی یا موضوع تاریخی یا افسانه‌ای را در بردارد. این نوع بالاد از انگلستان و آلمان به فرانسه رفته است.

از نظر قالب شعری، رایج‌ترین نوع بالاد شعری است متشکل از سه بند متساوی و متشابه و یك بند خطابی در پایان با همان مصراع ترجیع. در بالادهای فرانسوی بند خطابی معمولاً با کلمهٔ «پرنس» آغاز می‌شود و سه بند اصلی که از حیث تعداد مصراعها و قوافی یکسان است، شامل شش، هشت، نه، یازده یا دوازده مصراع است و غالباً هشت یا ده هجائی است.

در کشور فرانسه، شاعران پرووانس (جنوب فرانسه) قرون وسطا نخستین شاعرانی بودند که نمونه‌هائی از بالاد با قالب ثابت عرضه کردند و فرانسوا ویون Villon (۱۴۳۱-۱۴۶۳) این نوع شعر را در بالاد به داد آویختگان به حد کمال رساند.

بالاد ایتالیائی و اسپانیائی از همان ریشهٔ بالادهای پرووانسی است و نیز بالادهائی که با آهنگ رقص همراه است. در بالادهای ایتالیائی‌بند خطابی در ابتدای منظومه قرار می‌گیرد و انتراتا entrata خوانده می‌شود. از معروفترین بالادهای ایتالیائی بالاد پترارك است و بالاد «زندگی نوین» اثر دانته.

بالادهای اسپانیائی معمولاً از سه بند ساخته می‌شود با مصراع ترجیع و قافیهٔ واحد و بدون بند خطابی. همچنین به قطعه شعرهائی گفته می‌شود که حالت ترانهٔ عاشقانه یا افسانه‌ای مقفی دارد مانند رومانسرو Romancero و این دسته به گروه شعر داستانی و خیال‌انگیز تعلق دارد که از زمانهای بسیار قدیم باقی مانده است.

در انگلستان و اسکاتلند، بالاد نوعی شعر عامیانه است که غالباً به بندهای متساوی تقسیم می‌شود. رابرت برنز Robert Burns تعداد بسیاری از این بالادها را جمع‌آوری کرده، شامل اشعار روستائی و سرشار از خاطرات افتخارآمیزملی که خود شاهکاری بشمار می‌آید. همچنین والتراسکات مجموعه‌ای فراهم آورده شامل اعمال قهرمانی جنگجویان یا راهزنان قرن دوازدهم یا چهاردهم در مبارزه برای آزادی سرزمین خویش. از بالادهای معروف انگلستان بالادهای تامس‌مور وساوذی است.

در آلمان، بالاد در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم تعریف مشخص و حدود معینی یافت که به نوع خاصی از شعر اطلاق می‌شد و علاوه بر تقسیم بندها از نظر موضوع گاه داستانی خیالی بود و گاه نمودار شکوه و زاری وزنده‌نگهداشتن خاطرهٔ سرگذشتهای خونین. چهار شاعر در آلمان استاد نامدار بالاد شناخته شده‌اند: شیلر، گوته، برگر و اوهلاند. شیلر با اشعار تغزلیتر و توصیفی‌تر خود بالاد را به غزل‌آلمانی نزدیك ساخت، گاه بالادهای او به صورت مرثیه نیز درمی‌آمد، اما گوته و اوهلاند پیوسته بالاد را بر زمینهٔ واقعی خود قرار می‌دادند. این نوع بالادها در فرانسه مورد تقلید شاعران رومانتیك و پیشوای آنان، ویکتور

هوگو قرار گرفت. در قرن نوزدهم قالب ثابت بالاد قدیم در فرانسه به وسیلهٔ شاعرانی چون فرانسوا کوپه و بنویل و در انگلستان به وسیلهٔ سوینبرن و روستی از نو زنده شد.

## C

Commedia dell'arte

کمدیا دلارته.ـ نوعی نمایش که در قرن شانزدهم در ایتالیا رواج داشت و از آنجا به‌کشورهای دیگر اروپائی نفوذ یافت. در این نوع نمایش بازیگر به جای از بر کردن متن نمایشنامه، مکالمه را بر مبنای بدیهه‌گوئی قرار می‌دهد. در نمایشنامهٔ اصلی تنها توالی صحنه و وضع خاص بازیگر تعیین می‌گردد و بر زمینهٔ آن گروه بازیگران آماده و آزموده و کاملاً به یکدیگر پیوسته و متناسب، نقشهای خویش را بازی می‌کنند، بازیگران از آغاز ازنظر خصوصیتهای چهره و اندام برای معرفی گروه خاصی از افراد بشر انتخاب می‌شوند که همیشه با نقابهای خاص خود ظاهر می‌گردند و گروه مردم پیر و ابله، سربازان لافزن، فضل فروشان، وکلای دعاوی یا خدمتکاران حیله‌گر و امثال آن را معرفی می‌کنند. بازی ثابت هر بازیگر در ارائه دادن نقش خاص موجب پیدایش شخصیتهای گوناگون تئاتر گشته است، چون شخصیت آرلکن Arlequin، اسکاپن Scapin ، اسکاراموش Scaramouche و مانند آن.

درکمدیا دلارته به‌طورمسلم‌محدودیتی برای بازیگر وجود داشته و گاه ماجراها بیمعنی جلوه‌کرده است، تنها امکان‌آزادی درشوخیها وبذله‌گوئیها، مسخرگیها و شادی بخشیدن بوده که هربار با شوری تازه همراه می‌گشته و تماشاگر را سرگرم می‌کرده است، خاصه دقت در گفتارها و لهجه‌های محلی یا محاورهٔ زمان حاضر همراه با حرکتها و اداها و جنب و جوشها که گاه تا حد بندبازی پیش می‌رفت، به نمایش جلوهٔ خاص می‌بخشید وموجب می‌شد که کمدیا دلارته اگر چه فاقد ارزش بسیار ادبی بوده، از محبوبیت فراوان نزد عامهٔ مردم برخوردارگردد و بر آثار نمایشی قرون بعد نفوذ یابد. کمدیا دلارته از ایتالیا به وسیلهٔ گروههای خاص به اسپانیا و فرانسه و حتی انگلستان برده شده، مولیر نیز در آفرینش شخصیتهای نمایشی تحت نفوذ اسکاراموش یا اسکاپن قرار گرفته است.

Commune (La)

کمون.ـ سازمان انقلابی که پس از رفع محاصرهٔ پاریس از ارتش پروس و شورش مارس ۱۸۷۱ در پایتخت مستقر شد و همان سال بر اثر محاصرهٔ تازه شهر به وسیلهٔ ارتش منظم حکومت تیر Thiers که از طرف مجلس شورا به ریاست جمهوری منصوب شده بود، منحل گشت.

Convention

کنوانسیون.ـ مجلس انقلابی که جانشین قوهٔ مقننه گشت و در ۱۷۹۲ بر فرانسه حکمفرمائی کرد، در ۲۶ اکتبر ۱۷۹۵ جمهوریت را اعلام و لوئی شانزده را به مرگ محکوم کرد و موفق شد که رژیم سلطنت را برهم زند. این مجلس پیروزیهائی بدست آورد و سازمانهای مهمی در کشور برقرار کرد.

## D

Decadents (*Les*)

له دکادان به گروهی از شاعران فرانسوی پیروان رمبو Rimbaud، ورلن Verline و مالارمه Mallarmé اطلاق می‌شد، و به طور وسیعتر و عامتر مکتب منحط Décadentisme به جریان ادبی دورهٔ پس از مکتب رومانتیسم فرانسه و به جریان سمبولیسم بستگی می‌یافت که پیروان آن از ذوق و سلیقهٔ بیمارانه و انحرافی و حساسیتی مافوق عادی و غمی درونی و آمیخته با نگرانی برخوردار بودند. این گروه به انحطاط تمدن اعتقاد داشتند و به زندگی در انزوا و تنهائی که جبر سرنوشت است، می‌بالیدند، به همه چیز با نظر استهزا می‌نگریستند و بر ضد هرگونه قرارداد اجتماعی گام بر می‌داشتند. اشعار خود را به زبان محاوره و با اوزان غیر عادی می ساختند و بر خلاقیت احساس درون و مقدم داشتن اندیشه بر همه چیز دیگر تکیه می‌کردند.

Decembristes

دسامبریست یا دکابریستها Decabristes به نهضت شورش‌طلبانهٔ روسیه اطلاق می‌شود که در دسامبر ۱۸۲۵ پدید آمد. در طی جنگهای ضد ناپلئون، افسران جوان و روشنفکران برگزیدهٔ روسی در ضمنی که اروپای غربی‌را زیر پامی گذاردند، زندگی غرب را با زندگی روسیه سنجیدند و پس از بازگشت به وطن، ناراضیان‌از دستگاه حکومت آلکساندر اول را گرد خود جمع‌کردند و مجامع

پنهانی تشکیل دادند که هدفشان لغو بـردگی، اصلاحات ارضـی و محدود ساختن اختیارات حکومت سلطنتی بـه وسیلهٔ رژیم مشروطه و قانـون اساسی بود و هرآن در پی زمان مناسبی بودند تـا سر بـه شورش بگذارند، تـا پس‌از مرگ آلکساندر اول در ۱۹ نـوامبر، فرصت را مغتنم شمردند و در چهاردهم دسامبر قیام کردند، امـا در قیام خود شکست خوردنـد، زیـرا طـرز عـمل صحیحی بکار نبرده و نتوانسته بودند، چنانکه باید برای هـدف خود در میان ملت به قدر کافی تبلیغ کنند. پس بـه فرمان نیکولا جانشین آلکسانـدر اول صدها نفر دستگیر و محاکمه شدند که از میان آنان نـویسندگان جـوان یا کسانی از نجیب زادگان بودند. پنج تن به دار آویخته شدند و صد تن بـه سیبریـه تبـعیـد گشتند، بسیـاری از نویسندگان جـوان نیز که جـزو این نهضت نبودند، امـا از آن طرفداری می‌کردند مانند پوشکین و گریبایدوف توقیف شدند و پس‌ازکمی آزادگشتند. پوشکین شعر غنائی مشهوری خطاب به دسامبریستهای درحال تبعید ساخت و تولستوی در کتاب **جنگ و صلح** از شورش‌آنان الهام‌گرفت. قهرمان‌کتاب به همین نهضت پنهانی پیوسته بود.

## E

**École Romane**

مـکتب رومـی.ـ جریان درجـهٔ دوم ادبـی فـرانسه در سالهای اواخر قرن نوزدهـم کـه بـه وسیلهٔ ژان مـوره‌آ Moréas وشاگرد جوانش شارل موراس Maurras پایه‌گـذاری شد که در برابر اشعار خشك و سرد پارناسی وابهامات سمبولیسم اعـلام بـازگشتی بـود به فرهنگ و ادب یونانی‌ـلاتینی و ادبیات کلاسیـك فـرانسه و شاعـران قرون یـازدهـم و دوازدهـم و سیـزدهـم و پیـروی از مکتـب رونسار، راسین و لافونتن، چنانکه مـوره‌آ خود در یکی از سخنرانیهایش گفته بـود: «ما باید قواعد شعر و چیزهـای دیگرآن را در آثـار راسیـن بیابیم.» در ایـن نهضت رومـانتیسم و مکتبهـای جانشین آن طرد شده بود.

## F

**Futurisme**

فوتوریسم.ـ نهضتی ادبی و هنری که ابتـدا در ایتالیـا به وسیلهٔ مـارینتی Marinetti پـدید آمد و در ۱۹۰۹ بـه فـرانسه راه یـافت و بیـانیـهٔ آن در روزنـامـهٔ فیـگـارو منتشـر شد کـه بیـانیـه‌ای بـود ضد فـرهنگـی و ضد

فلسفی و هدفش نزدیك کردن ادبیات و هنر به همهٔ مظاهر جدید زندگی و قدرت و تحرك. فوتوریسم همهٔ موضوعهای خاص رومانتیسم و سمبولیسم را از شعر و ادب طرد کرد و موضوعهائی را جانشین آن ساخت که با واقعیت زندگی حال تطابق داشت، حتی با اغتشاش و بینظمی، و برای این کار کلام و عبارتهای معمول و مرسوم را نارسا دانست و در پی بکار بردن کلامی برآمد که با شتابزدگی زندگی و القای سرعت احساس بیشتر وفق دهد. قوانین صرف و نحو گسیخته گردد و به اصطلاحات علمی و فنی حق ورود به ادبیات داده شود. فوتوریسم در نقاشی و موسیقی و سینما بیش از ادبیات تأثیر کرد و در فرانسه، در سوررئالیسم نشانه‌هائی بر جای گذارد. در روسیه فوتوریسم به وسیلهٔ مایاکوفسکی اعتلا و گسترش یافت. همهٔ ارزشهای ادبی گذشته انکار شد و هنری بدیع و پر تحرك پدید آمد به طرفداری صنعت و فن و نوعی مشابهت میان انسان وماشین. نویسندگان فوتوریست در روسیه رئالیسم را که عکسبرداری از واقعیت بود و همچنین سمبولیسم را که تغییر شکلی از واقعیت بود، هر دو را طرد کردند، کلمات را از معانی پیشین تهی ساختند و به آنها ارزش جدید بخشیدند. نهضت فوتوریسم در روسیه کمك بزرگی به انقلاب و کمونیسم کرد و چند تن ازاعضای آن به مقامات عالی از جمله وزارت فرهنگ منصوب گشتند.

## H

**Haiku**

هایکو.ـ سبکی از انواع برجستهٔ شعر ژاپونی. شعری بسیار کوتاه شامل سه مصراع هفده هجائی (پنج‌ـ هفت‌ـپنج) که احساسی را از طبیعت و فصلها بیان کند. بعضی از شاعران صنایع کلام و استعاره را به آن افزودند و عده‌ای عناصر تغزلی در آن وارد کردند. ترجمه یکی از هایکوهای ژاپونی:«آتش زیرخاکستر، خانه زیر برف، نیمه شب.»

**Hymne**

ایمن.ـ شعری که در یونان باستان به افتخار خدایان یا قهرمانان ساخته می‌شد و با موسیقی رابطهٔ نزدیك داشت. در فرانسه اولین بار به وسیلهٔ رونسار Ronsard در ۱۵۴۹ با عنوان ایمن دو فرانس Hymne de France به کار برده شد و بعدها به‌وسیلهٔ شاعران

دیگر دنبال گشت. از حیث موضوع، ایمن شامل اشعاری است مذهبی یا اساطیری یا مربوط به وقایع تاریخی معاصر شامل موضوعهای اخلاقی، سیاسی، فلسفی یا مربوط به عالم طبیعت. در بیزانس Byzance ایمن به منظومه‌ای گفته می‌شد مرکب از بندهای یکسان که هر بندی به بیتی واحد ختم می‌شد و در واقع ستایش و نیایشی بود از طرف مؤمنان. در این گونه شعر قافیه غالباً در بندها مراعات می‌شد و گاه حروف اول هر مصراع با ارتباط با یکدیگر کلمه یا عبارتی می‌ساخت که شامل نام شاعر یا عنوان شعر بود.

## I

**Iambe**

یامب عبارت است از:
۱ـ واحد وزن شعر شامل یك هجای کوتاه و یك هجای بلند مانند اشعار یونانی ـ لاتینی ـ مجارستانی و مانند آن. ۲ـ واحد وزن شعر برحسب کیفیت و شدت و ضعف هجا، شامل یك هجای ضعیف و یك هجای قوی مانند زبانهای آلمانی، انگلیسی و ایتالیائی و مانند آن. ۳ـ نوع ادبی خاص اشعار هجو‌آمیز و جدلی که نه بر شدت و ضعف هجا تکیه دارد و نه بر کوتاهی و بلندی، مانند اشعار فرانسوی در قالب متناوب دوازده و هشت پایه چون یامبهای آندره شینه A. Chenier

**Inquisition**

انکیزیسیون.ـ سازمان و دادگاهی در قرون وسطا، برای تفتیش عقاید و کیفر دادن به ملحدان و کافران، که اسقفها ناچار بودند کسانی را که به تغییر مذهب تن در نمی دادند، به مقامات قضائی تسلیم کنند. دادگاه در آغاز به وسیلهٔ پاپ گرگوریوس نهم Gregoire IX در ۱۲۳۳ برای محاکمهٔ فرقهٔ دومینیکیان Dominicain تشکیل شد، پس‌از آن وسعت یافت و همهٔ عیسویان را دربر گرفت و علاوه بر مرتدان، جادوگران و شاعران را شامل گشت. این سازمان در قرن سیزدهم آشکارا آزادی وجدان وشعور را مورد حمله قرار داد، خاصه در ایتالیا و اسپانیا. در اسپانیا خاطرات بسیار غم‌انگیزی از این دادگاه باقی ماند، چنانکه ابتدا متعصبان مذهبی را و سپس به مقاصد سیاسی هزاران نفر دیگر را سوزاندند. ناپلئون اول در ۱۸۰۸ دادگاه را منحل کرد، اما در ۱۸۱۴ دوباره برقرار گشت و تا ۱۸۳۴ دوام یافت.

# M

**Masque**

ماسك.ـ نمایشنامهٔ خاصی در انگلستان، در دورهٔ رونسانس که اصل ایتالیائی داشت و از کلمهٔ ماسکرا Maschera به معنی تغییر لباس و پوشیدن صورت با نقاب گرفته شده بود. نمایش ماسك معمولاً درجشنهای مذهبی یا موارد خاص دیگر اجرا می شد و مانند باله‌های دربار فرانسه از پیدایش اوپرا در قرن هفدهم خبر می داد. اولین نمونه‌های نمایش ماسك نمایش تبدیل لباس disguising و نمایش صامت mummings خوانده می شد که از جان لیدگیت John Lydgate در حدود سال ۱۴۳۰ در دست است، شامل هفت نمایش. ماسك رسمی و با معیار قانونی با مقدمه‌ای آغاز می‌شد که در آن گروه بازیگران مرد غالباً با لباس زنانه در گردونه‌های نمایشی وارد صحنه می‌شدند، پس از آن به بحث و جدل می‌پرداختند که سرانجام به رقص و آواز پایان می یافت. از ۱۵۹۰ به بعد جنبهٔ ادبی ماسك اهمیت بسیار یافت و وضع ظاهرنمایش، لباس و موسیقی وشکوه و جلال صحنه در آن مورد توجه بیشتر قرارگرفت و در قرن هفدهم به وسیلهٔ بن جانسون Ben Jonson و اینیگو جونز Inigo Jonz به اوج خود رسید. کومس *Comus* اثر جان میلتون Milton در قرن هفدهم که در ۱۶۳۴ به اجرا درآمد، نمونهٔ عالی شاعرانه از نمایش ماسك است و از نظر ادبی نیز پر-ارزشترین آن. ماسك پس از سال ۱۶۶۰ از رواج افتاد.

**Mélodrame**

ملودارم.ـ نوعی نمایش که قدمت آن به قرن هیجدهم می‌رسد و در آن موسیقی و آهنگ اصل مهم بشمار می‌آمد که گاه همراه با مکالمه وگاه به صورت صامت و بدون کلام اجرا می شد و از قرن هیجدهم به بعد به نمایشنامه‌ای منثور اطلاق می گشت، آزاد از هر نوع قید و قانون سنتی، که در آن بیشتر شکوه و تجمل غلبه داشت و در بازیهائی پر تحرك، گروه بد اندیشان و نیك اندیشان و قربانیان بیگناه که غالباً کارشان به پیروزی می انجامید و خائنان و ستمکاران دربرابر یکدیگر قرار می‌گرفتند و در میان آنان شخصی ساده لوح و ناشی نقش مسخرگی و خنداندن را بر عهده داشت. بر ملودرام حوادث غیر منتظر و ناگهانی بیشتر از واقعیت حکمفرماست، محیط آن حالت مرموز

دارد و لحن کلام به طور کلی فشرده وگاه همراه با فصاحتی پر تکلف است.

## O

**Ode**

اود.ـ نوعی شعر که در یونان باستان نغمه و سرود نیز خوانده می شد شامل شعر غنائی بلندی که به وسیلهٔ گروه هماوازان با آواز و رقص همراه می گشت. مانند اودهای پیندار و هوراس. وزنها و تعداد قطعه‌ها در اودها بسیار پیچیده و مختلط بوده و از طرح و الگوی اصلی شعر که با رقص هماهنگی داشته، پیروی می‌کرده است. در قرون بعد اود به اشعار تغزلی گفته می‌شد در تجلیل حوادث بزرگ یا اشخاص عالیقدر مانند اودهای رونسار Ronsard یا ویکتور هوگو. گاه نیز احساسها و هیجانها را دربر می‌گرفت، مانند اودهائی به‌سبك اناکرئون Anacréon. از نظر قالب، اود در یونان باستان شامل سه قسمت بود: ۱ـ Strophe، بند و قطعهٔ اول که با رقص آهسته و قدم برداری همراه بود. ۲ـ Antistrophe، بند و قطعهٔ دوم که با قدمهای معکوس و برگشت رقص، اما با همان ترکیب بند اول همراه می‌گشت. ۳ـ Épode ، بند یا قطعه‌ای که پس از دو قطعهٔ اول و پس‌از مکث و توقف هماوازان اجرا می‌شد با روشی متفاوت. این طرح و تقسیم بندی سه‌گانه بر حسب میل شاعر مکرر می‌گشت. در اشعار شاعران قرون بعد طول یا مکث در قالب مصراعها و بندها متفاوت بود و هر شاعری از قالب یکی از شاعران یونان پیروی می‌کرد.

## P

**Pléïades**

پلیاد.ـ دراساطیر یونانی نام هفت‌دختر اطلس Atlas و پلیونه Pleione است که از رنجهای پدر بجان آمدند و به خودکشی روی آوردند و بعد به ستارگان پروین تبدیل گشتند. گروه پلیاد در ادبیات یونانی بر هفت شاعر اطلاق می‌شد، از آن جمله تئوکریت و هومر. در زمان هانری دوم گروه پلیاد فرانسوی از هفت شاعر تشکیل شد به پیشوائی رونسار Ronsard . در زمان لوئی سیزدهم نیز گروهی از شاعران فرانسوی به نام پلیاد گرد هم آمدند.

**Poétisme**

پوئتیسم.ـ هدف این نهضت لذت‌بردن از شادیهای زندگی بود پس از

دوران جنگ جهانی و عکس‌العملی قاطع در برابر خشکی شعر خاص حکومت کارگری و رنجبری که نظم انقلابی را ایجاب می‌کرد. پوئتیسم شعر را به سوی آزادی تخیل و ابداع و طرد اندیشه‌ها و اصول عقاید روشنفکری و معنوی سوق می‌داد و بیانی بر می‌گزید که کاملاً شاعرانه و دارای کلمات برگزیده و استعاره‌ها و تعبیرهای دقیق و ظریف بود.

Port-Royal

پور-روایال.ـ دیر زنان فرانسوی که در ۱۲۰۴ در بیست و هفت کیلو-متری پاریس تأسیس شد و در ۱۶۲۵ به دو قسمت تقسیم گشت. قسمت مهم آن به پاریس منتقل شد و خاص فرقهٔ یانسنها Jansénistes گشت. در محل قدیم دانشمندان انزوا طلب گرد هم آمدند و مدارس کوچکی تشکیل دادند که نویسندگان بزرگی مانند راسین شاگرد آن بودند، همچنین پاسکال در ۱۶۵۴ آنجا عزلت گزید. دیر پور-روایال در ۱۷۰۹ به فرمان لوئی چهاردهم بسته شد و در ۱۷۱۲ ویران گشت.

Prince des Poètes

ملك‌الشعرا عنوانی افتخاری بود که به وسیلهٔ نسل جوان ادبی ساحل چپ در پاریس به عده‌ای از شاعران اعطا می‌شد و ورلن، مالارمه، پول فور به نوبهٔ خود تا آخر زندگی از آن برخوردار گشتند. در ۱۹۶۰ نظر-خواهی کلی به وسیلهٔ مجلهٔ نوول لیترر ترتیب یافت و شرایط دست‌یافتن به این عنوان را محدودتر کرد و آن را به سوپرویل Supervielle که روز-های آخر عمر را می‌گذراند، تقدیم کرد، بر اثر این انتخاب که مورد مخالفت آندره‌برتون و دوستانش قرار گرفت، این لقب بتدریج ازمیان رفت.

## R

Robespierre

روبسپیر.ـ رهبر سیاسی حکومت انقلابی فرانسه که موجد کشتار و وحشت بود و در ۲۷ ژوییهٔ ۱۷۹۴ به وسیلهٔ کنوانسیون سرنگون و اعدام شد و با اعدام او قتل عام پایان یافت.

Romance

رومانس.ـ به‌نوعی شعر قرون وسطائی اطلاق می‌شد، دربارهٔ سرگذشتی غم‌انگیز و عاشقانه، همچنین قطعه شعر کوتاه و تغزلی در اسپانیا که از اشعار عامیانه گرفته شده بود در مصراعهای هشت هجائی و در نقل

حادثه‌ای که از داستانی بیرون کشیده شده یا در بیان احساسی. رومانس موضوعهای حماسی قرون وسطا را به دورهٔ رومانتیسم منتقل کرده است.

Romancero

رومانسرو.ـ در ادبیات اسپانیائی بر مجموعهٔ رومانس اطلاق می‌شد یا بر افسانه‌های منظوم و ملی از قرون وسطا. رومانسرو ابتدا به عنوان شعر بدوی مورد بی‌اعتنائی قرار گرفت و به دست فراموشی سپرده شد، اما مجموعه‌هائی از آن در اروپا و در عصر ماقبل رومانتیسم و رومانتیسم مورد توجه فراوان واقع شد و باقدرت بسیار موضوعهای شاعرانه را زنده ساخت و نفوذش خاصه در فرانسه و آلمان به طور محسوس نمایان گشت.

## S

Saint Barthélemy

سن بارتلمی.ـ قتل عام پروتستانها در زمان حکومت شارل نهم، پادشاه فرانسه و به تحریك کاترین دو مدیسی Médicis، در شب بیست وچهارم اوت ۱۵۷۲ و فردای جشنهای ازدواج هانری دوناوار Henri de Navarre با مارگریت، خواهر شارل نهم. در این قتل عام که با ناقوس کلیسا آغاز شد، پیشوایان مذهب پروتستان را سر بریدند. نتیجهٔ مستقیم واقعهٔ سن بارتلمی جنگهای داخلی تازه بود.

Sonnet

سونه.ـ در حدود سال ۱۲۳۰ میلادی در ایتالیا پدید آمد، شامل چهارده مصراع یازده هجائی که به دو رباعی و دوبند سه بیتی Tercet تقسیم می‌شد و شکل منظمی داشت. از قرن سیزدهم به بعد سونه در موضوعها و در اوزان گوناگون بکار رفت. قافیه در سونه بر حسب سلیقهٔ ملتها و شاعران متفاوت گشت و اوزان نیز به ملل مختلف بستگی یافت، چنانکه در ایتالیا یازده هجائی، در فرانسه دوازده هجائی ودر انگلستان ده‌هجائی شد. از سونه‌های ممتاز در انگلستان سونه‌های شکسپیر است، شامل سه رباعی با قافیه‌های متناوب. مدتها گمان می‌بردند که هر یك از رباعیها درسونه باید معنی کاملی داشته باشد، اما از قرن هیجدهم شاعران الزام را کنار گذاردند و بعکس روشی را پیش گرفتندکه درآن اندیشهٔ اصلی مجموع شعر در بیتهای آخر بصورتی خاص، مؤثر و برجسته به خواننده القا می گشت. در دورهٔ رونسانس سونه شعری عاشقانه بود و میلتون، شاعر

انگلیسی دامنهٔ آن را وسعت داد و به مسائل سیاسی و اخلاقی کشاند که به وسیلهٔ شاعران بعد ادامه یافت. امروزه سونه در موضوعهای مختلف بکار می رود.

Sturm und Drang

هجوم و نبرد.ـ نهضتی ادبی در آلمان در شیوهٔ ماقبل رومانتیك که رواج آن میان سالهای ۱۷۶۰ و ۱۷۸۵ و اوج درخشندگیش میان سالهای ۱۷۶۹ و ۱۷۷۵، تاریخ عزیمت گوته به وایمار بود و به وسیلهٔ نمایشنامهٔ راهزنان اثر شیلر در ۱۷۸۲ از نو جان گرفت. نام این نهضت از نمایشنامه‌ای اثر کلینگر Klinger گرفته شده است. نهضت هجوم ونبرد عصیان جوانان بیست تا سی ساله بود بر ضد قیود اجتماعی و اندیشه‌ای فردی که در قرن هیجدهم گسترش یافت. این گروه پیرو ژان ژاك روسو بودند و چون او طبیعت را در برابر تربیت و احساس را در برابر عقل قرار می‌دادند و از هر نوع الزام اجتماعی برای شخصیت آدمی رو بر می‌گرداندند و آزادی را در برابر استبداد می‌ستودند. همین نهضت راهنمای انقلاب فرانسه و موجب اعلام حقوق انسانی آن گشت. درخواست نامحدود بشر در برابر محدودیت و تنگنای عالم و موضوع آزادی و اجبار، کشمکشی بود که در آثار و بیان نویسندگان و شاعران این گروه مقامی خاص داشت و به طور خلاصه گسستن سدها مورد نظر آنان بود. نهضت هجوم و نبرد را در واقع می‌توان رستاخیز شعر آلمان دانست.

## T

Tanzimat

تنظیمات.ـ نهضت ادبی عثمانی میان سالهای ۱۸۳۹ و ۱۸۸۰ که آغاز عصر جدیدی را در ادبیات ترك اعلام داشت و آن قیامی بود بر ضد ادبیات سنتی ترکیه که از نظر طرفداران نهضت از بیان خواستهای جامعهٔ ترك، پس از نهضت اصلاح‌طلبانهٔ سیاسی و ملی تنظیمات در ۱۸۳۸، ناتوان می‌نمود. ادبیات تنظیمات خاصه بر زمینهٔ انواع جدید ادبی مانند تئاتر، رومان، نقد ادبی، مقامه و روزنامه‌نگاری تثبیت گشت و دیری نگذشت که قالبی جدید از نثر روشنتر و صریحتر از عصر کلاسیك ترك بوجود آمد، قالبی که بر اثر ترجمهٔ آثار ادبی غرب، خاصه ادبیات فرانسوی ساخته شده بود. از

نظر موضوع و مفاهیم نیز ادبیات تنظیمات کمتر قراردادی و سنتی بود و از نظر طرز تفکر، اولین بار با شیوه‌ای رومانتیك، مفاهیم وطنی و آزادیخواهی را بیان می‌کرد و نوعی ادبیات احساسی،افسانه‌ای و غم‌انگیز و ملو دراماتیك همهٔ آثار این دوره را در بر گرفت. ادبیات تنظیمات در هر حال ادبیات دورهٔ تحول ترك بشمار آمد.

Toison d'or

پشم زرین.ـ در اساطیر یونان پوست قوچ بالداری که به وسیلهٔ فریکسوس Phrixos به کولخیس Colchide برده شد و به پادشاه آن تقدیم گردید. پادشاه کولخیس آن را به خدای جنگ تقدیم کرد و نگهداریش را به اژدهائی سپرد. پلیاس Pelias تاج و تخت یولکوس Iolcos را که به یاسون Jason، برادرزاده‌اش تعلق داشت، غصب کرده بود و هنگامی که یاسون که در یکی از جنگلها به‌دست موجودات عجیبی پرورش یافته بود، برای بدست آوردن پادشاهی به‌کشور خویش بازگشت و از عموی خود تقاضای تخت و تاج کرد، پلیاس سپردن تخت سلطنت را به‌او موکول به‌آوردن پشم زرین کرد. یاسون از پسر فریکسوس کمك خواست و او کشتی آرگو Argo را که به معنی سریع بود، ساخت وسازندگان آن راکه آرگونوتها Argonaute خوانده می‌شدند، همراه یاسون کرد. یاسون به کمك آنان پشم زرین را بدست آورد و به پلیاس عموی خود سپرد و بنا بر گفته‌ای به پادشاهی رسید.

Transcendentalism

وجود برترین.ـ نهضتی فلسفی و ادبی که در قرن نوزدهم میان سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۶۰ در نیوانگلند New England رواج داشت و هنر و ادبیات امریکا را در برگرفت. این فلسفه که بیشتر می توان آن را حالتی روحی دانست تا شیوه‌ای فلسفی،عکس‌العملی بود برضد اصول حکمت عقلانی قرن هیجدهم و اندیشه‌ای تحت‌تأثیر ایده‌آلیسم آلمانی و عرفان شرقی. طرفداران این نهضت یگانه راه درك حقایق را کشف و شهود می‌دانند و به تجلی خداوند در ذرات عالم هستی ایمان دارند. در نظر آنان همهٔ اجرام و ذرات از قدرتی مافوق بشری و نیروئی لایزال و بیرون از عالم مادی اطاعت می کنند و بدین طریق طرفداران فلسفه نسبت به همهٔ قدرتهای خارجی و همهٔ سنتها بی‌اعتنا می‌مانند و تنها به

تجربه‌های شخصی و مستقیم تکیه می‌کنند. از پیشوایان این نهضت رلف والدو امرسون Ralph Waldo Emerson است که اشعار و مقاله‌اش به نام طبیعت *Nature* بهترین تفسیر و بیانی است از اصول عقاید این گروه که درانجمن مذهب وجود برترین Transcendental club گرد می‌آمدند و نظرهای خویش را در روزنامهٔ وابسته به‌این گروه‌انتشارمی‌دادند.

## U

**Unanimisme**

اونانیمیسم، مکتب جامعیت.ـ مکتبی ادبی در فرانسه، در اوائل قرن بیستم که نمایندهٔ برجستهٔ آن ژول رومن Jules Romains در کتاب **زندگی همداستان** *La Vie Unanime* نظر خود را دربارهٔ آن عرضه کرده است. مبنای اصلی این شیوهٔ ادبی توجه به جامعه است به جای فرد و کشاندن شعر به دنیای جدید و آثار قدرت بشری و توجه به رومانهای وقایع‌نگاری بیش از رومانهای درونی و مخالفت با فردپرستی سمبولیسم و همدردی و شفقت‌نسبت به رنجهای‌بشری به‌جای توجه به درون خویش. بنا بر عقیدهٔ پیروان این مکتب، فرد باآنکه دارای روحیهٔ خاص خویش است، از عناصر گوناگونی ترکیب شده که جامعه بر او تحمیل کرده است. در واقع روح فرد در روح بزرگی که روح گروهها و جوامع است، مستهلك می‌شود، گروههائی که از قدرتی مافوق قدرت فردی برخوردارند مانند گروه شهر، کارخانه، کلیسا و غیره. اونانیمیسم جامعه را منشأ تکامل و شکفتگی قدرتهای فردی می‌داند و هیجانها و فعالیتهای این روح بزرگ اجتماعی‌را از عناصر ترکیب کنندهٔ آن بسیار پر-قدرت‌تر می‌شناسد. از نظر بیان وزبان شعر در این شیوه از هر نوع استعاره و کنایه پرهیز می‌شود و هر گونه آرایش غیر ضروری از کلام طرد می گردد. قافیه و هرچیز مشابه آن با بی اعتنائی شاعر روبرو می‌گردد. وزن نیز در شعر، عنصری بکلی متغیر و گوناگون دارد.

## V

**Vaudeville**

وودویل.ـ ریشهٔ این لغت در حقیقت نامعلوم است و عده‌ای آن را از نورماندی در شمال فرانسه می دانند که اولین متنهای آن به سال ۱۵۷۰ می‌رسد و به سبب مشابهت

لغوی با Voix de Ville (صدای شهر) که در قرن نوزدهم رواج داشته وودویل خوانده شده و آن ترانه‌های عامیانهٔ شهری بوده است در برابر ترانه‌های روستائی. وودویل به‌نوعی ترانهٔ هجوآمیز اطلاق می‌شده که با متنی از موسیقی معین و شناخته شده تناسب داشته و دورهٔ رواجش از آخر قرن هفدهم تا آخر قرن هیجدهم در کشور فرانسه بوده است و از آن دو-هزار متن متفاوت از سالهای ۱۷۱۵ تا ۱۷۶۰ باقی مانده است. بعدها بسیاری از این ترانه‌ها دراوپراکمیکها و سپس در کمدیها جای داده شده و سرانجام به کمدیهائی اطلاق گشته‌که از آخرین سالهای قرن هیجدهم و سراسر قرن نوزدهم از شهرت و رواج بیمانندی برخوردار بوده است و در قرن نوزدهم ده هزار از آن را بر-شمرده‌اند و از معروفترین نوع آن وودویلهای‌لابیش Labiche است. کم کم وودویل به نمایشنامه‌هائی تبدیل‌شد، شامل پیچ و خمها، گره خوردگیها و گره گشائیهای استادانه، جهشهای فراوان و حوادث ناگهانی و غیر منتظر، همراه با حاضر جوابیهای دلنشین و نکته‌های خنده آوری که از مواردگوناگون استخراج می‌شده‌است وهمین امر وودویل را ازکمدی متمایز ساخته است. وودویل از فرانسه به کشورهای دیگر اروپائی و در اواسط قرن نوزدهم به‌امریکا نفوذ یافته‌است.

| | |
|---|---|
| Vrchlicky | ورخلیتسکی |

## W

| | |
|---|---|
| Wells | ولز |
| Whitman | ویتمن |
| Wilde | وایلد |
| Williams | ویلیامز |
| Woolf | وولف |
| Wordsworth | وردزورث |
| Wright | رایت |
| Wyspianski | ووسپیانسکی |

## Y

| | |
|---|---|
| Yeats | ییتس |
| Yesenin | یسنین |
| Young | یانگ |
| Yü-Ta-Fu | یو-تا-فو |

## Z

| | |
|---|---|
| Zamyatin | زامیاتین |
| Zeromski | زرومسکی (ژرومسکی) |
| Zeyer | زه‌یر |
| Zhukovsky | ژوکوفسکی |
| Ziya Gökalp | ضیاء گوک‌آلپ |
| Ziya Pasa | ضیا پاشا |
| Zola | زولا |
| Zorilla y Moral | زوری‌یا ای مورال |
| Zoshchenko | زوشچنکو |
| Zweig | تسوایگ |

| | |
|---|---|
| **Sienkiewicz** | سین‌کیویچ |
| **Simenon** | سیمنون |
| **Skelton** | اسکلتون |
| **Slowacki** | اسلوواتسکی |
| **Solomós** | سولوموس |
| **Solzhenitsyn** | سولژنیت‌سین |
| **Sophocles** | سوفوکل (سوفوکلس) |
| **Soupault** | سوپو |
| **Sova** | سووا |
| **Spenser** | اسپنسر |
| **Spitteler** | اسپیتلر (اشپیتلر) |
| **Staël** | استال |
| **Stein** | اشتاین (استاین) |
| **Steinbeck** | اشتاین بک (استین‌بک) |
| **Stendhal** | استاندال |
| **Stevenson** | استیونسون |
| **Stifter** | استیفتر (اشتیفتر) |
| **Stowe** | استوو |
| **Strindberg** | استریندبرگ (استریندبری) |
| **Suarès** | سوارس |
| **Sue** | سو |
| **Sully Prudhomme** | سولی پرودوم |
| **Supervielle** | سوپرویل |
| **Svevo** | اسوو |
| **Swift** | سویفت |
| **Swinburne** | سوینبرن |

## T

| | |
|---|---|
| **Tagore** | تاگور |
| **Tāhā Hussain** | طه حسین |
| **Taine** | تن |
| **Tarkington** | تارکینگتون |
| **Tasso** | تاسو |
| **Tegnér** | تگنر |
| **Tennyson** | تنیسون |
| **Terence** | ترنس |
| **Thackeray** | ثکری |
| **Theocritus** | تئوکریت (تئوکریتوس) |
| **Thibaudet** | تیبوده |
| **Thoreau** | ثورو |
| **Tieck** | تیک |
| **T'ien Han** | تین هان |
| **Tirso de Molina** | تیرسو د مولینا |
| **Tolstoy** | تولستوی |
| **Topelius** | توپلیوس |
| **Tou Fou** | تو فو |
| **Triolet** | تری‌یوله |
| **Troyat** | تروایا |
| **Turgenev** | تورگنیف |
| **Twain** | تواین |

## U

| | |
|---|---|
| **Unamuno** | اونامونو |
| **Undset** | اوندست (اونست) |

## V

| | |
|---|---|
| **Valéry** | والری |
| **Vargas Vila** | وارگاس ویلا |
| **Vazov** | وازوف |
| **Vega** | وگا |
| **Verga** | ورگا |
| **Verlaine** | ورلن |
| **Verne** | ورن |
| **Vestdijk** | وستدیک |
| **Vigny** | وینیی |
| **Villiers de L'Isle -Adam** | ویلیه دو لیل ـ آدام |
| **Villon** | ویون |
| **Virgil** | ویرژیل (ورگیلیوس) |
| **Voltaire** | ولتر |
| **Vondel** | فوندل |
| **Vörösmarty** | وروشمارتی (وروشمارتی) |

| | |
|---|---|
| **Querido** | کوئریدو |
| **Quintana** | کینتانا |

## R

| | |
|---|---|
| **Rabelais** | رابله |
| **Racine** | راسین |
| **Radcliffe** | رادکلیف |
| **Ramuz** | راموز |
| **Régnier** | رنیه |
| **Remizov** | رمیزوف |
| **Renan** | رنان |
| **Renard** | رنار |
| **Restif de la Bretonne** | رستیف (رتیف) دو لا بروتون |
| **Reymont** | ریمونت |
| **Richardson** | ریچاردسون |
| **Rilke** | ریلکه |
| **Rimbaud** | رمبو |
| **Rivière** | ریویر |
| **Robinson** | رابینسون |
| **Rodenbach** | رودنباخ |
| **Rodó** | رودو |
| **Rodrigues** | رودریگس |
| **Roland de la Platière** | رولان دو لا پلاتیر |
| **Rolland** | رولان |
| **Romains** | رومن |
| **Romanov** | رومانوف |
| **Ronsard** | رونسار |
| **Rossetti** | روستی |
| **Rostand** | روستان |
| **Rousseau** | روسو |
| **Ruskin** | راسکین |

## S

| | |
|---|---|
| **Sabahaddin Ali** | صباح‌الدین علی |
| **Sade** | ساد |
| **Sadoveanu** | سادوو آنو |
| **Sagan** | ساگان |
| **Sainte-Beuve** | سنت بوو |
| **Saint - Exupéry** | سنت ـ اگزوپری |
| **Saint - John Perse** | سن ـ ژون پرس |
| **Saint - Pierre** | سن پیر |
| **Saint-Pol-Roux** | سن ـ پول ـ رو |
| **Salda** | شالدا |
| **Salinas** | سالیناس |
| **Salmon** | سالمون |
| **Samed Agaoglu** | صمد آقا اوغلو |
| **Samim Kocagöz** | صمیم قوجاگوز |
| **Sand** | ساند |
| **Sandemose** | ساندموسه |
| **Sappho** | سافو (ساپفو) |
| **Saroyan** | سارویان |
| **Sartre** | سارتر |
| **Scarron** | اسکارون |
| **Schendel** | اسخندل |
| **Schiller** | شیلر |
| **Schlegel** | شلگل |
| **Schnitzler** | شنیتسلر |
| **Scott** | اسکات |
| **Scudéry** | اسکودری |
| **Ségur** | سگور |
| **Seifert** | سیفر |
| **Serao** | سرائو |
| **Sergeyev-Tsenskiy** | سرگیف ـ تسنسکی |
| **Sévigné** | سوینیه |
| **Shakespeare** | شکسپیر |
| **Shaw** | شا |
| **Shelley** | شلی |
| **Sheridan** | شریدن |
| **Shirley** | شرلی |
| **Sholokhov** | شولوخوف |
| **Sidney** | سیدنی |

| | |
|---|---|
| Nekrasov | نکراسوف |
| Negri | نگری |
| Nelligan | نلیگان |
| Neruda | نروذا |
| Nerval | نروال |
| Nervo | نرو |
| Neumann | نویمان |
| Nezval | نزوال |
| Nguyên Dinh Chiêu | نگوین دین چیو |
| Neguyên Khâc Hiêu | نگوین خاک هیو |
| Noailles | نوآی |
| Nodier | نودیه |
| Novalis | نووالیس |
| Nusic | نوشیچ |

## O

| | |
|---|---|
| Obligado | اوبلیگادو |
| Oehlenschläger | اوهلن‌شلگر |
| O'Henry | او هنری |
| Olbracht | اولبراخت |
| Oliveira | اولیویرا |
| Olmedo | اولمدو |
| O'Neill | اونیل |
| Orhan Veli Kanik | اورخان ولی قانیق |
| Oriani | اوریانی |
| Orwell | آرول (اورول) |
| Orzeszkowa | اوشژکووا (اوژشکوا) |
| Ostaijen | اوستاین |
| Ostrovskiy | آستروفسکی |
| Otway | آتوی |
| Ovid | اوید (اوویدیوس) |

## P

| | |
|---|---|
| Pa Chin | پاکین (نام واقعی لی‌فیکان) |
| Pagnol | پانیول |
| Palacio Valdés | پالاسیو والدس |
| Palamàs | پالاماس |
| Palma | پالما |
| Papini | پاپینی |
| Parini | پارینی |
| Pascoli | پاسکولی |
| Pasternak | پاسترناک |
| Péguy | پگی |
| Pellico | پلیکو |
| Pérez Galdós | پرس گالدوس |
| Périer | پریه |
| Perrault | پرو |
| Petöfi | پتوفی |
| Petrarca | پترارک (پترارکا) |
| Philppe | فیلیپ |
| Pindaros | پیندار (پینداروس) |
| Pirandello | پیراندلو |
| Plautus | پلاوتوس |
| Po Chü - i | پو کیویی (پو چو-ای) |
| Poe | پو |
| Ponsard | پونسار |
| Pontoppidan | پونتوپیدان |
| Pope | پوپ |
| Popovich | پوپوویچ |
| Pou Song-Ling | پو سونگ-لینگ |
| Pound | پاوند |
| Prévert | پرور |
| Prévost d'Éxiles | پرو دگزیل |
| Priestley | پریستلی |
| Proust | پروست |
| Przybyszewski | پشیبیشفسکی |
| Pumpurs | پومپورس |
| Pushkin | پوشکین |

## Q

| | |
|---|---|
| Quasimodo | کازیمودو |
| Quental | کنتال |

| | |
|---|---|
| Longfellow | لانگفلو |
| Lönnrot | لونروت |
| Loti | لوتی |
| Louys | لوئیس |
| Lucretius Carus | لوکرتیوس کاروس |
| Lytton | لیتون |

## M

| | |
|---|---|
| Mácha | ماشا |
| Machado de Assis | ماشادو د آسیس |
| Machiavelli | ماکیاولی |
| Macpherson | مکفرسون |
| Maeterlinck | مترلینک |
| Mallarmé | مالارمه |
| Malot | مالو |
| Malraux | مالرو |
| Mann | مان |
| Mansfield | منسفیلد |
| Manzoni | مانتسونی |
| Margueritte | مارگریت |
| Marivaux | ماریوو |
| Marlowe | مارلو |
| Marti | مارتی |
| Martin du Gard | مارتن دو گار |
| Massinger | مسینجر |
| Maugham | موآم |
| Maupassant | موپاسان |
| Mauriac | موریاک |
| Maurois | موروا |
| Maurras | مورا (موراس) |
| Mayakovskiy | مایاکوفسکی |
| Melo | ملو |
| Melville | ملویل |
| Menandre (Menandros) | منادر (مناندروس) |
| Mercier | مرسیه |
| Meredith | مردیث |
| Merezhkovskiy | مرژکوفسکی |
| Mérimée | مریمه |
| Metastasio | متاستازیو |
| Meyer | می‌یر |
| Michelet | میشله |
| Mickiewicz | میتسکیه‌ویچ |
| Middleton | میدلتون |
| Miller | میلر |
| Milosz | میلوش |
| Milton | میلتون |
| Mistral | میسترال |
| Mitchell | میچل |
| Molière | مولیر |
| Monnier | مونیه |
| Montaigne | مونتنی |
| Montherlant | مونترلان |
| Montesquieu | مونتسکیو |
| Monti | مونتی |
| Moore | مور |
| Moravia | موراویا |
| Moréas | موره‌آ (مورآس) |
| Móricz | موریتس |
| Mörike | موریکه |
| Müller | مولر |
| Multatuli | مولتاتولی |
| Murasaki | موراساکی |
| Murger | مورژه |
| Musset | موسه |

## N

| | |
|---|---|
| Namik Kemal | نامق کمال |
| Nascimento | ناسیمنتو |
| Nashe | ناش (نش) |
| Natsume Sôseki | ناتسومه سوسه‌کی |
| Nazor | نازور |

| | |
|---|---|
| **Józef** | یوژف |
| **Juana Inés de la Cruz** | خوانا اینس د لا کروس |
| **Juan Manuel** | خوان مانوئل |

## K

| | |
|---|---|
| **Kafka** | کافکا |
| **Karaca oglan** | قراجا اوغلان |
| **Karaosmanoglu** | قراعثمان اوغلو |
| **Karavèlov** | کاراولوو |
| **Karr** | کار |
| **Kasprowicz** | کاسپروویچ |
| **Keats** | کیتس |
| **Keller** | کلر |
| **Khemnitser** | خمنیتسر |
| **Kheraskov** | خراسکوف |
| **Khlebnikov** | خلبنیکوف |
| **Khodassevich** | خوداسویچ |
| **Kinck** | کینک |
| **Kipling** | کیپلینگ |
| **K'iu** | کیو |
| **Kivi** | کیوی |
| **Kleist** | کلایست |
| **Klopstock** | کلوپشتوک |
| **Kölcsey** | کولچی |
| **Konopnicka** | کونوپنیکا |
| **Konstantinov** | کونستانتینوو |
| **Kosztolányi** | کوستولانی |
| **Kotsyubinsky** | کاتسیوبینسکی |
| **Kouo Mo-Jo** | کوئو موجو |
| **Kovacic** | کوواچیچ |
| **Kôyô** | کویو |
| **Krasicki** | کراسیتسکی |
| **Krusenstjerna** | کروسنس‌تیرنا |
| **Krylov** | کریلوف |

## L

| | |
|---|---|
| **Labiche** | لابیش |
| **La Bruyère** | لا برویر |
| **Laclos** | لاکلو |
| **La Fayette** | لافایت |
| **La Fontaine** | لافونتن |
| **Laforgue** | لافورگ |
| **Lagerkvist** | لاگرکویست |
| **Lagerlöf** | لاگرلوف |
| **Lamartine** | لامارتین |
| **Lamb** | لم |
| **Larbaud** | لاربو |
| **La Rochefoucauld** | لاروشفوکو |
| **Larreta** | لارتا |
| **Lautréamont** | لوتره‌آمون |
| **Lavater** | لاواتر |
| **Lawrence** | لاورنس |
| **Leblanc** | لوبلان |
| **Leconte de Lisle** | لوکنت دو لیل |
| **Lee** | لی |
| **Lehtonen** | لهتونن |
| **Leino** | لینو |
| **Lemaitre** | لومتر |
| **Lemonnier** | لومونیه |
| **Lenz** | لنتس |
| **Leopardi** | لئوپاردی |
| **Lermontov** | لرمانتوف |
| **Le Rouge** | لو روژ |
| **Le Sage** | لو ساژ |
| **Leskov** | لسکوف |
| **Lessing** | لسینگ |
| **Levertin** | لورتین |
| **Lewis** | لوئیس |
| **London** | لندن |

| | |
|---|---|
| **Gray** | گری |
| **Green** | گرین |
| **Greene** | گرین |
| **Griboyedov** | گریبایدوف |
| **Grillparzer** | گریلپارتسر |
| **Güiraldes** | گوئیرالدس |
| **Gutiérrez Nájera** | گوتیرس ناخرا |

## H

| | |
|---|---|
| **Hamsun** | هامسون |
| **Hardy** | هاردی |
| **Hasek** | هاشک |
| **Hauleville** | هولویل |
| **Hauptmann** | هاوپتمان |
| **Hawthorne** | هاثورن |
| **Hebbel** | هبل |
| **Heldenstam** | هایدنستام (هیدنستام) |
| **Heine** | هاینه |
| **Hemingway** | همینگوی |
| **Herculano de Carvalho e Araujo** | هرکولانو د کاروالهو ا آروژو |
| **Herczeg** | هرتسگ |
| **Hermant** | هرمان |
| **Hesse** | هسه |
| **Hikmet** | حکمت |
| **Hoffmann** | هوفمان |
| **Hölderlin** | هولدرلین |
| **Homer** | هومر (اومیروس) |
| **Hooft** | هوفت |
| **Horace** | هوراس (هوراتیوس) |
| **Housman** | هوسمان (هاوسمن) |
| **Houssaye** | هوسه |
| **Howells** | هاولز (هاوئلز) |
| **Hugo** | هوگو |
| **Huxley** | هکسلی (هاکسلی) |

## I

| | |
|---|---|
| **Ibsen** | ایبسن |
| **Icaza Coronel** | ایکاسا کورونل |
| **Ihara** | ایهارا |
| **Ionesco** | یونسکو |
| **Irving** | ایروینگ |
| **Isaacs** | ایساکس |
| **Ishikawa** | ایشی‌کاوا |
| **Istrati** | ایستراتی |
| **Ivanov** | ایوانوف |

## J

| | |
|---|---|
| **Jabran** | جبران |
| **Jackson** | جکسون |
| **Jacob** | ژاکوب |
| **Jacobsen** | یاکوبسن |
| **Jaloux** | ژالو |
| **James** | جیمز |
| **Jammes** | ژام |
| **Jansevskis** | جانشوسکیس |
| **Järnefelt** | یارنفلت |
| **Jarry** | ژاری |
| **Javorov** | ژاوورف |
| **Jean Paul** | ژان پول |
| **Jensen** | ینسن |
| **Jerome** | جروم |
| **Jiménez** | خیمنث |
| **Jiménez de Enciso** | خیمنث د انسیسو |
| **Johnson** | جانسون |
| **Jókai** | یوکائی |
| **Jones** | جونز |
| **Jonson** | جانسون |
| **Jörgensen** | یورگنسن |
| **Jóvellanos** | خوولیانوس |
| **Joyce** | جویس |

| | |
|---|---|
| Dickens | دیکنز |
| Dickinson | دیکنسون |
| Diderot | دیدرو |
| Disraeli (Earl of Beaconsfield) | دیزریلی (ارل آو بیکنز فیلد) |
| Döblin | دوبلین |
| Donne | دان |
| Dostoyevskiy | داستایفسکی |
| Doyle | دویل |
| Drayton | دریتون |
| Dreiser | درایسر (درایزر) |
| Dryden | درایدن |
| Dumas | دوما |
| Duras | دوراس |
| Dürrenmatt | دورنمات |
| Dygasinski | دوگازینسکی |
| Dyk | دیک |

## E

| | |
|---|---|
| Eça De Queiróz | اسا ده کئی‌روز |
| Ehrenburg | ارنبورگ |
| Eliot | الیوت |
| Elskamp | السکان |
| Eluard | الوار |
| Emerson | امرسون |
| Eminescu | امینسکو |
| Ernst | ارنست |
| Euripides | اوریپید (ائوریپیدس) |

## F

| | |
|---|---|
| Fabre (d'Églantine) | فابر دگلانتین |
| Faulkner | فاکنر |
| Fénelon | فنلون |
| Feydeau | فدو |
| Philippe | فیلیپ |
| Fielding | فیلدینگ |
| Fitzgerald | فیتزجرالد |
| Flaubert | فلوبر |
| Fletcher | فلچر |
| Florlan | فلوریان |
| Fogazzaro | فوگاتتسارو |
| Fontane | فونتانه |
| Fort | فور |
| Foscolo | فوسکولو |
| France | فرانس |
| François | فرانسوا |
| Fredro | فردرو |
| Frost | فراست |
| Fujiwara Teika | فوجیوارا تیکا |

## G

| | |
|---|---|
| Gallegos | گایه‌گوس |
| Gama | گاما |
| Ganivet | گانیوت |
| Garay | گارائی |
| Garcia Lorca | گارثیا لورکا |
| Garnier | گارنیه |
| Gaskell | گاسکل (گسکل) |
| Gautier | گوتیه |
| George | ژورژ (گئورگه) |
| Gezelle | خزل |
| Gide | ژید |
| Giraudoux | ژیرودو |
| Gissing | گی‌سینگ |
| Gobineau | گوبینو |
| Goethe | گوته |
| Gogol | گوگول |
| Goldoni | گولدونی |
| Goldsmith | گولدسمیث |
| Goncourt | گونکور |
| Gorkiy | گورکی |
| Gorter | خورتر |

| | |
|---|---|
| **Bloy** | بلوا |
| **Boccacio** | بوکاتچو |
| **Boileau-Despréaux** | بوالو ـ دپرئو |
| **Bordeaux** | بوردو |
| **Bosboom-Toussaint** | باسبوم ـ توسن |
| **Bossuet** | بوسوئه |
| **Bourget** | بورژه |
| **Brecht** | برشت |
| **Brentano** | برنتانو |
| **Breton** | برتون |
| **Brieux** | بریو |
| **Bromfield** | برومفیلد |
| **Brontë** | برانته (برونته) |
| **Brooke** | بروک |
| **Browning** | براونینگ |
| **Buck** | باک |
| **Bunin** | بونین |
| **Butler** | باتلر |
| **Byron** | بایرون |

## C

| | |
|---|---|
| **Calderón de la Barca** | کالدرون د لا بارکا |
| **Caldwell** | کالدول |
| **Camoes** | کاموئش |
| **Camus** | کامو |
| **Capek** | چاپک |
| **Carducci** | کاردوتچی |
| **Carlyle** | کارلایل |
| **Casanova de Seingalt** | کازانووا دو سنگال |
| **Castro** | کاسترو |
| **Celakovskiy** | چلاکوفسکی |
| **Celaya** | سلایا |
| **Cendrars** | ساندرار |
| **Cervantes Saavedra** | سروانتس ساآوذرا |
| **Chang** | چانگ |
| **Chapman** | چپمن |
| **Chateaubriand** | شاتوبریان |
| **Chatterton** | چترتون |
| **Chaucer** | چاسر |
| **Chekhov** | چخوف |
| **Chénier** | شنیه |
| **Cheou Li - Po** | چئو لی ـ پو |
| **Chernykovskiy** | چرنی‌کوفسکی |
| **Chesterton** | چسترتون |
| **Chikamatsu** | چیکاماتسو |
| **Chocano** | چوکانو |
| **Christie** | کریستی |
| **Claudel** | کلودل |
| **Claudian** | کلودیان (کلاودیانوس) |
| **Cocteau** | کوکتو |
| **Coleridge** | کولریج |
| **Colette** | کولت |
| **Conrad** | کانرد |
| **Coppée** | کوپه |
| **Corneille** | کورنی |
| **Couperus** | کوپروس |
| **Csokonai** | چوکونایی |
| **Cyrano de Bergerac** | سیرانو دوبرژراک |

## D

| | |
|---|---|
| **Dabit** | دابی |
| **D'Annunzio** | دانونتسیو |
| **Dante** | دانته |
| **Dario** | داریو |
| **Daudet** | دوده |
| **Davidson** | دیویدسون |
| **Decourcelle** | دوکورسل |
| **Defoe** | دیفو (دفو) |
| **Dekker** | دکر |
| **Dekobra** | دوکبرا |
| **Deledda** | دلدا |
| **Delille** | دولیل |
| **Desnos** | دسنوس |

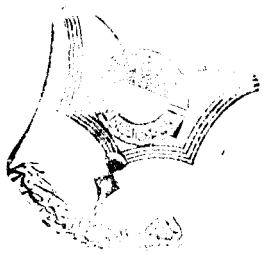

# فهرست نامها به‌زبانهای بیگانه

| | |
|---|---|
| Aziz Nesin | عزیز نسین |

## A

| | |
|---|---|
| Abdülhak Hámid | عبدالحق حامد |
| Achard | آشار |
| Achilles | آشیل (اخیلس) |
| Adam | آدام |
| Aeschylus | اشیل (آیسخولوس) |
| Aesopos | ازوپ (آیسوپوس) |
| Alain - Fournier | آلن ـ فورنیه |
| Alecsandri | آلکساندری |
| Alexis | آلکسی |
| Alfieri | آلفیری |
| Allain | آلن |
| Almqiust | آلمکویست |
| Anacreon | آناکرئون |
| Andersen | اندرسن (آندرسن) |
| Andreyev | آندریف |
| Anouilh | آنوی |
| Apollinaire | آپولینر |
| Aragon | آراگون |
| Ariosto | آریوستو |
| Aristophanes | آریستوفان (آریستوفانس) |
| Arnold | آرنولد (آرنلد) |
| Artaud | آرتو |
| Asturias | آستوریاس |
| Augier | اوژیه |
| Austen | اوستن |
| Aymé | امه |

## B

| | |
|---|---|
| Babel | بابل |
| Bagriana | باگریانا |
| Bakin | باکین |
| Balzac | بالزاک |
| Banville | بنویل |
| Baroja y Nessi | باروخا ای نسی |
| Barrès | بارس |
| Baudelaire | بودلر |
| Beaumarchais | بومارشه |
| Beaumont | بومانت |
| Beauvoir | بووار |
| Beckett | بکت |
| Bédier | بدیه |
| Belinskiy | بلینسکی |
| Benavente | بناونته |
| Bennett | بنت |
| Bergman | برگمان |
| Bernard | برنار |
| Bernanos | برنانوس |
| Bernardin de saint - Pierre | برناردن دو سن ـ پیر |
| Bjornson | بیورنسون |
| Blackmore | بلکمور |
| Blake | بلیک |
| Blasco-Ibanez | بلاسکو ـ ایبانیث |
| Blok | بلوک |